



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



المراد
عليه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



تفسیر نوجوان

(بر گرفته از تفسیر نمونه)

به اهتمام دکتر محمد بیستونی

A new narration of holy
Qur'an for Teenager

جلد ۳۰-۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|-----|--|
| ۵ | فهرست |
| ۷۱ | تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه |
| ۷۱ | مشخصات کتاب |
| ۷۲ | جلد ۱ |
| ۷۲ | اشاره |
| ۷۵ | تقدیم |
| ۷۷ | متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی» |
| ۷۹ | مقدمه |
| ۸۲ | سوره حَمْد |
| ۸۲ | سوره حَمْد |
| ۸۷ | "الله" جامع ترین نام خداوند |
| ۸۹ | رحمت عام و خاص خدا |
| ۹۰ | جهان، غرق رحمت او است |
| ۹۳ | خط سرخ بر همه رَبُّ التَّوَع ها |
| ۹۷ | ایمان به رستاخیز، دوّمین پایگاه |
| ۱۰۱ | انسان در پیشگاه خدا |
| ۱۰۲ | فردگرایی و انزواطلبی مردود است |
| ۱۰۳ | پیمودن صراط مستقیم |
| ۱۰۶ | صراط مستقیم چیست؟ |
| ۱۰۹ | دوخط انحرافی |
| ۱۱۰ | «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» چه کسانی هستند؟ |
| ۱۱۱ | «مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ» و «ضَالِّينَ» چه کسانی هستند؟ |
| ۱۱۳ | سوره بقره |
| ۱۱۳ | این چنین خدایی را بپرستید |

- ۱۱۵ نعمت زمین و آسمان
- ۱۲۱ بت پرستی در شکل های مختلف
- ۱۲۲ قرآن ، معجزه جاویدان
- ۱۲۳ مثال های قرآنی
- ۱۲۶ اهمیت مثال در بیان حقایق
- ۱۲۷ چرا قرآن به پشه مثال زده است ؟
- ۱۳۰ آدم در بهشت
- ۱۳۱ چرا ابلیس مخالفت کرد ؟
- ۱۳۲ آیا سجده برای خدا بود یا برای آدم ؟
- ۱۳۷ بهشت آدم، کدام بهشت بود؟
- ۱۳۸ گناه آدم چه بود ؟
- ۱۴۰ مقصود از « شیطان » در قرآن چیست ؟
- ۱۴۳ چرا خدا شیطان را آفرید ؟
- ۱۴۶ راه پیروزی بر مشکلات
- ۱۴۸ قانون کلی نجات
- ۱۴۹ آیا ایمان به خدا و آخرت و انجام عمل صالح بدون پذیرش دین اسلام قابل قبول است ؟
- ۱۵۱ ماجرای گاو بنی اسرائیل
- ۱۵۸ پرسش های فراوان و بی جا
- ۱۶۰ سلیمان و ساحران بابل
- ۱۶۶ چگونه فرشته معلم انسان می شود ؟
- ۱۶۶ هیچ کس بدون اذن خدا قادر بر کاری نیست
- ۱۶۷ سحر چیست و از چه زمانی پیدا شده است ؟
- ۱۷۰ سحر از نظر اسلام
- ۱۷۲ سحر در عصر ما
- ۱۷۴ حق تلاوت چیست ؟
- ۱۷۷ فهرست مطالب

| | |
|--|-----|
| جلد ۲ - | ۱۸۶ |
| اشاره - | ۱۸۶ |
| تقدیم - | ۱۸۹ |
| متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی» - | ۱۹۱ |
| مقدمه - | ۱۹۳ |
| سوره بقره - | ۱۹۶ |
| امت وسط - | ۱۹۶ |
| اسرار تغییر قبله - | ۱۹۸ |
| امت اسلامی ، یک امت معتدل و میانه رو است - | ۲۰۱ |
| همه جا رو به سوی کعبه کنید - | ۲۰۳ |
| معنی «شَطْر» - | ۲۰۶ |
| کعبه ، مرکز یک دایره بزرگ - | ۲۰۷ |
| ذکر خدا چیست ؟ - | ۲۱۱ |
| صبر و انواع آن - | ۲۱۲ |
| جلوه های ذات پاک خدا در پهنه هستی - | ۲۱۶ |
| شأن نزول - | ۲۲۳ |
| گام های شیطان - | ۲۲۴ |
| اصل حَلَّتیت - | ۲۲۴ |
| انحرافات تدریجی - | ۲۲۵ |
| چگونگی وسوسه شیطان - | ۲۲۷ |
| طبیّات و خباثت - | ۲۳۰ |
| فلسفه تحریم گوشت های حرام - | ۲۳۴ |
| روزه سرچشمه تقوا - | ۲۳۹ |
| امتیاز ماه مبارک رمضان - | ۲۴۶ |
| قاعده «لا حَرَج» - | ۲۴۸ |
| سیلاحی به نام دعا و نیایش - | ۲۴۹ |

- ۲۵۰ فلسفه دعا و نیایش
- ۲۵۵ شأن نزول
- ۲۵۶ فداکاری بزرگ علی در شب تاریخی هجرت
- ۲۵۹ اسلام ، آیین صلح و صفا است
- ۲۶۲ تبدیل نعمت به عذاب
- ۲۶۴ از چه چیز بایدانفاق کرد ؟
- ۲۶۷ تا می توانید سوگند نخورید
- ۲۷۰ اهمیت نماز، مخصوصانماز «ظهر»
- ۲۷۲ فهرست مطالب
- ۲۷۷ جلد ۳
- ۲۷۷ اشاره
- ۲۸۰ تقدیم
- ۲۸۲ متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»
- ۲۸۴ مقدمه
- ۲۸۷ «آیه الکرسی» یکی از مهم ترین آیات قرآن
- ۲۸۷ آیه الکرسی» یکی از مهم ترین آیات قرآن
- ۲۸۸ منظور از « عرش » و « کرسی » چیست ؟
- ۲۹۱ مجموعه ای از صفات جمال و جلال خدا
- ۲۹۲ زنده بودن خداوند چه مفهومی دارد ؟
- ۳۰۵ آیا آیه الکرسی ، همین یک آیه است ؟
- ۳۰۷ دین ، اجباری نیست
- ۳۱۰ نور ایمان و ظلمات کفر
- ۳۱۳ گفتگوی ابراهیم با نمرود ، طاغوت زمان
- ۳۱۸ داستان شگفت انگیز " عَزْبُر " -
- ۳۲۶ صحنه دیگری از معاد در این دنیا
- ۳۳۲ یک مساوی با هفتصد

- ۳۳۳ چه انفاقی باارزش است ؟
- ۳۳۵ برخوردار خوب ، بهتر از انفاق بامنت است
- ۳۳۷ مثال جالب در مورد انگیزه های انفاق
- ۳۴۱ یک مثال جالب دیگر برای انفاق های آلوده به ریا
- ۳۴۴ از چه اموالی باید انفاق کرد ؟
- ۳۴۷ مبارزه با موانع انفاق
- ۳۴۹ چگونگی انفاق ها
- ۳۴۹ چگونگی انفاق ها
- ۳۵۱ انفاق و کمک های انسانی به غیرمسلمانان
- ۳۵۳ «وَجْهَ اللَّهِ» چه معنی دارد ؟
- ۳۵۳ بهترین مورد انفاق
- ۳۵۷ شأن نزول
- ۳۵۸ انفاق به هر شکل و صورت مطلوب است
- ۳۶۰ راه و رسم ایمان
- ۳۶۴ شانس و جبر و اقبال مردود است
- ۳۶۸ سوره آل عمران
- ۳۶۸ سوره آل عمران
- ۳۶۹ رهایی از لغزش ها
- ۳۷۰ شهادت خداوند بر یگانگی خویش ، چگونه است ؟
- ۳۷۲ موقعیت دانشمندان
- ۳۷۳ روح دین ، همان تسلیم در برابر حق است
- ۳۷۶ با دشمنان و افراد گمراه طرح دوستی نریزد
- ۳۷۹ محبت واقعی ، این است
- ۳۸۳ بازگشت مسیح به سوی خداوند
- ۳۸۶ آیا آیین مسیح تا پایان جهان باقی خواهد بود ؟
- ۳۸۸ شأن نزول

- ۳۹۱ مباحله با مسیحیان نجران
- ۳۹۲ آیا مباحله یک حکم عمومی است ؟
- ۳۹۳ دعوت به سوی وحدت
- ۳۹۴ برترین آیین الهی، اسلام است
- ۴۰۰ فرق «اسلام» و «ایمان»
- ۴۰۴ یک نشانه ایمان
- ۴۰۶ فهرست مطالب
- ۴۱۵ جلد ۴
- ۴۱۵ اشاره
- ۴۱۸ تقدیم
- ۴۲۰ متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»
- ۴۲۲ مقدمه
- ۴۲۵ امر به معروف و نهی از منکر
- ۴۲۵ امر به معروف و نهی از منکر
- ۴۲۷ «معروف» و «منکر» چیست؟
- ۴۲۷ مبارزه بافساد و دعوت به حق
- ۴۲۹ روح حق جویی اسلام
- ۴۳۰ مسابقه در مسیر سعادت
- ۴۳۲ سیمای نوجوانان شایسته
- ۴۳۹ بررسی تاریخ گذشتگان
- ۴۴۲ با چه اشخاصی نباید مشورت کنیم ؟
- ۴۴۴ معنای واقعی توکل
- ۴۴۵ توکل بر خدا
- ۴۴۵ هرگونه خیانتی ممنوع است
- ۴۴۹ آن ها که در جهاد شرکت نکردند
- ۴۵۱ یک روش مؤثر تربیتی (آموزش غیر مستقیم)

- ۴۵۳ ----- بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگترین نعمت خداوند -
- ۴۵۷ ----- بررسی جنگ اُحد از زاویه ای دیگر -
- ۴۵۷ ----- بررسی جنگ اُحد از زاویه ای دیگر -
- ۴۵۹ ----- باید صفوف مشخص شود -
- ۴۶۴ ----- گفته های بی اساس منافقان -
- ۴۶۶ ----- شهیدان زندگان جاویدند -
- ۴۷۱ ----- شاهی بر بقای روح -
- ۴۷۱ ----- غزوه خُفراءُالْأَسَد -
- ۴۷۶ ----- ترس از غیر خدا نشانه نفوذ وسوسه های شیطانی است -
- ۴۷۸ ----- تسلیت به پیامبر صلی الله علیه و آله -
- ۴۸۰ ----- سنگین بارها -
- ۴۸۲ ----- چرا برخی از ستمگران و گناه کاران در دنیا غرق نعمتند و مجازات نمی شوند ؟ -
- ۴۸۴ ----- مسلمانان تصفیه می شوند -
- ۴۹۰ ----- قانون عمومی مرگ -
- ۴۹۴ ----- از مقاومت خسته نشوید -
- ۴۹۶ ----- از خود راضی ها -
- ۴۹۹ ----- وجود نظم در جهان روشن ترین راه خداشناسی -
- ۵۰۶ ----- اهمیت آیات مشتمل بر پنج « رَتْنَا » -
- ۵۰۸ ----- نتیجه برنامه خردمندان -
- ۵۱۱ ----- چرا غالباً افراد بی بند و بار در ناز و نعمتند و افراد با ایمان در سختی و مشقّت -
- ۵۱۴ ----- اهل کتاب همه یکسان نیستند -
- ۵۱۷ ----- برنامه چهار ماده ای تضمین کننده پیروزی مسلمین -
- ۵۲۲ ----- چرا با وجود علم مطلق خدا در قرآن از کلمه لَعَلَّ (شاید) استفاده شده است ؟ -
- ۵۲۴ ----- سوره نِساء -
- ۵۲۴ ----- سوره نِساء -
- ۵۲۴ ----- مبارزه با ویژه خواری و تبعیض -

- ازدواج فرزندان آدم چگونه بوده است؟ ۵۲۹
- چهره باطنی اعمال ما (تجسم اعمال در قیامت) ۵۳۰
- شرایط پذیرش توبه ۵۳۳
- فهرست مطالب ۵۴۰
- جلد ۵ ۵۴۵
- اشاره ۵۴۵
- تقدیم ۵۴۸
- متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی» ۵۵۰
- مقدمه ۵۵۲
- سوره نساء ۵۵۵
- سلامت اجتماع وابسته به سلامت اقتصاد است ۵۵۵
- چگونه گناه کوچک به گناه بزرگ تبدیل می شود؟ ۵۶۲
- آیا وجود «تفاوت های طبیعی» باصل «عدالت پروردگار» سازگار است؟ ۵۶۷
- ده دستور درباره حقوق و آداب معاشرت ۵۶۹
- امیدبخش ترین آیه قرآن ۵۸۰
- در هیچ امانتی نسبت به هیچ کس خیانت نکنید ۵۸۲
- عدالت در حکمیت و داوری ۵۸۳
- أولوالأمر چه کسانی هستند؟ ۵۸۶
- حکومت طاغوت ۵۹۱
- توسل جستن به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام ۵۹۴
- تسلیم در برابر حق ۵۹۷
- دوستان بهشتی ۶۰۳
- آماده باش دائمی ۶۰۶
- آماده ساختن مؤمنان برای جهاد ۶۱۰
- استمداد از عواطف انسانی ۶۱۱
- سرچشمه پیروزی ها و شکست ها ۶۱۶

- اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت از خداست ----- ۶۱۷
- وجود هماهنگی و عدم وجود تضاد در آیات سند زنده ای بر اعجاز قرآن ----- ۶۱۹
- فریب شایعات بی اساس را نخورید ----- ۶۲۲
- نتیجه تشویق به کار نیک یا بد ----- ۶۲۳
- هرگونه محبتی را پاسخ گوئید ----- ۶۲۷
- مهربانی با مردم معمولی ----- ۶۲۹
- تجلیل از مجاهدین و ایثارگران ----- ۶۳۲
- ضرورت استفاده از «سلاح برتر» در برابر دشمنان ----- ۶۳۵
- چرا پیامبران معصومند؟ ----- ۶۴۳
- سخنان در گوشی ----- ۶۴۶
- اهداف و برنامه های پنجگانه شیطان ----- ۶۵۱
- امتیازات واقعی و دروغین ----- ۶۵۵
- خلیل یعنی چه؟ ----- ۶۵۹
- عدالت اجتماعی ----- ۶۶۱
- در مجلس گناه ننشینید ----- ۶۶۵
- کفار نباید در هیچ عرصه ای بر مسلمانان تسلط یابند ----- ۶۶۹
- فهرست مطالب ----- ۶۷۴
- جلد ۶ ----- ۶۸۴
- اشاره ----- ۶۸۴
- تقدیم ----- ۶۸۷
- متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی» ----- ۶۸۹
- مقدمه ----- ۶۹۱
- سوره نساء ----- ۶۹۴
- ضرورت حفظ آبروی دیگران ----- ۶۹۴
- آیا گذشت از ستمگر موجب تقویت او نیست؟ ----- ۶۹۶
- تحریف شخصیت عیسی علیه السلام توسط مسیحیان منحرف ----- ۶۹۹

- ۷۰۵ ----- مسیح بنده خدا بود -----
- ۷۰۸ ----- سوره مائده -----
- ۷۰۸ ----- لزوم وفا به عهد و پیمان -----
- ۷۱۰ ----- لزوم تعاون و همکاری در نیکی ها -----
- ۷۱۴ ----- روز اکمال دین چه روزی است؟ (بحثی پیرامون روز غدیر خم) -----
- ۷۲۰ ----- وضو پاک سازی جسم و جان -----
- ۷۲۸ ----- فلسفه وضو و تیمم -----
- ۷۳۱ ----- ضرورت استفاده از «وسيله» برای نزدیک شدن به خدا -----
- ۷۳۴ ----- قرآن و توشل -----
- ۷۳۵ ----- شأن نزول آیه ولایت -----
- ۷۳۷ ----- آیه ولایت علی بن ابیطالب -----
- ۷۳۹ ----- شهادت احادیث ومفتیان و مورخان درمورد آیه ولایت -----
- ۷۴۰ ----- پاسخ به هشت ایراد مخالفان بر آیه ولایت -----
- ۷۵۱ ----- اذان شعار بزرگ اسلام -----
- ۷۵۴ ----- اذان از طریق وحی به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید -----
- ۷۵۵ ----- انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت -----
- ۷۵۸ ----- شأن نزول آیه تبلیغ -----
- ۷۶۱ ----- خلاصه جریان غدیر -----
- ۷۶۸ ----- گفتگوها و ایرادها در مورد شأن نزول آیه تبلیغ -----
- ۷۷۰ ----- معنای اصلی «مؤلی» چیست؟ -----
- ۷۷۲ ----- ارتباط آیات قبل و بعد از آیه تبلیغ -----
- ۷۷۴ ----- آیا این حدیث در همه کتب صحاح نقل شده؟ -----
- ۷۷۵ ----- چرا علی و اهل بیت به این حدیث استدلال نکردند؟ -----
- ۷۷۸ ----- جمله آخر آیه چه مفهومی دارد؟ -----
- ۷۷۹ ----- آیا وجود دو رهبر در یک زمان ممکن است؟ -----
- ۷۸۱ ----- فهرست مطالب -----

| | |
|-----|--|
| ۷۸۹ | جلد ۷ |
| ۷۸۹ | اشاره |
| ۷۹۲ | تقدیم |
| ۷۹۴ | متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی» |
| ۷۹۶ | مقدمه |
| ۷۹۹ | سوره مائده |
| ۷۹۹ | سوگند و کفارہ سوگند |
| ۸۰۶ | اکثریت دلیل «پاکی» نیست |
| ۸۰۸ | سؤالات بیجا |
| ۸۱۲ | هر کس مسئول کار خویش است |
| ۸۱۵ | بیزاری مسیح از شرک پیروانش |
| ۸۱۸ | آیا مسیحیان مریم علیهما السلام را عبادت می کنند؟ |
| ۸۱۹ | آیا مسیح درباره مشرکان امت خود شفاعت می کند؟ |
| ۸۲۰ | رستگاری بزرگ صادقین |
| ۸۲۳ | سوره انعام |
| ۸۲۳ | گناهان نعمت های الهی را از بین می برند |
| ۸۲۵ | تأثیر سیر و سیاحت در بیدار ساختن افکار |
| ۸۲۸ | مردگان زنده نما |
| ۸۳۳ | آیا رستخیز برای حیوانات هم وجود دارد؟ |
| ۸۳۵ | اگر حیوانات رستخیز دارند تکلیف هم دارند |
| ۸۳۷ | کر و لال ها |
| ۸۳۹ | بخشنده نعمت ها را بشناسید |
| ۸۴۰ | آگاهی از غیب |
| ۸۴۴ | مبارزه با تفکر طبقاتی |
| ۸۴۷ | یک امتیاز بزرگ اسلام |
| ۸۵۰ | اسرار غیب نزد خدا است |

- نوری که در تاریکی می درخشد ۸۵۴
- عذاب های رنگارنگ ۸۵۷
- دوری از مجالس اهل باطل ۸۶۲
- آن ها که دین حق را به بازی گرفته اند ۸۶۴
- آیا آزر پدر ابراهیم بود ؟ ۸۷۴
- دلایل توحید در آسمان ها ۸۷۵
- چگونگی استدلال ابراهیم بر توحید ۸۸۲
- منظور از « ظُلم » در این جا چیست ؟ ۸۸۶
- سه امتیاز مهم برای انبیاء « علیهم السلام » ۸۹۴
- اسلام یک آیین جهانی است ۸۹۸
- شکافنده صبح ۹۰۱
- چشم ها خدا را نمی ببند ۹۲۳
- وظیفه تو هدایت اجباری دیگران نیست ۹۲۸
- ضرورت رعایت ادب حتی در برابر خرافی ترین ادیان ۹۲۹
- فهرست مطالب ۹۳۳
- جلد ۸ ۹۴۳
- اشاره ۹۴۳
- تقدیم ۹۴۶
- متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی» ۹۴۸
- مقدمه ۹۵۰
- سوره أنعام ۹۵۳
- کیفیت برتر یا کمیت بیشتر؟ ۹۵۳
- ایمان و روشن بینی ۹۵۷
- انتخاب پیامبر به دست خدا است ۹۶۱
- امدادهای الهی ۹۶۴
- یک معجزه علمی قرآن ۹۶۶

- یک درس بزرگ توحید - ۹۶۸
- فرمان های ده گانه ۹۷۳
- شروع از توحید و پایان به نفی اختلاف ۹۷۸
- مراحل سه گانه دریافت احکام ۹۷۸
- فرمان های جاویدان ۹۷۹
- اهمیت نیکی به پدر و مادر ۹۸۰
- قتل فرزندان به خاطر گرسنگی ۹۸۱
- منظور از « فَوَاحِش » چیست ؟ ۹۸۲
- به گناهان نزدیک نشوید ۹۸۲
- بیگانگی از نفاق افکنان ۹۸۲
- زشتی تفرقه و نفاق ۹۸۴
- پاداش بیشتر ، مجازات کمتر ۹۸۵
- راه مستقیم نجات ۹۹۰
- چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله اولین مسلمان بود ؟ ۹۹۳
- تفاوت در میان انسان ها و اصل عدالت ۹۹۵
- سوره أعراف ۹۹۸
- اخطار به همه فرزندان ۹۹۸
- فرود آمدن لباس ۱۰۰۰
- لباس در گذشته و حال ۱۰۰۲
- کوتاه ترین استدلال برای معاد ۱۰۰۶
- آداب حضور در مساجد ۱۰۰۸
- پرهیز از پرخوری ۱۰۱۱
- زینت و تجمل از نظر اسلام ۱۰۱۴
- شرایط اجابت دعا ۱۰۱۸
- مربی و قابلیت ، هر دو لازم است ۱۰۲۰
- رسالت نوح نخستین پیامبر اولوالعزم ۱۰۲۳

- گوشه ای از سرگذشت قوم هود ۱۰۲۹
- سرگذشت عبرت انگیز قوم ثمود ۱۰۳۶
- قوم ثمود به چه وسیله نابود شدند ؟ ۱۰۴۴
- رسالت شعیب در مدین ۱۰۴۶
- فهرست مطالب ۱۰۵۱
- جلد ۹ ۱۰۵۷
- اشاره ۱۰۵۷
- تقدیم ۱۰۶۰
- متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی» ۱۰۶۲
- مقدمه ۱۰۶۴
- سوره أعراف ۱۰۷۲
- اشاره ۱۰۷۲
- اگر هشدارها مؤثر نیفتد ۱۰۷۳
- عمران و آبادی در سایه ایمان و تقوا ۱۰۷۴
- چرا ملل فاقد ایمان ، زندگی مرفه دارند ؟ ۱۰۷۶
- سرنوشت متکبران ۱۰۸۳
- از چنین پیامبری پیروی کنید ۱۰۸۵
- پنج دلیل برای نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در یک آیه ۱۰۹۰
- چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله اُمّی بود ؟ ۱۰۹۱
- بشارت ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب عهدین ۱۰۹۴
- دعوت جهانی پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۰۹۶
- یک سرگذشت عبرت انگیز ۱۰۹۸
- چگونه دست به گناه زدند ؟ ۱۱۰۵
- چه کسانی رهایی یافتند ؟ ۱۱۰۶
- آیا هر دو گروه ، یک نوع کیفر داشتند ؟ ۱۱۰۶
- آیا مسخ، جسمانی بوده یا روحانی ؟ ۱۱۰۷

- ۱۱۰۹ خلافتکاری زیر پوشش کلاه شرعی
- ۱۱۱۱ اشکال مختلف آزمون های الهی
- ۱۱۱۳ پراکندگی یهود
- ۱۱۱۸ مفهوم اصلاحات واقعی
- ۱۱۱۹ آخرین سخن درباره قوم یهود
- ۱۱۲۲ نشانه های دوزخیان
- ۱۱۲۹ اسماءِ حُسنی چیست ؟
- ۱۱۳۳ اسم اعظم خدا
- ۱۱۳۴ گروه رستگاران
- ۱۱۳۶ مجازات استدراج
- ۱۱۴۸ جامع ترین آیه اخلاقی در قرآن
- ۱۱۵۰ وسوسه های شیطان
- ۱۱۵۳ هرگاه تلاوت قرآن را می شنوید سکوت کنید
- ۱۱۵۸ سوره انفال
- ۱۱۵۸ پنج صفت ویژه مؤمنان
- ۱۱۶۴ شنوندگان ناشنوا
- ۱۱۶۵ شنیدن سخن حق مراحل دارد
- ۱۱۶۶ دعوت به سوی حیات و زندگی
- ۱۱۷۳ خیانت و سرچشمه آن
- ۱۱۷۶ ایمان و روشن بینی
- ۱۱۸۱ فداکاری منحصر به فرد علی علیه السلام
- ۱۱۸۴ سرآغاز هجرت
- ۱۱۹۴ فهرست مطالب
- ۱۲۰۵ جلد ۱۰
- ۱۲۰۵ اشاره
- ۱۲۰۸ تقدیم

- ۱۲۱۰ متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»
- ۱۲۱۲ مقدمه
- ۱۲۱۷ رمز ظهور یا سقوط نعمت ها
- ۱۲۱۸ سوره انفال
- ۱۲۱۸ عوامل حیات و مرگ ملت ها
- ۱۲۲۳ سلب نعمت نتیجه ارتکاب گناه است
- ۱۲۲۴ جبر سرنوشت و جبر تاریخ و سایر جبرها ممنوع
- ۱۲۲۵ هدف از افزایش اقتدار نظامی
- ۱۲۳۲ هدف نهایی تهیه سلاح و افزایش قدرت جنگی
- ۱۲۳۶ هدف و ارکان جهاد اسلامی
- ۱۲۳۸ منتظر موازنه قدرت نباشید
- ۱۲۴۳ افسانه موازنه قوا
- ۱۲۴۶ سوره تَوْبَه
- ۱۲۴۶ سوره تَوْبَه
- ۱۲۵۰ منظور از «عمران مساجد» چیست ؟
- ۱۲۵۲ ویژگی اصحاب مساجد
- ۱۲۵۲ آیا تنها مسجد الحرام منظور است؟
- ۱۲۵۳ اهمیت احداث مسجد
- ۱۲۵۵ همه چیز فدای هدف و برای خدا
- ۱۲۵۹ زندگی ایمان است و جهاد در سایه ایمان
- ۱۲۶۰ انبوه جمعیت به تنهایی کارساز نیست
- ۱۲۶۳ ایمان و آرامش
- ۱۲۶۶ غزوه عبرت انگیز «حُنَین»
- ۱۲۷۱ آینده در قلمرو اسلام
- ۱۲۷۳ منظور از هدایت و دین حق چیست ؟
- ۱۲۷۴ غلبه منطقی یا غلبه قدرت

- قرآن و قیام مهدی ۱۲۷۵
- روایات اسلامی پیرامون ظهور مهدی ۱۲۷۸
- اثرات سازنده انتظار ظهور مهدی ۱۲۸۳
- مفهوم انتظار ۱۲۸۷
- انتظار یعنی آماده باش کامل ۱۲۹۰
- ارتباط مقدرات با کوشش های ما ۱۲۹۲
- در قاموس مؤمنان شکست وجود ندارد ۱۲۹۴
- نشانه های پنجگانه مؤمنین راستین ۱۲۹۵
- فهرست مطالب ۱۳۰۳
- جلد ۱۱ ۱۳۱۰
- اشاره ۱۳۱۰
- تقدیم ۱۳۱۳
- متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی» ۱۳۱۵
- مقدمه ۱۳۱۷
- سوره توبه ۱۳۲۰
- پیشگامان اسلام ۱۳۲۰
- موقعیت پیشگامان ۱۳۲۱
- تابعین چه اشخاصی بودند؟ ۱۳۲۲
- نخستین مسلمان چه کسی بود؟ ۱۳۲۳
- آیا همه صحابه افراد صالحی بودند؟ ۱۳۲۶
- توبه و جبران ۱۳۳۰
- آیا رؤیت در این جا به معنی دیدن است؟ ۱۳۳۴
- با صادقان باشید ۱۳۳۴
- آیا منظور از صادقین ، تنها معصومان است؟ ۱۳۳۶
- کسب علم و دانش ، واجب کفایی است ۱۳۳۹
- جواز "تقلید" با استفاده از آیه "نُفِرَ" ۱۳۴۰

- ۱۳۴۱ ----- جهاد با جهل و نادانی و جهاد با دشمنان
- ۱۳۴۲ ----- تأثیر آیات قرآن بر دل های آماده و آلوده
- ۱۳۴۵ ----- آخرین آیات قرآن مجید
- ۱۳۵۰ ----- سوره یونس
- ۱۳۵۰ ----- سوره یونس
- ۱۳۵۱ ----- رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۳۵۵ ----- خداشناسی و معاد
- ۱۳۵۸ ----- ماه و خورشید گوشه ای از آیات عظمت خدا
- ۱۳۷۰ ----- انسان شناسی در نگاه قرآن
- ۱۳۷۵ ----- دورنمای زندگی دنیا
- ۱۳۷۸ ----- روسفیدان و روسیاهان
- ۱۳۸۶ ----- یکی از نشانه های حق و باطل
- ۱۳۸۸ ----- عظمت و حقانیت دعوت قرآن
- ۱۳۹۱ ----- جلوه تازه ای از اعجاز قرآن
- ۱۳۹۸ ----- جهل و انکار
- ۱۴۰۰ ----- در تحقق مجازات الهی برای مجرمین تردید نکنید
- ۱۴۰۲ ----- عمل به محتوای قرآن باعث درمان دردهای شماسست
- ۱۴۰۴ ----- مراحل چهارگانه تربیت و تکامل انسان
- ۱۴۰۵ ----- آیا قلب ، کانون احساسات است ؟
- ۱۴۰۷ ----- خدا همه جا ناظر است، مراقب باشید
- ۱۴۱۱ ----- آرامش روح و روان در سایه ایمان
- ۱۴۱۵ ----- منظور از "بشارت" در این آیه چیست ؟
- ۱۴۱۶ ----- اولیاء خدا از دیدگاه روایات
- ۱۴۲۰ ----- شب آرامش بخش و روز روشنی آفرین
- ۱۴۲۱ ----- گوشه ای از مبارزات نوح
- ۱۴۲۴ ----- رسولان بعد از نوح

- ۱۴۲۷ آیا پیامبر تردید داشت ؟
- ۱۴۳۱ تنها یک گروه به موقع ایمان آوردند
- ۱۴۳۲ ماجرای ایمان آوردن قوم یونس
- ۱۴۳۴ ایمان اجباری فایده ای ندارد
- ۱۴۳۶ تربیت و اندرز
- ۱۴۳۷ قاطعیت در برابر مشرکان
- ۱۴۴۰ آخرین سخن سوره یونس
- ۱۴۴۳ سوره هُود
- ۱۴۴۳ سوره هُود
- ۱۴۴۴ چهار اصل مهم در دعوت انبیاء
- ۱۴۴۶ پیوند دین و دنیا
- ۱۴۴۹ فهرست مطالب
- ۱۴۵۵ جلد ۱۲
- ۱۴۵۵ اشاره
- ۱۴۵۸ تقدیم
- ۱۴۶۰ متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»
- ۱۴۶۲ مقدمه
- ۱۴۶۵ سوره هُود
- ۱۴۶۵ همه میهمان خدا هستند
- ۱۴۶۷ تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی
- ۱۴۷۳ چهار پدیده کوتاه فکری
- ۱۴۷۴ میزان کم ظرفیتی
- ۱۴۷۴ نعمت ها همه موهبت است
- ۱۴۷۵ اعمال نیک دو اثر دارد
- ۱۴۷۵ قرآن معجزه جاویدان
- ۱۴۷۷ همه قرآن یا ده سوره یا یک سوره ؟

- ۱۴۸۲ - سرگذشت عبرت آمیز قوم نوح
- ۱۴۸۴ - تحقیر مؤمنین محروم شیوه همیشگی صاحبان زر و زور است
- ۱۴۸۶ - مقیاس سنجش فضیلت
- ۱۴۸۸ - من هیچ فرد بالیمانی را طرد نمی کنم
- ۱۴۹۸ - کشتی نوح
- ۱۵۰۱ - هدف از عذاب های الهی تصفیه است نه انتقام
- ۱۵۰۷ - پنج درس تربیتی در طوفان نوح
- ۱۵۱۲ - پایان ماجرای طوفان نوح
- ۱۵۱۴ - « جودی » کجا است ؟
- ۱۵۱۵ - سرگذشت دردناک فرزند نوح
- ۱۵۱۶ - چرا فرزند نوح ، عمل غیر صالح بود ؟
- ۱۵۱۷ - آن جا که پیوندها گسسته می شود ؟
- ۱۵۱۹ - مسلمانان مطرود چه کسانی هستند ؟
- ۱۵۲۲ - کشتی نوح به سلامت فرود آمد
- ۱۵۲۶ - تأثیر کارهای خوب بر آبادی کشورها و کارهای بد بر ویرانی آنها
- ۱۵۲۹ - منظور از « یَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ » چیست ؟
- ۱۵۳۰ - آغاز سرگذشت قوم ثمود
- ۱۵۳۲ - استعمار در قرآن و عصر ما
- ۱۵۳۶ - شتر صالح
- ۱۵۳۹ - پیوند مکتبی
- ۱۵۴۴ - منظور از صیحه چیست ؟
- ۱۵۴۶ - سرگذشت قوم شعیب
- ۱۵۵۲ - منطق بی اساس آدم های لجباز
- ۱۵۵۶ - تظاهر به نفهمیدن روش همیشگی دین ستیزان
- ۱۵۵۹ - پایان عمر تبهکاران مَدَّین
- ۱۵۶۱ - هفت درس تربیتی در داستان شعیب

- ۱۵۶۶ ----- موسی قهرمان مبارزه با فرعون
- ۱۵۷۳ ----- خوشبختی یا بدبختی افراد در آخرت نتیجه اعمال آن ها در دنیاست
- ۱۵۷۶ ----- بحثی پیرامون سعادت و شقاوت از نظر ذاتی یا اکتسابی بودن
- ۱۵۷۹ ----- اسباب خوشبختی و بدبختی
- ۱۵۸۴ ----- استثناء در آیه چه مفهومی دارد ؟
- ۱۵۸۵ ----- صبر و مقاومت رمز پیروزی در همه عرصه هاست
- ۱۵۸۷ ----- درچه اموری نباید به ظالمان تکیه کرد
- ۱۵۹۰ ----- «بیاداشتن» واقعی نماز انسان را از همه بدی ها مصون می دارد
- ۱۵۹۲ ----- امید بخش ترین آیه قرآن
- ۱۵۹۶ ----- پاسداران صلح و آزادی
- ۱۵۹۹ ----- نوجوانانی که در انتظار «مصلح» به سر می برند باید «صالح» باشند
- ۱۶۰۰ ----- سرچشمه انحرافات افراط در خوشی و لذت هاست
- ۱۶۰۲ ----- هدف از آفرینش
- ۱۶۰۴ ----- اثرات چهارگانه مطالعه سرگذشت پیشینیان
- ۱۶۰۶ ----- سوره یوسف
- ۱۶۰۶ ----- سوره یوسف
- ۱۶۱۱ ----- نقش ویرانگر حسد در زندگی نوجوانان عزیز
- ۱۶۱۳ ----- ضرورت مراقبت پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان
- ۱۶۱۴ ----- پیامی برای نوجوانان: مواظب باشید تا به بهانه بازی و سرگرمی شما را فریب ندهند
- ۱۶۱۸ ----- نیاز فطری و طبیعی نوجوانان به تفریح و سرگرمی سالم
- ۱۶۲۲ ----- نه قصاص و نه اتهام قبل از جنایت
- ۱۶۲۲ ----- به دشمن و افراد نادان راه کار تخریبی نشان ندهید
- ۱۶۳۰ ----- زیبا جلوه دادن زشتی ها
- ۱۶۳۱ ----- دروغگو حافظه ندارد
- ۱۶۳۲ ----- صبر جمیل چیست ؟
- ۱۶۳۳ ----- یک لحظه غفلت یک عمر پشیمانی

- دعای گیرای یوسف - - - - - ۱۶۳۶
- فهرست مطالب - - - - - ۱۶۴۲
- جلد ۱۳ - - - - - ۱۶۵۱
- فهرست مطالب - - - - - ۱۶۵۱
- تقدیم - - - - - ۱۶۵۵
- متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی» - - - - - ۱۶۵۷
- مقدمه - - - - - ۱۶۵۹
- سوره یوسف - - - - - ۱۶۶۲
- یوسف خزانه دار کشور مصر می شود - - - - - ۱۶۶۲
- چگونه یوسف دعوت طاغوت زمان را پذیرفت؟ - - - - - ۱۶۶۳
- اهمیت مسائل اقتصادی در اداره کشورها - - - - - ۱۶۶۴
- تعهد و تخصص دو رکن اساسی مدیریت است - - - - - ۱۶۶۵
- تعریف از خود، همیشه ناپسند نیست؟ - - - - - ۱۶۶۶
- پاداش های معنوی و برتر - - - - - ۱۶۶۸
- ایمان اکثر مردم آمیخته با شرک است - - - - - ۱۶۷۰
- سوره زُعد - - - - - ۱۶۷۳
- سوره زُعد - - - - - ۱۶۷۳
- تعادل نیروی جاذبه و دافعه در کرات آسمانی - - - - - ۱۶۷۴
- یکی دیگر از معجزات علمی قرآن (قانون عمومیت زوجیت) - - - - - ۱۶۷۹
- محافظین غیبی برای انسان ها - - - - - ۱۶۸۷
- شکست و پیروزی ملت ها متکی به تغییرات درونی آن ها است - - - - - ۱۶۹۰
- برکات رعد و برق - - - - - ۱۶۹۳
- منظور از سجده موجودات چیست؟ - - - - - ۱۶۹۹
- همه موجودات آسمان ها و زمین در برابر خدا خاضع هستند - - - - - ۱۷۰۲
- ترسیم دقیقی از منظره حق و باطل - - - - - ۱۷۰۴
- زُبد چیست؟ - - - - - ۱۷۰۷

- همیشه بهره‌ها به میزان آمادگی‌ها و لیاقت‌هاست - ۱۷۰۹
- باطل دنبال بازار آشفته می‌گردد - ۱۷۰۹
- باطل تنها در یک لباس ظاهر نمی‌شود - ۱۷۱۰
- بقای هر موجود بسته به میزان سودرسانی او است - ۱۷۱۰
- چگونه حق، باطل را بیرون می‌ریزد - ۱۷۱۱
- زندگی در پرتو تلاش و جهاد - ۱۷۱۱
- فواید پنجگانه مثال‌های قرآنی - ۱۷۱۳
- روزی به دست خدا است اما ... - ۱۷۱۷
- چگونه دل با یاد خدا آرام می‌گیرد - ۱۷۲۲
- ذکر خدا چیست؟ - ۱۷۲۴
- عوامل هشتگانه نگرانی و پریشانی - ۱۷۲۶
- آیا آرامش با خوف خدا سازگار است؟ - ۱۷۳۲
- سوره ابراهیم - ۱۷۳۵
- سوره ابراهیم - ۱۷۳۵
- بیرون آمدن از ظلمت‌ها به نور - ۱۷۳۵
- گرامیداشت روزهای حساس زندگی - ۱۷۴۲
- شکر نعمت، نعمت افزون کند کفر نعمت از کفایت بیرون کند - ۱۷۴۴
- چهار نکته مهم در ارتباط با شکر نعمت - ۱۷۵۰
- چرا اعمال کفار به خاکستر در برابر باد تشبیه شده است؟ - ۱۷۵۳
- مسأله حیاط - ۱۷۵۴
- آیا مخترعان و مکتشفان پاداش الهی دارند؟ - ۱۷۵۵
- آفرینش بر اساس حق است - ۱۷۶۲
- منظور از جمله «لَوْ هَدَيْنَا اللَّهُ لَهْدَيْنَكُم» چیست؟ - ۱۷۶۵
- رساترین بیان در مذمت تقلید کورکورانه - ۱۷۶۶
- پاسخ دندان شکنی که شیطان به پیروانش می‌دهد - ۱۷۶۷
- عظمت انسان از دیدگاه قرآن - ۱۷۷۱

- ۱۷۷۵ ----- آیا هر چه را از خدا می خواهیم به ما می دهد ؟
- ۱۷۷۶ ----- چرا نعمت های خدا قابل شمارش نیستند
- ۱۷۸۶ ----- جلد ۱۴
- ۱۷۸۶ ----- اشاره
- ۱۷۸۹ ----- تقدیم
- ۱۷۹۱ ----- متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»
- ۱۷۹۳ ----- مقدمه
- ۱۷۹۶ ----- سوره حجّج
- ۱۷۹۶ ----- سوره حجّج
- ۱۸۰۰ ----- خزائن خداوند چیست ؟
- ۱۸۰۰ ----- نزول مقامی و نزول مکانی
- ۱۸۰۱ ----- نقش باد و باران در زندگی انسان ها
- ۱۸۰۲ ----- اصحاب الایّکه چه کسانی هستند ؟
- ۱۸۱۱ ----- مقتسمین چه اشخاصی هستند ؟
- ۱۸۱۳ ----- سوره نحل
- ۱۸۱۳ ----- منافع گوناگون حیوانات
- ۱۸۲۱ ----- اهمیت مواد غذایی زیتون و خرما و انگور
- ۱۸۲۵ ----- نعمت های مادی و معنوی
- ۱۸۳۲ ----- سرنوشت هرکس به دست خود اوست و اجباری در کار نیست
- ۱۸۳۴ ----- هر امتی رسولی دارد
- ۱۸۳۷ ----- اگر نمی دانید برسید
- ۱۸۳۸ ----- در هر موضوعی باید به متخصص همان موضوع مراجعه کرد
- ۱۸۴۰ ----- سجده همه جنبندگان حتی سایه هایشان برای خدا
- ۱۸۴۱ ----- نقش سایه ها در زندگی ما
- ۱۸۴۳ ----- در سایر کرات آسمانی موجودات زنده وجود دارد
- ۱۸۴۵ ----- دین یکی ، معبود هم یکی

- نقش اسلام در احیای ارزش مقام زن ۱۸۴۹
- شیطان زشتی ها را زیبا جلوه می دهد ۱۸۵۱
- نقش باران در حیات و زندگی ۱۸۵۲
- شیر غذایی سرشار از ویتامین ها و انواع مواد مغذی برای نوجوانان ۱۸۵۳
- معانی چهارگانه وحی ۱۸۵۵
- آیا الهام غریزی مخصوص زنبوران عسل است ؟ ۱۸۵۷
- نخستین مأموریت زنبور عسل ۱۸۵۷
- عسل از چه ساخته می شود ؟ ۱۸۵۹
- عسل در کجا ساخته می شود ؟ ۱۸۶۰
- رنگ های مختلف عسل ۱۸۶۱
- نوجوانان عزیز برای خدا شبیه قرار ندهید ۱۸۶۵
- انسان در آغاز هیچ علمی نداشت ۱۸۶۶
- نعمت ابزار شناخت ۱۸۶۸
- چه کسی پرندگان را در آسمان نگاه می دارد ۱۸۷۱
- اسرار پرواز پرندگان در پهنه آسمان ۱۸۷۲
- حیوانات منشأ محصولات متنوع و مفید ۱۸۷۵
- سایه ها ، مسکن ها و پوشش ها ۱۸۷۸
- جامع ترین برنامه اجتماعی ۱۸۸۱
- جامع ترین برنامه اجتماعی ۱۸۸۱
- ۱ عدالت اجتماعی ۱۸۸۲
- ۲ احسان و نیکوکاری ۱۸۸۲
- ۳ اولویت حمایت از نزدیکان ۱۸۸۴
- ۴ و ۵ و ۶ نفی فساد مخفی و آشکار و تجاوز به حقوق دیگران ۱۸۸۵
- ۷ وفای به عهد و پیمان ۱۸۸۶
- عذرهای ناموجه برای نقض پیمان ۱۸۸۹
- سرمایه های جاودانی انسان ۱۸۹۴

- زندگی پاکیزه در گرو چیست ؟ ۱۸۹۶
- برابری مرد و زن ۱۸۹۷
- حیات طیبه چیست ؟ ۱۸۹۸
- آمدگی قبل از ورود به دریای زیبای قرآن کریم ۱۸۹۸
- موانع شناخت ۱۸۹۹
- چرا از میان تمام صفات شیطان، مطرود بودن او مطرح شده است ؟ ۱۹۰۱
- آداب پنج گانه تلاوت قرآن کریم ۱۹۰۲
- شیطان بر مؤمنین واقعی تسلطی ندارد ۱۹۰۵
- آن ها که کفران کردند و گرفتار شدند ۱۹۰۶
- آیا مثال است یا یک جریان تاریخی ؟ ۱۹۰۷
- رابطه امنیت و توسعه اقتصادی ۱۹۰۹
- لباس گرسنگی و ناامنی ۱۹۰۹
- کفران نعمت باعث سلب نعمت می شود ۱۹۱۱
- فلسفه تحریم گوشت مردار، خون و گوشت خوک ۱۹۱۳
- ابراهیم به تنهایی یک امت بود ۱۹۱۶
- ده دستور مهم اخلاقی برای تنظیم روابط با مخالفان ۱۹۲۰
- نعمت های چهل گانه مندرج در سوره نحل (سوره نعمت ها) ۱۹۲۹
- هدف از تشریح نعمت ها ۱۹۳۲
- فهرست مطالب ۱۹۳۵
- جلد ۱۵ ۱۹۴۶
- فهرست مطالب ۱۹۴۶
- تقدیم ۱۹۵۳
- متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی» ۱۹۵۵
- مقدمه ۱۹۵۶
- سوره اِشْرَاء ۱۹۵۹
- سوره اِشْرَاء ۱۹۵۹

- ۱۹۵۹ ----- معراج پیامبر صلی الله علیه و آله -----
- ۱۹۶۲ ----- راه روشن خوشبختی -----
- ۱۹۶۴ ----- عجله و شتابزدگی قدرت تشخیص نوجوان را ضعیف می کند -----
- ۱۹۶۵ ----- فال خوب و بد -----
- ۱۹۷۰ ----- شرایط سه گانه رسیدن به سعادت جاویدان -----
- ۱۹۷۱ ----- امدادهای الهی -----
- ۱۹۷۲ ----- تأثیر شرک به خدا، در شخصیت انسان -----
- ۱۹۷۳ ----- توحید و نیکی به پدر و مادر سرآغاز یک رشته احکام مهم اسلامی -----
- ۱۹۷۷ ----- منظور از ذی القربی در این جا چه کسانی هستند؟ -----
- ۱۹۷۹ ----- کسانی که سرمایه های متنوع زندگی را هدر دهند برادران شیطانند -----
- ۱۹۸۰ ----- با فقرا مدارا کنید -----
- ۱۹۸۱ ----- رعایت اعتدال و میانه روی در انفاق و بخشش -----
- ۱۹۸۳ ----- ضرورت تولید علم و پیروی از دستاوردهای علوم مختلف -----
- ۱۹۸۴ ----- بر روی زمین با غرور و تکبر حرکت نکنید -----
- ۱۹۸۵ ----- شرک و دوگانه پرستی خمیرمایه همه انحرافات و جنایات است -----
- ۱۹۸۶ ----- تبلیغ متنوع مایه تذکر بیشتر است -----
- ۱۹۸۷ ----- تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان -----
- ۱۹۹۳ ----- رستاخیز قطعی است -----
- ۱۹۹۵ ----- برخورد منطقی با همه مخالفان -----
- ۱۹۹۷ ----- وسایل چهارگانه وسوسه گری شیطان -----
- ۲۰۰۱ ----- چه کسی کشتی ها را در دریاها به حرکت درمی آورد؟ -----
- ۲۰۰۳ ----- انسان گل سرسبد موجودات -----
- ۲۰۰۴ ----- معنی « کثیر » در این جا چیست؟ -----
- ۲۰۰۴ ----- چرا انسان برترین مخلوق خدا است؟ -----
- ۲۰۰۶ ----- نقش رهبری در اسلام -----
- ۲۰۰۷ ----- « کوردلان » از دیدگاه قرآن کریم -----

- ۲۰۱۰ - نماز شب یک عبادت بزرگ روحانی
- ۲۰۱۳ - مقام محمود چیست ؟
- ۲۰۱۵ - حق پیروز و باطل نابود است
- ۲۰۱۵ - آیه جاءَ الْخَقُّ ... و قیام مهدی
- ۲۰۱۶ - پاکسازی و نوسازی نوجوان در پرتو توجه به قرآن
- ۲۰۱۷ - چرا ظالمان از قرآن نتیجه معکوس می گیرند ؟
- ۲۰۱۸ - هرکسی بر فطرت خود می تند
- ۲۰۱۸ - « تَحَدَى » دلیل معجزه بودن قرآن است
- ۲۰۱۹ - روش های متنوع و جذاب قرآنی برای هدایت مردم
- ۲۰۲۰ - بهانه همگونی پیامبر صلی الله علیه و آله با سایر انسان ها
- ۲۰۲۲ - رهبران الهی باید از جنس پیروانشان باشند
- ۲۰۲۳ - چگونه معاد ممکن است ؟
- ۲۰۲۴ - معاد جسمانی
- ۲۰۲۵ - قرآن هرگز تحریف نشده است
- ۲۰۲۶ - قرآن کتاب زندگی است
- ۲۰۲۸ - برنامه ریزی برای تعلیم و تربیت
- ۲۰۲۸ - رابطه علم و ایمان
- ۲۰۳۱ - آخرین بهانه های مشرکین
- ۲۰۳۵ - « اعتدال » مبنای همه برنامه های اجتماعی و سیاسی
- ۲۰۳۵ - تکبیر چیست ؟
- ۲۰۳۷ - سوره کَهِف
- ۲۰۳۷ - سوره کَهِف
- ۲۰۳۷ - آغاز هر کاری به نام خدا
- ۲۰۳۸ - قرآن کتابی پابرجا و مستقیم و نگاهبان
- ۲۰۳۹ - عمل صالح باید استمرار و عمق داشته باشد
- ۲۰۴۰ - هر ادعایی را با دلیل رد یا قبول کنید

| | |
|------|---|
| ۲۰۴۲ | جهان میدان آزمایش است |
| ۲۰۴۳ | آغاز ماجرای اصحاب کهف |
| ۲۰۴۷ | سرگذشت مشروح اصحاب کهف |
| ۲۰۴۸ | جوانمردی و ایمان |
| ۲۰۴۹ | ایمان و امدادهای الهی |
| ۲۰۵۲ | پناهگاهی به نام غار |
| ۲۰۵۳ | موقعیت دقیق اصحاب کهف |
| ۲۰۵۸ | بیداری بعد از یک خواب طولانی |
| ۲۰۶۰ | پاک ترین طعام |
| ۲۰۶۱ | تقیه سازنده |
| ۲۰۶۱ | کانون قرآن لطف است |
| ۲۰۶۲ | پایان ماجرای اصحاب کهف |
| ۲۰۶۶ | مسجد در کنار آرامگاه و ایجاد بنای یادبود |
| ۲۰۶۹ | « واو » در جمله « وَ تَمِئْتُهُمْ كُلُّهُمْ » |
| ۲۰۷۳ | خواب اصحاب کهف |
| ۲۰۷۵ | همنشینی با پاکدلان پابرهنه افتخار است |
| ۲۰۷۷ | روح طبقاتی مشکل بزرگ جامعه ها |
| ۲۰۷۸ | رابطه هواپرستی و غفلت از خدا |
| ۲۰۷۹ | نزدیک شدن به ثروتمندان به خاطر ثروتشان |
| ۲۰۷۹ | آغاز و پایان زندگی در یک تابلو ارزنده |
| ۲۰۸۲ | زرق و برق ناپایدار دنیا |
| ۲۰۸۵ | کوه ها و سز انهدام آن ها در آستانه رستاخیز |
| ۲۰۸۷ | ایمان به معاد و نقش آن در تربیت انسان ها |
| ۲۱۰۱ | جلد ۱۶ |
| ۲۱۰۱ | فهرست مطالب |
| ۲۱۰۷ | تقدیم |

- متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی» ----- ۲۱۱۰
- مقدمه ----- ۲۱۱۲
- سوره کهف ----- ۲۱۱۴
- ذوالقرنین یا کورش کبیر ؟ ----- ۲۱۱۴
- سرگذشت عجیب ذوالقرنین ----- ۲۱۲۶
- ضرورت بکارگیری بهترین ابزار در مدیریت کشورها ----- ۲۱۲۸
- یاجوج و ماجوج چه کسانی بودند ؟ ----- ۲۱۳۵
- کورش کبیر مبتکر تکنولوژی جدید سد سازی ----- ۲۱۳۸
- پیشرفت صنعتی در سایه لطف الهی محقق می شود ----- ۲۱۴۲
- نوجوانان عزیز مراقب سرمایه های خود باشید ----- ۲۱۴۵
- مفهوم ملاقات با خدا ----- ۲۱۴۹
- توزین اعمال و رفتار ----- ۲۱۵۰
- زیانکارترین مردم چه کسانی هستند ؟ ----- ۲۱۵۳
- فردوس جای چه کسانی است ؟ ----- ۲۱۵۸
- هیچ قلمی نمی تواند تمام عظمت جهان را به رشته تحریر درآورد ----- ۲۱۶۱
- عمل شایسته پیش نیاز توجه ویژه خدا به انسان ----- ۲۱۶۳
- سوره مریم ----- ۲۱۷۰
- سوره مریم ----- ۲۱۷۰
- یحیی پیامبر وارسته الهی ----- ۲۱۷۵
- وظایف خدایی خود را منظم و با قدرت انجام دهید ----- ۲۱۸۳
- نبوت در خردسالی ----- ۲۱۸۵
- شهادت حضرت یحیی ----- ۲۱۸۷
- سرآغاز تولد مسیح ----- ۲۱۹۰
- « تَمَثَّلُ » چیست ؟ ----- ۲۱۹۲
- مریم درکشاکش سخت ترین طوفان های زندگی ----- ۲۱۹۶
- پاسخ به یک سؤال در مورد معجزه برای مریم ----- ۲۲۰۱

- روزه سکوت ۲۲۰۲
- عیسی مسیح در گاهواره سخن می گوید ۲۲۰۳
- چگونه نوزاد سخن می گوید ۲۲۰۷
- مگر فرزند برای خدا ممکن است ۲۲۱۱
- رستاخیز روز حسرت و تأسف ۲۲۱۶
- منطق گیرا و کوبنده ابراهیم ۲۲۱۸
- دلیل پیروی از عالم ۲۲۱۹
- رفتار منطقی توأم با احترام بهترین راه جذب دیگران ۲۲۲۳
- موسی پیامبری مخلص و برگزیده ۲۲۲۲
- فرق رسول و نبی ۲۲۲۳
- اسماعیل پیامبر صادق الوعد ۲۲۳۶
- ادریس کیست ؟ ۲۲۳۹
- توصیفی از بهشت ۲۲۴۵
- با ایمان و کارهای شایسته محبوب دل ها شوید ۲۲۴۹
- محبت علی در دل های مؤمنان ۲۲۵۱
- ارتباط و انس با قرآن بسیار ساده است ۲۲۵۳
- اشاره ۲۲۵۳
- سوره طه ۲۲۵۷
- سوره طه ۲۲۵۸
- این قدر خود را به زحمت نیفکن ۲۲۵۸
- نام های نیک خدا ۲۲۶۳
- توجه به نعمت های الهی بهترین راه خدانشناسی است ۲۲۶۴
- در علم افزون طلب باش ۲۲۶۹
- سختی های زندگی به خاطر غفلت از یاد حق است ۲۲۷۱
- جلد ۱۷ ۲۲۷۴
- اشاره ۲۲۷۴

| | |
|------|--|
| ۲۲۷۷ | تقدیم |
| ۲۲۷۹ | متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی» |
| ۲۲۸۱ | مقدمه |
| ۲۲۸۴ | سوره انبیاء |
| ۲۲۸۴ | سوره انبیاء |
| ۲۲۸۶ | آفرینش آسمان و زمین بازیچه نیست |
| ۲۲۸۷ | برهان تَمائِع |
| ۲۲۸۹ | فرشتگان بندگان شایسته و فرمانبردار |
| ۲۲۹۰ | صفات شش گانه فرشتگان |
| ۲۲۹۴ | بیان راز علمی پیدایش جهان |
| ۲۲۹۵ | نعمت کوه ها و دره ها |
| ۲۲۹۷ | آسمان سقفی محکم برای حفاظت زمین |
| ۲۲۹۸ | حرکت شب و روز و ماه و خورشید |
| ۲۳۰۰ | مرگ آغاز زندگی جدید است |
| ۲۳۰۲ | چرا خدا مردم را آزمایش می کند |
| ۲۳۰۵ | آزمایش خدا همگانی است |
| ۲۳۰۷ | شیوه های آزمایش خدا |
| ۲۳۰۸ | رمز پیروزی در آزمایش های خدایی |
| ۲۳۱۱ | انسان از عجله آفریده شده است |
| ۲۳۱۳ | ترازوهای عدل در قیامت |
| ۲۳۱۵ | ترازوی سنجش اعمال در قیامت چیست ؟ |
| ۲۳۲۲ | کثرت طرفداران دلیل بر حقانیت یک فکر نیست |
| ۲۳۲۴ | ابراهیم نقشه نابودی بت ها را می کشد |
| ۲۳۲۶ | بت پرستی در اشکال گوناگون |
| ۲۳۳۳ | برهان دندان شکن ابراهیم |
| ۲۳۳۷ | آن جا که آتش گلستان می شود |

| | |
|------|--|
| ۲۳۳۹ | سبب سازی و سبب سوزی |
| ۲۳۴۰ | هجرت ابراهیم از سرزمین بت پرستان |
| ۲۳۴۹ | قضه حضرت یونس |
| ۲۳۵۱ | حکومت زمین از آن صالحان خواهد بود |
| ۲۳۵۳ | روایات پیرامون قیام مهدی |
| ۲۳۵۵ | پیامبر و جهانی سازی اسلام |
| ۲۳۵۸ | سوره خَج |
| ۲۳۵۸ | سوره خَج |
| ۲۳۵۸ | زلزله عظیم رستاخیز |
| ۲۳۵۹ | پیروان شیطان |
| ۲۳۶۰ | چرا آیه می گوید: "از هر شیطان"؟ |
| ۲۳۶۲ | سجود همگانی موجودات جهان چگونه است؟ |
| ۲۳۶۵ | ویژگی یاران خدا |
| ۲۳۶۷ | گردشگری هدفمند |
| ۲۳۷۰ | نشانه های خدا در صحنه هستی |
| ۲۳۷۳ | تسخیر موجودات زمین و آسمان |
| ۲۳۷۵ | خدایان دروغین حتی نمی توانند یک مگس خلق کنند |
| ۲۳۷۶ | مثالی روشن برای بیان ضعف ها |
| ۲۳۷۸ | فهرست مطالب |
| ۲۳۸۶ | جلد ۱۸ |
| ۲۳۸۶ | فهرست مطالب |
| ۲۳۹۰ | تقدیم |
| ۲۳۹۲ | متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی» |
| ۲۳۹۴ | مقدمه |
| ۲۳۹۷ | سوره مؤمنون |
| ۲۳۹۷ | سوره مؤمنون |

- ۲۳۹۸ - - - - - صفات برجسته نوجوانان شایسته
- ۲۴۰۳ - - - - - تأمین آب بر اساس برنامه منظم
- ۲۴۰۵ - - - - - نعمت میوه های خوشمزه
- ۲۴۰۷ - - - - - میوه پرخاصیت زیتون
- ۲۴۰۸ - - - - - شیر و گوشت غذای لذیذ
- ۲۴۱۰ - - - - - ریشه گمراهی ها تعطیل شدن تفکر و اندیشه است
- ۲۴۱۲ - - - - - چرا اکثریت تمایل به حق ندارند؟ کدام اکثریت؟
- ۲۴۱۶ - - - - - گوش و چشم و عقل ابزار اصلی شناخت علوم و حقایق
- ۲۴۱۸ - - - - - شرک جهان را به تباهی می کشد
- ۲۴۲۰ - - - - - نظام واحد جهانی
- ۲۴۲۶ - - - - - پاسخ بدی به نیکی
- ۲۴۲۷ - - - - - از وسوسه های شیطان به خدا پناه برید
- ۲۴۳۰ - - - - - سوره نور
- ۲۴۳۰ - - - - - سوره نور
- ۲۴۳۲ - - - - - شیطان و دوستان شیطانی آرام آرام شما را فریب می دهند
- ۲۴۳۵ - - - - - در قیامت زبان و دست و پا شهادت می دهند
- ۲۴۳۷ - - - - - بدون اجازه به خانه دیگران وارد نشوید
- ۲۴۴۱ - - - - - حجاب نشانه شخصیت دخترهاست
- ۲۴۴۵ - - - - - معانی هفتگانه " نور " در قرآن مجید و روایات اسلامی
- ۲۴۴۷ - - - - - خواص نور
- ۲۴۶۱ - - - - - هرگز سراب را به جای آب نگیرید
- ۲۴۶۵ - - - - - تسبیح عمومی (عبادات چهارگانه) موجودات عالم
- ۲۴۶۸ - - - - - تسبیح ویژه پرندگان
- ۲۴۷۰ - - - - - منظور از « ضله » چیست؟
- ۲۴۷۱ - - - - - اگر ابرها نبودند؟!
- ۲۴۷۵ - - - - - به پدیده شب و روز فکر کنید

- ۲۴۷۶ حکومت جهانی مستضعفان
- ۲۴۷۸ وعده الهی حکومت روی زمین از آن کیست؟
- ۲۴۸۱ مقدمات تحقق وعده خلافت صالحین بر روی زمین
- ۲۴۸۲ آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر
- ۲۴۸۷ اجازه نوجوانان برای ورود به اتاق والدین
- ۲۴۸۹ خانه های یازده گانه ای که غذا خوردن از آن ها مجاز است
- ۲۴۹۴ آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازه آن ها نیست؟
- ۲۴۹۷ منظور از « صدیق » کیست؟
- ۲۴۹۹ تفسیر « مَا مَلَکْتُمْ مَفَاتِحَهُ »
- ۲۴۹۹ سلام و تحیت
- ۲۵۰۰ سلام کردن و اهمیت آن
- ۲۵۰۵ پیامبر را تنها نگذارید
- ۲۵۱۰ سوره قُرْآن
- ۲۵۲۰ جلد ۱۹
- ۲۵۲۰ فهرست مطالب
- ۲۵۲۴ تقدیم
- ۲۵۲۶ متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»
- ۲۵۲۸ مقدمه
- ۲۵۳۱ سوره قُرْآن
- ۲۵۳۱ سوره قُرْآن
- ۲۵۳۲ نقش دوست در سرنوشت نوجوانان
- ۲۵۳۳ روز قیامت پیامبر از بی توجهی مردم به قرآن شکایت می کند
- ۲۵۳۵ قرآن را با تأمل و تفکر بخوانید
- ۲۵۳۶ اگر خورشید و سایه نبود؟!!
- ۲۵۳۹ بادهای پیام آور باران و برکات الهی
- ۲۵۴۲ دو دریای آب شیرین و شور در کنار هم

- ۲۵۴۵ ----- برج های آسمانی
- ۲۵۴۷ ----- تشکر از خدا به خاطر خلقت شب و روز
- ۲۵۴۸ ----- صفات دوازده گانه نوجوانان خداپرست
- ۲۵۵۵ ----- تبدیل سیئات به حسنات
- ۲۵۶۱ ----- پاداش بندگان ویژه خدا
- ۲۵۶۳ ----- اگر دعای شما نبود ارزشی نداشتید
- ۲۵۶۶ ----- سوره سُغَرَاء
- ۲۵۶۶ ----- سوره سُغَرَاء
- ۲۵۶۷ ----- قانون زوجیت عمومی موجود است
- ۲۵۷۳ ----- چه کسی مرا آفرید و هدایت کرد
- ۲۵۷۵ ----- دعاهاى پربار ابراهيم
- ۲۵۷۷ ----- تلاش برای بجا ماندن نام نیک از آدمی
- ۲۵۸۵ ----- مفهوم واقعی شفاعت
- ۲۵۸۷ ----- شفاعت در عالم تکوین
- ۲۵۸۸ ----- مدارک شفاعت
- ۲۵۹۰ ----- شرایط گوناگون شفاعت
- ۲۵۹۳ ----- احادیث اسلامی و شفاعت
- ۲۵۹۶ ----- شعر و شاعری در نگاه قرآن
- ۲۵۹۸ ----- نشانه های سه گانه شعراء غیر متعهد از دیدگاه قرآن
- ۲۵۹۹ ----- نشانه های چهارگانه شعراء متعهد از دیدگاه قرآن کریم
- ۲۶۰۰ ----- ذکر خدا
- ۲۶۰۲ ----- سوره نَمَل
- ۲۶۰۲ ----- سوره نَمَل
- ۲۶۰۳ ----- زشتی ها را زیبا تصور نکنید
- ۲۶۰۵ ----- حکومت داود و سلیمان
- ۲۶۰۸ ----- رابطه دین و سیاست

- ۲۶۱۱ سلیمان در سرزمین مورچگان
- ۲۶۱۲ داستان هدهد و ملکه سبا
- ۲۶۲۱ پادشاهان ویرانگرند
- ۲۶۲۳ مردان خدا را نمی توان با مال دنیا فریب داد
- ۲۶۲۶ دریک چشم برهم زدن تخت او حاضراست
- ۲۶۲۸ قدرت و امانت شرط پذیرفتن مسئولیت
- ۲۶۳۲ اَصِف بن یَزَیْا چگونه تخت ملکه را حاضر ساخت ؟
- ۲۶۳۴ پاسخ به چند سؤال در خصوص انتقال تخت ملکه سبأ
- ۲۶۳۷ نور ایمان در دل ملکه سبأ
- ۲۶۴۳ سرانجام کار ملکه سبأ
- ۲۶۴۴ یک جمع بندی کلی از سرگذشت سلیمان
- ۲۶۴۹ جلد ۲۰
- ۲۶۴۹ فهرست مطالب
- ۲۶۵۳ تقدیم
- ۲۶۵۵ متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»
- ۲۶۵۷ مقدمه
- ۲۶۶۰ سوره نَمَل
- ۲۶۶۰ سوره نَمَل
- ۲۶۶۱ آب شیرین، آب شور
- ۲۶۶۱ دو دریای آب شور و شیرین در کنار هم
- ۲۶۶۵ مضطری که دعای او به اجابت می رسد کیست ؟
- ۲۶۶۷ چه کسی شما را در تاریکی های صحرا و دریا هدایت می کند
- ۲۶۶۸ آغاز آفرینش دلیل تکرار زندگی در آخرت
- ۲۶۶۹ همه جا دعوت به استدلال منطقی
- ۲۶۷۴ مشاهده آثار باستانی عبرتی برای آیندگان
- ۲۶۷۶ انگیزه های توکل

- ۲۶۷۷ ----- کوران و کران سخن حق را پذیرا نیستند
- ۲۶۷۹ ----- بیان حرکت زمین یک معجزه علمی قرآن
- ۲۶۸۳ ----- سوره قُصص
- ۲۶۸۳ ----- سوره قُصص
- ۲۶۸۹ ----- « مستضعفان » و « مستکبران » چه کسانی هستند ؟
- ۲۶۹۰ ----- روش عمومی مستکبران تاریخ
- ۲۶۹۵ ----- پرورش موسی در آغوش فرعون
- ۲۶۹۷ ----- برنامه عجیب الهی
- ۲۷۰۶ ----- شب ها را به غفلت نگذرانید
- ۲۷۰۸ ----- از درگیر شدن با دیگران پرهیز کنید
- ۲۷۰۹ ----- موسی در طریق حمایت از مظلومان
- ۲۷۰۹ ----- آیا مشاجره موسی ، منافی مقام عصمت نیست ؟
- ۲۷۱۴ ----- موسی مخفیانه به سوی مدین حرکت می کند
- ۲۷۲۰ ----- یک کار نیک درهای خیرات را به روی موسی گشود
- ۲۷۲۱ ----- خانم های نامحرم پشت سر مردها حرکت کنند
- ۲۷۲۴ ----- موسی در خانه شعیب
- ۲۷۲۶ ----- دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح
- ۲۷۲۷ ----- پیشنهاد ازدواج از طرف پدر و بستگان دختر به پسر ، بلامانع است
- ۲۷۳۱ ----- نخستین جرقه وحی
- ۲۷۳۶ ----- موسی در برابر فرعون
- ۲۷۳۸ ----- روش فرعونى انحراف افکار عمومی
- ۲۷۴۶ ----- این اخبار غیبی را تنها خدا در اختیارت نهاد
- ۲۷۴۹ ----- هر روز به بهانه ای از حق می گریزند
- ۲۷۵۴ ----- هدایت تنها به دست خدا است
- ۲۷۵۶ ----- توسعه اقتصادی در گرو توسعه امنیتی است
- ۲۷۵۹ ----- دل بستگی های دنیا شما را نفریبند

| | | |
|------|-------|--|
| ۲۷۶۰ | | نعمت بزرگ روز و شب |
| ۲۷۶۲ | | قارون ثروتمند خودخواه بنی اسرائیل |
| ۲۷۶۷ | | جنون نمایش ثروت |
| ۲۷۷۲ | | سوره عنکبوت |
| ۲۷۷۲ | | سوره عنکبوت |
| ۲۷۷۲ | | آزمایش الهی یک سنت جاویدان |
| ۲۷۷۳ | | فرار از حوزه قدرت خدا ممکن نیست |
| ۲۷۷۵ | | مهربانی به پدر و مادر |
| ۲۷۷۹ | | تکیه گاه های سست همچون لانه عنکبوت |
| ۲۷۸۲ | | نماز بازدارنده از زشتی ها و بدی ها |
| ۲۷۹۰ | | جلد ۲۱ |
| ۲۷۹۰ | | فهرست مطالب |
| ۲۷۹۶ | | تقدیم |
| ۲۷۹۸ | | متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی» |
| ۲۸۰۰ | | مقدمه |
| ۲۸۰۳ | | سوره عنکبوت |
| ۲۸۰۳ | | برای بحث ، بهترین روش را برگزینید |
| ۲۸۰۶ | | تضمین تأمین روزی همه موجودات |
| ۲۸۰۹ | | شاید ، زمینه ساز شکوفایی فطرت است |
| ۲۸۱۰ | | سوره روم |
| ۲۸۱۰ | | سوره روم |
| ۲۸۱۰ | | پیشگویی عجیب قرآن درباره پیروزی رومیان بر ایرانیان |
| ۲۸۱۲ | | اعجاز قرآن از دریچه علم غیب |
| ۲۸۱۸ | | راز سقوط دولت ها و ملت ها |
| ۲۸۲۰ | | تکرار گناه و آلودگی انسان را بتدریج به کفر می رساند |
| ۲۸۲۲ | | چرا یکی از نام های قیامت ، "ساعه" است ؟ |

- ۲۸۲۵ ----- تسبیح و حمد در همه حال برای خدا است
- ۲۸۲۷ ----- زمستان را نظاره کنید تا معاد را باور کنید
- ۲۸۳۰ ----- آیات خدا در آفاق و انفس (برون و درون)
- ۲۸۳۲ ----- نشانه های خداشناسی در انسان و جهان
- ۲۸۳۴ ----- خواب و استراحت عامل نشاط و زندگی
- ۲۸۳۷ ----- شگفتی های عالم خواب
- ۲۸۳۸ ----- رعد و برق را دریابید
- ۲۸۴۰ ----- خلقت مجدد آسان تر از خلقت نخستین است
- ۲۸۴۱ ----- خداپرستی در سرشت شماس
- ۲۸۴۴ ----- خداشناسی عامل «وحدت» و شرک مایه «تفرقه» است
- ۲۸۴۸ ----- در خوشی و ناخوشی به یاد خدا باشید
- ۲۸۵۰ ----- کمی یا زیادی رزق و روزی برای آزمایش شماس
- ۲۸۵۱ ----- سرچشمه فساد، اعمال ناشایسته خودمردم است
- ۲۸۵۳ ----- رابطه «گناه» و «فساد»
- ۲۸۵۶ ----- گردشگری در زمین از دیدگاه قرآن
- ۲۸۵۸ ----- نقش بادهای در بقای طبیعت
- ۲۸۶۴ ----- از طبیعت زیبا درس بگیرید
- ۲۸۶۸ ----- کودکی خود را به خاطر بسپار
- ۲۸۷۱ ----- سوره لقمان
- ۲۸۷۱ ----- سوره لقمان
- ۲۸۷۳ ----- ویژگی های سه گانه نیکوکاران
- ۲۸۷۵ ----- قانون جاذبه و دافعه
- ۲۸۷۶ ----- تعادل نیروی جاذبه و دافعه در کرات آسمانی
- ۲۸۷۹ ----- فلسفه آفرینش کوه ها
- ۲۸۷۹ ----- اشاره
- ۲۸۸۱ ----- از کارهای کوچک غافل نشوید

- ۲۸۸۳ قانون زوجیت در گیاهان
- ۲۸۸۳ زوجیت در گیاهان
- ۲۸۸۶ لقمان که بود ؟
- ۲۸۹۰ پدر و مادر خود را پاس دارید
- ۲۸۹۲ رابطه خویشاوندی نباید مقدم بر رابطه با خدا باشد
- ۲۸۹۴ نظارت عمومی
- ۲۸۹۵ پرهیز از تکبر و خودپسندی
- ۲۸۹۶ «خمیر» جمع «حِمار» به معنی خراست
- ۲۸۹۷ میانه روی در رفتار و گفتار
- ۲۸۹۸ موجودات زمینی و آسمانی در خدمت انسان هستند
- ۲۹۰۱ به دستگیره محکم الهی چنگ بزنید
- ۲۹۰۳ علم بی پایان و غیر قابل شمارش خداوند
- ۲۹۰۷ شب و روز و ماه و خورشید مسخّر شماس است
- ۲۹۰۹ توجه به حرکت کشتی ها در اقیانوس ها
- ۲۹۱۱ سوره سجده
- ۲۹۱۶ سوره احزاب
- ۲۹۱۶ سوره احزاب
- ۲۹۱۸ تنها از وحی الهی پیروی کن
- ۲۹۱۹ پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله الگوی نوجوانان در تمام زندگی
- ۲۹۲۸ جلد ۲۲
- ۲۹۲۸ فهرست مطالب
- ۲۹۳۳ تقدیم
- ۲۹۳۵ متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»
- ۲۹۳۷ مقدمه
- ۲۹۴۰ سوره احزاب
- ۲۹۴۰ نعمت های مادی و معنوی دستاورد ایمان و ادب

- ۲۹۴۰ - دلایل خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله -
- ۲۹۴۵ - خاتمیت چگونه با سیر تکاملی انسان سازگار است؟
- ۲۹۴۶ - قوانین ثابت چگونه با نیازهای متغیر می سازد ؟
- ۲۹۵۰ - رحمت و درود خدا و فرشتگان راه گشای جوانان -
- ۲۹۵۲ - سلام کردن و اهمیت آن -
- ۲۹۵۷ - توضیحی درباره « لقاء الله »
- ۲۹۵۷ - پاداش های مؤمنان هم اکنون آماده است .
- ۲۹۶۰ - ای پیامبر صلی الله علیه و آله تو چراغ فروزانی .
- ۲۹۶۶ - دستورالعمل پنج گانه برای رهروان راه حق .
- ۲۹۶۶ - سلام و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله -
- ۲۹۶۸ - کیفیت صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله -
- ۲۹۷۰ - سخن حق بگوید تا اعمالتان اصلاح شود .
- ۲۹۷۱ - زبان پربرکت ترین و در عین حال خطرناکترین عضو بدن است .
- ۲۹۷۶ - سوره سَبَأُ
- ۲۹۷۶ - سوره سَبَأُ
- ۲۹۷۶ - او مالک همه چیز و عالم به همه چیز است .
- ۲۹۷۹ - مواهب بزرگ خدا بر داود علیه السلام .
- ۲۹۸۲ - رعایت دقت در کیفیت و کمیت محصولات
- ۲۹۸۴ - حشمت سلیمان و مرگ عبرت انگیز وی
- ۲۹۹۲ - چرا مرگ سلیمان مدتی مخفی ماند؟
- ۲۹۹۵ - تمدن درخشانی که بر اثر کفران بر باد رفت .
- ۳۰۰۰ - قوم سبأ را چنان متلاشی کردیم که ضرب المثل شدند .
- ۳۰۰۲ - هیچ کس مجبور به پیروی از وسوسه های شیطان نیست .
- ۳۰۰۳ - چه کسی انسان ها را روزی می دهد؟
- ۳۰۰۵ - پیامبر صلی الله علیه و آله و حکومت جهانی واحد .
- ۳۰۰۶ - مخالفت افراد فاسد و خوش گذران با پیامبران

| | |
|------|--|
| ۳۰۰۸ | مال و فرزند دلیل قرب به خدا نیست |
| ۳۰۰۹ | معیار اصلی شخصیت انسان ها |
| ۳۰۱۱ | وسعت مفهوم «نفاق» |
| ۳۰۱۲ | از باطل کاری ساخته نیست |
| ۳۰۱۳ | پاسخ به سؤالی در خصوص چگونگی غلبه حق بر باطل |
| ۳۰۱۵ | سوره فاطر |
| ۳۰۱۵ | سوره فاطر |
| ۳۰۱۷ | راز بدبختی و گمراهی آدم ها |
| ۳۰۱۹ | باد و باران مایه حیات و زندگی |
| ۳۰۲۱ | گفتار و کردار پاک و صالح به سوی خدا می رود |
| ۳۰۲۵ | دریای آب شیرین و شور یکسان نیستند |
| ۳۰۲۹ | از آب بی رنگ هزاران رنگ آورده پدید |
| ۳۰۳۲ | فقط افراد دانشمند و فهمیده خداپرست واقعی هستند |
| ۳۰۳۳ | معامله پر سود با پروردگار |
| ۳۰۳۵ | امتیازات شش گانه تجارت انسان ها با خدا |
| ۳۰۴۳ | آن جا که نه غمی است، نه رنجی و نه درماندگی |
| ۳۰۵۱ | سوره یس |
| ۳۰۵۱ | سوره یس |
| ۳۰۵۱ | سراغاز «قلب قرآن» |
| ۳۰۵۹ | چه کسانی انذار تو را می پذیرند |
| ۳۰۶۳ | کتاب های سه گانه ثبت اعمال |
| ۳۰۷۳ | جلد ۲۳ |
| ۳۰۷۳ | فهرست مطالب |
| ۳۰۷۷ | تقدیم |
| ۳۰۷۹ | متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی» |
| ۳۰۸۱ | مقدمه |

- سوره یس ----- ۳۰۸۴
- حیات گیاهان و حیوانات دلیل خدانشناسی و معاد ----- ۳۰۸۴
- خواص فراوان درخت نخل و میوه انگور ----- ۳۰۸۵
- قانون عمومی زوجیت در همه موجودات جهان ----- ۳۰۸۸
- خورشید و ماه نشانه ای است تا راه را گم نکنید ----- ۳۰۹۰
- رستاخیز اثرژی ها ----- ۳۰۹۸
- فرق میان آتش گیره و آتش زنه ----- ۳۱۰۲
- خدا مالک و حاکم بر همه چیز است ----- ۳۱۰۳
- بازتاب اعتقاد به معاد در زندگی انسان ها ----- ۳۱۰۴
- قرآن و مسأله معاد ----- ۳۱۰۸
- معاد جسمانی ----- ۳۱۰۸
- بهشت و دوزخ ----- ۳۱۱۱
- سوره صافات ----- ۳۱۱۴
- منظور از "سوگندها" در قرآن چیست؟ ----- ۳۱۱۴
- داستان حضرت ابراهیم ----- ۳۱۱۹
- طرح جالب بت شکنی ابراهیم ----- ۳۱۲۱
- نقشه های مشرکان شکست می خورد ----- ۳۱۲۶
- ابراهیم در قربانگاه ----- ۳۱۳۲
- چگونه خواب ابراهیم می توانست حجت باشد؟ ----- ۳۱۴۰
- وسوسه های شیطان در روح بزرگ ابراهیم اثر نگذاشت ----- ۳۱۴۱
- ابراهیم بنده مؤمن خدا ----- ۳۱۴۲
- سوره ص ----- ۳۱۴۵
- سوره ص ----- ۳۱۴۵
- احزاب ششگانه جاهلیت و عذاب خاص هر کدام از آن ها ----- ۳۱۴۶
- از زندگی داوود درس بیاموز ----- ۳۱۵۰
- ده صفت برجسته حضرت داوود ----- ۳۱۵۳

- ۳۱۵۵ شیطان تکبر کرد و رانده درگاه خدا شد
- ۳۱۵۷ آتش کبر و غرور سرمایه هستی را می سوزاند
- ۳۱۵۹ فلسفه وجود شیطان
- ۳۱۶۱ شیطان بر بندگان شایسته خدا تسلط ندارد
- ۳۱۶۲ آخرین سخن درباره ابلیس
- ۳۱۶۲ پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال مزد و تشکر نیست
- ۳۱۶۳ متکلف کیست ؟
- ۳۱۶۵ سوره زُمر
- ۳۱۶۵ سوره زُمر
- ۳۱۶۵ دین خود را از هرگونه شرک پاک و خالص کن
- ۳۱۶۶ فرق میان «تَنْزِيل» و «اِنْزَال»
- ۳۱۶۹ نظام پیچیده و منظم شب و روز
- ۳۱۷۲ خطوط اصلی هفتگانه برنامه بندگان مخلص
- ۳۱۷۸ ضرر واقعی چیست ؟
- ۳۱۸۰ بندگان حقیقی خدا
- ۳۱۸۳ منطق آزاد اندیشی اسلام
- ۳۱۸۴ پاسخ به سه سؤال در خصوص «فَبَشِّرْ عِبَادِ»
- ۳۱۸۹ آن ها که بر فراز مرکبی از نورند
- ۳۱۹۰ عوامل «شرح صدر» و «قساوت قلب»
- ۳۲۰۲ جلد ۲۴
- ۳۲۰۲ اشاره
- ۳۲۰۵ تقدیم
- ۳۲۰۷ متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»
- ۳۲۱۲ سوره زُمر
- ۳۲۱۲ سختی یا رفاه هر دو وسیله آزمایش و رشد است
- ۳۲۱۳ شما حداکثر تلاش خود را بکار گیرید کمی یا زیادی روزی دست خداست

- نوجوانان عزیز هرگز از رحمت خدا مأیوس نشوید ----- ۳۲۱۵
- امید بخش ترین آیه قرآن ----- ۳۲۱۷
- گام های سه گانه وصول به رحمت خدا ----- ۳۲۱۸
- پشیمانی در روز قیامت فایده ندارد ----- ۳۲۱۹
- در اطاعت خدا سستی نکنید ----- ۳۲۲۱
- سوره مؤمن (غافر) ----- ۳۲۲۴
- سوره مؤمن (غافر) ----- ۳۲۲۴
- اسباب آموزش در قرآن مجید ----- ۳۲۲۷
- عوام فریبی، روش تاریخی رهبران تباهی ----- ۳۲۳۰
- مجازات آخرت متناسب با اعمالی است که انسان در دنیا انجام داده است ----- ۳۲۳۴
- ما شایستگان را در دنیا و آخرت یاری می دهیم ----- ۳۲۳۷
- اگر خدا وعده پیروزی پیامبران و مؤمنان را داده ، چرا در طول تاریخ جمعی از آن ها شکست خورده اند ----- ۳۲۳۸
- عزیزان نوجوان با خدا حرف بزنید، حتما پاسخ شما را می دهد ----- ۳۲۴۲
- اهمیت دعا و شرایط استجابات ----- ۳۲۴۳
- موانع استجابات دعا ----- ۳۲۴۸
- نعمت های زمانی ----- ۳۲۴۹
- نعمت های مکانی ----- ۳۲۵۱
- مراحل هفت گانه خلقت انسان ----- ۳۲۵۴
- منافع گوناگون چهارپایان ----- ۳۲۵۸
- سوره فُصِّلَتْ ----- ۳۲۶۰
- سوره فُصِّلَتْ ----- ۳۲۶۰
- ویژگی های پنج گانه قرآن کریم ----- ۳۲۶۱
- شهادت اعضای بدن در روز قیامت ----- ۳۲۶۳
- گواهان شش گانه در دادگاه قیامت ----- ۳۲۶۶
- حسن ظن و سوء ظن به خدا ----- ۳۲۷۲
- جنجال آفرینی و سرگرم کردن مردم به منظور منزوی کردن قرآن ----- ۳۲۷۴

- ۳۲۷۶ ----- بدی را با نیکی پاسخ دهید -----
- ۳۲۸۲ ----- برای مقابله با وسوسه های شیطانی چه باید کرد ؟ -----
- ۳۲۸۴ ----- قرآن هدایت است و درمان -----
- ۳۲۸۶ ----- قرآن داروی مؤثر برای همه دردهای اجتماعی و اخلاقی -----
- ۳۲۹۰ ----- تأثیر قرآن کریم -----
- ۳۲۹۳ ----- اختیار و عدالت -----
- ۳۲۹۵ ----- گناه و سلب نعمت -----
- ۳۲۹۷ ----- فهرست مطالب -----
- ۳۳۰۶ ----- جلد ۲۵ -----
- ۳۳۰۶ ----- فهرست مطالب -----
- ۳۳۱۱ ----- تقدیم -----
- ۳۳۱۳ ----- متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی» -----
- ۳۳۱۵ ----- مقدمه -----
- ۳۳۱۸ ----- سوره فَضَّلَتْ -----
- ۳۳۱۸ ----- حرص و طمع انسان های کم ظرفیت -----
- ۳۳۲۴ ----- نشانه های حق در جهان بزرگ و کوچک -----
- ۳۳۲۶ ----- سوره سُورَى -----
- ۳۳۲۶ ----- سوره سُورَى -----
- ۳۳۲۹ ----- نزدیک است آسمان ها متلاشی شوند -----
- ۳۳۳۲ ----- آیا فرشتگان برای همه استغفار می کنند ؟ -----
- ۳۳۳۳ ----- ایمان و عمل اجباری ارزش معنوی ندارد -----
- ۳۳۳۴ ----- اسلام دینی جهانی است -----
- ۳۳۴۰ ----- خدا روزی بخش است چرا و چگونه ؟ -----
- ۳۳۴۱ ----- چند نکته مهم در ارتباط با رزق و روزی -----
- ۳۳۴۵ ----- آیین پیامبر صلی الله علیه و آله عصاره آیین همه انبیاست -----
- ۳۳۵۰ ----- دستورات پنج گانه برای تحقق عدالت -----

- ۳۳۵۱ - مزرعه دنیا و آخرت
- ۳۳۵۴ - خدا توبه بندگان را می پذیرد
- ۳۳۵۵ - مرفهین طغیانگر
- ۳۳۵۸ - باران مظهر امید و طراوت
- ۳۳۶۲ - بیان یکی دیگر از معجزات علمی قرآن (ستارگان آسمان دارای موجودات زنده اند)
- ۳۳۶۳ - علت گرفتاری ها و مشکلات
- ۳۳۶۹ - گرفتاری های شما نتیجه رفتار خودتان است
- ۳۳۷۱ - رفع یک اشتباه بزرگ در ارتباط با بحث مصیبت ها
- ۳۳۷۲ - وزش بادهای منظم و حرکت کشتی ها از آیات خدا است
- ۳۳۷۵ - اگر بادهها نبودند
- ۳۳۸۱ - سوره زُخُف
- ۳۳۸۱ - سوره زُخُف
- ۳۳۸۴ - زمین و راه های مواصلاتی آن
- ۳۳۸۵ - باران رمز حیات و زندگی
- ۳۳۸۶ - بار دیگر بیان قانون عمومی زوجیت
- ۳۳۸۷ - وسایل نقلیه راحت و مطمئن
- ۳۳۸۹ - یاد خدا به هنگام بهره گیری از نعمت ها
- ۳۳۹۰ - تعاون و همکاری متقابل اجتماعی
- ۳۳۹۲ - پاسخ به دو سؤال مهم در مورد رزق و معیشت
- ۳۳۹۶ - قصرهای با شکوه با سقف های نقره ای (ارزش های دروغین)
- ۳۳۹۸ - نظام ارزشی و اصلاحات از دیدگاه اسلام
- ۳۳۹۹ - ثروت و امکانات مادی، وسیله است نه هدف
- ۳۴۰۱ - همنشین شیاطین
- ۳۴۰۴ - تحقیر مردم ، برنامه همیشگی سران گمراهی
- ۳۴۰۶ - سوره دُخان
- ۳۴۰۶ - سوره دُخان

- ۳۴۰۷ ----- نزول قرآن در شبی پربرکت
- ۳۴۰۸ ----- نزول دفعی و نزول تدریجی قرآن
- ۳۴۱۱ ----- رابطه قرآن با شب قدر و حیات مادی و معنوی
- ۳۴۱۴ ----- انس با قرآن بسیار ساده است
- ۳۴۱۶ ----- سوره جاثیه
- ۳۴۱۶ ----- سوره جاثیه
- ۳۴۱۶ ----- به عظمت آسمان و زمین نظاره کنید
- ۳۴۱۸ ----- به دنیای درون خود بیاندیشید
- ۳۴۲۰ ----- نور و ظلمت، آب و باد
- ۳۴۲۴ ----- وای بر هر دروغگوی گنهکار
- ۳۴۲۹ ----- دریاها در تسخیر شماست، چرا؟!
- ۳۴۳۰ ----- همه آنچه در آسمان هاوزمین است در اختیار شماست چرا؟!
- ۳۴۳۲ ----- قرآن بهترین وسیله روشنگری، هدایت و رحمت است
- ۳۴۳۹ ----- جلد ۲۶
- ۳۴۳۹ ----- اشاره
- ۳۴۴۲ ----- تقدیم
- ۳۴۴۴ ----- متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»
- ۳۴۴۶ ----- مقدمه
- ۳۴۴۹ ----- سوره أحقاف
- ۳۴۴۹ ----- سوره أحقاف
- ۳۴۵۰ ----- آفرینش این جهان ، هدفی را تعقیب می کند
- ۳۴۵۱ ----- نوجوانان عزیز به پدر و مادر خود نیکی کنید
- ۳۴۵۹ ----- انسان بهشتی از دیدگاه قرآن
- ۳۴۶۰ ----- پایمال کنندگان حقوق پدر و مادر
- ۳۴۶۳ ----- همچون پیامبران اولوا العزم شکبیا باش
- ۳۴۶۴ ----- پیامبران اولوا العزم چه کسانی بودند ؟

- سوره مُحَمَّد صلی الله علیه و آله ۳۴۶۹
- سوره مُحَمَّد صلی الله علیه و آله ۳۴۶۹
- مؤمنان ، پیرو حقند و کافران ، پیرو باطل ۳۴۷۱
- اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند ۳۴۷۲
- مسیر کفر محکوم به شکست و نابودی است ۳۴۷۴
- خدا یارمؤمنان است و کفارپشتوانه ندارند ۳۴۷۶
- صرف خوردن و خوابیدن در دنیا، سبقت با حیوانات است ۳۴۷۸
- چرا در قرآن تدبیر نمی کنند ؟ ۳۴۸۰
- قرآن کتاب اندیشه و عمل است ۳۴۸۰
- عوامل چهارگانه نابودی ثواب عمل ۳۴۸۳
- سوره فَتْح ۳۴۸۶
- فتح المبین ۳۴۸۶
- داستان صلح حدیبیه ۳۴۸۶
- پیامدهای هفت گانه سیاسی و اجتماعی و مذهبی صلح حدیبیه ۳۴۹۱
- نتایج بزرگ فتح المبین ۳۴۹۳
- پاسخ به چند سؤال مهم در مورد آیه ۲ سوره فتح ۳۴۹۳
- منظوراز «ماتَقَدَّم» و «ماتَأَخَّر» در آیه ۲ سوره فتح چیست؟ ۳۴۹۷
- نزول سکینه و آرامش بر دل های مؤمنان ۳۴۹۹
- دستاوردهای چهارگانه ایمان ۳۵۰۱
- سلسله مراتب هفت گانه ایمان ۳۵۰۲
- دو وسیله مهم آرامش ۳۵۰۳
- نتیجه دیگر فتح المبین ۳۵۰۴
- انواع سه گانه سوء ظن ۳۵۰۷
- تحکیم موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله و وظائف مردم در برابر او ۳۵۰۹
- گواهان پنج گانه که شاهداعمال انسان هاستند ۳۵۱۰
- فتح خیبر دستاورد دیگر صلح حدیبیه ۳۵۱۲

- ۳۵۱۴ ماجرای غزوه خیبر
- ۳۵۱۷ اگر در حدیبیه جنگی روی می داد مشرکین شکست می خوردند
- ۳۵۲۰ رؤیای صادق پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۵۲۱ دین اسلام سراسر جهان را فرا خواهد گرفت
- ۳۵۲۲ صفات پنج گانه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۵۲۸ محبت متقابل اسلامی
- ۳۵۳۰ سوره حُجرات
- ۳۵۳۰ آداب ملاقات با پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۵۳۵ ادب برترین سرمایه زندگی است
- ۳۵۳۷ اهمیت برادری
- ۳۵۴۰ حقوق ۳۰ گانه دوستان خوب نسبت به یکدیگر
- ۳۵۴۱ ممنوعیت مسخره کردن و دیگران را به نام زشت صدا کردن
- ۳۵۴۳ جاده ورود ممنوع (سوء ظن، فضولی در کار دیگران، غیبت)
- ۳۵۴۸ مفهوم غیبت
- ۳۵۴۹ موارد استثناء غیبت
- ۳۵۵۰ تقوی بزرگ ترین ارزش انسانی
- ۳۵۵۲ حقیقت تقوی
- ۳۵۵۶ سوره قَا
- ۳۵۵۶ قرآن با همه عظمتش از کلمات ساده ای تشکیل شده است
- ۳۵۵۷ بهانه تراشی کفّار
- ۳۵۵۸ بازگشت به زندگی پس از مردن و خاک شدن
- ۳۵۶۰ لحظه ای به آسمان بنگرید
- ۳۵۶۳ نمونه معاد را هر روز در گوشه و کنار خود نظاره کنید
- ۳۵۶۴ نوجوان عزیز مراقب حرف زدن خود باش
- ۳۵۶۶ حقیقت مرگ
- ۳۵۶۷ مرگ چیست ؟

- مرگ « حق » است ۳۵۶۸
- سوره ذاریات ۳۵۶۹
- سوگند به طوفان ها و ابرهای باران زا ۳۵۶۹
- سوگند به آسمان و چین و شکن های زیبایش ۳۵۷۱
- بهره گیری از نشانه های حق آمادگی لازم دارد ۳۵۷۶
- رزق و روزی و راه های افزایش آن ۳۵۷۷
- فهرست مطالب ۳۵۸۰
- جلد ۲۷ ۳۵۹۱
- اشاره ۳۵۹۱
- تقدیم ۳۵۹۴
- متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی» ۳۵۹۶
- مقدمه ۳۵۹۸
- سوره ذاریات ۳۶۰۱
- بیان یکی از معجزات علمی (گسترش مستمر آسمان ها) ۳۶۰۱
- بیان یکی دیگر از معجزات علمی قرآن (قانون عمومی زوجیت و بار الکتریکی مثبت و منفی) ۳۶۰۴
- برای پذیرش خوبی ها دل های آماده لازم است ۳۶۰۴
- هدف خلقت انسان از دیدگاه قرآن ۳۶۰۶
- خدا صاحب « قوه » و « متین » است ۳۶۱۰
- اگر خداوند بندگان را برای عبودیت آفریده است ، چرا گروهی راه کفر را پیش می گیرند ؟ ۳۶۱۱
- سوره طُور ۳۶۱۲
- سوره طُور ۳۶۱۲
- فرزندان صالح با پدر و مادر مؤمن در بهشت به یکدیگر ملحق می شوند ۳۶۱۶
- عمل انسان در بهشت همراه اوست ۳۶۱۷
- در بهشت، نوجوانانی از جنس فرشتگان در خدمت نوجوانان صالح هستند ۳۶۱۹
- آن روز ترسان بودیم و امروز در نهایت امنیت ۳۶۲۰
- اثبات وجود خداوند ۳۶۲۱

- سوره نَجْم ۳۶۲۴
- سوره نَجْم ۳۶۲۴
- نخستین دیدار دوست ۳۶۲۷
- آرزوهای دور و دراز ۳۶۲۸
- تعریف از خود کردن ۳۶۳۰
- خوشبختی یا بدبختی نوجوانان نتیجه تلاش خودشان است ۳۶۳۱
- سوره قَمَر ۳۶۳۳
- ماه شکافته شد ۳۶۳۳
- شق القمر یک معجزه بزرگ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ۳۶۳۴
- تاریخ وقوع معجزه بزرگ شق القمر ۳۶۳۵
- قرآن برای همه افراد ساده و قابل فهم است ۳۶۳۶
- مبارکی یا شومی روزها ۳۶۳۸
- معجزات نه گانه حضرت موسی ۳۶۴۶
- یک پیشگویی صریح و اعجازآمیز ۳۶۵۰
- همه چیز جهان روی حساب و کتاب است ۳۶۵۲
- تقدیر الهی و آزادی اراده انسان ۳۶۵۴
- سوره الزُّمَن ۳۶۵۵
- سوره الزُّمَن ۳۶۵۵
- نعمت زبان و قدرت سخن گفتن ۳۶۵۷
- حرکت منظم و حساب شده ماه و خورشید ۳۶۵۹
- گیاهان نیز در برابر قوانین الهی متواضعند ۳۶۶۱
- خدا آسمان را برافراشت و برای هرچیز مقرراتی قرار داد ۳۶۶۲
- مسأله نظم و حساب در زندگی ۳۶۶۴
- شناخت نعمت ها، نردبان معرفت خداست ۳۶۶۹
- آفرینش انسان از خاکی همچون سفال ۳۶۶۹
- دریاها با ذخایر گرانبهایشان ۳۶۷۲

- گلف استریم و رودهای عظیم دریایی ۳۶۷۴
- حقیقت « فنا » چیست ؟ ۳۶۷۹
- ورود به آسمان ها فقط با ابزار مخصوص امکان پذیر است ۳۶۸۰
- در روز قیامت ، گنهکاران از سیمایشان شناخته می شوند ۳۶۸۱
- ارزش غذایی میوه ها خصوصا خرما و انار ۳۶۸۳
- سوره واقعه ۳۶۸۶
- سوره واقعه ۳۶۸۶
- معاد شناسی ۳۶۹۱
- زارع ، خداوند است یا شما ؟ ۳۶۹۱
- این آب و آتش از کیست ؟ ۳۶۹۴
- نکته ۳۷۰۰
- تنها پاکان به حریم قرآن راه می یابند ۳۷۰۴
- ویژگی های چهارگانه قرآن مجید ۳۷۰۶
- سوره حدید ۳۷۰۷
- آیات ژرف اندیشان ۳۷۰۷
- جمع اضداد در صفات خدا ۳۷۱۰
- غفلت و بی خبری تا کی ؟ ۳۷۱۱
- افراد گنهکاری که با شنیدن آیه «لَمْ يَأْنِ...» ، توبه کردند ۳۷۱۴
- دوران پنجگانه عمر انسان ۳۷۱۸
- مصیبت های دوگانه ای که گریبانگیر انسان ها می شود ۳۷۲۲
- دلیل بروز مصیبت های حتمی ۳۷۲۳
- اهداف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی بعثت انبیاء ۳۷۲۶
- قلمرو « منطقی » و « زور » ۳۷۳۰
- فهرست مطالب ۳۷۳۱
- جلد ۲۸ ۳۷۳۷
- تقدیم ۳۷۳۷

- متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی» ----- ۳۷۴۲
- مقدمه ----- ۳۷۴۴
- سوره مُجَادِلَه ۳۷۴۷
- آداب معاشرت و مجالست ----- ۳۷۴۷
- آداب معاشرت و مجالست در اسلام ----- ۳۷۴۹
- حزب شیطان ۳۷۵۱
- مفهوم و شرایط تحقق پیروزی از دیدگاه قرآن ----- ۳۷۵۲
- پاداش پنبگانان آنان که قلبشان فقط برای خدا می تپد ----- ۳۷۵۴
- نشانه اصلی حزب الله و حزب شیطان ۳۷۵۸
- سوره حُشُر ۳۷۶۲
- تسبیح موجودات زمین و آسمان ----- ۳۷۶۲
- برای آخرت خود زاد و توشه فراهم کنید ۳۷۶۸
- «خودفراموشی» نتیجه «خدا فراموشی» است ----- ۳۷۷۰
- خط خوبی ها و بدی ها از هم جداست ۳۷۷۱
- اگر قرآن بر کوه ها نازل می شد ، از هم می شکافتند ----- ۳۷۷۲
- صفات ۱۸ گانه خدایی که دوستش داریم ----- ۳۷۷۴
- عظمت آیات آخر سوره حشر ۳۷۸۱
- سوره مُؤْتَجِرَه ۳۷۸۳
- عاقبت دوستی های غیر خدایی ۳۷۸۳
- ابراهیم برای همه شما آسوه بود ۳۷۸۶
- الگوهای جاودان ۳۷۹۲
- اصل اساسی دوستی یادشمنی در راه خدا ۳۷۹۳
- سوره صَفّ ۳۷۹۵
- سوره صَفّ ۳۷۹۵
- گفتار بی عمل ۳۷۹۶
- پیکارگرانی همچون سدّ فولادین ۳۷۹۸

- ۳۷۹۹ ضرورت وحدت جامعه
- ۳۸۰۱ عیسی بشارت ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رامی دهد
- ۳۸۰۲ رابطه بشارت و تکامل دین
- ۳۸۰۳ دشمنان حق می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند
- ۳۸۰۶ ایمان و جهاد، تجارتی پر سود و بی نظیر
- ۳۸۰۸ دنیا ، تجارتخانه اولیاء خدا است
- ۳۸۰۹ سوره جُمُعَه
- ۳۸۰۹ سوره جُمُعَه
- ۳۸۱۰ اهداف سه گانه بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۸۱۴ فضل الهی روی حساب است
- ۳۸۱۵ چهارپایی بر او کتابی چند
- ۳۸۱۸ عالم بی عمل
- ۳۸۲۱ علل سه گانه ترس انسان از مرگ
- ۳۸۲۳ بزرگترین اجتماع عبادی سیاسی هفته
- ۳۸۲۶ نخستین نماز جمعه در اسلام
- ۳۸۲۸ اهمیت نماز جمعه
- ۳۸۲۹ فلسفه نماز عبادی سیاسی جمعه
- ۳۸۳۲ شرایط وجوب نماز جمعه
- ۳۸۳۳ سوره مُنَافِقُونَ
- ۳۸۳۳ سوره مُنَافِقُونَ
- ۳۸۳۴ سرچشمه نفاق و نشانه های منافقان
- ۳۸۳۶ نفاق « اعتقادی » و « رفتاری »
- ۳۸۳۸ سوره تَعَابِن
- ۳۸۳۸ تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان
- ۳۸۴۷ خدا از اسرار نهفته درون سینه ها آگاه است
- ۳۸۴۹ همه مصائب به فرمان خدا است

- سوره طلاق ۳۸۵۳
- سوره طلاق ۳۸۵۳
- ارتباط بین تقوا و نجات از مشکلات ۳۸۵۴
- مفهوم روح توکل بر خدا ۳۸۵۷
- هدف از آفرینش عالم ، معرفت است ۳۸۶۰
- سوره تخریم ۳۸۶۵
- سوره تخریم ۳۸۶۵
- ثمرات پنجگانه توبه نصح ۳۸۶۶
- تعلیم و تربیت خانواده ۳۸۶۷
- توبه دری به سوی رحمت خدا ۳۸۶۹
- الگوهای از زنان مؤمن و کافر ۳۸۷۲
- فهرست مطالب ۳۸۷۶
- جلد ۲۹ ۳۸۸۱
- فهرست مطالب ۳۸۸۱
- تقدیم ۳۸۸۷
- متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی» ۳۸۸۹
- مقدمه ۳۸۹۱
- سوره مُلک ۳۸۹۴
- سوره مُلک ۳۸۹۴
- اسلام به "کیفیت عمل" اهمیت می دهد نه "کثرت و کمیت" آن ۳۸۹۵
- هیچ نقصی در جهان هستی نمی بینی ۳۸۹۷
- مسیر نجات در خوب شنیدن و خوب دیدن است ۳۸۹۹
- ارزش والای عقل و خرد ۳۹۰۰
- مهندسی خلقت زمین متناسب با نیاز شماسست ۳۹۰۲
- چه کسی پرندگان را بر فراز آسمان نگه می دارد؟ ۳۹۰۴
- تضمین تأمین روزی شما با کیست؟! ۳۹۰۵

- ۳۹۰۶ چه کسی آب جاری در اختیار شما قرار می دهد ؟
- ۳۹۰۷ سوره قَلَم
- ۳۹۰۷ سوره قَلَم
- ۳۹۰۸ نقش قلم در حیات انسان ها
- ۳۹۱۰ تحسین اخلاق برجسته پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۹۱۰ نمونه ای از اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۹۱۳ گروه های ۹گانه ای که شایستگی رفاقت ندارند
- ۳۹۱۸ آیا چشم زدن واقعیت دارد ؟
- ۳۹۲۱ سوره حَاقَّة
- ۳۹۲۱ عذابی سرکش برای قوم طغیانگر
- ۳۹۲۶ تناسب میان « گناه » و « کیفر »
- ۳۹۲۷ کجاست گوش های شنوا ؟
- ۳۹۲۸ فضیلت دیگری از فضایل علی
- ۳۹۲۹ سوره مَعَارِج
- ۳۹۲۹ سوره مَعَارِج
- ۳۹۲۹ عذاب فوری
- ۳۹۳۰ سازگاری و جمع بین آیات متفاوت در مورد صفات انسان
- ۳۹۳۲ ویژگی های نُه گانه انسان های شایسته
- ۳۹۳۹ سوره نُوح
- ۳۹۳۹ سوره نُوح
- ۳۹۳۹ نخستین پیام نوح
- ۳۹۴۳ تأثیر عوامل معنوی در زبادی و کوتاهی عمر
- ۳۹۴۵ از هر فرصتی برای هدایت آن ها استفاده کردم، اما...
- ۳۹۴۶ راه و رسم تبلیغ
- ۳۹۴۷ فرار از حقیقت ...؟!؟
- ۳۹۴۹ پاداش دنیوی ایمان

- ۳۹۵۰ رابطه «تقوا» و «عمران و آبادی»
- ۳۹۵۱ گناه و ویرانی جامعه ها
- ۳۹۵۵ سوره جن
- ۳۹۵۵ ما قرآن عجیبی شنیده ایم
- ۳۹۶۰ جریان استراق سمع قوم جن
- ۳۹۶۱ ما حق را شنیدیم و تسلیم شدیم
- ۳۹۶۵ شما را با نعمت های فراوان آزمایش می کنیم
- ۳۹۶۷ تحریف در تفسیر آیه « وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ »
- ۳۹۶۹ تحقیقی پیرامون آفرینش «جن»
- ۳۹۷۴ سوره مَزَّمَل
- ۳۹۷۴ ای جامه به خود پیچیده به پا خیز!
- ۳۹۷۷ قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش
- ۳۹۷۸ فضیلت نماز شب
- ۳۹۷۹ معنی ترتیل چیست؟
- ۳۹۸۱ از چه نظر قرآن، "قول سنگین" است؟
- ۳۹۸۲ تأثیر نیایش در دل شب
- ۳۹۸۵ دستوره های پنجگانه مکمل نماز شب
- ۳۹۸۷ ضرورت آمادگی عقیدتی و فرهنگی
- ۳۹۸۹ سوره مُدَّثَّر
- ۳۹۸۹ برخیز و جهانیان را انداز کن!
- ۳۹۹۰ برنامه پنجگانه قرآن برای هدایت انسان ها
- ۳۹۹۶ سوره قیامت
- ۳۹۹۶ سوره قیامت
- ۳۹۹۶ سوگنده روز قیامت و وجدان ملامت گر
- ۳۹۹۷ «محکمه وجدان» یا «قیامت صغری»
- ۳۹۹۹ شباهت های پنجگانه دادگاه "وجدان" با دادگاه "رستاخیز"

- سوره انسان (دهر ، هل آتی) ----- ۴۰۰۲
- سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ----- ۴۰۰۲
- شأن نزول ----- ۴۰۰۲
- پاداش عظیم ابرار ----- ۴۰۰۵
- اوصاف پنجگانه نیکان که آن ها را مستحق بهشت می سازد ----- ۴۰۰۷
- سیر کردن گرسنگان از بهترین حسنات است ----- ۴۰۰۹
- سوره مرسلات ----- ۴۰۱۵
- سوره مرسلات ----- ۴۰۱۵
- محتوای این سوگندها ----- ۴۰۱۸
- با این همه مظاهر قدرت ، باز هم در معاد شک دارید ؟ ----- ۴۰۲۲
- جلد ۳۰ ----- ۴۰۳۰
- فهرست مطالب ----- ۴۰۳۰
- تقدیم ----- ۴۰۴۱
- متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی» ----- ۴۰۴۳
- مقدمه ----- ۴۰۴۵
- سوره نبأ ----- ۴۰۴۸
- خبر مهم ----- ۴۰۴۸
- مسأله « ولایت » و « نبأ عظیم » ----- ۴۰۴۸
- این همه تکیه بر معاد برای چیست ؟ ----- ۴۰۵۳
- زمین بستر مناسبی برای آرامش شما ----- ۴۰۵۵
- چرا قرآن کوه ها را میخ های زمین می نامد ؟ ----- ۴۰۵۶
- پیوند این آیات با مسأله « معاد » ----- ۴۰۶۹
- سرانجام روز موعود فرا می رسد ----- ۴۰۷۱
- سرنوشت شش مرحله ای کوه ها در قیامت ----- ۴۰۷۶
- جهنم ، کمینگاه بزرگ ----- ۴۰۷۸
- بخشی از پاداش عظیم پرهیزگاران ----- ۴۰۸۴

- کافران می گویند : ای کاش خاک بودیم ----- ۴۰۹۴
- راه حل روشن ده گانه برای مسأله « جبر و اختیار » ----- ۴۰۹۶
- چرا برخی افراد به سرنوشت جبری معتقدند ؟ ----- ۴۰۹۹
- سوره نازعات ----- ۴۱۰۱
- سوگند به این فرشتگان پرتلاش ----- ۴۱۰۱
- مراحل پنجگانه اجرای فرمان های الهی توسط فرشتگان ----- ۴۱۰۵
- معاد تنها با یک صیحه عظیم رخ می دهد ----- ۴۱۱۰
- آفرینش شما مشکل تر است یا آسمان ها؟ (دلیل دیگری بر معاد) ----- ۴۱۱۱
- رابطه « طغیان » و « دنیاپرستی » ----- ۴۱۲۰
- آن ها که نفس را از هوا و هوس بازدارند ----- ۴۱۲۱
- «مقام رب» چیست ؟ ----- ۴۱۲۲
- تاریخ قیامت را فقط خدا می داند ----- ۴۱۲۳
- احساس « مسؤولیت » عامل « هدایت » است ----- ۴۱۲۵
- سوره عَبَس ----- ۴۱۲۷
- انسان باید به غذای جسمی و روحی خودبپردازد ----- ۴۱۲۷
- آب باران مهم ترین مایه حیات است ----- ۴۱۳۰
- رویدنی های هشتگانه، ارکان اساسی غذای انسان یا حیوان ----- ۴۱۳۲
- اهمیت مواد غذایی زیتون و خرما و انگور ----- ۴۱۳۴
- عمده مواد غذایی سالم گیاهان، حبوبات و میوه ها می باشد ----- ۴۱۴۱
- سوره تَكْوِيْر ----- ۴۱۴۴
- سوره تَكْوِيْر ----- ۴۱۴۴
- آیا رستاخیز برای حیوانات هم وجود دارد ؟ ----- ۴۱۴۴
- اگر حیوانات رستاخیز دارند ، تکلیف هم دارند ؟ ----- ۴۱۴۸
- سوره بُرُوج ----- ۴۱۵۱
- سوره بُرُوج ----- ۴۱۵۱
- مؤمنان در برابر کوره های آدم سوزی ----- ۴۱۵۴

- ۴۱۵۸ اصحاب اخدود چه کسانی بودند؟
- ۴۱۶۲ شکنجه گران در برابر مجازات الهی
- ۴۱۶۵ سوره طارق
- ۴۱۷۰ سوره اعلی
- ۴۱۷۰ خداوند بزرگ را تسبیح گوی
- ۴۱۷۲ نمونه هایی از تقدیر و هدایت عمومی موجودات
- ۴۱۷۶ دلایل پنجگانه ربوبیت عالی پروردگار
- ۴۱۷۸ ما تو را برای هر کار خیر آماده می کنیم
- ۴۱۸۱ سوره غاشیه
- ۴۱۸۱ سوره غاشیه
- ۴۱۸۲ خستگان بی نصیب
- ۴۱۸۵ دورنمایی از نعمت های روحپرور بهشتی
- ۴۱۹۱ انواع نعمت های بهشتی
- ۴۱۹۲ زیبایی ها و عظمت نهفته در شتر
- ۴۱۹۵ کوه ها مظهر عظمت و مایه خیر و برکت
- ۴۱۹۷ وجه اشتراک نعمت های چهارگانه حیوانات، آسمان،
- ۴۲۰۱ سوره فجر
- ۴۲۰۱ به سپیده صبح شما سوگند
- ۴۲۰۷ شب نشانه عظمت خداست
- ۴۲۱۱ نه از نعمتش مغرور باش و نه از سلب نعمت مأیوس
- ۴۲۱۲ کاهش یا افزایش نعمت ها ، امتحان الهی است
- ۴۲۱۳ ای صاحب نفس مطمئنه
- ۴۲۱۹ سوره بلد
- ۴۲۱۹ سوگند به مکه مکرمه
- ۴۲۲۰ ارزش سرزمین ها به ارزش انسان های مقیم در آن است
- ۴۲۲۲ نعمت چشم و زبان و هدایت

- ۴۲۲۳ شگفتی های چشم
- ۴۲۲۹ آیا به اهمیت زبان و لب های خود توجه کرده اید؟!
- ۴۲۳۳ هدایت به « نَجْدِیْن »
- ۴۲۳۶ سوره شَمْس
- ۴۲۳۶ سوره شَمْس
- ۴۲۳۷ نقش خورشید در عالم حیات
- ۴۲۴۹ ارتباط سوگندهای قرآن با نتیجه آن
- ۴۲۵۱ سوره نِیل
- ۴۲۵۸ سوره صُحی
- ۴۲۵۸ سوره صُحی
- ۴۲۶۰ آن قدر به تو می بخشد که خشنودشوی
- ۴۲۶۱ بحثی پیرامون شفاعت در قرآن
- ۴۲۶۴ فلسفه انقطاع وحی
- ۴۲۶۵ سوره اِنشراح
- ۴۲۶۵ ما تو را مشمول انواع نعمت ها ساختیم
- ۴۲۶۶ "شرح صدر" مافوق معجزات انبیاء است
- ۴۲۷۳ سوره تین
- ۴۲۸۱ سوره عَلَق
- ۴۲۸۱ سوره عَلَق
- ۴۲۸۶ آغاز وحی همراه با آغاز یک حرکت علمی بود
- ۴۲۸۹ ذکر خدا در هر حال
- ۴۲۹۲ سوره قَدَر
- ۴۲۹۲ شب قدر ، شب نزول قرآن
- ۴۲۹۷ نکته ها
- ۴۲۹۷ ۱ چه اموری در شب قدر مقدر می شود ؟
- ۴۲۹۸ ۲ شب قدر کدام شب است ؟

- ۳ چرا شب قدر مخفی است ؟ ۴۲۹۹
- ۴ آیا شب قدر در امتهای پیشین هم بوده است؟ ۴۲۹۹
- ۵ چگونه شب قدر برتر از هزار ماه است ؟ ۴۳۰۰
- ۶ چرا قرآن در شب قدر نازل شد ؟ ۴۳۰۱
- ۷ آیا شب قدر در مناطق مختلف ، یکی است ؟ ۴۳۰۱
- سوره بِنَّه ۴۳۰۴
- این است آیین جاویدان ۴۳۰۴
- بهترین و بدترین مخلوقات ۴۳۰۷
- علی و شیعیانش خَيْرُ الْبَرِيَّةِ اند ۴۳۰۹
- لزوم اخلاص نیت در عبادت ۴۳۱۱
- قوس عجیب صعودی و نزولی انسان ۴۳۱۱
- سوره زَلْزَلَه ۴۳۱۳
- سوره زَلْزَلَه ۴۳۱۳
- دقت و سختگیری در حسابرسی قیامت ۴۳۱۷
- پاسخ به یک سؤال ۴۳۲۱
- سوره عَادِيَات ۴۳۲۳
- سوره عَادِيَات ۴۳۲۳
- عظمت جهاد در راه خدا ۴۳۲۷
- آیا طبیعت انسان ، ناسپاسی و بخل است ؟ ۴۳۲۹
- سوره قَارِعَه ۴۳۳۳
- سوره تَكْوِيْن ۴۳۴۲
- سوره عَصْر ۴۳۴۷
- سوره هُمَزَه ۴۳۵۳
- سوره فِيل ۴۳۵۶
- سوره فِيل ۴۳۵۶
- داستان اصحاب فیل ۴۳۵۷

- ۴۳۶۳ ----- امدادهای الهی همواره یارمؤمنین است -----
- ۴۳۶۷ ----- سوره قُریش -----
- ۴۳۷۱ ----- سوره مَاعُون -----
- ۴۳۷۹ ----- سوره كُوْثِر -----
- ۴۳۷۹ ----- ما به تو خیر فراوان دادیم -----
- ۴۳۷۹ ----- « فاطمه » علیهاالسلام و « کوثر » -----
- ۴۳۸۲ ----- اعجاز سوره کوثر -----
- ۴۳۸۳ ----- ضمیر جمع درباره خدا برای چیست؟ -----
- ۴۳۸۵ ----- سوره کَافِرُون -----
- ۴۳۸۵ ----- سوره کَافِرُون -----
- ۴۳۸۷ ----- مگر بت پرستان منکر خدا بودند؟ -----
- ۴۳۸۸ ----- این تکرار برای چیست؟ -----
- ۴۳۹۰ ----- سوره نَصْر -----
- ۴۳۹۳ ----- سوره تَبَّت -----
- ۴۳۹۳ ----- بریده باد دو دست ابولهب -----
- ۴۳۹۵ ----- بازهم نشانه دیگری ازاعجازقرآن -----
- ۴۳۹۷ ----- سوره اِخْلَاص -----
- ۴۴۰۴ ----- سوره فَلَاق -----
- ۴۴۰۴ ----- پناه می برم به پروردگار سپیده دم -----
- ۴۴۰۹ ----- سحر از دیدگاه اسلام -----
- ۴۴۱۱ ----- سحر در عصر ما -----
- ۴۴۱۳ ----- مهمترین منابع شرّ و فساد -----
- ۴۴۱۴ ----- شرّ حسودان -----
- ۴۴۱۷ ----- سوره نَاس -----
- ۴۴۱۷ ----- پناه می برم به پروردگار مردم -----
- ۴۴۲۲ ----- چرا به خدا پناه می بریم؟ -----

سرشناسه: بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه = A New Narration of holy Qur'an for teenager / به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر: قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۳۰ ج. ۱۰×۱۴ اس. م.

شابک: دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۲-۱؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۳-X؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۴-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۴-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۵-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۵-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۶-۴؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۶-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۷-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۷-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۸-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۸-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۹-۹؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۰-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۱-۷؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۲-۴؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۳-۱؛ ۱۳-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۵-۵؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۶-۲؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۶-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۷-۹؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۷-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۸-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۹-۳؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۰-۹؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۱-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۱-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۲-۳؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۲-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۳-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۳-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۴-۷؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۴-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۵-۴؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۵-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۶-۱؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۶-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۷-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۹-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۰-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: ج. ۱ - ۳۰ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فپا).

یادداشت: کتاب حاضر برگرفته از کتاب "تفسیر نمونه" تألیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت: کتابنامه.

عنوان دیگر: تفسیر نمونه.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج] ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص: ۱

جلد ۱

اشاره

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را

تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه

ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعاً «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت

آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص: ۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

(۱۰) مقدمه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خواننده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرای کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

مقدمه (۱۱)

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

سوره حمد

سوره حمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

میان همه مردم جهان رسم است که هر کار مهم و پرارزشی را به نام بزرگی از بزرگان آغاز می کنند و نخستین کلنگ هر مؤسسه ارزنده ای را به نام کسی که مورد علاقه آن ها است ، بر زمین می زنند ، یعنی آن کار را با آن شخصیت مورد نظر از آغاز ارتباط می دهند .

ولی آیا بهتر نیست که برای پاینده بودن یک برنامه و جاوید ماندن یک تشکیلات ، آن را به موجود پایدار و جاودانی ارتباط دهیم که فنا در ذات او راه ندارد ، چراکه همه موجودات این جهان به سوی کهنگی و زوال می روند ، تنها چیزی باقی می ماند که با آن ذات لایزال بستگی دارد .

اگر نامی از پیامبران و انبیاء باقی است ، به علت پیوندشان با خدا و عدالت و حقیقت است که کهنگی در

جزء اول (۱۳)

آن راه ندارد و اگر به طور مثال اسمی از « حاتم » بر سر زبان ها است ، به خاطر همبستگی با سخاوت است که زوال ناپذیر است .

از میان تمام موجودات ، آن که ازلی و ابدی است ، تنها ذات

ص: ۱۱

پاک خدا است و به همین دلیل باید همه چیز و هر کار را با نام او آغاز کرد و در سایه او قرار داد و از او استمداد نمود ، لذا در نخستین آیه از قرآن می گوییم : « به نام خداوند بخشنده بخشایشگر » (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ) .

این کار نباید تنها از نظر اسم و صورت باشد ، بلکه باید از نظر واقعیت و معنا با آن پیوند داشته باشد ، چراکه این ارتباط آن را در مسیر صحیح قرار می دهد و از هر گونه انحراف بازمی دارد و به همین دلیل چنین کاری حتماً به پایان می رسد و پربرکت است .

به همین دلیل در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: « كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُدْكَرْ فِيهِ اسْمُ اللَّهِ فَهُوَ آتِنُ: هر کار مهمی که بدون نام خدا شروع شود ، بی فرجام است » (۱)

(۱۴) سوره حمد

امیرمؤمنان علی پس از نقل این حدیث اضافه می کند: « انسان هر کاری را که می خواهد انجام دهد، باید "بسم الله" بگوید، یعنی بانام خدا این عمل را شروع می کنم و هر عملی که با نام خدا شروع شود، خجسته و مبارک است » .

ص: ۱۲

و نیز می بینیم امام باقر می فرماید: «سزاوار است هنگامی که کاری را شروع می کنیم، چه بزرگ باشد چه کوچک، "بِسْمِ اللَّهِ" بگوییم تا پربرکت و میمون باشد» .

خلاصه این که پایداری و بقاء عمل ، بسته به ارتباطی است که با خدا دارد .

به همین مناسبت خداوند بزرگ در نخستین آیات که بر پیامبر صلی الله علیه و آله وحی شد ، دستور می دهد که در آغاز شروع تبلیغ اسلام، این وظیفه خطیر را با نام خدا شروع کند: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» (۱ / عَلَق) .

جزء اول (۱۵)

و می بینیم حضرت نوح در آن طوفان سخت و عجیب، هنگام سوار شدن بر کشتی و حرکت روی امواج کوه پیکر آب که هر لحظه با خطرات فراوانی روبه رو بود ، برای رسیدن به سر منزل مقصود و پیروزی بر مشکلات ، به یاران خود دستور می دهد که در هنگام حرکت و در موقع توقف کشتی ، « بِسْمِ اللَّهِ » بگویند (وَ قَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُزْسِيهَا) (۴۱ / هود) .

و آن ها این سفر پرمخاطره را سرانجام با موفقیت و پیروزی پشت سر گذاشتند و با سلامت و برکت از کشتی پیاده شدند ، چنان که قرآن می گوید : « قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ

ص: ۱۳

عَلَيْكَ وَ عَلَى أُمَّمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ » (۴۸ / هود) .

و نیز سلیمان در نامه ای که به ملکه سبا می نویسد ، سرآغاز آن را « بِسْمِ اللَّهِ » قرار می دهد (إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ...) (۳۰ / نمل) .

و باز روی همین اصل ، تمام سوره های قرآن ، با "بسم الله" آغاز

(۱۶) سوره حمد

می شود تا هدف اصلی که همان هدایت و سوق بشر به سعادت است ، از آغاز تا انجام با موفقیت و پیروزی و بدون شکست انجام شود.

تنها سوره توبه است که "بسم الله" در آغاز آن نمی بینیم، زیرا سوره توبه با اعلان جنگ به جنایت کاران مکه و پیمان شکنان آغاز شده و اعلام جنگ با توصیف خداوند به «رَحْمَان و رَحِيم» سازگار نیست .

«اللَّهُ» جامع ترین نام های خدا است و همه صفات او را یک جا بازگو می کند ، اما نام های دیگر اشاره به بخشی از صفات و افعال او است، مانند خالقیت و رحمت او و مانند آن.

به هر حال هنگامی که کارها را با تکیه بر قدرت خداوند آغاز می کنیم، خداوندی که قدرتش مافوق همه قدرت ها است ، سبب می شود که از نظر روانی نیرو و توان بیشتری در خود احساس کنیم ، مطمئن تر باشیم ، بیشتر کوشش کنیم ، از عظمت مشکلات نهراسیم

ص: ۱۴

و مأیوس نشویم و ضمنا نیت و عملمان را پاک تر و خالص تر کنیم .

و این است رمز دیگر پیروزی به هنگام شروع کارها به نام خدا .

جزء اوّل (۱۷)

گرچه هر قدر در تفسیر این آیه سخن بگوییم ، کم گفته ایم ، چرا که معروف است « علیّ از سر شب تا به صبح برای « ابن عبّاس » از تفسیر " بِسْمِ اللّٰهِ " سخن می گفت ، صبح شد ، در حالی که از تفسیر " بَاء " « بِسْمِ اللّٰهِ » فراتر نرفته بود « ولی با حدیثی از همان حضرت این بحث راهمین جا پایان می دهیم و در بحث های آینده مسائل دیگری در این رابطه خواهیم داشت .

«عبداللّه بن یحیی» که از دوستان امیر مؤمنان علیّ بود ، به خدمتش آمد و بدون گفتن بِسْمِ اللّٰهِ بر تختی که در آن جا بود ، نشست ، ناگهان بدنش منحرف شد و بر زمین افتاد و سرش شکست ، علی دست بر سر او کشید و زخم او التیام یافت ، بعد فرمود: « آیا نمی دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی خدا برای من حدیث کرد که هر کار بدون نام خدا شروع شود ، بی سرانجام خواهد بود ؟ » گفتم: « پدر و مادرم به فدایت باد ، می دانم و بعد از این ترک نمی گویم » ، فرمود : « در این حال بهره مند و سعادت مند خواهی شد » .

(۱۸) سوره حمد

امام صادق هنگام نقل این حدیث فرمود : « بسیار می شود که

ص: ۱۵

بعضی از شیعیان ما "بِسْمِ اللَّهِ" را در آغاز کارشان ترک می گویند و خداوند آن ها را با ناراحتی مواجه می سازد تا بیدار شوند و ضمناً این خطا از نامه اعمالشان شسته شود « (۱) »

"الله" جامع ترین نام خداوند

در جمله "بِسْمِ اللَّهِ"، نخست با کلمه «اِسْم» روبه رو می شویم که به گفته علمای ادبیات عرب، اصل آن از «سِیْمُو» گرفته شده که به معنی بلندی و ارتفاع است و این که به هر نامی «اِسْم» گفته می شود، به خاطر آن است که مفهوم آن بعد از نام گذاری، از مرحله خفاء و پنهانی به مرحله بروز و ظهور و ارتفاع می رسد و یا به خاطر آن است که لفظ با نام گذاری، معنی پیدا می کند و از مهمل و بی معنی بودن، درمی آید و علو و ارتفاع می یابد.

جزء اول (۱۹)

به هر حال بعد از کلمه «اسم» به کلمه «الله» برخورد می کنیم که جامع ترین نام های خدا است، زیرا بررسی نام های خدا که در قرآن مجید و یا سایر منابع اسلامی آمده، نشان می دهد که هر کدام از آن، یک بخش خاص از صفات خداوند را منعکس می سازد، تنها نامی که

ص: ۱۶

اشاره به تمام صفات و کمالات الهی، یا به تعبیر دیگر جامع صفات جلال و جمال است، همان «الله» می باشد.

به همین دلیل اسماء دیگر خداوند، غالباً به عنوان صفت برای کلمه «الله»، گفته می شود، به عنوان نمونه؛

«عَفُور» و «رَحِيم» که به جنبه آمرزش خداوند اشاره می کند؛ «فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ» (۲۲۶ / بقره).

«سَمِيع» اشاره به آگاهی او از مسموعات و «عَلِيم»، اشاره به آگاهی او از همه چیز است؛ «فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۲۲۷ / بقره).

«بَصِير»، علم او را به همه دیدنی ها بازگو می کند؛ «وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۱۸ / حجرات).

(۲۰) سوره حمد

«رَزَّاق»، به جنبه روزی دادن او به همه موجودات اشاره می کند و «ذُو الْقُوَّة»، به قدرت او و «مَتِين»، به استواری افعال و برنامه هایش؛ «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (۵۸/ذاریات).

آری تنها «الله» است که جامع ترین نام خدا می باشد، لذا ملاحظه می کنیم در یک آیه بسیاری از این اسماء، و صف «الله» قرار می گیرد؛ «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمُنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ» او است الله که معبودی جز وی

ص: ۱۷

نیست ، او است حاکم مطلق، منزّه از ناپاکی ها ، از هرگونه ظلم و بی دادگری ، ایمنی بخش، نگاهبان همه چیز ، توانا و شکست ناپذیر ، قاهر بر همه موجودات و باعظمت .» این نام مبارک ۲۶۹۹ بار در قرآن به کار رفته است .

یکی از شواهد روشن جامعیت این نام ، آن است که ابراز ایمان و توحید ، تنها با جمله « لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » میسر است و جمله « لا إِلَهَ إِلَّا الْعَلِيمُ ، إِلَّا الْخَالِقُ ، إِلَّا الرَّزَّاقُ » و مانند آن به تنهایی دلیل بر توحید

جزء اوّل (۲۱)

و اسلام نیست و نیز به همین جهت است که در مذاهب دیگر هنگامی که می خواهند به معبود مسلمین اشاره کنند، «الله را ذکر می کنند، زیرا توصیف خداوند به «الله» مخصوص مسلمانان است .

رحمت عامّ و خاصّ خدا

صفت «رَحْمَان» ، اشاره به "رحمت عامّ خدا" است که شامل دوست و دشمن ، مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار می باشد ، زیرا می دانیم باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش، همه جا کشیده، همه بندگان از مواهب گوناگون حیات بهره مند هستند و روزی خویش را از سفره گسترده نعمت های بی پایانش برمی گیرند ، این همان رحمت عام او است که

ص: ۱۸

پهنه هستی را دربر گرفته و همگان در دریای آن غوطه ورنند.

ولی « رَحِيم » اشاره به "رحمت خاصّ پروردگار" است که ویژه بندگان مطیع و صالح و فرمان بردار است، زیرا آن ها به حکم ایمان و عمل صالح، شایستگی این را یافته اند که از رحمت و

(۲۲) سوره حمد

بخشش و احسان خاصّی که آلودگان و تبهکاران از آن سهمی ندارند، بهره مند گردند.

در روایتی از امام صادق می خوانیم که فرمود: « وَاللّٰهُ اِلٰهُ كُلِّ شَيْءٍ ۚ الرَّحْمٰنُ بِجَمِيعِ خَلْقِهٖ ، الرَّحِيْمُ بِالْمُؤْمِنِيْنَ خَاصَّةً : خداوند ، معبود همه چیز است ، نسبت به تمام مخلوقاتش، رحمان و نسبت به خصوص مؤمنان، رحیم است.».

جهان ، غرق رحمت او است

۲ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ

ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است .

برای پی بردن به عمق و عظمت این جمله ، لازم است به تفاوت میان "حَمْد" و "مَدْح" و "شُكْر" و نتایج آن توجه شود؛

« حَمْد » در لغت عرب به معنی ستایش کردن در برابر کار یا صفت

ص: ۱۹

نیک اختیاری است ، یعنی هنگامی که کسی آگاهانه کار خوبی

جزء اول (۲۳)

انجام دهد و یا صفتی را برای خود برگزیند که سرچشمه اعمال نیک اختیاری است ، ما او را حمد و ستایش می گوئیم .

ولی « مَدْح » به معنی هرگونه ستایش است ، خواه در برابر یک امر اختیاری یا غیر اختیاری ، مثلاً تعریفی را که از یک گوهر گران بها می کنیم ، عرب آن را « مَدْح » می نامد و به تعبیر دیگر مفهوم مدح ، عامّ است در حالی که مفهوم حمد ، خاصّ می باشد .

ولی مفهوم « شُكْر » از همه این ها محدودتر است ، تنها در برابر نعمت هایی شکر و سپاس می گوئیم که از دیگری با میل و اراده او به ما رسیده است .

حتی هر انسانی که سرچشمه خیر و برکتی است و هر پیامبر و رهبر الهی که نور هدایت در دل ها می پاشد ، هر معلّمی که تعلیم می دهد ، هر شخص سخاوتمندی که بخشش می کند و هر طبیبی که مرهمی بر زخم جانکاهی می نهد ، ستایش آن ها از ستایش خدا سرچشمه می گیرد ، چراکه همه این مواهب در اصل از ناحیه ذات پاک او است و یا به تعبیر

(۲۴) سوره حمد

دیگر حمد این ها ، حمد خدا و ستایش این ها ، ستایشی برای او است .

ص: ۲۰

جالب این که « حَمِيد » تنها در آغاز کار نیست ، بلکه پایان کارها نیز چنان که قرآن به ما تعلیم می دهد ، با حمد خدا خواهد بود .

در مورد بهشتیان می خوانیم : « دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ : سخن آن ها در بهشت نخست منزله شمردن خداوند از هر عیب و نقص و تحیت آن ها ، سلام و آخرین سخنشان ، " الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ " است » (۱۰ / یونس) .

اما کلمه « رَبِّ » در اصل به معنی مالک و صاحب چیزی که به تربیت و اصلاح چیزی می پردازد ، می باشد .

این کلمه به طور مطلق تنها به خدا گفته می شود و اگر به غیر خدا اطلاق گردد ، حتما به صورت اضافه است ، مثلاً می گوئیم : « رَبُّ الدَّارِ » (صاحب خانه) ، « رَبُّ السَّفِينَةِ » (صاحب کشتی) . (۱)

جزء اول (۲۵)

کلمه « عَالَمِينَ » جمع « عَالَم » است و عَالَم به معنی مجموعه ای است از موجودات مختلف که دارای صفات مشترک و یا زمان و مکان مشترک هستند ، مثلاً می گوئیم : عَالَم انسان و عَالَم حیوان و عَالَم گیاه و

ص: ۲۱

۱- « قاموس اللُّغَةِ » ، « مُفْرَدَات رَاغِب » و « مَجْمَع الْبَيَان » .

یا می گوئیم: عالم شرق و عالم غرب، عالم امروز و عالم دیروز، بنابراین «عالم» خود به تنهایی معنی جمعی دارد و هنگامی که به صورت «عالمین» جمع بسته می شود، اشاره به تمام مجموعه های این جهان است.

در روایتی که «صدوق» در کتاب «عیون الاخبار» از علی نقل کرده است، چنین می خوانیم که امام در ضمن تفسیر آیه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» فرمود: «رَبُّ الْعَالَمِينَ هُمُ الْجَمَاعَاتُ، مِنْ كُلِّ مَخْلُوقٍ مِنَ الْجِمَادَاتِ وَالْحَيَوَانِ: رَبُّ الْعَالَمِينَ اشاره به مجموع همه مخلوقات است اعم از موجودات بی جان و

(۲۶) سوره حمد

جان دار «(۱)»

خط سرخ بر همه رب النوع ها

مطالعه تاریخ ادیان و مذاهب نشان می دهد که منحرفان از خط توحید راستین، همواره برای این جهان رب النوع هایی قائل بودند، سرچشمه این تفکر غلط این بوده که گمان می کردند هر یک از انواع موجودات، نیاز به رب النوع مستقلی دارد که آن نوع را تربیت و رهبری

ص: ۲۲

کند ، گویا خدا را کافی تربیت این انواع نمی دانستند .

حتی برای اموری همانند عشق ، عقل ، تجارت ، جنگ و شکار رَبُّ النَّوعِ قائل بودند ، از جمله « یونانیان » دوازده خدای بزرگ (رَبُّ النَّوعِ) را پرستش می کردند که به پندار آن ها بر فراز قله " الْأَمِّپ " ، بزم خدایی دایر ساخته و هر یک مظهر یکی از صفات آدمی بودند (۱)

در « کَلَدَه » پایتخت کشور (آشور) رَبُّ النَّوعِ آب ، رَبُّ النَّوعِ

جزء اَوَّل (۲۷)

ماه ، رَبُّ النَّوعِ خورشید و رَبُّ النَّوعِ زُهره قائل بودند و هر کدام را به نامی می نامیدند و مافوق همه این ها ، « مازدوک » را رَبُّ الْأَرْبابِ می شمردند .

در « روم » نیز خدایان متعدّد رواج داشت و بازار شرک و تعداد خدایان و ارباب انواع شاید از همه جا داغ تر بود .

آن ها مجموع خدایان را به دو دسته تقسیم می کردند؛ خدایان خانوادگی و خدایان حکومت ، که مردم زیاد به آن ها علاقه نشان نمی دادند (چراکه دل خوشی از حکومت نداشتند) .

به گفته یکی از مؤرخان ، جای تعجب نیست که

ص: ۲۳

رومی‌ها سی هزار خدا داشته باشند، آن چنان که یکی از بزرگان آن‌ها به شوخی گفته بود، تعداد خدایان کشور ما به حدی است که در معابر و محافل فراوان تر از افراد ملت می‌باشد.

از این خدایان می‌توان رَبُّ النَّوْعِ کشاورزی، رَبُّ النَّوْعِ آشپزخانه و رَبُّ النَّوْعِ انبار غذا، رَبُّ النَّوْعِ شعله گاز، رَبُّ النَّوْعِ آتش، رَبُّ النَّوْعِ

(۲۸) سوره حمد

میوه‌ها، رَبُّ النَّوْعِ درو، رَبُّ النَّوْعِ درخت تاک، رَبُّ النَّوْعِ جنگل، رَبُّ النَّوْعِ حریق و رَبُّ النَّوْعِ دروازه بزرگ رُم و رَبُّ النَّوْعِ آتشکده ملی را نام برد. (۱)

خلاصه این که بشر در گذشته با انواع خرافات دست به گریبان بوده است، همان طور که الآن هم خرافات بسیاری از آن عصر به یادگار مانده است.

در عصر نزول قرآن نیز بت‌های متعدّد مورد پرستش و ستایش قرار داشته و شاید همه یا قسمتی از آن‌ها جانشین رَبُّ النَّوْعِ پیشین بودند.

از همه گذشته گاهی بشر را نیز عملاً رَبُّ خود قرار می‌دادند،

ص: ۲۴

چنان که قرآن در نکوهش مردمی که اخبار (دانشمندان یهود) و رُهبانان (مردان و زنان تارک دنیا) را ارباب خود می دانستند ، می گوید :

جزء اول (۲۹)

« اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ : آن ها اخبار و رُهبان هایشان را ارباب به جای خدا می دانستند » (۳۱ / توبه)

به هر حال از آن جا که این خرافات علاوه بر این که انسان را به انحطاط عقلی می کشانید ، مایه تفرقه و تشتت و پراکندگی است ، پیامبران الهی به مبارزه شدید با آن برخاستند ، تا آن جا که می بینیم بعد از بسم الله ، نخستین آیه ای که در قرآن نازل شده ، در همین رابطه است ؛ « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ : همه ستایش ها مخصوص خداوندی است که " رب " همه جهانیان است » .

و به این ترتیب قرآن خط سرخی بر تمام ربُّ النُّوع ها می کشد و آن ها را به وادی عدم همان جا که جای اصلیشان است می فرستد و گل های توحید و یگانگی و همبستگی و اتحاد را به جای آن می نشاند.

۳ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوندی که بخشنده و بخشایشگراست (و رحمت عام و خاصش، همگان را فراگرفته است).

(۳۰) سوره حمد

این دو صفت که از مهم ترین اوصاف الهی است، در نمازهای

ص: ۲۵

روزانه حداقل ۳۰ بار تکرار می شوند (دومرتبه در سوره حمد و یک مرتبه در سوره بعد از آن می خوانیم) و به این ترتیب ۶۰ مرتبه خدا را به صفت رحمتش می ستاییم .

این در حقیقت درسی است برای همه انسان ها که خود را در زندگی بیش از هر چیز به این اخلاق الهی متخلّق کنند. به علاوه اشاره ای است به این واقعیت که ما اگر خود را عبد و بنده خدا می دانیم ، مبدا رفتار مالکان بی رحم نسبت به بردگانشان در نظرها تداعی شود .

ایمان به رستاخیز ، دوّمین پایگاه

۴ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ

خداوندی که مالک روز جزا است .

در این جا به دوّمین اصل مهمّ اسلام یعنی قیامت و رستاخیز توجه می کند .

جزء اوّل (۳۱)

و به این ترتیب محور مبدأ و معاد که پایه هر گونه اصلاح اخلاقی و اجتماعی است ، در وجود انسان تکمیل می گردد .

بدون شک مالکیت خداوند در آن روز یک مالکیت اعتباری، نظیر مالکیت ما نسبت به آن چه در این جهان ملک ما است ، نمی باشد ، چرا که

ص: ۲۶

این مالکیت قراردادی است ، با تشریفات و اسنادی می آید و با تشریفات و اسناد دیگری از میان می رود ، ولی مالکیت خدا نسبت به جهان هستی مالکیت حقیقی است و آن پیوند و ارتباط خاصّ موجودات با خدا است که اگر یک لحظه از او بریده شوند ، نابود می شوند، همان گونه که اگر رابطه لامپ های برق با کارخانه اصلی بریده شود ، روشنایی در همان لحظه محو و نابود خواهد شد .

نمونه ضعیفی از مالکیت حقیقی را در خودمان نسبت به اعضاء پیکرمان می توانیم پیدا کنیم ، ما مالک چشم و گوش و قلب و اعصاب خویش هستیم ، نه به معنی مالکیت اعتباری ، بلکه یک نوع مالکیت حقیقی که از ارتباط و پیوند و احاطه سرچشمه می گیرد .

(۳۲) سوره حمد

در این جا این سؤال پیش می آید که ؛ مگر خداوند مالک تمام این جهان نیست که ما از او تعبیر به « مالک روز جزا » می کنیم ؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که ؛ مالکیت خداوند ، گرچه شامل " هر دو جهان " می باشد ، اما بروز و ظهور این مالکیت در قیامت بیشتر است ، چراکه در آن روز همه پیوندهای مادی و مالکیت های اعتباری بریده می شود و هیچ کس در آن جا چیزی از خود ندارد ، حتی اگر شفاعتی صورت گیرد ، باز به فرمان خدا است ؛

ص: ۲۷

«يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ : روزی که هیچ کس مالک هیچ چیز برای کمک به دیگری نیست و همه کارها به دست خدا است» (۱۹/انفطار) .

به تعبیر دیگر انسان در این دنیا گاه به کمک دیگری می شتابد ، با زبانش از او دفاع می کند ، با اموالش از او حمایت می کند ، با نفرات و قدرتش به کمکش برمی خیزد و گاه با طرح ها و نقشه های گوناگون ، او را زیرپوشش حمایت خود قرار می دهد .

جزء اول (۳۳)

ولی آن روز هیچ یک از این امور وجود ندارد و به همین دلیل هنگامی که از مردم سؤال شود: «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ: حکومت امروز از آن کیست» ؟ می گویند: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ: برای خداوند یگانه پیروز است» (۱۶ / مؤمن).

اعتقاد به روز رستاخیز و ایمان به آن دادگاه بزرگ که همه چیز در آن به طور دقیق مورد محاسبه قرار می گیرد ، اثر فوق العاده نیرومندی در کنترل انسان در برابر اعمال نادرست و ناشایست دارد و یکی از علل جلوگیری کردن نماز از فحشاء و منکرات همین است که نماز انسان را هم به یاد مبدئی می اندازد که از همه کار او باخبر است و هم به یاد دادگاه بزرگ عدل خدا .

ص: ۲۸

در حدیثی از امام سجّاد می خوانیم : هنگامی که به آیه « مَا لَکَ یَوْمَ الدِّینِ » می رسید ، آن قدر آن را تکرار می کرد که نزدیک بود روح از بدنش پرواز کند .

اما کلمه « یَوْمَ الدِّینِ » ، این تعبیر در تمام مواردی که در قرآن

(۳۴) سوره حمد

استعمال شده ، به معنی قیامت آمده است چنان که در آیه ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ سوره انفطار با صراحت به این معنی اشاره شده است (این تعبیر متجاوز از ده بار در قرآن مجید به همین معنی آمده است) .

و این که چرا آن روز ، روز دین معرفی شده ، به خاطر این است که آن روز ، روز جزا است و « دین » در لغت به معنی " جزا " می باشد و روشن ترین برنامه ای که در قیامت اجرا می شود ، همین برنامه جزا و کیفر و پاداش است ، در آن روز پرده از روی کارها کنار می رود و اعمال همه دقیقاً مورد محاسبه قرار می گیرد و هرکس جزای عمل خویش را اعم از خوب و بد می بیند .

در حدیثی از امام صادق می خوانیم که فرمود : « یَوْمَ الدِّینِ ، روز حساب است » . (۱)

ص: ۲۹

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

جزء اوّل (۳۵)

۵ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

(پروردگارا!) تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم.

این جا سرآغازی است برای نیازهای بنده و تقاضاهای او از خدا و در حقیقت لحن سخن از این جا عوض می شود، زیرا آیات قبل حمد و ثنای پروردگار و اظهار ایمان به ذات پاک او و اعتراف به روز قیامت بود.

امّا از این جا گویی « بنده » با این پایه محکم عقیدتی و معرفت و شناخت پروردگار، خود را در حضور او و در برابر ذات پاکش می بیند، او را مخاطب ساخته، نخست از عبودیت خویش در برابر او و سپس از امدادها و کمک های او سخن می گوید.

تنها ذات الله قابل اعتماد و ستایش است و لیاقت این را دارد که انسان او را تکیه گاه خود در همه چیز قرار دهد.

این تفکر و اعتقاد، انسان را از همه کس و همه موجودات بریده و تنها به خدا پیوند می دهد، حتی اگر به دنبال عالم اسباب می رود، نیز به فرمان او است، یعنی در لابلای اسباب، قدرت خدا را که

(۳۶) سوره حمد

« مُسَبِّبُ الْأَسْبَابِ » است، مشاهده می کند.

این عقیده آن قدر روح انسان را وسیع و افق فکر او را

ص: ۳۰

بالا می برد که به بی نهایت و ابدیت می پیوندد و از محیط های محدود آزاد و رها می سازد.

فردگرایی و انزواطلبی مردود است

ذکر صیغه جمع در « نَعْبُدُ » و « نَسْتَعِينُ » و همچنین آیات بعد که همه به صورت جمع است ، نشان می دهد که اساس عبادت مخصوصا نماز بر پایه جمع و جماعت است ، حتی به هنگامی که بنده در برابر خدا به راز و نیاز برمی خیزد ، باید خود را میان جمع و جماعت ببیند ، تا چه رسد به سایر کارهای زندگی .

به این ترتیب هرگونه فردگرایی ، تک روی ، انزواطلبی و مانند این ها مفاهیمی مردود از نظر قرآن و اسلام شناخته می شود .

مخصوصا نماز ، از اذان و اقامه که دعوت به اجتماع برای نماز است ، گرفته (حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ : بشتاب به سوی نماز ...) تا سوره

جزء اول (۳۷)

حمد که آغازگر نماز است ، « اَلْسَّلَامُ عَلَيْكُمْ » که پایان آن است ، همه دلیل بر این است که این عبادت در اصل جنبه اجتماعی دارد ، یعنی باید به صورت جماعت انجام شود ، درست است که نماز فرادی نیز در اسلام صحیح است ، اما عبادت فردی جنبه فرعی و درجه دوم را دارد .

ص: ۳۱

۶ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

ما را به راه راست هدایت فرما؛

«صراط مستقیم» که همان آیین حقّ است، مراتب و درجاتی دارد که همه افراد در پیمودن این درجات یکسان نیستند، هر مقدار از این درجات را انسان طیّ نماید، باز درجات بالاتر و والاتری وجود دارد که انسان باایمان باید از خدا بخواهد تا او را به آن درجات هدایت کند.

در این جا این سؤال معروف مطرح می شود که ؛ چرا ما همواره

(۳۸) سوره حمد

درخواست هدایت به صراط مستقیم از خدا می کنیم، مگر ما گمراهیم؟

وانگهی به فرض که این سخن از ما زبیده باشد، از پیامبر و امامان که نمونه انسان کامل بودند، چه معنی دارد؟

در پاسخ این ایراد می گوئیم: اولاً همان طور که اشاره شد، انسان در مسیر هدایت هر لحظه بیم لغزش و انحراف درباره او می رود، به همین دلیل باید خود را در اختیار پروردگار بگذارد و تقاضا کند که او را در راه راست ثابت نگه دارد.

ما نباید فراموش کنیم که وجود و هستی و تمام مواهب الهی ، لحظه به لحظه از آن مبدأ بزرگ به ما می رسد .

مَثَل ما و همه موجودات (از یک نظر) مَثَل لامپ های برق است، اگر می بینیم نور لامپ، مَتَّصل و یکنواخت پخش می شود ، به خاطر آن است که لحظه به لحظه نیرو از منبع برق به او می رسد ، منبع برق هر لحظه نور جدیدی تولید می کند و به وسیله سیم های ارتباطی به لامپ تحویل می گردد .

جزء اوّل (۳۹)

هستی ما نیز همانند نور این لامپ ها است ، گرچه به صورت یک وجود ممتد جلوه گر است ، ولی در حقیقت لحظه به لحظه وجود تازه ای از منبع هستی آفریدگار فیاض ، به ما می رسد .

بنابراین همان گونه که هر لحظه وجود تازه ای به ما می رسد ، به هدایت جدیدی نیز نیازمندیم ، بدیهی است اگر موانعی در سیم های معنوی ارتباطی ما با خدا ایجاد شود ، کژی ها ، ظلم ها، ناپاکی ها و ... پیوند ما را از آن منبع هدایت قطع می کند و همان لحظه از صراط مستقیم منحرف خواهیم شد .

ما از خدا طلب می کنیم که این موانع پیش نیاید و ما بر صراط مستقیم ثابت بمانیم .

ص: ۳۳

ثانیا هدایت ، همان پیمودن طریق تکامل است که انسان تدریجا مراحل نقصان را پشت سر بگذارد و به مراحل بالاتر برسد .

این را نیز می دانیم که طریق تکامل نامحدود است و به سوی بی نهایت همچنان پیش می رود .

(۴۰) سوره حمد

بنابراین جای تعجب نیست که حتی پیامبران و امامان از خدا تقاضای هدایت « صراط مستقیم » کنند ، چه این که کمال مطلق تنها خدا است و همه بدون استثناء در مسیر تکاملند ، چه مانع دارد که آن ها نیز تقاضای درجات بالاتری را از خدا بنمایند ؟

مگر خود پیامبر صلی الله علیه و آله نمی فرمود : « رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا : خدایا علم (و هدایت) مرا بیشتر کن » .

از این جا پاسخ سؤالی که مربوط به درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان است ، نیز روشن می شود که این درود و صلوات در حقیقت تقاضای مقام بالاتر و والاتر برای آن بزرگواران است .

برای روشن شدن آن چه که گفتیم ، به دو حدیث زیر توجه فرمایید ؛

امیر مؤمنان علی در تفسیر جمله « إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ » می فرماید : « یعنی خداوندا توفیقاتی را که در گذشته بر ما

ص: ۳۴

ارزانی داشتی و به برکت آن تو را اطاعت کردیم ، همچنان ادامه ده تا در آینده عمرمان نیز تو را اطاعت کنیم « .(۱)

جزء اول (۴۱)

امام صادق می فرماید : « یعنی خداوندا ما را بر راهی که به محبت تو می رسد و به بهشت واصل می گردد و مانع از پیروی هوس های کُشَنده و آراء انحرافی و هلاک کننده است ، ثابت بدار » (۲)

صراط مستقیم چیست ؟

آن گونه که از بررسی آیات قرآن مجید برمی آید ، « صراط مستقیم » همان آیین خداپرستی و دین حقّ و پای بند بودن به دستورات خدا است ، چنان که در آیه ۱۶۱ سوره انعام می خوانیم: « قُلْ اِنَّنِیْ هَدَانِیْ رَبِّیْ اِلَیْ صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ دِیْنًا قَیْمًا مِّلَّةَ اِبْرَهِیْمَ حَنِیْفًا وَّ مَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ : بگو خداوند مرا به صراط مستقیم هدایت کرده ،

(۴۲) سوره حمد

به دین استوار ، آیین ابراهیم که هرگز به خدا شرک نورزید . » .

در این جا « دین ثابت و پایرجا و آیین توحیدی ابراهیم و نفی هرگونه شرک » به عنوان صراط مستقیم معرفی شده که این جنبه عقیدتی را مشخص می کند .

ص: ۳۵

۱- « تفسیر صافی » ، ذیل آیه مورد بحث .

۲- « تفسیر صافی » ، ذیل آیه مورد بحث .

اما در آیات ۶۰ و ۶۱ سوره یس چنین می خوانیم : « أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ : ای فرزندان آدم مگر با شما پیمان نبستم که شیطان را پرستش نکنید (به دستورات او عمل ننمایید) و مرا پرستش کنید، این همان صراط مستقیم است .»

در این جا به جنبه های عملی آیین حق اشاره شده که نفی هرگونه کار شیطانی و عمل انحرافی است .

و به گفته قرآن در آیه ۱۰۱ سوره آل عمران راه رسیدن به صراط مستقیم ، پیوند و ارتباط با خدا است (وَ مَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) .

جزء اول (۴۳)

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که راه مستقیم همیشه یک راه بیشتر نیست ، زیرا میان دو نقطه ، تنها یک خط مستقیم وجود دارد که نزدیک ترین راه را تشکیل می دهد .

بنابراین اگر قرآن می گوید : صراط مستقیم ، همان دین و آیین الهی در جنبه های عقیدتی و عملی است ، به این دلیل است که نزدیک ترین راه ارتباط با خدا همان است .

ص: ۳۶

و به همین دلیل است که دین واقعی، یک دین بیشتر نیست؛ «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ: دین در نزد خدا اسلام است» (۱۹ / آل عمران).

از امام صادق می خوانیم که در تفسیر آیه «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» فرمود: «الطَّرِيقَ وَ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ: منظور راه و شناخت امام است» (۱). و نیز در حدیث دیگری باز از همان امام نقل شده:

(۴۴) سوره حمد

« وَ اللَّهُ نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ: به خدا سوگند ماییم صراط مستقیم» (۲).

در حدیث دیگری باز از همان امام می خوانیم که فرمود: «صراط مستقیم، امیر مؤمنان علی است» (۳). مسلم است که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و ائمه اهل بیت علیهم السلام همه به همان آیین توحیدی خدا دعوت می کردند، دعوتی که جنبه های اعتقادی و عملی را در بر می گرفت.

ص: ۳۷

۱- «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۲۰.

۲- «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۲۰.

۳- «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۲۱.

۷ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

جزء اول (۴۵)

راه کسانی که آن هارا مشمول نعمت خود ساختی، نه راه کسانی که بر آن ها غضب کرده ای و نه گمراهان.

این آیه درحقیقت تفسیر روشنی است برای «صراط مستقیم» که درآیه قبل خواندیم ، می گوید : مرا به راه کسانی هدایت فرما که آنان را مشمول انواع نعمت های خود قرار دادی (نعمت هدایت ، نعمت توفیق، نعمت رهبری مردان حق و نعمت علم و عمل و جهاد و شهادت) نه آن ها که بر اثر اعمال زشت و انحراف عقیده غضب تو دامن گیرشان شد و نه آن ها که جاده حق را رها کرده و در بی راهه ها گمراه و سرگردان شده اند. درواقع چون ما آشنایی کامل به راه و رسم هدایت نداریم ، خدا به ما دستور می دهد که در این آیه طریق و خط پیامبران و نیکوکاران و آن ها که مشمول نعمت و الطاف او شده اند ، را بخوایم. و نیز به ما هشدار می دهد که در برابر شما همیشه دو خط انحرافی قرار دارد، خط « مَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ » و خط « ضالین » که به زودی با تفسیر این دو آشنا خواهیم شد .

ص: ۳۸

«الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» چه کسانی هستند؟

آیه ۶۹ سوره نساء این گروه را تفسیر کرده است: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»: کسانی که دستورات خدا و پیامبر را اطاعت کنند، خدا آن‌ها را با کسانی قرار می‌دهد که مشمول نعمت خود ساخته، از پیامبران و رهبران صادق و راستین و جانبازان و شهیدان راه خدا و افراد صالح، اینان رفیقان خوبی هستند.»

همان گونه که ملاحظه می‌کنیم، این آیه افراد مورد رحمت خدا را چهار گروه معرفی می‌کند؛ پیامبران، صدیقین، شهداء و صالحین.

این مراحل چهارگانه شاید اشاره به این معنی باشد که برای ساختن یک جامعه انسانی سالم و مترقی و مؤمن، نخست باید رهبران حق و انبیاء وارد میدان شوند. و به دنبال آن‌ها، مبلغان صدیق و راستگو که گفتار و کردارشان با یکدیگر هماهنگ است، تا اهداف پیامبران را از این

جزء اول (۴۷)

طریق در همه جا گسترش دهند. به دنبال این دوران سازندگی فکری، طبیعتاً عناصر آلوده و آن‌ها که مانع راه حقند، سر بردارند، جمعی باید در مقابل آن‌ها قیام کنند و عده‌ای شهید شوند و با خون پاکشان درخت

ص: ۳۹

توحید آبیاری گردد. در مرحله چهارم محصول این کوشش ها و تلاش ها به وجود آمدن « صالحان » است ، اجتماعی پاک و شایسته و آکنده از معنویت .

بنابراین ما در سوره حمد در شبانه روز پی در پی از خدا می خواهیم که در خط این چهار گروه قرار گیریم ؛ خط انبیاء ، خط صدیقین ، خط شهدا و خط صالحین و روشن است که در هر مقطع زمانی باید در یکی از این خطوط ، انجام وظیفه کنیم و رسالت خویش را اداء نماییم .

« مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ » و « ضَالِّينَ » چه کسانی هستند ؟

جدا کردن این دو ازهم در آیات فوق نشان می دهد که هر کدام اشاره به گروه مشخصی است.

در این که فرق میان این دو چیست ، باید گفت : از موارد استعمال

(۴۸) سوره حمد

این دو کلمه در قرآن مجید چنین استفاده می شود که « مغضوب علیهم » مرحله ای سخت تر و بدتر از « ضالین » است و به تعبیر دیگر « ضالین » گمراهان عادی هستند و « مغضوب علیهم » ، گمراهان لجوج و یا منافق و به همین دلیل در بسیاری از موارد ، غضب و لعن خداوند در مورد آن ها ذکر شده است .

در آیه ۱۰۶ سوره نحل می خوانیم : « وَ لَکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ

ص: ۴۰

صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ: آن‌هایی که سینه خود را برای کفر گسترده ساختند، غضب پروردگار بر آن‌ها است.»

و در آیه ۶ سوره فتح آمده است: «خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک و آن‌ها را که درباره خدا گمان بد می‌برند، مورد غضب خویش قرار می‌دهد و آن‌ها را لعن می‌کند و از رحمت خویش دور می‌سازد و جهنم را برای آنان آماده ساخته است.» به هر حال «مغضوب علیهم» آن‌ها هستند که علاوه بر کفر، راه لجاجت و عناد و دشمنی با حق را می‌پیمایند و حتی از اذیت و آزار رهبران الهی و پیامبران در

جزء اوّل (۴۹)

صورت امکان فروگذار نمی‌کنند. آیه ۱۱۲ سوره آل عمران می‌گوید: «غضب خداوند شامل حال آن‌ها (یهود) شد چراکه به خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران الهی را به ناحق می‌کشتند.»

پایان سوره حمد

(۵۰) سوره حمد

ص: ۴۱

این چنین خدایی را بپرستید

۲۱ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

ای مردم، پروردگار خود را پرستش کنید، آن کس که شما و پیشینیان را آفرید، تا پرهیزکار شوید.

خطاب «یا ایُّهَا النَّاسُ» (ای مردم) که در قرآن، حدود بیست بار تکرار شده و یک خطاب جامع و عمومی است، نشان می دهد که قرآن مخصوص نژاد و قبیله و طایفه و قشر خاصی نیست، بلکه همگان را در این دعوت عامّ شرکت می دهد، همه را دعوت به پرستش خدای یگانه و مبارزه با هرگونه شرک و انحراف از خط توحید می کند.

برای برانگیختن حسّ شکرگزاری مردم و جذب آن ها به عبادت پروردگار، از مهمّ ترین نعمت شروع می کند که نعمت خلقت و آفرینش

جزء اوّل (۵۱)

همه انسان ها است، نعمتی که هم نشانه قدرت خدا است و هم علم و حکمت او و هم رحمت عامّ و خاصّیش، چراکه در خلقت انسان این گل سرسبد هستی، نشانه های علم و قدرت بی پایان خدا و

نعمت های گسترده اش کاملاً به چشم می خورد .

آن ها که در برابر خدا خاضع نیستند و او را پرستش نمی کنند ، غالباً به خاطر این است که در آفرینش خویش و پیشینیان نمی اندیشند و به این نکته توجه ندارند که این آفرینش بزرگ را نمی توان به عوامل کور و کر طبیعی نسبت داد و این نعمت های حساب شده و بی نظیر را که در جسم و جان انسان ، نمایان است ، نمی توان از غیر مبدأ علم و قدرت بی پایانی دانست .

بنابراین یادآوری این نعمت ها ، هم دلیلی است بر خداشناسی و هم محرّکی است برای شکرگزاری و پرستش .

نتیجه این پرستش ، تقوا و پرهیزکاری است (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) .

(۵۲) سوره بقره

بنابراین عبادت ها و نیایش های ما چیزی بر جاه و جلال خدا نمی افزاید ، همان گونه که ترک آن ها چیزی از عظمت مقام او نمی کاهد ، این عبادت ها کلاس های تربیت برای آموزش تقواست ، تقوا همان احساس مسؤولیت و خودجوشی درونی که معیار ارزش انسان و میزان سنجش شخصیت او است .

ص: ۴۳

۲۲ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

آن کس که زمین را بستر شما قرار داد و آسمان (جو زمین) را همچون سقفی بر بالای سر شما و از آسمان آبی فرو فرستاد و به وسیله آن، میوه ها را پرورش داد تا روزی شما باشد، بنابراین برای خدا شریک هایی قرار ندهید، در

جزء اول (۵۳)

حالی که می دانید (هیچ یک از این شرکاء و بتان، نه شما را آفریده اند و نه شمارا روزی می دهند).

«آنداد» جمع «نَدَّ» به معنی شریک و شبیه است، بدیهی است این شباهت و شرکت در پندار بت پرستان وجود داشته، نه این که یک امر واقعی باشد.

یا به تعبیر دقیق تر، چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید، «نَدَّ» و «نَدِيد» به معنی چیزی است که از نظر گوهر و ذات، شریک و شبیه چیز دیگری باشد، بنابراین به نوع خاصی از مماثلت و همانندی گفته می شود، یعنی همانند در گوهر ذات.

زمین این مرکب راهواری که شما را بر پشت خود سوار کرده و با سرعت سرسام آوری در این فضا به حرکات مختلف خود ادامه می دهد، بی آن که کمترین لرزشی بر وجود شما وارد کند، یکی از نعمت های بزرگ او است.

نیروی جاذبه اش که به شما اجازه حرکت و استراحت و ساختن

(۵۴) سوره بقره

خانه و لانه و تهیه باغ ها و زراعت ها و انواع وسائل زندگی می دهد، نعمت دیگری است، هیچ فکر کرده اید که اگر جاذبه زمین نبود، در یک چشم برهم زدن، همه ما و همه خانه های وسائل زندگیمان، بر اثر حرکت دورانی زمین به فضا پرتاب و در فضا سرگردان می شد.

تعبیر به «فراش» (بستر استراحت) چه تعبیر زیبایی است، «فراش»، نه تنها مفهوم آرامش و آسودگی خاطر و استراحت را دربردارد، بلکه گرم و نرم بودن و در حد اعتدال قرار داشتن، نیز در مفهوم آن افتاده است.

جالب این که چهارمین پیشوای شیعیان جهان، امام سجّاد، علی بن الحسین در بیان شیوایش این حقیقت را در تفسیر همین آیه تشریح فرموده است:

«خداوند زمین را مناسب طبع شما قرار داد و موافق جسم شما،

ص: ۴۵

آن را گرم و سوزان نساخت تا از حرارتش بسوزید و زیاد سرد نیافرید ، تا منجمد شوید ، آن را آن قدر معطر و زنده قرار نداد تا بوی تند آن

جزء اول (۵۵)

به مغز شما آسیب رساند و آن را بدبو نیافرید تا مایه هلاکت شما گردد ، آن را همچون آب قرار نداد که در آن غرق شوید و نیز چنان سفت و محکم نیافرید تا بتوانید در آن خانه و مسکن بسازید و مردگان را (که وجودشان در سطح زمین مایه هزار گونه ناراحتی است) در آن دفن کنید ، آری خداوند این گونه زمین را بستر استراحت شما قرار داد . (۱)

کلمه « بِنَاء » با توجه به کلمه « عَلَیْكُمْ » بیانگر آن است که آسمان بر بالای سر شما بنا شده است ، طبعاً همچون سقف ، این معنی به صورت صریح تری در جای دیگر قرآن آمده است ؛ « وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَیِّفًا مَّحْفُوظًا : ما آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم » (۳۲ / انبیاء) .

کلمه « سَمَاء » در قرآن به معانی مختلفی آمده است ، که قدر مشترک همه آن ها چیزی است که در جهت فوق قرار گرفته است ،

ص: ۴۶

یکی از آن‌ها که در این آیه به آن اشاره شده است، همان "جو زمین" است، یعنی قشر هوای متراکمی که دور تا دور کره زمین را پوشانده و طبق نظریه دانشمندان ضخامت آن، چند صد کیلومتر است.

(۵۶) سوره بقره

اگر به نقش اساسی و حیاتی این قشر ضخیم هوا که زمین را از هر سو احاطه کرده است، بیندیشیم، خواهیم دانست که تا چه حد این سقف، محکم و برای حفاظت انسان‌ها مؤثر است.

این قشر مخصوص هوا که همچون سقفی بلورین، اطراف ما را احاطه کرده، در عین این که مانع از تابش نور آفتاب این اشعه حیاتبخش و زندگی‌آفرین نیست، به قدری محکم و مقاوم است که از یک سد پولادین که چندین متر ضخامت داشته باشد، نیز محکم‌تر است.

اگر این سقف نبود، زمین دائماً در معرض رگبار سنگ‌های پراکنده آسمانی بود و عملاً آرامش از مردم جهان سلب می‌شد، ولی این قشر فشرده تقریباً تمام سنگ‌های آسمانی را قبل از سقوط به سطح زمین می‌سوزاند و نابود می‌کند و تنها تعداد بسیار کمی می‌توانند از آن عبور کرده و به عنوان یک زنگ خطر برای زمینیان به گوشه‌ای پرتاب شوند و این تعداد کم، هرگز نتوانسته است آرامش را برهم زند.

ص: ۴۷

از جمله شواهدی که نشان می دهد یکی از معانی آسمان همین "جو زمین" است، حدیثی می باشد که از پیشوای بزرگ ما، امام صادق درباره رنگ آسمان، نقل شده، آن جا که به مُفَضَّل می فرماید: «ای مفضل، در رنگ آسمان بیندیش که خدا آن را این چنین آبی آفریده که موافق ترین رنگ ها برای چشم انسان است و حتی نظر کردن به آن، دیده را تقویت می کند»

(۱)

امروز این را همه می دانیم که رنگ آبی آسمان چیزی جز رنگ هوای متراکم شده اطراف زمین نیست، بنابراین منظور از آسمان، در این حدیث، همان "جو زمین" است.

(۵۸) سوره بقره

جمله «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که منظور از «سَمَاء» در این جا، همان جو زمین است، زیرا می دانیم باران از ابرها و ابرها از تراکم بخارهایی که در جو زمین پراکنده اند، به وجود می آیند.

امام سجّاد علی بن الحسین در تفسیر این آیه راجع به نزول باران از آسمان، بیان جالبی فرموده که ذیلاً می خوانید:

ص: ۴۸

« خداوند باران را از آسمان نازل می کند تا به تمام قلّه های کوه ها ، تپه ها ، گودال ها و خلاصه تمام نقاط مرتفع و هموار برسد (و همگی بدون استثناء سیراب گردند) و آن را دانه دانه و نرم و پی در پی گاهی به صورت دانه های درشت و گاهی قطره های کوچک تر قرار داد ، تا کاملاً در زمین فرورود و سیراب گردد و آن را به صورت سیلابی نفرستاد تا زمین ها و درختان و مزارع و میوه های شما را بشوید و ویران کند . »

قرآن سپس به انواع میوه هایی که از برکت باران و روزی هایی که

جزء اوّل (۵۹)

نصیب انسان ها می شود ، اشاره کرده ، چنین می گوید : « خداوند به وسیله باران ، میوه هایی را به عنوان روزی شما از زمین خارج ساخت » (فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ) .

این برنامه الهی که از یک سو رحمت وسیع و گسترده خدا را بر همه بندگان مشخص می کند و از سوی دیگر ، بیان گر قدرت او است که چگونه از آب بی رنگ صدهزاران رنگ از میوه ها و دانه های غذایی با خواص متفاوت برای انسان ها و همچنین جان داران دیگر ، آفریده ، یکی از زنده ترین دلایل وجود او است ، لذا بلافاصله می افزاید : « اکنون که چنین است ، برای خدا شریک هایی قرار ندهید ، در حالی که می دانید » (فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) .

ص: ۴۹

آری همه شما می دانید که این بت ها و شرکای ساختگی ، نه شما را آفریده اند و نه روزی می دهند و نه کمترین مواهب شما از ناحیه آن ها است، پس چگونه آن ها را شبیه خدا می دانید؟

بت پرستی در شکل های مختلف

(۶۰) سوره بقره

در این جا توجه به این حقیقت لازم است که قرارداد شریک برای خدا ، تنها منحصر به ساختن بت های سنگی و چوبی و یا از آن فراتر ، انسانی همچون مسیح را یکی از خدایان سه گانه دانستن ، نیست ، بلکه معنی وسیعی دارد ، صورت های مخفی تر و پنهان تر را نیز شامل می شود ، به طور کلی هرچه را در ردیف خدا در زندگی مؤثر دانستن ، یک نوع شرک است .

در حدیثی می خوانیم که مردی در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : « ما شاء الله و شئت : هرچه خدا بخواهد و تو بخواهی » ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « أَجَعَلْتَنِي لِلَّهِ نَدًا : مرا شریک خدا و هم ردیف او قرار دادی؟ »

در تعبیرات عامیانه روزمره نیز بسیار می گویند : « اول خدا ، دوم تو » ، باید قبول کرد که این گونه تعبیرات نیز مناسب یک انسان موحد کامل نیست .

در روایتی در تفسیر آیه ۱۰۶ سوره یوسف ؛ « وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ

ص: ۵۰

بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» از امام صادق می خوانیم که فرمود:

جزء اول (۶۱)

« (این اشاره به شرکِ خفّی است) ، مانند این که انسان به دیگری بگوید: اگر تو نبودی، من نابود شده بودم یا زندگانیم بر باد می رفت . » (۱).

قرآن ، معجزه جاویدان

۲۳ وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

اگر درباره آن چه بر بنده خود (پیامبر) نازل کرده ایم ، شک و تردید دارید ، (لاقلاً) یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا بر این کار دعوت کنید ، اگر راست می گوئید .

کلمه « شُهَدَاءَ » در این جا اشاره به گواهانی است که آن ها را در نفی رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله کمک می کردند و جمله « مِنْ دُونِ اللَّهِ »

(۶۲) سوره بقره

اشاره به این است که حتّی اگر همه انسان ها جز « اللَّهُ » دست به دست هم بدهند ، برای این که یک سوره همانند سوره های قرآن بیاورند ،

ص: ۵۱

قادر نخواهند بود .

به این ترتیب قرآن همه منکران را به مبارزه با قرآن و یک سوره مانند آن دعوت می کند تا عجز آن ها ، دلیل روشنی باشد بر اصالت این وحی آسمانی در رسالت الهی آورنده آن.

مثال های قرآنی

۲۵ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَنْجُمٌ مُنْظَرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

به کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح دارند ، بشارت ده که باغ هایی از بهشت برای آن ها است که نهرها از زیر درختانش جاری است ، هر زمان که میوه ای

جزء اول (۶۳)

از آن به آن ها داده شود ، می گویند : این همان است که قبلاً به ما روزی داده شده بود (ولی چه قدر این ها از آن ها بهتر و عالی تر است) و میوه هایی که برای آن ها می آورند ، همه (از نظر خوبی و زیبایی) یکسانند و برای آن ها همسرانی پاک و پاکیزه است و جاودانه در آن خواهند بود .

ص: ۵۲

۲۶ إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ
مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ

خداوند از این که مثال (به موجودات ظاهرا کوچکی مانند) پشه و حتی بالاتر از آن بزند، شرم نمی کند، (در این میان) آن ها که ایمان آورده اند، می دانند حقیقتی است از طرف پروردگارشان و اما آن ها که راه کفر را پیموده اند، (این

(۶۴) سوره بقره

موضوع را بهانه کرده) و می گویند: منظور خداوند از این مَثَل چه بوده است؟ (آری) خدا جمع زیادی را با آن گمراه و عده کثیری را هدایت می کند، ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می سازد.

مثال، باید موافق مقصود باشد و به تعبیر دیگر مثال، وسیله ای است برای تجسم حقیقت، گاهی که گوینده در مقام تحقیر و بیان ضعف مدعیان است، بلاغت سخن ایجاب می کند که برای نشان دادن ضعف آن ها، موجود ضعیفی را برای مثال انتخاب کند.

ص: ۵۳

مثلاً در آیه ۷۳ سوره حج می خوانیم : « إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلُهمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفِيدُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ : آن ها که مورد پرستش شما هستند ، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند ، اگرچه دست به دست هم بدهند ، حتی اگر مگس ، چیزی از آن ها برآید ، آن ها قدرت پس گرفتن آن را ندارند ، هم طلب کننده ضعیف است و هم طلب شونده . »

جزء اول (۶۵)

ملاحظه می کنید در این جا هیچ مثالی بهتر از مگس یا مانند آن نیست تا ضعف و ناتوانی آن ها را مجسم کند. و نیز در آیه ۴۱ سوره عنکبوت وقتی که می خواهد ناتوانی بت پرستان را در تکیه گاه هایی که برای خود انتخاب کرده اند ، مجسم سازد ، آن ها را تشبیه به عنکبوتی می کند که آن لانه سست را برای خود انتخاب کرده است که سست ترین خانه ها در جهان ، خانه عنکبوت است (مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) .

مسئلاً اگر در این گونه موارد به جای این مثال های کوچک ، مثال های بزرگی از آفرینش کواکب و آسمان های پهناور قرار داده شود ، بسیار نامناسب خواهد بود و هرگز با اصول

ص: ۵۴

فصاحت و بلاغت ، سازگار نیست .

این جا است که خداوند می فرماید: ما ابا نداریم از این که مثال به پشه بزیم و یا بالاتر از آن ، تا حقایق عقلانی را در لباس مثال های حسّی بریزیم و در اختیار بندگان قرار دهیم .

(۶۶) سوره بقره

خلاصه این که هدف ، رساندن مطلب است ، مثال ها نیز باید قبایی باشد درست متناسب قامت مطالب .

در این که منظور از « فَمَا قَوْفَهَا » (پشه یا بالاتر از آن) چیست ، باید گفت : منظور ، « بالاتر از آن در کوچکی » است ، زیرا مقام ، مقام بیان کوچکی مثال است و برتری نیز از این نظر می باشد ، این درست به آن می ماند که گاه به کسی بگوییم : تو چرا برای یک تومان این همه زحمت می کشید ، شرم نمی کنی ، او می گوید : شرمی ندارد من برای بالاتر از آن هم زحمت می کشم ، حتی برای یک ریال .

اهمیت مثال در بیان حقایق

مثال های مناسب ، نقش فوق العاده حسّاس و غیرقابل انکاری برای روشن ساختن حقایق و دلنشین کردن مطالب مختلف دارد؛

گاه می شود ذکر یک مثال مناسب آن چنان راه را نزدیک و میان بر می کند که زحمت استدلالات

ص: ۵۵

فلسفی زیادی را از دوش گوینده و شنونده برمی دارد .

و مهم تر این که برای تعمیم و گسترش مطالب پیچیده علمی در سطح عموم ، راهی جز استفاده از مثال های مناسب نیست .

نقش مثال را در خاموش کردن افراد لجوج و بهانه گیر نیز نمی توان انکار کرد .

و به هر حال تشبیه « معقول » به « محسوس » ، یکی از طرق مؤثر تفهیم مسائل عقلی است .

روی همین جهات در قرآن به مثال های زیادی برخورد می کنیم که هر یک از دیگری جالب تر و شیرین تر و مؤثرتر است ، چراکه قرآن ، کتابی است برای همه انسان ها در هر سطح و هر پایه ای از تفکر و معلومات ، کتابی است در نهایت فصاحت و بلاغت .

در زمینه نقش مثال در زندگی انسان ها، در «تفسیر نمونه»، جلد ۱۰، صفحه ۱۷۲، ذیل آیه ۱۷ سوره رعد بحث مشروحی آمده است .

چرا قرآن به پشه مثال زده است ؟

(۶۸) سوره بقره

گرچه بهانه جویان ، خردی و کوچکی پشه یا مگس را وسیله استهزاء و ایراد به آیات قرآن قرار داده بودند ، اما اگر آن ها کمی انصاف و درک و شعور می داشتند و در ساختمان این حیوان بسیار

ص: ۵۶

کوچک می اندیشیدند ، می فهمیدند که یک دنیا دقت و ظرافت در ساختمان آن به کاررفته که عقل در آن حیران می ماند .

امام صادق در مورد آفرینش این حیوان کوچک می فرماید : « خداوند به پشه مثال زده است، با این که از نظر جسم بسیار کوچک است ، ولی از نظر ساختمان، همان دستگاه هایی را دارد که بزرگ ترین حیوانات (خشکی) یعنی فیل ، دارا است و علاوه بر آن دو عضو دیگر (شاخک ها و بال ها) در پشه است که فیل فاقد آن است » ، خداوند می خواهد با این مثال ظرافت آفرینش را برای مؤمنان بیان کند ، تفکر درباره این موجود ظاهراً ضعیف که خدا آن را شبیه فیل آفریده است ، انسان را متوجه عظمت آفریدگار می سازد .

مخصوصاً خرطومش همانند خرطوم فیل ، توخالی است و با نیروی مخصوصی خون را به خود جذب می کند ، این لوله ظریف ترین سرنگ های دنیا است و سوراخ درون آن، فوق العاده باریک است .

جزء اول (۶۹)

خدا نیروی جذب و دفع و هضم و همچنین دست و پا و گوش مناسب به او داده ، بال هایی به او مرحمت کرده تا در طلب غذا پرواز کند ، این بال ها آن چنان به سرعت بالا و پایین می شود که حرکت آن با چشم قابل رؤیت نیست ، این حشره به قدری حسّاس است که به مجرد

ص: ۵۷

تکان خوردن چیزی ، احساس خطر می کند و به سرعت خود را از منطقه خطر دور می سازد و عجیب این است که در عین ناتوانی ، بزرگ ترین حیوانات را عاجز می کند .

امیر مؤمنان علی در « نهج البلاغه » ، بیان عجیبی در این زمینه دارد : « اگر همه موجودات زنده جهان ... جمع شوند و دست به دست هم بدهند ، هرگز توانایی بر ایجاد پشه ای ندارند ، بلکه عقول آن ها در راه یافتن به اسرار آفرینش این حیوان ، متحیر می ماند و نیروهایشان ناتوان و خسته می شود و پایان می گیرد و سرانجام پس از تلاش ، شکست خورده ،

(۷۰) سوره بقره

اعتراف می نمایند که در برابر آفرینش پشه ای درمانده اند و به عجز خود اقرار می نمایند و حتی به ناتوانیشان از نابود ساختن آن « (۱) .

۳۴ وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلٰسَ اَبٰی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ

و هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده و خضوع کنید ، همگی سجده کردند جز شیطان که سر باز زد و تکبر ورزید (و به خاطر نافرمانی و تکبر) از کافران شد .

ص: ۵۸

گرچه در آغاز چنین به نظر می آید که مسأله سجده بر آدم ، بعد از آزمایش فرشتگان و تعلیم اسماء بوده ، ولی دقت در آیات دیگر قرآن نشان می دهد که این موضوع بلافاصله بعد از آفرینش انسان و تکامل خلقت او و قبل از آزمایش فرشتگان بوده است. در آیه ۲۹ سوره حجر

جزء اول (۷۱)

می خوانیم : « فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ : هنگامی که آفرینش آدم را نظام بخشیدم و از روح خودم (روح شایسته ای که مخلوق من بود) در آن دمیدم ، برای او سجده کنید .»

گواه دیگر این موضوع این است که اگر دستور سجده بعد از روشن شدن مقام آدم بود ، چندان افتخاری برای ملائکه محسوب نمی شد ، زیرا در آن هنگام مقام آدم بر همه آشکار شده بود .

آیه فوق سند زنده و گواه روشنی بر شرافت انسان و عظمت مقام او است که پس از تکمیل خلقتش ، تمام فرشتگان مأمور می شوند در برابر این آفرینش بزرگ ، سر تعظیم فرود آورند ، به راستی کسی که لایق مقام خلافت الهی و نمایندگی او در زمین است و استعداد آن همه تکامل و پرورش فرزندان بزرگی همچون پیامبران به خصوص پیامبر

اسلام صلی الله علیه و آله و جانشینانش را دارد ، شایسته هر نوع احترامی است .

ما در برابر انسانی که چند فرمول علمی را می داند ، چه اندازه کرنش می کنیم ، پس چگونه است حال نخستین انسان با آن معلومات سرشار از جهان هستی .

(۷۲) سوره بقره

چرا ابلیس مخالفت کرد ؟

می دانیم « شیطان » اسم جنس است و شامل نخستین شیطان و همه شیطان ها می شود ولی « ابلیس » اسم خاص است و اشاره به همان شیطانی است که اغواگر آدم شد ، او طبق صریح آیات قرآن از جنس فرشتگان نبود ، بلکه در صف آن ها قرار داشت ، او از طایفه جنّ بود که مخلوق مادی است ، در آیه ۵۰ سوره کهف می خوانیم : « فَسَبِّحُوا لِلَّهِ إِنَّا لَنَرِيكَ مِنْ الْجِنِّ : همگی سجده کردند جز ابلیس که از طایفه جنّ بود » .

انگیزه او در این مخالفت ، کبر و غرور و تعصب خاصی بود که بر فکر او چیره شد ، او چنین می پنداشت که از آدم برتر است و نمی بایست دستور سجده بر آدم به او داده شود ، بلکه او باید مسجود باشد و آدم بر او سجده کند که شرح این معنی در ذیل آیه ۱۲ سوره

جزء اوّل (۷۳)

اعراف خواهد آمد (« تفسیر نمونه » ، جلد ۶ ، صفحه ۹۸ به بعد) .

ص: ۶۰

و علت کفر او نیز همین بود که فرمان حکیمانه پروردگار را نادرست شمرد، نه تنها عملاً عصیان کرد، از نظر اعتقاد نیز معترض بود و به این ترتیب خودبینی و خودخواهی، محصول یک عمر ایمان و عبادت او را بر باد داد و آتش به خرمن هستی او افکند و کبر و غرور از این آثار بسیار دارد.

تعبیر « كَانْ مِنْ الْكٰفِرِيْنَ » نشان می دهد که او قبل از این فرمان نیز حساب خود را از مسیر فرشتگان و اطاعت فرمان خدا جدا کرده بود و در سر فکر استکبار می پروراند و شاید به خود می گفت: اگر دستور خضوع و سجده به من داده شود، قطعاً اطاعت نخواهم کرد، ممکن است جمله « مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ » آن چه را کتمان می کردید، اشاره ای به این معنی باشد، در حدیثی که در تفسیر قمی از امام عسکری نقل شده، نیز همین معنی آمده است (۱).

(۷۴) سوره بقره

آیا سجده برای خدا بود یا برای آدم؟

شک نیست که سجده به معنی پرستش برای خدا است، چراکه در جهان هیچ معبودی جز خدا نیست و معنی توحید عبادت، همین است که غیر از خدا را پرستش نکنیم.

ص: ۶۱

بنابراین جای تردید نخواهد بود که فرشتگان برای آدم « سجده پرستش » نکردند ، بلکه سجده برای خدا بود ، ولی به خاطر آفرینش چنین موجود شگرفی و یا این که سجده برای آدم کردند ، اما سجده به معنی "خضوع" نه پرستش .

در کتاب « عیون الأخبار » از امام علی بن موسی الرضا چنین می خوانیم: « كَانَ سِجُودَهُمْ لِلَّهِ تَعَالَى عُبُودِيَّةً وَ لَا إِكْرَامًا وَ طَاعَةً لِكُونِنَا فِي صُلبِهِ : سجده فرشتگان ، پرستش خداوند از یک سو و اکرام و احترام آدم از سوی دیگر بود، چراکه ما در صلب آدم بودیم » .(۱)

جزء اول (۷۵)

۳۵ وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كَلَامِنَهَا رَغْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ

و گفتیم : ای آدم ، تو با همسرت در بهشت سکونت کن و از (نعمت های) آن گوارا هرچه می خواهید ، بخورید (اما) نزدیک این درخت نشوید که از ستمگران خواهید شد.

« رَغْدًا » به معنی فراوان و گسترده و گوارا است ، جمله « حَيْثُ

ص: ۶۲

شَتُّمَا « اشاره به این است که از هر جای بهشت که خواستید ، یا از هر نوع از انواع میوه ها که مایل بودید ، استفاده کنید .

از آیات قرآن استفاده می شود که آدم برای زندگی در روی زمین ، همین زمین معمولی آفریده شده بود ولی در آغاز خداوند او را ساکن بهشت که یکی از باغ های سرسبز پر نعمت این جهان بود ، ساخت ، محیطی که در آن برای آدم هیچ گونه ناراحتی وجود نداشت .

(۷۶) سوره بقره

شاید علت این جریان آن بوده که آدم با زندگی کردن روی زمین هیچ گونه آشنایی نداشت و تحمل زحمت های آن بدون مقدمه برای او مشکل بود و از چگونگی کردار و رفتار در زمین باید اطلاعات بیشتری پیدا کند ، بنابراین می بایست مدتی کوتاه تعلیمات لازم را در محیط بهشت ببیند و بداند زندگی روی زمین توأم با برنامه ها و تکالیف و مسؤولیت ها است که انجام صحیح آن ها ، باعث سعادت و تکامل و بقای نعمت است و سرباز زدن از آن ، سبب رنج و ناراحتی .

و نیز بداند هرچند او آزاد آفریده شده ، اما این آزادی به طور مطلق و نامحدود نیست که هرچه خواست ، انجام دهد ، او می بایست از پاره ای از اشیاء روی زمین چشم پوشد .

و نیز لازم بود بداند چنان نیست که اگر خطا و لغزشی دامن گیرش

ص: ۶۳

شود، درهای سعادت برای همیشه به روی او بسته می شود، نه می تواند بازگشت کند و پیمان ببندد که برخلاف دستور خدا، عملی انجام نخواهد داد تا دوباره به نعمت های الهی بازگردد.

جزء اول (۷۷)

او در این محیط می بایست تا حدی پخته شود، دوست و دشمن خویش را بشناسد، چگونگی زندگی در زمین را یاد گیرد، آری این خود یک سلسله تعلیمات لازم بود که می بایست فراگیرد و با داشتن این آمادگی، به روی زمین قدم بگذارد.

این ها مطالبی بود که هم آدم و هم فرزندان او در زندگی آینده خود به آن احتیاج داشتند، بنابراین شاید علت این که آدم در عین این که برای خلافت زمین آفریده شده بود، مدتی در بهشت درنگ می کند و دستورهایی که به او داده می شود، جنبه تمرین و آموزش داشته باشد.

۳۶ فَازَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ

پس شیطان موجب لغزش آن ها شد و آنان را از آن چه در آن بودند (بهشت) خارج ساخت و (در این هنگام) به آن ها گفتیم: همگی (به زمین) فرود آید، در حالی که بعضی

ص: ۶۴

دشمن دیگری خواهید بود و برای شما تا مدت معینی در زمین قرارگاه و وسیله بهره برداری است .

در این جا « آدم » خود را در برابر فرمان الهی درباره خودداری از درخت ممنوع دید، ولی شیطان اغواگر که سوگند یاد کرده بود که دست از گمراه کردن آدم و فرزندانش برندارد ، به وسوسه گری مشغول شد و چنان که از سایر آیات قرآن استفاده می شود ، به آدم اطمینان داد که اگر از این درخت بخورد ، او و همسرش فرشتگانی خواهند شد و جاویدان در بهشت زندگی می کنند ، حتی قسم یاد کرد که من خیرخواه شما هستم (۲۰ و ۲۱ / اعراف).

لذا از بهشتی که کانون آرامش و آسایش و دور از درد و رنج بود ، بر اثر فریب شیطان ، اخراج شدند.

این جا بود که آدم متوجه شد راستی به خویشتن ستم کرده و از محیط آرام و پر نعمت بهشت به خاطر تسلیم شدن در برابر وسوسه های شیطان ، بیرون رانده شده و در محیط پر زحمت و مملو از مشقتی ، قرار

جزء اول (۷۹)

خواهد گرفت ، درست است که آدم پیامبر بود و معصوم از گناه ، هرگاه ترک اولی از پیامبر سرزند ، خداوند نسبت به او سخت می گیرد ، همانند گناهی که از افراد عادی سر بزند و این

جریمه سنگینی بود که آدم در برابر آن نافرمانی پرداخت .

بهشت آدم، کدام بهشت بود؟

در پاسخ این پرسش باید به این نکته توجه داشت که گرچه بعضی آن را بهشت موعود نیکان و پاکان می دانند ، ولی ظاهر این است که آن بهشت نبود ، بلکه یکی از باغ های پر نعمت و روح افزای یکی از مناطق سرسبز زمین بوده است .

زیرا X اولاً- بهشت موعود قیامت ، نعمت جاودانی است که در آیات بسیاری از قرآن به این جاودانگی بودنش اشاره شده و بیرون رفتن از آن ممکن نیست و X ثانيا ابلیس آلوده و بی ایمان را ، در آن بهشت راهی نخواهد بود ، نه وسوسه های شیطانی است و نه نافرمانی خدا .

(۸۰) سوره بقره

ثالثا در روایاتی که از طرق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، این موضوع صریحا آمده است .

یکی از روایان حدیث می گوید : از امام صادق راجع به بهشت آدم پرسیدم ، امام در جواب فرمود : « باغی از باغ های دنیا بود که خورشید و ماه بر آن می تابید و اگر بهشت جاودان بود ، هرگز آدم از آن بیرون رانده نمی شد » (جَنَّةٌ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا يَطَّلَعُ فِيهَا الشَّمْسُ

ص: ۶۶

وَالْقَمَرُ وَلَوْ كَانَ مِنْ جَنَانِ الْأَخِرَةِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَدًا (۱).

و از این جا روشن می شود که منظور از هبوط و نزول آدم به زمین ، نزول "مقامی" است ، نه مکانی ، یعنی از مقام ارجمند خود و از آن بهشت سرسبز پایین آمد .

این احتمال نیز داده شده که این بهشت در یکی از کرات آسمانی بوده است ، هر چند بهشت جاویدان نبوده، در بعضی از روایات

جزء اول (۸۱)

اسلامی ، نیز اشاره به بودن این بهشت ، در آسمان شده است ، ولی ممکن است کلمه « سَمَاء » (آسمان) در این گونه روایات ، اشاره به "مقام بالا" باشد ، نه "مکان بالا" .

ولی به هر حال ، شواهد فراوانی نشان می دهد که این بهشت ، غیر از بهشت سرای دیگر است ، چراکه آن پایان سیر انسان است و این آغاز سیر او بود ، این مقدمه اعمال و برنامه های او است و آن نتیجه اعمال و برنامه هایش .

گناه آدم چه بود ؟

روشن است آدم با آن مقامی که خدا در آیات گذشته ، برای او بیان کرد ، مقام والایی از نظر معرفت و تقوا داشت ، او نماینده خدا در زمین بود ، او معلم فرشتگان بود ، او مسجود ملائکه بزرگ خدا گردید ،

ص: ۶۷

این آدم با این امتیازات ، مسلماً گناه نمی کند ، به علاوه می دانیم او پیامبر بود و هر پیامبری معصوم است .

لذا این سؤال مطرح می شود ؛ آن چه از آدم سر زد ، چه بود ؟

(۸۲) سوره بقره

در این جا سه تفسیر وجود دارد که مکمل یکدیگرند ؛

آن چه آدم مرتکب شد، «ترک اولی» و یا به عبارت دیگر، «گناه نسبی» بود ، نه «گناه مطلق».

گناه مطلق ، گناهایی است که از هرکس سرزند ، گناه است و درخور مجازات ، (مانند شرک و کفر و ظلم و تجاوز) و گناه نسبی آن است که گاه بعضی اعمال مباح و یا حتی مستحب ، درخور مقام افراد بزرگ نیست ، آن ها باید از این اعمال چشم پپوشند و به کار مهم تر پردازند ، در غیر این صورت ، ترک اولی کرده اند ، مثلاً نمازی را که ما می خوانیم ، قسمتی از آن با حضور قلب و قسمتی بی حضور قلب می گذرد ، درخور شأن ما است ، این نماز هرگز درخور مقام شخصی همچون پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و علی نیست ، او باید سراسر نمازش غرق در حضور در پیشگاه خدا باشد و اگر غیر این کند ، حرامی مرتکب نشده ، اما ترک اولی کرده است .

آدم نیز سزاوار بود از آن درخت نخورد ، هرچند برای او

ص: ۶۸

ممنوع نبود، بلکه «مکروه» بود .

نهی خداوند، در این جا "نهی ارشادی" است، یعنی همانند دستور طیب که می گوید: فلان غذا را نخور، که بیمار می شوی، خداوند نیز به آدم فرمود: اگر از درخت ممنوع بخوری، از بهشت بیرون خواهی رفت و به درد و رنج خواهی افتاد، بنابراین آدم مخالفت فرمان خدا نکرد، بلکه مخالفت نهی ارشادی کرد .

اساساً بهشت جای تکلیف نبود، بلکه دورانی بود برای آزمایش و آمادگی آدم برای آمدن در روی زمین و این نهی، تنها جنبه آزمایشی داشت .

توضیح بیشتر در این زمینه در «تفسیر نمونه»، جلد ۶، صفحه ۱۲۲، ذیل آیات ۱۹ تا ۲۲ سوره اعراف و جلد ۱۳، ذیل آیه ۱۲۱ سوره طه مطرح شده است .

مقصود از «شیطان» در قرآن چیست؟

کلمه «شیطان» از ماده «شَطَنَ» گرفته شده و «شَاطِنٌ» به معنی

(۸۴) سوره بقره

خیب و پست آمده است و شَیْطَانٌ به موجود سرکش و متمرد اطلاق می شود، اعم از انسان و یا جنّ و یا جنبندها و دیگر و به معنی روح شریر و دور از حقّ نیز آمده است که در حقیقت همه این ها به یک قدر

ص: ۶۹

مشترک ، بازگشت می کنند.

باید دانست که « شیطان » اسم عام (اسم جنس) است ، در حالی که « ابلیس » اسم خاصّ (علم) می باشد و به عبارت دیگر « شیطان »، به هر موجود موذی و منحرف کننده و طاغی و سرکش ، خواه انسانی یا غیر انسانی می گویند و ابلیس نام آن شیطان است که آدم را فریب داد و اکنون هم با لشکر و جنود خود در کمین آدمیان است .

از موارد استعمال این کلمه در قرآن ، نیز برمی آید که شیطان ، به موجود موذی و مضرّ گفته می شود ، موجودی که از راه راست برکنار بوده و درصدد آزار دیگران است ، موجودی که سعی می کند ایجاد دودستگی نماید و اختلاف و فساد به راه اندازد ، چنان که در آیه ۹۱ سوره مائده می خوانیم : « إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ

جزء اوّل (۸۵)

بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ ... : شیطان می خواهد بین شما ، دشمنی و بغض و کینه ایجاد کند... » .

با توجه به این که کلمه « يُرِيدُ » فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، حاکی از این معنی است که این اراده، اراده همیشگی شیطان است .

و از طرفی می بینیم که در قرآن نیز شیطان به موجود خاصّی اطلاق

ص: ۷۰

نشده ، بلکه حتی به انسان های شرور و مفسد نیز اطلاق گردیده است ، آن جا که می خوانیم : « وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ : بدین گونه ما برای هر پیامبری دشمنی از شیطان های انسانی و یا جنّ قرار دادیم » (۱۱۲ / انعام). و این که به ابلیس هم شیطان اطلاق شده ، به خاطر فساد و شرارتی است که در او وجود دارد. علاوه بر این ها ، گاهی کلمه شیطان ، بر « میکروب ها » نیز اطلاق شده : به عنوان نمونه ، امیر مؤمنان می فرماید : « لَا تَشْرَبُوا الْمَاءَ مِنْ ثَلْمِهِ الْإِنَاءِ وَلَا مِنْ عُرْوَتِهِ ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَقْعُدُ عَلَى الْعُرْوَةِ وَ

(۸۶) سوره بقره

الْثَلْمِ : از قسمت شکسته و طرف دستگیره ظرف ، آب نخورید ، زیرا شیطان ، بر روی دستگیره و قسمت شکسته شده ظرف می نشیند » . (۱) و نیز امام صادق می فرماید : «وَلَا يُشْرَبُ مِنْ أُذُنِ الْكُوزِ وَلَا مِنْ كَسِيرِهِ إِنْ كَانَ فِيهِ فَإِنَّهُ مَشْرَبُ الشَّيَاطِينِ : از دستگیره و قسمت شکسته کوزه آب نخورید که جایگاه آشامیدن شیطان ها است » . (۲)

از قول پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم : « موهای شارب (سبیل) خویش را بلند مگذارید، زیرا شیطان، آن را محیط امن برای

ص: ۷۱

۱- « کافی » ، جلد ۶ ، کتاب الْأَطْعَمَةِ وَالْأَشْرَبَةِ ، باب الْآوَانِي .

۲- « کافی » ، جلد ۶ ، کتاب الْأَطْعَمَةِ وَالْأَشْرَبَةِ ، باب الْآوَانِي .

زندگی خویش قرار می دهد و در آن جا پنهان می گردد» (۱).

به این ترتیب روشن شد که یکی از معانی شیطان، میکروب های زیان بخش و مضر است .

ولی بدیهی است ، منظور این نیست که شیطان در همه جا به این

جزء اول (۸۷)

معنی باشد ، بلکه منظور این است که ؛ شیطان ، معانی مختلفی دارد که یکی از مصداق های روشن آن ، « ابلیس » و لشکریان و اعوان او است و مصداق دیگر آن ، انسان های مفسد و منحرف کننده و احیاناً در پاره ای از موارد ، به معنی میکروب های موذی آمده است .

چرا خدا شیطان را آفرید ؟

بسیاری می پرسند : شیطان که موجود اغواگری است ، اصلاً چرا آفریده شد و فلسفه وجود او چیست؟ در پاسخ می گوئیم :

اولاً خداوند شیطان را ، شیطان نیافرید ، به این دلیل که سال ها همنشین فرشتگان و بر فطرت پاک بود ، ولی بعد از آزادی خود سوء استفاده کرد و بنای طغیان و سرکشی گذارد ، پس او در آغاز پاک آفریده شد و انحرافش بر اثر خواست خودش بود .

ص: ۷۲

۱- « کافی » ، جلد ۶ ، کتاب الْأَطْعَمَةِ وَالْأَشْرَبَةِ ، باب الْأَوَانِي .

ثانیا از نظر سازمان آفرینش ، وجود شیطان ، برای افراد باایمان و آن ها که می خواهند راه حق را بیوند ، زیان بخش نیست ، بلکه وسیله پیشرفت و تکامل آن ها است ، چه این که پیشرفت و

(۸۸) سوره بقره

ترقی و تکامل ، همواره در میان تضادها صورت می گیرد .

به عبارت روشن تر ؛ انسان تا در برابر دشمن نیرومندی قرار نگیرد ، هرگز نیروها و نبوغ خود را بسیج نمی کند و به کار نمی اندازد ، همین وجوددشمن نیرومند، سبب تحرّک و جنبش هرچه بیشترانسان و در نتیجه ترقی و تکامل او می شود .

یکی از فلاسفه بزرگ تاریخ معاصر ، « تواین بی » می گوید : « هیچ تمدن درخشانی در جهان پیدا نشد ، مگر این که ملتی مورد هجوم یک نیروی خارجی قرار گرفت و بر اثر این تهاجم ، نبوغ و استعداد خود را به کار انداخت و آن چنان تمدن درخشانی را پی ریزی کرد » .

۴۳ وَ أَقِمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ

و نماز را به پا دارید و زکات را اداء کنید و همراه رکوع کنندگان، رکوع نمایید (و نماز را با جماعت بگذارید) .

جزء اول (۸۹)

ص: ۷۳

با این که دستور اخیر، اشاره به مسأله نماز جماعت است، ولی از میان تمام افعال نماز، تنها « رکوع » را بیان کرده و می گوید: « با رکوع کنندگان، رکوع کنید » این تعبیر، شاید به خاطر آن باشد که نماز یهود، مطلقاً دارای رکوع نبود، این نماز مسلمانان است که یکی از ارکان اصلی آن، رکوع محسوب می شود.

جالب این که نمی گوید: نماز بخوانید، بلکه می گوید: « اَقِمْوا الصَّلَوةَ » (نماز را به پادارید) یعنی تنها خودتان نمازخوان نباشید، بلکه چنان کنید که آیین نماز، در جامعه انسانی بر پا شود و مردم، با عشق و علاقه، به سوی آن بیایند.

بعضی از مفسران گفته اند: تعبیر به « اَقِمْوا » اشاره به این است که نماز شما، تنها اذکار و اوراد نباشد، بلکه آن را به طور کامل به پادارید که مهم ترین رکن آن، توجه قلبی و حضور دل در پیشگاه خدا و تأثیر نماز در روح و جان آدمی است. (۱)

(۹۰) سوره بقره

در حقیقت در این سه دستور اخیر، نخست پیوند فرد با خالق (نماز)، بیان شده و سپس پیوند با مخلوق (زکات) و

ص: ۷۴

سرانجام پیوند دسته جمعی همه مردم با هم در راه خدا .

راه پیروزی بر مشکلات

۴۵ وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ

از صبر و نماز یاری جوئید (و با استقامت و کنترل هوس های درونی و توجه به پروردگار ، نیرو بگیرید) و این کار ، جز برای خاشعان ، گران است .

برای پیشرفت و پیروزی بر مشکلات ، دو رکن اساسی لازم است ؛ یکی پایگاه نیرومند درونی و دیگر تکیه گاه محکم برونی ، در آیات فوق به این دو رکن اساسی با تعبیر « صَبْر » و « صَلَاة » اشاره شده است ؛ صبر ، آن حالت استقامت و شکیبایی و ایستادگی در جبهه مشکلات

جزء اول (۹۱)

است و نماز ، پیوندی است با خدا و وسیله ارتباطی است با این تکیه گاه محکم . گرچه کلمه « صَبْر » ، در روایات فراوانی به روزه تفسیر شده است ، ولی مسلماً منحصر به روزه نیست ، بلکه ذکر روزه ، به عنوان یک مصداق بارز و روشن آن است ، زیرا انسان ، در پرتو این عبادت بزرگ ، اراده ای نیرومند و ایمانی استوار ، پیدامی کند و حاکمیت عقلش بر هوس هایش مسلّم می گردد .

ص: ۷۵

مفسران بزرگ در تفسیر این آیه ، نقل کرده اند که : رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هرگاه با مشکلی روبه رو می شد که او را ناراحت می کرد ، از نماز و روزه ، مدد می گرفت .(۱)

و نیز از امام صادق نقل شده که فرمود : « هنگامی که با غمی از غم های دنیا روبه رومی شوید، وضو گرفته، به مسجد بروید، نماز بخوانید و دعا کنید، زیرا خداوند دستور داده؛ " وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ ".(۲)

(۹۲) سوره بقره

توجه به نماز و راز و نیاز با پروردگار ، نیروی تازه ای در انسان ایجاد می کند و او را برای رویارویی با مشکلات، نیرو می بخشد .

در کتاب « کافی » از امام صادق آمده: « كَانَ عَلِيٌّ إِذَا أَهَالَهُ أَمْرٌ فَرَعَ قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ ؛ " وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ " : هنگامی که مشکل مهمی برای علی پیش می آمد ، به نماز برمی خاست ، سپس این آیه را تلاوت می فرمود ؛ " وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ " آری نماز ، انسان را به قدرت لایزالی پیوند می دهد که همه مشکلات ، برای او سهل و آسان است و

ص: ۷۶

۱- «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲- «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث.

همین احساس ، سبب می شود که انسان در برابر حوادث ، نیرومند و خونسرد باشد .

قانون کلی نجات

جزء اول (۹۳)

۶۲ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آورده اند و یهود و نصاری و صابئان (پیروان یحیی یا نوح یا ابراهیم) آن ها که ایمان به خدا و روزرستاخیز آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است و هیچ گونه ترس و غمی برای آن ها نیست (و هر کدام از پیروان ادیان که در عصر و زمان خود بر طبق وظایف و فرمان الهی عمل کرده اند ، مأجورند و رستگار) .

این آیه ، تقریباً با همین عبارت در سوره مائده آیه ۶۹ آمده و با تفاوتی بیشتر در سوره حج آیه ۱۷ آمده است .

مطالعه آیاتی که بعد از این در سوره مائده آمده است ، نشان

ص: ۷۷

می دهد که یهود و نصاری به خود می بالیدند که دینشان از ادیان دیگر بهتر است و بهشت را درست منحصر به خود می دانستند .

شاید همین تفاخر ، میان جمعی از مسلمانان نیز بود ، آیه مورد بحث می گوید : ایمان ظاهری مخصوصا بدون انجام عمل صالح ، چه از مسلمانان باشد و چه از یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر بی ارزش است ، تنها ایمان واقعی و خالص به خدا و دادگاه بزرگ قیامت که با کار نیک و عمل صالح توأم باشد ، در پیشگاه خدا ارزش دارد ، تنها این برنامه موجب پاداش و جلب آرامش و امتیث می گردد .

آیا ایمان به خدا و آخرت و انجام عمل صالح بدون پذیرش دین اسلام قابل قبول است ؟

بعضی از بهانه جویان ، آیه فوق را دستاویزی برای افکار نادرستی ، از قبیل صلح کلّ و این که پیروان هر مذهبی باید به مذهب خود عمل کنند ، قرار داده اند ، آن ها می گویند : بنابراین آیه لازم نیست ، یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر ، اسلام را پذیرا شوند ،

جزء اول (۹۵)

همین قدر که به خدا و جهان آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند ، کافی است .

به خوبی می دانیم که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند ، قرآن

ص: ۷۸

در آیه ۸۵ سوره آل عمران می گوید: « وَ مِمَّنْ يَتَّبِعِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ : هر کس دینی غیر از اسلام برای خود انتخاب کند ، پذیرفته نخواهد شد . »

به علاوه آیات قرآن پر است از دعوت یهود و نصاری و پیروان سایر ادیان ، به سوی این آیین جدید ، اگر تفسیر فوق صحیح باشد ، با بخش عظیمی از آیات قرآن تضادّ صریح دارد ، بنابراین باید به دنبال معنی واقعی آیه رفت .

در این جا دو تفسیر از همه ، روشن تر و مناسب تر به نظر می رسد .

اگر یهود و نصاری و مانند آن ها به محتوای کتب خود عمل کنند، مسلماً به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ایمان می آورند ، چراکه بشارت ظهور او با ذکر صفات و علائم مختلف ، در این کتب آسمانی آمده

(۹۶) سوره بقره

است ، که شرح آن در ذیل آیه ۱۴۶ سوره بقره خواهد آمد .

مثلاً قرآن در آیه ۶۸ سوره مائده می گوید : « قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرِيَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ : ای اهل کتاب ، شما ارزشی نخواهید داشت ، مگر آن زمانی که تورات و انجیل و آن چه را از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده برپا دارید » (و از جمله به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که بشارت ظهورش در کتب

شما آمده است، ایمان بیاورید).

این آیه ناظر به سؤالی است که برای بسیاری از مسلمانان در آغاز اسلام مطرح بوده، آن‌ها در فکر بودند که اگر راه حق و نجات تنها اسلام است، پس تکلیف نیاکان و پدران ما چه می‌شود؟ آیا آن‌ها به خاطر عدم درک زمان پیامبر اسلام و ایمان نیاوردن به او مجازات خواهند شد؟

در این جا آیه فوق نازل گردید و اعلام داشت؛ هر کسی که در عصر خود به پیامبر برحق و کتاب آسمانی خویش ایمان آورده و عمل صالح کرده است، اهل نجات است و جای هیچ گونه نگرانی نیست.

جزء اول (۹۷)

بنابراین یهودیان مؤمن و صالح العمل، قبل از ظهور مسیح، اهل نجاتند، همان گونه مسیحیان مؤمن قبل از ظهور پیامبر اسلام. این معنی از شأن نزولی که برای آیه فوق ذکر شده و بعداً به آن اشاره خواهیم کرد، نیز استفاده می‌شود.

ماجرای گاو بنی اسرائیل

۶۷ وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ

(و به خاطر بیاورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما دستور می‌دهد ماده گاوی را ذبح کنید (و

ص: ۸۰

قطعه ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده، بزیند، تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند و غوغا خاموش گردد) گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ (موسی گفت:) به خدا پناه می برم از این که از جاهلان باشم .

(۹۸) سوره بقره

در این آیه تا آیه ۷۴ بر خلاف آن چه تا به حال در سوره بقره، پیرامون بنی اسرائیل خوانده ایم، که همه به طور فشرده و خلاصه بود، ماجرای به صورت مشروح آمده است، شاید به این دلیل که این داستان، تنها یک بار در قرآن ذکر شده، به علاوه نکات آموزنده فراوانی در آن وجود دارد که ایجاب چنین شرحی را می کند، از جمله؛ بهانه جویی شدید بنی اسرائیل در سراسر این داستان نمایان است و نیز درجه ایمان آنان به گفتار موسی را مشخص می کند و از همه مهم تر این که گواه زنده ای است بر امکان رستاخیز .

ماجرا (آن گونه که از قرآن و تفاسیر برمی آید،) چنین بود که یک نفر از بنی اسرائیل به طرز مرموزی کشته می شود، در حالی که قاتل به هیچ وجه معلوم نیست .

در میان قبایل و اسباط بنی اسرائیل نزاع در گرفته می شود، هریک آن را به طایفه و افراد قبیله دیگر نسبت می دهد و خویش را تبرئه

ص: ۸۱

می کند، داوری را برای فصل خصومت، نزد موسی می برند و حلّ مشکل را از او خواستار می شوند و چون از طرق عادی، حلّ این قضیه ممکن نبود و از طرفی ادامه این کشمکش، ممکن بود منجر به فتنه عظیمی در میان بنی اسرائیل گردد، موسی با استمداد از لطف پروردگار از طریق اعجاز آمیزی، به حلّ این مشکل چنان که در تفسیر آیات می خوانید، می پردازد.

جزء اول (۹۹)

نخست می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: باید گاوی را سر ببرید.»

آن ها از روی تعجب گفتند: «آیا ما را به مسخره گرفته ای؟» (قَالُوا اتَّخَذْنَا هُزُؤًا).

موسی در پاسخ آنان گفت: «به خدا پناه می برم که از جاهلان باشم» (قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ). یعنی استهزاء نمودن و مسخره کردن، کار افراد نادان و جاهل است و پیامبر خدا هرگز چنین نیست.

۶۸ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا

(۱۰۰) سوره بقره

بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ فَاَفْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ

گفتند: (پس) از خدای خود بخواه که برای ما روشن کند،

ص: ۸۲

این ماده گاو چگونه ماده گاوی باشد؟ گفت: خداوند می فرماید: ماده گاوی که نه پیر و نه از کارافتاده و نه بکر و جوان، بلکه میان این دو باشد، آن چه به شما دستور داده شده (هر چه زودتر) انجام دهید.

«فَارِضٌ» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید، به معنی گاو مسنّ است، ولی بعضی از مفسّران گفته اند: گاوی است که مخصوصاً به مرحله ای از پیری رسیده که دیگر زاد و ولد نمی کند و «عَوَانٌ» به معنی میان سال است.

جمله «از خدایت بخواه» که در خواسته های آن ها چند بار تکرار شده، یک نوع اسائه ادب و یا استهزاء سربسته در آن نهفته است، مگر خدای موسی را از خدای خویش جدا می دانستند؟

جزء اوّل (۱۰۱)

به هر حال موسی در پاسخ آن ها گفت: «خداوند می فرماید: ماده گاوی باشد که نه پیر و نه از کارافتاده و نه بکر و جوان، بلکه میان این دو باشد». و برای این که آن ها بیش از این مسأله را کش ندهند و با بهانه تراشی، فرمان خدا را به تأخیر نیندازند، در پایان سخن خود اضافه کرد: «آن چه به شما دستور داده شده است، انجام دهید» (فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ).

ص: ۸۳

۶۹ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ

گفتند: از پروردگار خود بخواه که برای ما روشن سازد، چه رنگی داشته باشد؟ گفت: خداوند می گوید: گاوی باشد زرد یک دست که رنگ آن بینندگان را شاد و مسرور سازد.

« فاقِعٌ » به معنی زرد خالص یک دست است .

این گاو باید کاملاً خوش رنگ و درخشنده باشد ، آن چنان زیبا که بینندگان را به اعجاب وادارد.

(۱۰۲) سوره بقره

و عجیب این است که باز هم به این مقدار اکتفاء نکردند و هر بار با بهانه جویی ، کار خود را مشکل تر ساخته و دایره وجود چنان گاوی را تنگ تر نمودند .

۷۰ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ

گفتند: از خدایت بخواه که برای ما روشن کند بالاخره چگونه گاوی باشد؟ زیرا این گاو برای ما مبهم شده و اگر خدا بخواهد، ما هدایت خواهیم شد .

ص: ۸۴

۷۱ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلِّمَةٌ لَا تَشِيءُ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ

گفت : خداوند می فرماید: گاوی باشد که برای شخم زدن رام نشده باشد و برای زراعت آب کشی نکند، از هر عیبی

جزء اول (۱۰۳)

برکنار و حتی هیچ گونه رنگی در آن نباشد ، گفتند :الآن حقّ مطلب را برای ما آوردی ، سپس (چنان گاوی را پیدا کردند) و آن را سر بریدند، ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند .

بالاخره گاو را با هر زحمتی بود ، به دست آوردند « و آن را سر بریدند ، ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند » (فَذَبَحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ) .

۷۲ وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

و به خاطر بیاورید هنگامی را که فردی را به قتل رساندید، سپس درباره (قاتل) او به نزاع پرداختید و خداوند آن چه را مخفی داشته بودید ، آشکار می سازد .

ص: ۸۵

۷۳ فُقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

(۱۰۴) سوره بقره

سپس گفتیم: قسمتی از گاو را به مقتول بزنید (تا زنده شود و قاتل را معرفی کند) خداوند این گونه مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما نشان می دهد، شاید درک کنید.

قرآن بعد از ذکر ریزه کاری های این ماجرا ، باز آن را به صورت خلاصه و کلی در دو آیه فوق مطرح می کند.

۷۴ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَائِسِقٌ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَاءٌ يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

سپس دل های شما بعد از این جریان سخت شد ، همچون سنگ یا سخت تر ، چراکه پاره ای از سنگ ها می شکافد و از آن نهرها جاری می شود و پاره ای از آن ها شکاف برمی دارد و آب از آن تراوش می کند و پاره ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد (اما دل های شما نه از خوف

جزء اول (۱۰۵)

خدا می تپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی

ص: ۸۶

است) و خداوند از اعمال شما غافل نیست .

آیه مورد بحث به مسأله قساوت و سنگ دلی بنی اسرائیل پرداخته و می گوید : بعد از این ماجراها و دیدن این گونه آیات و معجزات و عدم تسلیم در برابر آن ها ، دل های شما سخت شد ، همچون سنگ یا سخت تر .

اما دل های شما از این سنگ ها نیز سخت تر است ، نه چشمه عواطف و علمی از آن می جوشد و نه قطرات محبتی از آن تراوش می کند و نه هرگز از خوف خدا می تپد .

پرسش های فراوان و بی جا

بدون شک « سؤال » کلید حل مشکلات و برطرف ساختن جهل و نادانی است ، اما مانند هر چیز اگر از حدّ و معیار خود تجاوز کند و یا بی مورد انجام گیرد ، دلیل انحراف و موجب زیان است ، همان گونه که نمونه اش را در این داستان مشاهده کردیم .

(۱۰۶) سوره بقره

بنی اسرائیل مأمور بودند گاوی را ذبح کنند ، بدون شک اگر قید و شرط خاصی می داشت ، تأخیر بیان از وقت حاجت ممکن نبود و خداوند حکیم در همان لحظه که به آن ها امر کرد ، بیان می فرمود ، بنابراین وظیفه آن ها در این زمینه ، قید و شرطی نداشته و لذا

ص: ۸۷

« بَقْرَه » به صورت "نِكره" در این جا ذکر شده است .

ولی آن ها بی اعتناء به این اصل مسلم ، شروع به سؤالات گوناگون کردند ، شاید برای این که می خواستند حقیقت ، لوث گردد و قاتل معلوم نشود و این اختلاف همچنان میان بنی اسرائیل ادامه یابد ، جمله « فَذَبِّحُوها وَ ما كادُوا يُفْعَلُونَ » نیز اشاره به همین معنی است ، می گوید: آن ها گاو را ذبح کردند ، ولی نمی خواستند این کار انجام گیرد .

از ذیل آیه ۷۲ همین داستان نیز استفاده می شود که لااقل گروهی از آن ها قاتل را می شناختند و از اصل جریان مطلع بودند و شاید این قتل بر طبق توطئه قبلی ، میان آن ها صورت گرفته بود ، اما کتمان می کردند ، زیرا در ذیل همین آیه می خوانیم : «
وَ اللَّهُ مُخْرِجٌ ما كُنْتُمْ

جزء اَوَّل (۱۰۷)

تَكْتُمُونَ : خداوند آن چه را شما پنهان می دارید ، آشکار و برملا می سازد .

از این گذشته افراد لجوج و خودخواه غالباً پر حرف و پرسؤال هستند و در برابر هر چیز بهانه جویی می کنند .

قرائن نشان می دهد که اصولاً آن ها نه معرفت کاملی نسبت به خداوند داشتند و نه نسبت به موقعیت موسی ، لذا بعد از همه این سؤال ها گفتند: «الآن جِئْت بِالْحَقِّ : حالا حق را بیان کردی » ،

ص: ۸۸

گویی هرچه قبل از آن بوده ، باطل بوده است .

به هر حال هر قدر آن ها سؤال کردند ، خداوند هم تکلیف آن ها را سخت تر کرد ، چراکه چنین افراد، مستحقّ چنان مجازاتی هستند، لذا در روایات می خوانیم که؛ در هر مورد خداوند سکوت کرده ، پرسش و سؤال نکنید که حکمتی داشته و لذا در روایتی از امام علی بن موسی الرضا چنین آمده : « اگر آن ها در همان آغاز ، هر ماده گاوی را انتخاب کرده و سر بریده بودند ، کافی بود ، (وَ لَكِنْ شُدُّوا فَشَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ)

(۱۰۸) سوره بقره

آن ها سخت گیری کردند، خداوند هم بر آن ها سخت گرفت» (۱)

سلیمان و ساحران بابل

۱۰۲ وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِكَ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ

ص: ۸۹

۱- «الميزان» ، ذیل آیه مورد بحث .

اللَّهُ وَتَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلَّمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

(یهود) از آن چه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند،

جزء اول (۱۰۹)

پیروی می کردند، سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود و) کافر نشد و لکن شیاطین کفر ورزیدند و به مردم تعلیم سحر دادند (و نیز یهود) از آن چه بر دو فرشته بابل "هاروت" و "ماروت" نازل شد، پیروی کردند، (آن ها طریق سحر کردن را برای آشنایی به طرز ابطال آن به مردم یاد می دادند) و به هیچ کس چیزی یاد نمی دادند ، مگر این که قبلاً به او می گفتند : ما وسیله آزمایش شما هستیم، کافر نشوید (و از این تعلیمات سوء استفاده نکنید) ولی آن ها از آن دو فرشته مطالبی را می آموختند که بتوان به وسیله آن ، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند (نه این که از آن برای ابطال سحر استفاده کنند) ولی هیچ گاه بدون فرمان خدا نمی توانند به انسانی ضرر برسانند ، آن ها قسمت هایی را فرامی گرفتند که برای آنان زیان داشت و نفعی نداشت و مسلماً

ص: ۹۰

می دانستند هرکسی خریدار این گونه متاع باشد، بهره ای در

(۱۱۰) سوره بقره

آخرت نخواهد داشت و چه زشت و ناپسند بود، آن چه خود را به آن می فروختند، اگر علم و دانشی می داشتند .

« خَلَقَ » در اصل به معنی خلق و خوی نیک است که انسان اکتساب می کند و گاه به معنی نصیب و بهره نیز آمده است و در آیه فوق به همین معنی می باشد .

از احادیث چنین برمی آید که در زمان سلیمان پیامبر گروهی در کشور او به عمل سحر و جادوگری پرداختند ، سلیمان دستور داد تمام نوشته ها و اوراق آن ها را جمع آوری کرده ، در محلّ مخصوصی نگه داری کنند (این نگه داری شاید به خاطر آن بوده که مطالب مفیدی برای دفع سحر ساحران در میان آن ها وجود داشته است) .

پس از وفات سلیمان گروهی آن ها را بیرون آورده و شروع به اشاعه و تعلیم سحر کردند ، بعضی از این موقعیت استفاده کرده و گفتند: سلیمان اصلاً پیامبر نبود، بلکه به کمک همین سحر و جادوگری ها بر کشورش مسلط شد و امور خارق العاده انجام می داد .

جزء اول (۱۱۱)

گروهی از بنی اسرائیل هم از آن ها تبعیت کردند و سخت به جادوگری دل بستند ، تا آن جا که دست از تورات نیز برداشتند .

ص: ۹۱

هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ظهور کرد و ضمن آیات قرآن اعلام نمود؛ سلیمان از پیامبران خدا بوده است، بعضی از احبار و علمای یهود گفتند: از محمّد تعجب نمی کنید که می گوید: سلیمان پیامبر است، در صورتی که او ساحر بوده؟

این گفتار یهود علاوه بر این که تهمت و افترای بزرگی نسبت به این پیامبر الهی محسوب می شد، لازمه اش، تکفیر حضرت سلیمان بود، زیرا طبق گفته آنان، سلیمان مرد ساحری بوده که خود را به دروغ، پیامبر خوانده و این موجب کفر است، که آیه فوق به آن ها پاسخ می گوید (۱)

آیه مورد بحث، فصل دیگری از زشت کاری های یهود را معرفی

(۱۱۲) سوره بقره

می کند که پیامبر بزرگ خدا سلیمان را به سحر و جادوگری متهم ساختند.

منظور از «شیاطین» نیز ممکن است، انسان های طغیان گر و یا جنّ و یا اعمّ از هر دو باشد.

«آن ها (یهود) همچنین از آن چه بر دو فرشته بابل، هاروت و ماروت نازل گردید، پیروی کردند» (وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ

ص: ۹۲)

بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ) .

آری آن ها از دو سو دست به سوی سحر دراز کردند ، یکی از سوی تعلیمات شیاطین در عصر سلیمان و دیگری از سوی تعلیماتی که به وسیله هاروت و ماروت ، دو فرشته خدا در زمینه ابطال سحر به مردم داده بودند. درحالی که دو فرشته الهی (تنها هدفشان این بود که مردم را به طریق ابطال سحر ساحران آشنا سازند) و لذا « به هیچ کس چیزی یاد نمی دادند ، مگر این که قبلاً به او می گفتند : ما وسیله آزمایش تو هستیم ، کافر نشو (و از این تعلیمات سوءاستفاده نکنید) » (وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ).

جزء اوّل (۱۱۳)

خلاصه ، این دو فرشته زمانی به میان مردم آمدند که بازار سحر داغ بود و مردم گرفتار چنگال ساحران ، آن ها مردم را به طرز ابطال سحر ساحران آشنا ساختند ، ولی از آن جا که خنثی کردن یک مطلب (همانند خنثی کردن یک بمب) فرع بر این است که انسان نخست از خود آن مطلب آگاه باشد و بعد طرز خنثی کردن آن را یادبگیرد، ناچار بودند فوت و فن سحر را قبلاً شرح دهند .

ولی سوءاستفاده کنندگان یهود ، همین را وسیله قرار دادند برای اشاعه هرچه بیشتر سحر و تا آن جا پیش رفتند که پیامبر بزرگ الهی

،

ص: ۹۳

سلیمان را نیز متهم ساختند که اگر عوامل طبیعی به فرمان او است یا جنّ و انس از او فرمان می برند ، همه مولود سحر است ، آری این است راه و رسم بدکاران که همیشه برای توجیه مکتب خود ، بزرگان را متهم به پیروی از آن می کنند .

به هر حال آن ها از این آزمایش الهی پیروز بیرون نیامدند « از آن دو فرشته مطالبی را می آموختند که بتوان

(۱۱۴) سوره بقره

به وسیله آن ، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند » (فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ) .

ولی قدرت خداوند مافوق همه این قدرت ها است ، « آن ها هرگز نمی توانند بدون فرمان خدا به احدی ضرر برسانند » (وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ) .

« آن ها قسمت هایی را یاد می گرفتند که برای ایشان ضرر داشت و نفع نداشت » (وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ) . آری آن ها این برنامه سازنده الهی را تحریف کردند ، به جای این که از آن به عنوان وسیله اصلاح و مبارزه با سحر استفاده کنند ، آن را وسیله فساد قرار دادند ، « با این که می دانستند هرکسی خریدار این گونه متاع باشد ، بهره ای در آخرت نخواهد داشت » (وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ

ص: ۹۴

فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ). «چه زشت و ناپسند بود، آن چه خود را به آن می فروختند، اگر علم و دانشی می داشتند» (وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

جزء اول (۱۱۵)

چگونه فرشته معلم انسان می شود؟

در این جا سؤالی باقی می ماند و آن این که؛ طبق ظاهر آیات فوق و روایات متعدّد، هاروت و ماروت دو فرشته الهی بودند که برای مبارزه با اذیت و آزار ساحران به تعلیم مردم پرداختند، آیا به راستی فرشته می تواند معلّم انسان باشد؟ پاسخ این سؤال، در همان احادیث ذکر شده است و آن این که خداوند آن ها را به صورت انسان هایی درآورد تا بتوانند این رسالت خود را انجام دهند، این حقیقت را می توان از آیه ۹ سوره انعام نیز دریافت، آن جا که می گوید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا: اگر (پیامبر) را فرشته ای قرار می دادیم، حتما او را به صورت مردی جلوه گر می ساختیم».

هیچ کس بدون اذن خدا قادر بر کاری نیست

در آیه فوق خواندیم که ساحران نمی توانستند بدون اذن پروردگار به کسی زیان برسانند، این به آن معنی نیست که جبر و اجباری در کار باشد، بلکه اشاره به یکی از اصول اساسی توحید است که همه

(۱۱۶) سوره بقره

قدرت ها در این جهان از قدرت پروردگار سرچشمه می گیرد،

ص: ۹۵

حتی سوزندگی آتش و برندگی شمشیر، بی اذن و فرمان او نمی باشد، چنان نیست که ساحر بتواند بر خلاف اراده خدا در عالم آفرینش دخالت کند و چنین نیست که خدا را در قلمرو حکومتش محدود نماید، بلکه این ها خواص و آثاری است که او در موجودات مختلف قرار داده، بعضی از آن، حسن استفاده می کنند و بعضی سوءاستفاده و این آزادی و اختیار که خدا به انسان ها داده، نیز وسیله ای است برای آزمودن و تکامل آن ها.

سحر چیست و از چه زمانی پیدا شده است؟

در این که «سحر» چیست و از چه تاریخی به وجود آمده، بحث فراوان است، این قدر می توان گفت که: سحر از زمان های قدیم در میان مردم رواج داشته است، ولی تاریخ دقیقی برای آن در دست نیست و نیز نمی توان گفت چه کسی برای نخستین بار جادوگری را به وجود آورد؟

جزء اول (۱۱۷)

ولی از نظر معنی و حقیقت سحر می توان گفت: سحر، نوعی اعمال خارق العاده است که آثاری از خود در وجود انسان ها به جا می گذارد و گاهی یک نوع چشم بندی و تردستی است و گاه تنها جنبه روانی و خیالی دارد. سحر از نظر لغت به دو معنی آمده است؛

ص: ۹۶

به معنی خدعه و نیرنگ و شعبده و تردستی و به تعبیر «قاموس اللغه» سحر، یعنی خدعه کردن.

«كُلُّ مَالِطَفٍ وَ دَقٌّ: آن چه عوامل آن، نامرئی و مرموز باشد.»

در «مفردات راغب» که مخصوص واژه های قرآن است، به سه معنی اشاره شده است؛

/: خدعه و خیالات بدون حقیقت و واقعیت، همانند شعبده و تردستی.

/: جلب شیطان ها از راه های خاصّی و کمک گرفتن از آنان.

/: معنی دیگری است که بعضی پنداشته اند و آن این که؛ ممکن است با وسایلی ماهیت و شکل اشخاص و موجودات را تغییر

(۱۱۸) سوره بقره

داد، مثلاً انسان را به وسیله آن، به صورت حیوانی درآورد، ولی این نوع خیال و پنداری بیش نیست و واقعیت ندارد. (۱)

از بررسی حدود ۵۱ کلمه «سحر» و مشتقات آن در سوره های قرآن، از قبیل؛ طه، شعراء، یونس، اعراف و ...، راجع به سرگذشت پیامبران خدا؛ موسی، عیسی و پیامبر اسلام علیهم السلام به این نتیجه

ص: ۹۷

می رسیم که سحر از نظر قرآن، به دو بخش تقسیم می شود ؛

الف آن جا که مقصود از آن ، فریفتن و تردستی و شعبده و چشم بندی است و حقیقتی ندارد ، چنان که می خوانیم : « فَأَذا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى : ريسمان ها و عصاهای جادوگران زمان موسی ، در اثر سحر ، خیال می شد که حرکت می کنند » (۶۶ / طه) و در آیه دیگر آمده است : « فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ : هنگامی که ريسمان ها را انداختند ،

جزء اول (۱۱۹)

چشم های مردم را سحر کردند و آن ها را ارباب نمودند » (۱۱۶ / اعراف) .

از این آیات روشن می شود که سحر دارای حقیقتی نیست که بتواند در اشیاء تصرّفی کند و اثری بگذارد ، بلکه این تردستی و چشم بندی ساحران است که آن چنان جلوه می دهند .

ب از برخی آیات قرآن استفاده می شود که بعضی از انواع سحر به راستی اثر می گذارد ، مانند آیه فوق که می گوید : آن ها سحرهایی را فراگرفتند که میان مرد و همسرش جدایی می افکند (فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ) ، یا به تعبیر دیگر که در آیات فوق بود که آن ها چیزهایی را فرا می گرفتند که به حالشان مضرّ بود و نافع نبود (وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ) .

ص: ۹۸

ولی آیا تأثیر سحر فقط جنبه روانی دارد و یا این که اثر جسمانی و خارجی هم ممکن است داشته باشد؟ در آیات بالا اشاره ای به آن نشده و لذا برخی معتقدند اثر سحر تنها در جنبه های روانی است. نکته دیگری که در این جا تذکر آن لازم است، این که ؛ به نظر می رسد قسمت قابل

(۱۲۰) سوره بقره

توجهی از سحرها به وسیله استفاده از خواص شیمیایی و فیزیکی به عنوان اغفال مردم ساده لوح انجام می شده است. مثلاً در تاریخ ساحران زمان موسی می خوانیم که آن ها درون ریسمان ها و عصاهای خویش را مقداری مواد شیمیایی مخصوص (احتمالاً جیوه و مانند آن) قرار داده بودند که پس از تابش آفتاب و یا بر اثر وسایل حرارتی که در زیر آن تعبیه کرده بودند، به حرکت درآمدند و تماشاکنندگان خیال می کردند آن ها زنده شده اند. این گونه سحرها حتی در زمان ما نیز کمیاب نیست .

سحر از نظر اسلام

در این مورد فقهای اسلام، همه می گویند : یاد گرفتن و انجام اعمال سحر و جادوگری ، حرام است .

در این قسمت ، احادیثی از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است که در کتاب های معتبر ما نقل گردیده ، از جمله این که ؛ امام علی

ص: ۹۹

می فرماید: « مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئًا مِنَ السِّحْرِ قَلِيلًا أَوْ كَثِيرًا فَقَدْ كَفَرَ وَ

جزء اول (۱۲۱)

كَانَ آخِرُ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ ...: کسی که سحر بیاموزد ، کم یا زیاد ، کافر شده است و رابطه او با خداوند به کلی قطع می شود ... »
(۱) اما همان طور که گفتیم ، چنان چه یاد گرفتن آن ، به منظور ابطال سحر ساحران باشد ، اشکالی ندارد ، بلکه گاهی به عنوان واجب کفایی می بایست عده ای سحر را بیاموزند تا اگر مدعی دروغگویی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند ، سحر و جادوی او را ابطال نمایند و دروغ مدعی را فاش سازند. شاهد این سخن که اگر سحر برای ابطال سحر و حلّ و گشودن آن می باشد، بی مانع است، حدیثی است که از امام صادق نقل شده ، در این حدیث می خوانیم: یکی از ساحران و جادوگران که در برابرانجام عمل سحر، مزد می گرفت ، خدمت حضرت امام صادق رسید و عرض کرد: « حرفه من ، سحر بوده است و در برابر آن مزد می گرفتم، خرج زندگی من نیز از همین راه تأمین می شد و با همان درآمد،

(۱۲۲) سوره بقره

حج خانه خدا را انجام داده ام ، ولی اکنون آن را ترک و توبه کرده ام ، آیا برای من راه نجاتی هست ؟ امام صادق در پاسخ فرمود: « عقده

ص: ۱۰۰

۱- « وسایل الشیعه » ، باب ۲۵ ، من ابواب مائیکتسبُ به ، حدیث ۷ .

سحر را بگشا ولی گره جادوگری مزن» (۱). از این حدیث استفاده می شود که برای گشودن گره سحر، آموختن و عمل آن بی اشکال است.

سحر در عصر ما

امروز یک سلسله علوم وجود دارد که در گذشته ساحران با استفاده از آن ها برنامه های خود را عملی می ساختند؛

استفاده از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیایی اجسام، چنان که قبلاً نیز اشاره کردیم، همان طور که در داستان ساحران موسی آمده است که آن ها با استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی مانند جیوه و ترکیبات آن توانستند چیزهایی به شکل مار بسازند و به حرکت درآورند.

جزء اول (۱۲۳)

البته استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی اجسام هرگز ممنوع نیست، بلکه باید هرچه بیشتر از آن ها آگاه شد و در زندگی از آن استفاده کرد، ولی اگر از خواص مرموز آن ها برای اغفال و فریب مردم ناآگاه استفاده شود و به راه های غلطی سوق داده شوند، یکی از مصادیق سحر محسوب خواهد شد.

ص: ۱۰۱

۱- «وسایل الشیعه»، باب ۲۵ من ابواب ما یکتسب به، حدیث ۱.

استفاده از خواب مغناطیسی، هیپنوتیزم و مانیه تیزم و تله پاتی (انتقال افکار از فاصله دور).

البته این علوم نیز از علوم مثبتی است که می تواند در بسیاری از شئون زندگی مورد بهره برداری صحیح قرار گیرد، ولی ساحران از آن سوء استفاده می کردند و برای اغفال و فریب مردم آن ها را به کاری می گرفتند .

اگر امروز هم کسی از آن ها چنین استفاده ای را در برابر مردم بی خیر کند ، سحر محسوب خواهد شد. خلاصه این که سحر ، معنی وسیعی دارد که همه آن چه در این جا گفتیم و در سابق اشاره شد ، نیز در

(۱۲۴) سوره بقره

بر می گیرد. این نکته نیز به ثبوت رسیده که نیروی اراده انسان ، قدرت فراوانی دارد و هنگامی که در پرتو ریاضت های نفسانی قوی تر شود ، کارش به جایی می رسد که در موجودات محیط خود تأثیر می گذارد، همان گونه که مرتاضان بر اثر ریاضت اقدام به کارهای خارق العاده می کنند.

این نیز قابل توجه است که ریاضت ها گاهی مشروع است و گاهی نامشروع ، ریاضت های مشروع در نفوس پاک ، نیروی سازنده ایجاد می کند و ریاضت های نامشروع نیروی شیطانی و هر دو ممکن است

ص: ۱۰۲

منشأ خارق عادات گردد که در اولی مثبت و سازنده و در دومی مخرب است .

حق تلاوت چیست ؟

۱۲۱ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

کسانی که کتاب آسمانی به آن ها داده ایم (یهود و نصاری)

جزء اول (۱۲۵)

و آن را از روی دقت می خوانند ، به پیامبر اسلام ایمان می آورند و کسانی که به او کافر شوند ، زیان کارند .

این تعبیر ، تعبیر پرمعنایی است و خط روشنی برای ما در برابر قرآن مجید و کتب آسمانی مشخص می سازد ، چرا که مردم در برابر این آیات الهی چند گروهند ؛

برخی تمام اصرارشان بر ادای الفاظ و حروف از مخارج ، آن است که آن ها دائما در فکر وقف و وصل و حروف یرملون و شد و مدند و کمترین اهمیتی به محتوی و معنی نمی دهند، تاچه رسد به عمل به آن ، به گفته قرآن این ها همانند حیوانی هستند که کتاب هایی بر او حمل شده باشد (كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا) (۵ / جمعه) . گروهی دیگر از الفاظ فراتر رفته و در معانی دقت می کنند و در ریزه کاری ها و نکات

ص: ۱۰۳

قرآن می اندیشند و از علوم آن آگاهند ، اما از عمل خبری نیست .

ولی گروه سوّمی هستند که مؤمنان راستینند ، قرآن را به عنوان یک کتاب عمل و یک برنامه کامل زندگی پذیرفته اند ،
خواندن الفاظ و

(۱۲۶) سوره بقره

اندیشه در معانی و درک مفاهیم این کتاب بزرگ را ، مقدّمه ای برای عمل می دانند و لذا هر زمان قرآن می خوانند ، روح تازه ای در کالبد آن ها پیدا می شود ، تصمیم و اراده تازه ، آمادگی و اعمال تازه و این است حقّ تلاوت .

در حدیثی از امام صادق در تفسیر این آیه می خوانیم، که فرمود : « منظور این است که آیات آن را به دقت بخوانند و حقایق آن را درک کنند و به احکام آن عمل نمایند ، به وعده های آن امیدوار و از وعیدهای آن ترسان باشند ، از داستان های آن عبرت بگیرند ، به خدا سوگند منظور حفظ کردن آیات و خواندن حروف و تلاوت سوره ها و یاد گرفتن اعشار و اخماس آن نیست، آن ها حروف قرآن را حفظ کردند ، اما حدود آن را ضایع ساختند ، منظور تنها این است که در آیات قرآن بیندیشند و به احکامش عمل کنند ، چنان که خداوند می فرماید : این

ص: ۱۰۴

کتابی است پربرکت، که ما بر تو نازل کردیم تا در آیاتش تدبّر کنند» (۱).

جزء اول (۱۲۷)

۱۳۰ وَ مَنْ يَزْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ

چه کسی جز افراد سفیه و نادان از آیین ابراهیم (با آن پاکی و درخشندگی) روی گردان خواهد شد؟ ما او را در این جهان برگزیدیم و او در جهان دیگر از صالحان است.

آیا این سفاهت نیست که انسان، آیینی را با این پاکی و درخشندگی رها کند و در بی راهه های شرک و کفر و فساد گام بگذارد؟ آیینی که با روح و فطرت انسان آشنا و سازگار است و با عقل و خرد هماهنگ، آیینی را که هم آخرت در آن است و هم دنیا، رها کرده و به سراغ برنامه هایی برود که دشمن خرد و مخالف فطرت و تباه کننده دین و دنیا است.

(۱۲۸) سوره بقره

جزء اول (۱۲۹)

ص: ۱۰۵

۱- «المیزان»، ذیل آیه مورد بحث.

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره حمد ●●● ۱۱

"الله" جامع ترین نام خداوند ●●● ۱۶

رحمت عام و خاص خدا ●●● ۱۸

جهان ، غرق رحمت او است ●●● ۱۹

خط سرخ بر همه ربُّ النُّوع ها ●●● ۲۲

ایمان به رستاخیز ، دوّمین پایگاه ●●● ۲۶

انسان در پیشگاه خدا ●●● ۳۰

فردگرایی و انزوای طلبی مردود است ●●● ۳۱

پیمودن صراط مستقیم ●●● ۳۲

صراط مستقیم چیست ؟ ●●● ۳۵

(۱۳۰)

دوخط انحرافی ●●● ۳۸

«الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» چه کسانی هستند ؟ ●●● ۳۹

ص: ۱۰۶

«مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ» و «ضَالِّينَ» چه کسانی هستند؟ ●●● ۴۰

سوره بقره ●●● ۴۲

این چنین خدایی را پرستید ●●● ۴۲

نعمت زمین و آسمان ●●● ۴۴

بت پرستی در شکل های مختلف ●●● ۵۰

قرآن ، معجزه جاویدان ●●● ۵۱

مثال های قرآنی ●●● ۵۲

اهمیت مثال در بیان حقایق ●●● ۵۵

چرا قرآن به پشه مثال زده است؟ ●●● ۵۶

آدم در بهشت ●●● ۵۹

(۱۳۱)

چرا ابلیس مخالفت کرد؟ ●●● ۶۰

آیا سجده برای خدا بود یا برای آدم؟ ●●● ۶۱

بهشت آدم ، کدام بهشت بود؟ ●●● ۶۶

گناه آدم چه بود؟ ●●● ۶۷

مقصود از « شیطان » در قرآن چیست؟ ●●● ۶۹

چرا خدا شیطان را آفرید؟ ●●● ۷۲

راه پیروزی بر مشکلات ●●● ۷۵

قانون کلی نجات ●●● ۷۷

آیا ایمان به خدا و آخرت و انجام عمل صالح بدون پذیرش ●●● ۷۸

دین اسلام قابل قبول است؟ ●●● ۷۸

ماجرای گاو بنی اسرائیل ●●● ۸۰

پرسش های فراوان و بی جا ●●● ۸۷

(۱۳۲)

سلیمان و ساحران بابل ●●● ۸۹

چگونه فرشته معلم انسان می شود؟ ●●● ۹۵

هیچ کس بدون اذن خدا قادر بر کاری نیست ●●● ۹۵

سحر چیست و از چه زمانی پیداشده است؟ ●●● ۹۶

سحر از نظر اسلام ●●● ۹۹

سحر در عصر ما ●●● ۱۰۱

حق تلاوت چیست؟ ●●● ۱۰۳

جلد ۲

اشاره

ص: ۱

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

X به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را

تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه

ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعاً «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت

آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص:۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خواننده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرای کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

مقدمه (۱۱)

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

۱۴۳ وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَسِيًّا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلٰى النَّاسِ وَ يَكُوْنَ الرَّسُوْلُ عَلَیْكُمْ شَهِيدًا وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِیْ كُنْتَ عَلَیْهَا اِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَّتَّبِعِ الرَّسُوْلَ مِمَّنْ يَنْقَلِبْ عَلٰى عَقْبَيْهِ وَ اِنْ كَانَتْ لَكَبِيْرَةٌ اِلَّا عَلٰى الَّذِیْنَ هَدٰى اللّٰهُ وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِیْعَ اِيْمَانَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرَّوُوْفٌ رَّحِيْمٌ

همان گونه (که قبله شما ، یک قبله میانه است ،) شما را نیز امت میانه ای قرار دادیم (در حد اعتدال که میان افراط و تفریط هستید) تا گواه بر مردم باشید و پیامبر هم گواه بر شما و ما آن قبله ای را که قبلاً بر آن بودی ، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می کنند، از آن ها که به جاهلیت بازمی گردند ، مشخص شوند ، اگرچه این جز بر کسانی که خداوند آن ها را هدایت کرده ، دشوار بود (این

جزء دوم (۱۳)

را نیز بدانید که نمازهای شما در برابر قبله سابق صحیح بوده) و خدا هرگز ایمان (نماز) شما را ضایع نمی گرداند، زیرا خداوند نسبت به مردم، رحیم و مهربان است .

ص: ۱۱

چرا قبله مسلمانان، قبله میانه است؟ زیرامسیحیان تقریباً به سمت مشرق می ایستادند، به خاطر این که بیشتر ملل مسیحی در کشورهای عربی زندگی می کردند و برای ایستادن به سوی محل تولد عیسی که در بیت المقدس بود، ناچار بودند به سمت مشرق بایستند و به این ترتیب جهت مشرق، قبله آنان محسوب می شد ولی یهود که بیشتر در شامات و بابل و مانند آن، به سر می بردند، رو به سوی بیت المقدس که برای آنان تقریباً در سمت غرب بود، می ایستادند و به این ترتیب نقطه غرب، قبله آنان بود.

اما « کعبه » که نسبت به مسلمانان آن روز (مسلمانان مدینه) در سمت جنوب و میان مشرق و مغرب قرار داشت، یک خط میانه محسوب می شد.

(۱۴) سوره بقره

در حقیقت تمام این مطالب را می توان از جمله « وَ كَذَلِكَ » استفاده کرد.

به هر حال قرآن گویا می خواهد رابطه ای میان همه برنامه های اسلامی ذکر کند و آن این که؛ نه تنها قبله مسلمانان، یک قبله میانه است، که تمام برنامه هایشان، این ویژگی را دارا است.

ص: ۱۲

سپس اضافه می کند: « هدف این بود که شما گواه بر مردم باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد » (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا).

تعبیر به « گواه بودن » امت اسلامی بر مردم جهان و همچنین « گواه بودن » پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مسلمانان ، ممکن است اشاره به اسوه و الگو بودن ، بوده باشد ، چرا که گواهان و شاهدان را همیشه از میان افراد نمونه انتخاب می کنند .

یعنی شما با داشتن این عقاید و تعلیمات ، امتی نمونه هستید ،

جزء دوم (۱۵)

همان طور که پیامبر در میان شما یک فرد نمونه است .

شما با عمل و برنامه خود گواهی می دهید که یک انسان می تواند هم مرد دین باشد و هم مرد دنیا ، در عین اجتماعی بودن ، جنبه های معنوی و روحانی خود را کاملاً حفظ کند ، شما با این عقاید و برنامه ها ، گواهی می دهید که دین و علم ، دنیا و آخرت ، نه تنها تضادی با هم ندارند ، بلکه یکی در خدمت دیگری است .

اسرار تغییر قبله

تغییر قبله از « بیت المقدس » به « خانه کعبه » ، برای همه سؤال انگیز بود ، آن ها که گمان می کردند هر حکمی باید ثابت باشد ، می گفتند: اگر می بایست ما به سوی کعبه نماز بخوانیم ، چرا از همان روز اول

ص: ۱۳

نگفتند؟ و اگر بیت المقدس مقدّم بود که قبله انبیاء پیشین محسوب می شد، چرا تغییر یافت؟

دشمنان نیز میدان وسیعی برای سمّ پاشی یافتند، شاید می گفتند: او در آغاز متوجّه قبله پیامبران گذشته شد، اما پس از پیروزی هایش،

(۱۶) سوره بقره

نژادپرستی بر او غلبه نمود و آن را به قبله قوم خود تبدیل کرد، یا می گفتند: او برای جلب توجّه یهود و مسیحیان، نخست بیت المقدس را پذیرفت، هنگامی که مؤثر نیفتاد، آن را تبدیل به کعبه کرد.

بدیهی است این وسوسه ها، آن هم در جامعه ای که هنوز نور علم و ایمان زوایای را روشن نساخته بود و رسوبات دوران شرک و بت پرستی هنوز در آن وجود داشت، چه نگرانی و اضطرابی ایجاد می کند.

لذا قرآن صریحا در آیه فوق می گوید: این یک آزمایش بزرگ برای مشخص شدن موضع مؤمنان و مشرکان بود.

بعید نیست یکی از علل مهمّ تغییر قبله، مسأله زیر باشد؛

از آن جا که خانه کعبه در آن زمان کانون بت های مشرکان بود،

ص: ۱۴

دستور داده شد؛ مسلمانان موقتاً به سوی بیت المقدس نماز بخوانند و به این ترتیب صفوف خود را از مشرکان جدا کنند.

جزء دوم (۱۷)

اما هنگامی که به مدینه هجرت کردند و تشکیل حکومت و ملتی دادند و صفوف آن‌ها از دیگران کاملاً مشخص شد، دیگر ادامه این وضع ضرورت نداشت، در این هنگام به سوی کعبه، قدیمی‌ترین مرکز توحید و پرسابقه‌ترین کانون انبیاء بازگشتند.

بدیهی است هم نمازخواندن به سوی بیت المقدس برای آن‌ها که خانه کعبه را سرمایه معنوی نژاد خود می‌دانستند، مشکل بود و هم بازگشت به سوی کعبه بعد از بیت المقدس، بعد از عادت کردن به قبله نخست.

مسلمانان به این وسیله در بوته آزمایش قرار گرفتند، تا آن‌چه از آثار شرک در وجودشان است، در این کوره داغ بسوزد و پیوندهای خود را از گذشته شرک آلودشان ببرند و روح تسلیم مطلق در برابر فرمان حق در وجودشان پیدا گردد.

(۱۸) سوره بقره

اصولاً همان‌گونه که گفتیم: خدا مکان و محلی ندارد، قبله، رمزی است برای وحدت صفوف و احیای خاطره‌های توحیدی

و

ص: ۱۵

تغییر آن ، هیچ چیز را دگرگون نخواهد کرد، مهمّ تسلیم بودن در برابر فرمان او و شکستن بت های تعصّب و لجاجت و خود خواهی است

اُمّت اسلامی ، یک اُمّت معتدل و میانه رو است

کلمه « وَسَط » در لغت هم به معنی حدّ متوسط در میان دو چیز آمده و هم به معنی جالب و زیبا و عالی و شریف و این هر دو ظاهراً به یک حقیقت بازمی گردد، زیرا معمولاً شرافت و زیبایی در آن است که چیزی از افراط و تفریط دور باشد و در حدّ اعتدال قرار گیرد.

چه تعبیر جالبی در این جا قرآن درباره اُمّت اسلامی کرده است ، آن ها را یک اُمّت میانه و معتدل نامیده است . معتدل از نظر عقیده که نه راه غلو را می پیمایند و نه راه تقصیر و شرک ، نه طرفدار جبرند و نه تفویض ، نه درباره صفات خدا معتقد به تشبیهند و نه تعطیل .

جزء دوّم (۱۹)

معتدل از نظر ارزش های معنوی و مادی ، نه به کلی در جهان ماده فرومی روند که معنویت به فراموشی سپرده شود و نه آن چنان در عالم معنی فرومی روند که از جهان ماده به کلی بی خبر گردند ، نه همچون گروه عظیمی از یهود جز گرایش مادی چیزی را شناسند و نه همچون راهبان مسیحی به کلی ترک دنیا گویند .

جمود دارند که علوم دیگران را پذیرا نشوند و نه آن گونه معتدل از نظر علم و دانش، نه آن چنان بر دانسته های خود خودباخته اند که به دنبال هر صدایی برخیزند.

معتدل از نظر روابط اجتماعی، نه اطراف خود حصار می کشند که از جهانیان به کلی جدا شوند و نه اصالت و استقلال خود را از دست می دهند که همچون غرب زدگان و شرق زدگان در این ملت و آن امت ذوب شوند. معتدل از نظر شیوه های اخلاقی، از نظر عبادت، از نظر تفکر و خلاصه معتدل در تمام جهات زندگی و حیات.

یک مسلمان واقعی هرگز نمی تواند انسان یک بعدی باشد، بلکه

(۲۰) سوره بقره

انسانی است دارای ابعاد مختلف، متفکر، باایمان، دادگر، مجاهد، مبارز، شجاع، مهربان، فعال، آگاه و باگذشت.

تعبیر به حدّ وسط، تعبیری است که از یک سو مسأله شاهد و گواه بودن امت اسلامی را مشخص می سازد، زیرا کسانی که در خطّ میانه قرار دارند، می توانند تمام خطوط انحرافی در چپ و راست را ببینند.

و از سوی دیگر تعبیری است که دلیل مطلب نیز در آن نهفته است و می گوید: اگر شما گواهان خلق جهان هستید، به دلیل

همین

ص: ۱۷

اگر آن چه را در معنی لغت « وَسِطٌ » در بالا- گفتیم ، در ملتی جمع باشد ، بدون شکّ طلایه داران حقّ هستند و شاهدان حقیقت ، چراکه برنامه های آن ها، میزان و معیاری است برای بازشناسی حقّ از باطل.

جمله « لِنَعْلَمَ » (تا بدانیم) و مانند آن که در قرآن کراراً در مورد

جزء دوّم (۲۱)

خداوند به کار رفته است ، به این معنی نیست که خداوند چیزی را نمی دانسته و سپس از آن آگاه شده است ، بلکه مراد، همان تحقّق و عیّیت پیدا کردن این واقعیت ها است .

همه جا رو به سوی کعبه کنید

۱۴۴ قَدْ نَزَّيْتَقَلْبُ وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضِيهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ

نگاه های انتظارآمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله نهایی) می بینیم، اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن

ص: ۱۸

خشنود باشی، باز می گردانیم، روی خود را به جانب مسجدالحرام کن و هر جا باشید، روی خود را به جانب آن بگردانید و کسانی که کتاب آسمانی به آن ها داده شده ، به خوبی می دانند این فرمان حقی است که از ناحیه

(۲۲) سوره بقره

پروردگارشان صادر شده (و در کتاب های خود خوانده اند که پیغمبر اسلام به سوی دو قبله نماز می خواند) و خداوند از اعمال آن ها (در مخفی داشتن آیات) غافل نیست .

می دانیم این تغییر قبله طبق روایات در حال نماز ظهر بود و در یک لحظه حسیّاس و چشم گیر انجام گرفت ، پیک وحی خداوند بازوان پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته و از بیت المقدّس به سوی کعبه برگردانید و فوراً مسلمانان صفوف خود را تغییر دادند ، حتّی در روایتی می خوانیم که ؛ زن ها جای خود را به مردان و مردان ، جای خود را به زنان دادند (باید توجه داشت که بیت المقدّس تقریباً در سمت شمال بود، در حالی که کعبه درست در سمت جنوب قرار داشت) .

جالب این که تغییر قبله، یکی از نشانه های پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در کتب پیشین ذکر شده بود ، چه این که آن ها خوانده بودند که او به سوی دو قبله نماز می خواند (يُصَلِّي إِلَى الْقِبْلَتَيْنِ) .

ص: ۱۹

لذا در آیه فوق بعد از این فرمان اضافه می کند : « کسانی که کتاب

جزء دَوّم (۲۳)

آسمانی به آن ها داده شده است ، می دانند این فرمان حَقّی است از ناحیه پروردگارشان » (وَ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ) .

به علاوه همین امر که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تحت تأثیر عادات محیط خود قرار نگرفت و کعبه را که مرکز بت ها و مورد علاقه عموم عرب بود، در آغاز کنار گذاشت و قبله یک اقلیت محدود را به رسمیت شناخت ، خود دلیلی بر صدق دعوت او و الهی بودن برنامه هایش به شمار می رفت .

و در پایان اضافه می کند: «خداوند از اعمال آن ها غافل نیست» (وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ) .

یعنی آن ها به جای این که این تغییر قبله را به عنوان یک نشانه صدق او که در کتب پیشین آمده ، معرفی کنند ، کتمان کرده و به عکس روی آن جنجال به راه انداختند، خدا هم از اعمالشان آگاه است و هم از نیاتشان .

ص: ۲۰

معنی «شَطْر»

موضوع دیگری که در این جا قابل دقت می باشد ، این است که ؛ در آیه فوق به جای کلمه « کعبه » ، « شَطْرُ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ » ذکر شده است .

این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که برای آن ها که در نقاط دور از مکه نماز می خوانند ، محاذات با خانه کعبه بسیار دشوار و غیرممکن است ، لذا به جای خانه کعبه ، « مَسْجِدُ الْحَرَامِ » که محل وسیع تری است ، ذکر شده و مخصوصاً کلمه « شَطْر » که به معنی سمت و جانب است ، انتخاب گردیده ، تا انجام این دستور اسلامی ، برای همگان در هر جا باشند ، میسر گردد ، به علاوه تکلیف صفّ های طولانی نماز جماعت که در بسیاری اوقات از طول کعبه بیشتر است ، روشن شود .

کاملاً بدیهی است که محاذات دقیق با خانه کعبه و حتی با

جزء دوّم (۲۵)

مسجد الحرام ، گرچه برای کسانی که از دور نماز می خوانند ، کار بسیار مشکلی است ، ولی ایستادن به سمت آن ، برای همه آسان است .

ص: ۲۱

اگر کسی از بیرون کره زمین به صفوف نماز گزاران مسلمان که رو به سوی کعبه نماز می خوانند ، بنگرد ، دواير متعددی را می بیند که یکی در درون دیگری قرار گرفته تا به کانون اصلی که نقطه کعبه است، می رسد و وحدت و مرکزیت آن رامشخص می سازد .

بی شک این قبله از برنامه ای که مثلاً مسیحیان دارند که همگی در هرجا باشند ، به سمت مشرق نماز می خوانند ، الهام بخش تر است . جالب این که توجه خاص مسلمانان به تعیین سمت کعبه، سبب شد که علم هیأت و جغرافیا در آغاز اسلام در میان مسلمانان به سرعت رشد کند، زیرا که محاسبه سمت قبله در نقاط مختلف روی زمین بدون آشنایی با این علوم امکان نداشت .

(۲۶) سوره بقره

فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ « در اعمال خیر و نیکی ها بر یکدیگر سبقت جوید » (فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ) .

برنامه های چهارگانه رسول الله

۱۵۱ كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ

همان گونه (که با تغییر قبله نعمت خود را بر شما کامل کردیم)، رسولی در میان شما از نوع خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را تزکیه کند و کتاب و حکمت بیاموزد و آن چه نمی دانستید، به شما یاد دهد.

البته نعمت وجود پیامبری از نژاد عرب برای آغاز کار بود، اما سرانجام مسأله نژاد و وطن (جغرافیایی) از برنامه ها حذف شد و دستور اصلی و جاودانه اسلام که «جهان»، را وطن و «انسانیت»، را نژاد معرفی می کند، اعلام گردید.

جزء دوم (۲۷)

بعد از ذکر این نعمت، به چهار نعمت دیگر که از برکت این پیامبر، عاید مسلمین شد، اشاره می کند؛

«آیات ما را بر شما می خواند» (يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا).

«يَتْلُوا» از ماده «تلاوت» به معنی پی در پی درآوردن است، لذا هنگامی که عباراتی پی در پی (و روی نظام صحیح) خوانده شود، از آن تعبیر به تلاوت می کنند، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله، سخنان خدا را روی نظام صحیح و مناسبی پی در پی بر شما می خواند تا قلوبتان را آماده پذیرش معانی آن کند، بنابراین تلاوت منظم و حساب شده پیامبر صلی الله علیه و آله برای ایجاد آمادگی برای تعلیم و تربیت است که در

ص: ۲۳

جمله های بعد به آن اشاره می شود .

« او شما را پرورش می دهد » (وَ يُزَكِّكُمُ) .

« تَزَكِّيهِ » در اصل (چنان که « راغب » در « مفردات » گوید ،) به معنی افزودن و نمو دادن است ، یعنی او با کمک گرفتن از آیات خدا بر کمالات معنوی و مادی شما می افزاید و روحتان را نمو می دهد ،

(۲۸) سوره بقره

گل های فضیلت را بر شاخسار وجودتان آشکار می سازد و انواع صفات زشت را که در عصر جاهلیت ، جامعه شما را فراگرفته بود ، می زداید .

« و کتاب و حکمت به شما می آموزد » (وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) .

گرچه « تعلیم » به طور طبیعی مقدم بر « تربیت » است ، همان گونه که سابقاً هم اشاره کردیم ، قرآن مجید برای اثبات این حقیقت که هدف نهایی ، « تربیت » است ، غالباً آن را مقدم بر تعلیم آورده است ؛

فرق میان « کتاب » و « حکمت » ، ممکن است از این نظر باشد که کتاب ، اشاره به آیات قرآن و وحی الهی است که به صورت اعجاز بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده، ولی حکمت، سخنان و تعلیمات پیامبر صلی الله علیه و آله است که "سُنَّت" نام دارد .

و نیز ممکن است « کتاب » اشاره به اصل دستورات باشد و

« حکمت » ، اشاره به اسرار ، فلسفه ها ، علل و نتایج آن باشد .

« و آن چه را نمی دانستید، به شما تعلیم می دهد »

جزء دوم (۲۹)

(وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ) .

گرچه این موضوع در جمله قبل که تعلیم کتاب و حکمت است ، وجود داشته ، ولی قرآن مخصوصا آن را تفکیک می کند تا به آن ها بفهماند اگر پیامبران نبودند ، بسیاری از علوم برای همیشه از شما مخفی بود ، آن ها تنها رهبر اخلاقی و اجتماعی نبودند ، بلکه پیشوای علمی نیز بودند که بدون رهبری آن ها علوم انسانی نضج نمی گرفت.

۱۵۲ فَادْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ

پس به یاد من باشید تا به یاد شما باشم و شکر مرا گوئید و کفران(در برابر نعمت ها) نکنید .

بدیهی است جمله « مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم » ، اشاره به یک معنی عاطفی میان خدا و بندگان نیست ، آن گونه که در میان انسان ها است که به هم می گویند : به یاد ما باشید ، تا به یاد شما باشیم .

بلکه اشاره به یک اصل تربیتی و تکوینی است ، یعنی به یاد من باشید ، به یاد ذات پاکی که سرچشمه تمام خوبی ها و نیکی ها است و به

(۳۰) سوره بقره

این وسیله روح و جان خود را پاک و روشن سازید و آماده پذیرش

ص: ۲۵

رحمت پروردگار ، توجه شما به این ذات پاک شما را در فعالیت ها مخلص تر، مصمم تر، نیرومندتر و متحدتر می سازد .

همان گونه که منظور از « شکرگزاری و عدم کفران » ، تنها یک مسأله تشریفاتی و گفتن با زبان نیست ، بلکه منظور آن است که هر نعمتی را درست به جای خود مصرف کنید و در راه همان هدفی که برای آن آفریده شده، به کار گیرید، تا مایه فزونی رحمت و نجات خدا گردد .

ذکر خدا چیست ؟

مسلم است منظور از ذکر خدا ، تنها یادآوری به زبان نیست ، که زبان ترجمان قلب است ، هدف این است با تمام قلب و جان به ذات پاک خدا توجه داشته باشید ، همان توجهی که انسان را از گناه بازمی دارد و به اطاعت فرمان او دعوت می کند .

به همین دلیل در احادیث متعددی از پیشوایان اسلام نقل شده است که منظور از ذکر خدا ، "یادآوری عملی" است ، در حدیثی از

جزء دوم (۳۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که به علی وصیت فرمود و از جمله وصایایش این بود :

« سه کار است که این امت توانایی انجام آن را (به طور کامل) ندارند ؛ مواسات و برابری با برادر دینی در مال و ادای حق مردم با قضاوت

ص: ۲۶

عادلانه نسبت به خود و دیگران و خدا را در هر حال یاد کردن که منظور، سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ نیست، بلکه منظور، این است؛ هنگامی که کار حرامی در مقابل او قرار می‌گیرد، از خدا بترسد و آن را ترک گوید» (۱).

ولی به هر حال چه جالب است که خداوند با آن عظمت، ذکر بندگان را در کنار ذکر خود قرار می‌دهد، بندگان در آن عالم محدود و کوچکشان و خداوند بزرگ در آن عالم نامحدود و بی‌انتهایا با آن همه رحمت‌ها و برکات.

(۳۲) سوره بقره

صبر و انواع آن

۱۵۳ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ

ای افراد باایمان، از صبر (و استقامت) و نماز (در برابر حوادث سخت زندگی) کمک بگیرید (زیرا) خداوند با صابران است.

به عکس آن چه بعضی تصور می‌کنند، «صبر» هرگز به معنی تحمل بدبختی‌ها و تن دادن به ذلت و تسلیم در برابر عوامل

ص: ۲۷

شکست نیست ، بلکه صبر و شکیبایی به معنی پایداری و استقامت در برابر هر مشکل و هر حادثه است .

لذا بسیاری از علمای اخلاق برای « صبر » سه شاخه ذکر کرده اند ؛

صبر بر اطاعت (مقاومت در برابر مشکلاتی که در راه اطاعت وجود دارد) .

صبر بر معصیت (ایستادگی در برابر انگیزه های گناه و شهوات

جزء دوم (۳۳)

سرکش و طغیان گر) .

و صبر بر مصیبت (پایداری در برابر حوادث ناگوار و عدم خودباختگی و شکست روحی و ترک جزع و فزع) .

کمتر موضوعی را در قرآن می توان یافت که مانند « صبر » تکرار و مورد تأکید قرار گرفته باشد، در قرآن مجید در حدود هفتاد مورد از «صبر»، سخن به میان آمده که بیش از ده مورد از آن به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص دارد .

تاریخ مردان بزرگ گواهی می دهد که یکی از عوامل مهم یا مهم ترین عامل پیروزی آنان ، استقامت و شکیبایی بوده است ، افرادی که از این صفت بی بهره اند ، در گرفتاری ها بسیار زود از پا درمی آیند و

ص: ۲۸

می توان گفت: نقشی را که این عامل در پیشرفت افراد و جامعه ها ایفاء می کند، نه فراهم بودن امکانات دارد و نه استعداد و هوش و مانند آن.

به همین دلیل در قرآن مجید روی این موضوع با مؤکدترین بیان

(۳۴) سوره بقره

تکیه شده، از جمله در آیه ۱۰ سوره زمر می گوید: «إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»: صابران پاداش خود را بی حساب می گیرند.

و در مورد دیگر بعد از ذکر «صبر در برابر حوادث» می خوانیم: «إِنَّ ذَلِكُمْ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»: این کار از محکم ترین کارهاست» (۱۷ / لقمان).

اصولاً ویژگی استقامت و پای مردی، این است که فضایل دیگر بدون آن ارج و بهایی نخواهد داشت که پشتوانه همه آن ها صبر است و لذا در «نهج البلاغه» در «کلمات قصار» آمده: «وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَ لَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَ لَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ»: بر شما باد به صبر و استقامت که صبر دربرایمان، همچون سر است درمقابل تن، تن بی سر

ص: ۲۹

فایده ای ندارد، همچنین ایمان بدون صبر، ناپایدار و بی نتیجه است» (۱)

جزء دوم (۳۵)

در روایات اسلامی، عالی ترین صبر را آن دانسته اند که به هنگام فراهم آمدن وسایل عصیان و گناه، انسان مقاومت کند و از لذت گناه چشم ببوشد.

موضوع دیگری که در آیه بالا به عنوان یک تکیه گاه مهم در کنار صبر، معرفی شده، «صَلَوْه» (نماز) است، لذا در احادیث اسلامی آمده: «كَانَ عَلِيٌّ إِذَا أَهَالَهُ أَمْرٌ فَرَّعَ قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ ثُمَّ تَلَى هَذِهِ الْآيَةَ " وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ ... »: هنگامی که علی با مشکلی روبه رو می شد، به نماز برمی خاست و پس از نماز به دنبال حل مشکل می رفت و این آیه را تلاوت می فرمود؛ « وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ ... » (۲)

از این موضوع هرگز نباید تعجب کرد، زیرا هنگامی که انسان در برابر حوادث سخت و مشکلات طاقت فرسا قرار می گیرد و نیروی خود

(۳۶) سوره بقره

را برای مقابله با آن ها ناچیز می بیند، نیاز به تکیه گاهی دارد که از هر جهت نامحدود و بی انتها باشد، نماز او را با چنین مبدئی مربوط

ص: ۳۰

۱- «نَهْجُ الْبُلَاغَةِ»، کلمات قصار، شماره ۸۲.

۲- «المیزان»، جلد ۱، صفحه ۱۵۴.

می سازد و با اتکاء بر او می تواند با روحی مطمئن و آرام، امواج سهمگین مشکلات را درهم بشکند .

بنابراین آیه فوق در حقیقت به دو اصل توصیه می کند ؛ یکی اتکاء به خداوند ، که نماز مظهر آن است و دیگری مسأله خودیاری و اتکاء به نفس که به عنوان صبر از آن یاد شده است .

جلوه های ذات پاک خدا در پهنه هستی

۱۶۴ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

جزء دوم (۳۷)

در آفرینش آسمان ها و زمین و آمد و شد شب و روز و کشتی هایی که در دریا به سود مردم در حرکتند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و با آن زمین را پس از مرگ زنده نموده و انواع جنبندگان را در آن گسترده و (همچنین) در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که در میان زمین و آسمان معلقند، نشانه هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای

ص: ۳۱

مردمی که عقل دارند و می اندیشند .

کلمه « فُلْک » به معنی کشتی است و مفرد و جمع آن یکی است .

مقدمتا باید به این نکته توجه داشت که همه جا « نظم و انسجام » دلیل بر وجود علم و دانش است و همه جا « هماهنگی » دلیل بر وحدت و یگانگی است .

روی این اصل ، ما به هنگام برخورد به مظاهر نظم در جهان هستی از یک سو و هماهنگی و وحدت عمل این دستگاه های منظم از سوی دیگر ، متوجه مبدأ علم و قدرت یگانه و یکتایی می شویم ، که این همه

(۳۸) سوره بقره

آوازه ها از اوست .

مثلاً هنگامی که هر یک از پرده های هفت گانه چشم را با ساختمان ویژه و ظریفش بررسی می کنیم ، می دانیم که طبیعت بی شعور و کور و کر محال است بتواند مبدأ چنین اثر بدیعی باشد ، سپس هنگامی که همکاری و هماهنگی این پرده های هفت گانه را با یکدیگر و هماهنگی مجموع چشم را با کل بدن انسان و هماهنگی یک انسان را با سایر انسان ها و هماهنگی کل جامعه انسانی را با مجموعه نظام هستی در نظر می گیریم ، می دانیم که همه این ها از یک جا سرچشمه گرفته است و همه از آثار قدرت یک ذات پاک است .

ص: ۳۲

آیا یک شعر زیبا و نغز و پرمحتوا مارا به ذوق و قریحه سرشار شاعر هدایت نمی کند؟

و آیا هماهنگی کامل قطعه های شعر موجود در یک دیوان با یکدیگر، دلیل بر این نیست که همه از قریحه یک شاعر توانا تراوش کرده؟

جزء دوم (۳۹)

بادر نظر گرفتن این مقدمه فشرده و کوتاه به تفسیر آیه بازمی گردیم؛

در این آیه به شش بخش از آثار نظم در جهان هستی که هر کدام آیت و نشانه ای از آن مبدأ بزرگ است، اشاره شده؛

« در آفرینش آسمان و زمین ... » (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ...) .

آری آفرینش این آسمان پرشکوه و این همه کرات عالم بالا یعنی میلیون ها میلیون آفتاب درخشان و هزاران هزار ستارگان ثابت و سیار که در یک شب تاریک و پرستاره با چشمک زدن های پرمعنی خود با ما سخن می گویند و یا در پشت تلسکوپ های عظیم خود را به ما نشان می دهند، با آن نظام دقیق و عجیب خود که سراسر آن ها را همچون حلقه های یک رشته زنجیر به هم پیوسته است و همچنین آفرینش زمین با انواع مظاهر حیات و زندگی که در چهره های بسیار متنوع و در لباس

ص: ۳۳

صدها هزار نوع گیاه و حیوان جلوه گر شده ، همه نشانه های ذات پاک او و آیینه های درخشان قدرت و علم و یگانگی او هستند .

(۴۰) سوره بقره

« و نیز در آمد و شد شب و روز ... » (وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ...) .

آری این دگرگونی لیل و نهار و این آمد و رفت روشنایی و تاریکی با آن نظم خاص و تدریجی که دائما از یکی کاسته و بر دیگری افزوده می شود و به کمک آن فصول چهارگانه به وجود می آید و درختان و گیاهان و موجودات زنده ، مراحل تکاملی خود را در پرتو این تغییرات تدریجی ، گام به گام طی می کنند، این هانسانه دیگری از ذات و صفات متعالی او هستند.

« و کشتی هایی که در دریاها به سود مردم به حرکت در می آیند ... » (وَ الْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ ...) .

آری انسان به وسیله کشتی های بزرگ و کوچک ، صحنه اقیانوس ها را می نوردد و به این وسیله به نقاط مختلف زمین ، برای انجام مقاصد خود سفر می کند ، این حرکت مخصوصا با کشتی های بادبانی ، معلول چند نظام است ؛

ص: ۳۴

نخست بادهای منظمی که در سطح اقیانوس ها می وزد ، اعم از وزش های سراسری که به طور مداوم از قطب شمال و جنوب در حرکتند و به نام « آلیزه » و « کترالیزه » معروفند ، یا وزش های منطقه ای که تحت برنامه های معینی حرکت می کنند و به کشتی ها امکان می دهند از این نیروی فراوان و رایگان طبیعی بهره گیرند و به سوی مقصد پیش روند (همچنین خاصیت طبیعی چوب با فشار مخصوصی که از ناحیه آب به اجسام وارد می شود و آن ها را بر سطح آب شناور می سازد و همچنین خاصیت تغییرناپذیر دو قطب مغناطیسی زمین که عقربه های قطب نماها را تنظیم می کند و یا نظام ستارگان آسمان که راه مقصد را به انسان نشان می دهند ، آری تا همه این نظام ها دست به دست هم ندهند ، استفاده از کشتی ها با آن فواید سرشارشان امکان پذیر نیست و در نتیجه این ها نیز آیتی است برای ذات پاک او) .

عجیب این که امروز نه تنها با پیدایش کشتی های موتوری ، از

عظمت این معنی کاسته نشده، بلکه به مراتب بر عظمت آن افزوده است ، چراکه هنوز مهم ترین وسیله نقلیه بشر ، کشتی های غول پیکری هستند که گاهی به اندازه یک شهر وسعت دارند و در آن میدان ها و مراکز تفریح و زمین بازی و حتی بازار وجود دارد و یا بر عرشه آن ، فرودگاه

عظیمی است برای نشستن و برخاستن هواپیماهای زیاد .

« و آبی که خداوند از آسمان فرو فرستاده و به وسیله آن ، زمین های مرده را زنده کرده و انواع جنبندگان را در آن گسترده است ... » (وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ ...) .

آری دانه های حیات بخش باران و قطرات پرتراوت و بابرکت این آب تصفیه شده طبیعی به هر جا می ریزد ، زندگی و حیات می پاشد و حرکت و برکت و آبادی و نعمت ، همراه خود می آورد ، این آب که با نظام خاصی ریزش می کند و آن همه موجودات و جنبندگان که از این مایع بی جان ، جان می گیرند ، همه پیام آور قدرت و عظمت او هستند .

جزء دوم (۴۳)

« و حرکت دادن و وزش منظم بادها ... » (وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ ...) .

که نه تنها بر دریاها می وزند و کشتی ها را حرکت می دهند ، بلکه سطح خشکی ها ، کوه ها و درّه ها و جلگه ها را جولانگاه خود قرار داده اند ، گاهی گرده های نر را بر قسمت های ماده گیاهان می افشانند و بذره های گوناگون را می گسترانند .

و زمانی با حرکت دادن امواج اقیانوس ها ، آن ها را به طور مداوم

ص: ۳۶

به هم می آمیزند تا محیط آماده ای برای زیست موجودات زنده دریا فراهم گردد .

و گاه با انتقال دادن گرمای مناطق گرمسیر به مناطق سردسیر و انتقال سرمای مناطق سردسیر به مناطق گرمسیر ، کمک به تعدیل هوای کره زمین می کنند .

و زمانی با جابه جا کردن هوای مسموم و فاقد اکسیژن شهرها به بیابان ها و جنگل ها، وسایل تصفیه و تهویه را برای بشر فراهم می سازند .

(۴۴) سوره بقره

آری وزش بادهای با این همه فواید و برکات، نشانه دیگری از حکمت و لطف بی پایان او است.

« و ابرهائی که در میان زمین و آسمان معلقند ... » (وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...) .

این ابرهای متراکم که بالای سر ما در گردشند و میلیاردها تن آب را بر خلاف قانون جاذبه در میان زمین و آسمان ، معلق نگاه داشته و آن ها را از هر نقطه به نقطه دیگر می برند ، بی آن که کمترین خطری ایجادکنند، خود نشانه ای از عظمت اویند .

به علاوه اگر آبیاری و « منصب آبدهی » آن ها نبود ، در سرتاسر

ص: ۳۷

خشکی های روی زمین ، نه قطره آبی برای نوشیدن وجود داشت و نه چشمه و جویباری برای روییدن گیاه ، همه جا ویرانه بود و کویر و بر همه جا خاک مرده پاشیده می شد ، این نیز جلوه دیگری از علم و قدرت او است .

جزء دوم (۴۵)

آری همه این ها « نشانه ها و علامات ذات پاک او هستند ، اما برای مردمی که عقل و هوش دارند و می اندیشند » (لآیاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) .

نه برای بی خبران سبک مغز و چشم داران بی بصیرت و گوش داران کر .

۱۶۸ يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

ای مردم از آن چه در زمین است ، حلال و پاکیزه بخورید و از گام های شیطان پیروی نکنید ، چه این که او دشمن آشکار شما است .

شان نزول

از « ابن عبّاس » نقل شده که ؛ بعضی از طوایف عرب همانند « ثقیف » و « خزاعه » و غیر آن ها ، قسمتی از انواع زراعت و حیوانات را بدون دلیل بر خود حرام کرده بودند (حتی تحریم آن را به خدا نسبت

ص: ۳۸

می دادند) آیات فوق نازل شد و آن‌ها را از این عمل ناروا بازداشت.

(۴۶) سوره بقره

گام‌های شیطان

«خُطُوات» جمع «خُطُوَه» به معنی گام و قدم است و «خُطُواتِ الشَّيْطَانِ»، گام‌هایی است که شیطان برای وصول به هدف خود و اغواء مردم برمی‌دارد.

جمله «لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ» در پنج مورد از قرآن مجید به چشم می‌خورد که دو مورد آن در مورد استفاده از غذاها و روزی‌های الهی است و در واقع به انسان‌ها هشدار می‌دهد که این نعمت‌های حلال را در غیر مورد مصرف نکنند و این نعمت‌های الهی را وسیله‌ای برای اطاعت و بندگی قرار دهند، نه طغیان و فساد در ارض.

جمله «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» که متجاوز از ده بار در قرآن مجید به دنبال نام شیطان آمده است، برای این است که تمام نیروهای انسان را برای مبارزه با این دشمن بزرگ و آشکار بسیج کند.

اصل حَلَّیت

این آیه دلیل بر این است که اصل اوّلی در همه غذاهایی که روی زمین وجود دارد، حَلَّیت است و غذاهای حرام، جنبه استثنایی دارد، بنابراین حرام بودن چیزی، دلیل می‌خواهد نه حلال بودن آن.

ص: ۳۹

و از آن جا که قوانین تشریعی باید با قوانین تکوینی هماهنگ باشد، طبع آفرینش نیز این چنین اقتضا می کند، به عبارت روشن تر آن چه خدا آفریده، حتماً فایده ای داشته و برای استفاده بندگان بوده، بنابراین معنی ندارد که اصل اولی تحریم باشد، نتیجه این که هر غذایی که ممنوعیت آن با دلیل صحیح ثابت نشده، مادام که منشأ فساد و زیان و ضرری برای فرد و اجتماع نباشد، طبق آیه شریفه فوق، حلال است.

انحرافات تدریجی

جمله « خُطُواتِ الشَّیْطَانِ » (گام های شیطان) گویا اشاره به یک مسأله دقیق تربیتی دارد و آن این که ؛ انحراف ها و تبه کاری ها، غالباً به تدریج در انسان نفوذ می کند، نه به صورت دفعی و فوری، مثلاً برای آلوده شدن یک جوان به مواد مخدر و قمار و شراب، معمولاً مراحل وجود دارد ؛ نخست به صورت تماشاچی در یکی

(۴۸) سوره بقره

از این جلسات شرکت می کند و انجام این کار را ساده می شمرد .

گام دؤم، شرکت تفریحی در قمار (بدون برد و باخت) و یا استفاده از مواد مخدر به عنوان رفع خستگی و یا درمان بیماری و مانند آن است .

گام سوم، استفاده از این مواد به صورت کم و به قصد این که در مدّت

کوتاهی از آن صرف نظر کند .

سرانجام گام ها یکی پس از دیگری برداشته می شود و شخص به صورت یک قمارباز حرفه ای خطرناک و یا یک معتاد سخت و بی نوا درمی آید .

وسوسه های شیطان معمولاً به همین صورت است ، انسان را قدم به قدم و تدریجاً در پشت سر خود به سوی پرتگاه می کشاند ، این موضوع منحصر به شیطان اصلی نیست ، تمام دستگاه های شیطانی و آلوده برای پیاده کردن نقشه های شوم خود از همین روش « خُطُوات » (گام به گام) استفاده می کنند ، لذا قرآن می گوید : از همان گام اول باید به هوش بود و با شیطان همراه نشد .

جزء دَوّم (۴۹)

این نکته نیز قابل توجه است که در احادیث اسلامی کارهای خرافی و بی منطق به عنوان « خُطُواتِ الشَّیطان » معرفی شده است .

مثلاً در حدیثی می خوانیم : مردی قسم یاد کرده بود که فرزندش را (برای خداوند) ذبح کند، امام صادق فرمود : « ذَلِکَ مِنْ خُطُواتِ الشَّیطان : این از گام های شیطان است » .^(۱)

در حدیث دیگری از امام باقر می خوانیم : « کُلُّ یَمینِ بَغیرِ اللّهِ فَهُوَ مِنْ خُطُواتِ الشَّیطان : هر سوگندی به غیر نام خدا باشد ، از گام های شیطان است » .^(۲)

باز در حدیثی از امام صادق چنین می خوانیم که : « هر کس سوگند به ترک چیزی خورد که انجام آن بهتر است ، اعتناء به سوگند نکند و آن کار خیر را به جا آورد، کفّاره هم ندارد و این از خطوات شیطان است » .^(۳)

ص: ۴۱

۱- «المیزان»، جلد ۱، صفحه ۴۲۸ .

۲- «المیزان»، جلد ۱، صفحه ۴۲۸ .

۳- «المیزان»، جلد ۱، صفحه ۴۲۸ .

چگونگی وسوسه شیطان

در این جا سؤالی مطرح است و آن این که ؛ آیه می گوید : « شیطان به شما امر می کند که به سوی بدی ها و فحشاء بروید » مسلماً مراد از « امر » همان وسوسه های شیطان است ، در حالی که ما به هنگام انجام بدی ها هیچ گونه احساس امر و تحریک از بیرون وجودمان نمی کنیم و کوشش شیطان برای گمراه ساختن خود هرگز قابل لمس نیست .

پاسخ این است که ؛ همان طور که از واژه « وَشْوَسَهُ » هم استفاده می شود ، تأثیر شیطان در وجود انسان ، یک نوع تأثیر خفّی و ناآگاه

است که در بعضی از آیات از آن تعبیر به « ایحاء » شده است .

در آیه ۱۲۱ سوره انعام می خوانیم : « وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ : شِيَاطِينَ بِهِ دُوسْتَانِ خُودِ وَ كَسَانِي كِه آمَادِه پندیرش

جزء دؤم (۵۱)

دستورات آن ها هستند ، وحی می کنند ، همان طوری که می دانیم « وحی » در اصل همان صدای مخفی و مرموز و احیانا تأثیرهای ناآگاهانه است .

منتهی انسان به خوبی می تواند « اِلْهَامَاتِ اِلْهِي » را از « وسوسه های شیطانی » تشخیص دهد، زیرا علامت روشنی برای تشخیص آن وجود دارد و آن این که ؛ اِلْهَامَاتِ اِلْهِي چون با فطرت پاک انسان و ساختمان جسم و روح او آشنا است ، هنگامی که در قلب پیدا می شود ، یک حالت انبساط و نشاط به او دست می دهد .

در حالی که وسوسه های شیطان چون هماهنگ با فطرت و ساختمان او نیست، به هنگام ایجاد در قلبش ، احساس تاریکی ، ناراحتی و سنگینی در خود می کند و اگر تمایلات او طوری تحریک گردد که در هنگام انجام گناه ، این احساس برای او پیدا نشود ، بعد از انجام عمل برای او دست می دهد ، این است فرق بین اِلْهَامَاتِ شَيْطَانِي و اِلْهَامَاتِ اِلْهِي .

ص: ۴۳

۱۶۹ اِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوۡءِ وَ الْفَحۡشَآءِ وَ اَنْ تَقُوۡلُوۡا عَلٰى اللّٰهِ مَا لَا تَعۡلَمُوۡنَ

او شما را فقط به بدی ها و انحرافات فرمان می دهد (و نیز دستور می دهد) آن چه را که نمی دانید، به خدا نسبت دهید .

« فَحۡشَآءِ » از ماده « فُحۡش » به معنی هر کاری است که از حدّ اعتدال خارج گردد و صورت « فاحش » به خود بگیرد ، بنابراین شامل تمامی مُنکرات و قبايح واضح و آشکار می گردد ، اما این که می بینیم این لفظ امروز در مورد اعمال منافی عفت یا در مورد گناهانی که حد شرعی دارد، به کار می رود، در واقع از قبیل استعمال لفظ « کَلِّی » در بعضی از مصادیق آن است .

جمله « تَقُوۡلُوۡا عَلٰى اللّٰهِ مَا لَا تَعۡلَمُوۡنَ » اشاره به آن است که این گونه کارها حدّ اقلّ قول بدون علم است ، آن هم در برابر خداوند بزرگ و این کاری است که با هیچ منطق و عقل و خردی سازگار نمی باشد .

جزء دوّم (۵۳)

اصولاً اگر مردم مقید باشند که هر سخنی را می گویند ، متکی به یک مدرک قطعی بوده باشد ، بسیاری از نابسامانی ها و بدبختی ها از جامعه بشری برچیده می شود .

در واقع تمام خرافات در ادیان و مذاهب الهی ، از همین رهگذر به وسیله افراد بی منطق نفوذ کرده است و قسمت مهمی از انحرافات عقیدتی و عملی به خاطر عدم رعایت همین اصل اساسی است و لذا این کار در برابر بدی ها و زشتی ها یک عنوان مستقل از خطوات شیطانی را در آیه فوق به خود اختصاص می دهد .

بنابراین برنامه های شیطانی در این سه امر خلاصه می شود ؛ « بدی ها » ، « زشتی ها » و « گفتن سخنان ناروا و بی مدرک در برابر ذات پاک پروردگار » .

طبیات و خبائث

۱۷۲ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ

(۵۴) سوره بقره

ای افراد باایمان، از نعمت های پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم ، بخورید و شکر خدا را به جا آورید ، اگر او را پرستش می کنید.

مقایسه این آیه با آیه « يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ » (۱۶۸ همین سوره) و ملاحظه تفاوت های این دو باهم ، دو نکته لطیف را به ما می فهماند ؛

ص: ۴۵

در این جا می گوید: « مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ » (از غذاهای پاکی که به شما روزی دادیم ...) در حالی که در آن جا می گفت: « مِمَّا فِي الْأَرْضِ » (از آن چه در زمین است) این تفاوت گویا اشاره به این است که نعمت های پاکیزه در اصل برای افراد باایمان آفریده شده و افراد بی ایمان به برکت آن ها روزی می خورند ، همانند آبی که باغبان برای گل ها در جوی ها جاری می سازد ، ولی خارها و علف هرزه ها نیز از آن بهره می گیرند .

دیگر این که به مردم عادی می گوید: بخورید و پیروی گام های شیطان نکنید ، ولی به مؤمنان در آیه مورد بحث می گوید : بخورید و شکر خدا را به جا آورید، یعنی تنها به عدم سوءاستفاده از این نعمت ها قناعت نمی کند، بلکه حسن استفاده را نیز شرط می شمرد .

جزء دوم (۵۵)

در حقیقت از مردم عادی تنها انتظار می رود که گناه نکنند ، ولی از افراد باایمان انتظار دارد که این نعمت ها را در بهترین راه مصرف کنند .

ضمنا ممکن است تکرار سفارش در مورد استفاده از غذاهای پاک که در آیات متعدد عنوان شده ، برای بعضی سؤال انگیز باشد ، اما اگر کمی به تاریخ زمان جاهلیت و آداب و رسوم خرافی آن ها توجه کنیم و بدانیم که آن ها چگونه بدون دلیل نعمت های حلال را بر خود ممنوع

ص: ۴۶

می ساختند و این عادت به طوری در آن ها نفوذ کرده بود که همچون وحی آسمانی تلقی می شد و گاه آن را صریحا به خدا نسبت می دادند ، نکته این تأکید روشن می شود ، قرآن می خواهد این افکار خرافی را از این طریق به کلی از مغز آن ها بیرون کند .

به علاوه تکیه روی عنوان « طَیِّب » همگان را متوجه این دستور

(۵۶) سوره بقره

اسلامی می کند که از غذاهای ناپاک ، از گوشت هایی همچون گوشت مردار و درندگان و حشرات و از مسکرات که به شدت در میان مردم آن زمان رواج داشت ، پرهیزند .

در جلد ششم «تفسیر نمونه» ، صفحه ۱۴۹ به بعد ، در زمینه استفاده مؤمنان از روزی های پاک و زینت های معقول (ذیل ۳۲ / اعراف) بحث مشروحی مطرح شده است.

۱۷۳ اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْكُمْ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا اُحِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَیْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا اِثْمَ عَلَیْهِ اِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

خداوند تنها (گوشت) مردار و خون و گوشت خوک و آن چه نام غیر خدا به هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است، (ولی) آن کس که مجبور شود، (در موقع ضرورت برای حفظ

ص: ۴۷

جان خوداز آن بخورد) در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست، خداوند بخشنده و مهربان است .

جزء دوم (۵۷)

« باغ » و « عادٍ » در اصل باغی و عادی بوده ، " باغی " از ماده « بَغَى » به معنی طلب کردن است و در این جا منظور طلب کردن لذت است و " عادی " به معنی متجاوز می باشد، یعنی متجاوز از حدّ ضرورت .

و به این ترتیب سه قسمت از گوشت های حرام به اضافه خون که بیش از همه مورد ابتلای مردم آن محیط بوده است ، در این جا ذکر می کند که بعضی پلیدی ظاهری دارند و بر کسی مخفی نیست ، مانند ؛ مردار، خون و گوشت خوک و بعضی پلیدی معنوی دارند، مانند؛ قربانی هایی که برای بت ها می کردند .

و از آن جا که گاه ضرورت هایی پیش می آید که انسان برای حفظ جان خویش مجبور به استفاده از بعضی از غذاهای حرام می شود ، قرآن در ذیل آیه آن را استثناء کرده و می گوید : ولی کسی که مجبور شود (برای نجات جان خویش از مرگ) از آن ها بخورد ، گناهی بر او نیست ، به شرط این که ستمگر و متجاوز نباشد (فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ

(۵۸) سوره بقره

وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ) .

ص: ۴۸

به این ترتیب برای این که اضطرار ، بهانه و دستاویزی برای زیاده روی در خوردن غذاهای حرام نشود ، با دو کلمه « غَيْرِ بَاغٍ » و « لَا عَادٍ » گوش زد می کند که این اجازه تنها برای کسانی است که خواهان لذت از خوردن این محرمات نباشند و از مقدار لازم که برای نجات از مرگ ضروری است ، تجاوز نکنند .

در حدیثی از امام صادق می خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود : « منظور از "باغی" ، کسی است که به دنبال صید (از روی تفریح نه از روی نیاز) می رود و منظور از "عادی" ، سارق است ، آن ها حق ندارند گوشت میتة بخورند و برای آن ها حرام است و نماز را نیز نمی توانند شکسته بخوانند » .(۱)

فلسفه تحریم گوشت های حرام

جزء دوم (۵۹)

بدون شك غذاهایی که در آیه فوق تحریم شده ، همچون سایر محرمات الهی ، فلسفه خاصی دارد و باتوجه کامل به وضع جسم و جان انسان با تمام ویژگی هایش تشریح شده است ، در روایات اسلامی نیز زیان های هر یک مشروحا آمده و پیشرفت های علمی بشر ،

ص: ۴۹

پرده از روی آن برداشته است .

مثلاً در کتاب «کافی» پیرامون گوشت مردار از حضرت امام صادق چنین می خوانیم : « أَمَّا الْمَيْتَةُ فَإِنَّهُ لَمْ يَنْلُ مِنْهَا أَحَدٌ إِلَّا ضَعُفَ بَدَنُهُ وَ ذَهَبَتْ قُوَّتُهُ وَ انْقَطَعَ نَسْلُهُ وَ لَا يَمُوتُ أَكْلُ الْمَيْتَةِ إِلَّا فُجَاءً » ، امام بعد از ذکر مقدمه ای در مورد این که تمام این احکام به خاطر مصالح بشر است ، می فرماید : « اما مردار را هیچ کس از آن نمی خورد ، مگر این که بدنش ضعیف و رنجور می شود ، نیروی او را می کاهد و نسل او را قطع می کند و آن کس که به این کار ادامه دهد ، با سکتته و مرگ ناگهانی از دنیا می رود . » (۱).

(۶۰) سوره بقره

این مفاسد ممکن است به خاطر آن باشد که دستگاه گوارش نمی تواند از مردار ، خون سالم و زنده بسازد ، به علاوه مردار کانونی است از انواع میکروب ها ، اسلام علاوه بر این که خوردن گوشت مردار را تحریم کرده ، آن را نجس هم دانسته ، تا مسلمانان کاملاً از آن دوری کنند .

دوّمین چیزی که در آیه تحریم شده ، "خون" است (وَ الدّم) ،

ص: ۵۰

۱- «وَسَائِلُ الشَّيْعَةِ»، جلد ۱۶، صفحه ۳۱۰ .

خون خواری هم زیان جسمی دارد و هم اثر سوء اخلاقی ، چراکه خون از یک سو ماده کاملاً آماده ای است برای پرورش انواع میکروب ها .

تمام میکروب هایی که وارد بدن انسان می شوند ، به خون حمله می کنند و آن را مرکز فعالیت خویش قرار می دهند ، به همین دلیل گلبول های سفید که پاسداران و سربازان کشور تن انسانند ، همواره در منطقه خون پاسداری می کنند تا میکروب ها به این سنگر حساس که با تمام مناطق بدن ارتباط نزدیک دارد ، راه پیدا نکنند .

جزء دوم (۶۱)

مخصوصاً هنگامی که خون از جریان می افتد و به اصطلاح می میرد ، گلبول های سفید از بین می روند و به همین دلیل میکروب ها که میدان را خالی از حریف می بینند ، به سرعت زاد و ولد کرده ، گسترش می یابند ، بنابراین اگر گفته شود : خون به هنگامی که از جریان می افتد ، آلوده ترین اجزای بدن انسان و حیوان است ، گزاف گفته نشده .

از سوی دیگر امروز در علم غذاشناسی ثابت شده که غذاها از طریق تأثیر در غده ها و ایجاد هورمون ها در روحتیات و اخلاق انسان اثر می گذارند ، از قدیم نیز تأثیر خون خواری در قساوت و سنگ دلی به تجربه رسیده و حتی ضرب المثل شده است و لذا در حدیثی می خوانیم: « آن ها که خون می خورند، آن چنان سنگ دل می شوند

ص: ۵۱

که حتی ممکن است دست به قتل پدر و مادر و فرزند خود بزنند» (۱).

سومین چیزی که در آیه تحریم شده، خوردن گوشت "خوک" است

(۶۲) سوره بقره

(وَلَحْمِ الْخِزْيِيرِ).

خوک حتی نزد اروپاییان که بیشتر گوشت آن را می‌خورند، سمبل بی‌غیرتی است و حیوانی است کثیف، خوک در امور جنسی فوق‌العاده بی‌تفاوت و لابیالی است و علاوه بر تأثیر غذا بر روحیات که از نظر علم ثابت است، تأثیر این غذا در خصوص لابیالی‌گری در مسائل جنسی مشهود است.

در شریعت حضرت موسی، حرمت گوشت خوک نیز اعلام شده است و در اناجیل، گناهکاران به خوک تشبیه شده‌اند و در ضمن داستان‌ها، مظهر شیطان، خوک معرفی شده است.

جای تعجب است که بعضی با چشم خود می‌بینند از یک سو خوراک خوک، نوعاً از کثافات و گاهی از فضولات خودش است و از سوی دیگر برای همه روشن شده که گوشت این حیوان پلید، دارای دو نوع انگل خطرناک به نام «کرم تریشین» و یک

ص: ۵۲

نوع « کرم کدو» است ، باز هم در استفاده از گوشت آن اصرار می ورزند .

جزء دوّم (۶۳)

بعضی می گویند : با وسایل امروز ، می توان تمام این انگل ها را کشت و گوشت خوک را از آن ها پاک نمود ، ولی به فرض که با وسایل بهداشتی بپختن گوشت خوک در حرارت زیاد، انگل های مزبور به کلی از میان بروند ، باز زیان گوشت خوک ، قابل انکار نیست ، زیرا طبق اصل مسلمی که اشاره شد، گوشت هر حیوانی ، حاوی صفات آن حیوان است و از طریق غده ها و تراوش آن ها (هورمون ها) در اخلاق کسانی که از آن تغذیه می کنند ، اثر می گذارد و به این ترتیب خوردن گوشت خوک ، می تواند صفت بی بند و باری جنسی و بی اعتنایی به مسائل ناموسی را که از خصایص بارز نر این حیوان است ، به خورنده آن منتقل کند .

و شاید یکی از علل بی بند و باری شدید جنسی که در کشورهای غربی حکومت می کند، همان تغذیه از گوشت این حیوان آلوده باشد .

چهارمین چیزی که تحریم شده ، گوشت هایی است که نام

(۶۴) سوره بقره

"غیر خدا" ، هنگام ذبح بر آن برده شود (وَ مَا أَهْلٌ بِهِ لَغَيْرِ اللَّهِ) .

از جمله گوشت هایی که در این آیه از خوردن آن ها نهی شده، گوشت

ص: ۵۳

حیواناتی است که مثل زمان جاهلیت به نام غیر خدا (بت ها) ذبح شود.

آیا بردن نام خدا یا غیر خدا هنگام ذبح، از نظر بهداشتی در گوشت حیوان اثر می گذارد؟

در پاسخ باید گفت: نباید فراموش کرد که لازم نیست نام خدا و غیر خدا در ماهیت گوشت از نظر بهداشتی اثری بگذارد، زیرا محرّمات در اسلام روی جهات مختلفی است، گاهی تحریم چیزی به خاطر بهداشت و حفظ جسم است و گاهی به خاطر تهذیب روح و زمانی به خاطر حفظ نظام اجتماع و تحریم گوشت هایی که به نام بت ها ذبح می شود، در حقیقت جنبه معنوی و اخلاقی و تربیتی دارد، آن ها انسان را از خدا دور می کند و اثر روانی و تربیتی نامطلوبی دارد، چرا که از سنت های شرک و بت پرستی است و تجدیدکننده خاطره آن ها.

جزء دوم (۶۵)

روزه سرچشمه تقوا

۱۸۳ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

ای افرادی که ایمان آورده اید، روزه بر شما نوشته شد، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند، نوشته شده،

ص: ۵۴

تا پرهیزکار شوید.

روزه عامل مؤثری است برای پرورش روح تقوا و پرهیزکاری در تمام زمینه ها و همه ابعاد .

از آن جا که انجام این عبادت با محرومیت از لذایذ مادی و مشکلاتی مخصوصا در فصل تابستان همراه است ، تعبیرات مختلفی در آیه فوق به کار رفته که روح انسان را برای پذیرش این حکم آماده سازد .

نخست با خطاب « یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا : ای مؤمنان » .

سپس بیان این حقیقت که روزه اختصاص به شما ندارد، بلکه درامت های

(۶۶) سوره بقره

پیشین نیز بوده است .

و سرانجام بیان فلسفه آن و این که اثرات پر بار این فریضه الهی صد درصد عاید خود شما می شود ، آن را یک موضوع دوست داشتنی و گوارا می سازد .

در حدیثی از امام صادق نقل شده که فرمود: «لَعَنَهُ مَا فِي النَّدَاءِ اَزَالَ تَعَبَ الْعِبَادَةِ وَالْعَنَاءِ : لَذَّتْ خُطَابُ " یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا " آن چنان است که سختی و مشقت این

ص: ۵۵

۱۸۴ آیامَا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

جزء دُوم (۶۷)

چند روز معدودی را (باید روزه بدارید) و کسانی از شما که بیمار یا مسافر باشند، روزهای دیگری را (به جای آن روزه بگیرند) و بر کسانی که قدرت انجام آن را ندارند (همچون بیماران مزمن و پیرمردان و پیرزنان) لازم است کفاره بدهند، مسکینی را اطعام کنند و کسی که کار خیر را پذیرا شود، برای او بهتر است و روزه داشتن، برای شما بهتر است اگر بدانید.

«يُطِيقُونَهُ» از ماده «طَوَّق» در اصل به معنی حلقه ای است که به گردن می اندازند و یا به طور طبیعی در گردن وجود دارد (مانند حلقه رنگین گردن بعضی از پرندگان) سپس به معنی نهایت توانایی به کار

ص: ۵۶

رفته است ، جمله « يُطِيقُونَهُ » در این جا با توجه به این که ضمیر آخر آن ، به روزه برمی گردد ، مفهومی این است که برای انجام روزه ، نهایت توانایی خود را باید به کاربرند ، یعنی شدیداً به زحمت بیفتند و این در مورد پیران و بیماران غیر قابل علاج می باشد، بنابراین آن ها از حکم روزه

(۶۸) سوره بقره

معافند و تنها به جای آن، فِدْيَه می پردازند (ولی بیمارانی که بهبودی می یابند ، موظفند قضای روزه را بگیرند) .

در آیه فوق برای این که باز از سنگینی روزه کاسته شود ، چند دستور دیگر را در این زمینه بیان می فرماید ، نخست می گوید :

« چند روز معدودی را باید روزه بدارید » (أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ) .

چنان نیست که مجبور باشید تمام سال یا قسمت مهمی از آن را روزه بگیرید ، بلکه روزه تنها بخش کوچکی از آن را اشغال می کند .

دیگر این که ؛ « کسانی از شما که بیمار یا مسافر باشند و روزه گرفتن برای آن ها مشقت داشته باشد ، از این حکم معافند و باید روزه های دیگری را به جای آن روزه بگیرند » (فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ) .

سوم این که ؛ « کسانی که با نهایت زحمت باید روزه بگیرند (مانند پیرمردان و پیرزنان و بیماران مزمن که بهبودی برای آن ها نیست ،) لازم

ص: ۵۷

نیست مطلقاً روزه بگیرند، بلکه باید به جای آن ، کفاره دهند، مسکینی را

جزء دوم (۶۹)

اطعام کند « (وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ) .

« و آن کس که مایل باشد بیش از این در راه خدا اطعام کند ، برای او بهتر است « (فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ) .

و بالاخره در پایان آیه این واقعیت را بازگو می کند که ؛ « روزه گرفتن برای شما بهتر است ، اگر بدانید « (وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) .

۱۸۵ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ الْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لِتَكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتَكْبُرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

(آن چندروز معدود) ماه رمضان است که قرآن برای راهنمایی مردم و نشانه های هدایت و فرق میان حق و باطل در آن

(۷۰) سوره بقره

نازل شده، پس آن کس که در ماه رمضان در حضر باشد، روزه بدارد و آن کس که بیمار یا در سفر باشد، روزهای

ص: ۵۸

دیگری را به جای آن روزه بگیرد، خداوند راحتی شما را می خواهد نه زحمت، هدف این است که این روزها را تکمیل کنید و خدا را بر این که شما را هدایت کرده، بزرگ بشمارید و شاید شکرگزاری کنید.

تکرار حکم مسافر و بیمار در این آیه و آیه قبل ممکن است از این نظر باشد که بعضی به گمان این که خوردن روزه مطلقاً کار خوبی نیست، به هنگام بیماری و سفر اصرار داشته باشند روزه بگیرند، لذا قرآن با تکرار این حکم می خواهد به مسلمانان بفهماند همان گونه که روزه گرفتن برای افراد سالم یک فریضه الهی است، افطار کردن هم برای بیماران و مسافران، یک فرمان الهی می باشد که مخالفت با آن گناه است.

در قسمت آخر آیه بار دیگر به فلسفه تشریح روزه پرداخته،

جزء دوم (۷۱)

می گوید: «خداوند راحتی شما را می خواهد و زحمت شما را نمی خواهد» (يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ).

اشاره به این که روزه داشتن، گرچه در ظاهر یک نوع سخت گیری و محدودیت است، اما سرانجامش راحتی و آسایش انسان می باشد، هم از نظر معنوی و هم از لحاظ مادی.

ص: ۵۹

این جمله ممکن است به این نکته نیز اشاره داشته باشد که فرمان های الهی مانند فرمان حاکمان ستمگر نیست ، بلکه در مواردی که انجام آن مشقت شدید داشته باشد، وظیفه آسان تری قائل می شود ، لذا حکم روزه را با تمام اهمیتی که دارد ، از بیماران و مسافران و افراد ناتوان برداشته است .

سپس اضافه می کند: «هدف آن است که شما تعداد این روزها را کامل کنید» (وَلْتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ) .

یعنی بر هر انسان سالمی لازم است در سال ، یک ماه روزه بدارد ، چرا که برای پرورش جسم و جان او لازم است ، به همین دلیل اگر ماه

(۷۲) سوره بقره

رمضان بیمار یا در سفر بودید ، باید به تعداد این ایام ، روزه را قضاء کنید تا عدد مزبور کامل گردد ، حتی زنان حائض که از قضاى نماز معافند ، از قضاى روزه معاف نیستند .

و در آخرین جمله می فرماید : « تا خدا را به خاطر این که شما را هدایت کرده ، بزرگ بشمارید و شاید شکر نعمت های او را بگذارید » (وَ لِيُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) .

آری شما باید به خاطر آن همه هدایت ها در مقام تعظیم پروردگار برآیید و در مقابل آن همه نعمت ها که به شما بخشیده، شکرگزاری کنید .

ص: ۶۰

این که ماه رمضان برای روزه گرفتن انتخاب شده ، به خاطر این است که این ماه بر سایر ماه ها برتری دارد ، در آیه مورد بحث نکته برتری آن چنین بیان شده که قرآن کتاب هدایت و راهنمای بشر که «فُزَّان» است ، یعنی با دستورات و قوانین خود روش های صحیح را از ناصحیح جدا کرده و سعادت انسان ها را تضمین نموده است ، در این

جزء دؤم (۷۳)

ماه نازل گردیده و در روایات اسلامی نیز چنین آمده است که: همه کتاب های بزرگ آسمانی ؛ «تورات» ، «انجیل» ، «زبور» ، «صُحُف» و «قُرْآن» همه در این ماه نازل شده اند .

امام صادق می فرماید : « "تورات" در ششم ماه مبارک رمضان و "انجیل" در دوازدهم و "زبور" در هیجدهم و "قرآن مجید" در شب قدر نازل گردیده است »(۱)

به این ترتیب ماه رمضان ، همواره ماه نزول کتاب های بزرگ آسمانی و ماه تعلیم و تربیت بوده است ، چراکه تربیت و پرورش بدون تعلیم و آموزش صحیح ممکن نیست ، برنامه تربیتی روزه نیز باید

ص: ۶۱

۱- « وسایل الشیعه » ، جلد ۷ ، ابواب أَحْکَامِ شَهْرِ رَمَضانَ ، باب ۱۸ ، حدیث ۱۶ .

با آگاهی هرچه بیشتر و عمیق تر از تعلیمات آسمانی هماهنگ گردد تا جسم و جان آدمی را از آلودگی گناه شستشو دهد .

در آخرین جمعه ماه شعبان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای

(۷۴) سوره بقره

آماده ساختن یاران خود جهت استقبال از ماه مبارک رمضان ، خطبه ای خواند و اهمیت این ماه را چنین گوش زد نمود :

« ای مردم ، ماه خدا با برکت ، آمرزش و رحمت به سوی شما رو می آورد ، این ماه برترین ماه ها است ، روزهای آن برتر از روزهای دیگر و شب های آن بهترین شب ها است ، لحظات و ساعات این ماه بهترین ساعات است ، ماهی است که به میهمانی خدا دعوت شده اید و از کسانی که مورد اکرام خدا هستند ، می باشید .

نفس های شما همچون تسبیح ، خوابتان چون عبادت ، اعمالتان مقبول و دعایتان مستجاب است ، بنابراین با نیت های خالص و دل های پاک از خداوند بخواهید تا شما را در روزه داشتن و تلاوت قرآن ، در این ماه توفیق دهد ، چراکه بدبخت کسی است که از آمرزش الهی در این ماه بزرگ محروم گردد .

با گرسنگی و تشنگی خویش در این ماه به یاد گرسنگی و تشنگی رستاخیز باشید ، بر فقراء و بینویان بخشش کنید ، پیران خویش را گرامی

ص: ۶۲

دارید، به خردسالان رحمت آورید، پیوند خویشاوندی رامحکم سازید، زبان هایتان را از گناه بازدارید، چشمان خویش را از آن چه نگاه کردنش حلال نیست، بپوشانید، گوش های خویش را از آن چه شنیدنش حرام است، فراگیرید، بر یتیمان مردم، شفقت و محبت کنید، تا با یتیمان شما چنین کنند ...» (۱).

جزء دوم (۷۵)

قاعده «لا حَرَج»

در آیات فوق اشاره ای به این نکته شده بود که خدا بر شما آسان می گیرد و نمی خواهد به زحمت بیفتید، مسلماً این اشاره در این جا ناظر به مسأله روزه و فواید آن و حکم مسافر و بیمار است، ولی با توجه به کلی بودن، از آن یک قاعده عمومی نسبت به تمام احکام اسلامی استفاده می شود و از مدارک، قاعده معروف «لا حَرَج» است.

این قاعده می گوید: اساس قوانین اسلام بر سخت گیری نیست و اگر

(۷۶) سوره بقره

در جایی حکمی تولید مشقت شدید کند، موقتاً برداشته می شود، چنان که فقهاء فرموده اند: «هرگاه وضو گرفتن یا ایستادن به هنگام نماز و مانند این ها، انسان را شدیداً به زحمت بیندازد، مبدل به تیمم و نماز

ص: ۶۳

۱- «وَسَائِلُ الشَّيْخَةِ»، جلد ۷، أبواب احکام «شَهْرُ رَمَضَانَ»، باب ۱۸، حدیث ۲۰.

نشسته می شود» .

در آیه ۷۸ سوره حج نیز می خوانیم : « هُوَ اجْتَبَيْكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ : او شما را برگزید و در دین خود تکلیف مشقت باری برای شما قرار نداد » .

حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله : « بُعِثْتُ عَلَى الشَّرِيعَةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ : من مبعوث به آیین سهل و آسانی شده ام » ، نیز اشاره به همین مطلب است .

سلاحی به نام دعا و نیایش

۱۸۶ وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ

جزء دوم (۷۷)

و هنگامی که بندگان من از تو درباره من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم، دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا می خواند، پاسخ می گویم ، پس آن ها باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا راه یابند (و به مقصد برسند).

در این آیه کوتاه ، خداوند هفت مرتبه به ذات پاک خود اشاره کرده و هفت بار به بندگان و از این راه نهایت پیوستگی

ص: ۶۴

و قرب و ارتباط و محبت خود را نسبت به آنان مجسم ساخته است .

« عبد الله بن سنان » می گوید : امام صادق فرمود : « زیاد دعا کنید، زیرا دعا کلید بخشش خداوند و وسیله رسیدن به هر حاجت است ، نعمت ها و رحمت هایی نزد پروردگار است که جز با دعا نمی توان به آن رسید و بدان هر در را که بکوبی ، عاقبت گشوده خواهد شد » (۱)

آری او به ما نزدیک است ، چگونه ممکن است از ما دور باشد ،

(۷۸) سوره بقره

در حالی که میان ما و قلب ما ، جای او است (وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ) (۲۴ / انفال) .

فلسفه دعا و نیایش

آن ها که حقیقت و روح دعا و اثرات تربیتی و روانی آن را نشناخته اند ، ایرادهای گوناگونی به مسأله دعا دارند :

گاه می گویند: دعا عامل تخدیر است ، چراکه مردم را به جای فعالیت و کوشش و استفاده از وسایل پیشرفت و پیروزی، به سراغ دعا می فرستد و به آن ها تعلیم می دهد که به جای همه این تلاش ها دعا کنند .

و گاه می گویند : اصولاً آیا دعا کردن ، فضولی در کار خدا نیست ؟

ص: ۶۵

خدا هرچه را مصلحت بداند ، انجام می دهد ، او به ما محبت دارد ، مصالح ما را بهتر از خود ما می داند ، پس چرا ما هر ساعت مطابق دل خواه خود از او چیزی بخواهیم ؟

و زمانی می گویند : از همه این ها گذشته ، آیا دعا منافات با مقام رضا و تسلیم در برابر اراده خداوند ندارد ؟

جزء دوم (۷۹)

آن ها که چنین ایرادهایی را مطرح می کنند ، از آثار روانی ، اجتماعی ، تربیتی و معنوی دعا و نیایش غافلند ، زیرا انسان برای تقویت اراده و برطرف کردن ناراحتی ها ، به تکیه گاهی احتیاج دارد ، دعا چراغ امید را در انسان روشن می سازد .

مردمی که دعا و نیایش را فراموش کنند ، با عکس العمل های نامطلوب روانی و اجتماعی مواجه خواهند شد .

و به تعبیر یکی از روانشناسان معروف : « فقدان نیایش در میان ملّتی برابر با سقوط آن ملت است ، اجتماعی که احتیاج به نیایش را در خود کشته است ، معمولاً از فساد و زوال مصون نخواهد بود .

البته نباید این مطلب را فراموش کرد که تنها صبح ، نیایش کردن و بقیه روز ، همچون یک وحشی به سربردن ، بیهوده است ، باید نیایش را پیوسته انجام داد و در همه حال باتوجه بود تا اثر عمیق خود را در

ص: ۶۶

آنان که برای دعا اثر تخذیری قائلند، معنی دعا را نفهمیده اند، زیرا معنی دعا این نیست که از وسایل و علل طبیعی دست بکشیم و به جای آن دست به دعا برداریم، بلکه مقصود این است بعد از آن که نهایت کوشش خود را در استفاده از همه وسایل موجود به کار بستیم، آن جا که دست ما کوتاه شد و به بن بست رسیدیم، به سراغ دعا برویم و با توجه و تکیه بر خداوند، روح امید و حرکت را در خود زنده کنیم و از کمک های بی دریغ آن مبدأ بزرگ مدد گیریم.

بنابراین دعا مخصوص نارسایی ها و بن بست ها است، نه عاملی به جای عوامل طبیعی.

«نیایش در همین حال که آرامش را پدید آورده است، در فعالیت های مغزی انسان یک نوع شکفتگی و انبساط باطنی و گاهی روح قهرمانی و دلاوری را تحریک می کند، نیایش خصایل خویش را با علامات بسیار مشخص و منحصر به فرد نشان می دهد، صفای نگاه،

جزء دوم (۸۱)

متانت رفتار، انبساط و شادی درونی، چهره پر از یقین، استعداد

ص: ۶۷

هدایت و نیز استقبال از حوادث ، این ها است که از وجود یک گنجینه پنهان در عمق روح ما حکایت می کند و تحت این قدرت ، حتی مردم عقب مانده و کم استعداد نیز می توانند نیروی عقلی و اخلاقی خویش را بهتر به کار بندند و از آن بیشتر بهره گیرند ، اما متأسفانه در دنیای ما کسانی که نیایش را در چهره حقیقتش بشناسند، بسیار کمند « (۱)

«دعا» یک نوع عبادت و خضوع و بندگی است و انسان به وسیله دعا، توجّه تازه ای به ذات خداوند پیدا می کند و همان طور که همه عبادات اثر تربیتی دارد، دعا هم دارای چنین اثری خواهد بود . و این که می گویند : « دعا فضولی در کار خدا است و خدا هرچه مصلحت باشد ، انجام می دهد » ، توجّه ندارد که مواهب الهی بر حسب استعدادها و لیاقت ها تقسیم می شود، هر قدر استعداد و شایستگی بیشتر باشد، سهم

(۸۲) سوره بقره

بیشتری از آن مواهب نصیب انسان می گردد .

لذا می بینیم امام صادق می فرماید : « إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَنَزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ : در نزد خداوند مقاماتی است که بدون دعا کسی به آن نمی رسد « (۲).

ص: ۶۸

۱- « نیایش » ، نوشته طیب و روانشناس مشهور ، آلکسیس کارل .

۲- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۳۸ .

دانشمندی می گوید: « وقتی که ما نیایش می کنیم ، خود را به قوه پایان ناپذیری که تمام کائنات را به هم پیوسته است ، متصل و مربوط می سازیم » (۱).

و نیز می گوید : « امروز جدیدترین علم ، یعنی روان پزشکی ، همان چیزهایی را تعلیم می دهد که پیامبران تعلیم می دادند ، چرا ؟ به علت این که روانپزشکان دریافته اند که دعا و نماز و داشتن یک ایمان محکم به دین ، نگرانی و تشویش و هیجان و ترس را که موجب نیم بیشتری از ناراحتی های ما است ، برطرف می سازد » (۲).

جزء دوم (۸۳)

۲۰۱ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا إِنَّا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

و بعضی می گویند : « پروردگارا در دنیا به ما (نیکی) عطا کن و در آخرت نیز (نیکی) مرحمت فرما و ما را از عذاب آتش نگاه دار » .

۲۰۷ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ

ص: ۶۹

۱- « آیین زندگی » ، صفحه ۱۵۶ .

۲- « آیین زندگی » ، صفحه ۱۵۲ .

بعضی از مردم (باایمان و فداکار، چون علی در "لَيْلَةُ الْمَيْمِيتِ" به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله) جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فرودشد و خداوند نسبت به بندگان مهربان است .

شأن نزول

(۸۴) سوره بقره

مفسّر معروف اهل تسنن، « تَعْلَبِيّ »، می گوید: هنگامی که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت مهاجرت کند، برای ادای دیون خود و تحویل دادن امانت هایی که نزداو بود، علی را به جای خود قرارداد و شب هنگام که می خواست به سوی غار "تُور" برود و مشرکان اطراف خانه او را برای حمله به او محاصره کرده بودند، دستور داد علی در بستر او بخوابد و پارچه سبزرنگی (بُرْد حَضْرَمِي) که مخصوص خود پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، روی خود بکشد، در این هنگام خداوند به « جبرئیل » و « میکائیل » وحی فرستاد که من بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانی تر قرار دادم، کدام یک از شما حاضر است ایثار به نفس کند و زندگی دیگری را بر خود مقدم دارد؟ هیچ کدام حاضر نشدند، به آن ها وحی شد: اکنون علی در بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابیده و آماده شده جان خویش را

ص: ۷۰

فدای او سازد، به زمین بروید و حافظ و نگهبان او باشید .

هنگامی که جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای علی نشسته بودند ، جبرئیل می گفت : « به به ، آفرین بر تو ای علی ، خداوند به واسطه تو بر فرشتگان مباحثات می کند » .

جزء دوم (۸۵)

در این هنگام آیه فوق نازل گردید و به همین دلیل آن شب تاریخی به نام «لَيْلَةُ الْمَبِيتِ» نامیده شده است .

« ابن عبّاس » می گوید : این آیه هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از مشرکان کناره گرفته بود و با ابوبکر به سوی غار می رفت ، درباره علیّ که در بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابیده بود، نازل شد.

فداکاری بزرگ علی در شب تاریخی هجرت

گرچه آیات فوق همان طور که در شأن نزول آن ذکر شد، مربوط به ماجرای هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و فداکاری علیّ و خوابیدن او در بستر آن حضرت نازل شده ، ولی همچون سایر آیات قرآن ، مفهوم و محتوای کلی و عمومی دارد و در واقع نقطه مقابل چیزی است که در آیات قبل در مورد منافقان وارد شده بود .

می فرماید : « از میان مردم کسانی هستند که جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشند و خداوند نسبت به بندگانش

مهربان

ص: ۷۱

است « (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ) .

(۸۶) سوره بقره

آن گروه مردمی خودخواه و خودپسند و لجوج و معاند بودند که از راه نفاق در بین مردم آبرویی کسب می کردند و در ظاهر خود را مؤمن و خیرخواه نشان می دادند ، اما کردارشان پرده از روی گفتارشان برمی داشت ، چراکه جز فساد در زمین و نابود کردن حرث و نسل ، کار دیگری نداشتند . ولی این گروه تنها با خدا معامله می کنند و هرچه دارند ، حتی جان خود را به او می فروشند و جز رضا و خشنودی او چیزی خریدار نیستند و با فداکاری و ایثار آن ها است که امر دین و دنیا اصلاح و حقّ زنده و پایدار می شود و زندگی انسان گوارا و درخت اسلام بارور می گردد .

جمله « وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ » که درحقیقت نقطه مقابل چیزی است که در آیات قبل درباره منافقان مُفْسِدٍ فِي الْأَرْضِ آمده بود ؛

جزء دوّم (۸۷)

«فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَيْسَ الْمِهَادُ» ممکن است اشاره به این باشد که خداوند در عین این که بخشنده جان به انسان است ، همان را خریداری می کند و بالاترین بها را که همان خشنودی خویش است ، به انسان می پردازد .

ص: ۷۲

قابل توجه این که فروشنده ، "انسان" و خریدار ، "خدا" و متاع ، "جان" و بهای معامله ، "خشنودی ذات پاک او" است ، در حالی که در موارد دیگری بهای این گونه معاملات را بهشت جاویدان و نجات از دوزخ ذکر کرده است ، مثلاً در آیه ۱۱۱ سوره توبه می فرماید : « إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ : خدا از مؤمنان جان ها و مال هایشان را خریداری می کند که بهشت از آن ها باشد ، در راه خدا پیکار می کنند ، می کشند و کشته می شوند . »

این آیه با توجه به شأن نزولی که مشروحا گفته شد ، یکی از بزرگ ترین فضایل علی است که در اکثر منابع اسلامی آمده و به قدری چشم گیر است که معاویه ، به خاطر دشمنی خاصی که با علی داشت ، طبق روایتی چنان از این فضیلت ناراحت بود که « سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ » را با چهارصد هزار درهم تطمیع کرد که بگوید : این آیه درباره « عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مُلْجَمٍ » ، قاتل علی ، (طبق حدیث مجعولی) نازل شده و آن منافق جنایت پیشه نیز چنین کرد ولی همان طور که انتظار می رفت ، حتی یک نفر هم

این حدیث مجعول را نپذیرفت. (۱)

(۸۸) سوره بقره

اسلام، آیین صلح و صفا است

۲۰۸ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید، همگی در صلح و آشتی درآید و از گام های شیطان پیروی نکنید که او دشمن

جزء دوم (۸۹)

آشکار شما است.

«سِلْم» و «سِلَام» در لغت به معنی صلح و آرامش است و بعضی آن را به معنی اطاعت تفسیر کرده اند و این آیه همه افراد باایمان را به صلح و سلام و تسلیم بودن در برابر فرمان خدا دعوت می کند.

«خُطُوات» جمع «خُطُوه» به معنی گام و قدم است، در این جا نیز این حقیقت تکرار شده که انحراف از صلح و عدالت و تسلیم شدن در برابر انگیزه های دشمنی و عداوت و جنگ و خونریزی از مراحل ساده و کوچک شروع می شود و به مراحل حادّ و خطرناک منتهی می گردد و مطابق ضرب المثل معروف عرب، «إِنَّ بَدْوَ الْقِتَالِ اللَّطَامُ» (آغاز

ص: ۷۴

۱- داستان این معامله را «إِبْنِ أَبِي الْحَدِيدِ» در «شرح نهج البلاغه»، جلد ۴، صفحه ۷۳ نقل کرده است.

جنگ ، یک سیلی است) ، گاهی یک حرکت کوچک از روی عداوت ، آتش جنگ ویرانگری را برمی انگیزد ، لذا افراد باایمان که مخاطب در این آیه هستند ، باید از همان آغاز بیدار باشند و جرقه های کوچک عداوت و دشمنی را خاموش سازند .

قابل توجه این که این تعبیر ، پنج بار در قرآن مجید آمده و در موارد مختلفی روی آن تکیه شده است .

(۹۰) سوره بقره

از مفهوم این آیه ، چنین استفاده می شود که صلح و آرامش تنها در پرتو ایمان امکان پذیر است و تنها به اتکاء قوانین مادی هرگز جنگ و ناامنی و اضطراب از دنیا برچیده نخواهد شد ، زیرا عالم ماده و علاقه به آن ، همواره سرچشمه کشمکش ها و تصادم ها است و اگر نیروی معنوی ایمان ، آدمی را کنترل نکند ، صلح غیر ممکن است .

بلکه می توان گفت از دعوت عمومی این آیه که همه مؤمنان را بدون استثناء از هر زبان و نژاد و منطقه جغرافیایی و قشر اجتماعی ، به صلح و صفا دعوت می کند ، استفاده می شود که در پرتو ایمان به خدا ، تشکیل حکومت واحد جهانی که صلح در سایه آن همه جا آشکار گردد ، امکان پذیر است .

اصولاً در مقابل عوامل پراکندگی (زبان و نژاد و ...) یک حلقه

ص: ۷۵

محکم اتصال در میان قلوب بشر لازم است و این حلقه اتصال، تنها ایمان به خدا است که مافوق این اختلافات است .

جزء دوم (۹۱)

ایمان به خدا و تسلیم در برابر فرمان او ، نقطه وحدت جامعه انسانیّت و رمز ارتباط اقوام و ملّت ها است و نمونه جالبی از آن را در مراسم حجّ می توان مشاهده کرد که چگونه انسان هایی با رنگ های مختلف از نژادهای متفاوت و دارای زبان و قومیت و منطقه جغرافیایی ناهماهنگ ، همگی برادروار در کنار هم قرار گرفته و در آن مراسم بزرگ روحانی شرکت دارند و در نهایت صلح و صفا به هم می نگرند و اگر آن را با نظامی که بر کشورهای فاقد ایمان به خدا حاکم است که چگونه ناامنی از نظر جان و مال و عرض و ناموس ، حاکم می باشد ، مقایسه کنیم، تفاوت میان جوامع باایمان و بی ایمان از نظر سَلَم و صلح و سلام و آرامش ، روشن می شود .

سپس می افزاید : « از گام های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شما است » (وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ) .

همان گونه که در تفسیر آیه ۱۶۸ همین سوره اشاره شد ، بسیاری از انحرافات و وسوسه های شیطانی به صورت تدریجی انجام

ص: ۷۶

می گیرد و هر مرحله در حقیقت گامی از گام های شیطان است .

(۹۲) سوره بقره

این شأن نزول نیز نشان می دهد که شیطان گام به گام در انسان نفوذ می کند و باید در همان گام های نخستین ، در برابر او ایستاد تا به مراحل خطرناک نرسد .

جمله « إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ » متضمّن استدلال زنده و روشنی است ، می گوید : دشمنی شیطان با شما چیزی مخفی و پوشیده نیست ، او از آغاز آفرینش آدم برای دشمنی با او کمر بست و سوگند یاد کرده است که اگر بتواند ، همه را جز مُخْلِصِينَ که از تیررس او به دورند ، گمراه کند ، با این حال چگونه تسلیم و سوسه های او می شوید ؟

تبدیل نعمت به عذاب

۲۱۱ سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُم مِّنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

از بنی اسرائیل بپرس : « چه اندازه نشانه های روشن به

جزء دوّم (۹۳)

آن ها دادیم ؟ (ولی آنان نعمت ها و امکانات مادی و معنوی را که خداوند در اختیارشان گذاشته بود ، در راه غلطی به کار گرفتند) و کسی که نعمت خدا را ، پس از آن که به سراغش آمد ، تبدیل کند (و در مسیر خلاف به کار گیرد ، گرفتار عذاب

ص: ۷۷

شدید الهی خواهد شد) که خداوند شدید العقاب است .

منظور از « تبدیل نعمت » این است که انسان امکانات و منابع مادی و معنوی را که در اختیار دارد ، در مسیرهای انحرافی و گناه به کار گیرد و می دانیم خداوند به بنی اسرائیل انواع نعمت ها را ارزانی داشت ، پیامبران بزرگ ، زمامداران نیرومند ، امکانات مادی فراوان، ولی آن ها نه از آن مرئیان الهی بهره گرفتند و نه از مواهب مادی استفاده صحیح کردند و به این ترتیب مرتکب تبدیل نعمت شدند و نیز به همین دلیل در دنیا سرگردان گشتند و در قیامت عذاب دردناکی در انتظار دارند .

این که می فرماید : « سَلُّ بَنِي إِسْرَائِيلَ » (از بنی اسرائیل بپرس) برای این است که هم از آن ها اعتراف گرفته شود و هم درس عبرتی

(۹۴) سوره بقره

برای مسلمانان و هشدار به کسانی باشد که از نعمت ها و مواهب الهی بهره گیری لازم را نمی کنند .

مسأله تبدیل نعمت و سرنوشت دردناک ناشی از آن منحصر به بنی اسرائیل نیست ، هر قوم و ملتی گرفتار آن شود ، گرفتار عذاب شدید الهی در این جهان و جهان دیگر خواهد شد.

ص: ۷۸

از چه چیز باید انفاق کرد؟

۲۱۵ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

از تو سؤال می کنند: چه چیز انفاق کنند؟ بگو: « هر خیر و نیکی (و سرمایه سودمند مادی و معنوی) که انفاق می کنید، باید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و

جزء دوم (۹۵)

درماندگان در راه باشد » و هر کار خیری که انجام دهید، خداوند از آن آگاه است (لازم نیست تظاهر کنید، او می داند).

در قرآن مجید آیات فراوانی مخصوصاً در سوره بقره در مورد انفاق و بخشش در راه خدا آمده است و برای این کار پاداش ها و فضیلت های بزرگی ذکر شده ، همین امر سبب می شد که درباره جزئیات این کار از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کنند و بدانند از چه چیزهایی و در مورد چه کسانی انفاق کنند؟

لذا در آیه مورد بحث می فرماید: « از تو سؤال می کنند چه چیز را انفاق کنند »؟ (يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ) .

سپس می افزاید: « بگو: هر خیر و نیکی (و هر گونه

ص: ۷۹

سرمایه سودمند مادی و معنوی) که انفاق می کنید ، برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه باید باشد « (قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ) .

(۹۶) سوره بقره

مسئلاً ذکر این پنج طایفه به عنوان بیان مصداق های روشن است و گرنه منحصر به آن ها نمی باشد ، بنابراین پاسخ آن ها در حقیقت این است که هم اشیا یی که از آن انفاق می کنند ، دایره وسیعی دارد و هم کسانی که به آن ها انفاق می شود .

در مورد اول با ذکر کلمه « خیر » که هر نوع کار و مال و سرمایه مفیدی را شامل می شود ، پاسخ کامل و جامعی به سؤال آن ها داده شده است و حتی امور معنوی همچون علم را نیز در بر می گیرد ، هر چند مصداق مهم آن در مورد انفاق ، اموال است .

و در مورد دوم در عین گسترده بودن مورد انفاق ، اولویت ها نیز بیان شده است . مسئلاً پدر و مادر و سپس نزدیکان نیازمند در این مسأله اولویت دارند و بعد از آن ها یتیمان و سپس نیازمندان و حتی کسانی را که ذاتاً فقیر نیستند ولی بر اثر حادثه ای مثل تمام شدن مخارج در سفر ، نیازمند شده اند ، شامل می شود .

ص: ۸۰

در پایان آیه می فرماید: « و هر کار خیری انجام می دهید ، خدا از

جزء دوّم (۹۷)

آن آگاه است » (وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ) .

لزومی ندارد تظاهر کنید و مردم را از کار خویش آگاه سازید ، چه بهتر که برای اخلاص بیشتر ، انفاق های خود را پنهان سازید زیرا کسی که پاداش می دهد ، از همه چیز باخبر است و کسی که جزا به دست او است ، حساب همه نزد او است .

جمله « مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ » (آن چه از نیکی ها انفاق می کنید) می گوید : انفاق از هر موضوع خوبی می تواند باشد و تمام نیکی ها را شامل می شود ، خواه از اموال باشد یا خدمات ، از موضوعات مادی باشد یا معنوی .

در ضمن تعبیر « خَيْرٍ » آن هم به صورت مطلق ، نشان می دهد که مال و ثروت ذاتا چیز بدی نیست ، بلکه یکی از بهترین وسایل خیر است ، مشروط بر این که به نیکی از آن بهره گیری شود .

و نیز تعبیر به « خَيْرٍ » ممکن است به این نکته هم اشاره داشته باشد که انفاق ها باید از هر گونه ممت و آزار و کارهایی که حیثیت

(۹۸) سوره بقره

اشخاص مورد انفاق را مخدوش می کند ، برکنار باشد ، به طوری که بتوان به عنوان « خیر » مطلق از آن یاد کرد .

ص: ۸۱

۲۲۴ وَ لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تَصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید و برای این که نیکی کنید و تقوا پیشه سازید و در میان مردم اصلاح کنید (سوگند یاد ننمایید) و خداوند شنوا و دانا است .

« اَیْمَان » جمع « یَمین » به معنی سوگند است و « عُرْضَه » به معنی در معرض قرار گرفتن چیزی است ، مثلاً- جنسی را که به بازار برای فروش می برند و در معرض معامله قرار می دهند ، « عُرْضَه » می نامند ، گاهی به موانع نیز اطلاق می شود ، زیرا در معرض انسان و برسرراه او قرار دارد .

بعضی نیز گفته اند : منظور این است که حتی برای کارهای نیک

جزء دَوّم (۹۹)

اعمّ از کوچک و بزرگ قسم یاد نکنید و نام خدا را کوچک ننمایید و به این ترتیب سوگند یاد کردن جز در مواردی که هدف مهمی در کار باشد، عمل نامطلوب است ، این موضوع در احادیث زیادی نیز به چشم می خورد ، از جمله این که در حدیثی از امام صادق نقل شده که فرمود : « وَ لَا تَخْلِفُوا بِاللَّهِ صَادِقِينَ وَ لَا كَاذِبِينَ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ

يَقُولُ ؛ وَ لَا- تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ: هیچ گاه سوگند به خدا یاد نکنید چه راستگو باشید چه دروغگو ، زیرا خداوند سبحان می فرماید : خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید . (۱)

۲۲۵ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ

خداوند شما را به خاطر سوگندهایی که بدون توجه یاد می کنید ، مؤاخذه نخواهد کرد، اما به آن چه دل های شما کسب کرده (و سوگندهایی که از روی اراده و اختیار یاد می کنید،) مؤاخذه می کند و خداوند آمرزنده و بردبار است .

(۱۰۰) سوره بقره

در این آیه خداوند به دو نوع سوگند اشاره کرده است ؛ نوع اول قسم های لغو است که هیچ گونه اثری ندارد و نباید به آن اعتنا کرد ، این نوع قسم ها آن هایی است که مردم بدون توجه تکیه کلام خود قرار می دهند و به آن عادت کرده اند و در هر کاری « لا وَ اللَّهُ » (نه به خدا قسم...) یا « بلی وَ اللَّهُ » (آری به خدا سوگند ...) می گویند ، این نوع قسم ها را قسم لغو می نامند.

ص: ۸۳

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۱ ، صفحه ۲۱۸ ، حدیث ۸۳۳ .

زیرا لغو در لغت به تمام کارها و سخنانی گفته می شود که دارای هدف مشخصی نیست یا از روی اراده و تصمیم سرنمی زند

بنابراین سوگندهایی که انسان در حال غضب (در صورتی که غضب سبب بیرون رفتن از حال عادی شود) یاد می کند ، جزء قسم های لغو است و طبق آیه فوق خداوند مؤاخذه ای بر این گونه قسم ها نمی کند و نباید به آن ترتیب اثر داد (هرچند انسان باید خود را چنان تربیت کند

جزء دوم (۱۰۱)

که این گونه سوگندها را نیز کنار بگذارد) به هر حال این گونه قسم ها واجب العمل نیست و مخالفت آن کفاره ندارد ، زیرا از روی اراده و تصمیم نیست .

جمله « وَ اللّٰهُ غَفُوْرٌ حَلِيْمٌ » می تواند اشاره ای به این معنی بوده باشد .

نوع دوم سوگندهایی است که از روی اراده و تصمیم انجام می گیرد و به تعبیر قرآن قلب انسان آن را کسب می کند، این گونه قسم معتبر است و باید به آن پای بند بود و مخالفت با آن ، هم گناه دارد و هم موجب کفاره می شود ، مگر در مواردی که بعدا اشاره خواهد شد ، این همان است که در آیه ۸۹ سوره مائده از آن تعبیر به « مَا عَقَّدْتُمُ الْاَيْمَانَ » شده است ، یعنی سوگندهایی که از روی اراده محکم کرده اید .

ص: ۸۴

۲۳۸ حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ

(۱۰۲) سوره بقره

درانجام همه نمازها (به خصوص) نماز وسطی (نماز ظهر) کوشا باشید و از روی خضوع و اطاعت برای خدا به پاخیزید .
واژه «قَانِتِينَ» از ماده «قَنُوت» ، به دو معنی آمده است ؛

پیروی و اطاعت کردن

خضوع و خشوع و تواضع، ولی بعید نیست که در آیه فوق به هردو معنی باشد ، چنان که در حدیثی از امام صادق آمده که در تفسیر جمله « وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ » ، فرمود : « منظور این است که نماز را با خضوع و توجه به خداوند به جا آورید » .

و در حدیث دیگری نیز می فرماید : « یعنی از روی اطاعت به پا خیزید »^(۱)

از آن جا که نماز مؤثرترین رابطه انسان با خدا است و در صورتی که با شرایط صحیح انجام گیرد ، دل را لبریز از عشق و محبت خدا

ص: ۸۵

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

می کند و در پرتو آن ، انسان بهتر می تواند خود را از آلودگی به گناه پاک سازد ، در آیات قرآن تأکید فراوانی روی آن شده ، از جمله در نخستین آیه فوق می فرماید : « در انجام همه نمازها مخصوصا نماز وسطی ، مداومت کنید و در حفظ آن کوشا باشید » (حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى) .

« و با خضوع و خشوع و توجه کامل برای خدا به پا خیزید » (وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ) .

مبادا گرما و سرما و گرفتاری های دنیا و پرداختن به مال و همسر و فرزند ، شما را از این امر مهم بازدارد ؟

تأکید روی این نماز به خاطر این بوده که بر اثر گرمی هوای نیمروز تابستان یا گرفتاری های شدید کسب و کار ، نسبت به آن کمتر اهمیت می دادند ، آیه فوق اهمیت نماز وسطی و لزوم محافظت بر آن را مورد تأکید قرار داده است .

(۱۰۴) سوره بقره

جزء دوم (۱۰۵)

متن تأییدیه حضرت آیه الله مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

امت وسط ●●● ۱۱

اسرار تغییر قبله ●●● ۱۳

امت اسلامی، یک امت معتدل و میانه رو است ●●● ۱۶

همه جا رو به سوی کعبه کنید ●●● ۱۸

معنی « شَطْر » ●●● ۲۱

کعبه، مرکز یک دایره بزرگ ●●● ۲۲

برنامه های چهارگانه رسول الله ●●● ۲۲

ذکر خدا چیست؟ ●●● ۲۶

صبر و انواع آن ●●● ۲۷

جلوه های ذات پاک خدا در پهنه هستی ●●● ۳۱

(۱۰۶)

شان نزول ●●● ۳۸

گام های شیطان ●●● ۳۹

اصل حلیت ●●● ۳۹

انحرافات تدریجی ●●● ۴۰

چگونگی وسوسه شیطان ●●● ۴۲

فهرست مطالب

موضوع صفحه

طبیبات و خبائث ●●● ۴۵

فلسفه تحریم گوشت های حرام ●●● ۴۹

روزه سرچشمه تقوا ●●● ۵۴

امتیاز ماه مبارک رمضان ●●● ۶۱

قاعده « لا حَرَجَ » ●●● ۶۳

سِلَاحِی به نام دعا و نیایش ●●● ۶۴

فلسفه دعا و نیایش ●●● ۶۵

شأن نزول ●●● ۷۰

فداکاری بزرگ علی در شب تاریخی هجرت ●●● ۷۱

اسلام ، آیین صلح و صفا است ●●● ۷۴

تبدیل نعمت به عذاب ●●● ۷۷

از چه چیز باید انفاق کرد ؟ ●●● ۷۹

تا می توانید سوگند نخورید ●●● ۸۲

اهمیت نماز ، مخصوصا نماز « ظهر » ●●● ۸۵

جلد ۳

اشاره

ص: ۱

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

X به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم».

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا-از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است».

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت.

X و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان.

ص: ۵

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص: ۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

مقدمه (۹)

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خواننده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص:۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرای کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

(۱۰) مقدمه

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

۲۵۵ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ

جزء سوم (۱۱)

عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ

هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده که قائم به ذات خویش است و موجودات دیگر، قائم به او هستند، هیچ گاه خواب سبک و سنگینی او را فراموشی گیرد (و لحظه ای از تدبیر جهان هستی، غافل نمی ماند) آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین است، از آن او است، کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟ (بنابراین شفاعت کنندگان برای آن ها که شایسته شفاعتند، از مالکیت مطلقه او نمی کاهد) آن چه را در پیش روی آن ها (بندگان) و پشت سرشان است، می داند (و گذشته و آینده در پیشگاه علم او، یکسان است) و کسی از علم او آگاه نمی گردد،

(۱۲) سوره بقره

جز به مقداری که او بخواهد، (او است که به همه چیز آگاه است و علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی پایان و

نامحدود او است)، تخت (حکومت) او، آسمان ها و زمین را در بر گرفته و نگاهداری آن دو (آسمان و زمین) او را خسته نمی کند، بلندی مقام و عظمت، مخصوص او است.

« حَیِّ » از ماده « حیات » به معنی زندگی است .

« سِنَّةٌ » از ماده « وَسَنَ » به گفته بسیاری از مفسران به معنی سستی مخصوصی است که در آغاز خواب روی می دهد یا به تعبیر دیگر به معنی خواب سبک است و « نَوْمٌ » به معنی خواب، یعنی حالتی است که قسمت عمده حواس انسان از کار می افتد، در واقع « سِنَّةٌ » خوابی است که به چشم عارض می شود، اما وقتی عمیق تر شد و به قلب عارض شد، « نَوْمٌ » گفته می شود .

منظور از « عرش » و « کرسی » چیست ؟

« کُرْسِیٌّ » از نظر ریشه لغوی از « کِرْسٌ » گرفته شده که به معنی

جزء سَوْم (۱۳)

اصل و اساس می باشد و گاهی نیز به هر چیزی که به هم پیوسته و ترکیب شده است، گفته می شود و به همین جهت به تخت های کوتاه، « کُرْسِیٌّ » می گویند و نقطه مقابل آن، « عَرْشٌ » است که به معنی چیز مسقّف یا خود سقّف و یا تخت پایه بلند می آید .

و از آن جا که استاد و معلم به هنگام تدریس و تعلیم بر کُرْسِیٌّ می نشیند، گاهی کلمه « کُرْسِیٌّ » کنایه از علم می باشد و نظر به این که « کُرْسِیٌّ » تحت اختیار و زیر نفوذ و سیطره انسان است، گاهی به

ص: ۱۲

صورت کنایه از « حکومت » و « قدرت » و فرمان روایی بر منطقه ای به کار می رود .

« یُوْدُهُ » در اصل از ریشه « أود » به معنی ثقل و سنگینی می باشد .

دراهمیت و فضیلت این آیه همین بس که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که از « اَبی بن کَعْب » سؤال کرد و فرمود : « کدام آیه برترین آیه کتاب الله است ؟ » عرض کرد : « اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ

(۱۴) سوره بقره

الْقَيُّوْمُ » ، پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر سینه او زد و فرمود : « دانش بر تو گوارا باد ، سوگند به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست او است ، این آیه دارای دو زبان و دو لب است که در پایه عرش الهی تسبیح و تقدیس خدا می گوید . » در حدیث دیگری از علی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود : « سَيِّدُ الْقُرْآنِ الْبَقْرَهُ وَ سَيِّدُ الْبَقْرَةِ آيَةُ الْكُرْسِيِّ ، يَا عَلِيُّ إِنَّ فِيهَا لِحَمْسِينَ كَلِمَةً فِي كُلِّ كَلِمَةٍ خَمْسُونَ بَرَكَةً : برگزیده قرآن ، سوره بقره و برگزیده بقره ، آیه الکرسی است ، در آن پنجاه کلمه است و در هر کلمه ای پنجاه برکت است . »

و در حدیث دیگری از امام باقر آمده است : « هرکس آیه الکرسی را یک بار بخواند ، خداوند هزار امر ناخوش آیند از امور ناخوش آیند دنیا و هزار امر ناخوش آیند از آخرت را از او برطرف می کند که آسان ترین ناخوش آیند دنیا ، فقر و آسان ترین

ص: ۱۳

روایات در فضیلت این آیه شریفه بسیار زیاد است و در کتب علمای شیعه و اهل سنت نقل شده است ، با دو حدیث دیگر از رسول الله صلی الله علیه و آله این بحث را پایان می دهیم ، فرمود : «أُعْطِيَتْ آيَةُ الْكُرْسِيِّ مِنْ كَنْزٍ تَحْتَ الْعَرْشِ وَلَمْ يُؤْتَهَا نَبِيٌّ كَانَتْ قَبْلِي : آیه الکرسی از گنجی زیر عرش الهی به من داده شده است و به هیچ پیامبری قبل از من داده نشده است » (۲)

در حدیث دیگری آمده که دو برادر به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و عرض کردند : « برای تجارت به شام می رویم ، به ما تعلیم دهید چه بگوییم (تا از شرّ اشرار مصون بمانیم) » ، فرمود : « هنگامی که به منزلگاهی رسیدید و نماز عشاء را خواندید ، موقعی که یکی از شما در بستر قرار می گیرد ، تسبیح فاطمه زهرا علیهاالسلام بگوید و سپس آیه الکرسی بخواند ، " فَإِنَّهُ مَحْفُوظٌ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى يُصْبِحَ : مسلما او از همه

(۱۶) سوره بقره

چیز در امان خواهد بود تا صبح کند " ، سپس در ذیل این حدیث آمده است که در یکی از منزلگاه ها ، دزدان قصد هجوم به آن ها را

ص: ۱۴

۱- « مجمع البیان »، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۶۰ و ۳۶۱.

۲- « تفسیر برهان »، جلد ۱، صفحه ۲۴۵.

داشتند ، اما هرچه تلاش کردند ، موفق نشدند (۱)

مجموعه ای از صفات جمال و جلال خدا

ابتدا از ذات اقدس الهی و مسأله توحید و اسماء حسنی و صفات او شروع می کند ، می فرماید : « خداوند هیچ معبودی جز او نیست » (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) .

« الله » نام مخصوص خداوند و به معنی ذاتی است که جامع همه صفات کمال و جلال و جمال است ، او پدیدآورنده جهان هستی است ، به همین دلیل هیچ معبودی شایستگی پرستش جز او ندارد و از آن جا که در معنی « الله » یگانگی افتاده است ، جمله « لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ » تأکیدی بر آن است .

جزء سوّم (۱۷)

سپس می افزاید : « خداوندی که زنده و قائم به ذات خویش است و موجودات دیگر عالم ، قائم به او هستند » (الْحَيُّ الْقَيُّومُ) .

واژه « حَيٌّ » مانند هر صفت مُشَبَّه دیگری دلالت بر دوام دارد و بدیهی است که حیات در خداوند ، حیات حقیقی است ، چراکه حیاتش عین ذات او است ، نه همچون موجودات زنده در عالم خلقت که حیات آن ها عارضی است و لذا گاهی زنده اند و سپس می میرند ، اما در

ص: ۱۵

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۸۹ ، صفحه ۲۶۶ (با تلخیص) .

خداوند چنین نیست ، چنان که در آیه ۵۸ سوره فرقان می خوانیم : « وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ : توکل بر ذات زنده ای کن که هرگز نمی میرد » ، این از یک سو ، از سوی دیگر حیات کامل ، حیاتی است که آمیخته با مرگ نباشد ، بنابراین حیات حقیقی ، حیات او است که از ازل تا ابد ادامه دارد اما حیات انسان ، به خصوص در این جهان که آمیخته با مرگ است ، نمی تواند حیات حقیقی بوده باشد ، لذا در آیه ۶۴ سوره عنکبوت می خوانیم : « وَ مَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ

(۱۸) سوره بقره

وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ : زندگی این جهان بازیچه ای بیش نیست و زندگی حقیقی (از نظری) زندگی سراسری دیگر است » ، روی این دو جهت حیات و زندگی حقیقی ، مخصوص خدا است .

زنده بودن خداوند چه مفهومی دارد ؟

در تعبیرات معمولی ، موجود زنده به موجودی می گویند که دارای نمو تغذیه تولید مثل و جذب و دفع و احیانا دارای حس و حرکت باشد ، ولی باید به این نکته توجه داشت که ممکن است افراد کوتاه بین حیات را در مورد خداوند نیز چنین فرض کنند ، با این که می دانیم او هیچ یک از این صفات را ندارد و این همان قیاسی است که بشر را درباره خداشناسی ، به اشتباه می اندازد ، زیرا صفات خدا را با صفات خود مقایسه می کند .

ولی حیات به معنی وسیع و واقعی کلمه عبارت است از « علم » و

ص: ۱۶

« قدرت » ، بنابراین وجودی که دارای علم و قدرت بی پایان است ، حیات کامل دارد ، حیات خداوند مجموعه علم و قدرت او است و

جزء سوّم (۱۹)

درحقیقت به واسطه علم و قدرت موجود زنده از غیرزنده تشخیص داده می شود ، اما نموّ و حرکت و تغذیه و تولیدمثل از آثار موجوداتی است که ناقص و محدودند و دارای کمبودهایی هستند که به وسیله تغذیه و تولیدمثل و حرکت آن را تأمین می کنند ، اما آن کس که کمبودی ندارد ، این امور هم درباره او مطرح نیست .

و اما « قیوم » صیغه مبالغه از ماده « قیام » است ، به همین دلیل به وجودی گفته می شود که قیام او به ذات او است و قیام همه موجودات به او می باشد و علاوه بر این قائم به تدبیر امور مخلوقات نیز می باشد .

روشن است که قیام به معنی ایستادن است و در گفتگوهای روزمره به هیأت مخصوصی گفته می شود که مثلاً- انسان را به حالت عمودی بر زمین نشان می دهد و از آن جا که این معنی درباره خداوند که از جسم و صفات جسمانی منزّه است ، مفهومی ندارد ، به معنی انجام کار خلقت و تدبیر و نگهداری است ، زیرا هنگامی که انسان می خواهد کاری را انجام دهد ، برمی خیزد ، آری او است که همه موجودات جهان را آفریده و تدبیر و نگاهداری و تربیت و پرورش آن ها را به عهده گرفته است و به طور دائم و بدون هیچ گونه وقفه قیام به این امور دارد .

(۲۰) سوره بقره

در حقیقت « حَیّ » تمام صفات الهی مانند علم و

ص: ۱۷

قدرت و سمیع و بصیر بودن و مانند آن را شامل می شود و قیوم ، نیاز تمام موجودات را به او بازگو می کند و لذا گفته اند :
این دو با هم اسم اعظم الهی است .

سپس در ادامه آیه می افزاید: « هیچ گاه خواب سبک و سنگینی او را فرامی گیرد » و لحظه ای از تدبیر جهان غافل نمی شود
(لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ) .

جمله « لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ » تأکیدی است بر حی و قیوم بودن خداوند ، زیرا قیام کامل مطلق به تدبیر امور عالم هستی در صورتی است که حتی یک لحظه غفلت در آن نباشد و لذا هر چیز که با اصل قیومیت خداوند سازگار نباشد ، خود به خود از ساحت مقدس او منتفی است ، حتی ضعیف ترین عاملی که موجب سستی در کار او باشد، مانند خواب سبک که در ذات پاک او نیست .

جزء سوم (۲۱)

اما این که چرا « سِنَةٌ » بر « نَوْمٌ » مقدم داشته شده ، با این که قاعدتاً فرد قوی تر را جلوتر ذکر می کنند و سپس به فرد ضعیف اشاره می نمایند ، به خاطر این است که از نظر ترتیب طبیعی نخست « سِنَةٌ » (خواب سبک) دست می دهد و سپس عمیق تر شده ، تبدیل به « نَوْمٌ » می گردد .

به هر حال این جمله اشاره به این حقیقت است که فیض و لطف تدبیر خداوند دائمی است و لحظه قطع نمی گردد و همچون
بندگان

ص: ۱۸

نیست که بر اثر خواب های سبک و سنگین یا عوامل دیگر غافل شود .

ضمناً تعبیر به « لا تَأْخُذُهُ » (او را نمی گیرد) در مورد خواب ، تعبیر جالبی است که چگونگی تسلط خواب بر انسان را مجسم می سازد، گویی خواب همچون موجود قوی پنجه ای است که انسان را در چنگال خود اسیر و گرفتار می سازد و ناتوانی قوی ترین انسان ها به هنگام بی تابی در برابر آن کاملاً محسوس است (۱).

(۲۲) سوره بقره

سپس به مالکیت مطلقه خداوند اشاره کرده، می فرماید: « برای او است آن چه در آسمان ها و زمین است » (لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

و این در واقع پنجمین وصف از اوصاف الهی است که در این آیه آمده است ، زیرا قبل از آن اشاره به توحید و حی و قیوم بودن و عدم غلبه خواب بر ذات پاک او شده است .

درواقع این مالکیت ، نتیجه همان قیومیت است ، زیرا هنگامی که قیام به امور عالم و تدبیر آن ها و همچنین خالقیت مخصوص ذات او باشد، مالکیت همه چیز نیز از آن او است .

ص: ۱۹

۱- درباره حقیقت خواب و نظرات مختلفی که در این زمینه است ، در « تفسیر نمونه » ، سوره یوسف ، بحث مشروحی آمده است .

بنابراین آن چه انسان در اختیار دارد و از آن استفاده می کند ، ملک حقیقی او نیست ، تنها چند روزی این امانت با شرایطی که از ناحیه مالک حقیقی تعیین شده ، به دست او سپرده شده و حق تصرف در آن ها را دارد و به این ترتیب مالکان معمولی موظفند شرایطی را که مالک حقیقی تعیین کرده ، کاملاً رعایت کنند وگرنه مالکیت آن ها باطل و تصرفاتشان غیرمجاز است ، این شرایط همان احکامی است که خداوند برای امور مالی و اقتصادی تعیین کرده است .

جزء سوّم (۲۳)

ناگفته پیداست توجه به این صفت که همه چیز مال خدا است ، اثر تربیتی مهمی در انسان ها دارد ، زیرا هنگامی که بدانند آن چه دارند ، از خودشان نیست و چند روزی به عنوان عاریت یا امانت به دست آن ها سپرده شده ، این عقیده به طور مسلم انسان را از تجاوز به حقوق دیگران و استثمار و استعمار و احتکار و حرص و بخل و طمع بازمی دارد .

در ششمین توصیف می فرماید : « کیست که در نزد او جز به فرمانش شفاعت کند » (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) .

این درواقع پاسخی است به ادعای واهی بت پرستان که می گفتند :

(۲۴) سوره بقره

ما این ها (بت ها) را به خاطر آن می پرستیم که در پیشگاه خدا برای ما شفاعت کنند ، همان گونه که در آیه ۳ سوره زمر آمده است : « مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى » .

ص: ۲۰

در واقع با یک استفهام انکاری می گوید: هیچ کس بدون فرمان خدا نمی تواند در پیشگاه او شفاعت کند.

در هفتمین توصیف می فرماید: « آن چه را پیش روی آن ها (بندگان) و پشت سر آن ها است ، می داند و از گذشته و آینده آنان آگاه است » (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ) .

درواقع این جمله دلیلی است بر آن چه در جمله قبل پیرامون شفاعت آمده بود ، یعنی خداوند از گذشته و آینده شفیعان آگاه است و آن چه بر خود آن ها نیز پنهان است ، می داند ، بنابراین آن ها نمی توانند موضوع تازه ای درباره کسانی که می خواهند از آن ها شفاعت کنند ، به پیشگاه خدا عرضه بدارند تا توجه او را به شفاعت شدگان جلب کنند .

توضیح این که ؛ در شفاعت های معمولی ، شفاعت کننده از یکی

جزء سؤم (۲۵)

از دو طریق وارد می شود ؛ یا اطلاعاتی درباره شایستگی و لیاقت شفاعت شونده در اختیار آن شخص بزرگ می گذارد و از وی می خواهد که در حکمش تجدید نظر کند یا رابطه شفاعت شونده با شفاعت کننده را بیان می دارد تا به خاطر علاقه ای که این شخص بزرگ به شفاعت کننده دارد ، حکمش را تغییر دهد ، روشن است که هر یک از این دو موضوع ، فرع بر این است که شفاعت کننده اطلاعاتی داشته باشد که نزد شخصی که در پیشگاه او شفاعت می کند ، وجود نداشته باشد اما اگر او احاطه کامل علمی به همه چیز و همه کس داشته باشد ، هیچ کس

ص: ۲۱

نمی تواند نزد او برای کسی شفاعت کند ، زیرا هم لیاقت های افراد را می داند و هم ارتباط آن ها با یکدیگر را ، بنابراین تنها با اذن او شفاعت صحیح است .

این ها همه در صورتی است که ضمیر در « ما بَيْنَ آيَدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ » به شفیعان و شفاعت شدگان برگردد ، ولی این احتمال نیز داده شده است که بازگشت ضمیر به تمام موجودات عاقل که در آسمان ها و زمین قرار دارند ، برگردد که در ضمن به جمله « لَهٗ ما فِي السَّمٰوٰتِ وَ ما فِي الْاَرْضِ » آمده بود و تأکیدی است بر قدرت کامله پروردگار بر همه چیز و عدم توانایی دیگران ، زیرا آن کسی که از گذشته و آینده خود بی خبر است و از غیب آسمان ها و زمین آگاهی ندارد ، قدرتش بسیار محدود است ، به عکس کسی که از همه چیز در هر عصر و زمان در گذشته و آینده آگاه است ، قدرتش بی پایان می باشد و به همین دلیل هر کاری حتی شفاعت باید به فرمان او صورت گیرد .

(۲۶) سوره بقره

و به این ترتیب میان هر دو معنی می توان جمع کرد .

در این که منظور از « ما بَيْنَ آيَدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ » چیست ، مفسران احتمالات متعددی داده اند ، بعضی گفته اند : منظور از « ما بَيْنَ آيَدِيهِمْ » ، امور دنیا است که در پیش روی انسان قرار دارد و « وَ ما خَلْفَهُمْ » به معنی امور آخرت است که پشت سر انسان می باشد و بعضی به عکس معنی کرده اند

ص: ۲۲

ولی در آیه مورد بحث ممکن است اشاره به معنی جامعی بوده

جزء سَوْم (۲۷)

باشد که هردو را دربرگیرد، یعنی خداوند آن چه در گذشته و آینده بوده و هست و همچنین آن چه در پیش روی مردم قرار دارد و از آن آگاه است و آن چه در پشت سر آن ها است و از آنان پوشیده و پنهان است، همه را می داند و از همه آگاه است و به این ترتیب پهنه زمان و مکان، همه در پیشگاه علم او روشن است، پس هر کار حَتَّى شفاعت باید به اذن او باشد.

در هشتمین توصیف می فرماید: «آن ها جز به مقداری که او بخواهد، احاطه به علم او ندارند» و تنها بخش کوچکی از علوم را که مصلحت دانسته در اختیار دیگران گذارده است (وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ).

و به این ترتیب علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی پایان او است.

این جمله نیز در حقیقت تأکیدی است بر جمله سابق، در جهت محدود بودن علم شفیعیان در برابر علم پروردگار، زیرا آن ها احاطه به معلومات خداوند ندارند و تنها به آن مقدار که او اراده کند، باخبر می شوند.

(۲۸) سوره بَقَرَه

از این جمله دو نکته دیگر نیز استفاده می شود؛ نخست این که هیچ کس از خود علمی ندارد و تمام علوم و دانش های

ص: ۲۳

بشری از ناحیه خدا است .

او است که تدریجا پرده از اسرار حیرت انگیز جهان آفرینش برمی دارد و حقایق جدیدی را در اختیار انسان ها می گذارد و معلومات آنان را گسترش می بخشد .

دیگر این که خداوند ممکن است بعضی از علوم پنهان و اسرار غیب را در اختیار کسانی که می خواهد ، قرار دهد و بنابراین پاسخی است به آن ها که تصوّر می کنند ، علم غیب برای بشر غیرممکن است و نیز تفسیری است برای آیاتی که نفی علم غیب از بشر می کند ، یعنی انسان ذاتا چیزی از اسرار غیب نمی داند ، مگر به مقداری که خدا بخواهد و به او تعلیم دهد (توضیح بیشتر و مشروح تر درباره این موضوع به خواست خدا ، ذیل آیات مربوط به علم غیب خصوصا آیه ۲۶ سوره جن خواهد آمد) .

تعبیر به « لا یُحِیطُونَ » نیز اشاره لطیفی است به حقیقت علم که آن یک نوع احاطه است .

جزء سوّم (۲۹)

در نهمین و دهمین توصیف ، می فرماید: « کرسیّ (حکومت) او آسمان ها و زمین را دربر گرفته و حفظ و نگاهداری آسمان و زمین برای او گران نیست » (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا) .

و در یازدهمین و دوازدهمین توصیف می گوید : « و او است

ص: ۲۴

بلند مرتبه و با عظمت « (وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ) .

در این آیه خواندیم که کرسیِ خداوند ، همه آسمان ها و زمین را در بر می گیرد ، کرسی در این جا به چند معنی می تواند باشد ؛

الف : منطقه قلمرو حکومت یعنی خداوند بر همه آسمان ها و زمین حکومت می کند و منطقه نفوذ او همه جا را در بر گرفته و به این ترتیب کرسیِ خداوند مجموعه عالم ماده اعم از زمین و ستارگان و کهکشان ها و سحابی ها است .

(۳۰) سوره بقره

طبیعی است که عرش طبق این معنی باید مرحله ای بالاتر و عالی تر از جهان ماده بوده باشد (زیرا گفتیم عرش در لغت به معنی سقف و سایه بان و تخت های پایه بلند است و به عکس کرسی) و در این صورت معنی عرش ، عالم ارواح و فرشتگان و جهان ماوراءطبیعت خواهد بود ، البته این در صورتی است که عرش و کرسی در مقابل هم قرار بگیرند که یکی به معنی "عالم ماده و طبیعت" و دیگری به معنی "عالم ماوراءطبیعت" است ، ولی چنان که در ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف خواهد آمد ، عرش معانی دیگری نیز دارد و مخصوصا اگر در مقابل کرسی ذکر نشود ، ممکن است معنی مجموع عالم هستی بوده باشد .

ب : منطقه نفوذ علم یعنی علم خداوند به جمیع آسمان ها و زمین احاطه دارد و چیزی از قلمرو نفوذ علم او بیرون نیست ، زیرا همان طور که گفتیم ، کرسی گاهی کنایه از علم می باشد ، در روایات

ص: ۲۵

متعددی نیز روی این معنی تکیه شده است ، از جمله « حَفْصُ بْنُ غِيَاثٍ » از امام صادق نقل می کند که از آن حضرت پرسیدم : « منظور از " وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ " چیست؟ » فرمود: «منظور علم او است»(۱)

ج : موجودی وسیع تراز تمام آسمان ها و زمین که از هر سو آن ها را احاطه کرده است و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود : کرسی خداوند همه آسمان ها و زمین را دربر گرفته و آن ها را احاطه کرده است .

در حدیثی از امیر مؤمنان علی این تفسیر نقل شده ، آن جا که می فرماید : « الْكُرْسِيُّ مُحِيطٌ بِالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى : کرسی احاطه به زمین و آسمان ها و آن چه مابین آن ها و آن چه در زیر اعماق زمین قرار گرفته است ، دارد »(۲)

(۳۲) سوره بقره

حتی از پاره ای روایات استفاده می شود که کرسی به مراتب از آسمان ها و زمین وسیع تر است ، به طوری که مجموعه آن ها در برابر کرسی همچون حلقه ای است که در وسط بیابانی قرار داشته باشد، از

ص: ۲۶

۱- درباره حقیقت خواب و نظرات مختلفی که در این زمینه است ، در « تفسیر نمونه » ، سوره یوسف ، بحث مشروحی آمده است .

۲- « نور الثقلین » ، جلد ۱ ، صفحه ۲۶۰ ، شماره ۱۰۴۲ .

جمله از امام صادق نقل شده که فرمود: « مَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ عِنْدَ الْكَرْسِيِّ إِلَّا كَخَلْقِهِ خَاتَمٌ فِي فَلَاهِ وَ مَا الْكَرْسِيُّ عِنْدَ الْعَرْشِ إِلَّا كَخَلْقِهِ فِي فَلَاهِ: آسمان ها و زمین در برابر کرسی همچون حلقه انگشتری است در وسط یک بیابان و کرسی در برابر عرش همچون حلقه ای است در وسط بیابان » (۱)، البته معنی اول و دوم کاملاً مفهومی و روشن است، ولی معنی سوم چیزی است که هنوز علم و دانش بشر نتوانسته است از آن پرده بردارد، زیرا وجود چنان عالمی که آسمان ها و زمین را دربر گرفته باشد و به مراتب وسیع تر از جهان ما باشد، هنوز از .

جزء سوم (۳۳)

طرق متداول علمی اثبات نشده است، در عین حال هیچ گونه دلیلی بر نفی آن نیز در دست نیست، بلکه همه دانشمندان معترفند که وسعت آسمان و زمین در نظر ما با پیشرفت وسایل و ابزار مطالعات نجومی روز به روز بیشتر می شود و هیچ کس نمی تواند ادعا کند که وسعت عالم هستی به همین اندازه است که علم امروز موفق به کشف آن شده است، بلکه به احتمال قوی عوالم بی شمار دیگری وجود دارد که از قلمرو دید وسایل امروز ما بیرون است .

ناگفته نماند که تفسیرهای سه گانه بالا هیچ منافاتی باهم ندارند و جمله « وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ » می تواند هم اشاره به

ص: ۲۷

نفوذ حکمت مطلقه و قدرت پروردگار در آسمان ها و زمین باشد و هم نفوذ علمی او و هم جهانی وسیع تر از این جهان که آسمان و زمین را دربر گرفته است و در هر صورت این جمله ، جمله های ماقبل آیه را که درباره وسعت علم پروردگار بود ، تکمیل می کند .

نتیجه این که حکومت و قدرت پروردگار همه آسمان ها و زمین را فرا گرفته و کرسی علمی و دانش او به همه این عوالم احاطه دارد و چیزی از قلمرو حکومت و نفوذ علمی او بیرون نیست .

(۳۴) سوره بقره

جمله « وَلَا يُوَدُّهُ حِفْظُهُمَا » یعنی حفظ آسمان ها و زمین برای خداوند هیچ گونه سنگینی و مشقتی ندارد ، زیرا او همانند مخلوقات و بندگان خود نیست که قدرتشان محدود باشد و گاهی از نگهداری چیزی خسته و ناتوان شوند ، قدرت او نامحدود است و برای یک قدرت نامحدود اصولاً سنگینی و سبکی ، مشقت و آسانی مفهومی ندارد ، این مفاهیم همه در مورد قدرت های محدود صدق می کند .

ضمیر « يُوَدُّهُ » به خداوند برمی گردد ، جمله های سابق آیه و جمله بعد نیز گواه بر این معنی است ، زیرا ضمائر آن ها نیز همه بازگشت به خداوند می کنند ، بنابراین احتمال بازگشت ضمیر به کرسی ، به این معنی که « حفظ آسمان ها و زمین برای کرسی سنگین و ثقیل نیست » ، بسیار ضعیف به نظر می رسد .

ص: ۲۸

جمله « وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ » در حقیقت دلیلی برای جمله های سابق است یعنی خداوندی که برتر و بالاتر از شبیه و شریک و هرگونه کمبود و عیب و نقصان است و خداوندی که عظیم و بزرگ و بی نهایت است ، هیچ کاری برای او مشکل نیست و هیچ گاه از اداره و تدبیر جهان هستی خسته و ناتوان و غافل و بی خبر نمی گردد و علم او به همه چیز احاطه دارد .

آیا آیه الکرسی ، همین یک آیه است ؟

در این جاسؤالی مطرح است و آن این که؛ آیا آیه الکرسی همین یک آیه است که از «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» شروع می شود و به «وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» ختم می گردد ، یا این که دو آیه بعد نیز جزء آن است، بنابراین اگر در جایی مثل نماز «لَيْلَةُ الدَّفْنِ» دستور داده شده آیه الکرسی بخوانند، باید هر سه آیه خوانده شود ؟

قرائنی در دست است که نشان می دهد همان یک آیه است ؛

تمام روایاتی که در فضیلت آن وارد شده و از آن

(۳۶) سوره بقره

تعبیر به " آیه الکرسی " کرده ، همه نشان می دهد که یک آیه بیش نیست.

تعبیر به « کرسی » ، فقط در همان آیه اول است و نام گذاری به " آیه الکرسی " نیز مربوط به همین آیه است .

در بعضی از احادیث به همین معنی تصریح شده ، مانند

حدیثی که در امالی شیخ از امیر مؤمنان علی نقل شده است که ضمن بیان فضیلت آیه الکرسی از « اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ » شروع فرمود تا « وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ » .

در « مستدرک سفینه البحار » از مجمع نقل می کند : « وَ اَيُّ الْكُرْسِيِّ مَعْرُوفَةٌ وَ هِيَ اِلَى قَوْلِهِ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ : آیه الکرسی معروف است و آن تا " وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ " است .^(۱)

در حدیثی از امام علی بن الحسین می خوانیم که

جزء سوّم (۳۷)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : « کسی که چهار آیه از اول سوره بقره و آیه الکرسی و دو آیه بعد از آن و سه آیه از آخر بقره را بخواند ، هرگز ناخوشایندی در خودش و مالش نمی بیند و شیطان به او نزدیک نمی شود و قرآن را فراموش نمی کند .^(۲)

از این تعبیر نیز استفاده می شود که آیه الکرسی ، یک آیه است .

در بعضی از روایات وارد شده که : « آیه الکرسی ، پنجاه کلمه است و در هر کلمه ای پنجاه برکت است » ،^(۳)

ص: ۳۰

۱- «مستدرک سفینه البحار» ، جلد ۹ ، صفحه ۹۷

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۸۹ ، صفحه ۲۶۵ .

۳- « مجمع البیان » ، جلد ۱ و ۲ ، صفحه ۳۶۱ .

شمارش کلمات آیه نیز نشان می دهد که تا " وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ " ، پنجاه کلمه است .

آری در بعضی روایات دستور داده شده است که تا « هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ » بخواند ، بی آن که عنوان " آیه الکرسی " مطرح باشد

(۳۸) سوره بقره

به هر حال آن چه از قرائن بالا استفاده می شود، این است که آیه الکرسی، یک آیه بیشتر نیست .

دین ، اجباری نیست

۲۵۶ لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا
وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

در قبول دین ، اکراهی نیست ، (زیرا) راه درست از راه انحرافی ، روشن شده است، بنابراین کسی که به طاغوت (بت و شیطان و هر موجود طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد ، به دستگیره محکمی چنگ زده است که گسستن برای آن نیست و خداوند، شنوا و دانا است .

« رُشْدٌ » از نظر لغت عبارت است از راه یابی و رسیدن به واقع ، در برابر « غَيٌّ » که به معنی انحراف از حقیقت و دور شدن از واقع است .

« طَّاغُوتٌ » صیغه مبالغه از ماده « طُغْيَانٌ » به معنی تعدی و تجاوز

جزء سَوْم (۳۹)

از حد و مرز است و به هر چیزی که سبب تجاوز از حد گردد ، گفته

ص: ۳۱

می شود، از این رو شیاطین، بت ها، حکام جبار و مستکبر و هر معبودی غیر از پروردگار و هر مسیری که به غیر حق منتهی می شود، همه طاغوت است (باید توجه داشت که این کلمه هم به معنی مفرد و هم به معنی جمع به کار می رود).

از آن جا که دین و مذهب با روح و فکر مردم سر و کار دارد و اساس و شالوده اش بر ایمان و یقین استوار است، خواه و ناخواه راهی جز منطق و استدلال نمی تواند داشته باشد و جمله «لا اِکْرَاهَ فِي الدِّينِ» در واقع اشاره ای به همین است.

بعضی از ناآگاهان از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خواستند که او همچون حکام جبار با زور و فشار اقدام به تغییر عقیده مردم (هرچند در ظاهر) کند، آیه فوق صریحاً به آن ها پاسخ داد که دین و آیین چیزی نیست که با اکراه و اجبار تبلیغ گردد، به خصوص این که در پرتو دلایل روشن و معجزات آشکار، راه حق از باطل آشکار شده و نیازی به این امور نیست.

(۴۰) سوره بقره

این آیه پاسخ دندان شکنی است به آن ها که تصوّر می کنند اسلام در بعضی از موارد جنبه تحمیلی و اجباری داشته و با زور و شمشیر و قدرت نظامی پیش رفته است.

جایی که اسلام اجازه نمی دهد پدری فرزند خویش را برای تغییر عقیده تحت فشار قرار دهد، تکلیف دیگران روشن است،

اگر چنین امری مجاز بود، لازم بود این اجازه قبل از هر کس به پدر درباره فرزندش داده شود، در حالی که چنین حقی به او داده نشده است.

سپس به عنوان یک نتیجه گیری از جمله گذشته می افزاید: « پس کسی که به طاغوت (بت و شیطان و انسان های طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی دست زده است که گسستن برای آن وجود ندارد » (فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى

جزء سوّم (۴۱)

لَا انْفِصَامَ لَهَا) .

در این جمله قرآن می گوید: هر کس به « طاغوت » کافر شود و از آن روی گرداند و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی دست زده است که هرگز گسسته نمی شود.

منظور از « طاغوت » هر موجود طغیانگر و هر آیین و مسیر انحرافی و نادرست می باشد.

آیه در حقیقت دلیلی است برای جمله های سابق که در دین و مذهب نیازی به اکراه نیست، زیرا دین دعوت به سوی خدا که منبع هر خیر و برکت و هر سعادت است، می کند، در حالی که دیگران دعوت به سوی ویرانگری و انحراف و فساد می نمایند و به هر حال دست زدن به دامن ایمان به خدا همانند دست زدن به

یک دستگیره محکم نجات است که هرگز امکان گسستن ندارد .

و در پایان می فرماید : « و خداوند شنوا و دانا است » (وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) .

(۴۲) سوره بقره

اشاره به این که مسأله کفر و ایمان چیزی نیست که با تظاهر انجام گیرد ، زیرا خداوند سخنان همه را اعم از آن چه آشکارا می گویند یا در جلسات خصوصی و نهانی ، همه را می شنود و همچنین از مکنون دل ها و ضمائر آگاه است ، بنابراین کفر یا ایمان هر کس برای او روشن می باشد .

این جمله در حقیقت تشویقی است برای مؤمنان واقعی و تهدیدی است برای منافقان که از پوشش ظاهری اسلام سوء استفاده می کنند .

نور ایمان و ظلمات کفر

۲۵۷ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند، آن ها را از ظلمت ها به سوی نور بیرون می برد، (اما) کسانی

جزء سوّم (۴۳)

که کافر شدند ، اولیای آن ها طاغوت ها هستند که آن ها را از نور به سوی ظلمت ها بیرون می برند ، آن ها

ص: ۳۴

اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند .

« وُلِيَّ » چنان که بعدا به طور مشروح در ذیل آیه ۵۵ سوره مائده خواهد آمد ، در اصل به معنی "نزدیکی و عدم جدایی" است ، به همین جهت به سرپرست و مربی و راهبر ، « وُلِيَّ » گفته می شود ، به دوستان و رفقای صمیمی نیز این واژه اطلاق می گردد ، اما روشن است که در آیه مورد بحث به معنی اوّل است و لذا می فرماید : « خداوند که ولیّ مؤمنان است ، آن ها را از تاریکی ها به نور هدایت می کند » .

ممکن است گفته شود که هدایت مؤمنان از ظلمت ها به نور ، تحصیل حاصل است، ولی باتوجه به سلسله مراتب هدایت و ایمان روشن می شود که چنین نیست ، زیرا مؤمنان در مسیر هدایت و قرب اِلَى اللّهِ ، شدیداً محتاج راهنمایی های الهی در هر مرحله هستند و نیازمند هدایت های او در هر قدم و در هر کار و برنامه هستند، درست شبیه آن چه شبانه روز در نمازهای گوییم: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ: خدایا پیوسته ما را به راه راست هدایت فرما » .

(۴۴) سوره بقره

سپس می افزاید : « اما کسانی که کافر شدند ، اولیاء آن ها طاغوت (بت و شیطان و افراد جبار و منحرف) هستند که آن ها را از نور به سوی ظلمت ها بیرون می برند » (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ) .

« به همین دلیل آن ها اهل آتشند و برای همیشه در

ص: ۳۵

آن خواهند بود « (أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) .

تشبیه ایمان و کفر به "نور" و "ظلمت" ، رساترین تشبیهی است که در این مورد به نظر می رسد. نور، منبع حیات و همه برکات و آثار حیاتی و سرچشمه رشد و نمو و تکامل و جنبش و تحرک است . نور ، آرام بخش و مطمئن کننده و آگاه کننده و نشان دهنده است ، درحالی که ظلمت ، رمز سکوت و مرگ ، خواب و نادانی ، ضلالت و وحشت می باشد، ایمان و کفر نیز چنین هستند .

جزء سوّم (۴۵)

در این آیه و آیات مشابه آن در قرآن مجید ، ظلمت به صیغه "جمع" آورده شده (ظلمات) و نور به صیغه "مفرد" و این اشاره به آن است که در راه حقّ هیچ گونه پراکندگی و دوگانگی وجود ندارد، بلکه سراسر وحدت و یگانگی است .

مسیر حقّ مانند خط مستقیمی است که میان دو نقطه کشیده شود که همیشه یکی است و تعدّد در آن ممکن نیست .

ولی باطل و کفر ، مرکز انواع اختلاف ها و پراکندگی ها است ، حتّی اهل باطل در باطل خود هماهنگ نیستند و وحدت هدف ندارند ، درست مانند خطوط انحرافی است که در میان دو نقطه کشیده می شود که تعدّد آن در دو طرف « خط مستقیم » بی شمار و نامحدود است .

ص: ۳۶

این احتمال را نیز بعضی داده اند که صفوف باطل نسبت به اهل حق زیادتر است .

(۴۶) سوره بقره

ممکن است گفته شود که کفار نوری ندارند که از آن خارج شوند، ولی باتوجه به این که نور ایمان در فطرت همه وجود دارد، این تعبیر کاملاً صحیح به نظر می رسد .

ناگفته پیدا است که خداوند نه به اجبار مؤمنان را از «ظلمات» (گناه و جهل و صفات رذیله و دوری از حق) به نور خارج می کند و نه کفار را به اجبار از فطرت توحیدی بیرون می برد ، بلکه اعمال آن ها است که ایجاب چنین سرنوشتی را از سوی پروردگار می کند .

گفتگوی ابراهیم با نمرود ، طاغوت زمان

۲۵۸ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنَا أَنَا اللَّهُ الْمَلِكُ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) کسی (نمرود) که با ابراهیم

جزء سؤم (۴۷)

درباره پروردگارش محاجه و گفتگو کرد ؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود (و بر اثر کمی ظرفیت ازباده غرور سرمست شده بود) هنگامی که ابراهیم گفت : خدای من آن

ص: ۳۷

کسی است که زنده می کند و می میراند ، او گفت : من نیز زنده می کنم و می میرانم (و برای اثبات این کار و مشتبه ساختن بر مردم دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد)، ابراهیم گفت : خداوند ، خورشید را از افق مشرق می آورد (اگر راست می گویی که حاکم بر جهان هستی تویی ،) خورشید را از مغرب بیاور (در این جا) آن مرد کافر مبهوت و وامانده شد و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند .

این آیه در یک جمله اشاره به انگیزه اصلی این محاجّه می کند و می گوید : « به خاطر این بود که خداوند به او حکومت داده بود » و بر اثر کمی ظرفیت از باده کبر و غرور ، سرمست شده بود

(۴۸) سوره بقره

(اَنْ اَتِيَهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ) .

و چه بسیاری از کسانی که در حال عادی ، انسان های معتدل ، سر به راه ، مؤمن و بیدارند ، اما هنگامی که به مال و مقام و نوایی برسند ، همه چیز را به دست فراموشی می سپارند و مهم ترین مقدّسات را زیر پا می نهند .

و در ادامه می افزاید : در آن هنگام از ابراهیم پرسید : خدای تو کیست که به سوی او دعوت می کنی ؟ « ابراهیم گفت : همان کسی است که زنده می کند و می میراند » (اِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ

ص: ۳۸

رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ) .

در حقیقت بزرگ ترین شاهکار آفرینش یعنی قانون حیات و مرگ را به عنوان نشانه روشنی از علم و قدرت پروردگار مطرح ساخت .

ولی نمرود جبار راه تزویر و سفسطه را پیش گرفت و برای اغفال مردم و اطرافیان خود ، « گفت : من نیز زنده می کنم و می میرانم » و قانون حیات و مرگ در دست من است (قَالَ

جزء سَوِّم (۴۹)

أَنَا أَحْيِي وَ أُمِيتُ) .

و برای اثبات این مدّعی دروغین طبق روایت معروفی دست به حيله ای زد و دستور داد دو نفر زندانی را حاضر کردند و فرمان داد یکی را آزاد کنند و دیگری را به قتل برسانند ، سپس رو به ابراهیم و حاضران کرد و گفت: دیدید چگونه حیات و مرگ به دست من است ؟

ولی ابراهیم برای خنثی کردن این توطئه ، دست به استدلال دیگری زد که دشمن نتواند در برابر ساده لوحان در مورد آن مغالطه کند، « ابراهیم گفت : خداوند ، خورشید را (از افق مشرق) می آورد (اگر راست می گویی که حاکم بر جهان هستی می باشی) خورشید را از طرف مغرب بیاور » (قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ) .

این جا بود که « آن مرد کافر ، مبهوت و وامانده شد » (فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ) .

ص: ۳۹

آری «خداوند قوم ظالم را هدایت نمی کند» (وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ).

(۵۰) سوره بقره

و به این ترتیب آن مرد مست و مغرور سلطنت و مقام ، خاموش و مبهوت و ناتوان گشت و نتوانست در برابر منطق زنده ابراهیم سخنی بگوید و این بهترین راه برای خاموش کردن این گونه افراد لجوج است .

با این که مسلم است که مسأله حیات و مرگ از جهاتی مهم تر از مسأله طلوع و غروب آفتاب است و سند گویاتری بر علم و قدرت پروردگار محسوب می شود و به همین دلیل ابراهیم نخست به آن استدلال کرد و اگر افراد با فکر و روشن ضمیری در آن مجلس بودند ، طبعاً با این دلیل قانع می شدند ، زیرا هرکس می داند مسأله آزاد کردن و کشتن یک زندانی ، هیچ گونه ربطی به مسأله حیات و مرگ طبیعی واقعی ندارد ، ولی برای آن دسته که درک کافی نداشتند و ممکن بود تحت تأثیر سفسطه آن جبار حيله گر قرار گیرند ، دست به استدلال دوّم زد و مسأله طلوع و

ص: ۴۰

غروب خورشید را مطرح ساخت تا حقّ به هر دودسته روشن گردد.

جزء سوّم (۵۱)

و چه خوب کرد ابراهیم که اول مسأله حیات و مرگ را پیش کشید تا آن جیّار مدّعی شرکت با پروردگار در تدبیر عالم گردد، سپس مسأله طلوع و غروب آفتاب را عنوان کرد که او در آن، به کلّی وامانده شد.

چه کسی با ابراهیم در این جلسه روبه رو بود و با او محاجّه کرد؟

در قرآن تصریح به نام او نشده ولی همین اندازه می فرماید: «أَنْ آتِيَهُ اللَّهُ الْمَلَكُ» ، یعنی به خاطر غروری که از حکومت خود کامه پیدا کرده بود، با ابراهیم به محاجّه برخاست، ولی در روایتی که از علیّ در تفسیر «دُرُّ الْمَثُورِ» نقل شده و همچنین در تواریخ آمده است، نام او "نُمُرُود بن کنعان" بود.

اگرچه در آیه فوق زمان این بحث و گفتگو مشخص نشده است، اما از قرائن برمی آید که این موضوع بعد از بت شکنی ابراهیم و

(۵۲) سوره بقره

نجات او از آتش بوده است، زیرا مسلم است که قبل از به آتش افکندن ابراهیم مجالی برای این گفتگوها نبوده و اصولاً بت پرستان حقّ چنین مباحثه ای را به او نمی دادند و آن ها ابراهیم را یک مجرم و گنهگار می شناختند که می باید هرچه زودتر به کیفر اعمال خود و قیام بر ضدّ خدایان مقدّس برسد، آن ها در این موقع تنها از علت اقدام به بت شکنی پرسش کردند و سپس با نهایت عصبانیت و خشونت دستور آتش سوزی او را صادر نمودند، اما هنگامی که او از آتش به طرز شگفت انگیزی نجات یافت، توانست به اصطلاح به حضور نمرود برسد و با او به بحث و گفتگو بنشیند.

ص: ۴۱

از آیه به خوبی برمی آید که نمرود هرگز از این بحث و گفتگو در جستجوی حقیقت نبود، بلکه می خواست گفتار باطل خود را به کرسی بنشانند و شاید به کار بردن کلمه «حاجّ» نیز به همین منظور باشد، زیرا این کلمه غالباً در همین موارد به کار می رود.

از آیه به خوبی برمی آید که جبار آن زمان مدعی الوهیت بود،

جزء سوّم (۵۳)

نه تنها به این معنی که او را پرستش کنند، بلکه علاوه بر این خود را آفریدگار عالم هستی نیز معرفی می کرد، یعنی هم خود را معبود می دانست و هم خالق.

و جای تعجب هم نیست که هنگامی که مردم در برابر سنگ و چوب به سجده بیفتند و علاوه بر پرستش، آن ها را در امور جهان مؤثر و سهیم بدانند، این فرصت برای یک جبار اغفال گر پیش می آید که از ساده لوحی مردم استفاده کند و آن ها را به سوی خود دعوت نماید و خود را همچون بتی جلوه دهد که هم او را پرستند و هم به خالقیت او گردن نهند.

داستان شگفت انگیز "عزیر"

۲۵۹ اَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ اَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَاَمَاتَهُ اللّٰهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ
قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ اِلَى طَعَامِكَ وَ

ص: ۴۲

شَرَابِكُمْ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ
أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

یاهمانند کسی که از کنار یک آبادی (ویران شده) عبور کرد، درحالی که دیوارهای آن به روی سقف ها فروریخته بود (و اجساد و استخوان های اهل آن در هر سو پراکنده بود، او با خود) گفت: چگونه خدا این هارا پس از مرگ زنده می کند؟ (در این هنگام) خدا او را یک صد سال میراند، سپس زنده کرد و به او گفت: چه قدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز یابخشی از یک روز، فرمود: نه، بلکه یک صدسال درنگ کردی، نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود (که همراه داشتی، با گذشت سال ها) هیچ گونه تغییری نیافته است، (خدایی که یک چنین مواد فاسدشدنی را در طول این مدت حفظ کرده، بر

جزء سوم (۵۵)

همه چیز قادر است) ولی به الاغ خود نگاه کن (که چگونه از هم متلاشی شده، این زنده شدن تو پس از مرگ هم برای اطمینان خاطر تو است و هم) برای این که تو را نشانه ای برای مردم (در مورد معاد) قرار دهیم، (اکنون) به استخوان ها (ی مرکب سواری خود) نگاه کن که چگونه آن ها را برداشته، به هم پیوند می دهیم و گوشت بر آن می پوشانیم، هنگامی

که (این حقایق) بر او آشکار شد ، گفت : می دانم خدا بر هر کاری توانا است .

واژه « عُرُوش » جمع « عَرْش » در این جا به معنی سقف است و « خَاوِيَه » در اصل به معنی خالی است و در این جا کنایه از ویران شدن است ، زیرا خانه های آباد معمولاً مسکونی است و خانه هایی که خالی می شود یا به خاطر ویرانی است و یا بر اثر خالی بودن ، تدریجاً ویران خواهد شد .

« لَمْ يَتَسَيَّئْهُ » از ماده « سَيَّئَه » به معنی سال است ، یعنی سال بر آن نگذشته است ولی در این جا کنایه از عدم تغییر و فاسد نشدن است .

(۵۶) سوره بقره

« نُثِثُزُّهَا » از ماده « نُثُّوزُ » به معنی مرتفع و بلند شدن است و در این جا به معنی برداشتن از روی زمین و پیوستن آن ها به یکدیگر است .

آیه اشاره به سرگذشت کسی می کند که در اثنای سفر خود در حالی که بر مرکبی سوار بود و مقداری آشامیدنی و خوراکی همراه داشت ، از کنار یک آبادی گذشت ، در حالی که به شکل وحشتناکی درهم ریخته و ویران شده بود و اجساد و استخوان های پوسیده ساکنان آن به چشم می خورد ، هنگامی که این منظره وحشت زا را دید ، گفت : چگونه خداوند این مردگان را زنده می کند ؟

ص: ۴۴

البته این سخن از روی انکار و تردید نبود ، بلکه از روی تعجب بود، زیرا قرائن موجود در آیه نشان می دهد که او یکی از پیامبران علیهم السلام بوده که در ذیل آیه می خوانیم : خداوند با او سخن گفته است و روایات نیز این حقیقت را تأیید می کند ، چنان که بعدا اشاره خواهیم کرد .

جزء سوم (۵۷)

در این هنگام خداوند جان او را گرفت و یک صد سال بعد او را زنده کرد ، از او سؤال نمود : چه قدر در این بیابان بوده ای ؟ او خیال می کرد مقدار کمی بیشتر در آن جا درنگ نکرده ، فوراً در جواب عرض کرد : یک روز یا کمتر .

به او خطاب شد که : یک صد سال در این جا بوده ای ، اکنون به غذا و آشامیدنی خود نظری بیفکن و بین چگونه در طول این مدت به فرمان خداوند هیچ گونه تغییری در آن پیدا نشده است ، ولی برای این که بدانی یک صد سال از مرگ تو گذشته است ، نگاهی به مرکب سواری خود کن و بین از هم متلاشی و پراکنده شده و مشمول قوانین عادی طبیعت گشته و مرگ آن را از هم متفرق ساخته است ، سپس نگاه کن و بین چگونه اجزای پراکنده آن را جمع آوری کرده و زنده می کنیم ، او هنگامی که این منظره را دید ، گفت : می دانم که خداوند بر هر چیزی توانا است ، یعنی هم اکنون آرامش خاطر یافته ام و مسأله رستاخیز مردگان در نظر من شکل حسی به خود گرفت .

(۵۸) سوره بقره

اکنون به تفسیر آیه برگردیم ؟

ص: ۴۵

نخست می فرماید: « یا همانند کسی که از کنار یک آبادی عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن به روی سقف ها فروریخته بود (و اجساد و استخوان های اهل آن در هر سو پراکنده بود، او از روی تعجب با خود) گفت: چگونه خدا این ها را بعد از مرگ زنده می کند» (أَوَكَلَدِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا) .

جمله «و هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» چنین معنی می دهد که خانه های آنان ویران شده بود، به این صورت که نخست سقف آن ها فرود آمده و سپس دیوارها به روی آن ها افتاده بود، این نوع ویرانی، ویرانی کامل و تمام عیار است، زیرا به هنگام ویرانی معمولاً نخست سقف آن ویران می گردد و بعد دیوارها مدتی سرپا می ایستند، سپس روی ویرانه های سقف فرومی غلتند.

جزء سوّم (۵۹)

بعضی تصریح کرده اند که مفهوم «عَرْش» با «سَقْف» متفاوت است، سقف تنها به قسمت بالای عمارت گفته می شود، ولی عَرْش عبارت از سقفی است که همراه با پایه ها باشد .

از قرائن چنین استفاده می شود که در این ماجرا کسی همراه آن پیامبر نبود و هنگامی که چشمش به استخوان های متلاشی شده اهل قریه افتاد، به آن ها اشاره کرد و این سؤال را از خویشان نمود که چگونه خداوند این ها را بعد از مرگشان زنده می کند؟

ص: ۴۶

در ادامه آیه می فرماید : « خداوند او را یک صد سال میراند ، سپس او را زنده کرد و به او گفت : چه قدر درنگ کردی ؟ گفت : یک روز یا قسمتی از یک روز ، فرمود : (نه) بلکه یک صد سال درنگ کردی » (فَأَمَّا تَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ) .

اکثر مفسران از این جمله چنین فهمیده اند که خداوند جان آن پیامبر را گرفت و بعد از یک صد سال از نو زنده کرد و جمله «أَمَّا تَهُ»

(۶۰) سوره بقره

که از ماده «موت» به معنی مرگ است ، همین مفهوم را می بخشد .

ظاهر آیه این است که پیامبر مزبور از دنیا رفت و پس از یک صد سال زندگی را از سر گرفت ، البته چنین مرگ و حیاتی یک موضوع کاملاً خارق العاده است ، ولی در هر حال مُحال نیست و از طرفی حوادث خارق العاده در قرآن نیز منحصر به این مورد نیست که بخواهیم آن را توجیه و یا تأویل کنیم .

جمله « لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ » نشان می دهد که آن پیامبر ، موقع مرگ و زنده شدنش در دو ساعت مختلف از روز بوده ، مثلاً مرگ او پیش از ظهر بوده و زنده شدنش بعد از ظهر و لذا به شک افتاد که آیا یک شبانه روز بر او گذشته یا تنها چند ساعتی از یک روز به همین دلیل با تردید گفت یک روز یا قسمتی از یک روز ، ولی به زودی به او خطاب شد که نه بلکه یک صد سال در این جا مانده ای .

ص: ۴۷

سپس برای این که آن پیامبر ، اطمینان بیشتری به این مسأله پیدا کند، به او دستور داده شد که به غذا و نوشیدنی که همراه داشته و همچنین

جزء سوّم (۶۱)

مرکب سواریش نگاهی بیفکند که اوّلی کاملاً سالم مانده بود و دوّمی به کّلی متلاشی شده بود تا هم گذشت زمان را مشاهده کند و هم قدرت خدا را بر نگهداری هرچه اراده داشته باشد ، می فرماید : به او گفته شد : « پس حالا نگاه کن به غذا و نوشیدنی (که همراه داشتی بین که با گذشت سال ها) هیچ تغییری نیافته » (فَأَنْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ) .

یعنی به آن ها نگاه کن که با گذشت آن همه سال ، گویی سال و زمانی بر آن نگذشته و تغییری در آن حاصل نشده ، اشاره به این که خدایی که می تواند غذا و نوشیدنی تو را که قاعدتا باید زود فاسد گردد، به حال اوّل نگه دارد ، زنده کردن مردگان برای او مشکل نیست ، زیرا ادامه حیات چنین غذای فاسدشدنی که عمر آن معمولاً بسیار کوتاه است ، در این مدّت طولانی ساده تر از زنده کردن ، مردگان نیست .

در این که این غذا و نوشیدنی چه بوده ، در آیه منعکس نیست ، بعضی غذای او را انجیر و نوشیدنی او را یک نوع آب میوه ذکر کرده اند

(۶۲) سوره بقره

و می دانیم که هر دو بسیار زود فاسد می شوند و بقای آن ها در مدت طولانی موضوع مهمی است، بعضی هم آن را انگور و شیر ذکر کرده اند.

سپس می افزاید : « ولی نگاه به الاغ خود کن (که چگونه از هم

ص: ۴۸

متلاشی شده ، برای این که اطمینان به زندگی پس از مرگ پیدا کنی) و تو را نشانه ای برای مردم قرار دهیم ، آن را زنده می سازیم (وَ أَنْظِرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ) .

البته قرآن بیش از این چیزی درباره مرکب آن پیامبر نگفته ، اما از جمله های بعد استفاده می شود که مرکب او با گذشت زمان به کلی متلاشی شده بود و تنها استخوان های پوسیده ای از آن باقی مانده بود ، زیرا در غیر این صورت هیچ گونه نشانه ای برای گذشت یک صد سال وجود نداشت و این خود عجیب است که حیوانی که امکان عمر نسبتاً طولانی دارد ، این چنین از هم متلاشی شود، اما میوه و آب میوه یا شیر که به سرعت باید فاسد شود ، کمترین تغییری در طعم و بوی آن حاصل نگردد و این نهایت قدرت نمایی خدا در امر حیات و مرگ است .

جزء سوّم (۶۳)

به هر حال در تکمیل همین مسأله می افزاید : « به استخوان ها نگاه کن (که از مرکب سواریت باقی مانده) و ببین چگونه آن ها را برمی داریم و به هم پیوند می دهیم و گوشت بر آن می پوشانیم » (وَ أَنْظِرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا) .

و این که بعضی از مفسران احتمال داده اند منظور ، استخوان های خود آن پیامبر است ، بسیار عجیب و بعید به نظر می رسد ، زیرا این گفتگوها بعد از زنده شدن او می باشد ، همچنین احتمال اراده

ص: ۴۹

استخوان های پوسیده اهل آن آبادی ، (۱) زیرا قبل از این جمله ، سخن از حمار و مرکب سواری بوده نه مردم قریه .

در پایان آیه می فرماید: « هنگامی که بامشاهده این نشانه های واضح (همه چیز) برای او روشن شد ، گفت : می دانم که خدا بر هر کاری قادر است » (فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) .

۱ « کشف »، جلد ۱، صفحه ۳۰۷.

(۶۴) سوره بقره

یعنی علم و آگاهی من کامل شد و به مرحله شهود رسید و قابل توجه این که نگفت : الان دانستم (مانند گفتار زلیخا در مورد یوسف ؛ «الآن حَصِيَ حَصَّ الْحَقُّ : الان حق آشکار گشت» (۱)) ، بلکه گفت : می دانم، یعنی اعتراف به علم و آگاهی خود می کنم .

صحنه دیگری از معاد در این دنیا

۲۶۰ وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصِرْ بِهِنَّ وَإِنَّكَ تُبْدِي لَهُنَّ جِبِلًّا مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت : خدایا به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی ؟ فرمود : مگر

ص: ۵۰

ایمان نیاورده ای؟ عرض کرد: آری، ولی می خواهم قلبم

جزء سوّم (۶۵)

آرامش یابد، فرمود: در این صورت چهار نوع از مرغان را انتخاب کن و آن ها را (پس از ذبح کردن) قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز) سپس بر هر کوهی قسمتی از آن را قرار بده، بعد آن ها را بخوان، به سرعت به سوی تو می آیند و بدان که خداوند قادر و حکیم است (هم از ذرات بدن مردگان آگاه است و هم توانایی بر جمع آن ها دارد).

جمله «صَيْرُهُنَّ» در اصل از ریشه «صَوَّرَ» گرفته شده که به معنی قطع کردن و متمایل نمودن و بانگ زدن است که از میان این سه معنی در این جا همان معنی نخست منظور است، یعنی چهار مرغ را انتخاب کن و آن ها را ذبح نموده و قطعه قطعه کرده و در هم بیامیز.

زیرا هدف این بوده که نمونه رستخیز و زنده شدن مردگان را به هنگامی که اجزای بدن آن ها متلاشی می شود و هر ذره ای به گوشه ای می افتد و با دیگر ذرات از بدن های دیگر می آمیزد، با چشم خود مشاهده کند.

(۶۶) سوره بقره

نخست می فرماید: «به خاطر بیاور هنگامی را که ابراهیم گفت: خدایا به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می کنی؟» (وَ اِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ رَبِّ اَرْنِیْ کَیْفَ تُحۡیِی الْمَوْتِی).

از جمله «اَرْنِیْ کَیْفَ ...» (به من نشان ده چگونه ...) به خوبی

ص: ۵۱

استفاده می شود که او می خواست با رؤیت و شهود ، ایمان خود را قوی تر کند ، آن هم درباره چگونگی رستاخیز نه درباره اصل آن و لذا در آیات گذشته خواندیم که او باصراحت به نُمُرُود گفت : « پروردگار من کسی است که زنده می کند و می میراند » .

به همین دلیل در ادامه این سخن ، هنگامی که خداوند « فرمود : آیا ایمان نیاورده ای » ؟ (قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ) .

او در جواب عرض کرد : « آری ایمان آوردم ، ولی می خواهم قلبم آرامش یابد » (قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيُطَمِّئَنَّ قَلْبِي) .

گویی خدا می خواست این تقاضای ابراهیم در نظر مردم به عنوان تزلزل ایمان محسوب نشود ، لذا از او سؤال شد : مگر ایمان

جزء سؤم (۶۷)

نیاورده ای ؟ تا او در این زمینه توضیح دهد و سوء تفاهمی برای کسی به وجود نیاید .

ضمناً از این جمله استفاده می شود که استدلال و برهان علمی و منطقی ممکن است یقین بیاورد اما آرامش خاطر نیاورد ، زیرا استدلال عقل انسان را راضی می کند و چه بسا در اعماق دل و عواطف او نفوذ نکند (درست مثل این که استدلال به انسان می گوید : کاری از مرده ساخته نیست ، ولی با این حال بعضی از افراد از مرده می ترسند ، مخصوصاً هنگام شب و تنهایی نمی توانند در کنار مرده بمانند ، زیرا استدلال فوق در اعماق وجودشان نفوذ نکرده ، اما کسانی که دائماً با

ص: ۵۲

مردگان سر و کار دارند و به غسل و کفن و دفن مشغولند ، هرگز چنین ترسی را ندارند) .

به هر حال آن چه عقل و دل را سیراب می کند ، شهود عینی است و این موضوع مهمی است که در جای خود باید شرح بیشتری پیرامون آن داده شود .

(۶۸) سوره بقره

تعبیر به اطمینان و آرامش نشان می دهد که افکار انسانی قبل از وصول به مرحله شهود دائما در حرکت و جولان و فراز و نشیب است ، اما به مرحله شهود که رسید ، آرام می گیرد و تثبیت می شود .

در این جا به ابراهیم دستور داده می شود که برای رسیدن به مطلوبش ، دست به اقدام عجیبی بزند ، آن گونه که قرآن در ادامه این آیه بیان کرده ، خداوند فرمود : « حال که چنین است ، چهار نوع از مرغان را انتخاب کن و آن ها را (پس از ذبح کردن) قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز) سپس بر هر کوهی قسمتی از آن قرار بده ، بعد آن ها را بخوان ، به سرعت به سوی تو می آیند » (قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَهُ مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا) .

این را بین « و بدان خداوند توانا و حکیم است » (وَ اعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) .

هم تمام ذرات بدن مردگان را به خوبی می شناسد و هم توانایی بر جمع آن ها دارد .

ابراهیم این کار را کرد و آن ها را صدا زد ، در این هنگام اجزای پراکنده هریک از مرغان، جدا و جمع شده و به هم آمیختند و زندگی را از سر گرفتند و این موضوع ، به ابراهیم نشان داد که همین صحنه در مقیاس بسیار وسیع تر در رستاخیز انجام خواهد شد .

بعضی خواسته اند از کلمه « سَعِيَا » استفاده کنند که مرغان پس از زنده شدن پرواز نکردند ، بلکه با پای خود به سوی ابراهیم دویدند ، زیرا « سَيَعِي » معمولاً در لغت عرب به معنی راه رفتن سریع است ، از « خلیل بن احمد » ادیب معروف عرب نیز نقل شده است که ابراهیم در حال راه رفتن بود که مرغان به سوی او آمدند (یعنی « سَيَعِيَا » حال است از برای ابراهیم نه مرغان) .

(۱)

(۷۰) سوره بقره

ولی قرائن نشان می دهد که « سَعِيَا » در این جا کنایه از پرواز سریع است .

شکی نیست که مرغان چهارگانه مزبور از چهار نوع مختلف بوده اند ، زیرا در غیر این صورت هدف ابراهیم که بازگشت

ص: ۵۴

اجزای هریک به بدن اصلی خود بوده است ، تأمین نمی شد و طبق بعضی روایات معروف، این چهارمرغ "طاووس" ، "خروس" ، " کبوتر" و " کلاغ" بوده اند که از جهات گوناگون باهم اختلاف فراوان دارند و بعضی آن ها را مظهر روحیات و صفات مختلف انسان ها می دانند ، طاووس مظهر خودنمایی ، زیبایی و تکبر ، خروس ، مظهر تمایلات شدید جنسی ، کبوتر ، مظهر لهو و لعب و بازیگری و کلاغ ، مظهر آرزوهای دور و دراز .

تعداد کوه هایی که ابراهیم اجزای مرغان را بر آن ها گذارد، در

جزء سوّم (۷۱)

قرآن صریحا نیامده است ولی در روایات اهل بیت علیهم السلام ده عدد معرفی شده اند و به همین دلیل در روایات می خوانیم : اگر کسی وصیت کند جزئی از مال او را در موردی مصرف کنند و مقدار آن را معین نسازد ، دادن یک دهم کافی است

(۱)

انفاق ، مایه رشد آدمی است

۲۶۱ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند ، همانند

ص: ۵۵

بذری هستند که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه، یک صد دانه باشد و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد) ، دو یا چند برابر می کند و خدا (از نظر قدرت و رحمت) وسیع و (به همه چیز) دانا است .

(۷۲) سوره بقره

مسأله انفاق یکی از مهم ترین مسائلی است که اسلام و قرآن روی آن تأکید فراوان نموده است . آیه فوق نخستین آیه از یک مجموعه آیات است که در سوره بقره پیرامون انفاق سخن می گوید و شاید ذکر آنها پشت سر آیات مربوط به معاد از این نظر باشد که یکی از مهم ترین اسباب نجات در قیامت ، انفاق و بخشش در راه خدا است .

یک مساوی با هفتصد

نخست می فرماید : « مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری است که هفت خوشه برویاند »
(مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ) .

« و در هر خوشه ای یک صد دانه باشد » که مجموعاً از یک دانه ، هفت صد دانه برمی خیزد (فِی كُلِّ سُتْبَلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ) .

تازه پاداش آن ها منحصر به این نیست ، بلکه « خداوند آن را برای

جزء سوّم (۷۳)

هر کس بخواهد (و شایستگی در آن ها و انفاق آن ها را از نظر نیت و اخلاص و کیفیت و کمیت ببیند) دو یا چند برابر می کند « (وَ اللَّهُ

ص: ۵۶

يُضَاعَفُ لِمَنْ يَشَاءُ) .

و این همه پاداش از سوی خدا عجیب نیست « چراکه او (از نظر رحمت و قدرت) وسیع و از همه چیز آگاه است » (وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) .

« فی سَبِيلِ اللَّهِ » مفهوم وسیعی دارد که هر مصرف نیکی را شامل می شود، به علاوه آیات آینده نشان می دهد که بحث انفاق در این جا مستقلاً دنبال می شود و در روایات اسلامی نیز به تعمیم معنی آیه اشاره شده است .

چه انفاقی با ارزش است ؟

۲۶۲ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنَّا وَلَا أَدَى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۷۴) سوره بقره

کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند ، سپس به دنبال انفاقی که کرده اند، منت نمی گذارند و آزاری نمی رسانند، پاداش آن ها نزد پروردگارشان (محفوظ) است و نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند .

« مَنْ » در لغت همان وزنه سنگین است ، سپس به معنای نعمت مهمی بخشیدن است که اگر جنبه عملی داشته باشد، کاری بسیار خوب (و منت های خداوند از این قبیل است) و اگر جنبه لفظی و به

رخ کشیدن داشته باشد، بسیار بد است و در آیه فوق منظور همین است .

از آیه به خوبی استفاده می شود که انفاق در راه خدا در صورتی در پیشگاه پروردگار مورد قبول واقع می شود که به دنبال آن منت و چیزی که موجب آزار و رنجش نیازمندان است ، نباشد .

بنابراین کسانی که در راه خداوند بذل مال می کنند ، ولی به دنبال آن منت می گذارند یا کاری که موجب آزار و رنجش است ، می کنند در حقیقت با این عمل ناپسند اجر و پاداش خود را از بین می برند .

جزء سوّم (۷۵)

آن چه در این آیه بیشتر جلب توجه می کند، این است که قرآن در واقع سرمایه زندگی انسان را منحصر به سرمایه های مادی نمی داند ، بلکه سرمایه های روانی و اجتماعی را نیز به حساب آورده است .

کسی که چیزی به دیگری می دهد و منتی بر او می گذارد و یا با آزار خود او را شکسته دل می سازد ، در حقیقت چیزی به او نداده است زیرا اگر سرمایه ای به او داده ، سرمایه ای هم از او گرفته است و چه بسا آن تحقیرها و شکست های روحی به مراتب بیش از مالی باشد که به او بخشیده است .

بنابراین اگر چنین اشخاصی اجر و پاداش نداشته باشند ، کاملاً طبیعی و عادلانه خواهد بود ، بلکه می توان گفت چنین افرادی در بسیاری موارد بدهکارند نه طلبکار زیرا آبروی انسان به مراتب برتر و بالاتر از ثروت و مال است .

ص: ۵۸

جمله « لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ » ، اشاره به این است که آن ها هیچ نوع نگرانی نخواهند داشت ، زیرا « خوف » نسبت به امور

(۷۶) سوره بقره

آینده است و « حُزْنٌ و اندوه » ، نسبت به امور گذشته، بنابراین باتوجه به این که پاداش انفاق کنندگان در پیشگاه خدا محفوظ است، نه از آینده خود در رستخیز ترسی دارند و نه از آن چه در راه خدا بخشیده اند، اندوهی به دل راه می دهند .

برخورد خوب ، بهتر از انفاق بامنت است

۲۶۳ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا اَذًى وَ اللّٰهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ

گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان) و عفو (و گذشت از خشونت های آن ها) ، از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است و خداوند ، بی نیاز و بردبار است .

« مَغْفِرَةٌ » به معنی عفو و گذشت در برابر خشونت ارباب حاجت است .

آیه فوق منطق اسلام در مورد ارزش های اجتماعی اشخاص و حیثیت مردم را روشن می سازد و عمل آن هایی را که در حفظ این

جزء سوّم (۷۷)

سرمایه های انسانی می کوشند و ارباب حاجت را باگفتار نیکو و احیانا راهنمایی های لازم بهره مند کرده و هرگز اسرار آن ها را فاش نمی سازند، از بخشش افراد خودخواه و کوتاه نظری که در برابر کمک مختصری

ص: ۵۹

هزار گونه زخم زبان به افراد آبرومند می زند و شخصیت آن ها را در هم می شکنند ، برتر و بالاتر می شمرد . در حقیقت این گونه اشخاص همان طور که اشاره کردیم ، بیش از اندازه ای که نفع می رسانند ، ضرر می زنند و اگر سرمایه ای می دهند ، سرمایه هایی را نیز بر باد می دهند .

در تفسیر « مجمع البیان » از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود : « إِذَا سَأَلَ السَّائِلُ فَلَا تَقْطَعُوا عَلَيْهِ مَسْأَلَتَهُ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْهَا ثُمَّ رُدُّوا عَلَيْهِ بِوَقَارٍ وَ لِينٍ إِمَّا بَدَلٍ يَسِيرٍ أَوْ رَدًّا جَمِيلٍ فَإِنَّهُ قَدْ يَأْتِيكُمْ مِنْ لَيْسَ بِإِنْسٍ وَلَا جَانٌّ يَنْظُرُونَ كَيْفَ صَنَعْتُمْ فِيمَا خَوَّلَكُمُ اللَّهُ تَعَالَى » .

در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله گوشه ای از آداب انفاق را روشن

(۷۸) سوره بقره

ساخته ، می فرماید : « هنگامی که حاجتمندی از شما چیزی بخواهد ، گفتار او را قطع نکنید تا تمام مقصود خویش را شرح دهد ، سپس با وقار و ادب و ملایمت به او پاسخ بگویید ، یا چیزی که در قدرت دارید ، در اختیارش بگذارید و یا به طرز شایسته ای او را بازگردانید ، زیرا ممکن است سؤال کننده فرشته ای باشد که مأمور آزمایش شما است تا ببیند در برابر نعمت هایی که خداوند به شما ارزانی داشته ، چگونه عمل می کنید » (۱)

ص: ۶۰

۲۶۴ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

جزء سوّم (۷۹)

ای کسانی که ایمان آورده اید، بخشش های خود را با منت و آزار باطل نسازید، همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی آورد (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن (قشر نازکی از) خاک باشد (و بذرهایی در آن افشاندۀ شود) و رگبار باران به آن برسد، (و همه خاک ها و بذرها را بشوید)، و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند، آن ها از کاری که انجام داده اند، چیزی به دست نمی آورند و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی کند.

« صِفْوَانٌ » به معنی قطعه سنگ بزرگ و صاف است که چیزی در آن نفوذ نمی کند و چیزی بر آن قرار نمی گیرد و « وَابِلٌ » به معنی باران سنگین دانه درشت است و لذا به کارهای سخت و سنگین و مصیبت بار

نیز اطلاق شده است و « صَلْدًا » نیز به معنی سنگ صافی است که چیزی بر آن نمی روید .

(۸۰) سوره بقره

چه تعبیر لطیف و رسا و گویایی ، قطعه سنگ محکمی را در نظر بگیرید که قشر رقیقی از خاک روی آن را پوشانده باشد و بذرهاى مستعدی نیز در آن خاک افشانده شود و در معرض هوای آزاد و تابش آفتاب قرار گیرد ، سپس باران دانه درشت پربرکتی بر آن بیارد ، با این که تمام وسایل نمو و رشد در این جا فراهم است، ولی به خاطر یک کمبود، همه چیز از بین می رود و این باران کاری جز این نمی کند که آن قشر باریک را همراه بذرها می شوید و پراکنده می سازد و سنگ سخت غیر قابل نفوذ را که هیچ گیاهی بر آن نمی روید ، با قیافه خشونت بارش آشکار می سازد ، چراکه بذرها در محل نامناسبی افشانده شده بود ، ظاهری آراسته و درونی خشن و غیرقابل نفوذ داشت و تنها قشرنازکی از خاک روی آن را گرفته بود ، در حالی که پرورش گیاه و درخت ، نیاز به خاک عمیقی دارد که برای پذیرش ریشه ها و ذخیره آب و تغذیه گیاه آماده باشد .

این گونه است اعمال ریاکارانه و انفاق های آمیخته با منت و آزار که از دل های سخت و قساوتمند سرچشمه می گیرد و صاحبانش هیچ بهره ای از آن نمی برند و تمام زحماتشان بر باد می رود .

ص: ۶۲

از جمله « لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى » (انفاق های خود را با مَنّت و آزار ، باطل نکنید) استفاده می شود که پاره ای از اعمال ممکن است نتایج اعمال نیک را از بین ببرد و این همان مسأله اِحباط است که شرح آن در ذیل آیه ۲۱۷ همین سوره گذشت .

تشبیه عمل ریاکارانه به قطعه سنگی که قشر نازکی از خاک روی آن را پوشانیده است، بسیار گویا می باشد، زیرا افراد ریاکار، باطن خشن و بی ثمر خود را با چهره ای از خیرخواهی و نیکوکاری می پوشانند و اعمالی که هیچ گونه ریشه ثابتی در وجود آن ها ندارد ، انجام می دهند ، اما حوادث زندگی به زودی پرده را کنار می زند و باطن آن ها را آشکار می سازد .

و در پایان آیه می فرماید : « و خداوند گروه کافران

(۸۲) سوره بقره

را هدایت نمی کند » (وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) .

اشاره به این که خداوند توفیق هدایت را از آن ها می گیرد ، چراکه با پای خود راه کفر و ریا و مَنّت و آزار را پویدند و چنین کسانی شایسته هدایت نیستند و به این ترتیب انفاق های ریایی و آمیخته با مَنّت و آزار ، همه در یک ردیف قرار گرفته اند .

۲۶۵ وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَشْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ

ص: ۶۳

و (کار) کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا و تثبیت (ملکات انسانی در) روح خود، انفاق می کنند، همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد و باران های درشت به آن برسد (و از هوای آزاد و نور آفتاب ، به حدّ کافی بهره گیرد) و میوه خود را دو چندان دهد (که همیشه شاداب و باطراوت

جزء سوّم (۸۳)

است) و اگر باران درشتی بر آن نبارد لاقبل باران های ریز بر آن می بارد و خداوند به آن چه انجام می دهید، بینا است.

« طَلٌّ » به معنی باران دانه ریز است که گاه به صورت غبار به روی گیاهان می ریزد و گاه به شبنم نیز گفته می شود .

جمله « اِئْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ » انگیزه های انفاق صحیح و الهی را بیان می کند و آن ، دو چیز است ؛ « طلب خشنودی خدا » و « تقویت روح ایمان و ایجاد آرامش در دل و جان » .

این جمله می گوید : انفاق کنندگان واقعی کسانی هستند که تنها به خاطر خشنودی خدا و پرورش فضایل و تثبیت این صفات در درون جان خود و همچنین پایان دادن به اضطراب و ناراحتی هایی که بر اثر احساس مسؤولیت در برابر محرومان در وجدان آن ها پیدا می شود ، اقدام به انفاق می کنند (بنابراین « مِنْ » در آیه به معنی "فی" خواهد بود) .

جمله « وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ » هشدار می دهد که همه

کسانی که می خواهند عمل نیکی انجام دهند که مراقب باشند

(۸۴) سوره بقره

کوچک ترین آلودگی از نظر نیت یا طرز کار پیدا نکنند ، زیرا خداوند کاملاً مراقب اعمال آن ها است .

یک مثال جالب دیگر برای انفاق های آلوده به ریا

۲۶۶ أَيَوَّدَأْحِدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ

آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن ، نهرها بگذرد و برای او در آن (باغ) از هرگونه میوه ای وجود داشته باشد، درحالی که به سن پیری رسیده و فرزندان (کوچک و) ضعیف دارد (در این هنگام) گردبادی (کوبنده) که در آن آتش (سوزانی) است، به آن برخورد کند و شعله ور گردد و بسوزد (همین طور است حال کسانی که انفاق های خود را با ریا و منت

جزء سوّم (۸۵)

و آزار باطل می کنند) این چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد ، شاید بیندیشید (و با اندیشه راه حق را بیابید) .

ص: ۶۵

«إِغْصَار» در لغت به معنی گردباد است که به هنگام وزش باد از دو سوی مخالف تشکیل می گردد و به شکل عمودی است که یک سر آن به زمین چسبیده و سر دیگر آن در آسمان است و گاه بسیاری از اشیاء را با خود می برد .

در این آیه مثال گویای دیگری برای مسأله انفاق آمیخته با ریاکاری و منت و آزار و این که چگونه این کارهای نکوهیده آثار آن را از بین می برد ، بیان شده است .

ترسیمی است بسیار زیبا از حال این گونه اشخاص که با ریا و منت و آزار ، خط بطلان بر انفاق خویش می کشند ، پیرمرد سالخورده ای را در نظر مجسم می کند که فرزندان خردسال و کوچکی اطراف او را

(۸۶) سوره بقره

گرفته اند و تنها راه تأمین زندگی حال و آینده آنان ، باغ سرسبز و خرّمی است با درختان خرما و انگور و میوه های دیگر ، درختانی که پیوسته آب جاری از کنارش می گذرد و زحمتی برای آبیاری ندارد ، ناگهان گردباد آتش باری می وزد و آن را مبدّل به خاکستر می کند ، چنین انسانی چه حسرت و اندوه مرگباری دارد، حال کسانی که اعمال نیکی انجام می دهند و سپس با ریا و منت و آزار آن را از بین می برند ، چنین است ، زحمت فراوانی کشیده اند و در آن روز که نیاز به نتیجه آن دارند، همه را خاکستر می بینند، چرا که گردباد آتش بار ریا و منت و آزار آن را سوزانده است .

ص: ۶۶

از جمله « وَ أَصَابَهُ الْكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضَعْفَاءٌ » (صاحب آن باغ، پیر و سالخورده باشد و فرزندان کوچک و ناتوان داشته باشد) استفاده می شود که انفاق و بخشش در راه خدا و کمک به نیازمندان همچون باغ خرمی است که هم خود انسان از ثمرات آن بهره مند می شود و هم فرزندان او، در حالی که ریاکاری و منت و آزار، هم سبب محرومیت

جزء سوّم (۸۷)

خود او می شود و هم نسل های آینده که باید از ثمرات برکات اعمال نیک او بهره مند گردند، محروم خواهند شد و این خود دلیل بر آن است که نسل های آینده در نتایج اعمال نیک نسل های گذشته سهیم هستند، از نظر اجتماعی نیز چنین است، زیرا محبوبیت و اعتمادی که پدران بر اثر کار نیک در افکار عمومی پیدا می کنند، سرمایه بزرگی برای فرزندان آن ها خواهد بود.

جمله « اِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ » (گردبادی که در آن آتشی باشد) ممکن است اشاره به گردبادی که از روی خرمن آتشی بگذرد و طبق معمول که گردباد هرچه را بر سر راه خود بیابد، با خود همراه می برد، آن را از زمین برداشته و به نقطه دیگری بپاشد و ممکن است اشاره به گردبادی باشد که به همراه صاعقه به نقطه ای اصابت کند و همه چیز را تبدیل به خاکستر نماید و در هر حال اشاره به نابودی سریع و مطلق است.

ص: ۶۷

از چه اموالی باید انفاق کرد؟

۲۶۷ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ
الْآنَ تُعْمَضُونَ فِيهِ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید، از قسمت های پاکیزه اموالی که (از طریق تجارت) به دست آورده اید و از آن چه از زمین برای شما خارج ساخته ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان) انفاق کنید و برای انفاق، به سراغ قسمت های ناپاک نروید، درحالی که خود شما (به هنگام پذیرش اموال) حاضر نیستید آن ها را بپذیرید، مگر از روی اغماض و کراهت و بدانید خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است .

« تَيَمَّم » در اصل به معنی قصد چیزی کردن است ، در این جا نیز به همان معنی آمده است و « تَيَمَّم » معروف را از این جهت گفته اند که

جزء سَوَم (۸۹)

انسان قصد می کند از خاک پاک زمین استفاده کند ، چنان که قرآن می گوید : « فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا » (۴۳ / نساء) .

جمله « مَا كَسَبْتُمْ » (آن چه کسب کرده اید) اشاره به درآمدهای تجاری است و جمله « مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ » (از آن چه از زمین برای شما خارج ساخته ایم) اشاره به انواع درآمدهای زراعی و

ص: ۶۸

کشاورزی و همچنین معادن زیرزمینی است ، بنابراین تمام انواع درآمدها را شامل می شود ، زیرا سرچشمه تمام اموالی که انسان دارد ، زمین و منابع گوناگون آن است ، حتی صنایع و دامداری و مانند آن ، همه از زمین مایه می گیرد. این تعبیر ضمنا اشاره ای به این حقیقت است که ما منابع این ها را در اختیار شما گذاشتیم، بنابراین نباید از انفاق کردن بخشی از طیبات و پاکیزه ها و « سرگل » آن در راه خدا ، دریغ کنید .

سپس برای تأکید هرچه بیشتر می افزاید: « به سراغ قسمت های ناپاک نروید تا از آن انفاق کنید ، در حالی که شما حاضر نیستید آن را بپذیرید ، مگر از روی اغماض و کراهت » (وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ) .

(۹۰) سوره بقره

از آن جا که بعضی از مردم عادت دارند همیشه از اموال بی ارزش و آن چه تقریبا از مصرف افتاده و قابل استفاده خودشان نیست ، انفاق کنند وگونه انفاق ها علاوه بر این که سود چندانی به حال نیازمندان ندارد ، یک نوع اهانت و تحقیر نسبت به آن ها است و موجب تربیت معنوی و پرورش روح انسانی نیز نمی باشد ، این جمله صریحا مردم را از این کار نهی می کند و آن را با دلیل لطیفی همراه می سازد و آن این که شما خودتان حاضر نیستید این گونه اموال را بپذیرید مگر از روی کراهت و ناچاری چرا درباره مسلمان و از آن بالاتر خدایی که در راه او انفاق می کنید و همه چیز شما از او است ، راضی به این کار می شوید.

ص: ۶۹

در حقیقت آیه به نکته لطیفی اشاره می کند که انفاق در راه خدا ، یک طرفش مؤمنان نیازمند هستند و طرف دیگر خدا و با این حال اگر اموال پست و بی ارزش انتخاب شود ، از یک سو تحقیری است نسبت به نیازمندان که ممکن است علی رغم تهی دستی ، مقام بلندی از نظر

جزء سوّم (۹۱)

ایمان و انسانیت داشته باشند و روحشان آزرده شود و از سوی دیگر سوء ادبی است نسبت به مقام شامخ پروردگار .

جمله « لَا تَيْمَمُوا » (قصد نکنید) ممکن است اشاره به این باشد که اگر در لابه لای اموالی که انفاق می کنید ، بدون توجه چیز نامرغوبی باشد ، مشمول این سخن نیست ، سخن این است که از روی عمد اقدام به چنین کاری نکنید .

تعبیر به « طَيِّبَات » (پاکیزه ها) هم پاکیزگی ظاهری را شامل می شود و ارزش داشتن برای مصرف و هم پاکیزگی معنوی ، یعنی اموال شبهه ناک و حرام ، زیرا افراد باایمان از پذیرش همه این ها کراهت دارند و جمله « إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ » شامل همه می شود و این که بعضی از مفسران آن را منحصر به یکی از این دو دانسته اند ، صحیح به نظر نمی رسد .

به هر حال باید این فرهنگ قرآنی در میان همه مسلمین زنده شود که برای انفاق ، بهترین را انتخاب نمایند .

ص: ۷۰

مبارزه با موانع انفاق

۲۶۸ الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

شیطان شما را (به هنگام انفاق)، وعده فقر و تهی دستی می دهد و به فحشاء (و زشتی ها) امر می کند، ولی خداوند وعده آمرزش و فزونی به شما می دهد و خداوند، قدرتش وسیع و (به هر چیز) دانا است (به همین دلیل به وعده های خود وفا می کند).

«فَحْشَاء» به معنی هر کار زشت و بسیار قبیح است و در این جا به تناسب بحث، به معنی بخل و ترک انفاق که در بسیاری از موارد، نوعی معصیت و گناه است، آمده (هرچند که واژه «فَحْشَاء» در مواردی به معنی گناه بی عفتی آمده، ولی می دانیم در این جاتناسب چندانی ندارد) حتی بعضی از مفسران تصریح کرده اند که عرب به شخص بخیل، "فاحش" می گوید. (۱)

جزء سوم (۹۳)

تعبیر به امر کردن شیطان، اشاره به همان وسوسه های او است و اصولاً هر نوع فکر منفی و بازدارنده و کوتاه بیننده، سرچشمه اش تسلیم در برابر وسوسه های شیطانی است و در مقابل هر گونه فکر مثبت سازنده و

ص: ۷۱

آمیخته با بلندنظری، سرچشمه اش الهامات الهی و فطرت پاک خدادادی است.

در تفسیر «مجمع البیان» از امام صادق نقل شده است که؛ هنگام انفاق دو چیز از طرف خدا است و دو چیز از ناحیه شیطان، آن چه از جانب خدا است، یکی آمرزش گناهان و دیگری وسعت و افزونی اموال و آن چه از طرف شیطان است، یکی وعده فقر و تهی دستی و دیگری امر به فحشاء است.

بنابراین منظور از «مَغْفِرَه»، آمرزش گناهان است

(۹۴) سوره بقره

و منظور از «فَضْل» همان طوری که از «ابن عباس» نقل شده، زیاد شدن سرمایه ها در پرتو انفاق می باشد.

جالب توجه این که از امیر مؤمنان علی نقل شده که فرمود: «هنگامی که در سختی و تنگدستی افتادید، به وسیله انفاق کردن، با خدا معامله کنید» (انفاق کنید تا از تهی دستی نجات یابید). (۱)

و در پایان آیه می فرماید: «خداوند قادر و توانا و عالم است» (وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

اشاره به این حقیقت است که چون خداوند قدرتی وسیع و علمی بی پایان دارد، می تواند به وعده خویش عمل کند، بنابراین باید به وعده

ص: ۷۲

او دلگرم بود نه وعده شیطان فریبکار و ناتوان که انسان را به گناه می کشاند و چون از آینده آگاه نیست و قدرتی ندارد ، وعده او جز گمراهی و تشویق به نادانی نخواهد بود .

جزء سوّم (۹۵)

چگونگی انفاق ها

چگونگی انفاق ها

۲۷۱ اِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَاِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَاِيَّكُمْ مِنَ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

اگر انفاق ها را آشکار کنید، خوب است و اگر آن ها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید، برای شما بهتر است و قسمتی از گناهان شما را می پوشاند (و در پرتو بخشش در راه خدا، بخشوده خواهید شد) و خداوند به آن چه انجام می دهید، آگاه است .

تردید نیست که انفاق علنی و آشکار در راه خدا و اختفای آن ، هر کدام اثر مفیدی دارد ، زیرا هنگامی که انسان به طور آشکار و علنی مال خود را در راه خدا انفاق می کند ، اگر انفاق واجب باشد ، گذشته از این که مردم تشویق به این گونه کارهای نیک می شوند ، رفع این تهمت نیز از انسان می گردد که به وظیفه واجب خود عمل نکرده است .

(۹۶) سوره بقره

و اگر انفاق مستحب باشد ، در حقیقت یک نحوه تبلیغ عملی است که مردم را به کارهای خیر و حمایت از محرومان و

ص: ۷۳

انجام کارهای نیک اجتماعی و عامّ المنفعه تشویق می کند .

و چنان چه انفاق به طور مخفی و دور از انظار مردم انجام شود ، به طور قطع ریا و خودنمایی در آن کمتر است و خلوص بیشتری در آن خواهد بود، مخصوصا درباره کمک به محرومان ، آبروی آن ها بهتر حفظ می شود و لذا آیه فوق می گوید : « هر یک از دو کار در مورد خود ، خوب و شایسته است » .

در بعضی احادیث تصریح شده که انفاق های واجب ، بهتر است اظهار گردد و اما انفاق های مستحب ، بهتر است مخفیانه انجام گیرد .

از امام صادق نقل شده که فرمود : « زکات واجب را به طور آشکار از مال جدا کنید و به طور آشکار انفاق نمایید ، اما انفاق های مستحب اگر مخفی باشد ، بهتر است » . (۱)

جزء سوم (۹۷)

این احادیث با آن چه در بالا گفتیم ، منافات ندارد ، زیرا انجام وظایف واجب ، کمتر آمیخته به ریا می شود ، چون وظیفه ای است که در محیط اسلامی هر کس ناچار است آن را انجام دهد و همچون یک مالیات قطعی است که باید همه پردازند ، بنابراین اظهار آن بهتر است و اما انفاق های مستحبی چون جنبه الزامی ندارد ، ممکن است اظهار آن به خلوص نیت صدمه بزند ، لذا اختفای آن شایسته تر می باشد .

ص: ۷۴

از جمله « وَ يُكْفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ » استفاده می شود که انفاق در راه خدا، در آمرزش گناهان اثر عمیق دارد، زیرا بعد از دستور انفاق در این جمله می فرماید: « و گناهان شما را می پوشاند ».

البته مفهوم این سخن آن نیست که بر اثر انفاق کوچکی، همه گناهان بخشوده خواهد شد، بلکه با توجه به کلمه « مِنْ » که معمولاً برای "تبعیض" به کار می رود، استفاده می شود که انفاق قسمتی از گناهان را می پوشاند، روشن است که آن قسمت بستگی به مقدار انفاق و میزان اخلاص دارد.

(۹۸) سوره بقره

درباره این که انفاق سبب آمرزش می شود، از اهل بیت علیهم السلام و اهل تسنن روایات زیادی وارد شده است، از جمله در حدیثی آمده: « انفاق نهانی، خشم خدا را فرومی نشاند و همان طور که آب آتش را خاموش می کند، گناه انسان را از بین می برد ».

انفاق و کمک های انسانی به غیرمسلمانان

۲۷۲ لَيْسَ عَلَيْكَ هُدْيُهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا يُنْفِسْكُمْ وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ

هدایت آن ها (به طور اجبار) بر تو نیست (بنابراین ترک انفاق به غیرمسلمانان، برای اجبار به اسلام، صحیح نیست) ولی

ص: ۷۵

خداوند هر که را بخواهد (و شایسته بداند) ، هدایت می کند و آن چه از خوبی ها و اموال را انفاق می کنید، برای

جزء سوّم (۹۹)

خودتان است (ولی) جز برای رضای خدا انفاق نکنید و آن چه از خوبی ها انفاق می کنید ، (پاداش آن) به طور کامل به شما داده می شود و به شما ستم نخواهد شد.

آیه فوق می گوید: همان طور که بخشش های الهی و نعمت های او در این جهان شامل حال همه انسان ها (صرف نظر از عقیده و آیین آن ها) می شود ، مؤمنان هم باید به هنگام انفاق های مستحبی و رفع نیازمندی های بی نوایان در مواقع لزوم ، رعایت حال غیرمسلمانان را نیز بکنند .

البته این در صورتی است که انفاق بر غیر مسلمانان به خاطر یک کمک انسانی باشد و موجب تقویت کفر و پیش برد نقشه های شوم دشمنان نگردد ، بلکه آن ها را به روح انسان دوستی اسلام آگاه سازد .

از آیه فوق حقیقت دیگری را نیز می توان استفاده کرد و آن این که اگر در میان مسلمانان افرادی بعد از این همه تأکید درباره دوری از ریا و منت و آزار باز انفاق های خود را آلوده به این امور سازند ، ناراحت

(۱۰۰) سوره بقره

نباش وظیفه تو تنها بیان احکام و فراهم ساختن یک محیط اجتماعی سالم است و هرگز موظف نیستی که آن ها را مجبور به این امور سازی ، روشن است که این تفسیر منافاتی با تفسیر سابق ندارد و ممکن است

ص: ۷۶

هر دو را از آیه استفاده کرد .

«وَجْهُ اللَّهِ» چه معنی دارد ؟

«وَجْه» در لغت به معنی صورت است و گاهی به معنی ذات به کار برده می شود ، بنابراین «وَجْهُ اللَّهِ» یعنی ذات خدا . انفاق کنندگان نظرشان باید ذات پاک پروردگار باشد ، پس ذکر کلمه «وَجْه» در این آیه و مانند آن متضمن یک نوع تأکید است ، زیرا هنگامی که گفته شود « برای ذات خدا » ، تأکید آن از « برای خدا » بیشتر است ، یعنی حتماً برای خدا باشد و نه دیگری .

به علاوه معمولاً صورت انسان ، شریف ترین قسمت ظاهری بدن او است ، زیرا اعضای مهم بینایی و گویایی در آن قرار گرفته است ، به همین دلیل هنگامی که کلمه «وَجْه» به کار برده

جزء سَوْم (۱۰۱)

شود ، شرافت و اهمیّت را می رساند ، در این جا هم به طور کنایه در مورد خداوند به کار برده شده است و در واقع یک نوع احترام و اهمیّت از آن فهمیده می شود ، بدیهی است که خدا نه جسم است و نه صورت دارد .

بهترین مورد انفاق

۲۷۳ لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُخْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا

ص: ۷۷

تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

(انفاق شما ، مخصوصا باید) برای نیازمندی باشد که در راه خدا در تنگنا قرار گرفته اند (و توجه به آیین خدا ، آن ها را از وطن های خویش آواره ساخته و شرکت در میدان جهاد به آن ها اجازه نمی دهد تا برای تأمین هزینه زندگی ، دست به کسب و تجارتي بزنند) نمی توانند مسافرتی کنند (و سرمایه ای به

(۱۰۲) سوره بقره

دست آورند) و از شدت خویشتن داری ، افراد ناآگاه آن ها را بی نیاز می پندارند، اما آن ها را از چهره هایشان می شناسی و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی خواهند (این است مشخصات آن ها) و هرچیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است.

« حَضْر » به معنی حبس و منع و تضییق است و در این جا به معنی تمام اموری است که انسان را از تأمین معاش بازمی دارد .

« سیما » در لغت به معنی علامت و نشانه است و این که در فارسی امروز آن را به معنی چهره و صورت به کار می برند ، معنی تازه ای است و گرنه در مفهوم عربی آن ، چنین معنایی ذکر نشده است .

« الْحَاف » از همان ماده « لِحَاف » به معنی آن پوشش خاص

است

ص: ۷۸

و اصرار در سؤال را از این جهت « اَلْحَافِ » گفته اند که قلب انسان یا طرف مقابل را می پوشاند .

جزء سَوْم (۱۰۳)

باز در ادامه آداب و احکام انفاق ، در این آیه بهترین مواردی که انفاق در آن جا باید صورت گیرد ، بیان شده است و آن کسانی هستند که دارای صفات سه گانه ای که در این آیه آمده ، باشند . در بیان اوّلین وصف آنان می فرماید: انفاق شما به خصوص « باید برای کسانی باشد که در راه خدا محصور شده اند » (لِّلْفُقَرَاءِ الَّذِيْنَ اُخْصِرُوْا فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ) .

یعنی کسانی که به خاطر اشتغال به جهاد در راه خدا و نبرد با دشمن و یادگیری فنون جنگی یا تحصیل علوم لازم دیگر از تلاش برای معاش و تأمین هزینه زندگی بازمانده اند که یک نمونه روشن آن ، اصحاب صُفَّة در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند .

سپس برای تأکید می افزاید : « همان ها که نمی توانند سفری کنند » و سرمایه ای به دست آورند (لَا يَشِيْطُوعُوْنَ ضَرْبًا فِي الْاَرْضِ) .

تعبیر به « ضَرْبٌ فِي الْاَرْضِ » به جای سفر ، به خاطر آن است که مسافران مخصوصاً آن ها که برای هدف های مهمی پیاده به سفر می روند ، پیوسته پای بر زمین می کوبند و پیش می روند .

بنابراین کسانی که می توانند تأمین زندگی کنند ، باید مشقّت و رنج

ص: ۷۹

سفر را تحمّل کرده ، از دسترنج دیگران استفاده نکنند ، مگر این که کار مهمّ تری همچون جهاد در راه خدا یا فراگرفتن علوم واجب ، مانع از سفر گردد .

(۱۰۴) سوره بقره

و در دوّمین وصف از آنان می فرماید : « کسانی که افراد نادان و بی اطلاع ، آن هارا از شدّت عفاف غنی می پندارند » (*يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ*) .

اما این سخن به آن مفهوم نیست که این نیازمندان باشخصیت قابل شناخت نیستند ، لذا می افزاید : « آن ها را از چهره هایشان می شناسی » (*تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ*) .

به هر حال منظور این است که آن ها گرچه سخنی از حال خود نمی گویند ، ولی در چهره هایشان نشانه هایی از رنج های درونی وجود دارد که برای افراد فهمیده آشکار است ، آری « رنگ رخساره خبر می دهد از سرّ درون » .

و در سومین توصیف از آنان می فرماید: آن ها چنان بزرگوارند که : « هرگز چیزی باصرار از مردم نمی خواهند » (*لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا*) .

جزء سوّم (۱۰۵)

اصولاً آن ها از مردم چیزی نمی خواهند تا چه رسد به این که اصرار در سؤال داشته باشند و به تعبیر دیگر معمول نیازمندان عادی اصرار در سؤال است اما آن ها یک

ص: ۸۰

نیازمند عادی نیستند .

و در پایان آیه باز همگان را به انفاق از هر گونه خیرات تشویق کرده ، می فرماید : « و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید ، خداوند از آن آگاه است » (وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ) .

این جمله برای تشویق انفاق کنندگان است ، خصوصا انفاق به

(۱۰۶) سوره بقره

افرادی که دارای عزت نفس و طبع بلند هستند و چه بسا در این موارد بخشش هایی در پوشش غیر انفاق ، ولی در واقع به قصد انفاق صورت می گیرد تا طرف مقابل ناراحت نشود، مسلماً خداوند از این نیت پنهانی آگاه است و آن ها را به تناسب نیت و زحماتشان بهره مند می سازد .

شأن نزول

۲۷۴ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

آن ها که اموال خود را شب و روز ، پنهان و آشکار انفاق می کنند ، مزدشان نزد پروردگارشان است ، نه ترسی بر آن ها است و نه غمگین می شوند .

در احادیث بسیاری آمده که این آیه درباره علی نازل شده است، زیرا آن حضرت چهار درهم داشت ؛ درهمی را در شب و درهمی را در روز و درهمی را آشکارا و درهمی را در نمان انفاق کرد

ص: ۸۱

و این آیه نازل شد. (۱)(۱)

جزء سَم (۱۰۷)

ولی می دانیم نزول آیه در یک مورد خاص، مفهوم آن را محدود نمی کند و شمول حکم را نسبت به دیگران نفی نمی نماید.

انفاق به هر شکل و صورت مطلوب است

انتخاب این روش های مختلف رعایت شرایط بهتر برای انفاق است، یعنی انفاق کنندگان باید در انفاق خود به هنگام شب یا روز، پنهان یا آشکار، جهات اخلاقی و اجتماعی را در نظر بگیرند، آن جا که انفاق به نیازمندان موجبی برای اظهار ندارد، آن را مخفی سازند تا هم آبروی آنان حفظ شود و هم خلوص بیشتری در آن باشد و آن جا که مصالح دیگری مانند تعظیم شعائر و تشویق و ترغیب دیگران در کار است و انفاق جنبه شخصی ندارد تاهتک احترام کسی شود (مانند انفاق برای جهاد و بناهای خیر و امثال آن) و با اخلاص نیز منافات ندارد، آشکارا انفاق نمایند.

(۱۰۸) سوره بقره

بعید نیست که مقدم داشتن شب بر روز و پنهان بر آشکار (در آیه مورد بحث) اشاره به این باشد که مخفی بودن انفاق بهتر است، مگر موجبی برای اظهار باشد، هر چند باید در همه حال و به هر شکل انفاق فراموش نشود.

ص: ۸۲

مسئلاً چیزی که نزد پروردگار است (مخصوصاً با تکیه بر صفت ربوبیت که ناظر به پرورش و تکامل است) چیز کم یا کم ارزشی نخواهد بود و تناسب با الطاف و عنایات پروردگار خواهد داشت که هم برکات دنیا و هم حسنات آخرت و قرب الی الله را شامل می شود.

۲۷۷ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند و نماز را برپا داشتند و زکات را پرداختند، اجرشان نزد پروردگارشان است و نه ترسی بر آن ها است و

جزء سوم (۱۰۹)

نه غمگین می شوند .

کسانی که در پرتو ایمان، خودپرستی را ترک گفته و عواطف فطری خود را زنده کرده و علاوه بر ارتباط با پروردگار و برپاداشتن نماز، به کمک و حمایت نیازمندان می شتابند و از این راه از تراکم ثروت و به وجود آمدن اختلافات طبقاتی و به دنبال آن هزار گونه جنایت جلوگیری می کنند، پاداش خود را نزد پروردگار خواهند داشت و در هر دو جهان از نتیجه عمل نیک خود بهره مند می شوند .

طبیعی است دیگر عوامل اضطراب و دلهره برای این دسته به وجود نمی آید، خطری که در راه سرمایه داران مفت خواربود و لعن و

ص: ۸۳

نفرین هایی که به دنبال آن نثار آن ها می شد، برای این دسته نیست .

و بالاخره از «آرامش کامل» برخوردار بوده، هیچ گونه اضطراب و غمی نخواهند داشت ، همان گونه که در پایان آیه آمده ؛ «
وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» .

راه و رسم ایمان

(۱۱۰) سوره بقره

۲۸۵ اَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لِأَنْفَرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ

پیامبر، به آن چه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است (واوبه تمام سخنان خود کاملاً مؤمن می باشد) و همه مؤمنان (نیز) به خدا و فرشتگان او و کتاب ها و فرستادگانش ایمان آورده اند (و می گویند: ما در میان هیچ یک از پیامبران او، فرق نمی گذاریم (و به همه ایمان داریم) و (مؤمنان) گفتند: ما شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا (انتظار) آمرزش تورا (داریم) و بازگشت (ما) به سوی تو است.

در ابتدا می فرماید: « پیامبر صلی الله علیه و آله به آن چه که از جانب پروردگارش نازل شده است ، ایمان آورده » (اَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ) .

ص: ۸۴

و این از امتیازات انبیای الهی است که عموماً به مرام و مکتب خویش ایمان قاطع داشته و هیچ گونه تزلزلی در اعتقاد خود نداشته اند، قبل از همه خودشان مؤمن بودند و بیش از همه استقامت و پایداری داشتند.

سپس می افزاید: « مؤمنان نیز به خدا و فرشتگان او و کتاب ها و فرستادگان وی همگی ایمان آورده اند و (می گویند:) ما در میان پیامبران او هیچ گونه فرقی نمی گذاریم» و به همگی ایمان داریم (وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ).

برطبق آیه ۱۵۰ سوره نساء؛ « وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ: کسانی که می خواهند بین خدا و پیامبران جدایی بیفکنند و به بعضی ایمان بیاورند و بعضی را انکار کنند»، مؤمنان برخلاف این دسته، هیچ گونه تفاوتی میان رسولان الهی نمی گذارند و همه را از سوی خدای دانند و همگی را محترم می شمردند.

(۱۱۲) سوره بقره

سپس می افزاید: مؤمنان علاوه بر ایمان راسخ و جامع، در مقام عمل نیز « گفتند: ما شنیدیم و اطاعت کردیم پروردگارا (انتظار) آموزش تو را (داریم) و بازگشت (همه ما) به سوی تو است» (وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ اطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ)

« سَمِعْنَا » در بعضی از موارد به معنی فهمیدیم و تصدیق کردیم آمده است که یک نمونه اش همین آیه است ، یعنی دعوت پیامبرانت را با تمام وجود خود پذیرفتیم و در مقام اطاعت و پیروی درآمدیم .

ولی خداوند، بالا-خره ما انسانیم و گاه غرایز و هوس ها بر ما چیره می شود و دچار لغزش می شویم، از تو انتظار آمرزش داریم و می دانیم که سرانجام کار ما به سوی تو است .

۲۸۶ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا لَنَا بِهٖ وَ اَعْفُ عَنَّا وَ اَغْفِرْ لَنَا وَ اَرْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

جزء سوم (۱۱۳)

خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند (انسان) هر کار (نیکی) را انجام دهد، برای خود انجام داده و هر کار (بدی) کند، به زیان خود کرده است، (مؤمنان می گویند :) پرورد گارا، اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن. پرورد گارا تکلیف سنگینی بر ما قرار مده ، آن چنان که (به خاطر گناه و طغیان،) بر کسانی که پیش از ما بودند قرار دادی ! پرورد گارا، آن چه طاقتم تحمل آن را

ص: ۸۶

نداریم، بر ما مقرر مدار و آثار گناه را از ما بشوی، ما را ببخش و در رحمت خود قرارده، تو مولا و سرپرست مایی، پس ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان .

« اِضْر » در اصل به معنی نگهداری و محبوس ساختن است و به

(۱۱۴) سوره بقره

هر کار سنگین که انسان را از فعالیت بازمی دارد ، گفته می شود و نیز به عهد و پیمان ها که آدمی را محدود می سازد، اطلاق می گردد ، به همین دلیل مجازات و کیفر را نیز گاهی « اِضْر » می گویند .

« عَفُو » در لغت به معنی محو کردن آثار چیزی است و غالباً به معنی محو آثار گناه می آید که هم شامل آثار طبیعی آن می شود و هم شامل مجازات آن ، در حالی که « مغفرت » تنها به معنی پوشاندن گناه است .

« وُسْع » از نظر لغت به معنی گشایش و قدرت است ، لذا آیه این حقیقت عقلی را تأیید می کند که وظایف و تکالیف الهی ، هیچ گاه بالاتر از میزان قدرت و توانایی افراد نیست ، بنابراین باید گفت : تمام احکام با همین آیه تفسیر و تقیید می گردد و به مواردی که تحت قدرت انسان است ، اختصاص می یابد، بدیهی است یک قانون گذار حکیم و دادگر نمی تواند غیر از این قانون وضع کند .

ص: ۸۷

شانس و جبر و اقبال مردود است

سپس می افزاید: «هر کار (نیکی) انجام دهد، برای خود انجام داده و هر کار (بدی) کند، به زیان خود کرده است» (لها ما كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ).

آری هرکسی محصول عمل نیک و بد خود را می چیند و در این جهان و جهان دیگر با نتایج و عواقب آن روبه رو خواهد شد.

آیه فوق با این بیان مردم را به مسؤولیت خود و عواقب کار خویش متوجه می سازد و بر افسانه جبر و اقبال و طالع و موهومات دیگری از این قبیل که افرادی برای تبرئه خویش دست و پا کرده اند، خط بطلان می کشد.

و به دنبال این دو اصل اساسی (تکلیف به مقدار قدرت است و هرکسی مسؤول اعمال خویش است) از زبان مؤمنان هفت درخواست از درگاه پروردگار بیان می کند که در واقع آموزشی است برای همگان که چه

(۱۱۶) سوره بقره

بگویند و چه بخواهند.

نخست می گوید: «پروردگارا، اگر ما فراموش کردیم یا خطا نمودیم، ما را مؤاخذه مکن» (رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا).

آن هاچون می دانند مسؤول اعمال خویش هستند، لذا با تضرعی مخصوص، خدا را به عنوان "رَبِّ" و کسی که لطف ویژه ای در

پرورششان داشته و دارد، می خوانند و می گویند: زندگی به هر حال خالی از فراموشی و خطا و اشتباه نیست، ما می کوشیم به سراغ گناه عمدی نرویم، اما خطاها و لغزش ها را تو بر ما ببخش.

بحثی که در این جا مطرح می گردد، این است که؛ مگر امکان دارد که پروردگار کسی را در برابر لغزشی که از فراموشی یا عدم توجه سرچشمه گرفته، مجازات نماید تا زمینه ای برای این درخواست بماند؟

جزء سوّم (۱۱۷)

در پاسخ این سؤال باید گفت: گاهی فراموشی، نتیجه سهل انگاری خود انسان است که مسلماً این گونه فراموشی ها از انسان سلب مسؤولیت نمی کند، مانند این که در قرآن آمده است؛ «فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا: بچشید عذاب خدا را در برابر آن که این روز را فراموش کردید» (۱۴ / سجده).

بنابراین فراموش کاری هایی که زاییده سهل انگاری است، قابل مجازات است.

موضوع دیگری که باید به آن توجه داشت، این است که «نسیان» و «خطا» بایکدیگر فرق روشنی دارد.

«خطا» معمولاً به کارهایی گفته می شود که از روی غفلت و عدم توجه از انسان سر می زند، مثل این که کسی به هنگام شکار، تیری را

ص: ۸۹

می زند و به انسانی بدون قصد اصابت می کند و او را مجروح می نماید، ولی «نسیان» درجایی گفته می شود که انسان باتوجه دنبال کار می رود، ولی مشخصات حادثه را فراموش کرده، مثل این که فرد بی گناهی را مجازات کند

(۱۱۸) سوره بقره

به گمان این که گناهکار است، زیرا مشخصات گناهکار واقعی را فراموش نموده است .

سپس به بیان دوّمین درخواست آنان پرداخته، می گوید: «پروردگارا، بار سنگینی بر دوش ما قرار مده، آن چنان که بر کسانی که پیش از ما بودند (به کیفر گناهان و طغیانشان) قرار دادی» (رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا) .

در این جمله مؤمنان از خداوند تقاضا دارند از تکالیف سنگین که گاهی موجب تخلف افراد از اطاعت پروردگار می گردد، آن هارا معاف دارد و این همان چیزی است که درباره دستورات اسلام از زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده: «بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ: به آیینی مبعوث شدم که عمل به آن برای همه سهل و آسان است» (۱).

جزء سوّم (۱۱۹)

در سوّمین درخواست می گویند: «پروردگارا، مجازات هایی که طاقت تحمل آن را نداریم، برای ما مقرّر مدار» (رَبَّنَا وَلَا

ص: ۹۰

تُحْمَلُنَا لاطَاقَهُ لَنَابِهِ .

این جمله ممکن است اشاره به آزمایش های طاقت فرسا یا مجازات های سنگین دنیا و آخرت و یا هردو باشد و شاید تعبیر به «لَا تُحْمَلُ» در جمله قبل و «لَا تُحْمَلُ» (با تشدید) در این جمله به خاطر همین است، زیرا تعبیر اول اشاره به مسایل مشکل و تعبیر دوم اشاره به مسایل طاقت فرسا است.

و در چهارمین و پنجمین و ششمین تقاضا می گویند: «ما را ببخش و گناهان ما را بپوشان و مشمول رحمت خود قرار بده» (وَ اَعْفُ عَنَّا وَ اَغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا).

بنابراین مؤمنان هم از خدا می خواهند گناهانشان را بپوشاند و هم آثار وضعی و تکوینی آن را از روح و روانشان بزدايد و هم کیفر آن را از آنان بردارد و سپس از او می خواهند رحمت واسعه اش که همه چیز را دربرمی گیرد، شامل حال آنان شود.

(۱۲۰) سوره بقره

و بالاخره در هفتمین و آخرین درخواست می گویند: «تو مولی و سرپرست مایی: پس ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان» (أَنْتَ مَوْلَانَا فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ).

به این ترتیب تقاضای آنان شامل دنیا و آخرت و پیروزی های فردی و اجتماعی و عفو و بخشش و رحمت الهی می گردد و این تقاضایی بسیار جامع می باشد. پایان سوره بقره

ص: ۹۱

سوره آلِ عِمْران

سوره آلِ عِمْران

۶ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

او کسی است که شما را در رحم (مادران) ، آن چنان که می خواهد ، تصویر می کند. معبودی جز خداوند عزیز و حکیم ، نیست .

صورت بندی انسان در شکم مادر و نقش بر آب زدن در آن محیط تاریک ظلمانی آن هم نقش های بدیع و عجیب و پی در پی، راستی شگفت آور است ، مخصوصا با آن همه تنوعی که از نظر شکل و صورت و جنسیت و انواع استعداد های متفاوت و صفات و غرایز مختلف وجود دارد .

و اگر می بینیم معبودی جز او نیست به خاطر همین است ، که شایسته عبودیت جز ذات پاک او نمی باشد ، بنابراین چرا باید مخلوقاتی همچون مسیح مورد عبادت قرار گیرند و گویی این تعبیر اشاره به

(۱۲۲) سوره آلِ عِمْران

شأن نزولی است که در آغاز سوره ذکر شده که مسیحیان خودشان قبول دارند مسیح در رحم مادری همچون مریم تربیت شده پس او مخلوق است ، نه خالق ، بنابراین چگونه ممکن است معبود واقع شود .

« أَرْحَامِ » جمع « رَجِمَ » دراصل به معنی محلی است از شکم مادر

که بچه در آن پرورش می یابد ، سپس به تمام نزدیکانی که در اصل از یک مادر متولد شده اند ، اطلاق شده است و از آن جا که در میان آن ها پیوند و محبت و دوستی است ، این واژه به هر گونه عطوفت و محبت اطلاق شده است ، بعضی نیز عقیده ای برعکس این دارند و می گویند مفهوم اصلی آن همان رقت قلب و عطوفت و محبت است و از آن جا که خویشاوندان نزدیک دارای چنین عطوفتی نسبت به یکدیگر هستند ، به محل پرورش فرزند ، رَحِم گفته شده است .

رهایی از لغزش ها

۸ رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ

جزء سوّم (۱۲۳)

رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ

(راسخان در علم می گویند :) پروردگارا ، دل هایمان را بعد از آن که ما را هدایت کردی ، (از راه حق) منحرف مگردان و از سوی خود ، رحمتی بر ما ببخش ، زیرا تو بخشنده ای .

بسیارند دانشمندانی که غرور علمی ، آنان را از پای درمی آورد و یا وسوسه های شیاطین و هوای نفس آن ها را به بی راهه ها می کشاند ، این جا است که باید خود را به خدا سپرد و از او هدایت خواست .

حتّی در بعضی از روایات آمده که شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز خود را به خدا می سپرد و بسیار این دعا را تکرار می کرد : « يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ : ای کسی که دل ها را می گردانی ،

قلب من را بر دین خودت ثابت بدار. (۱).

۹ رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ

(۱۲۴) سوره آل عمران

پروردگارا، تو مردم را برای روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی کرد، زیرا خداوند از وعده خودت خلف نمی کند (ما به تو و رحمت بی پایانت و به وعده رستاخیز و قیامت ایمان داریم) .

و از آن جا که عقیده به معاد و توجه به روز رستاخیز ، از هر چیز برای کنترل امیال و هوس ها مؤثرتر است ، راسخون در علم به یاد آن روز می افتند .

و به این ترتیب از هوی و هوس ها و احساسات افراطی که موجب لغزش می گردد ، خود را برکنار می دارند .

شهادت خداوند بر یگانگی خویش ، چگونه است ؟

۱۸ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

خداوند (با ایجاد نظام واحد جهان هستی ،) گواهی می دهد

جزء سوم (۱۲۵)

که معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش

ص: ۹۴

(هر کدام به گونه ای بر این مطلب) گواهی می دهند، در حالی که (خداوند در تمام عالم) قیام به عدالت دارد ، معبودی جز او نیست که هم توانا و هم حکیم است .

منظور از شهادت خداوند ، شهادت عملی و فعلی است ، نه قولی، یعنی خداوند با پدید آوردن جهان آفرینش که نظام واحدی در آن حکومت می کند و قوانین آن در همه جایکسان و برنامه آن یکی است و در واقع « یک واحد به هم پیوسته » و « یک نظام یگانه » است، عملاً نشان داده که آفریدگار و معبود، در جهان یکی بیش نیست و همه از یک منبع، سرچشمه می گیرند ، بنابراین ایجاد این نظام واحد ، شهادت و گواهی خدا است بر یگانگی ذاتش .

اما شهادت و گواهی فرشتگان و دانشمندان، جنبه قولی دارد، چه این که آن ها هر کدام با گفتاری شایسته خود ، اعتراف به این حقیقت می کنند و این گونه تفکیک در آیات قرآن فراوان است، مثلاً در آیه « إِنَّ اللَّهَ

(۱۲۶) سوره آل عمران

وَ مَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ) (خدا و فرشتگان بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود می فرستند) (۵۶ / احزاب) ، درود از ناحیه خدا، چیزی است و از ناحیه فرشتگان ، چیز دیگر ، از ناحیه خدا، فرستادن رحمت است و از ناحیه فرشتگان، تقاضای رحمت .

البته گواهی فرشتگان و دانشمندان ، جنبه عملی نیز دارد ، زیرا آن ها تنها او را می پرستند و در برابر هیچ معبود دیگر ، سر تعظیم

ص: ۹۵

موقعیت دانشمندان

در این آیه ، دانشمندان واقعی در ردیف فرشتگان قرار گرفته اند و این خود امتیاز دانشمندان بر دیگران را اعلام می کند و نیز از آیه استفاده می شود که امتیاز دانشمندان از این نظر است که در پرتو علم خود ، به حقایق اطلاع یافته و به یگانگی خدا که بزرگ ترین حقیقت است ، معترفند .

« مرحوم طبرسی » در « مجمع البیان » ضمن تفسیر آیه ، از

جزء سوم (۱۲۷)

« جابر بن عبد الله انصاری » از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود : « سَاعَةٌ مِنْ عَالَمٍ يَتَّكِيُ عَلَى فِرَاشِهِ يَنْظُرُ فِي عِلْمِهِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الْعَابِدِ سَبْعِينَ عَامًا : يَكُ سَاعَتٍ مِنْ زِنْدَاغِي دَانِشْمَنْدِي كِه بَر بَسْتَرِ خُودِ تَكِيَه كَرْدِه وَ دَر اَنْدُوخْتِه هَايِ عِلْمِي خُودِ مِي اَنْدِيشْد، بَهْتَر از هَفْتاد سال عِبَادَت عَابِدِ اسْت » .

این آیه از آیاتی است که همواره مورد توجه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بوده و کرارا در مواقع مختلف آن را تلاوت می فرمود . « زبیر بن عوام » می گوید : « شب عرفه در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم ، شنیدم که مکررا این آیه را می خواند » (۱)

ص: ۹۶

۱۹ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ

(۱۲۸) سوره آل عمران

وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم شدن در برابر حق) است و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می رسد، زیرا) خداوند، سریع الحساب است.

واژه «دین» در لغت به معنی جزا و پاداش است و به معنی اطاعت و پیروزی از فرمان نیز آمده است و در اصطلاح مذهبی، عبارت از مجموعه قواعد و قوانین و آدابی است که انسان در سایه آن ها می تواند به خدا نزدیک تر شود و به سعادت دو جهان برسد و از نظر اخلاقی و تربیتی در مسیر صحیح گام بردارد.

واژه «اِسْلَام» به معنی تسلیم است، بنابراین معنی جمله «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» این است که آیین حقیقی در پیشگاه خدا،

جزء سؤم (۱۲۹)

همان تسلیم در برابر فرمان او است و در واقع روح دین در هر عصر و زمان، چیزی جز تسلیم در برابر حق نبوده و نخواهد بود، منتهی از

ص: ۹۷

آن جا که آیین پیامبر اسلام، آخرین و برترین آیین ها است، نام اسلام برای آن انتخاب شده است، و گرنه از یک نظر همه ادیان الهی، اسلام است و همان گونه که سابقاً نیز اشاره شد، اصول ادیان آسمانی نیز یکی است، هر چند با تکامل جامعه بشری، خداوند ادیان کامل تری را برای آن ها فرستاده تا به مرحله نهایی تکامل که دین خاتم پیامبران، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، رسیده.

سپس به بیان سرچشمه اختلاف های مذهبی که علی رغم وحدت حقیقی دین الهی به وجود آمده، می پردازد و می فرماید: « آن ها که کتاب آسمانی به آن ها داده شده بود، در آن اختلاف نکردند، مگر بعد از آن که آگاهی و علم به سراغشان آمد و این اختلاف به خاطر ظلم و ستم در میان آن ها بود » (وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ اَوْتُوا الْكِتَابَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ).

(۱۳۰) سوره آل عمران

بنابراین ظهور اختلاف، اولاً بعد از علم و آگاهی بود و ثانياً انگیزه ای جز طغیان و ظلم و حسد نداشت.

منظور از « آیات الله » در این جا تمام آیات الهی و براهین او و کتاب های آسمانی است و حتی احتمالاً آیات تکوینی الهی را نیز در عالم هستی شامل می شود و این که بعضی از مفسران، آن را به خصوص تورات یا انجیل و یا مانند آن تفسیر کرده اند، هیچ دلیلی ندارد.

۲۷ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ

ص: ۹۸

تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَزُزُّ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

شب را در روز داخل می کنی و روز را در شب و زنده را از مرده بیرون می آوری و مرده را از زنده و به هر کس بخواهی ، بدون حساب روزی می بخشی .

« وُلُوجِ » در لغت به معنی دخول است ، این آیه می گوید : خداوند ، شب را در روز و روز را در شب داخل می کند (در چهار مورد

جزء سَوْم (۱۳۱)

دیگر قرآن نیز ، به این معنی اشاره شده است) .

منظور از این جمله ، همان تغییر تدریجی محسوسی است که در شب و روز در طول سال ، مشاهده می کنیم ، این تغییر بر اثر انحراف محور کره زمین نسبت به مدار آن که کمی بیش از ۲۳ درجه است و تفاوت زاویه تابش خورشید می باشد، لذا می بینیم در بلاد شمالی (نقاط بالای خط اِسْتِوَا) در ابتدای زمستان ، روزها کم کم بلند و شب ها کوتاه می شود تا اول تابستان، سپس به عکس ، شب ها بلند و روزها کوتاه می شود و تا اول زمستان ادامه دارد ، اما در بلاد جنوبی (نقاط پایین خط استوا) درست به عکس است .

اگر شب و روز همیشه یکسان بود ، نمو و رشد بسیاری از گیاهان و حیوانات، دچار اختلال می شد و فصول چهارگانه که لازمه « اختلاف شب و روز » و « چگونگی زاویه تابش آفتاب » است ، از بین می رفت و

ص: ۹۹

طبعاً انسان از فواید اختلاف فصول بی بهره می ماند .

جمله « تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ » و

(۱۳۲) سوره آل عمران

شبهه آن در چندین آیه از قرآن مجید به چشم می خورد که می گوید: « خداوند زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد » .

منظور از بیرون آوردن "زنده" از "مرده" ، همان پیدایش حیات از موجودات بی جان است ، زیرا می دانیم آن روز که زمین آماده پذیرش حیات شد، موجودات زنده از مواد بی جان به وجود آمدند ، از این گذشته دائماً در بدن ما و همه موجودات زنده عالم ، مواد بی جان جزء سلول ها شده ، تبدیل به موجود زنده می گردند .

پیدایش مردگان از موجودات زنده ، نیز دائماً در مقابل چشم ما مجسم است .

با دشمنان و افراد گمراه طرح دوستی نریزید

۲۸ لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْيَةً وَ يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ

جزء سوم (۱۳۳)

افراد باایمان نباید به جای مؤمنان ، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند و هرکس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد (و پیوند او به کلی از خدا گسسته

ص: ۱۰۰

می شود) مگر این که از آن‌ها بپرهیزید (و به خاطر هدف‌های مهم‌تری تقیه کنید) خداوند شما را از (نافرمانی) خود، برحذر می‌دارد و بازگشت (شما) به سوی خدا است.

«أَوْلِيَاءَ» جمع «وَلِيٍّ» و در این جا به معنی دوست و حامی و هم‌پیمان و یار و یاور است.

این آیه در زمانی نازل شد که روابطی در میان مسلمانان و مشرکان با یهود و نصاری وجود داشت و چون ادامه این ارتباط، برای مسلمین زیان بار بود، مسلمانان از این کار نهی شدند، این آیه در واقع یک درس مهم سیاسی اجتماعی به مسلمانان می‌دهد که بیگانگان را به عنوان دوست و حامی و یار و یاور هرگز نپذیرند و فریب سخنان جَدَّاب و اظهار محبت‌های به ظاهر صمیمانه آن‌ها

(۱۳۴) سوره آلِ عِمْران

را نخورند، زیرا ضربه‌های سنگینی که در طول تاریخ بر افراد باایمان و با هدف واقع شده، در بسیاری از موارد از این رهگذر بوده است.

جمله «مَنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» اشاره به این است که در زندگی اجتماعی هر کس نیاز به دوستان و یاورانی دارد، ولی افراد باایمان باید اولیای خود را از میان افراد باایمان انتخاب کنند و با وجود آنان، چه نیازی به کفار بی رحم و ستمگر است و تکیه بر وصف ایمان و کفر، اشاره به این است که این دو از یکدیگر بیگانه و

ص: ۱۰۱

آشتی ناپذیرند .

جمله « فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ » اشاره به این است که : افرادی که بادشمنان خدا پیوند دوستی و همکاری برقرار سازند، ارتباطشان با خداوند و خداپرستان گسسته می شود .

سپس به عنوان یک استثناء از این قانون کلی می فرماید : « مگر این که از آن ها بپرهیزید » و تقیه کنید (إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقِيَةً) .

جزء سوم (۱۳۵)

همان تقیه ای که برای حفظ نیروها و جلوگیری از هدر رفتن قوا و امکانات و سرانجام پیروزی بر دشمن است .

در چنین موردی ، جایز است که مسلمانان با افراد بی ایمان ، به خاطر حفظ جان خود و مانند آن ابراز دوستی کنند .

و در پایان آیه ، هشدار می دهد به همه مسلمانان داده ، می فرماید : « خداوند شما را از (نافرمانی) خود برحذر می دارد و بازگشت (همه شما) به سوی خدا است » (وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ) .

این دو جمله، بر مسأله تحریم دوستی با دشمنان خدا تأکید می کند، از یک سو می گوید : از مجازات و خشم و غضب خداوند بپرهیزید و از سوی دیگری فرماید : « اگر مخالفت کنید ، بازگشت همه شما به سوی او است و نتیجه اعمال خود را خواهید گرفت » .

ص: ۱۰۲

۳۱ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

بگو: اگر خدا را دوست می دارید ، از من پیروی کنید تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خدا آمرزنده مهربان است .

گروهی بودند که دم از دوستی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یا سایر انبیاء می زدند ، آیات فوق ، مفهوم دوستی واقعی را تبیین می کند و فرق آن را با محبت کاذب و دروغین روشن می سازد .

نخست می فرماید : « بگو : اگر خدا را دوست می دارید ، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد که خدا آمرزنده مهربان است » (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) .

یعنی محبت ، تنها یک علاقه قلبی ضعیف و خالی از هرگونه اثر نیست ، بلکه باید آثار آن در عمل انسان منعکس باشد ، کسی که مدعی عشق و علاقه به پروردگار است ، نخستین نشانه اش این است که از پیامبر و فرستاده او پیروی کند .

جزء سوم (۱۳۷)

در حقیقت این ، یک اثر طبیعی محبت است که انسان را به سوی « محبوب » و خواسته های او می کشاند ، البته ممکن است محبت های

ضعیفی یافت شود که شعاع آن ، از قلب به بیرون نیفتد ، اما این گونه محبت ها به قدری ناچیز است که نمی توان نام محبت بر آن گذاشت ، یک محبت اساسی ، حتما آثار عملی دارد ، حتما دارنده آن را با محبوب پیوند می دهد و در مسیر خواست های او به تلاش پرثمر وامی دارد .

آن ها که سر تا پا آلوده گناهند ، با این حال قلب خود را مملو از عشق خدا ، پیامبر صلی الله علیه و آله ، امیر مؤمنان و پیشوایان بزرگ می دانند و یا عقیده دارند که ایمان و عشق و محبت ، تنها به قلب است و ارتباطی با عمل ندارد ، از منطق اسلام به کلی بیگانه اند .

۳۲ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ

(۱۳۸) سوره آلِ عِمْران

بگو: از خدا و فرستاده (او) اطاعت کنید و اگر سرپیچی کنید ، خداوند کافران را

ص: ۱۰۴

دوست نمی دارد .

در این آیه بحثی را که در آیه قبل آمده بود ، تعقیب کرده ، می فرماید: « بگو : اطاعت کنید خدا و فرستاده او را » (قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ) .

بنابراین چون شما مدعی محبت او هستید ، باید با اطاعت از فرمان او و پیامبرش این محبت را عملاً اثبات کنید .

سپس می افزاید : « اگر آن ها سرپیچی کنند ، خداوند کافران را دوست ندارد » (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ) .

سرپیچی آن ها نشان می دهد که محبت خدا را ندارند ، بنابراین خدا هم آن ها را دوست ندارد، زیرا محبت یک طرفه، بی معنی است .

ضمناً از جمله « أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ » استفاده می شود که اطاعت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله از هم جدا نیستند ، به همین دلیل در آیه قبل تنها سخن از پیروی و اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در این جا سخن از هردو است .

جزء سَوْم (۱۳۹)

۵۱ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ

خداوند ، پروردگار من و شما است ، او را بپرستید (نه من و نه چیز دیگر را) این است راه راست .

در این آیه ، از زبان حضرت مسیح برای رفع هرگونه ابهام و اشتباه و برای این که تولد استثنایی او را دست آویزی برای الوهیت او قرار ندهند ، چنین نقل می کند : « مسلماً خداوند پروردگار من و پروردگار شما است ، پس او را پرستش کنید (نه من و نه چیز دیگر را) این راه راست است » ، راه توحید و یکتاپرستی ، نه راه شرک و دوگانه و چندگانه پرستی (إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) .

در آیات دیگر قرآن نیز کرارا آمده که ؛ حضرت مسیح روی مسأله عبودیت و بندگی خود در پیشگاه خدا ، تکیه می فرمود و بر

ص: ۱۰۵

خلاف آن چه در انجیل های تحریف یافته کنونی که از زبان مسیح نقل شده که او غالباً کلمه "پدر" را درباره خدا به کار می برد، قرآن مجید کلمه « رَبِّ » (پروردگار) و مانند آن را از او نقل می کند که دلیلی است بر نهایت توجّه او نسبت به مبارزه با شرک و یا دعوی الوهیت حضرت مسیح و لذا تا زمانی که حضرت مسیح در میان مردم بود ، هیچ کسی جرأت پیدانکرداو را یکی از خدایان معرفی کند و حتی آثار تعلیمات مسیح در زمینه توحید ، به منحرفان اجازه نداد که تا دو قرن بعد از او نیز ، عقاید شرک آلود خود را ظاهر سازند و به اعتراف محققان مسیحی ، مسأله تثلیث و اعتقاد به خدایان سه گانه ، از قرن سوم میلادی پیدا شد. (شرح بیشتر در این زمینه در جلد چهارم « تفسیر نمونه » ، ذیل آیه ۱۷۱ سوره نساء درج گردیده است)

۵۳ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ

پروردگارا ، به آن چه نازل کرده ای ، ایمان آوردیم و از فرستاده (تو) پیروی نمودیم، ما را در زمره گواهان بنویس.

جزء سوم (۱۴۱)

آن ها نخست ایمان خود را به آن چه نازل شده بود ، اظهار داشتند ، ولی چون ایمان به تنهایی کافی نبود ، مسأله عمل به دستورهای آسمانی و پیروی از مسیح را که گواه زنده ایمان راسخ آن ها بود ، پیش آوردند ، زیرا هنگامی که ایمان در روح و جان انسان رسوخ کند ، حتما

ص: ۱۰۶

در عمل او انعکاس می یابد و بدون عمل ممکن است تنها یک ایمان پنداری باشد نه واقعی و سپس از خدا تقاضا کردند نام آن ها را در زمره شاهدان و گواهان که در این جهان ، مقام رهبری امت ها را دارند و در جهان دیگر مقام شفاعت و گواهی بر اعمال را، ثبت نماید .

بازگشت مسیح به سوی خداوند

۵۵ اِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ اَنْتَ مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ اِلَيَّْ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَ جَاعِلُ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْكَ فَوْقَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ اِلَيَّْ مَرْجِعُكُمْ فَاَحْكُمْ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيْهِ تَخْتَلِفُوْنَ

(۱۴۲) سوره آل عمران

(به یاد آورید) هنگامی را که خدا به عیسی فرمود : من تو را برمی گیرم و به سوی خود، بالا می برم و تو را از کسانی که کافر شدند، پاک می سازم و کسانی را که از تو پیروی کردند، تا روز رستاخیز برتر از کسانی که کافر شدند ، قرار می دهم، سپس بازگشت شما به سوی من است و در میان شما ، در آن چه اختلاف داشتید ، داوری می کنم .

این آیه همچنان ادامه آیات مربوط به زندگی مسیح است ، معروف در میان مفسران اهل اسلام ، به استناد آیه ۱۵۷ سوره نساء ، این است که مسیح هرگز کشته نشد (و از توطئه ای که یهود با همکاری بعضی از مسیحیان خیانتکار برای او چیده بودند ، رهایی

ص: ۱۰۷

یافت) و خداوند او را به آسمان برد ، هر چند مسیحیان طبق انجیل های موجود ، می گویند : مسیح کشته شد و دفن گردید و سپس از میان مردگان برخاست و مدت کوتاهی در زمین بود و بعد به آسمان صعود کرد .(۱)

جزء سَوْم (۱۴۳)

آیه فوق ناظر به همین معنی است ، می فرماید : به یاد آورید « هنگامی را که خدا به عیسی گفت : من تو را برمی گیرم و به سوی خود بالا می برم » (إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَتْوَفِيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ) .

ماده « فَوْتُ » به معنی از دست رفتن ، ولی « تَوَفَّى » از ماده « وَفَى » به معنی تکمیل کردن چیزی است و این که عمل به عهد و پیمان را " وُفَا " می گویند ، به خاطر تکمیل کردن و به انجام رسانیدن آن است و نیز به همین دلیل اگر کسی طلب خود را به طور کامل از دیگری بگیرد ، عرب می گوید : « تَوَفَّى دَيْنَهُ : طلب خود را به طور کامل گرفت » .

در آیات قرآن نیز « تَوَفَّى » به معنی گرفتن به طور مکرر به کار رفته است ، مانند ؛ « وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّىكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ : او کسی است که روح شما را در شب می گیرد و

(۱۴۴) سوره آلِ عِمْرَانَ

از آن چه در روز انجام می دهید ، آگاه است » (۶۰ / انعام) .

ص: ۱۰۸

۱- « انجیل مَرْقُس » ، باب ۱۶ .

در این آیه مسأله خواب به عنوان « تَوَفَّى » روح ذکر شده ، همین معنی در آیه ۴۲ سوره زمر و آیات دیگر قرآن نیز آمده است ، درست است که واژه « تَوَفَّى » گاهی به معنی مرگ آمده و « مُتَوَفَّى » به معنی مرده است ، ولی حتّی در این گونه موارد نیز حقیقتاً به معنی مرگ نیست ، بلکه به معنی تحویل گرفتن روح می باشد و اصولاً در معنی « تَوَفَّى » ، مرگ نیفتاده و ماده « فَوْتُ » از ماده « وَفَى » به کلی جدا است .

با توجه به آن چه گفته شد ، معنی آیه مورد بحث روشن می شود که خداوند می فرماید : « ای عیسی ، تو را برمی گیرم و به سوی خود بالا می برم » .

سپس می افزاید : « و تو را از کسانی که کافر شدند ، پاک می سازم » (وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا) .

منظور از این پاکیزگی ، یا نجات او از چنگال افراد پلید و بی ایمان است و یا از تهمت های ناروا و توطئه های ناجوانمردانه که در سایه

جزء سوّم (۱۴۵)

پیروزی آیین او حاصل شد، همان گونه که در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سوره فتح می خوانیم : « إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ : ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم تا خداوند گناهان گذشته و آینده تو را ببخشد » .

یعنی از گناهایی که به تو در گذشته نسبت می دادند و زمینه آن را برای آینده نیز فراهم ساخته بودند ، پاک سازد .

ص: ۱۰۹

و نیز ممکن است منظور از پاک ساختن او، بیرون بردن مسیح از آن محیط آلوده باشد .

سپس می افزاید : « ما پیروان تو را تا روز رستاخیز بر کافران برتری می دهیم » (وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) .

این بشارتی است که خدا به مسیح و پیروان او داد تا مایه دلگرمی آنان در مسیری که انتخاب کرده بودند ، گردد .

این آیه یکی از آیات اعجاز آمیز و از پیش گویی ها و اخبار

(۱۴۶) سوره آل عمران

غیبی قرآن است که می گوید : پیروان مسیح همواره بر یهود که مخالف مسیح بودند ، برتری خواهند داشت .

در دنیای کنونی ، این حقیقت را با چشم خود می بینیم که یهود و صهیونیست ها بدون وابستگی و اتکاء به مسیحیان ، حتی یک روز نمی توانند به حیات سیاسی و اجتماعی خود ادامه دهند ، روشن است که منظور از « الَّذِينَ كَفَرُوا » ، جماعتی از یهود می باشند که به مسیح کافر شدند .

آیا آیین مسیح تا پایان جهان باقی خواهد بود ؟

در این جا سؤالی پیش می آید که ؛ طبق این آیه ، یهود و نصاری تا دامنه قیامت در جهان خواهند بود و همواره این دو مذهب به زندگی خود ادامه خواهند داد ، با این که در اخبار و روایات مربوط به ظهور حضرت مهدی " عَجَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ " می خوانیم، که او همه ادیان را زیر نفوذ خود درمی آورد .

ص: ۱۱۰

پاسخ این سؤال از دقت در روایات مزبور روشن می شود ، زیرا در

جزء سوم (۱۴۷)

روایات مربوط به ظهور حضرت مهدی " عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ " می خوانیم که ؛ هیچ خانه ای در شهر و بیابان نمی ماند ، مگر این که توحید در آن نفوذ می کند ، یعنی اسلام به صورت یک آیین رسمی همه جهان را فرا خواهد گرفت و حکومت به صورت یک حکومت اسلامی درمی آید و غیر از قوانین اسلام ، چیزی بر جهان حکومت نخواهد داشت ولی هیچ مانعی ندارد که اقلیتی از یهود و نصاری ، در پناه حکومت حضرت مهدی " عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ " با شرایط « اهل ذمه » وجود داشته باشند .

زیرا می دانیم حضرت مهدی " عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ " مردم را از روی اجبار به اسلام نمی کشاند ، بلکه با منطق پیش می رود و توسل او به قدرت و نیروی نظامی برای بسط عدالت و برانداختن حکومت های ظلم و قرار دادن جهان در زیر پرچم عدالت اسلام است ، نه برای اجبار به پذیرفتن این آیین و گرنه آزادی و اختیار مفهومی نخواهد داشت .

(۱۴۸) سوره آل عمران

۶۱ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ

ص: ۱۱۱

هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آن ها بگو: بیاید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود، آن گاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

شأن نزول

«مُباهله» در اصل از ماده «بَهَل» به معنی رها کردن و قید و بند را از چیزی برداشتن است و به همین جهت هنگامی که حیوانی را به حال

جزء سوّم (۱۴۹)

خود واگذارند و پستان آن را در کیسه قراردهند تا نوزادش بتواند به آزادی شیر بنوشد، به آن «باهل» می گویند و «اِئْتِهال» در دعا به معنی تضرع و واگذاری کار به خدا است.

و اگر آن را گاهی به معنی هلاکت و لعن و دوری از خدا گرفته اند، نیز به خاطر این است که رها کردن و واگذار کردن بنده به حال خود این نتایج را به دنبال می آورد، این بود معنی «مُباهله» از نظر ریشه لغت، و از نظر مفهوم متداول که از آیه فوق گرفته شده، به معنی نفرین کردن دو نفر به یکدیگر است، بدین ترتیب که افرادی که باهم گفتگو درباره یک مسأله مهمّ مذهبی دارند، در یک جا جمع شوند و به درگاه خدا تضرّع

ص: ۱۱۲

کنند و از او بخواهند که دروغگو را رسوا سازد و مجازات کند .

گفته اند که این آیه و آیات قبل از آن درباره هیأت نجرانی مرکب از عاقب و سید و گروهی که با آن ها بودند ، نازل شده است ، آن ها خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و عرض کردند : « آیا هرگز دیده ای فرزندی بدون پدر متولد شود ؟ » در این هنگام آیه « إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ ... » نازل

(۱۵۰) سوره آل عمران

شد و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را به مباحله دعوت کرد ، آن ها تا فردای آن روز از حضرتش مهلت خواستند و پس از مراجعه به شخصیت های نجران ، اسقف (روحانی بزرگشان) به آن ها گفت : « شما فردا به محمد صلی الله علیه و آله نگاه کنید ، اگر با فرزندان و خانواده اش برای مباحله آمد ، از مباحله با او بترسید و اگر بایارانش آمد ، با او مباحله کنید ، زیرا چیزی در بساط ندارد » ، فردا که شد ، پیامبر صلی الله علیه و آله آمد در حالی که دست علی بن ابی طالب را گرفته بود و حسن و حسین علیهما السلام در پیش روی او راه می رفتند و فاطمه علیها السلام پشت سرش بود ، نصاری نیز بیرون آمدند در حالی که اسقف آن ها پیشاپیششان بود ، هنگامی که نگاه کرد پیامبر صلی الله علیه و آله با آن چند نفر آمدند ، درباره آن ها سؤال کرد ، به او گفتند : « این پسرعمو و داماد او و محبوب ترین خلق خدا نزد او است و این دو پسر ، فرزندان دختر او از علی هستند و آن بانوی جوان دخترش فاطمه علیها السلام است که عزیزترین مردم نزد او و نزدیک ترین افراد به قلب او است ... » .

ص: ۱۱۳

سید به اسقف گفت: « برای مباحله قدم پیش گذار » .

گفت: « نه ، من مردی را می بینم که نسبت به مباحله با کمال جرأت اقدام می کند و من می ترسم راستگو باشد و اگر راستگو باشد ، به خدا یک سال بر ما نمی گذرد ، در حالی که در تمام دنیا یک نصرانی که آب بنوشد ، وجود نداشته باشد » .

اسقف به پیامبر اسلام عرض کرد: « ای ابوالقاسم ، ما با تو مباحله نمی کنیم ، بلکه مصالحه می کنیم ، با ما مصالحه کن » ، پیامبر صلی الله علیه و آله با آن ها مصالحه کرد که دوهزار حُلّه (یک قواره پارچه خوب لباس) که حدّ اقلّ قیمت هر حُلّه ، چهل درهم باشد و عاریت دادن سی دست زره و سی شاخه نیزه و سی رأس اسب ، در صورتی که در سرزمین یمن ، توطئه ای برای مسلمانان رخ دهد و پیامبر صلی الله علیه و آله ضامن این عاریت ها خواهد بود، تا آن را بازگرداند و عهدنامه ای در این زمینه نوشته شد .

و در روایتی آمده است که اسقف مسیحیان به آن ها گفت: « من

(۱۵۲) سوره آل عمران

صورت هایی را می بینم که اگر از خداوند تقاضا کنند ، کوه ها را از جا برکنند ، چنین خواهد کرد ، هرگز با آن ها مباحله نکنید که هلاک خواهید شد و یک نصرانی تا روز قیامت بر صفحه زمین نخواهد ماند » .

در روایات اسلامی وارد شده ؛ هنگامی که پای مباحله به میان آمد ، نمایندگان مسیحیان نجران ، از پیامبر صلی الله علیه و آله مهلت خواستند تا در این باره بیندیشند و با بزرگان خود به شور بنشینند ، نتیجه مشاوره آن ها که از یک نکته روان شناسی سرچشمه می گرفت ، این بود که ؛ به نفرات خود دستور دادند اگر مشاهده کردید که محمد صلی الله علیه و آله با سروصدا و جمعیت و جار و جنجال به مباحله آمد، با او مباحله کنید و نترسید، زیرا حقیقتی در کار او نیست که متوسل به جار و جنجال شده است و اگر با نفرات بسیار محدودی از خاصان نزدیک و فرزندان خردسالش به

جزء سوّم (۱۵۳)

میعادگاه آمد ، بدانید که او پیامبر خدا است و از مباحله با او بپرهیزید که خطرناک است .

آن ها برطبق قرار قبلی به میعادگاه رفتند، ناگاه دیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام را در پیش رو دارد و علی و فاطمه علیهما السلام همراه او هستند و به آن ها سفارش می کند، هرگاه من دعا کردم ، شما « آمین » بگویید ، مسیحیان هنگامی که این صحنه را مشاهده کردند ، سخت به وحشت افتادند و از اقدام به مباحله خودداری کرده ، حاضر به "مصالحه" شدند و به شرایط « ذمّه » و پرداختن مالیات (جزیه) تن دردادند .

نویسنده تفسیر « کشاف » که از بزرگان اهل تسنن است ، در ذیل

آیه می گوید: « این آیه ، قوی ترین دلیلی است که فضیلت اهل کساء را ثابت می کند » .

آیا مباحله یک حکم عمومی است ؟

شکی نیست که آیه فوق یک دستور کلی برای دعوت به مباحله به

(۱۵۴) سوره آل عمران

مسلمانان نمی دهد ، بلکه روی سخن در آن تنها به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است ، ولی این موضوع مانع از آن نخواهد بود که مباحله در برابر مخالفان یک حکم عمومی باشد و افراد باایمان که از تقوا و خداپرستی کامل برخوردارند ، هنگامی که استدلالات آن ها در برابر دشمنان بر اثر لجاجت به جایی نرسد ، از آن ها دعوت به مباحله کنند .

از روایاتی که در منابع اسلامی نقل شده ، نیز عمومیت این حکم استفاده می شود؛ در تفسیر «نُورُ الثَّقَلَيْنِ» ، جلد ۱ ، صفحه ۳۵۱ ، حدیثی از امام صادق نقل شده که فرمود: « اگر سخنان حقّ شما را مخالفان نپذیرفتند ، آن ها را به مباحله دعوت کنید » .

راوی می گوید : سؤال کردم ؛ « چگونه مباحله کنم » ؟ فرمود : « خود را سه روز اصلاح اخلاقی کن » و گمان می کنم که فرمود: « روزه بگیر و غسل کن و با کسی که می خواهی مباحله کنی ، به صحرا برو ، سپس انگشتان دست راست را در انگشتان راست او بیفکن و از خودت آغاز کن و بگو : خداوندا ، تو پروردگار آسمان های هفت گانه و زمین های هفت گانه و آگاه از اسرار نهان هستی و رحمان و رحیمی ، اگر مخالف من

ص: ۱۱۶

حقی را انکار کرده و ادعای باطلی دارد، بلایی از آسمان بر او بفرست و او را به عذاب دردناکی مبتلا ساز و بعد بار دیگر این دعا را تکرار کن و بگو: اگر این شخص حق را انکار کرده و ادعای باطلی می کند، بلایی از آسمان بر او بفرست و او را به عذابی مبتلا کن.»

جزء سوّم (۱۵۵)

سپس فرمود: «چیزی نخواهد گذشت که نتیجه این دعا آشکار خواهد شد، به خدا سوگند که هرگز نیافتم کسی را که حاضر باشد این چنین با من مباحله کند.»

دعوت به سوی وحدت

۶۴ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَيْكُمْ سَوَاءٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ

بگو: ای اهل کتاب، بیاید به سوی سخنی که میان ما و

(۱۵۶) سوره آل عمران

شما یکسان است، که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم و بعضی از ما، بعضی دیگر غیر از خدای یگانه به خدایی نپذیرید، هرگاه (از این دعوت) سر باز زنند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم.

در واقع قرآن باین طرز استدلال به ما می آموزد، اگر کسانی حاضر نبودند در تمام اهداف مقدس با شما همکاری کنند، بکوشید لااقل در اهداف مهم مشترک، همکاری آن ها را جلب کنید و آن را پایه ای

ص: ۱۱۷

برای پیش برد اهداف مقدّستان قرار دهید .

آیه فوق یک ندای وحدت در برابر تمام مذاهب آسمانی است، به مسیحیان می گوید : شما مدّعی « توحید » هستید و حتّی می گوید : مسأله « تثلیث » (اعتقاد به خدایان سه گانه) منافاتی با توحید ندارد و لذا قائل به وحدت در تثلیث می باشید .

و همچنین یهود در عین سخنان شرک آمیز ، « عَزَّيْر » را فرزند خدا پنداشتند ، مدّعی توحید بوده و هستند .

جزء سوّم (۱۵۷)

قرآن به همه آن ها اعلام می کند : ما و شما در اصل توحید مشترک هستیم ، بیایید دست به دست هم داده ، این اصل مشترک را بدون هیچ پیرایه ای زنده کنیم و از تفسیرهای نابه جا که نتیجه آن ، شرک و دوری از توحید خالص است ، خودداری نماییم .

برترین آیین الهی، اسلام است

۸۳ أَفَغَيْرِ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ وَ لَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ

آیا آن ها غیر از آیین خدا می طلبند ؟ (آیین او همین اسلام است) و تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر (فرمان) او تسلیمند و همه به سوی او بازگردانده می شوند .

ص: ۱۱۸

در این جا قرآن مجید اسلام را به معنی وسیعی تفسیر کرده و می گوید: تمام کسانی که در آسمان و زمینند و تمام موجوداتی که در

(۱۵۸) سوره آل عمران

آن ها وجود دارند ، مسلمانند ، یعنی در برابر فرمان او تسلیمند ، زیرا روح اسلام همان تسلیم در برابر حق است ، منتها گروهی از روی اختیار (طوعاً) در برابر « قوانین تشریحی » او تسلیمند و گروهی بی اختیار (کرها) در برابر « قوانین تکوینی » او.

توضیح این که ؛ خداوند دو گونه فرمان در عالم هستی دارد ، یک سلسله از فرمان های او به صورت قوانین طبیعی و مافوق طبیعی است که بر موجودات مختلف این جهان حکومت می کند و همه آن ها مجبورند در برابر آن زانو زنند و لحظه ای از این قوانین سرپیچی نکنند و اگر فرضاً سرپیچی کنند ، ممکن است محو و نابود گردند ، یک نوع «اسلام و تسلیم» در برابر فرمان خدا است ، بنابراین اشعه آفتاب که به دریاها می تابد و بخار آب که از دریا برمی خیزد و قطعات ابر که به هم می پیوندند ، دانه های باران که از آسمان فرومی ریزد، درختانی که بر اثر آن نمو می کنند و گل ها که در پرتو آن شکفته می شوند ، همه مسلمانند ، زیرا هر کدام در برابر قانونی که آفرینش برای او تعیین کرده است ، تسلیمند .

جزء سوم (۱۵۹)

نوع دیگری از فرمان خدا هست که فرمان تشریحی نامیده می شود ، یعنی قوانینی که در تشریح آسمانی و تعلیمات انبیاء وجود داشته است،

ص: ۱۱۹

تسلیم در برابر آن‌ها جنبه «اختیاری» دارد و تنها افراد باایمان هستند که به خاطر تسلیم در مقابل آن‌ها شایسته نام «مسلمان» می‌باشند، البته سرپیچی از این قوانین نیز بِالْمَالِ دست کمی از سرپیچی از قوانین آفرینش ندارد که این هم باعث انحطاط و عقب ماندگی و یا نابودی است.

و از آن جا که جمله «أَسْلَمَ» در آیه فوق اشاره به معنی وسیع اسلام است که هر دو قسمت را دربرمی‌گیرد و لذا می‌فرماید: جمعی از روی اختیار تسلیم می‌شوند (طَوْعًا) مانند مؤمنان و جمعی از روی اجبار (كَرْهًا) مانند کافران نسبت به قوانین تکوینی، بنابراین معنی آیه این است که کافران با این که از قبول اسلام در برابر بخشی از

(۱۶۰) سوره آل عمران

فرمان‌های خدا سر باز زده‌اند، ناچار به قبول بخش دیگر شده‌اند، پس چرا آن‌ها در برابر همه قوانین الهی و دین و آیین حقّ یک باره تسلیم نمی‌شوند؟

احتمال دیگری که در تفسیر آیه می‌باشد و بسیاری از مفسّران آن را ذکر کرده‌اند و در عین حال منافاتی با آن چه در بالا گفتیم، ندارد، این است که افراد باایمان در حال رفاه و آرامش از روی رغبت و اختیار به سوی خدا می‌روند، اما افراد بی‌ایمان تنها به هنگام گرفتاری و مشکلات طاقت فرسا، به سوی او می‌شتابند و او را

می خوانند و با این که در حال معمولی شریک هایی برای او قائل می شوند، در آن لحظات سخت و حساس جز او کسی را نمی شناسند و نمی خوانند .

از آن چه گفتیم، معلوم شد که « مَنْ » در جمله « مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » هم شامل موجودات عاقل می شود و هم غیر عاقل و به اصطلاح این واژه که مخصوص موجودات عاقل است ، به عنوان تغلیب به معنی گسترده تری اطلاق شده است) و « طَوْعًا » اشاره به موجودات عاقل و مؤمن است و « كَرْهًا » اشاره به کافران و موجودات غیر عاقل .

جزء سوّم (۱۶۱)

۸۵ وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حقّ)، آیینی برای خودانتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت، از زیان کاران است .

جمله « يَتَّبِعْ » از ماده « اِتَّبَعَّ » به معنی تلاش و کوشش است که هم در موارد شایسته و هم ناشایسته به کار می رود و در هر مورد تابع قرآنی است که در آن مورد وجود دارد .

به این ترتیب از مفهوم عامّ اسلام به عنوان یک اصل کلی که همان تسلیم در مقابل حقّ است ، به مفهوم خاصّ آن ، یعنی آیین اسلام منتقل

ص: ۱۲۱

می شود که نمونه کامل و اکمل آن است و می گوید: امروز جز آیین

(۱۶۲) سوره آلِ عمران

اسلام از هیچ کس پذیرفته نیست و در عین احترام به همه ادیان الهی، برنامه امروز اسلام است، همان گونه که دانشجویان دوره دکترا در عین احترام به تمام دروسی که در مقاطع مختلف تحصیلی مانند ابتدایی، راهنمایی، دبیرستان و دوره لیسانس خوانده اند، تنها درسی را که باید دنبال کنند، همان دروس سطح بالای مقطع نهایی خودشان است و پرداختن به غیر از آن، جز زیان و خسران چیزی نخواهد داشت و آن ها که با تقلید نابه جا و تعصب جاهلی و مسائل نژادی و خرافات خود ساخته، پشت به این آیین کنند، بدون شک گرفتار زیان و خسران خواهند شد و جز تأسف و ندامت، از سرمایه های عمر و حیات که بر باد داده اند، نتیجه ای نخواهند گرفت.

جمعی از مفسران گفته اند که: این آیه درباره دوازده نفر از منافقان نازل شده که اظهار ایمان کرده بودند و سپس مرتد شدند و از مدینه به مکه بازگشتند، آیه نازل شد و به آن ها اعلام کرد که هر کس جز اسلام را بپذیرد، زیان کار است. (۱)

جزء سوم (۱۶۳)

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: « روز قیامت اعمال را یک به یک (در دادگاه الهی) می آورند، هر کدام خود را

ص: ۱۲۲

۱- « تفسیر ابوالفتوح رازی »، جلد ۳، صفحه ۱۰۰.

معرفی می کند، یکی می گوید: من نمازم، دیگری می گوید: من روزه ام و... و سپس اسلام را می آورند و می گوید: پروردگارا، تو سلامی و من اسلام، خداوند می فرماید: ... امروز به واسطه (مخالفت با) تو مؤاخذه می کنم و به تو پاداش می دهم، خداوند در کتابش می فرماید: "وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ" (۱)(۱).

درباره تفاوت میان اسلام و ایمان و ویژگی های هر کدام و جمع میان این آیه و آیات مربوط به ایمان در ذیل آیه ۱۴ سوره حُجرات، این چنین آمده است:

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِن تَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

(۱۶۴) سوره آل عمران

عرب های بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم، بگو شما ایمان نیاورده اید ولی بگویید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، پاداش اعمال شما را به طور کامل می دهد، خداوند غفور و رحیم است.

ص: ۱۲۳

طبق این آیه تفاوت «اسلام» و «ایمان»، در این است که «اسلام» شکل ظاهری قانونی دارد و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند، در سلک مسلمانان وارد می شود و احکام اسلام بر او جاری می گردد.

ولی «ایمان» یک امر واقعی و باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است، نه زبان و ظاهر او.

«اسلام» ممکن است انگیزه های مختلفی داشته باشد، حتی انگیزه های مادی و منافع شخصی، ولی «ایمان» حتما از انگیزه های معنوی، از علم و آگاهی، سرچشمه می گیرد و همان است که میوه حیات بخش تقوی بر شاخسارش ظاهر می شود.

جزء سوم (۱۶۵)

این همان چیزی است که در عبارت گویایی از پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده است: «الْإِسْلَامُ عَلَايَتُهُ، وَالْإِيمَانُ فِي الْقَلْبِ: اسلام امر آشکاری است، ولی جای ایمان دل است» (۱).

و نیز به همین دلیل است که در بعضی از روایات مفهوم «اسلام» منحصر به اقرار لفظی شمرده شده، در حالی که ایمان اقرار توأم با عمل معرفی شده است (الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ وَ عَمَلٌ، وَالْإِسْلَامُ

ص: ۱۲۴

ولی این تفاوت مفهومی در صورتی است که این دو واژه در برابر هم قرار گیرند ، اما هر گاه جدا از هم ذکر شوند ، ممکن است اسلام بر همان چیزی اطلاق شود که ایمان بر آن اطلاق می شود ، یعنی هر دو واژه در یک معنی استعمال گردد .

۱ «مجمع البیان» ، جلد ۹ ، صفحه ۱۳۸ .

۲ «کافی» ، جلد ۲ ، باب أَنَّ الْإِسْلَامَ يُحَقَّنُ بِهِ الدَّمُ ، حدیث ۱ و ۲ .

(۱۶۶) سوره آل عمران

سپس در آیه مورد بحث می افزاید : «اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، ثواب اعمالتان را به طور کامل می دهد و چیزی از پاداش اعمال شما را فروگذار نمی کند» (وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا).

چراکه « خداوند غفور و رحیم است » (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) .

«لَا يَلِتْكُمْ» از ماده «لَيْت» (بروزن رَيْب) به معنی کم گذاردن حق است.

جمله های اخیر در حقیقت اشاره به یک اصل مسلم قرآنی است که شرط قبولی اعمال «ایمان» است ، می گوید ، اگر شما ایمان قلبی به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشید که نشانه آن اطاعت از فرمان خدا و رسول او است ، اعمال شما ارزش می یابد و خداوند حتی کوچک ترین حسنات شما را می پذیرد و پاداش می دهد و حتی به برکت این ایمان گناهان شما را می بخشد که او غفور و رحیم است .

ص: ۱۲۵

۹۱ اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَ مَا تُوْا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ مِلْءُ الْاَرْضِ ذَهَبًا وَّ لَوْ اَفْتَدَىٰ بِهٖ اَوْلٰٓئِكَ لَهٗمْ

جزء سوّم (۱۶۷)

عَذَابٌ اَلِيْمٌ وَّ مَا لَهُمْ مِنْ نَّاصِرِيْنَ

کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، اگرچه در روی زمین پر از طلا باشد و آن را به عنوان فدیة (و کفّاره اعمال بد خویش) بپردازند ، هرگز از هیچ یک آن ها قبول نخواهد شد و برای آنان، مجازات دردناک است و یاورانی ندارند .

روشن است کفر تمام اعمال نیک انسان را بر باد می دهد و اگر تمام روی زمین پر از طلا باشد و در راه خدا انفاق کنند ، پذیرفته نخواهد شد و صد البته اگر چنین چیزی در قیامت در اختیار آن ها باشد و بدهند ، پذیرفته نیست .

بدیهی است منظور از این تعبیر (تمام روی زمین پر از طلا- باشد و انفاق کنند) ، این است که انفاق آن ها هر قدر زیاد هم باشد، باوجود آلودگی روح و جان و دشمنی باحقّ، بی فایده است و گرنه معلوم است که اگر مجموع زمین پر از طلا گردد ، در آن موقع ارزش طلا با خاک یکسان خواهد بود، بنابراین جمله بالا کنایه ای برای بیان وسعت دایره انفاق و بخشش است.

(۱۶۸) سوره آل عمران

در این که منظور از این انفاق ، در این جهان یا جهان دیگر است ،

ص: ۱۲۶

مفسران دو احتمال داده اند، ولی ممکن است آیه ناظر به هردو باشد، چه تمام دنیا را در حال حیات خود انفاق کنند و چه در قیامت به عنوان فدیة بدهند، پذیرفته نیست، هرچند ظاهر آیه نشان می دهد که مربوط به جهان دیگر است، زیرا می گوید: کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، یعنی پس از مرگ در حال کفر، اگر فرضاً بزرگ ترین ثروت های جهان در اختیارشان باشد و تصور کنند همانند این جهان می توانند با استفاده از ثروت، مجازات الهی را از خود دور سازند، سخت در اشتباهند و این جریمه مالی و فدیة، به هیچ وجه در مجازات آن ها اثر نخواهد داشت، درواقع مضمون آیه شبیه چیزی است که در آیه ۱۵ سوره حدید آمده است که می گوید: «فَالْيَوْمَ لَا يُوَفِّئُكُمْ فِدْيَةَ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا: امروز نه از شما (منافقان) و نه از کافران، فدیة و غرامتی گرفته (و پذیرفته) نمی شود».

جزء سوم (۱۶۹)

و در پایان آیه به نکته دیگری اشاره فرموده، می گوید: «آن ها کسانی هستند که مجازات دردناک دارند و یآوری ندارند» (أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ).

یعنی نه تنها فدیة و انفاق به حال آن ها سودی ندارد، بلکه شفاعت کنندگان نیز شامل حال آن ها نمی شود، زیرا شفاعت شرایطی دارد که یکی از مهم ترین آن ها، ایمان به خداست و به همین دلیل اگر تمام شافعان روز قیامت جمع شوند تا برای فرد بی ایمانی شفاعت کنند،

ص: ۱۲۷

پذیرفته نخواهد شد و اصولاً چون شفاعت به اذن خدا است ، آن ها هرگز از چنین افراد نالایقی شفاعت نمی کنند که شفاعت نیز لیاقتی لازم دارد ، چراکه اذن الهی شامل افراد نالایق نمی شود .

۹۲ لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی رسید مگر این که از آن چه دوست می دارید (در راه خدا) انفاق کنید و آن چه انفاق می کنید، خداوند از آن آگاه است .

(۱۷۰) سوره آل عمران

یک نشانه ایمان

واژه « بَرّ » در اصل به معنی « وسعت » است و لذا صحراهای وسیع را « بَرّ » می گویند و به همین جهت به کارهای نیک که نتیجه آن گسترده است و به دیگران می رسد « بَرّ » گفته می شود و تفاوت میان « بَرّ » و « خَیْر » از نظر لغت عرب این است که « بَرّ » نیکوکاری با توجه و از روی قصد و اختیار است، ولی « خَیْر » به هر نوع نیکی که به دیگری بشود اگرچه بدون توجه باشد، اطلاق می گردد.

در این که مقصود در این جا از کلمه « بَرّ » چیست ؟ مفسران گفتگوی بسیار دارند ، بعضی آن را به معنی بهشت و بعضی به معنی پرهیزکاری و تقوی و بعضی به معنی پاداش نیک گرفته اند ، ولی آن چه از آیات قرآن استفاده می شود این است که « بَرّ » معنی وسیعی دارد و به

ص: ۱۲۸

تمام نیکی ها اعم از ایمان و اعمال پاک گفته می شود ، چنان که از آیه

جزء سؤم (۱۷۱)

۱۷۷ سوره بقره استفاده می شود که «ایمان به خدا و روز جزا و پیامبران و کمک به نیازمندان و نماز و روزه و وفای به عهد و استقامت در برابر مشکلات و حوادث» همه از شعب «بِرّ» محسوب می شوند.

بنابراین رسیدن به مقام نیکوکاران واقعی ، شرایط زیادی دارد که یکی از آن ها انفاق کردن از اموالی است که مورد علاقه انسان است ، زیرا عشق و علاقه واقعی به خدا و احترام به اصول انسانیّت و اخلاق، آنگاه روشن می شود که انسان بر سردوراهی قرار گیرد، در یک طرف مال و ثروت یا مقام و منصبی قرار داشته باشد که مورد علاقه شدید اوست و در طرف مقابل خدا و حقیقت و عواطف انسانیّت و نیکوکاری، اگر از اولی به خاطر دومی صرف نظر کرد معلوم می شود که در عشق و علاقه خود صادق است و اگر تنها در این راه از موضوعات جزئی حاضر بود صرف نظر کند ، معلوم می شود عشق و علاقه معنوی او نیز به همان پایه است و این مقیاسی است برای سنجش ایمان و شخصیت .

در پایان آیه برای جلب توجه انفاق کنندگان می فرماید: « آن چه

(۱۷۲) سوره آل عمران

در راه خدا انفاق می کنید (کم یا زیاد از اموال مورد علاقه یا غیر مورد علاقه) از همه آن ها آگاه است : وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ
ءِ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ .

و بنابراین هرگز گم نخواهد شد و نیز چگونگی آن براو مخفی نخواهد ماند .

جزء سؤم (۱۷۳)

ص: ۱۲۹

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

«آیه الکرسی» یکی از مهم ترین آیات قرآن ●●● ۱۱

منظور از «عرش» و «کرسی» چیست؟ ●●● ۱۲

مجموعه ای از صفات جمال و جلال خدا ●●● ۱۵

زنده بودن خداوند چه مفهومی دارد؟ ●●● ۱۶

آیا آیه الکرسی، همین یک آیه است؟ ●●● ۲۹

دین، اجباری نیست ●●● ۳۱

نور ایمان و ظلمات کفر ●●● ۳۴

گفتگوی ابراهیم با نمرود، طاغوت زمان ●●● ۳۷

داستان شگفت انگیز "عزیر" ●●● ۴۲

صحنه دیگری از معاد در این دنیا ●●● ۵۰

(۱۷۴)

انفاق، مایه رشد آدمی است ●●● ۵۵

یک مساوی با هفتصد ●●● ۵۶

چه انفاقی با ارزش است؟ ●●● ۵۷

ص: ۱۳۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

برخورد خوب، بهتر از انفاق با منت است ●●● ۵۹

مثال جالب در مورد انگیزه های انفاق ●●● ۶۱

یک مثال جالب دیگر برای انفاق های آلوده به ریا ●●● ۶۵

از چه اموالی باید انفاق کرد؟ ●●● ۶۸

مبارزه با موانع انفاق ●●● ۷۱

چگونگی انفاق ها ●●● ۷۳

انفاق و کمک های انسانی به غیرمسلمانان ●●● ۷۵

«وَجْهُ اللَّهِ» چه معنی دارد؟ ●●● ۷۷

بهترین موردانفاق ●●● ۷۷

شأن نزول ●●● ۸۱

انفاق به هر شکل و صورت مطلوب است ●●● ۸۲

راه و رسم ایمان ●●● ۸۴

شانس و جبر و اقبال مردود است ●●● ۸۸

سوره آلِ عِمْران ●●● ۹۲

ص: ۱۳۱

فهرست مطالب

موضوع صفحه

رهایی از لغزش ها ●●● ۹۳

شهادت خداوند بر یگانگی خویش، چگونه است؟ ●●● ۹۴

موقعیت دانشمندان ●●● ۹۶

روح دین ، همان تسلیم در برابر حقّ است ●●● ۹۷

با دشمنان و افراد گمراه طرح دوستی نریزید ●●● ۱۰۰

محبت واقعی ، این است ●●● ۱۰۳

بازگشت مسیح به سوی خداوند ●●● ۱۰۷

آیا آیین مسیح تا پایان جهان باقی خواهد بود؟ ●●● ۱۱۰

شأن نزول ●●● ۱۱۲

مباهله با مسیحیان نجران ●●● ۱۱۵

آیا مباحله یک حکم عمومی است؟ ●●● ۱۱۶

دعوت به سوی وحدت ●●● ۱۱۷

برترین آیین الهی، اسلام است ●●● ۱۱۸

فرق « اسلام » و « ایمان » ●●● ۱۲۴

یک نشانه ایمان ●●● ۱۲۸

جلد ۴

اشاره

ص: ۱

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را

تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص: ۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

(۱۰) مقدمه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خواننده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرای کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

مقدمه (۱۱)

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

۱۰۴ وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

(۱۲) سوره آل عمران

باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آن ها همان رستگارانند .

« اُمَّت » در اصل از ماده « اُم » به معنی هر چیزی است که اشیاء دیگری به آن ها ضمیمه گردد و به همین جهت « اُمَّت » به جماعتی که جنبه وحدتی در میان آن ها باشد گفته می شود خواه وحدت از نظر زمان یا از نظر مکان و یا از نظر هدف و مرام باشد، بنابراین به اشخاص متفرق و پراکنده « اُمَّت » گفته نمی شود.

در این جا این سؤال پیش می آید که ظاهر « مِنْكُمْ أُمَّةٌ » این است که این اُمَّت بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهد نه همه آن ها را و به این ترتیب وظیفه امر به معروف و نهی از منکر جنبه عمومی نخواهد داشت ، بلکه وظیفه طایفه خاصی است ، اگرچه این دو وظیفه واجب کفایی است ، نه عینی ، با این که از دیگر آیات قرآن برمی آید که این دو وظیفه جنبه عمومی دارد و به عبارت دیگر واجب عینی است نه واجب کفایی ، مثلاً در چند آیه بعد از این آیه می خوانیم : « كُنْتُمْ خَيْرَ

جزء چهارم (۱۳)

أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ : شما بهترین امتی بودید که به سود مردم مبعوث شدید ، چه این که امر به

معروف و نهی از منکر می کنید» و در سوره «وَالْعَصِيرِ» می فرماید: «همه مردم در زیانند جز آنان که ایمان و عمل صالح دارند و دعوت به حق و توصیه به صبر و استقامت می کنند» طبق این آیات و مانند آن ها این دو وظیفه اختصاص به دسته معینی ندارد.

دقت در مجموع این آیات پاسخ سؤال را روشن می سازد، زیرا چنین استفاده می شود که «امر به معروف و نهی از منکر» دو مرحله دارد: یکی «مرحله فردی» که هر کس موظف است به تنهایی ناظر اعمال دیگران باشد و دیگری «مرحله دسته جمعی» که امتی موظفند برای پایان دادن به نابسامانی های اجتماع دست به دست هم بدهند و با یکدیگر تشریک مساعی کنند.

قسمت اول وظیفه عموم مردم است و چون جنبه فردی دارد طبعاً شعاع آن محدود به توانایی فرد است، اما قسمت دوم شکل واجب

(۱۴) سوره آل عمران

کفایی به خود می گیرد و چون جنبه دسته جمعی دارد و شعاع قدرت آن وسیع، طبعاً از شئون حکومت اسلامی محسوب می شود، این دو شکل از مبارزه با فساد و دعوت به سوی حق، از شاهکارهای قوانین اسلامی محسوب می گردد و مسأله تقسیم کار را در سازمان حکومت اسلامی و لزوم تشکیل یک گروه نظارت بر وضع اجتماعی و سازمان های حکومت مشخص می سازد.

سابق بر این در ممالک اسلامی (و امروز در پاره ای از کشورهای

اسلامی ، مانند حجاز) با الهام از آیه فوق تشکیلاتی مخصوص مبارزه با فساد و دعوت به انجام مسؤولیت های اجتماعی به نام اداره حَسْبِهِ و مأموران آن به نام « مُحْتَسِب » و یا « امرین به مَعْرُوف » وجود داشته است که مأمور بودند با همکاری یکدیگر با هرگونه فساد و زشت کاری در میان مردم و یا هرگونه ظلم و فساد در دستگاه حکومت مبارزه کنند و هم چنین مردم را به کارهای نیک و پسندیده تشویق نمایند .

جزء چهارم (۱۵)

بنابراین وجود این جمعیت با آن قدرت وسیع ، هیچ گونه منافاتی با عمومی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر در شعاع فرد و با قدرت محدود ندارد .

«معروف» و «منکر» چیست؟

« معروف » در لغت به معنی شناخته شده و « منکر » به معنی « ناشناس » است و به این ترتیب کارهای نیک ، اموری شناخته شده و کارهای زشت و ناپسند ، اموری ناشناس معرفی شده اند .

چه این که فطرت پاک انسانی با دسته اول آشنا و با دوم ناآشنا است .

مبارزه با فساد و دعوت به حق

۱۱۰ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...

شما بهترین امتی بودید که به سود انسان ها آفریده شده اند،

ص: ۱۳

(چه این که) امر به معروف و نهی از منکر می کنید

(۱۶) سوره آل عمران

و به خدا ایمان دارید... .

در این آیه بار دیگر مسئله امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خدا مطرح شده است و همان طور که در تفسیر آیه ۱۰۴ گفته شد این آیه امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان یک وظیفه عمومی و همگانی ذکر می کند، در حالی که آیه گذشته یک مرحله خاص از آن را به عنوان یک وظیفه خصوصی و واجب کفایی بیان کرده است، که شرح آن را مبسوطا ذکر کردیم.

نکته جالب توجه این که در این آیه مسلمانان به عنوان بهترین « امتی » معرفی شده که برای خدمت به جامعه انسانی بسیج گردیده است و دلیل بهترین امت بودن آن ها این ذکر شده که « امر به معروف و نهی از منکر می کنند و ایمان به خدا دارند » و این خود می رساند که اصلاح جامعه بشری بدون ایمان و دعوت به حق و مبارزه با فساد ممکن نیست و ضمناً از آن استفاده می شود که این دو وظیفه بزرگ با وسعتی که در اسلام دارد در آیین های پیشین نبوده است.

جزء چهارم (۱۷)

اما چرا این امت باید بهترین امت ها باشد آن نیز روشن است زیرا آن ها دارای آخرین ادیان آسمانی هستند و آخرین دین روی حساب تکامل کامل ترین آن ها است.

۱۱۳ لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتُلوْنَ

ص: ۱۴

آن ها همه یکسان نیستند ، از اهل کتاب ، جمعیتی هستند که (به حق و ایمان) قیام می کنند و پیوسته در اوقات شب ، آیات خدا را می خوانند ، درحالی که سجده می نمایند .

« اناء » در اصل جمع « انا » و « انا » به معنی اوقات است .

به دنبال مذمت های شدیدی که در آیات گذشته از قوم یهود به عمل آمد ، قرآن در این آیه برای رعایت عدالت و احترام به حقوق افراد شایسته و اعلام این حقیقت که همه آن ها را نمی توان با یک چشم نگاه کرد می گوید : « اهل کتاب همه یکسان نیستند و در برابر افراد تبه کار ، کسانی در میان آن ها یافت می شوند که در اطاعت خداوند و قیام بر ایمان ثابت قدمند . »

(۱۸) سوره آل عمران

صفت دیگر آن ها این است که : « پیوسته در دل شب آیات خدا را تلاوت می کنند » و در پایان آیه از خضوع آن ها یاد می کند .

روح حق جویی اسلام

۱۱۴ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُؤْمِنُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ

به خدا و روز دیگر ایمان می آورند ، امر به معروف و نهی از منکر می کنند و در انجام کارهای نیک ، پیشی

می گیرند و آن ها از صالحانند .

و به این ترتیب قرآن از این که نژاد یهود را به کلی محکوم کند و یا خون آن ها را کثیف بشمرد ، خودداری کرده و تنها روی اعمال آن ها انگشت می گذارد و با تجلیل و احترام از افرادی که به اکثریت فاسد نپیوستند و در برابر ایمان و حق تسلیم شدند به نیکی یاد می کند و این

جزء چهارم (۱۹)

روش اسلام و روح حق جویی آن است که در هیچ مورد مبارزه او ، رنگ نژادی و قبیله ای ندارد و تنها بر محور عقاید و اعمال و رفتار افراد دور می زند .

ضمناً از پاره ای از روایات استفاده می شود که ستایش شدگان در این آیات منحصر به «عبدالله بن سلام» و همراهان او از قوم یهود نبودند ، بلکه چهل تن از مسیحیان نجران و ۳۲ تن از مردم مسیحی حبشه و ۸ تن از مردم روم که تا آن روز اسلام را پذیرفته بودند ، مشمول این آیه می باشند و تعبیر اهل کتاب که تعبیر وسیعی است نیز گواه بر این مطلب است.

مسابقه در مسیر سعادت

۱۳۳ وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ

و شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن ، آسمان ها و زمین است و برای پرهیزکاران آماده شده است .

ص: ۱۶

«سَارِعُوا» از «مُسَارَعَت» به معنی کوشش و تلاش دو یا چند نفر برای پیشی گرفتن از یکدیگر در رسیدن به یک هدف است و در کارهای نیک، قابل ستایش و در کارهای بد نکوهیده است.

در حقیقت قرآن در این جا از یک نکته روانی استفاده کرده که انسان برای انجام دادن یک کار اگر تنها باشد معمولاً کار را بدون سرعت و به طور عادی انجام می دهد، ولی اگر جنبه مسابقه به خود بگیرد، آن هم مسابقه ای که جایزه باارزشی برای آن تعیین شده، تمام نیرو و انرژی خود را به کار می گیرد و با سرعت هر چه بیشتر به سوی هدف پیش می تازد.

و اگر می بینیم هدف این مسابقه در درجه اول مغفرت قرار داده شده برای این است که رسیدن به هر مقام معنوی بدون آرمزش و شستشوی از گناه ممکن نیست، نخست باید خود را از گناه شست و سپس به مقام قرب پروردگار گام نهاد.

دومین هدف این مسابقه معنوی، بهشت قرار داده شده، بهشتی

جزء چهارم (۲۱)

که وسعت آن پهنه آسمان ها و زمین است (وَ جَنَّتْ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ).

باید توجه داشت که مراد از «عَرْض» در آیه فوق به اصطلاح هندسی آن که در مقابل «طول» است، نیست بلکه به معنی لغوی که وسعت است، می باشد.

در آیه ۲۱ سوره حدید همین تعبیر با تفاوت مختصری دیده می شود: « سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ: به پیش تازید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است » .

سیمای نوجوانان شایسته

۱۳۴ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

همان ها که در توانگری و تنگدستی ، انفاق می کنند و

(۲۲) سوره آل عمران

خشم خود را فرومی برند و از خطای مردم درمی گذزند و خدا نیکوکاران را دوست دارد .

« كَظْمٌ » در لغت به معنی بستن سر مشکی است که از آب پر شده باشد و به طور کنایه در مورد کسانی که از خشم و غضب پر می شوند و از اعمال آن خودداری می نمایند به کار می رود.

«غَيْظٌ» به معنی شدت غضب و حالت برافروختگی و هیجان فوق العاده روحی است، که بعد از مشاهده ناملايمات به انسان دست می دهد .

از آن جا که در آیه قبل وعده بهشت جاویدان به پرهیزکاران داده شده در این آیه پرهیزکاران را معرفی می کند و

ص: ۱۸

پنج صفت از اوصاف عالی و انسانی برای آن ها ذکر نموده است:

« آن ها در همه حال انفاق می کنند چه موقعی که در راحتی و وسعتند و چه زمانی که در پریشانی و محرومیتند » (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ) .

جزء چهارم (۲۳)

آن ها با این عمل ثابت می کنند که روح کمک به دیگران و نیکوکاری در جان آن ها نفوذ کرده است و به همین دلیل تحت هر شرایطی اقدام به این کار می کنند ، روشن است که انفاق در حال وسعت به تنهایی نشانه نفوذ کامل صفت عالی سخاوت در اعماق روح انسان نیست ، اما آن ها که در همه حال اقدام به کمک و بخشش می کنند نشان می دهند که این صفت در آن ها ریشه دار است.

ممکن است گفته شود انسان در حال تنگدستی چگونه می تواند انفاق کند ؟

پاسخ این سؤال روشن است : زیرا اولاً افراد تنگدست نیز به مقدار توانایی می توانند در راه کمک به دیگران انفاق کنند و ثانیاً انفاق منحصر به مال و ثروت نیست بلکه هرگونه موهبت خدادادی را شامل می شود خواه مال و ثروت باشد یا علم و دانش یا مواهب دیگر و به این ترتیب خداوند می خواهد روح گذشت و فداکاری و سخاوت را حتی در نفوس مستمندان جای دهد تا از رذائل اخلاقی فراوانی که از « بخل » سرچشمه می گیرد برکنار بمانند .

ص: ۱۹

آن ها که انفاق های کوچک را در راه خدا ناچیز می شمارند برای این است که هر یک از آن ها را جداگانه مورد مطالعه قرار می دهند ، وگرنه اگر همین کمک های جزئی را در کنار هم قراردهیم و مثلاً اهل یک مملکت اعم از فقیر و غنی هر کدام مبلغ ناچیزی برای کمک به بندگان خدا انفاق کنند و برای پیشبرد اهداف اجتماعی مصرف نمایند کارهای بزرگی به وسیله آن می توانند انجام دهند ، علاوه بر این اثر معنوی و اخلاقی انفاق بستگی به حجم انفاق و زیادی آن ندارد و در هر حال عاید انفاق کننده می شود .

جالب توجه این که در این جا نخستین صفت برجسته پرهیزکاران « انفاق » ذکر شده ، زیرا این آیات نقطه مقابل صفاتی را که درباره رباخواران و استثمارگران در آیات قبل ذکر شد ، بیان می کند ، به علاوه گذشت از مال و ثروت آن هم در حال خوشی و تنگدستی روشن ترین نشانه مقام تقوا است .

جزء چهارم (۲۵)

« آن ها بر خشم خود مسلطند » (وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ) .

حالت خشم و غضب از خطرناک ترین حالات است و اگر جلوی آن رها شود ، در شکل یک نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هر نوع کنترل اعصاب خودنمایی می کند و بسیاری از جنایات و تصمیم های خطرناکی که انسان یک عمر باید کفاره و جریمه آن را بپردازد در چنین حالی انجام می شود و لذا در آیه فوق دوّمین صفت

برجسته پرهیزکاران را فروبردن خشم معرفی کرده است .

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : « مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ قَادِرٌ عَلَىٰ إِفَادِهِ مَلَأَهُ اللَّهُ أَمْنًا وَ إِيْمَانًا : آن کس که خشم خود را فروبرد با این که قدرت بر اعمال آن دارد خداوند دل او را از آرامش و ایمان پر می کند» .

« آن ها از خطای مردم می گذرند » (وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ) .

فروبردن خشم بسیار خوب است اما به تنهایی کافی نیست زیرا

(۲۶) سوره آل عمران

ممکن است کینه و عداوت را از قلب انسان ریشه کن نکند ، در این حال برای پایان دادن به حالت عداوت باید «كَظَمَ غَيْظًا» توأم با «عفو و بخشش» گردد ، لذا به دنبال صفت عالی خویشتن داری و فروبردن خشم ، مسأله عفو و گذشت را بیان نموده ، البته منظور گذشت و عفو از کسانی است که شایسته آنند نه دشمنان خون آشامی که گذشت و عفو باعث جرأت و جسارت بیشتر آن ها می شود .

« آن ها نیکوکارند » (وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) .

در این جا اشاره به مرحله ای عالی تر از عفو شده که همچون یک سلسله مراتب تکاملی پشت سرهم قرار گرفته اند و آن این است که انسان نه تنها خشم خود را فروبرد و با عفو و گذشت کینه را از دل بشوید بلکه با نیکی کردن در برابر بدی (آن جا که شایسته است) ریشه

دشمنی را در دل طرف نیز بسوزاند و قلب او را نسبت به خویش مهربان گرداند به طوری که در آینده چنان صحنه ای تکرار نشود ، به طور خلاصه نخست دستور به خویشتن داری در برابر خشم و پس از آن

جزء چهارم (۲۷)

دستور به شستن قلب خود و سپس دستور به شستن قلب طرف می دهد.

در حدیثی که در کتب شیعه و اهل تسنن در ذیل آیه فوق نقل شده چنین می خوانیم که: یکی از کنیزان امام علی بن الحسین به هنگامی که آب روی دست امام می ریخت ، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام را مجروح ساخت ، امام از روی خشم سربلند کرد کنیز بلافاصله گفت خداوند در قرآن می فرماید : (وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ) امام فرمود : « خشم خود را فروبردم » ، عرض کرد : « وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ » فرمود : « تو را بخشیدم خدا تو را ببخشد » ، او مجدداً گفت : « وَاللَّهِ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ » امام فرمود : « تو را در راه خدا آزاد کردم » . (۱)

این حدیث شاهد زنده ای است بر این که سه مرحله مزبور هر کدام مرحله ای عالی تر از مرحله قبل است .

۱۳۵ وَالَّذِينَ إِذْ فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ

(۲۸) سوره آل عمران

فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ

ص: ۲۲

۱- به « دُرِّ الْمُنْثُورِ » و « نُورِ الثَّقَلَيْنِ » در ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

لَمْ يُصِرُّوا عَلٰى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ

و آن ها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند ، یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می افتند و برای گناهان خود، طلب آمرزش می کنند و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد ؟ و بر گناه، اصرار نمی ورزند ، با این که می دانند .

« فَاِحْشَه » از ماده فُحْش و فُحْشَاء به معنی هر عمل بسیار زشت است و انحصار به اعمال منافی عفت ندارد زیرا در اصل به معنی « تجاوز از حدّ » است که هر گناهی را شامل می شود .

در آیه فوق اشاره به یکی دیگر از صفات پرهیزکاران شده که « آن ها علاوه بر اوصاف مثبت گذشته اگر مرتکب گناهی شوند به زودی به یاد خدا می افتند و توبه می کنند و هیچ گاه اصرار بر گناه نمی ورزند » .

از تعبیری که در این آیه شده چنین استفاده می شود که انسان تا به یاد خدا است مرتکب گناه نمی شود آنگاه مرتکب گناه می شود که به کلی خدا را فراموش کند و غفلت تمام وجود او را فراگیرد ، اما این فراموش کاری و غفلت در افراد پرهیزکار دیری نمی پاید ، به زودی به یاد خدا می افتند و گذشته را جبران می کنند ، آن ها احساس می کنند که هیچ پناهگاهی جز خدا ندارند و تنها باید آمرزش گناهان خویش را از او بخواهند . « کیست جز خدا که گناهان را ببخشد » (وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ) .

باید توجه داشت که در آیه علاوه بر عنوان فاحشه ، ظلم بر خویشان نیز ذکر شده « أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ » و فرق میان این دو ممکن است این باشد که فاحشه اشاره به گناهان کبیره و ظلم بر خویشان اشاره به گناهان صغیره است .

جزء چهارم (۲۹)

در پایان آیه برای تأکید می گوید : « آن ها هرگز با علم و آگاهی بر گناه خویش اصرار نمی ورزند و تکرار گناه نمی کنند » (وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ) .

در ذیل این آیه از امام باقر نقل شده که فرمود : « الْأَصْرَارُ أَنْ يَذْنِبَ الذَّنْبَ فَلَا يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَلَا يُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِتَوْبِهِ : اصرار بر گناه این است که انسان گناهی کند و دنبال آن استغفار ننماید و در فکر توبه نباشد » . (۱)

(۳۰) سوره آل عمران

۱۳۶ أُولَٰئِكَ جَزَاءُ هُم مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ

آن ها پاداششان آمرزش پروردگار و بهشت هایی است که از زیر درختانش، نهرها جاری است جاودانه در آن می مانند، چه نیکو است پاداش اهل عمل .

درحقیقت در این جا نخست اشاره به مواهب معنوی و « مغفرت » و

ص: ۲۴

۱- تفسیر « عیاشی » ، ذیل آیه .

شستشوی دل و جان و تکامل روحانی شده، سپس اشاره به مواهب مادی نموده و در پایان می گوید: «این چه پاداش نیکی است برای آن ها که اهل عمل هستند» (وَنِعَمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ).

جزء چهارم (۳۱)

نه افراد واداده و تنبل که همیشه از تعهدات و مسؤولیت های خویش می گریزند .

بررسی تاریخ گذشتگان

۱۳۷ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ

پیش از شما ، سنّت هایی وجود داشت ، (و هر قوم ، طبق اعمال و صفات خود، سرنوشت هایی داشتند که شما نیز، همانند آن را دارید) پس در روی زمین ، گردش کنید و ببینید سرانجام تکذیب کنندگان (آیات خدا) چگونه بود؟

قرآن مجید دوران های گذشته را با زمان حاضر و زمان حاضر را با تاریخ گذشته پیوند می دهد و پیوند فکری و فرهنگی نسل حاضر را با گذشتگان برای درک حقایق لازم و ضروری می داند ، زیرا از ارتباط و گره خوردن این دو زمان (گذشته و حاضر) وظیفه و مسؤولیت آیندگان روشن می شود .

(۳۲) سوره آل عمران

آیه می گوید : « خداوند سنّت هایی در اقوام گذشته » داشته که این سنن هرگز جنبه اختصاصی ندارد و به صورت یک سلسله قوانین حیاتی

ص: ۲۵

درباره همگان، گذشتگان و آیندگان، اجرا می شود. (قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ).

در این سُنَن پیشرفت و تعالی افراد با ایمان و مجاهد و متحد و بیدار پیش بینی شده و شکست و نابودی ملت های پراکنده و بی ایمان و آلوده به گناه نیز پیش بینی گردیده که در تاریخ بشریت ثبت است.

آری تاریخ برای هر قومی اهمیت حیاتی دارد، تاریخ خصوصیات اخلاقی و کارهای نیک و بد و تفکرات گذشتگان را برای ما بازگو می کند و علل سقوط و سعادت، کامیابی و ناکامی جامعه ها را در اعصار و قرون مختلف نشان می دهد و در حقیقت تاریخ گذشتگان آینه زندگی روحی و معنوی جامعه های بشری و هشدار است برای آیندگان.

۱۳۸ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ

جزء چهارم (۳۳)

این بیانی است برای عموم مردم و هدایت و اندرزی برای پرهیزگاران.

یعنی در عین این که این بیانات جنبه همگانی و مردمی دارد تنها پرهیزکاران و افراد با هدف از آن الهام می گیرند و هدایت می شوند.

۱۳۹ وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

و سست نشوید و غمگین نگردید و شما برترید اگر

ص: ۲۶

ایمان داشته باشید .

« تَهْنُوا » از ماده « وَهَنَ » در لغت به معنی هر نوع سستی است ، خواه در جسم و تن باشد و یا در اراده و ایمان .

جمله « وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ : شما برترید اگر ایمان داشته باشید » یک جمله بسیار پرمعنی است یعنی شکست شما در حقیقت برای از دست دادن روح ایمان و آثار آن بوده ، شما اگر فرمان خدا و پیامبر را در این میدان زیر پا نمی گذاشتید ، گرفتار چنین

(۳۴) سوره آلِ عِمْران

سرنوشتی نمی شدید و باز هم غمگین نباشید اگر بر مسیر ایمان ثابت بمانید پیروزی نهایی از آن شما است و شکست در یک میدان ، به معنی شکست نهایی در جنگ نیست .

۱۵۹ ... وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ

... و در کارها ، با مردم مشورت کن اما هنگامی که تصمیم گرفتی ، (قاطع باش و) بر خدا توکل کن زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد .

مورد مشورت ، تنها طرز اجرای دستورات و نحوه پیاده کردن احکام الهی بود و به عبارت دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله در قانون گذاری ، هیچ وقت مشورت نمی کرد و تنها در طرز اجرای قانون نظر مسلمانان را می خواست و لذا هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهادی را طرح می کرد

ص: ۲۷

مسلمانان نخست سؤال می کردند که آیا این یک حکم الهی است؟ و یک قانون است که قابل اظهار نظر نباشد و یا مربوط به چگونگی تطبیق قوانین می باشد اگر از قبیل دّم بود اظهار نظر می کردند و اگر از قبیل اول بود تسلیم می شدند.

جزء چهارم (۳۵)

چنان که در جنگ بدر لشکر اسلام طبق فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله می خواستند در نقطه ای اردو بزنند یکی از یاران به نام «حُباب بن مُنذِر» عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله این محلی را که برای لشکرگاه انتخاب کرده اید طبق فرمان خداست که تغییر آن جایز نباشد و یا صلاحدید خود شما می باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فرمان خاصی در آن نیست»، «عرض کرد: این جا به این دلیل و آن دلیل جای مناسبی برای اردوگاه نیست دستور دهید لشکر از این محل حرکت کند و در نزدیکی آب برای خود محلی انتخاب نماید» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نظر او را پسندید و مطابق رأی او عمل کرد. (۱)

با چه اشخاصی نباید مشورت کنیم؟

۱ تفسیر «المنار»، جلد ۴، صفحه ۲۰۰.

(۳۶) سوره آل عمران

مسلم است که هرکس نمی تواند طرف مشورت قرار گیرد، زیرا گاه آن ها نقاط ضعفی دارند که مشورت با آن ها مایه بدبختی و عقب افتادگی است چنان که علی می فرماید: با

ص: ۲۸

سه طایفه مشورت نکن :

« لا- تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلاً- يَعْدِلُ بِحُكِّكَ عَنِ الْفَضْلِ وَ يَعْتَدُكَ الْفَقْرُ : با افراد بخیل مشورت نکن زیرا تو را از بخشش و کمک به دیگران بازمی دارند و از فقر می ترسانند » .

« وَ لا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ : هم چنین با افراد ترسو مشورت نکن زیرا آن ها تو را از انجام کارهای مهم بازمی دارند » .

« وَ لا- حَرِيصًا يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ : و نیز با افراد حریص مشورت نکن که آن ها برای جمع آوری ثروت و یا کسب مقام ، ستمگری را در نظر تو خوب جلوه می دهند » (۱)

جزء چهارم (۳۷)

سپس قرآن در ادامه می افزاید : « به هنگام تصمیم نهایی باید توکل بر خدا داشته باشی : فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ » .

همان اندازه که به هنگام مشورت باید ، نرمش و انعطاف به خرج داد در موقع اتخاذ تصمیم نهایی باید قاطع بود، بنابراین پس از برگزاری مشاوره و روشن شدن نتیجه مشورت ، باید هرگونه تردید و دو دلی و آراء پراکنده را کنار زد و با قاطعیت تصمیم گرفت و این همان چیزی است که در آیه فوق از آن تعبیر

ص: ۲۹

۱- « نهج البلاغه » ، فرمان مالک اشتر .

به عزم شده و آن تصمیم قاطع می باشد .

قابل توجه این که در جمله بالا- مسأله مشاوره به صورت جمع ذکر شده (وَ شَاوِرْهُمْ) ولی تصمیم نهایی تنها برعهده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به صورت مفرد ذکر شده (عَزَمْتُ) .

این اختلاف تعبیر ، اشاره به یک نکته مهم می کند و آن این که : بررسی و مطالعه جوانب مختلف مسایل اجتماعی ، باید به صورت

(۳۸) سوره آل عمران

دست جمعی انجام گیرد ، اما هنگامی که طرحی تصویب شد باید اجرای آن ، اراده واحدی به کار افتد . در غیر این صورت هرج و مرج پدید خواهد آمد ، زیرا اگر اجرای یک برنامه به وسیله رهبران متعدد ، بدون الهام گرفتن از یک سرپرست صورت گیرد، قطعاً مواجه با اختلاف و شکست خواهد شد و به همین جهت در دنیای امروز نیز مشورت را به صورت دست جمعی انجام می دهند، اما اجرای آن را به دست دولت هایی می سپارند که تشکیلات آن ها زیر نظر یک نفر اداره می شود .

معنای واقعی توکل

موضوع مهم دیگر این که جمله فوق می گوید : « به هنگام تصمیم نهایی باید توکل بر خدا داشته باشید » یعنی در عین فراهم نمودن اسباب و وسایل عادی ، استمداد از قدرت بی پایان پروردگار را فراموش مکن .

ص: ۳۰

۱۶۰... وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

...و مؤمنان تنها بر خداوند باید توکل کنند .

معنای توکل این نیست که انسان از وسایل و اسباب پیروزی که خداوند در جهان ماده در اختیار او گذاشته است ، صرف نظر کند چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که هنگامی که یک نفر عرب ، پای شتر خود را نبسته بود و آن را بدون محافظ رها ساخته بود و این کار را نشانه توکل بر خدا می دانست به او فرمود : « اِعْقِلْهَا وَ تَوَكَّلْ : یعنی پایش را ببند و سپس توکل کن » .

بلکه منظور این است که انسان در چهار دیوار عالم ماده و محدوده قدرت و توانایی خود محاصره نگردد و چشم خود را به حمایت و لطف پروردگار بدوزد، این توجه مخصوص، آرامش و اطمینان و نیروی فوق العاده روحی و معنوی به انسان می بخشد که در مواجهه با مشکلات اثر عظیمی خواهد داشت .

هرگونه خیانتی ممنوع است

(۴۰) سوره آل عمران

۱۶۱ وَ مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَعْلَمَ مَنْ يَغُلُّ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ

(گمان کردید ممکن است پیامبر به شما خیانت کند ؟ درحالی که) ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند و هر کس خیانت

کند، روز رستاخیز، آن چه را در آن خیانت کرده ، با خود (به صحنه محشر) می آورد ، سپس به هر کس ، آن چه را فراهم کرده (و انجام داده) است به طور کامل داده می شود و (به همین دلیل) به آن ها ستم نخواهد شد (چرا که محصول اعمال خود را خواهند دید) .

« یُعَلَّ » از « غَلَّ » به معنی خیانت گرفته شده و « غَلَّلَ » در اصل به معنی نفوذ تدریجی و مخفیانه آب در ریشه درختان است و از آن جا که خیانت به صورت مخفیانه و تدریجی صورت می گیرد ، به آن « غُلُول » می گویند و اگر به حرارت درونی ناشی از تشنگی ، « غَلِيل » می گویند ، نیز به همین جهت است .

جزء چهارم (۴۱)

با توجه به این که آیه فوق به دنبال آیات « أُحَدِّدُ » نازل شده و با توجه به روایتی که جمعی از مفسران صدر اول ، نقل کرده اند ، این آیه به عذر تراشی های بی اساس بعضی از جنگجویان « أُحَدِّدُ » پاسخ می گوید، توضیح این که : هنگامی که بعضی از تیراندازان أُحَدِّدُ می خواستند سنگر حساس خود را برای جمع آوری غنیمت تخلیه کنند ، امیر آنان ، دستور داد از جای خود حرکت نکنید ، رسول خدا شما را از غنیمت محروم نخواهد کرد . ولی آن دنیاپرستان برای پنهان ساختن چهره واقعی خود ، گفتند : ما می ترسیم پیغمبر در تقسیم غنائم ما را از نظر دور دارد و لذا باید برای خود دست و پا کنیم ، این را گفتند و سنگرها را تخلیه کرده و

ص: ۳۲

به جمع آوری غنایم پرداختند و آن حوادث دردناک پیش آمد .

قرآن در پاسخ می گوید : آیا شما چنین پنداشتید که پیغمبر صلی الله علیه و آله خیانت خواهد کرد « درحالی که هیچ پیغمبری ممکن نیست ، خیانت کند: وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ » .

خداوند در این آیه ساحت مقدس پیامبران را به طور کلی از خیانت منزّه داشته و می گوید : اساسا چنین چیزی شایسته مقام نبوت نیست ، یعنی خیانت با نبوت سازگار نمی باشد ، اگر پیامبری خائن باشد دیگر نمی توان در ادای رسالت الهی و تبلیغ احکام به او اطمینان کرد .

(۴۲) سوره آل عمران

ناگفته پیدا است ، که آیه هرگونه خیانت را ، اعم از خیانت در تقسیم غنایم و یا حفظ امانت مردم و یا در گرفتن وحی و رسانیدن آن به بندگان خدا از پیامبران نفی می کند .

البته روشن است خیانت برای هیچ کس مجاز نیست خواه پیامبر باشد یا غیر پیامبر ولی از آن جا که گفتگوی عذرترانشان جنگ « أُخِيذَ » درباره پیامبر صلی الله علیه و آله بود آیه نیز نخست سخن از پیامبران می گوید و سپس اضافه می نماید : « هرکس خیانت کند ، روز رستاخیز آن چه را در آن خیانت کرده ، به عنوان مدرک خیانت بر دوش خویش حمل می کند و یا همراه

خود به صحنه محشر می آورد» و به این ترتیب، در برابر همگان رسوا می شود (وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

بعضی از مفسران گفته اند : منظور از حمل کردن بر دوش ، یا همراه

جزء چهارم (۴۳)

خود آوردن این نیست که عین چیزی را که در آن خیانت کرده بر دوش کشد ، بلکه منظور ، حمل مسؤولیت آن ها است ولی باتوجه به مسأله تجسم اعمال آدمی در قیامت ، هیچ لزومی برای این تفسیر نیست ، بلکه همان طور که ظاهر آیه فوق گواهی می دهد ، عین چیزهایی که در آن خیانت شده به عنوان سند جنایت بر دوش خیانت کنندگان و یا به همراه آن ها خواهد بود .

« سپس به هر کس آن چه انجام داده و به دست آورده ، داده می شود :

ثُمَّ تُؤْفَى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ » .

یعنی، مردم اعمال خود را عینا در آن جا خواهند یافت و به همین دلیل، ظلم و ستمی درباره هیچ کس نمی شود ، چراکه به هر کس آن می رسد که خود، تحصیل کرده است ، چه خوب باشد یا بد .

آیه فوق و احادیثی که در نکوهش خیانت به پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده بود اثر عجیبی در تربیت مسلمانان گذاشت و آن چنان پرورش

(۴۴) سوره آل عمران

یافتند که غالباً کمترین خیانت ، مخصوصاً در غنایم جنگی و اموال عمومی از آن ها سر نمی زد و چنان بود که غنایم گرانبها و در عین حال کم حجم را که خیانت در آن ، چندان مشکل نبود کاملاً دست نخورده به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و یا زمامدارانی که بعد از آن حضرت روی کار آمدند ، می آوردند به طوری که مایه اعجاب هر بیننده ای بود ، این ها

ص: ۳۴

همان عرب وحشی و غارتگر زمان جاهلیت بودند که در پرتو تعلیمات اسلام به این درجه از تربیت انسانی رسیده بودند .

گویا صحنه قیامت را در برابر چشم خود می دیدند درحالی که مردم خیانتگر اموالی را که در آن خیانت کرده اند در برابر چشم همگان بر دوش می کشند و همین ایمان به آن ها هشدار می داد که از فکر خیانت نیز ، صرف نظر کنند .

آن ها که در جهاد شرکت نکردند

۱۶۲ أَفَمَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوِيَهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ

جزء چهارم (۴۵)

آیا کسی که از رضای خدا پیروی کرده، همانند کسی است که به خشم و غضب خدا بازگشته ؟ و جایگاه او جهنم و پایان کار او بسیار بد است .

در آیات گذشته در جوانب مختلف جنگ « اُحد » و نتایج آن بحث شد ، اکنون نوبت منافقان و مؤمنان سست ایمانی است که به پیروی از آن ها در میدان جنگ حضور نیافتند زیرا در روایات می خوانیم ، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان حرکت به سوی « اُحد » را صادر کرد جمعی از منافقان به بهانه این که یقین به وقوع جنگ ندارند از حضور در میدان خودداری کردند و بعضی از مسلمانان ضعیف الایمان نیز به آن ها ملحق شدند ، آیه مورد بحث ، سرنوشت آن ها را تشریح می کند .

ص: ۳۵

هر یک از آنان ، درجه و مقامی در پیشگاه خدا دارند و خداوند به آن چه انجام می دهند ، بیناست .

اشاره به این که نه تنها منافقان تن پرور و مجاهدان با هم فرق دارند ،

(۴۶) سوره آل عمران

بلکه هر یک از کسانی که در این دو صف قرار دارند به تفاوت درجه فداکاری و جانبازی و یا نفاق و دشمنی با حق در پیشگاه خدا درجه خاصی خواهند داشت که از صفر شروع می شود و تا مافوق آن چه تصور شود ادامه می یابد .

جالب توجه این که : در روایتی از امام علی بن موسی الرضا نقل شده که فرمود: هر درجه ای به اندازه فاصله میان آسمان و زمین است. (۱)

و در حدیث دیگری وارد شده که بهشتیان ، کسانی را که در درجات علین (بالا) قرار دارند آن چنان می بینند که ستاره ای در آسمان دیده می شود (۲) منتها باید توجه داشت که « درجه » معمولاً به پله هایی گفته می شود که انسان به وسیله آن ها به نقطه مرتفعی صعود می کند و اما پله هایی که از آن برای پایین رفتن به نقطه گودی استفاده می شود « دَرَك »

ص: ۳۶

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۱ ، صفحه ۴۰۶ .

۲- « مجمع البیان » ، ذیل آیه فوق .

می گویند و لذا درباره پیامبران در سوره ۲۵۳ / بقره : « وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ » و درباره منافقان در سوره ۱۴۵ / نساء می خوانیم : « إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ » ولی در آیه مورد بحث ، چون سخن از هر دو طایفه در میان بوده ، جانب طایفه مؤمنان ، گرفته شده و تعبیر به درجه شده است. (این طرز بیان را در اصطلاح ادبی تغلیب می گویند).

و در پایان آیه می فرماید : « خداوند نسبت به اعمال همه آن ها بینا است : وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ » .

و به خوبی می داند هرکسی طبق نیت و ایمان و عمل خود شایسته کدامین درجه است .

یک روش مؤثر تربیتی (آموزش غیر مستقیم)

در قرآن مجید بسیاری از حقایق مربوط به معارف دینی و اخلاقی و اجتماعی در قالب سؤال ، طرح می گردد و طرفین مسأله در اختیار شنونده گذارده می شود تا او با فکر خود یکی را انتخاب کند و این

(۴۸) سوره آل عمران

روش که باید آن را روش غیر مستقیم نامید ، اثر فوق العاده ای در تأثیر برنامه های تربیتی دارد زیرا انسان ، معمولاً به افکار و برداشت های خود از مسایل مختلف بیش از هر چیز اهمیّت می دهد ، هنگامی که مسأله به صورت یک مطلب قطعی و جزمی مطرح شود ، گاهی در مقابل آن ، مقاومت به خرج می دهد و همچون یک فکر بیگانه به آن می نگرد ، ولی

هنگامی که به صورت سؤال طرح شود و پاسخ را از درون وجدان و قلب خود بشنود، آن را فکر و تشخیص خود می داند و به عنوان « یک فکر و طرح آشنا » به آن می نگرد و لذا در مقابل آن مقاومت به خرج نمی دهد، این طرز تعلیم مخصوصا در برابر افراد لجوج و هم چنین در برابر کودکان مؤثر است .

در قرآن از این روش استفاده فراوان شده ، که به چند نمونه از آن در این جا اشاره می کنیم.

« هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ : آیا دانایان با نادانان مساویند ؟ » (۱)

جزء چهارم (۴۹)

« قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ : آیا نابینا با شخص بینا مساوی است آیا فکر نمی کنید ؟ » (۲)

« قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ : بگو آیا شخص بینا با شخص نابینا مساوی است آیا تاریکی با روشنایی یکسان است ؟ » (۳)

ص: ۳۸

۱- (۹ / زمر) .

۲- (۵۰ / انعام) .

۳- (۱۶ / رعد)

بعث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگترین نعمت خداوند

۱۶۴ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

خداوند بر مؤمنان مَنَّت نهاد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی

(۵۰) سوره آل عمران

که در میان آن‌ها ، پیامبری از خودشان برانگیخت ، که آیات او را بر آن‌ها بخواند و آن‌ها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد ، هرچند پیش از آن ، در گمراهی آشکاری بودند .

در این آیه ، سخن از بزرگ‌ترین نعمت الهی یعنی نعمت « بعثت پیامبر اسلام » به میان آمده است و در حقیقت ، پاسخی است به سؤالاتی که در ذهن بعضی از تازه مسلمانان ، بعد از جنگ اُحُدِ خطور می‌کرد ، که چرا ما باید این همه گرفتار مشکلات و مصائب شویم ؟ قرآن به آن‌ها می‌گوید : « خداوند بر مؤمنان مَنَّت گذارد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آن‌ها پیامبری برانگیخت : لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا » .

بنابراین اگر در این راه ، متحمل خسارت‌هایی شده‌اید ، فراموش نکنید که خداوند ، بزرگ‌ترین نعمت را در اختیار شما گذاشته ، پیامبری مبعوث کرده که شما را تربیت می‌کند و از گمراهی‌های

آشکار بازمی دارد . هر اندازه برای حفظ این نعمت بزرگ ، تلاش کنید و هر بهایی بپردازید باز هم ناچیز است .

جزء چهارم (۵۱)

جالب توجه این که ذکر این نعمت با جمله « لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ : خداوند بر مؤمنان مَنّت گذارد » شروع شده است که شاید در بدو نظر تصوّر شود نازیبا است ، ولی هنگامی که به ریشه اصلی لغت « مَنّت » بازمی گردیم مطلب کاملاً روشن می شود ، توضیح این که همان طور که راغب در کتاب مفردات می گوید : این کلمه در اصل از « مَنَّ » به معنی سنگ هایی است که با آن وزن می کنند و به همین دلیل هر نعمت سنگین و گرانبهائی را « مَنّت » می گویند که اگر جنبه عملی داشته باشد یعنی کسی عملاً نعمت بزرگی به دیگری بدهد کاملاً زیبا و ارزنده است و اما اگر کسی کار کوچک خود را با سخن ، بزرگ کند و به رخ افراد بکشد کاری است بسیار زشت ، بنابراین مَنّتی که نکوهیده است به معنی بزرگ شمردن نعمت ها در گفتار است اما مَنّتی که زینده است همان بخشیدن نعمت های بزرگ است .

(۵۲) سوره آل عمران

خداوند در آیه فوق می گوید : پروردگار بر مؤمنان مَنّت گذارد یعنی نعمت بزرگی عملاً در اختیار آن ها نهاد .

اما این که چرا تنها نام مؤمنان برده شده در حالی که بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله برای هدایت عموم بشر است ، به خاطر این است که از نظر نتیجه و تأثیر ، تنها مؤمنان هستند که از این نعمت بزرگ

ص: ۴۰

استفاده می کنند و آن را عملاً به خود اختصاص می دهند .

سپس می فرماید : یکی از مزایای این پیامبر صلی الله علیه و آله این است که : « او از جنس خود آن ها و از نوع بشر است : مِنْ أَنْفُسِهِمْ » .

نه از جنس فرشتگان و مانند آن ها تا احتیاجات و نیازمندی های بشر را دقیقاً درک کند و دردها و مشکلات و مصائب و مسایل زندگی آن ها را لمس نماید و با توجه به آن به تربیت آن ها اقدام کند ، به علاوه مهمترین قسمت برنامه تربیتی انبیاء تبلیغات عملی آن ها است به این معنی که اعمال آن ها بهترین سرمشق و وسیله تربیت است زیرا با « زبان عمل » بهتر از هر زبانی می توان تبلیغ کرد و این در صورتی امکان پذیر است که تبلیغ کننده از جنس تبلیغ شونده باشد با همان خصایص جسمی و با همان غرایز و ساختمان روحی اگر پیامبران مثلاً از جنس فرشتگان بودند این سؤال برای مردم باقی می ماند که اگر آن ها گناه نمی کنند آیا به خاطر این نیست که شهوت و غضب و نیازها و غرایز گوناگون بشری ندارند و به این ترتیب برنامه تبلیغات عملی آن ها تعطیل می شد لذا پیامبران از جنس بشر انتخاب شدند با همان نیازها و غرایز تا بتوانند سرمشقی برای همگان باشند .

جزء چهارم (۵۳)

سپس می گوید : این پیامبر صلی الله علیه و آله سه برنامه مهم را درباره آن ها اجرا می کند نخست خواندن آیات پروردگار بر آن ها و آشنا ساختن گوش ها و افکار با این آیات : (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ) .

ص: ۴۱

و دیگر تعلیم ، یعنی وارد ساختن این حقایق در درون جان آن ها و به دنبال آن تزکیه نفوس و تربیت اخلاقی و انسانی (وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ) .

از آن جا که هدف اصلی و نهایی تربیت است ، در آیه ، قبل از

(۵۴) سوره آل عمران

تعلیم ذکر شده ، در حالی که از نظر تربیت طبیعی ، تعلیم بر تربیت مقدم است .

جمعیتی که از حقایق انسانی به کلی دورند به آسانی تحت تربیت قرار نمی گیرند بلکه باید مدتی گوش های آن ها را با سخنان الهی آشنا ساخت و وحشتی را که قبلاً از آن داشتند از آن ها دور کرد ، سپس وارد مرحله تعلیم اصولی شد و به دنبال آن محصول تربیتی آن را گرفت .

اهمیت یک نعمت بزرگ آنگاه روشن می شود که زمان برخورداری از آن را با زمان های قبل مقایسه کنیم و فاصله آن دو را بیابیم ، قرآن در جمله فوق می گوید :نگاهی به دوران قبل از اسلام بکنید و ببینید در چه حال و روزی بودید و از کجا به کجا رسیدید (وَ اِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) .

جالب توجه این که قرآن از وضع دوران جاهلیت به « ضلالٍ مُّبِينٍ : گمراهی آشکار » تعبیر کرده است زیرا : ضلال و گمراهی انواع و اقسامی دارد ، بعضی از وسایل گمراهی طوری است که انسان به آسانی نمی تواند باطل بودن آن ها را بفهمد و گاهی چنان است که هر کس

مختصر عقل و شعوری داشته باشد، فوری پی به آن می برد .

جزء چهارم (۵۵)

مردم دنیا به ویژه مردم جزیره العرب در زمان بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ضلالت و گمراهی روشنی بودند ، سیه روزی و بدبختی ، جهل و نادانی و آلودگی های گوناگون معنوی در آن عصر ، تمام نقاط جهان را فراگرفته بود و این وضع نابسامان بر کسی پوشیده نبود.

بررسی جنگ اُحد از زاویه ای دیگر

بررسی جنگ اُحد از زاویه ای دیگر

۱۶۵ أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

آیا هنگامی که مصیبتی (در میدان جنگ اُحد) به شما رسید، در حالی که دو برابر آن را (در میدان جنگ بدر بر دشمن) وارد ساخته بودید ، گفتید : « این مصیبت از کجاست ؟ بگو : « از ناحیه خود شماست (که در میدان جنگ اُحد با

(۵۶) سوره آل عمران

دستور پیامبر مخالفت کردید) خداوند بر هر چیزی قادر است. (و چنانچه روش خود را اصلاح کنید، در آینده شمارا پیروزمی کند)».

این آیه بررسی دیگری روی حادثه اُحد است ، توضیح این که : جمعی از مسلمانان از نتایج دردناک جنگ ، غمگین و نگران بودند و این مطلب را مکرر ، بر زبان می آوردند ، خداوند در آیه فوق سه نکته را به آن ها گوشزد می کند :

ص: ۴۳

شما نباید از نتیجه یک جنگ نگران باشید بلکه همه برخوردهای خود را با دشمن روی هم محاسبه کنید « اگر به شما در این میدان ، مصیبتی رسید در میدان دیگر » (میدان جنگ بدر) دو برابر آن را به دشمن وارد ساختید: **أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا** .

زیرا آن ها در احد هفتاد نفر از شما را شهید کردند ، در حالی که هیچ اسیر نگرفتند ولی شما در بدر هفتاد نفر از آن ها را به قتل رساندید و هفتاد نفر را اسیر کردید .

در حقیقت، جمله « **قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا** » یعنی « دو برابر آن بر

جزء چهارم (۵۷)

دشمن ضربه زدید » در حکم جوابی است که بر سؤال ، مقدم شده است .

« شما می گوئید : این مصیبت از کجا دامن گیرتان شد : **قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا** » ولی « ای پیامبر به آن ها بگو : این مصیبت از وجود خود شما سرچشمه گرفته و عوامل شکست را باید در خودتان جستجو کنید : **قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ** » .

شما بودید که با مخالفت فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله سنگر حساس کوه عینین را رها ساختید و شما بودید که جنگ را به پایان نرسانیده و سرنوشت آن را یک سره نکرده به جمع آوری غنایم پرداختید و نیز شما بودید که به هنگام حمله مجدد دشمن میدان را رها ساخته و از جنگ فرار کردید، همین گناهان و سستی های شما بود که باعث آن شکست و آن همه کشته گردید .

ص: ۴۴

شما نباید از آینده، نگران باشید: « زیرا خداوند بر همه چیز قادر و توانا است » و اگر نقاط ضعف خود را جبران کنید، مشمول حمایت او خواهید شد

(۵۸) سوره آل عمران

(إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

باید صفوف مشخص شود

۱۶۶ وَ مَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ فَيَاذَنِ اللَّهُ وَ لِيُعَلِّمَ الْمُؤْمِنِينَ

و آن چه (در روز احد) در روزی که دو دسته (مؤمنان و کافران) با هم نبرد کردند به شما رسید ، به فرمان خدا (و طبق سنت الهی) بود و برای این بود که مؤمنان را مشخص کند.

آیه مورد بحث ، این نکته را تذکر می دهد که هر مصیبتی (مانند مصیبت احد) که پیش می آید علاوه بر این که بدون علت نیست وسیله آزمایشی است برای جدا شدن صفوف مجاهدان راستین از منافقان و یا افراد سست ایمان ، لذا در قسمت اول آیه می فرماید : « آن چه در روز احد آن روز که جمعیت مسلمانان با بت پرستان به هم درآویختند بر شما وارد شد به فرمان خدا بود و طبق خواست و اراده او صورت گرفت : وَ مَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ فَيَاذَنِ اللَّهُ » .

جزء چهارم (۵۹)

زیرا هر حادثه ای طبق قانون عمومی آفرینش علت و سبب مخصوصی دارد و اساسا عالم روی یک سلسله علل و اسباب پی ریزی

ص: ۴۵

شده است و این یک اصل ثابت و همیشگی است و روی این اصل ، هر لشکری که در میدان جنگ سستی نماید و به مال و ثروت و غنیمت دل ببندد و دستور فرمانده دلسوز خود را فراموش نماید محکوم به شکست خواهد بود ، بنابراین منظور از « اِذْنِ اللَّهِ » (فرمان خدا) همان اراده و مشیت او است که به صورت قانون علّیت در عالم هستی منعکس شده است .

و در پایان آیه می فرماید : یکی دیگر از آثار این جنگ ، این بود که : « صفوف مومنان و منافقان از هم مشخص شود و افراد با ایمان از سست ایمان شناخته گردند » (وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ) .

۱۶۷ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْغُنَاكُمْ هُمْ لِّلْكَفْرِ يَوْمًا أَقْرَبُ مِنْهُمْ
لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ

(۶۰) سوره آل عمران

بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ

و نیز برای این بود که منافقان شناخته شوند ، آن هایی که به ایشان گفته شد: « بیایید در راه خدا نبرد کنید یا (حداقل) از حریم خود ، دفاع نمایید » گفتند : « اگر می دانستیم جنگی روی خواهد داد ، از شما پیروی می کردیم . (اما می دانیم جنگی نمی شود) آن ها در آن هنگام ، به کفر نزدیک تر بودند تا به ایمان ، به زبان خود چیزی می گویند

که در دل هایشان نیست و خداوند از آنچه کتمان می کنند، آگاه تر است.

در آیه بالا به اثر دیگر اشاره کرده ، می فرماید : « و تا کسانی که نفاق ورزیدند شناخته شوند : وَ لِيُعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا » .

به طور کلی در حادثه اُحُد ، سه گروه مشخص در میان مسلمانان پیدا شدند :

جزء چهارم (۶۱)

گروه اول : افراد معدودی بودند که تا آخرین لحظات ، پایداری نمودند و در برابر انبوه دشمنان ، تا آخرین نفس ایستادگی به خرج دادند ، بعضی شربت شهادت نوشیدند و بعضی جراحات سنگین برداشتند .

گروه دیگر : تزلزل و اضطراب در دل های آن ها پدید آمد و نتوانستند تا آخرین لحظه ، استقامت کنند و راه فرار را پیش گرفتند .

گروه سوم : منافقان بودند که در اثناء راه ، به بهانه هایی که اشاره خواهد شد از شرکت در جنگ خودداری کرده و به مدینه بازگشتند ، که آن ها « عبدالله بن ابی سلمول » و سیصد نفر از یارانش بودند . اگر حادثه سخت اُحُد نبود هیچ گاه صفوف به این روشنی مشخص نمی شد و افراد هر کدام با صفات ویژه خود در صف معینی قرار نمی گرفتند و هر کس

ص: ۴۷

ممکن بود هنگام ادعاء، خود را بهترین فرد با ایمان بداند .

در حقیقت در آیه ، اشاره به دو چیز شده : نخست

(۶۲) سوره آل عمران

عَلَّتْ فاعلی شکست احد و دیگر عِلَّتْ غائی و نتیجه نهایی آن .

تذکر این نکته نیز لازم است که در آیه فوق می فرماید : « وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا : و تا کسانی که نفاق ورزیدند شناخته شوند » و نمی فرماید : « لِيَعْلَمَ الْمُنَافِقِينَ : تا منافقان شناخته شوند » و به عبارت دیگر نفاق به صورت « فعل » ذکر شده نه به صورت « وصف » این تعبیر گویا بدان جهت است که نفاق ، هنوز در همه آنان به صورت صفت ثابتی در نیامده بود و لذا در تاریخ اسلام می خوانیم که بعضی از آنان، بعدها موفق به توبه شدند و به صف مؤمنان پیوستند .

سپس قرآن گفتگویی که میان بعضی از مسلمانان و منافقین ، قبل از جنگ رد و بدل شد به این صورت بیان می کند : بعضی از مسلمانان که طبق نقل ابن عباس « عبدالله بن عمر بن جزّام » بوده است هنگامی که دید « عبدالله بن ابی سلمول » با یارانش خود را از لشکر اسلام کنار کشیده و تصمیم بازگشت به مدینه دارند « به آن ها گفت : بیایید یا به خاطر خدا و در راه او پیکار کنید و یا لااقل در برابر خطری که وطن و خویشان شما را تهدید می کند دفاع نمایید : وَ قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْادِعُوا » .

ولی آن ها به یک بهانه واهی دست زدند و « گفتند : ما اگر

ص: ۴۸

می دانستیم جنگ می شود بی گمان از شما پیروی می کردیم: قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْغُنَاكُمْ .

جزء چهارم (۶۳)

و بنا به تفسیر دیگر منافقان گفتند: اگر ما این را، « جنگ » می دانستیم با شما همکاری می کردیم، ولی به نظر ما این جنگ نیست بلکه یک نوع انتحار و خودکشی است، زیرا با عدم توازنی که میان لشکر اسلام و کفار دیده می شود، جنگ کردن با آن ها عاقلانه نیست. به خصوص این که لشکرگاه اسلام در نقطه نامناسبی قرار گرفته است.

به هر ترتیب این ها بهانه ای بیش نبود، هم وقوع جنگ حتمی بود و هم مسلمانان در آغاز پیروز شدند و اگر شکستی دامنگیرشان شد، بر اثر اشتباهات و خلاف کاری های، خودشان بود، خداوند می گوید: آن ها دروغ می گفتند: « آن ها در آن روز به کفر نزدیک تر از ایمان بودند: هُم

(۶۴) سوره آل عمران

لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ .

در ضمن از این جمله استفاده می شود که کفر و ایمان دارای درجاتی است که به عقیده و طرز عمل انسان بستگی دارد.

« آن ها به زبان چیزی می گویند که در دل ندارند: يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ . »

آن ها به خاطر لجاجت روی پیشنهاد خود، دایر به جنگ کردن در خود مدینه و یا ترس از ضربات دشمن و یا بی علاقگی به اسلام از شرکت در میدان خودداری کردند. « ولی خداوند به آن چه منافقان

ص: ۴۹

کتمان می کنند آگاه تر است: **وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ** .

هم در این جهان پرده از چهره آنان برداشته و قیافه آن ها را به مسلمانان نشان می دهد و هم در آخرت به حساب آن ها رسیدگی خواهد کرد .

گفته های بی اساس منافقان

۱۶۸ الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا

جزء چهارم (۶۵)

قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

(منافقان) آن ها هستند که به برادران خود در حالی که از حمایت آن ها دست کشیده بودند گفتند : « اگر آن ها از ما پیروی می کردند ، کشته نمی شدند » بگو : « (مگر شما می توانید مرگ افراد را پیش بینی کنید ؟) پس مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می گوید » .

منافقان علاوه بر این که خودشان از جنگ اُحُد کناره گیری کردند ، سعی در تضعیف روحیه دیگران نیز نمودند . به هنگام بازگشت مجاهدان زبان به سرزنش آن ها گشودند و گفتند : اگر آن ها از فرمان ما پیروی کرده بودند کشته نمی دادند .

قرآن در آیه فوق، به گفتار بی اساس آن ها پاسخ می دهد و می گوید : « آن هایی که از جنگ کناره گیری کردند و به برادران خود گفتند : اگر از ما اطاعت کرده بودند هیچ گاه کشته نمی شدند به آن ها بگو : اگر قادر به

پیش بینی حوادث آینده هستید مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می گوید».

(۶۶) سوره آل عمران

یعنی ، در حقیقت شما به این ادعا ، خود را عالم به غیب و باخبر از حوادث آینده می دانید کسی که چنین است باید علل و عوامل مرگ خود را بتواند پیش بینی کرده و خنثی سازد آیا شما چنین قدرتی دارید ؟

وانگهی اگر شما در میدان جهاد و در راه سربلندی و افتخار کشته نشوید آیا عمر جاویدان خواهید داشت ؟ آیا می توانید مرگ را برای همیشه از خود دور سازید ؟ بنابراین شما که نمی توانید مسلّم مرگ را از میان ببرید پس چرا در میان بستر با ذلّت بمیرید چرا با افتخار در میدان جهاد در برابر دشمن شربت شهادت ننوشید .

در آیه فوق ، نکته دیگری وجود دارد که باید به آن توجه کرد:

و آن این که از مؤمنان تعبیر به « برادر » شده درحالی که هرگز مؤمنان برادر منافقان نیستند ، این یک نوع سرزنش به آن ها است که شما مؤمنان را برادر خود می دانستید چرا در این لحظات حساس ، دست از حمایت آن ها برداشتید و لذا بلافاصله بعد از تعبیر «إِخْوَانِهِمْ» جمله «فَقَعِدُوا» یعنی از جنگ بازنشستند ذکر شده آیا انسان ادعای برادری می کند و بلافاصله از حمایت برادر خود باز می نشیند .

ص: ۵۱

شهیدان زندگان جاویدند

۱۶۹ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

(ای پیامبر) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند .

پیوند این آیات با آیات گذشته نشان می دهد ، بعد از حادثه اُحد نازل شده است. اما مضمون و محتوای آیات تعمیم دارد و همه شهدا حتی شهدای بدر را که چهارده نفر بودند شامل می شود و لذا در حدیثی از امام باقر نقل شده که فرمود : « این آیات درباره شهدای اُحد و بدر هر دو نازل شده است » . (۱)

(۶۸) سوره آل عمران

ابن مسعود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که خداوند به ارواح شهیدان اُحد خطاب کرد و از آن ها پرسید : چه آرزویی دارید ؟ آن ها گفتند : پروردگارا ! ما بالاتر از این چه آرزویی می توانیم داشته باشیم ، که غرق نعمت های جاویدان توایم و در سایه عرش تو مسکن داریم ، تنها تقاضای ما این است که بار دیگر به جهان برگردیم و مجددا در راه تو شهید شویم ، خداوند فرمود : فرمان تخلف ناپذیر من این است که

کسی دوباره به دنیا بازنگردد، عرض کردند: حالا که چنین است تقاضای ما این است که سلام ما را به پیامبر صلی الله علیه و آله برسانی و به بازماندگانمان، حال ما را بگویی و از وضع ما به آن‌ها بشارت دهی که هیچ‌گونه نگران نباشند در این هنگام آیات فوق نازل شد. به هر حال چنین به نظر می‌رسد که جمعی از افراد سست ایمان بعد از حادثه اُحد

۱ تفسیر «عیاشی»، بنابه نقل «تُورُ الثَّقَلین»، جلد ۱، صفحه ۴۰۹.

جزء چهارم (۶۹)

می‌نشستند و بر دوستان و بستگان خود که در اُحد شهید شده بودند، تأسّف می‌خوردند که چرا آن‌ها مردند و نابود شدند، مخصوصاً هنگامی که به نعمتی می‌رسیدند و جای آن‌ها را خالی می‌دیدند بیشتر ناراحت می‌شدند، با خود می‌گفتند: ما این چنین در ناز و نعمتیم اما برادران و فرزندان ما در قبرها خوابیده‌اند و دستشان از همه جا کوتاه است. این گونه افکار و این گونه سخنان علاوه بر این که نادرست بود و با واقعیت تطبیق نمی‌کرد، در تضعیف روحیه بازماندگان بی‌اثر نبود.

آیه فوق، خط بطلان بر این گونه افکار کشیده و مقام، شامخ و بلند شهیدان را یاد کرده و می‌گوید: «ای پیامبر! هرگز گمان مبر آن‌ها که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند».

در این جا روی سخن فقط به پیامبر است تا دیگران حساب خود را بکنند.

«بلکه آن‌ها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

ص: ۵۳

منظور از حیات و زندگی در این جا همان حیات و زندگی برزخی است که ارواح در عالم پس از مرگ دارند ، نه زندگی جسمانی و مادی ، گرچه زندگی برزخی ، اختصاصی به شهیدان ندارد ، بسیاری دیگر از مردم نیز دارای حیات برزخی هستند (۱).

ولی از آن جا که حیات شهیدان یک حیات فوق العاده عالی و آمیخته با انواع نعمت های معنوی است و به علاوه موضوع سخن ، در آیه آن ها هستند ، تنها نام از آن ها برده شده است. آن ها به قدری غرق در مواهب حیات معنوی هستند که گویا زندگی سایر برزخیان در مقابل آن ها چیزی نیست .

۱۷۰ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا

جزء چهارم (۷۱)

هُمُ يَخْزَنُونَ

آن ها به خاطر نعمت های فراوانی که خدا از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند و به خاطر کسانی که هنوز به آن ها ملحق نشده اند (مجاهدان و شهیدان آینده) ،

ص: ۵۴

۱- به گفته بعضی از محققین : حیات برزخی برای دودسته است نیکوکارانی که در درجه عالی هستند و بدکارانی که فوق العاده وضع بدی دارند .

خوشوقتند ، (زیرا مقامات برجسته آن ها را در آن جهان می بینند و می دانند) که نه ترسی بر آن هاست و نه غمی خواهند داشت .

« اِسْتَبْشَار » به معنی خوشحال شدن بر اثر بشارت یا مشاهده نعمتی برای خود یا دوستان است و به معنی بشارت دادن نیست .

در آیه بعد به گوشه ای از مزایا و برکات فراوان زندگی برزخی شهیدان اشاره کرده ، می فرماید: « آن ها به خاطر نعمت های فراوانی که خداوند از فضل خود به آن ها بخشیده است خوشحالند » .

خوشحالی دیگر آن ها به خاطر برادران مجاهد آن ها است که در میدان جنگ شربت شهادت نوشیده اند و به آن ها ملحق نشده اند زیرا

(۷۲) سوره آل عمران

مقامات و پاداش های آن ها را در آن جهان به خوبی می بینند و از این رو مستبشر و شاد می شوند .

و به دنبال آن می افزاید : « شهیدان احساس می کنند که برادران مجاهد آن ها ، پس از مرگ ، هیچ گونه اندوهی نسبت به آن چه در دنیا گذارده اند ندارند و نه هیچ گونه ترسی از روز رستاخیز و حوادث وحشتناک آن : اَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ » .

این جمله ، تفسیر دیگری هم ممکن است داشته باشد و آن این که شهیدان علاوه بر این که با مشاهده مقامات برادران مجاهدی که به آن ها ملحق نشده اند خوشحال می شوند، خودشان هم

هیچ گونه ترسی از آینده و غمی از گذشته ندارند (۱)

۱۷۱ یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَ فَضْلِهِ وَ أَنَّ اللَّهَ

جزء چهارم (۷۳)

لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ

و از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان نیز) مسرورند و (می بینند که) خداوند، پاداش مؤمنان را ضایع نمی کند، (نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدانی که شهید نشدند).

آیه فوق در حقیقت تأکید و توضیح بیشتری درباره بشارت هایی است که شهیدان بعد از کشته شدن دریافت می کنند آن ها از دو جهت خوشحال و مسرور می شوند: نخست از این جهت که نعمت های خداوند را دریافت می دارند، نه تنها نعمت های او بلکه فضل او (که هان افزایش و تکرار نعمت است) نیز شامل حال آن ها می شود (يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ).

دیگر این که: « آن ها می بینند که خدا پاداش مؤمنان را ضایع نمی کند » نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدان راستینی که شربت شهادت نوشیدند (وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ).

ص: ۵۶

۱- به عبارت دیگر طبق تفسیر اول، ضمیرهای «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» به باقیمانده گان در دنیا برمی گردد و طبق تفسیر دوم به خود شهیدان.

در حقیقت آن چه را قبلاً شنیده بودند در آن جا آشکارا می بینند.

(۷۴) سوره آل عمران

شاهدی بر بقای روح

از جمله آیات قرآن که با صراحت ، دلالت بر بقای روح دارد آیات فوق است که درباره حیات شهیدان ، بعد از مرگ می باشد و این که بعضی احتمال داده اند که مراد از حیات ، معنی مجازی آن است و منظور باقی ماندن آثار زحمات و نام و نشان آن ها است ، بسیار از معنی آیه دور است و با هیچ یک از جمله های فوق ، اعم از روزی گرفتن شهیدان و سرور آن ها از جهات مختلف ، سازگار نمی باشد . به علاوه آیات فوق ، دلیل روشنی بر مسئله برزخ و نعمت های برزخی است که شرح در ذیل آیه شریفه « وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ » (۲۳ / مؤمنون) به خواست خدا خواهد آمد .

غزوه حَمْرَاءِ الْأَسَدِ

۱۷۲ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ

جزء چهارم (۷۵)

الْقَرْحِ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ

آن ها که دعوت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را ، پس از آن همه جراحاتی که به ایشان رسیده اجابت کردند (و هنوز زخم های میدان احد التیام نیافته بود ، به سوی میدان « حَمْرَاءِ الْأَسَدِ »

ص: ۵۷

حرکت نمودند) برای کسانی از آن‌ها، که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند، پاداش بزرگی است.

گفتیم که در پایان جنگ اُحُد، لشکر فاتح ابوسفیان، پس از پیروزی به سرعت راه مکه را پیش گرفتند، هنگامی که به سرزمین «رَوْحَاء» رسیدند از کار خود سخت پشیمان شدند و تصمیم به مراجعت به مدینه و نابود کردن باقیمانده مسلمانان گرفتند. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید فوراً دستور داد که لشکر اُحُد خود را برای شرکت در جنگ دیگری آماده کنند، مخصوصاً فرمان داد که مجروحان جنگ اُحد به صفوف لشکر پیوندند، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: من از جمله مجروحان بودم ولی زخم‌های برادرم از من سخت‌تر و شدیدتر

(۷۶) سوره آل عمران

بود، تصمیم گرفتیم هرطور که هست خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله برسانیم، چون حال من از برادرم کمی بهتر بود هرکجا برادرم بازمی ماند او را به دوش می کشیدم و با زحمت، خود را به لشکر رسانیدیم و به این ترتیب پیامبر صلی الله علیه و آله و ارتش اسلام در محلی به نام «حَمْرَاءُ الْأَسَد» که از آن جا به مدینه هشت میل فاصله بود رسیدند و اردو زدند.»

این خبر به لشکر قریش رسید و مخصوصاً از این مقاومت عجیب و شرکت مجروحان در میدان نبرد وحشت کردند و شاید فکرمی کردند ارتش تازه نفسی نیز از مدینه به آن‌ها پیوسته است.

ص: ۵۸

در این موقع جریان‌ی پیش آمد که روحیه آن‌ها را ضعیف‌تر ساخت و مقاومت آن‌ها را درهم کوبید و آن‌ها را از مشرکان به نام «مَعْيِدُ الْخَزَاعِي» از مدینه به سوی مکه می‌رفت و مشاهده وضع پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش او را به سختی تکان داد، عواطف انسانی او تحریک شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: مشاهده وضع شما برای ما بسیار

جزء چهارم (۷۷)

ناگوار است، اگر استراحت می‌کردید برای ما بهتر بود، این سخن را گفت و از آن‌جا گذشت و در سرزمین «رَوْحَاء» به لشکر ابوسفیان رسید، ابوسفیان از او درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سؤال کرد، او در جواب گفت: محمد را دیدم با لشکری انبوه که تاکنون همانند آن را ندیده بودم، در تعقیب شما هستند و به سرعت پیش می‌آیند.

ابوسفیان با نگرانی و اضطراب گفت: چه می‌گویی؟ ما آن‌ها را کشتیم و مجروح ساختیم و پراکنده نمودیم، معبد الخزاعی گفت: من نمی‌دانم شما چه کردید؟ همین را می‌دانم که لشکری عظیم و انبوه، هم‌اکنون در تعقیب شما است.

ابوسفیان و یاران او تصمیم قطعی گرفتند که به سرعت، عقب‌نشینی کرده و به مکه بازگردند و برای این‌که مسلمانان آن‌ها را تعقیب نکنند و آن‌ها فرصت کافی برای عقب‌نشینی داشته باشند از جمعی از قبیله عَبْدِ الْقَيْس که از آن‌جا می‌گذشتند و قصد رفتن به مدینه برای خرید گندم داشتند، خواهش کردند که به پیامبر

ص: ۵۹

اسلام صلی الله علیه و آله و مسلمانان این خبر را برسانند که ابوسفیان و بت پرستان قریش با لشکر انبوهی به سرعت به سوی مدینه می آیند تا بقیه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را از پای در آورند .

هنگامی که این خبر به پیامبر و مسلمانان رسید گفتند : « حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ : خدا ما را کافی است و او بهترین مدافع ما است » اما هرچه انتظار کشیدند خبری از لشکر دشمن نشد ، لذا پس از سه روز توقف به مدینه باز گشتند آیات فوق ، اشاره به این ماجرا می کند . (۱)

نخستین آیه مورد بحث می گوید: « آن ها که دعوت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را اجابت کردند و بعد از آن همه جراحاتی که روز اُحد پیدا نمودند (آماده شرکت در جنگ دیگری با دشمن شدند) از میان این افراد برای آن ها که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند (یعنی با نیت پاک و اخلاص کامل در میدان شرکت کردند) پاداش بزرگی خواهد بود » .

جزء چهارم (۷۹)

از این که در آیه فوق پاداش عظیم را اختصاص به جمعی داده است ، معلوم می شود که در میان آن ها نیز افرادی یافت می شدند که خلوص کامل نداشتند و نیز ممکن است تعبیر « مِنْهُمْ » (بعضی از ایشان) اشاره به این باشد که بعضی از جنگجویان اُحد ، به بهانه ای از شرکت در این میدان خودداری کرده بودند .

ص: ۶۰

۱۷۳ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ

این ها کسانی بودند که (بعضی از) مردم ، به آنان گفتند: «مردم (لشکر دشمن) برای (حمله به) شما اجتماع کرده اند، از آن ها بترسید» اما این سخن، بر ایمانشان افزود و گفتند: « خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ماست » .

سپس قرآن در این آیه یکی از نشانه های زنده پایمردی و استقامت آن ها را به این صورت بیان می کند: « این ها همان کسانی بودند که

(۸۰) سوره آل عمران

جمعی از مردم (اشاره به کاروان عبدالقیس و به روایتی اشاره به نعیم بن مسعود است که آورنده این خبر بودند) به آن ها گفتند: لشکر دشمن، اجتماع کرده و آماده حمله اند، از آن ها بترسید اما آن ها نه تنها نترسیدند ، بلکه به عکس بر ایمان آن ها افزوده شد و گفتند : خدا ما را کافی است و او بهترین حامی است » .

۱۷۴ فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّهِنَّ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ

به همین جهت ، آن ها (از این میدان ،) با نعمت و فضل پروردگار ، بازگشتند ، درحالی که هیچ ناراحتی به آن ها نرسید و از رضای خدا ، پیروی کردند و خداوند دارای

ص: ۶۱

فضل و بخشش بزرگی است .

چه نعمت و فضلی از این بالاتر که بدون وارد شدن در یک برخورد خطرناک با دشمن ، دشمن از آن ها گریخت و سالم و بدون دردسر به مدینه مراجعت نمودند ، (فرق میان نعمت و فضل ممکن

جزء چهارم (۸۱)

است از این نظر باشد ، که نعمت پاداشی است به اندازه استحقاق و فضل اضافه بر استحقاق است) .

ترس از غیر خدا نشانه نفوذ وسوسه های شیطانی است

۱۷۵ اِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ اَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُوْنَ اِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ

این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی اساس ،) می ترساند . از آن ها نترسید و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید .

این آیه دنباله آیاتی است که درباره غزوه « حَمْرَاءُ الْاَسَد » نازل گردید .

« ذَلِكُمْ » اشاره به کسانی است که مسلمانان را از قدرت لشکر قریش می ترسانیدند تا روحیه آن ها را تضعیف کنند .

بنابراین معنی آیه چنین است : عمل نعیم بن مسعود و یا کاروان عبدالقیس فقط یک عمل شیطانی است که برای ترساندن دوستان شیطان

(۸۲) سوره آل عمران

صورت گرفته ، یعنی این گونه وسوسه ها تنها در کسانی اثر می گذارد که

ص: ۶۲

از اولیاء و دوستان شیطان باشند و اما افراد با ایمان و ثابت قدم هیچ گاه تحت تأثیر این وسوسه ها واقع نمی شوند بنابراین شما که پیروان شیطان نیستید ، نباید از این وسوسه ها متزلزل شوید .

تعبیر از نعیم بن مسعود و یا کاروان عبدالقیس به شیطان ، یا به خاطر این است که عمل آن ها به راستی عمل شیطانی بود و با الهام او صورت گرفت ، زیرا در قرآن و اخبار ، معمولاً هر عمل زشت و خلافی، عمل شیطانی نامیده شده، چون با وسوسه های شیطانی انجام می گیرد.

شیطان بر مصداق انسانی آن گفته شده ، زیرا شیطان معنی وسیعی دارد و همه اغواگران را اعم از انسان و غیرانسان شامل می شود ، چنان که در سوره ۱۱۲ / انعام می خوانیم : « وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ : این چنین برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انسانی و جن قرار دادیم . »

در پایان آیه می فرماید : « اگر ایمان دارید ، از من و مخالفت فرمان

جزء چهارم (۸۳)

من بترسید » (وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) . یعنی ایمان با ترس از غیر خدا سازگار نیست .

همان طور در جای دیگر می خوانیم : « فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا : کسی که به پروردگار خود ایمان بیاورد از هیچ نقصان و طغیانی ترس نخواهد داشت » (۱۴ / جن) .

بنابراین اگر در قلبی ترس از غیر خدا پیدا شود ، نشانه عدم تکامل

ایمان و نفوذ وسوسه های شیطانی است ، زیرا می دانیم در عالم بیکران هستی تنها پناهگاه خدا است و مؤثر بالذات فقط او است و دیگران در برابر او قدرتی ندارند .

تسلّیت به پیامبر صلی الله علیه و آله

۱۷۶ وَ لَا يَحْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَصُرُوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

کسانی که در راه کفر، شتاب می کنند، تو را غمگین نسازند

(۸۴) سوره آل عمران

به یقین ، آن ها هرگز زبانی به خداوند نمی رسانند . (به علاوه) خدا می خواهد (آن ها را به حال خودشان واگذارد و در نتیجه) بهره ای برای آن ها در آخرت قرار ندهد و برای آن ها مجازات بزرگی است .

در آیه مورد بحث روی سخن به پیامبر صلی الله علیه و آله است و به دنبال حادثه دردناک اُحد، خداوند او را تسلّیت می گوید که : « ای پیامبر ! از این که می بینی جمعی در راه کفر بر یکدیگر پیشی می گیرند و گویا با هم مسابقه گذاشته اند، هیچ گاه غمگین مباش » .

« زیرا : آن ها هرگز هیچ گونه زبانی به خداوند نمی رسانند » .

بلکه خودشان در این راه زیان می بینند ، اصولاً- نفع و ضرر و سود و زیان برای موجوداتی است که وجودشان از خودشان نیست ، اما

ص: ۶۴

خداوند ازلی و ابدی که از هر جهت بی نیاز است و وجودش نامحدود ، کفر و ایمان مردم و کوشش ها و تلاش های آن ها در این راه چه اثری برای خداوند می تواند داشته باشد ، آن ها هستند که در پناه ایمان ،

جزء چهارم (۸۵)

تکامل می یابند و به خاطر کفر تنزل و سقوط می کنند .

به علاوه خلافتکاری های آن ها فراموش نخواهد شد و به نتیجه اعمال خود خواهند رسید و اگر می بینی آن ها به اراده خود راه کفر را در پیش می گیرند « خدا می خواهد (آن ها را در این راه ، آزاد بگذارد و چنان به سرعت راه کفر را بپویند) که کمترین بهره ای در آخرت نداشته باشند ، بلکه عذاب عظیم در انتظار آن ها باشد » (يُرِيدُ اللَّهُ الْأَيُّجَعَلْ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) .

در حقیقت آیه می گوید : اگر آن ها در راه کفر بر یکدیگر پیشی می گیرند ، نه به خاطر این است که خدا نمی تواند جلو آن ها را بگیرد بلکه خدا آزادی عمل به آن ها داده تا هر چه می توانند انجام دهند و نتیجه اش محرومیت کامل آن ها از مواهب جهان دیگر است بنابراین ، آیه نه تنها دلالت بر جبر ندارد بلکه یکی از دلایل آزادی اراده است .

۱۷۷ إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

(۸۶) سوره آل عمران

(آری ،) کسانی که ایمان را دادند و کفر را خریداری کردند، هرگز به خدا زیانی نمی رسانند و برای آن ها ، مجازات

ص: ۶۵

دردناکی است .

« تمام کسانی که به نوعی راه کفر را پیش گرفته اند و ایمان را از دست داده و در مقابل آن ، کفر خریداری نموده اند ، هرگز به خدا زیان نمی رسانند » و زیان آن ، دامنگیر خودشان می شود .

و در پایان آیه می فرماید : « آن ها عذاب دردناکی دارند : وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ » .

این تفاوت در تعبیر که در این جا « عَذَابٌ أَلِيمٌ » و در آیه قبل « عَذَابٌ عَظِيمٌ » ذکر شده بود به خاطر آن است که آن ها در مسیر کفر با سرعت بیشتری پیش می رفتند .

سنگین بارها

۱۷۸ وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ

جزء چهارم (۸۷)

آن ها که کافر شدند ، (و راه طغیان پیش گرفتند) تصوّر نکنند اگر به آنان مهلت می دهیم، به سودشان است ما به آن ها مهلت می دهیم فقط برای این که بر گناهان خود بیفزایند و برای آن ها ، عذاب خوارکننده ای (آماده شده) است .

«نُثَمِّلِي» از ماده «إِثْمَاء» به معنی کمک دادن است که در بسیاری از مواقع به معنی مهلت دادن که آن خود یک نوع کمک دادن نیز محسوب می شود آمده است، در آیه فوق نیز به همین معنی است. یعنی آن ها را مهلت می دهیم .

ص: ۶۶

این آیه در حقیقت بحث های مربوط به حادثه اُحُد و حوادث بعد از آن را تکمیل می کند زیرا یک جا روی سخن به پیامبر صلی الله علیه و آله بود و یک جا به مؤمنان و در این جا روی سخن به مشرکان است و به دنبال تسلیت و دلدادگی به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به تلاش و کوشش بی حساب دشمنان حقّ ، در آیات گذشته ، خداوند در این آیه روی سخن را متوجّه آن ها کرده و درباره سرنوشت شومی که در پیش دارند

(۸۸) سوره آلِ عِمْران

سخن می گوید .

آیه فوق به آن ها اخطار می کند که هرگز نباید امکاناتی را که خدا در اختیارشان گذاشته و پیروزی هایی که گاهگاه نصیبشان می شود و آزادی عملی که دارند دلیل بر این بگیرند که افرادی صالح و درستکار هستند و یا نشانه ای از خشنودی خدا نسبت به خودشان فکر کنند .

توضیح این که : از آیات قرآن مجید استفاده می شود که خداوند افراد گنهکار را در صورتی که زیاد آلوده گناه نشده باشند به وسیله زنگ های بیدارباش و عکس العمل های اعمالشان و یا گاهی به وسیله مجازات های متناسب با اعمالی که از آن ها سرزده است ، بیدار می سازد و به راه حقّ باز می گرداند . این ها کسانی هستند که هنوز شایستگی هدایت را دارند و مشمول لطف خداوند می باشند و در حقیقت مجازات و ناراحتی های آن ها ، نعمتی برای آن ها محسوب می شود . چنان که در قرآن می خوانیم : « ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا

ص: ۶۷

كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ :

جزء چهارم (۸۹)

در خشکی ها و دریاها ، فساد و تباهی بر اثر اعمال مردم ، ظاهر شد تا خداوند نتیجه قسمتی از اعمال آن ها را به آن ها بچشاند ، شاید که ایشان برگردند» . (۱)

ولی آن ها که در گناه و عصیان ، غرق شوند و طغیان و نافرمانی را به مرحله نهایی برسانند ، خداوند آن ها را به حال خود وامی گذارد و به اصطلاح به آن ها میدان می دهد تا پشتشان از بار گناه سنگین شود و استحقاق حداکثر مجازات را پیدا کنند .

این ها کسانی هستند که تمام پل هارا در پشت سر خود ویران کرده اند و راهی برای بازگشت نگذاشته اند و پرده حیا و شرم را دریده و لیاقت و شایستگی هدایت الهی را کاملاً از دست داده اند .

چرا برخی از ستمگران و گناه کاران در دنیا غرق نعمتند و مجازات نمی شوند ؟

(۹۰) سوره آل عمران

آیه فوق ، ضمناً به این سؤال که در ذهن بسیاری وجود دارد ، پاسخ می گوید که چرا جمعی از ستمگران و افراد گناه کار و آلوده این همه غرق نعمتند و مجازات نمی بینند ؟

قرآن می گوید : این ها افراد غیر قابل اصلاحی هستند که طبق سنت

ص: ۶۸

۱- (۴۱ / روم) .

آفرینش و اصل آزادی اراده و اختیار به حال خود واگذارده شده اند، تا به آخرین مرحله سقوط برسند و مستحقِ حداکثر مجازات شوند.

به علاوه از بعضی از آیات قرآن، استفاده می شود که خداوند گاهی به این گونه افراد، نعمت فراوانی می دهد و هنگامی که غرق لذت پیروزی و سرور شدند ناگهان همه چیز را از آن ها می گیرد، تا حداکثر شکنجه را در همین زندگی دنیا ببینند زیرا جدا شدن از چنین زندگی مرفهی، بسیار ناراحت کننده است چنان که می خوانیم: « فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَعَثَهُ فَاذَاهُمْ مُبْلِسُونَ: هنگامی که پندهایی را که به آن ها داده شده بود، فراموش کردند درهای هر خیری را به روی آنان

جزء چهارم (۹۱)

گشودیم تا شاد شوند، ناگهان هر آن چه داده بودیم، از آن ها باز گرفتیم، لذا فوق العاده ناراحت و غمگین شدند « (۱)

در حقیقت این گونه اشخاص، همانند کسی هستند که از درختی، ظالمانه بالا می روند، هر قدر بالاتر می روند خوشحال تر می شوند تا آن هنگام که به قلّه درخت می رسند، ناگهان طوفانی می وزد و از آن بالا-چنان سقوط می کنند که تمام استخوان های آن ها درهم می شکنند.

ص: ۶۹

۱۷۹ ما كَانَ اللَّهُ لِيُدْرِيَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ

(۹۲) سوره آل عمران

چنین نبود که خداوند ، مؤمنان را به همان گونه که شما هستید واگذارد ، مگر آن که ناپاک را از پاک جدا سازد و (نیز) چنین نبود که خداوند شما را از اسرار غیب ، آگاه کند (تا مؤمنان و منافقان را از این راه بشناسید ، این برخلاف سنت الهی است) ولی خداوند از میان رسولان خود، هر کس را بخواهد برمی گزیند (و قسمتی از اسرار نهان را که برای مقام رهبری او لازم است ، در اختیار او می گذارد) پس (اکنون که این جهان ، بوته آزمایش پاک و ناپاک است) به خدا و رسولان او ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، پاداش بزرگی برای شماست .

قبل از حادثه اُحُد موضوع « منافقان » در میان مسلمانان ، زیاد مطرح نبود به همین دلیل آن ها بیشتر ، « کفار » را دشمن خود می دانستند ، اما بعد از شکست اُحد و تضعیف موقتی

مسلمانان راستین و آماده شدن زمینه برای فعالیت منافقان ، فهمیدند دشمنانی خطرناک تر دارند که باید کاملاً مراقب آن ها باشند و آن ها منافقاند و این یکی از مهمترین نتایج حادثه اُحد بود .

آیه فوق که آخرین آیه ای است که در این جا از حادثه اُحد بحث می کند ، این حقیقت را به صورت یک قانون کلی بیان نموده و می گوید : « چنین چیزی ممکن نیست که خداوند مؤمنان را به همان شکل که شما هستید بگذارد و آن ها را تصفیه نکند و « طیب » (و پاک) را از « خبیث » (و ناپاک) متمایز نسازد: مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ » .

این حکم عمومی و همگانی است و یک سنت جاودانی پروردگار محسوب می شود که هر کس ادعای ایمان کند و در میان صفوف مسلمین برای خود جایی باز کند به حال خود رها نمی شود ، بلکه با آزمایش های پی در پی خداوند، بالاخره اسرار درون او فاش می گردد .

در این جا ممکن بود سؤالی مطرح شود (و طبق پاره ای از روایات

(۹۴) سوره آل عمران

چنین سؤالی در میان مسلمانان نیز مطرح بود) و آن این که خدا که از اسرار درون همه کس آگاه است چه مانعی دارد که مردم را از وضع آن ها آگاه کند و از طریق علم غیب ، مؤمن از منافق شناخته شود .

قسمت دوم آیه به این سؤال پاسخ می گوید که : « هیچ گاه خداوند اسرار پنهانی و علم غیب را در اختیار شما نخواهد گذارد : وَمَا كَانَ اللَّهُ

لِيُطَلِّعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ» .

زیرا آگاهی بر اسرار نهانی، به عکس آن چه بسیاری خیال می کنند، مشکلی را برای مردم حل نمی کند، بلکه در بسیاری از موارد باعث هرج و مرج و ازهم پاشیدن پیوندهای اجتماعی و خاموش شدن شعله های امید و از بین رفتن تلاش و کوشش در میان توده مردم می گردد.

و از همه مهمتر این که باید ارزش اشخاص از طریق اعمال آن ها روشن گردد نه از راه دیگر و مسأله آزمایش پروردگار نیز، چیزی جز این نیست، بنابراین راه شناسایی افراد، تنها اعمال آن ها است.

جزء چهارم (۹۵)

سپس پیامبران خدا را، از این حکم استثناء کرده و می فرماید: « خداوند هر زمان بخواهد از میان پیامبرانش، کسانی را انتخاب می کند و گوشه ای از « علم غیب » بی پایان خود و اسرار درون مردم را که شناخت آن برای تکمیل رهبری آن ها لازم است در اختیار آن ها قرار می دهد » (وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ) .

ولی در هر حال قانون کلی و عمومی و جاودانی برای شناخت اشخاص، اعمال آن ها است .

در پایان آیه، خاطرنشان می سازد، اکنون که میدان زندگی میدان آزمایش و جداسازی پاک از ناپاک و مؤمن از منافق است، پس شما برای این که از این بوته آزمایش، خوب به درآیید « به خدا و پیامبران او

ص: ۷۲

ایمان آورید: فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ .

اما تنها به ایمان آوردن اکتفا نمی کند و می فرماید « اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید ، اجر و پاداش بزرگ در انتظار شما است : وَ اِنْ تُوْمِنُوْا وَ تَتَّقُوْا فَلَكُمْ اَجْرٌ عَظِيْمٌ .

(۹۶) سوره آل عمران

این نکته ، در آیه قابل توجه است که از مؤمن، تعبیر به « طَيِّبٌ » (پاکیزه) شده است و می دانیم پاکیزه ، چیزی است که بر همان آفرینش نخست بماند و اشیاء خارجی و بیگانه، آن را « خبیث و ناپاک » نسازد ، آب پاکیزه ، جامه پاکیزه و مانند آن ، چیزی است که عوامل آلوده خارجی به آن نرسیده باشد و از این استفاده می شود که ایمان داشتن ، فطرت و آفرینش نخستین انسان است .

طوق سنگین اسارت سرنوشت محتوم بخیلان است

۱۸۰ وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ يَبْتَخُلُوْنَ بِمَا اٰتٰهُمْ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لّٰهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لّٰهُمْ سَيُطَوَّقُوْنَ مَا بَٰخُلُوْا بِهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ لِلّٰهِ مِرٰثُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ

کسانی که بخل می ورزند و آن چه را خدا از فضل خویش به آنان داده، انفاق نمی کنند، گمان نکنند این کار به سود آن ها است، بلکه برای آن ها شر است ، به زودی در روز

جزء چهارم (۹۷)

قیامت، آن چه رانسبت به آن بخل ورزیدند، همانند طوقی

ص: ۷۳

به گردنشان می افکنند و میراث آسمان ها و زمین، از آن خدا است و خداوند، از آن چه انجام می دهید، آگاه است.

آیه فوق، سرنوشت بخیلان را در روز رستاخیز، توضیح می دهد، همان ها که در جمع آوری و حفظ ثروت می کوشند و از انفاق کردن در راه بندگان خدا، خودداری می کنند .

گرچه در آیه ، نامی از زکات و حقوق واجب مالی برده نشده ، ولی در روایات اهل بیت علیهم السلام و همچنین در گفتار مفسران، آیه به مانعان زکات تخصیص داده شده است و تشدیدهایی که در آیه به چشم می خورد، نیز دلیل بر این است که منظور انفاق مستحبی نیست.

آیه می گوید: « افرادی که بخل می ورزند و از آن چه خداوند از فضل خود به آن ها داده در راه او نمی دهند، تصوّر نکنند به سود آن ها است: وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ» .

(۹۸) سوره آل عمران

«بلکه (برخلاف تصوّر آن ها) این کار به زیان آن ها تمام می شود: بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ» .

سپس سرنوشت آن ها را در روز رستاخیز ، چنین توصیف می کند : « به زودی اموالی را که در مورد آن بخل ورزیدند ، همانند طوقی در گردنشان می افکنند : سَيَطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » .

از این جمله استفاده می شود اموالی که حقوق واجب آن پرداخت

نشده و اجتماع ، از آن بهره ای نگرفته است و تنها در مسیر هوس های فردی و گاهی مصارف جنون آمیز به کار گرفته شده و یا بی دلیل روی هم انباشته گردیده و هیچ کس از آن استفاده نکرده ، همانند سایر اعمال زشت انسان ، در روز رستاخیز طبق قانون « تَجَسُّمِ اَعْمَالِ » تَجَسُّمِ می یابد و به صورت وسیله عذاب دردناکی در خواهد آمد .

تَجَسُّمِ این گونه اموال به طوقی که بر گردن می افتد اشاره به این حقیقت است که انسان تمام سنگینی مسؤولیت آن ها را تحمّل خواهد کرد بدون این که از آثار آن بهره مند گردد ، اموال سرشاری که به طور

جزء چهارم (۹۹)

جنون آمیز جمع آوری و نگاهداری گردد و در خدمت اجتماع نباشد جز زنجیر و زندان ، برای صاحب آن چیزی نیست زیرا می دانیم بهره گیری شخصی از مال و ثروت ، حدود معینی دارد و از آن که بگذرد جز یک نوع اسارت و سنگینی بیهوده نتیجه ای نخواهد داشت مگر این که از برکات معنوی آن برخوردار و در مسیر کارهای مثبت قرار گیرد .

این گونه اموال نه تنها در قیامت طوق سنگینی بر گردن صاحبانش خواهد بود بلکه در این دنیا چنین است ، منتها در رستاخیز آشکارا و در این جا به صورت مخفی تر می باشد ، چه جنون و حماقتی از این بالاتر که انسان مسؤولیت های فراوان تحصیل ثروت را به اضافه مسؤولیت ها و زحمات فراوان که برای حفظ و محاسبه و نگهداری و دفاع از آن لازم است بر دوش کشد ، درحالی که هیچ گونه از آن منتفع نگردد آیا طوق

ص: ۷۵

اسارت چیزی جز این است؟

سپس آیه اشاره به یک نکته دیگر می کند و می گوید: این اموال، چه در راه خدا و بندگان او انفاق شود یا نشود، بالاخره

(۱۰۰) سوره آل عمران

از صاحبان آن جدا خواهد شد « و خداوند وارث همه میراث های زمین و آسمان خواهد بود: وَ لِلّٰهِ مِيرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ . «

اکنون که چنین است چه بهتر که پیش از جدا شدن از آن ها، از برکات معنوی آن بهره مند گردند، نه تنها از حسرت و مسؤولیت آن.

و در پایان آیه می فرماید: « خدا از اعمال شما آگاه است: وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ . «

بنابراین اگر بخل بورزید می داند و اگر در راه کمک به جامعه انسانی از آن استفاده کنید آن را نیز می داند و به هر کس پاداش مناسبی خواهد داد.

قانون عمومی مرگ

۱۸۵ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ اِنَّمَا تُؤَفَّقُونَ اُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ اُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا مَتَاعُ الْعٰزِوَِرِ

هر کسی مرگ رامی چشد و شما پاداش خود را به طور کامل

جزء چهارم (۱۰۱)

در روز قیامت خواهید گرفت، آن ها که از آتش (دوزخ) دور شده، به بهشت وارد شوند نجات یافته و رستگار

ص: ۷۶

شده اند و زندگی دنیا، چیزی جز مایه فریب نیست.

« زُخْرِحَ » در اصل به معنی این است که انسان خود را از تحت تأثیر جاذبه و کشش چیزی تدریجا خارج و دور سازد و « فَاَزَ » در اصل به معنی نجات از هلاکت و رسیدن به محبوب است.

در دنبال بحث درباره لجاجت مخالفان و افراد بی ایمان، این آیه اشاره به قانون عمومی مرگ و سرنوشت مردم در رستاخیزی کند، تا هم دلداری برای پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان باشد و هم هشدار به مخالفان گناهکار.

این آیه نخست اشاره به قانونی می کند که حاکم بر تمام موجودات زنده جهان است و می گوید: « تمام زندگان خواه و ناخواه مرگ را خواهند چشید: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ».

گرچه بسیاری از مردم مایلند، که فناپذیر بودن خود را فراموش

(۱۰۲) سوره آل عمران

کنند ولی این واقعیتی است، که اگر ما آن را فراموش کنیم، آن هرگز ما را فراموش نخواهد کرد، حیات و زندگی این جهان، بالاخره پایانی دارد و روزی می رسد که مرگ به سراغ هر کس خواهد آمد و ناچار است از این جهان رخت بربندد.

منظور از « نَفْسِ » در آیه مجموعه جسم و جان است، اگرچه گاهی نفس در قرآن، تنها به روح اطلاق می شود و تعبیر به « چشیدن » اشاره به احساس کامل است، زیرا گاه می شود انسان غذایی را به چشم

می بیند و یا با دست لمس می کند، ولی این ها هیچ کدام احساس کامل نیست، مگر زمانی که به وسیله ذائقه خود آن را بچشد و گویا در سازمان خلقت بالاخره مرگ نیز یک نوع غذا برای آدمی و موجودات زنده است.

سپس می گوید: بعد از زندگی این جهان، مرحله پاداش و کیفر اعمال شروع می شود، در این جا عمل است بدون جزا و آن جا جزا است بدون عمل (وَ إِنَّمَا تُؤَفَّقُونَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ).

جمله «تُؤَفَّقُونَ» که به معنی پرداخت کامل است نشان می دهد که

جزء چهارم (۱۰۳)

اجر و پاداش انسان به طور کامل در روز قیامت پرداخت می گردد، بنابراین مانعی ندارد که در عالم برزخ (جهانی که واسطه میان دنیا و آخرت است) قسمتی از نتایج اعمال خود و پاداش و کیفر را ببیند، زیرا این پاداش و کیفر برزخی، کامل نیست.

گویادوزخ باتمام قدرتش انسان ها را به سوی خود جذب می کند و راستی عواملی که انسان را به سوی آن می کشاند جاذبه عجیبی دارند. آیا هوس های زودگذر، لذات جنسی نامشروع، مقام ها و ثروت های غیرمباح، برای هر انسانی جاذبه ندارد؟

ضمناً از این تعبیر استفاده می شود که اگر مردم نکوشند و خود را از تحت جاذبه این عوامل فریبنده دور ندارند، تدریجاً به سوی آن جذب خواهند شد.

اما آن ها که با تربیت و تمرین و آموزش و پرورش خود را تدریجاً

کنترل می نمایند و به مقام نَفْسِ مُطْمَئِنَّة (روح آرام شده) می رسند نجات یافتگان واقعی محسوب می شوند و احساس امتیاز و آرامش می کنند .

(۱۰۴) سوره آل عمران

در جمله بعد ، بحث گذشته را تکمیل می کند و می گوید : « زندگی دنیا تنها یک تمتع و بهره برداری غرورآمیز است : وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ » .

این زندگی و عوامل سرگرم کننده آن از دور فریبندگی خاصی دارد، اما به هنگامی که انسان به آن نائل می گردد و از نزدیک آن را لمس می کند ، معمولاً چیزی توخالی به نظر می رسد و معنی « مَتَاعُ الْغُرُورِ » نیز چیزی جز این نیست .

به علاوه لذات مادی از دور ، خالص به نظر می رسند ، اما به زودی متوجه می شود که چقدر آن ها سَرِيعُ الزَّوَالِ و فناپذیرند .

البته این تعبیرات در قرآن و اخبار، مکرر آمده است و هدف همه آن ها یک چیز است و آن این است که انسان ، جهان ماده و لذات آن را، هدف نهایی خود قرار ندهد که نتیجه اش غرق شدن

جزء چهارم (۱۰۵)

در انواع جنایات و دور شدن از حقیقت و تکامل انسانی است ، ولی استفاده از جهان ماده و مواهب آن به عنوان یک وسیله برای نیل به تکامل انسانی ، نه تنها نکوهیده نیست

ص: ۷۹

بلکه لازم و ضروری می باشد .

از مقاومت خسته نشوید

۱۸۶ لَتَّبَلُّونَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَ لَسَّمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذَى كَثِيرًا وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ

به یقین (همه شما) در اموال و جان های خود ، آزمایش می شوید و از کسانی که پیش از شما به آن ها کتاب آسمانی داده شده (یهود) و (همچنین) از مشرکان ، سخنان آزاردهنده فراوان خواهید شنید و اگر استقامت کنید و تقوا پیشه سازید ، شایسته تر است ، زیرا) این از کارهای مهم و قابل اطمینان است .

(۱۰۶) سوره آل عمران

« عَزْمٌ » در لغت ، به معنی « تصمیم محکم » است و گاهی به هر چیز محکم نیز گفته می شود ، بنابراین « مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ » به معنی کارهای شایسته ای است که انسان باید روی آن تصمیم بگیرد یا به معنی هرگونه کار محکم و قابل اطمینانی است .

مسلمانان به هنگام مراجعت به مدینه سخت از سوی دشمنان تحت فشار بودند و مورد انواع آزارها قرار می گرفتند ، آیه فوق آن ها را دعوت به استقامت می کند و از آینده درخشانی اجمالاً خبر می دهد .

ص: ۸۰

نخست می فرماید: « شما در جان و مالتان ، مورد آزمایش قرار خواهید گرفت : لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ » .

اصولاً این جهان صحنه آزمایش است و ناگزیر باید خود را آماده مقابله با حوادث و رویدادهای سخت و ناگوار کنید و این در حقیقت هشدار و آماده باشی است به همه مسلمانان که گمان نکنند حوادث سخت زندگی آن ها ، پایان یافته و یا مثلاً با کشته شدن کعب بن اشرف ،

جزء چهارم (۱۰۷)

شاعر بد زبان پرخاشگر و آشوب طلب ، دیگر ناراحتی و زخم زبان از دشمنان نخواهند دید .

به همین جهت در جمله بعد می گوید : « به طور مسلم در آینده از اهل کتاب (یهود و نصاری) و مشرکان سخنان ناراحت کننده فراوانی خواهید شنید: وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا » .

مسأله شنیدن سخنان ناسزا از دشمن با این که جزء آزمایش هایی است که در آغاز آیه آمده ، ولی به خصوص در این جا به آن تصریح شده و این به خاطر اهمیت فوق العاده ای است که این موضوع ، در روح انسان های حساس و با شرف دارد چه این که موضوع طبق جمله مشهور « زخم های شمشیر التیام پذیرند اما زخم زبان التیام نمی یابد » .

سپس قرآن به وظیفه ای که مسلمانان در برابر این گونه حوادث

سخت و دردناک دارند اشاره کرده ، می گوید : « اگر استقامت به خرج

(۱۰۸) سوره آل عمران

دهید ، شکیباً باشید و تقوی و پرهیزگاری پیشه کنید (این کارهایی است که نتیجه آن روشن است و لذا) هر انسان عاقلی باید تصمیم انجام آن را بگیرد : **وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ** .

تقارن « صبر » و « تقوی » در آیه گویا اشاره به این است که بعضی افراد در عین استقامت و شکیبایی ، زبان به ناشکری باز می کنند ، ولی مؤمنان واقعی صبر و استقامت را همواره با تقوی می آمیزند و از این امور دورند .

از خود راضی ها

۱۸۸ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُجِبُونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

گمان مبر آن ها که از اعمال (زشت) خود خوشحال می شوند و دوست دارند در برابر کار (نیکی) که انجام نداده اند موردستایش قرار گیرند، از عذاب (الهی) برکنارند

جزء چهارم (۱۰۹)

(بلکه) برای آن ها ، عذاب دردناکی است .

افراد زشتکار دودسته اند: دسته ای به راستی از عمل خود شرمند و روی طغیان غرایز، مرتکب زشتی ها و گناهان می شوند ، نجات این دسته ، بسیار آسان است ، زیرا همیشه بعد از انجام گناه

ص: ۸۲

پشیمان شده، مورد سرزنش وجدان بیدارشان قرار می گیرند .

ولی دسته دیگری هستند که نه تنها احساس شرمندگی نمی کنند ، بلکه به قدری مغرور و از خود راضی هستند که از اعمال زشت و ننگینشان خوشحالند و حتی به آن مباهات می کنند و از آن بالاتر ، مایل هستند که مردم ، آن ها را نسبت به اعمال نیکی که هرگز انجام نداده اند ، مدح و تمجید کنند . آیه فوق ، می گوید : « گمان مبرید که این گونه اشخاص که از اعمال زشت خود خوشحالند و دوست می دارند ، در برابر آن چه انجام نداده اند ، از آن ها تقدیر شود از عذاب پروردگار به دورند و نجات خواهند یافت : لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازِهِ مِنَ الْعَذَابِ » .

(۱۱۰) سوره آل عمران

بلکه نجات برای کسانی است ، که حداقل از کار بد خود شرمنده اند و از این که کار نیکی نکرده اند پشیمانند .

در پایان آیه می گوید : نه تنها این گونه اشخاص از خود راضی و مغرور اهل نجات نیستند ، بلکه « عذاب دردناکی در انتظار آن ها است : وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ » .

از این آیه ممکن است ، استفاده شود که فرح و سرور در برابر کار نیکی که انسان توفیق انجام آن را یافته (اگر به صورت معتدل باشد و مایه غرور و خودپسندی نگردد) نکوهیده نیست و همچنین علاقه به تشویق و تقدیر، در برابر کارهای نیکی که انجام شده، آن هم اگر در حدّ

اعتدال باشد و انگیزه اعمال او نباشد مذموم نخواهد بود ، زیرا این ها غریزی انسان است . اما با این حال، دوستان خدا و افرادی که در سطوح عالی ایمان قرار دارند ، حتی از چنان سرور و چنین تقدیری خود را به دور می دارند .

آن ها همواره اعمال خود را ناچیز و کمتر از میزان لازم می بینند و

جزء چهارم (۱۱۱)

خود را مقصّر در برابر عظمت پروردگار ، احساس می کنند .

ضمناً تصوّر نشود، که آیه فوق مخصوص به منافقانی است که در صدر اسلام بوده اند و یا مانند آن ها، بلکه، همه افرادی که در عصر و زمان ما، در شرایط مختلف اجتماعی قرار دارند و از اعمال زشت خود شادند و یا مردم را تحریک می کنند که آن ها را ، باقلم ، یا سخن ، در برابر اعمالی که انجام نداده اند، تقدیر کنند ، همگی مشمول این آیه اند .

این چنین افراد ، نه تنها عذاب دردناک جهان دیگر ، در انتظارشان است ، بلکه در زندگی این جهان نیز ، گرفتار خشم مردم و جدایی از خلق خدا و انواع نابسامانی ها ، خواهند شد .

۱۸۹ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ غَدِيرٌ

و حکومت آسمان ها و زمین از آن خداست و خدا بر همه چیز توانا است .

یعنی دلیلی ندارد که مؤمنان برای پیشرفت خود از راه های انحرافی وارد شوند و به کاری که انجام نداده اند ، تشویق گردند ، آن ها می توانند

(۱۱۲) سوره آل عمران

ص: ۸۴

در پرتو قدرت خداوند آسمان و زمین ، با استفاده کردن از طُرُق مشروع و صحیح به پیشروی خود ادامه دهند و نیز افراد بدکار و منافق که می خواهند با استفاده از این طُرُق انحرافی به جایی برسند ، تصوّر نکنند که از مجازات پروردگاری که بر تمام هستی حکومت می کند ، نجات خواهند یافت .

وجود نظم در جهان روشن ترین راه خداشناسی

۱۹۰ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ

مسلمانان در آفرینش آسمان ها و زمین و آمد و رفت شب و روز ، نشانه های (روشنی) برای خردمندان است .

تعبیر به «أُولِي الْأَبْصَارِ» که در این آیه و چند آیه دیگر از قرآن مجید دیده می شود، اشاره لطیفی است به صاحبان عقل زیرا « لب » در اصل به معنی خالص هر چیزی است و عصاره خالص وجود آدمی همان عقل و اندیشه و مغز او است .

جزء چهارم (۱۱۳)

آیات قرآن تنها برای خواندن نیست ، بلکه برای فهم و درک مردم نازل شده و تلاوت و خواندن آیات مقدمه ای است ، برای اندیشیدن .

آیه فوق مردم را به اندیشه در این آفرینش بزرگ جلب و جذب می کند ، تا هر کس به اندازه پیمانانه استعداد و تفکرش از این اقیانوس بی کران سهمی ببرد و از سرچشمه صاف اسرار آفرینش سیراب

گردد و به راستی، جهان آفرینش و نقش های بدیع و طرح های زیبا و دل انگیز آن و نظامات خیره کننده ای که بر آن ها حکومت می کند کتاب فوق العاده بزرگی است که هر حرف و کلمه آن دلیل بسیار روشن، بر وجود و یکتایی آفریدگار جهان است. (۱)

۱۹۱ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ

(۱۱۴) سوره آل عمران

وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

همان ها که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آنگاه که بر پهلو خوابیده اند، یاد می کنند و در اسرار آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند، (و می گویند:) بارالها! این ها را بیهوده نیافریدی منزهی تو، ما را از عذاب آتش، نگاه دار.

نقشه دلریا و شگفت انگیزی که در گوشه و کنار این جهان و در پهنه هستی به چشم می خورد آن چنان قلوب صاحبان خرد را به خود جذب می کند، که در جمیع حالات خود، چه ایستاده و چه نشسته و

ص: ۸۶

۱- در معنی اختلاف شب و روز و اسرار آن در تفسیر آیه ۱۶۴ سوره بقره در «تفسیر نمونه»، جلد ۱، بحث شده است و برای توضیح بیشتر درباره برهان نظم که روشن ترین دلیل خداشناسی است به کتاب های: آفریدگار جهان، معمای هستی و در جستجوی خدا، مراجعه شود.

یا در حالی که در بستر آرمیده و به پهلو خوابیده اند به یاد پدید آورنده این نظام و اسرار شگرف آن می باشند .

در این آیه نخست اشاره به « ذِکْر » و سپس اشاره به « فِکْر » شده است یعنی تنها یادآوری خدا کافی نیست ، آنگاه این یادآوری ثمرات ارزنده ای خواهد داشت که آمیخته با تفکر باشد همان طور که تفکر در

جزء چهارم (۱۱۵)

خلقت آسمان و زمین اگر آمیخته با یاد خدا نباشد ، نیز به جایی نمی رسد ، چه بسیارند دانشمندانی که در مطالعات فلکی خود و تفکر مربوط به خلقت کرات آسمانی این نظام شگفت انگیز را می بینند اما چون به یاد خدانیستند و عینک توحید بر چشم ندارند و از زاویه شناسایی مبدأ هستی به آن ها نگاه نمی کنند ، از آن نتیجه لازم تربیتی و انسانی را نمی گیرند . همانند کسی که غذایی می خورد که تنها جسم او را قوی می کند و در تقویت اندیشه و فکر و روح او اثری ندارد .

۱۹۲ رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

پروردگارا! هر که راتو (به خاطر اعمالش ،) به آتش افکني ، او را خوار و رسوا ساخته ای و برای افراد ستمگر ، هیچ یآوری نیست .

از این جمله استفاده می شود ، که خردمندان بیش از آن چه از آتش دوزخ می ترسند از رسوایی وحشت دارند و همین است حال افراد با

ص: ۸۷

شخصیت ، آن ها حاضرند همه گونه رنج و ناراحتی را تحمیل کنند ، اما حیثیت و آبروی آن ها محفوظ بماند . بنابراین دردناک ترین عذاب رستاخیز ، برای این دسته همان رسوایی در پیشگاه خدا و بندگان خدا است .

نکته ای که در جمله « مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ » نهفته است این است که : خردمندان پس از آشنایی با اهداف تربیتی انسان به این حقیقت می رسند که تنها وسیله پیروزی و نجات انسان اعمال و کردار اوست و بنابراین افراد ستمگر نمی توانند یآوری داشته باشند . زیرا یاور اصلی را که عمل پاک است از دست داده اند و تکیه روی کلمه ظلم یا به خاطر اهمیت این گناه از میان گناهان است و یا به خاطر آن است که تمام گناهان بازگشت به ظلم و ستم بر خویشتن می کند .

البته این آیه منافاتی با مسأله شفاعت (به معنی صحیح) ندارد ، زیرا همان طور که در بحث شفاعت گفتیم ، شفاعت، نیاز به آمادگی خاصی در شفاعت شونده دارد و این آمادگی ، در پرتو پاره ای از اعمال نیک پیدا می شود .

جزء چهارم (۱۱۷)

۱۹۳ رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ

پروردگارا! ما صدای منادی (تو) را شنیدیم که به ایمان

دعوت می کرد که: « به پروردگار خود، ایمان بیاورید » و ما ایمان آوردیم، پروردگارا! گناهان ما را ببخش و بدی های ما را بپوشان و ما را با نیکان (و در مسیر آن ها) بمیران .

صاحبان عقل و خرد، پس از دریافت هدف آفرینش به این نکته نیز متوجه می شوند که این راه پرفراز و نشیب را بدون رهبران الهی، هرگز نمی توانند بپیمایند. به همین دلیل همواره مترصد شنیدن صدای منادیان ایمان و راستین هستند و تا نخستین ندای آن ها را بشنوند به سرعت به سوی آن ها می شتابند، پس از کنجکاوی و بررسی لازم دعوت آن ها را پاسخ می گویند و با تمام وجود خود، ایمان می آورند و لذا به پیشگاه پروردگار خود، عرض می کنند: « بارالها! ما صدای منادی توحید را شنیدیم که ما را دعوت به سوی ایمان به پروردگارمان می کرد و به دنبال آن ایمان آوردیم: رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا » .

(۱۱۸) سوره آل عمران

بارالها! اکنون که چنین است و ما با تمام وجود خود ایمان آوردیم، اما از آن جا که در معرض وزش طوفان های شدید غرایز گوناگون قرار داریم، گاهی لغزش هایی از ما سر می زند و مرتکب گناهانی می شویم، « خداوندا! ما را ببخش و گناهان ما را بیامرز و لغزش های ما را پوشیده دار و ما را با نیکان و در راه و رسم آنان، بمیران: رَبَّنَا

فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ .

آن ها آن چنان به اجتماع انسانی پیوسته اند و از تک روی و فردپرستی ، بیزارند که از خدا می خواهند نه تنها حیات و زندگی آن ها با نیکان و پاکان باشد، بلکه مرگ آن ها، اعم از مرگ طبیعی یا شهادت در راه

جزء چهارم (۱۱۹)

خدا در جمع نیکان و با راه و رسم آن ها صورت گیرد، که مردن در میان جمع بدان مرگی مضاعف است .

در این جا سؤالی پیش می آید که با تقاضای آمرزش گناهان ، پوشیدن سیئات و بخشش آن ها چه معنی دارد ؟

با توجه به سایر آیات قرآن پاسخ این سؤال روشن می شود ، زیرا از آیه ۳۱ / نساء « اِنْ تَجْتَبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ : اگر از گناهان کبیره دوری کنید ما سیئات شما را می پوشانیم و از بین می بریم » چنین استفاده می شود که سیئات به گناهان صغیره گفته می شود بنابراین خردمندان نخست از خدا تقاضای عفو از لغزش های بزرگ می کنند و به دنبال آن تقاضای از بین رفتن آثار گناهان کوچک را دارند .

۱۹۴ رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ سُلُوكِ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ

پروردگارا! آن چه را به وسیله پیامبرانت به ما وعده فرمودی،

(۱۲۰) سوره آل عمران

به ما عطا کن و ما را در روز رستاخیز، رسوا مگردان، زیرا

ص: ۹۰

تو هیچ گاه از وعده خود تخلف نمی کنی .

آن ها در آخرین مرحله و پس از پیمودن راه توحید و ایمان به رستاخیز و اجابت دعوت پیامبران و انجام وظایف و مسؤولیت های خویش از خدای خود تقاضا می کنند و می گویند : اکنون که ما به پیمان خویش وفا کردیم « بارالها ! آن چه را تو به وسیله پیامبران به ما وعده فرمودی و مژده دادی به ما مرحمت کن و ما را در روز رستاخیز رسوا مگردان زیرا تو هرچه را وعده می دهی تخلف ناپذیر است : رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ » .

تکیه کردن روی عنوان « رسوا نشدن » بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که آن ها به خاطر اهمیتی که برای شخصیت خویش قائلند ، رسوایی را از دردناک ترین مجازات ها می دانند و لذا انگشت روی آن می گذارند .

جزء چهارم (۱۲۱)

از امام صادق نقل شده که فرمود : « هر کسی را کار مهمی پیش آید پنج بار بگوید « رَبَّنَا » خداوند او را از آن چه می ترسد رهایی می بخشد و به آن چه امید دارد نایل می گرداند» عرض کردند : چگونه پنج بار « رَبَّنَا » بگوید؟ فرمود: « این آیات را که مشتمل بر پنج « رَبَّنَا » است بخواند و به دنبال آن اجابت پروردگار است زیرا می فرماید : « فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ ... » .

ص: ۹۱

ناگفته پیدا است که تأثیر واقعی و عمیق این آیات در صورتی است که زبان انسان در آن هماهنگ با دل و عمل انسان باشد و مضمون آیات که طرز تفکر خردمندان و عشق و علاقه آن ها را به خدا و توجه آن ها را به مسؤولیت ها و انجام اعمال نیک می رساند در جان آن ها جایگزین شود و همان حال خضوع و خشوع را پیدا کنند که خردمندان با ایمان ، به هنگام مناجات با خدای خود ، پیدا می کردند .

اهمیت آیات مشتمل بر پنج «رَبَّنَا»

تمام آیات قرآن دارای اهمیت است ، زیرا همگی کلام خداست و

(۱۲۲) سوره آل عمران

برای تربیت و نجات بشریت نازل شده است ، ولی در میان آن ها بعضی درخشندگی خاصی دارد ، از جمله پنج آیه فوق از فرازهای تکان دهنده قرآن است ، که مجموعه ای از معارف دینی آمیخته با لحن لطیف مناجات و نیایش ، در شکل یک نغمه آسمانی می باشد و لذا در احادیث و روایات اهمیت خاصی به این آیات داده شده است .

عطاء بن ابی رباح می گوید : روزی نزد عایشه رفتم ، از او پرسیدم ، شگفت انگیزترین چیزی که در عمرت از پیامبر اسلام ، دیدی چه بود او گفت: کار پیامبر همه اش شگفت انگیز بود . ولی از همه عجیب تر این که: شبی از شب ها که پیامبر در منزل من بود به استراحت پرداخت ، هنوز آرام نگرفته بود ، از جابر خاست و لباس پوشید و وضو گرفت و به نماز ایستاد و آنقدر در حال نماز و در جذبۀ خاص الهی اشک ریخت ، که

جلو لباسش از اشک چشمش تر شد ، سپس سر بر سجده نهاد و چندان گریست که زمین از اشک چشمش تر شد و همچنان تا طلوع صبح منقلب و گریان بود . هنگامی که « بلال » او را به نماز صبح خواند ، پیامبر

جزء چهارم (۱۲۳)

را گریان دید . عرض کرد : چرا چنین گریانید ؟ شما که مشمول لطف خدا هستید ؟ فرمود : « أَفَلَا أَكُونُ لِلَّهِ عَبْدًا شَكُورًا : آیا نباید بنده شکرگزار خدا باشم ؟ خداوند در شبی که گذشت ، آیات تکان دهنده ای بر من نازل کرده است » و سپس شروع به خواندن پنج آیه فوق کرد و در پایان فرمود :

« وَئِلَّيْمَنْ قَرَأَهَا وَ لَمْ يَتَفَكَّرْ فِيهَا: وای به حال آن کس که آن ها را بخواند و در آن ها نیندیشد » . (۱)

جمله اخیر که افراد را باتأکید فراوان به تفکر هنگام تلاوت این آیات امر می کند، در روایات متعددی به عبارات گوناگون نقل شده است.

در روایتی از علی نقل شده که پیامبر خدا هرگاه ، برای نماز شب برمی خاست نخست مسواک می کرد و سپس نظری به آسمان می افکند و این آیات را زمزمه می نمود .

۱ تفسیر «ابوالفتوح رازی» ذیل همین آیات.

(۱۲۴) سوره آل عمران

ص: ۹۳

۱۹۵ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ

خداوند، درخواست آن هارا پذیرفت، (و فرمود:) من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد، شما ممنوعید و از جنس یکدیگر، آن ها که در راه خدا هجرت کردند و از خانه های خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند و جنگ کردند و کشته شدند، به

جزء چهارم (۱۲۵)

یقین گناهانشان را می بخشم و آن هارا در باغ های بهشتی، که از زیر درختانش نهرها جاری است، وارد می کنم، این پاداشی است از طرف خداوند و بهترین پاداش ها نزد پروردگار است.

تعبیر به «رَبُّهُمْ» (پروردگارشان) حکایت از نهایت لطف و مرحمت پروردگار نسبت به آنان دارد.

سپس برای این که اشتباه نشود و ارتباط پیروزی و نجات آدمی

با اعمال و کردار او قطع نگردد بلافاصله می فرماید: « من هرگز عمل هیچ عمل کننده ای از شما را ضایع نمی کنم: اِنِّی لَا أُضِیْعُ عَمَلًا عَامِلٍ مِّنْکُمْ ». .

در این جمله هم اشاره به اصل عمل شده و هم اشاره به عامل و کننده کار، تا معلوم شود که محور اصلی پذیرش استجابات دعا، اعمال صالح ناشی از ایمان است و درخواست هایی فوراً به اجابت می رسد که بدرقه آن عمل صالح بوده باشد.

(۱۲۶) سوره آل عمران

سپس برای این که تصور نشود که این وعده الهی اختصاص به دسته معینی دارد صریحاً می فرماید: « این عمل کننده خواه مرد باشد یا زن تفاوتی نمی کند: مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى ». .

زیرا همه شما در آفرینش به یکدیگر بستگی دارید « بعضی از شما از بعضی دیگر تولد یافته اید » زنان از مردان و مردان از زنان « بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ ». .

جمله «بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ» ممکن است اشاره به این باشد که شما همه پیروان یک آیین و طرفدار یک حقیقت هستید و بایکدیگر همکاری دارید بنابراین دلیلی ندارد که خداوند، در میان شما تبعیض قائل شود.

سپس نتیجه گیری می شود که « بنابراین تمام کسانی که در راه خدا هجرت کرده اند و از خانه و وطن خود بیرون رانده شده اند و در راه خدا آزار دیده اند و جهاد کردند و کشته شدند نخستین احسانی که از طرف

خداوند در حق آنان خواهد شد این است که خداوند ، قسم یاد کرده که گناهان آن ها را خواهد بخشید و تحمل این شدائد و رنج ها را کفاره

جزء چهارم (۱۲۷)

گناهانشان قرار می دهد تا به کلی از گناه پاک شوند (فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُؤْذُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ) .

سپس می فرماید : علاوه بر این که گناهان آن ها را می بخشم ، به طور مسلم « آن ها را در بهشتی جای می دهم که از زیردرختان آن ، نهرها در جریان است و مملو از انواع نعمت ها است : وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ » .

« این پاداشی است که به پاس فداکاری آن ها از ناحیه خداوند ، به آن ها داده می شود و بهترین پاداش ها و اجرها در نزد پروردگار است : ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ » .

اشاره به این که پاداش های الهی برای مردم این جهان به طور کامل قابل توصیف نیست ، همین اندازه باید بدانند که از هر پاداشی بالاتر است .

از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که نخست باید در پرتو اعمال صالح از گناهان پاک شد سپس وارد بساط قرب پروردگار و بهشت و نعمت های او گردید ، زیرا در آغاز می فرماید : « لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ » و سپس « وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ ... » به عبارت دیگر بهشت جای پاکان است و تا کسی پاک نشود در آن راه نخواهد یافت .

چرا غالباً افراد بی بند و بار در ناز و نعمتند و افراد با ایمان در سختی و مشقت

۱۹۶ لَا يُغْرَنُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ

رفت و آمد (پیروزمندانه) کافران در شهرها، تو را نفریبد .

۱۹۷ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ

این متاع ناچیزی است و سپس جایگاهشان دوزخ و چه بد جایگاهی است .

سؤالی که برای جمعی از مسلمانان عصر پیامبر ، مطرح بود یک سؤال عمومی و همگانی برای بسیاری از مردم در هر عصر و زمان است، آن ها غالباً زندگی مرفه و پرنواز و نعمت گردنکشان و طغیانگران و فراعنه و افراد بی بند و بار را ، با زندگی پر مشقت جمعی از افراد با ایمان

جزء چهارم (۱۲۹)

مقایسه می کنند و می گویند چرا آن ها با آن همه جنایت و آلودگی زندگی مرفه ای دارند و این ها با داشتن ایمان و تقوا در سختی به سر می برند و گاهی این موضوع در افراد سست ایمان ایجاد شک و تردید می کند .

این سؤال اگر به دقت بررسی شود و عوامل مطلب در دو طرف تجزیه و تحلیل گردد ، پاسخ های روشنی دارد ، که آیه فوق به بعضی از آن ها اشاره کرده است و با دقت و مطالعه ، به بعضی دیگر می توانیم دست یابیم .

آیه می گوید : « رفت و آمد پیروزمندانه کافران در شهرهای مختلف

هرگز تو را نفریید : لَا يُغْرَبُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ .

گر چه مخاطب در آیه شخص پیامبر است ولی روشن است که منظور عموم مسلمانان می باشند .

در آیه دوّم می فرماید : « این پیروزی ها و درآمدهای مادی بی قید و شرط ، پیروزی های زودگذر و اندک اند : مَتَاعٌ قَلِيلٌ » .

سپس اضافه می کند : « و به دنبال این پیروزی ها عواقب شوم و

(۱۳۰) سوره آل عمران

مسئولیت های آن دامن آن ها را خواهد گرفت و جایگاهشان دوزخ است چه جایگاه بد و آرامگاه نامناسبی : ثُمَّ مَاؤِيَهُمْ
جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ .

آیه فوق در حقیقت اشاره به دو نکته می کند :

نخست ، این که بسیاری از پیروزی های طغیانگران و ستمکاران ابعاد محدودی دارد ، همان طور که محرومیت ها و ناراحتی های بسیاری از افراد با ایمان نیز محدود است ، نمونه زنده این موضوع را در وضع مسلمانان آغاز اسلام و دشمنان آن ها می توانیم مشاهده کنیم ، حکومت اسلام چون در آن زمان به شکل نهالی نوحاسته بود و از طرف دشمنان نیرومندی که همچون طوفان براو می تاختند تهدید می شد بسیار پر و بال بسته بود به خصوص این که مهاجرت مسلمانان مکه آن ها را که در اقلیت بودند به کلی از هستی ساقط کرده بود و این وضع ، مخصوص آن ها نبود ، بلکه تمام طرفداران یک انقلاب بنیادی و روحانی در یک

ص: ۹۸

جامعه فاسد ، یک دوران محرومیت شدید در پیش خواهند داشت .

جزء چهارم (۱۳۱)

ولی می دانیم که این وضع زیاد طولانی نشد ، حکومت اسلامی ریشه های محکمی پیدا کرد و شاخه های آن نیرومند و قوی شد ، سیل ثروت به کشور اسلام سرازیر شد و دشمنان سرسخت که در ناز و نعمت بودند به خاک سیاه نشستند ، این همان چیزی است که با جمله « مَتَاعٌ قَلِيلٌ » در آیه به آن اشاره شده است .

دیگر این که موفقیت های مادی جمعی از افراد بی ایمان بر اثر این است که در جمع آوری ثروت هیچ گونه قید و شرطی برای خود قایل نیستند و از هر طریقی خواه مشروع یا نامشروع و حتی با مکیدن خون بینوایان برای خود ثروت اندوزی می کنند ، در حالی که مؤمنان برای رعایت اصول حق و عدالت محدودیت هایی دارند و باید هم داشته باشند ، بنابراین نمی توان حال این دو را با هم مقایسه کرد ، این ها احساس مسئولیت می کنند ، درحالی که آن ها هیچ گونه مسئولیتی برای خود احساس نمی کنند و از آن جا که عالم ، عالم اختیار و آزادی اراده است ، خداوند هر دو دسته را آزاد گذاشته تا سرانجام ،

(۱۳۲) سوره آل عمران

هریک به نتیجه اعمال خود برسند و این همان است که در آیه فوق به آن اشاره شده : « ثُمَّ مَاؤِيَهُمْ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ » .

۱۹۸ لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ

ص: ۹۹

ولی کسانی که (ایمان دارند و) از پروردگارشان می پرهیزند، برای آن ها باغ هایی از بهشت است، که از زیردرختانش نهرها جاری است ، همیشه در آن خواهند بود. این، نخستین پذیرایی است که از سوی خداوند به آن ها می رسد و آن چه در نزد خداست، برای نیکان بهتر است .

« نَزَّلَ » در لغت به معنای چیزی است که برای پذیرایی میهمان آماده می شود و بعضی گفته اند نخستین چیزی که به وسیله آن از مهمان پذیرایی می شود ، همانند شربت یا میوه ای که در آغاز ورود برای میهمان می آورند .

جزء چهارم (۱۳۳)

و اما پذیرایی مهم تر و عالی تر همان نعمت های روحانی و معنوی است که در پایان آیه به آن اشاره شده ، می فرماید : « آن چه در نزد خداست برای نیکان بهتر است : وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ » .

اهل کتاب همه یکسان نیستند

۱۹۹ وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

و از اهل کتاب ، کسانی هستند که به خدا و آن چه بر شما

نازل شده و آن چه بر خودشان نازل گردیده، ایمان دارند، در برابر (فرمان) خدا خاضعند و آیات خدا را به بهای ناچیزی نمی فروشند. پاداش آن ها، نزد پروردگارشان است. خداوند، سریع الحساب است. (تمام اعمال نیک آن ها را به سرعت حساب می کند و پاداش می دهد).

(۱۳۴) سوره آل عمران

قرآن در بحث هایی که پیرامون مذاهب دیگر می کند، هیچ گاه همه را به یک چشم نمی نگرد و رنگ ضدیت با نژاد و جمعیتی به خود نمی گیرد، بلکه داوری او بر اساس برنامه های آن ها است و لذا سهم اقلیت های باایمان و درست کاری را که در میان یک اکثریت گمراه هستند فراموش نمی کند. در این جا نیز بعد از سرزنش بسیاری از اهل کتاب به خاطر کتمان آیات خداوند و طغیان و سرکشی آن ها، که در آیات سابق به آن اشاره شد، سخن از اقلیتی به میان می آورد که دعوت پیغمبر را اجابت کردند و برای آن ها پنج صفت ممتاز بیان می کند:

« آن ها کسانی هستند که از جان و مال و دل به خدا ایمان می آورند: وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ ».

« آن ها به قرآن و آن چه بر شما مسلمانان نازل شده است، ایمان می آورند: وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ ».

ایمان آن ها به پیامبر اسلام در حقیقت از ایمان واقعی به کتب آسمانی خودشان و بشاراتی که در آن آمده است سرچشمه می گیرد

ص: ۱۰۱

بنابراین: « آن ها به آن چه بر خودشان نازل شده نیز ایمان دارند: وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ » .

« آن ها در برابر فرمان خدا تسلیم و خاضعند: خَاشِعِينَ لِلَّهِ » .

و همین خضوع آن ها است که انگیزه ایمان واقعی شده و میان آن ها و تعصّب های جاهلانه ، جدایی افکنده است .

« آن ها هرگز آیات الهی را به بهای ناچیز نمی فروشند: لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا » .

آن ها همانند بعضی از دانشمندان یهود که به خاطر حفظ موقعیت خود و ادامه حکومت بر آن جمعیت و گرفتن رشوه ها آیات خدا را تحریف می کردند نیستند ، بدیهی است نه تنها به بهای ناچیز نمی فروشند ، بلکه به هیچ بهایی نخواهند فروخت و اگر تنها اشاره به بهای ناچیز شده، منظور این است که همانند آن دسته از دانشمندان دنیاپرست دون همت نیستند .

(۱۳۶) سوره آل عمران

به علاوه اصولاً در برابر آیات خدا انسان هرچیز دریافت کند بی ارزش است .

این ها با داشتن آن برنامه روشن و زنده و صفات عالی انسانی « پاداش خود را در نزد پروردگار خواهند داشت: أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ » .

تعبیر « رَبِّهِمْ » (پروردگارشان) اشاره به نهایت لطف و مرحمت پروردگار نسبت به آن ها است و نیز اشاره به این است که خداوند آن ها را در مسیر هدایت پرورش می دهد و یاری می کند .

در پایان آیه می فرماید: «خداوند با سرعت حساب بندگان را رسیدگی می کند: إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ».

بنابراین نه نیکوکاران برای دریافت پاداش خود گرفتار مشکلی می شوند و نه مجازات بدکاران به تأخیر می افتد . این جمله ، هم بشارتی است به نیکوکاران و هم تهدیدی است برای بدکاران (۱)

جزء چهارم (۱۳۷)

برنامه چهار ماده ای تضمین کننده پیروزی مسلمین

۲۰۰ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید (در برابر مشکلات و هوس ها) استقامت کنید و در برابر دشمنان (نیز،) پایدار باشید و از مرزهای خود، مراقبت کنید و از خدا بپرهیزید ، شاید رستگار شوید.

این آیه آخرین آیه سوره آل عمران است و محتوی یک

ص: ۱۰۳

۱- برای شرح بیشتر این معنی به آیه ۲۰۲ سوره بقره مراجعه فرمایید .

برنامه جامع چهارماده ای که ضامن سربلندی و پیروزی مسلمین است می باشد .

نخست روی سخن را به مؤمنان کرده و به اولین ماده این برنامه اشاره می کند و می فرماید: « ای کسانی که ایمان آورده اید در برابر

(۱۳۸) سوره آل عمران

حوادث ایستادگی کنید : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا .

صبر و استقامت در برابر مشکلات و هوس ها و حوادث ، در حقیقت ریشه اصلی هر گونه پیروزی مادی و معنوی را تشکیل می دهد و هر چه درباره نقش و اهمیت آن در پیشرفت های فردی و اجتماعی گفته شود کم است ، این همان چیزی است که علی در کلمات قصارش آن را به منزله سر در برابر بدن معرفی کرده : « إِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ » .

خطاب « یا ایُّها » در آیه می رساند که این برنامه همگانی و برای عموم مسلمانان است .

در مرحله دوم قرآن به افراد با ایمان دستور به استقامت در برابر دشمن می دهد و می فرماید : « و در برابر دشمنان نیز استقامت به خرج دهید : وَ صَابِرُوا » .

« صابِرُوا » از « مُصَابِرَه » به معنی صبر و استقامت در برابر صبر و استقامت دیگران است . بنابراین قرآن نخست به افراد با ایمان دستور استقامت می دهد ، (که هر گونه جهاد با نفس و مشکلات زندگی را

ص: ۱۰۴

شامل می شود) و در مرحله دوم دستور به استقامت در برابر دشمن می دهد و این خود می رساند که تا ملتی در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف درونی پیروز نشود، پیروزی او بر دشمن ممکن نیست و بیشتر شکست های ما در برابر دشمنان به خاطر شکست هایی است که در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف خود دامن گیر ما شده است.

جزء چهارم (۱۳۹)

ضمناً از دستور « صابِروا » استفاده می شود که هر قدر دشمن بر استقامت خود بیفزاید ما نیز باید بر پایداری و استقامت خود بیفزائیم .

در جمله بعد به مسلمانان دستور آماده باش در برابر دشمن و مراقبت دائم از مرزها و سرحدات کشورهای اسلامی می دهد و می فرماید: « از مرزهای خود ، مراقبت به عمل آورید : وَ رَابِطُوا » .

این دستور به خاطر آن است که مسلمانان هرگز گرفتار حملات غافلگیرانه دشمن نشوند و نیز به آن ها دستور آماده باش و مراقبت

(۱۴۰) سوره آل عمران

همیشگی در برابر حملات شیطان و هوس های سرکش می دهد ، تا غافلگیر نگردند و لذا در بعضی از روایات از علی این جمله به مواظبت و انتظار نمازها یکی بعد از دیگری تفسیر شده است ، زیرا کسی که با عبادت مستمر و پی در پی دل و جان خود را بیدار می دارد همچون سربازی است که در برابر دشمن حالت آماده باش به خود گرفته است.

جمله « رَابِطُوا » از ماده « رباط » گرفته شده و آن در اصل به معنی

ص: ۱۰۵

بستن چیزی در مکانی است (مانند بستن اسب در یک محل) و به همین جهت به کاروانسرا «رباط» می گویند و «رَبَطَ قَلْبَ» به معنی آرامش دل و سکون خاطر است، گویا به محلی بسته شده است و «مُرَابَطَه» به معنی مراقبت از مرزها آمده است، زیرا سربازان و مرکب ها و وسایل جنگی را در محل نگاهداری می کنند.

خلاصه این که «مُرَابَطَه» معنی وسیعی دارد که هر گونه آمادگی برای دفاع از خود و جامعه اسلامی را شامل می شود.

در فقه اسلامی نیز در باب جهاد بحثی تحت عنوان «مُرَابَطَه»

جزء چهارم (۱۴۱)

یعنی آمادگی برای حفظ مرزها در برابر هجوم احتمالی دشمن دیده می شود که احکام خاصی برای آن بیان شده است. (برای کسب اطلاع بیشتر به کتب فقهی مراجعه شود).

در بعضی از روایات به علماء و دانشمندان نیز «مرابط» گفته شده است امام صادق طبق روایتی می فرماید: «عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَ عَفَارِيَّتَهُ وَ يَمْنَعُونَهُ عَلَى الْخُرُوجِ عَنْ ضِعْفَاءِ شِيعَتِنَا وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ : دانشمندان پیروان ما همانند مرزدارانی هستند که در برابر لشکر ابلیس صف کشیده اند و از حمله کردن آن ها به افرادی که قدرت دفاع از

ص: ۱۰۶

خود ندارند جلوگیری می کنند» (۱).

در ذیل این حدیث مقام و موقعیت آن ها برتر و بالاتر از افسران و مرزدارانی که در برابر هجوم دشمنان اسلام پیکار می کنند شمرده

(۱۴۲) سوره آل عمران

شده است و این به خاطر آن است که آن ها نگهبانان عقاید و فرهنگ اسلامند درحالی که این ها حافظ مرزهای جغرافیایی هستند ، مسلماً ملتی که مرزهای عقیده ای و فرهنگی او ، مورد حملات دشمن قرار گیرد و نتواند به خوبی از آن دفاع کند در مدت کوتاهی از نظر سیاسی و نظامی نیز شکست خواهد خورد .

بالاخره آخرین دستور که همچون چتری بر همه دستورات سابق سایه می افکند دستور به پرهیزکاری است: (وَ اتَّقُوا اللَّهَ) .

« استقامت » و « مُصَابِرَه » و « مُرَابَطَه » باید آمیخته با تقوا و پرهیزکاری باشد و از هرگونه خودخواهی و ریاکاری و اغراض شخصی به دور گردد .

در پایان آیه می فرماید : « شما در سایه به کار بستن این چهار دستور ، می توانید رستگار شوید و با تخلف از آن ها راهی به سوی رستگاری نخواهید داشت : لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ » .

ص: ۱۰۷

۱- « اِحْتِجَاج » طبرسی فصل اول .

چرا با وجود علم مطلق خدا در قرآن از کلمه لَعَلَّ (شاید) استفاده شده است ؟

گاهی سؤال می شود چرا در قرآن جمله هایی با کلمه « لَعَلَّ » شروع شده است مانند جمله « لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ » : شاید رستگار شوید « وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ » : شاید مشمول رحمت شوید « درحالی که کلمه « لَعَلَّ » نوعی تردید رامی رساند که از مقام خداوند دانای به همه چیز، دور است، این جمله اتفاقاً دست آویزی برای پاره ای از دشمنان اسلام شده و می گویند اسلام به کسی وعده نجات قطعی نمی دهد و وعده آن آمیخته با تردید است زیرا بسیاری از این وعده ها با کلمه « لَعَلَّ » شروع شده است .

پاسخ: اتفاقاً این تعبیر یکی از نشانه های عظمت و واقع بینی و واقع گویی قرآن مجید است زیرا قرآن این کلمه را در جایی به کار می برد که گرفتن نتیجه احتیاج به شرایطی دارد که به وسیله کلمه « لَعَلَّ » اشاره اجمالی به آن شرایط شده است مثلاً سکوت کردن به هنگام شنیدن آیات قرآن و گوش فرا دادن به مضمون آیات به تنهایی کافی

(۱۴۴) سوره آل عمران

نیست که انسان مشمول رحمت الهی شود بلکه علاوه بر آن ، درک و فهم آیات و به کار بستن آن ها نیز لازم است و لذا قرآن می گوید: « وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ » : هنگامی که قرآن

ص: ۱۰۸

خوانده می شود گوش فرادهید و خاموش باشید شاید مشمول رحمت شوید» (۱)

اگر قرآن می گفت حتما مشمول رحمت خواهید بود دور از واقع بینی بود زیرا همان طور که گفتیم این موضوع شرایط دیگری هم دارد ولی هنگامی که می گوید « شاید » سهم سایر شرایط محفوظ مانده است ، ولی عدم توجه به این حقیقت موجب خرده گیری بر این آیات شده و حتی بعضی از دانشمندان ما نیز معتقد شده اند که « لَعَلَّ » در این گونه موارد معنی « شاید » نمی دهد درحالی که این سخن نیز یک نوع خلاف ظاهر بدون دلیل است (دقت کنید).

در آیه مورد بحث با این که اشاره به چهار ماده مهم از عالی ترین

جزء چهارم (۱۴۵)

دستورهای اسلامی شده باز برای این که از بقیه برنامه های سازنده اسلامی غفلت نشود کلمه « لَعَلَّ » را به کار برده است .

« پایان سوره آلِ عِمْران »

(۱۴۶) سوره آلِ عِمْران

ص: ۱۰۹

۱- (۲۰۴ / اعراف) .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

مبارزه با ویژه خواری و تبعیض

۱ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا

ای مردم! از (مخالفت) پروردگارتان پرهیزید، همان کسی که همه شمارا از یک انسان آفرید و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت و از خدایی پرهیزید که (همگی به عظمت او معترفید) و هنگامی که چیزی از یکدیگر می خواهید، نام او را می برید (و نیز) از (قطع رابطه) با خویشاوندان خود، پرهیز کنید زیرا خداوند مراقب شماست.

جزء چهارم (۱۴۷)

«تَسَاءَلُونَ» از ماده «تَسَاءَلُ» به معنی سؤال کردن از یکدیگر است و «تَسَاءَلُ بِاللَّهِ...» به معنی این است که مردم به هنگامی که چیزی از یکدیگر می خواهند بگویند «أَسْئَلُكَ بِاللَّهِ...» (تو را به خدا) و این نشانه عظمت خداوند در نظرهاست.

« رقیب » در اصل به کسی می گویند که از محل مرتفعی به اوضاع نظارت کند و سپس به معنی حافظ و نگهبان چیزی آمده است زیرا نگهبانی از لوازم نظارت است . بلندی محل رقیب ممکن است از نظر ظاهری بوده باشد که بر مکان مرتفعی قرارگیرد و نظارت کند و ممکن است از نظر معنوی بوده باشد .

روی سخن در نخستین آیه این سوره به تمام افراد انسان است زیرا محتویات این سوره درحقیقت همان مسایلی است که تمام افرادبشر در زندگی خود به آن نیازمند هستند.

سپس دعوت به تقوا و پرهیزکاری می کند که ریشه اصلی برنامه های سالم سازی اجتماع می باشد ، ادای حقوق یکدیگر ، تقسیم عادلانه ارث ، حمایت از یتیمان و رعایت حقوق خانوادگی و مانند این ها همه از اموری است که بدون پشتوانه تقوی و پرهیزکاری به جایی نمی رسد ، لذا این سوره را که محتوی همه این مسایل است با دعوت به تقوی آغاز می کند ، می فرماید : « ای مردم ! از پروردگارتان پرهیزید : يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ » .

(۱۴۸) سوره نساء

سپس برای معرفی خدایی که نظارت بر تمام اعمال انسان دارد به یکی از صفات او اشاره می کند که ریشه وحدت اجتماعی بشر است « آن خدایی که همه شما را از یک انسان پدید آورد : الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ » .

ص: ۱۱۱

بنابراین امتیازات و افتخارات موهومی که هر دسته ای برای خود درست کرده اند از قبیل امتیازات نژادی، زبانی، منطقه ای و مانند آن که امروز منشأ هزارگونه گرفتاری در جامعه هاست، در یک جامعه اسلامی نباید وجود داشته باشد چه این که همه از یک اصل سرچشمه گرفته و فرزندان یک پدر و مادرند و در آفرینش از یک گوهرند.

جزء چهارم (۱۴۹)

اکنون بینیم منظور از « نَفْسٍ وَاحِدَةٍ » کیست؟

آیا منظور از نفس واحده یک فرد شخصی است یا یک واحد نوعی (یعنی جنس مذکر) شکی نیست که ظاهر این تعبیر همان واحد شخصی را می‌رساند و اشاره به نخستین انسانی است که قرآن او را به نام آدم پدر انسان های امروز معرفی کرده و تعبیر « بنی آدم » که در آیات فراوانی از قرآن وارد شده نیز اشاره به همین است و احتمال این که منظور وحدت نوعی بوده باشد از ظاهر آیه بسیار دور است.

سپس در جمله بعد می‌گوید: « همسر آدم را از او آفرید: وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا ».

بعضی از مفسران از این تعبیر، چنین فهمیده اند که همسر آدم، « حَوَا » از بدن آدم آفریده شده و پاره ای از روایات غیر معتبر را که می‌گوید: « حَوَا از یکی از دنده های آدم آفریده شده » را شاهد بر آن گرفته اند، در فصل دوم از سفر تکوین تورات نیز به این معنی تصریح

ص: ۱۱۲

شده است .

(۱۵۰) سوره نساء

ولی با توجه به سایر آیات قرآن هرگونه ابهامی از تفسیر این آیه برداشته می شود و معلوم می شود که منظور از آن این است که خداوند همسر او را از جنس او (جنس بشر) آفرید .

در آیه ۲۱ / روم می خوانیم : « وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا : از نشانه های قدرت خدا این است که همسران شما را از جنس شما قرارداد تا به وسیله آن ها آرامش یابید » .

و در آیه ۷۲ / نحل می فرماید : « وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا : خداوند همسران شما را از جنس شما قرارداد » .

روشن است این که در آیات می خوانیم : « همسران را از شما قرارداد » معنی آن این است که از جنس شما قرارداد نه از اعضای بدن شما .

و طبق روایتی که از امام باقر در تفسیر عیاشی نقل شده ، خلقت حوا از یکی از دنده های آدم شدیداً تکذیب شده و تصریح گردیده که حوا از باقی مانده خاک آدم آفریده شده است .

جزء چهارم (۱۵۱)

سپس در جمله بعد می فرماید : « خداوند از آدم و همسرش ، مردان و زنان فراوانی به وجود آورد : وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً » .

از این تعبیر استفاده می شود که تکثیر نسل فرزندان آدم تنها از

ص: ۱۱۳

طریق آدم و همسرش صورت گرفته است و موجود ثالثی در آن دخالت نداشته است .

سپس به خاطر اهمیتی که تقوا در ساختن زیربنای یک جامعه سالم دارد مجدداً در ذیل آیه ، مردم را به پرهیزکاری و تقوا دعوت می کند منتها در این جا جمله ای به آن اضافه کرده و می فرماید : « از خدایی پرهیزید که در نظر شما عظمت دارد و به هنگامی که می خواهید چیزی از دیگری طلب کنید نام او را می برید : وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ » .

(۱۵۲) سوره نساء

و سپس می فرماید: « از خویشاوندان خود (و قطع پیوند آن ها) پرهیزید : وَ الْأَرْحَامَ » .

ذکر این موضوع در این جا اولاً- نشانه اهمیّت فوق العاده ای است که قرآن برای صله رحم قایل شده تا آن جا که نام ارحام بعد از نام خدا آمده است و ثانیاً اشاره به مطلبی است که در آغاز آیه ذکر شده و آن این که شما همه از یک پدر و مادرید و در حقیقت تمام فرزندان آدم خویشاوندان یکدیگرند و این پیوند و ارتباط ایجاب می کند که شما نسبت به همه انسان ها هر نژاد و هر قبیله ای همانند بستگان فامیلی خود محبت بورزید .

در پایان آیه می افزاید : « خداوند مراقب شما است : إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا » .

ص: ۱۱۴

و تمام اعمال و نیات شمارامی بیندومی داند و در ضمن، نگهبان شما در برابر حوادث است .

ضمناً تعبیر به فعل ماضی « کَانَ » در جمله فوق برای تأکید است .

جزء چهارم (۱۵۳)

ازدواج فرزندان آدم چگونه بوده است ؟

در آیه فوق خواندیم : « وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً : خداوند از آدم و همسرش مردان و زنان فراوانی به وجود آورد » .

این موضوع در احادیث متعددی نیز وارد شده است و زیادهم جای تعجب نیست چه این که طبق استدلالی که در بعضی از احادیث از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده این ازدواج ها مباح بوده زیرا هنوز حکم تحریم ازدواج خواهر و برادر نازل نشده بود ، بدیهی است ممنوعیت یک کار ، بسته به این است که از طرف خداوند تحریم شده باشد چه مانعی دارد که ضرورت ها و مصالحی ایجاب کند که در پاره ای از زمان ها مطلبی جایز باشد و بعداً تحریم گردد .

ولی در احادیث دیگری تصریح شده که فرزندان آدم هرگز با هم ازدواج نکرده اند و شدیداً به کسانی که معتقد به ازدواج آن ها با یکدیگرند حمله شده است .

(۱۵۴) سوره نساء

و اگر بنا باشد که در احادیث متعارض آن چه موافق ظاهر قرآن

ص: ۱۱۵

است ترجیح دهیم باید احادیث دسته اول را انتخاب نمود زیرا موافق آیه فوق است .

در تفسیر این آیه برخی احتمال داده اند که: فرزندان آدم با بازماندگان انسان های پیشین ازدواج کرده اند زیرا طبق روایاتی آدم اولین انسان روی زمین نبوده ، مطالعات علمی امروز نیز نشان می دهد که نوع انسان احتمالاً از چند میلیون سال قبل در کره زمین زندگی می کرده ، درحالی که از تاریخ پیدایش آدم تاکنون زمان زیادی نمی گذرد ، بنابراین باید قبول کنیم که قبل از آدم انسان های دیگری در زمین می زیسته اند که به هنگام پیدایش آدم در حال انقراض بوده اند، چه مانعی دارد که فرزندان آدم با باقیمانده یکی از نسل های پیشین ازدواج کرده باشد. این بحث احتیاج به گفتگوی بیشتری دارد که از حوصله یک بحث تفسیری خارج است .

جزء چهارم (۱۵۵)

چهره باطنی اعمال ما (تجسم اعمال در قیامت)

۱۰ إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا

کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می خورند ، (در حقیقت ،) تنها آتش می خوردند و به زودی در شعله های آتش (دوزخ) می سوزند .

ص: ۱۱۶

«سَيِّضِلِي» در اصل از ماده «صَلَى» به معنی داخل شدن در آتش و سوختن است «سَعِير» به معنی آتش شعله ور است .

و چه عمل زشتی بدتر از خوردن مال یتیمان است و لذا در آغاز این سوره، تعبیرات شدیدی پیرامون تصرف های ناروا در اموال یتیمان دیده می شود که صریح ترین آن ها آیه فوق است .

این آیه می گوید : « کسانی که اموال یتیمان را به ناحق تصرف

(۱۵۶) سوره نساء

می کنند ، (در حقیقت) در شکمشان تنها آتش می خورند : إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا .

نظیر این تعبیر در سراسر قرآن مجید ، تنها در یک مورد دیگر دیده می شود و آن درباره کسانی است که با کتمان حقایق و تحریف آیات الهی ، منافی به دست می آورند ، که درباره آن ها نیز می فرماید : « إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ : کسانی که آیات خدا را کتمان می کنند و به وسیله آن درآمد ناچیزی فراهم می نمایند آن ها جز آتش چیزی نمی خورند . »

سپس در پایان آیه قرآن می گوید : علاوه بر این که آن ها در همین جهان در واقع آتش می خورند ، « به زودی ، در جهان دیگر داخل در آتش برافروخته ای می شوند : وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا . »

ص: ۱۱۷

از این آیه استفاده می شود که اعمال ما علاوه بر چهره ظاهری خود ، یک چهره واقعی نیز دارد که در این جهان از نظر ما پنهان است ،

جزء چهارم (۱۵۷)

اما این چهره های درونی ، در جهان دیگر ظاهر می شوند و مسأله تجسم اعمال را تشکیل می دهند .

قرآن در این آیه می گوید : آن ها که مال یتیم را می خورند گرچه چهره ظاهری عملشان بهره گیری از غذاهای لذیذ و رنگین است ، اما چهره واقعی این غذاها آتش سوزان است و همین چهره است که در قیامت آشکار می شود .

چهره واقعی عمل همیشه تناسب خاصی با کیفیت ظاهری این عمل دارد ، همان گونه که خوردن مال یتیم و غصب حقوق او ، قلب او را می سوزاند و روح او را آزار می دهد ، چهره واقعی این عمل آتش سوزان است .

توجه به این موضوع (چهره های واقعی اعمال) برای کسانی که ایمان به این حقایق دارند بهترین مانع از انجام کارهای خلاف است ، آیا کسی پیدا می شود که با دست خود پاره های آتش را برداشته و در میان دهان بگذارد و ببلعد ؟ هم چنین افراد با ایمان ممکن نیست مال یتیم را به

(۱۵۸) سوره نساء

ناحق بخورند و اگر می بینیم مردان خدا حتی فکر معصیت به خود راه نمی دادند ، یک دلیل آن ، همین بوده که آن ها بر اثر قدرت علم و ایمان و پرورش های اخلاقی چهره های واقعی اعمال را می دیدند و هرگز فکر

ص: ۱۱۸

انجام کار بد را نمی کردند .

شرایط پذیرش توبه

۱۷ إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوَاءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

پذیرش توبه از سوی خدا، تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می دهند، سپس زود توبه می کنند. خداوند، توبه چنین اشخاصی را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است .

اکنون بینیم منظور از « جهالت » چیست ؟ آیا همان جهل و نادانی و بی خبری از گناه است و یا عدم آگاهی از اثرات شوم و عواقب دردناک آن می باشد ؟

جزء چهارم (۱۵۹)

کلمه « جهل » و مشتقات آن گرچه به معانی گوناگونی آمده است ولی از قراین استفاده می شود که منظور از آن در آیه مورد بحث طغیان غرایز و تسلط هوس های سرکش و چیره شدن آن ها بر نیروی عقل و ایمان است و در این حالت ، علم و دانش انسان به گناه گرچه از بین نمی رود ، اما تحت تأثیر آن غرایز سرکش قرار گرفته و عملاً بی اثر می گردد و هنگامی که علم اثر خود را از دست داد ، عملاً با جهل و نادانی برابر خواهد بود .

ص: ۱۱۹

ولی اگر گناه بر اثر چنین جهالتی نباشد بلکه از روی انکار حکم پروردگار و عناد و دشمنی انجام گیرد، چنین گناهی حکایت از کفر می کند و به همین جهت توبه آن قبول نیست، مگر این که از این حالت بازگردد و دست از عناد و انکار بشوید.

در واقع این آیه همان حقیقتی را بیان می کند که امام سجّاد در دعای ابو حمزه با توضیح بیشتری بیان فرموده است آن جا که می گوید:

(۱۶۰) سوره نساء

«إِلَهِي لَمْ أَعْصِكَ حِينَ عَصَيْتُكَ وَ أَنَا بِرُبُوبِيَّتِكَ جَا حِدٌ وَ لَا بِأَمْرِكَ مُسْتَخِفٌّ وَ لَا لِعُقُوبَتِكَ مُعَرِّضٌ وَ لَا لِوَعْدِكَ مُتَهَاوِنٌ لَكِنَّ خَطِيئَةً عَرَضْتُ وَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي وَ غَلَبَنِي هَوَايَ ... : خدای من! هنگامی که به معصیت تو پرداختم اقدام به گناه از راه انکار خداوندیت نکردم و نه به خاطر خفیف شمردن امر تو بود و نه مجازات تو را کم اهمیت گرفتم و نسبت به آن بی اعتنا بودم و نه وعده کیفرت را سبک شمردم بلکه خطایی بود که در برابر من قرار گرفت و نفس اماره، حق را بر من مشتبه کرد و هوی و هوس بر من چیره شد.»

سپس قرآن به یکی دیگر از شرایط توبه اشاره کرده، می فرماید: «سپس به زودی توبه کنند: ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ».

درباره این که منظور از «قریب» (زمان نزدیک) چیست؟ در میان مفسران گفتگو است، جمع زیادی آن را به معنی قبل از آشکار شدن نشانه های مرگ می گیرند و آیه بعد را که می گوید پس از ظهور علایم

ص: ۱۲۰

مرگ توبه پذیرفته نمی شود ، شاهد بر آن می دانند ، بنابراین تعبیر به قریب شاید به خاطر این است که اصولاً زندگی دنیا هرچه باشد کوتاه و پایان آن نزدیک است .

جزء چهارم (۱۶۱)

اما بعضی دیگر آن را به معنی زمان نزدیک به گناه گرفته اند ، یعنی به زودی از کار خود پشیمان شود و به سوی خدا بازگردد ، زیرا توبه کامل آن است که آثار و رسوبات گناه را به طور کلی از روح و جان انسان بشوید و کمترین اثری از آن در دل باقی نماند و این در صورتی ممکن است که در فاصله نزدیکی قبل از آن که گناه در وجود انسان ریشه بدواند و به شکل طبیعت ثانوی درآید از آن پشیمان شود ، در غیر این صورت غالباً اثرات گناه در زوایای قلب و جان انسان باقی خواهد ماند . پس توبه کامل توبه ای است که به زودی انجام پذیرد و کلمه « قریب » از نظر لغت و فهم عرف ، نیز با این معنی مناسب تر است .

درست است که توبه بعد از زمان طولانی نیز پذیرفته می شود ، اما توبه کامل نیست و شاید تعبیر به « عَلَى اللَّهِ » (توبه ای که بر خدا لازم است آن را بپذیرد) نیز اشاره به همین معنی باشد زیرا این تعبیر

(۱۶۲) سوره نساء

تنهادر این آیه از قرآن آمده است و مفهوم آن این است که پذیرش توبه های دور دست از طرف خداوند یک نوع تفضل است ، نه حق .

۱۸ وَ لَيْسَ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَالَّذِينَ

ص: ۱۲۱

برای کسانی که کارهای بد را انجام می دهند و هنگامی که مرگ یکی از آن هافرادی رسد، می گویند: « الان توبه کردم » توبه نیست و نه برای کسانی که در حال کفر از دنیا می روند، این ها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم کرده ایم .

دلیل آن هم روشن است ، زیرا در حال احتضار و در آستانه مرگ ، پرده ها از برابر چشم انسان کنار می رود و دید دیگری برای او پیدا می شود و قسمتی از حقایق مربوط به جهان دیگر و نتیجه اعمالی را که در این زندگی انجام داده با چشم خود می بیند و مسایل جنبه حسی پیدا

جزء چهارم (۱۶۳)

می کند ، واضح است که در این صورت هر گناه کاری از اعمال بد خود پشیمان می گردد و همانند کسی که شعله آتشی را نزدیک خود ببیند از آن فرار می کند .

مسلم است که اساس تکلیف و آزمایش پروردگار بر این گونه مشاهده ها نیست، بلکه بر ایمان به غیب و مشاهده با چشم عقل و خرد است .

به همین دلیل در قرآن مجید می خوانیم : هنگامی که نخستین نشانه های عذاب دنیا بر بعضی از اقوام پیشین آشکار می گشت ، باب توبه به روی آن ها بسته می شد ، در سرگذشت فرعون می خوانیم :

ص: ۱۲۲

« حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ أَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ : تا آن زمان که غرقاب دامن او را گرفت ، صدا زد : الان ایمان آوردم که معبودی جز معبود بنی اسرائیل نیست و من از تسلیم شدگانم ، اما به او گفته می شود: الان این سخن را می گویی ! و پیش از این

(۱۶۴) سوره نساء

نافرمانی کرده و از مفسدان بودی به همین دلیل توبه تو پذیرفته نخواهد شد « (۱)

از بعضی از آیات قرآن (مانند آیه ۱۲ سوره سجده) استفاده می شود که گناهکاران در قیامت با مشاهده عذاب الهی از کار خود پشیمان می شوند ولی پشیمانی آن ها سودی نخواهد داشت . چنین کسانی درست مانند مجرمانی هستند که وقتی چشمشان به چوبه دار افتاد و طناب دار را بر گلوی خود احساس کردند ، از کار خود پشیمان می شوند ، روشن است که این پشیمانی نه فضیلت است و نه افتخار و نه تکامل و به همین جهت چنان توبه ای بی اثر است .

البته این آیه با روایاتی که می گوید : توبه تا آخرین نفس پذیرفته می شود هیچ گونه منافاتی ندارد ، زیرا منظور از آن روایات لحظاتی است که هنوز نشانه های قطعی مرگ را مشاهده نکرده و به اصطلاح دیدبرزخی

ص: ۱۲۳

پیدا نموده است .

جزء چهارم (۱۶۵)

دسته دوم: از کسانی که توبه آن ها پذیرفته نمی شود آن ها هستند که در حال کفر از جهان می روند، در آیه مورد بحث درباره آن ها چنین می فرماید: « آن ها که در حال کفر می میرند ، توبه برای آن ها نیست : وَالَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا » .

این حقیقت در آیات متعدد دیگری از قرآن مجید نیز بازگو شده است .(۱)

اکنون این سؤال پیش می آید که چنین کسانی که در کفر از دنیا می روند، چه موقع توبه می کنند که توبه آن ها پذیرفته نخواهد شد؟

بعضی احتمال داده اند که توبه آن ها در عالم دیگر پذیرفته نمی شود و بعضی احتمال داده اند که منظور از توبه در این جا توبه بندگان نیست ، بلکه « توبه خداوند » یعنی بازگشت او به عفو و رحمت

(۱۶۶) سوره نساء

می باشد ، ولی ظاهر این است که آیه هدف دیگری را تعقیب می کند و می گوید : « کسانی که از گناهان خود در حال صحت و سلامت و ایمان توبه کرده اند ولی در حال مرگ با ایمان از دنیا نرفتند ، توبه های گذشته آن ها نیز بی اثر است » .

توضیح این که : می دانیم یکی از شرایط قبولی اعمال نیک انسان

ص: ۱۲۴

۱- (۱۶۱ و ۲۱۷ / بقره) و (۹۱ / آل عمران) و (۳۴ / محمد) .

« موافات بر ایمان » است . یعنی با ایمان از دنیا رفتن و کسانی که در لحظه پایان زندگی کافر باشند ، اعمال گذشته آن ها (حتی اعمال نیکی که در حال ایمان انجام داده اند) طبق صریح آیات (۱) حبط و نابود می گردد ، توبه های آنان از گناه اگرچه در حال ایمان انجام شده نیز در چنین صورتی نابود خواهد شد .

به طور خلاصه شرط قبولی توبه دو چیز است : نخست این که قبل از مشاهده نشانه های مرگ باشد و دیگر این که انسان ، با ایمان از دنیا برود .

جزء چهارم (۱۶۷)

(۱۶۸) سوره نساء

ص: ۱۲۵

۱- (۲۱۷ / بقره) .

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

امر به معروف و نهی از منکر ●●● ۱۱

«معروف» و «منکر» چیست؟ ●●● ۱۳

مبارزه با فساد و دعوت به حق ●●● ۱۳

روح حق جویی اسلام ●●● ۱۵

مسابقه در مسیر سعادت ●●● ۱۶

سیمای نوجوانان شایسته ●●● ۱۸

بررسی تاریخ گذشتگان ●●● ۲۵

با چه اشخاصی نباید مشورت کنیم؟ ●●● ۲۸

معنای واقعی توکل ●●● ۳۰

توکل بر خدا ●●● ۳۱

(۱۶۹)

هرگونه خیانتی ممنوع است ●●● ۳۱

آن ها که در جهاد شرکت نکردند ●●● ۳۵

یک روش مؤثر تربیتی (آموزش غیر مستقیم) ●●● ۳۷

بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بزرگترین نعمت خداوند ●●● ۳۹

فهرست مطالب

موضوع صفحه

بررسی دیگری روی جنگ اُحد ●●● ۴۳

باید صفوف مشخص شود ●●● ۴۵

گفته های بی اساس منافقان ●●● ۵۰

شهیدان زندگان جاویدند ●●● ۵۲

شاهدی بر بقای روح ●●● ۵۷

غزوه حَمْرَاءُ الْأَسَدِ ●●● ۵۷

ترس از غیر خدانشانه نفوذ وسوسه های شیطانی است ●●● ۶۲

تسلّیت به پیامبر صلی الله علیه و آله ●●● ۶۴

سنگین بارها ●●● ۶۶

چرا برخی از ستمگران و گناهکاران در دنیا غرق نعمتند و مجازات نمی شوند؟ ●●● ۶۸

مسلمانان تصفیه می شوند ●●● ۷۰

طوق سنگین اسارت سرنوشت محتوم بخیلان است ●●● ۷۳

قانون عمومی مرگ ●●● ۷۶

از مقاومت خسته نشوید ●●● ۸۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

از خود راضی ها ●●● ۸۲

وجود نظم در جهان روشن ترین راه خداشناسی ●●● ۸۵

اهمیت آیات مشتمل بر پنج «رَبَّنَا» ●●● ۹۲

نتیجه برنامه خردمندان ●●● ۹۴

چرا غالباً افرادی بندوبار در ناز و نعمتند و افراد با ایمان در سختی و مشقت ●●● ۹۷

اهل کتاب همه یکسان نیستند ●●● ۱۰۰

برنامه چهار ماده ای تضمین کننده پیروزی مسلمین ●●● ۱۰۳

چرا با وجود علم مطلق خدا در قرآن از کلمه لَعَلَّ (شاید) استفاده شده؟ ●●● ۱۰۸

سوره نساء ●●● ۱۱۰

مبارزه با ویژه خواری و تبعیض ●●● ۱۱۰

ازدواج فرزندان آدم چگونه بوده است؟ ●●● ۱۱۵

چهره باطنی اعمال ما (تجسّم اعمال در قیامت) ●●● ۱۱۶

شرایط پذیرش توبه ●●● ۱۱۹

جلد ۵

اشاره

ص: ۱

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم».

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا-از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است».

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت.

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان.

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی ۱/۱۲/۸۵

ص:۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

۲۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا

ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید، مگر این که تجارتي با رضایت شما انجام گیرد و خودکشی نکنید ، خداوند نسبت به شما مهربان است.

این آیه در واقع زیربنای قوانین اسلامی را در مسایل مربوط به « معاملات و مبادلات مالی » تشکیل می دهد و به همین دلیل فقهای اسلام در تمام ابواب معاملات به آن استدلال می کنند ، آیه خطاب به افراد با ایمان کرده و می گوید : « اموال یکدیگر را از طرق نا به جا و غلط و باطل نخورید : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ » .

به این ترتیب هرگونه تصرف در مال دیگری که بدون حقّ و بدون یک مجوّز منطقی و عقلایی بوده باشد ممنوع شناخته شده و همه را تحت عنوان « باطل » که مفهوم وسیعی دارد قرار داده است .

می دانیم « باطل » در مقابل « حقّ » است و هرچیزی را که ناحقّ و بی هدف و بی پایه باشد دربرمی گیرد .

در آیات دیگری از قرآن نیز با عبارتی شبیه عبارت فوق، این موضوع تأکید شده، مثلاً به هنگام نکوهش از قوم یهود و ذکراعمال زشت آن‌ها می‌فرماید: « وَ أَكَلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ : آن‌ها در اموال مردم بدون مجوز و به ناحق تصرف می‌کردند » (۱)

و در آیه ۱۱۸ / بقره، جمله « لا- تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ » را به عنوان مقدمه‌ای برای نهی از کشاندن مردم به وسیله ادعاهای پوچ و بی‌اساس به سوی دادگاه‌ها و خوردن اموال آن‌ها ذکر فرموده است.

بنابراین هرگونه تجاوز، تقلب، غش، معاملات ربوی، معاملاتی که حد و حدود آن کاملاً نامشخص باشد، خرید و فروش اجناسی که فایده منطقی و عقلایی در آن نباشد، خرید و فروش وسایل فساد و گناه، همه در تحت این قانون کلی قرار دارند و اگر در روایات متعددی، کلمه « باطل » به قمار و ربا و مانند آن تفسیر شده در حقیقت معرفی مصداق‌های روشن این کلمه است نه آن که منحصر به آن‌ها باشد.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که تعبیر به « اکل » (خوردن) کنایه از هرگونه تصرف است خواه به صورت خوردن معمولی باشد یا پوشیدن یا سکونت و یا غیر آن و این تعبیر علاوه بر زبان عربی در فارسی امروز نیز کاملاً رایج است.

ص: ۱۲

در جمله بعد به عنوان یک استثنا می فرماید: « مگر این که تصرّف شما در اموال دیگران از طریق داد و ستدی باشد که از رضایت باطنی دو طرف سرچشمه بگیرد: إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ ». .

این جمله ، استثنایی است از قانون کلی سابق ، ولی به اصطلاح

« استثناء منقطع » است یعنی آن چه در این جمله آمده مشمول قانون سابق ، از آغاز نبوده است و تنها به عنوان یک تأکید و یادآوری ذکر شده، آن هم به نوبه خود یک قانون کلی است .

طبق این بیان ، تمام مبادلات مالی و انواع تجارت ها که در میان مردم رایج است چنانچه از روی رضایت طرفین صورت گیرد و جنبه معقول و منطقی داشته باشد از نظر اسلام مجاز است (مگر در مواردی که به خاطر مصالح معینی ، نهی صریح از آن شده است) .

سپس در پایان آیه ، مردم را از قتل نفس بازمی دارد و ظاهر آن به قرینه آخرین جمله آیه نهی از خودکشی و انتحار کرده و می فرماید: « و خودکشی نکنید ، خداوند نسبت به شما مهربان است : وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا » .

یعنی خداوند مهربان نه تنها راضی نمی شود دیگری شما را به قتل برساند بلکه به خود شما هم اجازه نمی دهد که با رضایت خود ، خویشتن را به دست نابودی بسپارید .

در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز آیه فوق به همین

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چه ارتباطی میان مسأله «قتل نفس» و «تصرف باطل و ناحق در اموال مردم» وجود دارد؟ پاسخ این سؤال روشن است و در حقیقت قرآن با ذکر این دو حکم پشت سر هم اشاره به یک نکته مهم اجتماعی کرده است و آن این که اگر روابط مالی مردم براساس صحیح استوار نباشد و اقتصاد جامعه به صورت سالم پیش نرود و در اموال یکدیگر به ناحق تصرف کنند، جامعه گرفتار یک نوع خودکشی و انتحار خواهد شد و علاوه بر این که انتحارهای شخصی افزایش خواهد یافت، انتحار اجتماعی هم از آثار ضمنی آن است.

۳۰ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذْوَانًا وَ ظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا

و هر کس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد، به زودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت و این کار برای خدا آسان است.

«صَلَّى» در اصل به معنی نزدیک شدن به آتش است، اما گرم شدن و برشته شدن و سوخته شدن به آتش رانیز «صَلَّى»

ص: ۱۴

می گویند و در آیه فوق به معنی وارد شدن و سوختن در آتش است .

در آیه مورد بحث به مجازات کسانی که از قوانین الهی سرپیچی کنند اشاره کرده و می فرماید : « و هر کس از این فرمان سرپیچی کند و خود را آلوده خوردن اموال دیگران به ناحق سازد و یادست به انتحار و خودکشی زند ، نه تنها به آتش این جهان می سوزد، بلکه در آتش قهر و غضب پروردگار نیز خواهد سوخت » .

۳۱ إِنَّ تَجْتَبِئُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا

اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می شوید ، پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می پوشانیم و شما را در جایگاه خوبی وارد می سازیم .

از تعبیر « کبائر » و « سَیِّئَات » استفاده می شود که گناهان بر دو دسته اند ، دسته ای که قرآن نام آن ها را « کبیره » و دسته ای که نام آن ها را « سَیِّئَة » گذاشته است و در آیه ۲۲ سوره نجم به جای « سَیِّئَة » تعبیر به « لَمَم » نموده است و در آیه ۴۹ سوره کهف در برابر کبیره « صَیْغِرَة » را ذکر فرموده است آن جا که می گوید : « لا- يُغَادِرُ صَیْغِرَةً وَ لا کَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا : این نامه عمل هیچ گناه کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده مگر این که به شماره در آورده است » .

از تعبیرات فوق به روشنی ثابت می شود که گناهان بر دو دسته

مشخص تقسیم می شوند که گاهی از آن دو به « کبیره » و « صغیره » و گاهی « کبیره » و « سئیه » و گاهی « کبیره » و « لَمَم » تعبیر می شود .

اکنون باید دید که ضابطه و میزان در تعیین صغیره و کبیره چیست ؟

بعضی می گویند: این دو از امور نسبی هستند ، یعنی به هنگام مقایسه کردن دو گناه به یکدیگر آن که اهمیتش بیشتر است کبیره و آن که کمتر است صغیره می باشد و بنابراین هر گناهی نسبت به گناه بزرگ تر، صغیره و نسبت به گناه کوچک تر ، کبیره است .

ولی روشن است که این معنی به هیچ وجه با آیه فوق نمی سازد ، زیرا آیه فوق این دو دسته را از یکدیگر جدا کرده و در برابر هم قرار داده است و پرهیز از یکی را موجب بخشودگی دیگری می شمارد .

ولی اگر به معنی لغوی « کبیره » باز گردیم، کبیره هر گناهی است که از نظر اسلام بزرگ و پراهمیت است و نشانه اهمیت آن می تواند این باشد که در قرآن مجید ، تنها به نهی از آن قناعت نشده ، بلکه به دنبال آن تهدید به عذاب دوزخ گردیده است ، مانند قتل نفس و زنا و رباخواری و امثال آن ها و لذا در روایات اهل بیت علیهم السلام می خوانیم : « الْكَبَائِرُ الَّتِي اَوْجَبَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّهَا النَّارَ : گناهان کبیره گناهی است

که خداوند مجازات آتش برای آن‌ها مقرر داشته است» (۱). مضمون این حدیث از امام باقر و امام صادق و امام علی بن موسی الرضا نقل شده است.

و بنابراین به دست آوردن گناهان کبیره و شناخت آن‌ها با توجه به ضابطه فوق کار آسانی است و اگر ملاحظه می‌کنیم، در پاره‌ای از روایات تعداد کبائر، هفت و در بعضی بیست و در بعضی هفتاد، ذکر شده منافات با آن‌چه در بالا گفته شد ندارد، زیرا در حقیقت بعضی از این روایات اشاره به گناهان کبیره درجه اول و بعضی به گناهان کبیره درجه دوم و بعضی به همه گناهان کبیره اشاره می‌کند.

اشکال: ممکن است گفته شود که این آیه مردم را به گناهان صغیره تشویق می‌نماید و می‌گوید: با ترک گناهان کبیره، ارتکاب گناهان کوچک مانعی ندارد.

پاسخ: از تعبیری که در آیه ذکر شده پاسخ این ایراد روشن می‌شود زیرا قرآن می‌گوید: «نُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ: گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم» یعنی پرهیز از گناهان بزرگ مخصوصاً با فراهم بودن زمینه‌های آن‌ها، یک نوع حالت «تقوای روحانی» در انسان ایجاد می‌کند که می‌تواند آثار گناهان کوچک را از وجود او بشوید و در

ص: ۱۷

حقیقت آیه فوق همانند آیه « إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ : حسنات ، سیئات را از بین می برند » (۱) می باشد و در واقع اشاره به یکی از آثار واقعی اعمال نیک است و این درست به این می ماند که می گوییم اگر انسان از مواد سمی خطرناک پرهیز کند و مزاج سالمی داشته باشد می تواند آثار نامطلوب بعضی از غذاهای نامناسب را به واسطه سلامت مزاج از بین ببرد .

و یا به تعبیر دیگر : بخشش گناهان صغیره یک نوع « پاداش معنوی » برای تارکان گناهان کبیره است و این خود اثر تشویق کننده ای برای ترک کبائر دارد .

چگونه گناه کوچک به گناه بزرگ تبدیل می شود ؟

ولی نکته مهمی که در این جا باید به آن توجه داشت این است که گناهان صغیره ، در صورتی صغیره هستند که تکرار نشوند و علاوه بر آن به عنوان بی اعتنایی و یا غرور و طغیان انجام نگیرند ، زیرا صغائر طبق آن چه از قرآن و روایات اسلامی استفاده می شود در چند مورد تبدیل به کبیره می گردد :

«در صورتی که تکرار گردد» همانطور که از امام صادق نقل شده که فرمود : « لا صَغِيرَةَ مَعَ الْاَضْرَارِ : هیچ گناهی

ص: ۱۸

با تکرار صغیره نیست» (۱)

« در صورتی که گناه را کوچک بشمرد و تحقیر کند» چنان که در نهج البلاغه می خوانیم: «أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَيْهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ: شدیدترین گناهان آن است که مرتکبش آن را کوچک بشمرد» (۲).

« در صورتی که از روی طغیان و تکبر و گردنکشی در برابر فرمان پروردگار انجام شود» این موضوع را از آیات مختلفی اجمالاً می توان استفاده کرد از جمله آیه ۳۷ سوره نازعات: « اما آن ها که طغیان کنند و زندگی دنیا را مقدم بشمرند جایگاهشان دوزخ است» .

در صورتی که از افرادی سربزند که موقعیت خاصی در اجتماع دارند و لغزش های آن ها با دیگران برابر محسوب نمی شود، چنان که قرآن درباره همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در آیه ۳۰ سوره احزاب می گوید: « اگر شما کار زشتی انجام دهید ، مجازات آن را دوبرابر خواهید دید» .

و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: « مَنْ سَنَّ سُنَّةَ سَيِّئَةٍ

ص: ۱۹

۱- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۸۸ .

۲- « نهج البلاغه » کلماتِ قِصار .

فَعَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا لَا يَنْقُصُ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئًا : هر کس سنّت بدی بگذارد گناه آن بر او است و همچنین گناه تمام کسانی که به آن عمل کنند ، بدون این که از گناه آن ها چیزی کاسته شود . (۱)

در صورتی که از انجام گناه خوشحال و مسرور باشد و به آن افتخار کند چنان که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود : « مَنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا وَهُوَ ضَاحِكٌ دَخَلَ النَّارَ وَهُوَ بَاكٍ : هر کس گناهی کند در حالی که خندان باشد در آتش وارد می شود در حالی که گریان است . »

در صورتی که عدم مجازات سریع خداوند را در برابر گناه خود دلیل بر رضایت خدا بشمرد و خود را مصون از مجازات و یا محبوب در نزد خدا بداند ، چنان که قرآن در آیه ۸ سوره « مُجَادِلَه » از زبان بعضی از گناه کاران مغرور نقل می کند که آن ها در پیش خود می گویند : « چرا خداوند ما را مجازات نمی کند » و سپس قرآن اضافه می کند که : « آتش دوزخ برای آن ها کافی است . »

۳۲ وَ لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا كَتَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا كَتَبْنَ

ص: ۲۰

۱- « مَحَجَّةُ الْبَيْضَاءِ » ، جلد ۷ ، صفحه ۱ .

وَاسْتَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بَكْلٌ شَيْءٍ عَلِيمًا

برتری هایی را که خداوند برای بعضی از شما بر بعضی دیگر قرارداد داده آرزو نکنید (این تفاوت های طبیعی و حقوقی، برای حفظ نظام زندگی شما و بر طبق عدالت است، ولی با این حال،) مردان نصیبی از آن چه به دست می آورند دارند و زنان نیز نصیبی (و نباید حقوق هیچ یک پایمال گردد). و از فضل (و رحمت و برکت) خدا، (برای رفع تنگناها) طلب کنید و خداوند بر هر چیز دانا است.

تفاوت سهم ارث مردان و زنان برای جمعی از مسلمانان به صورت یک سؤال درآمده بود، آن ها گویا توجه نداشتند که این تفاوت به خاطر آن است که هزینه زندگی عموماً بر دوش مردان می باشد و زنان از آن معاف هستند، به علاوه هزینه خود آن ها نیز بر دوش مردان است و همان طور که سابقاً اشاره شد سهمیه زنان عملاً دوبرابر مردان خواهد بود، لذا آیه فوق می گوید: «تفاوت هایی را که خداوند برای بعضی از شما نسبت به بعض دیگر قایل شده هرگز آرزو نکنید: وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ».

زیرا این تفاوت ها هر کدام آسیراری دارد که از شما پوشیده و پنهان است چه تفاوت هایی که از نظر آفرینش و جنسیت و صفات جسمی و روحی دارید و پایه نظام اجتماعی شما است و چه تفاوت هایی که از

ص: ۲۱

نظر حقوقی به خاطر موقعیت های مختلف همانند ارث قرارداد شده است ، تمام این تفاوت ها بر طبق عدالت و قانون الهی می باشد و اگر غیر از آن مصلحت بود ، برای شما قائل می شد ، بنابراین آرزوی تغییر آن ها یک نوع مخالفت با مشیت پروردگار که عین حق و عدالت است می باشد .

لذا بلافاصله می فرماید: «مردان و زنان هر کدام بهره ای از کوشش ها و تلاش ها و موقعیت خود دارند: لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا لِلنِّسَاءِ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا» .

خواه موقعیت طبیعی باشد (مانند تفاوت دو جنس مرد و زن با یکدیگر) و یا تفاوت به خاطر تلاش ها و کوشش های اختیاری.

قابل توجه این که کلمه « اِكْتِسَاب » که به معنی تحصیل کردن و به دست آوردن است ، مفهوم وسیعی دارد ، هم کوشش های اختیاری را شامل می شود و هم آن چه را که انسان به وسیله ساختمان طبیعی خود می تواند به دست بیاورد .

سپس می فرماید : « به جای آرزو کردن این گونه تفاوت ها ، از فضل خدا و لطف و کرم او تمنا کنید که به شما از نعمت های مختلف و موفقیت ها و پاداش های نیک ارزانی دارد » (وَ اسْتَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ) .

و در نتیجه افرادی خوشبخت و سعادتمند باشید خواه مرد باشید

یا زن و خواه از این نژاد یا نژاد دیگر و در هر حال آن چه را خیر واقعی و سعادت شما در آن است بخواهید نه آن چه شما خیال می کنید و تعبیر به « مِنْ فَضْلِهِ » اشاره به همین معنی می باشد. البتّه روشن است که تقاضای فضل و عنایت پروردگار به این نیست که انسان به دنبال اسباب و عوامل هرچیز نرود، بلکه باید فضل و رحمت را در لابلای اسبابی که او مقرر داشته است جستجو کرد.

« چون خداوند به همه چیز دانا است » (إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا) .

و می داند برای نظام اجتماع چه تفاوت هایی از نظر طبیعی و یا حقوقی لازم است و بنابراین در کار او هیچ گونه تبعیض ناروا و بی عدالتی نیست و نیز از اسرار درون مردم باخبر است و می داند چه افرادی آرزوهای نادرست در دل می پروراند و چه افرادی به آن چه مثبت و سازنده است می اندیشند .

آیا وجود «تفاوت های طبیعی» با اصل «عدالت پروردگار» سازگار است ؟

بسیاری از خود می پرسند چرا بعضی از افراد استعدادشان بیشتر و بعضی کمتر، بعضی زیبا و بعضی دیگر از زیبایی، کم بهره اند، بعضی از نظر جسمانی فوق العاده نیرومند و بعضی معمولی هستند، آیا این « تفاوت های طبیعی » با اصل عدالت پروردگار سازگار است؟

در پاسخ باید به چند نکته توجه داشت :

قسمتی از تفاوت های جسمی و روحی مردم با یکدیگر معلول اختلافات طبقاتی و مظالم اجتماعی و یا سهل انگاری های مردم است که هیچ گونه ارتباطی به دستگاه آفرینش ندارد ، مثلاً بسیاری از فرزندان ثروتمندان از فرزندان مردم فقیر هم از نظر جسمانی قوی تر و

زیباتر و هم از نظر استعداد پیشرفته ترند ، به دلیل این که آن ها از تغذیه و بهداشت کافی بهره مندند درحالی که این ها در محرومیت قرار دارند و یا افرادی هستند که بر اثر تنبلی و سهل انگاری نیروهای جسمی و روحی خود را از دست می دهند این گونه اختلاف ها را باید « اختلاف ساختگی و بی دلیل » دانست که با از بین رفتن نظام طبقاتی و تعمیم عدالت اجتماعی از میان خواهد رفت و هیچ گاه اسلام و قرآن بر این گونه تفاوت ها صحه نگذاشته است .

قسمتی دیگر از این تفاوت ها ، طبیعی و لازمه آفرینش انسان است ، یعنی یک جامعه اگر هم از عدالت اجتماعی کامل برخوردار باشد تمام افرادش همانند مصنوعات یک کارخانه یک شکل و یک جور نخواهند بود و طبعاً با هم تفاوت هایی خواهند داشت ، ولی باید دانست که معمولاً مواهب الهی و استعداد های جسمی و روحی انسان ها آن چنان تقسیم شده است که هر کسی قسمتی از آن را دارد ، یعنی کمتر کسی پیدا می شود که این مواهب را یک جا داشته باشد ،

یکی از نیروی بدنی کافی برخوردار است و دیگری استعداد ریاضی خوبی دارد ، یک ذوق شعر و دیگری عشق به تجارت و بعضی هوش سرشاری برای کشاورزی و بعضی از استعدادهای ویژه دیگری برخوردارند ، مهم این است که جامعه یا خود اشخاص ، استعدادها را کشف کنند و آن ها را در محیط سالمی پرورش دهند، تا هر انسانی بتواند نقطه قوت خویش را آشکار سازد و از آن بهره برداری کند.

ده دستور درباره حقوق و آداب معاشرت

۳۶ وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَلًا فُخُورًا

و خدا را پرستید و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید و به پدر و مادر، نیکی کنید، همچنین به خویشاوندان و یتیمان

و مسکینان و همسایه نزدیک و همسایه دور و دوست و همنشین و واماندگان در سفر و بردگانی که مالک آن ها هستید، زیرا خداوند، کسی را که متکبر و فخر فروش است (و از ادای حقوق دیگران سرباز می زند ،) دوست نمی دارد .

باید توجه داشت که « مُخْتَلًا » از ماده « خِیَال » به معنی کسی

است که با یک سلسله « تَخْيَلَات » خود را بزرگ می‌پندارد و اگر می‌بینیم به اسب « خَيْل » گفته می‌شود نیز به خاطر آن است که هنگام راه رفتن شبیه متکبران گام برمی‌دارد و « فُخُور » از ماده « فَعَّرَ » به معین کسی است که فخرفروشی می‌کند، بنابراین تفاوت میان این دو کلمه در این جا است که یکی اشاره به تخیلات کبرآلود ذهنی و دیگری به اعمال تکبرآمیز خارجی است .

آیه فوق یک سلسله از حقوق اسلامی اعم از حقّ خدا و حقوق بندگان و آداب معاشرت با مردم را بیان داشته است و روی هم رفته ، ده دستور از آن استفاده می‌شود :

نخست مردم را دعوت به عبادت و بندگی پروردگار و ترک شرک و بت پرستی که ریشه اصلی تمام برنامه های اسلامی است می‌کند ، دعوت به توحید و یگانه پرستی روح را پاک و نیت را خالص و اراده را قوی و تصمیم را برای انجام هر برنامه مفیدی محکم می‌سازد و از آن جا که آیه بیان یک رشته از حقوق اسلامی است ، قبل از هر چیز اشاره به حقّ خداوند بر مردم کرده است و می‌گوید : « خدا را پرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید : وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا » .

سپس اشاره به حقّ پدر و مادر کرده و توصیه می‌کند که نسبت به آن ها نیکی کنید (وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) .

حقّ پدر و مادر از مسایلی است که در قرآن مجید زیاد روی آن تکیه شده و کمتر موضوعی است که این قدر مورد تأکید واقع شده باشد و در چهار مورد از قرآن، بعد از توحید قرار گرفته است. (۱)

از این تعبیرهای مکرّر استفاده می شود که میان این دو ارتباط و پیوندی است و در حقیقت چنین است چون بزرگ ترین نعمت، نعمت هستی و حیات است که در درجه اول از ناحیه خدا است در مراحل بعد به پدر و مادر ارتباط دارد، زیرا که فرزند، بخشی از وجود پدر و مادر است، بنابراین ترک حقوق پدر و مادر، هم دوش شرک به خدا است.

درباره حقوق پدر و مادر بحث های مشروحی داریم که در ذیل آیات مناسب در سوره اسراء و لقمان به خواست خدا خواهد آمد.

سپس دستور به نیکی کردن «نسبت به همه خویشاوندان می دهد» (وَبِذِي الْقُرْبَى).

این موضوع نیز از مسایلی است که در قرآن تأکید فراوان درباره آن شده است، گاهی به عنوان «صله رحم» و گاهی به عنوان «احسان و

نیکی» به آن ها، در واقع اسلام می خواهد به این وسیله علاوه بر پیوند

ص: ۲۷

۱- (۸۳ / بقره)، (۱۵۱ / انعام)، (۳ / اسراء).

وسیعی که در میان تمام افراد بشر به وجود آورده، پیوندهای محکم تری در میان واحدهای کوچک تر و متشکل تر، به نام « فامیل » و « خانواده » به وجود آورد تا در برابر مشکلات و حوادث یکدیگر را یاری دهند و از حقوق هم دفاع کنند.

سپس اشاره به حقوق « ایتم » کرده و افراد با ایمان را توصیه به نیکی در حق آن ها می کند (وَ الْيَتَامَى).

زیرا در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون همیشه کودکان یتیمی وجود دارند که فراموش کردن آن ها نه فقط وضع آن ها را به خطر می افکند، بلکه وضع اجتماع را نیز به خطر می اندازد، چون کودکان یتیم اگر بی سرپرست بمانند و یا به اندازه کافی از محبت اشباع نشوند، افرادی هرزه، خطرناک و جنایت کار بارمی آیند، بنابراین نیکی در حق یتیمان هم نیکی به فرد است هم نیکی به اجتماع.

بعد از آن حقوق مستمندان را یادآوری می کند

جزء پنجم (۳۵)

(وَ الْمَسَاكِينِ).

زیرا در یک اجتماع سالم که عدالت در آن برقرار است نیز افرادی معلول و از کار افتاده و مانند آن وجود خواهند داشت که فراموش کردن آن ها برخلاف تمام اصول انسانی است و اگر فقر و محرومیت به خاطر انحراف از اصول عدالت اجتماعی دامنگیر افراد سالم گردد نیز باید با آن به مبارزه برخاست.

ص: ۲۸

سپس توصیه به « نیکی در حق همسایگان نزدیک می کند » (وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَى).

در این که منظور از همسایه نزدیک چیست مفسران احتمالات مختلفی داده اند بعضی معنی آیه را همسایگانی که جنبه خویشاوندی دارند دانسته اند ، ولی این تفسیر با توجه به این که در جمله های سابق ، از همین آیه اشاره به حقوق خویشاوندان شده بعید به نظر می رسد ، بلکه منظور همان نزدیکی مکانی است زیرا همسایگان نزدیک تر حقوق و احترام بیشتری دارند و یا این که منظور همسایگانی است که از نظر مذهبی و دینی با انسان نزدیک باشند.

(۳۶) سوره نساء

سپس درباره « همسایگان دور سفارش می کند » (وَ الْجَارِ الْجُنُبِ) .

و منظور از آن دوری مکانی است ، زیرا طبق پاره ای از روایات تا چهل خانه از چهار طرف همسایه محسوب می شوند. (۱) که در شهرهای کوچک تقریباً تمام شهر را در برمی گیرد (چون اگر خانه هر انسانی را مرکز دایره ای فرض کنیم که شعاع آن از هر طرف چهل خانه باشد ، با یک محاسبه ساده درباره مساحت چنین دایره ای روشن می شود که مجموع خانه های اطراف آن را تقریباً پنج هزار خانه تشکیل

ص: ۲۹

می دهد که مسلما شهرهای کوچک بیش از آن خانه ندارند) .

جالب توجه این که قرآن در آیه فوق علاوه بر ذکر « همسایگان نزدیک » ، تصریح به حَقّ « همسایگان دور » کرده است زیرا کلمه همسایه معمولاً مفهوم محدودی دارد و تنها همسایگان نزدیک را دربرمی گیرد لذا برای توجه دادن به وسعت مفهوم آن از نظر اسلام راهی جز این نبوده که نامی از همسایگان دور نیز صریحاً برده شود .

۱ «نُورُ الثَّقَلَيْنِ»، جلد ۱، صفحه ۴۸۰ .

جزء پنجم (۳۷)

و نیز ممکن است منظور از همسایگان دور ، همسایگان غیر مسلمان باشد ، زیرا حَقّ جِوَار (همسایگی) در اسلام منحصر به همسایگان مسلمان نیست و غیر مسلمان را نیز شامل می شود . (مگر آن هایی که با مسلمانان سرچنگ داشته باشند) .

« حَقّ جِوَار » در اسلام به قدری اهمیت دارد که در وصایای معروف امیر مؤمنان می خوانیم : « ما زالَ (رَسُولُ اللَّهِ) يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُ سَيُورَثُهُمْ : آنقدر پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آن ها سفارش کرد، که ما فکر کردیم شاید دستور دهد همسایگان از یکدیگر ارث ببرند .»

این حدیث در منابع معروف اهل تسنن نیز آمده است ، در « تفسیر المنار » و « تفسیر قرطبی » از بخاری نیز همین مضمون از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است .

(۳۸) سوره نساء

در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که در یکی از روزها

ص: ۳۰

سه بار فرمود: « وَ اللَّهُ لَا يُؤْمِنُ : به خدا سوگند چنین کسی ایمان ندارد...» یکی پرسید: چه کسی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: « الَّذِي لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقِهِ: کسی که همسایه او از مزاحمت او در امان نیست». (۱)

سپس قرآن درباره « کسانی که با انسان دوستی و مصاحبت دارند، توصیه می کند » (وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ) .

ولی باید توجه داشت که « الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ » معنای وسیع تری از دوست و رفیق دارد و در واقع هرکسی را که به نوعی با انسان نشست و برخاست داشته باشد، دربرمی گیرد خواه دوست دایمی باشد یا یک دوست موقت (همانند کسی که در اثناء سفر با انسان همنشین می گردد و اگر می بینیم که در پاره ای از روایات « وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ » به

۱ « تفسیر قُزُطْبِي » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۷۵۴ .

جزء پنجم (۳۹)

رفیق سفر (رَفِيقُكَ فِي السَّفَرِ) و یا کسی که به امید نفعی سراغ انسان می آید (الْمُنْقَطِعُ إِلَيْكَ يَرْجُو نَفْعَكَ) تفسیر شده ، منظور اختصاص به آن ها نیست ، بلکه بیان توسعه مفهوم این تعبیر است که همه این موارد را نیز دربرمی گیرد و به این ترتیب آیه یک دستور جامع و کلی برای حسن معاشرت نسبت به تمام کسانی که با انسان ارتباط دارند می باشد ، اعم از دوستان واقعی و همکاران و همسفران و مراجعان و شاگردان و مشاوران و خدمتگزاران .

ص: ۳۱

دسته دیگری که در این جا درباره آن ها سفارش شده ، کسانی هستند که در سفر و بلاد غربت احتیاج پیدا می کنند (وَإِنَّ السَّبِيلَ). با این که ممکن است در شهر خود افراد متمکنی باشند ، در سفر به علّتی وامی مانند و تعبیر جالب «ابن السَّبِيلِ» (فرزند راه) نیز از این نظر است که ما نسبت به آن ها هیچ گونه آشنایی نداریم تا بتوانیم آن ها را به قبیله یا فامیل یا شخصی نسبت دهیم، تنها به حکم این که مسافرانی هستند نیازمند، باید مورد حمایت قرار گیرند .

(۴۰) سوره نساء

در آخرین مرحله توصیه به نیکی کردن نسبت به بردگان شده است (وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ).

در حقیقت آیه با حقّ خدا شروع شده و با حقوق بردگان ختم می گردد ، زیرا این حقوق از یکدیگر جدا نیستند و تنها این آیه نیست که در آن درباره بردگان توصیه شده ، بلکه در آیات مختلف دیگر نیز در این زمینه بحث شده است .

ضمناً اسلام برنامه دقیقی برای آزادی تدریجی بردگان تنظیم کرده که به « آزادی مطلق » آن ها می انجامد و به خواست خدا در ذیل آیات مناسب ، مشروحا از آن سخن خواهیم گفت .

در پایان آیه هشدار می دهد و می گوید : « خداوند افراد متکبر و فخر فروش را دوست نمی دارد » (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا).

ص: ۳۲

به این ترتیب هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند و به خاطر تکبر از رعایت حقوق خویشاوندان و پدر و مادر، یتیمان، مسکینان، ابن السبیل و دوستان سرباز زند محبوب خدا و مورد لطف او نیست و آن کس که مشمول لطف او نباشد، از هر خیر و سعادت محروم است.

جزء پنجم (۴۱)

گواه بر این معنی روایتی است که در ذیل این آیه وارد شده: یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: «در محضرش این آیه را خواندم، پیامبر صلی الله علیه و آله زشتی تکبر و نتایج سوء آن را بر شمرده به حدی که من گریه کردم، فرمود: «چرا گریه می کنی» گفتم: من دوست دارم لباسم، جالب و زیبا باشد و می ترسم با همین عمل جزو متکبران باشم فرمود: «نه تو اهل بهشتی و این ها علامت تکبر نیست، تکبر آن است که انسان در مقابل حق، خاضع نباشد و خود را بالاتر از مردم بداند و آن ها را تحقیر کند (و از ادای حقوق آن ها سرباز زند)».

۳۷ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا

آن ها کسانی هستند که بخل می ورزند و مردم را به بخل

(۴۲) سوره نساء

دعوت می کنند و آن چه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آن ها داده، کتمان می نمایند. (این عمل، در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته) و ما برای

ص: ۳۳

کافران، عذاب خوارکننده ای آماده کرده ایم .

« بُخُلْ » غالبا از کفر سرچشمه می گیرد ، زیرا افراد بخیل ، در واقع ایمان کامل به مواهب بی پایان پروردگار و وعده های او نسبت به نیکوکاران ندارند ، فکر می کنند کمک به دیگران آن ها را بیچاره خواهد کرد .

و این که می گوید : عذاب آن ها خوارکننده است برای این است که جزای « تَكْبُرُ » و « خودبرتربینی » را از این راه ببینند .

ضمنا باید توجه داشت که بخل منحصر به امور مالی نیست ، بلکه گرفتگی در هر نوع موهبت الهی را شامل می شود ، بسیارند کسانی که در امور مالی بخیل نیستند ولی در علم و دانش و مسایل دیگری از این قبیل بخل می ورزند .

جزء پنجم (۴۳)

۴۰ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا

خداوند (حتی) به اندازه سنگینی ذره ای ستم نمی کند و اگر کار نیکی باشد ، آن را دوچندان می سازد و از نزد خود پاداش عظیمی (در برابر آن) می دهد .

« ذَرَّةٌ » در اصل به معنی مورچه های بسیار کوچکی است که به زحمت دیده می شوند و بعضی گفته اند در اصل اجزای فوق العاده کوچکی از غبار است که در هوا معلق است و به هنگام تابش آفتاب از

ص: ۳۴

روزنه کوچکی به نقاط تاریک ، آشکار می شود و نیز گفته اند اگر انسان دست خود را روی خاک و مانند آن بگذارد و سپس به دست خود بدمد ، اجزایی که در هوا پراکنده می شود هریک ذره نامیده می شود .

ولی تدریجا به هر چیز کوچکی ذره گفته شده است و امروز به « اتم » که کوچک ترین جزء اجسام است نیز ذره گفته می شود ، زیرا اگر

(۴۴) سوره نساء

در سابق آن را به ذرات غبار اطلاق می کردند به خاطر این بود که آن را کوچک ترین اجزاء جسم تصوّر می نمودند ولی امروز که ثابت شده کوچک ترین اجزای یک « جسم مرکب » مولکول و کوچک ترین اجزای یک « جسم بسیط » ، اتم ها است که به مراتب از مولکول ها کوچکترند ، این نام را در اصطلاح علمی برای « اتم » انتخاب کرده اند که نه تنها با چشم دیده نمی شود ، بلکه با قوی ترین میکروسکوپ های الکترونیکی نیز قابل مشاهده نیست و وجود آن تنها از طریق فورمول های علمی و از طریق عکسبرداری های خاصی که با وسایل فوق العاده مجهز انجام می شود اثبات شده است و از آن جا که « مِثْقَال » به معنی « سنگینی » است ، تعبیر « مِثْقَال ذَرَّة » به معنی سنگینی یک جسم فوق العاده کوچک می باشد .

سپس اضافه می کند : خداوند نه تنها ستم نمی کند ، بلکه « اگر کار نیکی انجام شود آن را مضاعف می نماید و پاداش عظیم

ص: ۳۵

از طرف خود در برابر آن می دهد» (وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا) .

جزء پنجم (۴۵)

بنابراین مجازات هایی که دامنگیر شما می شود محصول اعمال شما است و از ناحیه خدا هیچ ستمی نخواهد شد و به عکس اگر به جای بخل و کفر، راه خدا را پیش می گرفتید و انتخاب می کردید، از پاداش های مضاعف و عظیم او برخوردار می شدید .

امیدبخش ترین آیه قرآن

۴۸ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا

خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد و پایین تراز آن را برای هرکس بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد و آن کس که برای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.

«افتری» از ماده «فزی» در اصل به معنی قطع کردن است و از آن جا که اگر بخشی از چیز سالمی را قطع کنند، فاسد و خراب می شود، به معنی هرکار خلاف و از جمله شرک و دروغ و تهمت می باشد .

آیه فوق صریحا اعلام می کند که همه گناهان ممکن است مورد عفو و بخشش واقع شوند، ولی «شرک» به هیچ وجه بخشوده نمی شود، مگر این که از آن دست بردارند و توبه کنند و مؤحد شوند و به عبارت دیگر هیچ گناهی به تنهایی ایمان را از بین نمی برد، همان طور

ص: ۳۶

که هیچ عمل صالحی با شرک ، انسان را نجات نمی بخشد .

این آیه از آیاتی است که افراد موحد را به لطف و رحمت پروردگار دلگرم می سازد ، زیرا در این آیه خداوند امکان بخشش همه گناهان را غیر از شرک بیان کرده است و طبق روایتی که مرحوم طبرسی در « مجمع البیان » از امیرمؤمنان علی نقل کرده ، این آیه امید بخش ترین آیات قرآن است : « وَ مَا فِي الْقُرْآنِ آيَةٌ أَرْجَىٰ عِنْدِي مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ » .

و به گفته ابن عباس « این آیه از جمله آیاتی است که خداوند در سوره نساء بیان کرده و برای افراد با ایمان بهتر است از آن چه خورشید بر آن می تابد » .

زیرا افراد بسیاری هستند که مرتکب گناهان عظیمی می شوند و برای همیشه از رحمت و آمرزش الهی مأیوس می گردند و همان سبب می شود که باقیمانده عمر ، راه گناه و خطا را با همان شدت پیمایند ، ولی امید به آمرزش و عفو خداوند وسیله مؤثر بازدارنده ای نسبت به آنان در برابر گناه و طغیان می گردد، بنابراین آیه در واقع یک مسأله تربیتی را تعقیب می کند .

ممکن است گفته شود که این آیه در عین حال مردم را به گناه تشویق می کند ، زیرا وعده آمرزش « همه گناهان غیر از شرک » در آن داده شده است .

ولی شک نیست که منظور از این وعده آمرزش ، وعده بدون قید و شرط نیست بلکه افرادی را شامل می شود که یک نوع شایستگی از خود نشان بدهند و همان طور که سابقا هم اشاره کرده ایم ، « مشیت » و خواست خداوند که در این آیه و آیات مشابه آن ، ذکر شده به معنی « حکمت » الهی است ، زیرا هرگز خواست خدا از حکمت او جدا نیست و مسلما حکمت او اقتضاء نمی کند که بدون شایستگی ، کسی را مورد عفو قرار دهد ، بنابراین جنبه تربیتی و سازندگی آیه به مراتب بیش از سوءاستفاده هایی است که ممکن است از آن بشود .

در هیچ امانتی نسبت به هیچ کس خیانت نکنید

۵۸ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می کنید ، به عدالت داوری کنید خداوند ، اندرزهای خوبی به شما می دهد، خداوند شنوا و بیناست .

آیه فوق گرچه همانند بسیاری از آیات در مورد خاصی نازل شده ولی بدیهی است یک حکم عمومی و همگانی از آن استفاده می شود و صریحا می گوید « خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به

صاحبان آن ها بدهید: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا .

روشن است امانت معنی وسیعی دارد و هرگونه سرمایه مادی و معنوی را شامل می شود و هر مسلمانی طبق صریح این آیه ، وظیفه دارد که در هیچ امانتی نسبت به هیچ کس (بدون استثناء) خیانت نکند ، خواه صاحب امانت ، مسلمان باشد ، یا غیر مسلمان و این در واقع یکی از مواد « اعلامیه حقوق بشر در اسلام » است که تمام انسان ها در برابر آن یکسانند ، قابل توجه این که در شأن نزول آیه فوق ، امانت تنها یک امانت مادی نبود و طرف آن هم یک نفر مشرک بود .

عدالت در حکمیت و داوری

در قسمت دوم آیه، اشاره به دستور مهم دیگری شده و آن مسأله «عدالت در حکومت» است.

آیه می گوید: « خداوند نیز به شما فرمان داده که به هنگامی که میان مردم قضاوت و حکومت می کنید، از روی عدالت حکم کنید: وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ .

سپس برای تأکید این دو فرمان مهم می گوید: « خداوند پند و اندرزهای خوبی به شما می دهد: إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ .

باز تأکید می کند و می گوید: « در هر حال خدا مراقب اعمال شما است ، هم سخنان شما رامی شنود و هم کارهای شما را می بیند: إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا .

این قانون نیز ، یک قانون کلی و عمومی است و هر نوع داوری و حکومت را چه در امور بزرگ و چه در امور کوچک بوده باشد شامل می شود، تا آن جا که در احادیث اسلامی می خوانیم : روزی دو کودک خردسال، هر کدام خطی نوشته بود و برای داوری در میان آن ها و انتخاب بهترین خط به حضور امام حسن رسیدند، علی که ناظر این صحنه بود فوراً به فرزندش گفت : « يَا بَنِي أَنْظِرْ كَيْفَ تَحْكُمُ فَإِنَّ هَذَا حُكْمٌ وَاللَّهُ سَائِلُكَ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : فرزندم ! درست دقت کن، چگونه داوری می کنی، زیرا این خود یک نوع قضاوت است و خداوند در روز قیامت درباره آن از تو سؤال می کند » (۱)

این دو قانون مهم اسلامی (حفظ امانت و عدالت در حکومت) زیربنای یک جامعه سالم انسانی است و هیچ جامعه ای خواه مادی یا الهی بدون اجرای این دو اصل ، سامان نمی یابد .

۵۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا

ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت

ص: ۴۰

کنید پیامبر خدا و اولوالامر (اوصیای پیامبر) را و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید و (و از آن ها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید این (کار) برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است .

این آیه و چند آیه بعد درباره یکی از مهمترین مسایل اسلامی، یعنی مسأله رهبری بحث می کند و مراجع واقعی مسلمین را در مسایل مختلف دینی و اجتماعی مشخص می سازد .

نخست به مردم با ایمان دستور می دهد که از خداوند اطاعت کنند بدیهی است برای یک فرد با ایمان همه اطاعت ها باید به اطاعت پروردگار منتهی شود و هرگونه رهبری باید از ذات او سرچشمه گیرد و طبق فرمان او باشد ، زیرا حاکم و مالک تکوینی جهان هستی او است و هرگونه حاکمیت و مالکیت باید به فرمان او باشد (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ) .

در مرحله بعد ، فرمان به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله می دهد ، پیامبری که معصوم است و هرگز از روی هوی و هوس ، سخن نمی گوید ، پیامبری که نماینده خدا در میان مردم است و سخن او سخن خدا است و این منصب و موقعیت را خداوند به او داده است ، بنابراین اطاعت از خداوند ، مقتضای خالقیت و حاکمیت ذات او است ، ولی اطاعت از

پیامبر صلی الله علیه و آله مولود فرمان پروردگار است و به تعبیر دیگر خداوند واجب

الاطاعه بالذات است و پیامبر واجب الاطاعه بالغیر و شاید تکرار « أَطِيعُوا » در آیه اشاره به همین موضوع یعنی تفاوت دو اطاعت داد (أَطِيعُوا الرَّسُولَ) .

و در مرحله سوم فرمان به اطاعت از « أُولى الأَمْرِ » می دهد که از متن جامعه اسلامی برخاسته و حافظ دین و دنیای مردمند .

أُولُو الْأَمْرِ چه کسانی هستند ؟

درباره این که منظور از أُولُو الْأَمْرِ چیست در میان مفسران اسلام سخن بسیار است که می توان آن را در چند جمله خلاصه کرد :

جمعی از مفسران اهل تسنن معتقدند که منظور از « أُولُو الْأَمْرِ » زمامداران و حکام و مصادر امورند ، در هر زمان و در هر محیط و هیچ گونه استثنایی برای آن قایل نشده اند و نتیجه آن این است که مسلمانان موظف باشند از هر حکومتی به هر شکل پیروی کنند ، حتی اگر حکومت مغول باشد .

بعضی دیگر از مفسران مانند نویسنده تفسیر « المَنَار » و تفسیر « فی ظلال القرآن » و بعضی دیگر معتقدند که منظور از اولوالامر نمایندگان عموم طبقات ، حکام و زمامداران و علماء و صاحب منصبان در تمام شئون زندگی مردم هستند ، اما نه به طور مطلق و بدون قید و شرط بلکه اطاعت آن ها مشروط به این است که برخلاف احکام و مقررات اسلام نبوده باشد .

به عقیده بعضی دیگر منظور از «اولوالامر» زمامداران معنوی و فکری یعنی علماء و دانشمندانند، دانشمندانی که عادل باشند و به محتویات کتاب و سنت آگاهی کامل داشته باشند.

بعضی از مفسران اهل تسنن معتقدند که منظور از این کلمه منحصرافای چهارگانه نخستین هستند و غیر آن ها را شامل نمی شود و بنابراین در اعصار دیگر اُولی الامر وجود خارجی نخواهد داشت.

بعضی دیگر از مفسران، اولوالامر را به معنی صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند.

احتمال دیگری که در تفسیر اولوالامر گفته شده این است که منظور فرماندهان لشکر اسلامند.

همه مفسران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از «اولوالامر» امامان معصوم علیهم السلام می باشند، که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی، در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله به آن ها سپرده شده است و غیر آن ها را شامل نمی شود و البته کسانی که از طرف آن ها به مقامی منصوب شوند و پستی را در جامعه اسلامی به عهده بگیرند، با شروط معینی اطاعت آن ها لازم است نه به خاطر این که اولوالامرند، بلکه به خاطر این که نمایندگان اولوالامر می باشند.

اکنون به بررسی تفاسیر فوق به طور فشرده می پردازیم:

شک نیست که تفسیر اول به هیچ وجه با مفهوم آیه و روح تعلیمات اسلام سازگار نیست و ممکن نیست که پیروی از هر حکومتی بدون قید و شرط در ردیف اطاعت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و به همین دلیل علاوه بر مفسران شیعه، مفسران بزرگ اهل تسنن نیز آن را نفی کرده اند.

و اما تفسیر دوم با اطلاق آیه شریفه سازگار نیست، زیرا آیه اطاعت اولوالامر را بدون قید و شرط لازم و واجب شمرده است.

تفسیر سوم یعنی تفسیر اولوالامربه علماء و دانشمندان عادل و آگاه از کتاب و سنت نیز با اطلاق آیه سازگار نیست، زیرا پیروی از علماء و دانشمندان، شرایطی دارد از جمله این که گفتار آن ها برخلاف کتاب و سنت نباشد. بنابراین اگر آن ها مرتکب اشتباهی شوند (چون معصوم نیستند و اشتباه می کنند) و یا به هر علت دیگر از حق منحرف شوند، اطاعت آن ها لازم نیست، در صورتی که آیه اطاعت اولوالامر را به طور مطلق، همانند اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله لازم شمرده است، به علاوه اطاعت از دانشمندان در احکامی است که از کتاب و سنت استفاده کرده اند بنابراین چیزی جز اطاعت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نخواهد بود و نیازی به ذکر ندارد.

تفسیر چهارم (منحصر ساختن به خلفای چهارگانه نخستین)

مفهومش این است که امروز مصداقی برای اولوالامر در میان مسلمانان وجود نداشته باشد و به علاوه هیچ گونه دلیلی برای این تخصیص در دست

نیست .

تفسیر پنجم و ششم یعنی اختصاص دادن به صحابه و یا فرماندهان لشکر نیز همین اشکال را دارد یعنی هیچ گونه دلیلی بر این تخصیص در دست نیست .

جمعی از مفسران اهل تسنن مانند « مُحَمَّدِ عَبْدِ عَزَّزِهِ » دانشمند معروف مصری به پیروی از بعضی کلمات مفسر معروف « فخر رازی » خواسته اند ، احتمال دوم (اولوالامر همه نمایندگان طبقات مختلف جامعه اسلامی اعم از علماء ، حکام و نمایندگان طبقات دیگر است) را به چند قید و شرط بپذیرند ، از جمله این که مسلمان باشد (آن چنان که از کلمه « مِنْكُمْ » در آیه استفاده می شود) و حکم آن ها برخلاف کتاب و سنت نباشد و از روی اختیار حکم کنند نه اجبار و موافق با مصالح مسلمین حکم نمایند و از مسایلی سخن گویند که حَقِّ دخالت در آن داشته باشند (نه مانند عبادات که مقررات ثابت و معینی در اسلام دارند) و درمسأله ای که حکم می کنند ، نصِّ خاصّی از شرع نرسیده باشد و علاوه بر همه این ها به طور اتّفاق ، نظر بدهند .

و از آن جا که آن ها معتقدند مجموع امت یا مجموع نمایندگان آن ها گرفتار اشتباه و خطا نمی شود و به عبارت دیگر مجموع امت معصومند ، نتیجه این شروط آن می شود که اطاعت از چنین حکمی به طور مطلق و بدون هیچ گونه قید و شرط همانند اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: ۴۵

لازم می باشد، (و نتیجه این سخن حجت بودن « اجماع » است) ولی باید توجه داشت که این تفسیر نیز اشکالات متعددی دار، زیرا :

اولاً: اتفاق نظر در مسایل اجتماعی در موارد بسیار کمی روی می دهد و بنابراین یک بلا تکلیفی و ناسامانی در غالب شئون مسلمین به طور دایم وجود خواهد داشت و اگر آن ها نظریه اکثریت را بخواهند و بپذیرند، این اشکال پیش می آید که اکثریت هیچ گاه معصوم نیست و بنابراین اطاعت از آن به طور مطلق لازم نمی باشد .

ثانیا: در علم اصول ثابت شده، که هیچ گونه دلیلی بر معصوم بودن « مجموع امت » منهای وجود امام معصوم، در دست نیست .

ثالثا: یکی از شرایطی که طرفداران این تفسیر ذکر کرده بودند این بود که حکم آن ها برخلاف کتاب و سنت نباشد، باید دید تشخیص این موضوع که حکم، مخالف سنت است یا نیست با چه اشخاصی است، حتما بامجتهدان و علمای آگاه از کتاب و سنت است و نتیجه این سخن آن خواهد بود که اطاعت از اولوالامر بدون اجازه مجتهدان و علماء جایز نباشد، بلکه اطاعت آن ها بالاتر از اطاعت اولوالامر باشد و این با ظاهر آیه شریفه سازگار نیست.

درست است که آن ها علماء و دانشمندان را نیز جزو اولوالامر گرفته اند، ولی در حقیقت مطابق این تفسیر علماء و مجتهدان به عنوان ناظر و مرجع عالی تر از سایر نمایندگان طبقات شناخته شده اند

نه مرجعی در ردیف آن ها ، زیرا علماء و دانشمندان باید بر کار دیگران از نظر موافقت با کتاب و سنت نظارت داشته باشند به این ترتیب مرجع عالی آن ها خواهند بود و این با تفسیر فوق سازگار نیست .

بنابراین تفسیر فوق از جهات متعددی مواجه با اشکال است :

و تنها تفسیری که از اشکالات گذشته سالم می ماند تفسیر هفتم یعنی تفسیر اولوالامر به رهبران و امامان معصوم است ، زیرا این تفسیر با اطلاق وجوب اطاعت که از آیه فوق استفاده می شود کاملاً سازگار است ، چون مقام « عصمت » امام ، او را از هرگونه خطا و اشتباه و گناه حفظ می کند و به این ترتیب فرمان او همانند فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله بدون هیچ گونه قید و شرطی واجب الاطاعه است و سزاوار است که در ردیف اطاعت او قرار گیرد و حتی بدون تکرار « أَطِيعُوا » عطف بر « رَسُولَ » شود. از مجموع بیانات فوق نتیجه می گیریم که آیه شریفه تنهارهبری پیشوایان معصوم که جمعی از امت را تشکیل می دهند اثبات می کند (دقت کنید) .

حکومت طاغوت

۶۰ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ

ص: ۴۷

آیندیدی کسانی را که گمان می کنند به آن چه (از کتاب های آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده اند ، ولی می خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟ باین که به آن ها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند . اما شیطان می خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه های دوردستی بيفکند .

آیه فوق در واقع مکمل آیه گذشته است ، زیرا آیه پیش ، مؤمنان را به اطاعت فرمان خدا و پیامبر و اولوالامر و به داوری طلبیدن کتاب و سنت دعوت نمود و این آیه از اطاعت و پیروی و داوری طاغوت ، نهی می نماید .

آیه فوق مسلمانانی را که برای داوری به نزد حکام جور می رفتند ملامت می کند و می گوید : « ای پیامبر ! آیا نمی بینی کسانی را که خود را مسلمان می پندارند و می گویند به تمام کتب آسمانی که بر تو و انبیای پیشین نازل شده است ایمان آوردیم ، در عین حال داوری های خود را به نزد طاغوت می برند ، درحالی که به آن ها دستور داده شده که هرگز فرمان طاغوت را نبرند : اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ يَزْعُمُوْنَ اَنَّهُمْ اٰمَنُوْا بِمَا اُنزِلَ اِلَيْكَ وَ مَا اُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُوْنَ اَنْ يَّتَحٰكَمُوْا اِلَى الطَّاغُوْتِ وَ قَدْ اُمِرُوْا اَنْ يَكْفُرُوْا بِهٖ » .

«طاغوت» از ماده طغیان است و این کلمه با همه مشتقاتش به معنی سرکشی و شکستن حدود و قیود و یا هر چیزی که وسیله طغیانگری و یاسرکشی است می باشد، بنابراین آن ها که داوری به باطل می کنند « طاغوت » هستند، زیرا حدود و مرزهای الهی و حق و عدالت را شکسته اند، در حدیثی نیز از امام صادق نقل شده که فرمود: «الطَّاغُوتُ كُلُّ مَنْ يَتَّحَاكُمُ إِلَيْهِ مِمَّنْ يَحْكُمُ بِغَيْرِ الْحَقِّ: هر کس به غیر حق حکم کند و مردم او را به داوری بطلبند ، طاغوت است» .

سپس قرآن اضافه می کند : « مراجعه به طاغوت یک دام شیطانی است که می خواهد انسان ها را از راه راست به بیراهه های دوردستی بیفکند : وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا » .

ناگفته پیداست که آیه فوق همچون سایر آیات قرآن یک حکم عمومی و جاودانی را برای همه مسلمانان در سراسر اعصار و قرون بیان می نماید و به آنان اخطار می کند که مراجعه کردن به حکام و داوری خواستن از طاغوت ، با ایمان به خدا و کتب آسمانی سازگار نیست ، به علاوه انسان را از مسیر حقّ به بیراهه هایی پرتاب می کند که فاصله آن از حقّ ، بسیار زیاد است ، مفسد چنین داوری ها در به هم ریختن سازمان اجتماعی بشر بر هیچ کس پوشیده نیست و یکی از عوامل عقب گرد اجتماعات محسوب می شود .

۶۴ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود و اگر این مخالفان، هنگامی که به خودستم می کردند (و فرمان های خدا را زیر پا می گذاردند)، به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آن ها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند .

قرآن در آیات گذشته مراجعه به داوران جور را شدیداً محکوم نمود ، در این آیه برای عنوان تأکید چنین می گوید : « پیامبرانی را که ما می فرستادیم همه برای این بوده اند که به فرمان خدا از آن ها اطاعت شود » و هیچ گونه مخالفتی نسبت به آن ها انجام نگیرد (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ) .

زیرا آن ها هم رسول و فرستاده خدا بوده اند و هم رئیس حکومت الهی ، بنابراین مردم موظف بوده اند هم از نظر بیان احکام خداوند و هم از نظر چگونگی اجرای آن از آن ها پیروی کنند و

تنها به ادعای ایمان قناعت نکنند .

از این جمله به خوبی استفاده می شود که هدف از فرستادن پیامبران ، اطاعت و فرمانبرداری کردن همه مردم بوده است ، حال اگر بعضی از مردم از آزادی خود سوءاستفاده کردند و اطاعت نمودند ، تقصیر متوجه خود آن ها است ، بنابراین آیه فوق عقیده جبریون که می گویند بعضی از مردم از آغاز موظف به اطاعت و بعضی محکوم به عصیان و مخالفت هستند را نفی می کند.

ضمناً از تعبیر « بِإِذْنِ اللَّهِ » استفاده می شود که پیامبران الهی هرچه دارند از ناحیه خداست و به عبارت دیگر وجود اطاعت آن ها بالذات نیست، بلکه آن هم به فرمان پروردگار و از ناحیه اوست.

سپس در دنباله آیه راه بازگشت را به روی گناه کاران و آن ها که به طاغوت مراجعه کردند و یا به نحوی از انحاء مرتکب گناهی شدند ، گشوده و می فرماید : « اگر آن ها هنگامی که به

خویش شستم کردند ، به سوی تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می نمودند و پیامبر هم برای آن ها طلب آمرزش می نمود، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند : وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا .

قابل توجه این که قرآن به جای این که بگوید : نافرمانی خدا کردند و مراجعه به داوران جور نمودند می گوید : « إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ »

(هنگامی که به خویش ستم کردند) اشاره به این که فایده اطاعت فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه خود شما می شود و مخالفت با آن در واقع یک نوع ستم به خویشستن است، زیرا زندگی مادی شما را به هم می ریزد و از نظر معنوی مایه عقب گرد شما است .

از این آیه ضمناً پاسخ کسانی که توسل جستن به پیامبر و یا امام را یک نوع شرک می پندارند ، روشن می شود ، زیرا این آیه صریحاً می گوید : آمدن به سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله و او را بر درگاه خدا شفیع قرار دادن و وساطت و استغفار او برای گنه کاران مؤثر است و موجب پذیرش توبه و رحمت الهی است .

اگر وساطت و استغفار و شفاعت خواستن از پیامبر صلی الله علیه و آله شرک بود چگونه ممکن بود که قرآن چنین دستوری را به گنه کاران بدهد .

منتها افراد خطاکار باید نخست خود توبه کنند و از خطا بازگردند سپس برای قبول توبه خود از استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله نیز استفاده کنند .

بدیهی است پیامبر صلی الله علیه و آله آمرزنده گناه نیست ، او تنها می تواند از خدا طلب آمرزش کند و این آیه پاسخ دندان شکنی است به آن ها که این گونه وساطت را انکار می کنند .

جالب توجه این که قرآن نمی گوید : تو برای آن ها استغفار کن بلکه می گوید : « رسول » برای آن ها استغفار کند ، این تعبیر گویا اشاره به آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله از مقام و موقعیتش

استفاده کند و برای خطاکاران توبه کننده استغفار نماید .

این معنی (تأثیر استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله برای مؤمنان) در آیات دیگری از قرآن نیز آمده است مانند آیه ۱۹/محمد و آیه ۵/منافقون و آیه ۱۱۴ / توبه که درباره استغفار ابراهیم نسبت به (عمویش) اشاره می کند و آیات دیگری که نهی از استغفار برای مشرکان می کند و مفهومی این است که استغفار برای مؤمنان بی مانع است و نیز از بعضی از آیات استفاده می شود که فرشتگان برای جمعی از مؤمنان خطاکار ، در پیشگاه خداوند استغفار می کنند (۷ / غافر و ۵ / شوری) .

خلاصه این که آیات زیادی از قرآن مجید حکایت از این معنی می کند که پیامبران یا فرشتگان و یا مؤمنان پاکدل می توانند برای بعضی از خطاکاران استغفار کنند و استغفار آن ها در پیشگاه خدا اثر دارد ، این خود یکی از معانی شفاعت پیامبر و یا فرشتگان و یا مؤمنان پاکدل برای خطاکاران است ، ولی همان طور که گفتیم چنین شفاعتی نیازمند به وجود زمینه و شایستگی و آمادگی در خود خطاکاران است .

تسلیم در برابر حق

۶۵ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

به پروردگارت سوگند که آن ها مؤمن نخواهند بود ، مگر

این که در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.

« شَجَر » در اصل از ماده « شَجَر » به معنی « درخت » گرفته شده و از آن جا که در مُشَاجِرَه و نزاع، یک نوع آشفتگی و به هم پیچیدگی همانند پیچیدگی شاخه های درختان به یکدیگر آشکار می شود به معنی نزاع و کشمکش آمده و در آیه فوق به همین معنی استعمال شده است.

در آیه فوق نشانه های ایمان واقعی و راسخ در سه مرحله بیان شده است :

در تمامی موارد اختلاف خواه بزرگ باشد یا کوچک، به قضاوت و داوری پیامبر صلی الله علیه و آله که از حکم الهی سرچشمه می گیرد مراجعه کنند، نه به طاغوت و داوران باطل.

هیچ گاه در برابر قضاوت ها و فرمان های پیامبر صلی الله علیه و آله که همان فرمان خداست حتی در دل خود احساس ناراحتی نکنند و به داوری ها و احکام او بدبین نباشند.

در مقام عمل نیز آن را دقیقاً اجرا کنند و به طور کامل تسلیم حق باشند.

روشن است قبول یک مکتب و فرمان های آن در مواردی که به سود انسان تمام می شود دلیل بر ایمان به آن مکتب نیست بلکه آن جا که ظاهراً

به زیان انسان است اما در واقع مطابق باحق و عدالت است اگر پذیرفته شود، نشانه ایمان است .

در حدیثی که از امام صادق در کتاب کافی در تفسیر این آیه نقل شده چنین می خوانیم : « اگر جمعیتی خدا را بپرستند، نماز را بپادارند ، زکات را بپردازند ، روزه ماه رمضان و حج را به جا آورند، ولی نسبت به کارهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داده با سوءظن بنگرند و یا بگویند : اگر او فلان کار را انجام نداده بود بهتر بود ، آن ها در حقیقت مؤمنان واقعی نیستند « سپس آیه فوق را امام تلاوت فرمود ، بعد فرمود : « بر شما باد که در مقابل خدا و حق همیشه تسلیم باشید » .

۶۶ وَ لَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ
وَ أَشَدَّ تَثْبِيتًا

اگر (همانند بعضی از امت های پیشین ،) به آن ها دستور می دادیم : « یکدیگر را به قتل برسانید » ، و یا « از وطن و خانه خود ، بیرون روید » ، تنها عده کمی از آن ها عمل می کردند و اگر اندرزهایی را که به آن ها داده می شد ، انجام می دادند ، برای آن ها بهتر بود و موجب تقویت ایمان آن هами شد .

در این جا برای تکمیل بحث گذشته درباره کسانی که از داوری های عادلانه پیامبر صلی الله علیه و آله گاهی احساس ناراحتی می کردند اشاره به پاره ای از تکالیف طاقت فرسای امم پیشین کرده و می گوید: ما تکلیف شاق و مشکلی بر دوش این ها نگذاشتیم، اگر همانند بعضی از امم پیشین (مانند یهود که پس از بت پرستی و گوساله پرستی به آن ها دستور داده شد که یکدیگر را به کفاره این گناه بزرگ به قتل برسانند و یا از وطن مورد علاقه خود بیرون روند) به این ها نیز چنین دستور سنگین و سختی را می دادیم، چگونه در برابر انجام آن طاقت می آوردند، این ها که درباره آبیاری کردن نخلستان و داوری پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به آن، تسلیم نیستند، چگونه می توانند از عهده آزمایش های دیگر در آیند: «مسلمان اگر چنان دستوری به آن ها می دادیم که یکدیگر را بکشید یا از وطن خود خارج شوید، تنها عده کمی از آن ها آن را انجام می دادند: وَ لَوْ اَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ اَنْ اَقْتُلُوا اَوْ اَنْفُسَكُمْ اَوْ اَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ اِلَّا قَلِيْلًا مِنْهُمْ» .

جزء پنجم (۷۳)

به گفته بعضی از مفسران مسأله «تن در دادن به کشته شدن» و «خارج شدن از وطن» از جهاتی شبیه به یکدیگرند، زیرا بدن، وطن روح آدمی است، همان طور که وطن همانند جسم انسان است، هم ترک وطن جسم، کار مشکلی است و هم چشم پوشی از وطنی که زادگاه و جایگاه انسان است.

ص: ۵۶

سپس می فرماید: « اگر آن ها اندرزهای خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را بپذیرند ، هم به سودشان است و هم باعث تقویت ایمان آن ها است : وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا . »

جالب توجه این که در این آیه، از فرمان ها و احکام الهی تعبیر به موعظه و اندرز شده است ، اشاره به این که احکام مزبور چیزی نیست که به سود فرمان دهنده (خداوند) بوده باشد، بلکه در حقیقت اندرزهایی است که به سود خود شما است و لذا بلافاصله می فرماید: اطاعت این ها هم به سود شما است و هم موجب تقویت ایمان شما می گردد .

(۷۴) سوره نساء

به این نکته نیز باید توجه داشت که آخر آیه می گوید : « هر قدر انسان در مسیر اطاعت فرمان خدا گام بردارد ثبات و استقامت او بیشتر می شود ، » در واقع اطاعت فرمان خدا یک نوع ورزش روحی برای انسان است که ادامه و تکرار آن همانند ورزش های جسمانی روز به روز قوت و قدرت و ثبات و استحکام بیشتری می آفریند و تدریجا انسان به جایی می رسد که هیچ قدرتی نمی تواند بر نیروی ایمان او غلبه کند و او را بفریبد .

۶۷ وَإِذَا لَأْتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا

و در این صورت ، پاداش بزرگی از ناحیه خود به آن ها می دادیم .

در آیه فوق سومین فایده تسلیم و اطاعت در برابر خدا را بیان

ص: ۵۷

کرده ، می گوید : « در این هنگام (علاوه بر آن چه گفته شد) پاداش عظیمی نیز به آن ها خواهیم داد » .

۶۸ وَ لَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا

جزء پنجم (۷۵)

و آنان را به راه راست ، هدایت می کردیم .

روشن است که منظور از این هدایت ، راهنمایی به اصل دین و آیین نیست بلکه الطاف تازه ای است که از طرف خداوند به صورت هدایت ثانوی و به عنوان پاداش به این گونه افراد شایسته داده می شود و مانند چیزی است که در آیه ۱۷ سوره محمد صلی الله علیه و آله به آن اشاره شده است : « وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى : کسانی که در راه هدایت گام برمی دارند خداوند هدایت آن ها را بیشتر می کند » .

در روایتی نقل شده ، هنگامی که آیه « وَ لَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ... » نازل گردید ، یکی از مسلمانان با ایمان گفت : به خدا سوگند اگر چنین دستورهای سنگینی از طرف خدا به ما داده می شد، حتما انجام می دادیم ، ولی شکر خدا را که از چنین دستوری معاف شده ایم ، این سخن به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید فرمود : « إِنَّ مِنْ أُمَّتِي لَرَجُلًا الْأَيْمَانُ اثْبَتُ فَيَقْلُوبِهِمْ مِنْ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي : بعضی از پیروان من چنانند که ایمان در دل های آن ها پابرجاتر است از

ص: ۵۸

کوه های محکم « (۱).

۶۹ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا

و کسی که خدا و پیامبر او را اطاعت کند: (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده، از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان و آن ها رفیق های خوبی هستند.

۷۰ ذَلِكِ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ عِلْمًا

این موهبتی از ناحیه خدا است و کافی است که او، (از حال بندگان و نیات و اعمالشان) آگاه است.

« شهید » در اصل به معنی گواه، متنها گاهی انسان

۱ تفسیر « فی ظلال القرآن »، جلد ۲، صفحه ۴۲۸.

جزء پنجم (۷۷)

به وسیله سخن گواهی بر حق می دهد و گاهی به وسیله عمل و کشته شدن در راه اهداف پاک گواهی می دهد.

دوستان بهشتی

در این آیه یکی دیگر از افتخارات کسانی که مطیع فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله باشند بیان شده و در حقیقت، امتیازاتی را که در آیات قبل گذشت، تکمیل می کند و آن همنشینی با کسانی است که خداوند، نعمت خود را بر آن ها تمام کرده است (وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ).

و همان طور که در سوره حمد، بیان شده کسانی مشمول این نعمت هستند که همواره در جاده مستقیم گام برمی دارند و کوچک ترین انحراف و گمراهی ندارند.

سپس در توضیح این جمله و بیان کسانی که خداوند

نعمت خویش را بر آن ها اتمام کرده است اشاره به چهار طایفه می کند که در واقع ارکان چهارگانه این موضوع هستند :

« انبیاء » و فرستادگان مخصوص پروردگار که نخستین گام را برای هدایت و رهبری مردم و دعوت به صراط مستقیم برمی دارند (مِنَ النَّبِيِّينَ) .

« راستگویان » کسانی که هم در سخن راست می گویند و هم با عمل و کردار ، صدق گفتار خود را اثبات می کنند و نشان می دهند که مدعی ایمان نیستند بلکه به راستی به فرمان های الهی ایمان دارند (وَ الصَّادِقِينَ) .

از این تعبیر روشن می شود که بعد از مقام نبوت ، مقامی بالاتر از مقام صدق و راستی نیست ، نه تنها راستی در گفتار بلکه راستی در عمل و کردار که شامل امانت و اخلاص نیز می گردد ، زیرا « امانت » همان صداقت در عمل است همان طور که « راستگویی » امانت در گفتار

است و در مقابل آن ، هیچ صفت زشتی بعد از کفر بدتر از دروغ و نفاق و خیانت در سخن و عمل نیست (باید توجه داشت که صِدِّیق صیغه مبالغه است و به معنی کسی است که سر تا پا راستی و درستی است) .

در بعضی از روایات « صِدِّیق » به علی و امامان اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است و همان طور که بارها گفته ایم این گونه تفسیرها بیان مصداق روشن و عالی آیات است و معنی انحصار را نمی رساند .

« شُهَدَاء » و کشته شدگان در راه هدف و عقیده پاک الهی و یا افراد برجسته ای که در روز قیامت شاهد و گواه اعمال انسان ها هستند (وَ الشُّهَدَاءِ) .

« صالحان » و افراد شایسته و برجسته ای که با انجام کارهای مثبت و سازنده و مفید و پیروی از اوامر انبیاء به مقامات برجسته ای نایل شده اند (وَ الصَّالِحِينَ) .

و به همین جهت در روایات ما (الصِّدِّیقِینَ) تفسیر به یاران برگزیده ائمه شده است و این نیز همانند آن چه درباره (الصِّدِّیقِینَ) گذشت از قبیل بیان فرد شاخص است .

نکته ای که در این جا یادآوری آن لازم می باشد این است که ذکر این مراحل چهارگانه ممکن است اشاره به این معنی باشد که برای ساختن یک جامعه انسانی سالم و شایسته نخست باید رهبران به حق و

انبیاء وارد میدان شوند و به دنبال آن‌ها مبلغان صدیق که قول و عمل آن‌ها با یکدیگر هماهنگ است و اهداف آن‌ها را در همه جا پخش کنند و به دنبال دوران سازندگی فکری، جمعی در برابر عناصر آلوده و آنهایی که موانع راه حَقِّد وارد شوند و قربانی دهند و شهید گردند و محصول این کوشش‌ها و تلاش‌ها به وجود آمدن»

صالحان» و «اجتماعی پاک و شایسته» است و روشن است که صالحان نیز برای روشن نگاه داشتن مشعل حق نسبت به نسل‌های آینده همین وظایف سه‌گانه را انجام خواهند داد، رهبری می‌کنند، تبلیغ می‌نمایند و قربانی می‌دهند.

آماده باش دائمی

۷۱ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا تَبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا

ای کسانی که ایمان آورده‌اید آمادگی خود را (در برابر دشمن) حفظ کنید و در دسته‌های متعدد یا به صورت دسته واحد (طبق شرایط موجود) به سوی دشمن حرکت کنید.

«حِذْر» به معنی بیداری و آماده باش و مراقبت در برابر خطر است و گاهی به معنی وسیله‌ای که به کمک آن با خطر مبارزه می‌شود نیز آمده است.

«تَبَات» جمع «تُبّه» به معنی دسته‌جات پراکنده است و در اصل ا

ز ماده « ثَبِي » به معنی « جَمْع » گرفته شده . در آیه فوق قرآن خطاب به عموم مسلمانان کرده و دو دستور مهم، برای حفظ موجودیت اجتماعشان به آن ها می دهد .

بعضی از مفسران « حِذْر » را در آیه فوق تنها به معنی اسلحه تفسیر کرده اند ، در حالی که « حِذْر » معنی وسیعی دارد و مخصوص « اَسْلِحَه » نیست به علاوه در آیه ۱۰۲ همین سوره دلیل روشنی است که حذر با اسلحه تفاوت دارد آن جا که می فرماید : « ... اَنْ تَضَعُوا اَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ » .

« مانعی ندارد که به هنگام ضرورت ، در موقع نماز در میدان جنگ سلاح خود را به زمین بگذارید ، ولی حِذْر یعنی مراقبت و آماده باش را ازدست ندهید » .

این آیه دستور جامع و همه جانبه ای به تمام مسلمانان ، در همه قرون و اعصار ، می دهد که برای حفظ امتیّت خود و دفاع از مرزهای خویش ، دائما مراقب باشند و یک نوع آماده باش مادی و معنوی به طور دائم بر اجتماع آن ها حکومت کند .

جالب این که معنی « حِذْر » به قدری وسیع است که هر گونه وسیله مادّی و معنوی را دربرمی گیرد ، از جمله این که مسلمانان باید در هر زمان از موقعیّت دشمن و نوع سلاح و روش های جنگی و میزان آمادگی و تعداد اسلحه و کارایی آن ها باخبر باشند، زیرا تمام این موضوعات

در پیشگیری از خطر دشمن و حاصل شدن مفهوم « جَدْر » مؤثر است .

و از طرف دیگر برای دفاع از خویشتن نیز هر گونه آمادگی از نظر روانی و معنوی و از نظر بسیج منابع فرهنگی ، اقتصادی و انسانی و همچنین استفاده از کامل ترین نوع سلاح زمان و طرز به کار گرفتن آن را فراهم سازند .

ضمناً از کلمه « جَمِيعاً » استفاده می شود که برای مقابله با دشمن همه مسلمانان بدون استثناء باید شرکت جویند و این حکم اختصاص به دسته معینی ندارد .

۷۲ وَ اِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَاِنْ اَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالْ قَدْ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلٰى اِذْ لَمْ اَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا

در میان شما افرادی (منافق) هستند که هم خودشان سستند و هم دیگران را سست می نمایند، اگر مصیبتی به شما برسد می گویند : خدا به ما نعمت داد که با مجاهدان نبودیم تا شاهد (آن مصیبت) باشیم .

«لَيُبَطِّئَنَّ» از ماده «بَطَّؤُ» به معنی کندی در حرکت می باشد و چنان که جمعی از اهل لغت و مفسران در این جا ذکر کرده اند هم معنی لازم و هم متعدی دارد یعنی هم خودشان در حرکت کردند و هم دیگران را تشویق به این کار می کنند و شاید با توجه به این که جمله از باب تفعیل است فقط معنی متعدی را دارد منتها

گاهی خود را وادار به کندی می کند و گاهی دیگران را.

این که در آیه فوق خطاب به مؤمنان شده ولی سخن از منافقان به میان آمده و در عین حال با تعبیر «مِنْكُمْ» آن ها را جزء مؤمنان شمرده به خاطر آن است که منافقان همیشه در لابلای مؤمنان حقیقی بوده اند و ظاهراً جزء جمعیت آن ها محسوب می شدند .

۷۳ وَ لَئِنْ أَصَابَكُمْ فُضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَأْتِيَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا

و اگر غنیمی به شما برسد ، درست مثل این که هرگز میان شما و آن ها مودت و دوستی نبوده، می گویند: ای کاش ما هم با آن ها بودیم و به رستگاری و پیروزی بزرگی نائل می شدیم.

گرچه در آیه فوق سخنی از غنیمت به میان نیامده ولی روشن است کسی که شهادت در راه خدا را یک نوع بلا می شمرد و عدم درک شهادت را یک نعمت الهی می پندارد ، پیروزی و فوز عظیم و رستگاری بزرگ از نظر او چیزی جز پیروزی مادی و غنایم جنگی نخواهد بود .

این افراد دو چهره که متأسفانه در هر اجتماعی بوده و هستند در برابر پیروزی و شکست های مؤمنان واقعی فوراً قیافه خود را عوض می کنند ، هرگز در غم ها با آن ها شریک نیستند و در مشکلات

و گرفتاری‌ها همکاری نمی‌کنند، ولی انتظار دارند در پیروزی‌های آنان سهم بزرگی داشته باشند و همانند مؤمنان و مجاهدان واقعی امتیازاتی پیدا کنند.

آماده ساختن مؤمنان برای جهاد

۷۴ فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا

آن‌ها که زندگی دنیا را به آخرت فروخته‌اند باید در راه خدا پیکار کنند و آن‌کس که در راه خدا پیکار کند و کشته شود یا پیروز گردد پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

تنها کسانی می‌توانند جزء مجاهدان واقعی باشند که آماده چنین معامله‌ای گردند و به راستی دریافته باشند که زندگی جهان ماده آن‌چنان که از کلمه دنیا (به معنی پست و پایین‌تر) برمی‌آید در برابر مرگ افتخارآمیز در مسیر زندگی جاویدان اهمیتی ندارد، ولی آن‌ها که حیات مادی را اصیل و گرانبها و بالاتر از اهداف مقدس الهی و انسانی می‌دانند هیچ‌گاه مجاهدان خوبی نخواهند بود.

سپس در ذیل آیه می‌فرماید: «سرنوشت چنین مجاهدانی کاملاً روشن است، زیرا از دو حال خارج نیست یا شهید می‌شوند و یا دشمن را درهم می‌کوبند و بر او پیروز می‌گردند، در هر صورت پاداش

بزرگی به آن ها خواهیم داد» .

مسلمانان چنین سربازانی شکست در قاموسشان وجود ندارد و در هر دو صورت خود را پیروز می بینند ، چنین روحیه ای به تنهایی کافی است که وسایل پیروزی آن ها را بر دشمن فراهم سازد ، تاریخ نیز گواهی می دهد که یکی از عوامل پیروزی سریع مسلمانان بر دشمنانی که از نظر تعداد و تجهیزات و آمادگی رزمی ، به مراتب بر آن ها برتری داشتند ، همین روحیه شکست ناپذیری آن ها بوده است .

قابل توجه این که در آیه فوق همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن ، جهادی مقدس شمرده شده است که « فی سَبِيلِ اللَّهِ » ، در راه خدا و نجات بندگان خدا و زنده کردن اصول حق و عدالت و پاکی و تقوی باشد ، نه جنگ هایی که به خاطر توسعه طلبی ، تعصب ، توخش ، استعمار و استثمار صورت گیرد .

استمداد از عواطف انسانی

۷۵ وَ مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا

أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا

چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده اند پیکار نمی کنید ؟

ص: ۶۷

همان افراد (ستم‌دیده ای) که می گویند خدایا ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگرند بیرون ببر و برای ما از طرف خود سرپرست قرار بده و از برای ما از طرف خود یار و یاور تعیین فرما .

«مُسْتَضْعَف» با « ضعیف » فرق روشنی دارد ، ضعیف کسی است که ناتوان است ولی مستضعف کسی است که بر اثر مظلوم و ستم های دیگران تضعیف گردیده است خواه این تضعیف از نظر فکری و فرهنگی باشد یا از نظر اخلاقی و یا از نظر اقتصادی و یا از نظر سیاسی و اجتماعی و به این ترتیب تعبیر جامعی است که تمام انواع استعمار را در بر می گیرد .

جهاد اسلامی برای بدست آوردن مال و مقام و یا منابع طبیعی و مواد خام کشورهای دیگر نیست ، برای تحصیل بازار مصرف و یا تحمیل عقیده و سیاست نمی باشد ، بلکه تنها برای نشر اصول فضیلت و ایمان و دفاع از ستم دیدگان و زنان و مردان بال و پر شکسته و کودکان محروم و ستم‌دیده است و به این ترتیب جهاد دو هدف جامع دارد که در آیه فوق به آن اشاره شده یکی «هدف الهی» و دیگری « هدف انسانی » و این دو در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند و به یک واقعیت بازمی گردند.

از نظر اسلام محیطی قابل زیست است که بتوان در آن آزادانه به عقیده صحیح خود عمل نمود ، اما محیطی که خفقان آن را فرا گرفته و حتی انسان آزاد نیست بگوید مسلمانم ، قابل زیست نمی باشد و افراد باایمان آرزو می کنند که از چنین محیطی خارج شوند، زیرا چنین

محیطی مرکز فعالیت ستمگران است .

۷۶ الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا

آن ها که ایمان دارند در راه خدا پیکار می کنند و آن ها که کافرند در راه طاغوت (و افراد طغیانگر) پس شما با یاران شیطان پیکار کنید (و از آن ها نهرا سید) زیرا نقشه شیطان (همانند قدرتش) ضعیف است .

در هر حال زندگی خالی از مبارزه نیست منتها جمعی در مسیر حق و جمعی در مسیر باطل و شیطان پیکار دارند .

طاغوت و قدرت های طغیان گر و ظالم هر چند به ظاهر بزرگ و قوی جلوه کنند ، اما از درون ، زبون و ناتوانند ، از ظاهر مجهز و آراسته آن ها نهرا سید ، زیرا درون آن ها خالی است و نقشه های آن ها همانند قدرت هایشان سست و ضعیف است ، چون متکی به نیروی لایزال الهی نیست بلکه متکی به نیروهای شیطانی می باشد (إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا) .

دلیل این ضعف و ناتوانی روشن است ، زیرا از یک سو افراد با ایمان در مسیر اهداف و حقایق گام برمی دارند که با قانون آفرینش

هماهنگ و هم صدا است و رنگ ابدی و جاودانی دارد آن ها در راه آزاد

ساختن انسان ها و از بین بردن مظاهر ظلم و ستم پیکار می کنند ، در حالی که طرفداران طاغوت در مسیر استعمار و استثمار بشر و شهوات زودگذری که اثر آن ویرانی اجتماع و برخلاف قانون آفرینش است تلاش و کوشش می نمایند و از سوی دیگر افراد باایمان به اتکای نیروهای معنوی آرامشی دارند که پیروزی آن هاراتضمین می کند و به آن ها قوت می بخشد در حالی که افراد بی ایمان تکیه گاه محکمی ندارند.

۷۸ آئینَ مَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لِيَ الْإِنسَانِ لِيُكَذِّبَ عِندَ اللَّهِ مَا يَكادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا

هر کجا باشید مرگ شما را می گیرد اگرچه در برج های محکم باشید و اگر به آن ها(منافقان) حسنه (و پیروزی) برسد می گویند از ناحیه خدا است و اگر سیئه (و شکستی) برسد می گویند از ناحیه تو است، بگو همه این ها از ناحیه خدا است پس چرا این جمعیت حاضر نیستند حقایق را درک کنند.

۷۹ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا

آن چه از نیکی ها به تومی رسد از ناحیه خداست و آن چه از

بدی به تو می رسد از ناحیه خود تو است و ما تو را به عنوان رسول برای مردم فرستادیم (و گواهی خدادر این باره کافی) است.

« مُشَيِّدَه » در اصل از ماده « شید » به معنی گچ و مواد محکم دیگری است که برای استحکام بنا در آن به کار می برند و از آن جا که در آن عصر و زمان معمولاً محکم ترین ماده برای استحکام بنا گچ بوده بیشتر به این ماده اطلاق می شده است ، بنابراین « بُرُوجٌ مُشَيِّدَه » به معنی قلعه های محکم است و اگر می بینیم مُشَيِّدَه به معنی مرتفع و طولانی آمده آن هم نیز به خاطر این است که بدون استفاده کردن از گچ و مانند آن هیچ گاه نمی توانستند بناهای مرتفع و طولانی بسازند .

در آیات متعددی از قرآن مجید همانند آیه ۹۹ سوره حجر و آیه ۴۷ مُيَدَّرُ از مرگ تعبیر به « یقین » شده است ، اشاره به این که هر قوم و جمعیتی ، هر عقیده ای داشته باشند و هر چیز را بتوانند انکار کنند ، این واقعیت را نمی توانند منکر شوند که زندگی بالاخره پایانی دارد و از آن جا که افراد انسان به خاطر عشق به حیات و یا به گمان این که مرگ را با فنا و نابودی مطلق مساوی می دانند همواره از نام آن و مظاهر آن گریزانند ، این آیات هشدار می دهد و در آیه مورد بحث با تعبیر « يُيَدِّرُكُمْ » به آن ها گوشزد می کند که فرار کردن از این واقعیت قطعی عالم هستی بیهوده است ، زیرا معنی ماده « يُيَدِّرُكُمْ » این است که کسی از چیزی فرار کند و آن به دنبالش بدود .

با توجه به این واقعیت عاقلانه است که انسان خود را از صحنه جهاد و نیل به افتخار شهادت کنار بکشد و در خانه در میان بستر بمیرد؟ به فرض که با عدم شرکت در جهاد چند روز بیشتری عمر کند و مکررات را تکرار نماید و از پاداش های مجاهدان راه خدا بی بهره شود، به عقل و منطق نزدیک است؟ اصولاً مرگ یک واقعیت بزرگ است و باید برای استقبال از مرگ توأم با افتخار آماده شد.

سرچشمه پیروزی ها و شکست ها

قرآن در ذیل همین آیه به یکی دیگر از سخنان بی اساس و پندارهای باطل منافقان اشاره کرده می گوید: « آن ها هر گاه به پیروزی برسند و نیکی ها و حسناتی به دست آورند می گویند از طرف خدا است » یعنی ما شایسته آن بوده ایم که خدا چنین مواهبی را به ما داده (وَإِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ).

ولی هنگامی که شکستی دامنگیر آن ها شود و یا در میدان جنگ آسیبی ببینند می گویند: « این ها بر اثر سوء تدبیر پیامبر صلی الله علیه و آله و عدم کفایت نقشه های نظامی او بوده است » و مثلاً شکست جنگ احد را معلول همین موضوع می پنداشتند (وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ).

در هر حال قرآن به آن ها پاسخ می گوید که از نظر یک موحد و خداپرست تیزبین « همه این حوادث و پیروزی ها و شکست ها از ناحیه

خدا است» که بر طبق لیاقت ها و ارزش های وجودی مردم به آن ها داده می شود (قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ). و در پایان آیه به عنوان اعتراض به عدم تفکر و تعمق آن ها در موضوعات مختلف زندگی می گوید: « پس چرا این ها حاضر نیستند حقایق را درک کنند » (فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا).

اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت از خداست

۸۰ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا

کسی که از پیامبر اطاعت کند اطاعت خدا کرده و کسی که سرباز زند تو در برابر او مسؤول نیستی .

بنابراین اطاعت خدا از اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله نمی تواند جدا باشد، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ گامی برخلاف خواست خداوند بر نمی دارد

سخنان و کردار و رفتار او همه مطابق فرمان خدا است .

سپس می فرماید: اگر کسانی سرپیچی کنند و با دستورات تو به مخالفت برخیزند مسؤولیتی در برابر اعمال آن ها نداری و موظف نیستی که به حکم اجبار آن ها را از هر خلافکاری بازداری، وظیفه تو تبلیغ رسالت و امر به معروف و نهی از منکر و راهنمایی افراد گمراه و بی خبر است (وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا).

باید توجه داشت که « حَفِيظٌ » از نظر این که صفت مُشَبَّه است و

معنی ثبات و دوام را می‌رساند با «حافظ» که اسم فاعل است تفاوت دارد بنابراین «حَفِیْظُ» به معنی کسی است که به طور مداوم مراقب حفظ چیزی می‌باشد، در نتیجه مفهوم آیه چنین می‌شود مسؤولیت پیامبر صلی الله علیه و آله مسؤولیت رهبری و هدایت و دعوت به سوی حق و مبارزه با فساد است ولی اگر افرادی اصرار در پیمودن راه خلاف داشته باشند، نه پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل انحراف های آنها مسؤولیتی دارد که در همه جا حاضر و ناظر باشد و جلو هر گونه گناه و معصیتی را با زور و اجبار بگیرد، نه او از طرق عادی قدرت بر چنین چیزی را می‌تواند داشته باشد.

باید توجه داشت که این آیه یکی از روشن ترین آیات قرآن است که دلیل بر حجیت سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و قبول احادیث او می‌باشد، بنابراین کسی نمی‌تواند بگوید قرآن را قبول دارم ولی حدیث و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله را قبول ندارم، زیرا آیه فوق صریحا می‌گوید: «اطاعت از حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت از فرمان خدا است».

و هنگامی که می‌بینیم پیامبر صلی الله علیه و آله طبق حدیث ثقلین که در منابع معروف اسلامی اعم از منابع اهل تسنن و شیعه آمده است، صریحا احادیث اهل بیت علیهم السلام را سند و حجت شمرده است استفاده می‌کنیم که اطاعت از فرمان اهل بیت نیز از اطاعت فرمان خدا جدا نیست و کسی نمی‌تواند بگوید من قرآن را می‌پذیرم ولی احادیث اهل بیت علیهم السلام را نمی‌پذیرم، زیرا این سخن بر ضد آیه فوق و آیات مشابه آن است.

و لذا در روایات متعددی که در تفسیر برهان در ذیل آیه وارد شده

آمده است می خوانیم: خداوند طبق آیه فوق حَقَّ امر ونهی به پیامبر صلی الله علیه و آله خود داده و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین حَقَّی را به علیوائمه اهل بیت علیهم السلام داده است، بنابراین مردم موظفند که از امر و نهی آن ها سر باز نزنند زیرا امر و نهی آن ها همواره از طرف خدا است نه از خودشان. (۱)

وجود هماهنگی و عدم وجود تضاد در آیات سند زنده ای بر اعجاز قرآن

۸۲ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا

آیا درباره قرآن نمی اندیشند که اگر از ناحیه غیر خدا بود اختلاف فراوانی در آن می یافتند.

«تَدَبَّر» در اصل از ماده «دَبَّر» به معنی پشت سر و عاقبت چیزی است، بنابراین تَدَبَّر یعنی بررسی نتایج و عواقب و پشت و روی چیزی می باشد و تفاوت آن با «تَفَكَّر» ، این است که تفکر مربوط به بررسی علل و خصوصیات یک موجود است ، اما «تَدَبَّر» «مربوط به بررسی عواقب و نتایج آن است ، از آیه فوق چند مطلب استفاده می شود:

مردم موظفند که درباره اصول دین و مسائلی همانند صدق دعوی پیامبر صلی الله علیه و آله و حقانیت قرآن مطالعه و بررسی کنند و از تقلید و

ص: ۷۵

قضاوت های کورکورانه بپرهیزند .

قرآن ، برخلاف آن چه بعضی می پندارند ، برای همه قابل درک و فهم است زیرا اگر قابل درک و فهم نبود دستور به « تدبّر » در آن داده نمی شد .

یکی از دلایل حقانیت قرآن و این که از طرف خدا نازل شده این است که در سراسر آن تضادّ و اختلاف نیست برای روشن شدن این حقیقت به توضیح زیر توجه فرمایید .

« روحیات هر انسانی دائماً در تغییر است قانون تکامل در شرایط عادی در صورتی که وضع استثنایی به وجود نیاید انسان و روحیات افکار او را هم در برمی گیرد و دائماً با گذشت روز و ماه و سال ، زبان و فکر و سخنان انسان ها را دگرگون می سازد ، اگر با دقت نگاه کنیم هرگز نوشته های یک نفر نویسنده یکسان نیست بلکه آغاز و انجام یک کتاب نیز تفاوت دارد ، مخصوصاً اگر کسی در کوران حوادث بزرگ قرار گرفته باشد حوادثی که پایه یک انقلاب فکری و اجتماعی و عقیده ای همه جانبه را پی ریزی کند او هر قدر بخواهد سخنان خود را یکسان و یکنواخت و عطف به سابق تحویل دهد قادر نیست ، به خصوص اگر او درس نخوانده و پرورش یافته یک محیط کاملاً عقب افتاده ای باشد .

اما قرآن که در مدت ۲۳ سال بر طبق احتیاجات و نیازمندی های تربیتی مردم در شرایط و ظروف کاملاً مختلف نازل شده ، کتابی است

ص: ۷۶

که درباره موضوعات کاملاً متنوع سخن می گوید و مانند کتاب های معمولی که تنها یک بحث اجتماعی یا سیاسی یا فلسفی یا حقوقی یا تاریخی را تعقیب می کند نیست ، بلکه گاهی درباره توحید و اسرار آفرینش و زمانی درباره احکام و قوانین و آداب و سنن ، وقت دیگر درباره اّمت های پیشین و سرگذشت تکان دهنده آنان و زمانی درباره مواعظ و نصایح و عبادات و رابطه بندگان با خدا سخن می گوید و به گفته دکتر گوستاولبون قرآن کتاب آسمانی مسلمانان منحصر به تعالیم و دستورهای مذهبی تنها نیست بلکه دستورهای سیاسی و اجتماعی مسلمانان نیز در آن درج است .

چنین کتاب با این مشخصات عادتاً ممکن نیست خالی از تضادّ و تناقض و مختلف گویی و نوسان های زیاد باشد ، اما هنگامی که می بینیم با تمام این جهات همه آیات آن هماهنگ ، خالی از هر گونه تضادّ و اختلاف و ناموزونی است ، به خوبی می توانیم حدس بزنیم که این کتاب زاییده افکار انسان ها نیست بلکه از ناحیه خداوند است چنان که خود قرآن این حقیقت را در آیه فوق بیان کرده است « (۱)

ص: ۷۷

۱- کتاب « قرآن و آخرین پیامبر »، نوشته آیه الله ناصر مکارم، صفحه ۳۰۹.

۸۳ وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا

و هنگامی که خبری از پیروزی و شکست به آن ها برسد، (بدون تحقیق) آن را شایع می سازند و اگر آن را به پیامبر و پیشوایان (که قدرت تشخیص کافی دارند) ارجاع کنند، از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد و اگر فضل و رحمت خدا نبود همگی، جزعه کمی، از شیطان پیروی می کردید.

« یَسْتَنْبِطُونَهُ » در اصل از ماده « نَبَطَ » است و به معنی نخستین آبی است که از چاه می کشند و از ریشه های زمین استخراج می گردد و به همین جهت استفاده کردن هر حقیقتی از دلایل و شواهد مختلف و استخراج کردن آن از مدارک موجود، « اِسْتِنْبَاط » نامیده می شود، خواه در مسائل فقهی باشد یا در مسائل فلسفی و سیاسی و علمی .

منظور از « اُولِي الْأَمْرِ » (صاحبان فرمان) در این جا کسانی هستند که قدرت تشخیص و احاطه کافی به مسائل مختلف دارند و می توانند « حقایق » را از « شایعات بی اساس » و مطالب راستین را از

نادرست برای مردم روشن سازند ، که در درجه اول پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهلیت علیهم السلام جانشینان او و در درجه بعد دانشمندی هستند که در این گونه مسائل صاحب نظرند .

چنان که در تفسیر نورالثقلین از امام باقر در ذیل آیه نقل شده که فرمود: «هُمُ الْأَئِمَّةُ يَعْنِي مَنْظُورٌ مِنْ آيَةِ ائِمَّةِ اَهْلِيَّتِنَا» .

نتیجه تشویق به کار نیک یا بد

۸۵ مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتِنًا

کسی که تشویق به کار نیکی کند نصیبی از آن برای او خواهد بود و کسی که تشویق به کار بدی کند سهمی از آن خواهد داشت و خداوند حساب هر چیز را دارد و آن را حفظ می کند.

کلمه « شَفَاعَت » در اصل از ماده « شَفَع » به معنی جفت است بنابراین ضمیمه شدن هر چیز به چیز دیگر شفاعت نامیده می شود منتها گاهی این ضمیمه شدن در مسأله راهنمایی و ارشاد و هدایت است (مانند آیه فوق) که در این حال معنی امر به معروف و نهی از منکر را می دهد (و شفاعت سیئه به معنی امر به منکر و نهی از معروف است) .

ولی اگر در مورد نجات گنهکاران از عواقب اعمالشان باشد به معنی کمک به افراد گنهکاری است که شایستگی و لیاقت شفاعت را دارا هستند .

و به عبارت دیگر شفاعت گاهی قبل از انجام عمل است که به معنی راهنمایی است و گاهی بعد از انجام عمل است که به معنی نجات از عواقب عمل می باشد و هر دو مصداق ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر است .

« کِفْل » در اصل به معنی قسمت عقب پشت حیوان است که سوار شدن بر آن ناراحت کننده می باشد و به همین جهت هرگونه گناه و سهم بد را کِفْل می گویند و نیز به کاری که سنگینی و زحمت داشته باشد کِفَالْت گفته می شود .

« مُقِیت » در اصل از ماده قوت به معنی غذایی است که جان انسان را حفظ می کند ، بنابراین « مُقِیت » که اسم فاعل از باب افعال است به معنی کسی است که قوت دیگری را می پردازد و از آن جا که چنین کسی حافظ حیات او است ، کلمه مُقِیت به معنی « حَافِظ » نیز به کار رفته و نیز شخصی که قوت می دهد حتما توانایی بر این کار دارد به همین جهت این کلمه به معنی مقتدر نیز آمده و چنین کسی مسلما حساب زبردستان خود را دارد ، به همین دلیل به معنی حَسِیب آمده است و در آیه فوق تمام این معانی ممکن است از کلمه

« مُقِيت » اراده شود .

مسئولیت هر کس در برابر اعمال خویش به آن معنی نیست که از دعوت دیگران به سوی حقّ و مبارزه با فساد چشم پبوشد و روح اجتماعی اسلام را تبدیل به فردگرایی و بیگانگی از اجتماع کند و در لاک خود فرو رود .

آیه فوق یکی از منطق های اصیل اسلام را در مسائل اجتماعی روشن می سازد و تصریح می کند که مردم در سرنوشت اعمال یکدیگر از طریق شفاعت و تشویق و راهنمایی شریکند ، بنابراین هر گاه سخن یا عمل و یا حتّی سکوت انسان سبب تشویق جمعیتی به کار نیک یا بد شود ، تشویق کننده سهم قابل توجهی از نتایج آن کار خواهد داشت بدون این که چیزی از سهم فاعل اصلی کاسته شود .

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده : « مَنْ أَمَرَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهَى عَنْ مُنْكَرٍ أَوْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ أَوْ أَسَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ وَمَنْ أَمَرَ بِسُوءٍ أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ أَوْ أَسَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ : هر کس کار نیکی یا نهی از منکری کند و یا مردم را راهنمایی به عمل خیر نماید و یا به نحوی موجبات تشویق آن ها را فراهم سازد، در آن عمل سهیم و شریک است و همچنین هر کس دعوت به کار بد یا راهنمایی و تشویق نماید او نیز شریک است . »

مطابق این منطق اسلامی تنها عاملان گناه ، گناهکار نیستند بلکه

تمام کسانی که با استفاده کردن از وسایل مختلف تبلیغاتی و یا آماده ساختن زمینه ها و حتی گفتن یک کلمه کوچک تشویق آمیز ، عاملان گناه را به کار خود ترغیب کنند در آن سهیمند ، همچنین کسانی که در مسیر خیرات و نیکی ها از چنین برنامه هایی استفاده می نمایند از آن سهم دارند .

از پاره ای از روایات که در تفسیر آیه وارد شده است چنین برمی آید که یکی از معانی شفاعت حسنه یا سیئه ، دعای نیک یا بد در حق کسی کردن است که یک نوع شفاعت در پیشگاه خدا محسوب می شود. از امام صادق صلی الله علیه و آله چنین نقل شده که فرمود : « مَنْ دَعَا

لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ أُسْتَجِيبَ لَهُ وَ قَالَ لَهُ الْمَلَكُ فَلَكَ مِثْلَاهُ فَذَلِكَ النَّصِيبُ : کسی که برای برادر مسلمانش در پشت سر او دعا کند به اجابت می رسد و فرشته پروردگار به او می گوید دو برابر آن برای تو نیز خواهد بود و منظور از نصیب در آیه همین است » (۱).

و این تفسیر ، منافاتی با تفسیر سابق ندارد بلکه توسعه ای در معنی شفاعت است، یعنی هر مسلمانی به هر نوع کمک به دیگری کند خواه از طریق دعوت و تشویق به نیکی یا از راه دعا در پیشگاه خدا و یا به هر وسیله دیگری باشد در نتیجه آن سهیم خواهد بود .

ص: ۸۲

۱- «تفسیر صافی»، ذیل آیه شریفه .

۸۶ وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا

و هنگامی که کسی به شما تحیت گوید پاسخ آن را به طور

بہتر دهید یا (لااقل) به همان گونه پاسخ گوید ، خداوند حساب همه چیز را دارد .

« تَحِيَّتٌ » در لغت از ماده « حیات » و به معنی دعا برای حیات دیگری کردن است خواه این دعا به صورت سَلَامٌ عَلَیْكَ (خداوند تو را به سلامت دارد) و یا حَيَّاكَ اللَّهُ (خداوند تو را زنده بدارد) و یا مانند آن ، باشد ولی معمولاً از این کلمه هر نوع اظهار محبتی را که افراد به وسیله سخن، با یکدیگر می کنند شامل می شود که روشن ترین مصداق آن همان موضوع سلام کردن است .

ولی از پاره ای از روایات ، همچنین تفاسیر ، استفاده می شود که اظهار محبت های عملی نیز در مفهوم « تَحِيَّتٌ » داخل است ، در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر و امام صادق علیهم السلام چنین نقل شده که : « الْمُرَادُ بِالتَّحِيَّةِ فِي الْاَيَةِ السَّلَامُ وَغَيْرُهُ مِنَ الْبِرِّ : منظور از تحیت در آیه، سلام و هر گونه نیکی کردن است » و نیز در روایتی در کتاب مناقب چنین می خوانیم : کنیزی یک شاخه گل خدمت امام حسن هدیه کرد ، امام در مقابل آن وی را آزاد ساخت و هنگامی که از

علت این کار سؤال کردند ، فرمود : « خداوند این ادب را به ما آموخته آن جا که می فرماید : وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا و سپس اضافه فرمود : تحیت بهتر ، همان آزاد کردن او است . »

و به این ترتیب آیه یک حکم کلی درباره پاسخ گویی به هر نوع اظهار محبتی اعم از لفظی و عملی می باشد .

و در پایان آیه برای این که مردم بدانند چگونگی « تحیت ها » و « پاسخ ها » و برتری یا مساوات آن ها ، در هر حدّ و مرحله ای ، بر خداوند پوشیده و پنهان نیست می فرماید : « خداوند حساب همه چیز را دارد » (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا) .

۸۷ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا

خداوند معبودی جز او نیست و به طور قطع همه شما را در روز رستاخیز که شک در آن نمی باشد جمع می کند و کیست که از خداوند راستگوتر باشد .

تعبیر به « يَجْمَعَنَّكُمْ » اشاره به این است که قیامت همه افراد بشر در یک روز واقع خواهد شد ، همان طور که در آخر سوره مریم آیه ۹۳ تا ۹۵ نیز اشاره به این حقیقت شده که تمام بندگان خدا اعم از ساکنان زمین و ساکنان کرات دیگر همه در یک روز مبعوث می شوند .

تعبیر به « لَا رَيْبَ فِيهِ » (هیچ تردیدی در آن نیست) در مورد روز

قیامت در این آیه و چندین مورد دیگر از آیات قرآن در حقیقت اشاره به دلایل قطعی و مسلمی است که از وجود چنین روزی خبر می دهد مانند « قانون تکامل » و « حکمت و فلسفه آفرینش » و « قانون عدالت پروردگار » که در بحث معاد ، مشروحا ذکر شده است .

و در پایان برای تأکید مطلب می فرماید : « کیست که راستگوتر از خدا باشد » (وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا) .

بنابراین هرگونه وعده ای درباره روز قیامت و غیر آن می دهد نباید جای تردید باشد، زیرا دروغ یا از جهل سرچشمه می گیرد یا از ضعف و

نیاز ، اما خداوندی که از همه آگاه تر و از همگان بی نیاز است ، از هرکسی راستگوتر است و اصولاً دروغ برای او مفهومی ندارد .

مهربانی با مردم معمولی

۹۴ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا
فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که در راه خدا گام برمی دارید (و به سفری برای جهاد می روید) تحقیق کنید و به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند نگویید مسلمان

نیستی به خاطر این که سرمایه ناپایدار دنیا (و غنایمی) بدست آورید، زیرا غنیمت های بزرگی در نزد خدا (برای شما) است، شما قبلاً چنین بودید و خداوند بر شما منت گذارد (و هدایت نمود) بنابراین (به شکرانه این نعمت بزرگ) تحقیق کنید، خداوند به آن چه عمل می کنید آگاه است .

« عَرَضٌ » به معنی چیزی است که ثبات و پایداری ندارد بنابراین « عَرَضَ الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا » به معنی سرمایه های زندگی دنیا است که همگی بدون استثناء ناپایدارند .

آیه فوق به خوبی این حقیقت را روشن می سازد که هیچ مسلمانی نباید برای هدف مادی گام در میدان جهاد بگذارد و به همین دلیل باید نخستین اظهار ایمان را از طرف دشمن بپذیرد و به ندای صلح او پاسخ گوید اگرچه از غنایم مادی فراوان محروم گردد زیرا هدف از جهاد اسلامی توسعه طلبی و جمع غنایم نیست ، بلکه هدف آزاد شدن انسان ها از قید بندگی بندگان و خداوند زر و زور است و هر زمان که روزنه امیدی به سوی این حقیقت گشوده شد باید به سوی آن شتافت ، آیه فوق می گوید : « شما یک روز چنین افکار منحطی داشتید و به خاطر سرمایه های مادی خون هایی را می ریختید ، اما امروز آن برنامه به کلی

دگرگون شده است ، به علاوه مگر خود شما به هنگام ورود در اسلام غیر از اظهار ایمان چه برنامه دیگری داشتید ، چرا از قانونی که

خود از آن استفاده کرده اید درباره دیگران دریغ می نمایید ؟ » .

سؤال : ممکن است با توجه به مضمون آیه چنین ایراد شود که اسلام با قبول ادعاهای ظاهری مردم در مورد پیوستن به آیین زمینه را برای پرورش « منافق » در محیط اسلامی آماده می کند و با این برنامه ، ممکن است عده زیادی از آن سوءاستفاده کرده و بااستتار در زیر نام اسلام دست به اعمال جاسوسی و ضداسلامی بزنند .

پاسخ : شاید هیچ قانونی در جهان نیست که راه سوء استفاده در آن وجود نداشته باشد ، مهم این است که قانون دارای مصالح قابل ملاحظه ای باشد ، اگر بنا شود اظهار اسلام به بهانه عدم آگاهی از مکنون قلب طرف ، قبول نگردد ، مفسد بسیاری به بار می آید که زیان آن به مراتب بیشتر است و اصول عواطف انسانی را از بین خواهد برد ، زیرا هر کس با دیگری کینه و خرده حسابی داشته باشد می تواند او را متهم کند که اسلام او ظاهری است و با مکنون دل او هماهنگ نیست و به این ترتیب خون های بسیاری از بی گناهان ریخته شود .

از این گذشته در آغاز گرایش به هر آیین ، افرادی هستند که گرایش های ساده و تشریفاتی و ظاهری دارند اما با گذشت زمان و تماس مداوم با آن آیین محکم و ریشه دار می شوند، این دسته را نیز نمی توان طرد کرد.

۹۵ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا

افراد باایمانی که بدون بیماری و ناراحتی از جهاد باز نشستند با مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند یکسان نیستند، خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند بر قاعدان برتری بخشیده و به هر یک از این دو دسته (به نسبت اعمال نیکشان) خداوند وعده پاداش نیک داده و مجاهدان را بر قاعدان برتری و پاداش عظیمی بخشیده است.

۹۶ دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

درجات (مهمی) از ناحیه خداوند و آمرزش و رحمت (نصیب آنان می گردد) و (اگر لغزش هایی داشته اند) خداوند آمرزنده و مهربان است.

منظور از «قاعِدُونَ» در این جا افرادی هستند که با داشتن ایمان

به اصول اسلام، بر اثر نداشتن همت کافی، در جهاد شرکت نکرده اند، در صورتی که جهاد بر آن ها واجب عینی نبوده، زیرا بود، قرآن با این لحن ملایم درباره آن ها سخن نمی گفت و در آخر آیه به آن ها وعده پاداش نمی داد، بنابراین حتی در صورتی که جهاد واجب عینی نباشد برتری روشن «مجاهدان» بر «قاعدان» قابل انکار نیست.

اگر واجب عینی

و به هر حال آیه کسانی را که از روی نفاق و دشمنی از شرکت در جهاد خودداری کرده اند شامل نمی شود، ضمناً باید توجه داشت تعبیر «غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ» مفهوم وسیعی دارد که تمام کسانی را که به خاطر نقص عضو، یا بیماری و یا ضعف فوق العاده و مانند آن ها قادر به شرکت در جهاد نیستند، استثناء می کند.

سپس برتری مجاهدان را بار دیگر به صورت صریح تر و آشکارتر بیان کرده می فرماید: «خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود در راهش پیکار می کنند بر خودداری کنندگان از شرکت در میدان جهاد برتری عظیمی بخشیده» (فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً).

ولی در عین حال چون همان طور که گفتیم نقطه مقابل این دسته از

مجاهدان افرادی هستند که جهاد برای آن ها واجب عینی نبوده و یا این که به خاطر بیماری و ناتوانی و علل دیگر قادر به شرکت در میدان جهاد نبوده اند، لذا برای این که پاداش تبت صالح و ایمان و سایر اعمال

نیک آن‌ها نادیده گرفته نشود به آن‌ها نیز وعده نیک داده و می‌فرماید: «به هر دو دسته (مجاهدان و غیر مجاهدان) وعده نیک داده است» (وَ كُلاًّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى) .

ولی بدیهی است میان وعده نیکی که به این دو دسته داده شده است فاصله بسیار است، در حقیقت قرآن با این بیان نشان می‌دهد که سهم هر کار نیکی در جای خود محفوظ و فراموش نشدنی است، به خصوص این که سخن از قاعدانی است که علاقمند به شرکت در جهاد بوده‌اند و آن را یک هدف عالی و مقدّس می‌دانستند ولی واجب عینی نبودن آن مانع از تحقق بخشیدن به این هدف عالی شده است، آن‌ها نیز به اندازه علاقه‌ای که به این کار داشته‌اند پاداش خواهند داشت، همچنین افراد اولی الضّرر (کسانی که به خاطر بیماری و یا نقص عضو

در میدان جهاد شرکت نکرده‌اند) در حالی که با تمام وجود خود به آن علاقه داشته و عشق می‌ورزیده‌اند نیز سهم قابل ملاحظه‌ای از پاداش مجاهدان خواهند داشت، چنان که در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که به سربازان اسلام فرمود: «لَقَدْ خَلَفْتُمْ فِي الْمَدِينَةِ أَقْوَامًا مَسِيرُكُمْ مَسِيرًا وَلَا قَطَعْتُمْ وَاذْيَا إِلَّا كَانُوا مَعَكُمْ وَهُمْ الَّذِينَ صَحَّحْتُمْ نِيَاتُهُمْ وَ نَصَّيْحَتُ جُيُوبُهُمْ وَ هَوَتْ أَفئِدَتُهُمْ إِلَى الْجِهَادِ وَ قَدْ مَنَعَهُمْ عَنِ الْمَسِيرِ ضَرَرٌ أَوْ غَيْرُهُ: افرادی را در مدینه پشت سر گذاشتید که در هر گام در این مسیر با شما بودند (و در پاداش‌های الهی

شرکت داشتند) آن ها کسانی بودند که نیتی پاک داشتند و به اندازه کافی خیرخواهی کردند و قلب های آن ها مشتاق به جهاد بود ولی مواعی همچون بیماری و زیان و غیر آن ها را از این کار بازداشت». (۱).

ولی از آن جا که اهمیت جهاد در منطق اسلام از این هم بیشتر است بار دیگر به سراغ مجاهدان رفته و تأکید می کند که: « خداوند مجاهدان را بر قاعدان اجر عظیمی بخشیده است » (وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا).

۱ «تفسیر صافی»، ذیل آیه فوق .

(۱۲۰) سوره نساء

این اجر عظیم در آیه بعد چنین تفسیر شده: « درجات مهمی از طرف خداوند و آمرزش و رحمت او » (دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً).

و اگر در این میان افرادی ضمن انجام وظیفه خویش مرتکب لغزش هایی شده اند و از کرده خویش پشیمانند خدا به آن ها نیز وعده آمرزش داده و در پایان آیه می فرماید: (وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

ضرورت استفاده از «سلاح برتر» در برابر دشمنان

۱۰۴ وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

ص: ۹۱

و از تعقیب دشمن سست نشوید (چه این که) اگر شما درد و رنج می بینید آن ها نیز همانند شما درد و رنج می بینند ، ولی شما امیدی از خدا دارید که آن ها ندارند و خداوند دانا و حکیم است .

از ابن عباس و بعضی دیگر از مفسران چنین نقل شده که پس از حوادث دردناک جنگ احد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر فراز کوه احد رفت و ابوسفیان نیز بر کوه احد قرار گرفت و بالحنی قاطعانه فریاد زد : « ای محمد ! یک روز ما پیروز شدیم و روز دیگر شما » یعنی این پیروزی ما در برابر شکستی است که در بدر داشتیم (پیامبر صلی الله علیه و آله به مسلمانان فرمود : « فوراً به او پاسخ گوئید ») گویا می خواهد به ابوسفیان اثبات کند که پرورش یافتگان مکتب من همه آگاهی دارند (مسلمانان گفتند : « هرگز وضع ما با شما یکسان نیست شهیدان ما در بهشتند و کشتگان شما در دوزخ اند » ابوسفیان فریاد زد و این جمله را به صورت یک شعار افتخارآمیز گفت : « لَنَا الْعُزَّى وَ لَا عُزَّى لَكُمْ » (ما دارای بت بزرگ « عُزَّى » هستیم و شما ندارید) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود شما هم در برابر شعار آن ها بگوئید : « اللَّهُ مَوْلَانَا وَ لَا مَوْلَى لَكُمْ : سرپرست و تکیه گاه ما خدا است و شما سرپرست و تکیه گاهی ندارید » ابوسفیان که خود را در مقابل این شعار زنده اسلامی ناتوان می دید ، دست از بت « عُزَّى » برداشت و به دامن بت « هُبَل » درآویخت و فریاد زد : اُعْلُ

هُبِلُ: «سر بلند باد هُبِلُ» .

پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که این شعار جاهلی را نیز با شعاری نیرومندتر و محکم تر بگویند و بگویند: «اللَّهُ أَعْلَى وَ أَعْلَى: خداوند برتر و بالا تر است» ابوسفیان که از این شعارهای گوناگون خود بهره ای نگرفت فریاد زد: «میعاد گاه ما سرزمین بدر صغری است».

مسلمانان از میدان جنگ با زخم ها و جراحات فراوان بازگشتند در حالی که از حوادث دردناک احد سخت ناراحت بودند ، در این هنگام آیه بالا نازل شد و به آن ها هشدار داد که در تعقیب مشرکان کوتاهی نکنند و از این حوادث دردناک ناراحت نشوند ، مسلمانان با همان حال به تعقیب دشمن برخاستند و هنگامی که خبر به مشرکان رسید با سرعت از مدینه دور شدند و به مکه بازگشتند. (۱)

این شأن نزول به ما می آموزد که مسلمانان باید هیچ یک از تاکتیک های دشمن را از نظر دور ندارند و در برابر هر وسیله مبارزه اعم از مبارزه «جسمی» و «روانی» وسیله ای محکم تر و کوبنده تر فراهم سازند ، در برابر منطق دشمنان ، منطق های نیرومندتر و در برابر سلاح های آن ها سلاح های برتر و حتی در برابر شعارهای آن ها شعارهای کوبنده تر فراهم سازند و گرنه حوادث به نفع دشمن

ص: ۹۳

و بنابراین در عصری همچون عصر ما باید به جای تأسّف خوردن در برابر حوادث دردناک و مفسد وحشتناکی که مسلمانان را از هر سو احاطه کرده به طور فعالانه دست به کار شوند ، در برابر کتاب ها و مطبوعات ناسالم ، کتب و مطبوعات سالم فراهم کنند و در مقابل وسایل

تبلیغاتی مجهّز دشمنان از مجهّزترین وسایل تبلیغاتی روز استفاده کنند، در مقابل مراکز ناسالم ، وسایل تفریح سالم برای جوانان خود فراهم سازند و در مقابل طرح ها و تزها و دکترین هایی که مکتب های مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ارائه می دهند طرح های جامع اسلامی را به شکل روز در اختیار همگان قرار دهند ، تنها با استفاده از این روش است که می توانند موجودیت خود را حفظ کرده و به صورت یک گروه پیشرو در جهان درآیند .

آیه بالا- می گوید هرگز در برابر دشمنان سرسخت حالت دفاعی به خود نگیرید ، بلکه همیشه در مقابل چنین افرادی روح تهاجم را در خود حفظ کنید ، زیرا از نظر روانی اثر فوق العاده ای در کوبیدن روحیه دشمن دارد ، همان طور که در حادثه اُحد بعد از آن شکست سخت ، استفاده کردن از این روش سبب شد که دشمنان اسلام که با پیروزی میدان نبرد را ترک گفته بودند فکر بازگشت به میدان را که در وسط راه برای آن ها پیدا شده بود از سر به در کنند و با سرعت از مدینه دور شوند.

زره و مقداری از مواد غذایی را به سرقت برد، فرزند برادر او به نام «قَتَادَه» که از مجاهدان بدر بود جریان را به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد، ولی آن سه برادر یکی از مسلمانان باایمان را به نام «لَبِيد» که در آن خانه با آن ها زندگی می کرد در این جریان متهم ساختند.

«لَبِيد» از این تهمت ناروا سخت برآشفته، شمشیر کشید و به سوی آن ها آمد و فریاد زد که مرا متهم به سرقت می کنید؟ در حالی که شما به این کار سزاوارترید شما همان منافقانی هستید که پیامبر خدا را هجو می کردید و اشعار هجو خود را به قریش نسبت می دادید، یا باید این تهمت را که به من زده اید ثابت کنید یا شمشیر خود را بر شما فرود می آورم.

برادران سارق که چنین دیدند با او مدارا کردند، اما چون باخبر شدند که جریان به وسیله قَتَادَه به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده یکی از سخنوران قبیله خود را دیدند که با جمعی به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بروند و با قیافه حَقّ به جانب سارقان را تبرئه کنند و قَتَادَه را به تهمت

ناروا زدن متهم سازند .

پیامبر صلی الله علیه و آله طبق « وظیفه عمل به ظاهر » شهادت این جمعیت را پذیرفت و قتاده را مورد سرزنش قرار داد ، قتاده که بی گناه بود از این جریان بسیار ناراحت شد و به سوی عموی خود بازگشت و جریان را با اظهار تأسف فراوان بیان کرد ، عموی او را دلداری داد و گفت : نگران مباش خداوند پشتیبان ما است .

آیات فوق نازل شد و این مرد بی گناه را تبرئه کرد و خائنان واقعی را مورد سرزنش شدید قرار داد .

شأن نزول دیگری برای آیه نقل شده که زرهی از یکی از انصار در یکی از جنگ ها به سرقت رفت ، آن ها به یک نفر از طایفه بنی اُبَیْرُق ظنن شدند ، سارق هنگامی که متوجه خطر شد ، زره را به خانه یک نفر یهودی انداخت و از قبیله خود خواست که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی به پاکی او بدهند و وجود زره را در خانه یهودی دلیل بر براءت او بگیرند پیامبر صلی الله علیه و آله که چنین دید طبق ظاهر او را تبرئه فرمود مرد یهودی محکوم شد ، آیات فوق نازل گشت و حقیقت را روشن ساخت .

۱۱۰ وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا

کسی که کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند سپس از خداوند طلب آمرزش نماید خدا را آمرزنده و

مهربان خواهد یافت .

باید توجه داشت که در آیه دو چیز عنوان شده یکی « سوء » و دیگری « ظلم به نفس » و با توجه به قرینه مقابله و همچنین ریشه لغوی « سوء » که به معنی زیان رسانیدن به دیگری است ، چنین استفاده می شود که هر نوع گناه اعم از این که انسان به دیگری زیان برساند یا به خود ، به هنگام توبه حقیقی و جبران ، قابل آمرزش است .

ضمناً از تعبیر به « يَجِدِ اللّٰهُ غُفُورًا رَحِيْمًا : خداوند را آمرزنده و مهربان می یابد » استفاده می شود که توبه حقیقی آن چنان اثر دارد که انسان در درون جان خود نتیجه آن را می یابد ، از یک سو اثر ناراحت کننده گناه با توجه به غفور بودن خداوند از بین می رود و از طرف دیگر دوری خود را از رحمت و الطاف خداوند که نتیجه معصیت بود ، به مقتضای رحیمیت او ، مبدل به نزدیکی احساس می کند .

۱۱۱ وَ مَنْ يَكْسِبْ اِثْمًا فَاِنَّمَّا يَكْسِبُهُ عَلٰى نَفْسِهٖ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا

و کسی که گناهی مرتکب شود به زیان خود کار کرده و خداوند دانا و حکیم است .

این آیه توضیح همان حقیقتی است که اجمال آن در آیات قبل گذشت و آن این که : « هر گناهی که انسان مرتکب می شود بالمآل و در نتیجه به خود ضرر زده و به زیان خود گام برداشته است . »

ص: ۹۷

و به این ترتیب گناهان اگرچه در ظاهر مختلفند ، گاهی زیان آن به دیگری و گاهی به خویشتن می رسد، اما پس از تحلیل نهایی همه به خود بازمی گردد و آثار سوء گناه قبل از همه در روح و جان خودشخص ظاهر می شود .

۱۱۲ وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَزِمِ بِهِرْيَا تَفَقَدِ احْتِمَالَ بُهْتَانَا وَ إِثْمًا مُبِينًا

و کسی که خطا یا گناهی مرتکب شود سپس بی گناهی را متهم سازد بار بهتان و گناه آشکاری بر دوش گرفته است .

در این آیه گناهانی را که انسان مرتکب می شود و به گردن دیگری می افکنند به دو قسم تقسیم شده یکی « خَطِيئَةٌ » و دیگر « إِثْمٌ » ، درباره تفاوت میان این دو ، مفسران و اهل لغت سخن بسیار گفته اند ، اما آن چه نزدیک تر به نظر می رسد این است که « خَطِيئَةٌ » از « خَطَا » در اصل به معنی لغزش ها و گناهانی است که بدون قصد از انسان سر می زند و گاهی دارای کفاره و غرامت است ، ولی تدریجا در معنی خطیئه توسعه ای داده شده و هر گناه اعم از عمد و غیر عمد را دربرمی گیرد ، زیرا هیچ گونه گناهی (اعم از عمد و غیر عمد) با روح سلیم انسان سازگار نیست و اگر از او سربرزند در حقیقت یک نوع لغزش و خطا است که شایسته مقام او نیست ، نتیجه این که خطیئه معنی وسیعی دارد که هم گناه عمدی و هم غیر عمدی را شامل می شود ، ولی

إِثْمٌ مَعْمُولًا به گناهان عمدی و اختیاری گفته می شود و در اصل «إِثْمٌ» به معنی چیزی است که انسان را از کاری باز می دارد و از آن جا که گناهان آدمی را از خیرات ، باز می دارند به آن ها إِثْمٌ گفته شده است .

(۱۳۰) سوره نساء

ضمناً باید توجه داشت که در آیه در مورد تهمت ، تعبیر لطیفی به کار برده شده و آن این که گناه را به منزله « تیر » قرار داده و انتساب آن را به دیگری به منزله « پرتاب به سوی هدف » اشاره به این که همان طور که تیراندازی به سوی دیگری ممکن است باعث از بین رفتن او شود پرتاب تیر گناه هم به کسی که مرتکب نشده ممکن است آبروی او را که به منزله خون او است از بین ببرد ، بدیهی است وزر و وبال این کار برای همیشه بر دوش فردی که تهمت زده است باقی خواهد ماند و تعبیر به إِحْتَمَلُ (بر دوش می گیرد) نیز اشاره به سنگینی و دوام این مسؤولیت است .

جزء پنجم (۱۳۱)

چرا پیامبران معصومند ؟

۱۱۳ وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ ؕ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا

اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود طایفه ای از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند اما جز خودشان

ص: ۹۹

را گمراه نمی کنند و هیچ گونه زیانی به تو نمی رسانند و خداوند کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آن چه را نمی دانستی به تو آموخت و فضل خدا بر تو بزرگ بود.

آیه فوق، از آیاتی است که اشاره به مسأله مصونیت پیامبر صلی الله علیه و آله از خطا و اشتباه و گناه می کند و می گوید: اگر امدادهای الهی شامل حال تو نبود تو را گمراه می ساختند ولی با وجود این امدادها قادر به این کار نخواهند بود و هیچ گونه زیانی در این راه به تو نمی رسانند.

به این ترتیب خداوند برای این که پیامبر صلی الله علیه و آله بتواند در هر چیز سرمشقی برای امت باشد و الگویی برای نیکی ها و خیرات گردد و از عواقب دردناک لغزش هایی که ممکن است دامن یک رهبر بزرگ را بگیرد، برکنار باشد و امت از سرگردانی در مسأله اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله در امان باشند و گرفتار تضاد در میان اطاعت و عدم اطاعت نشوند، پیامبر خود را در برابر خطا و گناه بیمه می کند تا اعتماد کامل مردم را که از نخستین شرط های رهبری الهی است به خود جلب نماید.

و در ذیل آیه یکی از دلایل اساسی مسأله عصمت به طور اجمال آمده است و آن این که: خداوند علوم و دانش هایی به پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته که در پرتو آن در برابر گناه و خطا بیمه می شود، زیرا علم و

دانش (در مرحله نهایی) موجب عصمت است مثلاً پزشکی که آب آلوده ای را که به انواع میکروب های: وبا، مالاریا و ده ها بیماری خطرناک

دیگر آلوده است و آن را در آزمایشگاه در زیر میکروسکوپ مطالعه کرده و اثر کشنده آن را به روشنی دریافته است ، ممکن نیست از آن آب بنوشد ، یعنی این علم به او مصونیت در برابر ارتکاب این عمل می دهد ، در حالی که جهل به آن ممکن است موجب ارتکاب گردد .

همچنین سرچشمه بسیاری از اشتباهات جهل به مقدمات یا لوازم و عواقب یک کار است ، بنابراین کسی که از طریق وحی الهی و تعلیم پروردگار آگاهی کامل از مسائل مختلف دارد ، نه گرفتار لغزش می شود ، نه گمراهی و نه گناه .

ولی اشتباه نشود با این که چنان علمی برای پیامبر صلی الله علیه و آله از ناحیه خدا است ولی باز جنبه اجباری به خود نمی گیرد، یعنی هیچ گاه پیامبر مجبور نیست به علم خود عمل کند بلکه از روی اختیار به آن عمل می کند ، همان طور که طیب مزبور با داشتن آگاهی از وضع آن آب

آلوده اجباری به نوشیدن آن ندارد بلکه از روی اراده از شرب آن خودداری می کند .

و اگر گفته شود چرا پیامبر صلی الله علیه و آله مشمول چنین فضل الهی شده است نه دیگران ، باید گفت این به خاطر مسؤولیت سنگین رهبری است که بر دوش او گذاشته شده است و بر دوش دیگران نیست زیرا خداوند به همان مقدار که مسؤولیت می دهد، توان و نیرو می بخشد.

۱۱۴ لاَ خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصِدْقِهِ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا

در بسیاری از سخنان در گوشه (و جلسات محرمانه) آن ها خیر و سودی نیست مگر کسی که (به این وسیله) امر به کمک به دیگران یا کار نیک یا اصلاح در میان مردم کند و

هر کس برای خشنودی پروردگار چنین کند پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

« نَجْوَا » تنها به معنی سخنان در گوشه نیست بلکه هر گونه جلسات سرّی و مخفیانه را نیز شامل می شود ، زیرا در اصل از ماده « نَجَوْه » به معنی سرزمین مرتفع گرفته شده است ، چون سرزمین های مرتفع از اطراف خود جدا هستند و از آن جا که جلسات سرّی و سخنان در گوشه از اطرافیان جدا می شود ، به آن « نَجْوَى » گفته اند و بعضی معتقدند که همه این ها از ماده نجات به معنی رهایی گرفته شده است ، زیرا یک نقطه مرتفع از هجوم سیلاب در امان است و یک مجلس سرّی یا سخن در گوشه از اطلاع دیگران برکنار می باشد .

به هر حال آیه می گوید : « در غالب جلسات محرمانه و مخفیانه آن ها که بر اساس نقشه های شیطنت آمیز بنا شده

خیر و سودی نیست» (لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ) .

سپس برای این که گمان نشود هر گونه نجوا و سخن در گوشه یا جلسات سرّی مذموم و ممنوع است ، چند مورد به عنوان مقدمه بیان یک قانون کلی ، به صورت استثناء در ذیل ذکر کرده می فرماید : « مگر این که کسی در نجوای خود ، توصیه به صدقه و کمک به دیگران ، یا انجام کار نیک و یا اصلاح در میان مردم می نماید » (اِلَّا مَنْ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ اَوْ مَعْرُوفٍ اَوْ اَصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ)

و « این گونه نجوی ها اگر به خاطر تظاهر و ریاکاری نباشد بلکه منظور از آن کسب رضای پروردگار بوده باشد ، خداوند پاداش بزرگی برای آن مقرر خواهد فرمود » (وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ اِتِّغَاءً مَرْضَاتِ اللّٰهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ اَجْرًا عَظِيْمًا) .

اصولاً نجوا و سخنان در گوشه و تشکیل جلسات سرّی در قرآن به عنوان یک عمل شیطانی معرفی شده است « اِنَّمَّا النَّجْوٰى مِنَ الشَّيْطٰنِ : نجوی از شیطان است » (۱) زیرا این کار غالباً برای اعمال نادرست صورت می گیرد ، چون انجام کار خیر و مفید و مثبت معمولاً چیز محرمانه و مخفیانه ای نیست که مردم بخواهند با سخنان در گوشه آن را انجام دهند .

ص: ۱۰۳

ولی از آن جا که گاهی شرایط فوق العاده ای پیش می آید که انسان مجبور می شود در کارهای نیک از روش نَجْوَا استفاده کند این استثناء مکرر در قرآن آمده است .

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْأَيْمِ وَالْعِيدُونَ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَ تَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوَى: ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که نجوا می کنید برای گناه و ستم و نافرمانی پیامبر صلی الله علیه و آله نجوا نکنید و تنها برای کار نیک و پرهیزکاری نجوا داشته باشید» (۱)

اساساً نَجْوَا اگر در حضور جمعیت انجام پذیرد سوءظنّ افراد را برمی انگیزد و گاهی حتی در میان دوستان ایجاد بدبینی می کند ، به همین دلیل بهتر است که جز در موارد ضرورت از این موضوع استفاده نشود و فلسفه حکم مزبور در قرآن نیز همین است .

البته گاهی حفظ آبروی انسانی ایجاب می کند که از نَجْوَا استفاده شود و از جمله آن کمک های مالی است که در آیه فوق به عنوان « صدقه » از آن یاد شده است .

و یا امر به معروف کردن که گاهی اگر آشکار گفته شود ، طرف ، در برابر جمعیت شرمنده می شود و شاید به همین علت از

ص: ۱۰۴

پذیرش آن امتناع ورزد و مقاومت کند ، که در آیه فوق از آن تعبیر به «معروف» شده است .

و یا در موارد « اصلاح بین مردم » که گاهی آشکارا گفتن مسائل جلو اصلاح را می گیرد و باید با هر کدام از طرفین دعوا جداگانه و به صورت نَجْوَا صحبت شود تا نقشه اصلاحی پیاده گردد . در این سه مورد و آن چه مانند آن است ، ضرورت اقتضا می کند که کار مثبت در زیر چتر نَجْوَا قرار گیرد .

قابل توجه این که موارد سه گانه فوق همه در عنوان « صدقه » مندرج است ، زیرا آن کس که امر به معروف می کند ، زکات علم می پردازد و آن کس که اصلاح ذات البین می نماید زکات نفوذ و حیثیت خود را در میان مردم ادا می کند چنان که از علی نقل شده که فرمود : « إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْكُمْ زَكَاةَ جَاهِكُمْ كَمَا فَرَضَ عَلَيْكُمْ زَكَاةَ مَا مَلَكَتْ أَيْدِيكُمْ : خداوند بر شما واجب کرده است زکات نفوذ و حیثیت اجتماعی خود را پردازید همان طور که بر شما واجب کرده است که زکات مال بدهید . » (۱)

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که به ابویوب فرمود : « أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى صَدَقَةٍ يُحِبُّهَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ تُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا

و تَقَرَّبَ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا : آیا تو را از صدقه ای آگاه کنم که خدا و پیامبرش آن را دوست دارند : هنگامی که مردم با یکدیگر دشمن شوند آن ها را اصلاح ده و زمانی که از هم دور گردند آن ها را به هم نزدیک کن « (۱)

۱۱۶ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا

خداوند شرک به او را نمی آمرزد (ولی) کمتر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بیند) می آمرزد و هر کس برای خدا شریکی قائل شود در گمراهی دوری افتاده است .

در حقیقت در آن جا اشاره به مفسده بزرگ شرک از جنبه الهی و شناسایی خدا شده و در این جا زیان های غیر قابل جبران آن برای خود مردم بیان گردیده است ، آن جا جنبه علمی مسأله را بیان می کند و این جا جنبه عملی و نتایج خارجی آن را و روشن است که این هر دو به

اصطلاح لازم و ملزوم یکدیگرند (توضیحات دیگری در زمینه این آیه در جلد ۳ تفسیر نمونه صفحه ۴۰۹ مطرح شده است) .

البته این گونه تکرار در مسائل تربیتی لازمه بلاغت است زیرا مسائل اساسی و مهم باید در فواصل مختلفی تکرار شود تا در نفوس و

ص: ۱۰۶

افکار، راسخ گردد.

در حقیقت گناهان همانند بیماری های گوناگونند، مادام که بیماری به مراکز اصلی بدن حمله ور نشده و آن ها را از کار نینداخته است نیروی دفاعی تن امید بهبودی را همراه دارد اما اگر فی المثل بیماری، مرکز اصلی بدن یعنی مغز را مورد هجوم قرار داد و فلج ساخت درهای امید بسته خواهد شد و مرگ حتمی به دنبال آن فرا می رسد، « شرک » چیزی است که مرکز حساس روح آدمی را از کار می اندازد و تاریکی و ظلمت را درمجان او می پاشد و با وجود آن هیچ گونه امید نجات نیست، اما اگر حقیقت توحید و یکتاپرستی که سرچشمه هر گونه فضیلت و جنبش و حرکت است، زنده باشد امید بخشش در مورد بقیه گناهان وجود دارد.

اهداف و برنامه های پنجگانه شیطان

۱۱۸ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ قَالَ لَا تَخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيْبًا مَفْرُوضًا

خداوند او (شیطان) را از رحمت خویش به دور ساخته و او گفته است که از بندگان تو سهم معینی خواهم گرفت.

۱۱۹ وَ لَا ضَلَالَةٌ لَهُمْ وَ لَا مَمْنُنَةٌ لَهُمْ وَ لَا مَرْئِيَّةٌ لَهُمْ فَلْيَبْتَئِكُنَّ إِذَانَ الْأَنْعَامِ وَ لَا مَرْئِيَّةٌ لَهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا

و آن ها را گمراه می کنم و به آرزوها سرگرم می سازم و به

ص: ۱۰۷

آن‌ها دستور می‌دهم که (اعمال خرافی انجام دهند و) گوش چهارپایان را بشکافند و آفرینش (پاک) خدایی را تغییر دهند، (فطرت توحید را به شرک بیالایند) و آن‌ها که شیطان را به جای خدا ولی خود برگزینند زیان آشکاری کرده‌اند.

«لَأْمَنِّيهِمْ» این کلمه از ماده مَنَى گرفته شده که به معنی تقدیر و

اندازه‌گیری است ولی بسیاری اوقات به معنی اندازه‌گیری‌های خیالی و آرزوهای موهوم به کار می‌رود و اگر به نطفه «مَنِي» گفته می‌شود آن هم به خاطر این است که اندازه‌گیری نخستین موجودات زنده از آن آغاز می‌گردد.

در این دو آیه به صفات شیطان و اهداف او و عداوت خاصی که با فرزندان آدم دارد اشاره می‌نماید و قبل از هر چیز می‌فرماید: «خداوند او را از رحمت خویش دور ساخته» (لَعَنَهُ اللَّهُ) و در حقیقت ریشه تمام بدبختی‌ها و ویرانگری‌های او همین دوری از رحمت خدا است که بر اثر کبر و نخوت دامنش را گرفت، بدیهی است چنین موجودی که بر اثر دوری از خدا از هر گونه خیر و خوبی خالی است نمی‌تواند اثر مفیدی در زندگی دیگران داشته باشد و ذات نیافته از هستی بخش چگونه ممکن است هستی آفرین گردد، نه تنها مفید نخواهد بود، زیانبخش نیز خواهد بود.

سپس می‌فرماید: شیطان سوگند یاد کرده که چند

برنامه را اجرا می کند :

« از بندگان تو نصیب معینی خواهم گرفت » : (وَقَالَ لَا تَخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيْبًا مَفْرُوضًا) .

اومی داند قدرت بر گمراه ساختن همه بندگان خدا ندارد و تنها افراد هوسباز و ضعیف الایمان و ضعیف الاراده هستند که در برابر او تسلیم می شوند .

« آن ها را گمراه می کنم » : (وَ لَا ضَلَّيْتَهُمْ) .

« با آرزوهای دور و دراز و رنگارنگ آن ها را سرگرم می سازم » (وَ لَا مُمَيِّنَّهُمْ) .

« آن ها را به اعمال خرافی دعوت می کنم، از جمله فرمان می دهم که گوش های چهارپایان را بشکافند و یا قطع کنند » (وَ لَا مَرْنَهُمْ فَلْيَبْتِكُنَّ اِذَانَ الْاَنْعَامِ) .

و این اشاره به یکی از اعمال زشت جاهلی است که در میان بت پرستان رایج بود که گوش بعضی از چهارپایان را می شکافند و یا به کلی قطع می کردند و سوار شدن بر آن را ممنوع می دانستند و هیچ گونه از آن استفاده نمی نمودند .

« آن ها را وادار می سازم که آفرینش پاک خدایی را تغییر دهند » (وَ لَا مَرْنَهُمْ فَلْيَعْيِرَنَّ خَلْقَ اللّٰهِ) .

این جمله اشاره به آن است که خداوند در نهاد اولی انسان توحید و یکتاپرستی و هرگونه صفت و خوی پسندیده ای را قرار داده است

ص: ۱۰۹

ولی و سوسه های شیطانی و هوی و هوس ها انسان را از این مسیر صحیح منحرف می سازد و به بیراهه ها می کشاند ، شاهد این سخن آیه ۳۰ سوره روم است .

« فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ : روى خود را متوجه آیین خالص توحید کن همان سرشتی که خداوند از آغاز ، مردم را بر آن قرار داده و این آفرینشی است که نباید تبدیل گردد این است دین صاف و مستقیم . »

از امام باقر و امام صادق علیهم السلام نیز نقل شده که منظور از آن تغییر فطرت توحید و فرمان خدا است . (۱)

(۱۴۶) سوره نساء

و این ضرر غیر قابل جبرانی است که شیطان بر پایه سعادت انسان می زند زیرا حقایق و واقعیات را با یک سلسله اوهام و وساوس قلب می کند و به دنبال آن سعادت به شقاوت تبدیل می گردد .

و در پایان یک اصل کلی را بیان کرده ، می فرماید : « هر کس شیطان را به جای خداوند به عنوان ولی و سرپرست خود انتخاب کند زیان آشکاری کرده است » (وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا) .

ص: ۱۱۰

۱۲۳ لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا آمَانِيَّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَى بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

(فضیلت و برتری) به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست، هر کس که عمل بد کند کیفر داده می شود و کسی را جز خدا، ولی و یاور خود نخواهد یافت

۱۲۴. وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْأُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا

و کسی که چیزی از اعمال صالح انجام دهد خواه مرد باشد یا زن، اما ایمان داشته باشد، چنان کسانی داخل در بهشت می شوند و کمترین ستمی به آن ها نخواهد شد .

«نقیر» از ماده «نقر» به معنی کوبیدن چیزی است که منتهی به ایجاد حفره و سوراخ شود منتقار را نیز به همین دلیل منتقار گفته اند و بعضی می گویند: نقیر همان گودی بسیار کوچکی است که در پشت هسته خرما به چشم می خورد و معمولاً کنایه از امور بسیار کوچک می باشد

در این دو آیه یکی از اساسی ترین پایه های اسلام بیان شده است ، که ارزش وجودی اشخاص و پاداش و کیفر آن ها هیچ گونه ربطی به ادعاهای آن ها ندارد، بلکه تنها بستگی به عمل و ایمان دارد ،

این اصلی است ثابت و سستی است تغییرناپذیر و قانونی است که تمام ملت‌ها در برابر آن یکسانند .

و به این ترتیب قرآن به تعبیر ساده معمولی به اصطلاح « آب پاک » به روی دست همه ریخته است و وابستگی های ادعایی و خیالی و اجتماعی و نژادی و مانند آن را نسبت به یک مذهب به تنهایی بی فایده می شمرد و اساس را ایمان به مبانی آن مکتب و عمل به برنامه های آن معرفی می کند (۱).

در ذیل آیه اول حدیثی در منابع شیعه و اهل تسنن وارد شده که پس از نزول این آیه بعضی از مسلمانان آن چنان در وحشت فرو رفتند که از ترس به گریه افتادند زیرا می دانستند انسان خطاکار است و بالاخره ممکن است گناهایی از او سرزند ، اگر بنا باشد هیچ گونه عفو و بخششی در کار نباشد ، کیفر همه اعمال بد خود را ببیند کار ، بسیار مشکل خواهد شد و لذا به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند که این آیه چیزی برای ما باقی نگذاشته است ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « قسم به آن کس که جانم به دست او است مطلب همان است که در این آیه نازل شد، ولی این بشارت را به شما بدهم که موجب نزدیکی شما به خدا و تشویق به انجام کارهای نیک گردد ، مصائبی که به شما می رسد کفاره گناهان شما

ص: ۱۱۲

۱- تفسیر « نقیر » و ریشه اصلی آن در ذیل آیه ۵۳ همین سوره گذشت.

است حتی خاری که در پای شما می خلد» (۱).

سؤال: ممکن است کسانی از جمله «وَلَا يَجِدُ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»: هیچ کس را سرپرست و یاور در برابر گناهان نمی بیند»، چنین استدلال کنند که باوجود این جمله مسأله شفاعت و مانند آن به کلی منتفی خواهد بود و آیه را دلیل نفی مطلق شفاعت بگیرند.

پاسخ: معنی شفاعت این نیست که شفیعان همانند پیامبران و امامان و صالحان دستگاه مستقلاً در برابر خداوند دارند، بلکه شفاعت آن ها نیز به فرمان خدا است و بدون اجازه او و شایستگی و لیاقت شفاعت شوندگان، هیچ گاه اقدام به شفاعت نخواهد کرد، بنابراین چنین شفاعتی سرانجام به خدا بازمی گردد و شعبه ای از ولایت و نصرت و کمک و یاری خداوند محسوب می شود.

۱۲۵ وَ مَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا

و دین و آیین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد و پیرو آیین خالص و پاک ابراهیم گردد و خدا ابراهیم را به دوستی خود انتخاب کرد.

«وَجْه» در لغت به معنی صورت است ولی از آن جا که صورت،

ص: ۱۱۳

آینه روح و دل آدمی است و حواسی که انسان را با خارج مربوط می کند تقریباً همه در آن قرار داد و گاهی به معنی روح یا به معنی ذات نیز آمده است ، چنان که در آیه ۸۸ سوره قصص می خوانیم : « کُلُّ

شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ : همه چیز جز ذات پاک خدا نابود می شود . »

« مَلَّةٌ » به معنی « دین و آیین » است تنها تفاوتی که با یکدیگر دارند این است که کلمه مَلَّتْ به خداوند اضافه نمی شود و « مَلَّةُ اللَّهِ » نمی گویند ، بلکه به پیامبر صلی الله علیه و آله اضافه می شود ، در حالی که کلمه « دین » هم به خدا اضافه می شود و هم به پیامبر صلی الله علیه و آله و هم به افراد .

« حَنِيفٌ » به معنی کسی است که از ادیان باطل به سوی حق گراییده است و شرح تفسیر این کلمه در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۴۶۱ گذشت .

آیه به صورت استفهام بیان شده ، ولی منظور از آن گرفتن اقرار از شنونده ، نسبت به این واقعیت است .

در این آیه سه چیز مقیاس بهترین آیین شمرده شده :

نخست تسلیم مطلق در برابر خدا « أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ » .

دیگر نیکوکاری (وَهُوَ مُحْسِنٌ) منظور از نیکوکاری در این جا

هر گونه نیکی با قلب و زبان و عمل است و در حدیثی که در تفسیر « نور الثقلین » در ذیل این آیه از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده در

پاسخ این سؤال که منظور از احسان چیست ؟ چنین می خوانیم :

« أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَمَا أَنْتَ تَرَاهُ فَإِنَّ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ : احسان (در این آیه) به این است که هر عملی در مسیر بندگی خدا انجام می دهی آن چنان باشد که گویا خدا را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند و شاهد و ناظر تو است » .

و دیگری پیروی از آیین پاک ابراهیم است (وَأَتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا) .

در پایان آیه دلیل تکیه کردن روی آیین ابراهیم را چنین بیان می کند که خداوند ابراهیم را به عنوان خلیل خود انتخاب کرد (وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا) .

خلیل یعنی چه ؟

« خَلِيل » ممکن است از ماده « خُلَّت » به معنی « دوستی » بوده

باشد و یا از ماده « خَلَّت » به معنی « نیاز و احتیاج » و در این که کدام یک از این دو معنی به مفهوم آیه فوق نزدیک تر است در میان مفسران گفتگو است ، جمعی معتقدند که معنی دوم نزدیک تر به حقیقت آیه می باشد ، زیرا ابراهیم به خوبی احساس می کرد که در همه چیز بدون استثناء نیازمند به پروردگار است .

ولی از آن جا که آیه فوق می گوید : خداوند این مقام را به ابراهیم داد استفاده می شود که منظور همان معنی دوستی است ، زیرا اگر بگوییم

خداوند ابراهیم را به عنوان دوست خود انتخاب کرد بسیار مناسب به نظر می رسد ، تا این که بگوییم خداوند ابراهیم را نیازمند خود انتخاب کرد ، به علاوه نیازمندی مخلوقات خدا اختصاصی به ابراهیم ندارد « يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ » (۱۵/فاطر). به خلاف دوستی خداوند که همگی در آن یکسان نیستند.

در روایتی از امام صادق چنین می خوانیم : « که خداوند اگر ابراهیم را به عنوان خلیل (دوست) انتخاب کرد نه به خاطر نیاز به

دوستی او بود ، بلکه به خاطر این بود که ابراهیم بنده مفید پروردگار و کوشادر راه رضای او بود » (۱) این روایت نیز شاهد براین است که خلیل در این جا به معنی دوست می باشد .

و اما این که ابراهیم چه امتیازاتی داشت که خداوند این مقام را به او بخشید ، در روایات علل مختلفی برای آن ذکر شده که همه آن ها می تواند دلیل این انتخاب بوده باشد .

از جمله این که در حدیثی از امام صادق نقل شده : « إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِأَنَّهُ لَمْ يُرِدْ أَحَدًا وَ لَمْ يَسْئَلْ أَحَدًا قَطُّ غَيْرَ اللَّهِ : خداوند ابراهیم را به عنوان خلیل خود انتخاب کرد زیرا هرگز

ص: ۱۱۶

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه شریفه .

تقاضا کننده ای را محروم نساخت و هیچ گاه از کسی نیز تقاضا نکرد» (۱) و از بعضی از روایات دیگر استفاده می شود که این مقام بر اثر کثرت سجود و اطعام گرسنگان و نماز در دل شب و یا به خاطر کوشا بودن در راه اطاعت پروردگار بوده است .

۱۲۶ وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ كَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيْطًا

و آن چه در آسمان ها و زمین است از آن خدا است و خداوند به هر چیزی احاطه دارد .

اشاره به این که اگر خداوند ابراهیم را دوست خود انتخاب کرد نه به خاطر نیاز به او بود زیرا خدا از همگان بی نیاز است بلکه به خاطر سجایا و صفات فوق العاده و برجسته ابراهیم بود .

عدالت اجتماعی

۱۳۵ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلُؤْا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

ص: ۱۱۷

۱- « تفسیر صافی » ، ذیل آیه و « تفسیر برهان » جلد ۱ صفحه ۴۱۷ .

ای کسانی که ایمان آورده‌اند کاملاً قیام به عدالت کنید، برای خدا گواهی دهید اگرچه (این گواهی) به زیان خود شما یا پدر و مادر یا نزدیکان شما بوده باشد، چه این که اگر آن‌ها غنی یا فقیر باشند خداوند سزاوارتر است که از آن‌ها حمایت کند، بنابراین از هوی و هوس پیروی نکنید که از حق منحرف خواهید شد و اگر حق را تحریف کنید و یا از اظهار آن اعراض نمایید خداوند به آن چه انجام می‌دهید آگاه است.

« تَلُؤُوا » از ماده « لَئِی » به معنی جلوگیری و تأخیر است و در اصل به معنی « پیچیدن و تاب دادن » آمده است.

« قَوَّامین » جمع قَوَّام « صیغه مبالغه » به معنی « بسیار قیام کننده » است، یعنی باید در هر حال و در هر کار و در هر عصر و زمان قیام به عدالت کنید که این عمل خلق و خوی شما شود و انحراف از آن برخلاف طبع و روح شما گردد.

جزء پنجم (۱۵۷) تعبیر به « قیام » در این جا ممکن است به خاطر آن باشد که انسان برای انجام کارها معمولاً باید بپایخیزد و به دنبال آن‌ها برود، بنابراین « قیام به کار » کنایه از تصمیم و عزم راسخ و اقدام جدی درباره آن است اگرچه آن کار همانند حکم قاضی احتیاج به قیام و حرکتی نداشته باشد و نیز ممکن است تعبیر به قیام از این نظر باشد که قائم معمولاً به چیزی

می گویند که عمود بر زمین بوده باشد و کمترین میل و انحرافی به هیچ طرف نداشته باشد، یعنی باید آن چنان عدالت را اجرا کنند که کمترین انحرافی به هیچ طرف پیدا نکند.

سپس برای تأکید مطلب مسأله « شهادت » را عنوان کرده، می فرماید: « به خصوص در مورد شهادت باید همه ملاحظات را کنار بگذارید و فقط به خاطر خدا شهادت به حقّ دهید، اگرچه به زبان شخص شما یا پدر و مادر و یا نزدیکان تمام شود » (شَهْدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ).

این موضوع در همه اجتماعات و مخصوصاً در اجتماعات جاهلی وجود داشته و دارد که معمولاً در شهادت دادن، مقیاس را حبّ و بغض ها و چگونگی ارتباط اشخاص با شهادت دهنده قرار می دهند اما حقّ و عدالت برای آن ها مطرح نیست، مخصوصاً از حدیثی که از ابن عباس نقل شده استفاده می شود که افراد تازه مسلمان حتّی بعد از ورود به مدینه به خاطر ملاحظات خویشاوندی از ادای شهادت هایی که به ضرر بستگانشان می شد خودداری می کردند، آیه فوق نازل شد و در این زمینه به آن ها هشدار داد. (۱)

ولی همان طور که آیه اشاره می کند این کار با روح ایمان سازگار

ص: ۱۱۹

نیست، مؤمن واقعی کسی است که در برابر حق و عدالت، هیچ گونه ملاحظه ای نداشته باشد و حتی منافع خویش و بستگان خویش را به خاطر اجرای آن نادیده بگیرد.

ضمناً از این جمله استفاده می شود که بستگان می توانند با حفظ اصول عدالت به سود یا به زیان یکدیگر شهادت دهند (مگر این که قرائن اتهام به طرفداری و اعمال تعصب در کار بوده باشد).

سپس به قسمت دیگری از عوامل انحراف از اصل عدالت اشاره کرده می فرماید: « نه ملاحظه ثروت ثروتمندان باید مانع شهادت به حق گردد و نه عواطف ناشی از ملاحظه فقر فقیران، زیرا اگر آن کس که شهادت به حقّ به زیان او تمام می شود، ثروتمند یا فقیر باشد، خداوند نسبت به حال آن ها آگاه تر است، نه صاحبان زر و زور می توانند در برابر حمایت پروردگار، زیانی به شاهدان بر حقّ برسانند و نه فقیر با اجرای "عدالت" گرسنه می ماند » (اِنْ يَكُنْ غَنِيًّا اَوْ فَقِيْرًا فَاللّٰهُ اَوْلٰى بِهٖمَا).

باز برای تأکید دستور می دهد که « از هوی و هوس پیروی نکنید تا مانعی در راه اجرای عدالت ایجاد گردد » (فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوٰى اِنْ تَعَدَلُوْا).

و از این جمله به خوبی استفاده می شود که سرچشمه مظالم و ستم ها، هوی پرستی است و اگر اجتماعی هوی پرست نباشد، ظلم و ستم در آن راه نخواهد داشت.

بار دیگر به خاطر اهمیتی که موضوع اجرای عدالت دارد، روی این دستور تکیه کرده می فرماید: « اگر مانع رسیدن حقّ به حقّ دار شوید و یا حقّ را تحریف نمایید و یا پس از آشکار شدن حقّ از آن اعراض کنید، خداوند از اعمال شما آگاه است » (وَإِنْ تَلُوْا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا).

در حقیقت جمله *إِنْ تَلُوْا* اشاره به تحریف حقّ و تغییر آن است، در حالی که جمله *تُعْرَضُوا* اشاره به خودداری کردن از حکم به حقّ می باشد و این همان چیزی است که در حدیثی از امام باقر نقل شده است. (۱)

در مجلس گناه ننشینید

۱۴۰ وَ قَدْ نَزَلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللّٰهِ

يُكْفَرُ بِهَا وَيُسَيِّئُ تَهْرَاءَ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا

خداوند در قرآن (این حکم را) بر شما فرستاده که هنگامی که بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزاء می نمایند با آن ها ننشینید تا به سخن دیگری پردازند، زیرا در این

ص: ۱۲۱

صورت شما هم مثل آنان خواهید بود، خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می کند.

در سوره «انعام» که از سوره های مکی قرآن است در آیه ۶۸ صریحاً به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده شده است که «اگر مشاهده کنی کسانی نسبت به آیات قرآن استهزاء می کنند و سخنان ناروا می گویند، از آن ها اعراض کن»، مسلم است که این حکم اختصاصی به پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه یک دستور عمومی است که در شکل خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده و فلسفه آن هم کاملاً روشن است، زیرا این یک نوع مبارزه عملی به شکل منفی در برابر این گونه کارها است.

آیه مورد بحث بار دیگر این حکم اسلامی را تأکید می کند و به مسلمانان هشدار می دهد که: «در قرآن به شما قبلاً دستور داده شده که هنگامی بشنوید افرادی نسبت به آیات قرآن کفر می ورزند و استهزاء می کنند با آن ها ننشینید تا از این کار صرف نظر کرده، به مسائل دیگری پردازند».

سپس نتیجه این کار را چنین بیان می کند که «اگر شما در این گونه مجالس شرکت کردید همانند آن ها خواهید بود و سرنوشتتان سرنوشت آن ها است» (إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ).

باز برای تأکید این مطلب اضافه می کند شرکت در این گونه جلسات نشانه روح نفاق است «و خداوند منافقان و

کافران را در دوزخ جمع می کند « إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا » .

از این آیه چند نکته استفاده می شود :

شرکت در این گونه « جلسات گناه » به منزله شرکت در « گناه » است ، اگرچه شرکت کننده ساکت باشد ، زیرا این گونه سکوت ها یک نوع رضایت و امضای عملی است .

نهی از منکر اگر به صورت « مثبت » امکان پذیر نباشد لاقبل باید به صورت « منفی » انجام گیرد به این طریق که از محیط گناه و مجلس گناه انسان دور شود .

کسانی که با سکوت خود و شرکت در این گونه جلسات عملاً گناهکاران را تشویق می کنند مجازاتی همانند مرتکبین گناه دارند .

نشست و برخاست با کافران در صورتی که نسبت به آیات الهی توهین نکنند و خطر دیگری نداشته باشد مانعی ندارد ، زیرا جمله « حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ » این کار را مباح شمرده است .

مجامله با این گونه گناهکاران نشانه روح نفاق است زیرا یک مسلمان واقعی هرگز نمی تواند در مجلسی شرکت کند که در آن نسبت به آیات و احکام الهی توهین می شود و اعتراض ننماید ، یا لاقلاً عدم رضایت خود را با ترک آن مجلس آشکار سازد .

۱۴۱ الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا آ

ص: ۱۲۳

أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعَكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا

منافقان همان هاهستند که پیوسته انتظار می کشند و مراقب شما هستند اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد می گویند آیا ما با شما نبودیم (پس ما نیز سهم در افتخارات و غنائم هستیم) و اگر بهره ای نصیب کافران گردد می گویند آیا ما شما را تشویق به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مؤمنان نمی کردیم ؟ (پس باشما سهم خواهیم بود) خداوند در میان شما در روز رستاخیز داوری می کند و هرگز برای کافران نسبت به مؤمنان راه تسلطی قرار نداده است.

جزء پنجم (۱۶۵)

« إِسْتَحِذَ » در اصل از ماده « حَوَّذَ » به معنی قسمت عقب ران ها است و چون به هنگامی که ساریبان می خواهد شتر را به سرعت براند در پشت سر او قرار گرفته و به ران و پشت او می زند تا به سرعت حرکت کند کلمه « إِسْتَحِذَ » به معنی سوق دادن ، تحریک کردن توأم با تسلط و استیلا آمده است و در آیه فوق نیز به همین معنی است .

این آیه و دو آیه بعد شش ویژگی از صفات منافقان و اندیشه های پریشان آن ها را بازگو می کند .

ص: ۱۲۴

منافقین با فرصت طلبی مخصوص خود می خواهند در صورت پیروزی مؤمنان در افتخارات و حتی در غنائیم آنان شرکت جویند و منتی هم بر آن ها بگذارند و در صورت پیروزی کفار خوشحالند و با مصمم ساختن آن ها در کفرشان و جاسوسی به نفع آنان، مقدمات این پیروزی را فراهم می سازند، گاهی «رفیق قافله» اند و گاهی «شریک دزد» و عمری را با این دو دوزه بازی کردن می گذرانند.

ولی قرآن سرانجام آن ها را با یک جمله کوتاه بیان می کند و می گوید: بالاخره روزی فرامی رسد که پرده ها بالا می رود و نقاب از چهره زشت آنان برداشته می شود، آری «در روز قیامت خداوند در میان شما قضاوت می کند» (فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

و برای این که مؤمنان واقعی مرعوب آنان نشوند در پایان آیه اضافه می کند: «هیچ گاه خداوند راهی برای پیروزی و تسلط کافران بر مسلمانان قرار نداده است» (وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا).

کفار نباید در هیچ عرصه ای بر مسلمانان تسلط یابند

آیا هدف از این جمله تنها عدم پیروزی کفار از نظر «منطق» بر افراد باایمان است و یا پیروزی های «نظامی» و مانند آن را شامل می شود؟

از آیه استفاده می شود که کافران نه تنها از نظر منطق بلکه از نظر علمی، نظامی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و خلاصه از هیچ نظر بر افراد باایمان، چیره نخواهند شد .

و اگر پیروزی آن ها را بر مسلمانان در میدان های مختلف با چشم خود می بینیم به خاطر آن است که بسیاری از مسلمانان مؤمنان واقعی نیستند و راه و رسم ایمان و وظایف و مسؤولیت ها و رسالت های خویش را به کلی فراموش کرده اند ، نه خبری از اتحاد و اخوت اسلامی در میان آنان است و نه جهاد به معنی واقعی کلمه انجام می دهند و نه علم و آگاهی لازم دارند که اسلام آن را از لحظه تولد تا لحظه مرگ بر همه لازم شمرده است .

قابل توجه این که در این آیه پیروزی مسلمانان به عنوان « فتح » بیان شده در حالی که از پیروزی کفار تعبیر به « نصیب » شده است اشاره به این که اگر پیروزی هایی نصیب آنان گردد محدود و موقت و ناپایدار است و فتح و پیروزی نهایی با افراد باایمان می باشد .

۱۴۲ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَآؤُنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا

منافقان می خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آن ها

را فریب می دهد و هنگامی که به نماز ایستند از روی کسالت می ایستند ، در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند .

۱۴۳ مُذَبِّدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَأِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا

آن ها افراد بی هدفی هستند ، نه متمایل به این ها هستند و نه به آن ها (نه در صف مؤمنان و نه در صف کافران) و هر کس را خداوند گمراه کند راهی برای او نخواهی یافت .

باید توجه داشت که کلمه « مُذَبِّدَب » اسم مفعول از ماده ذَبَّذَب است و در اصل به معنی صدای مخصوصی که به هنگام حرکت دادن یک شیء آویزان بر اثر برخورد با امواج هوا به گوش می رسد و سپس به اشیاء متحرک و اشخاص سرگردان و متحیر و فاقد برنامه مُذَبِّدَب گفته شده است .

در این دو آیه پنج صفت دیگر از صفات منافقان در عبارات کوتاهی آمده است :

آن ها برای رسیدن به اهداف شوم خود از راه خدعه و نیرنگ وارد می شوند و حتی می خواهند : « به خدا خدعه و نیرنگ زنند در حالی که در همان لحظات که در صدد چنین کاری هستند در یک نوع خدعه واقع شده اند ، زیرا برای به دست آوردن سرمایه های ناچیزی

سرمایه های بزرگ وجود خود را از دست می دهند» (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ) . تفسیر فوق از واو « وَهُوَ خَادِعُهُمْ » که واو حالیه است استفاده می شود و این درست شبیه داستان معروفی است که از بعضی بزرگان نقل شده است که به جمعی از پیشه وران می گفت : از این بترسید که مسافران غریب بر سر شما کلامه بگذارند ، کسی گفت : اتفاقاً آن ها افرادی خیر و ساده دلی هستند ما بر سر آن ها

می توانیم کلامه بگذاریم ، مرد بزرگ گفت: منظور من هم همان است ، شما سرمایه ناچیزی از این راه فراهم می سازید و سرمایه بزرگ ایمان را از دست می دهید .

آن ها از خدا دورند و از راز و نیاز با او لذت نمی برند و به همین دلیل : « هنگامی که به نماز برخیزند سر تا پای آن ها غرق کسالت و بی حالی است » (وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى) .

آن ها چون به خدا و وعده های بزرگ او ایمان ندارند ، اگر عبادت یا عمل نیکی انجام دهند آن نیز از روی ریا است نه به خاطر خدا (يُرَآؤْنَ النَّاسَ) .

آن ها اگر ذکری هم بگویند و یادی از خدا کنند از صمیم دل و از روی آگاهی و بیداری نیست و اگر هم باشد بسیار کم است (وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا) .

آن ها افراد سرگردان و بی هدف و فاقد برنامه و مسیر

مشخص اند، نه جزء مؤمنانند و نه در صف کافران

(مُدْبِدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَهَ هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَهَ هَؤُلَاءِ).

کلمه «مُدْبِدَب» یکی از لطیف ترین تعبیراتی است که در قرآن درباره منافقین وارد شده است و یک اشاره ضمنی به این مطلب دارد که چنان نیست که نتوان منافقان را شناخت بلکه این تَدْبِدَب آن ها آمیخته با آهنک مخصوصی است که با توجه به آن شناخته می شوند و نیز این حقیقت را می توان از این تعبیر استفاده کرد که این ها همانند یک جسم معلق و آویزان ذاتا فاقد جهت حرکتند، بلکه این بادها است که آن ها را به هر سو حرکت می دهد و به هر سمت بوزد با خود می برد.

و در پایان آیه سرنوشت آن ها را چنین بیان می کند: آن ها افرادی هستند که بر اثر اعمالشان خدا حمایتش را از آنان برداشته و در بیراهه ها گمراهشان ساخته «و هر کس را خدا گمراه کند هیچ گاه راه نجاتی برای آنان نخواهی یافت» (وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا).

(درباره معنی اضلال خداوند و عدم منافات آن با آزادی اراده و اختیار در جلد ۱ تفسیرنمونه در ذیل آیه ۲۶ سوره بقره بحث شد).

ص: ۱۲۹

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سلامت اجتماع وابسته به سلامت اقتصاد است ●●● ۱۱

چگونه گناه کوچک به گناه بزرگ تبدیل می شود؟ ●●● ۱۸

آیا وجود «تفاوت های طبیعی» با اصل «عدالت پروردگار» سازگار است؟ ●●● ۲۳

ده دستور درباره حقوق و آداب معاشرت ●●● ۲۵

امید بخش ترین آیه قرآن ●●● ۳۶

در هیچ امانتی نسبت به هیچ کس خیانت نکنید ●●● ۳۸

عدالت در حکمیت و داوری ●●● ۳۹

أُولُوا الْأَمْرِ چه کسانی هستند؟ ●●● ۴۲

حکومت طاغوت ●●● ۴۷

توسل جستن به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام ●●● ۵۰

تسلیم در برابر حق ●●● ۵۳

دوستان بهشتی ●●● ۵۹

آماده باش دائمی ●●● ۶۲

آماده ساختن مؤمنان برای جهاد ●●● ۶۶

استمداد از عواطف انسانی ●●● ۶۷

سرچشمه پیروزی هاوشکست ها ●●● ۷۲

اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت از خداست ●●● ۷۳

وجود هماهنگی و عدم وجود تضاد در آیات سندزنده ای بر اعجاز قرآن ●●● ۷۵

فریب شایعات بی اساس را نخورید ●●● ۷۸

نتیجه تشویق به کار نیک یا بد ●●● ۷۹

هر گونه محبتی را پاسخ گوید ●●● ۸۳

مهربانی با مردم معمولی ●●● ۸۵

تجلیل از مجاهدین و ایثارگران ●●● ۸۸

ضرورت استفاده از «سلاح برتر» در برابر دشمنان ●●● ۹۱

چرا پیامبران معصومند؟ ●●● ۹۹

سخنان در گوشه ۱۰۲ ●●●

اهداف و برنامه های پنجگانه شیطان ●●● ۱۰۷

امتیازات واقعی و دروغین ●●● ۱۱۱

خلیل یعنی چه؟ ●●● ۱۱۵

عدالت اجتماعی ●●● ۱۱۷

در مجلس گناه ننشینید ●●● ۱۲۱

کفار نباید در هیچ عرصه ای بر مسلمانان تسلط یابند ●●● ۱۲۵

جلد ۶

اشاره

ص: ۱

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص:۵

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص:۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

(۱۰) مقدمه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خواننده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز» است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

مقدمه (۱۱)

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

ضرورت حفظ آبروی دیگران

۱۴۸ لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوْءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا

خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدی ها را اظهار کند مگر آن کسی که مورد ستم واقع شده باشد ، خداوند شنوا و دانا است .

منظور از کلمه « سُوءِ » هر گونه بدی و زشتی است و منظور از « جَهْرٌ ... مِنَ الْقَوْلِ » هر گونه ابراز و اظهار لفظی است ، خواه به صورت شکایت باشد یا حکایت ، یا نفرین ، یا مذمت و یا غیبت و به همین جهت از جمله آیاتی که در بحث تحریم « غیبت » به آن استدلال شده همین آیه است ، ولی مفهوم آیه منحصر به غیبت نیست و هر نوع بدگویی را شامل می شود .

همان گونه که خداوند « سَيَتَارُ الْعُيُوبِ » است دوست ندارد که افراد بشر پرده دری کنند و عیوب مردم را فاش سازند و آبروی آن ها را ببرند ،

جزء ششم (۱۳)

به علاوه می دانیم هر انسانی معمولاً نقاط ضعف پنهانی دارد که اگر بنا شود این عیوب اظهار گردد یک روح بدبینی عجیب بر سراسر جامعه سایه می افکند و همکاری آن ها را با یکدیگر مشکل می سازد ، بنابراین

ص: ۱۱

به خاطر استحکام پیوندهای اجتماعی و هم به خاطر رعایت جهات انسانی، لازم است بدون در نظر گرفتن یک هدف صحیح پرده دری نشود.

سپس به بعضی از امور که مجوز این گونه بدگویی‌ها و پرده دری‌ها می‌شود اشاره کرده می‌فرماید: « مگر کسی که مظلوم واقع شده » (إِلَّا مَنْ ظَلِمَ).

چنین افراد برای دفاع از خویشتن در برابر ظلم ظالم حَقّ دارند اقدام به شکایت کنند و یا از مظالم و ستمگری‌ها آشکارا مذمّت و انتقاد و غیبت نمایند و تا حَقّ خود را نگیرند و دفع ستم نمایند از پای ننشینند. در حقیقت ذکر این استثناء به خاطر آن است که حکم اخلاقی فوق مورد سوء استفاده ظالمان و ستمگران واقع نشود و یا بهانه ای برای تن در دادن به ستم نگردد.

(۱۴) سوره نساء

روشن است در این گونه موارد نیز تنها به آن قسمت که مربوط به ظلم ظالم و دفاع از مظلوم است باید قناعت کرد.

و در پایان آیه، همان طور که روش قرآن است، برای این که افرادی از این استثناء نیز سوء استفاده نکنند و به بهانه این که مظلوم واقع شده اند عیوب مردم را بدون جهت آشکار نسازند

ص: ۱۲

می فرماید: « خداوند سخنان را می شنود و از نیات آگاه است » (وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا).

۱۴۹ إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا

(اما) اگر نیکی ها را آشکار یا مخفی سازید و یا از بدی ها گذشت نمایید (مجاز خواهید بود) خداوند بخشنده و توانا است (و با این که قادر بر انتقام است ، عفو و گذشت می کند) .

این آیه از دو جهت در نقطه مقابل آیه قبل قرار گرفته ، نخست « اظهار نیکی ها » در برابر « اظهار بدی ها » و سپس « عفو و بخشش » در برابر کسانی که به آن هاستم شده است .

جزء ششم (۱۵)

آیا گذشت از ستمگر موجب تقویت او نیست ؟

در این جا این سؤال پیش می آید که آیا عفو و گذشت از ستمگر در حقیقت موجب امضای ظلم او نخواهد بود و آیا این کار او را تشویق به ادامه ستم نمی کند و آیا این دستور یک نوع واکنش منفی تخطیری در مظلومان ایجاد نخواهد کرد ؟

پاسخ سؤال این است که مورد « عفو و گذشت » از مورد « احقاق حق و مبارزه با ظالم » جدا است ، به همین دلیل در دستورهای اسلامی

ص: ۱۳

از یک طرف می خوانیم نه ظلم کنید و نه تن به ظلم دهید (لا- تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ) (۱) و دشمن ظالم و یار مظلوم باشید (كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا) (۲) باظالمان پیکار کنید تا به حکم خدا

(۱۶) سوره نساء

گردن نهند (فَاقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيَاءَ إِلَيَا أَمْرَ اللَّهِ) (۳)

و از سوی دیگر دستور به عفو و بخشش و گذشت داده شده است همان طور که می فرماید: (وَ أَنْ تَعْفُوْا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى) (۴) (وَ لِيَعْفُوْا وَ لِيَصْفَحُوْا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ) . (۵)

گرچه ممکن است بعضی از افراد کم اطلاع میان این دو حکم در بدو نظر تضادی ببینند، ولی با توجه به آن چه در منابع اسلامی وارد شده روشن می شود که مورد عفو و گذشت جای معینی است که از آن سوء استفاده نشود و مورد مبارزه و کوبیدن ظلم ، جای دیگر .

توضیح این که : عفو و گذشت مخصوص موارد قدرت و پیروزی

ص: ۱۴

۱- « ۲۷۹ / بقره » .

۲- « نهج البلاغه » ، وصیتنامه شماره ۴۸ .

۳- « ۹ / حجرات » .

۴- « ۲۳۷ / بقره » .

۵- « ۲۲ / نور » .

بر دشمن و شکست نهایی او است ، یعنی در موردی که احساس خطر جدیدی از ناحیه دشمن نشود ، بلکه عفو و گذشت از او یک نوع اصلاح و تربیت در مورد او محسوب می شود و او را به تجدید نظر در مسیر خود وادارد ، چنان که در موارد زیادی از تاریخ اسلام به چنین افرادی برخورد می کنیم و حدیث معروف : « إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ : هنگامی که بر دشمن پیروز شدی گذشت را شکر و زکات این پیروزی قرار ده » (۱) شاهدی بر این مدعا است .

جزء ششم (۱۷)

اما در مواردی که خطر دشمن هنوز برطرف نگشته و گذشت ، او را جسورتر و آماده تر می کند ، یا این که عفو و گذشت یک نوع تسلیم و رضایت به ظلم محسوب می شود ، هیچ گاه اسلام اجازه چنین عفوی را نمی دهد و هرگز پیشوایان اسلام در چنین مواردی راه عفو و گذشت را انتخاب نکردند .

ص: ۱۵

تحریف شخصیت عیسی علیه السلام توسط مسیحیان منحرف

۱۷۱ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقِيهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا

ای اهل کتاب در دین خود غلو (و زیاده روی) نکنید و درباره خدا غیر از حق نگویید مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا و کلمه (و مخلوق) او است، که او را به مریم القانمود و روحی (شایسته) از طرف او بود ، بنابراین ایمان به خدا و پیامبران او بیاورید و نگویید (خداوند) سه گانه است (از این سخن) خودداری کنید که به سود شما نیست ، خدا تنها معبود یگانه است، او منزّه است که فرزندی داشته باشد (بلکه) از آن او است آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین است و برای تدبیر و سرپرستی آن ها خداوند کافی است .

مسأله « غُلُو » درباره پیشوایان یکی از مهمّ ترین سرچشمه های انحراف در ادیان آسمانی بوده است ، از آن جا که انسان علاقه به خود دارد ، میل دارد که رهبران و پیشوایان خویش را هم بیش از آن چه هستند بزرگ نشان دهد تا بر عظمت خود افزوده باشد ، گاهی نیز این تصوّر که غُلُو درباره پیشوایان ، نشانه ایمان به آنان و عشق و علاقه به آن ها است سبب گام نهادن در این ورطه هولناک می شود « غُلُو » همواره یک عیب بزرگ را همراه دارد و آن این که ریشه اصلی مذهب یعنی خداپرستی و توحید را خراب می کند ، به همین جهت اسلام درباره « غلات » سخت گیری شدیدی کرده و در کتب « عقاید » و « فقه » غلات از بدترین کفّار معرّفی شده اند .

این آیه به چند نکته که هر کدام در حکم دلیلی بر ابطال تثلیث (خدایان سه گانه) و الوهیت مسیح است اشاره می کند :

عیسی فقط فرزند مریم علیهاالسلام بود (اِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بِنُ مَرْيَمَ) .

این تعبیر (ذکر نام مادر عیسی در کنار نام او) که در شانزده مورد از قرآن مجید آمده است ، خاطر نشان می سازد که مسیح همچون سایر افراد انسان در رحم مادر قرار داشت و دوران جنینی را گذراند و

همانند سایر افراد بشر متولد شد ، شیر خورد و در آغوش مادر پرورش یافت ، یعنی تمام صفات بشری در او بود چگونه ممکن است چنین کسی که مشمول و محکوم قوانین طبیعت و تغییرات جهان ماده است خداوندی ازلی و ابدی باشد ، مخصوصا کلمه انما که در آیه مورد بحث آمده است به این توهم نیز پاسخ می گوید که اگر عیسی پدر نداشت مفهومی این نیست که فرزند خدا بود بلکه فقط فرزند مریم بود .

جزء ششم (۲۱)

عیسی فرستاده خدا بود (رَسُولُ اللَّهِ) ، این موقعیت نیز تناسبی با الوهیت او ندارد ، قابل توجه این که سخنان مختلف مسیح که در اناجیل کنونی نیز قسمتی از آن موجود است همگی حاکی از نبوت و رسالت او برای هدایت انسان ها است ، نه الوهیت و خدایی او .

عیسی « کلمه » خدا بود که به مریم القا شد (وَ كَلِمَتُهُ أَلْقِيهَا إِلَى مَرْيَمَ) ، در چند آیه قرآن از عیسی تعبیر به « کلمه » شده است و این تعبیر به خاطر آن است که اشاره به مخلوق بودن مسیح کند ، همان طور که کلمات مخلوق ما است ، موجودات عالم آفرینش هم مخلوق خدا هستند و نیز همان طور که کلمات اسرار درون ما را بیان می کند و نشانه ای از صفات و روحيات ما

ص: ۱۸

است ، مخلوقات این عالم نیز روشن گر صفات جمال و جلال خدایند ، به همین جهت در چند مورد از آیات قرآن به تمام مخلوقات اطلاق « کَلِمَه » شده است (مانند آیات ۱۰۹ کهف و ۲۷ لقمان) منتها این کلمات با هم تفاوت دارند بعضی بسیار برجسته و بعضی نسبتاً ساده و کوچکند و عیسی مخصوصاً از نظر آفرینش (علاوه بر مقام رسالت) برجستگی خاصی داشت زیرا بدون پدر آفریده شد .

(۲۲) سوره نساء

عیسی روحی است که از طرف خدا آفریده شد (وَرُوحٌ مِنْهُ) ، این تعبیر که در مورد آفرینش آدم و به یک معنی آفرینش تمام بشر نیز در قرآن آمده است اشاره به عظمت آن روحی است که خدا آفرید و در وجودانسان ها عموماً و مسیح و پیامبران خصوصاً قرار داد .

گرچه بعضی خواسته اندازاین تعبیر سوءاستفاده کنند که عیسی جزئی از خداوند بود و تعبیر « مِنْهُ » را گواه بر این پنداشته اند ، ولی می دانیم که « مِنْ » در این گونه موارد برای تبعیض نیست بلکه به اصطلاح « مِنْ » نشوئیه است که بیان سرچشمه و منشأ پیدایش چیزی است .

جالب توجه این که در تواریخ می خوانیم : « هارون الرشید » ، طیبی نصرانی داشت که روزی با « علی بن حسین واقدی » که از

ص: ۱۹

دانشمندان اسلام بود مناظره کرد و گفت: در کتاب آسمانی شما آیه ای وجود دارد که مسیح را جزیی از خداوند معرفی کرده سپس آیه فوق را تلاوت کرد، «واقدی» بلافاصله در پاسخ او این آیه از قرآن را تلاوت نمود.

جزء ششم (۲۳)

«وَسَيَخَّرْ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ: آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین است مسخر شما کرده و همه از ناحیه اوست» (۱) و اضافه کرد که اگر کلمه «مِنْ» جزئیت را برساند باید تمام موجودات زمین و آسمان طبق این آیه جزیی از خدا باشند، طیب نصرانی با شنیدن این سخن مسلمان شد، هارون الرشید از این جریان خوشحال گشت و به واقدی جایزه قابل ملاحظه ای داد (۲).

به علاوه شگفت انگیز است که مسیحیان تولد عیسی را از مادر بدون وجود پدر دلیلی بر الوهیت او می گیرند در حالی که فراموش

(۲۴) سوره نساء

کرده اند که آدم بدون پدر و مادر وجود یافت و این خلقت خاص را هیچ کس دلیل بر الوهیت او نمی داند.

سپس قرآن به دنبال این بیان می گوید: «اکنون که چنین است به

ص: ۲۰

۱- «۱۳ / جائیه» .

۲- «تفسیر المنار» ، جلد ۶ ، صفحه ۸۴ .

خدای یگانه و پیامبران او ایمان بیاورید و نگویید خدایان سه گانه اند و اگر از این سخن بپرهیزید ، به سود شما است « (فَامِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَ لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ) .

باردیگر تأکید می کند که نه تنها خداوند معبود یگانه است (اِنَّمَا اللّٰهُ اِلَهٌ وَّاحِدٌ) یعنی شما قبول دارید که در عین تثلیث خدا یگانه است در حالی که اگر فرزندی داشته باشد شبیه او خواهد بود و با این حال یگانگی معنی ندارد .

چگونه ممکن است خداوند فرزندی داشته باشد در حالی که او از نقیصه احتیاج به همسر و فرزند و نقیصه جسمانیت و عوارض جسم بودن مبرا است (سُبْحَانَهُ اَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ).

به علاوه او مالک آن چه در آسمان ها و زمین است می باشد، همگی مخلوق اویند و او خالق آن ها است و مسیح نیز یکی از این مخلوقات او است ، چگونه می توان یک حالت استثنایی برای وی قائل شد ، آیا مملوک و مخلوق می تواند فرزند مالک و خالق خود باشد (لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ) .

جزء ششم (۲۵)

خداوند نه تنها خالق و مالک آن ها است بلکه مدبر و حافظ و رازق و سرپرست آن ها نیز می باشد

ص: ۲۱

(وَ كَفَى بِاللّهِ وَكِيلًا) .

اصولاً خدایی که ازلی و ابدی است و سرپرستی همه موجودات را از ازل تا ابد بر عهده دارد چه نیازی به فرزند دارد ، مگر او همانند ما است که فرزندی برای جانشینی بعد از مرگ خود بخواهد ؟

۱۷۲ لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا

(۲۶) سوره نساء

هرگز مسیح از این استنکاف نداشت که بنده خدا باشد و نه فرشتگان مقرب او (از این استنکاف داشتند) و آن ها که از عبودیت و بندگی او استنکاف ورزند و تکبر کنند به زودی همه آن ها رابه سوی خود محشور خواهد کرد (و در رستاخیز برمی انگیزد).

مسیح بنده خدا بود

۱۷۳ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ

ص: ۲۲

اما آن ها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند پاداش آن ها را به طور کامل خواهد داد و از فضل و بخشش خود بر آن ها خواهد افزود و اما آن ها را که استنکاف کردند و تکبرورزیدند، مجازات دردناکی خواهد کرد و برای خود غیر از خدا سرپرست و یآوری نخواهد یافت.

جزء ششم (۲۷)

مسلم است کسی که خود عبادت کننده است معنی ندارد که معبود باشد مگر ممکن است کسی خود را عبادت کند؟ یا این که عابد و معبود و بنده و خدا یکی باشد؟

جالب این است که در حدیثی می خوانیم که امام علی بن موسی الرضا برای محکوم ساختن مسیحیان منحرف که مدعی الوهیت او بودند به « جاثلیق » بزرگ مسیحیان فرمود: « عیسی همه چیزش خوب بود تنها یک عیب داشت و آن این که عبادت چندانی نداشت » ، مرد مسیحی بر آشفت و به امام گفت: چه اشتباه بزرگی می کنی؟ اتفاقا اواز عابدترین مردم بود ، امام فوراً فرمود: « او چه کسی را عبادت می کرد؟ آیا کسی جز خدا را می پرستید؟ بنابراین به اعتراف خودت مسیح بنده و مخلوق و عبادت کننده خدا بود ، نه معبود و خدا » ، مرد مسیحی خاموش شد و پاسخی نداشت. (۱)

(۲۸) سوره نساء

ص: ۲۳

استنکاف به معنی امتناع و انزجار از چیزی است و بنابراین مفهوم وسیعی دارد که با ذکر جمله « اِسْتَكْبَرُوا » به دنبال آن محدود می شود، زیرا امتناع از بندگی خدا گاهی سرچشمه آن جهل و نادانی است و گاهی به خاطر تکبر و خودبینی و سرکشی است گرچه هر دو کار خلافی است ولی دومی به مراتب بدتر است .

ذکر عدم استنکاف ملائکه از عبودیت پروردگار یا به خاطر آن است که مسیحیان قائل به سه معبود بودند (اب و ابن و روح القدس و یا به تعبیر دیگر خدای پدر و خدای پسر و واسطه میان آن دو) بنابراین آیه می خواهد معبود دیگر یعنی « مسیح » و « فرشته روح القدس » هر دو را نفی کند تا توحید ذات پروردگار ثابت شود .

و یا به خاطر آن است که ضمن پاسخ گویی به شرک مسیحیان اشاره به شرک بت پرستان عرب کرده که فرشتگان را فرزندان خدای دانستند و جزئی از پروردگار و به آن هانیز پاسخ می گوید .

جزء ششم (۲۹)

با توجه به این دو بیان دیگر جایی برای این بحث باقی نمی ماند که آیا آیه فوق دلیل بر افضلیت فرشتگان بر انبیاء هست یا نه ؟ زیرا آیه فقط در مقام نفی « اَقْنُومُ سَوْمٌ » و یا « معبودهای مشرکان عرب » است، نه در صدد بیان افضلیت فرشتگان نسبت به مسیح .
پایان سوره نساء

(۳۰) سوره نساء

ص: ۲۴

لزوم وفا به عهد و پیمان

۱ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...

ای کسانی که ایمان آورده اید به پیمان ها و قراردادها وفا کنید...

«عُقُود» جمع «عقد» در اصل به معنی جمع کردن اطراف یک چیز محکم است و به همین مناسبت گره زدن دو سر طناب یا دو طناب را با هم عقد می گویند، سپس از این معنی حسی به مفهوم معنوی انتقال یافته و به هر گونه عهد و پیمان، «عقد» گفته می شود.

مسأله وفای به عهد و پیمان که در آیه مورد بحث مطرح است از اساسی ترین شرایط زندگی دسته جمعی است و بدون آن هیچ گونه همکاری اجتماعی ممکن نیست و بشر با از دست دادن آن زندگی اجتماعی و اثرات آن را عملاً از دست خواهد داد، به همین دلیل در منابع اسلامی تأکید فوق العاده ای روی این مسأله شده است و شاید

جزء ششم (۳۱)

کمتر چیزی باشد که این قدر گسترش داشته باشد، زیرا بدون آن هرج و مرج و سلب اطمینان عمومی که بزرگ ترین بلای اجتماعی است در میان بشر پیدا می شود.

در نهج البلاغه در فرمان مالک اشتر چنین می خوانیم:

ص: ۲۵

« فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَايِضِ اللَّهِ شَيْءٌ إِلَّا النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشَدُّتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ وَقَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعُدْرِ : در میان واجبات الهی هیچ موضوعی همانند وفای به عهد در میان مردم جهان ، با تمام اختلافاتی که دارند ، مورد اتفاق نیست به همین جهت بت پرستان زمان جاهلیت نیز پیمان ها را در میان خود محترم می شمردند زیرا عواقب دردناک پیمان شکنی را دریافته بودند .» (۱)

و نیز از امیر مؤمنان علی نقل شده که فرمود :

(۳۲) سوره مائده

« إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الْوَفَاءَ بِالشُّرُوطِ وَالْعُهُودِ : خداوند چیزی جز عمل صالح از بندگان خود نمی پذیرد و جز وفای به شروط و پیمان ها را قبول نمی کند .» (۲)

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود : « لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ : آن کس که به پیمان خود وفادار نیست دین ندارد .» (۳)

و روی همین جهت ، موضوع وفای به عهد از موضوعاتی است که

ص: ۲۶

۱- « نهج البلاغه » ، نامه های علی نامه ۵۳ .

۲- « سفینه البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۹۴ .

۳- « بحار » ، جلد ۱۶ ، صفحه ۱۴۴ .

هیچ گونه تفاوتی در میان انسان‌ها درباره آن نیست خواه طرف پیمان مسلمان باشد یا غیرمسلمان و به اصطلاح از حقوق انسان است نه از حقوق برادران دینی :

در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم :

« ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُخْصَةً : آدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبُرِّ وَالْفَاجِرِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبُرِّ وَالْفَاجِرِ وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرِينَ : سه چیز است که خداوند به هیچ کس اجازه مخالفت با آن را نداده است : ادای امانت در مورد هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار و وفای به عهد درباره هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار و نیکی به پدر و مادر خواه نیکوکار باشند یا بدکار » (۱).

جزء ششم (۳۳)

لزوم تعاون و همکاری در نیکی‌ها

۲ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید... در راه نیکی و پرهیزکاری

ص: ۲۷

با هم تعاون کنید و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید و از خدا بپرهیزید که مجازاتش شدید است.

آن چه در آیه فوق در زمینه تعاون آمده یک اصل کلی

(۳۴) سوره مائده

اسلامی است که سراسر مسائل اجتماعی و حقوقی و اخلاقی و سیاسی را دربرمی گیرد، طبق این اصل مسلمانان موظفند در کارهای نیک تعاون و همکاری کنند ولی همکاری در اهداف باطل و اعمال نادرست و ظلم و ستم، مطلقاً ممنوع است، هرچند مرتکب آن دوست نزدیک یا برادر انسان باشد.

در روایات اسلامی درباره این مسأله تأکیدهای فراوانی وارد شده که به عنوان نمونه به چند قسمت اشاره می کنیم:

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

« إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ الظَّالِمَةُ؟ وَ أَعْوَانُ الظَّالِمَةِ؟ وَ أَشْبَاهُ الظَّالِمَةِ؟ حَتَّىٰ مَنْ بَرَىٰ لَهُمْ قَلَمًا وَ لَاقٍ لَهُمْ دَوَاتًا، قَالَ: فَيَجْتَمِعُونَ فِي تَابُوتٍ مِنْ حَدِيدٍ ثُمَّ يُرْمَىٰ بِهِمْ فِي جَهَنَّمَ: هنگامی که روز قیامت برپا شود منادی ندا درمی دهد کجا هستند ستمکاران و کجا هستند یاوران آن ها و کسانی که خود را شبیه آن ها ساخته اند؟ حَتَّىٰ كَسَانِي كِهْ بَرَىٰ لِهَمْ قَلَمِي تَرَاشِيْدِهْ اَنْد و يا دواتي را

ص: ۲۸

لیقه کرده اند ، همه آن ها را در تابوتی از آهن قرار می دهند سپس در میان جهنم پرتاب می شوند .» (۱).

جزء ششم (۳۵)

در روایتی از صفوان جمال که از یاران امام کاظم بود نقل شده که می گوید :

خدمت امام رسیدم فرمود : « ای صفوان ! همه کارهای تو خوب است جز یک کار . عرض کردم: فدایت شوم ، چه کار؟ فرمود : « این که شتران خود را به این مرد یعنی "هارون" کرایه می دهی . گفتم: به خدا سوگند در مسیرهای عیاشی و هوسبازی و صید حرام به او کرایه نمی دهم ، تنها در این راه ، یعنی راه مکه ، در اختیار آن ها می گذارم ، تازه خودم همراه شتران نمی روم ، بعضی از فرزندان و کسانم را با آن ها می فرستم ، فرمود : « ای صفوان ! آیا از آن ها کرایه می گیری ؟ » عرض کردم: بله، فرمود : « آیا دوست داری که زنده بمانند و بر سر کار باشند تا

(۳۶) سوره مائده

کرایه ترا بپردازند » گفتم : بلی ، فرمود : « کسی که بقای آن ها را دوست بدارد از آن ها است و هر کسی از آن ها باشد در آتش دوزخ خواهد بود ، صفوان می گوید : من بلافاصله رفتم و تمام شترانم را فروختم ، این

ص: ۲۹

موضوع به گوش هارون رسید به دنبال من فرستاد و گفت: صفوان شنیده ام شترانت را فروخته ای؟ گفتم: آری گفت: چرا؟ گفتم: پیر شده ام و فرزندان و کسانم نمی توانند از عهده اداره آن ها برآیند، گفت: چنین نیست، چنین نیست، من می دانم چه کسی این دستور را به تو داده است آری موسی بن جعفر به تو چنین دستوری داده است گفتم: مرا با موسی بن جعفر چه کار؟ هارون گفت: این سخن بگذار، به خدا سوگند اگر سوابق نیک تو نبود دستور می دادم گردنت را بزنند(۱)

در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که به علی فرمود: «یا عَلِيُّ كَفَرَ بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَشْرَةَ... وَ بَايَعَ السَّلَاحِ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ: ده طایفه از این امت به خدا کافر شده اند که یکی از آن ها کسی است که اسلحه به دشمنان اسلام که با آن ها در حال جنگند بفروشد» (۲)

ص: ۳۰

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۱۳۱ ۱۳۲

۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۷۱.

روز اکمال دین چه روزی است؟ (بحثی پیرامون روز غدیر خم)

۳... الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا...

... امروز کافران از (زوال) آیین شما مأیوس شدند ، بنابراین

(۳۸) سوره مائده

از آن ها نترسید و از (مخالفت) من بترسید ، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم... .

منظور از «الْيَوْمَ» (امروز) که در دو جمله بالا- تکرار شده چیست؟ یعنی کدام روز است که این « چهار جهت » در آن جمع شده ، هم کافران در آن مأیوس شده اند و هم دین کامل شده و هم نعمت خدا تکامل یافته و هم خداوند آیین اسلام را به عنوان آیین نهایی مردم جهان پذیرفته است .

آن چه جای شک نیست این است که چنین روزی باید روز بسیار مهمی در تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد ، نه یک روز ساده و عادی و معمولی ، زیرا این همه اهمیّت برای یک روز عادی معنی ندارد و لذا در

پاره ای از روایات آمده است که بعضی از یهود و نصاری با شنیدن این آیه گفتند اگر چنین آیه ای در کتب آسمانی ما نقل شده بود، ما آن روز را روز عید قرار می دادیم. (۱) اکنون باید از روی قرائن و نشانه ها و تاریخ نزول این آیه و این سوره و تاریخ زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله و روایاتی که از منابع مختلف اسلامی به دست ما رسیده این روز مهم را پیدا کنیم.

۱ « تفسیر المنار » ، جلد ۶ ، صفحه ۱۵۵ .

جزء ششم (۳۹)

آیا منظور روزی است که احکام بالا- درباره گوشت های حلال و حرام نازل شده ؟ قطعاً چنین نیست ، زیرا نزول این احکام واجد این همه اهمیّت نیست نه باعث تکمیل دین است زیرا آخرین احکامی نبوده که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده ، به دلیل این که در دنباله این سوره به احکام دیگری نیز برخورد می کنیم و تازه نزول این احکام سبب یأس کفار نمی شود ، چیزی که سبب یأس کفار می شود ، فراهم ساختن پشتوانه محکمی برای آینده اسلام است و به عبارت دیگر نزول این احکام و مانند آن تأثیر چندانی در روحیه کافران ندارد و این که گوشت هایی حلال یا حرام باشد آن ها حساسیّتی روی آن ندارند .

ص: ۳۲

آیا منظور از آن روز عرفه در آخرین حج پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ (همان طور که جمعی از مفسران احتمال داده اند).

پاسخ این سؤال نیز منفی است، زیرا نشانه های فوق بر آن روز نیز تطبیق نمی کند، چون حادثه خاصی که باعث یأس کفار بشود در آن روز واقع نشد، اگر منظور انبوه اجتماع مسلمانان است که قبل از روز عرفه نیز در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه بودند و اگر منظور نزول احکام فوق در آن روز است که آن نیز همان طور که گفتیم چیز وحشتناکی برای کفار نبود.

و آیامرادروز فتح مکه است (چنان که بعضی احتمال داده اند) با این که تاریخ نزول این سوره مدّت ها بعد از فتح مکه بوده است؟

و یا منظور روز نزول آیات سوره براءت است که آن هم مدّت ها قبل از نزول این سوره بوده است؟ از همه چیز عجیب تر احتمالی است که بعضی داده اند که این روز، روز ظهور اسلام و یا بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد با این که آن ها هیچ گونه ارتباطی با روز نزول این آیه ندارد و سال های متمادی در میان آن ها فاصله بوده است.

جزء ششم (۴۱)

بنابراین هیچ یک از احتمالات شش گانه فوق با محتویات آیه سازگار نیست.

در این جا احتمال دیگری هست که تمام مفسران شیعه آن را در کتب خود آورده اند و روایات متعددی آن را تأیید می کند و با محتویات آیه کاملاً سازگار است و آن این که :

منظور روز غدیر حُجْم است ، روزی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امیرمؤمنان علی را رسماً برای جانشینی خود تعیین کرد ، آن روز بود که کفار در میان امواج یأس فرو رفتند ، زیرا انتظار داشتند که آیین اسلام قائم به شخص باشد و با از میان رفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله اوضاع به حال سابق برگردد و اسلام تدریجاً برچیده شود ، اما هنگامی که مشاهده کردند مردی که از نظر علم و تقوا و قدرت و عدالت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در میان مسلمانان بی نظیر بود به عنوان جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله انتخاب شد و از مردم برای او بیعت گرفت یأس و نومیدی نسبت به آینده اسلام

(۴۲) سوره مائده

آن ها را فرا گرفت و فهمیدند که آیینی است ریشه دار و پایدار .

در این روز بود که آیین اسلام به تکامل نهایی خود رسید ، زیرا بدون تعیین جانشین برای پیامبر صلی الله علیه و آله و بدون روشن شدن وضع آینده مسلمانان ، این آیین به تکامل نهایی نمی رسید .

آن روز بود که نعمت خدا با تعیین رهبر لایقی همچون علی برای آینده مردم تکامل یافت و نیز آن روز بود که اسلام با تکمیل

ص: ۳۴

برنامه هایش به عنوان آیین نهایی از طرف خداوند پذیرفته شد (بنابراین جهات چهارگانه در آن جمع بوده) .

علاوه بر این ، قرائن زیر نیز این تفسیر را تأیید می کند :

الف جالب توجه این که در تفسیر فخر رازی و تفسیر روح المعانی و تفسیر المآثر در ذیل این آیه نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه بیش از هشتاد و یک روز عمر نکرد. و با توجه به این که وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات اهل تسنن و حتی در بعضی از روایات شیعه (مانند آن چه کلینی در کتاب معروف کافی نقل کرده

جزء ششم (۴۳)

است) روز دوازدهم ماه ربیع الاول بوده چنین نتیجه می گیریم که روز نزول آیه درست روز هیجدهم ذی الحجه بوده است .

ب در روایات فراوانی که از طرق معروف اهل تسنن و شیعه نقل شده صریحا این مطلب آمده است که آیه شریفه فوق در روز غدیر خم و به دنبال ابلاغ ولایت علی نازل گردید، از جمله این که:

دانشمند معروف سنی ابن جریر طبری در کتاب ولایت از زید بن ارقم صحابی معروف نقل می کند که این آیه در روز غدیر خم درباره علی نازل گردید .

حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فیعلی

ص: ۳۵

از ابوسعید خدری (صحابه معروف) نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم، علی را به عنوان ولایت به مردم معرفی کرد و مردم متفرق نشده بودند تا این که آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ...» نازل شد، در این موقع پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ إِكْمَالِ الدِّينِ وَ إِتْمَامِ النُّعْمَةِ وَ رِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ بِالْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ مِنْ بَعْدِي، ثُمَّ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ أَنْصُرْ مَنْ أَنْصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ: اللَّهُ أَكْبَرُ بِر تَكْمِيلِ دِينِ وَ اِتْمَامِ نِعْمَتِ پروردگار و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی بعد از من، سپس فرمود: هر کس من مولای اویم علی مولای او است، خداوندا! آن کس که او را دوست بدارد دوست بدار و آن کس که او را دشمن دارد، دشمن بدار، هر کس او را یاری کند یاری کن و هر کس دست از یاریش بردارد دست از او بردار.»

(۴۴) سوره مائده

۳ خطیب بغدادی در تاریخ خود از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل کرده که بعد از جریان غدیر خم و پیمان ولایت علی و گفتار عمر بن خطاب . بَخُّ بَخُّ يَا بَنَ أَبِيطَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ

ص: ۳۶

وَمَوْلَا كُلِّ مَسْلَمٍ . آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» نازل گردید . (۱)

در کتاب نفیس «الغدیر» علاوه بر روایات سه گانه فوق سیزده روایت دیگر نیز در این زمینه نقل شده است .

۱ این سه روایت را مرحوم علامه امینی با تمام مشخصات در جلد ۱ «الغدیر» صفحه ۲۳۰ تا ۲۳۲ نقل کرده است .

جزء ششم (۴۵)

در کتاب «إِحْقَاقُ الْحَقِّ» از جلد دوم تفسیر «ابن کثیر» صفحه ۱۴ و از «مقتل خوارزمی» صفحه ۴۷ نزول این آیه را درباره داستان غدیر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است .

وضو پاک سازی جسم و جان

۶ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

ص: ۳۷

ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که برای نماز بپا خاستید

(۴۶) سوره مائده

صورت و دست‌ها را تا آرنج بشویید و سر و پاها را تا مفصل (یا برآمدگی پشت پا) مسح کنید و اگر جنب باشید خود را بشویید (غسل کنید) و اگر بیمار یا مسافر باشید یا یکی از شما از محل پستی آمده (قضای حاجت کرده) یا با زنان تماس گرفته باشید (آمیزش جنسی کرده اید) و آب (برای غسل یا وضو) نیابید با خاک پاکی تیمم کنید و از آن بر صورت (پیشانی) و دست‌ها بکشید، خداوند نمی‌خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید شاید شکر او را بجا آورید.

در آیه حدود صورت، که باید در وضو شسته شود توضیح داده نشده ولی در روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را مشروحا بیان کرده اند.

حدّ صورت از طرف طول از رستنگاه مو تا چانه و از طرف عرض آن چه در میان انگشت وسط و ابهام (انگشت شست) قرار می‌گیرد، ذکر شده و این در حقیقت توضیح همان معنایی است که از

ص: ۳۸

کلمه « وَجْه » در عرف فهمیده می شود ، زیرا وجه همان قسمتی است که انسان به هنگام برخورد بر دیگری با آن « مُوَجِّه » می شود .

جزء ششم (۴۷)

حدّ دست که باید در وضو شسته شود ، « تا آرنج » ذکر شده ، زیرا مَرَاتِقِ جمع « مِرْزَق » به معنی « آرنج » است و چون هنگامی گفته شود دست را بشویید ممکن است به ذهن چنین برسد که دست ها را تا مچ بشویید ، زیرا غالبا این مقدار شسته می شود ، برای رفع این توهم می فرماید : « تا آرنج بشویید » (إِلَى الْمَرَافِقِ) .

و با این توضیح روشن می شود ، کلمه « اِلَى » در آیه فوق تنها برای بیان حدّ شستن است نه کیفیت شستن ، که بعضی توهم کرده اند و چنین پنداشته اند که آیه می گوید : باید دست ها را از سر انگشتان به طرف آرنج بشویید (آن چنان که در میان جمعی از اهل تسنن رایج است) .

توضیح این که این درست به آن می ماند که انسان به کارگری سفارش می کند دیوار اتاق را از کف تا یک متر ، رنگ کند ، بدیهی است منظور این نیست که دیوار از پایین به بالا-رنگ شود، بلکه منظور این است که این مقدار باید رنگ شود نه بیشتر و نه کمتر .

(۴۸) سوره مائده

بنابراین فقط مقداری از دست که باید شسته شود در آیه ذکر شده و اما کیفیت آن در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله که به وسیله اهلیت به ما رسیده

ص: ۳۹

است آمده است و آن شستن آرنج است به طرف سر انگشتان.

کلمه « ب » که در « بَرُّؤْسِكُمْ » می باشد طبق صریح بعضی از روایات و تصریح بعضی از اهل لغت به معنی « تبعیض » می باشد ، یعنی « قسمتی » از سر را مسح کنید که در روایات ما محل آن به یک چهارم پیش سر ، محدود شده و باید قسمتی از این یک چهارم را هر چند کم باشد با دست مسح کرد ، بنابراین آن چه در میان بعضی از طوایف اهل تسنن معمول است که تمام سر و حتی گوش ها را مسح می کنند ، با مفهوم آیه سازگار نمی باشد .

قرار گرفتن « اَرْجُلِكُمْ » در کنار « رُؤْسِكُمْ » گواه بر این است که

جزء ششم (۴۹)

پاها نیز باید مسح شود نه این که آن را بشویند (و اگر ملاحظه می کنیم « اَرْجُلِكُمْ » به فتح لام قرائت شده به خاطر آن است که عطف بر محل « بَرُّؤْسِكُمْ » است نه عطف بر « وُجُوْهُكُمْ ») .

كَعْب در لغت به معنی برآمدگی پشت پاها و هم به معنی مفصل یعنی نقطه ای که استخوان ساق پا با استخوان کف پا مربوط می شود آمده است .

سپس به توضیح حکم غسل پرداخته و چنین می فرماید : « و اگر جنب باشید غسل کنید »

ص: ۴۰

(وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا).

روشن است که مراد از جمله «فَاطَّهَّرُوا» شستن تمام بدن می باشد، زیرا اگر شستن عضو خاصی لازم بود می بایست نام آن برده شود، بنابراین هنگامی که می گوید خود را شستشو دهید، مفهومش شستشوی تمام بدن است، نظیر این در سوره نساء آیه ۴۳ نیز آمده است که می گوید: «حَتَّى تَغْتَسِلُوا».

(۵۰) سوره مائده

«جُنُب» ، همان طور که در جلد سوم تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۳ سوره نساء اشاره شده، مصدری است که به معنی «اسم فاعل» آمده و در اصل به معنی «دور شونده» است زیرا ریشه اصلی آن «جَنَابَت» به معنی «بُعْد» و دوری است و اگر شخص «جُنُب» به این عنوان نامیده می شود به خاطر آن است که باید در آن حال، از نماز و توقّف در مسجد و مانند آن دوری کند و این کلمه (جُنُب) هم بر مفرد، هم بر جمع و هم بر مذکر و هم بر مؤنث اطلاق می شود، اطلاق «جار جُنُب» بر همسایه دور به همین مناسبت است. ممکن است ضمناً از این که قرآن در آیه فوق می گوید به هنگام نماز اگر جُنُب هستید غسل کنید استفاده شود که غسل جنابت جانشین وضو نیز می شود.

سپس به بیان حکم تیمم پرداخته و می گوید: «و اگر از خواب

ص: ۴۱

برخاسته اید و قصد نماز دارید و بیمار یا مسافر باشید و یا اگر از قضای حاجت برگشته اید و یا آمیزش جنسی با زنان کرده اید و دسترسی به آب ندارید با خاک پاکی تیمم کنید « (وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضِيًا وَعَلَى سَفَرٍ أَوْ

جزء ششم (۵۱)

جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا) .

نکته ای که باید به آن توجه داشت آن است که جمله «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ» و جمله «أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ» همان طور که قبلاً هم اشاره کردیم ، عطف بر آغاز آیه یعنی جمله «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» است، در حقیقت در آغاز آیه اشاره به مسأله خواب شده و در ذیل آیه اشاره به دو قسمت دیگر از موجبات وضو یا غسل گردیده است.

و اگر این دو جمله را عطف به «عَلَى سَفَرٍ» بگیریم دو اشکال در آیه تولید خواهد شد ، نخست این که از قضای حاجت برگشتن نمی تواند نقطه مقابل مرض یا مسافرت باشد و لذا مجبوریم «أَوْ» را به معنی «و او» بگیریم (همان طور که جمعی از مفسرین گفته اند) و این کاملاً بر خلاف ظاهر است ، به علاوه ذکر خصوص قضاء حاجت از میان موجبات وضو ، بدون دلیل خواهد بود ، اما اگر آن طور که گفتیم آیه را تفسیر کنیم هیچ یک از این دو اشکال متوجه نخواهد شد (اگرچه ما هم

ص: ۴۲

مانند بسیاری از مفسران در جلد سوم تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۳ سوره نساء «أَوْ» را به معنی «واو» ذکر کردیم ولی آن چه در این جا گفته شد به نظر نزدیک تر می باشد .

(۵۲) سوره مائده

موضوع دیگر این که در این آیه مسأله جنابت دو بار ذکر شده و ممکن است برای تأکید باشد و نیز ممکن است کلمه جنب به معنی جنابت و احتلام در خواب و أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ کنایه از جنابت به وسیله آمیزش جنسی باشد و اگر قیام در آیه را به معنی برخاستن از خواب تفسیر کنیم (همان طور که در روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده و در خود آیه نیز قرینه ای بر آن وجود دارد) گواهی بر این معنی خواهد بود (دقت کنید) .

سپس طرز تیمم را اجمالاً بیان کرده، می گوید: « به وسیله آن صورت و دست های خود را مسح کنید » (فَأَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ) . روشن است که منظور این نیست که چیزی از خاک بردارند و به صورت و دست بکشند ، بلکه منظور این است که پس از زدن دست بر خاک پاک ، صورت و دست ها را مسح کنند ، ولی بعضی از فقها به خاطر همین کلمه « مِنْهُ » گفته اند باید حداقل غباری هر چند

ص: ۴۳

تنها چیزی که در این جا باقی می ماند معنی صَعِيداً طَيِّباً است: بسیاری از دانشمندان لغت برای صَعِيد دو معنی ذکر کرده اند، یکی خاک و دیگری تمام چیزهایی که سطح کره زمین را پوشانیده، اعم از خاک، ریگ، سنگ و غیره و همین موضوع باعث اختلاف نظر فقهاء در چیزی که تیمم بر آن جایز است شده که آیا فقط تیمم بر خاک جایز است و یا سنگ و شن و مانند آن نیز کفایت می کند، ولی با توجه به ریشه لغوی کلمه «صَعِيد» که همان «صعود و بالا قرار گرفتن» می باشد، معنی دوم به ذهن نزدیک تر است.

طَيِّب به چیزهایی گفته می شود که با طبع آدمی موافق باشد و در قرآن به بسیاری از موضوعات اطلاق شده است (الْبَلْدُ الطَّيِّبُ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً رِيحٌ طَيِّبٌ حَيَاةٌ طَيِّبَةٌ و ...) و هر چیز پاکیزه را نیز «طَيِّب» می گویند زیرا طبع آدمی ذاتاً از اشیاء ناپاک متنفر است و از این جا روشن می شود که خاک تیمم باید کاملاً پاک و پاکیزه باشد.

مخصوصاً در روایاتی که از پیشوایان اسلام به ما رسیده روی این

موضوع کرارا تکیه شده است، در روایتی چنین می خوانیم : «نَهَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَتَيَّمَّ الرَّجُلُ بُتْرَابٍ مِنْ أَثَرِ الطَّرِيقِ : علی از تیمم کردن به روی خاک های آلوده که در جاده ها است نهی فرمود» قابل توجه این که تیمم اگرچه در قرآن و حدیث به معنی همین وظیفه مخصوص اسلامی است ولی در لغت به معنی قصد کردن است ، در حقیقت قرآن می گوید : به هنگامی که می خواهید تیمم کنید باید تصمیم بگیرید قطعه زمین پاکی را از میان قطعات مختلف زمین انتخاب نموده و بر آن تیمم کنید ، قطعه ای که طبق مفهوم « صَیْعِد » که از ماده صُیْعُود است روی زمین قرار گرفته و در معرض ریزش باران ها و تابش آفتاب

جزء ششم (۵۵)

و وزش باد باشد، روشن است چنین خاکی که زیر دست و پا نبوده و دارای این صفات است نه تنها استفاده از آن برخلاف بهداشت نیست بلکه همان طور که در جلد سوم تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۳ سوره نساء شرح داده شده طبق گواهی دانشمندان اثر میکرب کشی قابل ملاحظه ای دارد .

فلسفه وضو و تیمم

درباره فلسفه « تیمم » باید گفت : اما درباره فلسفه « وضو » ، شک نیست که وضو دارای دو فایده روشن است : فایده بهداشتی و فایده اخلاقی و معنوی ، از نظر بهداشتی شستن صورت و دست ها آن هم پنج

ص: ۴۵

بار و یا لااقل سه بار در شبانه روز، اثر قابل ملاحظه ای در نظافت بدن دارد، مسح کردن بر سر و پشت پاها که شرط آن رسیدن آب به موها یا پوست تن است، سبب می شود که این اعضا را نیز پاکیزه بداریم و همان طور که در فلسفه غسل اشاره خواهیم کرد تماس آب با پوست بدن اثر خاصی در تعادل اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک دارد.

و از نظر اخلاقی و معنوی چون با قصد قربت و برای خدا انجام می شود اثر تربیتی دارد مخصوصا چون مفهوم کنایی آن این است که از فرق تا قدم در راه اطاعت تو گام برمی دارم مؤید این فلسفه اخلاقی و معنوی است.

(۵۶) سوره مائده

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا می خوانیم:

« إِنَّمَا أَمَرَ بِالْوُضُوءِ وَ بَدَأَ بِهِ لِأَنَّهُ يَكُونُ الْعَبْدُ طَاهِرًا إِذَا قَامَ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ ، عِنْدَ مُنَاجَاتِهِ إِيَّاهُ ، مُطِيعًا لَهُ فِيمَا أَمَرَهُ ، نَقِيًّا مِنَ الْأَذْنَانِ وَ النَّجَاسَةِ ، مَعَ مَا فِيهِ مِنْ ذَهَابِ الْكُسَلِ وَ طَرْدِ النَّعَاسِ وَ تَرْكِيهِ الْفُؤَادِ لِلْقِيَامِ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ : برای این دستور وضو داده شده و آغاز عبادت با آن است که بندگان هنگامی که در پیشگاه خدا می ایستند و با او مناجات می کنند پاک باشند و دستورات او را به کار بندند، از آلودگی ها و نجاست ها برکنار شوند، علاوه بر این وضو سبب

ص: ۴۶

می شود که آثار خواب و کسالت از انسان برچیده شود و قلب برای قیام در پیشگاه خدا نور و صفایابد . (۱)

جزء ششم (۵۷)

در حقیقت جمله های فوق بار دیگر این واقعیت را تأکید می کند که تمام دستورهای الهی و برنامه های اسلامی به خاطر مردم و برای حفظ منافع آن ها قرار داده شده و به هیچ وجه هدف دیگری در کار نبوده است ، خداوند می خواهد با این دستورها هم طهارت معنوی و هم جسمانی برای مردم فراهم شود .

ضمناً باید توجه داشت که جمله « مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ : خداوند نمی خواهد تکلیف طاقت فرسایی بر دوش شما بگذارد » گرچه در ذیل احکام مربوط به غسل و وضو و تیمم ذکر شده ، اما یک قانون کلی را بیان می کند ، که احکام الهی در هیچ مورد به صورت تکلیف شاق و طاقت فرسا نیست بنابراین اگر مشاهده کنیم که پاره ای از تکالیف در مورد بعضی از اشخاص صورت مشقت باری به خود بگیرد و غیرقابل تحمل می شود آن حکم در مورد آن ها ، به دلیل همین آیه ، استثناء می خورد و ساقط می شود ، مثلاً اگر روزه

ص: ۴۷

برای افرادی همچون پیرمردان و پیره زنان ناتوان و امثال آن‌ها مشقت بار گردد، به دلیل همین آیه روزه بر آن‌ها واجب نیست.

(۵۸) سوره مائده

البته نباید فراموش کرد که پاره ای از دستورات وجود دارد که ذاتا مشکل است و باید به خاطر مصالح مهمی که در کار است آن مشکلات را تحمل کرد همانند حکم جهاد با دشمنان حق.

ضرورت استفاده از «وسیله» برای نزدیک شدن به خدا

موضوع مهمی که در این آیه باید مورد بحث قرار گیرد دستوری است که درباره انتخاب «وسیله» در این آیه به افراد باایمان داده شده است.

«وسیله» در اصل به معنی تَقَرُّب جستن و یا چیزی است که باعث تقرب به دیگری از روی علاقه و رغبت میشود می باشد. بنابراین وسیله در آیه فوق معنی بسیار وسیعی دارد و هر کار و هر چیزی را که باعث نزدیک شدن به پیشگاه مقدس پروردگار می شود شامل می گردد که مهم ترین آن‌ها ایمان به خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جهاد و عبادات

جزء ششم (۵۹)

همچون نماز و زکات و روزه و زیارت خانه خدا و همچنین صلّه رحم و انفاق در راه خدا اعم از انفاق های پنهانی و آشکار و همچنین هر کار نیک و خیرمی باشد. همان طور که علی در «نهج البلاغه» فرموده

ص: ۴۸

است : « إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى الْإِيمَانُ بِهِ وَرِسُولُهُ وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذُرْوَةُ الْإِسْلَامِ وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ وَاقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ وَابْتِئَاءُ الرَّكَاهِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ وَحَجُّ الْبَيْتِ وَاعْتِمَارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَرْحِضَانِ الذَّنْبَ وَصِلَةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثْرَأَةٌ فِي الْمَالِ وَنَسَاءَةٌ فِي الْأَجْلِ وَصِدْقَةُ السَّرِّ فَإِنَّهَا تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ وَصِدْقَةُ الْعَلَانِيَةِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مَيْتَةَ السُّوءِ وَصَيْنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَقِي مَصَارِعَ الْهَوَانِ : بهترین چیزی که به وسیله آن می توان به خدا نزدیک شد ایمان به خدا و پیامبر او و جهاد در راه خدا است که قلّه کوهسار اسلام است و همچنین جمله اخلاص (لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) که همان فطرت توحید است و برپا داشتن نماز که آیین اسلام است و زکوه که فریضه واجبه است و روزه ماه رمضان که سپری است در برابر گناه و کیفرهای الهی و حج و عمره که فقر و پریشانی را دور می کند و گناهان را می شوید و صله رحم که ثروت را زیاد و عمر را طولانی می کند و انفاق های پنهانی که جبران گناهان می نماید و انفاق آشکار که مرگ های ناگوار و بد را دور

می سازد و کارهای نیک که انسان را از سقوط نجات می دهد» (۱)

(۶۰) سوره مائده

و نیز شفاعت پیامبران و امامان و بندگان صالح خدا که طبق صریح قرآن باعث تقرب به پروردگار می گردد، در مفهوم وسیع توسل داخل است و همچنین پیروی از پیامبر و امام و گام نهادن در جای گام آن ها زیرا همه این ها موجب نزدیکی به ساحت قدس پروردگار می باشد حتی سوگند دادن خدا به مقام پیامبران و امامان و صالحان که نشانه علاقه به آن ها و اهمیت دادن به مقام و مکتب آنان می باشد جزء این مفهوم وسیع است .

جزء ششم (۶۱)

و آن ها که آیه فوق را به بعضی از این مفاهیم اختصاص داده اند در حقیقت هیچ گونه دلیلی بر این تخصیص ندارند، زیرا همان طور که گفتیم « وسیله » در مفهوم لغویش به معنی هر چیزی است که باعث تقرب می گردد .

لازم به تذکر است که هرگز منظور این نیست چیزی را از شخص پیامبر یا امام مستقلاً تقاضا کنند، بلکه منظور این است با اعمال صالح یا پیروی از پیامبر و امام، یا شفاعت آنان و یا سوگند دادن خداوند به مقام

ص: ۵۰

و مکتب آن ها (که خود یک نوع احترام و اهتمام به موقعیت آن ها و یک نوع عبادت است) از خداوند چیزی را نخواهند این معنی نه بوی شرک می دهد و نه برخلاف آیات دیگر قرآن است و نه از عموم آیه فوق بیرون می باشد .

قرآن و توسل

از آیات دیگر قرآن نیز به خوبی استفاده می شود که وسیله قرار

(۶۲) سوره مائده

دادن مقام انسان صالحی در پیشگاه خدا و طلب چیزی از خداوند به خاطر او ، به هیچ وجه ممنوع نیست و منافات با توحید ندارد، در آیه ۶۴ سوره نساء می خوانیم :

« وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا : اگر آن ها هنگامی که به خویشتن ستم کردند (و مرتکب گناهی شدند) به سراغ تو می آمدند و از خداوند طلب عفو و بخشش می کردند و تو نیز برای آن ها طلب عفو می کردی ، خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند . »

و نیز در آیه ۹۷ سوره یوسف می خوانیم که : برادران یوسف از پدر تقاضا کردند که در پیشگاه خداوند برای آن ها استغفار کند و یعقوب نیز این تقاضا را پذیرفت.

ص: ۵۱

در آیه ۱۱۴ سوره توبه نیز موضوع استغفار ابراهیم در مورد پدرش آمده که تأثیر دعای پیامبران را درباره دیگران تأیید می کند و همچنین در آیات متعدد دیگر قرآن این موضوع منعکس است .

جزء ششم (۶۳)

شأن نزول آیه ولایت

۵۵ إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

سرپرست و رهبر شما تنها خدا است و پیامبر او و آن ها که ایمان آورده اند و نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند .

در تفسیر مجمع البیان و کتب دیگر از « عبدالله بن عباس » چنین نقل شده : که روزی در کنار چاه زمزم نشسته بود و برای مردم از قول پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل می کرد ، ناگهان مردی که عمامه ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر مرتبه که ابن عباس از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله حدیث نقل می کرد او نیز با جمله « قَالَ رَسُولَ اللَّهِ » حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می نمود .

او را قسم داد تا خود را معرفی کند ، او صورت خود را گشود و صدا زد : ای مردم ! هر کس مرا نمی شناسد بداند من ابوذر غفاری هستم

(۶۴) سوره مائده

ص: ۵۲

با این گوش های خودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم و اگر دروغ می گویم هر دو گوشم کرباد و با این چشمان خود این جریان را دیدم و اگر دروغ می گویم هر دو کور باد ، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « عَلِيُّ قَائِمٌ الْبَرَّةِ وَقَاتِلُ الْكُفْرَةِ مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ: عَلِيٌّ يَشْوَى نِيكَانَ اسْتِ وَ كَشَنَدَه كَافِرَانِ ، هر کس او را یاری کند خدا یاریش خواهد کرد و هر کس دست از یاریش بردارد خدا دست از یاری او برخواهد داشت » .

سپس ابوذرّ اضافه کرد: ای مردم روزی از روزها بارسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز می خواندم ، سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد ، ولی کسی چیزی به او نداد ، او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت : خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم ولی کسی جواب مساعد به من نداد، در همین حال علی که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد. سائل نزدیک آمد و انگشتر را از دست آن حضرت بیرون آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله

جزء ششم (۶۵)

که در حال نماز بود این جریان را مشاهده کرد ، هنگامی که از نماز فارغ شد ، سر را به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت : « خداوندا ! برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی و کارها را بر او آسان

ص: ۵۳

سازی و گره از زبان او بگشایی تا مردم گفتارش را درک کنند و نیز موسی درخواست کرد هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و به وسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی. خداوندا! من محمد پیامبر و برگزیده توام، سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز، از خاندانم علی را وزیر من گردان تا به وسیله او، پشتم قوی و محکم گردد» .

ابوذری می گوید: هنوز دعای پیامبر صلی الله علیه و آله پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: « بخوان » ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: « چه بخوانم » ، گفت: « بخوان ؛ اِنَّمَا وَرِثُكُمُ اللّٰهُ ... » .

البته این شأن نزول از طرق مختلف (چنان که خواهد آمد) نقل شده که گاهی در جزئیات و خصوصیات مطلب باهم تفاوت هایی دارند ولی اساس و عصاره همه یکی است .

(۶۶) سوره مائده

آیه ولایت علی بن ابیطالب

این آیه با کلمه « اِنَّمَا » که در لغت عرب به معنی انحصار می آید شروع شده و می گوید: « ولی و سرپرست و متصرف در امور شما سه کس است: خدا و پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند و نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند » (اِنَّمَا وَرِثُكُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَ

ص: ۵۴

الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ).

شك نیست که رکوع در این آیه به معنی رکوع نماز است، نه به معنی خضوع، زیرا در عرف شرع و اصطلاح قرآن، هنگامی که رکوع گفته می شود به همان معنی معروف آن یعنی رکوع نماز است و علاوه بر شأن نزول آیه و روایات متعددی که در زمینه انگشتر بخشیدن علی در حال رکوع وارد شده و مشروحا بیان خواهیم کرد، ذکر جمله «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» نیز شاهد بر این موضوع است و ما در هیچ مورد در قرآن نداریم که تعبیر شده باشد که زکات را با خضوع بدهید، بلکه باید با اخلاص نیت و عدم منت داد.

جزء ششم (۶۷)

همچنین شك نیست که کلمه «وَلِيٍّ» در آیه به معنی دوست و یا ناصر و یاور نیست زیرا ولایت به معنی دوستی و یاری کردن مخصوص کسانی نیست که نماز می خوانند و در حال رکوع زکات می دهند، بلکه یک حکم عمومی است که همه مسلمانان را در بر می گیرد، همه مسلمین باید یکدیگر را دوست بدارند و یاری کنند حتی آن هایی که زکات بر آن ها واجب نیست و اصولاً چیزی ندارند که زکات بدهند، تا چه رسد به این که بخواهند در حال رکوع زکاتی بپردازند، آن ها هم باید دوست و یار و یاور یکدیگر باشند.

ص: ۵۵

از این جا روشن می شود که منظور از « وَلِيَّ » در آیه فوق ولایت به معنی سرپرستی و تصرف و رهبری مادی و معنوی است ، به خصوص این که این ولایت در ردیف ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت خدا قرار گرفته و هر سه با یک جمله ادا شده است .

و به این ترتیب، آیه از آیاتی است که به عنوان یک نصّ قرآنی دلالت بر ولایت و امامت علی می کند .

(۶۸) سوره مائده

ولی در این جا بحث های مهمی است که باید به طور جداگانه ، مورد بررسی قرار گیرد

شهادت احادیث و مفسران و مؤرخان در مورد آیه ولایت

همان طور که اشاره کردیم در بسیاری از کتب اسلامی و منابع اهل تسنن ، روایات متعددی دایر بر این که آیه فوق در شأن علی نازل شده نقل گردیده که در بعضی از آن ها اشاره به مسأله بخشیدن انگشتر در حال رکوع نیز شده و در بعضی نشده و تنها به نزول آیه درباره علی قناعت گردیده است .

این روایت را « ابن عباس » و « عمّاریاسر » و « عبدالله بن سلام » و « سَلَمَةُ بْنُ كَهَيْلٍ » و « آنس بن مالک » و « عُقْبَةُ بْنُ حَكِيمٍ » و « عبدالله بن اَبِيّ » و « عبدالله بن غالب » و « جابر بن عبدالله انصاری » و

ص: ۵۶

«ابوذر غفاری» نقل کرده اند. (۱)

جزء ششم (۶۹)

و علاوه بر ده نفر که در بالا ذکر شد از خود علی نیز این روایت در کتب اهل تسنن نقل شده است (۲)

پاسخ به هشت ایراد مخالفان بر آیه ولایت

جمعی از برادران اهل تسنن اصرار دارند که ایرادهای متعددی به نزول این آیه در مورد علی و همچنین به تفسیر «ولایت» به عنوان «سرپرستی و تصرف و امامت» بنمایند که ما ذیلاً مهم ترین آن ها را عنوان کرده و مورد بررسی قرار می دهیم:

از جمله اشکالاتی که نسبت به نزول آیه فوق در مورد علی گرفته اند این است که آیه با توجه به کلمه «الَّذِينَ» که برای جمع است، قابل تطبیق بر یک فرد نیست و به عبارت دیگر آیه می گوید: «وَلِيِّ» شما آن هایی هستید که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند، این عبارت چگونه بر یک شخص مانند علی قابل تطبیق است؟

(۷۰) سوره مائده

پاسخ: در ادبیات عرب مکرر دیده می شود که از مفرد به لفظ جمع،

ص: ۵۷

۱- به کتاب «إِحْقَاقُ الْحَقِّ» جلد ۲ صفحه ۳۹۹ تا ۴۱۰ مراجعه شود.

۲- به کتاب «المُراجعات»، صفحه ۱۵۵ رجوع شود.

تعبیر آورده شده است از جمله در آیه مُبَاهَلَه می بینیم که کلمه «نِسَائِنَا» به صورت جمع آمده در صورتی که منظور از آن طبق شأن نزول های متعددی که وارد شده فاطمه زهرا علیهاالسلام است و همچنین «أَنْفُسَيْنَا» جمع است در صورتی که از مردان غیر از پیغمبر کسی جز علی در آن جریان نبود و در آیه ۱۷۲ سوره آل عمران در داستان جنگ احد می خوانیم :

« الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا » .

و همان طور که در تفسیر این آیه در جلد سوم ذکر کردیم بعضی از مفسران شأن نزول آن را درباره نَعِيم بن مسعود که یک فرد بیشتر نبود می دانند .

و همچنین در آیه ۵۲ سوره مائده می خوانیم : « يَقُولُونَ نَحْشِي أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ » در حالی که آیه در مورد عبدالله بن ابی وارد شده است که تفسیر آن گذشت و همچنین در آیه اول سوره ممتحنه و آیه ۸ سوره منافقون و ۲۱۵ و ۲۷۴ سوره بقره تعبیراتی دیده می شود که عموماً به صورت جمع است ، ولی طبق آن چه در شأن نزول آن ها آمده منظور از آن یک فرد بوده است .

این تعبیر یا به خاطر این است که اهمیت موقعیت آن فرد و نقش مؤثری که در این کار داشته روشن شود و یا به خاطر آن است که حکم در شکل کلی عرضه شود، اگرچه مصداق آن منحصر به یک فرد بوده باشد، در بسیاری از آیات قرآن ضمیر جمع به خداوند که احد و واحد است به عنوان تعظیم گفته شده است .

البته انکار نمی توان کرد که استعمال لفظ جمع در مفرد به اصطلاح، خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست، ولی با وجود آن همه روایاتی که در شأن نزول آیه وارد شده است، قرینه روشنی بر چنین تفسیری خواهیم داشت و حتی در موارد دیگر به کمتر از این قرینه نیز قناعت می شود .

(۷۲) سوره مائده

فخر رازی و بعضی دیگر از متعصبان ایراد کرده اند که علی با آن توجه خاصی که در حال نماز داشت و غرق در مناجات پروردگار بود (تا آن جا که معروف است پیکان تیر از پایش بیرون آوردند و توجه پیدا نکرد) چگونه ممکن است صدای سائلی را شنیده و به او توجه پیدا کند ؟

پاسخ آن ها که این ایراد را می کنند از این نکته غفلت دارند که شنیدن صدای سائل و به کمک او پرداختن توجه به خویشتن نیست ،

بلکه عین توجّه به خدا است ، علیّ در حال نماز از خود بیگانه بود نه از خدا و می دانیم بیگانگی از خلق خدا بیگانگی از خدا است و به تعبیر روشن تر : پرداختن زکات در نماز انجام عبادت در ضمن عبادت است ، نه انجام یک عمل مباح در ضمن عبادت و باز به تعبیر دیگر آن چه با روح عبادت سازگار نیست ، توجّه به مسائل مربوط به زندگی مادّی و شخصی است و اما توجّه به آن چه در مسیر رضای خدا است ، کاملاً با روح عبادت سازگار است و آن را تأکید می کند ، ذکر این نکته نیز لازم است که معنی غرق شدن در توجّه به خدا این نیست که انسان بی اختیار احساس خود را از دست بدهد بلکه با اراده خویش توجّه خود را از آن چه در راه خدا و برای خدا نیست برمی گیرد.

جزء ششم (۷۳)

اشکال دیگری که به آیه کرده اند در مورد معنی کلمه «وَلِیِّ» است که آن را به معنی دوست و یاری کننده و امثال آن گرفته اند نه به معنی متصرّف و سرپرست و صاحب اختیار .

پاسخ همان طور که در تفسیر آیه در بالا ذکر کردیم کلمه «وَلِیِّ» در این جا نمی تواند به معنی دوست و یاری بوده باشد ، زیرا این صفت برای همه مؤمنان ثابت است نه مؤمنان خاصّی که در آیه ذکر شده که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند و به عبارت دیگر

ص: ۶۰

دوستی و یاری کردن ، یک حکم عمومی است ، در حالی که آیه ناظر به بیان یک حکم خصوصی می باشد و لذا بعد از ذکر ایمان ، صفات خاصی را بیان کرده است که مخصوص به یک فرد می شود .

(۷۴) سوره مائده

می گویند علی چه زکات واجبی بر ذمه داشت با اینکه از مال دنیا چیزی برای خود فراهم نساخته بود و اگر منظور صدقه مستحب است که به آن زکات گفته نمی شود ؟

پاسخ اولاً به گواهی تواریخ علی از دسترنج خود اموال فراوانی تحصیل کرد و در راه خدا داد تا آن جا که می نویسند هزار برده را از دسترنج خود آزاد نمود ، به علاوه سهم او از غنایم جنگی نیز قابل ملاحظه بود ، بنابراین اندوخته مختصری که زکات به آن تعلق گیرد و یا نخلستان کوچکی که واجب باشد زکات آن را پردازد چیز مهمی نبوده است که علی فاقد آن باشد و این را نیز می دانیم که فوریت وجوب پرداخت زکات « فوریت عرفی » است که با خواندن یک نماز منافات ندارد .

ثانیا : اطلاق زکات بر « زکات مستحب » در قرآن مجید فراوان است ، در بسیاری از سوره های مکی کلمه « زکات » آمده که منظور از آن همان زکات مستحب است ، زیرا وجوب زکات مسلماً بعد از

ص: ۶۱

هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه ، بوده است (آیه ۳ سوره نمل و آیه ۳۹ سوره روم و ۴ سوره لقمان و ۷ سوره فصلت و غیر این ها) .

جزء ششم (۷۵)

می گویند: ما گرایمان به خلافت بلافصل علی داشته باشیم بالاخره باید قبول کنیم که مربوط به زمان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بوده ، بنابراین علی در آن روز « وَلِيَّ » نبود و به عبارت دیگر ولایت در آن روز برای او « بِالْقَوَّةِ » بود نه « بِالْفِعْلِ » در حالی که ظاهر آیه ولایت « بِالْفِعْلِ » را می رساند .

پاسخ در سخنان روزمره در تعبیّرات ادبی بسیار دیده می شود که اسم یا عنوانی به افرادی گفته می شود که آن را بِالْقَوَّةِ دارند مثلاً انسان در حال حیات خود وصیت می کند و کسی را به عنوان « وَصِيَّ » خود و « قَيِّمِ » اطفال خویش تعیین می نماید و از همان وقت عنوان وَصِيَّ و قَيِّمِ به آن شخص گفته می شود ، در حالی که طرف هنوز در حیات است و نمرده است ، در روایاتی که در مورد علی از پیامبر صلی الله علیه و آله در طرق شیعه و سنی نقل شده می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله او را « وَصِيَّ » و « خلیفه » خود خطاب کرده در حالی که هیچ یک از این عناوین در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبود ، در قرآن مجید نیز این گونه تعبیّرات دیده می شود از جمله در مورد زکریا می خوانیم که از خداوند چنین تقاضا کرد :

ص: ۶۲

« هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ » . (۱) در حالی که مسلم است منظور از « وَلِيًّا » در این جا سرپرستی برای بعد از مرگ او منظور بوده است ، بسیاری از افراد جانشین خود را در حیات خود تعیین می کنند و از همان زمان نام جانشین بر او می گذارند با این که جنبه بِالْقُوَّةِ دارد .

می گویند : چرا علی با این دلیل روشن شخصا استدلال نکرد ؟

پاسخ همان طور که در ضمن بحث پیرامون روایات وارده در شأن نزول آیه خواندیم این حدیث در کتب متعدّد از خود علی نیز نقل شده است از جمله در مُسْنَدُ « ابْنِ مَرْدَوَيْهِ » و « ابی الشیخ » و « کَنْزُ الْعُمَالِ » و این در حقیقت به منزله استدلال حضرت است به این آیه شریفه .

جزء ششم (۷۷)

در کتاب نفیس « الْغَدِيرِ » از کتاب « سُيُومِ بْنِ قَيْسِ هِلَالِيِّ » حدیث مفصّلی نقل می کند که علی در میدان صِفِّين در حضور جمعیت برای اثبات حَقَّائِیتِ خود دلایل متعددی آورد از جمله

ص: ۶۳

استدلال به همین آیه بود. (۱)

و در کتاب غایه المرام از ابوذر چنین نقل شده که علی روز شُوری نیز به همین آیه استدلال کرد. (۲)

می گویند: این « تفسیر » با آیات قبل و بعد سازگار نیست، زیرا در آن ها ولایت به معنی « دوستی » آمده است .

پاسخ بارها گفته ایم آیات قرآن چون تدریجا و در وقایع مختلف نازل گردیده همیشه پیوند با حوادثی دارد که در زمینه آن نازل شده است و چنان نیست که آیات یک سوره یا آیاتی که پشت سر هم قرار دارند همواره پیوند نزدیک از نظر مفهوم و مفاد داشته باشند لذا بسیار می شود که دو آیه پشت سر هم نازل شده اما در دو حادثه مختلف بوده و مسیر آن ها به خاطر پیوند با آن حوادث از یکدیگر جدا می شود ..

(۷۸) سوره مائده

باتوجه به این که آیه « اِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللّٰهُ » به گواهی شأن نزولش در زمینه زکات دادن علی در حال رکوع نازل شده و آیات گذشته و آینده همان طور که خواندیم و خواهیم خواند در حوادث دیگری نازل شده است نمی توانیم روی پیوند آن ها زیاد تکیه کنیم .

ص: ۶۴

۱- « الغدير » ، جلد ۱ ، صفحه ۱۹۶

۲- « منهاج البراعه » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۶۳ .

به علاوه آیه مورد بحث اتفاقاً تناسب با آیات گذشته و آینده نیز دارد زیرا در آن ها سخن از ولایت به معنی یاری و نصرت و در آیه مورد بحث سخن از ولایت به معنی رهبری و تصرف می باشد و شک نیست که شخص ولی و سرپرست و متصرف ، یار و یاور پیروان خویش نیز خواهد بود . به عبارت دیگر یار و یاور بودن یکی از شؤون ولایت مطلقه است .

جزء ششم (۷۹)

می گویند: انگشتی با آن قیمت گزاف که در تاریخ نوشته اند، علیّ از کجا آورده بود؟ به علاوه پوشیدن انگشتی با این قیمت فوق العاده سنگین اسراف محسوب نمی شود؟ آیا این هادلیل بر عدم صحّت تفسیر فوق نیست؟

پاسخ مبالغه هایی که درباره قیمت آن انگشت کرده اند به کلی بی اساس است و هیچ گونه دلیل قابل قبولی بر گران قیمت بودن آن انگشت نداریم و این که در روایت ضعیفی قیمت آن معادل خراج شام ذکر شده به افسانه شبیه تر است تا واقعیت و شاید برای بی ارزش نشان دادن اصل مسأله جعل شده است و در روایات صحیح و معتبر که در زمینه شأن نزول آیه ذکر کرده اند اثری از این افسانه نیست ، بنابراین نمی توان یک واقعیت تاریخی را با این گونه سخنان پرده پوشی کرد .

ص: ۶۵

و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد باایمان را بپذیرند (پیروزند زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروزمی باشد.

این آیه تکمیلی برای مضمون آیه پیش است و هدف آن را تأکید و تعقیب می کند و به مسلمانان اعلام می دارد که : « کسانی که ولایت و سرپرستی و رهبری خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و افراد باایمانی را که در آیه قبل به آن ها اشاره شد بپذیرند پیروز خواهند شد ، زیرا آن ها در حزب خدا خواهند بود و حزب خدا پیروز است » (وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا فَاِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمْ الْغٰلِبُوْنَ) .

در این آیه قرینه دیگری بر معنی ولایت که در آیه پیش اشاره شد یعنی « سرپرستی و رهبری و تصرف » دیده می شود ، زیرا تعبیر به « حِزْبُ اللّٰهِ » و « غلبه آن » مربوط به حکومت اسلامی است ، نه یک دوستی ساده و عادی و این خود می رساند که ولایت در آیه به معنی سرپرستی و حکومت و زمامداری اسلام و مسلمین است ، زیرا در معنی حزب یک نوع تشکّل و همبستگی و اجتماع برای تأمین اهداف

مشترک افتاده است .

باید توجه داشت که مراد از « الَّذِينَ آمَنُوا » در این آیه ، همه افراد باایمان نیستند بلکه کسی است که در آیه قبل با اوصاف معینی به او اشاره شد .

جزء ششم (۸۱)

آیا منظور از پیروزی « حِزْبُ اللَّهِ » که در این آیه به آن اشاره شده ، تنها پیروزی معنوی است یا هر گونه پیروزی مادی و معنوی را شامل می شود ؟

شک نیست که اطلاق آیه دلیل بر پیروزی مطلق آن ها در تمام جبهه ها است و به راستی اگر جمعیتی جزء حزب الله باشند یعنی ایمان محکم و تقوا و عمل صالح و اتحاد و همبستگی کامل و آگاهی و آمادگی کافی داشته باشند بدون تردید در تمام زمینه ها پیروز خواهند بود و اگر می بینیم مسلمانان امروز به چنان پیروزی دست نیافته اند ، دلیل آن روشن است ، زیرا شرایط عضویت در حزب الله که در بالا- اشاره شد در بسیاری از آن ها دیده نمی شود و به همین دلیل قدرت ها و نیروهایی را که برای عقب نشانیدن دشمن و حل مشکلات اجتماعی باید مصرف کنند غالباً برای تضعیف یکدیگر به کار می برند .

(۸۲) سوره مائده

در آیه ۲۲ سوره مُجَادِلَه نیز به قسمتی از صفات حزب الله اشاره

ص: ۶۷

شده است، که به خواست خدا در تفسیر آن سوره خواهد آمد .

اذان شعار بزرگ اسلام

۵۸ وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَ لَعِبًا ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ

آن ها هنگامی که (اذان می گویند و مردم را) به نماز می خوانید آن را به مسخره و بازی می گیرند ، این به خاطر آن است که آن ها جمعی هستند که درک نمی کنند .

هر ملّتی در هر عصر و زمانی برای برانگیختن عواطف و احساسات افراد خود و دعوت آن ها به وظایف فردی و اجتماعی شعاری داشته است و این موضوع در دنیای امروز به صورت گسترده تری دیده می شود .

جزء ششم (۸۳)

مسیحیان در گذشته و امروز با نواختن صدای ناموزون ناقوس پیروان خود را به کلیسا دعوت می کنند ، ولی در اسلام برای این دعوت از شعار اذان استفاده می شود ، که به مراتب رساتر و مؤثرتر است ، جذّابیت و کشش این شعار اسلامی به قدری است که به قول نویسنده « تفسیرالمنار » ، بعضی از مسیحیان متعصّب هنگامی که اذان اسلامی را می شنوند ، به عمق و عظمت تأثیر آن در روحیه شنوندگان

ص: ۶۸

اعتراف می کنند .

سپس نامبرده نقل می کند که در یکی از شهرهای مصر جمعی از نصاری را دیده اند که به هنگام اذان مسلمین اجتماع کرده تا این نغمه آسمانی را بشنوند .

چه شعاری از این رساتر که با نام خدای بزرگ آغاز می گردد و به وحدانیت و یگانگی آفریدگار جهان و گواهی به رسالت پیامبر او اوج می گیرد و با دعوت به رستگاری و فلاح و عمل نیک و نماز و یاد خدا پایان می پذیرد ، از نام خدا « الله » شروع می شود و با نام خدا « الله پایان می پذیرد ، جمله ها موزون ، عبارات کوتاه ، محتویات روشن ، مضمون سازنده و آگاه کننده است . و لذا در روایات اسلامی روی مسأله اذان گفتن تأکید زیادی شده است در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که اذان گویان در روز رستاخیز از دیگران به اندازه یک سر و گردن بلندترند .

(۸۴) سوره مائده

این بلندی در حقیقت همان بلندی مقام رهبری و دعوت کردن دیگران به سوی خدا و به سوی عبادتی همچون نماز است .

صدای اذان که به هنگام نماز در مواقع مختلف از مآذنه شهرهای اسلامی طنین افکن می شود ، مانند ندای آزادی و نسیم حیات بخش

ص: ۶۹

استقلال و عظمت گوش های مسلمانان راستین را نوازش می دهد و بر جان بدخواهان ریشه و اضطراب می افکند و یکی از رموز بقای اسلام است ، شاهد این گفتار اعتراف صریح یکی از رجال معروف انگلستان است که در برابر جمعی از مسیحیان چنین اظهار می داشت : «تا هنگامی که نام محمد در مآذنه ها بلند است و کعبه پابرجا است و قرآن رهنما و پیشوای مسلمانان است امکان ندارد پایه های سیاست ما در سرزمین های اسلامی استوار و برقرار گردد» .

جزء ششم (۸۵)

اما بیچاره و بینوا بعضی از مسلمانان که گفته می شود اخیرا این شعار بزرگ اسلامی را که سندی است بر ایستادگی آیین و فرهنگ آنان در برابر گذشت قرون و اعصار ، از دستگاه های فرستنده خود برداشته و به جای آن برنامه های مبتدلی گذاشته اند ، خداوند آن ها را هدایت کند و به صفوف مسلمانان بازگرداند .

بدیهی است همان طور که باطن اذان و محتویات آن زیبا است، باید کاری کرد که به صورتی زیبا و صدای خوب ادا شود ، نه این که حسن باطن به خاطر نامطلوبی ظاهر آن پایمال گردد .

ص: ۷۰

در پاره ای از روایات که از طرق اهل تسنن نقل شده مطالب شگفت انگیزی در مورد تشریح اذان دیده می شود که با منطق های اسلامی سازگار نیست از جمله این که نقل کرده اند که : پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال درخواست اصحاب که نشانه ای برای اعلام وقت نماز قرار داده شود با دوستان خود مشورت کرد و هر کدام پیشنهادی از قبیل برافراشتن یک پرچم مخصوص ، یا روشن کردن آتش ، یا زدن ناقوس مطرح کردند ، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کدام را نپذیرفت ، تا این که « عبدالله بن زید » و « عمر بن خطاب » در خواب دیدند که شخصی به آن ها دستور می دهد برای اعلام وقت نماز اذان بگویند و اذان را به آن ها یاد داد و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را پذیرفت . (۱) ولی این روایت ساختگی و توهینی به مقام شامخ پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می شود ، که به جای تکیه بر وحی کردن ، روی خواب های افراد تکیه کند و مبانی دستورات دین خود را بر خواب افراد قرار دهد، بلکه همان طور که در روایات اهل بیت علیهم السلام وارد شده است اذان از طریق وحی

ص: ۷۱

به پیامبر صلی الله علیه و آله تعلیم داده شد .

جزء ششم (۸۷)

امام صادق می فرماید : « هنگامی که جبرئیل اذان را آورد ، سر پیامبر صلی الله علیه و آله بر دامان علی بود ، جبرئیل اذان و اقامه را به پیامبر صلی الله علیه و آله تعلیم داد ، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله سر خود را برداشت ، از علی سؤال کرد : « آیا صدای اذان جبرئیل را شنیدی ؟ » عرض کرد : « آری » . پیامبر صلی الله علیه و آله بار دیگر پرسید : « آیا آن را به خاطر سپردی ؟ » گفت : « آری » ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « بلال را (که صدای رسایی داشت) حاضر کن و اذان و اقامه را به او تعلیم ده » ، علی بلال را حاضر کرد و اذان را به او تعلیم داد . (۱)

انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت

(۸۸) سوره مائده

۶۷ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

ای پیامبر آن چه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً (به مردم) برسان و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده ای

ص: ۷۲

و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می دارد و خداوند جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی کند .

جمله «بَلِّغْ» به طوری که « رَاغِب » در کتاب « مُفْرَدَات » می گوید : از جمله « اَبْلَغُ » تأکید بیشتری را می رساند .

جمله بندی های آیه و لحن خاص و تأکیدهای پی در پی آن و هم چنین شروع شدن با خطاب « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ » که تنها در دو مورد از قرآن مجید آمده و تهدید پیامبر صلی الله علیه و آله به عدم تبلیغ رسالت در صورت کوتاهی کردن که منحصر در این آیه از قرآن آمده است ، نشان می دهد که سخن از حادثه مهمی در میان بوده است که عدم تبلیغ آن مساوی بوده است با عدم تبلیغ رسالت .

جزء ششم (۸۹)

به علاوه این موضوع مخالفان سرسختی داشته که پیامبر صلی الله علیه و آله از مخالفت آن ها که ممکن بوده است مشکلاتی برای اسلام و مسلمین داشته باشد ، نگران بوده و به همین جهت خداوند به او تأمین می دهد .

اکنون این سؤال پیش می آید که با توجه به تاریخ نزول سوره که مسلماً در اواخر عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است ، چه مطلب مهمی بوده که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را با این تأکید مأمور ابلاغ آن می کند .

آیا مسائل مربوط به توحید و شرک و بت شکنی بوده که از سال ها

ص: ۷۳

قبل برای پیامبر و مسلمانان حل شده بود؟ آیا مربوط به احکام و قوانین اسلامی بوده با این که مهم ترین آن ها تا آن زمان بیان شده بود؟

و آیا مربوط به مبارزه با اهل کتاب و یهود و نصاری بوده با این که می دانیم مسأله اهل کتاب بعد از ماجرای « بَنِي النَّضِيرِ » و « بَنِي قُرَيْظَةَ » و « بَنِي قَيْنِقَاعِ » و حَيِّيرَ وَ فَدَكَّ وَ نَجْرَانَ مشکلی برای مسلمانان محسوب نمی شد .

(۹۰) سوره مائده

و آیا مربوط به منافقان بوده درحالی که می دانیم پس از فتح مکه و سیطره و نفوذ اسلام در سراسر جزیره عربستان منافقان از صحنه اجتماع طرد شدند و نیروهای آن ها درهم شکسته شد و هر چه داشتند در باطن بود .

راستی چه مسأله مهمی در این آخرین ماه های عمر پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح بوده که آیه فوق این چنین درباره آن تأکید می کند؟

این نیز جای تردید نیست که وحشت و نگرانی پیامبر صلی الله علیه و آله برای شخص خود و جان خود نبوده بلکه برای کارشکنی ها و مخالفت های احتمالی منافقان بوده که نتیجه آن برای مسلمانان خطرات یا زیان هایی به بار می آورد .

آیا مسأله ای جز تعیین جانشین برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سرنوشت

ص: ۷۴

آینده اسلام و مسلمین می تواند واجد این صفات بوده باشد .

اکنون به روایات مختلفی که در کتاب های متعدد اهل تسنن و شیعه در زمینه آیه فوق وارد شده بازمی گردیم تا ببینیم از آن ها در زمینه اثبات احتمال فوق چه استفاده می شود؟ سپس اشکالات و ایرادهایی را که در زمینه این تفسیر از طرف جمعی از مفسران اهل تسنن اظهار شده است مورد بررسی قرار می دهیم .

جزء ششم (۹۱)

شأن نزول آیه تبلیغ

گرچه متأسیفانه پیشداوری ها و تعصب های مذهبی مانع از آن شده است که حقایق مربوط به این آیه بدون پرده پوشی در اختیار همه مسلمین قرار گیرد ، ولی در عین حال در کتاب های مختلفی که دانشمندان اهل تسنن ، اعم از تفسیر و حدیث و تاریخ نوشته اند ، روایات زیادی دیده می شود که با صراحت می گوید : آیه فوق درباره علی

نازل شده است .

این روایات را جمع زیادی از صحابه از جمله « زَیْدُ بْنُ أَرْقَمٍ » و « ابوسعید خُدَری » و « ابن عباس » و « جابر بن عبدالله » انصاری « و « ابو هُرَیْرَه » و « بُراء بن عازب » و « حُدَیْفَه » و « عامر بن لَیْلَى بن ضَمْرَه » و « ابن مسعود » نقل کرده اند و گفته اند که آیه فوق درباره علی

ص: ۷۵

اشتباه نشود منظور این نیست که دانشمندان و مفسران فوق نزول این آیه را درباره علی پذیرفته اند ، بلکه منظور این است که روایات مربوط به این مطلب را در کتب خود نقل کرده اند ، اگرچه پس از نقل این روایت معروف آن ها به خاطر ترس از شرایط خاص محیط خود و یا به خاطر پیشداوری های نادرستی که جلو قضاوت صحیح را در این گونه مباحث می گیرد ، از پذیرفتن آن خودداری کرده اند ، بلکه گاهی کوشیده اند تا آن جا که ممکن است آن را کم رنگ و کم اهمیت جلوه دهند ، مثلاً فخررازی که تعصب او در مسائل خاص مذهبی معروف و مشهور است برای کم اهمیت دادن این شأن نزول آن را دهمین احتمال آیه قراردادده و ۹ احتمال دیگر که غالباً بسیار سست و واهی و بی ارزش است قبل از آن آورده است .

ولی جمعی دیگر نزول آیه را در مورد مورد علی مسلم دانسته اند ، اما در این که دلالت بر مسأله ولایت و خلافت دارد تردید نموده اند که اشکال و پاسخ آن ها را به زودی بخواست خدا خواهیم شنید .

جزء ششم (۹۳)

به هر حال همان طور که در بالا گفتیم روایاتی که در این زمینه در

کتاب معروف اهل تسنن تا چه رسد به کتب شیعه نقل شده ، بیش از آن است که بتوان آن ها را انکار کرد و یا به سادگی از آن گذشت نمی دانیم چرا درباره شأن نزول سایر آیات قرآن به یک یا دو حدیث قناعت می شود اما درباره شأن نزول این آیه این همه روایت کافی نیست، آیا این آیه خصوصیتی دارد که در سایر آیات نیست ؟ و آیا برای این همه سخت گیری در مورد این آیه دلیل منطقی می توان یافت ؟

موضوع دیگری که در این جا یادآوری آن ضرورت دارد این است که روایاتی که در بالا ذکر کردیم تنها روایاتی بود که در زمینه نزول آیه درباره علی وارد شده است (یعنی روایات مربوط به شأن نزول آیه بود) و گرنه روایاتی که درباره جریان غدیر خم و خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله و معرفی علی به عنوان وصی و ولی نقل شده به مراتب بیش از آن است،

(۹۴) سوره مائده

تا آن جا که نویسنده محقق علامه امینی در « الغدیر » حدیث غدیر را از ۱۱۰ نفر از صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و با اسناد و مدارک و از ۸۴ نفر از تابعین و از ۳۶۰ دانشمند و کتاب معروف اسلامی نقل کرده است که نشان می دهد حدیث مزبور یکی از قطعی ترین روایات متواتر است و اگر کسی در تواتر این روایت شک و تردید کند ، باید گفت که او هیچ روایت متواتری را نمی تواند بپذیرد .

ص: ۷۷

چون بحث درباره همه روایاتی که در «شأن نزول آیه» وارد شده و هم چنین درباره تمام روایاتی که در مورد حدیث غدیر نقل شده نیاز به نوشتن کتاب قطوری دارد و ما را از طرز نوشتن تفسیر خارج می سازد به همین اندازه قناعت کرده و کسانی را که می خواهند مطالعه بیشتری در این زمینه کنند به کتاب های «الدُّرُّ الْمَثُور» سیوطی و «الغدیر» علامه امینی و «احقاق الحق» قاضی نورالله شوشتری و «المُراجعات» شرف الدین و «دلائل الصِّدق» محمد حسن مظفر ارجاع می دهیم.

جزء ششم (۹۵)

خلاصه جریان غدیر

در روایات فراوانی که در این زمینه نقل شده در عین این که همه یک حادثه را تعقیب می کند، تعبیرات گوناگونی وجود دارد، بعضی از روایات بسیار مفصل و طولانی و بعضی مختصر و فشرده است، بعضی از روایات گوشه ای از حادثه را نقل می کند و بعضی گوشه دیگر را ولی از مجموع این روایات و هم چنین تواریخ اسلامی و ملاحظه قرائن و شرایط و محیط و محل چنین استفاده می شود که:

در آخرین سال عمر پیامبر مراسم حجّه الوداع، با شکوه هرچه تمام تر در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله به پایان رسید، قلب ها در هاله ای از

ص: ۷۸

روحانیت فرورفته بود و لذت معنوی این عبادت بزرگ هنوز در ذائقه جان ها انعکاس داشت .

یاران پیامبر صلی الله علیه و آله که عدد آن ها فوق العاده زیاد بود ، از خوشحالی درک این فیض و سعادت بزرگ در پوست نمی گنجیدند . (۱)

۱ تعداد همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله را بعضی ۹۰ هزار و بعضی ۱۱۴ هزار و بعضی ۱۲۰ هزار و بعضی ۱۲۴ هزار نوشته اند .

(۹۶) سوره مائده

نه تنها مردم مدینه در این سفر ، پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی می کردند بلکه مسلمانان نقاط مختلف جزیره عربستان نیز برای کسب یک افتخار تاریخی بزرگ به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند .

آفتاب حجاز آتش بر کوه ها و دره ها می پاشید ، اما شیرینی این سفر روحانی بی نظیر ، همه چیز را آسان می کرد ، ظهر نزدیک شده بود ، کم کم سرزمین جُحْفَه و سپس بیابان ها خشک و سوزان « عَدِیرُ حُمِّ » از دور نمایان می شد .

این جادر حقیقت چهار راهی است که مردم سرزمین حجاز را از هم جدا می کند ، راهی به سوی مدینه در شمال و راهی به سوی عراق در شرق و راهی به سوی غرب و سرزمین مصر و راهی به سوی سرزمین یمن در جنوب پیش می رود و در همین جا باید آخرین دستور

ص: ۷۹

که در حقیقت نقطه پایانی در مأموریت های موفقیت آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله بود از هم جدا شوند .

جزء ششم (۹۷)

روز پنجشنبه سال دهم هجرت بود و درست هشت روز از عید قربان می گذشت ، ناگهان دستور توقف از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله به همراهان داده شد ، مسلمانان با صدای بلند ، آن هایی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت کردند و مهلت دادند تا عقب افتادگان نیز برسند ، خورشید از خط نصف النهار گذشت ، مؤذن پیامبر صلی الله علیه و آله با صدای اَللّهُ اَكْبَرُ مردم را به نماز ظهر دعوت کرد ، مردم به سرعت آماده نماز می شدند ، اما هوا به قدری داغ بود که بعضی مجبور بودند ، قسمتی از عبای خود را به زیرپا و طرف دیگر آن را به روی سر بیفکنند ، در غیر این صورت ریگ های داغ بیابان و اشعه آفتاب ، پا و سر آن ها را ناراحت می کرد .

نه سایبانی در صحرا به چشم می خورد و نه سبزه و گیاه و درختی ، جز تعدادی درخت لخت و عریان بیابانی که با گرما ، با سرسختی مبارزه می کردند .

(۹۸) سوره مائده

جمعی به همین چند درخت پناه برده بودند ، پارچه ای بر یکی از این درختان برهنه افکندند و سایبانی برای پیامبر صلی الله علیه و آله ترتیب دادند ،

ص: ۸۰

ولی بادهای داغ به زیر این سایبان می خزید و گرمای سوزان آفتاب را در زیر آن پخش می کرد .

نماز ظهر تمام شد .

مسلمانان تصمیم داشتند فوراً به خیمه های کوچکی که با خود حمل می کردند پناهنده شوند ، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله به آن ها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن یک پیام تازه الهی که در ضمن خطبه مفضّلی بیان می شد خود را آماده کنند . کسانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله فاصله داشتند قیافه ملکوتی او را در لابلای جمعیت نمی توانستند مشاهده کنند .

لذا منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و پیامبر صلی الله علیه و آله بر فراز آن قرار گرفت و نخست حمد و سپاس پروردگار بجا آورد و خود را به خدا سپرد ، سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود: من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده ، از میان شما می روم .

جزء ششم (۹۹)

من مسئولم شما هم مسئولید. شما درباره من چگونه شهادت می دهید ؟

مردم صدا بلند کردند و گفتند : « نَشْهَدُ أَنَّكَ بَلَّغْتَ وَ نَصَّيْحَتَ وَ جَهَّيْدْتَ فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا : ما گواهی می دهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیرخواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش

ص: ۸۱

را در راه هدایت ما نمودی ، خداوند ترا جزای خیر دهد .»

سپس فرمود : « آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حقایق روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز نمی دهید؟ » همه گفتند : « آری ، گواهی می دهیم » فرمود : « خداوندا گواه باش ...»

بار دیگر فرمود : « ای مردم ! آیا صدای مرا می شنوید؟ » گفتند : « آری » و به دنبال آن ، سکوت سراسر بیابان را فراگرفت و جز صدای زمزمه باد چیزی شنیده نمی شد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « اکنون بنگرید با این دو چیز گرانمایه و گرانقدر که در میان شما به یادگار می گذارم چه خواهید کرد؟ » .

(۱۰۰) سوره مائده

یکی از میان جمعیت صدا زد ، کدام دو چیز گرانمایه یا رسول الله ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله بلافاصله گفت : « اول ثَقَل اکبر ، کتاب خدا است که یک سوی آن دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شما است ، دست از دامن آن بردارید تا گمراه نشوید و اما دومی یادگار گرانقدر من خاندان منند و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نشوند ، تا در بهشت به من پیوندند ، از این دو پیشی نگیرید که هلاک می شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد . »

ص: ۸۲

ناگهان مردم دیدند پیامبر صلی الله علیه و آله به اطراف خود نگاه کرد گویا کسی را جستجوی کند و همین که چشمش به علی افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد، آن چنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند که او همان افسر شکست ناپذیر اسلام است، در این جا صدای پیامبر صلی الله علیه و آله رساتر و بلندتر شد و فرمود:

« أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ : چه

جزء ششم (۱۰۱)

کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آن ها سزاوارتر است ؟ » گفتند : « خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله دانانترند » پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : « خدا ، مولی و رهبر من است ، و من مولی و رهبر مؤمنانم و نسبت به آن ها از خودشان سزاوارترم (و اراده من بر اراده آن ها مقدم) » . سپس فرمود : « فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ : هر کس من مولا و رهبر او هستم ، علی ، مولا و رهبر او است » و این سخن را سه بار و به گفته بعضی از راویان حدیث ، چهار بار تکرار کرد و به دنبال آن سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد : « اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ اَحِبَّ مَنْ اَحَبَّهٗ وَ ابْغَضْ مَنْ ابْغَضَهٗ وَ انْصِرْ مَنْ نَصِرَهٗ وَ اَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهٗ وَ اِدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ : خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار ، محبوب

بدار آن کس که او را محبوب دارد و مبعوض بدار آن

ص: ۸۳

کس که او را مبعوض دارد، یارانش را یاری کن و آن‌ها را که ترک یاریش کنند، از یاری خویش محروم ساز و حق را همراه او بدار و او را از حق جدا مکن». سپس فرمود: «أَلَا فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبِ: آگاه باشید، همه حاضران وظیفه دارند این خبر را به غائبان برسانند».

(۱۰۲) سوره مائده

خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله به پایان رسید، عرق از سروروی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و مردم فرومی ریخت و هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود که امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله خواند: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...: امروز آئین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى إِكْمَالِ الدِّينِ وَإِتْمَامِ النُّعْمَةِ وَرِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَالْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ مِنْ بَعْدِي: خداوند بزرگ است، همان خدایی که آئین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد و از نبوت و رسالت من و ولایت علی پس از من راضی و خشنود گشت».

در این هنگام شور و غوغائی در میان مردم افتاد و علی را به این موقعیت تبریک می گفتند و از افراد سرشناسی که به او تبریک گفتند، ابوبکر و عمر بودند، که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساختند: «بَخُّ بَخٍّ لَكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحَتْ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَايَ

ص: ۸۴

وَ مَوْلَا- كَلِّ الْمُؤْمِنِ وَ الْمُؤْمِنَةِ : آفرین بر تو باد ، آفرین بر تو باد ، ای فرزند ابوطالب ! تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی .» در این هنگام ابن عباس گفت : « به خدا این پیمان در گردن همه خواهد ماند .» این بود خلاصه ای از حدیث معروف غدیر که در کتب دانشمندان اهل تسنن و شیعه آمده است .

جزء ششم (۱۰۳)

گفتگوها و ایرادها در مورد شأن نزول آیه تبلیغ

شک نیست اگر این آیه در غیر مورد خلافت علی بود به کمتر از این مقدار از روایات و قرائن موجود در خود آیه قناعت می شد، همان طور که مفسران بزرگ اسلامی در تفسیر سایر آیات قرآن گاهی به یک دهم مدارک موجود در این آیه و یا کمتر قناعت کرده اند ، ولی متأسفانه حجاب تعصب در این جا مانع از قبول بسیاری از واقعیات شده است .

کسانی که پرچم مخالفت در برابر تفسیر این آیه و روایات متعددی که در شأن نزول آن و روایات مافوق تواتری که درباره اصل

(۱۰۴) سوره مائده

حادثه غدیر وارد شده برافراشته اند ، دو دسته اند :

آن هایی که از آغاز با روح عناد و لجاجت و حتی با هتک و توهین و بدگویی و دشنام به شیعه ، وارد این بحث شده اند و دسته دیگری که

ص: ۸۵

روح تحقیق و بررسی حقیقت را تا حدودی در خود حفظ کرده و به صورت استدلالی مسأله را تعقیب کرده اند و به همین دلیل به قسمتی از حقایق اعتراف کرده ولی به دنبال ذکر پاره ای از اشکالات که شاید نتیجه شرایط خاص محیط فکریشان بوده است، از آیه و روایات مربوط به آن گذشته اند.

نمونه بارز دسته اول ابن تیمیّه در کتاب *مِنْهَاجِ السُّنَّةِ* است که درست مانند کسی است که در روز روشن چشم خود را برهم گذارد و انگشت ها را محکم در گوش کند و فریاد بزند خورشید کجا است؟ نه حاضر است گوشه چشم را بگشاید و کمی از حقایق را ببیند و نه انگشت از گوش بردارد و کمی از غوغای محدثان و مفسران اسلامی را بشنود پی در پی دشنام می دهد و هتاک می کند، عذر این افراد جهل و بی خبری و تعصّب های آمیخته با لجاجت و خشونت آن ها است که تا انکار بدیهیات و مسائل واضحی که هر کس آن را درک می کند پیش می رود.

جزء ششم (۱۰۵)

جالب این که «ابن تیمیّه» برای تبرئه خود در برابر کتاب های فراوانی که به نزول آیه درباره علی تصریح می کند، با این جمله مضحک که «احدی از دانشمندان که می دانند چه می گویند،

این آیه را در شأن علی نمی داند» اکتفا کرده است .

گویا تنها دانشمندانی « می فهمند چه می گویند » که با تمایلات افراطی عناد آلود و لجوجانه ابن تیمیّه هم صدا باشند و گرنه هر کس هم صدا نشد ، دانشمندی است که نمی فهمد چه می گوید . این منطق کسی است که خودخواهی و لجاج بر فکر او سایه شوم افکنده است ... از این دسته بگذریم. ولی از میان ایراداتی که دسته دوم ذکر کرده اند چند موضوع قابل بحث است که ذیلاً از نظر می گذرانیم :

معنای اصلی «مؤلی» چیست؟

(۱۰۶) سوره مائده

مهم ترین ایرادی که در مورد روایت غدیر می شود ، این است که «مؤلی» از جمله به معنی دوست و یار و یاور آمده است و معلوم نیست در این جا به این معنی نباشد .

پاسخ این سخن ، پیچیده نیست ، زیرا هر ناظر بی طرفی می داند تذکر و یادآوری دوستی علی نیاز به این همه مقدمات و تشکیلات و خطبه خوانی در وسط بیابان خشک و سوزان و متوقف ساختن جمعیت و گرفتن اعتراف های پی در پی از جمعیت، ندارد. دوستی مسلمانان بایکدیگر یکی از بدیهی ترین مسائل اسلامی است که از آغاز اسلام وجود داشته است. وانگهی این مطلبی نبود که پیغمبر صلی الله علیه و آله تا

ص: ۸۷

آن زمان آن را تبلیغ نکرده باشد ، بارها آن را تبلیغ کرده بود .

چیزی نبود که از ابراز آن وحشت داشته باشد تا خدا به او دلداری تأمین دهد .

مسأله ای نبود که خداوند با این لحن که « اگر ابلاغ آن را نکنی تبلیغ رسالت نکرده ای » با پیامبرش سخن بگوید .

جزء ششم (۱۰۷)

همه این ها گواهی می دهد ، مسأله مافوق یک دوستی ساده و عادی بوده که جزء الفبای اخوت اسلامی از روز اول اسلام محسوب می شده است .

به علامه اگر منظور بیان یک دوستی ساده بود ، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله قبلاً از مردم اقرار می گیرد « اَلَسْتُ اَوْلیٰ بِکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ : آیا من نسبت به شما از خود شما سزاوارتر و صاحب اختیارتر نیستم ؟ »^(۱) آیا این جمله هیچ تناسبی با بیان یک دوستی ساده دارد ؟

و نیز یک دوستی ساده جای این نداشت که مردم حتی شخص عمر به علی با این جمله « اَصِیْبَحْتَ مَوْلَایَ وَ مَوْلَا کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مَوْلَا مَوْلَانِی : ای علی تو مولای من و مولای هر مرد و زن مسلمان

ص: ۸۸

۱- این جمله در روایات متعددی وارد شده است .

شده «تبریک و تهنیت بگویند و آن را یک موفقیت تازه بشمرند .

مگر علی تا آن روز به عنوان یک مسلمان عادی که دوستیش بر همه لازم است شناخته نشده بود ، مگر دوستی مسلمانان با یکدیگر چیز تازه ای بود که نیاز به تبریک داشته باشد آن هم در سال آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله .

(۱۰۸) سوره مائده

به علاوه رابطه ای میان حدیث ثقلین و تعبیرات آمیخته با وداع «پیامبر» صلی الله علیه و آله با مسأله دوستی علی می تواند وجود داشته باشد، دوستی ساده علی بامؤمنان ایجاب نمی کند که پیامبر صلی الله علیه و آله او را در ردیف قرآن قرار دهد .

آیا هرناظر بی طرفی از این تعبیر نمی فهمد که در این جا مسأله رهبری مطرح است ، زیرا قرآن بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نخستین رهبر مسلمانان و بنابراین اهل بیت علیهم السلام دومین رهبر بوده اند .

ارتباط آیات قبل و بعد از آیه تبلیغ

گاهی گفته می شود آیات قبل و بعد درباره اهل کتاب و خلاف کاری های آن ها است ، مخصوصا نویسنده تفسیر «المنار» در جلد ۶ ، صفحه ۴۶۶ روی این مسأله ، پافشاری زیادی کرده است .

ص: ۸۹

ولی همان طور که در تفسیر خود آیه گفتیم این موضوع اهمیّت ندارد، زیرا اولاً- لحن آیه و تفاوت آن با آیات قبل و بعد ، کاملاً نشان می دهد که موضوع سخن در این آیه ، موضوعی است که با آیات قبل و بعد تفاوت دارد و ثانیاً همان طور که بارها گفته ایم ، قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که مطالب آن در فصول و ابواب معینی دسته بندی شده باشد ، بلکه طبق نیازها و حوادث مختلف و رویدادها نازل گردیده است ، لذا مشاهده می کنیم قرآن درحالی که درباره یکی از غزوات بحث می کند فی المثل یک حکم فرعی را به میان می آورد و در حالی که درباره یهود و نصاری سخن می گوید ، روی سخن را به مسلمانان کرده و یکی از دستورهای اسلامی را برای آن ها بازگو می کند (برای توضیح بیشتر مجدداً به بحثی که در آغاز تفسیر آیه داشتیم مراجعه فرمایید) .

عجیب این که بعضی از متعصبان اصرار دارند که بگویند این آیه در آغاز بعثت نازل شده است، با این که سوره مائده در اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله

(۱۱۰) سوره مائده

نازل شده و اگر بگویند : این یک آیه در مکه در آغاز بعثت نازل شده و سپس به تناسب در لابلای آیات این سوره قرار داده شده می گوئیم : این درست ضد آن است که شما آن را می جویید و می طلبید ، زیرا می دانیم پیوند این آیه و آیات قبل و بعد بریده خواهد شد (دقت کنید) .

این ها همه نشان می دهد که این آیه در معرض وزش طوفان تعصب قرار گرفته و به همین دلیل احتمالاتی در آن مطرح می شود که در آیات مشابه آن به هیچ وجه از آن سخنی نیست ، هریک می کوشد با بهانه و یا دستاویز بی اساسی آن را از مسیرش منحرف سازد .

آیا این حدیث در همه کتب صحاح نقل شده ؟

بعضی می گویند : چگونه می توانیم این حدیث را بپذیریم ، در حالی که بخاری و مسلم آن را در دو کتاب خود نقل نکرده اند .

دانشمندان اهل تسنن آن ها را نپذیرفته اند و در صحیح بخاری و مسلم نیست و این نخستین حدیثی نیست که این وضع را به خود گرفته ،

جزء ششم (۱۱۱)

ثانیا مگر کتاب معتبر نزد آن ها منحصر به این دو کتاب است ، با این که در سایر منابع مورد اعتماد آن ها حتی بعضی از صحاح سته (شش کتاب معروف و مورد اعتماد اهل سنت) مانند « سنن ابن ماجه »^(۱) و « مسند احمد حنبل »^(۲) این حدیث آمده است و دانشمندانی مانند « حاکم » و

ص: ۹۱

۱- جلد ۱، صفحه ۵۵ و صفحه ۵۸ .

۲- « مسند احمد حنبل » ، جلد ۱ صفحه ۸۴ ۸۸ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۵۲ ۳۳۱ ۲۸۱ ۳۷۰ .

« ذَهَبِي » و « ابن حَجَر » با تمام شهرت و تعصبی که دارند به صحیح بودن بسیاری از طرق این حدیث ، اعتراف کرده اند ، بنابراین هیچ بعید نیست بخاری و مسلم در آن جوّ خاص و خفقان آلود محیط خود نتوانسته و یا نخواسته اند چیزی را که برخلاف مذاق زمامداران وقتشان بوده است ، صریحاً در کتاب خود بیاورند .

چرا علی و اهل بیت به این حدیث استدلال نکردند؟

بعضی می گویند : اگر حدیث غدیر با این عظمت وجود

(۱۱۲) سوره مائده

داشت ، چرا خود علی و اهل بیت او و یاران و علاقمندان در موارد لزوم به آن استدلال نکردند ؟ آیا بهتر نبود که آن ها به چنین مدرک مهمی برای اثبات حَقَّائیت علی استناد بجویند ؟

این ایراد نیز از عدم احاطه به کتب اسلامی ، اعم از حدیث و تاریخ و تفسیر ، سرچشمه گرفته است ، زیرا در کتب دانشمندان اهل تسنن موارد زیادی نقل شده که خود علی و یا ائمه اهل بیت علیهم السلام و یا علاقمندان به این مکتب با حدیث غدیر استدلال کرده اند :

از جمله خود علی در روز شوری طبق نقل خطیب خوارزمی حنفی در مناقب از « عامر بن واصله » چنین نقل می کند : در

ص: ۹۲

روز شوری با علی در آن خانه بودم و شنیدم که با اعضای شوری چنین می گفت: دلیل محکمی برای شما اقامه می کنم که عرب و عجم توانائی تغییر آن را نداشته باشند: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که قبل از من خدا را به یگانگی خوانده باشد (و سپس مفاخر معنوی خاندان رسالت را برشمرد تا رسید به این جا) شما را به خدا سوگند آیا در میان شما احدی جز من هست که پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او گفته باشد. « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَأَنْصُرَ مَنْ نَصَرَهُ لِيُنْبِغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبُ » همه گفتند: نه. (۱)

جزء ششم (۱۱۳)

این روایت را «حموینی» در «فَرَائِدُ السَّمَطِينَ» در باب ۵۸ و هم چنین «ابن حاتم» در «دُرُّالنَّظِيمِ» و «دَارَقُطْنِي» و «ابن عقده» و «ابن اَبِي الْحَدِيدِ» در شرح نهج البلاغه نقل کرده اند.

و نیز می خوانیم که علی بنا به نقل فرائد السمطين در باب ۵۸ در ایام عثمان در مسجد در حضور جمعیت به جریان غدیر استدلال کرد و هم چنین در کوفه در برابر کسانی که نص بر خلافت بلافصل او را از پیامبر صلی الله علیه و آله انکار می کردند صریحا به این روایت استدلال کرد. این

ص: ۹۳

حدیث را طبق نقل الغدیر چهار نفر از صحابه و چهارده نفر از تابعین طبق نقل منابع معروف اهل تسنن روایت کرده اند. و نیز در روز جنگ «جمل» طبق نقل «حاکم» در کتاب مستدرک جلد سوم صفحه ۳۷۱ در برابر طلحه با آن استدلال فرمود.

(۱۱۴) سوره مائده

و نیز در روز جنگ «صِفِّین» طبق نقل «شَیْبَانِی» «بُنُ قَیْسِ هِلَالِی» علی در لشکرگاه خود در برابر جمعی از مهاجرین و انصار و مردمی که از اطراف گرد آمده بودند، به این حدیث استدلال کرد و دوازده نفر از بدریین (کسانی که جنگ بدر را در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله درک کرده بودند) برخاستند و گواهی دادند که این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده اند.

بعد از علی بانوی اسلام فاطمه زهرا علیهاالسلام و امام حسن و امام حسین و عبدالله بن جعفر و عمار یاسر و قیس بن سعد و عمر بن عبدالعزیز و مأمون خلیفه عباسی به آن استناد جستند و حتی «عمر و بن عاص» در نامه ای که به معاویه نوشت برای این که به او اثبات کند به خوبی از حقایق مربوط به موقعیت علی و وضع معاویه آگاه است

جزء ششم (۱۱۵)

صریحا مسأله غدیر را یادآوری کرده و خطیب خوارزمی حنفی در کتاب مناقب، صفحه ۱۲۴ آن را نقل کرده است (کسانی که مایل به

ص: ۹۴

توضیحات بیشتر و آگاهی از منابع مختلف این روایات در زمینه استدلال علی و اهل بیت و جمعی از صحابه و غیر صحابه به حدیث غدیر هستند می توانند به کتاب الغدیر جلد اول صفحات ۱۵۹ تا ۲۱۳ مراجعه کنند، مرحوم علامه امینی استدلال به این حدیث را از « ۲۲ تن » از صحابه و غیر صحابه در موارد مختلف نقل کرده است .

جمله آخر آیه چه مفهومی دارد ؟

می گویند: اگر این آیه مربوط به نصب علی به خلافت و ولایت و داستان غدیر خم است پس این جمله آخر که می گوید: « إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ » خداوند قوم کافر را هدایت نمی کند « چه ارتباطی با این مسأله می تواند داشته باشد ؟

برای پاسخ به این ایراد کافی است بدانیم که کفر در لغت و هم چنین در لسان قرآن به معنی انکار و مخالفت و ترک است ، گاهی به انکار خدا و یا نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاق می شود و گاهی به انکار و یا مخالفت در برابر دستورات دیگر ، در سوره ۹۷ / آل عمران در مورد حج می خوانیم: « وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ » کسانی که دستور حج را زیر پا بگذارند و با آن مخالفت نمایند به خدا زیانی نمی رسانند خداوند از همه جهانیان بی نیاز است « و در سوره ۱۰۲/بقره

درباره ساحران و آن ها که آلوده به سحر شدند اطلاق کلمه کفر شده است « وَ مَا يُعَلِّمُونَ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ » و نیز در آیه ۲۲ / ابراهیم می بینیم که شیطان در برابر کسانی که از او پیروی و اطاعت کردند در روز رستاخیز صریحا اظهار تنفر کرده و به آن ها می گوید : شما در اطاعت اوامر الهی مرا شریک او ساختید و من امروز نسبت به این کار شما کفر می ورزم « إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ » بنابراین اطلاق « کفر » بر مخالفان مسأله ولایت و رهبری جای تعجب نیست .

(۱۱۶) سوره مائده

آیا وجود دو رهبر در یک زمان ممکن است ؟

جزء ششم (۱۱۷)

بهانه دیگری که برای سرباز زدن از این حدیث متواتر و هم چنین آیه مورد بحث ذکر کرده اند این است که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله علی را در غدیر خم به ولایت و رهبری و خلافت نصب کرده باشد ، لازمه اش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد خواهد بود .

ولی توجه به شرایط خاص زمان نزول آیه و ورود حدیث و هم چنین قرائنی که در گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله وجود دارد این بهانه را به کلی برطرف می کند، زیرا می دانیم که این جریان در ماه های آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شد ، در حالی که او آخرین دستورات را به مردم ابلاغ می کرد

ص: ۹۶

به خصوص این که صریحا فرمود: من به زودی از میان شما می روم و دو چیز گرانمایه را در میان شما می گذارم.

کسی که این سخن را می گوید پیدا است درصدد تعیین جانشین خویش است و برای آینده برنامه ریزی می کند نه برای زمان حاضر، بنابراین روشن است که منظورش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد نیست.

(۱۱۸) سوره مائده

موضوع جالب این که درحالی که بعضی از دانشمندان اهل تسنن این ایراد را مطرح می کنند بعضی دیگر ایرادی درست در نقطه مقابل آن مطرح کرده اند و آن این که پیامبر صلی الله علیه و آله ولایت و خلافت علی را تعیین کرد ولی تاریخ آن را روشن نساخت چه مانعی دارد که این ولایت و خلافت بعد از سه خلیفه دیگر باشد؟

راستی حیرت آور است، بعضی از این طرف بام می افتند و بعضی از آن طرف و تعصب ها مانع می شود که روی متن قضیه تکیه کنند، باید کسی از آن ها سؤال کند که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست چهارمین خلیفه خود را تعیین کند و در فکر آینده مسلمانان بود پس چرا خلیفه اول و دوم و سوم خود را که مقدم بر او بودند و تعیین آن لازم تر بود در مراسم غدیر بیان نکرد؟

ص: ۹۷

فهرست مطالب

موضوع صفحه

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

ضرورت حفظ آبروی دیگران ●●● ۱۱

آیا گذشت از ستمگر موجب تقویت او نیست؟ ●●● ۱۳

تحریف شخصیت عیسی علیه السلام توسط مسیحیان منحرف ●●● ۱۶

مسیح بنده خدا بود ●●● ۲۲

سوره مائده ●●● ۲۵

لزوم وفا به عهد و پیمان ●●● ۲۵

لزوم تعاون و همکاری در نیکی ها ●●● ۲۷

روز اکمال دین چه روزی است؟ (بحثی پیرامون روز غدیر خم) ●●● ۳۱

وضو پاک سازی جسم و جان ●●● ۳۷

فلسفه وضو و تیمم ●●● ۴۵

(۱۲۰)

ضرورت استفاده از «وسیله» برای نزدیک شدن به خدا ●●● ۴۸

قرآن و توسل ●●● ۵۱

شأن نزول آیه ولایت ●●● ۵۲

آیه ولایت علی بن ابیطالب ●●● ۵۴

فهرست مطالب

موضوع صفحه

پاسخ به هشت ایراد مخالفان بر آیه ولایت ●●● ۵۷

اذان شعاربزرگ اسلام ●●● ۶۸

اذان از طریق وحی به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم رسید ●●● ۷۱

انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت ●●● ۷۲

شأن نزول آیه تبلیغ ●●● ۷۵

خلاصه جریان غدیر ●●● ۷۸

گفتگوها و ایرادها در مورد شأن نزول آیه تبلیغ ●●● ۸۵

معنای اصلی «مَوْلَى» چیست؟ ●●● ۸۷

ارتباط آیات قبل و بعد از آیه تبلیغ ●●● ۸۹

آیا این حدیث در همه کتب صحاح نقل شده؟ ●●● ۹۱

چرا علی و اهل بیت به این حدیث استدلال نکردند؟ ●●● ۹۲

جمله آخر آیه چه مفهومی دارد؟ ●●● ۹۵

آیا وجود دو رهبر در یک زمان ممکن است؟ ●●● ۹۶

جلد ۷

اشاره

ص: ۱

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را

تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه

ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص: ۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

(۱۰) مقدمه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خواننده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز» است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

مقدمه (۱۱)

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

ص: ۱۰

سوره مائده

سوگند و کفاره سوگند

۸۹ لا- يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَّ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّرتَهُ أَطْعَامٌ عَشْرَةَ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْفَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفْرُهُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

خداوند شمارا به خاطر سوگندهای بیهوده (و خالی از اراده) مواخذه نمی کند ولی در برابر سوگندهایی که (از روی اراده) محکم کرده اید مواخذه می کند، کفاره این گونه قسم ها اطعام ده نفر مستمند، از غذاهای معمولی است که به خانواده خود می دهید، یا لباس پوشانیدن بر آن ده نفر و یا آزاد کردن یک برده و کسی که هیچ کدام از این ها را نیابد سه روز روزه می گیرد، این کفاره سوگندهای شماسست به هنگامی که سوگند یاد می کنید (و مخالفت می نمایید) و سوگندهای خود را حفظ کنید و نشکنید، این چنین خداوند آیات خود را برای شما بیان می کند تا شکر او را به جا آورید.

جزء هفتم (۱۳)

کلمه «عَقَدَ» در اصل به معنی جمع کردن اطراف یک چیز محکم است و به همین جهت اگر کسی دو سر طنابی را به هم گره زند گویند: «عَقَدَ الْحَبْلَ» و گاهی در امور معنوی به کار می رود و هرگونه پیمان محکمی را نیز عقد می گویند، در آیه فوق منظور از عَقَدَ اَیْمَانَ

(بستن سوگندها) همان تصمیم جدی بر کاری است که بر طبق سوگند انجام می گیرد .

در این آیه درباره سوگندهایی که در زمینه تحریم حلال و غیر آن خورده می شود، به طور کلی بحث کرده و قسم ها را به دو قسمت تقسیم می کند: نخست می گوید: « خداوند شما را در برابر قسم های لغو مؤاخذه و مجازات نمی کند: لا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ».

منظور از « سوگند لغو » ، سوگندهایی است که دارای هدف

(۱۴) سوره مائده

مشخص نیست و از روی اراده و تصمیم سر نمی زند ، بلکه بدون توجه به عنوان تکیه سخن والله و بالله یا این که لا والله و بلی والله می گویند و یا در حال شدت هیجان یا غضب بدون اراده و تصمیم گفته می شود. بعضی گفته اند اگر انسان به چیزی یقین داشته باشد و بر اساس آن سوگند یاد کند سپس معلوم شود که اشتباه کرده است ، آن نیز جزء قسم لغو است ، مثل این که کسی بر اثر سعایت افراد سخن چنین یقین به انحراف همسر خود پیدا کند و سوگند به طلاق او یاد نماید ، بعدا معلوم شود دروغ بوده است ، این سوگند اعتبار ندارد . این را نیز می دانیم که علاوه بر لزوم قصد و اراده و تصمیم در سوگندهای جدی لازم است که محتوای قسم نیز کار نامشروع و یا مکروهی نباشد ، بنابراین اگر انسان در حال اختیار از روی اراده و تصمیم سوگند یاد کند که عمل حرام یا مکروهی را انجام دهد آن قسم نیز بی ارزش است و وفای به آن لازم نیست ، احتمال دارد که مفهوم لغو در آیه فوق مفهوم وسیعی باشد و حتی این گونه قسم را نیز شامل شود .

ص: ۱۲

قسم دوم از سوگندها، سوگندهایی است که از روی اراده و تصمیم و به طور جدی یاد می شود، درباره این نوع قسم ها، قرآن در آیه فوق چنین می گوید: « خداوند شما را در برابر چنین سوگندهایی که گره آن را محکم کرده اید مؤاخذه می کند و شما را موظف به عمل کردن به آن می سازد: وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ. البته جدی بودن سوگند به تنهایی برای صحت آن کافی نیست بلکه همان طور که در بالا اشاره شد باید محتوای سوگند لاقل یک امر مباح بوده باشد و باید دانست که سوگند جز به نام خدا معتبر نیست. بنابراین اگر کسی به نام خدا سوگند یاد کند که عمل نیک یا لاقل عمل مباح رجحان داری را انجام دهد به خاطر رجحانی که دارد، واجب است به سوگند خود عمل کند و اگر آن را شکست کفاره دارد.

و کفاره قسم همان است که در ذیل آیه مورد بحث بیان شده:

کفاره چنین سوگندی یکی از سه چیز است:

نخست اطعام ده نفر مسکین (فَكَفَّرْتَهُ إِطْعَامَ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ)

(۱۶) سوره مائده

منتها برای این که بعضی از اطلاق این حکم چنین استفاده نکنند که می توان از هر نوع غذای پست و کم ارزشی برای کفاره استفاده کرد، تصریح می کند که این غذا باید لاقل یک غذای حد وسط بوده باشد که معمولاً در خانواده خود از آن تغذیه می کنید (مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ).

البته ظاهر این تعبیر، حد متوسط از نظر کیفیت است ولی ممکن است هم اشاره به کیفیت و هم مقدار و کمیت بوده باشد، چنان که در

روایتی از امام صادق حد وسط در کیفیت و در روایتی از امام باقر حد وسط در کمیّت نقل شده که مفهوم آن ها بازگشت به حد وسط در هر دو قسمت می کند (۱). ناگفته پیداست که مسأله حد وسط در دو قسمت به اختلاف شهرها و آبادی ها و زمان ها متفاوت خواهد بود. این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که (أَوْسَطِ)

جزء هفتم (۱۷)

به معنی خوب و عالی است، زیرا یکی از معانی (أَوْسَطِ) عالی است، چنان که در آیه ۲۸ سوره قلم می خوانیم: « قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ: بهترین آن ها چنین گفت: آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گوید ».

دوم پوشاندن لباس بر ده نفر نیازمند (أَوْ كِسْوَتُهُمْ).

البته در ظاهر آیه این است که لباسی بوده باشد که به طور معمول تن را بپوشاند و لذا در بعضی از روایات می خوانیم که امام صادق فرمود منظور از « كِسْوَه » در آیه فوق دو قطعه لباس است (پیراهن و شلوار) و اگر در بعضی از روایات مانند روایتی که از امام باقر نقل شده می خوانیم که به یک جامه نیز می توان قناعت کرد، شاید به خاطر آن باشد که پیراهن های بلند عربی به تنهایی می تواند همه بدن را بپوشاند، البته در مورد زنان تنها یک پیراهن هر چند بلند باشد کافی نیست بلکه روسری برای پوشاندن سر و گردن نیز لازم است، زیرا

ص: ۱۴

۱- « نور الثقلین »، جلد ۱، صفحه ۶۶۶ و « تفسیر برهان » جلد ۱، صفحه ۴۹۶.

حداقل لباس مورد نیاز یک زن کمتر از این نیست و با این حال بعید نیست که لباسی که به عنوان کفاره داده می شود بر حسب فصول (۱) و مکان ها و زمان ها تفاوت پیدا کند .

(۱۸) سوره مائده

در این که آیا از نظر کیفیت حداقل کافی است و یا در این جا نیز باید حد وسط مراعات شود در میان مفسران دو نظر وجود دارد : نخست این که به مقتضای اطلاق آیه هرگونه لباس کافی است و دیگر این که با توجه به قیدی که در اطعام بود در این جا نیز باید رعایت حد وسط گردد ، ولی البته احتمال اول باطلاق آیه سازگارتر است .

سوم آزاد کردن یک برده : (أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ).

در این که آیا برده ای که آزاد می شود باید ایمان و اسلام داشته باشد یا آزاد کردن هرگونه برده کافی است در میان فقهاء گفتگو است و توضیح آن را باید در کتب فقهی خواند ، اگرچه ظاهر آیه مطلق است .

و این خود می رساند که اسلام برای آزاد ساختن بردگان از وسایل گوناگون استفاده کرده است و در عصر و زمانی همچون زمان ما که ظاهرا برده ای وجود ندارد ، باید یکی از دو کفاره دیگر را انتخاب نمود .

جزء هفتم (۱۹)

شک نیست که این سه موضوع از نظر قیمت بسیار متفاوت است و شاید این تفاوت به خاطر آن است که هرکس آزاد باشد و بتواند به اندازه توانایی خود یکی را انتخاب کند .

ص: ۱۵

امامکن است کسانی باشند که قدرت بر هیچ یک از این هانداشته باشند و لذا بعد از بیان این دستوری فرماید: « آن هایی که دسترسی به هیچ یک ندارند باید سه روز روزه بگیرند: فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ » .

بنابراین گرفتن سه روز روزه منحصرًا مربوط به کسانی است که قدرت بر انجام یکی از سه موضوع فوق را نداشته باشند .

سپس برای تأکید می گوید: « کفاره سوگندهای شما این است که گفته شد: ذَلِكَ كَفَّارُهُ أُيْمِنُكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ » . ولی برای این که کسی تصور نکند با دادن کفاره ، شکستن سوگندهای صحیح حرام نیست می گوید: « سوگندهای خود را حفظ کنید: وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ » .

(۲۰) سوره مائده

و به تعبیر دیگر عمل به سوگند و خوب تکلیفی دارد و شکستن آن حرام است ، اما پس از شکستن باید کفاره داد .

۹۳ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ
أَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

بر کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند گناهی در آن چه خورده اند (۱) نیست (و نسبت به نوشیدن

ص: ۱۶

۱- باید توجه داشت که « طعام » غالباً در مأكولات گفته می شود نه نوشیدنی ها ولی گاهی در نوشیدنی ها نیز استعمال می شود مانند آیه ۲۴۹ سوره بقره « فَمَنْ شَرِبَ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي » .

شراب قبل از نزول حکم تحریم مجازات نمی شوند) مشروط بر این که تقوا پیشه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند، سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.

جزء هفتم (۲۱)

درباره تکرار این سه جمله میان مفسران قدیم و جدید گفتگو بسیار است، ولی شاید بهترین سخن در این زمینه این است که گفته شود:

منظور از «تَقْوَا» که نخستین بار ذکر شده همان احساس مسؤولیت درونی است که انسان را به سوی تحقیق و بررسی درباره دین و نگاه کردن در معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله و جستجو درباره حق می کند و نتیجه آن ایمان و عمل صالح است و به تعبیر دیگر تا مرحله ای از تقوا در وجود انسان نبوده باشد به فکر تحقیق و جستجوی حق نمی افتد و بنابراین نخستین بار که در آیه فوق سخن از تقوا به میان آمده اشاره به این مرحله از تقوا است و این منافات با آغاز آیه که می گوید «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...» ندارد، زیرا ایمان در آغاز آیه ممکن است به معنی تسلیم ظاهری بوده باشد ولی ایمانی که بعد از تقوا به وجود آید ایمان واقعی است.

(۲۲) سوره مائده

و دومین بار که سخن از تقوا به میان آمده اشاره به تقوایی است که در درون انسان نفوذ می کند و اثر آن عمیق تر می گردد و نتیجه آن ایمان مستقر و ثابتی است که عمل صالح جزء آن است، لذا در جمله دوم

ص: ۱۷

پس از ذکر ایمان سخنی از عمل صالح به میان نیامده تنها می فرماید: « ثُمَّ اتَّقُوا وَءَامِنُوا... » یعنی این ایمان به قدری نافذ و ثابت است که نیازی به ذکر عمل صالح در تعقیب آن نیست. و در مرحله سوم که گفتگو از تقوا می کند منظور تقوایی است که به مرحله عالی خود رسیده به طوری که علاوه بر دعوت به انجام وظایف حتمی، دعوت به احسان یعنی کارهای نیک می کند حتی کارهایی که از واجبات نیست.

خلاصه این که هر یک از این سه تقوا اشاره به مرحله ای از احساس مسئولیت و پرهیزگاری است، « مرحله ابتدایی »، « مرحله متوسط » و « مرحله نهایی » و هر یک قرینه ای در خود آیه دارد که به اتکای آن می توان مقصود را دریافت.

جزء هفتم (۲۳)

اکثریت دلیل «پاکی» نیست

۱۰۰ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

بگو (هیچگاه) « ناپاک » و « پاک » مساوی نیستند اگرچه کثرت ناپاکی ها تو را به شگفتی بیندازد، از (مخالفت) خدا پرهیزید ای صاحبان خرد، تا رستگار شوید.

خَبِيثُ و طَيِّبُ در آیه فوق به معنی هر گونه موجود ناپاک و پاک است اعم از غذاهای پاک و ناپاک، افکار پاک و ناپاک است.

اما این که در آیه ظاهراً توضیح واضحی بیان شده از این نظر است که ممکن است، کسی خیال کند عوارضی از قبیل فزونی طرفداران

ص: ۱۸

پلیدی و به اصطلاح « اکثریت » باعث آن شود که چیز ناپاک در ردیف پاک قرار گیرد ، چنان که ملاحظه کرده اید ، گاهی بعضی از مردم تحت تأثیر انبوه جمعیت و تمایلات اکثریت قرار گرفته و تصوّر می کنند ، اگر اکثریت به هر مطلبی تمایل پیدا کرد ، این نشانه قطعی و بدون چون و چرای درستی آن مطلب است ، در حالی که چنین نیست و مواردی که اکثریت اجتماعات گرفتار اشتباهات روشن شده اند بسیار زیاد است ، در واقع آن چه برای شناسایی خوب از بد (« طَيِّب » از « خَبِيث ») لازم است اکثریت کیفی است نه اکثریت کَمّی ، یعنی افکار قوی تر و والاتر و عالی تر و اندیشه های تواناتر و پاک تر لازم است نه کثرت نفرات طرفدار.

(۲۴) سوره مائده

این مسأله شاید با مذاق بعضی از مردم امروز سازگار نباشد که بر اثر تلقینات و تبلیغاتی کوشش شده ، همیشه تمایلات اکثریت را به عنوان یک مقیاس سنجش نیک از بد به خورد آن ها بدهند ، تا آن جا که باور کرده اند ، « حَقَّ » یعنی چیزی که اکثریت بپسندد و خوب چیزی است که اکثریت به آن مایل باشد درحالی که چنین نیست و بسیاری از گرفتاری های مردم دنیا بر اثر همین طرز تفکر است .

آری اگر اکثریت از رهبری صحیح و تعلیمات درستی بهره مند گردد و به اصطلاح یک اکثریت به تمام معنی رشید شود ، آن گاه ممکن است تمایلات او مقیاسی برای سنجش خوب و بد باشد ، نه اکثریت های رهبری نشده و غیر رشید .

جزء هفتم (۲۵)

در هر حال قرآن در آیه مورد بحث ، اشاره ای به این واقعیت کرده و می فرماید : هرگز بدان و ناپاکان شما را به شگفتی در نیاورد و

ص: ۱۹

در موارد دیگر بیش از ده بار فرموده: « وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ : کار اکثر مردم از روی علم و دانش نیست » .

ضمناً باید توجه داشت که اگر در آیه کلمه « حَبِيثٌ » بر « طَيْبٌ » مُقَدَّم داشته شده است به خاطر آن است که در آیه مورد بحث روی سخن با کسانی است که فزونی حبیث را دلیل بر اهمیّت آن می گیرند و باید به آن ها پاسخ گفته شود ، اکثریت و اقلیت نیست ، بلکه در همه جا و همه وقت « پاکی » بهتر از « ناپاکی » است و صاحبان عقل و اندیشه هیچ گاه فریب کثرت را نمی خورند ، همواره از پلیدی دوری می کنند ، اگرچه تمام افراد محیطشان آلوده باشند و به سراغ پاکی ها می روند اگرچه تمام افراد محیط با آن مخالفت ورزند .

(۲۶) سوره مائده

سؤالات بیجا

۱۰۱ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنۡ أَشْيَاءٍ إِنۡ تُبَدَّلُكُمْ تَسْؤُكُمْ وَإِنۡ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَّلُ الْقُرْءَانُ تُبَدَّلُكُمۡ عَفَا اللّٰهُ عَنْهَا وَ اللّٰهُ غَفُورٌ
حَلِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید از مسایلی سؤال نکنید که اگر برای شما آشکار گردد شما را ناراحت می کند و اگر به هنگام نزول قرآن از آن ها سؤال کنید برای شما آشکار می شود، خداوند آن هارا بخشیده (واز آن صرف نظر کرده) است و خداوند آمرزنده و حلیم است .

شک نیست که سؤال کردن کلید فهم حقایق است و به همین دلیل کسانی که کمتر می پرسند کمتر می دانند و در آیات و

ص: ۲۰

روایات اسلامی نیز به مسلمانان دستور اکید داده شده است که هرچه را نمی دانند بپرسند ، ولی از آن جا که هر قانونی معمولاً-استثنایی دارد ، این اصل اساسی تعلیم و تربیت نیز استثنایی دارد و آن این که گاهی پاره ای از مسایل پنهان بودنش برای حفظ نظام اجتماع و تأمین مصالح افراد بهتر است در این گونه موارد جستجوها و پرسش های پی در پی ، برای پرده برداشتن ، از روی واقعیت ، نه تنها فضیلتی نیست بلکه مذموم و ناپسند نیز می باشد ، مثلاً غالب پزشکان صلاح این می دانند که بیماری های سخت و وحشتناک را از شخص بیمار مکتوم دارند ، زیرا تجربه نشان داده ، بیشتر مردم اگر از عمق بیماری خود آگاه شوند گرفتار وحشتی می گردند که اگر کشنده نباشد لاقلاً بهبودی را به تأخیر می اندازد .

جزء هفتم (۲۷)

در این گونه موارد بیمار هرگز نباید در برابر طیب دلسوز خود به سؤال و اصرار پردازد . زیرا اصرارهای مکرر او گاهی چنان میدان را بر طیب تنگ می کند که برای آسودگی خود و رسیدگی به سایر بیماران جز این نمی بیند که حقیقت را برای این « بیمارلجوج » آشکار سازد اگرچه او از این رهگذر زیان هایی بیند .

هم چنین مردم در همکاری های خود نیاز به خوش بینی دارند و

(۲۸) سوره مائده

برای حفظ این سرمایه بزرگ صلاح این است که از تمام جزئیات حال یکدیگر باخبر نباشند ، زیرا بالاخره هرکس نقطه ضعفی دارد و فاش شدن تمام نقطه های ضعف ، همکاری های افراد را مواجه با اشکال می کند ، مثلاً ممکن است یک فرد با شخصیت و مؤثر تصادفاً در یک

ص: ۲۱

خانواده پست و پایین متولد شده باشد، اکنون اگر سابقه او فاش شود، ممکن است آثار وجودی او در جامعه متزلزل گردد در این گونه موارد به هیچ وجه نباید افراد، اصراری داشته باشند و به جستجو برخیزند.

و یا این که بسیاری از نقشه ها و طرح های مبارزات اجتماعی باید تا هنگام عمل مکتوم باشد و اصرار در افشای آن ها ضربه ای بر موفقیت و پیروزی اجتماع است.

این ها و امثال آن مواردی است که سؤال کردن در آن صحیح نیست و رهبران تا در فشار زیاد قرارنگیرند، نباید آن ها را پاسخ گویند.

قرآن در آیه فوق به این موضوع اشاره کرده، صریحاً می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید از اموری که افشای آن ها باعث ناراحتی و دردسر شما می شود پرسش نکنید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ إِن تُبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ».

جزء هفتم (۲۹)

ولی از آن جا که سؤالات پی درپی از ناحیه افراد و پاسخ نگفتن به آن ها ممکن است موجب شك و تردید برای دیگران گردد و مفسد بیشتری به بار آورد اضافه می کند: «اگر در این گونه موارد زیاد اصرار کنید به وسیله آیات قرآن بر شما افشاء می شود» و به زحمت خواهید افتاد (وَ إِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْءَانُ تُبَدَّلُ لَكُمْ).

و این که افشا کردن این ها را به زمان نزول قرآن اختصاص می دهد به خاطر آن است که سؤالات مربوط به مسایلی بوده که می بایست از طریق وحی روشن گردد.

ص: ۲۲

سپس اضافه می کند: « تصور نکنید اگر خداوند از بیان پاره ای از مسایل سکوت کرده است از آن غفلت داشته بلکه می خواسته است شما را در توسعه قرار دهد و آن هارا بخشوده است و خداوند بخشنده حلیم است » (عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ) .

در حدیثی از علی می خوانیم: « إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَ حَيْدَلَكُمْ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ نَهَى عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا وَ سَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَلَمْ يَدْعَهَا نِشْيَانًا فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا :

(۳۰) سوره مائده

خداوند واجباتی برای شما قرارداده آن ها را ضایع نکنید و حدود و مرزهایی تعیین کرده از آن ها تجاوز ننمایید و از اموری نهی کرده در برابر آن ها پرده دری نکنید و از اموری ساکت شده و صلاح در کتمان آن دیده و هیچ گاه این کتمان از روی نسیان نبوده ، در برابر این گونه امور ، اصراری در افشاء نداشته باشید « (۱) .

ممکن است گفته شود اگر افشای این امور برخلاف مصلحت مردم است چرا با اصرار افشاء می شود ؟

جزء هفتم (۳۱)

دلیل آن همان است که در بالا اشاره کردیم که گاهی اگر رهبر در مقابل سؤالات پی در پی و مصرانه سکوت کند ، مفاسد دیگری به بار می آورد ، سوءظن هایی برمی انگیزد و باعث مشوب شدن اذهان مردم می شود، همان طور که اگر طبیب در برابر سؤالات پی در پی مریض ،

ص: ۲۳

سکوت اختیار کند گاهی ممکن است بیمار را، در اصل تشخیص بیماری به وسیله طبیب، به تردید اندازد و تصور کند که اصولاً بیماری او ناشناخته مانده و دستورات او را به کار نیندد، در این جا طبیب چاره ای جز افشای بیماری ندارد، اگرچه بیمار از این رهگذر دردسرهایی پیدا کند.

هر کس مسئول کار خویش است

۱۰۵ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَىٰ إِنَّكُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید مراقب خود باشید، هنگامی

(۳۲) سوره مائده

که شما هدایت یافتید گمراهی کسانی که گمراه شده اند به شما زیانی نمی رساند، بازگشت همه شما به سوی خداست و شما را از آن چه عمل می کردید آگاه می سازد.

در پیرامون این آیه سر و صدای زیادی به راه انداخته اند و بعضی چنین پنداشته اند که میان این آیه و دستور « امر به معروف » و « نهی از منکر » که از دستورات قاطع و مسلم اسلامی است یک نوع تضاد وجود دارد، زیرا این آیه می گوید شما مراقب حال خویشتن باشید، انحراف دیگران اثری در وضع شما نمی گذارد.

اتفاقاً از روایات چنین برمی آید که این نوع سوء تفاهم و اشتباه حتی در عصر نزول آیه برای بعضی از افراد کم اطلاع وجود داشته است، جُبَیْر بن نُفَیْل می گوید در حلقه جمعی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم

ص: ۲۴

وازمه کم سن تر بودم آن ها سخن از امر به معروف و نهی از منکر به میان آوردند ، من به میان سخنان آن ها پریدم و گفتم مگر خداوند در قرآن نمی گوید : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ

جزء هفتم (۳۳)

ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ » (بنابراین امر به معروف و نهی از منکر چه لزومی دارد) ناگاه همگی یک زبان مرا مورد سرزنش و اعتراض قرار دادند و گفتند : آیه ای از قرآن را جدا می کنی ، بدون این که معنی تفسیر آن را بدانی ؟ من از گفتار خود سخت پشیمان شدم و آن ها به مباحثه در میان خود ادامه دادند ، هنگامی که می خواستند برخیزند و مجلس را ترک گویند ، روبه من کرده و گفتند : تو جوان کم سن و سالی هستی و آیه ای از قرآن را بدون این که معنی آن را بدانی از بقیه جدا کرده ای ولی شاید به چنین زمانی که می گوئیم بررسی که بینی بخل مردم را فرا گرفته و بر آن ها حکومت می کند ، هوی و هوس پیشوای مردم است و هر کس تنها رأی خود را می پسندد ، در چنان زمانی مراقب خویش باش ، گمراهی دیگران به تو زیانی نمی رساند (یعنی آیه مربوط به چنان زمانی است) .

بعضی از راحت طلبان عصر ما نیز هنگامی که سخن از انجام دو فریضه بزرگ الهی امر به معروف و نهی از منکر به میان می آید برای

(۳۴) سوره مائده

شانه خالی کردن از زیر بار مسؤولیت به این آیه می چسبند و معنی آن را تحریف می کنند .

در حالی که با کمی دقت می توان دریافت که تضادی در میان این دودستور نیست، زیرا :

ص: ۲۵

اولاً: آیه مورد بحث می گوید حساب هر کس جدا است و گمراهی دیگران مانند نیاکان و غیر نیاکان لطمه ای به هدایت افراد هدایت یافته نمی زند حتی اگر برادر هم باشند و یا پدر و فرزند، بنابراین شما از آن ها پیروی نکنید و خود را نجات دهید. (دقت کنید).

ثانیا: این آیه اشاره به موقعی می کند که امر به معروف و نهی از منکر کارگر نمی شود و یا شرایط تأثیر آن جمع نیست گاهی بعضی از افراد در چنین موقعی ناراحت می شوند که با این حال، تکلیف ما چیست؟ قرآن به آن ها پاسخ می دهد که برای شما هیچ جای نگرانی وجود ندارد زیرا وظیفه خود را انجام داده اید و آن ها پذیرفته اند و یا زمینه پذیرشی در آن ها وجود نداشته است، بنابراین زیانی از این ناحیه به شما نخواهد رسید.

جزء هفتم (۳۵)

این معنی در حدیثی که در بالا نقل کردیم و هم چنین در بعضی از احادیث دیگر نقل شده است که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره این آیه سؤال کردند فرمودند: « اَيْتَمِرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنَاهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ فَإِذَا رَأَيْتَ دُنْيَا مُؤَثَّرَةً وَ شُحَا مُطَاعَا وَ هَوًى مُتَّبَعَا وَ اِعْجَابُ كُلِّ ذِي رَأْيٍ بِرَأْيِهِ فَعَلَيْكَ بِخَوَيْصِهِ نَفْسِكَ وَ ذَرْ عَوَامَّهُمْ : امر به معروف کنید و نهی از منکر، اما هنگامی که ببینید، مردم دنیا را مقدم داشته و بخل و هوی بر آن ها حکومت می کند و هر کس تنها رأی خود را می پسندد (و گوشش بدهکار سخن دیگری نیست) به نزدیک خویشتن پردازید و عوام را رها کنید».

در هر حال شک نیست، که مسأله امر به معروف و نهی از منکر از

ص: ۲۶

مهم ترین ارکان اسلام که به هیچ وجه نمی توان شانه از زیر بار مسئولیت آن خالی کرد ، تنها در موردی این دو وظیفه ساقط می شود که امیدی به تأثیر آن نباشد و شرایط لازم در آن جمع نگردد. (۱)

(۳۶) سوره مائده

بیزاری مسیح از شرک پیروانش

۱۱۶ وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيَا أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا آءَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ

به یادآور زمانی را که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو معبود ، غیر از خدا ، انتخاب کنید ؟ او می گوید : منزهی تو ، من حق ندارم آن چه را که شایسته من نیست بگویم ، اگر چنین سخنی را گفته باشم تو می دانی ، تواز آن چه در روح و جان من است آگاهی و من از آن چه در ذات (پاک) تو است آگاه نیستم ، زیرا تو باخبر از تمام اسرار و پنهانی ها هستی .

جزء هفتم (۳۷)

۱۱۷ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَادُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

ص: ۲۷

من به آن ها چیزی جز آن چه مرا مأمور به آن ساخت نگفتم، به آن ها گفتم : خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست و تا آن زمان که میان آن ها بودم مراقب و گواه آنان بودم و هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی تو خود مراقب و گواه آن ها بودی و تو گواه بر هر چیز هستی .

۱۱۸ إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

(با این حال) اگر آن ها را مجازات کنی بندگان تو اند (و قادر به فرار از مجازات نیستند) و اگر آن ها را ببخشی توانا و حکیمی (نه مجازات تو نشانه عدم حکمت و نه بخشش تو نشانه ضعف است).

(۳۸) سوره مائده

شک نیست که مسیح چنین چیزی را نگفته است و تنها دعوت به توحید و عبادت خدا نمود ، ولی منظور از این استفهام اقرار گرفتن از او در برابر امتش و بیان محکومیت آن ها است .

مسیح با نهایت احترام در برابر این سؤال چند جمله در پاسخ می گوید :

نخست زبان به تسییح خداوند از هر گونه شریک و شبیه گشوده و می گوید: «خداوندا! پاک و منزهی از هر گونه شریک: قَالَ سُبْحٰنَكَ».

چگونه ممکن است چیزی را که شایسته من نیست بگویم (مَا يَكُونُ لِيَا أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ) .

ص: ۲۸

در حقیقت نه تنها گفتن این سخن را از خود نفی می کند ، بلکه می گوید اساسا من چنین حقی را ندارم و چنین گفتاری با مقام و موقعیت من هرگز سازگار نیست .

جزء هفتم (۳۹)

سپس استناد به علم بی پایان پروردگار کرده، می گوید : « گواه من این است که اگر چنین می گفتم می دانستی ، زیرا تو از آن چه در درون روح و جان من است آگاهی ، درحالی که من از آن چه در ذات پاک تو است بی خبرم ، زیرا تو عَلَّامُ الْغُیُوبِ و با خبر از تمام رازها و پنهانی ها هستی : **إِنْ كُنْتَ قُلْتَهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَْلَمُ الْغُیُوبِ** . »

« تنها چیزی که من به آن ها گفتم همان بوده است که به من مأموریت دادی که آن ها را دعوت به عبادت تو کنم و بگویم خداوند یگانه ای را که پروردگار من و شما است پرستش کنید : **مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ** . »

« و تا آن زمان که در میانشان بودم مراقب و گواه آن ها بودم و نگذاشتم راه شرک را پیش گیرند ، اما به هنگامی که مرا از میان آن ها برگرفتی تو مراقب و نگاهبان آن ها بودی و تو گواه بر هر چیزی هستی : **وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَادُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** . [\(۱\)](#)»

ص: ۲۹

۱- درباره معنی «تَوَفَّيْتَنِي» و این که منظور از آن مردن مسیح علیه السلام نیست در ذیل آیه ۵۵ سوره آل عمران در جلد ۲، «تفسیر نمونه»، صفحه ۳۰ بحث شده است.

« و با این همه باز امر ، امر تو و خواست ، خواست تو است ، اگر آن ها را در برابر این انحراف بزرگ مجازات کنی بندگان تواند و قادر به فرار از زیر بار این مجازات نخواهند بود و این حق برای تو در برابر بندگان نافرمانت ثابت است و اگر آن ها را ببخشی و از گناهانشان صرف نظر کنی توانا و حکیم هستی ، « نه بخشش تو نشانه ضعف است و نه مجازاتت خالی از حکمت و حساب : إِنَّ تُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » .

آیا مسیحیان مریم علیهما السلام را عبادت می کنند ؟

آیا در تاریخ مسیحیان هیچ دیده شده است که « مریم » را معبود خود قرار دهند ؟ یا این که آن ها تنها قائل به تثلیث و خدایان سه گانه یعنی « خدای پدر » و « خدای پسر » و « روح القدس » بوده اند و شکی نیست که روح القدس به پندار آن ها ، واسطه میان « خدای پدر » و « خدای پسر » می باشد و او غیر از مریم است .

جزء هفتم (۴۱)

در پاسخ این سؤال باید گفت : درست است که مسیحیان مریم را خدا نمی دانستند . ولی در عین حال در برابر او و مجسمه اش مراسم عبادت را انجام می داده اند ، همان طور که بت پرستان بت را خدا نمی دانستند ولی شریک خدا در عبادت تصور می کردند و به عبارت روشن تر فرق است میان الله به معنی « خدا » و اله به معنی « معبود » ، مسیحیان « مریم » را اله یعنی « معبود » می دانستند نه خدا .

به تعبیر یکی از مفسران گرچه هیچ یک از فرق مسیحیت کلمه « اله و معبود » را بر مریم اطلاق نمی کنند ، بلکه او را تنها مادر خداوند

می دانند ولی، عملاً مراسم نیایش و پرستش رادر برابر او دارند ، خواه این نام را بر او بگذارند یا نه سپس اضافه می کند :
چندی قبل در بیروت در شماره نهم سال هفتم مجله « مشرق » که متعلق به مسیحیان است ، مطالب قابل ملاحظه ای به عنوان یادبود پنجاهمین سال اعلان « پاپ بیوس نهم » درباره شخصیت مریم منتشر گردید و در همین شماره تصریح شده بود که کلیساهای شرقی همانند کلیساهای غربی « مریم » را عبادت می کنند و در شماره چهاردهم سال پنجم همان مجله مقاله ای به قلم « انستاس کرملی » درج شده که خواسته است در آن برای مسأله عبادت مریم حتی ریشه ای از کتب عهد عتیق و تورات پیدا کند ، داستان دشمنی مار (شیطان) و زن (حوا) را به عنوان مریم تفسیر می نماید .

(۴۲) سوره مائده

بنابراین پرستش و عبادت مریم در میان آن ها وجود دارد . (۱)

آیا مسیح درباره مشرکان امت خود شفاعت می کند؟

سؤال دیگر این است که چگونه حضرت مسیح با عبارتی که بوی شفاعت می دهد درباره مشرکان امت خود سخن می گوید و عرض می کند: اگر آن هارا ببخشی تو عزیز و حکیمی . مگر مشرک قابل شفاعت و قابل بخشش است .

جزء هفتم (۴۳)

در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که اگر هدف عیسی شفاعت بود می باید گفته باشد « إِنَّكَ أَنْتَ الْغُفُورُ الرَّحِيمُ » زیرا غفور

ص: ۳۱

و رحیم بودن خداوند متناسب با مقام شفاعت است درحالی که می بینیم او خدا را به « عزیز و حکیم بودن » توصیف می کند ، از این استفاده می شود که منظور شفاعت و تقاضای بخشش برای آن ها نیست ، بلکه هدف سلب هرگونه اختیار از خود و واگذار کردن امر به اختیار پروردگار است یعنی کار به دست تو است ، اگر بخواهی می بخشی و اگر بخواهی مجازات می کنی ، هرچند نه مجازات تو بدون دلیل و نه بخشش تو بدون علت است و درهرحال از قدرت و توانایی من بیرون است .

به علاوه ممکن است درمیان آن ها جمعی به اشتباه خود توجه کرده و راه توبه را پیش گرفته باشند و این جمله درباره آن جمعیت بوده باشد.

رستگاری بزرگ صادقین

۱۱۹ قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ

(۴۴) سوره مائده

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

خداوند می گوید: امروز روزی است که راستی راستگویان به آن ها سود می بخشد. برای آن ها باغ هایی از بهشت است که آب از زیر (درختان) آن جریان دارد و جاودانه و برای همیشه در آن می مانند، خداوند از آن ها خشنود و آن ها از او خشنود خواهند بود و این رستگاری بزرگی است.

منظور از این جمله صدق و راستی در گفتار و کردار در دنیا است ، که در آخرت مفید واقع می شود و گرنه صدق و راستی در آخرت که محل تکلیف نیست فایده ای نخواهد داشت ، به علاوه اوضاع آن روز

چنان است که هیچ کس جز راست نمی تواند بگوید و حتی گناه کاران و خطا کاران همگی به اعمال بد خویش اعتراف می کنند و به این ترتیب در آن روز دروغگویی وجود ندارد .

بنابراین آن ها که مسؤلیت و رسالت خود را انجام دادند و جز راه صدق و درستی نپیمودند ، مانند مسیح و پیروان راستین سایر پیامبران که در این دنیا از در صدق وارد شدند ، از کار خود بهره کافی خواهند برد .

جزء هفتم (۴۵)

ضمناً از این جمله اجمالاً استفاده می شود که تمام نیکی هارا می توان در عنوان صدق و راستی خلاصه کرد، صدق و راستی در گفتار و صدق و راستی در عمل ، و در روز رستاخیز تنها سرمایه صدق و راستی است که به کار می آید ، نه غیر آن .

قابل توجه این که در این آیه پس از ذکر باغ های بهشت با آن همه نعمت هایش، نعمت خشنودی خداوند از بندگان و بندگان از خداوند را ذکر می کند و به دنبال آن ، « ذَلِكِ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ » می گوید و این نشان می دهد تا چه اندازه این رضایت دوجانبه ، واجد اهمیت است (رضایت پروردگار از بندگان و رضایت بندگان از پروردگار) زیرا ممکن است انسان غرق عالی ترین نعمت ها باشد ولی هنگامی که احساس کند مولی و معبود و محبوب از او ناراضی است تمام آن نعمت ها و مواهب در کام جانش تلخ می گردد .

(۴۶) سوره مائده

و نیز ممکن است انسان واجد همه چیز باشد ولی به آن چه دارد راضی و قانع نباشد ، بدیهی است آن همه نعمت با این روحیه

ص: ۳۳

او را خوشبخت نخواهد کرد و ناراحتی مرموزی دائما او را آزار و شکنجه می دهد و آرامش روح و روان را که بزرگ ترین موهبت الهی است از او می گیرد .

علاوه بر این هنگامی که خدا از کسی خشنود باشد هرچه بخواهد به او می دهد و هنگامی که هرچه خواست به او داد او نیز خشنود می شود ، نتیجه این که بالاترین نعمت این است که خدا از انسان خشنود و او نیز از خدایش راضی باشد .

پایان سوره مائده

جزء هفتم (۴۷)

ص: ۳۴

گناهان نعمت های الهی را از بین می برند

۶ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّهِمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ

آیا مشاهده نکردند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم؟ اقوامی که (از شما نیرومندتر بودند و) قدرت هایی به آن ها دادیم که به شما ندادیم، باران های پی در پی بر آن ها فرستادیم و نهرها از زیر (آبادی های) آن ها جاری ساختیم (اما هنگامی که سرکشی و طغیان کردند) آن ها را به خاطر گناهانشان نابود ساختیم و جمعیت دیگری بعد از آنان بوجود آوردیم.

«مِدْرَارًا» در اصل از ماده «دَرَّ» به معنی شیر است و سپس به

(۴۸) سوره انعام

مایعاتی همانند باران که ریزش دارد گفته شده است و «مِدْرَارًا» صیغه مبالغه است و جمله «أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ» در حقیقت برای بیان مبالغه بیشتر می باشد.

«قَرْنٍ» گرچه معمولاً به معنی یک زمان طولانی (صد سال یا هفتاد سال یا سی سال) آمده است، ولی گاهی، همان طور که اهل لغت تصریح کرده اند، به قوم و جمعیتی که در یک زمان قرار دارند گفته می شود (اصولاً قَرْنٍ از ماده اِقْتِرَان و به معنی نزدیکی است و چون اهل

عصر واحد و زمان های متقارب به هم نزدیکند به آن ها و هم به زمان آن ها قرن گفته می شود).

در آیات مکرر به این موضوع اشاره شده که امکانات فراوان مادی باعث غرور و غفلت افراد کم ظرفیت می شود، زیرا با داشتن این ها خود را بی نیاز از پروردگار می پندارند، غافل از این که اگر لحظه به لحظه و ثانیه به ثانیه کمک و امداد الهی به آن ها نرسد، نابود و خاموش می گردند چنان که می خوانیم « إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ أَلْفُ لَافٍ أَكْفُورٍ » (انسان طغیان می کند هنگامی که خود را بی نیاز پندارد) (۶ و ۷ / علق).

جزء هفتم (۴۹)

انسان طغیان می کند هنگامی که خود را بی نیاز پندارد (۶ و ۷ / علق).

این هشدار مخصوص بت پرستان نیست، هم امروز قرآن نیز به دنیای ثروتمند ماشینی که بر اثر فراهم بودن امکانات زندگی از باده غرور سرمست شده، هشدار می دهد که وضع گذشتگان را فراموش نکنید که چگونه بر اثر عامل گناه، همه چیز را از دست دادند، شما هم با روشن شدن جرقه آتش یک جنگ جهانی دیگر ممکن است همه چیز را از دست بدهید و به دوران قبل از تمدن صنعتی خود بازگردید، توجه داشته باشید که عامل بدبختی آن ها چیزی جز گناه و ظلم و ستم و بیدادگری و عدم ایمان نبوده همین عامل در جامعه شما نیز آشکار شده است.

به راستی مطالعه تاریخ زندگی فراعنه مصر و ملوک سبا و سلاطین کلد و آشور و قیصرهای روم با آن زندگانی افسانه ای و ناز و نعمت بی حساب و سپس مطالعه عواقب دردناکی که بر اثر کفر و بیدادگری طومار زندگانی آن ها را درهم پیچید برای همه کس و برای همه ما درس عبرتی

ص: ۳۶

است بزرگ و آشکار .

(۵۰) سوره انعام

تأثیر سیر و سیاحت در بیدار ساختن افکار

۱۱ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَقِبَهُ الْمُكَذِّبِينَ

بگو روی زمین گردش کنید ، سپس بنگرید سرانجام آن ها که آیات الهی را تکذیب می کردند چه شد ؟

شک نیست که مشاهده آثار گذشتگان و اقوامی که بر اثر پشت پا زدن به حقایق راه فنا و نابودی را پیمودند ، تأثیرش بسیار بیشتر از مطالعه تاریخ آن ها در کتاب ها است ، زیرا این آثار حقیقت را محسوس و قابل لمس می سازد .

شاید به خاطر همین است که جمله « أَنْظِرُوا » (نگاه کنید) را به کار برده نه « تَفَكَّرُوا » (بیندیشید) .

ضمناً ذکر کلمه « ثُمَّ » که معمولاً در مورد عطف با فاصله زمانی به کار می رود ، ممکن است به خاطر توجه دادن به این حقیقت باشد

جزء هفتم (۵۱)

که در این سیر و قضاوت خود عجله نکنند ، بلکه هنگامی که آثار گذشتگان را مشاهده کردند ، با حوصله و دقت بیندیشند سپس نتیجه گیری کرده ، عاقبت کار آن ها را با چشم بینند .

در مورد سیر و سیاحت در زمین و تأثیر فوق العاده آن در بیدار ساختن افکار مشروحا در ذیل آیه ۱۳۷ سوره آل عمران (جلد ۳ ، تفسیر نمونه ، صفحه ۱۰۲) بحث شده است .

۱۴ قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ

ص: ۳۷

يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلٌّ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

بگو آیا غیر خدا را ولی خود انتخاب کنم درحالی که او آفریننده آسمان ها و زمین است و او است که روزی می دهد و از کسی روزی نمی گیرد ، بگو من مأمورم که نخستین مسلمان باشم و (خداوند به من دستور داده که) از مشرکان نباش .

(۵۲) سوره انعام

« فاطر » از ماده « فُطِرَ » و به معنی شکافتن است .

هنگامی که آفریننده همه چیز او است و بدون اِتِّكَاءِ به قدرت دیگری سراسر جهان هستی را به وجود آورده و روزی همگان به دست او است ، چه دلیل دارد که انسان غیر او را ولی و سرپرست و تکیه گاه قرار دهد ، اصولاً بقیه همه مخلوقند و در تمام لحظات وجود خود به او نیازمندند ، چگونه می توانند نیاز دیگری را برطرف سازند ؟

جالب این که در آیه بالا هنگامی که سخن از آفرینش آسمان و زمین به میان آورده خدا را به عنوان « فاطر » معرفی می کند .

از ابن عباس نقل شده که می گوید : معنی « فاطرِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ » را آنگاه فهمیدم که دو عرب بر سر چاه آبی با هم نزاع داشتند یکی از آن ها برای اثبات مالکیت خود می گفت : «أَنَا فَطَرْتُهَا : من این چاه را شکافته و احداث کرده ام » .

ولی ما امروز معنی فاطر را بهتر از ابن عباس می توانیم به کمک علوم روز دریابیم زیرا این تعبیر جالبی است که با دقیق ترین نظریات

ص: ۳۸

علمی روز با پیدایش جهان هماهنگ است چه این که : طبق تحقیقات دانشمندان ، عالم بزرگ (مجموعه جهان) و عالم کوچک تر (منظومه شمسی) همه در آغاز ، توده واحدی بودند که بر اثر انفجارهای پی در پی از هم شکافته شدند و کیهان ها و منظومه ها و کرات به وجود آمدند ، در آیه ۳۰ / انبیاء این مطلب با صراحت بیشتری بیان شده آن جا که می گوید : « أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا : آیا کافران نمی دانند آسمان و زمین به هم پیوسته بودند و ما آن ها را از هم جدا کردیم . »

جزء هفتم (۵۳)

نکته دیگری که نباید از آن غفلت کرد این است که : در میان صفات خدا در این جا تنها روی اطعام بندگان و روزی دادن آن ها تکیه شده است این تعبیر شاید به خاطر آن است که بیشتر وابستگی ها در زندگی مادی بشر بر اثر همین نیاز مادی است ، همین به اصطلاح « خوردن یک لقمه نان » است که افراد را به خضوع در برابر اربابان زر و زور و امیداردوگاهی تا سرحد پرستش در مقابل آن ها کرنش می کنند، قرآن در عبارت بالا می گوید : روزی شما به دست اوست نه به دست این گونه افراد و نه به دست « بت ها » صاحبان زر و زور خود نیازمندند و احتیاج به اطعام دارند تنها خدا است که اطعام می کند و نیاز به اطعام ندارد .

(۵۴) سوره انعام

در آیات دیگر قرآن نیز می بینیم روی مسأله مالکیت خداوند و رازقیت او و فرستادن باران و پرورش گیاهان تکیه شده است تا فکر وابستگی به مخلوقات راز مغز افراد بشر به کلی خارج کند .

سپس برای پاسخ گفتن به پیشنهاد کسانی که از او دعوت می کردند

ص: ۳۹

به آیین شرک ، پیوندد می گوید : علاوه بر این که عقل به من فرمان می دهد که تنها تکیه بر کسی کنم که آفریننده آسمان و زمین می باشد وحی الهی نیز به من دستور داده است که نخستین مسلمان باشم و به هیچ وجه در صف مشرکان قرار نگیرم (قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) .

شک نیست که قبل از پیامبر اسلام نیز پیامبران دیگر و امت صالح آن ها مسلمان بودند و در برابر خدا تسلیم ، بنابراین هنگامی که می فرماید : من دستور دارم نخستین مسلمان باشم یعنی نخستین مسلمان این امت .

جزء هفتم (۵۵)

و این در حقیقت اشاره به یک مطلب مهم تربیتی نیز می باشد که هر رهبری باید در انجام دستورات مکتب خود از همه افراد پیشقدم تر باشد ، او باید اولین مؤمن به آیین خویش و نخستین عمل کننده و کوشاترین فرد و فداکارترین شخص در برابر مکتب خود باشد.

مردگان زنده نما

۳۶ إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ

تنها کسانی اجابت (دعوت تو) می کنند که گوش شنوا دارند، اما مردگان (و آن ها که روح انسانی را از دست داده اند ایمان نمی آورند و) خدا آن ها را (در قیامت) مبعوث می کند سپس به سوی او بازمی گردند.

منظور از « مَوْتَى » (مردگان) در آیه بالا مردگان جسمانی نیست ،

ص: ۴۰

بلکه مردگان معنوی است، زیرا دو نوع حیات و مرگ داریم: حیات و مرگ مادی، حیات و مرگ معنوی، هم چنین شنوایی و بینایی نیز دو گونه است: مادی و معنوی به همین دلیل بسیار می شود در مورد کسانی که چشم و گوش دارند و یا زنده و سالمند اما حقایق را درک نمی کنند می گوئیم: آن ها کور و کردند و یا اصلاً مرده اند، زیرا واکنشی را که باید یک انسان شنوا و بینا، یا یک انسان زنده، در برابر حقایق از خود نشان دهد نمی دهند، در قرآن مجید این گونه تعبیرات فراوان دیده می شود و شیرینی و جاذبه خاصی دارد، بلکه قرآن به حیات مادی و بیولوژیکی که نشانه آن تنها « خور و خواب و نفس کشیدن » است چندان اهمیت نمی دهد، همواره روی حیات و زندگی معنوی و انسانی که آمیخته با تکلیف و مسئولیت و احساس و درد و بیداری و آگاهی است تکیه می کند.

ذکر این نکته نیز لازم است که نایبایی و ناشنوایی و مرگ معنوی از خودشان سرچشمه می گیرد، آن ها هستند که بر اثر ادامه گناه و اصرار و لجاجت در آن، به این مرحله می رسند، زیرا همان طور که اگر انسانی مدت ها چشم خود را ببندد تدریجاً بینایی و دید خود را از دست خواهد داد و شاید روزی به کلی نابینا شود، اشخاصی که چشم جان خود را در برابر حقایق ببندند تدریجاً قدرت دید معنوی خود را از دست خواهند داد.

جزء هفتم (۵۷)

۳۸ وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ

هیچ جنبنده ای در زمین و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند نیست ، مگر این که امت هایی همانند شما هستند ، ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم، سپس همگی به سوی پروردگارشان محشور می گردند .

« دَابَّةٌ » از ماده « دَبَّيْبٌ » « به معنی آهسته راه رفتن و قدم های کوتاه برداشتن » است و معمولاً به همه جنبندگان روی زمین گفته می شود و اگر می بینیم که به شخص سخن چین « دَبَّيْبُوبٌ » گفته می شود و در حدیث وارد شده : « لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ دَبَّيْبُوبٌ : هیچ گاه سخن چین داخل بهشت نمی شود » نیز از همین نظر است که او آهسته میان دو نفر رفت و آمد می کند تا آن ها را نسبت به هم بدبین سازد .

(۵۸) سوره انعام

« طَائِرٌ » به هر گونه پرنده ای گفته می شود ، منتها چون در پاره ای از موارد به امور معنوی که دارای پیشرفت و جهش هستند این کلمه اطلاق می شود در آیه مورد بحث برای این که نظر فقط روی « پرنندگان » متمرکز شود جمله : « يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ » یعنی (با دو بال خود پرواز می کند) به آن افزوده شده .

« أُمَّمٌ » جمع « أُمَّتٌ » و أُمَّتٌ به معنی جمعیتی است که دارای قدر مشترکی هستند ، مثلاً : دین واحد یا زبان واحد ، یا صفات و کارهای واحدی دارند .

« يُحْشَرُونَ » از ماده « حَشَرَ » به معنی « جَمَعَ » است ، ولی معمولاً در قرآن به اجتماع در روز قیامت گفته می شود ، مخصوصاً هنگامی که به

ضمیمه «الی رَبِّهِمْ» بوده باشد .

جزء هفتم (۵۹)

هر یک از انواع حیوانات و پرندگان برای خود اُمّتی هستند همانند انسان ها ، اما در این که این همانندی و « شباهت » در چه جهت است ؟ در میان مفسران گفتگو است .

بعضی شباهت آن ها را با انسان ها از ناحیه اسرار شگفت انگیز خلقت آن ها دانسته اند زیرا هر دو نشانه هایی از عظمت آفریدگار و خالق را با خود همراه دارند .

و بعضی از جهت نیازمندی های مختلف زندگی یا وسایلی را که با آن احتیاجات گوناگون خود را برطرف می سازند ، می دانند .

در حالی که جمعی دیگر معتقدند که منظور شباهت آن ها با انسان از نظر درک و فهم و شعور است ، یعنی آن ها نیز در عالم خود دارای علم و شعور و ادراک هستند ، خدا را می شناسند و به اندازه توانایی خود او را تسبیح و تقدیس می گویند ، اگرچه فکر آن ها در سطحی پایین تر از فکر و فهم انسان ها است و ذیل این آیه ، چنان که خواهد آمد ، نظر آخر خود را تقویت می کند . سپس در جمله بعد می گوید : « ما در کتاب هیچ چیز را فروگذار نکردیم : ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ » .

(۶۰) سوره انعام

ممکن است منظور از کتاب ، قرآن بوده باشد که همه چیز (یعنی تمام اموری که مربوط به تربیت و هدایت و تکامل انسان) در آن وجود دارد ، منتها گاهی به صورت کلی بیان شده ، مانند دعوت به هرگونه علم و دانش و گاهی به جزئیات هم پرداخته شده است مانند بسیاری از احکام اسلامی و مسایل اخلاقی .

ص: ۴۳

احتمال دیگر این که منظور « از کتاب » « عالم هستی » است ، زیرا عالم آفرینش مانند کتاب بزرگی است که همه چیز در آن آمده است و چیزی در آن فروگذار نشده .

هیچ مانعی ندارد که هر دو تفسیر باهم در آیه منظور باشد زیرا نه در قرآن چیزی از مسایل تربیتی فروگذار شده و نه در عالم آفرینش نقصان و کم و کسری وجود دارد .

و در پایان آیه می گوید « تمام آن ها به سوی خدا در رستاخیز جمع می شوند : ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ » . ظاهر این است که ضمیر « هُم » در این جمله به انواع و اصناف جنبندگان و پرندگان برمی گردد و به این ترتیب قرآن برای آن ها نیز قائل به رستاخیز شده است و بیشتر مفسران نیز این مطلب را پذیرفته اند که تمام انواع جانداران دارای رستاخیز و جزاء و کیفرند ، تنها بعضی منکر این موضوع شده و این آیه و آیات دیگر را طور دیگر توجیه کرده اند مثلاً گفته اند منظور از « حُشِرَ إِلَى اللَّهِ » همان بازگشت به پایان زندگی و مرگ

جزء هفتم (۶۱)

است .

ولی همان طور که اشاره کردیم ظاهر این تعبیر در قرآن مجید همان رستاخیز و برانگیخته شدن در قیامت است .

روی این جهت آیه به مشرکان اخطار می کند خداوندی که تمام اصناف حیوانات را آفریده و نیازمندی های آن ها را تأمین کرده و مراقب تمام افعال آن ها است و برای همه رستاخیزی قرار داده ، چگونه ممکن است برای شما حشر و رستاخیزی قرار ندهد و به گفته بعضی از مشرکان چیزی جز زندگی دنیا و حیات و مرگ آن در کار نباشد .

ص: ۴۴

آیا رستخیز برای حیوانات هم وجود دارد؟

شک نیست که نخستین شرط حساب و جزا مسئله عقل و شعور و به دنبال آن تکلیف و مسئولیت است، طرفداران این عقیده می گویند مدارکی در دست است که نشان می دهد حیوانات نیز به اندازه خود دارای درک و فهمند، از جمله:

زندگی بسیاری از حیوانات آمیخته با نظام جالب و شگفت انگیزی است که روشنگر سطح عالی فهم و شعور آن ها است کیست که درباره مورچگان و زنبور عسل و تمدن عجیب آن ها و نظام شگفت انگیز لانه و کندو، سخنانی نشنیده باشد و بر درک و شعور تحسین آمیز آن ها آفرین نگفته باشد؟ گرچه بعضی میل دارند همه این ها را یک نوع الهام غریزی بدانند، اما هیچ دلیلی بر این موضوع در دست نیست که اعمال آن ها به صورت ناآگاه (غریزه بدون عقل) انجام می شود.

چه مانعی دارد که این اعمال همان طور که ظواهرشان نشان می دهد ناشی از عقل و درک باشد؟ بسیار می شود که حیوانات بدون تجربه قبلی در برابر حوادث پیش بینی نشده دست به ابتکار می زنند، مثلاً گوسفندی که در عمرش گرگ را ندیده برای نخستین بار که آن را می بیند به خوبی خطرناک بودن این دشمن را تشخیص داده و به هر وسیله که بتواند برای دفاع از خود و نجات از خطر متوسل می شود.

جزء هفتم (۶۳)

علاقه ای که بسیاری از حیوانات تدریجاً به صاحب خود پیدا می کنند شاهد دیگری برای این موضوع است، بسیاری از سگ های درنده و خطرناک نسبت به صاحبان خود و حتی فرزندان کوچک آنان

مانند یک خدمتگزار مهربان رفتار می کنند .

داستان های زیادی از وفای حیوانات و این که آن ها چگونه خدمات انسانی را جبران می کنند در کتاب ها و در میان مردم شایع است که همه آن ها را نمی توان افسانه دانست .

و مسلم است آن ها را به آسانی نمی توان ناشی از غریزه دانست ، زیرا غریزه معمولاً سرچشمه کارهای یکنواخت و مستمر است، اما اعمالی که در شرایط خاصی که قابل پیش بینی نبوده به عنوان عکس العملی انجام می گردد به فهم و شعور شبیه تر است تا به غریزه .

(۶۴) سوره انعام

هم امروز بسیاری از حیوانات را برای مقاصد قابل توجهی تربیت می کنند ، سگ های پلیس برای گرفتن جنایت کاران ، کبوترها برای رساندن نامه ها و بعضی از حیوانات برای خرید جنس از مغازه ها و حیوانات شکاری برای شکار کردن ، آموزش می بینند و وظایف سنگین خود را با دقت عجیبی انجام می دهند ، (امروز حتی برای بعضی از حیوانات رسماً مدرسه افتتاح کرده اند) .

از همه این ها گذشته ، در آیات متعددی از قرآن ، مطالبی دیده می شود که دلیل قابل ملاحظه ای برای فهم و شعور بعضی از حیوانات محسوب می شود، داستان فرار کردن مورچگان از برابر لشکر سلیمان و داستان آمدن هدهد به منطقه « سبأ و یمن » و آوردن خبرهای هیجان انگیز برای سلیمان شاهد این مدعا است .

در روایات اسلامی نیز احادیث متعددی در زمینه رستخیز حیوانات دیده می شود از جمله : از ابوذر نقل شده که می گوید : «

ما

ص: ۴۶

خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که در پیش روی ما دو بز به یکدیگر شاخ زدند، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: می دانید چرا این ها به یکدیگر شاخ زدند؟ حاضران عرض کردند: نه، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود ولی خدا می داند چرا؟ و به زودی در میان آن ها داوری خواهد کرد» (۱)

جزء هفتم (۶۵)

و در روایتی از طرق اهل تَسَنُّنٍ از پیامبر نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَحْشُرُ هَذِهِ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَقْتَضُ مِنْ بَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ حَتَّى يَقْتَضُ لِلْجَمَاءِ مِنَ الْقَرْنَاءِ: خداوند تمام این جنندگان را روز قیامت برمی انگیزاند و قصاص بعضی را از بعضی می گیرد، حتی قصاص حیوانی که شاخ نداشته و دیگری بی جهت به او شاخ زده است از او خواهد گرفت» (۲)

در آیه ۵ سوره تکویر نیز می خوانیم «وَإِذْ أَلُوْهُ حُشْرٌ حُشْرَتْ: هنگامی که وحوش محشور می شوند» اگر معنی این آیه را حشر در قیامت بگیریم (نه حشر و جمع به هنگام پایان این دنیا) یکی دیگر از دلایل نقلی بحث فوق خواهد بود.

(۶۶) سوره أنعام

اگر حیوانات رستاخیز دارند تکلیف هم دارند

سؤال مهمی که در این جا پیش می آید و تا آن حَلّ نشود تفسیر آیه فوق روشن نخواهد شد این است که آیا می توانیم قبول کنیم که حیوانات تکالیفی دارند با این که یکی از شرایط مسلم تکلیف عقل

ص: ۴۷

۱- «مجمع البیان» و «نُورُ الثَّقَلَيْنِ» ذیل آیه بالا .

۲- «تفسیر المنار» ، ذیل آیه .

است و به همین جهت کودک و یا شخص دیوانه از دایره تکلیف بیرون است؟ آیا حیوانات دارای چنان عقلی هستند که مورد تکلیف واقع شوند؟ و آیا می توان باور کرد که یک حیوان بیش از یک کودک نابالغ و حتی بیش از دیوانگان درک داشته باشد؟ و اگر قبول کنیم که آن ها چنان عقل و درکی ندارند چگونه ممکن است تکلیف متوجه آن ها شود .

در پاسخ این سؤال باید گفت که تکلیف مراحل دارد و هر مرحله ادراک و عقلی متناسب خود می خواهد ، تکالیف فراوانی که در قوانین اسلامی برای یک انسان وجود دارد به قدری است که بدون داشتن یک سطح عالی از عقل و درک انجام آن ها ممکن نیست و ما هرگز نمی توانیم چنان تکالیفی را برای حیوانات بپذیریم ، زیرا شرط آن ، در آن ها حاصل نیست ، اما مرحله ساده و پایین تری از تکلیف تصور می شود که مختصر فهم و شعور برای آن کافی است ، ما نمی توانیم چنان فهم و شعور و چنان تکالیفی را به طور کلی درباره حیوانات انکار کنیم .

جزء هفتم (۶۷)

حتی درباره کودکان و دیوانگانی که پاره ای از مسایل را می فهمند انکار همه تکالیف مشکل است مثلاً اگر نوجوانان ۱۴ ساله که به حد بلوغ نرسیده ولی کاملاً مطالب را خوانده و فهمیده اند در نظر بگیریم ، اگر آن ها عمدا مرتکب قتل نفس شوند درحالی که تمام زیان های این عمل را می دانند آیا می توان گفت هیچ گناهی از آن ها سرزده است؟ قوانین کیفری دنیا نیز افراد غیر بالغ را در برابر پاره ای از گناهان مجازات می کند ، اگرچه مجازات های آن ها مسلماً خفیف تر است .

بنابراین بلوغ و عقل کامل شرط تکلیف در مرحله عالی و کامل

ص: ۴۸

است ، در مراحل پایین تر یعنی در مورد پاره ای از گناهانی که قبیح و زشتی آن برای افراد پایین تر نیز کاملاً قابل درک است بلوغ و عقل کامل را نمی توان شرط دانست .

(۶۸) سوره انعام

با توجه به تفاوت مراتب تکلیف و تفاوت مراتب عقل اشکال بالا در مورد حیوانات نیز حل می شود. البته تکلیف و مسؤولیت انواع جانداران در یک مرحله خاص مفهومی این نیست که آن ها دارای رهبر و پیشوایی برای خود هستند و شریعت و مذهبی دارند آن چنان که از بعضی صوفیه نقل شده است ، بلکه رهبر آن ها در این گونه موارد تنها درک و شعور باطنی آن ها است ، یعنی مسایل معینی را درک می کنند و به اندازه شعور خود در برابر آن مسؤول هستند .

کر و لال ها

۳۹ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُومٌ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَاءِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَاءُ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

آن ها که آیات ما را تکذیب کردند کر و لال در تاریکی ها قرار دارند ، هر کس را خدا بخواند (و مستحق باشد) گمراه می کند و هر کس را بخواند (و شایسته بیند) بر راه راست قرار خواهد داد .

جزء هفتم (۶۹)

نه گوش شنوایی دارند که حقایق را بشنوند و نه زبان حق گویی که اگر حقیقتی را درک کردند برای دیگران بازگو کنند و چون ظلمت خودخواهی و خودپرستی و لجاجت و جهل گرداگرد آن ها را

ص: ۴۹

فراگرفته ، نمی توانند چهره حقایق را ببینند و به این ترتیب از این سه نعمت بزرگ (شنیدن و دیدن و گفتن) که انسان را با دنیای خارج مربوط می سازد محرومند .

بعضی از مفسران معتقدند که منظور از افراد کر مقلدینی هستند که بدون چون و چرا از رهبران گمراهی تبعیت می کنند و گوش خود را بسته اند که صدای رهبران الهی را نمی شنوند و منظور از افراد گنگ همان رهبران گمراه هستند که حقایق را به خوبی درک می کنند، اما برای حفظ موقعیت و منافع مادی خویش مهر سکوت بر لب زده اند و هردو دسته در ظلمت جهل و خودپرستی گرفتارند. (۱)

(۷۰) سوره انعام

و به دنبال آن می فرماید : « خداوند هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر کس را بخواهد بر جاده مستقیم قرار می دهد : مَنْ يَشَاءِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَ مَنْ يَشَاءُ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ » .

نسبت دادن هدایت و ضلالت به مشیت و اراده خدا موضوعی است که آیات دیگر قرآن آن را به خوبی تفسیر می کنند ، در یک جا می خوانیم « يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ : خداوند ستمگران را گمراه می کند » و در جای دیگر « وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ : تنها فاسقان را گمراه می کند » و در جای دیگر « وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا : کسانی که در راه ما مجاهده کنند آن ها را به راه های مستقیم خود هدایت خواهیم کرد » از این آیات و آیات دیگر قرآن به

ص: ۵۰

خوبی استفاده می شود که هدایت ها و ضلالت هایی که در این موارد به اراده خدا نسبت داده شده است در حقیقت پاداش و کیفرهایی است که در مقابل انجام اعمال نیک و بد به بندگان می دهد و به تعبیر روشن تر گاهی اعمال فوق العاده زشتی از انسان سر می زند که بر اثر آن تاریکی و وحشتناکی روح او را احاطه خواهد کرد، چشمان حقیقت بین از او گرفته می شود و گوش او صدای حق را نمی شنود و زبان او از گفتن حق بازمی ماند.

جزء هفتم (۷۱)

اما به عکس گاهی چنان کارهای نیک فراوان از او سر می زند که یک دنیا نور و روشنایی به روح او می پاشد، دید و درک او وسیع تر و فکر او پرفروغ تر و زبان او در گفتن حق گویاتر می شود، این است معنی هدایت و ضلالت که به اراده خدا نسبت داده می شود.

بخشده نعمت ها را بشناسید

۴۶ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَرَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ أَنْظُرْ كَيْفَ نَصَرَفَ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ

بگو آیا فکر کرده اید اگر خداوند گوش و چشم های شما

(۷۲) سوره انعام

رابگیرد و بر دل های شما مهر نهد (که چیزی را نفهمید) چه کسی جز خدا است که آن ها را به شما بدهد؟ بین چگونه آیات را برای آن ها به گونه ای مختلف شرح می دهیم سپس آن ها روی می گردانند.

درباره معنی «خَتَمَ» و هم چنین علت این که «سَمِعَ» در آیات قرآن معمولاً به طور مفرد و «أَبْصَرَ» به طور جمع می آید در جلد اول تفسیر نمونه،

ص: ۵۱

« نُصَيِّرُفُ » از ماده « تَصَيَّرِيف » به معنی « تغییر » است و در این جا منظور بیان استدلالات گوناگون و در اشکال مختلف می باشد و « يَصِيْرِدْفُوْنَ » از ماده « صِيْدَف » به معنی جانب و ناحیه است و چون به هنگام روی گردانیدن و اعراض ، انسان متوجه جانب و ناحیه دیگری می شود این کلمه در معنی اعراض به کار می رود ، منتها چنان که « راغب » در « مفردات » می گوید: این ماده به معنی اعراض و روی گردانیدن شدیداستعمال می شود .

جزء هفتم (۷۳)

در حقیقت مشرکان نیز قبول داشتند که خالق و روزی ده خدا است و بت ها را به عنوان شفاعت در پیشگاه خدا می پرستیدند قرآن می گوید شما به جای این که پرستش بت های بی ارزش و فاقد همه چیز کنید چرا مستقیما به درخانه خدا نمی روید خدایی که سرچشمه همه نیکی ها و برکات است .

علاوه بر اعتقادی که همه بت پرستان درباره خدا داشتند در این جا نیز عقل آن ها به داوری طلبیده می شود ، که بت هایی که خود نه چشم و نه گوش و نه عقل و نه هوش دارند چگونه می توانند این گونه نعمت ها را به دیگران ببخشند ؟

آگاهی از غیب

۵۰ قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنَّا تَبِعُوا إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ

بگو من نمی گویم خزاین خدا نزد من است و من آگاه از

(۷۴) سوره انعام

غیب نیستم (جز آن چه خدا به من بیاموزد) و به شما نمی گویم من فرشته ام ، من تنها از آن چه به من وحی می شود پیروی می کنم ، بگو آیا نابینا و بینا مساویند ؟ چرا فکر نمی کنید ؟

« خَزَائِنَ » جمع « خَزِينَه » به معنی منبع و مرکز هر چیزی است که برای حفظ آن و عدم دسترسی دیگران در آن جا جمع آوری شده و با توجه به آیه « وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۱ / حجر) : خزائن هر چیزی در نزد ما است و ما جز به اندازه معلوم آن را نازل نمی کنیم » ، روشن می شود ، که « خَزَائِنُ اللَّهِ » منبع همه چیز را دربرمی گیرد و در حقیقت این منبع از ذات بی انتهای او که سرچشمه جمیع کمالات و قدرت ها است ، می باشد .

سپس در برابر افرادی که انتظار داشتند پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را از تمام اسرار آینده و گذشته آگاه سازد و حتی به آن ها بگوید در آینده چه حوادثی مربوط به زندگی آن ها روی می دهد ، تا برای رفع ضرر و جلب منفعت پناهنده ، می گوید : « من هرگز ادعا نمی کنم که از همه امور پنهانی و اسرار غیب آگاهم » (وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ) .

جزء هفتم (۷۵)

کسی که از همه چیز باخبر است که در هر مکان و هر زمانی حاضر و ناظر باشد و او تنها ذات پاک خدا است ، اما غیر او که وجودش محدود به زمان و مکان معینی است طبعا نمی تواند از همه چیز باخبر باشد ، ولی هیچ مانعی ندارد که خداوند قسمتی از علم غیب را که

ص: ۵۳

مصلحت می‌داند و برای تکمیل رهبری الهی لازم است، در اختیار آن‌ها بگذارد و البته این را علم غیب بِالذَّاتِ نمی‌گویند، بلکه علم غیب بِالْعَرَضِ و به تعبیر دیگر یادگیری و تعلّم ازدانای غیب است.

آیات متعددی از قرآن گواهی می‌دهد که خداوند چنین علمی را نه تنها در اختیار پیامبران و پیشوایان الهی قرار داده بلکه گاهی در اختیار غیر آن‌ها نیز قرار می‌داده است، از جمله در سوره ۲۶ و ۲۷ / جَنِّ می‌خوانیم: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ: خداوند از تمام امور پنهانی آگاه است و هیچ کس را از علم غیب خود آگاه نمی‌کند، مگر رسولانی که مورد رضایت او هستند.»

(۷۶) سوره أنعام

اصولاً- تکمیل مقام رهبری، آن‌هم یک رهبری جهانی و همگانی، نیاز به آگاهی بر بسیاری از مسایل که از نظر سایر مردم مکتوم است، دارد و اگر خداوند این علم غیب را در اختیار فرستادگان و اولیایش نگذارد، مقام رهبری آن‌ها تکمیل نخواهد شد. (دَقَّتْ کُنید).

این که جای خود دارد، گاهی یک موجود زنده برای ادامه حیات خود نیاز به دانستن گوشه‌ای از غیب دارد و خداوند در اختیار آن می‌گذارد مثلاً شنیده ایم که بعضی از حشرات در تابستان پیش بینی وضع هوای زمستان را می‌کنند یعنی خداوند این غیب را به خصوص در اختیار آن‌ها می‌گذارد، زیرا زندگی آن‌ها بدون این مطلب چه بسا دست خوش فنا می‌گردد، شرح بیشتر این موضوع را به خواست خدا در تفسیر آیه ۱۸۸ سوره اعراف بیان خواهیم کرد.

و در جمله سوّم به پاسخ ایراد کسانی که انتظار داشتند خود پیامبر صلی الله علیه و آله

فرشته باشد و یا فرشته ای همراه او باشد و هیچ گونه عوارض بشری از خوردن غذا و راه رفتن در کوچه و بازار در او دیده نشود ، می گوید : « و من هرگز ادعا نمی کنم فرشته ام : وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ » .

جزء هفتم (۷۷)

بلکه « من تنها از دستورات و تعلیماتی پیروی می کنم که از طریق وحی از ناحیه پروردگار به من می رسد : إِنْ أَتَّبِعِ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ » .

از این جمله به خوبی استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله هرچه داشت و هرچه کرد از وحی آسمانی سرچشمه گرفته بود و آن گونه که بعضی پنداشته اند به اجتهاد خود عمل نمی کرد و نه به قیاس و نه به غیر آن ، بلکه برنامه او در کُلِّ امور تنها پیروی از وحی بود .

و در پایان آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده می شود که « بگو آیا افراد نابینا و بینا همانندند ؟ و آن ها که چشم خود و اندیشه و عقلشان بسته است با کسانی که حقایق را به خوبی می بینند و درک می کنند برابرنند ؟ آیا فکر نمی کنید : قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ » .

ذکر این جمله بعد از جمله های سه گانه سابق ممکن است به خاطر این باشد که در جمله های قبل پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « من نه خزائن الهی را دارم و نه عالم به غیبم و نه فرشته ام تنها پیرو وحیم ، ولی این سخن نه به آن معنی است که من با شما بت پرستان لجوج همانندم بلکه من انسانی هستم بینا، درحالی که شما همچون نابینایان هستید و این دو مساوی نیستند » .

مبارزه با تفکر طبقاتی

۵۲ وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ

آن ها را که صبح و شام خدا را می خوانند و جز ذات پاک او نظری ندارند ، از خود دور مکن ، نه حساب آن ها بر تو است و نه حساب تو بر آن ها اگر آن ها را طرد کنی از ستمگران خواهی بود .

جزء هفتم (۷۹)

« وَجْه » در لغت به معنی صورت است و گاهی به معنی ذات به کار می رود و منظور از آن در آیه فوق معنی دوم است شرح بیشتر درباره این موضوع را در جلد ۲ تفسیر نمونه، صفحه ۲۶۳ مطالعه فرمایید .

در این آیه به یکی دیگر از بهانه جویی های مشرکان اشاره شده و آن این که آن ها انتظار داشتند پیامبر امتیازاتی برای ثروتمندان به نسبت طبقه فقیر قایل شود و معتقد بودند که نشستن آن ها در کنار یاران فقیر پیامبر صلی الله علیه و آله برای آن ها عیب و نقص بزرگی است ، بی خبر از این که اسلام آمده تا به این گونه امتیازات پوچ و بی اساس پایان دهد ، لذا آن ها روی این پیشنهاد اصرار داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله این دسته را از خود براند ، اما قرآن صریحا و با ذکر دلایل زنده پیشنهاد آن ها را نفی می کند .

قابل توجه این که در این جا بدون این که نام یا عنوان این اشخاص

را ذکر کند ، تنها به ذکر این صفت قناعت شده است ، که آن ها صبح و شام و به تعبیر دیگر همیشه ، به یاد خدا هستند و این عبادت و نیایش و توجه به پروردگار نه به خاطر دیگران است و نه از روی ریا است ، بلکه تنها به خاطر ذات پاک او است او را فقط به خاطر خودش می خواهند و می جویند و هیچ امتیازی با این امتیاز برابری نمی کند .

(۸۰) سوره انعام

از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که مشرکان ثروتمند و خودخواه این نخستین و آخرین بار نبود که چنین پیشنهادی را به پیامبر صلی الله علیه و آله کردند ، بلکه کرارا این ایراد را داشتند، که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله جمعی از بینوایان را گرد خویش جمع کرده است و اصرار داشتند آن ها را طرد کند .

در حقیقت آن ها روی یک سنت دیرین غلط امتیاز افراد را به ثروت آن ها می دانستند و معتقد بودند باید طبقات اجتماع که بر اساس ثروت به وجود آمده همواره محفوظ بماند و هر آیین و دعوتی بخواهد زندگی طبقاتی را برهم زند و این امتیازات را نادیده بگیرد ، در نظر آن ها مطرود و غیرقابل قبول است .

در حالات نوح پیامبر نیز می خوانیم که اشراف زمان او به او گفتند : « وَ مَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ: ما نمی بینیم کسانی از تو پیروی کرده باشند ، جز جمعی از فرومایگان و افراد خام » (۲۶ / هود) و این را دلیل بر بطلان رسالت او می دانستند .

جزء هفتم (۸۱)

یکی از نشانه های عظمت اسلام و قرآن و به طور کلی عظمت مکتب انبیاء این است که با سرسختی هر چه بیشتر ، در برابر این گونه

ص: ۵۷

پیشنهادها مقاومت کردند و در جوامعی که اختلاف طبقاتی یک مسأله جاویدان شمرده می شد، به کوییدن این امتیاز موهوم پرداختند تا معلوم شود افراد پاک دل و باایمان و هوشمندی هم چون سلمان و ابی ذر و صُهِیْب و خَیَّاب و بِلَال به خاطر نداشتن مال و ثروت کمترین نقصی ندارند و ثروتمندان بی مغز و کوردل و خودخواه و متکبر به خاطر ثروتشان نمی توانند از امتیازات اجتماعی و معنوی برخوردار گردند.

در جمله بعد می فرماید: «دلیلی ندارد که این گونه اشخاص با ایمان را از خود دور سازی، برای این که نه حساب آن ها بر تو است و نه حساب تو بر آن ها: مَا عَلَیْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَیْءٍ وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَیْهِمْ مِنْ شَیْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ».

(۸۲) سوره انعام

منظور از حساب، حساب اعمال است، اما چگونه خداوند می فرماید حساب اعمال آن ها بر تو نیست، در حالی که آن ها عمل بدی نداشته اند که ذکر چنین جمله ای لازم باشد این به خاطر آن است که مشرکان یاران فقیر پیامبر صلی الله علیه و آله را به واسطه نداشتن مال و ثروت متهم به دوری از خدا می کردند که اگر اعمال آن هادر پیشگاه خدا مورد قبول بود، چرا آن ها را از نظر زندگی مرفه قرار نداده است؟ به علاوه آن ها را متهم می کردند که ایمانشان شاید به خاطر تأمین زندگی و رسیدن به آب و نان بوده است.

قرآن پاسخ می دهد به فرض این که آن ها چنین بوده باشند، ولی حسابشان با خدا است، همین اندازه که ایمان آورده اند و در صف مسلمین قرار گرفته اند، به هیچ قیمتی نباید رانده شوند و به این

ص: ۵۸

ترتیب جلو بهانه جویی های اشراف قریش را می گیرد .

شاهد این تفسیر همان است که در داستان نوح پیغمبر که شبیه داستان اشراف قریش است آمده در آن جا که قوم نوح به او می گویند : «أَتُؤْمِنُ لِمَكَ وَ اتَّبَعَكَ الْأَزْدَلُونَ : ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که افراد بی سر و پا از تو پیروی کرده اند » نوح در جواب می گوید : « وَ مَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ إِنْ حَسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ : من چه اطلاعی از اعمال آن ها دارم ؟ حساب اعمال آن ها بر خدا است اگر بدانید و من نمی توانم آن ها را که اظهار ایمان کرده اند از خود برانم ؟ » (۱۱۱ تا ۱۱۴ / شعراء) .

جزء هفتم (۸۳)

نتیجه این که وظیفه پیامبران آن است که هر فردی را که اظهار ایمان کند بدون هیچ گونه تفاوت و تبعیض از هر قشر و طبقه ای که باشد بپذیرد ، چه رسد به افراد پاک دل و با ایمانی که جز خدا نمی جویند و تنها گناهشان این است که دستشان از مال و ثروت تهی است و آلوده زندگی نکبت بار اشراف نیستند .

یک امتیاز بزرگ اسلام

می دانیم در مسیحیت کنونی دایره اختیارات رؤسای مذهبی به

(۸۴) سوره انعام

طرز مضحکی توسعه یافته تا آن جا که آن ها برای خود حق بخشیدن گناه قائل هستند و به همین جهت می توانند کسانی را با کوچک ترین چیزی طرد و تکفیر کنند و یا بپذیرند .

قرآن در آیه فوق و آیات دیگر صریحا یاد آور می شود که نه تنها علمای مذهبی حتی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نیز حق طرد کسی را که اظهار

ص: ۵۹

ایمان می کند و کاری که موجب خروج از اسلام بشود، انجام نداده ندارند، آمرزش گناه و حساب و کتاب بندگان تنها به دست خدا است و هیچ کس جز او حق دخالت در چنین کاری ندارد. ولی اشتباه نشود موضوع بحث در آیه « طُود مذهبیه » است، نه « طُود حقوقی » به این معنی که اگر مثلاً مدرسه ای وقف بر محصلین خاصی بود و کسی در آغاز مشمول شرایط بود و بعداً فاقد شرایط شد، اخراج او از آن مدرسه هیچ مانعی ندارد و هم چنین اگر متولی مدرسه اختیاراتی به خاطر رعایت مصالح مدرسه داشت، هیچ مانعی ندارد که برای حفظ نظم و موقعیت آن، از آن اختیارات مشروع استفاده کند.

جزء هفتم (۸۵)

۵۳ وَ كَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَآهٗؤُلَاآءِ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللّٰهُ بِأَعْلَمَ بِالشّٰكِرِينَ

و این چنین بعضی از آن ها را با بعض دیگر آزمودیم (توانگران را به وسیله فقیران) تا بگویند آیا این ها هستند که خداوند از میان ما (برگزیده و) بر آن ها منت گذارده (و نعمت ایمان به آن ها بخشیده) آیا خداوند شاگردان را بهتر نمی شناسد؟

« مَنَّت » در اصل به معنی بخشیدن نعمت است، (برای توضیح بیشتر به جلد ۳ تفسیر نمونه، صفحه ۱۵۸ مراجعه فرمایید).

« فِتْنَه » در این جا به معنی آزمایش است (۱) چه آزمایشی از این

ص: ۶۰

۱- « تفسیر نمونه »، جلد ۲، صفحه ۱۳ و ۱۷ ذیل آیه ۱۹۱ سوره بقره و ۱۹۳.

سنگین تر که اشراف و ثروتمندانی که سال ها عادت کرده اند حساب خود را به کلی از طبقات پایین جدا کنند ، نه در شادی با آن ها شریک باشند و نه در غم و رنج و حتی قبرهایشان هم از یکدیگر فاصله داشته

(۸۶) سوره انعام

باشد ، یک مرتبه تمام این آداب رسوم را درهم بشکنند و این زنجیرهای عظیم را از دست و پای خود بردارند و به آیینی به پیوندد که پیشگامان آن به اصطلاح از طبقه فقرا و پایین محسوب می شوند .

سپس اضافه می کند : کار این توانگران به جایی می رسد که با نگاه تحقیر به مؤمنان راستین نگریسته و می گویند : « آیا این ها هستند که خداوند از میان ما برگزیده و نعمت ایمان و اسلام به آن ها ارزانی داشته است » ؟ آیا این ها قابل چنین حرف هایی هستند ؟ (لَيَقُولُوا آهَآؤُلَآءِ مَنَ اللّٰهُ عَلَيْهِم مِّن بَيْنِنَا) .

و بعد به آن ها پاسخ می گوید که این افراد با ایمان مردمی هستند که شکر نعمت عمل و تشخیص را به جا آورده و آن را به کار بسته اند و هم چنین شکر نعمت دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را به جا آورده و از او پذیرا شده اند . چه نعمتی از آن بزرگ تر و چه شکری از آن بالاتر و به خاطر همین خداوند ، ایمان را در قلوب آن ها راسخ گردانیده است « آیا خداوند شاکران را بهتر نمی شناسد ؟ : أَلَيْسَ اللّٰهُ بِأَعْلَمَ بِالشّٰكِرِينَ » .

جزء هفتم (۸۷)

در حقیقت آیه فوق به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد ، که هیچ فرد با ایمانی را از هر طبقه و نژاد و در هر شرایطی بوده باشد ، نه تنها از خود نراند ، بلکه آغوش خویش را یکسان به روی همه بگشاید ، حتی اگر کسانی آلوده به گناهان زیاد باشند ، آن ها را نیز بپذیرد و اصلاح کند .

ص: ۶۱

و این چنین آیات را برمی شمیریم (و روشن می سازیم) تا راه گناه کاران آشکار گردد .

روشن است که منظور از مجرم ، در آیه فوق هر گناه کاری نیست ، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در این آیه مأموریت پیدا می کند گناه کاران را در صورتی که به سوی او بیایند هر چند اعمال خلافی از روی نادانی انجام داده باشند بپذیرد ، بنابراین منظور از مجرم همان گناه کاران لجوج و سرسختی است که با هیچ وسیله تسلیم حق نمی شوند .

یعنی بعد از این دعوت عمومی و همگانی به سوی حق ، حتی دعوت از گناه کارانی که از کار خود پشیمانند ، راه و رسم مجرمان لجوج و غیر قابل انعطاف کاملاً شناخته خواهد شد .

(۸۸) سوره انعام

اسرار غیب نزد خدا است

۵۹ وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حِجَّةَ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

کلیدهای غیب تنها نزد اوست و جز او کسی آن را نمی داند، آن چه در خشکی و دریاست می داند ، هیچ برگی (از درختی) نمی افتد مگر این که از آن آگاه است و نه هیچ دانه ای در مخفی گاه زمین و نه هیچ تر و خشکی وجود دارد جز این که در کتاب آشکار (در کتاب علم خدا) ثبت است.

ص: ۶۲

« مَفَاتِيْحُ » جمع « مِفْتَحُ » به معنی « کلید » است و نیز ممکن است جمع « مَفْتَحُ » به معنی « خزینه » و مرکز نگاهداری چیزی بوده باشد .

در صورت اول معنی آیه چنین می شود که تمام کلیدهای غیب به دست او است و در صورت دوم تمام خزانه های غیب .

جزء هفتم (۸۹)

این احتمال نیز وجود دارد که هر دو معنی در یک عبارت مراد باشد و همان طور که در علم اصول اثبات شده است مانعی از استعمال یک لفظ در چند معنی وجود ندارد و در هر صورت این دو لازم و ملزوم یکدیگرند، زیرا هر کجا خزانه ای است ، کلیدی وجود دارد .

ولی بیشتر به نظر می رسد که « مَفَاتِيْحُ » به معنی کلیدها باشد ، نه خزائن زیرا هدف در این جا بیان علم خدا است و آن با مسأله کلید که وسیله آگاهی از ذخایر مختلف است ، متناسب تر می باشد ، در دو مورد دیگر که کلمه « مَفَاتِيْحُ » در قرآن به کار رفته ، نیز منظور از آن کلید است .

« بَرٌّ » به معنی مکان وسیع است و معمولاً به خشکی ها گفته می شود و « بَحْرٍ » در اصل نیز به معنی محل وسیعی است که آب زیاد در آن مجتمع باشد و معمولاً به دریاها و گاهی به نهادهای عظیم نیز گفته می شود .

(۹۰) سوره انعام

در هر حال آگاهی خدا از آن چه در خشکی ها و دریاها است ، به معنی احاطه علم او بر همه چیز است و توجّه به وسعت
م.....جمله بالا (آن چه در خشکی ها و دریاها است خدا می داند) در حقیقت روشنگر گوشه ای از علم وسیع او است .

ص: ۶۳

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت رسیده است ، « وَرَقَه » به معنی جنین سقط شده و « حَبَّه » به معنی فرزند و « ظُلْمَتِ الْأَرْضِ » به معنی رحم مادران و « رَطْب » به معنی آن چه از نطفه ها زنده می ماند و « یَابِس » به معنی آن چه از بین می رود ، تفسیر شده است (۱)

شک نیست که این تفسیر با معانی لغوی این کلمات تطبیق نمی کند ، زیرا « وَرَقَه » به معنی برگ و « حَبَّه » به معنی دانه و « ظُلْمَاتِ الْأَرْضِ » به معنی تاریکی های زمین و « رَطْب » به معنی تر و « یَابِس » به معنی خشکی است ولی ائمه اهل بیت در حقیقت با این تفسیر خواسته اند ، مسلمانان را متوجه کنند ، که باید با یک دید وسیع و گسترده به آیات قرآن بنگرند و در فهم معنی آن ها روی لفظ جمود نکنند ، بلکه به هنگامی که قراین دلیل بر توسعه معنی هستند ، به وسعت معنی بنگرند .

جزء هفتم (۹۱)

روایت فوق در حقیقت اشاره به این است که مفهوم آیه بالا منحصر به دانه های گیاهان نیست ، بلکه حتی بذرهای نطفه های انسانی را نیز شامل می شود .

۶۰ وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

او کسی است که (روح) شما را در شب (به هنگام خواب)

ص: ۶۴

می گیرد و از آن چه در روز کسب کرده اید (و انجام داده اید) با خبر است سپس شما را در روز (از خواب) برمی انگیزد (و این وضع هم چنان ادامه می یابد) تا مدت و سرآمد معینی فرارسد سپس بازگشت شما به سوی او است و شمارا به آن چه عمل می کردید آگاه می سازد .

(۹۲) سوره انعام

« نَوَفَى » در لغت به معنی بازگرفتن است و این که خواب را یک نوع بازگرفتن روح معرفی کرده ، به خاطر آن است که خواب برادر مرگ است ، مرگ تعطیل کامل دستگاه مغز آدمی و قطع مطلق پیوند روح و جسم است ، در حالی که خواب تنها تعطیل بخشی از دستگاه مغز و ضعیف شدن این پیوند است، بنابراین خواب مرحله کوچکی از مرگ حساب می شود [\(۱\)\(۲\)](#).

« جَرَحْتُمْ » از ماده « جَرَحَ » و در این جا به معنی اکتساب و به دست آوردن چیزی است . یعنی شما شب و روز در زیر چتر قدرت و علم خداوند قرار دارید ، آن کس که از پرورش دانه های نباتات در دل خاک و از سقوط و مرگ برگ ها در هر مکان و زمان آگاه است ، از اعمال شما نیز آگاهی دارد .

جزء هفتم (۹۳)

«بَعَثَ» در این جا به معنی برانگیختن از خواب و بیدار کردن است

ص: ۶۵

۱- « تفسیر نمونه » ، جلد ۲ ، صفحه ۴۳۱ .

۲- درباره قبض ارواح و گرفتن جان آدمی به جلد ۴ «تفسیرنمونه»، جلد ۴، صفحه ۸۵ مراجعه فرمایید.

و منظور از « أَجَلٌ مُّسَمًّى » عمری است که برای هر کسی مقرر شده .

نوری که در تاریکی می درخشد

۶۳ قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلْمِ الْبُرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ

بگو چه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا رهایی می بخشد؟ درحالی که او را آشکارا و درپنهانی می خوانید (و می گوئید) : اگر از این (خطرات و ظلمت ها) ما را رهایی بخشیدی از شکر گزاران خواهیم بود .

ظلمت و تاریکی گاهی جنبه حسی دارد و گاهی جنبه معنوی : ظلمت حسی آن است که نور به کلی قطع شود یا آن چنان ضعیف شود که انسان جایی را نبیند یا به زحمت ببیند و ظلمت معنوی همان مشکلات و گرفتاری ها و پریشانی هایی است که عاقبت آن ها تاریک و ناپیدا است . جهل ظلمت است ، هرج و مرج اجتماعی و اقتصادی و نابسامانی های فکری و انحرافات و آلودگی های اخلاقی که عواقب شوم آن ها قابل پیش بینی نیست و یا چیزی جز بدبختی و پریشانی نمی باشد همگی ظلمتند .

(۹۴) سوره أنعام

ظلمت و تاریکی ذاتا هولناک و توهم انگیز است ، زیرا حمله بسیاری از جانوران خطرناک و دزدان و جانیان در پرده تاریکی صورت می گیرد و هرکس خاطراتی در این زمینه دارد ، لذا به هنگام گرفتار شدن در میان تاریکی ، اوهام و خیالات جان می گیرند ، اشباح و هیولاهای وحشتناک از زوایای خیال بیرون

ص: ۶۶

می دوند و افراد عادی را در خوف و ترس فرومی برند .

ظلمت و تاریکی شعبه ای از عدم است و انسان ذاتاً از عدم می گریزد و وحشت دارد و به همین جهت معمولاً از تاریکی می ترسد .

جزء هفتم (۹۵)

اگر این تاریکی با حوادث وحشتناک واقعی آمیخته شود و مثلاً انسان در یک سفر دریایی « شب تاریک و بیم موج و گردابی حایل » محاصره شود وحشت آن به درجات بیش از مشکلاتی است که به هنگام روز پدید می آید ، زیرا معمولاً راه های چاره در چنان شرایطی به روی انسان بسته می شود ، همین طور اگر در شبی تاریک در میان بیابانی راه را گم کند و صدای وحشتناک حیوانات درنده که دردل شب طعمه ای برای خود می جویند از دور و نزدیک به گوش او رسد ، در چنین لحظاتی است که انسان همه چیز را به دست فراموشی می سپارد و جز خودش و نور تابناکی که در اعماق جانش می درخشد و او را به سوی مبدئی می خواند که تنها او است که می تواند چنان مشکلاتی را حل کند ، از یاد می برد . این گونه حالات دریچه هایی هستند به جهان توحید و خداشناسی .

ذکر « نَصْرُوعٍ » که به معنی دعای آشکار و « حُفْيَه » که دعای پنهانی است شاید به خاطر این باشد که مشکلات با هم متفاوتند گاهی به مرحله

(۹۶) سوره انعام

شدت نرسیده انسان را به دعای پنهانی دعوت می کند و گاهی که به مرحله شدید می رسد آشکارا دست به دعا برمی دارد و گاهی ناله ها و فریادها سر می دهد منظور این است که خداوند هم مشکلات شدید و

ص: ۶۷

هم مشکلات ضعیف شما را حل می کند .

بعضی معتقدند که در آیه به چهار حالت روانی انسان که هر کدام یک نوع عکس العمل به هنگام بروز مشکلات است اشاره شده است : حالت « دعا و نیاز » و حالت « تضرع و خضوع » و حالت « اخلاص » و حالت « التزام به شکرگزاری به هنگام نجات از مشکلات » .

اما متأسفانه برای بسیاری از این افراد این حالات پر ارزش همانند برقی زود گذر و تقریباً به شکل اضطراری در برابر شدائد و مشکلات پیدا می شود اما چون با آگاهی آمیخته نیست پس از برطرف شدن شداید به خاموشی می گراید .

بنابراین این حالات اگرچه زودگذر باشد ، می تواند دلیلی برای افراد دور افتاده در زمینه خداشناسی گردد .

جزء هفتم (۹۷)

در این جا یادآوری حدیثی که در ذیل این آیه در بعضی از تفاسیر اسلامی آمده است بی مناسبت نیست .

از پیغمبر اکرم نقل شده که فرمود: « خَيْرُ الدُّعَاءِ الْخَفِيُّ وَ خَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي : بهترین دعا آن است که پنهانی (و از روی نهایت اخلاص) صورت گیرد و بهترین روزی آن است که به قدر کافی بوده باشد » (نه ثروت اندوزی هایی که مایه محرومیت دیگران و بار سنگینی بردوش انسان باشد) .

و در ذیل همین حدیث می خوانیم : « مَرَّ بَقَوْمٍ رَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ بِالدُّعَاءِ فَقَالَ إِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ الْأَصَمَّ وَلَا غَائِبًا وَإِنَّمَا تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا : پیامبر از کنار جمعیتی گذشت که صدای خود را به دعا بلند کرده بودند فرمود شما شخص کوری را نمی خوانید و نه شخصی را

ص: ۶۸

که پنهان و دور از شما باشد بلکه شما کسی را می خوانید که هم شنوا و هم نزدیک است « (۱) از این حدیث استفاده می شود که اگر دعا آهسته و آمیخته با توجه و اخلاص باشد بهتر است .

(۹۸) سوره انعام

۶۴ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كُزْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ

بگو خداوند شما را از این ها و از هر مشکل و ناراحتی نجات می بخشد بازهم شما برای او شریک می سازید (و راه کفر می پویید) .

«کُزْب» در اصل به معنی زیر و رو کردن زمین و حفر آن است و نیز به معنی گره محکمی که در طناب دلو می زنند آمده است سپس در غم و اندوه هایی که قلب انسان را زیر و رو می کند و همچون گرهی بر دل انسان می نشیند گفته شده است .

بنابراین ذکر کلمه «کُزْب» در آیه بالا- که معنی وسیع و گسترده ای دارد و هرگونه مشکل مهمی را شامل می شود بعد از ذکر «ظلمات بَرِّ وَ بَحْرِ» که به قسمت خاصی از شایده گفته می شود از قبیل ذکر یک مفهوم عام بعد از بیان مفهوم خاص است.

جزء هفتم (۹۹)

عذاب های رنگارنگ

۶۵ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلِيَّا أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصْرَفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ

ص: ۶۹

۱- «مجمع البيان» و «نُورُ الثَّقَلَيْنِ» ، ذیل آیه بالا .

بگو او قادر است که عذابی از طرف فوق یا از زیر پای شما بر شما بفرستد یا به صورت دسته های پراکنده شما را با هم بیامیزد و طعم جنگ (و ناراحتی) را به هریک از شما به وسیله دیگری بچشاند، بین چگونه آیات گوناگون را برای آن ها بازگو می کنیم شاید بفهمند (و بازگردند) .

« يَلْبِسِيكُمْ » از ماده « لَبَس » به معنی اختلاط و به هم آمیختن است نه از ماده « لَبَس » به معنی لباس پوشیدن ، بنابراین معنی جمله چنین می شود : « او می تواند شما را به صورت گروه ها و دسته های مختلف به هم بیامیزد » .

در این که منظور از « عذاب » ، از طرف « بالا » و « پایین » چیست

(۱۰۰) سوره انعام

در میان مفسران گفتگو است ، ولی ظاهر این است که این دو کلمه (فوق و تحت) معنی بسیار وسیعی دارند هم طرف بالا و پایین حسی را شامل می شوند ، یعنی مجازات هایی مانند صاعقه ها و رگبارهای خطرناک و طوفان ها از طرف بالا و زلزله ها و شکاف های ویرانگر زمینی و طغیان رودها و دریاها از طرف پایین را دربرمی گیرد .

و نیز عذاب های دردناکی را که از طرف طبقه حکام و قشرهای بالای اجتماع بر سر بعضی از ملت ها فرومی ریزد و ناراحتی ها و شکنجه هایی که از طرف بعضی از کارگران وظیفه شناس دامنگیر مردم می شود که گاهی کمتر از عذاب های دسته اول نیست ، شامل می گردد.

هم چنین ممکن است سلاح های جنگی مخوف عصر ما که از هوا و زمین زندگانی بشر را به صورت وحشتناکی درهم می کوبد و در مدت

ص: ۷۰

کوتاهی آبادترین شهرها را از طریق بمباران های هوایی و حمله های زمینی و مین گذاری ها و زیردریایی ها تبدیل به تل خاکستری می کند در مفهوم وسیع آیه داخل باشد .

جزء هفتم (۱۰۱)

مسئله اختلاف کلمه و پراکندگی در میان جمعیت نیز به قدری خطرناک است که در ردیف عذاب های آسمانی و صاعقه ها و زلزله ها قرار گرفته است و راستی چنین است ، بلکه گاهی ویرانی های ناشی از اختلاف و پراکندگی به درجات بیشتر از ویرانی های ناشی از صاعقه ها و زلزله ها است ، کرارا دیده شده است کشورهای آباد در سایه شوم نفاق و تفرقه به نابودی مطلق کشیده شده است و این جمله هشدار است به همه مسلمانان جهان .

این که آیه مورد بحث می گوید : خداوند تفرقه در میان شما بیفکند نه به این معنی است که خداوند بی جهت مردم را گرفتار نفاق و اختلاف می کند بلکه این نتیجه اعمال سوء مردم و خودخواهی ها و خودپرستی ها و سودجویی های شخصی است که نتیجه آن به صورت نفاق و تفرقه بروز می کند و نسبت دادن آن به خدا به خاطر آن است که او چنین اثری را در این اعمال زشت قرار داده است .

با توجه به این که روی سخن در این آیات به مشرکان و بت پرستان

(۱۰۲) سوره انعام

است چنین نتیجه می گیریم : یک جامعه مشرک که از مسیر توحید و یکتاپرستی منحرف شده است هم گرفتار ظلم و ستم طبقات بالا و هم وظیفه شناسی طبقات پایین ، هم اختلاف عقیده و هم کشمکش های خونین اجتماعی می شود ، همان طور که جوامع مادی دنیای امروز که

ص: ۷۱

تنها در برابر بت صنعت و ثروت سجده می کنند گرفتار تمام این بلاهای بزرگ هستند و در میان آن دست و پا می زنند .

ملت هایی نیز سراغ داریم که دم از توحید و خداپرستی می زنند ولی عملاً مشرک و بت پرست می باشند ، چنین ملت هایی نیز به همان سرنوشت مشرکان گرفتار خواهند شد و این که در بعضی از اخبار می خوانیم که امام باقر فرمود : « کُلُّ هَذَا فِي أَهْلِ الْقِبْلَةِ » همه این کیفرها در مسلمانان واقع می شود ، ممکن است اشاره به همین باشد ، یعنی هرگاه مسلمانان از مسیر توحید انحراف یابند ، خودخواهی و خودپرستی جای اخوت اسلامی را گرفت ، منافع شخصی بر منافع عمومی مقدم داشته شد و هر کس به فکر خویشتن بود و دستورات خداوند به دست فراموشی سپرده شد ، آن ها نیز گرفتار چنین سرنوشتی خواهند شد .

جزء هفتم (۱۰۳)

۶۶ وَ كَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَ هُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ

قوم و جمعیت تو آن را تکذیب و انکار کردند در حالی که حقّ است ، (به آن ها) بگو من مسؤول (قبول و ایمان آوردن) شما نیستم (وظیفه من تنها ابلاغ رسالت است نه اجبار شما بر ایمان) .

ضمیر « به » را بعضی به قرآن برگردانیده اند و بعضی به خصوص عذاب که در آیه قبل بود ، ولی ظاهر این است که به همه این ها و تمام تعلیمات پیامبر صلی الله علیه و آله که مورد تکذیب و انکار دشمنان پیغمبر بود برمی گردد و جمله آخر آیه نیز گواه بر این معنی است .

ص: ۷۲

این دو آیه در حقیقت تکمیل بحثی است که در پیرامون دعوت به سوی خدا و معاد و حقایق اسلام و ترس از مجازات الهی در آیات پیشین گذشت .

نخست می گوید : « قوم و جمعیت تو یعنی قریش و مردم

(۱۰۴) سوره انعام

مکه تعلیمات تو را تکذیب کردند در حالی که همه حق است و دلایل گوناگونی از طریق عقل و فطرت و حس آن ها را تأیید می کند : وَ كَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَ هُوَ الْحَقُّ » .

بنابراین تکذیب و انکار آنان از اهمیت این حقایق نمی کاهد ، هر چند مخالفان و منکران زیاد باشند

سپس دستور می دهد که « به آن ها بگو وظیفه من تنها ابلاغ رسالت است و من ضامن قبول شما نیستم : قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ » .

از آیات متعددی که این تعبیر و مانند آن در آن ها آمده است (مانند انعام / ۱۰۷ / یونس / ۱۰۸ / زمر / ۴۱ / شوری / ۶) استفاده می شود که منظور از « وَكَيْلٍ » در این موارد کسی است که مسؤول هدایت عملی و ضامن دیگران بوده باشد ، به این ترتیب پیامبر صلی الله علیه و آله به آن ها اعلام می کند که این شما هستید که باید تصمیم نهایی را در مورد قبول و یا رد حقیقت بگیرید و هدایت را بپذیرید من تنها مأمور ابلاغ رسالت و دعوت الهی هستم .

جزء هفتم (۱۰۵)

۶۷ لِكُلِّ نَبَأٍ مُّسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ

هر خبری (که خداوند به شما داده سرانجام) قرار گاهی دارد (و در موعد خود انجام می گیرد) و به زودی خواهید دانست .

« مُسْتَقَرٌّ » ممکن است مصدر میمی باشد و به معنی استقرار و یا

زمان و مکان باشد ، به معنی محل استقرار و زمان استقرار، در صورت اول خبر از اصل تحقق وعده های الهی می دهد و در صورت دوم خبر از زمان و مکان این وعده ها است .

در این آیه با یک جمله کوتاه و پرمعنی آن ها را هشدار می دهد و به دقت کردن در انتخاب راه صحیح دعوت می کند و می گوید : « هر خبری که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله به شما داده سرانجام در این جهان یا جهان دیگر قرارگاهی دارد و بالاخره در موعد مقرر انجام خواهد یافت و به زودی باخبر خواهید شد » .

دوری از مجالس اهل باطل

۶۸ وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِیآءِ آیتِنَا فَأَعْرِضْ

(۱۰۶) سوره انعام

عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِی حَدِيثٍ غَیْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِیَنَّكَ الشَّیْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ

هر وقت کسانی را که آیات ما را استهزاء می کنند مشاهده نمایی از آن ها روی بگردان تا به سخن دیگری پردازند و اگر شیطان از یاد تو ببرد ، به محض توجه پیدا کردن با (این) جمعیت ستمگر منشین .

« نَحُوضُ » همان طور که « راغب » در کتاب « مفردات » می گوید در اصل به معنی وارد شدن در آب و راه رفتن (و شنا کردن) در آن است ، ولی بعدا به ورود در سایر امور نیز گفته شده است اما این کلمه در قرآن مجید بیشتر به وارد شدن در مطالب باطل و بی اساس اطلاق گردیده است .

ص: ۷۴

گرچه در این جمله روی سخن به پیغمبر صلی الله علیه و آله است ولی مسلماً این حکم اختصاصی به او ندارد و تمام مؤمنان را شامل می شود، فلسفه این حکم نیز روشن است زیرا اگر مسلمانان در مجالس آن ها شرکت

جزء هفتم (۱۰۷)

می کردند، آن ها برای انتقام گرفتن و ناراحت ساختن ایشان به سخنان باطل و ناروای خود ادامه می دادند، اما هنگامی که با بی اعتنایی از کنار آن ها بگذرند طبعاً سکوت خواهند کرد و به مسایل دیگر خواهند پرداخت، زیرا تمام هدف آن ها ناراحت ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمین بود.

سپس اضافه می کند این موضوع به اندازه ای اهمیت دارد که: «اگر شیطان ترا به فراموشی افکند و با این گونه اشخاص سهواً همنشین شدی به مجرد این که متوجه موضوع گشتی فوراً از آن مجلس برخیز و با این ستمکاران منشین» (۱).

در این جا یک سؤال پیش می آید نخست این که مگر ممکن است شیطان بر پیامبر مسلط گردد و باعث فراموشی او شود و به تعبیر دیگر آیا با وجود مقام عصمت و مصونیت از خطا حتی در موضوعات، ممکن است پیامبر گرفتار اشتباه و فراموشی شود؟

(۱۰۸) سوره آنعام

در پاسخ این سؤال می توان گفت که روی سخن در آیه گرچه به

ص: ۷۵

۱- شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که منظور از لا تَقْعُدُ (ننشین) این نیست که تنها نشستن با چنین اشخاصی ممنوع است بلکه هدف شرکت در جمع آن ها است خواه به صورت جلوس باشد یا قیام و یا در حال راه رفتن.

پیامبر است اما در حقیقت منظور پیروان او هستند که اگر گرفتار فراموش کاری شدند و در جلسات آمیخته به گناه کفار شرکت کردند به محض این که متوجه شوند باید از آن جا برخیزند و بیرون روند و نظیر این بحث در گفتگوهای روزانه ما و در ادبیات زبان های مختلف دیده می شود که انسان روی سخن را به کسی می کند اما هدفش این است که دیگران بشنوند ، مطابق ضرب المثل معروف عرب که می گوید : « إِيَّاكَ أَعْنَى وَاسْمَعِيَا جَارَهُ » .

۶۹ وَ مَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ لَكِنْ ذِكْرِي لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

و اگر افراد باتقوی (برای ارشاد و اندرز با آن ها بنشینند) چیزی از حساب (و گناه) آن ها برایشان نیست ، ولی (این کار تنها باید) برای متذکر ساختن آن ها باشد شاید (بشنوند و) پرهیزکاری پیشه کنند .

جزء هفتم (۱۰۹)

تنها کسانی که می توانند از این استثناء استفاده کنند که طبق تعبیر آیه دارای مقام تقوا و پرهیزگاری باشند و نه تنها تحت تأثیر آن ها واقع نشوند بلکه بتوانند آن ها را تحت تأثیر خود قرار دهند .

آن ها که دین حق را به بازی گرفته اند

۷۰ وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ عَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ ذَكَرُوا بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ وَ إِنْ تَعَدَّلُوا

ص: ۷۶

كُلَّ عَدَلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أَوْلَاثِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

کسانی را که آیین (فطری) خود را به بازی و سرگرمی (و استهزاء) گرفتند و زندگی دنیا آن ها را مغرور ساخته رها کن و به آن ها یادآوری نما تا گرفتار (عواقب شوم) اعمال

(۱۱۰) سوره انعام

خود نشوند ، (در آن روز) جز خدا نه یار و یآوری دارند و نه شفاعت کننده ای و (چنین کسی) اگر هر گونه عوضی بپردازد از او پذیرفته نخواهد شد آن ها کسانی هستند که گرفتار اعمالی شده اند که انجام داده اند ، نوشابه ای از آب سوزان برای آن ها است و عذاب دردناکی به خاطر این که کفر ورزیدند.

« تَبَسَّلٌ » در اصل از ماده « بَشَلٌ » به معنی نگاهمداری و منع کردن از چیزی با قهر و غلبه است و به همین جهت به وادار کردن کسی به تسلیم « اِئْسَالٌ » گفته می شود و نیز به همین مناسبت به مجازات و یا گروگان گرفتن نیز اطلاق می گردد و جِئِشٌ باسَلٌ به معنی « لشکر شجاع » نیز به همین تناسب است ، زیرا دیگران را با قهر و غلبه وادار به تسلیم می کند ، در آیه فوق نیز به معنی تسلیم شخص و گرفتاری او در چنگال اعمال بد خویش آمده است .

« عَدَلٌ » در این جا به معنی مُعَادِلٌ و چیزی است که به عنوان جبران کار خلاف داده می شود تا طرف آزاد گردد، در حقیقت معنی آن شبیه « غرامت و جریمه و فِدْیَه » است .

جزء هفتم (۱۱۱)

بدیهی است دستور به ترک کردن این گونه اشخاص هیچ گونه

ص: ۷۷

منافاتی با مسأله جهاد ندارد زیرا جهاد دارای شرایطی است و بی‌اعتنایی به کفار دارای شرایط و ظروف دیگر و هر کدام از این دو در جای خود باید انجام گیرد، گاهی لازم است با بی‌اعتنایی مخالفان را کوبید و گاهی با مبارزه و جهاد و کشیدن اسلحه و این که بعضی تصور کرده اند آیات جهاد، آیه فوق را نسخ کرده بی‌اساس است.

در حقیقت آیه فوق اشاره به این است که آیین آن‌ها از نظر محتوا پوچ و واهی است و نام دین را بر یک مشت اعمالی که به کارهای کودکان و سرگرمی‌های بزرگسالان شبیه تر است گذارده اند این چنین افراد قابل بحث و گفتگو نیستند و لذا دستور می‌دهد از آن‌ها روی بگردان و به آن‌ها و مذهب تو خالیشان اعتنا مکن.

از آن چه گفتیم معلوم شد که منظور از « دینَهُمْ » همان آیین شرک و بت پرستی است که آن‌ها داشتند.

(۱۱۲) سوره انعام

آیه اختصاصی به کفار ندارد و شامل حال همه کسانی می‌شود که مقدسات و احکام الهی را بازیچه نیل به هدف‌های مادی و شخصی قرار می‌دهند دین را آلت دنیا و حکم خدا را بازیچه اغراض شخصی می‌سازند.

سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که « به آن‌ها در برابر این اعمال هشدار دهد که روزی فرامی‌رسد که هر کس تسلیم اعمال خویش است و راهی برای فرار از چنگال آن ندارد: وَ ذَكَرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ ». « و در آن روز جز خدا نه حامی و یابوری دارد و نه شفاعت کننده ای: لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ ».

ص: ۷۸

کار آن ها در آن روز به قدری سخت و دردناک است و چنان در زنجیر اعمال خود گرفتارند که « هرگونه گرامت و جریمه آن را (فرضا داشته باشند و) بپردازند که خود را از مجازات نجات دهند از آن ها پذیرفته نخواهد شد: **وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا** » .

چرا که « آن ها گرفتار اعمال خویش شده اند » نه راه جبران در آن روز باز است و نه زمان ، زمان توبه است به همین دلیل راه نجاتی برای آن ها تصور نمی شود: **أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا** .

جزء هفتم (۱۱۳)

سپس به گوشه ای از مجازات های دردناک آن ها اشاره کرده ، می گوید: « نوشابه ای دارند از آب داغ و سوزان به همراه عذاب دردناک در برابر پشت پا زدنشان به حق و حقیقت: **لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ** » .

آن ها از درون به وسیله آب سوزان می سوزند و از برون بوسیله آتش .

نکته ای که باید به آن توجه داشت این است که جمله « **أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا** » (آن ها گرفتار اعمال خویش هستند) در حقیقت به منزله دلیل و علت عدم قبول گرامت و عدم وجود ولی و شفیع برای آن ها است ، یعنی مجازات آن ها بر اثر یک عامل خارجی نیست که بتوان آن را به نوعی دفع کرد بلکه از درون ذات و صفات و اعمال خود آن ها سرچشمه می گیرد، آن ها اسیر کارهای زشت خویشند،

(۱۱۴) سوره انعام

به همین دلیل رهایی برای آن ها ممکن نیست ، زیرا جدایی از اعمال و آثار اعمال همچون جدایی از خویشتن است .

اما باید توجه داشت که این شدت و سختی و عدم وجود راه بازگشت و شفاعت مخصوص کسانی است که اصرار بر کفر داشته اند و به آن ادامه می دادند همان طور که از جمله «بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ» استفاده می شود (زیرا فعل مضارع برای بیان استمرار چیزی است) .

٧١ قُلْ اَنْدَعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَ لَا يَضُرُّنَا وَ تَرُدُّ عَلٰى اَآعْقَابِنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْنَا اللّٰهَ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيْطٰنُ فِي الْاَرْضِ حَيْرٰنًا لَّهٗ اَصْحٰبٌ يَدْعُوْنَهُ اِلٰى الْهُدٰى اِنْتِنَا قُلْ اِنَّ هُدٰى اللّٰهِ هُوَ الْهُدٰى وَ اٰمُرُنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ

بگو آیا چیزی غیر از خدا بخوانیم که نه سودی به حال ما دارد نه زیانی و (به این ترتیب) بازگشت به عقب کنیم بعد از آن که خداوند ما را هدایت کرده ، همانند کسی

جزء هفتم (۱۱۵)

که بر اثر وسوسه های شیاطین راه را گم کرده و سرگردان مانده، در حالی که یارانی هم دارد که او را به هدایت دعوت می کنند که به سوی ما بیا ، بگو تنها هدایت خداوند هدایت است و ما دستور داریم که تسلیم پروردگار عالمیان باشیم .

« اَعْقَاب » جمع « عَقِب » به معنی پاشنه پا است و بازگشت به روی پاشنه پا به معنی عقب گرد و کنایه از انحراف و بازگشت از هدف است و همان چیزی است که امروز از آن به « اِرْتِجَاع » تعبیر می کنند .

« اِسْتَهْوَتْهُ » از ماده « هَوَى » است و این جمله به معنی وادار

کردن کسی به پیروی از هوی و هوس است و «حَيْرَان» در لغت به معنی رفت و آمد است و معمولاً کنایه از سرگردانی می باشد، چون افراد به سرگردانی مقداری راه می روند سپس بازمی گردند، بنابراین آیه فوق افرادی را که از ایمان به سوی شرک بازگردند به هوی پرستان سرگردان تشبیه کرده که برنامه های زنده خود را از شیطان الهام می گیرند.

(۱۱۶) سوره انعام

این آیه در برابر اصراری که مشرکان برای دعوت مسلمانان به کفر و بت پرستی به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد که با یک دلیل دندان شکن به آن ها پاسخ گوید و به صورت یک استفهام انکاری از آن ها پرسد که «آیا شمامی گوئید ما چیزی را شریک خدا قرار دهیم که نه سودی به حال ما دارد که به خاطر سودش به سوی او برویم و نه زیانی دارد که از زیان او بترسیم؟: قُلْ اَنْدَعُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَ لَا يَضُرُّنَا» .

این جمله در حقیقت اشاره به آن است که معمولاً کارهای انسان از یکی از دو سرچشمه ناشی می شود یا به خاطر جلب منفعت است (اعم از این که منفعت معنوی یا مادی باشد) و یا به خاطر دفع ضرر است (اعم از این که ضرر معنوی یا مادی باشد) چگونه شخصی عاقل کاری انجام می دهد که هیچ یک از این دو عامل در آن وجود نداشته باشد؟

سپس به استدلال دیگری در برابر مشرکان دست می زند و می گوید: «اگر ما به سوی بت پرستی بازگردیم و پس از هدایت الهی در راه شرک گام نهمیم بازگشت به عقب کرده ایم» و این خلاف قانون تکامل است که قانون عمومی عالم حیات می باشد: «و نُرَدُّ عَلٰی اَعْقَابِنَا

ص: ۸۱

بَعْدَ إِذْ هَدَيْنَا اللَّهَ .

جزء هفتم (۱۱۷)

و بعد با یک مثال ، مطلب را روشن تر می سازد و می گوید بازگشت از توحید به شرک « همانند آن است که کسی بر اثر وسوسه های شیطان (یا غول های بیابانی ، به پندار عرب جاهلیت که تصور می کردند در راه ها کمین کرده اند و مسافران را به بیراهه ها می کشانند) راه مقصد را گم کرده و حیران و سرگردان در بیابان مانده است : كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيْطَانُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ .

« در حالی که یارانی دارد که او را به سوی هدایت و شاه راه دعوت می کنند و فریاد می زنند به سوی ما بیا « ولی آن چنان حیران و سرگردان است که گویی سخنان آنان را نمی شنود و یا قادر بر تصمیم گرفتن نیست : « لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا » .

و در پایان آیه به پیامبر دستور می دهد که با صراحت بگوید :

(۱۱۸) سوره انعام

« هدایت تنها هدایت خدا است و ما مأموریت داریم که فقط در برابر پروردگار عالمیان تسلیم شویم : قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ هُوَ الْهُدَى وَ أَمْرِنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ » .

این جمله در حقیقت دلیل دیگری بر نفی مذهب مشرکان است زیرا تنها در برابر کسی باید تسلیم شد که مالک و آفریدگار و مربی جهان هستی است نه بت ها که هیچ نقشی در ایجاد و اراده این جهان ندارند .

در این جا سؤالی پیش می آید که مگر پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از بعثت پیرو مذهب مشرکان بوده است که می گوید : « وَ نُزُّدُ

ص: ۸۲

علیٰ اَعْقَابِنَا : آیا به حال سابق بازگردیم « در حالی که می دانیم او هیچ گاه در برابر بت سجده نکرد و در هیچ تاریخی چنین چیزی ننوشته اند ، اصولاً مقام عصمت چنین اجازه ای را نمی دهد .

در پاسخ باید گفت : این جمله در حقیقت از زبان جمع مسلمین است ، نه از زبان شخص پیامبر صلی الله علیه و آله لذا با صیغه و ضمائر جمع ادا شده است .

جزء هفتم (۱۱۹)

۷۲ وَ أَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّقُوا وَ هُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

و این که نماز را برپادارید و از او بپرهیزید و او است که به سوی او محشور خواهید شد.

در حقیقت در این چند جمله کوتاه برنامه ای که پیامبر به سوی آن دعوت می کرده و از حکم عقل و فرمان خدا سرچشمه گرفته ، به صورت یک برنامه چهارماده ای که آغازش توحید و انجامش معاد و مراحل متوسط آن محکم ساختن پیوندهای الهی و پرهیز از هرگونه گناه می باشد ارائه داده شده است .

۷۳ وَ هِيَ الَّتِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عِلْمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ

او کسی است که آسمان ها و زمین را به حق آفرید و آن روز که به آن ها می گوید موجود باش ، موجود می شود،

(۱۲۰) سوره انعام

سخن او حق است و در آن روز که در صور دمیده می شود حکومت مخصوص او است ، از پنهان و

ص: ۸۳

آشکار باخبر است و حکیم و آگاه می باشد .

منظور از « حَقَّ » در جمله بالا همان هدف و نتیجه و مصالح و حکمت ها است یعنی هر چیزی را برای خاطر هدف و نتیجه و مصلحتی آفرید ، در حقیقت این جمله شبیه مطلبی است که در سوره ۲۷ / ص آمده آن جا که می فرماید : « وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا : ما آسمان و زمین و آن چه در میان آن ها است بیهوده و بی هدف نیافریدیم . »

بعضی احتمال داده اند که منظور از جمله « وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ » همان آغاز آفرینش و مبدأ جهان هستی باشد که همه چیز به فرمان او ایجاد شده است ، ولی با توجه به این که « يَقُولُ » فعل مضارع است و این که قبل از این جمله اشاره به اصل آفرینش شده و هم چنین با توجه به جمله های بعد می توان گفت که این جمله مربوط به رستاخیز و فرمان الهی درباره آن است .

جزء هفتم (۱۲۱)

ضمناً منظور از جمله « كُنْ فَيَكُونُ » این نیست که خداوند یک فرمان لفظی به عنوان « موجود باش » صادر می کند بلکه منظور این است هرگاه اراده او به آفرینش چیزی تعلق گیرد ، بدون نیاز به هیچ عامل دیگری ، اراده اش جامه عمل به خود می پوشد ، اگر اراده کرده است یک دفعه موجود شود ، یک دفعه موجود خواهد شد و اگر اراده کرده است تدریجاً موجود گردد ، برنامه تدریجی آن شروع خواهد شد .

بعداضافه می کند که « گفتار خداوند حق است » یعنی همان طور که آغاز آفرینش بر اساس هدف و نتیجه و مصلحت بود ، رستاخیز نیز همان گونه

ص: ۸۴

خواهد بود: (قَوْلُهُ الْحَقُّ).

« و در آن روز که در صور دمیده می شود و قیامت برپا می گردد ، حکومت و مالکیت مخصوص ذات پاک او است : وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ » .

درست است که مالکیت و حکومت خداوند بر تمام عالم هستی از آغاز جهان بوده و تا پایان جهان و در عالم قیامت ادامه خواهد داشت و اختصاصی به روز رستاخیز ندارد ، ولی از آن جا که در این جهان یک سلسله عوامل و اسباب در پیشبرد هدف ها و انجام کارها مؤثر است گاهی این عوامل و اسباب انسان را از خداوند که مُسَبِّبُ الْأَسْبَابِ است غافل می کند ، اما در آن روز که همه این اسباب از کار می افتند ، مالکیت و حکومت اواز هر زمان آشکارتر و روشن تر می گردد ، درست نظیر آیه دیگری که می گوید : « لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ : حکومت و مالکیت امروز (روز قیامت) برای کی است ؟ تنها برای خداوند یگانه پیروز است » (۱۶ / غافر) .

(۱۲۲) سوره انعام

درباره این که منظور از « صُور » که در آن دمیده می شود چیست و چگونه « اسرافیل » در صور می دممد تا جهانیان بمیرند و بار دیگر در صور می دممد تا همگی زنده شوند و قیامت برپا گردد ، در ذیل آیه ۶۸ سوره زُمر به خواست خدا مشروحا بحث خواهیم کرد ، زیرا تناسب بیشتری با آن آیه دارد .

جزء هفتم (۱۲۳)

و در پایان آیه اشاره به سه صفت از صفات خدا کرده ، می گوید : « عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ » در آیات مربوط به رستاخیز غالبا به این

ص: ۸۵

صفات خدا اشاره شده است که او هم آگاه است و هم قادر و حکیم یعنی به مقتضای علم و آگاهی اعمال بندگان را می داند و به مقتضای قدرت و حکمتش به هر کس جزای مناسب می دهد .

آیا آزر پدر ابراهیم بود ؟

۷۴ وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ اتَّخِذْ أَصْنَامًا ءَالِهَةً إِنِّي أَرِيكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

(به خاطر بیاورید) هنگامی که ابراهیم به مریش (عمویش) آزر گفت : آیا بت ها را خدایان خود انتخاب می کنی ، من تو و جمعیتت را در گمراهی آشکار می بینم .

کلمه « اَبٌ » در لغت عرب غالباً بر پدر اطلاق می شود و گاهی بر جدّ مادری و عمو و هم چنین مرّبی و معلّم و کسانی که برای تربیت انسان به نوعی زحمت کشیده اند نیز گفته شده است ، ولی شک نیست که به هنگام اطلاق این کلمه اگر قرینه ای در کار نباشد قبل از هر چیز « پدر » به نظر می آید .

(۱۲۴) سوره انعام

اکنون این سؤال پیش می آید که آیا به راستی آیه بالا می گوید : آن مرد بت پرست (آزر) پدر ابراهیم بوده است ؟ و آیا یک فرد بت پرست و بت ساز می تواند پدر یک پیامبر اُولُو الْعَزْمِ بوده باشد؟ و آیا وراثت در روحيات انسان اثر نامطلوبی در فرزند نخواهد گذارد ؟

جمعی از مفسّران سنّی به سؤال اوّل پاسخ مثبت گفته و آزر را پدر واقعی ابراهیم می دانند ، در حالی که تمام مفسّران و دانشمندان شیعه معتقدند آزر پدر ابراهیم نبود ، بعضی او را پدر مادر و بسیاری او

را عمومی ابراهیم دانسته اند .

با توجه به آن چه گفته شد معلوم می شود که تفسیر فوق برای آیه مورد بحث تفسیری است براساس قراین روشنی از خود قرآن و روایات مختلف اسلامی نه تفسیر به رأی آن چنان که بعضی از متعصبین اهل سنت همانند نویسندگان « المنار » گفته است .

جزء هفتم (۱۲۵)

دلایل توحید در آسمان ها

۷۵ وَ كَذَلِكَ نُرِيَّا اِبْرَاهِيْمَ مَلَكُوْتِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ لِيَكُوْنَ مِنَ الْمُوقِنِيْنَ

این چنین ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا اهل یقین گردد.

« مَلَكُوت » در اصل از ریشه « مُلْك » به معنی « حکومت و مالکیت » است و « و » و « ت » برای تأکید و مبالغه به آن اضافه شده بنابراین منظور از آن در این جا حکومت مطلقه خداوند بر سراسر عالم هستی است.

آیه مورد بحث کلمه « كَذَلِكَ » (این چنین ...) جلب توجه می کند و مفهوم آن این است : همان طور که زیان های بت پرستی را برای عقل و خرد ابراهیم روشن ساختیم ، حکومت و مالکیت خدا را بر آسمان و زمین نیز به او نشان دادیم ، بعضی از مفسران گفته اند : معنی آن این است که همان طور که آثار قدرت و حکومت خود را بر آسمان ها به تو نشان دادیم به ابراهیم نیز نشان دادیم تا به وسیله آن ها به خدا آشناتر شود.

(۱۲۶) سوره انعام

این آیه گویا اجمالی از تفصیلی است که در آیات بعد درباره

ص: ۸۷

مشاهده وضع خورشید و ماه و ستارگان و پی بردن از غروب آن ها به مخلوق بود نشان آمده است .

یعنی قرآن ابتدایمجملی از مجموع آن قضایا را ذکر کرده، سپس به شرح آن ها پرداخته است و به این ترتیب منظور از نشان دادن ملکوت آسمان و زمین به ابراهیم روشن می شود .

و در پایان آیه می فرماید : « هدف ما این بود که ابراهیم اهل یقین گردد : وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُؤَقِنِينَ » .

شک نیست که ابراهیم یقین استدلالی و فطری به یگانگی خدا داشت اما با مطالعه در اسرار آفرینش این یقین به سرحد کمال رسید ، همان طور که ایمان به معاد و رستاخیز داشت ولی با مشاهده مرغان سربریده ای که زنده شدند ، ایمان او به مرحله « عَيْنُ الْيَقِينِ » رسید .

۷۶ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ

جزء هفتم (۱۲۷)

هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید ستاره ای مشاهده کرد گفت : این خدای من است ؟ اما هنگامی که غروب کرد گفت : غروب کنندگان را دوست ندارم .

« جَنَّ » از ماده « جَنَّ » به معنی پوشانیدن چیزی است و در آیه مورد بحث معنی جمله این است هنگامی که شب ، چهره موجودات را از ابراهیم پوشانید ... و این که به دیوانه مَجْنُون گفته می شود به خاطر این است که گویا پرده ای بر عقل او کشیده شده است و اطلاق جَنَّ بر موجود ناپیدا نیز به همین ملاحظه است و جَنِين نیز به خاطر

پوشیده بودن در درون رحم مادر است و اطلاق جَنَّتْ بر بهشت و بر باغ به خاطر آن است که زمینش زیردرختان پوشیده است و قلب را جنان می گویند چون در میان سینه نهفته است و یا این که اسرار انسان را نهفته می دارد .

در این که منظور از « کَوْكَبَا » (ستاره ای) کدام ستاره بوده است ؟

(۱۲۸) سوره أنعام

میان مفسران گفتگو است ، ولی بیشتر مفسران ستاره زُهره یا مشتری را ذکر کرده اند و از پاره ای از تواریخ استفاده می شود که این هردو ستاره در زمان های قدیم مورد پرستش بوده و جزء آلِهه (خدایان) محسوب می شده است، ولی در حدیثی که از امام علی بن موسی الرضا در « عیون الاخبار » نقل شده تصریح گردیده است که این ستاره ، ستاره زُهره بوده است ، در تفسیر علی بن ابراهیم نیز از امام صادق این موضوع روایت شده است (۱).

بعضی از مفسران گفته اند که مردم کلد و بابل در آن جا مبارزات خود را با بت پرستان شروع کرده هریک از سیارات را خالق یا رَبُّ النُّوع موجوداتی می شناختند ، « مَرِيخ » را رَبُّ النُّوع جنگ و « مشتری » را رَبُّ النُّوع عِدَل و عِلْم و « عَطَاُذ » را رَبُّ النُّوع وزیران ... و « آفتاب » را پادشاه همه می دانستند . (۲).

جزء هفتم (۱۲۹)

۷۷ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ

ص: ۸۹

۱- « تفسیر نُورِ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۱ ، صفحه ۷۳۵ و ۷۳۷ .

۲- « تفسیر ابوالفتح » ، جلد ۴ ، صفحه ۴۶۷ .

يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ

و هنگامی که ماه را دید (که سینه افق را) می شکافت گفت: این خدای من است ؟ اما هنگامی که (آن هم) افول کرد گفت : اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند مسلماً از جمعیت گمراهان خواهم بود .

« بازغ » از ماده « بَزَغَ » در اصل به معنی شکافتن و جاری ساختن خون است و لذا به جراحی کردن بیطار (دامپزشک) بَزَغَ گفته می شود و اطلاق این کلمه بر طلوع آفتاب یا ماه در حقیقت آمیخته با یک نوع تشبیه زیبا است زیرا آفتاب و ماه به هنگام طلوع خود گویا پرده تاریکی را می شکافتند ، علاوه بر این در کنار افق سرخی کمرنگی که بی شباهت به رنگ خون نیست در اطراف خود ایجاد می کنند .

(۱۳۰) سوره انعام

۷۸ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَقَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ

و هنگامی که خورشید را دید (که سینه افق را) می شکافت گفت: این خدای من است ؟ این (که از همه) بزرگ تر است ، اما هنگامی که غروب کرد گفت : ای قوم ! من از شریک هایی که شما (برای خدا) می سازید بیزارم .

۷۹ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفریده من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم.

ص: ۹۰

« فَطَرَ » از ماده « فُطُور » به معنی شکافتن است و همان طور که ذیل آیه ۱۴ همین سوره نوشتیم اطلاق این کلمه بر آفرینش آسمان و زمین شاید به خاطر این است که طبق علم امروز، روز اول جهان توده واحدی بوده و بعد از هم شکافته شده و کرات آسمانی یکی پس از

جزء هفتم (۱۳۱)

دیگری به وجود آمده اند (برای توضیح بیشتر به تفسیر آیه مزبور مراجعه فرمایید).

« حَنِيفٌ » به معنی خالص است چنان که شرح آن در ذیل آیه ۶۷ سوره آل عمران، جلد ۲، تفسیر نمونه صفحه ۴۶۱ بیان گردید.

در تفسیر این آیات و این که چگونه ابراهیم موحد و یکتاپرست به ستاره آسمان اشاره کرده و می گوید: « این خدای من است » مفسران گفتگو بسیار کرده اند و از میان همه تفاسیر دو تفسیر قابل ملاحظه تر است که هر کدام از آن را بعضی از مفسران بزرگ اختیار کرده و در منابع حدیث نیز شواهدی بر آن وجود دارد:

نخست این که ابراهیم شخصا می خواست درباره خداشناسی بیندیشد و معبودی را که با فطرت پاک خویش در اعماق جاننش می یافت پیدا کند، او خدا را با نور فطرت و دلیل اجمالی عقل شناخته بود و تمام تعبیراتش نشان می دهد که در وجود او هیچ گونه تردیدی نداشت، اما در جستجوی مصداق حقیقی او بود، بلکه مصداق حقیقی او را نیز می دانست اما می خواست از طریق استدلالات روشن تر عقلی به مرحله « حَقُّ الْيَقِينِ » برسد و این جریان قبل از دوران نبوت و احتمالاً در آغاز بلوغ یا قبل از بلوغ بود.

ص: ۹۱

در پاره ای از روایات و تواریخ می خوانیم این نخستین بار بود که ابراهیم چشمش به ستارگان آسمان افتاد و صفحه نیلگون آسمان شب با چراغ های فروزنده و پر فروغش را می دید ، زیرا مادرش او را از همان دوران طفولیت به خاطر ترس از دستگاه نَمْرُود جَبَّار در درون غاری پرورش می داد .

اما این بسیار بعید به نظر می رسد که انسانی سال ها درون غاری زندگی کند و حتی در یک شب تاریک نیز یک گام از آن بیرون نگذارد ، شاید تقویت این احتمال در نظر بعضی به خاطر جمله « رَاءَ كَوْكَبَا » باشد که مفهومش این است که تا آن زمان ستاره ای را ندیده بود .

ولی این تعبیر به هیچ وجه چنین مفهومی را در بر ندارد ، بلکه منظور این است اگرچه تا آن زمان ستاره و ماه و خورشید را بسیار دیده بود ولی به عنوان یک محقق توحید این نخستین بار بود که به آن ها نظر می دوخت و در ارتباط اَفُول و غُرُوب آن ها با نفی مقام خدایی از آن ها اندیشه می کرد ، در حقیقت ابراهیم بارها آن ها را دیده بود اما نه با این چشم .

جزء هفتم (۱۳۳)

بنابراین هنگامی که ابراهیم می گوید « هَذَا رَبِّي » (این خدای من است) به عنوان یک خبر قطعی نیست ، بلکه به عنوان یک فرض و احتمال ، برای تفکر و اندیشیدن است ، درست مثل این که ما می خواهیم در علت حادثه ای پی جویی کنیم تمام احتمالات و فرض ها را یک یک مورد مطالعه قرار می دهیم و لوازم هر یک را بررسی می کنیم تا علت حقیقی را بیابیم و چنین چیزی نه کفر است و نه حتی دلالت بر نفی

ایمان می کند ، بلکه راهی است برای تحقیق بیشتر و شناسایی بهتر و رسیدن به مراحل بالاتر ایمان ، همان طور که در جریان « معاد » نیز ابراهیم برای رسیدن به مرحله شهود و اطمینان ناشی از آن درصدد تحقیق بیشتر برآمد .

(۱۳۴) سوره انعام

در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم از امام باقر یا صادق چنین نقل شده است : «أَمَّا كَانَ إِبْرَاهِيمَ طَالِبًا لِرَبِّهِ وَ لَمْ يَبْلُغْ كُفْرًا وَ أَنَّهُ مَنْ فَكَّرَ مِنَ النَّاسِ فِي مِثْلِ ذَلِكَ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِهِ : ابراهیم این سخن را به عنوان تحقیق گفت و هرگز سخن او کفر نبود و هر کس از مردم به عنوان تفکر و تحقیق این سخن را بگوید همانند ابراهیم خواهد بود .» (۱).

در این زمینه دو روایت دیگر نیز در « تفسیر نورالثقلین » نقل شده است .

تفسیر دوم این است که ابراهیم این سخن را به هنگام گفتگو با ستاره پرستان و خورشید پرستان بیان کرد و احتمالاً بعد از مبارزات سرسختانه او در بابل با بت پرستان و خروج او از آن سرزمین به سوی شام بود که با این اقوام برخورد کرد ، ابراهیم که لجاجت اقوام نادان را

جزء هفتم (۱۳۵)

در راه و رسم غلط خود در بابل آزموده بود ، برای این که نظر عبادت کنندگان خورشید و ماه و ستارگان را به سوی خود جلب کند ، نخست با آن ها همصدا شد و به ستاره پرستان گفت : شما می گوئید این

ص: ۹۳

ستاره زهره پروردگار من است ، بسیار خوب یعنی باشد که سرانجام این عقیده را برای شما بازگو کنم ، چیزی نگذشت که چهره زمین پر فروغ ستاره در پشت پرده تاریک افق پنهان گشت این جا بود که حربه محکم به دست ابراهیم افتاد و گفت : من هرگز چنین معبودی را نمی توانم بپذیرم .

بنابراین جمله « هذا رَبِّي » مفهومش این است « به اعتقاد شما این خدای من است » و یا این که آن را به عنوان استفهام گفت : آیا این خدای من است ؟

در این زمینه نیز حدیثی در «تفسیر نورالثقلین» و سایر تفاسیر از عُیُونِ أَخْبَارِ الرِّضَا نقل شده است .

چگونگی استدلال ابراهیم بر توحید

(۱۳۶) سوره انعام

اکنون این سؤال پیش می آید که ابراهیم چگونه از غروب آفتاب و ماه و ستارگان بر نفی ربوبیت آن ها استدلال کرد ؟

این استدلال ممکن است از سه راه باشد .

پروردگار و مُرَبِّي موجودات (آن چنان که از کلمه « رَبِّ » استفاده می شود) باید همیشه ارتباط نزدیک با مخلوقات خود داشته باشد ، لحظه ای نیز از آن ها جدا نگردد ، بنابراین چگونه موجودی که غروب می کند و ساعت ها نور و برکت خود را برمی چیند و از بسیاری موجودات به کلی بیگانه می شود ، می تواند پروردگار و رَبِّ آن ها بوده باشد ؟

موجودی که دارای غروب و طلوع است ، اسیر چنگال

قوانین است چیزی که خود محکوم این قوانین است چگونه می تواند حاکم بر آن ها و مالک آن ها بوده باشد . او خود مخلوق ضعیفی است و سر بر فرمان آن ها و توانایی کمترین انحراف و تخلف از آن ها را ندارد .

موجودی که دارای حرکت است حتما موجود حادثی

جزء هفتم (۱۳۷)

خواهد بود ، زیرا همان طور که مشروحا در فلسفه اثبات شده است ، حرکت همه جا دلیل بر حدوث است ، زیرا حرکت خود یک نوع وجود حادث است و چیزی که در معرض حوادث است یعنی دارای حرکت است نمی تواند یک وجود ازلی و ابدی بوده باشد .

۸۰ وَ حَاجَهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدِينِ وَلَا آخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ

قوم او (ابراهیم) با وی به گفتگو پرداختند ، گفت : چرا درباره خدا با من گفتگو می کنید در حالی که خداوند مرا (با دلایل روشن) هدایت کرده و من از آن چه شما شریک (خدا) قرار می دهید نمی ترسم (و به من زبانی نمی رسد) مگر پروردگارم چیزی را بخواهد ، آگاهی پروردگار من آن چنان وسیع است که همه چیز را دربرمی گیرد آیا متذکر (و بیدار) نمی شوید ؟

(۱۳۸) سوره انعام

از این آیه به خوبی استفاده می شود که جمعیت بت پرستان قوم ابراهیم تلاش و کوشش داشتند که به هر قیمتی که ممکن است او را از عقیده خود بازدارند و به آیین بت پرستی

ص: ۹۵

بکشانند ولی او با نهایت شهامت مقاومت کرد و با دلایل منطقی سخنان همه را پاسخ گفت .

در این که آن ها به چه منطقی در برابر ابراهیم متوسل شدند ، در این آیات صریحا چیزی نیامده است ، ولی از پاسخ ابراهیم اجمالاً روشن می شود که آن ها او را تهدید به کیفر و خشم خدایان و بت ها کردند و او را از مخالفت آنان بیم دادند ، زیرا در دنباله آیه از زبان ابراهیم چنین می خوانیم : « من هرگز از بت های شما نمی ترسم زیرا آن ها قدرتی ندارند که به کسی زیان برسانند : وَلَا آخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ » .

«هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند به من زیانی برساند مگر این که خدا بخواهد : إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا» .

گویا ابراهیم با این جمله می خواهد یک پیشگیری احتمالی کند و

جزء هفتم (۱۳۹)

بگوید اگر در گیر و دار این مبارزه ها فرضا حادثه ای هم برای من پیش بیاید هیچ گونه ارتباطی به بت ها ندارد ، بلکه مربوط به خواست پروردگار است برای این که بت بی شعور و بی جان مالک سود و زیان خود نیست تا چه رسد به این که مالک سود و زیان دیگری باشد .

سپس می گوید : « علم و دانش پروردگار من آن چنان گسترده و وسیع است که همه چیز را دربرمی گیرد : وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا » . این جمله در حقیقت دلیلی برای جمله سابق است و آن این که بت ها هرگز نمی توانند منشأ سود و زیانی باشند ، زیرا هیچ گونه علم و آگاهی ندارند و نخستین شرط برای رسانیدن سود و زیان ، علم و شعور و آگاهی است ، تنها خدایی که علم و دانشش همه چیز را احاطه کرده

ص: ۹۶

است می تواند منشأ سود و زیان باشد ، پس چرا از خشم غیر او بترسم ؟

و سرانجام برای تحریک فکر و اندیشه ، آنان را مخاطب ساخته می گوید: « آیا با این همه باز متذکر و بیدار نمی شوید ؟ :
أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ .»

۸۱ وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ

(۱۴۰) سوره انعام

بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

چگونه من از بت های شما بترسم در حالی که شما از این نمی ترسید که برای خدا شریکی قرارداده اید که هیچ گونه دلیلی درباره آن بر شما نازل نکرده ، (راست بگوئید) کدام یک از این دو جمعیت (بت پرستان و خدا پرستان) شایسته تر به امتیت (از مجازات) هستند اگر شما می دانید .

« سُلْطَان » به معنی برتری و پیروزی است و از آن جا که دلیل و برهان باعث پیروزی می شود ، نیز گاهی به آن سلطان گفته می شود و در آیه فوق به همین معنی است یعنی هیچ گونه دلیلی بر اجازه پرستش بت ها وجود ندارد و این در حقیقت مطلبی بود که هیچ بت پرستی نمی توانست آن را انکار کند ، زیرا چنین دستوری باید از طریق عقل یا وحی و نبوت اعلام شود و هیچ یک از این دو وجود ندارد .

در واقع منطق ابراهیم در این جا یک منطق عقلی بر اساس این واقعیت است که شما مرا تهدید به خشم بت ها می کنید در حالی که تأثیر وجودی آن ها موهوم است ، ولی از خشم خداوند بزرگ که من و شما هر دو او را پذیرفته ایم و باید پیرو دستور او باشیم و هیچ گونه

ص: ۹۷

دستوری از طرف او درباره پرستش بت ها نرسیده است ترس و وحشتی ندارید ، یک موضوع قطعی را رها کرده اید و به یک موضوع موهوم چسبیده اید ؟

جزء هفتم (۱۴۱)

در آیه بعد پاسخی از زبان ابراهیم به سؤالی که خودش در آیه قبل مطرح نمود نقل شده است (و این یک شیوه جالب در استدلالات علمی است که گاهی شخص استدلال کننده سؤالی از طرف مقابل می کند و خودش بلافاصله به پاسخ آن می پردازد اشاره به این که مطلب به قدری روشن است که هر کس پاسخ آن را باید بداند) .

منظور از « ظلم » در این جا چیست ؟

۸۲ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا ءَايْمَنَهُمْ بِظُلْمٍ اُولَٰئِكَ لَهُمُ الْاَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ

(۱۴۲) سوره انعام

(آری) آن ها که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک نیامیختند امتیّت مال آن ها است و آن ها هدایت یافتگانند .

معروف میان مفسران این است که به معنی « شُرْكَ » است و آن چه در سوره ۱۲ / لقمان وارد شده : « اِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ : شرک ستم بزرگی است » شاهد بر این معنی گرفته اند .

در روایتی نیز از ابن مسعود نقل شده که هنگامی که این آیه (آیه مورد بحث) نازل شد بر مردم گران آمد ، عرض کردند : ای رسول خدا کیست که لااقل به خود ستم نکرده باشد (بنابراین همه مشمول این آیه اند) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « منظور آن چه شما فکر می کنید نیست آیا

ص: ۹۸

گفته بنده صالح خدا (لقمان) را نشنیده اید که می گوید: (فرزندم برای خدا شریک قرار مده زیرا شرک، ظلم بزرگی است) « (۱)».

جزء هفتم (۱۴۳)

ولی از آن جا که آیات قرآن در بسیاری از موارد دو یا چند معنی را در بردارد که ممکن است یکی از دیگری گسترده تر و عمومی تر باشد، این احتمال در آیه نیز هست که « امتیت » اعم امتیت از مجازات پروردگار و یا امتیت از حوادث دردناک اجتماعی باشد.

یعنی جنگ ها، تجاوزها، مفسد، جنایات و حتی امتیت و آرامش روحی تنها موقعی به دست می آید که در جوامع انسانی دو اصل حکومت کند، ایمان و عدالت اجتماعی، اگر پایه های ایمان به خدا متزلزل گردد و احساس مسؤولیت در برابر پروردگار از میان برود و عدالت اجتماعی جای خود را به ظلم و ستم بسپارد، امتیت در چنان جامعه ای وجود نخواهد داشت و به همین دلیل با تمام تلاش و کوششی که جمعی از اندیشمندان جهان برای برچیدن بساط ناامنی های مختلف در دنیای کنونی روزبه روز فاصله مردم جهان از آرامش و امتیت واقعی بیشتر می گردد، دلیل این وضع همان است که در آیه فوق به آن اشاره شده:

(۱۴۴) سوره انعام

پایه های ایمان لرزان و ظلم جای عدالت را گرفته است. مخصوصاً تأثیر ایمان در آرامش و امتیت روحی برای هیچ کس جای تردید نیست، همان طور که ناراحتی وجدان و سلب آرامش روانی به خاطر ارتکاب ظلم بر کسی پوشیده نمی باشد.

ص: ۹۹

۱- « مجمع البیان »، ذیل آیه .

در بعضی از روایات نیز از امام صادق نقل شده که: « منظور از آیه فوق این است که آن هایی که به دستور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در زمینه ولایت و رهبری امت اسلامی بعد از او ایمان بیاورند و آن را با ولایت و رهبری دیگران مخلوط نکنند امتی از آن ها است » (۱).

این تفسیر در حقیقت ناظر به ملاک و روح مطلب در آیه شریفه است زیرا در این آیه سخن از رهبری و ولایت خداوند و آمیخته نکردن آن با رهبری غیر او است و از آن جا که رهبری علی به مقتضای «أَمَّا وَرِثَةُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ» پرتوی از رهبری خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است و رهبری های تعیین نشده از طرف خداوند چنین نیست ، آیه فوق با یک دید وسیع همه را شامل می شود ، بنابراین منظور از این حدیث این نیست که مفهوم آیه منحصر این باشد ، بلکه این تفسیر پرتوی از مفهوم اصلی آیه است .

جزء هفتم (۱۴۵)

و لذا در حدیث دیگری از امام صادق می خوانیم که این آیه خوارج را که از ولایت ولی خدا بیرون رفتند و در ولایت و رهبری شیطان قرار گرفتند شامل می شود (۲).

۸۳ وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ

این ها دلایل ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم

ص: ۱۰۰

۱- « تفسیر نور الثقلین » ، جلد ۱ ، صفحه ۷۴۰ .

۲- « تفسیر بزهان » ، جلد ۱ ، صفحه ۵۳۸ .

درجات هر کس را بخواهیم (و شایسته باشد) بالا می بریم ، پروردگار تو حکیم و دانا است .

(۱۴۶) سوره انعام

درست است که این استدلالات جنبه منطقی داشت و ابراهیم به نیروی عقل و الهام فطرت به آن ها رسیده بود ، ولی چون این نیروی عقل و آن الهام فطرت همه از ناحیه خدا است ، خداوند همه این استدلالات را از مواهب خویش می شمرد که در دل های آماده همچون دل ابراهیم منعکس می شود .

قابل توجه این که « تَلْكَ » در لغت عرب اسم اشاره برای بعید است ولی گاهی اهمیّت موضوع و بلند پایه بودن آن سبب می شود که حتی یک موضوع نزدیک با اسم اشاره بعید ذکر شود ، مانند آن را در آغاز سوره بقره می خوانیم : « ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ : این کتاب بزرگ شک و تردیدی در آن راه ندارد » .

سپس برای تکمیل این بحث می فرماید : « درجات هر کس را بخواهیم بلند می کنیم : نَزَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ » (۱)

جزء هفتم (۱۴۷)

اما برای این که اشتباهی پیش نیاید نباید که گمان کنند خداوند در این ترفیع درجه تبعیضی قائل می شود می فرماید : « پروردگار تو ، حکیم و عالم است » و درجاتی را که می دهد روی آگاهی به شایستگی آن ها و موافق موازین حکمت است و تا کسی شایسته

ص: ۱۰۱

۱- درباره « دَرَجَه » و فرق آن با « دَرَك » در جلد ۴ « تفسیر نمونه » ، صفحه ۱۸۰ ، ذیل آیه ۱۴۵ سوره نساء بحث شده است .

نباشد از آن برخوردار نخواهد شد (إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ) .

۸۴ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوْحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

و اسحاق و یعقوب را به او (ابراهیم) بخشیدیم و هر کدام را هدایت کردیم و نوح را (نیز) قبلاً هدایت نمودیم و از فرزندان او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم .

(۱۴۸) سوره انعام

اگر در این جا اشاره به فرزند دیگری ابراهیم، اسماعیل نشده بلکه در لابلای بحث آمده است شاید به خاطر آن است که تولد « اسحاق » از مادر عقیمی همچون « ساره » آن هم در سن پیری موضوع بسیار عجیب و موهبتی غیر منتظره بود .

سپس برای بیان این که افتخار این دو تنها در جنبه پیغمبرزادگی نبود ، بلکه شخصا در پرتو فکر صحیح و عمل صالح نور هدایت را در قلب خود جای داده بودند ، می گوید : « هر یک از آن ها را هدایت کردیم : كَلَّا هَدَيْنَا » .

و به دنبال آن برای این که تصور نشود ، در دوران های قبل از ابراهیم ، پرچم دارانی برای توحید نبودند و این موضوع از زمان او شروع شد اضافه می کند : « نوح را نیز پیش از آن هدایت و رهبری کردیم : وَ نُوْحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ » .

ص: ۱۰۲

نوح نخستین پیامبر اُولُو الْعَزْم است که دارای آیین و شریعت بود و سر سلسله پیامبران اُولُو الْعَزْم می باشد .

جزء هفتم (۱۴۹)

در حقیقت با اشاره به موقعیت نوح که از اجداد ابراهیم است و موقعیت جمعی از پیامبران که از دودمان و فرزندان او هستند ، موقعیت ممتاز ابراهیم را از نظر « وراثت و ریشه » و « ثمره » وجودی مشخص می سازد .

و در تعقیب آن نام جمع کثیری از پیامبران را که از دودمان ابراهیم بودند می برد، نخست می گوید: « از دودمان ابراهیم، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون هستند : وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ » .

سپس با این جمله که « این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم » روشن می کند که مقام و موقعیت آن ها در پرتو اعمال و کردار آن ها بود « وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ » .

در این که ضمیر « مِنْ ذُرِّيَّتِهِ » (از دودمان او) به چه کسی برمی گردد ؟ به ابراهیم یا نوح ؟ در میان مفسران گفتگوی زیادی است ، ولی غالب مفسران آن را به ابراهیم بازگردانیده اند و ظاهراً نباید تردید داشت که مرجع ضمیر ابراهیم است ، زیرا بحث آیه درباره مواهب خدا نسبت به ابراهیم می باشد ، نه درباره نوح پیغمبر ، به علاوه از روایات متعددی که بعداً نقل خواهیم کرد این موضوع نیز استفاده می شود .

۸۵ وَ زَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ

(۱۵۰) سوره انعام

و (هم چنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس هر کدام از

ص: ۱۰۳

یعنی مقامات آن هاجنبه تشریفاتی و اجباری نداشت ، بلکه در پرتو عمل صالح در پیشگاه خدا شخصیت و عظمت یافتند .

۸۶ وَ اِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا وَ كَلًّا فَضَّلْنَا عَلَي الْعَلَمِينَ

و اسماعیل و اِیْسَع و یونس و لوط و هریک را بر جهانیان برتری دادیم .

در این که « اِیْسَع » چگونه نامی است و اشاره به کدام یک از

جزء هفتم (۱۵۱)

پیامبران است در میان مفسران و ادبای عرب گفتگو است ، بعضی آن را یک نام عبری می دانند که در اصل « یوشع » بوده ، سپس الف و لام به آن داخل شده و شین تبدیل به سین گردیده است و بعضی معتقدند یک اسم عربی است که از یسَع (فعل مضارع از ماده وُسَعَت) گرفته شده است ، این احتمال را نیز داده اند که به همین صورت نام یکی از انبیای پیشین بوده است و در هر حال از پیامبرانی است که از نسل ابراهیم می باشند .

۸۷ وَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ اِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

و از پدران آن ها و فرزندان آن ها و برادران آن ها افرادی را برگزیدیم و هدایت به راه راست نمودیم .

ممکن است کسانی از آیه اخیر که می گوید : بعضی از پدران و فرزندان و برادران آن ها را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم این چنین استفاده کنند که پدران انبیاء همگی افراد با ایمانی نبوده اند و

در میان آن ها غیر موحد نیز وجود داشته است ، آن چنان که بعضی از مفسران اهل تسنن در ذیل این آیه گفته اند ، ولی با توجه به این که منظور از « اجْتَبَيْنَهُمْ وَ هَدَيْنَهُمْ » به قرینه تعبیری که در همین سلسله آیات وجود دارد ، مقام نبوت و رسالت است ، مشکل حل می شود ، یعنی مفهوم آیه چنین خواهد بود که بعضی از آن ها را به مقام نبوت برگزیدیم و این منافاتی با موحد بودن سایرین ندارد .

(۱۵۲) سوره انعام

در آیه ۹۰ همین سوره (چند آیه بعد از این آیه) نیز « هدایت » به مقام نبوت اطلاق شده است

۸۸ ذَلِكْ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

این هدایت خداست که هر کس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمایی می کند و اگر آن ها مشرک شوند آن چه را عمل می کردند نابود می گردد .

یعنی گرچه پیامبران الهی مردان صالحی بودند و با نیروی عقل و اندیشه و با تمام وجود خود در طریق هدایت گام برمی داشتند ، ولی باز

جزء هفتم (۱۵۳)

اگر توفیق الهی شامل حال آن ها نمی شد و دست پر از مهر او ، زیر بازوی آن ها را نمی گرفت ، امکان لغزش درباره همه آن ها و هر کس ، وجود داشته و دارد .

سپس برای این که کسی تصور نکند آن ها به اجبار در این راه گام گذاشتند و هم چنین کسی تصور نکند که خداوند نظر خاص و استثنایی و بی دلیل در مورد آن ها داشته است ، می فرماید : « اگر فرضاً این

ص: ۱۰۵

پیامبران با آن همه مقام و موقعیتی که داشتند مشرک می شدند ، تمام اعمالشان بر باد می رفت : **وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** . یعنی آن ها نیز مشمول همان قوانین الهی هستند که درباره دیگران اجرا می گردد و تبعیضی در کار نیست .

سه امتیاز مهم برای انبیاء « علیهم السلام »

۸۹ **أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُنَّ لِآءٍ فَفَدَوْكُلَّهَا قَوْمًا لَيَسُوبُهَا بِكْفِيرِينَ**

آن ها کسانی هستند که کتاب و حکم و نبوت به آنان دادیم

(۱۵۴) سوره انعام

و اگر نسبت به آن کفر ورزند (مهم نیست زیرا) کسانی را نگاهبان آن ساخته ایم که نسبت به آن کافر نیستند .

در این آیه به سه امتیاز مهم که پایه همه امتیازات انبیاء بوده اشاره کرده می فرماید : **«أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ»** .

البته منظور این نیست که همه آن ها دارای کتاب آسمانی بودند بلکه چون سخن از مجموع آن ها در میان است کتاب به مجموع نسبت داده شده ، درست مثل این است که می گوئیم : در فلان کتاب دانشمندان و کتب آن ها معرفی شده است ، یعنی کتب آن هایی که کتابی تألیف کرده اند .

ضمناً در این که منظور از «حُكْم» چیست ، سه احتمال وجود دارد :

حکم به معنی عقل و فهم و درک یعنی علاوه بر این که کتاب آسمانی در اختیار آن ها گذاشتیم قدرت درک و فهم آن را به آن ها بخشیدیم زیرا وجود کتاب بدون وجود درک و فهم

ص: ۱۰۶

قوی و کامل ، اثری نخواهد داشت .

جزء هفتم (۱۵۵)

مقام داوری ، یعنی آن ها در پرتو قوانین آسمانی که از کتاب الهی استفاده می کردند می توانستند در میان مردم قضاوت کنند و شرایط یک قاضی و دادرس عادل همگی در آن ها به طور کامل جمع بود .

حکومت و زمامداری ، زیرا آن ها علاوه بر مقام نبوت و رسالت ، دارای مقام حکومت نیز بودند .

شاهد بر این معانی فوق علاوه بر این که معنی لغوی حکم با تمام این معانی تطبیق می کند این است که در آیات مختلف قرآن نیز حکم در این معانی به کار رفته است و هیچ مانعی ندارد که حکم در آیه فوق در یک معنی جامع که همه مفاهیم سه گانه فوق را شامل شود ، استعمال شده باشد ، زیرا حکم در اصل ، آن چنان که « راغب » در کتاب « مُفْرَدَات » می گوید به معنی منع و جلوگیری است و از آن جا که عقل جلو اشتباهات و خلافتکاری ها را می گیرد ، هم چنین قضاوت صحیح مانع از ظلم و ستم است و حکومت عادل جلو حکومت های ناروای دیگران را می گیرد ، در هر یک از این سه معنی استعمال می شود .

(۱۵۶) سوره أنعام

البته همه انبیاء دارای این همه مقامات نبودند ولی هنگامی که احکامی به جمعی اسناد داده می شود ، لزومی ندارد که همه افراد آن جمع دارای تمام آن احکام باشند ، بلکه ممکن است بعضی از آن ها فقط دارای بعضی از آن احکام باشند و لذا موضوع کتاب آسمانی که تنها برای عده ای از انبیای نامبرده وجود داشته مشکلی برای ما در فهم آیه فوق ایجاد نمی کند .

ص: ۱۰۷

سپس می فرماید: « اگر این جمعیت ، یعنی مشرکان و اهل مکه و مانند آن ها، این حقایق را نپذیرند ، دعوت تو بدون پاسخ نمی ماند ، زیرا ما جمعیتی را مأموریت داده ایم که نه تنها آن را بپذیرند بلکه آن را محافظت و نگهداری کنند جمعیتی که در راه کفر گام بر نمی دارند و در برابر حق تسلیمند : فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُوَ لَا آءَ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوًّا بِهَا بِكْفِيرِينَ » .

در تفسیر « المَنَار » و تفسیر « روح المعانی » از بعضی از مفسران نقل شده که منظور از این جمعیت ، ایرانیان هستند ، (که به زودی اسلام را پذیرفتند و در پیشرفت آن با تمام قوا کوشیدند و دانشمندان آن ها در فنون مختلف اسلامی کتاب های فراوان تألیف کردند) .

جزء هفتم (۱۵۷)

۹۰. أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْيُهُمْ اقْتَدَاهُ قُلْ لَا اسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ

آن ها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده پس به هدایت آنان اقتدا کن (و) بگو در برابر این (رسالت و تبلیغ) پاداشی از شما نمی طلبم . این رسالت چیزی جز یک یادآوری برای جهانیان نیست (و آگاه ساختن و بیدار کردن وظیفه من است و در برابر انجام وظیفه مزد معنی ندارد) .

این آیه بار دیگر تأکید می کند که اصول دعوت همه پیامبران الهی یکی است ، اگر چه از نظر ویژگی ها و خصوصیات ، به تناسب نیازمندی های مختلف هر زمان تفاوت های قابل ملاحظه ای داشته اند و آیین های بعدی کامل تر از آیین های قبل بوده اند کلاس های

ص: ۱۰۸

علمی و تربیتی ، تا به آخرین آن ها که برنامه نهایی است ، یعنی اسلام ، رسیده است .

(۱۵۸) سوره انعام

در این که منظور از این هدایت که باید سرمشق پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قرار گیرد چیست ؟ بعضی از مفسران احتمال داده اند که همان صبر و پایداری در مقابل مشکلات و بعضی گفته اند مقصود توحید و تبلیغ رسالت است ، ولی ظاهراً هدایت مفهوم وسیعی دارد که هم توحید و سایر اصول اعتقادی را شامل می شود و هم صبر و استقامت و هم سایر اصول اخلاقی و تعلیم و تربیت .

از آن چه گفتیم روشن می شود که آیه فوق هیچ منافاتی با این ندارد که اسلام ناسخ ادیان و شرایع پیشین باشد ، زیرا نسخ تنها شامل قسمتی از احکام می شود ، نه اصول کلی دعوت آن ها .

سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده می شود که « به مردم بگویند: من هیچ گونه اجر و پاداشی در برابر رسالت خود از شما تقاضا نمی کنم ، همان طور که پیامبران پیشین چنین درخواستی نکردند ، من هم از این سنت همیشگی پیامبران پیروی کرده و به آن ها اقتدا می کنم »

جزء هفتم (۱۵۹)

(قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا) .

نه تنها اقتداء به پیامبران و سنت جاویدان آن ها ایجاب می کند که پاداشی مطالبه نکنم بلکه از آن جا که این آیین پاک که برای شما آورده ام یک ودیعه الهی است که در اختیار شما قرار می دهم ، در برابر رساندن ودیعه الهی به شما اجر و پاداش ، مفهومی ندارد .

به علاوه این قرآن و رسالت و هدایت یک بیدار باش و

ص: ۱۰۹

یادآوری به همه جهانیان است (إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ).

و چنین نعمت عمومی و همگانی ، همانند نور آفتاب و امواج هوا و بارش باران است که جنبه عمومی و جهانی دارد و هیچ گاه خرید و فروش نمی شود و کسی در برابر آن اجر و پاداشی نمی گیرد ، این هدایت و رسالت نیز جنبه خصوصی و اختصاصی ندارد که بتوان برای آن پاداش قایل شد .

ضمناً از جمله اخیر به خوبی استفاده می شود که آیین اسلام جنبه قومی و منطقه ای ندارد و یک آیین جهانی و همگانی است .

(۱۶۰) سوره انعام

اسلام یک آیین جهانی است

۹۲ وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقٌ لِّلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِيُنذِرَ أُمَّ الْقُرْيُومِ مَن حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ

و این کتابی است که آن را نازل کردیم ، کتابی است پربرکت که آن چه را پیش از آن آمده تصدیق می کند ، (آن رافرستادیم تا مردم را به پاداش های الهی بشارت دهی) و برای این که (مردم) اُمُّ الْقُرْيُومِ (مکه) و آن ها که گرد آن هستند بترسانی ، آن ها که به آخرت ایمان دارند به آن ایمان می آورند و مراقب نمازهای خویش می باشند .

آیات مختلف قرآن به خوبی گواهی می دهد که اسلام یک آیین جهانی است ، تعبیراتی مانند « لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَن بَلَغَ : هدف من این است که همه شما و کسانی را که سختم به آن ها می رسد با قرآن انداز

ص: ۱۱۰

هدف کنیم « (۱۹ / انعام) و « إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ : این قرآن

جزء هفتم (۱۶۱)

وسيله تذکر جهانیان است « (۹۰ / انعام) « قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا : بگو ای مردم ! من رسول خدا به سوی همه شما هستم « (۱۵۸ / اعراف) و امثال آن که در قرآن فراوان است گواه این حقیقت است و جالب این که بسیاری از این آیات در مکه یعنی در آن موقع که هنوز اسلام از محیط این شهر تجاوز نکرده بود نازل گردید .

ولی با توجه با آیه مورد بحث این سؤال پیش می آید که چگونه هدف بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله انذار و هدایت مردم مکه و کسانی که پیرامون آن هستند ذکر شده ؟ آیا این با جهانی بودن اسلام منافات ندارد ؟

اتفاقاً این ایراد از بعضی از یهود و بعضی دیگر از پیروان مذاهب دیگر نقل شده است و به گمان خود حربه محکمی در برابر جهانی بودن اسلام یافته اند که آن را در منطقه خاصی ، محدود می سازد (یعنی مکه و اطراف مکه) (۱)

(۱۶۲) سوره انعام

این ایراد با توجه به دو نکته کاملاً روشن می شود و نه تنها این آیه منافات با جهانی بودن اسلام ندارد بلکه می توان گفت یکی از دلایل جهانی بودن آن است :

قَرِيه در زبان قرآن ، به معنی هرگونه آبادی است اعم از این که شهر بزرگ باشد و یا کوچک و یا روستا ، مثلاً در سوره یوسف از

ص: ۱۱۱

۱- در « تفسیر المنار » ، جلد ۷ ، صفحه ۶۲۱ ، در « تفسیر فی ظلال » جلد ۳ ، صفحه ۳۰۵ از پاره ای از مستشرقین این ایراد نقل شده است .

زبان برادران و در مقابل پدر چنین می خوانیم: « وَ اسْمِئِلَ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا: از قریه ای که در آن بودیم سؤال کن » (۸۲ / یوسف) و می دانیم که این سخن را پس از بازگشت از پایتخت مصر و ماجرای توقیف برادر آن ها « بنیامین » از طرف دستگاه عزیز مصر بوده است و هم چنین می خوانیم: « وَ لَمَّا أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ: اگر مردمی که در آبادی های روی زمین زندگی می کنند ، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند

جزء هفتم (۱۶۳)

برکات از آسمان و زمین بر آن ها خواهیم گشود » (۹۶ / اعراف) بدیهی است منظور در این جا خصوص روستاها نیست بلکه همه نقاط مسکونی جهان را شامل می شود .

از طرف دیگر در روایات متعددی می خوانیم خشکی های زمین از زیرخانه کعبه گسترده شدند و از آن به نام « دَحْوُ الْأَرْضِ » (گسترش زمین) یاد شده است .

این را نیز می دانیم که در آغاز بر اثر باران های سیلابی تمام کره زمین از آب پوشیده بود ، آب ها تدریجا فرونشستند و در نقاط پست زمین قرار گرفتند و خشکی ها تدریجا از زیر آب ، سربر آوردند ، طبق روایات اسلامی نخستین نقطه ای که از زیر آب سربر آورد ، سرزمین مکه بود .

و اگر ارتفاع این سرزمین در حال حاضر بلندترین ارتفاع زمین های دنیا نیست هیچ گونه منافاتی با این سخن ندارد ، زیرا از آن روز صدها میلیون سال می گذرد و تاکنون وضع نقاط روی زمین به کلی

ص: ۱۱۲

دگرگون شده ، بعضی از کوه ها در اعماق اقیانوس ها قرار گرفته و بعضی از اعماق اقیانوس ها تبدیل به قله کوه شده است و این از مسلمات علم زمین شناسی و جغرافیای طبیعی است .

(۱۶۴) سوره انعام

کلمه « أم » به معنی اصل و اساس و ابتداء و آغاز هر چیزی است .

با توجه به آن چه گفته شد روشن می شود که اگر به مکه أم القری می گویند به خاطر این است که اصل و آغاز پیدایش تمام خشکی های روی زمین است و بنابراین « وَ مَنْ حَوْلَهَا » (کسانی که پیرامون آن هستند) تمام مردم روی زمین را شامل می شود .

آیات گذشته پیرامون جهانی بودن اسلام نیز این تفسیر را تأیید می کند ، هم چنین نامه های فراوانی که پیامبر برای زمامداران بزرگ دنیا مانند کسری و قیصر نوشت و شرح آن در جلد دوم تفسیر نمونه ، صفحه ۴۵۲ گذشت گواه دیگری بر این موضوع می باشد .

شکافنده صبح

جزء هفتم (۱۶۵)

۹۵ إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكَمُ اللَّهُ فَأَنْتَى تُؤَفِّكُونَ

خداوندشکافنده دانه و هسته است، زنده را از مرده خارج می سازد و مرده را از زنده ، این است خدای شما پس چگونه از حق منحرف می شوید ؟

« فالِق » از ماده « فَلَاقَ » به معنی شکافتن چیزی و

ص: ۱۱۳

جدا کردن بعضی از بعض دیگر است (۱)

« حَبِّ » و « حَبَّه » به معنی دانه های خوراکی و غذایی است ، مثل گندم و جو و آن چه که قابل درو کردن است ولی گاهی به دانه های دیگر گیاهان نیز گفته می شود . (۲)

« نَوَى » به معنی هسته است و این که بعضی گفته اند مخصوص هسته خرما است شاید به خاطر این بوده باشد که عرب به واسطه شرایط خاص محیطش هنگامی که این کلمه را به کار می برد فکرش متوجه هسته خرما می شود. در این آیه بار دیگر روی سخن را به مشرکان کرده و دلایل توحید را در ضمن عبارات جالب و نمونه های زنده ای از اسرار کائنات و نظام آفرینش و شگفتی های خلقت ، شرح می دهد .

باید توجه داشت که مهم ترین لحظه ، در حیات یک گیاه همان لحظه شکافتن دانه و هسته است که همانند لحظه تولد یک طفل زمان انتقال از یک عالم به عالم دیگر محسوب می شود و مهم ترین تحول در زندگی او در این لحظه رخ می دهد .

(۱۶۶) سوره انعام

جالب این که دانه و هسته گیاهان غالباً بسیار محکم هستند ، یک نگاه به هسته خرما و میوه هایی مانند هلو و شفتالو و دانه های محکم بعضی از حیوانات نشان می دهد که چگونه آن نطفه حیاتی که در حقیقت نهال و درخت کوچکی است در دژی فوق العاده محکم محاصره شده

ص: ۱۱۴

۱- « مُفْرَدَات رَاغِبِ » ، ۳۵۸ و ۱۰۵ .

۲- « مُفْرَدَات رَاغِبِ » ، ۳۵۸ و ۱۰۵ .

است ، ولی دستگاه آفرینش آن چنان خاصیت تسلیم و نرمش به این دژ نفوذناپذیر و آن چنان قدرت و نیرو به آن جوانه بسیار لطیف و ظریفی که در درون هسته و دانه پرورش می یابد ، می دهد که بتواند دیواره آن را بشکافد و از میان آن قد برافرازد ، به راستی این حادثه در جهان گیاهان حادثه شگرفی است که قرآن به عنوان یک نشانه توحید انگشت روی آن گذاشته است . سپس می گوید : (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ) .

جزء هفتم (۱۶۷)

در حقیقت این جمله که نظیر آن در قرآن کراراً دیده می شود اشاره به نظام مرگ و حیات و تبدیل یکی به دیگری است ، گاهی از مواد آلی بی جان انواع چهره های حیات و زندگی در دل اقیانوس ها و اعماق جنگل ها و صحراها و بیابان ها بیرون می فرستد و از ترکیب موادی که هر کدام به تنهایی سم کشنده ای هستند مواد حیات بخش می سازد و گاهی به عکس با دگرگونی مختصری موجودات زنده نیرومند و پر قدرت را به موجود بی جانی تبدیل می کند .

مسأله حیات و زندگی موجودات زنده اعم از گیاهی و حیوانی ، از پیچیده ترین مسایلی است که هنوز علم و دانش بشر نتوانسته است پرده از روی اسرار آن بردارد و به مخفی گاه آن گام بگذارد که چگونه عناصر طبیعی و مواد آلی بایک جهش عظیم، تبدیل به یک موجود زنده می شوند .

(۱۶۸) سوره أنعام

ممکن است یک روز بشر بتواند با استفاده از ترکیبات مختلف طبیعی در تحت شرایط بسیار پیچیده ای موجود زنده ای به صورت مونتاژ کردن اجزای یک ماشین که از پیش ساخته شده است ، بسازد ،

ص: ۱۱۵

ولی نه عجز و ناتوانی امروز بشر و نه توانایی احتمالی او در آینده بر این کار ، هیچ یک نمی تواند از اهمیت موضوع حیات و حکایت نظام پیچیده آن از یک مبدأ عالم و قاهر بکاهد .

لذا می بینیم قرآن برای اثبات وجود خدا بارها روی این مسأله تکیه کرده است و پیامبران بزرگی همچون ابراهیم و موسی در برابر گردن کشانی همچون نمرود و فرعون ، به وسیله پدیده حیات و حکایت آن از وجود مبدأ قادر و حکیم جهان استدلال می کردند.

ابراهیم به نمرود می گوید : « رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ : خدای من کسی است که حیات می بخشد و می میراند » (۲۵۸ / بقره) و موسی در برابر فرعون می گوید « وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى : پروردگار من کسی است که از آسمان آبی فرورستاد و زوج هایی از انواع گیاهان به وجود آورد » (۵۳ / طه) .

جزء هفتم (۱۶۹)

البته نباید فراموش کرد که پیدایش موجودات زنده از مواد بی جان تنها در آغاز پیدایش حیات در روی زمین نبوده ، هم اکنون نیز با جذب آب و مواد دیگر به سلول های موجودات زنده در حقیقت لباس حیات در اندام این موجودات بی جان پوشانیده می شود ، بنابراین قانونی که در علوم طبیعی امروز مسلم است که می گوید در شرایط امروز زمین هیچ موجود بی جانی تبدیل به موجود جاندار نمی شود و هر کجا موجود زنده ای پیدا می شود حتما از تخم موجود زنده دیگری بوده است ، هیچ گونه منافاتی با آن چه گفتیم ندارد .

از روایاتی که در تفسیر این آیه یا آیات مشابه آن از امامان ما

ص: ۱۱۶

رسیده است استفاده می شود که حیات و مرگ مادی نیست بلکه حیات و مرگ معنوی رانیز در برمی گیرد (۱) افراد با ایمانی را می بینیم که از پدرانی بی ایمان به وجود می آیند و افراد شرور و آلوده و بی ایمانی را مشاهده می کنیم که از نسل افراد پاک هستند و قانون وراثت را با اراده و اختیار خود نقض می کنند که این خود یکی دیگر از نشانه های عظمت آفریدگار است که چنین قدرت اراده ای به انسان بخشیده است .

(۱۷۰) سوره انعام

نکته دیگری که توجه به آن در این جا لازم است این است « يُخْرِجُ » که فعل مضارع است همانند « مُخْرِجٌ » که اسم فاعل است دلالت بر استمرار دارد ، یعنی نظام پیدایش حیات از موجودات مرده و پیدایش مردگان از موجودات زنده یک نظام دایمی و عمومی در جهان آفرینش است .

۹۶ فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

او شکافنده صبح است و شب را مایه آرامش و خورشید و ماه را وسیله حساب قرار داده است ، این اندازه گیری خداوند توانای دانا است .

«فَلَقٌ» در اصل به معنی شکافتن است و این که صبح را فَلَقٌ می گویند

جزء هفتم (۱۷۱)

نیز به همین مناسبت می باشد، «أَصْبَاحٌ» و «صُبْحٌ» هر دو به یک معنی است .

«حُسْبَانٌ» مصدر از ماده «حِسَابٌ» ، به معنی حساب کردن است

ص: ۱۱۷

و در این جا ممکن است منظور این بوده باشد که گردش منظم و سیر مرتب این دو کره آسمانی (البته منظور از حرکت آن در نظر ما است که ناشی از حرکت زمین است) موجب می شود که شما بتوانید برنامه های مختلف زندگی خود را تحت نظام و حساب در آورید .

تعبیر بالا- از تعبیرهای بسیار زیبایی است که در این جا به کار رفته است ، زیرا تاریکی شب به پرده ضخیمی تشبیه شده که روشنایی سپیده دم آن را چاک زده از هم می شکافد و این موضوع هم درباره صبح صادق تطبیق می کند و هم صبح کاذب ، زیرا کاذب به روشنایی کم رنگی گفته می شود که در آخر شب به صورت عمودی از مشرق در آسمان پاشیده می شود و همچون شکافی است که از طرف شرق به غرب در خیمه تاریک و سیاه شب پدید می آید و صبح صادق که بعد از آن طلوع می کند به شکل نوار سفید و درخشان و زیبایی است که در آغاز در پهنه افق مشرق آشکار می شود ، گویی چادر سیاه شب را از طرف پایین در امتداد شمال و جنوب شکافته و پیش می رود و تدریجا بالا آمده و سراسر آسمان را فرامی گیرد .

(۱۷۲) سوره انعام

قرآن علاوه بر این که کراراروی نعمت نور و ظلمت و شب و روز تکیه کرده، در این جا روی مسأله طلوع صبح تکیه می کند که یکی از نعمت های بزرگ پروردگار است زیرا می دانیم این پدیده آسمانی نتیجه وجود جو زمین (یعنی قشر ضخیم هوا که دور تا دور این کره را پوشانیده) می باشد ، اگر اطراف کره زمین همانند کره ماه جوّی وجود نداشت نه بین الطلوعین و فلق وجود داشت و نه سپیدی آغاز شب و شفق، بلکه آفتاب همانند یک میهمان

ص: ۱۱۸

ناخوانده بدون هیچ مقدمه سر از افق مشرق برمی داشت و نور خیره کننده خود را در چشم هایی که به تاریکی شب عادت کرده بود فوراً می پاشید

جزء هفتم (۱۷۳)

و به هنگام غروب مانند یک مجرم فراری ، یک مرتبه از نظرها پنهان می شد و در یک لحظه تاریکی و ظلمت وحشتناکی همه جا را فرامی گرفت ، اما وجود جو زمین و فاصله ای که در میان تاریکی شب و روشنایی روز به هنگام طلوع و غروب آفتاب قرار دارد ، انسان را تدریجاً برای پذیراشدن هر یک از این دو پدیده متضاد آماده می سازد و انتقال از نور به ظلمت و از ظلمت به نور ، به صورت تدریجی و ملایم و کاملاً مطبوع و قابل تحمل انجام می گردد ، بسیار دیده ایم هنگام شب در یک اتاق پر نور که در یک لحظه چراغ خاموش می شود چه حالت ناراحت کننده ای به همه دست می دهد و اگر این خاموشی ساعتی طول بکشد ، هنگامی که چراغ بدون مقدمه روشن می شود باز حالت ناراحتی تازه ای به همه دست می دهد ، نور خیره کننده چراغ چشم را می آزارد و برای دیدن اشیاء اطراف دچار زحمت می شویم و اگر این موضوع تکرار پیدا کند مسلماً برای چشم زیان بخش خواهد بود ، شکافنده صبح این شکل را به صورت بسیار عالی برای بشر حل کرده است. (۱)

ص: ۱۱۹

۱- علمای هیئت می گویند : طلوع صبح هنگامی شروع می شود که خورشید در سمت مشرق به ۱۸ درجه فاصله به افق برسد و هنگامی تاریکی شب همه جا را می پوشاند و شفق ناپدید می گردد که خورشید در سمت مغرب به همان ۱۸ درجه زیر افق برسد .

ولی برای این که تصور نشود شکافتن صبح دلیل این است که تاریکی و ظلمت شب ، چیز نامطلوب و یا مُجازات و سلب نعمت است بلافاصله می فرماید خداوند : « شب را مایه آرامش قرار داد : وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا » .

این موضوع مسلم است که انسان در برابر نور و روشنایی تمایل به تلاش و کوشش دارد ، جریان خون متوجه سطح بدن می شود و تمام سلول ها آماده فعالیت می گردند و به همین دلیل خواب در برابر نور چندان آرام بخش نیست ولی هر قدر محیط تاریک بوده باشد خواب عمیق تر و آرام بخش تر است ، زیرا در تاریکی خون متوجه درون بدن می گردد و به طور کلی سلول ها در یک آرامی و استراحت فرومی روند ،

جزء هفتم (۱۷۵)

به همین دلیل در جهان طبیعت نه تنها حیوانات بلکه گیاهان نیز به هنگام تاریکی شب به خواب فرومی روند و بانخستین اشعه صبح گاهان جنب و جوش و فعالیت را شروع می کنند ، به عکس دنیای ماشینی که شب را تا بعد از نیمه بیدار می مانند و روز را تا مدت زیادی بعد از طلوع آفتاب در خواب فرومی روند و نشاط و سلامت خود را از دست می دهند. در احادیثی که از طرق اهل بیت علیهم السلام وارد شده دستورهایی می خوانیم که همه با روح این مطلب سازگار است، از جمله در نهج البلاغه از علی نقل شده که به یکی از دوستان خود دستور داد در آغاز شب هرگز به سیر خود ادامه مده زیرا خداوند شب را برای آرامش قرار داده است و

آن را وقت اقامت نه کوچ کردن قرار داده در شب بدن خود را آرام بدار و استراحت کن. (۱).

در حدیثی که در کافی از امام باقر نقل شده می خوانیم :

(۱۷۶) سوره انعام

« تَزَوَّجَ بِاللَّيْلِ فَإِنَّهُ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا : مراسم ازدواج را در شب قرار ده زیرا شب مایه آرامش است » (همان طور که ازدواج و آمیزش صحیح جنسی نیز آرام بخش است) . (۲).

و نیز در کتاب کافی می خوانیم که امام علی بن الحسین به خدمت کاران دستور می داد که هرگز به هنگام شب و قبل از طلوع فجر حیوانات را ذبح نکنند و می فرمود : « إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا لِكُلِّ شَيْءٍ : خداوند شب را برای همه چیز مایه آرامش قرار داده است » . (۳).

سپس اشاره به سومین نعمت و نشانه عظمت خود کرده : « و خورشید و ماه را وسیله حساب در زندگی شما قرار داد : وَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ حُسْبَانًا » .

این موضوع بسیار جالب توجه است که میلیون ها سال کره زمین به

جزء هفتم (۱۷۷)

دور خورشید و ماه به دور زمین گردش می کند و بر اثر آن قرص آفتاب در برابر برج های دوازده گانه فلکی در نظر ما زمینیان گردش می کند و قرص ماه با هلال منظم خود و تغییر تدریجی و نوسان مرتب ظاهر می شود ، این گردش به قدری حساب شده است که حتی لحظه ای پس

ص: ۱۲۱

۱- «تفسیر صافی» ، ذیل آیه .

۲- «تفسیر صافی» ، ذیل آیه .

۳- «تفسیر صافی» ، ذیل آیه .

و پیش نمی شود، اگر طول مسیر زمین را به دور خورشید در نظر بگیریم که در یک مدار بیضی شکل که شعاع متوسط آن ۱۵۰ میلیون کیلومتر است می گردد با آن نیروی عظیم جاذبه آفتاب و هم چنین کره ماه که در هر ماه مسیر دایره مانند خود را با شعاع متوسط ۳۸۴ هزار کیلومتر طی می کند نیروی عظیم جاذبه زمین دائما آن را به سوی خود می کشد، آن گاه متوجه خواهیم شد که چه تعادل دقیقی در میان نیروی جاذبه این کرات از یک سو و نیروی گریز از مرکز آن ها از سوی دیگر، برقرار شده که در سیر منظم آن ها لحظه ای وقفه یا کم و زیاد ایجاد نمی کند و این ممکن نیست مگر در سایه یک علم و قدرت بی انتها که هم طرح آن را بریزد و هم آن را دقیقا اجرا کند.

(۱۷۸) سوره انعام

و لذا در پایان آیه می گوید: « این اندازه گیری خداوندی است که هم توانا است و هم دانا: ذَلِكْ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ».

۹۷ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا در تاریکی های خشکی و دریا به وسیله آن ها هدایت شوید، نشانه ها (ی خود) را برای کسانی که می دانند (و اهل فکر و اندیشه اند) بیان داشتیم.

انسان هزاران سال است که با ستارگان آسمان و نظام آن ها آشنا است گرچه هر قدر علم و دانش انسان پیش تر رفته است به عمق این نظام واردتر شده، ولی در هر حال همیشه کم و بیش به وضع آن ها آشنا

ص: ۱۲۲

بوده لذا برای جهت یابی در سفرهای دریایی و خشکی بهترین وسیله او ، همین ستارگان بودند .

مخصوصا در اقیانوس های وسیع که هیچ نشانه ای برای پیدا کردن راه مقصد در دست نیست و در آن زمان دستگاہ قطب نما نیز اختراع نشده بود وسیله مطمئنی جز ستارگان آسمان وجود نداشتند ، همان ها بودند که میلیون ها بشر را از گمراهی و غرقاب نجات می دادند و به سر منزل مقصود می رسانیدند .

جزء هفتم (۱۷۹)

نگاه پی در پی به صفحه آسمان در چند شب متوالی نشان می دهد که وضع قرار گرفتن ستارگان در همه جا یکنواخت است گویی ستارگان همانند دانه های مرواریدی هستند که روی یک پارچه سیاه دوخته شده اند و این پارچه را از آغاز شب از سمت مشرق به سوی مغرب می کشند و همگی با آن در حرکتند و به دور محور زمین می گردند بدون این که فاصله آن ها تغییر پیدا کند ، تنها استثنایی که به این قانون کلی می خورد این است که تعدادی ستارگان هستند که آن ها را سیارات می نامند و آن ها حرکات مستقل و مخصوص به خود دارند و مجموع آن ها از ۸ ستاره تجاوز نمی کند که ۵ عدد آن ها با چشم دیده می شوند (عَطَارْدُ ، زُهْرَه ، زُحَل ، مَرِیخ و مُشْتَرِی) ولی تنها با دوربین های نجومی می توان سه سیاره دیگر (اُورَانُوس ، نِپْتُون و پْلُوتُون) را مشاهده کرد ، (البتّه با توجه به این که زمین نیز یکی از سیاراتی است که به دور خورشید می گردد مجموع عدد آن ها به ۹ می رسد) .

(۱۸۰) سوره انعام

شاید انسان های قبل از تاریخ نیز با وضع « ثوابت » و « سیارات »

ص: ۱۲۳

آشنا بوده اند، زیرا برای انسان هیچ منظره ای جالب تر و دل انگیزتر از منظره آسمان در یک شب تاریک و پرستاره نیست و به همین دلیل بعید نیست که آن ها نیز برای پیدا کردن مسیر خود از ستارگان استفاده می کردند. از بعضی از روایات که از طرق اهل بیت علیهم السلام وارد شده است استفاده می شود که آیه فوق تفسیر دیگری نیز دارد و آن این که منظور از نجوم رهبران الهی و هادیان راه سعادت یعنی امامان هستند که مردم به وسیله آن ها در تاریکی های زندگی از گمراهی نجات می یابند و همان طور که بارها گفته ایم این گونه تفاسیر معنوی با تفاسیر ظاهری و جسمانی آیه منافاتی ندارد و ممکن است آیه ناظر به هر دو قسمت باشد. (۱)

جزء هفتم (۱۸۱)

۹۸ وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَةَ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ

او کسی است که شما را از یک نفس آفرید، در حالی که بعضی از انسان ها پایدارند (از نظر ایمان یا خلقت کامل) و بعضی ناپایدار، ما آیات خود را برای کسانی که می فهمند بیان نمودیم.

«مُسْتَقَرٌّ» در اصل از ماده «قَرَّ» به معنی سرما است و از آن جا که سرمای شدید هوا انسان و موجودات دیگر را خانه نشین می کند، این کلمه به معنی سکون و توقف و قرار گرفتن آمده است و مُسْتَقَرٌّ به معنی ثابت و پایدار می آید.

ص: ۱۲۴

« مُشَوِّدٌ » از ماده « وَدَع » به معنی ترک کردن است و از آن جا که امور ناپایدار محل خود را به زودی ترک می گوید ، این کلمه به معنی ناپایدار نیز به کار می رود و وَدِيعَهُ را از این نظر ودیعه می گویند که باید محل خود را ترک گوید و به دست صاحب اصلی بازگردد .

(۱۸۲) سوره انعام

با مراجعه به لغت استفاده می شود که « فِقْه » هر گونه علم و فهمی نیست بلکه از معلومات حاضر پی به معلومات غایب بردن است . (۱)

«اِنْشَاء» به معنی ایجاد و ابداع آمیخته با تربیت و پرورش است ، یعنی نه تنها خداوند شما را بدون هیچ سابقه آفرید ، بلکه تربیت و پرورش شما را نیز برعهده گرفت و مسلم است که اگر آفریننده ، چیزی را بیافریند ، سپس او را رها سازد زیاد قدرت نمایی نکرده ، اما اگر همواره او را تحت حمایت خویش قرار دهد و لحظه ای از پرورش و تربیت او غافل نگردد ، عظمت و رحمت خود را کاملاً نشان داده است .

ضمناً نباید از جمله فوق این توهم پیدا شود که « حَوَّاء » مادر نخستین ما از آدم آفریده شده است (آن چنان که در تورات در فصل دوم از سفر تکوین آمده است) بلکه چون آدم و حَوَّاء طبق

جزء هفتم (۱۸۳)

روایات اسلامی هر دو از یک خاک آفریده شده اند و هر دو یک جنس و یک نوع می باشند کلمه « نَفْس وَاَحَدَه » به آن ها گفته شده است (در آغاز سوره نساء نیز در این باره بحث کردیم) .

آیه فوق می گوید بعضی از انسان ها پایدارند و بعضی ناپایدار ،

ص: ۱۲۵

در این که منظور از این دو تعبیر در این جا چیست در میان مفسران گفتگوی زیادی دیده می شود ، ولی از میان آن ها چند تفسیر که در عین حال منافاتی باهم ندارند و می توانند همه به عنوان تفسیر آیه پذیرفته شود نزدیک تر به نظر می رسند .

نخست این که منظور از « مُسْتَقَرَّ » انسان هایی هستند که آفرینش آن ها کامل شده و در « قرارگاه » رحم مادر یا در روی زمین گام نهاده اند و « مُسْتَوْدَع » اشاره به افرادی است که هنوز آفرینش آن ها پایان نیافته و به صورت نطفه ای در صلب پدران هستند .

دیگر این که مُسْتَقَرَّ اشاره به روح انسان می باشد که موضوعی پایدار و برقرار است و مُسْتَوْدَع اشاره به جسم انسان است که ناپایدار و فانی است .

(۱۸۴) سوره انعام

در بعضی از روایات یک تفسیر معنوی برای این دو تعبیر نیز وارد شده که مُسْتَقَرَّ اشاره به انسان هایی است که دارای ایمان پایدارند و مُسْتَوْدَع اشاره به آن ها است که ایمانی ناپایدار دارند .^(۱)

این احتمال نیز وجود دارد که دو تعبیر فوق اشاره به اجزای اولیه تشکیل دهنده نطفه انسان بوده باشد ، زیرا چنان که می دانیم نطفه انسان از دو جزء یکی « اُوُل » (نطفه ماده) و دیگری « اِسِرْم » (نطفه نر) تشکیل شده است ، نطفه ماده در رحم تقریباً ثابت و مستقر است ، ولی نطفه های نر به صورت جانداران متحرک به سوی او با سرعت حرکت

ص: ۱۲۶

می کنند و نخستین فرد « اِسْبِرْم » که به « اُوُل » می رسد با او می آمیزد و بقیه را عقب می راند و تخمه اولی انسان را تشکیل می دهد .

بنابراین توجه به آفرینش انسان با این همه چهره های متفاوت و قیافه های جسمی و روحی مختلف در خور این است که افراد نکته سنج در آن بیندیشند و خدای خود را از آن بشناسند .

جزء هفتم (۱۸۵)

۹۹ وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالزُّمُرَانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَبِهٍ انظُرُوا آيَاتِنَا إِذَا تَمَرُّهُ إِذَا ثَمَرَ وَيَنْعِهِ أَنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

او کسی است که از آسمان آبی نازل کرد و به وسیله آن گیاهان گوناگون رویانیدیم، از آن ساقه ها و شاخه های سبز خارج ساختیم و از آن ها دانه های متراکم و از شکوفه نخل خوشه ها با رشته های باریک بیرون فرستادیم و باغ ها از انواع انگور و زیتون و انار شبیه به یکدیگر و بی شباهت هنگامی که میوه می کند به میوه آن و طرز رسیدنش بنگرید که در آن نشانه هایی برای افراد با ایمان است .

(۱۸۶) سوره انعام

« خَضِرًا » به معنی اَخْضَر یعنی سبز رنگ می باشد و بنابراین تمام سبزی ها حتی جوانه های درختان را نیز شامل می شود ولی از آیه فوق چون در پشت سر آن اشاره به دانه های غذایی شده استفاده می شود که منظور

ص: ۱۲۷

خصوص زراعت است .

« مُتْرَاكِب » از ماده « رُكُوب » به معنی سواری است یعنی دانه هایی که بر سر یکدیگر سوار شده اند و بسیاری از دانه های غذایی این چنین هستند .

« طَّلَع » به معنی خوشه سربسته خرما است که در غلاف سبز رنگ زیبایی پیچیده شده و پس از شکافته شدن از وسط آن رشته های باریکی بیرون می آید و همان ها بعدا خوشه های خرما را تشکیل می دهند و «قِنُون» جمع قِنُو اشاره به همین رشته های باریک و لطیف است.

این آیه آخرین آیه ای است که در این سلسله بحث ها ما را به شگفتی های جهان آفرینش و شناسایی خداوند از طریق آن دعوت می کند .

جزء هفتم (۱۸۷)

در آغاز به یکی از مهم ترین و اساسی ترین نعمت های پروردگار که می توان آن را ریشه و مادر سایر نعمت ها دانست اشاره می کند و آن پیدایش و رشد و نمو گیاهان و درختان در پرتو آن است و می گوید : « او کسی است که از آسمان آبی (برای شما) فرستاد : وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً » .

این که می گوید از طرف آسمان (یعنی طرف بالا-، زیرا آسمان در لغت عرب به هر چیز گفته می شود که در طرف بالا قرار گرفته باشد) به خاطر آن است که تمام منابع آب روی زمین اعم از چشمه ها و نهرها و قنات ها و چاه های عمیق به آب باران منتهی می گردد لذا کمبود باران در همه آن ها اثر می گذارد و اگر خشک سالی ادامه یابد همگی

ص: ۱۲۸

خشک می شوند .

سپس به اثر بارز نزول باران اشاره کرده ، می گوید : « به واسطه آن رویدنی ها را از همه نوع از زمین خارج ساختیم : فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ » .

(۱۸۸) سوره انعام

مفسران در تفسیر « نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ » (گیاهان هر چیز) دو احتمال ذکر کرده اند نخست این که منظور از آن انواع و اصناف گیاهانی است که همه با یک آب آبیاری و از یک زمین و یک نوع خاک پرورش می یابند و این از عجایب آفرینش است که چگونه این همه انواع گیاهان با آن خواص کاملاً متفاوت و گاهی متضاد و اشکال گوناگون و مختلف همه در یک زمین و با یک آب پرورش می یابند .

دیگر این که منظور ، گیاهان مورد نیاز هر چیزی است ، یعنی هریک از پرندگان و چهارپایان و حشرات و حیوانات دریا و صحرا بهره ای از این گیاهان دارند و جالب این که خداوند از یک زمین و یک آب ، غذای مورد نیاز همه را تأمین کرده است و این یک شاهکار بزرگ است که فی المثل از یک ماده معین در آشپزخانه هزاران نوع غذا برای انواع سلیقه ها و مزاج ها تهیه کنند .

جالب تر این که نه تنها گیاهان صحرا و خشکی ها از برکت آب باران پرورش می یابند بلکه گیاهان بسیار کوچکی که در لابلای امواج آب دریاها می رویند و خوراک عمده ماهیان دریا است از پرتو نور آفتاب و دانه های باران رشد می کنند ، فراموش نمی کنم یکی از ساکنان جزایر خلیج فارس که از کمبود صید شکایت داشت در مورد بیان علت

ص: ۱۲۹

آن می گفت: کمبود صید ماهی به خاطر خشک سالی بوده و او معتقد بود اثر حیات بخش دانه های باران در دریا حتی بیش از خشکی ها است.

جزء هفتم (۱۸۹)

سپس به شرح این جمله پرداخته و موارد مهمی را از گیاهان و درختان که به وسیله آب باران پرورش می یابند خاطر نشان می سازد، نخست می گوید: « ما به وسیله آن ساقه های سبز گیاهان و نباتات را از زمین خارج ساختیم و از دانه کوچک و خشک ساقه ای با طراوت و سرسبز که لطافت و زیبایی آن چشم را خیره می کند آفریدیم: فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا ».

« و از آن ساقه سبز، دانه های روی هم چیده شده (همانند خوشه گندم و ذرت) بیرون می آوریم: نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًا مُتْرَاكِبًا ».

(۱۹۰) سوره انعام

« هم چنین به وسیله آن از درختان نخل خوشه سر بسته ای بیرون فرستادیم که پس از شکافته شدن رشته های باریک و زیبایی که دانه های خرما را بر دوش خود حمل می کنند و از سنگینی به طرف پایین متمایل می شوند خارج می گردد: وَ مِنْ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ ».

«هم چنین باغ هایی از انگور و زیتون و انار پرورش دادیم: وَ جَنَّاتٍ مِنْ اَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونِ وَالرُّمَّانِ».

سپس اشاره به یکی دیگر از شاهکارهای آفرینش در این درختان کرده می فرماید: « هم با یکدیگر شباهت دارند و هم ندارند: مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُشْتَبِهٍ ».

با توجه به آیه ۱۴۱ همین سوره که وصف متشابه و غیر متشابه را برای زیتون و انار ذکر کرده است استفاده می شود که در آیه

ص: ۱۳۰

مورد بحث نیز وصف مزبور درباره همین دو درخت است.

این دو درخت از نظر شکل ظاهری و ساختمان شاخه ها و برگ ها شباهت زیادی باهم دارند درحالی که از نظر میوه و طعم و خاصیت آن بسیار باهم متفاوتند ، یکی دارای ماده چربی و مؤثر و نیرومند و دیگری دارای ماده اسیدی و یاقندی است ، که با یکدیگر کاملاً متفاوتند ، به علاوه این دو درخت گاهی درست در یک زمین پرورش می یابند و از یک آب مشروب می شوند یعنی هم بایکدیگر تفاوت زیاد دارند و هم شباهت.

سپس از میان تمام اعضای پیکر درخت بحث را روی میوه برده می گوید : « نگاهی به ساختمان میوه آن به هنگامی که به ثمر می نشیند و هم چنین نگاهی به چگونگی رسیدن میوه ها کنید که در این ها نشانه های روشنی از قدرت و حکمت خدا برای افرادی که اهل یقین هستند است : انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ أَنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ » .

جزء هفتم (۱۹۱)

با توجه به آن چه در گیاه شناسی از چگونگی پیدایش میوه ها و رسیدن آن ها امروز می خوانیم نکته این اهمیت خاص که قرآن برای میوه قائل شده است روشن می شود ، زیرا پیدایش میوه ها درست همانند تولد فرزند در جهان حیوانات است ، نطفه های نر با وسایل

(۱۹۲) سوره آنعام

مخصوصی (وزش باد یا حشرات و مانند آن ها) از کیسه های مخصوص جدا می شوند و روی قسمت مادگی گیاه قرار می گیرد ، پس از انجام عمل لقاح و ترکیب شدن با یکدیگر ، نخستین تخم و بذر تشکیل می گردد و در اطرافش انواع مواد غذایی همانند گوشتی آن را

ص: ۱۳۱

دربرمی گیرند. این مواد غذایی از نظر ساختمان بسیار متنوع و هم چنین از نظر طعم و خواص غذایی و طبی فوق العاده متفاوتند، گاهی یک میوه (مانند انار و انگور) دارای صدها دانه است که هر دانه ای از آن ها خود جنین و بذر درختی محسوب می شود و ساختمانی بسیار پیچیده و تو در تو دارد.

شرح ساختمان همه میوه ها و مواد غذایی و دارویی آن ها از حوصله این بحث خارج است، ولی بد نیست به عنوان نمونه اشاره ای به ساختمان میوه انار که قرآن در آیه فوق مخصوصا اشاره به آن کرده است، بنماییم.

اگر یک انار را بشکافیم و یک دانه کوچک آن را به دست گرفته و

جزء هفتم (۱۹۳)

در مقابل آفتاب یا چراغ قرار دهیم و درست در آن دقت کنیم می بینیم از قسمت های کوچک تری تشکیل شده که همانند بطری های بسیار کوچکی در کنار هم چیده شده اند، در یک دانه کوچک انار شاید صدها از این بطری های بسیار ریز قرار گیرد، سپس اطراف آن ها را با پوسته ظریف که همان پوسته شفاف یک دانه انار است گرفته، بعد برای این که این بسته بندی کامل تر و محکم تر و دورتر از خطر باشد تعدادی از دانه های انار را روی یک پایه با نظام مخصوصی چیده و پرده سفید رنگ نسبتا ضخیمی اطراف آن پیچیده و بعد پوسته ضخیم و محکمی که از دو طرف دارای لعاب خاصی است به روی همه آن ها کشیده، تا هم از نفوذ هوا و میکروب ها جلوگیری کند و هم در مقابل ضربات آن ها را حفظ نماید و هم تبخیر آب درون دانه ها را فوق العاده کم کند. این

ص: ۱۳۲

بسته بندی ظریف مخصوص دانه انار نیست بلکه در میوه های دیگر مانند پرتقال و لیمو نیز دیده می شود ، اما در انار و انگور بسیار ظریف تر و جالب تر است .

(۱۹۴) سوره انعام

گویابشر برای فرستادن مایعات از نقطه ای به نقطه دیگر از همین اصل استفاده کرده که نخست شیشه های کوچک را در یک کارتن کوچک چیده و میان آن ها را از ماده نرمی پرمی کند ، سپس کارتن های کوچک تر را در یک کارتن بزرگ تر و مجموع آن ها را به صورت یک بار بزرگ به مقصد حمل می کند .

طرز قرار گرفتن دانه های انار روی پایه های داخلی و گرفتن سهم خود از آب و مواد غذایی از آن ها از این هم عجیب تر و جالب تر است ، تازه این ها چیزهایی است که با چشم می بینیم و اگر ذرات این میوه ها را زیر میکروسکوپ ها بگذاریم آن گاه جهانی پر غوغا با ساختمان های عجیب و شگفت انگیز و فوق العاده حساب شده در مقابل چشم ما مجسم می شود ، چگونه ممکن است کسی با چشم حقیقت بین به یک میوه نگاه کند و معتقد شود سازنده آن هیچ گونه علم و دانشی نداشته است؟ و این که می بینیم قرآن با جمله « أَنْظُرُوا آآ » (نگاه کنید) دستور به دقت کردن در این قسمت از گیاه داده برای توجه به همین حقایق است.

جزء هفتم (۱۹۵)

این از یک سو ، از سوی دیگر مراحل مختلفی را که یک میوه از هنگامی که نارس است تا موقعی که کاملاً رسیده می شود ، می پیماید ، بسیار قابل ملاحظه است زیرا لابراتوارهای درونی میوه دایماً مشغول کارند و مرتباً ترکیب شیمیایی آن را تغییر می دهند ، تا هنگامی که به

ص: ۱۳۳

آخرین مرحله برسد و وضع ساختمان شیمیایی آن تثبیت گردد، هریک از این مراحل خود نشانه ای از عظمت و قدرت آفریننده است .

ولی باید توجه داشت که به تعبیر قرآن تنها افراد باایمان یعنی افراد حق بین و جستجوگران حقیقت، این مسایل را می بینند و گرنه با چشم عناد و لجاج و یا بابی اعتنایی و سهل انگاری ممکن نیست هیچ یک از این حقایق را ببینیم.

۱۰۱ بَدِيعِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَهُ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

ابداع کننده آسمان ها و زمین او است چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد و حال آن که همسری نداشته و همه چیز را آفریده و او به همه چیز دانا است .

(۱۹۶) سوره أنعام

آیا هیچ کس دیگر زمین و آسمان ها را خلق کرده و یا قدرت بر آن دارد تا شریک او در عبودیت شمرده شود ؟ نه ، همه مخلوق هستند و سر به فرمان او و نیازمند به ذات پاک او .

به علاوه چگونه ممکن است او فرزندی داشته باشد در حالی که همسری ندارد : (أَنْتَ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَهُ) .

اصولاً چه نیازی به همسر دارد ، وانگهی چه کسی ممکن است همسر او باشد با این که همه مخلوق او هستند و از همه گذشته ذات مقدس او از عوارض جسمانی پاک و منزّه است و داشتن همسر و فرزند ، یکی از عوارض روشن جسمانی و مادی است .

بار دیگر مقام خالقیت او را نسبت به همه چیز و همه کس و احاطه علمی او را نسبت به تمام آن ها تأکید کرده ، می گوید : « همه چیز را آفرید

ص: ۱۳۴

و او به هر چیزی دانا است: وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ ۚ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ .

۱۰۲ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ ۚ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ

جزء هفتم (۱۹۷)

(آری) چنان است خداوند پروردگار شما، هیچ معبودی جز او نیست آفریدگار همه چیز است، او را پرستید و او حافظ و مدبّر همه موجودات است .

بنابراین کلید حل مشکلات شما فقط در دست او می باشد و هیچ کس غیر از او توانایی بر این کار ندارد، زیرا غیر او همه نیازمندند و چشم بر احسان او دوخته اند با این حال معنی ندارد کسی مشکلات خود را نزد دیگری ببرد و حلّ آن را از او بخواهد .

قابل توجه این که در این جا « عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ ۚ وَكِيْلٌ » گفته شده است نه « لِكُلِّ شَيْءٍ ۚ وَكِيْلٌ » و تفاوت میان این دو آشکار است، چون ذکر کلمه « عَلٰی » دلیل بر تسلّط و نفوذ امر او است، در حالی که به کار بردن کلمه « لام » نشانه تبعیّت می باشد .

و به عبارت دیگر تعبیر اوّل به معنی ولایت و حفظ است و تعبیر دوم به معنی نمایندگی .

چشم ها خدا را نمی بیند

(۱۹۸) سوره انعام

۱۰۳ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَرَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

چشم ها او را درک نمی کند ولی او همه چشم ها را درک می کند و او بخشنده (انواع نعمت ها و با خبر از

ص: ۱۳۵

ریزه کاری ها) و آگاه (از همه چیز) است .

دلایل عقلی گواهی می دهد که خداوند هرگز با چشم دیده نخواهد شد ، زیرا چشم تنها اجسام یا صحیح تر بعضی از کیفیات آن ها را می بیند و چیزی که جسم هم نمی باشد ، هرگز با چشم مشاهده نخواهد شد و به تعبیر دیگر، اگر چیزی با چشم دیده شود، حتما باید دارای مکان و جهت و ماده باشد ، در حالی که او برتر از همه این ها است، او وجودی است نامحدود و به همین دلیل بالاتر از جهان ماده است ، زیرا در جهان ماده همه چیز محدود است .

در بسیاری از آیات قرآن از جمله آیاتی که در مورد بنی اسرائیل و تقاضای رؤیت خداوند سخن می گوید با صراحت کامل ، نفی امکان رؤیت از خداوند شده است (به طوری که شرح آن در تفسیر آیه ۱۴۳/اعراف به خواست خدا خواهد آمد) .

جزء هفتم (۱۹۹)

عجیب این است که بسیاری از اهل تسنن معتقدند که خداوند اگر در این جهان دیده نشود در عالم قیامت دیده می شود و به گفته نویسنده « تفسیر المنار » « هذا مَذَاهِبُ أَهْلِ السُّنَّةِ وَ الْعِلْمِ بِالْحَدِيثِ : این عقیده اهل سنت و دانشمندان حدیث است » (۱) و عجیب تر این که حتی محققان معاصر و به اصطلاح روشن فکران آن ها نیز تمایل به این موضوع نشان می دهند و حتی گاهی سرسختانه روی آن ایستادگی می کنند .

ص: ۱۳۶

درحالی که بطلان این عقیده به حدی روشن است که نیاز به بحث ندارد، زیرا دنیا و آخرت (با توجه به معاد جسمانی) هیچ تفاوتی در این مسأله نخواهد داشت، آیا خداوند که وجودی مافوق ماده است در قیامت تبدیل به یک وجود مادی می شود و از آن مقام نامحدودی به محدودی خواهد گرایید، آیا او در آن روز تبدیل به جسم و یا عوارض جسم می شود؟ و آیا دلایل عقلی بر عدم امکان رؤیت خدا هیچ گونه تفاوتی میان دنیا و آخرت می گذارد؟ با این که داوری عقل در این زمینه تغییرناپذیر است.

(۲۰۰) سوره انعام

۱۰۴ قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ

دلایل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمد، کسی که (به وسیله آن حق را) ببیند به سود خود اوست و کسی که از دیدن آن چشم بپوشد به زیان خود اوست و من شما را اجبار نمی کنم.

«بصائر» جمع «بصیره» آزماده «بصیر» به معنی دیدن است، ولی معمولاً در بینش فکری و عقلانی به کار برده می شود و گاهی به تمام اموری که باعث درک و فهم مطلب است، اطلاق می گردد و در آیه فوق

جزء هفتم (۲۰۱)

به معنی دلیل و شاهد و گواه آمده است و مجموعه دلایلی را که در آیات گذشته در زمینه خداشناسی گفته شد در برمی گیرد بلکه مجموع قرآن در آن داخل است.

سپس برای این که روشن سازد این دلایل به قدر کافی حقیقت را

ص: ۱۳۷

آشکار می سازد و جنبه منطقی دارد ، می گوید : « آن هایی که به وسیله این دلایل چهره حقیقت را بنگرند به سود خود گام برداشته اند و آن ها که همچون نابینایان از مشاهده آن خود را محروم سازند به زیان خود عمل کرده اند : فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا » .

و در پایان آیه از زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید : « من نگاهبان و حافظ شما نیستم : وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ » .

در این که منظور از این جمله چیست ، مفسران دو احتمال داده اند ، نخست این که من حافظ اعمال و مراقب و مسؤول کارهای شما نیستم ، بلکه خداوند همه را نگاهداری می کند و پاداش و کیفر هر کس را خواهد داد ، وظیفه من تنها ابلاغ رسالت و تلاش و کوشش هر چه بیشتر

(۲۰۲) سوره انعام

در راه هدایت مردم است. دیگر این که : من مأمور و نگاهبان شما نیستم ، که با جبر و زور شما را به ایمان دعوت کنم ، بلکه تنها وظیفه من بیان منطقی حقایق است و تصمیم نهایی با خود شما است. و مانعی ندارد که هر دو معنی از این کلمه ، اراده شود .

۱۰۵ وَ كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ لِّيَتَّبِعُوا دَرَسَتْ وَ لِيُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

و این چنین آیات را در شکل های گوناگون بیان می داریم بگذار آن ها بگویند تو درس خوانده ای (و آن ها را از دگری آموخته ای) هدف ما این است که آن را برای کسانی که علم و آگاهی دارند روشن سازیم .

«نُصَرِّفُ» از ماده «تَصْرِيفُ» به معنی دگرگون ساختن و به اشکال

مختلف در آوردن است، اشاره به این که آیات قرآن با لحن های متفاوت و با استفاده از تمام وسایل نفوذروانی، برای کسانی که در سطوح مختلف از نظر فکر و عقیده و سایر جنبه های اجتماعی و روانی قرار دارند، نازل شده است.

جزء هفتم (۲۰۳)

لام «لَيَقُولُوا» به اصطلاح «لام عاقبت» است که برای بیان سرانجام و عاقبت چیزی آورده می شود ولی هدف اصلی آن نبوده است و «دَرَسَتْ» از ماده «درس» به معنی فراگیری است و این تهمتی بود که مشرکان به پیامبر صلی الله علیه و آله می زدند.

تهمت به پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر فراگیری تعلیماتش از یهود و نصاری، مطلبی است که بارها از طرف مشرکان عنوان شد و هنوز هم مخالفان لجوج آن را تعقیب می کنند. در حالی که اصولاً در محیط جزیره عربستان، درس و مکتب و علمی نبود که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را فراگیرد و مسافرت های پیامبر صلی الله علیه و آله به خارج شبه جزیره به قدری کوتاه بود که جای این گونه احتمال ندارد معلومات یهود و مسیحیان ساکن محیط حجاز نیز به قدری ناچیز و آمیخته با خرافات بود که اصلاً قابل مقایسه با قرآن و تعلیمات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نبود، توضیح بیشتر درباره این موضوع را در ذیل آیه ۱۰۳ سوره نحل به خواست خدا خاطر نشان خواهیم ساخت.

(۲۰۴) سوره انعام

۱۰۶ اَتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ

از آن چه از طرف پروردگارت بر تو وحی شده پیروی کن، هیچ معبودی جز او نیست و از مشرکان روی بگردان.

ص: ۱۳۹

درحقیقت این آیه یک نوع دل‌داری و تقویت روحیه نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله است ، که در برابر این گونه مخالفان در عزم راسخ و آهنینش کمترین سستی حاصل نشود .

از آن چه گفتیم به خوبی روشن می شود که جمله « وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ : از مشرکان روی بگردان و به آن ها اعتنا نکن » هیچ گونه منافاتی با دستور دعوت آن ها به سوی اسلام و یا جهاد در برابر آنان ندارد ، بلکه منظور این است که به سخنان بی اساس و تهمت های آن ها ، اعتنا نکند و در راه خویش ، ثابت قدم بماند .

وظیفه تو هدایت اجباری دیگران نیست

۱۰۷ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا

جزء هفتم (۲۰۵)

وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ

اگر خدا می خواست (همه به اجبار ایمان می آوردند و هیچ یک) مشرک نمی شدند و ما تو را مسؤول (اعمال) آن ها قرار ندادیم و وظیفه نداری آن ها را مجبور (به ایمان) سازی.

تفاوت « حَفِيظٌ » و « وَكِيْلٌ » در این است که حَفِيظٌ به کسی می گویند که از شخص یا چیزی مراقبت کرده و او را از زیان و ضرر حفظ می کند ، اما وکیل به کسی می گویند که برای جلب منافع برای کسی تلاش و کوشش می نماید .

شاید نیاز به تذکر ندارد که نفی این دو صفت (حَفِيظٌ و وَكِيْلٌ) از پیامبر صلی الله علیه و آله به معنی نفی اجبار کردن بر دفع زیان یا جلب منفعت است و گرنه پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق تبلیغ و دعوت به کارهای خیر و ترک

کارهای شرّ این دو وظیفه را در مورد آن ها به صورت اختیاری انجام می دهد .

لحن این آیات از این نظر بسیار قابل ملاحظه است که ایمان به

(۲۰۶) سوره انعام

خدا و مبانی اسلام هیچ گونه جنبه تحمیلی نمی تواند داشته باشد ، بلکه از طریق منطق و استدلال و نفوذ در فکر و روح افراد باید پیشروی کند ، زیرا ایمان اجباری ارزشی ندارد ، مهمّ این است که مردم حقایق را درک کنند و با اراده و اختیار خویش آن را بپذیرند .

قرآن بارها در آیات مختلف روی این حقیقت تأکید کرده و بیگانگی اسلام را از اعمال خشونت باری همانند اعمال کلیسا در قرون وسطی(۱) و محکمه تفتیش عقاید و امثال آن اعلام می دارد و به خواست خدا در آغاز سوره برائۀ علل سخت گیری اسلام در برابر مشرکان مورد بحث قرار می گیرد .

ضرورت رعایت ادب حتی در برابر خرافی ترین ادیان

جزء هفتم (۲۰۷)

ص: ۱۴۱

۱- « قرون وسطی » به دوران یک هزار ساله ای گفته می شود که از قرن ۶ میلادی شروع و به قرن ۱۵ پایان می یابد ، این دوران یکی از تاریک ترین دوران هایی است که بر اروپا و مسیحیت گذشته است و جالب این که عصر طلایی اسلام درست در وسط قرون وسطی قرار دارد .

۱۰۸ وَلَا تَسْتَبُؤْا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْتَبُؤْا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

(معبود) کسانی را که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید مبادا آن ها (نیز) از روی ظلم و جهل خدا را دشنام دهند، این چنین برای هرامتی عملشان را زینت دادیم سپس بازگشت آن ها به سوی پروردگارشان است و آن ها را از آن چه عمل می کردند آگاه می سازد (و پاداش و کیفر می دهد) .

به طوری که از بعضی روایات استفاده می شود ، جمعی از مؤمنان بر اثر ناراحتی شدید که از مسأله بت پرستی داشتند ، گاهی بت های مشرکان را به باد ناسزا گرفته و به آن ها دشنام می دادند ، قرآن صریحا از این موضوع ، نهی کرد و رعایت اصول ادب و عفت و نزاکت در بیان را ، حتی در برابر خرافی ترین و بدترین ادیان ، لازم می شمارد .

دلیل این موضوع ، روشن است ، زیرا با دشنام و ناسزا نمی توان

(۲۰۸) سوره انعام

کسی را از مسیر غلط بازداشت ، بلکه به عکس ، تعصّب شدید آمیخته با جهالت که در این گونه افراد است ، سبب می شود که به اصطلاح روی دنده لجاجت افتاده ، در آیین باطل خود راسخ تر شوند ، سهل است زبان به بدگویی و توهین نسبت به ساحت قدس پروردگار بکشایند ، زیرا هر گروه و ملتی نسبت به عقاید و اعمال خود ، تعصّب دارد .

در روایات اسلامی نیز منطق قرآن درباره ترک دشنام به گمراهان و منحرفان ، تعقیب شده و پیشوایان بزرگ اسلام به مسلمانان دستور داده اند همیشه روی منطق و استدلال تکیه کنند و به حربه بی حاصل دشنام نسبت به معتقدات مخالفان ، متوسّل نشوند ، در نهج البلاغه می خوانیم که علی به جمعی از یارانش که پیروان معاویه را در

ص: ۱۴۲

ایام جنگ صفین دشنام می دادند می فرماید: «إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَيِّبِينَ وَ لَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ ذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانْ أَضُوبَ فِي الْقَوْلِ وَ أَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ: من خوش ندارم که شما فحاش باشید، اگر شما به جای دشنام، اعمال آن ها را برشمردید و حالات آن ها را

جزء هفتم (۲۰۹)

متذکر شوید (و روی اعمالشان تجزیه و تحلیل نمایید) به حق و راستی نزدیک تر است و برای اتمام حجت بهتر». (۱)

ولی اگر ما در وضع عوام لجوج و متعصب دقت کنیم خواهیم دید که این موضوع چندان تعجب ندارد، این گونه افراد هنگامی که ناراحت شوند، سعی دارند طرف را به هر قیمتی که شده است ناراحت کنند، حتی اگر از طریق بدگویی به معتقدات مشترک طرفین باشد «آلوسی» دانشمند معروف سنی، در تفسیر «روح المعانی» نقل می کند که بعضی از عوام جاهل هنگامی مشاهده کرد بعضی از شیعیان سب شیخین می کنند، ناراحت شد و شروع به اهانت به مقام علی کرد، هنگامی که از او سؤال کردند چرا به علی که مورد احترام تو است اهانت می کنی؟ گفت: من می خواستم شیعه ها را ناراحت کنم زیرا هیچ چیز را ناراحت کننده تر از این موضوع برای

(۲۱۰) سوره انعام

آن ها ندیدم و بعد او را به توبه از این عمل وادار ساختند. (۲)

ضمناً آیه فوق، زینت دادن اعمال نیک و بد هر کس را در نظرش، به

ص: ۱۴۳

۱- «نهج البلاغه»، کلام ۲۰۶، صبحی صالح.

۲- «روح المعانی» «آلوسی»، جلد ۷، صفحه ۲۱۸.

خدا نسبت داده شده ، ممکن است این موضوع برای بعضی مایه تعجب گردد که مگر ممکن است خداوند عمل بد کسی را در نظرش زینت دهد؟

پاسخ این سؤال همان است که بارها گفته ایم که این گونه تعبیرات، اشاره به خاصیت و اثر عمل است، یعنی هنگامی که انسان کاری را به طور مکرر انجام دهد، کم کم قبح و زشتی آن در نظرش از بین می رود و حتی به صورت جالبی جلوه گر می شود و از آن جا که عَلَهُ الْعِلَلُ و مُسَبِّبُ الْأَشْيَاءِ و آفریدگار هر چیز خدا است و همه تأثیرات به خدا منتهی می شود این گونه آثار در زبان قرآن گاهی به او نسبت داده می شود (دقت کنید) .

و به تعبیر روشن تر جمله « زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ » چنین معنی می دهد که آن ها را گرفتار نتیجه سوء اعمالشان کردیم ، تا آن جا که زشت در نظرشان زیبا جلوه کرد .

جزء هفتم (۲۱۱)

و از این جا روشن می شود این که در بعضی از آیات قرآن زینت دادن عمل به شیطان نسبت داده شده نیز منافاتی با این موضوع ندارد ، زیرا شیطان آن ها را وسوسه به انجام عمل زشت می کند و آن ها در برابر وسوسه های شیطان تسلیم می شوند و سرانجام گرفتار عواقب شوم عمل خود می گردند و به تعبیر علمی ، سببیت از ناحیه خدا است اما ایجاد سبب به وسیله این افراد و وسوسه های شیطانی است (دقت کنید) (۱)

ص: ۱۴۴

۱- قرآن در ۸ مورد زینت دادن اعمال زشت و بد را به شیطان نسبت داده و ۱۰ مورد به صورت فعل مجهول (زُيِّنَ) آمده و ۲ مورد به خداوند نسبت داده شده، با توجه به آن چه گفته شد معنی هر سه روشن می گردد .

فهرست مطالب

موضوع صفحه

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوگند و کفارہ سوگند ●●● ۱۱

اکثریت دلیل « پاکي » نیست ●●● ۱۸

سؤالات بیجا ●●● ۲۰

هرکس مسئول کار خویش است ●●● ۲۴

بیزاری مسیح از شرک پیروانش ●●● ۲۷

آیا مسیحیان مریم علیهما السلام را عبادت می کنند؟ ●●● ۳۰

آیا مسیح درباره مشرکان امت خود شفاعت می کند؟ ●●● ۳۱

رستگاری بزرگ صادقین ●●● ۳۲

سوره أنعام ●●● ۳۵

گناهان نعمت های الهی را از بین می برند ●●● ۳۵

(۲۱۳)

تأثیر سیر و سیاحت در بیدار ساختن افکار ●●● ۳۷

مردگان زنده نما ●●● ۴۰

آیا رستاخیز برای حیوانات هم وجود دارد؟ ●●● ۴۵

اگر حیوانات رستاخیز دارند تکلیف هم دارند ●●● ۴۷

کر و لال ها ●●● ۴۹

بخشده نعمت ها را بشناسید ●●● ۵۱

آگاهی از غیب ●●● ۵۲

ص: ۱۴۵

فهرست مطالب

موضوع صفحه

مبارزه با تفکر طبقاتی ●●● ۵۶

یک امتیاز بزرگ اسلام ●●● ۵۹

اسرار غیب نزد خدا است ●●● ۶۲

نوری که در تاریکی می درخشد ●●● ۶۶

عذاب های رنگارنگ ●●● ۶۹

دوری از مجالس اهل باطل ●●● ۷۴

آن ها که دین حق را به بازی گرفته اند ●●● ۷۶

آیا آزر پدر ابراهیم بود؟ ●●● ۸۶

دلایل توحید در آسمان ها ●●● ۸۷

چگونگی استدلال ابراهیم بر توحید ●●● ۹۴

منظور از « ظلم » در این جا چیست؟ ●●● ۹۸

سه امتیاز مهم برای انبیاء « علیهم السلام » ●●● ۱۰۶

اسلام یک آیین جهانی است ●●● ۱۱۰

شکافنده صبح ●●● ۱۱۳

چشم ها خدا را نمی بیند ●●● ۱۳۵

وظیفه تو هدایت اجباری دیگران نیست ●●● ۱۴۰

ضرورت رعایت ادب حتی در برابر خرافی ترین ادیان ●●● ۱۴۱

ص: ۱۴۶

جلد ۸

اشاره

ص: ۱

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه

ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص:۵

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص: ۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

۱۱۶ وَإِنْ تُطْعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ

و اگر اکثر کسانی را که در روی زمین هستند اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند، آن ها تنها از گمان پیروی می کنند و از تخمین و حدس (واهی) .

« خَرُصَ » در اصل به معنی تخمین است و نخست در مورد تخمین مقدار میوه بر درختان به هنگام اجاره باغ و امثال آن به کار رفته ، سپس به هر گونه حدس و تخمین گفته شده است و از آن جا که تخمین گاهی مطابق واقع و گاهی برخلاف واقع می شود این کلمه در معنی دروغ نیز استعمال شده است و در آیه فوق می تواند به هر دو معنی باشد .

می دانیم آیات این سوره در مکه نازل شد و در آن زمان مسلمانان شدیداً در اقلیت بودند ، گاهی اقلیت آن ها و اکثریت قاطع بت پرستان و مخالفان اسلام ، ممکن بود این توهّم را برای بعضی ایجاد کند که اگر آیین آن ها باطل و بی اساس است چرا این همه پیرو دارند و اگر ما بر حقیقیم چرا این قدر کم هستیم ؟

در این آیه برای دفع این توهّم که به دنبال ذکر حقایق قرآن در

آیات قبل ممکن است پیدا شود، پیامبر خود را مخاطب ساخته، می گوید: « اگر از اکثر مردمی که در روی زمین هستند پیروی کنی ترا از راه حق گمراه و منحرف خواهند ساخت: وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ».

در جمله بعد دلیل این موضوع را بیان می کند و می گوید: عَلَتْ أَنْ اَيْنَ اسْتِ كِهَ أَنْ هَا بَرِ اسَاسِ مَنْطِقِ وَ فِكْرِ صَحِيحِ كَارِ نَمِي كِنَنْدِ، « راهنمای آن ها يك مشت گمان های آلوده به هوی و هوس و يك مشت دروغ و فریب و تخمین است: اِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ اِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ».

برخلاف آن چه در نظر بعضی مسلم است که اکثریت های عددی

همواره راه صحیح را می پیمایند قرآن در آیات متعددی این موضوع را نفی کرده و برای اکثریت عددی اهمیتی قائل نیست و در حقیقت مقیاس را اکثریت « کیفی » می داند، نه « کمی » دلیل این موضوع روشن است، زیرا اگرچه در جوامع کنونی برای اداره اجتماع راهی جز تکیه کردن روی اکثریت ندیده اند، ولی نباید فراموش کرد که این موضوع همان طور که گفتیم يك نوع اجبار و بن بست است، زیرا هیچ ضابطه ای

در یک جامعه مادی که خالی از اشکال و ایراد باشد برای اتخاذ تصمیم ها و تصویب قوانین وجود ندارد ، لذا بسیاری از دانشمندان با اعتراف به این حقیقت که نظر اکثریت افراد اجتماع بسیاری از اوقات اشتباه آمیز است مجبور به پذیرش آن شده اند چون راه های دیگر ، عیش بیشتر است .

اما یک جامعه مؤمن به رسالت انبیاء هیچ گونه اجباری در خود از پیروی نظر اکثریت در تصویب قوانین نمی بیند ، زیرا برنامه ها و قوانین انبیاء راستین خالی از هرگونه عیب و نقص و اشتباه است و با آن چه اکثریت جایزالخطا تصویب می کند قابل مقایسه نیست .

یک نگاه در چهره جهان کنونی و حکومت هایی که بر اساس اکثریت ها بنا شده و قوانین نادرست و آمیخته با هوس ها که گاهی از طرف اکثریت ها به تصویب می رسد نشان می دهد که اکثریت عددی دردی را دوا نکرده است ، بسیاری از جنگ ها را اکثریت تصویب کرده اند و بسیاری از مفاسد را آن ها خواسته اند .

استعمارها و استثمارها ، جنگ ها و خون ریزی ها ، آزادشناختن مشروبات الکلی ، قمار ، سقط جنین ، فحشاء و حتی پاره ای از اعمال شنیع که ذکر آن شرم آور است از طرف اکثریت نمایندگان

بسیاری از کشورهای به اصطلاح پیشرفته که منعکس کننده نظریه اکثریت توده مردم آن ها است گواه بر این حقیقت می باشد .

از نظر علمی آیا اکثریت اجتماعات راست می گویند؟ آیا اکثریت امین هستند؟ آیا اکثریت از تجاوز به حقوق دیگران اگر بتوانند خودداری می کنند؟ آیا اکثریت منافع خود و دیگران را به یک چشم می بینند؟

پاسخ این سؤالات ناگفته پیدا است ، بنابراین باید اعتراف کرد که تکیه کردن دنیای کنونی روی اکثریت در حقیقت یک نوع اجبار و الزام محیط است و استخوانی است که در گلوی اجتماعات گیر کرده .

آری اگر مغزهای متفکر و مصلحان دلسوز جوامع بشری و اندیشمندان با هدف که همیشه در اقلیت هستند تلاش و کوشش همه جانبه ای را برای روشن ساختن توده های مردم انجام دهند و جوامع انسانی به اندازه کافی رشد فکری و اخلاقی و اجتماعی بیابند مسلماً نظرات چنان اکثریتی بسیار به حقیقت نزدیک خواهد بود ، ولی اکثریت غیر رشید و نا آگاه و یا فاسد و منحرف و گمراه چه مشکلی را می تواند از راه خود و دیگران بردارد ، بنابراین اکثریت به تنهایی کافی نیست ،

بلکه اکثریت رهبری شده می تواند مشکلات جامعه خود را تا آن جا که در امکان بشر است حل کند .

و اگر قرآن در مورد اکثریت در آیات مختلف ایراد می کند شک نیست که منظورش اکثریت غیر رشید و رهبری نشده است .

ایمان و روشن بینی

۱۲۲ أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

آیا کسی که مرده بود سپس او را زنده کردیم و نوری بر او قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود همانند کسی است که در ظلمت ها باشد و از آن خارج نگردد ، این چنین برای کافران اعمال (زشتی) که انجام می دادند تزئین شده است (و زیبا جلوه کرده) .

کرارا در قرآن « مرگ » و « حیات » به معنی مرگ و حیات معنوی ، و کفر و ایمان ، آمده است و این تعبیر به خوبی نشان می دهد که ایمان یک عقیده خشک و خالی یا الفاظی تشریفاتی نیست ، بلکه به منزله روحی است که در کالبد بی جان افراد بی ایمان دمیده می شود و در تمام

وجود آن ها اثر می گذارد ، چشم آن ها دید و روشنایی، گوش آن ها قدرت شنوایی، زبان توان سخن گفتن و دست و پا قدرت انجام هرگونه کار مثبت پیدامی کند ، ایمان افراد را دگرگون می سازد و در سراسر زندگی آن ها اثر می گذارد و آثار حیات را در تمام شئون آن ها آشکار می نماید .

از جمله « فَأَحْيَيْنَهُ » (ما او را زنده کردیم) استفاده می شود که ایمان ، گرچه باید با کوشش از ناحیه خود انسان صورت گیرد اما تا کششی از ناحیه خدا نباشد این کوشش ها به جایی نمی رسد .

سپس می گوید : « ما برای چنین افراد نوری قراردادیم که با آن در میان مردم راه بروند : وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ ».

گرچه مفسران درباره منظور از این « نور » احتمالاتی داده اند اما ظاهراً منظور از آن تنها قرآن و تعلیمات پیامبر صلی الله علیه و آله نیست ، بلکه علاوه بر این ، ایمان به خدا ، بینش و درک تازه ای به انسان می بخشد ،

روشن بینی خاصی به او می دهد ، افق دید او را از زندگی محدود مادی و چهار دیواری عالم ماده فراتر برده و در عالمی فوق العاده وسیع فرومی برد .

و از آن جا که او را به خودسازی دعوت می کند ، پرده های

خودخواهی و خودبینی و تعصب و لجاج و هوی و هوس را از مقابل چشم جانس کنار می زند و حقایقی را می بیند که هرگز قبل از آن قادر به درک آن ها نبود .

در پرتو این نور می تواند راه زندگی خود را در میان مردم پیدا کند و از بسیاری اشتباهات که دیگران به خاطر آز و طمع و به علت تفکر محدود مادی و یا غلبه خودخواهی و هوی و هوس، گرفتار آن می شوند مصون و محفوظ بماند .

و این که در روایات اسلامی می خوانیم : « اَلْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ : انسان با ایمان با نور خدا نگاه می کند » اشاره به همین حقیقت است ، گرچه با این همه باز نمی توان روشن بینی

خاصی را که انسان با ایمان پیدا می کند با بیان و قلم توصیف کرد . بلکه باید طعم آن را چشید و وجودش را احساس نمود .

سپس چنین فرد زنده و فعال و نورانی و مؤثری را با افراد بی ایمان لجوج مقایسه کرده می گوید : « آیا چنین کسی همانند شخصی است که در امواج ظلمت ها و تاریکی ها فرو رفته و هرگز از آن خارج نمی گردد : كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلْمِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا » .

قابل توجه این که نمی گوید « كَمَنْ فِي الظُّلْمِ » (همانند کسی که

در ظلمت ها است) بلکه می گوید « كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلْمِ » (همانند کسی که مثل او در ظلمات است) بعضی گفته اند هدف از این تعبیر این بوده که اثبات شود چنان افرادی به قدری در تاریکی و بدبختی فرو رفته اند که وضع آن ها ضرب المثلی شده است که همه افراد فهمیده از آن آگاهند .

ولی ممکن است این تعبیر اشاره به معنی لطیف تری باشد و آن این که از هستی و وجود این گونه افراد در حقیقت چیزی جز یک شبیح ، یک قالب ، یک مثال و یک مجسمه باقی نمانده است هیکلی دارند بی روح و مغز و فکری از کار افتاده .

این نکته نیز لازم به یادآوری است که راهنمای مؤمنان « نور » (با صیغه مفرد) و محیط کافران « ظلمات » (با صیغه جمع) ذکر شده ، چرا که ایمان یک حقیقت بیش نیست و رمز وحدت و یگانگی است و کفر و بی ایمانی سرچشمه پراکندگی و تفرقه و تشّت است .

و در پایان آیه اشاره به علت این سرنوشت شوم کرده ، می گوید : « این چنین اعمال کافران در نظرشان جلوه داده شده است : كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » .

این خاصیت تکرار یک عمل زشت است که تدریجا از قبح آن در

نظر کاسته می شود و حتی به جایی می رسد که به عنوان یک کار خوب در نظر او جلوه می کند و همچون زنجیری بر دست و پای او می افتد و اجازه خروج از این دام به او نمی دهد، یک مطالعه ساده در حال تبهکاران این حقیقت را به خوبی روشن می سازد .

انتخاب پیامبر به دست خدا است

۱۲۴ وَ إِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلَ اللَّهِ أَلَمْ نَعْلَمْ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ

و هنگامی که آیه ای برای آن ها بیاید می گویند ما هرگز ایمان نمی آوریم مگر این که همانند چیزی که به پیامبران خدا داده شده است به ما هم داده شود ، خداوند آگاه تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد به زودی کسانی که مرتکب گناه شدند (و برای حفظ موقعیت خود مردم را از راه حق منحرف ساختند) گرفتار حقارت در پیشگاه خدا و عذاب شدید در مقابل مکر (و فریب و نیرنگی) که داشتند ، می شوند .

«إِجْرَام» از ماده «جُزْم» در اصل به معنی قطع کردن است و از آن جا که افراد گناه کار پیوندها را قطع می کنند و خود را از اطاعت فرمان خدا جدا می سازند این کلمه به «گناه» نیز اطلاق شده است و در آن اشاره لطیفی به این حقیقت است که هر انسانی در ذات خود پیوندی با حق و پاکی و عدالت دارد و آلودگی به گناه در واقع جدایی از این فطرت الهی است.

مثل این که احراز مقام رسالت و رهبری خلق به سنّ و مال است و یا به رقابت های کودکانه قبایل و خدائیزموظف است که رعایت این رقابت های مضحک و بی اساس را بکند و بر آن صحّه بگذارد، رقابت هایی که از نهایت انحطاط فکری و عدم درک مفهوم نبوّت و رهبری خلق سرچشمه می گیرد.

قرآن پاسخ روشنی به آن ها می دهد و می گوید لازم نیست شما به خدا درس بدهید که چگونه پیامبران و رسولان خویش را اعزام دارد و از میان چه افرادی انتخاب کند، زیرا «خداوند از همه بهتر می داند رسالت خود را در کجا قرار دهد: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ».

روشن است رسالت نه ارتباطی به سن و مال دارد و نه به موقعیت قبایل، بلکه شرط آن قبل از هرچیز آمادگی روحی، پاکی
ضمیر،

سجایای اصیل انسانی ، فکر بلند و اندیشه قوی و بالاخره تقوی و پرهیزگاری فوق العاده ای در مرحله عصمت است و وجود این صفات مخصوصاً آمادگی برای مقام عصمت چیزی است که جز خدا نمی داند و چه قدر فرق است میان این شرایط و میان آن چه آن ها فکر می کردند .

جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله نیز تمام صفات و برنامه های او را ، به جز وحی و تشریح ، دارد یعنی هم حافظ شرع و شریعت است و هم پاسدار مکتب و قوانین او و هم رهبر معنوی و مادی مردم ، لذا باید او هم دارای مقام عصمت و مصونیت از خطا و گناه باشد تا بتواند رسالت خویش را به ثمر برساند و رهبری مطاع و سرمشقی مورد اعتماد گردد .

و به همین دلیل انتخاب او نیز به دست خدا است و خدا می داند این مقام را در چه جایی قرار دهد نه خلق خدا و نه از طریق انتخاب مردم و شوری .

و در آخر آیه سرنوشتی را که در انتظار این گونه مجرمان و رهبران پر ادعای باطل است بیان کرده می گوید : « به زودی این گنه کاران به خاطر مکر و فریبی که برای گمراه ساختن مردم به کار زدند ، گرفتار کوچکی و حقارت در پیش گاه خدا و عذاب شدید خواهند شد : سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ

بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ .

این خودخواهان می خواستند با کارهای خلاف خود موقعیت و بزرگی خویش را حفظ کنند ولی خدا آن ها را آن چنان « تحقیر » خواهد کرد که دردناک ترین شکنجه های روحی را احساس کنند ، به علاوه چون سر و صدای آن ها در راه باطل زیاد و تلاش آن ها « شدید » بود کیفر و عذاب آن ها نیز « شدید » و پر سر و صدا خواهد بود .

امدادهای الهی

۱۲۵ فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا

حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند سینه اش را برای (پذیرش) اسلام گشاده می سازد و آن کس را که (به خاطر اعمال خلافش) بخواهد گمراه سازد سینه اش را آن چنان تنگ می سازد که گویا می خواهد به آسمان بالا برود، این چنین خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی آورند قرار می دهد .

ص: ۲۲

۱۲۶ وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ

و این راه مستقیم (و سنت جاویدان) پروردگار تو است، ما آیات خود را برای کسانی که پند می گیرند بیان کردیم.

منظور از «هدایت» و «إِضْلَال» الهی فراهم ساختن یا از میان بردن مقدمات هدایت در مورد کسانی است که آمادگی و عدم آمادگی خود را برای پذیرش حق با اعمال و کردار خویش اثبات کرده اند.

آنان که پویندگان راه حق هستند و جویندگان و تشنگان زلال ایمان، خداوند چراغ های روشنی فراراه آن ها قرار می دهد تا برای به دست آوردن این آب حیات در ظلمات گم نشوند، اما آن ها که بی اعتنایی خود را نسبت به این حقایق ثابت کرده اند از این امدادهای الهی محروم و در مسیر خود با انبوهی از مشکلات روبرو می گردند و توفیق هدایت از آن ها سلب می شود.

بنابراین نه دسته اول در پیمودن این مسیر مجبورند و نه دسته دوم در کار خود و هدایت الهی در واقع مکمل چیزی است که خودشان خواسته اند و انتخاب کرده اند.

منظور از «صَدْر» (سینه) در این جا روح و فکر است و این کنایه

در بسیاری از موارد به کار می رود و منظور از « شَرَح » (گشاده ساختن) همان وسعت روح و بلندی فکر و گسترش افق عقل آدمی است ، زیرا پذیرا شدن حق ، احتیاج به گذشت های فراوانی از منافع شخصی دارد که جز صاحبان ارواح وسیع و افکار بلند آمادگی برای آن نخواهند داشت .

« حَرَج » به معنی تنگی فوق العاده و محدودیت شدید است و این حال افراد لجوج و بی ایمان است که فکرشان بسیار کوتاه و روحشان فوق العاده کوچک و ناتوان است و کمترین گذشتی در زندگی ندارند.

یک معجزه علمی قرآن

تشبیه این گونه افراد به کسی که می خواهد به آسمان بالا رود از این نظر است که صعود به آسمان کار فوق العاده مشکلی است و پذیرش حق برای آن ها نیز چنین است .

همان طور که در گفتار روزمره گاهی می گوئیم « این کار برای فلان کس آن قدر مشکل است که گویا می خواهد به آسمان برود » یا می گوئیم : « به آسمان بروی از این کار آسان تر است » .

البته آن روز پرواز به آسمان برای بشر یک تصوّر بیش نبود ولی حتی امروز که سیر در فضا عملی شده است باز از کارهای طاقت فرسا

است و همیشه فضانوردان با انبوهی از مشکلات شدید روبرو هستند .

ولی معنی لطیف تری برای آیه نیز به نظر می رسد که بحث گذشته را تکمیل می کند و آن این که : امروز ثابت شده که هوای اطراف کره زمین در نقاط مجاور این کره کاملاً فشرده و برای تنفس انسان آماده است ، اما هر قدر به طرف بالا حرکت کنیم هوای رقیق تر و میزان اکسیژن آن کمتر می شود به حدی که اگر چند کیلومتر از سطح زمین به طرف بالا (بدون ماسک اکسیژن) حرکت کنیم تنفس کردن برای ما هر لحظه مشکل و مشکل تر می شود و اگر به پیشروی ادامه دهیم تنگی نفس و کمبود اکسیژن سبب بیهوشی ما می گردد ، بیان این تشبیه در آن روز که هنوز این واقعیت علمی به ثبوت نرسیده بود در حقیقت از معجزات علمی قرآن محسوب می گردد .

در آیه فوق سعه صدر (گشادگی سینه) یکی از مواهب بزرگ و ضیق صدر (تنگی سینه) یکی از کیفرهای الهی شمرده شده است ، همان طور که خداوند در مقام بیان یک موهبت عظیم به پیامبر خود

می گوید : « أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ : آیا سینه تو را وسیع و گشاده ساختیم » (۱ / شرح) .

و این موضوعی است که با مطالعه در حالات افراد به خوبی

مشاهده می شود ، بعضی روحشان آن چنان باز و گشاده است که آمادگی برای پذیرش هر واقعتی هرچند بزرگ باشد دارند ، اما به عکس بعضی روحشان آن چنان تنگ و محدود است که گویا راهی و جایی برای نفوذ هیچ حقیقتی در آن نیست .
افق دید فکری آن ها محدود به زندگی روزمره و خواب و خور آن ها است ، اگر به آن ها برسد همه چیز درست است و اگر کمترین تغییری در آن پیدا شود گویا همه چیز پایان یافته و دنیا خراب شده است .

یک درس بزرگ توحید

۱۴۱ وَ هُوَ الَّذِي آتَشَدَّ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَ غَيْرَ مَّعْرُوشَاتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكْلُهُ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَانَ مُتَشَابِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ
كُلُوا مِنْ ثَمَرِهَا إِذَا أَثْمَرَ وَ

أَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ

او است که باغ های معروش (باغ هایی که درختانش روی داربست ها قرار می گیرند) و باغ های غیرمعروش (درختانی که نیاز به داربست ندارند) آفرید و همچنین نخل و انواع زراعت را که از نظرمیوه و طعم باهم متفاوتند و (نیز) درخت

زیتون و انار را که از جهتی باهم شبیه و از جهتی تفاوت دارند (برگ و ساختمان ظاهریشان شبیه یکدیگر است در حالی که طعم میوه آن ها فوق العاده متفاوت) از میوه آن به هنگامی که به ثمر می نشیند، بخورید و حق آن را به هنگام درو بپردازید ، اسراف نکنید که خداوند مسرفین را دوست نمی دارد .

« مَعْرُوشَات » یعنی درختانی که روی پای خود نمی ایستند و نیاز به داربست دارند و « غَيْرَ مَعْرُوشَات » درختانی است که بدون نیاز به داربست ، روی پای خود می ایستند ، زیرا « عَرْش » در لغت به معنی برافراشتن و هر موجود برافراشته است و به همین جهت به سقف و یا تخت پایه بلند ، عَرْش گفته می شود .

« اسِرَاف » به معنی تجاوز از حد اعتدال است و این جمله می تواند اشاره به عدم اسراف در خوردن و یا عدم اسراف در بخشش بوده باشد ، زیرا پاره ای از اشخاص به قدری دست و دل بازند که هرچه دارند ، به این و آن می دهند و خود و فرزندان شان معطل می مانند .

« اَكْل » از ماده « اَكَلَ » به معنی چیزی است که خورده می شود.

« خالق تمام این نعمت ها خدا است که همه این درختان و

چهارپایان و زراعت ها را آفریده است و هم او است که دستور داده از آن ها بهره گیرید و اسراف نکنید ، بنابراین غیر او نه حق « تحریم » دارد و نه حق « تحلیل » .

در این که جمله « إِذَا أَثْمَرَ » (هنگامی که میوه دهد) با ذکر کلمه « ثَمَرِهِ » قبل از آن چه منظوری را تعقیب می کند ، در میان مفسران گفتگو است ، ولی ظاهراً هدف از این جمله این است که به مجرد این که میوه بر درختان و خوشه و دانه در زراعت آشکار شود ، بهره گرفتن از آن ها مباح و جایز است ، اگرچه حق مستمندان هنوز پرداخت نشده است و این حق را تنها در موقع چیدن میوه و در درو کردن (يَوْمُ الْحَصَادِ) باید پرداخت .

منظور از این حق که به هنگام درو باید پرداخت ، چیست ؟

در روایات فراوانی که از ائمه علیهم السلام به ما رسیده و نیز در بسیاری از روایات اهل تسنن این حق ، غیر از زکات معرفی شده و منظور از آن ، چیزی است که هنگام حضور مستمند در موقع چیدن میوه و یا درو کردن زراعت به او می دهند و حد معین و ثابتی ندارد . (۱)

ص: ۲۸

۱- « وسایل الشیعه » ، جلد ۶ ، کتاب زکات ، ابواب زکات غلات ، باب ۱۳ .

در این صورت آیا این حکم واجب است یا مستحب ، بعضی معتقدند که یک حکم وجوبی است که قبل از تشریح حکم زکات بر مسلمانان لازم بوده ولی بعد از نزول آیه زکات ، این حکم منسوخ شد و حکم زکات با حد و حدود معینش به جای آن نشست .

ولی از روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود که این حکم نسخ شده و به عنوان یک حکم استحبابی هم اکنون به قوت خود باقی است .

تعبیر به کلمه « یوم » ممکن است اشاره به این باشد که چیدن میوه ها و درو کردن زراعت ها بهتر است در روز انجام گیرد ، اگرچه مستمندان حاضر شوند و قسمتی به آن ها داده شود ، نه این که بعضی از افراد بخیل ، شبانه این کار را بکنند ، تا کسی باخبر نشود ، در روایاتی که از طرق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده ، نیز روی این موضوع تأکید شده است . (۱)

۱۴۲ وَ مِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَهُ وَ فَرَسًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ

(و او کسی است که) از چهارپایان برای شما حیوانات باربر

ص: ۲۹

۱- « وسایل الشیعه » ، جلد ۶ ، کتاب زکات ، ابواب زکات غلات ، باب کراهه الحصاد و الجذاذ ... باللیل ، صفحه ۱۳۶ .

و حیوانات کوچک آفرید، از آن چه او به شما روزی داده است، بخورید و از گام های شیطان پیروی ننمایید که او دشمن آشکار شما است .

« حَمُولَه » به معنی جمع است و چنان که علمای لغت گفته اند ، مفرد از جنس خود ندارد و به معنی حیوانات بزرگ برابر مانند شتر و اسب و نظایر آن ها است .

« فَرَش » به همان معنی معروف است ولی در این جا به معنی گوسفند و نظیر آن از حیوانات کوچک تفسیر شده است و ظاهراً نکته اش این است که این گونه حیوانات بسیار به زمین نزدیک هستند و در برابر حیوانات بزرگ برابر ، همانند فرشی محسوب می شوند ، هرگاه به بیابانی که گوسفندانی در آن مشغول چرا هستند ، از دور بنگریم ، درست به فرشی می ماند که روی زمین گسترده شده است ، درحالی که گله شتران هیچ گاه از دور چنین منظره ای ندارند .

(۳۶) سوره انعام

تقابل « حَمُولَه » با « فَرَش » نیز این معنی را تأیید می کند .

سپس چنین نتیجه می گیرد ؛ اکنون که همه این ها مخلوق خدا است و حکم آن به دست او است ، به شما فرمان می دهد که ؛ « از آن چه او به شما روزی داده است ، بخورید » (کُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ) .

ص: ۳۰

این که نمی گوید: از این حیوانات بخورید، بلکه می گوید: از آن چه به شما داده، تناول کنید، به خاطر آن است که حیوانات حلال گوشت منحصر به چهارپایان نیستند، بلکه حیوانات دیگری نیز حلال گوشت هستند که در جمله فوق از آن ها ذکری نشده است.

فرمان های ده گانه

۱۵۱ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيكُمْ إِلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَبْطِنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

بگو: بیاید آن چه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم؛ این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید و به پدر و مادر خود نیکی کنید و فرزندانتان را از (ترس) فقر نکشید، ما شما و آن ها را روزی می دهیم و نزدیک کارهای زشت و قبیح نروید چه آشکار باشد چه پنهان، و نفسی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید، مگر به حق (و از روی استحقاق)، این چیزی است که خداوند

شما را به آن سفارش کرده تا درک کنید .

این آیه و دو آیه بعد به اصول محرمات در اسلام اشاره کرده و گناهان کبیره ردیف اول را ضمن بیان کوتاه و پرمغز و جالبی در ده قسمت بیان می کند و از آن ها دعوت می نماید که ببینند و حرام های واقعی الهی را بشنوند و تحریم های دروغین را کنار بگذارند . نخست می گوید : « به آن ها بگو : بیاید تا آن چه را خدا بر شما تحریم کرده است، بخوانم و بر شما برم « (قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ) ؛

«این که هیچ چیز را شریک و همتای خدا قرار ندهید» (أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا) .

« نسبت به پدر و مادر نیکی کنید » (و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) .

«فرزندان خود را به خاطر تنگدستی و فقر نکشید» (وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ) .

زیرا روزی شما و آن ها همه به دست ما است و ما همه را روزی می دهیم (نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ) .

« به اعمال زشت و قبیح نزدیک نشوید، خواه آشکار باشد، خواه پنهان » ، یعنی نه تنها انجام ندهید بلکه به آن هم نزدیک

نشوید

ص: ۳۲

(وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ) .

« دست به خون بی گناهان نیالایید و نفوسی را که خداوند محترم شمرده و ریختن خون آن ها مجاز نیست ، به قتل نرسانید ، مگر این که طبق قانون الهی اجازه قتل آن ها داده شده باشد »

(وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ الْإِبْرَاهِيمَ) .

به دنبال این پنج قسمت برای تأکید بیشتر می فرماید : « این ها اموری است که خداوند به شما توصیه کرده تا دریابید و از ارتکاب آن ها خودداری نمایید » (ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) .

۱۵۲ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَأُنْكَلِفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَ بَعِّهْدِ اللَّهُ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

و به مال یتیم جز به نحو احسن (و برای اصلاح) نزدیک نشوید تا به حد رشد برسد و حق پیمانانه و وزن را به عدالت ادا کنید، هیچ کس را جز به مقدار توانایی تکلیف نمی کنیم و هنگامی که سخنی می گوئید، عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد نزدیکان بوده باشد ، این چیزی است که

خداوند شما را به آن سفارش می کند تا متذکر شوید .

« هیچ گاه جز به قصد اصلاح نزدیک مال یتیمان نشوید تا هنگامی که به حد بلوغ برسند » (وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ) .

کم فروشی نکنید و حق پیمانانه و وزن را با عدالت ادا کنید « (وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ) . و از آن جا که هر قدر انسان دقت در پیمانانه و وزن کند ، باز ممکن است مختصر کم و زیادی صورت گیرد که سنجش آن با پیمانانه ها و ترازوهای معمولی امکان پذیر نیست ، به دنبال این جمله اضافه می کند : « هیچ کس را جز به اندازه توانایی تکلیف نمی کنیم » (لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا) .

« به هنگام داوری یا شهادت و یا در هر مورد دیگر که سخنی می گوئید ، عدالت را رعایت کنید و از مسیر حق منحرف نشوید ، هر چند در مورد خویشاوندان شما باشد و داوری و شهادت به حق ، به زیان آن ها تمام گردد » (وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ) .

« به عهد الهی وفا کنید و آن را نشکنید »

(وَ بَعَثْنَا إِلَيْكَ آيَاتِنَا أَنْتَبَهُاتُ الْوَعْدِ وَ تَحْمِلُ ثِقَلَكُمُ الْيَوْمَ وَ أُنزِلُ السَّمَاءَ مَاءً مُّسَدِّدًا فَالِقَبَلِ) .

در این که منظور از « عهد الهی » در این آیه چیست ، مفسران

احتمالاتی داده اند، ولی مفهوم آیه، همه پیمان های الهی را اعم از پیمان های « تکوینی » و « تشریحی » و تکالیف الهی و هرگونه عهد و نذر و قسم را شامل می شود.

و باز برای تأکید در پایان این چهار قسمت، می فرماید: «این ها اموری است که خداوند به شما توصیه می کند، تا متذکر شوید» (ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

۱۵۳ وَ أَنْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

و این که این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راه های مختلف (و انحرافی) پیروی نکنید که شما را از راه حق دور می سازد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند تا پرهیزکار شوید.

« این راه مستقیم من، راه توحید، راه حق و عدالت، راه پاکی و تقواست، از آن پیروی کنید و هرگز در راه های انحرافی و پراکنده، گام ننهید که شما را از راه خدا منحرف و پراکنده می کند و تخم نفاق و اختلاف را در میان شما می پاشد »

(وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ) . و در پایان همه این ها برای سومین بار تأکید می کند که این ها اموری است که خداوند به شما توصیه می کند تا پرهیزکار شوید « ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ » .

شروع از توحید و پایان به نفی اختلاف

قابل ملاحظه این که در این دستورات ده گانه ، نخست از تحریم شرک شروع شده است که در واقع سرچشمه اصلی همه مفاسد اجتماعی و محرمات الهی است و در پایان نیز بانفی اختلاف که یک نوع شرک عملی محسوب می شود، پایان یافته است. این موضوع اهمیت مسأله توحید را در همه اصول و فروع اسلامی روشن می سازد که توحید تنها یک اصل دینی نیست ، بلکه روح تمام تعلیمات اسلام می باشد .

مراحل سه گانه دریافت احکام

در پایان هریک از این آیات سه گانه ، به عنوان تأکید جمله « ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ » (این چیزی است که خداوند شما را به آن توصیه می کند) آمده ، با این تفاوت که در آیه اول با جمله « لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ » و در آیه دوم با جمله « لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ » و در آیه سوم با جمله « لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ » ختم شده است . و این تعبیرات مختلف و حساب شده گویا اشاره به

این نکته است که نخستین مرحله به هنگام دریافت یک حکم، «تعقل» و درک آن است، مرحله بعد، مرحله یادآوری و «تذکر» و جذب آن می باشد و مرحله سوم که مرحله نهایی است، مرحله عمل و پیاده کردن و «تقوا» و پرهیزکاری است. درست است که هر کدام از این جمله های سه گانه بعد از ذکر چند قسمت از ده فرمان فوق آمده است، ولی روشن است که این مراحل سه گانه اختصاص به احکام

معینی ندارد، زیرا هر حکمی «تعقل» و «تذکر» و «تقوا و عمل» لازم دارد، بلکه در حقیقت رعایت جنبه های فصاحت و بلاغت ایجاب کرده که این تأکیدات در میان آن احکام ده گانه پخش گردد.

فرمان های جاویدان

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که این فرمان های ده گانه اختصاصی به آیین اسلام ندارد، بلکه در همه ادیان بوده است، اگرچه در اسلام به صورت گسترده تری مورد بحث قرار گرفته است و در حقیقت همه آن ها از فرمان هایی است که عقل و منطق به روشنی آن ها را درک می کند و به اصطلاح از «مستقلات عقلیه» است و لذا در قرآن مجید در آیین

انبیای دیگر نیز این احکام کم و بیش دیده می شود. (۱)

اهمیت نیکی به پدر و مادر

ذکر نیکی به پدر و مادر، بلافاصله بعد از مبارزه با شرک و قبل از

دستورهای مهمی همانند تحریم قتل نفس و اجرای اصول عدالت، دلیل بر اهمیت فوق العاده حق پدر و مادر در دستورات اسلامی است. این موضوع وقتی روشن تر می شود که توجه کنیم به جای «تحریم آزار پدر و مادر» که هماهنگ با سایر تحریم های این آیه است، موضوع «احسان و نیکی کردن»، ذکر شده است یعنی نه تنها ایجاد ناراحتی برای آن ها حرام است، بلکه علاوه بر آن، احسان و نیکی در مورد آنان نیز لازم و ضروری است. و جالب تر این که کلمه «احسان» را به وسیله «ب» متعددی ساخته و فرموده: «و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» و می دانیم «احسان» گاهی با «إلی» و گاهی با «ب» ذکر می شود، در صورتی که با «إلی» ذکر شود، مفهوم آن، نیکی کردن است، هرچند به طور غیرمستقیم و بالواسطه باشد، اما هنگامی که با «ب» ذکر شود، معنی آن، نیکی کردن به طور مستقیم و بدون واسطه است، بنابراین آیه

ص: ۳۸

تأکید می کند که موضوع نیکی به پدر و مادر را باید آن قدر اهمیت داد که شخصا و بدون واسطه به آن اقدام نمود. (۱)

قتل فرزندان به خاطر گرسنگی

از این آیات برمی آید که عرب های دوران جاهلی نه تنها دختران خود را به خاطر تعصب های غلط ، زنده به گور می کردند، بلکه پسران که سرمایه بزرگی در جامعه آن روز محسوب می شدند، را نیز از ترس فقر و تنگدستی به قتل می رسانیدند ، خداوند در این آیه آن ها را به خوان گسترده نعمت پروردگار که ضعیف ترین موجودات نیز از آن روزی می برند ، توجه داده و از این کار باز می دارد . با نهایت تأسف این عمل جاهلی در عصر و زمان ما در شکل دیگری تکرار می شود و به عنوان کمبود احتمالی مواد غذایی روی زمین ، کودکان بی گناه در عالم جنینی از طریق «کورتاژ» به قتل می رسند . گرچه امروز برای سقط جنین ، دلایل بی اساس دیگری نیز ذکر می کنند ، ولی مسأله فقر و کمبود مواد غذایی، یکی از دلایل عمده آن است. این ها و مسائل دیگری شبیه به آن،

نشان می دهد که عصر جاهلیت در زمان ما به شکل دیگری تکرار

ص: ۳۹

می شود و « جاهلیت قرن بیستم » حتی در جهانی وحشتناک تر و گسترده تر از جاهلیت قبل از اسلام است .

منظور از « فواحش » چیست ؟

« فواحش » جمع « فاحشه » به معنی گناهانی است که فوق العاده زشت و تنفرآمیز است، بنابراین پیمان شکنی و کم فروشی و شرک و مانند این ها اگرچه از گناهان کبیره می باشند، ولی ذکر آن ها در مقابل « فواحش »، به خاطر همان تفاوت مفهوم است .

به گناهان نزدیک نشوید

در آیات فوق در دو مورد تعبیر به « لا تَقْرَبُوا » (نزدیک نشوید) شده است ، این موضوع در مورد بعضی از گناهان دیگر نیز در قرآن تکرار شده است ، به نظر می رسد که این تعبیر در مورد گناهانی است که « وسوسه انگیز » است ، مانند زنا و فحشاء و اموال بی دفاع یتیمان و امثال این ها ، لذا به مردم اخطار می کند که به آن ها نزدیک نشوند تا تحت تأثیر وسوسه های شدیدشان قرار نگیرند .

بیگانگی از نفاق افکنان

۱۵۹ إِنْ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنْمَأْ أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

ص: ۴۰

کسانی که آیین خود را پراکنده ساختند و به دستجات گوناگون (و مذاهب مختلف) تقسیم شدند، هیچ گونه ارتباطی با آن ها نداری، کار آن ها واگذار به خدا است، پس خدا آن ها را از آن چه انجام می دادند، باخبر می کند.

«شِیع» از نظر لغت به معنی فرقه ها و دسته ها و پیروان افراد مختلف است، بنابراین مفرد آن به معنی دسته ای است که پیروی از مکتب یا شخص معینی می کند، این معنی لغوی شیعه است، ولی اصطلاحاً معنی خاصی دارد و به کسانی گفته می شود که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

پیرو مکتب امیرمؤمنان علی می باشند و نباید معنی لغوی و اصطلاحی آن را باهم اشتباه کرد. محتوای آیه یک حکم عمومی و همگانی درباره تمام افراد تفرقه انداز است که با ایجاد انواع بدعت ها میان بندگان خدا، بذر نفاق و اختلاف می پاشند، اعم از آن ها که در امت های پیشین بودند یا آن ها که در این امت هستند. در روایتی از امام باقر که در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل این آیه نقل شده، چنین می خوانیم: «قالوا امیر المؤمنین و صاروا اخزابا: یعنی آیه اشاره به کسانی است که از امیرمؤمنان جدا شدند و به

دستجات مختلف تقسیم گردیدند» (۱) روایاتی که در زمینه افتراق و پراکندگی این امت به عنوان پیش بینی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده ، نیز این حقیقت را تأیید می کند .

زشتی تفرقه و نفاق

این آیه بار دیگر این حقیقت را که اسلام ، آیین وحدت و یگانگی است و از هر گونه نفاق و تفرقه و پراکندگی بیزار است ، با تأکید تمام بازگو می کند و به پیامبر می گوید : برنامه و کار تو هیچ گونه شباهتی با افراد تفرقه انداز ندارد ، خداوند منتقم قهار از آنان انتقام خواهد گرفت و عاقبت شوم اعمالشان را به آن ها نشان می دهد . توحید نه تنها یکی از اصول اسلام است ، بلکه تمام اصول و فروع اسلام و همه برنامه های آن بر محور توحید دور می زند ، توحید روحی است در کالبد همه تعلیمات اسلام ، توحید جانی است که در پیکر اسلام دمیده شده است .

اما با نهایت تأسف آیینی که سر تا پای آن را وحدت و یگانگی تشکیل می دهد ، امروز آن چنان دستخوش تفرقه نفاق افکنان شده است که چهره اصلی خود را به کلی از دست داده ، هر روز نغمه شومی همانند

ص: ۴۲

صدای جغدی که در ویرانه می خواند ، از گوشه ای بلند می شود و شخصی ماجراجو یا مبتلا به بیماری روانی و یا کج سلیقه ای پرچم مخالفت با یکی از برنامه های اسلامی بلند می کند و جمعی از افراد ابله و نادان را گرد خود جمع می نماید و منشأ اختلاف تازه ای می شود . نقش بی اطلاعی و جهل و نادانی جمعی از توده مردم در این نفاق افکنی، مانند نقش بیداری و آگاهی دشمنان، بسیار مؤثر است . گاهی مسائلی را که قرن ها موضوع بحث آن گذشته است ، از نو عَلم می کنند و جار و جنجال ابلهانه ای پیرامون آن راه می اندازند تا افکار مردم را به خود مشغول سازند ، اما همان طور که آیه فوق می گوید ، اسلام از آن ها بیگانه است و آن ها نیز از اسلام بیگانه اند و سرانجام برنامه های نفاق افکنی شکست خواهد خورد .(۱)

پاداش بیشتر ، مجازات کمتر

۱۶۰ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ

هرکس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن پاداش خواهد داشت

ص: ۴۳

۱- شرح بیشتر در « تفسیر نمونه » ، جلد ۳ ، صفحه ۴۲ و ۴۳ آمده است .

و هرکس کار بدی بیاورد، جز به مقدار آن کیفر نخواهد دید و ستمی بر آن‌ها نخواهد شد.

منظور از «جَاءَ بِهِ» آن چنان که از مفهوم جمله استفاده می‌شود، آن است که کار نیک یا بد را همراه خود بیاورد، یعنی به هنگام ورود در دادگاه عدل الهی، انسان نمی‌تواند دست خالی و تنها باشد یا عقیده و عمل نیکی با خود دارد و یا عقیده و اعمال سوئی، این‌ها همواره با او هستند و از او جدا نمی‌شوند و در زندگانی ابدی، قرین و همدم او خواهند بود. در آیات دیگر قرآن نیز این تعبیر به همین معنی به کار رفته است، در آیه ۳۳ سوره ق می‌خوانیم: «مَنْ حَشِيَ الرَّحْمَانَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ: بهشت برای آن‌ها است که خدا را از طریق ایمان به غیب بشناسند و از او بترسند و قلب توبه کار و مملو از احساس مسئولیت با خود در عرصه محشر بیاورند». در آیه فوق می‌خوانیم: پاداش «حسنه» ده برابر است در حالی که در بعضی دیگر از آیات قرآن تنها به عنوان «أَضْعَافًا كَثِيرَةً» (چندین برابر) اکتفا شده (مانند ۲۴۵ / بقره) و در بعضی دیگر از آیات، پاداش پاره‌ای از اعمال مانند انفاق را به هفتصد برابر بلکه بیشتر می‌رساند (۲۶۱ / بقره) و در بعضی دیگر اجر و پاداش بی حساب ذکر کرده و می‌گوید: «أَنَّمَا

يُؤْفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ : آن ها که استقامت بورزند ، پاداشی بی حساب خواهند داشت « (۱۰ / زمر) .

روشن است که این آیات هیچ گونه اختلافی باهم ندارند ، درحقیقت حداقل پاداشی که به نیکوکاران داده می شود ، ده برابر است و همین طور به نسبت اهمیت عمل و درجه اخلاص آن و کوشش ها و تلاش هایی که در راه آن انجام شده است ، بیشتر می شود تا به جایی که هر حد و مرزی را درهم می شکنند و جز خدا حد آن را نمی داند . مثلاً انفاق که فوق العاده در اسلام اهمیت دارد ، پاداشش از حد معمول پاداش عمل نیک که ده برابر است ، فراتر رفته و به « أَضْعَافٌ كَثِيرَةٌ » یا « هفتصد برابر » و بیشتر رسیده است و در مورد « استقامت » که ریشه تمام موفقیت ها و سعادت ها و خوشبختی ها است و هیچ عقیده و عمل

نیکی بدون آن پابرجا نخواهد بود ، پاداش بی حساب ذکر شده است . از این جا روشن می شود که اگر در روایات ، پاداش هایی بیش از ده برابر برای بعضی از اعمال نیک ذکر شده نیز هیچ گونه منافاتی با آیه فوق ندارد . و همچنین اگر در آیه ۸۴ سوره قصص می خوانیم : « مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا : کسی که عمل نیکی انجام دهد ، پاداشی بهتر از این خواهد داشت » ، مخالفتی با آیه فوق ندارد تا احتمال نسخ در

آن برود، زیرا بهتر بودن، معنی وسیعی دارد که با ده برابر کاملاً سازگار است.

ممکن است بعضی تصور کنند که واجب شدن « شصت روز » به عنوان کفاره در مقابل خوردن یک روز روزه ماه مبارک رمضان و مجازات های دیگری در دنیا و آخرت از این قبیل با آیه فوق که می گوید: در برابر کار بد، فقط به اندازه آن کیفر داده خواهد شد، سازگار نیست.

ولی با توجه به یک نکته پاسخ این ایراد نیز روشن می شود و آن این که؛ منظور از مساوات میان « گناه » و « کیفر »، مساوات عددی نیست، بلکه کیفیت عمل را نیز باید در نظر گرفت، خوردن یک روز روزه ماه رمضان با آن همه اهمیتی که دارد، مجازاتش تنها یک روز کفاره نیست، بلکه باید آن قدر روزه بگیرد که به اندازه احترام آن یک روز ماه مبارک بشود.

به همین دلیل در بعضی از روایات می خوانیم که کیفر گناهان در ماه رمضان، بیش از سایر ایام است، همان طور که پاداش اعمال نیک در آن ایام بیشتر است تا آن جا که مثلاً یک ختم قرآن در این ماه برابر با هفتاد ختم قرآن در ماه های دیگر است.

نکته جالب این که آیه فوق نهایت لطف و مرحمت پروردگار را

در مورد انسان مجسم می کند ، چه کسی را سراغ دارید که تمام ابزار کار را در اختیار انسان بگذارد و همه گونه آگاهی نیز به او بدهد، رهبران معصومی برای هدایت و راهنمایی او بفرستد تا با استفاده از نیروی خداداد و رهبری فرستادگانش کار نیکی انجام دهد و تازه در برابر کار او ده برابر پاداش تعیین نماید ، اما برای لغزش ها و خطاهایش تنها یک جرم قائل شود، تازه راه عذرخواهی و توبه و رسیدن به عفو و بخشش را نیز به روی او بگشاید .

« ابوذر » می گوید : صادق مصدق (یعنی پیامبر) فرمود : « إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ ؛ الْحَسَنَةُ عَشْرُ أَوْ أَزِيدُ وَالسَّيِّئَةُ وَاحِدَةٌ أَوْ أَغْفِرُ فَالْوَيْلُ لِمَنْ غَلَبَتْ أَحَادُهُ أَعْشَارَهُ : خداوند می فرماید ؛ کارهای نیک و حسنات را ده برابر پاداش می دهد یا بیشتر و سیئات را تنها یک برابر کیفر می دهد و یا می بخشم ، وای به حال آن کس که آحادش بر عشراتش پیشی گیرد » (یعنی گناهانش از طاعاتش افزون شود) . (۱)

ص: ۴۷

۱۶۱ قُلْ اِنِّیْ هَدَانِیْ رَبِّیْ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ دِیْنًا قَیْمًا

مِلَّةَ اِبْرٰهِیْمَ حَنِیْفًا وَّ مَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ

بگو: پروردگرم مرا به راه راست هدایت کرده، آیینی پابرجا و ضامن سعادت دین و دنیا، آیین ابراهیم همان کسی که از آیین های خرافی محیط خود روی گردانید و از مشرکان نبود.

« قَیْمًا » هم به معنی راستی و استقامت ممکن است باشد و هم به معنی پایدار و جاویدان و هم به معنی قائم به امور دین و دنیا. « حَنِیْفًا » به معنی شخص یا چیزی است که تمایل به سویی پیدا کند، ولی در اصطلاح قرآن به کسی گفته می شود که از آیین باطل زمان خود روی گرداند و به آیین حق توجه کند. قابل توجه این که این آیه و تعداد زیادی از آیات قبل و بعد با جمله « قُلْ » (بگو) شروع می شود و شاید هیچ سوره ای در قرآن، این اندازه این جمله در آن تکرار نشده باشد و این در حقیقت درگیری شدید پیامبر صلی الله علیه و آله را در این سوره با منطق مشرکان منعکس می کند. و نیز راه هرگونه بهانه را هم بر آن ها می بندد،

زیرا تکرار کلمه « قُلْ » نشانه این است که تمام این گفتگوها به فرمان

خدا و به تعبیر دیگر، عین منطق پروردگار است، نه نظرات شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله. روشن است ذکر کلمه « قُلْ » در این آیات و مانند آن ها در متن قرآن برای حفظ اصالت قرآن و نقل عین کلماتی است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله وحی شده و به تعبیر دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ گونه تغییری در الفاظی که بر او وحی می شد، نمی داد و حتی کلمه « قُلْ » را که خطاب پروردگار به او است، عیناً ذکر می کرد. سپس این «صراط مستقیم» را در این آیه و دو آیه بعد توضیح می دهد؛ نخست می گوید: « آیینی است مستقیم در نهایت راستی و درستی، ابدی و جاویدان » و قائم به امور دین و دنیا و جسم و جان « دینا قیما ». و از آن جا که عرب ها علاقه خاصی به ابراهیم نشان می دادند و حتی آیین خود را به عنوان آیین ابراهیم معرفی می کردند، اضافه می کند که؛ « آیین واقعی ابراهیم همین است که من به سوی آن دعوت می کنم » نه آن چنان شما به او بسته اید (مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ). همان ابراهیم که « از آیین خرافی زمان و محیط، اعراض کرد و به حق یعنی آیین یکتاپرستی روی آورد » (حَنِيفًا).

این تعبیر گویا پاسخی است به گفتار مشرکان که مخالفت پیامبر را با آیین بت پرستی که آیین نیاکان عرب بود، نکوهش می کردند،

پیامبر در پاسخ آن‌ها می‌گوید: این سنت شکنی و پشت پا زدن به عقاید خرافی محیط، تنها کار من نیست، ابراهیم که مورد احترام همه ما است، نیز چنین کرد. سپس برای تأکید می‌افزاید که؛ «او هیچ‌گاه از مشرکان و بت پرستان نبود» (وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

بلکه او قهرمان بت شکن و مبارز پویا و پی‌گیر با شرک بود. تکرار جمله « حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ » در چند مورد از آیات قرآن با ذکر کلمه « مُشْرِكًا » یا بدون آن، برای تأکید روی همین مسأله است که ساحت مقدس ابراهیم که عرب جاهلی به او افتخار می‌کرد، از این عقاید و اعمال غلط پاک بود. (۱).

۱۶۲ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

بگو: نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است.

واژه « نُسُكٌ » در اصل به معنی عبادت است و لذا به شخص عبادت کننده، « ناسِئِكُ » گفته می‌شود، ولی این کلمه بیشتر درباره

ص: ۵۰

اعمال حج به کار می رود و می گویند: «مناسک حج».

چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله اولین مسلمان بود؟

۱۶۳ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ

شریکی برای او نیست و به همین دستور یافته ام و من نخستین مسلمانم .

در آیه فوق پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان اولین مسلمان ذکر شده است و در این باره در میان مفسران گفتگو است ، زیرا می دانیم اگر منظور از

« اسلام » معنی وسیع این کلمه بوده باشد ، تمام ادیان آسمانی را شامل می شود و به همین دلیل این کلمه (مُسْلِم) بر پیامبران دیگر نیز اطلاق شده است ، درباره نوح می خوانیم : « وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ : مأمورم که از مسلمانان باشم » (۷۲ / یونس) .

و درباره ابراهیم خلیل و فرزندش اسماعیل نیز می خوانیم : « رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ : خداوندا ما را برای خودت مسلمان قرار ده » (۱۲۸ / بقره) .

و درباره یوسف آمده است : « تَوَفَّنِي مُسْلِمًا : مرا مسلمان بمیران » (۱۰۱ / یوسف) و همچنین پیامبران دیگر . البته « مُسْلِم » به معنی کسی است که در برابر فرمان خدا تسلیم است و این معنی درباره

همه پیامبران الهی و امت های آن ها صدق می کند ، با این حال اولین مسلمان بودن پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله یا از نظر کیفیت و اهمیت اسلام او است ، زیرا درجه تسلیم و اسلام او بالاتر از همگان بود و یا اولین فرد از این امت بود که آیین قرآن و اسلام را پذیرفت .

در بعضی از روایات نیز وارد شده است که ؛ « منظور نخستین کسی است که در عالم ارواح به دعوت پروردگار و سؤال او در زمینه الوهیتش پاسخ مثبت داد » (۱) در هر حال آیات فوق روشنگر روح اسلام و حقیقت تعلیمات قرآن است، دعوت به صراط مستقیم، دعوت به آیین خالص ابراهیم بت شکن و دعوت به نفی هر گونه شرک و دوگانگی و چندگانگی ، این از نظر عقیده و ایمان . اما از نظر عمل ، دعوت به اخلاص و خلوص نیت و همه چیز را برای خدا به جا آوردن است ، برای او زنده بودن و در راه او جان دادن و همه چیز را برای او خواستن ، به او دل بستن و از غیر او گسستن ، به او عشق ورزیدن و از غیر او بیزاری جستن است . چه قدر فاصله است میان این دعوت صریح اسلام و میان اعمال جمعی از مسلمان نماها که چیزی جز تظاهر و

ص: ۵۲

۱- « تفسیر صافی » ، ذیل آیه مورد بحث .

خودنمایی نمی فهمند و نمی دانند و در هر مورد به ظاهر می اندیشند و نسبت به باطن و مغز بی اعتنا هستند و به همین دلیل حیات و زندگی و اجتماع و جمعیت و افتخار و آزادی آن ها نیز ، چیزی جز پوست های بی مغز نیست .

تفاوت در میان انسان ها و اصل عدالت

۱۶۵ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

و او کسی است که شما را جانشینان (و نمایندگان خود) در زمین قرار داد و بعضی را بر بعضی دیگر درجاتی ، برتری داد تا شما را به آن چه در اختیارتان قرار داده بیازماید ، مسلما پروردگار تو سریع الحساب و آمرزنده مهربان است (به حساب آن ها که از بوته امتحان نادرست در آیند ، زود می رسد و نسبت به آن ها که در مسیر حق گام برمی دارند، مهربان می باشد).

همان طور که « راغب » در « مفردات » گفته، « خَلَائِفَ » جمع

« خَلِيفَه » و « خُلَفَاء » جمع « خَلِيف » می باشد و « خَلِيف » و « خَلِيفَه » ، هر دو به معنی جانشین و نماینده است . شك نیست که در میان

ص: ۵۳

افراد بشر یک سلسله تفاوت های مصنوعی وجود دارد که نتیجه مظالم و ستمگری بعضی از انسان ها نسبت به بعضی دیگر می باشد ، مثلاً جمعی مالک ثروت های بی حساب هستند و جمعی بر خاک سیاه نشسته اند ، جمعی بر اثر فراهم نبودن وسایل تحصیل ، جاهل و بی سواد مانده اند و جمع دیگری با فراهم شدن همه گونه امکانات به عالی ترین مدارج علمی رسیده اند ، عده ای به خاطر کمبود تغذیه و فقدان وسایل بهداشتی ، علیل و بیمارند ، درحالی که عده دیگری بر اثر فراهم بودن همه گونه امکانات ، در نهایت سلامت به سر می برند . این گونه اختلاف ها ؛ ثروت و فقر ، علم و جهل ، و سلامت و بیماری، غالباً زاینده استعمار و استثمار و آشکال مختلف بردگی و ظلم های آشکار و پنهان است . مسلماً این ها را به حساب دستگاه آفرینش نمی توان گذارد و دلیلی ندارد که از وجود این گونه اختلافات بی دلیل دفاع کنیم . ولی در عین

حال نمی توان انکار کرد که هر قدر اصول عدالت در جامعه انسانی نیز رعایت شود ، باز همه انسان ها از نظر استعداد و هوش و فکر و انواع ذوق ها و سلیقه ها و حتی از نظر ساختمان جسمانی ، یکسان نخواهند بود . ولی آیا وجود این گونه اختلافات مخالف با اصل عدالت است یا به عکس عدالت به معنی واقعی ، یعنی هر چیز را به جای خود قرار دادن،

ایجاب می کند که همه یکسان نباشند . اگر همه افراد جامعه اسلامی مانند پارچه یا ظروفی که از یک کارخانه بیرون می آید ، یک شکل ، یکنواخت با استعداد مساوی و همانند بودند ، جامعه انسانی یک جامعه مرده ، بی روح ، خالی از تحرک و فاقد تکامل بود . درست به اندام یک گیاه نگاه کنید ، ریشه های محکم و خشن با ساقه های ظریف تر اما نسبتاً محکم و شاخه هایی لطیف تر و بالاخره برگ ها و شکوفه ها و گلبرگ هایی که هر کدام از دیگری ظریف تر است ، دست به دست هم داده و یک بوته گل زیبا را ساخته اند و سلول های هر یک به تفاوت مأموریت هایشان کاملاً مختلف و استعدادهایشان به تناسب وظایفشان

متفاوت است . عین این موضوع در جهان انسانیت دیده می شود ، افراد انسان روی هم رفته نیز یک درخت بزرگ و بارور را تشکیل می دهند که هر دسته بلکه هر فردی رسالت خاصی در این پیکر بزرگ برعهده دارد و متناسب آن ساختمان مخصوص به خود و این است که قرآن می گوید : این تفاوت ها وسیله آزمایش شما است ، زیرا همان طور که سابقاً هم گفتیم ، « آزمایش » در مورد برنامه های الهی به معنی " تربیت و پرورش " است و به این ترتیب پاسخ هر گونه ایرادی که بر اثر برداشت نادرست از مفهوم آیه عنوان می شود، روشن خواهد گردید. پایان سوره انعام

۲۶ يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ

ای فرزندان آدم، لباسی برای شما فرود فرستادیم که اندام شما را می پوشاند و مایه زینت شما است و لباس پرهیزگاری بهتر است، این ها (همه) از آیات خدا است، شاید متذکر (نعمت های او) شوند.

« ریش » در اصل واژه عربی به معنی پرهای پرندگان است و از آن جا که پرهای پرندگان لباسی طبیعی در اندام آن ها است، به هرگونه لباس، نیز گفته می شود، ولی چون پرهای پرندگان غالباً به رنگ های مختلف و زیبا است، یک نوع مفهوم زینت در معنی کلمه « ریش » افتاده است، علاوه بر این به پارچه هایی که روی زمین اسب و یا جهاز شتر می اندازند، ریش گفته می شود. به دنبال این جمله که درباره لباس ظاهری سخن گفته است، قرآن بحث را به لباس معنوی کشانده و آن چنان که سیره قرآن در بسیاری از موارد است، هردو جنبه را به هم

می آمیزد و می گوید: «لباس پرهیزگاری و تقوا از آن هم بهتر است» (وَ لِبَاسِ التَّقْوَىٰ ذَلِكُمْ خَيْرٌ) .

(۶۸) سوره اعراف

تشبیه تقوا و پرهیزگاری به لباس، تشبیه بسیار رسا و گویایی است، زیرا همان طور که لباس هم بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می کند و هم سپری است در برابر بسیاری از خطرهای و هم عیوب جسمانی را می پوشاند و هم زینتی است برای انسان، روح تقوا و پرهیزگاری نیز علاوه بر پوشانیدن بشر از زشتی گناهان و حفظ از بسیاری از خطرات فردی و اجتماعی، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می شود، زینتی است چشمگیر که بر شخصیت او می افزاید.

در این که منظور از لباس تقوا چیست، در میان مفسران بسیار گفتگو شده است، بعضی آن را به معنی عمل صالح و بعضی حیاء و بعضی لباس عبادت و بعضی به معنی لباس جنگ مانند زره و خود و حتی سپر گرفته اند، زیرا تقوا از ماده « وَقَايَه » به معنی نگاهداری و حفظ است و به همین معنی در قرآن مجید نیز آمده است، چنان که در آیه ۸۱ سوره نحل می خوانیم: « وَ جَعَلَ لَكُم سِرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سِرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسًا كُفْرًا وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَعْتَدْنَا لَهَا صِرَاطًا وَ لَكُم مَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » و برای شما پیراهن هایی قرار داد که شما را از گرما حفظ می کند و هم پیراهن هایی که شما را در میدان جنگ محفوظ

ص: ۵۷

می دارد». ولی آیات قرآن غالباً معنی وسیعی دارد که مصداق های مختلف را دربرمی گیرد، در آیه موردبحث نیز می توان تمام این معانی را از آیه استفاده کرد.

و از آن جا که لباس تقوا در مقابل لباس جسمانی قرار گرفته، به نظر می رسد که منظور از آن، همان روح تقوا و پرهیزگاری است که جان انسان را حفظ می کند و معنی حیا و عمل صالح و امثال آن در آن جمع است.

فرود آمدن لباس

در آیات متعددی از قرآن، به جمله «أَنْزَلْنَا» (فرو فرستادیم) برخورد می کنیم که ظاهراً با مفهوم فرستادن از طرف بالا به سمت پایین، سازش ندارد، مانند آیه مورد بحث، زیرا خداوند در این آیه می فرماید: «لباسی برای شما فرو فرستادیم که اندام شمارا می پوشاند»، درحالی که می دانیم لباس یا ازپشم حیوانات گرفته می شود و یا از مواد گیاهی و مانند این ها که همه از زمین است. در آیه ۶ سوره زمر نیز می خوانیم: «وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ: برای شما هشت زوج از چهارپایان فرو فرستاد» و در آیه ۲۵ سوره حدید آمده: «وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ...: آهن را فرو فرستادیم...».

ص: ۵۸

بسیاری از مفسران اصرار دارند که این گونه آیات را به معنی نزول مکانی، یعنی از طرف بالا به پایین تفسیر کنند، مثلاً بگویند: چون آب باران از بالا- به زمین نازل می شود و گیاهان و حیوانات از آن سیراب می گردند، بنابراین مواد لباس ها به یک معنی از آسمان به زمین فرستاده شده است، در مورد آهن نیز سنگ های عظیم آسمانی که ترکیبات آهن

در آن وجود داشته، به سوی زمین جذب شده است. ولی با توجه به این که نزول، گاهی به معنی نزول مقامی آمده است و در استعمالات روزانه نیز زیاد به کار می رود و مثلاً می گویند: از طرف مقام بالا چنین دستوری صادر شده و یا می گوئیم: « رَفَعْتُ شَكْوَايَ إِلَى الْقَاضِي »: شکایتم را به سوی قاضی بالا بردم، « هیچ لزومی ندارد که ما اصرار بر تفسیر این آیات به نزول مکانی داشته باشیم. و از آن جا که نعمت های پروردگار از طرف مقام والای ربوبیت به بندگان ارزانی شده، تعبیر به نزول در آن، کاملاً مفهوم و قابل درک است. نظیر این موضوع، در الفاظ اشاره به قریب و بعید نیز دیده می شود که گاهی یک موضوع مهم که از نظر مکانی در دسترس ما است، ولی از نظر مقامی بسیار بلند پایه است، با « اسم اشاره بعید » از آن تعبیر می کنیم، مثلاً در فارسی می گوئیم: به آن جناب چنین معروض می دارم (با این که

طرف نزدیک ما نشسته است) و در قرآن مجید می خوانیم : « ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ : آن کتاب پر عظمت بلند پایه (یعنی قرآن)

جای شک و تردیدی ندارد » .

لباس در گذشته و حال

تا آن جا که تاریخ نشان می دهد ، همیشه انسان لباس می پوشیده است ، ولی البته در طول تاریخ و با گذشت زمان و با تفاوت امکانه ، لباس ها فوق العاده متنوع و متفاوت بوده است و در گذشته بیشتر لباس به عنوان حفظ از سرما و گرما و همچنین زینت و تجمل مورد استفاده قرار می گرفته است و جنبه ایمنی و حفاظت آن در درجه بعد بوده ، اما در زندگی صنعتی امروز ، نقش ایمنی لباس و جنبه حفاظت آن در بسیاری از رشته ها در درجه اول اهمیت قرار دارد ، فضاوردان ، مأموران آتش نشانی ، کارگران معادن، غواصان و بسیاری دیگر، از لباس های مخصوص برای حفظ خود در برابر انواع خطرها استفاده می کنند . وسایل تولید لباس در عصر ما به قدری متنوع شده و توسعه یافته است که با گذشته اصلاً قابل مقایسه نیست . نویسنده تفسیر « المَنار » در جلد هشتم در ذیل آیه مورد بحث چنین می نویسد : یکی از

رؤسای کشور آلمان روزی از یک کارخانه پارچه بافی دیدن می کرد ،

ص: ۶۰

هنگام ورود در کارخانه ، گوسفندانی را به او نشان دادند درحالی که مشغول چیدن پشم از آن ها بودند ، پس از بازدید به هنگامی که می خواست از کارخانه خارج شود ، پارچه ای به عنوان هدیه به او دادند و به او گفتند : این پارچه از پشم همان گوسفندانی است که به هنگام ورود در برابر شما چیده شد ، یعنی یکی دو ساعت بیشتر طول نکشید که پشم از بدن گوسفند فرود آمد و پارچه جالبی برای پوشش رئیس کشور شد . اما متأسفانه در عصر ما ، جنبه های فرعی و حتی نامطلوب و زننده لباس به قدری گسترش یافته که فلسفه اصلی لباس را تحت الشعاع خود قرار می دهد . لباس عاملی شده برای انواع تجمل پرستی ها ، توسعه فساد ، تحریک شهوات ، خودنمایی و تکبر و اسراف و تبذیر و امثال آن ، حتی گاه لباس هایی در میان جمعی از مردم به خصوص « جوانان غرب زده » دیده می شود که جنبه جنون آمیز آن بر جنبه عقلانیش برتری دارد و به همه چیز شباهت دارد جز به لباس ،

اصولاً چنین به نظر می رسد که کمبودهای روانی ، عاملی برای به نمایش گذاردن این گونه انواع لباس های عجیب و غریب است ، افرادی که نمی توانند با کار چشمگیری خود را به جامعه

نشان دهند، سعی دارند با لباس های نامأنوس و عجیب و غریب ، وجود و حضور خود در جامعه را اثبات کنند و لذا ملاحظه می کنیم افراد باشخصیت و آن ها که دارای عقده حقارتی نیستند، از پوشیدن این گونه لباس ها متنفرند . به هر صورت ثروت های عظیمی که از طریق لباس های گوناگون و مدپرستی های مختلف و چشم هم چشمی ها در مسأله لباس ، نابود می شود ، رقم بسیار مهمی را تشکیل می دهد که اگر صرفه جویی می شد ، بسیاری از مشکلات اجتماعی را حل می کرد و مرهم های مؤثری بر زخم های جانکاه جمعی از محرومان جامعه بشری می گذارد .

مسأله مدپرستی در لباس، نه تنها ثروت های زیادی را به کام خود فرومی کشد، بلکه قسمت مهمی از وقت ها و نیروهای انسانی را نیز بر باد می دهد . از تاریخ زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سایر پیشوایان بزرگ

استفاده می شود که آن ها بامسأله تجمل پرستی در لباس سخت مخالف بودند تا آن جا که در روایتی می خوانیم که ؛ هیأتی از مسیحیان نجران به خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسیدند ، درحالی که لباس های ابریشمین بسیار زیبا که تا آن زمان در اندام عرب ها دیده نشده بود ، در تن داشتند ، هنگامی که به خدمت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله رسیدند و سلام کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ سلام آن ها را نگفت ، حتی حاضر نشد یک کلمه با آن ها سخن گوید ، از علی در این باره چاره خواستند و

علت روی گردانی ایشان را از آن ها جویا شدند ، علی فرمود : من چنین فکر می کنم که این ها باید این لباس های زیبا و انگشترهای گران قیمت را از تن بیرون کنند، سپس خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برسند ، آن ها چنین کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله سلام آن ها را پاسخ داد و با آن ها سخن گفت ، سپس فرمود : « وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَقَدْ أَتَوْنِي الْمَرَّةَ الْأُولَى وَ إِنَّ إِبْلِيسَ لَمَعَهُمْ : سوگند به خدایی که مرا به حق فرستاده است ، نخستین بار که این ها بر من وارد شدند ، دیدم شیطان نیز به همراه آن ها است » (۱)

۲۹ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ

بگو: پروردگارم به عدالت فرمان داده است و توجه خویش را در هر مسجد (و به هنگام عبادت) به سوی او کنید و او را بخوانید و دین (خود) را برای او خالص گردانید (و بدانید) همان گونه که در آغاز شما را آفرید (بار دیگر در رستاخیز) بازمی گردید .

ص: ۶۳

۱- « سفینه البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۵۰۴ ، ماده " لبس " .

عدالت مفهوم وسیعی دارد که همه اعمال نیک را دربرمی گیرد، زیرا حقیقت عدالت، آن است که هرچیز را در مورد خود به کار برند و به جای خود نهند.

گرچه میان «عدالت» و «قسط»، تفاوتی وجود دارد،

«عدالت» به این گفته می شود که انسان حق هرکس را بپردازد و نقطه مقابلش آن است که ظلم و ستم کند و حقوق افراد را از آن ها دریغ دارد، ولی «قسط» مفهومش آن است که حق کسی را به دیگری ندهد و به تعبیر دیگر تبعیض روا ندارد و نقطه مقابلش آن است که حق کسی را به دیگری دهد.

ولی مفهوم وسیع این دو کلمه، مخصوصاً به هنگامی که جدا از یکدیگر استعمال می شوند، تقریباً مساوی است و به معنی رعایت اعتدال در همه چیز و همه کار و هرچیز را به جای خویش قرار دادن می باشد.

کوتاه ترین استدلال برای معاد

در مورد معاد و رستاخیز مردگان، بحث زیاد شده است و از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که هضم این مسأله برای بسیاری از مردم کوتاه فکر در اعصار پیشین مشکل بوده است تا آن جا که گاهی مطرح شدن مسأله رستاخیز و معاد را در گفتار انبیاء، دلیل بر نادرست بودن

دعوت آن ها و حتی (اَلْعِيَادُ بِاللّٰهِ) دلیل بر جنون و دیوانگی آنان

می گرفتند و می گفتند : « اَفْتَرَىٰ عَلٰی اللّٰهِ كَذِبًا اَمْ بِهٖ حِنَّةٌ : این که پیامبر می گوید بعد از آن که خاک شدید و پراکنده گشتید ، بازهم زنده خواهید شد ، تهمتی است که بر خدا بسته و یا دیوانه است » (۸ / سبأ) . ولی باید توجه داشت چیزی که بیشتر موجب تعجب و شگفتی آنان می شد ، مسأله معاد جسمانی بود ، زیرا باور نمی کردند پس از آن که بدن های ما خاک گردد و ذرات خاکش در مسیر باد و طوفان قرار گیرد و به هر گوشه ای از کره زمین افشانده شود ، باردیگر این ذرات پراکنده ، از آغوش خاک و از میان امواج دریاها و از لابلای ذرات هوا گردآوری شود و همان انسان نخستین ، لباس حیات و زندگی دربرپوشد . قرآن مجید در آیات مختلف به این پندار نادرست پاسخ گفته و آیه فوق یکی از کوتاه ترین و جالب ترین تعبیرات را در این زمینه بازگو می کند و می گوید : نگاهی به آغاز آفرینش خود کنید ، ببینید همین جسم شما که از مقدار زیادی آب و مقدار کمتری مواد مختلف ، فلزات و شبه فلزات ترکیب شده است ، در آغاز کجا بود ؟ آب هایی که در ساختمان جسم شما به کار رفته ، هر قطره ای از آن ، احتمالاً در یکی از اقیانوس های روی زمین سرگردان بود و سپس تبخیر گردید و تبدیل به ابرها

ص: ۶۵

و به شکل قطرات باران بر زمین ها فروریختند و ذراتی که هم اکنون از مواد جامد زمین در ساختمان جسم شما به کار رفته ، روزی به صورت دانه گندم یا میوه درخت یا سبزی های مختلف بود که از نقاط پراکنده زمین گردآوری شد .

بنابراین چه جای تعجب که پس از متلاشی شدن و بازگشت به حال نخستین، باز همان ذرات جمع آوری گردد و به هم پیوندند و اندام نخستین را تشکیل دهد؟ و اگر چنین چیزی محال بود، چرا در آغاز آفرینش انجام شد؟ بنابراین «همان گونه که در آغاز، خدا شما را آفریده است ، در روز رستاخیز نیز بازمی گرداند» و این همان مطلبی است که در جمله کوتاه بالا می خوانیم .

آداب حضور در مساجد

۳۱ یا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كُلُوا

وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ

ای فرزندان آدم ، زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست ندارد .

این جمله می تواند هم اشاره به « زینت های جسمانی » باشد که

شامل پوشیدن لباس های مرتب و پاک و تمیز و شانه زدن موها و به کار بردن عطر و مانند آن می شود و هم شامل « زینت های معنوی »، یعنی صفات انسانی و ملکات اخلاقی و پاکی نیت و اخلاص . و اگر می بینیم در بعضی از روایات اسلامی تنها اشاره به لباس خوب یا شانه کردن موها شده و یا اگر می بینیم تنها سخن از مراسم نماز عید و نماز جمعه به میان آمده است، دلیل بر انحصار نیست، بلکه هدف بیان مصداق های روشن است. (۱) و نیز اگر می بینیم که در بعضی دیگر از روایات، زینت

۱ و ۲ « تفسیر برهان »، جلد ۲، صفحه ۹ و ۱۰.

به معنی رهبران و پیشوایان شایسته تفسیر شده، (۱) دلیل بر وسعت مفهوم آیه است که همه زینت های ظاهری و باطنی را دربرمی گیرد. گرچه این حکم مربوط به تمام فرزندان آدم در هر زمان است، ولی ضمناً نکوهشی است از عمل زشت جمعی از اعراب در زمان جاهلیت که به هنگام آمدن به مسجدالحرام و طواف خانه خدا کاملاً عریان و برهنه می شدند و هم اندرزی است به آن ها که به هنگام نماز و یا رفتن به مساجد، لباس های کثیف و مندرس و یا لباس های مخصوص منزل را در تن می کنند و در مراسم عبادت خدا به همان هیأت شرکت می نمایند که

ص: ۶۷

متأسفانه هم اکنون نیز در میان جمعی از بی‌خبران مسلمانان معمول و متداول است، درحالی که طبق آیه فوق و روایاتی که در این زمینه وارد شده است، دستور داریم بهترین لباس های خود را به هنگام شرکت در مساجد بپوشیم. در جمله بعد اشاره به مواهب دیگر یعنی خوردنی ها

و آشامیدنی های پاک و پاکیزه می کند و می گوید: «از آن ها بخورید و بنوشید» (وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا).

اما چون طبع زیاده طلب انسان، ممکن است از این دو دستور، سوءاستفاده کند و به جای استفاده عاقلانه و اعتدال آمیز از پوشش و تغذیه صحیح، راه تجمل پرستی و اسراف و تبذیر را پیش گیرد، بلافاصله می افزاید: «ولی اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی دارد» (وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ).

کلمه «اسراف» کلمه بسیارجامعی است که هرگونه زیاده روی در کمیت و کیفیت و بیهوده گرایی و اتلاف و مانند آن را شامل می شود و این روش قرآن است که به هنگام تشویق، به استفاده کردن از مواهب آفرینش، فوراً جلوی سوءاستفاده را گرفته و به اعتدال توصیه می کند.

جمله « کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا : بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید » که در آیه فوق آمده است ، گرچه بسیار ساده به نظر می رسد ، اما امروز ثابت شده است که یکی از مهم ترین دستورات بهداشتی همین است ، زیرا تحقیقات دانشمندان به این نتیجه رسیده که سرچشمه بسیاری از بیماری ها ، غذاهای اضافی است که به صورت جذب نشده در بدن انسان باقی می ماند ، این مواد اضافی هم بار سنگینی است برای قلب و سایر دستگاه های بدن و هم منبع آماده ای است برای انواع عفونت ها و بیماری ها ، لذا برای درمان بسیاری از بیماری ها ، نخستین گام همین است که این مواد مزاحم که در حقیقت زباله های تن انسان هستند ، سوخته شوند و پاکسازی جسم عملی گردد .

عامل اصلی تشکیل این مواد مزاحم ، اسراف و زیاده روی در تغذیه و به اصطلاح « پرخوری » است و راهی برای جلوگیری از آن ، جز رعایت اعتدال در غذانیست ، مخصوصا در عصر و زمان ما که بیماری های گوناگونی مانند ؛ بیماری قند، چربی خون ، تصلب شرایین ،

نارسایی های کبد و انواع سگته ها فراوان شده ، افراط در تغذیه با توجه به عدم تحرک جسمانی کافی ، یکی از عوامل اصلی محسوب می شود و

برای از بین بردن این گونه بیماری ها راهی جز حرکت کافی و میانه روی در تغذیه نیست .

مفسّر بزرگ ما ، مرحوم « طبرسی » در « مجمع البیان » مطلب جالبی نقل می کند که هارون الرشید طبیبی مسیحی داشت که مهارت او در طب معروف بود، روزی این طبیب به یکی از دانشمندان اسلامی گفت : من در کتاب آسمانی شما چیزی از طب نمی یابم ، درحالی که دانش مفید بر دو گونه است ؛ علم آدیان و علم آبدان ، او در پاسخش چنین گفت : خداوند همه دستورات طبی را در نصف آیه از کتاب خویش آورده ؛ « کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا : بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید » و پیامبر ما نیز طب را در این دستور خویش خلاصه کرده است ؛ « الْمَعْدَةُ بَيْتُ الْأَدْوَاءِ وَ الْحَمِيَةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ وَ أَعْطَى كُلَّ بَدَنٍ مَا عَوَّدَتْهُ : معده، خانه همه بیماری ها است و امساک ، سرآمد همه داروها است و آن چه بدنت راعادت داده ای (از عادات صحیح و مناسب) آن را از او دریغ مدار ». طبیب مسیحی هنگامی که این سخن را شنید، گفت : « مَا تَرَكَ كِتَابُكُمْ وَ لَا نَبِيُّكُمْ لِجَالِينُوسَ طَبَّاءًا : قرآن شما و پیامبرتان، برای جالینوس (طبیب معروف) طبیبی باقی نگذارده است ». کسانی که این دستور را ساده فکر می کنند ، خوب است در زندگی خود آن را ب

یازمانند تا به اهمیت و عمق آن آشنا شوند و معجزه رعایت این دستور را در سلامت جسم و تن خود ببینند .

۳۲ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

بگو: چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو: این ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند (اگرچه دیگران نیز با آن ها مشارکت دارند ولی) در قیامت خالص

(برای مؤمنان) خواهد بود، این چنین آیات (خود) را برای کسانی که آگاهند، شرح می دهیم .

اگر این امور بد بود ، خدا نمی آفرید و اکنون که برای استفاده بندگانش آفریده است ، چگونه ممکن است آن ها را تحریم کند ؟ مگر میان دستگاه آفرینش و دستورات دینی تضاد ممکن است وجود داشته باشد ؟ سپس برای تأکید اضافه می کند : به آن ها « بگو : این نعمت ها و موهبت ها برای افراد باایمان در این زندگی دنیا آفریده شده ، اگرچه دیگران نیز بدون داشتن شایستگی از آن استفاده می کنند ولی در روز

قیامت و زندگی عالی تر که صفوف کاملاً از هم مشخص می شوند، این ها همه در اختیار افراد باایمان و درستکار قرار می گیرد و دیگران به کلی از آن محروم می شوند « (قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) . بنابراین چیزی که در دنیا و آخرت مال آن ها است و مخصوصاً در جهان دیگر اختصاص به آن ها دارد ، چگونه ممکن است تحریم گردد ؟

حرام چیزی است که مفسده انگیز باشد نه نعمت و موهبت .

زینت و تجمل از نظر اسلام

در مورد استفاده از انواع زینت ها ، اسلام مانند تمام موارد ، حد اعتدال را انتخاب کرده است نه مانند بعضی که می پندارند استفاده از زینت ها و تجملات هرچند به صورت معتدل بوده باشد ، مخالف زهد و پارسایی است و نه مانند تجمل پرستانی که غرق در زینت و تجمل می شوند و تن به هرگونه عمل نادرستی برای رسیدن به این هدف نامقدس می دهند. و اگر ساختمان روح و جسم انسان را در نظر بگیریم ، می بینیم که تعلیمات اسلام در این زمینه درست هماهنگ و ویژگی های روح انسان و ساختمان جسم او است . توضیح این که ؛ به گواهی روانشناسان ، حس زیبایی یکی از چهار بُعد روح انسانی است که

به

ضمیمه حس نیکی و حس دانایی و حس مذهبی ، ابعاد اصلی روان آدمی را تشکیل می دهند و معتقدند تمام زیبایی های ادبی ، شعری ، صنایع ظریفه و هنر به معنی واقعی همه مولود این حس است ، با وجود

این چگونه ممکن است یک قانون صحیح ، این حس اصیل را در روح انسان خفه کند و عواقب سوء عدم اشباع صحیح آن را نادیده بگیرد . لذا در اسلام استفاده کردن از زیبایی های طبیعت ، لباس های زیبا و متناسب ، به کار بردن انواع عطرها و امثال آن ، نه تنها مجاز شمرده شده ، بلکه به آن توصیه و سفارش نیز شده است و روایات زیادی در این زمینه از پیشوایان مذهبی در کتب معتبر نقل شده است . به عنوان نمونه در تاریخ زندگی امام حسن مجتبی می خوانیم : هنگامی که به نماز برمی خاست ، بهترین لباس های خود را می پوشید ، سؤال کردند : « چرا بهترین لباس خود را می پوشید ؟ » فرمود : « إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ فَاتَّجَمَلُ لِرَبِّي وَهُوَ يَقُولُ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ : خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد و به همین جهت من لباس زیبا برای راز و نیاز با پروردگارم می پوشم و هم او

دستور داده است که زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد بگیرید» (۱).

در حدیث دیگری آمده که یکی از زاهدان ریائی به نام «عباد بن کثیر» با امام صادق روبه رو شد، درحالی که امام لباس نسبتاً زیبایی بر تن داشت، به امام گفت: «تو از خاندان نبوتی و پدرت (علی) لباس بسیار ساده می پوشید، چرا چنین لباس جالبی بر تن تو است، آیا بهتر نبود که لباسی کم اهمیت تر از این می پوشیدی؟» امام فرمود: «وای بر تو ای عباد، مَنْ حَرَّمَ زَيْنَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ: چه کسی حرام کرده است زینت هایی را که خداوند برای بندگانش آفریده و روزی های پاکیزه را؟» (۲)... و روایات متعدد دیگر. این تعبیر که خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد و یا تعبیر به این که خداوند زیبایی ها را آفریده، همگی اشاره به این حقیقت است که اگر استفاده از هرگونه زیبایی، ممنوع بود، خداوند هرگز این ها را نمی آفرید، آفرینش زیبایی ها در جهان هستی،

خود دلیل بر این است که خالق زیبایی ها آن را دوست دارد. ولی مهم

ص: ۷۴

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۳، ابواب «أَحْكَامُ الْمَلَائِسِ».

۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۳، ابواب «أَحْكَامُ الْمَلَائِسِ»، باب ۷، حدیث ۴.

این جا است که غالباً در این گونه موضوعات ، مردم راه افراط را می پویند و با بهانه های مختلف رو به تجمل پرستی می آورند و به همین دلیل قرآن مجید همان طور که گفتیم بلافاصله بعد از ذکر این حکم اسلامی از اسراف و زیاده روی و تجاوز از حد ، مسلمانان را برحذر می دارد ، در بیش از بیست مورد در قرآن مجید به مسأله اسراف اشاره شده و از آن نکوهش گردیده است . به هر حال روش قرآن و اسلام در این مورد ، روش موزون و معتدلی است که نه جمود دارد و تمایلات زیباپسندی روح انسان را درهم می کوبد و نه بر اعمال مسرفان و تجمل پرستان و شکم خواران صحه می گذارد ، مخصوصاً در جوامعی که افراد محروم و بینوا وجود داشته باشد ، حتی از زینت های معتدل نیز نهی می کند و لذا می بینیم در بعضی از روایات هنگامی که از بعضی امامان سؤال می کردند چرا لباس فاخر پوشیده اند ، در حالی که جد شما علی چنین لباسی در تن نمی کرد ، در پاسخ می فرمودند : مردم آن زمان در شدت و فشار بودند و می بایست چنین شود ، اما مردم زمان ما زندگی مرفه تری دارند و در چنین شرایطی استفاده از این زینت ها (در حدود معقول) مانعی ندارد .

۵۵ اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ

پروردگار خود را از روی تضرع و در پنهانی بخوانید (و از تجاوز دست بردارید که) او متجاوزان را دوست نمی دارد.

« تَضَرُّع » در اصل از ماده « ضَرَع » به معنی پستان گرفته شده ، بنابراین فعل « تَضَرُّع » به معنی دوشیدن شیر از پستان می آید و از آن جا که به هنگام دوشیدن شیر ، انگشت ها بر نوک پستان در جهات مختلف حرکت می کنند ، این کلمه در مورد کسی که با حرکات مخصوص خود اظهار خضوع و تواضع می کند ، به کار می رود . بنابراین اگر در آیه فوق می خوانیم : خدا را از روی تضرع بخوانید ، یعنی با کمال خضوع و

خشوع و تواضع روی به سوی او آرید ، در حقیقت دعاکننده نباید تنها زبانش چیزی را بخواهد ، بلکه باید روح دعا در درون جان او و در تمام وجودش منعکس گردد و زبان تنها ترجمان آن ها باشد و به عنوان نمایندگی همه اعضای او سخن گوید . این که در آیه فوق دستور داده شده که خدا را به طور « خُفْيَةً » و در پنهانی بخوانید ، برای این است که از « ریا » دورتر و به « اخلاص » نزدیک تر و توأم با تمرکز فکر و حضور قلب باشد . در حدیثی می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در یکی از غزوات

بود، هنگامی که سپاهیان اسلام کنار دره ای رسیدند، فریاد خود را به « لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » و « اللَّهُ أَكْبَرُ » بلند کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: « يَا أَيُّهَا النَّاسُ ارْجِعُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَمَا إِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمًّا وَلَا غَائِبًا إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا إِنَّهُ مَعَكُمْ: ای مردم اندکی آرام تر دعا کنید، شما شخص کر و غایبی را نمی خوانید، شما کسی را می خوانید که شنوا و نزدیک است و با شما است ». (۱) این احتمال نیز در آیه داده شده است

که منظور از « تَضَرُّع » دعای آشکار و منظور از « خُفْيَه » دعای پنهانی است، زیرا هر مقامی اقتضایی دارد، گاهی باید آشکارا و گاهی پنهانی دعا کرد، روایتی که از « علی بن ابراهیم » در ذیل آیه نقل شده، این موضوع را تأیید می کند. و در پایان آیه می فرماید: «خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد» (إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ). و این جمله معنی وسیعی دارد که هرگونه تجاوز را، اعم از فریاد کشیدن به هنگام دعا و یا تظاهر و ریاکاری و یا توجه به غیر خدا را به هنگام دعا، شامل می شود.

ص: ۷۷

۵۷ وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا

بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

او کسی است که بادهای را پیشاپیش (باران) رحمتش می فرستد تا زمانی که ابرهای سنگین بار را (بر دوش خود) حمل کنند، در این هنگام آن ها را به سوی سرزمین های مرده می فرستیم و به وسیله آن آب (حیاتبخش) نازل می کنیم و با آن از هر گونه میوه ای (از خاک تیره) بیرون می آوریم و این گونه (که زمین های مرده را زنده کردیم) مردگان را (نیز در قیامت) زنده می کنیم تا متذکر شوید .

آری آفتاب بر اقیانوس ها می تابد و بخار آب را به بالا می فرستد ، بخارها متراکم می شوند و توده های سنگین ابر را تشکیل می دهند ، امواج باد ، توده های کوه پیکر ابر را بر دوش خود حمل می کنند و به سوی سرزمین هایی که مأموریت دارند ، پیش می روند ، قسمتی از این بادهای که در پیشاپیش توده های ابر در حرکتند و آمیخته با رطوبت

ملایمی هستند، نسیم دل انگیزی ایجاد می کنند که از درون آن ، بوی باران حیاتبخش به مشام می رسد ، این ها در حقیقت مبشران نزول باران هستند ، سپس توده های عظیم ابر ، دانه های باران را از خود بیرون می فرستند ، نه چندان درشتند که زراعت ها را بشویند و زمین ها را ویران کنند و نه چندان کوچکند که در فضا سرگردان بمانند ، آرام و ملایم بر زمین می نشینند و آهسته در آن نفوذ می کنند و محیط را برای رستاخیز بذرها و دانه ها آماده می سازند ، زمینی که در خشکی می سوخت و شباهت کامل به منظره یک گورستان خاموش و خشک داشت، تبدیل به کانون فعالی از حیات و زندگی و باغ های پرگل و پرمیوه می شود . و به دنبال آن اضافه می کند : « این چنین مردگان را از زمین بیرون می آوریم » و لباس حیات را در اندامشان می پوشانیم (وَ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى) . این مثال را برای آن می آوریم که نمونه معاد را در این دنیا که همه سال در برابر چشم شما تکرار می شود، به شما نشان دهیم « تا متذکر گردید » (لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ). (۱)

ص: ۷۹

۱- آیاتی که مسأله معاد و رستاخیز را با ذکر شواهد زنده از همین زندگی دنیا بیان می کند ، در کتاب « معاد و جهان پس از مرگ » آمده است .

۵۸ وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبِثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ

و سرزمین پاکیزه (و شیرین) گیاهش به فرمان پروردگار می روید اما سرزمین های بدطینت (و شوره زار) جز گیاه ناچیز و بی ارزش از آن نمی روید، این گونه، آیات را برای آن ها که شکر گزارند، بیان می کنیم .

« نَکِدًا » به معنی شخص بخیل و ممسکی است که به آسانی چیزی به کسی نمی دهد و اگر هم بدهد، بسیار ناچیز و کم ارزش خواهد بود، زمین های شوره زار و نامساعد در آیه فوق تشبیه به چنین کسی شده است . همچنین فرمان رستاخیز، گرچه سبب تجدید حیات و جان گرفتن انسان ها می گردد، ولی همه انسان ها یکسان وارد محشر

نمی شوند، آن ها نیز همانند زمین های شیرین و شوره زار باهم متفاوتند، تفاوتی که از اعمال و عقاید و نیاتشان سرچشمه می گیرد . آیه فوق در حقیقت اشاره به یک مسأله مهم است که در زندگی این جهان و جهان دیگر در همه جا تجلی می کند و آن این که تنها « فاعلیت فاعل » برای به ثمر رسیدن یک موضوع، کافی نیست، بلکه استعداد و « قابلیت قابل » نیز شرط است، از دانه های باران حیاتبخش تر و لطیف تر تصور

ص: ۸۰

نمی شود ، اما همین بارانی که در لطافت طبعش کلامی نیست ، در یک جا سبزه و گل می رویاند و در جای دیگر خس و خاشاک .

رسالت نوح نخستین پیامبر اولوالعزم

۵۹ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ

ما « نوح » را به سوی قومش فرستادیم، او به آن ها گفت: ای قوم من (تنها) خداوند یگانه را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست (و اگر غیر این کنید) من بر شما از عذاب روز بزرگی می ترسم .

شعار توحید نه تنها شعار نوح ، بلکه نخستین شعار همه پیامبران الهی بوده است ، لذا در آیات متعددی از همین سوره و سوره های دیگر قرآن در آغاز دعوت بسیاری از پیامبران ، شعار « يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ : ای قوم ، خداوند یگانه را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست » ، دیده می شود .

از این جمله ها به خوبی استفاده می شود که ؛ بت پرستی مهم ترین خار بر سر راه سعادت همه انسان ها بوده است و این باغبان های توحید برای تربیت انواع گل ها و درختان پرثمر در سرزمین

جوامع انسانی قبل از هر چیز، دامن همت به کمر می بستند تا با داس تعلیمات سازنده خود، این خارهای مزاحم را ریشه کن سازند. نوح پس از بیدار کردن فطرت های خفته، آنان را از سرانجام بت پرستی بر حذر داشته و گفت: «من از عذاب روز بزرگی بر شما می ترسم» (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ).

منظور از مجازات روز بزرگ، ممکن است همان طوفان معروف نوح باشد که کمتر مجازاتی به عظمت و وسعت آن دیده شده است و نیز ممکن است اشاره به مجازات الهی در روز رستاخیز باشد، زیرا این تعبیر در قرآن مجید در هر دو معنی به کار رفته است، در آیه ۱۸۹ سوره شعراء می خوانیم: «فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»، این آیه درباره مجازاتی است که قوم شعیب بر اثر تبهکاری ها در همین جهان گرفتار آن شدند و در آیات ۴ و ۵ سوره مطففین می خوانیم: «الَّا- يَظُنُّ أَوْلَادِكُمْ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ: آیا این ها گمان نمی کنند که برای روز بزرگی مبعوث خواهند شد». تعبیر به «أَخَافُ» (می ترسم گرفتار چنین مجازاتی شوید) بعد از ذکر مسأله شرک در آیه مورد بحث، ممکن است به خاطر این باشد که نوح می خواهد به آن ها بگوید: اگر یقین به چنین مجازاتی نداشته باشید، لااقل بیم آن هست،

بنابراین عقل اجازه نمی دهد که با چنین احتمالی این راه را بپیمایید و به استقبال چنین عذاب دردناکی بشتابید .

۶۰ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

(ولی) اشراف قومش به او گفتند : ما تو را در گمراهی آشکاری می بینیم .

« مَلَأَ » معمولاً به جمعیتی گفته می شوند که عقیده واحدی برای خود انتخاب کرده اند و اجتماع و شکوه ظاهری آن ها چشم ها را پر می کند، زیرا ماده اصلی این لغت، به معنی پر کردن است و در قرآن مجید این تعبیر بیشتر در مورد جمعیت های خودخواه و خودکامه ای که ظاهری آراسته و باطنی آلوده دارند و صحنه های مختلف اجتماع را با وجود خود پر می کنند ، اطلاق شده است

۶۱ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

گفت: ای قوم من، هیچ گونه گمراهی در من نیست، ولی من فرستاده پروردگار جهانیانم .

اشاره به این که خدایان پراکنده ای که شما قائل شده اید و برای

هریک قلمرو حکومتی پنداشته آید، همانند خدای دریا، خدای آسمان، خدای صلح و جنگ و مانند این‌ها همه بی‌اساس است، پروردگار و رب همه جهانیان تنها خداوند یگانه است که خالق همه آن‌ها می‌باشد.

۶۲ اُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ اَنْصَحُ لَكُمْ وَ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و خیرخواه شما هستم و از خداوند چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

«اَنْصَحُ» از ماده «نَصَح» به معنی خلوص و بی‌غش بودن است، لذا «ناصح العسل» به معنی عسل خالص است، سپس این تعبیر در مورد سخنانی که از روی نهایت خلوص نیت و خیرخواهی و بدون تقلب و فریب و تزویر گفته می‌شود، به کار رفته است. و در پایان اضافه می‌کند: «من چیزهایی از خداوند می‌دانم که شما

(۱۰۲) سوره اعراف

نمی‌دانید» (وَ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ). این جمله ممکن است جنبه تهدید در برابر مخالفت‌های آن‌ها داشته باشد که من مجازات‌های دردناکی از خداوند در برابر تبه‌کاران سراغ دارم که شما هنوز از آن بی‌خبر هستید و یا اشاره به لطف و رحمت پروردگار باشد که اگر در

مسیر اطاعتش گام بگذارید ، برکات و پاداش هایی از او سراغ دارم که شما به عظمت و وسعت آن واقف نیستید و یا اشاره به این باشد که اگر من عهده دار هدایت شما شده ام ، مطالبی درباره خداوند بزرگ و دستوراتش می دانم که شما از آن آگاهی ندارید و به همین جهت باید از من پیروی کنید و هیچ مانعی ندارد که همه این معانی در مفهوم جمله فوق جمع باشد .

۶۳ أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَتُنذِرُوا وَلَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ

آیاتعجب کرده اید که دستور آگاه کننده پروردگارتان به وسیله مردی از میان شما به شما برسد، تا (از عواقب اعمال خلاف) بیمتان دهد و (در پرتو این دستور) پرهیزگاری پیشه کنید شاید مشمول رحمت (الهی) گردید .

جزء هشتم (۱۰۳)

یعنی این موضوع چه جای تعجب است ؟ زیرا یک انسان شایسته ، استعداد انجام این رسالت را بهتر از هر موجود دیگر دارد ، به علاوه انسان است که می تواند رهبر انسان ها شود ، نه فرشتگان و نه غیر آن ها .

ص: ۸۵

۶۴ فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ أَعْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ

اما سرانجام او را تکذیب کردند و ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند، رهایی بخشیدیم و آن ها که آیات ما را تکذیب کردند، غرق نمودیم، چه این که آن ها جمعیتی نابینا (و کوردل) بودند .

« عَمِينَ » جمع « عَمَى » معمولاً به کسی گفته می شود که چشم بصیرت و دید باطن او از کار افتاده است ، ولی « أَعْمَى » هم به افرادی

(۱۰۴) سوره اعراف

گفته می شود که دید ظاهر خود را از دست داده اند و هم آن ها که دید باطن را . این کوردلی نتیجه اعمال شوم و لجاجت های مستمر خودشان بود ، زیرا تجربه نشان داده هنگامی که انسان مدت ها در تاریکی بماند و یا به علل دیگری چشم خود را ببندد و از نگاه کردن ، خودداری کند ، قدرت دید خود را تدریجاً از دست خواهد داد و سرانجام نابینا خواهد شد ، همچنین سایر اعضاء بدن ، اگر مدت زیادی کار نکنند ، می خشکند و برای همیشه از کار می افتند . دید باطن انسان نیز از این قانون مستثنی نیست ، چشم پوشی مستمر از حقایق و به کار نگرفتن عقل و خرد در فهم واقعیت ها ، تدریجاً چشم تیزبین عقل را ضعیف کرده و سرانجام نابینا می کند .

ص: ۸۶

۶۵ وَ إِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ

و به سوی قوم عاد برادرشان «هود» را فرستادیم، گفت:

ای قوم من ، (تنها) خدا را پرستش کنید که جز او معبودی برای شما نیست، آیا پرهیزگاری پیشه نمی کنید؟

قوم «عاد» مردمی بودند که در سرزمین یمن زندگی می کردند ، از نظر قدرت جسمانی و ثروت سرشاری که از طریق کشاورزی و دامداری به آن ها می رسید ، ملتی نیرومند و قوی بودند ، ولی انحرافات عقیده ای مخصوصا بت پرستی و مفسد اخلاقی در میان آن ها غوغا می کرد . « هود » که از آنان بود و با آن ها خویشاوندی داشت ، از طرف پروردگار مأمور دعوت آن ها به سوی حق و مبارزه با فساد گردید و شاید تعبیر به « أَخَاهُمْ » (برادرشان) اشاره به همین پیوند نسبی باشد که در میان هود و قوم عاد بود. این احتمال نیز هست که تعبیر «برادر» در مورد حضرت هود و نیز در مورد چند نفر دیگر از پیامبران مانند نوح (۱۰۶/شعراء) و صالح (۱۴۲ / شعراء) ولوط (۱۶۱ / شعراء) و همچنین حضرت شعیب (۸۵/اعراف)، به خاطر این باشد که آن ها در

نهایت دلسوزی و مهربانی ، همچون یک برادر ، با قوم و جمعیت خود

رفتار می کردند و از هیچ کوشش و تلاشی برای هدایت آن ها فروگذار نکردند ، این تعبیر در مورد کسانی که نهایت دلسوزی درباره فرد یا جمعیتی به خرج می دهند ، گفته می شود ، به علاوه این تعبیر حاکی از یک نوع برابری و نفی هر گونه تفوق طلبی و ریاست طلبی است ، یعنی این مردان خدا هیچ گونه داعیه ای در زمینه هدایت آن ها در سر نداشتند ، بلکه صرفا به خاطر نجات آنان از گرداب بدبختی ، دست و پا می کردند . در هر حال روشن است که تعبیر « أَخَاهُمْ » هرگز اشاره به برادری دینی نیست ، زیرا این اقوام غالبا به دعوت اصلاح طلبانه پیامبرانشان پاسخ مثبت ندادند . هود دعوت خود را از مسأله توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی شروع کرد .

۶۶ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

اشراف کافر قوم او گفتند : ما تو را در سفاهت (و نادانی و سبک مغزی) می بینیم و ما مسلماتورا از دروغگویان می دانیم.

ولی این جمعیت خودخواه و متکبر ، مخصوصا ثروتمندان از خودراضی که قرآن از آن ها تعبیر به « مَلَأَ » کرده است ، یعنی ظاهر

آن‌ها چشم‌پرکن بود، به هود همان گفتند که قوم نوح به نوح گفته بودند، بلکه نسبت سفاقت نیز به او دادند. «سفاقت» و سبک مغزی از نظر آن‌ها این بود که انسانی برخلاف سنت‌های محیط هرچند غلط و نادرست باشد، به پاخیزد و حتی جان خود را در این راه به خطر افکند، سفاقت در منطق آنان این بود که کسی هم‌رنگ محیط نشود و نان را به نرخ روز نخورد و برای سنت شکنی به پاخیزد و هرگونه ناراحتی و دردسری را برای خود بخرد.

۶۷ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

گفت: ای قوم من، هیچ‌گونه سفاقتی در من نیست، ولی فرستاده‌ای از طرف پروردگار جهانیانم.

۶۸ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ

رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و من خیرخواه‌امینی برای شما هستم.

هود اضافه کرد: «من وظیفه دارم رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ کنم و دستورهایی را که ضامن سعادت و خوشبختی شما و نجات از گرداب شرک و فساد است، در اختیار شما بگذارم، آن‌هم

در نهایت دلسوزی و خیرخواهی و در نهایت امانت و درستکاری .

۶۹ أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضْطَةً فَادْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ

آیا تعجب کرده اید که دستور آگاه کننده پروردگارتان به وسیله مردی از میان شما به شما برسد تا (از مجازات الهی) بیمتان دهد و به یاد آورید هنگامی شما را جانشینان قوم نوح قرارداد و شما را از جهت خلقت گسترش داد (و به نیروی بدنی قوی مجهز ساخت)، پس نعمت های خدا را به یاد آورید شاید رستگار شوید .

جزء هشتم (۱۰۹)

جمله « زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضْطَةً » (شما را از نظر آفرینش گسترش داد) ممکن است اشاره به قدرت جسمانی قوم عاد باشد ، زیرا هم از آیات مختلف قرآن و هم از تواریخ برمی آید که آن ها مردمی درشت استخوان و قوی پیکر و نیرومند بودند ، در آیه ۱۵ سوره فصلت از قول آن ها می خوانیم : « مَنْ أَشَدُّ مِنْ قُوَّةٍ : چه کسی از ما نیرومندتر است ؟ » و در آیه ۷ سوره حاقه در مورد بلایی که به جرم اعمالشان بر

ص: ۹۰

سر آن ها آمد، می خوانیم: « فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صِرَعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ : قوم عاد را می دیدی که بر اثر طوفان آن چنان روی زمین افتاده اند که گویا تنه های درختان نخل بود که به روی زمین افتاده بود . »

۷۰ قَالُوا آآ أَجِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

گفتند: آیابه سراغ ما آمده ای که تنها خدای یگانه را پرستیم

(۱۱۰) سوره اعراف

و آن چه را پدران ما می پرستیدند ، رها کنیم ، حال که چنین است ، آن چه (از بلا و عذاب الهی) به ما وعده می دهی ، بیاور ، اگر راست می گویی .

همان طور که ملاحظه می کنید ، سطح افکار آنان به قدری پایین بود که از پرستش خدای یگانه وحشت داشتند و پراکندگی و تعدد خدایان را برای خود ، مایه افتخار می پنداشتند و جالب این که تنها منطق آنان در این زمینه همان تقلید کورکورانه از سنن نیاکان بود و گرنه چگونه ممکن بود بتوانند تعظیم در برابر قطعات سنگ و چوب را توجیه کنند . و سرانجام برای این که امید « هود » را به کلی از خود قطع کنند و به اصطلاح حرف آخر را به او زده باشند ، گفتند : « اگر راست می گویی و عذاب ها و مجازات هایی را که به ما وعده می دهی ، حقیقت دارد ،

هرچه زودتر آن‌ها را به سراغ ما بفرست و ما را محو و نابود کن « (یعنی ما کمترین واهمه‌ای از تهدیدهای تو نداریم) (فَاتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) .

جزء هشتم (۱۱۱)

۷۱ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ

گفت : پلیدی و غضب پروردگار شما را فرا گرفته ، آیا با من در مورد نام‌هایی مجادله می‌کنید (که به عنوان معبود و خدا) شما و پدرانتان (بر بت‌ها) گذارده‌اید، در حالی که خداوند هیچ فرمانی درباره آن نازل نکرده است ، بنابراین شما منتظر باشید ، من هم با شما انتظار می‌کشم .

« رِجْسٌ » در اصل به معنی چیز ناپاک است و بعضی از مفسران معتقدند ریشه اصلی آن ، معنی وسیع‌تری دارد و به معنی هر چیزی است که باعث دوری و تنفر می‌شود و لذا به انواع پلیدی‌ها و نجاست‌ها و مجازات‌ها، « رِجْسٌ » گفته می‌شود ، زیرا همه این امور موجب فاصله گرفتن انسان و تنفر او می‌گردد . در هر صورت این کلمه در آیه فوق

ص: ۹۲

می تواند به معنی مجازات و عذاب الهی باشد و ذکر آن با جمله « قَدْ وَقَعَ » که به صورت فعل ماضی است ، اشاره به این است که به طور قطع شما مستحق عذاب شده اید و دامانتان را خواهد گرفت . سپس برای این که گفتار آن ها درباره بت ها بدون پاسخ نماند، اضافه می کند : « آیا شما با من در مورد چیزهایی که از الوهیت جز نامی بی اثر ندارند و نیاکان شما اسم خدا بر آن ها گذارده اند و به دروغ آثار و خاصیتی برای آن ها قائل شده اند ، به مجادله برخاسته اید ، درحالی که هیچ گونه فرمان و حجتی از ناحیه خدا در این باره نازل نشده است » (اَتَّجَادِلُونَنِي فِيْ اَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوها اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللهُ بِها مِنْ سُلْطَانٍ) . در حقیقت بت های شما از الوهیت ، تنها یک اسم بی مسمی دارند ، اسمی که زاییده پندارهای خام شما و نیاکانتان است و گرنه با قطعات سنگ و چوب دیگر بیابان و جنگل هیچ تفاوتی ندارد . سپس گفت : « اکنون که چنین است ، شما در انتظار بمانید ، من هم با شما انتظار می کشم ، شما در این انتظار باشید که بت ها یاریتان کنند و من در انتظارم که عذاب دردناک الهی بر شما فرود آید » ، آینده نشان خواهد داد کدام یک از این دو انتظار به حقیقت نزدیک تر خواهد بود (فَاَنْتَظِرُوْا اِنِّيْ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِيْنَ) .

۷۲ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمِهِ مِمَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ

سرانجام او و کسانی را که با او بودند ، به رحمت خود نجات بخشیدیم و ریشه کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند ، قطع کردیم .

« دابر » در لغت به معنی آخر و پایان چیزی است ، بنابراین مفهوم آیه این است که آن ها را تا به آخر نابود ساختیم و ریشه هایشان به کلی قطع شد .

سرگذشت عبرت انگیز قوم ثمود

۷۳ وَ الْيَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ

نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فَيَرْضَى اللَّهُ وَ لَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

و به سوی (قوم) ثمود برادرشان « صالح » را فرستادیم ، گفت : ای قوم من ، خدا را پرستید که جز او معبودی برای شما نیست ، دلیل روشنی از طرف پروردگار برای شما آمده ؛ این "ناقه" الهی برای شما معجزه ای است ، او را

به حال خود واگذارید که در سرزمین خدا (از علف های بیابان) بخورد و آن را آزار نرسانید که عذاب دردناکی شمارا خواهد گرفت .

«ناقه» در اصل به معنی شتر ماده است و در هفت مورد قرآن مجید اشاره به ناقه صالح (۱) شده ، این شتر چگونه شتری بوده و چگونه به

۱ در «مجمع البیان» آمده : "ناقه" در اصل به چیزی گفته می شود که تسلیم و رام و آماده است و اطلاق آن به شتر ماده ، شاید به همین جهت است که آمادگی بیشتری برای سواری دارد .

عنوان یک معجزه و دلیل دندان شکن به قوم صالح معرفی گردیده ؟ شرح آن به خواست خدا در سوره هود ذیل آیات مربوط به قوم ثمود خواهد آمد . ضمناً باید توجه داشت اضافه «ناقه» به «الله» در آیات فوق ، به اصطلاح از قبیل اضافه تشریفی است و اشاره به این است که ناقه مزبور ، یک شتر معمولی و عادی نبود ، بلکه امتیازاتی داشته است. در آیات ۷۳ تا ۷۹ ، به قیام «صالح» پیامبر بزرگ خدا در میان قوم «ثمود» که در یک منطقه کوهستانی میان حجاز و شام زندگی می کردند، اشاره شده و بحث های عبرت انگیز گذشته را درباره قوم نوح و هود بدین وسیله ادامه می دهد .

« تَعَثُّوا » از ماده « عثی » به معنی تولید فساد کردن است ، منتها

این ماده بیشتر به مفساد اخلاقی و معنوی گفته می شود ، بنابراین ذکر کلمه « مُفْسِدِينَ » بعد از جمله « لَا تَعَثُّوا » ، به عنوان تأکید می باشد ، زیرا هر دو یک معنی را می رساند

از این تعبیر چنین به نظر می رسد که آن ها محل زندگی خود را در تابستان و زمستان تغییر می دادند ، در فصل بهار و تابستان در دشت های وسیع و پربرکت به زراعت و دامداری می پرداختند و به همین جهت خانه های مرفه و زیبایی در دشت داشتند و به هنگام فرا رسیدن فصل سرما و تمام شدن برداشت محصول ، به خانه های مستحکمی که در دل صخره ها تراشیده بودند و در مناطق امن و امانی قرار داشت و از گزند طوفان و سیلاب و حوادث برکنار بود ، آسوده خاطر زندگی می کردند.

۷۵ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ اتَّعَلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ

(۱۱۸) سوره اعراف

(ولی) اشراف متکبر قوم او ، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند ، گفتند: آیا (راستی) شما یقین دارید صالح از طرف

ص: ۹۷

پروردگار خود فرستاده شده است؟ آن‌ها گفتند: ما به آن چه او به آن مأموریت یافته، ایمان آورده ایم.

باز ملاحظه می‌کنیم که جمعیت اشراف و ثروتمندان خوش ظاهر و بدباطن که از آن‌ها تعبیر به «ملاء» (چشم پرکن) شده است، سررشته مخالفت با این پیامبر بزرگ الهی را به دست گرفتند و از آن‌جا که عده قابل ملاحظه‌ای از توده‌های خوش فکر و پاکدل که همواره در بند اسارت اشراف گرفتار بودند، دعوت صالح را پذیرفته و اطراف او جمع شده بودند، مخالفت خود را با این گروه شروع کردند و همان‌طور که قرآن می‌گوید، این جمعیت اشرافی و متکبر از قوم صالح به افرادی از مستضعفان که ایمان آورده بودند، گفتند: «آیا به راستی شما می‌دانید که صالح از طرف خدا برای راهنمایی ما فرستاده شده است» (قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ).

جزء هشتم (۱۱۹)

البته هدف آن‌ها از این سؤال، جستجوی حق نبود، بلکه می‌خواستند با القای شبهات در دل آن‌ها وسوسه ایجاد کنند و روحیه آنان را تضعیف نمایند و به گمان این‌که همانند دورانی که در بند بودند، مطیع و فرمانبردار آن‌ها هستند، از حمایت صالح دست بردارند. ولی

ص: ۹۸

به زودی با پاسخ قاطع آنان که حکایت از تصمیم و اراده قوی می کرد ، روبه رو شدند و این پاسخ را از آنان شنیدند که ؛ « ما نه تنها می دانیم صالح فرستاده خدا است، بلکه به آن چه او مأموریت دارد و دعوت به سوی آن می کند ، ایمان آورده ایم « (قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ) .

۷۶ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالذِّيَا آمَنَّا بِهِ كَافِرُونَ

متکبران گفتند : (ولی) ما به آن چه شما به آن ایمان آورده اید ، کافریم .

از آن جا که آن ها به خاطر قدرت و ثروت ظاهریشان ، همیشه در

(۱۲۰) سوره اعراف

جامعه پیشوا و الگوی مردم بودند ، چنین می پنداشتند که این بار نیز با اظهار کفر و بی ایمانی ، الگو برای دگران خواهند شد و مردم از آنان پیروی خواهند کرد ، ولی به زودی به اشتباه خود پی بردند و متوجه شدند که مردم این بار در پرتو ایمان به خدا ، شخصیت تازه ای یافته و از استقلال فکری و نیروی اراده بهره مند شده اند. جالب توجه این که در آیات فوق از اشراف بی ایمان ، به عنوان « مستکبران » و از توده های زحمت کش باایمان ، به عنوان « مستضعفان » یاد شده و این نشان می دهد که دسته اول با خودبرتربینی و غصب حقوق مردم زیردست و

جذب نیروهای آن‌ها، به آن موقعیت رسیده بودند که به زبان امروز می‌توان از آن‌ها به طبقه «استثمارکننده» و «استثمارشونده» تعبیر کرد.

۷۷ فَعَقَّرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ

سپس «ناقه» را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند و گفتند: ای صالح، اگر تو از فرستادگان (خدا) هستی، آن چه ما را با آن تهدید می‌کنی، بیاور.

جزء هشتم (۱۲۱)

هنگامی که ثروتمندان متکبر و خودخواه از ایجاد زلزله در پایه‌های ایمان توده‌های مردم باایمان مأیوس شدند و از سوی دیگر می‌دیدند باوجود «ناقه» که معجزه صالح محسوب می‌شد، سمپاشی‌های آن‌ها به جایی نمی‌رسد، تصمیم به نابود کردن ناقه گرفتند و قبل از هرچیز «آن را پی کردند و کشتند و از فرمان خدا سر برتافتند» (فَعَقَّرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ) (۱).

ص: ۱۰۰

۱- منظور از «پی کردن» شتر و اسب، آن است که عصب محکم مخصوصی را که در پشت پای او قرار دارد و عامل اصلی حرکت است، قطع کنند، این حیوان فوراً بر زمین می‌غلطد و هیچ قدرتی بر حرکت نخواهد داشت.

و به این نیز قناعت نکردند ، بلکه به سراغ صالح آمدند و صریحا به او « گفتند : اگر تو فرستاده خدا هستی ، هر چه زودتر عذاب الهی را به سراغ ما بفرست » (وَ قَالُوا

(۱۲۲) سوره اعراف

یا صالح ائینا بما تعدنا ان کنت من المرسلین) .

یعنی ما کمترین واهمه ای از تهدیدهای تو نداریم و این تهدیدها همه بی اساس است ، این سخن در حقیقت برپاساختن یک نوع جنگ اعصاب در مقابل صالح و برای تضعیف کردن روحیه صالح و مؤمنان بود .

۷۸ فَأَخَذْتُهُم الرِّجْفَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ

سرانجام زمین لرزه آن ها را فراگرفت و صبحگاهان (تنها) جسم بی جانشان در خانه هاشان باقی مانده بود .

« جاثم » در اصل از ماده « جَثْم » به معنی نشستن روی زانو و توقف در یک مکان است و بعید نیست این تعبیر اشاره به آن باشد که هنگام وقوع زلزله شدید ، آن ها در خواب خوش فرورفته بودند ، ناگهان به پاخاستند ، همین که بر سر زانو نشستند ، حادثه به آن ها مهلت نداد و بر اثر وحشت و ترس و یا فروریختن دیوارها و یا صاعقه ای که با آن زلزله همراه بود ، جان خود را در همان حالت از دست دادند . هنگامی که

ص: ۱۰۱

می آید و اما « طاعیه » به معنی موجودی است که از حدّ خود تجاوز کند و این هم با زلزله سازگار است و هم با صاعقه ، بنابراین تضادی در میان آیات نیست .

۷۹ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَهٖ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ

(صالح) از آن ها روی برتافت و گفت: ای قوم ، من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و شرط خیرخواهی را انجام دادم ولی (چه کنم) که شما خیرخواهان را دوست ندارید.

در این جا سؤال دیگری پیش می آید و آن این که ؛ آیا این گفتگوی صالح بعد از نابودی آن جمعیت صورت گرفته است و یا این که این

گفتگوی نهایی صالح با آن ها قبل از مرگشان به عنوان اتمام حجت بوده ، ولی در عبارت قرآن ، بعد از جریان مرگ آن ها ذکر شده است ؟ البته احتمال دوم با ظاهر خطاب سازگارتر است ، زیرا گفتگو با آن ها نشان می دهد که آن ها زنده بوده اند ولی احتمال نخست نیز چندان بعید نیست، زیرا بسیار می شود که برای عبرت گرفتن افراد بازمانده ، چنین گفتگوهایی را با گذشتگان و ارواح آن ها انجام می دهند، چنان که در

ص: ۱۰۳

تاریخ زندگانی علی می خوانیم: پس از جنگ جمل در کنار جسد طلحه ایستاد و گفت: « ای طلحه ، تو در اسلام خدمات قابل ملاحظه ای داشتی ، حیف که آن ها را برای خود حفظ نکردی » و نیز در اواخر « نهج البلاغه » می خوانیم که علی به هنگامی که از جنگ صفین بازمی گشت ، در پشت دروازه کوفه رو به قبرستان کرده « نخست به ارواح گذشتگان سلام کرد و بعد به آن ها گفت : شما پیشرو این قافله بودید و ما هم به دنبال شما خواهیم بود » .

رسالت شعیب در مدین

(۱۲۶) سوره اعراف

۸۵ وَ إِلَى مَدِينِ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيْنَهُ مِن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ

و به سوی مدین ، برادرشان « شعیب » را فرستادیم ، گفت: ای قوم من، خدایا بپرستید که جز او معبودی ندارید، دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است، بنابراین حق پیمانانه و وزن را ادا کنید و از اموال مردم

ص: ۱۰۴

چیزی نگاهید و در روی زمین بعد از آن که (در پرتو ایمان و دعوت انبیاء) اصلاح شده است ، فساد نکنید ، این برای شما بهتر است اگر باایمان هستید.

« بَخْس » به معنی کم گذاردن حقوق افراد و پایین آمدن از حد است ، به گونه ای که موجب ظلم و ستم گردد . شعیب که نسبش

طبق تواریخ با چندین واسطه به حضرت ابراهیم می رسد ، مبعوث به سوی اهل مدین گردید ، مدین از شهرهای شام بود و مردمی تجارت پیشه و مرفّه داشت که در میان آن ها بت پرستی و همچنین تقلّب و کم فروشی در معامله کاملاً رایج بود . جمعی از مفسران مانند « مرحوم طبرسی » در « مجمع البیان » و « فخر رازی » در تفسیر معروف خود نقل کرده اند که «مدین» دراصل نام یکی از فرزندان ابراهیم خلیل بود و چون فرزندان و نوادگان او درسرزمینی در طریق شام سکونت اختیار کردند ، به نام « مَدَیْن » نامیده شد . در این که « بَیِّنَه » (دلیل روشن) چگونه چیزی بوده است ، در آیات فوق ، سخنی از آن به میان نیامده ، ولی ظاهر این است که اشاره به معجزات شعیب است . پس از دعوت به توحید ، به مبارزه با مفاسد اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی آن ها برخاسته ، نخست آنان را که آلوده کم فروشی و تقلّب و تزویر در

معامله بوده اند ، از این کار بازمی دارد .

روشن است که نفوذ هر گونه خیانت و تقلب در امر معاملات ، پایه های اطمینان و اعتماد عمومی را که بزرگ ترین پشتوانه اقتصادی ملت ها است ، متزلزل و ویران می سازد و ضایعات غیر قابل جبرانی برای جامعه به بار می آورد ، به همین دلیل یکی از موضوعات مهمی که شعیب روی آن انگشت گذاشت ، همین موضوع بود . گویا اضافه کردن جمله « اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » اشاره به این است که این دستورات اجتماعی و اخلاقی ، هنگامی ریشه دار و ثمربخش خواهد بود که از نور ایمان روشن گردد، اما اگر بدون پشتوانه ایمان باشد و تنها روی یک سلسله مصالح مادی تکیه کند ، دوام و بقایی نخواهد داشت .

(۱۲۸) سوره اعراف

۸۶ وَ لَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ اذْكُرُوا اِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُكُمْ وَ اَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ

و بر سر هر راه نشینید که (مردم باایمان را) تهدید کنید و مؤمنان را از راه خدا بازدارید و (با القای شبهات) آن را

ص: ۱۰۶

کج و معوج نشان دهید و به خاطریاوریید زمانی را که افراد کمی بودید و او شما را فزونی داد و بنگرید چگونه سرانجام مفسدان بود .

در این که آن ها چگونه افراد متمایل به ایمان را تهدید می کردند ، مفسران احتمالات متعددی داده اند ، بعضی احتمال داده اند از طریق تهدید به قتل و بعضی از طریق راهزنی و گرفتن اموال مردم باایمان ، ولی متناسب با بقیه جمله های آیه همان معنی اول است . در پایان آیه پنجمین نصیحت شعیب که یادآوری نعمت های پروردگار برای تحریک حس شکرگزاری آن ها است ، آمده ؛ « به خاطر بیاورید هنگامی که شما افراد کمی بودید ، خداوند جمعیتتان را زیاد کرد و نیروی انسانی شما را فزون تر ساخت » (وَ اذْكُرُواْ اِذْ كُنْتُمْ قَلِيْلًا فَكَثَّرَكُمْ ...) .

از جمله فوق چنین استفاده می شود که برخلاف تبلیغات حساب نشده ای که امروز می کنند ، در اکثر موارد کثرت نفرات ، می تواند سرچشمه قدرت و عظمت و پیشرفت جامعه باشد، البته به شرطی که با برنامه های منظم، زندگی آن ها از نظر مادی و معنوی تأمین گردد.

(۱۳۰) سوره اعراف

۸۷ وَ اِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِّنْكُمْ اٰمَنُوْا بِالَّذِيْۤ اُرْسِلْتُۤ بِهٖ وَ طَائِفَةٌ

ص: ۱۰۷

لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

و اگر طایفه ای از شما به آن چه من فرستاده شده ام ، ایمان آورده اند و طایفه ای ایمان نیاورده اند، صبر کنید تا خداوند میان ما داوری کند که او بهترین داوران است.

آیه مورد بحث در واقع پاسخی است به بعضی از گفته های مؤمنان و کافران قوم او ، زیرا مؤمنان بر اثر فشارهایی که از طرف کافران به آن ها وارد می شد، طبعاً این سؤال را از پیامبرشان می کردند ، که ما تا کی در شکنجه و فشار خواهیم بود ؟

مخالفان او نیز از این که مجازات الهی فوراً دامانشان را نگرفته بود ،

جرأت و جسارت پیدا کرده ، می گفتند : اگر راستی تو از طرف خدا هستی ، پس چرا با این مخالفت های ما ، هیچ گزندی متوجه ما نمی شود ؟ شعیب می گوید : « اگر طایفه ای از شما به آن چه من مبعوث شده ام ، ایمان آورده و جمعیت دیگری ایمان نیاورده اند ، نباید موجب غرور کافران و یأس مؤمنان گردد ، شما صبر کنید تا خداوند میان ما حکم کند که او بهترین حاکمان است » ، یعنی آینده نشان خواهد داد چه کسانی بر حق بوده اند و چه کسانی بر باطل .

ص: ۱۰۸

فهرست مطالب

موضوع صفحه

متن تأییدیه آیه الله مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره اَنعام ●●● ۱۱

کیفیت برتر یا کمیت بیشتر؟ ●●● ۱۱

ایمان و روشن بینی ●●● ۱۵

انتخاب پیامبر به دست خدا است ●●● ۱۹

امدادهای الهی ●●● ۲۲

یک معجزه علمی قرآن ●●● ۲۴

یک درس بزرگ توحید ●●● ۲۶

فرمان های ده گانه ●●● ۳۱

شروع از توحید و پایان به نفی اختلاف ●●● ۳۶

مراحل سه گانه دریافت احکام ●●● ۳۶

فرمان های جاویدان ●●● ۳۷

اهمیت نیکی به پدر و مادر ●●● ۳۸

قتل فرزندان به خاطر گرسنگی ●●● ۳۹

منظور از « فَوَاحِش » چیست؟ ●●● ۴۰

به گناهان نزدیک نشوید ●●● ۴۰

بیگانگی از نفاق افکنان ●●● ۴۰

زشتی تفرقه و نفاق ●●● ۴۲

ص: ۱۰۹

فهرست مطالب

موضوع صفحه

پاداش بیشتر ، مجازات کمتر ●●● ۴۳

راه مستقیم نجات ●●● ۴۸

چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله اولین مسلمان بود؟ ●●● ۵۱

تفاوت در میان انسان ها و اصل عدالت ●●● ۵۳

سوره اعراف ●●● ۵۶

اخطار به همه فرزندان ●●● ۵۶

فرود آمدن لباس ●●● ۵۸

لباس در گذشته و حال ●●● ۶۰

کوتاه ترین استدلال برای معاد ●●● ۶۴

آداب حضور در مساجد ●●● ۶۶

پرهیز از پرخوری ●●● ۶۹

زینت و تجمل از نظر اسلام ●●● ۷۲

شرایط اجابت دعا ●●● ۷۶

مربی و قابلیت ، هر دو لازم است ●●● ۷۸

رسالت نوح خستین پیامبر اولوالعزم ●●● ۸۱

گوشه ای از سرگذشت قوم هود ●●● ۸۷

سرگذشت عبرت انگیز قوم ثمود ●●● ۹۴

قوم ثمود به چه وسیله نابود شدند؟ ●●● ۱۰۲

رسالت شعیب در مدین ۱۰۴●●●

ص: ۱۱۰

جلد ۹

اشاره

ص: ۱

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را

تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم».

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است».

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه

ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت.

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان.

ص:۵

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص: ۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

(۱۰) مقدمه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خواننده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرای کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

مقدمه (۱۱)

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

۸۸ قَالَ الْمَلَأَةُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَوْمِنَا أَوْ لَنَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ

اشراف زورمند و متکبر از قوم او گفتند: ای شعیب، سوگند یاد می‌کنیم که تو و کسانی را که به تو ایمان آورده‌اند، از شهر و آبادی خود بیرون خواهیم کرد یا به آیین ما بازگردید، گفتند: آیا (می‌خواهید ما را بازگردانید) اگر چه مایل نباشیم؟

ممکن است از ظاهر این تعبیر (بازگشت به آیین ما) بعضی چنین تصور کنند که شعیب قبلاً در صف بت پرستان بود، در حالی که چنین نیست، بلکه چون شعیب قبلاً مأموریت تبلیغ نداشته و در برابر وضع آن‌ها سکوت می‌کرد، آن‌ها چنین می‌پنداشته‌اند که پیرو آیین بت پرستی است، در حالی که هیچ‌یک از پیامبران بت پرست نبوده‌اند، حتی قبل از زمان نبوت، عقل و درایت پیامبران بیش از این است که دست به چنین کار نابخردانه‌ای بزنند و به علاوه روی سخن تنها به شعیب نبوده، بلکه مؤمنان و پیروان او را نیز شامل می‌گردد و ممکن است این تعبیر به خاطر آن‌ها باشد.

جزء نهم (۱۳)

۸۹ قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبُّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ

ص: ۱۱

اگر ما به آیین شما بازگردیم، بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشیده، به خدا دروغ بسته ایم و شایسته نیست که ما به آن بازگردیم، مگر این که خدایی که پروردگار ما است، بخواهد، علم پروردگار ما به همه چیز احاطه دارد، تنها بر خدا توکل کرده ایم، پروردگارا میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی.

(۱۴) سوره اعراف

این جمله در حقیقت توضیح جمله ای است که در آیه قبل به طور سربسته از زبان شعیب گفته شده بود و مفهومش این است که ما از روی هوی و هوس و با تقلید کورکورانه پشت پا به آیین بت پرستی نزده ایم، بلکه بطلان این عقیده را به روشنی دریافته ایم و فرمان خدا را در زمینه توحید با گوش جان شنیده ایم، با این حال اگر از آیین توحید به شرک بازگردیم، آگاهانه بر خدا دروغ بسته ایم و مسلم است خداوند ما را مجازات خواهد کرد.

سپس اضافه می کند: « ممکن نیست ما به آیین شما بازگردیم مگر این که خدا بخواهد » (وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا).

منظور شعیب در حقیقت این است که ما تابع فرمان خدا هستیم و کمترین سرپیچی از دستور او نداریم، بازگشت ما به هیچ وجه ممکن نیست، مگر این که خداوند دستور بازگشت بدهد. و بلافاصله اضافه می کند که خداوند نیز چنین دستوری نخواهد داد، « چراکه او از

همه چیز آگاه است و به همه چیز احاطه علمی دارد « بنابراین هرگز ممکن نیست او از دستوری که داده ، بازگردد ، زیرا کسی از دستورش برمی گردد که علمش محدود باشد و اشتباه کند و از دستور خود پشیمان گردد ، اما آن کس که احاطه علمی به همه چیز دارد ، تجدید نظر برای او ممکن نیست (وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا) .

سپس برای این که به آن ها بفهماند از تهدیدهایشان هراسی ندارد و محکم بر جای خود ایستاده است ، می گوید : « توکل و تکیه ما تنها به خدا است » (عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا) .

و سرانجام برای این که حسن نیت خود را ثابت کند و چهره حقیقت طلبی و مسالمت جویی خویش را آشکار سازد تا دشمنانش او را متهم به ماجراجویی و غوغاطلبی نکنند ، می گوید : « پروردگارا میان ما و جمعیت ما ، به حق حکم و داوری کن و مشکلات و گرفتاری های ما را برطرف ساز و درهای رحمت را به سوی ما بگشا که بهترین گشایندگانی » (رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا

(۱۶) سوره اعراف

بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ) .

۹۰ وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِيَنَّ أَبْعَثُمَّ شُعَيْبًا إِنَّكُم إِذًا لَخَاسِرُونَ

اشراف زورمندی که از قوم او کافر شده بودند ، گفتند : اگر از شعیب پیروی کنید ، زیان خواهید دید .

منظورشان همان خسارت های مادی بود که دامنگیر مؤمنان به دعوت شعیب می شد ، زیرا آن ها مسلما بازگشت به آیین بت پرستی

ص: ۱۳

نمی کردند و بنابراین می بایست به زور از آن شهر و دیار اخراج شوند و املاک و خانه های خود را بگذارند و بروند .

۹۱ فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ

سپس زمین لرزه آن ها را فروگرفت و صبحگاهان به صورت اجساد بی جانی در خانه هایشان مانده بودند .

هنگامی که کارشان به این جا رسید و علاوه بر گمراهی خویش ، در گمراه ساختن دیگران نیز اصرار ورزیدند و هیچ گونه امیدی به ایمان آوردن آن ها نبود ، مجازات الهی به حکم قانون قطع ریشه فساد ، به سراغ آن ها آمد ، « زلزله سخت و وحشتناکی آن ها را فراگرفت ، آن چنان که صبحگاهان همگی به صورت اجساد بی جانی در درون خانه هایشان افتاده بودند

جزء نهم (۱۷)

تعبیرات مختلفی که درباره نابودی این جمعیت آمده است ، هیچ گونه منافاتی باهم ندارند ، مثلاً در مورد قوم شعیب ، عامل مرگشان در آیه مورد بحث ، « زلزله » و در آیه ۹۴ سوره هود ، « صیحه آسمانی » و در ۱۸۹ سوره شعراء ، « سایبانی از ابر کشنده » ذکر شده است که همه به یک موضوع بازمی گردد و آن این که یک صاعقه وحشتناک آسمانی که از درون ابری تیره و تاریک بر خاسته بود ، شهر آن ها را هدف خود قرار داد و به دنبال آن (آن چنان که خاصیت صاعقه های عظیم است) زمین لرزه شدیدی تولید شد و همه چیز آن ها را درهم کوبید .

۹۲ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا لَهُمْ يَئُونَ فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ

(۱۸) سوره اعراف

ص: ۱۴

آن ها که شعيب را تكذيب كردند (آن چنان نابود شدند كه) گويا هرگز در آن (خانه ها) سكني نداشتند، آن ها كه شعيب را تكذيب كردند ، آن ها زيان كار بودند .

« يَغْنَوَا » از ماده « غنى » به معنى اقامت در مكاني است و همان طور كه « طبرسى » در « مجمع البيان » مى گويد ، بعيد نيست از مفهوم اصلى « غنى » به معنى بى نيازى گرفته شده باشد ، زيرا كسى كه منزل آماده اى داشته باشد ، از منزلگاه ديگر ، بى نياز مى گردد .

گويا اين دو جمله پاسخى است به گفته هاى مخالفان شعيب ، زيرا آن ها تهديد كرده بودند كه در صورت عدم بازگشت به آيين سابق ، او و پيروانش را بيرون خواهند كرد ، قرآن مى گويد : خداوند آن چنان آن ها را نابود كرد كه گويى هرگز در آن جا سكونت نداشتند ، تا چه رسد به اين كه بخواهند ديگران را بيرون كنند .

و نيز در مقابل آن ها كه مى گفتند : پيروى شعيب ، باعث خسران است ، قرآن مى گويد: سرانجام كار، نشان داد كه مخالفت با شعيب ، عامل اصلى زيان كارى بود .

جزء نهم (۱۹)

۹۳ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ

سپس از آن ها روى برتافت و گفت: من رسالات پروردگارم را به شما ابلاغ كردم و خيرخواهى نمودم ، با اين حال چگونه بر حال قوم بى ايمان تأسف بخورم ؟

آيا اين جمله را شعيب بعد از نابودى آن ها گفت يا قبل

ص: ۱۵

از آن ، هر دو احتمال امکان دارد ، ممکن است قبل از نابودی گفته باشد ، ولی به هنگام شرح ماجرا ، بعد از آن ذکر شده باشد .

ولی باتوجه به آخرین جمله که می گوید : سرنوشت دردناک این قوم کافر ، هیچ جای تأسف نیست ، بیشتر به نظر می رسد که این جمله را بعد از نزول عذاب گفته باشد و همان طور که در ذیل آیه ۷۹ همین سوره نیز اشاره کردیم ، این گونه تعبیرات در برابر مردگان بسیار گفته می شود (شواهد آن را نیز در همان جا ذکر کردیم) .

(۲۰) سوره اعراف

۹۴ وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ

ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری را نفرستادیم مگر این که اهل آن را به ناراحتی ها و خسارت ها گرفتار ساختیم شاید (به خود آیند و به سوی خدا) باز گردند .

و این به خاطر آن است که مردم تا در ناز و نعمتند ، کمتر گوش شنوا و آمادگی برای پذیرش حق دارند ، اما هنگامی که در تنگنای مشکلات قرار می گیرند و نور فطرت و توحید آشکارتر می گردد ، بی اختیار به یاد خدا می افتند و دل هایشان آماده پذیرش می گردد ، ولی این بیداری که در همه یکسان است ، در بسیاری از افراد زودگذر و ناپایدار است و به مجرد برطرف شدن مشکلات ، بار دیگر در خواب غفلت فرومی روند ولی برای جمعی ، نقطه عطفی در زندگی محسوب می شود و برای همیشه ، به سوی حق بازمی گردند و اقوامی که در آیات گذشته از آن ها سخن گفته شد ، جزء دسته اول بودند .

جزء نهم (۲۱)

سوره اعراف

اشاره

ص: ۱۶

۹۵ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْتَهُ وَهُمْ لَا يُشْعُرُونَ

سپس (هنگامی که این هشدارها در آن‌ها اثر نگذاشت) نیکی (و فراوانی نعمت و رفاه) رابه جای بدی (و ناراحتی و گرفتاری) قرار دادیم ، آن چنان که فزونی گرفتند (و همه گونه نعمت و برکت یافتند و مغرور شدند) و گفتند: (تنها ما نبودیم که گرفتار این مشکلات شدیم) به پدران ما نیز ناراحتی های جسمی و مالی رسید ، چون چنین شد ، آن‌ها را ناگهان به اعمالشان گرفتیم (و مجازات کردیم) در حالی که نمی فهمیدند .

« عَفَوْا » از ماده « عَفُو » است که گاهی به معنی کثرت و زیادی آمده و گاهی به معنی ترک کردن و اعراض نمودن و گاهی نیز به معنی

(۲۲) سوره اعراف

محو آثار چیزی کردن ، ولی بعید نیست که ریشه همه آن‌ها همان ترک کردن بوده باشد ، منتها گاهی چیزی را به حال خود رها می کنند تا ریشه بدواند و توالد و تناسل کند و افزایش یابد و گاهی رها می کنند تا تدریجا محو و نابود گردد ، از این جهت به معنی افزایش و یا نابودی نیز آمده است .

در آیه مورد بحث نیز مفسران سه احتمال داده اند ؛

نخست این که ما به آن‌ها امکانات داده ایم تا « افزایش »

ص: ۱۷

یابند و آن چه را که در دوران سختی از نفرات و ثروت ها از دست داده بودند ، بیابند .

دیگر این که ما آن چنان به آن ها نعمت دادیم که مغرور شدند و خدا را فراموش کردند و شکر او را « ترک » گفتند. دیگر این که ما به آن ها نعمت دادیم تا به وسیله آن آثار دوران نکبت را « محو » کردند و از بین بردند .

البته این تفاسیر گرچه مفهومی باهم متفاوت است ، ولی از نظر

جزء نهم (۲۳)

نتیجه ، چندان با هم تفاوت ندارد. سپس اضافه می کند : به هنگام برطرف شدن مشکلات ، به جای این که به این حقیقت توجه کنند که « نعمت » و « نعمت » به دست خدا است و رو به سوی او آورند ، برای اغفال خود به این منطق متشبث شدند که اگر برای ما مصائب و گرفتاری هایی پیش آمد ، چیز تازه ای نیست « پدران ما نیز گرفتار چنین مصائب و مشکلاتی شدند ، دنیا فراز و نشیب دارد و برای هر کس دوران راحتی و سختی بوده است ، سختی ها امواجی ناپایدار و زودگذرند (وَ قَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ ...) .

عمران و آبادی در سایه ایمان و تقوا

۹۶ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَيَّا آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

و اگر مردمی که در شهرها و آبادی ها زندگی دارند، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، برکات آسمان و زمین را بر آن ها

(۲۴) سوره اعراف

ص: ۱۸

می‌گشاییم ولی (آن‌ها حقایق را) تکذیب کردند ، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم .

« بَرَکات » جمع « برکت » است ، این کلمه در اصل به معنی ثبات و استقرار چیزی است و به هر نعمت و موهبتی که پایدار بماند ، اطلاق می‌گردد ، در برابر موجودات بی‌برکت که زود فانی و نابود و بی‌اثر می‌شوند .

منظور از « بَرَکات » زمین و آسمان ، نزول باران و رویدن گیاهان است .

ایمان و تقوا نه تنها سبب نزول برکات الهی می‌شود ، بلکه باعث می‌گردد که آن‌چه در اختیار انسان قرار گرفته ، در مصارف مورد نیاز به کار گرفته شود ، مثلاً امروز ملاحظه می‌کنیم قسمت بسیار مهمی از نیروهای انسانی و منابع اقتصادی در مسیر « مسابقه تسلیحاتی » و ساختن سلاح‌های نابودکننده صرف می‌گردد ، این‌ها مواهبی هستند فاقد هرگونه برکت ، به زودی از میان می‌روند و نه تنها نتیجه‌ای نخواهند داشت ، ویرانی هم به بار می‌آورند ، ولی اگر جوامع انسانی ایمان و تقوا داشته باشند ، این مواهب الهی به شکل دیگری در میان آن‌ها درمی‌آید و طبعاً آثار آن باقی و برقرار خواهد ماند و مصداق کلمه برکات خواهند بود .

در آیه فوق کلمه « أَخَذَ » که به معنی گرفتن است ، در مفهوم مجازات و کیفر دادن به کار رفته و این در حقیقت به خاطر آن است که معمولاً کسی را که می‌خواهند مجازات کنند ، نخست

می گیرند و او را با وسایلی می بندند که هیچ گونه قدرت فرار نداشته باشند ، سپس او را کیفر می دهند .

گرچه آیه شریفه مورد بحث ، ناظر به وضع اقوام پیشین است ، ولی مسلماً مفهوم آن یک مفهوم وسیع و عمومی و دائمی است و انحصار به هیچ قوم و ملتی ندارد و این یک سنت الهی است که افراد بی ایمان و آلوده و فاسد گرفتار انواع واکنش ها در همین زندگی دنیای خود خواهند شد ، گاهی بلاهای آسمان و زمین بر سر آن ها می بارد و گاهی آتش جنگ های جهانی یا منطقه ای ، سرمایه های آن ها را در کام خود فرومی گیرد و گاهی ناامنی های جسمانی و روانی آن ها را تحت فشار قرار می دهد و به تعبیر قرآن ، این وابسته به « کسب و اکتساب » و اعمالی است که خود انسان انجام می دهد ، فیض خدا محدود و ممنوع نیست ، همان طور که مجازات او اختصاص به قوم و ملت معینی ندارد .

(۲۶) سوره اعراف

چرا ملل فاقد ایمان ، زندگی مرفه دارند ؟

از آن چه در بالا- گفتیم ، پاسخ یک سؤال که زیاد در میان جمعی مورد بحث و گفتگو است ، روشن می گردد و آن این که اگر ایمان و تقوا ، موجب نزول انواع برکات الهی است و نقطه مقابل آن باعث سلب برکات است ، چرا مشاهده می کنیم ملت های بی ایمانی را که غرق ناز و نعمتند ، در حالی که جمعی از افراد با ایمان به سختی روزگار می گذرانند؟

پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می گردد ؛

این که تصوری شود ملت های فاقد ایمان و پرهیزگاری غرق در ناز و نعمتند ، اشتباه بزرگی است که از اشتباه دیگری یعنی ثروت را

ص: ۲۰

دلیل بر خوشبختی گرفتن سرچشمه می گیرد .

معمولاً مردم ایران این طور فکر می کنند که هر ملتی صنایعش پیشرفته تر و ثروتش بیشتر باشد ، خوشبخت تر است ، در حالی که اگر به درون این جوامع نفوذ کنیم و دردهای جان کاهی که روح و جسم آن ها را درهم می کوبد ، از نزدیک ببینیم ، قبول خواهیم کرد که بسیاری از آن ها از بیچاره ترین مردم روی زمین هستند ، بگذریم ، از این که همان پیشرفت نسبی ، نتیجه به کار بستن اصولی همانند کوشش و تلاش و نظم و حس مسئولیت است که در متن تعلیمات انبیاء قرار دارد .

چند سال قبل این خبر در جراید منتشر شد که در نیویورک ، یعنی یکی از ثروتمندان و پیشرفته ترین نقاط دنیای مادی ، بر اثر خاموشی ناگهانی برق ، صحنه عجیبی به وجود آمد ، یعنی بسیاری از مردم به مغازه ها حمله بردند و هستی آن ها را غارت کردند ، تا آن جا که سه هزار نفر از غارتگران به وسیله پلیس بازداشت شدند .

مسلمتاً تعداد غارتگران واقعی چندین برابر این عدد بوده و تنها

(۲۸) سوره اعراف

این عده بودند که نتوانستند به موقع فرار کنند و نیز مسلم است که آن ها غارتگران حرفه ای نبوده اند که نفرات خود را برای چنان حمله عمومی از قبل آماده کرده باشند ، زیرا حادثه یک حادثه ناگهانی بود .

بنابراین چنین نتیجه می گیریم که با یک خاموشی برق ، ده ها هزار نفر از مردم یک شهر ثروتمند و به اصطلاح پیشرفته تبدیل به « غارتگر » شدند ، این نه تنها دلیل بر انحطاط اخلاقی یک ملت است ، بلکه دلیل بر ناامنی شدید اجتماعی نیز می باشد .

ص: ۲۱

خبر دیگری که در جراید بود، این خبر را تکمیل کرد و آن این که یکی از شخصیت های معروف که در همین ایام در نیویورک در یکی از هتل های مشهور چندین ده طبقه ای نیویورک سکونت داشت، می گوید: قطع برق، سبب شد که راه رفتن در راهروهای هتل به صورت کار خطرناکی درآید، به طوری که متصدیان هتل، اجازه نمی دادند کسی تنها از راهروها بگذرد و به اتاق خود برسد، مبادا گرفتار غارتگران گردد، لذا مسافران را در اکیپ های ده نفری یا بیشتر

جزء نهم (۲۹)

با مأمورین مسلح به اتاق های خود می فرستادند، شخص مزبور اضافه می کند که تا گرسنگی شدید به او فشار نمی آورده، جرأت نداشته است از اتاق خویش خارج گردد.

اما همین خاموشی برق در کشورهای عقب مانده شرقی هرگز چنین مشکلاتی را به وجود نمی آورده و این نشان می دهد که آن ها در عین ثروت و پیشرفت صنایع، کمترین امنیت در محیط خودشان ندارند، از این گذشته ناظران عینی می گویند: آدم کشی در آن محیط ها همانند نوشیدن یک جرعه آب است به همین آسانی.

و می دانیم اگر تمام دنیا را به کسی بدهند و در چنین شرایطی زندگی کند، از بیچاره ترین مردم جهان خواهد بود، تازه مشکل امنیت، تنها یکی از مشکلات آن ها است، نابسامانی های فراوان اجتماعی دیگری دارند که آن ها نیز به نوبه خود بسیار دردناکند، با توجه به این حقایق، ثروت را نباید با خوشبختی اشتباه کرد.

اما این که گفته می شود؛ چرا جوامعی که دارای ایمان و

(۳۰) سوره اعراف

ص: ۲۲

پرهیزگاری هستند ، عقب مانده اند ، اگر منظور از ایمان و پرهیزگاری تنها ادعای اسلام و ادعای پای بند بودن به اصول تعلیمات انبیاء بوده باشد ، قبول داریم چنین افرادی عقب مانده اند ، ولی می دانیم حقیقت ایمان و پرهیزگاری چیزی جز نفوذ آن در تمام اعمال و همه شؤون زندگی نیست و این امری است که با ادعا تأمین نمی گردد .

با نهایت تأسف امروز اصول تعلیمات اسلام و پیامبران خدا در بسیاری از جوامع اسلامی ، متروک یا نیمه متروک مانده است و چهره این جوامع ، چهره مسلمانان راستین نیست .

اسلام دعوت به پاکی و درستکاری و امانت و تلاش و کوشش می کند ، کو آن امانت و تلاش ؟ اسلام دعوت به علم و دانش و آگاهی و بیداری می کند ، کو آن علم و آگاهی سرشار ؟ اسلام دعوت به اتحاد و فشرده گی صفوف و فداکاری می کند ، آیا به راستی این اصل به طور کامل در جوامع اسلامی امروز حکمفرما است و با این حال عقب مانده اند ؟ بنابراین باید اعتراف کرد اسلام چیزی است و ما مسلمانان

چیز دیگر .

۹۷ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَيَّا أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ

آیا اهل این آبادی ها از این ایمن هستند که عذاب ما شبانه به سراغ آن ها بیاید در حالی که در خواب باشند ؟

۹۸ أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَيَّا أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ

آیا اهل آبادی ها از این ایمنند که عذاب ما روز به سراغشان بیاید در حالی که سرگرم بازی هستند ؟

آیا آن ها از مکر الهی غافلند در حالی که از مکر (و مجازات) خدا جز زیان کاران ایمن نخواهند بود .

یعنی آن ها در همه حال در روز و شب ، در خواب و بیداری ، در ساعات خوشی و ناخوشی همه در دست قدرت خدا قرار دارند و با یک فرمان می توانند همه زندگانی آن ها را درهم بپیچد ، بدون این که کمترین نیازی به مقدمه چینی و فراهم ساختن اسباب قبلی و گذشت زمان داشته باشد ، آری تنها در یک لحظه و بدون هیچ مقدمه ممکن است انواع بلاها بر سر این انسان بی خبر فرود آید .

(۳۲) سوره اعراف

عجیب این است که با تمام پیشرفتی که بشر امروز در صنایع و تکنولوژی کرده و با وجود این که نیروهای مختلف جهان طبیعت را مسخر خویش ساخته ، در برابر این گونه حوادث ، به همان اندازه ضعیف و ناتوان و بی دفاع است که انسان های گذشته بودند ، یعنی در برابر زلزله ها و صاعقه ها و مانند آن ، کمترین تفاوتی در حال او حتی نسبت به انسان های پیش از تاریخ ، پیدا نشده است و این نشانه نهایت ضعف و ناتوانی انسان در عین قدرتمندی و توانایی او است ، این واقعیتی است که باید همیشه مدّ نظر همه باشد . ضمناً « مکر » در لغت عرب، با آن چه که در فارسی امروز از آن می فهمیم ، تفاوت بسیار دارد ، در فارسی امروز « مکر » به معنی نقشه های شیطانی و زیان بخش به کار می رود ، در حالی که در ریشه اصلی لغت عرب ، « مکر » به معنی هر نوع چاره اندیشی برای بازگرداندن کسی از هدفش می باشد ، اعم از

این که به حق باشد یا به باطل و معمولاً در مفهوم این لغت، یک نوع نفوذ تدریجی افتاده است. بنابراین منظور از « مکر الهی » ، آن است که خداوند ، مجرمان را با نقشه های قاطع و شکست ناپذیر بدون اختیار خودشان از زندگانی مرفه و هدف های خوش گذرانی بازمی دارد و این اشاره به همان کیفرها و بلاهای ناگهانی و بیچاره کننده است . جمله ای که در آخر آیه سوم است ، می گوید : هیچ کس جز زیان کاران خود را از مکر و مجازات الهی در امان نمی بیند ، اکنون این سؤال پیش می آید که ؛ آیا این جمله پیامبران و پیشوایان بزرگ و صالحان را نیز شامل می شود ؟ بعضی چنین پنداشته اند که آن ها از این حکم خارجند و آیه فوق ، مخصوص مجرمان است ، ولی ظاهر این است که این یک حکم عمومی است و همه را فرامی گیرد، زیرا حتی پیامبران و امامان نیز همواره مراقب اعمال خویش بوده اند ، مبادا کمترین لغزشی از آن ها سر بزند ، زیرا می دانیم مقام معصوم بودن ، مفهومی این نیست که انجام کار خلاف برای آن ها محال است ، بلکه آن ها با نیروی اراده و ایمان و

(۳۴) سوره اعراف

با استفاده از اختیار خود و مدد های الهی در برابر خطاها و لغزش ها مصونیت دارند ، آن ها حتی از ترک اولی می ترسیدند و از این که مسؤولیت های سنگین خود را به انجام نرسانند، بیمناک بودند، لذا در آیه ۱۵ سوره انعام درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم : « قُلْ اِنِّيْ اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّيْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ : بگو من می ترسم اگر نافرمانی پروردگارم کنم ، گرفتار عذاب روز بزرگی شوم » . روایاتی که در تفسیر آیه فوق نقل شده است ، نیز آن چه را گفتیم، تأیید می کند.

ص: ۲۵

«صفوان جمال» می گوید: «پشت سر امام صادق نماز می خواندم ، دیدم فرمودند : « اَللّٰهُمَّ لَا تُؤْمِنِيْ مَكْرَكَ ثُمَّ جَهَرَ فَقَالَ " فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ " : پروردگارا مرا از مکر خود ایمن مساز ، سپس آشکارتر این قسمت از آیه را تلاوت فرمود ؛ " فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ " .

در « نهج البلاغه » نیز می خوانیم : « لا- تَأْمَنَنَّ عَلٰی خَيْرِ هَذِهِ الْاُمَّةِ عَذَابَ اللّٰهِ لِقَوْلِ اللّٰهِ سُبْحٰنَهُ " فَلَا- يَأْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ " : حتی بر نیکان این امت از کیفر الهی ایمن مباش ، زیرا خداوند می فرماید ؛ " فَلَا- يَأْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ " (۱)

جزء نهم (۳۵)

در حقیقت ایمن نبودن از مکر الهی به معنی ترس از مسئولیت ها و خوف از کوتاهی در انجام وظایف است که همواره باید این « ترس » با « امید » به رحمت او به طور مساوی در دل های افراد باایمان باشد و موازنه این دو است که سرچشمه هرگونه حرکت و فعالیت مثبت می باشد و همان چیزی است که در تعبیر روایات به عنوان « خوف » و « رجاء » از آن یاد شده است و تصریح شده که افراد با ایمان همواره در میان این دو قرار دارند ، ولی مجرمان زیان کار آن چنان کیفرهای الهی را فراموش کرده اند که خود را در نهایت امنیت می بینند .

(۳۶) سوره اعراف

ص: ۲۶

۱۴۶ سَاَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا
وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ

به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می ورزند، از ایمان به آیات خود منصرف می سازیم (به طوری که) اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند و اگر راه هدایت را ببینند، راه خود انتخاب نمی کنند و اگر طریق گمراهی را ببینند، راه خود انتخاب می کنند (همه این ها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند

این یک سنت الهی است که نسبت به آن ها که لجاجت و سرکشی

جزء نهم (۳۷)

را به آخرین حد می رسانند، توفیق هرگونه هدایت و راه یابی را سلب می کند و به تعبیر دیگر این خاصیت اعمال زشت خود آن ها است که با توجه به انتساب همه اسباب به خدا که مسبب الاسباب نهایی است، به او نسبت داده شده است. این موضوع نه موجب جبر است و نه محذور دیگر، تا بخواهیم دست به توجیه آیه بزنیم.

ضمناً باید توجه داشت که ذکر «بِغَيْرِ الْحَقِّ» بعد از «تکبر»، به عنوان تأکید است، زیرا همیشه تکبر و خودبرتربینی و تحقیر بندگان خدا،

بدون حق است ، این تعبیر همانند آیه ۶۱ سوره بقره می باشد، آن جا که می گوید: « وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ الْحَقِّ » (آن ها که پیامبران را به ناحق می کشند) . به خصوص این که با کلمه « فِي الْأَرْضِ » همراه است که به معنی سرکشی و طغیان در روی زمین می آید و مسلماً چنین عملی، همیشه به غیر حق است . سپس به سه قسمت از صفات این گونه افراد « متکبر و سرکش » و چگونگی « سلب توفیق حق پذیری » از آن ها اشاره کرده، می فرماید: « آن ها اگر تمام آیات و نشانه های الهی را ببینند ، ایمان

(۳۸) سوره اعراف

نمی آورند » (وَ اِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوْا بِهَا) . « و نیز اگر راه راست و طریق درست را مشاهده کنند، انتخاب نخواهند کرد » (وَ اِنْ يَرَوْا سَبِيْلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوْهُ سَبِيْلًا) . و به عکس « اگر راه منحرف و نادرست را ببینند ، راه خود انتخاب می کنند » (وَ اِنْ يَرَوْا سَبِيْلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوْهُ سَبِيْلًا) . بعد از ذکر کردن این صفات سه گانه که همگی حاکی از انعطاف ناپذیریشان در برابر حق می باشد ، اشاره به دلیل آن کرده ، می گوید : « این ها همه به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند » (ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَذَّبُوْا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوْا عَنْهَا غٰفِلِيْنَ) . شك نیست که تنها با یک یا چند مرتبه تکذیب آیات الهی ، انسان استحقاق چنان سلب توفیقی پیدا نخواهد کرد و راه توبه و بازگشت ، هنوز به روی او باز است ولی بدون شك ادامه و اصرار در این راه ، او را به جایی می رساند که حس تشخیص نیک و بد و راه راست و منحرف (« رُشْد » و « غَيِّ ») از او سلب می گردد .

۱۴۷ وَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْاٰخِرَةِ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ

هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

و کسانی که آیات ما و لقای رستاخیز را تکذیب (و انکار) کنند، اعمالشان نابود می گردد، آیا جز آن چه را عمل کرده اند، پاداش داده می شوند؟

«حَبْطُ» به معنی باطل و بی خاصیت نمودن عمل است، یعنی این گونه افراد حتی اگر کار خیری انجام دهند، نتیجه ای برای آن ها نخواهد داشت (توضیح بیشتر درباره این موضوع در «تفسیر نمونه»، جلد ۲، ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره بیان شده است) این آیه یکی دیگر از آیاتی است که دلیل بر تجسم اعمال و حضور خود اعمال نیک و بد در قیامت می باشد.

از چنین پیامبری پیروی کنید

۱۵۷ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَا أُمَّهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَيْهِمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ

(۴۰) سوره اعراف

وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

آن ها که از فرستاده (خدا) پیامبر «امی» پیروی می کنند، کسی که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند و آن ها را به معروف دستور می دهد و از منکر

بازمی دارد، پاکیزه هارا برای آن ها حلال می شمرد، ناپاک ها را تحریم می کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آن ها بود (از دوش و گردنشان) برمی دارد، آن ها که به او ایمان آوردند و حمایتش کردند و یاریش نمودند و از نوری که با او نازل شده، پیروی کردند، آنان رستگارانند.

درباره مفهوم « اُمّی » که از ماده « اُم » به معنی مادر یا « اُمّت » به معنی جمعیت گرفته شده است، در میان مفسران گفتگو است، جمعی آن را به معنی درس نخوانده می دانند، یعنی به همان حالتی که از مادر متولد شده، باقی مانده و مکتب استادی را ندیده است و بعضی آن را به معنی کسی که از میان امت و توده مردم برخاسته، نه از میان اشراف و مترفین و جباران و بعضی به مناسبت این که مکه را « اُمّ القُری » می گویند، این کلمه را مرادف « مَکّی » دانسته اند.

« اِضْر » در اصل به معنی نگهداری و محبوس کردن است و به هر کار سنگینی که انسان را از فعالیت باز می دارد، « اِضْر » گفته می شود، اگر عهد و پیمان و یا مجازات و کیفر را « اِضْر » می گویند، به خاطر محدودیت هایی است که برای انسان ایجاد می کند. این آیه در حقیقت مکمل آیه گذشته درباره صفات کسانی است که مشمول رحمت و واسعه پروردگار هستند، یعنی پس از ذکر صفات سه گانه تقوا و اداء زکات و ایمان به آیات پروردگار، در این آیه صفات دیگری به عنوان توضیح برای آن ها ذکر می کند و آن پیروی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، زیرا ایمان به خدا از ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروی از مکتبش، جدایی ناپذیر

است ، همچنین تقوا و زکات نیز بدون پیروی از رهبری او تکمیل نمی شود . لذا می گوید : « کسانی مشمول این رحمت می شوند که از فرستاده پروردگار پیروی کنند » (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ) . سپس برای این رسول ، شش صفت علاوه بر مقام رسالت بیان می کند ؛

او پیامبر خدا است (النَّبِيُّ) .

« نبی » به کسی گفته می شود که پیام خدا را بیان می کند و به او وحی نازل می شود هرچند مأمور به دعوت و تبلیغ نباشد اما « رسول » کسی است که علاوه بر مقام نبوت ، مأمور به دعوت و تبلیغ به سوی آیین خدا و ایستادگی در این مسیر می باشد . در حقیقت رسالت ، مقامی است بالاتر از نبوت ، بنابراین در معنی رسالت ، نبوت هم افتاده است، ولی چون آیه در مقام تشریح و توضیح و تفصیل پیامبر صلی الله علیه و آله است ، آن دو را مستقلاً ذکر کرده، در واقع آن چه به طور سربسته در مفهوم رسول افتاده، به صورت مستقل و روشن، به عنوان تجزیه و تحلیل صفات او ذکر شده است .

جزء نهم (۴۳)

پیامبری که درس نخوانده و از میان توده جمعیت برخاسته، از سرزمین مکه ، اُمُّ الْقُرَى ، کانون اصلی توحید ، طلوع کرده است (الْأُمِّيَّ) .

روایات اسلامی که در منابع مختلف حدیث وارد شده ، نیز بعضی آن را به معنی درس نخوانده و بعضی آن را به معنی مکی تفسیر کرده اند . (۱)

ص: ۳۱

ولی هیچ مانعی ندارد که کلمه « اُمّی » اشاره به هر سه مفهوم بوده باشد و بارها گفته ایم که استعمال یک لفظ در چند معنی ، هیچ گونه مانعی ندارد و در ادبیات عرب شواهد فراوانی برای این موضوع وجود دارد (درباره اُمّی بودن پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از تکمیل تفسیر این آیه مشروحا بحث خواهیم کرد) .

« پیامبری که صفات و علامات و نشانه ها و دلایل حقانیت او را در کتب آسمانی پیشین (تورات و انجیل) مشاهده می کنند »

(۴۴) سوره اعراف

(الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْانجِيلِ) . در زمینه وجود بشارات مختلف در کتب عهدین (تورات و انجیل) حتی تورات و انجیل تحریف یافته کنونی نیز پس از تکمیل تفسیر این آیه بحث جداگانه خواهیم داشت .

« پیامبری که محتوای دعوت او با فرمان عقل کاملاً سازگار است ، به نیکی ها و آن چه خرد آن را می شناسد و نزدش معروف است ، دعوت می کند و از بدی ها و زشتی ها و آن چه خرد ناشناس می شمرد ، نهی می نماید » (يَا مَرْهُمُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَيْهِمُ عَنِ الْمُنْكَرِ) .

محتوای دعوت او با فطرت سلیم هم آهنگ است ، « طَيِّبَاتٍ وَ آن چه را طبع سلیم می پسندد ، برای آن ها حلال می شمرد و آن چه خبیث و تنفرآمیز می باشد، بر آن ها تحریم می کند » (وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ) .

او به سان مدعیان دروغین نبوت و رسالت که هدفشان به زنجیر کشیدن توده های مردم و استعمار و استثمار آن ها است ، نیست ،

ص: ۳۲

نه تنها بندی بر آن ها نمی گذارد ، بلکه « بارها را از دوش آنان برمی دارد و غل و زنجیرهایی را که بر دست و پا و گردنشان سنگینی می کرد ، می شکند » (وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ) . و چون این صفات شش گانه به ضمیمه مقام رسالت که مجموعاً هفت صفت می شود ، روی هم رفته نشانه روشن و دلیل آشکاری بر صدق دعوت او است ، اضافه می کند : « کسانی که به او ایمان بیاورند و مقامش را بزرگ بشمرند و او را در ابلاغ رسالتش یاری کنند و از نور آشکاری که با او نازل شده ، یعنی قرآن مجید پیروی کنند ، بدون شک چنین افرادی رستگارانند » (فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) .

« عَزَّوهُ » از ماده « تعزیر » به معنی حمایت و یاری کردن آمیخته با احترام و بزرگداشت است و بعضی گفته اند که اصل آن به معنی منع و جلوگیری است ، اگر جلوگیری از دشمن باشد ، مفهوم آن ، یاری کردن است و اگر جلوگیری از گناه باش ، مفهوم آن ، مجازات و تنبیه است و

(۴۶) سوره اعراف

لذا به مجازات های خفیف ، تعزیر می گویند . قابل توجه این که در آیه فوق به جای « أُنزِلَ إِلَيْهِ » ، عبارت « أُنزِلَ مَعَهُ » (با او نازل گردید) آمده است ، درحالی که می دانیم شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نزولی از آسمان نداشت ، ولی چون نبوت و رسالت او همراه قرآن از طرف خدا نازل شده ، تعبیر به « مَعَهُ » شده است .

پنج دلیل برای نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در یک آیه

در هیچ یک از آیات قرآن، دلایل حقانیت دعوت پیامبرگرامی اسلام صلی الله علیه و آله همانند آیه فوق یک جا بیان نشده است، اگر درست در صفات هفت گانه ای که خداوند در این آیه برای پیامبرش ذکر کرده، دقت کنیم، پنج دلیل روشن برای اثبات نبوت او خواهیم یافت. نخست این که او « اُمّی » بود و درس نخوانده، اما با این حال کتابی آورد که نه تنها سرنوشت مردم حجاز را دگرگون ساخت، بلکه نقطه بازگشت مهمی در تاریخ بشریت بود، حتی آن ها که او را به نبوت نپذیرفته اند، در عظمت کتاب و تعلیماتش تردید ندارند، آیا از یک انسان

جزء نهم (۴۷)

درس نخوانده و مکتب ندیده و پرورش یافته در محیط جهل و بربریت روی حساب های عادی ممکن است چنین کاری انجام پذیرد؟ دوم این که دلایل نبوت او با تعبیرات مختلف در کتب آسمانی پیشین وجود دارد، آن چنان که انسان را به حقانیت او مطمئن می سازد، بشاراتی در آن ها آمده است که تنها بر او تطبیق می گردد. سوم این که محتویات دعوت او با عقل و خرد سازگار است، زیرا دعوت به معروف و نهی از منکرات و زشتی ها می کند و این موضوع با مطالعه تعلیماتش به خوبی روشن است. چهارم این که محتویات دعوت او با طبع سلیم و فطرت هماهنگ است. پنجم این که اگر او از طرف خدا نبود، حتما به خاطر منافع خویش دست به چنین کاری می زد و در این صورت نه تنها نباید غل و زنجیرها را از مردم بگشاید، بلکه باید آن ها را همچنان در جهل و بی خبری نگه دارد تا بهتر بتواند آن ها را استثمار کند،

ص: ۳۴

درحالی که می بینیم او زنجیرهای گران را از دست و پای بشریت گشود؛ زنجیر جهل و نادانی، از طریق دعوت پی گیر و مستمر به علم و دانش.

(۴۸) سوره اعراف

زنجیر بت پرستی و خرافات، از راه دعوت به توحید. زنجیر انواع تبعیضات و زندگی طبقاتی، از طریق دعوت به اخوت دینی و برادری اسلامی و مساوات در برابر قانون. و زنجیرهای دیگر، هر یک از این ها به تنهایی دلیلی است بر حقانیت دعوت او و مجموع آن ها دلیلی روشن تر.

چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله اُمّی بود؟

درباره مفهوم «اُمّی»، سه احتمال معروف وجود دارد؛ نخست این که به معنی درس نخوانده است، دوم این که به معنی کسی است که در سرزمین مکه تولد یافته و از مکه برخاسته است، سوم به معنی کسی است که از میان امت و توده مردم قیام کرده است ولی معروف تر از همه، تفسیر اول است که با موارد استعمال این کلمه نیز سازگارتر می باشد و همان گونه که گفتیم، ممکن است هر سه معنی باهم مراد باشد. در این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مکتب نرفت و خط نوشت، در میان مورخان بحثی نیست و قرآن نیز صریحاً در آیه ۴۸ سوره عنکبوت درباره وضع پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از بعثت می گوید: «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ

كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِئُونَ: پیش از این نه کتابی می خواندی و نه با دست خود چیزی می نوشتی تا موجب تردید دشمنانی که می خواهند سخنان تو را ابطال کنند، گردد». اصولاً در محیط حجاز به اندازه ای باسواد کم بود که افراد باسواد کاملاً معروف و شناخته شده بودند، در مکه که مرکز حجاز محسوب می شد، تعداد

کسانی از مردان که می توانستند بخوانند و بنویسند ، از ۱۷ نفر تجاوز نمی کرد و از زنان ، تنها یک زن بود که سوادخواندن و نوشتن داشت . (۱) مسلماً در چنین محیطی ، اگر پیامبر صلی الله علیه و آله نزد معلمی خواندن و نوشتن را آموخته بود ، کاملاً معروف و مشهور می شد و به فرض این که نبوتش را نپذیریم ، او چگونه می توانست باصراحت در کتاب خویش این موضوع را نفی کند ؟ آیا مردم به او اعتراض نمی کردند که درس خواندن تو مسلم است ، این قرینه روشنی بر اُمّی بودن او است . و در

(۵۰) سوره اعراف

هر حال وجود این صفت در پیامبر صلی الله علیه و آله ، تأکیدی در زمینه نبوت بود تا هرگونه احتمالی جز ارتباط به خداوند و جهان ماوراء طبیعت در زمینه دعوت او منتفی گردد . این در مورد دوران قبل از نبوت و اما پس از بعثت نیز در هیچ یک از تواریخ نقل نشده است که او خواندن و نوشتن را از کسی فراگرفته باشد ، بنابراین به همان حال اُمّی بودن تا پایان عمر باقی ماند . ولی اشتباه بزرگی که باید در این جا از آن اجتناب کرد ، این است که درس نخواندن ، غیر از بی سواد بودن است و کسانی که کلمه « اُمّی » را به معنی بی سواد تفسیر می کنند ، گویا به این تفاوت توجه ندارند . هیچ مانعی ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله به تعلیم الهی ، خواندن یا خواندن و نوشتن را بداند ، بی آن که نزد انسانی فراگرفته باشد ، زیرا چنین اطلاعی بدون تردید از کمالات انسانی است و مکمل مقام نبوت می باشد . شاهد این سخن ، آن است که در روایاتی که از امامان

ص: ۳۶

اهل بیت علیهم السلام نقل شده، می خوانیم: پیامبر صلی الله علیه و آله می توانست بخواند و یا هم توانایی خواندن داشت و هم توانایی نوشتن (۱) اما برای این که

جزء نهم (۵۱)

جایی برای کوچک ترین تردید برای دعوت او نماند، از این توانایی استفاده نمی کرد. و این که بعضی گفته اند: توانایی بر خواندن و نوشتن، کمالی محسوب نمی شود، بلکه این دو علم، کلیدی برای رسیدن به کمالات علمی هستند، نه علم واقعی و کمال حقیقی، پاسخش در خودش نهفته است، زیرا آگاهی از وسیله کمالات خود نیز کمالی است روشن. ممکن است گفته شود در دو روایت که از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده، صریحاً تفسیر « اُمّی » به درس نخوانده، نفی گردیده است و تنها به معنی کسی که به « اُمّ الْقُرَى » (مکه) منسوب است، تفسیر شده (۲) در پاسخ می گوئیم: یکی از این دو روایت به اصطلاح « مرفوعه » است و سند آن، فاقد ارزش و روایت دوم از « جعفر بن محمد صوفی » نقل شده که از نظر علم رجال، شخص مجهولی است. و اما این که بعضی ها

(۵۲) سوره اعراف

تصور کرده اند که آیه ۲ سوره جمعه؛ « يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ » و آیات دیگری که به این مضمون است، دلیل بر آن است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله قرآن را از روی نوشته بر مردم می خواند، کاملاً اشتباه است، زیرا تلاوت هم به خواندن از روی نوشته

ص: ۳۷

۱- « تفسیر برهان »، جلد ۴، صفحه ۳۳۲، ذیل آیات اول سوره جمعه .

۲- « تفسیر برهان »، جلد ۴، صفحه ۳۳۲ .

گفته می شود و هم به خواندن از حفظ ، کسانی که قرآن یا اشعار یا ادعیه را از حفظ می خوانند ، تعبیر به تلاوت در مورد آن ها بسیار فراوان است . از مجموع آن چه گفتیم ، چنین نتیجه می گیریم که ؛

پیامبر صلی الله علیه و آله به طور قطع نزد کسی خواندن و نوشتن را فرانگرفته بود و به این ترتیب یکی از صفات او ، این است که نزد استادی درس نخوانده است .

هیچ گونه دلیل معتبری در دست نداریم که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از نبوت یا بعد از آن عملاً چیزی را خوانده یا نوشته باشد .

این موضوع منافاتی با آن ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله به تعلیم پروردگار قادر بر خواندن یا نوشتن بوده باشد .

جزء نهم (۵۳)

بشارت ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب عهدین

گرچه شواهد قطعی تاریخی و همچنین محتویات کتب مقدسه یهود و نصاری (تورات و اناجیل) نشان می دهد که این ها کتاب های آسمانی نازل شده بر موسی و عیسی علیهماالسلام نیستند و دست تحریف به سوی آن ها دراز شده است ، بلکه بعضی از میان رفته اند و آن چه امروز به نام کتب مقدسه در میان آن ها است ، مخلوطی است از زائیده های افکار بشری و قسمتی از تعلیماتی که بر موسی و عیسی نازل گردیده و در دست شاگردان بوده . (۱) بنابراین اگر جمله هایی که صراحت کامل درباره بشارت

ص: ۳۸

ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشد، در آن ها دیده نشود، جای تعجب نخواهد بود. ولی با این حال در همین کتب تحریف یافته عباراتی دیده می شود که اشاره قابل ملاحظه ای به ظهور این پیامبر بزرگ دارد که

۱ برای آگاهی بیشتر بر مدارک این سخن به کتاب « رهبر سعادت یا دین محمد » و کتاب « قرآن و آخرین پیامبر » مراجعه فرمایید .

(۵۴) سوره اعراف

جمعی از دانشمندان ما آن ها را در کتاب ها یا مقاله هایی که در این موضوع نگاشته اند، جمع آوری نموده و چون ذکر آن همه بشارات و بحث و گفتگو پیرامون دلالت آن ها به طول می انجامد، ما تنها به چند قسمت به عنوان نمونه اشاره می کنیم؛

در تورات، سِتْمَر تکوین، فصل ۱۷، شماره ۱۷ تا ۲۰ چنین می خوانیم: « و ابراهیم به خدا گفت که: ای کاش اسماعیل در حضور تو زندگی نماید... و در حق اسماعیل (دعای) تو را شنیدم، اینک به او برکت دادم و او را با زور گردانیده، به غایت زیاد خواهم نمود و دوازده سرور تولید خواهد نمود و او را امت عظیمی خواهم نمود ».

در سِتْمَر پیدایش، باب ۴۹، شماره ۱۰ می خوانیم: « عصای سلطنت از یهودا و فرمانفرمایی از پیش پایش، نهضت خواهد نمود تا وقتی که "شیلوه" بیاید که به او امت ها جمع خواهد شد ».

قابل توجه این که یکی از معانی "شیلوه" طبق تصریح مستر

جزء نهم (۵۵)

هاکس در کتاب قاموس مقدس فرستادن می باشد و با کلمه «رسول» یا «رسول الله» موافق است .

ص: ۳۹

در انجیل یوحنا ، باب ۱۴ ، شماره ۱۵ و ۱۶ چنین می خوانیم : « اگر شما مرا دوست دارید ، احکام مرا نگاه دارید و من از پدر خواهم خواست و او تسلی دهنده دیگر به شما خواهد داد که تا به ابد با شما خواهند ماند » .

و در همان انجیل یوحنا ، باب ۱۵ ، شماره ۲۶ می خوانیم : « و چون آن تسلی دهنده بیاید که من از جانب پدر به شما خواهم فرستاد ، یعنی روح راستی که از طرف پدر می آید ، او درباره من شهادت خواهد داد » .

و نیز در همان انجیل یوحنا ، باب ۱۶ ، شماره ۷ به بعد می خوانیم : « لیکن به شما راست می گویم که شما را مفید است که من بروم که اگر من بروم ، آن تسلی دهنده به نزد شما نخواهد آمد ، اما اگر بروم ، او را به نزد شما خواهم فرستاد ... زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت ، بلکه هر آن چه می شنود ، خواهد گفت و شمارا به آینده خبر خواهد داد » . نکته شایان توجه این که ؛ در انجیل فارسی ، در جمله های بالا - که از انجیل یوحنا است ، کلمه « تسلی دهنده » آمده ، ولی در انجیل عربی چاپ لندن (مطبعه ویلیام و طس سال

(۵۶) سوره اعراف

(۱۸۵۷) به جای آن ، «فارقلیطا» ذکر شده است .

دعوت جهانی پیامبر صلی الله علیه و آله

۱۵۸ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي

ص: ۴۰

بگو: ای مردم، من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم، همان خدایی که حکومت آسمان ها و زمین از آن او است، معبودی جز او نیست، زنده می کند و می میراند، پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده اش، آن پیامبر درس نخوانده ای که ایمان به خدا و کلماتش دارد و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

جزء نهم (۵۷)

این آیه همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن مجید، دلیل روشنی بر جهانی بودن دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است. در آیه ۲۸ سوره سبأ نیز می خوانیم: « وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ : تورا جز به سوی همه مردم نفرستادیم ». و در آیه ۱۹ سوره انعام می خوانیم: « وَ أَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ : این قرآن به من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که قرآن به آن ها می رسد، انذار کنم ». و در آغاز سوره فرقان می خوانیم: « تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا : پاینده و برقرار است خداوندی که قرآن را بر بنده اش فرستاد که جهانیان را از مسؤولیت هایشان بیم دهد ».

این ها نمونه آیاتی است که گواه جهانی بودن دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است و در این باره باز هم به خواست پروردگار ذیل آیه ۷ سوره شوری بحث خواهیم کرد و در ذیل آیه ۹۲ سوره انعام نیز بحث

ص: ۴۱

نسبتاً مشروحي در این زمینه مطرح شده است. (۱) سپس خدایی را که

(۵۸) سوره اعراف

پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی او دعوت می کند، با سه صفت معرفی می کند. جالب توجه این که آیه فوق در مکه نازل شده است که در آن روز پیروان اسلام، در اقلیت شدیدی قرار داشتند، آن چنان که شاید کمتر کسی احتمال می داد پیامبر صلی الله علیه و آله حتی بر مکه مسلط شود، تا چه رسد به جزیره العرب و یا قسمت مهم دنیا. بنابراین کسانی که فکر می کنند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نخست مدعی رسالت بر مکه بود و هنگامی که آیینش بالا گرفت به فکر تسلط بر حجاز افتاد و سپس در فکر کشورهای دیگر فرورفت و نامه به سلاطین دنیا نوشت و اعلام جهانی بودن آیینش را کرد، پاسخ همه آن ها را آیه فوق که در مکه نازل شده است، می دهد و می گوید: او از آغاز کار، دعوت جهانی خود را آشکار ساخت.

یک سرگذشت عبرت انگیز

۱۶۳ وَاسْأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ

جزء نهم (۵۹)

يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

و از آن ها درباره (سرگذشت) شهری که در ساحل دریا بود،

ص: ۴۲

سؤال کن و (به خاطر بیاور) هنگامی را که آن ها در روز شنبه تجاوز (و طغیان در برابر قانون خدا) می کردند ، همان هنگام که ماهیان شان روز شنبه (که روز تعطیل و استراحتشان بود) آشکار می شدند ، اما در غیر روز شنبه به سراغ آن ها نمی آمدند ، این گونه آن ها را به چیزی آزمایش کردیم که در برابر آن نافرمانی می نمودند

« سَبْتٌ » در لغت به معنی تعطیل عمل برای استراحت است و این که در قرآن در سوره نبأ می خوانیم : « وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا : خواب شما را مایه راحت شما قرار دادیم » ، نیز اشاره به همین موضوع است و روز شنبه را از این جهت « يَوْمُ السَّبْتِ » نامیده اند که

(۶۰) سوره اعراف

برنامه های کسب و کار معمولی در آن تعطیل می شد ، سپس این نام بر این روز باقی ماند . از این آیه به بعد صحنه دیگری از تاریخ پرماجرای بنی اسرائیل که مربوط به جمعی از آن ها است که در ساحل دریایی زندگی می کردند ، آمده است ، منتها روی سخن در آیه به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است و به او می گوید که از یهود معاصر خویش درباره این جمعیت سؤال کند ، یعنی این خاطره را به وسیله سؤال در ذهن آنان مجسم ساز تا از آن پند گیرند و از سرکشی و کیفری که در انتظار سرکشان است ، پرهیزند . این سرگذشت چنان که در روایات اسلامی به آن اشاره شده ، مربوط به جمعی از بنی اسرائیل است که در ساحل یکی

ص: ۴۳

از دریاها (ظاهراً دریای احمر بوده که در کنار سرزمین فلسطین قرار دارد) در بندری به نام «ایله» (که امروز به نام «ایلات» معروف می‌باشد) زندگی می‌کردند و از طرف خداوند به عنوان آزمایش و امتحان، دستوری به آن‌ها داده شد و آن این که؛ صید ماهی را در آن روز تعطیل کنند، اما آن‌ها با آن دستور مخالفت کردند و گرفتار مجازات

جزء نهم (۶۱)

دردناکی شدند که شرح آن را در این آیات می‌خوانیم. می‌فرماید: «از قوم یهود معاصر خویش، ماجرای شهری را که در کنار دریاقرارداشت، سؤال کن» (وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ).

«و به یاد آن‌ها بیاور زمانی را که در روز شنبه از قانون پروردگار تجاوز می‌کردند» (إِذْ يَعْذُونَ فِي السَّبْتِ). زیرا روز شنبه تعطیل آن‌ها بود و وظیفه داشتند دست از کار و کسب و صید ماهی بکشند و به مراسم عبادت آن روز بپردازند، اما آن‌ها این دستور را زیر پا گذاردند. سپس قرآن آن‌ها را در جمله قبل سربسته بیان کرده بود، چنین شرح می‌دهد؛ به خاطر بیاور «آن هنگام را که ماهیان در روز شنبه در روی آب آشکار می‌شدند و در غیر روز شنبه، ماهی کمتر به سراغ آن‌ها می‌آمد» (إِذْ تَأْتِيهِمْ حَيْثُ تَأْتِيهِمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا).

بدیهی است جمعیتی که در کنار دریا زندگی می‌کنند، قسمت مهمی از تغذیه و درآمدشان از طریق صید ماهی است و گویا به خاطر تعطیل مستمری که قبلاً در روز شنبه در میان آن‌ها معمول بود،

(۶۲) سوره اعراف

ص: ۴۴

ماهیان در آن روز احساس امنیت از نظر صیادان می کردند و دسته دسته به روی آب ظاهر می شدند، اما در روزهای دیگر که صیادان در تعقیب آن ها بودند، در اعماق آب فرو می رفتند.

این موضوع خواه جنبه طبیعی داشته و یا یک جنبه فوق العاده و الهی ، وسیله ای بود برای امتحان و آزمایش این جمعیت ، لذا قرآن می گوید : « ما این چنین آن ها را به چیزی که در برابر آن مخالفت می کردند، آزمایش می کردیم » (كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ) . درحقیقت جمله « بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ » اشاره به آن است که آزمایش آن ها به چیزی بود که آن ها را به سوی خود جلب و به نافرمانی دعوت می کرد و همه آزمایش ها همین گونه است ، زیرا آزمایش باید میزان مقاومت افراد را در برابر کشش گناهان مشخص کند و اگر گناه کششی به سوی خود نداشت، آزمایش مفهومی نداشت .

۱۶۴ وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا نِ اللَّهِ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إلی رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

جزء نهم (۶۳)

و هنگامی را که گروهی از آن ها (به گروه دیگر) گفتند : چرا جمعی (گنهکار) را اندرز می دهید که سرانجام خداوند آن ها را هلاک خواهد کرد و یا به عذاب شدیدی گرفتار خواهد ساخت (آن ها را به حال خود واگذارید تا نابود شوند)

ص: ۴۵

گفتند: (این اندرزه‌ها) برای اعتذار (و رفع مسئولیت) در پیشگاه پروردگار شما است، به علاوه شاید آن‌ها (بپذیرند و از گناه بازایستند و) تقوا پیشه کنند.

هنگامی که این جمعیت از بنی اسرائیل در برابر این آزمایش بزرگ که با زندگی آنان کاملاً آمیخته بود، قرار گرفتند، به سه گروه تقسیم شدند: «گروه اول» که اکثریت را تشکیل می‌دادند، به مخالفت با این فرمان الهی برخاستند. «گروه دوم» که قاعدتاً اقلیت کوچکی بودند، در برابر گروه اول، به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند. «گروه سوم» ساکتان و بی طرفان بودند که نه همگامی با گناهکاران

(۶۴) سوره اعراف

داشتند و نه وظیفه نهی از منکر را انجام می‌دادند. در آیه مورد بحث، گفتگوی این گروه را با نهی کنندگان شرح می‌دهد و می‌گوید: «به خاطر بیاور هنگامی که جمعی از آن‌ها به جمع دیگری گفتند: چرا قومی را اندرز می‌دهید که خداوند سرانجام آن‌ها را هلاک می‌کند و یا به عذاب دردناکی کیفر خواهد داد» (وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا نِ اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا).

تعبیر به «أُمَّةٌ مِنْهُمْ»، نشان می‌دهد که گروه دوم از گروه گناهکاران، کمتر بودند زیرا از آن‌ها تعبیر به «قَوْمًا» شده است (بدون کلمه «مِنْهُمْ») در بعضی روایات، چنین می‌خوانیم که: «جمعیت شهر، هشتاد و چند هزار نفر بود و از آن‌ها هفتاد هزار نفر دست به گناه

آلودند» («تفسیر برهان» ، جلد ۲ ، صفحه ۴۲) . « آن ها در پاسخ گفتند : ما به خاطر این نهی از منکر می کنیم که وظیفه خود را در پیشگاه پروردگارتان انجام داده و در برابر او مسؤولیتی نداشته باشیم ، به علاوه شاید سخنان ما در دل آن ها مؤثر افتد و دست از طغیان و سرکشی

جزء نهم (۶۵)

بردارند» (قَالُوا مَعِيذَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ) . از جمله بالا چنین استفاده می شود که اندرزدندگان برای دو هدف این کار را انجام می دادند ، یکی به خاطر این که در پیشگاه خدا معذور باشند و دیگر این که شاید در دل گنهکاران مؤثر افتد و مفهوم این سخن چنین است که حتی اگر احتمال تأثیر هم ندهند ، باید از پند و اندرز خودداری ننمایند ، در حالی که معروف این است که شرط و جواب امر به معروف و نهی از منکر ، احتمال تأثیر است . ولی باید توجه داشت که گاهی بیان حقایق و وظایف الهی بدون احتمال تأثیر نیز واجب می شود و آن در موردی است که اگر حکم خدا گفته نشود و از گناه انتقاد نگردد ، کم کم به دست فراموشی سپرده می شود و بدعت ها جان می گیرند و سکوت ، دلیل بر رضایت و موافقت محسوب می شود ، در این گونه موارد لازم است حکم پروردگار آشکارا همه جا گفته شود ، هرچند اثری در گنهکاران نگذارد . این نکته نیز شایان توجه است که نهی کنندگان می گفتند : می خواهیم در پیشگاه « پروردگارتان » معذور باشیم ، گویا اشاره به این است که شما هم در پیشگاه خدا مسؤولیت دارید و این

ص: ۴۷

وظیفه ، تنها وظیفه ما نیست ، وظیفه شما نیز می باشد .

(۶۶) سوره اعراف

۱۶۵ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

اما هنگامی که تذکراتی را که به آن ها داده شده بود، فراموش کردند، نهی کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم و آن ها را که ستم کردند ، به عذاب شدیدی به خاطر نافرمانی شان گرفتار ساختیم .

«بئیس» از ماده «بأس» به معنی شدید است . شک نیست که این فراموشی ، فراموشی حقیقی که موجب عذر است ، نبود ، بلکه آن چنان بی اعتنایی به فرمان خدا کردند که گویی به کلی آن را فراموش نموده اند .

۱۶۶ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ

هنگامی که در برابر فرمانی که به آن ها داده شده بود، سرکشی نمودند ، به آن ها گفتیم : به شکل میمون ها درآید و طرد شوید .

جزء نهم (۶۷)

«عَتَوْا» از ماده «عُتُو» به معنی خودداری از اطاعت فرمان است و این که بعضی از مفسران آن هارا تنها به معنی خودداری تفسیر کرده اند ، برخلاف چیزی است که ارباب لغت گفته اند . روشن است که امر «كُونُوا» (بوده باشید) در این جا یک فرمان تکوینی است، همانند ؛ «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۸۲ / یس) .

ص: ۴۸

در این که این جمعیت، قانون شکنی را از کجا شروع کردند، در میان مفسران گفتگو است، از بعضی از روایات چنین استفاده می شود که؛ نخست دست به حيله به اصطلاح شرعی زدند، در کنار دریا حوضچه هایی ترتیب دادند و راه آن را به دریا گشودند، روزهای شنبه، راه حوضچه ها را بازمی کردند و ماهیان فراوان همراه آب، وارد آن ها می شدند، اما هنگام غروب که می خواستند به دریا بازگردند، راهشان را محکم می بستند، سپس روز یکشنبه شروع به صید آن ها می کردند و

(۶۸) سوره اعراف

می گفتند: خداوند به ما دستور داده است صید ماهی نکنید، ما هم صید نکردیم، بلکه تنها آن ها را در حوضچه ها محاصره نموده ایم. (۱)

بعضی از مفسران گفته اند: آن ها روز شنبه قلاب ها را به دریا می افکندند، سپس روز بعد آن را از دریا بیرون می کشیدند و به این وسیله صید ماهی می نمودند. از بعضی روایات دیگر برمی آید که آن ها بدون هیچ حيله ای با بی اعتنائی کامل، روزهای شنبه مشغول صید ماهی شدند. ولی ممکن است همه این روایات صحیح باشد، به این ترتیب که در آغاز از طریق حيله به اصطلاح شرعی به وسیله کندن حوضچه ها و یا انداختن قلاب ها کار خود را شروع کردند، این کار، گناه را در

ص: ۴۹

نظر آن ها کوچک و آنان را در برابر شکستن احترام روز شنبه جسور ساخت ، کم کم روزهای شنبه علنا و بی پروا به صید ماهی مشغول شدند و از این راه مال و ثروت فراوانی فراهم ساختند .

جزء نهم (۶۹)

چه کسانی رهایی یافتند ؟

ظاهر آیات فوق این است که از آن سه گروه (گنهکاران ، ساکتان و اندرزدهندگان) تنها گروه سوم از مجازات الهی مصون ماندند و به طوری که در روایات آمده است آن ها هنگامی که دیدند اندرزهایشان مؤثر واقع نمی شود، ناراحت شدند و گفتند: ما از شهر بیرون می رویم ، شب هنگام به بیابان رفتند و اتفاقاً در همان شب کیفر الهی دامان دو گروه دیگر را گرفت .

آیا هر دو گروه ، یک نوع کیفر داشتند ؟

از آیات فوق چنین برمی آید که ؛ کیفر مسخ شدن ، منحصر به گنهکاران بود ، زیرا می گوید: « فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ ... : هنگامی که در برابر آن چه نهی شده بودند ، سرکشی کردند ... » ، ولی از طرفی از آیات فوق نیز استفاده می شود که تنها اندرزدهندگان از مجازات رهایی یافتند ، زیرا می گوید : « أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوْءِ » (آن ها را که نهی از منکر می کردند ، رهایی بخشیدیم) . از

(۷۰) سوره اعراف

مجموع این دو ، استفاده می شود که ؛ هر دو گروه مجازات شدند، ولی مجازات مسخ ، تنها مربوط به گنهکاران بود و مجازات دیگران احتمالاً

ص: ۵۰

هلاکت و نابودی بوده است، هرچند گنهکاران نیز چندروزی پس از مسخ شدن طبق روایات هلاک شدند .

آیا مسخ، جسمانی بوده یا روحانی ؟

« مسخ » یا به تعبیر دیگر « تغییر شکل انسانی به صورت حیوان » ، مسلماً موضوعی برخلاف جریان عادی طبیعت است ، البته « موتاسیون » و جهش و تغییر شکل حیوانات به صورت دیگر در موارد جزئی ، دیده شده است و پایه های فرضیه تکامل در علوم طبیعی امروز بر همان بنا نهاده شده ، ولی مواردی که در آن موتاسیون و جهش دیده شده ، صفات جزئی حیوانات است ، نه صفات کلی ، یعنی هرگز دیده نشده است که نوع حیوانی بر اثر « موتاسیون » تبدیل به نوع دیگر شود ، بلکه خصوصیات از حیوان ممکن است دگرگون گردد و تازه جهش در نسل هایی که به وجود می آیند ، دیده می شود ، نه این که حیوانی که

جزء نهم (۷۱)

متولد شده است ، با جهش تغییر شکل دهد ، بنابراین دگرگون شدن صورت انسان یا حیوانی به صورت نوع دیگر، امری خارق العاده است . ما بارها گفته ایم مسائلی بر خلاف جریان عادی طبیعی وجود دارد ، گاهی به صورت معجزات پیامبران و زمانی به صورت اعمال خارق العاده ای که از پاره ای از انسان ها سر می زند ، هرچند پیامبر نباشند (که البته با معجزات متفاوت است) بنابراین پس از قبول امکان وقوع معجزات و خارق عادات ، مسخ و دگرگون شدن صورت انسانی به

ص:۵۱

انسانی دیگر، مانعی ندارد. وجود چنین خارق عاداتی نه استثناء در قانون علیت است نه بر خلاف عقل و خرد، بلکه تنها یک جریان «عادی» طبیعی در این گونه موارد شکسته می شود که نظیرش را در انسان های استثنایی کرارا دیده ایم. بنابراین هیچ مانعی ندارد که مفهوم ظاهر کلمه «مسخ» را که در آیه فوق و بعضی دیگر از آیات قرآن آمده است، بپذیریم و بیشتر مفسران هم همین تفسیر را پذیرفته اند.

ولی بعضی از مفسران که در اقلیت هستند، معتقدند که «مسخ»

(۷۲) سوره اعراف

به معنی "مسخ روحانی" و دگرگونی صفات اخلاقی است، به این معنی که صفاتی همانند میمون یا خوک در انسان های سرکش و طغیانگر پیدا شد، رو آوردن به تقلید کورکورانه و توجه شدید به شکم پرستی و شهوت رانی که از صفات بارز این دو حیوان بود، در آن ها آشکار گشت. این احتمال از یکی از قدمای مفسرین به نام «مجاهد» نقل شده است. و این که بعضی ایراد کرده اند که؛ مسخ برخلاف قانون تکامل و موجب بازگشت و عقب گرد در خلقت است، درست نیست، زیرا قانون تکامل مربوط به کسانی است که در مسیر تکامل هستند، نه آن ها که از مسیر انحراف یافته و از محیط شرایط این قانون به کنار رفته اند، مثلاً یک انسان سالم در سنین طفولیت مرتباً رشد و نمو می کند، اما اگر نقایصی در وجود او پیدا شود، ممکن است نه تنها رشد و نموش متوقف گردد، بلکه رو به عقب برگردد و نمو فکری و جسمانی خود را تدریجاً از

ص: ۵۲

دست بدهد. ولی در هر حال باید توجه داشت که مسخ و دگرگونی جسمانی متناسب با اعمالی است که انجام داده اند، یعنی چون عده ای

جزء نهم (۷۳)

از جمعیت های گنهکار بر اثر انگیزه هواپرستی و شهوت رانی دست به طغیان و نافرمانی خدا می زدند و جمعی با تقلید کورکورانه کردن از آن ها، آلوده به گناه شدند، لذا به هنگام مسخ، هر گروه به شکلی که متناسب با کیفیت اعمال او بوده، ظاهر می شده است. البته در آیات مورد بحث تنها سخن از «قَرَدَه» (میمون ها) به میان آمده است و از «خَنَازیر» (خوک ها) سخنی نیست، ولی در آیه ۶۰ سوره مائده گفتگو از جمعیتی به میان آمده است که به هنگام مسخ، به هردو صورت فوق (بعضی قرده و بعضی خنازیر) تغییر چهره دادند که به گفته بعضی از مفسران مانند «ابن عباس»، آن آیه نیز درباره همین اصحاب سبت «می باشد که پیرمردان سرجنابان شکم پرست و شهوت پرستان به خوک و جوانان مقلد چشم و گوش بسته که اکثریت را تشکیل می دادند، به میمون تغییر چهره دادند. ولی در هر حال باید توجه داشت که طبق روایات، مسخ شدگان تنها چند روزی زنده می ماندند و سپس از دنیا می رفتند و نسلی از آن ها به وجود نمی آمد.

(۷۴) سوره اعراف

خلافکاری زیر پوشش کلاه شرعی

گرچه در آیات فوق، اشاره ای به حيله گری اصحاب سبت در زمینه گناه نشده است، ولی بسیاری از مفسران در شرح این آیات، اشاره به داستان کندن «حوضچه ها» و یا نصب «قلاّب ها» در دریا در روز

ص: ۵۳

شنبه کرده اند و در روایات اسلامی نیز این موضوع دیده می شود ، بنابراین مجازات و کیفر الهی که باشدت درباره این گروه جاری شد ، نشان می دهد که چهره واقعی گناه ، هرگز با دگرگون ساختن ظاهر آن و به اصطلاح کلاه شرعی درست کردن ، دگرگون نمی گردد . حرام ، حرام است ، خواه صریحا انجام گیرد یا زیر لفافه های دروغین و عذرهای واهی . آن ها که تصور می کنند گناه را می توان با تغییر چهره صوری تبدیل به یک عمل مجاز کرد ، در حقیقت خود را فریب می دهند و بدبختانه این کار در میان بعضی از بی خبرانی که خود را به دین منتسب می کنند ، فراوان دیده می شود و همان است که چهره مذهب را در نظر افراد دورافتاده ، سخت بدنام کرده است .

جزء نهم (۷۵)

عیب بزرگی که این عمل دارد علاوه بر زشت نشان دادن چهره مذهب این است که گناه را در نظرها کوچک می کند و از اهمیت آن می کاهد و افراد را چنان جسور در برابر گناه می سازد که پس از انجام این گونه کارها ، کم کم آماده برای انجام گناهان به طور صریح و آشکار می شوند . در « نهج البلاغه » می خوانیم که ؛ علی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند : « روزی فرامی رسد که مردم به وسیله اموالشان آزمایش می شوند ، بر خدا منت می گذارند که دیندارند و در عین حال در انتظار رحمت اویند و از مجازات او خود را در امان می بینند ، یَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ وَ الْأَهْوَاءِ السَّيِّئَةِ فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ

ص: ۵۴

بِالنَّبِيذِ وَالسُّحْتِ بِالْهَدِيَّةِ وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ : حرام خدا را با شبهات دروغین و خیالات واهی ، حلال می شمزند ، شراب را تحت عنوان نبیذ (۱) و رشوه را به عنوان هدیه (و حق حساب) و ربا را به نام

(۷۶) سوره اعراف

بیع ، برای خود حلال می پندارند « (نهج البلاغه » ، آخر خطبه ۱۵۶) . باید توجه داشت که انگیزه این گونه حیلها یا پوشیدن چهره زشت باطنی خود در افکار عمومی است و یا فریب دادن وجدان و کسب آرامش کاذب درونی .

اشکال مختلف آزمون های الهی

درست است که ماهی گرفتن از دریا برای ساحل نشینان کار خلافی نیست ، گاهی ممکن است خداوند برای امتحان و آزمایش ، جمعیتی را موقتا از این موضوع نهی کند تا مقدار فداکاری آن ها روشن شود و این یکی از اشکال امتحان خداوند است ، به علاوه روز شنبه در آیین یهود ، روز مقدسی بود و دستور داشتند برای احترام آن روز و رسیدن به عبادت و برنامه های مذهبی دست از کسب و کار بکشند ولی

ص: ۵۵

۱- « نبیذ » عبارت از این بوده که مقداری خرما یا کشمش را در ظرفی که مقداری آب در آن بود ، می ریختند و چند روزی می گذاشتند و سپس می نوشیدند ، گرچه رسماً شراب نبوده ولی بر اثر گرمی هوا ، مواد قندی آن تبدیل به الکل خفیفی می شد .

ساحل نشینان « ابله » همه این مسائل را نادیده گرفتند و آن چنان مجازات شدند که زندگینامه آن ها درس عبرتی برای آیندگان شد .

جزء نهم (۷۷)

۱۶۷ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت اعلام کرد تا دامنه قیامت کسی را بر آن ها مسلط خواهد ساخت که آن ها را به طور مداوم در عذاب سختی قرار دهد ، زیرا پروردگارت مجازاتش سریع (در عین حال در مقابل توبه کاران) آمرزنده و مهربان است .

« تَأَذَّنَ » و « إِذْ » هر دو به معنی اعلام کردن است و نیز به معنی سوگند یاد کردن آمده است ، در این صورت معنی آیه چنین می شود که خداوند سوگند یاد کرده است که تا دامنه قیامت چنین اشخاصی در ناراحتی و عذاب باشند. از این آیه استفاده می شود که

(۷۸) سوره اعراف

این گروه سرکش، هرگز روی آرامش کامل نخواهند دید ، هر چند برای خود حکومت و دولتی تأسیس کنند ، باز تحت فشار و ناراحتی مداوم خواهند بود، مگر این که به راستی روش خود را تغییر دهند و دست از ظلم و فساد بکشند .

ص: ۵۶

۱۶۸ وَ قَطَعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

و آن‌ها را در زمین به صورت گروه‌هایی پراکنده ساختیم، گروهی از آن‌ها صالح و گروهی غیر آن هستند و آن‌ها را به «نیکی‌ها» و «بدی‌ها» آزمودیم، شاید باز گردند.

«حَسَنَات» هرگونه نعمت و رفاه و آسایشی را شامل می‌شود، همان‌طور که «سَيِّئَات» هرگونه ناراحتی شدت را فرامی‌گیرد و محدود

جزء نهم (۷۹)

ساختن مفهوم این دو در دایره معینی هیچ‌گونه دلیل ندارد. باز در این آیه این حقیقت تجلی می‌کند که اسلام هیچ‌گونه خصومتی با نژاد یهود ندارد و به عنوان پیروان یک مکتب و یا وابستگان به یک نژاد، آن‌ها را محکوم نمی‌نماید، بلکه مقیاس و معیار سنجش را، اعمال آن‌ها قرار می‌دهد. سپس اضافه می‌کند: «ما آن‌ها را با وسایل گوناگون، نیکی‌ها و بدی‌ها آزمودیم، شاید باز گردند» (وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ). گاهی آن‌ها را تشویق کردیم و در رفاه و نعمت قرار دادیم، تا حس شکرگزاری در آن‌ها برانگیخته شود و به سوی حق باز آیند و گاهی به عکس آن‌ها را در شداید و سختی‌ها و مصائب فروردیم تا از مرکب غرور و خودپرستی و تکبر فرود آیند و به ناتوانی

ص: ۵۷

خویش پی برند ، شاید بیدار شوند و به سوی خدا بازگردند و هدف در هر دو حال مسأله تربیت و هدایت و بازگشت به سوی حق بوده است .

۱۶۹ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذَىٰ وَ يَقُولُونَ سَيُعْفِرُ لَنَا وَإِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ

(۸۰) سوره اعراف

مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

بعد از آن فرزندانان جانشین آن ها شدند که وارث کتاب (آسمانی ، تورات) گشتند (اما با این حال) متاع این دنیای پست را گرفته (بر حکم و فرمان خدا ترجیح دادند) و می گفتند: (اگر ما گنهکاریم) خداوند به زودی ما را می بخشد (ما از کرده خود پشیمانیم) اما اگر متاع دیگری همانند آن به دستشان بیفتد ، آن را می گیرند (و باز حکم خدا را پشت سر می افکنند) آیا پیمان کتاب (خدا) از آن ها گرفته نشده که بر خدا (دروغ نبنند و) جز حق نگویند و آنان بارها آن را خوانده اند و سرای آخرت برای آن ها که پرهیزگاری پیشه کنند ، بهتر است ، آیا نمی فهمید ؟

« خَلَفَ » چنان که بعضی از مفسران گفته اند ، غالباً به معنی فرزندان

ص: ۵۸

ناصالح است، درحالی که «خَلْف» به معنی فرزند صالح می آید. (۱) «عَرَض» به معنی موجود عارضی و کم دوام و ناپایدار است و به متاع جهان ماده از این رو «عَرَض» گفته اند که معمولاً ناپایدار است، روزی به سراغ انسان می آید، آن چنان که حسابش از دست می رود و روزی آن چنان از دسترس انسان دور می شود که در انتظار ذره ای از آن، آه می کشد، به علاوه اصولاً همه نعمت های این جهان ناپایدار و فناپذیر است. «دَرَس» در لغت به معنی تکرار چیزی است و از آن جا که به هنگام مطالعه و فراگرفتن چیزی از استاد و معلم، مطالب تکرار می گردد، به آن «درس» گفته شده است و نیز اگر می بینیم «کهنگی و فرسودگی» را «درس و اندراس» می گویند، به خاطر آن است که باد و باران و حوادث دیگر پی در پی بر بناهای کهنه گذشته و آن ها را فرسوده ساخته است. هنگامی که فرزندان آن ها در کشمکش وجدان از یک سو و منافع

(۸۲) سوره اعراف

مادی از سوی دیگر قرار می گیرند، دست به دامن امیدهای کاذب زده «می گویند: ما این منفعت نقد را مشروع یا نامشروع به چنگ می آوریم، خداوند رحیم و مهربان است و به زودی ما را خواهد بخشید» (وَيَقُولُونَ سَيُعْفِرُ لَنَا). این جمله نشان می دهد که آن ها بعد از انجام چنین کاری، یک نوع پشیمانی زودگذر و حالت توبه ظاهری به خود

ص: ۵۹

می گرفتند ولی به طوری که قرآن می گوید: این ندامت و پشیمانی آن ها به هیچ وجه ریشه نداشت ، به همین دلیل « اگر سود مادی دیگری مانند آن به دستشان می آمد، آن را می گرفتند » (وَ إِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ) . در هر حال این جمله اشاره به رشوه خواری های جمعی از یهود و تحریف آیات آسمانی به خاطر آن و فراموش کردن احکام پروردگار به خاطر تضاد با منافع آن ها می کند . لذا به دنبال آن می فرماید : « آیا این ها به وسیله کتاب آسمانیشان تورات پیمان نبسته بودند که بر خدا دروغ نبندند و احکام او را تحریف نکنند و جز حق چیزی نگویند ؟ » (أَلَمْ يُوْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ) .

جزء نهم (۸۳)

سپس می گوید: اگر آن ها از آیات الهی آگاهی نداشتند و دست به این اعمال خلاف می زدند ، ممکن بود برای خودشان عذری بسازند ، ولی اشکال کار ، این است که « آن ها کرارا محتویات تورات را دیده و فهمیده بودند » ، در عین حال آن را ضایع ساختند و فرمانش را پشت سرانداختند (وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ) . سرانجام می فرماید: این ها اشتباه می کنند و این اعمال و متاع ها سودی برای آن ها نخواهد داشت، بلکه « سرای دیگر برای پرهیزگاران بهتر است » (وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ) . « آیا شما حقایقی را به این روشنی درک نمی کنید ؟ » (أَفَلَا تَعْقِلُونَ) .

۱۷۰ وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا

ص: ۶۰

و آن ها که به کتاب (خدا) تمسک جویند و نماز را برپا دارند (پاداش بزرگی خواهند داشت، زیرا) ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد.

(۸۴) سوره اعراف

در برابر گروه فوق، اشاره به گروه دیگری می کند که آن ها نه تنها از هر گونه تحریف و کتمان آیات الهی برکنار بودند، بلکه به آن تمسک جسته و موبه مو آن ها را اجرا کردند، قرآن این جمعیت را «مصلحان جهان» نام نهاده و اجر و پاداش مهمی برای آن ها قائل شده و درباره آن ها چنین می گوید: «کسانی که تمسک به کتاب پروردگار جویند و نماز را برپا دارند، پاداش بزرگی خواهند داشت زیرا ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم ساخت» (وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُضْلِحِينَ).

در این که منظور از این کتاب، تورات است یا قرآن مجید، مفسران دو گونه تفسیر دارند ولی با توجه به آیات گذشته، ظاهر این است که اشاره به گروهی از بنی اسرائیل باشد که حساب خودشان را از افراد گمراه جدا ساختند. البته بی شک تمسک جستن به تورات یا انجیل با توجه به بشاراتی که در آن ها راجع به پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است از ایمان به این پیامبر جدا نخواهد بود. تعبیر به «يُمَسِّكُونَ» که به معنی

جزء نهم (۸۵)

تمسک جستن است، نکته جالبی را در بردارد، زیرا تمسک به

معنی گرفتن و چسبیدن به چیزی برای حفظ و نگهداری آن می باشد و این صورت حسی آن است و صورت معنوی آن ، این است که انسان با کمال جدیت پای بند به عقیده و برنامه ای باشد و در حفظ و حراست آن بکوشد ، تمسک به کتاب الهی این نیست که انسان صفحات قرآن و تورات و یا کتاب دیگری را محکم در دست بگیرد و در حفظ و حراست جلد و کاغذ آن بکوشد ، بلکه تمسک واقعی آن است که اجازه ندهد کمترین مخالفتی با آن از هیچ سو انجام شود و در تحقق یافتن مفاهیم آن از جان و دل بکوشد .

مفهوم اصلاحات واقعی

آیات فوق به خوبی نشان می دهد که اصلاح واقعی در روی زمین بدون تمسک به کتب آسمانی و فرمان های الهی امکان پذیر نمی باشد و این تعبیر بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که دین و مذهب تنها یک برنامه مربوط به جهان ماوراء طبیعت و یا سرای آخرت نیست ،

(۸۶) سوره اعراف

بلکه آیینی است در متن زندگی انسان ها و در طریق حفظ منافع تمام افراد بشر و اجرای اصول عدالت و صلح و رفاه و آسایش و بالاخره هر مفهومی که در معنی وسیع اصلاح جمع است . این که می بینیم از میان فرمان های خدا مخصوصاً روی « نماز » تکیه شده است، به خاطر آن است که نماز واقعی ، پیوند انسان را با خدا چنان محکم می کند که در برابر هر کار و هر برنامه او را حاضر و ناظر می بیند و مراقب اعمال

ص: ۶۲

خویش و این همان است که در آیات دیگر از آن تعبیر به تأثیر نماز در دعوت به امر به معروف و نهی از منکر شده است و ارتباط این موضوع با اصلاح جامعه انسانی روشن تر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد. از آن چه گفته شد، روشن می شود که این یک برنامه ویژه قوم هود نبوده است، بلکه اصلی است در زندگی امت ها و ملت ها، بنابراین آنان که با کتمان کردن حقایق و تحریف آن ها متاعی ناپایدار و منفعی زودگذر برای خود فراهم می سازند و به هنگامی که نتایج شوم کار خود را می بینند، حالت یک توبه دروغین به خود می گیرند، توبه ای که در برابر لبخند یک منفعت مادی دیگر همچون برف در آفتاب تابستان آب می شود، در حقیقت مخالفان اصلاح در جوامع انسانی هستند و منافع جمع را فدای منافع شخص خود می کنند، خواه این کار از یک یهودی سربرزند یا یک مسیحی و یا یک مسلمان.

جزء نهم (۸۷)

آخرین سخن درباره قوم یهود

۱۷۱ وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی راکه کوه را بر فراز آن ها همچون سایبانی بلند کردیم، آن چنان که گمان کردند بر آن ها فرود خواهد آمد (و در این حال از آن ها پیمان گرفتیم

ص: ۶۳

و گفتیم :) آن چه را به شما (از احکام و دستورات) داده ایم ، با قدرت (و جدیت) بگیریید و آن چه را در آن است ، به یاد داشته باشید (و عمل کنید) تا پرهیزگار شوید .

(۸۸) سوره اعراف

« نَتَقْنَا » از ماده « نَتَقَ » در اصل به معنی کندن چیزی از جایی و به سوی دیگری پرتاب کردن است ، به زنانی که زیاد فرزند می آورند ، نیز « نَاتِق » می گویند ، زیرا به آسانی فرزند را از محیط رَحِم جدا کرده و به خارج می گذارند .

O.....آیه ، آخرین آیه ای است که در این سوره پیرامون زندگی بنی اسرائیل سخن می گوید و در آن سرگذشت دیگری را به جمعیت یهود یادآوری می کند ، سرگذشتی که هم درس عبرت است و هم دلیل بر سپردن یک پیمان ، می گوید : « به خاطر بیاورید هنگامی که کوه را بالای سر آن ها قرار دادیم ، آن چنان که گویی سایبانی بر سر آن ها بود » (وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ) . « و آن چنان که گمان می بردند ، بر سرشان سقوط خواهد کرد » وحشت و اضطراب سراسر وجودشان را گرفت و به تضرع افتادند (وَظَنُّوْا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ) . در همان حال به آن ها گفتیم : « آن چه را از احکام به شما یاد داده ایم ، با جدیت و قوت بگیریید » (خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ) . « و آن چه در آن آمده است ،

جزء نهم (۸۹)

به خاطر داشته باشید تا پرهیزگار شوید » از کیفر خدا بترسید و به پیمان هایی که در آن از شما گرفته ایم ، عمل کنید (وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ

ص: ۶۴

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ). این آیه با تفاوت مختصری در آیه ۶۳ سوره بقره گذشت و همان طور که در آن جا گفتیم، طبق گفته مفسر معروف «طبرسی» در «مجمع البیان» از قول «ابن زید»، این جریان هنگامی بود که موسی از کوه طور بازمی گشت و احکام تورات را با خود می آورد، موقعی که وظایف واجب و دستورات حلال و حرام را به قوم خود اطلاع داد، آن ها تصور کردند عمل به این همه وظایف، کار مشکلی است و به همین جهت بنای مخالفت و نافرمانی گذاردند، در این هنگام قطعه عظیمی از کوه بالای سر آن ها قرار گرفت، آن ها چنان در وحشت فرورفتند که دست به دامن موسی زدند، موسی در همان حال گفت: اگر پیمان وفاداری به این احکام ببینید، این خطر برطرف خواهد شد، آن ها تسلیم شدند و در پیشگاه خدا سجده کردند و بلا از سر آن ها گذشت. در این جا دو سؤال پیش می آید که در سوره

(۹۰) سوره اعراف

بقره به آن ها و پاسخ آن ها اشاره کرده ایم و فشرده آن را در این جا می آوریم. سؤال اول: آیا پیمان گرفتن در این حال، جنبه اجباری ندارد؟ پاسخ: شک نیست که در آن حال یک نوع اضطرار بر آن ها حکومت می کرده ولی مسلماً بعداً که خطر برطرف شد، ادامه راه را با اختیار خود می توانستند انتخاب کنند. به علاوه اجبار و اکراه در عقیده معنی ندارد، ولی در برنامه های عملی که ضامن خیر و سعادت انسان است، چه مانعی دارد که با اجبار مردم را به آن وادار کنند، آیا اگر کسی را به اجبار

ص: ۶۵

و ادار به ترك اعتياد و يا رفتن از راه امن و امان و خودداري از راه خطرناك كنند، عيب دارد؟ سؤال دوم: چگونه كوه بالاي سر آن ها قرار گرفت؟

پاسخ: بعضي از مفسران معتقدند كه به فرمان خدا كوه طور از جا كنده شد و همچون سايباني بر سر آن ها قرار گرفت. بعضي ديگر مي گويند: بر اثر يك زلزله شديد چنان كوه تكان خورد كه افراذي كه پاي كوه بودند، سايه قسمت بالاي آن را بر سر خود مشاهده كردند. اين احتمال نيز وجود دارد كه قطعه عظيمي از كوه كنده شد و در يك لحظه

جزء نهم (۹۱)

زود گذر بر فراز سر آن ها قرار گرفت، سپس از آن جا گذشت و به كناري افتاد. و در هر حال شك نيست كه اين يك موضوع خارق العاده بوده است، نه يك جريان طبيعي. موضوع ديگري كه بايد در آيه مورد توجه قرار گيرد، اين است كه نمي گويد: كوه بر سر آن ها سايبان شد، بلكه مي گويد: همانند سايباني گردد (كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ). اين تعبير يا به خاطر آن است كه سايبان را معمولاً براي اظهار محبت بالاي سر افراد قرار مي دهند، در حالي كه در آيه مورد بحث اين كار به عنوان يك بلا- و تهديد بود و يا به خاطر اين است كه سايبان امري است پايدار، در حالي كه قرار گرفتن كوه بالاي سر آن ها، جنبه موقتي و ناپايدار داشت.

نشانه های دوزخيان

۱۷۹ وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ

ص: ۶۶

به طور مسلم گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آن ها دل ها (عقل ها) بی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند و) نمی فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی بینند و گوش هایی دارند که با آن نمی شنوند، آن ها همچون چهارپایانند، بلکه گمراه تر اینان همانا غافلانند (زیرا با این که همه گونه امکانات هدایت دارند بازهم گمراهند).

«ذَرَأْنَا» از ماده «ذَرَأَ» در این جا به معنی خلقت و آفرینش است، ولی در اصل به معنی پراکنده ساختن و منتشر نمودن آمده، چنان که در قرآن می خوانیم «تَذْرُوهُ الرِّیَاحُ: بادها آن را پراکنده می کنند» (۴۵ / کهف) و از آن جا که آفرینش موجودات موجب انتشار و پراکندگی آن ها در روی زمین می گردد، این کلمه به معنی خلقت آفرینش نیز آمده است. و در هر حال اشکال مهمی که در این جا پیش می آید این است که چگونه خداوند می فرماید: «ما بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم»، مگر نه این است که در جای دیگر

جزء نهم (۹۳)

می خوانیم «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^(۱) که مطابق آن همه جن و انس تنها برای پرستش خدا و ترقی و تکامل و سعادت

ص: ۶۷

آفریده شده اند، به علاوه این تعبیر بوی جبر در آفرینش و خلقت می دهد و به همین جهت بعضی از طرفداران مکتب جبر همچون « فخر رازی » برای اثبات مذهب خود با آن استدلال کرده اند. ولی اگر آیات قرآن را کنار هم قرار داده مورد بررسی قرار دهیم و گرفتار استنباط های سطحی و زودگذر نشویم، پاسخ این سؤال، هم در خود آیه نهفته شده و در آیات دیگر به وضوح دیده می شود به طوری که محلی برای سوء استفاده افراد باقی نمی گذارد.

زیرا اولاً: این تعبیر درست به آن می ماند که شخص نجار بگوید قسمت زیادی از این چوب هایی را که فراهم ساخته ام برای تهیه درهای زیبا است و قسمت زیاد دیگری برای سوزاندن و افروختن آتش،

(۹۴) سوره اعراف

چوب هایی که صاف و محکم و سالمند در قسمت اول مصرف می کنم و چوب های ناصاف و بدقواره و سست و تکه پاره را در قسمت دوم، در حقیقت نجار دو گونه هدف دارد، یکی هدف اصلی و دیگری هدف تبعی، هدف اصلی او ساختن در و پیکر و ابزار خوب است و تمام کوشش و تلاش او را در همین راه مصرف می شود، ولی هنگامی که ببیند چوبی به درد این کار نمی خورد، ناچار آن را برای سوزاندن کنار می گذارد، این هدف تبعی است نه اصلی. تنها تفاوتی که این مثال با مورد بحث ما دارد این است که تفاوت چوب ها با یکدیگر اختیاری نیست، ولی تفاوت انسان ها بستگی به اعمال خودشان دارد و در اختیار

ص: ۶۸

خود آن ها است. بهترین گواه برای این سخن صفاتی است که برای گروه جهنمیان و بهشتیان در آیه فوق می خوانیم که نشان می دهد اعمال خودشان سرچشمه این گروه بندی می باشد .

و به تعبیر دیگر خداوند طبق صریح آیات مختلف قرآن همه را پاک آفریده و اسباب سعادت و تکامل را در اختیار همگی گذاشته است

جزء نهم (۹۵)

ولی گروهی با اعمال خویش خود را نامزد دوزخ می کنند و سرانجامشان شوم و تاریک است و گروهی با اعمال خود ، خود را نامزد بهشت می سازند و عاقبت کارشان خوشبختی و سعادت است . سپس صفات گروه دوزخی را در سه جمله خلاصه می کند : نخست این که « آن ها قلب هایی دارند که با آن درک و اندیشه نمی کنند » (لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا) . قلب در اصطلاح قرآن به معنی روح و فکر و نیروی عقل است یعنی با این که استعداد تفکر دارند و همچون بهائم و چهارپایان فاقد شعور نیستند در عین حال از این وسیله سعادت بهره نمی گیرند و فکر نمی کنند ، در عوامل و نتایج حوادث اندیشه نمی نمایند و این وسیله بزرگ رهایی از چنگال هرگونه بدبختی را بلااستفاده در گوشه ای از وجودشان رها می سازند . دیگر این که « چشم های روشن و حقیقت بین دارند اما با آن ها چهره حقایق را نمی نگرند و همچون نابینایان از کنار آن ها می گذرند » (و لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا) . سوم این که « با داشتن گوش سالم ، سخنان حق را

(۹۶) سوره اعراف

ص: ۶۹

نمی شنوند» و همچون کران خود را از شنیدن حرف حق محروم می سازند (وَ لَهُمْ ءَاذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا). « این ها در حقیقت همچون چهارپایانند » چراکه امتیاز آدمی از چهارپایان در فکر بیدار و چشم بینا و گوش شنوا است که متأسفانه آن ها همه را از دست داده اند (اَوْلَادِكَ كَالْاَنْعَمِ). « بلکه آن ها از چهارپایان گمراه تر و پست تر می باشند » (يٰلِئْلَهُمْ اَضَلُّ). چراکه چهارپایان دارای این استعدادها و امکانات نیستند ، ولی آنها با داشتن عقل سالم و چشم بینا و گوش شنوا امکان همه گونه ترقی و تکامل را دارند ، اما بر اثر هوا پرستی و گرایش به پستی ها این استعدادها را بلااستفاده می گذارند و بدبختی بزرگ آنان از همین جا آغاز می گردد . « آن ها افراد غافل و بی خبری هستند » و به همین جهت در بیراهه های زندگی سرگردانند (اَوْلَادِكَ هُمُ الْغٰفِلُونَ). چشمه آب حیات کنار دستشان است ، ولی از تشنگی فریاد می کشند ، درهای سعادت در برابر رویشان باز است ، اما حتی به آن نگاه نمی کنند . از آن چه در بالا گفته شد روشن می شود که آن ها با دست خود وسایل بدبختی خویش را فراهم می سازند و نعمت های گرانبهای «عقل» و «چشم» و «گوش» را به هدر می دهند ، نه این که خداوند اجبارا آن ها را در صف دوزخیان قرار داده باشد .

۱۸۰ وَ لِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوْهُ بِهَا وَ ذُرُوْا الَّذِيْنَ يُلْحِدُوْنَ فِیْ اَسْمٰئِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ

و برای خدا نام های نیکی است خدا را با آن بخوانید و آن ها را که در اسماء خدا تحریف می کنند (و بر غیر او می نهند و شریک برایش قائل می شوند) رها سازید آنان به زودی جزای اعمالی را که انجام می دادند می بینند .

منظور از « اَسْمَاءُ حُسْنَى » ، صفات مختلف پروردگار است که همگی نیک و همگی «حُسنی» است می دانیم خدا عالم است ، قادر است ، رازق است ، عادل است ، جواد است ، کریم است و رحیم و همچنین دارای صفات نیک فراوان دیگری از این قبیل می باشد . «الْحَاد» در اصل از ماده «لَحَد» به معنی حفره ای است که در یک طرف

(۹۸) سوره اعراف

قرار گرفته و به همین جهت ، به حفره ای که در یک جانب قبر قرار داده می شود ، «لَحَد» گفته می شود ، سپس به هر کاری که از حد وسط تمایل به افراط و تفریط پیدا کند «الْحَاد» گفته شده و به شرک و بت پرستی نیز به همین جهت «الْحَاد» اطلاق می گردد . منظور از خواندن خدا به نام های نیک تنها این نیست که این الفاظ را بر زبان جاری کنیم و مثلاً بگوییم یا عالم ، یا قَادِرُ ، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ، بلکه در واقع این است که این صفات را در وجود خودمان به مقدار امکان پیاده کنیم ، پرتوی از علم و دانش او ، شعاعی از قدرت و توانایی او و گوشه ای از رحمت و وسعت اش در ما و جامعه ما پیاده شود و به تعبیر دیگر متصف به اوصاف او و متخلّق به اخلاقیاتش گردیم . تا در پرتو این علم و قدرت و این عدالت و رحمت بتوانیم خویش و اجتماعی را که در آن زندگی

ص: ۷۱

می کنیم از صف دوزخیان خارج سازیم . سپس مردم را از این نکته برحذر می دارد که اسامی خدا را تحریف نکنند و می گوید : « آن ها که اسماء خدا را تحریف کرده اند رها سازید ، آن ها به زودی به جزای اعمال خویش گرفتار خواهند شد » (وَ ذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) .

جزء نهم (۹۹)

منظور از الحاد در اسماء خدا این است که الفاظ و مفاهیم آن را تحریف کنیم ، یا به این گونه که او را به اوصافی توصیف نماییم که شایسته آن نیست ، همانند مسیحیان که قائل به تثلیث و خدایان سه گانه شده اند و یا این که صفات او را بر مخلوقاتش تطبیق نماییم ، همچون بت پرستان که نام بت های خود را از نام خدا مشتق می کردند ، مثلاً به یکی از بت ها « اللات » و به دیگری « العزی » و به دیگری « منات » می گفتند که به ترتیب از « الله » و « العزیز » و « المنان » مشتق شده است و یا همچون مسیحیان که نام خدا را بر عیسی و روح القدس می گذاشتند . و یا این که صفات او را آن چنان تحریف کنند که به « تشبیه » به مخلوقات یا « تعطیل » صفات و مانند آن بیانجامد . و یا تنها به « اسم » قناعت کنند بدون این که این صفات را در خود و جامعه خویش بارور سازند .

(۱۰۰) سوره اعراف

ص: ۷۲

۱۸۱ وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَغْدِلُونَ

و از آن ها که آفریدیم گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند .

در واقع آن ها دو برنامه ممتاز دارند ، فکرشان و هدفشان و دعوتشان و فرهنگشان حق و به سوی حق است و نیز عملشان و برنامه هایشان و حکومتشان براساس حق و حقیقت می باشد .

شک نیست که « اسمای حُسنی » به معنی « نام های نیک » است و می دانیم که تمام نام های پروردگار مفاهیم نیکی را دربردارد و بنابراین همه اسماء او اسماء حسنی است ، اعم از آن ها که صفات ثبوتیه ذات پاک او است ، مانند عالم و قادر و یا آن ها که صفات سلبيه ذات مقدس او است مانند « قدّوس » و آن ها که صفات فعل است و حکایت از یکی از افعال او می کند مانند خالق ، غفور ، رحمان و رحیم . از سوی دیگر

جزء نهم (۱۰۱)

شک نیست که صفات خدا قابل احصاء و شماره نیست زیرا کمالات او نامتناهی است و برای هر کمالی از کمالات او اسم و صفتی می توان انتخاب کرد . ولی چنان که از احادیث استفاده می شود ، از میان صفات او بعضی دارای اهمیت بیشتری می باشد و شاید « اسماء حسنی » که در آیه بالا آمده است ، اشاره به همین گروه ممتازتر است ، زیرا در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده کرارا این مطلب دیده می شود که خداوند دارای ۹۹ اسم است که هر کس او را به این

نام‌ها بخواند، دعایش مستجاب و هر که آن‌ها را شماره کند اهل بهشت است. مانند روایتی که در کتاب توحید صدوق از امام صادق از پدرانش از علی نقل شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى تِسْعَةً وَتِسْعِينَ إِسْمًا مِائَةً إِلَّا وَاحِدَةً مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ...» (۱) و نیز در کتاب توحید از امام

(۱۰۲) سوره اعراف

علی بن موسی الرضا از پدرانش علی نقل شده که فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ إِسْمًا مَنْ دَعَا اللَّهَ بِهَا اسْتَجَابَ لَهُ وَ مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ» (۲) در کتاب صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و کتب دیگر از منابع حدیث اهل تسنن نیز همین مضمون پیرامون اسماء نود و نه گانه خدا و این که هر کس خدا را با آن بخواند، دعای او مستجاب است یا هر کس آن‌ها را احصاء کند، اهل بهشت خواهد بود، نقل شده است (۳) از پاره‌ای از این احادیث استفاده می‌شود که این اسامی نود و نه گانه در قرآن است، مانند روایتی که از ابن عباس نقل شده که می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لِلَّهِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ إِسْمًا مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ هِيَ فِي الْقُرْآنِ» (۴)

جزء نهم (۱۰۳)

و به همین جهت جمعی از دانشمندان کوشش کرده‌اند که این اسامی و صفات را از قرآن مجید استخراج کنند، ولی نام‌هایی که در قرآن مجید برای خدا آمده است بیش از ۹۹

ص: ۷۴

- ۱- «المیزان» و «مجموع البیان» و «نور الثقلین» ذیل آیه.
- ۲- «المیزان» و «مجموع البیان» و «نور الثقلین» ذیل آیه.
- ۳- «المیزان» و «مجموع البیان» و «نور الثقلین» ذیل آیه.
- ۴- «المیزان» و «مجموع البیان» و «نور الثقلین» ذیل آیه.

نام است ، بنابراین ممکن است اسماء حسنی در لابلای آن ها باشد، نه این که در قرآن جز این ۹۹ نام، نام دیگری برای خدا وجود نداشته باشد. در بعضی از روایات این نام های نود و نه گانه آمده است ، (ولی باید توجه داشت، بعضی از این نام ها به شکلی که در این روایت آمده در متن قرآن نیست ، اما مضمون و مفهوم آن در قرآن وجود دارد) و آن روایتی است که در توحید صدوق از امام صادق از پدر و اجدادش از علی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که پس از اشاره به وجود نود و نه نام برای خدا می فرماید : « وَ هِيَ اللَّهُ، الْإِلَهُ، الْوَاحِدُ، الْأَحَدُ، الصَّمَدُ، الْأَوَّلُ، الْآخِرُ السَّمِيعُ، الْبَصِيرُ، الْقَدِيرُ، الْقَادِرُ، الْعَلِيُّ، الْأَعْلَى، الْبَاقِي، الْبَدِيعُ، الْبَارِي ءُ، الْأَكْرَمُ، الْبَاطِنُ، الْحَيُّ، الْحَكِيمُ، الْعَلِيمُ الْحَلِيمُ، الْحَفِيفُ، الْمُحِقُّ، الْحَسِيبُ، الْحَمِيدُ، الْحَنُفِيُّ، الرَّبُّ، الرَّحْمَانُ، الرَّحِيمُ،

(۱۰۴) سوره اعراف

الذَّارِعُ، الرَّازِقُ، الرَّقِيبُ، الرَّؤُفُ، الرَّائِي، السَّلَامُ، الْمُؤْمِنُ، الْمُهَيِّمُنُ، الْعَزِيزُ، الْجَبَّارُ، الْمُتَكَبِّرُ، السَّيِّدُ، السُّبُوْحُ، الشَّهِيدُ، الصِّدِّيقُ، الصِّبْغُ، الظَّاهِرُ، الْعَدْلُ، الْعَفْوُ، الْعَفْوَرُ، الْعَنِي، الْعِيَاثُ، الْفَاطِرُ، الْفَرْدُ، الْفَتَّاحُ، الْفَالِقُ، الْقَسْدِيمُ، الْمَلِكُ، الْقُدُّوسُ، الْقَوِيُّ، الْقَرِيبُ، الْقَيُّومُ، الْقَابِضُ، الْبَاسِطُ، قَاضِي الْحَاجَاتِ، الْمَجِيدُ، الْمَوْلَى، الْمَنَّانُ، الْمُحِيطُ، الْمُبِينُ، الْمُغِيثُ، الْمُصَوِّرُ، الْكَرِيمُ، الْكَبِيرُ، الْكَافِي، كَاشِفُ الضُّرِّ، الْوَتْرُ، النُّورُ، الْوَهَّابُ، النَّاصِرُ، الْوَاسِعُ، الْوَدُودُ، الْهَادِي، الْوَفِيُّ، الْوَكِيلُ، الْوَارِثُ، الْبَرُّ، الْبَاعِثُ، التَّوَابُ، الْجَلِيلُ، الْجَوَادُ، الْخَبِيرُ، الْخَالِقُ، خَيْرُ النَّاصِرِينَ، الدَّيَّانُ، الشُّكُورُ، الْعَظِيمُ اللَّطِيفُ، الشَّافِي. (۱)

ص: ۷۵

ولی آن چه در این جا بیشتر اهمیت دارد و باید مخصوصا به آن توجه داشته باشیم این است که «منظور از خواندن خدا به این نام ها و

جزء نهم (۱۰۵)

یا احصاء و شمارش اسماء حسناى پروردگار، این نیست که هر کس این ۹۹ اسم را بر زبان جاری کند و بدون توجه به محتوا و مفاهیم آن ها تنها الفاظی بگوید سعادت مند خواهد بود و یا دعایش به اجابت می رسد ، بلکه هدف این است که به این اسماء و صفات ایمان داشته باشد و پس از آن بکوشد در وجود خود پرتوی از مفاهیم آن ها یعنی از مفهوم عالم و قادر و رحمان و رحیم و حلیم و غفور و قوی و قیوم و غنی و رازق و امثال آن را در وجود خود منعکس سازد»، مسلما چنین کسی هم بهشتی خواهد بود و هم دعایش مستجاب و به هر خیر و نیکی نایل می گردد . ضمنا از آن چه گفتیم روشن می شود که اگر در پاره ای از روایات و دعاها اسامی دیگری برای خدا غیر از این اسماء ذکر شده و حتی شماره نام های خدا در بعضی از دعاها به یک هزار رسیده هیچ گونه منافاتی با آن چه گفتیم ندارد ، زیرا اسماء خدا حد و حصر و انتهایی ندارد و مانند کمالات ذات بی انتهایش نامحدود است. هر چند پاره ای از این صفات و اسماء

(۱۰۶) سوره اعراف

امتیازی دارد . و نیز اگر در بعضی از روایات مانند روایتی که در اصول کافی از امام صادق در تفسیر این آیه نقل شده می خوانیم فرمود :

ص: ۷۶

« نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى : به خدا سوگند ما اسماء حسناى خدا هستيم » (۱) اشاره به آن است که پرتو نیرومندی از آن صفات الهی در وجود ما منعکس شده و شناخت ما به شناخت ذات پاکش کمک می کند. و یا اگر در بعضی دیگر از احادیث آمده است که همه اسماء حسنی در « توحید خالص » خلاصه می شود ، نیز به خاطر آن است که همه صفات او به ذات پاک یکتایش برمی گردد . فخر رازی در تفسیرش به مطلبی اشاره می کند که از جهتی قابل ملاحظه است و آن این که تمام صفات پروردگار به دو حقیقت بازگشت می کند ، یا به « بی نیازی ذاتش از همه چیز » و یا « نیازمندی دیگران به ذات پاک او » . (۲)

اسم اعظم خدا

جزء نهم (۱۰۷)

پیرامون « اسم اعظم » روایات گوناگونی وارد شده و از آن ها چنین استفاده می شود که هر کس از این اسم باخبر باشد ، نه فقط دعایش مستجاب است ، بلکه با استفاده از آن می تواند به فرمان خدا در جهان طبیعت تصرف کند و کارهای مهمی انجام دهد . در این که « اسم اعظم » کدام یک از اسماء خدا است ، بسیاری از دانشمندان اسلامی بحث کرده اند و غالباً بحث ها بر محور این دور می زند که از میان نام های خدا نامی را بیابند که این خاصیت عجیب و بزرگ را داشته باشد.

ولی ما فکر می کنیم آن چه بیشتر باید از آن جستجو کرد ، این است

ص: ۷۷

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۳ .

۲- « تفسیر فخر رازی » ، جلد ۱۵ ، صفحه ۶۶ .

که نام و صفاتی را بیابیم که با پیاده کردن مفهوم آن در وجود خودمان آن چنان تکامل روحی بیابیم که آن آثار بر آن مرتب گردد. به تعبیر دیگر مسأله مهم تخلق به این صفات و واجد شدن این مفاهیم و متصف شدن به این اوصاف است و گرنه یک شخص آلوده و پست با دانستن یک کلمه چگونه ممکن است، مُسْتَجَابُ الدَّعْوَةِ و مانند آن شود. اگر می خوانیم که پیامبران و پیشوایان بزرگ از اسم اعظم آگاه بودند، مفهومی این است که حقیقت این اسم بزرگ خدا را در وجود خودشان پیاده کرده بودند و در پرتو این حالت خداوند چنان مقام والایی به آن ها داده بود.

(۱۰۸) سوره اعراف

گروه رستگاران

در آیه فوق خواندیم که گروهی از بندگان خدا به سوی حق دعوت می کنند و به آن حکم می نمایند. در این که منظور از این گروه چه اشخاصی هستند تعبیرات مختلفی در روایاتی که در منابع حدیث اسلامی آمده است دیده می شود، از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان نقل شده که فرمود: «منظور امت محمد صلی الله علیه و آله است» (۱). یعنی پیروان راستین این پیامبر و آن هایی که از هر گونه تحریف و تغییر و بدعت و انحراف از اصول و تعلیمات آن حضرت برکنار ماندند. به همین جهت

ص: ۷۸

در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده که فرمود: « وَالَّذِي

جزء نهم (۱۰۹)

نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَفَرَّقَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَلَى ثَلَاثِهِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا فِرْقَةً " وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ " وَ هَذِهِ الَّتِي تَنْجُو مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ : سوگند به آن کس که جانم به دست او است امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند که همه در دوزخند جز یک گروه که خداوند در آیه وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً ... به آن ها اشاره کرده است ، تنها آن ها اهل نجاتند « (۱)

ممکن است عدد ۷۳ فرقه عدد تکثیر باشد و اشاره به گروه های مختلفی است که در طول تاریخ اسلام با عقاید عجیب و غریب روی کار آمدند و خوشبختانه غالب آن ها منقرض شده اند و امروز تنها نامی از آن ها در کتب « تاریخ عقاید » به چشم می خورد . در حدیث دیگری که در منابع اهل تسنن از علی نقل شده می خوانیم که علی ضمن اشاره به گروه های مختلفی که در آینده در امت اسلامی پیدا می شوند ، فرمود : « گروهی که اهل نجاتند من و شیعیان و پیروان مکتب من هستند « (۲).

(۱۱۰) سوره اعراف

در روایات دیگری نیز آمده است که منظور از آیه فوق ائمه اهل بیت علیهم السلام است . (۳) روشن است که روایات فوق همگی یک واقعیت را تعقیب می کنند و بیان مصداق های مختلف از این

ص: ۷۹

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۵ .

۲- « تفسیر برهان » ، جلد ۲ ، صفحه ۵۳ .

۳- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۴ و ۱۰۵ .

واقعیت اند و آن این که آیه اشاره به گروهی است که دعوتشان به سوی حق و عمل و حکومت و برنامه هایشان حق است و در مسیر اسلام راستین گام برمی دارند، منتها بعضی در رأس این گروه قرار دارند و بعضی در مراحل دیگرند، جالب توجه این که باتمام اختلافاتی که از نظر مراحل علمی و نژاد و زبان و مانند آن دارند، یک امت و یک گروه بیش نیستند، زیرا قرآن از آن ها به « اُمَّت » (نه اُمَم) تعبیر کرده است .

مجازات استدراج

۱۸۲ وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ

جزء نهم (۱۱۱)

و آن ها که آیات ما را تکذیب کردند تدریجا از آن راه که نمی دانند گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد .

در تعقیب بحثی که در آیات گذشته پیرامون حال گروه دوزخیان بود ، در این دو آیه یکی از مجازات های الهی را که به صورت یک سنت درباره بسیاری از گناهکاران سرکش اجرا می شود، بیان شده و آن همان چیزی است که به « عذاب اِسْتِدْرَاج » از آن تعبیر می شود . استدراج در دو مورد از قرآن مجید آمده است یکی در این آیه و دیگر آیه ۴۴ سوره «قلم» و هر دو مورد درباره انکارکنندگان آیات الهی است. به طوری که اهل لغت گفته اند استدراج دو معنی دارد ، یکی این که چیزی را تدریجا بگیرند (زیرا اصل این ماده از «دَرَجَه» گرفته شده که به معنی « پله » است ، همان گونه که انسان در صعود و نزول از طبقات پایین عمارت به بالا ، یا به عکس ، از پله ها استفاده می کند، همچنین

ص: ۸۰

هرگاه چیزی را تدریجا و مرحله به مرحله بگیرند یا گرفتار سازند به این عمل استدراج گفته می شود).

(۱۱۲) سوره اعراف

معنی دیگر « استدراج » پیچیدن است ، همان گونه که یک طومار را به هم می پیچند (این دو معنی را راغب در کتاب مفردات نیز آورده است) ولی بادقت روشن می شود که هر دو به یک مفهوم کلی و جامع یعنی « انجام تدریجی » باز می گردند .

در مورد « مجازات استدراجی » که در آیه فوق به آن اشاره شده و از آیات دیگر قرآن و احادیث استفاده می شود چنین است که خداوند گناهکاران و طغیانگران جسور و زورمند را طبق یک سنت ، فوراً گرفتار مجازات نمی کند ، بلکه درهای نعمت ها را به روی آن ها می گشاید ، هر چه بیشتر در مسیر طغیان گام برمی دارند ، نعمت خود را بیشتر می کند و این از دو حال خارج نیست ، یا این نعمت ها باعث تئبه و بیداریشان می شود ، که در این حال برنامه « هدایت الهی » عملی شده و یا این که بر غرور و بی خبریشان می افزاید در این صورت مجازاتشان به هنگام رسیدن به آخرین مرحله ، دردناک تر است ، زیرا به هنگامی که غرق انواع ناز و نعمت ها می شوند خداوند همه را از آن ها می گیرد و طومار زندگانی آن ها را درهم می پیچد و این گونه مجازات بسیار سخت تر است .

جزء نهم (۱۱۳)

البته این معنی با تمام خصوصیاتش در کلمه استدراج به تنهایی نیفتاده ، بلکه با توجه به قید « مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ » این معنی استفاده می شود . به هر حال این آیه به همه گناهکاران هشدار می دهد که تأخیر کیفر الهی را دلیل بر پاکی و درستی خود و یا ضعف و ناتوانی

ص: ۸۱

پروردگار، نگیرند و ناز و نعمت هایی را که در آن غرقند، نشانه تقربشان به خدا ندانند، چه بسا این پیروزی ها و نعمت هایی که به آن ها می رسد مقدمه مجازات استدراجی پروردگار باشد، خدا آن ها را غرق نعمت می کند و به آن ها مهلت می دهد و بالا و بالاتر می برد، اما سرانجام چنان بر زمین می کوبد که اثری از آنها باقی نماند و تمام هستی و تاریخشان را درهم می پیچد.

امیر مؤمنان علی در نهج البلاغه می فرماید: « إِنَّهُ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَهُ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجًا فَقَدْ آمَنَ مَخُوفًا: کسی

(۱۱۴) سوره اعراف

که خداوند به مواهب و امکاناتش وسعت بخشد و آن را مجازات استدراجی نداند، از نشانه خطر غافل مانده است. (۱) امام صادق می فرماید: « كَمْ مِنْ مَغْرُورٍ بِمَا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ يَسْتُرُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ كَمْ مِنْ مَفْتُونٍ بِنَاءِ النَّاسِ عَلَيْهِ: چه بسیارند کسانی که بر اثر نعمت های پروردگار مغرور می شوند و چه بسیارند گنهکارانی که خداوند بر گناهشان پرده افکنده ولی با ادامه گناه به سوی مجازات پیش می روند و چه بسیارند کسانی که از ثناخوانی مردم فریب می خورند. (۲) و نیز از همان امام، در تفسیر آیه فوق چنین نقل شده که فرمود: « هُوَ الْعَبِيدُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَتَجِدُ لَهُ النِّعْمَةَ مَعَهُ تُلْهِيهِ تِلْكَ النِّعْمَةُ عَنِ الْإِسْتِغْفَارِ عَنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ: منظور از این آیه بنده گنهکاری است که پس از انجام گناه، خداوند او را مشمول نعمتی قرار

جزء نهم (۱۱۵)

ص: ۸۲

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۶ .

۲- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۶ .

می دهد ولی او نعمت را به حساب خوبی خودش گذاشته و از استغفار در برابر گناه غافلش می سازد « (۱) و نیز از همان امام در کتاب کافی چنین نقل شده: « إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَادْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمِهِ وَيَذْكُرُهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا فَادْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمِهِ لِئِنْسِيَهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَيَتِمَادِي بِهَا وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ، بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي : موقعی که خداوند خیر بنده ای را بخواهد به هنگامی که گناهی انجام می دهد او را گوشمالی می دهد تا به یاد توبه بیفتد و هنگامی که شر بنده ای را (به اثر اعمالش) بخواهد موقعی که گناهی می کند نعمتی به او می بخشد تا استغفار را فراموش نماید و به آن ادامه دهد ، این همان است که خداوند عز و جل فرموده : " سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ " یعنی از طریق نعمت ها به هنگام معصیت آن ها را تدریجا از راهی که نمی دانند گرفتار می سازیم .» (۲)

(۱۱۶) سوره اعراف

۱۸۳ وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ

و به آن ها مهلت می دهیم (تا مجازاتشان دردناک تر باشد) زیرا طرح و نقشه من قوی (و حساب شده) است (و هیچ کس را قدرت فرار از آن نیست) .

« کَیْدٌ » با « مَکْرٌ » از نظر معنی همسان است . « مَکْرٌ » در اصل لغت

ص: ۸۳

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۶ .

۲- « تفسیر برهان » ، جلد ۲ ، صفحه ۵۳ .

به معنی چاره جویی و جلوگیری کردن کسی از رسیدن به مقصود او است و معنی « نقشه های مودیانه » که در مفهوم فارسی امروز آن استفاده می شود در مفهوم عربی آن نیست .

«متین» به معنی قوی و شدید است و اصل آن از « مَتْن » گرفته شده که به معنای عضله محکمی است که در پشت قرار دارد . زیرا شتاب و عجله مال کسانی است که قدرت کافی ندارند و می ترسند

جزء نهم (۱۱۷)

فرصت از دستشان برود « ولی نقشه خدا و مجازاتهایش آن چنان قوی و حساب شده است که هیچ کس را قدرت فرار از آن نیست » .

۱۸۴ أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ

آیا آن هافکر نکردند که همنشینشان (پیامبر) هیچ گونه آثاری از جنون ندارد (پس چگونه چنین نسبت ناروایی به او می دهند) او فقط بیم دهنده آشکاری است (که مردم را متوجه مسؤولیت هایشان می سازد) .

« جِنَّة » همان گونه که بزرگان اهل لغت گفته اند به معنی جنون است و ریشه اصلی آن به معنی پوشش و حایل آمده گویا به هنگام جنون پوششی به روی عقل می افتد . اشاره به این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شخص ناشناخته ای در میان آن ها نبود و به تعبیر خودشان « صاحب » یعنی دوست و همنشینشان محسوب می شد ، بیش از چهل سال در میان آن ها رفت و آمد داشته و همواره فکر و تدبیرش را دیده اند و آثار نبوغ را در وی مشاهده کرده اند ، کسی که قبل از این دعوت ، از عقلای بزرگ

آن جامعه محسوب می شد ، چگونه یک بار چنین وصله ای را به وی چسبانند ، آیا بهتر نبود به جای چنین نسبت ناروایی در این فکر فرو روند که ممکن است دعوت او حق باشد و مأموریتی از طرف پروردگار یافته باشد ؟

(۱۱۸) سوره اعراف

۱۸۵ أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ

آیا آن ها در حکومت و نظام آسمان ها و زمین و آن چه خدا آفریده است (از روی دقت و عبرت) نظر نیفکندند ؟ (و آیا در این نیز اندیشه نکردند که) شاید پایان زندگی آن ها نزدیک شده باشد (اگر به این کتاب آسمانی روشن ایمان نیاورند) به کدام سخن بعد از آن ایمان خواهند آورد ؟

« مَلَكُوت » در اصل از ریشه « مُلْك » به معنی حکومت و مالکیت

جزء نهم (۱۱۹)

است و اضافه « واو » و « ت » به آن برای تأکید و مبالغه می باشد و معمولاً به حکومت مطلقه خداوند بر سراسر عالم هستی گفته می شود . نظر افکندن در نظام شگرف این عالم هستی که پهنه ملک و حکومت خدا است ، هم نیروی خداپرستی و ایمان به حق را تقویت می کند و هم روشنگر وجود یک هدف مهم در این عالم بزرگ و منظم است و در هر دو صورت ، انسان را به جستجوی نماینده خدا و رحمتی که بتواند هدف آفرینش را پیاده کند می فرستد . سپس برای این که آن ها را از خواب غفلت بیدار سازد می فرماید : « آیا در این موضوع نیز اندیشه

ص: ۸۵

نکردند که ممکن است پایان زندگی آن‌ها نزدیک شده باشد، اگر امروز ایمان نیاورند و دعوت این پیامبر را نپذیرند و قرآنی را که بر او نازل شده است با این همه نشانه‌های روشن قبول نکنند، به کدام سخن بعد از آن ایمان خواهند آورد؟» (وَ أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدْ أَقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ). یعنی اولاً چنان نیست که عمر آن‌ها جاودانی باشد، فرصت‌ها به سرعت درگذرند و هیچ کس نمی‌داند فردا زنده خواهد بود یا نه، پس با این حال امروز و فردا کردن و مسائل را پشت گوش انداختن هرگز کار عاقلانه‌ای نیست. ثانیاً اگر آن‌ها به این قرآن با این همه نشانه‌های روشنی که در آن از خداست ایمان نیاورند آیا در انتظار کتابی از این برتر و بالاترند؟ آیا ممکن است به گفتار و سخن و دعوت دیگر ایمان بیاورند.

(۱۲۰) سوره‌اعراف

همان‌طور که مشاهده می‌کنیم آیات فوق تمام راه‌های فرار را به روی مشرکان می‌بندد، از یک طرف آن‌ها را متوجه سابقه عقل و درایت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کند تا به اتهام جنون از شنیدن دعوتش فرار نکنند، از سوی دیگر متوجه نظام آفرینش و آفریدگار و هدف خلقت می‌سازد تا بدانند بیهوده آفریده نشده‌اند و از سوی سوم متوجه زودگذرا بودن زندگی می‌کند تا امروز و فردا نکنند و از سوی چهارم می‌گوید: اگر به کتابی به این روشنی ایمان نیاورند، در آینده به هیچ چیزی ایمان نخواهند آورد، زیرا از این بالاتر تصور نمی‌شود.

۱۹۴ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ

جزء نهم (۱۲۱)

فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

ص: ۸۶

آن هایی را که غیر از خدا می خوانید (و پرستش می کنید) بندگانِ همچون خود شما هستند ، آن ها را بخوانید و اگر راست می گوئید باید به شما پاسخ دهند (و تقاضایتان را برآورند) .

دقت در مضمون این آیه و آیه بعد نشان می دهد که با چهار دلیل ، منطق بت پرستان ابطال گردیده و سرّ این که قرآن با استدلال های مختلف ، پیرامون این مسأله بحث می کند و هر زمان برهانی تازه ارائه می دهد این است که « شرک » بدترین دشمن ایمان و سعادت فرد و جامعه است و چون ریشه ها و شاخه های گوناگون در افکار بشر دارد و هر زمان به شکل تازه ای ظهور می کند و جوامع انسانی را مورد تهدید قرار می دهد لذا قرآن از هر فرصتی برای قطع این ریشه خبیث و شاخه هایش استفاده می کند . نخست می گوید: (إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَلُكُمْ) . بنابراین معنی ندارد که انسان در مقابل چیزی که مثل خود او است ، به سجده بیفتد و دست نیاز به سوی او دراز کند و مقدرات و سرنوشتش را در دست او بداند . به تعبیر دیگر مفهوم آیه این است که اگر دقت کنید می بینید ، آن ها هم جسم دارند و اسیر زنجیر مکان و زمان هستند و محکوم قوانین طبیعتند و هم محدود از نظر عمر و زندگی و توانایی های دیگر ، خلاصه هیچ امتیازی بر شما ندارند ، تنها با خیال و وهم امتیازی برای آن ها ساخته اید .

(۱۲۲) سوره اعراف

در این که چرا در این آیه به معبودهای بت پرستان « عباد » که جمع « عبد » به معنی بنده است اطلاق شده در حالی که « عبد » را به « موجود

زنده» می گویند ، تفسیرهای متعددی وجود دارد . نخست این که ممکن است اشاره به معبودهای انسانی ، همچون مسیح برای مسیحیان و فرشتگان برای بت پرستان عرب و امثال آن بوده است . دیگر این که ممکن است روی توهمی که آن ها پیرامون بت ها داشتند با آن ها سخن گفته باشد که اگر فرضاً آن هادارای عقل و شعوری هم باشند ، موجودی برتر از شما نخواهند بود . سوم این که «عبد» در لغت گاهی به معنی

جزء نهم (۱۲۳)

موجودی که تحت تسلط و فرمان دیگری است و در برابر آن خاضع است ، هر چند عقل و شعور نداشته باشد ، نیز گفته شده ، از جمله به جاده ای که مرتباً از آن رفت و آمد می کنند «مُعَبَّد» گفته شده است . سپس اضافه می کند اگر فکر می کنید آن ها قدرت و شعوری دارند «آن ها را بخوانید ببینید آیا شما را جواب می دهند اگر راست می گوید» (فَادْعُوهُمْ فَلْيَسِّرْ تَجِيبُوا لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) . و این دومین دلیلی است که برای ابطال منطق آن ها بیان شده و آن این که سکوت مرگبارشان نشانه بی عرضگی آن ها و عدم قدرتشان بر هر چیز است .

۱۹۵ اَلْهَمَّ اَرْجُلُ يَمْشُونَ بِهَا اَمْ لَهُمْ اَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا اَمْ لَهُمْ اَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا اَمْ لَهُمْ اُذُنٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوْنَ فَلَا تُنظَرُوْنَ

آیا (آن ها لااقل همانند خود شما) پاهایی دارند که با آن راه بروند؟ یا دست هایی دارند که با آن چیزی را بگیرند (و کاری انجام دهند)؟ یا چشمانی دارند که با آن ببینند؟ یا

(۱۲۴) سوره اعراف

گوش هایی دارند که با آن بشنوند؟(نه، هرگز، هیچ کدام)

ص: ۸۸

بگو (اکنون که چنین است) این بت‌هایی را که شریک خدا قرار داده‌اید (بر ضد من) بخوانید و برای من نقشه بکشید و لحظه‌ای مهلت ندهید (تا بدانید کاری از آن‌ها ساخته نیست).

«يَبْطِشُونَ» از ماده «بَطَشَ» به معنی گرفتن با قدرت و صولت و شدت است.

به این ترتیب آن‌ها به قدری ضعیفند، که حتی برای جابجا شدن نیاز به کمک شما دارند و برای دفاع از موجودیت خود، نیازمند به حمایت هستند، نه چشم‌بینا، نه گوش‌شنوا و نه هیچ احساس دیگری در آن‌ها وجود ندارد. سرانجام در پایان آیه ضمن تعبیر دیگری که در حکم چهارمین استدلال است می‌گوید: (قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُونَ). یعنی اگر من دروغ می‌گویم و آن‌ها مقربان خدا هستند و من به حریم احترامشان جسارت کرده‌ام، پس چرا آن‌ها مرا غضب نمی‌کنند و نیروی آن‌ها و شما کمترین تأثیری در وضع من ندارند، بنابراین بدانید این‌ها موجودات غیر مؤثری هستند که توهمات شما به آن‌ها نیرو بخشیده.

۱۹۶ إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ

جزء نهم (۱۲۵)

(اما) ولی و سرپرست من خدایی است که این کتاب را نازل کرده است و او سرپرست همه صالحان است.

۱۹۷ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ

و کسانی را که شما جز او می‌خوانید نمی‌توانند یاریتان

ص: ۸۹

کنند و نه (حتی) خودشان را یاری دهند.

۱۹۸ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرِيَهُمْ لِنُظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ

و اگر از آن ها هدایت بخواهید سخنانتان را نمی شنوند و آن هارامی بینی (که باچشم های مصنوعیشان) به تونگاه می کنند اما در حقیقت نمی بینند .

(۱۲۶) سوره اعراف

مضمون دو آیه اخیر در آیات گذشته نیز آمده بود و این تکرار به خاطر تأکید هر چه بیشتر روی مسأله مبارزه با بت پرستی و ریشه کن کردن نفوذ آن در روح و فکر مشرکان از طریق تلقین مکرر است.

۱۹۹ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ

با آن ها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکی ها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آن ها ستیزه مکن) .

۲۰۰ وَإِنَّمَا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

و هرگاه وسوسه ای از شیطان به تو رسد به خدا پناه بر ، که او شنونده و دانا است.

« عَفْو » گاهی به معنی مقدار اضافی چیزی آمده و گاهی به معنی حدّ وسط و میانه و گاه به معنی قبول عذر خطاکار و بخشیدن او و گاه به معنی آسان گرفتن کارها . قرائن آیات نشان می دهد که آیه فوق ارتباط با مسائل مالی و گرفتن مقدار اضافی از اموال مردم که

جزء نهم (۱۲۷)

بعضی از مفسران گفته اند ندارد ، بلکه مفهوم مناسب ، همان

« آسان گرفتن » و « گذشت » و « انتخاب حدّ وسط و میانه » است (۱)

« يَتَزَعَّنَكَ » از ماده نَزَغ به معنی ورود در کاری ، به قصد افساد و یا تحریک بر آن است . آیه مورد بحث اشاره به سه قسمت از وظایف رهبران و مبلغان به صورت خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله شده ، در آغاز می گوید: «در طرز رفتار با مردم سختگیر مباش و با آن همدارا کن، عذرشان را بپذیر و بیش از آن چه قدرت دارند از آن ها مخواه » (خُذِ الْعَفْوَ) . بدیهی است اگر رهبر و مبلغ ، شخص سختگیری باشد به زودی جمعیت از اطراف او پراکنده می شوند و نفوذ خود را در قلوب از دست خواهد داد، همان طور که قرآن مجید می گوید : « وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ : اگر سختگیر و بداخلاق و سنگدل بودی به طور مسلم از گرد تو پراکنده می شدند » (۲) سپس دومین دستور را به

(۱۲۸) سوره اعراف

این صورت می دهد : « مردم را به کارهای نیک و آن چه را عقل و خرد، شایسته می شناسد و خداوند آن را نیک معرفی کرده ، دستور ده » (وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ) . اشاره به این که ترک سختگیری مفهومی مجامله کاری نیست ، بلکه باید رهبران و مبلغان همه حقایق را بگویند و مردم را به سوی حق دعوت کنند و چیزی را فروگذار نمایند . در مرحله سوم دستور به تحمل و بردباری در برابر جاهلان داده می گوید: « از

ص: ۹۱

۱- برای توضیح بیشتر درباره معنی « عفو » به جلد ۲ تفسیر نمونه صفحه ۸۰ مراجعه شود .

۲- ۱۵۹ / آل عمران .

جاهلان روی بگردان و با آن ها ستیزه مکن « (وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ). رهبران و مبلغان در مسیر خود با افراد متعصب ، لجوج ، جاهل و بی خبر و افرادی که سطح فکر و اخلاق آن ها بسیار پایین است ، روبرو می شوند، از آن هادشنام می شنوند، هدف تهمتشان قرار می گیرند ، سنگ در راهشان می افکنند . راه پیروزی بر این مشکل گلاویز شدن با جاهلان نیست ، بلکه بهترین راه تحمل و حوصله ، نادیده گرفتن و

جزء نهم (۱۲۹)

نشینده گرفتن این گونه کارها است و تجربه نشان می دهد برای بیدارساختن جاهلان و خاموش کردن آتش خشم و حسد و تعصبشان، این بهترین راه است . در آیه دوم دستور دیگری می دهد که در حقیقت چهارمین وظیفه رهبران و مبلغان را تشکیل می دهد و آن این که بر سر راه آن ها همواره وسوسه های شیطانی در شکل مقام ، مال ، شهوت و امثال این ها خودنمایی می کند و شیطان و شیطان صفتان می کوشند آن هارا از طریق این وسوسه ها از مسیرشان منحرف سازند و از هدفشان بازدارند .

جامع ترین آیه اخلاقی در قرآن

از امام صادق چنین نقل شده که در قرآن مجید ، آیه ای جامع تر در مسائل اخلاقی از آیه فوق (آیه نخست) نیست (۱) بعضی از دانشمندان در تفسیر این حدیث ، چنین گفته اند ، که از اصول فضایل اخلاقی بر طبق اصول قوای انسانی که « عقل » و « غضب » و « شهوت »

ص: ۹۲

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه .

است در سه قسمت خلاصه می شود. فضای عقلی که نامش « حکمت » است و در جمله وَأُمْرٌ بِالْعُرْفِ (به نیکی ها و شایستگی ها دستور ده) خلاصه شده. و فضایل نفسی در برابر طغیان و شهوت که نامش « عفت » است و در خُذِ الْعُقُوبَةَ خلاصه گردیده. و تسلط بر نفس در برابر قُوَّةِ غَضَبِهِ که نامش « شجاعت » است، در (وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ) منعکس گردیده است. حدیث فوق را خواه به صورتی که مفسران گفته اند و در بالا اشاره شد تفسیر کنیم و خواه به صورت شرایط رهبر که ما عنوان کردیم، تفسیر شود، این واقعیت را بیان می کند که جمله های کوتاه و فشرده آیه فوق متضمن یک برنامه جامع و وسیع و کلی در زمینه های اخلاقی و اجتماعی است، به طوری که می توان همه برنامه های مثبت و سازنده و فضایل انسانی را در آن پیدا کرد و به گفته بعضی از مفسران، اعجاز قرآن در شکل « فشرده گویی » آمیخته با وسعت و عمق معنی، در آیه فوق کاملاً منعکس است.

(۱۳۰) سوره اعراف

توجه به این

جزء نهم (۱۳۱)

نکته نیز لازم است که مخاطب در آیه گرچه شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است ولی همه امت و تمامی رهبران و مبلغان را شامل می شود. و نیز توجه به این نکته لازم است که در آیات فوق، هیچ مطلبی که مخالف مقام عصمت بوده باشد وجود ندارد، زیرا پیامبران و معصومان هم در برابر وسوسه های شیطان باید خود را به خدا بسپارند و هیچ کس از لطف و حمایت خدا در برابر وساوس شیاطین و نفس بی نیاز نیست، حتی معصومان. در بعضی از روایات نقل شده هنگامی که نخستین آیه فوق نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل درباره آن توضیح خواست (که چگونه

ص: ۹۳

با مردم مدارا و ترک سختگیری کند (جبرئیل گفت: نمی دانم باید از آن که می داند سؤال کنم ، سپس بار دیگر بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت : « يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْفُوا عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ تَعْطَى مِنْ حَرَمِكَ وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ : ای محمد ! خداوند به تو دستور می دهد از آن ها که به تو ستم کرده اند (به هنگامی که قدرت پیدا کردی انتقام نگیری و) گذشت نمایی و به آن ها که تو را محروم ساخته اند، عطا کنی و به آن ها که از تو بریده اند پیوند برقرار سازی » (۱)

(۱۳۲) سوره اعراف

وسوسه های شیطان

۲۰۱ إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ

پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند (در پرتو یاد او راه حق را می بینند و) بینامی گردند.

« طَائِفٌ » به معنی « طواف کننده » است ، گویا وسوسه های شیطانی همچون طواف کننده ای پیرامون فکر و روح انسان پیوسته گردش می کنند تا راهی برای نفوذ بیابند ، اگر انسان در این هنگام به یاد خدا و عواقب شوم گناه بیفتد ، آن ها را از خود دور ساخته و رهایی می یابد و گرنه سرانجام در برابر وسوسه ها تسلیم می گردد .

جزء نهم (۱۳۳)

اصولاً هر کس در هر مرحله ای از ایمان و در هر سن و سال گهگاه

ص: ۹۴

گرفتار و سوسه های شیطانی می گردد و گاه در خود احساس می کند که نیروی محرک شدیدی در درون جانش آشکار شده و او را به سوی گناه دعوت می کند، این وسوسه ها و تحریک ها، مسلماً در سنین جوانی بیشتر است، در محیط های آلوده، همچون محیط های امروز که مراکز فساد در آن فراوان و آزادی نه به معنی حقیقی بلکه به شکل بی بند و باری همه جا را فراگرفته و دستگاه های تبلیغاتی غالباً در خدمت شیطان و وسوسه های شیطانی هستند، فزونتر می باشد، تنها راه نجات از آلودگی در چنین شرایطی، نخست فراهم ساختن سرمایه « تقوی » است که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده و سپس « مراقبت » و سرانجام توجه به خویشتن و پناه بردن به خدا، یاد الطاف و نعمت های او و مجازات های دردناک خطاکاران است. در روایات کرارا به اثر عمیق ذکر خدا در کنار زدن وسوسه های شیطان اشاره شده است. حتی افراد بسیار باایمان و دانشمند و باشخصیت همیشه احساس خطر در مقابل وسوسه های شیطانی می کردند و از طریق مراقبت که در علم اخلاق بحث مشروعی دارد با آن می جنگیدند.

(۱۳۴) سوره اعراف

اصولاً وسوسه های نفس و شیطان همانند میکرب های بیماری زا است، که در همه وجود دارند، ولی به دنبال بنیه های ضعیف و جسم های ناتوان می گردند، تا در آن جا نفوذ کنند اما آن ها که جسمی سالم و نیرومند و قوی دارند، این میکرب ها را از خود دفع می کنند.

جمله « إِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ » (به هنگام یاد خدا چشمشان بینا می شود و حق را می بینند) اشاره به این حقیقت است که وسوسه های

شیطانی پرده بر دیده باطنی انسان می افکند، آن چنان که راه را از چاه و دوست را از دشمن و نیک را از بد نمی شناسد، ولی یاد خدا به انسان بینایی و روشنایی می بخشد و قدرت شناخت واقعیت هارا به او می دهد، شناختی که نتیجه اش نجات از چنگال و سوسه ها است.

۲۰۲ وَ إِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ

(ولی ناپرهیزکاران) برادرانشان (یعنی شیاطین) آنان را پیوسته

جزء نهم (۱۳۵)

در گمراهی پیش می برند و باز نمی ایستند .

« اِخْوَانٌ » کنایه از شیاطین است و ضمیر « هُمْ » به مشرکان و گنهکاران بازمی گردد، چنان که در آیه ۲۷ سوره اسراء می خوانیم: « إِنَّ الْمُرِيدِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ: تَبْدِيرُ كُنْدِ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ ». « يَمُدُّوهُمْ » از ماده « اِمْدَادٌ » به معنی کمک دادن و ادامه دادن و افزودن است یعنی پیوسته آن ها را به این راه می کشانند و پیش می روند . جمله « لَا يُقْصِرُونَ » به معنی این است که شیاطین در گمراه ساختن آن ها از هیچ چیز کوتاهی نمی کنند .

۲۰۳ وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بَايَةٌ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَآئِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

و هنگامی که (در نزول وحی تأخیر افتد و) آیه ای برای آن ها نیامد می گویند چرا خودت (از پیش خود) آن را برنگزیدی بگو من تنها پیروی از چیزی می کنم که بر من وحی می شود این وسیله بینایی از طرف پروردگارتان و مایه

ص: ۹۶

هدایت و رحمت است برای جمعیتی که ایمان می آورند.

(۱۳۶) سوره اعراف

«اجْتِبَاء» از ماده «جَبَّأَت» در اصل به معنی جمع کردن آب در حوض و مانند آن است و لذا به حوض ، «جَابِيَه» گفته می شود ، جمع آوری خراج را نیز «جَبَّأَت» می گویند . سپس به جمع آوری کردن چیزی به عنوان انتخاب «اجْتِبَاء» گفته شده است و جمله «لَوْلَا اجْتِبَيْتَهَا» به معنی چرا انتخاب نکردی است. از این آیه روشن می شود همه سخنان و کردار پیامبر صلی الله علیه و آله از وحی آسمانی سرچشمه می گیرد و آن ها که غیر از این می گویند، از قرآن بیگانه اند.

هرگاه تلاوت قرآن را می شنوید سکوت کنید

۲۰۴ وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

هنگامی که قرآن خوانده شود گوش فرادهید و خاموش باشید تا مشمول رحمت خدا شوید.

جزء نهم (۱۳۷)

«أَنْصِتُوا» از ماده «أَنْصَت» به معنی سکوت توأم با گوش فرادادن است .

در این که آیا این سکوت و استماع به هنگام قرائت قرآن در تمام موارد است ، یا منحصر به وقت نماز و هنگام قرائت امام جماعت و یا به هنگامی که امام در خطبه نماز جمعه تلاوت قرآن می کند ، در میان مفسران گفتگو بسیار است و احادیث مختلفی در کتب حدیث و تفسیر در این زمینه نقل شده است . آن چه از ظاهر آیه استفاده می شود این است که حکم ، عمومی و همگانی است و مخصوص به حال معینی

ص: ۹۷

نیست ، ولی روایات متعددی که از پیشوایان اسلام نقل شده به اضافه اجماع و اتفاق علماء بر عدم وجوب استماع در همه حال ، دلیل بر این است که این حکم به صورت کلی یک حکم استحبابی است ، یعنی شایسته و مستحب است که در هر کجا و در هر حال کسی قرآن را تلاوت کند ، دگران به احترام قرآن سکوت کنند و گوش جان فرادهند و پیام خدا را بشنوند و در زندگی خود از آن الهام گیرند ، زیرا قرآن تنها

(۱۳۸) سوره اعراف

کتاب قرائت نیست ، بلکه کتاب فهم و درک و سپس عمل است ، این حکم مستحب به قدری تأکید دارد که در بعضی از روایات از آن تعبیر به واجب شده است . در حدیثی از امام صادق می خوانیم که فرمود : « يَجِبُ الْإِنْصَاتُ لِلْقُرْآنِ فِي الصَّلَاةِ وَ فِي غَيْرِهَا وَإِذَا قُرِئَ عِنْدَكَ الْقُرْآنُ وَجِبَ عَلَيْكَ الْإِنْصَاتُ وَ الْأَسْتِمَاعُ : بر تو واجب است که در نماز و غیر نماز در برابر شنیدن قرآن سکوت و استماع کنی و هنگامی که نزد تو قرآن خوانده شود ، لازم است سکوت کردن و گوش فرادادن » . (۱) حتی از بعضی از روایات استفاده می شود که اگر امام جماعت مشغول قرائت باشد فرد دیگری ، آیه ای از قرآن تلاوت کند ، مستحب است سکوت کند تا او آیه را پایان دهد ، سپس امام قرائت را تکمیل کند ، چنان که از امام صادق نقل شده که : « علی در نماز صبح بود و « إِنْ كُورَا » (همان مرد منافق تیره دل) در پشت سر

جزء نهم (۱۳۹)

امام مشغول نماز بود ، ناگاه در نماز این آیه را تلاوت کرد : " وَ لَقَدْ

ص: ۹۸

أَوْحَى إِلَيْكَ وَالَّذِينَ مِنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ" (و هدفش از خواندن آیه این بود که به طور کنایه به علی احتمالاً در مورد قبول حکمیت در میدان « صفین » اعتراض کند) اما با این حال امام برای احترام قرآن سکوت کرد تا وی آیه را به پایان رسانید، سپس امام به ادامه قرائت نماز بازگشت و "إِنَّ كُؤًا" کار خود را دو مرتبه تکرار کرد باز امام سکوت کرد و "إِنَّ كُؤًا" برای سومین بار آیه را تکرار نمود و علی مجدداً به احترام قرآن سکوت کرد، سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: "فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسِرَّ تَخَفْنَكَ الَّذِينَ لَا يُؤْفُونَ" (اشاره به این که مجازات دردناک الهی در انتظار منافقان و افراد بی ایمان است و در برابر آن ها باید تحمل و حوصله به خرج داد) سرانجام امام سوره را تمام کرده و به رکوع رفت «(۱) از مجموع این بحث روشن می شود که

(۱۴۰) سوره اعراف

استماع و سکوت به هنگام شنیدن آیات قرآن کار بسیار شایسته ای است ولی به طور کلی واجب نیست و شاید علاوه بر اجماع و روایات جمله «لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (شاید مشمول رحمت خدا بشوید) نیز اشاره به مستحب بودن این حکم باشد. تنها موردی که این حکم الهی شکل و جوب به خود می گیرد موقع نماز جماعت است که مأموم به هنگام شنیدن قرائت امام باید سکوت کند و گوش فرا دهد، حتی جمعی از فقها این آیه را دلیل بر سقوط قرائت حمد و سوره از مأموم دانسته اند

ص: ۹۹

از جمله روایاتی که دلالت بر این حکم دارد حدیثی است که از امام باقر نقل شده که فرمود: «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فِي الْفَرِيضَةِ خَلْفَ الْإِمَامِ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»: هنگامی که قرآن در نماز فریضه و پشت سر امام خوانده می شود، گوش فرادهید و خاموش باشید شاید مشمول رحمت الهی شوید». (۱) و اما در مورد کلمه «لَعَلَّ»

جزء نهم (۱۴۱)

(شاید) که در این گونه موارد به کار می رود، سابقاً هم اشاره کرده ایم که منظور این است برای این که مشمول رحمت خدا شوید، تنها سکوت و گوش فرادادن کافی نیست، شرایط دیگری از جمله عمل به آن دارد.

۲۰۵ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ

پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف و آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان یاد کن و از غافلان مباش.

«تَضَرُّعٌ» در اصل از ماده «ضَرَعٌ» به معنی «پستان» گرفته شده و به کار کسی که با نوک انگشتان شیر می دوشد تَضَرُّعٌ می گویند سپس به معنی اظهار خضوع و تواضع آمده است. «اصال» جمع «اصیل» به

(۱۴۲) سوره اعراف

معنی نزدیک غروب و شامگاه است. یاد خدا در همه حال و در هر روز و در صبحگاهان و شامگاهان مایه بیداری دل ها و کنار رفتن ابرهای

ص: ۱۰۰

تاریک غفلت از دل آدمی است ، یاد خدا همچون باران بهاری است که چون بر دل بیارد گل های بیداری ، توجه ، احساس
مسئولیت ، روشن بینی و هر گونه عمل مثبت و سازنده ای را می رویاند .

۲۰۶ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ

آن ها که (در مقام قرب) نزد پروردگار تواند هیچ گاه از عبادتش تکبر نمی ورزند و او را تسبیح می گویند و برایش سجده
می کنند .

کلمه «عِنْدَ رَبِّكَ» (آن ها نزد پروردگار تواند) به معنی قرب مکانی نیست ، زیرا خداوند مکانی ندارد ، بلکه اشاره به قرب
مقامی است ، یعنی آن ها با آن همه موقعیت و مقام باز در بندگی و یاد خدا و سجده و تسبیح کوتاهی ندارند ، شما هم باید
کوتاهی نکنید . به هنگام

جزء نهم (۱۴۳)

تلاوت آیه فوق ، سجده کردن مستحب است ، ولی بعضی از اهل تسنن مانند پیروان « ابوحنیفه » آن را واجب می شمرند .

بارالها ! قلب ما را به نور یاد خودت روشن فرما همان روشنایی که در پرتو آن راه خویش را به سوی حقیقت بگشاییم و از آن
در به پاداشتن پرچم حق و پیکار با ظالمان و ستمگران و درک مسئولیت ها و انجام رسالت ها مدد گیریم .

پایان سوره اعراف

(۱۴۴) سوره اعراف

ص: ۱۰۱

۲ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَيْهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود دل هاشان ترسان می گردد و هنگامی که آیات او بر آن ها خوانده می شود ایمانشان افزون می گردد و تنها بر پروردگارشان توکل دارند .

« وَجِلَ » همان حالت خوف و ترسی است که به انسان دست می دهد که سرچشمه آن یکی از این دو چیز است ، گاهی به خاطر درک مسؤولیت ها و احتمال عدم قیام به وظایف لازم در برابر خدا می باشد و گاهی به خاطر درک عظمت مقام و توجه به وجود بی انتها و پرمهابت او است . در این آیه و دو آیه بعد به پنج قسمت از صفات برجسته مؤمنان اشاره کرده که سه قسمت آن ، جنبه روحانی و معنوی و باطنی دارد و

جزء نهم (۱۴۵)

دو قسمت آن جنبه عملی و خارجی ، سه قسمت اول عبارتند از : « احساس مسؤولیت » و « تکامل ایمان » و « توکل » و دو قسمت دیگر عبارتند از « ارتباط با خدا » و « ارتباط و پیوند با خلق خدا » . نخست می گوید : « اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ » .

گاه می شود انسان به دیدن شخص بزرگی که راستی از هر نظر شایسته عنوان عظمت است می رود . شخص دیدار کننده گاهی آن چنان تحت تأثیر مقام پر عظمت او قرار می گیرد ، که احساس یک نوع

وحشت در درون قلب خویش می نماید، تا آن جا که به هنگام سخن گفتن لکنت زبان پیدا می کند و حتی گاهی حرف خود را فراموش می نماید، هرچند آن شخص بزرگ نهایت محبت و علاقه را به او و همه دارد و کار خلافی نیز از این شخص سرزده است، این نوع ترس، بازتاب و عکس العمل درک عظمت است. قرآن مجید می گوید: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ: اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم، خاشع و ترسان و از خوف خدا

(۱۴۶) سوره انفال

شکافته می شد» (۲۱ / حشر). و نیز می خوانیم: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ: تنها بندگان عالم و آگاه از عظمت خدا، از او می ترسند» (۲۸/فاطر). و به این ترتیب پیوندی میان آگاهی و خوف، همواره برقرار است، بنابراین اشتباه است، که ما سرچشمه خوف و خشیت را تنها عدم انجام وظایف و مسؤولیت ها بدانیم. سپس دومین صفت آن ها را چنین بیان می کند: آن ها همواره در مسیر «تکامل» پیش می روند و لحظه ای آرام ندارند، «و هنگامی که آیات خدا بر آن ها خوانده شود بر ایمانشان افزوده می شود» (وَ إِذَا تُلِيتُ عَلَيْهِمْ ءآيَتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا). نمو و تکامل، خاصیت همه موجودات زنده است، موجود فاقد نمو و تکامل یا مرده است و یا در سرایشی مرگ قرار گرفته، مؤمنان راستین، ایمانی زنده دارند، که نهالش با آبیاری از آیات خدا روز به روز نمو بیشتر و گل ها و شکوفه ها و میوه های تازه تری پیدا می کند، آن ها همچنان مردگان زنده نما در جا نمی زنند و در یک حال رکود و یکنواختی مرگبار نیستند، هر روز که نو می شود فکر و

ص: ۱۰۳

ایمان و صفات آن ها هم نو می شود . سومین صفت بارز آن ها این است که « تنها بر پروردگار خویش تکیه و توکل می کنند » (وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ) .

افق فکر آن ها آن چنان بلند است که از تکیه کردن بر مخلوقات ضعیف و ناتوان هر قدر هم به ظاهر عظمت داشته باشند ، ابا دارند ، آن ها آب را از سرچشمه می گیرند و هر چه می خواهند و می طلبند ، از اقیانوس بی کران عالم هستی ، از ذات پاک پروردگار می خواهند ، روحشان بزرگ و سطح فکرشان بلند و تکیه گاهشان تنها خدا است .

اشتباه نشود مفهوم توکل آن چنان که بعضی از تحریف کنندگان پنداشته اند ، چشم پوشی از عالم اسباب و دست روی دست گذاشتن و به گوشه ای نشستن نیست ، بلکه مفهومش خودسازی و بلندنظری و عدم وابستگی به این و آن و ژرف نگری است ، استفاده از عالم اسباب جهان طبیعت و حیات ، عین توکل بر خدا است ، زیرا هر تأثیری در این اسباب است به خواست خدا و طبق اراده او است .

(۱۴۸) سوره انفال

۳ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

آن ها که نماز را برپا می دارند و از آن چه به آن ها روزی داده ایم انفاق می کنند .

تعبیر به اقامه نماز (به جای خواندن نماز) اشاره به این است که نه تنها خودشان نماز می خوانند بلکه کاری می کنند که این رابطه محکم با پروردگار همچنان و در همه جا برپا باشد و تعبیر به « مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ » (از آن چه به آن ها روزی داده ایم) تعبیر وسیعی است که تمام سرمایه های

ص: ۱۰۴

مادی و معنوی را دربرمی گیرد، آن ها نه تنها از اموالشان بلکه از علم و دانششان ، از هوش و فکرشان ، از موقعیت و نفوذشان و از تمام مواهبی که در اختیار دارند در راه بندگان خدا مضایقه نمی کنند .

۴ أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

مؤمنان حقیقی آن ها هستند، برای آنان درجات (فوق العاده ای) نزد پروردگارشان است و برای آن ها آموزش و روزی بی نقص و عیب است .

جزء نهم (۱۴۹)

به راستی ما مسلمانان که دم از اسلام می زنیم و گاهی آن چنان خود را طلبکار از اسلام و قرآن می دانیم که از روی نادانی گناه عقب ماندگی ها را به گردن اسلام و قرآن می افکنیم ، آیا اگر ما تنها مضمون این چند آیه را که روشنگر صفات مؤمنین راستین است در زندگی خود پیاده کنیم و ضعف و زبونی و وابستگی به این و آن را در پناه ایمان و توکل از خود دور سازیم و هر روزی که بر ما می گذرد ، در مرحله تازه ای از ایمان و آگاهی گام بگذاریم و همواره در پرتو ایمان احساس مسؤولیت در برابر آن چه در اجتماعمان می گذرد داشته باشیم ، رابطه ما با خدا و خلق آن چنان قوی باشد که از همه سرمایه های وجود خویش در پیشبرد اجتماع انفاق کنیم روزگارمان چنین خواهد بود که امروز است ؟ ذکر این موضوع نیز لازم است ، که ایمان مراحل دارد و درجاتی ، ممکن است در پاره ای از مراحل به قدری ضعیف باشد که جلوه های عملی قابل ملاحظه ای از خود نشان ندهد و با بسیاری از

ص: ۱۰۵

آلودگی ها نیز بسازد ، ولی یک ایمان راسخ و حقیقی و محکم محال است از جنبه های عملی و مثبت و سازنده خالی شود .

(۱۵۰) سوره انفال

۵ كَمَا اَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَاِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكٰرِهُونَ

(ناخشنودی پاره ای از شما از چگونگی تقسیم غنایم بدر) همانند آن است که خداوند تو را از خانه ات به حق بیرون فرستاد (به سوی میدان بدر) درحالی که جمعی از مؤمنان کراهت داشتند (ولی سرانجامش پیروزی آشکار بود).

بنابراین نباید با دید محدود خود ، احکام الهی را ارزیابی کنید ، بلکه باید در برابر آن ها سر تسلیم فرود آرید و از نتایج نهایی بهره مند شوید . کلمه « بِالْحَقِّ » اشاره به این است که این فرمان خروج ، طبق یک وحی الهی و دستور آسمانی صورت گرفت که نتیجه اش وصول به حق برای جامعه اسلامی بود .

۶ يُجٰدِلُونَكَ فِی الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَاَنَّمَا يُسَاقُونَ اِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ

جزء نهم (۱۵۱)

آن ها با این که می دانستند این فرمان خدا است باز با تو مجادله می کردند (و آن چنان ترس و وحشت آن ها را فراگرفته بود که) گویی به سوی مرگ رانده می شوند و (آن را با چشم خود) می نگرند.

« این گروه ظاهربین و کم حوصله در مسیر راه به سوی بدر مرتبا با تو مجادله و گفتگو در این فرمان حق داشتند و با این که این واقعیت را

ص: ۱۰۶

دریافته بودند که این فرمان خدا است ، ولی باز دست از اعتراض خویش برنمی داشتند . « و آن چنان ترس و وحشت سراسر وجود آن ها را فراگرفته بود که گویی به سوی مرگ رانده می شوند و مرگ و نابودی خویش را با چشم خود می بینند » . ولی حوادث بعد نشان داد که آن ها چقدر گرفتار اشتباه و ترس و وحشت بی دلیل بودند و این جنگ چه پیروزی های درخشانی برای مسلمانان به بار آورد ، با دیدن چنین صحنه ای چرا بعد از جنگ بدر ، در مورد غنایم زبان به اعتراض می گشایند . ضمناً از تعبیر « فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ » (جمعی از مؤمنان) روشن می شود که اولاً : این مشاجره و گفتگو به خاطر روح نفاق و بی ایمانی نبود، بلکه بر اثر ضعف ایمان و نداشتن بینش کافی در مسائل اسلامی بود . و ثانياً : تنها عده محدودی این چنین فکر می کردند و اکثریت که از مسلمانان مجاهد راستین بودند تسلیم فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و اوامر او بودند .

(۱۵۲) سوره انفال

۲۰ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت خدا و پیامبرش را کنید و سرپیچی ننمایید در حالی که سخنان او را می شنوید.

شک نیست که اطاعت فرمان خدا بر همه لازم است چه مؤمنان و چه کافران ولی از آن جا که مخاطبین پیامبر و شرکت کنندگان در برنامه های تربیتی او ، مؤمنان بودند روی سخن در این جا با آن ها است.

ص: ۱۰۷

۲۱ وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ

و همانند کسانی نباشید که می گفتند: شنیدیم ولی در حقیقت نمی شنیدند .

این تعبیر جالبی است که قرآن درباره کسانی که می دانند ولی عمل نمی کنند و می شنوند ولی ترتیب اثر نمی دهند و ظاهراً در صف مؤمنانند ولی مطیع فرمان نیستند ذکر کرده است ، می گوید : آن ها گوش شنوا دارند الفاظ و سخنان را می شنوند و معانی آن را می فهمند اما چون بر طبق آن عمل نمی کنند گویی اصلاً کر هستند ، زیرا همه این مسائل مقدمه عمل است و هنگامی که عمل نباشد مقدمات بی فایده است . درباره این که این افراد که قرآن می گوید دارای چنین صفتی هستند و مسلمانان باید به هوش باشند که مثل آن ها نشوند چه اشخاصی می باشند ؟ بعضی احتمال داده اند منظور منافقانی هستند که خود را در صف مسلمانان جا زده بودند و بعضی گفته اند اشاره به گروهی از یهود می باشد و بعضی اشاره به مشرکان عرب دانسته اند ، ولی هیچ مانعی ندارد که همه گویندگان بدون عمل ، از این گروه های سه گانه ، در مفهوم آیه وارد باشند .

(۱۵۴) سوره انفال

۲۲ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ

بدترین جنبندگان نزد خدا افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی کنند .

« صُمُّ » جمع « أَصَمُّ » به معنای کر و « بُكْمُ »

ص: ۱۰۸

جمع « اَبْكُمْ » به معنای لال است .

از آن جا که قرآن کتاب عمل است نه یک کتاب تشریفاتی همه جا روی نتایج تکیه می کند و اصولاً هر موجود بی خاصیتی را معدوم و هر زنده بی حرکت و بی اثری را مرده و هر عضوی از اعضای انسان که در مسیر هدایت و سعادت او اثر بخش نباشد همانند فقدان آن می شمرد ، در این آیه نیز کسانی که ظاهراً گوش های سالم دارند ولی در مسیر شنیدن آیات خدا و سخنان حق و برنامه های سعادت بخش نیستند ،

جزء نهم (۱۵۵)

آن ها را فاقد گوش می داند و کسانی که زبانی سالم دارند اما مهر سکوت بر لب زده نه دفاعی از حق می کنند و نه مبارزه ای با ظلم و فساد نه ارشاد جاهل و نه امر به معروف و نه نهی از منکر و نه دعوت به راه حق بلکه این نعمت بزرگ خدا را در مسیر بیهوده گویی یا تملق و چاپلوسی در برابر صاحبان زر و زور و یا تحریف حق و تقویت باطل به کار می گیرند همچون افراد لال و گنگ می داند و آنان که از نعمت هوش و عقل بهره مندند اما درست نمی اندیشند همچون دیوانگان می شمرد.

شنیدن سخن حق مراحل دارد

گاهی انسان تنها الفاظ و عباراتی را می شنود بدون این که در مفهوم آن ها بیندیشد ، گروهی از افراد لجوج هستند که حتی حاضر به این مقدار شنیدن نیز نیستند. چنان که قرآن می گوید : « وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ: کافران گفتند گوش به این قرآن فراندهید و سر و صدا ایجاد کنید شاید شما پیروز شوید و کسی سخن حق را نشنود » (۲۶/فصلت). و گاه انسان حاضر به شنیدن

ص: ۱۰۹

الفاظ و سخنان هست ولی هیچ گاه تصمیم به عمل ندارد ، همچون منافقانی که در آیه ۱۶ سوره محمد صلی الله علیه و آله به آن ها اشاره شده است آن جا که می گوید : « وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنفَا : بعضی از آن منافقان هستند که به سخنان تو گوش فرا می دهند اما هنگامی که از نزد تو بیرون می روند از روی انکار و یا مسخره به افراد آگاه می گویند : این چه سخنی بود که محمد صلی الله علیه و آله می گفت » .

(۱۵۶) سوره انفال

و گاه وضع آن ها طوری است که حسّ تشخیص نیک و بد از آن ها چنان سلب شده که حتی اگر گوش فرا دهند مطلب حق را درک نمی کنند و این خطرناک ترین مرحله است . قرآن درباره همه این گروه های سه گانه می گوید : « آنان در حقیقت افراد کر و ناشنوا هستند زیرا شنوای حقیقی کسی است که هم گوش فرا می دهد و هم درک می کند و می اندیشد و هم تصمیم بر عمل از روی اخلاص دارد » . و چه بسیار در عصر و زمان ما کسانی که به هنگام شنیدن آیات قرآن

جزء نهم (۱۵۷)

احساسات نشان می دهند و سروصدا و جمله هایی که حاکی از شور و هیجان است ظاهر می سازند ، ولی تمام همتشان همین است و بس و در عمل آلودگان بینوایی هستند که هیچ شباهتی با محتوای قرآن ندارند .

دعوت به سوی حیات و زندگی

۲۴ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

ص: ۱۱۰

ای کسانی که ایمان آورده اید دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند که مایه حیاتتان است و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حائل می شود و این که همه شما نزد او (در قیامت) اجتماع خواهید کرد .

آیه فوق باصراحت می گوید که دعوت اسلام ، دعوت به سوی حیات و زندگی است حیات معنوی، حیات مادی، حیات فرهنگی،

(۱۵۸) سوره انفال

حیات اقتصادی ، حیات سیاسی به معنای واقعی ، حیات اخلاقی و اجتماعی و بالاخره حیات و زندگی در تمام زمینه ها . این تعبیر کوتاه ترین و جامع ترین تعبیری است که درباره اسلام و آیین حق آمده است اگر کسی پرسد اسلام هدفش چیست و چه چیز می تواند به ما بدهد ؟ در یک جمله کوتاه می گوئیم هدفش حیات در تمام زمینه ها و این را به ما می بخشد . آیا مردم قبل از طلوع اسلام و دعوت قرآن ، مرده بودند که قرآن آن ها را دعوت به حیات می کند ؟ پاسخ این سؤال این است که آری آن ها فاقد حیات به معنی قرآنی بودند ، زیرا می دانیم حیات و زندگی مراحل مختلفی دارد که قرآن به همه آن ها اشاره کرده است . گاهی به معنای حیات گیاهی آمده آن چنان که می گوید : « اِغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا : بدانید خدا زمین را پس از مرگ زنده می کند » (۱۷ / حدید) . و گاهی به معنای حیات حیوانی ذکر شده مانند : « إِنَّ الْأَرْضَ أَخْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتَى : خداوندی که آن (زمین) را زنده کرد مردگان را نیز زنده می کند » (۳۹ / فصلت) . و زمانی

ص: ۱۱۱

به معنای حیات فکری و عقلانی و انسانی آمده است مانند: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ: آیا آن کس که مرده و گمراه بود و هدایتش کردیم همانند گمراهان است؟» (۱۲۲ / انعام). و گاهی به معنای حیات جاودان جهان دیگر آمده مانند: «يَا أَيَّتُهَا قَدَمْتُ لِحَيَاتِي: ای کاش برای زندگی امروز (روز رستاخیز) چیزی از پیش فرستاده بودم» (۲۴ / فجر). و زمانی به معنای علم و توانایی بی حد و انتها می آید آن چنان که درباره خدا می گوئیم: «هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ: او زنده ای است که برایش مرگ وجود ندارد». با توجه به آن چه در اقسام حیات گفتیم روشن می شود که مردم عصر جاهلی گرچه زندگی مادی حیوانی داشتند اما از زندگی انسانی و معنوی و عقلانی محروم بودند قرآن آمد و آن ها را دعوت به حیات و زندگی کرد. و از این جا به خوبی معلوم می شود آن ها که دین و مذهب را در یک سلسله برنامه های خشک و بی روح و خارج از محدوده زندگی و در حاشیه برنامه های فکری و اجتماعی می پندارند چه قدر در اشتباهند یک دین راستین آن است که حرکت در همه زمینه های زندگی ایجاد کند روح بدهد فکر و اندیشه بدهد، احساس مسؤولیت بیافریند، همبستگی و اتحاد و ترقی و تکامل در همه زمینه ها ایجاد کند و به تمام معنی حیات آفرین بوده باشد. سپس می گوید: «بدانید که خداوند میان انسان و قلب او حائل می شود و این که همه شما نزد او در قیامت اجتماع خواهید کرد» (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ).

جزء نهم (۱۵۹)

(۱۶۰) سوره انفال

منظور از قلب و عقل است و اما این که خدا چگونه میان

ص: ۱۱۲

انسان و روح و عقل او قرار می گیرد احتمالات فراوانی درباره آن داده شده است .

اما با یک نظر کلی می توان همه تفسیرهایی را که در این خصوص ذکر کرده اند در یک تفسیر واحد جمع کرد و آن این که خداوند در همه جا حاضر و ناظر و به همه موجودات احاطه دارد در عین این که با موجودات این جهان یکی نیست از آن ها هم جدا و بیگانه نمی باشد ، مرگ و حیات ، علم و قدرت ، آرامش و امتیث ، توفیق و سعادت همه در دست او و به قدرت اوست و به همین دلیل نه انسان چیزی را می تواند از او مکتوم دارد و نه کاری را بی توفیق او انجام دهد و نه سزاوار است به غیر او روی آورد و از غیر او تقاضا کند ، چراکه او مالک همه چیز است و محیط به تمام وجود انسان .

جزء نهم (۱۶۱)

۲۵ وَأَتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

و از فتنه ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی رسد (بلکه همه را فرا خواهد گرفت چراکه دیگران سکوت اختیار کرده اند) و بدانید خداوند کیفر شدید دارد .

« فِتْنَه » در قرآن مجید در موارد متعددی به کار رفته گاهی به معنای آزمایش و امتحان و گاهی به معنای بلا و مصیبت و عذاب آمده است ، این کلمه در اصل به معنای داخل کردن طلا در کوره است تا خوبی و بدی آن آشکار شود سپس به معنی آزمایش ها که نشان دهنده چگونگی صفات باطنی انسان ها است به کار برده شده است و همچنین

ص: ۱۱۳

در مورد بلاها و مجازات ها که باعث تصفیه روح انسان و یا تخفیف گناه اوست به کار می رود .

(۱۶۲) سوره انفال

در آیه مورد بحث « فِتْنَه » به معنای بلاها و مصائب اجتماعی است که دامن همه را می گیرد و به اصطلاح خشک و تر در آن می سوزند . و درحقیقت خاصیت حوادث اجتماعی چنین است هنگامی که جامعه در اداء رسالت خود کوتاهی کند و بر اثر آن قانون شکنی ها و هرج و مرج ها و ناامنی ها و مانند آن به بار آید نیکان و بدان در آتش آن می سوزند و این خطاری است که خداوند در این آیه به همه جوامع اسلامی می کند و مفهوم آن این است : افراد جامعه نه تنها موظفند وظایف خود را انجام دهند بلکه موظفند دیگران را هم به انجام وظیفه وادارند زیرا اختلاف و پراکنندگی و ناهماهنگی در مسائل اجتماعی موجب شکست برنامه ها خواهد شد و دود آن در چشم همه می رود ، من نمی توانم بگویم چون وظیفه خود را انجام داده ام از آثار شوم وظیفه شناسی های دیگران برکنار خواهم ماند چه این که آثار مسائل اجتماعی فردی و شخصی نیست . این درست به آن می ماند که برای جلوگیری از هجوم دشمنی صد هزار نفر سرباز نیرومند لازم باشد اگر عده ای مثلاً پنجاه هزار نفر وظیفه خود را انجام دهند ، مسلماً کافی نخواهد بود و نتایج شوم شکست هم وظیفه شناسان را می گیرد و هم وظیفه شناسان را و همان طور که گفتیم خاصیت مسائل جمعی و گروهی همین است . این حقیقت را به بیان دیگری نیز می توان روشن ساخت و آن این که : نیکان جامعه وظیفه دارند که در برابر بدان سکوت نکنند اگر سکوت اختیار کنند در سرنوشت آن ها

ص: ۱۱۴

نزد خداوند سهیم و شریک خواهند بود .

جزء نهم (۱۶۳)

چنان که در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُعَذِّبُ الْعَامَّةَ بِعَمَلِ الْخَاصَّةِ حَتَّى يَرَوْا الْمُنْكَرَ بَيْنَ ظَهْرَانِهِمْ وَ هُمْ قَادِرُونَ عَلَى أَنْ يُنْكِرُوهُ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَذَّبَ اللَّهُ الْخَاصَّةَ وَالْعَامَّةَ : خداوند عز و جل هرگز عموم را به خاطر عمل گروهی خاص مجازات نمی کند مگر آن زمان که منکرات در میان آن ها آشکار گردد و توانایی بر انکار آن داشته باشند در عین حال

(۱۶۴) سوره انفال

سکوت کنند در این هنگام خداوند آن گروه خاص و همه توده اجتماع را مجازات خواهد کرد» (۱) از آن چه گفتیم روشن می شود که این حکم هم در زمینه مجازات های الهی در دنیا و آخرت صادق است و هم در زمینه نتایج و آثار اعمال گروهی و دسته جمعی . در پایان آیه با زبان تهدید آمیز می گوید: « بدانید خداوند مجازاتش شدید است » (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) . مبادا لطف و رحمت خدا آن ها را غافل کند و شدت مجازات های الهی را به دست فراموشی بسپارند و آشوب ها و فتنه ها دامان آن ها را بگیرد همان گونه که دامان جامعه اسلامی را گرفت و بر اثر فراموش کردن این سنن الهی آن ها را به قهقرا کشانید . یک نگاه کوتاه به جوامع اسلامی در عصر ما و شکست های پی در پی که در برابر دشمنان دامن گیرشان می شود و فتنه های « استعمار » و « صهیونیسم » و « الحاد » و مادیگری و مفسد اخلاقی و متلاشی شدن خانواده ها و

ص: ۱۱۵

سقوط جوانان در دامن فحشاء و انحطاط و عقب گرد علمی ، حقیقت و محتوای آیه را مجسم می سازد که چگونه این فتنه ها دامن کوچک و بزرگ ، نیک و بد و عالم و جاهل را فرا گرفته است و این ها همچنان ادامه خواهد یافت تا آن زمان که مسلمانان روح اجتماعی پیدا کنند و نظارت همگانی را در جامعه عملاً بپذیرند و دو وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به عنوان وظیفه قطعی و تخلف ناپذیر عملی گردد .

۲۶ وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَقَالَ مُوسَىٰ ذَرِكُوا إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ وَإِنِّي لَمِّنْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

و به خاطر بیاورید هنگامی که شما گروهی کوچک و اندک و ضعیف در روی زمین بودید آن چنان که می ترسیدید مردم شما را بربایند ولی او شما را پناه داد و یاری کرد و از روزی های پاکیزه بهره مند ساخت تا شکر نعمتش را به جا آورید.

(۱۶۶) سوره انفال

تعبیر « يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ » تعبیر لطیفی است که نهایت ضعف و کمی نفرت مسلمانان را در آن زمان آشکار می سازد آن چنان که گویی همانند یک جسم کوچک در هوا معلق بودند که دشمن به آسانی می توانست آن ها را برباید و این اشاره به وضع مسلمانان در مکه قبل از هجرت در برابر مشرکان نیرومند و یا اشاره به مسلمانان بعد از هجرت در مقابل قدرت های بزرگ آن روز همانند ایران و روم است.

ص: ۱۱۶

۲۷ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمْنَتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبر خیانت نکنید و (نیز) در امانات خود خیانت روا مدارید در حالی که متوجهید و می دانید .

« خیانت » در اصل به معنای خودداری از پرداخت حقی است که انسان پرداختن آن را تعهد کرده و آن ضد « امانت » است . خیانت به خدا و پیامبر آن است که اسرار نظامی مسلمانان را به اختیار دیگران بگذارند و یا دشمنان را در مبارزه خود تقویت کنند و یا به طور کلی واجبات و محرمات و برنامه های الهی را پشت سر بيفکنند ، لذا از « ابن عباس » نقل شده که هر کس چیزی از برنامه های اسلامی را ترک کند یک نوع خیانت نسبت به خدا و پیامبر مرتکب شده است .

جزء نهم (۱۶۷)

سپس می گوید : « در امانات خود نیز خیانت نکنید » (و تَخُونُوا أَمْنَتِكُمْ) (۱)

امانت گرچه معمولاً به امانت های مالی گفته می شود ولی در منطق قرآن مفهوم وسیعی دارد که تمام شئون زندگی اجتماعی و سیاسی و اخلاقی را دربرمی گیرد ، لذا در حدیث وارد شده که « الْمَجَالِسُ

ص: ۱۱۷

۱- « تَخُونُوا » در اصل « لَا تَخُونُوا » است که « لا » به قرینه جمله سابق محذوف گردیده است .

بِالْأَمَانَةِ: گفتگوهایی که در جلسه خصوصی می شود امانت است». و در

(۱۶۸) سوره انفال

حدیث دیگری می خوانیم: «إِذَا حَدَّثَ الرَّجُلُ بِحَدِيثٍ ثُمَّ أَلْتَفَتَ فَهُوَ أَمَانَةٌ: هنگامی که کسی برای دیگری سخنی نقل کند سپس به اطراف خود بنگرد (که آیا کسی آن را شنیده یا نه) این سخن امانت است». روی این جهت آب و خاک اسلام در دست مسلمانان امانت الهی است، فرزندان آن ها امانت هستند و از همه بالاتر قرآن مجید و تعلیماتش امانت بزرگ پروردگار محسوب می شود. بعضی گفته اند امانت خدا آیین اوست و امانت پیامبر سنت اوست و امانت مؤمنان اموال و اسرار آن ها می باشد ولی امانت در آیه فوق همه را شامل می شود. به هر حال خیانت در امانت از منفورترین اعمال و از زشت ترین گناهان است، کسی که در امانت خیانت می کند در حقیقت منافق است، چنان که در حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده: «أَيُّ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ؛ إِذَا حَدَّثَ كَذَبًا وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا اتَّيَمَّنَ خَانَ وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ: نشانه منافق سه چیز است: هنگام سخن دروغ می گوید و به هنگامی وعده می دهد تخلف می کند و به هنگامی که امانتی نزد او بگذارند خیانت می نماید، چنین کسی منافق است هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند». اصولاً ترک خیانت در امانت از وظایف و حقوق انسانی است یعنی حتی اگر صاحب امانت مسلمان هم نباشد نمی توان در امانت او خیانت کرد. در پایان آیه می گوید: ممکن است از روی اشتباه و بی اطلاعی چیزی را که خیانت است مرتکب شوید ولی هرگز آگاهانه اقدام به چنین کاری نکنید

ص: ۱۱۸

(وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) .

جزء نهم (۱۶۹)

۲۸ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَآهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

و بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش است و پاداش عظیم (برای آن ها که از عهده امتحان برآیند) نزد خدا است .

« فِتْنَةٌ » در این گونه موارد به معنای وسیله آزمایش است و در حقیقت مهم ترین وسیله آزمون ایمان و کفر ، شخصیت و فقدان شخصیت و میزان ارزش انسانی اشخاص ، همین دو موضوع است .

(۱۷۰) سوره انفال

چگونگی به دست آوردن اموال و چگونگی خرج کردن آن ها و طرز نگاهداری آن و میزان دلبستگی و علاقه به آن ، همگی میدان های آزمایش بشر است بسیارند کسانی که از نظر عبادات معمولی و تظاهر به دین و مذهب و حتی گاهی از نظر انجام مستحبات ، بسیار سخت گیرند و وفادارند ، اما به هنگامی که پای یک مسأله مالی به میان می آید ، همه چیز کنار می رود و تمام قوانین الهی و مسائل انسانی و حق و عدالت ، به دست فراموشی سپرده می شود . در مورد فرزندان ، که میوه های قلب انسان و شکوفه های حیات او هستند نیز غالباً چنین است بسیاری از کسانی را که به ظاهر پای بند به امور دینی و مسائل اخلاقی هستند می بینیم که به هنگامی که پای فرزندشان به میان می آید گویی پرده ای بر افکارشان می افتد و همه این مسائل را فراموش می کنند ، عشق به فرزند سبب می شود که حرام را حلال و حلال را حرام بشمرند و برای تأمین آینده خیالی او تن به هر کاری بدهند و هر حقی را زیر پا بگذارند ، باید

ص: ۱۱۹

خود را در این دو میدان بزرگ امتحان ، به خدا بسپاریم و به هوش باشیم که بسیار کسان، در این دو میدان لغزیدند و سقوط کردند و نفرین ابدی را برای خود فراهم ساختند .

جزء نهم (۱۷۱)

در این جا سؤالاتی است از قبیل این که چرا خداوند با آن احاطه علمی که دارد مردم را آزمایش می کند و این که چرا آزمایش خدا عمومی است و حتی پیامبران را شامل می شود؟ و این که مواد آزمایش الهی و راه پیروزی در آن ها چیست؟ که پاسخ همه این سؤالات در جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۳۸۴ تا صفحه ۳۹۰ بیان شده است .

ایمان و روشن بینی

۲۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

ای کسانی که ایمان آورده اید اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید برای شما وسیله ای برای جدایی حق از باطل قرار می دهد (و روشن بینی خاصی که در پرتو آن حق را از باطل خواهید شناخت) و گناهان شما را می پوشاند و شما را می آمرزد و خداوند فضل و بخشش عظیم دارد .

(۱۷۲) سوره انفال

«فُرْقَان» صیغه مبالغه از ماده «فَرَقَ» است و در این جا به معنای چیزی است که به خوبی حق را از باطل جدا می کند . این جمله کوتاه و پرمعنا یکی از مهم ترین مسائل سرنوشت ساز انسان را بیان کرده و آن این که در مسیر راهی که انسان به سوی پیروزی ها می رود همیشه

ص: ۱۲۰

پرتگاه ها و بیراهه هایی وجود دارد که اگر آن ها را به خوبی نبیند و نشناسد و پرهیز نکند چنان سقوط می کند که اثری از او باقی نماند، در این راه مهم ترین مسأله ، شناخت حق و باطل ، شناخت نیک و بد ، شناخت دوست و دشمن ، شناخت مفید و زیان بخش و شناخت عوامل ... □ □ □ و یا بدبختی است ، اگر به راستی انسان این حقایق را به خوبی بشناسد رسیدن به مقصد برای او آسان است . مشکل این است که در بسیاری از این گونه موارد انسان گرفتار اشتباه می شود باطل را به جای حق می پندارد و دشمن را به جای دوست انتخاب می کند و

جزء نهم (۱۷۳)

بیراهه ها را شاهراه . در این جا دید و درک نیرومندی لازم است و نورانیت و روشن بینی فوق العاده . آیه فوق می گوید : این دید و درک ثمره درخت تقوی است اَمَّا چگونگی تقوی و پرهیز از گناه و هوی و هوس های سرکش به انسان چنین دید و درکی می دهد شاید برای بعضی مبهم باشد اما کمی دقت پیوند میان این دو را روشن می سازد . توضیح این که : « اولاً » نیروی عقل انسان به قدر کافی برای درک حقایق آماده است ولی پرده هایی از حرص و طمع و شهوت و خودبینی و حسد و عشق های افراطی به مال و زن و فرزند و جاه و مقام همچون دود سیاهی در مقابل دیده عقل آشکار می گردد و یا مانند غبار غلیظی فضای اطراف را می پوشاند و پیداست که در چنین محیط تاریکی انسان چهره حق و باطل را نمی تواند بنگرد ، اما اگر با آب تقوی این غبار زدوده شود و این دود سیاه و تاریک از میان برود دیدن چهره حق آسان است . و ثانیاً : می دانیم که هر کمالی در هر جا وجود دارد پرتوی از کمال حق است و

ص: ۱۲۱

هر قدر انسان به خدا نزدیک تر شود پرتو نیرومندتری از آن کمال مطلق

(۱۷۴) سوره انفال

در وجود او انعکاس خواهد یافت ، روی این حساب همه علم و دانش ها از علم و دانش او سرچشمه می گیرد و هر گاه انسان در پرتو تقوی و پرهیز از گناه و هوی و هوس به او نزدیک تر شود و قطره وجود خود را به اقیانوس بیکران هستی او پیوند دهد سهم بیشتری از آن علم و دانش خواهد گرفت . و به تعبیر دیگر قلب آدمی همچون آئینه است و وجود هستی پروردگار همچون آفتاب عالمتاب ، اگر این آئینه را زنگار هوی و هوس تیره و تار کند نوری در آن منعکس نخواهد شد ، اما هنگامی که در پرتو تقوی و پرهیزکاری صیقل داده شود و زنگارها از میان برود نور خیره کننده آن آفتاب پرفروغ در آن منعکس می گردد و همه جا را روشن می سازد . لذا در طول تاریخ در حالات مردان و زنان پرهیزکار روشن بینی هایی مشاهده می کنیم که هرگز از طریق علم و دانش معمولی قابل درک نیست ، آن ها بسیاری از حوادث را که در لابلای آشوب های اجتماعی ریشه آن ناشناخته بود به خوبی می شناختند و چهره های منفور دشمنان حق را از پشت هزاران پرده

جزء نهم (۱۷۵)

فریبنده می دیدند . این اثر عجیب تقوی در شناخت واقعی و دید و درک انسان ها در بسیاری از روایات و آیات دیگر نیز آمده است ، در سوره بقره آیه ۲۸۲ « وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ : تقوی پیشه کنید و خداوند به شما تعلیم می دهد . » و در حدیث معروفی آمده است : « الْمُؤْمِنُ يَنْتَظِرُ بُنُورَ اللَّهِ : انسان باایمان با نور خدا می بیند » و در « نهج البلاغه » در کلمات قصار می خوانیم : « أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ

ص: ۱۲۲

تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ: زمین خوردن عقل‌ها غالباً به خاطر برق طمع است که چشم عقل را از کار می‌اندازد و پرتگاه‌ها و لغزشگاه‌ها را نمی‌بیند». ثالثاً: از نظر تجزیه و تحلیل عقلی نیز پیوند میان تقوی و درک حقایق قابل فهم است، زیرا مثلاً جوامعی که بر محور هوی و هوس می‌گردد و دستگاه‌های تبلیغاتی آن‌ها در مسیر دامن زدن به همین هوی و هوس‌ها گام برمی‌دارد، روزنامه‌ها مروج فساد می‌شوند، رادیوها بلندگوی آلودگی و انحرافات می‌گردند و تلویزیون‌ها در خدمت هوی و هوس هستند، بدیهی است در چنین جامعه‌ای تمیز حق

(۱۷۶) سوره انفال

از باطل و خوب از بد، برای غالب مردم بسیار مشکل است، بنابراین آن‌بی تقوایی سرچشمه این فقدان تشخیص و یا سوء تشخیص است. و یا فی‌المثل در خانواده‌ای که تقوا نیست و کودکان در محیط آلوده پرورش می‌یابند و از همان طفولیت به فساد و بی‌بند و باری خو می‌گیرند در آینده که بزرگ می‌شوند تشخیص نیکی‌ها از بدی‌ها برای آن‌ها مشکل می‌شود، اصولاً به کار افتادن نیروها و انرژی‌ها و هدر رفتن این سرمایه‌ها در راه گناه موجب می‌شود که مردم از نظر درک و اطلاع، در سطحی پایین قرار گیرند و افکار منحطی داشته باشند هرچند در صنایع و زندگی مادی پیشروی کنند. بنابراین به خوبی می‌بینیم که هر بی‌تقوایی سرچشمه یک نوع ناآگاهی و یا سوء تشخیص است، به همین جهت در دنیای ماشینی امروز جوامعی را مشاهده می‌کنیم که از نظر علم و صنعت بسیار پیشرفته‌اند ولی در زندگی روزانه خود چنان گرفتار نابسامانی‌ها و تضادهای وحشتناکی هستند که انسان را در تعجب

ص: ۱۲۳

فرو می برد ، این ها همه عظمت این گفته قرآن را روشن می سازد . و با

جزء نهم (۱۷۷)

توجه به این که تقوا منحصر به تقوای عملی نیست ، بلکه تقوای فکری و عقلی را شامل می شود ، این حقیقت آشکارتر خواهد شد ، تقوای فکری در برابر بی بند و باری فکری به این معناست که ما در مطالعات خود به دنبال مدارک صحیح و مطالب اصیل برویم و بدون تحقیق کافی و دقت لازم در هیچ مسأله ای اظهار عقیده نکنیم ، آن ها که تقوای فکری را به کار می بندند بدون شک بسیار آسان تر از بی بند و بارها به نتایج صحیح می رسند ولی آن ها که در انتخاب مدارک و طرز استدلال بی بند و بارند اشتباهاتشان فوق العاده زیاد است .

اما مطلب مهمی که باید جدا به آن توجه داشت و مانند بسیاری دیگر از مفاهیم سازنده اسلامی در میان ما مسلمانان دشتخوش تحریف شده ، بسیارند کسانی که خیال می کنند آدم با تقوی کسی است که زیاد بدن و لباس خود را آب بکشد و همه کس و همه چیز را نجس یا مشکوک بداند و در مسائل اجتماعی به انزوا درآید و دست به سیاه و سفیدنزند و در برابر هر مسأله ای سکوت اختیار کند ، این گونه تفسیرهای

(۱۷۸) سوره انفال

غلط برای تقوا و پرهیزکاری در واقع یکی از عوامل انحطاط جوامع اسلامی محسوب می گردد ، چنین تقوایی نه آگاهی می آفریند و نه روشن بینی و فرقان و جدایی حق از باطل . اکنون که نخستین پاداش پرهیزکاران روشن شد به تفسیر بقیه آیه و سایر پاداش های چهارگانه آن ها می پردازیم . قرآن می گوید : علاوه بر تشخیص حق از باطل نتیجه پرهیزکاری این است که « خداوند گناهان شما را می پوشاند و آثار آن را از

ص: ۱۲۴

وجود شما برمی دارد» (وَ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ) . به علاوه « شما را مشمول آمرزش خود قرار می دهد » (وَ يَغْفِرُ لَكُمْ) . و پاداش های فراوان دیگری در انتظار شماست که جز خدا نمی داند زیرا « خداوند فضل و بخشش عظیم دارد » (وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) . این چهار اثر ، میوه های درخت تقوا و پرهیزکاری هستند و وجود رابطه طبیعی در میان تقوا و پاره ای از این آثار مانعی از آن نمی شود که همه آن ها را به خدا نسبت بدهیم ، زیرا کرارا در این تفسیر گفته ایم که هر موجودی هر اثری دارد به خواست خداست و لذا هم می توان آن اثر را به خدا

جزء نهم (۱۷۹)

نسبت داد و هم به آن موجود. در این که میان « تکفیر سیئات » و « غفران » چه تفاوتی است بعضی از مفسران معتقدند که اولی اشاره به پرده پوشی در دنیا و دومی اشاره به رهایی از مجازات در آخرت است . ولی احتمال دیگری در این جا وجود دارد که « تکفیر سیئات » اشاره به آثار روانی و اجتماعی گناهان دارد که در پرتو تقوا و پرهیزکاری از میان می رود.

فداکاری منحصر به فرد علی علیه السلام

۳۰. وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ

(به خاطریاور) هنگامی را که کافران نقشه می کشیدند که تو را به زندان بیفکنند، یا به قتل برسانند و یا این که (از مکه) خارج سازند، آن ها چاره اندیشیدند (و تدبیر می کردند) و خداوند هم تدبیر می کرد و خدا بهترین چاره جویان (و مدیران) است.

ص: ۱۲۵

کلمه « مکر » در لغت عرب به معنی تدبیر و چاره اندیشی و طرح

(۱۸۰) سوره انفال

نقشه است نه به معنی معروفی که در فارسی امروز دارد، همان طور که « حيله » نیز در لغت به معنی چاره اندیشی است. ولی در فارسی امروز به معنی نقشه های مخفیانه زیانبخش به کار می رود. مفسران و محدثان، آیه فوق را اشاره به حوادثی می دانند که منتهی به هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه شد، این حوادث که با تعبیراتی مختلف نقل شده همگی یک حقیقت را تعقیب می کنند و آن این که خداوند به طرز اعجاز آمیزی پیامبر صلی الله علیه و آله را از دام یک خطر بزرگ و قطعی رهایی بخشید، جریان حادثه طبق نقل « دُرُّ الْمُنْثُورِ » چنین است: گروهی از قریش و اشراف مکه از قبایل مختلف جمع شدند تا در « دَارُ الْنُدُوَّةِ » (محل انعقاد جلسات مشورتی بزرگان مکه) اجتماع کنند و درباره خطری که از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را تهدید می کرد بیندیشند. (می گویند) در اثناء راه پیرمرد خوش ظاهری به آن ها برخورد کرد که در واقع همان شیطان بود (یا انسانی که دارای روح و فکر شیطانی) از او پرسیدند: کیستی؟ گفت: پیرمردی از اهل نجد هستم چون از تصمیم شما با خبر

جزء نهم (۱۸۱)

شدم خواستم در مجلس شما حضور یابم و عقیده و خیرخواهی خود را از شما دریغ ندارم، گفتند: بسیار خوب داخل شو، او هم همراه آن ها به دَارُ الْنُدُوَّةِ وارد شد. یکی از حاضران رو به جمعیت کرد و گفت: درباره این مرد (اشاره به پیامبر اسلام) باید فکری کنید، زیرا به خدا سوگند بیم آن می رود که بر شما پیروز گردد (و آیین و عظمت شما را درهم پیچد). یکی پیشنهاد کرد او را « حبس » کنید تا در زندان جان بدهد ...

ص: ۱۲۶

پیرمرد نجدی این نظر را ردّ کرد و گفت: بیم آن می رود که طرفدارانش بریزند و در یک فرصت مناسب او را از زندان آزادکنند و او را از این سرزمین بیرون ببرند، باید فکر اساسی تری کنید. دیگری گفت: او را از میان خود بیرون کنید تا از دست او راحت شوید، زیرا همین که از میان شما بیرون برود هر کار کند ضرری به شما نخواهد زد و سر و کارش با دیگران است. پیرمرد نجدی گفت: به خدا سوگند این هم عقیده درستی نیست، مگر شیرینی گفتار و طلاقت زبان و نفوذ او در دل ها نمی بینید، اگر این کار را انجام دهید به سراغ سایر عرب می رود و گرد او را می گیرند، سپس با انبوه جمعیت به سراغ شما بازمی گردد و شما را از شهرهای خود می راند و بزرگان شما را به قتل می رساند، جمعیت گفتند: به خدا راست می گوید فکر دیگری کنید. »

(۱۸۲) سوره انفال

ابوجهل « که تا آن وقت ساکت بود به سخن درآمد و گفت: من عقیده ای دارم که غیر از آن صحیح نمی دانم، گفتند: چه عقیده ای؟ گفت: از هر قبیله ای جوانی شجاع و شمشیر زن را انتخاب می کنیم و به دست هر یک شمشیر برنده ای می دهیم تا در فرصتی مناسب دسته جمعی به او حمله کنند و هنگامی که به این صورت او را به قتل برسانید خونس در همه قبایل پخش می شود و باور نمی کنم طائفه بنی هاشم بتوانند با همه طوایف قریش بجنگد و مسلما در این صورت به خونبها راضی می شوند و ما هم از آزار او راحت خواهیم شد. پیرمرد نجدی (با خوشحالی) گفت: به خدا رأی صحیح همین است که این جوانمرد گفت: من هم غیر از آن عقیده ای ندارم (و به این ترتیب این پیشنهاد به اتفاق عموم پذیرفته

ص: ۱۲۷

شد) و آن ها با این تصمیم پراکنده شدند. جبرئیل فرود آمد و به پیامبر دستور داد که شب را در بستر خویش ن خوابد. پیامبر شبانه به سوی غار « ثور » حرکت کرد و سفارش نمود علی در بستر او بخوابد (تا کسانی که از درز در مراقب بستر پیامبر صلی الله علیه و آله بودند او را در بسترش خیال کنند و تا صبح مهلت دهند و او از منطقه خطر دور شود).

جزء نهم (۱۸۳)

هنگامی که صبح شد و به خانه ریختند و جستجو کردند علی را در بستر پیامبر دیدند و به این ترتیب خداوند نقشه های آنان را نقش بر آب کرد، صدازدند پس محمد صلی الله علیه و آله کجاست؟ فرمود: « نمی دانم » آن ها به دنبال رد پای پیامبر حرکت کردند تا به کوه رسیدند و به نزدیکی غار (اما با تعجب دیدند که تار عنکبوتی در جلو غار نمایان است) به یکدیگر گفتند: اگر او در این غار بود اثری از این تارهای عنکبوت بر در غار وجود نداشت و به این ترتیب بازگشتند. پیامبر سه روز در غار ماند (و هنگامی که دشمنان همه بیابان های مکه را جستجو کردند و خسته و مأیوس بازگشتند او به سوی مدینه حرکت کرد). (۱)

(۱۸۴) سوره انفال

سر آغاز هجرت

بعضی معتقدند که این آیه و پنج آیه بعد از آن ، در مکه نازل شده است چون اشاره به جریان هجرت « پیامبر » صلی الله علیه و آله می کند ، ولی طرز بیان آیه گواهی می دهد که بعد از هجرت نازل گردیده است چون به شکل بازگویی حادثه گذشته است ، بنابراین آیه اگر چه اشاره به جریان

ص: ۱۲۸

هجرت دارد ولی مسلماً در مدینه نازل شده و بازگوکننده یک خاطره بزرگ و نعمت عظیم پروردگار بر پیامبر و مسلمانان است .

اگر در حادثه هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله درست بیندیشیم به این نکته برخورد می کنیم که آن ها حداکثر نیروی فکری و جسمانی خویش را برای نابود کردن پیامبر اسلام به کار بردند و حتی پس از آن که پیامبر از چنگال آن ها بیرون رفت یکصد شتر که در آن روز سرمایه عظیمی بود برای یافتن پیامبر جایزه تعیین کردند و افرادی بسیار به خاطر تعصب مذهبی و یا به دست آوردن این جایزه بزرگ کوه ها و بیابان های اطراف

جزء نهم (۱۸۵)

مکه را زیر پا گذاردند و حتی تا دم در غار آمدند ولی خداوند با یک وسیله بسیار ساده و کوچک ، چند تار عنکبوت ، همه این طرح ها را نقش بر آب کرد و با توجه به این که مسأله هجرت سرآغاز مرحله نوینی از تاریخ اسلام بلکه تاریخ بشریت بود نتیجه می گیریم که خداوند به وسیله چند تار عنکبوت مسیر تاریخ بشریت را تغییر داد . این منحصر به جریان هجرت نیست بلکه تاریخ انبیاء نشان می دهد که همواره خداوند برای درهم کوبیدن گردنکشان از ساده ترین وسایل استفاده می کرده گاهی از وزش باد و زمانی از انبوه پشه ها و گاهی از پرنده کوچک ابابیل و مانند این ها ، تا ضعف و ناتوانی بشر را در برابر قدرت بی پایانش آشکار سازد و او را از فکر طغیان و سرکشی بازدارد .

این نکته نیز قابل توجه است که توسل به این سه موضوع : « زندان » ، « تبعید » و « کشتار » منحصر به مشرکان مکه در برابر پیامبر نبود بلکه همیشه جباران برای کوتاه کردن زبان مصلحان و از میان بردن

ص: ۱۲۹

نفوذ آن ها در میان توده های رنج دیده اجتماع به یکی از این سه موضوع

(۱۸۶) سوره انفال

توسل می جستند ، ولی همان گونه که اقدام مشرکان مکه در مورد پیامبر نتیجه معکوس داد و مقدمه تحرک و جنبش تازه ای در اسلام شد این گونه سخت گیری ها در موارد دیگر نیز معمولاً نتیجه معکوس بخشیده است .

۳۱ وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ء آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنَّا هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ

و هنگامی که آیات ما بر آن ها خوانده می شود می گویند: شنیدیم (چیز مهمی نیست) ما هم اگر بخواهیم مثل آن را می گوئیم این ها افسانه های پیشینیان است (ولی دروغ می گویند و هرگز مثل آن را نمی آورند) .

این سخن را در حالی می گفتند که بارها به فکر مبارزه با قرآن افتاده و از آن عاجز گشته بودند ، آن ها به خوبی می دانستند که توانایی بر معارضه با قرآن ندارند ، ولی از روی تعصب و کینه توزی و یا برای اغفال مردم می گفتند این آیات مهم نیست ، ما هم مثل آن را

جزء نهم (۱۸۷)

می توانیم بیاوریم اما هیچ گاه نیاوردند ، این یکی از منطقی های نادرستشان بود که با ادعاهای توخالی و بی اساس ، مانند همه جباران تاریخ ، سعی داشتند کاخ قدرتشان را چند روزی بر پا دارند .

۳۲ وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

و (به خاطر بیاور) زمانی را که گفتند : پروردگارا! اگر این

ص: ۱۳۰

حق است و از طرف تو است بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرود آر، یا عذاب دردناکی برای ما بفرست .

این سخن را به خاطر آن می گفتند که بر اثر شدت تعصب و لجاجت چنان می پنداشتند که آیین اسلام صد در صد بی اساس است و گرنه کسی که احتمال حقیقت آن را می دهد چنین نفرینی به خود نمی کند ، این احتمال نیز وجود دارد که سرکردگان مشرکان برای اغفال مردم گاهی چنین سخنی را می گفتند تا به افراد ساده لوح نشان دهند آیین محمد صلی الله علیه و آله به کلی باطل است، در حالی که در دلشان چنین نبود.

(۱۸۸) سوره انفال

گویا مشرکان در این سخن می خواستند این مطلب را وانمود کنند که تو درباره انبیای پیشین می گویی ، خداوند دشمنانشان را گاهی به وسیله بارانی از سنگ مجازات کرد (همانند قوم لوط) اگر راست می گویی تو نیز چنین کن.

در «مجمع البیان» از امام صادق چنین نقل شده: «پس از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله علی را در غدیر خم به خلافت منصوب کرد و فرمود: « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ » این مسأله در همه جا منتشر شد، «نعمان بن حارث فہری» (که از منافقان بود) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: « به ما گفستی شهادت به توحید و نفی بت ها بدهیم و گواهی به رسالت تو بدهیم و دستور به جهاد و حج و روزه و نماز و زکوه دادی، همه را پذیرفتیم ، ولی به این قناعت نکردی و این پسر (منظورش علی بن ابیطالب است) را خلیفه کردی و گفستی " مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ " آیا این سخن از تو است یا دستوری از طرف خداست ؟ » .

ص: ۱۳۱

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: « به خدایی که جز او معبودی نیست از ناحیه

جزء نهم (۱۸۹)

خداست»، نعمان برگشت در حالی که می گفت: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ: خداوندا اگر این سخن از ناحیه تو است بارانی از سنگ از آسمان بفرست» چیزی نگذشت که سنگی بر او سقوط کرد و کشته شد. (۱).

۳۳ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ

ولی خداوند، تا تو در میان آن ها هستی آن ها را مجازات نخواهد کرد و (نیز) تا استغفار می کنند خدا عذابشان نمی کند.

مفهوم آیه اختصاص به مردم عصر پیامبر ندارد بلکه یک قانون کلی درباره همه مردم است، لذا در حدیث معروفی که در منابع شیعه از حضرت علی و در منابع اهل تسنن از شاگرد علی ابن عباس نقل شده می خوانیم: «كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانًا مِنْ عَذَابِ»

(۱۹۰) سوره انفال

اللَّهُ وَقَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا فِدُونَكُمْ الْآخِرُ فَتَمَسَّكُوا بِهِ وَقَرَأْ هَذِهِ الْآيَةَ: در روی زمین دو وسیله امتیث از عذاب الهی بود که یکی از آن ها (که وجود پیامبر صلی الله علیه و آله بود) برداشته شد، هم اکنون به دو می (یعنی استغفار) تمسک جویند « سپس آیه فوق را تلاوت فرمود. (۱) از آیه فوق و این حدیث روشن می شود که وجود پیامبران وسیله مؤثری برای امتیث

ص: ۱۳۲

مردم در برابر بلاهای سخت و سنگین و پس از آن استغفار و توبه و روی آوردن به درگاه حق عامل دیگری است . اما اگر عامل دوم نیز برچیده شود جوامع بشری هیچ گونه مصونیتی در برابر مجازات های دردناکی که به خاطر گناهانشان در انتظار آن هاست نخواهند داشت ، این مجازات ها در شکل حوادث دردناکی طبیعی و یا جنگ های خانمانسوز و ویرانگر یا اشکال دیگر آشکار می شوند ، همان گونه که انواع مختلف آن را تاکنون دیده یا شنیده ایم . در دعای کمیل که از حضرت علی

۱ « نَهَجُ الْبَلَاغَةِ » ، کلمات قصار .

جزء نهم (۱۹۱)

نقل شده می خوانیم : « اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ الذُّنُوْبَ الَّتِي تَنْزِلُ الْبَلَاءَ : خداوندا! گناهی را که مایه نزول بلاهای می شود بر من ببخش » این تعبیر نشان می دهد که اگر استغفار نباشد بسیاری از گناهان می توانند سرچشمه نزول بلاها شوند . ذکر این نکته نیز لازم است که منظور از استغفار گفتن و تکرار جمله « خدایا مرا ببخش » یا « اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ » نیست ، بلکه روح استغفار یک حالت بازگشت به سوی حق و آمادگی برای جبران گذشته است.

۳۴ وَ مَا لَهُمْ اِلَّا يَعْذِبُهُمُ اللّٰهُ وَ هُمْ يَصُدُّوْنَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَا كَانُوْا اَوْلِيَآءُ اِنْ اَوْلِيَآءُهَا اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ وَ لَكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ

چرا خدا آن هارا مجازات نکند با این که از (عبادت موحدان در کنار) مسجدالحرام جلوگیری می کنند در حالی که سرپرست آن نیستند ، سرپرست آن فقط پرهیزکارانند ولی بیشتر آن ها نمی دانند.

این اشاره به زمانی است که مسلمانان در مکه بودند و حق نداشتند

ص: ۱۳۳

آزادانه در کنار خانه خدا اقامه نماز جماعت کنند و با انواع مزاحمت ها و شکنجه ها روبرو می شدند و یا اشاره به ممانعت هایی است که بعداً از انجام مراسم حج و عمره نسبت به مؤمنان به عمل می آوردند. عجیب این که این مشرکان آلوده خود را صاحب اختیار و سرپرست این کانون بزرگ عبادت می پنداشتند ولی قرآن اضافه می کند « آن ها هرگز سرپرستان این مرکز مقدس نبودند » (وَ مَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ) . هرچند خود را متولیان و صاحبان اختیار خانه خدا می پنداشتند ، « تنها کسانی حق این سرپرستی را دارند که موحد و پرهیزکار باشند » (إِنْ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ) . « ولی غالب آن ها از این واقعیت بی خبرند » (وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) . گرچه این حکم درباره مسجدالحرام گفته شده است ، ولی درواقع شامل همه کانون های دینی و مساجد و مراکز مذهبی می شود ، « متولیان » و « متصدیان » آن ها باید از پاک ترین و پرهیزکارترین و فعال ترین مردم باشند که این کانون ها را پاک و زنده و مرکز تعلیم و تربیت و بیداری و آگاهی قرار دهند ، نه مستی افراد کثیف

جزء نهم (۱۹۳)

و وابسته و خودفروخته و آلوده که این مراکز را تبدیل به « دکه تجارتی » و « مرکز تخدیر افکار » و « بیگانگی از حق » سازند و به عقیده ما اگر مسلمانان همین دستور اسلامی را درباره مساجد و کانون های مذهبی اجرا می کردند امروز جوامع اسلامی شکل دیگری داشت .

۳۵ وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَ تَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

نماز آن ها (که مدعی هستند ما هم نماز داریم) نزد خانه

ص: ۱۳۴

(خدا) چیزی جز « سوت کشیدن » و « کف زدن » نبود، پس بچشید عذاب (الهی) را به خاطر کفرتان .

در تاریخ می خوانیم که گروهی از اعراب در زمان جاهلیت به هنگام طواف خانه کعبه لخت مادرزاد می شدند و سوت می کشیدند و کف می زدند و نام آن را عبادت می گذاشتند و نیز نقل شده هنگامی که پیامبر در کنار حجرالاسود صلی الله علیه و آله رو به سوی شمال می ایستاد (که هم مقابل کعبه باشد و هم بیت المقدس) و مشغول نماز می شد دو نفر از

(۱۹۴) سوره انفال

طایفه « بنی سهم » در طرف راست و چپ آن حضرت می ایستادند یکی « صیحه » می کشید و دیگری « کف » می زد تا نماز پیامبر را مشوش کنند . هنگامی که انسان صفحات تاریخ عرب جاهلی را ورق می زند و قسمت هایی را که از آن در قرآن آمده مورد بررسی قرار می دهد می بیند با کمال تعجب در عصر ما که به اصطلاح عصر فضا و اتم نیز است کسانی هستند که با تکرار اعمال زمان جاهلیت خود را در صف عبادت کنندگان می پندارند ، آیات قرآن و گاهی اشعاری در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله و علی است با نغمه های موسیقی توأم می کنند و حرکاتی شبیه رقص به سر و گردن و دست های خود می دهند و نام آن را بزرگداشت این مقدسات می گذارند ، این اعمال گاهی به نام وجد و سماع و زمانی به نام ذکر و حال و گاهی به نام های دیگر در خانقاه ها و غیر خانقاه ها انجام می گیرد . در حالی که اسلام از همه این کارها بیزار است و این اعمال نمونه دیگری از اعمال جاهلی است .

۳۶ اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا يَنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ لِيُصَدُّوا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ

ص: ۱۳۵

فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ

آن ها که کافر شدند اموالشان را برای بازداشتن مردم از راه خدا انفاق می کنند، آن ها این اموال را (که برای به دست آوردن آن زحمت کشیده اند در این راه) انفاق می نمایند، اما مایه حسرت و اندوهشان خواهد شد و سپس شکست خواهند خورد و (در جهان دیگر این) کافران همگی به سوی دوزخ می روند.

از این آیه استفاده می شود که آن ها حتی قبل از شکست خوردن متوجه بیهودگی کار خود می شوند و چون نتیجه کافی در برابر اموالی که صرف کرده اند نمی بینند گرفتار رنج و اندوه می گردند و این یکی از مجازات های آن ها در دنیا است. مجازات دیگرشان شکست برنامه هایشان است، زیرا افراد زرخیز و مزدور و آن ها که به عشق مال و ثروت نبرد می کنند هرگز نمی توانند در برابر افراد باایمانی که به خاطر

(۱۹۶) سوره انفال

هدف مقدسی می جنگند بایستند. حوادث دنیای معاصر ما نیز بارها نشان داده که دولت های نیرومند که سربازانشان را با پول و وسایل شهوت تشویق به جنگ می کردند در برابر ملت های کوچکی که از روی ایمان می جنگیدند به رسوایی مغلوب شدند. آن چه در آیه فوق آمده در جهان امروز ما نیز نمونه های فراوانی دارد، نیروهای اهریمنی استعمار و طرفداران ظلم و فساد و ستمگری و حامیان مذاهب خرافی و باطل، سرمایه های کلانی برای پیشبرد اهدافشان و بازداشتن انسان ها از راه حق

ص: ۱۳۶

به اشکال مختلفی مصرف می کنند، گاهی در لباس مزدوران جنگی و زمانی در شکل کمک های ظاهر انسانی، مانند ساختن بیمارستان ها و درمانگاه ها و زمان دیگری به شکل کمک های فرهنگی و مانند آن، اما ماهیت و هدف نهایی همه یکی است و آن توسعه استعمار و ظلم و ستم است و اگر مؤمنان راستین همانند مجاهدان بدر، صفوف متشکل و پرمقاومتی داشته باشند، می توانند همه این نقشه ها را نقش بر آب کنند و حسرت این سرمایه ها را به دلشان بگذارند و سرانجام جمعشان را به دوزخ بفرستند .

جزء نهم (۱۹۷)

۳۷ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ

(این ها همه) به خاطر آن است که خداوند (می خواهد) ناپاک را از پاک جدا سازد و ناپاک ها را روی هم بگذارد و متراکم سازد و یک جادر دوزخ قرار دهد و این ها هستند زیانکاران.

این یک سنت الهی است که برای همیشه « پاک » و « ناپاک » « مخلص » و « ریاکار » « مجاهد راستین » و « دروغین » « کارهای الهی » و « شیطانی » « برنامه های انسانی » و « ضد انسانی » ناشناخته نمی مانند ، بلکه سرانجام صفوف از یکدیگر مشخص می گردد و حق جلوه خود را نشان خواهد داد و البته این در صورتی است که طرفدارانش همانند مسلمانان راستین « بدر » از آگاهی و فداکاری کافی برخوردار باشند .

ص: ۱۳۷

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره أنعام ●●● ۱۱

اگر هشدارها مؤثر نیفتند ●●● ۱۷

عمران و آبادی در سایه ایمان و تقوا ●●● ۱۸

چرا ملل فاقد ایمان، زندگی مرفه دارند؟ ●●● ۲۰

سرنوشت متکبران ●●● ۲۷

از چنین پیامبری پیروی کنید ●●● ۲۹

پنج دلیل برای نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یک آیه ●●● ۳۴

چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله اُمّی بود؟ ●●● ۳۵

بشارت ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب عهدین ●●● ۳۸

دعوت جهانی پیامبر صلی الله علیه و آله ●●● ۴۰

یک سرگذشت عبرت انگیز ●●● ۴۲

چگونه دست به گناه زدند؟ ●●● ۴۹

چه کسانی رهایی یافتند؟ ●●● ۵۰

آیا هر دو گروه، یک نوع کیفر داشتند؟ ●●● ۵۰

آیا مسخ، جسمانی بوده یا روحانی؟ ●●● ۵۱

خلافکاری زیر پوشش کلاه شرعی ●●● ۵۳

فهرست مطالب

موضوع صفحه

پراکنندگی یهود ●●● ۵۷

مفهوم اصلاحات واقعی ●●● ۶۲

آخرین سخن درباره قوم یهود ●●● ۶۳

نشانه های دوزخیان ●●● ۶۶

اسماءِ حسنی چیست؟ ●●● ۷۳

(۲۰۰)

اسم اعظم خدا ●●● ۷۷

گروه رستگاران ●●● ۷۸

مجازات استدراج ●●● ۸۰

جامع ترین آیه اخلاقی در قرآن ●●● ۹۲

وسوسه های شیطان ●●● ۹۴

هرگاه تلاوت قرآن را می شنوید سکوت کنید ●●● ۹۷

سوره انفال ●●● ۱۰۲

پنج صفت ویژه مؤمنان ●●● ۱۰۲

شنوندگان ناشنوا ●●● ۱۰۸

شنیدن سخن حق مراحلی دارد ●●● ۱۰۹

دعوت به سوی حیات و زندگی ●●● ۱۱۰

خیانت و سرچشمه آن ●●● ۱۱۷

ایمان و روشن بینی ●●● ۱۲۰

فداکاری منحصر به فرد علی علیه السلام ●●● ۱۲۵

سرآغاز هجرت ●●● ۱۲۸

ص: ۱۳۹

جلد ۱۰

اشاره

ص: ۱

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را

تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم».

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا-از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است».

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه

ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت.

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان.

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی ۱/۱۲/۸۵

(۹)

ص: ۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

۴۶ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنزَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ

و اطاعت (فرمان) خدا و پیامبرش نمایید و نزاع (و کشمکش) مکنید تا سست نشوند و قدرت (و شوکت و هیبت) شما از میان نرود و استقامت نمایید که خداوند با استقامت کنندگان است.

«ریح» به معنی باد است و این که می گوید: اگر به نزاع با یکدیگر برخیزید سست می شوید و به دنبال آن باد شما را از میان خواهد برد اشاره لطیفی به این معنی است که قوت و عظمت و جریان امور بر وفق مراد و مقصودتان از میان خواهد رفت زیرا همیشه وزش بادهای موافق سبب حرکت کشتی ها به سوی منزل مقصود بوده است و در آن زمان که تنهانروی محرک کشتی وزش باد بود این مطلب فوق العاده اهمیت داشت.

به علاوه وزش باد به پرچم ها نشانه برپا بودن پرچم که رمز قدرت و حکومت است می باشد و تعبیر فوق کنایه ای از این معنی است.

سپس دستور به استقامت در برابر دشمنان و در مقابل حوادث سخت می دهد و می گوید: «استقامت کنید که خداوند با استقامت کنندگان است» (وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ)

تفاوت میان ثبات قدم (دستور اول) و استقامت و صبر (دستور پنجم) از این نظر است که ثبات قدم بیشتر جنبه جسمانی و ظاهری دارد ، در حالی که استقامت و صبر بیشتر جنبه های روانی و باطنی را شامل می شود .

۵۲ كَذَابٍ ءَاٰلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوْا بِآيٰتِ اللّٰهِ فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوْبِهِمْ اِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ شَدِيْدُ الْعِقَابِ

(حال گروه مشرکان) همانند حال نزدیکان فرعون و کسانی که پیش از آن ها بودند، آن ها آیات خدا را انکار کردند خداوند هم آنان را به گناهانشان کیفر داد ، خداوند قوی و کیفرش شدید است .

بنابراین تنها قریش و مشرکان و بت پرستان مکه نبودند که با انکار

آیات الهی و لجاجت در برابر حق و درگیری با رهبران راستین انسانیت گرفتار کیفر گناهانشان شدند ، این یک قانون جاودانی است که اقوام نیرومندتر و قوی تر همچون فرعونیان و اقوام ضعیف تر را نیز دربرمی گیرد .

۵۳ ذَلِكِ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی دهد جز آن که آن ها خودشان را تغییر دهند و خداوند شنوا و دانا است .

به تعبیر دیگر فیض رحمت خدا بیکران و عمومی و همگانی است ولی به تناسب شایستگی ها و لیاقت ها به مردم می رسد ، در ابتدا خدا

نعمت های مادی و معنوی خویش را شامل حال اقوام می کند ، چنان چه نعمت های الهی را وسیله ای برای تکامل خویش ساختند و از آن در مسیر حق مدد گرفتند و شکر آن را که همان استفاده صحیح است به جا آوردند ، نعمتش را پایدار بلکه افزون می سازد ، اما هنگامی که این مواهب وسیله ای برای طغیان و سرکشی و ظلم و بیدادگری و تبعیض و ناسپاسی و غرور و آلودگی گردد ، در این هنگام نعمت ها را می گیرد و یا آن را تبدیل به بلا- و مصیبت می کند ، بنابراین دگرگونی ها همواره از ناحیه ما است و گرنه مواهب الهی زوال ناپذیر است .

عوامل حیات و مرگ ملت ها

تاریخ، اقوام و ملت های گوناگونی را به ما نشان می دهد: گروهی را که آخرین مراحل ترقی را به سرعت طی کردند و گروهی را که به پایین ترین مرحله انحطاط رسیدند، گروه سومی که یک روز پراکنده و وامانده و شکست خورده بودند، اما روز دیگر

نیرومند و سربلند شدند، گروه چهارمی که به عکس از عالی ترین مرحله افتخار به قعر دره ذلت و خواری سقوط کردند.

بسیارند کسانی که از برابر صحنه های مختلف تاریخ به آسانی می گذرند، بدون این که کمترین اندیشه ای در آن کنند و نیز بسیارند کسانی که به جای بررسی علل و عوامل اصلی و زیربنایی حیات و مرگ ملت ها، گناه را به گردن عوامل کم اهمیت که نقش اساسی را به عهده ندارند و یا عوامل موهوم و خرافی و خیالی می اندازند.

بسیاری تمام علت بدبختی خود را به بیگانگان و سیاست های مخرب آن ها نسبت می دهند و عده ای همه این حوادث را مولود گردش موافق و مخالف افلاک می پندارند، سرانجام عده ای دست به دامن قضا و قدر، به مفهوم تحریف یافته اش و یا شانس و طالع و اقبال می زنند و همه حوادث تلخ و شیرین را از این طریق توجیه می کنند.

همه این ها برای این است که از درک علل واقعی وحشت دارند .

قرآن در آیات فوق انگشت روی نقطه اصلی « دردها » و

(

« درمان ها » و عوامل پیروزی و شکست گذارده و می گوید : برای یافتن عامل اصلی لازم نیست آسمان ها و زمین ها را جستجو کنید و یا به دنبال عوامل موهوم و پنداری راه بیفتید بلکه کافی است تنها در وجود ، در فکر و روحیه و اخلاق خود و در نظامات اجتماعی خودتان جستجو کنید ، هر چه هست در این جا است .

ملت هایی که فکر و اندیشه خود را به کار انداختند ، دست اتحاد و برادری به هم دادند ، سعی و تلاش و اراده و تصمیم نیرومند داشتند و به هنگام لزوم ، جانبازی و فداکاری کردند و قربانی دادند ، به طور قطع پیروز شدند ، اما هنگامی که رکود و سستی و تبلی جای سعی و کوشش را گرفت ، غفلت و بی خبری به جای آگاهی و تردید و دو دلی به جای تصمیم ، محافظه کاری به جای شهامت ، نفاق و تفرقه به جای اتحاد ، تن پروری و خودخواهی به جای فداکاری و تظاهر و ریاکاری به جای اخلاص و ایمان نشست ، سقوط و نکبت آغاز شد .

در حقیقت جمله « ذَلِكْ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا

عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ » برترین قانون حیات انسان ها را

ص: ۱۵

بیان می کند و روشن می سازد که مکتب قرآن در زمینه حیات جامعه ها اصیل ترین و روشن ترین مکتب هاست ، حتی به آن ها که در عصر اتم و فضا انسان را فراموش کرده و گرداننده چرخ های تاریخ را ابزارهای تولید و مسائل اقتصادی که خود مولود انسان است می پندارند اعلام می کند که شما هم سخت در اشتباهید ، شما معلول را گرفته و علت اصلی را که خود ایشان و دگرگونی انسان هاست فراموش کرده اید، به شاخه چسبیده اید، آن هم فقط یک شاخه و ریشه اصلی را از خاطر برده اید .

راه دور نرویم تاریخ اسلام و یا صحیح تر تاریخ زندگی مسلمین ، شاهد پیروزی های درخشانی در آغاز کار و شکست های تلخ و دردناکی به دنبال آن است، در قرون نخستین، اسلام به سرعت در جهان پیش می رفت و در همه جا نور علم و آزادی می پاشید ، بر سر اقوام سایه علم و دانش می گسترد ، نیروآفرین و قدرت بخش و تکان دهنده و آباد کننده

بود و تمدنی خیره کننده به وجود آورد که در تاریخ سابقه نداشت اما چند قرن بیشتر نگذشت که این جوشش به خاموشی گرایید ، تفرقه و پراکندگی ، انزوا و بی تفاوتی ، ضعف و ناتوانی و در نتیجه عقب ماندگی جای آن همه ترقی را گرفت ، تا آن جا که مسلمانان جهان برای وسایل

ابتدایی زندگی ناچار شدند دست به دامان دیگران بزنند، فرزندان خود را برای فراگرفتن علم و دانش راهی دیار بیگانه کنند، در حالی که یک روز دانشگاه های مسلمانان برترین دانشگاه های جهان و مرکز دانشجویان دوست و بیگانه بود، ولی کار به جایی رسید که نه تنها صادرکننده علم و صنعت و تکنولوژی نشدند بلکه مواد ابتدایی غذایی را نیز از خارج از کشورهای خود وارد کردند.

سرزمین فلسطین آن ها، که یک روز کانون مجد و عظمت مسلمین بود و حتی جنگجویان صلیبی با میلیون ها کشته و مجروح در طی دو یست سال نتوانستند آن را از دست سربازان اسلام بیرون آورند، در مدت شش روز به آسانی از دست دادند، در حالی که برای پس گرفتن

یک وجب آن را از دشمن باید ماه ها و سال ها چانه بزنند چانه ای که معلوم نیست پایش به کجا بیانجامد.

آیا این وعده الهی که می فرماید: « وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ : یاری مؤمنان برعهده ماست » (۴۷ / روم) تخلف پذیرفته؟

و یا این که می گوید: « وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ : عزت و سربلندی از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است » (۸ / منافقون) منسوخ گشته؟

و یا این که می گوید : « وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ : در کتب آسمانی پیشین نوشتیم که زمین از آن بندگان صالح ماست » (۱۰۵/انبیاء) دگرگون شده است؟

آیا خداوند ، العیاذ باللّٰه ، از انجام وعده های خود عاجز است؟ و یا وعده های خویش را به دست فراموشی سپرده و یا تغییر داده ؟ ... اگر چنین نیست پس چرا آن همه مجد و عظمت و قدرت و سربلندی و افتخار از میان رفت ؟

قرآن مجید در آیه کوتاه فوق به همه این سؤال ها و صدها سؤال مانند آن یک پاسخ بیشتر نمی گوید و آن این که سری به اعماق قلبتان بزنید و نگاهی به زوایای اجتماعتان بیفکنید ، ببینید دگرگونی ها از ناحیه خود شما شروع شده است ، لطف و رحمت خدا برای همگان گسترده است ، شما باید که شایستگی ها و لیاقت ها را از میان بردید و به چنین روز غم انگیزی افتادید .

این آیه تنها از گذشته سخن نمی گوید که بگوییم گذشته با همه تلخی و شیرینی هایش گذشته است و دیگر باز نمی گردد و سخن از آن بیهوده است .

بلکه از امروز و آینده نیز سخن می گوید ، که اگر بار دیگر به سوی خدا آید ، پایه های ایمان را محکم کنید ، اندیشه ها را بیدار سازید ، تعهدها و مسؤولیت هایتان را به یاد آرید ، دست ها را به یکدیگر بفشارید ، به پاخیزید و فریاد کشید و بخروشید و بجوشید ، قربانی دهید

و جهاد کنید و تلاش و کوشش را در همه زمینه ها بکار گیرید ، باز هم آب رفته به جوی آید ، روزهای تیره و تاریک سپری شود ، افقی درخشان و سرنوشتی روشن در برابر شما آشکار می گردد و مجد و عظمت دیرین در سطحی عالی تر تجدید خواهد شد .

سلب نعمت نتیجه ارتکاب گناه است

این بحث را با ذکر دو روایت پایان می دهیم.

نخست این که از امام صادق نقل شده : « مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ فَسَلَبَهَا إِيَّاهُ حَتَّى يُذْنِبَ ذَنْبًا يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ السَّلْبِ : خداوند هیچ نعمتی که به بنده ای بخشیده از او نمی گیرد مگر این که گناهی کند که به خاطر آن مستحق سلب آن نعمت شود » (۱)

در حدیث دیگری از آن امام می خوانیم : « خداوند پیامبری

ص: ۱۹

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۶۳ .

را مأمور کرد که این سخن را به قوم خود بگوید که هیچ جمعیت و گروهی

که در پرتو اطاعت من در خوشی و آسایش بوده اند از آن چه موجب رضایت من است تغییر حالت نداده اند مگر این که من هم آن ها را از آن چه دوست می دارند به آن چه ناخوش دارند تغییر حال داده ام و هر گروه و خانواده ای که به خاطر معصیت گرفتار ناراحتی بوده اند ، سپس از آن چه موجب عدم رضایت من است تغییر موضع داده اند من هم آن ها را به آن چه دوست دارند رسانده و تغییر موضع داده ام . (۱)

جبر سرنوشت و جبر تاریخ و سایر جبرها ممنوع

موضوع مهم دیگری که از آیه فوق به روشنی استفاده می شود این است که انسان سرنوشت خاصی که از پیش تعیین شده باشد ندارد و تحت تأثیر « جبر تاریخ » و « جبر زمان » و « محیط » نیست ، بلکه عامل سازنده تاریخ و زندگی انسان دگرگونی هایی است که در روش و اخلاق و فکر و روح او به اراده خودش پیدا می شود .

بنابراین آن ها که معتقد به قضا و قدر جبری هستند و می گویند همه حوادث به خواست اجباری پروردگار است با آیه فوق محکوم می شوند

ص: ۲۰

و همچنین جبر مادی که انسان را بازیچه دست غرایز تغییرناپذیر و اصل وراثت می داند و یا جبر محیط که او را محکوم چگونگی اوضاع اقتصادی و شرایط تولید می داند از نظر مکتب اسلام و قرآن بی ارزش و نادرست است ، انسان آزاد است و سرنوشت خود را به دست خویش می سازد .

انسان ، با توجه به اصلی که در آیه فوق خواندیم ، زمام سرنوشت و تاریخ خود را در دست دارد که برای خود افتخار و پیروزی می آفریند و اوست که خود را گرفتار شکست و ذلت می سازد ، درد او از خود اوست و دوی او به دست خودش تا در وضع او دگرگونی پیدا نشود و با خودسازی خویشتن را عوض نکند تغییری در سرنوشتش پیدا نخواهد شد .

هدف از افزایش اقتدار نظامی

جزء دهم (۲۵)

۶۰ وَاعْتَدُوا لَهُمْ مَآسِيَةً تَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ
وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ

در برابر آن ها (دشمنان) آن چه توانایی دارید از « نیرو »

ص: ۲۱

آماده سازید (و همچنین) اسب های ورزیده (برای میدان نبرد) تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و (همچنین) گروه دیگری غیر از این ها را که شما نمی شناسید و خدا می شناسد و هرچه در راه خدا (و تقویت بنیه دفاعی اسلام) انفاق کنید. به شما بازگردانده می شود و به شما ستم نخواهد شد .

« رِبَاطٌ » به معنی بستن و پیوند دادن است و بیشتر به معنی بستن حیوان در نقطه ای برای نگهداری و محافظت به کار رفته ، سپس به همین تناسب به معنی محافظت و مراقبت به طور کلی آمده است و

« مُرَابَطَةٌ » به معنی محافظت مرزها و همچنین به معنی مراقبت از هر چیز دیگر می آید و به محل بستن و نگاهداری حیوانات « رِبَاطٌ » گفته می شود و به همین تناسب کاروانسرا را عرب « رِبَاطٌ » می گوید .

در جمله کوتاه فوق یک اصل اساسی در زمینه جهاد اسلامی و حفظ موجودیت مسلمانان و مجد و عظمت و افتخارات آنان بیان شده است و تعبیر آیه به قدری وسیع است که بر هر عصر و زمان و مکانی کاملاً تطبیق می کند .

کلمه « قُوَّةٌ » چه کلمه کوچک و پرمعنایی است ، نه تنها وسایل

جنگی و سلاح های مدرن هر عصری را در برمی گیرد ، بلکه تمام نیروها و قدرت هایی را که به نوعی از انواع در پیروزی بر دشمن اثر دارد شامل می شود ، اعم از نیروهای مادی و معنوی .

آن ها که گمان می کنند راه پیروزی بر دشمن و حفظ موجودیت خویش تنها بستگی به کمیت سلاح های جنگی دارد ، سخت در اشتباهند ، زیرا ما در همین میدان های جنگ عصر خود ملت هایی را دیدیم که با نفرت و اسلحه کمتر در برابر ملت های نیرومندتر و با سلاحی پیشرفته تر پیروز شدند، مانند ملت مسلمان الجزایر در برابر دولت نیرومند فرانسه .

بنابراین علاوه بر این که باید از پیشرفته ترین سلاح های هر زمان ، به عنوان یک وظیفه قطعی اسلامی ، بهره گیری کرد ، باید به تقویت روحیه و ایمان سربازان که قوت و نیروی مهم تری است پرداخت .

از قدرت های اقتصادی ، فرهنگی ، سیاسی ، که آن ها نیز در مفهوم « قُوّه » مندرج هستند و نقش بسیار مؤثری در پیروزی بر دشمن دارد نیز نباید غفلت کرد .

جالب این است که در روایات اسلامی برای کلمه « قُوّه » تفسیرهای گوناگونی شده که از وسعت مفهوم این کلمه حکایت می کند ،

مثلاً در بعضی از روایات می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: « منظور از قُوّه " تیر " است » (۱).

و در روایت دیگری که در تفسیر « علی بن ابراهیم » آمده می خوانیم که منظور از آن هرگونه اسلحه است (۲) و باز در روایتی که در تفسیر عیاشی آمده می خوانیم که منظور از آن شمشیر و سپر است (۳).

و بالاخره در روایت دیگر که در کتاب « مَنْ لَا يَحْضُر » آمده می خوانیم: « مِنْهُ الْخِضَابُ السَّوَادُ: (۴) یکی از مصداق های قُوّه در آیه موهای سفید را به وسیله رنگ سیاه کردن است » ، یعنی اسلام حتّی رنگ موها را که به سرباز بزرگسال چهره جوان تری می دهد تا دشمن مرعوب گردد از نظر دور نداشته است و این نشان می دهد که چه اندازه مفهوم « قُوّه » در آیه فوق صحیح است .

بنابراین آن ها که تنها پاره ای از روایات را دیده اند و کلمه « قُوّه » را به یک مصداق ، محدود ساخته اند گرفتار اشتباه عجیبی شده اند .

ولی افسوس که مسلمانان با داشتن یک چنین دستور صریح و روشنی گویا همه چیز را به دست فراموشی سپرده اند ، نه از فراهم

ص: ۲۴

-
- ۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۶۴ و ۱۶۵ .
 - ۲- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۶۴ و ۱۶۵ .
 - ۳- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۶۴ و ۱۶۵ .
 - ۴- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۶۴ و ۱۶۵ .

ساختن نیروهای معنوی و روانی برای مقابله دشمن در میان آن‌ها خبری هست و نه از نیروهای اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و نظامی و عجیب این است که با این فراموشکاری بزرگ و پشت سرانداختن چنین دستور صریح باز خود را مسلمان می‌دانیم و گناه عقب افتادگی خود را به گردن اسلام می‌افکنیم و می‌گوییم اگر اسلام آیین پیشرفت و پیروزی است پس چرا ما مسلمان‌ها عقب افتاده ایم؟

به عقیده ما اگر این دستور بزرگ اسلامی (وَاعْتَدُوا لَهُمْ مَا اسِيَّطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ) به عنوان یک شعار همگانی در همه جا تبلیغ شود و مسلمانان از کوچک و بزرگ، عالم و غیرعالم، نویسنده و گوینده، سرباز و افسر، کشاورز و بازرگان، در زندگی خود آن را به کار بندند، برای جبران عقب ماندگیشان کافی است.

سیره عملی پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان بزرگ اسلام نیز نشان می‌دهد که آن‌ها برای مقابله با دشمن از هیچ فرصتی غفلت نمی‌کردند، در تهیه سلاح و نفرات، تقویت روحیه سربازان، انتخاب محل اردوگاه و انتخاب زمان مناسب برای حمله به دشمن و به کار بستن هر گونه تاکتیک جنگی، هیچ مطلب کوچکی و بزرگی را از نظر دور نمی‌داشتند.

معروف است که در ایام جنگ « حُنَين » به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند

که سلاح تازه مؤثری در « یمن » اختراع شده است، پیامبر صلی الله علیه و آله فوراً کسانی را به یمن فرستاد تا آن سلاح را برای ارتش اسلام تهیه کنند.

در حوادث جنگ اُحد می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل شعار بت پرستان « اُعْلُ هُبْل ، اُعْلُ هُبْل : سربلند باد بت بزرگ هُبْل ... » شعار کوبنده تر و نافذتری به مسلمانان تعلیم داد تا بگویند « اَللَّهُ اَعْلَى وَ اَجَلُّ : خدا برتر و بالاتر از همه چیز است و در برابر شعار « اِنَّ لَنَا الْعُزَّى وَ لَاعُزَّى لَكُمْ : بت بزرگ عَزَى برای ماست و شما عَزَى ندارید » بگویند : « اَللَّهُ مَوْلَانَا وَ لَا مَوْلَا لَكُمْ : خداوند ولی و سرپرست و تکیه گاه ماست و شما تکیه گاهی ندارید » .

این نشان می دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان حتی از تأثیر یک شعار قوی در برابر دشمن غافل نبودند و بهترین آن را برای خود انتخاب می کردند .

دستور مهم فقهی اسلام در زمینه « مسابقه تیراندازی و اسب سواری » که حتی برد و باخت مالی را در زمینه آن تجویز کرده و مسلمانان را به این مسابقه دعوت نموده است ، نمونه دیگری از بینش عمیق اسلام در زمینه آمادگی در برابر دشمن است .

نکته مهم دیگری که از آیه فوق استفاده می شود رمز جهانی و

جاویدانی بودن آیین اسلام است، زیرا مفاهیم و محتویات این آیین آن چنان گسترده است که با گذشت زمان به کهنگی و فرسودگی نمی گراید، جمله « وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسِيءْتَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ » هزار سال پیش مفهوم زنده ای داشت و امروز هم چنین است و ده هزار سال دیگر هم مفهوم آن همچنان زنده باقی خواهد ماند، زیرا هر سلاح و قدرتی در آینده نیز پیدا شود در کلمه جامع « قُوَّة » نهفته است چون جمله « مَا اسِيءْتَعْتُمْ » « عام » و کلمه « قُوَّة » که به صورت « نکره » آمده است عمومیت آن را تقویت کرده و هرگونه نیرویی را شامل می شود.

در این جا یک سؤال پیش می آید و آن این که چرا بعد از ذکر کلمه « قُوَّة » که مفهومی چنین گسترده دارد مسأله اسب های ورزیده جنگی مطرح شده است؟

پاسخ این سؤال با یک جمله روشن می شود و آن این که آیه فوق در عین این که یک دستور وسیع برای همه قرون و اعصار بیان نموده، دستور خاصی هم برای عصر پیامبر صلی الله علیه و آله، عصر نزول قرآن نیز بیان داشته است، در حقیقت این مفهوم کلی را با ذکر یک مثال روشن برای نیاز آن عصر و زمان پیاده کرده است، زیرا اسب اگرچه در میدان های جنگ امروز با وجود تانک ها و زره پوش ها و هواپیماها و

هلی کوپترها نقش چندانی ندارد ولی در آن عصر برای رزمندگان شجاع و پیشرو وسیله چابک و سریعی محسوب می شد .

هدف نهایی تهیه سلاح و افزایش قدرت جنگی

سپس قرآن به دنبال این دستور اشاره به هدف منطقی و انسانی این موضوع می کند و می گوید هدف این نیست که مردم جهان و حتی ملت خود را با انواع سلاح های مخرب و ویرانگر درو کنید و آبادی ها و زمین ها را به ویرانی بکشانید ، هدف این نیست که سرزمین ها و اموال دیگران را تصاحب کنید و هدف این نیست که اصول بردگی و استعمار را در جهان گسترش دهید ، بلکه هدف این است که « با این وسایل دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید » (تَرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ) .

زیرا غالب دشمنان گوششان بدهکار حرف حسابی و منطق و اصول انسانی نیست ، آن ها چیزی جز منطق زور نمی فهمند .

اگر مسلمانان ضعیف باشند همه گونه تحمیلات به آن ها می شود ، اما هنگامی که کسب قدرت کافی کنند دشمنان حق و عدالت و دشمنان استقلال و آزادی به وحشت می افتند و سر جای خود می نشینند .

هم اکنون که تفسیر این آیه را می نویسیم قسمت مهمی از

سرزمین های اسلامی در فلسطین و کشورهای دیگر در زیرچکمه های سربازان اسرائیل است ، هجوم ناجوانمردانه ای که به جنوب لبنان شد و هزاران خانواده را آواره کردند و صدها نفر را به کشتن دادند و آبادی ها را به ویرانه های وحشتناکی مبدل ساختند ، بر این ماجرای غم انگیز فصل تازه ای افزود .

در حالی که افکار عمومی مردم جهان به طور دربست این عمل را محکوم کرده و حتی دوستان اسرائیل در این موضوع با دیگران همصدا شده اند ، قطعنامه های سازمان ملل اسرائیل را به تخلیه همه این سرزمین ها مأمور می کند ، ولی این ملت چند میلیونی گوششان بدهکار هیچ یک از این مسائل نیست ، چراکه زور دارند و اسلحه و قدرت و آمادگی جنگی کافی و پشتیبان قوی و از سالیان دراز پیش از این خود را آماده برای چنین تجاوزهایی کرده اند ، تنها منطقی که می تواند جوابگوی آن ها باشد منطقی « وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ ...

تُزهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ » می باشد ، گویی این آیه در عصر ما و برای وضع امروز ما نازل شده است و می گوید آن چنان نیرومند شوید که دشمن به وحشت بیفتد و زمین های غصب شده را پس بدهد و در سر جای خود بنشیند .

جالب توجه این که کلمه « عِيدُوَ اللّٰهِ » را با « عِيدُوَكُمْ » قرین ساخته اشاره به این که در موضوع جهاد و دفاع اسلامی اغراض شخصی مطرح نیست ، بلکه هدف حفظ مکتب انسانی اسلام است ، آن ها که دشمنیشان با شما شکلی از دشمنی با خدا ، یعنی دشمنی با حق و عدالت و ایمان و توحید و برنامه های انسانی دارد، باید در این زمینه ها هدف حملات یا دفاع شما باشند

در حقیقت این تعبیر شبیه تعبیر « فی سَبِيلِ اللّٰهِ » و یا « جهاد فی سَبِيلِ اللّٰهِ » است که نشان می دهد جهاد و دفاع اسلامی نه به شکل کشورگشایی سلاطین پیشین و نه توسعه طلبی استعمارگران و امپریالیست های امروز و نه به صورت غارتگری قبایل عرب جاهلی است، بلکه همه برای خدا و در مسیر احیای حق و عدالت است.

سپس اضافه می کند ، « علاوه بر این دشمنانی که می شناسید دشمنان دیگری نیز دارید که آن ها را نمی شناسید » و با افزایش آمادگی جنگی شما آن ها نیز می ترسند و بر سر جای خود می نشینند (وَءَاخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمْ) .

آیه متضمن دستوری برای امروز مسلمانان نیز هست و آن این که تنها نباید روی دشمنان شناخته شده خود تکیه کنند و آمادگی خویش

را در سرحد مبارزه آن ها محدود سازند بلکه دشمنان احتمالی و بالقوه را نیز باید در نظر بگیرند و حداکثر نیرو و قدرت لازم را فراهم کنند و اگر به راستی مسلمانان چنین نکته ای را در نظر می داشتند هیچ گاه گرفتار حملات غافلگیرانه دشمنان نیرومند نمی شدند .

و در پایان این آیه اشاره به موضوع مهم دیگری می کند و آن این که تهیه نیرو و قوه کافی و ابزار و اسلحه جنگی و وسایل مختلف دفاعی ، نیاز به سرمایه مالی دارد ، لذا به مسلمانان دستور می دهد که باید با همکاری عموم این سرمایه را فراهم سازند و بدانید هر چه در این راه بدهید در راه خدا داده اید و هرگز گم نخواهد شد « و آن چه در راه خدا انفاق کنید به شما پس داده خواهد شد » (وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ) .

و تمام آن ها و بیشتر از آن به شما می رسد « و هیچ گونه ستمی بر شما وارد نمی گردد » (وَ أَنْتُمْ لَا تُظَلَمُونَ) .

این پاداش ، هم در زندگی این جهان از طریق پیروزی اسلام و شوکت و عظمت آن به شما می رسد ، زیرا یک ملت ضعیف و مغلوب سرمایه های مالی او نیز به خطر خواهد افتاد و امنیت و آرامش و استقلال خویش را نیز از دست خواهد داد ، بنابراین ثروت های

ی که در این راه صرف می شود از طریق دیگر و در سطحی بالاتر عاید انفاق کنندگان خواهد شد .

و هم پاداش بزرگتری در جهان دیگر در جوار رحمت پروردگار در انتظار شماست با این حال نه تنها ظلم و ستمی بر شما نخواهد رفت بلکه بالاترین سود و بهره را خواهید برد .

جالب توجه این که در جمله بالا کلمه « شئیء » که مفهوم وسیعی دارد بکار رفته ، یعنی هر گونه چیزی اعم از جان و مال و قدرت فکری یا نیروی منطق و یا هر گونه سرمایه دیگری را در راه تقویت بنیه دفاعی و نظامی مسلمانان در برابر دشمن انفاق کنید از خدا پنهان نخواهد ماند و آن را محفوظ داشته و به موقع به شما می دهد .

هدف و ارکان جهاد اسلامی

نکته دیگری که از آیه فوق استفاده می شود و پاسخگوی بسیاری از سؤالات و ایرادهای خرده گیران و افراد ناآگاه خواهد بود شکل و هدف و برنامه جهاد اسلامی است ، آیه به روشنی می گوید : هدف این نیست که انسان ها را به کشتن دهید و هدف این نیست که به حقوق دیگران تجاوز کنید ، بلکه همان طور که گفتیم هدف اصلی این است که دشمنان بترسند و به شما تجاوز نکنند و زور نگویند

و تمام تلاش و کوشش شما باید در کوتاه کردن سر دشمنان خدا و حق و عدالت خلاصه شود .

آیا مخالفان یک چنین تصویری از جهاد اسلامی را که قرآن با صراحت در آیه فوق آورده در ذهن خود ترسیم کرده اند که پشت سر هم به این قانون اسلامی حمله می کنند ، گاهی می گویند اسلام آیین شمشیر است و گاهی می گویند اسلام برای تحمیل عقیده متوسل به اسلحه شده است و گاهی پیامبر اسلام را با سایر کشورگشایان تاریخ مقایسه می کنند . به عقیده ما جواب همه این گونه ایرادها آن است که به قرآن باز گردند و در هدف نهایی این برنامه بیندیشند تا همه چیز بر آن ها روشن شود .

۶۴ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

ای پیامبر ، خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی می کنند برای حمایت تو کافی است .

بعضی از مفسران نقل کرده اند که این آیه هنگامی نازل شد که طایفه یهود « بنی قریظه » و « بنی نضیر » به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند : ما حاضریم تسلیم تو شویم و از تو پیروی کنیم (و ترا یاری خواهیم کرد) آیه بالا نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار داد که به آن ها اعتماد و

تکیه نکند ، بلکه تکیه گاه خود را تنها خدا و مؤمنان قرار دهد. (۱)

(۴۰) سوره انفال

حافظ «ابونعیم» که از علمای معروف اهل سنت است در کتاب فضائل الصحابه به اسناد خود نقل کرده که این آیه درباره علی بن ابیطالب نازل شده و منظور از مؤمنین علی است. (۲)

البته این گونه تفسیرها و شأن نزول ها آیه را منحصر و محدود نمی کند بلکه منظور این است شخصی مانند علی که در صف اول مؤمنان قرار دارد نخستین تکیه گاه پیامبر بعد از خدا از میان مسلمین است هر چند که دیگر مؤمنان نیز در صفوف بعد یار و یاور پیامبر صلی الله علیه و آله هستند .

منتظر موازنه قدرت نباشید

۶۵ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَبِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ

ص: ۳۴

۱- « تفسیر تبیان » ، جلد ۱۵ ، صفحه ۱۵۲ .

۲- « الغدير » ، جلد ۲ ، صفحه ۵۱ .

ای پیامبر! مؤمنان را تحریک به جنگ (بادشمن) کن، هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند بر دویست نفر غلبه می کنند و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر، از کسانی که کافر شدند پیروز می گردند چرا که آن ها گروهی هستند که نمی فهمند.

جنگجویان و رزمندگان هر اندازه آمادگی داشته باشند باز قبل از شروع به جنگ باید آن ها را از نظر روحی تقویت و به اصطلاح شارژ کرد و این در برنامه تمام ارتش های آگاه جهان گنجانیده شده است که فرماندهان و افسران سپاه قبل از حرکت به سوی

میدان، جنگ و یا در میدان قبل از آغاز حمله با ذکر مطالب مناسبی روح جنگی آنان را تقویت می کنند و از خطر شکست برحذر می دارند.

منتها دامنه این تشویق و تحریص در مکتب های مادی و مشابه آن محدود است، ولی در مکتب های آسمانی بسیار گسترده تر است، توجه به فرمان پروردگار و تأثیر ایمان به خدا و یادآوری مقام شهدای راه حق، فضیلت و پاداش های بی حسابی که در انتظار آن ها است و افتخارها و مواهب معنوی که در پیروزی بر دشمن در صحنه جهاد وجود دارد، بهترین وسیله برای تشویق و تحریک روح سلحشوری و استقامت و

پایمردی در سربازان می باشد ، در جنگ های اسلامی گاهی تلاوت چند آیه از قرآن مجید آن چنان سربازان مجاهد را آماده می ساخت که سر از پا نمی شناختند و یک پارچه عشق و شور و هیجان می شدند .

در هر حال این جمله از آیه اهمیت تبلیغ و تقویت هرچه بیشتر روحیه سربازان را به عنوان یک دستور اسلامی روشن می سازد .

و به دنبال آن دستور دومی می دهد و می گوید : « اگر از شما بیست نفر سرباز بااستقامت باشد بر دویست نفر غلبه خواهند کرد و اگر از شما صد نفر باشد بر هزار نفر از کافران غلبه می کند » (اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا آلَ مَآئِتِينَ وَاِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا آلَ الْاَلْفِ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا) .

گر چه تعبیر آیه به صورت اخبار از غلبه یک نفر بر ده نفر است ، ولی به قرینه آیه بعد که می گوید : « اَلَا اِنَّ خَفَّ اللَّهُ عَنْكُمْ : هم اکنون خدا این تکلیف را بر شما تخفیف داد » ... روشن می شود که منظور از آن تعیین وظیفه و برنامه و دستور است نه تنها یک خبر ساده و به این ترتیب مسلمانان نباید منتظر این باشند که از نظر نفرات جنگی با دشمن در یک سطح مساوی قرار گیرند بلکه حتی اگر عدد آن ها یک دهم نفرات دشمن باشد باز وظیفه جهاد بر آن ها فرض است .

سپس اشاره به علت این حکم کرده و می گوید: « این به خاطر آن است که دشمنان بی ایمان شما جمعیتی هستند که نمی فهمند » (بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ) .

این تعلیل در آغاز عجیب و شگفت آور به نظر می رسد که چه ارتباطی میان « آگاهی » و « پیروزی » یا « عدم آگاهی » و « شکست » وجود دارد؟ ولی در واقع رابطه میان این دو بسیار نزدیک و محکم است چه این که مؤمنان ، راه خود را به خوبی می شناسند ، هدف آفرینش و وجود خود را درک می کنند و از نتایج مثبتی که در این جهان و پاداش های فراوانی که در جهان دیگر در انتظار مجاهدان است باخبرند ، آن ها می دانند برای « چه » می جنگند؟ و برای « که » پیکار می کنند و در راه « چه هدف مقدّسی » فداکاری می نمایند و اگر در این راه قربانی و شهید شوند حسابشان با « کیست »؟

این مسیر روشن و این آگاهی ، به آنان صبر و استقامت و پایداری می بخشد .

اما افراد بی ایمان و یا بت پرستان ، درست نمی دانند برای چه می جنگند؟ و برای چه کسی مبارزه می کنند؟ و اگر در این راه کشته شدند خون آن ها را چه کسی جبران خواهد کرد؟ تنها روی یک عادت

و تقلید کورکورانه و یا تعصّب خشک و بی منطق به دنبال این مکتب افتاده اند و این تاریکی راه و ناآگاهی از هدف و ندانستن پایان کار و نتیجه مبارزه، اعصاب آن هاراست می کند و توان و استقامتشان را می گیرد و از آن ها موجودی ضعیف می سازد .

۶۶ النَّانَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا آلَ الْفَيْتِنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ

هم اکنون خداوند به شما تخفیف داد و دانست که در شما ضعفی وجود دارد بنابراین هرگاه یک صد نفر با استقامت از شما باشند بر دویست نفر پیروزی شوند و اگر یک هزار نفر باشند بر دو هزار نفر به فرمان خدا غلبه خواهند کرد و خدا با صابران است .

همان طور که مشاهده کردیم آیه نخست ، به مسلمانان دستور می دهد که حتی اگر لشکر دشمن ده برابر آن ها باشد از مقابله با آن ها سرباز نزنند، در حالی که در آیه دوم نسبت را به دو برابر تنزل داده است.

هریک از این دو حکم مورد معینی دارد : به هنگامی که مسلمانان گرفتار ضعف و سستی شوند و در میان آن ها افراد تازه کار و ناآزموده و

ساخته نشده ، بوده باشند مقیاس سنجش همان نسبت دو برابر است ، ولی به هنگامی که افراد ساخته شده و ورزیده و قویّ الایمان همانند بسیاری از رزمندگان بدر بوده باشند این نسبت تا ده برابر ترقّی می کند .

بنابراین دو حکم مذکور در دو آیه ، مربوط به دو گروه مختلف و در شرایط متفاوت است و به این ترتیب نسخی در این جا وجود ندارد و اگر می بینیم در بعضی از روایات تعبیر به نسخ شده است باید توجه داشته باشیم نسخ در لسان روایات مفهوم وسیعی دارد که « تخصیص » را هم شامل می شود .

افسانه موازنه قوا

دو آیه فوق این حکم مسلّم را دربردارد که مسلمانان هرگز نباید در انتظار موازنه ظاهری قوا با دشمن بنشینند بلکه گاهی با دو برابر

جمعیت خود و گاهی حتّی با ده برابر باید به مقابله برخیزند و به عذر کمبود نفرات از برابر دشمن فرار نکنند و جالب این که در بیشتر میدان های جنگی اسلام تعادل قوا به سود دشمن به هم خورده بود و مسلمین غالباً در اقلیت بوده اند، نه تنها در جنگ هایی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد ، مانند بدر و احد و احزاب و یا جنگ هایی مثل مُوته که تعداد مسلمانان سه هزار نفر و حدّاقلّ عددی که از نفرات

دشمن نوشته اند یکصد و پنجاه هزار نفر بود ، بلکه در جنگ هایی که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داد این تفاوت به نحو حیرت انگیزی وجود داشت ، مثلاً تعداد نفرات ارتش آزادی بخش اسلام را در جنگ با سپاه « ساسانی » پنجاه هزار نفر ، در حالی که تعداد سپاهیان خسرو پرویز را پانصد هزار نفر نوشته اند .

در واقعه « یَزْمُوك » که برخورد بزرگ ارتش اسلام با سپاهیان روم بود مورخان نقل کرده اند لشکری را که هِرْقِل گردآوری کرد حدود دویست هزار نفر بود ، ولی ارتش اسلام از بیست و چهار هزار نفر تجاوز نمی کرد . و عجیب تر این که نوشته اند تعداد نفراتی که از دشمن در این میدان به خاک افتادند بالغ بر هفتاد هزار نفر می شد .

شک نیست که موازنه و برتری قوا به ظاهر یکی از عوامل پیروزی است ، ولی چه چیز سبب می شد که این تفاوت بزرگ و چشمگیر به سود مسلمان ها جبران گردد ؟

پاسخ این سؤال مهم را قرآن با سه تعبیر در دو آیه فوق بیان کرده است در یک جا می گوید : « عَشْرُونَ صَبْرُونَ : بیست نفر با استقامت » و « مَائَةٌ صَابِرَةٌ : یکصد نفر با استقامت »

یعنی روح استقامت و پایداری که ثمره درخت ایمان است

سبب می شد که هر یک نفر در برابر ده نفر استقامت کنند و بر آن ها پیروز گردند .

آگاهی و اعتقاد به هدف، تعیین کننده است

و در جای دیگر می گوید : « بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ » یعنی عدم آگاهی آن ها از هدفشان و آگاهی شما نسبت به هدف مقدستان ، کمبود نفرات را جبران می کند .

و در جای دیگر تعبیر « بِإِذْنِ اللَّهِ » می کند ، یعنی امدادهای الهی و کمک های غیبی و معنوی و لطف و رحمت پروردگار شامل حال چنین مجاهدان باایمان و پراستقامت است .

امروز نیز مسلمانان در برابر دشمنان نیرومندی قرار دارند ، اما عجب این است که در بسیاری از میدان های جنگ نفرات مسلمین بسیار از دشمن برتری دارند، ولی باز هم اثری از پیروزی نیست و درست در جهت عکس « مسلمین نخستین » گام برمی دارند .

این ها به خاطر آن است که آگاهی کافی متأسفانه در مسلمانان امروز نیست ، روح استقامت را به خاطر تسلیم شدن در برابر عوامل فساد و زرق و برق مادی از دست داده اند ، حمایت های الهی نیز به خاطر آلودگی به گناه از آن ها سلب شده است در نتیجه به چنین سرنوشتی گرفتار شده اند . پایان سوره انفال

۱۶ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ
بِمَا تَعْمَلُونَ

آیا گمان کردید که (به حال خود) رها می شوید در حالی که هنوز آن ها که از شما جهاد کردند و غیر از خدا و رسولش را محرم اسرار خویش انتخاب نمودند (از دیگران) مشخص نشده اند (باید آزمون شوید و صفوف از هم جدا شود) و خداوند به آن چه عمل می کنید آگاه است .

« وَلِيجَةً » از ماده « وُلُوج » به معنی دخول است و به کسی گفته می شود که محرم اسرار و گرداننده کارهای انسان می باشد و معنی آن تقریباً با معنی « بَطَّانَه » یکسان است .

در حقیقت جمله فوق دو مطلب را به مسلمانان گوشزد می کند و آن این که تنها با اظهار ایمان کارها سامان نمی یابد و شخصیت اشخاص روشن نمی شود ، بلکه با دو وسیله آزمایش ، مردم آزمون می شوند :

نخست جهاد در راه خدا و برای محو آثار شرک و بت پرستی و دوم ترک هر گونه رابطه و همکاری با منافقان و دشمنان ، که اولی دشمنان خارجی را بیرون می راند و دومی دشمنان داخلی را .

جمله « لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ » (در حالی که خدا هنوز ندانسته) که نظیر آن در سایر آیات قرآن نیز دیده می شود ، در واقع به معنی « هنوز تحقق نیافته » است (به تعبیر دیگر نفی « علم » به معنی نفی « معلوم » است و این گونه تعبیر معمولاً در مورد تأکید به کار می رود) و گرنه خداوند طبق دلایل عقلی و صریح آیات فراوانی از قرآن از همه چیز آگاه بوده و خواهد بود .

این آیه در حقیقت شبیه نخستین آیه سوره عنکبوت است ، آن جا که می فرماید : « أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ : آیا مردم گمان می کنند که آن ها را به حال خود رها می سازند و آزمایش نمی شوند ؟ » . و در پایان آیه به عنوان اخطار و تأکید می فرماید : « خداوند از آن چه انجام می دهید آگاه است » (وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ) .

مبادا کسانی چنین تصور کنند ، که خدا از ارتباط های مخفیانه آن ها با منافقین و دشمنان بی خبر است بلکه به خوبی همه را می داند و بر طبق آن با بندگان خود رفتار خواهد کرد .

از طرز بیان آیه چنین برمی آید که در میان مسلمانان آن روز افرادی تازه به محیط اسلام گام گذارده بودند و آمادگی روحی برای جهاد

نداشتند ، این سخن درباره آن ها است ، و گرنه مجاهدان راستین وضع خود را بارها در میدان های جهاد تا آن روز روشن ساخته بودند .

۱۸ اِنَّمَا يَعْمُرُ مَسْجِدَ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ اَقَامَ الصَّلَاةَ وَ ءَاتَى الزَّكَاةَ وَ لَمْ يَخْشَ اِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ اَوْلَآئِكَ اَنْ يَكُوْنُوْا مِنَ الْمُهْتَدِيْنَ

مساجد الهی را تنها کسی آباد می کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده و نماز را برپا دارد و زکات را پردازد و از چیزی جز خدا نترسد ، ممکن است چنین گروهی هدایت یابند .

در این آیه شرایط آباد کنندگان مساجد و کانون های پرستش و عبادت را ذکر می کند و برای آن ها پنج شرط مهم بیان می دارد و می گوید : « تنها کسانی مساجد خدا را آباد می سازند که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند » (اِنَّمَا يَعْمُرُ مَسْجِدَ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ) .

این اشاره به شرط اول و دوم است ، که جنبه اعتقادی و زیربنایی دارد و تا آن نباشد هیچ عمل پاک و شایسته و خالصی از انسان سر نمی زند ، بلکه اگر ظاهرا هم شایسته باشد ، در باطن آلوده به انواع غرض های ناپاک خواهد بود .

بعد به شرط های سوم و چهارم اشاره کرده و می گوید: « و نماز را برپا دارد و زکات را بدهد » (وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ). یعنی ایمانش به خدا و روز رستاخیز تنها در مرحله ادعا نباشد ، بلکه با اعمال پاکش آن را تأیید کند ، هم پیوندش با خدا محکم باشد و نماز را به درستی انجام دهد و هم پیوندش با خلق خدا و زکوه را بپردازد .

سرانجام به آخرین شرط اشاره کرده و می گوید: « و جز از خدا نترسد » (وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ) .

قلبش مملو از عشق به خدا است و تنها احساس مسؤولیت در برابر فرمان او می کند ، بندگان ضعیف را کوچک تر از آن می شمرد که بتوانند در سرنوشت او و جامعه او و آینده او و پیروزی و پیشرفت او و بالاخره در آبادی کانون عبادت او ، تأثیری داشته باشند .

و در پایان اضافه می کند: « این گروه که دارای چنین صفاتی هستند ممکن است هدایت شوند » و به هدف خود برسند و در عمران و آبادی مساجد خدا بکوشند و از نتایج بزرگ آن بهره مند شوند (فَعَسَىٰ أَوْلَآئِكَ أَن يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ) .

آیا آباد ساختن مساجد به معنی آبادی ساختمان و تأسیسات آن

است، یا به معنی اجتماع و شرکت در آن؟ بعضی از مفسران تنها یکی از این دو قسمت را در تفسیر «عمران مساجد» در آیه فوق انتخاب کرده اند در حالی که مفهوم این کلمه یک مفهوم وسیع است و همه این امور را شامل می شود. مشرکان و بت پرستان نه حق شرکت در مساجد دارند و نه تعمیر و بنای ساختمان آن ها و همه این امور باید به دست مسلمانان انجام پذیرد.

ضمناً از این آیات استفاده می شود که مسلمانان نباید هدایا و کمک های مشرکان بلکه تمام فرق غیراسلامی را برای ساختمان مساجد خود بپذیرند، زیرا آیه اول گرچه تنها سخن از مشرکان می گوید، ولی آیه دوم که با کلمه «انما» شروع شده، عمران مساجد را مخصوص مسلمانان می سازد. و از این جا روشن می شود که متولیان و پاسداران مساجد نیز باید از میان پاک ترین افراد انتخاب شوند، نه این که افراد ناپاک و آلوده به خاطر مال و ثروتشان و یا به خاطر مقام یا نفوذ اجتماعیشان، آن چنان که در بسیاری از نقاط متأسفانه رایج شده، بر این مراکز عبادت و اجتماعات اسلامی گمارده شوند.

بلکه تمام دست های ناپاک را از تمام این مراکز مقدس باید کوتاه ساخت و از آن روز که گروهی از زمامداران جبار و یا ثروتمندان آلوده و گنهکار دست به ساختمان مساجد و مراکز اسلامی زدند ، روح و معنویت و برنامه های سازنده آن ها مسخ شده و همین است که می بینیم بسیاری از این گونه مساجد شکل مسجد ضرار را به خود گرفته است.

عمل خالص تنها از ایمان سرچشمه می گیرد

ممکن است بعضی چنین فکر کنند که چه مانعی دارد ، از سرمایه های غیر مسلمانان برای عمران و آبادی این مراکز استفاده کنیم؟ اما آن ها که چنین می گویند توجه به این نکته اساسی ندارند که اسلام همه جا عمل صالح را میوه درخت ایمان می شمرد ، عمل همیشه پرتوی از نیات و عقاید آدمی است و همیشه شکل و رنگ آن را به خود می گیرد . نیت های ناپاک ممکن نیست عمل پاکی به وجود آورد و محصول مفیدی از خود نشان دهد، چه این که عمل بازتاب نیت است.

ص: ۴۷

جمله « لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ » (جز از خدا نترسند) نشان می دهد که عمران و آبادی و نگاهداری مساجد جز در سایه شهامت و شجاعت ممکن نیست ، هنگامی این مراکز مقدس اسلامی به صورت کانون های انسان سازی و کلاس های عالی تربیت درمی آید ، که بنیانگزاران و پاسدارانی شجاع داشته باشد ، آن ها که از هیچ کس جز خدا نترسند و تحت تأثیر هیچ مقام و قدرتی قرار نگیرند و برنامه ای جز برنامه های الهی در آن پیاده نکنند .

آیا تنها مسجد الحرام منظور است؟

بعضی از مفسران آیات فوق را مخصوص « مسجد الحرام »

دانسته اند ، در حالی که الفاظ آیه عام است و هیچ گونه دلیلی بر این تخصیص نیست ، هرچند « مسجد الحرام » که بزرگ ترین مسجد اسلامی است در ردیف اول قرار گرفته و در آن روز که آیات نازل شد ، بیشتر آن مسجد در نظر بود ، ولی این دلیل تخصیص مفهوم آیات نمی شود .

درباره اهمیت بنای مسجد احادیث فراوانی از طرق اهل بیت و اهل سنت رسیده است که اهمیت فوق العاده این کار را نشان می دهد. از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده که فرمود: « مَنْ بَنَى مَسْجِدًا وَ لَوْ كَمَفْخَصِ قَطَاةِ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ : کسی که مسجدی بنا کند هرچند به اندازه لانه مرغی بوده باشد ، خداوند خانه ای در بهشت برای او بنا خواهد ساخت » . (۱)

و در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده : « مَنْ أَسْرَجَ فِي مَسْجِدٍ سَرَّاجًا لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ وَ حَمَلَةُ الْعَرْشِ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ مَا دَامَ فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ ضَوْئُهُ : کسی که چراغی در مسجدی برافروزد فرشتگان و حاملان عرش الهی مادام که نور آن چراغ در مسجد می تابد برای او استغفار می کنند » (۲)

ولی امروز آن چه بیشتر اهمیت دارد ، عمران و آبادی معنوی

ص: ۴۹

۱- این حدیث در « وسائل الشیعه » باب ۸ از ابواب احکام مساجد و همچنین در تفسیر « المنار » جلد ۱۰ ، صفحه ۲۱۳ از ابن عباس نقل شده است .

۲- « کنز العرفان » ، جلد ۱ ، صفحه ۱۰۸ .

مساجد است و به تعبیر دیگر بیش از آن چه به ساختن مسجد اهمیت می دهیم باید به ساختن افرادی که اهل مسجد و پاسداران مسجد و حافظان آنند اهمیت بدهیم. مسجد باید کانونی باشد برای هر گونه حرکت و جنبش و سازنده اسلامی در زمینه آگاهی و بیداری مردم و پاکسازی محیط و آماده ساختن مسلمانان برای دفاع از میراث های اسلام.

مخصوصاً باید توجه داشت ، مسجد مرکزی برای جوانان و نوجوانان باایمان گردد ، نه این که تنها مرکز بازنشستگان و از کارافتادگان شود . مسجد باید کانونی برای فعال ترین قشرهای اجتماع باشد، نه مرکز افراد بیکاره و بی حال و خواب آلودها .

۲۳ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید هرگاه پدران و برادران شما کفر را بر ایمان ترجیح دهند آن ها را ولی (و یار و یاور و تکیه گاه) خود قرار ندهید و کسانی که آن ها را ولی خود قرار دهند ستمگرند .

چه ظلمی از این بالاتر که انسان با پیوند دوستی با بیگانگان و

دشمنان حق ، هم به خویشان ستم کند و هم به جامعه ای که تعلق به آن دارد و هم به فرستاده خدا .

(

همه چیز فدای هدف و برای خدا

۲۴ قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسْكِنٌ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و اموالی که به دست آورده اید و تجارتی که از کسادشدنش بیم دارید و مساکن مورد علاقه شما ، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب تر است در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند و خداوند جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی کند .

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی چنین نقل شده : « لَمَّا اذَّنَ آمِيرُ

الْمُؤْمِنِينَ أَنْ لَا يَدْخُلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ مُشْرِكًا بَعْدَ ذَلِكَ جَزَعَتْ قُرَيْشٌ جَزَعًا شَدِيدًا وَقَالُوا ذَهَبَتْ تِجَارَتُنَا وَضَاعَتْ عِيَالُنَا وَ

ص: ۵۱

خَرِبَتْ دُورَنَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ قُلًّا (يا مُحَمَّدُ) إِنَّ كَانَ ءَابَاؤُكُمْ... : هنگامی که امیرمؤمنان علی (در مراسم حج) اعلام کرد که بعد از این هیچ مشرکی حق ورود به مسجدالحرام را ندارد فریاد (مؤمنان) قریش برخاست و گفتند: تجارت ما از میان رفت، خانواده های ما ضایع شد و خانه هایمان ویران گشت، آیات فوق نازل شد (و به آن ها پاسخ گفت) «.

آخرین وسوسه و بهانه ای که ممکن بود برای گروهی از مسلمانان در برابر دستور پیکار با بت پرستان پیدا شود و طبق بعضی از تفاسیر پیدا شد، این بود که آن ها فکر می کردند که از یک سو در میان مشرکان و بت پرستان، خویشاوندان و بستگان نزدیک آن ها وجود دارند، گاهی پدر مسلمان شده و پسر در شرک باقی مانده، گاهی به عکس پسران راه توحید را پیش گرفته اند و پدران همچنان در تاریکی شرک باقی مانده اند

و همچنین در مورد برادران و همسران و عشیره و قبیله، اگر بنا شود با همه مشرکان پیکار کنند باید از خویشاوندان و قبیله خود چشم پوشند.

از سوی دیگر سرمایه ها و تجارت آنان تا حد زیادی در دست مشرکان بود، با آمد و شد آن ها به مکه آن را رونق می بخشیدند.

و از سوی سوم خانه های مرفه و نسبتاً آبادی در مکه داشتند که در

صورت درگیری با مشرکان ممکن بود به ویرانی بکشد و یا با تعطیل مراسم حج از طرف مشرکان از ارزش و استفاده بیفتد. آیه فوق ناظر به حال این گونه اشخاص است و با بیان قطعی به آن ها پاسخ صریح می دهد .

در آیه بالا خطوط اصلی ایمان راستین از ایمان آلوده به شرک و نفاق ترسیم شده است و حد فاصل میان مؤمنان واقعی و افراد ضعیف الایمان مشخص گردیده و با صراحت می گوید که اگر سرمایه های هشت گانه زندگی مادی که چهار قسمت آن مربوط به نزدیک ترین خویشاوندان (پدران و فرزندان و برادران و همسران) و یک قسمت مربوط به گروه

اجتماعی و عشیره و قبیله است و قسمت دیگری مربوط به سرمایه ها و اندوخته ها و قسمتی مربوط به رونق تجارت و کسب و کار و سرانجام قسمتی به خانه های مرفه ارتباط دارد ؛ در نظر انسان پرارزش تر و گرانبها تر از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و جهاد و اطاعت فرمان او است تا آن جا که حاضر نیست آن ها را فدای دین کند ، معلوم می شود ایمان واقعی و کامل تحقق نیافته است. آن روز حقیقت و روح ایمان با تمام ارزش هایش تجلی می کند که در مورد چنین فداکاری و گذشت تردید نداشته باشد .

به علاوه آن‌ها که آماده چنین گذشتی نیستند در واقع به خویش و جامعه خویش ستم می‌کنند و حتی از آن‌چه می‌ترسند در آن خواهند افتاد، زیرا ملتی که در گذرگاه‌های تاریخ و لحظات سرنوشت آماده چنین فداکاری‌هایی نباشند دیر یا زود مواجه با شکست می‌شود و همان خویشاوندان و اموال و سرمایه‌هایی که به خاطر دلبستگی به آن از جهاد چشم پوشیده است به خطر می‌افتند و در چنگال دشمن نیست و نابود خواهند شد.

آن‌چه در آیات فوق می‌خوانیم مفهومی بریدن پیوندهای دوستی و محبت با خویشاوندان و نادیده گرفتن سرمایه‌های اقتصادی و سوق دادن به ترک عواطف انسانی نیست، بلکه منظور این است که بر سر دو راهی‌ها نباید عشق زن و فرزند و مال و مقام و خانه و خانواده مانع از اجرای حکم خدا و گرایش به جهاد گردد و انسان را از هدف مقدسش بازدارد.

لذا اگر انسان بر سردوراهی‌ها نباشد رعایت هر دو بر او لازم است.

در آیه ۱۵ سوره لقمان درباره پدران و مادران بت پرست می‌خوانیم: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا: اگر آن‌ها به تو اصرار

دارند که چیزی را که شریک خدا نمی دانی برای او شریک قرار دهی هرگز از آن ها اطاعت مکن ولی در زندگی دنیا با آن ها به نیکی رفتار کن .»

زندگی ایمان است و جهاد در سایه ایمان

ممکن است کسانی چنین فکر کنند ، آن چه در آیه بالا آمده مخصوص مسلمانان نخستین است و متعلق به تاریخ گذشته ، ولی این اشتباه بزرگی است ، این آیات نه تنها دیروز بلکه امروز و فردای مسلمانان را دربرمی گیرد .

اگر آن ها دارای ایمان محکم و آمادگی برای جهاد و فداکاری و در صورت لزوم هجرت نباشند و منافع مادی خویش را بر رضای خدا مقدم بشمرند و به خاطر دل بستگی های زیاد به زن و فرزند و مال و ثروت و تجملات زندگی از فداکاری مضایقه کنند، آینده آن ها تاریک است ، نه تنها آینده ، امروز هم در خطر خواهند بود و همه میراث های گذشته و افتخاراتشان از میان خواهد رفت ، منابع حیاتیشان به دست دیگران خواهد افتاد و زندگی برای آنان مفهومی نخواهد داشت ، که « زندگی ایمان است و جهاد در سایه ایمان » .

آیه فوق به عنوان یک شعار باید به تمام فرزندان و جوانان مسلمان

تعلیم گردد و روح فداکاری و سلحشوری و ایمان در آن ها زنده شود و بتوانند میراث های خود را پاسداری کنند.

انبوه جمعیت به تنهایی کارساز نیست

۲۵ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثَرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ

خداوند شمارا در میدان های زیادی یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید) و در روز حنین (نیز یاری نمود) در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را به اعجاب آورده بود ، ولی هیچ مشکلی را برای شما حل نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد سپس پشت (به دشمن) کرده فرار نمودید.

« مَوَاطِن » جمع « مَوْطِن » به معنی محلّی است که انسان برای اقامت دائمی یا موقت انتخاب می کند . ولی یکی از معانی آن میدان های جنگ می باشد به تناسب این که جنگجویان مدتی کوتاه یا طولانی در آن اقامت می کنند .

تعداد لشکر اسلام را در جنگ حنین دوازده هزار نفر و بعضی ده هزار نفر یا هشت هزار نفر نوشته اند ، ولی روایات مشهور و

صحیح

ص: ۵۶

دوازده هزار نفر را تأیید می کنند ، که در هیچ یک از جنگ های اسلامی تا آن روز این عدد سابقه نداشت ، آن چنان که بعضی از مسلمانان مغرورانه گفتند : « لَنْ نُغْلِبَ الْيَوْمَ : هیچ گاه با این همه جمعیت امروز شکست نخواهیم خورد ». اما چنان که در شرح غزوه « حنین » به خواست خدا خواهیم گفت ، این انبوه جمعیت که گروهی از آن ها از افراد تازه مسلمان و ساخته نشده بودند ، موجب فرار لشکر و شکست ابتدایی شد ، ولی سرانجام لطف خدا آن ها را نجات داد. این شکست ابتدایی چنان بود که قرآن اضافه می کند : « زمین با آن همه وسعتش بر شما تنگ شد » (وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ). « سپس پشت به دشمن کرده و فرار نمودید » (ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ). در آیه فوق اشاره به نصرت خداوند نسبت به مسلمانان در « مواطن کثیره » (میدان های بسیار) شده است .

درباره تعداد جنگ هایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله شخصا در آن مبارزه کرد ، یا با مسلمانان بود اما شخصا جنگ نکرد و همچنین میدان هایی که سپاه اسلام در مقابل دشمنان قرار گرفت ، ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن حضور نداشت ، در میان مورخان گفتگو بسیار است ، ولی از بعضی از روایات که از طرق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است استفاده می شود که عدد

آن ها به هشتاد می رسید .

در کتاب « کافی » نقل شده که یکی از خلفای عباسی نذر کرده بود که اگر از مسمومیت نجات یابد ، مال کثیری به فقرا بدهد ، هنگامی که بهبودی یافت ، فقهای که اطراف او بودند درباره مبلغ آن اختلاف کردند و هیچ کدام مدرک روشنی نداشتند، سرانجام از امام نهم « حضرت محمد بن علی النقی » سؤال کرد ، فرمود : « "کثیر" "هشتاد" است » ، وقتی از علت آن سؤال کردند حضرت به آیه فوق اشاره کرد و فرمود : « ما تعداد میدان های نبرد اسلام و کفر را که در آن مسلمانان پیروز شدند برشمردیم ، عدد آن هشتاد بود » (۱)

۲۶ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ

سپس خداوند «سکینه» خود را بر رسولش و بر مؤمنان نازل کرد و لشکرهایی فرستاد که شما نمی دیدید و کافران را مجازات کرد و این است جزای کافران .

ص: ۵۸

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۹۷ .

نزول این ارتش نامریی الهی برای تحکیم و تقویت روح مسلمانان و ایجاد نیروی ثبات و استقامت در جان و دل آنان بود، نه این که فرشتگان و نیروهای غیبی در جنگ شرکت کرده باشند. (۱)

و در پایان نتیجه نهایی جنگ «حنین» را چنین بیان می کند :

« خداوند افراد بی ایمان و بت پرست را کیفر داد » (گروهی کشته و گروهی اسیر و جمعی پا به فرار گذاردند آن چنان که از دسترس ارتش اسلام خارج شدند) (وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذَلِكُمْ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ).

ایمان و آرامش

«سَکِينَه» در اصل از ماده «سَکُون» به معنی یک نوع حالت آرامش و اطمینان است، که هر گونه شک و دودلی و ترس و وحشت را از انسان دور می سازد و او را در برابر حوادث سخت و و پیچیده ثابت قدم می گرداند، «سَکِينَه» با ایمان رابطه نزدیکی دارد، یعنی زاییده ایمان است، افراد باایمان هنگامی که به یاد قدرت بی پایان خداوند می افتند و لطف و مرحمت او را در نظر می آورند، موجی از امید در دلشان پیدا می شود و این که می بینیم در بعضی از روایات «سکینه» به

ص: ۵۹

۱- برای توضیح بیشتر به همین جلد از تفسیرنمونه ذیل آیات ۹ تا ۱۲ سوره انفال مراجعه نمایید

ایمان تفسیر شده (۱) و در بعضی دیگر به یک « نسیم بهشتی » در شکل و صورت انسان (۲) همه بازگشت به همین معنی است

در قرآن مجید سوره فتح آیه ۴ می خوانیم: « هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ: او کسی است که سکینه را در دل های مؤمنان فرو فرستاد، تا ایمانی بر ایمان آن ها افزوده شود. »

و در هر حال این حالت فوق العاده روانی، موهبتی است الهی و آسمانی که در پرتو آن، انسان مشکل ترین حوادث را در خود هضم می کند و یک دنیا آرامش و ثبات قدم در درون خویش احساس می نماید.

جالب توجه این که قرآن در آیات مورد بحث نمی گوید: « ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَاكِنَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَيْكُمْ » با این که تمام جمله های پیش از آن به صورت خطاب و با ضمیر « كُمْ » ذکر شده است، بلکه می گوید: « عَلَى الْمُؤْمِنِينَ » اشاره به این که منافقان و آن ها که طالبان دنیا در میدان جهاد بودند سهمی از این «سکینه» و آرامش نداشتند و تنهایی

ص: ۶۰

۱- « تفسیر برهان »، جلد ۲، صفحه ۱۱۴.

۲- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ »، جلد ۲، صفحه ۲۰۱.

موهبت نصیب افراد باایمان می شود .

و در روایات می خوانیم : این نسیم بهشتی با انبیاء و پیامبران خدا بوده است ، به همین دلیل در حوادثی که هر کس در برابر آن کنترل خویش را از دست می دهد آن ها روحی آرام و عزمی راسخ و اراده ای آهنین و تزلزل ناپذیر داشتند .

نزول « سکینه » بر پیامبر صلی الله علیه و آله در میدان « حنین » برای رفع اضطرابی بود که از فرار کردن جمعیت به پیامبر صلی الله علیه و آله دست داده بود ، و گرنه او در این صحنه چون کوه ثابت و پابرجا بود و همچنین علی و گروه کوچکی از مسلمانان. نکته ای که توجه به آن امروز برای مسلمانان نهایت لزوم را دارد ، این است که از حوادثی چون حادثه « حنین » تجربه بیندوزند و بدانند کثرت نفرات و جمعیت انبوهشان هرگز نباید مایه غرورشان گردد ، از جمعیت انبوه به تنهایی کاری ساخته نیست ، مسأله مهم وجود افراد ساخته شده و مؤمن و مصمم است، هرچند گروه کوچکی باشند ، همان گونه که یک گروه کوچک سرنوشت جنگ «حنین» را تغییر داد، بعد از آن که انبوه جمعیت ناآزموده و ساخته نشده مایه هزیمت و شکست شده بود.

مهم این است که افراد آن چنان با روح ایمان و استقامت و

ص: ۶۱

فداکاری پرورش یابند که دل هایشان مرکز « سکینه » الهی گردد و در برابر سخت ترین طوفان های زندگی چون کوه پابرجا و آرام بایستند .

۲۷ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

سپس خداوند پس از این توبه هرکس را بخواهد (و شایسته ببیند) می پذیرد و خداوند آمرزنده و مهربان است .

جمله « يَتُوبُ » که با فعل مضارع ذکر شده دلالت بر استمرار دارد مفهومش این است که درهای توبه و بازگشت همچنان به روی آن ها باز و گشوده است .

غزوه عبرت انگیز «حُئِن»

« حنین » سرزمینی است در نزدیکی شهر طائف و چون این غزوه در آن جا واقع شد به نام غزوه حُئِن معروف شده و در قرآن از آن تعبیر به « يَوْمَ حُئِنٍ » شده است ، نام دیگر آن غزوه « أَوْطَاس » و غزوه « هَوَازِن » است (أَوْطَاس نام سرزمینی در همان حدود و هَوَازِن نام یکی از قبایلی است که در آن جنگ با مسلمانان در گیر بودند) .

این « غزوه » از آن جا شروع شد که بنا به گفته « ابن اثیر » در کامل طایفه بزرگ « هَوَازِن » هنگامی که از فتح مکه باخبر شد و رئیسشان

« مالک بن عوف » آن‌ها را جمع کرد و به آن‌ها گفت ممکن است « محمد » بعد از فتح مکه به جنگ با آن‌ها برخیزد و آن‌ها گفتند: پیش از آن که او با ما نبرد کند صلاح در این است که ما پیش دستی کنیم .

هنگامی که این خبر به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید به مسلمانان دستور داد آماده حرکت به سوی سرزمین هوازن شوند. (۱)

۱ «کامل ابن اثیر»، جلد ۲، صفحه ۲۶۱ .

گرچه درباره جریان این جنگ و کلیات آن در میان مورخان تقریباً اختلافی نیست ولی در جزئیات آن روایات گوناگونی دیده می‌شود که کاملاً متفق نیستند و ما آن‌چه را ذیلاً به طور فشرده می‌آوریم طبق روایتی است که مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» آورده است .

در آخر ماه رمضان یا در ماه شوال سنه هشتم هجرت بود که رؤسای طایفه هوازن نزد مالک بن عوف جمع شدند و اموال و فرزندان و زنان خود را به همراه آوردند تا به هنگام درگیری با مسلمانان هیچ کس فکر فرار در سر نپروراند و به این ترتیب وارد سرزمین «اوطاس» شدند .

پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم بزرگ لشکر را بست و به دست علی

داد و تمام کسانی که برای فتح مکه پرچمدار بخشی از لشکر اسلام بودند به دستور پیامبر با همان پرچم به سوی میدان « حُئین » حرکت کردند . پیامبر مطلع شد که « صفوان ابن امیه » مقدار زیادی زره در اختیار دارد به زداو فرستاد و یک صدزره به عنوان عاریت از او خواست، «صفوان» سؤال کرد به راستی عاریه است یا غضب؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : عاریه ای است که ما آن را تضمین می کنیم و سالم برمی گردانیم ، «صفوان» یک صدزره به عنوان عاریت به پیامبر صلی الله علیه و آله داد و خود شخصا با حضرت حرکت کرد .

دوهزار نفر از مسلمانانی که در فتح مکه اسلام را پذیرفته بودند به اضافه ده هزار نفر سربازان اسلام که همراه پیامبر برای فتح مکه آمده بودند که مجموعا دوازده هزار نفر می شدند برای میدان جنگ حرکت کردند .

« مالک بن عوف » که مرد پرجرات و با شهامتی بود به قبیله خود دستور داد غلاف های شمشیر را بشکنند و در شکاف های کوه و درّه های اطراف و لابلائی درختان ، بر سر راه سپاه اسلام کمین کنند و به هنگامی که در تاریکی اول صبح مسلمانان به آن جا رسیدند یک باره به آنان حمله ور شوند و لشکر را درهم بکوبند. او اضافه کرد: محمد صلی الله علیه و آله با

مردان جنگی هنوز روبرو نشده است تا طعم شکست را بچشد. هنگامی که پیامبر نماز صبح را با یاران خواند و فرمان داد به طرف سرزمین «حُنَین» سرازیر شدند، در این موقع بود که ناگهان لشکر «هَوَازِن» از هر سو مسلمانان را زیر رگبار تیرهای خود قرار دادند گروهی که در مقدمه لشکر قرار داشتند (و در میان آن ها تازه مسلمانان مکه بودند) فرار کردند و این امر سبب شد که باقی مانده لشکر به وحشت بیفتند و فرار کنند.

خداوند در این جا آن ها را با دشمنان به حال خود واگذارد و موقتا دست از حمایت آن ها برداشت زیرا به جمعیت انبوه خود مغرور بودند و آثار شکست در آنان آشکار گشت.

امام علی که پرچمدار لشکر بود با عده کمی در برابر دشمن ایستادند و همچنان به پیکار ادامه دادند.

(در این هنگام پیامبر در قلب سپاه قرار داشت) و عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و چند نفر دیگر از بنی هاشم که مجموعا از نه نفر تجاوز نمی کردند و دهمین آن ها «أَیْمَن» فرزند «أُمُّ أَیْمَن» بود اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفتند.

مقدمه سپاه به هنگام فرار و عقب نشینی از کنار پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله

به عباس که صدای بلند و رسایی داشت دستور داد فوراً از تپه ای که در آن نزدیکی بود بالا رود و به مسلمانان فریادزند: «یا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ يَا أَصْحَابَ سُورَةِ الْبَقَرَةِ يَا أَهْلَ بَيْعَةِ الشَّجَرَةِ إِلَىٰ آئِنَ تَقْرُونَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : ای گروه مهاجران و انصار و ای یاران سوره بقره و ای اهل بیعت شجره به کجا فرار می کنید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله این جا است.»

هنگامی که مسلمانان صدای عباس را شنیدند باز گشتند و گفتند: «لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ» مخصوصاً انصار در این بازگشت پیش قدم بودند و حمله سختی از هر جانب به سپاه دشمن کردند و با یاری پروردگار به پیشروی ادامه دادند، آن چنان که طایفه «هَوازِن» به طرز وحشتناکی به هر سو پراکنده شدند و پیوسته مسلمانان آن ها را تعقیب می کردند.

حدود یک صد نفر از سپاه دشمن کشته شد و اموالشان به غنیمت به دست مسلمانان افتاد و گروهی نیز اسیر شدند. (۱)

و در پایان این نقل تاریخی می خوانیم که پس از پایان جنگ نمایندگان قبیله هَوازِن خدمت پیامبر آمدند و اسلام را پذیرفتند و پیامبر

ص: ۶۶

محبت زیاد به آن ها کرد و حتی « مالک بن عوف » رئیس و بزرگ آن ها اسلام را پذیرفت ، پیامبر صلی الله علیه و آله اموال و اسیرانش را به او برگرداند و ریاست مسلمانان قبیله اش را به او واگذار کرد .

در حقیقت عامل مهم شکست مسلمانان در آغاز کار علاوه بر غروری که به خاطر کثرت جمعیت پیدا کردند وجود دوهزار نفر افراد تازه مسلمان بود که طبعاً جمعی از منافقان و عده ای برای کسب غنایم جنگی و گروهی بی هدف در میان آن ها وجود داشتند و فرار آن ها در بقیه نیز اثر گذاشت .

و عامل پیروزی نهایی ، ایستادگی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و گروه اندکی از یاران و یادآوری خاطره پیمان های پیشین و ایمان به خدا و توجه به حمایت خاص او بود .

آینده در قلمرو اسلام

۳۳ هُوَ الَّذِي آتَىٰ رَسُوْلَهُ بِالْهُدٰى وَ دِيْنِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّيْنِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ

او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا او را بر همه آیین ها غالب گرداند هرچند مشرکان کراهت داشته باشند .

ص: ۶۷

سرانجام در آیه مورد بحث بشارت عالمگیر شدن اسلام را به مسلمانان داده و با آن ، بحث آیه گذشته را دایر بر این که تلاش های مذبحخانه دشمنان اسلام به جایی نمی رسد ، تکمیل می کند .

منظور از هدایت دلایل روشن و براهین آشکاری است که در آیین اسلام وجود دارد و منظور از دین حق همین آیینی است که اصولش حق و فروعش نیز حق و بالاخره تاریخ و مدارک و اسناد و نتیجه برداشت آن نیز حق است وبدون شك آیینی که هم محتوای آن حق باشد و هم دلایل و مدارک و تاریخ آن روشن ، باید سرانجام بر همه آیین ها پیروز گردد .

با گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش و سهولت ارتباطات ، واقعیت ها چهره خود را از پشت پرده های تبلیغات مسموم بدر خواهد آورد و موانعی را که مخالفان حق بر سر راه آن قرار می دهند درهم کوبیده خواهد شد و به این ترتیب آیین حق همه جا را فراخواهد گرفت هرچند دشمنان حق نخواهند و از هیچ گونه کار شکنی مضایقه نکنند ، زیرا حرکت آن ها حرکتی است برخلاف مسیر تاریخ و بر ضد سنن آفرینش .

این که قرآن در آیه فوق می گوید : « أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ

دینِ الْحَقِّ » گویا اشاره به دلیل پیروزی اسلام بر همه ادیان جهان است زیرا هنگامی که محتوای دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله هدایت بود و عقل در هر مورد به آن گواهی داد و نیز هنگامی که اصول و فروعش موافق حق و طرفدار حق و خواهان حق بود چنین آیینی طبعاً بر همه آیین های جهان پیروز می گردد .

از یکی از دانشمندان « هند » نقل شده که مدتی در ادیان مختلف جهان مطالعه و بررسی می کرد عاقبت پس از مطالعه بسیار اسلام را انتخاب کرد و کتابی به زبان انگلیسی تحت عنوان « چرا مسلمان شدم؟ » نوشت و مزایای اسلام را نسبت به همه ادیان در آن روشن ساخت .

از مهم ترین مسائلی که جلب توجه او را کرده این است که می گوید : « اسلام تنها دینی است که تاریخ ثابت و محفوظ دارد ، او تعجب می کند که چگونه اروپا آیینی را برای خود انتخاب کرده است که آورنده آن آیین را از مقام یک انسان برتر برده و خدایش قرار داده است

در حالی که هیچ گونه تاریخ مستند و قابل قبولی ندارد» (۱).

مطالعه و بررسی در اظهارات کسانی که اسلام را پذیرفته و آیین سابق خود را ترک گفته اند نشان می دهد که آن ها تحت تأثیر سادگی فوق العاده و مستدل بودن و استحکام اصول و فروع این آیین و مسائل انسانی آن واقع شده اند مسائلی که از هر گونه خرافه پیراسته است و نور « حق » و « هدایت » از آن جلوه گر است .

غلبه منطقی یا غلبه قدرت

در این که اسلام چگونه بر همه ادیان پیروز می گردد و این پیروزی به چه شکل خواهد بود ؟ در میان مفسران گفتگو است . بعضی این پیروزی را تنها پیروزی منطقی و استدلالی دانسته اند و می گویند این موضوع حاصل شده است ، زیرا اسلام از نظر منطق و استدلال قابل مقایسه با آیین های موجود نیست .

ولی بررسی موارد استعمال ماده «إِظْهَارُ» (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ ...)

در آیات قرآن نشان می دهد که این ماده بیشتر به معنی غلبه جسمانی و قدرت ظاهری آمده است ، چنان که در داستان « اصحاب کهف »

ص: ۷۰

می خوانیم: « اِنَّهُمْ اِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْنَا لَنَعْلَمَنَّ اَنْفُسَهُمْ اِيَّاهُمْ فَهُمْ عَلَيْهِمْ عَذَابٌ عَزِيزٌ » (توبه/۸) « هر گاه آن ها بر شما چیره شوند نه ملاحظه خویشاوندی و قرابت را می کنند و نه عهد و پیمان را » (توبه/۸).

بدیهی است غلبه در این گونه موارد غلبه منطقی نیست ، بلکه غلبه عملی و عینی است به هر حال صحیح تر این است که پیروزی و غلبه فوق را ، غلبه همه جانبه بدانیم زیرا با مفهوم آیه که از هر نظر مطلق است نیز سازگارتر می باشد ، یعنی روزی فرا می رسد که اسلام هم از نظر منطق و استدلال و هم از نظر نفوذ ظاهری و حکومت بر تمام ادیان جهان پیروز خواهد شد و همه را تحت الشعاع خویش قرار خواهد داد .

قرآن و قیام مهدی

آیه فوق که عینا و با همین الفاظ در سوره « صَفِّ » نیز آمده است و با تفاوت مختصری در سوره «فتح» تکرار شده، خبر از واقعه مهمی می دهد که اهمیتش موجب این تکرار شده است ، خبر از جهانی شدن اسلام و عالمگیر گشتن این آیین می دهد .

گرچه بعضی از مفسران پیروزی مورد بحث این آیه را به معنی

پیروزی منطقه ای و محدود گرفته اند که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و یا زمان های بعد از آن برای اسلام و مسلمین صورت پذیرفت ولی با توجه به این که در آیه هیچ گونه قید و شرطی نیست و از هر نظر مطلق است ، دلیلی ندارد که معنی آن را محدود کنیم .

مفهوم آیه پیروزی همه جانبه اسلام بر همه ادیان جهان است و معنی این سخن آن است که سرانجام اسلام همه کره زمین را فراخواهد گرفت و بر همه جهان پیروز خواهد گشت .

شک نیست که در حال حاضر این موضوع تحقق نیافته ولی می دانیم که این وعده حتمی خدا است تدریجا در حال تحقق است .

سرعت پیشرفت اسلام در جهان و به رسمیت شناخته شدن این آیین در کشورهای مختلف اروپایی و نفوذ سریع آن در آمریکا و آفریقا ، اسلام آوردن بسیاری از دانشمندان و مانند این ها همگی نشان می دهد که اسلام رو به سوی عالمگیر شدن پیش می رود .

ولی طبق روایات مختلفی که در منابع اسلامی وارد شده تکامل این برنامه هنگامی خواهد بود که « مهدی » ظهور کند و به برنامه جهانی شدن اسلام تحقق بخشد .

« مرحوم طبرسی » در « مجمع البیان » از امام باقر در تفسیر

این آیه چنین نقل می کند: « إِنَّ ذَلِكَ يَكُونُ عِنْدَ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَقَرَّ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : وعده ای که در این آیه است به هنگام ظهور مهدی از آل "محمد" صورت می پذیرد ، در آن روز هیچ کس در روی زمین نخواهد بود مگر این که اقرار به حقانیت محمد صلی الله علیه و آله می کند » .

و نیز در همان تفسیر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین نقل شده که فرمود: « لَا يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا أَدَخَلَهُ »

اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ : بر صفحه روی زمین هیچ خانه ای باقی نمی ماند نه خانه هایی که از سنگ و گل ساخته شده و نه خیمه هایی که از کرک و مو بافته اند مگر این که خداوند نام اسلام را در آن وارد می کند » .

و نیز در کتاب « اکمال الدین » « صدوق » از امام صادق در تفسیر این آیه چنین نقل شده: « وَاللَّهِ مَا نَزَلَ تَأْوِيلُهَا بَعْدُ وَلَا يَنْزِلُ تَأْوِيلُهَا حَتَّى يَخْرُجَ الْقَائِمُ فَإِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ لَمْ يَبْقَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ : به خدا سوگند هنوز محتوای این آیه تحقق نیافته است و تنها زمانی تحقق می پذیرد که "قائم" خروج کند و به هنگامی که او قیام کند کسی که خدا را انکار نماید در تمام جهان باقی نخواهد ماند » .^(۱)

ص: ۷۳

گرچه کتاب های فراوانی به وسیله دانشمندان اهل سنت و علمای شیعه پیرامون احادیث مربوط به قیام مهدی نوشته شده است ، ولی به عقیده ما چیزی گویاتر و در عین حال فشرده تر از نامه ای که گروهی از دانشمندان « حجاز » در پاسخ یکی از سؤال کنندگان فرستاده اند نیست ، لذا عین ترجمه آن را ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می گذرانیم : اما قبلاً یادآور می شویم که :

روایات مربوط به قیام مهدی چنان است که هیچ محقق اسلامی پیرو هر یک از گروه ها و مذاهب باشد نمی تواند « تواتر » آن را انکار کند .

تاکنون کتاب های زیادی در این زمینه نوشته شده و نویسندگان آن ها متفقاً صحت احادیث مربوط به مصلح جهانی یعنی « مهدی » را پذیرفته اند تنها افراد بسیار معدودی مانند «ابن خلدون» و «احمد امین مصری» در صدور این اخبار از پیامبر صلی الله علیه و آله تردید کرده اند و قرائنی در دست داریم که انگیزه آن ها در این کار ضعف اخبار نبوده بلکه فکر می کردند روایات مربوط به « مهدی » مشتمل بر مسائلی است که به سادگی نمی توان آن ها را باور کرد ، یا به

خاطر این که احادیث درست از نادرست را نتوانسته اند جدا کنند یا تفسیر آن را درنیافته اند

در هر صورت لازم است قبل از هر چیز سؤال و جوابی را که اخیراً از طرف « رابطه عالم الاسلامی » که زیر نفوذ افراطی ترین جناح های اسلامی یعنی « وهابیان » قرار دارد، نشر یافته، از نظر خوانندگان عزیز بگذرانیم، تا روشن شود مسأله ظهور مهدی در میان مسلمانان قولی است که جملگی برآند و به عقیده ما مدارک لازم در این رساله کوتاه آن چنان جمع آوری شده که هیچ کسی را یارای انکار آن نیست و اگر وهابیان سخت گیر نیز در برابر آن تسلیم شده اند به همین دلیل است.

در حدود یک سال قبل شخصی به نام « ابومحمد » از « کنیا » سؤالی درباره ظهور « مهدی منتظر » از « رابطه العالم الاسلامی » کرده، دبیر کل « رابطه » یعنی « محمد صالح القزاز » در پاسخی که برای او فرستاده است ضمن تصریح به این که « ابن تیمیّه » مؤسس مذهب وهابیان نیز احادیث مربوطه به ظهور مهدی را پذیرفته، متن رساله ای را که پنج تن از علمای معروف فعلی حجاز در این زمینه تهیه کرده اند برای او ارسال داشته است.

ص: ۷۵

روایات پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد . زیرا این مسأله از مسائلی نیست که با اجتهاد بتوان چیزی پیرامون آن گفت (بنابراین آن ها نیز طبعاً این مطلب را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده اند) .

سپس اضافه می کند : هم احادیث بالا که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و هم شهادت و گواهی صحابه که در این جا در حکم حدیث است در بسیاری از کتب معروف اسلامی و متون اصلی حدیث اعم از « سُنَن » و « مَعْجَم » و « مَسَانِد » آمده است . از جمله :

سُنَن ابن داود ، سُنَن تِرْمِذِي ، اِبْن مَاجَه ، ابن عمرو الدانی ، مُسْنَد احمد و ابن یَعْلَى و بَرَّاز و صحیح حاکم و معجم طَبْرَانِي (کبیر و متوسط) و رویانی و دَارَقُطْنِي و ابونعیم در « اخبارالمهدی » و خطیب در تاریخ بغداد و ابن عساکر در تاریخ دمشق و غیر این ها .

بعد اضافه می کند : بعضی از دانشمندان اسلامی در این زمینه کتاب های مخصوصی تألیف کرده اند از جمله : « ابو نَعِيم » در « اخبارُ المهدی » ، « ابن حجر هَيْثَمِي » در « اَلْقَوْلُ الْمُخْتَصِرُ فِي عِلَامَاتِ الْمُهَدِيِّ الْمُتَنْتَظِرِ » ، « شَوْكَانِي » در « التوضیح فی تواتر ما جاء المنتظر و الدَّجَال و المسيح » ، « ادریس عراقی مغربی » در کتاب « المهدی » ، « ابوالعباس ابن عبدالؤمن المغربی » در کتاب « الوهم المکنون فی الرد

علی ابن خلدون .

و آخرین کسی که در این زمینه بحث مشروحی نگاشته مدیر دانشگاه اسلامی مدینه است که در چندین شماره در مجله دانشگاه مزبور بحث کرده است .

باز اضافه می کند : عده ای از بزرگان و دانشمندان اسلام از قدیم و

جدید نیز در نوشته های خود تصریح کرده اند که احادیث در زمینه مهدی در سرحد تواتر است (و به هیچ وجه قابل انکار نیست) از جمله : « السخاوی » در کتاب « فتح المغیث » ، « محمد ابن احمد سقاوینی » در « شرح العقیده » ، « ابوالحسن الإبری » در « مناقب الشافعی » ، « ابن تیمیّه » در کتاب فتاوایش ، « سیوطی » در « الحاوی » ، « ادريس عراقی » در تألیفی که در زمینه مهدی دارد ، « شوکانی » در کتاب « التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر » ... « محمد جعفر کنانی » در « نظم التناثر » ، « ابوالعباس ابن عبدالمؤمن » در « الوهم المکنون ... » .

در پایان بحث می گوید : (تنها) ابن خلدون است که خواسته احادیث مربوط به مهدی را با حدیث بی اساس و مجعولی که می گوید : « لا مهديّ الا عيسى : مهدی جز عیسی نیست » ، مورد ایراد قرار دهد ، ولی بزرگان پیشوایان و دانشمندان اسلام گفتار او را رد کرده اند ،

ص: ۷۸

به خصوص « ابن عبدالؤمن » که در گفتار او کتاب ویژه ای نوشته شده است که سی سال قبل در شرق و غرب انتشار یافته. حفاظ احادیث و بزرگان دانشمندان حدیث نیز تصریح کرده اند که احادیث مهدی مشتمل بر احادیث « صحیح » و « حسن » است و مجموع آن متواتر می باشد. بنابراین اعتقاد به ظهور مهدی (بر هر مسلمانی) واجب است و این جزء عقاید اهل سنت و جماعت محسوب می شود و جز افراد نادان و بی خبر یا بدعت گذار آن را انکار نمی کنند .

مدیر اداره مجمع فقهی اسلامی

محمد منتصر کِنانی

اثرات سازنده انتظار ظهور مهدی

در بحث گذشته دانستیم که این عقیده در تعلیمات اسلامی جنبه وارداتی ندارد . بلکه از قطعی ترین مباحتی است که از شخص پایه گذار اسلام گرفته شده و عموم فرق اسلامی در این زمینه متفقند و احادیث در این زمینه متواتر می باشد .

اکنون به سراغ پی آمدهای این انتظار در وضع کنونی جوامع اسلامی برویم و ببینیم آیا ایمان به چنین ظهوری انسان را چنان در

افکار رؤیایی فرو می برد که از وضع موجود خود غافل می گردد و

ص: ۷۹

تسلیم هر گونه شرایطی می کند؟ و یا این که به راستی این عقیده یک نوع دعوت به قیام و سازندگی فرد و اجتماع است؟

آیا ایجاد تحرک می کند یا رکود؟ آیا مسئولیت آفرین است یا مایه فرار از زیر بار مسئولیت ها؟ و بالاخره آیا مُخَدِّراست یا بیدار کننده؟

ولی قبل از توضیح و بررسی این سؤالات توجه به یک نکته کاملاً ضروری است و آن این که سازنده ترین دستورات و عالی ترین مفاهیم هر گاه به دست افراد ناوارد یا نالایق یا سوء استفاده چی بیفتد ممکن است چنان مسخ شود که درست نتیجه ای بر خلاف هدف اصلی بدهد و در مسیری بر ضد آن حرکت کند و این نمونه های بسیار دارد و مسأله « انتظار » به طوری که خواهیم دید در ردیف همین مسائل است .

به هر حال برای رهایی از هر گونه اشتباه در محاسبه در این گونه مباحث باید به اصطلاح آب را از سرچشمه گرفت تا آلودگی های احتمالی نهرها و کانال های میان راه در آن اثر نگذارد .

یعنی ما در بحث « انتظار » مستقیماً به سراغ متون اصلی اسلامی رفته و لحن گوناگون روایاتی را که روی مسأله « انتظار » تأکید می کند مورد بررسی قرار می دهیم تا از هدف اصلی آگاه شویم .

اکنون با دقت به این چند روایت توجه کنید :

کسی از امام صادق پرسید چه می گوئید درباره کسی که دارای ولایت پیشوایان است و انتظار ظهور حکومت حق را می کشد و در این حال از دنیا می رود؟

امام در پاسخ فرمود: « هُوَ بِمَنْزِلِهِ مَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ ثُمَّ سَكَتَ هُنَيْئَةً ثُمَّ قَالَ هُوَ كَمَنْ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ : او همانند کسی است که با رهبر این انقلاب در خیمه او (ستاد ارتش او) بوده باشد، سپس کمی سکوت کرد و فرمود: مانند کسی است که با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و "مبارزاتش" همراه بوده است» (۱)

عین این مضمون در روایات زیادی با تعبیرات مختلفی نقل شده است:

در بعضی « بِمَنْزِلِهِ الضَّارِبِ بِسَيْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ : همانند شمشیرزنی در راه خدا » .

و در بعضی دیگر « كَمَنْ قَارَعَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفِهِ : همانند کسی است که در خدمت پیامبر با شمشیر بر مغز دشمن بکوبد » .

و در بعضی دیگر « بِمَنْزِلِهِ مَنْ كَانَ قَاعِدًا تَحْتَ لُؤَاءِ

ص: ۸۱

القائم : همانند کسی است که زیر پرچم قائم بوده باشد .

و در بعضی دیگر « بِمَنْزِلِهِ الْمُجَاهِدِ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله : همانند کسی است که پیش روی پیامبر جهاد کند . «

و بعضی دیگر « بِمَنْزِلِهِ مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ : همانند کسی است که با پیامبر شهید شود . «

این تشبیهات هفت گانه که در مورد انتظار ظهور مهدی در

این شش روایت وارد شده روشنگر این واقعیت است که یک نوع رابطه و تشابه میان مسأله « انتظار » از یک سو و « جهاد » و مبارزه با دشمن در آخرین شکل خود از سوی دیگر وجود دارد .

در روایات متعددی نیز انتظار چنین حکومتی را داشتن ، به عنوان بالاترین عبادت معرفی شده است .

این مضمون در بعضی از احادیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و در بعضی از امیرمؤمنان علی نقل شده است، در حدیثی می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : بالاترین اعمال امت من انتظار فرج از ناحیه خدا

کشیدن است» (۱).

و در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ أَنْتِظَارُ الْفُرَجِ» (۲).

این حدیث اعم از این که انتظار فرج را به معنی وسیع کلمه بدانیم یا به مفهوم خاص یعنی انتظار ظهور مصلح بزرگ جهانی باشد، اهمیت انتظار را در مورد بحث ما روشن می سازد.

این تعبیرات همگی حاکی از این است که انتظار چنان انقلابی داشتن همیشه توأم با یک جهاد وسیع و دامنه دار است این را در نظر داشته باشید تا به سراغ مفهوم انتظار رفته سپس از مجموع آن هان نتیجه گیری کنیم.

مفهوم انتظار

«انتظار» معمولاً به حالت کسی گفته می شود که از وضع موجود ناراحت است و برای ایجاد وضع بهتری تلاش می کند.

فی المثل بیماری که انتظار بهبودی می کشد، یا پدری که در انتظار بازگشت فرزندش از سفر است، از بیماری و فراق فرزند ناراحتند و

ص: ۸۳

۱- «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۱۳۷ و ۱۳۶.

۲- «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۱۳۷ و ۱۳۶.

برای وضع بهتری می کوشند .

همچنین تاجری که از بازار آشفته ناراحت است و در انتظار فرو نشستن بحران اقتصادی می باشد این دو حالت را دارد « بیگانگی با وضع موجود » و « تلاش برای وضع بهتر » .

بنابراین مسأله انتظار حکومت حق و عدالت « مهدی » و قیام مصلح جهانی در واقع مرکب از دو عنصر است ، عنصر « نفی » و عنصر « اثبات » ، عنصر نفی همان بیگانگی با وضع موجود و عنصر اثبات خواهان وضع بهتری بودن است.

و اگر این دو جنبه در روح انسان به صورت ریشه دار حلول کند سرچشمه دو رشته اعمال دامنه دار خواهد شد .

این دو رشته اعمال عبارتند از ترک هر گونه همکاری و هماهنگی با عوامل ظلم و فساد و حتی مبارزه و درگیری با آن ها از یک سو و خودسازی و خودیاری و جلب آمادگی های جسمی و روحی و مادی و معنوی برای شکل گرفتن آن حکومت واحد جهانی و مردمی از سوی

دیگر. و خوب که دقت کنیم می بینیم هر دو قسمت آن سازنده و عامل تحرک و آگاهی و بیداری است .

با توجه به مفهوم اصلی « انتظار » معنی روایات متعددی که در بالا

درباره پاداش و نتیجه کار منتظران نقل کردیم به خوبی درک می شود. اکنون می فهمیم چرا منتظران واقعی گاهی همانند کسانی شمرده شده اند که در خیمه حضرت مهدی یا زیر پرچم او هستند یا کسی که در راه خدا شمشیر می زند، یا به خون خود آغشته شده، یا شهید گشته است.

آیا این ها اشاره به مراحل مختلف و درجات مجاهده در راه حق و عدالت نیست که متناسب با مقدار آمادگی و درجه انتظار افراد است؟

یعنی همان طور که میزان فداکاری مجاهدان راه خدا و نقش آن ها با هم متفاوت است انتظار و خودسازی و آمادگی نیز درجات کاملاً متفاوتی دارد که هر کدام از این ها با یکی از آن ها از نظر «مقدمات» و «نتیجه» شباهت دارد، هر دو جهادند و هر دو آمادگی می خواهند و

خودسازی، کسی که در خیمه رهبر چنان حکومتی قرار گرفته یعنی در مرکز ستاد فرماندهی یک حکومت جهانی است، نمی تواند یک فرد غافل و بی خبر و بی تفاوت بوده باشد، آن جا جای هر کس نیست، جای افرادی است که به حق شایستگی چنان موقعیت و اهمیتی را دارند.

همچنین کسی که سلاح در دست دارد در برابر رهبر این انقلاب با مخالفان حکومت صلح و عدالتش می جنگد آمادگی فراوان روحی و

فکری و رزمی باید داشته باشد .

برای آگاهی بیشتر از اثرات واقعی انتظار ظهور مهدی به توضیح زیر توجه کنید :

انتظار یعنی آماده باش کامل

من اگر ظالم و ستمگرم چگونه ممکن است در انتظار کسی باشم که طعمه شمشیرش خون ستمگران است؟ من اگر آلوده و ناپاکم چگونه می توانم منتظر انقلابی باشم که شعله اولش دامان آلودگان را می گیرد؟

ارتشی که در انتظار جهاد بزرگی است آمادگی رزمی نفرات

خود را بالا می برد و روح انقلابی در آن ها می دمد و هرگونه نقطه ضعفی را اصلاح می کند .

زیرا چگونگی « انتظار » همواره متناسب با هدفی است که در انتظار آن هستیم .

انتظار آمدن یک مسافر عادی از سفر . انتظار بازگشت یک دوست بسیار عزیز . انتظار فرارسیدن فصل چیدن میوه از درخت و درو کردن محصول .

هر یک از این انتظارها آمیخته با یک نوع آمادگی است ، در یکی باید خانه را آماده کرد و وسایل پذیرایی فراهم ساخت ، در دیگری ابزار

لازم و داس و کمباین و ...

اکنون فکر کنید آن ها که انتظار قیام یک مصلح بزرگ جهانی را می کشند در واقع انتظار انقلاب و دیگرگونی و تحولی را دارند که وسیع ترین و اساسی ترین انقلاب های انسانی در طول تاریخ بشر است.

انقلابی که برخلاف انقلاب های پیشین جنبه منطقه ای نداشته بلکه هم عمومی و همگانی است و هم تمام شئون و جوانب زندگی انسان هارا شامل می شود ، انقلابی است سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی و اخلاقی .

۵۰. إِنَّ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤُهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلٍ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ

هرگاه نیکی به تو رسد آن ها را ناراحت می کند ، اگر مصیبتی به تو رسد می گویند ما تصمیم خود را از پیش گرفته ایم و باز می گردند در حالی که خوشحالند .

این منافقان کوردل از هر فرصتی به نفع خود استفاده و لاف عقل و درایت می زنند که این عقل و تدبیر ما بود که موجب شد در فلان میدان شرکت نکنیم و مشکلاتی که دامن دیگران را بر اثر نداشتن عقل و درایت گرفت دامان ما را نگرفت ، این سخن را چنان می گویند که گویی از خوشحالی در پوست خود نمی گنجند .

۵۱ قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

بگو هیچ حادثه ای برای ما رخ نمی دهد مگر آن چه خداوند برای ما نوشته است، او مولی (و سرپرست) ما است و مؤمنان تنها بر خدا توکل می کنند .

این اشتباه بزرگی است که منافقان گرفتار آن هستند ، خیال می کنند با عقل کوچک و فکر ناتوانشان می توانند همه مشکلات و حوادث را پیش بینی کنند و از لطف و رحمت خدا بی نیازند ، آن ها نمی دانند تمام هستیشان همچون پرکاهی است در برابر یک طوفان عظیم از حوادث یا همانند قطره کوچک آبی در یک بیابان سوزان ، در یک روز تابستان ، اگر لطف الهی یار و مددکار نباشد از انسان ضعیف کاری ساخته نیست .

ارتباط مقدرات با کوشش های ما

شک نیست که سرنوشت ما تا آن جا که با کار و کوشش و تلاش ما مربوط است به دست خود ما است و آیات قرآن نیز با صراحت این موضوع را بیان می کند مانند « وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى : انسان بهره ای جز سعی و کوشش خود ندارد » (۳۹ / نجم) و « كُلُّ نَفْسٍ بِمَا

كَسَبَتْ رَهِينَةٌ : هر کس در گرو اعمال خویش است » (۳۸ / مدثر)

و آیات دیگر . (هر چند تأثیر تلاش و کوشش نیز از سنن الهی و به فرمان اوست) .

ولی در بیرون دایره تلاش و کوشش ما و آن جاکه از حریم قدرت ما خارج است ، دست تقدیر تنها حکمران است و آن چه به مقتضای قانون علّیت که منتهی به مشیت و علم و حکمت پروردگار می شود مقدر شده است انجام پذیر خواهد بود .

منتها افراد باایمان و خداپرست که به علم و حکمت و لطف و رحمت او مؤمن هستند همه این مقدرات را مطابق « نظام احسن » و مصلحت بندگان می دانند و هرکس بر طبق شایستگی هایی که اکتساب کرده است مقدراتی متناسب آن دارد .

یک جمعیت منافق و ترسو و تنبل و پراکنده محکوم به فنا هستند و این سرنوشت برای آن ها حتمی است ، اما یک جمعیت باایمان و آگاه و متحد و مصمم جز پیروزی ، سرنوشتی ندارند .

بنابر آن چه گفته شد روشن می شود که آیه فوق نه با اصل آزادی اراده و اختیار منافات دارد و نه دلیلی بر سرنوشت جبری انسان ها و بی اثر بودن تلاش ها و کوشش ها است .

۵۲ قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِخْدَىٰ الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهَا أَوْ بَأْيِدِنَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ

بگو آیا درباره ما جز یکی از دو نیکی انتظار دارید (یا بر شما پیروز می شویم و یا شربت شهادت می نوشیم) ولی ما انتظار داریم با عذابی از طرف خداوند (در آن جهان) یا به دست ما (در این جهان) به شما برسد، اکنون که چنین است شما انتظار بکشید ما هم با شما انتظار می کشیم.

در آیه مورد بحث به منطق عجیب محکمی برخورد می کنیم که

راز اصلی همه پیروزی های مسلمانان نخستین در آن نهفته شده است و اگر پیامبر اسلام هیچ تعلیم و دستوری جز این نداشت برای تضمین پیروزی پیروانش کافی بود و آن این که مفهوم شکست و ناکامی را به کلی از صفحه روح آن ها زدوده و به آن ها ثابت کرده که در هر حال شما پیروزید، کشته شوید پیروزید و دشمن را بکشید باز هم پیروزید.

شما دو راه در پیش دارید که از هر کدام بروید به منزل مقصود خواهید رسید، بیراهه و پرتگاه مطلقا در مسیر شما وجود ندارد یک راه

به سوی شهادت می رود که نقطه اوج افتخار یک انسان باایمان است و بالاترین موهبتی است که برای انسان تصور می شود که با خدا معامله کند جان را بدهد و یک حیات جاویدان و ابدی در جوار قرب پروردگار و در میان نعمت های غیرقابل توصیفش خریداری کند .

راه دیگر پیروزی بر دشمن و درهم شکستن قدرت اهریمنی او و پاکسازی محیط زندگی انسان ها از شر ظالمان و ستمگران و آلودگان است و این نیز فیضی است بزرگ و افتخاری است مسلم.

نشانه های پنجگانه مؤمنین راستین

۷۱ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

مردان و زنان باایمان ولی (و یار و یاور) یکدیگرند ، امر به معروف و نهی از منکر می کنند و نماز را برپا می دارند و زکات را می پردازند و خدا و رسولش را اطاعت می نمایند، خداوند به زودی آن ها را مورد رحمت خویش قرار می دهد، خداوند توانا و حکیم است .

در آیات گذشته علایم و جهات مشترک مردان و زنان منافق مطرح گردید که در پنج قسمت خلاصه می شد؛ « امر به منکر » ، « نهی از معروف » ، « امساک و بخل » ، « فراموش کردن خدا » و « مخالفت فرمان پروردگار » .

در آیات مورد بحث علایم و نشانه های مردان و زنان باایمان بیان شده است که آن هم در پنج قسمت خلاصه می شود و درست نقطه مقابل یکایک صفات منافقان است .

آیه از این جا شروع می شود که می فرماید : « مردان و زنان باایمان دوست و ولی و یار و یاور یکدیگرند » (وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) .

جالب این که درباره منافقان کلمه « اُولیاء » ذکر نشده بود ، بلکه جمله « بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ » که دلیل بر وحدت هدف و هماهنگی صفات و کردار است ، به چشم می خورد ، اشاره به این که « منافقان » هرچند در صف واحدی قرار دارند و گروه های مختلفشان در مشخصات و برنامه ها شریکند ، روح موَدّت و ولایت در میان آن ها وجود ندارد و هرگاه منافع شخصی آنان به خطر بیفتد ، حتی به دوستان خود خیانت خواهند کرد ، به همین دلیل در آیه ۱۴ سوره حشر

می خوانیم: « تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى : آن ها را متحد

فکر می کنی در حالی که دل هایشان پراکنده است » .

پس از بیان این اصل کلی ، به شرح جزئیات صفات مؤمنان می پردازد :

نخست می گوید: « آن ها مردم را به نیکی ها دعوت می کنند » (يَا مُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ) .

« مردم را از زشتی ها و بدی ها و منکرات باز می دارند » (وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) .

آن ها به عکس منافقان که خدا را فراموش کرده بودند، « نماز را بر پا می دارند » و به یاد خدا هستند و با یاد و ذکر او ، دل را روشن و عقل را بیدار و آگاه می دارند (وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ) .

آن ها بر خلاف منافقان که افرادی ممسک و بخیل هستند ، بخشی از اموال خویش را در راه خدا و حمایت خلق خدا و به بازسازی جامعه ، انفاق می نمایند « و زکات اموال خویش را می پردازند »

(وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) .

منافقان فاسق و سرکش و خارج از تحت فرمان حق ،

هستند اما مؤمنان « اطاعت فرمان خدا و پیامبر او می کنند » (وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ).

در پایان این آیه اشاره به نخستین امتیاز مؤمنان از نظر نتیجه و پاداش کرده ، می گوید : « خداوند آن ها را به زودی مشمول رحمت خویش می گرداند » (اُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ).

کلمه « رَحْمَتٌ » که در این جا ذکر شده ، مفهومی بسیار وسیع دارد که هر گونه خیر و برکت و سعادت را در این جهان و جهان دیگر ، در بر می گیرد و این جمله در حقیقت نقطه مقابل حال منافقان است که خداوند آن ها را لعنت کرده و از رحمت خود دور ساخته است .

شک نیست که وعده رحمت به مؤمنان از طرف خداوند ، از هر نظر قطعی و اطمینان بخش است ، « زیرا او هم قدرت دارد و هم حکیم است » ، نه بدون علت وعده می دهد و نه هنگامی که

وعده داد ، از انجام آن عاجز می ماند (إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيْمٌ).

۷۲ وَعِدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

خداوند به مردان و زنان باایمان باغ هایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر (درختان) آن ها جاری هستند، جاودانه در آن خواهند ماند و مسکن های پاکیزه ای در بهشت های عدن (نصیب آن ها ساخته) و رضا (و خشنودی) خدا (از همه این ها) برتر است و پیروزی بزرگ همین است .

« عِدْنُ » در لغت به معنای اقامت و بقاء در یک مکان است و لذا به « مَعْدِنِ » که جایگاه بقای مواد خاصی است ، این کلمه اطلاق می شود ، بنابراین مفهوم « عِدْنُ » با خلود شباهت دارد ، ولی از آن جا که در جمله قبل به مسأله خلود اشاره شده چنین استفاده می شود که جَنّاتِ عدن ،

جزء دهم (۱۱۵)

محل خاصی از بهشت پروردگار است که بر سایر باغ های بهشت امتیاز دارد .

در احادیث اسلامی و کلمات مفسران این امتیاز به اشکال مختلف بیان شده است ، در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین آمده که فرمود : «عِدْنُ دَارُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ تَرَهَا عَيْنٌ وَ لَمْ يَخْطُرْ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ ، لا- يَشْكُهَا غَيْرُ ثَلَاثِهِ النَّبِيِّنَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ : عدن آن خانه پروردگار است که هیچ چشمی آن را ندیده و به فکر کسی خطور نکرده و تنها سه گروه در آن ساکن می شوند ؛ پیامبران ، صدیقان (آن ها

ص: ۹۵

که پیامبران را تصدیق و از آن‌ها حمایت کردند (و شهیدان) . (۱)

در کتاب «خصال» از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده: « مَنْ سَيَّرَهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَ يَمُوتُ مَمَاتِي وَ يَسْكُنُ جَنَّتِي الَّتِي وَاعَدَنِي اللَّهُ رَبِّي، جَنَّاتِ عَدْنٍ... فَلْيُوَالِ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ وَ ذُرِّيَّتَهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

۱ « مجمع البيان » ، ذیل آیه مورد بحث .

(۱۱۶) سوره توبه

مَنْ بَعِيْدَهُ: کسی که دوست دارد حیاتش همچون من و مرگش نیز همانند من بوده باشد و در بهشتی که خداوند به من وعده داده، در جنات عدن ساکن شود، باید علی بن ابی طالب و فرزندان بعد از او علیهم السلام را دوست دارد . (۱)

از این حدیث روشن می شود که جنات عدن ، باغ هایی است از بهشت که پیامبر صلی الله علیه و آله و جمعی از خاصان پیروان او در آن ها مستقر خواهند شد .

این مضمون در حدیث دیگری از علی نیز نقل شده که جنات عدن ، جایگاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است .

سپس به نعمت و پاداش معنوی آن ها اشاره کرده و می فرماید: « وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ... » .

ص: ۹۶

هیچ کس نمی تواند آن لذت معنوی و احساس روحانی را که به

۱ « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۴۱ .

جزء دهم (۱۱۷)

یک انسان به خاطر توجه رضایت و خشنودی خدا از او ، دست می دهد، توصیف کند و به گفته بعضی از مفسران ، حتی گوشه ای از این لذت روحانی از تمام بهشت و نعمت ها و مواهب گوناگون و رنگارنگ و بی پایانش ، برتر و بالاتر است .

البته ما هیچ یک از نعمت های جهان دیگر را نمی توانیم در این قفس دنیا و زندگانی محدودش، در فکر خود ترسیم کنیم، تاچه رسد به این نعمت بزرگ روحانی و معنوی .

البته ترسیم ضعیفی از تفاوت های معنوی و مادی را در این دنیا می توانیم در فکر خود مجسم کنیم ، مثلاً لذتی که از دیدار یک دوست مهربان و بسیار صمیمی بعد از فراق و جدایی ، به ما دست می دهد و یا احساس روحانی خاصی که از درک یک مسأله پیچیده علمی که ماه ها یا سال ها به دنبال آن بوده ایم ، برای ما حاصل می شود و یا جذب روحانی نشاط انگیزی که در حالت یک عبادت خالص و مناجات آمیخته با حضور قلب ، به ما دست می دهد ، با لذت هیچ غذا و طعام و مانند آن از لذت های مادی قابل مقایسه نیست.

(۱۱۸) سوره توبه

در این جا نیز روشن می شود آن ها که می گویند: قرآن به هنگام

ص: ۹۷

شرح پاداش مؤمنان و نیکوکاران، تنهاروی نعمت های مادی تکیه کرده و از جذبه های معنوی در آن خبری نیست ، در اشتباهند ، زیرا در جمله بالا رضایت خدا که مخصوصا با لفظ « نکره » بیان شده ، اشاره به گوشه ای از خشنودی خدا است ، از همه نعمت های مادی بهشت برتر شمرده شده و این نشان می دهد که تا چه حد آن پاداش معنوی پرارزش و گرانبها است .

البته دلیل این برتری نیز روشن است ، زیرا روح در واقع به مانند « گوهر » است و جسم همچون « صدف » ، و « روح » فرمانده است و « جسم » فرمانبر ، تکامل روح ، هدف نهایی است و تکامل جسم ، وسیله است به همین دلیل تمام شعاع های روح از جسم وسیع تر و دامنه دارتر می باشد و لذت های روحی نیز قابل مقایسه با لذات جسمانی نیست، همان گونه که آلام روحی به مراتب دردناک تر از آلام جسمانی است.

جزء دهم (۱۱۹)

پایان سوره تَوْبَه

ص: ۹۸

فهرست مطالب

موضوع صفحه

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

رمز ظهور یا سقوط نعمت ●●● ۱۳

عوامل حیات و مرگ ملت ها ●●● ۱۴

سلب نعمت نتیجه ارتکاب گناه است ●●● ۱۹

جبر سرنوشت و جبر تاریخ و سایر جبرها ممنوع ●●● ۲۰

هدف از افزایش اقتدار نظامی ●●● ۲۱

هدف نهایی تهیه سلاح و افزایش قدرت جنگی ●●● ۲۸

هدف و ارکان جهاد اسلامی ●●● ۳۲

منتظر موازنه قدرت نباشید ●●● ۳۴

افسانه موازنه قوا ●●● ۳۹

آگاهی و اعتقاد به هدف، تعیین کننده است ●●● ۴۱

سوره توبه ●●● ۴۲

منظور از « عمران مساجد » چیست؟ ●●● ۴۶

عمل خالص تنها از ایمان سرچشمه می گیرد ●●● ۴۷

ویژگی اصحاب مساجد ●●● ۴۸

آیا تنها مسجد الحرام منظور است؟ ●●● ۴۸

اهمیت احداث مسجد ●●● ۴۹

همه چیز فدای هدف و برای خدا ●●● ۵۱

ص: ۹۹

زندگی ایمان است و جهاد در سایه ایمان ●●● ۵۵

انبوه جمعیت به تنهایی کارساز نیست ●●● ۵۶

ایمان و آرامش ●●● ۵۹

غزوه عبرت انگیز «حُنَین» ●●● ۶۲

آینده در قلمرو اسلام ●●● ۶۷

منظور از هدایت و دین حق چیست؟ ●●● ۶۹

غلبه منطقی یا غلبه قدرت ●●● ۷۰

قرآن و قیام مهدی ●●● ۷۱

روایات اسلامی پیرامون ظهور مهدی ●●● ۷۴

اثرات سازنده انتظار ظهور مهدی ●●● ۷۹

مفهوم انتظار ●●● ۸۳

انتظاری یعنی آماده باش کامل ●●● ۸۶

ارتباط مقدرات با کوشش های ما ●●● ۸۸

در قاموس مؤمنان شکست وجود ندارد ●●● ۹۰

نشانه های پنجگانه مؤمنین راستین ●●● ۹۱

جلد ۱۱

اشاره

ص: ۱

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعاً «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

(۹)

ص:۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

۱۰۰ وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و آن ها که به نیکی از آن ها پیروی کردند، خداوند از آن ها خوشنود و آن ها (نیز) از او خوشنود شدند و باغ هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جریان دارد ، جاودانه در آن خواهند ماند و این پیروزی بزرگی است .

در آیه فوق اشاره به گروه های مختلف از مسلمانان راستین شده است و آن ها را در سه گروه مشخص تقسیم می کند .

اول آن ها که در اسلام و هجرت پیشگام بوده اند (وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ) .

دوم آن ها که در نصرت و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران مهاجرش پیشگام بودند(وَالْأَنْصَارِ) .

سوم آن ها که بعد از این دو گروه آمدند و از برنامه های آن ها پیروی کردند و با انجام اعمال نیک و قبول اسلام و هجرت و نصرت آیین پیامبر صلی الله علیه و آله به آن ها پیوستند (وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ) .

پس از ذکر این گروه سه گانه می فرماید : « رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ » ، رضایت خدا از آن ها به خاطر ایمان و اعمال صالحی

است که انجام داده اند و خشنودی آنان از خدا به خاطر پاداش های گوناگون و فوق العاده و پراهمیت است که به آنان ارزانی داشته است .

به تعبیر دیگر آن چه خدا از آن ها خواسته ، انجام داده اند و آن چه آن ها از خدا خواسته اند، به آنان بخشیده، بنابراین هم خدا از آن ها راضی است و هم آنان از خدا راضی هستند .

موقعیت پیشگامان

در هر انقلاب وسیع اجتماعی که برضد وضع نابسامان جامعه

صورت می گیرد، پیشگامانی هستند که پایه های انقلاب و نهضت بر دوش آن ها است ، آن ها در واقع وفادارترین عناصر انقلابی هستند ، زیرا هنگامی که پیشوا و رهبرشان از هر نظر تنها است ، گرد او را می گیرند و با این که از جهات مختلف در محاصره قرار دارند و انواع خطرها از چهارطرف آن ها را احاطه کرده ، دست از یاری و فداکاری بر نمی دارند .

خصوصا مطالعه تاریخ آغاز اسلام نشان می دهد که پیشگامان و مؤمنان نخستین با چه مشکلاتی روبرو بوده اند ، چگونه آن ها را شکنجه و آزار می دادند ، ناسزا می گفتند ، متهم می کردند ، به زنجیر می کشیدند و نابود می نمودند .

ولی با این همه گروهی با اراده آهنین و عشق سوزان و عزم راسخ و ایمان عمیق در این راه گام گذاردند و به استقبال انواع خطرها رفتند .

در این میان سهم مهاجران نخستین از همه بیشتر بود و به دنبال آن ها انصار نخستین یعنی آن هایی که با آغوش باز از پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه دعوت کردند و یاران مهاجر او را همچون برادران خویش مسکن

دادند و از آن ها با تمام وجود خود دفاع کردند و حتی برخویشتن نیز مقدم داشتند. و اگر می بینیم در آیه فوق به این دو گروه اهمیت فوق العاده ای داده شده است ، به خاطر همین موضوع است .

ولی با این حال قرآن مجید آن چنان که روش همیشگی او است سهم دیگران را نیز نادیده نگرفته است و به عنوان « تابعین به احسان » از تمام گروه هایی که در عصر پیامبر و یا زمان های بعد به اسلام پیوستند، هجرت کردند و یا مهاجران را پناه دادند و حمایت نمودند ، یاد می کند و برای همه اجر و پاداش های بزرگی را نوید می دهد .

تابعین چه اشخاصی بودند ؟

تعبیر «تابعین به احسان» ، تمام گروه های را که در عصر و زمان از برنامه و اهداف پیشگامان اسلام پیروی کردند ، شامل می شود .

توضیح این که ؛ برخلاف آن چه بعضی ها فکر می کنند مسأله « هجرت » و همچنین «نصرت» که دو مفهوم سازنده اسلامی است ، محدود به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست ، بلکه امروز نیز این دو مفهوم در شکل های دیگری وجود دارد و فردا نیز وجود خواهد داشت ، بنابراین تمام کسانی که به نحوی در مسیر این دو برنامه قرار می گیرند ، در مفهوم تابعین به احسان داخلند. منتها مهم آن است که توجه داشته باشیم قرآن با ذکر کلمه « احسان » ، تأکید می کند که پیروی و تبعیت از پیشگامان در اسلام نباید در دایره حرف و ادعا و یا حتی ایمان بدون عمل خلاصه شود ، بلکه باید این پیروی ، یک پیروی فکری و عملی و همه جانبه بوده باشد .

در این جا بیشتر مفسران به تناسب بحث آیه فوق، این سؤال را مطرح کرده اند که نخستین کسی که اسلام آورد و این افتخار بزرگ در تاریخ به نام او ثبت شد، چه کسی است؟

در پاسخ این سؤال همه متفقا گفته اند: نخستین کسی که از زنان مسلمان شد، «خدیجه» همسر وفادار و فداکار پیامبر صلی الله علیه و آله بود و اما از مردان، همه دانشمندان و مفسران شیعه به اتفاق گروه عظیمی از دانشمندان اهل سنت، «علی» نخستین کسی از مردان می دانند که دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را پاسخ گفت.

شهرت این موضوع در میان دانشمندان اهل تسنن به حدی است که جمعی از آن ها ادعای اجماع و اتفاق بر آن کرده اند.

از جمله «حاکم نیشابوری» در «مَسْتَدْرَكُ عَلِي الصَّحِيحَيْنِ» که از منابع اصلی اهل تسنن می باشد در کتاب «معرفت»، صفحه ۲۲ چنین می گوید: «لَا- أَعْلَمُ خِلَافًا بَيْنَ أَصْحَابِ التَّوَارِيخِ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَوْلَاهُمْ إِسْلَامًا وَ أَنْمَا اخْتَلَفُوا فِي بُلُوغِهِ: هِيَ مَخَالَفَتِي فِي مِثَالِ تَارِيخِ نَوِيْسَانِ فِي هَذَا مَسْأَلَةٍ وَ جُودَ نَدَارِدُ كِه عَلِي بِنِ ابِي طَالِبٍ نَخْسْتِيْنِ كِسِي اسْتِ كِه اسْلَامِ آوْرْدِه، تِنِهَا دَر بُلُوغِ اُو بِه هِنْكَامِ پَذِيْرَشِ اسْلَامِ اخْتِلَافِ دَارِنْدُ». (۱)

«ابوجعفر اسکافی معتزلی» می نویسد: «قَدْ رَوَى النَّاسُ كَافَّةً

ص: ۱۴

إِفْتِخَارَ عَلِيٍّ بِالسَّبْقِ إِلَى الْإِسْلَامِ: عموم مردم نقل کرده اند که افتخار سبقت در اسلام مخصوص علی بن ابی طالب است « (۱)».

گذشته از این ، روایات فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز از خود علی و صحابه در این باره نقل شده است که به حد تواتر می رسد و ذیلاً چند حدیث را به عنوان نمونه می آوریم :

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « أَوْلُكُمْ وَارِدًا عَلَى الْحَوْضِ أَوْلُكُمْ إِسْلَامًا ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ : نخستین کسی که در کنار حوض کوثر بر من وارد می شود ، نخستین کسی است که اسلام آورده و او علی بن ابی طالب است « (۲)».

گروهی از دانشمندان اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت و فرمود : « إِنَّ هَذَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَ هَذَا أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي وَ هَذَا الصَّادِقُ

الْأَكْبَرُ : این اولین کسی است که به من ایمان آورده و اولین کسی است که در قیامت با من مصافحه می کند و این صدیق اکبر است « (۳)».

گاهی این تعبیر که خدیجه نخستین مسلمان از زنان و ابوبکر نخستین مسلمان از مردان و علی نخستین مسلمان از کودکان بود ، خواسته اند از اهمیت آن بکاهند (این تعبیر را مفسر

ص: ۱۵

۱- « الغدير » ، جلد ۳ ، صفحه ۲۳۷ و ۲۳۸ .

۲- « مستدرک علی الصحیحین » ، حاکم ، جلد ۲ ، صفحه ۱۳۶ .

۳- به نقل « الغدير » ، از « طبرانی » و « بیهقی » و « میثمی » در « مجمع » .

معروف، نویسنده «المنار» ذیل آیه مورد بحث ذکر کرده است).

ضمنا کمی سن علی در آن روز به هیچ وجه از اهمیت موضوع نمی‌کاهد، خصوصا این که خدا در آیه ۱۲ سوره مریم درباره حضرت یحیی صریحا می‌گوید: «وَآتَيْنَاهُ الْكُتُبَ صَبِيًّا: ما فرمان را به او در حال کودکی دادیم».

درباره عیسی نیز می‌خوانیم که در حال کودکی به سخن آمد و به آن‌ها که درباره او گرفتار شک و تردید بودند، گفت: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا: من بنده خدایم، کتاب آسمانی به من داده و مرا پیامبر قرار داده است» (۳۰ / مریم).

هنگامی که این گونه آیات را با حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در بالا-نقل کردیم، او علی را وصی و خلیفه و جانشین خود قرار داد، ضمیمه کنیم، روشن می‌شود که سخن «المنار» گفتار تعصب آمیزی بیش نیست.

ثانیا این موضوع از نظر تاریخی مسلم نیست که ابوبکر سومین نفری باشد که اسلام را پذیرفته است، بلکه در بسیاری از کتب تاریخ و حدیث، اسلام آوردن، گروه دیگری را قبل از او ذکر کرده اند.

این بحث را با ذکر این نکته پایان می‌دهیم که علی بارها به این موضوع که من اولین مؤمن و اولین مسلمان و نخستین نمازگزار با پیامبرم، اشاره نموده، موقعیت خود را روشن ساخته و این موضوع در بسیاری کتب از آن حضرت نقل شده است.

به علاوه «ابن ابی الحدید» از دانشمند معروف «ابوجعفر اسکافی

معتزلی « نقل می کند : این که بعضی می گویند : ابوبکر سبقت در اسلام داشته ، اگر صحیح باشد ، چرا خودش در هیچ مورد به این موضوع بر فضیلت خود استدلال نکرده و هیچ یک از هواداران او از صحابه نیز چنین ادعایی نکرده اند . (۱)

آیا همه صحابه افراد صالحی بودند؟

دانشمندان اهل سنت معمولاً معتقدند که همه یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پاک و درستکار و صالح و شایسته و اهل بهشتند. در این جا به تناسب آیه فوق که بعضی آن را دلیل قاطعی بر ادعای فوق گرفته اند ، بار دیگر این موضوع مهم را که سرچشمه دگرگونی های زیادی در مسائل اسلامی می شود ، مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم :

بسیاری از مفسران اهل سنت این حدیث را ذیل آیه فوق نقل کرده اند که « حمید بن زیاد » می گوید: نزد «محمد بن کعب قرظی» رفتم

و به او گفتم : « درباره اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله چه می گویی ؟ او پاسخ داد : « جَمِيعُ اصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْجَنَّةِ مُحْسِنِينَ وَ مُسِيئِينَ : همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشتند ، اعم از نیکوکار و بدکار و گنهکار » ، گفتم : « این سخن را از کجا می گویی ؟ » گفت : « این آیه را بخوان ؛ " وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ ... " تا آن جا که می فرماید ؛ " رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ " ، سپس گفت : « اما درباره " تابعین " ، شرطی قائل شده و آن این است که آن ها باید

ص: ۱۷

تنها در کارهای نیک از صحابه پیروی کنند (فقط در این صورت اهل نجات هستند و اما صحابه چنین قید و شرطی را ندارند (۱). «

ولی این ادعا به دلایل زیادی مردود و غیرقابل قبول است، زیرا؛

اولاً حکم مزبور در آیه فوق شامل تابعین هم می شود و منظور از تابعان، همان گونه که اشاره کردیم، تمام کسانی هستند که از روش مهاجران و انصار نخستین و برنامه های آن ها پیروی می کنند، بنابراین باید تمام امت بدون استثناء اهل نجات باشند.

و اما این که در حدیث محمد بن کعب از این موضوع جواب داده شده که خداوند در تابعین قید احسان را ذکر کرده، یعنی از برنامه نیک و روش صحیح صحابه پیروی کند، نه از گناهانشان، این سخن از عجیب ترین بحث ها است.

چراکه مفهومش اضافه « فرع » بر « اصل » است، جایی که شرط نجات تابعان و پیروان صحابه این باشد که در اعمال صالح از آن ها پیروی کنند، به طریق اولی باید این شرط در خود صحابه بوده باشد.

به تعبیردیگر خداوند در آیه فوق می گوید: رضایت و خشنودی او شامل حال همه مهاجران و انصار نخستین که دارای برنامه صحیحی بودند و همه پیروان آن ها است، نه این که می خواهد مهاجران و انصار را چه خوب باشند و چه بد، مشمول رضایت خود قرار دهد، اما

ص: ۱۸

۱- « تفسیر المنار » و « تفسیر فخر رازی »، ذیل آیه فوق.

تابعان را با قید و شرط خاصی بپذیرد .

(۲۴) سوره توبه

ثانیا این موضوع با دلیل عقل به هیچ وجه سازگار نیست ، زیرا عقل هیچ گونه امتیازی برای یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بر دیگران قائل نمی باشد، چه تفاوتی میان ابوجهل ها و کسانی است که نخست ایمان آوردند و سپس از آیین او منحرف شدند

و چرا کسانی که سال ها و قرن ها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله قدم به این جهان گذاردند و فداکاری ها و جانبازی های آن ها در راه اسلام کمتر از یاران نخستین پیامبر صلی الله علیه و آله نبود ، بلکه این امتیاز را داشتند که پیامبر را ندیده شناختند و به او ایمان آوردند ، مشمول این رحمت و رضایت الهی نباشند .

قرآنی که می گوید : « گرامی ترین شما نزد خدا ، پرهیزکارترین شما است » ، چگونه این تبعیض غیرمنطقی را می پسندد ؟ قرآنی که در آیات مختلفش به ظالمان و فاسقان لعن می کند و آن ها را مستوجب عذاب الهی می شمرد ، چگونه این « مصونیت غیر منطقی صحابه » را در برابر کیفر الهی می پسندد ؟ آیا این گونه لعن ها و تهدیدهای قرآن قابل استثناء است و گروه خاصی از آن خارجند ؟ چرا و برای چه ؟

از همه گذشته آیا چنین حکمی به منزله چراغ سبز نشان دادن به صحابه نسبت ، به هرگونه گناه و جنایت محسوب نمی شود ؟

ثالثا این حکم با متون تاریخ اسلامی به هیچ وجه سازگار نیست، زیرا بسیار کسان بودند که روزی در ردیف مهاجران و انصار بودند و سپس از راه خود منحرف شدند و مورد خشم و غضب پیامبر صلی الله علیه و آله که

توأم با خشم و غضب خدا است ، قرار گرفتند ، آیا در آیات قبل داستان ثعلبه بن حاطب انصاری را نخواندیم که چگونه منحرف گردید و مغضوب پیامبر صلی الله علیه و آله شد .

روشن تر بگوییم ؛ اگر منظور آن ها این است که صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عموماً مرتکب هیچ گونه گناهی نشدند و معصوم و پاک از هر معصیتی بودند، این از قبیل انکار بدیهیات است.

و اگر منظور آن است که آن ها گناه کردند و اعمال خلافی انجام دادند ، باز هم خدا از آن ها راضی است ، مفهومی این است که خدا رضایت به گناه داده است .

چه کسی می تواند « طلحه » و « زبیر » که در آغاز از یاران خاص پیامبر بودند و همچنین « عایشه » همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را از خون هفده هزار نفر مردم مسلمانی که خونشان در میدان جنگ جمل ریخته شد، تبرئه کند ؟ آیا خدا به این خون ریزی ها راضی بود ؟

آیا مخالفت با علی خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله که اگر فرضاً خلافت منصوص او را نپذیریم ، حداقل با اجماع امت برگزیده شده بود ، شمشیر کشیدن به روی او و یاران وفادارش چیزی است که خدا از آن خشنود و راضی باشد ؟

حقیقت این است که طرفداران نظریه « تنزیه صحابه » با اصرار و پافشاری روی این مطلب ، چهره پاک اسلام را که همه جا میزان شخصیت اشخاص را ایمان و عمل صالح قرار می دهد ، زشت و بلامنظر ساخته اند .

آخرین سخن این که رضایت و خشنودی خدا که در آیه فوق است،

روی یک عنوان کلی قرار گرفته و آن « هجرت » و « نصرت » و « ایمان » و « عمل صالح » است ، تمام صحابه و تابعان مادام که از تحت این عناوین خارج شدند ، از تحت رضایت خدا نیز خارج گشتند .

از آن چه گفتیم ، به خوبی روشن می شود که گفتار مفسران دانشمند اهل تسنن نظیر نویسنده « المنار » که در این جا شیعه را به خاطر عدم اعتقاد به پاکی و درستی همه صحابه مورد سرزنش و حمله قرار می دهد ، کمترین ارزشی ندارد ، شیعه گناهی نکرده جز این که حکم عقل و شهادت تاریخ و گواهی قرآن را در این جا پذیرفته و به امتیازات واهی و نادرست گوش فران داده است .

توبه و جبران

همان گونه که از آیات متعددی از قرآن مجید استفاده می شود ، توبه تنها ندامت و پشیمانی از گناه نیست ، بلکه باید توأم با اصلاح و جبران نیز باشد ، این جبران مخصوصا ممکن است به صورت کمک های بلاعوض به نیازمندان باشد چنان که در آیات فوق و در داستان

« ابولبابه » خواندیم . و این تفاوت نمی کند که گناه ، یک گناه مالی باشد ، یا گناه دیگر ، همان گونه که در مسأله متخلفان از جنگ تبوک خواندیم ، درواقع هدف این است که روح آلوده به گناه ، با عمل صالح و شایسته ای شستشو شود و پاکی نخستین و فطری را بازیابد .

۱۰۵ وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُبَيِّنُكُمْ

بگو: عمل کنید، خداوند و فرستاده او و مؤمنان اعمال شما را می بینند و به زودی به سوی کسی بازمی گردید که پنهان و آشکار رامی داند و شمارابه آن چه عمل می کردید، خبر می دهد.

اشاره به این که کسی تصور نکند اگر در خلوتگاه یا در میان جمع عملی را انجام می دهد، از دیدگاه علم خدا مخفی و پنهان می ماند، بلکه علاوه بر خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان نیز از آن آگاهند.

توجه و ایمان به این حقیقت چه اثر عمیق و فوق العاده ای در پاکسازی اعمال و ثبات دارد، معمولاً اگر انسان حس کند حتی یک نفر مراقب او است، وضع خود را چنان می کند که مورد ایراد نباشد، تا چه رسد به این که احساس نماید که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان از اعمال او آگاه می شوند.

این آگاهی مقدمه پاداش و یا کیفری است که در جهان دیگر در انتظار او است.

مسأله عرض اعمال به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام

در میان پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام با توجه به اخبار فراوانی که از امامان علیهم السلام رسیده، عقیده معروف و مشهور بر این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام از اعمال همه امت آگاه می شوند، یعنی خداوند از طرق خاصی اعمال امت را بر آن ها عرضه می دارد.

روایاتی که در این زمینه نقل شده، بسیار زیاد است، و شاید در

سر حد تواتر باشد که به عنوان نمونه چند قسمت را ذیلاً نقل می کنیم :

از امام صادق نقل شده که فرمود : « تُعْرَضُ الْأَعْمَالُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ كُلِّ صَبَاحٍ ، أَبْرَارِهَا وَفُجَّارِهَا ، فَأَخَذَرُوهَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ؛ " وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ " وَ سَيَكْتُ : تمام اعمال مردم هر روز صبح به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه می شود ، اعمال نیکان و بدان ، بنابراین مراقب باشید ، و این مفهوم گفتار خداوند است که می فرماید : " وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ " ، این را فرمود و ساکت شد . « (۱) در حدیث دیگری از امام باقر می خوانیم : « إِنَّ الْأَعْمَالَ تُعْرَضُ عَلَى نَبِيِّكُمْ كُلِّ عَشِيَّةٍ الْخَمِيسِ فَلَيْسَ يَبْحِ أَحَدُكُمْ أَنْ تُعْرَضَ عَلَى نَبِيِّهِ الْعَمَلُ الْقَبِيحُ : تمامی اعمال شما بر پیامبرتان هر عصر پنج شنبه عرضه می شود ، بنابراین باید از این که عمل زشتی بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه می شود ، شرم کنید »

(۲)

باز در روایت دیگری از امام علی بن موسی الرضا آمده که ؛ شخصی به خدمتش عرض کرد : « برای من و خانواده ام دعایی فرما » ، فرمود : « مگر من دعا نمی کنم ؟ به خدا سوگند اعمال شما هر شب و روز بر من عرضه می شود » (وَ اللَّهُ أَنْ أَعْمَالَكُمْ لَتُعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ) .

ص: ۲۳

۱- « اصول کافی » ، جلد ۱ ، صفحه ۱۷۱ ، باب «عَرْضُ الْأَعْمَالِ» .

۲- « تفسیر برهان » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۵۸ .

راوی این حدیث می گوید: این سخن بر من گران آمد، امام متوجه شد و به من فرمود: «أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟» و قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ" ، هو وَاللَّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: آیا کتاب خداوند عز و جل را نمی خوانی که می گوید؛ "عمل کنید، خدا و پیامبرش و مؤمنان، عمل شما را می بینند" به خدا سوگند که منظور از مؤمنان، علی بن ابی طالب (و امامان دیگر از فرزندان او) می باشد «(۱)»

البته در بعضی از این اخبار تنها سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله به میان آمده و درپاره ای از احادیث، علی و در بعضی پیامبر و امامان علیهم السلام همگی ذکر شده اند، همان طور که بعضی تنها عصر پنج شنبه را وقت عرض اعمال می شمردند و بعضی همه روز و بعضی هفته ای دوبار و بعضی در آغاز هر ماه و بعضی به هنگام مرگ و گذاردن در قبر.

روشن است که این روایات منافاتی باهم ندارند و همه آن ها می توانند صحیح باشند، درست همانند این که در بسیاری از مؤسسات، گزارش کارکرد روزانه را همه روز و گزارش کار هفته را در پایان هفته و گزارش کار ماه یا سال را در پایان ماه یا سال به مقامات بالاتر می دهند.

ص: ۲۴

۱- «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۷۱، بَابُ عَرْضِ الْأَعْمَالِ .

آیا رؤیت در این جا به معنی دیدن است ؟

مانعی ندارد که رؤیت را به همان معنی اصلیش که مشاهده محسوسات باشد، بگیریم ، نه به معنی علم و نه به معنی معرفت ، این موضوع در مورد خداوند که همه جا حاضر و ناظر است و به همه محسوسات احاطه دارد ، جای بحث نیست و اما در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام نیز مانعی ندارد که آن ها خود اعمال را به هنگام عرضه شدن ببینند ، زیرا می دانیم اعمال انسان فانی نمی شود بلکه تا قیامت باقی می ماند .

البته جای تعجب نیست که در گناهان بزرگ مخصوصا در عصر نزول آیات قرآن ، ندامت و پشیمانی برای قبول توبه ، کافی نباشد ، بلکه اقدام به جبران و اعتراف آشکار به گناه و سپس نزول آیه ای دایر بر قبولی توبه ، شرط باشد .

با صادقان باشید

۱۱۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

ای کسانی که ایمان آورده اید ، از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و باصادقان باشید.

در این که منظور از « صادقین » چه کسانی است ، مفسران احتمالات گوناگونی داده اند .

ولی اگر بخواهیم راه را نزدیک کنیم ، باید به خود قرآن مراجعه کنیم که در آیات متعددی « صادقین » را تفسیر کرده است .

در آیه ۱۷۷ سوره بقره آمده : « لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ

قَبْلِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ لِكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَ
الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ
فِي الْبُؤْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»

در این آیه می بینیم پس از آن که مسلمانان را از گفتگوهای اضافی

درباره مسأله تغییر قبله نهی می کند ، حقیقت نیکوکاری را برای آن ها چنین تفسیر می کند ؛ ایمان به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران ، سپس انفاق در راه خدا به نیازمندان و محرومان و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات و وفای به عهد و استقامت در برابر مشکلات به هنگام جهاد و پس از ذکر همه این ها می گوید : کسانی که این صفات را دارا باشند ، صادقان و پرهیزکاران هستند. و به این ترتیب صادق کسی است که دارای ایمان به تمام مقدسات و به دنبال آن عمل در تمام زمینه ها باشد .

و در آیه ۱۵ سوره حجرات می خوانیم: « إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ : مؤمنان تنها کسانی هستند که ایمان به خدا و پیامبرش آورده، سپس شک و تردیدی به خود راه نداده اند (و علاوه براین) با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کردند، این ها صادق هستند » .

این آیه نیز « صِدْق » را مجموعه ای از ایمان و عمل که در آن هیچ گونه تردید و تخلفی نباشد ، معرفی می کند .

و در آیه ۸ سوره حشر می خوانیم : « لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ » .

در این آیه مؤمنان محرومی که علی رغم همه مشکلات ، استقامت به خرج دادند و از خانه و اموال خود بیرون رانده شدند و جز رضای خدا و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله هدفی نداشتند ، به عنوان صادقان معرفی شده اند .

از مجموع این آیات نتیجه می گیریم که «صادقین» آن هایی هستند که تعهدات خود را در برابر ایمان به پروردگار، به خوبی انجام می دهند، نه تردیدی به خود راه می دهند، نه عقب نشینی می کنند، نه از انبوه مشکلات می هراسند بلکه با انواع فداکاری ها، صدق ایمان خود را ثابت می کنند. شک نیست که این صفات مراتبی دارد، بعضی ممکن است در قله آن قرار گرفته باشند که ما نام آن ها را معصومان می گذاریم و بعضی در مراحل پایین تر.

آیا منظور از صادقین ، تنها معصومان است ؟

گرچه مفهوم « صادقین » همان گونه که در بالا ذکر کردیم ، مفهوم وسیعی است ، ولی از روایات بسیاری استفاده می شود که منظور از این مفهوم در این جا، تنها معصومین هستند .

«سَلِيمُ بْنُ قَيْسِ هِلَالِيٍّ» چنین نقل می کند که؛ روزی امیرمؤمنان با جمعی از مسلمانان گفتگو داشت ، از جمله فرمود : « شما را به خدا سوگند می دهم ، آیا می دانید هنگامی که خدا " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ" را نازل کرد؟ سلمان گفت: «ای رسول خدا آیا منظور از آن عام است یا خاص؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مأمورین به این دستور همه مؤمنانند و اما عنوان صادقین، مخصوص برادریم علی و اوصیاء بعد از او تا روز قیامت است.»

هنگامی که علی این سؤال را پرسید، حاضران گفتند: «آری این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم.»

«نافع» از «عبد الله بن عمر» در تفسیر آیه چنین نقل می کند که؛

خداوند نخست به مسلمانان دستور داد که از خدا بترسند، سپس فرمود: «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»، یعنی؛ «مَعَ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ» (با پیامبر اسلام و خاندانش).

نویسنده تفسیر «برهان» نظیر این مضمون را از طرق اهل تسنن نقل کرده و می گوید: «موفق بن احمد» به اسناد خود از «ابن عباس» در ذیل آیه فوق چنین نقل کرده است: «هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: او علی بن ابی طالب است.»

سپس می گوید: همین مطلب را «عبدالرزاق» در کتاب «رموز الكنوز» نیز آورده است. (۱)

اما مسأله مهم تر این است که در آیه فوق دو دستور داده شده؛ نخست دستور به تقوا و سپس دستور به همراه بودن با صادقین، اگر مفهوم صادقین در آیه، عام باشد و همه مؤمنان راستین و بااستقامت را

ص: ۲۸

شامل گردد، باید گفته شود: «كُونُوا مِنَ الصَّادِقِينَ: از صادقین باشید»، نه با صادقین باشید (دقت کنید). این خود قرینه روشنی است که «صادقین» در آیه به معنی گروه خاصی است. از سوی دیگر منظور از همراه بودن این نیست که انسان همنشین آن ها باشد، بلکه بدون شك، منظور آن است که همگام آن ها باشد.

آیا اگر کسی معصوم نباشد، ممکن است بدون قید و شرط، دستور پیروی و همگامی با او صادر شود؟ آیا این خود دلیل بر آن نیست که این گروه تنها معصومان هستند؟

تنها سؤالی که باقی می ماند، این است که «صادقین» جمع است و باید در هر عصری معصومان، متعدد باشند.

پاسخ این سؤال نیز روشن است و آن این که مخاطب تنها اهل یک عصر نیستند، بلکه آیه تمام اعصار و قرون را مخاطب ساخته و مسلم است که مجموع مخاطبین همه اعصار با جمعی از صادقین خواهند بود و به تعبیر دیگر چون در هر عصری معصومی وجود دارد، هنگامی که

همه قرون و اعصار را مورد توجه قرار دهیم، سخن از جمع معصومان به میان خواهد آمد، نه از یک فرد.

شاهد گویای این موضوع آن است که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله جز او کسی که واجب اطاعه باشد، وجود نداشت و در عین حال آیه به طور مسلم شامل مؤمنان زمان او می شود، بنابراین می فهمیم منظور جمع در یک زمان نیست، بلکه جمع در مجموعه زمان ها است.

۱۲۲ وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ

مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ

شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند ، چرا از هر گروهی ، طایفه ای از آنان کوچ نمی کند (و طایفه ای بماند) تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آن ها را انداز نمایند تا (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند .

آیه فوق که با آیات گذشته در زمینه جهاد پیوند دارد ، اشاره به واقعیتی می کند که برای مسلمانان جنبه حیاتی دارد و آن این که ؛ گرچه جهاد بسیار پراهمیت است و تخلف از آن ننگ و گناه ، ولی در مواردی که ضرورتی ایجاب نمی کند که همه مؤمنان در میدان جهاد شرکت کنند ، مخصوصا در مواقعی که پیامبر صلی الله علیه و آله شخصا در مدینه باقی مانده « نباید همه به جهاد بروند ، بلکه لازم است هر جمعیتی از مسلمانان به دو گروه تقسیم شوند ؛ گروهی فریضه جهاد را انجام دهند و گروه دیگری در مدینه بمانند و معارف و احکام اسلام را بیاموزند » .

کسب علم و دانش ، واجب کفایی است

شک نیست که منظور از « تَفَقُّهُ » در دین ، فراگیری همه معارف و احکام اسلام اعم از اصول و فروع است ، زیرا در مفهوم « تَفَقُّهُ » ، همه این امور جمع است ، بنابراین آیه فوق دلیل روشنی است بر این که همواره گروهی از مسلمانان به عنوان انجام یک واجب کفایی باید به

تحصیل علم و دانش در زمینه تمام مسائل اسلامی بپردازند و پس از فراغت از تحصیل ، برای تبلیغ احکام اسلام ، به نقاط مختلف مخصوصاً به قوم و جمعیت خود بازگردند و آن ها را به مسائل اسلامی آشنا سازند .

بنابراین آیه فوق دلیل روشنی است بر وجوب تعلیم و تعلم در مسائل اسلامی و به تعبیر دیگر هم تحصیل را واجب می کند و هم یاد دادن را و اگر دنیای امروز به تعلیمات اجباری افتخار می کند ، قرآن در چهارده قرن پیش علاوه بر آن بر معلمین نیز این وظیفه را فرض کرده است.

جواز "تقلید" با استفاده از آیه "نَفَر"

گروهی از علمای اسلامی با آیه فوق بر مسأله جواز تقلید استدلال کرده اند ، زیرا فراگیری تعلیمات اسلام و رساندن آن به دیگران در مسائل فروع دین و لزوم پیروی شنوندگان از آن ها ، همان تقلید است .

البته آیه فوق تنها از فروع دین بحث نمی کند و مسائل اصولی را نیز شامل می شود ، ولی به هر حال فروع دین را نیز دربردارد .

تنها اشکالی که در این جا به نظر می رسد ، این است که آن روز سخنی از اجتهاد و تقلید در میان نبود و آن ها که مسائل اسلامی را فرامی گرفتند و به دیگران می رساندند ، حکم مسأله گویای زمان ما را داشتند نه حکم مجتهدان را ، یعنی مسأله را از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله گرفته و عیناً بدون هیچ گونه اظهار نظر برای دیگران نقل می کردند. ولی با توجه به این که اجتهاد و تقلید ، مفهوم وسیعی دارد ، می توان اشکال فوق را پاسخ داد .

توضیح این که ؛ شک نیست که علم فقه با وسعتی که امروز دارد ، در آن زمان وجود نداشت و مسلمانان به راحتی مسائل را از پیامبر صلی الله علیه و آله می آموختند ، ولی با این حال چنان نبوده که همه بزرگان اسلام در حکم مسأله گویان زمان ما باشند ، زیرا بسیاری از آن ها به عنوان قضاوت و یا امارت به نقاط دیگر می رفتند و طبعاً مسائلی پیش می آمد که عین آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیده بودند ولی در عموماً و اطلاقات آیات قرآن مجید وجود داشت ، مسلماً آن ها با تطبیق کلیات بر جزئیات و به اصطلاح علمی « رد فروع به اصول » و « رد اصول به فروع » ، احکام آن ها را درک می کردند و این یک نوع اجتهاد ساده بوده است .

مسلمانان این کار و امثال آن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و به همین دلیل ریشه اصلی اجتهاد در میان صحابه و یاران وجود داشت ، هرچند همه یاران و اصحاب در این حد نبودند .

و از آن جا که آیه فوق یک مفهوم عام دارد ، هم قبول گفتار مسأله گویان را شامل می شود و هم قبول قول مجتهدان را و به این ترتیب باعموم آیه می توان استدلال بر جواز تقلید کرد .

جهاد با جهل و نادانی و جهاد با دشمنان

مسأله مهم دیگری که از آیه می توان استفاده کرد ، احترام و اهمیت خاصی است که اسلام برای مسأله « تعلیم » و « تعلم » قائل شده است ، تا آن جا که مسلمانان را ملزم می سازد که همه در میدان جنگ شرکت نکنند ، بلکه گروهی بمانند و معارف اسلام را بیاموزند .

یعنی جهاد با جهل همانند جهاد با دشمن بر آن ها فرض است و

اهمیت یکی کمتر از دیگری نیست ، بلکه تا مسلمانان در مسأله جهاد با جهل ، پیروز نشوند ، در جهاد با دشمن پیروز نخواهند شد ، زیرا یک ملت جاهل ، همواره محکوم به شکست است .

یکی از مفسران معاصر در ذیل این آیه مطلب جالبی دارد ، او می گوید : من در « طرابلس » مشغول تحصیل علم بودم ، روزی فرماندار آن جا که خود از معارف اسلامی ، اطلاعات قابل ملاحظه ای داشت ، به من گفت : چرا دولت ، علماء و طلاب علوم دینی را از خدمت سربازی معاف می کند در حالی که این خدمت مقدس ، شرعا بر همه واجب است و طلاب علوم دینی از همه مردم به انجام این فریضه دینی شایسته ترند ، آیا این کار اشتباه نیست؟ من بدون مقدمه به فکر آیه فوق افتادم و گفتم : این کار ریشه ای در قرآن مجید دارد ، آن جاکه می گوید : گروهی جهاد کنند و گروهی به تحصیل علم پردازند .

او بسیار از این جواب لذت برد ، خصوصا این که از یک فرد مبتدی مانند من که در آن روز تازه مشغول به تحصیل شده بودم ، صادر شده بود. (۱)

تأثیر آیات قرآن بر دل های آماده و آلوده

۱۲۴ وَ إِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِآ إِيْمَانًا فَآمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ

و هنگامی که سوره ای نازل می شود ، بعضی از آنان (به

ص: ۳۳

دیگران) می گوید این سوره ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت؟ (به آن ها بگو:) اما کسانی که ایمان آورده اند، ایمانشان را افزود و آن ها (به فضل و موهبت الهی) خوشحالند.

۱۲۵ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ

و اما آن ها که در دل هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیانشان افزود و از دنیا رفتند، در حالی که کافر بودند.

« رِجْس » در لغت به معنی موجود پلید و ناپاک است و به گفته « راغب » در کتاب « مفردات » این پلیدی ها چهار گونه است؛ گاهی از نظر غریزه و طبع و گاهی از نظر فکر و عقل و گاهی از جهت شرع و گاهی از تمام جهات.

البته شک نیست که پلیدی ناشی از نفاق و لجاجت و سرسختی در مقابل حق یک نوع پلیدی باطنی و معنوی است که اثرش در تمام وجود انسان و سخنان و کردارش سرانجام آشکار می گردد.

جمله « وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ » با توجه به ریشه کلمه « بشارت » که به معنی سرور و خوشحالی است که آثارش در چهره انسان ظاهر گردد، نشان می دهد به قدری اثر تربیتی آیات قرآن در مؤمنان آشکار بود که فوراً علایمش در چهره هایشان نمایان می گشت.

قرآن در دو آیه بالا- این واقعیت را تأکید می کند که تنها وجود برنامه ها و تعلیمات حیاتبخش برای سعادت یک فرد، یا یک گروه کافی نیست، بلکه آمادگی زمینه ها نیز باید به عنوان یک شرط اساسی مورد توجه قرار گیرد.

آیات قرآن مانند دانه های حیاتبخش باران است که می دانیم در باغ، سبزه روید و و در شوره زار، خس .

آن ها که با روح تسلیم و ایمان و عشق به واقعیت به آن می نگرند، از هر سوره، بلکه از هر آیه ای درس تازه ای فرامی گیرند که ایمانشان را پرورش می دهد و صفات بارز انسانیت را در آن ها تقویت می کند .

ولی کسانی که از پشت شیشه های تاریک لجاجت و کبر و نفاق به این آیات می نگرند، نه تنها از آن ها بهره نمی گیرند، بلکه بر شدت کفر و عنادشان افزوده می شود .

و به تعبیردیگر در برابر هر فرمان تازه ای، نافرمانی و عصیان جدیدی می کنند و در مقابل هر دستوری، سرکشی تازه ای و در مقابل هر حقیقت، لجاجت جدیدی و این سبب تراکم عصیان ها و نافرمانی ها و لجاجت ها در وجودشان می شود و چنان ریشه های این صفات زشت در روح آنان قوی می گردد که سرانجام در حال کفر می میرند و راه بازگشت به روی آن ها به کلی بسته می شود .

و باز به تعبیر دیگر؛ در هیچ برنامه تربیتی تنها « فاعلیت فاعل » کافی نیست، بلکه روح پذیرش و « قابلیت قابل » نیز شرط اساسی است .

در آیات فوق « نفاق » و صفات زشتی که لازمه آن است، به عنوان بیماری قلبی شمرده شده و « قَلْب » در این گونه موارد به معنی روح و عقل است و بیماری قلبی در این موارد به معنی رذایل اخلاقی و انحرافات روانی است و این تعبیر نشان می دهد انسان اگر از روحیه سالمی برخوردار باشد، هیچ یک از این صفات زشت نباید در وجود او

ریشه بدواند و این گونه اخلاق همچون بیماری جسمانی برخلاف طبیعت انسان می باشد و بنابراین آلودگی به این صفات دلیل بر انحراف از مسیر اصلی طبیعی و بیماری روحی و روانی است .

برای کسب اطلاعات بیشتر در زمینه بیماری قلب و مفهوم آن در قرآن، می توانید به جلد اول « تفسیر نمونه » ، صفحه ۶۴ مراجعه فرمایید.

آیات فوق درس عجیبی به همه ما مسلمانان می دهد ، زیرا این واقعیت را بیان می کند که مسلمانان نخستین با نزول هر سوره ای از قرآن، روح تازه ای پیدا می کردند و تربیت نوینی می یافتند ، آن چنان که آثارش به زودی در چهره هایشان نمایان می گشت ، درحالی که امروز افراد به ظاهر مسلمانی را می بینیم که نه تنها خواندن یک سوره در آن ها اثر نمی گذارد بلکه از ختم تمام قرآن نیز در آن ها کمترین اثری دیده نمی شود.

آیا سوره ها و آیات قرآن اثر خود را از دست داده اند ؟ و یا آلودگی افکار و بیماری دل ها و وجود حجاب ها که از اعمال سوء ما ناشی می شود ، چنین حالت بی تفاوتی و نفوذناپذیری را به قلب های ما داده است ، باید از این حال به خدا پناه ببریم و از درگاه پاکش بخواهیم که قلبی همچون قلب مسلمانان نخستین به ما ببخشد .

آخرین آیات قرآن مجید

۱۲۸ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ

رسولی از خود شما به سويتان آمد که رنج های شما بر او سخت است و اصرار به هدايت شما دارد و نسبت به مؤمنان

رؤوف و مهربان است .

« حِرْص » در لغت به معنای شدت علاقه به چیزی است .

این آیه و آیه بعد که به گفته بعضی از مفسران ، آخرین آیاتی است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و با آن سوره برائت پایان می پذیرد، در واقع اشاره ای است به تمام مسائلی که در این سوره گذشت.

زیرا از یک سو به تمام مردم اعم از مؤمنان و کافران و منافقان گوشزد می کند که سختگیری های پیامبر و قرآن و خشونت های ظاهری که نمونه هایی از آن در این سوره بیان شد ، همه به خاطر عشق و علاقه پیامبر صلی الله علیه و آله به هدایت و تربیت و تکامل آن ها است.

از سوی دیگر به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز خبر می دهد که از سرکشی ها و عصیان های مردم که نمونه های زیادی از آن نیز در این سوره گذشت، نگران و ناراحت نباشد و بداند که در هر حال خداوند پشتیبان و یار و یاور او است.

لذا در نخستین آیه، روی سخن را به مردم کرده ، می گوید : « پیامبری از خودتان به سوی شما آمد » (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ) .

(۵۲) سوره توبه

مخصوصاً این که به جای « مِنْكُمْ » در این آیه « مِنْ أَنْفُسِكُمْ » آمده است ، اشاره به شدت ارتباط پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم است ، گویی پاره ای از جان مردم و از روح جامعه در شکل پیامبر صلی الله علیه و آله ظاهر شده است.

به همین دلیل تمام دردهای آن هارا می داند، از مشکلات آنان آگاه است و در ناراحتی ها و غم ها و اندوه ها با آنان شریک می باشد و با این حال تصور نمی شود سخنی جز به نفع آن ها بگوید و گامی جز در راه آن ها بردارد و این در واقع نخستین وصفی است که در آیه فوق برای پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده است.

ص: ۳۷

و عجیب این که گروهی از مفسران که تحت تأثیر تعصبات نژادی و عربی بوده اند، گفته اند: مخاطب در این آیه، نژاد عرب است، یعنی پیامبری از این نژاد به سوی شما آمد.

به عقیده ما این بدترین تفسیری است که برای آیه فوق ذکر کرده اند، زیرا می دانیم چیزی که در قرآن از آن سخنی نیست، مسأله «نژاد» است، همه جا خطابات قرآن با «یا ایها الناس» و «یا ایها الذین امنوا» و امثال آن ها شروع می شود و در هیچ موردی

«یا ایها العرب» و «یا قریش» و مانند آن وجود ندارد.

به علاوه ذیل آیه که می گوید: «بِالْمُؤْمِنِينَ رُؤُوفٌ رَحِيمٌ» به روشنی این تفسیر را نفی می کند، زیرا در آن سخن از همه مؤمنان است، از هر قوم و ملت و نژادی که باشند.

جای تأسف است که بعضی از دانشمندان متعصب، قرآن را از آن اوج جهانی و بشری فرود آورده و می خواهند در محدوده های کوچک نژادی محصور کنند.

به هر حال پس از ذکر این صفت (مِنْ أَنْفُسِكُمْ) به چهار قسمت دیگر از صفات ممتاز پیامبر صلی الله علیه و آله که در تحریک عواطف مردم و جلب احساساتشان اثر عمیق دارد، اشاره می کند.

نخست می گوید: «هرگونه ناراحتی و ضرری به شما برسد، برای او سخت ناراحت کننده است» (عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ).

یعنی او نه تنها از ناراحتی شما خشنود نمی شود، بلکه بی تفاوت هم نخواهد بود، او به شدت از رنج های شمارنج می برد و اگر اصرار بر هدایت شما و جنگ های طاقت فرسای پرزحمت دارد، آن هم برای نجات شما، برای رهاییتان از چنگال ظلم و ستم و گناه و بدبختی است. دیگر این که «او سخت به هدایت

شما علاقمنداست» و به آن عشق می ورزد(حریصٌ عَلَیْكُمْ).

جالب این که در آیه مورد بحث به طور مطلق می گوید: «حریص بر شما است»، نه سخنی از هدایت به میان می آورد و نه از چیز دیگر، اشاره به این که به هر گونه خیر و سعادت شما و به هر گونه پیشرفت و ترقی و خوشبختیتان عشق می ورزد (و به اصطلاح حذف متعلق، دلیل بر عموم است).

بنابراین اگر شما را به میدان های پرمراتت جهاد، اعزام می دارد و اگر منافقان را تحت فشار شدید می گذارد، همه این ها به خاطر عشق به آزادی، شرف، عزت و هدایت شما و پاکسازی جامعه شما است.

سپس به سومین و چهارمین صفت اشاره کرده می گوید: «او نسبت به مؤمنان رؤوف و رحیم است» (بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ).

بنابراین هر گونه دستور مشکل و طاقت فرسایی را می دهد (حتی گذشتن از بیابان های طولانی و سوزان در فصل تابستان، با گرسنگی و تشنگی، برای مقابله با یک دشمن نیرومند در جنگ تبوک) آن هم یک نوع محبت و لطف از ناحیه او است. در این که «رؤوف» و «رحیم» با هم چه تفاوتی دارند، در میان مفسران گفتگو است، ولی به نظر می رسد بهترین تفسیر آن است که «رؤوف» اشاره به محبت و لطف مخصوص در مورد فرمانبرداران است، در حالی که «رحیم» اشاره به رحمت در مقابل گناهکاران می باشد.

ولی نباید فراموش کرد که این دو کلمه هنگامی که از هم

جدا شوند، ممکن است در یک معنی استعمال شود، اما به هنگامی که همراه یکدیگر ذکر شوند، احیانا دو معنی متفاوت می بخشند .

۱۲۹ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

اگر آن ها روی (از حق) بگردانند (نگران نباش) بگو: خداوند مرا کفایت می کند، هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است .

در این آیه که آخرین آیه سوره توبه است، پیامبر صلی الله علیه و آله را دلداری می دهد که از سرکشی ها و عصیان های مردم دلسرد و نگران نشود.

جایی که عرش و عالم بالا و جهان ماوراء طبیعت با آن همه عظمتی که دارد، در قبضه قدرت او و تحت حمایت و کفالت او است، چگونه مرا تنها می گذارد و در برابر دشمن یاری نمی کند؟ مگر قدرتی در برابر قدرتش تاب مقاومت دارد؟ و یا رحمت و عطوفتی بالاتر از رحمت و عطوفت او تصور می شود؟

پروردگارا تو به مجاهدان وعده پیروزی داده ای، نصرت و یاریت رانزدیک کن و پیروزی نهایی را به ما مرحمت فرما و این تشنگان و شیفتگان را با زلال ایمان و عدل و آزادی سیراب فرما و دیدگان ما را به ظهور امام زمان "عجل الله تعالی فرجه الشریف" منور بگردان پایان سوره توبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ الْآر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ

الر ، آن آیات کتاب حکیم است .

تعبیر به « تِلْكَ » (آن ها) (اسم اشاره بعید) به جای « هَذِهِ » (این ها) (اسم اشاره به نزدیک) که نظیر آن در آغاز سوره بقره نیز آمده است ، از تعبیرات لطیف قرآن محسوب می شود و کنایه از عظمت و والا بودن مفاهیم قرآن است .

زیرا مطالب پیش پا افتاده و ساده را غالباً با اسم اشاره نزدیک می آورند ، اما مطالب مهمی که در سطح بالا و گویی بر فراز آسمان ها در یک افق عالی قرار گرفته ، با اسم اشاره دور بیان می کنند و اتفاقاً در تعبیرات روزمره ما نیز از این تعبیر استفاده می کنیم و برای عظمت اشخاص هرچند در حضورشان بوده باشیم ، « آن جناب » یا « آن حضرت »

می گوئیم ، نه این جناب و این حضرت ، ولی به هنگام تواضع ، کلمه « این جناب » را به کار می بریم .

توصیف کتاب آسمانی یعنی قرآن به « حکیم » ، اشاره به این است که آیات قرآن دارای آن چنان استحکام و نظم و حسابی است که هرگونه باطل و خرافه و هزل را از خود دور می سازد ، جز حق نمی گوید و جز به راه حق دعوت نمی کند .

۲ أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ

آیا این برای مردم موجب شگفتی است که به یکی از آن ها وحی فرستادیم که مردم را انذار کن و به کسانی که ایمان آورده اند ، بشارت ده که برای آن ها پاداش های مسلم

نزد پروردگارشان (و سابقه نیک) است (اما) کافران گفتند : این ساحر آشکاری است .

در این که منظور از « قَدَمٌ صِدْقٍ » چیست ؟ در میان مفسران بحث است ، اما روی هم رفته یکی از سه تفسیر (یا هر سه باهم) برای آن قابل قبول است .

نخست این که ؛ اشاره به آن است که ایمان ، سابقه فطری دارد و درحقیقت مؤمنان با ابراز ایمان ، مقتضای فطرت خود را تصدیق و تأکید کرده اند (زیرا یکی از معانی « قَدَمٌ » ، "سابقه" است) چنان که می گویند : « لِفُلَانٍ قَدَمٌ فِي الْإِسْلَامِ ، أَوْ قَدَمٌ فِي الْحَرْبِ : فلان کس در اسلام یا در جنگ و مبارزه سابقه دارد » .

دوم این که ؛ اشاره به مسأله معاد و نعمت های آخرت باشد ، زیرا یکی از معانی « قَدَمٌ » ، "مقام و منزلت" است (به تناسب این که انسان با پای خود به منزلگاهش وارد می شود) یعنی برای افراد باایمان ، مقام و منزله ثابت و مسلمی در پیشگاه خدا است که هیچ چیز نمی تواند آن را

تغییر دهد و دگرگون سازد. سوم این که ؛ « قَدَم » به معنی "پیشوا و رهبر" است ، یعنی برای مؤمنان ، پیشوا و رهبری صادق فرستاده شده است .

روایات متعددی که در تفاسیر شیعه و اهل تسنن در ذیل این آیه وارد شده و «قَدَمَ صِدْق» را به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله یا ولایت علیتفسیر کرده، مؤید همین معنی است (۱).

باز در پایان آیه به یکی از اتهاماتی که مشرکان کرارا برای پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر می کردند، اشاره کرده ، می گوید : « قَالَ الْكٰفِرُوْنَ اِنَّ هٰذَا لَسٰحِرٌ مُّبِيْنٌ » .

این که چرا نسبت سحر به پیامبر صلی الله علیه و آله می دادند ، روشن است زیرا در برابر سخنان اعجاز آمیز و برنامه ها و قوانین درخشان و سایر معجزاتش پاسخ قانع کننده ای نداشتند، جز این که فوق العادگی آن را با سحر تفسیر کنند و به این صورت پرده جهل و بی خبری برای ساده لوحان روی آن بیفکنند .

این گونه تعبیرها که از ناحیه دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله صادر می شد ، خود دلیل روشنی است بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله کارهای خارق العاده ای داشته که افکار و دل ها را به سوی خود جذب می کرده است ، مخصوصا تکیه کردن روی سحر در مورد قرآن مجید خود گواه زنده ای بر جاذبه فوق العاده این کتاب آسمانی است که آن ها برای اغفال مردم آن را زیر پرده سحر می پوشاندند .

ص: ۴۳

۳ إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

پروردگار شما خداوندی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید ، سپس بر تخت (قدرت) قرار گرفت و به تدبیر کار (جهان) پرداخت ، هیچ شفاعت کننده ای جز

به اذن او وجود ندارد ، این است خداوند پروردگار شما ، پس او را پرستش کنید ، آیا متذکر نمی شوید ؟

کلمه « یَوْم » در لغت عرب و « روز » در فارسی و معادل آن در سایر لغات ، بسیاری مواقع به معنی دوران استعمال می شود ، چنان که می گوئیم : روزی در کشور ما استبداد حکومت می کرد ولی اکنون در پرتو انقلاب روز آزادی است ، یعنی دورانی استبداد بود و پس از پایان استبداد ، دوران رهایی مردم رسیده است .

برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه به جلد ۶ « تفسیر نمونه » ، صفحه ۲۰۰ ، ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف مراجعه فرمایید .

بنابراین مفهوم جمله فوق این می شود که ؛ پروردگار آسمان و زمین را در شش دوران آفریده است و چون درباره این دوران های ششگانه سابقا سخن گفته ایم ، از تکرار آن خودداری می کنیم .

سپس می افزاید : « ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ » .

کلمه « عَرْش » گاهی به معنی سقف و گاهی به معنی چیزی که

دارای سقف است و زمانی به معنی تخت های بلندپایه می آید ، این معنی اصلی آن است اما معنی کنایی آن ، همان قدرت است ، چنان که می گوییم : فلان شخص بر تخت نشست و یا پایه های تختش فروریخت و یا او را از تخت به زیر آوردند ، همه این ها کنایه از قدرت یافتن و یا از دست دادن قدرت است ، در حالی که ممکن است اصلاً تختی در کار نبوده باشد، به همین دلیل «اِسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» ، به معنی این است که خداوند زمام امور جهان را بر دست گرفت .

توضیحات بیشتر در خصوص معانی « عَرْش » ، در جلد ۶ « تفسیر نمونه » ، صفحه ۲۰۴ و جلد ۲ ، صفحه ۲۰۰ مطرح شده است.

« يُدَبِّرُ » از ماده « تَدَبَّرَ » در اصل از « دَبَّرَ » به معنی پشت سر و عاقبت چیزی است ، بنابراین « تدبیر » به معنی بررسی کردن عواقب کارها و مصالح را سنجیدن و برطبق آن عمل نمودن است. پس از آن که روشن شد خالق و آفریدگار « الله » است و زمام اداره جهان هستی به دست او است و تدبیر همه امور به فرمان او می باشد ، معلوم است که بت ها این موجودات بی جان و عاجز و ناتوان ، هیچ گونه نقشی در سرنوشت انسان ها نمی توانند داشته باشند ، لذا در جمله بعد می فرماید : « مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ... » (۱)

ص: ۴۵

۱- پیرامون مسأله مهم «شفاعت» در جلد ۱ «تفسیر نمونه»، صفحه ۱۶۰ و جلد ۲ ، صفحه ۱۹۶ توضیحات خوبی داده شده است

خداشناسی و معاد

۴ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعِدَ اللَّهُ حَقًّا أَنَّهُ يَبْدُؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

بازگشت همه به سوی اوست، خداوند وعده حقی فرموده، او خلق را آغاز کرد سپس آن را بازمی گرداند، تا کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، به عدالت جزا

دهد و برای کسانی که کافر شدند، نوشیدنی از مایع سوزان است و عذاب دردناکی به خاطر آن که کفر می ورزیدند .

با این که خداوند مکان و محلی ندارد و مخصوصا با توجه به این که در این جهان نیز همه جا هست و از ما به ما نزدیک تراست، موجب شده که مفسران در تفسیر « إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا » در آیه فوق و آیات دیگر قرآن، تفسیرهای گوناگون کنند .

اما آن چه بادقت در آیات قرآن به دست می آید، این است که عالم حیات و زندگی همچون کاروانی است که از جهان عدم به حرکت درآمده و در مسیر بی انتهای خود به سوی بی نهایت که ذات پاک خدا است، پیش می رود، هر چند مخلوقات محدودند و محدود هرگز بی نهایت نخواهد شد ولی سیر او به سوی تکامل نیز متوقف نمی گردد، حتی پس از قیام قیامت، باز این سیر تکاملی ادامه می یابد (که در

قرآن می گوید: « يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا : ای انسان تو با تلاش و کوشش به سوی پروردگارت پیش می روی ». .

و نیز می گوید: « يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ : ای روحی که در پرتوایمان و عمل صالح به سرحد آرامش و اطمینان رسیده ای، به سوی پروردگارت بازگرد ». .

و از آن جا که آغاز این حرکت از ناحیه آفریدگار شروع شده و نخستین جرعه حیات از او پدید آمده و این حرکت تکاملی نیز به سوی او است ، تعبیر به « رجوع » و بازگشت شده است .

خلاصه این که این گونه تعبیرها علاوه بر این که اشاره به آغاز حرکت عمومی موجودات از ناحیه خدا است ، هدف و مقصود این حرکت را که ذات پاک او است ، نیز مشخص می کند.

و باتوجه به این که تقدیم کلمه « إِلَيْهِ » دلیل انحصار است ، روشن می شود که هیچ وجودی جز ذات پاک او نمی تواند مقصد حرکت تکاملی انسان باشد ، نه بت ها و نه هیچ مخلوق دیگر ، زیرا همه این ها محدودند و مسیر انسان ، یک مسیر نامحدود است .

آن ها که در معاد تردید دارند ، باید آغاز خلقت را بنگرند ، کسی

که جهان را در آغاز ایجاد کرد ، توانایی اعاده آن را دارد ، این استدلال به صورت دیگری در آیه ۲۹ سوره اعراف ضمن یک جمله کوتاه بیان شده است ؛ « كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ : همان گونه که شما را در آغاز ایجاد کرد ، باز می گرداند » که شرح آن در تفسیر سوره اعراف گذشت .

آیات مربوط به معاد در قرآن نشان می دهد که علت عمده تردید مشرکان و مخالفان ، این بوده که در امکان چنین چیزی تردید داشته اند و با تعجب سؤال می کردند ؛ آیا این استخوان های خاک شده ، بار دیگر لباس حیات و زندگی دربر می کند و به شکل نخست باز می گردد ؟ لذا قرآن نیز روی همین مسأله « امکان » ، انگشت گذارده و می گوید :

فراموش نکنید آن کسی که جهان را از نو سامان می بخشد و مردگان را زنده می کند ، همان آفریدگاری است که در آغاز چنین کرده است .

سپس در ادامه آیه سخن از هدف معاد ، به میان می آورد که ؛ « لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ » .

« قِسْطٌ » در لغت به معنی پرداختن سهم دیگری است و لذا مفهوم دادگری در آن نهفته است ، جالب این که در آیه فوق این کلمه تنها در مورد کسانی که عمل صالح دارند و پاداش نیک دریافت می کنند، گفته شده ولی در مورد کیفر بدکاران عنوان نشده است ، این به خاطر آن است که مجازات و کیفر شکل در آمد و سهمیه ندارد و به تعبیر دیگر کلمه قسط تنها متناسب پاداش نیک است نه مجازات .

۵ هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا

خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

او کسی است که خورشید را روشنایی و ماه را نور قرار داد و برای آن منزلگاه هایی مقدر کرد تا عدد سال ها و حساب (کارها) را بدانید ، خداوند این را جز به حق نیافریده ، او آیات (خود را) برای گروهی که اهل دانشند، شرح می دهد.

خورشید با نور عالمگیرش نه تنها بستر موجودات را گرم و روشن می سازد ، بلکه در تربیت گیاهان و پرورش حیوانات ، سهم عمده و اساسی دارد و اصولاً هر حرکت و جنبشی در کره زمین وجود دارد ، حتی حرکت بادهای و امواج دریاها و جریان رودها و آبشارها ، اگر درست دقت کنیم ، از برکت نور آفتاب است و اگر روزی این اشعه حیاتبخش از کره خاکی ما قطع شود ، در فاصله کوتاهی تاریکی و سکوت و مرگ همه جا را فراخواهد گرفت .

ماه با نور زیبایش چراغ شب های تار ما است ، نه تنها شبروان را در بیابان ها رهبری می کند ، بلکه روشنایی ملایمش برای همه ساکنان زمین مایه آرامش و نشاط است .

سپس به یکی دیگر از آثار مفید وجود ماه اشاره کرده و می گوید : « خداوند برای آن منزلگاه هایی مقدر کرد تا شماره سال ها و حساب زندگی و کار خویش را بدانید » (وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا

یعنی اگر می بینید ماه از نخستین شب که هلال باریکی بیش نیست ، رو به افزایش می رود تا حدود نیمه ماه و از آن پس تدریجا نقصان می یابد تا یکی دو روز آخر ماه بعد در تاریکی مُحاق فرومی رود و بار دیگر به شکل هلال ظاهر می گردد و همان منزلگاه های پیشین را طی می کند ، این دگرگونی عبث و بیهوده نیست بلکه یک تقویم بسیار دقیق و زنده طبیعی است که عالم و جاهل می توانند آن را بخوانند و حساب تاریخ کارها و امور زندگی خود را نگهدارند و این اضافه بر نوری است که ماه به ما می بخشد .

در این که ماه یک تقویم طبیعی است و می توان از

حالات مختلفش روزهای ماه را دقیقا تعیین کرد، در جلد ۲ «تفسیر نمونه» صفحه ۶ بحث شده است .

در این که میان « ضِیَاء » و « نُور » چه تفاوتی است ، باید گفت: « ضِیَاء » به معنی نور ذاتی است و « نُور » مفهوم اعمی دارد که ذاتی و عَرَضی هر دو را شامل می شود ، بنابراین تفاوت تعبیر در آیه فوق اشاره به این نکته است که خداوند خورشید را منبع جوشش نور قرار داد ، درحالی که نور ماه جنبه اکتسابی دارد و از خورشید سرچشمه می گیرد .

در آیه ۱۶ سوره نوح نیز می خوانیم : « وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا » و در آیه ۶۱ سوره فرقان آمده : « وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا » ، باتوجه به این که « سِرَاج » (چراغ) نور از خودش پخش می کند و منبع و سرچشمه نور است و خورشید در دو

آیه فوق تشبیه به «سراج» شده، روشن می شود که در آیات مورد بحث نیز این تفاوت بسیار متناسب است.

در این که آیا «ضیاء» جمع است یا مفرد، در میان اهل ادب و نویسندگان لغت اختلاف است. بعضی مانند نویسنده کتاب «قاموس» آن را مفرد دانسته اند ولی بعضی دیگر مانند «زجاج»، «ضیاء» را جمع «ضوء» می دانند، نویسنده تفسیر «المنار» و تفسیر «قزطبی» نیز این معنی را پذیرفته اند و مخصوصاً «المنار» بر اساس آن استفاده خاصی از آیه کرده و می گوید: ذکر «ضیاء» به صورت جمع در قرآن در مورد نور آفتاب اشاره به چیزی است که علم امروز پس از قرن ها آن را اثبات کرده است و آن این که نور آفتاب مرکب از هفت نور و یا به تعبیر دیگر هفت رنگ است، همان رنگ هایی که در رنگین کمان و به هنگام عبور نور از منشورهای بلورین دیده می شود.

در این که مرجع ضمیر «قَدَرَهُ مَنَازِلَ» (برای آن منزلگاه هایی قرار دارد) تنها ماه است و یا ماه و خورشید هر دو را شامل می شود، باز در میان مفسران گفتگو است، ولی انصاف این است که ظاهر آیه نشان می دهد که این ضمیر مفرد تنها به «قمر» که نزدیک آن است، بازمی گردد و این خود نکته ای دارد، زیرا؛

اولاً ماه هایی که در اسلام و قرآن به رسمیت شناخته شده، ماه های قمری است.

ثانیاً ماه کره ای است متحرک و منزلگاه هایی دارد و اما خورشید در وسط منظومه شمسی قرار گرفته و حرکتی در مجموع این منظومه

ندارد و این اختلاف برج ها و ستیر خورشید در صورفلکی دوازده گانه که از « حمل » شروع می شود و به « حوت » ختم می گردد ، به خاطر حرکت خورشید نیست بلکه به خاطر حرکت زمین به دور خورشید است و این گردش زمین سبب می شود که خورشید را هرماه روبروی یکی از صور فلکی دوازده گانه ببینیم ، بنابراین خورشید منزلگاه های مختلف ندارد بلکه تنها ماه دارای منزلگاه ها است .

آیه فوق در حقیقت اشاره به یکی از مسائل مربوط به کرات آسمانی می کند ، که در آن زمان از نظر علم و دانش بشر پوشیده بود و آن این که ماه دارای حرکت است و اما خورشید حرکتی ندارد .

مسأله عدد و حساب که در آیه فوق به آن اشاره شده ، درواقع یکی از مهمترین مسائل زندگی بشر در تمام زمینه ها است .

می دانیم اهمیت یک موهبت هنگامی آشکار می شود که زندگی را بدون آن مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم ، روی این حساب فکر کنید اگر یک روز تاریخ (امتیاز روزها ، ماه ها و سال ها) از زندگی بشر برداشته شود و مثلاً نه روزهای هفته روشن باشد و نه روزهای ماه و نه شماره ماه ها و سال ها ، در این موقع تمام مسائل تجاری ، اقتصادی ، سیاسی و هرگونه قرارداد و برنامه زمان بندی شده به هم می ریزد و هیچ کاری نظم و انضباطی به خود نخواهد گرفت ، حتی وضع کشاورزی ، دامداری و صنایع تولیدی نیز دچار هرج و مرج می شود .

اما از آن جا که خداوند انسان را برای یک زندگی سعادتبخش و توأم با نظام ، آفریده ، وسایل آن را نیز در اختیارش گذاشته است .

درست است که انسان با یک تاریخ قراردادی می تواند کارهای خود را تا حدودی منظم سازد ولی اگر بر پایه یک میزان طبیعی استوار نباشد ، نه عمومیت پیدا می کند و نه چندان قابل اعتماد است .

جزء یازدهم (۷۵)

گردش ماه و خورشید (یا صحیح تر زمین به دور خورشید) و منزلگاه هایی که دارند ، یک تقویم طبیعی را پی ریزی می کند که همه جا و برای همه کس روشن و قابل اعتماد است .

همان طور که مقدار شبانه روز که یک واحد کوچک تاریخی است، بر اثر یک عامل طبیعی یعنی حرکت زمین به دور خود به وجود می آید ، ماه و سال نیز باید متکی بر یک گردش طبیعی باشد و به این ترتیب حرکت ماه به دور کره زمین ، یک واحد بزرگ تر (ماه که تقریباً مساوی ۳۰ روز است) و حرکت زمین به دور آفتاب ، واحد عظیم تری یعنی سال را تشکیل می دهد .

گفتیم تقویم اسلامی بر اساس تقویم قمری و گردش ماه است ، درست است که گردش خورشید در برج های دوازده گانه نیز وسیله خوبی برای تعیین ماه های شمسی است ، ولی این تقویم با این که طبیعی است ، به درد همه نمی خورد و تنها دانشمندان نجوم از طریق رصد های نجومی می توانند بودن خورشید را در فلان برج تشخیص دهند، به همین دلیل دیگران مجبورند به تقویم هایی که به وسیله همان منجمان تنظیم شده ، مراجعه کنند .

ولی گردش منظم ماه به دور زمین ، تقویم روشنی به دست می دهد که حتی افراد بی سواد و بیابان گرد نیز قادر به خواندن

ص: ۵۳

خطوط و نقوش آن هستند .

(۷۶) سوره یونس

توضیح این که؛ قیافه ماه هر شب در آسمان به گونه خاصی غیر از شب قبل و بعد است ، به طوری که دو شب در تمام ماه وضع و قیافه ماه در آسمان یکسان نیست و اگر کمی در وضع ماه هر شب دقت کنیم ، کم کم عادت خواهیم کرد که بادقت تعیین کنیم آن شب ، چندمین شب ماه است .

ممکن است بعضی ها تصور کنند از نیمه دوم ماه به بعد منظره های نیمه اول ماه عیناً تکرار می شود و مثلاً چهره ماه در شب بیست و یکم ، مانند شب هفتم است ، ولی این یک اشتباه بزرگ است ، زیرا قسمت ناقص ماه در نیمه اول طرف بالا است ، درحالی که قسمت ناقص در

جزء یازدهم (۷۷)

نیمه دوم، طرف پایین است و به تعبیر دیگر نوک های هلال در آغاز ماه ، به سمت شرق است ، در حالی که نوک های ماه در اواخر ماه به سمت غرب می باشد ، به علاوه ماه در اوایل ماه در سمت غرب دیده می شود ، ولی در اواخر بیشتر در سمت شرق و بسیار دیرتر طلوع می کند .

به این ترتیب می توان از شکل ماه با تغییرات تدریجی اش به عنوان یک روزشمار استفاده کرد و بادقت روزهای ماه را از شکل ماه به دست آورد .

به هر حال ما در این موهبت که نامش را «نظام تاریخی» می نامیم، مدیون این آفرینش الهی هستیم و اگر حرکات ماه و خورشید (زمین) نبود ، چنان هرج و مرج و ناراحتی در زندگی برای ما پدید می آمد که حسابی برای آن متصور نبود .

ص: ۵۴

زندانیانی که در سلول های انفرادی و تاریک گرفتار شده اند و زمان را گم کرده اند ، این سرگردانی و بلا تکلیفی را کاملاً احساس کرده اند .

۶ إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ

(۷۸) سوره یونس

مسلم در آمد و شد شب و روز و آن چه خداوند در آسمان ها و زمین آفریده ، آیات (و نشانه هایی) است بر آن ها که پرهیز کارند(و گناه چشم دلشان راناینا نکرده است).

نه تنها خود آسمان ها و زمین از آیات خدا است ، بلکه تمام ذرات موجوداتی که در آن ها وجود دارد ، هریک آیتی و نشانه ای محسوب می شود ، اما تنها کسانی آن ها را درک می کنند که در پرتو تقوا و پرهیز از گناه ، صفای روح و روشن بینی یافته و می توانند چهره حقیقت و جمال یار را ببینند .

در آیه فوق آمد و شد شب و روز یکی از نشانه های خدا شمرده شده است و این به خاطر آن است که اگر نور آفتاب یکنواخت و به طور مداوم بر زمین می تابید، مسلماً درجه حرارت در زمین به قدری بالا می رفت که قابل زندگی نبود (مانند حرارت سوزان ماه در روزهایش که به اندازه ۱۵ شبانه روز زمین طولانی است) و همچنین اگر شب به طور

جزء یازدهم (۷۹)

مستمر ادامه می یافت، همه چیز از شدت سرما می خشکید (همانند شب های طولانی ماه) ولی خداوند این دو را پشت سر یکدیگر قرار داده تا بستر حیات و زندگی را در کره زمین آماده و مهیا سازد. در جلد اول «تفسیر نمونه» صفحه ۴۱۰ و جلد ۳ ، صفحه ۲۱۴ در این باره توضیحات

ص: ۵۵

دیگری مطرح گردیده است .

نقش عدد و حساب و تاریخ و سال و ماه در نظام زندگی بشر و پیوندهای اجتماعی و کسب و کار بر همه کس روشن و آشکار است .

۹ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

(ولی) کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، خداوند آن ها را در پرتو ایمانشان هدایت می کند ، از زیر (قصرهای) آن ها نهرها در باغ های بهشت جریان دارد .

این نور هدایت الهی که از نور ایمانشان سرچشمه می گیرد ، تمام افق زندگانی آن ها را روشن می سازد ، در پرتو این نور آن چنان روشن بینی پیدا می کنند که جار و جنجال های مکتب های مادی و وسوسه های شیطنی و زرق و برق های گناه و زر و زور ، فکر آن ها را نمی دزدد و از راه به بیراهه گام نمی نهند .

(۸۰) سوره یونس

در جمله « يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ » سخن از هدایت انسان در پرتو ایمان به میان آمده است ، این هدایت ، مخصوص به زندگی جهان دیگر نیست ، بلکه در این جهان نیز «انسان مؤمن در پرتو ایمانش از بسیاری اشتباهات و فریبکاری ها و لغزش هایی که مولود طمع ، خودخواهی ، هوی و هوس است ، نجات می یابد» و راه خود را در جهان دیگر به سوی بهشت در پرتو این ایمان پیدا می کند، چنان که قرآن در آیه ۱۲ سوره حدید می گوید: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ

ص: ۵۶

بِإِيمَانِهِمْ: در آن روز مردان و زنان باایمان را می بینی که شعاع نورشان در پیشاپیش رو و در طرف راستشان در حرکت است . «

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا خَرَجَ مِنْ

جزء یازدهم (۸۱)

قَبْرِهِ صُورَ لَهُ عَمَلُهُ فِي صُورِهِ حَسَنَةً فَيَقُولُ لَهُ أَنَا عَمَلُكَ فَيَكُونُ لَهُ نُورًا وَقَائِدًا إِلَى الْجَنَّةِ: هنگامی که مؤمن از قبر خود خارج می شود، اعمالش به صورت زیبایی نمایان می گردد و با او سخن می گوید که من اعمال تو هستم و به صورت نوری درمی آید که او را به سوی بهشت هدایت می کند . (۱).

در این آیه ، « تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ » آمده است ، در حالی که در آیات دیگر قرآن « تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ » دیده می شود و به تعبیر دیگر در موارد دیگر می خوانیم که ؛ از زیر درختان بهشت نهرها جریان دارد ، اما در آیه فوق می خوانیم ؛ از زیر پای بهشتیان نهرها جاری است .

این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که حتی قصرهای بهشتیان بر روی نهرها بنا شده که لطف و زیبایی فوق العاده ای به آن ها می بخشد .

۱ « تفسیر فخر رازی » ، جلد ۱۷ ، صفحه ۴۰ .

(۸۲) سوره یونس

و یا اشاره به این که نهرهای بهشتی به فرمان آن ها هستند و در قبضه قدرتشان می باشد ، چنان که در آیه ۵۱ سوره زخرف ، در سرگذشت فرعون می خوانیم که می گفت: «الَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي: آيا حكومت مصر در اختيار من نيست و اين نهرها به فرمان

ص: ۵۷

۱۰ دَعُوهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

گفتار(و دعای) آن ها در بهشت این است که خداوندا منزهی تو و تحیت آن ها، سلام و آخرین سخنشان، حمد مخصوص پروردگار عالمیان است .

در آیه مورد بحث اشاره به سه حالت و یا سه نعمت و لذت بزرگ بهشتیان شده است ؛

حالت نخست توجه به ذات پروردگار و لذتی که از این توجه به آن ها دست می دهد ، که قابل مقایسه با هیچ لذتی نیست .

جزء یازدهم (۸۳)

حالت دوم لذتی است که بر اثر تماس داشتن با مؤمنان دیگر در آن محیط پر از صلح و تفاهم پیدامی شود که بعد از لذت توجه به خدا ، از همه چیز برتر است .

حالت سوم لذتی است که از انواع نعمت های بهشتی به آن ها دست می دهد و باز آن ها را متوجه به خدا می سازد و حمد و سپاس اورامی گویند .

۱۱ وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَفُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ

اگر همان گونه که مردم در به دست آوردن خوبی ها عجله دارند، خداوند (به کيفراعمالشان) مجازاتشان کند، عمرشان

به پایان می رسد (وهمگی نابود خواهند شد) ولی آن ها که امید لقای ماراندارند، به حال خودشان رهامی کنیم تا در طغیانشان سرگردان شوند .

(۸۴) سوره یونس

در این آیه می گوید: « اگر خداوند مجازات مردم بدکار را سریعا و در این جهان انجام دهد و همان گونه که آن ها در به دست آوردن نعمت و خیر و نیکی عجله دارند ، در مجازاتشان تعجیل کند ، عمر همگی به پایان می رسد و اثری از آن ها باقی نمی ماند » ، ولی از آن جا که لطف خداوند همه بنسندگان حتی بدکاران و کافران و مشرکان را نیز شامل می شود ، در مجازاتشان عجله به خرج نمی دهد ، شاید بیدارشوند و توبه کنند و از بیراهه به راه بازگردند .

به علاوه اگر مجازات با این سرعت انجام می گرفت ، حالت اختیار که پایه تکلیف است ، تقریبا از میان می رفت و اطاعت مطیعان ، جنبه اضطراری به خود می گرفت ، چراکه در صورت تخلف ، فوراً مجازات دردناکی را در برابر خود می دیدند .

۱۲ وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُشْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

جزء یازدهم (۸۵)

و هنگامی که به انسان زیان (و ناراحتی) برسد ، ما را (در همه حال) درحالی که به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده است ، می خواند ، اما هنگامی که ناراحتی او را برطرف ساختیم ، چنان می رود که گویی هرگز ما را برای حل

ص: ۵۹

مشکلی که به او رسیده ، نخوانده ، این گونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است .

خاصیت مشکلات و حوادث دردناک ، کنار رفتن حجاب ها از روی فطرت پاک آدمی است ، در کوره حوادث ، تمام قشرهای سیاهی که روی این فطرت را پوشانده است ، می سوزد و از میان می رود و برای مدتی هرچند کوتاه درخشش این نور توحیدی آشکار می گردد. سپس می گوید : اما این افراد ، چنان کم ظرفیت و بی خرد هستند که « به مجرد این که بلا و ناراحتی آن ها را برطرف می سازیم ، آن چنان در غفلت فرومی روند ، که گویا هرگز از ما تقاضایی نداشتند » و ما نیز به آن ها کمکی نکردیم (فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ

(۸۶) سوره یونس

مَسَّهُ). « آری این چنین اعمال مسرفان در نظرشان جلوه داده شده است » (كَذَلِكَ زِينٌ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) .

در این که چه کسی اعمال این گونه افراد را در نظرشان جلوه و زینت می دهد ، در ذیل آیه ۱۲۲ سوره انعام ، جلد ۵ « تفسیر نمونه » بحث شده است و اجمال سخن این است که ؛

زینت دهنده ، خداوند است اما از این طریق که این خاصیت را در اعمال زشت و آلوده آفریده که هرقدر انسان به آن ها بیشتر آلوده شود، بیشتر خو می گیرد و نه تنها قبح و زشتی آن ها تدریجا از میان می رود، بلکه کم کم به صورت عملی شایسته در نظرشان مجسم می گردد.

و اما چرا در آیه فوق این گونه افراد به عنوان « مُسْرِفٍ » (اسرافکار) معرفی شده اند ، به خاطر این است که چه اسراف از این

بالا تر که انسان مهم ترین سرمایه وجود خود یعنی عمر و سلامت و جوانی و نیروها را بیهوده در راه فساد و گناه و عصیان و یا در مسیر به دست آوردن متاع بی ارزش و ناپایدار این دنیا به هدر دهد و در برابر این سرمایه، چیزی عاید او نشود. آیا این کار اسراف نیست و چنین کسان، مُسرف محسوب نمی شوند .

جزء یازدهم (۸۷)

انسان شناسی در نگاه قرآن

درباره « انسان » تعبیرات مختلفی در قرآن مجید آمده است ؛

در آیات زیادی از او به « بَشَر » تعبیر شده و در آیات فراوانی به « انسان » و در آیاتی نیز به عنوان « بنی آدم » و عجیب این که در بسیاری از آیاتی که از او به " انسان " تعبیر شده ، صفات نکوهیده و مذمومی برای او ذکر گردیده است از جمله:

در آیه مورد بحث انسان به عنوان یک موجود فراموشکار و حق شناس معرفی شده است .

در جای دیگر به عنوان یک موجود ضعیف (خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا) « ۳۸ / نساء » .

در جای دیگر به عنوان یک موجود ستمگر و کفران کننده (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ) « ۳۴ / ابراهیم » .

در جایی دیگر انسان را بخیل دانسته است (وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا) « ۱۰۰ / اسراء » .

در مورد دیگر موجودی عجول می شمرد (وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا) « ۱۱ / اسراء » .

ص: ۶۱

در جای دیگر کفور و کفران کننده می داند (وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا) « ۶۷ / اسراء » .

در مورد دیگر موجودی پرخاشگر دانسته (كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا) « ۵۴ / كهف » .

در جای دیگر نیز کفور مبین و کفران کننده آشکار آورده (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ) « ۱۹ / زخرف » .

مورد دیگر موجودی کم ظرفیت و دمدمی مزاج که هنگام نعمت، بخیل و به هنگام بلا، پرجزع است (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا) « ۲۱، ۲۰، ۱۹ / معارج » .

در جای دیگر مغرور و حتی در برابر خدا

دانسته (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ) « ۶ / انفطار » .

و در مورد دیگر او را موجودی که هنگام نعمت طغیان می کند، دانسته (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى) « ۷۶ / علق » .

به این ترتیب می بینیم « انسان » در قرآن مجید به عنوان موجودی که دارای جنبه های منفی فراوان و نقطه های ضعف متعددی است، معرفی شده است .

آیا این همان انسانی است که خدا او را در « أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ » و « بهترین ساختمان » آفریده است ؟ (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) « ۴ / تین » .

و آیا این همان انسانی است که خدا معلّم او بوده و آن چه را نمی دانسته ، به وی آموخته است ؟ (خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ)

و بالاخره آیا این همان انسانی است که خدا او را در مسیر پروردگار به سعی و تلاش واداشته (یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا) « ۶ / انشقاق » .

(۹۰) سوره یونس

باید دید این ها چه انسانی هستند که با آن همه کرامت و محبت الهی این همه نقاط ضعف و نارسایی از خود نشان می دهند ؟

ظاهر این است که این بحث ها همه مربوط به انسان هایی است که تحت تربیت رهبران الهی قرار نگرفته اند ، بلکه به صورت گیاهی خودرو پرورش یافته اند ، نه معلمی و نه راهنمایی و نه بیدارکننده ای داشته اند ، شهواتشان آزاد و در میان هوس ها غوطه ور هستند .

بدیهی است چنین انسانی نه تنها از امکانات فراوان و سرمایه های عظیم وجود خویش بهره نمی گیرد ، بلکه با به کار بردن آن ها در مسیرهای انحرافی و غلط به صورت موجودی خطرناک و سرانجام ناتوان و بینوا درمی آید .

و گرنه انسانی که با استفاده از وجود رهبران الهی و به کار گرفتن اندیشه و فکر و قرار گرفتن در مسیر حرکت تکاملی و حق و عدالت به مرحله « آدمیت » گام می نهد و شایسته نام « بنی آدم » می شود ، به جایی

می رسد که به جز خدا نمی بیند ، آن چنان که قرآن می گوید: « وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا : ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و صفحه خشکی و دریا را جولانگاه

آن ها قرار دادیم و از روزی های پاکیزه به او بخشیدیم و بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت و برتریش دادیم « (۷۰ / اسراء)

۲۲ هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَكُمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظُنُّوْا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لِأَنَّ أَنْجِيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ

او کسی است که شما را در خشکی و دریا سیر می دهد تا این که در کشتی قرار می گیرید و بادهای موافق آن ها را (به سوی مقصد) حرکت می دهند و خوشحال می شوند ،

ناگهان طوفان شدیدی می وزد و امواج از هر سو به سراغ آن ها می آید و گمان می برند هلاک خواهند شد در این موقع خدا را از روی اخلاص عقیده می خوانند که اگر ما را نجات دهی، حتما از سپاسگزاران خواهیم شد .

۲۳ فَلَمَّا أَنْجَيْتَهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْتُمْ عَلَيَا أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

اما هنگامی که آن ها را رهایی بخشید ، (دوباره) در زمین بدون حق ، ستم می کنند، ای مردم ستم های شما به زیان خود شما است ، بهره ای از زندگی دنیا (می برید) سپس بازگشت شما به سوی ما است و (خدا) شما را

به آن چه عمل می کردید ، خیر می دهد .

آن چه در آیات فوق خواندیم، مخصوص بت پرستان نیست ، بلکه يك اصل کلی درباره همه افراد آلوده و دنیاپرست و کم ظرفیت و فراموشکار است ، به هنگامی که امواج بلاها آن ها را احاطه می کند و دستشان از همه جا کوتاه و کاردبه استخوانشان می رسد و یار و یآوری برای خود نمی بینند ، دست به درگاه خدا برمی دارند و هزار گونه عهد و پیمان با اومی بندند و نذر و نیاز می کنند که اگر از این بلاها رهایی یابیم ، چنین و چنان می کنیم .

اما این بیداری و آگاهی که انعکاسی است از روح توحید فطری برای این گونه اشخاص چندان به طول نمی انجامد، هنگامی که طوفان بلا فرونشست و مشکل حل شد ، پرده های غفلت بر قلب آن ها فرومی افتد ، پرده های سنگینی که جز طوفان بلا نمی توانست آن را جابه جا کند .

با این که این بیداری موقتی ، اثر تربیتی در افراد فوق العاده آلوده ندارد ، حجت را بر آن ها تمام می کند و دلیلی خواهد بود بر محکومیتشان .

ولی افرادی که آلودگی مختصری دارند ، در این گونه حوادث معمولاً بیدارمی شوند و مسیر خودرا اصلاح می کنند، اما بنندگان خدا حسابشان روشن است ، در آرامش همان قدر به خدا توجه دارند که به هنگام سختی ، زیرا می دانند هر خیر و برکتی که ظاهراً از عوامل طبیعی به آن ها می رسد ، آن هم درواقع از ناحیه خدا است .

و به هرحال این یادآوری و تذکر در آیات فراوانی از

دورنمای زندگی دنیا

۲۴ إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَيْهَا أَهْمٌ لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَغْنَبِ الْأُمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده ایم که بر اثر آن گیاهان گوناگون که مردم و چهارپایان از آن

می خورند، می روید تا زمانی که روی زمین زیبایی خود را (از آن) گرفته و تزئین می گردد و اهل آن مطمئن می شوند که می توانند از آن بهره مند گردند (ناگهان) فرمان ما شب هنگام یا در روز (برای نابودی آن) فرامی رسد (سرما یا صاعقه ای را بر آن مسلط می سازیم) و آن چنان آن را درو می کنیم که (گویی) هرگز نبوده است، این چنین آیات خود را برای گروهی که تفکر می کنند، شرح می دهیم .

« لَمْ تَغْنَبِ » از ماده « غنبا » به معنی اقامت کردن در مکانی است، بنابراین جمله « لَمْ تَغْنَبِ بِالْأُمْسِ » یعنی "دیروز در این مکان نبوده است" و این کنایه از این است که چیزی به کلی از میان برود، آن چنان که گویی هرگز وجود نداشته است .

از آن جا که قرآن یک کتاب انسان سازی و تربیت است ، در بسیاری از موارد برای روشن ساختن حقایق عقلی متوسل به ذکر مثال ها می شود و گاهی موضوعاتی را که آغاز و انجامش ، سال ها طول می کشد، در یک صحنه زودگذر و قابل مطالعه در برابر چشمان مردم مجسم می سازد .

بررسی تاریخ پرماجرای عمر یک انسان یا یک نسل که گاهی یک صد سال طول می کشد ، برای افراد عادی ، کار آسانی نیست اما هنگامی که صحنه ای همانند زندگی بسیاری از گیاهان در مقابل او قرار دهند ، بسیار راحت می تواند چگونگی زندگی خود را در این آینه شفاف ببیند .

درست این صحنه را در مقابل چشم خود مجسم کنید ، باغی است پر از درخت و سبزه و گیاه که همگی به ثمر نشسته و غوغای حیات در سرتاسر آن نمایان است ، اما در یک شب تاریک یا یک روز روشن ناگهان ابرهای سیاه آسمان را می پوشاند ، رعد و برق و سپس طوفان و رگبارهای شدید و تگرگ های دانه درشت آن را از هرسو درهم می کوبد.

فردا که به دیدن آن باغ می آییم ، درختان درهم شکسته ، گیاهان ازهم پاشیده و پژمرده و همه چیز را درهم به روی خاک ریخته در مقابل خودمان مشاهده می کنیم، آن چنان باورنمی کنیم این همان باغ سرسبز خرمی است که دیروز به روی ما می خندید .

آری چنین است ماجرای زندگی انسان ها مخصوصا در عصر و زمان ما که گاه یک زلزله یا یک جنگ چند ساعته چنان یک شهر آباد و

خرم را درهم می کوبد که چیزی جز یک ویرانه با یک مشت اجساد قطعه قطعه شده باقی نمی گذارد .

و ه چه غافلند مردمی که به چنین زندگی ناپایدار دل خوش کرده اند .

در جمله « اِخْتَلَطَ بِهٖ نَبَاتُ الْأَرْضِ » باید توجه داشت که « اِخْتِلَاطٌ » در اصل آن چنان که « راغب » در « مفردات » گفته ، به معنی جمع میان دو چیز یا بیشتر است، خواه مایع باشند یا جامد و « اِخْتِلَاطٌ » اعم از « اِمْتِزَاجٌ » است (زیرا امتزاج معمولاً در مورد مایعات گفته می شود) بنابراین معنی جمله چنین می شود که ؛ به وسیله آب باران ، گیاهان از هر قسم به هم می آمیزند ، گیاهانی که به درد انسان می خورد یا مورد استفاده حیوانات است .

جمله فوق اشاره ضمنی به این حقیقت نیز می کند که خداوند از آب باران که یک نوع و یک حقیقت بیشتر ندارد ، انواع و اقسام گیاهانی را می رویاند که نیازمندی های مختلف انسان ها و حیوانات را با مواد غذایی گوناگونشان تأمین می کنند .

۲۵ وَاللَّهُ يَدْعُوآآ إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

و خداوند دعوت به سرای صلح و سلامت می کند و هر کس را بخواهد ، به راه راست هدایت می نماید .

در آن جا که نه از این کشمکش های غارتگران دنیای مادی خبری است و نه از مزاحمت های احمقانه ثروت اندوزان از خدا بی خبر و نه جنگ و خونریزی و استعمار و استثمار و تمام این مفاهیم

در کلمه «دارِ السَّلام» (خانه صلح و سلامت) جمع است .

و هرگاه زندگی در این دنیا نیز شکل توحیدی و رستاخیزی به خود گیرد ، آن هم تبدیل به « دارُ السَّلام » می شود و از صورت آن « مزرعه بلا دیده طوفان زده » درمی آید .

روسفیدان و روسیاهان

۲۶ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

کسانی که نیکی کردند ، پاداش نیک و زیاده بر آن دارند و تاریکی و ذلت چهره هایشان را نمی پوشاند ، آن ها یاران بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند .

«يَرْهَقُ» از ماده «رَهَقَ» به معنی پوشاندن قهری و اجباری است و «قَتَرٌ» به معنی غبار و یا دود است

در این که منظور از «زیاده» در این جمله چیست ، میان مفسران گفتگو است ولی باتوجه به این که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند ، اشاره به پاداش های مضاعف و فراوانی است که گاهی ده برابر و گاهی هزاران برابر (به نسبت اخلاص و پاکی و تقوا و ارزش عمل) بر آن افزوده می شود ، در آیه ۱۶۰ سوره انعام می خوانیم : « مَنْ جَاءَ

بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا : کسی که کار نیکی انجام دهد ، ده برابر به او پاداش داده خواهد شد . »

و در جای دیگر نیز می خوانیم : « فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ : اما کسانی که

ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند ، خداوند پاداش آن ها را به طور کامل می دهد و از فضل و کرم خود نیز بر آن می افزاید « (۱۲۷ / نساء) .

در آیات مربوط به انفاق در آیه ۲۶۱ سوره بقره نیز سخن از پاداش نیکوکاران تا هفتصد برابر و یا چند مقابل آن به میان آمده است .

نکته دیگر که در این جا باید به آن توجه داشت ، این است که کاملاً امکان دارد که این اضافه در جهان دیگر مرتبا افزایش یابد ، یعنی هر روز موهبت و لطف تازه ای از ناحیه خداوند به آن ها ارزانی داشته شود و این در واقع نشان می دهد که زندگی جهان دیگر یکنواخت نیست و به سوی تکامل در یک شکل نامحدود پیش می رود .

۲۷ وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَ تَزَهُقُهُمْ

ذَلَّةً مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

اما کسانی که مرتکب گناهان شدند ، جزای بدی به مقدار آن دارند و ذلت و خواری چهره آن ها را می پوشاند و هیچ چیز نمی تواند آن ها را از (مجازات) خدا نگه دارد (چهره هایشان آن چنان تاریک است که) گویی پاره هایی از شب تاریک ، صورت آن ها را پوشانده ، آن ها یاران آتشند و جاودانه در آن خواهند ماند .

در این جا سخنی از « زیاده » در کار نیست ، چراکه در پاداش زیاده، فضل و رحمت است اما در کیفر ، عدالت ایجاب می کند که ذره ای بیش

از گناه نباشد ، ولی آن ها به عکس گروه اول چهره هایی تاریک دارند « و ذَلَّتْ ، صورت آن ها را می پوشاند » (وَ تَرَهَّقُهُمْ ذِلَّةٌ) .

تاریکی چهره های آن ها به اندازه ای زیاد است که « گویی پاره هایی از شب تاریک و ظلمانی ، یکی پس از دیگری بر صورت آن ها افکنده شده است » .

ممکن است سؤال شود که عدالت ایجاب می کند بیش از گناهشان کیفر نینند و این تاریکی چهره و گرد و غبار مذلت بر آن نشستن ، چیز اضافه ای است .

اما باید توجه داشت که این خاصیت و اثر عمل است که از درون جان انسان به بیرون منعکس می گردد ، درست مثل این است که بگوئیم: افراد شرابخوار باید تازیانه بخورند و در عین حال شراب انواع بیماری های معده و قلب و کبد و اعصاب را ایجاد می کند .

به هر حال ممکن است بدکاران گمان کنند راه فرار و نجاتی خواهند داشت و یا بت ها و مانند آن ها می توانند برایشان شفاعت کنند اما جمله بعد صریحا می گوید که ؛ « هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند آن ها را از مجازات الهی دور نگه دارد » (مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ) .

۳۱ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ

وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ

بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد و

یا چه کسی مالک (و خالق) گوش و چشم ها است و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می سازد و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می کند؟ (در پاسخ) می گویند: خدا، بگو: پس چرا تقوا پیشه نمی کنید (و از خدانمی ترسید)؟

« رِزْقٌ » به معنی عطا و بخشش مستمر است و از آن جا که بخشنده تمام مواهب در حقیقت خدا است ، « رازِقٌ » و « رَزَاقٌ » به معنی حقیقی تنها بر او اطلاق می شود و اگر این کلمه در غیر مورد او به کار رود، بدون شك جنبه مجازی دارد، مانند آیه ۲۳۳ سوره بقره که در زمینه زنان شیرده می گوید : « وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ » (پدران موظفند زنانی را که فرزندانشان را شیر می دهند ، به طور شایسته روزی دهند و لباس بپوشانند) .

این نکته نیز لازم به یادآوری است که بیشتر روزی های انسان از آسمان است ، باران حیاتبخش از آسمان می بارد و هوا که مورد نیاز همه موجودات زنده است ، نیز بر فراز زمین قرار گرفته و از همه مهم تر نور آفتاب که بدون آن هیچ موجود زنده و هیچ گونه حرکت و جنبشی در سرتاسر زمین وجود نخواهد داشت ، از آسمان است و حتی حیوانات اعماق دریاها از پرتو نور آفتاب زنده اند ، زیرا می دانیم غذای بسیاری از آن ها گیاهان بسیار کوچکی است که در لابلاي امواج در سطح اقیانوس در برابر تابش نور آفتاب رشد و نمو می کند و قسمت دیگری از آن حیوانات از گوشت دیگر حیوانات دریا که به وسیله آن گیاهان تغذیه شده اند ، استفاده می کنند .

ولی زمین تنها به وسیله مواد غذایی خود ریشه گیاهان را تغذیه می کند و شاید به همین دلیل است که در آیه فوق نخست سخن از ارزاق آسمان و سپس ارزاق زمین به میان آمده است (به تفاوت درجه اهمیت) .

سپس به دو قسمت از مهم ترین حواس انسان که بدون آن دو ، کسب علم و دانش برای بشر امکان پذیر نیست ، اشاره کرده و می گوید : « بگو : چه کسی است که مالک و خالق گوش و چشم و قدرت دهنده این دو حس آدمی است ؟ » (اَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ) .

درواقع در این آیه نخست به نعمت های مادی و بعد به مواهب و روزی های معنوی که بدون آن ها نعمت های مادی فاقد هدف و محتوا است ، اشاره شده است .

کلمه « سَمِعَ » مفرد و به معنی گوش و « أَبْصَارَ » جمع « بَصِيرَ » و به معنی بینایی و چشم است و در این جا سؤال پیش می آید که چرا « سَمِعَ » در همه جا در قرآن مفرد ذکر شده و اما « بَصَرَ » گاهی به صورت جمع و گاهی به صورت مفرد آمده ؟ پاسخ این سؤال در جلد اول « تفسیر نمونه » ، صفحه ۵۶ ذکر شده است .

بعد از دو پدیده مرگ و حیات که عجیب ترین پدیده های عالم آفرینش است ، سخن به میان آورده ، می گوید : « و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می کند ؟ » (وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ) .

این همان موضوعی است که تاکنون عقل دانشمندان و علمای

علوم طبیعی و زیست شناسان در آن حیران مانده است که چگونه موجود زنده از موجود بی جان به وجود آمده است؟ آیا چنین چیزی که تلاش و کوشش مداوم دانشمندان تاکنون در آن به جایی نرسیده است، می تواند یک امر ساده و وابسته به تصادف و حوادث رهبری نشده و بدون برنامه و هدف طبیعت بوده باشد؟ بدون شک پدیده پیچیده و ظریف و اسرارآمیز حیات نیازمند به علم و قدرت فوق العاده و عقل کلی است.

او نه تنها در آغاز موجود زنده را از موجودات بی جان زمین آفریده است، بلکه علاوه بر این، سنت او بر این قرار گرفته که حیات نیز جاودانی نباشد و به همین جهت مرگ را در دل حیات آفریده تا از این طریق میدان را برای دگرگونی ها و تکامل باز گذارد.

در تفسیر آیه فوق این احتمال نیز داده شده که علاوه بر مرگ و حیات مادی، مرگ و حیات معنوی را نیز شامل می شود، زیرا انسان های هوشمند و پاکدامن و باایمان را می بینیم که گاهی از پدر و مادری آلوده و بی ایمان و گمراه متولد می شوند، عکس آن نیز مشاهده شده است که برخلاف قانون وراثت انسان های بی ارزش و مرده از پدر و مادر ارزشمندی به وجود آمده اند. (۱)

البته مانعی ندارد که آیه فوق اشاره به دو قسمت باشد، زیرا هر دو

ص: ۷۴

۱- این مضمون در روایات متعددی در «تفسیر برهان»، جلد ۱، ذیل آیه ۹۵ سوره انعام آمده است.

از عجایب آفرینش و از پدیده های اعجاب انگیز جهانند و روشنگر این حقیقتند که علاوه بر عوامل طبیعی ، دست قدرت آفریدگار عالم و حکیمی در کار است .

در جلد ۵ « تفسیر نمونه » ، صفحه ۳۵۶ ، ذیل ۹۵ / انعام ،

توضیحات بیشتری در این باره آمده است. بعد اضافه می کند : « چه کسی است که امور این جهان را تدبیر می کند » ؟ (وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ) .

درحقیقت نخست سخن از آفرینش مواهب ، سپس سخن از حافظ و نگهبان و مدبر آن ها است. بعد از آن که قرآن این سؤالات سه گانه را مطرح می کند ، بلافاصله می گوید: « آن ها به زودی در پاسخ خواهند گفت: الله » .

از این جمله به خوبی استفاده می شود که حتی مشرکان و بت پرستان عصر جاهلیت خالق و رازق و حیاتبخش و مدبر امور جهان هستی را خدا می دانستند و این حقیقت را از طریق عقل و هم از راه فطرت دریافته بودند که این نظام حساب شده جهان نمی تواند مولود بی نظمی و یا مخلوق بت ها باشد .

و در آخر آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد : « به آن ها بگو : آیا با این حال تقوا را پیشه نمی کنید » ؟ (فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ) . تنها کسی شایسته عبادت و پرستش است که آفرینش و تدبیر جهان به دست او

است ، اگر عبادت به خاطر شایستگی و عظمت ذات معبود باشد ، این شایستگی و عظمت تنها در خدا است و اگر برای این باشد که می تواند سرچشمه سود و زیان گردد ، این نیز مخصوص خدا است .

۳۲ فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ

این چنین است خداوند پروردگار حق شما ، با این حال بعد از حق جز گمراهی وجود دارد؟ پس چرا (از پرستش او) روی می گردانید ؟

این آیه درحقیقت یک راه منطقی روشن برای شناخت باطل و ترک آن پیشنهاد می کند و آن این که ؛ نخست باید از طریق وجدان و عقل برای شناخت حق گام برداشت ، هنگامی که حق شناخته شد ، هرچه غیر آن و مخالف آن است ، باطل و گمراهی است و باید کنار گذاشته شود .

۳۳ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

این چنین فرمان پروردگارت بر فاسقان مسلم شده که آن ها (پس از این همه طغیان و گناه) ایمان نخواهند آورد .

درواقع این خاصیت اعمال نادرست و مستمر آن ها است که قلبشان را چنان تاریک و روحشان را چنان آلوده می کند که با وضوح و روشنی حق آن را نمی بینند و به بیراهه می روند.

بنابراین آیه فوق هیچ گونه دلالت بر مسأله جبر ندارد ، بلکه اشاره به آثار اعمال خود انسان می باشد ولی شک نیست که این اعمال چنان خاصیتی را به فرمان خدا دارد .

درست مثل این است که به کسی بگوییم : صد بار به تو گفتیم گرد مواد مخدر و مشروبات الکلی مگرد ، اکنون که گوش ندادی و شدیداً معتاد شدی ، محکوم به این هستی که مدت ها در بدبختی بمانی .

۳۴ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَدْعُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَدْعُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنْى تُؤْفَكُونَ

بگو: آیا هیچ یک از معبودهای شما آفرینش را ایجاد و

سپس باز می گردانند؟ بگو: تنها خدا آفرینش را ایجاد کرده، سپس باز می گردانند، با این حال چرا از حق روی گردان می شوید؟

در این جا دو سؤال پیش می آید؛ نخست این که مشرکان عرب غالباً اعتقاد به معاد مخصوصاً به شکلی که قرآن می گوید، نداشتند، با این حال چگونه قرآن از آن ها اعتراف می خواهد؟

دیگر این که در آیه قبل سخن از اعتراف مشرکان بود، ولی در این جا به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد که تو اعتراف به این واقعیت کن، این تفاوت تعبیر برای چیست؟

اما با توجه به یک نکته جواب هر دو سؤال روشن می شود و آن این که؛ گرچه مشرکان به معاد (معاد جسمانی) عقیده نداشتند، ولی همین اندازه که معتقد بودند آغاز آفرینش از خدا است، برای پذیرش معاد کافی است، چرا که هر کس آغاز را انجام داده، قادر به اعاده آن نیز هست، بنابراین اعتقاد به مبدأ با کمی دقت معاد را اثبات می کند.

از این جا روشن می شود که چرا به جای مشرکان، پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراف به این واقعیت می کند، زیرا گرچه ایمان به معاد از لوازم ایمان به مبدأ است، اما چون آن ها توجه به این ملازمه نداشتند، طرز

تعبیر عوض شده و پیامبر صلی الله علیه و آله به جای آن ها اعتراف می کند.

۳۵ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي
فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ

بگو: آیا هیچ یک از معبودهای شما به سوی حق هدایت می کند؟ بگو: تنها خدا به حق هدایت می کند، آیا کسی که هدایت به حق می کند، برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر هدایتش کنند، شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟

در آیه فوق خواندیم که تنها خدا است که هدایت به سوی حق می کند، این انحصار یا به خاطر آن است که منظور از هدایت، تنها ارائه طریق نیست بلکه رساندن به مقصد نیز می باشد و این کار تنها به دست پروردگار است و یا به این جهت است که ارائه طریق و نشان دادن راه نیز در درجه اول کار خدا است و غیر او یعنی پیامبران و راهنمایان الهی تنها از طریق هدایت او آگاه به راه های هدایت می شوند و با تعلیم او عالم می گردند.

این که در آیه فوق می خوانیم معبودهای مشرکان نه تنها نمی توانند کسی را هدایت کنند، بلکه خودشان نیازمند هدایت الهی هستند، گرچه درباره بت های سنگی و چوبی صدق نمی کند، زیرا آن ها مطلقاً عقل و شعوری ندارند ولی در مورد معبودهای صاحب شعور مانند فرشتگان و انسان هایی که معبود واقع شدند، کاملاً صدق می کند.

این آیه به خوبی نشان می دهد که یکی از برنامه های اصلی پروردگار در برابر بندگان ، هدایت آن ها به سوی حق است که این کار از طریق بخشیدن عقل و خرد و دادن درس های گوناگون از راه فطرت و ارائه آیات و نشانه هایش در جهان آفرینش همچنین از طریق فرستادن پیامبران و کتب آسمانی صورت می گیرد.

عظمت و حقانیت دعوت قرآن

۳۷ وَ مَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

شایسته نیست (و امکان نداشت) که این قرآن بدون وحی الهی به خدا نسبت داده شود، ولی تصدیقی است برای آن چه پیش از آن است (از کتب آسمانی) و تفصیلی است برای آن هاوشکی نیست که از طرف پروردگار جهانیان است.

جالب این که به جای نفی ساده ، نفی شأنیت شده است و می دانیم این گونه تعبیر از نفی ساده تر رساتر است ، این درست به آن می ماند که کسی در مقام دفاع از خود بگوید : « در شأن من نیست که دروغ بگویم » و البته این تعبیر از این که بگوید : من دروغ نمی گویم ، بسیار پرمعنی تر و عمیق تر می باشد .

سپس به ذکر دلیل بر اصالت قرآن و وحی آسمانی بودنش پرداخته، می گوید : « ولی این قرآن کتب آسمانی پیش از خود را تصدیق می کند » (وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ) .

یعنی تمام بشارات و نشانه های حقانیتی که در کتب آسمانی پیشین آمده ، بر قرآن و آورنده قرآن کاملاً منطبق است و این خود ثابت می کند که تهمت و افترا بر خدا نیست و واقعیت دارد ، اصولاً خود قرآن از باب « آفتاب آمد دلیل آفتاب » ، شاهد صدق محتوای خویش است .

و از این جا روشن می شود کسانی که این گونه آیات قرآن را دلیل بر عدم تحریف تورات و انجیل گرفته اند ، در اشتباهند ، زیرا قرآن مندرجات این کتب را که در عصر نزول قرآن وجود داشتند، تصدیق نمی کند، بلکه نشانه هایی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن در این کتب بوده ، مورد تأیید قرار داده است. در این زمینه توضیحات بیشتری در جلد اول « تفسیر نمونه » ، ذیل آیه ۴۱ سوره بقره بیان گردید .

سپس دلیل دیگری بر اصالت این وحی آسمانی ذکر کرده ، می گوید : « وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ » .

به تعبیر دیگر هیچ گونه تضادی با برنامه انبیاء گذشته ندارد ، بلکه تکامل آن تعلیمات و برنامه ها در آن دیده می شود و اگر این قرآن مجعول بود ، حتما مخالف و مابین آن ها بود .

و از این جا می دانیم که در اصول مسائل چه در عقاید دینی و چه در برنامه های اجتماعی و حفظ حقوق و مبارزه با جهل و دعوت به حق و عدالت و همچنین زنده کردن ارزش های اخلاقی و مانند این ها هیچ گونه اختلافی در میان کتب آسمانی نیست ، جز این که هر کتابی که بعداً نازل شده ، در سطحی بالاتر و کامل تر بوده همچون سطوح مختلف تعلیمات در دبستان و دبیرستان و دانشگاه تا به کتاب نهایی که

مخصوص دوران پایان تحصیل دینی است یعنی قرآن رسیده است . شک نیست که در جزئیات احکام و شاخ و برگ ها تفاوت در میان ادیان و مذاهب آسمانی وجود دارد ولی سخن از اصول اساسی آن ها است که همه جا هماهنگ است .

(

۳۸ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيهِ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

آن ها می گویند : او قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده، بگو: اگر راست می گویند ، یک سوره همانند آن بیاورید و هر کس را می توانید غیر از خدا (به یاری) بطلبید .

این آیه از جمله آیاتی است که باصراحت اعجاز قرآن را بیان می کند نه تنها همه قرآن را بلکه حتی اعجاز یک سوره را و از همه جهانیان بدون استثناء دعوت می کند که اگر معتقدید این آیات از طرف خدا نیست ، همانند و یا حداقل همانند یک سوره آن را بیاورید .

و همان گونه که در جلد ۱ « تفسیر نمونه » ، ذیل آیه ۲۳ سوره بقره بیان شده است ، در آیات قرآن گاهی « تَحِيدٌ » یعنی دعوت به مبارزه نسبت به مجموع قرآن و گاهی به ده سوره و گاهی به یک سوره شده است و این نشان می دهد که جزء و کل قرآن ، همه اعجاز است و چون سوره معینی ذکر نشده ، هر سوره از قرآن را نیز شامل می شود .

البته شک نیست که اعجاز قرآن منحصر به جنبه فصاحت و بلاغت و شیرینی بیان و رسایی تعبیرات آن چنان که گروهی از قدمای مفسرین فکر کرده اند نیست، بلکه علاوه بر این ها از نظر بیان معارف

دینی و علمی که تا آن روز شناخته نشده بود و بیان احکام و قوانین و ذکر تواریخ پیشین پیراسته از هرگونه خطا و خرافات و عدم وجود تضاد و اختلاف در آن، نیز جنبه اعجاز دارد. (۱)

جلوه تازه ای از اعجاز قرآن

جالب این که با گذشت زمان جلوه های تازه ای از اعجاز قرآن آشکار می شود که در گذشته مورد توجه قرار نمی گرفت ، از جمله محاسبات فراوانی است که روی کلمات آیات قرآن با مغزهای الکترونیکی انجام شده، ویژگی های تازه ای برای کلمات و جمله بندی های قرآن و رابطه آن با زمان نزول هر سوره، ثابت است و آن چه ذیلاً می خوانید ، نمونه ای از آن است ؛

پژوهش های برخی از دانشمندان محقق امروز، به کشف روابط پیچیده و فرمول های محاسباتی بسیار دقیق منجر شده است که حیرت انگیز است ، با یقین به این امر که چنین نظم علمی در ساختمان قرآن است ، از طریق بررسی های آماری و به زبان ریاضی به کشف قواعد دقیق و فرمول های ریاضی و منحنی های کامل و سالمی توفیق یافته است که از نظر اهمیت و شناخت ، کشف نیوتن را در جاذبه تداعی می کند .

یک قرآن شناس بزرگ نقطه شروع کارش این مسأله ساده است که آیات نازل شده درمکه کوتاه است و آیات نازل شده در مدینه ، بلند ، این

ص: ۸۲

۱- توضیح بیشتر در «تفسیر نمونه»، جلد ۱، صفحه ۸۳ و کتاب «قرآن و آخرین پیامبر» مطرح شده است .

یک مسأله طبیعی است ، هر نویسنده یا سخنران ورزیده ، طول جملات و آهنگ کلمات سخنش را برحسب موضوع سخن تغییر می دهد ؛

مسائل توصیفی، جملات کوتاه و مسائل تحلیلی و استدلالی، بلند ، آن جاکه سخن، تحریکی و انتقادی و یابیان اصول کلی اعتقادی است، لحن شعاری می شود و عبارات کوتاه و آن جاکه شروع داستان است و بیان کلام در نتیجه گیری های اخلاقی و ... لحن، آرام و عبارات طولانی و آهنگ نرم.

مسائل طرح شده در مکه از نوع اول است و مسائل طرح شده در مدینه ، از نوع دوم ، چه در مکه آغاز یک نهضت است و بیان اصول کلی اعتقادی و انتقادی و در مدینه ، یک جامعه و مسائل حقوقی و اخلاقی و قصه های تاریخی و نتیجه گیری های فکری و علمی .

اما قرآن یک سخن گفتن طبیعی است و ناچار تابع سبک زیبا و بلیغ سخن گفتن بشر و در نتیجه رعایت کوتاهی و بلندی آیات نیز به تناسب مفاهیم . اما اگر قبول کنیم که این کلام در عین حال که یک کتاب است ، یک طبیعت نیز هست ، باید این کوتاهی و بلندی در عین حال بی حساب نباشد و طبق یک قاعده دقیق علمی از آیات کوتاه آغاز کند و یکنواخت و تصاعدی رو به آیات بلند رود ، بر این اساس باید طول هر آیه ای کوتاه تر از آیه نازل شده سال بعد و بلندتر از آیه نازل شده سال پیش باشد و اندازه این طولانی شدن ، اندازه ای دقیق و حساب شده

باشد ، بنابراین در طول ۲۳ سال که وحی نازل می شده است ، باید ۲۳ طول معدل در آیات داشته باشیم .

بر این قاعده می توانیم ۲۳ ستون داشته باشیم که همه آیات

برحسب طول در این ستون ها تقسیم بندی شود، حال از کجا می توانیم بفهمیم که این تقسیم بندی ها درست است ؟ می دانیم که شأن نزول بعضی از آیات قرآن معلوم است ، برخی را روایات تاریخی معین کرده و صریحا گفته که در چه سالی نازل شده است و برخی را از روی مفاهیم آن می توان تعیین کرد ؛ مثلاً آیاتی که احکامی چون تغییر قبله ، حرمت شراب ، وضع حجاب ، زکات و خمس را بیان می کند و آیاتی که از « هجرت » سخن می گویند، سال تعیین این احکام معلوم است .

با شگفتی فوق العاده می بینیم که این آیات که سال نزول آن ها معین است درست در همان ستون هایی قرار می گیرند که در این جدول از نظر معدل طول آیات ویژه هر سال فرض شده اند .

آن چه جالب تر است ، پیداشدن دو سه مورد استثنایی است . به

این معنی که سوره « مائده » آخرین سوره بزرگ نازل شده است ، درحالی که چند آیه از آن طبق فرمول ، باید در سال های اولیه نازل شده باشد ، پس از تحقیق در متون تفاسیر و روایات اسلامی ، اقوال مفسران معتبری را می یابیم که گفته اند : این چند آیه در اوایل نازل شده ، اما از نظر تدوین به دستور پیامبر در سوره « مائده » جای داده شده است ، به این طریق می توان سال نزول هر آیه را از روی این ملاک ریاضی تعیین کرد و قرآن را برحسب سال نزول نیز تدوین نمود .

چه سخنوری است در عالم که بتوان از روی طول عبارت ، سال ادای هر جمله اش را معین کرد ؟ خصوصا که این متن کتابی نباشد که مثل یک اثر علمی یا ادبی نویسنده اش نشسته باشد و آن را در یک

مدت معین و پیوسته نوشته و بر زبانش رفته و به ویژه کتابی نباشد که نویسنده اش در یک موضوع یا حتی زمینه تعیین شده ای تألیف کرده باشد، بلکه مسائل گوناگونی است که به تدریج برحسب نیاز جامعه و در پاسخ به سؤالاتی که عنوان می شود، حوادث یا مسائلی که در

مسیر مبارزه طولانی مطرح می شود، به وسیله رهبر بیان و سپس جمع آوری و تنظیم شده است. (۱)

بلکه به گفته بعضی از مفسران، آهنگ مخصوص لغات و کلمات قرآن نیز در نوع خود معجزه آسا است.

شواهد گوناگون جالبی برای این موضوع ذکر کرده اند، از جمله جریان زیر که برای سید قطب مفسر معروف واقع شده است؛ او در ذیل آیه مورد بحث چنین می گوید:

من از حوادثی که برای دیگران واقع شده، سخنی نمی گویم، تنها حادثه ای را بیان می کنم که برای خود من واقع شد و شش نفر ناظر آن بودند (خودم و پنج نفر دیگر).

ما شش نفر از مسلمانان بودیم که با یک کشتی مصری، اقیانوس اطلس را به سوی نیویورک می پیمودیم، مسافران کشتی ۱۲۰ مرد و زن

۱ نقل از نشریه «فلق» (نشریه دانشجویان دانشگاه).

بودند و کسی در میان مسافران جز ما مسلمان نبود، روز جمعه به این فکر افتادیم که نماز جمعه را در قلب اقیانوس و بر روی کشتی به جا آوریم، و ما علاوه بر اقامه فریضه مذهبی مایل بودیم یک حماسه

اسلامی در مقابل یک مبشر مسیحی که در داخل کشتی نیز دست از برنامه تبلیغاتی خود بر نمی داشت ، بیافرینیم ، خصوصا این که او حتی مایل بود ما را هم به مسیحیت تبلیغ کند.

ناخدای کشتی که یک انگلیسی بود ، موافقت کرد که ما نماز جماعت را در صفحه کشتی تشکیل دهیم و به کارکنان کشتی نیز که همه از مسلمانان آفریقا بودند ، نیز اجازه داده شد که با ما نماز بخوانند و آن ها از این جریان بسیار خوشحال شدند ، زیرا این اولین باری بود که نماز جمعه بر روی کشتی انجام می گرفت .

من (سید قطب) به خواندن خطبه نماز جمعه و امامت پرداختم و جالب این که مسافران غیر مسلمان اطراف ما حلقه زده بودند و بادقت مراقب انجام این فریضه اسلامی بودند .

پس از پایان نماز ، گروه زیادی از آن ها نزد ما آمدند و این موفقیت را به ما تبریک گفتند ولی در میان این گروه ، خانمی بود که بعدا فهمیدیم یک زن مسیحی یوگسلاوی است که از جهنم « تیتو » و کمونیسم او ، فرار کرده است .

او فوق العاده تحت تأثیر نماز ما قرار گرفته بود، به حدی که اشک از چشمانش سرازیر بود و قادر به کنترل خویشتن نبود. او به زبان انگلیسی ساده و آمیخته با تأثر شدید و خضوع و خشوع خاصی سخن می گفت و از جمله سخنانش این بود که ؛ بگوئید ببینم کشیش شما با چه لغتی سخن می گفت ؟ (او فکر می کرد که حتما باید کشیش یا یک مرد روحانی اقامه نماز کند ، آن چنان که در نزد مسیحیان است ، ولی ما به زودی به او

حالی کردیم که این برنامه اسلامی را هر مسلمان باایمانی می تواند انجام دهد (و سرانجام به او گفتیم که ما با لغت عربی صحبت می کردیم .

ولی او گفت : من هر چند یک کلمه از مطالب شما را نفهمیدم ، اما به وضوح دیدم که این کلمات آهنگ عجیبی داشت اما از این مهم تر مطلبی که نظر مرا فوق العاده به خود جلب کرد ، این بود که در لابلای خطبه امام شما جمله هایی وجود داشت که از بقیه ممتاز بود ، آن ها دارای آهنگ فوق العاده مؤثر و عمیقی بودند ، آن چنان که لرزه بر اندام من انداخت ، یقیناً این جمله ها مطالب دیگری بودند ، فکر می کنم امام شما به هنگامی که این جمله ها را ادا می کرد ، مملو از روح القدس شده بود .

ما کمی فکر کردیم و متوجه شدیم این جمله ها همان آیاتی از قرآن بود که من در اثناء خطبه و در نماز آن ها را می خواندم ، این موضوع ما را تکان داد و متوجه این نکته ساخت که آهنگ خاص قرآن آن چنان مؤثر است که حتی بانویی را که یک کلمه مفهوم آن را نمی فهمد، تحت تأثیر شدید خود قرار می دهد(۱)

۳۹ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَاْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ

(آن ها از روی علم و دانش قرآن را انکار نمی کنند) بلکه آن ها چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتند و

ص: ۸۷

هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده است، این چنین پیشینیان آن ها نیز تکذیب کردند، پس بنگر عاقبت کار ظالمان چگونه بود؟

«تأویل» در اصل لغت به معنی بازگشت دادن چیزی است و بنابراین هرکار یا سخنی به هدف نهایی برسد، می گوئیم: تأویل آن آمده است، به همین دلیل بیان هدف اصلی یک اقدام و یا تفسیر واقعی یک سخن و یا تفسیر و نتیجه و پایان یک خواب و یا تحقق یافتن واقعیت یک مطلب، همه این ها تأویل نامیده می شود (در این باره در جلد دوم «تفسیر نمونه»، صفحه ۳۲۴ به طور مشروح بحث شده است).

درواقع عامل انکارقرآن توسط مشرکین، عدم آگاهی و جهل آن ها بود.

اما این که منظور از این جمله جهل درباره چه اموری بوده است،

مفسران احتمالات متعددی داده اند که تمام آن ها می تواند در آیه منظور بوده باشد، از جمله؛

جهل به معارف دینی و مبدأ و معاد، همان گونه که قرآن از قول مشرکان در مورد معبود حقیقی (الله) نقل می کند که می گفتند: «أَجْعَلِ الْإِلَهَةَ إِلَهَا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ: آیا خدایان ما را تبدیل به یک معبود کرده است، این چیز عجیبی است» (۵ / ص) و یا در مورد معاد می گفتند: «إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا إِنْآ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جُنَّة: آیا هنگامی که ما تبدیل به استخوان پوسیده شدیم، بار دیگر به زندگی بازمی گردیم، گوینده این سخن به خدا تهمت زده، یا مجنون است» (۱۰ / سجده).

درحقیقت آن ها هیچ گونه دلیلی بر نفی مبدأ و معاد نداشتند و تنها جهل و بی خبری ناشی از خرافات و عادت به مذهب نیاکان سدّ راهشان بود ، یا جهل به اسرار احکام ، جهل به مفهوم بعضی از آیات متشابه ، جهل به مفهوم حروف متشابه ، جهل به مفهوم حروف مُقَطَّعَه و جهل به

درس های عبرت انگیزی که هدف نهایی ذکر تاریخ پیشینیان بوده است .

مجموع این جهالت ها، آن ها را وادار به انکار و تکذیب می کرد.

در حالی که هنوز تأویل و تفسیر و واقعیت مسائل مجهول برای آن ها روشن نشده بود (لَمَّا يَأْتِيهِمْ تَأْوِيلُهُ) .

قرآن سپس می افزاید؛ این روش نادرست ، منحصر به مشرکان عصر جاهلیت نیست ، بلکه « اقوام گمراه گذشته نیز به همین گرفتاری مبتلا بودند ، آن ها نیز بدون این که تحقیق در شناخت واقعیت ها بکنند و یا انتظار برای تحقق آن ها بکشند ، حقایق را انکار و تکذیب می کردند » (كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ) . در آیات ۱۱۳ و ۱۱۸ سوره بقره نیز اشاره به وضع امت های گذشته ، از این نظر آمده است .

درواقع همه آن ها عذرشان ، جهلشان بود و بدبختی شان در عدم تحقیق و عدم جستجو و شناخت واقعیت ها بود، درحالی که عقل و منطق حکم می کند که انسان چیزی را که نمی داند ، هرگز انکار نکند ، بلکه به جستجو و تحقیق پردازد .

جهل و انکار

اصولاً قسمت مهمی از مخالفت ها و دشمنی ها و ستیز با حق ، از جهل و نادانی سرچشمه می گیرد و به همین دلیل گفته اند : سرانجام جهل، کفر است .

نخستین وظیفه ای که هر انسان حق طلبی دارد، این است که در مقابل آن چه نمی داند، سکوت و انتظار اختیار کند و به جستجو برخیزد و تمام جوانب مطلبی را که نمی داند، بررسی کند و تا دلیل قاطعی بر نفی پیدا نکند، به سراغ نفی نرود، همان گونه که بدون دلیل قاطع زیر بار اثبات نباید برود.

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» حدیث جالبی را از امام صادق در این زمینه نقل کرده که فرمود: «خداوند با دو آیه از قرآن، دو درس مهم به این امت داده است، نخست این که جز آن چه می دانند، نگویند و دیگر این که آن چه را نمی دانند، انکار نکنند، سپس دو آیه زیر را تلاوت فرمود: "الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ آيَاتِنَا لِيُخْبِرُوا بِمَا كُنَّا نَعْمَلُ الْغَيْبِ وَأَنبَأُوا بِالَّذِينَ لَمْ يَأْمُرْنَا بِهِمْ لَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ"»

يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ: آیا خداوند پیمان کتاب آسمانی را از آن ها نگرفته است که جز حق در مورد خداوند نگویند، "بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ: مشرکان چیزهایی را انکار کردند که از آن آگاهی نداشتند، در حالی که جهل دلیل بر انکار نیست".

۴۴ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ

خداوند هیچ به مردم ستم نمی کند ولی این مردمنده که به خویشان ستم می نمایند.

ولی بدان و آن ها نیز باید بدانند که این نارسایی فکر و عدم بصیرت و نایبایی از دیدن چهره حق و ناشنوایی در برابر گفتار خدا، چیزی نیست که با خود از مادر به این جهان آورده باشند و خدا به آن ها

ستمی کرده باشد، بلکه این خود آن ها بوده اند که با اعمال نادرستشان و دشمنی و عصیان در برابر حق، روح خود را تاریک و چشم بصیرت و گوش شنوایشان را از کار انداختند .

در تحقق مجازات الهی برای مجرمین تردید نکنید

۵۳ وَ يَسْتَبْشِرُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُّ أَيْ وَ رَبِّيَ إِنَّهُ لَحَقُّ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

از تو می پرسند آیا آن (وعده مجازات الهی) حق است ؟ بگو: آری به خدا سوگند قطعا حق است و شما نمی توانید از آن جلوگیری کنید .

البته « حَقُّ » در این جا در مقابل باطل نیست ، بلکه منظور این است که آیا این مجازات و کیفر واقعیت دارد و تحقق می یابد ؟ زیرا « حَقُّ » و « تَحَقُّقٌ » هردو از یک ماده اند ، البته حق در مقابل باطل اگر به معنی وسیع کلمه تفسیر شود ، شامل هر واقعیت موجود می گردد و نقطه مقابل آن معدوم و باطل است .

خداوند به پیامبرش دستور می دهد که در برابر این سؤال با تأکید هرچه بیشتر « بگو به پروردگرم سوگند این یک واقعیت است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست » (قُلُّ أَيْ وَ رَبِّيَ إِنَّهُ لَحَقُّ) .

و اگر فکر می کنید می توانید از چنگال مجازات الهی فرار کنید ، اشتباه بزرگی کرده اید ، زیرا « هرگز شما نمی توانید از آن جلوگیری کنید و او را با قدرت خود ناتوان سازید » (وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ) .

درواقع این جمله با جمله فوق از قبیل بیان مقتضی و مانع است ،

در جمله اول می گوید : مجازات مجرمان یک واقعیت است و در جمله دوم اضافه می کند : هیچ قدرتی نمی تواند جلوی آن را بگیرد ، درست مانند آیات ۷ و ۸ سوره طور ؛ « إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ » .

تأکیدهایی که در آیه به چشم می خورد ، قابل توجه است ، از یک سو « سو گند » و از سوی دیگر کلمه « إِنَّ » و « لام تأکید » و از سوی سوم جمله « وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ » ، همه این ها تأکید می کنند که به هنگام ارتکاب جرم های سنگین مجازات الهی حتمی است .

از جمله سؤالاتی که در مورد آیات فوق مطرح می شود ، این است که آیا سؤال مشرکان از واقعیت داشتن کیفر الهی جنبه استهزاء داشته یا واقعا سؤال حقیقی بوده است؟ بعضی گفته اند: سؤال حقیقی، نشانه شک است و با وضع مشرکان سازگار نیست .

ولی با توجه به این که بسیاری از مشرکان در تردید بودند و گروهی از آن ها نیز با علم به حقانیت پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر لجاجت و تعصب و مانند آن به مخالفت برخاسته بودند ، روشن می شود که سؤال حقیقی از آن ها هیچ بعید نیست .

۵۴ وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَ أَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ

و هرکس که ستم کرده ، اگر تمامی آن چه روی زمین است، در اختیار داشته باشد (همه را از هول عذاب) برای نجات

خویش می دهد و هنگامی که عذاب را ببینند (پشیمان می شوند اما) پشیمانی خود را کتمان می کنند (مبادا رسواتر شوند) و در میان آن ها به عدالت داوری می شود و ستمی بر آن ها نخواهد رفت.

درواقع آن ها حاضرند بزرگ ترین رشوه ای را که می توان تصور کرد، برای رهایی از چنگال عذاب الهی بدهند، اما کسی از آن ها نمی پذیرد و سر سوزنی از مجازاتشان نمی کاهد.

حقیقت «ندامت» پشیمانی از انجام کاری است که آثار نامطلوب آن آشکار شده است، خواه انسان بتواند آن را جبران کند و یا نتواند و پشیمانی مجرمان در قیامت از نوع دوم است و مکتوم داشتن آن به خاطر آن است که آشکار ساختنش موجب رسوایی بیشتر می شود.

عمل به محتوای قرآن باعث درمان دردهای شماست

۵۵ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

آگاه باشید آن چه در آسمان ها و زمین است، از آن خدا است، آگاه باشید وعده خدا حق است ولی اکثر آن ها نمی دانند.

۵۶ هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

او است که زنده می کند و می میراند و به سوی او باز می گردید.

۵۷ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ

ای مردم اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده و درمان آن چه در سینه ها است و هدایت و رحمت برای مؤمنان .

در این آیه چهار صفت برای قرآن بیان شده است که برای فهم بیشتر باید نخست روی لغات آن تکیه کنیم.

« وَعَظٌ » (و مَوْعِظَةٌ) آن چنان که در « مفردات » آمده است ، نهی آمیخته به تهدید است ولی ظاهراً معنی موعظه ، وسیع تر از این باشد ، همان گونه که از « خلیل » دانشمند معروف عرب در همان کتاب « مفردات » نقل شده ، موعظه عبارت از تذکر دادن نیکی ها است که توأم با رِقَّت قلب باشد، درواقع هرگونه اندرزی که در مخاطب تأثیر بگذارد ، او را از بدی ها بترساند و یا قلب او را متوجه نیکی ها گرداند ، وعظ و موعظه نامیده می شود .

البته مفهوم این سخن آن نیست که هر موعظه ای باید تأثیر داشته باشد، بلکه منظور آن است که در قلب های آماده بتواند چنین اثری بگذارد.

منظور از "شفا دادن بیماری دل ها" و یا به تعبیر قرآن ، "شفای چیزی که در سینه ها است" ، همان آلودگی های معنوی و روحانی است ، مانند بخل و کینه و حسد و جبن و شرک و نفاق و امثال این ها که همه از بیماری های روحی و معنوی است .

منظور از « هدایت » ، راهیابی به سوی مقصد ، یعنی تکامل و پیشرفت انسان در تمام جنبه های مثبت است .

و منظور از « رَحْمَةٌ » همان نعمت های مادی و معنوی الهی است

که شامل حال انسان های شایسته می شود ، همان گونه که در کتاب « مفردات » می خوانیم ، « رَحْمَه » هرگاه به خدا نسبت داده شود ، به معنی نعمت بخشیدن او است و هنگامی که به انسان ها نسبت داده شود ، به معنی رِقَّت قلب و عطوفت است.

مراحل چهارگانه تربیت و تکامل انسان

در واقع آیه فوق چهار مرحله از مراحل تربیت و تکامل انسان را در سایه قرآن شرح می دهد .

مرحله اول مرحله « موعظه و اندرز » است .

مرحله دوم مرحله « پاکسازی روح انسان از انواع رذایل اخلاقی » است .

مرحله سوم مرحله « هدایت » است که پس از پاکسازی انجام می گیرد .

مرحله چهارم مرحله ای است که انسان لیاقت آن را پیدا کرده است که مشمول رحمت و نعمت پروردگار شود و هریک از این مراحل به دنبال دیگری قرار دارد و جالب این که تمام آن ها در پرتو قرآن انجام می گیرد. قرآن است که انسان ها را انداز می دهد و قرآن است که زنگار گناه و صفات زشت را از قلب آن ها می شوید و قرآن

است که نور هدایت را به دل ها می تاباند و نیز قرآن است که نعمت های الهی را بر فرد و جامعه نازل می گرداند .

علی در گفتار جامع خود در « نهج البلاغه » با رساترین تعبیری این حقیقت را توضیح داده است ، آن جا که می فرماید : « ... فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَانِكُمْ وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأْوَانِكُمْ

فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَ النِّفَاقُ وَ الْعَيْءُ وَ الضَّلَالُ : از قرآن برای بیماری های خود شفا طلبید و به آن برای حل مشکلاتتان استعانت بجوئید ، چه این که در قرآن شفای بزرگ ترین دردها است که آن درد کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است . (۱)

این خود می رساند که قرآن نسخه ای است برای بهبودی فرد و جامعه از انواع بیماری های اخلاقی و اجتماعی و این همان حقیقتی است که مسلمانان آن را به دست فراموشی سپرده و به جای این که از این داروی شفابخش بهره گیرند ، درمان خود را در مکتب های دیگر جستجو می کنند و این کتاب بزرگ آسمانی را فقط یک کتاب خواندنی قرار داده اند، نه اندیشیدنی و عمل کردنی .

آیا قلب ، کانون احساسات است ؟

ظاهر آیه مورد بحث مانند بعضی دیگر از آیات قرآن این است که کانون بیماری های اخلاقی ، « قلب » است ، این سخن در ابتدا ممکن است تولید این اشکال را کند که ما می دانیم تمام اوصاف اخلاقی و مسائل فکری و عاطفی به روح انسان بازگشت می کند ، قلب یک تلمبه خود کار برای نقل و انتقال خون و آبیاری و تغذیه سلول های بدن بیش نیست .

البته حق همین است که قلب تنها مأموریت اداره جسم انسان را دارد و مسائل روانی مربوط به روح آدمی است ، اما نکته دقیقی در

ص: ۹۶

این جا وجود دارد که با توجه به آن ، رمز این تعبیر قرآن روشن می شود و آن این که در جسم انسان دو کانون وجود دارد که هر کدام مظهر بخشی

از اعمال روانی انسان است ، یعنی هریک از این دو کانون با فعل و انفعالات روانی فوراً عکس العمل نشان می دهد ، یکی « مغز » است و دیگری « قلب » .

هنگامی که در محیط روح مسائل فکری را بررسی می کنیم ، عکس العمل آن فوراً در مغز آشکار می شود و به تعبیر دیگر مغز ابزاری است برای کمک به روح در مسأله تفکر و لذا به هنگام تفکر خون سریع تر در مغز گردش می کند ، سلول های مغزی فعل و انفعال بیشتری دارند و غذای بیشتری جذب می کنند و امواج زیادتری می فرستند ، ولی به هنگامی که پای مسائل عاطفی مانند عشق ، محبت ، تصمیم ، اراده ، خشم ، کینه ، حسد ، عفو و گذشت به میان می آید ، فعالیت عجیبی در قلب انسان شروع می شود ، گاهی ضربان شدید پیدا می کند ، گاهی ضربانش به قدری سست می شود گویا می خواهد از کار بایستد ، گاهی احساس می کنیم که قلب ما می خواهد منفجر شود ، این ها همه به خاطر پیوند نزدیکی است که قلب با این سلسله مسائل روانی دارد .

از همین رو قرآن مجید ایمان را به قلب نسبت می دهد (وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ) (۱۴ / حجرات) و یا جهل و لجاجت و عدم تسلیم در مقابل حق را به عنوان نایبانی قلب تعبیر می کند (وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ) (۴۶ / حج) .

ناگفته نماند که این گونه تعبیرات مخصوص قرآن نیست ، در

ادبیات زبان های گوناگون در زمان های گذشته و امروز نیز جلوه های مختلف این مسأله دیده می شود ، غالباً به کسی علاقه داریم ، می گوییم : در قلب ما جای داری و یا قلب ما متوجه تو است و یا قلب ما در گرو عشق تو است و همیشه سبب عشق را ترسیمی از قلب انسان قرار می دهند. همه این ها به خاطر آن است که انسان همواره این احساس را داشته است که به هنگام عشق و علاقه و یا کینه و حسد و مانند این ها ، تأثیر و تأثر خاصی در قلب خود احساس می کند، یعنی نخستین جرقه این مسائل روانی به هنگام انتقال به جسم در قلب آشکار می شود .

البته علاوه بر همه این ها یکی از معانی قلب در لغت ، عقل و روح آدمی است و معنی آن منحصر به این عضو مخصوص که در درون سینه است ، نمی باشد و این خود تفسیر دیگری برای آیات قلب می تواند باشد اما نه برای همه آن ها ، زیرا در بعضی تصریح شده ، قلب هایی که در سینه ها است .

خدا همه جا ناظر است، مراقب باشید

۶۱ وَمَا تَكُونُ فِيشَأْنٍ وَ مَا تَتْلُوَامِنهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

در هیچ حال (و اندیشه ای) نیستی و هیچ قسمتی از قرآن را تلاوت نمی کنی و هیچ عملی را انجام نمی دهی مگر این که ما ناظر بر شما هستیم ، در آن هنگام که وارد آن می شوید

وهیچ چیز در زمین و آسمان از پروردگار تو مخفی نمی ماند، به اندازه سنگینی ذره ای و نه کوچک تر از آن و نه بزرگ تر از آن، مگر این که (همه آن ها) در کتاب آشکار (و لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است.

« شُهُود » جمع « شاهد » در اصل به معنی حضور توأم با مشاهده چشم و یا قلب و فکر است و تعبیر به جمع، اشاره به این است که نه تنها خدا بلکه فرشتگانی که فرمانبردار او هستند و مراقب اعمال انسان ها می باشند، نیز از همه این کارها باخبرند و شاهد و ناظرند.

تعبیر به صیغه جمع در مورد خداوند با این که ذات پاک او از هر جهت یگانه و یکتا است، برای اشاره به عظمت مقام او است و این که همواره مأمورینی سر بر فرمان او دارند و در اطاعت امرش آماده و حاضرند و در واقع سخن تنها از او نیست، بلکه از او است و آن همه مأموران مطیعش.

« یَعْرُبُ » از ماده « عُرُوب » در اصل به معنی دوری و جدایی از خانه و خانواده برای یافتن مرتع برای گوسفندان و چهارپایان است و سپس به معنی غیبت و پنهانی به طور مطلق استعمال شده است.

« ذَرَّةً » به معنی جسم بسیار کوچک است و به همین جهت به مورچه های ریز نیز « ذَرَّةً » گفته می شود (برای توضیح بیشتر به جلد سوم « تفسیر نمونه »، صفحه ۳۸۹ مراجعه فرمایید).

« کِتَابٌ مُّبِیِّنٌ » اشاره به علم وسیع پروردگار است که گاهی از آن تعبیر به « لوح محفوظ » می شود (در این باره به

آیه مورد بحث به هنگام اشاره به وسعت علم پروردگار ، روی سه نکته تکیه کرده و فرموده : در هیچ کار و حالی نیستی و هیچ آیه ای تلاوت نمی کنی و هیچ عملی انجام نمی دهی ، مگر این که ما شاهد و ناظر بر شما هستیم .

این تعبیرات سه گانه در واقع اشاره به « افکار » و « گفتار » و « اعمال » انسان ها است ، یعنی خداوند همان گونه که اعمال ما را می بیند ، سخنان ما را می شنود و از افکار و نیات ما آگاه و باخبر است و چیزی از این ها از محیط علم پروردگار بیرون نیست .

بدون شک نیت و حالات روحی در مرحله نخست قرار دارد و گفتار پشت سر آن است و کردار و عمل به دنبال آن و لذا در آیه نیز به همین ترتیب ذکر شده است .

ضمناً این که می بینیم قسمت اول و دوم به صورت مفرد و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده و قسمت سوم به صورت جمع و خطاب به عموم مسلمانان است ، ممکن است به این جهت باشد که مرحله تصمیم گیری در برنامه های اسلامی ، مربوط به رهبر امت و پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد ، همان گونه که گرفتن آیات قرآن از سوی خدا و تلاوت آن بر مردم نیز از ناحیه او است ، ولی عمل کردن به این برنامه ها به عموم ملت ارتباط دارد و هیچ کس از آن مستثنی نیست .

در این آیه درس بزرگی برای همه مسلمانان بیان شده است ، درسی که می تواند آن ها را در مسیر حق به راه اندازد و از کجروی ها و

انحرافات باز دارد، درسی است که توجه به آن، جامعه ای صالح و پاک می سازد و آن این که؛

به این حقیقت توجه داشته باشیم که هرگامی برمی داریم و هر سخنی که می گوئیم و هر اندیشه ای که در سر می پرورانیم و به هر سو نگاه می کنیم و در هر حالی هستیم، نه تنها ذات پاک خدا، بلکه فرشتگان او نیز مراقب ما هستند و با تمام توجه ما را می نگرند.

کوچک ترین حرکتی در پهنه آسمان و زمین از دیدگاه علم او مخفی و پنهان نمی ماند، نه تنها مخفی نمی ماند، بلکه همه آن ها ثبت می شود در آن لوحی که محفوظ است و اشتباه و غلط و دگرگونی در آن راه ندارد، در صفحه علم بی پایان خدا، در اندیشه فرشتگان مقربین و نویسندگان اعمال آدمیان، در پرونده ما و در نامه اعمال همه ما.

بی جهت نیست که امام صادق می فرماید: « پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هر زمان این آیه را تلاوت می کرد، شدیداً گریه می نمود » (كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ بَكَى بُكَاءً شَدِيدًا). (۱)

جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله با آن همه اخلاص و بندگی و آن همه خدمت به خلق و عبادت خالق که از کار خود در برابر علم خداترسان باشد، حال ما و دیگران معلوم است.

ص: ۱۰۱

۱- «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۱۱۶، ذیل آیه مورد بحث.

۶۲ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

آگاه باشید اولیاء (و دوستان) خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند .

«أَوْلِيَاءَ» جمع «وَلِيٍّ» در اصل از ماده «وَلِيَ، يَلِي» گرفته شده که به معنی نبودن واسطه میان دو چیز و نزدیکی و پی در پی بودن آن ها است، به همین دلیل به هر چیزی که نسبت به دیگری قرابت و نزدیکی داشته باشد، خواه از نظر مکان یا زمان یا نسب و یا مقام، «وَلِيٍّ» گفته

می شود، استعمال این کلمه به معنی سرپرست و دوست و مانند این ها نیز از همین جا است .

بنابراین اولیاء خدا کسانی هستند که میان آنان و خدا حایل و فاصله ای نیست، حجاب ها از قلبشان کنار رفته و در پرتو نور معرفت و ایمان و عمل پاک، خدا را با چشم دل چنان می بینند که هیچ گونه شک و تردیدی به دل هایشان راه نمی یابد و به خاطر همین آشنایی با خدا که وجود بی انتها و قدرت بی پایان و کمال مطلق است و ماسوای خدا در نظرشان کوچک و کم ارزش و ناپایدار و بی مقدار است .

کسی که با اقیانوس آشنا است، قطره در نظرش ارزشی ندارد و کسی که خورشید را می بیند، نسبت به یک شمع بی فروغ بی اعتنا است.

و از این جا روشن می شود که چرا آن ها ترس و اندوهی ندارند، زیرا خوف و ترس معمولاً از احتمال فقدان نعمت هایی که انسان در اختیار دارد و یا خطراتی که ممکن است در آینده او را تهدید کند،

ناشی می شود، همان گونه که غم و اندوه معمولاً نسبت به گذشته و فقدان امکاناتی است که در اختیار داشته است.

اولیاء و دوستان راستین خدا از هر گونه وابستگی و اسارت جهان ماده آزادند و «زهد» به معنی حقیقیش بر وجود آن ها حکومت می کند، نه با از دست دادن امکانات مادی، جزع و فزع می کنند و نه ترس از آینده در این گونه مسائل افکارشان را به خود مشغول می دارد.

بنابراین «غم ها» و «ترس هایی» که دیگران را دائماً در حال اضطراب و نگرانی نسبت به گذشته و آینده نگه می دارد، در وجود آن ها راه ندارد.

یک ظرف کوچک آب، از دمیدن یک انسان، متلاطم می شود ولی در پهنه اقیانوس کبیر حتی طوفان ها کم اثر است و به همین دلیل آن را اقیانوس آرام می نامند (لِکِنَّ لَا تَأْسَوْا عَلٰی مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) (۲۳ / حدید).

نه آن روز که داشتند، به آن دل بستند و نه امروز که از آن جدا می شوند، غمی دارند، روحشان بزرگ تر و فکرشان بالاتر از آن است

(

که این گونه حوادث در گذشته و آینده در آن ها اثر بگذارد. به این ترتیب امنیت و آرامش واقعی بر وجود آن ها حکمفرما است و به گفته قرآن؛ «أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ» (۸۲ / انعام) و یا به تعبیر دیگر؛ «الْأَلَمِ بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ»: یاد خدا مایه آرامش دل ها است» (۲۸ / رعد).

خلاصه این که غم و ترس در انسان ها معمولاً ناشی از روح دنیاپرستی است، آن ها که از این روح تهی هستند،

اگر غم و ترسی نداشته باشند ، بسیار طبیعی است .

این بیان استدلالی مسأله بود و گاهی همین موضوع به بیان دیگری که شکل عرفانی دارد ، به این صورت عرضه می شود .

اولیای خدا آن چنان غرق صفات جمال و جلال او هستند و آن چنان محو مشاهده ذات پاک او می باشند که غیر او را به دست فراموشی می سپرند ، روشن است در غم و اندوه و ترس و وحشت حتما نیاز به تصور فقدان و از دست دادن چیزی و یا مواجهه با دشمن و موجود خطرناکی دارد ، کسی که غیر خدا در دل او نمی گنجد و به غیر او نمی اندیشد و جز او را در روح خود پذیرا نمی شود ، چگونه ممکن است غم و اندوه و ترس و وحشتی داشته باشد .

از آن چه گفتیم ، این حقیقت نیز آشکار شد که منظور غم های مادی و ترس های دنیوی است ، و گرنه دوستان خدا وجودشان از خوف او مالا مال است ، ترس از عدم انجام وظایف و مسؤولیت ها و اندوه بر آن چه از موفقیت ها از آنان فوت شده ، که این ترس و اندوه جنبه معنوی دارد و مایه تکامل وجود انسان و ترقی او است، به عکس ترس و اندوه های مادی که مایه انحطاط و تنزل است .

امیرمؤمنان علی در خطبه معروف « هَمَّام » که حالات اولیای خدا در آن به عالی ترین وجهی ترسیم شده ، می فرماید : « قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ وَ شُرُورُهُمْ مَيِّمَةٌ : دل های آن ها محزون و مردم از شر آن ها در امان هستند » و نیز می فرماید : « وَ لَوْلَا الْأَجُلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَشْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةً

عَيْنِ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ : اگر اجلی که خداوند

برای آن ها مقرر کرده نبود، حتی یک چشم به هم زدن ارواح آن ها در بدن هایشان آرام نمی گرفت ، به خاطر عشق به پاداش الهی و ترس و وحشت از مجازات و کیفر او « (۱)» .

قرآن مجید درباره مؤمنان می گوید : « الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ : کسانی که از پروردگارشان با این که او را به خشم نمی بینند ، می ترسند و از رستاخیز بیمناکند » (۴۹/انبیاء) ، بنابراین آن ها خوف و ترس دیگری دارند .

۶۳ الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ

همان ها که ایمان آوردند و (از مخالفت فرمان خدا) پرهیز می کردند .

جالب این که ایمان را به صورت فعل ماضی مطلق آورده و تقوا را به صورت ماضی استمراری ، اشاره به این که ایمان آن ها به سرحد کمال

رسیده ولی مسأله تقوا که در عمل روزمره منعکس می شود و هرروز و هر ساعت کار تازه ای می طلبد و جنبه تدریجی دارد ، برای آن ها به صورت یک برنامه و وظیفه دائمی درآمده است .

آری این ها هستند که با داشتن این دو رکن اساسی دین و شخصیت ، چنان آرامشی در درون جان خود احساس می کنند که هیچ یک از طوفان های زندگی آن ها را تکان نمی دهد ، بلکه به مضمون

ص: ۱۰۵

«الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تَحَرُّكُهُ الْعَوَاصِفُ»، همچون کوه در برابر تندباد حوادث، استقامت به خرج می دهند.

منظور از "بشارت" در این آیه چیست؟

۶۴ لَهْمُ الْبَشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

در زندگی دنیا و در آخرت شادند (و مسرور)، وعده های الهی تخلف ناپذیر است و این رستگاری بزرگی است.

باتوجه به مطلق بودن این کلمه و وجود «الف و لام جنس» در «الْبَشْرَى»، مفهوم وسیعی نهفته شده که هرگونه بشارت و شادی پیروزی و موفقیت را شامل می شود و همه آن چه دربالا ذکر شد، در آن درج است و درواقع هر کدام اشاره به گوشه ای از این بشارت وسیع الهی می باشد.

و شاید این که در بعضی از روایات به خواب های خوش و رؤیاهای صالحه تفسیر شده، اشاره به این است که هرگونه بشارت، حتی بشارت های کوچک نیز در مفهوم «الْبَشْرَى» افتاده است، نه این که منحصر به آن باشد.

درواقع این اثر تکوینی و طبیعی ایمان و تقوا است که انسان را از انواع دلهره ها و وحشت هایی که زاییده شک و تردید و همچنین مولود گناه و انواع آلودگی ها است، از روح و جسم انسان دور می سازد، چگونه ممکن است کسی ایمان و تکیه گاه معنوی در درون جان خود نداشته باشد، باز احساس آرامش کند؟

او به یک کشتی بی لنگر در یک دریای طوفانی می ماند که امواج

کوه پیکر هر لحظه او را به سویی پرتاب می کنند و گرداب ها برای بلعیدنش دهان باز کرده اند .

چگونه کسی که دست به ظلم و ستم و ریختن خون مردم و غصب اموال و حقوق دیگران آلوده کرده ، ممکن است آرامش خاطر داشته باشد ، او برخلاف مؤمنان حتی خواب آرام ندارد و غالباً خواب های وحشتناکی می بیند که در اثناء آن خود را با دشمنان درگیر مشاهده می کند و این خود یک دلیل بر ناآرامی و تلاطم روح آن ها است .

طبیعی است یک شخص جانی به خصوص این که تحت تعقیب باشد ، در عالم خواب خود را در برابر اشباح هولناکی می بیند که برای گرفتن و تعقیب او کمر بسته اند و یا این که روح آن مقتول مظلوم از درون ضمیر ناآگاهش فریاد می زند و او را شکنجه می دهد ، لذا هنگامی که بیدار می شود ، همچون یزید ، « ما لی وَ لِلْحُسَيْنِ : مرا با حسین چه کار ؟ » و یا همچون حجاج ، « ما لی وَ لِسَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ : مرا با سعید بن جبیر چه کار ؟ » می گوید .

اولیاء خدا از دیدگاه روایات

در ذیل آیات فوق روایات جالبی از ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم :

امیر مؤمنان علی آیه ۶۲ این سوره را تلاوت فرمود و سپس از یاران خویش سؤال کرد : « می دانید "أَوْلِيَاءَ اللَّهِ" چه اشخاصی هستند ؟ عرض کردند : « ای امیر مؤمنان شما خودتان بفرمایید که آنان چه کسانی هستند ؟ » امام فرمود : « هُمْ نَحْنُ وَ أَتْبَاعُنَا فَمَنْ »

تَبِعْنَا مِنْ بَعِيدِنَا طُوبَى لَنَا وَ طُوبَى لَهُمْ أَفْضَلُ مِنْ طُوبَى لَنَا ، قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا شَأْنُ طُوبَى لَهُمْ أَفْضَلُ مِنْ طُوبَى لَنَا ؟ أَلَسْنَا نَحْنُ وَ هُمْ عَلَى أَمْرٍ ؟ قَالَ : لِأَنَّهُمْ حُمِلُوا مَا لَمْ تَحْمَلُوا عَلَيْهِ وَ أَطَاقُوا مَا لَمْ تُطِيقُوا : دوستان خدا ، ما و پیروان ما که بعد از ما می آیند ، هستند . خوشا به حال ما و بیشتر از آن خوشا به حال آن ها ، بعضی پرسیدند : چرا بیشتر از ما ؟ مگر ما و آن ها هر دو پیرو یک مکتب نیستیم و کارمان یکنواخت نمی باشد ؟ فرمود : نه ، آن ها مسؤولیت هایی بر دوش دارند که شما ندارید و تن به مشکلاتی می دهند که شما نمی دهید . (۱)

کتاب « کمال الدین » از ابوبصیر از امام صادق نقل می کند که : « طُوبَى لِشِيعَةِ قَائِمِنَا الْمُنتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ فِي غَيْبَتِهِ وَ الْمُطِيعِينَ لَهُ فِي ظُهُورِهِ ، أَوْلِيَتِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا - خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا - هُمْ يَحْزَنُونَ : خوشا به حال پیروان امام قائم که در غیبتش (با خودسازی) انتظار ظهورش را می کشند و به هنگام ظهورش مطیع فرمان او هستند ، آن ها اولیای خدا هستند ، همان ها که نه ترسی دارند و نه غمی . » (۲)

یکی از دوستان امام صادق نقل می کند که امام فرمود : « پیروان این مکتب در لحظات آخر عمر چیزهایی می بینند که

ص: ۱۰۸

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۰۹ .

۲- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۰۹ .

چشمشان با آن روشن می شود ، راوی می گوید : من اصرار کردم ؛ « چه

چیزی می بینند ؟ و این سخن را بیش از ده بار تکرار کردم ولی در هربار امام تنها به این جمله قناعت می کرد که ؛ « می بینند » ، در آخر مجلس رو به سوی من کرد و مرا صدا زد و فرمود: « مثل این که اصرار داری بدانی چه چیز را می بینند ؟ » گفتم : « آری قطعا » ، سپس گریستم ، امام به حال من رقت کرد و فرمود : « آن دو را می بینند ، اصرار کردم کدام دو نفر ؟ » فرمود : « پیامبر صلی الله علیه و آله و علی را ، هیچ انسان باایمانی چشم از جهان نمی پوشد مگر این که این دو بزرگوار را خواهد دید که به او بشارت می دهند » ، سپس فرمود: « این را خداوند درقرآن بیان کرده » ، سؤال کردم : « در کجا و کدام سوره ؟ » فرمود : « در سوره یونس ، آن جا که می گوید ؛ " الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ ، لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ " .» .

روشن است که این روایات اشاره به قسمتی از بشارت های افراد باایمان و متقی است ، نه همه آن بشارت ها و نیز روشن است که این مشاهده ، مشاهده جسم مادی نیست ، بلکه مشاهده جسم برزخی با

دید برزخی است ، زیرا می دانیم در جهان برزخ که فاصله ای است میان این جهان و سرای آخرت ، روح انسان بر جسم برزخیش باقی می ماند .

۶۵ وَ لَا يَخْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

سخن آن ها تو را غمگین نسازد، تمام عزت (و قدرت) از آن خدا است و او شنوا و دانا است .

۶۶- آلا- إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ

آگاه باشید تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند ، از آن خدای باشند و آن ها که غیر خدا را شریک او می خوانند، از منطق و دلیلی پیروی نمی کنند، آن ها فقط از پندار بی اساس پیروی می کنند و آن ها فقط دروغ می گویند .

« خَرَصَ » در لغت هم به معنی دروغ و هم به معنی حدس و تخمین آمده است و در اصل همان طور که « راغب » در « مفردات » گفته ، به معنی جمع آوری کردن میوه است و پس از جمع زدن و گردآوری کردن در حساب و تخمین زدن میوه بر درختان گفته شده و از آن جا که حدس و تخمین گاهی نادرست از آب درمی آید ، این ماده به معنی دروغ نیز آمده است .

اصولاً این خاصیت پیروی از پندار و گمان بی اساس است که سرانجام انسان را به وادی دروغ می کشاند .

جایی که اشخاص ملک او و از آن او باشند، اشیایی که در این جهان هستند، به طریق اولی از آن او هستند ، بنابراین او مالک تمام عالم هستی است و باین حال چگونه ممکن است مملوک های او شریک او بوده باشند؟

آن ها که بت ها را شریک خدا ساخته بودند ، تکیه گاهشان اوهای بیش نبود ، اوهای که حتی تصور آن امروز برای ما مشکل است که چگونه ممکن است انسان اشکال و مجسمه های بی روحی بسازد و

بعد مخلوق خود را ارباب و صاحب اختیار خویش بداند؟ مقدراتش

را به دست آن بسپارد و حل مشکلاتش را از او بخواهد؟ آیا این چیزی جز دروغ و دروغ پردازی می تواند باشد؟ حتی می توان این را به عنوان یک قانون کلی با کمی دقت از آیه استفاده کرد که؛ هرکس از ظن و گمان های بی اساس پیروی کند، سرانجام به دروغگویی کشانده می شود، راستی و صدق بر اساس قطع و یقین استوار است و دروغ براساس تخمین ها و پندارها و شایعه ها .

شب آرامش بخش و روز روشنی آفرین

۶۷ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

او کسی است که شب را برای شما آفرید که در آن آرامش بیابید و روز را روشنی بخش قرار داد، در این نشانه هایی است برای کسانی که گوش شنوا دارند .

این نظام نور و ظلمت که بارها در آیات قرآن روی آن تکیه شده، نظامی شگفت انگیز و پربار است که از یک سو با تابش نور در مدت

معین، صحنه زندگی انسان ها را روشن ساخته و حرکت آفرین و تلاش انگیز است و از سوی دیگر با پرده های ظلمانی و آرامبخش شب، روح و جسم خسته را برای کار و حرکت مجدد آماده می سازد .

آری « در این نظام حساب شده آیات و نشانه هایی از توانایی آفریدگار است اما برای آن ها که گوش شنوا دارند و حقایق را می شنوند » (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ)

آن ها که می شنوند و درک می کنند و آن ها که پس از درک حقیقت ، آن را به کار می بندند .

آرامش و سکون که هدف از آفرینش شب قرار داده شده ، یک واقعیت مسلم علمی است که دانش امروز آن را به ثبوت رسانده ، پرده های تاریکی نه تنها یک وسیله اجباری برای تعطیل فعالیت های روزانه است ، بلکه اثر مستقیمی روی سلسله اعصاب و عضلات آدمی و سایر جانداران دارد و آن ها را در حالت استراحت و خواب و سکون فرومی برد و چه نادان هستند مردمی که شب را به هوس رانی زنده می دارند و روز مخصوصاً صبحگاهان نشاط انگیز را در خواب فرومی روند و به همین دلیل همواره اعصابی نامتعادل و ناراحت دارند .

باتوجه به این که ماده « اَبْصَار » به معنی بینایی است ، مفهوم جمله « وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا » این می شود که ؛ خدا « روز را بینا قرار داد » ، درحالی که روز بیناکننده است نه بینا ، این یک تشبیه و مجاز زیبا از قبیل توصیف سبب به اوصاف مسبب است همان گونه که در مورد شب نیز می گویند: « لَيْلٌ نَائِمٌ » یعنی ؛ « شبی که به خواب رفته » ، درحالی که شب به خواب نمی رود، بلکه شب سبب می شود که مردمان به خواب روند.

گوشه ای از مبارزات نوح

۷۱ وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ

ص: ۱۱۲

بخوان بر آن ها سرگذشت نوح را ، آن هنگام که به قوم خود گفت : ای قوم من اگر موقعیت و یادآوری من نسبت به آیات الهی بر شما سنگین (و غیر قابل تحمل) است (هرکارازدستان ساخته است، بکنید) من برخدا توکل کرده ام، فکر خود و قدرت معبودهایتان را جمع کنید و هیچ چیز بر شما مستور نماند ، سپس به حیات من پایان دهید (و لحظه ای) مهلتم ندهید (اما توانایی ندارید) .

« غَمَّه » از ماده « غَمَّ » به معنی پوشاندن چیزی است و این که به اندوه نیز « غَمَّ » گفته می شود ، به خاطر آن است که قلب انسان را می پوشاند. نوح فرستاده بزرگ پروردگار با قاطعیتی که ویژه پیامبران اولوالعزم است ، در نهایت شجاعت و شهامت با نفرت کم و محدودی که داشت ، در مقابل دشمنان نیرومند و سرسخت ایستادگی می کند و قدرت آن ها را به باد مسخره می گیرد و بی اعتنایی خویش را به نقشه ها و افکار و بت های آن ها نشان می دهد و به این وسیله یک ضربه محکم روانی برافکارشان وارد می سازد .

باتوجه به این که این آیات در مکه نازل شده ، در آن زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز درشرایطی مشابه نوح زندگی می کرد و مؤمنان در اقلیت بودند ، قرآن می خواهد به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همین دستور را بدهد که باید به قدرت دشمن اهمیت ندهد ، بلکه با قاطعیت و شهامت پیش برود، چراکه تکیه گاهش خدا است و هیچ نیرویی تاب مقاومت در برابر قدرت او را ندارد .

گرچه بعضی از مفسران این تعبیر نوح و یا شبیه آن را در تاریخ سایر انبیاء یک نوع اعجاز گرفته اند ، چراکه آن ها با نبودن امکانات ظاهری دشمن را تهدید به شکست کرده و از پیروزی نهایی خود خبر داده اند و این جز از طریق اعجاز امکان پذیر نیست ، ولی به هر حال این یک درس است برای همه رهبران اسلامی که در برابر انبوه دشمنان هرگز نهراسند ، بلکه با اتکاء و توکل بر پروردگار و با قاطعیت هرچه بیشتر آن ها را به میدان فراخوانند و قدرتشان را تحقیر کنند که این عامل مهمی برای تقویت روحی پیروان و شکست روحیه دشمنان خواهد بود .

۷۲ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

و اگر از قبول دعوتم روی بگردانید (کار نادرستی کرده اید ، چه این که) من از شما مزدی نمی خواهم ، مزد من تنها بر خدا است و من مأمورم که از مسلمین (تسلیم شدگان در برابر فرمان خدا) باشم .

این که نوح می گوید : من هیچ پاداشی از شما نمی خواهم ، درس دیگری است برای رهبران الهی که در دعوت و تبلیغ خود ، هیچ گونه انتظار پاداش مادی و معنوی از مردم نداشته باشند ، زیرا این گونه انتظارات یک نوع وابستگی ایجاد می کند که جلوی تبلیغات صریح و فعالیت های آزادانه آن ها را سد خواهد کرد و طبعاً تبلیغات و دعوتشان کم اثر خواهد شد ، به همین دلیل راه صحیح دعوت به سوی

اسلام و تبلیغ آن نیز این است که مبلغان اسلامی تنها برای امرار معاش خود متکی به بیت المال باشند نه نیازمند به مردم .

۷۳ فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ

اما آن ها او را تکذیب کردند و ما او و کسانی را که با او در کشتی بودند، نجات دادیم، آن هارا جانشین (و وارث کافران) قرار دادیم و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند ، غرق نمودیم، پس ببین عاقبت کار آن ها که انذار شدند (و به انذار الهی اهمیت ندادند) چگونه بود ؟

« فُلُكٌ » به معنی کشتی است و تفاوت آن با « سفینه » این می باشد که « سفینه » ، مفرد است و جمع آن « سَفَائِنٌ » است ولی « فُلُكٌ » بر مفرد و جمع هر دو گفته می شود .

آیه مورد بحث سرانجام کار دشمنان نوح و صدق پیشگویییش را بیان می کند .

رسولان بعد از نوح

۷۴ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا يَأْتِيهِمْ فَأُوتُوا بِهِمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ

سپس بعد از نوح رسولانی به سوی قومشان فرستادیم، آن ها با دلایل روشن به سراغ آن ها رفتند ، اما آنان به

چیزی که پیش از آن تکذیب کرده بودند ، ایمان نیاوردند، این چنین بر دل های تجاوزکاران مُهر می نهیم (تا چیزی را درک نکنند) .

جمله «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» اشاره به این می کند که گروهی در میان امت ها بوده اند که در برابر دعوت هیچ پیامبر و مصلحی سر تسلیم فرود نمی آوردند و همچنان بر سر حرف خود ایستاده بودند و تکرار دعوت انبیاء در آن ها کمترین اثری نمی گذاشت ، بنابراین جمله مزبور اشاره به گروهی می کند که در دو زمان در برابر دعوت پیامبران مختلف قرار گرفتند (زیرا ظاهر جمله این است که مرجع همه ضمایر یکی است)

این احتمال نیز در معنی آیه داده شده است که اشاره به دو گروه مختلف می کند ، گروهی در زمان نوح بودند و دعوت او را تکذیب کردند و گروهی که بعد از آن ها به وجود آمدند ، با انکار و تکذیب پیامبران راه آنان را پیمودند ، بنابراین معنی جمله چنین می شود ؛ « تجاوزکاران اقوام دیگر از ایمان آوردن به چیزی که اقوام پیشین خودداری کرده بودند ، سر باز زدند « ، البته با توجه به این که مخالفان دعوت نوح در طی طوفان از میان رفتند ، این احتمال در تفسیر آیه قوت پیدا می کند ، ولی به هر حال لازمه آن این است که در میان مرجع ضمیرهای جمله (واو جمع در کَانُوا و لِيُؤْمِنُوا و كَذَّبُوا) تفکیک قائل شویم .

روشن است که جمله « كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ »

دلیل بر جبر نیست و تفسیر آن در خودش نهفته است ، زیرا می گوید : ما

بر دل های « تجاوزکاران » مَهر می نهیم تا چیزی را درک نکنند ، بنابراین قبلاً تجاوزهای پی در پی به حریم احکام الهی و حق و حقیقت از آن ها صادر می شود و تدریجاً بر دل های آن ها اثر می گذارد و قدرت تشخیص حق را از آنان می گیرد و کارشان به جایی می رسد که سرکشی و عصیان و گناه برای آن ها خوی و طبیعت ثانوی می شود ، چنان که در مقابل هیچ حقیقتی تسلیم نمی شوند .

مشروح این مطلب در جلد اول « تفسیر نمونه » ذیل آیه ۷ سوره بقره ، صفحه ۵۰ ذکر شده است .

اما فرعون و فرعونیان از پذیرش دعوت موسی و هارون سر باز زدند و از این که در برابر حق سر تسلیم فرود آورند ، تکبر ورزیدند « فَاسِيَتْكَبْرُوْا » . آن ها به خاطر کبر و خودبرتربینی و نداشتن روح تواضع ، واقعیت های روشن در دعوت موسی را نادیده گرفتند و به همین دلیل مجرم و گنهگار همچنان به جرم و گناهایشان ادامه دادند (وَ كَانُوْا قَوْمًا مُّجْرِمِيْنَ) .

۷۶ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوْا اِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِيْنٌ

و هنگامی که حق از نزد ما به سراغ آن ها آمد ، گفتند : این سحر آشکاری است .

جاذبه و کشش فوق العاده دعوت موسی از یک طرف و معجزات چشمگیرش از طرف دیگر و نفوذ روزافزون و خیره کننده اش از طرف سوم ، سبب شد که فرعونیان به فکر چاره بیفتند و وصله ای بهتر از این

پیدا نکردند که او را ساحر و عملش را سحر بخوانند و این تهمت چیزی است که در سرتاسر تاریخ انبیاء مخصوصاً پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دیده می شود .

آیا پیامبر تردید داشت ؟

۷۷ قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ

(اما) موسی گفت : آیا حق را که به سوی شما آمده ، سحر می شمیرید ؟ این سحر است ؟ در حالی که ساحران رستگار (و پیروز) نمی شوند ؟

۹۴ فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْئَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشَكِّينَ

اگر در آن چه بر تو نازل کرده ایم ، تردید داری ، از آن ها که پیش از تو کتب آسمانی را می خوانند ، سؤال کن ، (بدان) به طور قطع «حق» از طرف پروردگارت به تو رسیده، بنابراین هرگز از تردیدکنندگان مباش (البته او در چیزی که باشهود دریافت کرده بود، هرگز تردید نداشت، این درسی بود برای مردم).

ممکن است در ابتدا چنین به نظر برسد که آیه حکایت از این دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله در حقانیت آیاتی که بر او نازل می شد ، تردید داشت و خداوند از طریق فوق ، تردید او را زایل کرد .

ولی با توجه به این که پیامبر صلی الله علیه و آله مسأله وحی را با شهود و

مشاهده دریافته بود ، چنان که آیات قرآن حاکی از همین معنی است ، شک و تردید در این مورد معنی نداشت ، به علاوه این تعبیر رایج است که برای تنبیه دوردستان ، افراد نزدیک را مخاطب می کنند و سخنی را القاء می نمایند ، این همان است که عرب با ضرب المثل معروف «إِيَّاكَ أَغْنَىٰ وَاسْمَعِي يَا جَارَةٌ: به تو می گویم ولی همسایه تو بشنو» ، از آن یاد می کند که نظیر آن را نیز در فارسی داریم و این گونه سخن در بسیاری از موارد تأثیرش از خطاب صریح بیشتر است .

به علاوه ذکر جمله شرطیه ، همیشه دلیل بر احتمال وجود شرط نیست ، بلکه گاهی برای تأکید روی یک مطلب و یا برای بیان یک قانون کلی است ، مثلاً در آیه ۲۳ سوره اسر ... آ...R: « وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ : پروردگار تو فرمان داده که جز او را پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکی کنید ، هرگاه یکی از این دو نزد تو (توجه داشته باشید که در این جمله مخاطب ، ظاهراً پیامبر است) به پیری برسند ، هیچ گاه کمترین سخن ناراحت کننده ای به آن ها مگو » .

با این که می دانیم پیامبر صلی الله علیه و آله پدرش را قبل از تولد و مادرش را در دوران طفولیتش از دست داد ، با این حال حکم احترام به پدر و مادر به عنوان یک قانون کلی بیان شده است ، هرچند مخاطب آن ، ظاهراً پیامبر صلی الله علیه و آله است .

و نیز در سوره طلاق می خوانیم : « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ ... : ای پیامبر هنگامی که زنان را طلاق دادید ، ... » .

این تعبیر دلیل بر این نیست که پیامبر زنی را در عمرش طلاق داده باشد ، بلکه بیان یک قانون کلی است و جالب این که مخاطب در آغاز این جمله ، پیامبر صلی الله علیه و آله است و در آخر جمله ، همه مردم. و از جمله قرائنی که تأیید می کند منظور اصلی در آیه ، مشرکان و کافران هستند ، آیات پشت سر این آیه است که از کفر و بی ایمانی آن ها سخن می گوید .

نظیر همین موضوع در آیات مربوط به مسیح دیده می شود که وقتی خداوند در روز رستاخیز از او می پرسد : « آیا تو مردم را به عبادت خویش و مادرت دعوت کردی ؟ » او صریحا این مسأله را انکار می کند و اضافه می کند : « إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ : اگر من چنین سخنی را گفته بودم ، تو می دانستی » (۱۱۶ / مائده) .

۹۵ وَ لَا تَكْفُرُوا بِالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ

و از آن ها مباش که آیات خدا را تکذیب کردند که از زیانکاران خواهی بود .

درواقع در آیه قبل می گوید : اگر تردید داری ، از آن ها که آگاهی دارند ، پرس و در این آیه می گوید : اکنون که عوامل تردید برطرف شد ، باید در برابر این آیات تسلیم باشی و گرنه مخالفت باحق ، نتیجه ای جز خسران و زیان دربر نخواهد داشت .

این آیه ، قرینه روشنی است بر این که منظور اصلی در آیه گذشته ، توده مردم می باشد ، هر چند که روی سخن به شخص پیامبر است ، زیرا بدیهی است که پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز تکذیب آیات الهی را نمی کرد ، بلکه

اومدافع سرسخت آیین خودبود .

جزء یازدهم (۱۷۷)

۹۶ إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ

(و بدان) آن ها که فرمان خدا بر آنان تحقق یافته ، ایمان نمی آورند .

در این آیه خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام می کند که ؛ در میان مخالفان تو ، گروهی متعصب و لجوج هستند که انتظار ایمان آن ها بیهوده است ، آن ها از نظر فکری چنان مسخ شده اند و آن قدر در راه باطل گام برداشته اند که وجدان بیدار انسانی را به کلی از دست داده و به موجودی نفوذناپذیر تبدیل شده اند .

۹۷ وَ لَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ

هرچند تمام آیات (الهی و نشانه های او) به آنان برسد ، تا زمانی که عذاب الیم را ببینند (چراکه قلوبشان را تاریکی گناه فراگرفته و راهی به روشنایی بر آن ها نیست) .

درحقیقت در آیه ۹۴ ، قرآن از عموم مردم دعوت به مطالعه و تحقیق و سؤال از اهل اطلاع کرد و به دنبال آن از آن ها خواست که با روشن شدن حق ، به حمایت و دفاع از آن به پاخیزند .

(۱۷۸) سوره یونس

ولی در این آیه می گوید : نباید انتظار ایمان آوردن همه آن ها را داشته باشی ، زیرا گروهی آن قدر فاسد شده اند که دیگر قابل اصلاح نیستند ، بنابراین نه از عدم ایمان آن ها دلسرد باش و نه نیروی خود را روی هدایت آنان هدر ده ، بلکه به گروهی پرداز که اکثریت را تشکیل می دهند و قابل هدایت هستند .

ص: ۱۲۱

تعبیراتی مانند آیه فوق، به هیچ گونه دلیل بر جبر نیست، بلکه این ها از قبیل ذکر آثار عمل انسان است، منتها چون اثر هر چیز به فرمان خدا است، گاهی این امور به خدا نسبت داده می شود.

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که در چند آیه قبل درباره فرعون خواندیم که او بعد از نزول عذاب و گرفتار شدن در چنگال طوفان، اظهار ایمان کرد، ولی این گونه ایمان چون جنبه اضطراری داشت، برای او سودی نداشت، اما در آیه مورد بحث می گوید: « این تنها راه و روش فرعون نبود، بلکه همه افراد لجوج و خودخواه و مستکبر و سیاه دل که به اوج

جزء یازدهم (۱۷۹)

طغیان رسیده اند نیز همین حالت را دارند، آن ها نیز ایمان نمی آورند مگر این که عذاب الیم را ببینند، همان ایمانی که برای آن ها بی اثر است».

تنها یک گروه به موقع ایمان آوردند

۹۸ فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ أَمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ

چرا هیچ یک از شهرها و آبادی های ایمان نیاوردند که (ایمانشان به موقع باشد) مفید به حالشان افتد، مگر قوم یونس، به هنگامی که ایمان آوردند، عذاب رسواکننده را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم و تا مدت معینی (پایان زندگی و اجلشان) آن ها را بهره مند ساختیم.

جای شک نیست که در اقوام دیگر نیز گروه های زیادی ایمان آوردند، آن چه قوم یونس را از دیگر اقوام ممتاز می کند، این است که

ص: ۱۲۲

آن ها همه به صورت دسته جمعی ایمان آوردند ، آن هم پیش از

فرارسیدن مجازات قطعی پروردگار ، درحالی که در میان اقوام دیگر ، گروه زیادی سرسختانه بر مخالفت خود باقی ماندند تا هنگامی که فرمان مجازات قطعی پروردگار صادر شد ، آن ها پس از مشاهده این عذاب الهی غالباً اظهار ایمان کردند ولی ایمانشان به دلیلی که سابقاً گفتیم ، فایده ای نداشت .

ماجرای ایمان آوردن قوم یونس

ماجرای آن ها از این قرار بود که در تواریخ آمده است ؛ هنگامی که یونس از ایمان آوردن قوم خود که در سرزمین « نینوا » (در عراق) زندگی می کردند ، مأیوس شد ، به پیشنهاد عابدی که در میان آن ها می زیست ، نفرین کرد درحالی که عالم و دانشمندی نیز در میان آن گروه بود که به یونس پیشنهاد می کرد بازهم درباره آنان دعا کند و باز هم به ارشاد بیشتر پردازد و مأیوس نگردد. ولی یونس پس از این ماجرا از میان قوم خود بیرون رفت ، قوم او که صدق گفتارش را بارها آزموده بودند ، گرد مرد دانشمند اجتماع کردند ، هنوز فرمان قطعی عذاب

فرانرسیده بود ، ولی نشانه های آن کم و بیش به چشم می خورد ، آن ها موقع را غنیمت شمرده و به رهبری عالم از شهر بیرون ریختند ، درحالی که دست به دعا و تضرع برداشته و اظهار ایمان و توبه کردند و برای این که انقلاب و توجه بیشتری در روح و جان آن ها پیدا شود ، مادران را از فرزندان جدا ساختند و لباس های درشت و خشن و کم اهمیت در تن کردند و به جستجوی پیامبر خویش برخاستند، اما

اثری از او ندیدند .

ولی این توبه و ایمان و بازگشت به سوی پروردگار که به موقع انجام یافته بود و با آگاهی و اخلاص توأم بود ، کار خود را کرد ، نشانه های عذاب برطرف شد و آرامش به سوی آن ها بازگشت و هنگامی که یونس پس از ماجرای طولانی به میان قوم خود بازگشت ، او را از جان و دل پذیرا گشتند. شرح ماجرای زندگی خود یونس را ذیل آیات ۱۳۴ تا ۱۴۸ سوره صافات ، مطالعه فرماید .

یادآوری این نکته نیز لازم است که قوم یونس هرگز در برابر مجازات قطعی قرار نگرفته بودند ، و گرنه توبه آنان نیز پذیرفته نمی شد ، بلکه اخطارها و هشدارهایی که معمولاً قبل از مجازات نهایی می آید ، برای آن ها به قدر کافی بیدارکننده بود ، درحالی که مثلاً فرعونیان بارها این اخطارها را دیده بودند (همانند ماجرای طوفان و ملخ خوراکی و دگرگونی شدید آب نیل و امثال آن) ولی هیچ گاه این اخطارها را جدی نگرفتند و تنها از موسی خواستند که ناراحتی را خداوند از آنان برطرف سازند تا ایمان بیاورند ، اما هرگز ایمان نیاوردند .

ضمناً داستان فوق نشان می دهد که نقش یک رهبر آگاه و دلسوز در میان یک قوم و ملت ، تا چه اندازه مؤثر و حیاتبخش است ، در صورتی که عابدی که آگاهی کافی ندارد ، بیشتر روی خشونت تکیه می کند و منطق اسلام در مقایسه میان عبادت ناآگاهانه و علم توأم با احساس مسئولیت نیز از این روایت مفهوم می شود .

ص: ۱۲۴

۹۹ وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ

و اگر پروردگارت می خواست تمام آن ها را که در روی زمین هستند، همگی (از روی اجبار) ایمان می آوردند، آیا تو می خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟ (ایمان اجباری چه سودی دارد؟)

این آیه بار دیگر تهمت ناروایی را که دشمنان اسلام کرارا گفته و می گویند: باصراحت نفی می کند، آن جا که می گویند: اسلام آیین شمشیر است و از طریق زور و اجبار بر مردم جهان تحمیل شده است، آیه مورد بحث مانند بسیاری از آیات دیگر قرآن، می گوید: ایمان اجباری بی ارزش است و اصولاً دین و ایمان چیزی است که از درون جان برخیزد، نه از برون و به وسیله شمشیر و مخصوصاً پیامبر صلی الله علیه و آله را از اکراه و اجبار کردن مردم برای ایمان و اسلام برحذر می دارد.

۱۰۰ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ

(اما) هیچ کس نمی تواند ایمان بیاورد جز به فرمان خدا (و توفیق و یاری و هدایت او) و پلیدی (و ناپاکی کفر و گناه) را بر آن ها قرار می دهد که تعقل نمی کنند.

ممکن است در بدو نظر چنین تصور شود که آیه اول و دوم باهم منافاتی دارند، زیرا آیه نخست می گوید: خداوند کسی را

اجبار به ایمان نمی کند ، درحالی که آیه دوم می گوید : تا فرمان و اراده پروردگار نباشد، کسی ایمان نمی آورد .

ولی باتوجه به یک نکته این منافات ظاهری و ابتدایی برطرف می شود و آن این که ما عقیده داریم که نه « جبر » صحیح است و نه « تفویض » و واگذاری مطلق ، یعنی نه چنان است که مردم در اعمال خود مجبور و بی اختیار باشند و نه چنان است که به تمام معنی به حال خود واگذار شده باشند ، بلکه در عین آزادی اراده ، باز نیاز به امداد الهی دارند ، زیرا این آزادی اراده را خدا به آن ها می دهد ، عقل و خرد و وجدان پاک از مواهب او است ، ارشاد پیامبران و هدایت کتب آسمانی نیز از ناحیه او می باشد ، بنابراین در عین آزادی اراده باز هم سرچشمه این موهبت و آن چه محصول آن است ، از ناحیه خدا است .

آخرین جمله آیه اخیر یعنی « وَ يَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ » هرگز نباید به معنی جبر تفسیر شود ، چراکه جمله « لَا يَعْقِلُونَ » دلیل بر اختیار آن ها است ، یعنی نخست افرادی از تعقل و تفکر و اندیشه سر باز می زنند ، سرانجام به این مجازات گرفتار می شوند که « رِجْس » و پلیدی ، شک و تردید ، تاریک دلی و بینش نادرست بر آن ها چیره می شود تا آن جا که توانایی ایمان از آن ها سلب می گردد ، ولی باید توجه داشت که مقدمات آن را خودشان فراهم کرده اند، در واقع در چنین مواردی اذن و فرمان الهی برای ایمان وجود ندارد.

به تعبیر دیگر این جمله اشاره به آن است که اذن و فرمان خدا ، بی حساب نیست ، آن ها که لایق و شایسته اند ، مشمول آن

می شوند و آن ها که نالایقند ، محروم خواهند شد .

تربیت و اندرز

۱۰۱ قُلْ انظُرُوا ماذا في السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا تُعْنِي الْآيَاتُ وَ النَّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ

بگو نگاه کند آن چه را (از آیات خدا و نشانه های توحیدش) در آسمان ها و زمین است، اما این آیات و اندازها به حال کسانی که ایمان نمی آورند (و لجوجند) مفید نخواهد بود.

« نذُر » جمع « نذیر » به معنی اندازکننده و کنایه از پیامبران و رهبران الهی است و یا جمع « انداز » یعنی اخطار و تهدید غافلان و مجرمان است که برنامه این رهبران الهی می باشد .

این همه ستارگان درخشان و کرات مختلف آسمانی که هر کدام در مدار خود در گردشند ، این منظومه های بزرگ و این کهکشانی های غول پیکر و این نظام دقیقی که بر سراسر آن ها حکمفرما است ، همچنین این کره زمین با تمام عجایب و اسرارش و این همه موجودات زنده متنوع و گوناگونش ، درست در ساختمان همه این ها بنگرید و با مطالعه آن ها به مبدأ جهان هستی آشنا تر و نزدیک تر شوید .

این جمله به روشنی مسأله جبر و سلب آزادی اراده را نفی می کند و می گوید : ایمان ، نتیجه مطالعه جهان آفرینش است یعنی این کار به دست خود شما است .

سپس اضافه می کند : ولی با این همه آیات و نشانه های حق ، باز جای تعجب نیست که گروهی ایمان نیاورند ، چرا که آیات و نشانه ها و

اخطارها و انذارها تنها به درد کسانی می خورد که آمادگی برای پذیرش حق دارند ، اما « آن ها که تصمیم گرفته اند هرگز ایمان نیاورند ، این امور هیچ گونه اثری برایشان ندارد » (وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ) .

این جمله اشاره به حقیقتی است که بارها در قرآن خوانده ایم که دلایل و سخنان حق و نشانه ها و اندرزها به تنهایی کافی نیست ، بلکه زمینه های مستعد و آماده نیز شرط گرفتن نتیجه است .

قاطعیت در برابر مشرکان

۱۰۴ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّىكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

بگو: ای مردم اگر در عقیده من شک دارید ، من کسانی را که جز خدا می پرستید ، نمی پرستم ، تنها خداوندی را پرستش می کنم که شمارا می میراند و من مأمورم که از مؤمنان باشم .

این آیه تا آیه ۱۰۹ که همگی در رابطه با مسأله توحید و مبارزه با شرک و دعوت به سوی حق سخن می گوید ، آخرین آیات این سوره است و در واقع فهرست یا خلاصه ای است از بحث های توحیدی این سوره و تأکیدی است بر مبارزه با بت پرستی که در این سوره کرارا بیان شده است .

لحن آیات نشان می دهد که مشرکان گاهی گرفتار این توهم بودند که ممکن است پیامبر در اعتقاد خود پیرامون بت ها ، نرمش و انعطافی به

خرج دهد و نوعی پذیرش برای آن ها قائل گردد و آنان را در کنار عقیده به خدا به گونه ای قبول کند .

قرآن با قاطعیت هرچه تمام تر به این توهم بی اساس پایان می دهد و فکر آن ها را برای همیشه راحت می کند که هیچ گونه سازش و نرمشی در برابر بت معنی ندارد و جز «الله معبودی نیست، تنها «الله، نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر .

نخست به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد که تمام مردم را مخاطب ساخته ، « بگو : ای مردم اگر شما در اعتقاد من شک و تردید دارید، آگاه باشید من کسانی را که غیر از خدا پرستش می کنید ، هرگز نمی پرستم » (قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ) .

تنها به نفی معبودهای آنان قناعت نمی کند بلکه برای تأکید بیشتر ، تمام پرستش را برای خدا اثبات کرده ، می گوید : « ولی خدایی را می پرستم که شما را می میراند » (وَ لَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّىكُمْ) .

و باز برای تأکید افزون تر می گوید : این تنها خواسته من نیست

بلکه « این فرمانی است که به من داده شده است که از ایمان آورندگان به " الله باشم » (وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) .

این که در میان صفات خدا تنها در این جا روی مسأله قبض روح و میراندن تکیه شده ، یا به خاطر آن است که انسان در هرچه شک کند ، در مرگ نمی تواند تردید داشته باشد و یا به خاطر آن است که آن ها را به مسأله مجازات و عذاب های هلاک کننده ای که در

آیات قبل به آن اشاره شده بود ، متوجه سازد و تلویحا به خشم و غضب خداوندی تهدید نماید .

۱۰۵ وَ أَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

و (به من دستور داده شده که) روی خود را به آیینی متوجه ساز که خالی از هرگونه شرک است و از مشرکان مباش .

در این جا نیز تنها به جنبه اثبات ، قناعت نکرده بلکه برای تأکید ، طرف مقابل آن را نفی می کند و می گوید : « و هرگز و به طور قطع از مشرکان نباش » (وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) .

«حنیف» به معنی کسی است که از «انحراف» به «راستی و استقامت» می گراید و یا به تعبیر دیگر از آیین ها و روش های منحرف چشم می پوشد و متوجه آیین مستقیم خداوند می شود، همان آیینی که موافق فطرت است و به خاطر همین موافقتش با فطرت ، صاف و مستقیم است.

بنابراین یک نوع اشاره به فطری بودن توحید در درون آن نهفته است ، چراکه انحراف چیزی است که برخلاف فطرت باشد .

۱۰۶ وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ

و جز خدا چیزی را که نه سودی به تو می رساند و نه زیانی، مخوان که اگر چنین کنی، از ستمکاران خواهی بود.

کدام عقل و خرد اجازه می دهد که انسان به پرستش اشیاء و موجوداتی بپردازد که هیچ گونه سود و زیانی ندارد و درسرنوشت انسان ، کمترین تأثیری نمی توانند داشته باشد .

۱۰۷ وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ

بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

و اگر خداوند (برای امتحان یا کیفرگناه) زیانی به تو رساند، هیچ کس جز او آن را برطرف نمی سازد و اگر اراده خیری برای تو کند، هیچ کس مانع فضل او نخواهد شد، آن را به هر کس از بندگانش بخواهد، می رساند و او غفور و رحیم است.

در این جا نیز تنها به جنبه نفی قناعت نمی کند و علاوه بر جنبه نفی، روی جنبه اثبات نیز تکیه کرده است.

آخرین سخن سوره یونس

۱۰۸ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ

بگو: ای مردم حق از طرف پروردگارتان به سراغ شما آمده، هر کس (در پرتو آن) هدایت یابد، برای خود هدایت

شده و هر کس گمراه گردد، به زیان خود گمراه شده و من مأمور (به اجبار) شما نیستم.

۱۰۹ وَاتَّبِعْ مَا يُّوحى إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

و از آن چه بر تو وحی می شود، پیروی کن و شکیبا باش (و استقامت نما) تا خداوند فرمان (پیروزی را) صادر کند

و او بهترین حاکمان است .

این دو آیه که یکی اندرزی است به عموم مردم و دیگری به خصوص پیامبر صلی الله علیه و آله ، دستورهایی را که خداوند در این دو زمینه در سراسر این سوره بیان داشته است ، تکمیل می کند و با آن سوره یونس پایان می یابد.

نخست به عنوان یک دستور عمومی می فرماید: «به همه مردم بگو: از طرف پروردگارتان حق به سوی شما آمده است» این تعلیمات ، این کتاب آسمانی ، این برنامه و این پیامبر ، همه حق است و نشانه های حق بودنش آشکار (قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ) .

و با توجه به این واقعیت « هرکس در پرتو این حق هدایت شود ، به سود خود هدایت یافته و هرکس با عدم تسلیم در برابر آن ، راه گمراهی را برگزیند ، به زیان خود گام برداشته » (فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا) .

« و من مأمور و وکیل و نگاهبان شما نیستم » (وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ) ، یعنی نه وظیفه دارم که شما را به پذیرش حق مجبور کنم ، چراکه اجبار در پذیرش ایمان معنی ندارد و نه اگر نپذیرفتید ، می توانم شما را از مجازات الهی حفظ کنم ، بلکه وظیفه من دعوت است و تبلیغ و ارشاد و راهنمایی و رهبری و اما بقیه بر عهده خود شما است که به اختیار خود راهتان را برگزینید

آیه ۱۰۸ علاوه بر این که بار دیگر مسأله اختیار و آزادی اراده را تأکید می کند ، دلیل بر این است که پذیرش حق در درجه اول به سود خود انسان است ، همان گونه که مخالفت با آن ، به زیان خود او است ،

درواقع تعلیمات رهبران الهی و کتب آسمانی کلاس هایی است برای

تربیت و تکامل انسان ها ، نه موافقت با آن چیزی که بر عظمت خدا می افزاید و نه مخالفت با آن چیزی از جلال او می کاهد .

سپس وظیفه پیامبر را در دو جمله تعیین می کند؛ نخست این که « باید تنها از آن چه به تو وحی می شود، پیروی کنی » (وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ).

مسیر راهت را خدا از طریق وحی تعیین کرده است و کمترین انحراف از آن ، برای تو مجاز نیست .

دیگر این که در این راه مشکلات طاقت فرسا و ناراحتی های فراوان در برابر تو است ، باید از انبوه مشکلات ترس و هراسی به خود راه ندهی ، « باید صبر و استقامت و پایداری پیشه کنی تا خداوند حکم و فرمان خود را برای پیروزی تو بر دشمنان صادر کند » (وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ) .

« چرا که او بهترین حاکمان است ، فرمانش حق و حکمش عدالت و وعده اش تخلف ناپذیر » (وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ) .

پایان سوره یونس

ص: ۱۳۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ الْآرِ كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ

الر این کتابی است که آیاتش استحکام یافته سپس تشریح شده ، از نزد خداوند حکیم و آگاه (نازل گردیده است) .

این سوره همانند آغاز سوره گذشته و بسیاری از سوره های دیگر قرآن با بیان اهمیت این کتاب بزرگ آسمانی شروع می شود ، تا مردم به محتویات آن بیشتر توجه کنند و با دیده دقیق تری به آن بنگرند .

ذکر حروف مقطعه « الر » خود دلیلی است بر اهمیت این کتاب بزرگ آسمانی که با تمام اعجاز و عظمتش از حروف مقطعه ساده ای که در اختیار همگان است همچون « الف ، لام ، راء » تشکیل شده است «الآر» .

در واقع هریک از صفات قرآن که در این آیه آمده ، از یکی از صفات خداوند سرچشمه می گیرد ، استحکام قرآن از حکمتش و شرح و تفصیل آن از خبیر بودنش .

در این که فرق میان « أُحْكِمَتْ » و « فُصِّلَتْ » چیست ؟ مفسران بحث های فراوان کرده اند و احتمالات زیادی داده اند ، اما آن چه نزدیک تر از همه ، به مفهوم آیه فوق به نظر می رسد ، این است ، که در جمله این واقعیت بیان شده است که قرآن مجموعه واحد به هم پیوسته ای است ، که همچون یک بنای محکم و استوار برجا است و نشان می دهد که از سوی خداوند واحد یکتا نازل شده و به همین

دلیل هیچ گونه تضاد و اختلاف در میان آیاتش دیده نمی شود .

اما در جمله دوم اشاره به این حقیقت است که این کتاب در عین وحدت ، آن چنان شاخه ها و شعب فراوان دارد که تمام نیازهای روحی و جسمی انسان ها را در زیر پوشش خود قرار می دهد ، بنابراین در عین وحدت، کثیراست و در عین کثرت، واحد .

چهار اصل مهم در دعوت انبیاء

۲ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ

(دعوت من این است) که جز الله را نپرستید، من از سوی او برای شما بیم دهنده و بشارت دهنده ام .

۳ وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسِينًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَيَّمٍ لَّكُمْ مِنْهُ فَضْلٌ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ

و این که از پروردگار خویش آمرزش بطلبید، سپس به سوی او باز گردید تا به طرز نیکویی شما را تا مدت معین (از مواهب زندگی این جهان) بهره مند سازد و به هر صاحب فضیلتی به مقدار فضیلتش ببخشد و اگر (از این فرمان) روی گردان شوید من بر شما از عذاب روز بزرگی بیمناکم.

این نخستین تفصیل از دستورات این کتاب بزرگ است .

و دومین برنامه دعوت من این است که « من برای شما از سوی او نذیر و بشیرم » در برابر نافرمانی ها و ظلم و ستم و شرک و کفر ، شما را بیم می دهم و از عکس العمل کارهایتان و مجازات الهی بر حذر می دارم و در برابر اطاعت

و پاکی و تقوا شما را بشارت به سرنوشتی سعادت بخش می دهد .

سومین دعوت این است که از گناهان خویش استغفار کنید و از آلودگی ها خود را شستشو دهید .

و چهارمین دعوت این است که « به سوی او بازگردید » و پس از شستشوی از گناه و پاک شدن در سایه استغفار، خود را به صفات الهی بیاراید که بازگشت به سوی او چیزی جز اقتباس از صفات او نیست.

درواقع چهارمرحله از مراحل مهم دعوت به سوی حق درضمن چهار جمله بیان شده است که دو قسمت آن « جنبه عقیدتی » و زیربنایی دارد و دو قسمت « جنبه عملی » و روبنایی ، قبول اصل توحید و مبارزه با شرک و قبول رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله دو اصل اعتقادی است .

و شستشوی از گناه و تخلق به صفات الهی که سازندگی را به تمام معنی از نظر عمل در بردارد ، دو دستور عملی قرآن است و اگر درست بیندیشیم تمام محتوای قرآن در این چهاربخش خلاصه می شود ، این فهرستی است برای همه قرآن و برای تمام محتوای این سوره .

سپس نتیجه های عملی « موافقت » یا « مخالفت » با این چهار دستور را چنین بیان می کند : « هرگاه به این برنامه ها جامه عمل بپوشانید خداوند تا پایان عمر شما را از زندگانی سعادت بخش این دنیا بهره مند و متمتع می سازد: **يُمَتِّعُكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى** .»

و از آن بالاتر این که به هر کس به اندازه کارش ، بهره می دهد و تفاوت مردم را در چگونگی عمل به این چهار اصل به هیچ وجه نادیده نمی گیرد ، بلکه « به هر صاحب فضیلتی به اندازه

فضیلتش عطا می کند: وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ .

« و اما اگر راه مخالفت را پیش گیرید و در برابر این دستورهای چهارگانه عقیدتی و عملی سرپیچی کنید ، من از عذاب روز بزرگی بر شما بیمناکم » همان روز که در دادگاه بزرگ عدل الهی حضور می یابید (وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّیْ اَخَافُ عَلَیْكُمْ عَذَابَ یَوْمٍ کَبِیْرٍ) .

پیوند دین و دنیا

هنوز کم نیستند که گمان می کنند دین داری فقط برای آباد ساختن

سرای آخرت و راحتی پس از مرگ است و اعمال نیک توشه ای است برای سرای دیگر و به نقش مذهب پاک و اصیل در زندگی این جهان به کلی بی اعتناء هستند و یا اهمیّت کمی برای آن قائلند .

در حالی که مذهب پیش از آن که سرای آخرت را آباد کند ، آباد کننده سرای دنیا است و اصولاً تا مذهب در این زندگی اثر نگذارد تأثیری برای آن زندگی نخواهد داشت .

قرآن با صراحت این موضوع را در آیات بسیاری عنوان کرده است و حتی گاه دست روی جزئیات مسایل گذاشته چنان که در سوره نوح از زبان این پیامبر بزرگ خطاب به قومش می خوانیم: « فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ اِنَّهٗ كَانَ غَفَّارًا یُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَیْكُمْ مِدْرَارًا وَ یُمْدِدْكُمْ بِاَمْوَالٍ وَ بَنِیْنَ وَ یَجْعَلْ لَّكُمْ جَنَّاتٍ وَ یَجْعَلْ لَّكُمْ اَنْهَارًا ... : من به آن ها گفتم از گناهان خود استغفار کنید و با آب توبه آن هارا بشوید که خدا آمرزنده است، تا برکات آسمان را پی در پی بر شما و نه‌رهای آب جاری در اختیارتان قرار دهد » (۱۱۹ / نوح) .

به همین دلیل در آیات فوق پس از ذکر این چهار اصل می خوانیم :

«يُمَتِّعُكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى : اگر این اصول را به کار بندید تا پایان عمر به طرز شایسته و نیکویی بهره مند خواهید شد.» .

۴ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

(بدانید) بازگشت شما به سوی «الله است و او بر هر چیز قادر است.

جمله اول آیه اشاره به اصل پنجمی از اصول تفصیلی قرآن یعنی مسأله معاد و رستاخیز است .

اما هیچ گاه فکر نکنید که قدرت شما در برابر قدرت خدا اهمیتی دارد ، یا می توانید از فرمان او و دادگاه عدالتش فرار کنید و نیز تصور نکنید که او نمی تواند استخوان های پوسیده شما را بعد از مرگ جمع آوری کند و لباس حیات و زندگی نوینی بر آن بپوشاند « چرا که او بر همه چیز قادر و تواناست : وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » .

۵ أَلَا أَنَّهُمْ يَنْتَوْنِ صُدُورَهُمْ لَيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشَوْنَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ

عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

آگاه باشید هنگامی که آن ها (سرهارا به هم نزدیک ساخته و) سینه هایشان را در کنار هم قرار می دهند تا خود (و سخنان خویش) را از او (پیامبر) پنهان دارند ، آگاه باشید آنگاه که آن ها لباس هایشان را به خود می پیچند و خویش را در آن پنهان می دارند (خداوند) از درون و برون آن ها با خبر است، چرا که او از اسرار درون سینه ها آگاه است .

« يَنْتَوْنَ » از ماده « ثنى » در اصل به معنی نزدیک ساختن

قسمت های مختلف چیزی به یکدیگر است ، مثلاً در مورد تا کردن لباس و پارچه گفته می شود : « ثَنَى ثَوْبَهُ » و این که به دونفر « اِثْنَان » گفته می شود به خاطر آن است که یکی را در کنار دیگر قرار می دهیم و اگر به مداحی کردن « ثَنَاخَوَانِي » گفته می شود به خاطر آن است که صفات برجسته طرف را یکی پس از دیگری می شمرند .

این ماده به معنی خم شدن نیز آمده است چرا که انسان با این کار

قسمت هایی از بدن خود را به یکدیگر نزدیک می سازد .

و به معنی درد دل گرفتن کینه آمده است، چرا که با این کار انسان عداوت شخص یا چیزی را به دل نزدیک می سازد. این تعبیر در ادبیات عرب دیده می شود که: « اِثْنُونِي صَدْرُهُ عَلَيَّ الْبَغْضَاءِ: او کینه مرا به دل گرفت».

با توجه به آن چه ذکر شد چنین به نظر می رسد که تعبیر فوق ممکن است اشاره به هر گونه « مخفی کاری » ظاهری و باطنی دشمنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باشد که از یک سو با در دل داشتن کینه و عداوتش در ظاهر با زبان شیرین اظهار دوستی می کردند و از سوی دیگر به هنگام گفتگو با یکدیگر سرها را به هم نزدیک و سینه ها را به عقب داده و حتی لباس ها را به سر می کشیدند که بدگویی و توطئه ها را به صورت مرموزی به یکدیگر برسانند ، تا کسی از راز آن ها آگاه نشود .

آیه به اشاره به یکی از کارهای دشمنان اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله می کند که با استفاده از روش نفاق آمیز و دورکشی از حق می خواستند ماهیت خود را از نظرها پنهان سازند تا گفتار حق را نشنوند . (۱)

ص: ۱۳۹

۱- به « مجمع البیان » ، « مفردات راغب » مراجعه شود .

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

پیشگامان اسلام ●●● ۱۱

موقعیت پیشگامان ●●● ۱۲

تابعین چه اشخاصی بودند؟ ●●● ۱۳

نخستین مسلمان چه کسی بود؟ ●●● ۱۴

آیا همه صحابه افراد صالحی بودند؟ ●●● ۱۷

توبه و جبران ●●● ۲۱

مسأله عرض اعمال بر پیامبر صلی الله علیه و آله وائمه اطهار علیهم السلام ●●● ۲۲

آیا رؤیت در این جا به معنی دیدن است؟ ●●● ۲۵

با صادقان باشید ●●● ۲۵

آیا منظور از صادقین ، تنها معصومان است؟ ●●● ۲۷

تحصیل علم و دانش ، واجب کفایی است ●●● ۳۰

جواز تقلید با استفاده از آیه " نَفَر " ●●● ۳۱

جهاد با جهل و نادانی و جهاد با دشمنان ●●● ۳۲

تأثیر آیات قرآن بر دل های آماده و آلوده ●●● ۳۳

آخرین آیات قرآن مجید ●●● ۳۶

فهرست مطالب

موضوع صفحه

سوره یونس ●●● ۴۱

رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله ●●● ۴۲

خداشناسی و معاد ●●● ۴۶

ماه و خورشید گوشه ای از آیات عظمت خدا ●●● ۴۹

انسان در قرآن کریم ●●● ۶۱

دورنمای زندگی دنیا ●●● ۶۶

روسفیدان و روسیاهان ●●● ۶۹

یکی از نشانه های حق و باطل ●●● ۷۷

عظمت و حقانیت دعوت قرآن ●●● ۷۹

جلوه تازه ای از اعجاز قرآن ●●● ۸۲

جهل و انکار ●●● ۸۹

در تحقق مجازات الهی برای مجرمین تردید نکنید ●●● ۹۱

عمل به محتوای قرآن باعث درمان دردهای شماسست ●●● ۹۳

مراحل چهارگانه تربیت و تکامل انسان ●●● ۹۵

آیا قلب ، کانون احساسات است ؟ ●●● ۹۶

خدا همه جا ناظر است ، مراقب باشید ●●● ۹۸

سس

ص: ۱۴۱

آرامش روح و روان در سایه ایمان ●●● ۱۰۲

منظور از "بشارت" در این آیه چیست؟ ●●● ۱۰۶

اولیاء خدا از دیدگاه روایات ●●● ۱۰۷

شب آرامش بخش و روز روشنی آفرین ●●● ۱۱۱

گوشه ای از مبارزات نوح ●●● ۱۱۲

رسولان بعد از نوح ●●● ۱۱۵

آیا پیامبر تردید داشت؟ ●●● ۱۱۸

تنها یک گروه به موقع ایمان آوردند ●●● ۱۲۲

ماجرای ایمان آوردن قوم یونس ●●● ۱۲۳

ایمان اجباری فایده ای ندارد ●●● ۱۲۵

تربیت و اندرز ●●● ۱۲۷

قاطعیت در برابر مشرکان ●●● ۱۲۸

(۲۱۱)

آخرین سخن سوره یونس ●●● ۱۳۱

سوره هُود ●●● ۱۳۴

چهار اصل مهم در دعوت انبیاء ●●● ۱۳۵

پیوند دین و دنیا ●●● ۱۳۷

(۲۱۲)

جلد ۱۲

اشاره

ص: ۱

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص: ۵

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص: ۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرای کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

(۱۰) مقدمه

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

۶ وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر خدا است ، او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می داند ، همه این ها در کتاب آشکاری (لوح محفوظ) ثبت است .

گرچه « دابّه » از ماده « دَبِيب » به معنی آهسته راه رفتن و قدم های کوتاه برداشتن است ، ولی از نظر مفهوم لغوی هرگونه جنبنده ای را شامل می شود اما گاهی به خصوص اسب و یا هر حیوان سواری اطلاق می گردد و روشن است که در آیه مورد بحث تمام موجودات زنده و همه جنبندگان را شامل می شود .

« رِزْق » به معنی عطاء و بخشش مستمر است و از آن جا که روزی الهی عطای مستمر او به موجودات است به آن رزق گفته می شود .

(۱۲) سوره هود

این نکته نیز لازم به تذکر است که مفهوم آن تنها در نیازهای مادی خلاصه نمی شود بلکه هرگونه عطای مادی و معنوی را شامل می گردد ، لذا می گوئیم : « اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ عِلْمًا تَامِيًا : خداوندا علم کامل به من روزی کن » و یا می گوئیم « اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ الشَّهَادَةَ فِي سَبِيْلِكَ : خداوندا شهادت در راهت را نصیب من بگردان » .

البته در آیه مورد بحث ممکن است نظر بیشتر روی ارزاق مادی بوده باشد، هرچند اراده مفهوم عامّ نیز چندان بعید نیست .

« مُسْتَوْدَعٌ » و « وَدِيعَهُ » از یک ماده است و در اصل به معنی رها کردن چیزی است .

و از آن جا که امور ناپایدار رهامی شوند و به حالت اول بازمی گردند، به هر امر ناپایدار، « مُسْتَوْدَعٌ » گفته می شود، وَدِيعَهُ را نیز به خاطر این که سرانجام باید محل خود را رها کند و به صاحب اصلی بازگردد و دِيعَهُ گفته اند .

در حقیقت آیه فوق می گوید : تصور نشود که خداوند تنها به

جزء دوازدهم (۱۳)

جنبندگان که در جایگاه اصلی قرار دارند روزی می بخشد و به اصطلاح سهمیه آن هارا در خانه هایشان می آورند ، بلکه هر کجا باشند و در هر وضع و شرایطی قرار می گیرند و هم از تمام نقاطی که به آن نقل و مکان می کنند ، باخبر است . از حیوانات غول پیکر دریایی گرفته تا جنبندگان بسیار کوچکی که به زحمت به چشم دیده می شوند هر یک مناسب حالشان آن چه را لازم دارند مقرر کرده است .

این روزی به اندازه ای حساب شده و مناسب حال موجودات است که از نظر « کمیت » و « کیفیت » کاملاً منطبق بر خواسته ها و نیازهای آن ها است ، حتی غذای کودکی که در رحم مادر است ، هر ماه بلکه هر روز ، با ماه و روز دیگر تفاوت دارد ، هر چند ظاهراً یک نوع خون بیشتر نیست و نیز کودک در دوران شیرخوارگی با این که ظاهراً ماه های پی در پی غذای واحدی دارد ، اما ترکیب این شیر هر روز با روز دیگر متفاوت است .

« كِتَابٌ مُّبِينٌ » به معنی نوشته آشکار است و اشاره به مرحله ای از علم وسیع پروردگار می باشد که گاهی از آن تعبیر به « لوح محفوظ » می شود .

ص: ۱۲

ممکن است این تعبیر اشاره به این باشد که هیچ کس نباید برای به دست آوردن روزی خود کمترین نگرانی به خویش راه دهد و تصور کند ممکن است در گرفتن سهم خویش، به اصطلاح، از قلم بیفتد، چرا که نام همگی در کتاب آشکاری ثبت است، کتابی که همه را احصاء کرده و آشکارا بیان می کند.

آیا اگر در یک مؤسسه نام تمام کارمندان و کارکنان به روشنی ثبت شده باشد احتمال از قلم افتادن کسی می رود؟

تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی

در مورد «رِزْق» بحث های مهمی است که قسمتی از آن را در این جا از نظر می گذرانیم:

«رزق» به معنی بخشش مستمر و متداوم است اعم از این که مادی باشد یا معنوی، بنابراین هرگونه بهره ای را که خداوند نصیب بندگان می کند از مواد غذایی و مسکن و پوشاک و یا علم و عقل و فهم و ایمان و اخلاص به همه این ها رزق گفته می شود و آن ها که

جزء دوازدهم (۱۵)

مفهوم این کلمه را محدود به جنبه های مادی می کنند، توجه به موارد استعمال آن دقیقاً ندارند، قرآن درباره شهیدان راه حق می گوید «بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»: آن ها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می برند» (۱۶۹ / آل عمران) روشن است که روزی شهیدان، آن هم در جهان برزخ، نعمت های مادی نیست، بلکه همان مواهب معنوی است که حتی تصورش برای ما در این زندگی مشکل است.

مسأله تأمین نیازمندی های موجودات زنده و به تعبیر

دیگر رزق و روزی آن‌ها جالب‌ترین مسایلی است که باگذشت زمان و پیشرفت علم، پرده از روی اسرار آن برداشته می‌شود و صحنه‌های شگفت‌انگیز تازه‌ای از آن به وسیله علم فاش می‌گردد.

طرز روزی رساندن خداوند به موجودات مختلف، راستی حیرت‌انگیز است، از جنینی که در شکم مادر قرار گرفته و هیچ‌کس به هیچ‌وجه در آن ظلمت‌کده اسرارآمیز به او دسترسی ندارد، تا حشرات گوناگونی که در اعماق تاریک زمین و لانه‌های پرپیچ و خم و در لابلای

(۱۶) سوره هُود

درختان و بر فراز کوه‌ها و در قعر دره‌ها زندگی دارند از دیدگاه علم او هرگز مخفی و پنهان نیستند و همان‌گونه که قرآن می‌گوید خداوند، هم جایگاه و «آدرس اصلی» آن‌ها را می‌داند و هم محل سیار آنان را و هر جا باشند روزی آنان را به آنان حواله می‌کند.

جالب این‌که در آیه فوق به هنگام بحث از روزی خواران تعبیر به «دأبّه و جنبنده» شده است و این اشاره لطیفی به مسأله رابطه «انرژی» و «حرکت» است، می‌دانیم هر جا حرکتی وجود دارد نیازمند به ماده انرژی‌زا است یعنی ماده‌ای که منشأ حرکت گردد، قرآن نیز در آیات مورد بحث می‌گوید خدا به تمام موجودات متحرک روزی می‌بخشد.

و اگر حرکت را به معنی وسیعش تفسیر کنیم گیاهان را هم دربرمی‌گیرد، زیرا آن‌ها نیز یک حرکت بسیار دقیق و ظریف در مسیر «نمّو» دارند، به همین دلیل در فلسفه ما یکی از اقسام حرکت را مسأله «نمّو» شمرده‌اند.

آیا «روزی» هرکس از آغاز تا پایان عمر تعیین شده و

خواه ناخواه به او می رسد؟ یا این که باید به دنبال آن رفت و به گفته شاعر « شرط عقل است جستن از درها » .

بعضی از افراد سست و بی حال به اتکاء تعبیراتی همانند آیه فوق ، یا روایاتی که روزی را مقدر و معین معرفی می کند فکر ، می کنند لزومی ندارد که انسان برای تهیه معاش زیاد تلاش کند ، چرا که روزی مقدر است و به هر حال به انسان می رسد و هیچ دهان بازی بدون روزی نمی ماند .

این چنین افراد نادان که شناختشان درباره دین و مذهب فوق العاده سست و ضعیف است بهانه به دست دشمنان می دهند که مذهب عاملی است برای تخدیر و رکود اقتصادی و خاموش کردن فعالیت های مثبت زندگی و تن در دادن به انواع محرومیت ها ، به عذر این که اگر فلان موهبت نصیب من نشده حتما روزی من نبوده ، اگر روزی من بود بدون چون و چرا به من می رسید و این فرصت خوبی به دست استعمارگران می دهد که هرچه بیشتر خلق های محروم را بدوشند و آن ها را از ابتدایی ترین وسایل زندگی محروم سازند .

(۱۸) سوره هُود

درحالی که مختصر آشنایی به قرآن و احادیث اسلامی برای پی بردن به این حقیقت کافی است که اسلام پایه هرگونه بهره گیری مادی و معنوی انسان را سعی و کوشش و تلاش می شمرد تا آن جا که در جمله شعارگونه قرآنی « لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى » بهره انسان را منحصر در کوشش و کارش قرار می دهد .

پیشوایان اسلامی برای این که سرمشقی به دیگران بدهند در

ص: ۱۵

بسیاری از مواقع کار می کردند کارهایی سخت و توان فرسا. پیامبران پیشین نیز از قانون مستثنی نبودند ، از چوپانی گرفته ، تا خیاطی ، و زره بافی و کشاورزی ، اگر مفهوم تضمین روزی از طرف خدا، نشستن درخانه و انتظار رسیدن روزی باشد ، نباید پیامبران و امامان که از همه آشناتر به مفاهیم دینی هستند این همه برای روزی تلاش کنند .

بنابراین ما هم می گوئیم روزی هرکس مقدر و ثابت است ، ولی درعین حال مشروط به تلاش و کوشش می باشد و هرگاه این شرط حاصل نشود مشروط نیز از میان خواهد رفت . این درست به آن می ماند که می گوئیم « هر کس اجلی دارد و مقدار معینی از عمر » مسلماً مفهوم این سخن آن نیست که اگر انسان حتی دست به انتحار و خودکشی و یا تغذیه از مواد زیان بخش بزند تا اجل معینی زنده می ماند، مفهومش این است که این بدن استعداد بقاء تا یک مدت قابل ملاحظه دارد اما مشروط بر این که اصول بهداشت را رعایت کند و از موارد خطر بپرهیزد و آن چه سبب مرگ زودرس می شود از خود دور کند .

جزء دوازدهم (۱۹)

نکته مهم این است که آیات و روایات مربوط به معین بودن روزی در واقع ترمزی است روی افکار مردم حریص و دنیاپرست که برای تأمین زندگی به هر در می زنند و هر ظلم و جنایتی را مرتکب می شوند ، به گمان این که اگر چنین نکنند زندگیشان تأمین نمی شود .

آیات قرآن و احادیث اسلامی به این گونه افراد هشدار می دهد که بیهوده دست و پا نکنند و از طریق نامعقول و نامشروع برای تهیه روزی تلاش نمایند ، همین اندازه که آن ها در طریق مشروع گام بگذارند و

ص: ۱۶

تلاش و کوشش کنند مطمئن باشند خداوند از این راه همه نیازمندی های آن ها را تأمین می کند .

(۲۰) سوره هُود

البته نمی توان انکار کرد که بعضی از روزی هاست چه انسان به دنبال آن برود یا نرود ، به سراغ او می آیند .

آیا می توان انکار کرد که نور آفتاب بدون تلاش ما به خانه ما می تابد و یا باران و هوا بدون کوشش و فعالیت به سراغ ما می شتابد ؟ آیا می توان انکار کرد که عقل و هوش و استعداد که از روز نخست در وجود ما ذخیره شده به تلاش ما نبوده است ؟

ولی این گونه مواهب به اصطلاح بادآورنده و یا به تعبیر صحیح تر مواهبی که بدون تلاش به لطف خدا ، به ما رسیده اگر با تلاش و کوشش خود از آن به طور صحیحی نگهداری نکنیم آن ها نیز از دست ما خواهد رفت و یا بی اثر می ماند .

حدیث معروفی که از علی نقل شده که فرمود : « وَاعْلَمَ يَا بَنِيَّ ! إِنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ : بدان فرزندم ، روزی دوگونه است ، یک نوع آن همان روزی هایی است که تو باید به جستجویش برخیزی، و گونه دیگرش روزی هایی است که آن در جستجوی تو است و به سراغ تومی آید » (۱) نیز اشاره به همین حقیقت است .

جزء دوازدهم (۲۱)

این را نیز نمی توان انکار کرد که در پاره ای از موارد انسان به دنبال

ص: ۱۷

چیزی نمی رود، ولی بر اثر یک سلسله تصادف ها، موهبتی نصیب او می شود، این حوادث گرچه در نظر ما تصادف است اما در واقع و از نظر سازمان آفرینش حسابی در آن می باشد، بدون شک حساب این گونه روزی ها از روزی هایی که در پرتو تلاش و کوشش به دست می آید جدا است و حدیث بالا ممکن است اشاره به این ها نیز باشد.

ولی به هر حال نکته اساسی این است که تمام تعلیمات اسلامی به ما می گوید برای تأمین زندگی بهتر چه مادی و چه معنوی، باید تلاش بیشتر کرد و فرار از کار به گمان مقسوم بودن روزی غلط است.

۱ « نهج البلاغه »، وصیت امام علی به فرزندش امام حسن.

(۲۲) سوره هُود

۹ وَ لَئِنْ أَدْقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَا مِنْهُ إِنِّهٖ لَيُتُّوسٌ كَفُورٌ

و اگر به انسان نعمتی بچشانیم سپس از او بگیریم بسیار نومید و ناسپاس خواهد بود.

۱۰ وَ لَئِنْ أَدْقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرْآءٍ مَّسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّيَ إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ

و اگر نعمت هایی پس از شدت و ناراحتی به او برسانیم می گوید مشکلات از من برطرف شد و دیگر باز نخواهد گشت و غرق شادی و غفلت و فخرفروشی می شود.

گرچه در این آیه سخن از انسان به طور کلی به میان آمده، ولی کلمه « انسان » در این گونه آیات اشاره به انسان های تربیت نیافته و خودرو و بی ارزش است، بنابراین با بحثی که در آیه قبل درباره افراد بی ایمان گذشت، تطبیق می کند.

ص: ۱۸

سومین نقطه ضعف افرادی ایمان این است که به هنگامی که در ناز و نعمت فرومی روند ، چنان خودباختگی و غرور و تکبر بر آن ها چیره می شود که همه چیز را فراموش می کنند

جزء دوازدهم (۲۳)

چهار پدیده کوتاه فکری

در آیات ۹ و ۱۰ سه حالت مختلف از حالات روحی مشرکان و گنهکاران ترسیم شده که در ضمن آن چهار وصف برای آنان آمده است:

نخست این که آن ها در برابر قطع نعمت ها یُؤوس یعنی بسیار ناامید و دیگر این که کُفُور یعنی بسیار ناسپاسند .

و به عکس هنگامی که غرق نعمت می شوند ، یا حتی مختصر نعمتی به آن ها می رسد « از خوشحالی » دست و پای خود را گم کرده ، یعنی چنان ذوق زده و غرق لذت و نشاط می گردند که از همه چیز غافل می شوند و این سرمستی از باده لذت و غرور آن ها را به فساد و تجاوز از حدود الهی می کشاند. دیگر این که فَخُور یعنی در موقع نعمت بسیار متکبر و خود برترین و فخر فروش می شوند .

به هر حال این صفات چهارگانه همه پدیده هایی هستند از کوتاهی فکر و کمی ظرفیت و این ها اختصاص به گروه معینی از افراد بی ایمان و آلوده ندارد بلکه یک سلسله اوصاف عمومی برای همه آن ها است .

(۲۴) سوره هُود

ولی مردم با ایمان که روحی بزرگ و فکری بلند و سینه ای گشاده و ظرفیتی وافردارند ، نه دگرگونی های روزگار آن ها را تکان می دهد ، نه سلب نعمت ها آنان را به ناسپاسی و نومیدی می کشاند و نه روی آوردن نعمت ها آن ها را در غرور و غفلت فرومی برد .

ص: ۱۹

لذا در آیه ۱۱ به جای کلمه «ایمان» صبر و استقامت را به کار می برد .

میزان کم ظرفیتی

نکته ای که باید به آن توجه کرد این است که در هر دو مورد (هم مورد سلب نعمت پس از اعطای آن و هم مورد اعطای نعمت پس از سلب آن) تعبیر به « اَذَقْنَا » که از ماده اِذَاقَه به معنی چشاندن است شده ، اشاره به این که آن ها به قدری کم ظرفیتند که حتی اگر مختصر نعمتی به آن ها داده شود و سپس آن را از آن ها بگیریم داد و فریاد و ناسپاسیشان بلند می شود و نیز اگر بعد از ناراحتی ها مختصر نعمتی به آن ها برسد چنان ذوق زده می شوند که سر از پا نمی شناسند

جزء دوازدهم (۲۵)

نعمت ها همه موهبت است

جالب این که در آیه اول نعمت را با کلمه « رحمت » بیان کرده و در آیه دوم با همان کلمه « نعمت » و این ممکن است اشاره به آن باشد که نعمت های الهی همه از طریق تفضّل و رحمت خدا به انسان می رسد ، نه از طریق استحقاق و اگر بنا بود نعمت ها جنبه استحقاقی پیدا کند گروه کمی مشمول آن می شدند یا هیچ کس مشمول آن نمی شد .

۱۱ اِلَّا الَّذِيْنَ صَبَرُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَاَجْرٌ كَبِيْرٌ

مگر آن ها که (در سایه ایمان راستین) صبر و استقامت ورزیدند و عمل صالح انجام دادند، که برای آن ها آمرزش و اجر بزرگی است .

بر عکس گروه قبلی ، افراد با ایمان نه به هنگام وفور نعمت ، مغرور

ص: ۲۰

می شوند و خدا را فراموش می کنند و نه به هنگام شدت و مصیبت مأیوس می گردند و کفران می کنند، بلکه روح بزرگ و فکر بلندشان « نعمت » و « بلا » را هر دو در خود هضم کرده و در هر حال از یاد خدا و وظایفشان غافل نمی گردند .

(۲۶) سوره هود

اعمال نیک دو اثر دارد

در این آیه به افراد با ایمان و با استقامت که دارای عمل صالحند هم وعده «مغفرت» و آمرزش از گناه داده شده و هم وعده «اجر کبیر»، اشاره به این که اعمال نیک دو اثر دارد، یکی شستشوی گناهان و دیگری جلب پاداش های بزرگ .

قرآن معجزه جاویدان

۱۳ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيهِ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

بلکه آن ها می گویند این (قرآن) را به دروغ (به خدا) نسبت می دهد، بگواگر راست می گویند شما هم ده سوره

جزء دوازدهم (۲۷)

همانند این سوره های دروغین بیاورید و تمام کسانی را که می توانید غیر از خدا (برای این کار) دعوت کنید .

۱۴ فَالْمُ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

و اگر دعوت شما را نپذیرفتند بدانید با علم الهی نازل شده و هیچ معبودی جزاوست آیا باین حال تسلیم می شوید؟

ص: ۲۱

از آن جا که این بهانه جویی ها و ایراد تراشی ها به خاطر آن بود که آن ها اصولاً وحی الهی را منکر بودند و می گفتند این آیات از طرف خدا نیست ، این ها جمله هایی است که « محمّد » به دروغ بر خدا بسته ، لذا در آیه فوق به پاسخ این سخن پرداخته است .

این آیه بار دیگر اعجاز قرآن را تأکید می کند و می گوید : این يك سخن عادی نیست ، تراوش مغز بشر نمی باشد ، بلکه وحی آسمانی است که از علم و قدرت بی پایان خداوند سرچشمه گرفته و به همین جهت تَحَدَى می کند و تمام جهانیان را به مبارزه می طلبد و با توجه به

(۲۸) سوره هُود

این که معاصران پیامبر صلی الله علیه و آله و حتی اقوام که تا به امروز روی کار آمدند از انجام چنین چیزی عاجز ماندند و تن به آن همه مشکلات دادند اما اقدامی در راه معارضه با آیات قرآن انجام ندادند روشن می شود که چنین کاری اصولاً از بشر ساخته نبوده و نیست ، آیا معجزه چیزی غیر از این است .

این ندای قرآن هنوز در گوش ما است و این معجزه جاویدان همچنان جهانیان را به سوی خود می خواند و تمام محافل علمی دنیا را تَحَدَى می کند نه تنها از نظر فصاحت و بلاغت یعنی شیرینی و جذابیت عبارات و رسایی مفاهیم ، بلکه از جهت محتوا ، علمی که آن زمان از نظر انسان ها پنهان بود ، قوانین و مقرراتی که ضامن سعادت و نجات بشریت است ، بیاناتی خالی از هر گونه تناقض و پراکنده گویی ، تواریخی خالی از هر گونه خرافات و گزافه گویی و مانند اینها. (در تفسیر آیات ۲۳ و ۲۴ سوره بقره پیرامون اعجاز قرآن مشروحا بحث کردیم

ص: ۲۲

به جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۸۳ به بعد مراجعه فرمایید .

جزء دوازدهم (۲۹)

همه قرآن یا ده سوره یا یک سوره ؟

همان گونه که می دانیم قرآن مجید در یک جا مخالفان را دعوت به آوردن مثل قرآن کرده است (۸۸ / اسراء) و در جای دیگر به آوردن ده سوره همانند قرآن (مانند آیات مورد بحث) و در مورد دیگر به آوردن یک سوره مثل سوره های قرآن (۲۳ / بقره) .

به همین دلیل در میان گروهی از مفسران بحث شده که این تفاوت در تَحَدِی و دعوت به مبارزه برای چیست ؟ چرا یک جا همه قرآن و جای دیگر ۱۰ سوره و جای دیگر یک سوره ؟

در پاسخ این سؤال باید گفت : واژه « قرآن » واژه ای است که به « تمام » و « بعض » قرآن هر دو اطلاق می شود ، مثلاً در آیه اول سوره جن می خوانیم : « اِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنَا عَجَبًا : ما قرآن عجیبی شنیدیم » پیدا است که آن ها قسمتی از قرآن را شنیده بودند .

اصولاً « قرآن » از ماده قرائت است و می دانیم قرائت و تلاوت ، هم بر کل قرآن صادق است و هم بر جزء آن ، بنابراین تَحَدِی به مثل قرآن مفهومش تمام قرآن نیست و با ده سوره و حتی یک سوره نیز سازگاری باشد .

(۳۰) سوره هُود

از سوی دیگر « سوره » نیز در اصل به معنی مجموعه و محدوده است و بر مجموعه ای از آیات نیز تطبیق می کند هر چند یک سوره کامل به اصطلاح معمولی نبوده باشد .

و به تعبیر دیگر سوره در دو معنی استعمال می شود یکی به مجموع آیاتی که هدف معینی را تعقیب می کند و دیگر یک سوره

ص: ۲۳

کامل که با بسم الله شروع و پیش از بسم الله سوره بعد پایان می پذیرد .

شاهد این سخن آیه ۸۶ سوره توبه است آن جا که می فرماید : « وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِهَا لِلَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ ... : هنگامی که سوره ای نازل می شود که ایمان به خدا بیاورید و با پیامبرش جهاد کنید... » روشن است که منظور از سوره در این جا همان آیاتی است که هدف فوق (یعنی ایمان به خدا و جهاد) را تعقیب می کند هر چند قسمتی از یک سوره کامل باشد .

« راغب » نیز در کتاب « مفردات » در تفسیر آیه اول سوره نور

جزء دوازدهم (۳۱)

« سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا ... » می گوید : « أَيْ جُمْلَةٌ مِنَ الْأَحْكَامِ وَالْحِكْمِ ... » همان گونه که ملاحظه می کنیم سوره را به معنی مجموعه ای از احکام تفسیر کرده است .

بنابراین فرق چندانی میان « قرآن » و « سوره » و « ده سوره » از نظر مفهوم لغت باقی نمی ماند یعنی همه این ها به مجموعه ای از آیات قرآن اطلاق می گردد نتیجه این که تحدی قرآن به یک کلمه و یک جمله نیست که کسی ادعا کند من می توانم مثل آیه « وَالضُّحَى » و آیه « مَيْدَاهَا مَتَّانٌ » و یا جمله های ساده ای از قرآن را بیاورم ، بلکه در همه جا به مجموعه ای از آیات است که هدف مهمی را تعقیب می کند .

۱۵ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ

کسانی که زندگانی دنیا و زینت آن را طالب باشند اعمالشان را در این جهان بی کم و کاست به آن ها می دهیم.

ص: ۲۴

« بَخْس » در لغت به معنی نقصان حق است و جمله « وَ هُمْ فِيهَا

(۳۲) سوره هُود

لَا يُبَخْسُونَ » اشاره به این است که آن ها نتیجه اعمالشان را بدون کمترین نقصانی خواهند گرفت .

این آیه بیان یک سنت همیشگی الهی است که اعمال مثبت و نتایج مؤثر آن از میان نمی رود ، با این تفاوت که اگر هدف اصلی رسیدن به زندگی مادی این جهان باشد ثمره آن چیزی جز آن نخواهد بود و اما اگر هدف خدا و جلب رضای او باشد هم در این جهان تأثیر خواهد بخشید و هم نتایج پرباری برای جهان دیگر خواهد داشت .

در واقع قسم اول از این اعمال به بنای بی دوام و کوتاه عمری می ماند که تنها برای یک مدت موقت ساخته و از آن استفاده می شود ، ولی بعد از آن ویران می گردد ، امّا قسم دوم به بناهای محکم و شالوده داری شبیه است که قرن های متوالی برقرار می ماند و قابل استفاده است .

نمونه این موضوع را امروز در اطراف خود به روشنی می یابیم ، جهان غرب با تلاش پیگیر و منظم خود اسرار بسیاری از علوم و دانش ها را شکافته و بر نیروهای مختلف طبیعت مسلط گشته و با سعی و کوشش مداوم و استقامت در مقابل مشکلات و اتحاد و همبستگی ، مواهب فراوانی فراهم نموده است .

جزء دوازدهم (۳۳)

بنابراین گفتگو ندارد که آن ها نتایج اعمال و تلاش های خود را خواهند گرفت و به پیروزی های درخشانی نایل خواهند شد ، اما از آن جا که هدفشان زندگی است ، اثر طبیعی این اعمال چیزی جز فراهم شدن امکانات مادی آنان نخواهد بود .

ص: ۲۵

حتی کارهای انسانی و مردمی آن‌ها مانند: تأسیس بیمارستان‌ها، درمانگاه‌ها و مراکز فرهنگی کمک به بعضی از ملت‌های فقیر و امثال آن اگر دامی برای استعمار و استثمار آنان نباشد، چون به هر حال هدف مادی و حفظ منافع مادی دارد تنها اثر مادی خواهد داشت.

هم‌چنین کسانی که اعمال ریاکارانه انجام می‌دهند اعمالی که جنبه‌های انسانی و عبادی دارد.

ذکر کلمه «زینت» بعد از حیوه دنیا برای این است که دنیاپرستی و زرق و برق دنیا را محکوم کند، نه بهره‌گیری معتدل و حساب شده از مواهب این جهان.

(۳۴) سوره هُود

کلمه «زینت» که در این جا به طور سربسته بیان شده در آیات دیگر هم به زنان زیبا، گنج‌ها و ثروت‌های عظیم، مرکب‌های گرانبها و پر زرق و برق، زمین‌های زراعتی و دام‌های فراوان تفسیر شده است «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرِّثِ» (۱۴ / آل عمران). (۱)

۱۶ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَطُلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

(ولی) آن‌ها در آخرت جز آتش (سهمی) نخواهند داشت

ص: ۲۶

و آن چه را در دنیا (برای نیل به مقاصدمادی و برای غیر خدا) انجام دادند برباد می رود و اعمالشان باطل می شود .

۱ برای توضیح بیشتر به جلد ۲ «تفسیر نمونه»، صفحه ۳۸ به بعد ذیل آیه ۱۴ سوره آل عمران مراجعه شود .

جزء دوازدهم (۳۵)

« حَبْطُ » در اصل به این معنی است که حیوان از علف های نامناسب زیاد بخورد تا شکم او باد کند و دستگاه گوارش او بیمار و ضایع شود ، این حیوان بر اثر این حالت ظاهراً چاق و چله به نظر می رسد ولی در باطن مریض و بیمار است .

این تعبیر جالب و رسایی است درباره اعمالی که ظاهراً مفید و انسانی است ولی در باطن با نیتی آلوده و پست انجام یافته است .

ذکر کلمه «باطل» بعد از « حَبْطُ » ممکن است اشاره به این باشد که اعمال آن هاظاهری دارد بدون محتوا و به همین دلیل نتیجه آن برباد می رود، سپس اضافه می کند، اعمالشان اصولاً از آغاز باطل و بی خاصیت است ، منتهی چون حقایق بسیاری از اشیاء در این جهان شناخته نمی شود و در سرای دیگر که محل کشف اسرار است ، حقیقت خود را نشان می دهد ، معلوم می شود که این گونه اعمال از آغاز چیزی نبوده است .

در تفسیر آیات فوق در کتاب «دُرُّ الْمَثُورِ» حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که مفاد آیه رابه خوبی روشن می سازد: « پیامبر صلی الله علیه و آله

(۳۶) سوره هُود

فرمود : هنگامی که روز قیامت می شود ، پیروان من به سه گروه تقسیم می شوند ، گروهی خدا را با اخلاص پرستش می کردند و گروهی از روی ریا و گروهی به خاطر این که به دنیا برسند ، در آن هنگام خداوند به کسی که او را به خاطر دنیا، پرستش می کرده می گوید : به عزت و جلال من سوگند ، بگو هدف از پرستش من چه بود ؟ در پاسخ می گوید دنیا ،

ص: ۲۷

خداوند می گوید بنابراین آن چه را اندوختی به حال تو سودی نمی دهد و به آن باز نمی گردی، او را به سوی آتش ببرید .

و به آن کس که خدا را از روی ریا عبادت می کرده می گوید : به عزت و جلالم سوگند، بگو منظورت از عبادت من چه بوده ؟ در پاسخ می گوید ، ریا ، می فرماید : آن عبادتی را که از روی ریا انجام می دادی چیزی از آن به سوی من صعود نمی کرد و امروز هیچ سودی به تو نخواهم داد ، او را به سوی آتش ببرید .

و به آن کس که خدا را از روی خلوص عبادت کرده گفته می شود به عزت و جلالم سوگند بگو منظورت از عبادت چه بود ؟ در پاسخ می گوید به عزت و جلالت قسم تو از آن آگاه تری ، من فقط تو را برای خودت و برای سرای آخرت می پرستیدم می فرماید : بنده ام راست می گوید او را به بهشت ببرید . (۱)

سرگذشت عبرت آمیز قوم نوح

جزء دوازدهم (۳۷)

۲۵ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم (نخستین بار به آن ها گفت:) من برای شما بیم دهنده ای آشکارم.

تکیه روی مسأله « انذار و بیم دادن » با این که پیامبران هم بیم دهنده بودند و هم بشارت دهنده ، به خاطر آن است که ضربه های نخستین انقلاب باید از اعلام خطر و انذار شروع شود، چرا که تأثیر این کار در

بیدار ساختن خفتگان و غافلان از بشارت بیشتر است .

اصولاً انسان تا احساس خطر مهمی نکند از جا حرکت نخواهد

۱ « تفسیر المیزان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۱۸۶ .

(۳۸) سوره هُود

کرد و به همین دلیل انذارها و اعلام خطرهای انبیاء به صورت تازیانه هایی بر ارواح بی درد گمراهان چنان فرود می آمد که هر کس قابلیت حرکتی داشت به حرکت درآید .

و نیز به همین دلیل در آیات زیادی از قرآن (مانند ۴۹ حج ۱۱۵ شعراء ۵۰ عنکبوت ۴۲ فاطر ۷۰ ص ۹ احقاف ۵۰ ذاریات و آیات دیگر) همه روی همین کلمه « نَذیر » به هنگام بیان دعوت انبیاء تکیه شده است .

۲۶ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ

(دعوت من این است که) جز الله (خدای واحد یکتا) را نپرستید که بر شما از عذاب روز دردناکی می ترسم .

در حقیقت توحید و پرستش الله (خدای یگانه یکتا) ریشه و اساس و زیربنای تمام دعوت پیامبران است و به همین دلیل در مورد سایر پیامبران همان گونه که در آیه ۴۰ سوره یوسف و ۲۳ سوره اسراء نیز آمده همین تعبیر مشاهده می شود که آن ها دعوتشان را در توحید خلاصه می کردند .

جزء دوازدهم (۳۹)

اگر به راستی همه افراد جامعه جز « الله » را پرستش نکنند و در مقابل انواع بت های ساختگی اعم از بت های برونی و درونی ، خودخواهی ها ، هوا و هوس ها ، شهوت ها ، پول و مقام و جاه و جلال و زن و فرزند سر تعظیم فرود نیاورند ، هیچ گونه نابسامانی در

ص: ۲۹

جوامع انسانی وجود نخواهد آمد .

اگر انسان خودکامه ناتوانی را به صورت یک بت درنیارند و در مقابل او سجده نکنند و فرمانش را به کاربندند ، نه استبداد و استعماری به وجود خواهد آمد و نه آثار شوم آن نه ذلت و اسارت پیش می آید و نه وابستگی و طفیلی گرایی و تمام این بدبختی ها که دامان افراد و جوامع را می گیرد ، به خاطر همان انحراف از پرستش الله و روی آوردن به پرستش بت ها و طاغوت ها است .

تحقیر مؤمنین محروم شیوه همیشگی صاحبان زر و زور است

(۴۰) سوره هود

۲۷ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا نَرِيكَ أَتَّبِعُكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بُادِيَ الرَّأْيِ وَ مَا نَرِي لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كَذِبِينَ

اشراف کافر قومش (در پاسخ) گفتند : ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم و کسانی را که از تو پیروی کرده اند جز گروهی اراذل ساده لوح نمی یابیم و فضیلتی برای شما نسبت به خود مشاهده نمی کنیم بلکه شما را دروغگو تصور می کنیم .

«أَرَادِل» جمع «أَرْدَل» است و آن خود نیز از ماده «رَدَل» می باشد که به معنی موجود پست و حقیر است خواه انسان باشد یا چیز دیگر .

اکنون ببینیم نخستین عکس العمل طاغوت ها و خودکامگان و صاحبان زر و زور آن عصر در برابر این دعوت بزرگ و

ص: ۳۰

اعلام خطر آشکار چه بود؟

مسلمانا چیزی جز یک مشت عذرهای واهی ، بهانه های دروغین و استدلال های بی اساس که برنامه همه جباران را در هر عصر و زمان تشکیل می دهد نبود .

جزء دوازدهم (۴۱)

آن ها سه پاسخ در برابر دعوت نوح دادند :

نخست « اشراف و ثروتمندانی که از قوم نوح کافر بودند ، گفتند ما تو را جز انسانی همانند خود نمی بینیم : فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا .

در حالی که رسالت الهی را باید فرشتگان به دوش کشند ، نه انسان هایی همچون ما ، به گمان این که مقام انسان از فرشته پایین تر است و یادرد انسان را فرشته بهتر از انسان می داند .

باز این جا به کلمه « مَلَأَ » برخورد می کنیم که اشاره به صاحبان زر و زور و افراد چشم پرکن توخالی است که در هر جامعه ای سرچشمه اصلی فساد و تباهی را تشکیل می دهند و پرچم مخالفت را در برابر پیامبران همین ها برافراشته می دارند .

دلیل دیگر آن ها این بود که گفتند : این نوح « ما در اطراف تو و در میان آن ها که از تو پیروی کرده اند کسی جز یک مشت اراذل و جوانان کم سن و سال ناآگاه و بی خبر که هرگز مسایل را بررسی نکرده اند نمی بینیم : وَ مَا نَرِيكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ » .

(۴۲) سوره هُود

البته شك نیست که گروندگان و ایمان آورندگان به نوح ، نه از اراذل بودند و نه حقیر و پست ، بلکه به حکم این که پیامبران قبل از

ص: ۳۱

هر چیز به حمایت مستضعفان و مبارزه با مستکبران می پرداختند، نخستین گروهی که دعوت پیامبران را لیبیک می گفتند همان گروه محروم و فقیر و کم درآمد بودند که در نظر مستکبران که مقیاس شخصیت را تنها زر و زور می دانستند، افرادی پست و حقیر به شمار می آمدند.

و این که آن ها را به عنوان «يَا دِي الرَّأْيِ» (ظاهر بین و بی مطالعه و کسی که با یک نظر عاشق و خواهان چیزی می شود) نامیدند در حقیقت به خاطر آن بود که لجاجت و تعصب های ناروایی را که دیگران داشتند، آن ها نداشتند، بلکه بیشتر، جوانان پاکدلی بودند که در نخستین تابش حقیقت را در قلب خود به سرعت احساس می کردند و با هوشیاری ناشی از حقیقت جویی نشانه های صدق را در گفته ها و اعمال پیامبران به زودی درک می کردند.

جزء دوازدهم (۴۳)

بالاخره سومین ایراد آن ها این بود که می گفتند قطع نظر از این که تو انسان هستی نه فرشته و علاوه بر این که ایمان آورندگان به تو نشان می دهند که دعوت محتوای صحیحی ندارد «اصولاً ما هیچ گونه برتری برای شما بر خودمان نمی بینیم تا به خاطر آن از شما پیروی کنیم: وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ». به همین دلیل «ما گمان می کنیم که شما دروغ گو هستید: بَلْ نُنظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ».

مقیاس سنجش فضیلت

باردیگر در این آیات به این واقعیت برخورد می کنیم که صاحبان زر و زور و دنیاپرستان مادی که همه چیز را از دریچه افکار خود به همان رنگ مادی می بینند تمام احترام و شخصیت را در داشتن ثروت و

ص: ۳۲

مقام و موقعیت هایی هم وزن این دو می پندارند ، بنابراین تعجب نیست که مؤمنان راستینی که دستشان از مال و ثروت تهی بود

(۴۴) سوره هُود

در قاموس آن ها به عنوان « آراذِل » معرفی گردند و با چشم حقارت و پستی به آن ها بنگرند .

این منحصر به قوم نوح نبود که مؤمنان مستضعف مخصوصا جوانان انقلابی را که اطرافش را گرفته بودند تهی مغز و کوتاه فکر و بی سر و پا می دانستند ، تاریخ نشان می دهد که این منطق در برابر پیامبران دیگر مخصوصا در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مؤمنان نخستین وجود داشته است .

هم اکنون نظیر این منطق را در عصر و زمان خود می بینیم که مستکبران فرعون صفت ، با اتکای به قدرت شیطانی خود مؤمنان راستین را متهم به تمام این موضوعات می کنند و به صورت تکرار تاریخ همان عناوین را به مخالفان خود نسبت می دهند .

۲۸ قَالَ يَقَوْمِ اَرَأَيْتُمْ اِنْ كُنْتُ عَلٰى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّىْ وَ اَتٰنِىْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهٖ فَعَمَّيْتُ عَلَيْكُمْ اَنْزِلُكُمْ مَّوْجًا وَاَنْتُمْ لَهَا كَرِهُونَ

جزء دوازدهم (۴۵)

(نوح) گفت : اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم و از نزد خود رحمتی به من داده باشد که بر شما مخفی مانده (آیا باز هم رسالت مرا انکار می کنید ؟) آیا من می توانم شما را به پذیرش این بینه مجبور سازم با این که شما آمادگی ندارید ؟

ص: ۳۳

این پاسخ جامع می تواند جوابگوی هر سه ایراد گردد، زیرا نخستین ایرادشان این بود که چرا تو انسان هستی؟

او در پاسخ می گوید: درست است که من انسانی هستم همچون شما، ولی مشمول رحمت الهی واقع شده ام و دلیل و بینه آشکاری به من داده است، بنابراین انسانیت من نمی تواند مانع این رسالت بزرگ باشد و لزومی ندارد که فرشته باشم.

دومین ایراد آن ها این بود که پیروان تو افراد بی فکر و ظاهرین هستند، او می گوید: شما بی فکر هستید که این حقیقت روشن را انکار می کنید زیرا دلایلی با من است که برای هر فرد حقیقت جویی کافی و قانع کننده است، مگر افرادی چون شما که زیر پوشش غرور و خودخواهی و تکبر و جاه طلبی، چشم حقیقت بینشان از کار افتاده باشد.

(۴۶) سوره هُود

سومین ایراد آن ها این بود که می گفتند: « ما هیچ برتری برای شما بر خود نمی یابیم بنابراین دروغ گو هستید » و او در پاسخ می گوید: چه برتری از این بالاتر که خداوند مرا مشمول رحمتش ساخته و مدارک روشن در اختیارم گذاشته است.

بنابراین هیچ دلیلی ندارد که شما مرا دروغ گو خیال کنید، زیرا که نشانه های صدق گفتار من آشکار است.

من هیچ فرد باایمانی را طرد نمی کنم

۲۹ وَ يَقَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنْهُمْ مُلْقُوا رَبَّهُمْ وَ لَكِنِّي آتِيكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ

ص: ۳۴

ای قوم! من در برابر این دعوت اجر و پاداشی از شما نمی طلبم، اجر من تنها بر «الله» است و من آن ها را که ایمان آورده اند (به خاطر شما) از خود طرد نمی کنم چرا که آن ها پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد (و در دادگاه قیامت خصم من خواهند بود) ولی شمارا قوم جاهلی می بینم.

جزء دوازدهم (۴۷)

این به خوبی نشان می دهد که من هدف مادی از این برنامه ندارم و جز به پاداش معنوی الهی نمی اندیشم و هرگز یک مدعی دروغین نمی تواند چنین باشد و این همه دردسر و ناراحتی را به خاطر هیچ برای خود بخرد.

و این میزان و الگویی است برای شناخت رهبران راستین، از فرصت طلبان دروغین، که گامی را برمی دارند به طور مستقیم یا غیرمستقیم هدف مادی از آنان دارند.

سپس در پاسخ آن ها که اصرار داشتند نوح ایمان آورندگان فقیر و یا کم سن و سال را از خود براند با قاطعیت می گوید: (وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا...).

چه جهل و نادانی از این بالاتر که مقیاس سنجش فضیلت را گم کرده اید و آن را در ثروت و تمکن مالی و مقام های ظاهری و سن و سال جستجو می کنید و به گمان شما افراد پاکدل و با ایمان که دستشان تهی و پایشان برهنه است از درگاه خدا دورند، این اشتباه بزرگ شما است و نشانه جهل و بی خبریتان. به علاوه شما بر اثر جهل و نادانی چنین می پندارید که پیامبر باید فرشته باشد، درحالی که رهبرانسان ها باید از جنس آن ها باشد تا نیازها و مشکلات و دردهای آنان را بدانند و لمس کند.

ص: ۳۵

۳۰ وَ يَقُومُ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

ای قوم! چه کسی مرا در برابر (مجازات خدا) یاری می دهد اگر آن ها را طرد کنم . آیا اندیشه نمی کنید ؟

طرد افراد صالح و مؤمن کار ساده ای نیست ، آن ها فردای قیامت دشمن من خواهند بود و هیچ کس نمی تواند در آن جا از من دفاع کند و نیز ممکن است مجازات الهی در این جهان دامن مرا بگیرد « آیا اندیشه نمی کنید » تابدائید آن چه می گویم عین حقیقت است (أَفَلَا تَذَكَّرُونَ) .

میان « تَفَكَّرْ » و « تَذَكَّرْ » این تفاوت وجود دارد که « تَفَكَّرْ » در حقیقت برای شناخت چیزی است هرچند هیچ گونه اطلاعی از آن قبلاً

جزء دوازدهم (۴۹)

نداشته باشیم ، ولی « تَذَكَّرْ » (یادآوری) در موردی گفته می شود که انسان قبلاً با آن موضوع آشنایی داشته است ، هرچند از طریق آگاهی های فطری باشد و اتفاقاً مسایل مورد بحث نوح با قومش نیز همه از این قبیل است ، مطالبی است که انسان با مراجعه به فطرت و نهاد خویش آن ها را درک می کند ولی غرور و تعصب و خودخواهی و غفلتشان بر روی آن ها پرده افکنده است

۳۱ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ

من هرگز به شما نمی گویم خزائن الهی نزد من است و نمی گویم غیب می دانم و نمی گویم من فرشته ام و (نیز) نمی گویم آن ها که در نظر شما خوار می آیند خداوند خیری

ص: ۳۶

به آن‌ها نخواهد داد ، خدا از دل آن‌ها آگاه تر است (من اگر با این حال آن‌ها را برانم) در این صورت از ستمکاران خواهم بود .

(۵۰) سوره هُود

آخرین سخنی که نوح در پاسخ ایرادهای واهی قوم به آن‌ها می‌گوید این است که اگر شما خیال می‌کنید و انتظار دارید من امتیازی جز از طریق وحی و اعجاز بر شما داشته باشم اشتباه است ، با صراحت باید بگویم که این گونه ادعاهای بزرگ و دروغین مخصوص مدعیان کاذب است و هیچ گاه یک پیامبر راستین چنین ادعاهایی نخواهد کرد ، چرا که « خزائن الهی » علم غیب « تنها در اختیار ذات پاک خدا است و فرشته بودن با این احساسات بشری نیز سازگار نیست. بنابراین هر کس یکی از این سه ادعا یا همه آن‌ها را داشته باشد دلیل بر دروغگویی او است.

نظیر این تعبیر درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در آیه ۵۰ سوره انعام دیده می‌شود .

آگاهی از غیب به طور مطلق و بدون هیچ گونه قید و شرط از آن خدا است ، ولی او هر مقدار از این آگاهی را مصلحت ببیند در اختیار پیامبران و اولیای خود می‌گذارد همان طور که در آیه ۲۶ و ۲۷ سوره

جزء دوازدهم (۵۱)

« جن » می‌خوانیم : « عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ : خداوند از تمام امور پنهانی آگاه است و هیچ کس را از علم غیب خود آگاه نمی‌کند مگر رسولانی که مورد رضایت او هستند .»

بنابراین هیچ گونه تضادی میان آیات مورد بحث که نفی علم غیب از پیامبران می‌کند و آیات یا روایاتی که آگاهی بعضی از

ص: ۳۷

غیوب را به پیامبران یا امامان نسبت می دهد وجود ندارد .

آگاهی از اسرار غیب بالذات مخصوص خدا است و دیگران هرچه دارند بالعرض و از طریق تعلیم الهی می باشد و به همین دلیل محدود به حدودی است که او اراده می کند .(۱)

در پایان آیه باردیگر به موضوع ایمان آورندگان مستضعف پرداخته و تأکید می کند که « من هرگز نمی توانم درباره این افرادی که در چشم شما حقیرند بگویم خداوند هیچ خیر و پاداش نیکی به آن ها نخواهد داد » (وَ لَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا) .

۱ برای توضیح بیشتر به جلد ۵ «تفسیر نمونه»، صفحه ۲۴۵ و جلد ۷، صفحه ۴۶ مراجعه فرمایید.

(۵۲) سوره هُود

بلکه به عکس خیر این جهان و آن جهان مال آن ها است ، هرچند دستشان از مال و ثروت تهی است ، این شما هستید که بر اثر خیالات خام ، خیر را در مال و مقام یا سن و سال منحصر ساخته اید و از حقیقت و معنی به کلی بی خبرید .

و به فرض که گفته شما راست باشد و آن ها اراذل و اوباش باشند خدا از درون جان آن ها و نیاتشان آگاه است:(اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِئَاتُفْسِهِمْ).

من که جز ایمان و صداقت از آن ها چیزی نمی بینم و به همین دلیل وظیفه دارم آنان را بپذیرم ، من مأمور به ظاهر م و بنده شناس خدا است .

و « اگر غیر از این کاری کنم مسلماً از ستمکاران

ص: ۳۸

خواهم بود : إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ .

۳۲ قَالُوا يَنْوُحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدْلَنَا فَأَتْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

جزء دوازدهم (۵۳)

گفتند : ای نوح ! با ما جرّ و بحث کردی و زیاد سخن گفتی (بس است) اکنون اگر راست می گویی آن چه را به ما وعده می دهی (از عذاب الهی) بیاور .

« جَدَلْتَنَا » از ماده « مُجَادَلَه » گرفته شده و آن در اصل از « جَدَل » به معنی تابیدن و پیچیدن شدید طناب است و به همین دلیل به باز شکاری « أَجْدَل » گفته می شود چرا که از همه پرندگان پرخاشگرتر و پیچنده تر است ، سپس در مورد پیچانیدن طرف در بحث و گفتگو به کار رفته است .

این درست به آن می ماند که شخص یا اشخاصی درباره مسأله ای با ما سخن بگویند و در ضمن تهدیدهایی هم کنند و ما می گوئیم پرحرفی بس است بروید و هرکاری از شما ساخته است انجام دهید و هیچ معطل نشوید ، اشاره به این که : نه به دلایل شما وقتی می نهیم و نه از تهدیدتان می ترسیم و نه حاضریم بیش از این گوش به سخنان شما فرادهم .

(۵۴) سوره هُود

انتخاب این روش در برابر آن همه محبّت و لطف پیامبران الهی و گفتارهایی که همچون آب زلال و گوارا بر دل می نشیند حکایت از نهایت لجاجت و تعصّب و بی خبری می کند .

ضمناً از این گفتار نوح به خوبی برمی آید که مدتی طولانی برای

ص: ۳۹

هدایت آن ها کوشیده است و از هر فرصتی برای رسیدن به این هدف ، یعنی ارشاد آنان استفاده کرده است ، آن قدر که آن قوم گمراه اظهار خستگی از سخنان و ارشادهایش کردند .

۳۳ قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

(نوح) گفت: اگر خدا اراده کند خواهد آورد و شما قدرت فرار نخواهید داشت .

«مُعْجِز» از ماده «اعجاز» به معنی ناتوان ساختن دیگری است ، این کلمه گاهی در مواردی به کارمی رود که انسان مانع کار دیگری شود و جلو او را بگیرد و او را به عجز درآورد و گاهی در موردی که از چنگال کسی فرار کند و از دسترس وی بیرون رود و او را ناتوان سازد و گاهی به این صورت که با پیشدستی کردن طرف را به زانو درآورد و یا خود را در مصونیت قرار دهد .

جزء دوازدهم (۵۵)

این از دست من خارج است و در اختیار من نیست ، من فرستاده اویم و سربر فرمانش دارم، بنابراین مجازات و عذاب را از من نخواهید .

اما بدانید هنگامی که فرمان عذاب فرارسد « شما نمی توانید از چنگال قدرت او بگریزید و به مأمن و پناهگاهی فرار کنید » (وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ) .

۳۴ وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحَايَ إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

(اما چه سود که) هرگاه خدا بخواهد شما را (به خاطر گناهانتان) گمراه سازد و من بخواهم شما را اندرز دهم

ص: ۴۰

اندر زمن فایده ای به حالتان نخواهد داشت ، او پروردگار شماست و به سوی او بازگشت خواهید نمود .

با مطالعه این آیه فوراً این سؤال به نظر می رسد که مگر ممکن است

(۵۶) سوره هُود

خداوند اراده گمراه ساختن کسی را بکند؟ آیا این دلیل بر جبر نخواهد بود؟ و آیا با قبول اصل آزادی اراده و اختیار چنین چیزی قابل قبول است؟

در رابطه با پاسخ این سؤال باید گفت : گاهی یک سلسله اعمال از انسان سر می زند که نتیجه آن گمراهی و انحراف همیشگی و عدم بازگشت به سوی حق است ؟ لجاجت مستمر و اصرار بر گناهان و دشمنی مداوم با حق طلبان و رهبران راستین ، آن چنان پرده ضخیمی بر فکر انسان می افکند که توانایی دید کمترین شعاع آفتاب حق و حقیقت را پیدانمی کند .

و چون این حالت ، از آثار اعمالی است که خود انسان انجام داده به هیچ وجه دلیل بر جبر نمی شود ، بلکه عین اختیار است ، آن چه به خدا مربوط است این است که در چنان اعمالی چنین اثری قرار داده است : در قرآن مجید آیات متعددی به این واقعیت اشاره می کند که ما در ذیل آیه ۷ سوره بقره و ... به آن اشاره کرده ایم .

۳۵ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيَهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيْ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ

جزء دوازدهم (۵۷)

(مشرکان) می گویند او (محمد) این سخنان را به دروغ به خدا نسبت داده ، بگو اگر من این ها را از پیش خود ساخته باشم و به او نسبت دهم گناهش بر عهده من است ولی

ص: ۴۱

من از گناهان شما بیزارم .

« اِجْرَام » از ماده « جَزَم » به معنی چیدن میوه نارس و سپس به هر کار ناخوش آیندی گفته شده است و هم چنین به وادار کردن کسی به گناه نیز اطلاق می شود زیرا انسان در ذات و فطرت خود پیوندی با معنویت و پاکی دارد و انجام گناهان او را از این پیوند الهی جدا می سازد.

به هنگام مطالعه آیه اخیر ممکن است این ایراد به نظر برسد که این چگونه منطقی است که پیامبر یا نوح در مقابل کفار بگویند اگر این سخن افتراء است گناهِش به گردن ما ، آیا قبول مسؤولیت گناه « اِفْتِرَاء » سبب می شود که سخن آن ها حق و مطابق واقع باشد و مردم مُوظَّف باشند از آن اطاعت و پیروی کنند ؟

(۵۸) سوره هُود

ولی با دقت در آیات گذشته به پاسخ این ایراد پی می بریم : آن ها در حقیقت می خواستند بگویند با این سخنان ما که مشتمل بر انواع استدلال های عقلی است ، به فرض محال که از طرف خدا هم نباشیم گناهِش به گردن ما است ولی استدلالات عقلی جای خودش ثابت است و شما با مخالفت آن همواره در گناه خواهید بود، گناهی مستمر و پایدار (توجه داشته باشید که تَجْرِمُونَ صیغه مضارع است که معمولاً دلالت بر استمرار می کند) .

۳۶ وَ اَوْحٰى اِلٰى نُوْحٍ اِنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ الْاٰمِنُ قَدْ ءَاْمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُوْنَ

به نوح وحی شد که جز آن ها که (تاکنون) ایمان

ص: ۴۲

آورده اند دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد بنابراین از کارهایی که می کنند غمگین مباش .

اشاره به این که صفوف به کلی از هم جدا شده و دیگر دعوت برای

جزء دوازدهم (۵۹)

ایمان و اصلاح سودی ندارد و باید آماده تصفیه و انقلاب نهایی شود .

ضمناً از این آیه استفاده می شود که خداوند قسمت هایی از علم اسرار غیب را در هر مورد که لازم باشد در اختیار پیامبرش می گذارد همان گونه که در این جا به نوح خبر می دهد که در آینده هیچ کس از آن ها ایمان نخواهد آورد .

۳۷ وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِاعْتِينَا وَ وَحِينَا وَ لَا تُخْطِبْنِي فِي الَّذِيْنَ ظَلَمُوا اِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ

و (اکنون) در حضور ما و طبق وحی ما کشتی بساز و درباره آن ها که ستم کردند شفاعت مکن که آن ها غرق شدنی هستند

منظور از کلمه « اَعْتِينَا » (در برابر دیدگان ما) اشاره به این است که تمام تلاش ها و کوشش های تو در این زمینه در حضور ما است ، بنابراین با فکر راحت به کار خویش ادامه ده ، طبیعی است این احساس که خداوند حاضر و ناظر است و محافظ و مراقب می باشد به انسان هم توان و نیرو می بخشد و هم احساس مسؤولیت بیشتر .

(۶۰) سوره هُود

و از کلمه « وَحِينَا » چنین برمی آید که نوح چگونگی ساختن کشتی را نیز از فرمان خدا می آموخت و باید هم چنین باشد زیرا نوح پیش خود نمی دانست ابعاد عظمت طوفان آینده چه اندازه است

ص: ۴۳

تا کشتی خود را متناسب با آن بسازد و این وحی الهی بود که او را در انتخاب بهترین کیفیت ها یاری می کرد .

در پایان آیه به نوح هشدار می دهد که از این به بعد « درباره ستمگران شفاعت و تقاضای عفو مکن چرا که آن ها محکوم به عذابند و مسلماً غرق خواهند شد » (وَلَا تُخَاطَبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرَقُونَ) .

این جمله به خوبی می فهماند که شفاعت درباره همه کس ممکن نیست ، بلکه شرایطی دارد که اگر در کسی موجود نباشد پیامبر خدا هم حق شفاعت و تقاضای عفو در مورد او ندارد.

کشتی نوح

جزء دوازدهم (۶۱)

بدون شک کشتی نوح یک کشتی ساده ای نبود و با وسایل آن روز به آسانی و سهولت پایان نیافت ، کشتی بزرگی بود که به علاوه بر مؤمنان راستین یک جفت از نسل هر حیوانی را در خود جای می داد و آذوقه فراوانی که برای مدت ها زندگی انسان ها و حیوان هایی که در آن جای داشتند حمل می کرد ، چنین کشتی با چنین ظرفیت حتما در آن روز بی سابقه بوده است ، به خصوص که این کشتی باید از دریایی به وسعت این جهان با امواجی کوه پیکر سالم بگذرد و نابود نشود ، لذا در بعضی از روایات مفسرین می خوانیم که این کشتی هزار و دویست ذراع طول و ششصد ذراع عرض داشت ! (هر ذراع حدود نیم متر است) .

در بعضی از روایات اسلامی آمده است که مدت چهل سال قبل از ظهور طوفان یک نوع بیماری به زنان قوم نوح دست داد که دیگر از آنان

بیچه ای متولد نشد و این در واقع مقدمه ای برای مجازات و عذاب آنان بود .

۳۸ وَ يَصْنَعُ الْفُلْكَ وَ كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ

(۶۲) سوره هود

او مشغول ساختن کشتی بود و هر زمانی گروهی از اشراف قومش بر او می گذشتند او را مسخره می کردند ، (ولی نوح) گفت : اگر ما را مسخره می کنید ما نیز شما را همین گونه مسخره خواهیم کرد .

« مَلَأَ » آن اشراف از خود راضی همه جا مستضعفان را به مسخره می گیرند و آن ها را موجوداتی پست و در خور تحقیر می پندارند ، چرا که زر و زور ندارند ، نه تنها آن ها را مسخره می کنند ، بلکه افکارشان هر قدر بلند باشد و مکتبشان هر اندازه ریشه دار باشد و اعمالشان هر چند کاملاً حساب شده باشد پندار آن ها در خور تحقیر است و به همین دلیل پند و اندرز و هشدار و اعلام خطر در آن ها اثر نمی کند ، تنها تازیانه های عذاب دردناک الهی باید بر پشت آن ها نواخته شود .

می گویند این گروه های اشراف قوم نوح هر دسته نوعی استهزاء که مایه خنده و تفریح بود برای خود انتخاب می کردند .

جزء دوازدهم (۶۳)

یکی می گفت : ای نوح مثل این که دعوی پیامبری نگرفت آخر سر ، نَجَار شدی

دیگری می گفت : کشتی می سازی بسیار خوب ، دریایش را هم بساز. هیچ آدم عاقل دیده ای در وسط خشکی کشتی بسازد ...؟

ص: ۴۵

بعضی دیگر شاید می گفتند: اوه کشتی به این بزرگی برای چه می خواهی، لاقل کوچک تر بساز، که اگر بخواهی به سوی دریا بکشی برای تو ممکن باشد .

می گفتند : و قاه قاه می خندیدند و می گذشتند و این موضوع در خانه ها و مرکز کارشان به اصطلاح سوژه بحث ها بود و با یکدیگر درباره نوح و کم فکری پیروانش سخن می گفتند : پیرمرد را تماشا کن آخر عمری به چه روزی افتاده است ؟ حالا می فهمیم که اگر به سخنان او ایمان نیاوردیم حق با ما بود . اصلاً عقل درستی ندارد. و اما نوح با استقامت فوق العاده ای که زاییده ایمان است با جدّیت فراوان به کار خود ادامه می داد و بی اعتنا به گفته های بی اساس این کوردلان از خود راضی به سرعت پیشروی می کرد و روز به روز اسکلت کشتی آماده تر و مهیاتر می شد ، فقط گاهی سربلند می کرد و این جمله کوتاه و پرمعنی را به آن ها می گفت : « اگر امروز ما را مسخره می کنید ما هم همین گونه در آینده نزدیکی شما را مسخره خواهیم کرد : قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ » .

(۶۴) سوره هُود

آن روز که شما در میان طوفان سرگردان خواهید شد و سراسیمه به هر سو می دوید و هیچ پناهگاهی نخواهید داشت و از میان امواج فریاد می کشید و التماس می کنید که ما را نجات ده آری آن روز مؤمنان بر افکار شما و غفلت و جهل و بی خبریتان می خندد .

۳۹ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ

ص: ۴۶

به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش خواهد آمد و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد .

جزء دوازدهم (۶۵)

اشاره به این که اگرچه مزاحمت های شما نسبت به ما عذاب دردناکی است ولی اولاً ما در تحمّل این شداید سربلندیم و پرافتخار و ثنیا این ها هر چه باشد زودگذر است اما مجازات الهی هم خوارکننده است هم پایان ناپذیر و این دو باهم قابل مقایسه نیست .

هدف از عذاب های الهی تصفیه است نه انتقام

از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که عذاب های الهی جنبه انتقامی ندارد ، بلکه به خاطر تصفیه نوع بشر و از میان رفتن آن ها که شایسته حیات نیستند و باقی ماندن صالحان صورت می گیرد .

به این معنی که یک قوم مستکبر و فاسد و مفسد که هیچ امید به ایمان آن ها نیست از نظر نظام آفرینش حق حیات ندارد و باید از میان برود و قوم نوح چنین بودند، چراکه آیات فوق می گوید ، اکنون که دیگر امیدی به ایمان بقیه نیست آماده ساختن کشتی شو و درباره ظالمان هیچ گونه شفاعت و تقاضای عفو منما .

همین موضوع در نفرین این پیامبر بزرگ که در سوره نوح

(۶۶) سوره هُود

آمده است به چشم می خورد : «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكٰفِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوْا عِبَادَكَ وَ لَا يَلْدُوْا إِلَّا فٰجِرًا كَفَّارًا : پروردگارا ! احدی از این کافران را بر روی زمین مگذار چرا که اگر آن ها بمانند بندگان را گمراه می سازند و از نسل آن ها نیز جز گروهی

ص: ۴۷

فاجر و بی ایمان به وجود نخواهد آمد .»

اصولاً- در سازمان آفرینش ، هر موجودی برای هدفی آفریده شده است ، هنگامی که از هدف خود به کلی منحرف شود و تمام راه های اصلاح را بر روی خود ببندد باقیماندن او بی دلیل است و خواه و ناخواه باید از میان برود .

و به گفته شاعر :

نه طراوتی نه برگی نه گلی نه میوه دارم متحیرم که دهقان به چه کار هشت ما را

۴۰ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ ءَامَنَ وَمَا ءَامَنَ مَعَهَا إِلَّا قَلِيلٌ

جزء دوازدهم (۶۷)

(این وضع همچنان ادامه یافت) تا فرمان ما فرارسید و تنور جوشیدن گرفت ، (به نوح) گفتیم از هر جفتی از حیوانات (نر و ماده) یک زوج در آن (کشتی) حمل کن، هم چنین خاندانت را مگر آن ها که قبلاً وعده هلاک آنان داده شده (همسر نوح و یکی از فرزندانش) و هم چنین مؤمنان را ، اما جز عده کمی به او ایمان نیاوردند .

« تَنُّورٌ » همان معنی را می بخشد که « تنور » در فارسی متداول امروز یعنی محلی که نان در آن پخت و پز می شود .

در این که جوشیدن آب از تنور چه تناسبی با مسأله نزدیک شدن طوفان دارد باید گفت : منظور بیان این نکته است هنگامی که آب از

ص: ۴۸

درون تنور که معمولاً مرکز آتش است جوشیدن گرفت نوح و یارانش متوجه شدند اوضاع به زودی دگرگون می شود و انقلاب و تحوّل نزدیک است « آب کجا و آتش کجا » ؟

به تعبیر دیگر هنگامی که دیدند سطح آب زیرزمینی چنان بالا

(۶۸) سوره هُود

آمده که از درون تنور که معمولاً درجای خشک و محفوظی ساخته می شود جوشیدن گرفته فهمیدند موضوع مهمی در پیش است و حادثه نوظهوری در شرف تکوین است ، همین موضوع اخطار و علامتی بود برای نوح و یارانش که برخیزید و آماده شوید .

شاید قوم غافل و بی خبر نیز جوشیدن آب را از درون تنور خانه هایشان دیدند ولی مانند همیشه از کنار این گونه اخطارهای پر معنی الهی چشم و گوش بسته گذشتند ، حتی برای یک لحظه نیز به خود اجازه تفکّر ندادند که شاید حادثه ای در شرف تکوین باشد ، شاید اخطارهای نوح واقعیت داشته باشد .

این آیه از یک سو اشاره به همسر بی ایمان نوح و فرزندش « کنعان » می کند که داستان آن ها در آیات آینده آمده است که بر اثر انحراف از مسیر ایمان و همکاری با گناهکاران رابطه و پیوند خود را از نوح بریدند و حق سوار شدن بر آن کشتی نجات نداشتند ، چرا که شرط سواری بر آن در درجه اول « ایمان » بود .

جزء دوازدهم (۶۹)

و از سوی دیگر اشاره به این می کند که محصول سالیان بسیار دراز تلاش پی گیر نوح در راه تبلیغ آیین خویش چیزی جز گروهی اندک از مؤمنان نبود که طبق بعضی از روایات در این مدت طولانی تنها

ص: ۴۹

هشتاد نفر به او ایمان آوردند و حتی بعضی، عدد آن هارا از این هم کمتر نوشته اند و این خود می رساند که این پیامبر بزرگ تا چه حد استقامت و پایداری داشت که برای هدایت هریک از آن ها به سوی خدا به طور متوسط ده سال زحمت کشید، زحمتی که مردم عادی حتی برای هدایت و نجات فرزندشان تحمل نمی کنند.

۴۱ وَ قَالَ اِذْ كُنَّا فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرِيهَا وَ مُرْسَاهَا اِنَّ رَبِّي لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ

او گفت: به نام خدا بر آن سوار شوید و به هنگام حرکت و توقف آن یاد او کنید، که پروردگارم آمرزنده و مهربان است.

«مَجْرًا» و «مُرْسَا» هر دو اسم زمان است به معنی «موقع حرکت» و «موقع توقف».

(۷۰) سوره هُود

نوح به سرعت بستگان و یاران با ایمان خود را جمع کرد و چون لحظه طوفان و فرارسیدن مجازات های کوبنده الهی نزدیک می شد «به آن ها دستور داد که به نام خدا بر کشتی سوار شوید، به هنگام حرکت و توقف کشتی نام خدا را بر زبان جاری سازید و به یاد او باشید».

چرا می گوید: در همه حال به یاد او باشید و از یاد او و نام او مدد بگیرید؟

زیرا به مقتضای رحمتش این وسیله نجات را در اختیار شما بندگان با ایمان قرار داده و به مقتضای آمرزشش از لغزش های شما می گذرد.

ص: ۵۰

۴۲ وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ نَادَى نُوحٌ نَأْتِيهِ وَ كَانَ فِي مَعْرَلٍ يُنْئِي اَزْكَبَ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ

و او آن هارا از لابلای امواجی همچون کوه ها حرکت می داد، (در این هنگام) نوح فرزندش را که در گوشه ای قرار داشت فریادزد، پسر! همراه ما سوار شو و با کافران مباش.

جزء دوازدهم (۷۱)

سرانجام لحظه نهایی فرارسید و فرمان مجازات این قوم سرکش صادر شد، ابرهای تیره و تار همچون پاره های شب ظلمانی سراسر آسمان را فراگرفت و آن چنان روی هم متراکم گردید که نظیرش هیچ گاه دیده نشده بود، صدای غرش رعد و پرتو خیره کننده برق پی در پی در فضای آسمان پخش می شد و خبر از حادثه بسیار عظیم و وحشتناکی می داد.

باران شروع شد، سریع و سریع تر شد، قطره های درشت و درشت تر شد و همان گونه که قرآن در آیه ۱۱ سوره قمر می گوید گویی تمام درهای آسمان گشوده شده و اقیانوسی از آب از لابلای ابرها فرومی ریزد.

از سوی دیگر سطح آب زیرزمینی آن قدر بالا آمد که از هر گوشه ای چشمه خروشان جوشیدن گرفت.

و به این ترتیب آب های زمین و آسمان به هم پیوستند و دست به دست هم دادند و بر سطح زمین ها، کوه ها، دشت ها، دره ها جاری شدند و به زودی سطح زمین به صورت اقیانوسی درآمد. وزش بادهای امواج کوه پیکری روی این اقیانوس ترسیم می کرد و این امواج از سر

ص: ۵۱

و دوش هم بالا می رفتند و روی یکدیگر می غلطیدند .

(۷۲) سوره هُود

« و کشتی نوح با سرنشینانش سینه امواج کوه پیکر را می شکافت و هم چنان پیش می رفت نوح فرزندش را که در کناری جدا از پدر قرار گرفته بود مخاطب ساخت و فریاد زد فرزندم ! با ما سوار شو و با کافران مباش » که فنا و نابودی دامت را خواهد گرفت .

نوح این پیامبر بزرگ نه تنها به عنوان یک پدر ، بلکه به عنوان یک مربی خستگی ناپذیر و پرامید ، حتی در آخرین لحظه دست از وظیفه خود برداشت به این امید که سخنش در قلب سخت فرزند اثر کند. اما متأسفانه تأثیر همنشین بد بیش از آن بود که گفتار این پدر دلسوز تأثیر مطلوب خود را ببخشد .

۴۳ قَالَ سَتَأْتِيَ إِلَىٰ جِبَلٍ يَّعِصْمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ

جزء دوازدهم (۷۳)

لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ

گفت : به کوهی پناه می برم تا مرا از آب حفظ کند ، گفت: امروز هیچ حافظی در برابر فرمان خدا نیست ، مگر آن کس را که او رحم کند ، در این هنگام موجی در میان آن دو حایل شد و او در زمره غرق شدگان قرار گرفت .

لذا این فرزند لجوج و کوتاه فکر به گمان این که با خشم خدا می توان به مبارزه برخاست ، « فریاد زد پدر برای من جوش نزن ، به زودی به کوهی پناه می برم که دست این سیلاب به دامنش هرگز نخواهد رسید و مرا در دامان خود پناه خواهد داد »

ص: ۵۲

نوح باز مأیوس نشد ، بار دیگر به اندرز و نصیحت پرداخت شاید فرزند کوتاه فکر از مرکب غرور و خیره سری فرود آید و راه حق پیش گیرد ، به او « گفت : فرزندم امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا پناه نخواهد داد ... » .

(۷۴) سوره هُود

کوه که سهل است ، کره زمین که سهل است ، خورشید و تمام منظومه شمسی با آن عظمت خیره کننده اش در برابر قدرت لایزال او ذره بی مقداری بیش نیست .

مگر بالاترین کوه ها در برابر کره زمین همچون برآمدگی های بسیار کوچکی که روی سطح یک نارنج قرار دارد نیست ؟ همان زمینی که یک میلیون و دویست هزار مرتبه باید بزرگ شود تا به اندازه کره خورشید گردد ، همان خورشیدی که یک ستاره متوسط معمولی آسمان از میان میلیون ها میلیون ستاره در پهنه عالم خلقت است .

پس چه خیال خامی و چه فکر کوتاهی که از «کوه» کاری ساخته باشد؟

در همین هنگام موجی برخاست و جلو آمد و جلوتر و فرزند نوح را همچون پرکاهی از جا کند و در لابلای خود درهم کوبید .

پنج درس تربیتی در طوفان نوح

همان گونه که می دانیم هدف اصلی قرآن از بیان سرگذشت پیشینیان بیان درس های عبرت و نکات آموزنده و تربیتی است و در

جزء دوازدهم (۷۵)

همین قسمت که تاکنون از داستان نوح خوانده ایم نکته های بسیار مهمی نهفته است که به قسمتی از آن ذیلاً اشاره می شود :

پاکسازی روی زمین درست است که خداوند ،

ص: ۵۳

« رحیم » و مهربان است ولی نباید فراموش کرد که او در عین حال ، « حکیم » نیز می باشد ، به مقتضای حکمتش هرگاه قوم و ملتی فاسد شوند و دعوت ناصحان و مرییان الهی در آن ها اثر نکند ، حق حیات برای آن ها نیست سرانجام از طریق انقلاب های اجتماعی و یا انقلاب های طبیعی ، سازمان زندگی آن ها درهم کوبیده و نابود می شود .

این نه منحصر به قوم نوح بوده است و نه به زمان و وقت معینی ، یک سنّت الهی است در همه اعصار و قرون و همه اقوام و ملت ها و حتی در عصر و زمان ما و چه بسا جنگ های جهانی اول و دوم اشکالی از این پاکسازی باشد .

مجازات با طوفان چرا ؟ درست است که یک قوم و ملت فاسد باید نابود شوند و وسیله نابودی آن ها هرچه باشد تفاوت نمی کند ، ولی دقت در آیات قرآن نشان می دهد که بالاخره تناسبی میان نحوه مجازات ها و گناهان اقوام بوده و هست .

(۷۶) سوره هُود

فرعون تکیه گاه قدرتش را رود « عظیم نیل » و آب های پربرکت آن قراردادده بود و جالب این که نابودی او هم به وسیله همان شد .

نمرود متکی به لشکر عظیمش بود و چنان که می دانیم لشکر کوچکی از حشرات او و یارانش را شکست داد .

قوم نوح جمعیت کشاورز و دامدار بودند و چنین جمعیتی همه چیز را از دانه های حیات بخش باران می داند ، اما سرانجام همین باران آن ها را از بین برد .

و از این جا به خوبی روشن می شود که چقدر

ص: ۵۴

برنامه های الهی حساب شده است و اگر می بینیم انسان های طغیانگر عصر ما در جنگ های جهانی اول و دوم به وسیله مدرن ترین سلاح هایشان درهم کوبیده شدند ، نباید مایه تعجب ما باشد چرا که همین صنایع پیشرفته بود که تکیه گاه آن ها در استعمار و استثمار خلق های مستضعف جهان محسوب می شد .

جزء دوازدهم (۷۷)

نام خدا در هر حال و در همه جا در آیات بالا خواندیم نوح به یارانش دستور می دهد که نام خدا را به هنگام حرکت و توقف کشتی فراموش نکنند ، همه چیز به نام او و به یاد او و بااستمداد از ذات پاک او باید باشد ، هر حرکتی ، هر توفقی ، در حال آرامش و در حال طوفان، همه باید با نام او آغاز شود چراکه هر کار بی نام او شروع شود «ابتر و بریده دم» خواهد بود .

همان گونه که در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ آتَبٌ : هر کار مهمی که نام خدا در آن برده نشود نافرجام خواهد بود» . (۱)

ذکر نام خدا نه به عنوان تشریفات ، بلکه به عنوان انگیزه و هدف یعنی هر کار که انگیزه خدایی ندارد و هدفش خدا نیست ابتر است ، چرا

۱ « سفینه البحار » ، جلد ۱ ، صفحه ۶۶۳ .

(۷۸) سوره هُود

که انگیزه های مادی پایان می پذیرد ولی انگیزه های الهی تمام نشدنی است ، هدف های مادی به اوج خود که رسید خاموش می شود ، اما هدف های الهی همچون ذات پاک او جاودانی خواهد بود .

ص: ۵۵

پناهگاه های پوشالی معمولاً هرکس در مشکلات زندگی به چیزی پناه می برد ، گروهی به ثروتشان ، گروهی به مقام و منصبشان ، عده ای به قدرت جسمانیشان و جمعی به نیروی فکری شان ، ولی همان گونه که آیات فوق به ما می گوید و تاریخ نشان داده ، هیچ یک از این ها در برابر فرمان پروردگار کمترین تاب مقاومت ندارد و همچون تارهای عنکبوت که در برابر وزش طوفان قرار گیرد به سرعت درهم می ریزد.

فرزند نادان و خیره پسر نوح پیامبر نیز در همین اشتباه بود ، گمان می کرد کوه می تواند در برابر طوفان خشم خدا به او پناه دهد ، اما چه اشتباه بزرگی؟ حرکت یک موج کاراوراساخت و به دیارعدمش فرستاد.

به همین دلیل در پاره ای از دعاها می خوانیم من از خشم تو به سوی تو فرار می کنم « هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ » (۱) یعنی اگر پناهگاهی در برابر خشم تو باشد باز همان ذات پاک تو است و بازگشت به سوی تو ، نه چیز دیگر .

۱ دعای ابوحمزه ثمالی .

جزء دوازدهم (۷۹)

کشتی نجات رهایی از هیچ طوفانی بدون کشتی نجات ممکن نیست لزومی ندارد که این کشتی حتما از چوب و آهن باشد ، بلکه چه بسا این کشتی نجات یک مکتب کارساز حیات بخش مثبت است ، که در برابر امواج طوفان های افکار انحرافی مقاومت می کند و پیروانش رابه ساحل نجات می رساند. روی همین جهت در روایاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتب شیعه و اهل تسنن آمده است خاندان او

ص: ۵۶

یعنی امامان اهل بیت و حاملان مکتب اسلام به عنوان « کشتی نجات » معرفی شده اند .

« حَنْشُ بْنُ مُغِيرَةَ » می گوید : من به همراه ابوذر کنار خانه کعبه آمدم او دست در حلقه درخانه کرد و صدا زد منم ابوذر غفاری ، هر کس

(۸۰) سوره هُود

مرانمی شناسد بشناسد . من همان جُنْدَب هستم (نام اصلی ابوذر جُنْدَب بود) من یار پیامبرم ، با گوش خود شنیدم که می فرمود : « مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَيْفِيهِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ : مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر کس به آن پناه برد نجات می یابد » . (۱)

در بعضی دیگر از طرق حدیث جمله «فَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ» (۲) : و هر کس از آن تخلف کند غرق می شود « یا «مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ» (۳) : هر کس از آن تخلف کند هلاک می شود « اضافه شده است .

این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله با صراحت می گوید به هنگامی که طوفان های فکری و عقیدتی و اجتماعی در جامعه اسلامی رخ می دهد تنها راه نجات پناه بردن به این مکتب است و ما این مسأله را به خوبی

۱ ابن قتیبہ دینوری که از علمای معروف اهل تسنن است این حدیث را در عیون الاخبار جلد ۱، صفحه ۲۱۱ آورده است .

۲ « معجم الکبیر » نوشته حافظ طبرانی، صفحه ۱۳۰ (مخطوط).

۳ « معجم الکبیر » نوشته حافظ طبرانی، صفحه ۱۳۰ (مخطوط).

جزء دوازدهم (۸۱)

در انقلاب شکوهمند ملت ایران آزمودیم که پیروان مکتب های غیراسلامی در برابر طاغوت ، شکست خوردند جز آن گروهی که به

ص: ۵۷

پایان ماجرای طوفان نوح

۴۴ وَقِيلَ يَا رِضْ اِبْلَعِي مَاءَكِ وَ يَسْمَاءُ اَقْلَعِي وَ غِيضَ الْمَاءِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَ قِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

و گفته شد ای زمین آبت را فروبر و ای آسمان خودداری کن و آب فرونشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنه کوه) جودی پهلو گرفت و (در این هنگام) گفته شد: دور باد قوم ستمگر .

سرانجام امواج خروشان آب همه جا را فراگرفت ، آب بالا و بالاتر آمد ، گنهکاران بی خبر به گمان این که یک طوفان عادی است به نقاط مرتفع و برآمدگی ها و کوه های زمین پناه بردند ، اما آب از آن هم گذشت و همه جا در زیر آب پنهان شد ، اجساد بی جان طغیانگران و باقی مانده خانه ها و وسایل زندگانیشان در لابلای کف ها روی آب به چشم می خورد.

(۸۲) سوره هُود

نوح زمام کشتی را به دست خدا سپرده ، امواج کشتی را به هر سو می برد در روایات آمده است که شش ماه تمام (از آغاز ماه رجب تا پایان ذی الحجه و به روایتی از دهم ماه رجب تا روز عاشورا) این کشتی سرگردان بود (۱) و نقاط مختلفی و حتی طبق پاره ای از روایات

سرزمین مکه و اطراف خانه کعبه را سیر کرد .

سرانجام فرمان پایان مجازات و بازگشت زمین به حالت عادی صادر شد .

آیه فوق چگونگی این فرمان و جزئیات و نتیجه آن را در عبارات بسیار کوتاه و مختصر و در عین حال فوق العاده رسا و زیبا در ضمن شش جمله بیان می کند و می گوید : « به زمین دستور داده شد ، ای زمین

۱ تفسیر « مَجْمَعُ الْبَيَانِ » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۶۴ ، تفسیر « قُرْطُبِي » جلد ۵ ، صفحه ۳۲۶۹ .

جزء دوازدهم (۸۳)

آب را در کام فروبر » (وَ قِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَ كَ) .

« و به آسمان دستور داده شد ای آسمان دست نگهدار » (وَ يَسْمَاءُ أَقْلَعِي) .

« و آب فرو نشست » (وَ غِيضَ الْمَاءِ) .

« و کار پایان یافت » (وَ قُضِيَ الْأَمْرُ) .

« و کشتی بردامنه کوه جودی پهلو گرفت » (وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ) .

« در این هنگام گفته شد : دور باد قوم ستمگر » (وَ قِيلَ بُعْدَ لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) .

تعبیرات آیه فوق به قدری رساو دلنشین و درعین کوتاهی گویا و زنده و باتمام زیبایی آن قدر تکان دهنده و کوبنده است که به گفته جمعی از دانشمندان عرب این آیه « فصیح ترین و بلیغ ترین » آیات قرآن محسوب می شود، هر چند همه آیات قرآن در سرحد اعجاز از فصاحت و بلاغت است.

شاهد گویای این سخن همان است که در روایات و تواریخ اسلامی می خوانیم که گروهی از کفار قریش ، به مبارزه با قرآن

برخاستند و تصمیم گرفتند آیاتی همچون آیات قرآن ابداع کنند، علاقمندانشان برای مدت چهل روز بهترین غذاها و مشروبات موردعلاقه آنان را برایشان تدارک دیدند، مغز گندم خالص، گوشت گوسفند و شراب کهنه تا با خیال راحت به ترکیب جمله هایی همانند قرآن پردازند.

(۸۴) سوره هُود

اما هنگامی که به آیه فوق رسیدند، چنان آن ها را تکان داد که بعضی به بعض دیگر نگاه کردند و گفتند این سخنی است که هیچ کلامی شبیه آن نیست و اصولاً شباهت به کلام مخلوقین ندارد، این را گفتند و از تصمیم خود منصرف شدند و مأیوسانه پراکنده گشتند. (۱)

«جودی» کجا است؟

بسیاری از مفسران گفته اند جودی که محل پهلو گرفتن کشتی نوح در آیه فوق معرفی شده کوه معروفی است در نزدیکی موصل. (۱)

۱ «مَجْمَعُ التَّبْيَانِ»، جلد ۵، صفحه ۱۶۵، «رُوحُ الْمَعَانِي»، جلد ۱۲، صفحه ۵۷.

جزء دوازدهم (۸۵)

بعضی دیگر از مفسرین آن را کوهی در حدود شام و یا نزدیک «آمد» و یا در شمال عراق دانسته اند.

در کتاب مفردات راغب آن را کوهی در میان موصل و الجزیره (نام منطقه ای است در شمال عراق و آن غیر از الجزایر و الجزیره معروف امروز است) بعید نیست که همه این ها به یک معنی بازگردد زیرا «موصل» و «آمد» و «جزیره» همه جزء مناطق شمالی

ص: ۶۰

عراق و نزدیک شام می باشند .

بعضی دیگر از مفسران احتمال داده اند که منظور از جودی هر کوه و زمین محکمی است ، یعنی کشتی نوح بر یک زمین محکم که برای پیاده شدن سرنشینانش آماده بود پهلو گرفت ، ولی مشهور و معروف همان معنی اول است .

۱ « مَجْمَعُ الْبَيَانِ » ، « رَوْحُ الْمَعَانِي » و « قُرْطُبِي » ذیل آیه مورد بحث .

(۸۶) سوره هُود

سرگذشت دردناک فرزند نوح

۴۵ وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكَمِينَ

نوح به پروردگارش عرض کرد پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است و تو از همه حکم کنندگان برتری .

وقتی نوح فرزند خود را در میان امواج دید ، عاطفه پدری به جوش آمد و به یاد وعده الهی درباره نجات فرزندش افتاد، رو به درگاه خدا کرد و گفت :

« پروردگارا! فرزندم از اهل من و خاندان من است و تو وعده فرمودی که خاندان مرا از طوفان و هلاکت رهایی بخشی و تو از همه حکم کنندگان برتری و در وفای به عهد از همه ثابت تری » .

این وعده اشاره به همان چیزی است که در آیه ۴۰ همین سوره آمده است، آن جا که می فرماید: «قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ : ما به نوح فرمان دادیم که از هر نوعی از انواع حیوانات یک جفت بر کشتی سوار کن و هم چنین خانواده

ص: ۶۱

خود را جز آن کسی که به فرمان خدا محکوم به نابودی است .

جزء دوازدهم (۸۷)

نوح چنین فکر می کرد که منظور از جمله « إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ » تنها همسر بی ایمان و مشرک او است و فرزندش کنعان جزء آن ها نیست و لذا چنین سخنی را به پیشگاه خدا عرضه داشت .

چرا فرزند نوح ، عمل غیر صالح بود ؟

۴۶ قَالَ يُنُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ

فرمود : ای نوح ! او از اهل تو نیست او عمل غیر صالحی است ، بنابراین آن چه را از آن آگاه نیستی از من نخواه ، من به تو اندرز می دهم تا از جاهلان نباشی.

گاهی انسان در انجام یک کار آن چنان پیش می رود که گویا عین آن عمل می شود . در ادبیات زبان های مختلف به هنگام مبالغه این تعبیر فراوان دیده می شود ، مثلاً گفته می شود فلان کس سراپا عدل و سخاوت است و فلان شخص سراپا دزدی و فساد است ، گویی آن چنان در آن عمل غوطه ور گشته که ذات او عین آن عمل گشته است .

(۸۸) سوره هُود

این پیامبر زاده نیز آن قدر با بدان بنشست و در اعمال زشت و افکار نادیده.....θزغوطه ور گشت که گویی وجودش تبدیل به یک عمل غیر صالح شد .

بنابراین تعبیر فوق در عین این که بسیار کوتاه و مختصر است ، گویای واقعیت مهم در مورد فرزند نوح می باشد ، یعنی ای نوح اگر

ص: ۶۲

نادرستی و ظلم و فساد در وجود این فرزند سطحی بود ، امکان شفاعت درباره او می رفت، اما اکنون که سراپا غرق فساد و تباهی است ، جای شفاعت نیست اصلاً حرفش را نزن .

جمله « إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ » در واقع به منزله علت است برای « إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ » یعنی این که می گویم از اهل تو نیست برای آن است که از نظر عمل و کردار با تو فاصله گرفته است هرچند نسب او با تو پیوند دارد .

جزء دوازدهم (۸۹)

آن جا که پیوندها گسسته می شود ؟

آیه فوق یکی دیگر از عالی ترین درس های انسانی و تربیتی را در ضمن بیان سرگذشت نوح منعکس می کند ، درسی که در مکتب های مادی مطلقاً مفهومی ندارد اما در یک مکتب الهی و معنوی یک اصل اساسی است .

پیوندهای مادی (نسب ، خویشاوندی ، دوستی و رفاقت) در مکتب های آسمانی همیشه تحت الشعاع پیوندهای معنوی است. در این مکتب نورچشمی و امتیاز خویشاوندی در برابر پیوند مکتبی و معنوی مفهومی ندارد .

آن جا که رابطه مکتبی وجود دارد ، سلمان فارسی دورافتاده که نه از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و نه از قریش و نه حتی از اهل مکه بود، بلکه اصولاً از نژاد عرب نبود، طبق حدیث معروف « سَلِمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ » « سلمان از خانواده ما است » جزء خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می شود ، ولی فرزند واقعی و بلافصل پیامبری همچون نوح

بر اثر گسستن پیوند مکتبیش با پدر، آن چنان طرد می شود که با « إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ » روبرو می گردد

(۹۰) سوره هُود

ممکن است چنین مسأله مهمی برای آن ها که مادی می اندیشند گران آید اما این واقعیتی است که در تمام ادیان آسمانی به چشم می خورد .

به همین دلیل در احادیث اهل بیت علیهم السلام درباره شیعیانی که تنها نام تشیع بر خود می گذارند و اثر چشمگیری از تعلیمات و برنامه های عملی اهل بیت علیهم السلام در زندگانی آن ها دیده نمی شود جمله های صریح و تکان دهنده ای می خوانیم که بیانگر همان روشی است که قرآن در آیات فوق، پیش گرفته است .

از امام علی بن موسی الرضا نقل شده که روزی از دوستان خود پرسید : « مردم این آیه را چگونه تفسیر می کنند " إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ " یکی از حاضران عرض کرد : « بعضی معتقدند که معنی آن این است که فرزند نوح (کنعان) فرزند حقیقی او نبود » امام فرمود : « كَلَّا لَقَدْ كَانَ ابْنُهُ وَ لَكِنْ لَمَّا عَصَى اللَّهَ نَفَاهُ عَنْ أَبِيهِ كَذَا مَنْ كَانَ مِنَّا لَمْ يُطِعِ اللَّهَ فَلَيْسَ مِنَّا : نه چنین نیست ، او به راستی فرزند نوح بود ، اما هنگامی که گناه کرد و از جاده اطاعت فرمان خدا قدم بیرون گذاشت خداوند فرزندی او را نفی کرد، همچنین کسانی که از ما باشند ولی اطاعت خدا نکنند ، از ما نیستند » . (۱)

ص: ۶۴

بی مناسبت نیست که با الهام از آیه فوق اشاره به قسمتی از احادیث اسلامی کنیم که آن ها نیز گروه های زیادی را که ظاهراً در زمره مسلمانان و یا پیروان مکتب اهل بیت هستند ، مطرود دانسته و آنان را از صف مؤمنان و شیعیان خارج می سازد :

۱ « تفسیر صافی » ، ذیل آیات فوق .

(۹۲) سوره هُود

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید : « مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا فَلَيْسَ مِنَّا: آن کس که با برادران مسلمانش تقلب و خیانت کند از ما نیست ». (۱)

امام صادق می فرماید : « لَيْسَ بِوَلِيِّ لِي مَنْ أَكَلَ مَالَ مُؤْمِنٍ حَرَامًا: کسی که مال مؤمنی را به گناه بخورد، دوست من نیست ». (۲)

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید : « أَلَا وَ مَنْ أَكْرَمَهُ النَّاسُ اتِّقَاءَ شَرِّهِ فَلَيْسَ مِنِّي: بدانید کسی که مردم را به خاطر اجتناب از شرش گرامی دارند از من نیست » .

امام فرمود : « لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ يَظْلِمُ النَّاسَ: کسی که به مردم ستم می کند شیعه ما نیست ».

امام کاظم فرمود : « لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي

كُلَّ يَوْمٍ : کسی که هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست . (۱).

۱ « سفینه البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۱۸ .

۲ « وسایل » ، جلد ۱۲ ، صفحه ۵۳ .

جزء دوازدهم (۹۳)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لِلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ : کسی که صدای انسانی را بشنود که فریاد می زند ای مسلمانان به دادم برسید و کمک کنید ، کسی که این فریاد را بشنود و پاسخ نگوید مسلمان نیست . (۲) »

امام باقر به یکی از یارانش به نام جابر فرمود : « وَ اعْلَمْ يَا جَابِرُ بِأَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَلِيًّا حَتَّى لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرَ كَ وَقَالُوا أَنْتَ رَجُلٌ سُوءٌ لَمْ يَحْزُنْكَ ذَلِكَ وَلَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ يَسِرَّكَ ذَلِكَ وَ لَكِنْ اغْرَضْ نَفْسَكَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ : ای جابر ! بدان که تو دوست ما نخواهی بود تا زمانی که اگر تمام اهل شهر تو جمع شوند و بگویند تو آدم بدی هستی غمگین نشوی و اگر همه بگویند تو آدم خوبی هستی خوشحال نشوی ، بلکه خود را بر کتاب خدا قرآن عرضه داری و ضوابط خوبی و بدی را از آن بگیری و بعد بینی از کدام گروهی . (۱) »

۱ « بحار » ، جلد ۱۵ ، (طبع قدیم) بخش اخلاق .

۲ « اصول کافی » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۶۴ .

(۹۴) سوره هُود

این احادیث خط بطلان بر پندارهای کسانی که تنها به اسم قناعت می کنند و از عمل و ارتباط مکتبی در میان آن ها خبری نیست می کشد و به وضوح ثابت می کند که در مکتب پیشوایان الهی آنچه اصل اساسی و

ص: ۶۶

زیربنایی است ، همان ایمان به مکتب و عمل به برنامه های آن است و همه چیز باید با این مقیاس سنجیده شود .

۴۷ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِيَا أَكُنَ مِنَ الْخَسِرِينَ

عرض کرد: پروردگارا! من به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم و هرگاه مرا نبخشی و بر من رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود .

۱ « سفینه البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۶۹۱ .

جزء دوازدهم (۹۵)

با توجه به گفتار نوح در آیه قبلی و پاسخی که خداوند به او داد این سؤال پیش می آید که چگونه نوح توجه به این مسأله نداشت که فرزندش کنعان مشمول وعده الهی نیست .

پاسخ این سؤال را می توان از این راه داد ، که این فرزند وضع کاملاً مشخصی نداشته ، گاهی با مؤمنان و گاهی با کافران بود و چهره منافق گونه او ، هرکس را ظاهراً به اشتباه می انداخت .

به علاوه احساس مسؤولیت شدیدی که نوح در رابطه با فرزندش می کرد و عشق و علاقه طبیعی که هرپدری به فرزندش دارد و پیامبران نیز از این قانون مستثنی نیستند ، سبب شد که چنین درخواستی را از خداوند بکند .

اما به محض این که از واقعیت امر آگاه شد ، فوراً در مقام عذرخواهی به درگاه خداوند و طلب عفو برآمد ، هرچند گناهی از او سرزده بود ، اما مقام و موقعیت پیامبر ایجاب می کند که بیش از این مراقب گفتار و رفتار خود باشد ، همین ترک اولی برای او با آن

ص: ۶۷

شخصیت ، بزرگ بود و به همین دلیل از پیشگاه خدا تقاضای بخشش کرد .

(۹۶) سوره هود

و از این جا پاسخ سؤال دیگری نیز روشن می شود که مگر انبیاء گناه می کنند که تقاضای آمرزش نمایند .

کشتی نوح به سلامت فرود آمد

۴۸ قِيلَ يٰ نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِّنَّا وَ بَرَكَاتٍ عَلَیْكَ وَ عَلٰی اٰمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَ اُمَّمٌ سَمِعَتْهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِّنْ اَعْدَابِ اٰلِیْمٍ

(به نوح) گفته شد : ای نوح ! با سلامت و برکت از ناحیه ما بر تو و بر تمام امت هایی که با تواند، فرود آی و امت هایی نیز هستند که ما آن ها را از نعمت ها بهره مند می سازیم سپس عذاب دردناکی از سوی ما به آن ها می رسد .

بدون شک « طوفان » همه آثار حیات را درهم کوبیده بود و طبعا زمین های آباد مراتع سرسبز و باغ های خرم ، همگی ویران شده بودند و در این هنگام بیم آن می رفت که نوح و یارانش از نظر « زندگی » و « تغذیه » در مضیقه شدید قراگیرند ، اما خداوند به این گروه مؤمنان اطمینان داد که درهای برکات الهی به روی شما گشوده خواهد شد و از نظر زندگی هیچ گونه نگرانی به خود راه ندهند .

جزء دوازدهم (۹۷)

به علاوه ممکن بود نگرانی دیگری از نظر سلامت برای نوح و پیروانش پیدا شود که زندگی کردن در مجاورت این باتلاق ها و مرداب های باقیمانده از طوفان ممکن است سلامت آن ها را به خطر افکند ، لذا خداوند در این زمینه نیز به آن ها اطمینان داد که هیچ گونه

ص: ۶۸

خطری شما را تهدید نمی کند و آن کس که طوفان را برای نابودی طغیان گران فرستاد ، هم او می تواند محیطی « سالم » و « پربرکت » برای مؤمنان فراهم سازد .

این جمله کوتاه به ما می فهماند که قرآن تا چه اندازه به ریزه کاری های مسایل اهمّیت می دهد و آن هارا در عباراتی بسیار فشرده و زیبا منعکس می سازد .

کلمه « اُمَم » جمع « اُمَّت » است و این تعبیر می رساند که همراه نوح امت هایی بودند ، این عبارت ممکن است به خاطر آن باشد که افرادی که با نوح بودند هریک سرچشمه پیدایش قبیله و امتی گشتند و یا این که واقعا آن ها که با نوح بودند هر گروهی از قوم و قبیله ای بودند که مجموعا امت هایی تشکیل می دادند .

(۹۸) سوره هُود

این احتمال نیز وجود دارد که « اُمَم » اصناف حیوانی را که با نوح بودند نیز شامل گردد ، زیرا در قرآن مجید کلمه « اُمَّت » بر آن ها نیز اطلاق شده است ، چنان که در سوره انعام آیه ۳۸ می خوانیم: « وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ: هیچ جنبنده ای در روی زمین و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند وجود ندارد مگر این که آن ها نیز امت هایی مثل شما هستند » .

بنابراین همان گونه که نوح و یارانش به لطف بی پایان پروردگار در برابر آن همه مشکلات زندگی بعد از طوفان در سلامت و برکت زیستند، انواع جاندارانی که با نوح از کشتی پیاده شدند و گام به روی زمین گذاشتند ، نیز این سلامت و مصونیت را به لطف الهی داشتند .

ص: ۶۹

سپس اضافه می کند « با این همه باز در آینده از نسل همین مؤمنان، امت هایی به وجود می آیند که انواع نعمت ها را به آن ها می بخشیم ، ولی آنها در غرور و غفلت فرومی روند سپس عذاب دردناک ما به آن ها می رسد : وَ أُمَّمٌ سَمَّتَتْهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ » .

بنابراین چنین نیست که این انتخاب اصلح و اصلاح نوع انسانی از طریق طوفان آخرین انتخاب و آخرین اصلاح باشد ، بلکه باز هم تا زمانی که نوع آدمی به عالی ترین مرحله رشد و تکامل برسد ، به خاطر سوءاستفاده کردن از آزادی اراده ، گناه در راه شر و فساد قدم می گذارد و باز همان برنامه مجازات در این جهان و سرای دیگر دامنش را می گیرد .

جالب این که در جمله فوق فقط می گوید : « سَمَّتَتْهُمْ » به زودی آن ها را از انواع نعمت ها بهره مند می کنیم و بلافاصله سخن از عذاب و مجازات آن ها می گوید ، اشاره به این که بهره وری از نعمت فراوان در افراد کم ظرفیت و ضعیف الایمان به جای این که حس شکرگزاری و اطاعت را بیدار کند ، غالباً بر طغیان و غرور آن ها می افزاید و به دنبال آن رشته های بندگی خدا را پاره می کند .

(۱۰۰) سوره هود

جمله ای که مرحوم « طبرسی » در مجمع البیان از یکی از مفسران در ذیل این آیه نقل کرده جالب است، آن جا که می گوید : « هَلَكَ الْمُسِيءُ يَمْتِعُونَ فِي الدُّنْيَا لِأَنَّ الْجَهْلَ يَغْلِبُ عَلَيْهِمْ وَالْغَفْلَةَ ، فَلَا يَتَفَكَّرُونَ إِلَّا فِي الدُّنْيَا وَ عِمَارَتِهَا وَ مَلَاذِمِهَا : صاحبان نعمت در دنیا هلاک و گمراه شدند چرا که جهل و غفلت بر آن ها غالب می شود و جز در فکر دنیا و لذت های آن نیستند »

ص: ۷۰

این واقعیت در زندگی کشورهای متنعم و ثروتمند دنیا به خوبی دیده می شود که آن ها غالباً در فساد غوطه ورنند ، نه تنها به فکر مستضعفان جهان نیستند ، بلکه روز به روز طرحی تازه برای مکیدن هرچه بیشتر خون آن ها می ریزند .

به همین دلیل بسیار می شود که خداوند جنگ ها و حوادث دردناکی که نعمت ها را موقتاً سلب می کند ، بر آن ها فرومی ریزد ، شاید بیدار شوند .

جزء دوازدهم (۱۰۱)

۵۰ وَ إِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ

(ما) به سوی (قوم) عاد ، برادرشان هود را فرستادیم ، (به آن ها) گفت : ای قوم من ! الله را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست ، شما فقط تهمت می زنید .

در این جا از « هود » تعبیر به برادر می کند ، این تعبیر یاباه خاطر آن است که عرب از تمام افراد قبیله تعبیر به برادر می کند چرا که در ریشه نسب باهم مشترکند، مثلاً به یک نفر از طایفه بنی اسد «أخو أسدی» می گوید .

و یا اشاره به این است که رفتار هود مانند سایر انبیاء با قوم خود کاملاً برادرانه بود ، نه در شکل یک امیر و فرمانده و یا حتی یک پدر نسبت به فرزندان ، بلکه همچون یک برادر در برابر برادران دیگر بدون هرگونه امتیاز و برتری جویی. نخستین دعوت هود ، همان دعوت تمام انبیاء بود ، دعوت به سوی توحید و نفی هرگونه شرک .

۵۱ يَقَوْمِ لَا آسَأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ الَّذِي

ص: ۷۱

ای قوم من! من از شما پاداشی نمی طلبم، پاداش من فقط بر کسی است که مرا آفریده، آیا نمی فهمید؟

۵۲ وَ يَقَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ

و ای قوم من! از پروردگارتان طلب آمرزش کنید سپس به سوی او بازگردید تا (باران) آسمان را پی در پی بر شما بفرستد و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید و روی (از حق) برنتابید و گناه نکنید.

«مِدْرَارًا» از ماده «دَرَّ» به معنی ریزش شیر از پستان مادر است، سپس به ریزش باران نیز گفته شده است و جالب این که در آیه بالا نمی گوید باران را از آسمان بر شما فرومی ریزد بلکه می گوید آسمان را بر شما فرومی ریزد یعنی آن قدر باران می بارد که گویی همه

جزء دوازدهم (۱۰۳)

آسمان در حال ریزش است و با به توجه این که «مِدْرَارًا» نیز صیغه مبالغه است نهایت تأکید از این جمله استفاده می شود.

تأثیر کارهای خوب بر آبادی کشورها و کارهای بد بر ویرانی آنها

باز در آیه فوق می بینیم که قرآن پیوند روشنی میان مسایل معنوی و مادی برقرار می سازد و استغفار از گناه و بازگشت به سوی خدا را مایه آبادانی و خرمی و طراوت و سرسبزی و اضافه شدن نیرویی بر نیروها معرفی کرده.

این حقیقت در بسیاری دیگر از آیات قرآن به چشم می خورد ، از جمله در سوره نوح از زبان این پیامبر بزرگ می خوانیم : «
فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا
: به آن ها گفتم از گناهان خود در پیشگاه پروردگارتان استغفار کنید که او آمرزنده است، تا باران آسمان را پشت سرهم
بر شما فرو ریزد و شما را با اموال و فرزندان کمک بخشد و باغ ها و نهرها برای شما قرار دهد» (۱۲۹/نوح).

(۱۰۴) سوره هود

جالب توجه این که در روایات اسلامی می خوانیم که ربیع بن صبیح می گوید نزد حسن بودم ، مردی از در وارد شد و از
خشکسالی آبادیش شکایت کرد ، حسن به او گفت : استغفار کن ، دیگری آمد از فقر شکایت کرد ، به او نیز گفت استغفار
کرد ، سومی آمد و به او گفت : دعا کن خداوند پسری به من بدهد به او نیز گفت : استغفار کن ، ربیع می گوید (من تعجب
کردم) و به او گفتم هر کس نزد تو می آید و مشکلی دارد و تقاضای نعمتی به او همین دستور را می دهی و به همه می
گویی استغفار کنید و از خدا طلب آمرزش نمایید .

وی در جواب من گفت : آن چه را گفتم از پیش خود نگفتم ، من این مطلب را از کلام خدا که از پیامبرش نوح حکایت می
کند ، استفاده کردم و سپس آیات سوره نوح را که در بالا ذکر شد تلاوت کرد . (۱)

آن ها که عادت دارند از این مسایل آسان بگذرند فوراً یک نوع

ص: ۷۳

ارتباط و پیوند معنوی ناشناخته در میان این امور قایل می شوند و از هرگونه تحلیل بیشتر خود را راحت می کنند .

۱ «مَجْمَعُ الْبَيَانِ» ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳۶۱ .

جزء دوازدهم (۱۰۵)

ولی اگر بیشتر دقت کنیم در میان این امور پیوندهای نزدیکی می یابیم که توجه به آن ها مسایل مادی و معنوی را در متن جامعه همچون تار و پود پارچه به هم می آمیزد و یا همانند ریشه و ساقه درخت با گل و میوه آن ربط می دهد .

کدام جامعه است که آلوده به گناه ، خیانت ، نفاق ، دزدی ، ظلم ، تبلی و مانند آن ها بشود و این جامعه آباد و پر برکت باشد .

کدام جامعه است که روح تعاون و همکاری را از دست دهد و جنگ و نزاع و خونریزی را جانشین آن سازد و زمین های خرم و سرسبز و وضع اقتصادی مرفهی داشته باشد .

کدام جامعه است که مردمش آلوده انواع هوس ها باشند و در عین حال نیرومند و پابرجا در مقابل دشمنان ایستادگی کنند .

با صراحت باید گفت : هیچ مسأله اخلاقی نیست مگر این که اثر مفید و سازنده ای در زندگی مادی مردم دارد و هیچ اعتقاد و ایمان صحیحی پیدا نمی شود مگر این که در ساختن یک جامعه ای آباد و آزاد و مستقل و نیرومند سهم به سزایی دارد .

آن ها که مسائل اخلاقی و ایمان مذهبی و توحید را از مسائل مادی جدا می کنند، نه مسائل معنوی را درست شناخته اند و نه مادی را .

(۱۰۶) سوره هُود

اگر دین به صورت یک سلسله تشریفات و آداب ظاهری و خالی از محتوا در میان مردم باشد بدیهی است تأثیری در نظام مادی

ص: ۷۴

اجتماع نخواهد داشت ، اما آنگاه که اعتقادات معنوی و روحانی آن چنان در اعماق روح انسان نفوذ کند که آثارش در دست و پا و چشم و گوش و زبان و تمام ذرات وجودش ظاهر گردد ، آثار سازنده این اعتقادات در جامعه بر هیچ کس مخفی نخواهد ماند .

ممکن است ما بعضی از مراحل پیوند استغفار را با نزول برکات مادی نتوانیم درست درک کنیم ولی بدون شك قسمت بیشتری از آن برای ما قابل درک است .

جزء دوازدهم (۱۰۷)

در انقلاب اسلامی کشور ما ایران در این عصر و زمان به خوبی مشاهده کردیم که اعتقادات اسلامی و نیروی اخلاق و معنویت چگونه توانست بر نیرومندترین اسلحه زمان و قوی ترین ارتش ها و قدرت های استعماری پیروز گردد و این نشان می دهد کاربرد عقاید دینی و اخلاق مثبت معنوی تا چه حد در مسایل اجتماعی و سیاسی زیاداست.

منظور از « یَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ » چیست ؟

ظاهر این جمله می گوید : خداوند در پرتو توبه و استغفار ، نیرویی بر نیروی شما می افزاید بعضی این جمله را اشاره به افزایش نیروی انسانی گرفته اند (چنان که در آیات سوره نوح نیز به آن اشاره شده بود) و بعضی دیگر آن را اشاره به اضافه نیروهای مادی بر نیروی معنوی دانسته اند ، ولی تعبیر آیه مطلق است و هر گونه افزایش نیروی مادی و معنوی را شامل می شود و تمام این تفاسیر را در بر می گیرد .

ص: ۷۵

۶۱ وَ إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسِيءْتُمْ فَغُرِبُوا ثُمَّ تَوَبُّوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ

و به سوی (قوم) ثمود برادرشان صالح را فرستادیم ، گفت: ای قوم من! الله را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست ، او است که شما را از زمین آفرید و آبادی آن را به شما واگذار نمود ، از او آمرزش بطلبید سپس به سوی او بازگردید که پروردگارم (به بندگان خود) نزدیک و اجابت کننده (تقاضاهای آن ها) است .

سرگذشت قوم عاد با تمام درس های عبرت انگیزش به طور فشرده پایان یافت و اکنون نوبت قوم ثمود است ، همان جمعیتی که طبق تواریخ در سرزمین وادی القری در میان مدینه و شام زندگی داشتند .

بازدراینجایی بینیم که قرآن مجید هنگامی که سخن از پیامبران آن ها صالح می گوید به عنوان « برادر » از او یاد می کند ، چه تعبیری از این رساتر و زیباتر که به قسمتی از محتوای آن در تفسیر آیات گذشته اشاره کردیم : برادری دلسوز و مهربان که جز خیرخواهی هدف دیگری ندارد . « ما به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم: وَ إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا » .

باز می بینیم برنامه صالح همان برنامه اصولی همه پیامبران است ، برنامه ای که از « توحید » و نفی هرگونه شرک و بت پرستی که خمیر مایه تمام رنج های بشر است ، آغاز می شود .

« گفت ای قوم من! خدا را پرستش کنید که هیچ معبودی جز او نیست: قَالَ يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ » .

جزء دوازدهم (۱۰۹)

سپس برای تحریک حس حق شناسی آن ها به گوشه ای از نعمت های مهم پروردگار که سراسر وجودشان را فراگرفته اشاره کرده ، می گوید: « او کسی است که شمارا از زمین آفرید: هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ ».

زمین و آن خاک بی ارزش و بی مقدار کجا و این وجود عالی و خلقت بدیع کجا؟ آیا هیچ عقلی اجازه می دهد که انسان چنین خالق و پروردگاری را که این همه قدرت دارد و این همه نعمت بخشیده کنار بگذارد و به سراغ این بت های مسخره برود؟ پس از اشاره به نعمت آفرینش ، نعمت های دیگری را که در زمین قرارداده به این انسان های سرکش یادآوری می کند: « او کسی است که عمران و آبادی زمین را به شما سپرد و قدرت و وسایل آن را در اختیارتان قرار داد » (وَ اسْتَعْمَرَ كُمْ فِيهَا) .

(۱۱۰) سوره هود

« واژه استعمار » و « اعمار » در لغت عرب در اصل به معنی تفویض آبادی زمین به کسی است و طبیعی است که لازمه آن این است که وسایل لازم را در اختیار او بگذارد ، این چیزی است که ارباب لغت مانند « راغب » در مفردات و بسیاری از مفسران در تفسیر آیه فوق گفته اند. این احتمال نیز در معنی آیه داده شده است که منظور آن است که خداوند عمر طولانی به شما داده ، ولی البته معنی اول با توجه به متون لغت صحیح تر به نظر می رسد .

و در هر حال این موضوع به هر دو معنی درباره قوم ثمود ، صادق

ص: ۷۷

بوده است ، چرا که زمین های آباد و خرم و سرسبز و باغ هایی پر نعمت داشتند و اصولاً در کشاورزی ابتکار و قدرت فراوان به خرج می دادند و از این گذشته عمرهای طولانی و اندام هایی قوی و نیرومند داشتند و در ساختن بناهای محکم پیشرفته بودند ، چنان که قرآن می گوید : « وَ كَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ : در دل کوه ها خانه های امن و امان به وجود می آوردند » (۸۲/حجر) .

قابل توجه این که قرآن نمی گوید خداوند زمین را آباد کرد و در اختیار شما گذاشت ، بلکه می گوید عمران و آبادی زمین را به شما تفویض کرد ، اشاره به این که وسایل از هرنظر آماده است ، اما شما باید با کار و کوشش زمین را آباد سازید و منابع آن را به دست آورید و بدون کار و کوشش سهمی ندارید .

در ضمن این حقیقت نیز از آن استفاده می شود که برای عمران و آبادی باید به یک ملت مجال داد و کارهای آن ها را به دست آنان سپرد و وسایل و ابزار لازم را در اختیارشان گذارد .

(۱۱۲) سوره هُود

« اکنون که چنین است ، از گناهان خود توبه کنید و به سوی خدا بازگردید که پروردگار من به بندگان خود نزدیک است و درخواست آن ها را اجابت می کند » (فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَىٰ إِلَهِكُمْ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ) .

استعمار در قرآن و عصر ما

همان گونه که در آیه فوق دیدیم ، پیامبر خدا صالح برای ایفای نقش تربیتی خود در میان قوم گمراه « ثمود » با یادآوری آفرینش عظیم انسان از خاک و تفویض آبادی زمین با آنان سخن می گوید .

ص: ۷۸

ولی این کلمه استعمار با آن زیبایی خاص و کشندگی مفهوم که هم عمران و آبادی را دربردارد و هم تفویض اختیارات و هم تهیه وسایل و ابزار، آن چنان مفهومی در عصر ما مسخ شده که درست در نقطه مقابل مفهوم قرآنی قرار گرفته.

تنها واژه استعمار نیست که به این سرنوشت شوم گرفتار شده است، کلمات زیادی چه در فارسی و چه در عربی و چه در لغات دیگر می یابیم که گرفتار همین مسخ و تحریف و واژگونگی شده است، مانند

جزء دوازدهم (۱۱۳)

«حِضارت» و «ثِقَافَت» و «حُرِّیَّت» در عربی و کلماتی مانند تمدن، حقوق بشر، روشنفکری، آزادی و آزادگی، هنر و هنرمندی در فارسی و در سایه این تحریف ها هرگونه از خود بیگانگی و ماده پرستی و اسارت انسان ها و انکار هرگونه واقعیت و توسعه هرگونه فساد و انجام هر کار شتابزده و بی مطالعه انجام می گردد.

به هر حال مفهوم واقعی استعمار در عصر ما، استیلای قدرت های بزرگ سیاسی و صنعتی بر ملت های مستضعف و کم قدرت است، که محصول آن غارت و چپاولگری و مکیدن خون آن ها و به یغما بردن منابع حیاتی آنان است.

این استعمار که چهره های شوم گوناگونی دارد گاهی در شکل فرهنگی، گاهی فکری، گاه اقتصادی و گاه سیاسی و نظامی مجسم می شود، همان است که چهره زیبای امروز ما را تاریک و سیاه کرده، اقلیتی در این جهان دارای همه چیز و اکثریت عظیمی فاقد همه چیزند، این استعمار سرچشمه جنگ ها و ویرانی ها و تبهکاری ها و مسابقه

کمرشکن تسلیحاتی است .

(۱۱۴) سوره هود

واژه ای را که قرآن برای این مفهوم به کار برده واژه استضعاف است که درست قالب این معنی است ، یعنی ضعیف ساختن به مفهوم وسیع کلمه ، ضعیف ساختن فکر و سیاست و اقتصاد و هر چیز دیگر .

دامنه استعمار در عصر ما آن چنان گسترده است که خود واژه استعمار نیز استعماری شده است ، چرا که مفهوم لغوی آن کاملاً واژگونه است .

به هر حال استعمار داستان غم انگیز طولانی دارد ، که می توان گفت سراسر تاریخ بشر را دربرمی گیرد ، گرچه دائماً تغییر چهره می دهد ولی به درستی معلوم نیست چه زمانی از جوامع انسانی ، ریشه کن خواهد شد و زندگی بشر بر پایه تعاون و احترام متقابل انسان ها و کمک به پیشرفت یکدیگر در تمام زمینه ها خواهد انجامید .

۶۲ قَالُوا يَصَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهِنَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ

جزء دوازدهم (۱۱۵)

گفتند: ای صالح! تو پیش از این ما را از پرستش آن چه پدرانمان می پرستیدند نهی می کنی ؟ و ما در مورد آن چه ما را به سوی آن دعوت می کنی در شک و تردید هستیم.

اکنون بینیم مخالفان صالح در مقابل منطق زنده و حق طلبانه او چه پاسخی دادند ؟

ص: ۸۰

آن‌ها برای نفوذ در صالح و یالاقل خنثی کردن نفوذ سخنانش در توده مردم از یک عامل روانی استفاده کردند و به تعبیر عامیانه خواستند هندوانه زیر بغلش بگذارند و «گفتند: ای صالح تو پیش از این مایه امید ما بودی» در مشکلات به تو پناه می‌بردیم و با تو مشورت می‌کردیم و به عقل و هوش و درایت تو ایمان داشتیم و در خیرخواهی و دلسوزی تو هرگز تردید به خود راه نمی‌دادیم (قَالُوا يَصَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا).

(۱۱۶) سوره هود

اما متأسفانه امید ما را بر باد دادی و با مخالفت با آیین بت پرستی و خدایان ما که راه و رسم نیاکان ما است و از افتخارات قوم ما محسوب می‌شود نشان دادی که نه احترامی برای بزرگان قائلی، نه به عقل و هوش ما ایمان داری و نه مدافع سنت‌های ما هستی.

ضمناً در این جا باز می‌بینیم قوم گمراه برای توجیه غلط کاری و افکار و اعمال نادرست خود به زیر چتر نیاکان و هاله قداستی که معمولاً آن‌ها را پوشانیده است پناه می‌برند، همان منطق کهنه‌ای که از قدیم میان همه اقوام منحرف برای توجیه خرافات وجود داشته و هم اکنون در عصر اتم و فضا نیز به قوت خود باقی است.

۶۳ قَالَ يَقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي وَءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ

گفت: ای قوم من! آیا اگر من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و رحمت او به سراغ من آمده باشد (می‌توانم از

ص: ۸۱

ابلاغ رسالت او سرپیچی کنم) اگر من نافرمانی او کنم چه کسی می تواند مرا در برابر وی یاری دهد؟ بنابراین (سخنان) شما چیزی جز اطمینان به زیانکار بودن تن بر من نمی افزاید.

جزء دوازدهم (۱۱۷)

اما این پیامبر بزرگ الهی بدون آن که از هدایت آن ها مأیوس گردد و یا این که سخنان پر تزویرشان در روح بزرگ او کمترین اثری بگذارد، با متانت خاص خودش چنین پاسخ داد «گفت: ای قوم من! ببینید اگر من دلیل روشنی از طرف پروردگارم داشته باشم و رحمت او به سراغ من آمده باشد و قلب مرا روشن و فکر مرا بیدار کرده باشد و به حقایق آشنا شوم که پیش از آن آشنا نبوده ام» آیا باز هم می توانم سکوت اختیار کنم و رسالت الهی را ابلاغ نکنم و با انحرافات و زشتی ها نجنگم؟

شتر صالح

۶۴ وَ يَقَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوهَا تَأْكُلْ فَيَا أَرْضِ اللَّهُ وَ لَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ

(۱۱۸) سوره هود

ای قوم من! این ناقه خداوند است که برای شما دلیل و نشانه ای است بگذارید در زمین خدا به چرا مشغول شود و هیچ گونه آزاری به آن نرسانید که به زودی عذاب خدا شما را فرو خواهد گرفت.

«ناقه» در لغت به معنی شتر ماده است، در آیه فوق و بعضی دیگر از آیات قرآن، اضافه به «اللّه» شده است و این نشان می دهد که این ناقه ویژگی هایی داشته و با توجه به این که در آیه فوق به عنوان آیه

ص: ۸۲

و نشانه الهی و دلیل حقانیت ذکر شده است ، روشن می شود که این ناقه یک ناقه معمولی نبود و از جهت یا جهاتی خارق العاده بوده است .

ولی در آیات قرآن این مسأله به طور مشروح نیامده است که ویژگی های این ناقه چه بوده است ؟ همین اندازه می دانیم یک شتر عادی و معمولی نبوده است .

تنها چیزی که در دو مورد از قرآن آمده این است که صالح در مورد این ناقه به قوم خود اعلام کرد که آب آن منطقه باید سهم بندی شود ، یک روز سهم ناقه و یک روز سهم مردم باشد (هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ) / شعراء و در سوره قمر آیه ۲۸ نیز می خوانیم (وَ تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ) در سوره شمس نیز اشاره مختصری به این امر آمده است ، آن جا که می فرماید: (فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا) (۱۳ / شمس).

جزء دوازدهم (۱۱۹)

ولی کاملاً مشخص نشده که این تقسیم آب چگونه خارق العاده بوده ، یک احتمال این است که حیوان آب فراوانی می خورده ، به گونه ای که تمام آب چشمه را به خود اختصاص می داده، احتمال دیگر آن است که به هنگامی که آن حیوان وارد آبشخور می شده حیوانات دیگر جرأت ورود به محل آب را نداشتند .

اما چگونه این حیوان از تمام آب می توانسته استفاده کند این احتمال هست که آب آن قریه کم بوده، مانند آب قریه هایی که چشمه کوچکی بیش ندارند و مجبورند آب را در تمام شبانه روز در یک گودال مهار کنند تا مقداری از آن جمع شود و قابل استفاده گردد .

ولی از طرفی از پاره ای از آیات سوره شعراء استفاده می شود که قوم ثمود در منطقه کم آبی زندگی نداشتند ، بلکه دارای باغ ها و چشمه سارها و زراعت ها و نخلستان ها بودند : « أَتُّرْكُونَ فِي مَا هِيَئَا ءَامِنِينَ فَيَجْنَاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلَعُهَا هَضِيمٌ » (۱۴۶ / شعراء).

به هر حال همان گونه که گفتیم قرآن این مسأله را در مورد ناقه صالح به طور سربسته و اجمال بیان کرده است .

ولی در بعضی از روایات که از طرق شیعه و اهل تسنن نیز نقل شده می خوانیم که از عجایب آفرینش این ناقه آن بوده که از دل کوه بیرون آمد و خصوصیات دیگری نیز برای آن نقل شده که این جا جای شرح آن نیست .

۶۵ فَعَقَرُوها فَقَالَ تَمَّتْ وَ ا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ ذَلِكُمْ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْذُوبٍ

(اما) آن ها آن را از پای در آوردند و او به آن ها گفت (مهلت شما تمام شده) سه روز در خانه هاتان متمتع گردید (و بعد از آن عذاب الهی فرا خواهد رسید) این وعده ای است که دروغ نخواهد بود .

جزء دوازدهم (۱۲۱)

« عَقَرُوها » از ماده « عَقَرَ » به معنی اصل و اساس و ریشه چیزی است و عَقَرْتُ البَعِيرَ یعنی شتر را سر بریدم و نحر کردم و چون کشتن شتر سبب می شود که از اصل ، وجودش برچیده شود این ماده در این معنی به کار رفته است ، گاهی به جای نحر کردن پی کردن شتر و یا دست

و پای آن راقطع نمودن ، تفسیر کرده اند که در واقع همه آن ها به یک چیز بازمی گردد و نتیجه اش یکی است .

پیوند مکتبی

جالب این که در روایات اسلامی می خوانیم آن کس که ناقه را از پای درآورد یک نفر بیش نبود ، ولی با این حال قرآن این کار را به تمام جمعیت مخالفان صالح نسبت می دهد و به صورت صیغه جمع می گوید: «فَعَقَرُوها» .

(۱۲۲) سوره هُود

این به خاطر آن است که اسلام رضایت باطنی به یک امر و پیوند مکتبی با آن را به منزله شرکت در آن می داند ، در واقع توطئه این کار جنبه فردی نداشت و حتی کسی که اقدام به این عمل کرد ، تنها متکی به نیروی خویش نبود بلکه به نیروی جمع و پشتیبانی آن ها دلگرم بود و مسلما چنین کاری را نمی توان یک کار فردی محسوب داشت بلکه یک کار گروهی و جمعی محسوب می شود .

امیر مؤمنان علی می فرماید : « وَ إِنَّمَا عَقَرَ نَاقَهُ تَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعِيذابِ لَمَّا عَمُّوهُ بِالرِّضَا : ناقه تمود را یک نفر از پای درآورد ، اما خداوند همه آن قوم سرکش را مجازات کرد چرا که همه به آن راضی بودند » . (۱)

روایات متعدد دیگری به همین مضمون و یا مانند آن از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده که اهمیت فوق العاده

اسلام به پیوند مکتبی و برنامه های هماهنگ فکری روشن می سازد، که به عنوان نمونه چندقسمت از آن را ذیلاً می خوانیم:
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «مَنْ شَهِدَ أَمْرًا فَكْرَهُهُ كَانَ كَمَنْ غَابَ عَنْهُ، وَ مَنْ غَابَ عَنْ أَمْرٍ فَضَرِبَهُ كَانَ كَمَنْ شَهِدَهُ» :
کسی که شاهد و ناظر کاری باشد اما از آن متنفر باشد همانند کسی است که از آن غایب بوده و در آن شرکت نداشته است
و کسی که در برنامه ای غایب بوده اما قلباً به آن رضایت داشته ، همانند کسی است که حاضر و شریک بوده . (۱)

امام علی بن موسی الرضا می فرماید : « لَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ فِي الْمَشْرِقِ فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ بِالْمَغْرِبِ لَكَانَ الرَّاضِيَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
شَرِيكَ الْقَاتِلِ : هر گاه کسی که در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب راضی به قتل او باشد، او در پیشگاه خدا شریک قاتل
است . (۲)

و نیز از علی نقل شده که فرمود :

۱ «وسایل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۴۰۹ تا ۴۱۱ .

۲ « وسایل الشیعه » ، جلد ۱۱ ، صفحه ۴۰۹ تا ۴۱۱ .

(۱۲۴) سوره هُود

« الرَّاضِيَ بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالِدَاخِلٍ مَعَهُمْ فِيهِ وَ عَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٍ إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ وَ إِثْمُ الرِّضَابِ : کسی که به کار گروهی
راضی باشد همچون کسی است که با آن ها در آن کار شرکت کرده است ، اما کسی که عملاً شرکت کرده دو گناه دارد
گناه عمل و گناه رضایت » (و آن کس که فقط راضی بوده یک گناه دارد) . (۱)

ص: ۸۶

برای این که عمق و وسعت پیوند فکری و مکتبی را در اسلام بدانیم که هیچ حد و مرزی از نظر زمان و مکان نمی شناسد کافی است ، این گفتار پرمعنی و تکان دهنده علی را در نهج البلاغه مورد توجه قرار دهیم: هنگامی که در میدان جنگ جمل بر یایگان آتش افروز پیروز شد و یاران علی از این پیروزی که پیروزی اسلام بر شرک و جاهلیت بود خوشحال شدند ، یکی از آن ها عرض کرد : « چه قدر دوست داشتم که برادرم در این میدان حاضر بود تا پیروزی شما را بر دشمن با چشم خود ببیند » امام رو به او کرد و فرمود : «أَهْوَىٰ أَحْيَاكَ مَعَنَا : بگو بینم قلب برادر تو با ما بود؟» « فَقَالَ نَعَمْ : در پاسخ گفت آری » امام فرمود : « فَقَدْ شَهِدْنَا : (غم مخور) او هم با ما در این میدان شرکت داشت » .

۱ « وسایل الشیعه » ، جلد ۱۱ ، صفحه ۴۰۹ تا ۴۱۱ .

جزء دوازدهم (۱۲۵)

سپس اضافه فرمود : « وَ لَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسِيْرِنَا هَذَا اَقْوَامٌ فِي اَصْيَالِ الرِّجَالِ وَ اَرْحَامِ النِّسَاءِ سَيَّرَعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَ يَقْوَىٰ بِهِمُ الْاِيْمَانُ : از این بالاتر به تو بگویم : امروز گروه هایی در لشکر ما شرکت کردند که هنوز در صلب پدران و رحم مادرانند (و به دنیا گام نهاده اند) اما به زودی گذشت زمان آن هارا به دنیا خواهد فرستاد و قدرت ایمان با نیروی آن ها افزایش می یابد . »

بدون شك آن ها که در برنامه ای شرکت دارند و تمام مشکلات و زحمات آن را تحمّل می کنند دارای امتیاز خاصی هستند ، اما این به آن معنی نیست که سایرین مطلقا در آن شرکت نداشته باشند ، بلکه چه در آن زمان و چه در قرون و اعصار آینده تمام کسانی که از نظر فکر و

ص: ۸۷

مکتب ، پیوندی با آن برنامه دارند به نوعی در آن شریکند .

(۱۲۶) سوره هُود

این مسأله که شاید در هیچ یک از مکاتب جهان نظیر و مانند نداشته باشد بر اساس یک واقعیت مهم اجتماعی استوار است و آن این که کسانی که در طرز فکر با دیگری شیهند هر چند در برنامه معینی که او انجام داده شرکت نداشته باشند اما به طور قطع وارد برنامه های مشابه آن در محیط و زمان خود خواهند شد ، زیرا اعمال انسان همیشه ، پرتوی از افکار او است و ممکن نیست انسان به مکتبی پای بند باشد و در عمل او آشکار نشود .

اسلام از گام اول ، اصلاحات را در منطقه روح و جان انسان پیاده می کند ، تا مرحله عمل ، خود به خود اصلاح گردد ، طبق این دستور که در بالا خواندیم یک فرد مسلمان هر گاه خبری به او برسد که فلان کار نیک یا بد انجام شود ، فوراً سعی می کند در برابر آن موضع گیری کند و دل و جان و خود را با نیکی ها هماهنگ سازد و از بدی تنفر جوید ، این تلاش و کوشش درونی بدون شک در اعمال او اثر خواهد گذاشت و پیوند فکریش به پیوند عملی خواهد انجامید .

جزء دوازدهم (۱۲۷)

۶۶ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جِئْنَا بِصَلْحٍ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيٍ يُؤْمِنُونَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ

هنگامی که فرمان ما (دائر به مجازات این قوم) فرا رسید صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به رحمت خود (از آن عذاب) و از رسوایی آن روز رهایی بخشیدیم چرا که پروردگارت قوی و شکست ناپذیر است .

ص: ۸۸

« خَزْيِ » در لغت به معنی شکستی است که به انسان وارد می شود خواه به وسیله خودش باشد یا دیگری و هرگونه رسوایی و ذلت فوق العاده ای را شامل می شود .

رحمت الهی نسبت به مؤمنان آن چنان پربار است که پیش از نزول عذاب همه آن ها را به مکان امن و امانی منتقل می کند و هیچ گاه خشک و تر را به عنوان عذاب و مجازات نمی سوزاند.

البته ممکن است حوادث ناگواری مانند سیل ها و بیماری های عمومی و زلزله ها رخ دهد که کوچک و بزرگ را فراگیرد ، ولی این حوادث حتما جنبه مجازات و عذاب الهی ندارد ، و گرنه محال است در منطق عدالت پروردگار حتی یک نفر بی گناه به جرم میلیون ها گناهکار گرفتار شود .

(۱۲۸) سوره هُود

البته این موضوع کاملاً- امکان دارد که افرادی ساکت و خاموش درمیان جمعی گناهکار باشند و به مسؤولیت هایشان در مبارزه با فساد عمل نکنند و به همان سرنوشت گرفتار شوند ، اما اگر آن ها به مسؤولیت هایشان عمل کنند محال است حادثه ای که به عنوان عذاب نازل می شود دامن آن ها را بگیرد .(۱)

از آیه فوق به خوبی برمی آید که مجازات سرکشان و طغیان گران

ص: ۸۹

تنها جنبه مادی ندارد ، بلکه جنبه معنوی را نیز شامل می شود چرا که سرانجام کار آن ها و سرنوشت مرگبارشان و زندگی آلوده به ننگشان به عنوان فصول رسواکننده ای در تاریخ ثبت می شود درحالی که برای افراد باایمان سطور طلایی تاریخ رقم می خورد .

۱ در جلد ۷ تفسیر نمونه ، صفحه ۱۳۰ نیز توضیحاتی درج شده است که برای فهم مقصود این گونه آیات مؤثر است کتاب های « آفریدگار جهان » و « در جستجوی خدا » .

جزء دوازدهم (۱۲۹)

منظور از صیحه چیست ؟

۶۷ وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيرِهِمْ جِثْمِينَ

و آن ها را که ستم کرده بودند صیحه (آسمانی) فرو گرفت و در خانه هایشان به روی افتادند و مردند .

« صَّيْحَةٌ » در لغت به معنی صدای عظیمی است که معمولاً از دهان انسان یا حیوانی بیرون می آید ولی اختصاص به آن ندارد بلکه هرگونه صدای عظیم را شامل می شود .

« جِثْمٌ » از ماده « جِثْمٌ » به معنی نشستن روی زانو و هم چنین به معنی افتادن برو آمده است . (برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد ۶ تفسیر نمونه صفحه ۲۴۰ مراجعه نمایید).

(۱۳۰) سوره هُود

در آیات قرآن می خوانیم که چند قوم گنهکار به وسیله صیحه آسمانی مجازات شدند یکی همین قوم ثمود بودند و دیگر قوم لوط (۷۳ / حجر) و دیگر قوم شعیب (۹۴ / هود) .

از آیات دیگر قرآن در مورد قوم ثمود استفاده می شود که مجازات آن ها به وسیله صاعقه بود « فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ » (۱۳ / فصلت) و این نشان می دهد که

ص: ۹۰

منظور از « صَيْحَه » صدای وحشتناک صاعقه است . آیا صدای وحشت انگیز می تواند جمعیتی را نابود کند ؟ جواب این سؤال مسلماً مثبت است، زیرا می دانیم امواج صوتی از حد معینی که بگذرد ، می تواند شیشه ها را بشکند ، حتی بعضی از عمارت ها را ویران کند و ارگانسیم درون بدن انسان را از کار بیندازد .

این را شنیده ایم به هنگامی که هواپیماها دیوار صوتی را می شکنند (و با سرعتی بیشتر از سرعت امواج صوت حرکت می کنند) افرادی بیهوش به روی زمین می افتند و یا زنانی سقط جنین می کنند و یا تمام شیشه های عمارت هایی که در آن منطقه قرار دارند می شکنند .

جزء دوازدهم (۱۳۱)

طبیعی است اگر شدت امواج صوت از این هم بیشتر شود به آسانی ممکن است اختلالات کشنده ای در اعصاب و رگ های مغزی و حرکات قلب تولید کند و سبب مرگ انسان ها شود .

البته طبق آیات قرآن پایان این جهان نیز بایک صیحه همگانی خواهد بود (مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا - صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ) (۴۹ / یس) .

همان گونه که رستاخیز نیز با صیحه بیدار کننده ای آغاز می شود (إِنَّ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ) (۵۳ / یس) .

البته از تعبیر به « جاژمین » چنین استفاده می شود که صیحه آسمانی باعث مرگ آن ها شد ولی اجساد بی جانشان به روی زمین افتاده بود ، اما از پاره ای از روایات برمی آید که آتش صاعقه آن ها را سوزاند ، البته این دو با هم منافات ندارد زیرا اثر وحشتناک صدای صاعقه فوراً

آشکار می شود درحالی که آثار سوختگی آن مخصوصا برای کسانی که در درون عمارت ها بوده باشند بعدا ظاهر می گردد

(۱۳۲) سوره هود

۶۸ كَأَنْ لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا آلَا آ إِنَّ تَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّتَمُودَ

آن چنان که گویی هرگز ساکن آن دیار نبودند بدانید قوم ثمود پروردگارشان را انکار کردند دور باد قوم ثمود (از رحمت پروردگار).

«يَغْنَوْا» از ماده «غَنَى» به معنی اقامت در مکان است و بعید نیست از مفهوم اصلی «غنا» به معنی بی نیازی گرفته شده، باشد زیرا کسی که بی نیاز است منزل آماده ای دارد و مجبور نیست هر زمان از منزلی به منزل دیگر کوچ کند، جمله «كَأَنَّ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا» که درباره قوم ثمود و هم چنین قوم شعیب آمده است، مفهومش این است آن چنان طومار زندگیشان درهم پیچیده شد که گویا هرگز از ساکنان آن سرزمین نبودند.

سرگذشت قوم شعیب

۸۴ وَ إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا

جزء دوازدهم (۱۳۳)

لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرِيكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ

و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم، گفت: ای قوم من! «اللهم را پرستش کنید که جز او معبود دیگری برای شما نیست و پیمانانه و وزن را کم نکنید (ودست به کم فروشی نزنید) من خیرخواه شما هستم و من از عذاب روز فراگیر بر شما بیمناکم.

ص: ۹۲

« مِکْيَالٌ » و « میزان » به معنی پیمانانه و ترازو است و کم کردن آن ها به معنی کم فروشی و نپرداختن حقوق مردم است .

با پایان داستان عبرت انگیز قوم لوط نوبت به قوم « شعیب » و مردم « مدین » می رسد همان جمعیتی که راه توحید را رها کردند و در سنگلاخ شرک و بت پرستی سرگردان شدند ، نه تنها بت که درهم و دینار و مال و ثروت خویش را می پرستیدند و به خاطر آن کسب و تجارت با رونق خویش را آلوده به تقلب و کم فروشی و خلافتکاری های دیگر می کردند .

(۱۳۴) سوره هُود

کلمه « أَخَاهُمْ » (برادرشان) به خاطر آن است که نهایت محبت پیامبران را به قوم خود باز گو کند ، نه فقط به خاطر این که از افراد قبیله و طایفه آن ها بود بلکه علاوه بر آن خیرخواه و دلسوز آن ها همچون یک برادر بود .

« مَدْيَنٌ » نام آبادی شعیب و قبیله او است ، این شهر در مشرق خلیج عقبه قرار داشته و مردم آن از فرزند اسماعیل بودند و با مصر و لبنان و فلسطین تجارت داشته اند .

امروز شهر مدین به نام « مَعَان » نامیده می شود ولی بعضی از جغرافیون نام مدین را بر مردمی اطلاق کرده اند که میان خلیج عقبه و تا کوه سینا می زیسته اند .

این پیامبر این برادر دلسوز و مهربان همان گونه که شیوه همه پیامبران در آغاز دعوت بود نخست آن ها را به اساسی ترین پایه های مذهب یعنی « توحید » دعوت کرد چرا که دعوت به

توحید دعوت به

ص: ۹۳

شکستن همه طاغوت ها و همه سنت های جاهلی است و هرگونه اصلاح اجتماعی و اخلاقی بدون آن میسر نخواهد بود .

جزء دوازدهم (۱۳۵)

آن گاه به یکی از مفسد اقتصادی که از روح شرک و بت پرستی سرچشمه می گیرد و در آن زمان در میان اهل « مدین » سخت رایج بود اشاره کرده و گفت : « به هنگام خرید و فروش پیمانه و وزن اشیاء را کم نکنید : وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ » .

رواج این دوکار در میان آن ها نشانه ای بود از نبودن نظم و حساب و میزان و سنجش در کارهایشان و نمونه ای بود از غارت گری و استثمار و ظلم و و ستم در جامعه ثروتمند آن ها .

این پیامبر بزرگ پس از این دستور بلافاصله اشاره به دو علت برای آن می کند :

نخست می گوید : « قبول این اندرز سبب می شود که درهای خیرات به روی شما گشوده شود ، پیشرفت امر تجارت ، پایین آمدن سطح قیمت ها ، آرامش جامعه ، خلاصه « من خیر خواه شما هستم » و مطمئنم که این اندرز نیز سرچشمه خیر و برکت برای جامعه شما خواهد بود . (إِنِّي أَرِيكُمْ بِخَيْرٍ) .

(۱۳۶) سوره هُود

این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که شعیب می گوید : « من شما را دارای نعمت فراوان و خیر کثیری می بینم » بنابراین دلیلی ندارد که تن به پستی در دهید و حقوق مردم را ضایع کنید و به جای شکر نعمت کفران نمایید .

دیگر این که ، من از آن می ترسم که اصرار بر شرک و کفران نعمت

ص: ۹۴

و کم فروشی ، عذاب روز فراگیر ، همه شما را فروگیرد (وَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ) .

« مُحِيط » در این جا صفت برای « يَوْم » است ، یعنی یک روز « فراگیر » و البته فراگیر بودن روز به معنی فراگیر بودن مجازات آن روز است و این می تواند اشاره به عذاب آخرت و هم چنین مجازات های فراگیر دنیا باشد .

بنابراین هم شما نیاز به این گونه کارها ندارید و هم عذاب خدا در کمین شما است پس باید هرچه زودتر وضع خویش را اصلاح کنید.

جزء دوازدهم (۱۳۷)

۸۵ وَ يَقُومُ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

وای قوم من! پیمانان و وزن را با عدالت وفا کنید و بر اشیاء (و اجناس) مردم عیب مگذارید و از حق آنان نگاهید و در زمین فسادمکنید .

« بَخْس » در اصل به معنی کم کردن به عنوان ظلم و ستم است. این اصل یعنی اقامه قسط و عدل و دادن حق هر کس به او باید بر سراسر جامعه شما حکومت کند .

سپس قدم از آن فراتر نهاده ، می گوید : « بر اشیاء و اجناس مردم عیب مگذارید و چیزی از آن ها کم مکنید » (وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ) . و اگر به وسعت مفهوم این جمله نظر بینکنیم دعوتی است به رعایت همه حقوق فردی و اجتماعی برای همه اقوام و همه ملت ها ،

ص: ۹۵

«بخس حق» در هر محیط و هر عصر و زمان به شکلی ظهور می کند و حتی گاهی در شکل کمک بلاعوض و تعاون و دادن وام (همان گونه که روش استثمارگران در عصر و زمان ما است). در پایان آیه باز هم از این فراتر رفته، می گوید: «در روی زمین فساد مکنید» (وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ).

(۱۳۸) سوره هود

فساد از طریق کم فروشی، فساد از طریق غصب حقوق مردم متجاوز به حق دیگران، فساد به خاطر برهم زدن میزان ها و مقیاس های اجتماعی، فساد از طریق عیب گذاشتن بر اموال و اشخاص و بالاخره فساد به خاطر تجاوز به حریم حیثیت و آبرو و ناموس و جان مردم.

جمله «لَا تَعْتُوا» به معنی فساد نکنید است بنابراین ذکر «مُفْسِدِينَ» بعد از آن به خاطر تأکید هر چه بیشتر روی این مسأله است.

دو آیه فوق این واقعیت را به خوبی منعکس می کند که بعد از مسأله اعتقاد به توحید و ایدئولوژی صحیح، یک اقتصاد سالم از اهمیت ویژه ای برخوردار است و نیز نشان می دهد که بهم ریختگی نظام اقتصادی سرچشمه فساد وسیع در جامعه خواهد بود.

جزء دوازدهم (۱۳۹)

۸۶ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ

سرمایه حلالی که خداوند برای شما باقی گذارده برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید و من پاسدار شما (و مأمور بر اجبارتان به ایمان) نیستم.

تعبیر به «بَقِيَّةُ اللَّهِ» یا به خاطر آن است که سود حلال اندک

ص: ۹۶

چون به فرمان خدا است « بقیه الله » است. و یا این که تحصیل حلال باعث دوام نعمت الهی و بقای برکات می شود .

و یا این که اشاره به پاداش و ثواب های معنوی است که تا ابد باقی می ماند هر چند دنیا و تمام آن چه در آن است فانی شود ، آیه ۴۶ سوره کهف و « الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا » نیز اشاره به همین است .

و تعبیر به « اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » (اگر ایمان داشته باشید) اشاره به این است که این واقعیت را تنها کسانی درک می کنند که ایمان به خدا و حکمت او و فلسفه فرمان هایش داشته باشند .

(۱۴۰) سوره هود

در روایات متعددی می خوانیم که بَقِيَّةُ اللَّهِ تَفْسِيرُهُ وجود مهدی یا بعضی از امامان دیگر شده است ، از جمله در کتاب « اکمال الدین » از امام باقر چنین نقل شده است : « أَوَّلُ مَا يَنْطِقُ بِهِ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ خَرَجَ هَذِهِ الْآيَةُ بِقِيَّةِ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ، ثُمَّ يَقُولُ اَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ وَ حُجَّتُهُ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَيْكُمْ فَلَا يُسَلِّمُ عَلَيْهِ مَسَلِّمٌ اِلَّا قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي اَرْضِهِ : نخستین سخنی که مهدی پس از قیام خود می گوید این آیه است (بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) سپس می گوید : مَنْ بَقِيَّةُ اللَّهِ وَ حُجَّتْ وَ خَلِيفَةُ او در میان شما ، سپس هیچ کس بر او سلام نمی کند مگر این که می گوید : « اَلْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي اَرْضِهِ » . (۱)

ص: ۹۷

البته آیات قرآن هرچند در مورد خاصی نازل شده باشد مفاهیم

۱ به نقل « تفسیر صافی » ، ذیل آیه فوق .

جزء دوازدهم (۱۴۱)

جامعی دارد که می تواند در اعصار و قرون بعد بر مصداق های کلی تر و وسیع تر ، تطبیق شود .

درست است که در آیه مورد بحث ، مخاطب قوم شعیبند و منظور از « بَقِيَّةُ اللَّهِ » سود و سرمایه حلال و یا پاداش الهی است ، ولی هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت او گردد « بَقِيَّةُ اللَّهِ » محسوب می شود .

تمام پیامبران الهی و پیشوایان بزرگ « بَقِيَّةُ اللَّهِ » اند .

تمام رهبران راستین که پس از مبارزه با یک دشمن سرسخت برای یک قوم و ملت باقی می مانند از این نظر بقیه الله اند. هم چنین سربازان مبارزی که پس از پیروزی از میدان جنگ بازمی گردند آن ها نیز بقیه الله اند .

و از آن جا که مهدی موعود آخرین پیشوا و بزرگ ترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر صلی الله علیه و آله است یکی از روشن ترین مصداق بقیه الله می باشد و از همه به این لقب شایسته تر است ، به خصوص که تنها باقیمانده بعد از پیامبران و امامان است .

(۱۴۲) سوره هود

منطق بی اساس آدم های لجباز

۸۷ قَالُوا يَشْعِبُ أَصْلُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ

گفتند: ای شعیب آیا نمازت تو را دستور می دهد که ما آن چه را پدرانمان می پرستیدند ترک کنیم؟ و آن چه را

ص: ۹۸

می خواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟ تو مرد بردبار و رشیدی هستی؟

در این جا این سؤال پیش می آید که چرا آن ها روی « نماز » شعیب تکیه کردند؟

بعضی از مفسران گفته اند ، این به دلیل آن بوده که شعیب بسیار نماز می خواند و به مردم می گفت : نماز انسان را از کارهای زشت و منکرات بازمی دارد ، ولی جمعیت نادان که رابطه میان نماز و ترک منکرات را درک نمی کردند ، از روی مسخره به او گفتند : آیا این او را

جزء دوازدهم (۱۴۳)

و حرکات تو فرمان به تو می دهد که ما سنت نیاکان و فرهنگ مذهبی خود را زیر پا بگذاریم و یا نسبت به اموالمان مسلوب الاختیار شویم؟

بعضی نیز احتمال داده اند که « صلوه » اشاره به آیین و مذهب است ، زیرا آشکارترین سمبل دین نماز است .

به هر حال اگر آن ها درست اندیشه می کردند ، این واقعیت را درمی یافتند که نماز حس مسؤولیت و تقوا و پرهیزکاری و خدا ترسی و حق شناسی را در انسان زنده می کند ، او را به یاد خدا و به یاد دادگاه عدل او می اندازد ، گرد و غبار خودپسندی و خود پرستی را از صفحه دل او می شوید و او را از جهان محدود و آلوده دنیا به جهان ماوراء طبیعت به عالم پاکی ها و نیکی ها متوجه می سازد و به همین دلیل او را از شرک و بت پرستی و تقلید کورکورانه نیاکان واز کم فروشی و انواع تقلب بازمی دارد .

۸۸ قَالَ يَقَوْمِ اَرَأَيْتُمْ اِنْ كُنْتُمْ عَلٰى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّىْ وَ

ص: ۹۹

رَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى

(۱۴۴) سوره هود

مَا أَنهَكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِيَا إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ

گفت: ای قوم من! هرگاه من دلیل آشکاری از پروردگارت داشته باشم و رزق خوبی به من داده باشد (آیا می توانم برخلاف فرمان او رفتار کنم؟) من هرگز نمی خواهم چیزی که شما را از آن باز می دارم خودم مرتکب شوم، من جز اصلاح تا آن جا که توانایی دارم نمی خواهم و توفیق من جز به خدا نیست، بر او توکل کردم و به سوی او بازگشتم.

شعيب با این جمله می خواهد بگوید من در این کار تنها انگیزه معنوی و انسانی و تربیتی دارم، من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید و همیشه انسان دشمن چیزی است که نمی داند.

جالب توجه این که در این آیات تعبیر «یا قوم» (ای قوم من) تکرار شده است، به خاطر این که عواطف آن ها را برای پذیرش حق بسیج کند و به آن ها بفهماند که شما از من هستید و من هم از شما (خواه

جزء دوازدهم (۱۴۵)

قوم در این جا به معنی قبیله باشد و طایفه و فامیل و خواه به معنی گروهی که او در میان آن ها زندگی می کرد و جزء اجتماع آن ها محسوب می شد).

سپس این پیامبر بزرگ اضافه می کند «گمان مبرید که من می خواهم شما را از چیزی نهی کنم ولی خودم به سراغ آن بروم» (وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنهَكُمْ عَنْهُ).

به شما بگویم کم فروشی نکنید و تقلب و غش در معامله روا

ص: ۱۰۰

مدارید ، اما خودم با انجام این اعمال ثروتی بیندوزم و یا شما را از پرستش بت ها منع کنم اما خود در برابر آن ها سر تعظیم فرود آورم ، نه هرگز چنین نیست. از این جمله چنین برمی آید که آن ها شعیب را متهم می کردند که او قصد سودجویی برای شخص خودش دارد و لذا صریحا این موضوع را نفی می کند. این همان هدفی است که تمام پیامبران آن را تعقیب می کردند ، اصلاح عقیده ، اصلاح اخلاق ، اصلاح عمل و اصلاح روابط و نظامات اجتماعی .

۸۹ وَيَقَوْمٍ لَايَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ

(۱۴۶) سوره هود

وای قوم من ! دشمنی و مخالفت با من سبب نشود که شما به همان سرنوشت قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح گرفتار شوید و قوم لوط از شما چندان دور نیست .

نه زمان آن ها از شما چندان فاصله دارد و نه مکان زندگیشان و نه اعمال و گناهان شما از گناهان آنان دست کمی دارد. البته «مَدْيَن» که مرکز قوم شعیب بود از سرزمین قوم لوط فاصله زیادی نداشت ، چرا که هر دو از مناطق شامات بودند و از نظر زمانی هرچند فاصله داشتند اما فاصله آن ها نیز آن چنان نبود که تاریخشان به دست فراموشی سپرده شده باشد و اما از نظر عمل هرچند میان انحرافات جنسی قوم لوط و انحرافات اقتصادی قوم شعیب ، ظاهرا فرق بسیار بود ، ولی هر دو در تولید فساد ، در جامعه و به هم ریختن نظام اجتماعی و از میان بردن

ص: ۱۰۱

فضایل اخلاقی و اشاعه فساد با هم شباهت داشتند ، به همین جهت گاهی در روایات می بینم که یک درهم ربا که طبعا مربوط به مسایل اقتصادی است با زنا که یک آلودگی جنسی است مقایسه شده است .

جزء دوازدهم (۱۴۷)

۹۰ وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ

از پروردگار خود آمرزش بطلبید و به سوی او بازگردید که پروردگارم مهربان و دوستدار (بندگان توبه کار) است .

« وُدود » صیغه مبالغه از « وُد » به معنی محبت است ، ذکر این کلمه بعد از کلمه « رَحِيم » اشاره به این است که نه تنها خداوند به حکم رحیمیتش به بندگان گنهکار توبه کار توجه دارد از این گذشته آن هارا بسیار دوست می دارد که هر کدام از این دو (رحم و محبت) خود انگیزه ای است برای پذیرش استغفار و توبه بندگان .

تظاهر به نفهمیدن روش همیشگی دین ستیزان

۹۱ قَالُوا يَشْعِبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ

(۱۴۸) سوره هود

گفتند: ای شعیب! بسیاری از آن چه رامی گویی ما نمی فهمیم و ما تو را در میان خود ضعیف می یابیم و اگر به خاطر احترام قبیله کوچک نبود تو را سنگسار می کردیم و تو در برابر ما قدرتی نداری .

شعیب این پیامبر بزرگ که به خاطر سخنان حساب شده و رسا و

ص: ۱۰۲

دلنشینش به عنوان «خَطِيبُ الْأَنْبِيَاءِ» (۱) لقب گرفته ، گفتارش را که بهترین راهگشای زندگی مادی و معنوی این گروه بود با صبر و حوصله و متانت و دلسوزی تمام ایراد کرد ، اما بینیم این قوم گمراه چگونه به او پاسخ گفتند. آن ها با چهار جمله که همگی حکایت از لجاجت و جهل و بی خبری می کرد جواب دادند .

نخست این که « گفتند : ای شعیب ما بسیاری از حرف های تو را نمی فهمیم » (قَالُوا يَشْعِيبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ). اساسا

۱ « سفینه البحار » ماده « شعیب » .

جزء دوازدهم (۱۴۹)

سخنان تو سر و ته ندارد و محتوا و منطق با ارزشی در آن نیست که ما بخواهیم پیرامون آن بیندیشیم و به همین دلیل چیزی نیست که بخواهیم آن را ملاک عمل قراردهیم ، بنابراین زیاد خود را خسته مکن و به سراغ دیگران برو .

دیگر این که « ما تو را در میان خود ضعیف و ناتوان می یابیم » (وَ إِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا)

بنابراین اگر فکر کنی حرف های بی منطق را با قدرت و زور می توانی به کرسی بنشانی ، آن هم اشتباه است .

گمان مکن اگر ما حساب تو را نمی رسیم به خاطر ترس از قدرت تو است : « اگر ملاحظه قوم و قبیله ات و احترامی که برای آن ها قایل هستیم نبود ترا به بدترین صورتی به قتل می رساندیم یعنی ترا سنگباران می کردیم » (وَ لَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ) .

ص: ۱۰۳

جالب این که آن ها از قبیله شعیب به عنوان « رَهْط » یاد کردند ، که در لغت عرب به یک جمعیت کم از سه تا هفت یا ده و یا حداکثر به گفته

(۱۵۰) سوره هُود

بعضی به چهل نفر اطلاق می شود ، اشاره به این که گروه قبیله تو نیز در نظر ما قدرتی ندارند ، بلکه ملاحظات دیگر است که ما را از این کار باز می دارد و این درست به آن می ماند که ما به دیگری می گوییم اگر ملاحظه این چهار نفر قوم و فامیل تو نبود حق تو را کف دستت می گذاشتیم ، درحالی که واقعا فامیل و قبیله او چهار نفر نیست بلکه منظور بیان این نکته است که آن ها اهمیتی از نظر قدرت ندارند .

۹۲ قَالَ يَقَوْمِ اَرْهَطِيَا اَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللّٰهِ وَاتَّخَذْتُمْوَهُ وِرَآءَكُمْ ظَهْرِيَا اِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُوْنَ مُحِيْطٌ

گفت : ای قوم ! آیا قبیله کوچک من نزد شما از خداوند، عزیزتر است در حالی که (فرمان) او را پشت سر انداخته اید؟ پروردگرم به آن چه انجام می دهید احاطه دارد (و آگاه است).

شما که به خاطر فامیل من که به گفته خودتان چند نفری بیش نیستند به من آزاد نمی رسانید چرا به خاطر « خدا » سخنانم را نمی پذیرید ؟ آیا چند نفر در برابر عظمت پروردگار به حساب می آیند ؟

جزء دوازدهم (۱۵۱)

۹۳ وَ يَقَوْمِ اَعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ اِنِّيْ عَمِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ مَنْ يَّاتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيْهِ وَ مَنْ هُوَ كَذِبٌ وَاذْنَبُوا اِنِّيْ مَعَكُمْ رَقِيْبٌ

ای قوم ! هرکاری از دستتان ساخته است انجام دهید من هم کار خود را خواهم کرد ! و به زودی خواهید دانست

ص: ۱۰۴

چه کسی عذاب خوارکننده به سراغ او می آید و چه کسی دروغگو است ، شما انتظار بکشید من هم درانتظارم .

« مَكَانَهُ » به معنی قدرت بر چیزی داشتن است. « رَقِيبٌ » به معنی حافظ و مراقب و نگاهبان است و در اصل از « رَقَبَهُ » که به معنی گردن است گرفته شده و این معنی یا به خاطر آن است که شخص حافظ و مراقب گردن کسی را که در حفاظت او است حفظ می کند (کنایه از این که جان او را حفظ می کند) و یا به خاطر این که گردن می کشد تا برنامه پاسداری و حفاظت را انجام دهد. سخنگوی بلیغ کسی است که در برابر تمام موضع گیری های طرف مقابل موضع خود را در لابلای

(۱۵۲) سوره هُود

سخنانش مشخص کند ، از آن جا که مشرکان قوم شعیب در آخر سخنان خود ، او را تهدید ضمنی به سنگسار کردن نمودند و قدرت خود را به رخ او کشیدند ، شعیب موضع خویش را در برابر تهدید آن ها مشخص می کند و می گوید :

« شما در انتظار این باشید که بتوانید با قدرت و جمعیت و ثروت و نفوذتان بر من پیروز شوید من هم در انتظار این هستم که مجازات دردناک الهی به زودی دامن شما جمعیت گمراه را بگیرد و از صفحه گیتی براندازد . »

پایان عمر تبهکاران مَدین

۹۴ وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جِثْمِينَ

ص: ۱۰۵

و هنگامی که فرمان ما فرارسید شعیب و آن هارا که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود، نجات دادیم و آن ها را که ستم کردند صیحه (آسمانی) فروگرفت و در دیار خود به رو افتادند (و مردند).

جزء دوازدهم (۱۵۳)

«صَيْحَةٌ» به معنی هرگونه صدای عظیم است و قرآن حکایت از نابودی چند قوم گنهگار به وسیله صیحه آسمانی می کند، این صیحه احتمالاً به وسیله صاعقه و مانند آن بوده است، زیرا گاهی ممکن است امواج صوتی به قدری قوی باشد که سبب مرگ گروهی شود.

۹۵ كَأَن لَّمْ يَخْنَوْا فِيهَا آلَا بُعْدًا لِّمَدْيِنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ

آن چنان که گویی هرگز از ساکنان آن دیار نبودند، دور باد مدین (از رحمت خدا) همان گونه که قوم ثمود دور شدند.

تمام آن ثروت هایی که به خاطر آن گناه و ظلم و ستم کردند و تمام آن کاخ ها و زینت ها و زرق و برق ها و غوغاها، همه از میان رفت و همه خاموش شدند.

سرانجام همان گونه که در آخر سرگذشت قوم عاد و ثمود بیان شد می فرماید: «دور باد سرزمین مدین از لطف و رحمت پروردگار»

(۱۵۴) سوره هود

همان گونه که قوم ثمود دور شدند «(أَلَا بُعْدًا لِّمَدْيِنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ)» روشن است که منظور از «مدین» در این جا اهل مدین است، آن ها بودند که از رحمت خدا دور افتادند.

ص: ۱۰۶

خاطرات پیامبران و ماجرای زندگی اقوام پیشین همیشه الهام بخش برای اقوام بعد است چرا که آزمایش های زندگی آنان همان آزمایش هایی که گاهی ده ها سال یا صدها سال به طول انجامیده در لابلائی چند صفحه از تاریخ در اختیار همگان قرار می گیرد و هرکس می تواند در زندگی خود از آن الهام بگیرد .

سرگذشت این پیامبر بزرگ (شعیب) نیز درس های فراوانی به ما می دهد از جمله :

اهمیت مسایل اقتصادی در این سرگذشت خواندیم که

جزء دوازدهم (۱۵۵)

شعیب بعد از دعوت به توحید آن ها را دعوت به حق و عدالت در امور مالی و تجارت کرد ، این خود نشان می دهد که مسایل اقتصادی یک جامعه را نمی توان ساده شمرد و نیز نشان می دهد که پیامبران فقط مأمور مسایل اخلاقی نبوده اند ، بلکه اصلاح وضع نابسامان اجتماعی و اقتصادی نیز بخش مهمی از دعوت آن ها را تشکیل می داده است تا آن جا که آن را بعد از دعوت به توحید قرار می دادند .

اصالت ها را نباید فدای تعصب کرد در این سرگذشت خواندیم که یکی از عوامل سقوط این قوم گمراه در دامان بدبختی این بود که آن ها به خاطر کینه ها و عداوت های شخصی ، حقایق را به دست فراموشی می سپردند ، درحالی که انسان عاقل و واقع بین کسی است که حق را از هرکس هرچند دشمن شماره یک او باشد بشنود و بپذیرد .

نماز دعوت به توحید و پاکی می کند قوم گمراه شعیب

از روی تعجب از او پرسیدند که آیا این نماز تو دعوت به ترک پرستش بت ها و ترک کم فروشی و تقلب می کند ؟

(۱۵۶) سوره هود

شاید آن ها فکر می کردند این حرکات و اذکار چه اثری می تواند در این امور بگذارد ، درحالی که ما می دانیم نیرومندترین رابطه میان این دو برقرار است ، اگر نماز به معنی واقعی یعنی حضور انسان باتمام وجودش در برابر خدا باشد ، این حضور نردبان تکامل و وسیله تربیت روح و جان و پاک کننده زنگار گناه از قلب او است ، این حضور ، اراده انسان را قوی ، عزمش را راسخ و غرور و کبر را از او دور می سازد .

خودبینی رمز توقف است قوم شعیب چنان که از آیات فوق استفاده کردیم افرادی خودخواه و خودبین بودند ، خود را فهمیده و شعیب را نادان می پنداشتند ، او را به باد مسخره می گرفتند ، سخنانش را بی محتوا و شخصش را ضعیف و ناتوان می خواندند و این خودبینی و خودخواهی سرانجام آسمان زندگیشان را تاریک ساخت و آن ها را به خاک سیاه نشاند

نه تنها انسان که حیوان نیز اگر خودبین باشد در راه متوقف خواهد شد ، می گویند : یک نفر اسب سوار به نهر آبی رسید ولی با تعجب ملاحظه کرد که اسب حاضر نیست از آن نهر کوچک و کم عمق بگذرد ، هرچه در این کار اصرار ورزیدند سودی نداشت ، مرد حکیمی فرارسید و گفت : آب نهر را به هم زنید تا گل آلود شود مشکل حل خواهد شد این کار را کردند اسب به آرامی عبور کرد ، تعجب کردند و از او نکته حل مشکل را خواستند .

ص: ۱۰۸

مرد حکیم گفت: هنگامی که آب صاف بود اسب عکس خود را در آب می دید و می پنداشت خود او است و حاضر نبود پا به روی خویشتن بگذارد، همین که آب گل آلود شد و خویش را فراموش کرد با سادگی از آن گذشت.

ایمان و عمل از هم جدا نیستند هنوز بسیاری کسانی که فکر می کنند با داشتن یک عقیده ساده می توان مسلمان بود، هرچند عملی از آن ها سرنزند، هنوز زیادند کسانی که دینی را می خواهند که بر سر راه هوس های سرکش آن ها مانعی ایجاد نکند و از هر نظر آنان را آزاد بگذارد.

(۱۵۸) سوره هُود

داستان شعیب نشان می دهد که این قوم نیز خواهان چنین آیینی بودند، لذا به او می گفتند ما نه حاضریم بت های نیاکان را فراموش کنیم و نه آزادی عمل در اموال و ثروتمان را از دست دهیم.

آن ها فراموش کرده بودند که اصولاً میوه درخت ایمان، عمل است و آیین انبیاء برای این بوده است که خود کامگی ها و انحرافات عملی انسان را اصلاح کنند و گرنه یک درخت بی شاخ و برگ و میوه به هیچ کار جز سوزاندن نمی آید.

امروز این طرز فکر، با نهایت تأسف، در میان عده ای از مسلمانان قوت گرفته که اسلام را در مجموعه ای از عقاید خشک خلاصه می کنند که در داخل مسجد همراه آن ها است و همین که از در مسجد بیرون آمدند با آن خداحافظی می کنند و در ادارات و بازارها و محوطه کار آن ها اثری از اسلام نیست.

ص: ۱۰۹

سیر و سیاحت در بسیاری از کشورهای اسلامی حتی کشورهایی که کانون ظهور اسلام بوده این واقعیت تلخ را نشان می دهد که اسلام در

جزء دوازدهم (۱۵۹)

یک مشت عقیده و چند عبادت کم روح خلاصه شده ، نه از آگاهی و نه از عدالت اجتماعی و نه از رشد فرهنگی و نه از بینش و اخلاق اسلامی در آن ها خبری نیست. هرچند خوشبختانه در پرتو پاره ای از انقلاب های اسلامی مخصوصا در میان قشر جوان یک نوع حرکت به سوی اسلام راستین و آمیزش « ایمان » و « عمل » پیدا شده است و دیگر این جمله که اسلام را با اعمال ما چه کار ؟ یا اسلام مربوط به دل است نه زندگی کمتر شنیده می شود. و نیز این « تر » که گروه های التقاطی می گویند ما عقیده را از اسلام و اقتصاد را از مارکس گرفته ایم ، که شبیه طرز تفکر گمراهان قوم شعیب است نیز محکوم شمرده می شود ، ولی به هر حال این جدایی و تفرقه از قدیم بوده و امروز نیز هست که باید با آن به مبارزه برخاست.

مالکیت بی قید و شرط سرچشمه فساد است قوم شعیب نیز گرفتار این اشتباه بودند که هیچ کس نمی تواند کمترین محدودیتی برای تصرف در اموال نسبت به مالکین قایل شود حتی از شعیب تعجب می کردند و می گفتند : مثل تو با این عقل و درایت ممکن

(۱۶۰) سوره هُود

است جلو آزادی عمل ما را در اموال ما بگیرد این سخن را خواه به عنوان استهزاء خواه به عنوان حقیقت گفته باشند نشان می دهد که آن ها محدودیت در تصرفات مالی را دلیل بر عدم عقل و درایت می دانستند. در حالی که اشتباه بزرگ آن ها همین بود اگر مردم در تصرف در اموالشان آزاد باشند ، سراسر جامعه را فساد و بدبختی فرا خواهد گرفت ، همیشه

ص: ۱۱۰

امور مالی باید تحت ضوابط صحیح و حساب شده ای که پیامبران الهی بر مردم عرضه کرده اند باشد و گرنه جامعه به تباهی خواهد کشید .

هدف پیامبران تنها اصلاح بود شعار « اِنْ اُرِيدُ اِلَّا الْاِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ »، تنها شعار شعیب نبوده، بلکه از شعارهای همه انبیاء و تمام رهبران راستین بوده است گفتار و کردار آن ها نیز شاهی بر این هدف محسوب می شود ، آن ها نه برای سرگرمی مردم آمده بودند و نه بخشش گناهان و نه فروختن بهشت به آنان و نه برای حمایت از زورمندان و تخدیر توده ها بلکه هدفشان ، اصلاح به معنی مطلق و به معنی وسیع کلمه بود ، اصلاح در تفکر و اندیشه ، اصلاح در اخلاق ،

جزء دوازدهم (۱۶۱)

اصلاح در نظامات فرهنگی و اقتصادی و سیاسی جامعه ، اصلاح در همه ابعاد اجتماع .

و در تحقق این هدف تکیه گاهشان تنها خدا بود و از هیچ توطئه و تهدیدی هراس نداشتند چنان که شعیب گفت « وَ مَا تَوْفِيقِي اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ اُنِيْبُ » .

۹۶ وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰى بِاٰيٰتِنَا وَ سُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ

ما موسی را با آیات خود و دلیل آشکار فرستادیم .

« سُلْطٰن » که به معنی تسلط است گاهی در سُلْطه ظاهری و زمانی در سُلْطه منطقی به کار می رود سُلْطه ای که مخالف را در بن بست قرار دهد به گونه ای که هیچ راهی برای فرار نیابد .

در آیه فوق به نظر می رسد که « سُلْطٰن » در همان معنی دوم به کار رفته و « آیات » اشاره به معجزات روشن موسی است .

ص: ۱۱۱

سرگذشت موسی از تمام پیامبران در قرآن بیشتر آمده است ، زیرا در بیش از سی سوره بیش از صدبار به ماجرای موسی و فرعون و بنی اسرائیل اشاره شده است .

(۱۶۲) سوره هُود

ویژگی سرگذشت موسی نسبت به پیامبرانی همچون شعیب و صالح و هود و لوط که در گذشته خواندیم ، این است که آن ها بر ضد اقوام گمراه ، قیام کردند ، ولی موسی علاوه بر این در برابر حکومت خودکامه ای همچون دستگاہ جبار فرعون قیام نمود .

اصولاً همیشه آب را باید از سرچشمه صاف کرد و تا حکومت های فاسد بر سر کارند هیچ جامعه ای روی سعادت نخواهد دید و رهبران الهی در این گونه اجتماعات قبل از همه باید این کانون های فساد را درهم بکوبند .

ولی باید توجه داشت که در این قسمت از سرگذشت موسی ، تنها یک گوشه را می خوانیم گوشه ای که در عین کوچکی ، پیام بزرگی برای همه انسان ها دارد .

موسی قهرمان مبارزه با فرعون

۹۷ إلی فِرْعَوْنَ وَ مَلَأْتَهُ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ

جزء دوازدهم (۱۶۳)

به سوی فرعون و اطرافیانش، اما آن ها از فرمان فرعون پیروی کردند در حالی که فرمان فرعون مایه رشد و نجات نبود.

« مَلَأُ » به کسانی گفته می شود که ظاهر آن ها چشم ها را پر می کند هرچند تو خالی هستند و در منطق قرآن بیشتر به اعیان و اشراف و

ص: ۱۱۲

شخصیتهای قلبی که اطراف قدرت های ستمگر را می گیرند، اطلاق شده .

اطرافیان فرعون که با قیام موسی ، منافع نامشروع خود را درخطر می دیدند ، حاضر نشدند در برابر او و معجزات و منطوقش تسلیم کردند « لذا از فرمان فرعون پیروی کردند » (فَأَتَّبِعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ). « اما فرمان فرعون هرگز ضامن سعادت آن ها و مایه رشد و نجات نبود » (وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ). البته این موفقیت برای فرعون به سادگی به دست نیامد ، او از هرگونه نیرنگ و توطئه و نیرویی برای پیشرفت اهداف خود و شوراندن مردم بر ضد موسی استفاده می کرد و در این راه حتی هیچ نکته روانی را از نظر دور نمی داشت .

(۱۶۴) سوره هود

گاهی می گفت : « موسی می خواهد سرزمین های شما را بگیرد و شما را که صاحبان اصلی آن هاست بیرون کند : يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ » (۱۱۰ / اعراف) .

گاهی احساس مذهبی قوم خود را تحریک می کرد و می گفت : « من از این مرد می ترسم که آیین شما را دگرگون سازد : اِنِّيْ اَخَافُ اَنْ يُبَدِّلَ دِيْنَكُمْ » (۲۶ / غافر) .

و گاهی به موسی تهمت می زد و زمانی تهدید می کرد و بار دیگر قدرت و شوکت خود را به رخ مردم مصر می کشید و زمانی ادعای رهبری داهیانة ای که ضامن خیر و صلاحشان است داشت .

۹۸ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ

او در پیشاپیش قومش روز قیامت خواهد بود و آن ها را

ص: ۱۱۳

(به جای چشمه های زلال بهشت) وارد آتش می کند و چه بد است که آتش آبگاہ انسان باشد .

جزء دوازدهم (۱۶۵)

« وُرُود » در اصل به معنی حرکت به طرف آب و نزدیک شدن به آن است ولی بعدا به هر نوع داخل شدن بر چیزی کلمه « ورود » اطلاق شده است .

« وِرْد » به معنی آبی است که انسان بر آن وارد می شود و به معنی ورود بر آب نیز آمده است .

«مُورُود» به معنی آبی است که بر آن وارد می شوند(اسم مفعول است).

بنابراین معنی جمله « بَسَّ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ » چنین می شود آتش بد آبشخورگاهی است که بر آن وارد می شوند .

از آن جا که روز رستاخیز هر قوم و ملت و گروهی با رهبر خویش ، وارد محشر می شوند و پیشوایان این جهان ، پیشوایان آن جهانند ، فرعون نیز که رهبر گمراهان عصر خود بود ، در پیشاپیش قومش وارد این صحنه می شود ، اما به جای این که این پیشوا پیروان خود را در آن گرمای سوزان به سوی چشمه گوارایی از آب زلال ببرد « آن هارا به آتش دوزخ وارد می سازد «فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ». (و چه قدر زشت و ناپسنداست که آتش آبشخورگاه انسان باشد که بر آن وارد گردد « بَسَّ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ».

(۱۶۶) سوره هُود

همان چیزی که به جای تسکین عطش تمام وجود انسان را می سوزاند و در عوض سیراب کردن بر تشنگیش می افزاید .

جهان پس از مرگ عالمی است که اعمال و افعال ما در این دنیا با مقیاس وسیعی در آن جا مجسم می شود ، خوشبختی ها و بدبختی های آن

ص: ۱۱۴

جهان پرتویی است از کارهای ما در این جهان ، آن ها که در این جا رهبران بهشتیان بودند در آن جا نیز گروه ها را به سوی بهشت و سعادت می برند و آن ها که رهبر ستمگران و گمراهان و دوزخیان بودند ، در آن جا نیز پیروان خود را به سوی جهنم می برند و خود جلودار آن ها هستند .

۹۹ وَأَنْبِئُونِي بِهَذِهِ لَعَنَّهٗ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ بَشِّرَ الرَّفُّدَ الْمَرْفُودُ

آن ها در این جهان و روز قیامت از رحمت خدا دور خواهند بود و چه بد عطایی به آن ها داده می شود .

« رِفْدٌ » در اصل به معنی کمک کردن به انجام کاری است ، حتی اگر چیزی را تکیه به چیزی دیگری بدهند ، از آن تعبیر به « رِفْدٌ »

جزء دوازدهم (۱۶۷)

می کنند ولی کم کم این کلمه بر عطا و بخشش اطلاق شده ، چراکه کمکی است از ناحیه عطاکننده به شخص عطاشونده . نام ننگین آن ها همیشه در صفحات تاریخ به عنوان یک قوم گمراه و جبار ثبت می گردد ، بنابراین هم در این دنیا خسارت کردند و هم در جهان دیگر .

۱۰۰ ذَلِكُمْ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَ حَصِيدٌ

این از خبرهای شهرها و آبادی ها است که ما برای تو بازگو می کنیم، که بعضی (هنوز) برپا هستند و بعضی درو شده اند (و از میان رفته اند) .

« حَصِيدٌ » به معنی درو شده ، اشاره به سرزمین هایی همچون سرزمین قوم نوح و لوط که یکی در زیر آب غرق شد و دیگری زیر و رو و سنگباران گردید .

ص: ۱۱۵

در آیات این سوره سرگذشت هفت قوم از اقوام پیشین و گوشه ای از تاریخ پیامبرانشان بیان شد که هر کدام قسمت قابل توجهی از زوایای زندگی پرماجرایی انسان را روشن می ساخت و هر یک درس های عبرت فراوانی دربرداشت .

(۱۶۸) سوره هُود

در این جا به تمام آن داستان ها اشاره کرده ، به صورت یک جمع بندی می فرماید : « این ماجراها گوشه ای از اخبار شهرها و آبادی ها است که ما داستانش را برای تو بازگو می کنیم » (ذَلِكُمْ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ) .

« همان شهرها آبادی هایی که قسمتی از آن هنوز برپا است و قسمتی همچون کشتزاردرروشنده به کلی ویران گشته است » (مِنْهَا قَائِمٌ وَ حَصِيدٌ) .

« قَائِمٌ » اشاره به شهرها و آبادی هایی است که از اقوام پیشین برپا مانده اند ، مانند سرزمین مصر که جایگاه فرعونیان بود و پس از غرق این گروه ظالم و ستمگر همچنان برجای ماند ، باغ هایش و کشتزارهایش و بسیاری از عمارت های خیره کننده اش .

۱۰۱ وَ مَا ظَلَمْنَهُمْ وَ لَكِنْ ظَلَمُوا أَنفُسِهِمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ مَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ

جزء دوازدهم (۱۶۹)

ما به آن ها ستم نکردیم ، بلکه آن ها خودشان بر خویشان ستم روا داشتند و هنگامی که فرمان مجازات الهی فرارسید خدایانی را که غیر از «اللّه می خواندند آن هارا یاری نکردند و جز هلاکت بر آن ها نیفزودند .

ص: ۱۱۶

« تَثِيب » از ماده « تَبَّ » به معنی استمرار در زیان است و به معنی هلاکت و نابودی نیز آمده است .

۱۰۲ وَ كَذٰلِكَ اَخَذَ رَبُّكَ اِذَا اَخَذَ الْقُرٰى وَ هِيَ ظٰلِمَةٌ اِنَّ اَخَذَهَا لَيَأْتِيَنَّهَا رٰسٌ شَدِيْدٌ

و این چنین است مجازات پروردگار تو هنگامی که شهرها و آبادی های ظالم را مجازات می کند ، (آری) مجازات او دردناک و شدید است .

این یک قانون عمومی الهی است ، یک نسبت و برنامه همیشگی است که هر قوم و ملتی دست به ظلم و ستم بیالایند و پا را از مرز فرمان های الهی فراتر نهند و به رهبری و راهنمایی و اندرزه های پیامبران خدا اعتنا ننمایند خداوند آن ها را سرانجام سخت می گیرد و در پنجه عذاب می فشارد .

(۱۷۰) سوره هُود

این واقعیت که برنامه فوق یک برنامه عمومی و یک سنت همیشگی است از سایر آیات قرآن نیز به خوبی استفاده می شود و در واقع هشدار است به تمام مردم جهان که : گمان مبرید شما از این قانون مستثنی هستید یا این حکم مخصوص اقوام پیشین بوده است.

البته ظلم به معنی وسیع کلمه شامل همه گناهان می شود و توصیف « قریه » و شهر و آبادی به ظالم بودن (هِيَ ظٰلِمَةٌ) با این که این صفت مربوط به ساکنان شهر و آبادی است گویا اشاره به این نکته لطیف است که آن ها آن قدر در ظلم و بیدادگری فرو رفتند که گویی شهر و آبادی یک پارچه ظلم و ستم شده بود و این تعبیر نزدیک به تعبیری است که در

ص: ۱۱۷

فارسی داریم که می‌گوییم ظلم و فساد از در و دیوار فلان شهر می‌بارد .

۱۰۳ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَن خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ

جزء دوازدهم (۱۷۱)

در این نشانه ای است برای کسی که از عذاب آخرت می‌ترسد، همان روزی است که مردم در آن جمع می‌شوند و روزی که همه آن را مشاهده می‌کنند .

چراکه دنیا در برابر سرای دیگر همه چیزش کوچک و ناچیز است حتی مجازات ها و عذاب هایش و جهان دیگر از هر نظر وسیع تر می‌باشد و آن ها که ایمان به رستخیز دارند با دیدن هر یک از این نمونه هادر دنیا تکان می‌خورند و عبرت می‌گیرند و راه خود را باز می‌یابند.

جالب این که در فراز دوم آیه می‌فرماید : « مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ » و نمی‌گوید : « فِيهِ النَّاسُ » این تعبیر اشاره به آن است که رستخیز تنها ظرف اجتماع مردم نیست ، بلکه یک هدف است و یک مقصد که انسان ها در سیر تکاملی خود به سوی آن پیش می‌روند .

در سوره « تغابن » آیه ۹ می‌خوانیم : « يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَٰلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ : در آن روز که روز جمع و اجتماع است همه شما را گردآوری می‌کند و آن روزی است که همه احساس غبن می‌کنند » .

(۱۷۲) سوره هود

۱۰۴ وَ مَا تُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ

و ما آن را جز تا زمان محدودی تأخیر نمی‌اندازیم .

و از آن جا که ممکن است بعضی بگویند سخن از آن روز نسبی است و معلوم نیست کی فرامی‌رسد ، لذا قرآن بلافاصله می‌گوید :

ص: ۱۱۸

« ما آن روز را فقط تا زمان محدودی تأخیر می اندازیم » (وَ مَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُّعَدُّودٍ).

آن هم برای مصلحتی که روشن است تا مردم جهان میدان های آزمایش و پرورش را ببینند و آخرین برنامه انبیاء پیاده شود و آخرین حلقه سلسله تکامل که این جهان استعداد آن را دارد ظاهر گردد و بعد پایان اعلام شود .

تعبیر به «مَعْدُود» (شمرده شده) اشاره به نزدیکی رستاخیز است زیرا هر چیزی که قابل شمارش باشد و تحت عدد واقع شود محدود و نزدیک است.

خلاصه تأخیر آن روز هرگز نباید ظالمان را مغرور کند ، چرا که

جزء دوازدهم (۱۷۳)

« قیامت گر چه دیر آید بیاید » و حتی تعبیر به دیر آمدن هم درباره آن صحیح نیست .

خوشبختی یا بدبختی افراد در آخرت نتیجه اعمال آن ها در دنیا است

۱۰۵ یَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ

آن روز که (قیامت) فرا رسد هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی گوید گروهی از آن ها شقاوت مندند و گروهی سعادت مند (گروهی بدبختند و گروهی نیکبخت) .

« سَعِيدٌ » از ماده « سعادت » به معنی فراهم بودن اسباب نعمت و « شَقِيٌّ » از ماده « شقاوت » به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری و مجازات و بلا است .

گاه چنین تصور می شود این آیه که دلیل بر سخن گفتن مردم در آن

ص: ۱۱۹

روز به اجازه پروردگار است ، با آیاتی که مطلقاً نفی تکلم می کند منافات دارد ، مانند آیه ۶۵ سوره یس : « الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ : امروز بر دهان آن ها مهر می نهیم و به جای آن دستهایشان سخن می گویند و پاهایشان گواهی می دهند به کارهایی که انجام داده اند » و در آیه ۳۵ سوره مرسلات می خوانیم : « هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ : امروز روزی است که آن ها سخن نمی گویند » .

(۱۷۴) سوره هود

بهتر آن است که در پاسخ سؤال مربوط به تناقض ظاهری آیات مربوط به تکلم همان جوابی را بگوییم که بسیاری از مفسران گفته اند و آن این که : مردم در آن روز مراحل مختلفی را می پیمایند که هر مرحله ویژگی هایی دارد ، در پاره ای از مراحل هیچ گونه پرسش و سؤالی از آن ها نمی شود و حتی مهر بر دهانشان می نهند ، فقط اعضای پیکرشان که آثار اعمال را در خود حفظ کرده اند بازبان بی زبانی سخن می گویند ، اما در مراحل دیگر قفل از زبانشان برداشته می شود و به اذن خداوند به سخن می آیند و به گناهان خود اعتراف می کنند و خطاکاران یکدیگر را ملامت می نمایند بلکه سعی دارند گناه خویش را بر گردن دیگری نهند .

جزء دوازدهم (۱۷۵)

به هر حال در پایان آیه اشاره به تقسیم همه مردم به دو گروه کرده می گوید : « گروهی در آن جا شقی و گروهی سعیدند ، گروهی خوش بخت و گروه دیگری بدبختند » (فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ) .

سعیدها در آن جهان همان نیکوکارانی هستند که در لابلای انواع نعمت ها جای آن ها است و شقاوتمندان همان بدکارانی هستند که در

ص: ۱۲۰

دل دوزخ در انواع مجازات ها گرفتارند .

این شقاوت و آن سعادت چیزی جز نتیجه اعمال و کردار و گفتار و نیت انسان در دنیا نیست .

۱۰۶ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهيقٌ

اما آن ها که شقاوتمند شدند در آتش اند و برای آن ها زفیر و شهیق (ناله های طولانی دم و بازدم) است .

۱۰۷ خَلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ

جاودانه در آن خواهند ماند، تا آسمان ها و زمین برپاست، مگر آن چه پروردگارت بخواهد که پروردگارت هرچه را اراده کند انجام می دهد .

۱۰۸ وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ

(۱۷۶) سوره هود

اما آن ها که سعادتمند شدند در بهشت جاودانه خواهند بود ، مادام که آسمان ها و زمین برپاست مگر آن چه پروردگارت بخواهد ، بخششی است قطع نشدنی .

« زَفِير » به معنی فریاد کشیدنی است که با بیرون فرستادن نفس توأم باشد و « شَهيق » ناله توأم با فرو بردن نفس است .

این هر دو صدای فریاد و ناله کسانی است که از غم و اندوه ناله سر

ص: ۱۲۱

می دهند، ناله ای که تمام وجود آن ها را پر می کند و نشانه نهایت ناراحتی و شدت عذاب است .

جزء دوازدهم (۱۷۷)

باید توجه داشت که « زَفِير » و « شَهِيْق » هر دو مصدرند و زفير در اصل به معنی بار سنگین بر دوش گرفتن است و چون چنین کاری سرچشمه آه و ناله می شود به آن زفير گفته می شود و شهيق در اصل به معنی طولانی بودن است همان گونه که به کوه بلند « جَبَلٌ شَاهِقٌ » می گویند و سپس به ناله های طولانی اطلاق شده است .

بحثی پیرامون سعادت و شقاوت از نظر ذاتی یا اکتسابی بودن

بعضی خواسته اند از آیات فوق ذاتی بودن سعادت و شقاوت را اثبات کنند در حالی که نه تنها آیات فوق دلالتی بر این امر ندارد بلکه به وضوح ثابت می کند که سعادت و شقاوت اکتسابی است ، زیرا می گوید: « أَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا » (آن ها که شقاوتمند شدند) و یا می گوید : « أَمَّا الَّذِينَ سُرِعِدُوا » (آن ها که سعادتمند شدند) اگر شقاوت و سعادت ذاتی بود می بایست گفته شود « أَمَّا الْأَشْقِيَاءُ وَ أَمَّا السُّعْدَاءُ » و مانند آن و از این جا روشن می شود آن چه در تفسیر فخر رازی آمده

(۱۷۸) سوره هُود

که « در این آیات خداوند از هم اکنون حکم کرده که گروهی در قیامت سعادت‌مندانند و گروهی شقاوت‌مند و کسانی را که خداوند محکوم به چنین حکمی کرده و می داند سرانجام در قیامت سعید و یا شقی خواهند بود محال است تغییر پیدا کنند ، والا لازم می آید که خبر دادن خداوند کذب و علمش جهل شود و این محال است » ... به کلی بی اساس است .

ص: ۱۲۲

این همان ایراد معروف « علم خدا » در مسأله جبر و اختیار است که پاسخ آن از قدیم داده شده است و آن این که :

اگر ما افکار پیش ساخته خود را نخواهیم بر آیات تحمیل کنیم مفاهیم آن روشن است ، این آیات می گوید : در آن روز گروهی در پرتو اعمالشان سعادت مند و گروهی به خاطر اعمالشان شقاوت مند و خدا می داند چه کسانی به اراده خود و به خواست و اختیار خود در طریق سعادت گام می نهند و چه گروهی با اراده خود در مسیر شقاوت گام می نهند بنابراین به عکس آن چه او گفته اگر مردم مجبور به انتخاب این راه باشند علم خدا جهل خواهد شد چرا که همگان با میل و اختیار خود راه خویش را انتخاب می کنند .

جزء دوازدهم (۱۷۹)

شاهد سخن این که آیات فوق به دنبال داستان های اقوام پیشین است که گروه عظیمی از آن ها بر اثر ظلم و ستم و انحراف از جاده حق و عدالت و آلودگی به مفاسد شدید اخلاقی و مبارزه با رهبران الهی گرفتار مجازات های دردناکی در این جهان شدند که قرآن برای تربیت و ارشاد ما و نشان دادن راه حق از باطل و جدا ساختن مسیر سعادت از شقاوت این داستان ها را بازگو می کند. اصولاً اگر ما ، آن چنان که فخر رازی و همفکرانش می پندارند ، محکوم به سعادت و شقاوت ذاتی باشیم و بدون اراده به بدی ها و نیکی ها کشانده شویم تعلیم و تربیت لغو و بیهوده خواهد بود . آمدن پیامبران و نزول کتب آسمانی و نصیحت و اندرز و تشویق و توبیخ و سرزنش و ملامت و مؤآخذه و سؤال و بالاخره کیفر و پاداش همگی بی فایده یا ظالمانه محسوب می گردد .

ص: ۱۲۳

آن‌ها که مردم را در انجام نیک و بد مجبور می‌دانند خواه این جبر را، جبر الهی، یا جبر طبیعی، یا جبر اقتصادی و یا جبر محیط بدانند

(۱۸۰) سوره هُود

تنها به هنگام سخن گفتن و یا مطالعه در کتاب‌ها از این مسلک طرفداری می‌کنند، ولی در عمل حتی خودشان هرگز چنین عقیده‌ای ندارند، به همین دلیل اگر به حقوق آن‌ها تجاوزی شود متجاوز را مستحق توبیخ و ملامت و محاکمه و مجازات می‌دانند و هرگز حاضر نیستند به عنوان این‌که او مجبور به انجام این کار است از وی صرف نظر کنند و یا مجازاتش را ظالمانه بپندارند و یا بگویند او نمی‌توانسته است این عمل را مرتکب نشود چون خدا خواسته یا جبر محیط و طبیعت بوده است، این خود دلیل دیگری بر فطری بودن اصل اختیار است.

به هر حال هیچ جبری مسلکی را نمی‌یابیم که در عمل روزانه خود به این عقیده پایبند باشد بلکه برخوردش با تمام انسان‌ها برخورد با افراد آزاد و مسؤول و مختار است.

تمام اقوام دنیا به دلیل تشکیل دادگاه‌ها و دستگاه‌های قضایی برای کیفر متخلفان عملاً آزادی اراده را پذیرفته‌اند. تمام مؤسسات تربیتی جهان نیز به طور ضمنی این اصل را قبول کرده‌اند که انسان بامیل و اراده خود کار می‌کند و با تعلیم و تربیت می‌توان او را راهنمایی و ارشاد کرد و از خطاها و اشتباهات و کج‌اندیشی‌ها برکنار ساخت. جالب این‌که در آیات فوق «شَقُّوا» به عنوان فعل معلوم «سَعِدُوا» به عنوان فعل مجهول آمده است.

جزء دوازدهم (۱۸۱)

این اختلاف تعبیر شاید اشاره لطیفی به این نکته باشد که انسان راه

ص: ۱۲۴

شقاوت را با پای خود می پیماید ، ولی برای پیمودن راه سعادت تا امداد و کمک الهی نباشد و او را در مسیرش یاری ندهد پیروز نخواهد شد و بدون شک این امداد و کمک تنها شامل کسانی می شود که گام های نخستین را با اراده و اختیار خود برداشته اند و شایستگی چنین امدادی را پیدا کرده اند .

اسباب خوشبختی و بدبختی

سعادت که گم شده همه انسان ها است و هر کس آن را در چیزی می جوید و در جایی می طلبد به طور خلاصه عبارتست از فراهم بودن اسباب تکامل برای یک فرد یا یک جامعه و نقطه مقابل آن شقاوت و بدبختی است که همه از آن متنفرند و آن عبارت از : نامساعد بودن شرایط پیروزی و پیشرفت و تکامل است .

(۱۸۲) سوره هُود

بنابراین هر کس از نظر شرایط روحی ، جسمی ، خانوادگی ، محیط و فرهنگ ، اسباب بیشتری برای رسیدن به هدف های والا در اختیار داشته باشد به سعادت نزدیک تر یا به تعبیر دیگر سعادت مندتر است. و هر کس گرفتار کمبودها ، نارسایی ها ، از جهات بالا بوده باشد شقاوت مند و بی بهره از سعادت خواهد بود .

ولی باید توجه داشت که پایه اصلی سعادت و شقاوت ، اراده و خواست خود انسان است ، او است که می تواند وسایل لازم را برای ساختن خویش و حتی جامعه اش فراهم سازد و او است که می تواند با عوامل بدبختی و شقاوت به مبارزه برخیزد و یا تسلیم آن شود .

در منطق انبیاء سعادت و شقاوت چیزی نیست که در درون ذات

ص: ۱۲۵

انسان باشد و حتی نارسایی های محیط و خانوادگی و وراثت در برابر تصمیم و اراده خود انسان ، قابل تغییر و دگرگونی است ، مگر این که ما اصل اراده و آزادی انسان را انکار کنیم و او را محکوم شرایط جبری بدانیم و سعادت و شقاوتش را ذاتی و یا مولود جبری محیط و مانند آن بدانیم که این نظر به طور قطع در مکتب انبیاء و همچنین مکتب عقل محکوم است .

جزء دوازدهم (۱۸۳)

جالب این که در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهلبیت علیهم السلام نقل شده ، انگشت روی مسائل مختلفی به عنوان اسباب سعادت یا اسباب شقاوت گذارده شده که مطالعه آن ها انسان را به طرز تفکر اسلامی در این مسأله مهم ، آشنا می سازد و به جای این که برای رسیدن به سعادت و فرار از شقاوت به دنبال مسائل خرافی و پندارها و سنت های غلطی که در بسیاری از اجتماعات وجود دارد و مسائل بی اساسی را اسباب سعادت و شقاوت می پندارند، به دنبال واقعیات عینی و اسباب حقیقی سعادت خواهد رفت .

به عنوان نمونه به چند حدیث پرمعنی زیر توجه فرمایید :

امام صادق از جدش امیرمؤمنان علی چنین نقل

(۱۸۴) سوره هُود

می کند : « حَقِيقَةُ السَّعَادَةِ أَنْ يَخْتِمَ لِلرَّجُلِ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ وَ حَقِيقَةُ الشَّقَاوَةِ أَنْ يَخْتِمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقَاوَةِ : حقیقت سعادت این است که آخرین مرحله زندگی انسان با عمل سعادت‌مندانانه پایان پذیرد و حقیقت شقاوت این است که آخرین مرحله عمر با

ص: ۱۲۶

عمل شقاوت‌مندان خاتمه یابد» (۱).

این روایت با صراحت می‌گوید مرحله نهایی عمر انسان و اعمال او در این مرحله بیانگر سعادت و شقاوت او است و به این ترتیب سعادت و شقاوت ذاتی را به کلی نفی می‌کند و انسان را در گرو اعمالش می‌گذارد و راه بازگشت را در تمام مراحل تا پایان عمر برای او باز می‌داند.

در حدیث دیگری از علی می‌خوانیم: «الْسَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بِغَيْرِهِ وَ الشَّقِيُّ مَنْ انْخَدَعَ لِهَوَاهُ وَ غُرُورِهِ : سعادت‌مند کسی است که از سرنوشت دیگران پند گیرد و شقاوت‌مند کسی است که فریب هوای نفس و غرورش را بخورد» (۱). این سخن علی نیز تأکید مجددی است بر اختیاری بودن سعادت و شقاوت و بعضی از اسباب مهم این دو را بیان می‌کند.

۱ « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » جلد ۲ ، صفحه ۳۹۸ .

جزء دوازدهم (۱۸۵)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أَرْبَعٌ مِنْ أَسْبَابِ السَّعَادَةِ وَ أَرْبَعٌ مِنَ الشَّقَاوَةِ فَالْأَرْبَعُ الَّتِي مِنَ السَّعَادَةِ الْمَرْئَةُ الصَّالِحَةُ وَ الْمَسِيكَةُ الْوَاسِعَةُ وَ الْجَارُ الصَّالِحُ وَ الْمَرْكَبُ الْبَهِيُّ ءِ وَ الْأَرْبَعُ الَّتِي مِنَ الشَّقَاوَةِ الْجَارُ السُّوءُ وَ الْمَرْئَةُ السُّوءُ وَ الْمَسِيكَةُ الضَّيِّقَةُ وَ الْمَرْكَبُ السُّوءُ : چهار چیز است که از اسباب سعادت و چهار چیز است از اسباب شقاوت است : اما آن چهار چیز که از اسباب سعادت است : همسر صالح ، خانه وسیع ، همسایه شایسته و مرکب خوب

ص: ۱۲۷

است . و چهار چیز که از اسباب شقاوت است : همسایه بد و همسر بد و خانه تنگ و مرکب بد است . (۲)

۱ « نهج البلاغه » صبحی صالح خطبه ۸۶ .

(۱۸۶) سوره هُود

با توجه به این که این چهار موضوع در زندگی مادی و معنوی هر کس نقش مؤثری دارد و از عوامل پیروزی یا شکست می تواند باشد ، وسعت مفهوم سعادت و شقاوت در منطق اسلام روشن می شود .

یک همسر خوب انسان را به انواع نیکی ها تشویق می کند ، یک خانه وسیع روح و فکر انسان را آرامش می بخشد و آماده فعالیت بیشتر می نماید ، همسایه بد بلاآفرین و همسایه خوب کمک مؤثری به آسایش و حتی پیشرفت هدف های انسان می کند ، یک مرکب بدرد خور برای رسیدن به کارها و وظایف اجتماعی عامل مؤثری است ، در حالی که مرکب قراضه و زوار دررفته یک عامل عقب ماندگی است ، چرا که کمتر می تواند صاحبش را به مقصد برساند .

۴ و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث نقل شده است : « مِنْ عَلامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنَيْنِ وَ قَسِيوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ »

۱ « مکارم اخلاق » ، صفحه ۶۵ .

جزء دوازدهم (۱۸۷)

فِي طَلَبِ الرِّزْقِ وَ الإِصْرَارِ عَلَى الدُّنْبِ : از نشانه های شقاوت آن است که هرگز قطره اشکی از چشم انسان نریزد و نیز از علامات آن سنگ دلی و حرص شدید در تحصیل روزی و اصرار بر گناه است . (۱)

این امور چهار گانه که در حدیث فوق آمده اموری است اختیاری

ص: ۱۲۸

که از اعمال و اخلاق اکتسابی خود انسان سرچشمه می گیرد و به این ترتیب دور کردن این اسباب شقاوت در اختیار خود انسان ها است .

اگر اسبابی را که برای سعادت و شقاوت در احادیث بالا ذکر شده با توجه بر عیبت همه آن ها و نقش مؤثرشان در زندگی بشر با اسباب و نشانه های خرافی که حتی در عصر ما ، عصر اتم و فضا گروه زیادی به آن پایبندند مقایسه کنیم به این واقعیت می رسیم که تعلیمات اسلام تا چه حد منطقی و حساب شده است .

هنوز بسیاری اند کسانی که نعل اسب را سبب خوشبختی ، روز سیزده

۱ « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۹۸ .

(۱۸۸) سوره هُود

را سبب بدبختی، پریدن از روی آتش را در بعضی از شب های سال سبب خوشبختی و آواز خواندن مرغ را سبب بدبختی ، پاشیدن آب را پشت سر مسافر سبب خوشبختی و رد شدن زیر نردبان را سبب بدبختی و حتی آویزان کردن خرمهره را به خود یا به وسیله نقلیه سبب خوشبختی و عطسه را نشانه بدبختی در انجام کار مورد نظر می دانند و امثال این خرافات که در شرق و غرب در میان اقوام و ملل مختلف فراوان است .

و چه بسیار انسان هایی که بر اثر گرفتار شدن به این خرافات از فعالیت در زندگی بازمانده اند و گرفتار مصیبت های فراوانی شده اند .

اسلام بر تمام این پندارهای خرافی قلم سرخ کشیده و سعادت و شقاوت انسان را در فعالیت های مثبت و منفی و نقاط قوت و ضعف اخلاقی و برنامه های عملی و طرز تفکر و عقیده هر کس می داند که نمونه هایی از آن در چهار حدیث فوق به روشنی بیان شده است .

ص: ۱۲۹

در رابطه با جمله استثنائیه «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ» (مگر آن چه پروردگارت بخواهد) که در آیات فوق هم در مورد اهل بهشت آمده و هم اهل دوزخ ذکر شده است باید گفت از آن جا که این آیات از دو گروه شقی و سعید بحث می کند و شقاوت‌مندان همگی الزاماً افراد بی ایمانی که مستحق خلود باشند نیستند، بلکه ممکن است در میان آن ها گروهی از مؤمنان خطاکار وجود داشته باشند بنابراین استثناء مربوط به این گروه است.

ولی این سؤال پیش می آید که این استثناء در جمله دوم چه مفهومی خواهد داشت ؟ (در مورد سعادت‌مندان)

در پاسخ گفته شده است که آن نیز در مورد مؤمنان خطاکار است که مدتی باید در آغاز به دوزخ بروند و پاک شوند ، سپس به صف بهشتیان بیبوندند ، در حقیقت استثناء در جمله اول نسبت به آخر کار است و در جمله دوم نسبت به آغاز کار .

۱۱۱ وَ إِنَّ كُلاًّ لَمَّا لِيُؤْفِقَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَلَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

(۱۹۰) سوره هود

و پروردگار تو اعمال هر یک را بی کم و کاست به آن ها خواهد داد ، او به آن چه عمل می کند آگاه است .

جالب این که می گوید : اعمالشان را به آن ها می دهیم و این اشاره دیگری بر مسأله تجسم اعمال است و این که پاداش و کیفر در حقیقت اعمال خود انسان است که تغییر شکل می یابد و به او می رسد.

۱۱۲ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مِنْ تَابٍ مَعَكَ وَ لَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

بنابراین همان گونه که فرمان یافته ای استقامت کن همچین کسانی که با تو به سوی خدا آمده اند و طغیان نکنید که خداوند آن چه را انجام می دهد می بیند .

در حدیث معروفی از ابن عباس چنین می خوانیم : « ما نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَتْ آيَةٌ كَانَتْ أَشَدَّ عَلَيْهِ وَ لَا أَشَقَّ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ وَ

جزء دوازدهم (۱۹۱)

لِذَلِكَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ حِينَ قَالُوا لَهُ اسْرِعْ إِلَيْكَ الشَّيْبُ يَا رَسُولَ اللَّهِ شَيْئَتِي هُوَ وَ الْوَأَقَعُهُ : هیچ آیه ای شدید و مشکل تر از این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد و لذا هنگامی که اصحاب از آن حضرت پرسیدند چرا به این زودی موهای شما سفید شده و آثار پیری نمایان ، گشته ، فرمود : مرا سوره هود و واقعه پیر کرد . (۱)

و در روایت دیگری می خوانیم : هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « شَمَّرُوا ، شَمَّرُوا » ، فَمَا رُئِيَ ضَاحِكًا : دامن به کمر بزیند ، دامن به کمر بزیند « (که وقت کار و تلاش است) و از آن پس پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز خندان دیده نشد . (۲)

دلیل آن هم روشن است ، زیرا چهار دستور مهم در این آیه

وجود دارد که هر کدام بار سنگینی بر دوش انسان می گذارد .

از همه مهم تر، فرمان به استقامت است (فَاسْتَقِم) ، استقامت که از

۱ « مَجْمَعُ الْبَيَان » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۹۹ .

۲ « دُرُّ الْمُنْثُور » ، ذیل آیه .

(۱۹۲) سوره هُود

ماده قیام گرفته شده از این نظر که انسان در حال قیام بر کار و تلاش خود تسلط بیشتری دارد، استقامت که به معنی طلب قیام است یعنی در خود آن چنان حالتی ایجاد کن که سستی در تو راه نیابد ، چه فرمان سخت و سنگینی .

همیشه به دست آوردن پیروزی ها کار نسبتا آسانی است ، اما نگه داشتن آن بسیار مشکل آن هم در جامعه ای آن چنان عقب افتاده و دور از عقل و دانش در برابر مردمی لجوج و سرسخت و در میان دشمنانی انبوه و مصمم و در طریق ساختن جامعه ای سالم و سربلند و باایمان و پیشتاز ، استقامت در این راه کار ساده ای نبوده است .

دستور دیگر این که این استقامت باید تنها انگیزه الهی داشته باشد و هر گونه وسوسه شیطانی از آن دور بماند (کَمَا أُمِرْتُ) ، یعنی به دست آوردن بزرگ ترین قدرت های سیاسی و اجتماعی، آن هم برای خدا.

سوم مسأله رهبری کسانی است که به راه حق برگشتند و آن ها را هم به استقامت واداشتن (وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ) .

چهارم مبارزه را در مسیر حق و عدالت ، رهبری نمودن و

جزء دوازدهم (۱۹۳)

جلوگیری از هر گونه تجاوز و طغیان ، زیرا بسیار شده است که افرادی در راه رسیدن به هدف نهایت استقامت را به خرج می دهند اما رعایت عدالت برای آن ها ممکن نیست و غالبا گرفتار طغیان و تجاوز از حد می شوند (وَلَا تَطْغَوْا) . آری مجموع این جهات دست به دست هم داد و پیامبر صلی الله علیه و آله را آن چنان در زیر بار مسؤولیت فرورد که حتی

ص: ۱۳۲

مجال لبخند زدن را از او گرفت و او را پیر کرد .

و به هر حال این تنها دستوری برای دیروز نبود بلکه برای امروز و فردا ، فرداهای دیگر نیز هست .

امروز هم مسؤولیت مهم ما مسلمانان و مخصوصا رهبران اسلامی در این چهار جمله خلاصه می شود : استقامت اخلاص رهبری مؤمنان و عدم طغیان و تجاوز و بدون به کار بستن این اصول ، پیروزی بر دشمنانی که از هر سو از داخل و خارج ما را احاطه کرده اند و از تمام وسایل فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی بر ضد ما بهره گیری می کنند امکان پذیر نمی باشد .

(۱۹۴) سوره هُود

۱۱۳ وَلَا تَزَكُّوْاۤ اِلَى الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَّ مَا لَكُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ مِنْ اَوْلِيَآءٍ ثُمَّ لَا تُنصَّرُوْنَ

و تکیه بر ظالمان نکنید که موجب می شود آتش شما را فرو گیرد و در آن حال جز خدا هیچ ولی و سرپرستی نخواهید داشت و یاری نمی شوید .

« رُكُون » از ماده « رَكَنَ » به معنی ستون و دیواره هایی است که ساختمان یا اشیاء دیگر را بر سرپا نگه می دارد و سپس به معنی اعتماد و تکیه کردن بر چیزی به کار رفته است .

درجه اموری نباید به ظالمان تکیه کرد

بدیهی است که در درجه اول نباید در ظلم ها و ستمگری هایشان شرکت جست و از آن ها کمک گرفت و در درجه بعد اتکاء بر آن ها در آن چه مایه ضعف و ناتوانی جامعه اسلامی و از دست دادن استقلال و

ص: ۱۳۳

خودکفایی و تبدیل شدن به یک عضو وابسته و ناتوان می گردد باید از میان برود که این گونه رکون ها جز شکست و ناکامی و ضعف جوامع اسلامی ، نتیجه ای نخواهد داشت. و اما این که : فی المثل مسلمانان با جوامع غیرمسلمان ، روابط تجاری یا علمی بر اساس حفظ منافع مسلمین و استقلال و ثبات جوامع اسلامی داشته باشند ، نه داخل در مفهوم رکون به ظالمین است و نه چیزی است که از نظر اسلام ممنوع بوده باشد و در عصر خود پیامبر صلی الله علیه و آله و اعصار بعد همواره چنین ارتباطی وجود داشته باشد .

جزء دوازدهم (۱۹۵)

۱۱۴ وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ

نماز را در دو طرف روز و اوایل شب برپا دار ، چرا که حسنات ، سیئات (و آثار آن ها را) برطرف می سازند ، این تذکری است برای آن ها که اهل تذکرند .

ظاهر تعبیر « طَرَفِي النَّهَارِ » (دو طرف روز) این است که نماز صبح و مغرب را بیان می کند ، که در دو طرف روز قرار گرفته و « زُلْفَا » که جمع « زُلْفَه » به معنی نزدیکی است به قسمت های آغاز شب که نزدیک به روز است گفته می شود بنابراین منطبق بر نماز عشاء می گردد .

همین تفسیر در روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز وارد شده که آیه فوق اشاره به سه نماز (صبح و مغرب و عشاء) است .

(۱۹۶) سوره هود

در این جا این سؤال پیش می آید که چرا از نمازهای پنجگانه تنها

ص: ۱۳۴

در این جا اشاره به سه نماز صبح و مغرب و عشاء شده و از نماز ظهر و عصر سخن به میان نیامده است .

در آیات قرآن گاهی هر پنج نماز ذکر شده مانند « اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنِ الْفَجْرِ » (۷۸ / اسراء) و گاهی سه نماز مانند آیه مورد بحث و گاهی تنها یک نماز ذکر شده است ، مانند « حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ » (۲۳۸ / بقره) .

بنابراین لزومی ندارد که در هر مورد هر پنج نماز با یکدیگر ذکر شود به خصوص این که گاهی مناسبات ایجاب می کند که

جزء دوازدهم (۱۹۷)

تنها روی نماز ظهر (صِلَوَةُ الْوُسْطَى) به خاطر اهمیتش تکیه شود و گاهی روی نماز صبح و مغرب و عشاء که گاهی به خاطر خستگی و یا خواب ممکن است در معرض فراموشی قرار گیرد .

آیه فوق همانند قسمتی دیگر از آیات قرآن تأثیر اعمال نیک را در از میان بردن آثار سوء اعمال بد بیان می کند، در سوره نساء آیه ۳۱ می خوانیم : « إِنَّ تَعَجَّتِي وَأَكْبَأْتِي مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكَفَرْنَا عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ : اگر از گناهان بزرگ دوری کنید گناهان کوچک شما را می پوشانیم» .

و در آیه ۷ سوره عنکبوت می خوانیم : « وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ : کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند گناهان آنان را می پوشانیم » .

و به این ترتیب اثر خنثی کننده گناه را در طاعات و اعمال نیک تثبیت می کند .

ص: ۱۳۵

از نظر روانی نیز شک نیست که هر گناه و عمل زشتی ، یک نوع تاریکی در روح و روان انسان ایجاد می کند که اگر ادامه یابد اثرات آن ها مترکم شده، به صورت وحشتناکی انسان را مسخ می کند .

(۱۹۸) سوره هُود

ولی کار نیک که از انگیزه الهی سرچشمه گرفته به روح آدمی لطافتی می بخشد که آثار گناه را می تواند از آن بشوید و آن تیرگی ها را به روشنایی مبدل سازد .

اما از آن جا که جمله فوق (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ) بلافاصله بعد از دستور نماز ذکر شده یکی از مصداق های روشن آن ، نمازهای روزانه است و اگر می بینیم در روایات تنها تفسیر به نمازهای روزانه شده دلیل بر انحصار نیست ، بلکه همان گونه که بارها گفته ایم بیان یک مصداق روشن قطعی است .

«پاداشتن» واقعی نماز انسان را از همه بدی ها مصون می دارد

در روایات متعددی که ذیل آیات فوق از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده تعبیراتی دیده می شود که از اهمیت فوق العاده نماز در مکتب اسلام پرده برمی دارد .

جزء دوازدهم (۱۹۹)

ابوعثمان می گوید : من با سلمان فارسی زیر درختی نشسته بودم ، او شاخه خشکی را گرفت و تکان داد تا تمام برگ هایش فرو ریخت ، سپس رو به من کرد و گفت : سؤال نکردی چرا این کار را کردم . گفتم : بگو بینم منظورت چه بود؟ گفت : این همان کاری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد هنگامی که خدمتش زیر درختی نشسته بودم ، سپس پیامبر

ص: ۱۳۶

این سؤال را از من کرد و گفت: «سلمان نمی‌پرسی چرا چنین کردم؟» من عرض کردم: بفرمایید چرا؟ فرمود: «هنگامی که مسلمان وضو بگیرد و خوب وضو بگیرد، سپس نمازهای پنجگانه را به جا آورد، گناهان او فرو می‌ریزد، همان گونه که برگ‌های این شاخه فرو ریخت»، سپس همین آیه (اقِمِ الصَّلَاةَ) را تلاوت فرمود. (۱)

در حدیث دیگری از یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام (ابی امامه) می‌خوانیم که می‌گوید: روزی در مسجد خدمت

۱ و ۲ و ۳ «مجمع البیان»، ذیل آیه.

(۲۰۰) سوره هُود

پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردی آمد و عرض کرد: یا رسول الله من گناهی کرده‌ام که حد بر آن لازم می‌شود، آن حد را بر من اجرا فرما، فرمود: «آیا نماز با ما خواندی؟» عرض کرد: آری ای رسول خدا، فرمود: «خداوند گناه تو، یا حد تو، را بخشید». (۱)

و نیز از علی نقل شده که می‌فرماید: «با رسول خدا در مسجد در انتظار نماز بودیم که مردی برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا من گناهی کرده‌ام پیامبر صلی الله علیه و آله روی از او برگرداند، هنگامی که نماز تمام شد همان مرد برخاست و سخن اول را تکرار کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا با ما این نماز را انجام ندادی و برای آن به خوبی وضو نگرفتی؟ عرض کرد: آری، فرمود: این کفاره گناه تو است». (۲)

و نیز از علی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «إِنَّمَا مَنَزَلَهُ الصَّلَاةِ الْخَمْسِ لِأُمَّتِي كَنَهْرٍ جَارٍ عَلَيَّ بَابِ أَحَدِكُمْ فَمَا

ص: ۱۳۷

يُظَنُّ أَحَدَكُمْ لَوْ كَانَ فِي جَسَدِهِ دِرْهُنٌ ثُمَّ اغْتَسَلَ فِي ذَلِكَ النَّهْرِ خَمْسَ مَرَّاتٍ كَانَ يَبْقَى فِي جَسَدِهِ دِرْهُنٌ فَكَذَلِكَ وَاللَّهِ الصَّلَاةُ
الْخَمْسُ لِأُمَّتِي : نمازهای پنجگانه برای امت من همچون یک نهر آب جاری است که بر در خانه یکی از شما باشد ، آیا گمان
می کنید اگر کثافتی در تن او باشد و سپس پنج بار در روز در آن نهر غسل کند آیا چیزی از آن بر جسد او خواهد ماند (
مسلمانان) همچنین است به خدا سوگند نمازهای پنجگانه برای امت من .(۱)

جزء دوازدهم (۲۰۱)

به هر حال جای تردید نیست که هرگاه نماز با شرایطش انجام شود، انسان را در عالمی از معنویت و روحانیت فرو می برد که
پیوندهای ایمانی او را با خدا چنان محکم می سازد که آلودگی ها و آثار گناه را از دل و جان او شستشو می دهد. نماز انسان
را در برابر گناه

۱ « مجمع البیان » ، ذیل آیه .

(۲۰۲) سوره هود

بیمه می کند و نیز نماز زنگار گناه را از آئینه دل می زداید .

نماز جوانه های ملکات عالی انسانی را در اعماق جان بشر می رویاند، نماز اراده راقوی و قلب راپاک و روح را تطهیر می کند و
به این ترتیب نماز در صورتی که به صورت جسم بی روح نباشد مکتب عالی تربیت است .

امید بخش ترین آیه قرآن

در تفسیر آیه مورد بحث حدیث جالبی از علی به این مضمون نقل شده است که روزی رو به سوی مردم کرد و فرمود : « به
نظر شما امید بخش ترین آیه قرآن کدام آیه است ؟ » بعضی گفتند :

ص: ۱۳۸

آیه « إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ » : خداوند هرگز شرک را نمی بخشد و پایین تر از آن را برای هر کس که بخواهد می بخشد.»

امام فرمود: « خوب است ، ولی آن چه من می خواهم نیست » ، بعضی گفتند:

آیه « وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا » : هر کس عمل زشتی انجام دهد یا بر خویشتن ستم کند و سپس از خدا آمرزش بخواهد خدا را غفور و رحیم خواهد یافت « امام فرمود: « خوب است ولی آن چه را می خواهم نیست » .

جزء دوازدهم (۲۰۳)

بعضی دیگر گفتند آیه: « قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ : ای بندگان من که اسراف بر خویشتن کرده اید از رحمت خدا مأیوس نشوید » فرمود: « خوب است اما آن چه می خواهم نیست ». بعضی دیگر گفتند: آیه « وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ: پرهیزکاران کسانی هستند که هنگامی که کار زشتی انجام می دهند یا به خود ستم می کنند به یاد خدا می افتند و از گناهان خویش آمرزش می طلبند و چه کسی است جز خدا که گناهان را ببامزد » باز امام فرمود: « خوب است ولی آن چه می خواهم نیست » .

در این هنگام مردم از هر طرف به سوی امام متوجه شدند و همه کردند فرمود: « چه خبر است ای مسلمانان؟ » عرض کردند: به خدا سوگند ما آیه دیگری در این زمینه سراغ نداریم .

(۲۰۴) سوره هُود

امام فرمود: « از حیب خودم رسول خدا شنیدم که فرمود امید

ص: ۱۳۹

بخش ترین آیه قرآن این آیه است: " وَاقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفَا مِنْ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذَهَبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلَّذِينَ كَرِهُوا " (۱).

البته همان گونه که در ذیل آیه ۴۸ سوره نساء گفتیم در حدیث دیگری آمده است که امیدبخش ترین آیه قرآن ، آیه : « إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ » می باشد .

اما با توجه به این که هر یک از این آیات به زاویه ای از این بحث نظر دارد و یک بعد از ابعاد آن را بیان می کند ، تضادی با هم ندارد .

در واقع آیه مورد بحث از کسانی سخن می گوید که نمازهای خود را به خوبی انجام می دهند نمازی با روح و با حضور قلب که آثار گناهان دیگر را از دل و جانشان می شوید .

اما آیه دیگر از کسانی سخن می گوید که دارای چنین نمازی نیستند و تنها از در توبه وارد می شوند پس این آیه برای این گروه و آن آیه برای آن گروه امیدبخش ترین آیه است .

۱ « مجمع البیان » ، ذیل آیه .

جزء دوازدهم (۲۰۵)

چه امیدی از این بیشتر که انسان بداند هر گاه پای او بلغزد و یا هوی و هوس بر او چیره شود (بدون این که اصرار بر گناه داشته باشد پایش به گناه کشیده شود) هنگامی که وقت نماز فرا رسید ، وضو گرفت و در پیشگاه معبود به راز و نیاز برخاست احساس شرمساری که از لوازم توجه به خدا است نسبت به اعمال گذشته به او دست داد گناه او بخشوده می شود و ظلمت و تاریکیش از قلب او برمی خیزد .

ص: ۱۴۰

و شکیبایی کن که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد .

« صبر » یک اصل کلی و اساس اسلامی است که در موردی از قرآن با نماز همراه ذکر شده است شاید به این دلیل که نماز در انسان « حرکت » می آفریند و دستور صبر ، مقاومت ایجاب می کند و این دو یعنی « حرکت » و « مقاومت » هنگامی که دست به دست هم می دهند عامل اصلی هر گونه پیروزی خواهند شد .

(۲۰۶) سوره هُود

اصولاً هیچ گونه نیکی بدون ایستادگی و صبر ممکن نیست ، چون به پایان رساندن کارهای نیک حتما استقامت لازم دارد و به همین جهت در آیه فوق به دنبال امر به صبر می فرماید خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند ، یعنی نیکوکاری بدون صبر و ایستادگی میسر نیست. ذکر این نکته نیز لازم است که مردم در برابر حوادث ناگوار به چند گروه تقسیم می شوند .

گروهی فوراً دست و پای خود را گم می کنند و به گفته قرآن بنابر جزع و فزع می گذارند «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا» (۲۰/معارج).

گروه دیگری هستند که علاوه بر تحمل و بردباری ، شکرگزاری هم دارند .

گروه دیگری هستند که در برابر این گونه حوادث عاشقانه به تلاش و کوشش برمی خیزند و برای خنثی کردن اثرات منفی حادثه ، طرح ریزی می کنند ، جهاد و پیکار خستگی ناپذیر به خرج می دهند و تا

مشکل را از پیش پا بر ندارند آرام نمی گیرند .

جزء دوازدهم (۲۰۷)

خداوند به چنین صابرائی وعده پیروزی داده « اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ » (۶۵ / انفال) .

و نعمت های بهشتی را پاداش سرای دیگر آن ها شمرده « وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا » (۱۲ / انسان) .

پاسداران صلح و آزادی

۱۱۶ فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ

چرا در قرون (و اقوام) قبل از شما دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در زمین جلوگیری کنند ، مگر اندکی از آن ها که نجاتشان دادیم و آن ها که ستم می کردند از تنعم و تلذذ پیروی کردند و گناهکار بودند (و نابود شدند) .

(۲۰۸) سوره هود

۱۱۷ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِیُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلِهَا مُصْلِحُونَ

و چنین نبود که پروردگارت آبادی ها را به ظلم و ستم نابود کند در حالی که اهلش درصدد اصلاح بوده باشند .

« اُولُوا » به معنی « صاحبان » و « بَقِيَّة » به معنی باقیمانده است و معمولاً این تعبیر در لغت عرب به معنی اولوالفضل (صاحبان فضیلت و شخصیت و نیکان و پاکان) گفته می شود زیرا انسان معمولاً اجناس بهتر و اشیاء نفیس تر را ذخیره می کند و نزد او باقی می ماند و به همین جهت این کلمه مفهوم نیکی و نفاست را با خود دارد .

ص: ۱۴۲

در هر جامعه ای تا زمانی که گروهی از اندیشمندان متعهد و مسؤول وجود دارد که در برابر مفساد ساکت نمی نشینند و به مبارزه برمی خیزند و رهبری فکری و مکتبی مردم را در اختیار دارند این جامعه به تباهی و نابودی کشیده نمی شود .

اما آن زمان که بی تفاوتی و سکوت در تمام سطوح حکم فرما شد و جامعه در برابر عوامل فساد بی دفاع ماند ، فساد و به دنبال آن نابودی حتمی است .

جزء دوازدهم (۲۰۹)

در هر جامعه ای معمولاً ظلم و فساد وجود دارد، اما مهم این است که مردم احساس کنند که ظلم و فساد هست و در طریق اصلاح باشند و با چنین احساس و گام برداشتن در راه اصلاح ، خداوند به آن ها مهلت می دهد و قانون آفرینش برای آن ها حق حیات قائل است .

اما همین که این احساس از میان رفت و جامعه بی تفاوت شد و فساد و ظلم به سرعت همه جا را گرفت آن گاه است که دیگر در سنت آفرینش حق حیاتی برای آن ها وجود ندارد ، این واقعیت را با یک مثال روشن می توان بیان کرد .

در بدن انسان ، نیروی مدافع مجهزی است به نام « گلبول های سفید خون » که هر میکرب خارجی از طریق هوا ، آب و غذا و خراش های پوست به داخل بدن هجوم کند این سربازان جانباز در برابر آن ها ایستادگی کرده و نابودشان می کنند و یا حداقل جلو توسعه و رشد آن ها را می گیرند .

(۲۱۰) سوره هود

بدیهی است اگر یک روز این نیروی بزرگ دفاعی که از میلیون ها

ص: ۱۴۳

سرباز تشکیل می شود دست به اعتصاب بزند و بدن بی دفاع بماند چنان میدان تاخت و تاز میکرب های مضر می شود که به سرعت انواع بیماری ها به او هجوم می آورند .

کل جامعه انسانی نیز چنین حالی را دارد اگر نیروی مدافع که همان « اُولُوا بَقِيَّةَ » بوده باشد از آن برجیده شود میکرب های بیماری زای اجتماعی که در زوایای هر جامعه ای وجود دارد به سرعت نمو و تکثیر مثل کرده ، جامعه را سرتاپا بیمار می کنند .

نقش « اُولُوا بَقِيَّةَ » در بقای جوامع آن قدر حساس است که باید گفت : بدون آن ها حق حیات از آنان سلب می شود و این همان چیزی است که آیات فوق به آن اشاره دارد .

همواره در میدان مبارزات اجتماعی آن ها که ضعیف ترند ، زودتر از صحنه خارج می شوند یا نابود می گردند و تنها آن ها باقی می مانند که از نظر تفکر و یا نیروی جسمانی قوی ترند و به همین دلیل باقیماندهگان نیرومندانند ، به همین جهت در عرب این ضرب المثل وجود دارد که می گویند فِي الزَّوَايَا خَبَايَا وَ فِي الرِّجَالِ بَقَايَا (در زاویه ها هنوز مسائل مخفی وجود دارد و در میان رجال ، شخصیت هایی باقیمانده) .

جزء دوازدهم (۲۱۱)

و نیز به همین دلیل کلمه «بَقِيَّةَ» که در سه مورد از قرآن مجید آمده است همین مفهوم را دربردارد : در داستان طالوت و جالوت در قرآن مجید می خوانیم : « إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى : نشانه حقانیت حکومت طالوت این است که صندوق عهدبه سوی شما خواهد آمد همان صندوقی که یادگاری

ص: ۱۴۴

نفیس خاندان موسی و هارون در آن است و مایه آرامش شما است « (۱).

و نیز در داستان شعیب در همین سوره خواندیم که به قومش گفت: «بَقِيَّتُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ» (۸۶ / هود)

و این که در پاره ای از تعبیرات نام «بَقِيَّتُهُ اللّٰهُ» بر مهدی موعود گذارده شده نیز اشاره به همین موضوع است، زیرا او یک وجود پرفیض و ذخیره بزرگ الهی است که برای برچیدن بساط ظلم و بیدادگری در جهان و برافراشتن پرچم عدل و داد نگاهداری شده است.

۱ / ۲۴۸ / بقره .

(۲۱۲) سوره هُود

و از این جا روشن می شود که چه حق بزرگی این شخصیت های ارزشمند و مبارزه کنندگان با فساد و «أُولُوا بِقِيَّتِهِ هَا» بر جوامع بشری دارند، چرا که آن ها رمز بقاء و حیات ملت ها و نجات آن ها از نابودی و هلاک هستند.

نوجوانانی که در انتظار «مصلح» به سر می برند باید «صالح» باشند

نکته دیگری که در آیه فوق جلب توجه می کند این است که قرآن می گوید: خداوند هیچ شهر و آبادی را به ظلم و ستم ناپود نمی کند در حالی که اهلش «مصلح» باشند. توجه به تفاوت «مصلح» و «صالح» این نکته را روشن می سازد که تنها «صلاحیت» ضامن بقاء نیست بلکه اگر جامعه ای صالح نباشد ولی در مسیر اصلاح گام بردارد او نیز باز حق بقاء و حیات دارد، ولی آن روز که نه صالح بود و نه مصلح، از نظر سنت آفرینش حق حیات برای او نیست و به زودی از میان خواهد رفت.

ص: ۱۴۵

به تعبیر دیگر هر گاه جامعه ای ظالم بود اما به خود آمده و درصدد اصلاح باشد چنین جامعه ای می ماند ، ولی اگر ظالم بود و در مسیر اصلاح و پاکسازی نبود ، نخواهد ماند .

سرچشمه انحرافات افراط در خوشی و لذت هاست

نکته دیگر این که یکی از سرچشمه های ظلم و جرم در آیات فوق پیروی از هوسرانی و لذت پرستی و عیش و نوش ها ذکر شده که در قرآن از آن تعبیر به « اِثْرَاف » می شود .

این تنعم و تلذذ بی قید و شرط سرچشمه انواع انحرافات است که در طبقات مرفه جامعه ها به وجود می آید ، چراکه مستی شهوت آن ها را از پرداختن به ارزش های اصیل انسانی و درک واقعیت های اجتماعی بازمی دارد و غرق عصیان و گناه می سازد .

۱۱۸ وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ

(۲۱۴) سوره هود

و اگر پروردگارت می خواست همه مردم را امت واحده (بدون هیچ گونه اختلاف) قرار می داد ، ولی آن ها همواره مختلفند .

کسی تصور نکند تأکید و اصرار پروردگار در اطاعت فرمانش دلیل بر این است که او قادر بر این نبود که همه آن ها را در یک مسیر و در یک برنامه معین قرار دهد .

آری هیچ مانعی نداشت که او به حکم اجبار و الزام ، همه انسان ها را یکنواخت و مؤمن و مجبور بر قبول ایمان بیافریند .

ص: ۱۴۶

ولی نه چنین ایمانی فایده ای داشت و نه چنان اتحاد و هماهنگی ، ایمان اجباری که از روی انگیزه های غیر ارادی برخیزد ، نه دلیل بر شخصیت است و نه وسیله تکامل و نه موجب پاداش و ثواب ، درست به این می ماند که خداوند زنبور عسل را چنان آفریده که به حکم الزام غریزه به دنبال جمع آوری شیره گل ها می رود و پشه مالاریا را آن چنان قرار داده که تنها در مرداب ها لانه می کند و هیچ کدام در این راه از خود اختیاری ندارند .

جزء دوازدهم (۲۱۵)

اصولاً ارزش و امتیاز انسان و مهم ترین تفاوت او با موجودات دیگر داشتن همین موهبت آزادی اراده و اختیار است ، همچنین داشتن ذوق ها و سلیقه ها و اندیشه های گوناگون و متفاوت که هر کدام بخشی از جامعه را می سازد و بعدی از ابعاد آن را تأمین می کند .

از طرفی هنگامی که آزادی اراده آمد ، اختلاف در انتخاب عقیده و مکتب ، طبیعی است ، اختلافی که سبب می شود گروهی راه حق را بپذیرند و گروه دیگری راه باطل را ، مگر این که انسان ها تربیت شوند و در دامان رحمت پروردگار و با استفاده از مواهب او تعلیمات صحیح ببینند ، در این هنگام با تمام تفاوت هایی که دارند و با حفظ آزادی و اختیار ، در راه حق گام خواهند گذارد هر چند در همین مسیر نیز تفاوت هایی خواهند داشت .

آزادی اراده اساس آفرینش انسان و دعوت همه انبیاء است و اصولاً بدون آن انسان حتی یک گام در مسیر تکامل (تکامل انسانی و معنوی) پیش نخواهد رفت ، به همین دلیل در آیات متعددی از قرآن

ص: ۱۴۷

تأکید شده است که اگر خداوند می خواست همه را به اجبار هدایت می کرد ، اما چنین نخواست. کار خداوند تنها دعوت به مسیر حق و نشان دادن راه و علامت گذاری و هشدار دادن در برابر بیراهه و تعیین کردن راهبر و برنامه طی طریق است .

(۲۱۶) سوره هُود

قرآن می گوید: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ: بر ما نشان دادن راه است» (۱۲/لیل).

و نیز می گوید : « إِنَّمَا أَنْتَ مُدَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ : تو فقط یادآوری کننده ای نه اجبار کننده » (۲۱ / غاشیه) .

و در سوره شمس آیه ۸ می فرماید : « فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا : خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوا را به او الهام کرد .»
و نیز در سوره انسان آیه ۳ می خوانیم : « إِنَّا هِدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا: ما راه را به انسان نشان دادیم یا شکرگزار می کند و یا کفران ؟

بنابراین آیات مورد بحث از روشن ترین آیاتی است که بر آزادی اراده انسان و نفی مکتب جبر تأکید می کند و دلیل بر آن است که تصمیم نهایی با خود انسان است .

جزء دوازدهم (۲۱۷)

هدف از آفرینش

۱۱۹ إِيَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِدَلِيكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لِأُمَّلَانَ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ

مگر آن چه پروردگارت رحم کند و برای همین (پذیرش رحمت و درسایه آن تکامل) آن هارا آفرید و فرمان پروردگارت قطعی است که جهنم را از (سرکشان و طاغیان) جن و انس پر خواهم کرد .

ص: ۱۴۸

درباره هدف آفرینش در آیات قرآن بیانات مختلفی آمده است که در حقیقت هر کدام به یکی از ابعاد این هدف اشاره می کند، از جمله «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ: من جن و انس را نیافریدم مگر این که مرا پرستش کنند» (۵۶ / ذاریات) یعنی در مکتب بندگی و عبادت «تکامل» یابند و به عالی ترین مقام انسانیت در این مکتب برسند .

در جای دیگر می خوانیم : « الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ

(۲۱۸) سوره هود

لِيُتْلُوَكُمْ آيَاتِكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا : آن خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید تا کدامین بهتر عمل می کنید » (یعنی آزمایشی آمیخته با پرورش و در نتیجه تکامل) سوره ملک آیه ۲ .

و در آیه مورد بحث می فرماید : « وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ : برای پذیرش رحمت، رحمتی آمیخته با هدایت و قدرت بر تصمیم گیری، مردم را آفرید .» .

همان گونه که ملاحظه می کنید ، همه این خطوط به یک نقطه منتهی می شود و آن « پرورش و هدایت و پیشرفت و تکامل انسان ها » است که هدف نهایی آفرینش محسوب می شود .

هدفی که بازگشتش به خود انسان است ، نه به خدا ، زیرا او وجودی است بی نهایت از تمام جهات و چنین وجودی کمبود در آن راه ندارد تا بخواهد با آفرینش خلق ، کمبود و نیازی را برطرف سازد .

در ذیل آیه ، فرمان مؤکد خداوند را دایره به پر کردن جهنم از جن و انس می خوانیم ولی بدیهی است که این فرمان حتمی تنها یک شرط دارد و آن بیرون رفتن از دایره رحمت الهی و پشت پا زدن به هدایت و راهنمایی فرستادگان او است و به این ترتیب این آیه نه تنها دلیل بر

ص: ۱۴۹

مکتب جبر نخواهد بود ، بلکه تأکید مجددی است بر اختیار .

جزء دوازدهم (۲۱۹)

اثرات چهارگانه مطالعه سرگذشت پیشینان

۱۲۰ وَ كَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّتُ بِهٖ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِيهٖذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ

ما سرگذشت های انبیاء را برای تو بازگو کردیم تا قلبت آرام (و اراده ات قوی) گردد و در این (اخبار و سرگذشت ها) حق و موعظه و تذکر برای مؤمنان آمده است .

در این آیه که آیات سوره هود با آن پایان می پذیرد یک نتیجه گیری کلی از مجموع بحث های سوره بیان شده است و از آن جا که قسمت عمده این سوره داستان های عبرت انگیز پیامبران و اقوام پیشین بود ، نتایج گرانبهای ذکر این داستان ها را در چهار موضوع خلاصه می کند :

X نخست می گوید : « ما سرگذشت های گوناگون پیامبران را برای تو بیان کردیم تا قلبت را محکم کنیم و اراده ات را قوی و ثابت »

(۲۲۰) سوره هود

(وَ كَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّتُ بِهٖ فُؤَادَكَ) .

کلمه « کَلَّا » اشاره به تنوع این سرگذشت ها است که هر کدام به نوعی ازجبهه گیری هادربرابرانبیاء اشاره می کند و نوعی از انحرافات و نوعی از مجازات ها را و این تنوع ، اشعه روشنی بر ابعاد زندگی انسان ها می اندازد .

« تثبیت قلب » پیامبر صلی الله علیه و آله و تقویت اراده او که در این آیه به آن اشاره شده یک امر کاملاً طبیعی است ، زیرا مخالفت های سرسختانه دشمنان لجوج و بیرحم ، خواه ناخواه در قلب پیامبر صلی الله علیه و آله اثر می گذاشت که او هم انسان و بشر بود .

ص: ۱۵۰

اما برای این که هرگز کمترین گرد و غبار نومیدی و یأس بر قلب پاک اונشیند و اراده آهنینش از این مخالفت ها و کارشکنی ها به ضعف نگراید، خداوند داستان های انبیاء و مشکلات کار آن ها و مقاومت هایشان را در برابر اقوام لجوج و پیروزی آن ها را یکی پس از دیگری شرح می دهد، تا روح و دل پیامبر صلی الله علیه و آله و همچنین مؤمنانی که دوشادوش او در این پیکار بزرگ شرکت دارند، هر روز قوی تر از روز قبل باشد.

جزء دوازدهم (۲۲۱)

سپس به دومین نتیجه بزرگ بیان این داستان ها اشاره کرده، می گوید: «در این اخبار پیامبران حقایق و واقعیت های مربوط به زندگی و حیات، پیروزی و شکست، عوامل موفقیت و تیره روزی، همگی برای تو آمده است» (وَ جَاءَكَ فِيهِذِهِ الْحَقُّ).

سومین و چهارمین اثر چشمگیر بیان این سرگذشت ها آن است که «برای مؤمنان موعظه و اندرز، تذکر و یادآوری است» (وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ).

جالب این که نویسنده «المنار» در ذیل این آیه می گوید: در این آیه معجزه ایجاز و اختصار آن چنان است که گویی تمام اعجاز سرگذشت های گذشته را خود جمع کرده و با چند جمله کوتاه همه فواید آن ها را بیان نموده است.

و به هر حال این آیه بار دیگر تأکید می کند که تواریخ قرآن را نباید سرسری شمرد و یا به عنوان یک سرگرمی از آن برای شنوندگان استفاده کرد، چراکه مجموعه ای است از درس های زندگی در تمام زمینه ها و راهگشایی است برای همه انسان های «امروز» و «فردا». پایان سوره هُود

(۲۲۲) سوره هُود

ص: ۱۵۱

۷ لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَأَخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ

در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه های (هدایت) برای سؤال کنندگان بود.

در این که منظور از این سؤال کنندگان چه اشخاصی هستند بعضی از مفسران (مانند قرطبی در تفسیر الجامع) گفته اند که این سؤال کنندگان جمعی از یهود مدینه بودند که در این زمینه پرسش هایی از پیامبر صلی الله علیه و آله می کردند ولی ظاهر آیه مطلق است و می گوید: «برای همه افراد جستجوگر آیات و نشانه ها و درس هایی در این داستان نهفته است».

چه درسی از این برتر که گروهی از افراد نیرومند با نقشه های حساب شده ای که از حسادت سرچشمه گرفته برای نابودی یک فرد ظاهراً ضعیف و تنها، تمام کوشش خود را به کار گیرند، اما با همین کار بدون توجه او را بر تخت قدرت بنشانند و فرمانروای کشور پهناوری کنند و در پایان همگی در برابر او سر تعظیم فرود آورند، این نشان می دهد وقتی خدا کاری را اراده کند می تواند آن را، حتی به دست مخالفین آن کار، پیاده کند، تا روشن شود که یک انسان پاک و باایمان تنها نیست و اگر تمام جهان به نابودی او کمر بندند اما تا خدا نخواهد تا مویی از سر او کم نخواهند کرد.

(۲۲۴) سوره یوسف

۸ إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنََّا وَنَخُنُّ عَضْبَةً إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

هنگامی که (برادران) گفتند یوسف و برادرش (بنیامین)

نزد پدر از ما محبوب ترند در حالی که ما نیرومندترین ، مسلما پدر ما ، در گمراهی آشکار است .

«عُصْبَه» به معنی جماعت و گروهی است که دست به دست هم می دهند و نسبت به انجام کاری هماهنگ هستند ، این کلمه معنی جمع دارد و مفردی برای آن نیست .

یعقوب دوازده پسر داشت، که دو نفر از آن ها « یوسف » و « بنیامین » از یک مادر بودند ، که « راحیل » نام داشت ، یعقوب نسبت به این دو پسر مخصوصا یوسف محبت بیشتری نشان می داد ، زیرا اولاً کوچک ترین فرزندان او محسوب می شدند و طبعا نیاز به حمایت و محبت بیشتری داشتند ، ثانيا طبق بعضی از روایات مادر آن ها « راحیل » از دنیا رفته بود و به این جهت نیز به محبت بیشتری محتاج بودند ، از آن گذشته مخصوصا در یوسف ، آثار نبوغ و فوق العادگی نمایان بود ، مجموع این جهات سبب شد که یعقوب آشکارا نسبت به آن ها ابراز علاقه بیشتری کند .

جزء دوازدهم (۲۲۵)

برادران حسود بدون توجه به این جهات از این موضوع سخت ناراحت شدند ، به خصوص که شاید بر اثر جدایی مادرها ، رقابتی نیز در میانشان طبعا وجود داشت ، لذا دور هم نشستند « و گفتند : یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوب ترند ، با این که ما جمعیتی نیرومند و کارساز هستیم » و زندگی پدر را به خوبی اداره می کنیم و به همین دلیل باید علاقه او به ما بیش از این فرزندان خردسال باشد که کاری از آن ها ساخته نیست .

ص: ۱۵۳

و به این ترتیب با قضاوت یک جانبه خود پدر را محکوم ساختند و گفتند: « به طور قطع پدر ما در گمراهی آشکاری است »
(إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) .

آتش حقد و حسد به آن ها اجازه نمی داد که در تمام جوانب کار بیندیشند دلایل اظهار علاقه پدر را نسبت به دو کودک بدانند، چراکه همیشه منافع خاص هر کس حجابی بر روی افکار او می افکند و به قضاوت هایی یک جانبه که نتیجه آن گمراهی از جاده حق و عدالت است وامی دارد .

البته منظور آن ها گمراهی دینی و مذهبی نبود چراکه آیات آینده نشان می دهد آن ها به بزرگی و نبوت پدر اعتقاد داشتند و تنها در زمینه طرز معاشرت به او ایراد می گرفتند .

۹ اُقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ

یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید تا توجه پدر فقط با شما باشد و بعد از آن (از گناه خود توبه می کنید و) افراد صالحی خواهید بود.

جزء دوازدهم (۲۲۷)

این جمله دلیل بر آن است که آن ها احساس گناه با این عمل می کردند و در اعماق دل خود کمی از خدا ترس داشتند و به همین دلیل پیشنهاد توبه بعد از انجام این گناه را می کردند.

ولی مسأله مهم این جا است که سخن از توبه قبل از انجام جرم در واقع برای فریب وجدان و گشودن راه به سوی گناه است و به هیچ وجه

ص: ۱۵۴

دلیل بر پشیمانی و ندامت نمی باشد .

و به تعبیر دیگر توبه واقعی آن است که بعد از گناه ، حالت ندامت و شرمساری برای انسان پیداشود، اما گفتگواز توبه قبل از گناه، توبه نیست .

توضیح این که بسیار می شود که انسان به هنگام تصمیم بر گناه یا مخالفت وجدان روبرو می گردد و یا اعتقادات مذهبی در برابر او سدی ایجاد می کند و از پیشرویش به سوی گناه ممانعت به عمل می آورد ، او برای این که از این سد به آسانی بگذرد و راه خود را به سوی گناه باز کند

(۲۲۸) سوره یوسف

وجدان و عقیده خود را با این سخن می فریبد ، که من پس از انجام گناه بلافاصله در مقام جبران برمی آیم ، چنان نیست که دست روی دست بگذارم و بنشینم ، توبه می کنم ، به در خانه خدا می روم، اعمال صالح انجام می دهم و سرانجام آثار گناه را می شویم .

یعنی همان گونه که نقشه شیطانی برای انجام گناه می کشد ، یک نقشه شیطانی هم برای فریب وجدان و تسلط بر عقاید مذهبی خود طرح می کند و چه بسا این نقشه شیطانی نیز مؤثر واقع می شود و آن سد محکم را با این وسیله از سر راه خود برمی دارد ، برادران یوسف نیز از همین راه وارد شدند .

نکته دیگر این که آن ها گفتند پس از دور ساختن یوسف ، توجه پدر و نگاه او به سوی شما خواهد شد (یَخْلُ لَكُمْ « وَجْهٌ » اَبِيكُمْ) و نگفتند قلب پدر در اختیار شما خواهد شد (یَخْلُ لَكُمْ « قَلْبٌ » اَبِيكُمْ) چراکه اطمینان نداشتند پدر به زودی فرزندش یوسف را فراموش کند ، همین اندازه که توجه ظاهری پدر به آن ها باشد کافی است .

ص: ۱۵۵

۱۰ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غَيْبَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَعِلِينَ

یکی از آن‌ها گفت یوسف را نکشید و اگر کاری می‌خواهید انجام دهید او را در نهان گاه چاه بیفکنید تا بعضی از قافله‌ها او را بگیرند (و با خود به مکان دوری ببرند).

«جُبِّ» به معنی چاهی است که آن را سنگ چین نکرده‌اند و شاید غالب چاه‌های بیابانی همین‌طور است و «غَيْبَتِ» به معنی نهان گاه داخل چاه است که از نظرها غیب و پنهان است و این تعبیر گویا اشاره به چیزی است که در چاه‌های بیابانی معمول است و آن این است که در قعر چاه، نزدیک به سطح آب، در داخل بدنه چاه محل کوچک طاقچه مانندی درست می‌کنند که اگر کسی به قعر چاه برود بتواند روی آن بنشیند و ظرفی را که با خود برده پر از آب کند، بی آن که خود وارد آب شود و طبعاً از بالای چاه که نگاه کنند درست این محل پیدا نیست و به همین جهت از آن تعبیر به «غَيْبَتِ» شده است. (۱)

(۲۳۰) سوره یوسف

در میان برادران یک نفر بود که از همه باهوش‌تر و یا باوجدان‌تر بود، به همین دلیل با طرح قتل یوسف مخالفت کرد و هم با طرح تبعید او در یک سرزمین دوردست که بیم هلاکت در آن بود و طرح سومی را ارائه نمود گفت: «اگر اصرار دارید کاری بکنید یوسف را نکشید، بلکه او را در قعر چاهی بیفکنید (به گونه‌ای که سالم بماند) تا بعضی از

ص: ۱۵۶

رهگذران و قافله ها اورایابند و باخودبیرند « و ازچشم ما و پدردورشود.

بدون شک قصد این پیشنهادکننده آن نبوده که یوسف را آن چنان در چاه سرنگون سازند که نابود شود بلکه هدف این بود که در نهران گاه چاه قرار گیرد تا سالم به دست قافله ها برسد

از جمله « اِنْ كُنْتُمْ فَعَلِينَ » چنین استفاده می شود که این گوینده حتی این پیشنهاد را به صورت یک پیشنهاد قطعی مطرح نکرد ، شاید ترجیح می داد که اصلاً نقشه ای بر ضد یوسف طرح نشود .

۱ اقتباس از « تفسیر المنار » ، ذیل آیه .

جزء دوازدهم (۲۳۱)

نقش ویرانگر حسد در زندگی نوجوانان عزیز

درس مهم دیگری که از این داستان می آموزیم این است که چگونه حسد می تواند آدمی را تا سر حد کشتن برادر و یا تولید دردهای خیلی شدید برای او پیش ببرد و چگونه اگر این آتش درونی مهار نشود ، هم دیگران را به آتش می کشد و هم خود انسان را .

اصولاً هنگامی که نعمتی به دیگری می رسد و خود شخص از او محروم می ماند، چهار حالت مختلف در او پیدا می شود .

نخست این که آرزو می کند همان گونه که دیگران دارند ، او هم داشته باشد ، این حالت را « غِبْطَه » می خوانند و حالتی است قابل ستایش ، چراکه انسان را به تلاش و کوشش سازنده ای وامی دارد و هیچ اثر مُخَرَّبِی در اجتماع ندارد .

دیگر این که آرزو می کند آن نعمت از دیگران سلب شود و برای این کار به تلاش و کوشش برمی خیزد این همان حالت بسیار مذموم « حَسَد » است ، که انسان را به تلاش و کوشش مخرب درباره

ص: ۱۵۷

دیگران وامی دارد، بی آن که تلاش سازنده ای درباره خود کند.

سوم این که آرزو می کند خودش دارای آن نعمت شود و دیگران از آن محروم بمانند و این همان حالت «بُخُل» و انحصارطلبی است که انسان همه چیز را برای خود بخواهد و از محرومیت دیگران لذت ببرد.

چهارم این که دوست دارد دیگران در نعمت باشند، هر چند خودش در محرومیت بسر ببرد و حتی حاضر است آن چه را دارد در اختیار دیگران بگذارد و از منافع خود چشم ببوشد و این حالت والا را «ایثار» می گویند که یکی از مهم ترین صفات برجسته انسانی است.

به هر حال حسد تنها برادران یوسف را تا سر حد کشتن برادرشان پیش نبرد بلکه گاه می شود که حسد انسان را به نابودی خویش نیز وامی دارد.

به همین دلیل در احادیث اسلامی برای مبارزه با این صفت رذیله تعبیرات تکان دهنده ای دیده می شود.

به عنوان نمونه: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «خداوند موسی بن عمران را از حسد نهی کرد و به او فرمود: إِنَّ الْحَاسِدَ سَاحِطٌ لِنَعْمِي صَادٌّ لِقَسَمِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَ مَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَ لَيْسَ مِنِّي: شخص حسود نسبت به نعمت های من بریندگانم خشمناک است و از قسمت هایی که میان بندگانم قائل شده ام ممانعت می کند، هر کس چنین باشد نه او از من است و نه من از اویم».(۱)

جزء دوازدهم (۲۳۳)

از امام صادق می خوانیم: «آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ

ص: ۱۵۸

الفخر: آفت دین و ایمان سه چیز است: حسد و خودپسندی و فخرفروشی.»

و در حدیث دیگری از همان امام می خوانیم: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغْبُطُ وَلَا يَحْسِدُ وَالْمُنَافِقُ يَحْسِدُ وَلَا يَغْبُطُ»: افراد باایمان غبطه می خورند ولی حسد نمی ورزند، ولی منافق حسد می ورزد و غبطه نمی خورد.» (۲)

ضرورت مراقبت پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان

۱ « اصول کافی » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۰۷ .

۲ « اصول کافی » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۰۷ .

(۲۳۴) سوره یوسف

این درس را نیز می توان از این بخش از داستان فراگرفت که پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان باید فوق العاده دقت به خرج دهد.

گرچه یعقوب بدون شک در این باره مرتکب خطایی نشد و ابراز علاقه ای که نسبت به یوسف و برادرش بنیامین می کرد روی حسابی بود که قبلاً به آن اشاره کردیم ، ولی به هر حال این ماجرا نشان می دهد که حتی باید بیش از مقدار لازم در این مسأله حساس و سختگیر بود ، زیرا گاه می شود یک ابراز علاقه نسبت به یک فرزند ، آن چنان عقده ای در دل فرزند دیگر ایجاد می کند که او را به همه کار و امی دارد ، آن چنان شخصیت خود را درهم شکسته می بیند که برای نابود کردن شخصیت برادرش ؛ حد و مرزی نمی شناسد .

حتی اگر نتواند عکس العملی از خود نشان بدهد از درون خود را می خورد و گاه گرفتار بیماری روانی می شود ، فراموش نمی کنم فرزند

ص: ۱۵۹

کوچک یکی از دوستان بیمار بود و طبعاً نیاز به محبت بیشتر داشت ، پدر برادر بزرگ تر را به صورت خدمتکاری برای او در آورده بود چیزی

جزء دوازدهم (۲۳۵)

نگذشت که پسر بزرگ گرفتار بیماری روانی ناشناخته ای شد ، به آن دوست عزیز گفتم فکر نمی کنی سرچشمه اش این عدم عدالت در اظهار محبت بوده باشد ، او که این سخن را باور نمی کرد ، به یک طیب روانی ماهر مراجعه کرد ، طیب به او گفت : فرزند شما بیماری خاصی ندارد سرچشمه بیماریش همین است که گرفتار کمبود محبت شده و شخصیتش ضربه دیده ، در حالی که برادر کوچک این همه محبت دیده است و لذا در احادیث اسلامی می خوانیم :

روزی امام باقر فرمود : « من گاهی نسبت به بعضی از فرزندانم اظهار محبت می کنم و او را بر زانوی خود می نشانم و قلم گوسفند را به او می دهم و شکر در دهانش می گذارم ، در حالی که میدانم حق با دیگری است ، ولی این کار را به خاطر این می کنم تا بر ضد سایر فرزندانم تحریک نشود و آن چنان که برادران یوسف به یوسف کردند ، نکند » . (۱)

۱ « بحار الانوار » ، جلد ۷۴ ، صفحه ۷۸ .

(۲۳۶) سوره یوسف

پیامی برای نوجوانان: مواظب باشید تا به بهانه بازی و سرگرمی شما را فریب ندهند

۱۱ قَالُوا يَا بَانَا مَا لَكَ لَا تَأْتَمَّرَ عَلٰی يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنصِحُونَ

(برادران نزد پدر آمدند و) گفتند : پدر جان چرا تو درباره (برادرمان) یوسف به ما اطمینان نمی کنی در حالی که ما

ص: ۱۶۰

خیرخواه او هستیم ؟

۱۲ اَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَزْتَعِ وَيَلْعَبُ وَاِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ

او را فردا با ما (به خارج شهر) بفرست تا غذای کافی بخورد و بازی و تفریح کند و ما حافظ او هستیم .

برادران یوسف پس از آن که طرح نهایی را برای انداختن یوسف به چاه تصویب کردند به این فکر فرو رفتند که چگونه یوسف را از پدر جدا سازند ؟ لذا طرح دیگری برای این کار ریخته و با قیافه های حق به جانب و زبانی نرم ولی آمیخته با یک نوع انتقاد ترحم انگیز نزد پدر

جزء دوازدهم (۲۳۷)

آمدند و گفتند : بیا دست از این کار که ما را متهم می سازد بردار ، به علاوه برادر ما ، نوجوان است ، او هم دل دارد ، او هم نیاز به استفاده از هوای آزاد خارج شهر و سرگرمی مناسب دارد ، زندانی کردن او در خانه صحیح نیست ، « فردا او را با ما بفرست تا به خارج شهر آید ، گردش کند از میوه های درختان بخورد و بازی و سرگرمی داشته باشد» .

و به این ترتیب نقشه جدا ساختن برادر را ماهرانه تنظیم کردند و چه بسا سخن را در برابر خود یوسف گفتند ، تا او هم سر به جان پدر کند و از وی اجازه رفتن به صحرا بخواهد .

این نقشه از یک طرف پدر را در بن بست قرار می داد که اگر یوسف را به ما نسپاری دلیل بر این است که ما را متهم می کنی و از سوی دیگر یوسف را برای استفاده از تفریح و سرگرمی و گردش در خارج شهر تحریک می کرد .

آری چنین است نقشه های آن هایی که می خواهند ضربه غافلگیرانه

ص: ۱۶۱

بزند ، از تمام مسائل روانی و عاطفی برای این که خود را حق به جانب

(۲۳۸) سوره یوسف

نشان دهند استفاده می کنند ، ولی افراد باایمان به حکم « اَلْمُؤْمِنُ كَيْسٌ : مؤمن هوشیار است » هرگز نباید فریب این ظواهر زیبا را بخورند هر چند از طرف برادر مطرح شده باشد .

۱۳ قَالَ اِنِّي لَيَحْزُنُنِي اَنْ تَذَهَبُوْا بِهِ وَاخَافُ اَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَاَنْتُمْ عَنْهُ غٰفِلُوْنَ

(پدر) گفت: من از دوری او غمگین می شوم و از این می ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید .

یعقوب در مقابل اظهارات برادران بدون آن که آن ها را متهم به سوء قصد کند گفت : این که من مایل نیستم یوسف با شما بیاید ، از دو جهت است ، اول این که « دوری یوسف برای من غم انگیز است » و دیگر این که در بیابان های اطراف ممکن است گرگان خونخواری باشند « و من می ترسم گرگ فرزند دلبندم را بخورد و شما سرگرم بازی و تفریح و کارهای خود باشید » .

و این کاملاً طبیعی بود که برادران در چنین سفری به خود مشغول گردند و از برادر غافل بمانند و در آن « بیابان گرگ خیز » گرگ قصد جان یوسف کند .

جزء دوازدهم (۲۳۹)

۱۴ قَالُوْا لَئِنْ اَكَلَهُ الذُّبُّ وَاَنْتُمْ عَنْهُ غٰفِلُوْنَ

گفتند : اگر او را گرگ بخورد با این که ما گروه نیرومندی هستیم ما از زیانکارترین خواهیم بود (و هرگز چنین چیزی ممکن نیست) .

ص: ۱۶۲

البته برادران پاسخی برای دلیل اول پدر نداشتند ، زیرا غم و اندوه جدایی یوسف چیزی نبود که بتوانند آن را جبران کنند و حتی شاید این تعبیر آتش حسد برادران را فروخته تر می ساخت .

از سوی دیگر این دلیل پدر از یک نظر پاسخی داشت که چندان نیاز به ذکر نداشت و آن این که بالاخره فرزند برای نمو و پرورش ، خواه ناخواه از پدر جدا خواهد شد و اگر بخواهد همچون گیاه نورسته ای دائماً در سایه درخت وجود پدر باشد ، نمو نخواهد کرد و پدر برای تکامل فرزندش ناچار باید تن به این جدایی بدهد ، امروز

(۲۴۰) سوره یوسف

گردش و تفریح است ، فردا تحصیل علم و دانش و پس فردا کسب و کار و تلاش و کوشش برای زندگی ، بالاخره جدایی لازم است .

لذا اصلاً به پاسخ این استدلال پرداختند ، بلکه به سراغ دلیل دوم رفتند که از نظر آن ها مهم و اساسی بود و « گفتند : چگونه ممکن است برادرمان را گرگ بخورد در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم ، اگر چنین شود ما زیانکار و بدبخت خواهیم بود » .

یعنی مگر ما مرده ایم که بنشینیم و تماشا کنیم گرگ برادرمان را بخورد ، گذشته از علایق برادری که ما را بر حفظ برادر وامی دارد ، ما در میان مردم آبرو داریم ، مردم درباره ما چه خواهند گفت ، جز این که می گویند یک عده زورمند گردن کلفت نشستند و بر حمله گرگ به برادرشان نظاره کردند ، ما دیگر می توانیم در میان مردم زندگی کنیم ؟

آن ها در ضمن به این گفتار پدر که شما ممکن است سرگرم بازی شوید و از یوسف غفلت کنید ، نیز پاسخ دادند و آن این که مسأله ،

ص: ۱۶۳

مسأله خسران و زیان و از دست دادن تمام سرمایه و آبرو است، مسأله این نیست که تفریح و بازی بتواند انسان را از یوسف غافل کند، زیرا در این صورت ما افراد بی عرضه ای خواهیم شد که به درد هیچ کار نمی خوریم.

جزء دوازدهم (۲۴۱)

در این جا این سؤال پیش می آید که چرا یعقوب از میان تمام خطرهای تنها انگشت روی خطر حمله گرگ گذاشت؟ بعضی می گویند: بیابان کنعان بیابانی گرگ خیز بود و به همین جهت خطر بیشتر از این ناحیه احساس می شد.

بعضی دیگر گفته اند که این به خاطر خوابی بود که یعقوب قبلاً دیده بود که گرگانی به فرزندش یوسف حمله می کنند، این احتمال نیز داده شده است که یعقوب با زبان کنایه سخن گفت و نظرش به انسان های گرگ صفت همچون بعضی از برادران یوسف بود.

ولی به هر حال با هر حيله و نیرنگی بود، مخصوصاً با تحریک احساسات پاک یوسف و تشویق او برای تفریح در خارج شهر که شاید اولین بار بود که فرصت برای آن به دست یوسف می افتاد، توانستند پدر را وادار به تسلیم کنند و موافقت او را به هر صورت نسبت به این کار جلب نمایند.

نیاز فطری و طبیعی نوجوانان به تفریح و سرگرمی سالم

(۲۴۲) سوره یوسف

جالب این که یعقوب پیامبر در برابر استدلال فرزندان نسبت به نیاز یوسف به گردش و تفریح هیچ پاسخی نداد و عملاً آن را پذیرفت، این خود دلیل بر این است که هیچ عقل سالم نمی تواند این نیاز

ص: ۱۶۴

انسان مانند یک ماشین آهنی نیست که هر چه بخواهند از آن کار بکشند ، بلکه روح و روانی دارد که همچون جسمش خسته می شود ، همان گونه که جسم نیاز به استراحت و خواب دارد روح و روانش نیاز به سرگرمی و تفریح سالم دارد .

تجربه نیز نشان داده که اگر انسان به کار یکنواخت ادامه دهد ، بازده و راندمان کار او بر اثر کمبود نشاط تدریجاً پایین می آید و اما به عکس ، پس از چند ساعت تفریح و سرگرمی سالم ، آن چنان نشاط کار در او ایجاد می شود که کمیت و کیفیت کار هر دو فزونی پیدا می کند و به همین دلیل ساعاتی که صرف تفریح و سرگرمی می شود کمک به ساعات کار می کند .

جزء دوازدهم (۲۴۳)

در روایات اسلامی این واقعیت به طرز جالبی به عنوان دستور بیان شده است ، آن جا که علی می فرماید : « لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ يُرْمُ مَعَاشَهُ وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَعَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ : زندگی فرد باایمان در سه قسمت خلاصه می شود ، قسمتی به معنویات می پردازد و با پروردگارش مناجات می کند و قسمتی به فکر تأمین و ترمیم معاش است و قسمتی را به این تخصیص می دهد که در برابر لذاتی که حلال و مشروع است آزاد باشد . « (۱)

جالب این که در حدیث دیگری این جمله اضافه شده است « وَ

۱ « نهج البلاغه » ، کلمات قصار ، کلمه ۳۹۰ .

(۲۴۴) سوره یوسف

ذَلِكَ عَوْنُ عَلِيٍّ سَائِرِ السَّاعَاتِ : و این سرگرمی و تفریح سالم کمکی است برای سایر برنامه ها .

به گفته بعضی تفریح و سرگرمی همچون سرویس کردن و روغن کاری نمودن چرخ های یک ماشین است گرچه این ماشین یک ساعت متوقف برای این کار می شود ، ولی بعدا قدرت و توان و نیروی جدیدی پیدا می کند که چندبرابر آن را جبران خواهد کرد ، به علاوه بر عمر ماشین خواهد افزود .

اما مهم این است که سرگرمی و تفریح ، « سالم » باشد و گرنه مشکلی را که حل نمی کند ، بلکه بر مشکل ها می افزاید ، چه بسیار تفریحات ناسالمی که روح و اعصاب انسان را چنان می کوبد که قدرت کار و فعالیت را تا مدتی از او می گیرد و یا لاقابل بازده کار او را به حداقل می رساند. این نکته نیز قابل توجه است که در اسلام تا آن جا به مسأله تفریح سالم اهمیت داده شده است که یک سلسله مسابقات حتی با شرط بندی را اسلام اجازه داده و تاریخ می گوید که قسمتی از این مسابقات

جزء دوازدهم (۲۴۵)

در حضور شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و باداوری و نظارت او انجام می گرفت .

حتی گاه شتر مخصوص خود را برای مسابقه سواری در اختیار یاران می گذاشت .

در روایتی از امام صادق می خوانیم که فرمود: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ أَجْرَى الْإِبِلِ مُقْبِلَةً مِنْ تَبُوكَ فَسَبَقَتِ الْغُضْبَاءَ وَ عَلَيْهَا أُسَامَةٌ ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَقُولُونَ سَبَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ رَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ

ص: ۱۶۶

سَبَقَ أُسَامَةُ : هنگامی که پیامبر از تبوک برمی گشت ، میان یاران خود مسابقه سواری برقرار ساخت ، اسامه که بر شتر معروف پیامبر صلی الله علیه و آله به نام « غَضْبَاء » سوار بود از همه پیشی گرفت ، مردم به خاطر این که شتر از آن پیامبر صلی الله علیه و آله بود صدا زدند رسول الله پیشی گرفت ، اما پیامبر صدا زد اسامه پیشی گرفت و برنده شد « (اشاره به این که سوار کار مهم است نه مرکب و چه بسا مرکب راهواری که به دست افراد ناشی بیفتد و کاری از آن ساخته نیست) . (۱)

۱ « سفینه البحار » ، جلد ۱ ، صفحه ۵۹۶ .

(۲۴۶) سوره یوسف

نکته دیگر این که همان گونه که برادران یوسف از علاقه انسان مخصوصا نوجوان به گردش و تفریح برای رسیدن به هدفشان سوء استفاده کردند در دنیای امروز نیز دست های مرموز دشمنان حق و عدالت از مسأله ورزش و تفریح برای مسموم ساختن افکار نسل جوان سوء استفاده فراوان می کند ، باید به هوش بود که ابرقدرت های گرگ صفت در لباس ورزش و تفریح ، نقشه های شوم خود را میان جوانان به نام ورزش و مسابقات منطقه ای یا جهانی پیاده نکنند .

فراموش نمی کنیم در عصر « طاغوت » هنگامی که می خواستند نقشه های خاصی را پیاده کنند و سرمایه ها و منابع مهم کشور را به بهای ناچیز به بیگانگان بفروشند ، یک سلسله مسابقات ورزشی طویل و عریض ترتیب می دادند و مردم را آن چنان به این بازی ها سرگرم می ساختند که نتوانند به مسائل اساسی که در

ص: ۱۶۷

جامعه آن‌ها جریان دارد بپردازند .

جزء دوازدهم (۲۴۷)

نه قصاص و نه اتهام قبل از جنایت

در این فراز از داستان به خوبی مشاهده می‌کنیم که یعقوب با این که از حسادت برادران نسبت به یوسف آگاهی داشت و به همین دلیل دستور داد خواب عجیبش را از برادران مکتوم دارد هرگز حاضر نشد آن‌ها را متهم کند که نکند شما قصدسویی درباره فرزندم یوسف داشته باشید، بلکه عذرش تنه‌عدم تحمل دوری یوسف و ترس از گرگان بیابان بود .

اخلاق و معیارهای انسانی و اصول داوری عادلانه نیز همین را ایجاب می‌کند که تا نشانه‌های کار خلاف از کسی ظاهر نشده باشد او را متهم نسازند ، اصل ، براءت و پاکی و درستی است ، مگر این که خلاف آن ثابت شود .

به دشمن و افراد نادان راه کار تخریبی نشان ندهید

نکته دیگر این که در روایتی در ذیل آیات فوق از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که : « لا تَلَقُّوا الْكَاذِبَ فَتَكْذِبُ فَإِنَّ بَنِي يَعْقُوبَ لَمَّ

(۲۴۸) سوره یوسف

يَعْلَمُوا أَنَّ الذُّبَّ يَأْكُلُ الْإِنْسَانَ حَتَّى لَقْنَهُمْ أَبُوهُمْ : به دروغگو تلقین نکنید تا به شما دروغ گوید ، چرا که پسران یعقوب تا آن موقع نمی‌دانستند که ممکن است گرگ به انسان حمله کند و او را بخورد و هنگامی که پدر این سخن را گفت از او آموختند . « (۱)

ص: ۱۶۸

اشاره به این که گاه می شود طرف مقابل توجه به عذر و بهانه و انتخاب راه انحرافی ندارد ، شما باید مراقب باشید که خودتان با احتمالات مختلفی که ذکر می کنید، راه های انحرافی را به او نشان ندهید.

این درست به این می ماند که گاه انسان به کودک خردسالش می گوید توپ خود را به لامپ چراغ نزن ، کودک که تا آن وقت نمی دانست می شود توپ را به لامپ بزند ، متوجه این مسأله می شود که چنین کاری امکان پذیر است و به دنبال آن حس کنجکاوی او تحریک می شود که باید بینم اگر توپ را به لامپ بزنم چه می شود و به دنبال آن شروع به آزمایش این مسأله می کند ، آزمایشی که به شکستن لامپ منتهی خواهد شد .

۱ «نُورُ الثَّقَلَيْنِ» ، جلد ۲ ، صفحه ۴۱۵ .

جزء دوازدهم (۲۴۹)

این تنها یک موضوع ساده درباره کودکان نیست ، در سطح یک جامعه بزرگ نیز گاهی امر و نهی های انحرافی سبب می شود مردم بسیاری از چیزهایی را که نمی دانستند یاد بگیرند و سپس وسوسه آزمودن آن ها شروع می شود ، در این گونه موارد حتی الامکان باید مسائل را به طور کلی مطرح کرد تا بدآموزی در آن نشود .

البته یعقوب پیامبر روی پاکی و صفای دل این سخن را با فرزندان بیان کرد ، اما فرزندان گمراه از بیان پدر سوء استفاده کردند .

نظیر این موضوع روشی است که در بسیاری از نوشته ها با آن برخورد می کنیم که مثلاً کسی می خواهد درباره ضررهای «مَوَادِّ مُخَدَّر» یا «استمناء» سخن بگوید ، چنان این مسائل را تشریح می کند و یا صحنه های آن را به وسیله فیلم نشان می دهد که ناآگاهان به اسرار و

ص: ۱۶۹

رموز این کارها آشنا می گردند ، سپس مطالبی را که در نكوهش این

(۲۵۰) سوره یوسف

کارها و راه نجات از آن بیان می کند به دست فراموشی می سپارند ، به همین دلیل غالباً زیان و بدآموزی این نوشته ها و فیلم ها به مراتب بیش از فایده آن ها است .

۱۵ فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غَيْبِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

هنگامی که او را با خود بردند و تصمیم گرفتند وی را در مخفیگاه چاه قرار دهند ما به او وحی فرستادیم که آن ها را در آینده از این کارشان با خبر خواهی ساخت ، در حالی که آن ها نمی دانند .

جمله « وَاجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غَيْبِ الْجُبِّ » (اتفاق کردند که او را در مخفیگاه چاه قرار بدهند) دلیل بر این است که او را در چاه پرتاب نکردند ، بلکه پایین بردند و در قعر چاه در آن جا سکو مانندی برای کسانی که در چاه پایین می روند، نزدیک سطح آب، درست می کنند قرار دادند ، به این ترتیب که طناب را به کمر او بسته ، او را به نزدیک آب بردند و رها ساختند .

جزء دوازدهم (۲۵۱)

سرانجام برادران پیروز شدند و پدر را قانع کردند که یوسف را با آن ها بفرستد ، آن شب را با خیال خوش خوابیدند که فردا نقشه ، آن ها درباره یوسف عملی خواهد شد و این برادر مزاحم را برای همیشه از سر راه برمی دارند . تنها نگرانی آن ها این بود که مبادا پدر پشیمان گردد و از گفته خود منصرف شود .

ص: ۱۷۰

صبحگاه نزد پدر آمدند و او سفارش های لازم را در حفظ و نگهداری یوسف تکرار کرد ، آن ها نیز اطاعت کردند ، پیش روی پدر او را با احترام و محبت فراوان برداشتند و حرکت کردند .

می گویند : پدر تا دروازه شهر آن ها را بدرقه کرد و آخرین بار یوسف را از آن ها گرفت و به سینه خود چسبانید ، قطره های اشک از چشمش سرازیر شد ، سپس یوسف را به آن ها سپرد و از آن ها جدا شد ، اما چشم یعقوب همچنان فرزندان را بدرقه می کرد آن ها نیز تا آن جا که چشم پدر کار می کرد دست از نوازش و محبت یوسف برنداشتند ، اما

(۲۵۲) سوره یوسف

هنگامی که مطمئن شدند پدر آن ها را نمی بیند ، یک مرتبه عقده آن ها ترکید و تمام کینه هایی را که بر اثر حسد ، سال ها روی هم انباشته بودند بر سر یوسف فرو ریختند ، از اطراف شروع به زدن او کردند و او از یکی به دیگری پناه می برد ، اما پناهِش نمی دادند .

در روایتی می خوانیم که در این طوفان بلا- که یوسف اشک می ریخت و یا به هنگامی که او را می خواستند به چاه افکنند ناگهان یوسف شروع به خندیدن کرد ، برادران سخت در تعجب فرو رفتند که این چه جای خنده است ، گویی برادر، مسأله را به شوخی گرفته است ، بی خبر از این که تیره روزی در انتظار او است ، اما او پرده از راز این خنده برداشت و درس بزرگی به همه آموخت و گفت :

« فراموش نمی کنم روزی به شما برادران نیرومند با آن بازوان قوی و قدرت فوق العاده جسمانی نظر افکندم و خوشحال شدم ، با خود گفتم کسی که این همه یار و یاور نیرومند دارد چه غمی از حوادث سخت

ص: ۱۷۱

خواهد داشت آن روز بر شما تکیه کردم و به بازوان شما دل بستم ،

جزء دوازدهم (۲۵۳)

اکنون در چنگال شما گرفتارم و از شما به شما پناه می برم و به من پناه نمی دهید ، خدا شما را بر من مسلط ساخت تا این درس را بیاموزم که به غیر او ، حتی به برادران ، تکیه نکنم .

جمله « أَجْمَعُوا آآ » نشان می دهد که همه برادران در این برنامه اتفاق نظر داشتند هر چند در کشتن او رأی آن ها متفق نبود .

اصولاً « أَجْمَعُوا آآ » از ماده جمع به معنی گردآوری کردن است و در این موارد اشاره به جمع کردن آراء و افکار می باشد .

سپس اضافه می کند : در این هنگام ما به یوسف ، وحی فرستادیم و دلداریش دادیم و گفتیم غم مخور ، « روزی فرا می رسد که آن ها را از همه این نقشه های شوم آگاه خواهی ساخت ، درحالی که آن ها تو را نمی شناسند » (وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

همان روزی که تو بر اریکه قدرت تکیه زده ای و برادران دست نیاز به سوی تو دراز می کنند و همچون تشنه کامانی که به سراغ یک چشمه گوارا در بیابان سوزان می روند با نهایت تواضع و فروتنی نزد تو می آیند ، اما تو چنان اوج گرفته ای که آن ها باور نمی کنند برادرشان باشی ، آن روز به آن ها خواهی گفت ، آیا شما نبودید که با برادر کوچکتان یوسف چنین و چنان کردید و در آن روز چه قدر شرمسار و پشیمان خواهید شد .

(۲۵۴) سوره یوسف

این وحی الهی به قرینه آیه ۲۲ همین سوره وحی نبوت نبود بلکه الهامی بود به قلب یوسف برای این که بداند تنها نیست و حافظ و

ص: ۱۷۲

نگاهبانی دارد ، این وحی نور امید بر قلب یوسف پاشید و ظلمات یأس و نومیدی را از روح و جان او بیرون کرد .

۱۶ وَ جَاءُوا آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ

شب هنگام در حالی که گریه می کردند به سراغ پدر آمدند.

برادران یوسف نقشه ای را که برای او کشیده بودند ، همان گونه که می خواستند پیاده کردند ولی بالاخره باید فکری برای بازگشت کنند که پدر باور کند یوسف به صورت طبیعی و نه از طریق توطئه ، سر به نیست شده است ، تا عواطف پدر را به سوی خود جلب کنند .

جزء دوازدهم (۲۵۵)

طرحی که برای رسیدن این هدف ریختند این بود ، که درست از همان راهی که پدر از آن بیم داشت و پیش بینی می کرد وارد شوند و ادعا کنند یوسف را گرگ خورده و دلایل قلابی برای آن بسازند .

۱۷ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتْعِنَا فَاكَلَهُ الذُّبُّ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ

گفتند : ای پدر ما رفتیم و مشغول مسابقه شدیم و یوسف را نزد اثاث خود گذاردیم و گرگ او را خورد ، تو هرگز سخن ما را تصدیق نخواهی کرد هر چند راستگو باشیم .

پدر که بی صبرانه انتظار ورود فرزند دلبندهش یوسف را می کشید با یک نگاه به جمع آن ها و ندیدن یوسف در میانشان سخت تکان خورد ، بر خود لرزید و جویای حال او شد : آن ها گفتند : « پدر جان ما رفتیم و مشغول مسابقه (سواری ، تیراندازی و مانند آن) شدیم و یوسف را که

ص: ۱۷۳

کوچک بود و توانایی مسابقه را با ما نداشت ، نزد اثاث خود گذاشتیم ،

(۲۵۶) سوره یوسف

ما آن چنان سرگرم این کار شدیم که همه چیز حتی برادرمان را فراموش کردیم و در این هنگام گرگ بی رحم از راه رسید و او را درید .

سخنان برادران خیلی حساب شده بود، اولاً پدر را با کلمه « یا ابانا » (ای پدر ما) که جنبه عاطفی دارد مخاطب ساختند و ثانياً طبیعی است که برادران نیرومند در چنین تفریح گاهی به مسابقه و سرگرمی مشغول شوند و برادر کوچک را به نگاهبانی اثاث وادارند و از این گذشته برای غافلگیر کردن پدر پیش دستی نموده و با همان چشم گریان گفتند تو هرگز باور نخواهی کرد ، هر چند ما راست بگوییم .

۱۸ وَ جَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ

و پیراهن او را با خونی دروغین (نزد پدر) آوردند ، گفت: هوس های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته، من صبر جمیل می کنم (و ناسپاسی نخواهم کرد) و از خداوند در برابر آن چه شما می گوید یاری می طلبم .

جزء دوازدهم (۲۵۷)

جمله « سَوَّلَتْ » از ماده « تَسْوِيل » به معنی تزئین می باشد گاهی آن را به معنی « تَرْغِيب » و گاهی به معنی « وَشْوَسَه کردن » نیز تفسیر کرده اند که تقریباً همه به یک معنی باز می گردد . یعنی هوی های نفسانی شما این کار را برای شما زینت داد .

اما از آن جا که دروغگو حافظه ندارد و از آن جا که یک واقعه

ص: ۱۷۴

حقیقی پیوندهای گوناگونی با کیفیت‌ها و مسائل اطراف خود دارد که کمتر می‌توان همه آن‌ها را در تنظیم دروغین آن منظم ساخت، برادران از این نکته غافل بودند که لااقل پیراهن یوسف را از چند جا پاره کنند تا دلیل حمله گرگ باشد، آن‌ها پیراهن برادر را که صاف و سالم از تن او بدر آورده بودند خون‌آلود کرده نزد پدر آوردند، پدر هوشیار پرتجربه همین که چشمش بر آن پیراهن افتاد، همه چیز را فهمید و گفت: شما دروغ می‌گویید « بلکه هوس‌های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته » و این نقشه‌های شیطانی را کشیده است (بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً).

(۲۵۸) سوره یوسف

در بعضی از روایات می‌خوانیم او پیراهن را گرفت و پشت و رو کرد و صدا زد پس چرا جای دندان و چنگال گرگ در آن نیست؟ و به روایت دیگری پیراهن را به صورت انداخت و فریاد کشید و اشک ریخت و گفت: این چه گرگ مهربانی بوده که فرزندم را خورده ولی به پیراهنش کمترین آسیبی نرسانده است و سپس بیهوش شد و بسان یک قطعه چوب خشک به روی زمین افتاد، بعضی از برادران فریاد کشیدند که ای وای بر ما از دادگاه عدل خدا در روز قیامت، برادرمان را از دست دادیم و پدرمان را کشتیم و پدر همچنان تا سحرگاه بیهوش بود ولی به هنگام وزش نسیم سرد سحرگاهی به صورتش، به هوش آمد. (۱)

و با این که قلبش آتش گرفته بود و جانش می‌سوخت اما هرگز

ص: ۱۷۵

سخنی که نشانه ناشکری و یأس و نومیدی و جزع و فزع باشد بر زبان جاری نکرد، بلکه گفت: « من صبر خواهم کرد ، صبری جمیل و زیبا ، شکیبایی توأم با شکرگزاری و سپاس خداوند » (فَصَبْرٌ جَمِيلٌ) .

۱ « تفسیر آلوسی » ، ذیل آیه .

جزء دوازدهم (۲۵۹)

و سپس گفت: «من از خدا در برابر آن چه شما می گوئید یاری می طلبم» (وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُونَ).

از او می خواهم تلخی جام صبر را در کام من شیرین کند و به من تاب و توان بیشتر دهد تا در برابر این طوفان عظیم ، خویشتن داری را از دست ندهم و زبانم به سخن نادرستی آلوده نشود .

او نگفت از خدا می خواهم در برابر مصیبت مرگ یوسف به من شکیبایی دهد ، چراکه می دانست یوسف کشته نشده ، بلکه گفت در مقابل آن چه شما توصیف می کنید که نتیجه اش به هر حال جدایی من از فرزندم است صبر می طلبم .

زیبا جلوه دادن زشتی ها

اشاره به این که هنگامی که هوس های سرکش بر روح و فکر انسان چیره می شود زشت ترین جنایات همچون کشتن یا تبعید برادر را در

(۲۶۰) سوره یوسف

نظر انسان آن چنان زینت می دهد که آن را امری مقدس و ضروری ، تصور می کند و این دریچه ای است به یک اصل کلی در مسائل روانی که همیشه تمایل افراطی نسبت به یک مسأله مخصوصا هنگامی که توأم با رزائل اخلاقی شود ، پرده ای بر حس تشخیص انسان می افکند و حقایق را در نظر او دگرگون جلوه می دهد. لذا قضا... صحیح و درک واقعیات عینی بدون تهذیب نفس، امکان پذیر نیست و اگر می بینیم در

ص: ۱۷۶

قاضی ، عدالت شرط شده است ، یکی از دلایلش همین است و اگر قرآن مجید در سوره بقره آیه ۲۸۲ می گوید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ: تقوی را پیشه کنید و خداوند به شما علم و دانش می دهد» باز اشاره ای به همین مطلب است .

دروغگو حافظه ندارد

سرگذشت یوسف و داستان او با برادرانش بار دیگر این اصل معروف را به ثبوت می رساند که دروغگو نمی تواند راز خود را برای همیشه مکتوم دارد ، چراکه واقعیت های عینی به هنگامی که وجود

جزء دوازدهم (۲۶۱)

خارجی پیدا می کند ، روابط بی شماری با موضوعات در اطراف خود دارد و دروغگو که می خواهد صحنه نادرستی را با دروغ خود بیافریند ، هر قدر زیرک و زبردست باشد نمی تواند تمام این روابط را حفظ کند ، به فرض که چندین رابطه دروغین در پیوند با مسائل پیرامون حادثه درست کند ، باز نگهداری همه این روابط ساختگی در حافظه برای همیشه کار آسانی نیست و کمترین غفلت از آن موجب تناقض گویی می شود ، به علاوه بسیاری از این پیوندها مورد غفلت قرار می گیرد و همان ها است که سرانجام واقعیت را فاش می کند و این درس بزرگی است برای همه کسانی که به آبرو و حیثیت خویش علاقمندند که هرگز گردد دروغ نروند و موقعیت اجتماعی خویش را به خطر نیفکنند و خشم خدا برای خود نخرند .

ص: ۱۷۷

شکیبایی در برابر حوادث سخت و طوفان های سنگین نشانه شخصیت و وسعت روح آدمی است ، آن چنان وسعتی که حوادث بزرگ را در خود جای می دهد و لرزان نمی گردد .

یک نسیم ملایم می تواند آب استخر کوچکی را به حرکت درآورد، اما اقیانوس های بزرگ همچون اقیانوس آرام ، بزرگ ترین طوفان ها را هم در خود می پذیرند و آرامش آن ها بر هم نمی خورد. گاه انسان ظاهراً شکیبایی می کند ولی چهره این شکیبایی را با گفتن سخنان زننده که نشانه ناسپاسی و عدم تحمل حادثه است زشت و بدنما می سازد .

اما افراد باایمان و قوی الایراد و پرظرفیت کسانی هستند که در این گونه حوادث هرگز پیمانان صبرشان لبریز نمی گردد و سخنی که نشان دهنده ناسپاسی و کفران و بی تابی و جزع باشد بر زبان جاری نمی سازند، صبر آن ها ، « صبر زیبا » و « صبر جمیل » است .

اکنون این سؤال پیش می آید که در آیات دیگر این سوره می خوانیم یعقوب آن قدر گریه کرد و غصه خورد که چشمانش را از دست داد ، آیا این منافات با صبر جمیل ندارد ؟

جزء دوازدهم (۲۶۳)

پاسخ این سؤال یک جمله است و آن این که : قلب مردان خدا کانون عواطف است ، جای تعجب نیست که در فراق فرزند ، اشک هایشان همچون سیلاب جاری شود ، این یک امر عاطفی است ، مهم آن است که کنترل خویشتن را از دست ندهند یعنی سخن و حرکتی برخلاف رضای خدا نگویند و نکنند .

از احادیث اسلامی استفاده می شود که اتفاقاً همین ایراد را به هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مرگ فرزندش ابراهیم اشک می ریخت به او کردند که شما ما را از گریه کردن نهی کردی اما خود شما اشک می ریزید؟ پیامبر در جواب فرمود: «چشم می گرید و قلب اندوهناک می شود ولی چیزی که خدا را به خشم آورد نمی گویم» (تَدْمَعُ الْعَيْنُ وَ يَحْزَنُ الْقَلْبُ وَلَا نَقُولُ مَا يُسِيْخُطُ الرَّبُّ) و در جای دیگر می خوانیم فرمود: «لَيْسَ هَذَا بُكَاءً أَنَّ هَذَا رَحْمَةٌ: این گریه (بی تاب) نیست، این رحمت (گریه عاطفی) است». (۱)

(۲۶۴) سوره یوسف

اشاره به این که در سینه انسان قلب است نه سنگ و طبیعی است که در برابر مسائل عاطفی واکنش نشان می دهد و ساده ترین واکنش آن جریان اشک از چشم است، این عیب نیست این حسن است، عیب آن است که انسان سخنی بگوید که خدا را به غضب آورد.

یک لحظه غفلت یک عمر پشیمانی

ابوحمره ثمالی از امام سجاده نقل می کند که من روز جمعه در مدینه بودم، نماز صبح را با امام سجاده خواندم، هنگامی که امام از نماز و تسبیح، فراغت یافت به سوی منزل حرکت کرد و من با او بودم، زن خدمتکار را صدا زد، گفت: «مواظب باش. هر سائل و نیازمندی از در خانه بگذرد، غذا به او بدهید، زیرا امروز روز جمعه است».

ابوحمره می گوید: گفتم هر کسی که تقاضای کمک می کند،

ص: ۱۷۹

۱ « بحار الانوار » ، طبع جدید ، جلد ۲۲ ، صفحه ۱۵۷ و ۱۵۱ .

جزء دوازدهم (۲۶۵)

امام فرمود : « درست است ، ولی من از این می ترسم که در میان آن ها افراد مستحقى باشند و ما به آن ها غذا ندهیم و از در خانه خود برانیم و بر سر خانواده ما همان آید که بر سر یعقوب و آل یعقوب آمد . »

سپس فرمود : « به همه آن ها غذا بدهید (مگر نشنیده اید) برای یعقوب هر روز گوسفندی ذبح می کردند ، قسمتی را به مستحقان می داد و قسمتی را خود و فرزندانش می خورد ، یک روز سؤال کننده مؤمنی که روزه دار بود و نزد خدا منزلتی داشت ، عبورش از آن شهر افتاد ، شب جمعه بود بر در خانه یعقوب به هنگام افطار آمد و گفت : به میهمان مستمند غریب گرسنه از غذای اضافی خود کمک کنید ، چند بار این سخن را تکرار کرد ، آن ها شنیدند و سخن او را باور نکردند ، هنگامی که او مایوس شد و تاریکی شب ، همه جا را فراگرفت برگشت ، در حالی که چشمش گریان بود و از گرسنگی به خدا شکایت کرد ، آن شب را گرسنه ماند و صبح همچنان روزه داشت ، در حالی که شکیا بود و خدا را سپاس می گفت ، اما یعقوب و خانواده یعقوب ، کاملاً سیر شدند و هنگام صبح

(۲۶۶) سوره یوسف

مقداری از غذای آن ها اضافه مانده بود . امام سپس اضافه فرمود : « خداوند به یعقوب در همان صبح ، وحی فرستاد که : " تو ای یعقوب بنده مرا خوار کردی و خشم مرا برافروختی و مستوجب تأدیب و نزول مجازات بر تو و فرزندانت شدی ... ای یعقوب من دوستانم را زودتر از دشمنانم

توبیخ و مجازات می کنم و این به خاطر آن است که به آن ها علاقه دارم" (۱).

قابل توجه این که به دنبال این حدیث می خوانیم که ابو حمزه می گوید از امام سجاد پرسیدم یوسف چه موقع آن خواب را دید؟ امام فرمود: « در همان شب ». (۲)

از این حدیث به خوبی استفاده می شود که یک لغزش کوچک و یا صریح تر یک « ترک اولی » که گناه و معصیتی هم محسوب نمی شد، (چرا که حال آن سائل بر یعقوب روشن نبود) از پیامبران و اولیای حق چه بسا سبب می شود که خداوند، گوشمالی دردناکی به آن ها بدهد و

۱ «تفسیر برهان» جلد ۲ صفحه ۲۴۳ و «نُورُ الثَّقَلَيْنِ» جلد ۲، صفحه ۴۱۱.

۲ «تفسیر برهان» جلد ۲، صفحه ۲۴۳ و «نُورُ الثَّقَلَيْنِ» جلد ۲، صفحه ۴۱۱.

جزء دوازدهم (۲۶۷)

این نیست مگر به خاطر این که مقام والای آنان ایجاب می کند، که همواره مراقب کوچک ترین گفتار و رفتار خود باشند، چرا که حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُفْرَبِينَ (کارهایی که برای بعضی از نیکان "حسنه" محسوب می شود برای مقربان درگاه خداوند "سیئه" است).

جایی که یعقوب آن همه درد و رنج به خاطر بی خبر ماندن از درد دل یک سائل بکشد باید فکر کرد، که جامعه ای که در آن گروهی سیر و گروه زیادی گرسنه باشند چگونه ممکن است مشمول خشم و غضب پروردگار نشوند و چگونه خداوند آن ها را مجازات نکند .

ص: ۱۸۱

در روایات اهل بیت علیهم السلام و در طرق اهل تسنن می خوانیم : هنگامی که یوسف در قعر چاه قرار گرفت ، امیدش از همه جا قطع و تمام توجه او به ذات پاک خدا شد ، با خدای خود مناجات می کرد و به تعلیم جبرئیل راز و نیازهایی داشت ، که در روایات به عبارات مختلفی نقل شده است .

(۲۶۸) سوره یوسف

در روایتی می خوانیم با خدا چنین مناجات می کرد : « اَللّٰهُمَّ يَا مُنَسَّ كُلِّ غَرِيبٍ وَيَا صَاحِبَ كُلِّ وَحِيدٍ وَيَا مُلْجَأَ كُلِّ خَائِفٍ وَيَا كَاشِفَ كُلِّ كُزْبَةٍ وَيَا عَالِمَ كُلِّ نَجْوَى وَيَا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى وَيَا حَاضِرَ كُلِّ مَلَأٍ وَيَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ اَسْئَلُكَ اَنْ تَقْدِفَ رَجَائِكَ فِي قَلْبِي حَتَّى لَا يَكُوْنَ لِي هَمٌّ وَلَا شُغْلٌ غَيْرُكَ وَ اَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ اَمْرِ فُرْجًا وَ مَخْرَجًا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ... » .

« بار پروردگارا ! ای آن که مونس هر غریب و یار تنهایی ، ای کسی که پناهگاه هر ترسان و برطرف کننده هر غم و اندوه و آگاه از هر نجوی و آخرین امید هر شکایت کننده و حاضر در هر جمع و گروهی ، ای حی و ای قیوم ، از تو می خواهم که امیدت را در قلب من بیفکنی ، تا هیچ فکری جز تو نداشته باشم و از تو می خواهم که از این مشکل بزرگ ، فرج و راه نجاتی ، برای من فراهم کنی که تو بر هر چیز توانایی » .

جالب این که در ذیل این حدیث می خوانیم : فرشتگان صدای

یوسف را شنیدند و عرض کردند: «إِلَيْنَا نَسْمَعُ صَوْتًا وَ دُعَاءً :

جزء دوازدهم (۲۶۹)

الصَّوْتُ صَوْتُ صَبِيٍّ وَ الدُّعَاءُ دُعَاءُ نَبِيِّ : پروردگارا! ما صدا و دعایی می شنویم، آواز، آواز کودک است، امدعا، دعای پیامبری است». (۱)

این نکته نیز قابل توجه است هنگامی که یوسف را برادران به چاه افکندند پیراهن او را در آورده بودند و تنش برهنه بود، فریاد زد که لا اقل پیراهن مرا به من بدهید تا اگر زنده بمانم تنم را بپوشانم و اگر بمیرم کفن من باشد، برادران گفتند: از همان خورشید و ماه و یازده ستاره ای را که در خواب دیدی بخواه که در این چاه مونس تو باشد و لباس درتنت بپوشانند(واوبدنبال یأس مطلق، از غیر خدادعای فوق را خواند). (۲)

از امام صادق نقل شده است که فرمود: « هنگامی که یوسف را به چاه افکندند، جبرئیل نزد او آمد و گفت: کودک، این جا چه می کنی؟ در جواب گفت: برادرانم مرا در چاه انداخته اند، گفت: دوست داری از چاه خارج شوی؟ گفت: با خداست اگر بخواهد مرا بیرون می آورد، گفت: خدای

۱ « تفسیر قُرْطَبِي » ، جلد ۵ ، صفحه ۳۳۷۳ .

۲ « تفسیر قُرْطَبِي » ، جلد ۵ ، صفحه ۳۳۷۳ .

(۲۷۰) سوره یوسف

تو دستور داده این دعا را بخوان تا بیرون آیی : گفت : کدام دعا ؟ گفت ؛ بگو : "اللَّهُمَّ إِنِّي أَسئَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنَّانُ ، بَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ، ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ

ص: ۱۸۳

وَ آلٍ مُّحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ لِي مِمَّا أَنَا فِيهِ فَرْجًا وَ مَخْرَجًا : پروردگارا! من از تو تقاضا می کنم ای که حمد و ستایش برای تو است ، معبودی جز تو نیست ، تویی که بر بندگان نعمت می بخشی ، آفریننده آسمان ها و زمینی ، صاحب جلال و اکرامی ، تقاضا می کنم که بر محمد و آلش درود بفرستی و گشایش و نجاتی از آن چه در آن هستم برای من قرار دهی " (۱) مانعی ندارد که یوسف همه این دعاها را خوانده باشد .

۱۹ وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَبُشْرَى هَذَا غُلْمٌ وَ أُسْرُوهُ بِضَعَّةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

۱ « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۴۱۶ .

جزء دوازدهم (۲۷۱)

و کاروانی فرارسید، مأمور آب را (به سراغ آب) فرستادند، او دلو خود را در چاه افکند و صدازد؛ مژده باد: این کودکی است (زیبا و دوست داشتنی) و این امر را به عنوان یک سرمایه از دیگران مخفی داشتند و خداوند به آن چه آن ها انجام می دادند آگاه است .

کاروان را به این جهت « سَيَّارَه » گفته اند که دائما در سیر و حرکت است

« وارد » به معنی آب آور ، در اصل از « وُرُود » گرفته شده که معنی

ص: ۱۸۴

آن همان گونه که راغب در مفردات گفته ، قصد آب کردن است ، هر چند بعدا توسعه یافته و به هر ورود و دخولی گفته شده است .

« بِضَاعَه » در اصل از ماده « بَضْع » به معنی قطعه ای از گوشت است ، که آن را جدا می کنند و سپس تعمیم یافته و به قطعه مهمی از مال و سرمایه نیز گفته شده است و « بَضْع » به معنی عدد سه تا ده آمده است (مفردات راغب) .

(۲۷۲) سوره یوسف

یوسف در تاریکی وحشتناک چاه که با تنهایی کشنده ای همراه بود، ساعات تلخی را گذرانده اما ایمان به خدا و سکینه و آرامش حاصل از ایمان ، نور امید بر دل او افکند و به او تاب و توان داد که این تنهایی وحشتناک را تحمل کند و از کوره این آزمایش ، پیروز بدر آید .

چند روز از این ماجرا گذشت خدا می داند ، بعضی از مفسران سه روز و بعضی دو روز نوشته اند. به هر حال « کاروانی سررسید » و در آن نزدیکی منزل گزید ، پیدا است نخستین حاجت کاروان تأمین آب است ، لذا « کسی را که مأمور آب آوردن بود به سراغ آب فرستادند ، مأمور آب ، دلو خود را در چاه افکند » .

یوسف از قعرچاه متوجه شد که سر و صدایی از فرازچاه می آید و به دنبال آن ، دلو و طناب را دید که به سرعت پایین می آید ، فرصت را غنیمت شمرد و از این عطیه الهی بهره گرفت و بی درنگ به آن چسبید .

مأمور آب احساس کرد دلوش بیش از اندازه سنگین شده ،

هنگامی که آن را با قوت بالا کشید، ناگهان چشمش به کودک خردسال ماه پیکری افتاده و فریاد زد: «مژده باد این کودکی است به جای آب» (قال ییشری هذا غلم)

جزء دوازدهم (۲۷۳)

کم کم گروهی از کاروانیان از این امر آگاه شدند، ولی برای این که دیگران با خبر نشوند و خودشان بتوانند این کودک زیبا را به عنوان یک غلام در مصر بفروشند، «این امر را به عنوان یک سرمایه نفیس از دیگران مخفی داشتند» (وَ أَسْرُوهُ بِضَعَةً).

۲۰ وَ شَرُوهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ

و او را به بهای کمی، چند درهم، فروختند و نسبت به (فروختن) او بی اعتنا بودند (چرا که می ترسیدند رازشان فاش شود).

«بخس» در اصل به معنی این است که چیزی را با ستمگری کم کنند و لذا قرآن می گوید: «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ: اشیاء مردم را با ظلم کم نکنید» (۸۵ / هود).

(۲۷۴) سوره یوسف

در این جا این سؤال پیش می آید که چرا آن ها یوسف را که حداقل غلام پر قیمتی محسوب می شد به بهای اندک و به تعبیر قرآن به ثمن بَخْس فروختند.

ولی این معمول است که همیشه دزدان و یا کسانی که به سرمایه

ص: ۱۸۶

مهمی بدون زحمت دست می یابند از ترس این که مبادا دیگران بفهمند آن را فوراً می فروشند و طبیعی است که با این فوریت نمی توانند بهای گزافی برای خود فراهم سازند .

در این که یوسف را به چنددرهم فروختند و چگونه میان خود تقسیم کردند ، باز در میان مفسران گفتگو است ، بعضی ۲۰ درهم و بعضی ۲۲ درهم و بعضی ۴۰ درهم و بعضی ۱۸ درهم نوشته اند و با توجه به این که عدد فروشندگان را ده نفر دانسته اند، سهم هر کدام از این مبلغ ناچیز روشن است. و در پایان آیه می فرماید : « آن ها نسبت به فروختن یوسف ، بی اعتنا بودند » (وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الظَّالِمِينَ) .

در حقیقت این جمله در حکم بیان علت برای جمله قبل است ،

جزء دوازدهم (۲۷۵)

اشاره به این که اگر آن ها یوسف را به بهای اندک فروختند به خاطر این بود که نسبت به این معامله بی میل و بی اعتناء بودند.

این موضوع یا به خاطر آن بود که یوسف را کاروانیان ، ارزان به دست آورده بودند و انسان چیزی را که ارزان به دست آورد ، غالباً ارزان از دست می دهد و یا این که از این می ترسیدند که سر آن ها فاش شود و مدعی پیدا کنند و یا از این نظر که در یوسف نشانه های غلام بودن را نمی دیدند ، بلکه آثار آزادگی و حریت در چهره او نمایان بود و به همین دلیل نه فروشندگان چندان رغبت به فروختن او داشتند و نه خریداران.

(۲۷۶) سوره یوسف

ص: ۱۸۷

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره هُود ●●● ۱۱

همه میهمان خدا هستند ●●● ۱۱

تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی ●●● ۱۳

چهار پدیده کوتاه فکری ●●● ۱۹

میزان کم ظرفیتی ●●● ۲۰

نعمت ها همه موهبت است ●●● ۲۰

اعمال نیک دو اثر دارد ●●● ۲۱

قرآن معجزه جاویدان ●●● ۲۱

همه قرآن یا ده سوره یا یک سوره؟ ●●● ۲۳

سرگذشت عبرت آمیز قوم نوح ●●● ۲۸

(۲۷۷)

تحقیر مؤمنین محروم شیوه همیشگی صاحبان زر و زور است ●●● ۳۰

مقیاس سنجش فضیلت ●●● ۳۲

من هیچ فرد باایمانی را طرد نمی کنم ●●● ۳۴

کشتی نوح ●●● ۴۴

هدف از عذاب های الهی تصفیه است نه انتقام ●●● ۴۷

پنج درس تربیتی در طوفان نوح ●●● ۵۳

ص: ۱۸۸

پایان ماجرای طوفان نوح ●●● ۵۸

« جودی » کجا است؟ ●●● ۶۰

سرگذشت دردناک فرزند نوح ●●● ۶۱

چرا فرزند نوح ، عمل غیر صالح بود؟ ●●● ۶۲

آن جا که پیوندها گسسته می شود؟ ●●● ۶۳

مسلمانان مطرود چه کسانی هستند؟ ●●● ۶۵

کشتی نوح به سلامت فرود آمد ●●● ۶۸

تأثیر کارهای خوب بر آبادی کشورها و کارهای بد بر ویرانی آنها ●●● ۷۲

منظور از « يَزِدْكُمْ قُوَّةً اِلَى قُوَّتِكُمْ » چیست؟ ●●● ۷۵

آغاز سرگذشت قوم ثمود ●●● ۷۶

استعمار در قرآن و عصر ما ●●● ۷۸

ناقه صالح ●●● ۸۲

(۲۷۹)

پیوند مکتبی ●●● ۸۵

منظور از صیحه چیست؟ ●●● ۹۰

سرگذشت قوم شعیب ●●● ۹۲

منطق بی اساس آدم های لجباز ●●● ۹۸

تظاهر به نفهمیدن روش همیشگی دین ستیزان ●●● ۱۰۲

پایان عمر تبهکاران مدّین ●●● ۱۰۵

هفت درس تربیتی در داستان شعیب ●●● ۱۰۷

موسی قهرمان مبارزه با فرعون ●●● ۱۱۲

خوشبختی یا بدبختی افراد در آخرت نتیجه اعمال

آن ها در دنیاست ●●● ۱۱۹

بحثی پیرامون سعادت و شقاوت از نظر ذاتی یا اکتسابی بودن ●●● ۱۲۲

اسباب خوشبختی و بدبختی ●●● ۱۲۵

استثناء در آیه چه مفهومی دارد؟ ●●● ۱۳۰

صبر و مقاومت رمز پیروزی در همه عرصه هاست ●●● ۱۳۱

در چه اموری نباید به ظالمان تکیه کرد ●●● ۱۳۳

«بیاداشتن» واقعی نماز انسان را از همه بدی هامصون می دارد ●●● ۱۳۶

امید بخش ترین آیه قرآن ●●● ۱۳۸

پاسداران صلح و آزادی ●●● ۱۴۲

نوجوانانی که درانتظار «مصلح» به سر می برند باید «صالح» باشند ●●● ۱۴۵

سرچشمه انحرافات افراط در خوشی و لذت هاست ●●● ۱۴۶

هدف از آفرینش ●●● ۱۴۸

اثرات چهارگانه مطالعه سرگذشت پیشینیان ●●● ۱۵۰

سوره یوسف ●●● ۱۵۲

نقش ویرانگر حسد در زندگی نوجوانان عزیز ●●● ۱۵۷

ضرورت مراقبت پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان ●●● ۱۵۹

پیامی برای نوجوانان: مواظب باشید تا به بهانه بازی

و سرگرمی شما را فریب ندهند ●●● ۱۶۰

نیاز فطری و طبیعی نوجوانان به تفریح و سرگرمی سالم ●●● ۱۶۴

نه قصاص و نه اتهام قبل از جنایت ●●● ۱۶۸

به دشمن و افراد نادان راه کار تخریبی نشان ندهید ●●● ۱۶۸

(۲۸۳)

زیبا جلوه دادن زشتی ها ●●● ۱۷۶

دروغگو حافظه ندارد ●●● ۱۷۷

صبر جمیل چیست؟ ●●● ۱۷۸

یک لحظه غفلت یک عمر پشیمانی ●●● ۱۷۹

دعای گیرای یوسف ●●● ۱۸۲

جلد ۱۳

فهرست مطالب

ص: ۱

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره یوسف ●●● ۱۱

یوسف خزانه دار کشور مصر می شود ●●● ۱۱

چگونه یوسف دعوت طاغوت زمان را پذیرفت؟ ●●● ۱۲

اهمیت مسائل اقتصادی در اداره کشورها ●●● ۱۳

تعهد و تخصص دو رکن اساسی مدیریت است ●●● ۱۴

تعریف از خود، همیشه ناپسند نیست؟ ●●● ۱۵

پاداش های معنوی و برتر ●●● ۱۷

ایمان اکثر مردم آمیخته با شرک است ●●● ۱۹

سوره رعد ●●● ۲۲

تعادل نیروی جاذبه و دافعه در کرات آسمانی ●●● ۲۳

(۱۵۷)

یکی دیگر از معجزات علمی قرآن (قانون عمومیت زوجیت) ●●● ۲۸

محافظین غیبی برای انسان ها ●●● ۳۶

شکست و پیروزی ملت هامتکی به تغییرات درونی آن ها است ●●● ۳۹

برکات رعد و برق ●●● ۴۲

(۱۵۸)

منظور از سجده موجودات چیست؟ ●●● ۴۸

همه موجودات آسمان ها و زمین در برابر خدا خاضع هستند ●●● ۵۱

ترسیم دقیقی از منظره حق و باطل ●●● ۵۳

زبد چیست؟ ●●● ۵۶

همیشه بهره ها به میزان آمادگی ها و لیاقت ها است ●●● ۵۸

باطل دنبال بازار آشفته می گردد ●●● ۵۸

باطل تنها در یک لباس ظاهر نمی شود ●●● ۵۹

بقای هر موجود بسته به میزان سودرسانی او است ●●● ۵۹

چگونه حق ، باطل را بیرون می ریزد ●●● ۶۰

زندگی در پرتو تلاش و جهاد ●●● ۶۰

فواید پنجگانه مثال های قرآنی ●●● ۶۲

روزی به دست خدا است اما ... ●●● ۶۶

(۱۵۹)

چگونه دل با یاد خدا آرام می گیرد ●●● ۷۱

ذکر خدا چیست؟ ●●● ۷۳

عوامل هشتگانه نگرانی و پریشانی ●●● ۷۵

(۱۶۰)

آیا آرامش با خوف خدا سازگار است؟ ●●● ۸۱

سوره ابراهیم ●●● ۸۴

بیرون آمدن از ظلمت ها به نور ●●● ۸۴

گرامیداشت روزهای حساس زندگی ●●● ۹۱

شکر نعمت، نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند ●●● ۹۳

چهار نکته مهم در ارتباط با شکر نعمت ●●● ۹۹

چرا اعمال کفار به خاکستر در برابر باد تشبیه شده است؟ ●●● ۱۰۲

مسأله احباط ●●● ۱۰۳

آیا مخترعان و مکتشفان پاداش الهی دارند؟ ●●● ۱۰۴

آفرینش بر اساس حق است ●●● ۱۱۱

منظور از جمله «لَوْ هَدَيْنَا اللَّهُ لَهَدَيْنُكُمْ» چیست؟ ●●● ۱۱۴

رساترین بیان در مذمت تقلید کورکورانه ●●● ۱۱۵

(۱۶۱)

پاسخ دندان شکنی که شیطان به پیروانش می دهد ●●● ۱۱۶

عظمت انسان از دیدگاه قرآن ●●● ۱۲۰

آیا هر چه را از خدا می خواهیم به ما می دهد؟ ●●● ۱۲۴

چرا نعمت های خدا قابل شمارش نیستند ●●● ۱۲۵

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند مٔمان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شك استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی ۱/۱۲/۸۵

ص: ۷

مقدمه

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

مقدمه (۹)

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرای کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

(۱۰) مقدمه

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷ دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

یوسف خزانه دار کشور مصر می شود

۵۵ قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ

(یوسف به عزیز مصر) گفت: مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده که نگهدارنده و آگاهم .

یوسف می دانست یک ریشه مهم نابسامانی های آن جامعه مملو از ظلم و ستم در مسائل اقتصادیست نهفته است ، اکنون که آن ها به حکم اجبار به سراغ او آمده اند ، چه بهتر که نبض اقتصاد کشور مصر را در دست گیرد و به یاری مستضعفان بشتابد ، از تبعیض ها تا آن جا که قدرت دارد بکاهد ، حق مظلومان را از ظالمان بگیرد و به وضع بی سر و سامان آن کشور پهناور سامان بخشد .

مخصوصا مسائل کشاورزی را که در آن کشور در درجه اول اهمیت بود ، زیر نظر بگیرید و با توجه به این که سال های فراوانی و سپس سال های خشکی در پیش است ، مردم را به کشاورزی و تولید بیشتر دعوت کند و در مصرف فرآورده های کشاورزی تا سر حد

(۱۲) سوره یوسف

جیره بندی ، صرفه جویی کند و آن ها را برای سال های قحطی ذخیره نماید ، لذا راهی بهتر از این ندید که پیشنهاد سرپرستی خزانه های مصر

کند. آیات ۱۰۰ و ۱۰۱ همین سوره که تفسیر آن به خواست خدا خواهد آمد، دلیل بر این است که او سرانجام بجای ملک نشست و زمامدار تمام امور مصر شد، هر چند آیه ۸۸ که می گوید: برادران به او گفتند: «یا ایها العزیز»، دلیل بر این است که او در جای عزیز مصر قرار گرفت، ولی هیچ مانعی ندارد که این سلسله مراتب را تدریجاً طی کرده باشد، نخست به مقام خزانه داری و بعد نخست وزیری و بعد بجای ملک، نشسته باشد.

چگونه یوسف دعوت طاغوت زمان را پذیرفت؟

نخستین چیزی که در رابطه با آیات فوق جلب توجه می کند این است که چگونه یوسف این پیامبر بزرگ حاضر شد، خزانه داری یا نخست وزیری یکی از طاغوت های زمان را بپذیرد و با او همکاری کند؟ پاسخ این سؤال در حقیقت در خود آیات فوق نهفته است، او به

جزء سیزدهم (۱۳)

عنوان یکی انسان «حَفِیْظٌ عَلِیْمٌ» (امین و آگاه) عهده دار این منصب شد، تا بیت المال را که مال مردم بود به نفع آن ها حفظ کند و در مسیر منافع آنان به کار گیرد، مخصوصاً حق مستضعفان را که در غالب جامعه ها پایمال می گردد به آن ها برساند. در «فقه» در بحث قبول ولایت از طرف ظالم نیز این بحث به طور گسترده آمده است که قبول

ص: ۱۲

پست و مقام از سوی ظالم همیشه حرام نیست ، بلکه گاهی مستحب و یا حتی واجب می گردد ، این در صورتی است که منافع پذیرش آن و مرجحات دینیش بیش از زیان های حاصل از تقویت دستگاہ باشد. در روایات متعددی نیز می خوانیم که ائمه اهل بیت علیهم السلام به بعضی از دوستان نزدیک خود (مانند علی بن یقظین که از یاران امام کاظم بود و وزارت فرعون زمان خود هارون الرشید را به اجازه امام پذیرفت) چنین اجازه ای را می دادند .

اهمیت مسائل اقتصادی در اداره کشورها

گرچه ما هرگز موافق مکتب های یک بعدی که همه چیز را در بعد

(۱۴) سوره یوسف

اقتصادی خلاصه می کنند و انسان و ابعاد وجود او را نشناخته اند نیستیم، ولی با این حال اهمیت ویژه مسائل اقتصادی را در سرنوشت اجتماعات هرگز نمی توان از نظر دور داشت ، آیات فوق نیز اشاره به همین حقیقت می کند ، چرا که یوسف از میان تمام پست ها انگشت روی خزانه داری گذاشت ، زیرا می دانست هرگاه به آن سر و سامان دهد قسمت عمده نابسامانی های کشور باستانی مصر ، سامان خواهد یافت و از طریق عدالت اقتصادی می تواند سازمان های دیگر را کنترل کند .

در روایات اسلامی نیز اهمیت فوق العاده ای به این موضوع داده

ص: ۱۳

شده است ، از جمله در حدیث معروف علی یکی از دو پایه اصلی زندگی مادی و معنوی مردم (قِوَامُ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا) مسائل اقتصادی قرار داده شده است ، در حالی که پایه دیگر علم و دانش و آگاهی شمرده شده است .

تعهد و تخصص دو رکن اساسی مدیریت است

تعبیر یوسف که می گوید : « اِنِّیْ حَفِیْظٌ عَلِیْمٌ » دلیل بر اهمیت

جزء سیزدهم (۱۵)

مدیریت در کنار امانت است و نشان می دهد که پاکی و امانت به تنهایی برای پذیرش یک پست حساس اجتماعی کافی نیست ، بلکه علاوه بر آن آگاهی و تخصص و مدیریت نیز لازم است ، چرا که « عَلِیْمٌ » را در کنار « حَفِیْظٌ » قرار داده است . و ما بسیار دیده ایم که خطرهای ناشی از عدم اطلاع و مدیریت کمتر از خطرهای ناشی از خیانت نیست بلکه گاهی از آن برتر و بیشتر است .

با این تعلیمات روشن اسلامی نمی دانیم چرا بعضی مسلمانان به مسأله مدیریت و آگاهی هیچ اهمیت نمی دهند و حداکثر کشش فکر آن ها در شرایط واگذاری پست ها ، همان مسأله امانت و پاکی است با این که سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و علی در دوران حکومتشان نشان می دهد ، آن ها به مسأله آگاهی و مدیریت همانند امانت

ص: ۱۴

و درستکاری اهمیت می دادند .

تعریف از خود، همیشه ناپسند نیست؟

بدون شک تعریف خویش کردن کار ناپسندی است ، ولی با این

(۱۶) سوره یوسف

حال این یک قانون کلی نیست ، گاهی شرایط ایجاب می کند که انسان خود را به جامعه معرفی کند تا مردم او را بشناسند و از سرمایه های وجودش استفاده کنند و به صورت یک گنج مخفی و متروک باقی نماند.

در آیه فوق نیز خواندیم که یوسف به هنگام پیشنهاد پست خزانه داری مصر خود را با جمله « حَفِیْظٌ عَلِیْمٌ » ستود ، زیرا لازم بود سلطان مصر و مردم بدانند که او واجد صفاتی است که برای سرپرستی این کار نهایت لزوم را دارد. لذا در تفسیر عیاشی از امام صادق می خوانیم که در پاسخ این سؤال که آیا جایز است انسان خودستایی کند و مدح خویش نماید؟ فرمود : « نَعَمْ إِذَا اضْطُرَّ إِلَیْهِ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ یُوسُفَ إِجْعَلْنِی عَلَی خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیْظٌ عَلِیْمٌ وَ قَوْلَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَ أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِینٌ : آری هنگامی که ناچار شود مانعی ندارد ، آیا نشنیده ای گفتار یوسف را که فرمود : مرا بر خزائن زمین قرار ده که من امین و آگاهم و همچنین گفتار بنده

ص: ۱۵

صالح خدا (هود) من برای شما خیرخواه و امینم « (۱) و از این جا

جزء سیزدهم (۱۷)

روشن می شود این که در خطبه « شقشقیه » و بعضی دیگر از خطبه های نهج البلاغه علی به مدح خویشتن می پردازد و خود را محور آسیای خلافت می شمرد ، که همای بلند پرواز اندیشه ها به اوج فکر و مقام او نمی رسد و سیل علوم و دانش ها از کوهسار وجودش سرازیر می شود و امثال این تعریف ها همه برای این است که مردم ناآگاه و بی خبر به مقام او پی ببرند و از گنجینه وجودش برای بهبود وضع جامعه استفاده کنند.

۵۶ وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

و این گونه ما به یوسف در سرزمین (مصر) قدرت دادیم که هر گونه می خواست در آن منزل می گزید (و تصرف می کرد)

(۱۸) سوره یوسف

ما رحمت خود را به هر کس بخواهیم (و شایسته بدانیم) می بخشیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کنیم .

ص: ۱۶

در این جا سؤالی مطرح می شود و آن این که چگونه ، سلطان جبار مصر به چنین کاری تن در داد ، در حالی که می دانست یوسف در مسیر خود کامگی و ظلم و ستم و استثمار و استعمار او گام بر نمی دارد ، بلکه به عکس مزاحم مظالم او است .

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته چندان مشکل نیست و آن این که گاهی بحران های اجتماعی و اقتصادی چنان است که پایه های حکومت خود کامگان را از اساس می لرزاند ، آن چنان که همه چیز خود را در خطر می بینند ، در این گونه موارد برای رهایی خویشتن از مهلکه حتی حاضرند از یک حکومت عادلانه مردمی استقبال کنند ، تا خود را نجات دهند .

پاداش های معنوی و برتر

۵۷ وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ

جزء سیزدهم (۱۹)

و پاداش آخرت برای آن ها که ایمان آورده اند و پرهیزکارند بهتر است .

گرچه بسیاری از مردم نیکوکار در همین جهان به پاداش مادی خود می رسند ، همان گونه که یوسف نتیجه پاکدامنی و شکیبایی و پارسایی و تقوای خویش را در همین دنیا گرفت ، که اگر آلوده بود هرگز

ص: ۱۷

ه چنین مقامی نمی رسید. ولی این سخن به آن معنی نیست که همه کس باید چنین انتظاری را داشته باشند و اگر به پاداش های مادی نرسند گمان کنند به آن ها ظلم و ستمی شده ، چراکه پاداش اصلی ، پاداشی است که در زندگی آینده انسان ، در انتظار او است. و شاید برای رفع همین اشتباه و دفع همین توهم است که قرآن در آیه فوق بعد از ذکر پاداش دنیوی یوسف اضافه می کند : « وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ : پاداش آخرت برای آنان که ایمان دارند و تقوی پیشه کرده اند برتر است » .

۱۰۵ وَ كَآئِنٍ مِّنْ ءَايَةٍ فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ يَمُرُّوْنَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُوْنَ

(۲۰) سوره یوسف

و چه بسیار نشانه ای (از خدا) در آسمان ها و زمین وجود دارد که آن ها از کنارش می گذرند و از آن روی می گردانند.

همین حوادثی را که همه روز با چشم خود می نگرند : خورشید صبحگاهان سر از افق مشرق برمی دارد و اشعه طلایی خود را بر کوه ها و دره ها و صحراها و دریاها می باشد و شامگاهان در افق مغرب فرو می رود و پرده سنگین و سیاه شب بر همه جا می افتد .

اسرار این نظام شگرف ، این طلوع و غروب ، این غوغای حیات و

ص: ۱۸

زندگی در گیاهان ، پرندگان ، حشرات و انسان ها و این زمزمه جویباران ، این همه نسیم و این همه نقش عجب که بر در و دیوار وجود است ، به اندازه ای آشکار می باشد که هر که در آن ها و خالقیتش نیندیشد ، همچنان نقش بود بر دیوار .

بنابراین اگر به آیات قرآن که بر تو نازل می شود ، ایمان نیاورند تعجب نکن چرا که آن ها به آیات آفرینش و خلقت که از هر سو آنان را احاطه کرده نیز ایمان نیاورده اند .

جزء سیزدهم (۲۱)

ایمان اکثر مردم آمیخته با شرک است

۱۰۶ وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ

و اکثر آن ها که مدعی ایمان به خدا هستند مشرکند .

ممکن است خودشان چنین تصور کنند که مؤمنان خالصی هستند ، ولی رگه های شرک در افکار و گفتار و کردارشان غالباً وجود دارد .

به همین دلیل در روایات اسلامی می خوانیم که امام صادق فرمود : « الشُّرْكَ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ : شرک در اعمال انسان مخفی تر است از حرکت مورچه » . (۱)

ص: ۱۹

و یا می خوانیم: «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ الشِّرْكَ الْأَصْيَغَرَ قَالُوا وَمَا الشِّرْكَ الْأَصْيَغَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ الرِّيَا، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا جَاءَ النَّاسُ بِأَعْمَالِهِمْ أَذْهَبُوا إِلَى الَّذِينَ

(۲۲) سوره یوسف

كُنْتُمْ تُرَائُونَ فِي الدُّنْيَا، فَانظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ مِنْ جَزَاءٍ: خطرناك ترین چیزی که از آن بر شما می ترسم ، شرک اصغر است ، اصحاب گفتند : شرک اصغر چیست ای رسول خدا؟ فرمود : ریاکاری ، روز قیامت هنگامی که مردم با اعمال خود در پیشگاه خدا حاضر می شوند ، پروردگار با آن ها که در دنیا ریا کردند می فرماید : به سراغ کسانی که به خاطر آن ها ریا کردید بروید ، ببینید پاداشی نزد آن ها می یابید . (۱)

از امام باقر در تفسیر آیه فوق نقل شده که فرمود : « شِرْكُ طَاعِهِ وَ لَيْسَ شِرْكُ عِبَادِهِ وَ الْمَعَاصِي الَّتِي يَزْتَكِبُونَ وَ هِيَ شِرْكُ طَاعِهِ أَطَاعُوا فِيهَا الشَّيْطَانَ فَأَشْرَكُوا بِاللَّهِ فِي الطَّاعَةِ لِعَیْرِهِ: منظور از این آیه شرک در اطاعت است نه شرک عبادت و گناهانی که مردم مرتکب می شوند، شرک اطاعت است ، چراکه در آن اطاعت شیطان می کنند و به خاطر این عمل برای خدا شریکی در

ص: ۲۰

در بعضی از روایات دیگر می خوانیم که منظور « شرک نعمت » است به این معنی که موهبتی از خداوند به انسان برسد و بگوید: این موهبت از ناحیه فلان کس به من رسیده اگر او نبود من می مردم و یا زندگانیم بر باد می رفت و بیچاره می شدم (۲). در این جا غیر خدا را شریک خدا در بخشیدن روزی و مواهب شمرده است .

خلاصه این که منظور از شرک در آیه فوق کفر و انکار خدا و بت پرستی به صورت رسمی نیست (چنان که از امام علی بن موسی الرضا نقل شده که فرمود: « شِرْكَ لَا يَبْلُغُ بِهِ الْكُفْرَ » یعنی « شرکی که به حد کفر نمی رسد » ولی شرک به معنی وسیع کلمه، همه این ها را شامل می شود) .

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۴۷۵ و « اصول کافی » ، جلد ۲ صفحه ۲۹۲ .

۲- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۴۷۵ و « اصول کافی » ، جلد ۲ صفحه ۲۹۲ .

سوره رعد

سوره رعد

۱ الامر آتلك ايات الكتاب و الذي انزل اليك من ربك الحق و لكن اكثر الناس لا يؤمنون

الامر آ این ها آیات کتاب (آسمانی) است و آن چه از طرف پروردگار بر تو نازل شده حق است ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند .

به هر حال نخستین آیه این سوره از عظمت قرآن سخن می گوید: (۱)

« این ها آیات کتاب بزرگ آسمانی است » و جای هیچ گونه شک و تردید در آن دیده نمی شود ، چراکه بیان کننده حقایق عینی جهان آفرینش و روابط آن با انسان ها می باشد .

حقی است که با باطل آمیخته نشده و به همین دلیل نشانه های حقانیتش از چهره اش هویدا است و نیاز به استدلال بیشتری ندارد. « اما با این همه ، مردم بوالهوس و نادان که اکثریت را تشکیل می دهند به این آیات ایمان نمی آورند » (وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ) .

ص: ۲۲

۱- انتخاب اسم اشاره بعید (تلك) به جای اسم اشاره قریب (هذه) کنایه ای است از عظمت آیات قرآن و رفعت و بلند پایه بودن آن

چراکه اگر انسان را به حال خودش واگذارند و پیروی معلمی پاکدل را که در مسیر زندگی، هدایت و تربیتش کند نپذیرد و همچنان در پیروی از هوس ها آزاد باشد، غالباً راه را گم کرده، به بیراهه می رود.

اما اگر مریبان الهی و هادیان راه حق، امام و پیشوای آن ها باشند و او خود را در اختیارشان بگذارد، اکثریت به راه حق می روند.

تعادل نیروی جاذبه و دافعه در کرات آسمانی

۲ اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَدَّدٍ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ

خدا همان کسی است که آسمان را، بدون ستونی که قابل رؤیت باشد، آفرید سپس بر عرش استیلا یافت (و زمام تدبیر جهان را به دست گرفت) و خورشید و ماه را مسخر ساخت که هر کدام تا زمان معینی حرکت دارند، کارها را او تدبیر می کند آیات را (برای شما) تشریح می نماید تا به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید.

جزء سیزدهم (۲۷)

«عَمَد» جمع عمود به معنی ستون است.

برای جمله « بَغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا » دو تفسیر گفته اند : نخست این که « همان گونه که می بینید آسمان ، بی ستون است » (گویی در اصل چنین بوده ، تَرَوْنَهَا بِغَيْرِ عَمَدٍ) .

دیگر این که « تَرَوْنَهَا » صفت برای « عَمَدٍ » بوده باشد که معنیش چنین است ، آسمان ها را بدون ستونی که مرئی باشد ، برافراشته است ، که لازمه آن وجود ستونی برای آسمان است ، اما ستونی نامرئی .

و این همان است که از امام علی بن موسی الرضا در حدیث حسین بن خالد آمده است ، او می گوید : « از امام ابی الحسن الرضا

(۲۸) سوره رَعَد

پرسیدم ، این که خداوند فرموده : " وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُوبِ " : سوگند به آسمان که دارای راه ها است " یعنی چه ؟ » ، فرمود : « این آسمان راه هایی به سوی زمین دارد » . حسین بن خالد می گوید ، عرض کردم : « چگونه می تواند راه ارتباطی با زمین داشته باشد در حالی که خداوند می فرماید آسمان ها بی ستون است » ، امام فرمود : « سُيُبْحَانَ اللَّهِ ، أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ؟ قُلْتُ بَلَى ، فَقَالَ ثُمَّ عَمَدٌ وَ لَكِنْ لَا تَرَوْنَهَا : عجیب است ، آیا خداوند نمی فرماید بدون ستونی که قابل مشاهده باشد ؟ من عرض کردم : آری ،

ص: ۲۴

فرمود: پس ستون هایی هست و لیکن شما آن را نمی بینید» (۱).

این آیه با توجه به حدیثی که در تفسیر آن وارد شده است، پرده از روی یک حقیقت علمی برداشته که در زمان نزول آیات، بر کسی آشکار نبود، چراکه در آن زمان هیئت بطلمیوس با قدرت هر چه تمام تر،

جزء سیزدهم (۲۹)

بر محافل علمی جهان و بر افکار مردم حکومت می کرد و طبق آن آسمان ها به صورت کراتی تو در تو همانند طبقات پیاز روی هم قرار داشتند و طبعاً هیچ کدام معلق و بی ستون نبود، بلکه هر کدام بر دیگری تکیه داشت، ولی حدود هزار سال بعد از نزول این آیات، علم و دانش بشر به این جا رسید که افلاک پوست پیازی، به کلی موهوم است و آن چه واقعیت دارد، این است که کرات آسمان هر کدام در مدار و جایگاه خود، معلق و ثابتند، بی آن که تکیه گاهی داشته باشند و تنها چیزی که آن ها را در جای خود ثابت می دارد، تعادل قوه جاذبه و دافعه است که یکی ارتباط با جرم این کرات دارد و دیگری مربوط به حرکت آن ها است. این تعادل جاذبه و دافعه به صورت یک ستون نامرئی، کرات آسمان را در جای خود نگه داشته است.

ص: ۲۵

۱- «تفسیر برهان»، جلد ۲، صفحه ۲۷۸ از تفسیر علی بن ابراهیم.

حدیثی از امیرمؤمنان علی در این زمینه نقل شده بسیار جالب است، طبق این حدیث امام فرمود: «هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنٌ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ مَرْبُوطَةٌ كُلُّ مَدِينَةٍ إِلَى عَمُودٍ

(۳۰) سوره رعد

مِنْ نُورٍ: این ستارگانی که در آسمانند، شهرهایی هستند همچون شهرهای روی زمین که هر شهری با شهر دیگر (هر ستاره ای با ستاره دیگر) با ستونی از نور مربوط است». (۱) آیا تعبیری روشن تر و رساتر از «ستون نامرئی» یا «ستونی از نور» در افق ادبیات آن روز برای ذکر امواج جاذبه و تعادل آن با نیروی دافعه پیدا می شد؟ (۲)

سپس می فرماید: «خداوند بعد از آفرینش این آسمان های بی ستون که نشانه بارز عظمت و قدرت بی انتهای او است، بر عرش استیلا- یافت، یعنی حکومت عالم هستی را به دست گرفت» (ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ). درباره معنی «عرش» و تسلط خداوند بر آن در سوره اعراف ذیل آیه ۵۴ به قدر کافی بحث شده است. (۳)

ص: ۲۶

۱- «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۵۷۴.

۲- برای توضیح بیشتر به کتاب «قرآن و آخرین پیامبر» صفحه ۱۶۶ به بعد مراجعه فرمایید.

۳- به جلد ۶ «تفسیر نمونه» صفحه ۲۰۴ مراجعه فرمایید.

بعد از بیان آفرینش آسمان ها و حکومت پروردگار بر آن ها سخن از تسخیر خورشید و ماه است .

چه تسخیری از این بالاتر که همه این ها سر بر فرمان او هستند و خدمتگذار انسان ها و همه موجودات زنده اند . نور می پاشند ، جهانی را روشن می سازند ، بستر موجودات را گرم نگه می دارند ، موجودات زنده را پرورش می دهند ، در دریاها جزر و مد می آفرینند و خلاصه سرچشمه همه حرکت ها و برکت ها هستند .

اما این نظام جهان ماده جاودانی و ابدی نیست ، « و هر کدام از این خورشید و ماه تا سرآمد مشخصی که برای آن ها تعیین شده است در مسیر خود به حرکت ادامه می دهند » (کُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى) .

و به دنبال آن می افزاید که این حرکات و گردش ها و آمد و شدها و دگرگونی ها بی حساب و کتاب نیست و بدون نتیجه و فایده نمی باشد ، بلکه « اوست که همه کارها را تدبیر می کند » و برای هر حرکتی حسابی و برای هر حسابی هدفی در نظر گرفته است (يُدَبِّرُ الْأَمْرَ) .

(۳۲) سوره رعد

« او آیات خویش را برای شما برمی شمرد و ریزه کاری های آن ها را شرح می دهد تا به لقای پروردگار و سرای دیگر ایمان پیدا کنید » (يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ) .

یکی دیگر از معجزات علمی قرآن (قانون عمومیت زوجیت)

۳ وَ هُوَ الَّذِي مَرَّدَ الْآرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زُجُجِينَ اثْنِينَ يُغْشَى الْيَلَّ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُتَفَكَّرُونَ

و او کسی است که زمین را گسترده و در آن کوه ها و نهلهایی قرار داد و از تمام میوه ها در آن دو جفت آفرید (پرده سیاه) شب را بر روز می پوشاند ، در این ها آیاتی است برای آن ها که تفکر می کنند .

آن چنان زمین را گسترده که برای زندگی انسان و پرورش گیاهان و جانداران آماده باشد ، گودال ها و سرایشی های تند و خطرناک را به وسیله فرسایش کوه ها و تبدیل سنگ ها به خاک پر کرد و آن ها را مسطح و قابل زندگی ساخت ، در حالی که چین خوردگی های نخستین آن چنان بودند که اجازه زندگی به انسان نمی دادند .

جزء سیزدهم (۳۳)

این احتمال نیز در این جمله وجود دارد که منظور از «مَرَّدَ الْآرْضَ» اشاره به همان مطلبی باشد که دانشمندان زمین شناسی می گویند که تمام زمین در آغاز زیر آب پوشیده بود ، سپس آب ها در گودال ها قرار گرفت و

خشکی ها تدریجا از آب سر برآوردند و روز به روز گسترده شدند ، تا به صورت کنونی درآمدند .

پس از آن به مسأله پیدایش کوه ها اشاره می کند و می فرماید : (وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ) .

همان کوه هایی که در آیات دیگر قرآن « اوتاد » (میخ های) زمین معرفی شده شاید به دلیل این که کوه ها از زیر به هم پنجه افکنده اند و همچون زرهی تمام سطح زمین را پوشانده که هم فشارهای داخلی را از درون خنثی کنند و هم نیروی فوق العاده جاذبه ماه و جزر و مد را از بیرون و به این ترتیب ، تزلزل و اضطراب و زلزله های مداوم را از میان ببرند و کره زمین را در آرامش برای زندگی انسان ها نگه دارند .

(۳۴) سوره رعد

ذکر کوه ها بعد از ذکر گسترش زمین گویا اشاره به آن است که نه زمین آن چنان گسترده است که هیچ پستی و بلندی در آن نباشد که در این صورت هرگز باران ها و آب ها روی آن قرار نمی گرفت و یا همه جا تبدیل به باتلاق می گشت و طوفان ها دائما بر سطح آن جریان داشت ، ولی با آفرینش کوه ها از هر دو جهت امن و امان شد .

و نه تمامش کوه و دره است که قابل زندگی نباشد و در مجموع ترکیبی است از مناطق مسطح و صاف و کوه ها و دره ها که بهترین ت

ص: ۲۹

رکیب را برای زندگی بشر و سایر موجودات زنده تشکیل می دهد . سپس به آب ها و نهرهایی که در روی زمین ، جریان دارد اشاره کرده می گوید : « و در آن نهرهایی قرار داد » (وَ أَنْهَارًا) .

سیستم آبیاری زمین به وسیله کوه ها و ارتباط کوه ها با نهرها ، بسیار جالب است ، زیرا بسیاری از کوه های روی زمین ، آب هایی را که به صورت برف درآمده در قله خود یا در شکاف های دره هایشان ذخیره می کنند که تدریجا آب می شوند و به حکم قانون جاذبه از مناطق مرتفع تر به سوی مناطق پست و گسترده روان می گردند و بی آن که نیاز به نیروی دیگری باشد در تمام مدت سال به طور طبیعی بسیاری از زمین ها را آبیاری و سیراب می کنند .

جزء سیزدهم (۳۵)

اگر شیب ملایم زمین ها نبود و اگر آب ها به این صورت در کوه ها ذخیره نمی شد ، آبیاری اغلب مناطق خشک امکان پذیر نبود و یا اگر امکان داشت هزینه فوق العاده زیادی لازم داشت .

بعد از آن به ذکر مواد غذایی و میوه هایی که از زمین و آب و تابش آفتاب به وجود می آید و بهترین وسیله برای تغذیه انسان است پرداخته، می گوید : « و از تمام میوه ها دو جفت در زمین قرار داد » (وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ) .

ص: ۳۰

اشاره به این که میوه ها موجودات زنده ای هستند که دارای نطفه های نر و ماده می باشند که از طریق تلقیح ، بارور می شوند

(۳۶) سوره رعد

اگر « لینه » دانشمند و گیاه شناس معروف سوئدی در اواسط قرن ۱۸ میلادی موفق به کشف این مسأله شد که زوجیت در جهان گیاهان تقریباً یک قانون عمومی و همگانی است و گیاهان نیز همچون حیوانات از طریق آمیزش نطفه نر و ماده ، بارور می شوند و میوه می دهند ، قرآن مجید در یک هزار و یک صد سال قبل از آن ، این حقیقت را فاش ساخت و این خود یکی از معجزات علمی قرآن مجید است که بیانگر عظمت این کتاب بزرگ آسمانی می باشد. شکی نیست که قبل از « لینه » بسیاری از دانشمندان اجمالاً به وجود نر و ماده در بعضی از گیاهان پی برده بودند ، حتی مردم عادی می دانستند که مثلاً اگر نخل را بر ندهند یعنی از نطفه نر روی قسمت های ماده گیاه نپاشند ثمر نخواهد داد ، اما هیچ کس به درستی نمی دانست که این یک قانون تقریباً همگانی است ، تا این که « لینه » موفق به کشف آن شد ، ولی همان گونه که گفتیم قرآن قرن ها قبل از وی ، از روی آن پرده برداشته بود .

جزء سیزدهم (۳۷)

و از آن جا که زندگی انسان و همه موجودات زنده و مخصوصاً گیاهان و میوه ها بدون نظام دقیق شب و روز امکان پذیر نیست در

ص: ۳۱

قسمت دیگر این آیه از این موضوع سخن به میان آورده ، می گوید : « خداوند به وسیله شب ، روز را می پوشاند و پرده بر آن می افکند » (يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ) .

چراکه اگر پرده تاریک آرام بخش شب نباشد ، نور مداوم آفتاب ، همه گیاهان را می سوزاند و اثری از میوه ها و به طور کلی از موجودات زنده بر صفحه زمین باقی نمی ماند .

با این که در کره ماه ، روز ، دائمی نیست ، اما همین مقدار که طول روزها به مقدار پانزده شبانه روز کره زمین است ، حرارت در وسط روز در کره ماه آن قدر بالا می رود که اگر آب و مایع دیگری در آن جا باشد به نقطه جوشش و بالاتر از آن می رسد و هیچ موجود زنده ای را که در زمین می شناسیم ، تاب تحمل آن گرما را در شرایط عادی ندارد .

۴ وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَّجِرَاتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَبٍ وَ زُرُّعٌ

(۳۸) سوره رعد

وَ نَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفُضٌ بَعْضُهَا عَلَيَّيْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنْ فَيَذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

و در روی زمین قطعاتی در کنار هم قرار دارد که باهم متفاوتند و باغ هایی از انگور و زراعت و نخل ها ، که گاهی بر

ص: ۳۲

یک پایه می رویند و گاهی بر دو پایه ، همه آن ها از یک آب سیراب می شوند و باین حال بعضی از آن ها را از جهت میوه بر دیگری برتری می دهیم، در این ها نشانه هایی است برای آن ها که عقل خویش را به کار می گیرند .

«مُتَجَاوِرٍ» از ماده « جَار » ، به معنی همسایه و نزدیک است ، ولی هنگامی که می فرماید : « قَطَّعَ مُتَجَاوِرَاتِ » ، مفهومی این است که قطعه های مختلفی هستند که در کنار هم قرار دارند والا اگر همه آن ها یکسان بودند تعبیر قطعه های مجاور معنی نداشت .

« أَعْنَابٍ » جمع عِنَب و « نَخِيلٍ » جمع نَخْل است و شاید ذکر صیغه جمع در این جا اشاره به انواع مختلف انگور و خرما است که هر یک از این دو میوه شاید صدها نوع در عالم خود داشته باشد با خواص و طعم و رنگ متفاوت .

جزء سیزدهم (۳۹)

« صِنَوَانٍ » جمع « صِنُو » در اصل به معنی شاخه ای است که از تنه اصلی درخت بیرون می آید و بنابراین صنوان به معنی شاخه های مختلفی است که از یک تنه بیرون می آید .

با این که این قطعات همه با یکدیگر متصل و مربوطند ، هر کدام ساختمان و استعدادی مخصوص به خود دارند ، بعضی محکم ، بعضی

نرم ، بعضی شور ، بعضی شیرین و هر کدام استعداد برای پرورش نوع خاصی از گیاهان و درختان میوه و زراعت را دارد ، چراکه نیازهای انسان و جانداران زمینی بسیار زیاد و متفاوت است ، گویی هر قطعه از زمین مأموریت برآوردن یکی از نیازها را دارد و اگر همه یکنواخت بودند و یا استعدادهای آنها به صورت صحیحی در میان قطعات زمین تقسیم نشده بود ، انسان گرفتار چه کمبودهایی از نظر مواد غذایی و دارویی و

(۴۰) سوره رعد

سایر نیازمندی‌ها می‌شد ، اما با تقسیم حساب شده این مأموریت و بخشیدن استعداد پرورش آن به قطعات مختلف زمین همه این نیازمندی‌ها به طور کامل برطرف می‌گردد .

دیگر این که « در همین زمین باغ‌ها و درختانی وجود دارد از انواع انگور و زراعت‌ها و نخل‌ها » (وَ جَنَّتٌ مِّنْ أَعْنَبٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ) .

جالب این که گاه می‌شود که هر یک از شاخه‌ها ، نوع خاصی از میوه را تحویل می‌دهد ، ممکن است این جمله اشاره به مسأله استعداد درختان برای پیوند باشد که گاه بر یک پایه چند پیوند مختلف می‌زنند و هر کدام از این پیوندها رشد کرده و نوع خاصی از میوه را به ما تحویل می‌دهد ، خاک یکی و ریشه و ساقه یکی ، اما میوه و محصولش مختلف و متفاوت است .

ص: ۳۴

و عجیب تر این که « همه آن ها از یک آب سیراب می شوند » (يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ) .

و با این همه ، « بعضی از این درختان را بر بعض دیگر از نظر میوه برتری می دهیم » (وَ نَفْضَلُ بَعْضَهَا عَلَيَّ بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ) .

جزء سیزدهم (۴۱)

حتی بسیار دیده ایم که در یک درخت یا در یک شاخه ، میوه هایی از یک جنس وجود دارد که طعم ها و رنگ های متفاوت دارند و در جهان گل ها بسیار دیده شده است که یک بوته گل و حتی یک شاخه ، گل هایی به رنگ های کاملاً مختلف عرضه می کند .

این چه آزمایشگاه و لابراتوار اسرار آمیزی در شاخه درختان به کار گذارده شده است که از مواد کاملاً یکسان ، ترکیبات کاملاً مختلف تولید می کند که هر یک بخشی از نیازمندی انسان را برطرف می سازد. آیا هر یک از این اسرار دلیل بر وجود یک مبدأ حکیم و عالم که این نظام را رهبری کند نیست .

این جا است که در پایان آیه می فرماید : « در این امور نشانه هایی است از عظمت خدا برای آن ها که تعقل و اندیشه می کنند » (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) .

ص: ۳۵

محافظین غیبی برای انسان ها

۱۱ لَهٗ مُعَقَّبَاتٌ مِّنۢ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنۢ خَلْفِهَا يَحْفَظُونَهُ مَنۢ أَمَرَ اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ وَاِذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهٗ وَاَلَهُمْ مِّنۢ دُوْنِهٖ مَنۢ وَّالٍ

برای انسان مأمورانی است که پی در پی، از پیش رو و از پشت سرش او را از حوادث (غیر حتمی) حفظ می کنند، (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی دهد مگر آن که آن ها خود را تغییر دهند و هنگامی که خدا اراده سوئی به قومی (به خاطر اعمالشان) کند هیچ چیز مانع آن نخواهد شد و جز خدا سرپرستی نخواهند داشت.

«مُعَقَّبَات» چنان که طبرسی در مجمع البیان و بعضی دیگر از مفسران بزرگ گفته اند جمع «مُعَقَّبَه» است و آن هم به نوبه خود جمع «مُعَقَّب» می باشد و به معنی گروهی است که پی در پی و به طور متناوب به دنبال کاری می روند.

جزء سیزدهم (۴۳)

ظاهر این آیه آن است که خداوند به گروهی از فرشتگان، مأموریت داده که در شب و روز به طور متناوب به سراغ انسان بیایند و از

پیش رو و پشت سر نگاهبان و حافظ او باشند .

بدون تردید انسان در زندگی خود در معرض آفات و بلاهای زیادی است ، حوادثی از درون و برون ، انواع بیماری ها ، میکرب ها ، انواع حادثه ها و خطراتی که از زمین و آسمان می جوشد ، انسان را احاطه کرده اند ، مخصوصا به هنگام کودکی که آگاهی انسان از اوضاع اطراف خود بسیار ناچیز است و هیچ گونه تجربه ای ندارد ، در هر گامی خطری در کمین او نشسته است و گاه انسان تعجب می کند که کودک چگونه از لابلای این همه حوادث جان به سلامت می برد و بزرگ می شود ، مخصوصا در خانواده هایی که پدران و مادران چندان آگاهی از مسائل ندارند و یا امکاناتی در اختیار آن ها نیست مانند کودکانی که در روستاها بزرگ می شوند و در میان انبوه محرومیت ها ، عوامل بیماری و خطرات قرار دارند .

(۴۴) سوره رعد

اگر به راستی در این مسائل بیندیشیم احساس می کنیم که نیروی محافظی هست که ما را در برابر حوادث حفظ می کند و همچون سپری از پیش رو و پشت سر محافظ و نگهدار ما است .

در بسیاری از مواقع ، حوادث خطرناک برای انسان پیش می آید و او معجزه آسا از آن ها رهایی می یابد به طوری که احساس می کند همه

ص: ۳۷

این ها تصادف نیست بلکه نیروی محافظی از او نگهداری می کند .

در روایات متعددی که از پیشوایان اسلام نقل شده نیز روی این تأکید شده است ، از جمله :

در روایتی از امام باقر می خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود : « يُحْفَظُ بِأَمْرِ اللَّهِ مَنْ أَنْ يَقَعَ فِي رَكِيٍّ أَوْ يَقَعَ عَلَيْهِ حَائِطٌ أَوْ يُصِيبُهُ شَيْءٌ حَتَّى إِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلُّوا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ يَدْفَعُونَهُ إِلَى الْمَقَادِيرِ وَهُمَا مَلَكَانِ يَحْفَظَانِهِ بِاللَّيْلِ وَ مَلَكَانِ مِنْ نَهَارٍ يَتَعَابَانِهِ: به فرمان خدا انسان را حفظ می کند از این که در چاهی سقوط کند یا دیواری بر او بیفتد یا حادثه دیگری برای او پیش بیاید تا زمانی که مقدرات حتمی فرا رسد در این هنگام آن ها کنار می روند و او را تسلیم حوادث می کنند ، آن ها دو فرشته اند که انسان را در شب حفظ می کنند و دو فرشته اند که در روز که به طور متناوب به این وظیفه می پردازند » . (۱)

جزء سیزدهم (۴۵)

در نهج البلاغه نیز می خوانیم که امیرمؤمنان علی فرمود : إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَينِ يَحْفَظَانِهِ فَإِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلَّيَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ

ص: ۳۸

با هر انسانی دو فرشته است که او را حفظ می کنند ، اما هنگامی که مقدرات حتمی فرارسد او را رها می سازند « (۱) .

ما در زندگی روزانه خود ، نشانه های واضحی از وجود چنین نیروی محافظی می بینیم و احساس می کنیم که در برابر بسیاری از حوادث مرگبار به طور اعجاز آمیزی نجات می یابیم که تفسیر و توجیه همه آن ها از طریق عادی و یا حمل بر تصادف مشکل است .

(۴۶) سوره رعد

شکست و پیروزی ملت ها متکی به تغییرات درونی آن ها است

جمله « إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ » که در دو مورد از قرآن با تفاوت مختصری آمده است ، یک قانون کلی و عمومی را بیان می کند ، قانونی سرنوشت ساز و حرکت آفرین و هشدار دهنده .

این قانون که یکی از پایه های اساسی جهان بینی و جامعه شناسی در اسلام است ، به ما می گوید مقدرات شما قبل از هر چیز و هر کس در دست خود شما است و هر گونه تغییر و دگرگونی در خوشبختی و

ص: ۳۹

۱- « نهج البلاغه » ، کلمات قصار ، جمله ۲۰۱ .

بدبختی اقوام در درجه اول به خود آن‌ها بازگشت می‌کند، شانس و طالع و اقبال و تصادف و تأثیر اوضاع فلکی و مانند این‌ها هیچ‌کدام پایه ندارد، آن‌چه اساس و پایه است این است که ملتی خود بخواهد سربلند و سرفراز و پیروز و پیش‌رو باشد و یا به عکس خودش تن به ذلت و زبونی و شکست در دهد، حتی لطف خداوند، یا مجازات او، بی‌مقدمه، دامان هیچ‌ملتی را نخواهد گرفت، بلکه این اراده و خواست ملت‌ها و تغییرات درونی آن‌ها است که آن‌ها را مستحق لطف یا مستوجب عذاب خدا می‌سازد.

جزء سیزدهم (۴۷)

به تعبیر دیگر: این اصل قرآنی که یکی از مهم‌ترین برنامه‌های اجتماعی اسلام را بیان می‌کند به ما می‌گوید هرگونه تغییرات برون‌متکی به تغییرات درونی ملت‌ها و اقوام است و هرگونه پیروزی و شکستی که به قومی رسید از همین‌جا سرچشمه می‌گیرد، بنابراین آن‌ها که همیشه برای تیرنه خویش به دنبال «عوامل برون‌متکی» می‌گردند و قدرت‌های سلطه‌گر و استعمارکننده را همواره عامل بدبختی خود می‌شمارند، سخت در اشتباهند، چراکه اگر این قدرت‌های جهنمی پایگاهی در درون یک جامعه نداشته باشند، کاری از آنان ساخته نیست.

مهم آن است که پایگاه‌های سلطه‌گران و استعمارکنندگان و جباران

ص: ۴۰

را در درون جامعه خود درهم بکوبیم ، تا آن ها هیچ گونه راهی برای نفوذ نداشته باشند .

(۴۸) سوره رعد

آن ها به منزله شیطانند و می دانیم شیطان به گفته قرآن بر کسانی که عبادالله مخلصین هستند راه ندارد ، او تنها بر کسانی چیره می شود که پایگاهی در درون وجود خود برای شیطان ساخته اند.

این اصل قرآنی می گوید : برای پایان دادن به بدبختی ها و ناکامی ها باید دست به انقلابی از درون بزنیم ، یک انقلاب فکری و فرهنگی ، یک انقلاب ایمانی و اخلاقی و به هنگام گرفتاری در چنگال بدبختی ها باید فوراً به جستجوی نقطه های ضعف خویشتن پردازیم و آن ها را با آب توبه و بازگشت به سوی حق از دامان روح و جان خود بشوییم ، تولدی تازه پیدا کنیم و نور و حرکتی جدید تا در پرتو آن بتوانیم ناکامی ها و شکست ها را به پیروزی مبدل سازیم ، نه این که این نقطه های ضعف که عوامل شکست است در زیر پوشش های خودخواهی مکتوم بماند و به جستجوی عوامل شکست در بیرون جامعه خود در بیراهه ها سرگردان بمانیم .

ص: ۴۱

برکات رعد و برق

۱۲ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبُرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُثَبِّتُ السَّحَابَ الثِّقَالَ

او کسی است که برق را به شما نشان می دهد که هم مایه ترس است هم امید و ابرهای سنگین بار ایجاد می کند .

می دانیم از نظر علمی پیدایش برق به خاطر آن است که دو قطعه ابر با الکتریسیته های مختلف (مثبت و منفی) به هم نزدیک می شوند و درست همانند سر دو سیم برق که به هنگام نزدیکی جرقه می زند آن ها نیز جرقه عظیمی ایجاد کرده و به اصطلاح تخلیه الکتریکی می شوند .

اگر جرقه های کوچکی که از سر دو سیم در برابر چشم ما آشکار می شود ، صدای خفیفی دارند ، در عوض صدای جرقه آسمانی برق به خاطر گسترش ابر و بالا بودن میزان الکتریسیته به قدری شدید است که « رعد » را به وجود می آورد .

(۵۰) سوره رعد

و هر گاه قطعه ابری که دارای الکتریسیته مثبت است به زمین که همیشه الکتریسیته منفی دارد نزدیک شود ، جرقه در میان زمین و ابر ایجاد می شود ، که آن را « صاعقه » می گویند و خطرناک بودنش به همین دلیل است که یک سر آن ، زمین و نقطه های مرتفعی است که به

اصطلاح نوک این سیم را تشکیل می دهد ، حتی یک انسان در یک بیابان ممکن است عملاً تبدیل به نوک این سیم منفی شود و درست جرقه وحشتناکی بر سر او فرود آید و در یک لحظه کوتاه تبدیل به خاکستر شود و نیز به همین دلیل است که به هنگام رعد و برق در بیابان ها باید فوراً به کنار درخت یا دیوار یا کوه و یا هر نقطه مرتفعی پناه برد و یا در گودالی دراز کشید .

به هر حال برق که از نظر بعضی شاید شوخی طبیعت محسوب می شود ، با اکتشافات علمی روز ثابت شده که فواید و برکات فراوانی دارد که ذیلاً به سه قسمت آن اشاره می شود .

جزء سیزدهم (۵۱)

آبیاری : برق ها معمولاً حرارت فوق العاده زیاد گاه در حدود ۱۵۰۰۰ درجه سانتیگراد تولید می کنند و این حرارت کافی است که مقدار زیادی از هوای اطراف را بسوزاند و در نتیجه فشار هوا فوراً کم شود و می دانیم در فشار کم ، ابرها می بارند و به همین دلیل غالباً متعاقب جهش برق رگبارهایی شروع می شود و دانه های درشت باران فرومی ریزند و از این رو برق در واقع یکی از وظایفش آبیاری است .

سمپاشی : به هنگامی که برق با آن حرارتش آشکار می شود قطرات باران بامقداری اکسیژن اضافی ترکیب می شوند و آب سنگین

ص: ۴۳

یعنی آب اکسیژنه (H_2O_2) ایجاد می کنند و می دانیم آب اکسیژنه یکی از آثارش کشتن میکرب ها است و به همین جهت در مصارف طبی برای شستشوی زخم ها به کار می رود، این قطرات آب اکسیژنه هنگامی که بر زمین ها می بارد، تخم آفات و بیماری های گیاهی را از میان می برد و سمپاشی خوبی از آن ها می کند و به همین جهت گفته اند هر سال که رعد و برق کم باشد آفات گیاهی بیشتر است.

(۵۲) سوره رعد

تغذیه و کودرسانی: قطرات باران که بر اثر برق و حرارت شدید و ترکیب، یک حالت اسیدکربنی پیدامی کند که به هنگام پاشیده شدن بر زمین ها و ترکیب با آن ها یک نوع کود مؤثر گیاهی می سازد. و گیاهان از این طریق تغذیه می شوند.

بعضی از دانشمندان گفته اند مقدار کودی که در طی سال از مجموع برق های آسمان در کره زمین به وجود می آید ده ها میلیون تن است که رقم فوق العاده بالایی می باشد.

بنابراین می بینیم همین پدیده ظاهرا پیش پا افتاده و بی خاصیت طبیعت چه قدر پر بار و پر برکت است. هم آبیاری می کند، هم سمپاشی می کند و هم تغذیه و این نمونه کوچکی از اسرار شگرف و پر دامنه عالم هستی است که رهنمون روشنی بر مسأله خدانشناسی می تواند باشد.

این ها همه از یک سو برکات برق است و از سوی دیگر آتش سوزی هایی که از یک نوع آن (صاعقه) به وجود می آید گاهی ممکن است انسان یا انسان ها یا درختانی را بسوزاند، هرچند این امر کم و نادر است و قابل اجتناب، ولی می تواند عامل خوف و ترس شود و به این ترتیب، آن چه در آیه فوق خواندیم که برق هم مایه ترس است و هم امید، ممکن است اشاره به مجموع این امور باشد.

ص: ۴۴

و نیز ممکن است جمله « وَ يُنْشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ » که در آخر آیه فوق آمده ، ارتباط با همین خاصیت برق داشته باشد که ابرها را سنگین بار از دانه های پرپشت باران می سازد .

۱۳ وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَ هُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَ هُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ

و رعد تسبیح و حمد او می گوید و (نیز) فرشتگان از ترس او و صاعقه ها را می فرستد و هر کس را بخواهد گرفتار آن می سازد در حالی که آن ها (مشاهده این همه آیات خدا باز هم) درباره خدا به مجادله مشغولند و او قدرتی بی انتها (و مجازاتی دردناک) دارد .

«مِحَال» در اصل از «حیله» و «حیله» به معنی هر نوع چاره اندیشی پنهانی و غیر آشکار است (نه به معنی چاره جویی های مخرب که در زبان فارسی به آن مشهور شده است) و مسلم است کسی که توانایی بر چاره اندیشی آن هم با قدرت و شدت دارد کسی است که هم از نظر توانایی فوق العاده است و هم از نظر علم و حکمت و به همین دلیل بر دشمنانش مسلط و پیروز می باشد و کسی را یارای فرار از حوزه قدرت او نیست .

آری این صدای پرطنین جهان طبیعت که ضرب المثل در عظمت صوت است ، از آن جا که توأم با پدیده برق می باشد و هر دو در خدمت یک هدف هستند و خدمات پرارزش و حساب شده ای دارند که در بالا به آن اشاره شد عملاً تسبیح خدا می گوید و به تعبیر دیگر : «رعد» زبان گویای «برق» است، که حکایت از نظام آفرینش و عظمت خالق می کند .

این همان چیزی است که ما نام آن را زبان حال می گذاریم : یک کتاب پرمحتوا ، یک قصیده غرا ، یک تابلو زیبا و دل انگیز ، یک ساختمان محکم و منظم و حساب شده ، با زبان حال خود از علم و دانش و مهارت و ذوق نویسنده و گوینده و نقاش و معمار سخن می گویند ، آن ها را مدح می کنند و می ستایند .

ذرات این عالم هستی که همه اسرار آمیزند و نظام بسیار دقیق و حساب شده ای دارند ، همگی از پاکی خداوند و منزّه بودن او از هر گونه عیب و نقص ، سخن می گویند ، (آیا « تسبیح » چیزی جز تنزیه و پاک دانستن می باشد ؟) و همگی از قدرت و علم و حکمت او خبر می دهند (آیا « حمد » چیزی جز بیان صفات کمال است ؟) .

این احتمال را نیز جمعی از فلاسفه داده اند که تمام ذرات این جهان هر یک برای خود نوعی از عقل و شعور دارند و از روی همین عقل و شعور ، تسبیح و تقدیس خدا می کنند ، نه تنها با زبان حال و حکایت کردن وجودشان از وجود خدا ، بلکه با زبان قال نیز او را می ستایند .

نه تنها صدای رعد و یا سایر اجزای جهان ماده ، تسبیح او می گویند که « همگی فرشتگان نیز از ترس و خشیت خدا ، به تسبیح او مشغولند » (وَ الْمَلٰٓئِكَةُ مِنْ خِيفَتِهٖ) .

(۵۶) سوره رعد

آن ها از این می ترسند که در انجام فرمان پروردگار و مسؤولیت هایی که در نظام هستی بر عهده آن ها گذارده شده کوتاهی نکنند و گرفتار مجازات الهی شوند و می دانیم همیشه وظیفه ها و تکالیف برای آن ها که احساس مسؤولیت می کنند ترس آفرین

است ، ترسی سازنده که شخص را به تلاش و حرکت وامی دارد .

و برای توضیح بیشتر در زمینه رعد و برق اشاره به صاعقه ها می کند و می فرماید : « خداوند صاعقه ها را می فرستد و به هر کس بخواهد به وسیله آن آسیب می رساند » (وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ) .

ولی با این همه و با مشاهده آیات عظمت پروردگار در عالم آفرینش در پهنه زمین و آسمان ، در گیاهان و درختان و رعد و برق و مانند آن ها و با کوچکی و حقارت قدرت انسان در برابر حوادث ، حتی در برابر یک جرقه آسمانی « باز هم گروهی از بی خبران درباره خدا به مجادله و ستیز برمی خیزند » (وَ هُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ) .

جزء سیزدهم (۵۷)

درحالی که «خداوند قدرتی بی انتها و مجازاتی دردناک و کیفری سخت دارد» (وَ هُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ) .

منظور از سجده موجودات چیست ؟

سجده در این گونه موارد به معنی خضوع و نهایت تواضع و تسلیم است ، یعنی همه فرشتگان و انسان ها و همه صاحبان عقل و اندیشه برای خدا متواضعند و در برابر فرمان او خاضع می باشند ، منتهی گروهی سجده و خضوعشان تنها جنبه تکوینی دارد ، یعنی در برابر قوانین عالم ،

ص: ۴۸

هستی و آفرینش خاضعند، ولی گروهی علاوه بر سجود تکوینی سجود تشریحی نیز دارند یعنی با میل و اراده خود در برابر خداوند سجده می کنند، مثلاً همین که می بینیم جسم و جان آن ها تسلیم قوانین حیات و مرگ و نمو و رشد و سلامت و بیماری و مانند آن است این حالت تسلیم و خضوع در برابر قوانین آفرینش در حقیقت یک نوع سجود تکوینی از ناحیه آن ها است.

(۵۸) سوره رعد

۱۴ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبْسٍ طِ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَلِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلٰلٍ

دعوت حق از آن او است و کسانی که (مشرکان) غیر از خدا می خوانند به دعوت آن ها پاسخ نمی گویند، آن ها همچون کسی هستند که کف های خود را به سوی آب می گشاید تا آب به دهانش برسد و هرگز نخواهد رسید و دعای کافران جز در ضلال (و گمراهی) نیست.

یعنی هر گاه او را بخواهیم می شنود و اجابت می کند، هم آگاهی از دعای بندگان دارد و هم قدرت بر انجام خواسته های آن ها و به همین دلیل خواندن او و تقاضا از ذات مقدسش حق است نه باطل و بی اساس.

ص: ۴۹

نمی گویند دعایشان را اجابت نمی کنند .

جزء سیزدهم (۵۹)

آری این چنین است دعوت باطل ، چراکه پندار و خیالی بیش نیست و هر گونه علم و قدرتی برای بت ها قائل باشند کاملاً موهوم و بی پایه و بی اساس است .

مگر « حق » چیزی جز عینیت و واقعیت و مایه خیر و برکت و « باطل » چیزی جز پندار و توهم و مایه شر و فساد می باشد ؟ سپس ، همان گونه که روش قرآن است ، برای مجسم ساختن این موضوع عقلانی مثال حسی زیبا و رسایی بیان می کند و می گوید: « آن ها که غیر خدا را می خوانند به کسی می مانند که بر کنار آبی که سطح آن از دسترس او دوراست نشسته و به آن اشاره می کند ، به این امید که آب به دهان او برسد و هرگز نمی رسد » چه خواب و پندار بیهوده ای ؟ (إِلَّا كَبَسِطَ كَفَيِّهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَلِغِهِ ...) .

ص: ۵۰

همه موجودات آسمان ها و زمین در برابر خدا خاضع هستند

۱۵ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَلُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ

همه آن ها که در آسمان ها و زمین هستند از روی اطاعت یا اکراه و همچنین سایه های آن ها، هر صبح و عصر ، برای خدا سجده می کنند .

تعبیر به « طَوْعًا وَكَرْهًا » ممکن است اشاره به این باشد که مؤمنان از روی میل و رغبت در پیشگاه پروردگار به سجده می افتند و خضوع می کنند ، اما غیرمؤمنان هرچند حاضر به چنین سجده ای نیستند تمام ذرات وجودشان از نظر قوانین آفرینش تسلیم فرمان خدا است چه بخواهند و چه نخواهند. ضمناً باید توجه داشت که « كَرْهًا » به معنی کراهتی است که از درون انسان سرچشمه می گیرد و « كَرْهًا » به معنی کراهتی است که عامل بیرونی داشته باشد و در مورد بحث چون غیرمؤمنان تحت تأثیر عوامل بیرون ذاتی مقهور قوانین آفرینش هستند « كَرْهًا » به کار رفته است .

جزء سیزدهم (۶۱)

« ظِلَالٍ » جمع « ظِلٌّ » به معنی سایه است ، ذکر این کلمه در آیه

ص: ۵۱

فوق نشان می دهد که منظور از سجود تنها سجود تشریعی نیست، زیرا سایه های موجودات از خود اراده و اختیاری ندارند ، بلکه تسلیم قوانین تابش نور می باشند و بنابراین سجده آن ها ، تکوینی ، یعنی تسلیم در مقابل قوانین خلقت است .

البته ذکر کلمه « ظلال » (سایه ها) دلیل بر این نیست که همه آن ها که در آسمان و زمین هستند ، وجودشان مادی است و دارای سایه اند ، بلکه تنها اشاره به آن دسته از موجوداتی است که سایه دارند ، مثل این که گفته می شود ، علماء شهر و فرزندانشان در فلان مجلس شرکت کردند ، یعنی فرزندان کسانی که فرزند داشتند و از این جمله هرگز استفاده نمی شود که همه علمای شهر ، صاحب فرزندانند . به هر حال سایه گرچه یک امر عدمی بیش نیست که همان فقدان نور است ولی چون از هر طرف ، وجود نور آن را احاطه کرده ، برای خود موجودیت و آثاری دارد و تصریح به این کلمه در آیه فوق شاید برای تأکید است که حتی سایه های موجودات هم در پیشگاه خداوند خاضع هستند .

« اصال » جمع « اُصل » و آن نیز جمع « اَصیل » است ، که از ماده « اَصْل » گرفته شده و به معنی آخر روز است ، از این نظر که اصل و پایه شب محسوب می شود .

(۶۲) سوره رَعَد

« غُدُوٌّ » جمع « غَدَاه » به معنی روز اول است . گرچه سجده و

ص: ۵۲

خضوع موجودات عالم هستی در برابر فرمان خدا مخصوص صبح و عصر نیست بلکه همیشگی و در همه ساعات است ، ولی ذکر این دو موقع یا به عنوان کنایه از دوام این موضوع است ، مثل این که می گوئیم فلان کس هر صبح و شام مشغول تحصیل علم است ، یعنی همیشه تحصیل علم می کند و یا به خاطر آن است که در جمله قبل ، سخن از سایه های موجودات به میان آمده و سایه ها بیش از هر وقت در اول و آخر روز خود را نشان می دهند .

جزء سیزدهم (۶۳)

ترسیم دقیقی از منظره حق و باطل

۱۷ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَيَّالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيِّهِ أَوْ مَتَعِ زَيْدٌ مِثْلَهُ
كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبُطْلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ

خداوند از آسمان آبی فرستاد و از هر دره و رودخانه ای به اندازه آن ها سیلابی جاری شد، سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد و از آن چه(در کوره ها) برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی آتش روی آن روشن می کنند

ص: ۵۳

نیز کف هایی مانند آن به وجود می آید، خداوند حق و باطل را چنین مثل می زند، اما کف ها به بیرون پرتاب می شوند ولی آن چه به مردم سود می رسانند (آب یا فلز خالص) در زمین می ماند خداوند این چنین مثال می زند .

(۶۴) سوره رعد

« رابی » از ماده « رُبُو » به معنی بلندی و برتری است و ربا که به معنی سود یا پول اضافی یا جنس دیگر است نیز از همین ماده و به همین معنی است ، چون اضافه و زیادی را می رساند .

آب باران در قالب جویبارهای کوچک دست به دست هم می دهند و نهلهایی به وجود می آورند ، نهرها به هم می پیوندند و سیلاب عظیمی از دامنه کوهسار سرازیر می گردد ، آب ها از سر و دوش هم بالا می روند و هر چه را بر سر راه خود بینند برمی دارند و مرتبا بر یکدیگر کوبیده می شوند ، در این هنگام کف ها از لابلای امواج ظاهر می شوند .

پیدایش کف ها منحصر به نزول باران نیست بلکه « در فلزاتی که به وسیله آتش ذوب می شوند تا از آن زینت آلات یا وسایل زندگی بسازند آن ها نیز کف هایی همانند کف های آب دارند » (وَ مِمَّا يُوقِدُونَ

ص: ۵۴

عَلَيْهِ فِي النَّارِ ائْتِغَاءِ حَلِيهِ أَوْ مَتَعِ زَبْدٌ مِثْلُهُ (۱).

جزء سیزدهم (۶۵)

بعد از بیان این مثال که به صورت وسیع و گسترده ، نه تنها در مورد آب ، که در مورد همه فلزات ، چه آن ها که زینتی هستند و چه آن ها که وسایل زندگی را از آن می سازند ، بیان می کند به سراغ نتیجه گیری می رود و چنین می فرماید :

« این گونه خداوند برای حق و باطل ، مثال می زند » (كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبُطْلَ) .

سپس به شرح آن می پردازد و می گوید : « اما کف ها به کنار می روند و اما آبی که برای مردم مفید و سودمند است در زمین می ماند » (فَأَمَّا

(۶۶) سوره رعد

الزَّبْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ) .

ص: ۵۵

۱- ترجمه تحت الفظی جمله فوق چنین است : « از آن چه آتش بر روی آن روشن می کنند برای به دست آوردن زینت یا متاع کف هایی همانند کف های آب حاصل می شود » و این تعبیر اشاره به کوره هایی است برای ذوب فلزات که هم آتش در زیر مواد فلزی وجود دارد و هم در روی آن ، به این معنی که یک طبقه آتش در زیر است و سپس روی آن سنگ هایی را که مواد کافی دارد می ریزند و مجددا روی آن آتش می ریزند و این بهترین نوع کوره است که از هر طرف آتش ، مواد قابل ذوب را احاطه کرده است .

کف های بیهوده و بلند آواز و میان تهی که همیشه بالانشین هستند اما هنری ندارند باید به کناری ریخته شوند و اما آب خاموش و بی سرو صدای متواضع و مفید و سودمندی ماندواگر روی زمین هم نماند در اعماق زمین نفوذ می کند و چیزی نمی گذرد که به صورت چشمه سارها و قنات ها و چاه ها سر از زمین برمی دارد، تشنه کامان را سیراب می کند، درختان را بارور و گل ها را شکفته و میوه ها را رسیده و به همه چیز سر و سامان می دهد.

و در پایان آیه برای تأکید بیشتر و دعوت به مطالعه دقیق تر روی این مثال می فرماید: «این چنین مثال هایی می زند» (كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ).

زَبَدٌ چيست ؟

«زبد» معنای کف های روی آب و یا هر گونه کف می باشد و می دانیم آب زلال کمتر کف به روی آن آشکار می گردد، چراکه کف ها به خاطر آلوده شدن آب به اجسام خارجی می باشد و از این جا روشن می شود که اگر حق به صفا و پاکی اصلی باقی بماند هرگز کف های باطل

جزء سیزدهم (۶۷)

اطراف آن آشکار نمی گردد، اما هنگامی که حق بر اثر برخورد به محیط های آلوده رنگ محیط به خود گرفت و حقیقت با خرافه و درستی یا نادرستی و پاکی یا ناپاکی آمیخته شد، کف های باطل در کنار آن آشکار می شوند.

ص: ۵۶

این همان چیزی است که علی در نهج البلاغه به آن اشاره فرموده آن جا که می گوید: « لَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُؤْتَادِينَ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لُبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ : اگر باطل از آمیزش با حق خالص شود ، بر حق جویان مخفی نخواهد ماند و اگر حق از آمیزش باطل رهایی یابد ، زبان بدگویان از آن قطع خواهد شد » . (۱)

بعضی از مفسران گفته اند که در آیه فوق در حقیقت سه تشبیه است « نزول آیات قرآن » از آسمان وحی تشبیه به نزول قطرات حیات بخش باران شده ، « دل های انسان ها » تشبیه به زمین ها و دره ها که هر کدام به اندازه وسعت وجودشان بهره می گیرند و « وسوسه های شیطانی » به کف های آلوده روی آب تشبیه شده است ، که این کف ها از آب پیدا نشده ، بلکه از آلودگی محل ریزش آب پیدا می شود و به همین جهت وسوسه های نفس و شیطان از تعلیمات الهی نیست ، بلکه از آلودگی قلب انسان است و به هر حال سرانجام ، این وسوسه ها از دل مؤمنان برطرف می گردد و آب زلال وحی

ص: ۵۷

که موجب هدایت و حیات انسان ها است باقی می ماند .

(۶۸) سوره رعد

همیشه بهره ها به میزان آمادگی ها و لیاقت ها است

از این آیه ضمناً استفاده می شود که در مبدأ فیض الهی هیچ گونه بخل و محدودیت و ممنوعیت نیست ، همان گونه که ابرهای آسمان بدون قید و شرط ، همه جا باران می پاشند و این قطعه های مختلف زمین و دره ها هستند که هر کدام به مقدار وسعت وجود خویش از آن بهره می گیرند ، زمین کوچک تر بهره اش کمتر و زمین وسیع تر سهمش بیشتر است و همین گونه است قلوب و ارواح آدمیان در برابر فیض خدا.

جزء سیزدهم (۶۹)

باطل دنبال بازار آشفته می گردد

هنگامی که سیلاب وارد دشت و صحرای صاف می گردد و جوش و خروش آب فرو می نشیند اجسامی که با آب مخلوط شده بودند تدریجاً ته نشین می کنند و کف ها از میان می روند و آب زلال چهره اصلی خود را آشکار می سازد و به همین ترتیب باطل به سراغ بازار آشفته می رود ، تا از آن بهره گیرد ، اما هنگامی که آرامش پیدا شد و هر کسی به جای خویشتن نشست و معیارها و ضابطه ها در جامعه آشکار گشت ، باطل جایی برای خود نمی بیند و به سرعت کنار می رود .

ص: ۵۸

باطل تنها در یک لباس ظاهر نمی شود

یکی از خصایص باطل این است که هر « لَمَحَهِ به شکلی و هر لحظه به لباس دیگری درمی آید » ، تا اگر او را در یک لباس شناختند ، در لباس دیگر بتواند چهره خود را پنهان سازد ، در آیه فوق نیز اشاره ظریفی به این مسأله شده است ، آن جا که می گوید : کف ها نه تنها بر آب ظاهر می گردند ، در هر کوره ای و هر بوته ای که فلزات ذوب می شوند کف های تازه به شکل جدید و در لباس تازه ای آشکار می شوند و به تعبیر دیگر حق و باطل همه جا وجود دارد ، همان گونه که کف ها در هر مایعی به شکل مناسب خود آشکار می شود .

(۷۰) سوره رعد

بنابراین باید هرگز فریب تنوع صورت ها را نخورید و در هر کجا منتظر باشیم که باطل را با صفات ویژه اش ، که با صفات آن ها همه جا یکسان است و در بالا اشاره شد ، بشناسیم و آن ها را کنار بزنیم .

بقای هر موجود بسته به میزان سودرسانی او است

در آیه فوق می خوانیم آن چه به مردم سود می رساند باقی و برقرار می ماند (وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ) .

نه تنها آب که مایه حیات است می ماند و کف ها از میان می روند ، بلکه در فلزات چه آن ها که برای « حلیه » و زینتند و چه آن ها که برای تهیه « متاع » و وسایل زندگی ، در آن جا نیز فلز خالصی که مفید و

ص: ۵۹

سودمند یا شفاف و زیبا است می ماند و کف ها را به دور می افکنند .

جزء سیزدهم (۷۱)

و به همین ترتیب انسان ها ، گروه ها ، مکتب ها و برنامه ها به همان اندازه که مفید و سودمندند ، حق بقاء و حیات دارند و اگر می بینیم انسان مکتب باطلی مدتی سر پا می ماند این به خاطر آن مقدار از حقی است که به آن آمیخته شده که به همان نسبت حق حیات پیدا کرده است.

چگونه حق ، باطل را بیرون می ریزد

کلمه « جُفاء » که به معنی پرتاب شدن و به بیرون پریدن است ، نکته لطیفی در بردارد و آن این که باطل به جایی می رسد که قدرت نگهداری خویش را ندارد و در این لحظه از متن جامعه به خارج پرتاب می گردد و این در همان حال است که حق به جوشش می آید ، هنگامی که حق به خروش افتاد ، باطل همچون کف های روی دیگ که به خارج پرتاب می شود بیرون می افتد و این خود دلیلی است بر این که حق همیشه باید بجوشد و بخروشد تا باطل را از خود دور سازد .

زندگی در پرتو تلاش و جهاد

مثال زیبایی فوق این اصل اساسی زندگی انسان ها را نیز روشن می سازد که حیات بدون جهاد و بقاء و سربلندی بدون تلاش ممکن نیست ، چراکه می گوید : آن چه را مردم برای تهیه وسایل و ضروریات

ص: ۶۰

زندگی و یا زینت و رفاه زندگی به درون کوره ها می فرستد ، همواره زبد و کف هایی دارد و برای به دست آوردن این دو (وسایل ضروری و وسایل رفاهی اِثْتِغَاءِ حَلِيهِ اَوْ مَتَع) باید مواد اصلی را که در طبیعت به صورت خالص یافت نمی شود و همواره آمیخته با اشیاء دیگر است در زیر فشار آتش در کوره قرار داد و آن ها را تصفیه و پاکسازی کرد ، تا فلز خالص و پاک از آن بیرون آید و این کار جز در سایه تلاش و کوشش و مجاهده انجام نمی شود .

(۷۲) سوره رعد

اصولاً طبیعت زندگی دنیا این است که در کنار گل ها ، خارها و در کنار نوش ها ، نیش ها و پیروزی ها در لابلای سختی ها و مشکلات قرار دارد و از قدیم گفته اند « گنج ها در ویرانه ها است و در لابلای هر گنجی ازدهای خطرناکی خفته است »

جزء سیزدهم (۷۳)

آیا آن ویرانه و این ازدها چیزی جز همان انبوه مشکلات که در به دست آوردن هر موفقیتی وجود دارد می باشد .

در داستان های ایرانی خودمان نیز رستم برای رسیدن به پیروزی مجبور بود از هفت خوان بگذرد که هر کدام اشاره به نوعی از انبوه مشکلات بوده که در مسیر هر فعالیت مثبتی است .

به هر حال قرآن این حقیقت را که بدون تحمل رنج ها انسان به هیچ

ص: ۶۱

موفقیتی نائل نمی شود بارها به عبارات مختلف بیان داشته است .

در آیه ۲۱۴ سوره بقره می خوانیم : « أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبُاسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصِيرُ اللَّهُ إِلَّا إِنْ نَصِيرَ اللَّهُ قَرِيبٌ : آیا گمان کردید که به همین سادگی داخل بهشت می شوید در حالی که هنوز نمونه ای از سرنوشت پیشینیان برای شما پیش نیامده است ، همان ها که در انبوه پریشانی ها و ناراحتی ها گرفتار شدند و آن چنان کارد به استخوانشان رسید و به لرزه افتادند که پیامبرشان و آن ها که به او ایمان آورده بودند صدا زدند ، یاری خدا کجاست ؟ در این لحظات بسیار سخت و دردناک یاری الهی به سراغ آن ها آمد و به آن ها گفته شد ، نصرت الهی نزدیک است . »

(۷۴) سوره رعد

فواید پنجگانه مثال های قرآنی

نقش مثال در توضیح و تفسیر مباحث ، نقش انکارناپذیری است و به همین دلیل در هیچ علمی بی نیاز از ذکر مثال برای اثبات حقایق و روشن ساختن و نزدیک نمودن آن ها به ذهن نداریم ، گاه می شود یک مثال به جا که درست هماهنگک و منطبق با مقصود است ، مطلب را از آسمان به زمین می آورد و برای همه قابل فهم می سازد .

ص: ۶۲

روی هم رفته می توان گفت : مثال در مباحث مختلف علمی و تربیتی و اجتماعی و اخلاقی و غیر آن ، نقش های مؤثر زیر را دارد :

مثال ، مسائل حسی را بیان می کند : از آن جا که انس انسان بیشتر با محسوسات است و حقایق پیچیده عقلی از دسترس افکار نسبتاً دورتر است ، مثال های حسی آن ها را از فاصله دور دست

جزء سیزدهم (۷۵)

نزدیک می آورد و در آستانه حس قرار می دهد و درک آن را دلچسب و شیرین و اطمینان بخش می سازد .

مثال ، راه را نزدیک می کند : گاه می شود که برای اثبات یک مسأله عمیق منطقی و عقلانی باید انسان به استدلالات مختلفی متوسل گردد که باز هم ابهام اطراف آن را گرفته است ، ولی ذکر یک مثال روشن و کاملاً هماهنگ با مقصود چنان راه را نزدیک می سازد که ، تأثیر استدلال هارا افزایش می دهد و از ضرورت استدلالات متعدد می کاهد .

مثال ، مسائل را همگانی می سازد : بسیاری از مباحث علمی است که در شکل اصلیش تنها برای خواص قابل فهم است و توده مردم استفاده چندانی از آن نمی برند ، ولی هنگامی که با مثال آمیخته و به این وسیله قابل فهم گردد ، مردم در هر حد و پایه ای از علم و دانش باشند ، از آن بهره می گیرند ، بنابراین مثال ها به عنوان یک

ص: ۶۳

وسيله تعميم علم و فرهنگ ، کاربرد غيرقابل انكاري دارند .

مثال ، درجه اطمینان به مسائل را بالا می برد : کلیات عقلی هر قدر مستدل و منطقی باشند مادام که در ذهن هستند اطمینان کافی نمی آفرینند ، چراکه انسان همواره اطمینان را در عینیت جستجو می کند ، مثال به مسائل ذهنی عینیت می بخشد و کاربرد آن ها را در عالم خارج روشن می سازد و به همین دلیل در میزان باور و پذیرش و اطمینان نسبت به یک مسأله اثر می گذارد .

(۷۶) سوره رعد

مثال ، لجوجان را خاموش می سازد : بسیار می شود که ذکر کلیات مسائل به صورت مستدل و منطقی برای خاموش کردن یک فرد لجوج کافی نیست و او همچنان دست و پا می زند ، اما هنگامی که مسأله در قالب مثال ریخته شود راه را چنان بر او می بندد که دیگر مجال بهانه گیری برای او باقی نمی ماند .

۲۶ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ

خدا روزی را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) وسیع و برای هر کس بخواهد (و مستحق ببیند) تنگ قرار می دهد ولی آن ها به زندگی دنیا شاد (و خوشحال)

ص: ۶۴

شدند در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت متاع ناچیزی است .

جزء سیزدهم (۷۷)

اشاره به این که آن ها که به خاطر جلب درآمد بیشتر در روی زمین فساد می کنند ، پیوندهای خدایی را می برند و عهد الهی را می شکنند تا درآمد و بهره بیشتری از زندگی مادی پیدا کنند ، توجه به این حقیقت ندارند که روزی و کم و زیاد آن به دست خدا است .

این جمله علاوه بر این می تواند پاسخ به سؤالی که صریحا در آیه ذکر نشده است ، باشد و آن این که بعد از بیان دو گروه حامیان حق و باطل ، در آیات قبل ، این سؤال پیش می آید : چگونه خداوند همه این ها را از مواهب و روزی های خود برخوردار می سازد ؟

آیه در پاسخ این سؤال می گوید : روزی و کم و زیاد آن دست خدا است و به هر صورت متاعی است زودگذر ، آن چه باید روی آن حساب کرد ، همان سرای دیگر و سعادت ابدی است .

(۷۸) سوره زَعد

ولی به هر حال نکته مهم این است که « مشیت الهی » در زمینه روزی ها این نیست که خدا بی حساب و بدون استفاده از اسباب ، به کسی روزی فراوان دهد و یا روزی او را کم کند ، بلکه مشیت او بر این قرار گرفته است که آن را در لابلای اسباب این جهان جستجو کند که « أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا » .

ص: ۶۵

سپس اضافه می کند که «بیمان شکنان و مفسدان فی الارض تنها به زندگی دنیا خشنود و خوشحالند در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت، متاع ناچیزی بیش نیست» (وَ فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ) .

ذکر «متاع» به صورت «نکره» برای بیان ناچیز بودن آن است، همان گونه که در فارسی می گوئیم فلان موضوع «متاعی» بیش نیست، یعنی متاعی بی ارزش .

روزی به دست خدا است اما ...

تنها آیه فوق نیست که می گوید کم و زیاد روزی به دست خدا است، از آیات مختلف دیگر قرآن نیز همین معنی، به خوبی استفاده می شود که خدا روزی هر کس را بخواهد وسیع و روزی هر کس را بخواهد محدود می سازد، اما این سخن به آن معنی نیست که بعضی از جاهلان پنداشته اند که باید دست از فعالیت کشید و در گوشه ای نشست تا خدا آن چه مقدر است برساند، این گونه افراد که تفکر منفی شان دستاویز خوبی است برای آن ها که مذهب را «مُخَذَّرٌ» می دانند از دو نکته اساسی غافلند :

جزء سیزدهم (۷۹)

نخست این که خواستن و مشیت و اراده الهی که در این آیات به

ص: ۶۶

آن اشاره شده یک مسأله دلخواه و بی حساب نیست ، بلکه همان گونه که سابقا هم گفته ایم مشیت خداوند از حکمت او جدانیست و همیشه روی حساب لیاقت ها و شایستگی هاست.

دیگر این که : این مسأله به معنی نفی عالم اسباب نمی باشد ، چرا که عالم اسباب یعنی جهان تکوین ، نیز خواست خدا و مشیت تکوینی خدا است و هیچ گاه از مشیت تشریحی او جدا نخواهد بود .

(۸۰) سوره رعد

به عبارت روشن تر اراده خدا در زمینه وسعت و تنگی روزی ، مشروط به شرایطی است که بر زندگی انسان ها حکمفرما است و تلاش ها و کوشش ها و اخلاص ها و فداکاری ها و به عکس سستی و تنبلی و بخل و آلودگی نیت ها ، نقش تعیین کننده ای در آن دارد ، به همین دلیل قرآن مجید کرارا انسان را در گرو سعی و کوشش و تلاش و فعالیت خود شمرده و بهره او را از زندگی به میزان سعی و تلاشش می داند .

لذا در کتاب « وسائل الشیعه » در کتاب تجارت و کسب و کار بابی در زمینه تلاش و کوشش برای تحصیل رزق و روزی عنوان کرده و احادیث متعددی در این زمینه بیان می دارد ، نیز ابواب دیگری در مذمت « بیکاری » ، « پر خوابی » ، « تنبلی » در طریق تحصیل

ص: ۶۷

نیازمندی های زندگی منعقد ساخته است .

از جمله در حدیثی که از امیرمؤمنان در این ابواب نقل شده می خوانیم که فرمود : « إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَا ازْدَوَجَتْ ازْدَوَاجَ الْكَسَلِ وَ

جزء سیزدهم (۸۱)

الْعَجْزِ فَتَتَجَا بَيْنَهُمَا الْفَقْرُ : هنگامی که موجودات در آغاز با هم ازدواج کردند ، تنبلی و ناتوانی با هم پیمان زوجیت بستند و فرزندی از آن ها به نام " فقر " متولد شد « (۱).

و در حدیثی دیگر از امام صادق می خوانیم : « لَا تَكْسِلُوا فِي طَلَبِ مَعَايِشِكُمْ فَإِنَّ ابَائَنَا كَانُوا يَزْكُضُونَ فِيهَا وَيَطْلُبُونَهَا : در طلب روزی و نیازهای زندگی تنبلی نکنید چراکه پدران و نیاکان ما به دنبال آن می دویدند و آن را طلب می کردند « (۲).

در حدیث دیگری از امام باقر می خوانیم : « إِنِّي لَا بَغْضَ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ كَسِيلاً لَنَا عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ وَ مَنْ كَسَلَ عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ فَهُوَ عَنْ أَمْرِ آخِرَتِهِ أَكْسَلُ : من مردی را که در کار دنیایش تنبل باشد مبعوض می دارم ، کسی که در کار دنیا تنبل باشد (با این که ثمره اش

ص: ۶۸

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۲ ، صفحه ۳۷ ۳۸ .

۲- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۲ ، صفحه ۳۷ ۳۸ .

بزودی نصیب او می شود) در کار آخرتش تنبل تر است « (۱) و نیز از امام

(۸۲) سوره رعد

موسی بن جعفر نقل شده است که فرمود: « إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيَبْغِضُ النَّوَامَ ، إِنَّ اللَّهَ لَيَبْغِضُ الْعَبِيدَ الْفَارِغَ : خداوند بنده پر خواب رامبغوض می شمرد، خداوند انسان بی کار را دشمن می دارد ». (۱)

۲۷ وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ

و آن ها که کافر شدند می گویند چرا آیه (و معجزه) ای از پروردگارش بر او نازل نشده است ؟ بگو خداوند هر کس را بخواهد گمراه و هر کس را که به سوی او بازگردد هدایت می کند (کمبود در معجزه نیست لجاجت آن ها مانع است) .

جمله « يَقُولُ » فعل مضارع است و دلیل بر این است که آن ها این ایراد را بارها تکرار می کردند و با این که کرارا معجزاتی از پیامبر دیده بودند (و وظیفه هر پیامبری این است که دلایلی بر حقانیت خود از معجزات ارائه دهد) باز هم بهانه می گرفتند و معجزات گذشته را نادیده

ص: ۶۹

گرفته و تقاضای معجزه جدید مورد نظر خودشان را داشتند .

۱ « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۲ ، صفحه ۳۷ .

جزء سیزدهم (۸۳)

به تعبیر دیگر آن ها و همه منکران لجوج پیوسته به دنبال « معجزات اِقتِراحی » می روند و انتظار دارند که پیامبر به صورت یک « خارق العاده گر » در گوشه ای بنشیند و هر یک از آن ها از در وارد شوند و هر معجزه ای مایل هستند پیشنهاد کنند او هم بلافاصله به آن ها ارائه دهد و تازه آن ها اگر مایل نبودند ایمان نیاورند .

در حالی که می دانیم وظیفه پیامبران در درجه اول تبلیغ و تعلیم و هشدار و انذار است و خارق عادات اموری استثنایی هستند که به مقدار لازم و ضرورت ، آن هم به فرمان خدا (نه به خواست پیامبر) انجام می گردد ، ولی کرارا در آیات قرآن می خوانیم که گروه هایی از معاندان بی آن که اعتنایی به این واقعیت داشته باشند ، پیوسته مزاحم پیامبران می شدند و چنین درخواست هایی را داشتند .

(۸۴) سوره رعد

قرآن در پاسخ آن ها می گوید: (قُلْ إِنْ أَلَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ).

اشاره به این که کمبود شما از ناحیه اعجاز نیست ، چراکه به قدر کافی پیامبر ارائه معجزه کرده است ، کمبود شما از درون وجود خودتان است ، لجاجت ها ، تعصب ها ، جهالت ها و گناهایی که سد راه

ص: ۷۰

توفیق می شود مانع از ایمان شما است .

بنابراین به سوی خدا بازگردید و انابه کنید و پرده های جهل و غرور و خودخواهی را از مقابل چشم عقل و فکرتان کنارزنید تا جمال حق را به روشنی ببینید، چرا که:

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

چگونه دل با یاد خدا آرام می گیرد

۲۸ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

آنها کسانی هستند که ایمان آورده اند و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دل‌ها آرامش می یابد .

همیشه اضطراب و نگرانی یکی از بزرگترین بلاهای زندگی انسان‌ها بوده و هست و عوارض ناشی از آن در زندگی فردی و اجتماعی کاملاً محسوس است .

جزء سیزدهم (۸۵)

همیشه آرامش یکی از گمشده های مهم بشر بوده و به هر دری می زند تا آن را پیدا کند و اگر تلاش و کوشش انسان‌ها را در طول تاریخ

ص: ۷۱

برای پیدا کردن آرامش از طرق « صحیح » و « کاذب » جمع آوری کنیم خود کتاب بسیار قطوری را تشکیل می دهد .

بعضی از دانشمندان می گویند : به هنگام بروز بعضی از بیماری های واگیردار همچون « وبا » از هر ده نفر که ظاهرا به علت وبا می میرند اکثر آن ها به علت نگرانی و ترس است و تنها اقلیتی از آن ها حقیقتا به خاطر ابتلای به بیماری وبا از بین می روند .

به طور کلی « آرامش » و « دلهره » نقش بسیار مهمی در « سلامت »

(۸۶) سوره رعد

و « بیماری » فرد و جامعه و سعادت و بدبختی انسان ها دارد و چیزی نیست که بتوان از آن به آسانی گذشت و به همین دلیل تاکنون کتاب های زیادی نوشته شده که موضوع آن ها فقط نگرانی و راه مبارزه با آن و طرز به دست آوردن آرامش است .

تاریخ بشر پر است از صحنه های غم انگیزی که انسان برای تحصیل آرامش به هر چیز دست انداخته و در هر وادی گام نهاده و تن به انواع اعتیادها داده است .

ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پرمغز ، مطمئن ترین و نزدیک ترین راه را نشان داده و می گوید : « بدانید که یاد خدا آرام بخش دل ها است » .

ص: ۷۲

«ذکر» همان گونه که «راغب» در «مفردات» گفته است: گاهی به معنی حفظ مطالب و معارف آمده است با این تفاوت که کلمه «حفظ» به آغاز آن گفته می شود و کلمه «ذکر» به ادامه آن و

جزء سیزدهم (۸۷)

گاهی به معنی یادآوری چیزی به زبان یا به قلب است، لذا گفته اند ذکر دو گونه است: «ذکر قلبی» و «ذکر زبانی» و هر یک از آن ها دو گونه است یا پس از فراموشی است و یا بدون فراموشی.

و به هر حال منظور در آیه فوق از ذکر خدا که مایه آرامش دل ها است تنها این نیست که نام او را بر زبان آورد و مکرر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوید، بلکه منظور آن است که با تمام قلب متوجه او و عظمتش و علم و آگاهی و حاضر و ناظر بودنش گردد و این توجه مبدأ حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و نیکی ها گردد و میان او و گناه سد مستحکمی ایجاد کند، این است حقیقت «ذکر» که آن همه آثار و برکات در روایات اسلامی برای آن بیان شده است.

در حدیث می خوانیم که از وصایایی که پیامبر به علی فرمود این بود: «یا عَلِيُّ ثَلَاثٌ لَا تُطِيقُهَا هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمُؤَاسَاتُ لِلْأَخِ فِي مَالِهِ وَانْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ وَذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ لَيْسَ هُوَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لَكِنْ إِذَا

(۸۸) سوره رعد

وَرَدَ عَلَى مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ خَافَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَهُ وَ تَرَكَهُ: ای

ص: ۷۳

سپرهایی برای خود فراهم کنید عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا در برابر دشمنان که اطراف ما را احاطه کرده و بر ما سایه افکنده اند؟ فرمود: نه، از آتش (دوزخ) بگویید: **سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ** "خدا را به پاکی بستاید و بر نعمت هایش شکر گوید و غیر از او معبودی انتخاب نکنید و او را از همه چیز برتر بدانید" **(۱)**.

و اگر می بینیم در پاره ای از احادیث، پیامبر به عنوان «ذِکْرُ اللَّهِ» معرفی شده، نیز به خاطر آن است که او مردم را به یاد خدا می اندازد و تربیت می کند. از امام صادق در تفسیر «**أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**» نقل شده است که فرمود: «**بِمُحَمَّدٍ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ وَ هُوَ ذِکْرُ اللَّهِ وَ حِجَابُهُ**: به وسیله محمد دل ها آرامش می پذیرد و او است ذکر خدا و حجاب او».

عوامل هشتگانه نگرانی و پریشانی

گاهی اضطراب و نگرانی به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در برابر فکر انسان خودنمایی می کند، احتمال زوال نعمت ها، گرفتاری در چنگال دشمن، ضعف و بیماری و ناتوانی و درماندگی و

احتیاج ، همه این ها آدمی را رنج می دهد ، اما ایمان به خداوند قادر متعال ، خداوند رحیم و مهربان ، خدایی که همواره کفالت بندگان خویش را برعهده دارد می تواند این گونه نگرانی ها را از میان ببرد و به او آرامش دهد که تو در برابر حوادث آینده درمانده نیستی ، خدایی داری توانا ، قادر و مهربان .

گاه گذشته تاریک زندگی ، فکر انسان را به خود مشغول می دارد و همواره او را نگران می سازد ، نگرانی از گناهایی که انجام

جزء سیزدهم (۹۱)

داده ، از کوتاهی ها و لغزش ها ، اما توجه به این که خداوند ، غفار ، توبه پذیر و رحیم و غفور است ، به او آرامش می دهد ، به او می گوید : عذر تقصیر به پیشگاهش بر ، از گذشته عذرخواهی کن و در مقام جبران برآی ، که او بخشنده است و جبران کردن ممکن .

ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی ، او را نگران می سازد که من در برابر این همه دشمن نیرومند در میدان جهاد چه کنم و یا در مبارزات دیگر چه می توانم انجام دهم ؟ اما هنگامی که به یاد خدا می افتد و متکی به قدرت و رحمت او می شود ، قدرتی که برترین قدرت ها است و هیچ چیز در برابر آن یارای مقاومت ندارد ، قلبش آرام می گیرد ، با خود

ص: ۷۶

می گوید: آری من تنها نیستم ، من در سایه خدا ، بی نهایت قدرت دارم .

قهرمانی های مجاهدان راه خدا در جنگ ها ، چه در گذشته ، چه در حال و سلحشوری های اعجاب انگیز و خیره کننده آنان ، حتی در آن جایی که تک و تنها بوده اند ، بیانگر آرامشی است که در سایه ایمان پیدا می شود .

(۹۲) سوره رعد

هنگامی که با چشم خود می بینیم و با گوش می شنویم که افسر رشیدی پس از یک نبرد خیره کننده ، بینایی خود را به کلی از دست داده و با تنی مجروح به روی تخت بیمارستان افتاده اما با چنان آرامش خاطر و اطمینان سخن می گوید که گویی خراشی بر بدن او هم وارد نشده است ، به اعجاز آرامش در سایه ذکر خدا پی می بریم .

گاهی نیز ریشه نگرانی های آزار دهنده انسان ، احساس پوچی زندگی و بی هدف بودن آن است ، ولی آن کسی که به خدا ایمان دارد و مسیر تکاملی زندگی را به عنوان یک هدف بزرگ پذیرفته است و تمام برنامه ها و حوادث زندگی را در همین خط می بیند ، نه از زندگی احساس پوچی می کند و نه همچون افراد بی هدف و مردد ، سرگردان و مضطرب است .

عامل دیگر نگرانی آن است که انسان گاهی برای رسیدن

ص: ۷۷

به یک هدف زحمت زیادی را متحمل می شود، اما کسی را نمی بیند که برای زحمت او ارج نهد و قدردانی و تشکر کند، این ناسپاسی او را شدیداً رنج می دهد و در یک حالت اضطراب و نگرانی فرومی برد، اما هنگامی که احساس کند کسی از تمام تلاش ها و کوشش هایش آگاه است و به همه آن ها ارج می نهد و برای همه پاداش می دهد دیگر چه جای نگرانی و ناآرامی است؟

جزء سیزدهم (۹۳)

سوءظن ها و توهم ها و خیالات پوچ یکی دیگر از عوامل نگرانی است که بسیاری از مردم در زندگی خود از آن رنج می برند، ولی چگونه می توان انکار کرد که توجه به خدا و لطف بی پایان او و دستور به حسن ظن که وظیفه هر فرد باایمانی است این حالت رنج آور را از بین می برد و آرامش و اطمینان جای آن را می گیرد.

دنیاپرستی و دلباختگی در برابر زرق و برق زندگی مادی یکی از بزرگترین عوامل اضطراب و نگرانی انسان ها بوده و هست، تا آن جا که گاهی عدم دستیابی به رنگ خاصی از لباس یا کفش و کلاه و یا یکی دیگر از هزاران وسایل زندگی ساعت ها و یا روزها و هفته ها فکر دنیاپرستان را ناآرام و مُشَوَّش می دارد.

(۹۴) سوره رَعَد

اما ایمان به خدا و توجه به آزادگی مؤمن که همیشه با « زهد و

ص: ۷۸

پارسایی سازنده» و عدم اسارت در چنگال زرق و برق زندگی مادی همراه است به همه این اضطراب ها پایان می دهد ، هنگامی که روح انسان « علی وار » آن گونه وسعت یابد که بگوید : « دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ عِنْدِي مِنْ وَرَقِهِ فِي فَمٍ جَرَادِهِ تَقْضِمُهَا : دنیای شما در نظر من بی ارزش تر از برگ درختی است که در دهان ملخی باشد که آن را می جود » (۱)نرسیدن به یک وسیله مادی یا از دست دادن آن چگونه امکان دارد آرامش روح آدمی را بر هم زند و طوفانی از نگرانی در قلب و فکر او ایجاد کند .

یک عامل مهم دیگر برای نگرانی ترس و وحشت از مرگ است که همیشه روح انسان ها را آزار می داده است و از آن جا که امکان مرگ تنها در سنین بالا نیست بلکه در سنین دیگر مخصوصا به هنگام بیماری ها ، جنگ ها ، ناامنی ها وجود دارد ، این نگرانی می تواند عمومی باشد .

۱ « نهج البلاغه » ، خطبه ۲۲۴ .

جزء سیزدهم (۹۵)

ولی اگر ما از نظر جهان بینی مرگ را به معنی فنا و نیستی و پایان

ص: ۷۹

همه چیز بدانیم (همان گونه که مادیون جهان می پندارند) این اضطراب و نگرانی کاملاً به جا است و باید از چنین مرگی که نقطه پایان همه آرزوها و موفقیت ها و خواست های انسان است ترسید ، اما هر گاه در سایه ایمان به خدا مرگ را دریچه ای به یک زندگی وسیع تر و والاتر بدانیم و گذشتن از گذرگاه مرگ را همچون عبور از دالان زندان و رسیدن به یک فضای آزاد بشمریم دیگر این نگرانی بی معنی است بلکه چنین مرگی ، هر گاه در مسیر انجام وظیفه بوده باشد دوست داشتنی و خواستنی است .

البته عوامل نگرانی منحصر به این ها نیست بلکه می توان عوامل فراوان دیگری برای آن نیز شمرد ، ولی باید قبول کرد که بیشتر نگرانی ها به یکی از عوامل فوق بازمی گردد .

(۹۶) سوره رعد

و هنگامی که دیدیم این عوامل در برابر ایمان به خدا ذوب و بی رنگ و نابود می گردد تصدیق خواهیم کرد که یاد خدا مایه آرامش دل ها است « أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ » .

ص: ۸۰

آیا آرامش با خوف خدا سازگار است ؟

بعضی از مفسران در این جا ایرادی مطرح کرده اند که خلاصه اش این است : ما از یک طرف در آیه فوق می خوانیم یاد خدا مایه آرامش دل ها است و از طرفی دیگر در آیه ۲ سوره انفال می خوانیم : « إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ : مؤمنان کسانی هستند که وقتی نام خدا برده می شود قلبشان ترسان می گردد » آیا این دو با هم منافات دارد ؟

پاسخ سؤال این است که منظور از آرامش همان آرامش در برابر

جزء سیزدهم (۹۷)

عوامل مادی است که غالب مردم را نگران می سازد که نمونه های روشن آن در بالا ذکر شد ، ولی مسلما افراد باایمان در برابر مسؤولیت های خویش نمی توانند نگران نباشند و به تعبیر دیگر آن چه در آن ها وجود ندارد نگرانی های ویرانگر است که غالب نگرانی ها را تشکیل می دهد اما نگرانی سازنده که انسان را به انجام وظیفه در برابر خدا و خلق و فعالیت های مثبت زندگی وامی دارد در وجود آن ها هست و باید هم

ص: ۸۱

باشد و منظور از خوف از خدا نیز همین است. (۱)

۲۹ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ

آن ها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند پاکیزه ترین (زندگی) نصیبشان است و بهترین سرانجام ها .

بسیاری از مفسران بزرگ کلمه « طُوبَى » را مؤنث « أَطْيَبَ » دانسته اند که مفهومی بهتر و پاکیزه تر یا بهترین و پاکیزه ترین است و با توجه به این که متعلق آن محذوف است مفهوم این کلمه از هر نظر وسیع و نامحدود خواهد بود ، نتیجه ای که با ذکر جمله « طُوبَى لَهُمْ » همه نیکی ها و پاکی ها برای آنان پیش بینی شده است ، از همه چیز بهترینش : بهترین زندگی ، بهترین نعمت ها ، بهترین آرامش ، بهترین دوستان و بهترین الطاف خاص پروردگار ، همه این ها در گرو ایمان و عمل صالح است و پاداشی است برای آن ها که از نظر عقیده ، محکم و از نظر عمل ، پاک و فعال و درستکار و خدمتگذارند .

ص: ۸۲

۱ در جلد ۷ تفسیر نمونه صفحه ۸۶ نیز در این باره توضیحاتی داده شده است.

(۹۸) سوره رعد

در روایات متعددی نیز می خوانیم « طُوبی » درختی است که اصلش در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله یا علی در بهشت می باشد و شاخه های آن همه جا و بر سر همه مؤمنان و بر فراز همه خانه هایشان گسترده است ، که در واقع ممکن است تجسمی از آن مقام رهبری و پیشوایی آنان و پیوندهای ناگسستنی میان این پیشوایان بزرگ و پیروانشان باشد که ثمره آن ، آن همه نعمت گوناگون و متنوع است .

جزء سیزدهم (۹۹)

پایان سوره رعد

ص: ۸۳

سوره ابراهیم

سوره ابراهیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

بیرون آمدن از ظلمت ها به نور

۱ الْآرَ كَتَبْ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ

الرا این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکی های (شُرک و ظلم و طغیان) به سوی روشنایی (ایمان و عدل و صلح) به فرمان پروردگارشان درآوری، به سوی راه خداوند عزیز و حمید.

این سوره همانند بعضی دیگر از سوره های قرآن با حروف مقطعه (الآر) شروع شده است، از ۲۹ مورد از سوره های قرآن که با حروف مقطعه آغاز شده است درست در ۲۴ مورد از آن ها بلافاصله سخن از قرآن به میان آمده است که نشان می دهد پیوندی میان این دو

جزء سیزدهم (۱۰۱)

یعنی حروف مقطعه و قرآن برقرار است و ممکن است این پیوند همان باشد که در آغاز سوره بقره گفتیم، خداوند می خواهد با این بیان روشن کند که این کتاب بزرگ آسمانی با این محتوای پر عظمت که رهبری همه

انسان ها را به عهده دارد از مواد ساده ای به نام « حروف الفبا » تشکیل یافته و این نشانه اهمیت این اعجاز است ، که برترین پدیده را از ساده ترین پدیده به وجود آورده .

به هر حال بعد از ذکر حروف الف لام راء ، می فرماید : (كِتَبُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) .

در حقیقت تمام هدف های تربیتی و انسانی ، معنوی و مادی نزول قرآن ، در همین یک جمله جمع است : « بیرون ساختن از ظلمت ها به نور » از ظلمت جهل به نور دانش ، از ظلمت کفر به نور ایمان ، از ظلمت ستمگری و ظلم به نور عدالت ، از ظلمت فساد به نور صلاح ، از ظلمت گناه به نور پاکی و تقوی و از ظلمت پراکندگی و تفرقه و نفاق به نور وحدت .

(۱۰۲) سوره ابراهیم

جالب این که « ظُلمت » در این جا (مانند بعضی دیگر از سوره های قرآن به صورت جمع آمده) و « نُور » به صورت مفرد ، اشاره به این که ، همه نیکی ها و پاکی ها و ایمان و تقوا و فضیلت در پرتو نور توحید یک حالت وحدت و یگانگی به خود می گیرند و همه با یکدیگر مربوطند و متحد و در پرتو آن یک جامعه واحد و یکپارچه و پاک از هر نظر ساخته می شود .

ص: ۸۵

اما ظلمت همه جا مایه پراکندگی و تفرقه صفوف است ، ستمگران، بدکاران و آلودگان به گناه و منحرف حتی در مسیرهای انحرافی خود غالباً وحدت ندارند و با هم در حال جنگ هستند. و از آن جا که سرچشمه همه نیکی ها ، ذات پاک خدا است و شرط اساسی درک توحید ، توجه به همین واقعیت است بلافاصله اضافه می کند : « همه این ها به اذن پروردگارشان می باشد » (بِإِذْنِ رَبِّهِمْ) .

سپس برای توضیح و تبیین بیشتر که منظور از این نور چیست ، می فرماید : « به سوی راه خداوند عزیز و حمید » (إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ) .

جزء سیزدهم (۱۰۳)

خداوندی که عزتش دلیل قدرت او است ، چراکه هیچ کس توانایی غلبه بر او را ندارد و حمید بودنش نشانه مواهب و نعمت های بی پایان او می باشد ، چرا که حمد و ستایش همیشه در برابر نعمت ها و موهبت ها و زیبایی ها است .

۲ اَللّٰهُ الَّذِیْ لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ وَ وَّیْلٌ لِّلْکٰفِرِیْنَ مِنْ عَذَابٍ شَدِیْدٍ

همان خدایی که آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین

است از آن او است ، وای بر کافران از مجازات شدید .

چرا همه چیز از آن او است ، چون آفریننده همه موجودات او است و به همین دلیل ، هم قادر و عزیز است و هم نعمت بخشنده و حمید .

۳ الَّذِينَ يَسْتَجِيبُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَىٰ الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ

(۱۰۴) سوره ابراهیم

همان ها که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند و (مردم را) از راه الله بازمی دارند و می خواهند راه حق را منحرف سازند ، آن ها در گمراهی دوری هستند .

« راغب » در مفردات می گوید : معنی " اِسْتَجَبَّ الْكُفْرَ عَلَى الْاِيْمَانِ " آن است که کفر را بر ایمان مقدم بشمرند و حقیقت استحباب این است که انسان تلاش در محبت چیزی کند و هرگاه این کلمه با " علی " متعدی شود معنی « مقدم داشتن » را می بخشد ، مانند « اَمَّا ثُمَّ وُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمٰی عَلَى الْهُدٰی » .

در آیه فوق بلافاصله کافران را معرفی می کند و با ذکر سه قسمت از صفات آن ها وضعشان را کاملاً مشخص می سازد ، به طوری که هر کس

ص: ۸۷

در اولین برخورد بتواند آن‌ها را بشناسد . نخست می‌گوید : « آن‌ها کسانی هستند که زندگی پست این جهان را بر زندگی آخرت مقدم می‌شمرند » .

جزء سیزدهم (۱۰۵)

و به خاطر همین روحیه ، ایمان و حق و عدالت و شرف و آزادی و سربلندی را که از ویژگی‌های علاقمندان زندگی جهان دیگر است فدای منافع پست و شهوات و هوس‌های خود می‌سازند .

سپس می‌گوید : آن‌ها به این مقدار هم قانع نیستند بلکه علاوه بر گمراهی خودشان سعی در گمراه ساختن دیگران هم دارند (وَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ) .

در حقیقت آن‌ها در برابر راه « الله » که راه فطرت است و انسان می‌تواند با پای خود آن را ببیند سدّ و مانع‌های گوناگون ایجاد می‌کنند، هوس‌ها را زینت می‌دهند ، مردم را تشویق به گناه می‌نمایند و از درستی و پاکی می‌ترسانند .

ولی کار آن‌ها تنها ایجاد سدّ و مانع در راه « الله » نیست ، بلکه علاوه بر آن « سعی می‌کنند آن را دگرگون نشان دهند » (وَ يَتَّبِعُونَهَا عِوَجًا) .

(۱۰۶) سوره ابراهیم

در واقع آن‌ها با تمام قوا می‌کوشند دیگران را همرنگ خود و هم

ص: ۸۸

مسلک خویش سازند به همین دلیل سعی دارند راه مستقیم الهی را کج کنند و با افزودن خرافات و انواع تحریف ها و ابداع سنت های زشت و کثیف به این هدف برسند .

۴ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قومش تا (حقایق را) برای آن ها آشکار سازد، سپس خدا هر کس را بخواهد (و مستحق بداند) گمراه و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) هدایت می کند و او توانا و حکیم است .

زیرا پیامبران در درجه اول با قوم خود ، همان ملتی که از میان آن ها برخاسته اند ، تماس داشتند و نخستین شعاع وحی وسیله پیامبران بر آن ها می تابید و نخستین یاران و یاوران آن ها از میان آنان برگزیده می شدند ، بنابراین پیامبر باید به زبان آن ها و لغت آن ها سخن بگوید « تا حقایق را به روشنی برای آنان آشکار سازد » (لِيُبَيِّنَ لَهُمْ) .

جزء سیزدهم (۱۰۷)

در حقیقت این جمله اشاره ای به این نکته نیز هست که دعوت پیامبران معمولاً- از طریق یک اثر مرموز و ناشناخته در قلوب پیروانشان

ص: ۸۹

منعکس نمی شد ، بلکه از طریق تبیین و روشنگری و تعلیم و تربیت با همان زبان معمولی و رایج صورت می گرفته است .

سپس اضافه می کند بعد از تبیین دعوت الهی برای آن ها « خداوند هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر کس را بخواهد هدایت می نماید » (فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) .

اشاره به این که هدایت و ضلالت در نهایت امر ، کار پیامبران نیست ، کار آن ها ابلاغ و تبیین است ، این خدا است که راهنمایی و هدایت واقعی بندگان را در دست دارد .

ولی برای این که تصور نشود معنی این سخن جبر و الزام و سلب آزادی بشر است ، بلافاصله اضافه می کند : « او عزیز و حکیم است » (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) .

(۱۰۸) سوره ابراهیم

به مقتضای عزت و قدرتش ، بر هر چیز توانا است و هیچ کس را تاب مقاومت در برابر اراده او نیست ، اما به مقتضای حکمتش بی جهت و بی دلیل کسی را هدایت و یا کسی را گمراه نمی سازد ، بلکه گام های نخستین با نهایت آزادی اراده در راه سیر الی الله از ناحیه بندگان برداشته می شود و سپس نور هدایت و فیض حق بر قلب آن ها می تابد همان گونه که در سوره عنکبوت آیه ۶۹ که « وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ

سُبُلْنَا: آن ها که در راه ما مجاهده کردند به طور قطع آن ها را هدایت به راه های خویش خواهیم کرد.» .

همچنین آن ها که با لجاجت و تعصب و دشمنی با حق و غوطه ور شدن در شهوات و آلوده شدن به ظلم و ستم ، شایستگی هدایت را از خود سلب کرده اند ، از فیض هدایت محروم و در وادی ضلالت ، گمراه می شوند ، همان گونه که می فرماید: « كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُشْرِفٌ مُرْتَابٌ: این چنین خداوند گمراه می کند هر اسراف کار آلوده به شك و تردید را » (۳۴ / غافر) .

جزء سیزدهم (۱۰۹)

و نیز می فرماید: « وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ: خداوند با آن گمراه نمی کند مگر فاسقین را » (۲۶/بقره). و نیز می فرماید: « وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ: خداوند ستمگران را گمراه می سازد » (۲۷/ابراهیم).

و به این ترتیب سرچشمه هدایت و ضلالت به دست خود ماست .

گرامیداشت روزهای حساس زندگی

۵ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكِّرْهُمْ بِآيَمِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ

ما موسی را با آیات خود فرستادیم (و دستور دادیم) قوم خود

ص: ۹۱

را از ظلمات به نور بیرون آر و ایام الله را به آن ها متذکر شو، در این، نشانه هایی است برای هر صبرکننده شکرگزار.

«صَبَّار» و «شَكُور» هر دو صیغه مبالغه است که یکی فزونی صبر و استقامت را می رساند و دیگری فزونی شکرگزاری نعمت، اشاره به این که افراد باایمان نه در مشکلات و روزهای سخت دست و پای خود را گم می کنند و تسلیم حوادث می شود و نه در روزهای پیروزی و نعمت گرفتار غرور و غفلت می گردند.

(۱۱۰) سوره ابراهیم

همان گونه که در نخستین آیه این سوره خواندیم برنامه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در بیرون آوردن مردم از ظلمات به سوی نور خلاصه می شد و این نشان می دهد که این موضوع هدف همه پیامبران و انبیای الهی بلکه همه رهبران معنوی انسان ها است، مگر بدی ها، زشتی ها، گمراهی ها، انحراف ها، ظلم و ستم ها، استثمارها، ذلت ها و زبونی ها، فساد و آلودگی ها چیزی جز ظلمت و تاریکی هست؟ و مگر ایمان و توحید، پاکی و تقوا، آزادی و استقلال، سربلندی و عزت چیزی جز نور و روشنایی می باشد، بنابراین درست قدر مشترک و جامع میان همه دعوت های رهبران الهی است. (۱) سپس می فرماید: (وَ ذَكِّرْهُمْ بِآيَمِ اللَّهِ).

ص: ۹۲

۱- معجزات و خارق عادت هایی که از موسی بن عمران آشکار شد و در آیه فوق با لفظ «آیات» به آن اشاره شده، طبق آیه ۱۰۱ سوره اسراء، نه اعجاز مهم بوده است که شرح آن در ذیل همان آیه به خواست خدا خواهد آمد.

مسلمها همه روزها ، ایام الهی است ، همان گونه که همه مکان ها متعلق به خدا است ، اگر نقطه خاصی به نام بیت الله (خانه خدا) نامیده شد دلیل بر ویژگی آن است ، همچنین عنوان « آیام الله » مسلما اشاره ای به روزهای مخصوصی است که امتیاز و روشنایی و درخشش فوق العاده ای دارد .

آیام الله ، تمام روزهایی است که دارای عظمتی در تاریخ زندگی بشر است .

هر روز که یکی از فرمان های خدا در آن چنان درخشیده ، که بقیه امور را تحت الشعاع خود قرار داده ، از ایام الله است . هر روز که فصل تازه ای در زندگی انسان ها گشوده و درس عبرتی به آن ها داده و ظهور و قیام پیامبری در آن بوده ، یا طاغوت و فرعون گردنکشی در آن به قعر درّه نیستی فرستاده شده ، خلاصه هر روز که حق و عدالتی برپا شده و ظلم و بدعتی خاموش گشته ، همه آن ها از ایام الله است .

(۱۱۲) سوره ابراهیم

شکر نعمت، نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

۷ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ

(همچنین) به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت که اگر شکرگزاری کنید (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود و اگر کفران کنید مجازاتم شدید است .

« تَأْذَنُ » از باب تَفَعَّلُ و به معنی اعلام با تأکید است زیرا ماده افعال از آن « ایذان » به معنی اعلام است و چون به باب تَفَعَّلُ در آید اضافه و تأکید از آن استفاده می شود .

جالب این که در مورد شکر با صراحت می گوید : « لَأَزِيدَنَّكُمْ » (مسلماً نعمتم را بر شما افزون خواهم کرد) اما در مورد کفران نعمت نمی گوید شما را مجازات می کنم بلکه تنها می گوید « عذاب من شدید است » و این تفاوت تعبیر دلیل بر نهایت لطف پروردگار است .

جزء سیزدهم (۱۱۳)

بدون شک خداوند در برابر نعمت هایی که به ما می بخشد نیازی به شکر ما ندارد و اگر دستور به شکرگزاری داده آن هم موجب نعمت دیگری بر ما و یک مکتب عالی تربیتی است .

مهم این است که بینیم حقیقت شکر چیست ؟ تا روشن شود که رابطه آن با افزونی نعمت از کجاست و چگونه می تواند خود یک عامل تربیت بوده باشد .

حقیقت شکر تنها تشکر زبانی یا گفتن « الْحَمْدُ لِلَّهِ » و مانند آن نیست ، بلکه شکر دارای سه مرحله است : نخستین مرحله آن است که به دقت بیندیشیم که بخشنده نعمت کیست ؟ این توجه و ایمان و آگاهی پایه اول شکر است و از آن که بگذریم مرحله زبان فرا می رسد ، ولی از آن بالاتر مرحله عمل است ، شکر عملی آن است که درست بیندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است آن را در مورد خودش

ص: ۹۴

صرف کنیم که اگر نکنیم کفران نعمت کرده ایم ، همان گونه که بزرگان فرموده اند : « اَلشُّكْرُ صَرَفُ الْعَبْدِ جَمِيعَ مَا اَنْعَمَهُ اللّٰهُ

(۱۱۴) سوره ابراهیم

تَعَالَى فِيمَا خُلِقَ لِاجَلِهِ .

راستی چرا خدا به ما چشم داد و چرا نعمت شنوایی و گویایی بخشید؟ آیا جز این بوده که عظمت او را در این جهان ببینیم ، راه زندگی را بشناسیم و با این وسایل در مسیر تکامل گام برداریم؟ حق را درک کنیم و از آن دفاع نماییم و با باطل بجنگیم ، اگر این نعمت های بزرگ خدا را در این مسیرها مصرف کردیم ، شکر عملی او است و اگر وسیله ای شد برای طغیان و خودپرستی و غرور و غفلت و بیگانگی و دوری از خدا این عین کفران است .

امام صادق می فرماید : « اَدْنَى الشُّكْرِ رُؤْيُهُ النُّعْمَةِ مِنَ اللّٰهِ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ يَتَعَلَّقُ بِهَا دُونَ اللّٰهِ وَ الرِّضَا بِمَا اَعْطَاهُ وَ اَنْ لَا تَعْصِيَهُ بِنِعْمَةٍ وَ تُخَالَفَهُ بِشَيْءٍ مِنْ اَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ بِسَبَبٍ مِنْ نِعْمَتِهِ : کمترین شکر این است که نعمت را از خدا بدانی ، بی آن که قلب تو مشغول به آن نعمت شود و خدا را فراموش کنی و همچنین راضی بودن به نعمت او و این که نعمت خدا را وسیله عصیان او قرار ندهی و اوامر و نواهی او را با استفاده از نعمتهایش زیر پا نگذاری » .(۱) و از این جا

ص: ۹۵

روشن می شود که شکر قدرت و علم و دانش و نیروی فکر و اندیشه و نفوذ اجتماعی و مال و ثروت و سلامت و تندرستی هر کدام از چه راهی است و کفران آن ها چگونه است ؟

جزء سیزدهم (۱۱۵)

حدیثی که از امام صادق در تفسیر « نور الثقلین » نقل شده نیز دلیل روشنی بر این تفسیر است ، آن جا که می فرماید : « شُكْرُ النَّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ : شکر نعمت آن است که از گناهان پرهیز شود » . (۱)

و نیز از این جا رابطه میان « شکر » و « فزونی نعمت » روشن می شود ، چرا که هرگاه انسان ها نعمت های خدا را درست در همان هدف های واقعی نعمت صرف کردند ، عملاً ثابت کردند که شایسته و لایق هستند و این لیاقت و شایستگی سبب فیض بیشتر و موهبت افزون تر می گردد .

(۱۱۶) سوره ابراهیم

اصولاً مادوگونه شکر داریم، «شکر تکوینی» و «شکر تشریحی».

« شکر تکوینی » آن است که یک موجود از مواهبی که در اختیار دارد ، برای نمو و رشدش استفاده کند ، فی المثل باغبان می بیند در فلان قسمت باغ درختان به خوبی رشد و نمو می کنند و هر قدر از آن ها پذیرایی بیشتر می کند شکوفاتر می شوند ، همین امر سبب می شود که باغبان همت بیشتری به تربیت آن بخش از درختان باغ بگمارد

ص: ۹۶

و مراقبت از آن‌ها را به کارکنان خویش توصیه کند ، چراکه آن درختان به زبان حال فریاد می‌زنند ای باغبان ! ما لایق هستیم ، ما شایسته ایم ، نعمت را بر ما افزون کن و او هم به این ندا پاسخ مثبت می‌دهد .

و اما در بخش دیگر از باغ درختانی را می‌بیند که پژمرده شده‌اند ، « نه طراوتی ، نه برگی ، نه گلی ، نه سایه دارند » و نه میوه و بری ، این کفران نعمت سبب می‌شود که باغبان آن‌ها را مورد بی‌مهری قرار دهد و در صورتی که این وضع ادامه پیدا کند، دستوری دهم‌اره برپای آن‌ها بگذارند.

بسوزند چوب درختان بی‌بر سزا خود همین است مر بی‌بری را در جهان انسانیت نیز همین حالت وجود دارد با این تفاوت که درخت از خود اختیاری ندارد و صرفاً تسلیم قوانین تکوینی است ، اما انسان‌ها با استفاده از نیروی اراده و اختیار و تعلیم و تربیت تشریعی ، می‌توانند آگاهانه در این راه گام بگذارند .

جزء سیزدهم (۱۱۷)

بنابراین آن کس که نعمت قدرت را وسیله ظلم و طغیان قرار می‌دهد به زبان حال فریاد می‌کشد : خداوندا ! لایق این نعمت نیستم و آن کس که از آن در مسیر اجرای حق و عدالت بهره می‌گیرد به زبان حال می‌گوید : پروردگارا ! شایسته ام افزون کن .

این واقعیت نیز قابل تردید نیست که ما هر وقت در مقام شکر الهی چه با فکر چه با زبان و چه با عمل برآییم ، خود این توانایی بر شکر در

هر مرحله موهبت تازه ای است و به این ترتیب اقدام بر شکر، ما را مدیون نعمت های تازه او می سازد و به این ترتیب هرگز قادر نیستیم که حق شکر او را ادا کنیم همان گونه که در مناجات شاکرین از مناجات های پانزده گانه امام سجاد می خوانیم: « كَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَشُكْرِي إِيَّاكَ يَفْتَقِرُ إِلَى شُكْرٍ، فَكَلَّمَا قُلْتُ لَكَ الْحَمْدُ وَجَبَ عَلَيَّ لِذَلِكَ أَنْ أَقُولَ لَكَ الْحَمْدُ: چگونه می توانم حق شکر ترا به جای آورم در حالی که همین شکر من نیاز به شکر دارد و هر زمان که می گویم لَكَ الْحَمْدُ بر من لازم است که به خاطر همین توفیق شکرگزاری بگویم لَكَ الْحَمْدُ ».

(۱۱۸) سوره ابراهیم

و بنابراین برترین مرحله شکر که از انسان ساخته است این است که اظهار عجز و ناتوانی از شکر نعمت های او کند، همان گونه که در حدیثی از امام صادق می خوانیم که فرمود: « فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى أَشْكُرُنِي حَقَّ شُكْرِي فَقَالَ يَا رَبِّ وَكَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ وَ لَيْسَ مِنْ شُكْرِ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَأَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ قَالَ يَا مُوسَى الْآنَ شَكَرْتَنِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي : خداوند به موسی وحی فرستاد که حق شکر مرا ادا کن، عرض کرد: پروردگارا! چگونه حق شکر

ص: ۹۸

تو را ادا کنم در حالی که هر زمانی شکر تو را به جا می آورم این موفقیت خود نعمت تازه ای برای من خواهد بود ، خداوند فرمود : ای موسی الان حق شکر مرا ادا کردی چون می دانی حتی این توفیق از ناحیه من است « (۱) (۱) »

جزء سیزدهم (۱۱۹)

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جا آورد

چهار نکته مهم در ارتباط با شکر نعمت

علی در یکی از کلمات حکمت آمیز خود در نهج البلاغه می فرماید : « إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النَّعْمِ فَلَا تُنْفَرُوا أَقْصَاهَا بِقَلْبِهِ الشُّكْرِ: هنگامی که مقدمات نعمت های خداوند به شما می رسد سعی کنید با شکرگزاری، بقیه را به سوی خود جلب کنید، نه آن که با کمی شکرگزاری آن را از خود برانید « (۲) »

این موضوع نیز قابل توجه است که تنها تشکر و سپاسگزاری از خداوند در برابر نعمت ها کافی نیست ، بلکه باید از کسانی که وسیله آن موهبت بوده اند نیز تشکر و سپاسگزاری نمود و

(۱۲۰) سوره ابراهیم

حق زحمات آن ها را از این طریق ادا کرد و آن ها را از این راه به خدمات بیشتر تشویق نمود ، در حدیثی از امام علی بن الحسین

ص: ۹۹

۱- « اصول کافی » ، جلد ۴ ، صفحه ۸۰ (بابُ الشُّكْرِ) .

۲- « نهج البلاغه » ، کلمات قصار شماره ۱۳ .

می خوانیم که فرمود: « روز قیامت که می شود خداوند به بعضی از بندگانش می فرماید: آیا فلان شخص را شکرگزاری کردی؟ عرض می کند: پروردگارا! من شکر تو را به جا آوردم، می فرماید: چون شکر او را به جا نیاوردی شکر مرا هم ادا نکردی»، سپس امام فرمود: « أَشْكُرُّكُمْ لِلَّهِ أَشْكُرُّكُمْ لِلنَّاسِ: شکر گزارترین شما برای خدا آن ها هستند که از همه بیشتر شکر مردم را به جا می آورند» (۱)

افزایش نعمت های خداوند که به شکر گزاران وعده داده شده، تنها به این نیست که نعمت های مادی تازه ای به آن ها ببخشد، بلکه نفس شکرگزاری که توأم با توجه مخصوص به خدا و عشق تازه ای نسبت به ساحت مقدس او است خود یک نعمت بزرگ روحانی است

جزء سیزدهم (۱۲۱)

که در تربیت نفوس انسان ها و دعوت آنان به اطاعت فرمان های الهی، فوق العاده مؤثر است، بلکه شکر ذاتا راهی است برای شناخت هر چه بیشتر خداوند و به همین دلیل علمای عقاید در علم کلام برای اثبات « وجوب معرفه الله » (شناخت خدا) از طریق وجوب شکر « مُنْعَم » (نعمت بخش) وارد شده اند.

احیای روح شکرگزاری در جامعه و ارج نهادن و تقدیر و سپاس از آن ها که با علم و دانش خود و یا با فداکاری و شهادت،

یا با

ص: ۱۰۰

سایر مجاهدات در طریق پیشبرد اهداف اجتماعی خدمت کرده اند یک عامل مهم حرکت و شکوفایی و پویایی جامعه است .

در اجتماعی که روح تشکر و قدردانی مرده کمتر کسی علاقه و دلگرمی به خدمت پیدا می کند و به عکس آن ها که بیشتر قدردانی از زحمات و خدمات اشخاص می کنند ، ملت هایی با نشاط تر و پیشروترند .

توجه به همین حقیقت سبب شده است که در عصر ما به عنوان قدردانی از زحمات بزرگان گذشته در صدمین سال ، هزارمین سال ، زاد روز و در هر فرصت مناسب دیگر ، مراسمی برای بزرگداشت آن ها بگیرند و ضمن سپاسگزاری از خدماتشان مردم را به حرکت و تلاش بیشتر دعوت کنند .

(۱۲۲) سوره ابراهیم

فی المثل در انقلاب اسلامی کشور ما که پایان یک دوران تاریک دو هزار و پانصد سال و آغاز دوران جدیدی بود ، وقتی می بینیم همه سال و هر ماه بلکه هر روز ، خاطره شهیدان انقلاب زنده می شود و بر آن ها درود می فرستند و به تمام کسانی که به آن ها منسوبند احترام می گذارند و به خدماتشان ارج می نهند ، این خود سبب می شود که عشق و علاقه به فداکاری در دیگران پرورش یابد و سطح فداکاری مردم بالاتر رود و به تعبیر قرآن شکر این نعمت باعث فزونی آن خواهد شد و از خون یک شهید هزاران مجاهد می روید

ص: ۱۰۱

و مصداق زنده لَازِیدَنَّکُمْ می شود .

چرا اعمال کفار به خاکستر در برابر باد تشبیه شده است ؟

جزء سیزدهم (۱۲۳)

تشبیه اعمال آن ها به خاکستر با توجه به این که مانند خاک و غبار موجود مفیدی نیست ، بلکه باقی مانده یک مشت آتش است نشان می دهد که اعمال آن ها ممکن است ظاهری داشته باشد اما فقط همان ظاهر است و محتوایی ندارد ، در یک ظرف کوچک خاک ممکن است گل زیبایی برود اما در میان خروارها خاکستر حتی علف هرزه ای نخواهد رویید .

تشبیه اعمال کفار به خاکستر با توجه به این که در میان ذرات خاکستر هیچ نوع چسبندگی و پیوند وجود ندارد و حتی با کمک آب نیز نمی توان آن ها را به هم پیوند داد و هر ذره ای به سرعت دیگری را رها می سازد ، گویی اشاره به این واقعیت است که آن ها برخلاف مؤمنان که اعمالشان منسجم و به هم پیوسته و هر عملی عمل دیگر را تکمیل می کند و روح توحید و وحدت نه تنها در میان مؤمنان که در میان اعمال یک فرد باایمان نیز وجود دارد، اثری از این انسجام و توحید عمل در کار افراد بی ایمان نیست .

(۱۲۴) سوره ابراهیم

با این که قرار گرفتن خاکستر در برابر تندباد ، سبب پراکندگی آن می شود ، اما آن را با جمله « فِی یَوْمٍ عَاصِفٍ » (در یک روز طوفانی) تأکید می کند ، زیرا اگر تندباد محدود و موقت باشد ممکن است

ص: ۱۰۲

خاکستری را از نقطه ای بلند کرده و در منطقه ای نه چندان دور بریزد ، اما اگر روز ، روز طوفانی باشد که از صبح تا به شام بادهای هر سو می وزند ، بدیهی است چنین خاکستری آن چنان پراکنده می شود که هر ذره ای از ذراتش در نقطه دوردستی خواهد افتاد به طوری که با هیچ قدرتی نمی توان آن را جمع کرد .

اگر طوفان به توده ای از کاه یا برگ های درختان بوزد و آن ها را در نقاط دوردست پراکنده سازد ، باز قابل تشخیص می باشد ولی ذرات خاکستر آن قدر ریز و کوچکند که اگر پراکنده شدند آن چنان از نظر محو می شوند که گویی به کلی نابود گشته اند .

« خاکستر » این خاکستر سبک وزن ، این خاکستر بی محتوا و تیره رو ، این خاکستری که هیچ موجود زنده ای در آن لانه نمی کند ، سبز نمی شود بارور نمی گردد ، این خاکستری که ذراتش به کلی از هم گسسته است هنگامی که در برابر نسیم و باد قرار گرفت به سرعت متلاشی و پخش می شود که همان ظاهر بی خاصیت آن نیز از نظرها محو می گردد .

جزء سیزدهم (۱۲۵)

مسأله اجاب

به طوری که در سوره بقره ذیل آیه ۲۱۷ بیان کردیم در مسأله « حبط اعمال » یعنی از میان رفتن اعمال خوب به خاطر اعمال بد و یا به خاطر کفر و بی ایمانی ، در میان دانشمندان اسلامی گفتگو بسیار است ،

ص: ۱۰۳

اما حق این است که عدم ایمان و اصرار و لجاجت در کفر و نیز بعضی از اعمال همانند حسد و غیبت و قتل نفس ، آن چنان تأثیر سوء دارند که اعمال نیک و حسنات را بر باد می دهند. آیه فوق نیز دلیل دیگری بر امکان حبط اعمال است (برای توضیح بیشتر به همان بحث مراجعه فرماید) .(۱)(۱)

(۱۲۶) سوره ابراهیم

آیا مخترعان و مکتشفان پاداش الهی دارند ؟

با مطالعه تاریخ علوم و اختراعات و اکتشافات می بینیم که جمعی از دانشمندان بشر ، سالیان دراز زحمات طاقت فرسایی کشیده اند و انواع محرومیت ها را تحمل کرده تا بتوانند اختراع و اکتشافی کنند که باری از دوش هموعانشان بردارند .

فی المثل « ادیسون » مخترع برق چه زحمات جانکاهی برای این اختراع پربارش متحمل شد و شاید جان خود را در این راه نیز از دست داد ، اما دنیایی را روشن ساخت ، کارخانه ها را به حرکت درآورد و از برکت اختراعش ، چاه های عمیق درختان سرسبز ، مزارع آباد به وجود آمد و خلاصه چهره دنیا دگرگون شد .

چگونه می توان باور کرد او یا اشخاص دیگری همچون « پاستور » که با کشف میکرب ، میلیون ها انسان را از خطر مرگ رهایی بخشید

ص: ۱۰۴

و ده ها مانند او همه به قعر جهنم فرستاده شوند ، به حکم این که فرضاً ایمان نداشتند ، ولی افرادی که در عمرشان هیچ کار چشمگیری در راه خدمت به انسان ها انجام نداده اند جایشان در بهشت باشد ؟

جزء سیزدهم (۱۲۷)

پاسخ سؤال این است که از نظر جهان بینی اسلام مطالعه نفس عمل به تنهایی کافی نیست ، بلکه عمل به ضمیمه ، محرک و انگیزه آن ارزش دارد ، بسیار دیده شده کسانی بیمارستان یا مدرسه یا بنای خیر دیگری می سازند و تظاهر به این هم دارند که هدفشان صد در صد خدمت انسانی است به جامعه ای که به آن مدیون هستند ، در حالی که زیر این پوشش مطلب دیگری نهفته شده است و آن حفظ مقام یا مال و ثروت یا جلب توجه عوام و تحکیم منافع مادی خود و یا حتی دست زدن به خیانت هایی دور از چشم دیگران .

ولی به عکس ممکن است کسی کار کوچکی انجام دهد ، با اخلاص تمام و انگیزه ای صد در صد انسانی و روحانی .

اکنون باید پرونده این مردان بزرگ را ، هم از نظر عمل ، هم از نظر انگیزه و محرک ، مورد بررسی قرار داد و مسلماً از چند صورت خارج نیست :

(۱۲۸) سوره ابراهیم

الف : گاهی هدف اصلی از اختراع صرفاً یک عمل تخریبی است (همانند کشف انرژی اتمی که نخستین بار به منظور ساختن بمب های اتمی صورت گرفت) سپس در کنار آن منافی برای نوع انسان نیز به

ص: ۱۰۵

وجود آمده که هدف واقعی مخترع یا مکتشف نبوده و یا در درجه دوم قرار داشته است ، تکلیف این دسته از مخترعان کاملاً روشن است .

ب : گاهی مخترع یا مکتشف ، هدفش بهره گیری مادی و یا اسم و آوازه و شهرت است و در حقیقت ، حکم تاجری دارد که برای درآمد بیشتر تأسیسات عام المنفعه ای به وجود می آورد و برای گروهی ایجاد کار و برای مملکتی محصولاتی به ارمغان می آورد ، بی آن که هیچ هدفی جز تحصیل درآمد داشته باشد و اگر کار دیگری درآمد بیشتر داشت به سراغ آن می رفت .

البته چنین تجارت یا تولیدی اگر طبق موازین مشروع انجام گیرد ، کار خلاف و حرامی نیست ، ولی عمل فوق العاده مقدسی هم محسوب نمی شود .

جزء سیزدهم (۱۲۹)

و از این گونه مخترعان و مکتشفان در طول تاریخ کم نبودند و نشانه این طرز تفکر همان است که اگر بینند آن درآمد یا بیشتر از آن از طرقی که مضر به حال جامعه است تأمین شود (مثلاً در صنعت داروسازی بیست درصد سود می برند و در هروئین سازی ۵۰ درصد) این دسته خاص دومی را ترجیح می دهند .

تکلیف این گروه نیز روشن است آن ها هیچ گونه طلبی نه از خدا دارند و نه از هموعان خویش و پاداش آن ها همان سود و شهرتی بوده که می خواسته اند و به آن رسیده اند .

ص: ۱۰۶

ج : گروه سومی هستند که مسلماً انگیزه های انسانی دارند و یا اگر معتقد به خدا باشند انگیزه های الهی و گاهی سالیان دراز از عمر خود را در گوشه لابراتوارها با نهایت فلاکت و محرومیت به سر می برند به امید این که خدمتی به نوع خود کنند و ارمغانی به جهان انسانیت تقدیم دارند، زنجیری از پای دردمندی بگشایند و گرد و غباری از چهره رنج دیده ای بیفشانند .

(۱۳۰) سوره ابراهیم

این گونه افراد اگر ایمان داشته باشند و محرک الهی ، که بحثی در آن ها نیست و اگر نداشته باشند اما محرکشان انسانی و مردمی باشد بدون شک پاداش مناسبی از خداوند دریافت خواهند داشت ، این پاداش ممکن است در دنیا باشد و ممکن است در جهان دیگر باشد ، مسلماً خداوند عالم عادل آن ها را محروم نمی کند ، اما چگونه و چگونه و چگونه؟ جزئیاتش بر ما روشن نیست ، همین اندازه می توان گفت « خداوند اجر چنین نیکوکارانی را ضایع نمی کند » (البته اگر آن ها در رابطه با عدم پذیرش ایمان مصداق جاهل قاصر (۱) باشند مسأله بسیار روشن تر است) .

دلیل بر این مسأله علاوه بر حکم عقل ، اشاراتی است که در آیات و یا روایات آمده است .

ص: ۱۰۷

۱. جاهل قاصر به کسی گفته می شود که جهل او به دلیل سهل انگاری نباشد.

جزء سیزدهم (۱۳۱)

ما هیچ دلیلی نداریم که جمله « إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ » (۱) شامل این گونه اشخاص نشود ، زیرا محسنین در قرآن فقط به مؤمنان اطلاق نشده است ، لذا می بینیم برادران یوسف هنگامی که نزد او آمدند بی آن که او را بشناسند و در حالی که او را عزیز مصر می پنداشتند به او گفتند : **إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ** : ما تو را از نیکوکاران می دانیم .

از این گذشته آیه « **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ** : هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک کند آن را می بیند و هر کس به مقدار ذره ای کار بد کند آن را خواهد دید » به وضوح شامل این گونه اشخاص می شود .

در حدیثی از علی بن یقظین از امام کاظم می خوانیم : « در بنی اسرائیل مرد باایمانی بود که همسایه کافری داشت ، مرد بی ایمان نسبت به همسایه باایمان خود نیک رفتاری می کرد ، وقتی که از دنیا رفت خدا برای او خانه ای بنا کرد که مانع از گرمای آتش شود ... و به او گفته شد این به سبب نیک رفتاریت نسبت به همسایه مؤمنت می باشد » . (۲)

(۱۳۲) سوره ابراهیم

و نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره عبدالله بن جدعان که از مشرکان

ص: ۱۰۸

۱- سوره یوسف ، آیه ۹۰ و بعضی از سوره های دیگر .

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۳ ، چاپ کمپانی صفحه ۳۷۷ .

معروف جاهلیت و از سران قریش بود چنین نقل شده: « کم عذاب ترین اهل جهنم ابن جدعان است »، سؤال کردند: « یا رسول الله چرا؟ » فرمود: « إِنَّهُ كَانَ يُطْعِمُ الطَّعَامَ: او گرسنگان را سیر می کرد ». (۱).

در روایت دیگری می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله به عدی بن حاتم (فرزند حاتم طائی) فرمود: « دُفِعَ عَنْ ابْنِكَ الْعَذَابُ الشَّدِيدُ بِسَخَاءِ نَفْسِهِ : خداوند عذاب شدید را از پدرت به خاطر جود و بخشش او برداشت ». (۲).

جزء سیزدهم (۱۳۳)

و در حدیث دیگری از امام صادق می خوانیم: که گروهی از یمن برای « بحث و جدل » خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و در میان آن ها مردی بود که از همه بیشتر سخن می گفت و خشونت و لجاجت خاصی در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله می نمود ، پیامبر صلی الله علیه و آله آن چنان عصبانی شد که آثارش در چهره مبارکش کاملاً آشکار گردید ، در این هنگام جبرئیل آمد و پیام الهی را این چنین به پیامبر ابلاغ کرد: خداوند می فرماید: این مردی است سخاوتمند ، پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این سخن خشمش فرو نشست ، رو به سوی او کرد و فرمود: « پروردگار به من چنین پیامی داده است و اگر به خاطر آن نبود آن چنان بر تو

ص: ۱۰۹

۱- « بحار الانوار » ، صفحه ۳۸۲ .

۲- « سفینه البحار »، جلد ۲ ، صفحه ۶۰۷ .

سخت می گرفتیم که عبرت دیگران گردی.»

آن مرد پرسید: «آیا پروردگارت سخاوت را دوست دارد»، فرمود: «بلی»، عرض کرد: «من شهادت می دهم که معبودی جز "الله نیست و تو رسول و فرستاده او هستی و به همان خدایی که تو را مبعوث کرده سوگند که تاکنون هیچ کس را از نزد خود محروم برنگردانده ام» (۱).

(۱۳۴) سوره ابراهیم

در این جا این سؤال پیش می آید که هم از بعضی آیات و هم از بسیاری از روایات استفاده می شود که ایمان و یا حتی ولایت شرط قبولی اعمال و یا ورود در بهشت است، بنابراین اگر بهترین اعمال هم از افراد فاقد ایمان سربرزند مقبول در گاه خدا نخواهد بود.

ولی می توان از این سؤال چنین پاسخ گفت که مسأله «قبولی اعمال» مطلبی است و پاداش مناسب داشتن مطلب دیگر، به همین جهت مشهور در میان دانشمندان اسلام این است که مثلاً نماز بدون حضور قلب و یا با ارتکاب بعضی از گناهان مانند غیبت، مقبول در گاه خدا نیست، با این که می دانیم چنین نمازی شرعاً صحیح است و اطاعت فرمان خدا است و انجام وظیفه محسوب می شود و مسلم است که اطاعت فرمان خدا بدون پاداش نخواهد بود.

۱ «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۶۰۷.

جزء سیزدهم (۱۳۵)

بنابراین قبول عمل همان مرتبه عالی عمل است و در مورد بحث،

ص: ۱۱۰

۱- «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۶۰۷.

ما نیز همین را می‌گوییم ، می‌گوییم : اگر خدمات انسانی و مردمی با ایمان همراه باشد ، عالی‌ترین محتوا را خواهد داشت ، ولی در غیر این صورت به کلی بی‌محتوا و بی‌پاداش نخواهد بود ، درزمینه ورود در بهشت نیز همین پاسخ را می‌گوییم که پاداش عمل لازم نیست منحصرآ ورود در جنت باشد .

آفرینش بر اساس حق است

۱۹ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَشَاءُ يُدْهِبُكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ

آیا ندیدی که خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده، اگر اراده کند شما را می‌برد و خلق تازه‌ای می‌آورد .

۲۰ وَ مَا ذَلِكَ عَلَيَّ اللَّهُ بِعَزِيزٍ

و این کار برای خدا مشکل نیست .

« حَقٌّ » چنان‌که راغب در مفردات گوید در اصل به معنی « مطابقه

(۱۳۶) سوره ابراهیم

و هماهنگی « است ، ساختمان عالم آفرینش ، آسمان و زمین ، همگی نشان می‌دهد که در آفرینش آن‌ها ، نظم و حساب و حکمت و هدفی بوده است ، نه خداوند به آفرینش آن‌ها نیاز داشته و نه از تنهایی احساس وحشت می‌نموده و نه کمبودی را با آن می‌خواهد در ذات خود برطرف سازد ، چراکه او بی‌نیاز از همه چیز است ، بلکه این جهان پهناور منزلگاهی است برای پرورش مخلوقات و تکامل بخشیدن هر

ص: ۱۱۱

چه بیشتر به آن ها .

سپس اضافه می کند دلیل بر این که نیازی به شما و ایمان آوردن شما ندارد این است که « اگر اراده کند شما را می برد و خلق تازه ای به جای شما می آورد » خلقی که همه ایمان داشته باشند و هیچ یک از کارهای نادرست شما را انجام ندهند .

۲۱ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنَ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ؕ قَالُوا لَوْ هَدَيْنَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُ غَنَاءٍ أَمْ صَبْرُنَا مَا لَنَا مِنْ مَحْصِيصٍ

جزء سیزدهم (۱۳۷)

و (در قیامت) همه آن ها در برابر خدا ظاهر می شوند در این هنگام ضعیفاء (پیروان نادان) به مستکبران می گویند ما پیروان شما بودیم ، آیا (اکنون که به خاطر پیروی از شما گرفتار مجازات الهی شده ایم) شما حاضرید سهمی از عذاب الهی را بپذیرید و از ما بردارید؟ آن ها می گویند: اگر خدا مارا (به سوی رهایی از عذاب) هدایت کرده بود ما نیز شما را هدایت می کردیم (کار از این ها گذشته است) چه بیتابی کنیم و چه شکیبایی، تفاوتی برای ما ندارد ، راه نجاتی نیست .

« بَرَزُوا » در اصل از ماده « بروز » به معنی ظاهر شدن و از پرده

ص: ۱۱۲

بیرون آمدن است و به معنی بیرون آمدن از صف و مقابل حریف ایستادن در میدان جنگ و به اصطلاح مبارزه کردن نیز آمده است .

باید توجه داشت که « بَرَزُوا » فعل ماضی است ولی در این جا به

(۱۳۸) سوره ابراهیم

معنی آینده است زیرا مسائل مربوط به قیامت آن چنان قطعی و تخلّف ناپذیر است که در بسیاری از آیات قرآن با صیغه ماضی بیان شده است همان گونه که فی المثل ما درباره کسی که بیمار است و یقین داریم خواهد مرد می گوئیم : فلانکس از دنیا رفت .

« مَحِیص » از ماده « مَحْص » به معنی رهایی از عیب و یا ناراحتی است .

نخستین سؤالی که در زمینه این آیه پیش می آید این است که : مگر مردم در این جهان در برابر علم خدا ظاهر و آشکار نیستند که در آیه فوق می فرماید در قیامت همگی در پیشگاه خدا بارز و ظاهر می شوند ؟ در پاسخ این سؤال بسیاری از مفسران گفته اند منظور این است که افراد بشر در این جهان احساس نمی کنند که آن ها و همه اعمالشان در پیشگاه خدا ظاهر و بارز است ، ولی این حضور و ظهور را در قیامت همگی احساس خواهند کرد .

بعضی نیز گفته اند که : منظور خارج شدن از قبرها و بروز و ظهور در دادگاه عدل الهی برای حساب است .

منظور از جمله « لَوْ هَدَيْنَا اللَّهُ لَهَدَيْنُكُمْ » چیست ؟

بسیاری از مفسران معتقدند که منظور هدایت به طریق نجات از مجازات الهی در آن عالم است ، زیرا این سخن را « مستکبران » در پاسخ پیروانشان که تقاضای پذیرش سهمی از عذاب را کرده بودند می گویند و تناسب سؤال و جواب ایجاب می کند که منظور هدایت به طریق رهایی از عذاب است .

اتفاقا همین تعبیر (هدایت) در مورد رسیدن به نعمت های بهشتی نیز دیده می شود ، آن جا که از زبان بهشتیان می خوانیم : « وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ : می گویند شکر خدایی را که ما را به چنین نعمت هایی هدایت کرد و اگر توفیق و هدایت او نبود ما به این ها راه نمی یافتیم » (۴۳ / اعراف) .

این احتمال نیز وجود دارد که « رهبران ضلالت » هنگامی که خود را در برابر تقاضای پیروانشان می بینند برای این که گناه را از خود دور کنند و همان گونه که رسم همه پرچمداران ضلالت است خرابکاری خود را به گردن دیگران بیندازند ، با وقاحت تمام می گویند ما چه کنیم ، اگر خدا ما را به راه راست هدایت می کرد ما هم شما را هدایت می کردیم ، یعنی ما مجبور بودیم و از خود اراده ای نداشتیم .

(۱۴۰) سوره ابراهیم

این همان منطق شیطان است که برای تبرئه خویش رسماً نسبت جبر به خداوند عادل داد و گفت : « فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ

صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمَ : اکنون که مرا گمراه کردی من درکمین آن ها بر سر راه مستقیم تو می نشینم « (و آن ها را منحرف می سازم) (۱۶ / اعراف) .

ولی باید توجه داشت که مستکبران چه بخواهند و چه نخواهند بار مسئولیت گناه پیروان خویش را طبق صریح آیات قرآن و روایات بر دوش می کشند ، چراکه آن ها بنیان گذار انحراف و عامل گمراهی بودند ، بی آن که از مسئولیت و مجازات پیروان چیزی کاسته شود .

رساترین بیان در مذمت تقلید کورکورانه

از آیه فوق به خوبی روشن می شود که :

جزء سیزدهم (۱۴۱)

اولاً- کسانی که چشم و گوش بسته دنبال این و آن می افتند و به اصطلاح افسار خود را به دست هرکس می سپارند افراد ناتوان و بی شخصیتی هستند که قرآن از آن ها تعبیر به «ضعفاء» کرده است .

ثانیا سرنوشت آن ها و پیشوایانشان هر دو یکی است و این بینوایان حتی در سخت ترین حالات نمی توانند از حمایت این رهبران گمراه بهره گیرند و حتی ذره ای از مجازاتشان را تخفیف دهند ، بلکه شاید با سخریه ، به آن ها پاسخ می دهند که بیهوده جزع و فزع نکنید که راه خلاص و نجاتی در کار نیست .

۲۲ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا ت

ص: ۱۱۵

لَوْ مُؤْنِي وَلَوْ مُوَأْنَفُسَكُم مَّا نَابِ مُصْرِحِكُمْ وَمَا تَنَّم بِمُصْرِحِي إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

(۱۴۲) سوره ابراهيم

و شیطان هنگامی که کار تمام می شود می گوید : خداوند به شما وعده حق داد و من هم به شما وعده (باطل) دادم و تخلف کردم ، من بر شما تسلطی نداشتم جز این که دعوتتان کردم و شما پذیرفتید ، بنابراین مرا سرزنش نکنید، خود را سرزنش کنید، نه من فریادرس شما هستم و نه شما فریادرس من ، من نسبت به شرک شما درباره خود که از قبل داشتید (و اطاعت مرا هم ردیف اطاعت خدا قرار دادید) بیزار و کافر، مسلما ستمکاران عذاب دردناکی دارند .

« مُصْرِحٌ » از ماده « اِصْرَاخٌ » در اصل از « صَيْرَخٌ » به معنی فریاد کشیدن برای طلب کمک آمده است ، بنابراین « مُصْرِحٌ » به معنی فریادرس می باشد و مُسْتَصْرِحٌ به معنی کسی است که فریادرسی می خواهد .

پاسخ دندان شکنی که شیطان به پیروانش می دهد

جزء سیزدهم (۱۴۳)

گرچه کلمه « شیطان » مفهوم وسیعی دارد که شامل همه طاغوتیان و وسوسه گران جن و انس می شود ولی با قرائنی که در این آیه و آیات قبل وجود دارد مسلما منظور در این جا شخص ابلیس است

ص: ۱۱۶

که سرکرده شیاطین محسوب می شود و لذا همه مفسران نیز همین تفسیر را انتخاب کرده اند. (۱)

از این آیه به خوبی استفاده می شود که وسوسه های شیطان هرگز اختیار و آزادی اراده را از انسان نمی گیرد بلکه او یک دعوت کننده بیش نیست و این انسان ها هستند که با اراده خودشان دعوت او را می پذیرند، منتها ممکن است زمینه های قبلی و مداومت بر کار خلاف وضع انسان را به جایی برساند که یک نوع حالت سلب اختیار در برابر وسوسه ها در وجود او پیدا شود،

(۱۴۴) سوره ابراهیم

همان گونه که در بعضی از معتادان نسبت به مواد مخدر مشاهده می کنیم، ولی می دانیم چون سبب این نیز حالت اختیاری بود، نتیجه آن هر چه باشد باز اختیاری محسوب می شود.

در آیه ۱۰۰ سوره نحل می خوانیم: « اِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ: تسلط شیطان تنها بر کسانی است که ولایت و سرپرستی او را نسبت به خود پذیرفته اند و آن ها که او را شریک خداوند در مسأله اطاعت قرار داده اند ».

ص: ۱۱۷

۱- برای توضیح بیشتر درباره معنی شیطان در قرآن به جلد ۱ تفسیر نمونه، صفحه ۱۳۶ به بعد ذیل آیات مربوط به آفرینش آدم مراجعه فرمایید.

ضمنا شیطان به این ترتیب پاسخ دندان شکنی به همه کسانی که گناهان خویش را به گردن او می اندازند و او را عامل انحرافات خود می شمردند و به او لعنت می فرستند می دهد و این طرز منطق عوامانه را که گروهی از گنهکاران برای تبرئه خویش دارند می گوید . در حقیقت سلطان حقیقی بر انسان اراده او و عمل او است و نه هیچ چیز دیگر .

شیطان چگونه این توانایی را دارد که در آن محضر بزرگ با همه پیروان خود تماس پیدا کند و آن ها را به باد ملامت و شماتت خود بگیرد؟ این سؤالی است که در این جا مطرح شده است.

جزء سیزدهم (۱۴۵)

پاسخ آن این است که مسلما این توانایی را خداوند به او می دهد و این در واقع یک نوع مجازات روانی برای پیروان شیطان است و اختطاری است به همه پویندگان راه او در این جهان که پایان کار خود و رهبر خویش را از هم اکنون ببینند و به هر حال خداوند وسیله این ارتباط را میان شیطان و پیروانش به نحوی فراهم می کند .

جالب این که این نوع برخورد منحصر به شیطان و پیروانش در قیامت نیست ، تمام ائمه ضلالت و پیشوایان گمراهی در این جهان نیز همین برنامه را دارند ، دست پیروان خود را (البته با موافقت خودشان) می گیرند و به میان امواج بلاها و بدبختی ها می کشانند و هنگامی که دیدند اوضاع بد است آن ها را رها کرده و می روند ، حتی از آن ها اعلام بیزاری می کنند و به ملامت و سرزنششان می پردازند و به اصطلاح آن ها

ص: ۱۱۸

را به خسران دنیا و آخرت گرفتار می سازند .

منظور از شریک قرار دادن شیطان در آیه فوق « شرک اطاعت است نه شرک عبادت » .

(۱۴۶) سوره ابراهیم

در این که « إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ » دنباله سخنان شیطان است یا جمله مستقلی است از ناحیه پروردگار ، در میان مفسران گفتگو است ، اما بیشتر چنین به نظر می رسد که جمله مستقلی است از طرف خداوند که در پایان گفتگوی شیطان با پیروانش به عنوان یک درس آموزنده فرموده است .

۲۳ وَ ادْخِلَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ

و آن ها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به باغ های بهشت داخل می شوند ، باغ هایی که نهرها از زیر درختانش جاری است ، جاودانه به اذن پروردگارشان در آن می مانند و تحیت آن ها در آن سلام است .

« تحیت » در اصل از ماده « حیات » گرفته شده سپس به عنوان دعاء برای سلامتی و حیات افراد استعمال شده است و به هر نوع خوشامدگویی و سلام و دعایی که در آغاز ملاقات گفته می شود ، اطلاق می گردد .

ص: ۱۱۹

بعضی از مفسران گفته اند: «تحتیت» در آیه فوق خوشامد و درودی است که خداوند به افراد باایمان می فرستد و آنان را با نعمت سلامت خویش قرین می دارد، سلامت از هر گونه ناراحتی و گزند و سلامت از هر گونه جنگ و نزاع. و بعضی گفته اند: منظور در این جا تحتیتی است که مؤمنان به یکدیگر می گویند و یا فرشتگان به آن ها می گویند و به هر حال کلمه «سلام» که به طور مطلق گفته شده مفهومی آن چنان وسیع است که هر گونه سلامتی را از هر نوع ناراحتی و گزند روحی و جسمی شامل می گردد. (۱).

عظمت انسان از دیدگاه قرآن

(۱۴۸) سوره ابراهیم

۳۲ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِمَنَّ الشَّجَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُوكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ

خداوند همان کسی است که آسمان ها و زمین را آفریده و از آسمان آبی نازل کرده و با آن میوه ها (ی مختلف) را خارج ساخت و روزی شما قرار داد و کشتی را مسخر شما گردانید تا بر صفحه دریا به فرمان او حرکت کنند و نهرها را

ص: ۱۲۰

(نیز) مسخر شما گرداند .

۳۳ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ

خورشید و ماه را که با برنامه منظمی در کارند به تسخیر شما در آورد و شب و روز را (نیز) مسخر شما ساخت .

« دَائِبِ » از ماده « دُئِبَ » به معنی استمرار چیزی در انجام یک برنامه به صورت یک حالت و سنت است ، البته خورشید ، حرکت به دور زمین ندارد و این زمین است که به دور آفتاب می گردد و ما می پنداریم آفتاب به دور ما می چرخد ، ولی در معنی دَائِبِ حرکت در مکان نیفتاده است بلکه استمرار در انجام یک کار و یک برنامه در مفهوم آن درج است و می دانیم خورشید و ماه برنامه نورافشانی و تربیتی خود را نسبت به کره زمین و انسان ها به طور مستمر و با یک حساب کاملاً منظم انجام می دهند (و فراموش نباید کرد که یکی از معانی دَائِبِ ، عادت است) .

جزء سیزدهم (۱۴۹)

بار دیگر در این آیات به تسخیر موجودات مختلف زمین و آسمان در برابر انسان برخورد می کنیم که روی شش قسمت از آن تکیه شده است .

تسخیر کشتی ها ، تسخیر نهرها ، تسخیر خورشید ، تسخیر ماه ، تسخیر شب و تسخیر روز که بخشی از آسمان و بخشی از زمین

ص: ۱۲۱

و بخشی از پدیده های میان این دو (شب و روز) می باشد .

انسان از دیدگاه قرآن آن قدر عظمت دارد که همه این موجودات

(۱۵۰) سوره ابراهیم

به فرمان « الله » مسخر او گشته اند ، یعنی یا زمام اختیارشان به دست انسان است و یا در خدمت منافع انسان حرکت می کنند و در هر حال آن قدر به این انسان عظمت داده شده است که به صورت یک هدف عالی در مجموعه آفرینش درآمده است .

خورشید برای او نورافشانی می کند، بسترش را گرم می سازد ، انواع گیاهان برای او می رویاند ، محیط زندگانش را از لوث میکرب های مزاحم پاک می کند ، شادی و سرور می آفریند و مسیر زندگی را به او نشان می دهد .

ماه ، چراغ شب های تاریک او است ، تقویمی است طبیعی و جاودانی ، جزر و مدی که بر اثر ماه پیدا می شود ، بسیاری از مشکلات انسان را می گشاید ، درختان زیادی را (به خاطر بالا آمدن آب نهرهای مجاور دریاها) آبیاری می کند ، دریای خاموش و راکد به حرکت درمی آورد و از رکود و گندیدن حفظ می کند و اکسیژن لازم بر اثر تموج در اختیار موجودات زنده دریاها می گذارد .

جزء سیزدهم (۱۵۱)

بادها ، کشتی ها را در سینه اقیانوس ها به حرکت درمی آورند و بزرگ ترین مرکب و وسیع ترین جاده های انسان را همین کشتی ها و همین دریاها تشکیل می دهند ، تا آن جا که گاهی ، کشتی هایی به عظمت

ص: ۱۲۲

یک شهر و با همان جمعیت که در یک شهر کوچک زندگی می کنند بر پهنه اقیانوس ها به حرکت درمی آیند .

نهرها ، در خدمت او هستند ، زراعت هایشان را آبیاری و دام هایشان را سیراب و محیط زندگی را با طراوت و حتی مواد غذایی (ماهی ها) را در دل خود برای او می پروراند .

تاریکی شب همچون لباسی او را می پوشاند و آرامش و راحتی به او ارزانی می دارد و همچون یک بادزن ، حرارت سوزنده آفتاب را تخفیف می دهد و به او جان و حیات تازه می بخشد .

و سرانجام روشنایی روز ، او را به حرکت و تلاش دعوت می کند و گرمی و حرارت می آفریند و در همه جا جنبش و حرکت ایجاد می کند. و خلاصه همه از بهر او سرگشته و فرمانبردارند و بیان و شرح این همه نعمت علاوه بر این که در انسان شخصیت تازه ای می آفریند و او را به عظمت مقام خویش آگاه می سازد ، حس شکرگزاریش را نیز برمی انگیزد .

(۱۵۲) سوره ابراهیم

از این بیان ضمناً این نتیجه به دست آمد که « تسخیر » در فرهنگ قرآن به دو معنی آمده است ، یکی در خدمت منافع و مصالح انسان بودن (مانند تسخیر خورشید و ماه) و دیگری زمام اختیارش در دست بشر بودن (مانند تسخیر کشتی ها و دریاها) .

و این که بعضی پنداشته اند که این آیات اشاره به اصطلاحی است

ص: ۱۲۳

که امروز برای تسخیر داریم (مانند تسخیر کره ماه به وسیله مسافران فضایی) درست به نظر نمی‌رسد، زیرا در بعضی از آیات قرآن می‌خوانیم: «وَسَيَخَّرْ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ» (۱۳ / جاثیه) که نشان می‌دهد همه آن چه در آسمان‌ها و همه آن چه در زمین است مسخر انسان است، در حالی که می‌دانیم مسافرت فضانوردان به همه کرات آسمانی قطعاً محال است.

جزء سیزدهم (۱۵۳)

آری در قرآن بعضی آیات دیگر داریم که ممکن است اشاره به این نوع تسخیر باشد که به خواست خدا در تفسیر سوره «الرحمن» از آن بحث خواهیم کرد (درباره مسخر بودن موجودات در برابر انسان در ذیل آیه ۲ سوره رعد نیز بحثی داشتیم).

آیا هر چه را از خدا می‌خواهیم به ما می‌دهد؟

۳۴ وَ اتِيكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ

وازه‌چیزی که از او تقاضا کردید به شما داد و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید هرگز آن‌ها را احصاء نخواهید کرد، انسان ستمگر و کفران‌کننده است.

در آیات فوق خواندیم که خداوند، به شما لطف کرد و قسمتی از آن چه را از او تقاضا کردید به شما داد (توجه داشته باشید «مِنْ» در جمله «مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ» تبعیضیه است).

ص: ۱۲۴

و این به خاطر آن است که بسیار می شود انسان از خدا چیزی

(۱۵۴) سوره ابراهیم

می خواهد که قطعاً ضرر و زیان و یا حتی هلاک او در آن است و خود نمی داند ، اما خداوند عالم و حکیم و رحیم ، هرگز به چنین تقاضایی پاسخ نمی دهد .

و در عوض شاید در بسیاری از اوقات انسان با زبانش چیزی را از خدا نخواهد ولی با زبان حالش و فطرت و طبیعت و هستیش آن را تمنا می کند و خدا به او می دهد و هیچ مانعی ندارد که سؤال در جمله « ما سَأَلْتُمُوهُ » هم سؤال به زبان قال را شامل شود هم زبان حال را .

چرا نعمت های خدا قابل شمارش نیستند

این یک حقیقت است که سرتا پای وجود ما غرق نعمت های او است و اگر کتاب های مختلف علوم طبیعی و انسان شناسی و روانشناسی و گیاه شناسی و مانند آن را بررسی کنیم ، خواهیم دید که دامنه این نعمت ها تا چه حد گسترده است ، اصولاً هر نفسی به گفته آن ادیب بزرگ ، دو نعمت در آن موجود است و به هر نعمتی شکری واجب .

از این گذشته می دانیم در بدن یک انسان به طور متوسط ده میلیون

جزء سیزدهم (۱۵۵)

میلیارد سلول زنده است ، که هر کدام یک واحد فعال بدن ما را تشکیل می دهد ، این عدد به قدری بزرگ است که اگر ما بخواهیم این سلول ها را شماره کنیم ، صدها سال طول می کشد .

و تازه این یک بخش از نعمت های خدا نسبت به ما است

ص: ۱۲۵

و بنابراین به راستی اگر ما بخواهیم نعمت های او را بشماریم قادر نیستیم « وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا » .

در درون خون انسان دو دسته گلبول (موجودات زنده کوچکی که در خون شناورند و وظایف حیاتی سنگین بر دوش دارند (وجود دارند: میلیون ها گلبول قرمز که وظیفه آن ها رساندن اکسیژن هوا برای سوخت و ساز سلول های بدن و میلیون ها گلبول سفید که وظیفه آن ها پاسداری از سلامت انسان در مقابل هجوم میکرب ها به بدن می باشد و عجب این که آن ها بدون استراحت و خواب دائما کمر به خدمت انسان بسته اند.

آیا با این حال هرگز می توانیم نعمت های بی پایانش را شمارش کنیم.

(۱۵۶) سوره ابراهیم

ص: ۱۲۶

جلد ۱۴

اشاره

ص: ۱

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص: ۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

۱۹ وَالْأَرْضَ مَدَدْنَا فِيهَا رِوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ

و زمین را گسترده و در آن کوه های ثابتی افکندیم و از هر گیاه موزون در آن رویاندیم .

« مَدَدٌ » در اصل به معنی گسترده ساختن و بسط دادن است و به احتمال قوی در این جا اشاره به سربر آوردن خشکی های زمین از زیر آب است ، زیرا می دانیم در آغاز تمام سطح کره زمین بر اثر باران های سیلابی زیر آب پنهان بود و سالیان درازی بر این منوال گذشت ، باران های سیلابی فرونشستند ، آب ها در گودال های زمین جای گرفتند و خشکی ها تدریجا از زیر آب نمایان گشتند ، این همان چیزی است که در روایات اسلامی عنوان « دَخُّ الْأَرْضِ » معروف شده است .

تعبیر به « القاء » (افکندن) در مورد کوه ها با این که می دانیم کوه ها همان چین خوردگی های زمین هستند که بر اثر سرد شدن تدریجی پوسته زمین و یا به خاطر مواد آتشفشانی به وجود آمده اند ممکن است از این نظر باشد که « القاء » به معنی ایجاد نیز آمده است ، در زبان روزمره خود نیز می گوئیم که ما برای فلان زمین طرحی ریختیم و چند اطاق در آن انداختیم یعنی بنا کردیم و ایجاد نمودیم .

به هر حال این کوه ها علاوه بر این که از ریشه به هم پیوسته اند و همچون زرهی زمین را در برابر فشار درونی از لرزش ها حفظ می کنند و علاوه بر این که قدرت طوفان ها را در هم شکسته و وزش باد و نسیم را

به دقت کنترل می نمایند، محل خوبی برای ذخیره آب ها به صورت برف و یا چشمه ها می باشند.

مخصوصاً تکیه روی کلمه « رَواسی » جمع « راسیه » به معنی ثابت و پابرجا، اشاره لطیفی است به آن چه در بالا بیان کردیم که آن ها هم خودشان ثابت هستند و هم مایه ثبات پوسته زمین وزندگی انسان هاست.

سپس به سراغ مهم ترین عامل زندگی بشر و همه جانداران یعنی گیاهان می رود و می فرماید: « وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ ».

« مَوْزُونٍ » در اصل از ماده « وزن » به معنی شناسایی اندازه هرچیز گرفته شده است (۱) و اشاره به حساب دقیق و نظم شگرف و اندازه های متناسب در همه اجزای گیاهان است که هریک از آن ها بلکه هریک از اجزاء آن ها از ساقه و شاخه و برگ و گلبرگ و تخم و میوه حساب و کتاب معینی دارد.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از انبات (رویاندن) در این جا معنی وسیعی است که همه مخلوقاتی را که خداوند در زمین ایجاد کرده است، فرامی گیرد، در سوره نوح از قول این پیامبر بزرگ می خوانیم که به مردم می گفت « وَاللَّهِ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا : خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویاند » (۱۷ / نوح) .

به هر حال هیچ مانعی ندارد که آیه مفهوم گسترده ای داشته باشد که گیاهان و انسان ها و معادن و مانند آن را شامل شود.

ص: ۱۲

۱- « أَلَوْزُنُ مَعْرِفَةُ قَرِ الشَّيْءِ » (مفردات راغب) .

۲۰ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ

و برای شما انواع وسایل زندگی در آن قرار دادیم و همچنین برای کسانی که شما نمی توانید به آن ها روزی دهید .

« مَعَايِشَ » جمع « مَعِيْشَه » و آن وسیله و نیازمندی های زندگی انسان است ، که گاهی خود به دنبال آن می رود و گاهی آن به سراغ او می آید .

منظور از جمله « مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ » این است که خداوند می خواهد مواهب خویش را هم درباره انسان ها و هم درباره حیوانات و موجودات زنده ای که انسان توانایی تغذیه آن ها را ندارد بیان کند .

در حدیثی که از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده نیز تأییدی برای این تفسیر می یابیم آن جا که در معنی جمله « مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ » می گوید: « لِكُلِّ ضَرْبٍ مِنَ الْحَيَوَانَ قَدْرًا شَيْئًا مُقَدَّرًا : برای هر یک از حیوانات چیزی مقدر داشتیم » .^(۱)

۲۱ وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِلُهُ اِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ

خزائن همه چیز نزد ما است ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم .

« خَزَائِنِ » جمع « خَزَائِنَه » به معنی محلی است که انسان اموالش را برای حفظ در آن جمع آوری می کند و در اصل از ماده « خَزَنَ » به معنی

ص: ۱۳

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۳ ، صفحه ۹ .

حفظ و نگاهداری چیزی است .

در این آیه در حقیقت به پاسخ سؤالی می پردازد که برای بسیاری از مردم پیدا می شود و آن این که چرا خداوند آن قدر از ارزاق و مواهب در اختیار انسان ها نمی گذارد که بی نیاز از هرگونه تلاش و کوشش باشند.

چنان نیست که قدرت خدا محدود باشد و از تمام شدن ارزاق وحشتی داشته باشد ، بلکه منبع و مخزن و سرچشمه همه چیز نزد او است و توانایی بر ایجاد هر مقدار در هر زمان دارد ، ولی همه چیز این

عالم حساب دارد و ارزاق و روزی ها نیز به مقدار حساب شده ای از طرف خدا نازل می گردد .

لذا در جای دیگر از قرآن می خوانیم : « وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَ لَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ : اِذَا خَدَاوْنَد رُوزِي رَا بِي حِسَابٍ بَرَا بِنْد گَانَش بگستراند از جاده حق منحرف می شوند و لکن به اندازه ای که می خواهد نازل می گرداند » (۲۷ / شوری) .

کاملاً روشن است که تلاش و کوشش برای زندگی علاوه بر این که تنبلی و سستی و دل مردگی را از انسان ها دور می سازد و حرکت و نشاط می آفریند ، وسیله بسیار خوبی برای اشتغال سالم فکری و جسمی آن ها است و اگر چنین نبود و همه چیز بی حساب در اختیار انسان قرار داشت معلوم نبود دنیا چه منظره ای پیدا می کرد ؟

بنابراین همان گونه که فقر و نیاز ، انسان را به انحراف و بدبختی می کشاند بی نیازی بیش از حد نیز منشأ فساد و تباهی است

خزائن خداوند چیست؟

در آیات متعددی از قرآن کریم می خوانیم که : خداوند خزاینی دارد ، خزائن آسمان ها و زمین از آن خدا است و یا خزائن هر چیز نزد او است .

بدیهی است ، کسی اقدام به جمع آوری و اندوختن و حفظ چیزی می کند که قدرتش نامحدود باشد و نتواند در هر عصر و زمانی آن چه می خواهد فراهم سازد ، لذا در موقع توانایی ، آن چه لزومش را احساس می کند برای موقع ضرورت می اندوزد و در خزانه گردآوری می کند .

ولی آیا این مفاهیم در مورد خداوند تصور می شود ؟ مسلماً نه ، به همین دلیل جمعی از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان و فخررازی در تفسیر کبیر و راغب در مفردات ، خزائن الله را به معنی « مقدورات الهی » تفسیر کرده اند ، یعنی همه چیز در خزانه قدرت خدا جمع است و هر مقدار از آن را لازم و صلاح بداند ایجاد می کند.

انتخاب تعبیراتی مانند « خزائن الله » با این که با مفهوم معمولیش در مورد خداوند صادق نیست ، به خاطر آن است که خداوند می خواهد با زبان خود مردم با آن ها سخن بگوید .

نزول مقامی و نزول مکانی

نزول همیشه به معنی نزول مکانی یعنی از بالا به پایین آمدن نیست بلکه گاهی به معنی نزول مقامی است ، مثلاً هرگاه نعمتی از شخص بزرگی به زیردستان می رسد از آن تعبیر به نزول می شود ، به همین جهت در قرآن مجید این کلمه در مورد نعمت های خداوند به کار رفته ، اعم از

آنهایی که از آسمان نازل می شود ، مانند باران و یا در زمین پرورش پیدا می کند مانند حیوانات همان گونه که در آیه ۶ سوره زمر می خوانیم : « وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ » و در مورد آهن در سوره حدید آیه ۲۵ می خوانیم : « وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ » و مانند اینها .

« نُزُولٌ » و « انزال » در این جابه معنی وجود و ایجاد و خلقت است ، منتها چون از ناحیه خداوند نسبت به بندگان می باشد چنین تعبیری از آن شده است .

نقش باد و باران در زندگی انسان ها

۲۲ وَ أَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاسْقَيْنَا كُفُوهُ وَ مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ

ما بادها را برای تلقیح (ابرها و بهم پیوستن و بارور ساختن آن ها) فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم با آن همه شما را سیراب ساختیم ، درحالی که شما توانایی حفظ و نگهداری آن را نداشتید .

« لَوَاقِحَ » جمع « لَوَاقِحَ » به معنی بارور کننده است و در این جا اشاره به بادهایی است که قطعات ابر را به هم پیوند می دهد و آن ها را آماده باران می سازد .

تعبیر فوق از زیباترین تعبیراتی است در مورد ابرها و تولد باران از آن ها ممکن است گفته شود . ابرها را به مادران و پدرانی تشبیه کرده که به کمک بادها آمیزش می کنند و باردار می شوند و فرزندان خود ، دانه های باران ، را به زمین می نهند .

جمله: « مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ » (شما توانایی حفظ و ذخیره کردن این آب ها را ندارید) ممکن است اشاره به ذخیره کردن آب باران قبل از نزولش باشد ، یعنی شما نمی توانید این ابرها را که منابع اصلی باران هستند در اختیار بگیرید و نیز ممکن است اشاره به ذخیره کردن باران بعد از نزولش باشد ، یعنی شما نمی توانید حتی بعد از نزول باران آن را به مقدار زیاد گردآوری و حفظ کنید ، این خدا است که از طریق منجمد ساختن آن ها در قله کوه ها به صورت برف و یخ و یا فرستادن آن ها به اعماق زمین که بعدا به صورت چشمه ها و کاریزها و چاه ها ظاهر می شوند ، آن ها را گردآوری و ذخیره می کند .

اصحابُ الْأَيْكَةِ چه کسانی هستند ؟

۷۸ وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ

اصحاب الایکه (صاحبان سرزمین های پر درخت قوم شعیب) مسلما قوم ستمگری بودند .

۷۹ فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ وَانَّهُمَا لِيَأْمَامٍ مُّبِينٍ

ما از آن ها انتقام گرفتیم و این دو (قوم لوط و اصحاب ایکه) شهرهای ویران شده شان بر سر راه آشکار است .

کلمه « اِمَام » به معنی راه و جاده است زیرا از ماده « اَمَّ » به معنی قصد کردن گرفته شده، چون انسان برای رسیدن به مقصد، از راه هاعبور می کند.

بسیاری از مفسران و ارباب لغت گفته اند که « اَيْكَةِ » به معنی درختان درهم پیچیده و یا بیشه است و « أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ » همان قوم شعیب هستند که در سرزمینی پر آب و مشجر در میان حجاز و شام

زندگی می کردند .

آن ها زندگی مرفه و ثروت فراوانی داشتند و به همین جهت ، غرور غفلت آن ها را فرا گرفته بود و مخصوصا دست به کم فروشی و فساد در زمین زده بودند .

شعیب آن پیامبر بزرگ ، آن ها را از این کارشان بر حذر داشت و دعوت به توحید و راه حق نمود ، اما آن ها تسلیم حق نشدند و سرانجام بر اثر مجازات دردناکی نابود گشتند ، گرمای شدیدی چندین روز پی در پی آن ها را فرا گرفت و در آخرین روز ابر بزرگی در آسمان نمایان شد ، آن ها به سایه ابر پناه بردند ، اما صاعقه ای فرود آمد و آن بیدادگران را نابود کرد .

شرح بیشتر حالات آن ها با تصریح به نام شعیب در سوره « شعراء » از آیه ۱۷۶ تا ۱۹۰ آمده است .

ضمنا باید توجه داشت که جمله « فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ: آن ها را مجازات کردیم » ممکن است هم اشاره به قوم لوط باشد و هم اصحاب الایکه ، زیرا بلافاصله بعد از این جمله می خوانیم : « وَأِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ : سرزمین های این دو بر سر راه شما آشکار است » .

۸۰ وَ لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ

اصحاب الحجر (قوم ثمود) پیامبران را تکذیب کردند .

« أَصْحَابُ الْحِجْرِ » قوم سرکشی بودند که در سرزمینی به نام « حِجْر » ، زندگی مرفه‌ی داشتند و پیامبر بزرگشان « صالح » برای هدایت آن ها مبعوث شد .

ص: ۱۸

در این که این شهر در کجا واقع شده بود ، بعضی از مفسران و مورخان چنین نگاشته اند که شهری بود در مسیر کاروان مدینه و شام در یک منزلی «وادی القری» و در جنوب «تیمه» و امروز تقریباً اثری از آن نیست.

می گویند این شهر در گذشته یکی از شهرهای تجاری عربستان بوده و تا آن جا اهمیت داشته که « بطلمیوس » در نوشته هایش به عنوان یک شهر تجاری از آن نام برده است و « پلین » جغرافی دان رومی از آن به نام « حِجْرِي » یاد می کند .

در روایتی می خوانیم که در سال نهم هجرت که پیامبر برای دفع سپاه روم به تبوک لشکرکشی کرد ، سربازان اسلام می خواستند در این منزل توقفی کنند ، پیامبر صلی الله علیه و آله مانع آن ها شد و فرمود : « این جا همان منطقه قوم ثمود است که عذاب الهی بر آن ها فرود آمد » . (۱)

این نکته نیز قابل توجه است که قرآن در مورد اصحاب الحجر (و همچنین در مورد قوم نوح و قوم شعیب و قوم لوط در آیات سوره شعراء به ترتیب آیه ۱۰۵ و ۱۲۳ و ۱۶۰ و بعضی دیگر از اقوام پیشین) می گوید آن ها « پیامبران » را تکذیب کردند ، درحالی که ظاهر امر چنین نشان می دهد که هر کدام یک پیامبر بیشتر نداشتند و تنها او را تکذیب نمودند .

این تعبیر شاید به خاطر آن است که برنامه و هدف پیامبران ، آن چنان با یکدیگر پیوستگی دارد که تکذیب یکی از آن ها تکذیب

ص: ۱۹

همه آن ها خواهد بود .

۸۱ وَ آتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ

ما آیات خود را برای آن ها فرستادیم ولی آن ها از آن روی گردانند .

تعبیر به اعراض (روی گرداندن) نشان می دهد که آن ها حتی حاضر نبودند این آیات را بشنوند و یا به آن نظر بیفکنند .

۸۲ وَ كَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ

آن ها خانه های امن و امانی در دل کوه ها می تراشیدند .

و این نشان می دهد که اولاً منطقه آن ها یک منطقه کوهستانی بوده و ثانياً تمدن مادی پیشرفته ای داشتند که به آن ها امکان می داد در درون کوه ها خانه های امن تهیه کنند که در برابر طوفان ها و سیل و حتی زلزله ها کاملاً ، مقاومت داشته باشد .

۸۳ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ

اما سرانجام صیحه (مرگبار) صبحگاهان آن ها را فراگرفت.

چه انتظاری درباره چنین قومی می توان داشت ، جز این که طبق قانون « انتخاب اصلح الهی » و ندادن حق ادامه حیات به اقوامی که به کلی فاسد و مفسد می شوند ، بلای نابودکننده ای بر سر آن ها فرود آید و نابودشان سازد .

این صیحه صدای صاعقه مرگباری بوده که بر خانه های آن ها فرود آمد و آن چنان کوبنده و تکان دهنده و وحشتناک بود که اجساد بی جانشان را به روی زمین افکند .

و آن چه را به دست آورده بودند آنان را از عذاب الهی نجات نداد .

نه آن کوه های سر به آسمان کشیده و نه آن خانه های امن و امان و نه اندام نیرومند این قوم سرکش و نه آن ثروت سرشار ، هیچ کدام نتوانستند در برابر این عذاب الهی مقاومت کنند.

۸۵ وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ

ما آسمان و زمین و آن چه میان آن دو است ، جز به حق نیافریدیم و ساعت موعود (قیامت) قطعاً فراخواهد رسید، از آن ها (دشمنان) به خوبی صرف نظر کن (و آن ها را به نادانی هایشان ملامت ننما) .

« صَفْح » به معنی روی هر چیزی است مانند صفحه صورت .

تو با داشتن دلیل روشن در راه دعوت و رسالتی که به آن

مأموری ، برای تحکیم پایه های مبدأ و معاد در قلوب مردم ، نیازی به خشونت نداری ، چراکه منطق و عقل با تو است ، به علاوه خشونت در برابر جاهلان ، غالباً موجب افزایش خشونت و تعصب آن ها است و به همین دلیل « فَاصْفَحِ » به معنی روی بگردان و صرف نظر کن آمده است و از آن جاکه روی گرداندن از چیزی گاهی به خاطر بی اعتنایی و قهر کردن و مانند آن است و گاهی به خاطر عفو و گذشت بزرگوارانه ، لذا در آیه فوق بلافاصله آن را با کلمه « جَمِيلٌ »

(زیبا) توصیف می کند تا معنی دوم را برساند .

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: «الْعَفْوُ مِنْ غَيْرِ عِتَابٍ : منظور ، عفو کردن خالی از مؤاخذة و سرزنش است» (۱)

۱۸۶ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ

(۲۸) سوره حجر

پروردگار تو آفریننده آگاه است .

او می داند که همه مردم یکسان نیستند ، او از اسرار درون و طبایع و میزان رشد فکری و احساسات مختلف آن ها باخبر است ، نباید از همه آن ها انتظار داشته باشی که یکسان باشند بلکه باید با روحیه عفو و گذشت با آن ها برخورد کنی تا تدریجا تربیت شوند و به راه حق آیند.

بعضی تصور کرده اند این دستور مخصوص دوران زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه بوده است و پس از آن که به مدینه هجرت نمود و مسلمانان قدرت یافتند این دستور نسخ شد و دستور جهاد جای آن را گرفت .

ولی با توجه به این که این دستور در سوره های مدنی نیز آمده مانند سوره بقره و سوره نور و سوره تغابن و سوره مائده که در بعضی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور صفا و عفو داده شده و در بعضی به مؤمنان ، روشن می شود که این یک دستور عمومی و ابدی است و اتفاقا هیچ منافاتی با دستور جهاد ندارد ، زیرا هر یک از این دو جای مخصوص به

ص: ۲۲

۱- «نُورُ الثَّقَلَيْنِ» ، جلد ۳ ، صفحه ۲۷ .

خود دارند ، درجایی باید با عفو و گذشت پیشرفت کرد و به هنگامی که عفو و گذشت سبب جرئت و جسارت و سوء استفاده طرف گردد چاره ای جز شدت عمل نیست .

۸۷ وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ

ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم .

« سَبْعًا » در لغت به معنی « هفت » و « مَثَانِي » به معنی « دو تاها » است و بیشتر مفسران و روایات ، « سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي » را کنایه از سوره « حمد » گرفته اند ، زیرا سوره حمد بنا بر معروف ، هفت آیه است و از این نظر که به خاطر اهمیت این سوره و عظمت محتوایش دوبار بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردیده و یا این که از دو بخش تشکیل شده (نیمی از آن حمد و ثنای خدا است و نیمی از آن تقاضاهای بندگان است) و یا این که دوبار در هر نماز خوانده می شود ، به این جهات ، کلمه « مَثَانِي » یعنی دو تاها بر آن اطلاق شده است . (۱)

خداوند به پیامبرش این واقعیت را بازگو می کند که تو دارای چنین سرمایه عظیمی هستی ، سرمایه ای همچون قرآن به عظمت تمام عالم هستی ، سرمایه ای که تمامش نور است و برکت ، درس است و برنامه ،

ص: ۲۳

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که خداوند می فرماید : من نماز (سوره حمد) را بین خود و بنده ام به دو قسمت تقسیم کرده ام ، نیمی مربوط به من و نیم دیگر از بندگان می باشد (مجمع البیان ، جلد ۱ ، صفحه ۱۷) .

راهنما است و راهگشا ، مخصوصا سوره حمد که چنان محتوایش عالی است که در یک لحظه کوتاه انسان را به خدا پیوند داده و روح او را در آستانش به تعظیم و تسلیم و راز و نیاز وامی دارد .

۸۸ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ

(بنابراین) هرگز چشم خود را به نعمت های (مادی) که به گروه هایی از آن ها (کفار) دادیم میفکن و به خاطر آن چه آن ها دارند غمگین مباش و بال و پر خود را برای مؤمنین فرود آر .

این نعمت های مادی نه پایدارند ، نه خالی از دردسر ، حتی در بهترین حالاتش نگاهداری آن سخت مشکل است ، بنابراین چیزی نیست که چشم تو را به سوی خود جلب کند و در برابر آن موهبت بزرگ معنوی (قرآن) که خدا به تو داده است ، قابل اهمیّت باشد ، سپس اضافه می کند « هرگز به خاطر این مال و ثروت و نعمت های مادی که در دست آن ها است ، غمگین مباش » .

در حقیقت دستور اول راجع به چشم دوختن به نعمت های مادی است و دستور دوم درباره غم نخوردن در برابر محرومیّت از آن است .

نظیر همین مضمون در سوره طه آیه ۱۳۱ به طور واضح تر آمده است : « وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفِثْنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَابْقَىٰ : چشم خود را به نعمت هایی که به گروه هایی از آن ها داده ایم نیفکن ، این ها گل های

زندگی دنیا است (گل هایی ناپایدار که زود پژمرده و پرپر می شوند)

این ها به خاطر آن است که می خواهیم آن ها را با آن بیازماییم ، آن چه خدا به تو روزی داده است برای تو بهتر و پایدارتر است .»

دستور سومی که به پیامبر می دهد در زمینه تواضع و فروتنی و نرمش در برابر مؤمنان است می فرماید: «وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ» .

این تعبیر کنایه زیبایی از تواضع و محبت و ملاطفت است همان گونه که پرندگان به هنگامی که می خواهند نسبت به جوجه های خود اظهار محبت کنند آن ها را زیر بال و پر خود می گیرند و هیجان انگیزترین صحنه عاطفی را مجسم می سازند ، آن ها را در مقابل حوادث و دشمنان حفظ می کنند و از پراکندگی نگه می دارند .

۸۹ وَ قُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ

و بگو من اندازکننده آشکارم .

۹۰ كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ

(ما بر آن ها عذابی می فرستیم) همان گونه که بر « تجزیه گران » (آیات الهی) فرستادیم .

۹۱ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ

همان ها که قرآن را تقسیم کردند (آن چه به سودشان بود پذیرفتند و آن چه برخلاف هوس هایشان بود ترک نمودند) .

«عِضِينَ» جمع «عِضَه» به معنی متفرق ساختن است و به هر بخش از چیزی نیز گفته می شود بنابراین «عِضِينَ» یعنی بخش ها و قسمت ها .

آن چه به سودشان بود گرفتند و آن چه به زیانشان بود کنار گذاشتند،

در حقیقت به جای این که کتاب الهی و دستورهایش رهبر و راهنمای آن ها باشد به صورت آلت دست درآوردند و آن را وسیله ای برای رسیدن به مقاصد شومشان ساختند ، اگر یک کلمه بنفعشان بود به آن چسبیدند و اگر هزاران کلمه به زیانشان بود کنار گذاشتند .

مقتسمین چه اشخاصی هستند ؟

برنامه های الهی بدون شک عموماً حافظ منافع همه انسان ها است ولی در ظاهر و نظر ابتدایی معمولاً بعضی مطابق میل ما است و بعضی برخلاف میل ما است و این جا است که مؤمنان راستین از مدعیان دروغین شناخته می شوند، گروه اول همه را در بست می پذیرفتند حتی آن جا که ظاهراً سود آن ها نیست و می گویند : « کُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبَّنَا : همه از ناحیه خدا است » و هیچ گونه تجزیه و تقسیم و تبعیض در میان احکام الهی قایل نیستند .

این افتخار نیست که همچون بعضی از اقوام گذشته نغمه « نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ » ساز کنیم چرا که همه دنیاپرستان همین کار را می کنند ، آن چه معیار شناخت پیروان حق از طرفداران باطل است ، همان تسلیم در مقابل آن بخش از فرمان ها است که با تمایلات و هوس ها و منافع ظاهری ما هماهنگ نیست ، این جا است که سره از ناسره و مؤمن از منافق، شناخته می شوند .

۹۲ فَو رَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

به پروردگارت سوگند از همه آن ها سؤال خواهیم کرد.

۹۳ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

از آن چه عمل می کردند .

ص: ۲۶

روشن است که سؤال خداوند برای کشف مطلب پنهان و پوشیده ای نیست، چرا که او از اسرار درون و برون آگاه است و ذره ای در آسمان و زمین از علم بی پایان او مخفی نیست، بنابراین سؤال مزبور به خاطر تفهیم به خود طرف است تا به زشتی اعمالش پی ببرد و یا به عنوان یک نوع مجازات روانی است، چرا که بازجویی از کارهای خلاف، آن هم توأم با سرزنش و ملامت، آن هم در جهانی که انسان به حقایق نزدیک تر و آگاه تر می شود، دردناک و زجرآور است، بنابراین در حقیقت این پرسش ها بخشی از مجازات آن ها است.

ضمناً عمومیت «عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» نشان می دهد که از همه اعمال آدمی بدون استثناء سؤال خواهد شد و این خود درسی است برای همه انسان ها که لحظه ای از اعمال خود غافل نمانند.

و اما این سؤال که چگونه در آیه فوق خداوند تأکید بر مسأله سؤال می کند در حالی که در سوره الرحمن آیه ۳۹ می خوانیم: «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمْ وَلَا جُنُودِهِمْ» در آن روز از گناه هیچ کس نه انسان و نه جن سؤال نمی شود» پاسخ این است که در قیامت مراحل است، در بعضی از مراحل، از مردم سؤال می شود و در بعضی از مراحل سؤال و جوابی در کار نیست و مسائل خود به خود روشن است و یا این که سؤال زبانی وجود ندارد، چرا که طبق آیه ۶۵ سوره یس بر دهان ها مهر گذارده می شود و تنها سؤال از اعضای پیکر و حتی پوست بدن می شود. (۱) پایان سوره حجر

ص: ۲۷

۱- برای توضیح بیشتر به «تفسیر نمونه»، جلد ۶، صفحه ۸۸ مراجعه فرمایید.

۵ وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ

و چهارپایان را آفرید در حالی که برای شما در آن ها وسیله پوشش و منافع دیگر است و از گوشت آن ها می خورید.

در این آیه به مسأله خلقت چهارپایان که دلیلی بر علم و قدرت خدا است پرداخته ، سپس به بیان نعمت های مختلفی که در آن ها وجود دارد می پردازد و از میان این نعمت ها به سه قسمت اشاره کرده نخست مسأله « دِفْءٌ » که به معنی هرگونه پوشش است می باشد ، (با استفاده از پشم و پوست آن ها) مانند لباس و لحاف و کفش و کلاه و خیمه و دیگر « مَنَافِعِ » که اشاره به شیر و مشتقات آن است و سوم گوشت که با جمله « وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ » بیان شده است :

جالب این که در میان این همه فواید ، قبل از هرچیز مسأله پوشش و مسکن را مطرح می کند، زیرا بسیاری از مردم (به خصوص بادیه نشینان) هم لباسشان از پشم و مو یا پوست تهیه می شود و هم خیمه هایشان که آن ها را از سرما و گرما حفظ می کند و به هر حال این دلیل بر اهمیت پوشش و مسکن و مقدم بودن آن بر هرچیز دیگر است .

ممکن است کسانی که مخالف گوشت خواری هستند ، این استفاده را از آیه فوق نیز بکنند که خداوند مسأله خوردن گوشت حیوانات را جزء منافع آن ها نشمرده ، لذا بعد از ذکر « مَنَافِعِ » با جمله « وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ » (از آن حیوانات می خورید) از آن یاد شده ، حداقل این استفاده را از تعبیر فوق می توان کرد که

اهمیت لبّیات به مراتب بیشتر است .

۶ وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ

و در آن ها برای شما زینت و شکوه است به هنگامی که به استراحت گاهشان بازمی گردانید و هنگامی که (صبحگاهان) آن ها را به صحرا می فرستید .

« تُرِيحُونَ » از ماده « اِراحَه » به معنی بازگرداندن حیوانات به هنگام غروب به آغل ها و استراحت گاهشان است ، لذا محلی را که در آن استراحت می کنند « مُراح » می گویند .

« تَسْرَحُونَ » از ماده « سُروح » به معنی بیرون کردن چهارپایان به هنگام صبح به سوی چراگاه است .

در این آیه به جنبه استفاده روانی از چهارپایان اشاره می کند و منظره جالب حرکت دستجمعی گوسفندان و چهارپایان به سوی بیابان و چراگاه ، سپس بازگشتشان به سوی آغل و استراحت گاهشان که قرآن از آن تعبیر به « جَمالٌ » کرده تنها یک مسأله ظاهری و

تشریفاتی نیست ، بلکه بیانگر واقعیتی است در اعماق جامعه و گویای این حقیقت است که چنین جامعه ای خودکفا است ، فقیر و مستمند و وابسته به این و آن نمی باشد ، خودش تولید می کند و آن چه را خود دارد مصرف می نماید .

این در واقع جمال استغناء و خودکفایی جامعه است ، جمال تولید و تأمین فرآورده های مورد نیاز یک ملت است و به تعبیر گویاتر جمال استقلال اقتصادی و ترک هرگونه وابستگی است .

این واقعیت را روستاییان و روستازادگان بهتر از مردم شهرنشین درک می کنند که مشاهده رفت و آمد این چهارپایان سودمند چگونه به آن ها آرامش خیال می دهد ، آرامشی که از احساس بی نیازی برمی خیزد، آرامشی که از انجام مؤثر یک وظیفه اجتماعی حاصل می شود .

و جالب این که در آیه فوق ، نخست به بازگشت آن ها از صحرا اشاره می کند چرا که در هنگام بازگشت پستان هایشان پرشیر ، شکم هایشان سیر و در چهره هایشان نشانه های رضایت مندی دیده

می شود ، به همین دلیل از آن حرص و ولع و عجله ای که صبح به هنگام حرکت به صحرا دارند در آن ها خبری نیست ، آرام و مطمئن گام برمی دارند و به استراحتگاه نزدیک می شوند و از مشاهده منظره پستان های پرشیرشان هرکس احساس بی نیازی می کند .

از امام صادق نقل شده که فرمود : « مَا فِي الْأَعْمَالِ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الزَّرْعِ : هَيْجَ عَمَلِي نَزِدُ خُداَ مِنْ زِرَاعَتِ مَحْبُوبِ تَرِ نِيسْت » (۱) و در حدیث دیگری می فرمایند : « الزَّارِعُونَ كُنُوزُ الْأَنْبِيَاءِ تَزْرَعُونَ طَيِّبًا أَخْرَجَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُ النَّاسِ مَقَامًا وَأَقْرَبُهُمْ مَنْزِلَةً يُدْعَوْنَ الْمُبَارَكِينَ : کشاورزان گنج های مردمند ، غذای پاکیزه را که خداوند ارزانی داشته زراعت می کنند و آن ها در روز قیامت برترین مقام را دارند و به خدا نزدیک ترند و

ص: ۳۰

آن ها را به نام "مبارک ها" صدا می زنند». (۱).

۷ وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرؤُفٌ رَّحِيمٌ

آن ها بارهای سنگین شمارا به شهری که جز با مشقت زیاد به آن نمی رسید حمل می کنند چرا که پروردگارتان رؤوف و رحیم است .

« شِقِّ » از ماده « مَشَقَّتْ » به معنای زحمت طاقت فرسا است .

به این ترتیب این چهارپایان در درجه اول ، پوشش و وسایل دفاعی برای انسان در برابر گرما و سرما تولید می کنند و در درجه بعد از فرآورده های لبنیاتی آن ها استفاده می شود و سپس از گوشتشان و بعد آثار روانی که در دل ها می گذارند ، مورد توجه قرار گرفته و سرانجام باربری آن ها .

قابل توجه این که حتی در عصر و زمان ما که عصر ماشین و وسایل ماشینی است ، باز در بسیاری موارد تنها باید از همین چهارپایان استفاده کرد و راه دیگری ندارد .

۸ وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

(و همچنین) اسب ها و استرها و الاغ ها را آفرید تا بر آن ها سوار شوید و هم مایه زینت شما باشد و چیزها

ص: ۳۱

(وسایل نقلیه دیگر) می آفریند که شما نمی دانید .

بدیهی است زینت در این جا باز یک مسأله تشریفاتی نیست و برای کسی که با محتوای تعلیمات قرآن آشنا است این مطلب روشن است ، بلکه یک نوع زینت است که اثر آن در زندگی اجتماعی ظاهر می گردد ، برای پی بردن به این حقیقت کافی است منظره و حال کسی را که با پای پیاده یک راه طولانی بیابانی را پیموده و خسته و کوفته و ناتوان به مقصد رسیده ، به طوری که تا مدتی هیچ کاری از او ساخته نیست و نشاطی در او دیده نمی شود ، با منظره کسی مقایسه کنیم که بر یک مرکب راهوار سوار شده زودتر به مقصد رسیده نیروی خود را از دست نداده، نشاط خود را کاملاً حفظ کرده و آماده انجام هدف های خود و استفاده از وقت و نیروی خویش است ، آیا این زینت نیست ؟

در پایان آیه به مسأله مهم تری اشاره کرده و افکار را به وسایل نقلیه و مرکب های گوناگونی که در آینده در اختیار بشر قرار می گیرد و بهتر و خوب تر از این حیوانات می تواند استفاده کند متوجه می سازد و می گوید : « خداوند چیزها (وسایل نقلیه دیگر) می آفریند که شما نمی دانید : وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ » .

همان گونه که در تفسیر « مراغی » و تفسیر « فی ظلال » آمده است درک مفهوم این جمله برای ما که در عصر ماشین و وسایل و مرکب های سریع السیر زندگی می کنیم ، ساده و آسان است .

و اگر ملاحظه می کنید که تعبیر به یخلق (می آفریند) کرده است دلیلش واضح است ، زیرا کار انسان در این اختراعات در حقیقت

چیزی جز جفت و جور کردن و به هم پیوستن نیست ، اساس آن ها که مواد اصلی را تشکیل می دهد ، تنها با آفرینش خداوندی است ، از این گذشته آن ابتکاری که بشر در طریق اختراع این وسایل به کار می برد آن هم مولود استعدادی است که خدا به او داده است .

۹ وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَ مِنْهَا جَائِزٌ وَ لَوْ شَاءَ لَهَدِيكُمْ أَجْمَعِينَ

و بر خداست که راه راست را به بندگان نشان دهد ، اما بعضی از راه ها بیراهه است و اگر خدا بخواهد همه شما را (به اجبار) هدایت می کند (ولی اجبار سودی ندارد) .

« قَصْدُ » به معنی صاف بودن راه راست و بنابراین « قَصْدُ السَّبِيلِ » به معنی راه راست می باشد ، راهی که انحراف و ضلالت در آن وجود ندارد .

خداوند انسان را با نیروهای مختلفی مجهز ساخته و استعدادهای گوناگونی به او داده تا در مسیر تکامل که هدف آفرینش است به او کمک کند و از این نظر همانند گیاهان و یا انواع جانداران است ، که

نیروها و غرایز لازم برای رسیدن به این هدف در اختیارشان گذارده شده است ، با این تفاوت که انسان با اراده خود و آزادانه تصمیم می گیرد ، ولی حیوانات و گیاهان هدف دار به سوی هدفشان پیش می روند و قوس صعودی تکامل انسان نیز قابل مقایسه با جانداران دیگر نیست .

به این ترتیب از نظر خلقت و آفرینش و تکوین انسان را مجهز به عقل

و استعداد و نیروهای لازم برای پیمودن این صراط مستقیم کرده است .

و از سوی دیگر ، خدا پیامبران را با وحی آسمانی و تعلیمات کافی و قوانین مورد نیاز انسان فرستاده است ، تا از نظر تشریح ، راه را از چاه مشخص کرده و با انواع بیان ها او را تشویق به پیمودن این راه کنند و از مسیرهای انحرافی باز دارند .

و جالب این که خداوند در آیه فوق این امر را به عنوان فریضه ای بر خود لازم شمرده و با کلمه « عَلَيَّ اللَّهُ » (بر خدا لازم است) از آن یاد کرده است که همانند آن را در آیات دیگر قرآن نیز می خوانیم « إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ : بر ما است که انسان را هدایت کنیم » (۱۲ / لیل) .

اگر ما ، در وسعت مفهوم « عَلَيَّ اللَّهُ قَضُ السَّبِيلِ » و مجموعه نیروهای مادی و معنوی که در آفرینش انسان و تعلیم و تربیت او به کار رفته دقیق شویم ، به عظمت این نعمت بزرگ که از همه نعمت ها برتر است ، آگاه خواهیم شد .

سپس از آن جا که راه های انحرافی فراوان است ، به انسان ها هشدار می دهد و می گوید : « بعضی از این راه ها منحرف و بیراهه است » (وَ مِنْهَا جَائِرٌ) .

و از آن جا که نعمت اختیار و آزادی اراده و انتخاب ، یکی از مهم ترین عوامل تکامل انسان می باشد بایک جمله کوتاه به آن اشاره می کند (وَ لَوْ شَاءَ لَهْدِيكُمْ أَجْمَعِينَ) .

ولی این کار را نکرد ، چراکه هدایت اجباری ، نه افتخار است و نه تکامل ، بلکه به شما آزادی داد تا این راه را با پای خود پیمایید و به

بالاترین اوج تکامل برسد .

۱۰ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجْرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ

او کسی است که از آسمان آبی فرستاد که شرب شما از آن است و گیاهان و درختان که حیوانات خود را به چرای می برید نیز از آن است .

« تُسِيمُونَ » از ماده « إِسَامَه » به معنی چراندن حیوانات است و حیوانات هم از گیاهان زمین استفاده می کنند هم از برگ های درختان و اتفاقاً « شَجْر » در لغت عرب معنی وسیعی دارد که هم به درخت گفته می شود و هم به گیاه .

بدون شک منافع آب باران تنها نوشیدن انسان و روئیدن درختان و گیاهان نیست ، بلکه شستشوی زمین ها ، تصفیه هوا ، ایجاد رطوبت لازم برای طراوت پوست تن انسان و راحتی تنفس او و مانند آن همه از فواید باران است ، ولی از آن جا که دو قسمت یاد شده، از اهمیت بیشتری برخوردار بوده روی آن تکیه شده .

۱۱ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

خداوند با آن (آب باران) برای شما زراعت و زیتون و نخل و انگور می رویاند و از همه میوه ها ، مسلماً در این نشانه روشنی است برای گروهی که تفکر می کنند .

« زَرْع » هر گونه زراعتی را شامل می شود ، « زیتون » هم نام آن

درخت مخصوص است و هم نام میوه آن .

« نَخِيلَ » (درخت خرما) هم به معنی مفرد و هم به معنی جمع استعمال می شود و «أَعْنَاب» جمع « عِنْبَه » به معنی انگور است .

اهمیت مواد غذایی زیتون و خرما و انگور

ممکن است چنین به نظر آید که اگر قرآن از میان انواع میوه ها روی زیتون و خرما (نخل) و انگور تکیه کرده به خاطر وجود آن ها در محیط نزول قرآن بوده است ، ولی با توجه به جهانی و جاودانی بودن قرآن و عمق تعبیراتش روشن می شود که مطلب از این فراتر است .

غذاشناسان و دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در راه مطالعه خواص گوناگون میوه ها صرف کرده اند به ما می گویند کمتر میوه ای است که برای بدن انسان از نظر غذایی به اندازه این سه میوه ، مفید و مؤثر باشد .

همان ها می گویند : « روغن زیتون » برای تولید سوخت بدن ارزش بسیار فراوان دارد ، کالری حرارتی آن بسیار بالا است و از این جهت یک نیروبخش است و آن ها که می خواهند همواره سلامت خود را حفظ کنند ، باید به این اکسیر علاقمند شوند .

به همین دلیل در روایات اسلامی نیز از آن مدح و تمجید فراوان شده ، در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا درباره زیتون چنین می خوانیم : « غذای خوبی است ، دهان را خوشبو و بلغم را برطرف می سازد ، صورت را صفا و طراوت می بخشد ، اعصاب را تقویت نموده و بیماری و درد را از میان می برد و آتش

و از آن مهم تر این که در خود قرآن از درخت زیتون به عنوان شَجَرَه مُبَارَكَه (درخت پربرکت) یاد شده است .

با پیشرفت دانش پزشکی و غذاشناسی اهمیت دارویی «خرما» نیز به ثبوت رسیده است . در خرما کلسیم وجود دارد که عامل اصلی استحکام استخوان ها است و نیز فسفر وجود دارد که از عناصر اصلی تشکیل دهنده مغز و مانع ضعف اعصاب و خستگی است و قوه بینایی را می افزاید .

و نیز پتاسیم دارد که فقدان آن را در بدن علت حقیقی زخم معده می دانند و وجود آن برای ماهیچه ها و بافت های بدن بسیار پرارزش است.

این سخن امروز در میان غذا شناسان معروف است که خرما از سرطان جلوگیری می کند ، زیرا آمارهایی که در این زمینه تهیه شده نشان می دهد در مناطقی که خرما بیشتر می خورند ابتلای به سرطان

کمتر است و اعراب و صحرائشینانی که در فقر غذایی به سر می برند به واسطه خوردن خرما هرگز مبتلا به سرطان نمی شوند ، عامل این موضوع را وجود « منیزیم » می دانند .

به همین دلیل در روایات اسلامی نیز روی این ماده غذایی تأکید فراوان دیده می شود، از علی نقل شده که فرمود : « كُلِّ التَّمْرِ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنَ الْأَدْوَاءِ : خرما بخورید که شفای بیماری ها است »

و نیز روایت شده که بسیاری از اوقات غذای علی را نان و خرما تشکیل می داد .

و در روایت دیگر می خوانیم : « خانه ای که در آن خرما نیست اهل آن خانه در واقع گرسنه اند » (۱)

در آیات سوره مریم نیز خواهد آمد که خداوند مریم را در آن بیابان که فاقد وسیله بود هنگامی که عیسی « عَلِي نَبِيْنَا وَ اِلٰهٍ وَ عَلِيْهِ

السَّلَامُ » را به دنیا آورده بود از رطب تازه روزی داد و این اشاره ای است به این که یکی از بهترین غذاها برای مادری که فرزند به دنیا آورده رطب تازه است و حتی در روایاتی که ذیل آیه آمده می خوانیم بهترین دارو برای چنین زنان همین میوه است . (۲)

و اما در مورد « انگور » به گفته دانشمندان غذاشناس به قدری عوامل مؤثر دارد که می توان گفت ، یک داروخانه طبیعی است ؟ علاوه بر این انگور از نظر خواص ، بسیار نزدیک به شیر مادر است ، یعنی یک غذای کامل محسوب می شود انگور دو برابر گوشت ، در بدن حرارت ایجاد می کند و علاوه بر این ضد سم است ، برای تصفیه خون ، دفع رماتیسم ، نقرس و زیادی اوره خون ، اثر درمانی مسلمی دارد ، انگور معده و روده را لایروبی می کند ، نشاط آفرین و برطرف کننده اندوه است ، اعصاب را تقویت کرده و ویتامین های مختلف موجود در آن به

ص: ۳۸

۱- « سفینه البحار » ، جلد ۱ ، صفحه ۱۲۵ .

۲- « سفینه البحار » ، جلد ۱ ، صفحه ۱۲۵ .

انسان نیرو و توان می بخشد .

انگور علاوه بر این که غذای بسیار پرارزشی است قدرت میکرب کشی قابل ملاحظه ای دارد و حتی عامل مؤثری است برای مبارزه با بیماری سرطان (۱)

به همین دلیل در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله : « خَيْرُ طَعَامِكُمُ الْخُبْزُ وَ خَيْرُ فَاكِهَتِكُمُ الْعِنَبُ : بهترین طعام شما نان و بهترین میوه شما انگور است .» (۲)

۱۲ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

او شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما ساخت و نیز ستارگان به فرمان او مسخر شمایند، در این نشانه هایی است

(از عظمت خدا) برای گروهی که عقل خود را به کار می گیرند.

مفهوم واقعی تسخیر موجودات برای انسان آن است که در خدمت منافع او باشند و به نفع او کار کنند و به او امکان بهره گیری دهند ، به همین جهت شب و روز و خورشید و ماه و ستارگان که هر کدام به نوعی در زندگی انسان اثر دارند و مورد بهره برداری او قرار می گیرند در تسخیر اویند .

ص: ۳۹

۱- «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر»، جلد ۷، صفحات ۱۰۱ و ۱۴۲ .

۲- اسلام پزشکی بی دارو .

این تعبیر جالب (مسخر بودن موجودات برای انسان به فرمان خدا) علاوه بر این که شخصیت و عظمت واقعی انسان را از دیدگاه اسلام و قرآن روشن می سازد و به او عظمتی می بخشد که در خور مقام خلیفه الهی است، نعمت های گوناگون خدا را به خاطرش می آورد ، حسّ قدردانی را در او برمی انگیزد و از نظام بدیعی که در چگونگی این تسخیر به کاررفته ، وی را به خدا نزدیک می سازد. به همین جهت در پایان آیه می گوید : « در این تسخیر نشانه هایی است برای آن ها که اندیشه می کنند » .

برای آگاهی بیشتر از اسرار این تسخیر به شرح مبسوطی که در

سوره ابراهیم آیات ۳۲ و ۳۳ آوردیم مراجعه فرمایید .

۱۳ وَ مَا ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ

(علاوه بر این) مخلوقاتی را که در زمین آفریده نیز مسخر (فرمان شما) ساخت، مخلوقاتی با رنگ های مختلف، در این نشانه روشنی است برای گروهی که متذکر می شوند.

از انواع پوشش ها ، غذاها ، همسران پاک ، وسایل رفاهی گرفته تا انواع معادن و منابع مفید زیرزمینی و روی زمینی و سایر نعمت ها همه را مسخر فرمان شما ساخت .

نعمت های مادی و معنوی

جالب این که در آیات فوق نعمت های مادی و معنوی آن چنان به هم آمیخته شده است که نمی توان آن ها را از یکدیگر تفکیک کرد ، با این حال لحن آیات مزبور در زمینه نعمت های معنوی بامادی متفاوت است.

در هیچ مورد نمی گوید بر خدا است که فلان رزق و روزی را برای شما بیافریند ، اما در مورد هدایت به راه راست می گوید : « بر خداست که راه راست را به شما نشان دهد » و نیروهای لازم را برای پیمودن این راه از نظر تکوین و تشریح در اختیاران بگذارد .

اصولاً بحث های یک بعدی از روش قرآن دور است ، حتی آن جا که سخن از آفرینش درختان و میوه ها و تسخیر خورشید و ماه به میان می آورد باز آن را در مسیر یک هدف معنوی قرار می دهد و می گوید : « این نعمت های مادی نیز نشانه ای است از عظمت آفرینش و آفریدگار ».

۱۴ وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا مَدِيدًا وَ تَسْبُحُونَهَا وَ تَرَى الْفُلُوكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَ لِيَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

او کسی است که دریا را مسخر (شما) ساخت تا از آن گوشت تازه بخورید و وسایل زینتی برای پوشش از آن استخراج نمایید و کشتی ها را می بینید که سینه دریا را می شکافند تا شما (به تجارت پردازید) و از فضل خدا بهره گیرید ، شاید شکر نعمت های او را بجا آورید .

« فُلُوكَ » به معنای کشتی است و هم به معنی مفرد آمده و هم به معنی جمع .

« مَوَاجِرَ » جمع « مَاجِرَه » از ماده « مَجَر » به معنی شکافتن آب از چپ و راست است و به صدای وزش بادهای شدید نیز گفته می شود ، و از آن جا که کشتی ها به هنگام حرکت آب ها را با سینه خود

می شکافند به آن‌ها « ماخِر » یا « ماخِرَه » می گویند .

قسمت عمده روی زمین را دریاها تشکیل می دهند و نیز می دانیم نخستین جوانه حیات در دریاها آشکار شده و هم اکنون نیز دریا منبع مهمی برای ادامه حیات انسان و همه موجودات روی زمین است و قرارداد آن در خدمت بشر یکی از نعمت های بزرگ خدا است .

سپس به سه قسمت از منابع دریاها اشاره کرده می فرماید :

« تا از آن گوشت تازه بخورید : لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا » .

گوشتی که زحمت پرورش آن را نکشیده اید تنها

دست قدرت خدا آن را در دل اقیانوس ها پرورش داده و رایگان در اختیارتان گذارده است .

مخصوصا تکیه روی طراوت و تازگی این گوشت ، با توجه به این که در آن عصر و زمان از یک جهت و در عصر و زمان ما از جهت دیگر ، گوشت های کهنه فراوان بوده و هست ، اهمیت این نعمت را آشکارتر می سازد و هم اهمیت تغذیه از گوشت تازه را .

دیگر از منابع آن مواد زینتی است که از دریاها استخراج می شود لذا اضافه می کند: « تا از آن زینتی برای پوشیدن استخراج کنید : وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا » .

انسان مانند چهارپایان نیست که ذوق نداشته باشد ، بلکه یکی از ابعاد معروف چهارگانه روح انسان را حس زیبایی تشکیل می دهد که سرچشمه پیدایش شعر و هنر اصیل و مانند آن ها است .

بدون شک این بعد از روح انسانی نقش مؤثری در حیات بشردارد،

لذا باید به طرز صحیح و سالمی دور از هرگونه افراط و تفریط و اسراف و تبذیر اشباع گردد .

آن ها که غرق در تجمل پرستی و انواع زینتند به همان گونه گمراهند که افراد خشک و مخالف هرگونه زینت چرا که یکی در طرف افراط و مایه نابودی سرمایه ها و ایجاد فاصله طبقاتی و کشتن معنویات است و دیگری در طرف تفریط و باعث خمودی و رکود .

به همین دلیل در اسلام ، استفاده از زینت به صورت معقول و خالی از هرگونه اسراف مانند بهره گیری از لباس های خوب ، انواع عطریات، بعضی سنگ های قیمتی و مانند آن مخصوصا در مورد زنان که نیاز روحیشان به زینت بیشتر است توصیه شده است ، ولی باز تأکید می کنیم که باید خالی از اسراف و تبذیر باشد .

بالاخره سوّمین نعمت دریا را حرکت کشتی ها به عنوان یک وسیله مهم برای انتقال انسان و نیازمندی های او ، ذکر می کند و می فرماید : « کشتی ها را می بینی که آب ها را بر صفحه اقیانوس ها می شکافند : وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ » .

اصولاً چه کسی این خاصیت را در ماده ای که کشتی را از آن می سازند قرارداد تا روی آب بایستد ، آیا اگر همه چیز از آب سنگین تر بود و فشار مخصوص آب نیز نبود ، هرگز می توانستیم بر صفحه بی کران اقیانوس ها حرکت کنیم ؟

به علاوه چه کسی بادهای منظم را بر صفحه اقیانوس ها به حرکت درآورد ؟ و یا چه کسی در بخار آن همه قدرت آفرید تا با نیروی آن

کشتی های موتوری را بر صفحه اقیانوس ها به حرکت درآوریم؟

آیا هریک از این ها نعمت بزرگی نیست؟

توجه به این نکته که راه های دریایی از جاده های خشکی بسیار وسیع تر، کم خرج تر و آماده تر است و نیز توجه به این که کشتی های غول پیکر که گاهی به عظمت یک شهر می باشند، عظیم ترین وسیله نقلیه بشر را تشکیل می دهند عظمت نعمت دریاها را برای کشتیرانی واضح تر می کند.

۱۵ وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَارًا وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

و در زمین کوه های ثابت و محکمی افکند تا لرزش آن را نسبت به شما بگیرد و نهرها ایجاد کرد و راه هایی تا هدایت شوید

کوه ها از ریشه به هم پیوسته اند و همچون زرهی کره زمین را دربر گرفته اند و این سبب می شود که از لرزش های شدید زمین که بر اثر فشار گازهای درونی هر لحظه ممکن است رخ دهد تا حد زیادی جلوگیری شود.

از این گذشته وضع خاص کوه ها مقاومت پوسته زمین را در مقابل جاذبه ماه (جزر و مد) زیاد می کند و اثر آن را به حداقل می رساند.

از سوی سؤم از قدرت طوفان های شدید و حرکت دایمی بادها بر پوسته زمین می کاهد چرا که اگر کوه ها نبودند سطح هموار زمین دایما

در معرض تندبادها قرار داشت و آرامشی متصور نبود .

و از آن جا که کوه ها یکی از مخازن اصلی آب ها (چه به صورت برف و یخ و چه به صورت آب های درونی) می باشند بلافاصله بعد از آن ، نعمت وجود نهرها را بیان کرده ، می گوید : « و برای شما نهرهایی قرار دادیم : وَ أَنْهَارًا » .

و از آن جا که وجود کوه ها ممکن است این توهم را به وجود آورد که بخش های زمین را از یکدیگر جدا می کند و راه ها را می بندد ، چنین اضافه می کند : « و برای شما راه ها قرارداد تا هدایت شوید: وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ » .

این مسأله قابل توجه است که در میان بزرگ ترین سلسله جبال دنیا غالباً بریدگی هایی وجود دارد که انسان می تواند راه خود را از میان آن ها پیدا کند و کمتر اتفاق می افتد که این کوه ها به کلی بخش های زمین را از هم جداکنند .

۱۶ وَ عِلْمَاتٍ وَ بِاللَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ

و (نیز) علاماتی قرار دارد و (شب هنگام) آن ها به وسیله ستارگان هدایت می شوند .

این علامت ها انواع زیادی دارد : شکل کوه ها و درّه ها و بریدگی های آن ها ، فراز و نشیب های قطعات مختلف زمین ، رنگ خاک ها و کوه ها و حتی چگونگی وزش بادهای هر یک ، علامتی برای پیدا کردن راه ها است .

برای این که بدانیم وجود این علامات تا چه حدّ به رهروان

کمک می کند و آن ها را از دور گشتن و گم شدن رهایی می بخشد ، کافی است وضع بعضی از بیابان های یکنواخت را که در پاره ای از مناطق وجود دارد در نظر بگیریم که عبور از آن ها فوق العاده مشکل و خطرناک است و چه بسیار کسانی که از آن ها رفتند و هیچ گاه بازنگشتند ، فکر کنید اگر همه روی زمین این چنین یکنواخت بود کوه ها به یک اندازه ، دشت ها یکرنگ ، درّه ها شبیه هم ، آیا انسان ها می توانستند به آسانی راه خود را پیدا کنند ؟

ولی از آن جا که در پاره ای از اوقات در بیابان ها ، در شب های تاریک ، یا هنگامی که انسان شبانه در دل اقیانوس ها سفر می کند از این علامات خبری نیست ، خداوند علامات آسمانی را به کمک فرستاده تا اگر در زمین علامتی نیست ، از علامت آسمان استفاده کنند و گمراه نشوند . لذا اضافه می کند « و به وسیله ستارگان ، مردم هدایت می شوند : وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ » .

البته این یکی از فواید ستارگان است ، آن ها فواید بسیاری دارند ولی اگر تنها همین فایده بود باز مهم بود ، مخصوصا پیش از آن که طبق نقشه ها راه خود را به سوی مقصد باز یابند ، حرکت در روی دریاها بدون استفاده از ستارگان امکان پذیر ، نبود و به همین جهت شب هایی که ابر آسمان را می پوشانید کشتی ها از حرکت بازمی ماندند و اگر به راه خود ادامه می دادند خطر مرگ آن ها را تهدید می کرد .

البته می دانیم ستارگانی که در نظر ما در آسمان جابجا می شوند پنج ستاره بیشتر نیستند که آن ها را سیارات می گویند ، (البته سیارات بیش

از این هستند ، اما بقیه با چشم کمتر دیده می شوند) باقی ستاره ها جای

نسبی خود را حفظ می کنند ، گویی همچون مرواریدهایی هستند که به روی پارچه تیره رنگی دوخته شده اند این پارچه را از یک طرف افق می کشند و به سوی دیگر می برند و به تعبیر دیگر حرکت ثوابت حرکت گروهی و دسته جمعی است ، اما حرکت سیارات حرکت انفرادی می باشد به طوری که فاصله هایشان با بقیه ستاره ها تغییر می کند .

علاوه بر این ، ستاره های ثوابت شکل های مخصوصی را تشکیل داده اند که به « اشکال فلکی » معروفند و شناخت آن ها برای پیدا کردن جهات چهارگانه (شمال و جنوب و مشرق و مغرب) بسیار مؤثر است .

سرنوشت هرکس به دست خود اوست و اجباری در کار نیست

۳۶ وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ

ما در هر امتی رسولی فرستادیم که خدای یکتا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید خداوند گروهی را هدایت کرد و گروهی ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت پس در روی زمین سیر کنید و ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بود ؟

« اُمَّت » از کلمه « اُمّ » به معنی مادر و یا به معنی هر چیزی که

دیگری را به خود ضمیمه می کند آمده است و از این رو به هرجماعتی که در میان آن ها یک نوع وحدت ، از نظر زمان یا مکان یا تفکر و یا هدف بوده باشد می گویند و از بررسی موارد استعمال آن در قرآن که به ۶۴ مورد بالغ می شود این واقعیت تأیید می گردد .

« طَاغُوت » صیغه مبالغه از ماده طغیان به معنی متجاوز و متعدی از حد و مرز است و به هر چیزی که وسیله تجاوز از حد گردد نیز گفته می شود ، از این جهت به شیطان ، بت ، حاکم جبار و ستمگر و مستکبر و بالاخره مسیری که به غیر حق منتهی گردد ، طاغوت گفته می شود .

این کلمه هم به معنی مفرد و هم به معنی جمع استعمال می شود ، هر چند گاهی آن را به « طواغیت » جمع می بندند .

دعوت به سوی « توحید » و « مبارزه با طاغوت » اساس دعوت تمام پیامبران را تشکیل می داده و نخستین چیزی بوده است که همه بدون استثناء به آن دعوت می کردند ، چرا که اگر پایه های توحید محکم نشود و طاغوت ها از جوامع انسانی و محیط افکار طرد نگردند ، هیچ برنامه اصلاحی قابل پیاده کردن نیست .

اکنون ببینیم نتیجه دعوت انبیاء به توحید به کجا رسید ، در این جا قرآن می گوید :

« گروهی از آن امت ها کسانی بودند که خدایشان (آن ها را) هدایت کرد : فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ » .

« و گروهی از آنان ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت : وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ » .

گرچه باز در این آیه پیروان مکتب جبر سروصدا بلند کرده اند که این هم دلیل دیگری بر مکتب ما ولی اگر آیات هدایت و ضلالت را در کنار هم بچینیم هیچ گونه ابهامی در آن ها نیست و نه تنها اشاره ای به جبر نمی کند بلکه به وضوح مسأله اختیار و اراده و آزادی انسان را بیان می دارد، چرا که بسیاری از آیات قرآن می گوید هدایت و ضلال الهی به دنبال شایستگی ها یا ناشایستگی هایی است که در انسان ها بر اثر اعمالشان پیدا می شود .

خداوند ظالمان، مسرفان، دروغگویان و مانند آن ها را ، طبق صریح آیات قرآن ، هدایت نمی کند، ولی به عکس آن هایی که در راه خدا جهاد و تلاش و کوشش می کنندو آن هایی که دعوت پیامبران را می پذیرند، همه رامشمول الطاف خود قرار داده و در مسیر پرفرازونشیب تکامل و سیر الی الله هدایتشان می کند ، ولی گروه اول را به حال خود وامی گذارد ، تا نتیجه اعمالشان دامان آن ها را بگیرد و در بیراهه ها سرگردان شوند .

و از آن جا که خاصیت اعمال اعم از نیک و بد از ناحیه خدا است ، نتایج آن ها را می توان به خدا نسبت داد .

قرآن مجید درباره « سیر در ارض » و مطالعه آثار پیشینیان بحث های فراوان و جالبی دارد که در ذیل آیه ۱۳۷ سوره آل عمران مشروحا بیان شده است .

هر امتی رسولی دارد

در آیه فوق خواندیم که خداوند می گوید : « در میان هر امتی ، رسولی مبعوث کردیم » و به دنبال آن این سؤال پیش می آید که اگر در هر امتی رسولی فرستاده شده باشد، باید پیامبران از تمام کشورهای

جهان برخاسته باشند، زیرا هریک از آن ها حداقل امتی هستند، درحالی که تاریخ چنین چیزی به ما نشان نمی دهد؟

پاسخ به این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که هدف از فرستادن پیامبران این است که دعوت الهی به گوش امت ها برسد، وگرنه می دانیم مثلاً در زمانی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مکه یا مدینه قیام کردند، در شهرهای دیگر حجاز پیامبری نبود، ولی فرستادگان رسول الله به آن مناطق گسیل شدند و صدای پیامبر را به گوش همگان رساندند.

علاوه بر این خود پیامبر صلی الله علیه و آله نامه هایی نوشت و با رسولانی به کشورهای مختلف مانند ایران و روم و حبشه فرستاد و پیام الهی را به آن ها ابلاغ کرد.

هم اکنون ما امتی هستیم که دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را از وراء اعصار و قرون به وسیله دانشمندان که پیام آوران آن پیامبرند شنیده ایم و منظور از مبعوث ساختن در هر امتی چیزی غیر از این نیست.

۳۷ إِنْ تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدْيِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ

هرقدر برهدایت آن ها حریص باشی (سودی ندارد) چرا که خداوند کسی را که گمراه ساخت هدایت نمی کند و یاورانی نخواهند داشت.

«تَحْرِص» از ماده «حَرَص» به معنی طلب کردن چیزی با جدیت و کوشش است.

بدیهی است این جمله در حق همه منحرفان نیست ، زیرا وظیفه

پیامبر تبلیغ و هدایت است و می دانیم و تاریخ نیز گواهی داده که این تبلیغ و هدایت در مورد بسیاری از گمراهان اثر می گذارد و به آیین حق می پیوندند و عاشقانه از آن دفاع می کنند

بنابراین جمله فوق مخصوص آن گروه است که خیره سری و لجاجت را به حد اعلا رسانده و آن چنان در استکبار و غرور و غفلت و گناه غرق هستند که دیگر درهای هدایت به روی آن ها گشوده نخواهد شد ، این ها هستند که هر چند پیامبر صلی الله علیه و آله برای هدایت آن ها بکوشد نتیجه ای ندارد ، زیرا به خاطر اعمالشان آن چنان گمراه شده اند که دیگر قابل هدایت نیستند .

طبیعی است چنین افرادی یار و یابوری نیز نمی توانند داشته باشند زیرا هر ناصر و یاور در زمینه مناسب اقدام می کند .

ضمناً این تعبیر خود دلیلی بر نفی جبر است ، چرا که « ناصر » مربوط به جایی است که جوششی از درون خود انسان باشد و نقش او نقش کمک و یاری باشد .

تعبیر به « ناصرین » به صورت جمع شاید اشاره به آن است که گروه مؤمنان برعکس این گروه نه یک یار بلکه یاران و یاوران متعدد دارند ، خدا یار آن ها است ، پیامبران و بندگان صالح خدا یار آن ها هستند و فرشتگان رحمت نیز یاورشان محسوب می شوند .

در سوره مؤمن آیه ۵۱ می خوانیم : « إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ : ما پیامبران خویش و

همچنین مؤمنان را در زندگی این جهان و در روز قیامت ، روزی که شاهدان برای شهادت قیام می کنند یاری خواهیم کرد .

و در سوره فصلت آیه ۳۰ می خوانیم : « إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ : کسانی که بگویند پروردگار ما الله است و در راه این عقیده ، استقامت به خرج دهند ، فرشتگان آسمان بر آن ها نازل می شوند و می گویند نترسید و محزون نباشید و بشارت باد بر شما ، بهشتی که به آن وعده داده شده اید . »

اگر نمی دانید برسید

۴۳ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

ما پیش از توجز مردانی که به آن ها وحی می کردیم نفرستادیم، اگر نمی دانید از اهل اطلاع سؤال کنید .

آری این مردان از جنس بشر بودند ، با تمام غرایز و عواطف انسانی ، دردهای آن ها را از همه بهتر تشخیص می دادند و نیازهای آن ها را به خوبی درک می کردند ، درحالی که هیچ فرشته ای نمی تواند از این امور به خوبی آگاه گردد و آن چه را در درون یک انسان می گذرد به وضوح درک کند .

مسلم مردان وحی وظیفه ای جز ابلاغ رسالت نداشتند ، کار آن ها گرفتن وحی و رساندن به انسان ها و کوشش از طرق عادی برای تحقق بخشیدن به اهداف وحی بود ، نه این که با یک نیروی خارق العاده الهی و

برهم زدن همه قوانین طبیعت ، مردم را مجبور به قبول دعوت و ترک

(۷۴) سوره نحل

همه انحرافات کنند، که اگر چنین می کردند ایمان آوردن افتخار و تکامل نبود .

سپس برای تأکید و تأیید این واقعیت اضافه می کند : « اگر این موضوع را نمی دانید بروید و از اهل اطلاع پرسید : فَسَيَلُّوْا
أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » .

« ذِكْرٌ » به معنی آگاهی و اطلاع است و « أَهْلُ الذِّكْرِ » مفهوم وسیعی دارد که همه آگاهان و اهل اطلاع را در زمینه های مختلف شامل می شود و اگر بسیاری از مفسرین اهل ذکر را در این جا به معنی علمای اهل کتاب تفسیر کرده اند نه به این معنی است که اهل ذکر مفهوم محدودی داشته باشد بلکه در واقع از قبیل تطبیق کلی بر مصداق است زیرا سؤال درباره پیامبران و رسولان پیشین و این که آن ها مردانی از جنس بشر با برنامه های تبلیغی و اجرایی بودند قاعدتا می بایست از دانشمندان اهل کتاب و علمای یهود و نصاری بشود ، درست است که آن ها با مشرکان در تمام جهات هم عقیده نبودند، ولی همگی در این جهت که با اسلام مخالفت داشتند، هماهنگ بودند، بنابراین علمای اهل کتاب برای بیان حال پیامبران پیشین منبع خوبی برای مشرکان محسوب می شدند .

در هر موضوعی باید به متخصص همان موضوع مراجعه کرد

آیه فوق بیانگر یک اصل اساسی اسلامی در تمام زمینه های زندگی مادی و معنوی است و به همه مسلمانان تأکید می کند که آن چه را نمی دانند از اهل اطلاعش پرسند و پیش خود در مسایلی

ص: ۵۳

که آگاهی ندارند دخالت نکنند .

به این ترتیب « مسأله تخصص » نه تنها در زمینه مسائل اسلامی و دینی از سوی قرآن به رسمیت شناخته شده ، بلکه در همه زمینه ها مورد قبول و تأکید است و روی این حساب بر همه مسلمانان لازم است که در هر عصر و زمان افراد آگاه و صاحب نظر در همه زمینه ها داشته باشند که اگر کسانی مسایلی را نمی دانند به آن ها مراجعه کنند. ولی ذکر این نکته نیز لازم است که باید به متخصصان و صاحب نظرانی مراجعه کرد که صداقت و درستی و بی نظری آن ها ثابت و محقق است ، آیا ما هرگز به یک طیب آگاه و متخصص در رشته خود که از صداقت و درست کاریش در همان کار خود ، مطمئن نیستیم مراجعه می کنیم ؟ لذا در مباحث مربوط به تقلید و مرجعیت ، صفت عدالت را در کنار اجتهاد و یا اعلیّت قرار داده اند ، یعنی مرجع تقلید هم باید عالم و آگاه به مسائل اسلامی باشد و هم با تقوا و پرهیز کار .

۴۴ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

(از آن ها که آگاهند) از دلایل روشن و کتب (پیامبران پیشین) و ما این ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آن چه به سوی مردم نازل شده است برای آن ها تبیین کنی ، شاید اندیشه کنند .

« بَيِّنَاتٍ » جمع « بَيِّنَةٌ » به معنی دلایل روشن است و ممکن است در این جا اشاره به معجزات و سایر دلایل اثبات حقایق انبیاء باشد ،

«زُبُر» جمع «زُبُور» به معنی کتاب است ، در واقع «بَيِّنَات» دلایل

اثبات نبوت را می گوید و «زُبُر» اشاره به کتاب هایی است که تعلیمات انبیاء در آن جمع بوده است .

سپس روی سخن را به پیامبر کرده و می گوید : « وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ ... »

در واقع دعوت و برنامه رسالت تو از نظر اصولی چیز نوظهور و بی سابقه ای نیست همان گونه که بر رسولان پیشین ، کتب آسمانی نازل کردیم تا مردم را به وظائفشان در برابر خدا و خلق و خویشتن آشنا سازند بر تو نیز این قرآن را نازل کردیم ، تا به تبیین مفاهیم و تعالیم آن پردازای و اندیشه انسان ها را بیدار سازی ، تا با احساس تعهد و مسؤولیت (نه از طریق اجبار و قوه قهریه ناشناخته الهی) در راه حق گام بگذارند و به سوی تکامل پیش بروند .

سجده همه جنبنندگان حتی سایه هایشان برای خدا

۴۸ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَتَّوْنَ ظُلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ

آیا آن ها مخلوقات خدا را ندیدند که چگونه سایه هایشان از راست و چپ حرکت دارند و با خضوع برای خدا سجده می کنند .

«داخِر» در اصل از ماده «دُخُور» به معنی تواضع و کوچکی است .

«يَتَفَتَّوْنَ» از ماده «فَتَّى ء» به معنی بازگشت و رجوع است .

بعضی گفته اند عرب سایه موجودات را به هنگام صبحگاهان ، «ظِل»

می نامد و در عصرگاهان « فیی ء » و اگر می بینیم به قسمتی از غنایم و اموال فیی ء گفته می شود ، اشاره لطیفی به این حقیقت است که بهترین غنایم دنیا همچون سایه عصرگاه است که به زودی زایل و فانی می شود. ولی با توجه به این که در آیه فوق به سایه های راست و چپ اشیاء اشاره شده و کلمه « فیی ء » برای همه آن ها به کار رفته استفاده می شود که فیی ء در این جا معنی وسیعی دارد و هرگونه سایه را شامل می شود .

هنگامی که انسان در موقع طلوع آفتاب رو به طرف جنوب بایستد می بیند قرص خورشید از سمت چپ ، از افق مشرق ، سر برمی آورد و

سایه همه اجسام به طرف راست او می افتند که همان طرف غرب است ، این امر همچنان ادامه دارد و سایه ها مرتباً به طرف راست جابجا می شوند ، تا زوال ظهر در این هنگام ، سایه ها به طرف چپ تغییر مکان می دهند تا هنگام غروب آفتاب که سایه های بزرگ و طولانی اجسام در طرف مشرق گسترده می شوند و با غروب آفتاب ، همه آن ها پنهان می گردند .

در این جا خداوند حرکت سایه های اجسام را در راست و چپ به عنوان نشانه ای از عظمتش معرفی می کند و آن ها را در حال سجده برای پروردگار و تواضع خضوع می داند .

نقش سایه ها در زندگی ما

بدون شك سایه های اجسام نقش مؤثری در زندگی ما دارند که شاید بسیاری از آن غافل باشند و انگشت گذاردن قرآن روی مسأله سایه ها برای توجه دادن به همین نکته است .

سایه ها با این که چیزی جز عدم نور نیستند فواید فراوانی دارند :

همان گونه که نور آفتاب و اشعه حیات بخش آن مایه زندگی و رشد و نمو موجودات است ، سایه ها نیز برای تعدیل تابش اشعه نور ، نقش حیاتی دارند ، تابش یکنواخت آفتاب آن هم در یک مدت طولانی، همه چیز را پژمرده می کند و می سوزاند، ولی نوازش متناوب سایه ها آن را در حد متعادل و مؤثری نگاه می دارد :

برای آن ها که بیابان گردند و یا گرفتار بیابان می شوند ، نقش مؤثر سایه ها در نجات انسان ها فوق العاده محسوس است ، آن هم سایه ای که متحرک است و در یک جا متمرکز نمی شود و به هر سو حرکت می کند ، هماهنگ با خواسته ها و نیاز انسان .

موضوع مهم دیگر این که برخلاف تصور عمومی تنها نور سبب رؤیت اشیاء نیست، بلکه همواره باید نور با سایه ها و نیم سایه ها توأم گردد ، تا مشاهده اشیاء تحقق پذیرد ، به تعبیر دیگر اگر در اطراف موجودی نور یکسان بتابد به طوری که هیچ گونه سایه و نیم سایه ای نداشته باشد هرگز چنین اشیایی که غرق در نور هستند مشاهده نخواهند شد.

یعنی همان طور که در تاریکی مطلق چیزی قابل مشاهده نیست ، در نور مطلق نیز چیزی قابل رؤیت نمی باشد ، بلکه دیدن اشیاء از آمیختن نور و ظلمت (نور و سایه ها) امکان پذیر می شود ، به این ترتیب ، سایه ها نقش مؤثری در مشاهده و تشخیص و شناخت اشیاء از یکدیگر دارند .

۴۹ وَ لِلّٰهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَ الْمَلٰٓئِكَةُ وَ هُمْ لَا يَشْتَكِرُوْنَ

(نه تنها سایه ها بلکه) تمام آن چه در آسمان ها و در زمین از جنبندگان وجود دارد و همچنین فرشتگان، برای خدا سجده می کنند و هیچ گونه تکبری ندارند .

« دابّه » به معنی موجودات جنبنده است و از آن مفهوم حیات و زندگی نیز استفاده می شود و این که آیه فوق می گوید تمام جنبندگان که در آسمان و زمین هستند برای خدا سجده می کنند استفاده می کنیم که در سایر کرات آسمانی نیز موجودات زنده و جنبنده وجود دارد .

حقیقت سجده نهایت خضوع و تواضع و پرستش است و آن سجده معمولی ما که بر هفت عضو انجام می دهیم مصداقی از این مفهوم عام است و منحصر به آن نیست .

و از آن جا که همه موجودات و مخلوقات خدا ، در جهان تکوین و آفرینش ، تسلیم قوانین عمومی عالم هستی می باشند و از مسیر این قوانین منحرف نمی شوند و این قوانین همگی از ناحیه خدا است پس در حقیقت همه در پیشگاه او سجده می کنند ، همه بیانگر عظمت علم و قدرت او هستند همه نشانه بزرگی و بی نیازی او می باشند و بالاخره همه دلیل بر ذات مقدّس اویند .

و اما این که در آیه فوق ، ملائکه به طور جداگانه ذکر شده ، به خاطر آن است که دابّه تنها به جنبندگان گفته می شود که جسمانی هستند و اگر

فرشتگان رفت و آمدی دارند و حضور و غیابی ، نه به معنی جسمانی و مادی است تا در مفهوم دابّه داخل گردند .

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم : « خداوند فرشتگانی دارد که از آغاز آفرینش آن ها تا روز رستاخیز برای خدا سجده می کنند و در آن روز سر از سجده برمی دارند و می گویند : " ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ " : ما حق عبادت ترا انجام ندادیم . »

جمله « وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ » اشاره به وضع و حال فرشتگان است ، که آن ها در خضوع و سجده در پیشگاه حق کمترین استکبار به خود راه نمی دهند .

۵۰. يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ

آن ها از (مخالفت) پروردگارشان که حاکم بر آن هاست می ترسند و آن چه را مأموریت دارند انجام می دهند .

ازاین آیه به خوبی استفاده می شود که نشانه نفی استکبار دو چیز است : ترس در برابر مسؤولیت ها و انجام فرمان های خدا بدون چون و چرا که یکی اشاره به وضع روانی افراد غیر مستکبر دارد و دیگری اشاره به طرز عمل آن ها و برخوردشان با قوانین و دستورها و دومی انعکاسی است از اولی و تحقق عینی آن است . مسلماً کلمه « مِنْ فَوْقِهِمْ » اشاره به بالا بودن حسی و مکانی نیست بلکه به برتری مقامی اشاره می کند ، چرا که خدا از همه برتر و بالاتر است .

در آیه ۶۱ سوره انعام می خوانیم : « وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ : او بر فراز بندگان قاهر است » و حتی فرعون هنگامی که می خواست قدرت

و قوت خود را نشان بدهد می گفت: « وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ: من بر فراز آن ها قاهرم » (۱۲۷ / اعراف) .

در تمام این موارد ، « فَوْق » همان برتری مقامی را بیان می کند .

دین یکی ، معبود هم یکی

۵۱ وَ قَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ فَإِذَا يَأْتِي فَارْهَبُونَ

و خداوند فرمان داده دو معبود انتخاب نکنید ، معبود (شما) تنها یکی است ، تنها از (کیفر) من بترسید .

در این آیه تنها نفی دو معبود شده است ، در حالی که می دانیم مشرکان عرب ، بت ها و معبودهای بسیار زیادی داشته و بت خانه های آن ها مملو از انواع و اشکال بت های مختلف بود ، این تعبیر ممکن است اشاره به یکی از چند نکته و یا همه نکات زیر باشد :

آیه می گوید حتی پرستش دو معبود غلط است تا چه رسد به پرستش معبودهای متعدد و به تعبیر دیگر حداقل را بیان کرده تا بقیه به طور مؤکدتری نفی شوند ، زیرا هر عددی را بخواهیم مافوق واحد انتخاب کنیم باید از دو بگذریم .

در این جا همه معبودهای باطل ، یکی محسوب شده ، می گوید آن ها را در مقابل حق قرار ندهید و دو معبود (حق و باطل) را نپرستید .

عرب های جاهلی در حقیقت دو معبود برای خود انتخاب کرده بودند : معبودی که خالق و آفریننده جهان است یعنی الله که به او اعتقاد داشتند و دیگر معبودی که او را واسطه میان خود و الله و منشأ

خیر و برکت و نعمت می دانستند، یعنی بت ها .

ممکن است آیه فوق ناظر به نفی عقیده « ثنویین » (دوگانه پرستان) همان ها که قایل به خدای خیر و خدای شر بودند باشد ، چرا که آن ها منطقی هرچند ضعیف و نادرست برای خود در این دوگانه پرستی داشتند ولی بت پرستان عرب حتی این منطق ضعیف را هم نداشتند .

مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در ذیل همین آیه جمله لطیفی از بعضی از حکماء نقل می کند و آن این که « پروردگار به تو دستور داده است که دو معبود را مپرست ، اما تو آن همه معبود برای خود ساختی ، نفس سرکش تو بتی است و هوی و هوس بت دیگر و دنیا و هدف های مادّیت بت های دیگر ، تو حتی در برابر انسان ها سجده می کنی تو چگونه یگانه پرستی ؟ »

۵۲ وَ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لَهُ الدِّينُ وَاصْبَا أَفْغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ

آن چه در آسمان ها و زمین است از آن او است و همواره

دین (و قوانین دینی) از او می باشد و آیا از غیر اومی ترسید؟

« واصب » در اصل از ماده « وُضُوب » به معنی دوام گرفته شده است و بعضی آن را به معنی « خالص » تفسیر کرده اند (طبعا تا چیزی خالص نباشد دوام پیدا نخواهد کرد) و ممکن است تعبیر آیه فوق اشاره به هر دو جهت باشد ، یعنی همیشه و هر زمان دین خالص از آن خدا است. هنگامی که ثابت شد عالم هستی از آن او است و قوانین

ص: ۶۱

تکوینی را او ایجاد کرده مسلم است که قوانین تشریحی هم باید به وسیله او تعیین گردد و طبعاً اطاعت نیز مخصوص او است .

۵۳ وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ

آن چه از نعمت ها دارید همه از ناحیه خدا است ، سپس هنگامی که ناراحتی ها به شما می رسد او را می خوانید .

« تَجْتَرُونَ » در اصل از ماده « جَوَّار » به معنی آوای چهارپایان و وحوش است که بی اختیار به هنگام درد و رنج سر می دهند و سپس به عنوان کنایه در همه ناله هایی که بی اختیار از درد و رنج برمی خیزد به کار رفته است ، انتخاب این تعبیر در این جا مخصوصاً این نکته را می رساند که در آن زمان که مشکلات فوق العاده زیادی شود و کاربرد به استخوان می رسد و بی اختیار فریاد درد و رنج می کشید، آیا در آن زمان جز « الله » را می خوانید ؟

اگر پرستش بت ها به خاطر شکر نعمت است ، که بت ها به شما نعمتی نداده اند که شکرش لازم باشد ، بلکه سر تا پای وجود شما را نعمت های خدا فرا گرفته است ، با این حال بندگی او را رها می کنید و به سراغ بت ها می روید ؟

علاوه بر این « هنگامی که ناراحتی های ، مصائب ، بلاها و رنج ها به سراغ شما می آید برای دفع آن ها تنها دست تضرع به درگاه او برمی دارید و او را می خوانید « (ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ) .

بنابراین اگر پرستش بت ها به خاطر دفع ضرر و حل مشکلات

است ، آن هم که از ناحیه خدا است و شما نیز عملاً ثابت کرده اید که در سخت ترین حالات زندگی همه چیزاراهمی کنید و تنها به درگاه او می روید.

۵۴ تَمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ

و هنگامی که ناراحتی و رنج را از شما برطرف ساخت گروهی از شما برای پروردگارشان شریک قائل شدند .

در حقیقت قرآن به این نکته باریک اشاره می کند که فطرت توحید در وجود همه شما هست ، ولی در حال عادی ، پرده های غفلت و غرور و جهل و تعصب و خرافات آن را می پوشاند ، اما به هنگامی که تندباد حوادث و طوفان های بلا می وزد این پرده ها کنار می روند نور فطرت آشکار می گردد و می درخشد ، درست در همین حال است که خدا را با تمام وجود و با اخلاص کامل می خوانید ، خدا نیز پرده های بلا و رنج و مصیبت را از شما دور می سازد که این گشودن پرده های رنج ، نتیجه گشوده شدن پرده های غفلت است (توجه داشته باشید در آیه تعبیر به كَشَفَ الضُّرَّ شده است که به معنی کنار زدن پرده های مشکلات است) .

ولی هنگامی که طوفان فرو نشست و به ساحل آرامش باز گشتید ، از نو همان غفلت و غرور و همان شرک و بت پرستی خودنمایی می کند .

۵۸ وَ إِذْ بَشَّرْنَا أَحَدَهُمْ بِالْأُنْثَىٰ أَذَىٰ لَّهُمْ مَسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ

در حالی که هرگاه به یکی از آن ها بشارت دهند دختری نصیب تو شده صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود و مملو از خشم می گردد .

۵۹ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ

عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

از قوم و قبیله خود به خاطر بشارت بدی که به او داده شده متواری می گردد(و نمی داند) آیا او را با قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند؟ چه بد حکمی می کنند؟

« کَظِيمٌ » به کسی می گویند که مملو از اندوه و غضب شده و خویشتن داری می کند و به اصطلاح دندان بر جگر می فشارد .

نقش اسلام در احیای ارزش مقام زن

تحقیر و درهم شکستن شخصیت زن ، تنها در میان عرب جاهلی نبود ، بلکه در میان اقوام دیگر و حتی شاید متمدن ترین ملل آن زمان نیز، زن شخصیتی ناچیز داشت و غالباً با او به صورت یک کالا- و نه یک انسان رفتار می شد ، ولی مسلماً عرب جاهلی این تحقیر را در اشکال زننده تر و وحشتناک تری انجام می داد .

تا آن جا که اصلاً نسب را به مرد مربوط می دانست و مادر را تنها ظرفی برای نگاهداری و پرورش جنین ، محسوب می کرد. این را نیز می دانیم که آن ها برای زن حقی در ارث قایل نبودند و برای تعدد زوجات حد و مرزی قایل نمی شدند ، به سادگی خوردن آب ، ازدواج می کردند و به آسانی آن ها را طلاق می دادند .

ولی اسلام ظهور کرد و با این خرافه در ابعاد مختلفش سرسختانه جنگید، مخصوصاً تولد دختر را که ننگ می دانستند در احادیث اسلامی به عنوان گشوده شدن ناودانی از رحمت خدا به خانواده معرفی کرد .

و خود پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر به دخترش بانوی اسلام فاطمه زهرا علیهاالسلام

احترام می گذاشت که مردم تعجب می کردند ، باتمام مقامی که داشت ، دست دخترش را می بوسید و به هنگام مراجعت از سفر نخستین کسی را که دیدار می کرد ، دخترش فاطمه بود و به عکس هنگامی که می خواست به سفر برود آخرین خانه ای را که خداحافظی می کرد، باز خانه فاطمه علیهاالسلام بود .

در حدیثی می خوانیم که به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند خدا به او دختری داده است ، ناگهان نگاه به صورت یارانش کرد دید آثار ناخشنودی در آن ها نمایان گشت (گویی هنوز رسوبات افکار جاهلی از مغز آن ها برچیده نشده) پیامبر صلی الله علیه و آله فوراً فرمود : « مَا لَكُمْ ؟ رَيْحَانَةُ أَشْمُمَا ، وَرِزْقُهَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : این چه حالتی است در شما می بینم ؟ خداوند گلی به من داده آن را می بویم و اگر غم روزی او را می خورید ، روزیش با خدا است » (۱)

در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود : « نِعَمَ

الْوَالِدُ الْبِنَاتُ ، مُلَطَّفَاتُ ، مُجَهَّزَاتُ ، مُؤَنِّسَاتُ مَفْلِيَّاتُ : چه فرزند خوبی است دختر! هم پرمحبت است ، هم کمک کار ، هم مونس است و هم پاک و پاک کننده » (۲)

در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم : « مَنْ دَخَلَ السُّوقَ فَاشْتَرَى تُخْفَةً فَحَمَلَهَا إِلَى عِيَالِهِ كَانَ كَحَامِلِ الصَّدَقَةِ إِلَى قَوْمٍ مَحَاوِجٍ وَتَيْبَدُ بِالْإِنَاثِ قَبْلَ الذُّكُورِ ، فَإِنَّهُ مِنْ فَرَحِ ابْنَتِهِ فَكَأَنَّمَا

ص: ۶۵

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۵ ، صفحه ۱۰۰ و ۱۰۲ .

۲- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۵ ، صفحه ۱۰۰ و ۱۰۲ .

أَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ : کسی که بازار می رود و تحفه ای برای خانواده خود می خرد همچون کسی است که می خواهد به نیازمندی کمی کند (همان پاداش را دارد) و هنگامی که می خواهد تحفه را تقسیم کند نخست باید به دختر و بعد به پسران بدهد، چرا که هر کس دخترش را شاد و مسرور کند چنان است که گویی کسی از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده باشد « (۱) »

در حقیقت این احترام به شخصیت زن سبب آزادی او در جامعه و پایان دادن به دوران بردگی زنان است .

شیطان زشتی ها را زیبا جلوه می دهد

۶۳ تَاللّٰهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

به خدا سوگند، پیامبرانی به سوی امت های پیش از تو فرستادیم اما شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داد و امروز او ولی و سرپرستشان است و مجازات دردناک برای آن ها است .

آری شیطان آن چنان در وسوسه های خود، مهارت دارد که زشت ترین و بدترین جنایات را گاهی در نظر انسان چنان زینت می دهد که آن را یک افتخار می پندارد، همان گونه که عرب جاهلی زنده به گور کردن دختران خود را سند افتخار می دانست و آن را به عنوان حمایت از

ناموس و حفظ حیثیت و آبروی قبیله! مدح و تمجید می کرد و

ص: ۶۶

می گفت: من امروز دخترم را به دست خود زیرخاک می فرستم تا فردا در یک جنگ به دست دشمن نیفتد.

و ما امروز نمونه های بسیاری از این تزینات شیطانی را در اعمال بسیاری از افراد می بینیم که دزدی ها و غارتگری و تجاوزها و جنایات خود را با تعبیرات مختلفی توجیه می کنند و در زیر لفافه های فریبنده قرار می دهند.

نقش باران در حیات و زندگی

۶۵ وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

خداوند از آسمان آبی فرستاد و زمین را بعد از آن که مرده بود حیات بخشید در این نشانه درستی است برای جمعیتی که گوش شنوا دارند.

مسأله حیات و زندگی زمین به وسیله نزول آب باران از آسمان،

در آیات متعددی از قرآن، بیان شده است، زمین های خشکیده و خاموش و بی روح که گاهی خشکسالی آن ها را چنان از کار انداخته که انسان هرگز باور نمی کند در گذشته در آغوشش گیاهی پرورش یافته و یا در آینده، موجود زنده ای در دامانش تولد خواهد یافت، اما چند باران پی در پی و به دنبال آن تابش اشعه حیات بخش آفتاب، آن را به حرکت درمی آورد، گویی خفته ای است که بیدار می شود و یا صحیح تر مرده ای است که با دم مسیحایی باران به حیات بازگردد، انواع گل ها و گیاه ها در آن آشکار می شود و به دنبال آن حشرات و پرندگان و انواع

حیوانات از هر طرف به سوی آن می آیند و زمزمه حیات و زندگی سر می دهند .

خلاصه در آن سرزمین که سابقا مرده و خاموش بود چنان غلغله ای برپا می شود که آدمی را مبهوت می کند و این راستی یکی از شاهکارهای آفرینش است .

هم نشانه ای است از قدرت و عظمت آفریدگار و هم دلیلی است

بر امکان معاد چگونه مردگان بار دیگر لباس حیات در تن می کنند و هم نعمت بزرگی است از نعمت های خداوند ، مخصوصا نعمتی مانند باران که بندگان کمترین زحمتی برای ایجاد آن متحمل نمی شوند .

شیر غذایی سرشار از ویتامین ها و انواع مواد مغذی برای نوجوانان

۶۶ وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ

و در وجود چهارپایان برای شما (درس های) عبرتی است ، از درون شکم آن ها از میان غذاهای هضم شده و خون ، شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم .

« فَرْث » در لغت به معنی غذاهای هضم شده درون معده است که به مجرد رسیدن به روده ها ماده حیاتی آن جذب بدن می گردد و تفاله های آن به خارج فرستاده می شود ، در آن حال که این غذای هضم شده در درون معده است به آن « فَرْث » می گویند و هنگامی که تفاله های آن خارج شد « رَوْث » (سرگین) گفته می شود .

می دانیم که مقدار کمی از غذا مانند بعضی از مواد قندی و همچنین آب از همان دیواره های معده جذب بدن می شود ، اما قسمت عمده هنگامی که غذای هضم شده منتقل به روده ها شد وارد خون می گردد و نیز می دانیم که شیر از غده های مخصوصی که درون پستان است تراوش می کند و مواد اصلی آن از خون و غده های چربی ساز گرفته می شود .

به این ترتیب این ماده سفید رنگ تمیز خالص ، این غذای نیروبخش گوارا ، از میان غذاهای هضم شده مخلوط با تفاله ها و از لابلای خون به دست می آید و این به راستی عجیب است ، سرچشمه ای آن چنان آلوده و تنفرآمیز ، اما محصولش این چنین خالص و زیبا و دل انگیز و گوارا .

شیر سرشار از مواد مختلف حیاتی که روی هم رفته یک مجموعه کامل غذایی را تشکیل می دهد

مواد معدنی شیر عبارت است از سدیم ، پتاسیم ، کلسیم ، منیزیم ، روی ، مس و کمی آهن و همچنین فسفر و کلر و ید و گوگرد .

در شیر گازهای اکسیژن و ازت و اسید کربنیک نیز وجود دارد .

مواد قندی شیر به قدر کافی و به صورت « لاکتوز » می باشد .

ویتامین های محلول در شیر ویتامین « ب » و « پ » و « آ » و « د » می باشد ، امروز ثابت شده است که اگر حیوان خوب چرا شده باشد تمام اقسام ویتامین ها در شیر آن وجود دارد که شرح همه آن ها در این مختصر نمی گنجد و این مسأله نیز تقریباً مورد اتفاق است که شیر تازه

یک غذای کامل محسوب می شود. و شاید به همین دلیل است که در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: « لَيْسَ يُجْزَى مَكَانَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ إِلَّا اللَّبَنُ: تنها چیزی که می تواند جای آب و غذا را کاملاً بگیرد شیر است». و نیز در روایات می خوانیم شیر عقل انسان را زیاد می کند و ذهن انسان را صفا می بخشد روشنائی چشم را می افزاید و نسیان و فراموشکاری را برطرف می کند، قلب را تقویت کرده و پشت را محکم می گرداند (و می دانیم هر یک از این آثار ارتباط نزدیکی با مواد حیاتی موجود در شیر دارد). (۱)

(۱۰۰) سوره نحل

معانی چهارگانه وحی

۶۸ وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ

پروردگار تو به زنبور عسل وحی (الهام غریزی) فرستاد که از کوه ها و درختان و داربست هایی که مردم می سازند خانه هایی برگزین .

کلمه وحی در اصل چنان که راغب در مفردات می گوید: به معنی اشاره سریع است سپس به معنی القا کردن مخفیانه سخنی آمده است، ولی در قرآن مجید وحی چهار معنا به شرح زیر به کار رفته، که همه بازگشت به همان معنی اصلی می کند:

ص: ۷۰

۱- از « کتاب اولین دانشگاه و آخرین پیامبر»، جلد ۶ استفاده شده است .

از آن جمله وحی نبوت است که در قرآن، فراوان از آن یاد شده است، در آیه ۵۱ سوره شوری می خوانیم: « وَ مَا كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا ... : خداوند با هیچ انسانی جز از طریق وحی سخن نمی گوید ... » .

و نیز وحی به معنی الهام است، خواه الهام خودآگاه باشد (در مورد انسان ها) مانند « وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْقِيهِ فِي الْيَمِّ : ما به مادر موسی الهام کردیم که نوزادت را شیر ده و هرگاه از دستیابی دشمنان بر او ترسیدی او را به آغوش امواج دریا بسپار » (۷/قصص) .

و خواه به صورت ناآگاه و الهام غریزی باشد، چنان که در مورد زبور عسل در آیات فوق خواندیم، زیرا مسلم است، وحی در این جا همان فرمان غریزه و انگیزه های ناخود آگاهی است که خداوند در جانداران مختلف آفریده است .

و نیز وحی به معنی اشاره است چنان که در داستان زکریا

می خوانیم: « فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا: زکریا به مردم با اشاره گفت صبح و شام، تسبیح خدا گویند » (۱۱/مریم).

و نیز به معنی رساندن مخفیانه پیام و خبر آمده است، چنان که در آیه ۱۱۲ سوره انعام می خوانیم: « يُوحَىٰ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا : شیاطین انسانی و غیرانسانی مطالب فریبنده و گمراه کننده را به طور مرموز به یکدیگر می رسانند » .

آیا الهام غریزی مخصوص زنبوران عسل است ؟

در این جا این سؤال پیش می آید که غرایز و یا الهام غریزی منحصر به زنبوران عسل نیست و در همه حیوانات وجود دارد، چرا تنها در این جا این تعبیر آمده است ؟

اما باتوجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود و آن این که: امروز که زندگی زنبوران عسل دقیقا از طرف دانشمندان مورد بررسی عمیق قرار گرفته ثابت شده است که این حشره شگفت انگیز آن چنان تمدن و زندگی اجتماعی شگفت انگیزی دارد که از جهات زیادی بر تمدن انسان و زندگی اجتماعی او پیشی گرفته است .

البته کمی از زندگی شگرفش در گذشته روشن بوده ، ولی هرگز مثل امروز ابعاد مختلف آن که هر یک از دیگری عجیب تر است شناخته نشده بود ، قرآن به طرز اعجاز آمیزی که با کلمه « وحی » به این موضوع اشاره کرده است ، تا این واقعیت را روشن سازد که زندگی زنبوران عسل را هرگز نباید با انعام و چهارپایان و مانند آن ها مقایسه کرد و شاید همین انگیزه ای شود که به درون جهان اسرار آمیز این حشره عجیب گام بگذاریم و به عظمت و قدرت آفریدگارش آشنا شویم و این است رمز دگرگون شدن لحن کلام در این آیه نسبت به آیات گذشته.

نخستین مأموریت زنبور عسل

نخستین مأموریت زنبوران عسل در این آیه مأموریت خانه سازی ذکر شده و این شاید به خاطر آن است که مسأله مسکن مناسب نخستین شرط زندگی است و به دنبال آن فعالیت های دیگر امکان پذیر می شود و

یا به خاطر آن که ساختمان خانه های شش ضلعی زنبوران عسل که شاید میلیون ها سال است به همین شکل در شرق و غرب جهان ادامه دارد از عجیب ترین برنامه های زندگی آن ها است (۱) و حتی شاید از ساختن خود عسل عجیب تر است ، چگونه این خانه های شش ضلعی را با ظرافت و مهندسی فوق العاده دقیقی می سازد ؟ خانه هایی که نقشه آن بسیار حساب شده و زوایای آن کاملاً دقیق و یکسان است ، اساساً برای استفاده کامل از یک سطح به گونه ای که هیچ قسمتی از آن ، هدر نرود و یا زوایای تنگ و تاریکی پیدا نکند ، راهی بهتر از انتخاب خانه های شش ضلعی با زوایای مساوی نیست، به اضافه این نوع خانه از استحکام خاصی برخوردار است .

انتخاب این خانه ها ، چنان که قرآن در آیه فوق می گوید : گاهی در

کوه ها است، در لابلای صخره های غیر قابل عبور و شکاف های مخصوص سنگ هایی که آمادگی برای این هدف دارند و گاهی در لابلای شاخه های درختان و گاهی در کندو هایی که انسان ها بر فراز داربست ها در اختیارشان می گذارند .

ضمناً از این تعبیر استفاده می شود که لانه و کندوی عسل باید در نقطه مرتفعی از کوه و درخت و داربست باشد تا

ص: ۷۳

۱- تابه حال ۴۵۰۰ نوع زنبور عسل وحشی شناخته شده ولی شگفتی در این است که همه آن ها یک نوع مهاجرت و کندوسازی و مکیدن و خوردن از گل ها را دارند (اولین دانشگاه ، جلد ۵ ، صفحه ۵۵) .

به خوبی بتواند از آن استفاده کند .

۶۹ ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلِمِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

سپس از تمام ثمرات تناول کن و راه هایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده به راحتی بپیمای ، از درون شکم آن ها نوشیدنی خاصی خارج می شود ، به رنگ های مختلف، که در آن شفای مردم است در این امر نشانه روشنی است برای جمعیتی که اهل فکر هستند .

« ذُلُلٌ » جمع ذُلُول به معنی تسلیم و راه باشد و توصیف راه ها به « ذُلُلٌ » به خاطر آن است که این جاده ها آن چنان دقیقاً تعیین شده که در برابر زنبوران عسل کاملاً رام و تسلیم هستند که بعداً به چگونگی آن اشاره خواهیم کرد .

عسل از چه ساخته می شود ؟

زنبوران عسل معمولاً از ماده قندی مخصوصی که در ریشه گل ها قرار داده شده است می مکند و آن را جمع آوری می کنند ، ولی زنبورشناسان می گویند کار زنبوران تنها استفاده از این ماده قندی بن گل ها نیست ، بلکه حیانا از تخمدان گل ها و دمبرگ ها و میوه ها نیز استفاده می کنند که قرآن از همه این ها تعبیر به « مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ » (همه میوه ها) کرده است .

جمله عجیبی که از « مترلینگ » دانشمند زیست شناس نقل شده ،

اهمیت تعبیر قرآن را آشکار می سازد آن جا که می گوید: « همین امروز

اگر زنبور عسل (اعم از وحشی و اهلی) از بین برود یکصد هزار نوع از گیاه ها و گل ها و میوه های ما از بین خواهد رفت و از کجا که اصولاً تمدن ما از بین نرود ؟ » (زیرا نقش زنبوران عسل در جابجا کردن گرده های نر گل ها و بارور ساختن گیاهان ماده و به دنبال آن پرورش یافتن میوه ها آن قدر عظیم است که بعضی از دانشمندان حتی آن را از عسل سازی زنبوران هم مهم تر می دانند) .

در حقیقت آن چه را زنبوران عسل از آن می خورند ، بالقوه انواع میوه هایی است که به کمک آن ها ، شکل می گیرد و با این حال چه پرمعنی است کلمه « مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ » .

عسل در کجا ساخته می شود ؟

شاید هنوز بسیاری از افراد فکر می کنند که برنامه کار زنبوران عسل این است که شیره گل ها را مکیده و در دهان خود جمع و در کندو ذخیره می کنند، درحالی که چنین نیست آن هاشیره های گل هارابه بعضی از حفره های درون بدن خود که زنبورشناسان به آن ، چینه دان می گویند می فرستند و

در آن جا که حکم یک کارخانه کوچک مواد شیمیایی دارد تغییر و تحول های مختلفی پیدا کرده ، شهد گل ها به عسل تبدیل می گردد و مجدداً زنبور ، عسل ساخته شده را از بدن خود بیرون می فرستد .

عجیب این که سوره نحل ، از سوره های مکی است و می دانیم در منطقه مکه نه گل و گیاهی وجود دارد و نه زنبوران عسل ، ولی قرآن با این دقت و ظرافت از آن سخن می گوید و با تعبیر جالبی مانند :

« يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ : از درون زنبوران مایعی خارج می شود به رنگ های مختلف » حتی به ریزه کاری های ساختن عسل نیز اشاره کرده است .

رنگ های مختلف عسل

رنگ عسل، برحسب آن که زنبور بر چه گل و ثمره ای نشسته و از آن بهره گیری کرده باشد تفاوت می کند، به همین جهت درپاره ای از مواد قهوه ای تیره و گاهی نقره ای سفید و گاهی زرد رنگ، گاهی شفاف، زمانی تیره ، گاهی زرد طلایی ، زمانی خرمایی و حتی گاهی ، مایل به سیاهی است .

این تنوع رنگ ها علاوه بر این که گویای تنوع سرچشمه های به دست آوردن عسل است ، تنوعی برای ذوق ها و سلیقه ها نیز محسوب می شود زیرا امروز ثابت شده است که رنگ غذا در تحریک اشتهای انسان مؤثر است ، قدیمی ها نیز گویا این مسأله روانی را شناخته بودند که غذاهای خود را با زعفران و زردچوبه و رنگ های دیگر رنگین می ساختند ، تا از طریق بصری نیز میهمانانشان را به خوردن غذا تشویق نمایند ، در کتب غذاشناسی در این زمینه بحث فراوان کرده اند که نقل همه آن ها مناسب با بحث فشرده تفسیری ما نیست .

عسل یک ماده فوق العاده شفا بخش خصوصا برای نوجوانان عزیز

می دانیم در گل ها و گیاهان ، داروهای حیات بخشی نهفته شده است که هنوز معلومات ما ، با اطلاعات وسیعی که از داروهای گیاهی داریم ، نسبت به آن ناچیز است و جالب این که دانشمندان از طریق

تجربه به این حقیقت رسیده اند که زنبوران به هنگام ساختن عسل

آن چنان ماهرانه عمل می کنند که خواص درمانی و دارویی گیاهان کاملاً به عسل منتقل شده و محفوظ می ماند. روی همین جهت عسل دارای بسیاری از خواص درمانی گل ها و گیاهان روی زمین به طور زنده است. دانشمندان برای عسل ، خواص بسیار زیادی گفته اند که هم جنبه درمانی دارد و هم پیشگیری و نیروبخش .

عسل زود جذب خون می شود و به همین جهت نیروبخش است و در خون سازی فوق العاده مؤثر .

عسل از ایجاد عفونت در معده و روده جلوگیری می نماید. عسل برطرف کننده یبوست است. عسل برای کسانی که دیر به خواب می روند اثر بسیار مطلوبی دارد (مشروط بر این که کم نوشیده شود زیرا زیاد آن خواب را کم می کند) .

عسل برای رفع خستگی و فشردگی عضلات اثر قابل ملاحظه ای دارد.

عسل اگر به زنان باردار داده شود ، شبکه عصبی فرزندانشان قوی خواهد شد .

عسل میزان کلسیم خون را بالا می برد .

عسل برای کسانی که دستگاه گوارش ضعیفی دارند نافع است ، مخصوصاً برای کسانی که به نفخ شکم مبتلا هستند توصیه می شود .

عسل به علت این که زود وارد مرحله سوخت و ساز بدن می شود، می تواند به فوریت انرژی ایجاد کند و ترمیم قوا نماید .

عسل در تقویت قلب مؤثر است .

عسل برای درمان بیماری های ریوی کمک کننده خوبی است .

عسل به خاطر خاصیت میکروب کشی اش برای مبتلایان به اسهال مفید است .

عسل در درمان زخم معده واثنی عشرعامل مؤثری شمرده شده است.

عسل به عنوان داروی معالجه رماتیسم ، نقصان قوه نمو عضلات و ناراحتی های عصبی شناخته شده .

عسل برای رفع سرفه مؤثر است و صدا را صاف می کند .

خلاصه خواص درمانی عسل بیش از آن است که دراین مختصر بگنجد.

علاوه بر این از عسل داروهایی برای لطافت پوست و زیبایی صورت ، طول عمر ، ورم دهان و زبان ، ورم چشم ، خستگی و ترک خوردگی پوست و مانند آن می سازند .

مواد و ویتامین های موجود در عسل بسیار مؤثر است ، از مواد معدنی : آهن، فسفر، پتاسیم، ید، منیزیم، سرب، مس، سولفور، نیکل، روی، سدیم و غیر آن است، از مواد آلی: صمغ، پولن، اسید لاکتیک، اسیدفورمیک ، اسیدسیتریک ، اسیدتاتاریک و روغن های معطر و از ویتامین ها دارای ویتامین های شش گانه آ، ب، ث، د، کا، امی باشد ، بعضی نیز قابل به وجود ویتامین پ ب در عسل هستند. عسل در خدمت درمان ، بهداشت و زیبایی انسان ها است .

در روایات اسلامی نیز روی خاصیت درمانی عسل تکیه شده است ، در روایات متعددی از امام علی و امام صادق و بعضی دیگر از معصومین نقل شده که فرمودند : « مَا اسْتَشْفَى النَّاسُ

بِمِثْلِ الْعَسَلِ : مردم به چیزی مانند عسل استشفاء نمی کنند» (۱) و

به تعبیر دیگر : « لَمْ يَسْتَشْفِ مَرِيضٌ بِمِثْلِ شَرْبِهِ عَسَلٍ : هیچ بیماری به مانند شربت عسل درمان نکرده است » (۲).

و نیز در احادیث عسل برای درمان دل درد توصیه گردیده و از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده : « مَنْ شَرَبَ الْعَسَلَ فِي كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً يُرِيدَ مَا جَاءَ بِهِ الْقُرْآنُ عُوفِيَ مِنْ سَبْعٍ وَ سَبْعِينَ دَاءً : کسی که (لا اقل) هر ماه یک بار عسل بنوشد و شفایی را که قرآن از آن یاد کرده بطلبد ، خدا او را از ۷۷ نوع بیماری شفا می بخشد » (۳).

ولی البته از آن جا که هر حکم عامی ، استثنایی دارد ، موارد نادری وجود دارد که نوشیدن عسل در آن نهی شده است .

۷۳ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ

آن ها غیر از خدا موجوداتی را می پرستند که مالک روزی آن ها از آسمان ها و زمین نیستند و توانایی بر این کار را ندارند.

در حقیقت جمله « لَا يَسْتَطِيعُونَ » دلیلی است برای جمله « لَا يَمْلِكُونَ » یعنی آن ها مالک چیزی از روزی ها نیستند به دلیل این که کمترین قدرتی برای خلقت یا حفظ آن ها ندارد .

ص: ۷۹

۱- « وسائل الشیعه »، جلد ۱۷، صفحه ۷۳ تا ۷۵ .

۲- « وسائل الشیعه »، جلد ۱۷، صفحه ۷۳ تا ۷۵ .

۳- « سفینه البحار »، جلد ۲، صفحه ۱۹۰ .

۷۴ فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

بنابراین برای خدا امثال (و شبیه) قایل نشوید . چرا که خدا می داند شما نمی دانید .

بعضی از مفسران گفته اند جمله « فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ » اشاره به منطقی است که مشرکان عصر جاهلی داشته اند (و شبیه آن در میان بعضی از مشرکان عصر ما نیز دیده می شود) آن ها می گفتند ما اگر به سراغ بت ها می رویم به خاطر این است که ما شایسته پرستش خدا

نیستیم باید به سراغ بت ها برویم که آن ها مقربان درگاه او هستند. خداوند همانند یک پادشاه بزرگ است که وزراء و خاصان او به سراغ او می روند، ولی توده مردم که دسترسی به او ندارند به سراغ حواشی و خاصان و مقربانش خواهند رفت .

این گونه منطقی های زشت و غلط که گاهی در لباس یک مثل انحرافی مجسم می گردد یکی از خطرناک ترین منطقی ها است .

قرآن در پاسخ آن ها می گوید : « برای خداوند مثال نزنید » یعنی مثالی که متناسب با افکار محدود و موجودات « ممکن » و مملو از نقایص است .

شما اگر توجه به احاطه وجودی خداوند نسبت به همه موجودات و لطف و مرحمت بی انتهای او و نزدیکیش به خودتان می داشتید ، تا آن جا که از شما به شما نزدیک تر است ، هرگز برای توجه به خدا به وسائط متوجه نمی شدید .

خدایی که شما را دعوت به نیایش و سخن گفتن مستقیم با خودش کرده و درهای خانه اش را شب و روز به روی شما بازگذارده ، این خدا را نباید به پادشاه جبار و مستکبری تشبیه کرد که درون قصرش خزیده و جز عده معدودی، راه به درون خانه او ندارند «فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ».

یکی از خطرناک ترین پرتگاه هایی که در راه شناخت صفات او وجود دارد ، پرتگاه تشبیه است ، یعنی صفات او را با بندگان مقایسه کردن و شبیه دانستن ، چرا که خدا وجودی است بی نهایت از هر نظر و دیگران وجودهایی هستند محدود از هر جهت و هرگونه تشبیه و تمثیل در این جا مایه بعد و دوری از شناخت او می شود. حتی در آن جایی که ناچار می شویم ذات مقدس او را به نور و مانند آن تشبیه کنیم باید توجه داشته باشیم که این گونه تشبیهات ، به هر حال ناقص و نارسا است و تنها از یک جنبه قابل قبول است نه از تمام جهات .

درحالی که بسیاری از مردم توجه به این واقعیت ندارند، غالباً در درّه تشبیه و قیاس سقوط می کنند و ازحقیقت توحید به دورمی افتند و لذا قرآن کرارا هشدارمی دهد، گاهی با جمله «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ : چیزی شبیه او نمی باشد» (۴/توحید) و گاهی با جمله « فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ » که در آیات فوق آمده است ، مردم را به این واقعیت توجه می دهد .

انسان در آغاز هیچ علمی نداشت

۷۸ وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

ص: ۸۱

و خداوند شما را از شکم مادران خارج نمود درحالی که هیچ نمی دانستید، اما برای شما گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر نعمت او را به جا آورید .

این آیه به وضوح می گوید انسان در آغاز تولد ، مطلقاً علمی نداشته ، بنابراین هرچه کسب کرده بعد از تولد و به وسیله ابزاری که خدا در اختیارش قرار داده بوده است .

در این جا این سؤال پیش می آید که چگونه قرآن می گوید به هنگام خارج شدن از محیط جنین هیچ چیز نمی دانستید درحالی که ما دارای یک سلسله علوم فطری هستیم ، مانند آگاهی از توحید و خداشناسی و همچنین مسائل بدیهی (مثل عدم اجتماع نقیضین و یا این که مثلاً کل از جزء بزرگ تر است و یا در مسائل اجتماعی و اخلاقی مانند حسن عدالت و قبح ظلم و امثال این ها) همه این ها علمی هستند که در نهاد ما از آغاز قرار داشته و با ما از مادر متولد شده است ، پس چگونه قرآن می گوید در آغاز تولد هیچ نمی دانستید .

آیا حتی علم ما به وجود خویشتن که علم حضوری محسوب می شود نیز وجود نداشت و از طریق «سمع و بصر و افتده» (گوش و چشم و عقل) به دست آمد ؟

در پاسخ این سؤال می گوییم : بدون شک حتی این علوم بدیهی و ضروری و فطری در آن لحظه به صورت « فعلیت » در انسان نبود ، تنها استعداد و قوه آن در نهاد آدمی وجود داشت و به تعبیر دیگر ما ، در لحظه تولد از همه چیز غافل بودیم حتی از خویشتن خویش ، ولی درک

بسیاری از حقایق به صورت بالقوه در ما نهفته بود ، کم کم چشم ما قدرت بینایی پیدا کرد و گوش قدرت شنوایی و عقل قدرت درک و تجزیه و تحلیل یافت و ما از این مواهب سه گانه الهی بهره مند شدیم ، نخست تصورات بسیاری از اشیاء را از طریق حس درک کردیم و آن را به عقل سپردیم سپس از آن ها مفاهیم کلی و کلی تر ساختیم و از طریق « تعمیم » و « تجرید » به حقایق عقلی دست یافتیم .

قدرت تفکر ما به جایی می رسد که از خویشتن (به عنوان یک علم حضوری آگاه می شویم) سپس علوم و دانش هایی که به صورت بالقوه در نهاد ما بود ، جان می گیرد و فعلیت پیدا می کند و ما این علوم بدیهی و ضروری را پایه ای قرار می دهیم برای شناخت علوم نظری و غیر بدیهی .

بنابراین عمومیت و کلیت آیه که می گوید : در آغاز تولد هیچ نمی دانستید تخصیص و استثنایی بر نداشته است .

نعمت ابزار شناخت

بدون شک هرگز عالم خارج به درون وجود ما راه نمی یابد ، بلکه تصویر و ترسیم و اشکالی از آن با وسایلی در روح ما نقش می بندد و به این ترتیب همیشه شناخت ما نسبت به جهان خارج به وسیله ابزاری صورت می گیرد که از همه مهم تر سمع و بصر (چشم و گوش) است .

این ابزار آن چه را از خارج دریافته اند به ذهن و فکر ما منتقل می سازند و ما با نیروی عقل و اندیشه آن را درمی یابیم و به تجزیه و تحلیل آن می پردازیم :

به همین دلیل در آیه فوق ، پس از بیان عدم آگاهی مطلق انسان به

هنگام گام نهادن در این جهان، می فرماید: « خداوند چشم و گوش و دل در اختیارشان گذاشت » (تا حقایق هستی را دریابید).

و اگر می بینیم نخست از « گوش » نام می برد و سپس از « چشم »، با این که چشم ظاهراً دایره فعالیت وسیع تری دارد شاید به خاطر آن است که در نوزاد نخست فعالیت گوش شروع می شود و بعد از مدتی چشم ها قدرت دیدار پیدا می کنند، زیرا چشم در عالم رحم مادر که تاریکی مطلق بر آن حکومت می کند در آغاز تولد آمادگی برای پذیرش اشعه نور ندارد و به همین دلیل بعد از تولد غالباً بسته است، تدریجاً به نور عادت می کند و قدرت دید در آن زنده می شود، درحالی که گوش انسان به اعتقاد بعضی حتی در عالم جنین کم و بیش قدرت شنوایی دارد و آهنگ قلب مادر را می شنود و به آن عادت می کند.

از این گذشته انسان با چشم، تنها امور حسّی را می بیند درحالی که گوش وسیله ای است برای تعلیم و تربیت در همه زمینه ها، زیرا از طریق شنیدن کلمات به همه حقایق اعم از آن چه در دایره حس است و آن چه بیرون از دایره حس آشنا می گردد، درحالی که چشم این وسعت عمل را ندارد، درست است که انسان با خواندن کلمات از طریق چشم می تواند به این مسائل آشنا شود اما می دانیم خواندن و سواد در مورد همه انسان ها جنبه عمومی ندارد، در حالی که شنیدن کلمات عمومی است.

اما این که چرا « سَمْع » به صورت مفرد ذکر شده و « أَبْصَارَ » (جمع بصر) به صورت جمع؟ دلیل آن، در جلد ۱ تفسیر نمونه

آگاهی و علم و دانش که بزرگ ترین امتیاز شما از حیوانات است به جای آورد و بدون شک هیچ انسانی قادر بر ادای شکر این سه نعمت بزرگ نیست جز این که عذر تقصیر به درگاه خدا آورد .

چه کسی پرندگان را در آسمان نگاه می دارد

۷۹ أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

آیا آن ها به پرندگانی که بر فراز آسمان تسخیر شده اند نظر نینفکندند ؟ هیچ کس جز خدا آن ها را نگاه نمی دارد ، در این نشانه هایی است (از عظمت و قدرت خدا) برای کسانی که ایمان دارند .

« جَوُّ » در لغت به معنی « هوا » است (آن چنان که راغب در مفردات می گوید) و یا قسمتی از هوا که از زمین دور است (آن چنان که در تفسیر مجمع البیان و المیزان و آلوسی آمده است) می باشد .

و از آن جا که طبیعت اجسام ، جذب شدن به سوی زمین است ، حرکت پرندگان در بالای زمین را با عنوان « مُسَخَّرَاتٍ » (تسخیر شده ها) بیان کرده است ، یعنی خداوند نیرویی در بال و پر آن ها و خاصیتی در هوا قرار داده است که به آن ها این امکان را می دهد که برخلاف قانون جاذبه به هوا پرواز کنند .

سپس اضافه می کند : « مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ » .

درست است که خاصیت طبیعی بال ها و عضلاتی که در آن آفریده شده و شکل مخصوص پرندگان و ویژگی هایی که در هوا موجود است ،

دست به دست هم داده و به پرندگان امکان پرواز می دهند، ولی چه کسی این شکل و خواص را آفریده؟ و این نظام دقیق و حساب شده را مقرر داشته؟

آیا طبیعت کور و کر؟ یا کسی که از تمام خواص فیزیکی اجسام آگاه است و علم بی پایانش به همه این ها احاطه دارد؟ و اگر می بینیم این امور به خدا نسبت داده می شود، به خاطر همان است که سرچشمه آن از او است و این تعبیر که خواص اسباب و علل را به خدا نسبت می دهد در قرآن فراوان است.

و در پایان آیه می فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ».

یعنی با چشم کنجکاو و حقیقت جو، این جو و این امور را می نگرند و به تجزیه و تحلیل آن می پردازند و در پرتو آن ایمانشان قوی تر و راسخ تر می گردد.

اسرار پرواز پرندگان در پهنه آسمان

درک این مسأله آسان که چرا بسیاری از شگفتی های جهان هستی در نظر ما زیاد جلوه نمی کند؟ زیرا همیشه آن را دیده ایم و به آن خو

گرفته ایم و این عادت و خو گرفتن در حقیقت حجابی شده است که بر این صحنه های شگفت انگیز افتاده، به همین دلیل اگر بتوانیم ذهن خود را از آن چه خو گرفته ایم تخلیه کنیم، شگفتی های فراوانی در اطراف خود مشاهده خواهیم کرد.

اگر روی ساختمان پرندگان از هر نظر دقت کنیم خواهیم دید که تمام وجود آن ها برای پرواز هماهنگ است: ساختمان دوکی شکل

آن‌ها که مقاومت هوا را بر بدنشان به حداقل می‌رساند، پره‌های سبک و توخالی آن‌ها به اضافه سینه پهنشان که به آن هامکان سوارشدن بر امواج هوا می‌دهد، ساختمان مخصوص بال‌ها که نیروی بالابری را در آن‌ها ایجاد می‌کند.

«نیروی بالابری» اصطلاح فیزیک جدید است که در مورد هواپیماها از آن استفاده می‌شود و خلاصه آن این است که اگر جسمی دارای دو سطح متفاوت باشد (مانند بال هواپیما که سطح زیرینش صاف و سطح روینش انحنا و برآمدگی دارد) و به طور افقی حرکت

کند نیروی خاصی در آن پیدا می‌شود که آن را به سطح بالا می‌برد، این نیرو به خاطر آن است که فشار هوا بر سطح زیرین بیشتر از سطح روین است زیرا سطح زیرین کوتاه‌تر و سطح روین طولانی‌تر است، این مسأله مهمی است که اساس حرکت هواپیماها بر آن استوار است و اگر به بال‌های پرندگان دقت کنیم این موضوع را به وضوح می‌توان در آن‌ها دید.

و اصولاً باید گفت که ساختمان هواپیما در جنبه‌های مختلف تقلیدی است از ساختمان پرندگان.

و ساختمان مخصوص دم‌ها که برای مانور دادن و حرکت سریع به چپ و راست و بالا و پایین (مانند دم هواپیما) به آن‌ها کمک می‌کند و هماهنگی قدرت دید و سایر حواس که آن‌ها را در این برنامه یاری می‌دهد، همه اموری هستند که امکان پرواز سریع را برای پرندگان فراهم می‌سازند.

از همه این‌ها گذشته پرورش جنین به صورت جداگانه از مادر (از

طریق تخم گذاری (سبب می شود که سنگینی دوران بارداری که مسلماً مانعی برای پرواز است ، از آن ها برداشته شود و امور فراوان دیگر که هر کدام دقیقاً از نظر فیزیکی عامل مؤثری است برای پرواز.

این مجموعه ، نشان می دهد که علم و قدرت فوق العاده ای در پیدایش آن به کار رفته است و به گفته قرآن « إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ » .

شگفتی های جهان پرندگان بیش از آن است که در یک کتاب و چند کتاب بگنجد هم اکنون پرندگان زیادی را به نام پرندگان مهاجر می شناسیم که برای ادامه حیات خود به نقاط مختلف جهان سفر می کنند، حتی گاهی فاصله میان قطب شمال و جنوب را که فاصله ای است بسیار طولانی می پیمایند و در این سفر دور و دراز از وسیله های راهنمایی مرموزی استفاده می کنند و در پرتو آن می توانند راه خود را از میان کوه ها و دشت ها و درّه ها و دریاها ، حتی در روزهای ابری و احیاناً شب های تاریک که هیچ انسانی قادر به پیدا کردن راهش نیست پیدا کنند ، گاهی بر فراز آسمان در خوابند و پرواز می کنند . گاهی هفته ها بدون یک لحظه توقف شب و روز به پرواز ادامه می دهند بی آن که نیاز به غذا داشته باشند . زیرا قبل از شروع به حرکت با یک الهام درونی ، بیش از اندازه غذا می خورند و این غذاها به صورت چربی ها در اطراف بدن آن ها ذخیره می شود همچنین اسرار دیگری که پرندگان در ساختن خانه ، تربیت فرزندان ، مبارزه با دشمنان ، پیدا کردن غذاهای لازم ، همکاری با یکدیگر و حتی تعاون و همزیستی باغیر خود و

مانند این ها که هر کدام داستان طولانی دارد .

حیوانات منشأ محصولات متنوع و مفید

۸۰ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأُوبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ

و خدا برای شما از خانه هایتان محل سکونت (و آرامش) قرار داد و از پوست چهارپایان نیز برای شما خانه هایی قرار داد

که کوچ کردن و روز اقامتتان به آسانی می توانید آن ها را جابه جا کنید و از پشم و کرک و موی آن ها اثاث و متاع (وسایل مختلف زندگی) تا زمان معینی قرار داد .

کلمه « بئوت » جمع « بیت » به معنی اطاق یا خانه است و ماده « بیتوته » که این کلمه از آن گرفته شده است در اصل به معنی توقف شبانه می باشد و از آن جا که انسان از اطاق و خانه خود بیشتر برای آرامش در شب استفاده می کند ، کلمه « بیت » به آن اطلاق شده است .

همان گونه که در آغاز این سوره گفتیم یکی از نام های این سوره ، سوره نعمت ها است به خاطر این که به نعمت های گوناگون مادی و معنوی پروردگار که بالغ بر پنجاه نعمت می شود در این سوره اشاره شده است ، تا هم دلیلی بر شناسایی ذات پاک او باشد و هم انگیزه ای بر شکر نعمتش .

و حقا نعمت مسکن از مهم ترین نعمت هایی است

که تا آن نباشد ، بقیه گوارا نخواهد بود .

توجه به این نکته لازم است که قرآن نمی گوید : خانه شما را محل سکونتتان قرار داد بلکه با ذکر کلمه « مِنْ » که برای تبعیض است می گوید : قسمتی از خانه و اطاق های شما را محل سکونت قرارداد و این تعبیر کاملاً دقیقی است چرا که یک خانه کامل خانه ای است که دارای مرافق مختلف باشد از محل سکونت گرفته تا محل توقف مرکب و انبار برای ذخیره های لازم و سایر نیازمندی ها .

و به دنبال ذکر خانه های ثابت سخن از خانه های سیار به میان می آورد و می گوید : « خداوند برای شما از پوست چهارپایان خانه هایی قرارداد : وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا » (۱)

« خانه هایی که بسیار سبک و کم وزن است و به هنگام

ص: ۹۱

۱- گرچه در عصر و زمان ما خیمه هایی که از پوست بسازند کم است ، ولی آیه فوق نشان می دهد که در آن عصر و زمان خیمه های چرمی از بهترین خیمه ها محسوب می شده که قرآن نخست روی آن انگشت گذارده است ، شاید به این دلیل که در برابر بادهای سوزان بیابان های حجاز این گونه خیمه ها از همه امن تر بوده است .

کوچ کردن و موقع اقامت به آسانی آن را جابه جا می کنید : تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ .

علاوه بر این از پشم ها و کرک ها و موهای این چهارپایان برای شما ، اثاث و متاع و وسایل مختلف زندگی تا زمان معینی قرار داد : « وَ مِنْ أَصْوَابِهَا وَأُوبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَ مَتَاعًا إِلَى حِينٍ » .

می دانیم موهایی که بر بدن چهارپایان می روید بعضی کاملاً خشن است ، مانند موهای بز که عرب آن را « شَعْر » می گوید (و جمع آن أَشْعَار است) و گاهی کمی نرم تر است که آن را پشم می گوئیم و عرب آن را « صُوف » می نامد (و جمع آن أَصْوَاب است) و گاهی از آن هم نرم تر است که آن را « کرک » می نامیم که عرب آن را « وَبَر » جمع آن اُوبَار می گوید بدیهی است این تفاوت ساختمان موها سبب می شود که از هر کدام برای مصرف خاصی استفاده شود ، از یکی فرش درست کنند ، از دیگری لباس ، از دیگری خیمه و مانند آن .

در این که منظور از « اثاث » و « متاع » در آیه چیست مفسران احتمالاتی داده اند :

روی هم رفته « اثاث » به معنی وسایل خانه است و در اصل از ماده « اَثَّ » به معنی کثرت و درهم پیچیدگی گرفته شده و از آن جا که وسایل خانه معمولاً زیاد است به آن اثاث گفته اند .

« متاع » به هرگونه چیزی می گویند که انسان از آن متمتع و بهره مند می شود (بنابراین هر دو تعبیر یک مطلب را از دو زاویه مختلف نشان می دهد) .

و با توجه به آن چه گفته شد ذکر این دو تعبیر پشت سرهم ممکن است اشاره به این باشد که شما می توانید از پشم و کرک و موی چهارپایان ، وسایل زیادی برای خانه خود فراهم سازید و از آن متمتع گردید .

برای کلمه « اِلَى حِينٍ » نیز تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند ، اما ظاهراً منظور این است که در این جهان و تا پایان زندگی از این وسایل بهره می گیرید ، اشاره به این که عمر زندگی این جهان و وسایل و ابزار آن جاودان نیست و هرچه باشد محدود است .

سایه ها ، مسکن ها و پوشش ها

۸۱ وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ اَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيْكُمْ الْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيْكُمْ بَاْسَكُمْ كَذٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُوْنَ

خداوند از آن چه آفریده سایه هایی برای شما قرار داده و از کوه ها پناهگاه هایی و برای شما پیراهن هایی آفریده که شما را از گرما (و سرما) حفظ می کند و پیراهن هایی که حافظ شما به هنگام جنگ است ، این گونه نعمت هایش را بر شما کامل می کند تا تسلیم فرمان او شوید .

« اَكْنَانٌ » جمع « كِنٌّ » به معنی وسیله پوشش و حفظ و نگهداری است و به همین جهت به مخفی گاه ها و غارها و پناهگاه هایی که در کوه ها وجود دارد ، اَكْنَانٌ گفته می شود .

« سَرَابِيْلٌ » جمع « سِرْبَالٌ » به گفته « راغب » در مفردات به معنی پیراهن است ، از هرجنسی که باشد .

در این جا به وضوح می بینیم که سایه ها اعم از سایه درختان و اشیاء دیگر و یا سایه های غارها و پناهگاه های کوهستانی به عنوان یک

نعمت قابل ملاحظه الهی بیان شده است و حقیقت نیز همین است ، زیرا همان گونه که انسان در زندگی خود نیاز به تابش نور دارد ، در بسیاری از اوقات نیاز به سایه دارد ، چرا که اگر نور یکنواخت بتابد ، زندگی غیرممکن خواهد بود و می دانیم بزرگ ترین سایه برای ما ساکنان زمین ، سایه کره زمین است که شب نام دارد و نیمی از سطح زمین را می پوشاند ، نقش این سایه بزرگ در زندگی انسان ها برای هیچ کس پوشیده نیست ، همچنین نقش سایه های کوچک تر و کوچک تر به هنگام روز در مناطق مختلف .

ذکر نعمت « سایه ها » و « پناهگاه های کوهستانی » پس از ذکر نعمت « خانه ها » و « خیمه ها » که در آیه قبل گذشت گویا اشاره به این است که انسان ها از سه گروه خارج نیستند : گروهی در شهرها و آبادی ها زندگی می کنند و از خانه ها بهره می گیرند ، گروهی دیگر که در سفرند و خیمه با خود دارند از خیمه ها استفاده می کنند ، اما خداوند گروه سوم یعنی مسافرانی که حتی خیمه با خود ندارند ، محروم نگذاشته و در مسیر راه پناهگاه هایی برای آن ها تهیه دیده است

ممکن است اهمیت غارها و پناهگاه های کوهستانی برای شهرنشینان آسوده خاطر ، هرگز روشن نباشد ، ولی بیابانگردها ، مسافران بی دفاع ، چوپان ها و خلاصه همه کسانی که از نعمت خانه های ثابت و سیار محرومند و در یک آفتاب داغ تابستان و یا سوز سرمای زمستان گرفتار می شوند می دانند تا چه اندازه وجود یک پناهگاه کوهستانی ، اهمیت حیاتی دارد و گاهی انسان ها و حیوانات زیادی را از مرگ

حتمی نجات می بخشد، به خصوص این که این گونه پناهگاه ها معمولاً در زمستان گرم و در تابستان سرد است.

سپس در تعقیب این سایبان های طبیعی و مصنوعی به سراغ

پوشش های تن انسان می رود و می گوید: « خداوند برای شما پیراهن هایی قرار داد که شما را از گرما حفظ می کند: وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَائِلَ تَقِيكُمْ الْحَرَّ ». « و همچنین پیراهن های مخصوص پرمقاومتی که حافظ شما به هنگام جنگ است: وَ سَرَائِلَ تَقِيكُمْ بِأَسْكُمْ » .

البته پوشش و لباس فایده اش تنها این نیست که انسان را از گرما و سرما حفظ کند، بلکه هم شکوهی است برای انسان و هم در برابر بسیاری از خطراتی که متوجه جسم او می شود لباس یک وسیله دفاعی است، چرا که اگر انسان برهنه بود شاید هر روز گوشه ای از بدنش مجروح می شد ولی در آیه فوق روی خاصیت اول از نظر اهمیت تکیه شده است.

قابل توجه این که تنها «دفاع در مقابل گرما» در آیه ذکر شده، این تعبیر شاید به خاطر آن است که عرب در بسیاری از موارد، از دو ضد یکی رابه عنوان اختصار ذکر می کند و دومی به قرینه اولی روشن می شود و یا به این جهت است که در آن مناطق که قرآن نازل گردید، دفاع در برابر گرما از اهمیت بیشتری برخوردار بود.

این احتمال نیز وجود دارد که خطرات گرمزدگی و سوختگی در برابر آفتاب سریع تر و خطرناک تر است و به تعبیر دیگر تحمل انسان در مقابل گرما و تابش شدید آفتاب کمتر از مقاومت او در برابر سرما است،

چرا که حرارت درونی انسان در سرما تا حد زیادی می تواند او را حفظ کند ، ولی دفاع بدن در مقابل گرما کمتر است .

و در پایان آیه به عنوان یک تذکر و هشدار می گوید : « این گونه خداوند نعمتش را بر شما تمام می کند شاید در برابر فرمان او تسلیم شوید : كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ »

این طبیعی است که انسان با بررسی نعمت های مختلفی که وجودش را احاطه کرده بی اختیار به یاد آفریننده نعمت می افتد و اگر کمترین حسّ قدردانی و شکرگزاری در درونش باشد بیدار می گردد و به سراغ بخشنده نعمت می رود و به شناخت او می پردازد .

جامع ترین برنامه اجتماعی

جامع ترین برنامه اجتماعی

۹۰ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَابْتِئَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

خداوند فرمان به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان می دهد و از فحشاء و منکر و ظلم و ستم نهی می کند، خداوند به شما اندرز می دهد شاید متذکر شوید.

در آیات ۹۰ تا ۹۴ نمونه ای از جامع ترین تعلیمات اسلام در زمینه مسائل اجتماعی و انسانی و اخلاقی بیان شده است .

در نخستین آیه به شش اصل مهم که سه اصل ، جنبه مثبت و مأمور به و سه اصل جنبه منفی و منهی عنه دارد ، دیده می شود .

۱ عدالت اجتماعی

چه قانونی از «عَدْل» وسیع تر و گیراتر و جامع تر تصور می شود؟ عدل همان قانونی است که تمام نظام هستی بر محور آن می گردد،

آسمان ها و زمین و همه موجودات با عدالت برپا هستند (بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ).

جامعه انسانی که گوشه کوچکی از این عالم پهناور است نیز نمی تواند از این قانون عالم شمول، برکنار باشد و بدون عدل به حیات سالم خود ادامه دهد.

می دانیم عدل به معنی واقعی کلمه آن است که هر چیزی در جای خود باشد، بنابراین هرگونه انحراف، افراط، تفریط، تجاوز از حد، تجاوز به حقوق دیگران برخلاف اصل عدل است.

یک انسان سالم کسی است که تمام دستگاه های بدن او هر یک کار خودش را بدون کم و زیاد انجام دهد، اما به محض این که یک یا چند دستگاه در انجام وظیفه کوتاهی کرد یا در مسیر تجاوز گام نهاد، فوراً آثار اختلال در تمام بدن نمایان می شود و بیماری حتمی است.

کل جامعه انسانی نیز همانند بدن یک انسان است، که بدون رعایت اصل عدالت بیمار خواهد بود.

۲ احسان و نیکوکاری

اما از آن جا که عدالت با همه قدرت و شکوه و تأثیر عمیقش در مواقع بحرانی و استثنایی به تنهایی کارساز نیست، بلافاصله دستور به احسان را پشت سر آن می آورد.

به تعبیر روشن تر در طول زندگی انسان ها مواقع حسّاسی پیش می آید که حلّ مشکلات به کمک اصل عدالت به تنهایی امکان پذیر نیست ، بلکه نیاز به ایثار و گذشت و فداکاری دارد ، که با استفاده از اصل « احسان » باید تحقق یابد .

فی المثل دشمن غدارى به جامعه ای حمله کرده است و یا طوفان و سیل و زلزله ، بخشی از کشوری را ویران نموده ، اگر مردم در چنین شرایطی بخواهند در انتظار آن بنشینند که مثلاً مالیات های عادلانه و سایر قوانین عادی ، مشکل را حل کند ، امکان پذیر نیست ، این جااست که باید همه کسانی که دارای امکانات بیشتر از نظر نیروی فکری و جسمانی و مالی هستند ، دست به فداکاری بزنند و تا آن جا که در قدرت دارند ، ایثار کنند ، و گرنه دشمن جبار ممکن است کل جامعه آن ها را از بین ببرد و یا حوادث دردناک طبیعی ، جمع کثیری را به کلی فلج کند .

اتفاقاً این دو اصل در سازمان بدن یک انسان نیز به طور طبیعی حکومت می کند ، در حال عادی تمام دستگاه های بدن : نسبت به یکدیگر خدمت متقابل دارند و هر عضوی برای کل بدن کار می کند و از خدمات اعضای دیگر نیز بهره مند است (این همان اصل عدالت است) .

ولی گاه عضوی مجروح می شود و توان متقابل را از دست می دهد، آیا ممکن است در این حال ، بقیه اعضا او را به دست فراموشی بسپارند ، به خاطر این که از کار افتاده است ؟ آیا ممکن است دست از

حمایت و تغذیه عضو مجروح بردارند؟ مسلماً نه (و این همان احسان است).

در کل جامعه انسانی نیز این دو حالت باید حاکم باشد و گرنه جامعه سالمی نیست.

۳ اولویت حمایت از نزدیکان

اما مسأله نیکی به نزدیکان « ایتاءِ ذی القربی » در واقع بخشی از مسأله احسان است با این تفاوت که احسان در کل جامعه است و ایتاء ذی القربی در خصوص خویشاوندان و بستگان که جامعه کوچک تر یعنی جامعه فامیلی ترکیب می شود و با توجه به این که جامعه بزرگ از جامعه کوچک تر یعنی جامعه فامیلی ترکیب شده، هرگاه، این واحدهای کوچک تر از انسجام بیشتری برخوردار گردند، اثر آن در کل جامعه ظاهر می شود و در واقع وظایف و مسؤولیت ها به صورت صحیحی در میان مردم تقسیم می گردد، چرا که هر گروه در درجه اول به ضعفای بستگان خود می پردازند و از این طریق همه این گونه اشخاص زیرپوشش حمایت نزدیکان خود قرار می گیرند.

در بعضی از احادیث اسلامی می خوانیم که منظور از « ذی القربی»، نزدیکان پیامبر یعنی امامان اهل بیت هستند و منظور از « ایتاءِ ذی القربی»، اداء خمس می باشد.

این تفسیر هرگز نمی خواهد مفهوم آیه را محدود کند، بلکه هیچ مانعی ندارد آیه به مفهوم وسیعش باقی باشد و این قسمت نیز یکی از مصادیق روشن آن مفهوم عام محسوب گردد.

بلکه اگر ما « ذی القُربی » را به معنی مطلق نزدیکان اعم از نزدیکان در فامیل و نسب و یا نزدیکان دیگر بدانیم ، آیه مفهوم وسیع تری پیدا می کند که حتی همسایگان و دوستان و مانند آن را شامل می شود (هر چند معروف در معنی ذی القربی ، خویشاوندان است) .

مسأله کمک به جامعه های کوچک (یعنی بستگان و خویشاوندان) از آن نظر که از پشتوانه عاطفی نیرومندی برخوردار است ، از ضمانت اجرایی بیشتری بهره مند خواهد بود .

۴ و ۵ و ۶ نفی فساد مخفی و آشکار و تجاوز به حقوق دیگران

بعد از تکمیل این سه اصل مثبت به سه اصل منفی و منهی

می پردازد و می گوید : « خداوند از فحشاء و منکر و بغی ، نهی می کند : وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ » .

پیرامون این تعبیرات سه گانه « فحشاء » « منکر » و « بغی » نیز مفسران سخن بسیار گفته اند ، اما آن چه مناسب تر بامعنی لغوی و قرینه مقابله این صفات با یکدیگر به نظر می رسد آن است که « فحشاء » اشاره به گناهان پنهانی « منکر » اشاره به گناهان آشکار و « بغی » ، هر گونه تجاوز از حق خویش و ظلم و خودبرتربینی نسبت به دیگران است .

بعضی از مفسران (۱) گفته اند : سرچشمه انحرافات اخلاقی ، سه قوه است : قوه شهوانی و غضبی و نیروی وهمی شیطانی .

ص: ۱۰۰

اما قوه شهوانی ، انسان را به لذت گیری هرچه بیشتر می خواند و غرق در « فحشاء » و زشتی ها می کند .

قوه غضبیه، انسان را به انجام « منکرات » و آزار مردم وامی دارد .

اما قوه وهمیه شیطانیه ، حس برتری طلبی و ریاست خواهی و انحصارجویی و « تجاوز به حقوق دیگران » را در انسان زنده می کند و او را به این اعمال وامی دارد .

خداوند با تعبیرهای سه گانه فوق نسبت به طغیان این غرایز ، هشدار داده و با یک بیان جامع که همه انحرافات اخلاقی را دربرمی گیرد به راه حق ، هدایت نموده است .

و در پایان آیه ، به عنوان تأکید مجدد روی تمام این اصول شش گانه می فرماید : « خداوند به شما اندرز می دهد شاید متذکر شوید : **يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ** » .

۷ وفای به عهد و پیمان

۹۱ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ

هنگامی که با خدا عهد بستید به عهد او وفا کنید و سوگندهایتان

را بعد از تأکید نشکنید درحالی که خدا را کفیل و ضامن بر (سوگند) خود قرار داده اید، خداوند از آن چه انجام می دهید آگاه است .

گرچه مفسران در معنی « عَهْدِ اللَّهِ » ، تفسیرهای متعددی ذکر

کرده اند ولی ظاهر این است که منظور از آن پیمان هایی است که مردم با خدا می بندند (و بدیهی است که پیمان با پیامبر او نیز پیمان با او است) بنابراین هرگونه عهد الهی و بیعت در طریق ایمان و جهاد و غیر آن را شامل می شود .

بلکه با توجه به این که تکالیف تشریحی ، که وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام می شود همواره با یک نوع عهد الهی ضمنی همراه است و تکالیف عقلی که به خاطر اعطای عقل و هوش و خرد و استعداد نیز با چنین معاهده ضمنی توأم می باشد ، همه در این پیمان وسیع و « عَهْدِ اللَّهِ » داخل خواهند بود .

و اما مسأله اَیْمَان (جمع یمین به معنی سوگند) که در آیه فوق

آمده و باز مورد تفسیرهای گوناگون قرار گرفته ، با توجه به مفهوم جمله ، معنی وسیعی دارد که هم تعهداتی را که انسان با سوگند در برابر خداوند کرده ، شامل می گردد و هم تعهداتی را که با تکیه بر قسم در برابر خلق خدا می کند .

و به تعبیر دیگر هرگونه تعهدی که زیر نام خدا و با سوگند به نام او انجام می گیرد در این جمله وارد است ، به خصوص که بعد از آن جمله « وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَیْكُمْ كَفِيلًا- » (درحالی که خدا را کفیل و ضامن قرارداده اید) به عنوان تفسیر و تأکید آمده است .

نتیجه این که : جمله « اَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ » خاص است و جمله « لَا تَنْقُضُوا الْأَیْمَانَ » عام است .

۹۲ وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَفَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ أَنْكَاثِ

تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

همانند آن زن (سبک مغز) نباشید که پشم های تاییده خود را پس از استحکام وامی تایید، درحالی که سوگند (و پیمان) خود را وسیله خیانت و فساد قرار می دهید، به خاطر این که گروهی جمعیشان از گروه دیگر بیشتر است (و کثرت دشمن را بهانه ای برای شکستن بیعت با پیامبر خدا می شمرد) خدای خواهد شمارا با این وسیله آزمایش کند و روز قیامت آن چه را در آن اختلاف داشتید برای شما روشن می سازد.

« أَنْكَاتٌ » جمع « نِكْتٌ » به معنی بازگشودن پشم و مو بعد از تاییدن است و به گشودن لباس هایی که از پشم و مو بافته شده نیز گفته می شود.

« دَخَلٌ » به معنی فساد و دشمنی نهانی و تقلب است و از همان ماده « داخل » به معنی درون گرفته شده است.

اشاره به داستان زنی است از قریش به نام « رَايِطَةٌ » در زمان جاهلیت که از صبح تا نیم روز، خود و کنیزانش، پشم ها و موهایی را که

در اختیار داشتند می تاییدند و پس از آن دستور می داد همه آن ها را واتابند و به همین جهت به عنوان « حَمَقَاءُ » (زن احمق) در میان عرب، معروف شده بود.

این کار مخصوصا از این نظر که پشم بر اثر تاییدن، استحکام و

تکامل تازه ای پیدا می کند و با گشودن آن ، یک حرکت ارتجاعی انجام شده نه تنها بی حاصل ، بلکه زیان آور است ، همین گونه کسانی که با پیمان شکستن این عهد و پیمان انجام تعهدی را می پذیرند ، هرگونه حرکتی در جهت شکستن این عهد و پیمان انجام دهند نه تنها بیهوده است بلکه دلیل بر انحطاط و سقوط شخصیت آن ها نیز می باشد .

سپس اضافه می کند : « شما نباید به خاطر ملاحظه این و آن و این که گروهی ، جمعیتشان از گروه دیگری بیشتر است ، پیمان و سوگند خود را بشکنید و آن را وسیله خیانت و تقلب و فساد قرار دهید : تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ » .

این دلیل بر ضعف شخصیت و ناتوانی روح انسان و یا دلیل بر

تقلب و خیانت او است که با مشاهده کثرت عددی مخالفان ، دست از آیین راستین خود بردارد و به آیین منحط و بی پایه ای که طرفدارش اکثریت دارند بپیوندد (اِنَّمَا يَبُلُوْكُمْ اللّٰهُ بِهِ) .

آن روز که شما در اکثریت هستید و دشمن در اقلیت ، روز آزمایش نیست ، روزهای آزمایش روزهایی است که انبوه دشمن در برابر شما بایستد و شما در ظاهر کمتر و ضعیف تر از آن ها باشید .

عذرهای ناموجه برای نقض پیمان

زشتی پیمان شکنی به حدی است که کمتر کسی حاضر می شود ، مسؤولیت آن را با صراحت برعهده گیرد . لذا معمولاً افراد پیمان شکن متعذر به اعداری می شوند ، هرچند عذرهای واهی و بی اساس باشد که نمونه ای از آن را در آیات فوق خواندیم و آن این که : گاهی بعضی از

افراد مسلمان به عذر این که دشمن اکثریت عددی دارد و مؤمنان از نظر شماره در اقلیت هستند در ادامه پیمان خود با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله دچار تردید می شدند، درحالی که نه اکثریت از لحاظ تعداد، دلیل بر قدرت و قوت است، زیرا بسیار دیده شده یک اقلیت مصمم و با ایمان بر اکثریت عظیمی که فاقد ایمان بوده اند پیروز شده است و نه قدرت و قوت دشمن به فرض این که با کثرت عدد حاصل شود مجوزی برای پیمان شکنی با دوستان نمی تواند باشد، چرا که اگر این را بشکافیم در واقع یک نوع شرک و بیگانگی از خدا است.

همین موضوع به شکل دیگری در عصر ما خودنمایی کرده است، که پاره ای از دولت های اسلامی ظاهرا کوچک از ترس قدرت های بزرگ استعماری از انجام تعهدات خود با مؤمنان سرباز می زنند و قدرت ناچیز بشر ضعیف را بر قدرت بی پایان خداوند مقدم می شمردند، به غیر خدا تکیه می کنند، از غیر خدا می ترسند و حتی عهد و پیمان خود را بر سر این کار می نهند که همه این ها از پدیده های شرک و بت پرستی است.

۹۳ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ لَتَسْتَلْنَ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

و اگر خدای خواست همه شما را امت واحدی قرار می داد (همه را به اجبار واداره ایمان می کرد، اما اجبار چه سودی دارد؟) ولی خدا هر کس را بخواهد (و مستحق ببیند) گمراه و هر کس را بخواهد (و لایق بداند) هدایت می کند و شما از

آن چه انجام می دادید بازپرسی خواهید شد .

« أُمَّهَ وَاحِدَةً » از نظر ایمان و قبول حق اما در شکل اجباریش ، ولی بدیهی است این پذیرش حق نه گامی به سوی تکامل است نه دلیلی بر افتخار پذیرنده آن ، لذا سَنَّتْ خدا این است که همگان را آزاد بگذارد ، تا با اختیار خود ، راه حق را بپویند .

ولی این آزادی به آن معنی نیست که از ناحیه خدا ، هیچ گونه کمکی به پویندگان این راه نمی شود ، بلکه آن ها که قدم در راه حق می گذارند و مجاهده می کنند ، توفیق خداوند شامل حالشان می شود و در پرتو هدایت او به سر منزل مقصود می رسند و آن ها که در راه باطل گام می گذارند از این موهبت محروم می گردند و بر گمراهیشان افزود می شود .

لذا بلافاصله می گوید : « لکن خدا هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر کس را بخواهد هدایت : وَ لَکِنْ یُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ » .

اما این هدایت و اضلال الهی هرگز سلب مسؤولیت از شما نمی کند ، زیرا گام های نخستین آن از خود شما است ، به همین دلیل اضافه می کند : « شما به طور قطع در برابر اعمالی که انجام می دادید مسؤولید و از شما بازپرسی می شود : وَ لَتَسْئَلَنَّ عَمَّا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ » .

این تعبیر که از یک سو انجام اعمال را به خود انسان ها نسبت می دهد و از سوی دیگر تأکید بر مسؤولیت آن ها در برابر اعمالشان می کند ، از قراین روشنی است که مفهوم هدایت و اضلال الهی را در جمله قبل تفسیر می نماید ، که این هدایت و اضلال ، هرگز

جنبه اجباری ندارد .

۹۴ وَ لَا تَتَّخِذُوا اِيْمَانَكُمْ دَخْلًا بَيْنَكُمْ فَتَرِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَ تَذُوقُوا السُّوْءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ لَكُمْ

عَذَابٌ عَظِيْمٌ

سوگندهای خود را وسیله تقلب و خیانت در میان خود قرار ندهید ، مبادا گام های ثابت (بر ایمان) متزلزل گردد و به خاطر بازداشتن (مردم) از راه خدا آثار سوء آن را بچشید و برای شما عذاب عظیم خواهد بود .

چون هنگامی که شما عهد و پیمان ببندید و سوگند و قسم یاد کنید، اما قصد وفای بر آن را نداشته باشید و این امر را تکرار کنید ، سرمایه اعتماد مردم نسبت به شما از میان می رود و عده ای از ایمان آورندگان در ایمانشان ، سست و متزلزل می شوند ، گویی گام خود را در جای ظاهرا محکمی گذارده اند ، اما زیر آن لغزنده بود و آن ها را به لغزش افکنده است : (وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ) .

در حقیقت پیمان شکنی ها و تخلف از سوگندها ، از یک سو موجب بدبینی و تنفر مردم از آیین حق و پراکندگی صفوف و بی اعتمادی می گردد ، تا آن جا که مردم رغبت به پذیرش اسلام نشان

نمی دهند و اگر پیمانی با شما بستند خود را ملزم به وفای به آن نمی دانند و این خود مایه ناراحتی های فراوان و شکست و تلخ کامی در دنیا است .

و از سویی دیگر عذاب الهی را در سرایی دیگر ،

ص: ۱۰۷

برای شما به ارمغان می آورد .

۹۵ وَ لَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

(هرگز) پیمان الهی را با بهای کمی مبادله نکنید (و هر بهایی در برابر آن ناچیز است) آن چه نزد خدا است برای شما بهتر است اگر بدانید.

یعنی هر بهایی در برابر پیمان شکنی بگیریید کم و ناچیز است ، حتی اگر تمام دنیا را به شما بدهند ارزش یک لحظه وفای به عهد الهی را ندارد .

۹۶ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ

صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

(زیرا) آن چه نزد شما است فانی می شود ، اما آن چه نزد خدا است باقی می ماند و کسانی را که صبر استقامت پیشه کنند به بهترین اعمالشان پاداش خواهیم داد .

منافع مادی هر چند ظاهرا بزرگ باشند اما همچون حبابی بر سطح آب بیش نیستند ، درحالی که پاداش الهی که همچون ذات مقدسش جاویدان است از همه این ها برتر و بالاتر است .

ضمنا جمله « وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا ... » خالی از اشاره به این نکته نیست که صبر و استقامت و پایداری در مسیر طاعت و مخصوصا پایبند بودن به عهد و پیمان از بهترین اعمال آدمی است .

در حدیثی از علی در نهج البلاغه می خوانیم : « الصَّبْرُ

مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ : صبر و استقامت در برابر ایمان همچون سر است در برابر تن ، تن بی سر ، فایده و دوام و بقایی ندارد همچنین ایمان بدون صبر و پایداری « (۱) ».

تعبیر به « أَحْسَنِ » دلیل بر این است که اعمال نیک آن ها همه یکسان نیست ، بعضی خوب است و بعضی خوب تر ، ولی خداوند همه را به حساب خوب تر می گذارد و پاداش خوب تر را به آن ها می دهد و این نهایت بزرگواری است که فی المثل شخصی چند نوع کالا برای فروش عرضه کند ، عالی و خوب و متوسط و خریدار همه را قیمت عالی بخرد .

سرمایه های جاودانی انسان

طبیعت زندگی این جهان مادی ، فنا و نابودی است ، محکم ترین بناها ، با دوام ترین حکومت ها ، قوی ترین انسان ها و هرچیز که از آن مستحکم تر نباشد ، سرانجام کهنه و فرسوده و سپس نابود می شود و همه بدون استثناء خلل پذیرند .

اما اگر بتوان این موجودات را به نحوی با ذات پاک خداوند پیوند داد و برای او و در راه او به کار انداخت ، رنگ جاودانگی به خود می گیرند ، چرا که ذات پاکش ابدی است و هرچیز نسبتی با او دارد رنگ ابدیت می یابد :

ص: ۱۰۹

اعمال صالح ، ابدی هستند ، شهیدان حیات جاویدان دارند ، پیامبران و امامان و دانشمندان راستین و مجاهدان راه حق ، تاریخشان ، توأم با ابدیت است ، چرا که همه رنگ الهی دارند .

به همین دلیل ، آیه فوق به ما هشدار می دهد که بیاید سرمایه های وجود خود را از فناپذیری نجات بخشید و در صندوق پس اندازی ذخیره کنید که دست تطاول ایام به محتویاتش نمی رسد و گذشت شب و روز آن را به فنا و نیستی سوق نمی دهد .

بیاید و سرمایه های خود را برای خدا و در راه خلق خدا و جلب رضای او به کار اندازید تا مصداق « عِنْدَ اللَّهِ » گردد و به مقتضای « مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ » باقی و برقرار شود .

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم : « إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ أَمَلُهُ إِلَّا عَنْ ثَلَاثٍ صِدْقَةٍ جَارِيَةٍ ، عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ وَ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ : هنگامی که فرزند آدم از دنیا می رود امید او از همه چیز بریده خواهد شد مگر از سه چیز : صدقات جاریه (آثار خیری که در خدمت مردم و در راه خدا در جریان است) و علم و دانشی که مردم از آن بهره می گیرند و فرزند صالح که برای او دعا می کند » (۱) چرا که همه این ها برای خدا و در راه او هستند و رنگ ابدیت دارند .

در نهج البلاغه می خوانیم : « شَتَانٌ مَا بَيْنَ عَمَلَيْنِ : عَمَلٌ تَذْهَبُ لَذَّتُهُ وَ تَبْقَى تَبِعَتُهُ وَ عَمَلٌ تَذْهَبُ مَوْئِبَتُهُ وَ يَبْقَى أَجْرُهُ : بسیار

ص: ۱۱۰

تفاوت دارد عملی که لذتش از میان می رود و مسؤولیتش باقی می ماند و عملی که درد و رنجش می رود و اجرش باقی است

«(۱)»

زندگی پاکیزه در گرو چیست ؟

۹۷ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوَةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

هرکس عمل صالح کند، درحالی که مؤمن است، خواه مرد باشد یا زن ، به او حیات پاکیزه می بخشیم و پاداش آن ها را به بهترین اعمالی که انجام دادند خواهیم داد.

به این ترتیب معیار ، تنها «ایمان» و «اعمال صالح زاینده آن» است و دیگر هیچ قید و شرطی نه از نظر سن و سال ، نه از نظر نژاد، نه از نظر جنسیت و نه از نظر پایه و رتبه اجتماعی در کار نیست .

و نتیجه این عمل صالح مولود ایمان در این جهان ، حیات طیبه است یعنی تحقق جامعه ای قرین با آرامش ، امتیث ، رفاه ، صلح ، محبت ، دوستی ، تعاون و مفاهیم سازنده انسانی خواهد بود و از نابسامانی ها و درد و رنج هایی که بر اثر استکبار و ظلم و طغیان و هواپرستی و انحصار طلبی به وجود می آید و آسمان زندگی را تیره و تار می سازد در امان است .

این از یکسو و از سوی دیگر خدا آن هارا « بر طبق

ص:۱۱۱

برابری مرد و زن

بی شک ، زن و مرد تفاوت هایی از نظر جسم و روح دارند و به همین دلیل در احراز پست های اجتماعی متفاوت هستند و هر کاری از کسی ساخته است ، ولی هیچ یک از این ها دلیل بر تفاوت شخصیت انسانی آن ها و یا تفاوت مقامشان در پیشگاه خدا نیست و از این نظر هر دو کاملاً برابرند و به همین دلیل معیاری که بر شخصیت و مقام معنوی آن ها حکومت می کند ، یک معیار بیش نیست و آن ایمان است و عمل صالح و تقوی که امکان دسترسی هر دو به آن یکسان است .

آیه فوق با صراحت این حقیقت را بیان کرده و دهان بیهوده گویانی را که در گذشته یا حال در شخصیت انسانی زن ، شک و تردید داشتند و یا برای او مقامی پایین تر از مقام انسانی مرد قایل بودند می بندد و ضمناً

منطق اسلام را در این مسأله مهم اجتماعی آشکار می سازد و ثابت می کند که برخلاف پندار کوتاه فکران ، اسلام دین مردانه نیست ، به همان مقدار که به مردان تعلق دارد به زنان نیز تعلق دارد .

این هر دو جنس در صورتی که در مسیر اعمال صالح گام بردارند، گامی مثبت و سازنده که از انگیزه های ایمانی مدد گیرد ، هر دو به یکسان دارای « حیات طیبه » خواهند بود و هر دو از اجر و پاداش مساوی در پیشگاه خدا بهره مند می شوند و موقعیت اجتماعی آن هانیز همانند خواهد بود مگر این که از نظر ایمان و عمل صالح بر دیگری برتری یابد.

حیات طیبه چیست ؟

مفسران در معنی « حیات طیبه » (زندگی پاکیزه) تفسیرهای متعددی آورده اند :

بعضی آن را به معنی روزی حلال تفسیر کرده اند .

بعضی به قناعت و رضادادن به نصیب .

بعضی به رزق روزانه .

بعضی به عبادت توأم با روزی حلال .

و بعضی به توفیق بر اطاعت فرمان خدا و مانند آن .

ولی شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که حیات طیبه ، مفهومش آن چنان وسیع و گسترده است که همه این ها و غیر این ها را دربرمی گیرد، زندگی پاکیزه از هر نظر ، پاکیزه از آلودگی ها ، ظلم ها و خیانت ها ، عداوت ها و دشمنی ها ، اسارت ها و ذلت ها و انواع نگرانی ها و هرگونه چیزی که آب زلال زندگی را در کام انسان ناگوار می سازد .

ولی با توجه به این که در دنبال آن ، سخن از جزای الهی به نحو احسن به میان آمده استفاده می شود که حیات طیبه مربوط به دنیا است و جزای احسن مربوط به آخرت .

آمادگی قبل از ورود به دریای زیبای قرآن کریم

۹۸ فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

ص: ۱۱۳

هنگامی که قرآن می خوانی از شر شیطان مطرود شده ،

به خدا پناه بر .

منظور تنها ذکر جمله « أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ » نیست ، بلکه تخلُّق به آن شرط است یعنی ذکر این جمله ، مقدمه تحقق حالتی در نفس و جان انسان گردد ، حالت توجه به خدا ، حالت جدایی از هوی و هوس های سرکشی که مانع فهم و درک صحیح انسان است ، حالت بیگانگی از تعصب ها و غرورها و خودخواهی ها و خودمحوری هایی که انسان را وادار می کند که از همه چیز ، حتی از سخنان خدا به نفع خواسته های انحرافیش استفاده کند .

و تا چنین حالتی در روح و جان انسان پیدا نشود ، درک حقایق قرآن برای او ممکن نیست ، بلکه به عکس ممکن است قرآن را با توسل به «تفسیر رأی» وسیله ای قرار دهد برای توجیه خواسته های شرک آلودش.

موانع شناخت

چهره حقیقت هرقدر آشکار و درخشان باشد تا در برابر دیده بینا قرار نگیرد درک آن ممکن نیست و به تعبیر دیگر برای شناخت حقایق دو چیز لازم است، آشکار شدن چهره حق و دارا بودن وسیله دید و درک.

آیا هرگز نابینا می تواند قرص خورشید را ببیند ؟ آیا کران می توانند نغمه های دلتنواز جهان را بشنوند ؟ همین گونه کسانی که چشم حق بین ندارند از دیدن چهره حقیقت محروم هستند و آن ها که گوش حق شنو ندارند از شنیدن آیات حق .

چه چیز مانع می شود که انسان قدرت شناخت را از دست دهد ؟

بدون شک در درجه اول پیش داوری های غلط ، هوی و هوس های نفسانی ، تعصب های کورکورانه افراطی و گرفتار بودن در چنگال خودخواهی و غرور و خلاصه هرچیزی که صفای دل و پاکی روح

انسان را برهم می زند و رنگ های تیره و تار به آن می دهد ، همه این ها مانع درک حقیقت هستند .

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

تا نفس مبرا ز نواهی نشود دل آینه نور الهی نشود

در حدیث می خوانیم : « لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ حَوْلَ قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوتِ السَّمَاوَاتِ : اگر شیاطین در اطراف قلوب فرزندان آدم دور نمی زدند آن ها می توانستند ملکوت و باطن آسمان ها را ببینند » .

به همین دلیل نخستین شرط برای رهروان راه حق ، تهذیب نفس و تقوا است ، که بدون آن انسان در ظلمات وهم ، گرفتار و در بیراهه ها سرگردان می شود .

و اگر می بینیم قرآن می گوید : « هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ : این آیات الهی مایه هدایت برای پرهیزکاران است » نیز اشاره به همین واقعیت است .

بسیار دیده ایم کسانی را که با تعصب و لجاجت و پیش داوری های فردی یا گروهی به سراغ آیات قرآن می روند و به جای این که حقیقت را از قرآن درک کنند آن چه را خود می خواهند بر قرآن تحمیل می نمایند و به تعبیر دیگر آن چه را که می خواهند در قرآن می جویند ، نه آن چه را که خدا بیان فرموده ، و به جای این که قرآن مایه هدایتشان شود ، بر

انحرافشان می افزاید(البته نه قرآن که هوی و هوس های سرکششان)

«أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَزَدْتُهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَزَدْتُهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ :
اما آن ها که ایمان آورده اند ، آیات قرآن بر ایمانشان می افزاید و شاد می شوند و اما آن ها که در دل هایشان بیماری است
پلیدی تازه ای بر پلیدیشان می افزاید، ازدنیا می روند درحالی که کافرند» (۱۲۴ ۱۲۵ / توبه).

بنابراین با صراحت باید گفت منظور از آیه فوق این نیست که تنها به گفتن « أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ » قناعت کنیم ،
بلکه باید این « ذکر » را تبدیل به « فکر » و فکر را تبدیل به « یک حالت درونی » و به هنگام خواندن هر آیه به خدا پناه بریم
از این که وسوسه های شیطان حجابی میان ما و کلام حیات بخش او گردد .

چرا از میان تمام صفات شیطان، مطرود بودن او مطرح شده است ؟

«رَجِيم» از ماده «رَجِم» به معنی طرد کردن است و در اصل به

معنی زدن با سنگ آمده و سپس به معنی طرد کردن استعمال شده است .

در این جا از میان تمام صفات شیطان ، مطرود بودن او مطرح شده و این ما را به یاد استکبارش در مقابل دعوت خداوند به
سجود و خضوع در مقابل آدم می افکند ، این استکبار ، سبب شد که میان شیطان و درک حقایق حجابی ، برقرار گردد ، تا
آن جا که خود را برتر از آدم بیندارد و بگوید : من از او بهترم ، مرا از آتش و او را از خاک آفریده ای و حتی این سرکشی و
غرور سبب شد که به فرمان خدا نیز اعتراض کند ، اعتراضی که مایه کفر و طرد او گردد .

قرآن گویا با تعبیر « رَجِيم » می خواهد این واقعیت را تفهیم کند که به هنگام تلاوت قرآن ، استکبار و غرور و تعصب را از خود دور کنید تا سرنوشتی همچون شیطان رَجِيم پیدا نکنید و به جای درک حقیقت در پرتگاه کفر و بی ایمانی سقوط ننمایید .

آداب پنج گانه تلاوت قرآن کریم

همه چیز نیاز به برنامه دارد مخصوصا بهره گیری از کتاب بزرگی

همچون قرآن ، به همین دلیل در خود قرآن برای تلاوت و بهره گیری از این آیات آداب و شرایطی بیان شده است :

نخست می گوید : « لا- يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ : قرآن را جز پاکان لمس نمی کنند » این تعبیر ممکن است هم اشاره به پاکیزگی ظاهری باشد که تماس گرفتن با خطوط قرآن باید توأم با طهارت و وضو باشد و هم اشاره به این که درک مفاهیم و محتوای این آیات تنها برای کسانی میسر است که پاک از رذایل اخلاقی باشند ، تا صفات زشتی که بر دیده حقیقت بین انسان پرده می افکند ، آن ها را از مشاهده جمال حق محروم نگرداند .

به هنگام آغاز تلاوت قرآن باید از شیطان رَجِيم و رانده شده در گاه حق ، به خدا پناه برد ، چنان که در آیات فوق خواندیم « فَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ » .

در روایتی از امام صادق می خوانیم که در پاسخ این سؤال که چگونه این دستور را عمل کنیم ؟ و چه بگوییم ؟ فرمود بگو :

«أَسْتَعِذُ بِالسَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» و در روایت

دیگری می خوانیم که امام به هنگام تلاوت سوره حمد فرمود: «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَحْضُرُونِ : به خداوند شنوا و دانا از شیطان رجیم پناه می برم و هم به او پناه می برم از این که نزد من حضور یابند ». این پناه بردن نباید محدود به لفظ و سخن باشد بلکه باید در اعماق روح و جان نفوذ کند به گونه ای که انسان هنگام تلاوت قرآن از خویهای شیطانی جدا گردد و به صفات الهی نزدیک شود، تا موانع فهم کلام حق از محیط فکر او برخیزد و جمال دلارای حقیقت را به درستی ببیند .

بنابراین پناه بردن به خدا از شیطان هم در آغاز تلاوت قرآن لازم است و هم در تمام مدت تلاوت هرچند به زبان نباشد .

قرآن را باید به صورت « تَرْتِيلٌ » تلاوت کرد ، یعنی شمرده و توأم با تفکر « وَ رَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا » (۴ / مزمل) .

در حدیثی در تفسیر این آیه از امام صادق می خوانیم :

« إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَيْدْرَمَةً وَ لَكِنْ يُرْتَلُ تَرْتِيلًا ، إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ وَقَفْتَ عِنْدَهَا وَ تَعَوَّذْتَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ : قرآن را تند و دست و پا شکسته نباید خواند ، بلکه باید به آرامی تلاوت کرد ، هنگامی که به آیه ای می رسی که در آن ذکر آتش دوزخ شده است توقف می کنی (و می اندیشی) و به خدا از آتش دوزخ پناه می بری » .

علاوه بر ترتیل ، دستور به « تَدْبُرٌ وَ تَفْكُرٌ » در آیات قرآن داده است آن جا که می گوید : « أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ : آیا آن ها در قرآن نمی اندیشند ؟ » (۸۲ / نساء) در حدیثی می خوانیم که اصحاب و

یاران پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را ۱۰ آیه از پیامبر صلی الله علیه و آله می آموختند و ده آیه دوم را فراموشی گرفتند مگر این که آن چه در آیات نخستین بود از علم و عمل بدانند. (۱)

و در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم :

«أَعْرَبُوا الْقُرْآنَ وَالتَّمَسُّوا غَرَائِبَهُ: قرآن را فصیح و روشن بخوانید و از شگفتی های مفاهیم آن بهره گیرید.» (۲)

و نیز در حدیث دیگر از امام صادق نقل شده: «لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِحَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنَّهُمْ لَا يُبْصِرُونَ: خداوند خود را در کلامش به مردم نشان داده است، ولی کوردلان نمی بینند» (۳)

(تنها روشن ضمیران آگاه و اندیشمندان با ایمان جمال او را در سخنش مشاهده می کنند).

آن ها که آیات قرآن را می شنوند نیز وظیفه ای دارند، وظیفه شان سکوت کردن، سکوتی توأم با اندیشه و تفکر: «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: هنگامی که قرآن خوانده می شود گوش فرادهید و خاموش باشید تا مشمول رحمت حق شوید» (۲۰۴/اعراف).

به علاوه در روایات اسلامی دستورهایی درباره تلاوت قرآن با صدای خوب از نظر روانی مسلماً تأثیر روی مفاهیم آن می گذارد

ص: ۱۱۹

۱- «بحارالانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۱۰۶

۲- «بحارالانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۱۰۶

۳- «بحارالانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۱۰۷.

وارد شده است که این جا جای شرح آن نیست. (۱)

شیطان بر مؤمنین واقعی تسلطی ندارد

۹۹ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

چرا که او تسلطی بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می کنند ندارند .

۱۰۰ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ

تنها تسلط او بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده اند

و آن ها که نسبت به او شرک می ورزند(و فرمانش را به جای فرمان خدا لازم الاجرا می دانند) .

در آیات فوق ، مردم به دو گروه تقسیم شده اند ، گروهی که تحت سلطه شیطانند و گروهی که بیرون از این سلطه هستند و برای هریک از این دو گروه ، دو صفت بیان شده است .

آن ها که بیرون از سلطه شیطانند ، دارای ایمان و توکل بر پروردگارند ، یعنی از نظر عقیده تنها خداپرست هستند و از نظر عمل مستقل از همه چیز و متکی بر خدا ، نه متکی بر انسان های ضعیف و وابسته و یا بر هوی و هوس ها و تعصب ها و لجاجت ها.

ص: ۱۲۰

۱- برای اطلاع بیشتر به « بحارالانوار » ، جلد ۹ ، صفحه ۱۹۰ به بعد مراجعه فرمایید.

اما آن ها که زیر سلطه شیطانند ، اولاً رهبری او را از نظر اعتقاد پذیرفته اند (يَتَوَلَّوْنَهُ) و ثانياً از نظر عمل شیطان را شریک خدا در اطاعت شمرده اند ، یعنی عملاً پیرو فرمان اویند .

البته انکار نمی توان کرد انسان هایی هستند که می کوشند و خود را در گروه اول جای می دهند ، اما بعداً بر اثر دورافتادن از مربیان الهی و یا قرار گرفتن در محیط های آلوده و یا به علل دیگر به گروه دوم سقوط می کنند .

و در هر حال آیات فوق بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که سلطه شیطان بر انسان ها اجباری و الزامی و ناخود آگاه نیست بلکه این انسان ها هستند که شرایط ورود شیطان را به محیط جان خود فراهم می سازند و به اصطلاح جواز عبور از دروازه قلب به او می دهند.

آن ها که کفران کردند و گرفتار شدند

۱۱۲ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ

خداوند(برای آن ها که کفران نعمت می کنند)مثلی زده است: منطقه آبادی را که امن و آرام و مطمئن بوده و همواره روزیش به طور وافر از هر مکانی فرا می رسیده ، اما نعمت خدا را کفران کردند و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می دادندلباس گرسنگی و ترس رادراندامشان پوشانید

این سوره ، سوره نعمت ها است ، نعمت های معنوی و مادی در

زمینه های مختلف که به تناسب آن بحث های دیگر به میان آمده است ، در آیه مورد بحث نتیجه کفران نعمت های الهی را در قالب یک مثال عینی می خوانیم .

می گوید : « خداوند برای آن ها که ناسپاسی نعمت می کنند مثلی زده است منطقه آبادی را که در نهایت امن و امان بوده ». این آبادی آن چنان امن و امان بود که ساکنانش با اطمینان در آن زندگی داشتند و هرگز مجبور به مهاجرت و کوچ کردن نبودند .

علاوه بر نعمت امنیت و اطمینان ، « انواع روزی های مورد نیازش به طور وافر از هر مکانی به سوی آن می آمد ». اما سرانجام این آبادی یعنی ساکنانش کفران نعمت های خدا کردند « و خدا لباس گرسنگی و ترس را به خاطر اعمالشان بر اندام آن ها پوشانید » .

آیا مثال است یا یک جریان تاریخی ؟

در آیه فوق هنگامی که سخن از یک منطقه آباد و پر نعمت به میان آمده که بر اثر کفران نعمت گرفتار ناامنی و گرسنگی و بدبختی شد ، تعبیر به « مَثَلًا » نموده و از سوی دیگر فعل هایی که در این آیه ذکر شده به صورت فعل ماضی است که بیانگر وقوع چنین حادثه ای در خارج است .

بعضی دیگر گفته اند این داستان مربوط به گروهی از بنی اسرائیل بوده است که در منطقه آبادی می زیستند و بر اثر کفران نعمت گرفتار قحطی و ناامنی شدند .

شاهد این سخن حدیثی است که از امام صادق نقل شده که

فرمود: « گروهی از بنی اسرائیل آن قدر زندگی مرفهی داشتند که حتی از مواد غذایی مجسمه های کوچک می ساختند و گاهی با آن بدن خود را نیز پاک می کردند، اما سرانجام کار آن ها به جایی رسید که مجبور شدند همان مواد غذایی آلوده را بخورند و این همان است که خداوند در قرآن فرموده: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمًا كَانَتْ أَمْنَهُمْ مُطْمَئِنَّةً» (۱)

روایت دیگری نزدیک به همین مضمون از امام صادق و تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده است که روی اسناد همه آن ها نمی توان تکیه کرد و گرنه مسأله روشن بود. (۲)

این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق اشاره به داستان قوم « سبا » باشد که در سرزمین آباد « یمن » می زیستند و چنان که قرآن در سوره سبا آیات ۱۵ تا ۱۹ داستان زندگی آن ها را بازگو کرده سرزمین بسیار آباد و پرمیوه و امن و امان و پاک و پاکیزه داشته اند که بر اثر غرور و طغیان و استکبار و کفران نعمت های خدا آن چنان سرزمینشان ویران و جمعیتشان پراکنده شد که عبرتی برای همگان گشت .

جمله: « يَا أَيُّهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ » الزاما دلیل بر این نیست که آن منطقه خود آباد نبوده بلکه ممکن است منظور از « كُلِّ مَكَانٍ »

اطراف آن شهر و دیار بوده و می دانیم محصولات یک منطقه وسیع معمولاً به شهر یا روستای مرکزی انتقال می یابد .

ص: ۱۲۳

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۳ ، صفحه ۹۱ .

۲- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۳ ، صفحه ۹۱ .

در آیه فوق برای این منطقه آباد خوشبخت و پربرکت ، سه ویژگی ذکر شده است که نخستین آن ها امنیت ، سپس اطمینان به ادامه زندگی در آن و بعد از آن مسأله جلب روزی و مواد غذایی فراوان می باشد که از نظر ترتیب طبیعی به همان شکل که در آیه آمده صورت حلقه های زنجیری علت و معلول دارد ، چرا که تا امنیت نباشد کسی اطمینان به ادامه زندگی در محلی پیدا نمی کند و تا این دو نباشند کسی علاقه مند به تولید و سر و سامان دادن به وضع اقتصادی نمی شود .

و این درسی است برای همه ما و همه کسانی که می خواهند سرزمینی آباد و آزاد و مستقل داشته باشند ، باید قبل از هر چیز به مسأله « امنیت » پرداخت ، سپس مردم را به آینده خود در آن منطقه

امیدوار ساخت و به دنبال آن چرخ های اقتصادی را به حرکت در آورد .

ولی این نعمت های سه گانه مادی هنگامی به تکامل می رسند که با نعمت معنوی ایمان و توحید هماهنگ گردند ، به همین دلیل بعد از ذکر نعمت های سه گانه می گوید : « وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ : پیامبری از جنس آن ها برای هدایتشان مأموریت پیدا کرد » (۱)

لباس گرسنگی و ناامنی

در آیه فوق هنگامی که سرنوشت کفران کنندگان نعمت را بیان می کند می گوید : خداوند لباس گرسنگی و ترس را به آن ها چشانید ، یعنی از یک سو گرسنگی و ترس تشبیه به لباس شده و از سوی

ص: ۱۲۴

دیگر به جای پوشاندن چشاندن آمده است .

این تعبیر مفسران را بر آن داشته که در نکته تشبیه مذکور بیشتر بیندیشند :

البته ممکن است بعضی از تشبیهات مانند چشیدن لباس در زبان فارسی معمول نباشد واز آن تعجب کنیم ، ولی در زبان دیگر همچون زبان عربی بیانگر نکته لطیفی باشد ، چرا که به گفته « ابن راوندی » در پاسخ « ابن اعرابی » که از او پرسید آیا لباس هم چشیدنی است ؟ گفت : به فرض که تو در نبوت پیامبر اسلام تردید کنی در این که او یک عرب (فصیح) بود ، نمی توانی شکی به خود راه بدهی . (۱)

و به هر حال این تعبیر اشاره به آن است که اولاً آن چنان قحطی و ناامنی آن ها را فراگرفت که گویی همچون لباس از هر سو آنان را احاطه نموده بود و بدنشان را لمس می کرد و از سوی دیگر این قحطی و ناامنی آن چنان برای آن ها ملموس شد که گویی با زبان خود آن را می چشیدند و این دلیل بر نهایت فقر و فلاکت و فقدان امتیّت است که سراسر وجود و زندگی انسان را پر کند .

در حقیقت همان گونه که در آغاز ، نعمت امتیّت و رفاه تمام وجود آن ها را پر کرده بود. در پایان نیز بر اثر کفران فقر و ناامنی به جای آن نشست.

ص: ۱۲۵

در روایتی که در بالا آوردیم خواندیم که این قوم مرفه آن چنان گرفتار غرور و غفلت شدند که حتی از مواد مفید و محترم غذایی برای پاک کردن بدن های آلوده خود استفاده می کردند و به همین جهت خداوند آن هارا گرفتار قحطی و ناامنی کرد .

این هشدار است به همه افراد و ملت هایی که غرق نعمت های الهی هستند تا بدانند هرگونه اسراف و تبذیر و تضييع نعمت ها جریمه دارد جریمه ای بسیار سنگین .

این هشدار است به آن ها که همیشه نیمی از غذای اضافی خود را به زباله دان ها می ریزند .

هشدار است به آن ها که برای سفره ای که سه چهار نفر میهمان بر سر آن دعوت شده است معادل غذای ۲۰ نفر از غذاهای رنگین تهیه می بینند و حتی باقیمانده آن را به مصرف انسان های گرسنه نمی رسانند .

و هشدار است به آن ها که مواد غذایی را در خانه ها برای مصرف شخصی در انبارها برای گران تر فروختن آن قدر ذخیره می کنند که می گندد و فاسد می شود اما حاضر نیستند به نرخ ارزان تر و یا رایگان در اختیار دیگران بگذارند. آری این هاهمه در پیشگاه خدا مجازات و جریمه دارد و کمترین مجازات آن سلب این مواهب است .

اهمیت این مسأله آنگاه روشن تر می شود که بدانیم مواد غذایی روی زمین نامحدود نیست و به تعبیر دیگر به میزان این مواد ، نیازمندان و گرسنگانی نیز وجود دارند که هرگونه افراط و تفریط در

آن باعث محرومیت گروهی از آن ها می شود .

به همین دلیل در روایات اسلامی سخت به این مسأله توجه شده است تا آن جا که از امام صادق در حدیثی می خوانیم که فرمود :

« پدرم ناراحت می شد از این که بخواهد دستش را که آلوده به غذا بود با دستمال پاک کند بلکه به خاطر احترام غذا دست خود را می مکید و یا اگر کودکی در کنار او بود و چیزی در ظرفش باقی مانده بود ظرف او را پاک می کرد و حتی خودش می فرمود : گاه می شود غذای کمی از سفره بیرون می افتد و من به جستجوی آن می پردازم به حدی که خادم منزل می خندد (که چرا دنبال یک ذره غذا می گردم) سپس اضافه کرد جمعیتی پیش از شما می زیستند که خداوند به آن ها نعمت فراوان داد ، اما ناشکری کردند و مواد غذایی را بی جهت از میان بردند و خداوند برکات خود را از آن ها گرفت و به قحطی گرفتارشان ساخت » (۱)

۱۱۳ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ

پیامبری از خود آن ها به سراغشان آمد ، اما او را تکذیب کردند و عذاب الهی آن ها را فرو گرفت ، درحالی که ظالم بودند

...

۱۱۴ فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ

ص: ۱۲۷

حال که چنین است از آن چه خدا روزیتان کرده است حلال و پاکیزه بخورید و شکر نعمت خدا را به جا آرید اگر او را می پرستید ...

با مشاهده چنین نمونه های زنده و روشنی شما در راه آن غافلان و ظالمان و کفران کنندگان نعمت های الهی گام ننهید .

فلسفه تحریم گوشت مردار، خون و گوشت خوک

۱۱۵ اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا اُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَاِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

خداوند تنها مردار و خون و گوشت خوک و آن چه را با نام غیر خدا سر بریده اند بر شما تحریم کرده ، اما کسانی که مجبور شوند درحالی که تجاوز و تعدی از حد نمایند (خداوند آن ها را مجازات نخواهد کرد) چرا که خدا غفور و رحیم است .

« اُهِلَّ » از ماده « اِهْلَال » و آن هم در اصل از « هِلَال » گرفته شده است و به معنی بلند کردن صدا به هنگام رؤیت هلال است و چون مشرکان به هنگام ذبح حیوانات نام بت هایشان را با صدای بلند می برند از این کار تعبیر به « اُهِلَّ » شد .

« بَاغٍ » یا « باغی » از ماده « بَغَى » به معنی « طلب » است و در این جا به معنی طلب لذت و یا حلال شمردن حرام الهی تفسیر شده .

« عَادٍ » یا « عادی » از ماده « عَدُو » به معنی تجاوز است و در

این جا منظور کسی است که بیش از حد لازم، به هنگام ضرورت از این گوشت ها استفاده کند .

فلسفه تحریم گوشت مردار و خون و گوشت خوگ ، در جلد اول

تفسیر نمونه سوره بقره ذکر شده است .

ولی آلودگی این سه ، امروز به کسی پوشیده نیست ، مردار منبع انواع میکروب هاست و خون نیز از تمام اجزاء بدن از نظر فعالیت میکروب ها آلوده تر است و گوشت خوگ نیز عاملی برای چند نوع بیماری خطرناک است و از همه این ها گذشته همان طور که در سوره بقره آوردیم خوردن گوشت خوگ و خون منهای زیان های جسمانی ، آثار زیانبار روانی و اخلاقی از طریق تأثیر در هورمون ها در انسان به یادگار می گذارد (گوشت مردار نیز چون ذبح نشده و خون از آن خارج نگردیده علاوه بر زیان های دیگر زیان تغذیه از خون را نیز دارد) .

اما در مورد حیواناتی که با نام غیر « الله » ذبح می شدند (به جای بسم الله که امروز ما می گوئیم نام بت ها برده می شد و یا اصلاً هیچ نامی را نمی بردند) مسلماً فلسفه تحریم آن جنبه بهداشتی نیست ، بلکه جنبه اخلاقی و معنوی دارد ، زیرا می دانیم در اسلام علت حلال و حرام بودن چیزی تنها جنبه های بهداشتی آن نیست ، بلکه قسمتی از محرمات

صرفاً جنبه معنوی دارد و در رابطه با تهذیب روح و مسائل اخلاقی تحریم شده حتی گاهی به خاطر حفظ نظام اجتماع ، اشیایی تحریم گردیده اند ، تحریم حیواناتی که بدون نام خدا ذبح می شوند نیز به خاطر جنبه اخلاقی آن است ، چرا که از یک سو مبارزه ای است با آیین شرک

و بت پرستی و از سوی دیگر توجهی است به آفریننده این نعمت ها .

ضمناً از مجموع محتوای این آیه و آیات بعد ، این نکته استفاده می شود که اسلام ، اعتدال را در استفاده از گوشت توصیه می کند ، نه مانند گیاه خواران این منبع غذایی را به کلی تحریم کرده و نه مانند مردم عصر جاهلیت و گروهی از به اصطلاح متمدنان زمان ما اجازه استفاده از هر نوع گوشتی (حتی سوسمار و خرچنگ و انواع کرم ها) را می دهند .

در این جا سؤالی پیش می آید که آیه فوق ، حیوانات حرام یا اجزای محرم حیوان را منحصر در چهار قسمت کرده است ، درحالی که ما می دانیم محرمات فراوان دیگری مانند گوشت حیوانات درنده و انواع حیوانات دریایی جز ماهیان فلس دار وجود دارد و حتی در بعضی از

سوره های دیگر قرآن تعداد محرمات بیش از چهار ذکر شده است (سوره مائده آیه ۳) بنابراین محدود بودن در چهار چیز برای چیست؟ پاسخ این سؤال همان گونه که در ذیل آیه ۱۴۵ سوره انعام (جلد ۶ تفسیرنمونه صفحه ۱۵) گفتیم یک نکته است و آن این که حصر در این جا به اصطلاح «حصر اضافی» است ، یعنی هدف از گفتن «انما» که برای منحصرساختن است نفی بدعت هایی است که مشرکان در زمینه تحریم پاره ای از حیوانات داشتند ، در واقع قرآن می گوید : «این ها حرام است نه آن ها که شما می گوید» .

این احتمال نیز وجود دارد که این چهار موضوع که در قرآن ذکر شده محرمات اصلی و بنیادی و ریشه ای است (حتی " مُنْخَنَقَه " یعنی حیواناتی را که خفه کرده اند و مانند آن که در آیه ۳ سوره مائده

آمده نیز در این چهار داخل است چون مردار محسوب می شود) اما محرّمات دیگر از اجزای حیوانات و یا انواع حیوانات مانند درندگان در درجه بعد قرار دارد و لذا در سنت پیامبر حکم تحریم آن ها آمده است و به این ترتیب حصر در آیه ، می تواند حقیقی باشد .

و در پایان آیه همان گونه که در روش قرآن در بسیاری از موارد است ، موارد استثناء را بیان کرده می گوید : « آن ها که ناچار از خوردن گوشت های حرام شوند (فی المثل در بیابانی بدون غذا بمانند و جانشان در خطر باشد) در صورتی که به مقدار حفظ جان از آن استفاده کنند و از حدّ تجاوز نمایند بر آن ها ایرادی نیست چرا که خداوند ، آمرزنده و مهربان است : **فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** .

ابراهیم به تنهایی یک امت بود

۱۲۰ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

ابراهیم (به تنهایی) یک امت بود مطیع فرمان خدا و خالی از هر گونه انحراف و هرگز از مشرکان نبود .

۱۲۱ شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبِيَهُ وَ هَدِيَهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

او شکرگزار نعمت های پروردگار بود ، خدا او را برگزید و به راه راست هدایتش کرد .

در آیات ۱۲۰ تا ۱۲۳ سخن از یک مصداق کامل بنده شکرگزار خدا ، یعنی « ابراهیم » قهرمان توحید ، به میان آمده که مخصوصا از این

ص: ۱۳۱

نظر نیز برای مسلمان ها عموماً و عرب ها خصوصاً الهام آفرین است که او را پیشوا و مقتدای نخستین خود می دانند .

از میان صفات برجسته این مرد بزرگ به پنج صفت اشاره شده است :

در آغاز می گوید : « ابراهیم خود امتی بود » (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً) .

در این که چرا نام « امت » بر ابراهیم گذارده شده ، مفسران نکات مختلفی ذکر کرده اند که چهارنکته از آن قابل ملاحظه است :

ابراهیم آن قدر شخصیت داشت که به تنهایی یک امت بود ، چرا که گاهی شعاع شخصیت انسان آن قدر افزایش می یابد که از یک فرد و دو فرد و یک گروه فراتر می رود و شخصیتش معادل یک امت بزرگ می شود .

ابراهیم رهبر و مقتدا و معلم بزرگ انسانیت بود و به همین جهت به او « امت » گفته شده ، زیرا امت به معنی اسم مفعولی به کسی گفته می شود که مردم به او اقتدا کنند و رهبریش را بپذیرند .

البته میان این معنی و معنی اول پیوند معنوی خاصی برقرار است زیرا کسی که پیشوای صدق و راستی برای ملتی شد در اعمال همه آن ها شریک و سهیم است و گویی خود ، امتی است .

ابراهیم در آن زمان که هیچ خداپرستی در محیطش نبود و همگی در منجلا ب شرک و بت پرستی غوطه ور بودند تنها موحد و یکتاپرست بود، پس او به تنهایی امتی و مشرکان محیطش امت دیگر بودند .

و هیچ اشکالی ندارد که این کلمه کوچک یعنی « امت » تمام این معانی بزرگ را در خود جمع کند ، آری ابراهیم یک امت بود ، یک پیشوای بزرگ بود ، یک مرد امت ساز بود و در آن روز که در محیط

اجتماعش کسی دم از توحید نمی زد او منادی بزرگ توحید بود .

وصف دیگر او (ابراهیم) این بود که « بنده مطیع خدا بود » (قَانِتًا لِلَّهِ) .

« او همواره در خط مستقیم " الله " و طریق حق ، گام می سپرد » (حَنِيفًا) .

« او هرگز از مشرکان نبود » و تمام زندگی و فکر و زوایای قلبش را تنها نور « الله » پر کرده بود (وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) .

و به دنبال این ویژگی ها سرانجام او مردی بود که همه نعمت های خدا را شکرگزاری می کرد (شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ) .

و پس از بیان این اوصاف پنج گانه به بیان نتایج مهم این صفات پرداخته است . چرا که هدایت الهی همان گونه که بارها گفته ایم به دنبال لیاقت ها و شایستگی هایی است که انسان از خود ظاهر می سازد چون بی حساب چیزی به کسی نمی دهند .

۱۲۲ وَ اتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ اِنَّهُ فِي الْاٰخِرَةِ

لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ

و ما در دنیا به او همت نیکو دادیم و در آخرت از صالحان است .

« حَسَنَةً » به معنی وسیعش که هرگونه نیکی را دربرمی گیرد ، از

ص: ۱۳۳

مقام نبوت و رسالت گرفته ، تا نعمت های مادی و فرزندان شایسته و مانند آن .

با این که ابراهیم از سرسلسله صالحان بود درعین حال می گوید او در آخرت از صالحان خواهد بود و این نشانه عظمت مقام صالحان است که ابراهیم با این همه مقام در زمره آن ها محسوب می شود ، مگر نه این که خود ابراهیم از خدا این تقاضا را کرده بود « رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْحَقِّنِي بِالصَّالِحِينَ : خداوندا نظر صائب به من عطا کن و مرا از صالحان قرارده » (۸۳ / شعرا)

۱۲۳ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

سپس به تو وحی فرستادیم که از آیین ابراهیم، که خالی از هرگونه انحراف بود و از مشرکان نبود ، پیروی کن .

« حَنِيفًا » به معنی کسی است که از انحراف به راستی و استقامت می گراید و به عبارت دیگر از آیین ها و روش های منحرف چشم می پوشد و به صراط مستقیم الهی روی می آورد به آیینی که هماهنگ فطرت است و به خاطر همین هماهنگی صراط مستقیم محسوب می شود بنابراین در تعبیر « حَنِيفًا » اشاره لطیفی به فطری بودن توحید نیز شده است .

آخرین امتیازی که خدا به ابراهیم در برابر آن همه صفات برجسته داد این بود که مکتب او نه تنها برای اهل عصرش که برای همیشه ، مخصوصا برای امت اسلامی یک مکتب الهام بخش گردید .

۱۲۵ اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

باحکمت و اندرزنیکو به سوی راه پروردگارت دعوت نما و با آن ها به طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن، پروردگار تو از هر کسی بهتر می داند چه کسانی از طریق او گمراه شده اند و چه کسانی هدایت یافته اند .

این برنامه در ده اصل خلاصه می شود که با توجه به آیات ۱۲۵ تا ۱۲۸ به ترتیب زیر است :

نخست می گوید : « به وسیله حکمت به سوی راه پروردگارت دعوت کن » (اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ) .

« حِکْمَت » به معنی علم و دانش و منطق و استدلال است و در اصل به معنی منع آمده و از آن جا که علم و دانش و منطق و استدلال مانع از فساد و انحراف است به آن حکمت گفته شده و به هر حال نخستین گام در دعوت به سوی حق استفاده از منطق صحیح و استدلالات حساب شده است و به تعبیر دیگر دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت درآوردن آن و بیدار ساختن عقل های خفته نخستین گام محسوب می شود .

« به وسیله اندرزهای نیکو » (وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ) .

و این دومین گام در طریق دعوت به راه خدا است ،

یعنی استفاده کردن از عواطف انسان ها ، چرا که موعظه و اندرز بیشتر جنبه عاطفی دارد که با تحریک آن می توان توده های عظیم مردم را به طرف حق متوجه ساخت .

در حقیقت حکمت از « بعد عقلی » وجود انسان استفاده می کند و موعظه حسنه از « بعد عاطفی » .

و مقید ساختن « موعظه » و « حسنه » شاید اشاره به آن است که اندرز در صورتی مؤثر می افتد که خالی از هرگونه خشونت ، برتری جویی ، تحقیر طرف مقابل ، تحریک حس لجاجت او و مانند آن بوده باشد ، چه بسیارند اندرزهایی که اثر معکوسی می گذارند به خاطر آن که مثلاً در حضور دیگران و توأم با تحقیر انجام گرفته و یا از آن

استشمام برتری جویی گوینده شده است ، بنابراین موعظه هنگامی اثر عمیق خود را می بخشد که « حسنه » باشد و به صورت زیبایی پیاده شود.

« و با آن ها (یعنی مخالفان) به طریقی که نیکوتر است به مناظره پرداز » (وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) .

و این سومین گام مخصوص کسانی است که ذهن آن ها قبلاً از مسائل نادرستی انباشته شده و باید از طریق مناظره ذهنشان را خالی کرد تا آمادگی برای پذیرش حق پیدا کنند .

بدیهی است مجادله و مناظره نیز هنگامی مؤثر می افتد که « بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ » باشد ، حق و عدالت و درستی و امانت و صدق و راستی بر آن حکومت کند و از هرگونه توهین و تحقیر و خلاف گویی و استکبار خالی باشد و خلاصه تمام جنبه های انسانی آن حفظ شود .

و در پایان آیه اضافه می کند: « پروردگار تو از هر کسی بهتر می داند چه کسانی از طریق او گمراه شده و چه کسانی هدایت یافته اند: إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ » .

اشاره به این که وظیفه شما دعوت به راه حق است ، از طرق سه گانه حساب شده فوق ، اما چه کسانی سرانجام هدایت می شوند و چه کسانی در طریق ضلالت پافشاری خواهند کرد آن را تنها خدا می داند و بس .

۱۲۶ وَ إِنَّ عَاقِبَتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ

و هرگاه خواستید مجازات کنید تنها به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید و اگر شکیبایی پیشه کنید این کار برای شکیبایان بهتر است .

تاکنون سخن از این بود که در یک بحث منطقی ، عاطفی و یا مناظره معقول با مخالفان شرکت کنیم ، اما اگر کار از این فراتر رفت و درگیری حاصل شد ، آن ها دست به تعدی و تجاوز زدند ، در این جا دستور می دهد: « اگر خواستید مجازات کنید فقط به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید » و نه بیشتر از آن (وَ إِنَّ عَاقِبَتُمْ

فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ) .

« ولی اگر شکیبایی پیشه کنید و عفو و گذشت ، این کار برای شکیبایان بهتر است » (وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ) .

در بعضی از روایات می خوانیم که این آیه در جنگ « احد » نازل شده ، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وضع دردناک شهادت عمویش حمزه بن عبدالمطلب را دید (که دشمن به کشتن او قناعت نکرده ، بلکه سینه و پهلوی او را با قساوت عجیبی دریده و کبد یا قلب او را بیرون کشیده است و گوش و بینی او را قطع نموده بسیار منقلب شد) و فرمود : « اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَ اِلَيْكَ الْمُسْتَعَانُ عَلٰى مَا اَرٰى : خدایا حمد از آن تو است و شکایت به تو می آورم و تو در برابر آنچه می بینم یار و مددکار مایی . »

سپس فرمود : « لَئِنْ ظَفَرْتُ لِأَمْتَلَنْ وَ لِأَمْتَلَنْ وَ لِأَمْتَلَنْ : اگر من بر آن هاچیره شوم آن ها را مُتَلِّه می کنم ، مُتَلِّه می کنم ، مُتَلِّه می کنم » (و طبق روایت دیگری فرمود هفتاد نفر آن ها را مُتَلِّه خواهم کرد) .

در این هنگام آیه نازل شد « وَ اِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوْا بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصّٰبِرِيْنَ » .

بلافاصله پیامبر عرض کرد : « اَصْبِرْ اَصْبِرْ : خدایا صبر می کنم ، صبر می کنم » . (1)

با این که این لحظه شاید دردناک ترین لحظه ای بود که در تمام عمر بر پیامبر گذشت ، ولی باز پیامبر بر اعصاب خود مسلط گشت و راه دوم را که راه عفو و گذشت بود انتخاب کرد و چنان که در تاریخ در سرگذشت فتح مکه می خوانیم ، آن روز که پیامبر صلی الله علیه و آله بر این سنگدلان

ص: ۱۳۸

پیروز مسلط شد فرمان عفو عمومی صادر کرد و به وعده خودش در جنگ احد وفا نمود. (۱).

و به راستی اگر انسان بخواهد نمونه عالی بزرگواری و عواطف انسانی را ببیند باید داستان احد را در کنار داستان فتح مکه بگذارد و آن دو را با هم مقایسه کند.

شاید تاکنون هیچ ملت پیروز مسلطی با قوم شکست خورده این معامله ای را که پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان پس از پیروزی با مشرکان مکه کردند نکرده باشد آن هم در محیطی که انتقام و کینه توزی در بافت جامعه آن ها نفوذ کرده بود و کینه ها را نسل به نسل به میراث می گذاردند و اصلاً ترک انتقام جویی در آن محیط عیب بزرگی بود.

نتیجه این همه بزرگواری و عفو و گذشت آن شد که این ملت جاهل و لجوج چنان تکان خوردند و بیدار شدند که به گفته قرآن: «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا: گروه گروه در آیین خدا وارد شدند».

۱۲۷ وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ

صبر کن و صبر تو فقط برای خدا و به توفیق خدا باشد و به خاطر (کارهای) آن ها اندوهگین مباش و دلسرد مشو و از توطئه های آن ها در تنگنا قرار مگیر.

این عفو و گذشت و صبر و شکیبایی در صورتی اثر قطعی

ص: ۱۳۹

خواهد گذارد که بدون هیچ چشمداشتی انجام پذیرد یعنی فقط به خاطر خدا باشد و لذا قرآن اضافه می کند: «شکیبایی پیشه کن و این شکیبایی تو جز برای خدا و به توفیق پروردگار نمی تواند باشد» (وَاصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ).

آیا انسان می تواند در برابر این صحنه های جانسوز که تمام وجودش را آتش می کشد بدون یک نیروی الهی و انگیزه معنوی صبر و استقامت کند؟ و این همه ناراحتی را در روح خود پذیرا باشد و شکیبایی را از دست ندهد؟ آری این تنها در صورتی ممکن است که برای خدا و به توفیق خدا باشد.

هرگاه تمام این زحمات در زمینه تبلیغ و دعوت به سوی خدا و در زمینه عفو و گذشت و شکیبایی کارگر نیفتاد باز نباید مأیوس و دلسرد شد و یا بیتابی و جزع نمود، بلکه باید با حوصله و خونسردی هرچه بیشتر همچنان به تبلیغ ادامه داد، لذا در هفتمین دستور می گوید: «بر آن ها اندوهگین مباش: وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ».

این حزن و اندوه که حتما به خاطر عدم ایمان آن ها است ممکن است یکی از دو پدیده را در انسان به وجود آورد، یا او را برای همیشه دلسرد سازد و یا او را به جزع و بیتابی و بی حوصلگی وادارد، بنابراین نهی از حزن و اندوه در واقع از هر دو پدیده است، یعنی در راه دعوت به سوی حق نه بیتابی کن و نه مأیوس باش.

با تمام این اوصاف باز ممکن است دشمن لجوج دست از توطئه برندارد و به طرح نقشه های خطرناک پردازد، در چنین شرایطی

موضع گیری صحیح همان است که قرآن می گوید: «از توطئه های آن ها نگران مباش و محدود نشو» (وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ).

این توطئه ها هر قدر وسیع و حساب شده و خطرناک باشد باز نباید شما را از میدان بیرون کند و گمان برید که در تنگنا قرار گرفته اید و محاصره شده اید ، چرا که تکیه گاه شما خدا است و با استمداد از نیروی ایمان و استقامت و پشتکار و عقل و درایت می توانید این توطئه ها را خنثی کنید و نقش بر آب .

۱۲۸ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ

خداوند با کسانی است که تقوی پیشه می کنند و کسانی که نیکوکارند .

این که آخرین سوره نحل با آن پایان می گیرد به نهمین و دهمین برنامه اشاره کرده ، می گوید :

« خداوند با کسانی است که تقوا را پیشه کنند » (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا) .

« تقوا » در همه ابعاد و در مفهوم وسیعش ، از جمله تقوا در برابر مخالفان ، یعنی حتی در برابر دشمن باید اصول اخلاق اسلامی را رعایت کرد ، با اسیران معامله اسلامی نمود ، با منحرفان رعایت انصاف و ادب کرد ، از دروغ و تهمت پرهیز نمود و حتی در میدان جنگ همان گونه که در اصول تعلیمات جنگی اسلام وارد شده است باید تقوا

و موازین اسلامی حفظ شود : به بی دفاعان نباید حمله کرد ، معترض کودکان و پیران از کار افتاده نباید شد ، حتی چهارپایان را نباید از بین

برد، مزارع را نباید نابود کرد، آب را نباید به روی زمین قطع نمود، خلاصه تقوا و رعایت اصول عدالت در برابر دوست و دشمن عموماً باید انجام گیرد و اجرا شود (البته موارد استثنایی که بسیار نادرست است از این حکم خارج می باشد).

« و خداوند با کسانی است که نیکو کارند » (وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ).

چنان که قرآن در سایر آیات بیان کرده گاهی باید پاسخ بدی را به نیکی داد و دشمن را از این طریق شرمنده و شرمسار نمود چرا که این کار پرخصومت ترین دشمنان و « اَلدُّ اَلْخِصَامِ » را به دوست مهربان و « وَلِيٍّ حَمِيمٍ » مبدل می سازد.

احسان و نیکی اگر به موقع و در جای خود انجام پذیرد، یکی از مهم ترین روش های مبارزه است و تاریخ اسلام پر است از مظاهر این برنامه، رفتاری که پیامبر صلی الله علیه و آله با مشرکان مکه بعد از فتح نمود، معامله ای که با وحشی قاتل حمزه کرد، برخوردی که با اسیران بدر داشت، رفتاری که با یهودیانی که انواع اذیت و آزار را درباره او روا می داشتند انجام داد و همچنین نظایر این برنامه در زندگی علی و سایر پیشوایان بزرگ، خود بیانگر این دستور اسلامی است.

جالب این که در نهج البلاغه در خطبه معروف همام که مرد زاهد و عابد و هوشیاری بود می خوانیم هنگامی که از امیر مؤمنان علی تقاضای دستور جامعی در زمینه صفات پرهیزگاران کرد، امام تنها به ذکر همین آیه قناعت فرمود: و گفت: « اَتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِنِ إِنَّ اللَّهَ

مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ : تقوا را پیشه کن و نیکی نما که خدا با کسانی است که پرهیزکار و نیکوکارند .» .

گرچه این سؤال کننده عاشق حق ، عطش و تقاضایش با این بیان کوتاه فرونشست و امام ناچار به بیان مشروح تری پرداخت و جامع ترین خطبه را در زمینه صفات پرهیزکاران که از یک صد خصلت تجاوز

می کند بیان فرمود ، ولی این مقدار از جواب کوتاه نخستین امام استفاده می شود که این آیه در واقع فهرستی است از تمام صفات پرهیزکاران .

دقت در مواد ده گانه برنامه فوق که تمام خطوط اصلی و فرعی برخورد با مخالفان را مشخص می کند نشان می دهد که از تمام اصول منطقی ، عاطفی ، روانی ، تاکتیکی و خلاصه همه اموری که سبب نفوذ در مخالفین می گردد استفاده شده است. ولی با این حال اسلام هرگز نمی گوید که تنها به منطق و استدلال قناعت کنید بلکه در بسیاری از موارد ضرورت پیدا می کند که در مقابل توطئه های دشمن عملاً وارد میدان شویم و در صورت لزوم در مقابل خشونت ها به خشونت توسل جویم و در برابر توطئه ها به ضد توطئه پردازیم ، ولی حتی در این مرحله نیز باید اصل عدالت و اصول تقوا و اخلاق اسلامی به دست فراموشی سپرده نشود. و اگر مسلمانان در برابر مخالفان خود این برنامه جامع الاطراف را به کار می بستند ، شاید اسلام امروز ، سراسر جهان یا بخش عمده آن را فراگرفته بود .

نعمت های چهل گانه مندرج در سوره نحل (سوره نعمت ها)

چیزی که بیش از همه در مجموع آیات این سوره جلب توجه می کند بیان نعمت های گوناگون الهی ، اعم از مادی و معنوی ، ظاهری و باطنی ، فردی و اجتماعی است و اگر نام سوره نعمت ها برای آن انتخاب شده نیز از همین نظر است .

بررسی آیات سوره نشان می دهد که حدود چهل نعمت از نعمت های بزرگ و کوچک ، مادی و معنوی ، طی آیات این سوره بیان شده است که فهرست وار ذیلاً از نظر می گذرد و تأکید می کنیم که هدف از آن نخست تعلیم درس توحید و بیان عظمت آفریدگار است و در ثانی تقویت عشق و علاقه انسان ها به آفریننده این نعمت ها و تحریک حس شکرگزاری آنان است :

آفرینش آسمان (خَلَقُ السَّمَاوَاتِ) .

آفرینش زمین (وَ الْأَرْضِ) .

آفرینش چهارپایان (وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا) .

استفاده پوشش از پشم و پوست آن ها (لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ) .

استفاده از منافع حیوانات (وَ مَنَافِعُ) .

استفاده از گوشت آن ها (وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ) .

بهره گیری از « جمال استقلال اقتصادی » (وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ) .

بهره گیری از حیوانات برای حمل و نقل بارها

(وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ وَ الْخَيْلُ وَ الْبِغَالُ وَ الْحَمِيرُ لِتَرْكَبُوهَا) .

هدایت به صراط مستقیم (وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ) .

نزول باران از آسمان و تهیه آب آشامیدنی از آن (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ) .

پرورش مراتع و چراگاه ها با آن (وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ) .

رویدن زراعت و زیتون و نخل و انگور و انواع میوه ها به برکت آن (يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ وَ الْأَعْنَابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ) .

تسخیر شب و روز (وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ) .

تسخیر خورشید و ماه (وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ) .

تسخیر ستارگان (وَ النُّجُومَ) .

مخلوقات گوناگونی که در کره زمین آفریده شده (وَ مَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ) .

تسخیر دریاها برای استفاده از گوشت و جواهرات آن (وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْدِرُوا مِنْهُ حُلِيِّهٖ تَلْبَسُونَهَا) .

حرکت کشتی ها بر سینه آب ها (وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ) .

آفرینش کوه ها که آرام بخش زمینند (وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ) .

آفرینش نهرها (وَ أَنْهَارًا) .

ایجاد راه های ارتباطی (وَ سُبُلًا) .

ایجاد علامات برای شناخت راه ها (وَ عَلَامَاتٍ) .

استفاده از ستارگان برای راه یابی در شب ها (وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ) .

زنده شدن زمین های مرده به وسیله آب باران (وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) .

شیر خالص و گوارا که از میان خون و غذای هضم شده خارج می شود (نَسِيقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ) .

فرآورده هایی که از میوه های درخت نخل و انگور گرفته می شود (وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سِكْرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا) .

عسل یک غذای شفابخش (فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ) .

بخشیدن همسرانی به انسان از جنس خود او (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا) .

نعمت فرزندان (وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً) .

انواع روزی های پاکیزه به مفهوم وسیعش (وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ) .

نعمت گوش (وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ) .

نعمت چشم (وَ الْأَبْصَارَ) .

نعمت عقل و هوش (وَ الْأَفْئِدَةَ) .

خانه ها و مسکن های ثابت (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ

بُيُوتَكُمْ سَكَنًا) .

خانه های سیار "خیمه ها" (وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا) .

وسایل و اسباب هایی که از پشم و کرک و موی حیوانات ساخته و تهیه می شود (وَ مِنْ أَصْوَابِهَا وَأُوبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَ مَتَاعًا إِلَى حِينٍ) .

نعمت سایه ها (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْهَا حَلَقَ ظِلَالًا) .

نعمت وجود پناهگاه های مطمئن در کوه ها (وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا) .

انواع لباس هایی که انسان را از سرما و گرما حفظ می کند (وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ) .

زره و لباس جنگ که در برابر ضربات دشمن مقاومت دارد (وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ) .

و در پایان این بخش از نعمت ها اضافه می کند « كَذَلِكَ يَتِمُّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ : این گونه خداوند نعمت هایش را بر شما به حد کمال می رساند تا تسلیم فرمان او باشید » .

هدف از تشریح نعمت ها

احتیاج به تذکر ندارد که برشمردن نعمت های گوناگون الهی در

آیات مختلف این سوره یا سایر آیات قرآن، به اصطلاح برای منت گذاری و یا کسب وجهه و مانند آن نیست ، که خدا برتر و بالاتر از همه

ص: ۱۴۷

این‌ها است و بی‌نیاز از هرکس و هر چیز. همه این‌ها در مسیر برنامه‌های سازنده تربیتی است، برنامه‌هایی که انسان را به آخرین مرحله تکامل ممکن از نظر معنوی و مادی برساند. گویاترین دلیل برای این موضوع، همان جمله‌هایی است که در آخر بسیاری از آیات گذشته آمده است که در عین تنوع، همگی در همان خط پرورش و تربیت انسان قرار دارد. در آیه ۱۴ بعد از بیان نعمت تسخیر دریاها می‌فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». در آیه ۱۵ بعد از بیان نعمت کوه‌ها و نهرها و جاده‌ها می‌گوید: «لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ». در آیه ۴۴ بعد از بیان بزرگ‌ترین نعمت معنوی یعنی نزول آیات قرآن می‌گوید: «وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ».

و در آیه ۷۸ بعد از ذکر نعمت بسیار مهم ابزار شناخت (گوش و چشم و عقل) می‌فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». و در آیه ۸۱ بعد از اشاره به تکمیل نعمت‌های پروردگار می‌گوید «لَعَلَّكُمْ تُسَلِّمُونَ». و در آیه ۹۰ بعد از بیان یک سلسله دستورها در زمینه عدل و احسان و مبارزه با فحشاء و منکر و ظلم می‌فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».

در حقیقت در این شش مورد، اشاره به پنج هدف شده است

شکرگزاری

هدایت

تفکر

تسلیم در برابر دعوت حق

تذکر و یادآوری که بدون شک همه با هم پیوند دارند: انسان نخست تفکر و اندیشه می‌کند. هرگاه فراموش کرد، یادآوری می‌نماید. به دنبال آن حس شکرگزاری در مقابل بخشنده نعمت‌ها در او بیدار می‌شود.

ص: ۱۴۸

سپس راه به سوی او بازمی کند و هدایت می شود. سرانجام در برابر فرمانش تسلیم می گردد .

و به این ترتیب هدف های پنج گانه فوق حلقه های تکامل زنجیره ای انسانند که بدون شک اگر این مسیر به طور صحیح پیموده شود ، نتایج پرباری دارد و جای تردید باقی نمی ماند که برشمردن این نعمت ها گاهی به صورت جمعی و گاهی به صورت انفرادی ، هیچ هدفی جز ساختن انسان کامل نیست .

پروردگارا ! نعمت های بی پایانت سراسر وجود ما را احاطه کرده است و ما غرق نعمت های توایم اما هنوز تو را نشناخته ایم .

بارالها ! درك و دیدی مرحمت فرما که راه گشای طریق معرفت و عشق تو باشد و توفیقی که دراین راه پرییچ و خم به کمک ما بشتابد و به سرمنزل شکر گزاران واقعی برساند .

خداوندا ! تو نیازهای ما را از هر کس بهتر می دانی و تقاضاهای ذاتی ما را از خود ما بهتر می شناسی ، بر ما آن ببخش که آن چنان باشیم که تو می خواهی و به ما آن مرحمت کن که بهتر از آن شویم که مردم می پندارند. پایان سوره نحل

ص: ۱۴۹

موضوع صفحه

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره حجر ●●● ۱۱

خزائن خداوند چیست؟ ●●● ۱۵

نزول مقامی و نزول مکانی ●●● ۱۵

نقش باد و باران در زندگی انسان ها ●●● ۱۶

اصحاب الایکه چه کسانی هستند؟ ●●● ۱۷

مقتسمین چه اشخاصی هستند؟ ●●● ۲۶

سوره نحل ●●● ۲۸

منافع گوناگون حیوانات ●●● ۲۸

اهمیت مواد غذایی زیتون و خرما و انگور ●●● ۳۶

نعمت های مادی و معنوی ●●● ۴۰

سرنوشت هر کس به دست خود اوست و اجباری در کار نیست ●●● ۴۷

هر امتی رسولی دارد ●●● ۴۹

اگر نمی دانید پرسید ●●● ۵۲

در هر موضوعی باید به متخصص همان موضوع مراجعه کرد ●●● ۵۳

سجده همه جنبندگان حتی سایه هایشان برای خدا ●●● ۵۵

نقش سایه ها در زندگی ما ●●● ۵۶

در سایر کرات آسمانی موجودات زنده وجود دارد ●●● ۵۸

دین یکی و معبود هم یکی ●●● ۶۰

نقش اسلام در احیای ارزش مقام زن ●●● ۶۴

شیطان زشتی ها را زیبا جلوه می دهد ●●● ۶۶

نقش باران در حیات و زندگی ●●● ۶۷

شیر غذایی سرشار از ویتامین ها و انواع مواد مغذی

برای نوجوانان ●●● ۶۸

معانی چهارگانه وحی ●●● ۷۰

آیا الهام غریزی مخصوص زنبوران عسل است؟ ●●● ۷۲

نخستین مأوریت زنبور عسل ●●● ۷۲

عسل از چه ساخته می شود؟ ●●● ۷۴

عسل در کجا ساخته می شود؟ ●●● ۷۵

رنگ های مختلف عسل ●●● ۷۶

عسل یک ماده فوق العاده شفابخش خصوصاً برای نوجوانان عزیز ●●● ۷۶

نوجوانان عزیز برای خدا شبیه قرار ندهید ●●● ۸۰

انسان در آغاز هیچ علمی نداشت ●●● ۸۱

نعمت ابزار شناخت ●●● ۸۳

چه کسی پرندگان را در آسمان نگاه می دارد ●●● ۸۶

اسرار پرواز پرندگان در پهنه آسمان ●●● ۸۷

حیوانات منشأ محصولات متنوع و مفید ●●● ۹۰

سایه ها ، مسکن ها و پوشش ها ●●● ۹۳

جامع ترین برنامه اجتماعی ●●● ۹۶

۱ عدالت اجتماعی ●●● ۹۷

۲ احسان و نیکوکاری ●●● ۹۷

۳ اولویت حمایت از نزدیکان ●●● ۹۹

۴ و ۵ و ۶ نفی فساد مخفی و آشکار و تجاوز به حقوق دیگران ●●● ۱۰۰

۷ وفای به عهد و پیمان ●●● ۱۰۱

عذرهای ناموجه برای نقض پیمان ●●● ۱۰۴

سرمایه های جاودانی انسان ●●● ۱۰۹

زندگی پاکیزه در گرو چیست؟ ●●● ۱۱۱

برابری مرد و زن ●●● ۱۱۲

حیات طیبه چیست؟ ●●● ۱۱۳

آمادگی قبل از ورود به دریای زیبای قرآن کریم ●●● ۱۱۳

موانع شناخت ●●● ۱۱۴

از میان تمام صفات شیطان مطرود بودن او مطرح شده است؟ ●●● ۱۱۶

آداب پنج گانه تلاوت قرآن کریم ●●● ۱۱۷

شیطان بر مؤمنین واقعی تسلطی ندارد ●●● ۱۲۰

آن ها که کفران کردند و گرفتار شدند ●●● ۱۲۱

آیا مثال است یا یک جریان تاریخی؟ ●●● ۱۲۲

رابطه امنیت و توسعه اقتصادی ●●● ۱۲۴

لباس گرسنگی و ناامنی ●●● ۱۲۴

کفران نعمت باعث سلب نعمت می شود ●●● ۱۲۶

فلسفه تحریم گوشت مردار، خون و گوشت خوک ●●● ۱۲۸

ابراهیم به تنهایی یک امت بود ●●● ۱۳۱

ده دستور مهم اخلاقی برای تنظیم روابط بامخالفان ●●● ۱۳۵

نعمت های چهل گانه مندرج در سوره نحل (سوره نعمت ها) ●●● ۱۴۴

هدف از تشریح نعمت ها ●●● ۱۴۷

جلد ۱۵

فهرست مطالب

ص: ۱

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره اِسراء ●●● ۱۱

معراج پیامبر صلی الله علیه و آله ●●● ۱۱

راه روشن خوشبختی ●●● ۱۴

عجله و شتابزدگی قدرت تشخیص نوجوان راضع می کند ●●● ۱۶

فال خوب و بد ●●● ۱۷

چهار اصل مهم اساسی در رابطه بامسأله حساب و جزای اعمال ●●● ۲۰

اصل براءت و آیه « ما کُنَّا مُعَذِّبِينَ ... » ●●● ۲۱

شرایط سه گانه رسیدن به سعادت جاویدان ●●● ۲۲

امدادهای الهی ●●● ۲۳

تأثیر شرک به خدا، در شخصیت انسان ●●● ۲۴

(۲۰۸)

توحیدونیکگی به پدر و مادر سرآغاز یک رشته احکام مهم اسلامی ●●● ۲۵

منظور از ذی القربی در این جا چه کسانی هستند؟ ●●● ۲۹

کسانی که سرمایه های متنوع زندگی راهبردهندبرادران شیطانند ●●● ۳۱

با فقرا مدارا کنید ●●● ۳۲

(۲۰۹)

رعایت اعتدال و میانه روی در انفاق و بخشش ●●● ۳۳

ضرورت تولید علم و پیروی از دستاوردهای علوم مختلف ●●● ۳۵

بر روی زمین با غرور و تکبر حرکت نکنید ●●● ۳۶

شرک و دو گانه پرستی خمیرمایه همه انحرافات و جنایات است ●●● ۳۷

تبلیغ متنوع مایه تذکر بیشتر است ●●● ۳۸

تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان ●●● ۳۹

رستاخیز قطعی است ●●● ۴۵

برخورد منطقی با همه مخالفان ●●● ۴۷

وسایل چهار گانه و سوسه گری شیطان ●●● ۴۹

چه کسی کشتی ها را در دریاها به حرکت درمی آورد؟ ●●● ۵۳

انسان گل سرسبد موجودات ●●● ۵۵

معنی « کثیر » در این جا چیست؟ ●●● ۵۶

(۲۱۰)

چرا انسان برترین مخلوق خدا است؟ ●●● ۵۶

نقش رهبری در اسلام ●●● ۵۸

« کوردلان » از دیدگاه قرآن کریم ●●● ۵۹

(۲۱۱)

نماز شب یک عبادت بزرگ روحانی ●●● ۶۲

مقام محمود چیست؟ ●●● ۶۵

حق پیروز و باطل نابود است ●●● ۶۷

آیه جاء الحقُّ ... و قیام مهدی ●●● ۶۷

پاکسازی و نوسازی نوجوان در پرتو توجه به قرآن ●●● ۶۸

چرا ظالمان از قرآن نتیجه معکوس می گیرند؟ ●●● ۶۹

هرکسی بر فطرت خود می تند ●●● ۷۰

« تَحَدَّى » دلیل معجزه بودن قرآن است ●●● ۷۰

روش های متنوع و جذاب قرآنی برای هدایت مردم ●●● ۷۱

بهانه همگونی پیامبر صلی الله علیه و آله با سایر انسان ها ●●● ۷۲

رهبران الهی باید از جنس پیروانشان باشند ●●● ۷۴

چگونه معاد ممکن است؟ ●●● ۷۵

(۲۱۲)

معاد جسمانی ●●● ۷۶

قرآن هرگز تحریف نشده است ●●● ۷۷

قرآن کتاب زندگی است ●●● ۷۸

برنامه ریزی برای تعلیم و تربیت ●●● ۸۰

(۲۱۳)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

رابطه علم و ایمان ●●● ۸۰

آخرین بهانه های مشرکین ●●● ۸۳

«اعتدال» مبنای همه برنامه های اجتماعی و سیاسی ●●● ۸۷

تکبیر چیست؟ ●●● ۸۷

سوره کَهِف ●●● ۸۹

آغاز هر کاری به نام خدا ●●● ۸۹

قرآن کتابی پابرجا و مستقیم و نگاهبان ●●● ۹۰

عمل صالح باید استمرار و عمق داشته باشد ●●● ۹۱

هر ادعایی را با دلیل رد یا قبول کنید ●●● ۹۲

جهان میدان آزمایش است ●●● ۹۴

آغاز ماجرای اصحاب کَهِف ●●● ۹۵

سرگذشت مشروح اصحاب کَهِف ●●● ۹۹

(۲۱۴)

ص: ۳

جوانمردی و ایمان ●●● ۱۰۰

ایمان و امدادهای الهی ●●● ۱۰۱

پناهگاهی به نام غار ●●● ۱۰۴

موقعیت دقیق اصحاب کهف ●●● ۱۰۵

(۲۱۵)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

بیداری بعد از یک خواب طولانی ●●● ۱۱۰

پاک ترین طعام ●●● ۱۱۲

تقیه سازنده ●●● ۱۱۳

کانون قرآن لطف است ●●● ۱۱۳

پایان ماجرای اصحاب کهف ●●● ۱۱۴

مسجد در کنار آرامگاه و ایجاد بنای یادبود ●●● ۱۱۸

« واو » در جمله « وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ » ●●● ۱۲۱

خواب اصحاب کهف ●●● ۱۲۵

همنشینی با پاکدلان پابرهنه افتخار است ●●● ۱۲۷

روح طبقاتی مشکل بزرگ جامعه ها ●●● ۱۲۹

رابطه هواپرستی و غفلت از خدا ●●● ۱۳۰

نزدیک شدن به ثروتمندان به خاطر ثروتشان ●●● ۱۳۱

(۲۱۶)

آغاز و پایان زندگی دریک تابلو ارزنده ●●● ۱۳۱

زرق و برق ناپایدار دنیا ●●● ۱۳۴

کوه ها و سرانهدام آن ها در آستانه رستاخیز ●●● ۱۳۷

ایمان به معاد و نقش آن در تربیت انسان ها ●●● ۱۳۹

ص: ۴

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را

(۴)

تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

ص:۵

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم».

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا-از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است».

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت.

(۵)

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان.

ص: ۶

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند مَنان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصاً گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

(۷)

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعاً «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

(۸)

ناصر مکارم شیرازی

ص: ۷

مقدمه

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

(۱۰) مقدمه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خواننده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرای کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

مقدمه (۱۱)

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

سوره اِسْرَاء

سوره اِسْرَاء

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

معراج پیامبر صلی الله علیه و آله

۱ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

پاک و منزّه است خدایی که بنده اش را در یک شب از مسجد الحرام به مسجد اقصی که گرداگردش را پربرکت ساختیم برد، تا آیات خود را به او نشان دهیم او شنوا و بینا است.

این آیه در عین فشردگی بیشتر مشخصات این سفر شبانه اعجاز آمیز را بیان می کند :

جمله « اَسْرَى » نشان می دهد که این سفر شب هنگام واقع شد ، زیرا « اِسْرَاء » در لغت عرب به معنی سفر شبانه است، در حالی که

جزء پانزدهم (۱۳)

کلمه «سیر» به مسافرت در روز گفته می شود .

کلمه « لَيْلًا » در عین این که تأکیدی است برای آن چه از جمله « اِسْرَاء » فهمیده می شود، این حقیقت را نیز بیان می کند که این سفر، به طور کامل در یک شب واقع شد و مهم نیز همین است که فاصله میان مسجد الحرام و بیت المقدس که بیش از یک صد فرسخ است و در شرایط آن زمان می بایست روزها یا هفته ها به طول بیانجامد ، تنها در یک شب رخ داد .

کلمه «عَبْدٌ» نشان می دهد که این افتخار و اکرام به خاطر مقام عبودیت و بندگی پیامبر صلی الله علیه و آله بود ، چرا که بالاترین مقام برای انسان است که بنده راستین خدا باشد ، جز بر پیشگاه او جبین نساید و در برابر فرمانی جز تسلیم نگردد ، هرکاری می کند برای خدا باشد و هرگام برمی دارد رضای او را بطلبد .

همچنین تعبیر به «عَبْدٌ» نشان می دهد که این سفر در بیداری واقع شده و این سیر جسمانی بوده نه روحانی زیرا سیر روحانی معنی معقولی جز مسأله خواب یا حالتی شبیه به خواب ندارد ، ولی کلمه «عَبْدٌ» نشان می دهد که جسم و جان پیامبر صلی الله علیه و آله در این سفر شرکت داشته ، منتها کسانی که نتوانسته اند این اعجاز را درست در فکر خود هضم کنند احتمال روحانی بودن را به عنوان توجیهی برای آیه ذکر کرده اند ، درحالی که می دانیم اگر کسی به دیگری بگوید من فلان شخص را به فلان منطقه بردم مفهومی این نیست که در عالم خواب یا خیال بود یا تفکر اندیشه او به چنین سیری پرداخته است .

(۱۴) سوره اسراء

آغاز این سیر (که مقدمه ای بر مسأله معراج به آسمان ها بوده و بعدا دلایل آن ذکر خواهد شد) «مسجدالحرام» در مکه و انتهای آن «مسجدالاقصى» در «قدس» بوده است .

هدف از این سیر ، مشاهده آیات عظمت الهی بوده ، همان گونه که دنباله این سیر در آسمان ها نیز به همین منظور انجام گرفته است تا روح پر عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله در پرتو مشاهده آن آیات بینات ، عظمت بیشتری یابد و آمادگی فزون تری برای هدایت انسان ها پیدا کند ،

ص: ۱۲

نه آن گونه که کوتاه فکران می پندارند که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت تا خدا را ببیند، به گمان این که خدا محلی در آسمان ها دارد .

به هر حال پیامبر صلی الله علیه و آله گرچه عظمت خدا را شناخته بود و از عظمت آفرینش او نیز آگاه بود، « ولی شنیدن کی بود مانند دیدن » .

در آیات سوره نجم که به دنباله این سفر، یعنی معراج در آسمان ها اشاره می کند نیز می خوانیم « لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى : او در این سفر آیات بزرگ پروردگارش را مشاهده کرد » .

جمله « بَارَكْنَا حَيْثُ وُلِّئَتْ » بیانگر این مطلب است که مسجدالاقصی علامه بر این که خود سرزمین مقدسی است اطراف آن نیز سرزمین مبارک و پربرکتی است و این ممکن است اشاره به برکات ظاهری آن بوده باشد، چرا که می دانیم در منطقه ای سرسبز و خرم و مملو از درختان و آب های جاری و آبادی ها واقع شده است .

و نیز ممکن است اشاره به برکات معنوی آن بوده باشد، زیرا این سرزمین مقدس در طول تاریخ کانون پیامبران بزرگ خدا و خاستگاه نور توحید و خداپرستی بوده است .

(۱۶) سوره اسراء

جمله « إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ » همان گونه که گفتیم اشاره به این است که بخشش این موهبت به پیامبر صلی الله علیه و آله بی حساب نبوده بلکه به خاطر شایستگی هایی بوده که بر اثر گفتار و کردارش پیدا شد و خداوند از آن به خوبی آگاه بود .

ضمنا کلمه « سُبْحَانَ » دلیلی است بر این که این برنامه پیامبر صلی الله علیه و آله خود نشانه ای بر پاک و منزّه بودن خداوند از هر

عیب و نقص است .

کلمه « مِنْ » در « مِنْ آیَاتِنَا » نشان می دهد که آیات عظمت خداوند آن قدر زیاد است که پیامبر صلی الله علیه و آله با تمام عظمتش در این سفر پر عظمت تنها گوشه ای از آن را مشاهده کرده است.

ذکر این نکته نیز لازم است که این تنها مسلمین نیستند که عقیده به معراج دارند ، این عقیده در میان پیروان ادیان دیگر کم و بیش وجود دارد از جمله در مورد حضرت عیسی به صورت سنگین تری دیده

جزء پانزدهم (۱۷)

می شود ، چنان که در انجیل مرقس باب ۶ و انجیل لوقا باب ۲۴ و انجیل یوحنا باب ۲۱ ، می خوانیم که عیسی پس از آن که به دار آویخته و کشته و دفن شد از مردگان برخاست و چهل روز در میان مردم زندگی کرد سپس به آسمان ها صعود نمود (به معراج همیشگی رفت).

ضمناً از بعضی از روایات اسلامی نیز استفاده می شود که بعضی از پیامبران پیشین نیز دارای معراج بوده اند .

راه روشن خوشبختی

۹ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا

این قرآن به راهی هدایت می کند که مستقیم ترین راه ها است و به مؤمنانی که عمل صالح انجام می دهند بشارت می دهد که برای آن ها پاداش بزرگی است .

« أَقْوَمُ » از ماده « قیام » گرفته شده است و از آن جا که انسان به هنگامی که می خواهد فعالیت پی گیری انجام دهد قیام می کند و به کار

ص: ۱۴

می پردازد از این نظر قیام کنایه از حسن انجام امور و آمادگی برای فعالیت آمده است ، ضمناً « استقامت » که از همین ماده گرفته شده است و « قَیِّم » که آن هم از این ماده است به معنی صاف و مستقیم و ثابت و پایرجا است .

(۱۸) سوره اسراء

واز آن جا که « أَقْوَمُ » صیغه « افعال تفضیل » است به معنی صاف تر و مستقیم تر و پایرجاتر می آید و به این ترتیب ، مفهوم آیه فوق چنین است که « قرآن به طریقه ای که مستقیم ترین و صاف ترین و پایرجاترین طرف است دعوت می کند » .

صاف و مستقیم از نظر عقایدی که عرضه می کند ، عقایدی روشن ، قابل درک خالی از هرگونه ابهام و خرافات ، عقایدی که دعوت به عمل دارد ، نیروهای انسانی را بسیج می کند و میان انسان و قوانین عالم طبیعت هماهنگی برقرار می سازد . آری قرآن هدایت به طریقه و روشی می کند که در تمام زمینه ها صاف ترین و مستقیم ترین و ثابت ترین طریقه است .

جزء پانزدهم (۱۹)

« بَشَارَت » در اصل از « بَشْرَه » به معنی « صورت » گرفته شده و هرگونه خبری را که در صورت انسان اثر بگذارد او را مسرور یا غم آلود کند شامل می شود .

تعبیر به بشارت در مورد مؤمنان دلیلش روشن است ، ولی در مورد افراد بی ایمان و طغیانگر در حقیقت یک نوع استهزاء است و یا بشارتی است برای مؤمنان که دشمنانشان به چنین سرنوشتی گرفتار می شوند .

ص: ۱۵

عجله و شتابزدگی قدرت تشخیص نوجوان را ضعیف می کند

۱۰ وَ أَنْ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

و این که آن ها به قیامت ایمان نمی آورند عذاب دردناکی برایشان آماده ساخته ایم .

۱۱ وَ يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا

(۲۰) سوره اسراء

و انسان (بر اثر شتابزدگی) بدی ها را طلب می کند آن گونه که نیکی ها را می طلبد و انسان همواره عجول است .

«دُعا» در این جا معنی وسیعی دارد که هر گونه طلب و خواستن را شامل می شود ، اعم از این که با زبان بخواهد و یا عملاً برای بدست آوردن چیزی بپاخیزد و تلاش و کوشش کند .

در حقیقت عجول بودن انسان برای کسب منافع بیشتر و شتابزدگی او در تحصیل خیر و منفعت سبب می شود که تمام جوانب مسایل را مورد بررسی قرار ندهد و چه بسیار که با این عجله ، نتواند خیر واقعی خود را تشخیص دهد ، بلکه هوی و هوس های سرکش چهره حقیقت را در نظرش دگرگون سازد و به دنبال شر برود .

و در این حال همان گونه که انسان، از خداتقاضای نیکی می کند ، بر اثر سوءتشخیص خود، بدی ها را از او تقاضا می کند و همان گونه که برای نیکی تلاش می کند ، به دنبال شر و بدی می رود و این بلای بزرگی است برای نوع انسان ها و مانع عجیبی است در طریق سعادت .

ص: ۱۶

بنابراین تنها راه رسیدن به خیر و سعادت آن است که انسان در هر کار قدم می گذارد با نهایت دقت و هوشیاری و دور از هرگونه عجله و شتابزدگی تمام جوانب را بررسی کند و خود را در انتخاب راه از هرگونه پیش داوری و قضاوت های آمیخته با هوی و هوس برکنار دارد، از خدا در این راه یاری بطلبد تا راه خیر و سعادت را بیابد و در پرتگاه و بیراهه گام ننهد.

فال خوب و بد

۱۲ وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحْوُنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَ كُلُّ شَيْءٍ ءِ فَضْلُنَا تَفْصِيلًا

ما شب و روز را دونشانه (توحید و عظمت خود) قرار دادیم سپس نشانه شب را محو کرده و نشان روز را روشنی بخش ساختم، تا فضل پروردگار را (درپرتوآن) بطلبید (و به تلاش

(۲۲) سوره اسراء

زندگی برخیزید) و عددسال ها و حساب رابدانید و هرچیزی را به طور مشخص (و آشکار) بیان کردیم .

۱۳ وَ كُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا

اعمال هرانسانی را به گردنش قرارداده ایم و روزقیامت کتابی برای او بیرون می آوریم که آن رادربرخودگشوده می بیند.

« طائر » به معنی پرنده است ، ولی در این جا اشاره به چیزی

است که در میان عرب معمول بوده که به وسیله پرندگان ، فال نیک و بد می زدند و از چگونگی حرکت آن ها نتیجه گیری می کردند .

مثلاً- اگر پرنده ای از طرف راست آن ها حرکت می کرد آن را به فال نیک می گرفتند و اگر از طرف چپ حرکت می کرد آن را به فال بد می گرفتند . لذا غالباً این کلمه به معنی فال بد زدن به کار می رود ، در حالی که « تَفَالٌ » بیشتر به فال نیک زدن گفته می شود. در آیات قرآن نیز کرارا « تَطَّيَّرَ » به معنی فال بد آمده است مانند: «وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيْئَةٌ

جزء پانزدهم (۲۳)

يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمِنْ مَعَيْهِ: هر گاه ناراحتی به فرعونیان می رسید آن را از شوم بودن وجود موسی و همراهانش می دانستند»(اعراف/۱۳۱).

در احادیث اسلامی می خوانیم که از « تَطَّيَّرَ » نهی شده است و راه مبارزه با آن « تَوَكَّلْ بِرِخْدَا » معرفی گردیده است .

«طَائِرَةٌ» در آیه مورد بحث، نیز اشاره به همین معنی است، یا به معنی « بخت و طالع » که قریب الافق با مسأله فال نیک و بد است می باشد .

قرآن در حقیقت می گوید : « فال نیک و بد و طالع سعد و نحس ، چیزی جز اعمال شما نیست که به گردنتان آویخته است » . قرآن سپس اضافه می کند : « وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا » .

روشن است که منظور از کتاب چیزی جز کارنامه عمل انسان نیست، همان کارنامه ای که در این دنیا نیز وجود دارد و اعمال او در آن ثبت می شود ، منتها در این جا پوشیده و مکتوم است و در آن جا گشوده و باز.

فال « نیک » و « بد » زدن در میان همه اقوام بوده و هست و به نظر می رسد سرچشمه آن ، عدم دسترسی به واقعیات و ناآگاهی از علل

ص: ۱۸

واقعی حوادث بوده است و به هر حال ، بدون شک این دو ، اثر طبیعی ندارند ، ولی دارای اثر روانی هستند ، فال نیک امیدآفرین است درحالی که فال بد موجب یأس و نومیدی و ناتوانی می شود .

(۲۴) سوره اسراء

و از آن جا که اسلام ، همیشه از مسایل مثبت ، استقبال می کند ، از فال نیک نهی نکرده ، ولی فال بد را به شدت محکوم کرده است .

از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود : « **الطَّيْرَةُ شِرْكٌ** : فال بد زدن (و آن را در برابر خدا در سرنوشت خویش مؤثر دانستن) یک نوع شرک به خدا است » .

و در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم :

« **أَمَّا الدَّارُ فَشَوْمُهَا ضَيْقُهَا وَ حُبُّ جِيرَانِهَا : خانه شوم خانه تنگ و تاریک و خانه ای است که همسایگان بد داشته باشد** » . (۱)

۱۴ **اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا**

جزء پانزدهم (۲۵)

(این همان نامه اعمال او است ، به او می گوئیم) کتابت را بخوان کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی .

یعنی آنقدر مسایل روشن و آشکار است و شواهد و مدارک زنده که جای گفتگو نیست و هرکس این نامه عمل را بنگرد می تواند قضاوت و داوری کند ، هرچند شخص « مجرم » باشد ، چراکه این نامه عمل مجموعه ای از آثار خود عمل است و یا نفس اعمال و به این ترتیب چیزی نیست که بتوان آن را حاشا کرد . آیا اگر من صدای خودم را از

ص: ۱۹

نوار ضبط صوت بشنوم ، یاعکس دقیق خود را به هنگام انجام یک عمل نیک یابد بینم می توانم حاشا کنم ؟ کیفیت تشکیل نامه عمل در قیامت از این هم زنده تر و دقیق تر است .

چهار اصل مهم اساسی در رابطه با مسأله حساب و جزای اعمال

۱۵ مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدَى لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا

(۲۶) سوره اسراء

هرکس هدایت شود برای خود هدایت یافته و آن کس که گمراه گردد به زیان خود گمراه شده است (و ضررش متوجه خود او است) و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد و ما هرگز (شخص یا قومی را) مجازات نخواهیم کرد مگر آن که پیامبری مبعوث می کنیم (تاوظائفشان را بیان کند).

« وِزْرَ » به معنی بار سنگین است و به معنی مسؤولیت نیز می آید ، چراکه آن هم یک بار سنگین معنوی بر دوش انسان محسوب می شود و اگر به وزیر ، وزیر گفته می شود به خاطر آن است که بار سنگینی از ناحیه رئیس دولت یا مردم بر دوش او گذارده شده است .

این قانون کلی که « هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد » هیچ گونه منافاتی با آن چه در آیه ۲۵ سوره نحل گذشت که می گوید : « گمراه کنندگان بار مسؤولیت کسانی را که گمراه کرده اند نیز بر دوش می کشند » ندارد .

ص: ۲۰

زیرا آن‌ها به خاطر اقدام به گمراه ساختن دیگران، همچون فاعل آن محسوب می‌شوند، بنابراین در حقیقت این بارگناهان خودشان است که بردوش دارند و به تعبیر دیگر «سبب» در این جا در حکم مباشر (انجام دهنده کار) است.

همچنین روایات متعددی که در زمینه سنت نیک و بد گذشت و مفهومش این بود که هر کس سنت نیک یا بدی بگذارد در پاداش و کیفر عاملین به آن، شریک است، نیز با آن چه در بالا گفتیم تضادی ندارد، چرا که «سنت گذار» در واقع از اجزای علت تامه عمل است و شریک در فاعلیت.

سرانجام چهارمین حکم را به این صورت بیان می‌کند که «ما هیچ شخص و قومی را مجازات نخواهیم کرد مگر این که پیامبری را برای آن‌ها مبعوث کنیم» تا وظایفشان را کاملاً تشریح و اتمام حجت کند: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا».

در این که منظور از عذاب در این جا هر نوع عذاب دنیا و آخرت است یا خصوص عذاب استیصال (یعنی مجازات‌های نابود کننده همچون طوفان نوح) در میان مفسران گفتگو است، ولی بدون شک ظاهر آیه مطلق است و هر نوع عذاب را شامل می‌شود.

(۲۸) سوره اسراء

اصل براءت و آیه «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ ...»

در علم اصول در مباحث «براءت» به آیه فوق استدلال شده است، زیرا حدّ اقل مفهوم آیه این است که در مسایلی که عقل قادر به درک آن نیست، خداوند بدون بعث رسولان یعنی بیان احکام و وظایف، کسی را مجازات نمی‌کند و این دلیل بر نفی مجازات و عقاب در موارد

عدم بیان است و اصل برائت نیز چیزی جز این نمی گوید که «عقاب بدون بیان» صحیح نیست.

شرایط سه گانه رسیدن به سعادت جاویدان

۱۹ وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا

و آن کس که سرای آخرت را بطلبد و سعی و کوشش خود را برای آن انجام دهد، در حالی که ایمان داشته باشد، سعی و تلاش او (از سوی خدا) پاداش داده خواهد شد.

جزء پانزدهم (۲۹)

بنابراین برای رسیدن به سعادت جاویدان سه امر اساسی شرط است :

اراده انسان آن هم اراده ای که تعلق به حیات ابدی گیرد و به لذات زودگذر و نعمت های ناپایدار و هدف های صرفاً مادی تعلق نگیرد، همتی والا و روحیه ای عالی پشت بند آن باشد که او را از پذیرفتن هرگونه رنگ تعلق و وابستگی آزاد سازد.

این اراده به صورت ضعیف و ناتوان در محیط فکر و اندیشه و روح نباشد بلکه تمام ذرات وجود انسان را به حرکت وادارد و آخرین سعی و تلاش خود را در این به کاربندد (توجه داشته باشید که کلمه "سَعْيَهَا" که به عنوان تأکید ذکر شده نشان می دهد او آخرین، سعی و تلاش و کوشش را که برای رسیدن آخرت لازم است انجام می دهد و چیزی فروگذار نمی کند).

همه این ها توأم با «ایمان» باشد، ایمانی ثابت و استوار،

چرا که تصمیم و تلاش هنگامی به ثمر می رسد که از انگیزه صحیحی ، سرچشمه گیرد و آن انگیزه چیزی جز ایمان به خدا نمی تواند باشد .

(۳۰) سوره اسراء

امدادهای الهی

۲۰ كَلَّا نُمَدُّ هُوْلًا وَّ هُوْلًا مِّنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَا مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا

هر یک از این دو گروه را از عطای پروردگارت بهره و کمک می دهیم و عطای پروردگارت هرگز از کسی منع نشده است .

« نُمَدُّ » از ماده « امداد » به معنی کمک رساندن و افزودن است، راغب در کتاب مفردات می گوید : کلمه امداد غالباً در مورد کمک های مفید و مؤثر به کار برده می شود و کلمه « مَدَّ » در موارد مکروه و ناپسند .

خداوند بخشی از نعمت هایش را در اختیار همگان می گذارد و نیکان و بدان همگی از آن استفاده می کنند ، این اشاره به آن بخش از نعمت ها است که ادامه حیات ، متوقف بر آن است و بدون آن نمی تواند یک انتخابگر باشد .

جزء پانزدهم (۳۱)

۲۱ أَنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَّ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا

بین چگونه بعضی را (در دنیا به خاطر تلاششان) بر بعضی دیگر برتری بخشیده ایم، درجات آخرت و برتری هایش از این هم بیشتر است .

ممکن است گفته شود افرادی را در این جهان می بینیم که بدون

ص: ۲۳

تلاش و کوشش بهره‌های وسیع می‌گیرند، ولی بدون شک این‌ها موارد استثنایی است و نمی‌توان در برابر اصل کلی تلاش و کوشش و رابطه آن با میزان موفقیت به آن اعتنایی کرد و این‌گونه بهره‌گیری‌های انحرافی منافات با آن اصل کلی ندارد. ضمناً باید توجه داشت که منظور از تلاش و کوشش تنها کمیت آن نیست، گاه می‌شود تلاش کم با کمیت عالی اثرش بسیار بیشتر از تلاش فراوان با کیفیت پایین باشد.

(۳۲) سوره اسراء

تأثیر شرک به خدا، در شخصیت انسان

۲۲ لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا

و با «الله» معبود دیگری قرار مده که ضعیف و مذموم و بی‌یار و یاور خواهی شد.

انتخاب کلمه «قعود» (نشستن) در این‌جا اشاره به ضعف و ناتوانی است، زیرا در ادبیات عرب این کلمه کنایه از ضعف است. از جمله بالا استفاده می‌شود که شرک سه اثر بسیار بد در وجود انسان می‌گذارد:

شرک مایه ضعف و ناتوانی و زبونی و ذلت است درحالی‌که توحید عامل قیام و حرکت و سرفرازی است.

شرک، مایه مذمت و نکوهش است، چراکه یک خط روشن انحرافی است در برابر منطق عقل و کفرانی است آشکار در مقابل نعمت پروردگار و آن‌کس که تن به چنین انحرافی دهد درخور مذمت است.

شرک سبب می‌شود که خداوند مشرک را به معبودهای

ساختگی و واگذار و دست از حمایتش بردارد و از آن جا که معبودهای ساختگی نیز قادر بر حمایت کسی نیستند و خدا هم حمایتش را از چنین کسان برداشته آن ها «مَخْذُول» یعنی بدون یار و یاور خواهند شد.

توحید و نیکی به پدر و مادر سر آغاز یک رشته احکام مهم اسلامی

۲۳ وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا

پروردگارت فرمان داده جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید ، هرگاه یکی از آن ها یا هر دو آن ها ، نزد تو ، به سن پیری برسند کمترین اهانتی به آن ها روا مدار و بر آن ها فریاد مزین و گفتار لطیف و سنجیده بزرگوارانه به آن ها بگو .

۲۴ وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا

(۳۴) سوره اسراء

بال های تواضع خویش را در برابرشان از محبت و لطف فرود آرو بگو پروردگارا همان گونه که آن ها مرا در کوچکی تربیت کردند مشمول رحمتشان قرار ده .

« قَضَاء » مفهوم مؤکدتری از « امر » دارد و امر و فرمان قطعی و محکم و پایان دادن به چیزی را می رساند و این نخستین تأکید در این مسأله است .

مطلق بودن « احسان » که هرگونه نیکی را دربرمی گیرد و همچنین ، « والدین » که مسلمان و کافر را شامل می شود ، تأکید دیگری در این جمله است .

در حقیقت در دو آیه ای که گذشت ، قسمتی از ریزه کاری های برخورد مؤدبانه و فوق العاده احترام آمیز فرزندان را نسبت به پدران و مادران بازگو می کند :

از یک سو انگشت روی حالات پیری آن ها که در آن

جزء پانزدهم (۳۵)

موقع از همیشه نیازمندتر به حمایت و محبت و احترام هستند گذارده، می گوید: کمترین سخن اهانت آمیز را به آن ها مگو .

آن ها ممکن است بر اثر کهولت به جایی برسند که نتوانند بدون کمک دیگری حرکت کنند و از جابرخیزند و حتی ممکن است قادر به دفع آلودگی از خود نباشند ، در این مواقع آزمایش بزرگ فرزندان شروع می شود .

آیا وجود چنین پدر و مادری را مایه رحمت می دانند و یا بلا و مصیبت و عذاب .

از سوی دیگر قرآن می گوید : در این هنگام به آن ها اف مگو ، یعنی اظهار ناراحتی و ابراز تنفر مکن و باز اضافه می کند با صدای بلند و اهانت آمیز و داد و فریاد با آن ها سخن مگو و باز تأکید می کند که با قول کریم و گفتار بزرگوارانه با آن ها سخن بگو که همه آن ها نهایت ادب در سخن را می رساند که زبان کلید قلب است .

از سوی دیگر دستور به تواضع و فروتنی می دهد ،

ص:۲۶

تواضعی که نشان دهنده محبت و علاقه باشد و نه چیز دیگر .

سرانجام می گوید : حتی موقعی که روبه سوی درگاه خدا می آوری پدر و مادر را (چه در حیات و چه در ممات) فراموش مکن و تقاضای رحمت پروردگار برای آن ها بنما .

۲۵ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا

پروردگار شما از درون دل های شما آگاه است (اگر لغزشی در این زمینه داشتید و جبران کردید شما را عفو می کند چراکه) هرگاه صالح باشید او توبه کنندگان را می بخشد .

« اَوَّاب » از ماده « اَوَّب » به بازگشت توأم با اراده را می گویند ، درحالی که « رجوع » هم به بازگشت با اراده گفته می شود و هم بی اراده ، به همین دلیل به « تَوَّبَه » « اَوَّبه » گفته می شود ، چون در حقیقت توبه بازگشت توأم با اراده به سوی خدا است .

و از آن جا که « اَوَّاب » صیغه مبالغه است به کسی گفته می شود

جزء پانزدهم (۳۷)

که هر لحظه از او خطایی سرزند به سوی پروردگار بازمی گردد .

بنابراین اگر بدون قصد طغیان و سرکشی در برابر فرمان خدا لغزشی در زمینه احترام و نیکی به پدر و مادر از شما سرزند و بلافاصله پشیمان شدید و در مقام جبران بر آید مسلمان مشمول عفو خدا خواهید شد .

۲۶ وَ اتِّ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا

و حق نزدیکان را پرداز و (همچنین) مستمند و وامانده

در راه را و هرگز اسراف و تبذیر مکن .

« تبذیر » در اصل از ماده « بذر » و به معنی پاشیدن دانه می آید ، متنها این کلمه مخصوص مواردی است که انسان اموال خود را به صورت غیرمنطقی و فساد ، مصرف می کند و معادل آن در فارسی امروز « ریخت و پاش » است .

و به تعبیر دیگر تبذیر آن است که مال در غیر موردش مصرف شود هرچند کم باشد و اگر در موردش صرف شود تبذیر نیست هرچند زیاد باشد .

(۳۸) سوره اسراء

چنان که در تفسیر عیاشی از امام صادق می خوانیم که در ذیل این آیه در پاسخ سؤال کننده ای فرمود : « مَنْ أَنْفَقَ شَيْئًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ فَهُوَ مُبَذَّرٌ وَ مَنْ أَنْفَقَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَهُوَ مُقْتَصِدٌ : کسی که در غیر راه اطاعت فرمان خدا مالی انفاق کند ، تبذیر کننده است و کسی که در راه خدا انفاق کند میانه رو است » .

دقت در مسأله اسراف و تبذیر تا آن حد است که در حدیثی می خوانیم پیامبر صلی الله علیه و آله از راهی عبور می کرد ، یکی از یارانش بنام سعد مشغول وضو گرفتن بود و آب زیادی ریخت ، فرمود : « چرا اسراف می کنی ای سعد » ، عرض کرد : « آیا در آب وضو نیز اسراف است ؟ » فرمود : « نَعَمْ وَ إِنْ كُنْتَ عَلَى نَهْرٍ جَارٍ : آری هر چند در کنار نهر جاری باشی » . (۱)

ص: ۲۸

۱- بنا به نقل « تفسیر صافی » ، ذیل آیه مورد بحث .

منظور از ذی القربی در این جا چه کسانی هستند؟

کلمه « ذی القربی » به معنی بستگان و نزدیکان است و در این که منظور از آن در این جا معنی عام است یا خاص در میان مفسران بحث است.

بعضی معتقدند مخاطب ، همه مؤمنان و مسلمانان هستند و منظور پرداختن حق خویشاوندان به آن ها است .

بعضی دیگر می گویند مخاطب پیامبر صلی الله علیه و آله است و منظور پرداختن حق بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله به آن ها است ، مانند خمس غنایم و سایر اشیایی که خمس به آن ها تعلق می گیرد و به طور کلی حقوقشان در بیت المال .

لذا در روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده می خوانیم که به هنگام نزول آیه فوق ، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیهاالسلام را خواند و سرزمین « فدک » را به او بخشید

فدک زمین آباد و محصول خیزی در نزدیکی خیبر بود و از مدینه حدود ۱۴۰ کیلومتر فاصله داشت و بعد از خیبر، نقطه اتکاء یهودیان در حجاز به شمار می رفت (به کتاب مَرَاصِدُ الْأَطْلَاعِ ماده فدک مراجعه شود) .

(۴۰) سوره اسراء

بعد از آن که یهودیان این منطقه بدون جنگ تسلیم شدند پیامبر صلی الله علیه و آله این سرزمین را طبق تواریخ و اسناد معتبر به فاطمه علیهاالسلام بخشید ، اما بعد از رحلت آن حضرت ، مخالفان آن را غصب نمودند و سالیان دراز به صورت یک حربه سیاسی در دست آن ها بود اما بعضی از خلفا اقدام به تحویل آن به فرزندان فاطمه علیهاالسلام نمودند .

در حدیثی که از منابع اهل تسنن از ابوسعید خدری صحابه

معروف پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده می خوانیم: « لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَاطِمَةَ فَدَكَ: هنگامی که آیه و آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله سرزمین فدک را به فاطمه علیها السلام داد. » (۱).

جزء پانزدهم (۴۱)

از بعضی از روایات استفاده می شود که حتی امام سجاد به هنگام اسارت در شام با همین آیه به شامیان استدلال فرمود و گفت: منظور از آیه « وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ: ماییم که خدا به پیامبرش دستور داده که حق ما ادا شود (و این چنین شما شامیان همه این حقوق را ضایع کردید) » .

ولی این دو تفسیر با هم منافات ندارد ، همه موظف هستند حق ذی القربی را بپردازند پیامبر صلی الله علیه و آله هم که رهبر جامعه اسلامی است موظف است به این وظیفه الهی عمل کند، درحقیقت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از روشن ترین مصداق های ذی القربی و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله از روشن ترین افراد مخاطب به این آیه است .

به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله حق ذی القربی را که خمس و همچنین فدک و مانند آن بود به آن ها بخشید ، چرا که گرفتن زکات که در واقع از اموال عمومی محسوب می شد برای آن ها ممنوع بود .

ص: ۳۰

۱- « مجمع البیان » ، « دُرُّ الْمَثُور » ، « میزان الاعتدال » .

کسانی که سرمایه های متنوع زندگی را هدر دهند برادران شیطانند

۲۷ اِنَّ الْمُبْدِرِيْنَ كَانُوْا اِخْوَانَ الشَّيْطٰنِ وَّ كَانَ الشَّيْطٰنُ لِرَبِّهٖ كَفُوْرًا

چرا که تبهذیرکنندگان برادران شیطانند و شیطان کفران (نعمت های) پروردگارش کرد .

این که تبهذیرکنندگان برادران شیطان هستند ، به خاطر آن است که آن ها نیز نعمت های خداداد را کفران می کنند و در غیر مورد قابل استفاده صرف می نمایند .

اما این که شیطان، کفران نعمت های پروردگار را کرد روشن است، زیرا خداوند نیرو و توان و هوش و استعداد فوق العاده ای به اوداده بود و او این همه نیروها را در غیر موردش یعنی در طریق اغوا و گمراهی مردم صرف کرد.

جزء پانزدهم (۴۳)

تعبیر به « اِخْوَان » (برادران) یا به خاطر این است که اعمالشان هم ردیف و هماهنگ اعمال شیطان است ، همچون برادرانی که یکسان عمل می کنند و یا به خاطر آن است که قرین و همنشین شیطان در دوزخ هستند ، همان گونه که در آیه ۳۹ از سوره زخرف بعد از آن که قرین بودن شیطان را با انسان های آلوده به طور کلی بیان می کند می فرماید : « وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ اِذْ ظَلَمْتُمْ اَنْكُمُ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُوْنَ : امروز اظهار براءت و تقاضای جدایی از شیطان سودمند به حال شما نیست چرا که همگی در عذاب مشترک هستید .»

و اما این که « شیاطین » در این جا به صورت جمع ذکر شده ممکن

است اشاره به چیزی باشد که از آیات سوره « زخرف » استفاده می شود که هر انسانی روی از یاد خدا برتابد، شیطانی برانگیخته می شود که قرین و همنشین او خواهد بود، نه تنها در این جهان که در آن جهان نیز همراه او است « وَ مَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ... حَتَّىٰ إِذَا جَاءْنَا قَالَ يَا أَلَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعِدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ » (۳۶ و ۳۸ / زخرف).

(۴۴) سوره اسراء

با فقرا مدارا کنید

۲۸ وَ اِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ اِبْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا

و هرگاه از آن‌ها (یعنی مستمندان) روی برتابی و انتظار رحمت پروردگارت را داشته باشی (تا گشایشی در کارت پدید آید و به آن‌ها کمک کنی) با گفتار نرم و آمیخته به لطف با آن‌ها سخن بگو.

« مَيْسُور » از ماده « يُسِير » به معنی راحت و آسان است و در این جا مفهوم وسیعی دارد که هرگونه سخن نیک و برخورد با احترام و محبت را شامل می شود.

در روایات می خوانیم که بعد از نزول این آیه هنگامی که کسی چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست و حضرت چیزی نداشت که به او بدهد می فرمود: « يَرْزُقُنَا اللَّهُ وَ اِيَّاكُمْ مِنْ فَضْلِهِ : امیدوارم

ص: ۳۲

خدا ما و تو را از فضلش روزی دهد. (۱).

جزء پانزدهم (۴۵)

در سنت های قدیمی ما به هنگام برخورد با سائل چنین بوده و هست که هنگامی که تقاضاکننده ای به درخانه می آمد و چیزی برای دادن موجود نبود به او می گفتند: « ببخش »، اشاره به این که آمدن تو بر ما حقی ایجاد می کند و از نظر اخلاقی از ما چیزی طلبکار هستی و ما تقاضا داریم که این مطالبه اخلاقی خود را بر ما ببخشی چرا که چیزی که پاداش آن باشد موجود نداریم.

رعایت اعتدال و میانه روی در انفاق و بخشش

۲۹ وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا

هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد آن را مگشا تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی.

(۴۶) سوره اسراء

« تَقْعُدَ » که از ماده « قَعُودَ » به معنی نشستن و کنایه از توقف و از کارافتادن می باشد.

« مَحْسُور » از ماده « حَشِرَ » در اصل معنی کنار زدن لباس و برهنه ساختن قسمت زیر آن است.

و بعدا این مفهوم توسعه یافته و به هر شخص خسته و وامانده که از رسیدن به مقصد عاجز است « مَحْسُور » یا « حَسِير » و

ص: ۳۳

۱- « مَجْمَعُ الْبَيَانِ »، ذیل آیه مورد بحث.

« حاسِر » گفته می شود .

« حَسِيرَه » به معنی غم و اندوه نیز از همین ماده گرفته شده ، چرا که این حالت به انسان معمولاً در مواقعی دست می دهد که نیروی جبران مشکلات و شکست ها را از دست داده ، گویی از توانایی و قدرت برهنه شده است .

همان گونه که « بسته بودن دست به گردن » کنایه از بخل است ، « گشودن دست ها به طور کامل » آن چنان که از جمله « و لا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ » استفاده می شود کنایه از بذل و بخشش بی حساب است .

جزء پانزدهم (۴۷)

تعبیر به « مَلُوم » اشاره به این است که گاه بذل و بخشش زیاد نه تنها انسان را از فعالیت و ضروریات زندگی بازمی دارد بلکه زبان ملامت مردم را بر او می گشاید .

۳۰ إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهٗ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا

پروردگارت روزی را برای هر کس بخواهد گشاده یا تنگ می دارد، او نسبت به بندگانش آگاه و بینا است .

در این جا این سؤال مطرح می شود که اصلاً چرا بعضی از مردم محروم و نیازمند و مسکین هستند که لازم باشد مابه آن ها انفاق کنیم آیا بهتر نبود خداوند خودش به آن ها هر چه لازم بود می داد تا نیازی نداشته باشند که ما به آن ها انفاق کنیم .

این اشاره به پاسخ همین سؤال است ، این یک آزمون برای شما است و گرنه برای او همه چیز ممکن است ، او

ص: ۳۴

می خواهد به این وسیله شما را تربیت کند و روح سخاوت و فداکاری و از خود گذشتگی را در شما پرورش دهد .

(۴۸) سوره اسراء

به علاوه بسیاری از مردم اگر کاملاً بی نیاز شوند راه طغیان و سرکشی پیش می گیرند و صلاح آن ها این است که در حد معینی از روزی باشند ، حدی که نه موجب فقر گردد نه طغیان .

از همه این ها گذشته وسعت و تنگی رزق در افراد انسان (بجز موارد استثنایی یعنی از کارافتادگان و معلولین) بستگی به میزان تلاش و کوشش آن ها دارد و این که می فرماید خدا روزی را برای هر کس بخواهد تنگ و یا گشاده می دارد ، این خواستن هماهنگ با حکمت او است و حکمتش ایجاب می کند که هر کس تلاشش بیشتر باشد سهمش فزون تر و هر کس کمتر باشد محروم تر گردد .

ضرورت تولید علم و پیروی از دستاوردهای علوم مختلف

۳۶ وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُلاً

جزء پانزدهم (۴۹)

از آن چه نمی دانی پیروی مکن ، چرا که گوش و چشم و دل ها همه مسؤول هستند .

« لا- تَقْفُ » از ماده « قَفُو » به معنی دنباله روی از چیزی است ، می دانیم دنباله روی از غیر علم ، مفهوم وسیعی دارد که همه آن چه را گفتیم شامل می شود .

نهی از پیروی از غیر علم معنی وسیعی دارد که مسایل اعتقادی

ص: ۳۵

و گفتار و شهادت و قضاوت و عمل را شامل می شود .

روی این زمینه الگوی شناخت در همه چیز ، علم و یقین است و غیر آن خواه «ظن و گمان» باشد یا «حدس و تخمین» یا « شک و احتمال » هیچ کدام قابل اعتماد نیست .

این که چرا از میان حواس انسان تنها اشاره به چشم و گوش شده دلیلش روشن است ، زیرا معلومات حسی انسان غالباً از این دو طریق حاصل می شود و بقیه تحت الشعاع آن ها هستند .

(۵۰) سوره اسراء

بر روی زمین با غرور و تکبر حرکت نکنید

۳۷ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا

روی زمین با تکبر راه مرو ، تو نمی توانی زمین را بشکافی و طول قامتت هرگز به کوه ها نمی رسد ؟

« مَرَحٌ » به معنی شدت خوشحالی در برابر یک موضوع باطل و بی اساس است .

اشاره به این که افراد متکبر و مغرور غالباً به هنگام راه رفتن پاهای خود را محکم به زمین می کوبند تا مردم را از آمد و رفت خویش آگاه سازند ، گردن به آسمان می کشند تا برتری خود را به پندار خویش بر زمینیان مشخص سازند .

ولی قرآن می گوید : آیا تو اگر پای خود را بر زمین بکوبی هرگز می توانی زمین را بشکافی یا ذره ناچیزی هستی بر روی این کره عظیم خاکی . آیا تو می توانی هر قدر گردن خود را بر فرازی هم طراز کوه ها

ص: ۳۶

شوی یا این که حداکثر می توانی چند سانتی متر قامت خود را بلندتر نشان دهی درحالی که حتی بلندترین قله های کوه های زمین در برابر این کره ، چیز قابل ذکری نیست و خود زمین ذره بی مقداری است در مجموعه جهان هستی .

جزء پانزدهم (۵۱)

۳۸ كُلُّ ذٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوٰهًا

همه این ها گناهش نزد پروردگار تو منفور است .

از این تعبیر روشن می شود که برخلاف گفته پیروان مکتب جبر ، خدا هرگز اراده نکرده است گناهی از کسی سربرزند ، چرا که اگر چنین چیزی را اراده کرده بود با کراهت و ناخشنودی که در این آیه روی آن تأکید شده است سازگار نبود .

شرک و دوگانه پرستی خمیرمایه همه انحرافات و جنایات است

۳۹ ذٰلِكَ مِمَّا اَوْحٰى اِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ اٰخَرَ فَتُلْقٰى فِى جَهَنَّمَ مَلُوْمًا مَّدْحُوْرًا

(۵۲) سوره اسراء

این احکام از حکمت هایی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده و هرگز معبودی با الله قرارمده که در جهنم می افتی در حالی که مورد سرزنش خواهی بود و رانده شده (درگاه خدا) .

تعبیر به « حکمت » اشاره به این است که این احکام آسمانی درعین این که از وحی الهی سرچشمه می گیرد با ترازوی عقل ، نیز کاملاً قابل سنجش و قابل درک است ، چه کسی می تواند زشتی شرک یا قتل

ص: ۳۷

نفس ، یا آزار پدر و مادر و همچنین قبیح زنا و کبر و غرور و ظلم به یتیمان و عواقب شوم پیمان شکنی و مانند آن را انکار کند .

به تعبیر دیگر این احکام هم از طریق حکمت عقلی، اثبات شده است و هم از طریق وحی الهی و اصول همه احکام الهی چنین است هر چند جزئیات آن را در بسیاری از اوقات با چراغ کم فروغ عقل نمی توان تشخیص داد و تنها در پرتو نورافکن نیرومند وحی باید درک کرد.

در حقیقت شرک و دوگانه پرستی ، خمیر مایه همه انحرافات و جنایات و گناهان است ، لذا بیان این سلسله احکام اساسی اسلام از شرک شروع شد و به شرک نیز پایان یافت .

جزء پانزدهم (۵۳)

تبلیغ متنوع مایه تذکر بیشتر است

۴۱ وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَ مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا

ما، در این قرآن انواع بیانات مؤثر را آوردیم تا متذکر شوند، ولی (گروهی از کوردلان) جز بر نفرتشان نمی افزاید.

« صَرَّفَ » از ماده « تصریف » به معنی تغییر دادن و دگرگون ساختن است و مخصوصا با توجه به این که از باب « تفعیل » است ، معنی کثرت را نیز دربردارد .

و از آن جا که بیانات قرآن در زمینه اثبات توحید و نفی شرک ، گاهی فطری ، زمانی در شکل تهدید ، گاهی تشویق و خلاصه از انواع طرق و فنون مختلف کلام برای آگاه ساختن و بیدار کردن مشرکان استفاده شده است ، تعبیر به « صَرَّفْنَا » در مورد آن بسیار مناسب است

ص: ۳۸

قرآن باین تعبیری گوید ما از هردری وارد شدیم و از هر راهی استفاده کردیم تا چراغ توحید را در دل این کوردلان بیفروزیم، اما گروهی از آن ها آن قدر لجوج و متعصب و سرسخت هستند که نه تنها این بیانات آن ها را به حقیقت نزدیک نمی سازد بلکه بر نفرت و دوری آن ها می افزاید .

در این جا این سؤال به ذهن می رسد که اگر این بیانات گوناگون نتیجه معکوس دارد ، ذکر آن ها چه فایده ای خواهد داشت ؟

پاسخ این سؤال روشن است و آن این که قرآن برای یک فرد یا یک گروه خاص نازل نشده بلکه برای جامعه انسانی است و مسلما همه انسان ها این گونه نیستند ، بسیار هستند کسانی که این دلایل مختلف را می شنوند و راه حق را باز می یابند ، هر دسته ای از این تشنگان حقیقت از یک نوع بیان قرآن بهره می گیرند و بیدار می شوند و همین اثر ، برای نزول این آیات ، کافی است ، هر چند کوردلانی از آن نتیجه معکوس بگیرند .

ضمنا از این آیه این درس را در زمینه مسایل تربیتی و تبلیغی می توان فراگرفت که باید برای رسیدن به هدف های عالی تربیتی ، تنها از یک طریق استفاده نکرد ، بلکه از طرق گوناگون و وسایل مختلف بهره گرفت ، که مردم ذوق ها و استعداد های مختلفی دارند و برای نفوذ در هر یک باید از راهی وارد شد و یکی از فنون بلاغت نیز همین است .

جزء پانزدهم (۵۵)

تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان

۴۴ تَسْبِيحٌ لِّهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُمْ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا

ص: ۳۹

آسمان های هفتگانه و زمین و کسانی که در آن هاهستند همه تسبیح اومی گویند و هر موجودی تسبیح و حمد اومی گوید، ولی شماتسبیح آن هارا نمی فهمید او حلیم و آمرزنده است.

در آیات مختلف قرآن ، سخن از تسبیح و حمد موجودات عالم هستی در برابر خداوند بزرگ به میان آمده است .

قرآن می گوید : عالم هستی یکپارچه زمزمه و غوغا است ، هر موجودی به نوعی به حمد و ثنای حق مشغول است و غلغله ای خاموش در پهنه عالم هستی طنین افکنده که بی خبران توانایی شنیدن آن را ندارند ، اما اندیشمندانی که قلب و جانشان به نور ایمان زنده و روشن است ، این صدا را از هر سو به خوبی به گوش و جان می شنوند .

(۵۶) سوره اسراء

ولی در تفسیر حقیقت این حمد و تسبیح در میان دانشمندان و فلاسفه و مفسران بسیار گفتگو است :

بعضی آن را حمد و تسبیح « حالی » دانسته اند و بعضی « قالی » که خلاصه نظرات آن هارا با آن چه مورد قبول ما است ذیلاً می خوانید:

جمعی معتقدند که همه ذرات موجودات این جهان اعم از آن چه ما آن را عاقل می شماریم یا بی جان و غیرعاقل همه دارای یک نوع درک و شعورند و در عالم خود تسبیح و حمد خدا می گویند ، هر چند ما قادر نیستیم به نحوه درک و احساس آن ها پی ببریم و زمزمه حمد و تسبیح آن ها را بشنویم .

آیاتی مانند « **وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ** : بعضی از سنگ ها از ترس خدا از فراز کوه ها به پایین می افتند » (۷۴ / بقره)

مانند « فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ : خداوند به آسمان و زمین فرمود از روی اطاعت یا کراهت به فرمان من آیید ، آن ها گفتند ما از در اطاعت می آییم » (۱۱ / فصلت)... و مانند آن را می توان گواه بر این عقیده گرفت .

بسیاری معتقدند که این تسبیح و حمد ، همان چیزی است که ما آن را « زبان حال » می نامیم ، حقیقی است نه مجازی ، ولی زبان حال است نه قال .

توضیح این که: بسیار می شود به کسی که آثار ناراحتی و درد و رنج و بی خوابی در چهره و چشم او نمایان است می گوئیم : هر چند تو از ناراحتیت سخن نمی گویی اما چشم تو می گوید که دیشب به خواب نرفتی و چهره ات گواهی می دهد که از درد و ناراحتی جانکاهی رنج میبری .

این زبان حال گاهی آن قدر قوی و نیرومند است که « زبان قال » را تحت الشعاع خود قرار می دهد و به تکذیب آن برمی خیزد ، این همان چیزی است که علی در گفتار معروفش می فرماید : « مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صِيَفَمَحَاتِ وَجْهِهِ : هرگز کسی رازی را در دل نهد مگر این که در لابلای سخنانش به طور ناخود آگاه و صفحه صورتش آشکار می گردد » .^(۱)

از سوی دیگر آیا می توان انکار کرد که یک تابلو بسیار زیبا که شاهکاری از هنر راستین است گواهی بر ذوق و مهارت نقاش می دهد

ص: ۴۱

و او را مدح و ثنا می گوید؟

آیا می توان انکار کرد که دیوان شعر شعرای بزرگ و نامدار از قریحه عالی آن ها حکایت می کند؟ و دائماً آن ها را می ستاید؟

(۵۸) سوره اسراء

آیا می توان منکر شد که ساختمان های عظیم و کارخانه های بزرگ و مغزهای پیچیده الکترونیک و امثال آن ها، با زبان بی زبانی از سازنده و مخترع و مبتکر خود سخن می گویند و هریک در حد خود از آن ها ستایش می کنند؟

جزء پانزدهم (۵۹)

بنابراین باید قبول کرد که عالم شگرف هستی با آن نظام عجیبش، با آن همه رازها و اسرار، با آن عظمت خیره کننده اش و با آن ریزه کاری های حیرت زا همگی «تسیح و حمد» خدا می گویند.

مگر «تسیح» جز به معنی پاک و منزّه شمردن از عیوب می باشد؟ ساختمان و نظم این عالم هستی می گوید خالق آن از هر گونه نقص و عیبی مبرا است.

اگر یک روز آن شاعر نکته پرداز هر برگگی از برگ های درختان سبز را دفتری از معرفت کردگار می دانست، دانشمندان گیاه شناس امروز درباره این برگ ها نه یک دفتر بلکه کتاب ها نوشته اند و از ساختمان اسرارآمیز کوچک ترین اجزای آن یعنی سلول ها گرفته تا طبقات هفتگانه برگ و دستگاه تنفسی آن و رشته های آبیاری و تغذیه و سایر مشخصات بسیار پیچیده برگ ها در این کتاب ها، بحث ها کرده اند.

این معنی برای تسیح و حمد عمومی موجودات کاملاً قابل درک است و نیاز به آن ندارد که ما برای همه ذرات عالم هستی درک و شعور

ص: ۴۲

قابل شویم چرا که دلیل قاطعی برای آن در دست نیست و آیات گذشته نیز به احتمال زیاد همان زبان حال را بیان می کند .

(۶۰) سوره اسراء

در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده تعبیرات جالبی در این زمینه دیده می شود ، از جمله :

یکی از یاران امام صادق می گوید : از تفسیر آیه « **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ** » سؤال کردم ، امام فرمود : « **كُلُّ شَيْءٍ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَإِنَّا لَنَرِي أَنْ يَنْقُضَ الْجِدَارُ وَهُوَ تَسْبِيحُهَا** : آری هر چیز تسبیح و حمد خدا می گوید حتی هنگامی که دیوار می شکافد و صدایی از آن به گوش می رسد آن نیز تسبیح است » .

از امام باقر نقل شده که فرمود : « **نَهَى رَسُولُ اللَّهِ عَنْ أَنْ تُوسَمَ الْبَهَائِمُ فَيُوجُوهُهَا، وَأَنْ تُضْرَبَ وَجُوهُهَا لِأَنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهَا** : پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : علامت داغ در صورت حیوانات نگذارید و تازیانه به صورت آن ها نزنید زیرا آن ها حمد و ثنای خدا می گویند » .

و نیز از امام صادق نقل شده : « **مَامِنْ طَيْرٍ يُصَادُ فِي بَرٍّ وَ**

جزء پانزدهم (۶۱)

لَا بَحْرٍ وَلَا شَيْءٍ يُصَادُ مِنَ الْوَحْشِ إِلَّا تَبَضُّ بِعِهَا تَسْبِيحٌ : هیچ پرنده ای در صحرا و دریا صید نمی شود و هیچ حیوان وحشی به دام صیاد نمی افتد مگر به خاطر ترک تسبیح » .

امام باقر صدای گنجشکانی را شنید، فرمود : « **مِي دَانِيْدِ اِيْنِ هَا چِه مِي گويند** » ، ابو حمزه ثمالی که از یاران خاص امام بود می گوید ، عرض کردم : « **نَه** » ، فرمود : « **يُسَبِّحُنَ رَبَّهُنَّ عَزَّ وَجَلَّ وَيَسْتَلْنَ قُوْتَ يَوْمِهِنَّ** : این ها تسبیح خداوند بزرگ را می گویند و روزی

ص: ۴۳

خود را از او می خواهند .»

در حدیث دیگری می خوانیم که یک روز پیامبر صلی الله علیه و آله نزد عایشه آمد ، فرمود : « این دو لباس مرا بشوی » عرض کرد : « ای رسول خدا دیروز شستم » ، فرمود : « أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ التَّوْبَ يُسَبِّحُ فَإِذَا اتَّسَبَّحَ انْقَطَعَ تَسْبِيحُهُ : آیا نمی دانی که لباس انسان نیز تسبیح خدا می گوید و هنگامی که چرک و آلوده شود تسبیح آن قطع می شود .»

مجموعه این روایات که بعضی از آن ها معانی دقیق و باریکی دارد

(۶۲) سوره اسراء

نشان می دهد که این حکم عمومی تسبیح موجودات ، همه چیز را بدون استثناء دربرمی گیرد و همه این ها با آن چه در تفسیر دوم (تسبیح به معنی زبان حال و تکوین) گفتیم کاملاً سازگار است و این که در این روایات خواندیم هنگامی که لباس آلوده و کثیف می شود ، تسبیح آن قطع می گردد ، ممکن است اشاره به این باشد که موجودات تا چهره پاک طبیعی دارند ، انسان را به یاد خدا می اندازند، اما هنگامی که چهره پاک طبیعی خود را از دست دادند دیگر آن یادآوری از بین می رود .

۴۹ وَ قَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا أَيْنَا لَمُبْعُوثُونَ خَلَقًا جَدِيدًا

و(مشرکین) گفتند: آیا هنگامی که ما استخوان های پوسیده و پراکنده ای شدیم دگر بار آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟

« رُفَات » به هر چیزی که کهنه و پوسیده و متلاشی شود می گویند .

این تعبیرمانند بسیاری از تعبیرات دیگر قرآن در زمینه معاد نشان می دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله همواره در دعوت خود سخن از مسأله « معاد

ص: ۴۴

جسمانی « می گفت که این جسم بعد از متلاشی شدن بازمی گردد، و گرنه هرگاه سخن تنها از معاد روحانی بود این گونه ایرادهای مخالفان به هیچ وجه معنی نداشت .

رستاخیز قطعی است

۵۰ قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا

بگو: شما سنگ و آهن باشید .

۵۱ أَوْ خَلَقْنَا مِمَّا يَكْبُرُ فِيضُهُ لِدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤْسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا

یا هر مخلوقی که در نظر شما از این سخت تر است (و از حیات و زندگی دورتر، باز خدا قادر است شمارا به زندگی مجدد بازگرداند) آن ها به زودی می گویند چه کسی ما را بازمی گرداند؟ بگو همان کسی که روز نخست شما را آفرید ، آن ها سر خود را (از روی تعجب و انکار) به سوی تو خم می کنند و می گویند: در چه زمانی خواهد بود؟ بگو شاید نزدیک باشد.

(۶۴) سوره اسراء

« سَيُنْغِضُونَ » از ماده « اِنْغَاضَ » به معنی حرکت دادن سر به سوی طرف مقابل از روی تعجب است .

روشن است که استخوان ها بعد از پوسیدن تبدیل به خاک می شوند و خاک همیشه آثاری از حیات دارد ، گیاهان از خاک می رویند، موجودات زنده در خاک پرورش می یابند و اصل وجود آدمی نیز از خاک است ، کوتاه سخن این که خاک دروازه حیات و زندگی است.

ولی سنگ و آهن یا موجوداتی از این ها سخت تر فاصله شان با حیات و زندگی بسیار بیشتر است ، هرگز گیاهی از دل سنگ و آهن بر نمی خیزد ، اما قرآن می گوید در پیشگاه قدرت خدا این ها اهمیت ندارد ، هرچه باشید و هرچه شوید باز امکان بازگشتان به حیات و زندگی محفوظ است .

سنگ ها و آهن ها نیز می پوسند و متلاشی می شوند و با موجودات دیگر این کره خاکی ترکیب می یابند و مبدأ حیات و زندگی می شوند .

جزء پانزدهم (۶۵)

دومین ایراد آن ها این بود که می گفتند : بسیار خوب اگر بپذیریم که این استخوان های پوسیده و متلاشی شده قابل بازگشت به حیات است چه کسی قدرت انجام این کار را دارد ، چرا که این تبدیل را یک امر بسیار پیچیده و مشکل می دانستند .

پاسخ این سؤال را قرآن چنین می گوید : « به آن ها بگو همان کسی که شما را روز اول آفرید : قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ » .

سرانجام به سومین ایراد آن ها می پردازد و می گوید : « آن ها سر خود را از روی تعجب و انکار تکان می دهند و می گویند : چه زمانی این معاد واقع می شود؟ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ » .

آن ها در حقیقت با این ایراد خود می خواستند این مطلب را منعکس کنند که به فرض این ماده خاکی قابل تبدیل به انسان باشد و قدرت خدا را نیز قبول کنیم ، اما این یک وعده نسیه بیش نیست و معلوم نیست در چه زمانی واقع می شود ؟ اگر در هزاران یا میلیون ها سال بعد باشد چه تأثیری در زندگی امروز ما می کند ، سخن

از نقد بگو و نسیه را رها کن .

(۶۶) سوره اسراء

قرآن در پاسخشان می گوید : « به آن ها بگو شاید زمان آن نزدیک باشد: قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا » .

و البته نزدیک است چراکه مجموعه عمر این جهان هرچه باشد در برابر زندگی بی پایان در سرای دیگر لحظه زودگذری بیش نیست .

۵۲ يَوْمَ يَدْعُكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ اِنْ لَبِثْتُمْ اِلَّا قَلِيْلًا

همان روز که شما را (از قبرهایتان) فرا می خواند ، شما هم اجابت می کنید درحالی که حمد او می گوئید و تصور می کنید تنها مدت کوتاهی (در جهان برزخ) درنگ کردید .

آری آن روز این احساس به انسان دست می دهد که دوران برزخ هرچند طولانی بوده ، در برابر عمر بی نهایت در عالم بقاء، لحظات زودگذری بیش نیست .

بعضی از مفسران این احتمال را نیز داده اند که منظور اشاره به

جزء پانزدهم (۶۷)

توقف در دنیا است یعنی آن روز است که می دانید زندگی دنیا چندان طولانی نبوده، ساعاتی بوده کوتاه و بسیار زودگذر .

برخورد منطقی با همه مخالفان

۵۳ وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ اَحْسَنُ اِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا

به بندگانم بگو سخنی بگویند که بهترین باشد چراکه شیطان (به وسیله سخنان ناموزون) میان آن ها فتنه و فساد می کند،

ص: ۴۷

همیشه شیطان دشمن آشکاری برای انسان بوده است .

«يَنْزَغُ» از ماده «نَزَغ» به معنی ورود در کاری به نیت افساد است .

کلمه «عبادی» اشاره به مؤمنان است و روش بحث با دشمنان را به آن ها می آموزد چرا که گاهی مؤمنان تازه کار طبق روشی که از پیش داشتند با هر کس که در عقیده با آن ها مخالف بود به خشونت می پرداختند و آن ها را صریحا اهل جهنم و عذاب و شقی و گمراه می خواندند و خود را اهل نجات ، و این سبب می شد که مخالفان یک حالت منفی در برابر دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به خود بگیرند .

(۶۸) سوره اسراء

الْبَتَّةَ كَلِمَةً «بَيْنَهُمْ» (در میان آن ها) مفهومش این است که شیطان ، سعی می کند میان مؤمنان و مخالفانشان فساد کند و یا سعی می کند در دل های مؤمنان به طرز مرموزی نفوذ کند و آن ها را به فساد و افساد دعوت نماید .

۶۴ وَأَسِيَّتَفَزُّرُ مِّنِ اسِيَّتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجَلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجَلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا

هر کدام از آن ها را می توانی با صدای خودت تحریک کن و لشکر سواره و پیاده ات را بر آن ها گسیل دار و در ثروت و فرزندانشان شرکت جوی و آن ها را با وعده ها سرگرم کن ولی شیطان جز فریب و دروغ وعده ای نمی دهد .

۶۵ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكَيْلًا

(اما بدان) تو هرگز سلطه ای بر بندگان من پیدانخواهی کرد

ص: ۴۸

و آن‌ها هیچگاه به دام تو گرفتار نمی‌شوند همین قدر کافی است پروردگارت حافظ آن‌ها باشد.

«إِسْتَفْرَزُ» از ماده «إِسْتَفْرَازَ» به معنی تحریک و برانگیختن است.

«أَجَلِبُ» از ماده «إِجْلَابُ» در اصل از «جَلَبَهُ» به معنی فریاد شدید است و إِجْلَابُ به معنی راندن و حرکت دادن با نهیب و فریاد می‌باشد.

وسایل چهارگانه وسوسه‌گری شیطان

گرچه در آیات فوق، مخاطب شیطان است و خداوند به عنوان یک فرمان‌تهدیدآمیز به او می‌گوید هرچه از دستت ساخته است بکن و با وسایل گوناگون به اغوای بنی‌آدم برخیز، ولی در واقع هشدار است به همه انسان‌ها که طرق نفوذ شیطان را دریابند و از تنوع وسایل وسوسه‌های او آگاه شوند.

جالب این‌که قرآن در آیه فوق به چهاربخش مهم و اصولی از این وسایل، اشاره می‌کند و به انسان‌ها می‌گوید که از چهارطرف مراقب خویش باشند:

(۷۰) سوره‌إِسْرَاءِ

برنامه‌های تبلیغاتی جمله «وَاسْتَفْرِزْ مِنْ أَسْتِطْعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ» که بعضی از مفسران آن را تنها به معنی نغمه‌های هوس‌انگیز موسیقی و خوانندگی تفسیر کرده‌اند معنی وسیعی دارد که هرگونه تبلیغات گمراه‌کننده را که در آن از وسایل صوتی و سمعی استفاده می‌شود شامل می‌گردد.

به این ترتیب نخستین برنامه شیطان، استفاده از این وسایل است.

این مسأله مخصوصاً در دنیای امروز که دنیای فرستنده‌های

رادیویی و دنیای تبلیغات گسترده سمعی و بصری است ، از هر زمانی روشن تر و آشکارتر است ، چرا که شیاطین و احزاب آن ها در شرق و غرب جهان بر این وسیله مؤثر تکیه دارند و بخش عظیمی از سرمایه های خود را در این راه مصرف می کنند ، تا بندگان خدا را استعمار کنند و از راه حق که راه آزادی و استقلال و ایمان و تقوی است منحرف سازند و به صورت بردگانی بی اراده و ناتوان درآورند .

استفاده از نیروی نظامی این منحصر به عصر و زمان

جزء پانزدهم (۷۱)

ما نیست که شیاطین برای یافتن منطقه های نفوذ به قدرت نظامی متوسل می شوند ، همیشه بازوی نظامی یکی از بازوهای مهم و خطرناک همه جباران و ستمگران جهان بوده است ، آن ها ناگهان در یک لحظه به نیروهای مسلح خود فریاد می زنند و به مناطقی که ممکن است با مقاومت سرسختانه ، آزادی و استقلال خویش را بازیابند گسیل می دارند و حتی در عصر خود می بینیم برنامه گسیل سریع که درست همان مفهوم « اِجْلَاب » را دارد تنظیم کرده اند ، به این ترتیب که پاره ای از قدرت های جهانخوار غرب نیروی ویژه ای ، آماده ساخته اند که بتوانند آن را در کوتاه ترین مدت در هر منطقه ای از جهان که منافع نامشروع شیطانیشان به خطر بیفتد اعزام کنند و هر جنبش حق طلبانه ای را در نطفه خفه نماید .

و قبل از وصول این لشکر سریع ، زمینه را با جاسوسان ماهر خود که در واقع لشکر پیاده هستند آماده می سازند .

غافل از این که خداوند به بندگان راستینش در همین آیات وعده

ص: ۵۰

داده است که شیطان و لشکر او هرگز بر آن ها سلطه نخواهند یافت .

(۷۲) سوره اسراء

برنامه های اقتصادی با پوشش انسان دوستی یکی دیگر از وسایل مؤثر نفوذ شیطان از طریق شرکت در اموال و نفوس است ، باز در این جا می بینیم بعضی از مفسران شرکت در اموال را منحصر به معنی « ربا » و شرکت در اولاد را فقط به معنی فرزندان نامشروع دانسته اند در حالی که این دو کلمه معنی بسیار وسیع تری دارد که همه اموال حرام و فرزندان نامشروع و غیر آن را شامل می شود .

مثلاً در عصر و زمان خود می بینیم که شیاطین جهانخوار ، مرتبا پیشنهاد سرمایه گذاری و تأسیس شرکت ها و ایجاد انواع کارخانه ها و مراکز تولیدی در کشورهای ضعیف می کنند و زیر پوشش این شرکت ها انواع فعالیت های خطرناک و مضر را انجام می دهند ، جاسوس های خود را به نام کارشناس فنی یا مشاور اقتصادی و مهندس و تکنیسین به این کشورها اعزام می دارند و بالطائف الحیل آخرین رمق آن ها را می مکند و از رشد و نمو و استقلال اقتصادی آن ها جلوگیری می کنند .

جزء پانزدهم (۷۳)

و نیز از طریق تأسیس مدارس ، دانشگاه ها ، کتابخانه ها ، بیمارستان ها و جهانگردی در فرزندان آن ها شرکت می جویند ، جمعی از آن ها را به سوی خود متمایل می سازند ، حتی گاهی با کمک های سخاوتمندانه از طریق بورس تحصیلی که در اختیار جوانان می گذارند آن ها را به طور کامل به فرهنگ و برنامه خود جلب می کنند و در افکار آن ها شریک می شوند .

برنامه های مخرب روانی استفاده از وعده های

ص: ۵۱

مغرورکننده و انواع فریب‌ها و نیرنگ‌ها یکی دیگر از برنامه‌های شیطان‌ها است، آن‌ها روانشناسان و روانکاوان ماهری را برای اغفال و فریب مردم ساده‌دل و حتی هوشیار تربیت کرده‌اند، گاهی به نام این که دروازه تمدن بزرگ در چندقدمی آن‌ها است و یا این که در آینده نزدیکی در ردیف اولین کشورهای متمدن و پیشرو قرار خواهند گرفت و یا این که نسل آن‌ها نسل نمونه و بی‌نظیری است که می‌تواند در پرتو برنامه‌های آنان به اوج عظمت برسد و امثال این خیالات و پندارها، آن‌ها را سرگرم می‌سازند که همه در جمله «وَعْدُهُمْ» خلاصه می‌شود.

(۷۴) سوره اسراء

و گاهی به عکس از طریق تحقیر و تضعیف روحیه و این که آن‌ها هرگز مبارزه با قدرت‌های عظیم جهانی را ندارند و میان تمدنشان با تمدن کشورهای پیشرفته صدها سال فاصله است آنان را از هرگونه تلاش و کوششی باز می‌دارند.

این قصه سر دراز دارد و طرق نفوذ شیطان و لشکریان او یک راه و دو راه نیست (۱)، این جا است که عبادالله و بندگان راستین خدا با دلگرمی که از وعده قطعی او در این آیات به دست می‌آورند به جنگ با این شیاطین برمی‌خیزند و کمترین وحشتی به خود راه نمی‌دهند و می‌دانند سر و صدای شیاطین هر قدر زیاد باشد بی محتوا و توخالی

ص: ۵۲

۱- در زمینه این که چرا خدا شیطان را آفرید در ذیل تفسیر آیه ۳۶ سوره بقره، صفحه ۱۹۳، جلد ۱ تفسیر نمونه و در مورد وسوسه‌های شیطان در صفحه ۱۱۵، جلد ۶ تفسیر مذکور بحث شده است.

است و با قدرت ایمان و توکل بر خدا بر همه آن ها می توان پیروز شد و

جزء پانزدهم (۷۵)

نقشه هاشان را نقش بر آب کرد چنان که قرآن می گوید « وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَ كَيْلًا : خداوند بهترین حافظ و نگاهبان و یار و یاور آن ها است » .

چه کسی کشتی ها را در دریاها به حرکت درمی آورد؟

۶۶ رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلُوكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا

پروردگارتان کسی است که کشتی را در دریا برای شما به حرکت درمی آورد تا از نعمت او بهره مند شوید ، او نسبت به شما مهربان است .

«يُزْجِي» از ماده «إزْجاء» به معنی حرکت دادن مداوم چیزی است.

بدیهی است برای حرکت کشتی ها در دریا ، نظاماتی دست به دست هم داده تا این امر فراهم گردد ، از یک سو آب به صورت مرکبی راهوار آفریده شده ، از سوی دیگر وزن مخصوص بعضی از اشیاء سبک تر از آب است آن چنان که روی آب بماند و یا اگر سنگین تر است آن را به شکلی ساخت که عملاً وزن مخصوصی کمتر از آب پیدا کند ، به طوری که طاقت تحمل بارهای سنگین و انسان های فراوانی داشته باشد.

(۷۶) سوره اسراء

از سوی سوم نیروی محرکی لازم است ، که در زمان های گذشته بادهای منظمی بود که بر صفحه اقیانوس ها با نظم خاصی می وزید و آشنایی به زمان و مسیر و سرعت این بادهای ناخدایان امکان می داد که از نیروی عظیم آن برای حرکت کشتی های بادبانی استفاده کنند ، ولی امروز از نیروی بخار که برادر باد است برای حرکت

ص: ۵۳

کشتی های عظیم استفاده می شود .

از سوی چهارم نیاز به وسیله راهیابی است که در گذشته خورشید و ستارگان آسمان بودند و امروز قطب نماها و نقشه ها هستند .

اگر این چهار موضوع دست به دست هم نمی دادند و برای حرکت منظم کشتی ها هم آهنگ نمی شدند انسان از این وسیله بسیار مهم حمل و نقل و مرکب سواری راهوار محروم می ماند .

البته می دانید کشتی ها همیشه بزرگ ترین وسیله نقلیه انسان ها بوده و هستند ، هم اکنون کشتی های گول پیکری داریم که به اندازه یک شهر کوچک وسعت و سرنشین دارند .

جزء پانزدهم (۷۷)

۶۷ وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَاهَ فَلَمَّا نَجَّيْكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا

و هنگامی که در دریا ناراحتی به شما برسد همه کس را جز او فراموش خواهید کرد ، اما هنگامی که شما را به خشکی نجات دهد روی می گردانید و انسان کفران کننده است .

هنگامی که ناراحتی ها در دریا به شما می رسد تمام معبودهایی جز خدا از نظر شما گم می شود و باید گم شود چرا طوفان حوادث پرده های تقلید و تعصب را که بر فطرت آدمی افتاده کنار می زند و نور فطرت که نور توحید و خداپرستی و یگانه پرستی است جلوه گر می شود ، آری در چنین لحظاتی همه معبودهای پنداری و خیالی که نیروی توهم انسان به آن ها قدرت بخشیده بود همچون برف در آفتاب تابستان آب می شوند و از ذهن محو می گردند و تنها نور در آن می درخشد .

ص: ۵۴

سپس اضافه می کند: « فَلَمَّا نَجَّيْكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا » .

(۷۸) سوره اسراء

وقتی خدا شما را نجات داد بار دیگر پرده های غرور و غفلت ، تقلید و تعصب ، این نور الهی را می پوشاند و گرد و غبار عصیان و گناه و سرگرمی های زندگی مادی ، چهره تابناک آن را پنهان می سازد .

انسان گل سرسبد موجودات

۷۰. وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا

ما بنی آدم را گرامی داشتیم و آن ها را در خشکی و دریا (بر مرکب های راهوار) حمل کردیم و از انواع روزی های پاکیزه به آن ها روزی دادیم و بر بسیاری از خلق خود برتری بخشیدیم .

از آن جا که یکی از طرق تربیت و هدایت ، همان دادن شخصیت به افراد است قرآن مجید به دنبال بحث هایی که درباره مشرکان و منحرفان در آیات گذشته داشت ، در این جا به بیان شخصیت والای نوع بشر و مواهب الهی نسبت به او می پردازد ، تا با توجه به این ارزش فوق العاده به آسانی خود را نیالاید و خویش را به بهانه ناچیزی نفروشد « وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ » .

جزء پانزدهم (۷۹)

سپس به سه قسمت از مواهب الهی ، نسبت به انسان ها اشاره می کند که عبارتند از مرکب، رزق طیب ، برتری بر سایر مخلوقات .

ص: ۵۵

معنی « کثیر » در این جا چیست ؟

بعضی از مفسران آیه فوق را دلیل بر فضیلت فرشتگان بر کل بنی آدم دانسته اند ، چرا که قرآن می گوید ما انسان ها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم و طبعاً گروهی در این جا باقی می ماند که انسان برتر از آن ها نیست و این گروه جز فرشتگان نخواهند بود .

ولی با توجه به آیات آفرینش آدم و سجود و خضوع فرشتگان برای او و تعلیم علم اسماء به آن ها از سوی آدم ، تردیدی باقی نمی ماند که انسان از فرشته برتر است ، بنابراین ، « کثیر » در این جا به معنی جمیع خواهد بود و به گفته مفسر بزرگ طبرسی در مجمع البیان ، در قرآن و مکالمات عرب ، بسیار معمول است که این کلمه به معنی جمیع می آید .

(۸۰) سوره اسراء

قرآن درباره شیاطین می گوید: «وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ» (۲۲۳/شعراء).

چرا انسان برترین مخلوق خدا است ؟

پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست ، زیرا می دانیم تنها موجودی که از نیروهای مختلف ، مادی و معنوی ، جسمانی و روحانی تشکیل شده و در لابلای تضادها می تواند پرورش پیدا کند و استعداد تکامل و پیشروی نامحدود دارد ، انسان است .

حدیث معروفی که از امیرمؤمنان علی نقل شده نیز شاهد روشنی بر این مدعا است : « خداوند خلق عالم را بر سه گونه آفرید : فرشتگان و حیوانات و انسان ، فرشتگان عقل دارند بدون شهوت و غضب ، حیوانات مجموعه ای از شهوت و غضبند و عقل ندارند ، اما انسان مجموعه ای است از هر دو ، تا کدامین غالب آید . اگر عقل او بر شهوتش

ص: ۵۶

غالب شود، از فرشتگان برتر است و اگر شهوتش بر عقلش چیره گردد، از حیوانات پست تر». (۱)

جزء پانزدهم (۸۱)

۷۱ يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاولئِكَ يَفْرؤُنَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً

به یاد آورید روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم، آن ها که نامه عملشان به دست راستشان است آن را (با شادی و سرور) می خوانند و سر سوزنی به آن ها ظلم و ستم نمی شود.

«فتیل» به معنی رشته بسیار نازکی است که در شکاف هسته خرما قرار دارد در مقابل «نقییر» که نقطه ای در پشت هسته خرما است و «قطمیر» به معنی پوسته نازکی است که هسته خرما را پوشانیده و تمام این کلمات کنایه از شیء بسیار کوچک و حقیر است.

امام در این جا معنی وسیعی دارد که هر پیشوایی را اعم از پیامبران و ائمه هدی و دانشمندان و کتاب و سنت و هم چنین ائمه کفر و ضلال را شامل می شود و به این ترتیب هر کس در آن جا در خط همان رهبری قرار خواهد گرفت که در این جهان خط او را انتخاب کرده بود.

(۸۲) سوره اسراء

این تعبیر درعین این که یکی از اسباب تکامل انسان را بیان می کند، هشدار می دهد که همه افراد بشر که در انتخاب رهبر فوق العاده دقیق و سخت گیر باشند و زمام فکر و برنامه خود را به دست هر کس نسپرنند.

ص: ۵۷

در حدیث معروفی از امام باقر نقل شده هنگامی که سخن از ارکان اصلی اسلام به میان می‌آورد « ولایت » (رهبری) را پنجمین و مهم ترین رکن معرفی می‌کند درحالی که نماز که معرف پیوند خلق با خالق است و روزه که رمز مبارزه با شهوات است و زکات که پیوند خلق با خلق است و حج که جنبه های اجتماعی اسلام را بیان می‌کند چهار رکن اصلی دیگر.

سپس امام اضافه می‌کند: « هیچ چیز به اندازه ولایت و

جزء پانزدهم (۸۳)

رهبری اهمیت ندارد». (چراکه اجرای اصول دیگر در سایه آن خواهد بود). (۱)

و نیز به همین دلیل در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده: «مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ : کسی که بدون امام و رهبر از دنیا برود مرگ او مرگ جاهلیت است». (۲)

البته خداوند برای هر عصر و زمانی رهبری برای نجات و هدایت انسان ها قرارداد؟ چرا که حکمت او ایجاب می‌کند فرمان سعادت بدون ضامن اجرا نباشد، اما مهم این است که مردم رهبرشان را بشناسند و در دام رهبران گمراه و فاسد و مفسد گرفتار نشوند که نجات از چنگالشان دشوار است.

اعتقاد شیعه به وجود یک امام معصوم در هر عصر و زمان

ص: ۵۸

۱- ۱ بُنَى الْإِسْلَامَ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ إِلَّا كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۵ .

۲- «نُورُ الثَّقَلَيْنِ» جلد ۳، صفحه ۱۹۴ و کتب بسیاری دیگر .

فلسفه اش همین است آن گونه که علی فرمود: « اَللّٰهُمَّ بَلِيْ لَا تَخْلُوْا الْاَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِّلّٰهِ بِحُجَّتِهِ ، اَمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَاَمَّا

(۸۴) سوره اسراء

خَائِفًا مَّعْمُوْرًا ، لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجُّجُ اللّٰهِ وَبَيِّنَاتُهُ : آری به خدا سوگند صفحه روی زمین هرگز از رهبری که با حجت الهی قیام کند خالی نشود ، خواه ظاهر و آشکار باشد یا (بر اثر نداشتن پیروان کافی) ترسان و پنهان، تا نشانه های الهی و دلایل فرمان او از میان نرود ». (۱)

« کوردلان » از دیدگاه قرآن کریم

۷۲ وَ مَنْ كَانَ فِيْ هَذِهِ اَعْمٰی فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی وَاَضَلُّ سَبِيْلًا

اما آن ها که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بودند در آن جا نیز نابینا هستند و گمراه تر.

قرآن تعبیر جالبی از مشرکان و بیدادگران در آیه فوق دارد ، از آن ها به عنوان « اَعْمٰی » توصیف می کند که اشاره به این حقیقت است که چهره حق همه جا آشکار است اگر چشم بینایی باشد ، چشمی که آیات خدا را در پهنای این جهان ببیند ، چشمی که درس های عبرت را در صفحات تاریخ ، بخواند ، چشمی که سرنوشت جباران و ستمگران را مشاهده کند، خلاصه چشمی باز و حق نگر .

جزء پانزدهم (۸۵)

در حدیثی از امام باقر می خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود: « مَنْ لَمْ يَدُلُّهُ السَّمَوَاتُ وَ الْاَرْضُ وَ اَخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ

ص: ۵۹

وَدَوْرَانُ الْفُلُكِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالْآيَاتُ الْعَجِيبَاتُ عَلَى أَنْ وَرَاءَ ذَلِكَ أَمْرٌ أَعْظَمُ مِنْهُ ، فَهُوَ فِي الْأَجْزَاءِ أَعْمَى وَأَضَلَّ سَبِيلًا : کسی که آفرینش آسمان ها و زمین و آمد و شد شب و روز و گردش ستارگان و خورشید و ماه و نشانه ای شکفت انگیز او را از حقیقت بزرگ تری که ورای آن نهفته است آشکار نسازد او در آخرت اعمی و گمراه تر است . (۱)

در بعضی دیگر از روایات بدترین نابینایی ، نابینایی دل شمرده شد است « شَرُّ الْعَمَى عَمَى الْقَلْبِ » . (۲)

(۸۶) سوره اسراء

۷۸ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا

نماز را از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب (نیمه شب) برپا دار و هم چنین قرآن فجر (نماز صبح) را ، چرا که قرآن فجر مورد مشاهده (فرشتگان شب و روز) است .

« دُلُوكِ الشَّمْسِ » به معنی زوال آفتاب از دایره النهار است که وقت ظهر می باشد و در اصل از ماده « دَلَّكَ » به معنی مالیدن گرفته شده، چرا که انسان در آن موقع بر اثر شدت تابش آفتاب چشم خود را می مالید و یا از « دَلَّكَ » به معنی تمایل شدن است چرا که خورشید در این موقع از دایره نصف النهار به سمت مغرب متمایل می شود .

« غَسَقِ اللَّيْلِ » با توجه به این که غَسَق شدت ظلمت است و

ص: ۶۰

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۹۶ و ۱۹۷ .

۲- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۹۶ و ۱۹۷ .

تاریکی شب در نیمه شب از هر وقت متراکم تر می باشد این کلمه روی هم رفته « نیمه شب » را می رساند .

جزء پانزدهم (۸۷)

«قُرْآن» به معنی چیزی است که قرائت می شود و «قُرْآنُ الْفَجْرِ» روی هم رفته اشاره به نماز فجر است .

در روایتی از امام باقر در تفسیر همین آیه هنگامی که زراره محدث بزرگ شیعه از آن سؤال کرد چنین فرمود : « دُلُوكُهَا زَوَالُهَا ، غَسَقُ اللَّيْلِ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ ، ذَلِكَ أَرْبَعٌ صَيَلَمَوَاتٍ وَضَمَّ مَعَهُنَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَقَّتَهُنَّ لِلنَّاسِ وَ قُرْآنُ الْفَجْرِ صَلَوةُ الْغَدَاةِ: دلوک شمس به معنی زوال آن (از دایره نصف النهار) است و غسق اللیل به معنی نیمه شب است ، این چهار نماز است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را برای مردم قرارداد و توقیت نمود و قرآن الفجر اشاره به نماز صبح است» . (۱)

آیه فوق از آیاتی است که اشاره اجمالی به وقت نمازهای پنجگانه می کند و با انضمام به سایر آیات قرآن در زمینه وقت نماز است و روایات فراوانی که در این رابطه وارد شده ، وقت نمازهای پنجگانه دقیقاً مشخص می شود .

(۸۸) سوره اسراء

نکته دیگری که در این جا باقی می ماند این است که آیه فوق می گوید : « إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا : نماز صبح مورد مشاهده است » اکنون این سؤال پیش می آید که مشاهده چه کسانی ؟

روایاتی که در تفسیر این آیه به ما رسیده می گوید : مشهود ملائکه

ص: ۶۱

شب و روز است ، زیرا در آغاز صبح فرشتگان شب که مراقب بندگان خدا هستند جای خود را به فرشتگان روز می دهند و چون نماز صبح در همان آغاز طلوع انجام می گیرد هر دو گروه آن را مشاهده کرده و بر آن گشای می دهند .

از این تعبیر به خوبی روشن می شود که بهترین موقع برای ادای نماز صبح همان لحظات آغاز طلوع فجر است .

۷۹ وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا

جزء پانزدهم (۸۹)

پاسی از شب را از خواب برخیز و قرآن (و نماز) بخوان ، این یک وظیفه اضافی برای تو است ، تا پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد .

« تَهَجَّدْ » از ماده « هَجُود » در اصل چنان که راغب در مفردات می گوید به معنی خواب است ، ولی هنگامی که به باب تَفَعَّل می رود به معنی از بین بردن خواب و انتقال به حالت بیداری آمده است ، ضمیر در « تَهَجَّدْ بِهِ » به قرآن برمی گردد یعنی قسمتی از شب را بیدار باش و قرآن بخوان ، ولی این کلمه بعدا در لسان اهل شرع به معنی نماز شب به کار رفته است و مُتَهَجَّدٌ به کسی می گویند که نماز شب می خواند .

نماز شب یک عبادت بزرگ روحانی

غوغای زندگی روزانه از جهات مختلف ، توجه انسان را به خود جلب می کند و فکر آدمی را به وادی های گوناگون می کشاند ، به طوری که جمعیت خاطر و حضور قلب کامل ، در آن بسیار مشکل است ، اما

در دل شب و به هنگام سحر و فرونشستن غوغای زندگی مادی و آرامش روح و جسم انسان در پرتو مقداری خواب، حالت توجه و نشاط خاصی به انسان دست می دهد که بی نظیر است.

(۹۰) سوره اسراء

آری در این محیط آرام و دور از هرگونه ریا و تظاهر و خودنمایی و توأم با حضور قلب حالت توجهی به انسان دست می دهد که فوق العاده روح پرور و تکامل آفرین است.

به همین دلیل دوستان خدا همیشه از عبادت های آخرشب، برای تصفیه روح و حیات قلب و تقویت اراده و تکمیل اخلاص، نیرومی گرفته اند.

در آغاز اسلام نیز پیامبر صلی الله علیه و آله با استفاده از همین برنامه روحانی مسلمانان را پرورش داد و شخصیت آن ها را آن قدر بالا برد که گویی آن انسان سابق نیستند، یعنی از آن ها انسان های تازه ای آفرید، مُصَيَّم، شجاع، باایمان، پاک و با اخلاص و شاید مقام محمود که در آیات فوق به عنوان نتیجه نافله شب آمده است اشاره به همین حقیقت نیز باشد.

امیر مؤمنان علی می فرماید: « قِيَامُ اللَّيْلِ مَصِيحَةٌ لِلْبَدَنِ وَ مَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَعَرُّضٌ لِلرَّحْمَةِ وَ تَمَسُّكٌ بِأَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ : قِيَامُ شَبِّ مَوْجِبٌ صِحَّةِ جَسْمٍ وَ خَشْنُودِيٌّ پُرُورِدْگَارٍ وَ دَر مَعْرُضِ رَحْمَتِ اَوْ قَرَارِ گِرْفَتَنِ وَ تَمَسُّكِ بِي اَخْلَاقِ پِيَامِبِرَانِ اسْتِ ». (۱)

جزء پانزدهم (۹۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: « مَنْ صَيَّمَنِي بِاللَّيْلِ حَسَنٌ وَ جُوهُهُ بِالنَّهَارِ : كَسِي كِه نِمَازِ شَبِّ بِخَوَاندِ صُورَتِ (وَ سِيرَتِش) دَر رُوزِ

ص: ۶۳

حتی در بعضی از روایات می خوانیم که این عبادت به قدری اهمیت دارد که جز پاکان و نیکان موفق به آن نمی شوند .

مردی نزد علی امیرمؤمنان آمد و عرض کرد، من از نماز شب محروم شدم، علی فرمود: « أَنْتَ قَدْ قَيَّدْتَكَ ذُنُوبُكَ : تو کسی هستی که گناهانت تو را به بند کشیده است » (۲).

(۹۲) سوره اسراء

در حدیث دیگری از امام صادق می خوانیم: « إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ الْكِذْبَ وَ يَحْرُمُ بِهَا صَلَوَةَ اللَّيْلِ فَإِذَا حَرَّمَ بِهَا الرَّزْقَ : انسان گاهی دروغ می گوید و سبب محرومیتش از نماز شب می شود، هنگامی که از نماز شب محروم شد از روزی (و مواهب مادی و معنوی) نیز محروم می شود» (۳).

البته نماز شب آداب فراوانی دارد ولی بد نیست ساده ترین صورت آن را در این جا بیاوریم تا عاشقان این عمل روحانی بتوانند بهره بیشتر گیرند، نماز شب به طور کاملاً ساده یازده رکعت است که به ترتیب ذیل به سه بخش تقسیم می شود .

الف چهار نماز دو رکعتی که مجموعاً هشت رکعت می شود و نامش نافله شب است .

ب یک نماز دو رکعتی که نامش نافله « شفع » است .

ص: ۶۴

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۸۴ ، صفحه ۱۴۲ ۱۴۸ .

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۸۴ ، صفحه ۱۴۲ ۱۴۸ .

۳- « وسایل الشیعه » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۶۸ .

ج نماز یک رکعتی که نامش نافله « وتر » است و طرز انجام این نمازها درست همانند نماز صبح می باشد ، ولی اذان و اقامه ندارند و قنوت وتر را هر چه طولانی تر کنند بهتر است .

مقام محمود چیست ؟

« محمود » از ماده حمد به معنی ستایش می باشد .

« مقام محمود » چنان که از لفظش پیدا است معنی وسیعی دارد که شامل هر مقامی که درخور ستایش باشد می شود ولی مسلما در این جا اشاره به مقام ممتاز و فوق العاده ای است که برای پیامبر در سایه عبادت های شبانه و نیایش در دل سحر حاصل شده است .

معروف در میان مفسرین این است که این مقام همان شفاعت کبری پیامبر است .

این تفسیر در روایات متعددی نیز وارد شده است ، در تفسیر عیاشی از امام باقر یا امام صادق می خوانیم که در تفسیر جمله « عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا » فرمود : « هِيَ الشَّفَاعَةُ » .

(۹۴) سوره اسراء

این احتمال نیز وجود دارد که مقام محمود همان نهایت قرب به پروردگار است که یکی از آثارش شفاعت کبری می باشد .

۸۰ وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا

وبگو: پروردگارا! مرا (در هر کار) صادقانه وارد کن و صادقانه خارج نما و از سوی خود سلطان و یاورى برای من قرارده.

در حقیقت رمز اصلی پیروزی در همین جا نهفته شده است و راه و

روش انبیاء و اولیای الهی همین بوده که فکرشان ، گفتارشان و اعمالشان از هر گونه غش و تقلب و خدعه و نیرنگ و هر چه برخلاف صدق و راستی است پاک باشد .

اصولاً- بسیاری از بدبختی هایی که امروز با چشم خود می بینیم که دامنگیر افراد و اقوام و ملت ها شده به خاطر انحراف از همین اصل است ، گاهی پایه اصلی کارشان بر اساس دروغ و نیرنگ است و گاه که ورودشان در کارها بر اساس راستی است این خط اصیل را تا پایان حفظ نمی کنند و همین عامل شکست آن ها خواهد بود .

جزء پانزدهم (۹۵)

دومین اصل که از یک نظر میوه درخت توحید و از نظر دیگر نتیجه ورود و خروج صادقانه در کارها است ، همان است که در پایان آیه به آن اشاره شده است : « وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا » .

چرا که من تنها هستم و به تنهایی کاری نمی توان انجام داد و با اتکاء بر قدرتم در برابر این همه مشکلات پیروز نخواهم شد ، تو مرا یاری کن و تو یاورانی برای من فراهم ساز .

۸۱ وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبٰطِلُ اِنَّ الْبٰطِلَ كَانَ زَهُوقًا

و بگو حق فرارسیده و باطل مضمحل و نابود شد و (اصولاً) باطل نابود شدنی است .

« زَهَقَ » از ماده « زَهُوق » به معنی اضمحلال و هلاک و نابودی است و « زَهُوق » صیغه مبالغه و به معنی چیزی است که به طور کامل محو و نابود می شود .

ص: ۶۶

حق پیروز و باطل نابود است

در آیه فوق به یک اصل کلی و اساسی دیگر و یک سنت جاودان الهی برخورد می کنیم که مایه دلگرمی همه پیروان حق است و آن این که سرانجام حق پیروز است و باطل به طور قطع نابودشدنی است ، باطل صولت و دولتی دارد ، رعد و برقی می زند ، کر و فری نشان می دهد ولی عمرش کوتاه است و سرانجام به دره نیستی سقوط می کند .

و یا به گفته قرآن همچون کف های روی آب چشمکی می زند ، غوغایی می کند و خاموش می گردد و آب که مایه حیات است می ماند : « فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ » (۱۸ / رعد) .

دلیل این موضوع در باطن کلمه باطل نهفته شده، زیرا چیزی است که باقوانین عالم آفرینش هماهنگ نیست و سهمی از واقعیت و حقیقت ندارد.

آیه جاء الحق ... و قیام مهدی

در بعضی از روایات جمله « جاء الحقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ » به قیام

جزء پانزدهم (۹۷)

مهدی تفسیر شده است هنگامی امام باقر فرمود : مفهوم این سخن الهی این است که : « إِذَا قَامَ الْقَائِمُ ذَهَبَتْ دَوْلَةُ الْبَاطِلِ : هنگامی که امام قائم قیام کند دولت باطل برچیده می شود » . (۱)

مسلماً مفهوم این قبیل احادیث انحصار معنی وسیع آیه به این مصداق نیست بلکه قیام مهدی از روشن ترین مصداق های آن است که

ص: ۶۷

نتیجه اش پیروزی نهایی حق بر باطل در سراسر جهان می باشد .

در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که در روز فتح مکه وارد مسجدالحرام شد و ۳۶۰ بت که از قبایل عرب بر گردخانه کعبه چیده شده بود هریک را پس از دیگری با عصای خود سرنگون می ساخت و پیوسته می فرمود: «جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» .

کوتاه سخن این که این قانون کلی الهی و ناموس تخلف ناپذیر

(۹۸) سوره اسراء

آفرینش در هر عصر و زمانی مصداقی دارد و قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیروزش بر لشکر شرک و بت پرستی و هم چنین قیام مهدی ارواحنا له الفداء بر ستمگران و جباران جهان از چهره های روشن و تابناک این قانون عمومی است .

پاکسازی و نوسازی نوجوان در پرتو توجه به قرآن

۸۲ وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا

قرآن را نازل می کنیم که شفا و رحمت برای مؤمنان است و ستمگران را جز خسران (و زیان) نمی افزاید .

می دانیم « شِفَاءٌ » معمولاً درمقابل بیماری ها و عیب ها و نقص ها است ، بنابراین نخستین کاری که قرآن در وجود انسان ها می کند همان پاک سازی از انواع بیماری های فکری و اخلاقی فرد و جامعه است .

پس از آن مرحله « رَحْمَتٌ » فرامی رسد که مرحله تخلق به اخلاق الهی و جوانه زدن شکوفه های فضایل انسانی در وجود افرادی

ص: ۶۸

است که تحت تربیت قرآن قرار گرفته اند .

جزء پانزدهم (۹۹)

به تعبیر دیگر « شفاء » اشاره به « پاکسازی » و « رحمت » اشاره به « نوسازی » است و یا به تعبیر فلاسفه و عرفاء اولی به مقام « تَخْلِیة » اشاره می کند و دومی به مقام « تَحْلِیة » .

چرا ظالمان از قرآن نتیجه معکوس می گیرند ؟

نه تنها در این آیه که در بسیاری دیگر از آیات قرآن می خوانیم دشمنان حق به جای این که از نور آیات الهی دل و جان خود را روشن سازند و تیرگی ها را بزدایند ، بر جهل و شقاوتشان افزوده می شود .

این به دلیل آن است که خمیر مایه وجودشان بر اثر کفر و ظلم و نفاق به شکل دیگری درآمده ، لذا هر جا نور حق را می بینند به ستیز با آن برمی خیزند و این مقابله و ستیز باحق ، برپیلیدی آن ها می افزاید و روح طغیان و سرکشی را در آن ها تقویت می کند .

یک غذای نیروبخش را اگر به عالم مجاهد و دانشمند مبارزی بدهیم از آن نیروی کافی برای تعلیم و تربیت و یا جهاد در راه حق می گیرد ، ولی همین غذای نیروبخش را اگر به ظالم بیدادگری بدهیم از نیروی آن برای ظلم بیشتر استفاده می کند ، تفاوت در غذا نیست ، تفاوت در مزاج ها و طرز تفکرها است .

(۱۰۰) سوره اسراء

و درست به همین دلیل ، برای استفاده از قرآن باید قبلاً آمادگی پذیرش را پیدا کرد و به اصطلاح علاوه بر فاعلیت فاعل ، قابلیت محل نیز شرط است .

ص: ۶۹

۸۳ وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَا بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُوسَا

هنگامی که به انسان نعمت می بخشیم (از حق) روی می گرداند و متکبرانه دور می شود و هنگامی که کمترین بدی به او می رسد (از همه چیز) مأیوس می گردد .

« أَعْرَضَ » از ماده « اِعْرَاضَ » به معنی روی گردانیدن و منظور در این جا روی برگردانیدن از خدا و حق است. « نَا » از ماده « نَأَى » به معنی دور شدن است و با اضافه کلمه « بِجَانِبِهِ » معنی تکبر و غرور و موضع گیری خصمانه رامی رساند. از مجموع این جمله استفاده می شود که انسان های بی ایمان و یا ضعیف الایمان به هنگام روی آوردن نعمت ها آن چنان مغرور می شوند که به کلی بخشنده نعمت هارا به دست فراموشی می سپارند، نه تنها فراموشش می کنند بلکه یک حالت بی اعتنایی و اعتراض و استکبار در برابر او به خود می گیرند.

جزء پانزدهم (۱۰۱)

جمله « مَسَّهُ الشَّرُّ » اشاره به کمترین ناراحتی است که به انسان دست می دهد ، یعنی آن ها به قدری کم ظرفیت هستند که با مختصر گرفتاری ، دست و پای خود را گم می کنند و رشته افکارشان به کلی درهم می ریزد و ظلمت یأس و نومیدی بر قلبشان سایه می افکند .

« نَحَدَى » دلیل معجزه بودن قرآن است

۸۸ قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا

(۱۰۲) سوره اسراء

بگو اگر انسان ها و پریان اتفاق کنند که همانند این قرآن را

ص: ۷۰

بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد هر چند یکدیگر را در این کار کمک کنند .

این آیه با صراحت تمام ، همه جهانیان را اعم از کوچک و بزرگ ، عرب و غیر عرب ، انسان ها و حتّی موجودات عاقل غیرانسانی ، دانشمندان ، فلاسفه ، ادباء ، مورخان ، نوابغ و غیر نوابغ ، خلاصه همه را بدون استثناء دعوت به مقابله با قرآن کرده است و می گوید اگر فکر می کنید قرآن سخن خدا نیست و ساخته مغز بشر است ، شما هم انسان هستید ، همانند آن را بیاورید و هر گاه بعد از تلاش و کوشش همگانی ، خود را ناتوان یافتید ، این بهترین دلیل بر معجزه بودن قرآن است .

این دعوت به مقابله که در اصطلاح علماء عقاید ، « تَحَدّی » نامیده می شود یکی از ارکان هر معجزه است و هر جا چنین تعبیری به میان آمد به روشنی می فهمیم که آن موضوع ، از معجزات است .

روش های متنوع و جذاب قرآنی برای هدایت مردم

جزء پانزدهم (۱۰۳)

۸۹ وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا

ما در این قرآن برای مردم از هر چیز نمونه ای آوردیم (و همه معارف در آن جمع است) اما اکثر مردم (در برابر آن) جز انکار حق، کاری ندارند .

«صَرَّفْنَا» از ماده «تصریف» به معنی تغییر ، یا تبدیل آمده است .

«كُفُّورٌ» به معنی انکار حق است .

گذشته پیامبر اسلام در محیطی پرورش یافته بود که از علم و دانش

ص: ۷۱

محدود بشری آن زمان نیز خبری نبود ، آیا وجود این همه محتوای متنوع در زمینه های توحیدی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و نظامی دلیل بر این نیست که مغز انسان تراوش نکرده بلکه از ناحیه خدا است .

و به همین دلیل اگر جن و انس جمع شوند که همانند آن را بیاورند قادر نخواهند بود .

فرض کنیم تمام دانشمندان امروز و متخصصان علوم مختلف جمع شوند دایره المعارفی تنظیم کنند و آن را در قالب بهترین عبارات بریزند ممکن است این مجموعه برای امروز جامعیت داشته باشد اما مسلمان برای پنجاه سال بعدنه تنها ناقص و نارسا بلکه آثار کهنگی از آن می بارد.

(۱۰۴) سوره اسراء

درحالی که قرآن در هر عصر و زمانی که خوانده می شود مخصوصا در عصر ما، آن چنان است که گویی «امروز» و «برای امروز» نازل شده و هیچ اثری از گذشت زمان در آن دیده نمی شود.

بهبانه همگونی پیامبر صلی الله علیه و آله با سایر انسان ها

۹۰ وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا

و گفتند ما هرگز به توایمان نمی آوریم مگر این که چشمه ای از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی .

۹۱ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خ-لَالَهَا تُفَجِّرَا

یا باغی از نخل و انگور در اختیار تو باشد و نهرا در لابلای آن به جریان اندازی .

جزء پانزدهم (۱۰۵)

۹۴ وَ مَمْنَعِ النَّاسِ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمْ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا

ص: ۷۲

تنها چیزی که مانع شد مردم بعد از آمدن هدایت ایمان بیاورند، این بود که (از روی نادانی و بی خبری) گفتند: آیا خداوند بشری را به عنوان رسول فرستاده است؟

آیا باور کردنی است که این مقام والا و بسیار مهم بر عهده انسانی گذارده شود؟

آیا نباید این رسالت عظیم بر دوش نوع برتری همچون فرشتگان بگذارند تا از عهده آن به خوبی برآید، انسانی خاکی کجاو رسالت الهی کجا؟ افلاکیان شایسته این مقام هستند نه خاکیان.

این منطق سست و بی پایه مخصوص به یک گروه و دو گروه نبود، بلکه شاید اکثر افراد بی ایمان در طول تاریخ در برابر پیامبران به آن توسل جسته اند.

قوم نوح در مخالفت خود با این پیامبر بزرگ فریاد می زند: «ما هذا

(۱۰۶) سوره اسراء

إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ: این تنها انسانی همانند شما است» (۲۴ / مؤمنون).

قوم بی ایمان معاصر هود می گفتند: «ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ: این انسانی همانند شما است، از آن چه می نوشید می نوشد» (۳۳ / مؤمنون).

حتی اضافه می کردند که اگر شما از بشری همانند خودتان اطاعت کنید زیانکارید «وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلُكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ» (۳۴ / مؤمنون).

عین این ایراد را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز می کردند و می گفتند:

«مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا: چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ لاقلاً چرا فرشته ای همراه او نازل نشده که همراه او مردم را انداز کند؟» (۷ / فرقان).

رهبران الهی باید از جنس پیروانشان باشند

۹۵ قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا

جزء پانزدهم (۱۰۷)

بگو (حتی) اگر در روی زمین فرشتگانی (زندگی می کردند و) با آرامش گام برمی داشتند ما از آسمان فرشته ای را به عنوان رسول بر آن ها می فرستادیم (چرا که رهبر هر گروهی باید از جنس خود آنان باشد).

یعنی همواره رهبر باید از جنس پیروانش باشد، انسان برای انسان ها و فرشته برای فرشتگان.

دلیل این همگونی رهبر و پیروان نیز روشن است، زیرا از یک سو مهم ترین بخش تبلیغی یک رهبر بخش تبلیغی عملی او است.

همان الگو بودن و اسوه بودن و این تنها در صورتی ممکن است که دارای همان غرایز و احساسات و همان ساختمان جسمی و روحی باشد، وگرنه پاکی فرشته ای که نه شهوت جنسی دارد و نه نیاز به مسکن و لباس و غذا و نه سایر غرایز انسانی در آن موجود است، هیچگاه نمی تواند سرمشقی برای انسان ها باشد، بلکه مردم می گویند او از دل

(۱۰۸) سوره اسراء

ما خیر ندارد و نمی داند چه طوفان هایی بر اثر شهوت و غضب در روح ما

ص: ۷۴

جریان دارد، او تنها برای دل خودش سخنی می گوید، او اگر احساسات ما را داشت مثل ما بود یا بدتر، اعتباری به حرف های او نیست .

اما هنگامی که رهبری همچون علی بگوید: « اِنَّمَا هِيَ نَفْسِي اَرُوْضُهَا بِالتَّقْوَى لَتَاتِي اَمِنَهُ يَوْمَ الْخَوْفِ الْاَكْبَرِ : من هم نفسی همچون شما دارم اما بوسیله تقوا آن را مهار می کنم تا در روز قیامت در امن و امان باشد» (۱) در چنین حالتی می (۱) تواند الگو و اسوه باشند .

چگونه معاد ممکن است ؟

۹۸ ذَلِكْ جَزَاؤُهُمْ بِاَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاَيَاتِنَا وَ قَالُوا اِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا اَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا

این کیفر آن ها است به خاطر این که به آیات ما کافر شدند و گفتند آیا هنگامی که ما استخوان های پوسیده و خاک های پراکنده می شویم آیا بار دیگر آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟

جزء پانزدهم (۱۰۹)

« رُفَات » چنان که « راغب » در « مفردات » می گوید: به معنی قطعاتی از گاه است که نمی شکنند و پراکنده می شود ، ناگفته پیدا است که انسان در زیر خاک نخست تبدیل به استخوان های پوسیده می شود سپس تبدیل به خاک می گردد و این ذرات خاک نیز از هم متلاشی و پراکنده می شوند .

ص: ۷۵

۹۹ أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلْ لَهُمْ أَجَلًا - لَا رَيْبَ فِيهِ فَآبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا

آیندیدند خدایی که آسمان ها و زمین را آفرید قادر است مثل آن ها را بیافریند (و به زندگی جدید بازشان گرداند) و برای آن ها سرآمدی قطعی قرارداد اما ظالمان جز کفر و انکار را پذیرا نیستند .

(۱۱۰) سوره اسراء

آیه فوق از روشن ترین آیات مربوط به اثبات معاد جسمانی است ، زیرا تعجب مشرکان از این بود که چگونه ممکن است خداوند استخوان های پوسیده و خاک شده را بار دیگر به لباس حیات و زندگی بیاراید، پاسخ قرآن نیز در همین رابطه است می گوید : « خداوندی که آسمان ها و زمین را آفرید ، چنین قدرتی را دارد که اجزای پراکنده انسان را جمع آوری کرده ، حیات نوین ببخشد » .

منظور از « مثلهم » چیست قاعدتا باید گفته شود که خداوند با آن قدرتی که دارد می تواند این انسان را در قیامت بازگرداند در حالی که در آیات فوق می خوانیم « مثل » آن ها را بیافریند ، این تعبیر گاهی سبب اشتباه و یا لااقل موجب استفهام برای بعضی شده است که مگر انسان هایی که در رستاخیز گام می نهند همین انسان ها نیستند ؟

ظاهر این است که منظور از تعبیر به « مثل » در آیه فوق همان اعاده

جزء پانزدهم (۱۱۱)

و تجدید حیات است ، زیرا خلقت دوم مسلما عین خلقت اول نیست

ص: ۷۶

چرا که حداقل در زمان دیگر و شرایط دیگری تحقق پذیرفته و صورت تازه ای است هر چند ماده همان ماده قدیم بوده باشد ، فی المثل اگر ما خشت پوسیده و متلاشی شده ای را مجدداً در قالب تازه ای همانند قالب بریزیم نمی توان گفت عین همان خشت است هر چند غیر آن هم نیست ، بلکه مثل آن است و این نشان می دهد که قرآن تا چه حد در انتخاب تعبیرات دقیق است .

البته مسلم است که شخصیت انسان به روح و جان او است و می دانیم همان روح نخستین هنگام رستاخیز بازمی گردد ، ولی معاد جسمانی به ما می گوید که روح با همان مرکب نخستین خواهد بود ، یعنی همان ماده متلاشی شده جمع آوری و نوسازی می شود و با روح او هماهنگ می گردد زیرا اصولاً روح انسانی پس از شکل گرفتن با هیچ بدن دیگری نمی تواند هماهنگ شود جز با بدن اصلی که با آن پرورش یافته است ، آن « قبا » تنها بر این « اندام » موزون است و این « اندام » برای آن « قبا » و این است رمز لزوم رستاخیز روح و جسم با هم (معاد جسمانی و روحانی).

(۱۱۲) سوره اسراء

قرآن هرگز تحریف نشده است

۱۰۵ وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَّلَ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا

ما قرآن را به حق نازل کردیم و به حق نازل شد و تو را جز برای بشارت و بیم دادن نفرستادیم .

در این که فرق میان جمله اول « وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ » و جمله دوم « وَ بِالْحَقِّ نَزَّلَ » چیست ؟ باید گفت : گاه انسان شروع به کاری

می کند اما چون قدرتش محدود است نمی تواند آن را تا به آخر به طور صحیح پیاده کند ، اما کسی که از همه چیز آگاه است و بر همه چیز توانا است ، هم آغاز را صحیح شروع می کند و هم انجام را به طور کامل تحقق می بخشد ، فی المثل گاهی انسان آب زلالی را از سرچشمه رها می کند ، اما چون نمی تواند در مسیر راه آن را از آلودگی ها حفظ کند پاک و زلال به دست مصرف کننده نمی رسد ، ولی آن کس که از هر نظر بر کار خود مسلط است ، هم آن را پاک و زلال از چشمه بیرون می آورد و هم آن را پاک و زلال در ظرف های تشنگان و نوشندگان وارد می سازد.

جزء پانزدهم (۱۱۳)

قرآن نیز درست چنین کتابی است که به حق از ناحیه خداوند نازل شده است و در تمام مسیر ابلاغ چه در آن مرحله که واسطه جبرئیل بوده و چه در آن مرحله که گیرنده پیامبر صلی الله علیه و آله بود ، در همه حال آن را از هر نظر حفظ و حراست فرمود و حتی با گذشت زمان به مقتضای « اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ اِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ » دست هیچ گونه تحریف به دامانش دراز نشده و نخواهد شد ، چرا که خدا پاسداریش را بر عهده گرفته است .

بنابراین ، این آب زلال وحی الهی از عصر پیامبر صلی الله علیه و آله تا پایان جهان دست نخورده به همه دل ها راه می یابد .

قرآن کتاب زندگی است

۱۰۶ وَ قُرْآنَا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا

(۱۱۴) سوره اسراء

ما قرآنی بر تو نازل کردیم که به صورت آیات جدا از هم

ص: ۷۸

می باشد، تا آن را تدریجاً و با آرامش بر مردم بخوانی (و جذب دل ها شود) و به طور قطع این قرآن را مانازل کردیم .

قرآن گرچه نامش کتاب است، ولی همچون کتاب های تألیفی انسان ها نمی باشد که بنشینند و موضوعی را در نظر بگیرند و فصول و ابوابش را تنظیم کنند و به رشته تحریر در آورند، بلکه کتابی است که با حوادث عصر خود یعنی بایست و سه سال دوران نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با رویدادهایش پیوند و ارتباط ناگسستنی دارد .

چگونه ممکن است کتابی که با حوادث بیست و سه سال در ارتباط بوده یک جا و در یک روز نازل شود؟

مگر ممکن است همه حوادث ۲۳ سال را در یک روز جمع آوری کرد، تا مسایل مربوط به آن یک جا در قرآن نازل شود؟

علاوه بر این قرآن کتابی است که تنها جنبه تعلیمی ندارد، بلکه حتماً می بایست هرآیه آن پس از نزول اجرا گردد، اگر همه قرآن یک جا نازل می شد باید یک جا هم اجرا بشود و می دانیم که یک جا اجرا شدن امری محال بوده است، چرا که اصلاح یک جامعه سر تا پا فاسد را در یک روز نمی توان انجام داد و کودک بی سواد را نمی توان یک روزه از کلاس اول به دوران دکترا کشاند، به همین دلیل قرآن تدریجاً نازل شد تا به خوبی اجرا گردد و به اصطلاح کاملاً جا بیفتد، دچار هیچ گونه تزلزل نگردد و جامعه نیز قدرت جذب و پذیرش و حفظ آن را داشته باشد .

برنامه ریزی برای تعلیم و تربیت

یکی از درس های مهم که آیه فوق به ما می آموزد لزوم برنامه ریزی برای هرگونه انقلاب فرهنگی و فکری و اجتماعی و هرگونه برنامه تربیتی است ، چراکه اگر چنین برنامه ای تنظیم نگردد و در مقاطع مختلف هرکدام به موقع خود پیاده نشود شکست قطعی است ، حتی قرآن مجید یک جا بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد ، هرچند در علم خدا یک جا بود و یک بار در شب قدر مجموعاً بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه شد ، اما نزول اجرایی آن در طول ۲۳ سال در مقطع های مختلف زمانی و با برنامه ریزی دقیق بود .

(۱۱۶) سوره اسراء

این سخن بدین معنی نیز هست که اگر از تلاش های خود در کوتاه مدت نتیجه نگرفتیم ، هرگز نباید یأس و نومیدی به خود راه دهیم و دست از ادامه تلاش و کوشش برداریم . توجه داشته باشیم که غالباً پیروزی های نهایی و کامل در دراز مدت است .

رابطه علم و ایمان

۱۰۷ قُلْ اٰمِنُوْا بِهٖ اَوْ لَا تُؤْمِنُوْا اِنَّ الَّذِيْنَ اٰتَوْا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهٖ اِذَا يُتْلٰى عَلَيْهِمْ يَخِرُّوْنَ لِلْاَذْقَانِ سُجَّدًا

بگو: چه شما ایمان بیاورید و چه نیاورید، آن ها که پیش از این علم و دانش به آنان داده شده هنگامی که (این آیات) بر آن ها خوانده می شود به خاک می افتند و سجده می کنند .

«راغب» در «مفردات» می گوید: «يَخِرُّوْنَ» در اصل از ماده «خَرِير»

جزء پانزدهم (۱۱۷)

است که به معنی صدای آب و مانند آن است که از بلندی به زیر می افتد،

به کاربردن این تعبیر در مورد سجده کنندگان نشانه آن است که آنان در برابر پروردگار به زمین می افتند در حالی که صدایشان به تسبیح بلند است .

« أَذْقَانَ » جمع « ذَقْنَ » به معنی چانه است و می دانیم به هنگام سجده کردن کسی چانه بر زمین نمی گذارد ، اما تعبیر آیه اشاره به این است که آن ها با تمام صورت در پیشگاه خدا بر زمین می افتند ، حتی چانه آن ها که آخرین عضوی است که به هنگام سجده ممکن است به زمین برسد در پیشگاه با عظمتش بر زمین قرار می گیرد .

مفسران معمولاً معتقدند که جمله « اٰمِنُوْا بِهٗ اَوْ لَا- تُؤْمِنُوْا : ايمان بياوريد ، يا نياوريد » دنباله محذوفی دارد که از قرینه کلام روشن می شود و این دنباله را به گونه های مختلفی ذکر کرده اند ، ولی احتمال برتر آن است که جمله بعد از آن خود مکمل جمله قبل است ، چنان که نظیر آن را در زبان فارسی نیز داریم می گوئیم تو می خواهی سخن مرا بپذیری یا نه ، آن ها که اهل دانش و فهم هستند می پذیرند ، کنایه از این که عِلّت عدم پذیرش تو ، عدم آگاهی و دانش تو است ، اگر دانشی می داشتی می پذیرفتی و به تعبیر دیگر اگر تو ایمان نیاوری افراد آگاه و دانشمند ایمان می آورند .

(۱۱۸) سوره اسراء

منظور از « الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ » جمعی از دانشمندان یهود و نصارا هستند که پس از شنیدن آیات قرآن و مشاهده نشانه هایی که در تورات و انجیل خوانده بودند ایمان آوردند و در صف مؤمنان راستین قرار گرفتند و جزء دانشمندان اسلام شدند .

« يَخْرُوْنَ » یعنی بی اختیار به زمین می افتند ، به کاربردن این تعبیر

ص: ۸۱

به جای « یَسْجُدُونَ » (سجده می کنند) اشاره به نکته لطیفی دارد و آن این که آگاهان بیداردل به هنگام شنیدن آیات قرآن آن چنان مجذوب و شیفته سخنان الهی می شوند که بی اختیار به سجده می افتند و دل و جان را در راه آن از دست می دهند .

درسی که از آیه فوق به وضوح می توان فراگرفت، رابطه علم و ایمان است ؛ می گوید : شما چه به این آیات الهی ایمان بیاورید چه نیاورید ،

جزء پانزدهم (۱۱۹)

« عالمان » نه تنها به آن ایمان می آورند بلکه آن چنان عشق به « الله » در وجودشان شعله می کشد که بی اختیار در برابر آن به سجده می افتند و سیلاب اشک بر رخسارشان جاری می شود و هر زمان خضوع و خشوعشان بیشتر و ادب و احترامشان نسبت به این آیات فزون تر می گردد .

تنها فرومایگان جاهل هستند که در برخورد با حقایق گاه با بی اعتنایی و گاهی با سخریه و استهزاء از کنار آن می گذرند و اگر این گونه افراد احیاناً جذب به سوی ایمان بشوند ایمانی ضعیف و ناپایدار و خالی از عشق و شور و حرارت خواهند داشت .

این آیه تأکید مجددی است بر ابطال فرضیه پوچ آن ها که خیال می کنند دین رابطه ای با جهل بشر دارد ، قرآن مجید بر ضد این ادعا در موارد مختلف تأکید می کند که علم و ایمان همه جا با هم هستند، ایمان عمیق و پابرجا جز در سایه علم ممکن نیست و علم نیز در مراحل عالی تر و بالاتر از ایمان کمک می گیرد .

۱۰۸ وَ یَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعًا

(۱۲۰) سوره اسراء

و می گویند منزّه است پروردگار ما که وعده هایش

ص: ۸۲

قطعا انجام شدنی است .

آن ها با این سخن نهایت ایمان و اعتقاد خود را به ربوبیت پروردگار و صفات پاک او و هم به وعده هایی که داده است ، اظهار می دارند ، سخنی که در آن هم ایمان به توحید و صفات حق و عدالت او درج است و هم نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و معاد و به این ترتیب اصول دین را در یک جمله جمع می کنند .

۱۰۹ وَ يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُ سُورًا وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا

آن ها (بی اختیار) به زمین می افتند (سجده می کنند) و اشک می ریزند و هر زمان خشوعشان افزون تر می شود .

تکرار جمله «يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ» هم دلیل بر تأکید است، هم استمرار .

همچنین استفاده از فعل مضارع «يَبْكُونَ» دلیل بر ادامه گریه های عاشقانه آن ها است .

و نیز به کاربردن فعل مضارع در «يَزِيدُهُمْ خُشُوعًا : خشوع آن ها

جزء پانزدهم (۱۲۱)

افزون می شود» دلیل دیگری بر این است که هرگز در یک حال متوقف نمی ماند و همیشه به سوی قلّه تکامل پیش می روند و هر زمان خشوع آن ها افزون می گردد (خشوع حالت تواضع و ادب جسمی است که انسان در مقابل شخص و یا حقیقتی داشته باشد) .

آخرین بهانه های مشرکین

۱۱۰ قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيُّمَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا

ص: ۸۳

بگو «الله را بخوانید، یا «رحمن» را، هر کدام را بخوانید (ذات پاکش یکی است و) برای او نام های نیک است و نمازت را زیاد بلند یا آهسته مخوان و در میان این دو راهی (معتدل) انتخاب کن.

به دنبال ایرادهای سست و بی اساس که در آیات گذشته از زبان مشرکان مطرح و پاسخ داده شد، در این آیه به آخرین بهانه های آن ها

(۱۲۲) سوره اسراء

می رسیم و آن این که آن ها می گفتند چرا پیامبر، خدا را به نام های متعددی می خواند با این که مدعی توحید است.

اصولاً خدا را با یک نام نمی توان خواند و نمی توان شناخت، بلکه باید نام های محدودی برای او پیدا کنیم و لذا معرفت و شناخت ما هم هر چه باشد محدود است، حتی پیامبر صلی الله علیه و آله با آن وسعت روح می فرماید: «ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ».

ولی این دلیل بر آن نیست که به اندازه عقل و درایت خویش او را نشناسیم، به خصوص که او خودش در شناخت ذاتش به ما کمک بسیار فرموده و با نام های گوناگون در کتابش از خود یاد کرده است و در بیانات اولیاء دینش به نام های بیشتری که به هزار نام بالغ می شود برخورد می کنیم.

بدیهی است همه این ها اسم است و یک معنی اسم، علامت و نشانه است، همه این ها نشانه هایی از ذات پاک او می باشد و تمام این خطوط به یک نقطه منتهی می گردد و به هیچ وجه از توحید ذات و صفات او نمی کاهد.

ص: ۸۴

از میان این همه اسماء قسمتی اهمیت و عظمت بیشتری دارد، زیرا معرفت و آگاهی فزون تری به ما می دهد که از آن به «
أَسْمَاءِ حُسْنِي» در قرآن و روایات اسلامی تعبیر شده است و طبق روایت معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «
خداوند نود و نه اسم دارد هر کس آن ها را شماره کند داخل بهشت خواهد شد.» .

درباره معنی اسماء حسنی و این ۹۹ اسم به طور مشروح در جلد هفتم تفسیر نمونه، صفحه ۲۵ به بعد ذیل آیه ۱۸۰ سوره
اعراف «**وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا**» بحث مشروحی مطرح شده است.

اما مهم آن است که بدانیم معنی شمارش این اسماء این نیست که تنها این نام ها را بر زبان جاری کنیم و خدا را به آن
بخوانیم تا بهشتی شویم یا مُسْتَجَابُ الدَّعْوَةِ .

بلکه هدف «تَخَلُّقٌ» به این اسماء و پیاده کرده پرتوی از نام های عالم و رحمان و رحیم و جواد و کریم ... در وجودمان می
باشد تا هم بهشتی مان کند و هم دعایمان در همه حال مستجاب .

(۱۲۴) سوره اسراء

در ذیل آیه مورد بحث نظر به گفتگوی مشرکان در مکه در رابطه با نماز پیامبر صلی الله علیه و آله و این که می گفتند: او
نماز خود را بلند می خواند و ما را ناراحت می کند، این چه عبادتی است؟ این چه برنامه ای است؟ به پیامبر صلی الله علیه و
آله دستور می دهد: «نماز را زیاد بلند مخوان، زیاد هم آهسته مخوان، بلکه میان این دو راه اعتدال را انتخاب کن: **وَلَا
تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا**» .

بنابراین آیه فوق کاری بر مسأله نمازهای «**جَهْرِيَّة**» و «**إِخْفَائِيَّة**» به

اصطلاح معروف فقهی ندارد، بلکه ناظر به افراط و تفریط در بلند خواندن و آهسته خواندن است، می گوید نه بیش از حد بلند بخوان و فریاد بزن و نه بیش از حد آهسته که تنها حرکت لب ها مشخص شود و صدایی به گوش نرسد.

روایات متعددی که از طرق اهل بیت از امام باقر و امام صادق علیهم السلام در ذیل این آیه آمده است نیز اشاره به همین تفسیر می کند. (۱)

جزء پانزدهم (۱۲۵)

اما این که حد اعتدال در این جا چگونه است و جَهْر و اِخْفَاتِی که از آن نهی شده چه می باشد؟ ظاهر این است که «جَهْر» به معنی فریاد کشیدن و «اِخْفَاتِی» به معنی آهسته خواندن آن چنان که خود انسان هم نشنود می باشد.

در تفسیر «علی بن ابراهیم» از امام صادق چنین نقل شد که در تفسیر آیه فرمود: «الْجَهْرُ بِهَا رَفَعُ الصَّوْتِ، وَ التَّخَافُتُ بِهَا مَا لَمْ تَسْمَعْ نَفْسُكَ، وَ اَقْرَأُ بَيْنَ ذَلِكَ: جَهْرٌ اِنْ اِسْتَمَعْتَ صَوْتًا رَافِعًا لِمَا تَسْمَعُ مِنْ صَوْتِكَ، وَ اِخْفَاتٌ اِنْ اِسْتَمَعْتَ صَوْتًا رَافِعًا لِمَا تَسْمَعُ مِنْ صَوْتِكَ، وَ اِقْرَأُ بَيْنَ ذَلِكَ: جَهْرٌ اِنْ اِسْتَمَعْتَ صَوْتًا رَافِعًا لِمَا تَسْمَعُ مِنْ صَوْتِكَ، وَ اِخْفَاتٌ اِنْ اِسْتَمَعْتَ صَوْتًا رَافِعًا لِمَا تَسْمَعُ مِنْ صَوْتِكَ.» (۲)

و اما «اِخْفَاتِی» و «جَهْر» در نمازهای روزانه و شبانه حکم دیگری است، با مفهوم دیگر، که دلایل جداگانه دارد و فقهای ما (رضوان الله علیهم) مدارک آن را در «کتاب الصلوه» آورده اند.

ص: ۸۶

۱- به «نُورُ الثَّقَلَيْنِ»، جلد ۳، صفحه ۲۳۳ به بعد مراجعه شود.

۲- «نُورُ الثَّقَلَيْنِ»، جلد ۳، صفحه ۲۳۴.

« اعتدال » مبنای همه برنامه های اجتماعی و سیاسی

این حکم اسلامی یعنی اعتدال در جَهْر و اِخْفَات ، از دو نظر به ما دید و درک می بخشد :

نخست از این نظر که می گوید: عبادات خود را آن چنان انجام ندهید که بهانه به دست دشمنان بدهد، آن هارا به استهزاء و ایرادگیری وادارد، چه بهتر که توأم بامتانت و آرامش و ادب باشد که نه تنهانتوانند بر آن خرده گیری کنند بلکه نمونه ای از شکوه و ادب اسلامی و ابّتهت و عظمت عبادات گردد.

آن ها که سعی دارند در مواقعی که مردم استراحت کرده اند با صداهای گوشخراشی که از بلندگوهای پرغوغا راه می اندازند موجودیت جلسات خود را نشان دهند و به پندار خود با این عمل صدای اسلام را به گوش دیگران برسانند ، این نه تنها صدای اسلام نیست ، بلکه باعث پراکندگی مردم از اسلام و در نتیجه ضربه ای است به تبلیغات دینی .

دیگر این که این آیه باید الگویی باشد برای همه اعمال ما و تمام برنامه های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ، باید همه این ها دور از افراط کاری ها و تندروی ها و تفریط کاری و مسامحه و سهل انگاری باشد و اصل اساسی « وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا » که در آیه فوق آمده همه جا رعایت گردد .

جزء پانزدهم (۱۲۷)

تکبیر چیست ؟

۱۱۱ وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبْرُهُ تَكْبِيرًا

و بگوستایش برای خداوندی است که نه فرزندی برای

خود انتخاب کرده و نه شریکی در حکومت دارد و نه ولی (و حامی) به خاطر ضعف و ذلت و او را بسیار بزرگ بشمر.

این که قرآن در این جا به پیامبر به طور مؤکد دستور می دهد خدا را بزرگ بشمار مسلماً مفهومیست اعتقاد به بزرگی پروردگار است نه تنها با زبان گفتن «اللَّهُ أَكْبَرُ».

معنی اعتقاد به بزرگی خدا این نیست که او را در مقایسه با موجودات دیگر برتر و بالاتر بدانیم بلکه چنین مقایسه ای اصلاً غلط است، ما باید او را برتر از آن بدانیم که با چیزی قابل مقایسه باشد چنان که امام صادق در گفتار کوتاه و پرمعنی خود به ما تعلیم فرموده است آن جا که در حدیث می خوانیم:

(۱۲۸) سوره اسراء

کسی نزد آن حضرت گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ» امام فرمود: «خدا از چه چیز بزرگ تر است؟» عرض کرد: «از همه چیز».

امام فرمود: «با این سخن خدا را محدود کردی (چون او را با موجودات دیگر مقایسه نمودی و برتر از آن ها شمردی)» آن مرد پرسید: «پس چه بگویم؟» فرمود: «بگو: "اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ": خدا برتر از آن است که به وصف درآید» (۱)

پایان تفسیر سوره اسراء

ص: ۸۸

سوره كهف

سوره كهف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

آغاز هر کاری به نام خدا

۱ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا

حمد مخصوص خدایی است که این کتاب (آسمانی) را بر بنده (برگزیده اش) نازل کرد و هیچ گونه کژی در آن قرار ندارد.

پنج سوره از سوره های قرآن با « الْحَمْدُ لِلَّهِ » شروع شده و در این پنج سوره پس از ستایش خداوند مسئله آفرینش آسمان ها و زمین (یا مالکیت آسمان ها و زمین) و یا تربیت جهانیان آمده است ، جز در سوره كهف که نزول قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله در دنبال این ستایش قرار گرفته است .

در حقیقت در آن چهار سوره (سوره انعام سبا فاطر حمد)

(۱۳۰) سوره كهف

سخن از کتاب « تکوین » به میان آمده ، ولی در سوره كهف سخن از کتاب « تدوین » است و می دانیم هریک از این دو کتاب یعنی « قرآن » و « جهان آفرینش » مکمل دیگری است و این تعبیر نیز بیانگر آن است که قرآن وزنی دارد همچون وزن مجموعه آفرینش و نعمتی است همسان نعمت جهان هستی و اصولاً مسأله تربیت جهانیان که در جمله « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » آمده است بدون بهره گیری از این کتاب بزرگ آسمانی ممکن نیست .

قرآن در آیات فوق وقتی می خواهد نزول این کتاب آسمانی را بیان کند می گوید: «شکر خدایی را که این کتاب را بر بنده اش نازل کرد» و این دلیل بر آن است که تعبیر به بنده پرافتخارترین و باشکوه ترین توصیفی است که ممکن است از یک انسان شود، انسانی که راستی بنده خدا باشد، همه چیز خود را متعلق به او بداند، چشم بر امر و گوش بر فرمانش دارد، به غیر او نیندیشد و جز راه او را نرود و افتخارش این باشد که بنده پاکباز او است.

جزء پانزدهم (۱۳۱)

قرآن کتابی پابرجا و مستقیم و نگاهبان

۲ قَيْمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا

کتابی که ثابت و مستقیم و نگاهبان کتب دیگر است، تا (بدکاران را) از عذاب شدید او بترساند و مؤمنان را که عمل صالح انجام می دهند بشارت دهد که پاداش نیکویی برای آن ها است.

۳ مَا كَثِيرٌ فِيهِ آيَاتٌ

(همان بهشت برین که) جاودانه در آن خواهند ماند.

«قِيم» از ماده «قیام» گرفته شده و در این جا به معنی پابرجا و ثابت و استوار است و علاوه بر آن برپادارنده و حافظ و پاسدار کتب دیگر است و در عین حال معنی اعتدال و استقامت و خالی بودن از هر گونه اعوجاج و کژی را نیز می رساند.

این صفت (قِيم) در واقع اشتقاقی است از صفت

ص: ۹۰

قِيَوْمِيَّتِ پروردگار که به مقتضای آن خداوند حافظ و نگاهبان همه موجودات و اشیاء جهان است .

(۱۳۲) سوره کهف

قرآن که کلام خدا است نیز همین حال را دارد .

قابل توجه این که توصیف به « قِيَم » در آیات قرآن کراراً در مورد آیین اسلام آمده است و حتّی به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده شده است که « خود را هماهنگ با دین قِيَم و صاف و مستقیم سازد » « فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقِيَمِ » (۴۳ / روم) .

عمل صالح باید استمرار و عمق داشته باشد

در آیات فوق هنگامی که سخن از مؤمنان می گوید « عمل صالح » را به عنوان یک برنامه مستمر آن ها بیان می کند ، زیرا جمله « يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ » فعل مضارع است و می دانیم فعل مضارع دلیل بر استمرار است .

درحقیقت باید چنین باشد ، زیرا انجام یک یا چند کار خیر ممکن است تصادفاً یا به علل خاصی از هرکس صورت گیرد

جزء پانزدهم (۱۳۳)

و هرگز دلیل بر ایمان راستین نیست ، آن چه دلیل ایمان راستین است استمرار در عمل صالح است .

۴ وَ يُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا

و (نیز) آن ها را که گفتند خداوند فرزندی (برای خود) انتخاب کرده انداز کند .

۵ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِابْنِهِمْ كِبَرٌ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا

ص: ۹۱

نه آن‌ها (هرگز) به این سخن یقین دارند و نه پدرانشان، سخن بزرگی از دهانشان خارج می‌شود، آن‌ها مسلماً دروغ می‌گویند.

هم مسیحیان را به خاطر اعتقاد به این که مسیح فرزند خدا است و هم یهود را به خاطر اعتقاد به فرزندگی عَزِیز و هم مشرکان را به خاطر این که فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند هشدار دهد.

در آیات فوق پس از ذکر مسئله انذار به طور وسیع و مطلق، انذار نسبت به کسانی بیان شده که مخصوصاً برای خدا فرزندگی قایل شده‌اند، این نشان می‌دهد که این انحراف اهمیت خاصی دارد.

(۱۳۴) سوره کَهِف

این انحراف اعتقادی مخصوص مسیحیان نیست بلکه یهود و مشرکان هم در آن شریک بودند و تقریباً یک اعتقاد عمومی در محیط نزول قرآن به شمار می‌رفت و می‌دانیم چنین عقیده‌ای روح توحید را به کلی از میان می‌برد، خدا را در سرحد موجودات مادی و جسمانی قرار می‌دهد و دارای عواطف و احساسات بشری و برای او شبیه و شریک قایل می‌شود و او را نیازمند می‌شمرد و به همین دلیل مخصوصاً روی این مطلب انگشت گذارده شده است.

هر ادعایی را با دلیل رد یا قبول کنید

بررسی اعتقادات انحرافی نشان می‌دهد که غالب آن‌ها از ادعاهای بی‌دلیل سرچشمه گرفته که گاهی به صورت یک شعار کاذب از ناحیه کسی ابراز می‌شد و دیگران دنبال آن را می‌گرفتند و یا به صورت سنت نیاکان از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یافت، قرآن

ص: ۹۲

ضمنا به ما می آموزد که در همه حال از ادعاهای بی دلیل جداپرهیزیم از هر کس و مربوط به هر کس باشد.

در آیات فوق خداوند چنین کاری را بزرگ و وحشتناک شمرده و آن را سرچشمه کذب و دروغ معرفی کرده است .

این اصلی است که اگر مسلمانان در همه زندگی خود از آن پیروی کنند یعنی بی دلیل چیزی نگویند ، بی دلیل چیزی نپذیرند و اعتنایی به شایعات و ادعاهای عاری از دلیل نکنند بسیاری از نابسامانی هایشان سامان می یابد .

۶ فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا

گویی می خواهی خود را از غم و اندوه به خاطر اعمال آن ها هلاک کنی ، اگر آن ها به این گفتار ایمان نیاورند .

« باخِعٌ » از ماده « بَخِعَ » به معنی هلاک کردن خویشتن از شدت غم و اندوه و به تعبیر دیگر « دق مرگ شدن » است . کلمه « أَسَفًا » که شدت غم و اندوه را می رساند تأکیدی است بر این موضوع .

(۱۳۶) سوره کهف

« آثَارِهِمْ » جمع « آثر » در اصل به معنی جای پا است ، ولی به هرعلامتی که از چیزی باقی می ماند « آثر » گفته می شود .

تعبیر به « حدیث » در مورد قرآن ، اشاره به نوآوری های این کتاب بزرگ آسمانی است ، یعنی آن ها حداقل این مقدار به خود زحمت نمی دادند که این کتاب تازه را با محتوای جدیدی که داشت مورد بررسی قرار دهند و این دلیل برنهایت بی خبری است که انسان از کنار

چنین موضوع مهم تازه ای بی تفاوت بگذرد .

جهان میدان آزمایش است

۷ اِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَيِ الْاَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ اَيُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا

ما آن چه را روی زمین است زینت آن قراردادیم ، تا آن ها رایبازماییم کدامینشان بهتر عمل می کنند ؟

در این آیه ترسیمی از وضع این جهان به عنوان یک میدان

جزء پانزدهم (۱۳۷)

آزمایش برای انسان ها و توضیحی برای خط سیر انسان در این مسیر است .

جهان پرزرق و برق ساختیم که هر گوشه ای از آن دل برمی برد ، دیدگان را به خود مشغول می دارد و انگیزه های مختلف را در درون آدمی بیدار می کند ، تا در کشاکش این انگیزه ها و درخشش این زرق و برق ها و چهره های دل انگیز و دلربا ، انسان بر کرسی آزمایش قرار گیرد و میزان قدرت ایمان و نیروی اراده و معنویت و فضیلت خود را به نمایش بگذارد .

جالب این که تعبیر به « اَحْسَنُ عَمَلًا » شده ، نه « اَكْثَرُ عَمَلًا » ، اشاره به این که آن چه درپیشگاه خدا ارزش دارد حسن عمل و کیفیت عالی آن است ، نه فزونی و کثرت و کمیت و تعداد آن .

۸ وَ اِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا

(ولی این زرق و برق ها پایدار نیست) و ما (سرانجام) قشر روی زمین را خاک بی گیاهی قرار می دهیم.

« صَعِيدًا » از ماده « صُعُودٌ » در این جا به معنی صفحه روی زمین است ، صفحه ای که در آن خاک کاملاً نمایان باشد .

« جُرُزٌ » به معنی زمینی است که گیاهی در آن نمی روید گویی گیاهان خود را می خورد و به تعبیر دیگر « جُرُزٌ » به سرزمینی گفته می شود که به خاطر خشک سالی و کمی باران تمام گیاهانش از میان بروند .

آری این منظره زیبا و دل انگیزی را که در فصل بهار در دامان صحرا و کوهسار می بینیم گل ها می خندند ، گیاهان می رقصند ، برگ ها نجوا می کنند و جویبارها زمزمه شادی سرداده اند ، اما به همین حال باقی نمی ماند ، فصل خزان فرامی رسد ، شاخه ها عریان می شوند ، جویبارها خاموش ، غنچه ها می خشکند ، برگ ها پژمرده می شوند و آوای حیات به خاموشی می گراید .

آغاز ماجرای اصحاب کهف

۹ أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا

جزء پانزدهم (۱۳۹)

آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند ؟

« رَقِيمٌ » در اصل از ماده « رَقَمٌ » به معنی نوشتن است و به عقیده غالب مفسران این نام دیگری است برای اصحاب کهف ، چرا که سرانجام نام آن ها را بر لوحه ای نوشته و بر در غار نصب کردند .

از آن جا که قرآن مسایل کلی حساس را غالباً در ضمن مثال و یا مثال ها و یا نمونه هایی از تاریخ گذشته مجسم می سازد ، در این جا نیز

نخست به بیان داستان اصحاب کهف پرداخته و از آن ها به عنوان یک «الگو» و «اُسوه» یاد می کند .

گروهی از جوانان باهوش و با ایمان که در یک زندگی پرزرق و برق در میان انواع ناز و نعمت به سر می بردند ، برای حفظ عقیده خود و مبارزه با طاغوت عصر خویش به همه این ها پشت پا زدند و به غاری از کوه که از همه چیز تهی بود پناه بردند و از این راه استقامت و پایداری خود را در راه ایمان نشان دادند .

(۱۴۰) سوره کَهِف

جالب این که قرآن در این جا با به کار گرفتن یکی از اصول فن فصاحت و بلاغت نخست سرگذشت این گروه را به طور اجمال ، برای آمادگی ذهن شنوندگان ، ضمن چهار آیه نقل کرده ، سپس به تفصیل آن در ضمن چهارده آیه می پردازد .

نخست می گوید : « آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند: اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحَابَ الْكُهْفِ وَالرَّقِیْمِ کَانُوا مِنْ اٰیَاتِنَا عَجَبًا » .

ما آیات عجیب تری در آسمان و زمین داریم که هریک از آن ها نمونه ای است از عظمت و بزرگی آفرینش و نیز در زندگی تو اسرار عجیبی وجود دارد که هریک نشانه ای است از حقانیت دعوت و هم چنین در این کتاب بزرگ آسمانی تو آیات عجیب فراوان است و مسلماً داستان اصحاب کهف از آن ها شگفت انگیزتر نیست .

این که نام این گروه « اصحاب کهف » (یاران غار) گذارده شده به خاطر همان است که آن ها برای نجات جان خود به غاری

پناهنده شدند چنان که در شرح حالاتشان خواهد آمد .

جزء پانزدهم (۱۴۱)

ضمناً نباید تردید کرد که این دو (اصحاب کهف و رقیم) اشاره به یک گروه است و شأن نزول آیات نیز این حقیقت را تأیید می کند .

۱۰ اِذْ اَوَى الْفِتْيَةُ اِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا اتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا

زمانی را به خاطر بیاور که این گروه جوانان به غار پناه بردند و گفتند پروردگارا ما را از سوی خودت رحمتی عطا کن و راه نجاتی برای ما فراهم ساز .

جمله « اَوَى الْفِتْيَةُ » از ماده « مِأْوَى » گرفته شده که به معنی « جایگاه امن و امان » است ، اشاره به این که این جوانان فراری از محیط فاسد هنگامی که به غار رسیدند احساس آرامش کردند.

«فِتْيَةُ» جمع «فتی» در اصل به معنی «جوان نوحاسته و شاداب» است، ولی گاهی به افراد صاحب سن و سالی که روحی جوان و شاداب دارند نیز گفته می شود و معمولاً این کلمه با یک نوع مدح به خاطر صفات جوانمردی و مقاومت و شهامت و تسلیم در مقابل حق همراه است .

(۱۴۲) سوره کَهِف

شاهد این سخن حدیثی است که از امام صادق نقل شده است : امام از یکی از یاران خود پرسید : « " فتی " به چه کسی می گویند؟ » او در پاسخ عرض کرد: « " فتی " رابه جوان می گوئیم » امام فرمود : « اَمَّا عَلِمْتَ اَنَّ اَصْحَابَ الْكَهْفِ كَانُوا كُلُّهُمْ كُهُولًا ، فَسَيَمَاهُمُ اللّٰهُ فِتْيَةً بِاِيْمَانِهِمْ : آیا تو نمی دانی که اصحاب کهف همگی کامل مرد بودند ، اما خدا از آن ها به عنوان " فِتْيَه " نام برده چون ایمان به

ص: ۹۷

پروردگار داشتند» .

سپس اضافه فرمود: « مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَاتَّقَىٰ فَهُوَ الْفَتَىٰ : هر کس به خدا ایمان داشته باشد و تقوا پیشه کند جوانمرد است » . (۱)

تعبیر به « مِنْ لَدُنْكَ : رحمتی از ناحیه خودت » اشاره به این است که آن ها وقتی به غار پناه بردند دست خود را از همه جا کوتاه می دیدند

جزء پانزدهم (۱۴۳)

و تمام اسباب و وسایل ظاهری در برابرشان از کار افتاده بود و تنها به رحمت خدا امیدوار بودند .

۱۱ فَضَرَبْنَا عَلَىٰ اِذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا

ما (پرده خواب را) بر گوششان زدیم و سال ها در خواب فرورفتند .

جمله « ضَرَبْنَا عَلَىٰ اِذَانِهِمْ : پرده بر گوش آن ها زدیم » در لغت عرب کنایه ظریفی است از « خواباندن » گویی پرده و حجابی بر گوش شخص افکنده می شود تا سخنی را نشنود و این پرده همان پرده خواب است .

به همین دلیل خواب حقیقی ، خوابی است که گوش های انسان را از کار بیندازد و نیز به همین دلیل هنگامی که کسی را می خواهند بیدار کنند غالباً از طریق صدا زدن و نفوذ در شنوایی او بیدارش می کنند .

تعبیر به « سِنِينَ عَدَدًا : سال های متمادی » اشاره به آن است که خواب آنان سالیان دراز به طول

ص: ۹۸

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۳ ، صفحه ۲۴۴ و ۲۴۵ .

انجامید چنان که شرح آن در تفسیر آیات آینده خواهد آمد .

(۱۴۴) سوره کهف

۱۲ ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا

سپس آن ها را برانگیختیم تا آشکار گردد کدام یک از آن دو گروه مدت خواب خود را حساب بهتر کرده اند .

تعبیر به « بَعَثْنَاهُمْ » در مورد بیدار شدن آن ها ، شاید به این جهت است که خواب آن ها به قدری طولانی شد که همچون مرگ بود و بیداری آن ها همچون رستاخیز و زندگی پس از مرگ .

جمله « لِنَعْلَمَ تا بدانیم ... » مفهومی این نیست که خداوند می خواسته در این جا علم تازه ای کسب کند ، این تعبیر در قرآن فراوان است و منظور از آن تحقق معلوم الهی است یعنی ما آن ها را از خواب بیدار کردیم تا این معنی تحقق یابد که آن ها درباره میزان خوابشان از هم سؤال کنند .

تعبیر به « أَيُّ الْحِزْبَيْنِ » اشاره به چیزی است که در تفسیر آیات آینده خواهد آمد که بعضی از آن ها خواب خود را یک روز و بعضی یک نیمه روز می دانستند ، درحالی که سالیان دراز خوابیده بودند .

جزء پانزدهم (۱۴۵)

سرگذشت مشروح اصحاب کهف

۱۳ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى

ما داستان آن ها را به حق برای تو بازگو می کنیم، آن ها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم .

ص: ۹۹

بعد از بیان اجمالی این داستان قرآن مجید به شرح تفصیلی آن ضمن چهارده آیه پرداخته است .

از آیات قرآن به طور اشاره و از تواریخ به صورت مشروح این حقیقت استفاده می شود که اصحاب کهف در محیط و زمانی می زیستند که بت پرستی و کفر، آن ها را احاطه کرده بود و یک حکومت جبار و ستمگر که معمولاً حافظ و پاسدار شرک و کفر و جاهل و غارتگری و جنایت است بر سر آن ها سایه شوم افکنده بود .

(۱۴۶) سوره کَهِف

اما این گروه از جوانمردان که از هوش و صداقت کافی برخوردار بودند سرانجام به فساد این آیین پی بردند و تصمیم بر قیام و در صورت عدم توانایی، مهاجرت کردن از آن محیط آلوده گرفتند .

جوانمردی و ایمان

همیشه روح توحید با یک سلسله صفات عالی انسانی همراه است، هم از آن ها سرچشمه می گیرد و هم در آن ها تأثیر متقابل دارد، به همین دلیل در این داستان اصحاب کهف می خوانیم آن ها جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند .

و باز روی همین جهت بعضی از دانشمندان گفته اند : « رَأْسُ الْفُتُوَّةِ الْإِيْمَانُ : سرچشمه جوانمردی ایمان است » . و بعضی دیگر گفته اند : « الْفُتُوَّةُ يَنْدُلُ النَّدَى وَ كَفُّ الْأَذَى وَ تَرْكُ الشُّكُوِي : جوانمردی بخشش و سخاوت است و خودداری از آزار دیگران و ترك شكایت از حوادث و مشکلات » .

بعضی دیگر « فُتُوْت » را چنین تفسیر کرده اند : « هِيَ اجْتِنَابُ

الْمَحَارِمِ وَ اسْتِعْمَالِ الْمَكَارِمِ : جوانمردی پرهیز از گناهان و به کار گرفتن فضایل انسانی است .

ایمان و امدادهای الهی

اگر انسان گام های نخستین را در راه « الله » بردارد و برای او به پاخیزد ، کمک و امداد الهی به سراغ او می شتابد، در یک جا می گوید : « آن ها جوانمردانی بودند که ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم » .

و نیز در سوره محمد آیه ۱۷ می خوانیم : « وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى : آن ها که راه هدایت را پوییدند خدا بر هدایتشان می افزاید » .

می دانیم راه حق راهی است با موانع بسیار و دشواری های فراوان که اگر لطف خدا شامل حال انسان نشود پیمودن آن تا وصول به مقصد کار مشکلی است .

و لطف خداوند بالاتر از آن است که بنده حق جو و حق طلبش را در این مسیر تک و تنها بگذارد .

(۱۴۸) سوره کهف

۱۴ وَ رَبَطْنَا عَلَیْقُلُوبِهِمْ اِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ اِلٰهًا لَقَدْ قُلْنَا اِذَا شَطَطَا

ما دل های آن ها را محکم ساختیم در آن هنگام که قیام کردند و گفتند: پروردگار ما پروردگار آسمان ها و زمین است، هرگز غیر او معبودی را نمی پرستیم که اگر چنین گوییم سخنی به گراف گفته ایم .

« شَطَطَ » به معنی خارج شدن از حد و افراط در دوری است ،

لذا به سخنانی که بسیار دور از حق است ، شَطَط گفته می شود و اگر به حاشیه نهرهای بزرگ « شَطَّ » می گویند به خاطر آن است که از آب فاصله زیاد دارد و دیوارهای آن بلند است .

از جمله « رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ » استفاده می شود که نخست فکر توحید در دل آن ها پیدا شد ولی توانایی بر اظهار آن را نداشتند ، اما خداوند دل های آن ها را استحکام بخشید و به آن ها قدرت و شهامت داد تا پناخیزند و آشکارا ندای توحید سردهند .

جزء پانزدهم (۱۴۹)

آیا نخستین بار در برابر پادشاه جبار زمان « دَقْيَانُوس » چنین اظهاری را کردند و یا در میان توده مردم و یا هر دو و یا خودشان در میان خود ؟ درست روشن نیست ، ولی ظاهر تعبیر به « قَامُوا » این است که این سخن را در میان مردم یا در برابر سلطان ظالم گفته اند .

در واقع این جوانمردان با ایمان برای اثبات توحید و نفی (إِلَهَ) به دلیل روشنی دست زدند و آن این که ما به وضوح می بینیم که این آسمان و زمین پروردگاری دارد که وجود نظام آفرینش دلیل بر هستی او است ، ما هم بخشی از این مجموعه هستی می باشیم ، بنابراین پروردگار ما نیز همان پروردگار آسمان ها و زمین است .

۱۵ هُوَ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيْنَ يَدَيْهِمْ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا

این قوم ما معبودهایی جز خدا انتخاب کرده اند، چرا آن ها دلیل آشکاری بر این معبودان نمی آورند؟ چه کسی ظالم تر است از آن کس که بر خدا دروغ ببندد ؟

ص: ۱۰۲

این « اِفْتِرَاء » هم ستمی است بر خویشتن ، چراکه انسان سرنوشت خود را به دست عوامل بدبختی و سقوط سپرده و هم ظلمی است بر جامعه ای که این نغمه را در آن سر می دهد و به انحراف می کشاند و هم ظلمی است به ساحت قدس پروردگار و اهانتی است به مقام بزرگ او .

این جوانمردان مُوَحَّد تا آن جا که در توان داشتند برای زدودن زنگار شرک از دل ها و نشاندن نهال توحید در قلب ها، تلاش و کوشش کردند ، اما آن قدر غوغای بت و بت پرستی در آن محیط بلند بود و خفقان ظلم و بیدادگری شاه جبار ، نفس های مردان خدا را در سینه ها حبس کرده بود که نغمه های توحیدی آن ها در گلویشان گم شد .

ناچار برای نجات خویشتن و یافتن محیطی آماده تر تصمیم به « هجرت » گرفتند و لذا در میان خود به مشورت پرداختند که به کجا بروند و به کدام سو حرکت نمایند

۱۶ وَإِذْ اَعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ اِلَّا اللّٰهُ فَاَوَّا اِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ اَمْرِكُمْ مِزْقًا

جزء پانزدهم (۱۵۱)

و هنگامی که از آن ها و آن چه را جز خدای پرستند کناره گیری کردید به غار پناهنده شوید، که پروردگارتان (سایه) رحمتش را بر شما می گستراند و راه آسایش و نجات به رویتان می گشاید.

« يُهَيِّئْ » از ماده « تَهَيَّه » به معنی آماده ساختن است .

« مِرْقًا » به معنی چیزی است که وسیله لطف و راحتی و رفق باشد، بنابراین مجموع جمله « يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ اَمْرِكُمْ مِرْقًا » یعنی

خداوند ، وسیله لطف و راحتی شما را فراهم می سازد .

پناهگاهی به نام غار

الف و لام در کلمه « الْكَهْفِ » شاید اشاره به این باشد که آن ها غار معینی را در نقطه دور دستی در نظر گرفته بودند که اگر تبلیغات توحیدیشان به ثمر نرسد برای نجات خود از آن محیط آلوده و تاریک به آن غار پناه برند .

« كهف » کلمه پر مفهومی است که همان بازگشت به ابتدایی ترین نوع زندگی بشر را به خاطر می آورد ، محیطی که در آن نور و روشنایی نیست و شب های تاریک و سردش یادآور دردهای جانکاه انسان های محروم است ، نه از زرق و برق دنیای مادی در آن خبری است، نه از بستر نرم و زندگی مرفه .

(۱۵۲) سوره كهف

مخصوصا با توجه به آن چه در تواریخ نقل شده که اصحاب كهف وزیران و صاحب منصبان بزرگ شاه بودند که بر ضد او و آیینش قیام کردند روشن می شود که گذشتن از آن زندگی پر ناز و نعمت و ترجیح غارنشینی بر آن تا چه حد شهامت و گذشت و همت و وسعت روح می خواهد ؟

ولی در آن غار تاریک و سرد و خاموش و احیانا خطرناک از نظر حمله حیوانات موذی، یک دنیا نور و صفا و توحید و معنویت بود .

آری این جوانمردان مَوْحِد آن دنیای آلوده را که باتمام وسعتش زندان جانکاهی بود ترک گفتند و به غارخشک و تاریکی که ابعادش همچون فضایی بی کران می نمود روی آوردند .

ص: ۱۰۴

درست همچون یوسف پاکدامن که هرچه به او اصرار کردند اگر تسلیم هوس های سرکش همسر زیبای عزیز مصر نشوی ، زندان تاریک و وحشتناک در انتظار تو است ، او بر استقامتش افزود و سرانجام این جمله عجیب را به پیشگاه خداوند عرضه داشت : « رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ : پروردگارا ! زندان با آن همه دردهای جانکاهش نزد من از این آلودگی که مرا به آن دعوت می کنند ، محبوب تر است و اگر وسوسه های آن ها را از من دفع نکنی من در دام آن ها گرفتار خواهم شد » (۳۲ / یوسف)

موقعیت دقیق اصحاب کهف

۱۷ وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرَعْنَ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ هُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًا مُرِيدًا

خورشید را می دیدی که به هنگام طلوع به طرف راست (غار) آن ها متمایل می گردد و به هنگام غروب به طرف چپ و آن ها در محل وسیعی از غار قرار داشتند ، این از آیات خدا است ، هرکس را خدا هدایت کند ، هدایت یافته واقعی او است و هرکس را گمراه کند ولی و راهنمایی هرگز برای او نخواهی یافت .

(۱۵۴) سوره کهف

در این آیه و آیه بعد قرآن به ریزه کاری های مربوط به زندگی عجیب اصحاب کهف در آن غار پرداخته و آن چنان دقیق و ظریف ،

جزییات آن را فاش می کند که گویی انسان در برابر غار نشسته و خفتگان غار را با چشم خود تماشا می کند .

در این دو آیه به شش خصوصیت اشاره شده است :

دهانه غار رو به شمال گشوده می شد و چون در نیم کره شمالی زمین قطعاً بوده است نور آفتاب به درون آن مستقیماً نمی تابید .

و به این ترتیب نور مستقیم آفتاب که تداوم آن ممکن است موجب پوسیدگی و فرسودگی شود به بدن آن ها نمی تابید ، ولی نور غیرمستقیم به قدر کافی وجود داشت .

جزء پانزدهم (۱۵۵)

تعبیر به « تَزَاوُرُ » که به معنی تمایل پیدا کردن است این نکته را دربردارد که گویی خورشید مأموریت داشت از سمت راست غار بگذرد و هم چنین تعبیر « تَقْرِضُ » که معنی قطع کردن و بریدن دارد ، نیز مفهوم مأموریت را دربردارد و از این گذشته « تَزَاوُرُ » که از ماده « زیارت » است توأم با آغازگری است که مناسب طلوع آفتاب می باشد و « تَقْرِضُ » قطع و پایان را که در مفهوم غروب نهفته است نیز مشخص می کند .

بودن دهانه غار به سوی شمال سبب می شد که بادهای ملایم و لطیفی که معمولاً از سمت شمال می وزد به آسانی در درون غار وارد شود و در همه زوایای آن روح تازه ای بدمد .

« آن ها در یک محل وسیع از غار قرار داشتند: وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ »

اشاره به این که دهانه غار که معمولاً تنگ است جایگاه آن ها نبود ،

ص: ۱۰۶

بلکه قسمت های وسط غار را انتخاب کرده بودند که هم از چشم بینندگان دور بود و هم از تابش مستقیم آفتاب .

(۱۵۶) سوره کهف

در این جا قرآن رشته سخن را قطع می کند و به یک نتیجه گیری معنوی می پردازد، چراکه ذکر همه این داستان ها برای همین منظوراست.

می گوید : « ذَلِكْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًا مُرْشِدًا » .

آری آن ها که در راه خدا گام بگذارند و برای او به جهاد برخیزند در هر قدمی آنان را مشمول لطف خود می سازد ، نه فقط در اساس کار ، که در جزئیات هم لطفش شامل حال آن ها است .

۱۸ وَ تَحْسَبُهُمْ آيِقَاطًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِاطَلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلَيْتَ مِنْهُمْ رُعبًا

(اگر به آن ها نگاه می کردی) می پنداشتی بیدارند ، درحالی که در خواب فرورفته بودند و ما آن ها را به سمت راست و چپ می گرداندیم (تا بدنشان سالم بماند) و سگ آن ها دست های خود را بر دهانه غار گشوده بود (و نگهبانی می کرد) اگر به آن ها نگاه می کردی فرار می نمودی و سر تا پای تو از ترس و وحشت پر می شد .

جزء پانزدهم (۱۵۷)

خواب آن ها یک خواب عادی و معمولی نبود ، « اگر به آن ها نگاه می کردی خیال می کردی آن ها بیدارند ، در حالی که در خواب فرورفته بودند : وَ تَحْسَبُهُمْ آيِقَاطًا وَ هُمْ رُقُودٌ » .

ص: ۱۰۷

و این نشان می دهد که چشمان آن ها کاملاً باز بوده است ، درست همانند یک انسان بیدار ، این حالت استثنایی شاید برای آن بوده که حیوانات موذی به آنان نزدیک نشوند چراکه از انسان بیدار می ترسند و یا به خاطر این که منظره رعب انگیزی پیدا کنند که هیچ انسانی جرأت نماید به آن ها نزدیک شود و این خود یک سپر حفاظتی برای آن ها بوده باشد.

برای این که بر اثر گذشت سالیان دراز از این خواب طولانی ، اندام آن ها نپوسد : « ما آن ها را به سمت راست و چپ می گرداندیم : نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ » .

(۱۵۸) سوره كهف

تا خون بدنشان در یک جا متمرکز نشود و فشار و سنگینی در یک زمان طولانی روی عضلاتی که بر زمین قرار داشتند اثر زیان بار نگذارد .

در این میان « سگی که همراه آن ها بود بر دهانه غار دست ها را گشوده و به حالت نگهبانی خوابیده بود : وَ كَلْبُهُمْ بَاسِيطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ » .

« وَصِيد » چنان که «راغب» در کتاب «مفردات» می گوید: «در اصل به معنی اطاق و انباری است که در کوهستان برای ذخیره اموال ایجاد می کنند و در این جا به معنی دهانه غار است » .

با این که در آیات قرآن تاکنون سخنی از سگ اصحاب كهف نبوده ولی قرآن مخصوصاً در ذکر داستان ها گاه تعبیراتی می کند که از آن مسائل دیگری نیز روشن می شود ، از جمله بیان حالت سگ اصحاب كهف در این جا نشان می دهد که آن ها سگی نیز به همراه داشتند که پا به پای آن ها راه می رفت و گویی مراقب و نگاهبانان بود .

ص: ۱۰۸

در این که این سگ از کجا با آن ها همراهی کرد ، آياسگ « صيد » آن ها بود و يا سگ چوپانی بود که در وسط راه به او برخوردند و هنگامی که چوپان آن ها را شناخت حیوانات را روبه سوی آبادی روانه کرد و خود که جویای حقیقت و طالب دیدار یار بود با این پاکبازان همراه شد ، سگ نیز دست از دامنشان برنداشت و به راه خود ادامه داد .

آیا مفهوم این سخن آن نیست که در راه رسیدن به حق همه عاشقان این راه می توانند گام بگذارند و درهای کوی دوست به روی کسی بسته نیست ، از وزیران توبه کار شاه جبار گرفته ، تا مرد چوپان و حتی سگش ؟

مگر نه این است که قرآن می گوید : « تمام ذرات موجودات در زمین و آسمان و همه درختان و جنبندگان ذکر خدا می گویند ، عشق او را در سر و مهر او را به دل دارند » (۴۴ / اسراء) .

« منظره آن ها چنان رعب انگیز بود که اگر به آن ها نگاه می کردی فرار می نمودی و سرتاپای تو از ترس و وحشت پر می شد : لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلَيْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا » .

(۱۶۰) سوره كهف

این اولین و آخرین بار نیست که خداوند به وسیله رعب و ترس یک سپر حفاظتی به دور بندگان با ایمانش ایجاد می کند ، در آیات سوره آل عمران آیه ۱۵۱ نیز به صحنه ای از همین امر برخورد می کنیم که خداوند می گوید : « سَيُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ :

مابه زودی در دل های کافران ترس و وحشت می افکنیم» (۱).

در دعای ندبه نیز درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: « ثُمَّ نَصِّرْزَتَهُ بِالرُّعْبِ : خداوندا تو پیامبرت را به وسیله رعب و وحشت که در دل دشمنانش افکندی یاری نمودی » .

ضمنا جمله « وَ لَمَلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا : سر تا پای وجود تو از ترس پر می شد » در حقیقت علت است برای جمله « لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا : اگر آن ها را می دیدی فرار می کردی » یعنی به این دلیل فرار می کردی که ترس و وحشت قلب تو را احاطه می کرد ، بلکه گویی از قلب که کانون اصلی آن است نیز سربر آورده ، به تمام ذرات وجود نفوذ می کرد و همه را مملو از وحشت می ساخت به هر حال هنگامی که اراده خدا به چیزی تعلق گیرد از ساده ترین راه، مهم ترین نتیجه را پدید می آورد .

جزء پانزدهم (۱۶۱)

بیداری بعد از یک خواب طولانی

۱۹ وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا الْبَيْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا

همین گونه ما آن ها را (از خواب) برانگیختیم تا از یکدیگر

ص: ۱۱۰

۱- « تفسیر نمونه » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۲۲ و جلد ۷ ، صفحه ۱۰۶ به بعد .

سؤال کنند ، یکی از آن ها گفت: چه مدت خوابیدید؟ آن ها گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز (و چون درست نتوانستند مدت خوابشان را بدانند) گفتند : پروردگارتان از مدت خوابتان آگاه تراست، اکنون یک نفر را باین سکه ای که دارید به شهر بفرستید تا بنگرد کدامین نفر از آن ها غذای پاک تری دارند ، از آن مقداری برای روزی شما بیاورد، اما باید نهایت دقت را به خرج دهد و هیچ کس را از وضع شما آگاه نسازد .

(۱۶۲) سوره کَهِف

۲۰ إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدَا

چرا که اگر آن ها از وضع شما آگاه شوند سنگسارتان می کنند، یا به آیین خویش شما را باز می گردانند و در آن صورت هرگز روی رستگاری را نخواهید دید .

خواب اصحاب کَهِف آن قدر طولانی شد که به ۳۰۹ سال بالغ گردید و به این ترتیب خوابی بود شبیه به مرگ و بیداریش همانند رستاخیز .

تردید در مدت خواب شاید به خاطر آن بوده که طبق گفته جمعی از مفسران آن ها در آغاز روز وارد غار شدند و به خواب فرورفتند و در پایان روز بیدار شدند ، همین سبب شد که اول چنین فکر کنند که یک روز خوابیده اند همین که منظره آفتاب را دیدند بخشی از یک روز را مطرح کردند .

ص: ۱۱۱

پاک ترین طعام

در این داستان خواندیم که اصحاب کهف بعد از بیداری با این که قاعدتا بسیار گرسنه بودند و ذخیره بدن آن ها در این مدت طولانی مصرف شده بود، ولی باز به کسی که مأمور خرید غذا می شود توصیه می کنند هر غذایی را نخرد، بلکه بنگرد در میان فروشندگان کدامین نفر غذایش از همه پاک تر است آن را انتخاب کند.

این جمله مفهوم وسیعی دارد که هرگونه پاکی ظاهری و باطنی را شامل می شود و این توصیه ای است به همه رهروان راه حق که نه تنها به غذای روحانی بیندیشند، بلکه مراقب پاکی غذای جسمانی شان نیز باشند، پاک از هرگونه آلودگی، حتی در بحرانی ترین لحظات زندگی نیز این اصل را فراموش نکنند.

(۱۶۴) سوره کَهِف

امروز بسیاری از مردم جهان به اهمیت این دستور در یک قسمت پی برده اند و سعی دارند غذای آن ها از هر نوع آلودگی ظاهری به دور باشد، غذاها را در ظرف های سرپوشیده و دور از دست های آلوده و گرد و غبار نگهداری می کنند، البته این کار بسیار خوبی است، ولی به این مقدار نباید قناعت کرد، بلکه باید غذاها از آلودگی به حرام، ربا، غش و تقلب و هرگونه آلودگی باطنی نیز پاک باشد.

در روایات اسلامی تأکید فراوانی روی غذای حلال و تأثیر آن در استجاب دعا و صفای قلب شده است.

در روایتی می خوانیم کسی خدمت پیامبر آمد عرض کرد: «أَحِبُّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَائِي: دوست دارم دعای من به اجابت برسد.»

پیامبر فرمود: «طَهَّرْ مَا كَلَمَكَ وَلَا تُدْخِلْ بَطْنَكَ الْحَرَامَ:

غذای خود را پاک کن و غذای حرام در معده خود وارد منما» (۱).

جزء پانزدهم (۱۶۵)

تقیه سازنده

از تعبیرات آیه فوق به خوبی استفاده می شود که اصحاب کهف اصرار داشتند در آن محیط کسی از جایگاه آن ها آگاه نشود ، مبادا آن ها را مجبور به قبول آیین بت پرستی کنند و یا به بدترین وضعی آن ها را به قتل برسانند یعنی سنگسارشان کنند ، آن ها می خواستند ناشناخته بمانند تا از این طریق بتوانند نیروی خود را برای مبارزات آینده و یا لاقبل برای حفظ ایمان خویش نگهدارند .

این خود یکی از اقسام « تقیه سازنده » است ، زیرا حقیقت تقیه این است که انسان از به هدر دادن نیروها جلوگیری کند و با پوشاندن خویش یا عقیده خویش موجودیت خود را حفظ کند ، تا در موقع لزوم بتواند به مبارزات مؤثر خود ادامه دهد .

بدیهی است آن جا که اخفای عقیده باعث شکست هدف و برنامه ها است در این جا تقیه ممنوع است ، باید همه چیز را آشکار کرد « وَ لَوْ بَلَّغَ مَا بَلَّغَ : هر آن چه بادا باد » .

(۱۶۶) سوره کهف

کانون قرآن لطف است

جمله « وَ لِيَتَلَطَّفَ » که طبق مشهور درست نقطه وسط قرآن مجید از نظر شماره کلمات است خود دارای لطف خاص و معنی بسیار لطیفی است ، زیرا از ماده « لطف و لطافت » گرفته شده که در این جا

ص: ۱۱۳

به معنی دقت و ظرافت به خرج دادن است ، یعنی مأمور تهیه غذا آن چنان برود و بازگردد که هیچ کس از ماجرای آن ها آگاه نشود .

و این خود لطفی است که جمله وسط قرآن را لُطْف و تَلَطُّف تشکیل می دهد .

پایان ماجرای اصحاب کهف

۲۱ وَ كَذٰلِكَ اَعْتَرٰنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوْا اَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَّ اَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيْهَا اِذْ يَتَنٰزَعُوْنَ بَيْنَهُمْ اَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوْا عَلَيْهِمْ بُنْيٰنًا رَبُّهُمْ اَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِيْنَ عَلَبُوْا عَلٰى اَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَّسْجِدًا

جزء پانزدهم (۱۶۷)

و این چنین مردم را متوجه حال آن ها کردیم تا بدانند وعده (رستاخیز) خداوند حق است و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست ، در آن هنگام که میان خود در این باره نزاع می کردند، گروهی می گفتند: بنایی بر آن بسازید (تا برای همیشه از نظر پنهان شوند و از آن ها سخن نگویند که) پروردگارشان از وضع آن ها آگاه تر است (ولی آن ها که از رازشان آگاهی یافتند و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند) گفتند : ما مسجدی در کنار (مدفن) آن ها می سازیم (تا خاطره آن ها فراموش نشود) .

به زودی داستان هجرت این گروه از مردان با شخصیت در آن محیط ، در همه جا پیچید و شاه جبار سخت برآشفت ، نکند هجرت یا فرار آن ها مقدمه ای برای بیداری و آگاهی مردم گردد و یا به مناطق دور و

نزدیک بروند و به تبلیغ آیین توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی پردازند.

لذا دستور داد مأموران مخصوص همه جا به جستجوی آن ها پردازند و اگر ردپایی یافتند آنان را تا دستگیریشان تعقیب کنند و آن ها را به مجازات برسانند .

اما هرچه بیشتر جستند کمتر یافتند و این خود معمایی برای مردم محیط و نقطه عطفی در سازمان فکر آن ها شد و شاید همین امر که گروهی از برترین مقامات مملکتی پشت پا بر همه مقامات مادی بزنند و انواع خطرات را پذیرا گردند سرچشمه بیداری و آگاهی برای گروهی از مردم شد .

(۱۶۸) سوره کهف

ولی به هر حال داستان اسرار آمیز این گروه در تاریخشان ثبت گردید و از نسلی به نسل دیگر انتقال یافت و صد هاسال بر این منوال گذشت....

اکنون به سراغ مأمور خرید غذا برویم و ببینیم بر سر او چه آمد ، او وارد شهر شد ولی دهانش از تعجب بازماند ، شکل ساختمان ها به کلی دگرگون شده ، قیافه ها همه ناشناس ، لباس ها طرز جدیدی پیدا کرده و حتی طرز سخن گفتن و آداب و رسوم مردم عوض شده است، ویرانه های دیروز تبدیل به قصرها و قصرهای دیروز به ویرانه ها مبدل گردید .

جزء پانزدهم (۱۶۹)

شاید در یک لحظه کوتاه فکر کرد هنوز خواب است و آن چه می بیند رؤیا است ، چشم های خود را به هم می مالد اما متوجه می شود آن چه را می بیند عین واقعیتی عجیب و باورناکردنی است .

او هنوز فکر می کند خوابشان در غار یک روز یا یک نیمه روز بوده است پس این همه دگرگونی چرا ؟ این همه تغییرات در یک روز

ص: ۱۱۵

چگونه امکان پذیر است .

از سوی دیگر قیافه او برای مردم نیز عجیب و نامأنوس است ، لباس او ، طرز سخن گفتن او و چهره و سیمای او ، همه برای آن ها تازه است و شاید این وضع نظر عده ای را به سوی او جلب کرد و به دنبالش روان شدند .

تعجب او هنگامی به نهایت رسید که دست در جیب کرد تا بهای غذایی را که خریده بود بپردازد ، فروشنده چشمش به سکه ای که به ۳۰۰ سال قبل و بیشتر تعلق داشت و شاید نام « دَقْيَانُوس » شاه جبار آن زمان بر آن نقش بود ، هنگامی که توضیح خواست ، او در جواب گفت :

(۱۷۰) سوره كهف

تازگی این سکه را به دست آورده ام .

کم کم از قراین احوال بر مردم مسلم شد که این مرد یکی از گروهی است که نامشان را در تاریخ ۳۰۰ سال قبل خوانده اند و در بسیاری از محافل سرگذشت اسرارآمیزشان مطرح بوده است .

و خود او نیز متوجه شد که او و یارانش در چه خواب عمیق و طولانی فرورفته بودند .

این مسأله مثل بمب در شهر صدا کرد و زبان به زبان در همه جا پیچید .

بعضی از مورخان می نویسند در آن ایام زمامدار صالح و موحدی بر آن ها حکومت می کرد، ولی هضم مسأله معاد جسمانی و زنده شدن مردگان بعد از مرگ برای مردم آن محیط مشکل بود جمعی از آن هانمی توانستند باور کنند که انسان بعد از مردن به زندگی بازمی گردد، اما اجرای خواب اصحاب كهف دلیل دندان شکنی شد برای آن ها که طرفدار معاد جسمانی بودند .

ص: ۱۱۶

و لذا قرآن می گوید :

«همان گونه که آن هارا به خواب فروبردیم از آن خواب عمیق و طولانی

جزء پانزدهم (۱۷۱)

بیدار کردیم و مردم را متوجه حالشان نمودیم تا بدانند وعده رستاخیز خداوند حق است: وَ كَذَلِكَ اَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا اَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ .

« و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست : وَ اَنَّ السَّاعَةَ لَارِيْبٌ فِيهَا . »

چرا که این خواب طولانی که صدها سال به طول انجامید بی شباهت به مرگ نبود و بیدارشدنشان همچون رستاخیز ، بلکه می توان گفت این خواب و بیداری از پاره ای جهات از مردن و بازگشتن به حیات ، عجیب تر بود ، زیرا صدها سال بر آن ها گذشت درحالی که بدنشان نپوسید ، درحالی که نه غذایی خوردند و نه آبی نوشیدند ، در این مدت طولانی چگونه زنده ماندند ؟

آیا این دلیل بر قدرت خدا بر هر چیز و هر کار نیست ؟ حیات بعد از مرگ با توجه به چنین صحنه ای مسلماً امکان پذیر نیست .

بعضی از مورخان نوشته اند که مأمور خرید غذا به سرعت به غار بازگشت و دوستان خود را از ماجرا آگاه ساخت ، همگی در تعجب عمیق فرورفتند و از آن جاکه احساس می کردند همه فرزندان و برادران و دوستان را از دست داده اند و هیچ کس از یاران سابق آن ها زنده نمانده ، تحمل این زندگی برای آن ها سخت و ناگوار بود ، از خدا خواستند که چشم از این جهان بپوشند و به جوار رحمت حق منتقل شوند و چنین شد .

(۱۷۲) سوره کَهِف

آن ها چشم از جهان پوشیدند و جسدهای آن ها در غار

ص: ۱۱۷

مانده بود که مردم به سراغشان آمدند.

« در این جاذبه و کشمکش بین طرفداران مسأله معاد جسمانی و مخالفان آن ها در گرفت . مخالفان سعی داشتند که مسأله خواب و بیداری اصحاب کهف به زودی به دست فراموشی سپرده شود و این دلیل دندان شکن را از دست موافقان بگیرند ، لذا پیشنهاد کردند در غار گرفته شود ، تا برای همیشه از نظر مردم پنهان گردند » « اِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ اَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْنِهِمْ بُيُوتًا » .

و برای خاموش کردن مردم می گفتند زیاد از آن ها سخن نگویند ، آن ها سرنوشت اسرار آمیزی داشتند که « پروردگارش از وضع آن ها آگاه تر است : رَبُّهُمْ اَعْلَمُ بِهِمْ » .

جزء پانزدهم (۱۷۳)

بنابراین داستان آن ها را رها کنید و به حال خودشان واگذارید .

درحالی که « مؤمنان راستین که از این امر آگاهی یافته بودند و آن را سند زنده ای برای اثبات رستخیز به مفهوم حقیقیش می دانستند ، سعی داشتند این داستان هرگز فراموش نشود و لذا گفتند : ما در کنار مدفن آن ها مسجد و معبدی می سازیم » تا مردم یاد آن ها را از خاطره ها هرگز نبرند ، به علاوه از روح پاک آن ها استمداد طلبند « قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلٰى اَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا » .

مسجد در کنار آرامگاه و ایجاد بنای یادبود

ظاهر تعبیر قرآن این است که اصحاب کهف سرانجام بدرود حیات گفتند و به خاک سپرده شدند و کلمه « عَلَيْهِمْ » شاهد این مدعا است ، سپس علاقه مندان به آن ها تصمیم گرفتند معبدی در کنار

ص: ۱۱۸

آرامگاه آنان بسازند ، قرآن این موضوع را در آیات فوق با لحن موافقی آورده است و این نشان می دهد که ساختن معبد به احترام قبور بزرگان دین نه تنها حرام نیست ، آن چنان که وهابی ها می پندارند ، بلکه کار خوب و شایسته ای است .

(۱۷۴) سوره كهف

اصولاً بناهای یادبود که خاطره افراد برجسته و با شخصیت را زنده می دارد همیشه در میان مردم جهان بوده و هست و یک نوع قدردانی از گذشتگان و تشویق برای آیندگان در آن کار نهفته است ، اسلام نه تنها از این کار نهی نکرده بلکه آن را مجاز شمرده است .

وجود این گونه بناها یک سند تاریخی بر وجود این شخصیت ها و برنامه و تاریخشان است ، به همین دلیل پیامبران و شخصیت هایی که قبر آن ها متروک مانده تاریخ آن ها نیز مورد تردید و استفهام قرار گرفته است.

این نیز واضح است که این گونه بناها کم ترین منافاتی با مسئله توحید و اختصاص پرستش به « الله » ندارد ، زیرا « احترام » ، « مطلبی است و « عبادت » و پرستش مطلبی دیگر .

۲۲ سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةً سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْإِسْمِ... وَ يَقُولُونَ سَبْعَةً وَ

جزء پانزدهم (۱۷۵)

ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِفِهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا

گروهی خواهند گفت آن ها سه نفر بودند که چهارمین شان سگ آن ها بود و گروهی می گویند پنج نفر بودند که ششمین

ص: ۱۱۹

آن ها سگشان بود ، همه این ها سخنانی بدون دلیل است و گروهی می گویند آن ها هفت نفر بودند و هشتمین شان سگ آن ها بود ، بگو پروردگار من از تعداد آن ها آگاه تر است ، جز گروه کمی تعداد آن ها را نمی داند ، بنابراین درباره آن ها جز با دلیل سخن مگوی و از هیچ کس پیرامون آن ها سؤال منما .

« مرء » به طوری که « راغب » در « مفردات » می گوید : در اصل از « مَرَيْتُ النَّاقَةَ » یعنی « پستان شتر را به دست گرفتن برای دوشیدن » گرفته شده است ، سپس به بحث و گفتگو پیرامون چیزی که مورد شک و تردید است اطلاق گردیده است .

(۱۷۶) سوره كهف

و بسیاری می شود که در گفتگوهای لجاجت آمیز و دفاع از باطل به کار می رود ، ولی ریشه اصلی آن محدود به این معنی نیست ، بلکه هر نوع بحث و گفتگو را درباره هر مطلبی که محل تردید است شامل می شود .

« ظاهر » به معنی غالب و مسلط و پیروز است .

« رَجْم » در اصل به معنی سنگ یا پراندن سنگ است ، سپس به هر نوع تیراندازی اطلاق شده است و گاه به معنی کنایی « متهم ساختن » یا « قضاوت به ظن و گمان » استعمال می شود و کلمه « بِالْغَيْبِ » تأکیدی بر این معنا است ، بنابراین تعبیر « رَجْمًا بِالْغَيْبِ » یعنی غائبانه قضاوت بی مأخذ درباره چیزی کردن .

این تعبیر شبیه همان چیزی است که در فارسی می گوئیم « تیر در تاریکی انداختن » از آن جا که انداختن تیر در تاریکی غالباً به هدف

ص: ۱۲۰

اصابت نمی کند این نوع قضاوت ها غالبا درست از آب در نمی آید .

« واو » در جمله « وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ »

جزء پانزدهم (۱۷۷)

در آیه فوق جمله « رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ » و « سَادِسِيُّهُمْ كَلْبُهُمْ » هر دو بدون واو آمده است در حالی که جمله « وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ » با « واو » شروع می شود ، از آن جا که تمام تعبیرات قرآن حتما دارای نکته ای است مفسران در معنی این « واو » سخن فراوان گفته اند .

شاید بهترین تفسیر این باشد که این « واو » اشاره به آخرین سخن و آخرین حرف است ، چنان که در ادبیات امروز نیز اخیرا این تعبیر معمول شده که هنگام برشمردن چیزی ، تمام افراد آن بحث را بدون واو ذکر می کنند ، اما آخرین آن ها حتما با واو خواهد بود ، مثلاً می گوئیم « زید ، عمر ، حسن و محمد آمدند » این واو اشاره به پایان کلام و بیان آخرین مصداق و موضوع است .

گرچه در جمله های فوق قرآن با صراحت تعداد آن ها را بیان نکرده است ، ولی از اشاراتی که در آیه وجود دارد می توان فهمید که قول سوم همان قول صحیح و مطابق واقع است ، چرا که به دنبال قوم اوّل و دوّم کلمه « رَجَمَا بِالْغَيْبِ » (تیر در تاریکی) که اشاره به بی اساس

(۱۷۸) سوره کَهِف

بودن آن ها است آمده ، ولی در مورد قول سوم نه تنها چنین تعبیری نیست ، بلکه تعبیر « بگو پروردگام از تعداد آن ها آگاه تر است » و هم چنین « تعداد آن ها را تنها گروه کمی می دانند » ذکر شده است که این خود دلیلی است بر تایید این قول و در هر حال در پایان آیه اضافه می کند « در مورد آن ها بحث مکن جر بحث مستدلّ و توأم با دلیل و

ص: ۱۲۱

منطق: فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا...» .

جمله «فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا» مفهومی است که آن چنان با آن ها منطقی و مستدل سخن بگو که برتری منطق تو آشکار گردد .

مفهوم سخن این است که تو باید به اتکاء وحی الهی با آن ها سخن بگویی زیرا محکم ترین دلیل در این زمینه همین است .

۲۳ وَلَا تَقُولَنَّ لِيْ شَيْءٍ اِنِّيْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَدًا

و هرگز نگو من فردا کاری انجام می دهم .

۲۴ اِلَّا اَنْ يَّشَاءَ اللّٰهُ وَاذْكُرْ رَبِّكَ اِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ اَنْ يَّهْدِيَنِيْ رَبِّيْ لِاَقْرَبَ مِنْ هٰذَا رَشْدًا

جزء پانزدهم (۱۷۹)

مگر این که خدا بخواهد و هرگاه فراموش کردی (جبران نما) و پروردگارت را به خاطر بیاور و بگو امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشن تر از این هدایت کند .

یعنی در رابطه با اخبار آینده و تصمیم بر انجام کارها، حتما جمله « اِنْشَاءَ اللّٰهِ » را اضافه کن ، چرا که اولاً تو هرگز مستقل در تصمیم گیری نیستی و اگر خدا نخواهد هیچ کس توانایی بر هیچ کار راندارد، بنابراین برای این که ثابت کنی نیروی تو از نیروی لایزال او است و قدرتت وابسته به قدرت او جمله « اِنْشَاءَ اللّٰهِ » (اگر خدا بخواهد) را حتما به سخت اضافه کن .

ثانیا خبر دادن قطعی برای انسان که قدرتش محدود است و احتمال ظهور موانع مختلف می رود صحیح و منطقی نیست و چه بسا دروغ از آب درآید ، مگر این که با جمله « اِنْشَاءَ اللّٰهِ » همراه باشد .

ص: ۱۲۲

شان نزولی که در مورد این آیات نقل شده است نیز تفسیر فوق را تایید می کند ، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله بدون ذکر انشاءالله به کسانی که پیرامون اصحاب کهف و مانند آن سؤال کرده بودند قول توضیح و جواب داد، به همین جهت مدتی وحی الهی به تأخیر افتاد، تا به پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه هشدار داده شود و سرمشقی برای همه مردم باشد .

(۱۸۰) سوره کهف

سپس در تعقیب این جمله ، قرآن می گوید : « وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ » .

اشاره به این که اگر به خاطر فراموشی جمله « انشاءالله » را به سخنانی که از آینده خبر می دهی نیفزایی هر موقع به یادت آمد فوراً جبران کن و بگو انشاءالله ، که این کار گذشته را جبران خواهد کرد .

از پاره ای از روایات استفاده می شود که اگر کسی سخنی را در ارتباط با آینده بدون انشاءالله بگوید خدا او را به خودش وامی گذارد و از زیر چتر حمایتش بیرون می برد . (۱)

در حدیثی از امام صادق می خوانیم : امام دستور داده بود

جزء پانزدهم (۱۸۱)

نامه ای بنویسند ، هنگامی که نامه پایان یافت و به خدمتش دادند ملاحظه کرد ، انشاءالله در آن نبود ، فرمود : « كَيْفَ رَجَوْتُمْ أَنْ يَتِمَّ هَذَا وَ لَيْسَ فِيهِ إِشِيَاءٌ أَنْظَرُوا كُلَّ مَوْضِعٍ لَا يَكُونُ فِيهِ إِشِيَاءٌ فَاسْتَشْتُوا فِيهِ : شما چگونه امیدوار بودید که این نامه (یا این کار) به پایان برسد در حالی که انشاءالله در آن نیست ، نگاه کنید

ص: ۱۲۳

در هر جای آن نیست بگذارید» .

در آیه فوق خواندیم خداوند به پیامبرش می گوید: « هنگامی که خدا را فراموش کردی و بعد متذکر شدی یاد او کن » . (۱)

اشاره به این که اگر تکیه بر مشیت او با جمله انشاءالله ، نکردی هرگاه به خاطرت آمد جبران نما .

در احادیث و روایات متعددی که در تفسیر آیه فوق از اهل بیت علیهم السلام نقل شده ، نیز روی این مسأله تأکید گردیده است که حتی پس از گذشتن یک سال نیز به خاطرتان آمد که ان شاء الله نگفته اید گذشته را جبران نمایید . (۲)

(۱۸۲) سوره کهف

اکنون این سؤال پیش می آید که نسیان مگر برای پیامبر ممکن است درحالی که اگر نسیان به فکر او راه یابد مردم به گفتار و اعمال او اعتماد کامل نمی توانند داشته باشند و همین است دلیل معصوم بودن پیامبران و امامان از خطا و نسیان حتی در موضوعات .

اما با توجه به این که در بسیاری از آیات قرآن دیده ایم روی سخن به پیامبران است امامقصود و منظور توده مردم هستند ، پاسخ این سؤال روشن می شود و طبق ضرب المثل عرب از باب « اِيَّاكَ اَعْنَى وَ اَسْمَعِي يَا جَارَةٌ » است یعنی « روی سخنم با تو است ای کسی که نزد

ص: ۱۲۴

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » جلد ۳ ، صفحه ۲۵۳ و ۲۵۴

۲- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » جلد ۳ ، صفحه ۲۵۳ و ۲۵۴ .

من هستی اما همسایه ، تو بشنو « . (۱)

در به تو می گویم دیوار تو بشنو .

جزء پانزدهم (۱۸۳)

خواب اصحاب کهف

۲۵ وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا

آن ها در غار خود سیصد سال درنگ کردند و نه سال نیز بر آن افزودند .

بنابراین مجموع مدت توقف و خواب آن ها در غار سیصد و نه سال بود .

جمعی معتقدند این تعبیر که به جای ۳۰۹ سال ، فرموده است ۳۰۰ سال و نه سال بر آن افزودند، اشاره به تفاوت سال های شمسی و قمری است چراکه آن ها به حساب سال های شمسی سیصدسال توقف کردند و با محاسبه سال های قمری سیصد و نه سال و این از لطائف تعبیر است که با یک تعبیر جزئی در عبارت واقعیت دیگری را که نیاز به شرح دارد بازگو کنند . (۲)

(۱۸۴) سوره کهف

۲۶ قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرُ

ص: ۱۲۵

۱- معادل آن در فارسی ضرب المثل معروفی است که می گوید :

۲- تفاوت سال های شمسی و قمری تقریباً یازده روز است ، که اگر آن را در سیصد ضرب کنیم و سپس بر عدد روزهای سال قمری که ۳۵۴ روز است تقسیم کنیم نتیجه آن همان عدد نه می شود (البته در این جا کسر مختصری می ماند که چون کمتر از یک سال است قابل محاسبه نیست) .

ه وَ أَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا يُشْرِكْ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا

بگو: خداوند از مدت توقفشان آگاه تراست، غیب آسمان ها و زمین از آن اوست راستی چه بینا و چه شنوا است؟ آن ها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند و هیچ کس در حکم او شریک نیست .

کسی که از پنهان و آشکار ، در مجموعه جهان هستی با خبر است چگونه ممکن است از مدت توقف اصحاب کهف آگاه نباشد .

به همین دلیل ساکنان آسمان ها و زمین هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند « ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ » .

جزء پانزدهم (۱۸۵)

و در پایان آیه اضافه می کند «هیچ کس در حکم خداوند شریک نیست: وَ لَا يُشْرِكْ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا» .

در حقیقت این تأکیدی است بر ولایت مطلقه خداوند که نه شخص دیگری بر جهانیان ولایت دارد و نه کسی شریک در ولایت او است ، یعنی نه بالاستقلال و نه مشترکا شخص دیگری در ولایت جهان نفوذ ندارد .

۲۷ وَأَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا

آن چه به تو از کتاب پروردگارت وحی شده تلاوت کن ، هیچ چیز سخنان او را دگرگون نمی سازد و ملجاء و پناهگاهی جز او نمی یابی .

ص: ۱۲۶

« مُلْتَحِدٌ » از ماده « لَحِدٌ » به معنی حفره ای است که از وسط به یکی از دو طرف مایل شده باشد (همانند لحدی که برای قبر می سازند) و به همین دلیل جهت « مُلْتَحِدٌ » به جایی گفته می شود که انسان تمایل به آن پیدا می کند و سپس به معنی « ملجأ و پناهگاه » آمده است.

(۱۸۶) سوره کهف

دو آیه اخیر از چندین راه، احاطه علمی خداوند را به همه موجودات عالم بیان کرده است :

نخست می گوید : « غیب آسمان ها و زمین از آن او است » و به همین دلیل او از همه آن ها آگاه است . سپس اضافه می کند : « او چه بینا و چه شنوا است ؟ » باز می گوید : « تنها ولی و سرپرست او است و او از همه آگاه تر است » و نیز اضافه می کند : « هیچ کس در حکم او شرکت ندارد تا علم و دانش او محدود شود » . سپس می فرماید : « در علم و کلام او تغییر و تبدیلی پیدا نمی شود » تا از ارزش و ثبات آن بکاهد و در آخرین جمله می گوید : « تنها پناهگاه در عالم او است و طبعاً او از تمام پناهندگان خویش آگاهی دارد » .

همنشینی با پاکدلان پابرهنه افتخار است

۲۸ وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ

جزء پانزدهم (۱۸۷)

زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ اغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوِيَهُ وَكَانَ امْرُؤًا فُزُطًا

باکسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند و تنهاذات او را می طلبند، هرگز چشم های خود را، به خاطر

ص: ۱۲۷

زینت های دنیا ، از آن ها برمگیر و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن ، همان ها که پیروی هوای نفس کردند و کارهایشان افراطی است .

« لَا تَعْبُدْ » از ماده « عَدَايَعِدُو » به معنی تجاوز کردن است ، بنابراین مفهوم جمله این است « چشم از آن ها برمگیر تا به دیگران نگاه کنی » .

« فُرُطٌ » به معنی تجاوز از حد است و هر چیزی که از حد خود خارج بشود و به اسراف متوجه گردد به آن « فُرُطٌ » می گویند .

تعبیر به « وَاصْبِرْ نَفْسَكَ : خود را شکبیا دار » اشاره به این واقعیت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله از ناحیه دشمنان مستکبر و اشراف آلوده در فشار بوده که گروه مؤمنان فقیر را از خود براند ، لذا خداوند دستور می دهد

(۱۸۸) سوره کهف

که در برابر این فشار فزاینده ، صبر و استقامت پیشه کن و هرگز تسلیم آن ها مشو .

تعبیر به « صبح و شام » اشاره به این است که در همه حال و تمام عمر به یاد خدا هستند .

و تعبیر به « يُرِيدُونَ وَجْهَهُ : ذات او را می طلبند » دلیل بر اخلاص آن ها است و اشاره به این که آن ها از خداوند خود او را می خواهند ، حتی به خاطر بهشت (هرچند نعمت هایش بزرگ و پرارزش است) و به خاطر ترس از دوزخ و مجازات هایش (هرچند عذاب هایش دردناک است) بندگی خدا نمی کنند .

سپس به عنوان تأکید ادامه می دهد : « وَلَا تَعْبُدْ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ... » .

ص: ۱۲۸

نه تنها آیه فوق ، با تقسیم جامعه به دو گروه اشراف و فقراء مبارزه می کند، بلکه در بسیاری از آیات قرآن روی این مطلب تأکید شده است.

جزء پانزدهم (۱۸۹)

اصولاً جامعه ای که گروهی از آن (که طبعا اقلیتی خواهند بود) مرّفه ترین زندگی را داشته باشند ، در ناز و نعمت غوطه ور و در اسراف و تبذیر غرق باشند و به موازات آن آلوده انواع مفساد گردند ، درحالی که گروه دیگری که اکثریت را تشکیل می دهند از ابتدایی ترین و ساده ترین وسیله زندگی انسانی محروم باشند چنین جامعه ای نه جامعه ای است که اسلام آن را پسندد و نه رنگ جامعه انسانی دارد .

چنین مجتمعی هرگز روی آرامش نخواهد دید ، ظلم و ستم ، خفقان و سلب آزادی ، استعمار و استکبار، حتما برآن سایه خواهد انداخت، جنگ های خونین غالباً از جامعه هایی که دارای چنین بافتی هستند برخاسته و ناآرامی ها در چنین جوامعی هرگز پایان نمی گیرد .

در جامعه جاهلی زمان نوح نیز اشراف بت پرست به نوح همین ایراد را می کردند که چرا به تعبیر آن ها « اَرَاذِلَ » از تو پیروی کرده اند ؟ (اَرَاذِلَ به معنی پست ها ، چرا که این کوردلان مقیاس بزرگی و پستی را درهم و دینار می پنداشتند) « فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ

(۱۹۰) سوره كهف

كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا نَرِيكَ أَتَّبِعُكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَنْ يَنْتَهِوا مِنْ قَوْمِهِمْ وَ مَا نَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا نَرِيكَ أَتَّبِعُكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَنْ يَنْتَهِوا مِنْ قَوْمِهِمْ وَ مَا نَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا (۲۷ / هود) .

و دیدیم که چگونه گروهی از این خودپرستان بی ایمان حتی از نشستن در کنار تهیدستان باایمان، ولو برای چند لحظه، اباداشتند و نیز

ص: ۱۲۹

در تاریخ اسلام خوانده ایم که چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله با کنار زدن گروه اول و میدان دادن به گروه دوم جامعه ای ساخت به معنی واقعی کلمه ، « توحیدی » ، جامعه ای که استعداد های نهفته در آن شکوفا گشت و ملاک ارزش و شخصیت، نبوغ ها و ارزش های انسانی و تقوا و دانش و ایمان و جهاد و عمل صالح بود .

رابطه هواپرستی و غفلت از خدا

روح آدمی را یا خدا پر می کند و یا هوا ، که جمع میان این دو ممکن نیست ، هواپرستی سرچشمه غفلت از خدا و خلق خدا است، هواپرستی عامل بیگانگی از همه اصول اخلاقی است و بالاخره هواپرستی انسان را در خویشتن فرو می برد و از همه حقایق جهان دور می سازد.

جزء پانزدهم (۱۹۱)

یک انسان هواپرست جز به اشباع شهوات خویش نمی اندیشد آگاهی ، گذشت ، ایثار ، فداکاری و معنویت برای او مفهومی ندارد .

رابطه این دو با هم در آیه فوق به خوبی بازگو شده است ، آن جا که می گوید : « تُطْعَمَنْ مَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوِيَهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا » .

در این جا نخست غفلت از خدا مطرح است و به دنبال آن پیروی از هوا و جالب این که نتیجه آن افراط کاری آن هم به طور مطلق ذکر شده است.

چرا هواپرست همیشه گرفتار افراط است ، شاید یک دلیلش این باشد که طبع آدمی در لذت های مادی همیشه گرفتار افراط است و رو به افزون طلبی می رود کسی که دیروز از فلان مقدار مواد مخدر نشئه می شد امروز با آن مقدار نشئه نمی شود و باید تدریجا بر مقدار آن

ص: ۱۳۰

یفزاید ، کسی که دیروز یک قصر مجهز چند هزار متری او را سیر می کرد امروز برای او یک امر عادی است و به همین ترتیب در همه شاخه های هوا و هوس ، دایما رو به افراط گام برمی دارند تا خود را هلاک و نابود کنند .

(۱۹۲) سوره کهف

نزدیک شدن به ثروتمندان به خاطر ثروتشان

نکته دیگری که آیه فوق به ما می آموزد این است که مانباید از ارشاد و هدایت این گروه و آن گروه به خاطر آن که ثروتمندند ، یا زندگی مرفهی دارند پرهیز کنیم و به اصطلاح قلم سرخی دور آن ها بکشیم ، بلکه آن چه مذموم است آن است که ما به خاطر بهره گیری از دنیای مادی آن ها به سراغ آن ها برویم و به گفته قرآن مصداق « تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا » باشیم ، اما اگر هدف هدایت و ارشاد آن ها و حتی بهره گیری از امکاناتشان برای فعالیت های مثبت و ارزنده اجتماعی باشد تماس با آن ها نه تنها مذموم نیست بلکه لازم و واجب است .

آغاز و پایان زندگی در یک نابلو ارزنده

۴۵ وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَاۤ اَنْزَلْنَاهُۭ مِنْ السَّمَآءِ فَاخْتَلَطَۢ بِهٖ نَبَاتُ الْاَرْضِۙ فَاَصْبَحَۙ هَشِيْمًا تَذْرُوْهُ الرِّيْحُۙ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَيْۡءٍ مُّقْتَدِرًا

جزء پانزدهم (۱۹۳)

زندگی دنیا را برای آن ها به آبی تشبیه کن که از آسمان فرومی فرستیم و به وسیله آن گیاهان زمین ، سرسبز و درهم فرومی روند ، اما بعد از مدتی می خشکند ، به گونه ای که بادهای آن ها را به هر سو پراکنده می کنند

ص: ۱۳۱

و خداوند بر هر چیز توانا است .

« هَشِيم » از ماده « هَشَم » به معنی شکستن گرفته شده و در این جا به گیاهان خشکیده ای اطلاق گردیده که درهم شکسته است .

« تَذْرُوهُ » از ماده « ذَرُو » به معنی پراکنده ساختن است .

قطره های حیات بخش باران بر کوه و صحرا می ریزد ، دانه های آماده ای که در زمین های مستعد نهفته است ، با ریزش آن جان می گیرد و حرکت تکاملی خود را آغاز می کند .

ولی این صحنه دل انگیز دیری نمی پاید، بادهای خزان شروع می شود و گرد و غبار مرگ بر سر آن ها می پاشد هوا به سردی می گراید ، آب ها کم می شود و « چیزی نمی گذرد که آن گیاه خرم و سرسبز و خندان به شاخه ها و برگ های پژمرده و بی فروغ تبدیل می شوند » « فَأَصْبَحَ هَشِيمًا » .

(۱۹۴) سوره كهف

آن برگ هایی که در فصل بهار آن چنان شاخه ها را چسبیده بودند که قدرت هیچ طوفانی نمی توانست آن ها را جدا کند آن قدر سست و بی جان می شوند که « هر باد و نسیمی آن ها را جدا کرده با خود به هر سو می برد » « تَذْرُوهُ الرِّيحُ » .

۴۶ الْمَالُ وَالْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا

مال و فرزندان، زینت حیات دنیا هستند و باقیات صالحات (ارزش های پایدار و شایسته) ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امیدبخش تر است .

ص: ۱۳۲

اموال و فرزندان شکوفه ها و گل هایی می باشند که بر شاخه های این درخت آشکار می شوند ، زودگذر هستند ، کم دوام هستند و اگر از طریق قرار گرفتن در مسیر « الله » رنگ جاودانگی نگیرند بسیار بی اعتبارند .

جزء پانزدهم (۱۹۵)

در حقیقت در آن آیه انگشت روی دو قسمت از مهم ترین سرمایه های زندگی دنیا گذارده شده است که بقیه به آن وابسته است ، « نیروی اقتصادی » و « نیروی انسانی » چرا که برای رسیدن به هر مقصودی از مقاصد مادی حتما این دو نیرو لازم است و به همین دلیل آن ها که بر تخت قدرت می نشینند سعی در جمع آوری این دو نیرو می کنند ، مخصوصا در زمان های گذشته هرکس فرزندان بیشتری داشت خود را نیرومندتر احساس می کرد ، چرا که آن ها یکی از دو رکن اصلی قدرت او را تشکیل می دادند ، در آیات گذشته نیز دیدیم که آن مرد ثروتمند بی ایمان اموال و نفرات خود را به رخ دیگران می کشید و می گفت : « اَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفْرًا » .

سپس اضافه می کند : « وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا » .

مفهوم این تعبیر آن چنان وسیع و گسترده است که هر فکر و ایده و گفتار و کردار صالح و شایسته ای که طبعاً باقی می ماند و اثرات و برکاتش در اختیار افراد و جوامع قرار می گیرد شامل می شود .

(۱۹۶) سوره کهف

اگر می بینیم در بعضی از روایات به نماز شب و یا مَوَدَّتْ اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده بدون شک منظور بیان مصداق های روشن است، نه

ص: ۱۳۳

منحصر ساختن مفهوم در این امور ، به خصوص این که در پاره ای از این روایات « مِنْ » که دلالت بر تبعیض می کند به کار رفته است .

مثلاً- در روایتی از امام صادق می خوانیم که فرمود : « لا- تَسْتَصْرِغُوا مَوَدَّتَنَا فَإِنَّهَا مِنَ الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ : دوستی ما را کوچک مشمر که از باقیات صالحات است » .

و در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود : « از گفتن تسبیحات اربع مضایقه نکنید که آن ها از باقیات صالحات است » .

حتی اگر همان اموال ناپایدار و فرزندانی که گاهی فتنه و مایه آزمایش هستند در مسیر الله قرار بگیرند آن ها هم به رنگ باقیات صالحات درمی آیند ، چرا که ذات پاک خداوند جاودانی است و هر چیزی برای او و در راه او قرار گیرد جاودانه خواهد بود .

جزء پانزدهم (۱۹۷)

زرق و برق ناپایدار دنیا

بار دیگر در آیات فوق با نقش سازنده مثال در تجسم معانی روبرو می شویم که چگونه قرآن مجید ، حقایق عمیق عقلی را که شاید درک آن برای بسیاری از مردم به آسانی امکان پذیر نیست با ذکر یک مثال زنده و روشن در آستانه حس آن ها قرار می دهد .

به انسان ها می گوید آغاز و پایان زندگی شما همه سال در برابر چشمانتان تکرار می شود، اگر شصت سال عمر کرده اید شصت سال این صحنه را تماشا نموده اید .

در بهاران گامی به صحرا بگذارید و آن صحنه زیبا و دل انگیز را که از هر گوشه اش آثار حیات و زندگی نمایان است بنگرید ، در پاییز نیز

ص: ۱۳۴

به همان صحرای سرسبز فصل بهار گام بگذارید و ببینید چگونه آثار مرگ از هر گوشه ای نمایان است .

آری شما هم یک روز کودکی بودید همچون غنچه نوشکوفه ، بعد

(۱۹۸) سوره كهف

جوانی می شوید همچون گلی پرتراوت ، سپس پیر و ناتوان می شوید ، به مانند گل های پژمرده خشکیده و برگ های زرد و افسرده و سپس طوفان اجل ، شما را درو می کند و بعد از چند صباحی خاک های پوسیده شما به کمک طوفان ها به هرسو پراکنده می گردد .

ولی این ماجرا گاهی به صورت غیرطبیعی است و در نیمه راه زندگی ، صاعقه یا طوفانی آن را پایان می دهد ، آن گونه که در آیه ۲۴ سوره یونس آمده است : « إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْيَنْتَ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا وَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ : زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده ایم که بر اثر آن گیاهان گوناگون که مردم و چهارپایان از آن می خورند می روید ، تا زمانی که روی زمین زیبایی خود را از آن گرفته و اهل آن مطمئن می شوند ، ناگهان فرمان ما شب هنگام یا در روز فرا می رسد (سرما یا صاعقه ای را بر آن مسلط می سازیم) و آن چنان آن را درو می کنیم که گویی هرگز نبوده است .

جزء پانزدهم (۱۹۹)

ولی بسیار می شود که حوادث نیمه راه زندگی باعث نابودی آن نمی گردد و مسیر طبیعی خود را طی می کند ولی پایان آن نیز پژمردگی و

ص: ۱۳۵

پراکندگی و فنا و نیستی است ، همان گونه که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است .

بنابراین زندگی دنیا چه راه طبیعی خود را طی کند و چه نکند ، دیر یا زود دست فنا دامانش را خواهد گرفت .

۴۷ وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَم نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا

به خاطر بیاور روزی را که کوه ها را به حرکت درمی آوریم و زمین را آشکار (و مسطح) می بینی و همه آن ها (انسان ها) را محشور می کنیم و احدی را فروگذار نخواهیم کرد .

« نُغَادِرُ » از ماده « غَدَر » به معنی ترک گفتن چیزی است ، به همین جهت کسی که پیمان و عهد خود را بشکند و ترک کند می گویند غَدَر کرده است و این که به گودال های آب « غدیر » می گویند به خاطر آن است که مقداری از آب باران در آن ها ، رها و ترک شده است .

(۲۰۰) سوره کهف

این آیه به حوادثی که در آستانه رستاخیز رخ می دهد اشاره می کند ، این حوادث بسیار زیاد است که مخصوصا در سوره های کوتاه آخر قرآن فراوان به چشم می خورد و به عنوان « أَشْرَاطُ السَّاعَةِ : نشانه های قیامت » نامیده می شود .

مجموعه این نشانه ها دلیل بر آن است که جهان امروز به کلی ویران و دگرگون می شود ، کوه ها متلاشی می گردد ، درختان و بناها فرومی ریزد ، زمین صاف و مسطح می شود و سپس زلزله ها آن را درهم می کوبد ، آفتاب بی فروغ و ماه بی نور و ستارگان خاموش می گردند ،

ص: ۱۳۶

سپس جهانی نو، آسمان و زمینی تازه بر ویرانه های آن بنامی گردد و زندگی نوین انسان ها در آن جهان نو بنا می شود .

کوه ها و سرانهدام آن ها در آستانه رستاخیز

جزء پانزدهم (۲۰۱)

در آستانه رستاخیز نظام جهان ماده به هم می ریزد ، از جمله کوه ها از هم متلاشی می شوند ، ولی در زمینه متلاشی شدن کوه ها در قرآن تعبيرات مختلفی دیده می شود :

در آیات مورد بحث خواندیم که کوه ها را به حرکت درمی آوریم : « نَسِيزُ الْجِبَالِ » همین تعبير در سوره « نبأ » آیه ۲۰ و سوره « تکویر » آیه ۳ دیده می شود .

ولی در سوره « مرسلات » آیه ۱۰ می خوانیم « وَ اِذَا الْجِبَالُ تُسْفَتُ : کوه ها بر اثر طوفان شدید از جاکنده خواهد شد » .

در حالی که در سوره « حاقه » آیه ۱۴ می خوانیم « وَ حُمِلَتِ الْاَرْضُ وَ الْجِبَالُ فَمَا دَكَّتْ دَكَّةً وَاِحِدَةً : زمین و کوه ها از جاکنده می شوند و یک مرتبه درهم کوبیده خواهند شد » .

و در سوره « مزل » آیه ۱۴ می خوانیم : « يَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ وَ الْجِبَالُ وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِيْلًا : روزی که زمین و کوه ها به لرزه در می آید و کوه ها تبدیل به تلی از شن متراکم خواهند شد » .

(۲۰۲) سوره کَهِف

و آیه ۵ سوره « واقعه » می گوید : « وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا فَكَانَتْ هَبَاءً مُّثْبِتًا : کوه ها از هم متلاشی و خرد و سپس به گرد و غبار پراکنده تبدیل می شوند » .

و بالاخره آیه ۵ سوره « قارعه » می گوید : « وَ تَكُوْنُ الْجِبَالُ

ص: ۱۳۷

كَالْعَيْنِ الْمَنفُوشِ : کوه ها همچون پشم رنگین و زده شده ای خواهند بود (که به هر سو پراکنده می شوند) .

واضح است میان این آیات هیچ گونه منافاتی وجود ندارد ، بلکه مراحل مختلف درهم ریختن کوه های جهان که محکم ترین و پابرجاترین اجزاء زمین هستند می باشد ، از حرکت کوه ها شروع می شود و تا تبدیل شدنشان به گرد و غباری که تنها رنگ آن در فضا به چشم می خورد ادامه می یابد .

عامل این جنبش عظیم و وحشتناک چیست ؟ مسلما بر ما معلوم نیست ، ممکن است خاصیت جاذبه موقتا برداشته شود و حرکت دورانی زمین باعث درهم کوبیدن کوه ها و سپس فرارشان به اعماق فضا گردد ، یا به خاطر انفجارهای عظیم اتمی در هسته مرکزی زمین چنین حرکت عظیم و وحشتناکی رخ دهد. به هر حال همه این هادلیل بر آن است که رستاخیز جنبه انقلابی عظیمی هم در جهان ماده بی جان و هم در تجدید حیات انسان ها دارد که تمام آن ها آغازگر جهانی نو در سطح والاتری است، جهانی که هر چند «روح» و «جسم» در آن حکومت می کند ولی بافت آن از هر نظر گسترده تر و کامل تر خواهد بود.

جزء پانزدهم (۲۰۳)

این تعبیر قرآن ضمنا این واقعیت را به ما انسان ها گوشزد می کند که باغ و چشمه آب که سهل است کوه های عظیم متلاشی می شوند و به این ترتیب نقش فنا بر جبین همه موجودات این جهان حتی عظیم ترینشان ثبت شده است .

۴۸ وَ عَرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ ا

ص: ۱۳۸

وَلَمْ يَرْهَبْ بَلْ زَعَمْتُمْ اَللَّٰنَ نَجْعَلْ لَكُمْ مَوْعِدًا

آن هاهمه در یک صف به پروردگارت عرضه می شوند (و به آن ها گفته می شود) شما همگی نزد ما آمدید آن گونه که در آغاز شمارا آفریدیم اما شما گمان می کردید ما موعدی برایتان قرار نخواهیم داد

(۲۰۴) سوره کهف

این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که هر گروهی از مردم که عقیده واحد یا عمل مشابهی دارند در یک صف قرار می گیرند و یا این که همگی بدون هیچ گونه تفاوت و امتیاز در یک صف قرار خواهند گرفت.

نه خبری از اموال و ثروت هاست، نه زر و زیورها، نه امتیازات و مقامات مادی، نه لباس های رنگارنگ و نه یار و یاور، درست همان گونه که در آغاز آفرینش بودید، به همان حالت اول.

ایمان به معاد و نقش آن در تربیت انسان ها

به راستی قرآن کتاب تربیتی عجیبی است، هنگامی که صحنه قیامت را برای انسان ها ترسیم می کند، می گوید، روزی که همه مردم در صفوف منظم به دادگاه عدل پروردگار عرضه می شوند، درحالی که هماهنگی عقاید و اعمالشان معیار تقسیم آن ها در صفوف مختلف است.

دست های آن ها از همه چیز تهی، تمام تعلقات دنیا راپشت سرافکنده اند، درعین جمعیت، تنها و در عین تنهایی جمع هستند، نامه های اعمال، گسترده می شود.

جزء پانزدهم (۲۰۵)

همه چیز به زبان می آید و اعمال کوچک و بزرگ آدمیان را بازگو می کند و از آن بالاتر خود اعمال و افکار جان می گیرند، تجسم می یابند

ص: ۱۳۹

، اطراف هر کسی را اعمال تجسم یافته اش احاطه می کند ، آن چنان مردم به خود مشغول هستند که مادر فرزند را و فرزند پدر و مادر را به کلی فراموش می کنند .

سایه سنگین وحشت از این دادگاه عدل الهی و کیفرهای بزرگی که در انتظار بدکاران است همه را فرامی گیرد ، نفس ها در سینه ها حبس می شود و چشم ها از گردش بازمی ماند .

راستی ایمان به چنین دادگاهی چقدر در تربیت انسان و کنترل شهوات او مؤثر است ؟ و چقدر آگاهی و بیداری و توجه به مسؤولیت ها به انسان می بخشد ؟

« هنگامی که روز قیامت می شود ، نامه اعمال آدمی را به دست او می دهند، سپس گفته می شود بخوان، راوی این خبر می گوید: از امام پرسیدم: آیا آن چه را که در این نامه است می شناسد و به خاطر می آورد ؟ امام فرمود : همه را به خاطر می آورد ، هر چشم برهم زدنی، کلمه ای، جابه جا کردن قدمی و خلاصه هر کاری را که انجام داده است

(۲۰۶) سوره کهف

آن چنان به خاطر می آورد که گویی همان ساعت انجام داده است و لذا فریادشان بلندی شود و می گویند: ای وای بر ما این چه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی نیست مگر آن که آن را احصا و شماره کرده است .» (۱)

نقش مؤثر تربیتی ایمان به چنین واقعیتی ناگفته پیدا است ، راستی ممکن است انسان به چنین صحنه ای ایمان قاطع داشته باشد باز هم گناه کند؟

ص: ۱۴۰

جزء پانزدهم (۲۰۷)

(۲۱۷)

ص: ۱۴۱

جلد ۱۶

فهرست مطالب

ص: ۱

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره کَهِف ●●● ۱۱

ذوالقرنین یا کورش کبیر ●●●؟ ۱۱

سرگذشت عجیب ذوالقرنین ●●● ۲۰

ضرورت بکارگیری بهترین ابزار در مدیریت کشورها ●●● ۲۲

یأجوج و مأجوج چه کسانی بودند؟ ●●● ۲۷

کورش کبیر مبتکر تکنولوژی جدید سدّ سازی ●●● ۲۹

پیشرفت صنعتی در سایه لطف الهی محقق می شود ●●● ۳۲

نوجوانان عزیز مراقب سرمایه های خود باشید ●●● ۳۴

مفهوم ملاقات با خدا ●●● ۳۷

توزین اعمال و رفتار ●●● ۳۸

(۱۷۴)

زیانکارترین مردم چه کسانی هستند؟ ●●● ۴۰

فردوس جای چه کسانی است؟ ●●● ۴۴

هیچ قلمی نمی تواند تمام عظمت جهان را به رشته

تحریر درآورد ●●● ۴۶

(۱۷۵)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

عمل شایسته پیش نیاز توجه ویژه خدا به انسان ●●● ۴۸

سوره مَرِیم ●●● ۵۳

یحیی پیامبر وارسته الهی ●●● ۵۷

وظایف خدایی خود را منظم و با قدرت انجام دهید ●●● ۶۳

نبوت در خردسالی ●●● ۶۴

شهادت حضرت یحیی ●●● ۶۶

سرآغاز تولد مسیح ●●● ۶۸

« تَمَثَّلُ » چیست؟ ●●● ۶۹

مریم در کشاکش سخت ترین طوفان های زندگی ●●● ۷۲

پاسخ به یک سؤال در مورد معجزه برای مریم ●●● ۷۶

روزه سکوت ●●● ۷۷

عیسی مسیح در گاهواره سخن می گوید ●●● ۷۸

ص: ۱۷۶

چگونه نوزاد سخن می گوید ●●● ۸۱

مگر فرزند برای خدا ممکن است ●●● ۸۴

رستاخیز روز حسرت و تأسف ●●● ۸۷

منطق گیرا و کوبنده ابراهیم ●●● ۸۹

ص: ۱۷۷

دلیل پیروی از عالم ●●● ۹۰

رفتار منطقی توأم با احترام بهترین راه جذب دیگران ●●● ۹۲

موسی پیامبری مخلص و برگزیده ●●● ۹۹

فرق رسول و نبی ●●● ۹۹

اسماعیل پیامبر صادق الوعد ●●● ۱۰۲

ادریس کیست؟ ●●● ۱۰۴

توصیفی از بهشت ●●● ۱۰۸

با ایمان و کارهای شایسته محبوب دل ها شوید ●●● ۱۱۲

محبت علی در دل های مؤمنان ●●● ۱۱۳

ارتباط و انس با قرآن بسیار ساده است ●●● ۱۱۵

سوره طه ●●● ۱۱۷

این قدر خود را به زحمت نیفکن ●●● ۱۱۸

ص: ۱۷۸

نام های نیک خدا ●●● ۱۲۱

توجه به نعمت های الهی بهترین راه خداشناسی است ●●● ۱۲۲

بگو: خداوندا علم مرا افزون کن ●●● ۱۲۵

در علم افزون طلب باش ●●● ۱۲۶

سختی های زندگی به خاطر غفلت از یاد حق است ●●● ۱۲۷

تقدیم

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت: «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

X به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را

ص: ۴

تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

X به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه

ص: ۵

ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص: ۶

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۷

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ص: ۸

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص: ۹

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

ص: ۱۰ مقدمه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خواننده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

ص: ۱۱

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷ دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۲

سوره كهف

ذوالقرنین یا کورش کبیر ؟

۸۳ وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوهُمَا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا

و از تو درباره « ذوالقرنین » سؤال می کنند ، بگو به زودی گوشه ای از سرگذشت او را برای شما بازگو خواهم کرد.

در این که ذوالقرنین که در قرآن مجید آمده از نظر تاریخی چه کسی بوده است و بر کدام یک از مردان معروف تاریخ منطبق می شود ؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است ، نظرات مختلفی در این زمینه ابراز شده که مهم ترین آن ها سه نظریه زیر است .

اول : بعضی معتقدند او کسی جز « اسکندر مقدونی » نیست ، لذا بعضی او را به نام اسکندر ذوالقرنین می خوانند .

دوم : جمعی از مورخین معتقدند ذوالقرنین یکی از پادشاهان « یمن » بوده (پادشاهان یمن به نام « تُبَّع » خوانده می شدند که جمع آن « تَبَايَعَه » است) .

سومین: نظریه که ضمناً جدیدترین آن‌ها محسوب می‌شود همان است که دانشمند معروف اسلامی «ابوالکلام آزاد» که روزی وزیر فرهنگ کشور هند بود، در کتاب محققانه‌ای که در این زمینه نگاشته است آمده است. (۱)

طبق این نظریه ذوالقرنین همان «کوروش کبیر» پادشاه هخامنشی است.

از آن‌جا که نظریه اول و دوم تقریباً هیچ مدرک قابل ملاحظه تاریخی ندارد به همین دلیل بحث را بیشتر روی نظریه سوم متمرکز می‌کنیم و در این‌جا لازم می‌دانیم به چند امر دقیقاً توجه شود:

الف: نخستین مطلبی که در این‌جا جلب توجه می‌کند این است که «ذوالقرنین» (صاحب دو قرن) چرا به این نام نامیده شده است؟

بعضی معتقدند این نام گذاری به خاطر آن است که

ص: ۱۴

۱- این کتاب به فارسی ترجمه شده و به نام «ذوالقرنین یا کوروش کبیر» انتشار یافته است.

او به شرق و غرب عالم رسید که عرب از آن تعبیر به قَرْنِ الشَّمْسِ (دو شاخ آفتاب) می کند .

بعضی دیگر معتقدند که این نام به خاطر این بود که دو قرن زندگی یا حکومت کرد و در این که مقدار قرن چه اندازه است نیز نظرات متفاوتی دارند .

بعضی می گویند در دو طرف سر او برآمدگی مخصوصی بود و به خاطر آن به ذوالقرنین معروف شد .

ب : از قرآن مجید به خوبی استفاده می شود که ذوالقرنین دارای شش صفت ممتاز بود :

خداوند اسباب پیروزی ها را در اختیار او قرار داد .

اوسه لشگرکشی مهم داشت: نخست به غرب، سپس به شرق و سرانجام به منطقه ای که در آن جا یک تنگه کوهستانی وجود داشته و در هریک از این سفرها با اقوامی برخورد کرد که شرح صفات آن ها در تفسیر آیات می آید .

جزء شانزدهم

ص: ۱۵

او مردمؤمن و موحد و مهربانی بود و از طریق عدل و داد منحرف نمی شد و به همین جهت مشمول لطف خاص پروردگار بود . او یار نیکوکاران و دشمن ظالمان و ستمگران بود و به مال و ثروت دنیا علاقه ای نداشت .

او هم به خدا ایمان داشت و هم به روز رستاخیز .

اوسازنده یکی از مهم ترین و نیرومندترین سدهاست، سدی که در آن به جای آجر و سنگ از آهن و مس استفاده شد (و اگر مصالح دیگر در ساختمان آن نیز به کار رفته باشد تحت الشعاع این فلزات بود) و هدف او از ساختن این سد کمک به گروهی مستضعف در مقابل ظلم و ستم قوم یا جوج و مأجوج بوده است .

او کسی بوده که قبل از نزول قرآن نامش در میان جمعی از مردم شهرت داشت و لذا قریش یا یهود از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره آن سؤال کردند ، چنان که قرآن می گوید : « يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقَرْيَةِ : از تو درباره ذوالقرنین سؤال می کنند » .

ص: ۱۶

اما از قرآن چیزی که صریحا دلالت کند او پیامبر بوده استفاده نمی شود هرچند تعبیراتی در قرآن هست که اشعار به این معنی دارد چنان که در تفسیر آیات آینده می آید .

از بسیاری روایات اسلامی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده نیز می خوانیم : « او پیامبر نبود بلکه بنده صالحی بود » . (۱)

ج اساس قول سوم (ذوالقرنین کورش کبیر بوده است) به طور بسیار فشرده بر دو اصل استوار است :

نخست این که : سؤال کنندگان درباره این مطلب از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله طبق روایاتی که در شأن نزول آیات نازل شده است یهود بوده اند و یا قریش به تحریک یهود ، بنابراین باید ریشه این مطلب را در کتب یهود پیدا کرد .

از میان کتب معروف یهود به کتاب دانیال فصل هشتم بازمی گردیم ،

جزء شانزدهم

ص: ۱۷

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۳ ، به صفحات ۲۹۴ و ۲۹۵ مراجعه شود .

در آن جا چنین می خوانیم: « در سال سلطنت " بَلْ شَصَّر " به من که دانیالم رؤیایی مرئی شد بعد از رؤیایی که اولاً به من مرئی شده بود و در رؤیا دیدم و هنگام دیدنم چنین شد که من در قصر " شوشان " که در کشور " عیلام " است بودم و در خواب دیدم که در نزد نهر " اولای " هستم و چشمان خود را برداشته نگریستم و اینک قوچی در برابر نهر بایستاد و صاحب دو شاخ بود و شاخ هایش بلند ... و آن قوچ را به سمت " مغربی " و " شمالی " و " جنوبی " شاخ زنان دیدم و هیچ حیوانی در مقابلش مقاومت نتوانست کرد و از این که احدی نبود که از دستش رهایی بدهد لهذا موافق رأی خود عمل می نمود و بزرگ می شد...» (۱).

پس از آن در همین کتاب از « دانیال » چنین نقل شده: جبرئیل بر او آشکار گشت و خوابش را چنین تعبیر نمود:

قوچ صاحب دو شاخ که دیدی ملوک مدائن و

ص: ۱۸

۱- کتاب «دانیال»، فصل هشتم، جمله های ۴۱.

فارس است (یا ملوک ماد و فارس) .

یهود از بشارت رؤیای دانیال چنین دریافتند که دوران اسارت آن ها با قیام یکی از پادشاهان ماد و فارس و پیروز شدنش بر شاهان بابل ، پایان می گیرد و از چنگال بابلیان آزاد خواهند شد .

چیزی نگذشت که « کورش » در صحنه حکومت ایران ظاهر شد و کشور ماد و فارس را یکی ساخت و سلطنتی بزرگ از آن دو پدید آورد و همان گونه که رؤیای دانیال گفته بود که آن قوچ شاخ هایش را به غرب و شرق و جنوب می زند کورش نیز در هر سه جهت فتوحات بزرگی انجام داد .

یهود را آزاد ساخت و اجازه بازگشت به فلسطین به آن ها داد .

جالب این که در تورات در کتاب « اشعیا » فصل ۴۴ شماره ۲۸ چنین می خوانیم : « آنگاه در خصوص کورش می فرماید که شبان من اوست و تمامی مشیتم را به اتمام رسانده به اورشلیم خواهد گفت که بنا کرده خواهی شد » .

این جمله نیز قابل توجه است که در بعضی از تعبیرات تورات، از کورش تعبیر به عقاب مشرق و مرد تدبیر که از مکان دور خوانده خواهد شد آمده است (کتاب اشعیا، فصل ۴۶، شماره ۱۱).

دوم: این که در قرن نوزدهم میلادی در نزدیکی استخر در کنار نهر « مُرْغَاب » مجسمه ای از کورش کشف شد که تقریباً به قامت یک انسان است و کورش را در صورتی نشان می دهد که دو بال همانند بال عقاب از دو جانبش گشوده شد و تاجی به سردارد که دو شاخ همانند شاخ های قوچ در آن دیده می شود .

این مجسمه که نمونه بسیار پرارزشی از فنّ حجّاری قدیم است آن چنان جلب توجه دانشمندان را نمود که گروهی از دانشمندان آلمانی فقط برای تماشای آن به ایران سفر کردند.

از تطبیق مندرجات تورات با مشخصات این مجسمه این احتمال در نظر این دانشمند کاملاً قوّت گرفت که نامیدن « کورش » به « ذوالقرنین » (صاحب دو شاخ) از چه ریشه ای مایه می گرفت و

هم چنین چرا مجسمه سنگی کورش دارای بال هایی همچون بال عقاب است و به این ترتیب بر گروهی از دانشمندان مسلم شد که شخصیت تاریخی ذوالقرنین از این طریق کاملاً آشکار شده است .

آن چه این نظریه را تأیید می کند اوصاف اخلاقی است که در تاریخ برای کورش نوشته اند.

هَرُدُوت مورخ یونانی می نویسد : « کورش » فرمان داد تا سپاهیانش جز به روی جنگجویان شمشیر نکشند و هر سرباز دشمن که نیزه خود را خم کند او را نکشند و لشگر کورش فرمان او را اطاعت کردند به طوری که توده ملت ، مصائب جنگ را احساس نکردند.

و نیز « هَرُدُوت » درباره او می نویسد : کورش پادشاهی کریم و سخی و بسیار ملایم و مهربان بود ، مانند دیگر پادشاهان به اندوختن مال حرص نداشت بلکه نسبت به کرم و عطا حریص بود ، ستم زدگان را از عدل و داد برخوردار می ساخت و هر چه را متضمن خیر بیشتر بود دوست می داشت .

و نیز مؤرخ دیگر « ذی نوفن » می نویسد : کورش پادشاه عاقل و مهربان بود و بزرگی ملوک با فضایل حکماء در او جمع بود، همتی فائق و جودی غالب داشت ، شعارش خدمت انسانیت و خوی او بذل عدالت بود و تواضع و سماحت در وجود او جای کبر و عجب را گرفته بود .

جالب این که این مؤرخان که کورش را این چنین توصیف کرده اند از تاریخ نویسان بیگانه بودند نه از قوم یا ابناء وطن او ، بلکه اهل یونان بودند و می دانیم مردم یونان به نظر دوستی به کورش نگاه نمی کردند ، زیرا با فتح « لیدیا » به دست کورش شکست بزرگی برای ملت یونان فراهم گشت .

طرفداران این عقیده می گویند اوصاف مذکور در قرآن مجید درباره ذوالقرنین با اوصاف کورش تطبیق می کند .

از همه گذشته کورش سفرهایی به شرق ، غرب و شمال انجام داد که در تاریخ زندگانش به طور مشروح آمده است و با سفرهای سه گانه ای که در قرآن ذکر شده قابل انطباق می باشد:

نخستین لشگرکشی کورش به کشور « لیدیا » که در قسمت شمال آسیای صغیر قرار داشت صورت گرفت و این کشور نسبت به مرکز حکومت کورش جنبه غربی داشت .

هرگاه نقشه ساحل غربی آسیای صغیر را جلو روی خود بگذاریم خواهیم دید که قسمت اعظم ساحل در خلیجک های کوچک غرق می شود ، مخصوصا در نزدیکی « اِزْمیر » که خلیج صورت چشمه ای به خود می گیرد .

قرآن می گوید : ذوالقرنین در سفر غربیش احساس کرد خورشید در چشمه گل آلودی فرومی رود .

این صحنه همان صحنه ای بود که کورش به هنگام فرورفتن قرص آفتاب (در نظر بیننده) در خلیجک های ساحلی مشاهده کرد .

لشگرکشی دوّم کورش به جانب شرق بود ، چنان که « هِرْدُوت » می گوید : این هجوم شرقی کورش بعد از فتح « لیدیا » صورت گرفت ، مخصوصا طغیان بعضی از قبایل وحشی بیابانی کورش را به این حمله واداشت .

تعبیر قرآن «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجْهَهَا تَطَّلَعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا» اشاره به سفر کورش به منتهای شرق است که مشاهده کرد خورشید بر قومی طلوع می کند که در برابر تابش آن سایبانی ندارند اشاره به این که آن قوم بیابان گرد و صحرانورد بودند .

کورش لشگرکشی سومی داشت که به سوی شمال ، به طرف کوه های قفقاز بود ، تا به تنگه میان دو کوه رسید و برای جلوگیری از هجوم اقوام وحشی با درخواست مردمی که در آن جا بودند در برابر تنگه سدّ محکمی بنا کرد .

این تنگه در عصر حاضر تنگه « داریال » نامیده می شود که در نقشه های موجود میان « ولادی کیوکز » و « تَفْلِیس » نشان داده می شود ، در همان جا که تاکنون دیوار آهنی موجود است ، این دیوار همان سدی است که کورش بنا نموده زیرا اوصافی که قرآن درباره سد ذوالقرنین

بيان كرده كاملاً بر آن تطبيق مي كند .

اين بود خلاصه آن چه در تقويت نظريه سوم بيان شده است . (۱)

سرگذشت عجيب ذوالقرنين

گروهی از قریش به این فکر افتادند که پیامبر اسلام را به اصطلاح آزمایش کنند ، پس از مشاوره با يهود مدینه سه مسأله طرح کردند : یکی تاریخچه اصحاب كهف ، دیگری مسأله روح و سوم سرگذشت ذوالقرنين که پاسخ مسأله روح در سوره اسراء آمده و پاسخ دو سؤال دیگر در همین سوره كهف .

اکنون نوبت داستان ذوالقرنين است :

سوره كهف اشاره به سه داستان شده که هرچند ظاهراً با هم مختلف هستند اما دارای يك قدر مشترك می باشند ، (داستان اصحاب كهف و موسی و خضر و ذوالقرنين) این هر سه مشتمل بر مسایلی است

ص: ۲۵

۱- به كتاب « ذوالقرنين يا كورش كبير » و « فرهنگ قصص قرآن » مراجعه شود .

که ما را از محدوده زندگی معمولی بیرون می برد و نشان می دهد که عالم و حقایق آن منحصر به آن چه می بینیم و به آن خو گرفته ایم نیست .

داستان ذوالقرنین درباره کسی است که افکار فلاسفه و محققان را از دیر زمان تاکنون به خود مشغول داشته و برای شناخت او تلاش فراوان کرده اند .

ما نخست به تفسیر آیات مربوط به ذوالقرنین ، که مجموعاً ۱۶ آیه است می پردازیم که قطع نظر از شناخت تاریخی شخص او خود درسی است بسیار آموزنده و پر از نکته ها .

سپس برای شناخت شخص او با استفاده از قراین موجود در این آیات و روایات و گفتار مورخان وارد بحث می شویم .

و به تعبیر دیگر ما نخست از « شخصیت » او سخن می گوئیم و آن چه از نظر قرآن اهمیت دارد همان موضوع اول است .

نخستین آیه می گوید : « وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ ... » .

تعبیر به « سَأَلُوا » با توجه به این که « سین » معمولاً برای آینده

نزدیک است، درحالی که در این مورد پیامبر صلی الله علیه و آله بلافاصله از ذوالقرنین سخن می گوید ممکن است برای رعایت ادب در سخن بوده باشد، ادبی که آمیخته با ترک عجله و شتاب زدگی است، ادبی که مفهومی دریافت سخن از خدا و سپس بیان برای مردم است.

آغاز این آیه نشان می دهد که داستان ذوالقرنین در میان مردم قبلاً مطرح بوده منتها اختلافات یا ابهاماتی آن را فراگرفته بود، به همین دلیل از پیامبر صلی الله علیه و آله توضیحات لازم را در این زمینه خواستند.

ضرورت بکارگیری بهترین ابزار در مدیریت کشورها

۸۴ اِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْاَرْضِ وَ اَتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبِيًّا

ما به او در روی زمین قدرت و حکومت دادیم و اسباب هرچیز را در اختیارش نهادیم.

۸۵ فَاتَّبِعْ سَبِيًّا

ص: ۲۷

او از این اسباب پیروی (و استفاده) کرد .

خداوند اسباب وصول به هر چیزی را در اختیار ذوالقرنین گذارده بود : عقل و درایت کافی ، مدیریت صحیح ، قدرت و قوت ، لشکر و نیروی انسانی و امکانات مادی خلاصه آن چه از وسایل معنوی و مادی برای پیشرفت و رسیدن به هدف ها لازم بود در اختیار او نهادیم .

۸۶ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجِدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تَتَّخِذُ فِيهِمْ حُسْنًا

تا به غروبگاه آفتاب رسید(در آن جا) احساس کرد که خورشید در چشمه (یا دریا)ی تیره و گل آلودی فرو می رود و در آن جا قومی را یافت ، ما گفتیم ای ذوالقرنین ! آیا می خواهی مجازات کنی و یا پاداش نیکویی را درباره آن ها انتخاب نمایی ؟

« حَمِئَةٌ » در اصل به معنی گل سیاه بدبو و یا به تعبیر دیگر « لجن »

است و این نشان می دهد که سرزمینی را که ذوالقرنین به آن رسیده بود دارای لجنزارهای فراوان بود ، به طوری که ذوالقرنین به هنگام غروب آفتاب احساس می کرد خورشید در آن لجنزارها فرومی رود ، همان گونه که همه مسافران دریا و ساحل نشینان چنین احساسی را درباره خورشید دارند که در دریا غروب می کند و یا از دریا سربرمی آورد .

بعضی از مفسران از تعبیر « قُلْنَا » (ما به ذوالقرنین گفتیم) می خواهند نبوت او را استفاده کنند، ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این جمله الهام قلبی باشد که در مورد غیر پیامبران نیز وجود داشته اما نمی توان انکار کرد که این تعبیر بیشتر نبوت را در نظر انسان مجسم می کند .

۸۷ قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا

گفت: اما کسانی که ستم کرده اند آن ها را مجازات خواهیم کرد سپس ، به سوی پروردگارشان بازمی گردند و خدا آن ها را مجازات شدیدی خواهد نمود .

« نُكْر » از ماده « مُنَكَّرٌ » به معنی ناشناخته است، یعنی عذاب ناشناخته ای که هرگز آن را باور نمی کرد .

این ظالمان و ستمگران هم مجازات این دنیا را می چشند و هم عذاب آخرت را .

۸۸ وَ أَمَّا مَنْ أَمَّنْ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا

و اما کسی که ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد پاداش نیکو خواهد داشت و ما دستور آسانی به او خواهیم داد .

هم با گفتار نیک با او برخورد خواهیم کرد و هم تکالیف سخت و سنگین بر دوش او نخواهیم گذارد و خراج و مالیات سنگین نیز از او نخواهیم گرفت .

گویا هدف ذوالقرنین از این بیان اشاره به این است که مردم در برابر دعوت من به توحید و ایمان و مبارزه با ظلم و شرک و فساد، به دو گروه تقسیم خواهند شد : کسانی که تسلیم این برنامه سازنده الهی شوند مطمئنا پاداش نیک خواهند داشت و در امنیت و آسودگی خاطر زندگی خواهند کرد .

اما آن ها که در برابر این دعوت موضع گیری خصمانه داشته باشند و به شرک و ظلم و فساد ادامه دهند مجازات خواهند شد .
ضمنا از مقابله « مَنْ ظَلَمَ » با « مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا » معلوم می شود که ظلم در این جا به معنی شرک و عمل ناصالح است
که از میوه های تلخ درخت شوم شرک می باشد .

۸۹ ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا

سپس (بار دیگر) از اسبابی که در اختیار داشت بهره گرفت .

۹۰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَیْقَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا

تا به خاستگاه خورشید رسید (در آن جا) مشاهده کرد که خورشید بر جمعیتی طلوع می کند که جز آفتاب برای آن ها پوششی قرار نداده بودیم .

جزء شانزدهم

«ذوالقرنین» سفر خود را به غرب پایان داد سپس عزم شرق کرد.

«در آن جا مشاهده کرد که خورشید بر جمعیتی طلوع می کند که جز آفتاب برای آن ها پوششی قرار نداده بودیم».

احتمالی که در تفسیر این جمله گفته اند این است که سرزمین آن ها یک بیابان فاقد کوه و درخت بود و چیزی که آن ها را از آفتاب بپوشاند و سایه دهد در آن بیابان وجود نداشت. (۱)

۹۱ كَذٰلِكَ وَ قَدْ اَحٰطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا

(آری) این چنین بود (کار ذوالقرنین) و ما به خوبی از امکاناتی که نزد او بود آگاه بودیم .

بعضی از مفسران این احتمال را در تفسیر آیه داده اند که جمله فوق اشاره ای است به هدایت الهی نسبت به ذوالقرنین در برنامه ها و تلاشهایش. (۲)

ص: ۳۲

۱- « فی ظلال » و « فخر رازی » ذیل آیه مورد بحث .

۲- « المیزان » ، جلد ۱۳ ، صفحه ۳۹۱ .

(باز) از اسباب مهمی (که در اختیار داشت) استفاده کرد .

۹۳ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا

(و همچنان به راه خود ادامه داد) تا به میان دو کوه رسید و در آن جا گروهی غیر از آن دو را یافت که هیچ سخنی را نمی فهمیدند .

اشاره به این که او به یک منطقه کوهستانی رسید و در آن جا جمعیتی (غیر از دو جمعیتی که در شرق و غرب یافته بود) مشاهده کرد که از نظر تمدن در سطح پایینی بودند ، چرا که یکی از روشن ترین نشانه های تمدن انسانی ، همان سخن گفتن او است .

بعضی نیز این احتمال را داده اند که منظور از جمله « لَا يَكَادُونَ »

يَفْقَهُونَ قَوْلًا» این نیست که آن ها به زبان های معروف آشنا نبودند ، بلکه آن ها محتوای سخن را درک نمی کردند ، یعنی از نظر فکری بسیار عقب مانده بودند .

۹۴ قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَا جُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا

(آن گروه به او) گفتند : ای ذوالقرنین یا جوج و مأجوج در این سرزمین فساد می کنند آیاممکن است ما هزینه ای برای تو قرار دهیم که میان ما و آن ها سدی ایجاد کنی ؟

از این جمله استفاده می شود که آن جمعیت از نظر امکانات اقتصادی وضع خوبی داشتند ، اما از نظر صنعت و فکر و نقشه ناتوان بودند ، لذا حاضر شدند هزینه این سدّ مهم را بر عهده گیرند مشروط بر این که ذوالقرنین طرح و ساختمان آن را پذیرا گردد .

یا جوج و مأجوج چه کسانی بودند ؟

در قرآن مجید در دو سوره از یأجوج و مأجوج سخن به میان آمده، یکی در آیه مورد بحث و دیگر در سوره انبیاء آیه ۹۶ .

آیات قرآن به خوبی گواهی می دهد که این دو نام متعلق به دو قبیله وحشی خونخوار بوده است که مزاحمت شدیدی برای ساکنان اطراف مرکز سکونت خود داشته اند .

در تورات در کتاب « جَزْقِیل » فصل سی و هشتم و فصل سی و نهم و در کتاب رؤیای « یُوْحَنَّا » فصل بیستم از آن ها به عنوان « گوگ » و « مأگوگ » یاد شده است که معرّب آن یأجوج و مأجوج می باشد .

به گفته مفسر بزرگ ، علامه طباطبایی در « المیزان » از مجموع گفته های تورات استفاده می شود که مأجوج یا یأجوج ، گروه یا گروه های بزرگی بودند که در دوردست ترین نقطه شمال آسیا زندگی داشتند مردمی جنگجو و غارت گر بودند [\(۱\)](#).

ص: ۳۵

دلایل فراوانی از تاریخ در دست است که در منطقه شمال شرقی زمین در نواحی مغولستان در زمان های گذشته گویی چشمه جوشانی از انسان وجود داشته ، مردم این منطقه به سرعت زاد و ولد می کردند و پس از کثرت و فزونی به سمت شرق، یا جنوب سرازیر می شدند و همچون سیل روانی این سرزمین ها را زیر پوشش خود قرار می دادند و تدریجا در آن جا ساکن می گشتند .

برای حرکت سیل آسای این اقوام ، دوران های مختلفی در تاریخ آمده است که یکی از آن ها دوران هجوم این قبایل وحشی در قرن چهارم میلادی تحت زمامداری « آتیلا » بود که تمدن امپراطوری روم را از میان بردند .

و دوران دیگر که ضمنا آخرین دوران هجوم آن ها محسوب می شود در قرن دوازدهم میلادی به سرپرستی چنگیزخان صورت گرفت که بر ممالک اسلامی و عربی ، هجوم آوردند و بسیاری از شهرها از جمله بغداد را ویران نمودند .

در عصر كورش نیز هجومي از ناحیه آن ها اتفاق افتاد كه در حدود سال پانصد قبل از میلاد بود ، ولی در این تاریخ ، حكومت متحد ماد و پارس به وجود آمد و اوضاع تغییر كرد و آسیای غربی از حملات این قبایل آسوده شد .

به این ترتیب نزدیک به نظر می رسد كه یا جوج و مأجوج از همین قبایل وحشی بوده اند كه مردم قفقاز به هنگام سفر كورش به آن منطقه تقاضای جلوگیری از آن ها را از وی نمودند و او نیز اقدام به ساختن سد معروف ذوالقرنین نمود .(۱)

كورش كبیر مبتكر تكنولوژی جدید سد سازی

۹۵ قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا

ص: ۳۷

۱- برای توضیح بیشتر به كتاب «ذوالقرنین یا كورش كبیر» و «فرهنگ قصص قرآن» مراجعه نمایید.

(ذوالقرنین) گفت : آن چه را خدا در اختیار من گذارده بهتراست (از آن چه شما پیشنهاد می کنید) مرا بانروی یاری کنید ، تا میان شما و آن ها سد محکمی ایجاد کنم .

« رَدْم » دراصل به معنی پرکردن شکاف به وسیله سنگ است ، ولی بعدا به معنی وسیع تری که شامل هرگونه سد و حتی شامل وصله کردن لباس می شود گفته شده است .

جمعی از مفسران معتقدند که « رَدْم » به سد محکم و نیرومند گفته می شود (۱) و طبق این تفسیر ذوالقرنین به آن ها قول داد که سدی بیش از آن چه انتظار دارند بنا کند .

ضمنا باید توجه داشت که سَدّ و سُدّ به یک معنی است و آن حایلی است که میان دو چیز ایجاد می کنند، ولی به گفته « راغب » در مفردات بعضی میان این دو فرق گذاشته اند ، اولی را مصنوع انسان و دومی را حایل های طبیعی دانسته اند .

ص: ۳۸

۱- « روح المعانی »، « تفسیر صافی » و « تفسیر کبیر » .

۹۶ اَتُونِي زُبْرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ اتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قَطْرًا

قطعات بزرگ آهن برای من بیاورید (و آن ها را به روی هم چید) تا کاملاً میان دو کوه را پوشانید، سپس گفت: (آتش در اطراف آن بیافروزید و) در آتش بدمید، (آن ها دمیدند) تا قطعات آهن را سرخ و گداخته کرد، گفت: (اکنون) مس ذوب شده برای من بیاورید تا به روی آن بریزم.

« زُبْرٌ » جمع « زُبْرَةٌ » به معنی قطعات بزرگ و ضخیم آهن است.

« صَدَفٌ » در این جا به معنی کناره کوه است و از این تعبیر روشن می شود که میان دو کناره کوه شکافی بوده که یاجوج و ماجوج از آن وارد می شدند، ذوالقرنین تصمیم داشت آن را پر کند.

هنگامی که قطعات آهن آماده شد، دستور چیدن آن ها را به روی یکدیگر صادر کرد « تا کاملاً میان دو کوه را پوشاند: حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ ».

به هر حال سومین دستور ذوالقرنین این بود که به آن ها گفت مواد آتش زا (هیزم و مانند آن) بیاورید و آن را در دو طرف این سد قرار دهید و با وسایلی که در اختیار دارید « در آن آتش بدمید تا قطعات آهن را ، سرخ و گداخته کرد : قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا » .

در حقیقت او می خواست ، از این طریق قطعات آهن را به یکدیگر پیوند دهد و سدّ یکپارچه ای بسازد و با این طرح عجیب ، همان کاری را که امروز به وسیله جوشکاری انجام می دهند انجام داد ، یعنی به قدری حرارت به آهن ها داده شد که کمی نرم شدند و به هم جوش خوردند .

سرانجام آخرین دستور را چنین صادر کرد : « گفت مس ذوب شده برای من بیاورید تا به روی این سد بریزم : قَالَ أَتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قَطْرًا » .

و به این ترتیب مجموعه آن سدّ آهنین را با لایه ای از مس پوشانید و آن را از نفوذ هوا و پوسیدن حفظ کرد .

بعضی از مفسران نیز گفته اند که در دانش امروز به اثبات رسیده که اگر مقداری مس به آهن اضافه کنند مقاومت آن را بسیار زیادتر می کند ، ذوالقرنین چون از حقیقت آگاه بود اقدام به چنین کاری کرد .

۹۷ فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا

(سرانجام آن چنان سد نیرومندی ساخت) که آن ها قادر نبودند از آن بالا روند و نمی توانستند نقبی در آن ایجاد کنند.

سرانجام این سد به قدری نیرومند و مستحکم شد که « آن گروه مفسد، قادر نبودند از آن بالا بروند و نه قادر بودند در آن نقبی ایجاد کنند ».

پیشرفت صنعتی در سایه لطف الهی محقق می شود

۹۸ قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا

گفت این از رحمت پروردگار من است اما هنگامی که وعده پروردگارم فرا رسد آن را درهم می کوبد و وعده پروردگارم حق است .

در این جا ذوالقرنین با این که کار بسیار مهمی انجام داده بود و طبق روش مستکبران می بایست به آن مباحثات کند و برخورد ببالد و یامنتی بر سر آن گروه بگذارد، اما چون مرد خدا بود، با نهایت ادب چنین «اظهار داشت که این از رحمت پروردگار من است : قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي».

اگر علم و آگاهی دارم و به وسیله آن می توانم چنین گام مهمی بردارم از ناحیه خدا است و اگر قدرت و نفوذ سخن دارم آن هم از ناحیه او است . و اگر چنین مصالحی در اختیار من قرار گرفت آن هم از برکت رحمت واسعه پروردگار است ، من چیزی از خود ندارم که بر خویشتن ببالم و کار مهمی نکرده ام که بر گردن بندگان خدا منت گذارم .

سپس این جمله را اضافه کرد که گمان نکنید این یک سد جاودانی و ابدی است نه « هنگامی که فرمان پروردگارم فرارسد آن را درهم می کوبد و به یک سرزمین صاف و هموار مبدل می سازد » .

ذوالقرنین در این گفتارش به مسأله فناء دنیا و درهم ریختن سازمان آن در آستانه رستاخیز اشاره می کند .

۹۹ وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا

در آن روز (که جهان پایان می گیرد) ما آن ها را چنان رها می کنیم که درهم موج می زنند و در صور دمیده می شود و ما همه را جمع می کنیم .

تعبیر به « يَمُوجُ » یا به خاطر فزونی و کثرت انسان ها در آن صحنه است همان گونه که در تعبیرات معمولی نیز می گوئیم در فلاخن جریان جمعیت موج می زد و یا به خاطر اضطراب و لرزه ای است که به اندام انسان ها در آن روز می افتد، گویی همچون امواج آب پیکر آن ها می لرزد.

از مجموع آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که در پایان جهان و آغاز جهان دیگر ، دو تحول عظیم انقلابی در عالم رخ می دهد :

نخستین تحول ، فنای موجودات و انسان ها در یک برنامه ضربتی است و دومین برنامه که معلوم نیست چه اندازه با برنامه نخست فاصله دارد . برانگیخته شدن مردگان آن هم با یک برنامه ضربتی دیگر است ، که از این دو برنامه در قرآن به عنوان « نَفْخُ صُور » (دمیدن در شیپور) تعبیر شده است .

در این جا روایتی از « أَصْبَغُ نُبَاتَه » از علی نقل شده که امام در تفسیر جمله « وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ » می فرماید منظور روز قیامت است . (۱)

نوجوانان عزیز مراقب سرمایه های خود باشید

۱۰۳ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا

بگو : آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) کیانند .

۱۰۴ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ

ص : ۴۴

۱- « تفسیر عیاشی » (طبق نقل تفسیر المیزان ، ذیل آیه مورد بحث) .

آن ها كه تلاشهايشان در زندگي دنيا گم (و نابود) شده ، با اين حال گمان مي كنند كار نيك انجام مي دهند .

مسلم مفهوم خسران تنها اين نيست كه انسان منفعي را از دست بدهد بلكه خسران واقعي آن است كه اصل سرمايه را نيز از كف دهد ، چه سرمايه اي برتر و بالاتر از عقل و هوش و نيروهاي خدا داد و عمر و جواني و سلامت است ؟ همين ها كه محصولش اعمال انسان است و عمل ما تبلوري است از نيروها و قدرت هاي ما .

هنگامي كه اين نيروها تبديل به اعمال ويرانگر يا بيهوده اي شود گويي همه آن ها گم و نابود شده اند ، درست به اين مي ماند كه انسان سرمايه عظيمي همراه خود به بازار ببرد اما در وسط راه آن را گم كند و دست خالي برگردد .

جالب اين كه در اين جا تعبير به « أَخْسِرِينَ أَعْمَالًا » شده در حالي كه بايد « أَخْسِرِينَ عَمَلًا » باشد (چون تميز معمولاً مفرد است)
اين (

تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که آن ها فقط در یک بازار عمل گرفتار زیان و خسران نشده اند بلکه جهل مرکبشان ، سبب خسران در همه برنامه های زندگی و تمام اعمال و کارهایشان شده است . به تعبیر دیگر گاه انسان در یک رشته تجارت زیان می کند و در یک رشته دیگر سود و در پایان سال آن ها را روی هم محاسبه کرده می بیند چندان زیانی نکرده است ، ولی بدبختی آن است که انسان در تمام رشته هایی که سرمایه گذاری کرده زیان کند. ضمناً تعبیر به « گم شدن » گویا اشاره به این حقیقت است که اعمال انسان به هر صورت در عالم نابود نمی شود ، همان گونه که ماده و انرژی های جهان هر چند دائماً تغییر شکل می دهند اما به هر حال از بین نمی روند ، ولی گاه گم می شوند ، چون آثار آن ها به چشم نمی خورد و هیچ گونه استفاده از آن نمی گردد ، همانند سرمایه های گم شده ای که از دسترس ما خارج و بلااستفاده است .

۱۰۵ اُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزَنًا

آن ها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند ، به همین جهت اعمالشان حبط و نابود شد ، لذا روز قیامت میزانی برای آن ها برپا نخواهیم کرد .

این آیه و آیه بعد به معرفی صفات زیان کاران می پردازد که ریشه تمام بدبختی های آن ها است و می گوید به آیاتی کافر شدند که چشم و گوش را بینا و شنوا می کند ، آیاتی که پرده های غرور را درهم می درد و چهره واقعیت را در برابر انسان مجسم می سازد و بالاخره آیاتی که نور است و روشنایی و آدمی را از ظلمات اوهام و پندارها بیرون آورده به سرزمین حقایق رهنمون می گردد .

دیگر این که آن ها بعد از فراموش کردن خدا به « معاد » و « لقاءالله » کافر گشتند « وَ لِقَائِهِ »

آری تا ایمان به « معاد » در کنار ایمان به « مبدأ » قرار نگیرد و انسان احساس نکند که قدرتی مراقب اعمال او است و همه را برای یک دادگاه بزرگ و دقیق و سخت گیر حفظ و نگهداری می کند ، روی اعمال خود حساب صحیحی نخواهد کرد و اصلاح نخواهد شد .

سپس اضافه می کند: « به خاطر همین کفر به مبدأ و معاد، اعمالشان حبط و نابود شده است: فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ ». »

درست همانند خاکستری در برابر یک طوفان عظیم و چون آن ها عملی که قابل سنجش و ارزش باشد ندارند، « لذا روز قیامت وزن و میزانی برای آنان برپانخواهیم کرد: فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ». چرا که توزین و سنجش مربوط به جایی است که چیزی در بساط باشد، آن ها که چیزی در بساط ندارند چگونه توزین و سنجش داشته باشند؟

مفهوم ملاقات با خدا

گرچه بعضی از شبه دانشمندان خرافی از این گونه آیات چنین استفاده کرده اند که خدا را در جهان دیگر می توان دید و ملاقات را به معنی ملاقات حسی تفسیر نموده اند .

ولی بدیهی است که ملاقات حسی لازمه اش جسمیت و جسمیت لازمه اش محدود بودن، نیازمند بودن و فناپذیر بودن است و هر عاقلی می داند خداوند نمی تواند دارای چنین صفاتی باشد .

بنابراین بدون شك منظور از « ملاقات » یا « رؤیت » در آیات مختلف قرآن هنگامی که به خدا نسبت داده می شود ملاقات حسی نیست بلکه شهود باطنی است .

یعنی انسان در قیامت چون آثار خدا را بیشتر و بهتر از هر زمان مشاهده می کند او را با چشم دل آشکارا می بیند و ایمان او نسبت به خدا یک ایمان شهودی می شود ، به همین دلیل ، طبق آیات قرآن ، حتی لجوج ترین منکران خدا در قیامت زبان به اعتراف می گشایند چرا که راهی برای انکار نمی بینند . (۱)

توزین اعمال و رفتار

نیازی به این نداریم که مسأله توزین اعمال را در قیامت از طریق تجسم اعمال تفسیر کنیم و بگوییم عمل آدمی در آن جا تبدیل به جسم

۱

ص: ۴۹

۱- به سوره مؤمنون آیه ۱۰۶ مراجعه نمایید .

صاحب وزنی می شود چرا که توزین معنی وسیعی دارد و هرگونه سنجش را دربرمی گیرد، مثلاً در مورد افراد بی شخصیت می گوئیم آدم های بی وزنی هستند و یا سبک می باشند، در حالی که منظور کمبود شخصیت آن ها است نه وزن جسمانی.

جالب این که در آیات بالا در مورد گروه «أَخْسَرِينَ أَعْمَالًا» می گوئید: «برای آن ها در قیامت اصلاً ترازوی سنجش برپا نمی سازیم» آیا این با آیاتی که می گوئید «وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ: وزن در آن روز حق است» (۸ / اعراف) منافات دارد؟

مسئله نه، زیرا توزین در مورد کسانی است که کار قابل سنجشی انجام داده اند، اما کسی که تمام وجودش و افکار و اعمالش حتی به اندازه بال یک مگس وزن ندارد چه نیازی به سنجش دارد؟

لذا در روایت معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلُ الْعَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَزِنُ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ: در روز قیامت مردان فربه بزرگ جثه ای را در دادگاه خدا حاضر می کنند که

وزنشان حَتَّىٰ به اندازه بال مگسی نیست « (۱) چرا که در این جهان اعمالشان ، افکارشان و شخصیتشان همه توخالی و پوک بود .

و از این جا روشن می شود که مردم در آن جا چند دسته اند :

گروهی به قدری از نظر حسنات و اعمال صالح پربارند که نیازی به توزین و حساب در کارشان نیست و بی حساب وارد بهشت می شوند.

گروهی دیگر آن چنان اعمالشان حبط و باطل شده و یا به کلی فاقد عمل صالح هستند که باز نیازی به توزین ندارند ، آن ها نیز بی حساب وارد دوزخ می شوند .

اما گروه سوم آن هایی هستند که دارای حسنات و سیئات می باشند ، کارشان به وزن و حساب کشیده می شود و شاید اکثر مردم داخل در این قسم سوم هستند .

۱۰۶ ذَلِكْ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُوًا

ص: ۵۱

این گونه کیفر آن ها دوزخ است ، به خاطر آن که کافر شدند و آیات من و پیامبرانم را به باد استهزاء گرفتند .

و به این ترتیب آن ها سه اصل اساسی معتقدات دینی (مبدأ و معاد و رسالت انبیاء) را انکار کرده و یا بالاتر از انکار ، آن را به باد مسخره گرفته اند . لذا مستحق عذاب جهنم شدند .

زیانکارترین مردم چه کسانی هستند ؟

در زندگی خود و دیگران بسیار دیده ایم که گاه انسان کار خلافی انجام می دهد در حالی که فکر می کند که کار خوب و مهمی انجام داده است ، این گونه جهل مرکب ممکن است یک لحظه و یا یک سال و یا حتی یک عمر ، ادامه یابد و راستی بدبختی از این بزرگ تر تصور نمی شود .

و اگر می بینیم قرآن چنین کسان را زیانکارترین مردم نام نهاده دلیلش روشن است برای این که کسانی که مرتکب گناهی می شوند اما می دانند خلافکار هستند غالباً حد و مرزی برای خلافتکاری خود قرار می دهند و لاقلاً چهار اسبه نمی تازند و بسیار می شود که به خود می آیند و برای جبران آن به سراغ توبه و اعمال صالح می روند ، اما آن ها گنهکار هستند و درعین حال گناهشان را عبادت و اعمال سوئشان را صالحات و کژی ها را درستی ها می پندارند ، نه تنها درصد جبران نخواهند بود بلکه با شدت هرچه تمام تر به کار خود ادامه می دهند ، حتی تمام سرمایه های وجود خود را در این مسیر به کار می گیرند و چه تعبیر جالبی قرآن درباره آن ها ذکر کرده : « اَخْسِرِينَ اَعْمَالًا » .

ص: ۵۲ سوره کَهِف

در روایات اسلامی تفسیرهای گوناگونی برای « اَخْسِرِينَ اَعْمَالًا » آمده است که هر یک از آن ها اشاره به مصداق روشنی از این مفهوم وسیع است ، بی آن که آن را محدود کند ، در حدیثی از « اَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَه » می خوانیم که شخصی از امیر مؤمنان علی از تفسیر این آیه سؤال کرد ، امام فرمود : منظور یهود و نصاری هستند ، این ها در آغاز بر حق بودند سپس بدعت هایی در دین خود گذاردند و درحالی که این بدعت ها آن ها را به راه انحراف کشانید گمان می کردند کار نیکی انجام می دهند (۱).

جزء شانزدهم (۵۳)

در حدیث دیگری از همان امام می خوانیم : که پس از ذکر گفتار فوق فرمود: « خوارج نهروان نیز چندان از آن ها فاصله نداشتند » (۲).

« خوارج نهروان » ، آن جمعیت قشری بی مغز و نادان که بزرگ ترین گناهان (همچون کشتن علی و گروهی از مسلمانان راستین و گل های سرسبد اسلام) را موجب تقرب به خدا می دانستند و حتی بهشت را در انحصار خود فرض می کردند آیا از زیانکارترین مردم نبودند ؟

در حدیث دیگر مخصوصا اشاره به « رهبان ها » (مردان و زنان تارک دنیا) و گروه های بدعت گذار از مسلمین شده است
(۳).

ص: ۵۴

۱- «نُورُ الثَّقَلَيْنِ»، جلد ۳، صفحه ۳۱۲.

۲- «نُورُ الثَّقَلَيْنِ»، جلد ۳، صفحه ۳۱۲.

۳- «نُورُ الثَّقَلَيْنِ»، جلد ۳، صفحه ۳۱۲.

راهبانی که یک عمر در گوشه « دیرها » تن به انواع محرومیت ها می دهند ، از ازدواج چشم می پوشند ، از لباس و غذای خوب صرف نظر می کنند و دیرنشینی را بر همه چیز مقدم می شمردند و گمان می کنند این محرومیت ها سبب قرب آن ها به خدا است آیا مصداق « أَحْسَرِينَ أَعْمَالًا » نیستند ؟

آیا هیچ مذهب و آیین الهی ممکن است برخلاف قانون عقل و فطرت ، انسان اجتماعی را به انزوا دعوت کند و این کار را سرچشمه قرب به خدا بداند ؟

هم چنین آن ها که در آیین خدا بدعت گذاردند ، تثلیث را به جای توحید و مسیح بنده خدا را به عنوان فرزند خدا و خرافاتی دیگر از این قبیل را وارد آیین پاک الهی نمودند، به گمان این که دارند خدمتی می کنند، آیا این گونه افراد از زیانکارترین مردم نیستند ؟

و در بعضی از روایات به منکران ولایت امیر مؤمنان علی تفسیر گردیده (۱).

خلاصه آیه آن چنان مفهوم وسیعی دارد که اقوام زیادی را در گذشته و حال و آینده در برمی گیرد .

اکنون این سؤال پیش می آید که سرچشمه این حالت انحرافی خطرناک چیست ؟

مسئله تعصب های شدید ، غرورها ، تکبر ، خودمحوری و حُبّ ذات از مهم ترین عوامل پیدایش این گونه پندارهای غلط است .

گاه تملق و چاپلوسی دیگران و زمانی در گوشه انزوا نشستن و تنها به قاضی رفتن ، سبب پیدایش این حالت می گردد که تمام اعمال و افکار انحرافی و زشت انسان را در نظر او زینت می دهد ، آن چنان که به جای احساس شرمندگی و ننگ از این زشتی ها ، احساس غرور و

ص: ۵۶

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۱۱ .

در بعضی دیگر از آیات قرآن عامل این تزئین زشتی ها ، شیطان معرفی شده است و مسلما ابزار شیطان در وجود انسان همان خلق و خوی زشت و انحرافی است: « وَادْزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَافتخار و مباحات می کند ، همان گونه که قرآن در جای دیگر می فرماید : « أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسِينًا : آیا کسی که اعمال زشتش در نظرش زینت داده شده است و آن را نیکو می پندارد » (۸ / فاطر) .

قَالَ لَا- غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌّ لَكُمْ : به خاطر بیاورید هنگامی را که شیطان اعمال مشرکان را در نظرشان زینت داد و به آن ها گفت در این میدان (جنگ بدر) هیچ کس نمی تواند بر شما پیروز شود و من شخصا در کنار شما در این میدان شرکت دارم » (۴۸ / انفال) .

قرآن پس از ذکر داستان برج معروف فرعون می گوید : « وَكَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ : این چنین برای فرعون اعمال زشتش در نظرش تزئین شده (که دست به این گونه کارهای احمقانه و مضحک برای مبارزه با خدا می زند و گمان می کند کار مهمی انجام داده است » (۳۶ و ۳۷ / مؤمن) .

فردوس جای چه کسانی است ؟

۱۰۷ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا

اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، باغ های فردوس منزلگاهشان است.

سؤالی که در این جا پیش می آید این است که « فردوس » برترین جای بهشت است و در آیه فوق خواندیم فردوس منزلگاه افراد با ایمان و صاحبان اعمال صالح است، اگر چنین است مناطق دیگر بهشت نباید ساکنانی داشته باشد ، چرا که غیرمؤمن را در بهشت راهی نیست .

در پاسخ این سؤال می توان گفت که آیه فوق به هر فردی که ایمان و عمل صالح دارد اشاره نمی کند بلکه درجه والایی از نظر ایمان و عمل صالح را معیار برای دخول در فردوس قرار داده ، هر چند ظاهر آیه مطلق است ، اما توجه به مفهوم کلمه « فردوس » آن را مقید می کند .

لذا در سوره مؤمنون که صفات وارثان فردوس را بیان می کند حد اعلائی از صفات مؤمنان را ذکر کرده که در همه افراد وجود ندارد و این خود قرینه ای است بر این که ساکنان فردوس باید دارای صفات ممتازی باشند، علاوه بر ایمان و عمل صالح.

و نیز به همین دلیل در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که می فرماید هر وقت از خدا تقاضای بهشت را می کنید مخصوصا تقاضای « فردوس » کنید که جامع ترین و کامل ترین منزلگاه های بهشت است.

اشاره به این که همت افراد با ایمان باید در همه چیز و در همه حال عالی باشد، حتی در تمنای بهشت به مراحل پایین تر قناعت نکند، هر چند مراحل پایین تر هم غرق نعمت است.

بدیهی است کسی که چنین تقاضایی از خدا می کند لابد باید خود را برای رسیدن به چنین مقامی آماده کند، لابد باید حداکثر تلاش و کوشش را برای کسب برترین صفات انسانی و انجام صالح ترین اعمال به خرج دهد.

بنابراین آن ها که می گویند خدا کند ما به بهشت راه یابیم هرچند در پایین ترین مراحل آن باشیم ، افرادی هستند که از همت والای مؤمنان راستین بهره کافی ندارند .

۱۰۸ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا

آن ها جاودانه در آن خواهند ماند و هرگز تقاضای نقل مکان از آن جا نمی کنند .

« حِوَلٌ » معنی مصدری دارد و به معنی « تَحَوُّلٌ » و نقل مکان است ، همان گونه که در تفسیر آیه بالا گفتیم « فردوس » ، باغی از بهشت است که بهترین نعمت ها و مواهب الهی در آن جمع است و به همین دلیل بهترین نقاط آن جهان می باشد و لذا ساکنان آن هرگز تمنای نقل مکان از آن را نمی کنند .

ممکن است سؤال شود پس زندگی در آن جا به صورت یکنواخت و راکد خواهد بود و این خود عیب بزرگ آن است .

در پاسخ می گوییم هیچ مانعی ندارد که تحول و تکامل در همان منطقه تداوم داشته باشد یعنی اسباب تکامل در آن جا جمع است و انسان ها در پرتو اعمالی که در این جهان انجام داده اند و مواهبی که خدا در آن جهان به آن ها عنایت کرده در مسیر تکامل دائماً پیش می روند .

هیچ قلمی نمی تواند تمام عظمت جهان را به رشته تحریر در آورد

۱۰۹ قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا

بگو اگر دریاها برای (نوشتن) کلمات پروردگارم مرکب شوند، دریاها پایان می گیرند پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد، هر چند همانند آن (دریاها) را به آن اضافه کنیم.

«مداد» به معنی مرکب و یا ماده رنگینی که به کمک آن می نویسند می باشد و در اصل از «مَدَّ» به معنی کشش گرفته شده است، زیرا با کشش آن خطوط آشکار می شود.

«کَلِمَات» جمع کَلِمَه در اصل به معنی الفاظی است که با آن سخن گفته می شود و یا به تعبیر دیگر لفظی است که دلالت بر معنی دارد، اما از آن جا که هریک از موجودات این جهان دلیل بر علم و قدرت پروردگار است گاهی به هر موجودی «کَلِمَةُ اللَّهِ» اطلاق می شود، مخصوصا این تعبیر در مورد موجودات مهم و با عظمت بیشتر آمده است.

قرآن مجید در مورد عیسی مسیح می گوید : « اِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَىٰ بَنُ مَرْيَمَ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَ كَلِمَتُهُ اَلْقَاهَا اِلَى مَرْيَمَ : عِيسَى كَلِمَةً خَدَاوَنَد بُوَد كَه اَن رَا بَه مَرْيَمَ الْقَاهَا نَمُوْد » (۱۷۱ / نساء) .

در آیه مورد بحث کلمه نیز به همین معنی است یعنی اشاره به موجودات هستی است که هر کدام حکایت از صفات گوناگون پروردگار می کند .

در حقیقت قرآن در این آیه توجه به این واقعیت می دهد که گمان مبرید عالم هستی محدود به آن است که شما می بینید یا می دانید یا احساس می کنید ، بلکه آن قدر عظمت و گسترش دارد که اگر دریاها مرکب شوند و بخواهند نام آن و صفات و ویژگی های آن ها را بنویسند دریاها پایان می یابند پیش از آن که موجودات هستی را احصا کرده باشند.

آیه فوق با آیه مشابهی که در سوره لقمان آمده است هیچ گونه منافاتی ندارد آن جا که می گوید: « وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ: اگر تمام درختان روی زمین قلم شوند و دریا و هفت دریای دیگر، مرکب آن گردند (تا کلمات خدا را بنویسند) هرگز کلمات او پایان نمی گیرد » (۲۷ / لقمان) .

یعنی این قلم ها می شکند و آن مرکب ها تا آخرین قطره تمام می شود و هنوز شرح مخلوقات و اسرار و حقایق جهان هستی باقی مانده است .

به تعبیر دیگر می توان گفت : اگر تمام اقیانوس های روی زمین مرکب و جوهر شوند و همه درختان قلم گردند هرگز قادر نیستند آن چه در علم خداوند است رقم بزنند .

عمل شایسته پیش نیاز توجه ویژه خدا به انسان

۱۱۰ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ
أَحَدًا

بگو من فقط بشری هستم همچون شما (امتیازم این است که) به من وحی می شود که معبود شما تنها یکی است، پس هرکس امید لقای پروردگارش را دارد باید عمل صالح انجام دهد و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نکند .

این آیه که آخرین آیه سوره کهف است مجموعه ای است از اصول اساسی اعتقادات دینی، یعنی توحید و معاد و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و در واقع همان چیزی است که آغاز سوره کهف نیز با آن بوده است ، چرا که در آغاز نیز سخن از الله و وحی و پاداش عمل و قیامت بود و از یک نظر عصاره و فشرده ای است از مجموع این سوره که قسمت مهمی از آن بر محور این سه موضوع دور می زد .

و از آن جا که مسأله نبوت در طول تاریخش با انواع غُلُو و مُبَالَغَه همراه بوده است آن را چنین بیان می کند :

« بگو من فقط بشری همچون شما هستم ، یگانه امتیازم این است که بر من وحی می شود : قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ . »

و با این تعبیر بر تمام امتیازات پنداری شرک آلودی که پیامبران را از مرحله بشریت به مرحله الوهیت بالا می برد قلم سرخ می کشد .

سپس از میان تمام مسایلی که وحی می شود ، انگشت روی مسأله توحید می گذارد و می گوید : « بر من وحی می شود که معبود شما فقط یکی است : إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ . »

چرا تنها به این مسأله اشاره شده است برای این که توحید ، عصاره همه معتقدات و همه برنامه های فردی و اجتماعی سعادت بخش انسان است ، در جای دیگر نیز گفته ایم که توحید تنها یک اصل از اصول دین نیست بلکه خمیر مایه همه اصول و فروع اسلام است .

اگر در یک مثال ساده تعلیمات دین را از اصول و فروع به دانه های گوهری تشبیه کنیم باید توحید را به آن ریسمانی تشبیه کرد که این دانه ها را به هم پیوند می دهد و از مجموع آن گردنبد پرارزش و زیبایی می سازد.

و یا این که اگر هر یک از تعلیمات دین را به یکی از اعضاء پیکر انسان تشبیه کنیم باید بگوییم توحید روحی است که در مجموع این پیکر دمیده است .

در بحث های معاد و نبوت ، این واقعیت به ثبوت رسیده است که آن ها جدا از توحید نیستند یعنی هنگامی که خدا را با همه صفاتش بشناسیم می دانیم چنین خدایی باید پیامبرانی بفرستد و نیز حکمت و عدالت او ایجاب می کند که دادگاه عدل و رستاخیزی وجود داشته باشد ، مسایل اجتماعی و کل جامعه انسانی و هر چه در ارتباط با آن است باید پرتوی از توحید و وحدت باشد تا سامان یابد .

به همین دلیل در احادیث می خوانیم که جمله « لا اِلهَ اِلَّا اللهُ » قلعه محکم پروردگار است و هر کس در آن وارد شود از عذاب و کیفر الهی در امان است .

و نیز همه شنیده ایم که پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز اسلام می فرمود : اگر طالب رستگاری هستید زیر پرچم توحید در آید « قُولُوا لَا اِلهَ اِلَّا اللهُ تُفْلِحُوا » .

سومین جمله این آیه اشاره به این مسأله رستاخیز می کند و آن را با « فاء تفریع » به مسأله توحید پیوند می زند و می گوید : « فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا » .

لقای پروردگار که همان مشاهده باطنی ذات پاک او با چشم دل و بصیرت درون است گرچه در این دنیا هم برای مؤمنان راستین امکان پذیر است اما از آن جا که این مسأله در قیامت به خاطر مشاهده آثار بیشتر و روشن تر و صریح تر جنبه همگانی و عمومی پیدا می کند ، این تعبیر در لسان قرآن معمولاً در مورد روز قیامت به کار رفته از سوی دیگر طبیعی است اگر انسان انتظار و امید چیزی را دارد باید خود را برای استقبال از آن آماده کند.

آن کس که ادعا می کند من انتظار چیزی دارم و اثری در عمل او نمایان نیست ، در واقع مدعی دروغینی بیش نخواهد بود .

به همین دلیل در آیه فوق « فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا » به صورت صیغه امر بیان شده، امری که لازمه رجاء و امیدواری است. پروردگار است.

در آخرین جمله حقیقت عمل صالح را در یک بیان کوتاه چنین بازگو می کند: « و نباید کسی را در عبادت پروردگارش شریک سازد: وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا » .

به تعبیر روشن تر تا حقیقت خلوص و اخلاص در عمل نیاید، رنگ عمل صالح به خود نخواهد گرفت. انگیزه الهی و خدایی است که به عمل انسان عمق می دهد، نورانیت می بخشد و جهت صحیح می دهد و هنگامی که اخلاص از میان رفت، عمل بیشتر جنبه ظاهری پیدامی کند، به منافع شخصی گرایش می یابد و عمق و اصالت و جهت صحیح خود را از دست می دهد. در حقیقت این عمل صالحی که از انگیزه الهی و اخلاص، سرچشمه گرفته و با آن آمیخته شده است گذرنامه لقای پروردگار است.

ضمناً عمل صالح آن چنان مفهوم وسیعی دارد که هر برنامه مفید و سازنده فردی و اجتماعی را در تمام زمینه های زندگی شامل می شود.

سوره كهف

پايان سوره كهف

ص: ٦٩

سوره مَرِيَمَ

سوره مَرِيَمَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ كَا هِيَ آصَا

كهيعص

در خصوص حروف مقطعه این سوره دو دسته از روایات در منابع اسلامی دیده می شود:

نخست روایاتی است که هر یک از این حروف را اشاره به یکی از اسماء بزرگ خداوند (اسماء الحسنی) می داند « کاف » اشاره به « کافی » که از اسماء بزرگ خداوند است و « ه » اشاره به « هادی » و « یاء » اشاره به « ولی » و « عین » اشاره به « عالم » و « ص » اشاره به « صادق الوعد » (کسی که در وعده خود صادق است) .^(۱)

۱

ص: ۷۰

دوم روایاتی است که این حروف مقطعه را به داستان قیام امام حسین در کربلا تفسیر کرده است: « کاف » اشاره به « کربلا » « هاء » اشاره به « هلاک خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله » و « یاء » به « یزید » و « عین » به مسأله « عطش » و « صاد » به « صبر و استقامت » حسین و یاران جانبازش. (۱)

۲ ذِكْرٌ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِياً

این یادی است از رحمت پروردگار تونسبت به بنده اش زکریا.

۳ اِذْ نادى رَبَّهُ نِداءً خَفِيًّا

در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه (عبادت) خواند.

این سؤال برای مفسران مطرح شده که « نادى » به معنی دعا با صدای بلند است در حالی که « خَفِيًّا » به معنی آهسته و مخفی است و این دو با هم سازگار نیست ، ولی با توجه به این نکته که « خَفِيًّا » به معنی آهسته نیست ، بلکه به معنی پنهان است ، بنابراین ممکن است زکریا در خلوتگاه خود آن جا که کسی غیر از او حضور نداشته ، خدا را با صدای بلند خوانده باشد و بعضی گفته اند این تقاضای او در دل شب بوده است ، آن گاه که مردم در خواب آرمیده بودند. (۲)

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۲۰ .

۲- « تفسیر قُرْطَبِي » ، جلد ۶ ، ذیل آیه مورد بحث .

بعضی نیز جمله « فَخَرَجَ عَلٰی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ » (زکریا از محراب خود بیرون آمد و به سراغ قومش رفت) را که در آیات آینده خواهد آمد دلیل بر وقوع این دعا در خلوتگاه گرفته اند . (۱)

۴ قَالَ رَبِّ اِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّاسُ شَيْبًا وَّ لَمْ اَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا

گفت: پروردگارا! استخوانم سست شده و شعله پیری تمام سرم را فرا گرفته و من هرگز در دعای تو از اجابت محروم نمی شدم .

ص: ۷۲

« زکریا » فراگیری پیری و سفیدی تمام موی سرش را ، به شعله ور شدن آتش و درخشندگی آن و خاکستر سفیدی که بر جای می گذارد ، تشبیه کرده است و این تشبیهی است بسیار رسا و زیبا . سپس می افزاید: (وَ لَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا) تو همواره در گذشته مرا به اجابت دعاهایم عادت دادی و هیچ گاه محرومم نساخته ای ، اکنون که پیر و ناتوان شده ام ، سزاوارترم که دعایم را اجابت فرمایی و نومید بازنگردانی .

در حقیقت « شقاوت » در این جا به معنی تعب و رنج است ، یعنی من هرگز در خواسته هایم از تو به زحمت و مشقت نمی افتادم ، چرا که به سرعت مورد قبول تو واقع می گشت .

۵ وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَ كَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا

و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند) و همسرم نازا است ، توبه قدرتت جانشینی به من ببخش .

۶ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا

که وارث من و آل یعقوب باشد و او را مورد رضایت قرارده.

«ارث» در این جا مفهوم وسیعی دارد که هم ارث اموال را شامل می شود و هم ارث مقامات معنوی را ، چراکه برای هر طرف قرائنی وجود دارد و با توجه به آیات قبل و بعد و مجموعه روایات ، این تفسیر نزدیک به نظر می رسد .

۷ يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا

ای زکریا! ما تو را به فرزندی بشارت می دهیم که نامش یحیی است ، پسر ی هم نامش پیش از این نبوده است .

جمله «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» گرچه ظاهرا به این معنی است که کسی تاکنون هم نام او نبوده است ، ولی از آن جا که نام به تنهایی دلیل بر شخصیت کسی نیست ، معلوم می شود که این اسم ، اشاره به مسمی است ، یعنی کسی که دارای امتیازاتی همچون او باشد

قبلاً نبوده است ، چنان که راغب در کتاب مفردات صریحا همین معنی را انتخاب کرده است

بدون شک قبل از یحیی پیامبران بزرگی بودند حتی بالاتر از او ، ولی هیچ مانعی ندارد که یحیی ویژگی هایی داشته است مخصوص خودش ، چنان که بعدا به آن اشاره خواهد شد .

یحیی پیامبر وارسته الهی

نام « یحیی » در سوره های آل عمران ، انعام ، مریم و انبیاء مجموعا پنج بار آمده است ، او یکی از پیامبران بزرگ الهی است و از جمله امتیازاتش این بود که در کودکی به مقام نبوت رسید ، خداوند آن چنان عقل روشن و درایت تابناکی در این سن و سال به او داد که شایسته پذیرش این منصب بزرگ شد .

از ویژگی هایی که این پیامبر صلی الله علیه و آله داشته و قرآن در سوره آل عمران آیه ۳۹ به آن اشاره کرده ، توصیف او به « حَصُور » است ، همان گونه که در ذیل همان آیه گفته ایم « حَصُور » از ماده « حَصِرَ » به معنی کسی

است که از جهتی در « مُحَاصِرَه » قرار گیرد و در این جا طبق بعضی از روایات به معنی خودداری کننده از ازدواج است .

این کار از این نظر امتیاز برای او بوده است که بیانگر نهایت عفت و پاکی است و یا بر اثر شرایط خاص زندگی مجبور به سفرهای متعدد برای تبلیغ آیین الهی بوده و همچون عیسی مسیح ناچار به مجرد زیستن گردیده است .

این تفسیر نیز نزدیک به نظر می رسد که منظور از « حَصُور » در آیه فوق کسی است که شهوات و هوس های دنیا را ترک گفته و در واقع یک مرحله عالی از زهد بوده است .^(۱)

به هر حال از منابع اسلامی و منابع مسیحی استفاده می شود که « یحیی » پسر خاله « عیسی » بوده است ، هنگامی که مسیح اظهار نبوت کرده ، یحیی به او ایمان آورد .

ص: ۷۶

۱- در این که ترک ازدواج نمی تواند به تنهایی فضیلت بوده باشد و قانون اسلام در زمینه تأکید بر ازدواج ، در جلد ۲ « تفسیر نمونه » صفحه ۴۰۴ مشروحا بحث شده است .

بدون شک یحیی کتاب آسمانی ویژه ای نداشت و این که در آیات بعد می خوانیم « یا یَحْيٰی خُذِ الْكِتٰبَ بِقُوَّةٍ : ای یحیی کتاب را با قوت بگیر » اشاره به « تورات » کتاب حضرت موسی است .

حضرت یحیی و حضرت مسیح ، قدر مشترک هایی داشتند ، زهد فوق العاده ترک ازدواج به عللی که گفته شد و تولد اعجاز آمیز و همچنین نسب بسیار نزدیک .

از روایات اسلامی استفاده می شود که امام حسین و یحیی نیز جهات مشترکی داشتند، لذا از امام علی بن الحسین زین العابدین چنین نقل شده که فرمود: « ما همراه امام حسین (به سوی کربلا) بیرون آمدیم ، امام در هر منزلی نزول می فرمود و یا از آن کوچ می کرد یاد یحیی و قتل او می نمود و می فرمود : در بی ارزشی دنیا نزد خدا همین بس که سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه به سوی فرد بی عفتی از بی عفت های بنی اسرائیل بردند » .^(۱)

ص: ۷۷

شهادت امام حسین نیز از جهاتی همانند شهادت یحیی بود (کیفیت قتل یحیی را بعدا شرح خواهیم داد). و نیز نام حسین همچون نام یحیی بی سابقه بود و مدت حمل آن‌ها (به هنگامی که در شکم مادر بودند) نسبت به معمول کوتاه تر بود.

۸ قَالَ رَبِّ اَنى يَكُونُ لى غُلَامٌ وَا كَانَتِ امْرَاَتى عاقِراً وَا قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا

گفت: پروردگارا! چگونه فرزندی برای من خواهد بود درحالی که همسرم نازا است و من نیز از پیری افتاده شده‌ام؟

«عاقِر» در اصل از واژه «عُقِر» به معنی ریشه و اساس یا به معنی «حبس» است و این که به زنان نازا «عاقِر» می‌گویند، به خاطر آن است که کار آن‌ها از نظر فرزند به پایان رسیده، یا این که تولد فرزند در آن‌ها محبوس شده است.

« عِتِي » به معنای کسی است که بر اثر طول زمان اندامش خشکیده شده ، همان حالتی که در سنین بسیار بالا برای انسان پیدا می شود .

۹ قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا

فرمود : این گونه است که تو می گویی پروردگارت گفته : این بر من آسان است، من قبلاً تورا آفریدم و چیزی نبودى.

این مسأله عجیبی نیست که از پیرمردی همچون تو و همسری ظاهراً نازا فرزندى متولد شود، خدایى که توانایى دارد از هیچ همه چیز بیافریند ، چه جای تعجب که در این سن و سال و این شرایط فرزندى به تو عنایت کند .

۱۰ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ ءَايَتُكَ اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا

عرض کرد: پروردگارا! نشانه اى برای من قرار ده. گفت:

نشانه تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلم (با مردم) نخواهی داشت، در حالی که زبان تو سالم است.

بدون شک زکریا به وعده الهی ایمان داشت و خاطرش جمع بود، ولی برای اطمینان بیشتر، همان گونه که ابراهیم مؤمن به معاد تقاضای شهود چهره معاد در این زندگی کرد تا قلبش اطمینان بیشتری یابد، زکریا از خدا تقاضای نشانه و آیتی نمود.

این نشانه آشکاری است که انسان با داشتن زبان سالم و قدرت بر هر گونه نیایش با پروردگار در برابر مردم توانایی سخن گفتن را نداشته باشد.

۱۱ فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا

او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آن ها گفت صبح و شام (به شکرانه این نعمت) خدا را تسبیح گوید.

بعد از این بشارت و این آیت روشن «زکریا» از محراب عبادتش

به سراغ مردم آمد و با اشاره به آن‌ها چنین گفت: « صبح و شام تسبیح پروردگار بگویید » .

چراکه این نعمت بزرگی که خدا به زکریا ارزانی داشته بود، دامنه آن همه قوم را فرا می‌گرفت و در سرنوشت آینده همه آن‌ها تأثیر داشت، به همین دلیل سزاوار بود همگی به شکرانه آن نعمت به تسبیح خدا برخیزند و مدح و ثنای الهی گویند .

« مِحْرَاب » محل خاصی است که در عبادتگاه برای امام یا افراد برجسته در نظر گرفته می‌شود و در علت نام گذاری آن، دو جهت ذکر کرده‌اند :

نخست این که از ماده « حَرْب » به معنی جنگ گرفته شده، چون محراب در حقیقت محل مبارزه با شیطان و هوای نفس است .

دیگر این که محراب در لغت به معنی نقطه بالای مجلس است و چون محل محراب در بالای معبد بوده به این نام نامیده شده .

بعضی می‌گویند: « محراب » در میان بنی اسرائیل به عکس آن چه در میان ما معمول است در نقطه ای بالاتر از سطح زمین قرار داشته و چند پله می‌خورده و اطراف آن را دیوار می‌کشیده‌اند، به طوری که کسانی که داخل محراب بودند کمتر از خارج دیده می‌شدند جمله «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ» که در آیات فوق خواندیم با توجه به کلمه « علی » که معمولاً برای جهت فوق به کار می‌رود این معنی را تأیید می‌کند .

۱۲ یا یحییٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَءَاتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا

ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوت بگیر و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم .

معروف و مشهور در میان مفسران این است که منظور از « کتاب » در این جا « تورات » است ، حتی ادعای اجماع و اتفاق در این زمینه کرده اند. (۱)

ص: ۸۲

۱- به تفسیر « آلوسی » و تفسیر « قُرطبی » ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

منظور از گرفتن کتاب با قوت و قدرت آن است که با قاطعیت هر چه تمام تر و تصمیم راسخ و اراده ای آهنین کتاب آسمانی تورات و محتوای آن را اجرا کند و به تمام آن عمل نماید و در راه تعمیم و گسترش آن از هر نیروی مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، بهره گیرد.

اصولاً هیچ « کتاب » و « مکتبی » را بدون قوت و قدرت و قاطعیت پیروانش نمی توان اجرا کرد، این درسی است برای همه مؤمنان و همه رهروان راه « الله ».

بعد از این دستور، به مواهب ده گانه ای که خدا به یحیی داده بود و یا او به توفیق الهی کسب کرد، اشاره می کند.

وظایف خدایی خود را منظم و با قدرت انجام دهید

کلمه « قوت » در جمله « يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ » همان گونه که اشاره کردیم معنی کاملاً وسیعی دارد و تمام قدرت های مادی

و معنوی ، روحی و جسمی در آن جمع است و این خود بیانگر این حقیقت است که نگهداری آیین الهی و اسلام و قرآن با ضعف و سستی و ولنگاری و مسامحه ، امکان پذیر نیست ، بلکه باید در دژ نیرومند قدرت و قوت و قاطعیت قرار گیرد .

گرچه مخاطب در این جا « یحیی » است ، ولی در مواردی دیگر از قرآن مجید نیز این تعبیر در مورد سایرین دیده می شود :

در آیه ۱۴۵ اعراف ، موسی مأموریت پیدا می کند که تورات را با قوت بگیرد : « فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ » .

و در آیه ۶۳ و ۹۳ بقره همین خطاب نسبت به تمام بنی اسرائیل دیده می شود : « خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ » که نشان می دهد این یک حکم عام برای همگان است ، نه شخص یا اشخاص معینی .

اتفاقا همین مفهوم با تعبیر دیگری در آیه ۶۰ سوره انفال آمده است : « وَاعْتَدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ : آن چه از قدرت و قوت در توان شما است برای مرعوب ساختن دشمنان فراهم سازید » .

به هر حال این آیه پاسخی است به همه آن ها که گمان می کنند از موضع ضعف می توان کاری انجام داد و یا می خواهند با سازش کاری در همه شرایط مشکلات را حل کنند .

نبوت در خردسالی

درست است که دوران شکوفایی عقل انسان معمولاً حد و مرز خاصی دارد ، ولی می دانیم همیشه در انسان ها افراد استثنایی وجود داشته اند ، چه مانعی دارد که خداوند این دوران را برای بعضی از بندگانش به خاطر مصالحتی فشرده تر کند و در سال های کمتری خلاصه نماید ، همان گونه که برای سخن گفتن معمولاً گذشتن یکی دو سال از تولد لازم است ، در حالی که می دانیم حضرت مسیح در همان روزهای نخستین زبان به سخن گشود ، آن هم سخنی بسیار پرمحتوا که طبق روال عادی در شأن انسان های بزرگسال بود ، چنان که در تفسیر آیات آینده به خواست خدا خواهد آمد .

از این جا روشن می شود اشکالی که پاره ای از افراد به بعضی از ائمه شیعه کرده اند چرا بعضی از آن ها در سنین کم به مقام امامت رسیدند ، نادرست است .

در روایتی از یکی از یاران امام جواد محمد بن علی النقی به نام علی بن اسباط می خوانیم که می گوید: به خدمت او رسیدم (در حالی که سن امام کم بود) من درست به قامت او خیره شدم تا به ذهن خویش بسپارم و به هنگامی که به مصر بازمی گردم کم و کیف مطلب را برای یاران نقل کنم، درست در همین هنگام که در چنین فکری بودم، آن حضرت نشست (گویی تمام فکر مرا خوانده بود) رو به سوی من کرد و گفت: «ای علی بن اسباط خداوند کاری را که در مسأله امامت کرده، همانند کاری است که در نبوت کرده است، گاه می فرماید: "وَ اتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا: ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت و عقل و درایت دادیم" و گاه درباره انسان هامی فرماید: "حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سِنَهُ ... : هنگامی که انسان به حد بلوغ کامل عقل به چهل سال رسید ... " بنابراین همان گونه که ممکن است خداوند حکمت را به انسانی در کودکی بدهد در قدرت او است که آن را در چهل سال بدهد. «(۱)

ضمنا این آیه پاسخ دندان شکنی است برای خرده گیری که می گویند علی نخستین کسی نبود که از میان مردان به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد ، چرا که در آن روز کودک ده ساله بود و ایمان کودک ده ساله پذیرفته نیست .

۱۳ وَ حَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا وَ زَكْوَةً وَ كَانَ تَقِيًّا

و به او رحمت و محبت از ناحیه خود بخشیدیم و پاکی (روح و عمل) و او پرهیزکار بود .

«حنان» در اصل به معنی رحمت و شفقت و محبت و ابراز علاقه و تمایل است .

«زکات» معنی وسیعی دارد و همه پاکیزگی ها را در بر خواهد گرفت.

شهادت حضرت یحیی

ص: ۸۷

۱۴ وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا

او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود و جبار (و متکبر) و عصیانگر نبود .

۱۵ وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا

و سلام بر او آن روز که تولد یافت و آن روز که می میرد و آن روز که زنده و برانگیخته می شود.

نه تنها تولد یحیی شگفت انگیز بود ، مرگ او هم از پاره ای جهات عجیب بود ، غالب مورخان مسلمان و همچنین منابع معروف مسیحی جریان این شهادت را چنین نقل کرده اند (هر چند اندک تفاوتی در خصوصیات آن در میان آن ها دیده می شود) .

یحیی قربانی روابط نامشروع یکی از طاغوت های زمان خود با یکی از محارم خویش شد، به این ترتیب که «هرودیس» پادشاه هوسباز فلسطین ، عاشق «هیرودیا» دختر برادر خود شد و زیبایی وی دل او را در گرو عشقی آتشین قرار داده ، لذا تصمیم به ازدواج با او گرفت .

این خبر به پیامبر بزرگ خدا صلی الله علیه و آله یحیی رسید، او صریحا اعلام کرد که این ازدواج نامشروع است و مخالف دستورهای تورات می باشد و من به مبارزه با چنین کاری قیام خواهم کرد .

سر و صدای این مسأله در تمام شهر پیچید و به گوش آن دختر « هیروودیا » رسید ، او که یحیی را بزرگ ترین مانع راه خویش می دید تصمیم گرفت در یک فرصت مناسب از وی انتقام گیرد و این مانع را از سر راه هوس های خویش بردارد .

ارتباط خود را با عمویش بیشتر کرد و زیبایی خود را دامی برای او قرار داد و آن چنان در وی نفوذ کرد که روزی « هیروودیس » به او گفت : « هر آرزویی داری از من بخواه که منظورت مسلما انجام خواهد یافت » .

« هیروودیا » گفت : من هیچ چیز جز سر یحیی را نمی خواهم ، زیرا او نام من و تو را بر سرزبان ها انداخته و همه مردم به عیب جویی ما نشسته اند ، اگر می خواهی دل من آرام شود و خاطر من شاد گردد ، باید این عمل را انجام دهی .

« هیرو دیس » که دیوانه وار به آن زن عشق می ورزید ، بی توجه به عاقبت این کار تسلیم شد و چیزی نگذشت که سر یحیی رانزد آن زن بدکار حاضر ساختند ، اما عواقب دردناک این عمل ، سرانجام دامان او را گرفت .

در احادیث اسلامی می خوانیم که سالار شهیدان امام حسین می فرمود : « از پستی های دنیا این که سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه برای زن بدکاره ای از زنان بنی اسرائیل بردند . »

یعنی شرایط من و یحیی از این نظر نیز مشابه است ، چراکه یکی از هدف های قیام من مبارزه با اعمال ننگین طاغوت زمانم یزید است .

سر آغاز تولد مسیح

۱۶ وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَبَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا

در این کتاب (آسمانی قرآن) از مریم یاد آر ، آن هنگام که از خانواده اش جدا شد و در ناحیه شرقی قرار گرفت .

کلمه « اِتَّيَبَتْ » از ماده « نَبَّيْتُ » به گفته « راغب » به معنی دورانداختن اشیاء غیر قابل ملاحظه است و این تعبیر در آیه فوق شاید اشاره به آن باشد که مریم به صورت متواضعانه و گمنام خالی از هر گونه کاری که جلب توجه کند ، از جمع ، کناره گیری کرد و آن مکان از خانه خدا را برای عبادت انتخاب نمود .

او در حقیقت می خواست مکانی خالی و فارغ از هر گونه دغدغه پیدا کند که به راز و نیاز با خدای خود پردازد و چیزی او را از یاد محبوب غافل نکند ، به همین جهت طرف شرق بیت المقدس (آن معبد بزرگ) را که شاید محلی آرام تر و یا از نظر تابش آفتاب پاک تر و مناسب تر بود برگزید .

۱۷ فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا

و حجابی میان خود و آن ها افکند (تا خلوتگاهش از هر نظر برای عبادت آماده باشد) در این هنگام ما روح خود (جبرئیل یکی از فرشتگان بزرگ) را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بی عیب و نقص بر مریم ظاهر شد .

در این جمله، تصریح نشده است که این حجاب برای چه منظور بوده، آیا برای آن بوده که آزادتر و خالی از دغدغه و اشتغال حواس بتواند به عبادت پروردگار و راز و نیاز با او پردازد، یا برای این بوده است که می خواسته شستشو و غسل کند؟ آیه از این نظر ساکت است.

به هر حال « در این هنگام ما روح خود (جبرئیل یکی از فرشتگان بزرگ) را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسان کامل بی عیب و نقص و خوش قیافه ای بر مریم ظاهر شد » .

« تَمَثَّلُ » چیست ؟

« تَمَثَّلُ » در اصل از ماده « مُثُولٌ » به معنی ایستادن در برابر شخص یا چیزی است و « مُمَثَّلٌ » به چیزی می گویند که به صورت دیگری نمایان گردد، بنابراین « تَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا » مفهومش این است که آن فرشته الهی به صورت انسانی درآمد .

بدون شک معنی این سخن آن نیست که جبرئیل، صورتا و سیرتا تبدیل به یک انسان شد، چراکه چنین انقلاب و تحولی ممکن نیست، بلکه منظور این است که او به صورت انسان درآمد، هر چند سیرت او همان فرشته بود، ولی مریم در ابتدای امر که خبر نداشت، چنین تصور می کرد که در برابر او انسانی است سیره و صورتا .

۱۸ قَالَتْ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتُ تَقِيًّا

او (سخت ترسید و) گفت : من به خدای رحمن از تو پناه می برم ، اگر پرهیزکار هستی .

پیدا است که در این موقع چه حالتی به مریم دست می دهد ، مریمی که همواره پاکدامن زیسته ، در دامان پاکان پرورش یافته و در میان جمعیت مردم ضرب المثل عفت و تقوا است ، از دیدن چنین منظره ای که مرد بیگانه زیبایی به خلوتگاه او راه یافته چه ترس و وحشتی به او دست می دهد ؟ لذا بلافاصله صدا زد : « من به خدای رحمان از تو پناه می برم ، اگر پرهیزکار هستی . »

۱۹ قَالَ اِنَّمَا اَنَا رَسُوْلٌ رَّبِّكَ لِاَهَبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا

گفت: من فرستاده پروردگار توأم (آمده ام) تا پسر پاکیزه ای به تو ببخشم .

مریم با گفتن این سخن در انتظار عکس العمل آن مرد ناشناس بود، انتظاری آمیخته با وحشت و نگرانی بسیار، اما این حالت دیری نپایید، ناشناس زبان به سخن گشود و مأموریت و رسالت عظیم خویش را چنین بیان کرد و «گفت: من فرستاده پروردگار توأم».

این جمله همچون آبی است که بر آتش بریزد، به قلب پاک مریم آرامش بخشید، ولی این آرامش نیز چندان طولانی نشد، چرا که بلافاصله افزود: «من آمده ام تا پسر پاکیزه ای از نظر خُلق و خوی و جسم و جان به تو ببخشم».

۲۰ قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا

گفت: چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و زن آلوده ای هم نبوده ام.

از شنیدن این سخن لرزه شدیدی وجود مریم را فراگرفت و بار دیگر او در نگرانی عمیقی فرو رفت و « گفت : چگونه ممکن است من صاحب پسری شوم ، در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و هرگز زن آلوده نبوده ام ؟ »

او در این حال تنها به اسباب عادی می اندیشید و فکر می کرد برای این که زنی صاحب فرزند شود، دو راه بیشتر ندارد ، یا ازدواج و انتخاب همسر و یا آلودگی و انحراف ، من که خود را بهتر از هر کس می شناسم ، نه تاکنون همسری انتخاب کرده ام و نه هرگز زن منحرفی بوده ام ، تاکنون هرگز شنیده نشده است کسی بدون این دو صاحب فرزندی شود .

۲۱ قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا

گفت : مطلب همین است پروردگارت فرموده ، این کار بر من سهل و آسان است ، ما می خواهیم او را نشانه ای برای مردم قراردهیم و رحمتی از سوی ما باشد و این امری است

پایان یافته (و جای گفتگو ندارد).

اما به زودی طوفان این نگرانی مجدد با شنیدن سخن دیگری از پیک پروردگار فرونشست، او با صراحت به مریم «گفت: مطلب همین است پروردگارت فرموده، این کار بر من سهل و آسان است».

تو که خوب از قدرت من آگاهی، تو که میوه های بهشتی را در فصلی که در دنیا شبیه آن وجودنداشت در کنار محراب عبادت خویش دیده ای، تو که آوای فرشتگان را که شهادت به پاکیت می دادند شنیده ای، تو که می دانی جدت آدم از خاک آفریده شد، این چه تعجب است که از این خبرداری؟

مریم درکشاکش سخت ترین طوفان های زندگی

۲۲ فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِمَكَانٍ قَصِيًّا

سرانجام (مریم) باردار شد و او را به نقطه دور دستی برد.

«سرانجام مریم باردار شد» و آن فرزند موعود در رحم او جای گرفت.

در این که چگونه این فرزند به وجود آمد آیا جبرئیل در پیراهن او دمید یا در دهان او، در قرآن سخنی از آن به میان نیامده است، چرا که نیازی به آن نبوده، هر چند کلمات مفسرین در این باره مختلف است.

به هر حال « این امر سبب شده او از بیت المقدس به مکان دور دستی برود ». .

او در این حالت در میان یک بیم و امید ، یک حالت نگرانی توأم با سرور به سر می برد، گاهی به این می اندیشید که این حمل سرانجام فاش خواهد شد ، گیرم چند روز یا چند ماهی از آن ها که مرا می شناسند دور بمانم و در این نقطه به صورت ناشناس زندگی کنم ، آخر چه خواهد شد ؟

چه کسی از من قبول می کند زنی بدون داشتن همسر باردار شود ، مگر این که آلوده دامان باشد ، من با این اتهام چه کنم ؟ و راستی برای دختری که سال ها سنبل پاکی و عفت و تقوا و پرهیزکاری و نمونه ای در عبادت و بندگی خدا بوده ، زاهدان و عابدان بنی اسرائیل به کفالت او از طفولیت افتخار می کردند و زیر نظر پیامبر بزرگی پرورش یافته و خلاصه سجایای اخلاقی و آوازه قداست او همه جا پیچیده است ، بسیار دردناک است که یک روز احساس کند همه این سرمایه معنویش به خطر افتاده است و در گرداب اتهامی قرار گرفته که بدترین اتهامات محسوب و این سومین لرزه ای بود که بر پیکر او افتاد .

اما از سوی دیگر ، احساس می کرد که این فرزند پیامبر موعود الهی است ، یک تحفه بزرگ آسمانی می باشد ، خداوندی که مرا به چنین فرزندی بشارت داده و با چنین کیفیت معجز آسایی او را آفریده ، چگونه تنهیم خواهد گذاشت ؟ آیا ممکن است در برابر چنین اتهامی از من دفاع نکند ؟ من که لطف او را همیشه آزموده ام و دست رحمتش را بر سر خود دیده ام .

۲۳ فَاجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًا مَنْسِيًا

درد وضع حمل او را به کنار تنه درخت خرمایی کشاند (آن قدر ناراحت شد که) گفت : ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می شدم .

هرچه بود دوران حمل پایان گرفت و لحظات طوفانی زندگی مریم شروع شد، درد سخت زاییدن به او دست داد، آن چنان که او را از آبادی به بیابان کشاند، بیابانی خالی از انسان ها و خشک و بی آب و بی پناه.

گرچه در این حالت زنان به آشنایان و دوستان خود پناه می برند تا برای تولد فرزند به آن ها کمک کنند، ولی چون وضع مریم یک وضع استثنایی بود و هرگز نمی خواست کسی وضع حمل او را ببیند، با آغاز درد زاییدن، راه بیابان را پیش گرفت

قرآن در این زمینه می گوید: « درد وضع حمل، او را به کنار درخت خرمایی کشاند » .

تعبیر به « جِذْعِ النَّخْلَةِ » با توجه به این که « جِذْع » به معنی تنه درخت است، نشان می دهد که تنها بدنه ای از آن درخت باقی مانده بود یعنی درختی خشکیده بود .

در این حالت، طوفانی از غم و اندوه، سراسر وجود پاک مریم را فرا گرفت، احساس کرد لحظه ای را که از آن می ترسید فرا رسیده است، لحظه ای که هر چه پنهان است در آن آشکار می شود و رگبار تیرهای تهمت مردم بی ایمان متوجه او خواهد شد .

به قدری این طوفان سخت بود و این بار بر دوشش سنگینی می کرد که بی اختیار « گفت : ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می شدم » .

بدیهی است تنها ترس تهمت های آینده نبود که قلب مریم را می فشرد ، هر چند مشغله فکری مریم بیش از همه همین موضوع بود ، ولی مشکلات و مصائب دیگر مانند وضع حمل بدون قابله و دوست و یاور، دربیابانی تنهای تنها، نبودن محلی برای استراحت، آبی برای نوشیدن و غذا برای خوردن ، وسیله برای نگاه داری مولود جدید ، این ها اموری بود که سخت او را تکان می داد .

۲۴ فَنَادِيهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا

ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که غمگین مباش ، پروردگارت زیر پای تو چشمه آب (گوارایی) قرار داده است .

۲۵ وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلِهِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا

و تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فروریزد.

نظری به بالای سرت بیفکن ، بنگر چگونه ساقه خشکیده به درخت نخل باروری تبدیل شده که میوه ها ، شاخه هایش را زینت بخشیده اند « تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد » .

پاسخ به یک سؤال در مورد معجزه برای مریم

۲۶ فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا مِمَّا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا

از (این غذای لذیذ) بخور و از (آن آب گوارا) بنوش و چشمت را (به این مولود جدید) روشن دار و هر گاه کسی از انسان ها را دیدی با اشاره بگو : من برای خدای رحمان روزه

گرفته ام و با احدی امروز سخن نمی گویم (این نوزاد خودش از تو دفاع خواهد کرد) .

بعضی می پرسند اگر معجزه مخصوص انبیاء و امامان است پس ظهور این گونه معجزات برای مریم چگونه بود ؟

بعضی از مفسران برای حل این مشکل آن را جزء معجزات عیسی گرفته اند که مقدماتا تحقق یافت و از آن تعبیر به « اِزْهَاص » می کنند . (اِزْهَاص به معنی معجزه مقدماتی است) .

ولی هیچ نیاز به این گونه پاسخ ها نیست ، چراکه ظهور خارق عادات برای غیر پیامبران و امامان هیچ گونه مانعی ندارد این همان چیزی است که نامش را « کرامت » می گذاریم .

معجزه آن است که توأم با « تَحَدّی » (دعوت به مبارزه و توأم با دعوی نبوت و یا امامت) بوده باشد .

روزه سکوت

ظاهر آیات فوق نشان می دهد که مریم به خاطر مصلحتی مأمور به

سکوت بود و به فرمان خدا از سخن گفتن در این مدت خاص خودداری می کرد تا نوزادش عیسی ، لب به سخن بگشاید و از پاکی او دفاع کند ، که این از هر جهت مؤثرتر و گیراتر بود .

اما از تعبیر آیه چنین برمی آید که نذر سکوت برای آن قوم و جمعیت کار شناخته شده ای بود، به همین دلیل این کار را بر او ایراد نگرفتند، ولی این نوع روزه در شرع اسلام ، مشروع نیست .

از امام علی بن الحسین در حدیثی چنین نقل شده : «صَوْمُ السُّكُوتِ حَرَامٌ : روزه سکوت حرام است » (۱) و این به خاطر تفاوت شرایط در آن زمان با زمان ظهور اسلام است .

عیسی مسیح در گاهواره سخن می گوید

۲۷ فَاتَتْ بِهِقَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا

(مریم) او را در آغوش گرفته ، به سوی قومش آمد ،

ص: ۱۰۳

گفتند: ای مریم، کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی.

«فَرِيًّا» بنا به گفته راغب در کتاب مفردات به معنی بزرگ یا عجیب آمده است.

«سرانجام مریم در حالی که کودکش را در آغوش داشت، از بیابان به آبادی بازگشت و به سراغ بستگان و اقوام خود آمد» (فَاتَتْ بِهٖ قَوْمَهَا تَحْمِلُهَا).

هنگامی که آن‌ها کودکی نوزاد را در آغوش دیدند، دهانشان از تعجب باز ماند، آن‌ها که سابقه پاکدامنی مریم را داشتند و آوازه تقوا و کرامت او را شنیده بودند سخت نگران شدند، تا آن‌جا که بعضی به شک و تردید افتادند و بعضی دیگر هم که در قضاوت و داوری، عجول بودند زبان به ملامت و سرزنش او گشودند و گفتند: حیف از آن سابقه درخشان، با این آلودگی و صد حیف از آن دودمان پاکی که این‌گونه بد نام شد.

۲۸ يَا أُخْتِ هٰؤُنَ مَا كَانَ اَبُوكَ اَمْرًا سَوِيًّا وَمَا كَانَتْ اُمُّكَ بَغِيًّا

ای خواهر هارون ، نه پدر تو مرد بدی بود و نه مادرت زن بدکاره ای .

این که آن ها به مریم گفتند : « ای خواهر هارون » موجب تفسیرهای مختلفی در میان مفسران شده است ، اما آن چه صحیح تر به نظر می رسد این است که هارون مرد پاک و صالحی بود ، آن چنان که در میان بنی اسرائیل ضرب المثل شده بود ، هرکس را می خواستند به پاکی معرفی کنند می گفتند: او برادر یا خواهر هارون است . مرحوم « طبرسی » در « مجمع البیان » این معنی را در حدیث کوتاهی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است .^(۱)

۲۹ فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا

ص: ۱۰۵

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۳۳ .

(مریم) اشاره به او کرد، گفتند: ما چگونه با کودکی که در گاهواره است، سخن بگوییم.

در این هنگام ، مریم به فرمان خدا سکوت کرد ، تنها کاری که انجام داد این بود که اشاره به نوزادش عیسی کرد (فَإِشَارَتْ إِلَيْهِ) .

اما این کار بیشتر تعجب آن هارا برانگیخت و شاید جمعی آن را حمل بر سخریه کردند و خشمناک شدند، گفتند: مریم با چنین کاری که انجام داده ای قوم خود را مسخره نیز می کنی.

درباره « مَهْدِ » (گهواره) بحث کرده اند که عیسی هنوز به گهواره نرسیده بود ، بلکه ظاهر آیات این است به محض ورود مریم در میان جمعیت ، در حالی که عیسی در آغوشش بود، این سخن در میان او و مردم رد و بدل شد .

امّا باید توجه داشت که واژه « مَهْدِ » چنان که « راغب » در مفردات می گوید ، به معنی جایگاهی است که برای کودک آماده می کنند ، خواه گهواره باشد یا دامن مادر و یا بستر و مَهْدِ و مِهَادِ هر دو در لغت به معنی

« الْمَكَانُ الْمُمَهَّدُ الْمُوَطَّأُ : محل آماده شده و گسترده » (برای استراحت و خواب) آمده است .

۳۰ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ اتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا

(ناگهان عیسی زبان به سخن گشود) گفت : من بنده خدایم به من کتاب (آسمانی) داده و مرا پیامبر قرار داده است .

به هر حال ، جمعیت از شنیدن این گفتار مریم نگران و حتی شاید عصبانی شدند ، آن چنان که طبق بعضی از روایات به یکدیگر گفتند: مسخره و استهزاء او، از انحرافش از جاده عفت، بر ما سخت تر و سنگین تر است .

و این حالت چندان به طول نیانجامید ، چراکه آن کودک نوزاد زبان به سخن گشود و « گفت : من بنده خدایم ، او کتاب آسمانی به من مرحمت کرده و مرا پیامبر قرار داده است » .

چگونه نوزاد سخن می گوید

طبق روال عادی ، هیچ نوزادی در ساعات یا روزهای نخستین

تولد سخن نمی گوید ، سخن گفتن نیاز به نمو کافی مغز و سپس ورزیدگی عضلات زبان و حنجره و هماهنگی دستگاه های مختلف بدن با یکدیگر دارد و این امور عادتاً باید ماه ها بگذرد و تدریجاً در کودکان فراهم گردد . ولی هیچ دلیل علمی هم بر محال بودن این امر نداریم تنها این که خارق عادت است و همه معجزات چنین هستند ، یعنی همه خارق عادتند نه محال عقلی .

۳۱ وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا

و مرا وجودی پر برکت قرار داده در هر کجا باشم و مرا توصیه به نماز و زکات، مادام که زنده ام کرده است .

۳۲ وَ بَرًّا بَوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا

و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبار و شقیّ قرار نداده است .

« بَرٌّ » به معنی شخص نیکوکار است ، در حالی که « بَرٌّ » به معنی صفت نیکوکاری است .

« جَبَّار » به کسی می گویند که برای خود هر گونه حقوق بر مردم قائل است، ولی هیچ حقی برای کسی نسبت به خود قائل نیست .

و نیز « جَبَّار » به کسی می گویند که از روی خشم و غضب ، افراد را می زند و نابود می کند و پیرو فرمان عقل نیست و یا می خواهد نقص و کمبود خود را با ادعای عظمت و تکبر ، برطرف سازد که همه این ها صفات بارز طاغوتیان و مستکبران در هر زمان است .

« شَقِیَّ » به کسی گفته می شود که اسباب گرفتاری و بلا و مجازات برای خود فراهم می سازد و بعضی آن را به کسی که قبول نصیحت نمی کند ، تفسیر کرده اند و پیدا است که این دو معنی از هم جدا نیست .

۳۳ وَالسَّلَامُ عَلَیْ یَوْمٍ وُلِدْتُ وَیَوْمٍ أَمُوتُ وَ یَوْمٍ أُبْعَثُ حَیًّا

و سلام (خدا) بر من ، آن روز که متولد شدم و آن روز که می میرم و آن روز که زنده برانگیخته می شوم .

این سه روز در زندگی انسان ، سه روز سرنوشت ساز و خطرناک

است که سلامت در آن ها جز به لطف خدا میسر نمی شود و لذا هم در مورد «یحیی» این جمله آمده و هم در مورد حضرت مسیح ، با این تفاوت که در مورد اول خداوند این سخن را می گوید و در مورد دوم مسیح این تقاضا را دارد .

۳۴ ذَلِكْ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ

این است عیسی بن مریم، گفتار حقی که در آن تردیدی کنند.

بعد از آن که قرآن مجید در آیات گذشته ترسیم بسیار زنده و روشنی از ماجرای تولد حضرت مسیح کرد ، به نفی خرافات و سخنان شرک آمیزی که درباره عیسی گفته اند ، پرداخته است .

مخصوصا در این عبارت روی فرزند مریم بودن او تأکید می کند تا مقدمه ای باشد برای نفی فرزندى خدا .

اما این که قرآن می گوید : آن ها در این زمینه در شك و تردید هستند ، گویا اشاره به دوستان و دشمنان مسیح یا به تعبیر دیگر مسیحیان و یهودیان است ، از يك سو گروهی گمراه در پاکی مادر او

شک و تردید کردند و از سوی دیگر گروهی در این که او یک انسان باشد، اظهار شک نمودند، حتی همین گروه نیز به شعبه های مختلف تقسیم شدند، بعضی او را صریحا فرزند خدا دانستند (فرزند روحانی و جسمانی، حقیقی نه مجازی) و به دنبال آن مسأله تثلیث و خدایان سه گانه را به وجود آوردند.

بعضی مسأله تثلیث را از نظر عقل نامفهوم خواندند و معتقد شدند که باید تعبدا آن را پذیرفت و بعضی برای توجیه منطقی آن به سخنان بی اساسی دست زدند، خلاصه همه آن ها چون ندیدند حقیقت، یا چون نخواستند حقیقت، ره افسانه زدند. (۱)

مگر فرزند برای خدا ممکن است

۳۵ ما كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

ص: ۱۱۱

۱- در زمینه تثلیث نصاری و خرافاتی که مسیحیان در این زمینه به هم بافته اند به جلد ۴ تفسیر نمونه صفحه ۲۲۴ ذیل آیه ۱۷۱ سوره نساء مراجعه فرمایید.

هرگز برای خدا شایسته نبود فرزندی انتخاب کند ، منزه است او، هرگاه چیزی را فرمان دهد، می گوید: موجود باش، آن هم موجود می شود .

دارا بودن فرزند ، آن چنان که مسیحیان در مورد خدا می پندارند ، با قداست مقام پروردگار سازگار نیست ، از یک سو لازمه آن جسم بودن و از سوی دیگر محدودیت و از سوی سوم نیاز و خلاصه خدا را از مقام قدسش زیر چتر قوانین عالم ماده کشیدن و او را در سر حدّ یک موجود ضعیف و محدود مادی قرار دادن است .

۳۶ وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ

و خداوند پروردگار من و شماست ، او را پرستش کنید ، این است راه راست .

آخرین سخن عیسی بعد از معرفی خویش با صفاتی که گفته شد این است که بر مسأله توحید، مخصوصاً در زمینه عبادت تأکید کرده است . و به این ترتیب مسیح از آغاز حیات خود با هرگونه

شرک و پرستش خدایان دوگانه و چندگانه مبارزه کرد و همه جا تأکید بر توحید داشت، بنابراین آن چه به عنوان تثلیث (خدایان سه گانه) در میان مسیحیان امروز دیده می شود، به طور قطع بدعتی است که بعد از عیسی گذاشته شده و ما شرح آن را در ذیل آیات ۱۷۱ سوره نساء بیان کردیم. (۱)

۳۷ فَاخْتَلَفَ الْأَغْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ

ولی (بعد از او) گروه ها از میان پیروان او اختلاف کردند وای به حال کافران از مشاهده روز بزرگ (رستاخیز) .

تاریخ مسیحیت نیز به خوبی گواهی می دهد که آن ها تا چه اندازه بعد از حضرت مسیح درباره او و مسأله توحید اختلاف کردند « این اختلافات به اندازه ای بالا گرفت که " قسطنطین " امپراتور روم مجمعی از " اُسْقُفُها " (دانشمندان بزرگ مسیحی) تشکیل داد که یکی از سه مجمع معروف تاریخی آن ها است ، اعضای این مجمع به دو هزار و یکصد و هفتاد عضو رسید که همه از بزرگان آن ها بودند ، هنگامی که بحث درباره عیسی مطرح شده ، علمای حاضر نظرات کاملاً مختلفی درباره او اظهار داشتند و هر گروهی عقیده ای داشت .

ص: ۱۱۳

۱- به « تفسیر نمونه » جلد ۴ ، صفحه ۲۲۴ مراجعه شود .

بعضی گفتند : او خدا است که به زمین نازل شده است ، عده ای را زنده کرده و عده ای را میرانده ، سپس به آسمان صعود کرده است . بعضی دیگر گفتند : او فرزند خدا است و بعضی دیگر گفتند : او یکی از اقانیم ثلاثه (سه ذات مقدس) است ، اَبٌ و اِبْنٌ و رُوْحُ الْقُدُسُ (خدای پدر ، خدای پسر و روح القدس) و بعضی دیگر گفتند : او سومین آن سه نفر است : خداوند معبود است ، او هم معبود و مادرش هم معبود .

سرانجام بعضی گفتند : او بنده خدا است و فرستاده او و فرقه های دیگر هر کدام سخنی گفتند : به طوری که اتفاق نظر بر هیچ یک از این عقاید حاصل نشد ، بزرگ ترین رقم طرفداران یک عقیده ۳۰۸ نفر بود

که امپراطور آن را به عنوان یک اکثریت نسبی پذیرفت و به عنوان عقیده رسمی از آن دفاع کرد و بقیه را کنار گذاشت ، اما عقیده توحید که متأسفانه طرفداران کمتری داشت در اقلیت قرار گرفت . « (۱)

۳۸ أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلالٍ مُّبِينٍ

چه گوش های شنوا و چه چشم های بینایی (در آن روز) که نزد ما می آیند پیدا می کنند؟ ولی این ستمگران امروز در گمراهی آشکارند .

روشن است که در عالم آخرت پرده ها از برابر چشم ها کنار می رود و گوش ها شنوا می شود ، چراکه آثار حق در آن جا به مراتب از عالم دنیا آشکارتر است ، اصولاً مشاهده آن دادگاه و آثار اعمال ، خواب غفلت را از چشم و گوش انسان می برد و حتی کوردلان آگاه و دانا می شوند ،

ص: ۱۱۵

ولی چه سود که این بیداری و آگاهی به حال آن ها مفید نیست .

رستاخیز روز حسرت و تأسف

۳۹ وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

آن ها را از روز حسرت (روز رستاخیز که برای همه مایه تأسف است) بترسان، روزی که همه چیز پایان می یابد، در حالی که آن ها در غفلتند و ایمان نمی آورند .

روز قیامت نام های مختلفی در قرآن مجید دارد ، از جمله «يَوْمَ الْحَسْرَةِ» هم نیکوکاران تأسف می خورند ، ای کاش بیشتر عمل انجام داده بودند و هم بدکاران ، چرا که پرده ها کنار می رود و حقایق اعمال و نتایج آن بر همه کس آشکار می شود .

در روایتی از امام صادق در تفسیر جمله «إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» چنین نقل شده : « خداوند فرمان خلود را درباره اهل بهشت و اهل دوزخ صادر می کند . » (۱)

ص: ۱۱۶

۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیه .

۴۰ اِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْاَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَ اِلَيْنَا يُرْجَعُونَ

ما زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند به ارث می بریم و همگی به سوی ما بازمی گردند .

آیه فوق به همه ظالمان و ستمگران هشدار می دهد که این اموال که در اختیار خود آن ها است، جاودانی نیست، همان گونه که حیات خود آن ها هم جاودانی نمی باشد، بلکه وارث نهایی همه این ها خدا است . اگر کسی به این واقعیت ، مؤمن و معتقد باشد ، چرا برای اموال و سایر مواهب مادی که چند روزی به امانت نزد ما سپرده شده و به سرعت از دست ما بیرون می رود ، تعدی و ظلم و ستم و پایمال کردن حقیقت یا حقوق اشخاص را روا دارد ؟

۴۱ وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا

در این کتاب از ابراهیم یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر خدا بود .

کلمه « صِدِّيق » صیغه مبالغه از صدق و به معنی کسی است که بسیار راستگو است ، بعضی گفته اند به معنی کسی است که هرگز دروغ نمی گوید .

این صفت به قدری اهمیت دارد که در آیه فوق حتی قبل از صفت «نبوت» بیان شده ، گویی زمینه ساز شایستگی برای پذیرش نبوت است.

منطق گیرا و کوبنده ابراهیم

۴۲ اِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا

هنگامی که به پدرش گفت : ای پدر چرا چیزی را پرستش می کنی که نمی شنود و نمی بیند و هیچ مشکلی را از تو حل نمی کند ؟

«آب» در لغت عرب گاهی به معنی پدر و گاه به معنی عمو آمده است.

این بیان کوتاه و کوبنده یکی از بهترین دلایل نفی شرک و بت پرستی است، چراکه یکی از انگیزه های انسان در مورد شناخت پروردگار انگیزه سود و زیان است که علمای عقاید از آن تعبیر به مسأله «دفع ضرر محتمل» کرده اند.

او به عمویش آزر می گوید: «چرا تو به سراغ معبودی می روی که نه تنها مشکلی از کار تو نمی گشاید، بلکه اصلاً قدرت شنوایی و بینایی ندارد».

در حقیقت ابراهیم در این جا دعوتش را از عمویش شروع می کند، به این دلیل که نفوذ در نزدیکان لازم تر است، همان گونه که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نخست مأمور شد که اقوام نزدیک خود را به اسلام دعوت کند، همان گونه که در آیه ۲۱۴ سوره شعراء می خوانیم: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»

دلیل پیروی از عالم

ص: ۱۱۹

۴۳ یا اَبْتِ اِنِّیْ قَدْ جَاءَنِیْ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِیْ اِهْدِکَ صِرَاطًا سَوِیًّا

ای پدر علم و دانشی نصیب من شده است که نصیب تو نشده، بنابراین از من پیروی کن تا تورا به راه راست هدایت کنم .

ابراهیم آزر را به پیروی از خود دعوت می کند ، با این که قاعدتا عمویش از نظر سن از او بسیار بزرگ تر بوده و در آن جامعه سرشناس تر و دلیل آن را چنین ذکر می کند « که من علمی دارم که نزد تو نیست » (قَدْ جَاءَنِیْ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ یَأْتِکَ)

این یک قانون کلی است درباره همه که در آن چه آگاه نیستند از آن ها که آگاهند پیروی کنند و این در واقع برنامه رجوع به متخصصان هر فن و از جمله مسأله تقلید از مجتهد را در فروع احکام اسلامی مشخص می سازد ، البته بحث ابراهیم در مسائل مربوط به فروع دین نبود ، بلکه از اساسی ترین مسأله اصول دین سخن می گفت ، ولی حتی در این گونه مسائل نیز باید از راهنمایی های دانشمند استفاده کرد ، تا هدایت به صراط سَوِیِّ که همان «صراط مستقیم» است ، حاصل گردد .

۴۴ یا اَبْتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا

ای پدر شیطان را پرستش مکن که شیطان نسبت به خداوند رحمن عصیانگر بود .

البته پیدا است که منظور از عبادت در این جا عبادت به معنی سجده کردن و نماز و روزه برای شیطان به جا آوردن نیست ، بلکه به معنی اطاعت و پیروی فرمان است که این خود یک نوع از عبادت محسوب می شود .

معنی عبادت و پرستش آن قدر وسیع است که حتی گوش دادن به سخن کسی به قصد عمل کردن به آن را نیز شامل می گردد و نیز قانون کسی را به رسمیت شناختن یک نوع عبادت و پرستش او محسوب می شود.

از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده : « مَنْ أَصِيحِي إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ ، فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ

النَّاطِقُ عَنْ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ : کسی که به سخن سخن گویی گوش فرا دهد (گوش دادن از روی تسلیم و رضا) او را پرستش کرده ، اگر این سخن گو از سوی خدا سخن می گوید خدا را پرستیده است و اگر از سوی ابلیس سخن می گوید ابلیس را عبادت کرده » . (۱)

به هر حال ابراهیم می خواهد این واقعیت را به عمویش تعلیم کند که انسان در زندگی بدون خط نمی تواند باشد یا خط الله و صراط مستقیم است و یا خط شیطان عصیانگر و گمراه ، او باید در این میان درست بیندیشد و برای خویش تصمیم گیری کند و خیر و صلاح خود را دور از تعصب ها و تقلیدهای کورکورانه در نظر بگیرد.

۴۵ یا اَبَتِ اِنِّیْ اَخَافُ اَنْ یَّمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ فَتَكُوْنَ لِلشَّیْطٰنِ وَلِیًّا

ای پدر ، من از این می ترسم که عذابی از ناحیه خداوند رحمن به تو رسد در نتیجه از دوستان شیطان باشی .

ص: ۱۲۲

۱- « سفینه البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۱۵ (ماده عَبَدَ) .

تعبیر ابراهیم در برابر عمویش آزر در این جا بسیار جالب است از یک سو مرتبا او را با خطاب یا ابت (پدرم) که نشانه ادب و احترام است، مخاطب می سازد و از سوی دیگر جمله « أَنْ يَمَسَّكَ » نشان می دهد که ابراهیم از رسیدن کوچک ترین ناراحتی به آزر ناراحت و نگران است و از سوی سوم تعبیر به « عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ » اشاره به این نکته می کند کار تو به واسطه این شرک و بت پرستی به جایی رسیده که خداوندی که رحمت عام او همگان را در بر گرفته به تو خشم می گیرد و مجازات می کند ، بین چه کار وحشتناکی انجام می دهی .

و از سوی چهارم این کار تو کاری است که سرانجامش ، قرار گرفتن زیر چتر ولایت شیطان است .

رفتار منطقی توأم با احترام بهترین راه جذب دیگران

کیفیت گفتگوی ابراهیم با آزر که طبق روایات مردی بت پرست و بت تراش و بت فروش بوده و یک عامل بزرگ فساد در محیط محسوب می شده ، به ما نشان می دهد که برای نفوذ در افراد منحرف ، قبل از توسل به خشونت باید از طریق منطق ، منطقی آمیخته با احترام ، محبت، دلسوزی و در عین حال توأم با قاطعیت استفاده کرد ، چراکه گروه زیادی از این طریق تسلیم حق خواهند شد ، هر چند عده ای در برابر این روش باز هم مقاومت نشان می دهند که البته حساب آن ها جدا است و باید برخورد دیگری با آن ها داشت .

۴۶ قَالَ أَرَأَيْتُ أَنْتَ عَنِ الْهَيْتَىٰ يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا

گفت: ای ابراهیم آیا تو از خدایان من روی گردانی؟ اگر (از این کار) دست برداری تو راسنگسارمی کنم، از من برای مدتی طولانی دور شو.

کلمه «مَلِيًّا» به گفته «راغب» در «مفردات» از ماده اِمْلَاء به معنی مهلت دادن طولانی آمده است و در این جا مفهومش آن است که برای مدت طولانی یا همیشه از من دور شو.

نه تنها دلسوزی های ابراهیم و بیان پربارش به قلب آزر نشست بلکه او از شنیدن این سخنان ، سخت برآشفته .

جالب این که اولاً « آزر » حتی مایل نبود تعبیر انکار بت ها و یا مخالفت و بدگویی نسبت به آن ها را بر زبان آورد ، بلکه به همین اندازه گفت: « آیا تو روی گردان از بت ها هستی » مبدا به بت ها جسارت شود ، ثانياً : به هنگام تهدید ابراهیم ، او را به سنگسار کردن تهدید نمود ، آن هم با تأکیدی که از « لام » و « نون تأکید ثقلیه » در « لَا رُجُومَنَّكَ » استفاده می شود و می دانیم سنگسار کردن یکی از بدترین انواع کشتن است . ثالثاً : به این تهدید مشروط قناعت نکرد ، بلکه در همان حال ابراهیم را وجودی غیرقابل تحمل شمرد و به او گفت: برای همیشه از نظرم دور شو .

این تعبیر بسیار توهین آمیزی است که افراد خشن نسبت به مخالفین خود به کار می برند و در فارسی گاهی به جای آن « گورت را گم کن » می گوئیم ، یعنی نه تنها خودت برای همیشه از من پنهان شو ، بلکه جایی برو که حتی قبرت را هم نبینم .

۴۷ قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا

(ابراهیم) گفت: سلام بر تو، من به زودی برایت از پروردگارم تقاضای عفو می‌کنم، چرا که او نسبت به من مهربان است. این سلام ممکن است تودیع و خداحافظی باشد که با گفتن آن و چند جمله بعد، ابراهیم، «آزر» را ترک گفت. در واقع، ابراهیم در مقابل خشونت و تهدید آزر، مقابله به ضد نمود، وعده استغفار و تقاضای بخشش پروردگار به او داد. در این جا سؤالی مطرح می‌شود که چرا ابراهیم به او وعده استغفار داد، با این که می‌دانیم آزر، هرگز ایمان نیاورد و استغفار برای مشرکان، طبق صریح آیه ۱۱۳ سوره توبه ممنوع است. پاسخ این سؤال به طور مشروح ذیل همان آیه سوره توبه ذکر شده است (تفسیر نمونه، جلد ۸ صفحه ۱۰۶).

۴۸ وَاعْتَرِضْ لَهُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَادْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا

و از شما و آن چه غیر از خدا می خوانید کناره گیری می کنم و پروردگارتان را می خوانم و امیدوارم دعایم در پیشگاه پروردگارتان بی پاسخ نماند .

۴۹ فَلَمَّا عَتَرَلَهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا

هنگامی که از آن ها و از آن چه غیر خدا می پرستیدند، کناره گیری کرد ، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و هر یک را پیامبر بزرگی قرار دادیم .

ابراهیم به گفته خود وفا کرد و بر سر عقیده خویش با استقامت هر چه تمام تر باقی ماند ، همواره منادی توحید بود ، هر چند تمام اجتماع فاسد آن روز بر ضد او قیام کردند ، اما او سرانجام تنها نماند ، پیروان فراوانی در تمام قرون و اعصار پیدا کرد ، به طوری که همه خداپرستان جهان به وجودش افتخار می کنند .

گرچه مدت زیادی طول کشید که خداوند اسحاق و سپس یعقوب (فرزند اسحاق) را به ابراهیم داد ولی به هر حال این موهبت بزرگ، فرزندی همچون اسحاق و نوه ای همچون یعقوب که هر یک پیامبری عالی مقام بودند، نتیجه آن استقامتی بود که ابراهیم در راه مبارزه با بت ها و کناره گیری از آن آیین باطل از خود نشان داد.

۵۰ وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلَيْنَا

و از رحمت خود به آن ها ارزانی داشتیم و برای آن ها نام نیک و مقام مقبول و برجسته (در میان همه امت ها) قرار دادیم.

این در حقیقت پاسخی است به تقاضای ابراهیم که در سوره شعراء آیه ۸۴ آمده است: « وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ : خدایا برای من لسان صدق در امت های آینده قرار ده »

در واقع آن ها می خواستند آن چنان ابراهیم و دودمانش از جامعه انسانی طرد شوند که کمترین اثر و خبری از آنان باقی نماند و برای همیشه فراموش شوند، اما بر عکس، خداوند به خاطر ایثارها و فداکاری ها و استقامتشان در ادای رسالتی که بر عهده داشتند، آن چنان آن ها را بلند آوازه ساخت که همواره بر زبان های مردم جهان قرار داشته و دارند و به عنوان اسوه و الگویی از خداشناسی و جهاد و پاکی و تقوا و مبارزه و جهاد شناخته می شوند.

« لِسَان » در این گونه موارد به معنی یادی است که از انسان در میان مردم می شود و هنگامی که آن را اضافه به « صِدْق » کنیم و لِسَانٌ صِدْقٍ بگوییم معنی یاد خیر و نام نیک و خاطره خوب در میان مردم است و هنگامی که با کلمه « عَلِیَا » که به معنی عالی و برجسته است ضمیمه شود ، مفهومش این خواهد بود که خاطره بسیار خوب از کسی در میان مردم بماند .

ناگفته پیدا است ابراهیم نمی خواهد با این تقاضا ، خواهش دل خویش را برآورد ، بلکه هدفش این است که دشمنان نتوانند تاریخ زندگی او را که فوق العاده انسان ساز بود به بوته فراموشی بیفکنند و او را که می تواند الگویی برای مردم جهان باشد ، برای همیشه از خاطره ها محو کنند .

در روایتی از امیر مؤمنان علی می خوانیم : « لِسَانُ الصَّدَقِ لِلْمَرْءِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ فِي النَّاسِ خَيْرًا مِنَ الْمَالِ يَأْكُلُهُ وَ يُورِثُهُ : خاطره خوب و نام نیکی که خداوند برای کسی در میان مردم قرار دهد از ثروت فراوانی که هم خودش بهره می گیرد و هم به ارث می گذارد ، بهتر و برتر است » . (۱)

اصولاً قطع نظر از جنبه های معنوی گاهی حسن شهرت در میان مردم ، می تواند برای انسان و فرزندانش سرمایه عظیمی گردد که نمونه های آن را فراوان دیده ایم .

در این جا سؤالی پیش می آید که چگونه در این آیه موهبت وجود اسماعیل ، نخستین فرزند بزرگوار ابراهیم اصلاً مطرح نشده ، با این که نام یعقوب که نوه ابراهیم است ، صریحاً آمده است ؟

ص: ۱۳۰

و در جای دیگر از قرآن وجود اسماعیل ، ضمن مواهب ابراهیم بیان شده ، آن جا که از زبان ابراهیم می گوید : « الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ : شکر خدایی را که در پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید » (۳۹ / ابراهیم)

پاسخ این سؤال چنین است که : علاوه بر این که در دو سه آیه بعد نام اسماعیل و بخشی از صفات برجسته او مستقلاً آمده است ، منظور از آیه فوق آن است که ادامه و تسلسل نبوت را در دودمان ابراهیم بیان کند و نشان دهد چگونه این حسن شهرت و نام نیک و تاریخ بزرگ او به وسیله پیامبرانی که از دودمان او یکی بعد از دیگری به وجود آمدند ، تحقق یافت و می دانیم که بسیاری از پیامبران از دودمان اسحاق و یعقوب در اعصار و قرون به وجود آمده اند ، هرچند از دودمان اسماعیل نیز بزرگ ترین پیامبران یعنی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قدم به عرصه هستی گذارد ، ولی تسلسل و تداوم در فرزندان اسحاق بود .

لذا در آیه ۲۷ سوره عنکبوت می خوانیم : « وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ

وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ: ما به او اسحاق و يعقوب را بخشيديم و در دودمان او نبوت و كتاب آسماني قرار داديم.»

موسی پیامبری مخلص و برگزیده

۵۱ وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى اِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا

در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن ، که او مخلص بود و رسول و پیامبر والا مقامی .

« نَبِيًّا » در این جا اشاره به علو مقام و رفعت شأن این پیامبر بزرگ است ، زیرا این واژه در اصل از « نَبُوهُ » به معنی رفعت و بلندی مقام گرفته شده است . موسی به خاطر اطاعت و بندگی خدا به جایی رسید که « پروردگار او را خالص و پاک ساخت و مسلما کسی که به چنین مقامی برسد از خطر انحراف و آلودگی مصون خواهد بود ، چراکه شیطان با تمام اصراری که برای منحرف ساختن بندگان خدا دارد ، خودش اعتراف می کند که قدرت برگمراه کردن «مُخْلِصِينَ» ندارد : « قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ: گفت: سوگند به عزت همه آن هارا گمراه می کنم مگر بندگان مخلصت » (۸۲ و ۸۳/ص) .

فرق رسول و نبی

«رَسُول» در اصل به معنی کسی است که مأموریت و رسالتی بر عهده او گذارده شده، تا آنان را ابلاغ کند و «نَبِی» بنابر یک تفسیر به معنی کسی است که از وحی الهی آگاه است و خبر می دهد و بنابر تفسیر دیگر به معنی شخص عالی مقام است، این از نظر لغت.

اما از نظر تعبیرات قرآنی و لسان روایات بعضی معتقدند که «رَسُول» کسی است که صاحب آیین و مأمور ابلاغ باشد، یعنی وحی الهی را دریافت کند و به مردم ابلاغ نماید، اما «نَبِی» دریافت وحی می کند، ولی موظف به ابلاغ آن نیست، بلکه تنها برای انجام وظیفه خود او است و یا اگر از او سؤال کنند، پاسخ می گوید.

به تعبیر دیگر «نَبِی» همانند طیب آگاهی است که در محل خود آماده پذیرایی بیماران است، او به دنبال بیمار نمی رود، ولی اگر بیماری به او مراجعه کند از درمانش فروگذار نمی کند.

امارسول همانند طبیعی است سیّار و به تعبیری که علی در نهج البلاغه درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرموده: «طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ»^(۱).

از روایاتی که در این زمینه به ما رسیده و مرحوم کلینی در کتاب «اصول کافی» در باب «طَبَقَاتُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرَّسُلِ» و باب «الْفَرْقُ بَيْنَ النَّبِيِّ وَ الرَّسُولِ» آورده است، چنین استفاده می شود که «نَبِيٌّ» کسی است که تنها حقایق وحی را در حال خواب می بیند (همانند رؤیای ابراهیم) و یا علاوه بر خواب در بیداری هم صدای فرشته وحی را می شنود.

اما «رَسُولٌ» کسی است که علاوه بر دریافت وحی در خواب و شنیدن صدای فرشته، خود او را هم مشاهده می کند.^(۲)

ص: ۱۳۴

۱- «نهج البلاغه»، خطبه ۱۰۸.

۲- «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۳۳ و ۱۳۴ (چاپ دارالکتب الاسلامیه).

۵۲ وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا

ما او را از طرف راست (کوه) طور فراخواندیم و او را نزدیک ساختیم و با او سخن گفتیم.

« نَجِيًّا » به معنی « مُناجی » کسی است که با دیگری به نحوی سخن درگوشی دارد، در این جا خداوند نخست موسی را از فاصله دوری صدا زد و بعد که نزدیک شد، با او به نَجْوِی پرداخت (ناگفته پیدا است که خداوند نه زبانی دارد و نه مکانی بلکه امواج صوتی در فضا ایجاد می کند و با بنده ای همچون موسی سخن می گوید).

در آن شب تاریک و پر وحشتی که با همسرش از بیابان های «مدین» گذشته و به سوی مصر در حرکت بود، به همسرش درد وضع حمل دست داد و گرفتار سرمای شدیدی شد و به دنبال شعله آتشی در حرکت بود، ناگهان برقی از دور درخشید و ندایی برخاست و به موسی

فرمان رسالت داده شد و این بزرگ ترین افتخار و شیرین ترین لحظه در عمر او بود.

اسماعیل پیامبر صادق الوعد

۵۳ وَ هَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا

و ما از رحمت خود برادرش هارون را که پیامبر بود به او بخشیدیم .

۵۴ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا

در کتاب آسمانی خود از اسماعیل یاد کن که او در وعده هایش صادق و رسول و پیامبر بزرگی بود .

۵۵ وَ كَانَ يَأْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلٰوةِ وَ الزَّكٰوةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهٖ مَرْضِيًّا

او همواره خانواده خود را به نماز و زکات دعوت می کرد و همواره مورد رضایت پروردگارش بود .

در این دو آیه به «صَادِقُ الْوَعْدِ» بودن، پیامبر عالی مقام بودن، امر به نماز و پیوند و رابطه با خالق داشتن، امر به زکات و رابطه با خلق خدا برقرار نمودن و بالاخره کارهایی انجام دادن که جلب خشنودی خدا را کند، از صفات این پیامبر بزرگ الهی شمرده شده است.

تکیه روی وفای به عهد و توجه به تربیت خانواده، به اهمیت فوق العاده این دو وظیفه الهی اشاره می کند که یکی قبل از مقام نبوت او ذکر شده و دیگری بلافاصله بعد از مقام نبوت.

در حقیقت تا انسان «صادق» نباشد، محال است به مقام والای رسالت برسد، چراکه اولین شرط این مقام آن است که وحی الهی را بی کم و کاست به بندگانش برساند و لذا حتی افراد معدودی که مقام عصمت را در پاره ای از ابعادش در انبیاء انکار می کنند، مسأله صدق پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان یک شرط اساسی پذیرفته اند، صدق و راستی در خبرها، در وعده ها و در همه چیز.

در روایتی می خوانیم: این که خداوند اسماعیل را، « صَادِقُ الْوَعْدِ » شمرده، به خاطر این است که او به قدری در وفای به وعده اش اصرار داشت که با کسی در محلی وعده ای گذارده بود، او نیامد، اسماعیل همچنان تا یک سال در انتظار او بود، هنگامی که بعد از این مدت آمد، اسماعیل گفت: من همواره در انتظار تو بودم. (۱)

بدیهی است هرگز منظور این نیست که اسماعیل کار و زندگیش را تعطیل کرد، بلکه مفهومی این است که در عین ادامه برنامه هایش مراقب آمدن شخص مزبور بود.

و از سوی دیگر نخستین مرحله برای تبلیغ رسالت، شروع از خانواده خویشان است، که از همه به انسان نزدیک تر می باشند، به همین دلیل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز نخست دعوت خود را از خدیجه همسر گرامیش و علی پسر عمویش شروع کرد و سپس طبق فرمان « وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ » به بستگان نزدیکش پرداخت. (۲)

ص: ۱۳۸

۱- « اصول کافی »، جلد ۲، صفحه ۸۶.

۲- ۲۱۴ / شعراء.

در آیه ۱۳۲ سوره طه نیز می خوانیم: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا: خانواده خود را به نماز دعوت کن و بر انجام نماز شکیبا باش.»

۵۶ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا

و در این کتاب (نیز) از «ادریس» یاد کن، او بسیار راستگو و پیامبر بزرگی بود.

«صَدِّيق» به معنی شخص بسیار راستگو و تصدیق کننده آیات خداوند و تسلیم در برابر حق و حقیقت است.

ادریس کیست؟

طبق نقل بسیاری از مفسران، «ادریس» جد پدر نوح است، نام او در تورات «اُخْنُوخ» و در عربی «اِدْرِيس» می باشد که بعضی آن را از ماده «درس» می دانند، زیرا او اولین کسی بود که با قلم خط نوشت، او علاوه بر مقام نبوت، به علم نجوم و حساب و هیئت احاطه داشت و نخستین کسی بود که طرز دوختن لباس را به انسان ها آموخت.

و ما او را به مقام بلندی رساندیم .

در این که منظور ، عظمت مقام معنوی ادریس یا بلندی مکان حسی او است ، در میان مفسران گفتگو است ، بعضی همان گونه که ما انتخاب کردیم آن را اشاره به مقامات معنوی و درجات روحانی این پیامبر بزرگ می دانند و بعضی معتقدند که خداوند ادریس را همچون مسیح به آسمان برد و تعبیر به « مَكَانًا عَلِيًّا » را در آیه فوق اشاره به همین می دانند .

ولی اطلاق کلمه « مَكَان » به مقامات معنوی ، امری متداول و معمول است ، در سوره یوسف آیه ۷۷ می خوانیم یوسف به برادران خود که کار خلافی انجام داده بودند ، گفت : « أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا : شما از نظر مقام و منزلت بدترین مردمید » .

۵۸ اُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا
وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا

آن‌ها پیامبرانی بودند که خداوند مشمول نعمتشان قرار داده بود، از فرزندان آدم و از کسانی که با نوح بر کشتی سوار کردیم و از دودمان ابراهیم و یعقوب، از آن‌ها که هدایت کردیم و برگزیدیم، آن‌ها کسانی بودند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می‌شد، به خاک می‌افتادند و سجده می‌کردند، در حالی که گریان بودند.

«سُجَّد» جمع «ساجد» (سجده کننده) و «بُكِيًّا» جمع باکی (گریه کننده) است.

حدیثی است که از امام زین العابدین علی بن الحسین نقل شده است که به هنگام تلاوت این آیه، فرمود: «نَحْنُ عُنِينَا بِهَا:

ما مقصود از این آیه ایم» (۱).

بدیهی است هرگز منظور از این جمله انحصار نیست، بلکه بیان مصداق روشن پیروان راستین انبیاء است.

در آیات گذشته سخن از «مریم» به میان آمد، در حالی که او از انبیاء نبود، او از کسانی بود که در جمله «مِمَّنْ هَدَيْنَا» داخل است و از مصدق آن محسوب می شود و در هر زمان و مکانی، مصداق یا مصداق هایی داشته و دارد.

به همین جهت در آیه ۶۹ سوره نساء نیز مشاهده می کنیم که مشمولین نعمت های خدا را منحصر به پیامبران ندانسته، بلکه «صِدِّيقِينَ» و «شُهَدَاءَ» را نیز بر آن می افزاید: (فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ).

در آیه ۷۵ سوره مائده نیز از مریم مادر عیسی به عنوان

ص: ۱۴۲

« صِدِّیقَه » تعبیر می کند و می گوید : « وَ أُمَّهُ صِدِّیقَه » .

با این که همه این پیامبران از فرزندان آدم بودند ، ولی با توجه به نزدیکی آن ها به یکی از پیامبران بزرگ ، از آنان به عنوان « ذریه ابراهیم و اسرائیل » یاد شده و به این ترتیب منظور از «ذریه آدم» در این آیه، ادریس است که طبق مشهور، جد نوح پیامبر بود و منظور از «ذریه کسانی که با نوح بر کشتی سوار شدند» ابراهیم است ، زیرا ابراهیم از فرزندان سام (فرزند نوح) بوده .

و منظور از « ذریه ابراهیم » اسحاق و اسماعیل و یعقوب است و منظور از « ذریه اسرائیل » ، موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی می باشد که در آیات گذشته به حالات آن ها و بسیاری از صفات برجسته شان اشاره شده است .

سپس این بحث را با یاد پیروان راستین این پیامبران بزرگ تکمیل کرده ، می گوید : (وَ مِمَّنْ هَدَّيْنَا ...) .

۵۹ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا

اما بعد از آن ها فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و پیروی از شهوات نمودند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید .

« خَلْف » به معنی فرزندان ناصالح و به اصطلاح « ناخلف » است ، در حالی که « خَلْف » به معنی جانشین شدن و همچنین فرزند صالح است .

منظور از «إِضَاعَهُ صَلَاةً» در این جا انجام دادن اعمالی است که نماز را در جامعه ضایع کند .

چرا از میان تمام عبادات ، روی نماز در این جا انگشت گذارده شده ؟ شاید دلیل آن این باشد که « نماز » چنان که می دانیم سدّی است در میان انسان و گناهان، هنگامی که این سد شکسته شد ، غوطه ور شدن در شهوات ، نتیجه قطعی آن است و به تعبیر دیگر ، همان گونه که پیامبران ، ارتقاء مقام خود را از یاد خدا شروع کردند و به هنگامی که این پیروان ناخلف سقوط و انحرافشان از فراموش کردن یاد خدا شروع شد.

توصیفی از بهشت

۶۰. الْآمَنُ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَاُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا

مگر آن ها که توبه کنند ، ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، چنین کسانی داخل بهشت می شوند و کمترین ستمی به آن ها نخواهد شد .

۶۱. جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا

باغ هایی است جاودانی که خداوند رحمان ، بندگانش را به آن وعده داده است، هر چند آن را ندیده اند ، وعده خدا حتما تحقق یافتنی است .

« عَدْنٌ » در لغت به معنی اقامت است و در این جا این مفهوم را

می رساند که ساکنان آن همیشه در آن «مقیم» خواهند بود. توصیف به «عَدْن» که به معنی همیشگی و جاودانی است، دلیل بر این است که بهشت همچون باغ ها و نعمت های این جهان نیست که زایل شدنی باشد، زیرا چیزی که انسان را در رابطه بانعمت های بزرگ این جهان نگران می سازد، این است که همه آن ها سرانجام زوال پذیرند، اما این نگرانی در مورد نعمت های بهشتی وجود ندارد.

۶۲ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا

آن ها هرگز در آن جا گفتار لغو و بیهوده ای نمی شنوند و جز سلام در آن جا سخنی نیست و هر صبح و شام روزی آن ها در بهشت مقرر است.

«سَلَام» به معنی وسیع کلمه دلالت بر سلامت روح و فکر و زبان و رفتار و کردار بهشتیان دارد.

به دنبال این نعمت به نعمت دیگری اشاره می کند، می گوید:

(وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا) .

این جمله دو سؤال را برمی انگیزد :

نخست این که : مگر در بهشت صبح و شامی وجود دارد ؟

پاسخ این سؤال در روایات اسلامی چنین آمده است: گرچه در بهشت همواره نور و روشنایی است ، اما بهشتیان از کم و زیاد شدن نور و نوسان آن شب و روز را تشخیص می دهند .

سؤال دیگر این که : از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که بهشتیان هر چه بخواهند از مواهب و روزی ها در اختیارشان همیشه و در هر ساعت وجود دارد ، این چه رزقی است که فقط صبح و شام به سراغ آن ها می آید ؟

پاسخ این سؤال را از حدیث لطیفی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده می توان دریافت ، آن جا که می فرماید : « وَ تُعْطِيهِمْ طَرْفُ الْهَيْدَايَا مِنَ اللَّهِ لِمَوَاقِيَتِ الصَّلَاةِ الَّتِي كَانُوا يُصَلُّونَ فِيهَا مِنَ الدُّنْيَا : هدایای جالب و نخبه از سوی خداوند بزرگ در اوقاتی

که در این دنیا نماز می خوانند ، به آن ها در بهشت می رسد « (۱).

از این حدیث استفاده می شود که این هدایای ممتاز به گونه ای هستند که به هیچ وجه نمی توان ماهیت آن را حتی با حدس و تخمین بیان کرد ، نعمت هایی است بسیار پرارزش که علاوه بر نعمت های معمول بهشتی ، صبح و شام به آن ها اهداء می گردد .

۶۳ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا

این همان بهشتی است که ما به ارث به بندگان پرهیزکار می دهیم .

و به این ترتیب کلید در بهشت با تمام آن نعمت ها که گذشت چیزی جز « تقوا » نیست .

باز در این جا به کلمه « ارث » برخورد می کنیم که معمولاً به اموالی گفته می شود که از کسی به دیگری بعد از مرگش انتقال می یابد ،

ص: ۱۴۸

در حالی که بهشت مال کسی نبوده و انتقالی ظاهراً در کار نیست .

پاسخ این سؤال را از دو راه می توان گفت :

« ارث » از نظر لغت به معنی تملیک آمده است و منحصر به انتقال مالی از میت به « بازماندگان » نمی باشد .

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم : « هر کس بدون استثناء منزلگاهی در بهشت و منزلگاهی در دوزخ دارد ، کافران منزلگاه دوزخی مؤمنان را به ارث می برند و مؤمنان جایگاه بهشتی کافران را».(۱)

با ایمان و کارهای شایسته محبوب دل ها شوید

۹۶ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا

ص: ۱۴۹

۱- «نُورُ الثَّقَلَيْنِ»، جلد ۲ صفحه ۳۱ و جلد ۶ «تفسیر نمونه» صفحه ۱۷۷ .

کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند، خداوند رحمن محبت آن ها را در دل ها می افکند .

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم : «هنگامی که خداوند کسی از بندگانش را دوست دارد به فرشته بزرگش جبرئیل می گوید : من فلان کس را دوست دارم او را دوست بدار ، جبرئیل او را دوست خواهد داشت ، سپس در آسمان ها ندا می دهد که : ای اهل آسمان ، خداوند فلان کس را دوست دارد، او را دوست دارید و به دنبال آن همه اهل آسمان او را دوست می دارند، سپس پذیرش این محبت در زمین منعکس می شود .

و هنگامی که خداوند کسی را دشمن بدارد به جبرئیل می گوید : من از او متنفرم، او را دشمن بدار، جبرئیل او را دشمن می دارد، سپس در میان اهل آسمان هاندامی دهد که خداوند از او متنفر است، او را دشمن دارید، همه اهل آسمان ها از او متنفر می شوند، سپس انعکاس این تنفر در زمین خواهد بود» [\(۱\)](#).

ص: ۱۵۰

۱- این حدیث در بسیاری از منابع معروف حدیث و همچنین بسیاری از کتب تفسیر آمده است، ولی ما متنی را انتخاب کردیم که در تفسیر «فی ظلال» جلد ۵ صفحه ۴۵۴ از «احمد» و «مسلم» و «بخاری» نقل شده .

این حدیث پرمعنی نشان می دهد که ایمان و عمل صالح بازتابی دارد به وسعت عالم هستی و شعاع محبوبیت حاصل از آن تمام پهنه آفرینش را فرامی گیرد ، ذات پاک خداوند چنین کسانی را دوست دارد ، نزد همه اهل آسمان محبوبند و این محبت در قلوب انسان هایی که در زمین هستند ، پرتوافکن می شود .

محبت علی در دل های مؤمنان

در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر اهل تسنن (علاوه بر شیعه) روایات متعددی در شأن نزول آیه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که نشان می دهد نخستین بار این آیه در مورد علی نازل گردیده است ، از جمله « علامه زمخشری » در کشاف و « سبط ابن الجوزی » در تذکره و « گنجی شافعی » و « قرطبی » در تفسیر

مشهورش و « محب الدین طبری » در ذخائر العقبی و « نیشابوری » در تفسیر معروف خود و « ابن صباغ مالکی » در فصول المهمه و « سیوطی » در دُرالمشور و « هیشمی » در در صَوَاعِقُ الْمُحَرِّقَةِ و « آلوسی » در روح المعانی را می توان نام برد ، از جمله :

« ثعلبی » در تفسیر خود از « براء بن عازب » چنین نقل می کند : رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی فرمود : « قُلِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا وَاجْعَلْ لِي فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مَوَدَّةً ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : " إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا " : بگو خداوندا، برای من عهدی نزد خودت قرارده و در دل های مؤمنان مودت مرا بیفکن، در این هنگام، آیه " إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ... " نازل گردید (۱) درباره علی بن ابیطالب نازل گردیده و معنی آن این است که خدا محبت او را در دل های مؤمنان قرار می دهد . (۲)

ص: ۱۵۲

۱- طبق نقل « احقاق الحق »، جلد ۳، صفحه ۸۳ تا ۸۶.

۲- طبق نقل « احقاق الحق »، جلد ۳، صفحه ۸۳ تا ۸۶.

شاید به همین دلیل در روایت صحیح و معتبر از خود امیر مؤمنان علی چنین نقل شده: « اگر با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن دارد، هرگز دشمن نخواهد داشت و اگر تمام دنیا (و نعمت هایش) را در کام منافق فرو ریزم که مرا دوست دارد، دوست نخواهد داشت، این به خاطر آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت یک حکم قاطع به من فرموده است: ای علی هیچ مؤمنی تو را دشمن نخواهد داشت و هیچ منافقی محبت تو را در دل نخواهد گرفت ». (۱)

نزول این آیه در مورد علی به عنوان یک نمونه اتم و اکمل است و مانع از تعمیم مفهوم آن در مورد همه مؤمنان با سلسله مراتب، نخواهد بود.

ارتباط و انس با قرآن بسیار ساده است

اشاره

ص: ۱۵۳

۱- « روح المعانی » جلد ۱۶ صفحه ۱۳۰ و « مجمع البیان » جلد ۶ صفحه ۵۳۳ و همچنین « نهج البلاغه » کلمات قصار کلمه ۴۵

۹۷ فَإِنَّمَا يَسْرُونَاهُ بِلِسَانِكَ لِيُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا

ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را به وسیله آن بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انداز کنی .

«لُدُّ» جمع «الُدِّ» به معنی دشمنی است که خصومت شدید دارد و به کسانی گفته می شود که در دشمنی کردن متعصب، لجوج و بی منطق هستند.

«یَسْرُونَاهُ» از ماده «تیسیر» به معنی تسهیل است ، خداوند در این جمله می فرماید : « ما قرآن را بر زبان تو آسان کردیم تا پرهیزکاران را بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انداز کنی » این تسهیل ممکن است از جهات مختلف بوده باشد :

از این نظر که قرآن ، عربی فصیح و روانی است که آهنگ آن در گوش ها دل انگیز و تلاوت آن بر زبان ها آسان است .

از نظر این که خداوند آن چنان تسلطی به پیامبرش بر آیات قرآن، داده بود که به آسانی و در همه جا و برای حل هر مشکل، از آن استفاده می کرد و پیوسته بر مؤمنان تلاوت می نمود .

از نظر محتوا که در عین عمیق و پر مایه بودن درک آن سهل و ساده و آسان است ، اصولاً آن همه حقایق بزرگ و برجسته که در قالب این الفاظ محدود با سهولت درک معانی ریخته شده ، خود نشانه ای است از آن چه در آیه فوق می خوانیم که بر اثر یک امداد الهی ، صورت گرفته است .

در سوره قمر در آیات متعدد این جمله تکرار شده است : « وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ : ما قرآن را برای تذکر و یادآوری آسان کردیم آیا پند گیرنده ای هست » .

۹۸ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا

چه بسیار اقوام (بی ایمان و گنهکاری) را قبل از آن ها هلاک کردیم ، آیا احدی از آن ها را احساس می کنی یا کمترین صدایی از آنان می شنوی .

« رِکْز » به معنی صدای آهسته است و به چیزهایی که در زیر زمین پنهان می کنند « رِکاز » گفته می شود ، یعنی این اقوام ستمگر و دشمنان سرسخت حق و حقیقت آن چنان درهم کوبیده شدند که حتی صدای آهسته ای از آنان به گوش نمی رسد .

پایان سوره مَرِیم

ص: ۱۵۶

سوره طه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

طه ۱

طه .

« طه » به معنی « یا رَجُلُ » (ای مرد) است و در پاره ای از اشعار عرب نیز به کلمه « طه » برخورد می کنیم که مفهومی شبیه « یا رجل » و یا نزدیک به آن دارد که بعضی از این اشعار ممکن است مربوط به آغاز اسلام یا قبل از اسلام باشد. (۱)

در حدیثی از امام صادق می خوانیم: " طه " از اسامی پیامبر است و معنی آن " یا طَالِبَ الْحَقِّ ، أَلْهَادِي إِلَيْهِ " : ای کسی که طالب حقی و هدایت کننده به سوی آنی .

ص: ۱۵۷

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

از این حدیث چنین برمی آید که « طه » مرکب از دو حرف رمزی است « طا » اشاره به « طَالِبُ الْحَقِّ » و « ها » اشاره به « هادی إِلَیْهِ » می باشد . استفاده از حروف رمزی و علائم اختصاری در زمان گذشته و حال، فراوان بوده است، مخصوصا در عصر ما بسیار مورد استفاده است.

کلمه « طه » مانند « یس » بر اثر گذشت زمان ، تدریجا به صورت « اسم خاص » برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درآمده است ، تا آن جا که آل پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز « آل طه » می گویند و از حضرت مهدی در دعای ندبه « یَا بُنَّ طه » تعبیر شده است .

سوره طه

این قدر خود را به زحمت نیفکن

۲ ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى

ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی.

« تَشْقَى » از ماده « شَقَاوَت » بر ضد « سَعَادَت » است ، ولی همان گونه که « راغب » در « مفردات » می گوید : گاه می شود که این ماده به معنی رنج و تعب می آید و در آیه فوق ، منظور همین است ، همان گونه که شأن نزول ها نیز حکایت از آن می کند .

درست است که عبادت و جستجوی قرب پروردگار از طریق نیایش او، از بهترین کارها است، ولی هر کار حسابی دارد، عبادت هم حساب دارد، نباید آن قدر بر خود تحمیل کنی که پاهایت متورم گردد و نیرویت برای تبلیغ و جهاد کم شود.

۳ إِلَّا تَذَكِّرَهُ لِمَنْ يَخْشَى

فقط آن را برای یادآوری کسانی که (از خدا) می ترسند نازل ساختیم.

تعبیر به « تَذَكِّرَهُ » از یک سو « لِمَنْ يَخْشَى » از سوی دیگر، اشاره به واقعیت انکارناپذیری دارد: تذکره و یادآوری نشان می دهد که خمیر مایه همه تعلیمات الهی در درون جان انسان و سرشت او وجود دارد و تعلیمات انبیاء آن را بارور می سازد، آن چنان که گویی مطلبی را یادآوری می کند.

نمی گوییم تمام علوم و دانش ها را انسان قبلاً می دانسته و از خاطر برده و نقش تعلیم در این جهان نقش یادآوری است (آن چنان که از افلاطون نقل می کنند) بلکه می گوییم مایه اصلی آن ها در سرشت آدمی نهفته است.

۴ تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى

این قرآن از سوی کسی نازل شده که خالق زمین و آسمان های بلند است .

در حقیقت این توصیف ، اشاره به ابتدا و انتهای نزول قرآن می کند، انتهای آن زمین و ابتدایش آسمان ها به معنی وسیع کلمه

خداوندی که قدرت و تدبیر و حکمتش پهنه آسمان و زمین را فرا گرفته ، پیدا است اگر کتابی نازل کند چه اندازه پر محتوا و
پربار است .

۵ أَلرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى

او خداوندی است رحمن که بر عرش مسلط است .

« عَرْش » در لغت به چیزی می گویند که دارای سقف است و گاهی به خود سقف و یا تخت های بلند پایه مانند تخت های
سلاطین نیز عرش اطلاق می شود .

در داستان « سلیمان » می خوانیم: « أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا : کدام یک از شما می توانید تخت او (بلقیس) را برای من حاضر کنید » (۳۸/ نمل) .

بدیهی است خداوند نه تختی دارد و نه حکومتی همانند حاکمان بشر ، بلکه منظور از « عرش خدا » مجموعه جهان هستی است که تخت حکومت او محسوب می شود .

بنابراین « اِسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ » ، کنایه از تسلط پروردگار و احاطه کامل او نسبت به جهان هستی و نفوذ امر و فرمان و تدبیرش در سراسر عالم است .

اصولاً- کلمه « عَرْش » در لغت عرب و « تخت » در فارسی غالباً کنایه از قدرت می باشد ، مثلاً می گوییم : فلان کس را از تخت فروکشیدند ، یعنی به قدرت و حکومتش پایان دادند ، یا در عربی می گوییم : « نُلَّ عَرْشُهُ : تختش فرو ریخت » . (۱)

ص: ۱۶۱

۶ لَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى

از آن اوست آن چه در آسمان ها و زمین و میان این دو و در اعماق زمین وجود دارد .

« ثری » در اصل به معنی خاک مرطوب است و از آن جا که تنها قشر روی زمین بر اثر تابش آفتاب و وزش باد می خشکد ، ولی طبقه زیرین غالباً مرطوب است ، به این طبقه ، « ثری » گفته می شود و به این ترتیب « مَا تَحْتَ الثَّرَى » به معنی اعماق زمین و جوف آن است که همه آن ها مملوک مَالِكُ الْمُلُوكِ و خالق عالم هستی است .

۷ وَإِنْ تَجْهَرُوا بِالْقَوْلِ فَيَنْهَ عَنْهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى

اگر سخن آشکارا بگویید (یا مخفی کنی) او پنهان ها و حتی پنهان تر از آن را نیز می داند .

در حدیثی از امام باقر و صادق می خوانیم : « سرّ آن است که در دل پنهان نموده ای و اخفی آن است که به خاطرت آمده ، اما فراموش کرده ای » . (۱)

نام های نیک خدا

۸ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

او خداوندی است که معبودی جز او نیست و برای او نام های نیک است .

تعبیر به « اَسْمَاءِ حُسْنَى » هم در آیات قرآن و هم در کتب حدیث کرارا آمده است ، این تعبیر در اصل به معنی نام های نیک است ، بدیهی است که همه نام های پروردگار نیک است، ولی از آن جا که در میان اسماء و صفات خدا بعضی دارای اهمیت بیشتری است ، به عنوان « اَسْمَاءِ حُسْنَى » نامیده شده است .

ص: ۱۶۳

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

در بسیاری از روایات که از پیامبر و ائمه علیهم السلام به ما رسیده می خوانیم : خداوند دارای ۹۹ اسم است، هرکس او را به این نام ها بخواند دعایش مستجاب می شود و هرکس آن ها را احصا کند ، اهل بهشت است ، این مضمون در منابع معروف حدیث اهل تسنن نیز دیده می شود .

به نظر می رسد که منظور از احصاء و شماره کردن این نام ها همان « تَخَلَّقُ » به این صفات است ، نه تنها ذکر الفاظ آن ها ، بدون شک اگر کسی با صفت عالم و قادر یا رحیم و غفور و امثال این ها ، تَخَلَّقُ پیدا کند و اشعه ای از این صفات بزرگ الهی در وجود او بتابد هم بهشتی است و هم دعایش مستجاب (برای توضیح بیشتر به جلد هفتم تفسیر نمونه صفحه ۲۵ ۲۸ مراجعه فرمایید) .

توجه به نعمت های الهی بهترین راه خداشناسی است

۵۳ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى

همان خداوندی که زمین را برای شما محل آسایش قرار داد و راه هایی در آن ایجاد کرد و از آسمان آبی فرستاد که به وسیله آن انواع گوناگون گیاهان مختلف را (از خاک تیره) برآوردیم .

کلمه « مَهْد » و « مِهَاد » هر دو به معنی مکانی است که آماده برای نشستن و خوابیدن و استراحت است و در اصل کلمه « مَهْد » به محلی گفته می شود که کودک را در آن می خوابانند (گاهواره یا مانند آن) . گویی انسان کودکی است که به گاهواره زمین سپرده شده است و در این گاهواره همه وسایل زندگی و تغذیه او فراهم است .

۵۴ كُلُوا وَ ارْزَعُوا اَنْعَامَكُمْ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيٰتٍ لِّاُولِي النُّهٰی

هم خودتان بخورید و هم چهارپایانتان را در آن به چرا برید که در این نشانه های روشنی است برای صاحبان عقل .

« نُهٰی » جمع « نُهٰیة » در اصل از ماده « نَهٰی » (نقطه مقابل امر) گرفته شده و به معنی عقل و دانشی است که انسان را از زشتی ها نهدی می کند .

اشاره به این که فرآورده های حیوانی شما که بخش مهمی از مواد غذایی و لباس و پوشاک و سایر وسایل زندگی شما را تشکیل می دهد نیز از برکت همان زمین و همان آبی است که از آسمان نازل می شود .

و در پایان در حالی که به همه این نعمت ها اشاره کرده می فرماید : « إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى » .

هرگونه فکر و اندیشه برای پی بردن به اهمیت این آیات کافی نیست ، بلکه عقل و اندیشه های مسؤول می تواند به این واقعیت پی ببرد .

در تفسیر «أُولُوا النُّهَى» در حدیثی که در اصول کافی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است چنین می خوانیم : « إِنَّ خِيَارَكُمْ أُولُوا النُّهَى ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ أُولُوا النُّهَى ؟ قَالَ هُمْ أُولُوا الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ وَالْأَحْلَامِ الرَّزِينَةِ وَ صِلَمَةُ الْأَرْحَامِ وَ الْجَبْرَةُ بِالْأُمَّهَاتِ وَ الْأَبَاءِ وَ الْمُتَعَاهِدِينَ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْجِيرَانِ وَ الْيَتَامَى وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ وَ يَفْشُونَ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ وَ يُصَيِّمُونَ وَ النَّاسُ نِيَامٌ غَافِلُونَ : بهترین شما اولوالنهی (صاحبان اندیشه های مسؤول) است، از پیامبر صلی الله علیه و آله

پرسیدند: اولوا النهی کیانند؟ فرمود: آن‌ها که دارای اخلاق حسنه و عقل‌های پر وزن هستند، دارای صله رحم و نیکی به مادران و پدران و کمک‌کننده به فقیران و همسایگان نیازمند و یتیمان، آن‌ها که گرسنگان را سیر می‌کنند، صلح در جهان می‌گسترانند، همان‌ها که نماز می‌خوانند در حالی که مردم خوابند» (۱).

۵۵ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى

ما شما را از آن (خاک) آفریدیم و در آن باز می‌گردانیم و از آن نیز بار دیگر شما را بیرون می‌آوریم.

چه تعبیر گویا و فشرده‌ای از گذشته و امروز و آینده انسان‌ها، همه از خاک به وجود آمده‌ایم، همه به خاک برمی‌گردیم و همه بار دیگر از خاک برانگیخته می‌شویم.

ص: ۱۶۷

۱- «اصول کافی»، جلد ۲، بابُ الْمُؤْمِنِ وَ عِلْمَاتُهُ وَ صِفَاتُهُ حَدِيث ۳۲.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی چنین نقل شده که شخصی از آن بزرگوار از معنی دو سجده در هر رکعت از نماز سؤال کرد ، امام فرمود : « معنی سجده نخستین هنگامی که سر به زمین می گذاری آن است که پروردگارا من در آغاز از این خاک بوم و هنگامی که سر برمی داری مفومش این است مرا از این خاک بیرون فرستادی و مفوم سجده دوم این است که مرا به این خاک باز می گردانی و هنگامی که سر از سجده دوم برمی داری مفومش این است که تو بار دیگر مرا از خاک، مبعوث خواهی کرد » . (۱)

بگو : خداوندا علم مرا افزون کن

۱۱۴ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا

پس بلند مرتبه است خداوندی که سلطان حق است و نسبت

ص: ۱۶۸

به قرآن عجله مکن پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود و بگو: پروردگارا! علم مرا افزون کن .

ممکن است ذکر کلمه « حَقَّ » بعد از کلمه « مَلِكْ » به خاطر این باشد که مردم معمولاً از کلمه « مَلِكْ » (سلطان) خاطره بدی دارند و ظلم و ستم و خودکامگی از آن در ذهنشان تداعی می شود ، لذا بلافاصله می فرماید : « خداوند ملک بر حق است » .

و از آن جا که گاه پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر عشق به فراگیری قرآن و حفظ آن برای مردم به هنگام دریافت وحی عجله می کرد و کاملاً مهلت نمی داد تا جبرئیل سخن خود را تمام کند ، در دنباله این آیه به او تذکر داده می شود .

در علم افزون طلب باش

از آن جا که نهی از عجله به هنگام دریافت وحی ممکن است این توهم را ایجاد کند که از کسب علم بیشتر، نهی شده بلافاصله با جمله « قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا : بگو پروردگارا علم مرا زیاد کن » جلو این پندار گرفته شده است ، یعنی شتابزدگی درست نیست ، ولی تلاش برای افزایش علم لازم است .

به این ترتیب در منطق اسلام کلمه « فارغ التحصیل » یک کلمه بی معنی است، یک مسلمان راستین هرگز تحصیل علمش پایان نمی پذیرد، همواره دانشجو است و طالب علم ، حتی اگر برترین استاد شود .

در روایت دیگری از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود : « إِذَا أَتَى عَلَيَّ يَوْمٌ لَا أَزْدَادُ فِيهِ عِلْمًا يُقَرَّبُنِي إِلَى اللَّهِ فَلَا بَارَكَ اللَّهُ لِي فِي طُلُوعِ شَمْسِهِ : آن روز که فرا رسد و علم و دانشی که مرا به خدا نزدیک کند بر علم من افزوده نشود ، طلوع آفتاب آن روز را خداوند بر من مبارک نکرده » .

باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم : « أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ وَ أَكْثَرَ النَّاسِ قِيَمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا : داناترین مردم کسی است که دانش مردم را بر دانش خود بیفزاید ، گرانبهاترین مردم کسی است که از همه داناتر باشد و کم بهاترین مردم کسی است که دانشش از همه کمتر باشد » و این است ارزش علم از دیدگاه تعلیمات اسلام .

سختی های زندگی به خاطر غفلت از یاد حق است

۱۲۴ وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى

و هر کس از یاد من روی گردان شود زندگی تنگ (و سختی) خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا محسوس می کنیم .

« ضَنْكٌ » به معنی سختی و تنگی است ، این کلمه همیشه به صورت مفرد به کار می رود و تشبیه و جمع و مؤنث ندارد .

گاه می شود درهای زندگی به روی انسان به کلی بسته می شود و دست به هر کاری می زند با درهای بسته رو به رو می گردد و گاهی به عکس به هر جا روی می آورد خود را در برابر درهای گشوده می بیند ، مقدمات هر کار فراهم است و بن بست و گرهی در برابر او نیست ، از این حال تعبیر به وسعت زندگی و از اولی به ضیق یا تنگی معیشت تعبیر می شود، منظور از « مَعِيشَةً ضَنْكٌ » که در آیات بالا آمد نیز همین است .

راستی چرا انسان گرفتار این تنگناها می شود، قرآن می گوید : عامل اصلیش اعراض از یاد حق است . یاد خدا مایه آرامش جان و تقوا و شهامت است و فراموش کردن او مایه اضطراب و ترس و نگرانی است .

در روایات اسلامی می خوانیم که از امام صادق پرسیدند منظور از آیه « مَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا » چیست؟ فرمود : « اعراض از ولایت امیر مؤمنان علی است » (۱) آری آن کس که الگوی خود را از زندگی علی بگیرد همان ابرمردی که تمام دنیا در نظرش از یک برگ درخت کم ارزش تر بود ، آن چنان به خدا دل ببندد که جهان در نظرش کوچک گردد ، او هر کس باشد ، زندگی گشاده و وسیعی خواهد داشت ، اما آن ها که این الگو را فراموش کنند در هر شرایط گرفتار معیشت ضنک هستند .

ص: ۱۷۲

سوره طه

پایان سوره طه

جزء شانزدهم

ص: ۱۷۳

جلد ۱۷

اشاره

ص: ۱

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص: ۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶ آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ

حساب مردم به آن ها نزدیک شده اما آن ها در غفلتند و روی گردانند .

عمل آن ها نشان می دهد که این غفلت و بی خبری سراسر وجودشان را گرفته است و گرنه چگونه ممکن است انسان ایمان به نزدیکی حساب ، آن هم از حساب گری فوق العاده دقیق ، داشته باشد و این چنین همه مسائل را سرسری بگیرد و آلوده هر گونه گناه باشد ؟

کلمه «اقْتَرَبَ» تأکید بیشتری از «قُرْب» دارد و اشاره به این است که این حساب بسیار نزدیک شده.

تعبیر به « ناس » گرچه ظاهراً عموم مردم را شامل می شود و دلیل بر آن است که همگی در غفلتند ، ولی بدون شک همیشه موقعی که سخن از توده مردم گفته می شود استثناهایی وجود دارد و در این جا گروه بیدار دلی را که همیشه در فکر حسابند و برای آن آماده می شوند ، باید از این حکم مستثنی دانست .

جالب این که می گوید : حساب به مردم نزدیک شده ، نه مردم به

حساب ، گویی حساب با سرعت به استقبال مردم می دود .

ضمناً فرق میان « غفلت » و « اعراض » ممکن است از این نظر باشد که آن ها از نزدیکی حساب غافلند و این غفلت سبب می شود که از آیات حق اعراض کنند ، در حقیقت « غفلت از حساب » علت است و « اعراض از آیات حق » معلول آن و یا منظور اعراض از خود حساب و آمادگی برای پاسخ گویی در آن دادگاه بزرگ است ، یعنی چون غافلند خود را آماده نمی کنند و روی گردان می شوند .

۲ ما يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مَنْ رَبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ

هر یادآوری تازه ای از طرف پروردگارشان برای آن ها بیاید بالعب و شوخی به آن گوش فرا می دهند .

کلمه « ذِکْرٌ » در آیه فوق اشاره به هر سخن بیدار کننده است و تعبیر به « مُّحَدَّثٌ » (تازه و جدید) اشاره به این است که کتب آسمانی ، یکی پس از دیگری نازل می گردد و سوره های قرآن و آیات آن هر کدام محتوای تازه و نوی دارد ، که از طرق مختلف برای نفوذ در دل های غافلان وارد می شود ، اما چه سود برای کسانی که همه این ها را به شوخی می گیرند .

ص: ۱۲

اصولاً یکی از بدبختی های افراد جاهل و متکبر و خودخواه این است که همیشه نصایح و اندرزهای خیراندیشان را به شوخی و بازی می گیرند و همین سبب می شود که هرگز از خواب غفلت بیدار نشوند ، در حالی که اگر حتی یک بار به صورت جدی با آن برخورد کنند، چه بسا مسیر زندگانی آن ها در همان لحظه تغییر پیدا می کند .

آفرینش آسمان و زمین بازیچه نیست

۱۶ وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِأَعْبِينَ

ما آسمان و زمین و آن چه را در میان آن ها است برای بازی نیافریدیم .

این زمین گسترده ، این آسمان پهناور و این همه موجودات متنوع و بدیعی که در صحنه آن ها است نشان می دهد ، غرض مهمی در کار بوده است ، آری هدف این بوده که از یک سو بیانگر آن آفریننده بزرگ باشند و نشانه ای از عظمتش و از سوی دیگر دلیلی بر « معاد » باشد و گرنه این همه غوغا برای این چندروز معنی نداشت .

آیا ممکن است انسانی در وسط بیابانی ، کاخ مجهزی با تمام وسایل فراهم کند ، تنها برای این که در تمام عمر یک ساعت از آن جا می گذرد ، در آن استراحت می کند ؟

۲۲ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ

اگر در آسمان و زمین خدایانی جز «الله بود، فاسد می شدند

(و نظام جهان بر هم می خورد) منزّه است خداوند پروردگار عرش از توصیفی که آن ها می کنند .

دلیلی که برای توحید و نفی آلهه در آیه فوق ، آمده است ، در عین سادگی و روشنی ، یکی از براهین دقیق فلسفی در این زمینه است که دانشمندان از آن ، به عنوان « برهان تَمَانُع » یاد می کنند ، خلاصه این برهان را چنین می توان بیان کرد :

ما بدون شک نظام واحدی را در این جهان حکمفرما می بینیم ، نظامی که در همه جهات هماهنگ است ، قوانینش ثابت و در آسمان و زمین جاری است ، برنامه هایش با هم منطبق و اجزایش متناسب است .

این هماهنگی قوانین و نظامات آفرینش از این حکایت می کند که از مبدأ واحدی سرچشمه گرفته است ، چراکه اگر مبدأها متعدد بود و اراده ها مختلف ، این هماهنگی هرگز وجود نداشت و همان چیزی که قرآن از آن تعبیر به « فساد » می کند ، در عالم به وضوح دیده می شد

ما اگر کمی اهل تحقیق و مطالعه باشیم، از بررسی یک کتاب به خوبی می‌توانیم بفهمیم آن را یک نفر نوشته یا چند نفر؟ کتابی که تألیف یک نفر است، هماهنگی و انسجام مخصوص در میان عبارات، جمله بندی‌ها، تعبیرات مختلف، کنایات و اشارات، عناوین و تیتراها، طرز ورود و خروج در بحث‌ها، خلاصه تمام قسمت‌هایش یک پارچه و هم صدا است، چرا که زائیده یک فکر و تراوش یک قلم است.

اما اگر دو یا چند نفر، هر چند همه دانشمند باشند و صمیمی و دارای روح همکاری نزدیک، هر کدام تألیف بخشی از آن را برعهده گیرد، باز در اعماق عبارات و الفاظ، طرز بحث‌ها، آثار این دوگانگی و چندگانگی نمایان است.

دلیل آن هم روشن است، زیرا دو نفر هر قدر همفکر و هم سلیقه باشند بالاخره دو نفرند، اگر همه چیز آن‌ها یکی بود، یک نفر می‌شدند، بنابراین به طور قطع باید تفاوت‌هایی داشته باشند تا بتوانند دو نفر باشند و این تفاوت سرانجام کار خود را خواهد کرد و اثرش را در نوشته‌های آن‌ها خواهد گذاشت.

حال هر قدر این کتاب، بزرگ‌تر و مفصل‌تر باشد و در موضوعات

متنوع تری بحث کند ، زودتر این ناهماهنگی احساس می شود .

کتاب بزرگ عالم آفرینش که عظمتش به قدری است که ما با تمام وجودمان در لابلای عباراتش گم می شویم، نیز مشمول همین قانون است .

فرشتگان بندگان شایسته و فرمانبردار

۲۶ وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ

آن ها (مشرکین) گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود برگزیده، منزه است (از این عیب و نقص) این ها (فرشتگان) بندگان شایسته او هستند .

بسیاری از مشرکان عرب عقیده داشتند که فرشتگان ، فرزندان خدا هستند و به همین دلیل گاه آن ها را پرستش می کردند ، قرآن صریحا در آیات ۲۶ تا ۲۹ این عقیده خرافی و بی اساس را محکوم کرده و بطلان آن را با دلایل مختلف بیان می کند .

نخست می گوید : (وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا) .

اگر منظورشان فرزند حقیقی باشد که لازمه آن جسم بودن است و اگر « بَنِي » (فرزندخواندگی) که در میان عرب معمول بوده است باشد ، آن نیز دلیل بر ضعف و احتیاج است و از همه این ها گذشته

اصولاً کسی نیاز به فرزند دارد که فانی می شود ، برای بقاء نسل و کیان و آثار او باید فرزندش حیات او را در دراز مدت ادامه دهد ، یا برای عدم احساس تنهایی و انس گرفتن یا کسب قدرت است ، اما یک وجود ازلی و ابدی و غیر جسمانی و از هر نظر بی نیاز ، فرزند در مورد او معنی ندارد.

لذا بلافاصله می فرماید: «منزه و پاک است او از این عیب و نقص» (سُبْحَانَهُ).

صفات شش گانه فرشتگان

سپس اوصاف فرشتگان را در شش قسمت بیان می کند که مجموعاً دلیل روشنی است بر نفی فرزند بودن آن ها :

« آن ها بندگان خدا هستند » (بَلْ عِبَادٌ).

« بندگانی شایسته و گرامی داشته » (مُكْرَمُونَ).

آن ها همچون بندگان گریز پا نیستند که تحت فشار مولی ، تن به خدمت می دهند ، بلکه بندگانی هستند ، از هر نظر شایسته که راه و رسم عبودیت را خوب می دانند و به آن افتخار می کنند ، خدا نیز آن ها را به خاطر اخلاصشان در عبودیت گرامی داشته و مواهب خویش را به آن ها افزایش داده است .

۲۷ لَا يَسْبِقُ قَوْلَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ

که هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند و به فرمان او عمل می کنند .

آن ها آن قدر مؤدب و تسلیم و سر بر فرمان خدا هستند که « هرگز در سخن گفتن بر او پیشی نمی گیرند » (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ) .

و از نظر عمل نیز « آن ها تنها فرمان او را اجرا می کنند » (وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) .

آیا این صفات ، صفات فرزندان است یا صفات بندگان ؟

۲۸ يَغْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ

او همه اعمال امروز و آینده آن ها را می داند و هم گذشته آن ها را و آن ها جز برای کسی که خدا از او خشنود است (و اجازه شفاعتش را داده) شفاعت نمی کنند و از ترس او بیمناک هستند .

« خَشِيَّتِ » به معنی هر گونه ترس نیست ، بلکه ترسی است که توأم با تعظیم و احترام باشد

ص: ۱۸

« مُشْفِقٌ » از ماده « إِشْفَاقٌ » به معنی توجهی است که آمیخته با ترس باشد (چون در اصل از ماده " شَفَقٌ " گرفته شده که روشنی آمیخته با تاریکی است) .

مسلمانان فرشتگان از این موضوع آگاهند که خدا یک چنین احاطه علمی به آن ها دارد و همین عرفان ، سبب می شود که آن ها نه سخنی قبل از او بگویند و نه از فرمانش سرپیچی کنند و به این ترتیب این جمله می تواند در حکم تعلیل برای آیه سابق بوده باشد .

بدون شک آن ها که بندگان گرامی و شایسته خدا هستند برای نیازمندان شفاعت می کنند، ولی باید توجه داشت « هرگز برای کسی شفاعت نمی کنند مگر این که بدانند خدا از او خشنود است » و اجازه شفاعت او را داده است (وَ لَا يَشْفَعُ مَوْءُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى) .

مسلمانان خشنودی خداوند و اجازه شفاعت دادن او ، بی دلیل نمی تواند باشد ، حتما به خاطر ایمان راستین و یا اعمالی است که پیوند انسان را با خدا محفوظ می دارد ، به تعبیر دیگر انسان ممکن است آلوده گناه شود ، ولی اگر رابطه خویش را با پروردگار و اولیای الهی به کلی قطع نکند ، امید شفاعت درباره او هست .

اما اگر پیوندش را از نظر خط فکری و عقیدتی به کلی برید و یا از

نظر عملی آن قدر آلوده بوده که لیاقت شفاعت را از دست داد، در این موقع، هیچ پیامبر مرسل یا فرشته مقربی شفاعت او نخواهد کرد.

ضمناً این جمله پاسخی است به آن‌ها که می‌گفتند: ما فرشتگان را عبادت می‌کنیم تا در پیشگاه خدا برای ما شفاعت کنند، قرآن می‌گوید: آن‌ها از پیش خود هیچ کاری نمی‌توانند بکنند و هر چه می‌خواهید باید مستقیماً از خدا بخواهید، حتی اجازه شفاعت شفیعان را.

به خاطر همین معرفت و آگاهی است که «آن‌ها تنها از او می‌ترسند» و تنها ترس او را به دل راه می‌دهند (وَهُمْ مِنْ خَشِيْتِهِ مُشْفِقُونَ).

آن‌ها از این نمی‌ترسند که گناهی انجام داده باشند، بلکه از کوتاهی در عبادت یا ترک اولی بیمناکند.

ترس آن‌ها از خداوند، همچون ترس انسان از یک حادثه وحشتناک نیست و همچنین «إِشْفَاق» آن‌ها همچون بیم انسان از یک موجود خطرناک نمی‌باشد، بلکه ترس و اشفاقشان آمیزه‌ای است از احترام، عنایت و توجه، معرفت و احساس مسؤولیت. (۱)

ص: ۲۰

۱- «مفردات راغب»، ماده «خشیت» و «شفق» و «تفسیر صافی» ذیل آیات مورد بحث.

۳۰. أَوَلَمْ يَرَالَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ

آیا کافران ندیدند که آسمان ها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آن ها را از یکدیگر باز کردیم؟ و هر چیز زنده ای را از آب قرار دادیم، آیا ایمان نمی آورند.

در این که منظور از « رَتْق » و « فَتَق » (پیوستگی و جدایی) که در این جا در مورد آسمان ها و زمین گفته شده است چیست؟ مفسران سخنان بسیار گفته اند که از میان آن ها سه تفسیر، نزدیک تر به نظر می رسد و هر سه تفسیر ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد (۱).

به هم پیوستگی آسمان و زمین اشاره به آغاز خلقت است که طبق نظرات دانشمندان، مجموعه این جهان به صورت توده واحد عظیمی از بخار سوزان بود که بر اثر انفجارات درونی و حرکت، تدریجا تجزیه شد و کواکب و ستاره ها از جمله منظومه شمسی و کره

ص: ۲۱

زمین به وجود آمد و باز هم جهان در حال گسترش است .

منظور از پیوستگی، یکنواخت بودن مواد جهان است ، به طوری که همه در هم فرو رفته بود و به صورت ماده واحدی خودنمایی می کرد ، اما با گذشت زمان ، مواد از هم جدا شدند و ترکیبات جدیدی پیدا کردند و انواع مختلف گیاهان و حیوانات و موجودات دیگر ، در آسمان و زمین ظاهر شدند ، موجوداتی که هر یک نظام مخصوص و آثار و خواص ویژه ای دارد و هر کدام نشانه ای است از عظمت پروردگار و علم و قدرت بی پایانش. (۱)

منظور از به هم پیوستگی آسمان این است که در آغاز بارانی نمی بارید و به هم پیوستگی زمین این است که در آن زمان گیاهی نمی روید ، اما خدا این هر دو را گشود ، از آسمان باران نازل کرد و از زمین انواع گیاهان را رویانید .

نعمت کوه ها و دره ها

۳۱ وَ جَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ

و در زمین کوه های ثابت و پابرجایی قرار دادیم تا آن ها در

ص: ۲۲

۱- «المیزان» ، ذیل آیه .

آرامش باشند و در آن دره ها و راه هایی قرار دادیم تا هدایت شوند .

« رَواسی » جمع « راسِیه » به معنی کوه های سخت و پابرجا است و از آن جا که این گونه کوه ها از ریشه با هم پیوند دارند ، ممکن است

اشاره به این پیوستگی باشد و از نظر علمی ثابت شده که این به هم پیوستگی ریشه ای کوه ها ، اثر عمیقی در جلوگیری از لرزش های زمین دارد . « تَمید » از ماده « مَید » به معنی لرزش و حرکت ناموزون اشیاء بزرگ است .

کوه ها همچون زره ای کره ای زمین را دربر گرفته اند و این سبب می شود که از لرزش های شدید زمین که بر اثر فشار گازهای درونی است تا حدّ زیادی جلوگیری کند .

به علاوه همین وضع کوه ها ، حرکات پوسته زمین را در مقابل جزر و مد ناشی از ماه به حداقل می رساند .

از سوی دیگر اگر کوه ها نبودند سطح زمین همواره در معرض تندبادها قرار داشت و آرامشی در آن دیده نمی شد ، همان گونه که در کویرها و بیابان های خشک و سوزان چنین است .

سپس به نعمت دیگری که آن هم از نشانه های عظمت او است

اشاره کرده می گوید: (وَ جَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ).

به راستی اگر این دره ها و شکاف ها نبودند ، سلسله های جبال عظیم موجود در زمین مناطق مختلف را آن چنان از هم جدا می کردند که پیوندشان بهم به کلی گسسته می شد و این نشان می دهد که همه این پدیده ها طبق برنامه و حسابی است .

آسمان سقفی محکم برای حفاظت زمین

۳۲ وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ

و آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم ، ولی آن ها از آیات آن روی گردانند .

منظور از آسمان در این جا جوی است که گرداگرد زمین را گرفته و ضخامت آن صدها کیلومتر طبق تحقیقات دانشمندان می باشد ، این قشر ظاهرا لطیف که از هوا و گازها تشکیل شده ، به قدری محکم و پرمقاومت است که هر موجود مزاحمی از بیرون به سوی زمین بیاید نابود می شود و کره زمین را در برابر بمباران شبانه روزی سنگ های « شهاب » که از هر گلوله ای خطرناک ترند حفظ می کند .

به علاوه اشعه آفتاب که دارای قسمت های مرگباری است به

وسيله آن تصفيه مي شود و از نفوذ اشعه كشنده كيهاني كه از بيرون جو ، به سوي زمين سرازير است ، جلوگيري مي كند.

آري اين آسمان سقفي بسيار محكم و پايداري است كه خدا آن را از انهدام حفظ كرده است .

حرکت شب و روز و ماه و خورشید

۳۳ وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ

او كسي است كه شب و روز و خورشيد و ماه را آفريد كه هر يك از آن ها در مداري در حركتند .

مفسران در تفسير اين جمله بيانات گوناگون دارند ، اما آن چه با تحقيقات مسلم دانشمندان فلكي سازگار است ، اين است كه منظور از حركت خورشيد در آيه فوق يا حركت دوراني به دور خويش است و يا حركتي است كه همراه منظومه شمسي دارد .

ذكر اين نكته نيز لازم است كه كلمه « كُلٌّ » ممكن است اشاره به ماه و خورشيد و همچنين ستارگان باشد كه از كلمه « لَيْلٍ » (شب) استفاده مي شود .

بعضي از مفسران بزرگ نيز احتمال داده اند كه اشاره به « شب » و

« روز » و « ماه » و « خورشید » (هر چهار) باشد ، زیرا شب که همان سایه مخروطی زمین است ، نیز برای خود مداری دارد ، اگر کسی در بیرون کره زمین از دور به آن نگاه کند ، این یک سایه تاریک مخروطی را در گرد زمین دائما در حرکت می بیند و همچنین نور آفتاب که به زمین می تابد و روز را تشکیل می دهد همانند استوانه ای است که در گرد این کره دائما نقل مکان می کند ، بنابراین شب و روز نیز هر کدام برای خود مسیر و مکانی دارند .

این احتمال را نیز داده اند که منظور از حرکت خورشید حرکت آن در احساس ما باشد زیرا به نظر بینندگان زمینی خورشید و ماه هر دو در گردشند (۱)

۳۴ وَمَا جَعَلْنَا لِشَرِّهِمْ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهَمُّ الْخَالِدُونَ

ما برای هیچ انسانی قبل از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم (وانگهی آیا آن ها که انتظار مرگ تو را می کشند) اگر تو بمیری آن ها زندگی جاویدان دارند ؟

بقای شریعت و دین و آیین نیاز به بقای آورنده آن ندارد، آیین

ص: ۲۶

ابراهیم و موسی و عیسی هر چند جاویدان نبودند ، ولی قرن ها بعد از وفات این پیامبران بزرگ (و در مورد حضرت مسیح بعد از صعود او به آسمان) باقی ماندند .

بنابراین جاودانگی مذهب نیاز به پاسداری دائمی پیامبر ندارد ، ممکن است جانشینان او خط او را ادامه دهند .

و اما این که آن ها خیال می کنند با در گذشت پیامبر صلی الله علیه و آله همه چیز پایان می یابد ، در حقیقت کور خوانده اند ، زیرا این سخن در مورد مسائلی صحیح است که قائم به شخص باشد ، اسلام نه قائم به شخص پیامبر بود و نه اصحاب و یارانش ، آیینی بود زنده و پویا که بر اساس حرکت درونیش پیش می رود و مرزهای زمان و مکان را می شکافد و به سیر خود ادامه می دهد .

مرگ آغاز زندگی جدید است

۳۵ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُوكُمْ بِالْأَسْرِ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ

هر انسانی طعم مرگ را می چشد و ما شمارا بابتی ها و نیکی ها آزمایش می کنیم و سرانجام به سوی ما بازمی گردید.

واژه « نَفْس » در قرآن مجید در معانی مختلفی به کار رفته ،

نخستین معنی نفس « ذات » یا خویشتن خویش است ، این معنی وسیعی است که حتی بر ذات پاک خداوند اطلاق می شود ، چنان که می خوانیم « كَتَبَ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ : خداوند رحمت را بر خویش لازم کرده است » (۱۲ / انعام) .

سپس این کلمه در مورد انسان یعنی مجموعه جسم و روح او به کار رفته است مانند : « مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا: کسی که انسانی را بدون این که قتلی انجام دهد یا فساد در زمین کرده باشد بکشد، گویی همه انسان ها را کشته است » (۳۲/مائده) .

و گاهی در خصوص روح انسان استعمال شده مانند « أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ » ، فرشتگان قبض ارواح می گویند : « روح خود را خارج کنید » (۹۳ / انعام) .

پیدا است که منظور از « نَفْس » در آیه مورد بحث همان معنی دوم است، بنابراین منظور بیان قانون کلی مرگ درباره انسان ها است . (۱)

بعد از ذکر قانون عمومی مرگ این سؤال مطرح می شود که هدف

ص: ۲۸

از این حیات ناپایدار چیست و چه فایده ای دارد؟

قرآن در دنباله همین سخن می گوید: « ما شما را با بدی ها و نیکی ها امتحان می کنیم و سرانجام به سوی ما باز می گردید »
(وَ نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اِلَيْنَا تُرْجَعُونَ) .

جایگاه اصلی شما این جهان نیست، بلکه جای دیگر است، شما تنها برای دادن امتحانی در این جا می آید و پس از پایان امتحان و کسب تکامل لازم به جایگاه اصلی خود که سرای آخرت است ، خواهید رفت.

قابل توجه این که در میان مواد امتحانی « شرّ » مقدم بر « خیر » ذکر شده و باید همچنین باشد ، زیرا آزمایش الهی هر چند گاهی با نعمت است و گاهی با بلا، ولی مسلماً آزمایش به وسیله بلاها سخت تر و مشکل تر است .

چرا خدا مردم را آزمایش می کند

در این جا سؤال مهمی باقی می ماند که خداوند چرا بندگان را آزمایش می کند و اصولاً- آزمایش در مورد خداوند چه مفهومی دارد؟

در زمینه مسأله آزمایش الهی ، بحث فراوان است ، نخستین سؤالی که به ذهن می رسد ، این است که ؛ مگر آزمایش برای این نیست که اشخاص یا چیزهای مبهم و ناشناخته را بشناسیم و از میزان جهل و

نادانی خود بکاهیم؟ اگر چنین است، خداوندی که علمش به همه چیز احاطه دارد و از اسرار درون و برون همه کس و همه چیز آگاه است و غیب آسمان و زمین را با علم بی پایانش می داند، چرا امتحان می کند؟ مگر چیزی بر او مخفی است که با امتحان آشکار شود؟

پاسخ این سؤال مهم را در این جا باید جستجو کرد که مفهوم آزمایش و امتحان در مورد خداوند با آزمایش های ما بسیار متفاوت است.

آزمایش های ما همان است که در بالا گفته شد، یعنی برای شناخت بیشتر و رفع ابهام و جهل است، اما آزمایش الهی در واقع همان « پرورش و تربیت » است.

توضیح این که؛ در قرآن متجاوز از بیست مورد امتحان به خدا نسبت داده شده است، این يك قانون کلی و سنت دایمی پروردگار است که برای شکوفا کردن استعدادهای نهفته (و از قوه به فعل رساندن آن ها) و در نتیجه پرورش دادن بندگان، آنان را می آزماید، یعنی همان گونه که فولاد را برای استحکام بیشتر در کوره می گدازند تا به اصطلاح آبدیده شود، آدمی را نیز در کوره حوادث سخت پرورش می دهد تا مقاوم گردد.

درواقع امتحان خدا به کار باغبانی پرتجربه شبیه است که دانه های مستعد را در سرزمین های آماده می پاشد ، این دانه ها با استفاده از مواهب طبیعی شروع به نمو و رشد می کنند ، تدریجا با مشکلات می جنگند و با حوادث پیکار می نمایند ، در برابر طوفان های سخت و سرمای کشنده و گرمای سوزان ، ایستادگی به خرج می دهند تا شاخه گلی زیبا یا درختی تنومند و پرثمر بار آید که بتواند به زندگی و حیات خود در برابر حوادث سخت ادامه دهد .

سربازان رانیز برای این که از نظر جنگی نیرومند و قوی شوند، به مانورها و جنگ های مصنوعی می برند و در برابر انواع مشکلات تشنگی، گرسنگی ، گرما و سرما ، حوادث دشوار، موانع سخت، قرار می دهند تا ورزیده و آبدیده شوند و این است رمز آزمایش های الهی .

قرآن مجید در آیه ۱۵۴ سوره آل عمران به این حقیقت تصریح کرده است و می گوید : « وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ: خداوند آن چه را شما در سینه دارید، می آزماید تا دل های شما کاملاً خالص گردد و او به همه اسرار درون شما آگاه است . »

امیرمؤمنان علی تعریف بسیار پرمعنی در زمینه فلسفه

امتحانات الهی دارد، می فرماید: «وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمُ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَلَكِنْ لِيُظْهِرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهِمْ تَحِقُّ الثَّوَابَ وَالْعِقَابَ: گرچه خداوند به روحیات بندگانش از خودشان آگاه تر است، ولی آن ها را امتحان می کند تا کارهای خوب و بد که معیار پاداش و کیفر است، از آن ها ظاهر گردد». (۱)

یعنی صفات درونی انسان به تنهایی نمی تواند معیاری برای ثواب و عقاب گردد، مگر آن زمانی که در لابلای اعمال انسان خودنمایی کند، خداوند بندگان را می آزماید تا آن چه در درون دارند، در عمل آشکار کنند، استعدادها را از قوه به فعل برسانند و مستحق پاداش و کیفر او گردند.

اگر آزمایش الهی نبود، این استعدادها شکوفا نمی شد و درخت وجود انسان، میوه های اعمال بر شاخسارش نمایان نمی گشت و این است فلسفه آزمایش الهی در منطق اسلام.

آزمایش خدا همگانی است

از آن جا که نظام حیات در جهان هستی، نظام تکامل و پرورش است و تمامی موجودات زنده مسیر تکامل را می پیمایند، حتی درختان استعدادهای نهفته خود را با میوه بروز می دهند، همه مردم از انبیاء

ص: ۳۲

گرفته تا دیگران ، طبق این قانون عمومی می بایست آزمایش شوند و استعدادات خود را شکوفا سازند .

اگرچه امتحانات الهی متفاوت است ، بعضی مشکل ، بعضی آسان و قهرا نتایج آن ها نیز باهم فرق دارد ، اما به هر حال آزمایش برای همه هست ، قرآن مجید به امتحان عمومی انسان ها اشاره کرده ، می فرماید : «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ : آیا مردم گمان می کنند بدون امتحان رها می شوند، نه هرگز، بلکه همگی باید امتحان دهند» (۱ / عنکبوت) .

قرآن نمونه هایی از امتحانات پیامبران رانیز بازگو کرده است ، آن جا که می فرماید : « وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ : خداوند ابراهیم را امتحان کرد » (۱۲۴ / بقره) .

درجای دیگر آمده است : « فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ؕ أَشَكَرُ أَمْ أَكْفُرُ : هنگامی که یکی از پیروان سلیمان تخت بلقیس را در کمتر از یک چشم به هم زدن از راه دور برای او حاضر کرد، سلیمان گفت: این لطف خدا است، برای این که مرا امتحان کند، آیا شکرگزاری می کنم یا کفران » ؟ (۴۰ / نمل)

نمونه هایی که انسان با آن ها امتحان می شود ، عبارتند از : ترس ، گرسنگی ، زیان های مالی و مرگ ... ، ولی وسایل آزمایش خداوند منحصر به این ها نیست ، بلکه امور دیگری نیز در قرآن به عنوان وسیله امتحان ، آمده است ، مانند فرزندان ، پیامبران و دستورات خداوند، حتی بعضی از خواب ها، ممکن است از وسایل آزمایش باشد، «شورور و خیرها نیز از آزمایش های الهی محسوب می شوند» (وَ نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ) (۳۵ / انبیاء) .

بنابراین مواردی که در آیه شمرده شده ، جنبه انحصاری ندارد ، هرچند از نمونه های روشن و زنده آزمایش های الهی است .

و می دانیم که مردم در برابر آزمایش های خداوند ، به دو گروه تقسیم می شوند ؛ گروهی از عهده امتحانات برآمده و گروهی مردود می شوند .

مثلاً مسأله « ترس » که پیش می آید ، گروهی خود را می بازند و به خاطر این که کوچک ترین ضرری به آن ها نرسد ، شانه از زیر بار مسؤولیت خالی می کنند ، در جنگ ها فرار می کنند ، یا راه سازش کاری پیش می گیرند و با عذرتراشی هایی چون ؛ « نَخْشِي أَنْ تُصِيبَنَا

دائره: ما می ترسیم ضرری به ما متوجه شود» ، از تکلیف الهی سرباز می زنند (۵ / مائده) .

و گروهی دیگر در برابر عوامل ترس، باایمان و توکل بیشتری خود را برای هرگونه فداکاری مهیایمی کنند، چنان که در قرآن آمده: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ: وقتی که به مردم باایمان می گفتند: اوضاع خطرناک است و دشمنان شما مجهزند ، شما عقب نشینی کنید ، بر ایمان و توکل آن ها افزوده می شد» (۱۷۳ / آل عمران) .

در برابر سایر مشکلات و عوامل امتحان که در آیه آمده است، همچون گرسنگی و زیان های مالی و جانی نیز همه مردم یکسان نیستند .

نمونه هایی از این امتحانات در متن قرآن آمده است و در آیات مناسب به آن اشاره خواهیم کرد .

رمز پیروزی در آزمایش های خدایی

در این جا سؤال دیگری پیش می آید و آن این که ؛ حال که همه انسان ها در یک امتحان گسترده الهی شرکت دارند ، راه موفقیت در این آزمایش ها چیست ؟

پاسخ این سؤال را قسمت آخر آیه مورد بحث و آیات دیگر قرآن می دهد؛

نخستین و مهم ترین گام برای پیروزی ، همان است که در جمله کوتاه و پرمعنی « وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ » در آیه فوق آمده است ، این جمله باصراحت می گوید : رمز پیروزی در این راه ، صبر و پایداری است و به همین دلیل بشارت پیروزی را تنها به صابران و افراد بااستقامت می دهد .

توجه به گذرا بودن حوادث این جهان و سختی ها و مشکلاتش و این که این جهان ، گذرگاهی بیش نیست ، عامل دیگری برای پیروزی محسوب می شود که در جمله « إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ » (ما از آن خدا هستیم و به سوی خدا بازمی گردیم) آمده است.

اصولاً این جمله که از آن به عنوان « کَلِمَةُ إِشْتِرَاجٍ » یاد می شود، عصاره ای از عالی ترین درس های توحید و انقطاع إِلَى اللَّهِ و تکیه بر ذات پاک او در همه چیز و در هر زمان است و اگر می بینیم بزرگان اسلام به هنگام بروز مصائب سخت ، این جمله را با الهام گرفتن از قرآن مجید تکرار می کردند ، برای این بوده که شدت مصیبت آن ها را تکان ندهد و در پرتو ایمان به مالکیت خداوند و بازگشت همه موجودات به سوی او، این حوادث را در خود هضم کنند .

امیر مؤمنان علی در تفسیر این جمله می فرماید : « إِنَّ

قَوْلَنَا إِنَّا لِلَّهِ إِقْرَارٌ عَلَىٰ أَنْفُسِنَا بِالْمَلِكِ وَ قَوْلُنَا وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ إِقْرَارٌ عَلَىٰ أَنْفُسِنَا بِالْهَلِكِ : این که ما می گوییم " إِنَّا لِلَّهِ " ، اعتراف به این حقیقت است که ما مملوک اوییم و این که می گوییم " وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ " ، اقرار به این است که ما از این جهان خواهیم رفت و جایگاه ما ، جای دگر است « (۱) .

استمداد از نیروی ایمان و الطاف الهی ، عامل مهم دیگری است ، کسانی هستند که هر وقت دستخوش حوادث می گردند ، اعتدال خود را از دست داده ، گرفتار اضطراب می شوند ، اما دوستان خدا ، چون برنامه و هدف روشنی دارند ، بدون حیرت و سرگردانی ، مطمئن و آرام به راه خود ادامه می دهند ، خدا نیز روشن بینی بیشتری به آن ها می دهد که در انتخاب راه صحیح دچار اشتباه نشوند ، چنان که قرآن می گوید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا: کسانی که در راه ما به جهاد برخیزند ، ما آن ها را به راه های خود هدایت می کنیم » (۶۹/عنکبوت) .

ص: ۳۷

۳۷ خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ

(آری) انسان از عجله آفریده شده ، ولی عجله نکنید من آیات خود را به زودی به شما ارائه می دهم .

منظور از « انسان » در این جا نوع انسان است (البته انسان های تربیت نیافته و خارج از قلمرو رهبری رهبران الهی) .

و منظور از « عَجَلٍ » شتاب و شتابزدگی است ، همان گونه که آیات بعد نیز شاهد گویای این مطلب است و در جای دیگر قرآن می خوانیم : « وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا : انسان ، عجول است » (۱۱ / اسراء) .

در حقیقت تعبیر « خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ » یک نوع تأکید است، یعنی آن چنان انسان عجول است که گویی از « عجله » آفریده شده و تار و پود وجودش از آن تشکیل یافته و به راستی بسیاری از مردم عادی چنین اند ، هم در خیر عجولند و هم در شر ، حتی وقتی به آن ها گفته می شود اگر آلوده کفر و گناه شوید ، عذاب الهی دامتتان را می گیرد ، می گویند پس چرا این عذاب زودتر نمی آید ؟

شر ، حتی وقتی به آن ها گفته می شود اگر آلوده کفر و گناه شوید ، عذاب

الهی دامتان را می گیرد ، می گویند پس چرا این عذاب زودتر نمی آید ؟

و در پایان آیه اضافه می کند: (سَأْرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ).

تعبیر « ایاتی » در این جا ممکن است اشاره به آیات و نشانه های عذاب و بلاها و مجازات هایی باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفان را با آن تهدید می کرد و این سبک مغزان کرارا می گفتند : پس چه شد این بلاهایی که ما را با آن می ترسانی .

قرآن می گوید : عجله نکنید ، چیزی نمی گذرد که دامتان را خواهد گرفت .

با توجه به آیه فوق این سؤال پیش می آید که اگر انسان طبیعتاً عجل است ، پس چرا به دنبال آن نهی از عجله می کند و می گوید : « فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ » آیا این دو با هم متضاد نیست .

در پاسخ می گوئیم با توجه به اصل اختیار و آزادی اراده انسان و قابل تغییر بودن صفات و روحیات و ویژگی های اخلاقی ، هیچ گونه تضادی در کار نیست ، چراکه با تربیت و تزکیه نفس می توان این حالت را دگرگون ساخت .

۳۸ وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

آن ها می گویند اگر راست می گوئید این وعده

آن ها با بی صبری تمام ، در انتظار قیام قیامت بودند ، غافل از این که فرارسیدن قیامت همان و بیچارگی و بدبختی تمام عیار آن ها همان ، ولی چه می توان کرد ، انسان عجول حتی در راه بدبختی و نابودی خود نیز عجله می کند .

تعبیر به «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» به صورت جمع (اگر راست می گوئید) با این که مخاطب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود ، به خاطر آن است که پیروان راستین او نیز در این خطاب شرکت داده شده اند و ضمنا می خواستند بگویند ، فرارسیدن قیامت دلیل بر این است که همه شما دروغ گو هستید .

ترازوهای عدل در قیامت

۴۷ وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ

ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می کنیم ، لذا به هیچ کس کمترین ستمی نمی شود و اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل (کار نیک و بدی باشد) ما آن را حاضر می کنیم و کافی است که ما حساب کننده باشیم .

« قِسْطٌ » گاه به معنی عدم تبعیض و گاه به معنی عدالت به طور مطلق می آید و مناسب در این جا معنی دوم است .

جالب این که قسط در این جا به عنوان « صفت » برای « موازین » ذکر شده ، این ترازوهای سنجش آن چنان دقیق و منظم است که گویی عین عدالت می باشد و به همین دلیل بلافاصله اضافه می کند : (فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا) .

نه از پاداش نیکوکاران چیزی کاسته می شود و نه به مجازات بدکاران افزوده می گردد .

اما این نفی ظلم و ستم ، مفهومش این نیست که در حساب دقت نمی شود ، بلکه « اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل کار نیک و بدی باشد ، ما آن را حاضر می سازیم » و موردسنجش قرار می دهیم (وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَاهَا) .

« خَرْدَلٌ » گیاهی است که دارای دانه سیاه بسیار کوچکی است و ضرب المثل در کوچکی و حقارت می باشد .

« میزان » در این جا به معنی « وسیله سنجش » است و می دانیم هر چیزی وسیله سنجشی متناسب با خود دارد ، میزان الحرارة (گرماسنج) میزان الهوا (هواسنج) و میزان های دیگر هر یک هماهنگ با

موضوعی است که می خواهند آن را به وسیله آن بسنجند .

در احادیث اسلامی می خوانیم که میزان های سنجش در قیامت ، پیامبران و امامان و پاکان و نیکانی هستند که در پرونده اعمالشان نقطه تاریکی وجود ندارد (۱) و می خوانیم : « اَلْسَّلَامُ عَلٰی مِيزَانِ الْاَعْمَالِ : سلام بر میزان سنجش اعمال » .

ترازوی سنجش اعمال در قیامت چیست ؟

درباره چگونگی توزین اعمال در روز رستاخیز، بحث فراوانی در میان مفسران و متکلمان شده است و از آن جا که بعضی چنین تصور کرده اند ، وزن و ترازو در آن جهان همانند وزن و ترازو در این جهان است و از طرفی اعمال انسان ، سنگینی و وزنی ندارد که بتوان آن را با ترازو سنجید ، ناچار شده اند از طریق تجسم اعمال و یا این که خود اشخاص را به جای اعمالشان در آن روز وزن می کنند ، مشکل را حل نمایند و حتی عبارتی از « عبید بن عمیر » نقل شده است که می گوید: «
يُؤْتَى بِالرَّجُلِ الطَّوِيلِ الْعَظِيمِ فَلَا يَرُّ جُنَاحَ بَعْضِهِ : در آن روز افراد بزرگ جثه ای را می آورند که در ترازوی سنجش با اندازه بال مگسی

ص: ۴۲

وزن ندارند» ، اشاره به این که ظاهراً آدم های باشخصیتی بودند و در باطن هیچ . (این روایت در « مجمع البیان » و تفسیر « طبری » از "عبید بن عمیر" نقل شده و ظاهر عبارت این است که این سخن از خود "عبید" است نه از پیامبر صلی الله علیه و آله) . ولی اگر مسأله مقایسه زندگی آن جهان را با زندگی دنیا کنار بگذاریم و توجه داشته باشیم که همه چیز در آن جا با این جا متفاوت است ، درست همانند تفاوتی که میان زندگی جنین در عالم رَحِم ، با زندگی انسان در این دنیا وجود دارد و نیز توجه داشته باشیم که در فهم معانی الفاظ ، نباید همیشه به دنبال مصداق های موجود و معین برویم ، بلکه مفاهیم را از نظر نتیجه بررسی کنیم ، مسأله « وزن در روز رستاخیز » کاملاً حل خواهد شد . توضیح این که ؛ در گذشته هنگامی که مثلاً نام « چراغ » برده می شد ، ظرفی به نظر می رسید که مقداری ماده روغنی در آن ریخته شده بود و فتیله ای در میان آن نصب گردیده و احتمالاً- حبابی نیز روی آن برای تنظیم هوا قرار داده شده بود ، در حالی که امروز از کلمه « چراغ » ، چیز دیگری می فهمیم ، دستگاهی که نه ظرفی برای روغن دارد و نه فتیله ای و نه حبابی برای تنظیم هوا ، اما آن چه « چراغ » امروز را با دیروز پیوند می دهد ، همان هدف و نتیجه آن است ، یعنی وسیله ای که تاریکی را از میان می برد . در مسأله

«میزان» نیز چنین است و در همین جهات می بینیم که با گذشت زمان «ترازوها» چه اندازه دگرگون شده اند و حتی لفظ «میزان» به وسایل دیگر سنجش نیز گفته می شود، مانند «میزان الحراره» (وسیله سنجش گرما)، «میزان الهوا» (وسیله سنجش هوا) و مانند آن.

بنابراین آن چه مسلم است، این است که در روز رستاخیز اعمال انسان با وسیله خاصی سنجیده می شود، نه با ترازوهایی همانند ترازوهای دنیا و چه بسا آن وسیله همان وجود انبیاء و امامان و افراد صالح بوده باشد و در روایاتی که از طرق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، این مطلب به خوبی دیده می شود. در «بحار الانوار» از امام صادق در پاسخ سؤال از تفسیر آیه ۴۷ سوره انبیاء؛ «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ» ، چنین می خوانیم: «وَالْمَوَازِينُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ وَمِنَ الْخَلْقِ مَنْ

يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ: میزان سنجش در آن روز، پیامبران و اوصیای آن ها هستند و از مردم، کسانی می باشند که بدون حساب وارد بهشت می شوند» (یعنی کسانی که در پرونده اعمال آن ها نقطه تاریکی وجود ندارد). (۱) و در روایت دیگری چنین نقل شده است: «إِنَّ أَمِيرَ

ص: ۴۴

الْمُؤْمِنِينَ وَالْإِئِمَّةَ مِنْ دُرِّيَّتِهِ هُمُ الْمَوَازِينُ : یعنی امیرمؤمنان و امامان و فرزندان او ، ترازوهای سنجش هستند» (۱) در یکی از زیارات مطلقه امیر مؤمنان علی می خوانیم : «السَّلَامُ عَلَي مِيزَانِ الْإِسْلَامِ : سلام بر میزان سنجش اعمال » . در واقع مردان و زنان نمونه جهان ، مقیاس های سنجش اعمال انسان ها هستند و هرکس به آن اندازه که به آن ها شباهت دارد ، وزن دارد و آن ها که از ایشان بیگانه اند ، کم وزن یا بی وزن هستند . حتی در این جهان نیز دوستان خدا مقیاس سنجش هستند ، ولی از آن جا که بسیاری از حقایق در این عالم در پرده

ابهام می ماند و در روز قیامت که به مقتضای « وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ » (۴۸/ابراهیم) روز بروز و ظهور است ، این واقعیت ها آشکار می گردد. و از این جا روشن می شود که چرا « موازین » جمع بسته شده است ، زیرا اولیای حق که ترازوهای سنجشند ، متعدّدند . این احتمال نیز وجود دارد که هر کدام از آن ها در صفتی ممتاز بوده اند ، بنابراین هر یک میزان سنجش یکی از صفات و اعمال آدمی هستند و چون اعمال و صفات انسان ها مختلف است ، الگوها و ترازوهای سنجش نیز

ص:۴۵

باید مختلف باشد. و نیز از این جا روشن می شود که آن چه در بعضی از روایات مانند روایتی از امام صادق وارد شده که پرسیدند: « مَا مَعْنَى الْمِيزَانِ؟ قَالَ الْعَدْلُ: معنی میزان چیست؟ فرمود: عدل است »، (۱) منافاتی با آن چه گفتیم، ندارد، زیرا دوستان خداوند و مردان و زنان نمونه جهان، مظهر عدل می باشند، عدل از نظر فکر و عدل از نظر عقیده و عدل از نظر صفات و اعمال

۵۰ وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ

و این (قرآن) ذکر مبارکی است که (بر شما) نازل کردیم، آیا آن را انکار می کنید؟

آیا چنین کتابی، جای انکار دارد؟ دلایل حقانیتش در خودش نهفته و نورانیتش آشکار است و رهروان راهش سعادت مند و پیروز.

برای این که بدانیم تا چه حد این قرآن موجب آگاهی و مایه برکت است کافی است حال ساکنان جزیره عرب را قبل از نزول قرآن که در توحش و جهل و فقر و بدبختی و پراکندگی زندگی می کردند، با وضعشان بعد از نزول قرآن که اسوه و الگویی برای دیگران شدند در

ص: ۴۶

۱- «نُورُ الثَّقَلَيْنِ»، جلد ۲، صفحه ۵.

نظر بگیریم ، همچنین وضع اقوام دیگر را قبل و بعد از ورود قرآن در میان آن ها .

۵۱ وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ

ما وسیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم و از (شایستگی) او آگاه بودیم .

« رُشْدُ » در اصل به معنی راه یافتن به مقصد است و در این جا ممکن است اشاره به حقیقت توحید باشد که ابراهیم از سنین کودکی از آن آگاه شده بود و ممکن است اشاره به هر گونه خیر و صلاح به معنی وسیع کلمه بوده باشد .

تعبیر به « مِنْ قَبْلُ » اشاره به قبل از موسی و هارون است .

جمله « كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ » اشاره به شایستگی های ابراهیم برای کسب این مواهب است ، درحقیقت خدا هیچ موهبتی را به کسی بدون دلیل نمی دهد، این شایستگی ها است که آمادگی برای پذیرش مواهب الهی است ، هر چند مقام نبوت یک مقام موهبتی است .

۵۲ اِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ

آن هنگام که به عمویش (آزر) و قوم او گفت این مجسمه های

بی روحی را که شما همواره پرستش می کنید چیست؟

« ابراهیم » با این تعبیر بت هایی را که در نظر آن ها فوق العاده عظمت داشت شدیداً تحقیر کرد . اولاً : با تعبیر « ما هذِهِ » (این ها چیست؟) ثانياً : با تعبیر به « تَمَائِيل » زیرا « تَمَائِيل » جمع « تَمَثَال » به معنی عکس یا مجسمه بی روح است (تاریخچه بت پرستی می گوید : این مجسمه ها و عکس ها در آغاز جنبه یادبود پیامبران و علماء داشته ، ولی تدریجاً صورت قداست به خود گرفته و معبود واقع شده است) .

جمله « أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ » با توجه به معنی « عُكُوفٌ » که به معنی ملازمت توأم با احترام است نشان می دهد که آن ها آن چنان دلبستگی به این بت ها پیدا کرده بودند و سر بر آستانش می ساییدند و بر گردنشان می چرخیدند که گویی همواره ملازم آن ها بودند .

این گفتار ابراهیم در حقیقت استدلال روشنی است برای ابطال بت پرستی ، زیرا آن چه از بت ها می بینیم همین مجسمه و تمثال است ، بقیه تخیل است و توهم و پندار است ، کدام انسان عاقل به خود اجازه می دهد ، که برای مثنی سنگ و چوب این همه عظمت و احترام و قدرت قائل باشد ؟ چرا انسانی که خود اشرف مخلوقات است ، در برابر مصنوع خویش ، این چنین خضوع و کرنش کند و حل مشکلات خود

ص: ۴۸

را از آن بخواهد؟

کثرت طرفداران دلیل بر حقانیت یک فکر نیست

۵۳ قالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ

گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آن‌ها را عبادت می‌کنند.

۵۴ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

گفت: مسلماً شما و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده‌اید.

از آن جا که تنها سنت و روش نیاکان بودن هیچ مشکلی را حل نمی‌کند و هیچ دلیلی نداریم که نیاکان عاقل تر و عالم تر از نسل‌های بعد باشند، بلکه غالباً قضیه به عکس است چون باگذشت زمان علم و دانش‌ها گسترده تر می‌شود، ابراهیم بلافاصله به آن‌ها « پاسخ گفت: هم شما و هم پدرانتان به طور قطع در گمراهی آشکار بودید ».

جالب این که بت پرستان در جواب ابراهیم، هم روی کثرت نفرات تکیه کردند و هم طول زمان، گفتند: « ما پدران خود را بر این آیین و رسم یافتیم ».

ابراهیم هم در هر دو قسمت به آن‌ها پاسخ گفت، که هم شما و هم پدرانتان، همیشه در ضلال مبین بودید.

یعنی انسان عاقل که دارای استقلال فکری است هرگز خود را

پایند این اوهام نمی کند ، نه کثرت طرفداران طرح و سنتی را دلیل اصالت آن می داند و نه دوام و ریشه دار بودن آن را

۵۵ قالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ

گفتند: تو مطلب حقی برای ما آورده ای یا شوخی می کنی ؟

زیرا آن ها که به پرستش بت ها عادت کرده بودند و آن را یک واقعیت قطعی می پنداشتند، باور نمی کردند کسی جدا با بت پرستی مخالفت کند ، لذا از روی تعجب این سؤال را از ابراهیم کردند .

۵۶ قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ

گفت : (کاملاً- حق آورده ام) پروردگار شما همان پروردگار آسمان ها و زمین است که آن ها را ایجاد کرده و من از گواهان این موضوع هستم .

ابراهیم با این گفتار قاطعش نشان داد آن کس شایسته پرستش است که آفریدگار آن ها و زمین و همه موجودات است ، اما قطعات سنگ و چوب که خود مخلوق ناچیزی هستند ، ارزش پرستش را ندارند ، مخصوصاً با جمله « وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ » اثبات کرد تنها من نیستم که گواه بر این حقیقتم ، بلکه همه آگاهان و فهمیده ها

همان ها که رشته های تقلید کورکورانه را پاره کرده اند گواه بر این حقیقتند.

ابراهیم نقشه نابودی بت ها را می کشد

۵۷ وَ تَاللّٰهِ لَآكِيۡدَنَّ اَصۡنَامَكُمۡۙ بَعۡدَ اَنۡ تُؤۡلَواۡمِدۡ بِرِيۡنٍ

و به خدا سوگند نقشه ای برای نابودی بت هایتان در غیاب شما طرح می کنم .

« اَکِيۡدَنَّ » از ماده « کَیِّدَ » گرفته شده که به معنی طرح پنهانی و چاره اندیشی مخفیانه است. منظورش این بود که به آن ها با صراحت بفهمانند سرانجام از یک فرصت استفاده خواهم کرد و آن ها را درهم می شکنم.

ابراهیم برای این که ثابت کند این مسأله صد در صد جدی است و او بر سر عقیده خود تا همه جا ایستاده است و نتایج و لوازم آن را هر چه باشد با جان و دل می پذیرد ، اضافه کرد : « به خدا سوگند ، من نقشه ای برای نابودی بت های شما به هنگامی که خودتان حاضر نباشید و از این جا بیرون روید خواهم کشید » .

در چند آیه بعد می خوانیم بت پرستان به یاد این گفتار ابراهیم افتادند و گفتند : ما شنیدیم جوانی سخن از توطئه درباره بت ها می گفت .

۵۸ فَجَعَلَهُمۡ جُذَآا اِلَّا کَبِيۡرًا لَّهُمۡ لَعَلَّهُمۡ اِلَيْهِ يَرْجِعُوۡنَ

سرانجام (با استفاده از یک فرصت مناسب) همه آن ها، جز

ص: ۵۱

بت بزرگشان را، قطعه قطعه کرد، تا به سراغ او بیایند (و او حقایق را بازگو کند).

به هر حال ابراهیم در یک روز که بت خانه خلوت بود و هیچ کس از بت پرستان در آن جا حضور نداشت ، طرح خود را عملی کرد .

توضیح این که : طبق نقل بعضی از مفسران بت پرستان در هر سال روز خاصی را برای بت ها عید می گرفتند ، غذاهایی در بتخانه حاضر کرده ، سپس دسته جمعی به بیرون شهر حرکت می کردند و در پایان روز بازمی گشتند و به بت خانه می آمدند تا از آن غذاها که به اعتقادشان تیرک یافته بود ، بخورند .

به ابراهیم نیز پیشنهاد کردند او هم با آن ها برود ، ولی او به عذر بیماری با آن ها نرفت .

به هر حال او بی آن که از خطرات این کار بترسد و یا از طوفانی که پشت سر این عمل به وجود می آید هراسی به دل راه دهد مردانه وارد میدان شد و با یک دنیا قهرمانی به جنگ این خدایان پوشالی رفت که آن همه علاقمند متعصب و نادان داشتند ، به طوری که قرآن می گوید : « همه آن ها را قطعه قطعه کرد ، جز بت بزرگی که داشتند » .

و هدفش این بود « شاید بت پرستان به سراغ او بیایند

و او هم تمام گفتمی ها را بگوید .

بت پرستی در اشکال گوناگون

درست است که ما از لفظ «بت پرستی» بیشتر متوجه بت های سنگی و چوبی می شویم ، ولی از یک نظر بت و بت پرستی مفهوم وسیعی دارد که هر نوع توجه به غیر خدا را ، در هر شکل و صورت شامل می شود و طبق حدیث معروف « هر چه انسان را به خود مشغول و از خدا دور سازد بت او است » (کُلُّمَا شَغَلَكَ عَنِ اللَّهِ فَهُوَ صَنَمُكَ) .

۵۹ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ

گفتند : هر کس با خدایان ما چنین کرده قطعا از ستمگران است (و باید کیفر ببیند) .

سرانجام آن روز عید به پایان رسید و بت پرستان شادی کنان به شهر بازگشتند و یک سر به سراغ بت خانه آمدند ، تا هم عرض ارادتی به پیشگاه بتان کنند و هم از غذاهایی که به زعم آن ها در کنار بت ها برکت یافته بود بخورند .

(۶۴) سوره انبیاء

همین که وارد بت خانه شدند با صحنه ای روبرو گشتند که هوش از سرشان پرید، به جای آن بت خانه آباد با تلی از بت های دست و پا شکسته و به هم ریخته روبرو شدند. فریادشان بلند شد « صدازدند

ص: ۵۳

چه کسی این بلا را بر سرخدایان ما آورده است . « مسلماً هر کس بوده از ظالمان و ستمگران است .

او هم به خدایان ما ستم کرده و هم به جامعه و جمعیت ما و هم به خودش . چراکه با این عمل خویشتن را در معرض نابودی قرار داده است .

۶۰ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ

(گروهی) گفتند : شنیدیم جوانی از (مخالفت با) بت ها سخن می گفت که او را ابراهیم می گفتند .

درست است که ابراهیم طبق بعضی از روایات در آن موقع کاملاً جوان بود و احتمالاً سنش از ۱۶ سال تجاوز نمی کرد و درست است که تمام ویژگی های « جوانمردان » : « شجاعت » و « شهامت » و « صراحت »

و « قاطعیت » در وجودش جمع بود ، ولی مسلماً منظور بت پرستان از این تعبیر چیزی جز تحقیر نبوده ، بگویند « ابراهیم » این کار را کرده ، گفتند : جوانی که به او ابراهیم می گفتند چنین می گفت ... یعنی فردی کاملاً گمنام و از نظر آنان بی شخصیت .

اصولاً معمول این است هنگامی که جنایتی در نقطه ای رخ می دهد برای پیدا کردن شخصی که آن کار را انجام داده ، به دنبال ارتباط های

خصومت آمیز می کردند و مسلماً در آن محیط کسی جز ابراهیم آشکارا با بت ها گلاویز نبوده است .

۶۱ قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ

(عده ای) گفتند: او را در برابر چشم مردم بیاورید تا گواهی دهند.

۶۲ قَالُوا أَأَتَتْ فَأَعْلَتْ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ

(هنگامی که ابراهیم را حاضر کردند) گفتند : تو این کار را با خدایان ما کرده ای، ای ابراهیم ؟

جارجیان در اطراف شهر فریاد زدند که هر کس از ماجرای خصومت ابراهیم و بدگویی او نسبت به بت ها آگاه است حاضر شود و به زودی هم آن ها که از این موضوع آگاه بودند و هم سایر مردم اجتماع کردند تا ببینند سرانجام کار این متهم ، به کجا خواهد رسید .

شور و ولوله عجیبی در مردم افتاده بود ، چراکه از نظر آن ها جنایتی بی سابقه توسط یک جوان ماجراجو در شهر رخ داده بود که بنیان دینی مردم محیط را به لرزه درآورده بود .

سرانجام محکمه و دادگاه تشکیل شد و زعمای قوم در آن جا جمع بودند ، بعضی می گویند : خود نمرود نیز بر این

نخستین سؤالی که از ابراهیم کردند این بود ، گفتند : تویی که این کار را با خدایان ما کرده ای ، ای ابراهیم !

آن ها حتی حاضر نبودند بگویند : تو خدایان ما را شکسته ای و قطعه قطعه کرده ای، بلکه تنها گفتند: تو این کار را با خدایان ما کردی ؟

۶۳ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ

گفت : بلکه بزرگشان کرده باشد ، از آن ها سؤال کنید اگر سخن می گویند .

ابراهیم آن چنان جوابی گفت که آن ها را سخت در محاصره قرار داد ، محاصره ای که قدرت بر نجات از آن نداشتند ابراهیم گفت : « بلکه این کار را این بت بزرگ آن ها کرده، از آن ها سؤال کنید اگر سخن می گویند ».

اصول جرم شناسی می گوید : متهم کسی است که آثار جرم را همراه دارد ، در این جا آثار جرم در دست بت بزرگ است (طبق روایت معروفی ابراهیم تبر را به گردن بت بزرگ گذاشت) .

اصلاً چرا شما به سراغ من آمدید ؟ چرا خدای بزرگتان را متهم نمی کنید ؟ آیا احتمال نمی دهید او از دست خدایان کوچک خشمگین شده و یا آن ها را رقیب آینده خود فرض کرده و

حساب همه را یک جا رسیده است؟

از آن جا که ظاهر این تعبیر به نظر مفسران با واقعیت تطبیق نمی داده و از آن جا که ابراهیم پیامبر است و معصوم و هرگز دروغ نمی گوید، در تفسیر این جمله، مطالب مختلفی گفته اند آن چه از همه بهتر به نظر می رسد این است که:

ابراهیم به طور قطع این عمل را به بت بزرگ نسبت داد، ولی تمام قرائن شهادت می داد که او قصد جدی از این سخن ندارد، بلکه می خواسته است عقاید مسلم بت پرستان را که خرافی و بی اساس بوده است به رخ آن ها بکشد، به آن ها بفهماند که این سنگ و چوب های بی جان آن قدر بی عرضه اند که حتی نمی توانند یک جمله سخن بگویند و از عبادت کنندگانشان یاری بطلبند، تا چه رسد که بخواهند به حل مشکلات آن ها پردازند.

نظیر این تعبیر در سخنان روزمره ما فراوان است که برای ابطال گفتار طرف، مسلمات او را به صورت امر یا اخبار و یا استفهام در برابرش می گذاریم تا محکوم شود و این به هیچ وجه دروغ نیست (دروغ آن است که قرینه ای همراه نداشته باشد).

جزء هفدهم (۶۹)

در روایتی که در کتاب کافی از امام صادق نقل شده

ص: ۵۷

می خوانیم: « ابراهیم این سخن را به خاطر آن گفت که می خواست افکار آن هارا اصلاح کند و به آن ها بگوید که چنین کاری از بت ها ساخته نیست، سپس امام اضافه کرد و فرمود: به خدا سوگند بت ها دست به چنان کاری نزده بودند، ابراهیم نیز دروغ نگفت.»

۶۴ فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ

آن ها به وجدان خود باز گشتند و (به خود) گفتند: حقا که شما ستمگرید .

سخنان ابراهیم ، بت پرستان را تکان داد ، وجدان خفته آن ها را بیدار کرد و همچون طوفانی که خاکسترهای فراوان را از روی شعله های آتش برگیرد و فروغ آن را آشکار سازد ، فطرت توحیدی آن ها را از پشت پرده های تعصب و جهل و غرور آشکار ساخت .

در یک لحظه کوتاه و زود گذر از این خواب عمیق و مرگزا بیدار شدند ، چنان که قرآن می گوید: « آن ها به وجدان و فطرتشان باز گشتند و به خود گفتند: حقا که شما ظالم و ستمگرید.»

هم به خویشتن ظلم و ستم کردید و هم بر جامعه ای که به آن تعلق دارید و هم به ساحت مقدس پروردگار بخشنده نعمت ها .

و در واقع تمام مقصود ابراهیم از شکستن بت ها همین بود ، هدف

شکستن فکر بت پرستی و روح بت پرستی بود، و گرنه شکستن بت فایده ای ندارد، بت پرستان لجوج فورا بزرگ تر و بیشتر از آن را می سازند و به جای آن می نهند، همان گونه که در تاریخ اقوام نادان و جاهل و متعصب، این مسأله، نمونه های فراوان دارد.

تا این جا ابراهیم موفق شد یک مرحله بسیار حساس و ظریف تبلیغ خود را که بیدار ساختن وجدان های خفته است از طریق ایجاد یک طوفان روانی اجرا کند.

۶۵ ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ

سپس بر سرهاشان واژگونه شدند (و حکم وجدان را به کلی فراموش کردند و گفتند: تو می دانی که این ها سخن نمی گویند.

ولی افسوس که زنگار جهل و تعصب و تقلید کورکورانه بیشتر از آن بود که با ندای صیقل بخش این قهرمان توحید به کلی زدوده شود.

افسوس که این بیداری روحانی و مقدس چندان به طول نینجامید و در ضمیر آلوده و تاریکشان از طرف نیروهای اهریمنی و جهل قیامی بر ضد این نور توحیدی صورت گرفت و همه چیز به جای اول بازگشت، چه تعبیر لطیفی قرآن می کند «سپس آن ها بر سرهاشان واژگونه شدند» (ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ).

و برای این که از طرف خدایان گنگ و بسته دهانشان عذری بیاورند گفتند: « تو می دانی این ها هرگز سخن نمی گویند ». این ها همیشه خاموشند و ابهت سکوت را نمی شکنند و با این عذر پوشالی خواستند ضعف و زبونی و ذلت بت ها را کتمان کنند .

برهان دندان شکن ابراهیم

۶۶ قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ

(ابراهیم) گفت: آیا جز خدا چیزی را می پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد و نه زیانی می رساند (که به سودشان چشم دوخته باشید یا از زیانشان بترسید) .

این جا بود که میدانی برای استدلال منطقی در برابر ابراهیم قهرمان گشوده شد تا شدیدترین حملات خود را متوجه آن ها کند و مغزهایشان را زیر رگباری از سرزنش منطقی و بیدار کننده قرار دهد: « فریاد زد: آیا شما معبودهای غیر خدا را می پرستید که نه کمترین سودی به حال شما دارند و نه کوچک ترین ضرری » .

این خدایان پنداری که نه قدرت بر سخن دارند ، نه شعور و درکی، نه می توانند از خود دفاع کنند و نه می توانند بندگان را به حمایت خود

بخوانند، اصلاً این هاچه کاری ازشان ساخته است و به چه دردمی خورند؟

۶۷ أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

اف بر شما و بر آن چه غیر از خدا پرستش می کنید، آیا اندیشه نمی کنید (و عقل ندارید) ؟

در حقیقت ابراهیم بسیار حساب شده برنامه خود را تعقیب کرد ، نخستین بار به هنگام دعوت آن ها به سوی توحید، صدا زد : این مجسمه های بی روح چیست که شما می پرستید ؟ اگر می گوئید سنت نیاکان شماست، هم شما و هم آن ها گمراه بودید .

در دومین مرحله ، اقدام به یک برنامه عملی کرد ، تا نشان دهد این بت ها چنان قدرتی ندارند که هر کس نگاه چپ به آنان کند ، نابودش کنند ، مخصوصاً با اخطار قبلی به سراغ بت ها رفت و آن ها را به کلی درهم شکست، تا نشان دهد خیالاتی که آن ها به هم بافته اند همه بیهوده است.

در سومین مرحله در آن محاکمه تاریخی سخت آن ها را در بن بست قرار داد ، گاه به سراغ فطرتشان رفت، زمانی به سراغ عقلشان، گاه اندرزشان داد، گاه سرزنش و توبیخ کرد. (۱)

ص: ۶۱

۱- درباره معنی « اُفُّ » مشروحا در جلد ۱۳ تفسیرنمونه ذیل آیه ۲۳ سوره اسراء بحث شده است .

خلاصه این معلم بزرگ الهی از هر دری وارد شد و آن چه در توان داشت به کار برد، ولی مسلم قابلیت محل نیز شرط تأثیر است و این متأسفانه در آن قوم کمتر وجود داشت.

اما بدون شک، سخنان و کارهای ابراهیم به عنوان یک زمینه توحیدی و حداقل به صورت علامت های استفهام در مغزهای آن ها باقی ماند و مقدمه ای شد برای بیداری و آگاهی گسترده تر در آینده.

از تواریخ استفاده می شود که گروهی هر چند از نظر تعداد اندک ولی از نظر ارزش بسیار، به او ایمان آوردند (۱) و آمادگی نسبی برای گروه دیگری فراهم گشت.

۶۸ قَالُوا حَرْقُوهُ وَأَنْصُرُوا إِلَهَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

گفتند: او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است.

گرچه با استدلالات عملی و منطقی ابراهیم، همه بت پرستان

محکوم شدند و خودشان هم در دل به این محکومیت اعتراف کردند، ولی لجاجت و تعصب شدید آن ها مانع از پذیرش حق شد، به همین

ص: ۶۲

دلیل جای تعجب نیست که تصمیم بسیار شدید و خطرناکی درباره ابراهیم گرفتند و آن کشتن ابراهیم به بدترین صورت یعنی سوزاندن و خاکستر کردن بود .

معمولاً رابطه معکوسی میان « زور » و « منطق » وجود دارد ، هر قدر زور انسان بیشتر می شود، منطق او ضعیف تر می گردد .
جز در مردان حق که هر چه قوی تر می شوند، متواضع تر و منطقی تر می گردند.

در روایاتی که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده می خوانیم : هنگامی که ابراهیم را بالای منجنیق گذاشتند و می خواستند در آتش بیفکنند ، آسمان و زمین و فرشتگان فریاد برکشیدند و از پیشگاه خداوند تقاضا کردند که این قهرمان توحید و رهبر آزاد مردان را حفظ کند.

و نیز نقل کرده اند : جبرئیل به ملاقات ابراهیم آمد و به او گفت : « أَلَيْكَ حَاجَةٌ : آیا نیازی داری تا به تو کمک کنم ؟ »

ابراهیم در یک عبارت کوتاه گفت : « أَمَا إِلَيْكَ فَلَا : اما به تو، نه » (به آن کسی نیاز دارم که از همگان بی نیاز و بر همه مشفق است) .

در این هنگام جبرئیل به او پیشنهاد کرد و گفت : « فَاسْأَلْ رَبَّكَ : پس نیازت را از خدا بخواه » .

و او در پاسخ گفت : « حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي :

همین اندازه که او از حال من آگاه است کافی است» (۱).

در حدیثی از امام باقر می خوانیم: در این هنگام ابراهیم با خدا چنین راز و نیاز کرد: «يَا أَحَدُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ» (۲).

آن جا که آتش گلستان می شود

۶۹ قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ

(سرانجام او را به دریای آتش افکندند ولی ما) گفتیم: ای آتش سرد و سالم بر ابراهیم باش.

به هر حال ابراهیم در میان هلله و شادی و غریو فریاد مردم به درون شعله های آتش فرستاده شد، آن چنان مردم فریاد شادی کشیدند که گویی شکننده بت ها برای همیشه نابود و خاکستر شد.

اما خدایی که همه چیز سر بر فرمان او است، حتی سوزندگی را او به آتش یاد داده و رمز محبت را او به مادران آموخته، اراده کرد این بنده مؤمن خالص در این دریای آتش سالم بماند، تا سند دیگری بر اسناد افتخارش بیفزاید، چنان که قرآن در این جا می گوید: «به آتش

ص: ۶۴

۱- «المیزان» جلد ۱۴ صفحه ۳۳۶.

۲- «تفسیر فخر رازی» ذیل آیه مورد بحث.

گفتیم؛ ای آتش، سرد و سالم بر ابراهیم باش « (قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ) .

بدون شك فرمان خدا در این جا فرمان تکوینی بود ، همان فرمان که در جهان هستی به خورشید و ماه و زمین و آسمان و آب و آتش و گیاهان و پرندگان می دهد .

معروف چنین است که آتش آن چنان سرد و ملایم شد که دندان ابراهیم از شدت سرما به هم می خورد و باز به گفته بعضی از مفسران اگر تعبیر « سَلَامًا » نبود آتش آن چنان سرد می شد که جان ابراهیم از سرما به خطر می افتاد .

و نیز در روایت معروفی می خوانیم آتش نمرودی تبدیل به گلستان زیبایی شد .^(۱)

حتی بعضی گفته اند : آن روز که ابراهیم در آتش بود : « آرام ترین و بهترین و راحت ترین روزهای عمرش محسوب می شد » .^(۲)

۷۰ وَ ارَادُوا بِهٖ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمْ الْاٰخْسِرِيْنَ

آن ها می خواستند ابراهیم را با این نقشه نابود کنند ، ولی

ص: ۶۵

۱- « مجمع البیان » ذیل آیه مورد بحث .

۲- « تفسیر فخر رازی » ذیل آیه مورد بحث .

ما آن‌ها را زیانکارترین مردم قرار دادیم .

ناگفته پیدا است که با سالم ماندن ابراهیم در میان آتش ، صحنه به کلی دگرگون شد ، غریو شادی فرو نشست ، دهان‌ها از تعجب بازماند ، جمعی آشکار و درگوشی با هم درباره این پدیده عجیب سخن می‌گفتند ، عظمت ابراهیم و خدای او وارد زبان‌ها شد و موجودیت دستگاه نمرود به خطر افتاده ، ولی باز هم تعجب و لجاجت مانع از پذیرش حق به طور کامل گردید ، هر چند دل‌های بیدار بهره خود را از این ماجرا بردند و بر ایمانشان نسبت به خدای ابراهیم افزوده شد ، هر چند این گروه در اقلیت بودند .

سبب سازی و سبب سوزی

گاه می‌شود انسان در عالم اسباب چنان غرق می‌شود که خیال می‌کند این آثار و خواص از آن خود این موجودات است و از آن مبدأ بزرگی که این آثار مختلف را به این موجودات بخشیده غافل می‌شود ، در این جا خداوند برای بیدار ساختن بندگان دست به « سبب سازی » و « سبب سوزی » می‌زند .

موجوداتی که ظاهراً کاری از آن‌ها ساخته نیست ، سرچشمه آثار عظیمی می‌شوند ، به عنکبوت فرمان می‌دهد چند تار سست و ضعیف

ص: ۶۶

بر در غار ثور بتند و با همین چند تار کسانی را که در تعقیب پیامبر اسلام همه جا می گشتند و اگر او را می یافتند نابود می کردند ، مایوس می سازد و با همین وسیله کوچک مسیر تاریخ جهان را دگرگون می کند .

و به عکس گاه اسبابی را که در عالم ماده ضرب المثل هست (آتش در سوزندگی و کارد در برندگی) از کار می اندازد ، تا معلوم شود این ها هم از خود چیزی ندارند که اگر « رب جلیل نهیشان کند از کار می افتند حتی اگر ابراهیم خلیل » فرمان دهد .

توجه به این واقعیت ها که نمونه های فراوان آن را کم و بیش در زندگی دیده ایم ، روح توحید و توکل را در بندگی مؤمن آن چنان زنده و بیدار می کند که به او نمی اندیشند و از غیر او یاری نمی طلبند ، خاموش کردن « آتش مشکلات » را تنها از او می خواهند و نابودی کید دشمنان را از درگاه او می طلبند ، جز او نمی بینند و از غیر او چیزی تمنا نمی کنند .

هجرت ابراهیم از سرزمین بت پرستان

۷۱ وَ نَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ

و او و لوط را به سرزمین (شام) که آن را برای همه جهانیان

پربرکت ساختیم نجات دادیم .

داستان آتش سوزی ابراهیم و نجات اعجازآمیزش از این مرحله خطرناک ، لرزه برارکان حکومت نمرود افکند ، به گونه ای که نمرود روحیه خود را به کلی باخت ، چراکه دیگر نمی توانست ابراهیم را یک جوان ماجراجو و نفاق افکن معرفی کند ، او دیگر به عنوان یک رهبر الهی و قهرمان شجاع که یک تنه می تواند به جنگ جبار ستمگری با تمام قدرت و امکاناتش برود ، شناخته می شد ، او اگر با این حال در آن شهر و کشور باقی می ماند ، با آن زبان گویا و منطق نیرومند و شهامت بی نظیرش مسلما کانون خطری برای آن حکومت جبار و خودکامه بود ، او به هر حال باید از آن سرزمین بیرون رود .

از سوی دیگر ابراهیم در واقع رسالت خود را در آن سرزمین انجام داده بود ، ضربه های خردکننده یکی پس از دیگری بر بنیان حکومت زد و بذریمان و آگاهی در آن سرزمین پاشیده ، تنها نیاز به عامل « زمانی » بود که تدریجا این بذرها بارور گردد و بساط بت و بت پرستی برچیده شود .

او باید از این جا به سرزمین دیگری برود و رسالت خود را در آن جا نیز پیاده کند ، لذا تصمیم گرفت تا به اتفاق « لوط » (لوط برادر زاده

ص: ۶۸

ابراهیم بود) و همسرش «ساره» و احتمالاً گروه اندکی از مؤمنان از آن سرزمین به سوی شام هجرت کند.

گرچه نام این سرزمین صریحاً در قرآن نیامده، ولی با توجه به آیه اوّل سوره اسراء (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ).

معلوم می شود همان سرزمین شام است که سرزمینی است هم از نظر ظاهری پربرکت و حاصلخیز و سرسبز و هم از نظر معنوی، چرا که کانون پرورش انبیاء بوده است.

در این که ابراهیم خودش دست به این هجرت زد و یا دستگاه نمرود او را تبعید کردند و یا هر دو جهت دست به دست هم داد، بحث های مختلفی در تفاسیر و روایات آمده است که جمع میان همه آن ها همین است که از یک سو نمرود و اطرافیانش ابراهیم را خطر بزرگی برای خود می دیدند و او را مجبور به خروج از آن سرزمین کردند و از سوی دیگر ابراهیم رسالت خود را در آن سرزمین تقریباً پایان یافته می دید و خواهان منطقه دیگری بود که دعوت توحید را در آن نیز گسترش دهد، به خصوص که ماندن در «بابل» ممکن بود به قیمت جان او و ناتمام ماندن دعوت جهانش تمام شود.

جالب این که در روایتی از امام صادق می خوانیم: « هنگامی که نمرود تصمیم گرفت ابراهیم را از آن سرزمین تبعید کند ، دستور داد گوسفندان و اموال او را مصادره کنند و خودش تنها بیرون برود » .

ابراهیم به آن ها گفت: « این ها محصول سالیان طولانی از عمر من است ، اگر می خواهید " مالم " را بگیریید پس عمری را که در این سرزمین مصرف کرده ام به من بازگردانید » ، بنابر این شد که یکی از قاضیان دستگاه در این میان داوری کند ، قاضی حکم کرد که اموال ابراهیم را بگیرند و عمری را که در آن سرزمین صرف کرده به او بازگردانند .

هنگامی که نمرود از این ماجرا آگاه شد ، مفهوم حقیقی حکم قاضی شجاع را دریافت و دستور داد اموال و گوسفندانش را به او بازگردانند تا همراه خود ببرد و گفت : من می ترسم که اگر او در این جا بماند دین و آیین شما را خراب کند و به خدایانتان زیان رساند (۱)

۷۲ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ

ص: ۷۰

۱- «المیزان» ذیل آیات مورد بحث .

و اسحاق و علاوه بر او، یعقوب را به وی بخشیدیم و همه آن‌ها را مردانی صالح قرار دادیم.

سالیان درازی گذشت که ابراهیم در عشق و انتظار فرزند صالحی به سر می‌برد و آیه ۱۰۰ سوره صافات گویای این ساخته درونی او است: «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ: پروردگارا فرزندی صالح به من مرحمت کن.»

سرانجام خدا دعای او را مستجاب کرد، نخست «اسماعیل» و سپس «اسحاق» را به او مرحمت کرد که هر کدام پیامبری بزرگ و باشخصیت بودند.

تعبیر به «نافله» که ظاهراً تنها توصیفی برای یعقوب است از این نظر باشد که ابراهیم تنها فرزند صالحی تقاضا کرده بود، خدا نوه صالحی بنام یعقوب نیز بر آن افزود، زیرا «نافله» در اصل به معنی موهبت و یا کار اضافی است.

۷۳ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ

و آن‌ها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آن‌ها وحی کردیم و آن‌ها

فقط مرا عبادت می کردند .

در این آیه مجموعاً « شش قسمت » از این ویژگی ها برشمرده شده که با اضافه کردن توصیف به صالح بودن که از آیه قبل استفاده می شود مجموعاً هفت ویژگی را تشکیل می دهد .

نخست می گوید : « وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً » یعنی علاوه بر مقام « نبوت و رسالت » مقام « امامت » را نیز به آن ها دادیم . امامت آخرین مرحله سیر تکاملی انسانی است که به معنی رهبری همه جانبه مادی و معنوی، ظاهری و باطنی، جسمی و روحی مردم است .

فرق نبوت و رسالت با امامت این است که پیامبران در مقام نبوت و رسالت تنها فرمان حق را دریافت می کنند و از آن خبر می دهند و به مردم ابلاغ می کنند، ابلاغی توأم با بشارت و انداز .

اما در مرحله « امامت » این برنامه های الهی را به مرحله اجرا درمی آورند، خواه از طریق تشکیل حکومت عدل بوده باشد یا بدون آن، در این مرحله آن ها مرئوسین و مجری احکام و برنامه ها و پرورش دهنده انسان ها و به وجود آورنده محیطی پاک و منزه و انسانی .

در حقیقت مقام امامت مقام تحقق بخشیدن به تمام برنامه های الهی است، به تعبیر دیگر ایصال به مطلوب و هدایت تشریحی و تکوینی است.

ص: ۷۲

امام از این نظر درست به خورشید می ماند که با اشعه خود موجودات زنده را پرورش می دهد. (۱)

در مرحله بعد فعلیت و ثمره این مقام رابازگومی کند: (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا).

نه تنها هدایت به معنی راهنمایی و ارائه طریق که آن در نبوت و رسالت وجود دارد، بلکه به معنی دستگیری کردن و رساندن به سرمنزل مقصود (البته برای آن ها که آمادگی و شایستگی دارند).

سومین و چهارمین و پنجمین موهبت و ویژگی آن ها این بود که (وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ).

این وحی می تواند وحی تشریحی بوده باشد، یعنی ما انواع کارهای خیر و ادای نماز و اعطای زکات را در برنامه های دینی آن ها گنجانیدیم: و نیز می تواند وحی تکوینی باشد، یعنی به آن ها توفیق و توان و جاذبه معنوی برای انجام این امور بخشیدیم.

البته هیچ یک از این امور جنبه اجباری و اضطراری ندارد بلکه تنها آمادگی ها و زمینه ها است که بدون اراده و خواست خود آن ها هرگز به نتیجه نمی رسد.

ص: ۷۳

۱- شرح بیشتر در این زمینه را در جلد ۱ ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره مطالعه فرمایید.

و در آخرین فراز به مقام « عبودیت » آن ها اشاره کرده ، می گوید : (وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ) .

ضمناً تعبیر به « کائوا » که دلالت بر سابقه مستمر در این برنامه دارد، شاید اشاره به این باشد که آن ها حتی قبل از رسیدن به مقام نبوت و امامت ، مردانی صالح و موحد و شایسته بوده اند و در پرتو همین برنامه ها ، خداوند مواهب تازه ای به آن ها بخشیده .

این نکته نیز لازم به یادآوری است که جمله (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) در حقیقت وسیله شناخت امامان و پیشوایان حق ، در برابر رهبران و پیشوایان باطل که معیار کار آن ها بر هوس های شیطانی است .

در حدیثی از امام صادق می خوانیم که فرمود : « امام در قرآن مجید دو گونه است در یک جا خداوند می فرماید : " وَ جَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا " یعنی به امر خدا نه به امر مردم ، امر خدا را بر امر خودشان مقدم می شمردند و حکم او را برتر از حکم خود قرار می دهند ، ولی در جای دیگر می فرماید : " وَ جَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ : ما آن ها را پیشوایانی قرار دادیم که دعوت به دوزخ می کنند " فرمان خود را بر فرمان پروردگار مقدم می شمردند و حکم خویش را قبل از حکم او قرار

می دهند و مطابق هوس های خود و بر ضد کتاب الله عمل می نمایند» (۱)

و این است معیار و محک برای شناسایی امام حق از امام باطل .

۸۷ وَ ذَاالتُّونِ اِذْذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى

فِي الظُّلُمَاتِ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ

و ذالنون (یونس) را (به یاد آور)، در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت و چنین می پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت، (اما موقعی که در کام نهنگ فرو رفت) در آن ظلمت ها (ی متراکم) فریاد زد: خداوندا! جز تو معبودی نیست، منزهی تو، من از ستمکاران بودم .

«نُون» در لغت به معنی ماهی عظیم، یا به تعبیر دیگر نهنگ یا وال است، بنابراین «ذالنون» یعنی صاحب نهنگ و انتخاب این نام برای یونس به خاطر ماجرای است که بعدا به خواست خدا به آن اشاره خواهیم کرد .

«نَقْدِر» از ماده «قَدَر» به معنی سخت گیری و تضییق است ،

ص: ۷۵

۱- آیه دوم که آیه ۴۱ سوره قصص است به فرعون و لشکر او اشاره می کند، این حدیث در تفسیر صافی از کتاب کافی نقل شده است .

چراکه انسان به هنگام سخت گیری کردن هر چیزی را به قدر محدود در نظر می گیرد نه گسترده و بی حساب .

او گمان می کرد تمام رسالت خویش را در میان قوم نافرمانش انجام داده است و حتی تَزُكْ اُولی در این زمینه نکرده و اکنون که آن ها را به حال خود رها کرده و بیرون می رود ، چیزی بر او نیست ، در حالی که اولی این بود که بیش از این در میان آن ها بماند و صبر و استقامت به خرج دهد و دندان بر جگر بفشارد شاید بیدار شوند و به سوی خدا آیند.

سرانجام به خاطر همین تَزُكْ اُولی او را در فشار قرار دادیم ، نهنگ عظیمی او را بلعید « و او در آن ظلمت های متراکم صدا زد خداوندا ! جز تو معبودی نیست ، خداوندا پاک و منزهی ، من از ستمکاران بودم » .

هم بر خویش ستم کردم هم بر قوم خودم ، می بایست بیش از این ناملایمات و شداید و سختی ها را پذیرا می شدم ، تن به همه شکنجه ها می دادم شاید آن ها به راه آیند .

قصه حضرت یونس

۸۸ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ

ما دعای او را به اجابت رساندیم و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم و همین گونه مؤمنان را نجات می دهیم .

او سال ها در میان قومش (در سرزمین نینوا در عراق) به دعوت و تبلیغ مشغول بود ، ولی هر چه کوشش کرد ، ارشادهایش در دل آن ها مؤثر نیفتاد ، خشمگین شد و آن محل را ترک کرد و به سوی دریا رفت ، در آن جا بر کشتی سوار شد ، در میان راه دریا متلاطم گشت ، چیزی نمانده بود که همه اهل کشتی غرق شوند .

ناخدای کشتی گفت : من فکر می کنم در میان شمشیر بنده فراری وجود دارد که باید به دریا افکنده شود (و یا گفت : کشتی زیاد سنگین است و باید یک نفر را به قید قرعه به دریا بیفکنیم) به هر حال چند بار قرعه کشیدند و در هر بار به نام یونس درآمد ، او فهمید در این کار سری نهفته است و تسلیم حوادث شد .

هنگامی که او را به دریا افکندند ، نهنگ عظیمی او را در کام خود فرو برد و خدا او را به صورت اعجاز آمیز زنده نگه داشت .

سرانجام او متوجه شد ترک اولایی انجام داده ، به درگاه خدا روی آورد و به تقصیر خود اعتراف نمود ، خدا نیز دعای او را مستجاب فرمود و از آن تنگنا نجاتش داد . (۱)

ص: ۷۷

۱- « تفسیر فخر رازی » و « مجمع البیان » و « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ذیل آیه مورد بحث .

ممکن است تصور شود این ماجرا از نظر علمی امکان پذیر نیست ، ولی بدون شک این امر یک خارق عادت است نه یک محال عقلی ، همانند زنده شدن مردگان که تنها خارق عادت محسوب می شود و محال نیست و به تعبیر دیگر از طرق عادی انجام آن امکان پذیر نیست ، ولی با استمداد از قدرت بی پایان پروردگار مشکلی ندارد .

حکومت زمین از آن صالحان خواهد بود

۱۰۵ وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ

ما در « زبور » بعد از ذکر (تورات) نوشتیم که بندگان صالح من وارث (حکومت) زمین خواهند شد .

« اَرْض » به مجموع کره زمین گفته می شود و سراسر جهان را شامل می گردد مگر این که قرینه خاصی در کار باشد ، گرچه بعضی احتمال داده اند که مراد وارث شدن سراسر زمین در قیامت است ، ولی ظاهر کلمه « اَرْض » هنگامی که به طور مطلق گفته می شود ، زمین این جهان است .

واژه « اِرْث » به معنی چیزی است که بدون معامله و داد و ستد به کسی انتقال می یابد و گاهی در قرآن کریم « اِرْث » به تسلط و پیروزی

یک قوم صالح بر قوم ناصالح و در اختیار گرفتن مواهب و امکانات آن‌ها گفته شده است، چنان‌که در آیه ۱۳۷ سوره اعراف درباره بنی اسرائیل و پیروزی‌شان بر فرعونیان چنین می‌خوانیم: «وَأَوْزَتْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا: مَا شَرِقَ وَ غَرِبَ زَمِينَ رَا بَه ارث بَه آن قوم مستضعف دادیم».

گرچه «زبور» در اصل به معنی هر گونه کتاب و نوشته است، هر چند در قرآن مجید در دو مورد از سه موردی که این کلمه به کار رفته، اشاره به زبور داود است، اما بعید به نظر نمی‌رسد که مورد سوم یعنی آیه مورد بحث نیز به همین معنی باشد.

«زبور داود» یا به تعبیری که در کتب «عهد قدیم» آمده «مزامیر داود» عبارت است از مجموعه‌ای از مناجات‌ها و نیایش‌ها و اندرزهای داود پیامبر.

«ذکر» در اصل به معنی یادآوری و یا چیزی که مایه تذکر و یادآوری است و در آیات قرآن به همین معنی به کار رفته، گاهی نیز به کتاب آسمانی موسی یعنی تورات اطلاق شده (مانند آیه ۴۸ سوره انبیاء: وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَرُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ).

و گاه این عنوان در مورد قرآن استعمال شده ، مانند آیه ۲۷ سوره تکویر : « اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ » .

ولی با توجه به تعبیراتی که در آیه به کار رفته ، ظاهر این است که منظور از زبور ، کتاب داود و ذکر به معنی تورات است و با توجه به این که زبور بعد از تورات بوده ، تعبیر « مِنْ بَعْدِ » نیز حقیقی است و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود ، « ما ، در زبور ، بعد از تورات ، چنین نوشتیم که این زمین را بندگان صالح ما به ارث خواهند برد » .

روایات پیرامون قیام مهدی

در بعضی از روایات صریحا این آیه تفسیر به یاران مهدی شده است: چنان که در مجمع البیان ذیل همین آیه از امام باقر چنین می خوانیم : « هُمْ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ: بندگان صالحی را که خداوند در این آیه به عنوان وارثان زمین یاد می کند یاران مهدی در آخرالزمان هستند » .

در تفسیر قمی نیز در ذیل این آیه چنین آمده است : « اَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ، قَالَ الْقَائِمُ وَأَصْحَابُهُ: منظور از این که زمین را بندگان صالح خدا به ارث می برند مهدی قائم و یاران او هستند» .

ناگفته پیدا است مفهوم این روایات ، انحصار نیست ، بلکه بیان یک مصداق عالی و آشکار است و بارها گفته ایم این تفسیرها هرگز عمومیت مفهوم آیه را محدود نمی سازد .

بنابراین در هر زمان و در هر جا بندگان صالح خدا قیام کنند، پیروز و موفق خواهند بود و سرانجام وارث زمین و حکومت آن خواهند شد.

علاوه بر روایات فوق که در خصوص تفسیر این آیه وارد شده ، روایات بسیار زیادی که بالغ به حد تواتر است از طرق شیعه و اهل تسنن در مورد مهدی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و همچنین از « ائمه اهل بیت » علیهم السلام نقل شده که همه آن ها دلالت بر این دارد سرانجام حکومت جهان به دست صالحان خواهد افتاد و مردی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله قیام می کند و زمین را پر از عدل و داد می سازد ، آن چنان که از ظلم و جور پر شده باشد .

از جمله این حدیث معروف است که در اکثر منابع اسلامی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده : «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذِكْرَكَ الْيَوْمَ، حَتَّى يَبْعَثَ رَجُلًا - (صَالِحًا) مِنْ أَهْلِيَّتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا : اگر از عمر جهان جز یک روز

نماند ، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می کند تا مرد صالحی را از خاندان من برانگیزد که صفحه زمین را پر از عدل و داد کند ، همان گونه که از ظلم و جور پر شده است.»

این حدیث با همین تعبیر یا مختصر تفاوتی در بسیاری از کتب شیعه و اهل سنت آمده است. (۱)

۱۰۶ إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ

در این ابلاغ روشنی است برای جمعیت عبادت کنندگان .

ظاهر آیه این است که « هذا » اشاره به همان وعده ای است که در آیه قبل به بندگان صالح خود در مورد حکومت روی زمین داده شده است .

پیامبر و جهانی سازی اسلام

۱۰۷ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم .

عموم مردم دنیا اعم از مؤمن و کافر همه مرهون رحمت تو هستند ، چراکه نشر آیینی را به عهده گرفتی که سبب نجات همگان است ، حال

ص: ۸۲

۱- برای توضیح بیشتر به کتاب « منتخب الاثر » و « نور الابصار » مراجعه شود .

اگر گروهی از آن استفاده کردند و گروهی نکردند این مربوط به خودشان است و تأثیری بر عمومی بودن رحمت نمی گذارد .

این درست به آن می ماند که بیمارستان مجهزی برای درمان همه دردها با پزشکان ماهر و انواع داروها تأسیس کنند و درهای آن را به روی همه مردم بدون تفاوت بگشایند ، آیا این وسیله رحمت برای همه افراد آن اجتماع نیست ؟ حال اگر بعضی از بیماران لجوج خودشان از قبول این فیض عام امتناع کنند تأثیری در عمومی بودن آن نخواهد داشت .

و به تعبیر دیگر رحمت بودن وجود پیامبر برای همه جهانیان جنبه مقتضی و فاعلیت فاعل دارد و مسلماً فعلیت نتیجه ، بستگی به قابلیت قابل نیز دارد .

تعبیر به «عالمین» (جهانیان) آن چنان مفهوم وسیعی دارد که تمام انسان ها را در تمام اعصار و قرون شامل می شود و لذا این آیه را اشاره ای بر خاتمیت پیامبر اسلام می دانند ، چراکه وجودش برای همه انسان های آینده تا پایان جهان رحمت است و رهبر و پیشوا و مقتدا ، حتی این رحمت ، از یک نظر شامل فرشتگان هم می شود .

حدیث جالبی در این جانشین شده که این عمومیت را تأیید می کند حدیث

این است : هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر از جبرئیل پرسید : « هَيْلُ أَصَايِكَ مِنْ هَذِهِ الرَّحْمَةِ شَيْءٌ : آیا چیزی از این رحمت عاید تو شد؟ » .

جبرئیل در پاسخ عرض کرد : « نَعَمْ، إِيكُنْتُ أَحْشَى عَاقِبَةَ الْأَمْرِ، فَأَمَنْتُ بِكَ ، لَمَّا أَتَنَى اللَّهُ عَلَيَّ بِقَوْلِهِ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ : من از پایان کار خویش بیمناک بودم ، اما به خاطر آیه ای که در قرآن بر تو نازل شده از وضع خود مطمئن شدم ، آن جا که خداوند مرا با این جمله مدح کرده " ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ : جبرئیل نزد خداوند خالق عرش بلند مقام و بلند مرتبه است " . (۱)»

پایان سوره انبیاء

ص: ۸۴

۱- « مجمع البیان » ذیل آیه مورد بحث .

سوره حجّ

سوره حجّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

زلزله عظیم رستاخیز

۱ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ

ای مردم از پروردگارتان بترسید که زلزله رستاخیز امر عظیمی است .

خطاب « يَا أَيُّهَا النَّاسُ » دلیل روشنی است بر این که هیچ گونه تفاوت و تبعیضی از نظر نژاد و زبان و اعصار و قرون و مکان ها و مناطق جغرافیایی و طوایف و قبایل در آن نیست ، مؤمن و کافر، کوچک و بزرگ، پیر و جوان، مرد و زن امروز و آینده همه در آن شریک هستند .

۲ يَوْمَ تَرُؤْنَهَا تَذَهُلٌ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ روزی که آن را می بیند (آن چنان وحشت سرتا پای همه را فرامی گیرد که) مادران شیرده، کودکان شیرخوارشان رافراموش می کنند و هر بارداری جنین خود را بر زمین می نهد و مردم را مست می بینی درحالی که مست نیستند ولی عذاب

خدا شدید است .

در زلزله ها و حوادث وحشتناک نیز گاهی این پدیده ها به صورت جزئی پیدا می شود ، یعنی مادران کودکان خود را فراموش کرده و بارداران جنین خود را ساقط می کنند و بعضی همچون افراد مست از خود بی خود می شوند ولی جنبه عمومی و همگانی ندارد ، اما زلزله رستاخیز چنان است که از مشاهده آن همه مردم به این حالات گرفتار می شوند .

جمله « وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى » (مردم را به صورت مستان می بینی) اشاره به این است که پیامبر صلی الله علیه و آله که مخاطب این جمله می باشد (و احتمالاً مؤمنان بسیار قوی الایمان که قدم جای قدم های او نهاده اند) از این وحشت عظیم در امانند زیرا می گوید : مردم را به این حالت می بینی ، یعنی خودت چنین نیستی .

(۱۰۴) سوره حَجَّ

پیروان شیطان

۳ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ

گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی به مجادله درباره خدا بر می خیزند و از هر شیطان سرکشی پیروی می کنند .

واژه « مَرِيد » از ماده « مَرَد » در اصل به معنی سرزمین بلندی

ص: ۸۶

است که خالی از هرگونه گیاه باشد و به درختی که از برگ خالی شود، «آمرد» می گویند و روی همین جهت به نوجوانانی که مو در صورتشان نرویده، نیز «آمرد» گفته می شود.

در این جا منظور از «مَرید» کسی است که عاری از هرگونه خیر و سعادت و نقطه قوت است و طبعاً چنین کسی سرکش و متمرّد و ظالم و عصیانگر خواهد بود.

گروهی از مردم گاه دراصل توحید و یگانگی حق و نفی هرگونه شریک جدال می کنند و گاه در قدرت خدا نسبت به مسأله احیای مردگان و بعث و نشور و در هر صورت هیچ گونه دلیلی بر گفته های خود ندارند.

این گونه افراد که تابع هیچ گونه منطق و دانشی نیستند، از هر شیطان سرکش و متمرّدی تبعیت می کنند.

نه از یک شیطان که از همه شیطان ها، اعم از شیاطین انس و جن که هر یک از آن ها برای خود نقشه و برنامه و حيله و دامی دارند.

چرا آیه می گوید: "از هر شیطان"؟

جالب این که نمی فرماید: چنین کسی از شیطان پیروی می کند، بلکه می گوید: از هر شیطان متمرّدی، و این اشاره به آن است که شیاطین همه یک خط واحد و برنامه مشترک ندارند، بلکه هر یک

برای خود راهی و دامی انتخاب کرده اند ، آن چنان این دام ها متنوع است که انسان در تشخیص آن ها گم می شود مگر آن ها که به خاطر ایمان و توکل بر خدا در سایه حمایت او قرار گرفته اند و مشمول جمله «إِلَّا عِبَادُكَ مِنَ الْمُخْلِصِينَ» هستند (۴۰ / حجر) .

(۱۰۶) سوره حَجِّ

ذکر این نکته نیز لازم است که تمرد و سرکشی و خالی بودن از خیر و برکت ، در مفهوم کلمه « شیطان » افتاده است ، ولی در این جا مخصوصاً کلمه « مَرِيد » (فاقد هرگونه خیر و سعادت بودن) را به عنوان تأکید پشت سر آن ذکر می کند تا سرنوشت کسانی که از چنین رهبرانی پیروی می کنند ، کاملاً روشن گردد .

۴ كَتَبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ

بر او نوشته شده که هر کس ولایتش را بر گردن نهد ، به طور مسلم گمراهش می سازد و به آتش سوزان راهنمایش می کند .
« سَعِير » از « سَعَرَ » به معنی شعله ور شدن آتش است و در این جا منظور آتش سوزان دوزخ است که از هر آتشی سوزنده تر می باشد .

۱۴ إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ

ص: ۸۸

خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، در باغ هایی از بهشت وارد می کند که نهرها زیر درختانش جاری است (آری) خدا هرچه را اراده کند، انجام می دهد.

این پاداش های بزرگ برای او سهل و آسان است همان گونه که مجازات مشرکان لجوج و رهبران گمراهشان برای او ساده است .

در این مقایسه درحقیقت گروهی که تنها ایمان بر زبانشان قرار دارد ، در کنار دین قرار گرفته اند و با جزئی و سوسه منحرف می شوند و عمل صالحی نیز ندارند ، اما مؤمنان صالح در متن اسلامند و سخت ترین طوفان ها تکانشان نمی دهد ، درخت ایمانشان ریشه دار و میوه اعمال صالح بر شاخسار آن آشکار است ، این از یک سو .

از سوی دیگر معبودهای گروه اول بی خاصیت هستند ، بلکه زیانشان بیشتر است اما مولا و سرپرست گروه دوم بر همه چیز قدرت دارد و برترین نعمت ها را برای آن ها فراهم ساخته است .

سجود همگانی موجودات جهان چگونه است ؟

۱۸ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقٌّ

ص: ۸۹

عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَ مَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمالَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ

آیا ندیدی که سجده می کنند برای خدا تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند و همچنین خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم، اما بسیاری ابا دارند و فرمان عذاب درباره آن ها حتمی است و هرکسی را خدا خوار کند، کسی او را گرامی نخواهد داشت، خداوند هر کار را بخواهد (و صلاح بداند) انجام می دهد.

در قرآن مجید در آیات مختلف سخن از « سجود » عمومی موجودات جهان و همچنین « تسبیح » و « حمد » و « صلوه » (نماز) به میان آمده است و تأکید شده که این عبادات چهارگانه مخصوص انسان هانست، بلکه حتی موجودات ظاهری جان نیز در آن شرکت دارند .

باتوجه به آن چه در آیه مورد بحث آمده ، موجودات عالم دارای دو گونه سجودند ؛ سجود تکوینی و سجود تشریحی .

خضوع و تسلیم بی قید و شرط آن ها در برابر اراده حق و قوانین آفرینش و نظام حاکم بر این جهان همان سجود تکوینی آن ها است که تمام ذرات موجودات را شامل می شود ، حتی سلول های مغز فرعون ها

و نمرودها و منکران لجوج و تمام ذرات وجود آن ها مشمول این سجود تکوینی هستند .

به گفته جمعی از محققان تمامی ذرات جهان دارای نوعی درک و شعورند ، و به موازات آن در عالم خود حمد و تسبیح خدا می گویند و سجود و صلوات دارند (شرح این سخن در تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء درج گردیده است) و اگر این نوع درک و شعور را نپذیریم، حداقل تسلیم و خضوع آن ها در برابر همه نظامات هستی به هیچ وجه قابل انکار نیست .

اما « سجود تشریحی » همان نهایت خضوعی است که از صاحبان عقل و شعور و درک و معرفت در برابر پروردگار تحقق می یابد .

در این جا این سؤال پیش می آید که اگر برنامه سجود عمومی موجودات همه انسان ها را در برمی گیرد ، چرا در آیه فوق به گروهی از انسان ها تخصیص داده شده است ؟

اما توجه به این که « سجده » در این آیه در یک مفهوم جامع میان « تشریح » و « تکوین » استعمال شده ، پاسخ این سؤال روشن می شود ، زیرا سجده در مورد خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنبندگان ، فرد تکوینیش منظور است ، اما در مورد انسان ها تشریحی

است که بسیاری آن را انجام می دهند و گروهی سرپیچی کرده و مصداق « كَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ » هستند و می دانیم استعمال یک لفظ در مفهوم جامع و عام با حفظ مصادیق مختلف هیچ مانعی ندارد ، حتی نزد آن ها که استعمال لفظ را در بیشتر از یک معنی جایز نمی دانند ، تا چه رسد به ما که استعمال لفظ مشترک را در معانی متعدد جایز می دانیم .

ویژگی یاران خدا

۴۱ الَّذِينَ اِنْ مَكَتَاهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْاُمُورِ

یاران خدا کسانی هستند که هرگاه در زمین به آن ها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی ازمنکر می نمایند و پایان همه کارها از آن خدا است .

« مَكَّتَاهُمْ » از ماده « تمکین » که به معنی فراهم ساختن وسایل و ابزار کار است ، می باشد اعم از آلات و ادوات لازم یا علم و آگاهی کافی و توان و نیروی جسمی و فکری .

« مَعْرُوفٌ » به معنی کارهای خوب و حق است و « مُنْكَرٌ » به

معنی زشت و باطل ، زیرا اولی برای هر انسان پاک سرشتی شناخته شده و دومی ناشناس است و به تعبیر دیگر اولی هماهنگ با فطرت انسانی است و دومی ناهماهنگ .

یاران خدا هرگز پس از پیروزی همچون خودکامگان و جباران، به عیش و نوش و لهو و لعب نمی پردازند و در غرور و مستی فرو نمی روند ، بلکه پیروزی ها و موفقیت ها را نردبانی برای ساختن خویش و جامعه قرار می دهند ، آن ها پس از قدرت یافتن تبدیل به یک طاغوت جدید نمی شوند ، ارتباطشان با خدا محکم و با خلق خدا نیز مستحکم است ، چراکه « صلوه » (نماز) سمبل پیوند با خالق است و « زکاه » رمزی برای پیوند با خلق ، و امر به معروف و نهی از منکر پایه های اساسی ساختن یک جامعه سالم محسوب می شود و همین چهارصفت برای معرفی این افراد کافی است و در سایر آن سایر عبادات و اعمال صالح و ویژگی های یک جامعه باایمان و پیشرفته فراهم است .(۱)

۱ به « تفسیر نمونه » ، جلد ۳ ، صفحه ۴۲ مراجعه فرمایید .

۴۶ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ

آیا آن ها در زمین سیر نکردند تا دل هایی داشته باشند که با آن حقیقت را درک کنند، یا گوش های شنوایی که ندای حق را بشنوند، چرا که چشم های ظاهر نابینا نمی شود ، بلکه دل هایی که در سینه ها جای دارد، بینایی را از دست می دهد .

ویرانه های کاخ های ستمگران و مساکن ویران شده جباران و دنیاپرستان که روزی در اوج قدرت می زیستند ، هریک در عین خاموشی هزار زبان دارند و با هر زبانی هزاران نکته می گویند .

این ویرانه ها، کتاب های گویا و زنده ای است از سرگذشت این اقوام، از نتایج اعمال و رفتارشان و از برنامه های ننگین و کیفر شومشان .

این زمین های خاموش و آثاری که در این ویرانه ها به چشم می خورد ، چنان نغمه های شورانگیزی در جان انسان می دهد که گاه مطالعه یکی از آن ها به اندازه مطالعه یک کتاب قطور به انسان درس

می دهد و باتوجه به تکرار تاریخ که اصل اساسی زندگی انسان ها است ، آینده را در برابرش مجسم می کنند ، آری مطالعه آثار گذشتگان گوش را شنوا و چشم را بینا می سازد .

و به همین دلیل در بسیاری از آیات قرآن دستور جهانگردی داده شده است اما جهانگردی الهی و اخلاقی که دل عبرت بین از دیده بیرون آید و ایوان مدائن و قصرهای فراعنه را آینه عبرت بداند ، گاهی از راه دجله سری به مدائن زند و گاه سیلابی از اشک همچون دجله بر خاک مدائن جاری سازد .

پیرامون بررسی تاریخ گذشتگان از طریق جهانگردی ، به جلد ۳ « تفسیر نمونه » ، صفحه ۱۰۱ مراجعه فرمایید .

سپس برای این که حقیقت این سخن آشکارتر گردد ، قرآن می گوید : « فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ » .

درحقیقت آن ها که چشم ظاهری خویش را ازدست می دهند ، کور و نابینا نیستند و گاه روشن دلانی هستند از همه آگاه تر ، نابینایان واقعی کسانی هستند که چشم قلبشان کور شده و حقیقت را درک نمی کنند .

لذا درروایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم : « شَرُّ الْعَمَى ،

عَمَى الْقَلْبُ : بدترین نابینایی ، نابینایی دل است . (۱)

و در روایت دیگری که در کتاب « غَوَالِي اللَّئَالِي » آمده ، می خوانیم: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: « إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَوَحَّحَ عَيْنَ قَلْبِهِ فَيُشَاهِدُ بِهَا مَا كَانَ غَائِبًا عَنْهُ : هنگامی که خدا بخواهد در حق بنده ای نیکی کند ، چشمان قلب او را می گشاید تا چیزهایی را که از او پنهان بود ، مشاهده کند . (۲)

اما این سؤال که چگونه نسبت درک حقایق به قلب ها که در سینه ها قرار دارد ، داده شده است ، با این که می دانیم قلب جز تلمبه ای برای گردش خون نیست ، در جلد اول «تفسیر نمونه» ذیل آیه ۷ سوره بقره مشروحا به آن پاسخ داده ایم و خلاصه و فشرده اش این است.

یکی از معانی « قَلْب » ، عقل است و یکی از معانی « صَدْر » ، ذات و سرشت انسان

به علاوه قلب ، مظهر عواطف است و هرگاه برقی از عواطف و ادراک هایی که مایه حرکت و جنبش است، در روح انسان آشکار شود ، نخستین اثرش در همین قلب جسمانی ، ظاهر می گردد ، ضربان قلب

ص: ۹۶

۱- «نُورُ الثَّقَلَيْنِ»، جلد ۳، صفحه ۵۰۸ و ۵۰۹ .

۲- «نُورُ الثَّقَلَيْنِ»، جلد ۳، صفحه ۵۰۸ و ۵۰۹ .

دگرگون می شود ، خون با سرعت به تمام ذرات بدن انسان می رسد و نشاط و نیروی تازه ای به آن می بخشد ، بنابراین اگر پدیده های روحی به قلب نسبت داده می شود ، به خاطر آن است که نخستین مظهر آن در بدن انسان ، قلب او است .

نشانه های خدا در صحنه هستی

۶۳ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ

آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی فرستاد و زمین (بر اثر آن) سرسبز و خرم می گردد؟ و خداوند لطیف و خبیر است.

« لَطِيفٌ » از ماده « لُطْفٌ » به معنی کار بسیار ظریف و باریک است و اگر به رحمت های خاص الهی « لُطْفٌ » گفته می شود ، نیز به خاطر همین ظرافت آن است .

« خَبِيرٌ » به معنی کسی است که از مسائل دقیق ، آگاه شود .

لطیف بودن خدا ایجاب می کند که نطفه های کوچک و کم ارزش گیاهان را که در درون بذرها در اعماق خاک ها نهفته است ، پرورش دهد و آن ها را که در نهایت ظرافت و لطافت هستند ، از اعماق خاک تیره برخلاف قانون جاذبه بیرون فرستد و در معرض تابش آفتاب و

وزش نسیم قرار دهد و سرانجام آن را به گیاهی بارور یا درختی تنومند تبدیل کند .

اگر او دانه های باران را نمی فرستاد و محیط بذر و زمین اطراف آن نرم و ملایم و « لطیف » نمی شد ، آن ها هرگز قدرت نمو و رشد نمی داشتند ، اما او با این باران به آن محیط خشک و خشن ، لطف و نرمش بخشید تا آماده حرکت و نمو گردد .

در عین حال از تمام نیازها و احتیاجات این دانه ضعیف از آغاز حرکت در زیر خاک تا هنگامی که سر به آسمان کشیده، آگاه و خبیر است .

خداوند به مقتضای لطفش باران را می فرستد و به مقتضای خبیربودنش ، اندازه ای برای آن قائل است که اگر از حد بگذرد ، سیل است و ویرانی و اگر کمتر از حد باشد ، خشکسالی و پژمردگی و این است معنی لطیف بودن و خبیر بودن خداوند .

در آیه ۱۸ سوره مؤمنون نیز می خوانیم : « وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بَقْدَرٍ فَاَسْبِغْنَا فِي الْأَرْضِ : ما از آسمان آبی فرستادیم به اندازه معین ، سپس آن را در زمین ساکن کردیم » .^(۱)

ص: ۹۸

۱- به « تفسیر نمونه » ، جلد ۵ ، ذیل ۱۰۳ سوره انعام مراجعه فرمایید .

۶۵ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرؤُوفٌ رَحِيمٌ

آیا ندیدی که خداوند آن چه در زمین است ، مسخر شما کرد ؟ و کشتی ها به فرمان او بر صفحه اقیانوس ها حرکت می کنند و آسمان (کرات و سنگ های آسمانی) را نگه می دارد تا بر زمین ، جز به فرمان او فرو نیفتند ؟ خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است .

از یک سو هریک از کرات آسمانی را در مدار خود به حرکت درآورده و نیروی « دافعه » حاصل از گریز مرکز را درست معادل نیروی « جاذبه » آن ها قرار داده است ، تا هریک در مدار خود بی آن که در فاصله های آن ها دگرگونی حاصل شود ، به حرکت درآیند و تصادمی در میان کرات روی ندهد .

از سوی دیگر جو زمین را آن چنان آفریده که به سنگریزه های سرگردان اجازه برخورد با زمین و تولید ناراحتی و ویرانی برای اهلس ندهند .

آری این رحمت و لطف او نسبت به بندگان است که این چنین

گهواره زمین را امن و امان و خالی از هرگونه خطر آفریده تا محل آسایش و آرامش بندگان باشد ، نه سنگ های سرگردان آسمانی بر زمین سقوط می کنند نه کرات دیگر با آن تصادم می نمایند .

تسخیر موجودات زمین و آسمان

تسخیر این امور برای انسان از این نظر است که خدا آن ها را خدمتگزار انسان قرار داده و در مسیر منافع او می باشند .

مفهوم واقعی تسخیر موجودات برای انسان آن است که در خدمت منافع او باشند و به نفع او کار کنند و به او امکان بهره گیری دهند ، به همین جهت شب و روز و خورشید و ماه و ستارگان که هر کدام به نوعی در زندگی انسان اثر دارند و مورد بهره برداری او قرار می گیرند در تسخیر اویند .

این تعبیر جالب (مسخر بودن موجودات برای انسان به فرمان خدا) علاوه بر این که شخصیت و عظمت واقعی انسان را از دیدگاه اسلام و قرآن روشن می سازد و به او عظمتی می بخشد که در خور مقام خلیفه الهی است ، نعمت های گوناگون خدا را به خاطرش می آورد ، حسّ قدردانی را در او برمی انگیزد و از نظام بدیعی که در چگونگی این

تسخیر به کار رفته ، وی را به خدا نزدیک می سازد .

و اگر می بینیم در میان نعمت های زمینی ، حرکت کشتی ها بر صحنه اقیانوس ها بالخصوص ذکر شده ، به خاطر آن است که این کشتی ها در گذشته و حال مهم ترین وسیله ارتباطی و انتقال انسان ها و کالاها از نقطه ای به نقطه دیگر بوده و هستند و هیچ وسیله نقلیه ای تاکنون نتوانسته است جای کشتی ها را در این زمینه بگیرد .

به طور قطع اگر یک روز تمام کشتی ها بر صفحه اقیانوس ها از حرکت بازایستند ، زندگی انسان ها به کلی مختل خواهد شد ، چراکه راه های خشکی قدرت و کشش نقل و انتقال این همه وسایل و کالا را ندارد ، مخصوصا در عصر و زمان ما باتوجه به این که مهم ترین وسیله حرکت زندگی صنعتی بشر، نفت است و مهم ترین وسیله برای انتقال نفت از نقطه ای به نقاط دیگر ، همان کشتی ها هستند ، اهمیت این نعمت بزرگ الهی آشکارتر می شود چراکه گاهی کار یک کشتی نفت کش غول پیکر را ده هزار اتومبیل هم نمی تواند انجام دهد و انتقال نفت از طریق خطوط لوله نیز برای نقاط محدودی از دنیا امکان پذیر است .

ص: ۱۰۱

خدایان دروغین حتی نمی توانند یک مگس خلق کنند

۷۳ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لو اجتمعوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفِيدُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ

ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید؛ کسانی را که غیر از خدا می خوانید، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند، هرچند برای این کار دست به دست هم دهند و هرگاه مگس چیزی از آن را بر باید، نمی توانند آن را بازپس گیرند، هم این طلب کنندگان ناتوان هستند و هم آن مطلوبان (هم این عابدان و هم آن معبودان).

همه بت ها و همه معبودان آن ها و حتی همه دانشمندان و متفکران و مخترعان بشر اگر دست به دست هم بدهند، قادر بر آفرینش مگسی نیستند.

بنابراین چگونه می خواهید شما این ها را هم ردیف پروردگار بزرگی قرار دهید که آفریننده آسمان ها و زمین و هزاران هزار نوع موجود زنده در دریاها و صحراها و جنگل ها و اعماق زمین است،

خداوندی که حیات و زندگی را در آشکال مختلف و چهره های بدیع و متنوع قرار داده که هر یک از آن ها انسان را به اعجاب و تحسین وامی دارد، آن معبودهای ضعیف کجا و این خالق قادر و حکیم کجا؟

سپس اضافه می کند نه تنها قادر نیستند مگسی بیافرینند، بلکه از مقابله با یک مگس نیز عاجز هستند، چراکه « اگر مگس چیزی از آن ها را بر باید، نمی توانند آن را بازپس گیرند ».

موجودی به این ضعیفی و ناتوانی که حتی در مبارزه با یک مگس شکست می خورد، چه جای این دارد که او را حاکم بر سرنوشت خویش بداند و حلال مشکلات.

آری « هم این طلب کنندگان و بت ها، ضعیف و ناتوان هستند و هم آن مطلوبان و مگس ها ».

مثالی روشن برای بیان ضعف ها

این مثال همان « مگس » است از نظر آفرینش و از نظر ربودن ذرات غذایی: این مثال گرچه در برابر مشرکان عرب ذکر شده، ولی باتوجه به این که مخاطب همه مردم جهان هستند (یا أَيُّهَا النَّاسُ) اختصاصی به بت های سنگی و چوبی ندارد، بلکه تمام معبودهایی را که جز خدا می پرستند، در این مثال شرکت داده شده اند، اعم از

فرعون ها و نمرودها و شخصیت های کاذب و قدرت های پوشالی و مانند آن .

آن ها نیز بر این مثال منطبق هستند ، آن ها هم اگر دست به دست هم بدهند و تمام لشکر و عسکرشان را جمع و جور کنند و اندیشمندان و فرزانشان را دعوت کنند ، قادر به خلق مگسی نیستند و حتی اگر مگسی ذره ای از سفره آن ها برگردد ، توانایی به بازگرداندن آن ندارند .

۷۴ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ

آن ها خدا را آن گونه که باید بشناسند نشناختند ، خداوند قوی و شکست ناپذیر است .

به قدری در معرفت و شناسایی خدا ، ضعیف و ناتوان هستند که خداوند با آن عظمت را تا سر حد این معبودهای ضعیف و بی مقدار تنزل دادند و آن ها را شریک او شمردند که اگر کمترین معرفتی درباره قدرت خدا داشتند ، بر این مقایسه خود می خندیدند .

پایان سوره حَجّ

ص: ۱۰۴

موضوع صفحه

متن تأییدیه آیه الله العظمی مکارم شیرازی ۶۰۰۰

مقدمه ۸۰۰۰

سوره انبیاء ۱۱۰۰۰

آفرینش آسمان و زمین بازیچه نیست ۱۳۰۰۰

برهان تمنع ۱۴۰۰۰

فرشتگان بندگان شایسته و فرمانبردار ۱۶۰۰۰

صفات شش گانه فرشتگان ۱۷۰۰۰

بیان راز علمی پیدایش جهان ۲۱۰۰۰

نعمت کوه ها و دره ها ۲۲۰۰۰

آسمان سقفی محکم برای حفاظت زمین ۲۴۰۰۰

حرکت شب و روز و ماه و خورشید ۲۵۰۰۰

مرگ آغاز زندگی جدید است ۲۷۰۰۰

چرا خدا مردم را آزمایش می کند ۲۹۰۰۰

آزمایش خدا همگانی است ۳۲۰۰۰

ص: ۱۰۵

شیوه های آزمایش خدا ●●● ۳۴

رمز پیروزی در آزمایش های خدایی ●●● ۳۵

انسان از عجله آفریده شده است ●●● ۳۸

ترازوهای عدل در قیامت ●●● ۴۰

ترازوی سنجش اعمال در قیامت چیست؟ ●●● ۴۲

کثرت طرفداران دلیل بر حقانیت یک فکر نیست ●●● ۴۹

ابراهیم نقشه نابودی بت هارا می کشد ●●● ۵۱

بت پرستی در اشکال گوناگون ●●● ۵۳

برهان دندان شکن ابراهیم ●●● ۶۰

آن جا که آتش گلستان می شود ●●● ۶۴

سبب سازی و سبب سوزی ●●● ۶۶

هجرت ابراهیم از سرزمین بت پرستان ●●● ۶۷

قصه حضرت یونس ●●● ۷۶

حکومت زمین از آن صالحان خواهد بود ●●● ۷۸

فهرست مطالب

موضوع صفحه

روایات پیرامون قیام مهدی ●●● ۸۰

پیامبر و جهانی سازی اسلام ●●● ۸۲

سوره حَجّ ●●● ۸۵

زلزله عظیم رستاخیز ●●● ۸۵

پیروان شیطان ●●● ۸۶

چرا آیه می گوید: " از هر شیطان "؟ ●●● ۸۷

سجود همگانی موجودات جهان چگونه است؟ ●●● ۸۹

ویژگی یاران خدا ●●● ۹۲

گردشگری هدفمند ●●● ۹۴

نشانه های خدا در صحنه هستی ●●● ۹۷

تسخیر موجودات زمین و آسمان ●●● ۱۰۰

خدایان دروغین حتی نمی توانند یک مگس خلق کنند ●●● ۱۰۲

مثالی روشن برای بیان ضعف ها ●●● ۱۰۳

ص: ۱۰۷

جلد ۱۸

فهرست مطالب

ص: ۱

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره مؤمنون ●●● ۱۱

صفات برجسته نوجوانان شایسته ●●● ۱۲

تأمین آب بر اساس برنامه منظم ●●● ۱۷

نعمت میوه های خوشمزه ●●● ۱۹

میوه پرخاصیت زیتون ●●● ۲۱

شیر و گوشت غذای لذیذ ●●● ۲۲

ریشه گمراهی ها تعطیل شدن تفکر و اندیشه است ●●● ۲۴

چرا اکثریت تمایل به حق ندارند ؟ کدام اکثریت ؟ ●●● ۲۶

گوش و چشم و عقل ابزار اصلی شناخت علوم و حقایق ●●● ۳۰

شرک جهان را به تباهی می کشد ●●● ۳۲

(۱۵۵)

نظام واحد جهانی ●●● ۳۴

پاسخ بدی به نیکی ●●● ۴۰

(۱۵۶)

ص: ۲

از وسوسه های شیطان به خدا پناه برید ●●● ۴۱

سوره نُور ●●● ۴۴

شیطان و دوستان شیطانی آرام آرام شمارا فریب می دهند ●●● ۴۶

در قیامت زبان و دست و پا شهادت می دهند ●●● ۴۹

بدون اجازه به خانه دیگران وارد نشوید ●●● ۵۱

حجاب نشانه شخصیت دخترهاست ●●● ۵۵

معانی هفتگانه "نور" در قرآن مجید و روایات اسلامی ●●● ۵۹

خواص نور ●●● ۶۱

هرگز سراب را به جای آب نگیرید ●●● ۷۵

تسبیح عمومی (عبادات چهارگانه) موجودات عالم ●●● ۷۹

تسبیح ویژه پرندگان ●●● ۸۲

منظور از «صلاه» چیست؟ ●●● ۸۴

(۱۵۷)

اگر ابرها نبودند؟! ●●● ۸۵

به پدیده شب و روز فکر کنید ●●● ۸۹

حکومت جهانی مستضعفان ●●● ۹۰

(۱۵۸)

وعدۀ الهی حکومت روی زمین از آن کیست؟ ●●● ۹۲

مقدمات تحقق وعدۀ خلافت صالحین بر روی زمین ●●● ۹۵

آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر ●●● ۹۶

اجازۀ نوجوانان برای ورود به اتاق والدین ●●● ۱۰۱

خانه های یازده گانه ای که غذا خوردن از آن ها مجاز است ●●● ۱۰۳

آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازه آن هانست؟ ●●● ۱۰۸

منظور از « صدیق » کیست؟ ●●● ۱۱۱

تفسیر « ما مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ » ●●● ۱۱۳

سلام و تحیت ●●● ۱۱۳

سلام کردن و اهمیت آن ●●● ۱۱۴

پیامبر را تنها نگذارید ●●● ۱۱۹

سورۀ فُرْقَان ●●● ۱۲۴

(۱۵۹)

تقوا برترین معیار شناخت ●●● ۱۲۴

ص: ۳

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را

(۴)

تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

ص:۴

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم».

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است».

X و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه

(۵)

ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص:۵

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند مٔمان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شك استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

(۷)

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعاً «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

(۸)

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص: ۷

مقدمه

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود. استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خواننده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز» است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

مقدمه (۱۱)

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

سوره مؤمنون

سوره مؤمنون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ

مؤمنان رستگار شدند .

انتخاب نام « مؤْمِنُونَ » برای این سوره ، به خاطر آیات آغاز این سوره است که ویژگی های مؤمنان را در عباراتی کوتاه ، زنده و پرمحتوا تشریح می کند .

« أَفْلَحَ » از ماده « فَلَاحَ » و « فَلَاحِ » در اصل به معنی شکافتن و بریدن است ، سپس به هر نوع پیروزی و رسیدن به مقصد و خوشبختی اطلاق شده است .

در حقیقت افراد پیروزمند و رستگار و خوشبخت موانع را از سر راه برمی دارند و راه خود را به سوی مقصد می شکافند و پیش می روند .

البته فلاح و رستگاری معنی وسیعی دارد که هم پیروزی های مادی را شامل می شود و هم معنوی را و در مورد مؤمنان هر دو بُعد منظور است .

جزء هیجدهم (۱۳)

پیروزی و رستگاری دنیوی در آن است که انسان آزاد و سربلند و عزیز و بی نیاز زندگی کند و این امور جز در سایه ایمان امکان پذیر

نیست و رستگاری آخرت در این است که در جوار رحمت پروردگار در میان نعمت های جاویدان در کنار دوستان شایسته و پاک و در کمال عزت و سربلندی به سر برد .

صفات برجسته نوجوانان شایسته

۲ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ

آن ها که در نمازشان خشوع دارند .

در این آیات ، صفات برجسته مؤمنان تشریح شده است .

« خَاشِعُونَ » از ماده « خُشِعَ » به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می شود و آثارش در بدن ظاهر می گردد .

نماز باحال

(۱۴) سوره مؤمنون

این جا قرآن « اِقَامَهُ صَيْلُوه » (خواندن نماز) را نشانه مؤمنان نمی شمارد، بلکه خشوع در نماز را از ویژگی های آنان می شمارد، اشاره به این که نماز آن ها الفاظ و حرکاتی بی روح و فاقد معنی نیست ، بلکه به هنگام نماز آن چنان حالت توجه به پروردگار در آن ها پیدا می شود که از غیر او جدایی گردند و به او می پیوندند ، چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز و نیاز با پروردگار می شوند که بر تمام ذرات وجودشان اثر

ص: ۱۲

می گذارد، خود را ذره ای می بیند در برابر وجودی بی پایان و قطره ای در برابر اقیانوسی بی کران .

در حدیثی می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله مردی را دید که در حال نماز با ریش خود بازی می کند ، فرمود : « أَمَا أَنَّهُ لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوَارِحُهُ: اگر در قلبش خشوع بود، اعضای بدنش نیز خاشع می شد » . (۱)

۳ وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ

جزء هیجدهم (۱۵)

و آن ها که از لغو و بیهودگی روی گردان هستند .

دوری از کارهای بیهوده

در واقع تمام حرکات و خطوط زندگی آنان هدفی را دنبال می کند ، هدفی مفید و سازنده چرا که « لَغْوٌ » به معنی کارهای بی هدف و بدون نتیجه مفید است .

در حقیقت لغو همان گونه که بعضی از مفسران بزرگ گفته اند ، هر گفتار و عملی است که فایده قابل ملاحظه ای نداشته باشد و اگر می بینیم بعضی از مفسران آن را به باطل ، بعضی به معنی همه معاصی ، بعضی به معنی دروغ ، بعضی به معنی دشنام یا مقابله دشنام به دشنام ، بعضی به

ص: ۱۳

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث .

معنی غنا و لهو و لعب و بالاخره بعضی به معنی شرک ، تفسیر کرده اند ، همه این ها مصداق های آن مفهوم جامع و کلی است .

البته لغو تنها شامل سخنان و افعال بیهوده نمی شود ، بلکه افکار بیهوده و بی پایه ای که انسان را از یاد خدا غافل و از تفکر در آن چه مفید و سازنده است ، به خود مشغول می دارد ، همه در مفهوم لغو جمع است .

(۱۶) سوره مؤمنون

۸ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ

و آن ها که امانت ها و عهد خود را مراعات می کنند .

امانتداری و وفای به عهد و پیمان

حفظ و ادای امانت به معنی وسیع کلمه و نیز پایبند بودن به عهد و پیمان در برابر خالق و خلق ، از صفات بارز مؤمنان است .

در مفهوم وسیع «امانت»، امانت های خدا و پیامبران الهی و همچنین امانت های مردم جمع است، نعمت های مختلف خدا هر یک امانتی از امانات او هستند ، آیین حق ، کتب آسمانی ، دستورالعمل های پیشوایان راه حق و همچنین اموال و فرزندان و پست ها و مقام ها ، همه امانت های او هستند که مؤمنان در حفظ و ادای حق آن ها می کوشند ، تا در حیاتند ، از آن پاسداری می کنند و به هنگام ترک دنیا آن ها را به نسل های برومند آینده خود می سپارند و چنین نسلی را برای پاسداری آن تربیت می کنند .

ص: ۱۴

دلیل بر عمومیت مفهوم امانت در این جا علاوه بر گستردگی و اطلاق لفظ، روایات متعددی است که در تفسیر امانت وارد شده، گاهی امانت به معنی "امامت امامان معصوم" که هر امام آن را به امام بعد از خود می سپارد، تفسیر شده (۱) و گاه به مطلق ولایت و حکومت.

جزء هیجدهم (۱۷)

جالب این که «زراره» که از شاگردان بزرگ امام باقر و امام صادق علیهما السلام است، چنین می گوید: «منظور از جمله "أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا" (۵۸ / نساء) این است که ولایت و حکومت را به اهلش واگذارید» (۲).

و این نشان می دهد که حکومت از مهم ترین ودیعه های الهی است که باید آن را به اهلش سپرد.

به هر حال مسلم است که پایبند بودن به تعهدات و حفظ و ادای امانات از مهم ترین پایه های نظام اجتماعی بشر است و بدون آن ها هرج و مرج در سراسر جامعه به وجود خواهد آمد، به همین دلیل حتی افراد و ملت هایی که اعتقاد الهی و مذهبی ندارند، برای مصون ماندن از این هرج و مرج اجتماعی ناشی از خیانت در عهد و امانت، خود ر

ص: ۱۵

۱- «تفسیر برهان»، جلد ۱، صفحه ۳۸۰.

۲- «تفسیر برهان»، جلد ۱، صفحه ۳۸۰.

موظف به انجام این دو برنامه حداقل در مسائل کلی اجتماعی می دانند .

(۱۸) سوره مؤمنون

در زمینه اهمیت امانت در جلد سوم تفسیر نمونه ذیل آیه ۵۸ سوره نساء و در جلد هفتم تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۲ سوره انفال و در زمینه وفاء به عهد در جلد چهارم تفسیرنمونه ذیل آیه ۱ سوره مائده و جلد ۱۱ تفسیر نمونه ذیل آیه ۹۱ سوره نحل مشروحا بحث شده است.

۹ وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ

و آن ها که از نمازها مواظبت می نمایند .

مواظبت از دستاوردهای نماز

آخرین ویژگی مؤمنان را که محافظت بر نمازهای باشد، بیان کرده است. جالب این که نخستین ویژگی مؤمنان را « خشوع در نماز » و آخرین صفت آن ها را « محافظت بر نماز » شمرده است ، از نماز شروع می شود و به نماز ختم می گردد، چراکه نماز، مهم ترین رابطه خالق و خلق است. نماز برترین مکتب عالی تربیت است ، نماز وسیله بیداری روح و جان و بیمه کننده انسان در برابر گناهان است ، خلاصه نماز هرگاه با آدابش انجام گیرد، زمینه مطمئنی برای همه خوبی ها و نیکی ها خواهد بود.

جزء هیجدهم (۱۹)

۱۰ اُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ

(آری) آن ها وارثان هستند .

ص: ۱۶

که بهشت برین را ارث می برند و جاودانه در آن خواهند ماند.

« فِرْدَوْس » در اصل به گفته بعضی یک لغت رومی است و بعضی آن را عربی و بعضی اصل آن را فارسی می دانند و به معنی "باغ" است، یا باغ مخصوصی که تمام نعمت ها و مواهب الهی در آن جمع است و لذا می توان آن را به عنوان « بهشت برین » (بهترین و برترین باغ های بهشت) نامید.

تعبیر به « ارث بردن » ممکن است اشاره به این باشد که مؤمنان بدون زحمت به آن می رسند، همانند ارث که انسان زحمتی برای آن نکشیده است، درست است که نایل شدن به مقامات عالی بهشت،

(۲۰) سوره مؤمنون

بسیار تلاش و کوشش و پاکی و خودسازی می خواهد ولی آن پاداش عظیم در مقابل این اعمال ناچیز به قدری زیاد است که گویی انسان بی زحمت به آن رسیده است.

تأمین آب بر اساس برنامه منظم

۱۸ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ

و از آسمان آبی به اندازه معین نازل کردیم و آن را

ص: ۱۷

در زمین (در مخازن مخصوصی) ساکن نمودیم و ما بر از بین بردن آن کاملاً قادریم .

نه آن قدر زیاد که زمین ها را در خود غرق کند و نه آن قدر کم که تشنه کامان در جهان گیاهان و حیوانات سیراب نگردند .

آری از « آسمان » که بگذریم و به « زمین » پردازیم ، یکی از مهم ترین مواهب الهی آبی است که مایه حیات همه موجودات زنده است.

سپس به مسأله مهم تری در همین رابطه که مسأله ذخیره آب ها در منابع زیرزمینی است ، پرداخته و می گوید: « فَاسْتَكْنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ » .

می دانیم قشر روئین زمین ، از دو طبقه کاملاً مختلف تشکیل یافته است ؛ طبقه نفوذپذیر و طبقه نفوذناپذیر . اگر تمام قشر زمین ، نفوذپذیر بود ، آب های باران فوراً در اعماق زمین فرو می رفتند و بعد از یک باران ممتد و طولانی همه جا خشک می شد و قطره ای آب پیدا نبود .

جزء هیجدهم (۲۱)

و اگر تمام قشر زمین ، طبقه نفوذناپذیر همچون گِل رس بود ، تمام آب های باران در سطح زمین می ماندند ، آلوده و متعفن می شدند و عرصه زمین را بر انسان تنگ می کردند و این آبی که مایه حیات است ، مایه مرگ انسان می شد .

ص: ۱۸

ولی خداوند بزرگ و مَنان قشر بالا را نفوذپذیر و قشر زیرین را نفوذناپذیر قرار داده تا آب ها در زمین فرو روند و در منطقه نفوذناپذیر مهارشوند و ذخیره گردند و بعد از طریق چشمه ها، چاه ها و قنات ها مورد استفاده واقع شوند بی آن که بکنند و تولید مزاحمت کنند یا آلودگی پیدا کنند.

(۲۲) سوره مؤمنون

این آب گوارایی را که ما امروز از چاه عمیق بیرون می کشیم و با نوشیدن آن ، جان تازه ای پیدا می کنیم ، ممکن است از قطرات بارانی باشد که هزاران سال قبل از ابرها نازل شده و در اعماق زمین برای امروز ذخیره گشته است ، بی آن که فاسد شود .

به هر حال کسی که انسان را برای زندگی آفرید و مهم ترین مایه حیات او را آب قرار داد، منابع بسیار مهمی برای ذخیره این ماده حیاتی قبل از او آفریده و آب ها را در آن ذخیره کرده است.

نعمت میوه های خوشمزه

۱۹ فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ

سپس به وسیله آن باغ هایی از درخت نخل و انگور برای شما ایجاد کردیم ، باغ هایی که در آن میوه های بسیار است و از آن تناول می کنید .

ص: ۱۹

خرما و انگور تنها محصول آن‌ها نیست، بلکه این دو محصول عمده و پرارزش آن‌ها است، و گرنه انواع مختلفی از دیگر میوه‌ها در آن یافت می‌شود.

جمله « وَ مِنْهَا تُكَلُونَ » (از آن می‌خورید) ممکن است اشاره به این باشد که محصول این باغ‌های پربرکت، تنها میوه‌های آن‌ها نیست بلکه خوردنی، بخشی از آن است.

جزء هیجدهم (۲۳)

این باغ‌ها (از جمله نخلستان‌ها) استفاده‌های فراوان دیگری برای زندگی انسان دارد، از برگ‌های آن‌ها، فرش و گاهی لباس درست می‌کنند، از چوب‌های آن‌ها خانه می‌سازند، از ریشه‌ها و برگ‌ها و میوه‌های بعضی از این درختان مواد دارویی می‌گیرند و نیز از بسیاری از آن‌ها علوفه برای دام‌ها و از چوب آن‌ها برای سوخت استفاده می‌کنند.

در آیات فوق مبدأ حیات انسانی آب نطفه شمرده شده و مبدأ حیات گیاهی، آب باران، در واقع این دو نمونه برجسته حیات، هر دو از آب سرچشمه می‌گیرند، آری قانون خداوند، قانون واحد و گسترده‌ای در همه جا است.

ص: ۲۰

میوه پرخاصیت زیتون

۲۰ وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَ صَبِغٍ لِلْأَكْلَيْنِ

و نیز درختی که از طور سینا می روید و از آن روغن و «نان خورش» برای خورندگان فراهم می گردد .

واژه «صَبِغٍ» در اصل به معنی رنگ است ولی از آن جا که انسان به هنگام خوردن غذا، معمولاً نان خود را با خورشی که می خورد، رنگین می کند، به تمام انواع خورش ها «صَبِغٍ» گفته شده است، به هر حال کلمه «صَبِغٍ» ممکن است اشاره به همان روغن زیتون باشد که با نان می خوردند و یا انواع نان خورش ها که از درختان دیگر استفاده می کردند .

در این که منظور از «طُورِ سَيْنَاءَ» چیست، مفسران دو احتمال عمده داده اند؛

جزء هیجدهم (۲۵)

نخست این که اشاره به همان «کوه طور» معروف است که در صحرای سینا قرار دارد و اگر می بینیم که قرآن در این جا درخت زیتون را به عنوان درختی که از کوه طور می روید توصیف کرده، به خاطر آن است که عرب های حجاز هنگامی که از بیابان های خشک این منطقه

می گذشتند و به شمال رو می آوردند ، نخستین منطقه ای که در آن به درخت های پر بار زیتون برخورد می کردند ، منطقه طور در جنوب صحرای سیناء بوده است ، مشاهده نقشه جغرافیایی این مطلب را به خوبی روشن می کند .

احتمال دیگر این که طور سیناء جنبه توصیفی دارد و به معنی کوه پربرکت یا کوه پردرخت یا کوه زیبا است (چون « طور » به معنی کوه و « سیناء » به معنی پربرکت و زیبا و مشجر است) .

شیر و گوشت غذای لذیذ

۲۱ وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا

(۲۶) سوره مؤمنون

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ

و برای شما در چهارپایان عبرتی است از آن چه در درون آن ها است (از شیر) شما را سیراب می کنیم و برای شما در آن هامنافع فراوانی است و از گوشت آن ها می خورید.

آری شیر گوارا ، این غذای نیروبخش و کامل از درون این حیوانات ، از لابلای خون و مانند آن بیرون می فرستیم تا بدانید چگونه خداوند قدرت دارد از میان چنین اشیاء ظاهرا آلوده ای یک نوشیدنی به این پاکی و گوارایی بیرون فرستد .

سپس می افزاید: « وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ » .

علاوه بر گوشت که آن نیز در حد اعتدالش از بخش های عمده مواد غذایی مورد نیاز بدن را تشکیل می دهد، از چرم آن ها انواع لباس و خیمه های پردوام و از پشم آن ها انواع لباس ها و پوشش ها و فرش ها و از بعضی از اجزای بدن آن ها مواد دارویی و حتی از مدفوع آن ها مواد تقویت کننده برای درختان و زراعت ها تهیه می کنید .

جزء هیجدهم (۲۷)

۲۲ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ

و بر آن ها و بر کشتی ها سوار می شوید .

از همه این ها گذشته از چهارپایان به عنوان مرکب های راهواردر خشکی و از کشتی ها برای دریاها استفاده کرده «بر چهارپایان و کشتی ها سوار و به منزلگاه های مقصود خود می رسید».(۱)

این همه آثار و خواص و فواید در این حیوانات به راستی مایه عبرت است ، هم انسان را با آفریننده این همه نعمت آشنا می سازد و هم حس شکرگزاری را در او برمی انگیزد .

تنها سؤالی که این جا باقی می ماند، این است که چگونه چهارپایان

ص: ۲۳

و کشتی هادریک ردیف قرار گرفته اند؟ اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود؛ زیرا انسان نیاز به مرکب در همه روی زمین دارد، در کنار مرکب برای خشکی، مرکب های دریایی یعنی کشتی ها را ذکر می کند.

۱ به «تفسیر نمونه»، جلد ۱۱، ذیل آیه ۸۰ سوره نحل مراجعه فرمایید.

(۲۸) سوره مؤمنون

ریشه گمراهی ها تعطیل شدن تفکر و اندیشه است

۶۸ أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ

آیا آن هادر این گفتار تدبّر نکردند؟ یا این که مطالبی برای آنان آمده که برای نیاکانشان نیامده است؟

نخستین عامل بدبختی کفار و گمراهان، تعطیل اندیشه و تفکر در محتوای دعوت تواست که اگر بود، مشکلات آن ها حل می شد.

در مرحله دوم می گوید: «أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ».

یعنی اگر توحید و معاد و دعوت به نیکی ها و پاکی ها تنها از ناحیه تو بود، ممکن بود بهانه کنند که این ها سخنان نوظهوری است که ما نمی توانیم زیر بار آن برویم.

اگر این مطالب حق بود، چرا خدا که به همه انسان ها نظر لطف و مرحمت دارد، برای گذشتگان نفرستاد؟

اما با توجه به این که محتوای دعوت تو از نظر اصول و اساس، همان محتوای دعوت همه پیامبران است، این بهانه جویی ها بی معنی است.

ص: ۲۴

۶۹ اَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ

یا این که پیامبرشان را نشناختند (و از سوابق او آگاه نیستند) که او را انکار می کنند ؟

یعنی اگر این دعوت از ناحیه شخص مرموز یا مشکوکی صورت گرفته بود ، ممکن بود بگویند : سخنانش حق است اما خودش شخص ناشناخته و مرموزی است ، نمی توان به ظاهر سخنانش فریب خورد .

ولی این ها سابقه ات را خوب می دانند، در گذشته تو را « محمد امین » می خواندند، به دانش و امانت تو معترف بودند، پدر و مادر و قبیله ات را خوب می شناسند، پس جایی برای این بهانه ها نیست .

۷۰ اَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ

یا می گویند : او دیوانه است ؟ ولی او حق را برای آن ها آورده اما اکثرشان از حق کراهت دارند .

یعنی شخص او را به خوبی می شناسیم ، مشکوک و مرموز نیست

(۳۰) سوره مؤمنون

اما به عقل و فکر او ایمان نداریم ، چه بسا این سخنان را از روی جنون می گوید ، چراکه با افکار عمومی محیط هماهنگ نیست و این ناهماهنگی و سنت شکنی دلیل بر دیوانگی است .

قرآن بلافاصله برای نفی این بهانه جویی می گوید: « بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ » .

آری این ها سخنان حکیمانه ای است منتها چون با تمایلات هوس آلود این گروه هماهنگ نیست ، آن را نفی کرده و برچسب افکار جنون آمیز به آن می زنند .

چرا اکثریت تمایل به حق ندارند ؟ کدام اکثریت ؟

در بسیاری از آیات قرآن همچون آیه فوق ، « اکثریت » مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته اند ، درحالی که می دانیم در دنیای امروز ، معیار قضاوت و سنجش خوب و بد اکثریت جامعه ها محسوب می شود و این امر بسیار سؤال انگیز است .

در این جا از آیاتی که بعد از ذکر کلمه « أَكْثَرُ » ضمیر « هُمْ » را

جزء هیجدهم (۳۱)

ذکر می کند و غالباً به کافران و مشرکان و امثال آن ها اشاره می کند، سخن نمی گوئیم که از موضوع بحث ما خارج است ، بلکه سخن از آیاتی است که عنوان « أَكْثَرُ النَّاسِ » (اکثر مردم) دارد ، مانند ؛

۲۴۳ / بقره ؛ « وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ : ولی اکثر مردم شکر گزار نیستند » .

۱۸۷ / اعراف ؛ « وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ : ولی اکثر

ص: ۲۶

مردم نمی دانند .

۱۷ / هود ؛ « وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ : ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند . »

۱۰۳ / یوسف ؛ « وَ مَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ : اکثر مردم هر چند کوشش و تلاش کنی ، ایمان نمی آورند . »

۸۹ / اسراء ؛ « فَأَبَى أَكْثَرَ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا : اکثر مردم جز کفران و انکار حق کاری ندارند . »

۱۱۶ / انعام ؛ « وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ : اگر از اکثر مردم روی زمین اطاعت کنی تو را از راه خدا منحرف و گمراه می سازند . »

(۳۲) سوره مؤمنون

از سوی دیگر در بعضی از آیات قرآن راه و رسم اکثریت مؤمنان به عنوان یک معیار صحیح مورد توجه قرار گرفته است ، در آیه ۱۱۵ سوره نساء می خوانیم : « وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُضِلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا : هر کس از در مخالفت با پیامبر در آید و از طریقی جز طریق مؤمنان پیروی کند ، او را به همان راه که می رود ، می بریم و به دوزخ می فرستیم و بد جایگاهی دارد . »

ص: ۲۷

در روایات اسلامی در بحث روایات متعارض می بینیم که : یکی از معیارهای ترجیح همان شهرت در میان اصحاب و یاران و پیروان ائمه هدی است ، چنان که امام صادق فرمود : « هنگامی که دو نفر قاضی اختلاف نظر پیدا کنند و سرچشمه آن ، اختلاف روایات باشد ، باید نگاه کرد و دید که کدام یک از دو روایت مورد قبول نزد اصحاب تو است ؟

جزء هیجدهم (۳۳)

باید آن را گرفت و روایتی که نزد اصحاب مشهور نیست ، رها کرد ، چراکه روایت مشهور ، شکی در آن نیست » . (۱)

در « نهج البلاغه » می خوانیم : « وَالزُّمُّوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ ، فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ ، فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ ، كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذُّبِّ : همیشه همراه جمعیت های بزرگ باشید که دست خدا با جماعت است و از پراکندگی بپرهیزید که انسان تک و تنها ، بهره شیطان است چونان که گوسفند تنها ، طعمه گرگ » . (۲)

و نیز در « نهج البلاغه » می خوانیم : « وَالزُّمُّوا مَا عَقَدَ عَلَيْهِ حَبْلٌ

ص: ۲۸

الْجَمَاعَه: آن چه را که پیوند جمعیت با آن گره خورده است، رها مکنید». (۳).

و به این ترتیب ممکن است برای بعضی میان این دو گروه از آیات و روایات تضادی تصور شود.

۱ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، کتاب القضاء، صفحه ۷۶.

۲ «نهج البلاغه»، خطبه ۱۲۷ و ۱۵۱.

۳ «نهج البلاغه»، خطبه ۱۲۷ و ۱۵۱.

(۳۴) سوره مؤمنون

از سوی دیگر ممکن است این فکر پیدا شود که اسلام نمی تواند با حکومت دموکراسی کنار بیاید، چراکه پایه دموکراسی، بر آراء اکثریت مردم است که قرآن شدیداً آن را مورد نکوهش قرار داده است.

ولی با کمی دقت در همان آیات و روایاتی که در بالا آوردیم و مقایسه آن ها باهم، منظور و مفهوم واقعی آن ها روشن می گردد:

جان کلام این جا است که اگر اکثریت مؤمن و آگاه و در مسیر حق باشند، نظرات آن ها محترم و غالباً مطابق واقع است و باید از آن پیروی کرد.

ولی اگر اکثریت ناآگاه و جاهل و بی خبر، یا آگاه اما تسلیم هوا و هوس باشند، نظرات آن ها غالباً جنبه انحرافی دارد و پیروی از آن چنان که قرآن می گوید، انسان را به ضلالت و گمراهی می کشد.

روی این حساب برای به دست آمدن یک «دموکراسی سالم» باید نخست کوشش کرد که توده های جامعه آگاه و مؤمن گردند، سپس نظرات اکثریت را معیار برای پیشبرد اهداف اجتماعی قرار داد، و گرنه

دموکراسی بر اساس نظرات اکثریت گمراه ، جامعه را به جهنم می فرستد.

جزء هیجدهم (۳۵)

ذکر این مسأله نیز ضروری است که به اعتقاد ما حتی اکثریت آگاه و رشید و باایمان ، در صورتی نظراتشان محترم است که برخلاف فرمان الهی و کتاب و سنت نبوده باشد .

گفتمی است که بخشی از الزامات جوامع امروز در زمینه پناه بردن به آراء اکثریت ، از این جا ناشی می شود که آن ها معیار دیگری در دست ندارند که روی آن تکیه کنند ، آن ها برای کتب آسمانی و برنامه های انبیاء حسابی باز نکرده اند، تنها چیزی که برای آن ها باقی مانده ، توده های مردم است و از آن جا که قدرت آگاهی بخشی به این توده ها را ندارند ، به علاوه بسیار می شود که ناآگاهی توده ها برای آن ها به صرفه مقرون تر است و به آسانی و از طریق تبلیغات می توانند آن ها را به دنبال خود بکشند ، لذا اکثریت کمی را معیار قرارداده تا سر و صداها خاموش گردد .

گوش و چشم و عقل ابزار اصلی شناخت علوم و حقایق

۷۸ وَ هُوَ الَّذِي أُنشَأَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ

(۳۶) سوره مؤمنون

او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب (عقل) ایجاد کرد ، اما کمتر شکر او به جا می آورید .

ص: ۳۰

تکیه بر این سه موضوع (گوش و چشم و عقل) به خاطر آن است که ابزار اصلی شناخت انسان این سه می باشد ، مسائل حسی را غالباً از طریق چشم و گوش درک می کند و مسائل غیرحسی را به وسیله نیروی عقل .

برای پی بردن به اهمیت این دو حس ظاهر (بینایی و شنوایی) کافی است که حالتی را که به انسان بر اثر فقدان این دو دست می دهد ، در نظر بگیریم که تا چه حد دنیای او محدود و خالی از هرگونه نور و روشنایی ، بیداری و آگاهی می گردد حتی بر اثر فقدان این دو عملاً بسیاری دیگر از حواس خود را از دست می دهد ، زبان و گویایی که در آغاز از طریق شنوایی به کار می افتد و رابط میان انسان و دیگران است ، دیگر کاری از او ساخته نیست (کرهای مادرزاد همیشه لالند با این که زبانشان عیب و آفتی ندارد) .

جزء هیجدهم (۳۷)

و به این ترتیب این دو حس ، کلید عالم محسوساتند ، سپس نوبت به عقل می رسد که کلید جهان ماوراء حس و عالم ماوراء طبیعت است و در عین حال مأمور نقادی ، نتیجه گیری ، جمع بندی و تعمیم و تجزیه در فرآورده های آن دو حس است .

آیا کسانی که این سه وسیله بزرگ شناخت را سپاس نگویند

ص: ۳۱

، درخور سرزنش و ملامت نیستند؟ و آیا دقت در ریزه کاری های این سه وسیله مؤثر کافی نیست که انسان را به خالق آن ها آشنا سازد؟

شرک جهان را به تباهی می کشد

۹۱ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ

خدا هرگز فرزندی برای خود برنگزیده و معبود دیگری با او نیست که اگر چنین می شد، هریک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می کردند و بعضی بر بعضی دیگر تفوق می جستند (و جهان هستی به تباهی کشیده می شد) منزّه است خدا از توصیفی که آن ها می کنند .

(۳۸) سوره مؤمنون

اعتقاد به وجود فرزند برای خدا منحصر به مسیحیان نیست که عیسی را فرزند حقیقی او می خوانند، این اعتقاد برای مشرکان نیز بود که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند و شاید مسیحیان این عقیده را از مشرکین پیشین گرفته بودند ، به هر حال از آن جا که فرزند از نظر ذات و حقیقت، بخشی از پدر است، برای فرشتگان یا حضرت مسیح و غیر او ، سهمی از الوهیت قائل بودند و این از روشن ترین مظاهر شرک است .

ص: ۳۲

ما به خوبی مشاهده می کنیم که نظام واحدی بر پهنه هستی حکومت می کند، قوانین حاکم بر این جهان در زمین و آسمان همه یکسان است، نوامیسی که بر یک ذره فوق العاده کوچک اتم حکمفرما است، بر منظومه شمسی و منظومه های عظیم دیگر نیز حاکم است و به گفته دانشمندان اگر یک اتم را بزرگ کنیم، شکل منظومه شمسی را به خود می گیرد و اگر به عکس منظومه شمسی را کوچک کنیم، به صورت یک اتم در می آید.

جزء هیجدهم (۳۹)

مطالعاتی که صاحب نظران در علوم مختلف با وسایل جدید درباره جهان های دوردست کرده اند، نیز همه حاکی از وحدت نظام کلی جهان است، این از یک سو.

از سوی دیگر لازمه «تعدد»، همیشه «تباين» است، چراکه اگر دو چیز از هر نظر واحد باشند، یک چیز می شوند و دوگانگی معنی نخواهد داشت.

بنابراین اگر برای این جهان خدایان متعدد فرض کنیم، این چندگانگی بر مخلوقات جهان و نظام حاکم بر آن ها اثر می گذارد و نتیجه آن عدم وحدت نظام آفرینش خواهد بود.

و از این گذشته هر موجودی خواهان تکامل خویش است، مگر آن وجودی که از هر نظر کامل بوده باشد که تکامل در او مفهوم ندارد و در

ص: ۳۳

مورد بحث ما که برای خدایان قلمروهای جداگانه فرض کردیم و طبعاً هیچ کدام دارای کمال مطلق نیستند، طبیعی است که هر کدام درصدد تکامل خویش است و می خواهد عالم هستی را در بست در قلمرو خود قرار دهد و لازمه آن برتری طلبی هر یک بر دیگری است و نتیجه آن از هم پاشیدن نظام هستی است.

(۴۰) سوره مؤمنون

نظام واحد جهانی

تنها سؤالی که در این جا باقی می ماند، این است که؛ این ها همه در صورتی است که خدایان را برتری طلب فرض کنیم، اما اگر آن ها حکیم و آگاه باشند، چه مانعی دارد مثلاً جهان را با نظام شورایی اداره کنند؟

ما بدون شک نظام واحدی را در این جهان حکمفرما می بینیم، نظامی که در همه جهات هماهنگ است، قوانینش ثابت و در آسمان و زمین جاری است، برنامه هایش با هم منطبق و اجزایش متناسب است.

این هماهنگی قوانین و نظامات آفرینش از این حکایت می کند که از مبدأ واحدی سرچشمه گرفته است، چراکه اگر مبدأها متعدد بود و اراده ها مختلف، این هماهنگی هرگز وجود نداشت و همان چیزی که قرآن از آن تعبیر به «فَسَاد» می کند، در عالم به وضوح دیده می شد.

ص: ۳۴

ما اگر کمی اهل تحقیق و مطالعه باشیم ، از بررسی یک کتاب به خوبی می توانیم بفهمیم آن را یک نفر نوشته یا چند نفر ؟ کتابی که تألیف یک نفر است ، هماهنگی و انسجام مخصوص در میان عبارات ، جمله بندی ها ، تعبیرات مختلف ، کنایات و اشارات ، عناوین و تیتراها ، طرز ورود و خروج در بحث ها ، خلاصه تمام قسمت هایش یک پارچه و هم صدا است ، چرا که زاینده یک فکر و تراوش یک قلم است .

اما اگر دو یا چند نفر ، هر چند همه دانشمند باشند و صمیمی و دارای روح همکاری نزدیک ، هر کدام تألیف بخشی از آن را برعهده گیرد ، باز در اعماق عبارات و الفاظ ، طرز بحث ها ، آثار این دوگانگی و چندگانگی نمایان است .

دلیل آن هم روشن است ، زیرا دو نفر هر قدر همفکر و هم سلیقه باشند بالاخره دو نفرند ، اگر همه چیز آن ها یکی بود ، یک نفر می شدند ، بنابراین به طور قطع باید تفاوت هایی داشته باشند تا بتوانند دو نفر باشند و این تفاوت سرانجام کار خود را خواهد کرد و اثرش را در نوشته های آن ها خواهد گذاشت .

حال هر قدر این کتاب ، بزرگ تر و مفصل تر باشد و در موضوعات متنوع تری بحث کند ، زودتر این ناهماهنگی احساس می شود .

کتاب بزرگ عالم آفرینش که عظمتش به قدری است که ما با تمام وجودمان در لابلای عباراتش گم می شویم، نیز مشمول همین قانون است .

درست است که ما حتی در تمام عمر نمی توانیم تمام این کتاب را مطالعه کنیم اما با همین اندازه که توفیق مطالعه نصیب ما و کل دانشمندان جهان شده است، آنچنان هماهنگی دارد که از وحدت مؤلف به خوبی حکایت می کند، ما هر چه این کتاب عجیب را ورق می زنیم در همه جا آثار یک نظم عالی و انسجام و هماهنگی غیرقابل توصیف در میان کلمات و سطور و صفحاتش نمایان است.

اگر در اداره این جهان و نظامات آن، اراده ها و مبداهای متعددی دخالت داشت این هماهنگی امکان پذیر نبود.

جزء هیجدهم (۴۳)

راستی چرا دانشمندان فضائی می توانند سفینه های فضاپیما را با دقت کامل به فضا بفرستند، و قایق ماه نشین آن را دقیقاً در همان محلی که از نظر علمی پیش بینی کرده اند فرود آورند، سپس آن را از آن جا حرکت داده در محل پیش بینی شده در زمین پائین بیاورند؟!

آیا این دقت محاسبات به خاطر این نیست که نظام حاکم بر کل هستی که پایه محاسبات این دانشمندان است دقیق و منسجم

ص: ۳۶

و هماهنگ است که اگر یک ذره ناهماهنگی (از نظر زمان یکصدم ثانیه) کم و زیادی در آن بود تمام محاسباتشان به هم می خورد.

کوتاه سخن این که: اگر دو یا چند اراده در عالم حاکم بود، هر یک اقتضایی داشت و هر کدام اثر دیگری را خنثی می کرد و سرانجام جهان به فساد می گرائید .

در این جا سؤالی مطرح است که پاسخ آن را از توضیحات گذشته می توان دریافت، سؤال این است: تعدد خدایان در صورتی منشأ فساد در جهان می شود که آن ها به مبارزه با یکدیگر برخیزند، اما اگر قبول کنیم آن ها افرادی حکیم و آگاهند، حتماً با کمک هم جهان را اداره می کنند .

(۴۴) سوره مؤمنون

پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، حکیم بودن آن ها، تعدد آن ها را از بین نمی برد، هنگامی که بگوئیم آن ها متعدّدند، مفهومش این است که از هر نظر یکی نیستند، چرا که اگر از تمام جهات یکی بودند، یک خدا می شدند، بنابراین هر جا تعدد است حتماً تفاوت ها و اختلافاتی وجود دارد، که خواه ناخواه در اراده و عمل اثر می گذارد و جهان هستی را به هرج و مرج و فساد می کشاند.

این برهان تمانع را به صورت های دیگری نیز بیان کرده اند که از

ص: ۳۷

حاصله بحث ما بیرون است و آنچه در بالا گفتیم بهترین طرز بیان آن است.

در بعضی از این استدلال‌ها، روی این نکته تکیه شده است که اگر دو اراده در آفرینش حکمفرما بود، اصلاً جهانی موجود نمی‌شد، در حالی که آیه فوق، سخن از فساد جهان و اختلال نظم می‌گوید، نه از موجود نشدن جهان.

جزء هیجدهم (۴۵)

جالب این که در حدیثی که هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام نقل کرده چنین می‌خوانیم: که امام علیه السلام در پاسخ مرد بی‌ایمانی که سخن از تعدد خدایان می‌گفت: فرمود: این دو خدایی که تو می‌گویی یا هر دو قدیم و ازلی و نیرومندند و یا هر دو ضعیف و ناتوان، یا یکی قوی و دیگری ضعیف؟

اگر هر دو قوی باشند چرا هر کدام دیگری را کنار نمی‌زند و تدبیر جهان را به تنهایی بر عهده نمی‌گیرد، و اگر چنین گمان کنی که یکی قوی و دیگری ضعیف است، توحید خدا را پذیرفته‌ای، زیرا دومی ضعیف است و ناتوان، بنابراین خدا نیست.

و اگر بگویی آن‌ها دو هستند، از دو حال خارج نیست، یا از تمام جهات متفقند یا مختلف، اما هنگامی که ما آفرینش را منظم می‌بینیم

ص: ۳۸

و کواکب آسمان هر کدام در مسیر ویژه خود سیر می کنند و شب و روز با نظم خاصی جانشین یکدیگر می شوند و خورشید و ماه هر یک، برنامه ویژه خود را دارند، این هماهنگی تدبیر جهان و انسجام امورش دلیل بر این است که مدبر یکی است.

(۴۶) سوره مؤمنون

از این گذشته، اگر ادعا کنی خداوند دو تا است لابد در میان آن ها باید فاصله ای (امتیازی) باشد تا دوگانگی درست شود، در این جا آن فاصله (امتیاز) خود موجود سومی: ازلی خواهد بود، و به این ترتیب خدایان، سه می شوند، و اگر بگویی سه هستند، باید میان آن ها دو فاصله (امتیاز) باشند، در این صورت باید به پنج وجود قدیم ازلی قائل شوی، و به همین ترتیب، عدد بالا می رود و سر از بی نهایت درمی آورد. (۱)

آغاز این حدیث، اشاره به برهان تمناع است، و ذیل آن اشاره به برهان دیگری است، که آن «برهان فُزْجَه» یا «تفاوت مابِه الْأَشْتِرَاكُ، و مابِه الْأَمْتِيَازُ» می گویند.

جزء هیجدهم (۴۷)

در حدیث دیگری می خوانیم که «هشام بن حکم» از امام صادق علیه السلام پرسید: «مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ اللَّهَ -وَاحِدٌ؟ قَالَ: اِتِّصَالُ التَّدْبِيرِ وَ تَمَامُ

ص: ۳۹

۱- «توحید صدوق»، (طبق نقل تفسیر نُورِ الثَّقَلَيْنِ، ج ۳، صفحه ۴۱۷ و ۴۱۸).

الصُّنْعُ، كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لَوْ كَانَ فِيهِمَا إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» .

هشام می گوید: عرض کردم چه دلیلی بر یگانگی خدا وجود دارد؟ فرمود: پیوستگی و انسجام تدبیر جهان، و کامل بودن آفرینش، آن گونه که خداوند متعال فرموده: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز او بودند جهان به فساد کشانده می شد). (۱)

پاسخ بدی به نیکی

۹۶ اِذْفَعِ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ

بدی را از راهی که بهتر است، دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده) ما به آن چه آن ها توصیف می کنند، آگاه تریم.

درسیره پیشوایان و روش عملی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام

(۴۸) سوره مؤمنون

بسیار دیده ایم افراد یا جمعیت هایی را که مرتکب بدترین جنایات شده اند، به نیکی پاسخ گفته و مشمول محبتشان ساخته اند و همین سبب انقلاب و دگرگونی روحی و بازگشت آن ها به طریق حق گردیده است.

قرآن بارها و از جمله در آیه فوق این امر را به عنوان یک اصل در

ص: ۴۰

۱- «توحید صدوق»، (طبق نقل تفسیر نُورِ الثَّقَلَيْنِ، ج ۳، صفحه ۴۱۷ و ۴۱۸).

مبارزه با بدی ها به مسلمانان گوشزد می کند و حتی در آیه ۳۴ سوره فصلت می گوید: « فَأِذَا الَّذِي يُبِينُكَ وَ يُبِينُهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ: نتیجه این کار آن خواهد شد که دشمنان سرسخت، دوستان گرم و صمیمی شوند.»

ولی ناگفته پیدا است که این دستور مخصوص مواردی است که دشمن از آن سوءاستفاده نکند، آن را دلیل بر ضعف بشمارد و بر جرأت و جسارتش افزوده نگردد.

از وسوسه های شیطان به خدا پناه برید

۹۷ وَقُلْ رَبِّ اعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ

جزء هیجدهم (۴۹)

و بگو: پروردگارا! من از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم.

۹۸ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ

و از این که آنان نزد من حاضر شوند، نیز به تو پناه می برم ای پروردگار.

« هَمَزَات » جمع « هَمَزَه » به معنی دفع و تحریک باشد است و اگر به حرف هَمَزَه، « هَمَزَه » می گویند، به خاطر آن است که از انتهای گلو با شدت بیرون می آید و به گفته بعضی از مفسران « هَمَز » و « عَمَز » و « رَمَز » هر سه یک معنی را می رساند، اما « رَمَز » به مرحله

ص: ۴۱

خفیف و « غمز » از آن شدیدتر و « همز » نهایت شدت را بیان می کند .

و با توجه به این که « شیاطین » جمع است ، همه شیطان های آشکار و پنهان ، انس و جن را شامل می گردد .

در تفسیر « علی بن ابراهیم » می خوانیم که امام در معنی آیه « قُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ » فرمود: « هُوَ مَا يَقَعُ فِي قَلْبِكَ مِنْ وَسْوَسَةِ الشَّيْطَانِ : منظور از آن ، وسوسه های شیطانی است که در قلب تو می افتد » . (۱)

(۵۰) سوره مؤمنون

آن جا که پیامبر صلی الله علیه و آله با داشتن مقام عصمت و مصونیت الهی ، چنین تقاضایی را از خدا می کند ، تکلیف دیگران روشن است ، باید همه مؤمنان از پروردگار که مالک و مدبر آن ها است ، بخواهند لحظه ای آن ها را به حال خودشان وانگذارد ، نه تنها تحت تأثیر وسوسه شیاطین قرار نگیرند ، بلکه در مجلس آن ها نیز حضور نیابند .

به این ترتیب همه نوجوانان عزیز باید به طور مداوم از القائات شیطانی برحذر باشند و همیشه خود را از این نظر در پناه او قرار دهند .

ص: ۴۲

ولی آیا گمان کرده اید که ما شمارا بیهوده آفریده ایم و به سوی ما بازگشت نخواهید کرد؟

این جمله کوتاه و پرمعنی یکی از زنده ترین دلایل رستاخیز و حساب و جزای اعمال را بیان می کند و آن این که اگر راستی قیامت و معادی در کار نباشد، زندگی دنیا عبث و بیهوده خواهد بود، زیرا زندگی این جهان با تمام مشکلاتی که دارد و با این همه تشکیلات و مقدمات و برنامه هایی که خدا برای آن چیده است، اگر صرفاً برای همین چندروز باشد، بسیار پوچ و بی معنی است.

جزء هیجدهم (۵۱)

پایان سوره مؤمنون

(۵۲) سوره مؤمنون

ص: ۴۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

این سوره ای است که ما آن را فر فرستادیم و واجب نمودیم و در آن آیات بینات نازل کردیم، شاید شما متذکر شوید .

نام این سوره « نور » است به خاطر آیه نور که چشم گیرترین آیات سوره است ، ولی گذشته از این ، محتوای سوره نیز از نورانیت خاصی برخوردار است ، به انسان ها، خانواده ها و به زن و مرد نور عفت و پاکدامنی می بخشد، به زبان ها و سخن ها نورانیت تقوا و راستی می دهد ، به دل ها و جان ها نور توحید و خداپرستی و ایمان به معاد و تسلیم در برابر دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله می دهد .

« سُورَةُ » از ماده « سُورَ » به معنی ارتفاع و بلندی بنا است ، سپس

جزء هیجدهم (۵۳)

به دیوارهای بلندی که در گذشته اطراف شهرها برای حفظ از هجوم دشمنان می کشیدند ، « سور » اطلاق کرده اند و از آن جا که این دیوارها شهر را از منطقه بیرون جدا می کرد ، تدریجا این کلمه به قطعه و بخشی از چیزی از جمله قطعه و بخشی

از قرآن که از بقیه جدا شده ، اطلاق گردیده است .

بعضی از ارباب لغت نیز گفته اند : « سوره » به بناهای زیبا و بلند و برافراشته گفته می شود و به بخش های مختلف قرآن که از یکدیگر جدا است ، « سوره » اطلاق شده است .^(۱)

این تعبیر اشاره به این حقیقت است که تمام احکام و مطالب این سوره اعم از عقاید و آداب و دستورها همه دارای اهمیت فوق العاده ای است ، زیرا همه از طرف خداوند نازل شده است

مخصوصاً جمله « فَرَضْنَاهَا » (آن را فرض کردیم) باتوجه به این که « فَرَضَ » به معنی قطع است ، نیز این معنی را تأکید می کند .

(۵۴) سوره نُور

تعبیر به « آیاتِ بَيِّنَاتٍ » ممکن است اشاره به حقایقی از توحید و مبدأ و معاد و نبوت باشد که در آن مطرح شده ، در برابر « فَرَضْنَا » که اشاره به احکام و دستورهایی است که در این سوره بیان گردیده و به عبارت دیگر یکی اشاره به « عقاید » است و دیگری اشاره به « احکام » .

جمله « لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ » (شاید شما متذکر شوید) بار دیگر این

ص: ۴۵

۱- « لسان العرب » ، جلد ۴ ، ماده « سور » .

واقعیت را در نظرها مجسم می کند که ریشه همه اعتقادات راستین و برنامه های عملی اسلام در درون فطرت انسان ها نهفته است و بر این اساس توضیح آن ها یک نوع « تذکر و یادآوری » محسوب می شود .

شیطان و دوستان شیطانی آرام آرام شما را فریب می دهند

۲۱ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

جزء هیجدهم (۵۵)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از گام های شیطان پیروی نکنید، هر کس قدم جای قدم های شیطان بگذارد (گمراهش می سازد) چراکه او امر به فحشاء و منکر می کند و اگر فضل و رحمت الهی به سراغ شما نمی آمد ، احدی از شما هرگز پاک نمی شد ، ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند و خدا شنوا و دانا است .

« زکات » و « تزکیه » در اصل به معنی نمو یافتن و نمو دادن است ،

ص: ۴۶

ولی در بسیاری از موارد به معنی پاک شدن و پاک کردن به کار رفته است و این هردو ممکن است به یک ریشه بازگردد، زیرا تا پاکی از موانع و مفسد و رذایل نباشد، رشد و نمو امکان پذیر نخواهد بود.

گرچه این آیه صریحا داستان « اِفْک » را دنبال نمی کند، ولی تکمیلی برای محتوای آن بحث محسوب می شود، هشدار است به همه مؤمنان که نفوذ افکار و اعمال شیطانی گاه به صورت تدریجی و کم رنگ است و اگر در همان گام های نخست کنترل نشود، وقتی انسان متوجه می گردد که کار از کار گذشته است، بنابراین هنگامی که نخست وسوسه های اشاعه فحشاء یا هر گناه دیگر آشکار می شود، باید همان جا در مقابل آن ایستاد تا آلودگی گسترش پیدا نکند.

(۵۶) سوره نُور

اگر « شَیْطَان » را به معنی وسیع کلمه یعنی " هر موجود موزی و تبهکار و ویرانگر " تفسیر کنیم، گستردگی این هشدار در تمام ابعاد زندگی روشن می شود.

هرگز نمی شود یک انسان باایمان و پاکدامن را یک مرتبه در آغوش فساد پرتاب کرد، بلکه گام به گام این راه را می سپرد

گام اول معاشرت و دوستی با آلودگان است.

گام دوم شرکت در مجلس آن ها.

ص: ۴۷

گام سوم فکر گناه .

گام چهارم ارتکاب مصادیق مشکوک و شبهات .

جزء هیجدهم (۵۷)

گام پنجم انجام گناهان صغیره .

و بالا-خره در گام های بعد گرفتار بدترین کبائر می شود ، درست به کسی می ماند که زمام خویش را به دست جنایتکاری سپرده، او را گام به گام به سوی پرتگاه می برد تا سقوط کند و نابود گردد، آری « خطوات شیطان» این است .

در مورد فرق میان « فحشاء » و « منکر » در جلد ۱۱ تفسیر نمونه ، ذیل ۹۰ / نحل بحث شده است .

سپس به یکی از مهم ترین نعمت های بزرگش بر انسان ها در طریق هدایت اشاره کرده و چنین می گوید : « وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ » .

بدون شک فضل و رحمت الهی است که موجب نجات انسان از آلودگی ها و انحرافات و گناهان می شود ، چراکه از یک سو موهبت عقل را داده و از سوی دیگر موهبت وجود پیامبر و احکامی که از طریق وحی نازل می گردد ، ولی از این مواهب گذشته ، توفیقات خاص او

و امدادهای غیبی که شامل حال انسان های آماده و مستعد و مستحق می گردد ، مهم ترین عامل پاکی و تزکیه است .

جمله « مَنْ يَشَاءُ » به معنی اراده و مشیت بی دلیل نیست ، بلکه تا مجاهده و تلاشی از ناحیه بندگان نباشد ، هدایت و موهبتی از ناحیه خدا صورت نمی گیرد ، آن کس که طالب این راه است و در آن گام می نهد و جهاد می کند ، دستش را می گیرد و از وسوسه شیاطین حفظش می کند و به سر منزل مقصود می رساند .

(۵۸) سوره نور

و به تعبیر دیگر فضل و رحمت الهی گاه جنبه « تشریحی » دارد و آن از طریق بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی و تشریح احکام و بشارت ها و انذارها است و گاه جنبه « تکوینی » دارد و آن از طریق امدادهای معنوی و الهی است و آیه مورد بحث (به قرینه جمله « مَنْ يَشَاءُ ») بیشتر ناظر به قسمت دوم است .

در قیامت زبان و دست و پا شهادت می دهند

جزء هیجدهم (۵۹)

۲۴ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

در آن روز که زبان ها و دست ها و پاهایشان بر ضد آن ها به اعمالی که مرتکب می شدند، گواهی می دهد .

ص: ۴۹

درقیامت زبان آن ها بی آن که خودشان مایل باشند ، به گردش درمی آید و حقایق را بازگو می کند ، این مجرمان بعد از مشاهده دلایل و شواهد قطعی جرم برخلاف میل باطنی خود صریحا اقرار به گناه کرده و همه چیز را فاش می سازند ، چرا که جایی برای انکار نمی بینند .

دست و پای آن ها نیز به سخن درمی آید و حتی طبق آیات قرآن پوست تن آن ها سخن می گوید ، گویی نوارهای ضبط صوتی هستند که همه صداهای انسان را ضبط کرده و آثار گناهان در طول عمر بر آن ها نقش بسته است و در آن جا که یَوْمُ الْبُرُوزِ و روز آشکار شدن همه پنهانی ها است ، ظاهر می شوند .

و اگر می بینیم در بعضی از آیات قرآن اشاره به روز قیامت می فرماید ؛ « امروز ما بر زبان آن ها مهر می زنیم و دست و پایشان با ما سخن می گوید » (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (۶۵ / یس) ، منافاتی با آیه مورد بحث ندارد ، چراکه ممکن است در آغاز زبان ها از کار بیفتد و سایر اعضا شهادت دهند و هنگامی که شهادت دست و پا حقایق را برملا کرد ، زبان به حرکت درآید و گفتنی ها را بگوید و به گناهان اعتراف کند .

(۶۰) سوره نور

ص: ۵۰

۲۷ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید! در خانه هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید ، این برای شما بهتر است شاید متذکر شوید .

جزء هیجدهم (۶۱)

در این جا جمله « تَسْتَأْنِسُوا » به کار رفته نه « تَسْتَأْذِنُوا » زیرا جمله دوم فقط اجازه گرفتن را بیان می کند ، درحالی که جمله اول که از ماده « أُنْس » گرفته شده ، اجازه ای توأم با محبت و لطف و آشنایی و صداقت را می رساند و نشان می دهد که حتی اجازه گرفتن باید کاملاً مؤدبانه و دوستانه و خالی از هرگونه خشونت باشد .

بنابراین هرگاه این جمله را بشکافیم ، بسیاری از آداب مربوط به این بحث در آن خلاصه شده است ، مفهومی این است که فریادنکشید، در را محکم نکوبید ، با عبارات خشک و زننده اجازه نگیرید و به هنگامی که اجازه داده شد ، بدون سلام وارد نشوید ، سلامی که نشانه صلح و صفا و پیام آور محبت و دوستی است .

قابل توجه این که این حکم را که جنبه انسانی و عاطفی آن روشن است ، با دو جمله « ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ » و « لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ » همراه می کند که خود دلیلی بر آن است که این گونه احکام ریشه در اعماق عواطف و عقل و شعور انسانی دارد که اگر انسان کمی در آن بیندیشد، متذکر خواهد شد که خیر و صلاح او در رعایت این قبیل آداب معاشرت است .

(۶۲) سوره نُور

۲۸ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارجِعُوا فَارجِعُوا هُوَ أَزْكى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ

و اگر کسی در آن نیافتید ، داخل آن نشوید تا به شما اجازه داده شود و اگر گفته شود: باز گردید ، باز گردید که برای شما پاکیزه تر است و خداوند به آن چه انجام می دهید، آگاه است .

ممکن است منظور از این تعبیر آن باشد که گاه در آن خانه کسانی هستند ، ولی کسی که به شما اذن دهد و صاحب اختیار و صاحب البیت باشد، حضور ندارد، شما در این صورت حق ورود نخواهید داشت .

و یا این که اصلاً کسی در خانه نیست ، اما ممکن است

ص: ۵۲

صاحب خانه در منزل همسایگان و یا نزدیک آن محل باشد و به هنگامی که صدای در زدن و یا صدای شما را بشنود ، بیاید و اذن ورود دهد ، در این موقع حق ورود دارید ، به هر حال آن چه مطرح است ، این است که بدون اذن داخل نشوید .

جزء هیجدهم (۶۳)

سپس اضافه می کند : « وَ اِنْ قِيلَ لَكُمْ اِزْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ اَزْكَى لَكُمْ » .

اشاره به این که هرگز جواب رد شما را ناراحت نکند ، چه بسا صاحب خانه در حالتی است که از دیدن شما در آن حالت ناراحت می شود و یا وضع او و خانه اش آماده پذیرش میهمان نیست .

و از آن جا که به هنگام شنیدن جواب منفی گاهی حس کنجکاوی بعضی تحریک می شود و به فکر این می افتند که از درز در یا از طریق گوش فرادادن و استراق سمع مطالبی از اسرار درون خانه را کشف کنند، در ذیل همین آیه می فرماید : « خدا به آن چه انجام می دهید ، آگاه است » (وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ) .

۳۱ وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ
وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ ۗ

ص: ۵۳

لَا لِعُوقِلَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْأَرْبَابِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَيْهِمْ وَالنِّسَاءِ الَّيْضَ رِبَّنَ بَارِئَاتٍ لِيَعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ
زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

(۶۴) سوره نور

و به زنان باایمان بگو: چشم های خود (از نگاه هوس آلود) فروگیرند و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را جز آن مقدار که ظاهر است، آشکار نمایند و (اطراف) روسری های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود) و زینت خود را آشکار نسازند، مگر برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدرشوهرانشان یا پسرانشان یا پسران همسرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم کیششان یا بردگانشان (کنیزانشان) یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زن آگاه نیستند، آن ها هنگام

ص: ۵۴

راه رفتن، پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود (و صدای خلخال که بر پا دارند، به گوش رسد) و همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان تا رستگار شوید.

جزء هیجدهم (۶۵)

« چشم چرانی » همان گونه که بر مردان حرام است، بر زنان نیز حرام می باشد و پوشانیدن عورت از نگاه دیگران، چه از مرد و چه از زن، برای زنان نیز همانند مردان واجب است.

حجاب نشانه شخصیت دخترهاست

سپس به مسأله حجاب که یکی از ویژگی زنان است، ضمن سه جمله اشاره فرموده؛

(۶۶) سوره نور

« آن ها نباید زینت خود را آشکار سازند جز آن مقدار که طبیعتاً ظاهر است » (وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) .

زنان حق ندارند زینت هایی که معمولاً پنهانی است آشکار سازند، هرچند اندامشان نمایان نشود و به این ترتیب آشکار کردن لباس های زینتی مخصوصی را که در زیر لباس عادی یا چادر می پوشند، مجاز نیست، چرا که قرآن از ظاهر ساختن چنین زینت هایی نهی کرده است.

در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده نیز این معنی دیده می شود که زینت باطن به « قِلَادَه » (گردن بند)، « دِمْلَج »

ص: ۵۵

(بازوبند) و « خَلْخَال » (پای برنجن همان زینتی که زنان عرب در مچ پاها می کردند) تفسیر شده است . (۱)

و چون در روایات متعدد دیگری زینت ظاهر به انگشتر و سرمه و مانند آن تفسیر شده ، می فهمیم که منظور از زینت باطن نیز خود زینت هایی است که نهفته و پوشیده است .

جزء هیجدهم (۶۷)

دومین حکمی که در آیه بیان شده ، این است که ؛ « آن ها باید خمارهای خود را بر سینه های خود بیفکنند » (وَ لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ) .

« خُمُر » جمع « خِمَار » در اصل به معنی پوشش است ، ولی معمولاً به چیزی گفته می شود که زنان با آن سر خود را می پوشانند (روسری) .

« جُيُوب » جمع « جَيْب » به معنی یقه پیراهن است که از آن تعبیر به گریبان می شود و گاه به قسمت بالای سینه به تناسب مجاورت با آن نیز اطلاق می گردد .

از این جمله استفاده می شود که زنان قبل از نزول آیه ، دامنه روسری خود را به شانه ها یا پشت سر می افکندند ، به طوری که گردن و

ص: ۵۶

۱- « تفسیر علی بن ابراهیم » ، ذیل آیه مورد بحث .

کمی از سینه آن‌ها نمایان می‌شد، قرآن دستور می‌دهد روسری خود را بر گریبان خود بیفکنند تا هم گردن و هم آن قسمت از سینه که بیرون است، مستور گردد.

(۶۸) سوره نور

در سومین حکم مواردی را که زنان می‌توانند در آن‌جا حجاب خود را بگیرند و زینت پنهان خود را آشکار سازند، با این عبارت شرح می‌دهد که «آن‌ها نباید زینت خود را آشکار سازند» (وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ)، «مگر» (إِلَّا) در دوازده مورد ذکر شده در آیه.

و بالاخره چهارمین حکم را چنین بیان می‌کند؛ «آن‌ها به هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود» (و صدای خلخالی که بر پا دارند، به گوش رسد) (وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ).

آن‌ها در رعایت عفت و دوری از اموری که آتش شهوت را در دل مردان شعله‌ور می‌سازد و ممکن است منتهی به انحراف از جاده عفت شود، آن‌چنان باید دقیق و سخت‌گیر باشند که حتی از رساندن صدای خلخالی که در پای دارند، به گوش مردان بیگانه خودداری کنند و این گواه باریک‌بینی اسلام در این زمینه است.

۳۵ اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوهٍ فِيهَا

جزء هیجدهم (۶۹)

ص: ۵۷

مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ فَيُزْجَاهُ نَالِزُجَاهُهُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

خداوند نور آسمان ها و زمین است، مثل نور خداوند همانند چراغ دانی است که در آن چراغی (پرفروغ) باشد، آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان ، این چراغ با روغنی افروخته می شود که از درخت پربرکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی (آن چنان روغنش صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله ور شود، نوری است برفراز نور، و خدا هر کس را بخواهد، به نور خود هدایت می کند و خدا برای مردم مثل ها می زند و خداوند به هر چیزی آگاه است.

(۷۰) سوره نور

«مِشْکوه» محفظه ای برای چراغ در مقابل حمله باد و طوفان بود و از آن جا که غالباً در دیوار ایجاد می شد ، نور چراغ را نیز متمرکز ساخته

ص: ۵۸

و منعکس می نمود .

« مِصْبَاح » به معنی خود چراغ است که معمولاً با فتیله و یک ماده روغنی قابل اشتعال افروخته می شده است .

« زُجَاجَه » یعنی شیشه و در اصل به سنگ های شفاف گفته می شود و از آن جا که شیشه نیز از مواد سنگی ساخته می شود و شفاف است ، به آن « زُجَاجَه » می گویند .

معانی هفتگانه " نور " در قرآن مجید و روایات اسلامی

در قرآن مجید و روایات اسلامی از چند چیز به عنوان « نور » یاد شده است ؛

قرآن مجید چنان که در آیه ۱۵ سوره مائده آمده : « قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ : از سوی خداوند نور و کتاب آشکاری برای شما آمد » و در آیه ۱۵۷ سوره اعراف نیز می خوانیم : « وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ : کسانی که پیروی از نوری می کنند که با پیامبر نازل شده است ، آن ها رستگاران هستند » .

جزء هیجدهم (۷۱)

ایمان چنان که در آیه ۲۵۷ سوره بقره آمده : « اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ : خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده اند، آن ها را از ظلمت های (شرک و کفر) به

ص: ۵۹

سوی نور (ایمان) رهبری می کند.»

هدایت الهی و روشن بینی چنان که در آیه ۱۲۲ سوره انعام آمده: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا: آیا کسی که مرده بوده است و ما او را زنده کردیم و نور هدایتی برای او قرار دادیم که در پرتو آن بتواند در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در تاریکی باشد و هرگز از آن خارج نگردد؟»

آیین اسلام چنان که در آیه ۳۲ سوره توبه می خوانیم: «وَ

(۷۲) سوره نور

يَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ: خداوند ابا دارد جز از این که نور (اسلام) را کامل کند، هرچند کافران نخواهند.

شخص پیامبر صلی الله علیه و آله در آیه ۴۶ سوره احزاب درباره پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «وَ دَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا: ما تو را دعوت کننده به سوی خدا به اذن و فرمان او قرار دادیم و چراغی نوربخش.»

امامان و پیشوایان معصوم علیهم السلام چنان که در زیارت جامعه آمده است: «خَلَقَكُمُ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَ شِهِ مُخِدِقِينَ: خداوند شما را نورهایی آفرید که گرد عرش او حلقه زده بودید» و نیز در

ص: ۶۰

همان زیارت نامه آمده است : « وَ أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَ هُدَاهُ الْأَبْرَارِ : شما نور خوبان و هدایت کننده نیکوکاران هستید » .

علم و دانش چنان که در حدیث مشهور است: « أَلْعِلْمُ نُورٌ يُقْضِيهِ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ : علم نوری است که خدا در قلب هر کس که بخواهد ، می افکند » ... این ها همه از یک سو .

جزء هیجدهم (۷۳)

خواص نور

نور دارای خواص و ویژگی های زیر است ؛

نور زیباترین و لطیف ترین موجودات در جهان ماده است و سرچشمه همه زیبایی ها و لطافت ها است .

نور بالاترین سرعت را طبق آن چه در میان دانشمندان معروف است ، در جهان ماده دارد ، نور با سرعت سیصد هزار کیلومتر در ثانیه می تواند کره زمین را در یک چشم برهم زدن (کمتر از یک ثانیه) هفت بار دور بزند، به همین دلیل مسافت های فوق العاده عظیم و سرسام آور نجومی را فقط با سرعت سیر نور می سنجند و واحد سنجش در آن ها سال نوری است ، یعنی مسافتی را که نور در یک سال با آن سرعت سرسام آورش می پیماید .

ص: ۶۱

نور وسیله تبیین اجسام و مشاهده موجودات مختلف این جهان است و بدون آن چیزی را نمی توان دید ، بنابراین هم « ظاهر » است و هم « مظهر » (ظاهرکننده غیر) .

(۷۴) سوره نُور

نور آفتاب که مهم ترین نور در دنیای ما می باشد ، پرورش دهنده گل ها و گیاهان بلکه رمز بقای همه موجودات زنده است و ممکن نیست موجودی بدون استفاده از نور (به طور مستقیم یا غیرمستقیم) زنده بماند .

امروز ثابت شده که تمام رنگ هایی را که ما می بینیم ، نتیجه تابش نور آفتاب یا نورهای مشابه آن است و گرنه موجودات در تاریکی مطلق رنگی ندارند .

تمام انرژی های موجود در محیط ما (به جز انرژی اتمی) همه از نور آفتاب سرچشمه می گیرد ، حرکت بادها ، ریزش باران و حرکت نهرها و سیل ها و آبشارها و بالاخره حرکت همه موجودات زنده با کمی دقت به نور آفتاب منتهی می شود .

سرچشمه گرما و حرارت و آن چه بستر موجودات را گرم نگه می دارد ، همان نور آفتاب است حتی گرمی آتش که از چوب درختان و یا زغال سنگ و یا نفت و مشتقات آن به دست می آید ، نیز از گرمی

ص:۶۲

آفتاب است ، چرا که همه این ها طبق تحقیقات علمی به گیاهان و حیواناتی بازمی گردند که حرارت را از خورشید گرفته و در خود ذخیره کرده اند ، بنابراین حرکت موتورها نیز از برکت آن است .

جزء هیجدهم (۷۵)

نور آفتاب نابودکننده انواع میکروب ها و موجودات موذی است و اگر تابش اشعه این نور پربرکت نبود ، کره زمین تبدیل به بیمارستان بزرگی می شد که همه ساکنانش با مرگ دست به گریبان بودند.

خلاصه هرچه در این پدیده عجیب عالم خلقت (نور) بیشتر می نگریم و دقیق تر می شویم ، آثار گران بها و برکات عظیم آن آشکارتر می شود .

حال با در نظر گرفتن این دو مقدمه اگر بخواهیم برای ذات پاک خدا تشبیه و تمثیلی از موجودات حسی این جهان انتخاب کنیم (گرچه مقام باعظمت او از هر شبیه و نظیر برتر است) آیا جز از واژه « نور » می توان استفاده کرد ؟ همان خدایی که پدیدآورنده تمام جهان هستی است ،

(۷۶) سوره نُور

روشنی بخش عالم آفرینش است ، همه موجودات زنده به برکت فرمان او زنده هستند و همه مخلوقات بر سر خوان نعمت او هستند که اگر لحظه ای چشم لطف خود را از آن هاباز گیرد، همگی درظلمت فنا و نیستی فرومی روند .

ص: ۶۳

و جالب این که هر موجودی به هر نسبت با او ارتباط دارد ، به همان اندازه نورانیت و روشنایی کسب می کند ؛

قرآن نور است ، چون کلام او است .

آیین اسلام نور است ، چون آیین او است .

پیامبران نورند ، چون فرستادگان او هستند .

امامان معصوم انوار الهی هستند ، چون حافظان .

آیین او بعد از پیامبران هستند .

ایمان نور است ، چون رمز پیوند با او است .

علم نور است ، چون سبب آشنایی با او است .

بنابراین « اَللّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ » .

جزء هیجدهم (۷۷)

اگر « نور » را به معنی وسیع کلمه به کار بریم ، یعنی "هر چیزی که ذاتش ظاهر و آشکار باشد و ظاهرکننده غیر " . در این صورت به کار بردن کلمه « نور » در ذات پاک خدا ، جنبه تشبیه نخواهد داشت ، چراکه چیزی در عالم خلقت از او آشکارتر نیست و تمام آن چه غیر او است ، از برکت وجود او آشکار است .

در کتاب « توحید » از امام علی بن موسی الرضا چنین آمده که از آن حضرت تفسیر آیه « اَللّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ » را

خواستند ، فرمود : « هَادٍ لِأَهْلِ السَّمَوَاتِ وَ هَادٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ : او هدایت کننده اهل آسمان ها و هدایت کننده اهل زمین است »

در حقیقت این یکی از خواص نور الهی است ، اما مسلماً منحصر به آن نمی باشد و به این ترتیب تمام تفسیرهایی را که در زمینه این آیه گفته اند ، می توان در آن چه ذکر کردیم ، جمع نمود که هر کدام اشاره به یکی از ابعاد این نور بی نظیر و این روشنایی بی مانند است .

جالب این که در فراز چهل و هفتم از دعای « جوشن کبیر » که مجموعه ای از صفات خداوند متعال است ، می خوانیم : « یا نُورَ النُّورِ یا مُنَوَّرَ النُّورِ یا خَالِقَ النُّورِ یا مُدَبِّرَ النُّورِ یا مُقَدِّرَ النُّورِ یا نُورَ كُلِّ نُورٍ یا نُوراً قَبْلَ كُلِّ نُورٍ یا نُوراً بَعْدَ كُلِّ نُورٍ یا نُوراً فَوْقَ كُلِّ نُورٍ یا نُوراً لَيْسَ كَمِثْلِهِ نُورٌ : ای نور نورها ، ای روشنی بخش روشنایی ها ، ای آفریننده نور ، ای تدبیر کننده نور ، ای تقدیر کننده نور ، ای نور همه نورها ، ای نور قبل از هر نور ، ای نور بعد از هر نور ، ای نوری که برتر از هر نوری و ای نوری که همانندش نوری نیست » .

(۷۸) سوره نُور

و به این ترتیب همه انوار هستی از نور او مایه می گیرد و به نور ذات پاک او منتهی می شود .

قرآن بعد از بیان حقیقت فوق با ذکر یک مثال زیبا و دقیق ،

ص: ۶۵

چگونگی نور الهی را در این جا مشخص می کند و می فرماید: « مَثَلُ نُوْرِ خُدَا مَانَدُ چِرَاغِ دَانِي اِسْتِ كِه دَر اَن چِرَاغِي بَاشَد وَ اَن چِرَاغِ دَر حَبَابِي قَرَار كِيرَد، حَبَابِي شَفَافِ وَ دَرخِشَنَدَه هَمچُون يَك سِتَارَه فَرُوزَان ... » (مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكُوهِ فَيَهَا مِصْبَاحٌ ...) .

جزء هیجدهم (۷۹)

جمله « يُوقَدُ مِنْ شَجَرِهِ مُبَارَكِهِ زَيْتُونَهُ لَا شَرَقِيَّهِ وَلَا غَرْبِيَّهِ » اشاره به ماده انرژی زای فوق العاده مستعد برای این چراغ است ، چراکه « روغن زیتون » که از درخت پربار و پربرکتی گرفته شود ، یکی از بهترین روغن ها برای اشتعال است ، آن هم درختی که تمام جوانب آن به طور مساوی در معرض تابش نور آفتاب باشد ، نه در جانب شرق باغ و کنار دیواری قرار گرفته باشد و نه در جانب غربی که تنها یک سمت آن آفتاب ببیند و در نتیجه میوه آن نیمی رسیده و نیمی نارس و روغن آن ناصاف گردد .

با این توضیح به این جا می رسیم که برای استفاده از نور کامل چنین چراغی با درخشش و تابش بیشتر نیاز به چهار عامل داریم ؛

چراغ دانی که آن را از هرسو محافظت کند ، بی آن که از نورش بکاهد ، بلکه نور آن را متمرکزتر سازد .

و حبابی که گردش هوا را بر گرد شعله تنظیم کند ، اما آن قدر شفاف

ص: ۶۶

باشد که به هیچ وجه مانع تابش نور نگردد .

(۸۰) سوره نُور

و چراغی که مرکز پیدایش نور بر فتیله آن است .

و بالا-خره ماده انرژی زای صاف و خالص و زلالی که آن قدر آماده اشتعال باشد که گویی بدون تماس با شعله آتش می خواهدشعله ور گردد .

این ها همه از یک سو، در حقیقت بیانگر جسم و ظاهرشان است .

از سوی دیگر مفسران بزرگ اسلامی در این که محتوای این تشبیه چیست و به اصطلاح « مُشَبَّه » کدام نور الهی است ، تفسیرهای گوناگونی دارند ، اما روح همه آن ها در واقع یک چیز است و آن همان نور « هدایت » است که از قرآن و وحی و وجود پیامبران سرچشمه می گیرد و با دلایل توحید آبیاری می شود و نتیجه آن تسلیم در برابر فرمان خدا و تقوا است .

توضیح این که نور ایمان که در قلب مؤمنان است ، دارای همان چهار عاملی است که در یک چراغ پرفروغ موجود است ؛

« مِصْبَاح » همان شعله های ایمان است که در قلب مؤمن آشکار می گردد و فروغ هدایت از آن منتشر می شود .

جزء هیجدهم (۸۱)

« زُجَاجَه » و حباب قلب مؤمن است که ایمان را در وجودش تنظیم می کند .

ص: ۶۷

«مَشْكُوهُ» سینه مؤمن و یا به تعبیر دیگر مجموعه شخصیت و آگاهی و علوم و افکار او است که ایمان وی را از گزند طوفان حوادث مصون می‌دارد.

«شجره مبارکه زیتونه» همان وحی الهی است که عصاره آن در نهایت صفا و پاکی می‌باشد و ایمان مؤمنان به وسیله آن شعله‌ور و پربار می‌گردد.

درحقیقت این نور خدا است، همان نوری که آسمان‌ها و زمین را روشن ساخته و از کانون قلب مؤمنان سربرآورده و تمام وجود و هستی آن‌ها را روشن و نورانی می‌کند.

دلایلی را که از عقل و خرد دریافته‌اند، با نور وحی آمیخته می‌شود و مصداق «نُورٌ عَلٰی نُورٍ» می‌گردد.

و هم در این جا است که دل‌های آماده و مستعد به این نور الهی هدایت می‌شوند و مضمون «يَهْدِي اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ يَّشَاءُ» درمورد آنان پیاده می‌گردد.

(۸۲) سوره نُور

بنابراین برای حفظ این نور الهی (نور هدایت و ایمان) مجموعه‌ای از معارف و آگاهی‌ها و خودسازی‌ها و اخلاق لازم است که همچون مشکاتی این مصباح را حفظ کند.

ص: ۶۸

و نیز قلب مستعد و آماده ای می خواهد که همچون زجاجه برنامه آن را تنظیم نماید .

و امدادی از ناحیه وحی لازم دارد که همچون شجره مبارکه زیتونه به آن انرژی بخشد .

این نور وحی باید از آلودگی به گرایش های مادی و انحرافی شرقی و غربی که موجب پوسیدگی و کدورت آن می شود ، برکنار باشد .

آن چنان صاف و زلال و خالی از هرگونه التقاط و انحراف که بدون نیاز به هیچ چیز دیگر تمام نیروهای وجود انسان را بسیج کند و مصداق « يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ » گردد .

جزء هیجدهم (۸۳)

هرگونه تفسیر به رأی و پیش داوری های نادرست و سلیقه های شخصی و عقیده های تحمیلی و تمایل به چپ و راست و هرگونه خرافات که محصول این شجره مبارکه را آلوده کند ، از فروغ این چراغ می کاهد و گاه آن را خاموش می سازد .

این است مثالی که خداوند در این آیه برای نور خود بیان کرده و او از همه چیز آگاه است .

۳۶ فی بُیُوتِ اَذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَ يُدَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْاَصَالِ

ص: ۶۹

(این چراغ پرفروغ) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین و هوس بازان در امان باشد) خانه هایی که نام خدا در آن برده شود و صبح و شام در آن تسیح گویند .

« غُدُوْ » به معنی صبحگاهان است ، « راغب » در « مفردات » می گوید : « غُدُوْ » به اول روز گفته می شود و در قرآن در مقابل « آصال » قرار گرفته ، درحالی که « غده » در برابر « عَشِيَّ » آمده است .

(۸۴) سوره نُور

« آصال » جمع « أُصِيْل » و آن هم به نوبه خود جمع « اصیل » به معنی عصر است و اما این که چرا کلمه « غُدُوْ » به صورت مفرد و « آصال » به صورت جمع آمده ؟ « فخر رازی » می گوید : به خاطر این است که « غُدُوْ » جنبه مصدری دارد و مصدر هرگز جمع بسته نمی شود .

تا این جا ویژگی ها و مشخصات این نور الهی ، نور هدایت و ایمان را در لابلای تشبیه به یک چراغ پرفروغ مشاهده کردیم ، اکنون باید دید این چراغ پرنور در کجا است ؟ و محل آن چگونه است ؟ تا همه آن چه در این زمینه بوده است ، با ذکر این محل روشن گردد .

لذا در این آیه می فرماید : « این مشکاه در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده که دیوارهای آن را بالا برند و مرتفع سازند (تا از

ص: ۷۰

دستبرد دشمنان و شیاطین و هوس بازان در امان باشد (خانه هایی که ذکر نام خدا در آن شود) .

اما این که بعضی گفته اند : وجود این چراغ پرفروغ در خانه هایی که ویژگی هایش در این آیه بیان شده ، چه اثری دارد ؟ پاسخ روشن است زیرا خانه ای با این مشخصات که دیوارهای آن برافراشته شده و مردانی مصمم و بیدار و هشیار در آن به پاسداری مشغولند ، ضامن حفاظت این چراغ پرفروغ است ، به علاوه آن ها که در جستجوی چنین منبع نور و روشنایی هستند ، از محل آن باخبر می شوند و به دنبال آن می شتابند .

جزء هیجدهم (۸۵)

اما این که منظور از این « یُبُوت » (خانه ها) چیست ؟ پاسخ آن از ویژگی هایی که در ذیل آیه برای آن ذکر شده است ، روشن می شود ، آن جا که می گوید : « در این خانه ها هر صبح و شام تسبیح خدا می گویند » (یَسْبِحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ) .

۳۷ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ

مردانی که نه تجارت و نه معامله، آن هارا از یاد خدا و برپا

ص: ۷۱

داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند، آن ها از روزی می ترسند که دل ها و چشم ها در آن زیر و رو می شود .

(۸۶) سوره نُور

این ویژگی ها نشان می دهد که این بیوت ، همان مراکزی است که به فرمان پروردگار استحکام یافته و مرکز یاد خدا است و حقایق اسلام و احکام خدا از آن نشر می یابد و در این معنی وسیع و گسترده ، مساجد ، خانه های انبیاء و اولیاء، مخصوصا خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و خانه علی جمع است .

و این که برخی مفسران آن را منحصرأ به مساجد و یابیوت انبیاء و مانند آن تفسیر کرده اند ، دلیلی بر این انحصار نیست و اگر می بینیم در بعضی از روایات مانند روایتی از امام باقر نقل شده که فرمود : « هِيَ بَيْتُ الْأَنْبِيَاءِ وَ بَيْتُ عَلِيٍّ مِنْهَا : این آیه اشاره به خانه پیامبران است و خانه علی نیز از این زمره محسوب می شود » (۱)، یا در

جزء هیجدهم (۸۷)

حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که به هنگام تلاوت این آیه از آن حضرت پرسیدند : « منظور چه بیوتی است ؟ » فرمود : « بَيْتُ الْأَنْبِيَاءِ » است ، ابوبکر پرسید : « این خانه (اشاره به خانه فاطمه و

ص: ۷۲

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۳ ، صفحه ۶۰۷ .

علی کرد) نیز از آن جمله است «؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نَعْمٌ مِنْ أَفْضَلِهَا»: آری این از برترین آن ها است» (۱).

همه این ها اشاره به مصداق های روشن است، زیرا می دانیم معمول روایات این است که به هنگام تفسیر، مصادیق روشن رایج می کند.

آری هر کانونی که به فرمان خدا برپا شده و نام خدا در آن برده می شود و هر صبح و شام مردان باایمانی که زندگی مادی آن ها را به خود مشغول و از یاد خدا غافل نمی کند، به تسبیح و تقدیس در آن مشغولند، چنین خانه هایی مرکز مشکات انوارالهی و ایمان و هدایت است.

در این آیه هم «تجارت» آمده است و هم «بیع» با این که به نظر می رسد هر دو یک معنی داشته باشد ولی ممکن است تفاوت این دو از این نظر باشد که تجارت اشاره به یک کار مستمر و مداوم است، ولی بیع برای یک مرحله و به صورت گذرا است.

(۸۸) سوره نُور

توجه به این امر نیز ضروری است که نمی فرماید: آن ها مردانی هستند که به سوی تجارت و بیع نمی روند، بلکه می گوید: تجارت و بیع آن ها را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند

ص: ۷۳

۳۸ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

هدف این است که خداوند آن‌ها را به بهترین اعمالی که انجام داده‌اند، پاداش دهد و از فضلش بر پاداش آن‌ها بیفزاید و خداوند هر کس را بخواهد، بی حساب روزی می‌دهد (و از مواهب بی انتهای خویش بهره‌مند می‌سازد).

در این آیه به پاداش بزرگ این پاسداران نور هدایت و عاشقان حق و حقیقت اشاره می‌کند.

جزء هیجدهم (۸۹)

در این که منظور از «أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا» در این آیه چیست؟ بعضی معتقدند که اشاره به این است که خداوند کار خیر را ده برابر و گاه هفتصد برابر یا بیشتر پاداش می‌دهد، چنان که در آیه ۱۶۰ سوره انعام می‌خوانیم: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا: کسی که کار نیک کند، ده برابر پاداش می‌گیرد» و در آیه ۲۶۱ سوره بقره در مورد انفاق کنندگان پاداشی معادل هفتصد برابر و یا مضاعف آن ذکر شده است.

این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که منظور این است که خداوند تمام اعمال آن‌ها را بر معیار و مقیاس بهترین اعمالشان پاداش می‌دهد، حتی اعمال کم اهمیت و متوسطشان هم ردیف

ص: ۷۴

بهترین اعمالشان در پاداش خواهد بود

و این از فضل خداوند دور نیست ، چراکه در مقام عدالت و مجازات برابری ضروری است ، اما هنگامی که به مقام فضل و کرم می رسد ، مواهب و بخشش ها بی حساب است ، چراکه ذات پاکش نامحدود است و « نعمتش نامتناهی و کرمش بی پایان » .

(۹۰) سوره نوره

هرگز سراب را به جای آب نگیرید

۳۹ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّيَهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ

و کسانی که کافر شدند ، اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر که انسان تشنه آن را از دور آب می پندارد ، اما هنگامی که به سراغ آن می آید ، چیزی نمی یابد و خدا را نزد آن می یابد و حساب او را صاف می کند و خداوند سریع الحساب است .

« سیراب » در اصل از ماده « سَرَبَ » به معنی راه رفتن در سراشیبی است و « سَرَبَ » به معنی راه سراشیبی است ، به همین مناسبت « سراب » به تالوئی است که از دور در بیابان ها و سراشیبی ها نمایان

ص: ۷۵

می شود و به نظر می رسد که در آن جا آب وجود دارد ، در حالی که چیزی جز انعکاس نور آفتاب نیست .

جزء هیجدهم (۹۱)

« قِيعَة » به عقیده جمعی از مفسران و ارباب لغت کلمه ای است مفرد به معنای بیابان که جمع آن « قِيعَان » یا « قِيعَات » است
(۱).

سخن از کسانی است که در بیابان خشک و سوزان زندگی به جای آب ، به دنبال سراب می روند و از تشنگی جان می دهند ، در حالی که مؤمنان در پرتو ایمان، چشمه زلال هدایت را یافته و کنار آن آرمیده اند .

۴۰ أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرِيهَا وَ
مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ

یا همچون ظلماتی است در یک دریای پهناور که موج آن را پوشانیده و بر فراز آن موج دیگری است و بر فراز آن ابری تاریک ظلمت هایی است یکی بر فراز دیگری،

(۹۲) سوره نور

آن چنان که هر گاه دست خود را خارج کند ، ممکن ن... آ

ص: ۷۶

۱- « مَجْمَعُ الْبَيَانِ » ، « رُوْحُ الْمَعَانِي » و « تَفْسِيرُ قُرْطُبِي » .

ن را ببیند و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست .

« سَيَّحَابٌ » چنان که در « لسان العرب » آمده ، به معنی ابری است باران زا و با توجه به این که ابرهای باران زا غالباً ابرهای متراکم هستند ، معمولاً تیره و تارتر می باشند .

« لُجِّيٌّ » به معنی دریای عمیق و پهناور است و در اصل از ماده « لَجَجَ » به معنی پی گیری کردن کاری است (که معمولاً در مورد کارهای نادرست گفته می شود) سپس به پی گیری امواج دریا و قرار گرفتن آن ها پشت سر هم گفته شده است .

و از آن جا که دریا هرچه عمیق تر و گسترده تر باشد، امواجش بیشتر است ، این واژه در مورد دریاهاى عمیق و پهناور به کار می رود .

اکنون دریای خروشان و مواجی را در نظر بگیرید که بسیار عمیق و ژرف است و می دانیم نور آفتاب که قوی ترین نورها است ، تا حد معینی در دریا نفوذ می کند و آخرین اشعه آن تقریباً در عمق هفتصد متر محو و نابود می گردد ، به طوری که در اعماق بیشتر ، ظلمت دایم و شب جاویدان حکمفرما است ، چرا که مطلقاً در آن جا نوری نفوذ نمی کند .

جزء هیجدهم (۹۳)

این را نیز می دانیم که اگر آب صاف و بدون تلاطم باشد ، نور را

ص: ۷۷

بهبتر منعکس می کند ، ولی امواج متلاطم شعاع نور را درهم می شکنند و مقدار کمتری از آن به اعماق آب منتقل می گردد .

اگر بر این امواج خروشان این موضوع را نیز اضافه کنیم که ابری تیره و تار بر بالای آن ها سایه افکنده باشد ، ظلمتی که از آن حاصل می شود ، ظلمتی است فوق العاده متراکم .

ظلمت اعماق آب از یک سو ، ظلمت امواج خروشان از سوی دیگر ، ظلمت ابر تاریک از سوی سوم ، ظلماتی است که بر روی یکدیگر قرار گرفته و بدیهی است که در چنین ظلمتی نزدیک ترین اشیاء قابل رؤیت نخواهد بود ، حتی اگر انسان دست خود را نزدیک چشمش قرار دهد ، آن را نمی بیند .

(۹۴) سوره نور

کافرانی که از نور ایمان بی بهره اند ، به کسی می مانند که در چنین ظلمت مضاعفی گرفتار شده است ، به عکس مؤمنان روشن ضمیر که مصداق « نور علی نور » هستند .

به هر حال در دو آیه فوق در یک جمع بندی نهایی به این جا می رسیم که اعمال افراد بی ایمان نخست به نور کاذبی تشبیه شده که همچون یک سراب در بیابان خشک و سوزان ظاهر می شود ، سرابی که نه تنها عطش تشنه کامان را فرو نمی نشاند ، بلکه

ص: ۷۸

به خاطر دوندگی ، بیشتر آن را افزایش می دهد .

سپس از این نور کاذب که اعمال ظاهر فریب منافقان بی ایمان است ، وارد مرحله باطن این اعمال می شود ، باطنی هولناک مملو از ظلمت ها و تاریکی های متراکم و هراس انگیز ، باطنی وحشتناک که تمام حواس انسانی در آن از کار می افتد و نزدیک ترین اشیاء محیط بر او پنهان می گردد ، حتی خودش را نمی توان ببیند تا چه رسد به دیگران .

بدیهی است در چنین ظلمت هول انگیزی انسان در تنهایی مطلق و جهل و بی خبری کامل فرومی رود نه راه را پیدامی کند ، نه همسفرانی دارد ، نه موضع خود را می شناسد ، نه وسیله ای در اختیار دارد ، چراکه از منبع نور یعنی « الله » کسب روشنایی نکرده و در حجاب خودخواهی و جهل و نادانی فرو رفته است .

جزء هیجدهم (۹۵)

تسبیح عمومی (عبادات چهارگانه) موجودات عالم

۴۱ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ

آیا ندیدی که برای خدا تسبیح می کنند تمام آنان که در آسمان ها و زمین هستند و همچون پرندگان به هنگامی

ص: ۷۹

که بر فراز آسمان بال گسترده اند ، هریک از آن ها نماز و تسبیح خود را می داند و خداوند به آن چه انجام می دهند ، عالم است .

۴۲ وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اِلٰى اللّٰهِ الْمَصِيْرُ

(۹۶) سوره نُور

و از برای خدا است حکومت و مالکیت آسمان ها و زمین و بازگشت تمامی موجودات به سوی او است .

جمله « اَلَمْ تَرَ » (آیا ندیدی) به گفته بسیاری از مفسران به معنی " اَلَمْ تَعْلَم " (آیا نمی دانی) است ، زیرا تسبیح عمومی موجودات جهان چیزی نیست که با چشم دیده شود ، بلکه به هر معنی که باشد با قلب و عقل درک می گردد اما از آن جا که این مسأله آن قدر واضح است که گویی با چشم دیده می شود ، تعبیر به « اَلَمْ تَرَ » شده است .

این نکته نیز قابل توجه است که مخاطب در این آیه گرچه شخص پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد ، اما به گفته جمعی از مفسران منظور از آن عموم مردم است و این در قرآن امثال و نظایر فراوان دارد .

اما بعضی گفته اند : این خطاب در مرحله رؤیت و مشاهده مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله است ، چراکه خداوند درک و دیدی به او داده بود که تسبیح و حمد همه موجودات این عالم را مشاهده می کرد و

همچنین بندگان خاص خدا که پیرو مکتب او هستند، به مقام شهود عینی می‌رسند، ولی در مورد مردم جنبه شهود عقلی و علمی دارد نه شهود عینی. (۱)

جزء هیجدهم (۹۷)

آیات مختلف قرآن سخن از چهار عبادت در مورد همه موجودات این جهان بزرگ می‌گوید: «تسبیح»، «حمد»، «سجده» و «نماز»، در آیه مورد بحث سخن از «نماز» و «تسبیح» بود.

و در آیه ۱۵ سوره رعد سخن از «سجود» عمومی است؛ «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» و در آیه ۴۴ سوره اسراء سخن از «تسبیح» و «حمد» تمامی موجودات عالم هستی می‌باشد؛ «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ».

درباره حقیقت «حمد» و «تسبیح» عمومی موجودات جهان و تفسیرهای گوناگونی که در این زمینه گفته شده است، در «تفسیر نمونه» ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء مشروحا بحث شده است که فشرده آن را در این جا می‌آوریم؛

(۹۸) سوره نُور

در این جا دو تفسیر قابل توجه وجود دارد؛

ص: ۸۱

۱- «تفسیر صافی»، ذیل آیه مورد بحث.

تمامی ذرات این عالم اعم از آن چه آن را عاقل می شماریم یا بی جان یا غیرعاقل ، همه دارای نوعی درک و شعور هستند و در عالم خود حمد و تسبیح خدا را می گویند ، هرچند ما قادر به درک آن نیستیم، شواهدی از آیات قرآن نیز برای این تفسیر اقامه شده است .

منظور از حمد و تسبیح ، همان چیزی است که ما آن را «زبان حال» می نامیم، یعنی مجموعه نظام هستی و اسرار شگفت انگیزی که در هر یک از موجودات این عالم نهفته است، با زبان بی زبانی ، با صراحت و به طور آشکار از قدرت و عظمت خالق خود و علم و حکمت بی انتهای اوسخن می گویند، زیرا هر موجود بدیع و هر اثر شگفت انگیزی حتی یک تابلوی نفیس نقاشی یا یک قطعه شعر زیبا و نغز، حمد و تسبیح ابداع کننده خود می گوید، یعنی از یک سو صفات برجسته او را بیان می دارد (حمد) و از سوی دیگر عیب و نقص را از او نفی می کند (تسبیح) تا چه رسد به

جزء هیجدهم (۹۹)

این جهان با عظمت و آن همه عجایب و شگفتی های بی پایانش .

تسبیح ویژه پرندگان

در این که چرا در آیه فوق از میان تمام موجودات جهان ، روی تسبیح پرندگان ، آن هم درحالتی که بال های خود را بر فراز آسمان گسترده اند ، تکیه شده ، نکته ای وجود دارد و آن این که ؛ پرندگان علاوه

ص: ۸۲

بر تنوع فوق العاده زیادشان ، ویژگی هایی دارند که چشم و دل هر عاقلی را به سوی خود جذب می کنند ، این اجسام سنگین برخلاف قانون جاذبه بر فراز آسمان ها با سرعت زیاد و برق آسا حرکت می کنند ، مخصوصا هنگامی که بال های خود را صاف نگه داشته اند و بر امواج هوا سوارند و بی آن که فشاری به خود آورند، با سرعت به هر سو که مایل باشند ، می چرخند و پیش می روند ، وضع جالبی دارند .

آگاهی های عجیب آن ها از مسائل هواشناسی و اطلاعات عمیقشان از وضع جغرافیایی زمین به هنگام مسافرت و مهاجرت از قاره ای به قاره دیگر حتی از مناطق قطب شمال به قطب جنوب و دستگاه هدایت کننده مرموز و عجیبی که آنان را در این سفر طولانی حتی به هنگامی که آسمان پوشیده از ابر است ، راهنمایی می کند، از شگفت انگیزترین مسائل و از روشن ترین دلایل توحید است .

(۱۰۰) سوره نُور

رادار عجیبی که در وجود شب پره ها قرار دارد که به وسیله آن در ظلمت و تاریکی شب تمام موانع بر سر راه خود را می بیند و حتی گاه ماهی را در زیر امواج آب نشانه گیری کرده و با یک حرکت برق آسا او را بیرون می کشد ، از ویژگی های حیرت انگیز این پرنده است .

به هر حال عجایبی در وجود پرندگان نهفته شده که قرآن

به خاطر آن مخصوصاً روی آن تکیه کرده است .

منظور از « صلاه » چیست ؟

جمعی از مفسران مانند « مرحوم طبرسی » در « مجمع البیان » و « آلوسی » در « روح البیان » ، « صلاه » را در این جا به معنی " دعا " تفسیر کرده اند که مفهوم اصلی آن در لغت همین است و به این ترتیب موجودات زمین و آسمان با زبان حال یا زبان قال در پیشگاه خدا دعا می کنند و از محضر او تقاضای فیض دارند و او هم که فیاض مطلق است ، برحسب استعدادهایشان به آن ها می بخشد و دریغ ندارد .

جزء هیجدهم (۱۰۱)

منتهی هر کدام در عالم خود می دانند چه نیازی دارند و چه باید بخواهند و چه دعایی کنند ؟

به علاوه آن ها طبق آیاتی که قبلاً اشاره کردیم ، در پیشگاه باعظمت او خاضع هستند و در برابر قوانین آفرینش تسلیم و از سوی دیگر باتمام وجود خود صفات کمالیه خدا را بازگو می کنند و هرگونه نقصی را از او نفی می نمایند و به این ترتیب عبادات چهارگانه آن ها « حمد » و « تسبیح » و « دعا » و « سجود » تکمیل می شود .

ص: ۸۴

۴۳ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَرْجِي سَيِّحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ

(۱۰۲) سوره نور

آیاندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی می راند، سپس میان آن ها پیوند می دهد و بعد آن را متراکم می سازد، در این حال دانه های باران را می بینی که از لابلای آن خارج می شود و از آسمان ، از کوه هایی که در آن است دانه های تگرگ نازل می کند و هرکس را بخواهد، به وسیله آن زیان می رساند و از هرکس بخواهد، این زیان را برطرف می کند، نزدیک است درخشندگی برق آن (ابرها) چشم هارا ببرد .

« یَرْجِي » از ماده « إزجاء » به معنی راندن باملایمت است ، راندنی که برای ردیف کردن موجودات پراکنده می باشد و این تعبیر دقیقاً در مورد ابرها صادق است که هر قطعه ای از آن از گوشه دریاها برمی خیزد ، سپس دست قدرت پروردگار آن ها را به سوی هم می راند و پیوند می دهد و متراکم می سازد .

جزء هیجدهم (۱۰۳)

«رُكَّام» به معنی اشیائی است که روی هم متراکم شده اند .

«وَدَّق» به عقیده بسیاری از مفسران به معنی دانه های باران است که از خلال ابرها بیرون می آید

آری باران است که زمین های مرده را زنده می کند، لباس حیات در پیکر درختان و گیاهان می پوشاند و انسان و حیوانات را سیراب می کند .

سپس به یکی دیگر از پدیده های شگفت انگیز آسمان و ابرها اشاره می کند که : « وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ ... » .

آری او است که از یک ابر گاهی باران حیات بخش نازل می کند و گاه با مختصر تغییر آن را مبدل به تگرگ های زیان بار حتی کشنده می کند و این نهایت قدرت و عظمت او را نشان می دهد که سود و زیان و مرگ و زندگی انسان را در کنار هم چیده بلکه در دل هم قرار داده است .

و در پایان آیه به یکی دیگر از پدیده های آسمانی که از آیات توحید است ، اشاره کرده و می گوید : « نزدیک است درخشندگی برق ابرها، چشم های انسان را ببرد » (يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ) .

(۱۰۴) سوره نُور

ابرهایی که درحقیقت از ذرات « آب » تشکیل شده است ، به هنگامی که حامل نیروی برق می شود، چنان « آتشی » از درونش بیرون می جهد که برقش چشم ها را خیره و رعدهش گوش ها را از صدای خود

ص: ۸۶

پر می کند و گاه همه جا را می لرزاند ، این نیروی عظیم در لابلای این بخار لطیف راستی شگفت انگیز است .

تنها سؤالی که در این جا باقی می ماند ، این است که این کدام کوه در آسمان است که تگرگ ها از آن فرومی ریزند ؟ در این جا مفسران بیانات مختلفی دارند ؛

نویسنده تفسیر « فی ظلال » بیانی دارد که مناسب تر به نظر می رسد و آن این که توده های ابر در وسط آسمان به راستی شبیه کوه ها هستند ، گرچه از طرف پایین که به آن ها می نگریم ، صاف هستند ، اما کسانی که با هواپیما بر فراز ابرها حرکت کرده اند ، غالباً با چشم خود این منظره را دیده اند که ابرها از آن سو به کوه ها و دره ها و پستی ها و بلندی هایی می مانند که در روی زمین است و به تعبیر دیگر سطح بالای ابرها هرگز صاف نیست و همانند سطح زمین دارای ناهمواری های فراوان است و از این نظر اطلاق نام « جبال » بر آن ها مناسب است. (۱)

جزء هیجدهم (۱۰۵)

بر این سخن می توان این نکته دقیق را افزود که به عقیده دانشمندان تشکیل تگرگ در آسمان به این طریق است که دانه های باران

ص: ۸۷

از ابر جدا می شود و در قسمت فوقانی هوا به جبهه سردی برخورد می کند و یخ می زند ، سپس طوفان های کوبنده ای که در آن منطقه حکمفرما است ، گاهی این دانه ها را مجدداً به بالا پرتاب می کند و بار دیگر این دانه ها به داخل ابرها فرومی رود و لایه دیگری از آب به روی آن می نشیند که به هنگام جدا شدن از ابر ، مجدداً یخ می بندد و گاهی این موضوع چندین بار تکرار می شود و هر زمان لایه تازه ای روی آن می نشیند تا تگرگ به اندازه ای درشت شود که دیگر طوفان نتواند آن را به بالا پرتاب کند ، این جا است که راه زمین را پیش می گیرد و فرود می آید و یا این که طوفان فرومی نشیند و بدون مانع به طرف زمین حرکت می کند .

باتوجه به این مطلب ، نکته علمی که در کلمه « جبال » در این جا نهفته است روشن تر می شود ، زیرا به وجود آمدن تگرگ های درشت و سنگین ، در صورتی امکان پذیر است که توده های ابر متراکم گردند تا هنگامی که طوفان دانه یخ زده تگرگ را به میان آن پرتاب می کند ، مقدار بیشتری آب به خود جذب نماید و این تنها در آن جا است که توده های ابر مانند کوه های مرتفع در جهت بالا قرار گیرد و منبع قابل ملاحظه ای برای تکوّن تگرگ شود .

(۱۰۶) سوره نُور

ص: ۸۸

۴۴ يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ

خداوند شب و روز را دگرگون می سازد و در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت .

جزء هیجدهم (۱۰۷)

بدون شک همان گونه که علم ثابت کرده است ، هم آمد و شد شب و روز و هم تغییرات تدریجی آن ها برای انسان جنبه حیاتی دارد و درس عبرتی است برای صاحبان بصیرت .

تابش یکنواخت آفتاب ، درجه حرارت هوا را بالا می برد و موجودات زنده را می سوزاند و اعصاب را خسته می کند ، اما هنگامی که در لابلای این تابش پرده های ظلمت شب قرار می گیرد، آن را کاملاً تعدیل می کند .

تغییرات تدریجی شب و روز که سرچشمه پیدایش فصول چهارگانه است ، عامل بسیار مؤثری برای بارور شدن گیاهان و حیات تمام موجودات زنده و نزول باران ها و ذخیره آب در زمین ها است. (۱)

ص: ۸۹

۱- پیرامون این موضوع در جلد هشتم تفسیر نمونه ، ذیل آیه ۶ سوره یونس مشروحا بحث شده است .

۵۵ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

(۱۰۸) سوره نور

لَيَسِّرَنَّ لَكُمْ يَسْرَ الْاَرْضِ كَمَا اَسَّيْتُمْ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اٰمَنًا يَعْْبَدُوْنَنِي لَا يُشْرِكُوْنَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند، وعده می دهد که آن ها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همان گونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید و دین و آیینی را که برای آن ها پسندیده، پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت و خوف و ترس آن ها را به امنیت و آرامش مبدل می کند، آن چنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را برای من شریک نخواهند ساخت و کسانی که بعد از آن کافر شوند، فاسقند.

از مجموع آیه چنین برمی آید که خداوند به گروهی از مسلمانان که دارای دو صفت «ایمان» و «عمل صالح» هستند، سه نوید داده است؛

جزء هیجدهم (۱۰۹)

استخلاف و حکومت روی زمین .

ص: ۹۰

نشر آیین حق به طور اساسی و ریشه دار در همه جا (که از کلمه « تمکین » استفاده می شود) .

از میان رفتن تمام اسباب خوف و وحشت و ناامنی .

و نتیجه این امور آن خواهد شد که با نهایت آزادی خدا را بپرستند و فرمان های او را گردن نهند و هیچ شریک و شبیهی برای او قائل نشوند و توحید خالص را در همه جا بگسترانند .

جمعی از مفسرین معتقدند که این آیه اشاره به « بنی اسرائیل » است زیرا آن ها با ظهور موسی و درهم شکسته شدن قدرت فرعون و فرعونیان مالک حکومت روی زمین شدند ، چنان که قرآن در آیه ۱۳۷ سوره اعراف می فرماید : « وَأَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا : ما آن جمعیت مستضعف (مؤمنان بنی اسرائیل) را وارث مشارق و مغارب زمینی را که پربرکت کردیم ، قرار دادیم . »

(۱۱۰) سوره نُور

و نیز درباره همان ها می فرماید : « وَنُمَكِّنُ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ : ما اراده کرده ایم که قوم مستضعف (مؤمنان بنی اسرائیل) را در روی زمین تمکین دهیم (و صاحب نفوذ و مسلط سازیم) . »

درست است که در میان بنی اسرائیل حتی در عصر موسی

افراد ناباب و فاسق و حتی احياناً کافری بودند ، ولی به هر حال حکومت به دست مؤمنان صالح بود .

وعدۀ الهی حکومت روی زمین از آن کیست ؟

در آیه خواندیم خدا وعدۀ حکومت روی زمین و تمکین دین و آیین و امنیت کامل را به گروهی که ایمان دارند و اعمالشان صالح است، داده اما در این که منظور از این گروه از نظر مصداقی چه اشخاصی است، در میان مفسران گفتگو است ، بدون شک آیه شامل مسلمانان نخستین می شود بدون شك حکومت مهدی که طبق عقیده عموم مسلمانان اعم از شیعه و اهل تسنن سراسر روی زمین را پر از عدل و داد می کند ، بعد از آن که ظلم و جور همه جا را گرفته باشد ، مصداق کامل این آیه است ، ولی با این حال مانع از عمومیت و گستردگی مفهوم آیه نخواهد بود .

جزء هیجدهم (۱۱۱)

نتیجۀ این که در هر عصر و زمان پایه های ایمان و عمل صالح در میان مسلمانان مستحکم شود، آن ها صاحب حکومتی ریشه دار و پرنفوذ خواهند شد .

و این که بعضی می گویند : کلمه « اَرْض » مطلق است و تمام روی زمین را شامل می شود و این منحصرأ مربوط به حکومت مهدی است

ص: ۹۲

با جمله « كَمَا اسْتَخْلَفَ ... » سازگار نیست ، زیرا خلافت و حکومت پیشینیان مسلما در تمام پهنه زمین نبود .

به علاوه شأن نزول آیه نیز نشان می دهد که حداقل نمونه ای از این حکومت در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله برای مسلمانان (هرچند در اواخر عمر آن حضرت) حاصل شده است .

محصول تمام زحمات پیامبران و تبلیغات مستمر و پی گیر آن ها و نمونه اتم حاکمیت توحید و امنیت کامل و عبادت خالی از شرک زمانی

(۱۱۲) سوره نور

تحقق می یابد که مهدی آن سلاله انبیاء و فرزند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ظاهر شود، همان کسی که همه مسلمانان این حدیث را درباره او از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند : « لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَلِي رَجُلٌ مِنْ عِترَتِي ، إِسْمُهُ إِسْمِي ، يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِئْتُ ظُلْمًا وَجُورًا : اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند ، خداوند آن یک روز را آن قدر طولانی می کند تا مردی از دودمان من که نامش نام من است ، حاکم بر زمین شود و صفحه زمین را پر از عدل و داد کند ، آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد » .

مرحوم طبرسی در ذیل آیه می گوید: از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث نقل شده است : « إِنَّهَا فِي الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ

ص: ۹۳

مُحَمَّدٍ: این آیه درباره مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله می باشد « (۱) ».

در تفسیر «روح المعانی» و بسیاری از تفاسیر شیعه از امام سجّاد

جزء هیجدهم (۱۱۳)

چنین نقل شده است که در تفسیر آیه فرمود: « هُمْ وَ اللَّهُ شِيعَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَفْعَلُ اللَّهُ ذَلِكَ بِهِمْ عَلَى يَدَيِ رَجُلٍ مِنَّا وَ هُوَ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا وَ هُوَ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ ... : آن ها به خدا سوگند شیعیان ما هستند ، خداوند این کار را برای آن ها به دست مردی از ما انجام می دهد که "مهدی" این امت است، زمین را پراز عدل و دادمی کند، آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد و هم او است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حق وی فرمود: " اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند ... " .

این تفسیر به معنی انحصار معنی آیه نیست ، بلکه بیان مصداق کامل است ، منتها چون بعضی از مفسران همچون « آلوسی » در « روح المعانی » به این نکته توجه نکرده اند ، این احادیث را مردود شناخته اند .

« قرطبی » مفسر معروف اهل تسنن از « مقداد بن أسود » چنین نقل

ص: ۹۴

۱- « مَجْمَعُ الْبَيَانِ » ، ذیل آیه مورد بحث .

می کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: « ما عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ

(۱۱۴) سوره نُور

بَيْتِ حَجْرٍ وَلَا مَدْرٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ: بر روی زمین خانه ای از سنگ یا گل باقی نمی ماند، مگر این که اسلام در آن وارد می شود» (و ایمان و توحید در سراسر روی زمین نفوذ می کند). (۱)

برای کسب اطلاعات بیشتر پیرامون حکومت مهدی و مدارک مشروح و مستدل آن در کتب علمای شیعه و سنی، به جلد ۷ تفسیر نمونه، ذیل آیه ۳۳ سوره توبه مراجعه فرمایید.

مقدمات تحقق وعده خلافت صالحین بر روی زمین

۵۶ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و رسول (خدا) را اطاعت کنید تا مشمول رحمت (او) شوید.

۵۷ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ

جزء هیجدهم (۱۱۵)

مَأْوِيَهُمُ النَّارُ وَ لَبِئْسَ الْمَصِيرُ

گمان نبر کافران می توانند از چنگال مجازات الهی در زمین

ص: ۹۵

فرار کنند، جایگاه آن ها آتش است و چه بدجایگاهی است.

« مُعْجِزِينَ » جمع « مُعْجِزٍ » از ماده « اِعْجَاز » به معنی ناتوان ساختن است و از آن جا که گاه انسان در تعقیب کسی است و او از دستش فرار می کند و هرچه کوشش می نماید، به او دسترسی پیدا نمی کند و از قلمرو قدرتش بیرون می رود و این امر او را ناتوان می سازد ، لذا کلمه « مُعْجِزٍ » گاه در همین معنی استعمال می شود و آیه فوق نیز اشاره به همین معنی است و مفهومش این است که شما نمی توانید از قلمرو قدرت خدا بیرون روید .

در آیه گذشته وعده خلافت روی زمین به مؤمنان صالح داده شده بود و این دو آیه مردم را برای فراهم کردن مقدمات این حکومت بسیج می کند ، در ضمن نفی موانع بزرگ را نیز خودش تضمین می نماید ، در حقیقت یکی از این دو آیه در صدد بیان مقتضی است و آیه دوم نفی موانع.

(۱۱۶) سوره نور

آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر

۵۸ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسِيَ تَأْذِنُكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ

ص: ۹۶

عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید! باید بردگان شما و هم چنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده اند، در سه وقت از شما اجازه بگیرند؛ قبل از نماز فجر و در نیم روز هنگامی که لباس های (معمولی) خود را بیرون می آورید و بعد از نماز عشاء، این سه وقت خصوصی برای شما است، اما بعد از این سه وقت، گناهی بر شما و بر آن ها نیست (که بدون اذن وارد شوند) و برگرد یکدیگر طواف کنید (و باصفا و صمیمیت به یکدیگر خدمت نمایید) این گونه خداوند آیات را برای شما تبیین می کند و خداوند عالم و حکیم است.

جزء هیجدهم (۱۱۷)

«ظَهیرَه» چنان که «راغب» در «مفردات» و «فیروزآبادی» در «قاموس» می گویند: به معنی نیم روز و حدود ظهر است که مردم در این موقع معمولاً لباس های رویی خود را درمی آورند و گاه مرد و زن باهم خلوت می کنند.

«عَوْرَه» در اصل از ماده «عار» به معنی عیب است و از آن جا که

ص: ۹۷

آشکار شدن آلت جنسی مایه عیب و عار است ، در لغت عرب به آن عورت اطلاق شده است ، اطلاق کلمه « عورت » بر این اوقات سه گانه مذکور ، به خاطر آن است که مردم در این اوقات خود را زیاد مقید به پوشانیدن خویش مانند سایر اوقات نمی کنند و یک حالت خصوصی دارند .

بدیهی است این دستور متوجه اولیای اطفال است که آن ها را

(۱۱۸) سوره نُور

و ادار به انجام این برنامه کنند ، چراکه آن ها هنوز به حد بلوغ نرسیده اند تامشمول تکالیف الهی باشند و به همین جهت مخاطب در این جا ، اولیاء هستند .

ضمناً اطلاق آیه هم شامل کودکان پسر و هم کودکان دختر می شود و کلمه « اَلَّذِیْنَ » که برای جمع مذکر است ، مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست ، زیرا در بسیاری از موارد این تعبیر به عنوان تغلیب بر مجموع اطلاق می گردد ، همان گونه که در آیه وجوب روزه تعبیر به « اَلَّذِیْنَ » شده و منظور عموم مسلمانان است (۸۳ / بقره) .

ذکر این نکته نیز لازم است که آیه از کودکانی سخن می گوید که به حد تمیز رسیده اند و مسائل جنسی و عورت و غیر آن را تشخیص می دهند ، زیرا دستور اذن گرفتن ، خود دلیل بر این است که این اندازه

ص: ۹۸

که اذن گرفتن یعنی چه .

در پایان آیه می فرماید: « لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ » .

جزء هیجدهم (۱۱۹)

واژه « طَوَافُونَ » در اصل از ماده « طواف » به معنی گردش دور چیزی است و چون به صورت صیغه مبالغه آمده ، به معنی کثرت در این امر می باشد و با توجه به این که بعد از آن « بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ » آمده، مفهوم جمله این می شود که در غیر این سه وقت شما مجاز هستید بر گرد یکدیگر بگردید و رفت و آمد داشته باشید و به هم خدمت کنید .

و به گفته « فاضل مقداد » در « کنز العرفان » این تعبیر در حقیقت به منزله بیان دلیل برای عدم لزوم اجازه گرفتن در سایر اوقات است ، چراکه اگر بخواهند مرتباً رفت و آمد داشته باشند و در هر بار اذن دخول بخواهند ، کار مشکل می شود . (۱)

۵۹ وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

(۱۲۰) سوره نور

ص: ۹۹

و هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند، باید اجازه بگیرند، همان گونه که اشخاصی که پیش از آن ها بودند، اجازه می گرفتند، این چنین خداوند آیاتش را برای شما تبیین می کند و خدا عالم و حکیم است.

واژه «حُلْم» به معنی عقل آمده است و کنایه از بلوغ است که معمولاً با یک جهش عقلی و فکری توأم است و گاه گفته اند: «حُلْم» به معنی رؤیا و خواب دیدن است و چون جوانان مقارن بلوغ، صحنه هایی در خواب می بینند که سبب احتلام آن ها می شود، این واژه به عنوان کنایه در معنی بلوغ به کار رفته است.

از آیه فوق چنین استفاده می شود که حکم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است زیرا کودکان نابالغ طبق آیه قبل، تنها در سه وقت موظف به اجازه گرفتن هستند، چون زندگی آن ها با زندگی پدران و مادران آن قدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال اجازه بگیرند، مشکل

جزء هیجدهم (۱۲۱)

خواهد بود و از این گذشته احساسات جنسی آن ها هنوز به طور کامل بیدار نشده، ولی نوجوانان بالغ طبق این آیه که اذن گرفتن را به طور مطلق برای آن ها واجب دانسته، موظفند در همه حال به هنگام

ص: ۱۰۰

ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند .

این حکم مخصوص به مکانی است که پدر و مادر در آن جا استراحت می کنند ، و گرنه وارد شدن در اتاق عمومی (اگر اتاق عمومی داشته باشند) مخصوصا هنگامی که دیگران هم در آن جا حاضرند و هیچ گونه مانع و رادعی در کار نیست ، اجازه گرفتن لزومی ندارد .

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله « كَمَا اِشِيَتْ اُذْنُ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ » اشاره به بزرگسالان است که در همه حال به هنگام وارد شدن در اتاق ، موظف به اجازه گرفتن از پدران و مادران بودند ، در این آیه افرادی را که تازه به حد بلوغ رسیده اند ، هم ردیف بزرگسالان قرار داده که موظف به استیذان بودند .

اجازه نوجوانان برای ورود به اتاق والدین

(۱۲۲) سوره نُور

برای ریشه کن ساختن یک مفسده اجتماعی مانند اعمال منافی عفت ، تنها توسل به اجرای حدود و تازیانه زدن منحرفان ، کافی نیست ، در هیچ یک از مسائل اجتماعی چنین برخوردی نتیجه مطلوب را نخواهد داد ، بلکه باید مجموعه ای ترتیب داد از آموزش فکری و فرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی و عاطفی و همچنین آموزش های صحیح اسلامی و ایجاد یک محیط اجتماعی سالم ، سپس

ص: ۱۰۱

مجازات را به عنوان یک عامل در کنار این عوامل در نظر گرفت .

به همین دلیل در این سوره نور که در واقع سوره عفت است ، از مجازات تازیانه مردان و زنان زناکار شروع می کند و به مسائل دیگر مانند فراهم آوردن وسایل ازدواج سالم ، رعایت حجاب اسلامی ، نهی از چشم چرانی ، تحریم متهم ساختن افراد به آلودگی ناموسی، و بالاخره اجازه گرفتن فرزندان به هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران ، گسترش می دهد .

این نشان می دهد که اسلام از هیچ یک از ریزه کاری های مربوط به این مسأله غفلت نکرده است .

جزء هیجدهم (۱۲۳)

کودکان بالغ نیز موظف هستند در هر وقت بدون اجازه وارد نشوند ، حتی کودکان نابالغ که مرتباً نزد پدر و مادر هستند ، نیز آموزش داده شوند که حداقل در سه وقت (قبل از نماز صبح و بعد از نماز عشاء و هنگام ظهر که پدران و مادران به استراحت می پردازند) بدون اجازه وارد نشوند .

این یک نوع ادب اسلامی است ، هرچند امروز کمتر رعایت می شود و با این که قرآن آن را صریحاً در آیات فوق بیان کرده است ، در نوشته ها و سخنرانی ها و بیان احکام نیز کمتر دیده می شود که پیرامون

ص: ۱۰۲

این حکم اسلامی و فلسفه آن بحث شود و معلوم نیست به چه دلیل این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی توجهی قرار گرفته است؟

خانه های یازده گانه ای که غذا خوردن از آن ها مجاز است

۶۱ لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ

(۱۲۴) سوره نور

بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالَكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ أَيْمَانَهُمْ أَوْ صِدْقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

بر نابینا و افراد شل و بیمار گناهی نیست (که با شما هم غذا شوند) و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه های خودتان (خانه های فرزندان یا همسرانتان که خانه خود شما محسوب می شود، بدون اجازه خاصی) غذا بخورید و همچنین خانه های پدرانتان یا خانه های مادرانتان، یا خانه های برادرانتان یا

ص: ۱۰۳

خانه های خواهرانتان یا خانه های عموهایتان یا خانه های عمه هاییتان یا خانه های دایی هاییتان یا خانه های خاله هاییتان یا خانه ای که کلیدش در اختیار شما است یا خانه های دوستانتان، بر شما گناهی نیست که به طور دسته جمعی یا جداگانه غذا بخورید و هنگامی که داخل خانه ای شدید، بر خویشتن سلام کنید، سلام و تحیتی از سوی خداوند، سلام و تحیتی پربرکت و پاکیزه، این گونه خداوند آیات را برای شما تبیین می کند، شاید اندیشه کنید.

جزء هیجدهم (۱۲۵)

طبق صریح بعضی از روایات، اهل مدینه قبل از این که اسلام را پذیرا شوند، افراد نابینا و شل و بیمار را از حضور بر سر سفره غذا منع می کردند و با آن ها هم غذا نمی شدند و از این کار نفرت داشتند.

و به عکس بعد از ظهور اسلام گروهی غذای این گونه افراد را جدا می دادند نه به این علت که از هم غذا شدن با آن ها تنفر داشتند، بلکه به این دلیل که شاید اعمی غذای خوب را نبیند و آن ها ببینند و بخورند و این برخلاف اخلاق است و همچنین در مورد افراد لنگ و بیمار که ممکن است در غذا خوردن عقب بمانند و افراد سالم پیشی بگیرند.

(۱۲۶) سوره نُور به هر دلیل که بود، با آن ها هم غذا نمی شدند و روی همین جهت

ص: ۱۰۴

افراد اعمی و لنگ و بیمار نیز خود را کنار می کشیدند ، چراکه ممکن بود مایه ناراحتی دیگران شوند و این عمل را برای خود گناه می دانستند.

این موضوع را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که سؤال کردند ، آیه فوق نازل شد و گفت : هیچ مانعی ندارد که آن ها با شما هم غذا شوند .

سپس قرآن مجید اضافه می کند : « بر خود شما نیز گناهی نیست که از این خانه ها بدون گرفتن اجازه غذا بخورید؛ خانه های خودتان » (منظور فرزندان یا همسران است که از آن تعبیر به خانه خود شده است). بنابراین غذا خوردن از یازده خانه (به شرح زیر) مجاز است:

« خانه خودتان » (مِنْ بُیُوتِكُمْ) .

« یا خانه های پدرانتان » (أَوْ بُیُوتِ آبَائِكُمْ) .

« یا خانه های مادرانتان » (أَوْ بُیُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ) .

« یا خانه های برادرانتان » (أَوْ بُیُوتِ إِخْوَانِكُمْ) .

« یا خانه های خواهرانتان » (أَوْ بُیُوتِ أَخَوَاتِكُمْ) .

جزء هیجدهم (۱۲۷)

« یا خانه های عموهایتان » (أَوْ بُیُوتِ أَعْمَامِكُمْ) .

« یا خانه های عمه هایتان » (أَوْ بُیُوتِ عَمَّاتِكُمْ) .

« یا خانه های دایی هایتان » (أَوْ بُیُوتِ أَخَوَاتِكُمْ) .

« یا خانه های خاله هایتان » (أَوْ بُیُوتِ خَالَاتِكُمْ) .

« یا خانه ای که کلیدش در اختیار شما است » (أَوْ مَا مَلَکْتُمْ مَفَاتِحَهُ) .

« یا خانه های دوستانتان » (أَوْ صَدِیقِكُمْ) .

البته این حکم شرایط و توضیحاتی دارد که بعد از پایان تفسیر آیه خواهد آمد .

سپس ادامه می دهد : « لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً » .

گویا جمعی از مسلمانان در آغاز اسلام از غذا خوردن تنهایی ابا داشتند و اگر کسی را برای هم غذا شدن نمی یافتند ، مدتی گرسنه می ماندند ، قرآن به آن ها تعلیم می دهد که غذا خوردن به صورت جمعی و فردی ، هر دو مجاز است . (۱)

(۱۲۸) سوره نور

بعضی نیز گفته اند که : گروهی از عرب مقید بودند که غذای میهمان را به عنوان احترام جداگانه ببرند و خود با او هم غذا نشوند (مبادا شرمنده یا مقید گردد) آیه این قیده را برداشت و تعلیم داد که این یک سنت ستوده نیست . (۲)

مانعی ندارد که آیه ناظر به همه این امور باشد .

سپس به یک دستور اخلاقی دیگر اشاره می کند که : « هنگامی که وارد خانه ای شدید ، بر خویشان سلام کنید ، سلام و تحیتی از نزد

ص: ۱۰۶

۱- « تفسیر تبیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

۲- « تفسیر تبیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

خداوند، سلام و تحیتی پربرکت و پاکیزه « (فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ ...) .

در این که منظور از این « بُيُوت » (خانه ها) چه خانه هایی است ، بعضی از مفسران آن را اشاره به خانه های یازده گانه فوق می دانند و بعضی دیگر آن را مخصوص مساجد دانسته اند .

جزء هیجدهم (۱۲۹)

ولی پیدا است که آیه مطلق است و همه خانه ها را شامل می شود ، اعم از خانه های یازده گانه ای که انسان برای صرف طعام وارد آن می شود و یا غیر آن از خانه های دوستان و خویشاوندان یا غیر آن ها ، زیرا هیچ دلیلی بر تفسیر مفهومی وسیع آیه نیست .

و اما این که منظور از « سلام کردن بر خویشان » چیست ، باز در این جا چند تفسیر دیده می شود .

ما فکر می کنیم منافاتی در میان این تفسیرها نباشد ، به هنگام ورود در هر خانه ای باید سلام کرد ، مؤمنان بر یکدیگر و اهل منزل بر یکدیگر و اگر هم کسی نباشد ، سلام کردن بر خویشان ، چراکه همه این ها در حقیقت بازگشت به سلام بر خویش دارد .

لذا در حدیثی از امام باقر می خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه سؤال کردند، در جواب فرمود: « هُوَ تَسْلِيمُ الرَّجُلِ عَلَى

ص: ۱۰۷

أَهْلِ الْبَيْتِ حِينَ يَدْخُلُ ثُمَّ يَرُدُّونَ عَلَيْهِ فَهُوَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ : منظور سلام کردن انسان بر اهل خانه است به هنگامی که وارد

(۱۳۰) سوره نور

خانه می شود، آن ها طبعا به او پاسخ می گویند و سلام را به خود او بازمی گردانند و این است سلام شما بر خودتان « (۱).

و باز از همان امام می خوانیم که فرمود: « إِذَا دَخَلَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ بَيْتَهُ فَإِنْ كَانَ فِيهِ أَحَدٌ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ أَحَدٌ فَلْيَقُلْ السَّلَامَ عَلَيْنَا مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَحِيَّهٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ : هنگامی که کسی از شما وارد خانه اش می شود ، اگر در آن جا کسی باشد ، بر او سلام کند و اگر کسی نباشد ، بگویند : سلام بر ما از سوی پروردگار ما ، همان گونه که خداوند در قرآن فرموده : " تَحِيَّهٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ " . (۲).

آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازه آن ها نیست؟

چنان که در آیه فوق دیدیم خداوند اجازه داده است که انسان از خانه های بستگان نزدیک و بعضی از دوستان و مانند آن ها که مجموعا یازده مورد می شود ، غذا بخورد و در آیه اجازه گرفتن از آن ها شرط

ص: ۱۰۸

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۳ ، صفحه ۶۲۷ .

۲- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۳ ، صفحه ۶۲۷ .

نشده بود و مسلماً مشروط به اجازه نیست ، چون با وجود اجازه، از غذای هر کس می توان خورد و این یازده گروه خصوصیتی ندارد .

جزء هیجدهم (۱۳۱)

ولی آیا احراز رضایت باطنی (به اصطلاح از طریق شاهد حال) به خاطر خصوصیت و نزدیکی که میان طرفین است ، شرط می باشد ؟

ظاهر اطلاق آیه این شرط رانیز نفی می کند، همین قدر که احتمال رضایت او باشد (و غالباً رضایت حاصل است) کافی می شمرد .

ولی اگر وضع طرفین به صورتی درآمده که یقین به عدم رضایت داشته باشند ، گرچه ظاهر آیه نیز از این نظر اطلاق دارد ، اما بعید نیست که آیه از چنین صورتی منصرف باشد ، به خصوص این که این گونه افراد نادر هستند و معمولاً اطلاق ها شامل این گونه افراد نادر نمی شود .

بنابراین آیه فوق در محدوده خاصی آیات و روایاتی را که تصرف در اموال دیگران را مشروط به احراز رضایت آن ها کرده است ، تخصیص می زند ، ولی تکرار می کنیم این تخصیص در محدوده معینی است ، یعنی غذا خوردن به مقدار نیاز ، خالی از اسراف و تبذیر .

(۱۳۲) سوره نور

آن چه در بالا ذکر شد ، در میان فقهای ما مشهور است و قسمتی از آن نیز صریحاً در روایات آمده است .

در روایت معتبری از امام صادق می خوانیم هنگامی که از

ص: ۱۰۹

این آیه جمله « أَوْ صَيْدِيكُمْ » از آن حضرت سؤال کردند ، فرمود : «هُوَ وَاللَّهُ الرَّجُلُ يَدْخُلُ بَيْتَ صَيْدِيْقِهِ فَيَأْكُلُ بِغَيْرِ إِذْنِهِ: به خدا قسم منظور این است که انسان داخل خانه برادرش می شود و بدون اجازه غذا می خورد».(۱)

روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون نقل شده که در آن ها آمده است ، اذن گرفتن در این موارد شرط نیست .

در مورد «عدم افساد» (و عدم اسراف) نیز در بعضی از روایات تصریح شده است.(۲)

۱ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۴۳۴، حدیث ۴۱۰۴ .

جزء هیجدهم (۱۳۳)

بعضی از فقهاء طعام های نفیس و عالی که صاحب خانه احياناً برای خود یا میهمان محترمی و یا مواقع خاصی ذخیره کرده است ، استثناء کرده اند و این استثناء به حکم انصراف آیه از این صورت بعید به نظر نمی رسد .

برای کسب توضیحات بیشتر در این زمینه به جلد ۳۶ ، کتاب « جواهر الکلام » مراجعه فرمایید .

ص: ۱۱۰

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۴۳۴، حدیث ۴۱۰۴ .

۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۴۳۴، حدیث ۴۱۰۴ .

بدون شک صداقت و دوستی معنای وسیعی دارد و منظور از آن در این جا مسلماً دوستان خاص و نزدیک هستند که با یکدیگر رفت و آمد دارند و ارتباط میان آن ها ایجاب می کند که به منزل یکدیگر بروند و از غذای هم بخورند، البته همان گونه که در اصل مسأله یاد آور شدیم ،

(۱۳۴) سوره نُور

در این گونه موارد احراز رضایت شرط نیست ، همان اندازه که یقین به نارضایی نداشته باشد ، کافی است .

لذا بعضی از مفسران در ذیل این جمله گفته اند : منظور دوستی است که در دوستیش صادقانه با تو رفتار کند و بعضی دیگر گفته اند : دوستی است که ظاهر و باطنش با تو یکی است و ظاهراً همه اشاره به یک مطلب دارند .

ضمناً از این تعبیر اجمالاً روشن می شود آن ها که تا این اندازه در برابر دوستانشان گذشت ندارند ، در واقع دوست نیستند .

در این جا مناسب است گسترش مفهوم دوستی و شرایط جامع آن را که در حدیثی از امام صادق نقل شده ، بشنویم ، ایشان فرمودند : « لَا تَكُونُ الصَّدَاقَةَ إِلَّا بِحُدُودِهَا ، فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ هَذِهِ الْحُدُودِ أَوْ

شَيْءٌ مِنْهَا فَانْسِبْهُ إِلَى الصَّدَاقِهِ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهَا فَلَا تَنْسِبْهُ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الصَّدَاقِهِ ؛ فَأَوْلَاهَا أَنْ تَكُونَ سَرِيرَتُهُ وَ عِلَانِيَتُهُ لَكَ وَاحِدَةً ، وَ الثَّانِي أَنْ يَرَى زَيْنَكَ زَيْنَهُ وَ

جزء هیجدهم (۱۳۵)

شَيْنَكَ شَيْنَهُ ، وَ الثَّالِثُ أَنْ لَا تُغَيِّرُهُ عَلَيْكَ وَ لَائِيَهُ وَ لَامَالٌ ، وَ الرَّابِعُ أَنْ لَا تَمْنَعَكَ شَيْئًا تَنَالَهُ مَقْدَرَتُهُ ، وَ الْخَامِسُ وَ هِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ أَنْ لَا يُسَلِّمُكَ عِنْدَ النِّكَاحِ : دوستی جز با حدود و شرایطش امکان پذیر نیست ، کسی که این حدود و شرایط یا بخشی از آن در او باشد ، او را دوست بدان و کسی که هیچ یک از این شرایط در او نیست ، چیزی از دوستی در او نیست ؛ نخستین شرط دوستی آن است که باطن و ظاهرش برای تو یکی باشد ، دومین شرط این است که زینت و آبروی تو را زینت و آبروی خود بداند و عیب و زشتی تو را عیب و زشتی خود بیند ، سوم این است که مقام و مال ، وضع او را نسبت به تو تغییر ندهد ، چهارم این که آن چه را در قدرت دارد، از تو مضایقه ننماید و پنجم که جامع همه این صفات است ، آن است که تو را به هنگام پشت کردن روزگار رها نکند . (۱)

(۱۳۶) سوره نور

ص: ۱۱۲

در برخی از شأن نزول ها آمده که در صدر اسلام وقتی مسلمان ها به جهاد می رفتند ، گاهی کلید خانه خود را به افراد از کار افتاده ای که قادر بر جهاد نبودند ، داده و حتی به آن ها اجازه می دادند که از غذاهای موجود در خانه بخورند ، اما آن ها احیانا از ترس این که مبادا گناهی باشد ، از خوردن امتناع می ورزیدند .

طبق این روایت منظور از « ما مَلَکْتُمْ مَفَاتِحَهُ » (خانه هایی که مالک کلیدهای آن شده اید) همین است . (۱)

ولی باتوجه به سایر گروه هایی که در این آیه نام آن ها برده شده ، ظاهر این است که منظور از این جمله ، کسانی است که کلید خانه خود را به خاطر ارتباط نزدیک و اعتماد ، به دست دیگری می سپارند ، ارتباط نزدیک میان این دو سبب شده که آن ها نیز در ردیف بستگان و دوستان نزدیک باشند ، خواه رسماً و کیل بوده باشد یا نه .

جزء هیجدهم (۱۳۷)

سلام و تحیت

« تَحِيَّتٍ » در اصل از ماده « حیات » است و به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری می باشد ، خواه این دعا به صورت « سَلَامٌ عَلَیْكُمْ » یا « اَلْسَّلَامُ عَلَیْنَا » و یا مثلاً « حَيَّاكَ اللهُ » بوده باشد، ولی

ص: ۱۱۳

معمولاً هر نوع اظهار محبتی را که افراد در آغاز ملاقات نسبت به یکدیگر می کنند، « تحیت » می گویند .

منظور از « تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ » این است که تحیت را به نوعی با خدا ارتباط دهند، یعنی منظور از « سَلَامٌ عَلَيْكُمْ » این باشد که "سلام خدا بر تو باد" یا "سلامتی تو را از خدا می خواهم"، چراکه از نظر یک فرد موحد هرگونه دعایی بالاخره به خدا بازمی گردد و از او تقاضا می شود و طبیعی است دعایی که چنین باشد، هم پربرکت (مُبَارَكٌ) و هم پاکیزه (طَيِّبٌ) است .

(۱۳۸) سوره نوره

سلام کردن و اهمیت آن

تا آن جا که می دانیم تمام اقوام جهان هنگامی که به هم می رسند برای اظهار محبت به یکدیگر نوعی تحیت دارند که گاهی جنبه لفظی دارد و گاهی به صورت عملی است که رمز تحیت می باشد، در اسلام نیز «سلام» یکی از روشن ترین تحیت ها است، و آیه فوق همان طور که اشاره شد گرچه معنی وسیعی دارد اما یک مصداق روشن آن سلام کردن است، بنابراین طبق این آیه همه مسلمانان موظفند که سلام را به طور عالی تر و یا لاقلاً مساوی جواب گویند.

از آیات قرآن نیز استفاده می شود که سلام یک نوع تحیت است.

ص: ۱۱۴

در سوره نور آیه ۶۱ می خوانیم: «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً» هنگامی که وارد خانه ای شدید بر یکدیگر تحیت الهی بفرستید تحیتی پربرکت و پاکیزه.

در این آیه اسلام به عنوان تحیت الهی که هم مبارک است و هم پاکیزه معرفی شده است و ضمناً می توان از آن استفاده کرده که معنی سلام علیکم در اصل سلام الله علیکم است، یعنی درود پروردگار بر تو باد، یا خداوند تو را به سلامت دارد، و در امن و امان باشی به همین جهت سلام کردن یک نوع اعلام دوستی و صلح و ترک خصامه و جنگ محسوب می شود.

جزء هیجدهم (۱۳۹)

از پاره ای از آیات قرآن نیز استفاده می شود که تحیت اهل بهشت نیز سلام است. «أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا» اهل بهشت در برابر استقامتشان از غرفه های بهشتی بهره مند می شوند و تحیت و سلام به آن ها نثار می شود (۱) و در آیه ۲۳ سوره ابراهیم و آیه ۱۰ سوره یونس درباره بهشتیان نیز می خوانیم: «تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ» تحیت آنها در بهشت سلام است.

ص: ۱۱۵

و نیز از آیات قرآن استفاده می شود که تحیت به معنی سلام (یا چیزی معادل آن) در اقوام پیشین بوده است چنان که در سوره ذاریات

(۱۴۰) سوره نُور

آیه ۲۵ در داستان ابراهیم می گوید هنگامی که فرشتگان مأمور مجازات قوم لوط به صورت ناشناس بر او وارد شدند به او سلام کردند و او هم پاسخ آن ها را به سلام داد:

«إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ» از اشعار عرب جاهلی نیز استفاده می شود که تحیت به وسیله سلام در آن ایام بوده است .

هرگاه بی طرفانه این تحیت اسلامی را که محتوی توجه به خدا و دعا برای سلامت طرف و اعلام صلح و امنیت است با تحیت های دیگری که در میان اقوام مختلف معمول است مقایسه کنیم ارزش آن برای ما روشن تر می گردد.

در روایات اسلامی تأکید زیادی روی سلام شده تا آن جا که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده: «مَنْ بَدَأَ بِالْكَلامِ قَبْلَ السَّلَامِ فَلَا تُجِيبُوهُ» کسی که پیش از سلام آغاز به سخن کند پاسخ او را نگوئید. (۱)

جزء هیجدهم (۱۴۱)

ص: ۱۱۶

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که خداوند می فرماید: «الْبَخِيلُ مَنْ يَبْخُلُ بِالسَّلَامِ» بخیل کسی است که حتی از سلام کردن بخل ورزد. (۱)

و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ إِفْشَاءَ السَّلَامِ» خداوند افشای سلام را دوست دارد. (۲) منظور از افشای سلام، سلام کردن به افراد مختلف است.

در احادیث، آداب فراوانی درباره سلام وارد شده از جمله این که: سلام تنها مخصوص کسانی نیست که انسان با آن ها آشنایی خاصی دارد، چنان که در حدیثی داریم که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد: أَيُّ الْعَمَلِ خَيْرٌ؟ : «کدام عمل بهتر است؟» فرمود: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ وَ تَقْرَأُ السَّلَامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَ مَنْ لَمْ تَعْرِفْ» اطعام طعام کن و سلام به کسانی که می شناسی و نمی شناسی بنما. (۳)

(۱۴۲) سوره نور

و نیز در احادیث وارد شده که سواره بر پیاده، و آن ها که مرکب گران قیمت تری دارند به کسانی که مرکب ارزان تر دارند، سلام کنند، و گویا این دستور یک نوع مبارزه با تکبر ناشی از ثروت و موقعیت های

ص: ۱۱۷

-
- ۱- اصول کافی، ج ۲، باب التسليم .
 - ۲- اصول کافی، ج ۲، باب التسليم .
 - ۳- تفسیر فی ظلال ذیل آیه .

خاصّ مادی است، و این درست نقطه مقابل چیزی است که امروز دیده می شود که تحیت و سلام را وظیفه افراد پائین تر می دانند و شکلی از استعمار و استعباد و بت پرستی به آن می دهند، ولذا در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که او به همه حتی به کودکان سلام می کرد.

البته این سخن منافات با دستوری که در بعضی از روایات وارد شده که افراد کوچک تر از نظر سن بر بزرگ تر سلام کنند ندارد، زیرا این یک نوع ادب و تواضع انسانی است و ارتباطی با مسئله اختلاف طبقاتی و تفاوت در ثروت و موقعیت های مادی ندارد.

در پاره ای از روایات دستور داده شده است که به افراد رباخوار، فاسق، منحرف و مانند آن ها سلام نکنید و این خود یک نوع مبارزه با فساد است، مگر این که سلام کردن به آن ها وسیله ای باشد برای آشنایی و دعوت به ترک منکر.

ضمناً باید توجه داشت که منظور از تحیت به احسن آن است که سلام را با عبارات دیگری مانند «وَرَحْمَةُ اللَّهِ» و مانند «وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» تعقیب کنند.

جزء هیجدهم (۱۴۳)

در تفسیر «دُرِّ الْمَنْثُورِ» می خوانیم شخصی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد «السَّلَامُ عَلَیْكَ» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «السَّلَامُ عَلَیْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ»، دیگری عرض کرد: «السَّلَامُ عَلَیْكَ وَ

ص: ۱۱۸

رَحْمَهُ اللَّهُ « پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» نفر دیگری گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَعَلَيْكَ» و هنگامی که سؤال کرد که چرا جواب مرا کوتاه بیان کردید فرمود: «قرآن می گوید: تحیت را به طرز نیکوتری پاسخ گوئید اما تو چیزی باقی نگذاشتی!» در حقیقت در مورد شخص سوم به مساوی زیرا جمله «علیک» مفهومش این است که تمام آنچه گفتی بر تو نیز باشد. (۱)

(۱۴۴) سوره نور

پیامبر را تنها نگذارید

۶۲ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْمَعُوا تَأْذِينَ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ تَأْذِينَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَاذَا سُئِلُوا فِي شَأْنِهِمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش

ص: ۱۱۹

آورده اند و هنگامی که در کار مهمی با او باشند ، بدون اجازه او به جایی نمی روند، کسانی که از تواجازه می گیرند، آن ها به راستی ایمان به خدا و پیامبرش آورده اند، در این صورت هرگاه از تو برای بعضی از کارهای مهم خود

۱ دُرُّ الْمَثُورِ، ج ۲، صفحه ۸.

جزء هیجدهم (۱۴۵)

اجازه بخواهند ، هرکس از آن ها را می خواهی (و صلاح می بینی) اجازه ده و برای آن ها استغفار کن که خداوند غفور و رحیم است .

منظور از « اَمْرٌ جَامِعٌ » هر کار مهمی است که اجتماع مردم در آن لازم است و تعاون و همکاریشان ضرورت دارد ، خواه مسأله مهم مشورتی باشد، خواه مطلبی پیرامون جهاد و مبارزه با دشمن و خواه نماز جمعه در شرایط فوق العاده و مانند آن .

در حقیقت این یک دستور انضباطی است که هیچ جمعیت و گروه متشکل و منسجم نمی تواند نسبت به آن بی اعتنا باشد ، چراکه در این گونه مواقع گاهی حتی غیبت یک فرد گران تمام می شود و به هدف نهایی آسیب می رساند ، مخصوصا اگر رییس جمعیت ، فرستاده پروردگار و پیامبر خدا و رهبر روحانی نَافِذُ الْأَمْرِ باشد .

توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از اجازه گرفتن این

ص: ۱۲۰

نیست که هرکس کاری بگیرد ، یک اجازه صوری بگیرد و به دنبال کار

(۱۴۶) سوره نور

خود برود ، بلکه به راستی اجازه گیرد ، یعنی اگر رهبر غیبت او را مضرّ تشخیص نداد ، به او اجازه می دهد و در غیراین صورت باید بماند و گاهی کار خصوصی خود را فدای هدف مهم تر کند ، لذا در دنبال این جمله اضافه می کند : « إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ... » .

روشن است که این گونه افراد باایمان باتوجه به این که برای امر مهمی اجتماع کرده اند ، هرگز برای یک کار جزئی اجازه نمی طلبند و منظور از « شَأْنِهِمْ » در آیه ، کارهای ضروری و قابل اهمیت می باشد .

و از سوی دیگر خواست پیامبر صلی الله علیه و آله مفهومش این نیست که بدون در نظر گرفتن جوانب امر و اثرات حضور و غیاب افراد ، اجازه دهد ، بلکه این تعبیر برای آن است که دست رهبر باز باشد و در هر مورد ضرورت حضور افراد را احساس می کند، به آن ها اجازه رفتن راندهد.

شاهد این سخن این که در آیه ۴۳ سوره توبه ، پیامبر صلی الله علیه و آله را به خاطر اجازه دادن به بعضی از افراد مؤاخذه می کند و می گوید :

جزء هیجدهم (۱۴۷)

« عَفَى اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعِنَ لِمَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَافِرِينَ : خداوند تو را عفو کرد ، چرا به آن ها اجازه دادی

ص: ۱۲۱

پیش از آن که راستگویان از دروغگویان برای تو شناخته شوند» .

این آیه نشان می دهد که حتی پیامبر صلی الله علیه و آله در اجازه دادن افراد باید دقت کند و تمام جوانب کار را در نظر گیرد و در این امر مسؤولیت الهی دارد .

و در پایان آیه می فرماید : هنگامی که به آن ها اجازه می دهی « برای آنان استغفار کن که خداوند غفور و رحیم است » (وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) .

در این جا این سؤال پیش می آید که این استغفار برای چیست ؟ مگر آن ها با اجازه گرفتن از پیامبر صلی الله علیه و آله باز گنهکار هستند که نیاز به استغفار دارند ؟

این سؤال را از دو راه می توان پاسخ داد ؛ نخست این که آن ها گرچه مأذون و مجاز هستند ، ولی بالاخره کار شخصی خود را بر کار

(۱۴۸) سوره نور

جمعی مسلمین مقدم داشته اند و این خالی از یک نوع ترک اولی نیست (۱) و لذا نیاز به استغفار دارند (همانند استغفار بر یک عمل مکروه) .

ضمناً این تعبیر نشان می دهد که تا می توانند از

ص: ۱۲۲

۱- « تفسیر فخر رازی » ، « روح المعانی » ، ذیل آیه مورد بحث .

گرفتن اجازه خودداری کنند و فداکاری و ایثار نمایند که حتی پس از اجازه ، باز عمل آن ها ترک اولی است ، مبادا حوادث جزئی را بهانه ترک گفتن این برنامه های مهم قرار دهد .

دیگر این که آن ها به خاطر رعایت ادب در برابر رهبرشان درخور لطف الهی هستند و پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان تشکر از این عمل برای آن ها استغفار می کند ، در عین حال این دو پاسخ باهم منافاتی ندارد و ممکن است هر دو منظور باشد .
پایان سوره نُور

ص: ۱۲۳

سوره فرقان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

تقوا برترین معیار شناخت

۱ تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا

زوال ناپذیراست و پربرکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا جهانیان را انداز کند (وازعذاب و کیفر الهی بترساند).

این سوره با جمله «تَبَارَكَ» آغاز می شود که از ماده «برکت» است و می دانیم برکت داشتن چیزی عبارت از آن است که دارای دوام و خیر و نفع کامل باشد .

جالب این که مبارک بودن ذات پروردگار به وسیله نزول فرقان، یعنی قرآنی که جداکننده حق از باطل است معرفی شده و این نشان می دهد که برترین خیر و برکت آن است که انسان وسیله ای برای

(۱۵۰) سوره فرقان

شناخت حق از باطل در دست داشته باشد .

موهبت « فرقان و شناخت » تا آن حد اهمیت دارد که قرآن مجید در

آیه ۲۹ سوره انفال آن را به عنوان پاداش بزرگ پرهیزکاران ذکر کرده است: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا: ای کسانی که ایمان آورده اید اگر تقوی پیشه کنید خداوند فرقان در اختیار شما می گذارد » .

آری بدون تقوا، شناخت حق از باطل ممکن نیست، چرا که حب و بغض ها و گناهان حجاب ضخیمی بر چهره حق می افکند و درک و دید آدمی را کور می کند .

۲ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا

خداوندی که حکومت و مالکیت آسمان ها و زمین از آن او است و فرزندى برای خود انتخاب نکرد و شریکی در حکومت و مالکیت ندارد و همه چیز را آفرید و دقیقاً اندازه گیری نمود .

جزء هیجدهم (۱۵۱)

واژه « مُلْكٌ » چنان که « راغب » در « مفردات » می گوید: به معنی در اختیار گرفتن چیزی و حاکمیت بر آن است، درحالی که مُلْكٌ همیشه دلیل بر حاکمیت و تصرف مالکانه نیست و به این ترتیب هر

ص: ۱۲۵

مُلکِ ، مُلکِ است ، در حالی که هر مُلکی ، مُلکِ نیست .

سپس به نفی عقاید مشرکان یکی پس از دیگری پرداخته می گوید: « وَ لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا » (۱).

اصولاً- نیاز به فرزند یا به خاطر استفاده از نیروی انسانی اودر کارها است ، یا برای یاری گرفتن به هنگام ضعف و پیری و ناتوانی است و یا برای انس گرفتن در تنهایی است و مسلم است که هیچ یک از این نیازها در ذات پاک او راه ندارد .

(۱۵۲) سوره فرقان

و به این ترتیب اعتقاد نصاری را به این که حضرت عیسی مسیح فرزند خدا است و یا یهود که «عزیر» را فرزند خدا می دانستند و هم چنین اعتقاد مشرکان عرب را نفی می نماید .

۳ وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ الْهَهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لَا يَمْلِكُونَ لِانْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَ لَا حَيَوَةً وَ لَا نُشُورًا

ص: ۱۲۶

۱- توضیح بیشتر درباره نفی فرزندان از خداوند و دلایل آن در جلد ۱ تفسیرنمونه ، ذیل آیه ۱۱۶ ، سوره بقره درج شده است .

آن‌ها غیر از خداوند معبودانی برای خود برگزیدند، معبودانی که چیزی را نمی‌آفرینند بلکه خودشان مخلوقند مالک زیان و سود خود نیستند و نه مالک مرگ و حیات و رستاخیزشان.

اصولی که برای انسان اهمیت دارد همین پنج امر است: مسأله سود و زیان و مرگ و زندگی و رستاخیز.

به راستی اگر کسی مالک اصلی این امور نسبت به ما باشد شایسته پرستش است اما آیا این بت‌ها هرگز قادر بر این امور در مورد خودشان هستند تا چه رسد به این که عابدان خود را بخواهند در این جهات زیر پوشش حمایت خویش قرار دهند؟

جزء هیجدهم (۱۵۳)

(۱۵۴) سوره فرقان

ص: ۱۲۷

جلد ۱۹

فهرست مطالب

ص: ۱

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره فرقان ●●● ۱۱

نقش دوست در سرنوشت نوجوانان ●●● ۱۲

روز قیامت پیامبراز بی توجهی مردم به قرآن شکایت می کند ●●● ۱۳

قرآن را با تأمل و تفکر بخوانید ●●● ۱۵

اگر خورشید و سایه نبود؟! ●●● ۱۶

بادها پیام آور باران و برکات الهی ●●● ۱۹

دو دریای آب شیرین و شور در کنار هم ●●● ۲۲

برج های آسمانی ●●● ۲۵

تشکر از خدا به خاطر خلقت شب و روز ●●● ۲۷

صفات دوازده گانه نوجوانان خداپرست ●●● ۲۸

(۱۶۹)

تبدیل سیئات به حسنات ●●● ۳۵

پاداش بندگان ویژه خدا ●●● ۴۱

اگر دعای شما نبود ارزشی نداشتید ●●● ۴۳

(۱۷۰)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

سوره شعراء ●●● ۴۶

قانون زوجیت عمومی موجود است ●●● ۴۷

چه کسی مرا آفرید و هدایت کرد ●●● ۵۳

دعاهای پر بار ابراهیم ●●● ۵۵

تلاش برای بجاماندن نام نیک از آدمی ●●● ۵۷

مفهوم واقعی شفاعت ●●● ۶۵

شفاعت در عالم تکوین ●●● ۶۷

مدارک شفاعت ●●● ۶۸

شرایط گوناگون شفاعت ●●● ۷۰

احادیث اسلامی و شفاعت ●●● ۷۳

شعر و شاعری در نگاه قرآن ●●● ۷۶

نشانه های سه گانه شعراء غیر متعهد از دیدگاه قرآن ●●● ۷۸

(۱۷۱)

نشانه های چهار گانه شعراء متعهد از دیدگاه قرآن کریم ●●● ۷۹

ذکر خدا ●●● ۸۰

سوره نمل ●●● ۸۲

(۱۷۲)

فهرست مطالب

زشتی ها را زیبا تصور نکنید ●●● ۸۳

حکومت داود و سلیمان ●●● ۸۵

رابطه دین و سیاست ●●● ۸۸

سلیمان در سرزمین مورچگان ●●● ۹۱

داستان هدهد و ملکه سبا ●●● ۹۲

پادشاهان ویرانگرند ●●● ۱۰۱

مردان خدا را نمی توان با مال دنیا فریب داد ●●● ۱۰۳

در یک چشم بر هم زدن تخت او حاضر است ●●● ۱۰۶

قدرت و امانت شرط پذیرفتن مسئولیت ●●● ۱۰۸

بندگان خاص خدا به هر جابرسندمی گویند «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي» ●●● ۱۱۱

آصف بن برخیا چگونه تخت ملکه را حاضر ساخت؟ ●●● ۱۱۲

پاسخ به چند سؤال در خصوص انتقال تخت ملکه سبا ●●● ۱۱۴

(۱۷۳)

نور ایمان در دل ملکه سبا ●●● ۱۱۷

سرانجام کار ملکه سبا ●●● ۱۲۳

یک جمع بندی کلی از سرگذشت سلیمان ●●● ۱۲۴

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند مٔمان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شك استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

(۷)

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعاً «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

(۸)

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

(۹)

ص: ۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

(۱۰) مقدمه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز» است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

مقدمه (۱۱)

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

۲۷ وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا

و به خاطر بیاور روزی را که ظالم دست خویش را از شدت

(۱۲) سوره فرقان

حسرت به دندان می گزد و می گوید: ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم.

« يَعَضُّ » از ماده « عَضَّ » به معنی گاز گرفتن با دندان است و معمولاً این تعبیر در مورد کسانی که از شدت حسرت و تأسف ناراحتند به کار می رود، چنان که در فارسی نیز ضرب المثل است که فلان کس « انگشت حسرت به دندان می گزید » (ولی در عرب به جای انگشت، دست گفته می شود).

به راستی آن روز را باید « يَوْمَ الْحَسْرَةِ » گفت، چنان که در قرآن از روز قیامت نیز به همین عنوان یاد شده است (۳۹ / مریم) چرا که افراد خطاکار خود را در برابر یک زندگی جاویدان در بدترین شرایط می بینند، درحالی که می توانستند باچند روز صبر و شکیبایی و مبارزه با نفس و جهاد و ایثار، آن را به یک زندگی پرافتخار و سعادت بخش مبدل سازند.

حتی برای نیکوکاران هم روز تأسف است، تأسف از این که چرا بیشتر از این نیکی نکردند؟

جزء نوزدهم (۱۳)

۲۸ يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا

ای وای بر من کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود

انتخاب نکرده بودم .

« خَلِيل » به معنی دوست خاص و صمیمی گفته می شود که انسان او را مشاور خود قرار می دهد .

روشن است که منظور از « فُلَان » همان شخصی است که او را به گمراهی کشانده : شیطان یا دوست بد یا خویشاوند گمراه .

۲۹ لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا

او مرا از یاد حق گمراه ساخت ، بعد از آن که آگاهی به سراغ من آمده بود و شیطان همیشه مخدول کننده انسان بوده است .

« ذِكْر » در جمله بالا معنی وسیعی دارد و تمام آیات الهی را که در کتب آسمانی نازل شده شامل می شود ، بلکه هرچیز که موجب بیداری و آگاهی انسان باشد در آن جمع است .

(۱۴) سوره فرقان

« خَذُول » صیغه مبالغه و به معنی بسیار مخدول کننده است .

نقش دوست در سرنوشت نوجوانان

بدون شك عامل سازنده شخصیت انسان بعد از اراده و خواست و تصمیم او ، امور مختلفی است که از اهم آن ها همنشین و دوست معاشر است ، چرا که انسان خواه و ناخواه تأثیرپذیر است و بخش مهمی از افکار و صفات اخلاقی خود را از طریق دوستانش می گیرد، این حقیقت

ص: ۱۲

هم از نظر علمی و هم از طریق تجربه و مشاهدات حسی به ثبوت رسیده است .

این تأثیرپذیری از نظر منطق اسلام تا آن حدّ است که در روایات اسلامی از پیامبر خدا حضرت سلیمان چنین نقل شده است :
«لَا تَحْكُمُوا عَلَى رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ يُصَاحِبُ ، فَإِنَّمَا يُعْرِفُ الرَّجُلُ بِأَشْكَالِهِ وَ أَقْرَانِهِ وَ يُنْسَبُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَ أَخْدَانِهِ :
درباره کسی قضاوت نکنید تا به دوستانش نظر بيفکنید چراکه انسان بوسیله دوستان و یاران و رفقاییش شناخته می شود.» (۱)

جزء نوزدهم (۱۵)

روز قیامت پیامبر از بی توجهی مردم به قرآن شکایت می کند

۳۰ وَ قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا

پیامبر عرضه داشت: پروردگارا! این قوم من از قرآن دوری جستند .

این سخن و این شکایت پیامبر صلی الله علیه و آله امروز نیز همچنان ادامه دارد ، که از گروه عظیمی از مسلمانان به پیشگاه خدا شکایت می برد که این قرآن را به دست فراموشی سپردند ، قرآنی که رمز حیات است و وسیله

ص: ۱۳

۱- « سفینه البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۷ (ماده صدق) .

نجات، قرآنی که عامل پیروزی و حرکت و ترقی است، قرآنی که مملو از برنامه های زندگی می باشد، این قرآن را رها ساختند و حتی برای قوانین مدنی و جزاییشان دست گدایی به سوی دیگران دراز کردند.

(۱۶) سوره فرقان

۳۱ وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَ كَفٰى بِرَبِّكَ هٰدِيًا وَ نَصِيْرًا

و این گونه برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم، اما همین بس که خدا هادی و یاور تو است.

گاه از این جمله چنین به نظر می رسد که خداوند برای دلداری پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: تنها تو نیستی که دشمن داری بلکه برای هر پیامبری دشمنی از سوی ما قرار داده شده و لازمه این سخن استناد وجود دشمنان انبیاء به خدا است که نه با حکمت خدا سازگار است و نه بااصل آزادی اراده انسان ها.

در پاسخ باید گفت: تمام اعمال انسان ها از یک نظر منتسب به خدا است، زیرا از ناحیه او است، بنابراین وجود این دشمنان را برای انبیاء می توان از این نظر به خدا نسبت داد، بی آن که مستلزم جبر و سلب اختیار گردد و به مسؤولیت آن ها در مقابل کارهایشان خدشه ای وارد شود.

جزء نوزدهم (۱۷)

درمقابل گل ها، خارها می روید و در برابر نیکان، بدان قرار دارند، بی آن که مسؤولیت هیچ یک از دو دسته از میان برود تا آزمایش

ص: ۱۴

الهی در مورد همگان تحقق یابد .

قرآن را با تأمل و تفکر بخوانید

۳۲ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَّاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً

و کافران گفتند : چرا قرآن یک جا نازل نمی شود ؟ این به خاطر آن است که قلب تو را بر آن محکم داریم و آن را تدریجا بر تو خواندیم .

واژه « تَرْتِيل » از ماده « رَتَلَ » به معنی منظم بودن و مرتب بودن است ، لذا کسی که دندان هایش خوب و منظم و مرتب باشد ، عرب به او « رَتَلَ الْأَشْيَانِ » می گوید ، روی این جهت ترتیل به معنی پی در پی آوردن سخنان یا آیات روی نظام و حساب گفته شده است .

(۱۸) سوره فرقان

بنابراین جمله « وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً » اشاره به این واقعیت است که آیات قرآن گرچه تدریجا و در مدت ۲۳ سال نازل شده است اما این نزول تدریجی روی نظم و حساب و برنامه ای بوده ، به گونه ای که در افکار ، رسوخ کند و دل ها را مجذوب خود سازد .

در تفسیر کلمه « تَرْتِيل » روایات جالبی نقل شده که به یکی از آن ها ذیلاً اشاره می کنیم :

در تفسیر « مجمع البیان » از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده که به ابن عباس فرمود : إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَرَتَّلْهُ تَرْتِيلاً : هنگامی که

ص: ۱۵

قرآن را خواندی آن را با ترتیل بخوان .

ابن عباس می گوید پرسیدم : ترتیل چیست ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « حروف و کلمات آن را کاملاً روشن ادا کن ، نه همچون خرماى خشکیده (یا ذرات شن) آن را پراکنده کن و نه همچون شعر آن را با سرعت پشت سر هم بخوان ، به هنگام برخورد با عجایب قرآن توقف کنید و بیندیشید و دل ها را با آن تکان دهید و هرگز نباید همت شما این باشد که به سرعت سوره را به پایان رسانید » (بلکه مهم اندیشه و تدبر و بهره گیری از قرآن است) . (۱)

جزء نوزدهم (۱۹)

اگر خورشید و سایه نبود!!

۴۵ أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا

آیا ندیدی چگونه پروردگارت سایه را گسترده ؟ و اگر می خواست آن را ساکن قرار می داد ؟ سپس خورشید را بر وجود آن دلیل قرار دادیم .

قسمت اول از آیه اشاره ای است به اهمیت نعمت سایه های گسترده و متحرک ، سایه هایی که یک نواخت باقی نمی ماند بلکه در حرکت است و نقل مکان می دهد ، همان سایه ای است که بعد از طلوع

ص: ۱۶

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

فجر و قبل از طلوع آفتاب بر زمین حکمفرما است و لذت بخش ترین

(۲۰) سوره فرقان

سایه ها و ساعات همان است ، این نور کم رنگ و سایه گستر ، از لحظه طلوع فجر شروع می شود و به هنگام طلوع آفتاب روشنایی جایگزین آن می گردد .

به دنبال آن می فرماید : « ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا » .

اشاره به این که اگر آفتاب نبود مفهوم سایه روشن نمی شد ، اصولاً سایه از پرتو آفتاب به وجود می آید ، زیرا « سایه » معمولاً به تاریکی کم رنگی گفته می شود که برای اشیاء پیدا می شود و این در صورتی است که نور به جسمی که قابل عبور از آن نباشد بتابد و در طرف مقابل سایه آشکار شود ، بنابراین نه فقط طبق قانون « تُعْرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا » سایه را با نور باید تشخیص داد بلکه وجود آن نیز از برکت نور است .

۴۶ ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا

سپس آن را آهسته جمع می کنیم .

می دانیم هنگامی که خورشید طلوع می کند تدریجاً سایه ها برچیده

جزء نوزدهم (۲۱)

می شود تا به هنگام ظهر که در بعضی از مناطق سایه به کلی معدوم می شود ، زیرا آفتاب درست بالای سر هر موجودی قرار می گیرد و در دیگر مناطق به حداقل خود می رسد و به این ترتیب سایه ها نه یک دفعه ظاهر می گردند و نه یک دفعه برچیده می شوند و این خود یکی از

ص: ۱۷

حکمت های پروردگار است ، چرا که اگر انتقال از نور به ظلمت و بالعکس ناگهانی صورت می گرفت برای همه موجودات زیان آور بود ، اما این نظام تدریجی در این حالت انتقالی چنان است که بیشترین فایده را برای موجودات دارد بی آن که ضرری داشته باشد .

۴۷ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا

و او کسی است که شب را برای شما لباس قرار داد و خواب را برای شما مایه راحت و روز را مایه حرکت و حیات قرار داد .

« سُبَات » در لغت از ماده « سَبَّت » به معنی قطع نمودن است ، سپس به معنی تعطیل کردن کار به منظور استراحت آمده و این که « روز شنبه » را در لغت عرب « يَوْمُ السَّبْتِ » می نامند به خاطر آن است که نامگذاری آن از برنامه یهود گرفته شده چرا که روز شنبه، روز تعطیلی آن ها بود .

(۲۲) سوره فرقان

واژه « نُشُور » در اصل از نشر به معنی گستردن ، در مقابل پیچیدن است .

پرده ظلمانی شب نه تنها انسان ها که تمام موجودات روی زمین را در خود مستور می سازد و آن ها را همچون لباس ، محفوظ می دارد و همچون پوششی که انسان به هنگام خواب برای ایجاد تاریکی و

استراحت از آن استفاده می کند، او را دربرمی گیرد .

بعد اشاره به نعمت خواب می کند : « وَالنَّوْمَ سُبَاتًا » .

در حقیقت این تعبیر اشاره ای به تعطیل تمام فعالیت های جسمانی به هنگام خواب است ، زیرا می دانیم در موقع خواب ، قسمت مهمی از کارهای بدن به کلی تعطیل می شوند و قسمت دیگر همچون کار قلب و دستگاه تنفس ، برنامه عادی خود را بسیار کم کرده و به صورت آرام تر ادامه می دهند تا رفع خستگی و تجدید قوا شود .

جزء نوزدهم (۲۳)

بادها پیام آور باران و برکات الهی

۴۸ وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا لِّبَنِي إِدْرَىٰ رَحْمَةً وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا

و او کسی است که بادها را بشارت گرانی پیش از رحمتش فرستاد و از آسمان آبی پاک کننده نازل کردیم .

نقش بادها به عنوان پیش قراولان نزول رحمت الهی بر کسی پوشیده نیست چرا که اگر آن ها نبودند هرگز قطره بارانی بر سرزمین خشکی نمی بارید ، درست است که تابش آفتاب ، آب دریاها را تبخیر کرده به بالا می فرستد و تراکم این بخارها درقشر سردبالای هوا تشکیل ابرهای باران را می دهد ، ولی اگر بادها این ابرهای پر بار را از بالای اقیانوس ها به سوی زمین های خشک نرانند، بار دیگر ابرها تبدیل به باران می گردد و در همان دریا فرومی ریزد.

ص: ۱۹

خلاصه وجود این مبشران رحمت که به طور دایم در سرتاسر زمین در حرکتند سبب آبیاری خشکی های روی زمین و نزول باران حیاتبخش و تشکیل رودها و چشمه ها و چاه های پر آب و پرورش انواع گیاهان می گردد .

همیشه قسمتی از این بادهای که در پیشاپیش توده های ابر در حرکتند و آمیخته با رطوبت ملایمی هستند ، نسیم دل انگیزی ایجاد می کنند که از درون آن بوی باران به مشام می رسد ، اینان همچون بشارت دهنده ای هستند که از قدوم مسافر عزیزی خبر می دهند .

تعبیر به « رِیاح » (بادهای) به صورت جمع شاید اشاره به انواع مختلف آن ها باشد که بعضی شمالی ، بعضی جنوبی ، بعضی از شرق به غرب و بعضی از غرب به شرق می وزد و طبعاً سبب گسترش ابرها در کلّ مناطق روی زمین می شود .

۴۹ لُنْجِیْ بِهٖ بَلَدَةٌ مَّیْتًا وَ نُسْقِیْهِ مِمَّا خَلَقْنَا اَنْعَامًا وَ اِنَاسٍ کَثِیْرًا

جزء نوزدهم (۲۵)

تابه وسیله آن سرزمین مرده رازنده کنیم و آن را برای نوشیدن در اختیار مخلوقات که آفریده ایم چهارپایان و انسان های بسیار بگذاریم .

« بَلَدَةٌ » در این جا به معنی بیابان و صحرا است .

جمله « نُسْقِیْهِ » از ماده « اِسْقَاء » است و تفاوت آن با « سَقَى » ، چنانکه راغب در مفردات و بعضی دیگر از مفسران گفته اند ، این است که اِسْقَاء به معنی آماده ساختن آب و در اختیار گذاردن است که هر موقع انسان اراده کند از آن بنوشد ، درحالی که ماده « سَقَى »

به معنی آن است که ظرف آب را به دست کسی بدهند، تا بنوشد و به تعبیر دیگر اِسْقَاء معنی وسیع تر و گسترده تری دارد.

در این آیه سخن از چهارپایان و انسان های بسیار به میان آمده، هرچند تمام حیوانات و انسان ها از آب باران استفاده می کنند.

این به خاطر آن است که اشاره به بیابان گردان و چادرنشینی کند که مطلقا آبی در اختیار ندارند و به طور مستقیم از آب باران استفاده می کنند، این نعمت بزرگ برای آن ها محسوس تر است، هنگامی که قطعه ابری در آسمان ظاهر می شود، رگباری می زند و گودال ها پر از آب زلال باران می شود حیواناتشان سیراب و خودشان نیز از آن می نوشند، جنبش حیات و زندگی را در وجود خود و چهارپایانشان به خوبی احساس می کنند.

(۲۶) سوره فرقان

۵۰ وَلَقَدْ صَرَّفْنَاۤ اَیَّاتِنَا لَیِّنًاۙ لِّیَذَّكَّرُوۤاۙ فَابۤیۤ اَکْثَرِ النَّاسِ اِلَّا کُفُرًا

ما این آیات را به صورت های گوناگون در میان آن ها قرار دادیم تا متذکر شوند ولی بیشتر مردم جز انکار و کفر کاری نکردند.

ضمیم در جمله « صَرَّفْنَا » به قرآن و آیات آن باز می گردد چرا

ص: ۲۱

که این تعبیر (به صورت فعل ماضی و مضارع) در ده مورد از قرآن مجید آمده که در ۹ مورد صریحا به آیات قرآن و بیانات آن بازمی گردد و در موارد متعددی جمله « لِيَذْكُرُوا » یا مانند آن ، پشت سر آن قرار گرفته است .

جزء نوزدهم (۲۷)

اصولاً ماده « تصریف » که به معنی تغییر دادن و دگرگون ساختن است با آیات قرآن که در لباس های مختلف ، گاه به صورت وعد و گاهی به صورت وعید ، گاه به صورت امر و گاهی به صورت نهی و گاه به صورت سرگذشت پیشینیان می آید تناسب دارد .

دو دریای آب شیرین و شور در کنارهم

۵۳ وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَّحْجُورًا

و او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد یکی گوارا و شیرین و دیگری شور و تلخ و در میان آن ها برزخی قرار داد تا با هم مخلوط نشوند (گویی هریک به دیگری می گوید) دور باش و نزدیک نیا .

« مَرَجَ » از ماده « مَرَجَ » به معنی مخلوط کردن و یا ارسال و رها نمودن است و در این جا به معنی در کنار هم قرار گرفتن آب شیرین و شور است .

(۲۸) سوره فرقان

« عَذْبٌ » به معنی گوارا و پاکیزه و خنک و « فُرَاتٌ » به

ص: ۲۲

معنی خوش طعم و خوشگوار است ، «مِلْح» به معنی شور و «أَجَاجُ» به معنی تلخ و گرم است (بنابراین ملح و اجاج نقطه مقابل عذب و فرات است) .

« بَرَزَخ » به معنی حجاب و حایل میان دو چیز است .

و جمله « حَجْرًا مَحْجُورًا » جمله ای بوده است که در میان عرب به هنگامی که با کسی روبرو می شدند و از او وحشت داشتند برای گرفتن امان ، این جمله را می گفتند ، یعنی « ما را معاف و در امان دارید و از ما دور باشید » .

این آیه یکی دیگر از مظاهر شگفت انگیز قدرت پروردگار را در جهان آفرینش ترسیم می کند که چگونه یک حجاب نامریی و حایل ناپیدا در میان دریای شور و شیرین قرار می گیرد و اجازه نمی دهد آن ها با هم آمیخته شوند .

البته امروز ما این را می دانیم که این حجاب نامریی همان «تفاوت

جزء نوزدهم (۲۹)

درجه غلظت آب شور و شیرین » و به اصطلاح تفاوت « وزن مخصوص » آن ها است که سبب می شود تا مدت مدیدی به هم نیامیزند .

گرچه جمعی از مفسران برای پیدا کردن چنین دو دریایی در روی کره زمین به زحمت افتاده اند که در کجا دریای آب شیرین در کنار آب شور قرار گرفته و مخلوط نمی شود، ولی این مشکل نیز برای ما حل شده است ، زیرا می دانیم تمام رودخانه های عظیم آب شیرین

ص: ۲۳

که به دریاها می ریزند در کنار ساحل ، دریایی از آب شیرین تشکیل می دهند و آب های شور را به عقب می رانند و تا مدت زیادی این وضع ادامه دارد و به خاطر تفاوت درجه غلظت آن ها از آمیخته شدن با یکدیگر ابا دارند و هریک به دیگری « حَجْرًا مَحْجُورًا » می گوید .

جالب این که بر اثر جزر و مد آب دریاها که در شبانه روز دومرتبه بر اثر جاذبه ماه صورت می گیرد سطح آب دریا به مقدار زیادی بالا و پایین می رود ، این آب های شیرین که دریایی را تشکیل داده اند در مصب همان رودخانه ها و نقاط اطراف آن در خشکی پیش می روند و انسان ها از زمان های قدیم از این موضوع استفاده کرده ، نه‌های زیادی در این گونه مناطق دریا کنده اند و زمین های فراوانی را زیر کشت درختان برده اند که وسیله آبیاری آن ها همین آب شیرین است که به وسیله جزر و مد بر مناطق وسیع گسترش می یابد .

(۳۰) سوره فرقان

هم اکنون در جنوب ایران شاید میلیون ها نخل وجود دارد که ما قسمتی از آن را از نزدیک مشاهده کرده ایم که تنها به همین وسیله آبیاری می شوند و در فاصله زیادی از ساحل دریا قرار گرفته اند ، در سال هایی که بارندگی کم و آب رودخانه های عظیمی که به دریا می ریزد تقلیل پیدا کند گاهی آب شور غلبه می کند که مردم کشاورز این سامان از آن سخت نگران می شوند زیرا به زراعت آن ها لطمه می زند .

ولی معمولاً چنین نیست و این آب « عذب و فرات » که در کنار

آن آب « ملح و اجاج » قرار گرفته ، به آن آمیخته نمی شود ، سرمایه بزرگی برای آن ها محسوب می شود .

جالب این که هنگامی که انسان با هواپیما از این مناطق می گذرد ، منظره این دو آب که رنگ های متفاوتی دارند و باهم آمیخته نمی شوند به خوبی نمایان است که انسان را به یاد این نکته قرآنی می اندازد .

جزء نوزدهم (۳۱)

برج های آسمانی

۶۱ تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا

جاودان و پربرکت است آن خدایی که در آسمان هابرج هایی قرار داد و در میان آن چراغ روشن و ماه نوربخشی آفرید .

« بُرُوجٌ » جمع « بُرُوجٌ » دراصل به معنی « ظهور » است و لذا آن قسمت از دیوار اطراف شهر یا محل اجتماع لشکر را که بلندتر و آشکارتر است « بُرُوجٌ » می نامند و نیز به همین دلیل هنگامی که زن زینت خود را آشکار سازد « تَبَرَّجَتِ الْمَرْءَةُ » می گویند .

به هر حال برج های آسمانی اشاره به صورت های مخصوص فلکی است که خورشید و ماه در هر فصل و هر موقعی از سال در برابر یکی از آنان قرار می گیرند مثلاً می گویند خورشید در برج « حمل » قرار گرفته ، یعنی محاذی « صورت فلکی حمل » می باشد و یا « قمر » در « عقرب » است ، یعنی کره ماه برابر صورت فلکی

...[۱] واقع شده (صور فلکی به مجموعه ای از ستارگان گفته می شود که شکل خاصی در نظر ما دارند) .

(۳۲) سوره فرقان

به این ترتیب آیه اشاره به منزلگاه های آسمانی خورشید و ماه کرده و به دنبال آن اضافه می کند : « و در این برج ها چراغ روشن و ماه نوربخشی قرار داد : وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا » .

در حقیقت این آیه بیانگر نظم دقیق سیر خورشید و ماه در آسمان و نظام فوق العاده دقیقی است که میلیون ها سال بی کم و کاست بر آن ها حکم فرما است به گونه ای که منجمان آگاه می توانند از صدها سال قبل وضع حرکت خورشید و ماه رادر روز و ساعت معین نسبت به صدها سال بعد پیش بینی کنند ، این نظامی که حاکم بر این کرات عظیم آسمانی است شاهد گویایی بر وجود پروردگاری است که مدبر و اداره کننده عالم بزرگ هستی می باشد .

جزء نوزدهم (۳۳)

آیا با این همه نشانه های روشن ، با این منازل بدیع و دقیق خورشید و ماه باز او را نمی شناسید و می گوئید : « مَا الرَّحْمَانُ » ؟

اما این که چرا خورشید را « سِرَاج » نامیده ؟ و ماه را با صفت « مُنِير » همراه نموده ؟ ممکن است دلیلش این باشد که « سِرَاج » به معنی چراغ است که نور از درون خودش سرچشمه می گیرد و این متناسب با وضع خورشید است که طبق تحقیقات مسلم علمی نورش از خود او است ، برخلاف ماه که نورش از پرتو خورشید است و لذا آن

ص: ۲۶

را با « مُنیر » توصیف کرده ، یعنی « روشنی بخش » هرچند نورش از دیگری گرفته شده باشد .

تشریح از خدا به خاطر خلقت شب و روز

۶۲ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا

او کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد برای آن ها که بخواهند متذکر شوند یا شکرگزاری کنند .

(۳۴) سوره فرقان

این نظام بدیع که بر شب و روز حاکم است و متناوباً جانشین یکدیگر می شوند و میلیون ها سال این نظم ادامه دارد ، نظمی که اگر نبود زندگی انسان بر اثر شدت نور و حرارت یا تاریکی و ظلمت به تباهی می کشید ، برای آن ها که می خواهند خدا را بشناسند دلیل جالبی است .

می دانیم پیدایش نظام « شب » و « روز » بر اثر گردش زمین به دور خورشید است و تغییرات تدریجی و منظم آن که دایماً از یکی کاسته و بر دیگری افزوده می شود به خاطر تمایل محور آن نسبت به مدارش می باشد که باعث وجود فصل های چهارگانه است .

اگر کره زمین ما در حرکت دورانی تندتر و یا کندتر از امروز می چرخید در یک صورت شب ها آن قدر طولانی می شد که همه چیز منجمد می گشت و روزها آن قدر طولانی که نور آفتاب همه چیز را می سوزاند و در صورت دیگر فاصله کوتاه شب و روز تأثیر آن ها را

ص: ۲۷

خنثی می کرد ، به علاوه قوه گریز از مرکز آن قدر بالا می رفت که موجودات زمینی رابه خارج از کره زمین پرتاب می نمود

جزء نوزدهم (۳۵)

مطالعه این نظام از یک سو فطرت خداشناسی را در انسان بیدار می سازد و از سوی دیگر روح شکرگزاری را در او زنده می کند .

صفات دوازده گانه نوجوانان خداپرست

۶۳ وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا

بندگان خاص خداوند رحمن آن ها هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند و هنگامی که جاهلان آن ها را مخاطب سازند به آن ها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند) .

«هَوْنًا» مصدر است و به معنی نرمش و آرامش وعدم تکبر می باشد.

آیات ۶۳ تا ۷۴ دوازده صفت از صفات ویژه بندگان خاص خدا را بیان می کند که بعضی به جنبه های اعتقادی ارتباط دارند و برخی اخلاقی و پاره ای اجتماعی ، قسمتی جنبه فردی دارد و بخش دیگری جمعی است و روی هم رفته مجموعه ای است از والاترین ارزش های انسانی .

ص: ۲۸

نفی غرور و خودخواهی

نخستین توصیفی که از « عِبَادُ الرَّحْمَنِ » شده است ، نفی کبر و غرور و خودخواهی است که در تمام اعمال انسان و حتی در کیفیت راه رفتن او آشکار می شود زیرا ملکات اخلاقی همیشه خود را در لابلای اعمال و گفتار و حرکات انسان نشان می دهند، تا آن جا که از چگونگی راه رفتن یک انسان می توان با دقت و موشکافی به قسمت قابل توجهی از اخلاق او پی برد .

در حدیث جالبی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که روزی از کوچه ای عبور می کردند جمعی از مردم را در یک نقطه مجتمع دیدند از علت آن سؤال کردند عرض کردند دیوانه ای است که اعمال جنون آمیز و خنده آورش مردم را متوجه خود ساخته آن هارا به سوی خود فراخواند و فرمود : می خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم ؟ همه خاموش بودند و با تمام وجودشان گوش می دادند .

جزء نوزدهم (۳۷)

فرمود : « اَلْمُتَّبِعُ فِي مَشْيِهِ ، اَلنَّاطِرُ فِي عِطْفِيهِ ، اَلْمُحْرَكُ جَنَبِيهِ بِمَنْكِبِيهِ الَّذِي لَا يُرْجَى خَيْرُهُ وَلَا يُؤْمَنُ شَرُّهُ ، فَذَلِكَ الْمَجْنُونُ وَ هَذَا مُبْتَلَى : كَسَى كَهَ بِا تَكْبَرٍ وَ غُرُورٍ رَاهٍ مِي رُودٍ وَ پِيُوسْتَه بَه دُوطَرْفِ خُودِ نِگَاهِ مِي كَنْد ، پَهْلُوهَايِ خُودِ رَا بِا شَانَه خُودِ حَرْكَتِ مِي دَهْد (غَيْرِ از خُودِ نَمِي بِيْنَد وَ اَنْدِيْشَه اش از خُودِش فِرَاتِرِ نَمِي رُود) كَسِي كَه مَرْدَمِ بَه خَيْرِ او اْمِيْدِ نِدَارَنْد وَ از شَرِ او دِرَاْمَانِ نِيْسْتَنْد دِيْوَانَه وَاَقْعِي او

است اما این را که دیدید تنها یک بیمار است .

بردباری و بزرگواری

دومین وصف آن ها حلم و بردباری است چنانکه قرآن در ادامه همین آیه می گوید : « وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا » .

سلامی که نشانه بی اعتنایی توأم با بزرگواری است ، نه ناشی از ضعف ، سلامی که دلیل عدم مقابله به مثل در برابر جاهلان و سبک مغزان است ، سلام وداع گفتن با سخنان بی رویه آن ها است ، نه سلام تحیت که نشانه محبت و پیوند دوستی است ، خلاصه سلامی که نشانه حلم و بردباری و بزرگواری است .

(۳۸) سوره فرقان

۶۴ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا

آن ها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند .

نماز شب

« سُجَّدٌ » جمع « ساجِدٌ » و « قِيَامٌ » جمع « قَائِمٌ » است .

در این آیه به سومین ویژگی آن ها یعنی عبادت خالصانه پروردگار پرداخته است .

در ظلمت شب که چشم غافلان در خواب است و جایی برای تظاهر و ریا وجود ندارد خواب خوش را بر خود حرام کرده و به خوش تراز آن که ذکر خدا و قیام و سجود در پیشگاه با عظمت او است

ص: ۳۰

می پردازند ، پاسی از شب را به مناجات با محبوب می گذرانند و قلب و جان خود را با یاد و نام او روشن می کنند .

جزء نوزدهم (۳۹)

۶۵ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا

آن ها کسانی هستند که می گویند پروردگارا عذاب جهنم را از ما برطرف گردان که عذابش سخت و پردوام است .

۶۶ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا

آن بد جایگاه و بد محل اقامتی است .

ترس از مجازات الهی در صورت ارتکاب گناه

واژه «غرام» در اصل به معنی مصیبت و ناراحتی شدیدی است که دست از سر انسان برندارد، اطلاق این واژه بر جهنم به خاطر آن است که عذابش شدید ، پی گیر و پردوام است .

چهارمین صفت ویژه آنان خوف و ترس از مجازات و کیفر الهی است.

با این که آن ها شب ها به یاد خدا هستند و به عبادتش مشغول و روزها در مسیر انجام وظیفه گام برمی دارند باز هم قلوبشان مملو از ترس مسؤولیت ها است ، همان ترسی که عامل نیرومندی برای حرکت به سوی انجام وظیفه بیشتر و بهتر است ، همان ترسی که به سان یک پلیس نیرومند از درون ، انسان را کنترل می کند و بی آن که مأمور و مراقبی داشته باشد وظایف خود را به نحو احسن انجام می دهد

ص: ۳۱

و در عین حال خود را در پیشگاه خدا مقصّر می شمرد .

(۴۰) سوره فرقان

۶۷ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا

آن ها کسانی هستند که هرگاه انفاق کنند نه اسراف می کنند و نه سخت گیری، بلکه در میان این دو حد اعتدالی دارند.

رعایت اعتدال و میانه روی در مصرف

واژه «قوام» در لغت به معنی عدالت و استقامت و حد وسط میان دو چیز است و «قوام» (بر وزن کتاب) به معنی چیزی است که مایه قیام و استقرار بوده باشد .

در تفسیر « اسراف » و « اقتار » که نقطه مقابل یکدیگرند مفسران سخنان گوناگونی دارند که روح همه به یک امر بازمی گردد و آن این که « اسراف » آن است که بیش از حد و در غیر حق و بیجا مصرف گردد و « اقتار » آن است که کمتر از حق و مقدار لازم بوده باشد .

جزء نوزدهم (۴۱)

در یکی از روایات اسلامی تشبیه جالبی برای « اسراف » و « اقتار » و حد اعتدال شده است و آن این که هنگامی که امام صادق این آیه را تلاوت فرمود مشتی سنگ ریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت و فرمود این همان « اقتار » و سخت گیری است ، سپس مشت دیگری برداشت

ص: ۳۲

و چنان دست خود را گشود که همه آن به روی زمین ریخت و فرمود این «اسراف» است، بارسوم مشت دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود به گونه ای که مقداری فرو ریخت و مقداری در دستش بازماند و فرمود این همان «قوام» است. (۱)

۶۸ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ

۱ « تفسیر نُورِ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۴ ، صفحه ۲۹ .

(۴۲) سوره فرقان

الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزُنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا

آن ها کسانی هستند که معبود دیگری را با خداوند نمی خوانند و انسانی را که خداوند خورش را حرام شمرده جز به حق به قتل نمی رسانند و زنا نمی کنند و هر کس چنین کند مجازاتش را خواهد دید .

توحید خالص

« اِثْمٌ » و « اِثَامٌ » در اصل به معنی اعمالی است که انسان را از رسیدن به ثواب دور می سازد ، سپس به هر گونه گناه اطلاق شده است ، ولی در این جا به معنی جزای گناه است .

ششمین ویژگی « عِبَادُ الرَّحْمَنِ » که در آیه مورد بحث آمده توحید خالص است که آن ها را از هر گونه شرک و دوگانه و یا چند گانه پرستی دور می سازد .

ص: ۳۳

۱- « تفسیر نُورِ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۴ ، صفحه ۲۹ .

رعایت حرمت جان مردم

هفتمین صفت ، پاکی آن ها از آلودگی به خون بی گناهان است : « وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ » .

از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که تمام نفوس انسانی دراصل محترمند و ریختن خون آن ها ممنوع است ، مگر عواملی پیش آید که این احترام ذاتی را تحت الشعاع قرار دهد و مجوز ریختن خون گردد .

۶۹ يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا

چنین کسی عذاب اودر قیامت مضاعف می گردد و با خواری همیشه در آن خواهد ماند.

در این جا دو سؤال پیش می آید : نخست این که چرا عذاب این گونه اشخاص مضاعف می گردد ؟ چرا به اندازه گناهشان مجازات نشوند ؟ آیا این با اصول عدالت سازگار است ؟

دیگر این که در این جا سخن از خلود و عذاب جاویدان است ، در حالی که می دانیم خلود تنها مربوط به کفار است و از سه گناهی که در این آیه ذکر شده تنها گناه اول کفر می باشد و اما قتل نفس و زنا نمی تواند سبب خلود گردد ؟

(۴۴) سوره فرقان

مفسران در پاسخ سؤال اول گفته اند : منظور از مضاعف شدن عذاب این است که بر هر یک از این گناهان سه گانه که در این آیه مذکور است مجازات جداگانه ای خواهد شد که مجموعاً عذاب مضاعف است.

از این گذشته گاه یک گناه سرچشمه گناهان دیگر می شود ، مانند کفر که سبب ترک واجبات و انجام محرمات می گردد و این خود موجب مضاعف شدن مجازات الهی است .

و اما در پاسخ سؤال دوم می توان گفت که بعضی از گناهان به قدری شدید است که سبب بی ایمان از دنیا رفتن می شود، همان گونه که درباره قتل نفس در ذیل ۹۳ سوره نساء گفته ایم .(۱)

در مورد زنا مخصوصا اگر زناى محصنه باشد نیز ممکن است چنین باشد .

جزء نوزدهم (۴۵)

تبدیل سیئات به حسنات

۷۰. اَلَا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهان این گروه را به حسنات تبدیل می کند و خداوند آمرزنده و مهربان است .

خداوند به لطف و کرمش و فضل و انعامش بعد از توبه کردن سیئات اعمال او را محومی کند و به جای آن حسنات می نشاند ، چنان که در روایتی از ابوذر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: « روز قیامت که

ص: ۳۵

می شود بعضی از افراد را حاضر می کنند خداوند دستور می دهد گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره ها را بپوشانید ، به او گفته می شود گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره ها را بپوشانید ، به او گفته می شود تو در فلان روز فلان گناه صغیره را انجام دادی و او به آن اعتراف می کند ، ولی قلبش از کبائر ترسان و لرزان است .

(۴۶) سوره فرقان

در این جا هر گاه خدا بخواهد به او لطفی کند دستور می دهد به جای هر سیئه حسنه ای به او بدهید ، عرض می کند پروردگارا! من گناهان مهمی داشتم که آن ها را در این جا نمی بینم .

ابوذر می گوید : در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله تبسم کرد که دندان هایش آشکار گشت سپس این آیه را تلاوت فرمود : « فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ » . (۱)

۷۱ وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا

و کسی که توبه کند و عمل صالح بجا آورد به سوی خدا بازگشت می کند (و پاداش خود را از او می گیرد) .

« مَتَاب » مصدر میمی به معنی توبه است و چون در این جا مفعول مطلق است تأکید را بیان می کند .

جزء نوزدهم (۴۷)

یعنی توبه و ترک گناه باید تنها به خاطر زشتی گناه نباشد بلکه

ص: ۳۶

علاوه بر آن انگیزه اش خلوص نیت و بازگشت به سوی پروردگار باشد .

بنابراین فی المثل ترک شراب یا دروغ به خاطر ضررهایی که دارد هرچند خوب است ولی ارزش اصلی این کار در صورتی است که از انگیزه الهی سرچشمه گیرد .

۷۲ وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا

آن ها کسانی هستند که شهادت به باطل نمی دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی کنند) و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند بزرگوارانه از آن می گذرند .

مفسران بزرگ این آیه را دو گونه تفسیر کرده اند :

پرهیز از حضور در مجالس باطل

بعضی همان گونه که در بالا- گفتیم ، شهادت « زور » را به معنی « شهادت به باطل » دانسته ، زیرا « زور » در لغت به معنی تمایل و انحراف است و از آن جا که دروغ و باطل و ظلم از امور انحرافی است ، به آن « زور » گفته می شود .

(۴۸) سوره فرقان

تفسیر دیگر این که : منظور از « شهود » همان « حضور » است ، یعنی بنندگان خاص خداوند در مجالس باطل ، حضور پیدا نمی کنند .

و در بعضی از روایات که از طرق ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده است به مجلس « غناء » تفسیر شده، همان مجالسی که در آن ها خوانندگی لهوی توأم با نواختن آلات موسیقی یا بدون آن انجام می گیرد.

ص: ۳۷

بدون شک منظور از این گونه روایات این نیست که مفهوم وسیع «زور» را محدود به «غنا» کند بلکه غنا یکی از مصادیق روشن آن است و سایر مجالس لهو و لعب و شرب خمر و دروغ و غیبت و امثال آن را نیز دربرمی گیرد .

به این ترتیب عباد الرحمن و بندگان خاص خدا نه شهادت دروغ می دهند و نه در مجالس لهو و باطل و گناه حضور می یابند ، چراکه حضور در این مجالس علاوه بر امضای گناه ، مقدمه آلودگی قلب و روح است .

جزء نوزدهم (۴۹)

فرار از بیهودگی

سپس در ذیل آیه به نهمین صفت برجسته آنان که داشتن هدف مثبت در زندگی است اشاره کرده می گوید : « وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا » .

درحقیقت آن ها نه در مجلس باطل حضور پیدامی کنند و نه آلوده لغو و بیهودگی می شوند .

و با توجه به این که «لَغْوٌ» شامل هرکاری که هدف عاقلانه ای در آن نباشد می گردد ، نشان می دهد که آن ها در زندگی همیشه هدف معقول و مفید و سازنده ای را تعقیب می کنند و از بیهوده گرایان و بیهوده کاران متنفرند و اگر این گونه کارها در مسیر زندگی آنان قرار گیرد، چنان از کنار آن می گذرند که بی اعتنایی آن ها خود دلیل عدم رضای

ص: ۳۸

باطنیشان به این اعمال است و آن چنان بزرگوارند که هرگز محیط های آلوده در آنان اثر نمی گذارد و رنگ نمی پذیرند .
بدون شک بی اعتنایی به این صحنه ها در صورتی است که راهی برای مبارزه با فساد و نهی از منکر ، بهتر از آن نداشته باشند
و گرنه بدون شک آن ها می ایستند و وظیفه خود را تا آخرین مرحله انجام می دهند .

(۵۰) سوره فرقان

۷۳ وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا

آن ها کسانی هستند که هرگاه آیات پروردگارشان به آن ها گوشزد شود کر و کور روی آن نمی افتند .

داشتن گوش شنوا و چشم بینا

دهمین توصیف این گروه از بندگان خاص خدا ، داشتن چشم بینا و گوش شنوا به هنگام برخورد با آیات پروردگار است .
راه خدا را با چشم و گوش بسته نمی توان پیمود، قبل از هر چیز گوش شنوا و چشم بینا برای پیمودن این راه لازم است ، چشمی
باطن نگر و ژرف بین و گوش حساس و نکته شناس .
و اگر درست بیندیشیم زیان این گروه که چشم و گوش بسته به گمان خود دنبال آیات الهی می روند کمتر از زیان دشمنانی
که آگاهانه ضربه بر پایه آیین حق می زنند نیست بلکه گاه به مراتب بیشتر است .

جزء نوزدهم (۵۱)

در حدیثی از امام صادق می خوانیم هنگامی که از تفسیر

این آیه از محضرش سؤال کردند فرمود: « مُسْتَبَصَّرِينَ لَيْسُوا بِشَكَكٍ : منظور این است که آن ها از روی آگاهی گام برمی دارند نه از روی شک و تردید ». (۱)

۷۴ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا

آن ها هستند که می گویند پروردگارا از همسران و فرزندان ما، مایه روشنی چشم ما قرارده و ما را پیشوای پرهیزکاران بنما. توجه ویژه به تربیت و رشد خانواده

« قُرَّةَ عَيْنٍ » معادل نور چشم است که در فارسی می گوئیم ، کنایه از کسی که مایه سرور و خوشحالی است این تعبیر در اصل از کلمه « قُرَّ » گرفته شده که به معنی سردی و خنکی است و از آن جا که معروف است اشک شوق همواره خنک و اشک های غم و اندوه داغ و سوزان است ، لذا قره عین به معنی چیزی است که مایه خنک شدن چشم انسان می شود ، یعنی اشک شوق از دیدگان او فرومی ریزد و این کنایه زیبایی است از سرور و شادمانی .

(۵۲) سوره فرقان

یازدهمین ویژگی این مؤمنان راستین آن است که توجه خاصی به تربیت خانواده خویش دارند و برای خود در برابر آن ها

ص: ۴۰

مسئولیت فوق العاده ای قایلند .

بدیهی است منظور این نیست که تنهادر گوشه ای بنشینند و دعاکنند ، بلکه دعادلیل شوق و عشق درونیشان براین امر است و رمز تلاش و کوشش .

تلاش در جهت رهبری و مدیریت شایسته بر شایستگان

و بالاخره دوازدهمین وصف برجسته این بندگان خالص خدا که از یک نظر مهم ترین این اوصاف است این که آن ها هرگز به این قانع نیستند که خود راه حق را بسپرنند بلکه همتشان آن چنان والا است که می خواهند امام و پیشوای جمعیت مؤمنان باشند و دیگران را نیز به این راه دعوت کنند .

جزء نوزدهم (۵۳)

لذا در پایان آیه می فرماید: « وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ اِمَامًا » .

پاداش بندگان ویژه خدا

۷۵ اُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعَرْشَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا

آن ها هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیبایی شان به آنان پاداش داده می شود و در آن با تحیت و سلام روبرو می شوند .

۷۶ خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنًا مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا

جاودانه در آن خواهند ماند، چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت جالبی .

ص: ۴۱

« غُرْفَه » از ماده « غَرْف » به معنی برداشتن چیزی و تناول آن است و غُرْفَه به چیزی می گویند که بر می دارند و تناول می کند (مانند آبی که انسان از چشمه برای نوشیدن برمی گیرد) سپس به قسمت های فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل اطلاق شده است و در این جا کنایه از برترین منزلگاه های بهشت است .

(۵۴) سوره فرقان

و از آن جا که « عِبَادُ الرَّحْمَنِ » با داشتن این اوصاف در صف اول مؤمنان قرار دارند درجه بهشتی آنان نیز باید برترین درجات باشد .

قابل توجه این که می گوید : این مقام عالی به خاطر این به آن ها داده می شود که در راه خدا صبر و استقامت به خرج دادند ، ممکن است چنین تصور شود که این وصف دیگری از اوصاف آنان است ، ولی در حقیقت این وصف تازه ای نیست بلکه ضامن اجرای تمام اوصاف گذشته است ، مگر بندگی پروردگار ، مبارزه با طغیان شهوات ، ترک شهادت زور ، قبول تواضع و فروتنی و غیر از این صفات بدون صبر و استقامت ، امکان پذیر است ؟

بنابراین صبر در این جا مفهوم وسیعی دارد که شکیبایی و استقامت در برابر مشکلات راه اطاعت پروردگار و جهاد و مبارزه با هوس های سرکش و ایستادگی در مقابل عوامل گناه همه در آن جمع است .

جزء نوزدهم (۵۵)

سپس اضافه می کند : « وَ يُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّهً وَ سَلَامًا » .

ص: ۴۲

بهشتیان به یکدیگر تحیت و سلام می گویند و فرشتگان به آن ها واز همه بالاتر خداوند به آن ها سلام و تحیت می گوید ، چنان که در آیه ۵۸ سوره یس می خوانیم : « سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ : برای آن ها سلامی است از سوی پروردگار رحیم » و در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره یونس می خوانیم : « وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلْنَ عَلَيْكُمْ مِنْ كُلِّ بابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ : فرشتگان از هر دری بر آن ها وارد می شوند و به آن ها می گویند سلام بر شما » .

در این که آیا « تحیت » و « سلام » در این جا دو معنی دارد یا یک معنی ؟ در میان مفسران گفتگو است ، ولی با توجه به این که « تحیت » در اصل به معنی دعا برای زندگی و حیات دیگری است و « سلام » از ماده سلامت است و به معنی دعا برای کسی است ، بنابراین

(۵۶) سوره فرقان

چنین نتیجه می گیریم که واژه اول به عنوان درخواست حیات است و واژه دوم برای توأم بودن این حیات با سلامت است ، هرچند گاهی ممکن است این دو کلمه به یک معنی بیاید .

اگر دعای شما نبود ارزشی نداشتید

۷۷ قُلْ مَا يَعْجُبُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا

بگو پروردگار من برای شما ارجی قایل نیست اگر دعای شما نباشد ، شما (آیات خدا و پیامبران را) تکذیب کردید

ص: ۴۳

و دامان شما را خواهد گرفت و از شما جدا نخواهد شد .

این آیه که آخرین سوره فرقان است در حقیقت نتیجه ای است برای تمام سوره و هم برای بحث هایی که در زمینه اوصاف «عِبَادُ الرَّحْمَنِ» در آیات گذشته آمده است، روی سخن رابه پیامبر صلی الله علیه و آله کرده می گوید: « بگو پروردگار من برای شما ارج و وزنی قایل نیست اگر دعای شما نباشد: قُلْ مَا يَعْبُؤُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ » .

جزء نوزدهم (۵۷)

« يَعْبُؤُ » از ماده « عَبَّأَ » (بر وزن عبد) به معنی سنگینی است ، بنابراین جمله « لَا يَعْبَأُ » یعنی وزنی قایل نیست و به تعبیر دیگر اعتنایی نمی کند .

گرچه درباره معنی دعا در این جا احتمالات زیادی داده شده ولی ریشه همه تقریباً به یک اصل باز می گردد که همان ایمان و توجه به پروردگار است .

بنابراین مفهوم آیه چنین می شود: آن چه به شما وزن و ارزش و قیمت در پیشگاه خدا می دهد همان ایمان و توجه به پروردگار و بندگی او است .

سپس می افزاید: « فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامَا » .

ممکن است چنین تصور شود که میان آغاز و پایان آیه تضادی وجود دارد و یا حداقل ارتباط و انسجام لازم دیده نمی شود ، ولی با کمی دقت روشن می شود که منظور اصلی این است شما در گذشته

آیات خدا و پیامبران او را تکذیب کردید اگر به سوی خدا نیاید و راه

(۵۸) سوره فرقان

ایمان و بندگی او را پیش نگیرید هیچ ارزش و مقامی نزد او نخواهید داشت و کیفرهای تکذیب‌تان قطعاً دامانتان را خواهد گرفت .

از جمله شواهد روشنی که این تفسیر را تأیید می‌کند حدیثی است که از امام باقر نقل شده : از آن حضرت سؤال کردند : « كَثْرَةُ الْقِرَائَةِ أَفْضَلُ أَوْ كَثْرَةُ الدُّعَاءِ ؟ : آیا بسیار تلاوت قرآن کردن افضل است یا بسیار دعانمودن ؟ » . امام در پاسخ فرمود : « كَثْرَةُ الدُّعَاءِ أَفْضَلُ وَ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ : بسیار دعا کردن افضل است و سپس آیه فوق را تلاوت فرمود » .

پایان سوره فرقان

ص: ۴۵

سوره شعراء

سوره شعراء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ طسآما

طسم .

روایات متعددی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا بعضی از صحابه در تفسیر « طسآما » نقل شده که همه نشان می دهد این حروف علامت های اختصاری از نام های خدا ، نام های قرآن و یا مکان های مقدس و یا بعضی از درختان بهشتی و مانند آن است .

۲ تَلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ

این آیات کتاب مبین است .

« تَلْكَ » از نظر ادبیات عرب اشاره به دور است و به معنی « آن » یا « آن ها » می باشد در کلام عرب و گاه در زبان فارسی برای بیان عظمت چیزی از اسم اشاره دور استفاده می شود ، یعنی موضوع به قدری مهم و بلند مرتبه است که گویی از دسترس ما بیرون و در اوج آسمان ها قرار دارد .

(۶۰) سوره شعراء

قابل توجه این که این آیه به همین صورت بی کم و کاست در آغاز سوره « یوسف » و « قصص » نیز آمده است و در همه این موارد بعد از حروف مقطعه واقع شده ، که نشان دهنده ارتباط این « حروف » با

« عظمت قرآن » است .

توصیف « قرآن » به « مبین » که در اصل از ماده « بیان » است اشاره به آشکار بودن عظمت و اعجاز آن می باشد که هرچه انسان در محتوای آن بیشتر دقت کند به معجزه بودنش آشناتر می شود .

دلسوزی غیرقابل وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به مردم

۳ لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ

گویی می خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست دهی به خاطر این که آن ها ایمان نمی آورند .

« باخِعٌ » از ماده « بَخِعَ » به معنی هلاک کردن خویشتن از شدت غم و اندوه است. این تعبیر نشان می دهد که تاچه اندازه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به مردم دلسوز و در انجام رسالت خویش اصرار و پافشاری داشت و از این که می دید تشنه کامانی در کنار چشمه آب زلال قرآن و اسلام نشسته اند و باز از تشنگی فریاد می کشند ناراحت بود .

جزء نوزدهم (۶۱)

آری همه پیامبران الهی این چنین دلسوز بودند مخصوصا پیامبر اسلام که این تعبیر کرارا در قرآن در مورد او آمده است .

قانون زوجیت عمومی موجود است

۷ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ

آیا آن ها به زمین نگاه نکردند ، چه اندازه در آن از انواع گیاهان آفریدیم .

ص: ۴۷

واژه « کریم » در اصل به معنی چیز پرارزش است ، گاه در مورد انسان به کار می رود و گاه گیاهان و گاهی حتی نامه توصیف به « کریم » می شود مانند سخن ملکه سبا در مورد نامه سلیمان : « إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيْكِ كِتَابٌ كَرِيمٌ » (۲۹ / نمل) .

(۶۲) سوره شعراء

در گذشته انسان ها کم و بیش فهمیده بودند که بعضی از گیاهان دارای نوع نر و نوع ماده است و برای بارور ساختن گیاهان از طریق تلقیح استفاده می کردند این مسأله در مورد درختان نخل کاملاً شناخته شده بود ، ولی نخستین بار «لینه» دانشمند و گیاه شناس معروف سوئدی، در اواسط قرن ۱۸ میلادی ، موفق به کشف این واقعیت شد که مسأله زوجیت در دنیای گیاهان تقریباً یک قانون عمومی است و گیاهان نیز همانند غالب حیوانات از طریق آمیزش نطفه نر و ماده بارور می شوند و سپس میوه می دهند .

ولی قرآن مجید قرن ها قبل از این دانشمند ، کرارا در آیات مختلف به زوجیت در جهان گیاهان اشاره کرده (در آیه مورد بحث و در سوره رعد آیه ۴ و لقمان آیه ۱۰ و سوره ق آیه ۷) و این خود یکی از معجزات علمی قرآن است .

و منظور از گیاه کریم گیاهان پرفایده است و البته هر گیاهی دارای فوایدی است که با پیشرفت علم این حقیقت روز به روز آشکارتر می شود .

ص: ۴۸

۸ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

در این نشانه روشنی است (بر وجود خدا) ولی اکثر آن ها هرگز مؤمن نبوده اند .

آری توجه به این واقعیت که این خاک ظاهراً بی ارزش با داشتن یک ترکیب معین مبدأ پیدایش انواع گل های زیبا و درختان پرثمر و میوه های رنگارنگ با خواص کاملاً متفاوت است بیانگر نهایت قدرت خدا است ، اما این کوردلان آن چنان غافل و بی خبرند که این گونه آیات الهی را می بینند ، بازهم در غفلت هستند ، چرا که کفر و لجاج در قلب آن ها رسوخ کرده است .

۹ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

پروردگار تو عزیز و رحیم است .

« عزیز » به معنی قدرتمندی است که شکست ناپذیر است ، هم توانایی بر ارائه آیات بزرگ دارد و هم درهم کوبنده تکذیب کنندگان است ، ولی با این حال « رحیم » است و رحمت و اسعه اش همه جا را فرا گرفته و بازگشت جدی به سوی او در یک لحظه کوتاه کافی است که تمام نظر لطف اورامتوجه انسان سازد و بر گناهان گذشته اش قلم عفو کشد .

(۶۴) سوره شعراء

۶۹ وَآتَلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ

و بر آن ها خبر ابراهیم را بخوان .

خداوند در این آیات به سرگذشت الهام بخش ابراهیم و

مبارزاتش با مشرکان می پردازد و این مطلب را از گفتگوی ابراهیم به عمویش آزر و قوم گمراه آغاز می کند .

۷۰ اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ

هنگامی که به پدرش و قومش گفت: چه چیز را پرستش می کنید؟

واژه «آب» در لغت عرب و در قرآن مجید گاه به پدر اطلاق شده و گاه به عمو و در این جا معنی دوم صحیح است .

مسلم ابراهیم می دانست آن ها چه می پرستند هدفش این بود که آن ها را به سخن درآورد و به کار خود اعتراف کنند ، ضمناً تعبیر به

جزء نوزدهم (۶۵)

« ما » (چه چیز) بیانگر یک نوع تحقیر است .

۷۱ قالُوا نَعْبُدُ اَصْنَامًا فَنَظَّلُ لَهَا عَاكِفِينَ

گفتند: بت هایی را می پرستیم و همه روز ملازم عبادت آنانیم.

« اَصْنَام » جمع « صَيْنَم » به معنی مجسمه ای بوده است که از طلا و نقره یا چوب و مانند آن می ساختند و به پرستش آن می پرداختند و آن را مظهر مقدسین و مقدسات می پنداشتند .

جمله « نَظَّلُ » معمولاً به کارهایی که در روز انجام می شود اطلاق می گردد و ذکر آن به صورت صیغه مضارع اشاره به استمرار و دوام است .

« عَاكِف » از ماده « عَكُوف » است که به معنی توجه به چیزی و ملازمت آمیخته با احترام نسبت به آن است و تأکید بیشتری بر معنی سابق است .

این تعبیر نشان می دهد که آن ها نه تنها احساس شرمندگی از کار خود

نداشتند بلکه بسیار به کار خود افتخار می کردند که بعد از جمله « نَعْبُدُ أَصْنَامًا : ما بت هایی را می پرستیم » که برای بیان مقصودشان کافی بود اضافه کردند : « فَظَلُّوا لَهَا عَاكِفِينَ : ما همه روز سر بر آستان آن ها می ساییم » .

(۶۶) سوره شعراء

۷۲ قَالَ هَلْ يَسْمَعُ مَوْنَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ

گفت: آیا هنگامی که آنان را می خوانید صدای شما را می شنوند؟

۷۳ أَوْ يَنْفَعُ مَوْنَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ

یا سودی به شما می رسانند، یا زیانی؟

حداقل چیزی که در معبود لازم است این است که ندای عابد خویش را بشنود و در گرفتاری ها به یاریش بشتابد ، یا لااقل از مخالفت فرمان او واهمه ای باشد .

اما در این بت ها چیزی که نشان دهد آن ها کمترین درک و شعوری دارند و یا کمترین تأثیری در سرنوشت انسان ها ، به چشم نمی خورد . فلزات یا سنگ و چوب های بی ارزشی هستند که خرافات و نیروی توهم و پندار به آن ها چنین موقعیتی بخشیده است .

۷۴ قَالَ مَوْا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ

جزء نوزدهم (۶۷)

گفتند : فقط ما نیاکان خود را یافتیم که چنین می کنند .

این پاسخ که بیانگر تقلید کورکورانه آن ها از نیاکان جاهل و نادانشان

بود تنها پاسخی بود که می توانستند به گفته ابراهیم بدهند، پاسخی که دلیل بطلانش در آن نهفته است و هیچ عاقلی به خود اجازه نمی دهد چشم و گوش بسته به دنبال دیگران بیفتد، به خصوص این که معمولاً تجربیات آیندگان از گذشتگان بیشتر است و دلیلی بر تقلید کورکورانه از آنان وجود ندارد .

۷۵ قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ

گفت: آیا دیدید چیزی را که شما عبادت می کردید ؟

۷۶ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ

شما و پدران پیشین شما .

۷۷ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ

همه آن ها دشمن منند مگر پروردگار عالمیان .

قابل توجه این که ابراهیم می گوید : « آن ها با من دشمنند » هر چند

(۶۸) سوره شعراء

لازمه آن این است که من نیز با آن ها عداوت دارم ، ولی این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که عبادت بت ها مایه بدبختی و گمراهی و عذاب دنیا و آخرت انسان است .

و این در حکم عداوت آن ها محسوب می شود ، به علاوه از آیات متعددی از قرآن استفاده می شود که بت ها در قیامت از عابدان خود بیزاری می جویند و به دشمنی آن ها برمی خیزند ، به فرمان خدا

ص: ۵۲

به سخن درمی آیند و تنفر خود را ابراز می دارند. (۱)

چه کسی مرا آفرید و هدایت کرد

۷۸ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ

آن کسی که مرا آفرید و هدایت می کند .

هم در عالم تکوین هدایت کرده و وسایل حیات مادی و معنوی در اختیارم گذارده و هم در عالم تشریح ، وحی و کتاب آسمانی ، برای من فرستاده است .

جزء نوزدهم (۶۹)

ذکر کلمه « فاء » بعد از آفرینش ، اشاره به این است که هدایت از خلقت جدا نیست و دوش به دوش آن ، همه جا پیش می رود و جمله « يَهْدِينِ » که به صورت « فعل مضارع » آمده است دلیل روشنی بر استمرار هدایت و نیاز انسان به او در تمام عمر است .

گویی ابراهیم با این سخن ، بیانگر این حقیقت است که من از لحظه خلقتم ، همیشه با او بوده ام و در همه حال با اویم ، حضور او را در زندگی خود احساس می کنم ، او دوستی است که رشته ای در گردنم افکنده و می برد هر جا که خاطر خواه او است .

۷۹ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ

و کسی که مرا غذا می دهد و سیراب می نماید .

ص: ۵۳

۱- « تفسیر نمونه » ، جلد ۱۳ ، ذیل آیه ۸۲ سوره مریم .

آری من همه نعمت ها را از او می بینم ، پوست و گوشت من ، آب و غذای من ، همه از برکات او است .

۸۰ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ

(۷۰) سوره شعراء

و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می دهد .

با این که بیماری نیز گاهی از ناحیه او است ، اما برای رعایت ادب در سخن آن را به خود نسبت می دهد .

۸۱ وَالَّذِي يُمَيِّنُ ثُمَّ يُحْيِي

و کسی که مرا می میراند و سپس زنده می کند .

سپس از مرحله زندگی دنیا پا را فراتر گذارده ، به زندگی جاویدان در سرای آخرت می پردازد تا روشن سازد که من همه جا بر سرخوان نعمت او نشسته ام نه فقط در دنیا که در آخرت نیز هم

۸۲ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ

و کسی که امید دارم گناهانم را در روز جزا ببخشد .

بدون شک پیامبران معصومند و گناهی ندارند که بخشوده شود ، ولی گاهی حسنات نیکان ، گناه مقربان محسوب می شود و در مقام والای آنان گناه انجام یک کار خوب نیز قابل بازخواست است ، چرا که از کار نیکوتری جلوگیری کرده و لذا ترک اولایش می نامند .

جزء نوزدهم (۷۱)

او هرگز تکیه بر اعمال نیک خود نمی کند که این ها در جنب کرم الهی ، هیچ است و در مقابل نعمت هایش قابل ذکر نیست ، بلکه تنها

ص: ۵۴

تکیه اش بر لطف است و این آخرین مرحله انقطاع الی الله است .

کوتاه سخن این که : ابراهیم برای مشخص ساختن معبود حقیقی ، نخست به سراغ « خالقیت » پروردگار می رود ، سپس مقام ربوبیت او را در همه مراحل روشن سازد .

نخست مرحله هدایت است ، سپس مرحله « نعمت های مادی » اعم از ایجاد شرایط و دفع موانع و سرانجام مرحله « زندگی جاودانی » در سرای دیگر که در آن جا نیز ربوبیتش در چهره بخشش مواهب و آمرزش گناه جلوه گر می شود و به این ترتیب بر پندار خرافی خدایان متعدد و ارباب انواع خط بطلان می کشد و سر تعظیم بر آستان پروردگار فرود می آورد .

دعاهای پر بار ابراهیم

۸۳ رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْيَقِيْنِي بِالصَّالِحِيْنَ

(۷۲) سوره شعراء

پروردگارا! به من علم و دانش مرحمت فرما و مرا به صالحان ملحق کن .

« حکم » و « حکمت » از یک ریشه است و حکمت همان گونه که راغب در مفردات گفته رسیدن به حق از طریق علم و آگاهی است و شناخت موجودات و افعال نیک و به تعبیر دیگر معرفت ارزش ها و معیارهایی که انسان به وسیله آن بتواند ، حق را هر کجا هست بشناسد و باطل را در هر لباس تشخیص دهد ، این همان چیزی است که بعضی از

فلاسفه از آن به عنوان « کمال قوه نظریه » تعبیر کرده اند .

این همان حقیقتی است که « لقمان » از ناحیه خدا دریافت داشته بود : « وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ » (۱۲ / لقمان) و به عنوان « خیر کثیر » در آیه ۲۶۹ سوره بقره از آن یاد شده است : « وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا » و به نظر می رسد که « حکم » مفهومی برتر از « حکمت » داشته باشد ، یعنی آگاهی توأم با آمادگی برای اجرا و به تعبیر دیگر قدرت بر داوری صحیح که خالی از هواپرستی و خطا باشد .

جزء نوزدهم (۷۳)

آری ابراهیم قبل از هرچیز از خدا « شناخت عمیق و صحیح » توأم با حاکمیت تقاضا می کند ، چرا که هیچ برنامه عملی بدون چنین زیربنایی امکان پذیر نیست .

و به دنبال آن ملحق شدن به صالحین را از خدا تقاضا می کند که اشاره به جنبه های عملی و به اصطلاح « حکمت عملی » است، درمقابل تقاضای قبل که ناظر به « حکمت نظری » بود .

بدون شک ابراهیم هم دارای مقام « حکم » بود و هم در زمره « صالحان » پس چرا چنین تقاضایی از خدا می کند ؟

پاسخ این است که نه حکمت دارای حد معینی است و نه صالح بودن، او تقاضایی کند روزبه روز به مراتب بالاتر و بالاتر از علم و عمل برسد، حتی به موقعیت یک پیامبر اولوالعزم در این جنبه ها قانع نیست .

ص: ۵۶

به علاوه او می داند همه این ها از ناحیه خدا است و هر لحظه امکان لغزش و سلب این مواهب وجود دارد ، لذا ادامه آن را علاوه بر تکامل از خدا می طلبد ، همان گونه که ما با این که انشاءالله در صراط مستقیم ایمان گام برمی داریم همه روز از خدا هدایت به « صراط مستقیم » را در نمازهایمان می طلبیم و تقاضای ادامه این راه و تکامل داریم .

(۷۴) سوره شعراء

تلاش برای بجا ماندن نام نیک از آدمی

۸۴ وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ

و برای من در میان امت های آینده زبان صدق (و ذکر خیر) قرار ده .

آن چنان کن که یاد من در خاطره ها بماند و خط و برنامه من در میان آیندگان ادامه یابد ، « اسوه » و الگویی باشم که به من اقتدا کنند و پایه گذار مکتبی باشم که به وسیله آن راه تو را بیاموزند و در خط تو حرکت کنند .

خداوند این دعای ابراهیم را نیز به اجابت رساند همان گونه که قرآن می گوید : « وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلَيْنَا : ما برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب ذکر خیر و لسان صدق برجسته و والایی قرار دادیم » (۵۰ / مریم) .

جزء نوزدهم (۷۵)

بعید نیست که این تقاضا شامل همان چیزی باشد که ابراهیم بعد از بنای خانه کعبه از خدا خواست و عرض کرد : « رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ

ص: ۵۷

رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ : پروردگارا در میان فرزندان ما (من و اسماعیل) پیامبری مبعوث کن که آیات تو را بر آن ها بخواند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد و آن ها را پاکیزه کند و رشد دهد « (۱۲۹ / بقره) .

و می دانیم این تقاضا با ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تحقق یافت و ذکر خیر ابراهیم از این طریق در این امت بزرگ تداوم گرفت .

۸۵ وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ

و مرا از وارثان بهشت پر نعمت گردان .

بهشتی که نعمت های معنوی و مادی در آن موج می زند ، نعمت هایی که نه زوالی دارد و نه ملالی ، نعمت هایی که برای ما زندانیان جهان دنیا حتی قابل درک نیست نه از مغزهایمان گذشته و نه چشم هایمان دیده و نه گوش هایمان شنیده است .

(۷۶) سوره شعراء

تعبیر به « اِزْث » در مورد بهشت یا به خاطر آن است که ارث به معنی دستیابی به نعمتی است بی رنج و تعب و مسلما آن همه نعمت های بهشتی در برابر طاعات ناچیز ما موهبتی بی رنج و تعب است و یا به خاطر آن است که طبق روایات هرانسانی خانه ای در بهشت و خانه ای در دوزخ دارد هنگامی که دوزخی شود خانه بهشتیش به دیگران می رسد .

۸۶ وَاعْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ

و پدرم (عمویم) را ببامرز که او از گمراهان بود .

ص: ۵۸

این وعده را ابراهیم طبق صریح آیه ۱۱۴ سوره توبه « وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ اِبْرَاهِيمَ لِابِيهِ اِلَّا عَنْ مَوْعِدِهِ وَعَدَّهَا اِيَّاهُ » قبلاً به عمویش آذر داده بود و هدفش این بود که از این طریق بتواند در قلب او نفوذ کند و او را به سوی ایمان بکشاند ، لذا به او چنین قولی داد و به این قول نیز عمل کرد و طبق روایتی از ابن عباس نقل شده کرارا برای « آزر » استغفار نمود ، اما هنگامی که « آزر » در حال کفر از دنیا رفت و دشمنی او در برابر آیین حق مسلم شد ابراهیم استغفار را قطع کرد .

جزء نوزدهم (۷۷)

۸۷ وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ

و مراد روزی که مردم مبعوث می شوند، شرمنده و رسوا مکن.

« لا- تُخْزِنِي » از ماده « خَزَى » به طوری که راغب در مفردات گوید به معنی « شکست روحی » (شرمساری) است که یا از ناحیه خود انسان است که به صورت حیاء مفرط جلوه گر می شود و یا از ناحیه دیگری است که بر انسان تحمیل می کند .

این تعبیر از ناحیه ابراهیم ، علاوه بر این که درس و سرمشقی است برای دیگران ، نشانه احساس مسؤولیت و اعتماد بر لطف پروردگار است .

۸۸ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ

در آن روزی که مال و فرزندان سودی نمی بخشد .

در حقیقت این دو سرمایه مهم زندگی دنیا ، اموال و نیروهای

ص: ۵۹

انسانی در آن جا کمترین نتیجه ای برای صاحبانش نخواهد داشت و به طریق اولی سایر سرمایه های این جهان که در رتبه های بعد از این دو قرار دارند سودی نخواهد بخشید .

(۷۸) سوره شعراء

بدیهی است منظور در این جا از مال و فرزندان ، مال و فرزندان نیست که در طریق جلب رضای خدا به کار گرفته شده باشند ، بلکه تکیه روی جنبه های مادی مسأله است ، منظور این است که سرمایه های مادی در آن روز مشکلی را حل نمی کند ، اما در صورتی که در طریق اطاعت فرمان پروردگار قرار گیرند سرمایه مادی نخواهند بود ، رنگ الهی و صبغه الله به خود می گیرند و «الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ» محسوب می شوند.

۸۹ اِلَّا مَنْ اَتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيْمٍ

مگر کسی که باقلب سلیم به پیشگاه خدا آید .

و به این ترتیب تنها سرمایه نجات بخش در قیامت ، قلب سلیم است (سالم از هرگونه شرک و کفر و آلودگی به گناه)، چه تعبیر جامع و جالبی ؟ تعبیری که هم ایمان خالص و نیت پاک در آن وجود دارد و هم هرگونه عمل صالح ، چراکه چنین قلب پاک ، ثمره ای جز عمل پاک

جزء نوزدهم (۷۹)

نخواهد داشت و به تعبیر دیگر همان گونه که قلب و روح انسان در اعمال انسان مؤثر است اعمال او نیز بازتاب وسیعی در قلب و جان دارد و آن را به رنگ خود (خواه رحمانی یا شیطانی) در می آورند .

ص: ۶۰

۹۰ وَ أُولَئِكَ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ

(در آن روز) بهشت برای پرهیزکاران نزدیک می شود .

۹۱ وَ بَرَزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ

و دوزخ برای گمراهان آشکار می گردد .

«أُولَئِكَ» از ماده «زُفِيَ» به معنی قرب و نزدیکی است .

این در حقیقت قبل از ورود آن ها به بهشت و دوزخ است که هر یک از این دو گروه منظره جایگاه خود را از نزدیک می بینند : مؤمنان مسرور و گمراهان وحشت زده می شوند و این نخستین برنامه های پاداش و کیفر آن ها است .

جالب این که نمی گوید : پرهیزکاران را به بهشت نزدیک می کنند ، بلکه می گوید بهشت را به آن ها نزدیک می سازند و این اشاره به مقام بسیار با عظمت و پرارزش آن ها است .

(۸۰) سوره شعراء

۹۲ وَقِيلَ لَهُمْ إِنَّمَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ

و به آن ها گفته می شود کجا هستید معبودانی که آن ها را پرستش می کردید ؟

۹۳ مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ

معبودهایی غیر از خدا ، آیا آن ها شما را یاری می کنند؟ یا کسی به یاری آن ها می آید ؟

سپس به گفتگوهای سرزنش بار و عتاب آمیزی که در این

ص: ۶۱

هنگام با این گروه گمراه می شود پرداخته است .

ولی آن ها جوابی ندارند و کسی هم چنین انتظاری از آن ها ندارد .

۹۴ فَكُفِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ

در این هنگام همه آن معبودان با عابدان (گمراه) به دوزخ افکنده می شوند .

جزء نوزدهم (۸۱)

۹۵ وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ

و همچنین لشکریان ابلیس عموماً .

« غاؤون » از ماده « غَى » گرفته شده و به گفته « راغب » در « مفردات » ، آن نوع جهل و گمراهی است که از فساد عقیده سرچشمه گیرد .

چون « كُفِّبُوا » در اصل از ماده « كَبَّ » به معنی افکندن چیزی به صورت در گودال آمده است و تکرار آن (كُفِّبُوا) ، تکرار این سقوط را می رساند و این نشان می دهد که آن ها به هنگام سقوط در دوزخ همانند سنگی می باشند که از بالای بلندی به دره ای پرتاب می شود نخست به نقطه ای افتاده و از آن جا به نقطه دیگر تا در قعر دره قرار گیرد. (۱)

در حقیقت این سه گروه، بت‌ها و پرستش‌کنندگان بت‌ها و لشکریان شیطان که دلالتان این گناه و انحراف بودند، همگی در دوزخ جمع می‌شوند، اما به این صورت که آن‌ها را یکی پس دیگری به آن می‌افکنند.

۱ در فارسی امروز «کُتُبْکَبَه» به گروهی از سواران یا صدای پای ستوران و آدمیان به طور دسته‌جمعی گفته می‌شود و کنایه از جاه و جلال و شکوه و شوکت است. (فرهنگ معین).

(۸۲) سوره شعراء

در روایات متعددی که از امام باقر و امام صادق در ذیل آیه «فَكُتِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ» رسیده چنین می‌خوانیم: «هُم قَوْمٌ وَصِيَفُوا عِدْلًا بِالْبِسْطِ تَتَبَهُمْ ثُمَّ خَالَفُوهُ إِلَى غَيْرِهِ»: این آیه درباره کسانی است که حق و عدالتی را با زبان توصیف می‌کنند اما در عمل مخالف آن را انجام می‌دهند. (۱).

۹۶ قَالُوا وَ هُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ

آن‌ها در آن جا به محاصمه برمی‌خیزند و می‌گویند:

۹۷ تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکار بودیم.

جزء نوزدهم (۸۳)

۹۸ إِذْ تُسَوِّىكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ

چون شما را با پروردگار عالمیان برابر می‌شمردیم.

۹۹ وَ مَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ

اما کسی جز مجرمان ما را گمراه نکرد.

ص: ۶۳

۱- «نُورُ الثَّقَلَيْنِ»، «اصول کافی»، «تفسیر علی بن ابراهیم».

ولی سخن به این جا پایان نمی گیرد بلکه به دنبال آن صحنه ای از نزاع و جدال این سه گروه دوزخی را مجسم می سازد :

آری عابدان گمراه می گویند : « به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بودیم : تَالَّهِ إِنَّ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ » (۱).

« زیرا شما معبودان دروغین را با پروردگار عالمیان برابر می پنداشتیم » .

« اما هیچ کس ما را گمراه نکرد مگر مجرمان » .

همان مجرمانی که رؤسای جامعه ما بودند و برای حفظ منافع خویش ما را به این راه کشاندند و بدبخت کردند .

(۸۴) سوره شعراء

۱۰۰ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ

(افسوس که امروز) شفاعت کنندگانی برای ما وجود ندارد .

۱۰۱ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ

و نه دوست گرم و پر محبتی .

نه معبودان به شفاعت ما می پردازند ، آن چنان که ما در دنیا می پنداشتیم و نه دوستان قدرت یاری ما را دارند .

« شافِعِينَ » به صورت جمع و « صَدِيقٍ » به صورت مفرد آمده،

ص: ۶۴

۱- « إِنَّ » در « إِنَّ كُنَّا » مخففه از مثقله است و در اصل « اِنَّا كُنَّا » بوده است .

این تفاوت ممکن است به خاطر آن باشد که این گروه از گمراهان با چشم خود می بینند مؤمنانی که لغزش هایی داشته اند از شفاعت جمعی از شفاعت کنندگان همچون انبیاء و اوصیاء و فرشتگان و شفاعت بعضی از دوستان صالح برخوردار می شوند ، آن ها نیز آرزو می کنند که ای کاش شفاعت کننده و دوستی داشتند .

در حدیثی از جابر بن عبداللّه می خوانیم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله

جزء نوزدهم (۸۵)

چنین شنیدم که می فرمود : « بعضی از بهشتیان می گویند چه بر سر دوست ما آمد ، درحالی که دوستشان در جهنم است ، خداوند برای این که قلب این مؤمن را شاد کند فرمان می دهد دوستش را از دوزخ خارج کند و به بهشت بفرستد ، این جا است که باقی ماندگان در دوزخ می گویند وای بر ما که نه شفاعت کننده ای داریم نه دوست مهربانی . » (۱)

بدیهی است نه شفاعت بدون معیار و ملاک است و نه تقاضا درباره دوستشان بی حساب ، باید یک نوع پیوند و ارتباط معنوی در میان شفاعت کننده و شفاعت شونده وجود داشته تا این هدف تحقق یابد .

مفهوم واقعی شفاعت

کلمه « شَفَاعَه » از ریشه « شَفَع » به معنی جفت و « ضَمُّ الشَّيْءِ إِلَى مِثْلِهِ » گرفته شده و نقطه مقابل آن « وَتَر » به معنی تک و تنها است ،

(۸۶) سوره شعراء

سپس به ضمیمه شدن فرد برتر و قوی تری ، برای کمک به فرد ضعیف تر

ص: ۶۵

اطلاق گردیده است و این لفظ در عرف و شرع ، به دو معنی متفاوت گفته می شود :

شفاعت در لسان عامّه به این گفته می شود که شخص شفیع از موقعیت و شخصیت و نفوذ خود استفاده کرده و نظر شخص صاحب قدرتی را در مورد مجازات زبردستان خود عوض کند، گاهی با استفاده از نفوذ خود یا وحشتی که از نفوذ او دارند و زمانی با پیش کشیدن مسائل عاطفی و تحت تأثیر قرار دادن عواطف طرف .

و زمان دیگری با تغییر دادن مبانی فکری او ، درباره گناه مجرم و استحقاق او و مانند این ها

به طور خلاصه شفاعت طبق این معنی ، هیچ گونه دگرگونی در روحيات و فکر مجرم یا متهم ایجاد نمی کند ، تمام تأثیرها و دگرگونی ها ، مربوط به شخصی است که شفاعت نزد او می شود .

این نوع شفاعت در بحث های مذهبی ، مطلقاً معنی ندارد ، زیرا نه

جزء نوزدهم (۸۷)

خداوند اشتباهی می کند که بتوان نظر او را عوض کرد و نه عواطفی به این معنی که در انسان است دارد که بتوان آن را برانگیخت و نه از نفوذ کسی ملاحظه می کند و وحشتی دارد و نه پاداش و کیفرش ، بر محوری غیر از عدالت دور می زند .

مفهوم دیگر شفاعت بر محور دگرگونی و تغییر موضع « شفاعت شونده » دور می زند ، یعنی شخص شفاعت شونده ، موجباتی

ص: ۶۶

فراهم می سازد که از یک وضع نامطلوب و درخور کیفی بیرون آمده و به وسیله ارتباط با شفیع ، خود را در وضع مطلوبی قرار دهد که شایسته و مستحقّ بخشودگی گردد ، ایمان به این نوع شفاعت ، در واقع یک مکتب عالی تربیت و وسیله اصلاح افراد گناهکار و آلوده و بیداری و آگاهی است و شفاعت در منطق اسلام ، از نوع اخیر است .

و خواهیم دید که تمام ایرادها ، خرده گیری ها و حمله ها ، همه متوجه تفسیر اوّل ، برای شفاعت می شود ، نه مفهوم دوّم که یک معنی منطقی و معقول و سازنده است .

(۸۸) سوره شعراء

این بود تفسیر اجمالی شفاعت ، در دو شکل « تخدیری » و « سازنده » .

شفاعت در عالم تکوین

آن چه در مورد شفاعت ، به تفسیر صحیح و منطقی آن گفتیم ، در جهان تکوین و آفرینش (علاوه بر عالم تشریح) نیز فراوان دیده می شود ، نیروهای قویّی تر این جهان به نیروهای ضعیف تر ضمیمه شده و آن ها را در مسیر هدف های سازنده پیش می برند ، آفتاب می تابد و باران می بارد و بذرها را در دل زمین آماده می سازد تا استعدادهای درونی خود را به کار گیرند و نخستین جوانه حیات را بیرون فرستند ، پوست دانه ها را بشکافند و از ظلمتکده خاک سربر آورده ، به سوی آسمان که از آن نیرو دریافت داشته اند ، پیش بروند .

ص: ۶۷

این صحنه ها در حقیقت یک نوع شفاعت تکوینی در رستاخیز زندگی و حیات است و اگر با اقتباس از این الگو ، نوعی از شفاعت در صحنه « تشریح » قائل شویم ، راه مستقیمی را پیش گرفته ایم که توضیح آن را به زودی خواهیم خواند .

جزء نوزدهم (۸۹)

مدارک شفاعت

اکنون به مدارک اصلی و دست اول، در مورد مسأله شفاعت می پردازیم :

در قرآن درباره مسأله « شفاعت » (به همین عنوان) در حدود ۳۰ مورد، بحث شده است (البته بحث ها و اشارات دیگری به این مسأله بدون ذکر این عنوان ، نیز دیده می شود) .

آیاتی که در قرآن پیرامون این مسأله بحث می کند، در حقیقت به چند دسته تقسیم می شود ؛

گروه اول آیاتی است که به طور مطلق، شفاعت را نفی می کند، مانند ؛ «أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ» (۲۵۴/بقره) و مانند ؛ «وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةً» (۴۸/بقره) .

در این آیات راه های متصور برای نجات مجرمان ، غیر از ایمان و عمل صالح ، چه از طریق پرداختن عوض مادی یا پیوند و سابقه دوستی و یا مسأله شفاعت ، نفی شده است .

(۹۰) سوره شعراء

باره برخی مجرمان آمده : « فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ

ص: ۶۸

الشَّافِعِينَ : شفاعت شفاعت کنندگان ، به حال آن ها سودی ندارد « (۴۸ / مُدَّثِّر) .

گروه دوم آیاتی است که « شفیع » را منحصرأ خدا ، معرّفی می کند ، مانند ؛ « مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ : غیر از خدا ولی و شفیع نداریم » (۴ / سجده) و « قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا : همه شفاعت ها ، مخصوص خدا است » (۴۴ / زمر) .

گروه سوم آیاتی است که شفاعت را مشروط به اذن و فرمان خدا می کند ، مانند ؛ « مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ : چه کسی می تواند جز به اذن خدا ، شفاعت نماید » (۲۵۵ / بقره) و « وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ : شفاعت جز برای کسانی که خدا اجازه دهد ، سودی ندارد » (۲۳ / سبأ) .

گروه چهارم آیاتی است که شرایطی برای شفاعت شونده بیان کرده ، گاهی این شرط را رضایت و خشنودی خدا معرفی می کند ، مانند ؛ « وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى » (۲۸ / انبیاء) .

جزء نوزدهم (۹۱)

طبق این آیه شفاعت شفیعان ، منحصرأ شامل حال کسانی است که به مقام « ارْتِضَاء » ، یعنی پذیرفته شدن در پیشگاه خداوند ، رسیده اند .

و گاه نیز شرط آن را گرفتن عهد و پیمان نزد خدا معرفی می کند ، مانند ؛ « لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا »

ص: ۶۹

(۸۷ / مریم) (منظور از این عهد و پیمان ، ایمان به خدا و پیامبران الهی است) .

و زمانی صلاحیت شفاعت شدن را از بعضی از مجرمان سلب می کند ، مانند سلب شفاعت از ظالمان ، در آیه « مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ » (۱۸ / غافر) .

و به این ترتیب داشتن عهد و پیمان الهی ، یعنی ایمان و رسیدن به مقام خشنودی پروردگار و پرهیز از گناهانی چون ظلم و ستم ، جزء شرایط حتمی شفاعت است .

(۹۲) سوره شعراء

شرایط گوناگون شفاعت

خلاصه این که آیات شفاعت ، به خوبی نشان می دهد که مسأله شفاعت ، از نظر منطق اسلام ، یک موضوع بی قید و شرط نیست ، بلکه قیود و شرایطی از نظر جرمی که درباره آن شفاعت می شود ، از یک سو ، شخص شفاعت شونده از سوی دیگر و شخص شفاعت کننده از سوی سوم دارد که چهره اصلی شفاعت و فلسفه آن را روشن می سازد .

مثلاً گناهانی همانند ظلم و ستم ، به طور کلی از دایره شفاعت بیرون شمرده شده و قرآن می گوید : ظالمان « شفیع مطاعی » ندارند .

و اگر ظلم را به معنی وسیع کلمه آن چنان که در بعضی از احادیث ، بعداً خواهد آمد تفسیر کنیم ، شفاعت منحصر به مجرمانی خواهد بود که از کار خود نادمند و پشیمان و در مسیر جبران

ص: ۷۰

و اصلاحند و در این صورت شفاعت پشتوانه ای خواهد بود ، برای توبه و ندامت از گناه (و این که بعضی تصور می کنند با وجود ندامت و توبه نیازی به شفاعت نیست، اشتباهی است که پاسخ آن رابه زودی خواهیم داد).

جزء نوزدهم (۹۳)

از طرف دیگر طبق آیه ۲۸ سوره انبیاء تنها کسانی مشمول بخشودگی از طریق شفاعت می شوند که به مقام « اِرْتِضَاء » رسیده اند و طبق آیه ۸۷ سوره مریم دارای « عهد الهی » هستند .

این دو عنوان ، همان گونه که از مفهوم لغوی آن ها و از روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده ، استفاده می شود ، به معنی ایمان به خدا و حساب و میزان و پاداش و کیفر و اعتراف به حسنات و سیئات نیکی اعمال نیک و بدی اعمال بد و گواهی به درستی تمام مقرراتی است که از سوی خدا نازل شده ، ایمانی که در فکر و سپس در زندگی آدم...انعکاس یابد و نشانه اش این است که خود را از صفت ظالمان طغیان گر ، که هیچ اصل مقدّسی را به رسمیت نمی شناسند ، بیرون آورد و به تجدیدنظر در برنامه های خود وادارد .

در آیه ۶۴ سوره نساء در مورد آمرزش گناهان در سایه شفاعت آمده است: « وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا » در این آیه ، توبه و استغفار مجرمان، مقدّمه ای برای شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده شده است.

(۹۴) سوره شعراء

و در آیه ۹۷ و ۹۸ سوره یوسف آمده: « قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ

ص: ۷۱

لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ، قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ » نیز آثار ندامت و پشیمانی از گناه ، در تقاضای برادران یوسف از پدر به خوبی خوانده می شود. در مورد شفاعت فرشتگان (در ۷ / مؤمن) می خوانیم که : استغفار و شفاعت آن ها ، تنها برای افراد باایمان و تابعان سبیل الهی و پیروان حق است « وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ». باز در این جا این سؤال که با وجود توبه و تبعیت از سبیل الهی و گام نهادن در مسیر حق ، چه نیازی به شفاعت است ، مطرح می شود که در بحث حقیقت شفاعت ، پاسخ آن را خواهیم گفت. در مورد شفاعت کنندگان نیز این شرط را ذکر کرده که باید گواه بر حق باشند «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ»

جزء نوزدهم (۹۵)

(۸۶ / زُحُوف) و به این ترتیب شفاعت شونده باید یک نوع ارتباط و پیوند با شفاعت کننده ، برقرار سازد ، پیوندی از طریق توجه به حق و گواهی قولی و فعلی به آن ، که این خود نیز عامل دیگری برای سازندگی و بسیج نیروها ، در مسیر حق است .

ص: ۷۲

در روایات اسلامی، نیز تعبیرات فراوانی می بینیم که مکمل مفاد آیات فوق است و گاهی صریح تر از آن، از جمله؛

در تفسیر « برهان » از امام کاظم از علی نقل شده که می فرماید: « از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم؛ " شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي ... " : شفاعت من برای مرتکبین گناهان کبیره است »، راوی حدیث که «ابن ابی عمیر» است، می گوید: از امام کاظم پرسیدم: « چگونه برای مرتکبان گناهان کبیره، شفاعت ممکن است، در حالی که خداوند می فرماید: " وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى "، مسلم است کسی که مرتکب کبائر شود، مورد اِرتضاء و خشنودی خدا نیست ».

(۹۶) سوره شعراء

امام در پاسخ فرمود: « هر فرد باایمانی که مرتکب گناهی می شود، طبعاً پشیمان خواهد شد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده، پشیمانی از گناه، توبه است... و کسی که پشیمان نگردد، مؤمن واقعی نیست و شفاعت برای او نخواهد بود و عمل او "ظلم" است و خداوند می فرماید؛ "ظالمان دوست و شفاعت کننده ای ندارند" [\(۱\)](#).

مضمون صدر حدیث، این است که شفاعت شامل مرتکبان کبائر می شود.

ص: ۷۳

ولی ذیل حدیث روشن می کند که شرط اصلی پذیرش شفاعت، واجد بودن ایمانی است که مجرم را به مرحله ندامت و خودسازی و جبران برساند و از ظلم و طغیان و قانون شکنی برهاند .

جزء نوزدهم (۹۷)

در کتاب « کافی » از امام صادق در نامه ای که به صورت مَتَّحِدِ الْمَالَ ، برای اصحابش نوشت ، چنین نقل شده است : « مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْفَعَهُ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَطْلُبْ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَرْضَى عَنْهُ » .

لحن این روایت نشان می دهد که برای اصلاح اشتباهاتی که در زمینه شفاعت، برای بعضی از یاران امام، خصوصا و جمعی از مسلمانان ، عموما رخ داده است ، صادر شده و باصراحت شفاعت های تشویق کننده به گناه ، در آن نفی شده است و می گوید : « هر کس دوست دارد مشمول شفاعت گردد ، باید خشنودی خدا را جلب کند » .^(۱)

باز در حدیث پرمعنی دیگری از امام صادق

(۹۸) سوره شعراء

می خوانیم : « در روز رستاخیز ، خداوند "عالم" و "عابد" را برمی انگیزد ، به عابد می گوید تنها به سوی بهشت رو ، اما به عالم می گوید ، برای مردمی که تربیت کردی ، شفاعت کن » .^(۲) در این حدیث پیوندی در میان

ص: ۷۴

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۰۴ (چاپ قدیم) .

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۰۵ .

« تأدیب عالم » و شفاعت او، نسبت به شاگردانش که مکتب او را درک کرده اند، دیده می شود که می تواند پرتوی به روی بسیاری از موارد تاریک این بحث بیفکند. به علاوه اختصاص شفاعت کردن به عالم و نفی آن از عابد، نشانه دیگری است، از این که شفاعت در منطق اسلام، یک مطلب قراردادی و یا پارتی بازی نیست، بلکه یک مکتب تربیتی است و تجسس می است، از تربیت در این جهان .

۱۰۲ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

اگر بار دیگر (به دنیا) باز گردیم از مؤمنان خواهیم بود .

درست است که آن ها در آن جا و در آن روز، ایمان پیدا کرده اند، ولی این یک نوع ایمان اضطراری است، ایمانی مؤثر و سازنده است که اختیاری و در این جهان باشد، ایمانی که سرچشمه هدایت و اعمال صالح گردد .

جزء نوزدهم (۹۹)

ولی به هر حال این آرزو نیز مشکلی را حل نمی کند و سنت الهی اجازه بازگشت را به هیچ کس نمی دهد و خود آن ها نیز این حقیقت را می دانند و کلمه « لَوْ » دلیل بر آن است. (۱)

۱۰۳ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

ص: ۷۵

۱- « لَوْ » حرف شرطی است که غالباً در مواردی که شرط محال است به کار می رود .

در این ماجرا آیت (و عبرتی) است ولی اکثر آن ها مؤمن نبودند .

سرانجام در پایان این بخش از سرگذشت ابراهیم و گفتگوهایش با قوم گمراه و دعاهایش در پیشگاه خدا و توصیف هایش از وضع روز قیامت ، خداوند به عنوان یک نتیجه گیری

(۱۰۰) سوره شعراء

برای همه بندگان ، همان دو آیه تکان دهنده را که در پایان داستان موسی و فرعون آمده بود و در پایان داستان انبیاء دیگر نیز در همین سوره خواهد آمد ، تکرار می فرماید .

۱۰۴ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

و پروردگارتو عزیز و رحیم است .

تکرار این جمله ها دلداری مؤثری است برای پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان اندک در آن روز و هم چنین اقلیت های مؤمن در هر عصر و زمان تا از اکثریت گمراه وحشت نکنند و به عزت و رحمت الهی دلگرم باشند و هم تهدیدی است برای گمراهان و اشاره ای است به این که اگر مهلتی به آن ها داده می شود، نه از جهت ضعف است بلکه به خاطر رحمت است.

شعر و شاعری در نگاه قرآن

۲۲۴ وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ

(پیامبر شاعر نیست) شعرا کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می کنند .

ص: ۷۶

خط مشی پیامبر از خط شعرا جدا است ، اکثر شعرا در عالم خیال و پندار حرکت می کنند و او در عالمی مملو از واقع بینی برای نظام بخشیدن به جهانی انسانی .

شعراء غالبا طالب عیش و نوشند و در بند زلف و خال یار (مخصوصا شاعرانی که در آن عصر و در محیط حجاز می زیستند چنان که از نمونه اشعارشان پیدا است) .

آن ها در حقیقت می خواستند مذمت کنند ، اما با این سخن مدح می کردند و این گفتارشان سند زنده ای بود بر نفوذ خارق العاده قرآن در افکار و دل ها .

قرآن درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید : « وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَتَّبِعِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُّبِينٌ لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا : ما شعر به او نیاموختیم و شعر و شاعری شایسته او نیست ، بلکه این ذکر و بیداری است و قرآن است آشکار تا افرادی را که روح حیات در کالبدشان است انذار کند» (۶۹/یس) .

(۱۰۲) سوره شعراء

۲۲۵ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ

آیا نمی بینی آن ها در هر وادی سرگردانند ؟

« يَهيمُونَ » از ماده « هيام » به معنی راه رفتن بدون هدف است .

آن ها غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه خویش هستند ، حتی گاهی که قافیه ها آن ها را به این سمت و آن سمت بکشاند ، در هر وادی

سرگردان می شوند .

آن ها غالباً در بند منطق و استدلال نیستند و اشعارشان از هیجانانگیزان تراوش می کند و این هیجانانگیز و جهش های خیالی هر زمان ، آنان را به وادی دیگری سوق می دهد .

۲۲۶ وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ

و سخنانی می گویند که عمل نمی کنند .

به علاوه شاعران معمولاً مردان بزمند نه جنگاوران رزم ، اهل سخندانه عمل .

اما پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سر تا پا عمل است و حتی دشمنان

جزء نوزدهم (۱۰۳)

او وی را به عزم راسخ و استقامت عجیب و اهمیت دادن به جنبه های عملی مسایل می ستایند شاعر کجا و پیامبر اسلام کجا ؟

نشانه های سه گانه شعراء غیر متعهد از دیدگاه قرآن

از جمع بندی بیانات فوق چنین استفاده می شود که قرآن سه نشانه برای این گروه از شعراء بیان کرده است :

نخست این که پیروان آن ها گروه گمراهانند و با الگوهای پنداری و خیالی از واقعیت ها می گریزند .

دیگر آن که آن ها مردمی بی هدفند و خط فکری آن ها به زودی دگرگون می شود و تحت تأثیر هیجان ها به آسانی تغییر می پذیرند .

سوم این که آن ها سخنانی می گویند که به آن عمل نمی کنند ،

حتی در آن جا که واقعیتی را بیان می دارند خود مرد عمل نیستند .

اما هیچ یک از این اوصاف سه گانه بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تطبیق نمی کند ، او درست نقطه مقابل این حرف ها است .

نشانه های چهارگانه شعراء متعهد از دیدگاه قرآن کریم

(۱۰۴) سوره شعراء

۲۲۷ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

مگر کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند و یاد خدا بسیار می کنند و به هنگامی که مورد ستم واقع می شوند به دفاع از خویشتن (مؤمنان) برمی خیزند (و از ذوق شعری خود کمک می گیرند) و به زودی آن ها که ستم کردند می دانند که بازگشت شان به کجاست .

ولی از آن جا که در میان شاعران افراد پاک و هدفداری پیدا می شوند که اهل عمل و حقیقت هستند و دعوت کننده به راستی و پاکی (هرچند از این قماش شاعران در آن محیط کمتر یافت می شد) قرآن برای این که حق این هنرمندان با ایمان و تلاشگران صادق ، ضایع نگردد ، با یک استثناء صف آن ها را از دیگران جدا می کند .

شاعرانی که هدف آن ها تنها شعر نیست ، بلکه در شعر ، ایمان و عمل صالح و هدف های انسانی می جویند ، شاعرانی که غرق در اشعار

ص: ۷۹

نمی شوند و غافل از خدا، بلکه « خدا را بسیار یاد می کنند » و اشعارشان مردم را به یاد خدا وامی دارد « وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا » .

جزء نوزدهم (۱۰۵)

« و به هنگامی که مورد ستم قرار می گیرند ، از این ذوق خویش ، برای دفاع از خویشتن و مؤمنان به پامی خیزند: وَأَنْتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا » .

و اگر به هجو و ذمّ گروهی با اشعارشان می پردازند ، به خاطر این است که از حق در برابر حمله و هجوم شعری آنان دفاع می کنند .

و به این ترتیب چهار صفت برای این شاعران با هدف بیان کرده : « ایمان » ، « عمل صالح » ، « بسیار یاد خدا بودن » و « در برابر ستم ها بپاخواستن و از نیروی شعر برای دفع آن کمک گرفتن » است .

و از آن جا که بیشتر آیات این سوره دلداری به پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان اندک آن روز در برابرانبوه دشمنان است و نیز از آن جا که بسیاری از آیات این سوره در مقام دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر تهمت های ناروا نازل شده ، سوره را با یک جمله پرمعنی تهدید آمیز به

(۱۰۶) سوره شعراء

این دشمنان لجوج پایان داده ، می گوید : « به زودی آن ها که ستم کردند می دانند که بازگشتشان به کجا است و سرنوشتشان چگونه است : وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ » .

ذکر خدا

در آیات فوق خواندیم که یکی از ویژگی های شاعران با هدف این است که خدا را بسیار یاد می کنند .

در حدیثی از امام صادق می خوانیم که فرمود : مراد از

ص: ۸۰

« ذکر کثیر » تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام است (که مشتمل بر تکبیر و حمد و تسبیح است) .

و در حدیث دیگری از همان امام می خوانیم که فرمود : « یکی از سخت ترین و مهم ترین اموری که خدا بر خلق ، فرض کرده است ، ذکر کثیر خدا است » سپس فرمود : « منظورم این نیست که " سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ " بگویند ، اگرچه این هم جزئی از آن است و لکن : " ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ وَ حَرَّمَ ،

جزء نوزدهم (۱۰۷)

فَإِنْ كَانَ طَاعَهُ عَمَلٍ بِهَا وَإِنْ كَانَ مَعْصِيَةٍ تَرْكُهَا : منظور یاد کردن خدا است به هنگامی که انسان با حلال و حرام مواجه می شود ، اگر اطاعت خدا باشد آن را انجام دهد و اگر معصیت باشد ترک گوید " . (۱)

پایان سوره شُعراء

ص: ۸۱

۱- « اصول کافی » .

سوره نمل

سوره نمل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ طَسَّآ تَلَّكَآ اَيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُّبِينٍ

طسآ ، این آیات قرآن و کتاب مبین است .

۲ هُدًى وَ بُشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ

وسيله هدايت و بشارت برای مؤمنان است .

در آغاز این سوره باز به « حروف مُقَطَّعَه » قرآن برخورد می کنیم و با توجه به این که بلافاصله بعد از آن از عظمت قرآن سخن می گوید به نظر می رسد که یکی از اسرار آن این باشد که این کتاب بزرگ و آیات مبین از حروف ساده الفباء تشکیل یافته و زینده ستایش ، آن آفریدگاری است که چنین اثر بدیعی را از چنان مواد ساده ای به وجود آورده و ما در این زمینه بحث های مشروحی در آغاز سوره بقره و آل عمران و اعراف داشته ایم .

جزء نوزدهم (۱۰۹)

سپس می افزاید : « تَلَّكَآ اَيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُّبِينٍ » .

اشاره به دور (با لفظ " تَلَّكَآ ") برای بیان عظمت این آیات آسمانی است و تعبیر به « مبین » تأکیدی است بر این که قرآن ، هم آشکار است و هم آشکار کننده حقایق . علاوه بر آن قرآن مایه هدايت و بشارت برای مؤمنان است .

۳ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ

همان کسانی که نماز را برپا می دارند و زکات را ادا می کنند و به آخرت یقین دارند .

و به این ترتیب ، هم اعتقاد آن ها به مبدأ و معاد محکم است و هم پیوندشان با خدا و خلق ، بنابراین اوصاف فوق اشاره ای به اعتقاد کامل و برنامه عملی جامع آن ها است .

زشتی ها را زیبا تصور نکنید

۴ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيْنًا لَّهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ

(۱۱۰) سوره نمل

کسانی که ایمان به آخرت ندارند ، اعمال (سوء) آن ها را برای آنان زینت می دهیم، به طوری که آن ها سرگردان می شوند .

آری چنین است حال کسانی که در طریق غلط گام می نهند و بر آن ادامه می دهند ، واضح است وقتی انسان کار زشت و نادرستی را انجام داد تدریجا قبح و زشتیش در نظر او کم می شود و به آن عادت می کند، پس از مدتی که به آن خو گرفت ، توجهاتی برای آن می تراشد ، کم کم به صورت زیبا و حتی به عنوان یک وظیفه در نظرش جلوه می کند و چه بسیارند افراد جنایت کار و آلوده ای که به راستی به اعمال خود افتخار

می کنند و آن را نقطه مثبتی می شمرند .

جالب این که در آیه مورد بحث و یکی دیگر از آیات قرآن (۱۰۸/انعام) این « تزیین » به « خدا » نسبت داده شده است ، درحالی که در هشت مورد به « شیطان » و در ده مورد به صورت فعل مجهول (زُئِن) آمده است و اگر درست بیندیشیم همه بیانگر یک واقعیت است .

جزء نوزدهم (۱۱۱)

اما این که به خدا نسبت داده شده است به خاطر آن است که او « مُسَبَّبُ الْأَسْبَابِ » در عالم هستی است و هر موجودی تأثیری دارد به خدا منتهی می شود ، آری این خاصیت را خداوند در تکرار عمل قرار داده که انسان تدریجا به آن خو می گیرد و حس تشخیص او دگرگون می شود ، بی آن که مسؤلیت انسان از بین برود و یا برای خدا ایراد و نقصی باشد .

و اگر به شیطان یا هوای نفس نسبت داده شود به خاطر این است که عامل نزدیک و بدون واسطه ، آن ها هستند .

۵ اُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخَسْرُونَ

آن ها کسانی هستند که عذاب بد (و دردناک) برای آن ها است و آن ها در آخرت زیانکارترین مردم هستند .

چه زیانی از این بالاتر که انسان اعمال زشتش را زیبا ببیند و تمام نیروی خود را برای آن به کارگیرد به گمان این که کار مثبتی انجام می دهد،

ص: ۸۴

اما سرانجام ببیند جز بدبختی و سیه روزی بیار نیآورده است .

(۱۱۲) سوره نمل

۶ وَ إِنَّكَ لَتَلَقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ

و بطور مسلم این قرآن از سوی حکیم ودانایی برتوالقاء می شود.

گرچه « حکیم » و « علیم » هر دو اشاره به دانایی پروردگار است ، ولی « حکمت » معمولاً جنبه های عملی را بیان می کند و « علم » جنبه های نظری را ، به تعبیر دیگر « علیم » از آگاهی بی پایان خدا خبر می دهد و « حکیم » از نظر و حساب و هدفی که در ایجاد این عالم و نازل کردن قرآن به کار رفته است .

و چنین قرآنی که از ناحیه چنان پروردگاری نازل می شود ، باید کتاب مبین و روشنگر باشد و مایه هدایت و بشارت مؤمنان و داستان هایش خالی از هرگونه خرافه و تحریف .

حکومت داود و سلیمان

۱۵ وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

جزء نوزدهم (۱۱۳)

فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ

ما به داود و سلیمان علم قابل ملاحظه ای بخشیدیم و آن ها گفتند حمد از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید .

« عِلْمٌ » در این جا معنی گسترده و وسیعی دارد که علم و توحید و اعتقادات مذهبی و قوانین دینی و هم چنین علم قضاوت و تمام علوم می

ص: ۸۵

را که برای تشکیل چنان حکومت وسیع و نیرومندی لازم بوده است دربرمی گیرد، زیرا تأسیس یک حکومت الهی بر اساس عدل و داد، حکومتی آباد و آزاد، بدون بهره گیری از یک علم سرشار امکان پذیر نیست و به این ترتیب قرآن مقام علم را در جامعه انسانی و در تشکیل حکومت به عنوان نخستین سنگ زیربنا مشخص ساخته است.

و به دنبال این جمله از زبان داود و سلیمان چنین نقل می کند: «وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ» .

جالب این که بلافاصله بعد از بیان موهبت بزرگ «عِلْم» ، سخن از «شکر» به میان آمده، تا روشن شود هر نعمتی را شکری لازم است و حقیقت شکر آن است که از آن نعمت در همان راهی که برای آن آفریده شده است استفاده شود و این دو پیامبر بزرگ از نعمت علمشان در نظام بخشیدن به یک حکومت الهی حداکثر بهره را گرفتند.

(۱۱۴) سوره نمل

ضمناً آن ها معیار برتری خود را بر دیگران در «عِلْم» خلاصه کردند، نه در قدرت و حکومت و شکر و سپاس را نیز در برابر علم شمردند نه بر مواهب دیگر چرا که هر ارزشی است برای علم است و هر قدرتی است از علم سرچشمه می گیرد.

این نکته نیز قابل توجه است که آن ها از حکومت بر یک ملت باایمان شکر می کنند چرا که حکومت بر گروهی فاسد و بی ایمان افتخار نیست.

در این جا سؤالی پیش می آید و آن این که چرا آن ها در مقام شکرگزاری گفتند ما را بر بسیاری از مؤمنان فضیلت بخشیده ، نه بر همه مؤمنان ؟ با این که آن ها پیامبرانی بودند که افضل مردم عصر خویش بودند .

جزء نوزدهم (۱۱۵)

این تعبیر ممکن است برای رعایت اصول ادب و تواضع باشد که انسان در هیچ مقامی خود را برتر از همگان نداند .

و یا به خاطر این است که آن ها به یک مقطع خاص زمانی نگاه نمی کردند ، بلکه کل زمان ها در نظر داشتند و می دانیم پیامبرانی از آن ها بزرگ تر در طول تاریخ بشریت بوده اند .

۱۶ وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ

و سلیمان وارث داود شد و گفت ای مردم به ما سخن گفتن پرندگان تعلیم داده شده است و از هر چیز به ما عطا گردیده این فضیلت آشکاری است .

در این که منظور از « ارث » در این جا ارث چه چیز است ؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است .

ولی با توجه به این که آیه مطلق است و در جمله های بعد هم سخن از علم به میان آمده و هم از تمام مواهب « أوتینا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ » بنابراین باید گفت سلیمان وارث همه مواهب پدرش داود شد .

ص: ۸۷

سپس قرآن می افزاید: « وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ... » .

گرچه بعضی مدعی هستند که تعبیر نطق و سخن گفتن در مورد غیر انسان ها جز به عنوان مجاز ممکن نیست ، ولی اگر غیر انسان نیز اصوات و الفاظی از دهان بیرون بفرستد که بیانگر مطالبی باشد دلیل ندارد که آن را نطق نگوئیم ، چراکه « نطق » هر لفظی است که بیانگر حقیقتی و مفهومی باشد .

این نشان می دهد که حیوانات علاوه بر اصواتی که بیانگر حالات آن ها است توانایی دارند که به فرمان خدا در شرایط خاصی سخن بگویند ، هم چنین است بحثی که درباره سخن گفتن « مورچه » در آیات آینده خواهد آمد .

اما جمله «أوتینا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» از همه چیز به ماداده شده « برخلاف محدودیت هایی که گروهی از مفسران برای آن قایل شده اند ، مفهوم

جزء نوزدهم (۱۱۷)

وسیع و گسترده ای دارد و تمام وسایلی را که از نظر معنوی و مادی برای تشکیل آن حکومت الهی لازم بوده است شامل می شود و اصولاً بدون آن این کلام ناقص خواهد بود و پیوند روشنی با گذشته نخواهد داشت .

رابطه دین و سیاست

برخلاف آن چه بعضی از کومه بینان می اندیشند دین مجموعه ای از اندرزها و نصایح و یا مسایل مربوط به زندگی شخصی و خصوصی نیست ، دین مجموعه ای از قوانین حیات و برنامه فراگیری است که تمام

زندگی انسان ها مخصوصا مسایل اجتماعی را در بر می گیرد .

بعثت انبیاء برای « اقامه قسط و عدل » است (۲۵ / حدید) .

دین برای گسستن زنجیرهای اسارت انسان و تأمین آزادی بشر است (۱۵۷ / اعراف) .

دین برای نجات « مستضعفان » از چنگال « ظالمان و ستمگران » و پایان دادن به دوران سلطه آن ها است .

و بالاخره دین مجموعه ای است از تعلیم و تربیت در مسیر تزکیه و ساختن انسان کامل (۲ / جمعه) .

(۱۱۸) سوره نمل

بدیهی است این هدف های بزرگ بدون تشکیل حکومت امکان پذیر نیست . چه کسی می تواند با توصیه های اخلاقی اقامه قسط و عدل کند و دست ظالمان را از گریبان مظلومان کوتاه سازد ؟

۱۷ وَ حُشْرَ لِسَلِيمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ

لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزداو جمع شدند آن قدر زیاد بودند که باید توقف کنند تا به هم ملحق شوند.

از این تعبیر استفاده می شود که لشکریان سلیمان ، هم بسیار زیاد بودند و هم تحت نظام خاص .

« حُشْرَ » از ماده « حُشِرَ » به معنی بیرون ساختن جمعیت از قرارگاه و حرکت دادن آن ها به سوی میدان مبارزه و مانند آن است ، از

ص: ۸۹

این تعبیر و هم چنین از تعبیری که در آیه بعد می آید استفاده می شود که سلیمان به سوی نقطه ای لشکرکشی کرده بود ، اما این کدام یک از لشکرکشی های سلیمان است ؟

جزء نوزدهم (۱۱۹)

به درستی معلوم نیست ، بعضی از آیه بعد که سخن از رسیدن سلیمان به « وادی نمل » (سرزمین مورچگان) می گوید چنین استفاده کرده اند که آن منطقه ای بوده است در نزدیکی طائف و بعضی گفته اند منطقه ای بوده است در نزدیک شام .

ولی به هر حال چون بیان این موضوع تأثیری در جنبه های اخلاقی و تربیتی آیه نداشته ، سخنی از آن به میان نیامده است .

۱۸ حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمٌ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

تا به سرزمین مورچگان رسیدند، مورچه ای گفت: ای مورچگان به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند در حالی که نمی فهمند .

از جمله پایانی آیه استفاده می شود که عدالت سلیمان حتی بر مورچگان ظاهر و آشکار بود چرا که مفهومی این است که اگر آن ها متوجه باشند حتی مورچه ضعیفی را پایمال نمی کنند و اگر پایمال کنند بر اثر عدم توجه آن ها است .

ص: ۹۰

سلیمان در سرزمین مورچگان

۱۹ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ

(سلیمان) از سخن او تبسمی کرد و خندید و گفت: پروردگارا شکر نعمت هایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به من الهام فرما و توفیق مرحمت کن تا عمل صالحی که موجب رضای تو گردد انجام دهم و مرا در زمره بندگان صالحت داخل نما.

«أَوْزِعْنِي» از ماده «ایزاع» در این جا به معنی الهام است .

جزء نوزدهم (۱۲۱)

در این که چه چیز سبب خنده سلیمان شد مفسران سخنان گوناگونی دارند :

ظاهراین است که نفس این قضیه مطلب عجیبی بود که مورچه ای هموعان خود را از لشکر عظیم سلیمان برحذر دارد و آن ها را به عدم توجه نسبت دهد ، این امر عجیب سبب خنده سلیمان شد .

بعضی نیز گفته اند این خنده شادی بود چراکه سلیمان متوجه شد حتی مورچگان به عدالت او و لشکریانش معترف هستند و تقوای آن ها را می پذیرند .

و بعضی گفته اند شادی او از این جهت بود که خداوند چنین قدرتی به او داده بود که در عین شور و هیجان عظیم لشکر از صدای مورچه ای نیز غافل نمی ماند .

به هر حال در این جاسلیمان رو به درگاه خدا کرد و چند تقاضا نمود .

نخست این که « عرضه داشت پروردگارا راه و رسم شکر نعمت هایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به من الهام فرما : وَقَالَ رَبُّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ » .

(۱۲۲) سوره نمل

تا بتوانم این همه نعمت های عظیم را در راهی که تو فرمان داده ای و مایه خشنودی تو است به کارگیرم و از مسیر حق منحرف نگردم که ادای شکر این همه نعمت جز به مدد و یاری تو ممکن نیست .

دیگر این که « مرا موفق دار تا عمل صالحی به جای آورم که تو از آن خشنود می شوی : وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ » .

اشاره به این که آن چه برای من مهم است بقای این لشکر و عسکر و حکومت و تشکیلات وسیع نیست ، مهم این است که عمل صالحی انجام دهم که مایه رضای تو گردد و از آن جا که « أَعْمَلَ » فعل مضارع است دلیل آن است که او تقاضای استمرار این توفیق را داشت .

داستان هدهد و ملکه سبا

۲۰ وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ

(سلیمان) در جستجوی پرنده (هدهد) برآمد و گفت چرا هدهد را نمی بینم یا این که او از غایبان است .

ص: ۹۲

در این که سلیمان از کجا متوجه شد که هدهد در جمع او حاضر نیست؟ بعضی گفته اند به خاطر این بود که به هنگام حرکت کردن او، پرندگان بر سرش سایه می افکندند و او از وجود روزنه ای در این سایبان گسترده از غیبت هدهد آگاه شد. و بعضی دیگر مأموریتی برای هدهد در تشکیلات او قایل شده اند و او را مأمور یافتن مناطق آب می دانند و به هنگام نیاز به جستجوگری برای آب او را غایب دید.

به هر حال این تعبیر که ابتدا گفت: « من او را نمی بینم » سپس افزود: « یا این که او از غایبان است » ممکن است اشاره به این باشد که آیا او بدون عذر موجهی حضور ندارد و یا با عذر موجهی غیبت کرده است؟

در هر صورت یک حکومت سازمان یافته و منظم و پرتوان، چاره ای ندارد جز این که تمام فعل و انفعالاتی را که در محیط کشور و قلمرو او واقع می شود زیر نظر بگیرد و حتی بود و نبود یک پرنده، یک مأمور عادی را از نظر دور ندارد و این یک درس بزرگ است.

(۱۲۴) سوره نمل

۲۱ لَأَعَذَّبَنَّكَ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْلَا ذُبْحَنُ أَوْلِيَاتِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ

من او را قطعاً کیفر شدیدی خواهم داد و یا او را ذبح می کنم و یا دلیل روشنی (برای غیبتش) برای من بیاورد.

منظور از « سُلطان » در این جا ، دلیلی است که مایه تسلط انسان ، بر اثبات مقصودش گردد و تأکید آن به وسیله « مُبین » برای این است که این فرد متخلف حتماً باید دلیل کاملاً روشنی بر تخلف خود اقامه کند.

در حقیقت سلیمان بی آن که غائبانه داوری کند تهدید لازم را در صورت ثبوت تخلف نمود و حتی برای تهدید خود دو مرحله قایل شد که متناسب با مقدار گناه بوده باشد: مرحله مجازات بدون اعدام و مرحله مجازات اعدام .

ضمناً نشان داد که او حتی در برابر پرنده ضعیفی تسلیم دلیل و منطق است و هرگز تکیه بر قدرت و توانایش نمی کند .

جزء نوزدهم (۱۲۵)

۲۲ فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطُ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَاءٍ يُقِينِ

چندان طول نکشید (که هدهد آمد و) گفت من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نیافتی من از سرزمین سبا یک خبر قطعی برای تو آورده ام .

لشکریان سلیمان و حتی پرنده گانی که مطیع فرمان او بودند آن قدر عدالت سلیمان به آن ها آزادی و امنیت و جسارت داده بود ، که هدهد بدون ترس بی پرده و با صراحت به او می گوید : « من به چیزی آگاهی یافتم که تو از آن آگاه نیستی » .

برخورد او با سلیمان ، همچون برخورد درباریان چاپلوس با سلاطین جبار نبود ، که برای بیان یک واقعیت ، نخست مدتی تملق

ص: ۹۴

می گویند و خود را ذره ناچیزی قلمداد کرده سپس به خاک پای ملوکانه ، مطلب خود را در لابلای صد گونه چاپلوسی عرضه می دارند و هرگز در سخنان خود صراحت به خرج نمی دهند و همیشه از کنایه های نازک تر از گل استفاده می کنند ، مبادا گرد و غباری بر قلب سلطان بنشیند .

(۱۲۶) سوره نمل

آری هدهد با صراحت گفت : غیبت من بی دلیل نبوده ، خبر مهمی آورده ام که تو از آن باخبر نیستی .

ضمنا این تعبیر درس بزرگی است برای همگان که ممکن است موجود کوچکی چون هدهد مطلبی بداند که داناترین انسان های عصر خویش از آن بی خبر باشد تا آدمی به علم و دانش خود مغرور نگردد، هر چند سلیمان باشد و با علم وسیع نبوت .

۲۳ اِنِّیْ وَجَدْتُ امْرَاةً تَمْلِكُهُمْ وَاُوْتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيْمٌ

من زنی را دیدم که بر آن ها حکومت می کند و همه چیز در اختیار داشت (مخصوصا) تخت عظیمی دارد .

« هدهد » با این سه جمله تقریبا تمام مشخصات کشور سبا و طرز حکومت آن را برای سلیمان بازگو کرد .

نخست این که کشوری است آباد دارای همه گونه مواهب و امکانات .

جزء نوزدهم (۱۲۷)

دیگر این که یک زن بر آن حکومت می کند و درباری بسیار مجلل

ص: ۹۵

دارد حتی شاید مجلل تر از تشکیلات سلیمان چرا که هدهد تخت سلیمان را مسلماً دیده بود، با این حال از تخت ملکه سبا به عنوان «عرش عظیم» یاد می کند.

و با این سخن به سلیمان فهمانید مبدا تصورکنی تمام جهان در قلمرو حکومت تو است و تنها عظمت و تخت بزرگ در گرو تو می باشد.

۲۴ وَجَدْتَهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ

(اما) من او و قومش را دیدم که برای غیر خدا، خورشید، سجده می کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داده آن ها را از راه بازداشته و آن ها هدایت نخواهند شد.

و به این ترتیب وضع مذهبی و معنوی آن ها را نیز مشخص ساخت که آن ها سخت در بت پرستی فرو رفته اند و حکومت ترویج آفتاب پرستی می کند و مردم بر دین ملوکشان هستند.

(۱۲۸) سوره نمل

بتکده های آن ها و اوضاع دیگرشان چنان نشان می دهد که آنان در این راه غلط پافشاری دارند و به آن عشق می ورزند و مباحات می کنند و در چنین شرایطی که توده مردم و حکومت در یک خط قرار گرفته اند هدایت یافتن آن ها بسیاربعیداست.

۲۵ أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَوَاتِ

ص: ۹۶

وَالْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ

چرا برای خداوندی سجده نمی کنند که آن چه در آسمان ها و زمین پنهان است خارج می کند؟ و آن چه را مخفی می کنید و آشکار نمی سازید، می داند؟

واژه « خَبَأَ » (بر وزن صبر) به معنی هر چیز پنهانی و پوشیده است و در این جا اشاره به احاطه علم پروردگار به غیب آسمان و زمین است ، یعنی چرا برای خداوندی سجده نمی کنند که غیب آسمان و زمین و اسرار نهفته آن را می داند .

جزء نوزدهم (۱۲۹)

اما این که چرا هدهد از تمام صفات پروردگار روی مسأله عالم بودن او به غیب و شهود در جهان کبیر و صغیر ، تکیه کرد، ممکن است به تناسب این باشد که سلیمان با همه توانایی قدرتش از وجود کشور « سبا » با آن ویژگی هایش بی خبر بود ، او می گوید باید دست به دامن لطف خدایی زد که چیزی از او پنهان نیست .

و یا به تناسب این که هدهد دارای حس ویژه ای بود که از وجود آب در درون زمین باخبر می شد ، لذا سخن از خداوندی می گوید که از همه آن چه در عالم هستی پنهان است آگاهی دارد.

۲۶ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

خداوندی که معبودی جز او نیست و پروردگار و صاحب عرش عظیم است .

و به این ترتیب روی « توحید عبادت » و « توحید ربوبیت » پروردگار و نفی هرگونه شرک تأکید کرده و سخن خود را به پایان می برد.

(۱۳۰) سوره نمل

۲۷ قَالَ سَتَنْظُرُونَ أَصَدَقْتُمْ أَمْ كُنْتُمْ مِنَ الْكَاذِبِينَ

(سلیمان) گفت : ما تحقیق می کنیم بینیم راست گفتی یا از دروغگویان هستی ؟

این سخن به خوبی ثابت می کند که در مسایل مهم و سرنوشت ساز باید حتی به اطلاعی که از ناحیه یک فرد کوچک می رسد توجه کرد و به زودی (همان گونه که سین در جمله " سَتَنْظُرُونَ " اقتضا می کند) پیرامون آن تحقیقات لازم را به عمل آورد .

سلیمان نه هدهد را متهم ساخت و محکوم کرد و نه سخن او را بی دلیل تصدیق نمود بلکه آن را پایه تحقیق قرار داد .

۲۸ اِذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ

این نامه مرا ببر و بر آن هایفکن سپس برگرد (و در گوشه ای توقف کن) بین آن ها چه عکس العملی نشان می دهند .

از تعبیر « أَلْقِهْ إِلَيْهِمْ » : به سوی آن هایفکن « چنین استفاده

جزء نوزدهم (۱۳۱)

می شود که آن را هنگامی که ملکه سبا در میان جمع خویش حضور دارد بر آن هایفکن ، تا جای فراموشی و کتمان باقی نماند .

۲۹ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيْكِ كِتَابٌ كَرِيمٌ

ص: ۹۸

(ملکه سبا) گفت: ای اشراف نامه پرارزشی به سوی من افکنده شده.

ملکه سبا نامه را گشود و از مضمون آن آگاهی یافت و چون قبلاً اسم و آوازه سلیمان را شنیده بود و محتوای نامه نشان می داد که سلیمان تصمیم شدیدی درباره سرزمین سبا گرفته، سخت در فکر فرو رفت و چون در مسایل مهم مملکتی با اطرافیانش به شور می نشست از آن ها برای همفکری دعوت کرد.

آیا به راستی ملکه سبا پیک نامه رسان را ندیده بود، ولی از قراین که در نامه وجود داشت اصالت نامه را احساس کرد و هیچ احتمال نداد که نامه مجعولی باشد؟

و یا به چشم خودش پیک را دید و وضع اعجاب آور او خود دلیل بر این بود که واقعیتی در کار است و مسأله یک مسأله عادی نیست، هرچه بود با اطمینان روی نامه تکیه کرد.

(۱۳۲) سوره نمل

و این که ملکه می گوید، این نامه کریم و پرارزشی است ممکن است به خاطر محتوای عمیق آن، یا این که آغازش به نام خدا و پایانش به مهر و امضای صحیح بود یا فرستنده آن که شخص بزرگواری بوده و یا همه این ها زیرا هیچ گونه منافاتی بین این امور نیست و ممکن است همه در این مفهوم جامع جمع باشد.

۳۰ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: ۹۹

این نامه از سلیمان است و چنین می باشد: به نام خداوند بخشنده مهربان ...

۳۱ أَلَا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأْتُمُونِي مُسْلِمِينَ

توصیه من این است برتری جویی نسبت به من نکنید و به سوی من آید درحالی که تسلیم حق هستید.

مضمون این نامه در واقع سه جمله بیش نبود:

جزء نوزدهم (۱۳۳)

یک جمله نام خدا و بیان وصف رحمانیت و رحیمیت او.

جمله دوم توصیه به کنترل هوای نفس و ترک برتری جویی که سرچشمه بسیاری از مفاسد فردی و اجتماعی است.

و سوم تسلیم در برابر حق شدن.

و اگر دقت کنیم چیز دیگری وجودنداشت که نیاز به ذکر داشته باشد.

۳۲ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ

(سپس) گفت: ای اشراف (و ای بزرگان) نظر خود را در این امر مهم بازگو کنید که من هیچ کار مهمی را بدون حضور شما

انجام نداده ام.

«افْتُونِي» از ماده «فَتَوَا» در اصل به معنی حکم کردن دقیق و صحیح در مسایل پیچیده است، «ملکه سبأ» با این تعبیر، هم

پیچیدگی مسأله را به آن ها گوشزد کرد و هم آن ها را به این نکته توجه

ص: ۱۰۰

داد که باید در اظهار نظر دقت به خرج دهند تا راه خطا نپویند .

(۱۳۴) سوره نمل

«تَشْهَدُونَ» از ماده «شُهِدَ» به معنی «حضور» است ، حضوری که توأم با همکاری و مشورت بوده باشد .

۳۳ قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةٍ وَأَوْلُوا بِأَسْسِ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكُمْ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ

گفتند: ما دارای نیروی کافی و قدرت جنگی فراوان هستیم، ولی تصمیم نهایی باتواست بین چه دستوری دهی؟

به این ترتیب هم تسلیم خود در برابر دستورهای او نشان دادند و هم تمایل خود را به تکیه بر قدرت و حضور در میدان جنگ

پادشاهان ویرانگرند

۳۴ قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَاجَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ

گفت: پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می کشند و عزیزان آن جا را ذلیل می کنند، (آری) کار آن ها همین گونه است .

جزء نوزدهم (۱۳۵)

در حقیقت ملکه سبأ که خود پادشاهی بود ، شاهان را خوب شناخته بود که برنامه آن ها در دو چیز خلاصه می شود : « فساد و ویرانگری » و « ذلیل ساختن عزیزان » ، چرا که آن ها به منافع خود می اندیشند ، نه به منافع ملت ها و آبادی و سربلندی آن ها و همیشه این

ص: ۱۰۱

دو برضد یکدیگرند .

۳۵ وَ اِنِّي مُرْسِلَةٌ اِلَيْهِمْ بِهَدِيَّتِهِ فَنَظِرَةٌ بِمَنْ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ

و من (اکنون جنگ را صلاح نمی بینم) هدیه گرانبهایی برای آن ها می فرستم تا ببینم فرستادگان من چه خبر می آورند .

پادشاهان علاقه شدیدی به « هدایا » دارند و نقطه ضعف و زبونی آن ها نیز همین جا است ، آن ها را می توان با هدایای گران بها تسلیم کرد ، اگر دیدیم سلیمان با این هدایا تسلیم شد ، معلوم می شود « شاه » است ، در برابر او می ایستیم و تکیه بر قدرت می کنیم که ما نیرومندیم و اگر بی اعتنایی به ما نشان داد و بر سخنان خود و پیشنهادهایش اصرار ورزید معلوم می شود ، پیامبر خداست در این صورت باید عاقلانه برخورد کرد .

(۱۳۶) سوره نمل

در این که « ملکه سبا » چه هدایایی برای سلیمان فرستاد ، قرآن سخنی نگفته و تنها بانکره آوردن کلمه « هدیه » عظمت آن را نشان داده ، ولی مفسران مسایل زیادی ذکر کرده اند، که گاه خالی از اغراق و افسانه نیست.

بعضی نوشته اند پانصد غلام و پانصد کنیز ممتاز برای سلیمان فرستاد، درحالی که به غلام ها لباس زنانه و به کنیزها لباس مردانه پوشانیده بود ، در گوش غلامان گوشواره و در دستشان دستبند و بر سر کنیزان کلاه های زیبا گذارده بود و در نامه خود تأکید کرده بود تو اگر پیامبری غلامان را از کنیزان بشناس .

ص: ۱۰۲

و آن ها را بر مرکب های گرانبها که با زر و زیور آراسته بودند سوار کرد و مقدار قابل ملاحظه ای از جواهرات نیز همراه آن ها فرستاد.

ضمناً به فرستاده خود سفارش کرد، اگر به محض ورود نگاه سلیمان را به خود خشم آلود دیدی بدان این ژست پادشاهان است و اگر با خوشرویی و محبت باتو برخورد کرد بدان پیغمبر است.

جزء نوزدهم (۱۳۷)

مردان خدا را نمی توان با مال دنیا فریب داد

۳۶ فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّنَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَيْكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ

هنگامی که (فرستادگان ملکه سبأ) نزد سلیمان آمدند گفت: می خواهید مرا با مال کمک کنید (و فریب دهید) آن چه خدا به من داده از آن چه به شما داده بهتر است بلکه شما هستید که به هدایایتان خوشحال می شوید.

آری شما هستید که هرگاه یک چنین هدایای پر زرق و برق و گرانبه‌ای برای هم بفرستید، چنان مسرور می شوید که برق شادی در چشمانتان ظاهر می گردد اما این ها در نظر من کم ارزش بی مقدار است.

و به این ترتیب سلیمان، معیارهای ارزش را در نظر آن ها حقیر کرد و روشن ساخت که معیارهای دیگری برای ارزش در کار است، که معیارهای معروف نزد دنیاپرستان در برابر آن، بی رنگ و بی بها است.

قابل توجه این که زهد در منطق ادیان الهی این نیست که انسان از

مال و ثروت و امکانات دنیا ، بی بهره باشد ، بلکه زهد آن است که « اسیر » این ها نگردد ، بلکه « امیر » بر آن باشد و سلیمان این پیامبر بزرگ الهی با رد کردن هدایای گرانبهای ملکه سبأ نشان داد که « امیر » است نه « اسیر » .

(۱۳۸) سوره نمل

در حدیثی از امام صادق می خوانیم : « أَلدُّنْيَا أَصْغَرُ قَدْرًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ أَنْبِيَائِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ مِنْ أَنْ يَفْرَحُوا بِشَيْءٍ مِنْهَا ، أَوْ يَحْزَنُوا عَلَيْهِ فَلَا يَتَّبَعِي لِعَالِمٍ وَ لَا لِعَاقِلٍ أَنْ يَفْرَحَ بِعَرَضِ الدُّنْيَا : دُنْيَا دَرِيشْكَاهِ خُدا وَ نَزْدِ انْبِیاءِ وَ اُولِیایِ الهی كوچك تر از آن است كه آن ها را خوشحال و ذوق زده كند ، یا با از دست رفتن آن غمگین شوند ، بنابراین برای هیچ عالم و عاقلی سزاوار نیست كه از متاع ناپایدار دنیا خوشحال گردد » .

۳۷ اِرْجِعْ اِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَ لَنَخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا اَذَلَّهُ وَ هُمْ صَاغِرُونَ

به سوی آن ها بازگرد (و اعلام کن) با لشکرهایی به سراغ آن ها می آییم که قدرت مقابله با آن را نداشته باشند و آن ها را از آن (سرزمین آباد) به صورت ذلیلان و در عین حقارت بیرون می رانیم .

جزء نوزدهم (۱۳۹)

« اَذَلَّهُ » در حقیقت حال اول است و « هُمْ صَاغِرُونَ » ، اشاره به این که نه تنها آن ها را از سرزمینشان بیرون می رانیم بلکه

ص: ۱۰۴

با وضع ذلت بار و توأم باحقارت ، به گونه ای که تمام کاخ ها و اموال و جاه و جلال خود را از دست خواهند داد ، چرا که در برابر آیین حق ، تسلیم نشدند و از در مکر و فریب وارد گشتند .

البته این تهدید ، برای فرستادگانی که وضع سلیمان را از نزدیک دیدند و لشکر و عسکر او را تماشا کردند ، یک تهدید جدی و قابل ملاحظه بود .

با توجه به آن چه در آیات قبل خواندیم که سلیمان دو چیز از آن ها خواسته بود « ترک برتری جویی » ، « تسلیم در برابر حق » و پاسخ ندادن آن ها به این دو امر و توسل به ارسال هدیه دلیل بر امتناع آن ها از پذیرش حق و ترک استعلاء بود و به این دلیل آن ها را تهدید به فشار نظامی می کند .

(۱۴۰) سوره نمل

هرگاه ملکه سبأ و اطرافیان او ، تقاضای دلیل و مدرک یا معجزه و مانند آن کرده بودند ، به آن ها حق می داد که بیشتر تحقیق کنند ، اما فرستادن هدیه ، ظاهرش این بود که آن ها در مقام انکارند .

این را نیز می دانیم که مهم ترین خبر ناگواری که هدهد به سلیمان درباره این قوم و جمعیت داد ، این بود که آن ها آفتاب پرست هستند و خداوند بزرگ را که بر غیب و شهود آسمان و زمین سلطه دارد رها کرده ، در برابر مخلوقی به خاک می افتند .

سلیمان از این مسأله ناراحت شد و می دانیم بت پرستی چیزی

ص: ۱۰۵

نیست که آیین های الهی در برابر آن سکوت کند و یا بت پرستان را به عنوان یک اقلیت مذهبی تحمل نماید ، بلکه در صورت لزوم با توسل به زور بتکده ها را ویران خواهد کرد و آیین شرک و بت پرستی را برمی چیند .

جزء نوزدهم (۱۴۱)

از توضیحاتی که در بالا دادیم روشن می شود که تهدید سلیمان با اصل اساسی « لا اِکْرَاهَ فِی الدِّینِ » تضادی ندارد که بت پرستی دین نیست بلکه یک خرافه و انحراف است .

دریک چشم برهم زدن تخت او حاضراست

۳۸ قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ

(سلیمان) گفت : ای بزرگان کدام یک از شما توانایی دارید تخت او را پیش از آن که خودشان نزد من آیند برای من بیاورید ؟

سرانجام فرستادگان ملکه سبأ هدایا و بساط خود را برچیدند و به سوی کشورشان بازگشتند و ماجرا را برای « ملکه » و اطرافیان او شرح دادند ، هم چنین عظمت اعجاز آمیز ملک سلیمان و دستگاهش را بیان داشتند که هر یک از این ها دلیلی بود بر این که او یک فرد عادی و پادشاه نیست ، او به راستی فرستاده خدا است و حکومتش نیز یک حکومت الهی است .

ص: ۱۰۶

در این جا برای آن ها روشن شد که نه تنها قادر بر مقابله نظامی با او نیستند بلکه اگر فرضاً بتوانند مقابله کنند به احتمال قوی مقابله با یک پیامبر پر قدرت الهی است .

لذا ملکه سبأ با عده ای از اشراف قومش تصمیم گرفتند به سوی سلیمان بیایند و شخصاً این مسأله مهم را بررسی کنند تا معلوم شود سلیمان چه آیینی دارد ؟

این خبر از هر طریق که بود به سلیمان رسید و سلیمان تصمیم گرفت در حالی که ملکه و یارانش در راهند قدرت نمایی شگرفی کند تا آن ها را بیش از پیش به واقعیت اعجاز خود آشنا و در مقابل دعوتش تسلیم سازد .

لذا سلیمان رو به اطرافیان خود کرد و « گفت : کدام یک از شما توانایی دارید تخت او را پیش از آن که خودشان نزد من بیایند و تسلیم شوند برای من بیاورید ؟ »

جزء نوزدهم (۱۴۳)

۳۹ قَالَ عَفْرِيَّتٌ مِنَ الْجِنَّ اَنَا اَتِيكَ بِهَقْبَلٍ اَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَاِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ اَمِيْنٌ

عفریتی از جن گفت: من آن را نزد تو می آورم پیش از آن که از مجلست برخیزی و من نسبت به آن توانا و امینم .

در این جا دو نفر اعلام آمادگی کردند که یکی از آن ها عجیب و دیگری عجیب تر بود .

« عَفْرِيَّت » به معنی فرد گردنکش و خبیث است و جمله « وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ » که از جهات مختلفی توأم با تأکید است نیز نشان می دهد که بیم خیانت در این عفریت می رفته ، لذا در مقام دفاع از خود برآمده و قول امانت و وفاداری داده است .

به هر حال سرگذشت سلیمان مملو است از شگفتی ها و خارق عادات و جای تعجب نیست که عفریتی این چنین بتواند در یک مدت کوتاه یعنی یک یا چند ساعت که سلیمان در مجلس خویش برای داوری میان مردم ، یا رسیدگی به امور مملکت ، یا نصیحت و ارشاد ، نشسته است چنین امر مهمی را انجام دهد .

(۱۴۴) سوره نمل

قدرت و امانت شرط پذیرفتن مسئولیت

در آیه فوق و هم چنین « آیه ۲۶ سوره قصص » مهم ترین شرط برای یک کارمند یا کارگر نمونه دو چیز بیان شده : نخست قوت و توانایی و دیگر امانت و درستکاری .

البته گاه مبانی فکری و اخلاقی انسان ایجاب می کند که دارای این صفت باشد (همان گونه که در مورد موسی در سوره قصص آمده است) و گاه نظام جامعه و حکومت صالح ایجاب می کند که حتی عفریت جن به این دو صفت الزاما متصف شود ، اما به هر حال هیچ کار بزرگ و کوچکی در جامعه بدون دارا بودن این دو شرط انجام پذیر نیست ، خواه از تقوا سرچشمه گیرد و خواه از نظام قانونی جامعه .

ص: ۱۰۸

۴۰ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي
ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ

جزء نوزدهم (۱۴۵)

(اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: من آن را پیش از آن که چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آوردو هنگامی که (سلیمان) آن را نزد خود مستقر دید گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می آورم یا کفران می کنم؟ و هر کس شکر کند، به نفع خود شکرمی کند و هر کس کفران نماید (به زیان خویش نموده است، که) پروردگار من، غنی و کریم است.

دومین نفر مرد صالحی بود که آگاهی قابل ملاحظه ای از « کتاب الهی » داشت.

در این که این شخص که بوده؟ و این قدرت عجیب را از کجا به دست آورده؟ و منظور از علم کتاب چیست؟ مفسران بسیار گفتگو کرده اند.

ولی ظاهر این است که این شخص یکی از نزدیکان با ایمان و دوستان خاص سلیمان بوده است و غالباً در تواریخ نام او را « آصف بن برخیا » نوشته اند و می گویند وزیر سلیمان و خواهرزاده او بوده است.

ص: ۱۰۹

و اما « علم کتاب » منظور آگاهی او بر کتب آسمانی است ، آگاهی عمیقی که به او امکان می داد که دست به چنین کار خارق عادت‌ی بزند و بعضی احتمال داده اند منظور لوح محفوظ است ، همان لوح علم خداوند که این مرد به گوشه ای از آن علم آگاهی داشت و به همین دلیل توانست تخت « ملکه سبأ » را در یک چشم برهم زدن نزد سلیمان حاضر کند .

بسیاری از مفسران و غیر آن ها گفته اند این مرد با ایمان از « اسم اعظم الهی » باخبر بود ، همان نام بزرگی که همه چیز در برابر آن خاضع می گردد و به انسان قدرت فوق العاده می بخشد .

ذکر این نکته نیز لازم است که آگاهی بر اسم اعظم برخلاف آن چه بسیاری تصور می کنند مفهومی نیست که انسان کلمه ای را بگوید و آن همه اثر عجیب و بزرگ داشته باشد ، بلکه منظور تخلق به آن اسم و وصف است ، یعنی آن نام الهی را در درون جان خود پیاده کند و آن چنان از نظر آگاهی و اخلاق و تقوا و ایمان تکامل یابد که خود مظهری از آن اسم گردد ، این تکامل معنوی و روحانی که پرتوی از آن اسم الهی است قدرت بر چنین خارق عاداتی را در انسان ایجاد می کند .

(۱)

بندگان خاص خدا به هر جا برسند می گویند « هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي »

دنیا پرستان مغرور ، هنگامی که به قدرت می رسند ، همه چیز را جز خود فراموش می کنند و تمام امکاناتی را که به دست آورده اند ، قارون وار که می گفت : « إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي : آن چه را دارم بر اثر علم و دانش من است » (۷۸ / قصص) از ناحیه خودشان می دانند لاغیر ، درحالی که بندگان خاص خدا به هر جا برسند می گویند : « هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي : این از فضل خدا است بر ما » .

۱ درباره « اسم اعظم خدا » در جلد ۷ ، صفحه ۳۰ تفسیرنمونه (ذیل آیه ۱۸۰ سوره اعراف) بحث شده است .

(۱۴۸) سوره نمل

جالب این که سلیمان نه تنها این سخن را به هنگام مشاهده تخت ملکه سبأ در برابرش بیان کرد ، بلکه افزود این برای این است که خدا مرا بیازماید ، آیا شکر گزارم یا نه ؟

قبلاً نیز در همین سوره خواندیم که سلیمان نعمت های خود را همه از خداوند می داند و خاضعانه رو به درگاهش می کند که پروردگارا شکر این همه نعمت را به من الهام کن و توفیقی عطا فرما که بتوانم در پرتو آن ، جلب رضای تو کنم .

آری این است معیار شناخت موحدان خالص از دنیاپرستان مغرور و این است راه و رسم مردان پرظرفیت و با شخصیت در برابر کم ظرفیت های خودخواه .

گرچه معمول شده است که بعضی از متظاهران فقط این جمله

پرمعنی سلیمان « هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي » را بر سر در کاخ های طاغوتی خود می نویسند بی آن که به آن اعتقادی داشته باشند و در عملشان کمتر انعکاسی داشته باشد ولی مهم آن است که هم بر سر در خانه باشد ، هم

جزء نوزدهم (۱۴۹)

در پیشانی تمام زندگی انسان و در قلب او ، عملش نشان دهد که همه را از فضل خدا می داند و در مقام شکر آن برآید، نه شکر با زبان که شکر با عمل و با تمام وجود. (۱)

آصف بن برخیا چگونه تخت ملکه را حاضر ساخت ؟

این اولین خارق عادت نیست که در داستان سلیمان و یا در زندگی پیامبران به طور کلی می بینیم و آن ها که فکر می کنند باید این گونه تعبیرات را با توجیه ها و تفسیرهایی از ظاهرش دگرگون ساخت و جنبه های کنایی و معنوی به آن داد ، باید حساب خود را یک جا با معجزات انبیاء روشن سازد .

آیا آن ها به راستی انجام کارهای خارق عادت از پیامبران یا جانشینان آن ها را محال می دانند و آن را به کلی منکرند ؟

(۱۵۰) سوره نمل

چنین چیزی نه با اصل توحید و قدرت پروردگار که حاکم بر

ص: ۱۱۲

۱- درباره اهمیت شکر و تأثیر آن در فزونی نعمت و اقسام شکر (شکر تکوینی و تشریحی) بحث مشروحی در جلد ۱۰ تفسیر نمونه، صفحه ۲۷۸ به بعد (ذیل آیه ۷ سوره ابراهیم) آمده است .

قوانین هستی است سازگار است و نه با صریح قرآن در آیات بسیار .

اما اگر بپذیرند که چنین چیزی ممکن است تفاوتی نمی کند که بحث از زنده کردن مردگان و شفای کور مادرزاد به وسیله حضرت مسیح باشد و یا حاضر کردن تخت ملکه سبأ به وسیله آصف بن برخیا.

بدون شک در این جا روابط مرموز و علل ناشناخته در کار است که ما با علم محدودمان از آن آگاه نیستیم ، ولی همین قدر می دانیم که این کار محال نیست .

آیا آصف با قدرت معنوی خود تخت ملکه سبأ را تبدیل به امواج نور کرد و در یک لحظه در آن جا حاضر کرد و باردیگر آن را مبدل به ماده اصلی ساخت ؟ بر ما درست روشن نیست .

همین قدر می دانیم که امروز انسان از طرق علمی متداول روز ، کارهایی انجام می دهد که دویست سال قبل ، ممکن بود جزء محالات محسوب شود ، فی المثل اگر به کسی در چند قرن قبل می گفتند ، زمانی فرامی رسد که انسانی در شرق دنیا سخن می گوید و در غرب جهان ، درست در همان لحظه ، سخنانش را می شنوند و چهره اش را همگان می نگرند ، آن را هذیان یا خواب آشفته می پنداشتند.

جزء نوزدهم (۱۵۱)

این به خاطر آن است که انسان می خواهد همه چیز را با علم و قدرت محدود خود ارزیابی کند ، درحالی که در ماوراء علم و قدرت او ، اسرار فراوانی نهفته است .

ص: ۱۱۳

از سؤالاتی که در ارتباط با آیات ۳۸ تا ۴۰ مطرح می شود این است که چرا سلیمان شخصا اقدام به این کار خارق العاده نکرد ؟ او که پیامبر بزرگ خدا بود و دارای اعجاز ، چرا این مأموریت را به « آصف بن برخیا » داد ؟

ممکن است به خاطر این بوده که « آصف » وصی او بوده است و سلیمان می خواسته در این لحظه حساس موقعیت او را به همگان معرفی کند (۱) به علاوه مهم این است که استاد شاگردان خود را در مواقع لازم بیازماید و شایستگی های آن هارا به دست آورد و اصولاً شایستگی شاگردان دلیل بزرگی بر شایستگی استاد است ، اگر شاگردان کار فوق العاده ای انجام دهند مهم است .

(۱۵۲) سوره نمل

سؤال دیگر این که : سلیمان چگونه تخت ملکه سبأ را بدون اجازه او نزد خود آورد ؟

ممکن است به دلیل هدف بزرگ تری مانند مسأله هدایت و راهنمایی آن ها و نشان دادن يك معجزه بزرگ بوده است ، از این گذشته

ص: ۱۱۴

۱- در روایت مشروحی که در تفسیر عیاشی از امام دهم علی بن محمد الهادی نقل شده همین پاسخ را در جواب یحیی بن اکثم می خوانیم (نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۹۱)

می دانیم شاهان از خود مالی ندارند و اموال آن ها معمولاً از غضب حقوق دیگران به دست می آید .

سؤال دیگر این که : عفریت جن چگونه توانایی بر چنین خارق عادتی دارد ؟

جزء نوزدهم (۱۵۳)

پاسخ این سؤال را در بحث های مربوط به اعجاز گفته ایم که گاهی حتی افراد غیرمؤمن بر اثر ریاضت های پرمشقت و مبارزه با نفس ، توانایی بر پاره ای از خارق عادات پیدا می کنند ولی تفاوت آن با معجزات این است که کار آن ها چون متکی به قدرت محدود بشری است همیشه محدود است ، درحالی که معجزات متکی بر قدرت بی پایان خدا است و قدرت او همچون سایر صفاتش نامحدود می باشد.

لذا می بینیم عفریت توانایی خود را محدود می کند بر آوردن تخت ملکه سبأ در مدت توقف سلیمان در مجلس داوری و بررسی امور کشور ، درحالی که « آصف بن برخیا » هیچ حدی برای آن قایل نمی شود و محدود ساختن به یک چشم برهم زدن در حقیقت اشاره به کمترین زمان ممکن است و مسلم است که سلیمان از چنین کاری که معرفی یک فرد صالح است حمایت می کند ، نه از کار عفریتی که ممکن است کوتاه نظران را به اشتباه بیفکند و آن را دلیل بر پاکی او بگیرند .

بدیهی است که هرکس کار مهمی در جامعه انجام دهد و مورد قبول واقع شود خط فکری و اعتقادی خود را در لابلای آن تبلیغ کرده است

ص: ۱۱۵

و نباید در حکومت الهی سلیمان ، ابتکار عمل به دست عفریت ها بیفتد ، بلکه باید آن ها که علمی از کتاب الهی دارند بر افکار و عواطف مردم حاکم گردند .

(۱۵۴) سوره نمل

۴۱ قَالَ نَكُرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرًا أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ

(سلیمان) گفت : تخت او را برایش ناشناس سازید بینم آیا متوجه می شود یا از کسانی است که هدایت نخواهند شد.

سلیمان برای این که میزان عقل و درایت ملکه سبأ را بیازماید و نیز زمینه ای برای ایمان او به خداوند فراهم سازد ، دستور داد تخت او را که حاضر ساخته بودند دگرگون و ناشناس سازند .

گرچه آمدن تخت ملکه از کشور سبأ به شام، کافی بود که به آسانی نتواند آن را بشناسد ، ولی با این حال سلیمان دستورداد تغییراتی در آن نیز ایجاد کنند ، این تغییرات ممکن است از نظر جابجا کردن بعضی از نشانه ها و جواهرات و یا تغییر بعضی از رنگ ها و مانند آن بوده است .

جزء نوزدهم (۱۵۵)

اما این سؤال پیش می آید که هدف سلیمان از آزمایش هوش و عقل و درایت ملکه سبأ چه بود ؟

ممکن است آزمایش به این منظور انجام شده که بداند با کدامین منطق باید با او روبرو شود ؟ و چگونه دلیلی برای اثبات مبانی عقیدتی برای او بیاورد .

ص: ۱۱۶

و یا در نظر داشته پیشنهاد ازدواج به او کند و می خواسته است ببیند آیا راستی شایستگی همسری او را دارد یا نه؟ و یا واقعا می خواسته مسؤولیتی بعد از ایمان آوردن به او بسپارد، باید بداند تا چه اندازه استعداد پذیرش مسؤولیت هایی را دارد.

برای جمله « أَتَهْتَدِي » (آیا هدایت می شود) نیز دو تفسیر ذکر کرده اند، بعضی گفته اند مراد شناختن تخت خویش است و بعضی گفته اند منظور هدایت به راه خدا به خاطر دیدن این معجزه است.

ولی ظاهر همان معنی اول است هرچند معنی اول

(۱۵۶) سوره نمل

خود مقدمه ای برای معنی دوم بوده است.

نور ایمان در دل ملکه سبأ

۴۲ فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ

هنگامی که او آمد گفته شد آیا تخت تو این گونه است؟ (در پاسخ) گفت: گویا خود آن است و ما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم ...

« هنگامی که ملکه سبأ وارد شد، کسی اشاره ای به تخت کرد و گفت: آیا تخت تو این گونه است؟ »

ملکه سبأ زیرکانه ترین و حساب شده ترین جواب ها را داد و « گفت گویا خود آن تخت است ».

ص: ۱۱۷

اگر می گفت: شبیه آن است راه خطا پیموده بود و اگر می گفت عین خود آن است، سخنی برخلاف احتیاط بود، چرا که با این بعد مسافت، آمدن تختش به سرزمین سلیمان، از طرق عادی امکان نداشت، مگر این که معجزه ای صورت گرفته باشد.

جزء نوزدهم (۱۵۷)

از این گذشته در تواریخ آمده است که او تخت گرانبهای خود را در جای محفوظی، در قصر مخصوص خود در اطاقی که مراقبان زیاد از آن حفاظت می کردند و درهای محکمی داشت، قرار داده بود.

ولی با این همه، ملکه سبأ با تمام تغییراتی که به آن تخت داده بودند توانست آن را بشناسد.

و بلافاصله افزود: « وَ أوتینا العِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ » یعنی اگر منظور سلیمان از این مقدمه چینی ها این است که ما به اعجاز او پی ببریم ما پیش از این با نشانه های دیگر از حقایق او آگاه شده بودیم و حتی قبل از دیدن این خارق عادت عجیب ایمان آورده بودیم و چندان نیازی به این کار نبود.

۴۳ وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ

و او را از آن چه غیر از خدا می پرستید بازداشت که او از قوم کافران بود.

(۱۵۸) سوره نمل

آری او با دیدن این نشانه های روشن با گذشته تاریک خود وداع

ص: ۱۱۸

گفت و در مرحله تازه ای از زندگی که مملو از نورایمان و یقین بود گام نهاد.

۴۴ قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَيْرُوحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسَلْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

به او گفته شد داخل حیاط قصر شو ، اما هنگامی که نظر به آن افکند پنداشت نهر آبی است و ساق پاهای خود را برهنه کرد (تا از آب بگذرد اما سلیمان) گفت : (این آب نیست) بلکه قصری است از بلور صاف ، (ملکه سبأ) گفت: پروردگارا من به خود ستم کردم و با سلیمان برای خداوندی که پروردگار عالمیان است اسلام آوردم .

« صَيْرُوحٌ » گاه به معنی فضای وسیع گسترده آمده و گاه به معنی بنای مرتفع و قصر بلند و در این جا ظاهراً به معنی حیاط قصر است .

جزء نوزدهم (۱۵۹)

« لُجَّةٌ » در اصل از ماده « لِجَاجٌ » به معنی سرسختی در انجام کاری است ، سپس به رفت و آمد صدا در گلو ، لُجَّةٌ اطلاق شده و امواج متراکم دریا که در حال رفت و آمد هستند نیز لُجَّةٌ نامیده شده اند و در آیه مورد بحث اشاره به آب متراکم و متلاطم است .

« مُمَرَّدٌ » به معنی صاف و « قَوَارِيرَ » جمع « قَارُورَهَ » به معنی بُلُور و شیشه است .

ص: ۱۱۹

در این آیه مورد بحث صحنه دیگری از این ماجرا بازگو می شود و آن ماجرای داخل شدن ملکه سبأ در قصر مخصوص سلیمان است .

سلیمان دستور داده بود ، صحن یکی از قصرها را از بلور بسازند و در زیر آن ، آب جاری قرار دهند .

هنگامی که ملکه سبأ به آن جا رسید « به او گفته شد داخل حیاط قصر شو » .

ملکه آن صحنه را دید ، گمان کرد نهرآبی است ، ساق پاهای خود را برهنه کرد تا از آن آب بگذرد .

(۱۶۰) سوره نمل

اما « سلیمان به او گفت : که حیات قصر از بلور صاف ساخته شده » (این آب نیست که بخواهد پا را برهنه کند و از آن بگذرد) .

در این جا سؤال مهمی پیش می آید و آن این که : سلیمان که یک پیامبر بزرگ الهی بود چرا چنین دم و دستگاہ تجملاتی فوق العاده ای داشته باشد؟ درست است که او سلطان بود و و حکمروا ، ولی مگر نمی شد بساطی ساده همچون سایر پیامبران داشته باشد ؟

اما چه مانعی دارد که سلیمان برای تسلیم کردن ملکه سبأ که تمام قدرت و عظمت خود را در تخت و تاج زیبا و کاخ باشکوه و تشکیلات پرزرق و برق می دانست صحنه ای به او نشان دهد که تمام دستگاہ تجملاتیش در نظر او حقیر و کوچک شود و این نقطه عطفی در زندگی او برای تجدید نظر در میزان ارزش ها و معیار شخصیت گردد ؟

ص: ۱۲۰

چه مانعی دارد که به جای دست زدن به یک لشکر کشی پرضایعه و توأم با خونریزی ، مغز و فکر ملکه را چنان مبهوت و مقهور کند که اصلاً به چنین فکری نیفتد ، به خصوص این که او زن بود و به این گونه مسایل تشریفاتی اهمیت می داد .

جزء نوزدهم (۱۶۱)

مخصوصاً بسیاری از مفسران تصریح کرده اند که سلیمان پیش از آن که ملکه سبأ به سرزمین شام برسد دستور داد چنین قصری بنا کردند و هدفش نمایش قدرت برای تسلیم ساختن او بود ؟ این کار نشان می داد قدرت عظیمی از نظر نیروی ظاهری در اختیار سلیمان است که او را به انجام چنین کارهایی موفق ساخته است .

به تعبیر دیگر این هزینه در برابر امنیت و آرامش یک منطقه وسیع و پذیرش دین حق و جلوگیری از هزینه فوق العاده جنگ ، مطلب مهمی نبود .

و لذا هنگامی که ملکه سبأ ، این صحنه را دید « چنین گفت : پروردگارا من بر خویشتن ستم کردم : قَالَتْ رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی » .

« و با سلیمان در پیشگاه الله ، پروردگار عالمیان ، اسلام آوردم : وَ اَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » .

(۱۶۲) سوره نمل

من در گذشته در برابر آفتاب سجده می کردم ، بت می پرستیدم ، غرق تجمل و زینت بودم و خود را برترین انسان در دنیا می پنداشتم .

اما اکنون می فهمم که قدرتم تا چه حد کوچک بوده

ص: ۱۲۱

و اصولاً این زر و زیورها روح انسان را سیراب نمی کند .

خداوندا ! من همراه رهبرم سلیمان به درگاه تو آمدم ، از گذشته پشیمانم و سرتسلیم به آستانت می سایم .

جالب این که : او در این جا واژه « مَع » را به کار می برد (همراه سلیمان) تا روشن شود در راه خدا همه برادرند و برابر ، نه همچون راه و رسم جباران که بعضی بر بعضی مسلط و گروهی در چنگال گروهی اسیرند ، در این جا غالب و مغلوبی وجود ندارد و همه بعد از پذیرش حق در یک صف قرار دارند .

درست است که ملکه سبأ قبل از آن هم ایمان خود را اعلام کرده بود زیرا در آیات گذشته از زبان او شنیدیم : « وَ أوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ : ما پیش از این که تخت را در این جا ببینیم آگاهی یافته بودیم و اسلام را پذیرا شده بودیم » .

جزء نوزدهم (۱۶۳)

ولی در این جا اسلام ملکه به اوج خود رسید لذا با تأکید بیشتر ، اسلام را اعلام کرد .

او نشانه های متعددی از حقانیت دعوت سلیمان را ، قبلاً دیده بود .

آمدن هدهد با آن وضع مخصوص ، عدم قبول هدیه کلان که از ناحیه ملکه فرستاده شده بود ، حاضر ساختن تخت او از آن راه دور در مدتی کوتاه و سرانجام مشاهده قدرت و عظمت فوق العاده سلیمان و در عین حال اخلاق مخصوصی که هیچ شباهتی

ص: ۱۲۲

سرانجام کار ملکه سبأ

آن چه در قرآن مجید پیرامون ملکه سبأ آمده همان مقدار است که در بالا خواندیم ، سرانجام ایمان آورد و به خیل صالحان پیوست ، اما این که بعد از ایمان به کشور خود بازگشت و به حکومت خود از طرف سلیمان ادامه داد ؟ یا نزد سلیمان ماند و با او ازدواج کرد ؟ یا به توصیه

(۱۶۴) سوره نمل

سلیمان با یکی از ملوک یمن که به عنوان « تُبَّع » مشهور بودند پیمان زناشویی بست ؟ در قرآن اشاره ای به این ها نشده است چون در هدف اصلی قرآن که مسایل تربیتی است دخالتی نداشته ، ولی مفسران و مورخان ، هر کدام راهی برگزیده اند که تحقیق در آن ضرورتی ندارد ، هر چند طبق گفته بعضی از مفسران ، مشهور و معروف همان ازدواج او با سلیمان است . (۱)

ولی یادآوری این مطلب را لازم می دانیم که پیرامون سلیمان و لشکر و حکومت او و هم چنین خصوصیات ملکه سبأ و جزئیات زندگیش افسانه ها و اساطیر فراوانی گفته اند که گاه تشخیص آن ها از حقایق تاریخی برای توده مردم مشکل می شود و گاه سایه تاریکی روی اصل این جریان تاریخی افکنده و اصالت آن را خدشه دار می کند

ص: ۱۲۳

و این است نتیجه شوم خرافاتی که با حقایق آمیخته می شود که باید کاملاً مراقب آن بود .

جزء نوزدهم (۱۶۵)

یک جمع بندی کلی از سرگذشت سلیمان

بخشی از حالات سلیمان که در ۳۰ آیه فوق آمده بیانگر مسایل بسیاری است که قسمتی از آن را در لابلاهی بحث ها خواندیم و به قسمت دیگری اشاره گذرایی ذیلاً می کنیم :

این داستان از موهبت علم وافر که خداوند در اختیار سلیمان و داود گذاشته است شروع می شود و به توحید و تسلیم در برابر فرمان پروردگار ختم می گردد ، آن هم توحیدی که پایگاهش نیز « علم » است .

این داستان نشان می دهد که گاه غایب شدن یک پرنده و پرواز استثنایی او بر فراز یک منطقه ممکن است مسیر تاریخ ملتی را تغییر دهد و آن ها را از شرک به ایمان و از فساد به صلاح بکشاند و این است نمونه ای از قدرت نمایی پروردگار و نمونه ای از حکومت حق .

این داستان نشان می دهد که نور توحید در تمام دل ها پرتوافکن است و حتی یک پرنده ظاهرا خاموش از اسرار توحیدخبر می دهد.

(۱۶۶) سوره نمل

برای توجه دادن یک انسان به ارزش واقعیش و نیز هدایت او به سوی الله باید نخست غرور و تکبر او را درهم شکست تا پرده های تاریک از جلو چشم واقع بین او کنار برود همان گونه که

ص: ۱۲۴

سلیمان با انجام دو کار غرور ملکه سبأ را درهم شکست : حاضر ساختن تختش و به اشتباه افکندن او در برابر ساختمان قسمتی از قصر .

هدف نهایی در حکومت انبیاء کشورگشایی نیست ، بلکه هدف همان چیزی است که در آخرین آیه فوق خواندیم که سرکشان به گناه خود اعتراف کنند و در برابر ربّ العالمین سرتعظیم فرود آورند و لذا قرآن با همین نکته داستان فوق را پایان می دهد .

روح « ایمان » همان « تسلیم » است ، به همین دلیل هم سلیمان درنامه اش روی آن تکیه می کند و هم ملکه سبأ در پایان کار .

گاه یک انسان با دارا بودن بزرگ ترین قدرت ممکن است نیازمند به موجودضعیفی همچون یک پرنده شود، نه تنها از علم او که از کار او نیز کمک می گیرد و گاه مورچه ای با آن ضعف و ناتوانی وی را تحقیر می کند.

جزء نوزدهم (۱۶۷)

نزول این آیات در مکه که مسلمانان ، سخت از سوی دشمنان در فشار بودند و تمام درها به روی آنان بسته بود ، مفهوم خاصی داشت ، مفهومش تقویت روحیه و دلداداری به آنان و امیدوار ساختن آنان به لطف و رحمت پروردگار و پیروزی های آینده بود .

ص: ۱۲۵

(۱۶۸) سوره نمل

ص: ۱۲۶

جلد ۲۰

فهرست مطالب

ص: ۱

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره نمل ●●● ۱۱

آب شیرین، آب شور ●●● ۱۲

دو دریای آب شور و شیرین در کنار هم ●●● ۱۲

مضطری که دعای او به اجابت می رسد کیست؟ ●●● ۱۶

چه کسی شما را در تاریکی های صحرا و دریا هدایت می کند ●●● ۱۸

آغاز آفرینش دلیل تکرار زندگی در آخرت ●●● ۱۹

همه جا دعوت به استدلال منطقی ●●● ۲۰

مشاهده آثار باستانی عبرتی برای آیندگان ●●● ۲۵

انگیزه های توکل ●●● ۲۷

کوران و کران سخن حق را پذیرا نیستند ●●● ۲۸

(۲۰۰)

بیان حرکت زمین یک معجزه علمی قرآن ●●● ۳۰

سوره قصص ●●● ۳۴

« مستضعفان » و « مستکبران » چه کسانی هستند؟ ●●● ۴۰

روش عمومی مستکبران تاریخ ●●● ۴۱

پرورش موسی در آغوش فرعون ●●● ۴۶

(۲۰۱)

برنامه عجیب الهی ●●● ۴۸

بازگشت موسی به آغوش مادر ●●● ۵۳

شب ها را به غفلت نگذرانید ●●● ۵۷

از درگیر شدن با دیگران پرهیز کنید ●●● ۵۹

موسی در طریق حمایت از مظلومان ●●● ۶۰

آیا مشاجره موسی ، منافی مقام عصمت نیست ؟ ●●● ۶۰

موسی مخفیانه به سوی مدین حرکت می کند ●●● ۶۵

یک کار نیک درهای خیرات را به روی موسی گشود ●●● ۷۱

خانم های نامحرم پشت سر مردها حرکت کنند ●●● ۷۲

درس های آموزنده پنجگانه از داستان موسی

برای نوجوانان عزیز ●●● ۷۳

موسی در خانه شعیب ●●● ۷۵

دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح ●●● ۷۷

پیشنهاد ازدواج از طرف پدر و بستگان دختر به پسر، بلا مانع است ●●● ۷۸

نخستین جرقه وحی ●●● ۸۲

موسی در برابر فرعون ●●● ۸۷

(۲۰۳)

روش فرعونى انحراف افكار عمومى ●●● ۸۹

این اخبار غیبی را تنها خدا در اختیارت نهاد ●●● ۹۷

هر روز به بهانه ای از حق می گریزند ●●● ۱۰۰

هدایت تنها به دست خدا است ●●● ۱۰۵

توسعه اقتصادی در گرو توسعه امنیتى است ●●● ۱۰۷

دل بستگی های دنیا شما را نفریید ●●● ۱۱۰

نعمت بزرگ روز و شب ●●● ۱۱۱

قارون ثروتمند خودخواه بنی اسرائیل ●●● ۱۱۳

جنون نمایش ثروت ●●● ۱۱۸

سوره عنکبوت ●●● ۱۲۳

آزمایش الهی یک سنت جاویدان ●●● ۱۲۳

فرار از حوزه قدرت خدا ممکن نیست ●●● ۱۲۴

(۲۰۴)

مهربانى به پدر و مادر ●●● ۱۲۶

بلاهای زمینی و آسمانی نتیجه گناه آدمهاست ●●● ۱۲۹

تکیه گاه های سست همچون لانه عنکبوت ●●● ۱۳۰

نماز بازدارنده از زشتی ها و بدی ها ●●● ۱۳

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از عسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند مٔمان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شك استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

(۶)

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعاً «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

(۷)

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

(۸)

ص:۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

مقدمه (۹)

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص:۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز» است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

(۱۰) مقدمه

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

۶۱ أَمْنُ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ءِ إِلَهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

جزء بیستم (۱۱)

آیا کسی که زمین را مستقر و آرام قرار داد و در میان آن نهرهایی روان ساخت و برای زمین کوه های ثابت و پابرجا ایجاد کرد و میان دو دریا مانعی قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند ، با این حال) آیا معبودی با خدا است ؟ ، نه بلکه اکثر آن ها نمی دانند (و جاهلند) .

«خِلَال» دراصل به معنی شکاف میان دو چیز است و «رَوَاسِيَ» جمع « رَاسِيَه » به معنی ثابت و پابرجا می باشد .

به این ترتیب ، چهار نعمت بزرگ در این آیه آمده است که سه قسمت از آن سخن از آرامش می گوید :

آرامش خود زمین که در عین حرکت سریع به دور خودش و به دور آفتاب و حرکت در مجموعه منظومه شمسی ، آن چنان یکنواخت و آرام است که ساکنانش به هیچ وجه آن را احساس نمی کنند، گویی در یک جا میخکوب شده و ثابت ایستاده است و کمترین حرکتی ندارد .

(۱۲) سوره نمل

و دیگر وجود کوه ها دور تا دور زمین را فراگرفته و ریشه های آن ها به هم پیوسته و زره نیرومندی را تشکیل داده است و در برابر فشارهای داخلی زمین و حرکات جزر و مد خارجی که بر اثر جاذبه ماه پیدا می شود مقاومت می کند و هم مانعی است برای طوفان های عظیم که

آرامش زمین را برهم می زنند. (۱).

آب شیرین، آب شور

و دیگر حجاب و حایل طبیعی است که میان بخش هایی از آب شیرین و آب شور اقیانوس ها قرارداد، این حجاب نامریی چیزی جز تفاوت درجه غلظت آب شور و شیرین و به اصطلاح تفاوت « وزن مخصوص » آن ها نیست که سبب می شود که آب نهرهای عظیمی که به دریا می ریزند تا مدت زیادی، در آب شور حل نشوند و در نتیجه جزر و مد دریا آن ها را بر بخش عظیمی از سواحل آماده کشت و زرع مسلط می سازد و آن ها را آبیاری می کند.

دو دریای آب شور و شیرین در کنار هم

در جلد پانزدهم تفسیرنمونه ذیل آیه ۵۳ سوره فرقان که مفهوم مشابهی با آیه مورد بحث دارد تفسیر جالبی به شرح زیر درج شده است :

«او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد، یکی گوارا و شیرین و دیگری شور و تلخ، و در میان آن ها برزخی قرار داد، گویی هر یک از آن ها به دیگری می گوید: «دور باش و نزدیک شدن تو به من حرام است!» (وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَّحْجُورًا).

ص: ۱۲

۱- درباره نقش کوه ها در ثبات زمین و برکات دیگر آن، در جلد ۱۰ تفسیرنمونه، صفحه ۱۱۳ (ذیل آیه ۳ سوره رعد) نیز بحث شده است. جزء بیستم (۱۳)

«مرج» از ماده «مرج» (بر وزن فلج) به معنی مخلوط کردن و یا ارسال و رها نمودن است و در این جا به معنی در کنار هم قرار گرفتن آب شیرین و شور است.

«عذب» به معنی گوارا و پاکیزه و خنک، و «فرا» به معنی خوش طعم و خوشگوار است، «ملح» به معنی شور، و «اجاج» به معنی تلخ و گرم است (بنابراین ملح و اجاج نقطه مقابل عذب و فرا است).

(۱۴) سوره نمل

«برزخ» به معنی حجاب و حائل میان دو چیز است و جمله «حجرا مهجورا» چنان که سابقا هم (ذیل آیه ۲۲ همین سوره) اشاره کردیم جمله ای بوده است که در میان عرب به هنگامی که با کسی روبرو می شدند و از او وحشت داشتند برای گرفتن امان، این جمله را می گفتند، یعنی «ما را معاف و در امان دارید و از ما دور باشید».

به هر حال این آیه یکی دیگر از مظاهر شگفت انگیز قدرت پروردگار را در جهان آفرینش ترسیم می کند که چگونه یک حجاب نامرئی و حائل ناپیدا در میان دریای شور و شیرین قرار می گیرد و اجازه نمی دهد آن ها باهم آمیخته شوند.

البته امروز ما این را می دانیم که این حجاب نامرئی همان «تفاوت درجه غلظت آب شور و شیرین» و به اصطلاح تفاوت «وزن مخصوص» آن ها است که سبب می شود تا مدت مدیدی به هم نیامیزند.

جزء بیستم (۱۵)

گرچه جمعی از مفسران برای پیدا کردن چنین دو دریایی در روی کره زمین به زحمت افتاده اند که در کجا دریای آب شیرین در کنار آب شور قرار گرفته و مخلوط نمی شود، ولی این مشکل نیز برای ما حل شده

ص: ۱۳

است، زیرا می دانیم تمام رودخانه های عظیم آب شیرین که به دریاها می ریزند در کنار ساحل، دریایی از آب شیرین تشکیل می دهند و آب های شور را به عقب می رانند و تا مدت زیادی این وضع ادامه دارد و به خاطر تفاوت درجه غلظت آن ها از آمیخته شدن با یکدیگر ابا دارند، و هر یک به دیگری «حجرا مهجورا» می گوید!

جالب این که بر اثر جزر و مد آب دریاها که در شبانه روز دو مرتبه بر اثر جاذبه ماه صورت می گیرد سطح آب دریا به مقدار زیادی بالا و پائین می رود، این آب های شیرین که دریایی را تشکیل داده اند در مصب همان رودخانه ها و نقاط اطراف آن در خشکی پیش می روند و انسان ها از زمان های قدیم از این موضوع استفاده کرده، نه‌های زیادی در این گونه مناطق دریا کنده اند و زمین های فراوانی را زیر کشت درختان برده اند که وسیله آبیاری آن ها همین آب شیرین است که به وسیله جزر و مد بر مناطق وسیع گسترش می یابد.

(۱۶) سوره نمل

هم اکنون در جنوب ایران شاید میلیون ها نخل وجود دارد که ما قسمتی از آن را از نزدیک مشاهده کرده ایم که تنها با همین وسیله آبیاری می شوند، و در فاصله زیادی از ساحل دریا قرار گرفته اند، در سال هایی که بارندگی کم و آب رودخانه های عظیمی که به دریا می ریزد تقلیل پیدا کند گاهی آب شور غلبه می کند که مردم کشاورز این سامان از آن سخت نگران می شوند زیرا به زراعت آن ها لطمه می زند.

ولی معمولاً چنین نیست و این آب «عذب و فرات» که در کنار آن آب «ملح و اجاج» قرار گرفته، به آن آمیخته نمی شود، سرمایه بزرگی برای

ص: ۱۴

آن‌ها محسوب می‌شود.

ناگفته پیدا است وجود علل طبیعی در این گونه مسایل هرگز از ارزش آن‌ها نمی‌کاهد مگر طبیعت چیست؟ جز فعل خدا و اراده و مشیت پروردگار است که این خواص را به این موجودات داده؟!

جزء بیستم (۱۷)

جالب این‌که هنگامی که انسان با هواپیما از این مناطق می‌گذرد، منظره این دو آب که رنگ‌های متفاوتی دارند و با هم آمیخته نمی‌شوند به خوبی نمایان است که انسان را به یاد این نکته قرآنی می‌اندازد.

ضمناً قرار گرفتن این آیه در میان آیات مربوط به «کفر» و «ایمان» ممکن است اشاره و تشبیهی در این امر نیز باشد که گاهی در یک جامعه، در یک شهر، و گاه حتی در یک خانه افرادی باایمان که همچون آب عذب و فراتند در کنار افراد بی‌ایمان که همچون آب ملح و اجاجند، با دو طرز تفکر، دو نوع عقیده، و دو نوع عمل پاک و ناپاک، قرار می‌گیرند، بی‌آن‌که به هم آمیخته شوند.

و در عین حال در لابلای بخش‌های مختلف زمین، نهرهایی از آب که مایه حیات و زندگی و سرچشمه طراوت و خرمی و مزارع آباد و باغ‌های پرثمر است، قرارداده، بخشی از منابع این آب‌ها در کوه‌ها است و بخشی در لابلای قشرهای زمین.

آیا این نظام می‌تواند مولود تصادف کور و کر و مبدئی فاقد عقل و حکمت باشد؟

(۱۸) سوره نمل

آیا بت‌ها نقشی در این نظام بدیع و شگفت‌انگیز دارند؟

۶۲ اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ اِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ

ص: ۱۵

یا کسی که دعای مضطر را اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می سازد و شما را خلفای زمین قرار می دهد، آیا معبودی با خدا است؟ کمتر متذکر می شوید.

آری در آن هنگام که تمام درهای عالم اسباب به روی انسان بسته می شود کارد به استخوانش می رسد و از هر نظر درمانده و مضطر می گردد، تنها کسی که می تواند قفل مشکلات را بگشاید و بن بست ها را برطرف سازد و نور امید در دل ها بپاشد و درهای رحمت به روی انسان های درمانده بگشاید، تنها ذات پاک او است و نه غیر او.

مضطری که دعای او به اجابت می رسد کیست؟

گرچه خداوند دعای همه را هرگاه شرایطش جمع باشد، اجابت می کند ولی در آیه فوق مخصوصاً روی عنوان «مُضْطَرٌّ» تکیه شده است، به این دلیل که یکی از شرایط اجابت دعا آن است که انسان چشم از عالم اسباب به کلی برگیرد و تمام قلب و روحش را در اختیار خدا قرار دهد، همه چیز را از آن او بداند و حلّ هر مشکلی را به دست او ببیند و این درک و دید در حال اضطرار دست می دهد.

جزء بیستم (۱۹)

درست است که عالم، عالم اسباب است و مؤمن نهایت تلاش و کوشش خود را در این زمینه به کار می گیرد ولی هرگز در جهان اسباب گم نمی شود، همه را از برکت ذات پاک او می بیند، «دیده ای نافذ و سبب سوراخ کن دارد که اسباب را از بیخ و بن برمی کند» و در پشت حجاب اسباب ذات «مُسَبِّبُ الْأَسْبَابِ» را می بیند و همه چیز را از او می خواهد.

آری اگر انسان به این مرحله برسد مهم ترین شرط اجابت دعا را فراهم ساخته است .

جالب اینکه در بعضی از روایات این آیه تفسیری به قیام حضرت مهدی صلوات الله و سلامه علیه شده است . در روایتی از امام باقر می خوانیم :

(۲۰) سوره نمل

« به خدا سوگند گویا من مهدی را می بینم که پشت به حجرالاسود زده و خدا را به حق خود می خواند ... سپس فرمود : به خدا سوگند مضطر در کتاب الله در آیه در آیه اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ ... او است .» (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق چنین آمده است : « این آیه در مورد مهدی از آل محمد نازل شده ، به خدا سوگند مضطر او است ، هنگامی که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز بجای آورد و دست به درگاه خداوند متعال برمی دارد دعای او را اجابت می کند ، ناراحتی ها را برطرف می سازد و او را خلیفه روی زمین قرار می دهد » .

بدون شك منظور از این تفسیر منحصر ساختن مفهوم آیه به وجود مبارک مهدی نیست ، بلکه آیه مفهوم گسترده ای دارد که یکی از مصداق های روشن آن وجود مهدی است که در آن زمان که همه جا را فساد گرفته باشد ، درها بسته شده ، کارد به استخوان رسیده بشریت در بن بست سختی قرار گرفته و حالت اضطرار در کل عالم نمایان است در آن هنگام در مقدس ترین نقطه روی زمین دست

ص: ۱۷

به دعا برمی دارد و تقاضای کشف سوء می کند و خداوند این دعا را سرآغاز انقلاب مقدس جهانی او قرار می دهد و به مصداق « وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ » او و یارانش را خلفای روی زمین می کند .

جزء بیستم (۲۱)

درباره اهمیت « دعا » و « شرایط اجابت آن » و این که چرا گاهی بعضی از دعاها به اجابت نمی رسد، به طور مشروح در جلد اول تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره بحث شده است .

چه کسی شما را در تاریکی های صحرا و دریا هدایت می کند

۶۳ اَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ءَايَةُ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

(۲۲) سوره نمل

یا کسی که شما را در تاریکی های صحرا و دریا هدایت می کند و کسی که بادها را بشارت دهندگان پیش از نزول رحمتش می فرستد، آیا معبودی با خدا است ؟ خداوند برتر است از این که شریک برای او قرار دهند .

«بُشْرًا» مخفف «بُشْرًا» جمع «بُشُور» به معنی مُبَشِّر و بشارت دهنده است .

بادهایی که بیانگر نزول بارانند و همانند پیک مخصوص بشارت ، پیشاپیش آن حرکت می کنند ، در حقیقت کار آن ها نیز هدایت مردم است به نزول باران .

ص: ۱۸

تعبیر «بُشْرًا» (بشارت دهندگان) در مورد بادهای و تعبیر به «رحمت» در مورد باران هردو جالب است، چراکه بادهای هستند که رطوبت هوا و قطعات ابر را از صفحه اقیانوس ها برداشته و بر دوش خود حمل می کنند و به نقاط خشک و تشنه می برند و از قدوم باران خبر می دهند .

جزء بیستم (۲۳)

هم چنین باران است که نغمه حیات را در سراسر کره خاک سر می دهد و هر جا نازل شود خیر و رحمت و برکت و زندگی می آفریند .

(شرح بیشتر درباره نقش بادهای در نزول باران در سوره اعراف ذیل آیه ۵۷ جلد ششم تفسیر نمونه ، صفحه ۲۱۴ آمده است) .

آغاز آفرینش دلیل تکرار زندگی در آخرت

۶۴ اَمَّنْ يَبْدُوْا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيْدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ ؕ اِنَّهٗ مَعَ اللّٰهِ قُلْ هَاتُوْا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ

یا کسی که آفرینش را آغاز کرد و سپس آن را تجدید می کند و کسی که شمارا از آسمان و زمین روزی می دهد، آیا معبودی با خدا است ؟ بگو دلالتان را بیاورید اگر راست می گوید.

(۲۴) سوره نمل

در این آیه ، بحث را از یک گذرگاه ظریف به مسأله معاد منتقل می کند ، چرا که آغاز آفرینش خود دلیلی بر انجام آن است و قدرت بر خلقت دلیل روشنی بر معاد محسوب می شود .

ص: ۱۹

و از این جا پاسخ سؤالی که بسیاری از مفسران مطرح کرده اند معلوم می شود و آن این که مشرکان که مخاطب این آیات هستند غالباً عقیده به معاد (معاد جسمانی) نداشتند با این حال چگونه ممکن است از آن ها سؤال کنیم و اقرار بخواهیم؟

پاسخ این که این سؤال توأم با دلیلی است که طرف را وادار به اقرار می کند زیرا همین که معترف باشند که آغاز آفرینش از او است و این همه روزی ها و مواهب از ناحیه او می باشد، کافی است که قبول کنند امکان بازگشت مجدد به زندگی در قیامت موجود است.

ضمناً منظور از «رزق آسمان» باران و نور آفتاب و مانند آن است و منظور از «رزق زمین» گیاهان و مواد غذایی مختلفی است که مستقیماً از زمین می روید یا به طور غیرمستقیم از زمین نشأت می گیرد

جزء بیستم (۲۵)

همچون دام ها، هم چنین معادن و مواد گوناگون که انسان در زندگی خود از آن بهره می گیرد.

همه جا دعوت به استدلال منطقی

کرارا در آیات قرآن می خوانیم که از مخالفان مطالبه دلیل می شود، مخصوصاً جمله «هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ: دلیل خود را بیاورید» در چهار مورد از قرآن مجید آمده است (۱۱۱ / بقره، ۲۴ / انبیاء، ۲۴ / نمل و ۷۵ / قصص) و در موارد دیگری نیز روی کلمه «برهان» مخصوصاً تکیه شده است (برهان به معنی محکم ترین دلیلی است که همواره با صدق همراه است).

این منطق «برهان طلبی» اسلام حکایت از محتوای قوی و غنی آن

ص: ۲۰

می کند چراکه سعی دارد با مخالفان خود نیز برخورد منطقی داشته باشد، چگونه ممکن است از دیگران مطالبه برهان کند و خود نسبت به آن بی اعتنا باشد؟ آیات قرآن مجید مملو است از استدلالات منطقی و براهین علمی در سطوح مختلف برای مسایل گوناگون .

(۲۶) سوره نمل

این درست برخلاف چیزی است که مسیحیت تحریف یافته امروز روی آن تکیه می کند و مذهب را تنها کار « دل » می داند و عقل را از آن بیگانه معرفی می کند و حتی تضادهای عقلی (همچون توحید در تثلیث) را در مذهب می پذیرد و به همین دلیل انواع خرافات را اجازه ورود به مذهب می دهد ، درحالی که اگر مذهب از عقل و استدلال جدا شود هیچ دلیلی برحقانیت آن وجود نخواهد داشت و آن مذهب و ضد آن یکسان خواهد بود.

عظمت این برنامه اسلامی (تکیه بر برهان و دعوت مخالفان به استدلال منطقی) هنگامی آشکارتر می شود که توجه کنیم اسلام از محیطی آشکار شد که بیشترین محتوای فکری محیط را خرافات بی پایه و مسایل غیرمنطقی تشکیل می داد .

۶۵ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ

بگو کسانی که در آسمان و زمین هستند از غیب آگاهی ندارند جز خدا و نمی دانند کی برانگیخته می شوند .

جزء بیستم (۲۷)

بدون شك آگاهی از غیب و از جمله تاریخ وقوع قیامت مخصوص خدا است ولی این منافات با آن ندارد که خداوند بخشی

ص: ۲۱

از علم غیب را در اختیار هر کس بخواهد بگذارد

و به تعبیر دیگر علم غیب بالذات و استقلالاً و به صورت نامحدود مخصوص خدا است و دیگران آن چه می دانند از ناحیه او است ولی به هر حال مسأله تاریخ وقوع قیامت از این امر مستثنی است و هیچ کس بر آن آگاه نیست. (۱)

۶۶ بَلِ إِذْ أَرَاكَ عَلَيْهِمْ فِي الْآخِرَةِ بَلٌ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلٌ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ

این مشرکان اطلاع صحیحی درباره آخرت ندارند، بلکه در اصل آن شک دارند، بلکه نابینا و اعمی هستند.

(۲۸) سوره نمل

« إِذْ أَرَاكَ » در اصل از « تَدَارَكَ » بوده که به معنی پشت سرهم قرار گرفتن است بنابراین مفهوم جمله « إِذْ أَرَاكَ عَلَيْهِمْ فِي الْآخِرَةِ » این است که آن ها تمام معلومات خود را در مورد آخرت به کار گرفتند اما به جایی نرسیدند، لذا بعد از آن می فرماید: « آن ها از آن در شکند، بلکه نابینا هستند » چرا که نشانه های آخرت در زندگی همین دنیا نمایان است: بازگشت زمین مرده به حیات در فصل بهار، بارور شدن درختانی که در فصل زمستان از کار افتاده بود و مشاهده عظمت قدرت خدا در مجموعه آفرینش، همگی دلیل بر امکان زندگی پس از مرگ است، اما آن ها همچون نابینایان از کنار این صحنه ها می گذرند.

ص: ۲۲

۱- درباره علم غیب بحث های مشروحی در « تفسیر نمونه »، جلد ۵، صفحه ۲۴۵ و جلد ۷ صفحه ۴۶ به بعد مطرح شده است.

به این ترتیب برای جهل منکران آخرت سه مرحله ذکر شده است :

نخست این که انکار و ایراد آن ها به خاطر آن است که از خصوصیات آخرت بی خبرند « و چون ندیدند حقیقت ره افسانه می زنند » .

دیگر این که آن ها در اصل وجود آخرت شک

جزء بیستم (۲۹)

دارند و سؤال از زمان تحقق آن از این شک ریشه می گیرد .

و دیگر این که این جهل و شک آن ها نه به خاطر این است که دلیل کافی بر آخرت در اختیار ندارند ، بلکه دلایل بسیار است اما آن ها چشم بر هم نهاده نمی بینند .

۶۷ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبًا وَنَاثِنًا لَمُخْرَجُونَ

کافران گفتند: آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک شدیم باز هم از دل خاک بیرون می آییم.

آن ها به همین اندازه قناعت کردند که این مسأله بعیدی است که انسان خاک شود و دوباره به زندگی برگردد ، درحالی که روز اول خاک بودند و از خاک برخاستند ، چه مانعی دارد که باز به خاک برگردند و سپس حیات جدیدی پیدا کنند .

جالب این که در هشت مورد از قرآن به همین گونه تعبیر برخورد می کنیم که آن ها به مجرد استبعاد راه انکار را در مورد قیامت پوییده اند .

۶۸ لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

(۳۰) سوره نمل

این وعده ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده

ص: ۲۳

شده این ها همان افسانه های خرافی پیشینیان .

بنابراین نخست از استبعاد شروع می کردند و بعد آن را پایه انکار مطلق قرار می دادند ، گویی انتظار داشتند رستاخیز به زودی متحقق شود و چون در عمر خود شاهد و ناظر آن نبودند آن را نفی می کردند .

به هر حال این تعبیرات همگی نشانه غرور و غفلت آن ها است .

ضمناً آن ها با این تعبیر می خواستند سخن پیامبر را در مورد قیامت تحقیر کنند و بگویند این از وعده های کهنه و بی اساس است که دیگران هم به نیاکان ما داده اند و مطلب تازه ای به نظر نمی رسد که قابل بررسی و مطالعه باشد .

۶۹ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ

بگو در روی زمین سیر کنید ، ببینید عاقبت کار مجرمان به کجا رسید ؟

جزء بیستم (۳۱)

شما می گویید این وعده ها به نیاکان ما نیز داده شد و آن ها نیز به آن اعتنا نکردند و ضرری هم ندیدند ، اما اگر کمی در جهان سیر کنید و آثار این گذشتگان مجرم و گنهگار و منکر توحید و معاد را که مخصوصاً در اطراف همین سرزمین حجاز شما قرار دارد بنگرید می دانید مطلب چنین نیست .

نوبت شما هم می رسد ، عجله نکنید ، شما هم اگر مسیر خود را اصلاح نکنید به همان سرنوشت شوم گرفتار خواهید شد.

ص: ۲۴

قرآن مجید کرارا مردم را به سیر در ارض و مشاهده آثار گذشتگان سرزمین های ویران شده اقوامی که به عذاب گرفتار شده اند، کاخ های درهم شکسته شاهان، قبرهای درهم ریخته و استخوان های پوسیده مستکبران، اموال و ثروت های بی صاحب مانده ثروتمندان مغرور،

(۳۲) سوره نمل

دعوت کرده است، مخصوصا تصریح می کند که مطالعه این آثار که تاریخ زنده و گویا و ملموس پیشینیان است دل ها را بیدار و چشم ها را بینا می کند و به راستی چنین است، گاهی مشاهده یکی از آثار آن چنان طوفانی در دل و جان انسان برپا می کند که مطالعه چندین کتاب تاریخ قطور اثری ندارد.

قابل توجه این که در آن آیه به جای « مُكَذِّبِينَ : تکذیب کنندگان معاد » « مُجْرِمِينَ » گفته شده، اشاره به این که تکذیب آن ها به خاطر آن نبود که در تحقیق و بررسی اشتباه کرده باشند، بلکه سرچشمه آن لجاجت و عناد و آلوده شدن به انواع جرم ها بود.

۷۰ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ

از تکذیب و انکار آن ها غمگین مباش و این همه غصه آن ها را مخور و سینه ات از توطئه آن ها تنگ نشود.

و از آن جا که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از انکار و مخالفت آن ها رنج می برد و به راستی دلش برای آن ها می سوخت و عاشق هدایت و

جزء بیستم (۳۳)

بیداری آن ها بود و از سوی دیگر، همواره با توطئه های آن ها مواجه بود این آیه پیامبر صلی الله علیه و آله را دلداری می دهد.

۷۱ وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

می گویند این وعده (عذاب را که به ما می دهی) اگر راست می گویند کی خواهد آمد؟

ولی این منکران لجوج به جای این که از این هشدار پیامبر دلسوز و مهربان و ملاحظه عاقبت کار مجرمان، پند و اندرز گیرند، باز در مقام سخریه و استهزاء برآمدند.

با این که مخاطب، پیامبر صلی الله علیه و آله بود ولی مطلب را به صورت جمع می آورند، به خاطر این که مؤمنان راستین نیز با پیامبر صلی الله علیه و آله در این سخن هم صدا بودند و طبعاً آن ها نیز مخاطبند.

۷۲ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ رَدْفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ

بگو شاید پاره ای از آن چه را عجله می کنید نزدیک و در کنار شما باشد.

(۳۴) سوره نمل

«رَدْفَ» از ماده «رَدَفَ» به معنی قرار گرفتن پشت سر چیزی است، لذا به کسی که پشت سر اسب سوار می نشیند، «ردیف» گفته می شود، هم چنین در مورد افراد و اشیایی که پشت سر یکدیگر قرار می گیرند این کلمه به کار می رود.

آیه اشاره می کند که چرا عجله می کنید؟ چرا مجازات الهی را کوچک می شمیرید؟ چرا به خود رحم نمی کنید؟ آخر عذاب خدا شوخی نیست. احتمال بدهید به خاطر همین سخنانتان قهر و غضب خدا بر سر شما سایه افکنده باشد و به همین زودی بر شما فرود آید و نابودتان کند، این همه سرسختی برای چیست؟

ص: ۲۶

۷۳ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ

پروردگار تو نسبت به مردم فضل و رحمت دارد ولی اکثر آن ها شکرگزار نیستند .

اگر خداوند در مجازات شما عجله نمی کند ، به خاطر فضل و

جزء بیستم (۳۵)

رحمتش بر شما است ، تا برای اصلاح خویش و جبران گذشته به قدر کافی مهلت داشته باشید .

۷۴ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيُعَلِّمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ

و پروردگارت آن چه را در سینه هاشان پنهان می دارند و آن چه را آشکار می کنند به خوبی می داند .

« تُكِنُّ » از ماده « كِنَّ » به چیزی گفته می شود که اشیاء را در آن محفوظ و مستور می دارند و منظور در این جا ، رازها و اندیشه ها و توطئه هایی است که کفار در دل پنهان می داشتند .

او به همان اندازه از خفایای درویشان آگاه است که از اعمال برون و اصولاً پنهان و آشکار و غیب و شهود برای او یکسان است ، این علم محدود ما است که این مفاهیم را ساخته و پرداخته ، و گرنه در مقابل یک وجود نامحدود ، این مفاهیم ، به سرعت رنگ خود را می بازند .

انگیزه های توکل

۷۹ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ

(۳۶) سوره نمل

پس بر خدا توکل کن که تو بر طریقه حق آشکار هستی .

« تَوَكَّلْ » از ماده « وَكَّالَتْ » در منطق قرآن به معنی اعتماد

ص: ۲۷

تکیه کردن بر خدا است و او را ولی و وکیل خود قراردادن و بر اثر آن از حجم مشکلات و انبوه موانع نهراسیدن و این یکی از نشانه های مهم ایمان است و از عوامل پیروزی و موفقیت در مبارزه ها .

جالب این که در آیه فوق دلیل توکل را دو چیز شمرده : یکی قدرت و علم و آگاهی کسی که انسان بر او اعتماد می کند و دیگر روشن بودن راهی که انسان برگزیده است .

در حقیقت می گوید : دلیلی ندارد که ضعف و سستی و ترس و وحشتی به خود راه دهی ، تکیه گاه تو خداوندی است که هم عزیز و شکست ناپذیر و هم علیم و آگاه است و از سوی دیگر تو بر طریقه حق مبین هستی ، کسی که از حق مبین دفاع می کند چرا ترس و وحشتی داشته باشد ؟

و اگر می بینی جمعی با تو مخالفند هرگز نگران مباش ، آن ها چشم بینا و گوش شنوا و قلب زنده ندارند و اصلاً از محدوده تبلیغ و هدایت خارج هستند ، تنها حق طلبان و عاشقان خدا و تشنگان عدالت به دنبال سرچشمه زلال قرآن تو می آیند تا از آن سیراب شوند .

جزء بیستم (۳۷)

کوران و کران سخن حق را پذیرا نیستند

۸۰ إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ

تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی و نمی توانی کران را هنگامی که روی برمی گردانند و پشت می کنند صدا کنی .

ص: ۲۸

مخاطب تو زندگان هستند ، آن ها روحی زنده و بیدار و حق طلب دارند، نه مردگان زنده نما که تعصب و لجاجت و استمرار برگناه ، فکر و اندیشه آن ها را تعطیل کرده است .

« حتی کسانی که زنده اند اما گوش های آن ها کر است نمی توانی سخن خود را به آن ها برسانی ، مخصوصا هنگامی که پشت کنند و از تو دور شوند » .

(۳۸) سوره نمل

باز اگر نزدیک تو بودند ، ممکن بود سردر گوش آن ها بگذاری و فریاد کشی و کمی از امواج صوت تو در سامعه سنگین آن ها منعکس گردد اما آن ها کرانی هستند که رو بر تافته و مرتبا دور می شوند .

۸۱ وَ مَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ

و نیز نمی توانی کوران را از گمراهی برهانی، تو فقط می توانی سخن خود را به گوش کسانی برسانی که آماده پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیم هستند .

باز اگر آن ها به جای گوش شنوا چشم بینایی داشتند ، در این صورت گرچه صدا به گوش آن ها نمی رسید ، اما ممکن بود با علامت و اشاره صراط مستقیم را پیدا کنند ، اما افسوس که آن ها نابینا هم هستند .

و به این ترتیب تمام راه های درک حقیقت به روی آن ها بسته است، قلب هایشان مرده ، گوش هایشان کر و چشم هایشان نابینا است .

جزء بیستم (۳۹)

در حقیقت دو آیه فوق ، مجموعه روشنی را از عوامل شناخت و طرق ارتباط انسان با جهان خارج را بازگو می کند .

ص: ۲۹

« حس تشخیص » و عقل بیدار ، در مقابل دلمردگی .

« گوش شنوا » برای جذب سخنان حق از طریق سمع .

و « چشم بینا » برای مشاهده چهره حق و باطل از طریق بصر .

اما لجاجت و خود سری و تقلید کورکورانه و گناه ، چشم حقیقت بین انسان را نابینا و گوش او را کر و گاه عقل و قلب او را نیز از کار می اندازد و چنین کسانی اگر تمام انبیاء و اولیاء و فرشتگان برای هدایتشان بسیج شوند بی اثر خواهد بود ، چرا که ارتباطشان با عالم بیرون وجودشان به کلی قطع است و تنها در خود فرورفته اند .

بیان حرکت زمین یک معجزه علمی قرآن

۸۸ وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ

کوه ها را می بینی و آن ها را ساکن و جامد می پنداری در

(۴۰) سوره نمل

حالی که مانند ابر در حرکتند این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده او از کارهایی که شما انجام می دهید آگاه است .

آیه فوق از قبیل آیات توحید و نشانه های عظمت خداوند در همین دنیا است و به « حرکت کره زمین » که برای ما محسوس نیست اشاره می کند .

آیه فوق می گوید : « گمان می کنی کوه ها جامد و ساکنند ، درحالی که همچون ابر در حرکتند » معلوم است این تعبیر با حوادث آغاز رستاخیز سازگار نیست ، چرا که این حوادث به قدری آشکار پرده هاص

ص: ۳۰

است که به تعبیر قرآن « از مشاهده آن‌ها مادران کودکان شیرخوار خود را فراموش می‌کنند و زنان باردار سقط جنین می‌نمایند و مردم از شدت وحشت همچون مستانند در حالی که مست نیستند » (۲ / حج) .

تعبیر به « اِثْقَان » که به معنی منظم ساختن و محکم نمودن است نیز تناسب با زمان برقراری نظام جهان دارد ، نه زمانی جزء بیستم (۴۱)

که این نظام فرومی ریزد و متلاشی و ویران می‌گردد .

جمله « اِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُوْنَ » مخصوصا با توجه به این که « تَفْعَلُوْنَ » فعل مضارع است نشان می‌دهد که مربوط به این دنیا است چرا که می‌گوید : « او از اعمالی که شما در حال و آینده انجام می‌دهید با خبر است » و اگر مربوط به پایان این جهان بود می‌بایست گفته شود « مَا فَعَلْتُمْ : کاری که انجام دادید » (دقت کنید) .

از مجموع این قراین دقیقا چنین استفاده می‌شود که این آیه یکی دیگر از عجایب آفرینش را بیان می‌کند .

نتیجه ای که از این تفسیر می‌گیریم این است که این کوه‌ها که ما آن‌ها را ساکن می‌پنداریم با سرعت زیاد در حرکت هستند ، مسلما حرکت کوه‌ها بدون حرکت زمین‌های دیگر که به آن‌ها متصل است معنی ندارد و به این ترتیب معنی آیه چنین می‌شود که زمین با سرعت حرکت می‌کند همچون حرکت ابرها .

طبق محاسبات دانشمندان امروز سرعت سیر حرکت زمین به دور خود نزدیک به ۳۰ کیلومتر در هر دقیقه است و سرعت سیر آن در حرکت انتقالی به دور آفتاب از این هم بیشتر است .

اَمْ يَٰۤاِچْرَا قْرَآنَ « کوه ها » را مرکز بحث قرار داده شاید به این جهت است که کوه ها از نظر سنگینی و وزن و پابرجایی ضرب المثلند و برای تشریح قدرت خداوند نمونه بهتری محسوب می شوند ، جایی که کوه ها با این عظمت و سنگینی به فرمان خدا (همراه زمین) حرکت کنند قدرت او بر هر چیز به ثبوت می رسد .

به هرحال آیه فوق از معجزات علمی قرآن است ، زیرا می دانیم نخستین دانشمندانی که حرکت کره زمین را کشف کردند ، « گالیله » ایتالیایی و « کپرنیک » لهستانی بودند که در اواخر قرن ۱۶ و اوایل ۱۷ میلادی این عقیده را برملا ساختند ، هر چند ارباب کلیسا شدیداً آن ها را محکوم کرده و تحت فشار گذاشتند .

ولی قرآن مجید حدود یکهزار سال قبل از آن ها ، پرده از روی حقیقت برداشت و حرکت زمین را به صورت فوق به عنوان یک نشانه توحید مطرح ساخت .

جزء بیستم (۴۳)

۸۹ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَرَعٍ يَوْمَئِذٍ اٰمِنُونَ

کسانی که کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و آن ها از وحشت آن روز در امانند .

در این که منظور از « حَسَنَةٌ » چیست ؟ مفسران تعبیرات گوناگونی دارند : بعضی آن را به کلمه توحید و « لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ » و ایمان به خدا تفسیر کرده اند .

البته همان گونه که بارها گفته ایم معنی آیات وسیع و گسترده است

« حَسْبُهُ » نیز در این جا مفهوم وسیعی دارد که همه اعمال نیک را در بر می گیرد ، از جمله ایمان به خدا و پیامبر اسلام و ولایت ائمه علیهم السلام که در رأس هر کار نیک قرار دارد .

۹۰ وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

(۴۴) سوره نمل

و آن ها که اعمال بدی انجام دهند به رو در آتش افکنده می شوند آیا جزایی جز آن چه عمل می کردید خواهید داشت.

« كُبَّتْ » از ماده « كَبَّ » در اصل به معنی افکندن چیزی به صورت بر زمین است و بنابراین ذکر « وَجُوهٌ » (صورت ها) در آیه فوق از باب تأکید است .

افکندن این گروه را به صورت در آتش به عنوان بدترین نوع عذاب است . به علاوه چون هنگامی که مواجه با حق می شدند ، صورت خود را برمی گرداندند و با همان صورت از گناه استقبال می کردند اکنون باید گرفتار چنین مجازاتی شوند .

جمله « هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » ممکن است پاسخ سؤالی باشد که در این جا مطرح می شود و آن این که اگر کسی بگوید این مجازات ، مجازات شدیدی است ، در پاسخ گفته می شود این همان اعمال شما است که دامانتان را گرفته شما جزایی جز اعمالتان ندارید ؟

پایان سوره نمل ۳۳

ص: ۳۳

سوره قصص

سوره قصص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ طسآما

طسم

خداوند می خواهد این حقیقت را بر همه روشن سازد که این کتاب بزرگ آسمانی که سرچشمه انقلابی بزرگ در تاریخ بشر گردید و برنامه کامل زندگی سعادت بخش انسان ها را در بر دارد ، از وسیله ساده ای همچون حروف « الف باء » تشکیل یافته که هر کودکی می تواند به آن تلفظ کند ، این نهایت عظمت است که آن چنان محصول فوق العاده بااهمیتی را از چنین مواد ساده ای ایجاد کند که همگان آن را در اختیار دارند .

۲ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ

این ها آیات کتاب مبین است .

(۴۶) سوره قصص

تعبیر به « تِلْكَ » اسم اشاره به دور و برای بیان عظمت این آیات است .

این جا قرآن به « مبین بودن » توصیف شده و « مبین » هم به معنی لازم و هم متعدی می آید ، چیزی که هم آشکار است و هم آشکارکننده و قرآن با محتوای روشنش حق را از باطل ، آشکار و راه را از بیراهه نمودار می سازد .

۳ تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ

ص: ۳۴

ما از داستان موسی و فرعون به حق بر تو می خوانیم ، برای گروهی که ایمان بیاورند .

خدایی که موسی را برای نابود کردن فرعون در آغوش فرعون پرورش داد ، خدایی که بردگان مستضعف را به حکومت روی زمین رسانید و جباران گردنکش را خوار و ذلیل و نابود کرد و خدایی که کودک شیرخواری را در میان امواج خروشان محافظت فرمود

جزء بیستم (۴۷)

و هزاران هزار از فرعونیان زورمند را در میان امواج مدفون ساخت ، قادر بر نجات شما است .

آری هدف اصلی از این آیات ، مؤمنانند و این تلاوت به خاطر آن ها و برای آن ها صورت گرفته ، مؤمنانی که می توانند از آن الهام گیرند و راه خود را به سوی هدف در میان انبوه مشکلات بگشایند .

۴ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَهُ مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ

فرعون برتری جویی در زمین کرد و اهل آن را به گروه های مختلفی تقسیم نمود، گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسران آن ها را سر می برید و زنان آن ها را (برای کنیزی) زنده نگه می داشت ، او مسلما از مفسدان بود .

فرعون بنده ضعیفی بود که بر اثر جهل و نادانی شخصیت خود را گم کرد و تا آن جا پیش رفت که ادعای خدایی نمود .

او برای تقویت پایه های استکبار خود به چند جنایت بزرگ دست زد ؛

نخست « کوشید در میان مردم مصر تفرقه بیندازد » (وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا).

همان سیاستی که در طول تاریخ پایه اصلی حکومت مستکبران را تشکیل می داده است ، چراکه حکومت یک اقلیت ناچیز بر یک اکثریت بزرگ جز با برنامه « تفرقه بینداز و حکومت کن » امکان پذیر نیست .

فرعون مخصوصاً مردم مصر را به دو گروه مشخص تقسیم نمود ؛ « قِبْطِيَّان » که بومیان آن سرزمین بودند و تمام وسایل رفاهی و کاخ ها و ثروت ها و پست های حکومت در اختیار آنان بود .

و « سِبْطِيَّان » یعنی مهاجران بنی اسرائیلی که به صورت بردگان و غلامان و کنیزان در چنگال آن ها گرفتار بودند .

فقر و محرومیت ، سراسر وجودشان را فرا گرفته بود و سخت ترین کارها بر دوش آن ها بود ، بی آن که بهره ای داشته باشند .

جزء بیستم (۴۹)

دومین جنایت او استضعاف گروهی از مردم آن سرزمین بود، او دستور داده بود که درست بنگرند فرزندان که از بنی اسرائیل متولد می شوند ، اگر پسر باشند ، آن ها را از دم تیغ بگذرانند و اگر دختر باشند ، برای خدمتکاری و کنیزی زنده نگه دارند .

راستی او با این عملش چه می خواست انجام بدهد ؟

معروف است که او در خواب دیده بود شعله آتشی از سوی بیت المقدس برخاسته و تمام خانه های مصر را فراگرفت ، خانه های

قَبِطِيَّانَ را سوزاند ، ولی خانه های بنی اسرائیل سالم ماند .

او از آگاهان و معبران خواب ، توضیح خواست ، گفتند : از این سرزمین بیت المقدس مردی خروج می کند که هلاکت مصر و حکومت فراعنه به دست او است . (۱)

و نیز نقل کرده اند که بعضی از کاهنان به او گفتند: پسری در بنی اسرائیل متولد می شود که حکومت تو را بر باد خواهد داد . (۲)

(۵۰) سوره قَصَص

و سرانجام همین امر سبب شد که فرعون تصمیم به کشتن نوزادان پسر از بنی اسرائیل بگیرد . ولی قرار گرفتن جمله « يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ » بعد از « يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ » ، مطالب دیگری را بازگو می کند، می گوید: فرعونیان برای تضعیف بنی اسرائیل این نقشه را طرح کرده بودند که نسل ذکور آن ها را که می توانست قیام کند و با فرعونیان بجنگد ، براندازد و تنها دختران و زنان را که به تنهایی قدرت بر قیام و مبارزه نداشتند ، برای خدمتکاری زنده بگذارند .

در مورد این برنامه جنایت بار فرعونیان داستان ها گفته اند ، بعضی می گویند : فرعون دستور داده بود که زنان باردار بنی اسرائیل را دقیقا زیر نظر بگیرند و تنها قابله های قبطی و فرعونی مأمور وضع حمل آن بودند، تا اگر نوزاد پسر باشد، فورا به مقامات حکومت مصر خبر دهند و جلادان بیایند و قربانی خود را بگیرند .

ص: ۳۷

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۷ ، صفحه ۲۳۹ .

۲- « مجمع البیان » ، جلد ۷ ، صفحه ۲۳۹ .

۵ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ آيَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم و آن‌ها را پایشویان و وارثین روی زمین قرار دهیم.

۶ وَ نُمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ

حکومتشان را پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریان آن‌ها آن‌چه را بیم داشتند از این گروه، نشان دهیم.

چه قدر این دو آیه گویا و امیدبخش است، چرا که به صورت یک قانون کلی و در شکل فعل مضارع و مستمر بیان شده است تا تصور نشود اختصاص به مستضعفان بنی اسرائیل و حکومت فرعونیان داشته، می‌گوید: ما می‌خواهیم چنین کنیم...، یعنی فرعون می‌خواست بنی اسرائیل را تار و مار کند و قدرت و شوکتشان را درهم بشکند، اما ما می‌خواستیم آن‌ها قوی و پیروز شوند.

(۵۲) سوره قصص

او می‌خواست حکومت تا ابد در دست مستکبران باشد، اما ما اراده کرده بودیم که حکومت را به مستضعفان بسپاریم و سرانجام چنین شد.

تعبیر به «مَنْت» به معنی بخشیدن مواهب و نعمت‌ها است و این با منت زبانی که بازگو کردن نعمت به قصد تحقیر طرف است و مسلماً کار مذمومی می‌باشد، فرق بسیار دارد.

دو آیه فوق هرگز سخن از یک برنامه موضعی و خصوصی مربوط به بنی اسرائیل نمی‌گوید، بلکه بیانگر یک قانون کلی است برای گن

همه اعصار و قرون و همه اقوام و جمعیت ها، می گوید: « ما اراده داریم که بر مستضعفان منت بگذاریم و آن ها را پیشوایان و وارثان حکومت روی زمین قرار دهیم » .

این بشارتی است در زمینه پیروزی حق بر باطل و ایمان بر کفر .

این بشارتی است برای همه انسان های آزاده و خواهان حکومت عدل و داد و برچیده شدن بساط ظلم و جور .

جزء بیستم (۵۳)

نمونه ای از تحقق این مشیات الهی ، حکومت بنی اسرائیل و زوال حکومت فرعونیان بود .

و نمونه کامل ترش حکومت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و یارانش بعد از ظهور اسلام بود ، حکومت پابرهنه ها و تهی دستان باایمان و مظلومان پاکدل که پیوسته از سوی فراعنه زمان خود مورد تحقیر و استهزاء بودند و تحت فشار و ظلم و ستم قرار داشتند .

سرانجام خدا به دست همین گروه دروازه قصرهای کسراها و قیصرها را گشود و آن ها را از تخت قدرت به زیر آورد و بینی مستکبران را به خاک مالید .

و نمونه « گسترده تر » آن ظهور حکومت حق و عدالت در تمام کره زمین به وسیله مهدی " ارواحنا له الفداء " است .

این آیات از جمله آیاتی است که به روشنی بشارت ظهور چنین حکومتی را می دهد، لذا در روایات اسلامی می خوانیم که ؛
ائمہ اهل بیت علیهم السلام در تفسیر این آیه اشاره به این ظهور بزرگ کرده اند .

ص: ۳۹

«مستضعفان» و «مستکبران» چه کسانی هستند؟

می دانیم واژه «مُسْتَضْعَف» از ماده «ضَعَف» است، اما چون به باب استفعال برده شده، به معنی کسی است که او را به ضعف کشانده اند و در بند و زنجیر کرده اند.

به تعبیر دیگر «مُسْتَضْعَف» کسی نیست که ضعیف و ناتوان و فاقد قدرت و نیرو باشد، مُسْتَضْعَف کسی است که نیروهای بالفعل و بالقوه دارد، اما از ناحیه ظالمان و جباران سخت در فشار قرار گرفته، ولی با این حال در برابر بند و زنجیر که بر دست و پای او نهاده اند، ساکت و تسلیم نیست، پیوسته تلاش می کند تا زنجیرها را بشکند و آزاد شود، دست جباران و ستمگران را کوتاه سازد و آیین حق و عدالت را برپا کند.

خداوند به چنین گروهی وعده یاری و حکومت در زمین داده است، نه افراد بی دست و پا و جبان و ترسو که حتی حاضر نیستند فریادی بکشند، تا چه رسد به این که پا در میدان مبارزه بگذارند و قربانی دهند.

جزء بیستم (۵۵)

بنی اسرائیل نیز آن روز توانستند وارث حکومت فرعونیان شوند که گرد رهبر خود موسی را گرفتند، نیروهای خود را بسیج کردند و همه صف واحدی را تشکیل دادند، بقایای ایمانی که از جدشان ابراهیم به ارث برده بودند، با دعوت موسی تکمیل و خرافات را از فکر خود زدودند و آماده قیام شدند.

البته «مستضعف» انواع و اقسامی دارد؛ مستضعف "فکری"، "فرهنگی"، "اقتصادی"، "اخلاقی" و "سیاسی" و آن چه قرآن

بیشتر روی آن تکیه کرده است ، مستضعفین "سیاسی" و "اخلاقی" می باشد .

بدون شک جباران مستکبر برای تحکیم پایه های سیاست جابرانه خود قبل از هرچیز سعی می کنند قربانیان خود را به استضعاف فکری و فرهنگی بکشانند ، سپس به استضعاف اقتصادی ، تا قدرت و توانی برای آن ها باقی نماند، تا فکر قیام و گرفتن زمام حکومت را در دست و مغز خود نپرورانند .

(۵۶) سوره قَصَص

روش عمومی مستکبران تاریخ

نه تنها فرعون بود که برای اسارت بنی اسرائیل مردان آن ها را می کشت و زنانشان را برای خدمتکاری زنده نگه می داشت که در طول تاریخ همه جباران چنین بودند و با هر وسیله نیروهای فعال را از کار می انداختند .

آن جا که نمی توانستند مردان را بکشند ، مردانگی را می کشتند و با پخش وسایل فساد ، مواد مخدر ، توسعه فحشاء و بی بند و باری جنسی ، گسترش شراب و قمار و انواع سرگرمی های ناسالم ، روح شهامت و سلحشوری و ایمان را در آن ها خفه می کردند ، تا بتوانند با خیالی آسوده به حکومت خود کامه خویش ادامه دهند .

اما پیامبران الهی مخصوصا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سعی داشتند نیروهای خفته جوانان را بیدار و آزادسازند و حتی به زنان، درس مردانگی بیاموزند و آن ها را در صف مردان ، در برابر مستکبران قرار دهند .

شواهد این دو برنامه در تاریخ گذشته و امروز در همه کشورهای اسلامی به خوبی نمایان است ، لذا نیازی به ذکر آن نمی

بینیم .

ص:۴۱

۷ وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَاهُ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ

ما به مادر موسی الهام کردیم که او را شیرده و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریا (ی نیل) بیفکن و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو بازمی گردانیم و او را از رسولانش قرار می دهیم .

این آیه کوتاه مشتمل بر دو امر و دو نهی و دو بشارت است که مجموعاً خلاصه ای است از یک داستان بزرگ و پرماجرا که فشرده اش چنین است ؛

دستگاه فرعون برنامه وسیعی برای کشتن « نوزادان پسر » از بنی اسرائیل ترتیب داده بود و حتی قابله های فرعونی مراقب زنان باردار بنی اسرائیل بودند .

(۵۸) سوره قَصَص

در این میان یکی از این قابله ها با مادر موسی ، دوستی داشت (حمل موسی مخفیانه صورت گرفت و چندان آثاری از حمل درمادر نمایان نبود) هنگامی که احساس کرد تولد نوزاد نزدیک شده، به سراغ دوستش (همان قابله) فرستاد و گفت : ماجرای من چنین است، فرزندی در رَحِمِ دارم و امروز به محبت و دوستی تو نیازمندم .

هنگامی که موسی تولد یافت ، از چشمان او نور مرموزی درخشید ، چنان که بدن قابله به لرزه درآمد و برقی از محبت در اعماق قلب او فرو نشست و تمام زوایای دلش را روشن ساخت .

زن قابله رو به مادر موسی کرد و گفت : من در نظر داشتم ماجرای تولد این نوزاد را به دستگاه حکومت خبر دهم تا جلادان بیایند و این پسر را به قتل رسانند (و من جایزه خود را بگیرم) ولی چه کنم که عشق شدیدی از این نوزاد در درون قلبم احساس می کنم ، حتی راضی نیستم مویی از سر او کم شود ، با دقت از او حفاظت کن ، من فکر می کنم دشمن نهایی ما سرانجام او باشد .

جزء بیستم (۵۹)

قابله از خانه مادر موسی بیرون آمد ، بعضی از جاسوسان حکومت او را دیدند و تصمیم گرفتند وارد خانه شوند ، خواهر موسی ماجرا را به مادر خبر داد و مادر دستپاچه شد ، آن چنان که نمی دانست چه کند ؟

در میان این وحشت شدید که هوش از سرش برده بود ، نوزاد را در پارچه ای پیچید و در تنور انداخت ، مأمورین وارد شدند در آن جا چیزی جز تنور آتش ندیدند ، تحقیقات را از مادر موسی شروع کردند ، گفتند : این زن قابله در این جا چه می کرد ؟ گفت : او دوست من است ، برای دیدار من آمده بود ، مأمورین مأیوس شدند و بیرون رفتند .

مادر موسی به هوش آمد و به خواهر موسی گفت : نوزاد کجا است ؟ او اظهار بی اطلاعی کرد ، ناگهان صدای گریه ای از درون تنور برخاست ، مادر به سوی تنور دوید ، دید خداوند آتش را برای او سرد و سلام کرده است (همان خدایی که آتش نمرودی را برای ابراهیم سرد و سالم ساخت) دست کرد و نوزادش را سالم بیرون آورد .

اما باز مادر در امان نبود ، چراکه مأموران چپ و راست در حرکت و جستجو بودند و شنیدن صدای یک نوزاد کافی بود که

خطر بزرگی واقع شود .

در این جا یک الهام الهی قلب مادر را روشن ساخت ، الهامی که ظاهراً او را به کار خطرناکی دعوت می کرد، ولی با این حال از آن احساس آرامش نمود .

(۶۰) سوره قَصَص

این یک مأموریت الهی است که به هر حال باید انجام شود و تصمیم گرفت به این الهام، لباس عمل بپوشاند و نوزاد خویش را به نیل بسپارد.

به سراغ یک نجار مصری آمد (نجاری که او نیز از قبطیان و فرعونیان بود) از او درخواست کرد صندوق کوچکی برای او بسازد .

نجار گفت : با این اوصاف که می گویی، صندوق را برای چه می خواهی ؟ مادری که زبانش عادت به دروغ نداشت ، نتوانست در این جا سخنی جز این بگوید که ؛ من از بنی اسرائیلم ، نوزاد پسری دارم و می خواهم نوزادم را در آن مخفی کنم .

نجار قبطی تصمیم گرفت این خبر را به جلاشان برساند ، به سراغ آن ها آمد، اما چنان وحشتی بر قلب او مستولی شد که زبانش باز ایستاد ، تنها با دست اشاره می کرد و می خواست با علایم ، مطلب را بازگو کند ، مأمورین که گویا از حرکات او یک نحو سخریه و استهزاء برداشت کردند، او را زدند و بیرون کردند .

جزء بیستم (۶۱)

هنگامی که بیرون آمد ، حال عادی خود را بازیافت ، این ماجرا تکرار شد و در نتیجه فهمید در این جا یک سرّ الهی نهفته است ، صندوق را ساخت و به مادر موسی تحویل داد .

شاید صبحگاهانی بود که هنوز چشم مردم مصر در خواب بود .

ص: ۴۴

هوا کمی روشن شده بود . مادر ، نوزاد خود را همراه صندوق به کنار نیل آورد ، پستان در دهان نوزاد گذاشت و آخرین شیر را به او داد ، سپس او را در صندوق مخصوص که همچون یک کشتی کوچک قادر بود بر روی آب حرکت کند ، گذاشت و آن را روی موج نهاد .

امواج خروشان نیل ، صندوق را به زودی از ساحل دور کرده ، مادر در کنار ایستاده بود و این منظره را تماشا می نمود ، در یک لحظه احساس کرد قلبش از او جدا شده و روی امواج حرکت می کند ، اگر لطف الهی قلب او را آرام نکرده بود ، فریاد می کشید و همه چیز فاش می شد .

(۶۲) سوره قَصَص

این ها همه از یک سو .

اما ببینیم در کاخ فرعون چه خبر بود ؟ در اخبار آمده ؛ فرعون دختری داشت که تنها فرزندش بود و از بیماری شدیدی رنج می برد ، فرعون دست به دامن اطباء زد ، نتیجه ای نگرفت ، به کاهنان متوسل شد ، آن ها گفتند : ای فرعون ! ما پیش بینی می کنیم که از درون این دریا انسانی به این کاخ گام می نهد که اگر از آب دهانش به بدن این بیمار بمالند ، بهبودی می یابد .

فرعون و همسرش آسیه در انتظار چنین ماجرای بودند که ناگهان روزی صندوقچه ای که بر امواج در حرکت بود ، نظر آن ها را جلب کرد . دستور داد مأمورین فوراً به سراغ صندوق بروند و آن را از آب بگیرند تا ببینند در آن چیست .

صندوق مرموز در برابر فرعون قرار گرفت ، دیگران نتوانستند در آن را بکشایند ، آری می بایست در صندوق نجات موسی ، به دست

ص: ۴۵

فرعون گشوده شود و گشوده شد . هنگامی که چشم همسرفرعون به چشم کودک افتاد ، برقی از آن جهید و اعماق قلبش را روشن ساخت و همگی مخصوصا همسر فرعون مهر او را به دل گرفتند و هنگامی که آب دهان این نوزاد مایه شفای بیمار شد ، این محبت فزونی گرفت .

جزء بیستم (۶۳)

اکنون خلاصه این ماجرا را از زبان قرآن می شنویم .

پرورش موسی در آغوش فرعون

۸ فَالْتَقَطَهُ الْفِرْعَوْنُ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ

(هنگامی که مادر از سوی کودک خود سخت در وحشت فرو رفت، او را به فرمان خدا به دریا افکند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد، مسلما فرعون و هامان و لشکریان آن دو خطاکار بودند .

« اِلْتَقَطَ » از ماده « اِلْتِقَاط » در اصل به معنی بی تلاش و کوشش به چیزی رسیدن می باشد و این که به اشیاء گم شده ای که انسان پیدا می کند ، « لُقَطَه » می گویند ، نیز به همین جهت است .

(۶۴) سوره قَصَص

بدیهی است فرعونیان قنداقه این نوزاد را از امواج به این منظور نگرفتند که دشمن سرسختشان را در آغوش خود پرورش دهند ، بلکه آن ها به گفته همسر فرعون می خواستند نورچشمی برای خود برگزینند .

اما سرانجام و عاقبت کار چنین شد و به اصطلاح علمای ادب ، « لام » در این جا « لام عاقبت » است نه « لام علت » و لطافت این تعبیر

ص: ۴۶

در همین است که خدا می خواهد قدرت خود را نشان دهد که چگونه این گروه را که تمام نیروهای خود را برای کشتن پسران بنی اسرائیل بسیج کرده بودند ، وادار می کند که همان کسی را که این همه مقدمات برای نابودی او است ، چون جان شیرین دربرگیرند و پرورش دهند .

ضمناً تعبیر به « اَلْ فِرْعَوْنَ » نشان می دهد که نه یک نفر ، بلکه گروهی از فرعونیان برای گرفتن صندوق از آب ، شرکت کردند

جزء بیستم (۶۵)

و این شاهد بر آن است که چنین انتظاری را داشتند .

و در پایان آیه اضافه می کند : « اِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ » .

چه خطایی از این روشن تر که آن ها هزاران طفل را سر بریدند تا کلیم الله را نابود کنند ، ولی خداوند او را به دست خودشان سپرد و گفت : بگیری و این دشمنان را پرورش دهید و بزرگ کنید .

۹ وَ قَالَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ اَنْ يَنْفَعَنَا اَوْ نَتَّخِذَهُ وِلْدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ

همسر فرعون (هنگامی که دید آن ها قصد کشتن کودک را دارند) گفت: او را نکشید، نور چشم من و شما است ، شاید برای ما مفید باشد یا او را پسر خود برگزینیم و آن ها نمی فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می پروراند) .

به نظر می رسد که فرعون از چهره نوزاد و نشانه های دیگر از جمله گذاردن او در صندوق و رها کردنش در امواج نیل ، دریافته بود که این نوزاد از بنی اسرائیل است ، ناگهان کابوس قیام یک مرد بنی اسرائیلی

ص: ۴۷

و زوال ملک او به دست آن مرد بر روح او سایه افکند و خواهان اجرای قانون جنایت بارش درباره نوزادان بنی اسرائیل در این مورد شد .

(۶۶) سوره قَصَص

اطرافیان متملق و چاپلوس نیز فرعون را در این طرز فکر تشویق کردند و گفتند : دلیل ندارد که قانون درباره این کودک اجرا نشود .

اما « آسیه » همسر فرعون که نوزاد پسری نداشت و قلب پاکش که از قماش درباریان فرعون نبود ، کانون مهر این نوزاد شده بود ، در مقابل همه آن ها ایستاد و از آن جا که در این گونه کشمکش های خانوادگی ، غالباً پیروزی با زنان است ، او در کار خود پیروز شد .

و اگر داستان شفای دختر فرعون نیز به آن افزوده شود ، دلیل پیروزی آسیه در این درگیری روشن تر خواهد شد .

ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پرمعنی در پایان آیه می گوید : « وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ » .

آن ها نمی دانستند که فرمان نافذ الهی و مشیت شکست ناپذیر خداوند بر این قرار گرفته است که این نوزاد را در مهم ترین کانون خطر پرورش دهد و هیچ کس را یارای مخالفت با این اراده و مشیت نیست .

جزء بیستم (۶۷)

برنامه عجیب الهی

قدرت نمایی این نیست که اگر خدا بخواهد قوم نیرومند و جباری را نابود کند ، لشکریان آسمان و زمین را برای نابودی آن ها بسیج نماید .

قدرت نمایی این است که خود آن جباران مستکبر را مأمور نابودی خودشان سازد و آن چنان در قلب و افکار آن ها اثر بگذارد که مشتاقانه هیزمی را جمع کنند که باید با

ص: ۴۸

آتش بسوزند، زندانی را بسازند که باید در آن بمیرند، چوبه داری را برپا کنند که باید بر آن اعدام شوند.

و در مورد فرعونیان زورمند گردنکش نیز چنان شد و پرورش و نجات موسی در تمام مراحل به دست خود آن ها صورت گرفت؛

قابله موسی از قبطیان بود.

سازنده صندوق نجات موسی، یک نجار قبطی بود.

(۶۸) سوره قَصَص

گیرندگان صندوق نجات از امواج نیل، «آل فرعون» بودند.

بازکننده در صندوق، شخص فرعون یا همسرش آسیه بود.

و سرانجام کانون امن و آرامش و پرورش موسای قهرمان و فرعون شکن،

همان کاخ فرعون بود.

و این است قدرت نمایی پروردگار.

۱۰ وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدَىٰ بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

قلب مادر موسی بی تاب و درهم ریخته گشت و اگر قلب او را به وسیله ایمان و امید محکم نکرده بودیم، نزدیک بود مطلب را افشا کند.

واژه «فارغ» به معنی بی تاب و صاحب اضطراب و درهم ریختگی و بیچارگی است.

«رَبُّنَا» از ماده «رَبَط» در اصل به معنی بستن حیوان یا مانند آن

جزء بیستم (۶۹)

به جایی است تا مطمئنًا در جای خود محفوظ بماند و لذا محل این گونه

حیوانات را «رباط» می گویند و سپس به معنی وسیع تری که همان حفظ و تقویت و استحکام بخشیدن است، آمده و منظور از «رَبَطَ قَلْبَ» در این جا، تقویت دل این مادر است تا ایمان به وحی الهی آورد و این حادثه بزرگ را تحمل کند.

مادر موسی فرزندش را به ترتیبی که قبلاً گفتیم، به امواج نیل سپرد، اما بعد از این ماجرا طوفانی شدید در قلب او وزیدن گرفت، جای خالی نوزاد که تمام قلبش را پر کرده بود، کاملاً محسوس بود.

نزدیک بود فریاد کشد و اسرار درون دل خود را برون افکند.

نزدیک بود نعره زند و از جدایی فرزند ناله سر دهد.

این کاملاً طبیعی است مادری که نوزاد خود را با این صورت از خود جدا کند، همه چیز را جز نوزادش فراموش نماید و آن چنان هوش از سرش برود که بدون در نظر گرفتن خطراتی که خود و فرزندش را تهدید می کند، فریاد کشد و اسرار درون دل را فاش سازد.

(۷۰) سوره قَصَص

اما خداوندی که این مأموریت سنگین را به این مادر مهربان داده، قلب او را آن چنان استحکام می بخشد که به وعده الهی ایمان داشته باشد و بداند کودکش در دست خدا است، سرانجام به او بازمی گردد و پیامبر می شود.

۱۱ وَ قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّیْهِ فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَ هُمْ لَا یَشْعُرُونَ

مادر به خواهر او گفت: وضع حال او را پی گیری کن، او نیز از دور ماجرا را مشاهده کرد، درحالی که آن هابی خبر بودند.

ص: ۵۰

« قُصِيَّه » از ماده « قَصَّ » به معنی جستجو از آثار چیزی است و این که به داستان ، « قِصَّه » می گویند ، به خاطر این است که از اخبار و حوادث گوناگون در آن پی گیری می شود .

بعد از بازگشت مادر موسی به خانه خویش ، خواهر از فاصله دور در کنار نیل ، ماجرا را زیر نظر داشت و با چشم خود دید که چگونه فرعونیان او را از آب گرفتند و از خطر بزرگی که نوزاد را تهدید می کرد ، رهایی یافت .

جزء بیستم (۷۱)

۱۲ وَ حَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ

ما همه زنان شیرده را از قبل بر او تحریم کردیم (تا تنها به آغوش مادر برگردد) ، خواهرش (که بی تابی مأموران برای پیدا کردن دایه را مشاهده کرد) گفت : آیا شما را به خانواده ای راهنمایی کنم که می توانند این نوزاد را کفالت کنند و خیرخواه او هستند ؟

« مَرَاضِع » جمع « مُرْضِع » به معنی زن شیرده است .

طبیعی است نوزاد شیرخوار چند ساعت که می گذرد ، گرسنه می شود ، گریه و بی تابی می کند ، باید دایه ای برای او جستجو کرد ، خصوصاً این که ملکه مصر سخت به آن دل بسته و او را چون جان شیرینش دوست می دارد .

مأموران حرکت کرده و دربه در دنبال دایه می گردند ، اما عجیب این که پستان هیچ دایه ای را نمی گیرد .

ص: ۵۱

شاید از دیدن قیافه آن‌ها وحشت می‌کند و یا طعم شیرشان که با ذائقه او آشنا نیست، تلخ و نامطلوب جلوه می‌کند، گویی می‌خواهد خود را از دامان دایه‌ها پرتاب کند، این همان تحریم تکوینی الهی بود که همه دایه‌ها را بر او حرام کرده بود.

کودک لحظه به لحظه گرسنه‌تر و بی‌تاب‌تر می‌شود، پی‌درپی گریه می‌کند و سر و صدای او در درون قصر فرعون می‌پیچد و قلب ملکه را به لرزه درمی‌آورد.

مأمورین بر تلاش خود می‌افزایند، ناگهان درفاصله‌ها چندان دوری به دختری برمی‌خورند که می‌گوید: من زنی از بنی اسرائیل را می‌شناسم که پستانی پرشیر و قلبی پرمحبت دارد، او نوزادش را از دست داده و حاضر است شیر دادن نوزاد کاخ را برعهده گیرد.

مأمورین خوشحال شدند و مادر موسی را به قصر فرعون بردند، نوزاد هنگامی که بوی مادر را شنید، سخت پستانش را در دهان فشرد و از شیره جان مادر، جان تازه‌ای پیدا کرد، برق خوشحالی از چشم‌ها جهید، مخصوصاً مأموران خسته و کوفته که به مقصد خود رسیده بودند، از همه خوشحال‌تر بودند، همسر فرعون نیز نمی‌توانست خوشحالی خود را از این امر کتمان کند.

جزء بیستم (۷۳)

در بعضی از روایات آمده است که وقتی موسی پستان این مادر را قبول کرد، هامان وزیر فرعون گفت: من فکر می‌کنم تو مادر واقعی او هستی، چرا در میان این همه زن، تنها پستان تو را پذیرفت؟ گفت: ای پادشاه، به خاطر این است که من زنی خوشبو

هستم و شیرم بسیار شیرین است ، تاکنون هیچ کودکی به من سپرده نشده ، مگر این که پستان مرا پذیرفته است ، حاضران این سخن او را تصدیق کردند و هرکدام هدیه و تحفه گران قیمتی به او دادند .(۱)

در حدیثی از امام باقر می خوانیم که فرمود : « سه روز بیشتر طول نکشید که خداوند نوزاد را به مادرش بازگرداند » .

۱ « تفسیر فخر رازی » ، جلد ۲۴ ، صفحه ۲۳۱ .

(۷۴) سوره قَصَص

بازگشت موسی به آغوش مادر

۱۳ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ۚ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

ما او را به مادرش بازگردانیدیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بدانند وعده الهی حق است ، ولی اکثر آن ها نمی دانند .

در این جا سؤالی مطرح است و آن این که ؛ آیا فرعونیان موسی را به مادر سپردند که او را شیر دهد و در خلال این کار ، همه روز یا گاه به گاه کودک را به دربار فرعون بیاورد تا ملکه مصر دیداری از او تازه کند و یا کودک را در دربار نگه داشتند و مادر موسی در فواصل معین می آمد و به او شیر می داد ؟

دلیل روشنی بر هیچ یک از این دو احتمال وجود ندارد اما احتمال اول ، منطقی تر به نظر می آید .

جزء بیستم (۷۵)

و نیز بعد از پایان دوران شیرخوارگی ، آیا موسی به کاخ فرعون

ص: ۵۳

منتقل شد یا رابطه خود را با مادر و خانواده نگاه می داشت و میان این دو در رفت و آمد بود؟

بعضی گفته اند: بعد از دوران شیرخوارگی، او را به فرعون و همسرش آسیه سپرد و موسی در دامن آن دو و با دست آن دو پرورش یافت و در این جا داستان های دیگری از کارهای کودکانه اما پرمعنی موسی نسبت به فرعون نقل کرده اند که ذکر همه آن ها به درازا می کشد، اما این جمله که فرعون بعد از مبعوث شدن موسی به نبوت به او گفت: «أَلَمْ نُزَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَ لَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِتِينَ: آیا تو را در کودکی در دامن پرمهر خود پرورش ندادیم و سال هایی از عمرت را در میان ما نبودی؟» (۱۸ / شعراء) نشان می دهد که موسی مدتی در کاخ فرعون زندگی کرده و سال هایی در آن جا درنگ نموده است.

از «تفسیر علی بن ابراهیم» چنین استفاده می شود که موسی با نهایت احترام تا دوران بلوغ در کاخ فرعون ماند، ولی سخنان توحیدی

(۷۶) سوره قصص

او، فرعون را سخت ناراحت می کرد، تا آن جا که تصمیم قتل او را گرفت، موسی کاخ را رها کرد و وارد شهر شد که با نزاع دو نفر که یکی از قبطیان و دیگری از سبطیان بود، روبرو گشت. (۱)

۱۴ وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى اتَّيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

هنگامی که نیرومند و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم

ص: ۵۴

و این گونه نیکوکاران را جزا می دهیم .

« أَشَدَّ » از ماده « شِدَّت » به معنی نیرومند شدن و « اِسْتَوَى » از ماده « اِسْتَوَاء » به معنی کمال خلقت و اعتدال آن است .

در این که میان این دو چه تفاوتی است ، مفسران گفتگوهای مختلفی دارند ؛ بعضی گفته اند « بُلُوغُ أَشَدَّ » آن است که انسان از نظر قوای جسمانی به سرحد کمال برسد که غالباً در سن ۱۸ سالگی است و

۱ « نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۱۱۷ .

جزء بیستم (۷۷)

« اِسْتَوَاء » همان اعتدال و استقرار در امر حیات و زندگی است که غالباً بعد از کمال نیروی جسمانی حاصل می شود .

بعضی دیگر « بُلُوغُ أَشَدَّ » را به معنی کمال جسمی و « استواء » را به معنی کمال عقلی و فکری دانسته اند .

در حدیثی از امام صادق که در کتاب « معانی الاخبار » نقل شده ، می خوانیم : « أَشَدُّ ۱۸ سالگی است و " استواء " زمانی است که محاسن بیرون آید » .

در میان این تعبیرات تفاوت زیادی نیست و از مجموعه آن با توجه به معنی لغوی این دو واژه ، تکامل نیروهای جسمی و فکری و روحی استفاده می شود .

فرق میان « حُكْم » و « عِلْم » ممکن است این باشد که « حُكْم » اشاره به عقل و فهم و قدرت بر داوری صحیح است و « عِلْم » به معنی آگاهی و دانشی است که جهل با آن همراه نباشد .

تعبیر « كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ » به خوبی نشان می دهد که موسی به خاطر تقوای الهی و اعمال نیک و پاکش ، این

ص: ۵۵

شایستگی را پیدا کرده بود که خداوند پاداش علم و حکمت به او بدهد و روشن است که منظور از این علم و حکمت، وحی و نبوت نیست، زیرا موسی آن روز با زمان وحی و نبوت فاصله زیادی داشت .

(۷۸) سوره قَصَص

بلکه منظور همان آگاهی و روشن بینی و قدرت بر قضاوت صحیح و مانند آن است که خدا به عنوان پاکدامنی و درستی و نیکوکاری به موسی داد و از این تعبیر اجمالاً برمی آید که موسی در همان کاخ فرعون که بود، رنگ آن محیط را هرگز به خود نگرفت و تا آن جا که در توان داشت، به کمک حق و عدالت می شتافت، هر چند جزئیات آن امروز بر ما روشن نیست .

۱۵ وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتِغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ وَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالِ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ

جزء بیستم (۷۹)

إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ

او در موقعی که اهل شهر در غفلت بودند ، وارد شهر شد، ناگهان دومی را دید که به جنگ و نزاع مشغولند ، یکی از پیروان او بود و دیگری از دشمنانش ، آن یک که از پیروان او بود، از وی در برابر دشمنش تقاضای کمک کرد، موسی مُشت محکمی بر سینه او زد و کار او را ساخت (و بر زمین افتاد و مرد) موسی گفت : این از عمل شیطان بود که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است .

ص: ۵۶

« وَكَزَّ » از ماده « وَكَزَّ » به معنی مشت کوبیدن است .

این شهر ، کدام شهر بوده ، روشن نیست ، اما به احتمال قوی پایتخت مصر بوده و به گفته بعضی از مفسران ، موسی بر اثر مخالفت هایی که با فرعون و دستگاه او داشت و روز به روز اوج می گرفت ، محکوم به تبعید از پایتخت مصر شد ، ولی با استفاده از فرصت خاصی که مردم در حال غفلت بودند ، وارد پایتخت گردید .

(۸۰) سوره قَصَص

این احتمال نیز وجود دارد که منظور وارد شدن در شهر از قصر فرعون بوده باشد ، زیرا معمولاً قصرهای فراعنه را در کنار شهر که بهتر بتوانند راه های ورود و خروجش را کنترل کنند ، می ساختند .

شب ها را به غفلت نگذرانید

منظور از جمله « عَلَي حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا » موقعی بوده که مردم شهر کسب و کار خود را تعطیل کرده و کسی دقیقاً مراقب اوضاع شهر نبود ، اما این که چه موقعی بوده ، بعضی گفته اند : در آغاز شب بوده است که مردم کسب و کار را تعطیل می کنند ، گروهی راهی خانه خود می شوند و گروهی نیز به تفریح و سرگرمی و شب نشینی مشغولند ، این همان ساعتی است که در بعضی از روایات اسلامی از آن به عنوان « ساعت غفلت » تعبیر شده است .

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود : « تَنْفَلُوا فِي سَاعَةِ الْغَفْلَةِ وَ لَوْ بِرُكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ : در ساعت غفلت ، نماز نافله به جا آورید ولو دو رکعت مختصر باشد » .

جزء بیستم (۸۱)

و در ذیل این حدیث آمده : « وَ سَاعَةُ الْغَفْلَةِ

ص: ۵۷

و به راستی این ساعت ، ساعت غفلت است و بسیاری از جنایات ها و تبهکاری ها و انحرافات اخلاقی در همین ساعات آغاز شب انجام می شود .

نه مردم مشغول کسب و کارند و نه در خواب و استراحت ، بلکه یک حالت غفلت عمومی معمولاً بر شهرها مسلط می شود و رواج کار مراکز فساد نیز در همین ساعت است .

به هر حال موسی وارد شهر شد و در آن جا با صحنه ای روبرو گردید ؛ « دو نفر مرد را دید که سخت باهم گلاویز شده اند و مشغول زد و خورد هستند که یکی از آن ها از شیعیان و پیروان موسی بود و دیگری از دشمنانش » .

(۸۲) سوره قَصَص

تعبیر به « شِيعِيَّة » نشان می دهد که موسی از همان زمان ارتباط هایی با بنی اسرائیل برقرار کرده بود و گروهی پیرو داشت و احتمالاً آن ها را برای مبارزه با دستگاه جبار فرعون به عنوان یک هسته مرکزی برگزیده بود .

هنگامی که مرد بنی اسرائیلی چشمش به موسی افتاد ، « از موسی (که جوانی نیرومند و قوی پنجه بود) در برابر دشمنش تقاضای کمک کرد » .

ص: ۵۸

موسی به یاری او شتافت تا او را از چنگال این دشمن ظالم ستمگر که بعضی گفته اند ؛ یکی از طباحان فرعون بود و می خواست مرد بنی اسرائیلی را برای حمل هیزم به بیگاری کشد، نجات دهد « در این جا موسی مستی محکم بر سینه مرد فرعونی زد، اما همین یک مشت ، کار او را ساخت و بر زمین افتاد و مرد » (فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ).

جزء بیستم (۸۳)

بدون شک موسی قصد کشتن مرد فرعونی را نداشت و از آیات بعد نیز به خوبی این معنی روشن می شود ، نه به خاطر این که آن ها مستحق قتل نبودند ، بلکه به خاطر پیامدهایی که این عمل ممکن بود برای موسی و بنی اسرائیل داشته باشد .

لذا بلافاصله موسی « گفت : این از عمل شیطان بود » .

به تعبیر دیگر او می خواست دست مرد فرعونی را از گریبان بنی اسرائیلی جدا کند، هرچند گروه فرعونیان مستحق بیش از این بودند ، اما در آن شرایط اقدام به چنین کاری مصلحت نبود و چنان که خواهیم دید ، همین امر سبب شد که دیگر نتواند در مصر بماند و راه مدین را در پیش گرفت .

۱۶ قَالَ رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ اِنَّهُ هُوَ الْعُفُوْرُ الرَّحِيْمُ

عرض کرد : پروردگارا ! من به خویشتم ستم کردم ، مرا ببخش ، خداوند او را بخشید که او غفور و رحیم است .

(۸۴) سوره قَصَص

موسی در این جا همان طور که در آیه قبل به آن اشاره

شد ، از موقعیت مردمان آن شهر غفلت داشت ، و گرنه خود را در معرض این زد و خوردهای مردمی قرار نمی داد تا چنین واقع شود .

موسی در طریق حمایت از مظلومان

۱۷ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيرا لِّلْمُجْرِمِينَ

عرض کرد : پروردگارا ! به شکرانه نعمتی که به من دادی، من هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود .

من همیشه به یاری مظلومان و رنجدیدگان خواهم شتافت ، منظورش از این جمله این بود که من هرگز با فرعونیان مجرم و گنهکار همکاری نمی کنم و یار و پشتیبان ستمدیدگان بنی اسرائیلی خواهم بود و این که بعضی احتمال داده اند منظور از « مُجْرِم » آن مرد بنی اسرائیلی بوده باشد ، بسیار بعید به نظر می رسد .

آیا مشاجره موسی ، منافی مقام عصمت نیست ؟

مفسران بحث های دامنه داری در مورد مشاجره مرد قبطی و بنی اسرائیلی و کشته شدن قبطی به دست موسی کرده اند .

جزء بیستم (۸۵)

البته اصل این عمل ، مسأله مهمی نبوده ، چراکه جنایتکاران فرعونی ، مفسدان بی رحمی بودند که هزاران نوزاد بنی اسرائیلی را سر بریدند و از هیچ گونه جنایت بر بنی اسرائیل ابا نداشتند و به این ترتیب افرادی نبودند که خونشان خصوصا برای بنی اسرائیل محترم باشد .

آن چه برای علمای تفسیر ایجاد مشکل کرده ، تعبیراتی است که خود موسی در این ماجرا مطرح می کند ، به غیر معنایی که ما آوردیم ؛

ص: ۶۰

یک جا می گوید: « هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ » .

جای دیگر می گوید: « رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي : خدایا ! من بر خود ستم کردم ، مرا ببخش » .

این تعبیرات چگونه با عصمت انبیاء که حتی قبل از نبوت و رسالت باید دارای مقام عصمت باشند ، سازگار است ؟

اما با توضیحی که در تفسیر آیات فوق دادیم ، روشن می شود که

(۸۶) سوره قَصَص

آن چه از موسی سر زد ، وارد شدن به جایی بود که صلاح نبود وارد شود ، او با این عملش خود را به زحمت انداخت ، چرا که قتل یک قبطی به وسیله موسی ، چیزی نبود که فرعونیان به آسانی از آن بگذرند و به همین جهت بعد از آن که خداوند عمل او را مستور داشت و کسی جز آن مرد اسرائیلی از قتل قبطی خبر نداشت ، به شکرانه توفیق قتل آن دشمن خدا ، قوت بدنی خود را نعمت خدا قلمداد کرد .

در « عیون الاخبار » از امام علی بن موسی الرضا در تفسیر این آیات ، آمده است : « منظور از جمله " هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ " نزاع و جدال آن دو مرد با یکدیگر بوده که عمل شیطانی محسوب می شده ، نه عمل موسی و منظور از جمله " رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي " این است که من خود را در آن جا که نباید بگذارم ، گذاردم ، من نباید وارد این شهر می شدم و منظور از جمله " فَاغْفِرْ لِي " این است که مرا از دشمنان مستور دار تا بر من دست پیدا نکنند (یکی از

ص: ۶۱

معانی غفران ، پوشانیدن است) . (۱).

جزء بیستم (۸۷)

۱۸ فَاصْبِحْ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ

موسی در شهر ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای (و در جستجوی اخبار) ناگهان دید همان کسی که دیروز او یاری طلبیده بود، فریاد می زند و از او کمک می خواهد، موسی به او گفت : تو آشکارا انسان گمراهی هستی .

« يَتَرَقَّبُ » از ماده « تَرَقَّبَ » به معنی انتظار کشیدن است و موسی در این جا در انتظار پیامدهای این حادثه بود و نیز در انتظار اخبار آن .

« يَسْتَصْرِحُ » از ماده « اسْتَصْرَحَ » به معنی یاری طلبیدن است ، ولی در اصل به معنی فریاد کشیدن و یا از دیگری تقاضای فریاد زدن می باشد و این امر معمولاً ملازم با یاری طلبیدن است .

مسأله کشته شدن یکی از فرعونیان به سرعت در مصر منعکس شد

۱ « نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۱۱۹ .

(۸۸) سوره قَصَص

و شاید کم و بیش از قرائن معلوم بود که قاتل او یک بنی اسرائیلی است و شاید نام موسی هم در این میان بر سر زبان ها بود .

البته این قتل ، یک قتل ساده نبود ، جرقه ای برای یک انقلاب و یا مقدمه آن محسوب می شد و دستگاه حکومت نمی توانست به سادگی از کنار آن بگذرد که بردگان بنی اسرائیل قصد جان اربابان خود کنند .

ناگهان با صحنه تازه ای روبرو شد « و دید همان بنی اسرائیلی که

ص: ۶۲

دیروز از او یاری طلبیده بود ، فریاد می کشد و از او کمک می خواهد» و با قبطی دیگری گلاویز شده است .

اما « موسی به او گفت : تو به وضوح انسان جاهل و گمراهی هستی ،» هر روز با کسی گلاویز می شوی و در دسر می آفرینی و دست به کارهایی می زنی که آاین موقع آن نیست ، ما هنوز گرفتار پیامدهای برنامه دیروز تو هستیم که امروز نیز تجدید برنامه کردی .

۱۹ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنَّ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ

جزء بیستم (۸۹)

و هنگامی که خواست با کسی که دشمن هر دوی آن ها بود، درگیر شود و با قدرت مانع او گردد (فریادش بلند شد) گفت: ای موسی! می خواهی مرا بکشی، همان گونه که دیروز انسانی را به قتل رساندی ؟ تو می خواهی فقط جباری در روی زمین باشی و نمی خواهی از مصلحان باشی .

ولی به هر حال مظلومی بود که در چنگال ستمگری گرفتار شده بود (خواه در مقدمات تقصیر کرده باشد یا نه) می بایست موسی به یاری او بشتابد و تنهایش نگذارد « اما هنگامی که موسی خواست از آن مرد بنی اسرائیلی دفاع کند ، فریاد او بلند شد و گفت : ای موسی تو می خواهی مرا بکشی همان گونه که دیروز انسانی را کشتی » ؟

از قرار معلوم « تو می خواهی فقط جباری در روی

زمین باشی و نمی خواهی از مصلحان باشی » .

(۹۰) سوره قَصَص

این جمله نشان می دهد که موسی قبلاً نیت اصلاح طلبی خود را چه در کاخ فرعون و چه در بیرون آن ، اظهار کرده بود و در بعضی از روایات می خوانیم که ؛ درگیری هایی در این زمینه نیز با فرعون داشت ، لذا مرد قبطی می گوید : تو هر روز می خواهی انسانی را به قتل برسانی ، این چه اصلاح طلبی است ؟ در صورتی که اگر موسی می خواست این جبار را نیز به قتل برساند ، گامی در مسیر اصلاح بود .

به هر حال موسی متوجه شد که ماجرای دیروز افشا شده است و برای این که مشکلات بیشتری پیدا نکند ، کوتاه آمد .

۲۰ وَ جَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَشْعِقَالُ يَا مُوسَى إِنَّ الْمُلَاءَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيُقْتَلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ

(در این هنگام) مردی از نقطه دوردست شهر (از مرکز فرعونیان) با سرعت آمد و به موسی گفت: ای موسی! این جمعیت برای کشتنت به مشورت نشسته اند ، فوراً (از شهر) خارج شو که من از خیرخواهان تو هستم .

جزء بیستم (۹۱)

ماجرا به فرعون و اطرافیان او رسید و تکرار این عمل را تهدیدی بر وضع خود گرفتند ، جلسه مشورتی تشکیل دادند و حکم قتل موسی صادر شد .

در این هنگام یک حادثه غیرمنتظره موسی را از مرگ حتمی رهایی بخشید و آن این که « مردی از نقطه دوردست شهر (از مرکز فرعونیان

ص: ۶۴

و کاخ فرعون) به سرعت خود را به موسی رساند و گفت : ای موسی ! این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته اند، فوراً از شهر خارج شو که من از خیرخواهان تو هستم .

این مرد ظاهراً همان کسی بود که بعداً به عنوان « مؤمن آل فرعون » معروف شد ، می گویند : نامش « حَزْقِيل » بود و از خویشاوندان نزدیک فرعون محسوب می شد و آن چنان با آن ها رابطه داشت که در این گونه جلسات شرکت می کرد .

او از وضع جنایات فرعون رنج می برد و در انتظار این بود که قیامی بر ضد او صورت گیرد و او به این قیام الهی بپیوندد .

(۹۲) سوره قَصَص

ظاهراً چشم امید به موسی دوخته بود و در چهره او سیمای یک مرد الهی انقلابی را مشاهده می کرد ، به همین دلیل هنگامی که احساس کرد او در خطر است ، با سرعت خود را به او رسانید و موسی را از چنگال خطر نجات داد و بعداً خواهیم دید که نه تنها در این ماجرا که در ماجراهای دیگر نیز تکیه گاهی برای موسی بود و دیده تیزبینی برای بنی اسرائیل در قصر فرعون محسوب می شد .

موسی مخفیانه به سوی مدین حرکت می کند

۲۱ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

موسی از شهر خارج شد، درحالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای ، عرض کرد : پروردگارا ! مرا از این قوم ظالم رهایی بخش .

ص: ۶۵

موسی این خبر را کاملاً جدی گرفت ، به خیرخواهی این مرد

جزء بیستم (۹۳)

باایمان ارج نهاد و به توصیه او «از شهر خارج شد، درحالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای» .

تمام قلب خود را متوجه پروردگار کرد و برای حل این مشکل بزرگ ، دست به دامن لطف او زد و « گفت : پروردگار من ! مرا از این قوم ظالم رهایی بخش » .

من می دانم آن ها ظالم و بی رحمند و من به دفاع از مظلومان برخاستم و از ظالمان بیگانه بودم و همان گونه که من به قدر توانایی شرّ ظالمان را از مظلومان کوتاه کرده ام ، تو نیز ای خدای بزرگ ، شرّ ظالمان را از من دفع نما .

۲۲ وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ

و هنگامی که متوجه جانب مَدْيَن شد ، گفت : امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند .

« تِلْقَاءَ » در این جا به معنی سمت و جانب آمده است .

(۹۴) سوره قَصَص

موسی تصمیم گرفت که به سوی سرزمین « مَدْيَن » که شهری در جنوب شام و شمال حجاز بود و از قلمرو مصر و حکومت فرعونیان جدا محسوب می شد ، برود ، اما جوانی که در ناز و نعمت بزرگ شده و به سوی سفری می رود که در عمرش سابقه نداشته ، نه زاد و توشه ای دارد ، نه مرکب و نه دوست و راهنمایی و پیوسته از این بیم دارد که مأموران فرا رسند و او را دستگیر کرده و به قتل رسانند ،

ص: ۶۶

وضع حالش روشن است .

آری موسی باید یک دوران سختی و شدت را پشت سر بگذارد و از تارهایی که قصر فرعون بر گرد شخصیت او تنیده بود ، بیرون آید ، در کنار مستضعفان قرار گیرد ، درد آن ها را با تمام وجودش احساس کند و آماده یک قیام الهی به نفع آن ها و بر ضد مستکبران گردد .

ولی در این راه یک سرمایه بزرگ همراه داشت ، سرمایه ایمان و توکل بر خدا .

۲۳ وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ

جزء بیستم (۹۵)

وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِيحَتِي يُصْدِرُ الرَّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ

و هنگامی که به (چاه) آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آن جا دید که چهارپایان خود را سیراب می کنند و در کنار آن ها دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویشند (و به چاه نزدیک نمی شوند، موسی) به آن ها گفت : کار شما چیست؟ (چرا گوسفندان خود را آب نمی دهید ؟) گفتند : ما آن ها را آب نمی دهیم تا چوپان ها همگی خارج شوند و پدر ما پیرمرد مسنی است .

« تَذُودَانِ » از ماده « دَوْد » به معنی منع کردن و جلوگیری نمودن است ، آن ها مراقب بودند که گوسفندانشان متفرق یا آمیخته با گوسفندان دیگر نشود .

« خَطْبُ » به معنی کار و مقصود و منظور است .

ص: ۶۷

« يُصَدِّرَ » از ماده « صَدَرَ » به معنی خارج شدن از آبگناه است و « رِعاء » جمع « راعی » به معنی چوپان است .

(۹۶) سوره قَصَص

در این جا در برابر « پنجمین صحنه » از این داستان قرار می گیریم و آن صحنه ورود موسی به شهر مَدَین است ...

این جوان پاکباز چندین روز در راه بود ، راهی که هرگز از آن نرفته بود و با آن آشنایی نداشت ، حتی به گفته بعضی ناچار بود با پای برهنه این راه را طی کند ، گفته اند : هشت روز در راه بود ، آن قدر راه رفت که پاهایش آبله کرد .

برای رفع گرسنگی از گیاهان بیابان و برگ درختان استفاده می نمود و در برابر این همه مشکلات و ناراحتی ها ، تنها یک دلخوشی داشت و آن این که به لطف پروردگار از چنگال ظلم فرعونیه رهایی یافته است .

کم کم دورنمای « مَدَین » در افق نمایان شد و موجی از آرامش بر قلب او نشست ، نزدیک شهر رسید ، اجتماع گروهی نظر او را به خود جلب کرد ، به زودی فهمید این ها شبان هایی هستند که برای آب دادن به گوسفندان ، اطراف چاه آب اجتماع کرده اند .

جزء بیستم (۹۷)

« و در کنار آن ها دو زن را دید که گوسفندان خود را مراقبت می کنند ، اما به چاه نزدیک نمی شوند . »

وضع این دختران باعث آنکه در گوشه ای ایستاده اند و کسی به داد آن ها نمی رسد و یک مشت شبان گردن کلفت تنها در فکر گوسفندان خویشند و نوبت به دیگری نمی دهند ، نظر موسی را جلب

ص: ۶۸

کرد، نزدیک آن دو آمد و «گفت: کار شما چیست؟ چرا پیش نمی‌روید و گوسفندان را سیراب نمی‌کنید؟»

برای موسی این تبعیض و ظلم و ستم، این بی‌عدالتی و عدم رعایت حق مظلومان که در پیشانی شهر مدین به چشم می‌خورد، قابل تحمل نبود، او مدافع مظلومان بود و به خاطر همین کار، به کاخ فرعون و نعمت هایش پشت پا زده و از وطن آواره گشته بود، او نمی‌توانست راه و رسم خود را ترک گفته و در برابر بی‌عدالتی‌ها سکوت کند.

دختران در پاسخ او «گفتند: ما گوسفندان خود را سیراب نمی‌کنیم»

(۹۸) سوره قَصَص

تا چوپانان همگی حیوانات خود را آب دهند و خارج شوند» و ما از باقی مانده آب استفاده کنیم.

و برای این که این سؤال برای موسی بی‌جواب نماند که چرا پدر این دختران عقیف، آن‌ها را به دنبال این کار فرستاده، افزودند: «پدر ما پیرمرد مسنی است»، پیرمردی شکسته و سالخورده، نه خود او قادر است گوسفندان را آب دهد و نه برادری داریم که این مشکل را متحمل گردد و برای این که سربار مردم نباشیم، چاره‌ای جز این نیست که این کار را ما انجام دهیم.

۲۴ فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ

موسی به (گوسفندان) آن‌ها آب داد، سپس رو به سوی سایه آورد و عرض کرد: پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، من به آن نیازمندم.

ص: ۶۹

موسی از شنیدن این سخن سخت ناراحت شد ، چه بی انصاف مردمی هستند که تمام در فکر خویشند و کمترین حمایتی از مظلوم نمی کنند .

جزء بیستم (۹۹)

جلو آمد، دلو سنگین را گرفت و در چاه افکند، دلوی که می گویند : چندین نفر می بایست آن را از چاه بیرون بکشند، را با قدرت بازوان نیرومندش یک تنه از چاه بیرون آورد و « گوسفندان آن دورا سیراب کرد » .

می گویند : هنگامی که نزدیک آمد و جمعیت را کنار زد ، به آن ها گفت : شما چه مردمی هستید که به غیر از خودتان ، به کسی نمی اندیشید ؟ جمعیت کنار رفتند و دلو را به او دادند و گفتند : « بسم الله » ، اگر می توانی آب بکش ، چرا که می دانستند دلو به قدری سنگین است که تنها با نیروی ده نفر از چاه بیرون می آید ، آن ها موسی را تنها گذاشتند ، ولی موسی با این که خسته و گرسنه و ناراحت بود ، نیروی ایمان به یاریش آمد و بر قدرت جسمیش افزود و با کشیدن یک دلو از چاه ، همه گوسفندان آن دو را سیراب کرد .

« سپس به سایه روی آورد و به درگاه خدا عرض کرد : خدایا ! هر خیر و نیکی بر من فرستی ، من به آن نیازمندم » .

(۱۰۰) سوره قَصَص

آری او خسته و گرسنه بود ، او در آن شهر غریب و تنها بود و پناهگاهی نداشت ، اما در عین حال بی تابی نمی کند ، آن قدر مؤدب است که حتی به هنگام دعا کردن ، صریحا نمی گوید : خدایا چنین و چنان کن ، بلکه می گوید : « هر خیری که بر من فرستی ، به آن نیازمندم » یعنی تنها احتیاج و نیاز خود را باز گو می کند و بقیه را به

ص: ۷۰

لطف پروردگار و امی گذارد .

یک کار نیک درهای خیرات را به روی موسی گشود

۲۵ فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَيَقِيْتُ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتُ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

ناگهان یکی از آن دو به سراغ او آمد، در حالی که با نهایت حیا گام برمی داشت و گفت: پدرم از تو دعوت می کند تا

جزء بیستم (۱۰۱)

مزدسیراب کردن گوسفندان برای مارابه توپردازد، هنگامی که موسی نزد او (شعیب) آمد و سرگذشت خودرا شرح داد ، گفت : نترس ، از قوم ظالم نجات یافتی .

اما کار خیر را بنگر که چه قدرت نمایی می کند ، چه برکات عجیبی دارد ، یک قدم برای خدا برداشتن و یک دلو آب از چاه برای حمایت مظلوم ناشناخته ای کشیدن ، فصل تازه ای در زندگانی موسی می گشاید و یک دنیا برکات مادی و معنوی برای او به ارمغان می آورد ، گمشده ای را که می بایست سالیان دراز به دنبال آن بگردد ، در اختیارش می گذارد .

و آغاز این برنامه زمانی بود که ملا-حظه کرد « یکی از آن دو دختر که با نهایت حیا گام برمی داشت و پیدا بود از سخن گفتن با یک جوان بیگانه شرم دارد ، به سراغ او آمد و تنها این جمله را گفت : پدرم از تو دعوت می کند تا پاداش و مزد آبی را که از چاه برای گوسفندان ما کشیدی ، به تو بدهد . »

ص: ۷۱

برق امیدی در دل او جهید ، گویا احساس کرد واقعه مهمی در

(۱۰۲) سوره قَصَص

شُرْف تکوین است و با مرد بزرگی روبرو خواهد شد ، مرد حق شناسی که حاضر نیست زحمت انسانی ، حتی به اندازه کشیدن یک دلو آب ، بدون پاداش بماند ، او باید یک انسان نمونه ، یک مرد آسمانی و الهی باشد ، ای خدای من ! چه فرصت گرانبهایی .

آری این پیرمرد کسی جز شعیب پیامبر خدا نبود که سالیان دراز مردم را در این شهر به خدا دعوت کرده و نمونه ای از حق شناسی و حق پرستی بود ، امروز که می بیند دخترانش زودتر از هر روز به خانه بازگشتند ، جویا می شود و هنگامی که از جریان کار آگاه می گردد ، تصمیم می گیرد دین خود را به این جوان ناشناس ، ادا کند .

خانم های نامحرم پشت سر مردها حرکت کنند

موسی حرکت کرد و به سوی خانه شعیب آمد ، طبق بعضی از روایات ، دختر برای راهنمایی از پیش رو حرکت می کرد و موسی از پشت سرش ، باد بر لباس دختر می وزید و ممکن بود لباس را از اندام او کنار زند ، حیا و عفت موسی اجازه نمی داد چنین شود ، به دختر گفت : من از جلو می روم بر سر دوراهی ها و چند راهی ها ، مرا راهنمایی کن .^(۱)

جزء بیستم (۱۰۳)

موسی وارد خانه شعیب شد ، خانه ای که نور نبوت از آن ساطع است و روحانیت از همه جای آن نمایان ، پیرمردی باوقار ،

ص: ۷۲

۱- « تفسیر ابوالفتوح رازی » ، ذیل آیات مورد بحث .

با موهای سفید در گوشه ای نشسته ، به موسی خوش آمد گفت .

از کجا می آیی ؟ چه کاره ای ؟ در این شهر چه می کنی ؟ هدف و مقصودت چیست ؟ چرا تنها هستی ؟ و از این گونه سؤالات .

موسی ماجرای خود را برای شعیب بازگو کرد .

قرآن می گوید : « هنگامی که موسی نزد او آمد و سرگذشت خود را برای وی شرح داد ، گفت : نترس ، از جمعیت ظالمان رهایی یافتی . »

سرزمین ما از قلمرو آن ها بیرون است و آن ها دسترسی به این جا ندارند ، کمترین وحشتی به دل راه مده ، تو در یک منطقه امن و امان قرارداری ، از غربت و تنهایی رنج نبر ، همه چیز به لطف خدا حل می شود .

(۱۰۴) سوره قَصَص

موسی به زودی متوجه شد که استاد بزرگی پیدا کرده که چشمه های زلال علم و معرفت و تقوا و روحانیت از وجودش می جوشد و می تواند او را به خوبی سیراب کند .

شعیب نیز احساس کرد شاگرد لایق و مستعدی یافته که می تواند علوم و دانش ها و تجربیات یک عمر خود را به او منتقل سازد ، آری به همان اندازه که شاگرد از پیدا کردن یک استاد بزرگ ، لذت می برد ، استاد هم از یافتن یک شاگرد لایق ، خوشحال بود .

درس های آموزنده پنجگانه از داستان موسی برای نوجوانان عزیز

در این بخش از سرگذشت موسی درس های آموزنده فراوانی است ؛

پیامبران الهی همیشه حامی مظلومان بوده اند ، موسی چه

در زمانی که در مصر بود و چه وقتی که به مدین آمده ، هر جا صحنه ظلم و ستمی را می دید ، ناراحت می شد و به یاری مظلوم می شتافت ، چراکه یکی از اهداف بعثت انبیاء ، همین حمایت از مظلومان است .

جزء بیستم (۱۰۵)

انجام یک کار کوچک برای خدا ، چه پربرکت است ، موسی یک دلو آب از چاه کشید و انگیزه ای جز جلب رضای خالق نداشت ، اما چه قدر این کار کوچک ، پربرکت بود ، زیرا همان سبب شد که به خانه شعیب پیامبر بزرگ خدا راه پیدا کند ، از غربت رهایی یابد ، پناهگاهی مطمئن پیدا کند ، غذا و لباس و همسری پاکدامن نصیب او شود ، و از همه مهم تر این که مکتب انسان ساز شعیب آن پیر روشن ضمیر را در مدت ده سال ببیند و آماده رهبری خلق شود .

مردان خدا هیچ خدمتی خصوصا خدمت زحمتکشان را بی اجر و مزد نمی گذارند و به همین دلیل شعیب پیامبر ، تا خدمت این جوان ناشناس را شنید ، آرام نگرفت ، فوراً به سراغ او فرستاد تا مزدش را بدهد .

این نکته نیز در زندگی وی قابل توجه است که همیشه به یاد خدا و متوجه درگاه او بود و حل هر مشکلی را از او می خواست .

(۱۰۶) سوره قَصَص

هنگامی که مرد قبطی را کشت و خطری او را تهدید کرد ، فوراً از خدا تقاضای جلوگیری از خطر را کرد و گفت : « پروردگارا ! من خود را در معرض خطر بردم ، مرا نجات ده » .

و به هنگامی که از مصر بیرون آمد ، عرض کرد : « خداوندا ! مرا از قوم ستمکار نجات ده » .

و به هنگامی که متوجه سرزمین مدّین شد ، گفت : « امیدوارم

ص: ۷۴

پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند» .

و هنگامی که گوسفندان شعیب را سیراب کرد و در سایه او آرامید ، عرض کرد : « پروردگارا ! هر خیری بر من نازل کنی ، من نیازمندم » .

مخصوصاً این دعای اخیر که در بحرانی ترین لحظات زندگی او بود ، به قدری مؤدبانه و توأم با آرامش و خونسردی بود که حتی نگفت : خدایا ! نیازهای مرا برطرف گردان ، بلکه تنها عرض کرد : من محتاج خیر و احسان تو هستم .

تصور نشود که موسی فقط در سختی ها در فکر پروردگار

جزء بیستم (۱۰۷)

بود ، که در قصر فرعون در آن ناز و نعمت نیز خدا را فراموش نکرد ، لذا در روایات می خوانیم : روزی در مقابل فرعون عطسه زد و بلافاصله « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » گفت ، فرعون از شنیدن این سخن ناراحت شد و به او سیلی زد و موسی نیز متقابلاً ریش بلند او را گرفت و کشید ، فرعون سخت عصبانی شد و تصمیم بر کشتن او گرفت ، ولی همسرش به عنوان این که او کودکی خردسال است و متوجه کارهای خود نیست ، او را از مرگ نجات داد . (۱)

موسی در خانه شعیب

۲۶ قَالَتْ إِحْدِيهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ

یکی از آن دو (دختر) گفت : پدرم ! او را استخدام کن ،

ص: ۷۵

چرا که بهترین کسی را که می توانی استخدام کنی ، آن کس است که قوی و امین باشد .

۱ « نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۱۱۷ .

(۱۰۸) سوره فَصَّص

این ششمین صحنه از زندگی موسی در این ماجرای بزرگ است .

موسی به خانه شعیب آمد ، خانه ای ساده و روستایی ، خانه ای پاک و مملو از معنویت ، بعد از آن که سرگذشت خود را برای شعیب بازگو کرد ، یکی از دخترانش زبان به سخن گشود و با این عبارت کوتاه و پرمعنی به پدر پیشنهاد استخدام موسی برای نگهداری گوسفندان را داد ، « گفت : ای پدر ! این جوان را استخدام کن ، چراکه بهترین کسی که می توانی استخدام کنی ، این فرد است که قوی و امین می باشد » ، او هم امتحان نیرومندی خود را داده و هم پاکی و درستکاری را .

دختری که در دامان یک پیامبر بزرگ پرورش یافته ، باید این چنین مؤدبانه و حساب شده سخن بگوید و در عبارتی کوتاه و با کمترین الفاظ حق سخن را ادا کند .

این دختر از کجا می دانست که این جوان هم نیرومند است و هم درستکار ، با این که نخستین بار که او را دیده ، بر سر چاه بوده و سوابق زندگیش برای او روشن نیست .

جزء بیستم (۱۰۹)

پاسخ این سؤال معلوم است ؛ قوت او را به هنگام کنار زدن چوپان ها از سر چاه برای گرفتن حق این مظلومان و کشیدن دلو سنگین یک تنه از چاه فهمیده بود و امانت و درستکاریش آن زمان روشن شد که در مسیر خانه شعیب راضی نشد دختر جوانی پیش روی او راه رود ،

ص: ۷۶

چرا که باد ممکن بود لباس او را جابه جا کند .

به علاوه از خلال سرگذشت صادقانه ای که برای شعیب نقل کرد ، هم قدرت او در مبارزه با قبطیان روشن می شد و هم امانت و درستی او که هرگز با جباران سازش نکرد و روی خوش نشان نداد .

دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح

در جمله کوتاهی که در آیات فوق از زبان دخترشعیب در مورد استخدام موسی آمده بود ، مهم ترین و اصولی ترین شرایط مدیریت به صورت کلی و فشرده خلاصه شده بود ؛ قدرت و امانت .

(۱۱۰) سوره قَصَص

بدیهی است منظور از قدرت ، تنها قدرت جسمانی نیست ، بلکه مراد قدرت و قوت بر انجام مسؤلیت است .

یک پزشک قوی و امین ، پزشکی است که از کار خود آگاهی کافی و بر آن تسلط کامل داشته باشد .

یک مدیر قوی ، کسی است که حوزه مدیریت خود را به خوبی بشناسد، از « انگیزه ها » باخبر باشد ، در « برنامه ریزی » مسلط و از « ابتکار » سهم کافی و در « تنظیم کارها » مهارت لازم را داشته باشد، «هدف ها را روشن کند» و نیروها را برای رسیدن به هدف « بسیج » نماید.

در عین حال « دلسوز » ، « خیرخواه » ، « امین » و « درستکار » باشد .

آن ها که در سپردن مسؤلیت ها و کارها تنها به امانت و پاکی قناعت می کنند ، به همان اندازه در اشتباهند که برای پذیرش مسؤلیت، داشتن تخصص را کافی بدانند .

« متخصصان خائن و آگاهان نادرست » همان ضربه را

می زنند که « درستکاران ناآگاه و بی اطلاع » .

جزء بیستم (۱۱۱)

اگر بخواهیم کشوری را تخریب کنیم ، باید کارها را به دست یکی از این دو گروه بسپاریم ؛ مدیران خائن و پاکان غیرمدیر ، و نتیجه هر دو یکی است .

منطق اسلام این است که هر کار باید به دست افرادی نیرومند و توانا و امین باشد ، تا نظام جامعه به سامان رسد و اگر در علل زوال حکومت ها در طول تاریخ بیندیشیم ، می بینیم که عامل اصلی ، سپردن کار به دست یکی از دو گروه فوق بوده است .

جالب این که در برنامه های اسلامی در همه جا « علم » و « تقوا » در کنار هم قرار دارد ، مرجع تقلید باید « مجتهد » و « عادل » باشد ، قاضی و رهبر باید « مجتهد » و « عادل » باشد (البته در کنار این دو شرط ، شرایط دیگری نیز هست ، اما اساس و پایه ، این دو است ؛ « علم و آگاهی » توأم با « عدالت و تقوا ») .

پیشنهاد ازدواج از طرف پدر و بستگان دختر به پسر ، بلامانع است

(۱۱۲) سوره قَصَص

۲۷ قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُكْحِكَ إِخِيْدَى ابْنَتِي هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرْنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ

(شعيب) گفت : من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم ، به این شرط که هشت سال برای من

ص: ۷۸

کار کنی و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی ، محبتی از ناحیه تو است ، من نمی خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم و ان شاء الله مرا از صالحان خواهی یافت .

۲۸ قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلِينَ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا تَقُولُ وَكِيلٌ

(موسی) گفت: (مانعی ندارد) این قراردادی میان من و تو باشد، البته هر کدام از این دو مدت را انجام دهم، ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم) و خدا بر آن چه ما می گوییم ، گواه است .

جزء بیستم (۱۱۳)

« حِجَّجَ » جمع « حِجَّه » است و « حِجَّه » به معنی یک سال است ، نظر به این که معمول عرب این بود که در هر سال یک حج به جامی آوردند و از زمان ابراهیم به یادگار مانده بود .

نام دختران شعیب را «صفوره» (صفورا) و «لیا» نوشته اند که اولی با موسی ازدواج کرد . (۱)

از این داستان استفاده می شود آن چه امروز در میان ما رایج شده که پیشنهاد پدر و کسان دختر را در مورد ازدواج با پسر عیب می دانند ، درست نیست ، هیچ مانعی ندارد کسان دختر شخصی را که لایق همسری فرزندشان می دانند ، پیدا کنند و به او پیشنهاد دهند همان گونه که شعیب چنین کرد و در حالات بعضی از

ص: ۷۹

بزرگان اسلام نظیر آن دیده شده است .

(۱۱۴) سوره قَصَص

۲۹ فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ
مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ

هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رساند و همراه خانواده اش (از مِیدین به سوی مصر) حرکت کرد ، از جانب طور آتشی دید ، به خانواده اش گفت : درنگ کنید، من آتشی دیدم، می روم شاید خبری برای شما بیاورم، یا شعله ای از آتش، تا با آن گرم شوید.

« آنَسْتُ » از ماده « ایناس » به معنی مشاهده کردن و دیدن توأم با یک نوع آرامش و انس است ، « جَذْوَةٌ » به معنی قطعه ای از آتش است و بعضی گفته اند : به قطعه بزرگی از هیزم گفته می شود .

در این جا به هفتمین صحنه از این داستان می رسیم ؛

هیچ کس دقیقاً نمی داند در این ده سال بر موسی چه گذشت ،

جزء بیستم (۱۱۵)

اما بدون شک این ده سال از بهترین سال های عمر موسی بود ، سال هایی گوارا ، شیرین و آرام بخش ، سال های سازندگی و آمادگی برای یک مأموریت بزرگ .

در حقیقت ضرورت داشت که موسی یک دوران ده ساله را در غربت و در کنار یک پیامبر بزرگ بگذراند و شبانی کند ، تا اگر خوی کاخ نشینی بر فکر و جان او اثر گذاشته است ، به کلی شستشو شود ،

ص: ۸۰

موسی باید در کنار کوخ نشینان باشد، از دردهای آن‌ها آگاه گردد و برای مبارزه با کاخ نشینان آماده شود.

از سوی دیگر موسی باید زمان طولانی برای تفکر در اسرار آفرینش و خودسازی در اختیار داشته باشد، کجا بهتر از بیابان مدین و کجا بهتر از خانه شعیب بود؟

مأموریت یک « پیامبر اولوا العزم » ساده نیست که به آسانی بتوان عهده دار آن شد، بلکه می‌توان گفت: مأموریت موسی بعد از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در میان پیامبران از یک نظر از همه سنگین تر بود، مبارزه با بزرگ‌ترین جباران روی زمین کردن و به اسارت قوم بزرگی پایان بخشیدن و آثار فرهنگ اسارت را از روح آن‌ها شستشو دادن، کار آسانی نیست.

(۱۱۶) سوره قَصَص

در تورات و همچنین در روایات اسلامی آمده که شعیب برای قدردانی از زحمات موسی قرار گذاشته بود گوسفندانی که با علایم مخصوص متولد می‌شوند، را به او ببخشد، اتفاقاً در آخرین سال که موسی عزم داشت با شعیب خداحافظی کند و به سوی مصر بازگردد، تمام یا غالب نوزادان گوسفند با همان ویژگی متولد شدند (۱) و شعیب نیز با کمال میل آن‌ها را به موسی داد.

بدیهی است موسی به این قانع نیست که تا پایان عمر شبانی کند، هر چند محضر شعیب برای او بسیار مغتنم بود، او باید به یاری قوم خود

ص: ۸۱

بشاید که در زنجیر اسارت گرفتارند و در جهل و نادانی و بی خبری غوطه ورنند .

جزء بیستم (۱۱۷)

سرانجام اثاث و متاع و گوسفندان خود را جمع آوری کرد و بار سفر را بست .

ضمناً از تعبیر « أَهْلِيل » که در آیات متعددی از قرآن آمده ، استفاده می شود که موسی غیر از همسرش در آن جا فرزند یا فرزندی همراه داشت ، روایات اسلامی نیز این معنی را تأیید می کند و در تورات در سفر خروج به آن تصریح شده است ، به علاوه همسرش در آن موقع باردار بود .

او به هنگام بازگشت ، راه را گم کرد و شاید به این دلیل بود که برای گرفتارنشدن در چنگال متجاوزان شام از بیراهه می رفت .

از جمله « اَتَيْكُمْ مِنْهَا بِخَيْرٍ » (خبری بیاورم) استفاده می شود که او راه را گم کرده بود و از جمله « لَعَلَّكُمْ تَصِطَلُونَ » به دست می آید که شبی سرد و ناراحت کننده بود .

در آیه سخنی از وضع همسر موسی به میان نیامده، ولی مشهور در تفاسیر و روایات این است که او باردار بود و در آن لحظه درد زاییدن به او دست داد و موسی از این نظر نیز نگران بود .

(۱۱۸) سوره قَصَص

نخستین جرقه وحی

۳۰ فَلَمَّا آتِيهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِءِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

ص: ۸۲

هنگامی که به سراغ آتش آمد ، ناگهان از ساحل راست وادی در آن سرزمین بلند و پربرکت از میان یک درخت نداداده شد که ؛ ای موسی ! منم خداوند، پروردگار جهانیان.

« شاطی ء » به معنی ساحل و « وادی » به معنی دره یا محل عبور سیلاب و « ایمن » به معنی راست و صفت است برای « شاطی ء » و « بُقَعَه » به معنی قطعه زمینی است که نسبت به اطرافش مشخص است.

هنگامی که به سراغ آتش آمد ، دید آتشی است نه همچون آتش های دیگر خالی از حرارت و سوزندگی ، یکپارچه نور و صفا ، در همین حال که موسی سخت در تعجب فرو رفته بود ، ناگهان از ساحل راست وادی در آن سرزمین بلند و پربرکت ، از میان یک درخت ندا داده شد که ؛ ای موسی ! منم خداوند پروردگار عالمیان .

جزء بیستم (۱۱۹)

بی شک خدا قدرت دارد امواج صوتی را در هر چیز بخواهد ، بیافریند ، در این جا در میان درخت ایجاد کرد ، چرا که می خواهد با موسی سخن بگوید و موسی جسم است و دارای گوش و نیازمند به امواج صوتی ، البته بسیاری اوقات پیامبران از طریق الهام درونی وحی را می گرفتند و گاه در خواب ، ولی گاهی نیز از طریق شنیدن امواج صوتی بوده است و به هر حال به هیچ وجه جای این توهم نیست که برای خدا جسمی قائل شویم .

در بعضی از روایات آمده که موسی هنگامی که نزدیک آتش رسید ، دقت کرد ، دید از درون شاخه سبزی آتش می درخشد و لحظه به لحظه پرفروغ تر و زیباتر می شود ، با شاخه کوچکی که در دست

داشت ، خم شد تا کمی از آن برگردد ، آتش به سوی او آمد ، وحشت کرد و عقب رفت ، گاه او به سوی آتش می آمد و گاه آتش به سوی او ، که ناگهان ندایی برخاست و بشارت وحی به او داد و به این ترتیب از قرائن غیرقابل انکار برای موسی روشن شد که این ندا ، ندای الهی است و نه غیر آن .

(۱۲۰) سوره قَصَص

۳۱ وَ أَنْ أَلْتِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ

عصایت را بیفکن ، هنگامی که (عصا را افکند) نگاه کرد و دید همچون ماری با سرعت حرکت می کند ، ترسید و به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد (به او گفته شد: برگرد و نترس، تو در امان هستی .

« جان » در اصل به معنی موجود ناپیدا است و به مارهای کوچک « جان » گفته می شود ، چون به صورت ناپیدایی از لابلای علف ها و شیارهای زمین می گذرند، البته در بعضی دیگر از آیات قرآن به « نُعْبَانٌ مُّبِينٌ » (اژدهای آشکار) (۱۰۷ / اعراف و ۳۲ / شعراء) تعبیر شده

جزء بیستم (۱۲۱)

است ، این تفاوت تعبیرها ممکن است بیانگر حالات مختلف آن مار باشد که در آغاز کوچک بود و بعد به صورت اژدهایی عظیم درمی آمد، این احتمال نیز وجود دارد که موسی نخستین بار که در وادی طور آن را دید، به صورت کوچک تری بود و در مراحل بعد بزرگ تر.

۳۲ أَسْلُوكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ

ص: ۸۴

رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ

دستت را در گریبان فرو بر، هنگامی که خارج می شود، سفید و درخشنده است و بدون عیب و نقص و دستهایت را بر سینه ات بگذار تا ترس و وحشت از تو دور شود، این دوبرهان روشن از پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیان او است که آن ها قوم فاسقی هستند.

معجزه نخستین ، آیتی از وحشت بود ، سپس به او دستور داده می شود که به سراغ معجزه دیگرش برود که آیتی از نور و امید است و مجموع آن دو ، ترکیبی از « انذار » و « بشارت » خواهد بود ، به او فرمان داده شد ؛ « دست خود را در گریبان کن و بیرون آور ، هنگامی که خارج می شود ، سفید و درخشنده است ، بدون عیب و نقص » .

(۱۲۲) سوره قَصَص

مشاهده این خارق عادات عجیب ، در آن شب تاریک و در آن بیابان خالی ، موسی را سخت تکان داد و برای این که آرامش خویش را بازیابد ، دستور دیگری به او داده شد ؛ « دست هایت را بر سینه بگذار تا قلبت آرامش خود را بازیابد » .

تعبیر « جناح » (بال) به جای دست ، تعبیر زیبایی است که شاید هدف از آن ، تشبیه حالت آرامش انسان به حالت پرنده ای باشد که به هنگام مشاهده امر وحشتناک ، بال و پر می زند، اما وقتی آرامش خود را باز یافت ، بال و پر خود را جمع می کند .

سپس همان ندا به موسی گفت : « فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ » .

آری این گروه از طاعت پروردگار خارج شده اند و طغیان را به حد اعلی رسانده اند ، وظیفه تو است که آن ها را نصیحت کنی و اندرز گویی و اگر مؤثر نشد ، با آن ها مبارزه نمایی .

جزء بیستم (۱۲۳)

۳۳ قَالَ رَبِّ اِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَاخَافُ اَنْ يَّقْتُلُوْنِ

عرض کرد : پروردگارا ! من از آن ها یک تن را کشته ام ، می ترسم مرا به قتل رسانند .

در این جا موسی به یاد حادثه مهم زندگیش در مصر افتاد ، حادثه کشتن مرد قبطی و بسیج نیروهای فرعونى برای تلافی خون او ، گرچه موسی به خاطر حمایت مظلومی با این ظالم ، گلاویز شده بود ، ولی این ها در منطق فرعون معنی نداشت ، او هنوز هم تصمیم دارد اگر موسی را پیدا کند ، بدون چون و چرا او را به قتل برساند .

۳۴ وَ اَخِي هَارُونُ هُوَ اَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَاَرْسَلُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي اِنِّي اَخَافُ اَنْ يُكَذِّبُوْنِ

و برادرم هارون زبانش از من فصیح تر است ، او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند ، می ترسم مرا تکذیب کنند .

(۱۲۴) سوره قَصَص

« اَفْصَح » از ماده « فصيح » در اصل به معنی خالص بودن چیزی است و به سخن خالص و گویا که خالی از هرگونه حشو و زواید باشد ، فصیح گفته می شود .

« رِدْء » به معنی معین و یاور است .

به هر حال از آن جا که این مأموریت بسیار بزرگ بود

ص: ۸۶

و موسی می خواست هرگز با شکست مواجه نشود ، این تقاضا را از خداوند بزرگ کرد .

۳۵ قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكَ سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمْ الْغَالِبُونَ

فرمود : بازوان تو را به وسیله برادرت محکم می کنیم و برای شما سلطه و برتری قرار می دهیم و به برکت آیات ما بر شما دست نمی یابند ، شما و پیروانتان پیروزید .

چه نوید بزرگی ، و چه بشارت عظیمی ، نوید و بشارتی که قلب موسی را گرم و عزم او را جزم و اراده او را محکم و آهنین ساخت که اثرات روشن آن را در فرازهای آینده از این داستان خواهیم دید .

جزء بیستم (۱۲۵)

موسی در برابر فرعون

۳۶ فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَىٰ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ

هنگامی که موسی با معجزات روشن ما به سراغ آن ها آمد ، گفتند : این چیزی جز سحر نیست که به دروغ به خدا بسته شده ، ما هرگز چنین چیزی در نیاکان خود نشنیده ایم .

در این جا با هشتمین صحنه از این ماجرای بزرگ روبرو می شویم .

موسی فرمان نبوت را در آن شب تاریک و در آن سرزمین مقدس از خداوند دریافت نمود ، به مصر آمد و برادرش هارون را باخبر ساخت و پیام این رسالت بزرگ را به او رسانید ، هر دو به سراغ فرعون رفتند و بعد از زحمت زیاد توانستند با شخص او روبرو شوند ،

ص: ۸۷

درحالی که اطرافیان و خاصانش گرداگرد او را گرفته بودند ، موسی دعوت الهی را به آن ها ابلاغ کرد ، اکنون ببینیم عکس العمل آن ها در برابر پیام حق چه بود ؟

(۱۲۶) سوره قَصَص

آن ها در برابر معجزات بزرگ موسی ، به همان حربه ای متوسل شدند که همه جباران و گمراهان در طول تاریخ در برابر معجزات انبیاء به آن متوسل می شدند ، حربه سِحْر ، چراکه آن خارق عادت بود و این هم خارق عادت ، « لکن این کجا و آن کجا » ؟

ساحران افراد منحرف و دنیاپرستی هستند که اساس کارشان بر تحریف حقایق است و با این نشانه به خوبی می توان آن ها را شناخت ، درحالی که دعوت انبیاء و محتوای آن گواه صدق معجزات آن ها است .

وانگهی ساحران چون به نیروی بشری متکی هستند ، همیشه کارشان محدود است اما پیامبران که از نیروی الهی بهره می گیرند، معجزاتشان عظیم و نامحدود می باشد .

تعبیر به « مُفَسَّرِی » از ماده « فَرَّیَه » به معنی تهمت و دروغ از این نظر است که می خواستند بگویند : موسی این نسبت را به دروغ بر خدا بسته است .

جزء بیستم (۱۲۷)

تعبیر به این که ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده ایم با این که قبل از موسی ، آوازه دعوت نوح و ابراهیم و یوسف در آن سرزمین پیچیده بود ، یا به خاطر فاصله زیاد و بُعد عهد است و یا به خاطر این است که می خواهند بگویند : نیاکان ما نیز در مقابل چنین دعوت هایی هرگز تسلیم نشده اند .

ص: ۸۸

۳۷ وَ قَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

موسی گفت: پروردگار من از حال کسانی که هدایت را از نزد او آورده اند و کسانی که سرانجام سرای دنیا و آخرت از آن آن ها است ، آگاه تر است ، مسلما ظالمان ، رستگار نخواهند شد .

اشاره به این که خدا به خوبی از حال من آگاه است ، هرچند شما مرا متهم به دروغ کنید ، چگونه ممکن است خدا

(۱۲۸) سوره قَصَص

چنین خارق عادتی در اختیار دروغگویی قرار دهد که مایه گمراهی بندگانش شود ، این که خدا باطن مرا می داند و این امکان را به من داده ، بهترین دلیل بر حقانیت دعوت من است .

تعبیر به «عَاقِبَةُ الدَّارِ» اشاره به سرانجام دار دنیا و آخرت می باشد.

موسی با این بیان منطقی و مؤدبانه ، شکست و ناکامی آن ها را در این دنیا و جهان دیگر به آن ها گوشزد کرد .

روش فرعونی انحراف افکار عمومی

۳۸ وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَيْهِ مُوسَى وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ

فرعون گفت: ای جمعیت (درباریان!) من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم (اما برای تحقیق بیشتر) ای هامان آتشی بر گل بیفروز (و آجرهای محکم بساز) و برای من برج

ص: ۸۹

بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر گیرم، هرچند من

جزء بیستم (۱۲۹)

گمان می کنم او از دروغگویان است .

در این جا با نهمین صحنه از این تاریخ پرماجرا و آموزنده مواجه می شویم و آن صحنه سازی فرعون به وسیله ساختن برج معروفش برای بیرون کردن موسی از میدان است.

می دانیم یکی از سنت های سیاست بازان کهنه کار ، این است که هرگاه حادثه مهمی برخلاف میلشان واقع شود، برای «منحرف ساختن افکار عمومی» از آن، فوراً دست به کار آفریدن صحنه تازه ای می شوند که افکار توده ها را به خود جلب و از آن حادثه نامطلوب منحرف و منصرف کنند .

به نظر می رسد که داستان ساختن برج عظیم ، بعد از ماجرای مبارزه موسی با ساحران بوده ، چراکه از سوره مؤمن در قرآن مجید استفاده می شود که این کار در هنگامی بود که فرعونیان نقشه قتل موسی را می کشیدند و مؤمن آل فرعون به دفاع از او برخاسته بود و می دانیم قبل از مبارزه موسی با ساحران ، چنین سخنی در کار نبود ، بلکه

(۱۳۰) سوره قَصَص

برنامه تحقیق درباره موسی و کوبیدن او از طریق ساحران در جریان بود و از آن جا که قرآن مجید جریان مبارزه موسی با ساحران را در سوره های طه ، اعراف ، یونس و شعراء بیان کرده است ، در این جا از بیان آن صرف نظر نموده ، تنها به مسأله بنای برج پرداخته که فقط در این سوره و سوره مؤمن مطرح شده است .

به هر حال آوازه پیروزی موسی بر ساحران در سراسر مصر

ص: ۹۰

پیچید ، ایمان آوردن ساحران به موسی نیز مزید بر علت شد ، موقعیت حکومت فرعونیان سخت به خطر افتاد ، احتمال بیدار شدن توده های دربند ، بسیار زیاد بود ، باید افکار عمومی را به هر قیمتی که هست ، از این مسأله منحرف ساخت و یک سلسله مشغولیات ذهنی که در عین حال توأم با بذل و بخشش دستگاه حکومت باشد و بتواند مردم را اغفال و تحمیق کند ، فراهم ساخت .

فرعون در این زمینه به مشورت نشست و « گفت : ای گروه اطرافیان و درباریان ! من خدایی غیر از خودم برای شما سراغ ندارم » ،

جزء بیستم (۱۳۱)

خدای زمینی مسلما منم و اما دلیلی بر وجود خدای آسمان در دست نیست ، اما من احتیاط را از دست نمی دهم و به تحقیق می پردازم ، سپس رو به وزیرش هامان کرد و گفت : « هامان ! آتشی برافروز بر خشت ها (و آجرهای محکمی بساز) » .

« سپس قصر و برجی بسیار مرتفع برای من بساز ، تا بر بالای آن روم و خبری از خدای موسی بگیرم ، هرچند باور نمی کنم او راستگو باشد و فکر می کنم او از دروغگویان است » .

طبق بعضی از تواریخ ، « هامان » دستور داد تا زمین وسیعی برای این کاخ و برج بلند در نظر گیرند و پنجاه هزار مرد بنا و معمار برای این کار گسیل داشت و هزاران نفر کارگر برای فراهم آوردن وسایل کار مأمور کرد ، درهای خزانه را گشود و اموال زیادی در این راه مصرف کرد و کارگران زیادی را به کار گمارد ، به طوری که در همه جا سر و صدای این برج عظیم پیچید .

ص: ۹۱

هرقدر این بنا بالاتر و بالاتر می رفت ، مردم بیشتر به تماشای آن می آمدند و در انتظار این بودند که فرعون با این بنا چه خواهد کرد .

(۱۳۲) سوره قصص

بنا به قدری بالا رفت که بر تمام اطراف مسلط شد ، بعضی نوشته اند معماران آن را چنان ساختند که از پله های مارپیچ آن ، مرد اسب سواری می توانست بر فراز برج قرار گیرد .

هنگامی که ساختمان به اتمام رسید و بیش از آن توان بالا بردن آن را نداشتند ، روزی فرعون با تشریفات به آن جا آمد و شخصا از برج عظیم بالا رفت ، هنگامی که بر فراز برج رسید ، نگاهی به آسمان کرد و منظره آسمان را همان گونه دید که از روی زمین صاف معمولی می دید ، کمترین تغییر و تحولی وجود نداشت .

معروف است که تیری به کمان گذاشت و به آسمان پرتاب کرد ، تیر بر اثر اصابت به پرنده ای و یا طبق توطئه قبلی خودش ، خون آلود بازگشت ، فرعون از آن جا پایین آمد و به مردم گفت : بروید و فکرتان راحت باشد ، خدای موسی را کشتم .^(۱)

جزء بیستم (۱۳۳)

حتما گروهی از ساده لوحان و مقلدان چشم و گوش بسته حکومت وقت ، این خبر را باور کردند و در همه جا پخش نمودند و از آن سرگرمی تازه ای برای اغفال مردم مصر ساختند .

این را نیز نقل کرده اند که این بنا دوامی نیاورد (و طبعاً نباید هم دوام بیاورد) درهم شکست و ویران شد و گروهی را از میان برد .

ص: ۹۲

۱- « تفسیر ابوالفتوح رازی » ، جلد ۸ ، صفحه ۴۶۲ .

۳۹ وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ

(سرانجام) فرعون و لشکریانش به ناحق در زمین استکبار کردند و پنداشتند به سوی ما باز نمی گردند .

انسان ضعیفی که گاهی قادر به دور کردن پشه ای از خود نیست و گاه یک موجود ذره بینی به نام میکروب ، نیرومندترین افراد او را به زیر خاک می فرستد ، چگونه می تواند خود را بزرگ معرفی کند و دعوی الوهیت نماید ؟

(۱۳۴) سوره قَصَص

در حدیث معروف قدسی آمده است که خداوند می فرماید : «الْكِبْرِيَاءُ رَدَائِي وَالْعِظْمَةُ إِزَارِي فَمَنْ نَازَعَنِي وَاحِدًا مِنْهُمَا أَلَمَّتْهُ فِي النَّارِ : بزرگی ، ردای من است و عظمت ، لباسی است که به قامت کبریایی من دوخته شده ، هر کس در این ها با من منازعه کند ، او را به دوزخ می افکنم » . (۱)

بدیهی است خدا نیازی به این توصیف ها ندارد ، مهم این است که طغیانگری انسان و جنایتگری او زمانی شروع می شود که خود را گم می کند و باد کبر و غرور ، مغز او را پر سازد .

۴۰ فَأَخَذْنَا هُوَ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاُنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ

مانیزاو و لشکریانش را گرفتیم و به دریا افکندیم، اکنون بنگر

ص: ۹۳

۱- «روح المعانی»، ذیل آیات مورد بحث.

پایان کار ظالمان چه شد؟

جزء بیستم (۱۳۵)

آری مرگ آن ها را به دست عامل حیاتشان سپردیم و نیل را که رمز عظمت و قدرت آن ها بود، به گورستانشان مبدل ساختیم .

جالب این که تعبیر به « نَبِّدْنَاهُمْ » از ماده « نَبَّيْدَ » می کند که به معنی دورافکندن اشیاء بی ارزش و بی مقدار است ، راستی انسان خودخواه مستکبر و جانی و جبار، چه ارزشی می تواند داشته باشد؟ آری ما این موجودات بی ارزش را از جامعه انسانی طرد کردیم و صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک ساختیم .

و در پایان آیه روی سخن را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کرده ، می فرماید : « فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ » .

این نگاه ، با چشم ظاهر نیست ، بلکه با چشم دل است و این تعبیر مخصوص ظالمان دیروز نیست که ستمگران امروز نیز سرنوشتی جز این ندارند .

۴۱ وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ

(۱۳۶) سوره قَصَص

و ما آن ها را پیشوایانی که دعوت به آتش (دوزخ) می کنند، قرار دادیم و روز رستاخیز یاری نخواهند شد .

این تعبیر برای بعضی از مفسران مشکلی ایجاد کرده که چگونه ممکن است خداوند کسانی را پیشوایان باطل قرار دهد ؟ کار او دعوت به خیر و مبعوث ساختن امامان و پیشوایان حق است نه باطل .

ولی این مطلب پیچیده ای نیست ، زیرا ؛

ص: ۹۴

اولاً: آن‌ها سردسته دوزخیانند و هنگامی که گروه‌هایی از دوزخیان به سوی آتش حرکت می‌کنند، آن‌ها پیشاپیش آنان در حرکتند، همان‌گونه که در این جهان، ائمه ضلال بودند، در آن‌جا نیز پیشوایان دوزخند که آن جهان تجسم بزرگی است از این جهان.

ثانیا: ائمه ضلال بودن، درحقیقت نتیجه اعمال خود آن‌ها است و می‌دانیم تأثیر هر سبب، به فرمان خدا است، آن‌ها خطی را پیش گرفتند که به امامت گمراهان منتهی می‌شد، این وضع آن‌ها در رستاخیز است.

۴۲ وَ أَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ

جزء بیستم (۱۳۷)

در این دنیا لعنت پشت سر لعنت، نصیب آن‌ها کردیم و روز قیامت از زشت رویانند.

لعنت خدا که همان طرد از رحمت است و لعنت فرشتگان و مؤمنان که نفرین است، هر صبح و شام و هر وقت و بی وقت نثار آن‌ها می‌شود. گاهی در عموم لعن، ظالمان و مستکبران داخلند و گاه به طور خاص مورد لعن و نفرین واقع می‌شوند، زیرا هرکس تاریخ آن‌ها را ورق می‌زند، بر آن‌ها لعن و نفرین می‌فرستد.

به هر حال زشت سیرتان این جهان، زشت صورتان آن جهانند که آن روز «يَوْمَ الْبُرُوزِ» و روز کنار رفتن پرده‌ها است.

۴۳ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ لِيُبَصِّرِلِّلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

ما به موسی کتاب آسمانی دادیم، بعد از آن‌که اقوام قرون

ص: ۹۵

نخستین راهلاک کردیم، کتابی که برای مردم، بصیرت آفرین بود و مایه هدایت و رحمت، تا متذکر شوند.

(۱۳۸) سوره قَصَص

«بصائر» جمع «بصیره» به معنی بینایی است و این جا منظور آیات و دلایلی است که موجب روشنایی قلب مؤمنان می شد و هدایت و رحمت نیز از لوازم این بصیرت است و به دنبال آن تذکر و بیداری دل های آماده.

در این بخش از آیات، به دهمین صحنه یعنی آخرین بخش از آیات مربوط به داستان پرماجرایی موسی می رسیم که سخن از نزول احکام و تورات می گوید، یعنی زمانی که دوران «نفی طاغوت» پایان گرفته و دوران سازندگی و اثبات آغاز می شود.

در این که منظور از «قُرُونُ اُولی» (اقوام عصرهای پیشین که هلاک شدند) در این جا کدام اقوامند، بعضی از مفسران آن را اشاره به کفار قوم نوح و عاد و ثمود و مانند آن ها می دانند، چراکه باگذشت زمان، آثار انبیای پیشین محو شده بود و لازم بود کتاب آسمانی تازه ای در اختیار بشریت قرار گیرد.

جزء بیستم (۱۳۹)

و بعضی اشاره به هلاکت قوم فرعون که بازماندگان اقوام پیشین بودند، می دانند، چرا که خداوند تورات را بعد از هلاکت آن ها، به موسی داد.

اما هیچ مانعی ندارد که جمله فوق اشاره به همه این اقوام داشته باشد.

ص: ۹۶

۴۴ وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَ مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ

تو در جانب غربی نبودی ، هنگامی که ما فرمان نبوت را به موسی دادیم و تو از شاهدان این ماجرا نبودی (در آن هنگام که معجزات را در اختیار موسی نهادیم) .

سپس به بیان این حقیقت می پردازد که آن چه را درباره موسی و فرعون با تمام ریزه کاری های دقیق آن بیان کردیم ، خود دلیلی است بر حقانیت قرآن تو ، چرا که تو در این صحنه ها هرگز حاضر نبودی و این ماجراها را با چشم ندیدی ، بلکه این لطف خدا بود که این آیات را برای مردم بر تو نازل کرد .

۴۵ وَ لَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ مَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ لَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ

(۱۴۰) سوره قصص

ولی ما قوامی را در اعصار مختلف خلق کردیم، اما زمان های طولانی بر آن ها گذشت (و آثار انبیاء از دل ها محو شد، لذا تو را با کتاب آسمانیت فرستادیم) ، تو هرگز در میان مردم مَدَّيْنِ اقامت نداشتی تا آیات ما را به دست آوری و برای آن ها (مشرکان مکه) بخوانی، ولی ما بودیم که تو را فرستادیم (و این اخبار را در اختیار قرار دادیم) .

« ثاوی » از ماده « ثوی » به معنی اقامت توأم با استقرار است

و به همین جهت جایگاه و قرارگاه را « مَثْوَى » می گویند .

جزء بیستم (۱۴۱)

فاصله میان ظهور موسی و ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، حدود دوهزار سال بوده است.

۴۶ وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحِمَهُ مِنْ رَبِّكَ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَأْتِيَهُمْ مِنْ نَدِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

تو در طرف طور نبودی ، زمانی که ما ندا دادیم ، ولی این رحمتی از سوی پروردگار تو بود (که این اخبار را در اختیارت نهاد) تا به وسیله آن قومی را انذار کنی که قبل از تو هیچ انذارکننده ای برای آن ها نیامده ، شاید متذکر گردند .

حوادث بیدارکننده و هشداردهنده ای را که در اقوام دوردست واقع شده و تو حاضر و ناظر آن نبودی ، برای تو بازگو کردیم تا آن ها را برای این قوم گمراه بخوانی ، شاید مایه بیداری آن ها گردد .

در این جا این سؤال پیش می آید که چرا قرآن می گوید : هیچ انذارکننده ای قبل از تو برای این قوم (اعراب معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله) نیامده ، درحالی که می دانیم هرگز روی زمین از حجت الهی خالی نمی شود و اوصیای پیامبران در میان این قوم نیز بوده اند .

(۱۴۲) سوره قَصَص

در پاسخ می گوئیم : منظور فرستادن پیامبر صاحب کتاب و انذارکننده آشکار است ، زیرا میان عصر حضرت مسیح و ظهور پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله قرن ها طول کشید و پیامبر اولوا العزمی نیامد و همین موضوع بهانه ای به دست ملحدان و مفسدان داد .

۴۷ وَ لَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا

ص: ۹۸

رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبَعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

هر گاه ما پیش از فرستادن پیامبری آن هارابه خاطر اعمالشان مجازات می کردیم، می گفتند: پروردگارا! چرارسولی برای ما نفرستادی تا آیات تورا پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟

در حقیقت آیه اشاره به این نکته است که راه حق، روشن است و هر عقلی حاکم به بطلان شرک و بت پرستی است و زشتی بسیاری از اعمال آن ها همچون مظالم و ستم ها از مستقلات حکم عقل می باشد و حتی بدون فرستادن پیامبران در این زمینه می توان آن ها را مجازات کرد، ولی خداوند حتی در این قسمت که حکم عقل در آن واضح و روشن است، برای اتمام حجت و نفی هرگونه عذر، پیامبران را با کتاب های آسمانی و معجزات می فرستد تا کسی نگوید: بدبختی ما به خاطر نبودن راهنما بود، اگر رهبر الهی داشتیم، اهل هدایت و نجات بودیم.

جزء بیستم (۱۴۳)

به هر حال این آیه از آیاتی است که دلالت بر لزوم لطف از طریق ارسال پیامبران دارد و نشان می دهد که سنت خداوند بر این است که قبل از ارسال پیامبر، هیچ امتی را به خاطر گناهشان مجازات نکند، همان گونه که در آیه ۱۶۵ سوره نساء می خوانیم: «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا: ما پیامبرانی فرستادیم که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا برای مردم بعد از این پیامبران، حجتی باقی نماند و خداوند توانا و حکیم است.»

۴۸ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ

هنگامی که حق از نزد ما برای آن‌ها آمد، گفتند: چرا مثل همان چیزی که به موسی داده شد، به این پیامبر اعطاء نگردیده است؟ مگر بهانه جویانی همانند آن‌ها معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد، انکار نکردند و گفتند: این دو (موسی و هارون) دو نفر ساحرند که دست به دست هم داده‌اند (تاما را گمراه کنند) و ما به هریک از آن‌ها کافریم.

چرا عصای موسی در دست او نیست؟ چرا ید بیضاء ندارد؟ چرا دریا برای او شکافته نمی‌شود؟ چرا دشمنانش غرق نمی‌شوند؟ چرا و چرا؟...

قرآن به پاسخ این بهانه جویی پرداخته و می‌گوید: «مگر بهانه جویانی همانند این‌ها معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد، انکار نکردند؟»

جزء بیستم (۱۴۵)

«مگر نگفتند این دو (موسی و هارون) دو نفر ساحرند که دست به دست هم داده‌اند (تا ما را گمراه کنند) و ما به هر کدام از آن‌ها کافریم.»

تعبیر به «سِحْرَانِ» با این که قاعدتاً باید «ساحران» گفته شود، برای بیان شدت تأکید است، چرا که عرب وقتی در مورد کسی مؤکداً سخن می‌گوید، او را عین «عدالت» یا «ظلم» و یا «سحر» می‌شمرد.

این احتمال نیز وجود دارد که مراد از « سِحْرَانِ » دو معجزه بزرگ موسی ؛ « عصا » و « يَدُ بَيْضَاءِ » باشد .

و اگر گفته شود که این انکارها چه ارتباطی با مشرکان مکه دارد ، این مربوط به فرعونیان کفرپیشه است ، پاسخ آن روشن است و آن این که منظور این است که مسأله بهانه جویی چیز تازه ای نیست ، این ها همه از یک قماشند و سخنانشان شباهت زیادی باهم دارد و خط و روش و برنامه آن ها یکی است .

۴۹ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا اتَّبِعْهُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ

(۱۴۶) سوره قَصَص

بگو: اگر راست می گوئید (که تورات و قرآن از سوی خدا نیست) کتابی هدایت بخش تر از این دو بیاورید تا من از آن پیروی کنم .

مشرکان لجوج اصرار داشتند که چرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله معجزاتی همچون موسی نداشته است ؟ و از سوی دیگر نه به گفته ها و گواهی تورات درباره علایم پیامبر صلی الله علیه و آله اعتنا می کردند و نه به قرآن و آیات پر عظمتش .

و به تعبیر دیگر آن ها به دنبال کتاب هدایت می گردند و دنبال معجزات ، چه معجزه ای بالاتر از قرآن و چه کتاب هدایتی بهتر از آن ؟ اگر چیزی در دست پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جز این قرآن نبود ، برای اثبات حقانیت دعوتش کفایت می کرد ، ولی آن ها حق طلب نیستند ، بلکه مستی بهانه جویانند .

ص: ۱۰۱

۵۰ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ

جزء بیستم (۱۴۷)

أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوِيَهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

هر گاه این پیشنهاد تو را نپذیرند ، بدان آن ها از هوس های خود پیروی می کنند و آیا گمراه تر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته است، کسی پیدا می شود؟ مسلماً خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند .

هوای نفس حجاب ضخیمی در مقابل چشمان عقل انسان است .

هوای نفس آن چنان دلبستگی به انسان نسبت به موضوعی می دهد که قدرت بر درک حقانیت را از دست می دهد ، چراکه برای درک حقیقت ، تسلیم مطلق در برابر واقعیات و ترک هرگونه پیشداوری و دلبستگی شرط است ، تسلیم بی قید و شرط درمقابل هرچیز که عینیت خارجی دارد ، خواه شیرین باشد یا تلخ ، موافق تمایلات درونی ما یا مخالف ، هماهنگ با منافع شخصی یا ناهماهنگ ، ولی هوای نفس با این اصول سازگار نیست .

(۱۴۸) سوره قَصَص

۵۱ وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

ما آیات قرآن را یکی بعد از دیگری برای آن ها آوردیم، شاید متذکر شوند .

«وَصَّلْنَا» از ماده «وصل» به معنی ارتباط دادن و وصل کردن است و چون به باب تفعیل رفته، معنی کثرت و تأکید نیز از آن استفاده می شود.

ص: ۱۰۲

این آیات همچون قطرات باران پیوسته به هم ، بر آن ها نازل شد در شکل های متنوع و کیفیات متفاوت ، گاهی وعده پاداش ، گاهی وعید دوزخ ، گاه نصیحت و اندرز ، گاه تهدید و انذار ، گاه استدلالات عقلی و گاه تاریخ عبرت انگیز و پربار گذشتگان ، خلاصه مجموعه ای کامل و بسیار متجانس که هر قلبی مختصر آمادگی داشته باشد ، او را به خود جذب می کند ، اما کوردلان نپذیرفتند .

۵۲ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ

کسانی که قبلاً کتاب آسمانی به آن ها داده ایم ، به آن (قرآن) ایمان می آورند .

جزء بیستم (۱۴۹)

چرا که آن را هماهنگ با نشانه هایی می بینند که در کتب آسمانی خود یافته اند .

جالب این که این ها فقط گروهی بودند از اهل کتاب ، اما آیه فوق از آن ها به عنوان « اهل کتاب » بدون هیچ قیدی یاد می کند ، شاید اشاره به این دارد که اهل کتاب واقعی این ها بودند و دیگران هیچ .

۵۳ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ

و هنگامی که بر آن ها خوانده می شود، می گویند: به آن ایمان آوردیم ، این ها همه حق است و از سوی پروردگار ما است ، ما قبل از این هم مسلمان بودیم .

ما نشانه های این پیامبر را در کتب آسمانی خود یافته بودیم و به او دل بسته بودیم و با بی صبری انتظار او را می کشیدیم و در اولین

ص: ۱۰۳

فرصت که گم شده خود را یافتیم، آن را گرفتیم و با جان و دل پذیرفتیم.

(۱۵۰) سوره قَصَص

۵۴ اُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَدْرَأُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

آن ها کسانی هستند که اجر و پاداششان را به خاطر شکیبایی شان دوبار دریافت می دارند، آن ها به وسیله نیکی ها، بدی ها را دفع می کنند و از آن چه به آنان روزی داده ایم، انفاق می نمایند.

یک بار به خاطر ایمانشان به کتاب آسمانی خودشان که به راستی نسبت به آن وفادار و پایبند بودند و یک بار هم به خاطر ایمان آوردن به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، پیامبر موعودی که کتب پیشین از او خبر داده بود.

سپس به یک رشته از اعمال صالح آن ها که هر یک از دیگری ارزنده تر است، اشاره می کند.

نخست می گوید: « وَ يَدْرَأُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ ».

آن ها با گفتار نیکو، سخنان زشت را و با معروف، منکر را و با حلم، جهل جاهلان را و با محبت، عداوت و کینه توزی را و با پیوند دوستی و صله رَحِم، قطع پیوند را دفع می نمایند، خلاصه آن ها سعی می کنند به جای این که بدی را با بدی پاسخ گویند، با نیکی دفع کنند.

جزء بیستم (۱۵۱)

این یک روش بسیار مؤثر است در مبارزه با مفسد، خصوصا در برابر گروهی از لجوجان و قرآن کرارا روی آن تکیه کرده است (شرح مبسوطی در این زمینه در جلد دهم تفسیر نمونه، ذیل آیه ۲۲ سوره رعد و جلد چهاردهم ذیل آیه ۹۶ سوره مؤمنون مطرح شده است).

ص: ۱۰۴

سپس می گوید: « وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ » .

نه تنها از اموال و ثروتشان ، که از علم و دانش و نیروی فکری و جسمی و وجاهت اجتماعیشان که همه مواهب و روزی های الهی است ، در راه نیازمندان می بخشند .

۵۵ وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ

هرگاه سخن لغو و بیهوده ای بشنوند، از آن روی می گردانند و می گویند: اعمال ما از آن ما است و اعمال شما از آن خودتان، سلام بر شما (سلام وداع) ما طالب جاهلان نیستیم .

(۱۵۲) سوره قَصَص

آن ها هرگز « لغو » را با « لغو » و « جهل » را با « جهل » پاسخ نمی گویند ، بلکه به بیهوده گویان « می گویند : اعمال ما از آن ما است و اعمال شما از آن خودتان » .

و لذا آن ها به جای این که نیروهایشان را در مقابله با جاهلان کوردل و زشتگویان بی خبر، به هدر دهند ، با بزرگواری از کنار آن ها گذشته ، به هدف ها و برنامه های اساسی خود می پردازند .

قابل توجه این که آن ها باین گونه افراد که روبرو می شوند ، سلام تحیت نمی گویند ، بلکه سلامشان ، " سلام وداع " است .

هدایت تنها به دست خدا است

۵۶ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

تو نمی توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی، ولی

ص: ۱۰۵

خداوند هر کس را که بخواهد، هدایت می کند و او از هدایت یافتگان آگاه تر است .

جزء بیستم (۱۵۳)

او می داند چه افرادی لایق پذیرش ایمانند ، او می داند چه قلب هایی برای حق می طپند، او می داند در چه سرهایی سودای عشق خدا است ، آری او این افراد شایسته را خوب می شناسد و به آن ها توفیق می دهد و لطفش را رفیق راه آن ها می سازد تا به سوی ایمان رهنمون شوند .

اما تاریک دلان زشت سیرتی که در دل باحق دشمنند و باتمام قدرتشان به پیکار با فرستادگان خدا برخاسته اند و از نظر زندگی آن قدر آلوده و ننگینند که لایق نور ایمان نیستند، خداوند هرگز چراغ توفیق را فرا راه آن ها قرار نمی دهد .

بنابراین منظور از هدایت در این جا « ارائه طریق » نیست ، چراکه ارائه طریق ، کار اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله است و بدون استثناء راه را به همه نشان می دهد ، بلکه منظور از هدایت در این جا « ایصال به مطلوب » و رسانیدن به سرمنزل مقصود است ، این تنها کار خدا است که بذر ایمان

(۱۵۴) سوره قَصَص

را در دل ها بپاشد و کار او هم بی حساب نیست ، او به دل های آماده نظر می افکند و این نور آسمانی را بر آن ها می پاشد .

۵۷ وَ قَالُوا إِنْ تَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجَبَىٰ إِلَيْهِ تَمْرَاتٌ كُلُّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

آن ها گفتند : ما اگر هدایت را همراه تو پذیرا شویم ، ما را

ص: ۱۰۶

از سرزمینمان می ربایند، آیا ما حرم امنی در اختیار آن‌ها قرار ندادیم که ثمرات هر چیزی (از هر شهر و دیاری) به سوی آن آورده می‌شود، ولی اکثر آن‌ها نمی‌دانند.

«نُمْكُنُّ» در این آیه به معنی «نَجْعَلُ» است.

«یُجِبِي» از ماده «جَبَّاه» به معنی جمع کردن است و لذا به حوض که آب را در خود جمع می‌کند، «جَبَّاه» می‌گویند.

خداوندی که سرزمین شوره زار و سنگلاخ بی‌آب و درختی را حرم امن قرار داد، آن چنان دل‌ها را متوجه آن ساخت که بهترین محصولات

جزء بیستم (۱۵۵)

از نقاط مختلف جهان را به سوی آن می‌آورند، قدرت خود را به خوبی نشان داده است، کسی که چنین قدرت‌نمایی کرده و این همه «امنیت» و «نعمت» را در چنین سرزمینی قرار داده و با چشم خود آثار آن را می‌بینید و سال‌ها از آن بهره‌گرفته‌اید، چگونه قادر نیست شما را در برابر هجوم مشتی اعراب بت پرست حفظ کند؟

شما در حال کفر مشمول این دو نعمت بزرگ الهی «امنیت» و «مواهب زندگی» بودید، چگونه ممکن است خداوند بعد از اسلام شما را از آن محروم سازد، دل را قوی دارید و ایمان بیاورید و محکم بایستید که خدای کعبه و مکه با شما است.

توسعه اقتصادی در گرو توسعه امنیتی است

توجه به این نکته نیز لازم است که خداوند در این جا اول نعمت امنیت را می‌شمرد و بعد جلب ارزاق از همه جا به سوی مکه، این تعبیر ممکن است بیانگر این واقعیت باشد که تا امنیت در شهر و کشوری

ص: ۱۰۷

حکمرما نگردد ، وضع اقتصادی آن ها سامان نخواهد یافت .

(۱۵۶) سوره قَصَص

(شرح این سخن را می توانید در جلد ۱۰ تفسیر نمونه ، ذیل آیه ۳۵ سوره ابراهیم مطالعه فرمایید) .

۵۸ وَ كَمْ اَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِ بَطْرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتَلَكَّ مَسَاكِيْنَهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ اِلَّا قَلِيْلًا وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِيْنَ

بسیاری از شهرها و آبادی هایی که بر اثر فزونی نعمت مست و مغرور شده بود، هلاک کردیم، این خانه های آن ها است (که ویران شده) و بعد از آن ها جز اندکی کسی در آن سکونت نکرد و ما وارث آنان بودیم .

« بَطْرَتْ » از ماده « بَطَر » به معنی طغیان و غرور بر اثر فزونی نعمت است .

آری غرور نعمت، آن هارا به طغیان دعوت کرد و طغیان، سرچشمه ظلم و بیدادگری شد و ظلم، ریشه زندگانی آن ها را به آتش کشید .

شهرها و خانه های ویران آن ها همچنان خالی و خاموش و بدون صاحب مانده است و اگر کسانی به سراغ آن آمدند ، افراد کم و در مدت کوتاهی بود .

جزء بیستم (۱۵۷)

آیا شما مشرکان مکه نیز می خواهید در سایه کفر به همان زندگی مرفهی برسید که پایانش همان است که گفته شد، این چه ارزشی می تواند داشته باشد ؟

تعبیر به « كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِيْنَ » اشاره به خالی ماندن آن دیار است و نیز اشاره ای است به مالکیت حقیقی خداوند نسبت به همه چیز

ص: ۱۰۸

که اگر مالکیت اعتباری بعضی اشیاء را موقتا به بعضی انسان ها واگذار کند، چیزی نمی گذرد که همه زایل می گردد و او وارث همگان خواهد بود.

۵۹ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آیَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَ أَهْلُهَا ظَالِمُونَ

پروردگار تو هرگز شهرها و آبادی ها را هلاک نمی کرد تا این که در کانون آن ها پیامبری مبعوث کند که آیات ما را بر آنان بخواند و ما هرگز آبادی هایی را هلاک نکردیم مگر آن که اهلش ظالم بودند .

(۱۵۸) سوره قَصَص

این آیه در حقیقت جواب سؤال مقدری است و آن این که ؛ اگر چنین است که خداوند طغیانگران را نابود می کند ، پس چرا مشرکان مکه و حجاز را که طغیانگری را به حد اعلا رسانیده بودند و جهل و جنایتی نبود که مرتکب نشوند ، با عذابش نابود نکرد ؟

قرآن از قول پروردگار عالم می گوید : تا اتمام حجت نکنیم و پیامبران را با دستورهای صریح نفرستیم ، مجازات نخواهیم کرد .

تازه بعد از اتمام حجت ، مراقب اعمال آن ها هستیم ، اگر ظلم و ستمی از آن ها سر زد و مستوجب عذاب شدند ، مجازاتشان می کنیم .

جمله « حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا » (تا در مرکز این شهرها پیامبری مبعوث کند) اشاره به این است که لزومی ندارد در هر شهر و روستا پیامبری مبعوث شود ، همین اندازه که در یک کانون بزرگ که مرکز پخش اخبار و محل اندیشمندان و متفکران یک قوم است ،

ص: ۱۰۹

پیامبری مبعوث گردد، کافی است، زیرا مردم تمام آن منطقه بر اثر نیازهای زندگی، مرتباً به آن جا رفت و آمد دارند و هر خبری در آن جا باشد، به سرعت در تمام منطقه و نقاط دور و نزدیک پخش می گردد، همان طور که آوازه قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سرزمین مکه، در مدت کوتاهی در تمام شبه جزیره عربستان پیچیده و از آن هم فراتر رفت، چون مکه اُمّ القُری بود، هم مرکز روحانی حجاز و هم مرکز تجاری بود و حتی در مدت کوتاهی به مراکز مهم تمدن آن زمان رسید.

جزء بیستم (۱۵۹)

دل بستگی های دنیا شما را نفریید

۶۰ وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ

آن چه به شما داده شده، متاع زندگی دنیا و زینت آن است و آن چه نزد خدا است، بهتر و پایدارتر است، آیا اندیشه نمی کنید؟

این آیه پاسخ سومی است برای گفتار بهانه جویانی که می گفتند؛ اگر ایمان بیاوریم، عرب بر ما هجوم می کند و زندگی مارابه هم می ریزد، قرآن می گوید: « آن چه را از این رهگذر به دست می آورید، متاع بی ارزش زندگی دنیا و زینت آن است. »

(۱۶۰) سوره قَصَص

« ولی آن چه نزد خدا است (از نعمت های بی پایان جهان دیگر و مواهب معنوی در این دنیا) بهتر و پایدارتر است. »

۶۱ أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ

ص: ۱۱۰

آیا کسی که به او وعده نیک داده ایم و به آن خواهد رسید، همانند کسی است که متاع زندگی دنیا به او داده ایم ، سپس روز قیامت (برای حساب و جزا) احضار می شود .

بدون شک هر وجدان بیداری ، وعده های نیک الهی و مواهب عظیم و جاویدان او را بر بهره گیری چندروزه از نعمت های فانی و لذات زودگذر که به دنبال آن درد و رنج جاویدان است، ترجیح می دهد.

۶۲ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

جزء بیستم (۱۶۱)

روزی را به خاطر بیاورید که خداوند آن ها را ندا می دهد و می گوید: کجا هستند شریکانی که برای من می پنداشتید ؟

بدیهی است که این سؤالی توییحی می باشد ، برای این که در قیامت که روز کنار رفتن پرده ها و حجاب ها است ، نه شرک مفهومی دارد و نه مشرکان بر عقیده خود باقیند، این سؤال در حقیقت یک نوع سرزنش و مجازات است، یک نوع توییح و عقوبت است .

نعمت بزرگ روز و شب

۷۲ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بَلِيلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ

بگو: به من خبر دهید هرگاه خداوند روز را تا قیامت بر شما جاودان کند ، کدام معبود غیر از الله است که شبی برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابید ؟ آیا نمی بینید ؟

ص: ۱۱۱

۷۳ وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

(۱۶۲) سوره قَصَص

از رحمت او است که برای شما شب و روز قرار داد تا هم در آن آرامش داشته باشید و هم برای بهره‌گیری از فضل خدا تلاش کنید، شاید شکر نعمت او را به جا آورید.

آری گستردگی دامنه رحمت خدا ایجاب می‌کند که تمام وسایل حیات شما را تأمین کند، شما از یک سو نیاز به کار و کوشش و حرکت دارید که بدون روشنایی روز ممکن نیست و از سوی دیگر نیاز به استراحت و آرامش که بدون تاریکی شب کامل نمی‌شود.

امروز از نظر علمی ثابت شده است که در برابر نور، تمام دستگاه‌های بدن انسان، فعال و سرزنده می‌شوند؛ گردش خون، دستگاه تنفس، حرکت قلب و سایر دستگاه‌ها و اگر نور بیش از اندازه بتابد، سلول‌ها خسته می‌شوند و نشاط جای خود را به فرسودگی می‌دهد و برعکس، دستگاه‌های بدن در تاریکی شب در آرامش و آسایش عمیقی فرومی‌روند و در سایه آن تجدیدقوا و نشاط می‌کنند (شرح این معنا در جلد ۸ تفسیر نمونه، صفحه ۳۴۳ و جلد ۱۲ صفحه ۴۱ درج گردیده است).

جزء بیستم (۱۶۳)

جالب توجه این که هنگامی که سخن از شب جاویدان می‌گویید، در پایان آیه می‌فرماید: «آیا نمی‌شنوید؟» و هنگامی که سخن از روز سرمدی به میان می‌آورد، می‌فرماید: «آیا نمی‌بینید؟» این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که حس متناسب با شب، گوش است و شنوایی و حس متناسب با روز، چشم است و بینایی، تا این حد قرآن

ص: ۱۱۲

مجید در تعبیرات خود دقت به خرج داده است .

قارون ثروتمند خودخواه بنی اسرائیل

۷۶ اِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا اِنْ مَفَاتِحُ لَتَنُوْا بِالْعُصْبَةِ اُولَى الْقُوَّةِ اِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِيْنَ

قارون از قوم موسی بود اما بر آن ها ستم کرد ، ما آن قدر از گنج ها به او داده بودیم که حمل صندوق های آن برای یک گروه زورمند مشکل بود ، به خاطر بیاور هنگامی را

(۱۶۴) سوره قصص

که قومش به او گفتند : این همه شادی مغرورانه مکن که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد .

« مَفَاتِحُ » جمع « مِفْتَاحٌ » به معنی کلیدهای محلی است که چیزی را در آن ذخیره می کنند ، مانند صندوق هایی که اموال را در آن نگهداری می نمایند .

جمله « تَنُوْءٌ » از ماده « نَوَّءٌ » به معنی قیام کردن با زحمت و سنگینی است و در مورد بارهای پروزی به کار می رود که وقتی انسان آن را حمل می کند ، از سنگینی او را به این طرف و آن طرف متمایل می سازد .

«عُصْبَةٌ» به معنی جماعتی است که دست به دست هم داده اند و نیرومند هستند و همچون اعصاب ، یکدیگر را گرفته اند (بعضی می گویند : «عُصْبَةٌ» برای ده نفر تا چهل نفر می آید)

« فَرِحِيْنَ » جمع « فَرِحَ » به معنی کسی است که بر اثر به دست

ص: ۱۱۳

آوردن چیزی ، مغرور و متکبر شده و از باده پیروزی سرمست می باشد و از خوشحالی در پوست نمی گنجد .

جزء بیستم (۱۶۵)

اصولاً موسی در طول زندگی خود با سه قدرت طاغوتی تجاوزگر مبارزه کرد؛ «فرعون» که مظهر قدرت حکومت بود ، « قارون » که مظهر ثروت بود و « سامری » که مظهر صنعت و فریب و اغفال بود .

گرچه مهم ترین مبارزه موسی با قدرت حکومت بود ، ولی دو مبارزه اخیر نیز برای خود واجد اهمیت و شامل درس های آموزنده بزرگی می باشد .

معروف این است که قارون از بستگان نزدیک موسی (پسرعمو یا پسرعمه یا پسرخاله او) بود و از نظر اطلاعات و آگاهی از تورات، معلومات قابل ملاحظه ای داشت ، نخست در صف مؤمنان بود، ولی غرور ثروت او را به آغوش کفر کشید و به قعر زمین فرستاد ، او را به مبارزه با پیامبر خدا وادار نمود و مرگ عبرت انگیزش درسی برای همگان شد که شرح این ماجرا را در آیات ۷۶ تا ۸۲ این سوره می خوانیم.

۷۷ وَ اَتَّبِعْ فِيمَا اَتَىكَ اللهُ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ

(۱۶۶) سوره قَصَص

مِنَ الدُّنْيَا وَ اَحْسِنْ كَمَا اَحْسَنَ اللهُ اِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِى الْاَرْضِ اِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِيْنَ

و در آن چه خدا به تو داده ، سرای آخرت را جستجو کن و بهره ات را از دنیا فراموش منما و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است، نیکی کن و هرگز در زمین فساد منما که خدا مفسدان را دوست ندارد .

ص: ۱۱۴

اشاره به این نکته است که مال و ثروت برخلاف پندار بعضی از کج اندیشان چیز بدی نیست ، مهم آن است که بینیم در چه مسیری به کار می افتد و اگر به وسیله آن « اِثْتِغَاءَ دَارِ الْآخِرَةِ » شود ، چه چیزی از آن بهتر است ؟ اگر وسیله ای برای غرور و غفلت و ظلم و تجاوز و هوسرانی و هوسبازی گردد ، چه چیزی از آن بدتر ؟

و این همان منطقی است که در جمله معروف امیر مؤمنان علی درباره دنیا به روشنی از آن یاد شده است ؛ « مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتُهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتُهُ : کسی که به دنیا به عنوان یک وسیله بنگرد ، چشمش را بینا می کند ، و کسی که به عنوان یک هدف نگاه کند ، نابینایش خواهد کرد » . (۱)

جزء بیستم (۱۶۷)

تفسیر دیگری برای این جمله در روایات اسلامی و سخنان مفسران دیده می شود که با تفسیر فوق قابل جمع است و ممکن است هر دو معنی مراد باشد (چون استعمال لفظ در اکثر از معنی واحد ، جایز است) و آن این که ؛

در « معانی الاخبار » از امیر مؤمنان علی در تفسیر جمله فوق از آیه مورد بحث چنین آمده : « وَ لَا تَنْسَ صِيَحَّتَكَ وَ قُدْرَتَكَ وَ فَرَاغَكَ وَ شَبَابَكَ وَ نَشَاطَكَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَةَ : تندرستی و قوت و فراغت و جوانی و نشاط را فراموش مکن

ص: ۱۱۵

و به وسیله این (پنج نعمت بزرگ) آخرت را بطلب « (۲) .

طبق این تفسیر، جمله فوق هشدار است به همه انسان ها که فرصت ها و سرمایه ها را از دست ندهند که فرصت چون ابر در گذر است .

۱ « نهج البلاغه » ، خطبه ۸۲ .

۲ « نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۱۳۹ .

(۱۶۸) سوره قَصَص

سومین اندرز این که : « وَ أَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ » .

گاه خداوند مواهب عظیمی به انسان می دهد که در زندگی شخصیش نیاز به همه آن ها ندارد ، عقل توانایی می دهد که نه فقط برای اداره یک فرد، بلکه برای اداره یک کشور کارساز است ، علمی می دهد که نه یک انسان ، بلکه یک جامعه می تواند از آن استفاده کند ، اموال و ثروتی می دهد که در خور برنامه های عظیم اجتماعی است .

این گونه مواهب الهی مفهوم ضمینش این است که همه آن به تو تعلق ندارد ، بلکه تو وکیل پروردگار در منتقل ساختن آن به دیگران هستی ، خدا این موهبت را به تو داده که با دست تو بندگانش را اداره کند .

بالاخره چهارمین اندرز این که ؛ « نکند این امکانات مادی تو را بفریبد و آن را در راه "فساد" و "افساد" به کارگیری » (و لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ) .

جزء بیستم (۱۶۹)

۷۸ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلِيمٌ عِنْدَ يَآؤَلَمَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ

ص: ۱۱۶

(قارون) گفت: این ثروت را به وسیله دانشی که در نزد من است، به دست آورده ام، آیا اونمی دانست خداوند اقوامی را قبل از او هلاک کرد که از او نیرومندتر و ثروتمندتر بودند؟ (وهنگامی که عذاب الهی فرارسد) مجرمان از گناهانشان سؤال نمی شوند (و مجالی برای عذرخواهی آنان نیست).

اکنون نوبت آن رسیده است که ببینیم مرد یاغی و ستمگر بنی اسرائیل به این واعظان دلسوز چه پاسخی داد؟

قارون با همان حالت غرور و تکبری که از ثروت بی حسابش ناشی می شد، چنین گفت: «من این ثروت را به وسیله علم و دانش خودم به دست آورده ام».

این به شما مربوط نیست که من با ثروتم چگونه معامله

(۱۷۰) سوره قَصَص

کنم، من که با علم و آگاهی ام در ایجاد آن دخالت داشته ام، در مصرف آن نیاز به ارشاد و راهنمایی کسی ندارم.

و از همه این ها گذشته من زحمت کشیده ام، رنج برده ام، خون جگر خورده ام تا این ثروت را اندوخته ام، دیگران هم اگر لیاقت و توانایی دارند، چرا زحمت نمی کشند؟ من مزاحم آن ها نیستم و اگر ندارند، چه بهتر که گرسنه بمانند و بمیرند.

این ها منطق های پوسیده و رسوایی است که غالباً ثروتمندان بی ایمان در مقابل کسانی که آن ها را نصیحت می کنند، اظهار می دارند.

در این جاقرآن پاسخ کوبنده ای به قارون و قارون ها می دهد که؛ «أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ

ص: ۱۱۷

هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا .

تو می گویی : آن چه داری ، از طریق علم و دانشت داری ، اما فراموش کردی که از تو عالم تر و نیرومندتر و ثروتمندتر فراوان بودند ، آیا توانستند از چنگال مجازات الهی رهایی یابند ؟

جزء بیستم (۱۷۱)

و در پایان آیه با یک جمله کوتاه و پرمعنی هشدار دیگری به او می دهد و می فرماید : « وَ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ » .

یعنی امروز آگاهان بنی اسرائیل به قارون نصیحت می کنند و مجال اندیشه و پاسخ به او می دهند ، اما هنگامی که اتمام حجت شد و عذاب الهی فرا رسید ، دیگر مجالی برای اندیشه یا سخنان ناموزون و کبرآلود نیست ، عذاب الهی همان و نابودی همان .

در این جا این پرسش پیش می آید که ؛ منظور از این سؤال که در مورد مجرمان نفی شده ، کدام سؤال است ؟ در دنیا یا آخرت ؟

مانعی ندارد که هر دو ، مراد باشد ، یعنی هم در موقع مجازات استیصال در دنیا از آن هاسؤالی نمی شود تا بخواهند عذر تراشی نمایند و خود را بی گناه قلمداد کنند و هم در قیامت ، چرا که در آن جابدون سؤال ، همه چیز روشن است .

جنون نمایش ثروت

۷۹ فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ فِيزِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا اٰوْتِيَ قَارُوْنَ اِنَّهٗ لَذُوْ حِطّٰٓءٍ عَظِيْمٍ

(۱۷۲) سوره قَصَص

(قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد ، آن ها که طالب حیات دنیا بودند ، گفتند : ای کاش همانند آن چه

ص: ۱۱۸

به قارون داده شده است ، ما نیز داشتیم ، به راستی که او بهره عظیمی دارد .

معمولاً ثروتمندان مغرور گرفتار انواعی از جنون می شوند ، یک شاخه آن « جنون نمایش ثروت » است ، آن ها از این که ثروت خود را به رخ دیگران بکشند ، لذت می برند ، از این که سوار بر مرکب راهوار گرانقیمت خود شوند و از میان پابرهنه ها بگذرند و گرد و غبار بر صورت آن هایفشانند و تحقیرشان کنند ، احساس آرامش خاطر می کنند .

گرچه همین نمایش ثروت ، غالباً بلای جانشان است ، زیرا کینه ها را در سینه ها پرورش می دهد و احساسات را بر ضد آن ها بسیج می کند و بسیار می شود که همین عمل زشت و شرم آور ، طومار زندگی آن ها را درهم می پیچد و یا ثروتشان را بر باد می دهد .

جزء بیستم (۱۷۳)

به هر حال قارون از این قانون مستثنی نبود ، بلکه نمونه بارز آن محسوب می شد .

در تواریخ ، داستان ها و افسانه های زیادی در این زمینه نقل شده است ، بعضی نوشته اند؛ قارون بایک جمعیت چهارهزار نفری در میان بنی اسرائیل رژه رفت ، درحالی که چهارهزار نفر بر اسب های گران قیمت با پوشش های سرخ ، سوار بودند ، کنیزان سپیدروی با خود آورد که بر زین هایی طلایی که بر استرهای سفیدرنگ قرار داشت ، سوار بودند ، لباس هایشان سرخ و همه غرق زینت آلات طلا بودند .

۸۰ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقِّهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ

ص: ۱۱۹

کسانی که علم و دانش به آن‌ها داده شده بود، گفتند: وای بر شما، ثواب الهی بهتر است برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند، اما جز صابران آن را دریافت نمی کنند.

(۱۷۴) سوره قَصَص

ولی در مقابل این گروه عظیم، گروه اندکی عالم و دانشمند، پرهیزکار و باایمان که افق فکرشان از این مسائل برتر و بالاتر بود، در آن جا حاضر بودند، کسانی که شخصیت را با معیار زر و زور نمی سنجیدند، کسانی که ارزش‌ها را در امکانات مادی جستجو نمی کردند، کسانی که بر این گونه نمایش‌های مسخره، همیشه لبخند تمسخر آمیز می زدند و این مغزهای پوک را تحقیر می کردند، آری گروهی از آن‌ها در آن جا بودند.

۸۱ فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ

سپس ما او و خانه اش را در زمین فروبردیم و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند و خود نیز نمی توانست خویشان را یاری دهد.

مسأله «خَسَف» که در این جا به معنی فرو رفتن و پنهان گشتن در زمین است، بارها در طول تاریخ بشر واقع شده است که زمین لرزه شدیدی آمده و زمین از هم شکافته شده و شهر یا آبادی‌هایی را در کام خود فروبلعیده است، ولی این خسف با موارد دیگر متفاوت بود، طعمه اصلی او فقط قارون و گنج‌های او بود.

جزء بیستم (۱۷۵)

۸۲ وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ

ص: ۱۲۰

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيُكَانَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ

آن ها که دیروز آرزو می کردند به جای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند : وای بر ما، گویی خدا روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد، گسترش می دهد، یا تنگ می گیرد، اگر خدا بر مامنت ننهاده بود، ما را نیز به قعر زمین فرو می برد، ای وای گویی کافران هرگز رستگار نمی شوند.

امروز بر ما ثابت شد که هیچ کس از خود چیزی ندارد ، هر چه هست ، از ناحیه او است ، نه عطایش دلیل بر رضایت و خشنودی از کسی است و نه منعی دلیل بر عدم ارزش او در پیشگاه خدا می باشد .

سپس در این فکر فرو رفتند که اگر دعای دیروز آن هابه اجابت می رسید و خدا آن هارا به جای قارون می گذاشت، امروز چه خاکی بر سر می کردند؟

(۱۷۶) سوره قَصَص

۸۳ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ

(آری) این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است .

آن چه سبب محرومیت انسان از مواهب سرای آخرت می شود، در واقع همین دو است؛ «برتری جویی» (استکبار) و « فساد در زمین » که همه گناهان در آن جمع است ، چراکه هر چه خدا از آن نهی کرده ، حتما برخلاف نظام آفرینش انسان و تکامل وجود بوده ، بنابراین ارتکاب

ص: ۱۲۱

آن ، نظام زندگی او را برهم می زند ، لذا مایه فساد در زمین است .

در روایات اسلامی مخصوصاً روی این مسأله تکیه شده است، تا آن جا که در حدیثی از امیر مؤمنان علی می خوانیم: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيُعْجِبُهُ أَنْ يَكُونَ شِرَاكُ نَعْلِهِ أَجْوَدَ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِ صَاحِبِهِ فَيَدْخُلُ تَحْتَهَا : گاه می شود که انسان از این لذت می برد که بند کفش او از بند کفش دوستش بهتر باشد و به خاطر همین داخل تحت این آیه می شود (چرا که این هم شاخه کوچکی از برتری جویی است) » . (۱)

جزء بیستم (۱۷۷)

۸۴ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

کسی که کار نیکی انجام دهد، برای او پاداشی بهتر از آن است و به کسانی که کار بدی انجام دهند، مجازاتی جز اعمالشان داده نمی شود .

این همان مرحله «تَفْضُل» است، یعنی خدا همچون مردم تنگ چشم نیست که به هنگام رعایت عدالت، سعی می کند مزد و پاداش درست به اندازه عمل باشد، او گاهی ده برابر و گاه صد برابر و گاه هزاران برابر از لطف بی کرانش پاداش عمل می دهد و حداقل آن همان ده برابر است ، چنان که در آیه ۱۶۰ سوره انعام می خوانیم: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» و حداکثر آن را تنها خدا می داند که گوشه ای از آن در مورد انفاق در راه خدا، در آیه ۲۶۱ سوره بقره آمده است . پایان سوره قَصَص

ص: ۱۲۲

۱- « جوامع الجامع » ، ذیل آیه مورد بحث .

(۱۷۸) سوره قَصَص

جزء بیستم (۱۷۹)

سوره عنكبوت

سوره عنكبوت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ الآمآ

الم .

در ابتدای این سوره به حروف مقطعه (الف ، لام ، میم) برخورد می کنیم که تاکنون بارها و بارها تفسیر آن را از دیدگاه های مختلف بیان کرده ایم. (۱)

آزمایش الهی یک سنت جاویدان

۲ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ

آیا مردم گمان کردند به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟

(۱۸۰) سوره عنكبوت

۳ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ

ما کسانی را که پیش از آنان بودند ، آزمودیم (و این ها را نیز امتحان می کنیم) باید علم خدا در مورد کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند ، تحقق یابد .

« يُفْتَنُونَ » از ماده « فتنه » در اصل به معنی گذاشتن طلا در آتش

ص: ۱۲۳

برای شناخته شدن میزان خلوص آن است ، سپس به هرگونه آزمایش ظاهری و معنوی اطلاق شده است .

این عالم همچون یک « دانشگاه » یا یک « مزرعه » است (این تشبیهات در متون احادیث اسلامی وارد شده) برنامه این است که در دانشگاه استعدادها شکوفا گردد ، لیاقت ها پرورش یابد و آن چه در مرحله « قوه » است ، به « فعلیت » برسد .

باید در این مزرعه ، نهاد بذرها ظاهر گردد و از درون آن ها جوانه ها بیرون آید، جوانه ها سر از خاک بردارند، پرورش یابند ، نهال کوچکی شوند و سرانجام درختی تنومند و بارور ، و این امور هرگز بدون آزمایش و امتحان ممکن نیست .

جزء بیستم (۱۸۱)

از این جا می فهمیم که آزمایش های الهی برای شناخت افراد نیست ، بلکه برای پرورش و شکوفایی استعدادها است .

بنابراین اگرما آزمایش می کنیم، برای کشف مجهول است، اما اگر خداوند آزمایش می کند، برای کشف مجهول نیست که علمش به همه چیز احاطه دارد، بلکه برای پرورش استعدادها و به فعلیت رسانیدن قوه ها است .

توضیح بیشتر درباره آزمایش الهی و جوانب این موضوع در « تفسیر نمونه » جلد ۱ ، ذیل آیه ۱۵۷ سوره بقره بیان شده است .

فرار از حوزه قدرت خدا ممکن نیست

۴ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

آیا کسانی که اعمال بد به جا می آورند ، گمان کردند از

ص: ۱۲۴

حوزه قدرت مایرون خواهندرفت؟ چه بدداوری می کنند.

(۱۸۲) سوره عَنكَبوت

مهلت الهی ، کفار و مشرکین را مغرور نکند که این نیز برای آن ها آزمونی است و فرصتی برای توبه و بازگشت .

۵ مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

کسی که امید به لقاء الله (و رستاخیز) دارد ، (باید در اطاعت فرمان او فروگذار نکند) زیرا زمانی را که خدا تعیین کرده ، سرانجام فرامی رسد و او شنوا و دانا است .

در این که منظور از « لِقَاءَ اللَّهِ » (ملاقات پروردگار) چیست ؟ باید گفت : « لقاء پروردگار » در قیامت ، یک ملاقات حسی نیست ، بعضی « لِقَاءَ اللَّهِ » را به معنی ملاقات حساب و جزا و بعضی به ملاقات حکم و فرمان خداوند تفسیر کرده اند و بعضی آن را کنایه از قیامت و رستاخیز دانسته اند و معلوم است که همه آن ها در قیامت موجود است .

۶ وَ مَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

جزء بیستم (۱۸۳)

کسی که جهاد و تلاش کند، برای خود جهاد می کند، چرا که خداوند از همه جهانیان بی نیاز است .

برنامه آزمون الهی، جهاد با هوای نفس و مبارزه با دشمنان سرسخت برای حفظ ایمان و پاکی و تقوا، برنامه خود انسان است ، و گرنه خداوند وجودی است نامتناهی از هر نظر و هیچ نیازی ندارد که به وسیله عبادت یا اطاعت بندگان برطرف شود ، کمبودی ندارد که دیگران به او بدهند،

ص: ۱۲۵

بلکه دیگران هر چه دارند، از او دارند، از خودشان چیزی ندارند .

۷ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ

و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند ، گناهان آن ها را می پوشانیم (و می بخشیم) و آن ها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند ، پاداش می دهیم .

« نُكْفِرُ » از ماده « تَكْفِير » در اصل به معنی پوشاندن است و منظور از پوشاندن گناهان در این جا عفو و بخشش الهی است .

(۱۸۴) سوره عنکبوت

تعبیر به « أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ » با این که خداوند همه اعمال نیک انسان را جزا می دهد ، چه « حَسَن » باشد و چه « أَحْسَن » (چه خوب و چه خوب تر) ممکن است اشاره به این باشد که ما همه اعمال خوب آن ها را به حساب بهترین آن ها می گذاریم ، یعنی اگر بعضی از اعمال آن ها عالی و بعضی خوب یا متوسط است ، همه را به حساب عالی می گذاریم و این است معنی تفضل پروردگار که در آیات دیگر قرآن (مانند آیه ۳۸ سوره نور) نیز به آن اشاره شده است ؛ « لِيَجْزِيََهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُم مِّنْ فَضْلِهِ : تا خداوند بهترین اعمال آن ها را پاداش دهد و از فضلش بر آن بیفزاید » .

مهربانی به پدر و مادر

۸ وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

ص: ۱۲۶

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند و اگر آن‌ها تلاش کنند که برای من شریکی قائل شوی که به آن علم نداری، از آن‌ها اطاعت مکن، بازگشت همه شما به سوی من است و شما را از آن چه انجام می‌دادید، باخیر خواهم ساخت.

جزء بیستم (۱۸۵)

یکی از مهم‌ترین آزمایش‌های الهی، مسأله «تضاد» خط ایمان و تقوا با پیوندهای عاطفی و خویشاوندی است، قرآن در این زمینه تکلیف مسلمانان را به روشنی بیان کرده است.

نخست به عنوان یک قانون کلی که از ریشه‌های عواطف و حق‌شناسی سرچشمه می‌گیرد، می‌فرماید: «وَصَيِّبْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا».

گرچه این یک حکم تشریحی است، ولی این مسأله پیش از آن که یک لازم تشریحی باشد، به صورت یک قانون تکوینی در نهاد همه انسان‌ها وجود دارد و مخصوصاً تعبیر به «انسان» در این جا جلب توجه می‌کند، چراکه این قانون مخصوص مؤمنان نیست، بلکه هرکس شایسته نام انسان است، باید در برابر پدر و مادر، حق‌شناس باشد و احترام و تکریم و نیکی به آن‌ها را در تمام عمر فراموش نکند، هرچند با این اعمال هرگز نمی‌تواند دین خود را به آن‌ها اداء کند.

(۱۸۶) سوره عنکبوت

سپس برای این که کسی تصور نکند که پیوند عاطفی با پدر و مادر، می‌تواند بر پیوند انسان با خدا و مسأله ایمان، حاکم گردد، بایک استثناء

ص: ۱۲۷

صریح ، مطلب را در این زمینه روشن کرده ، می فرماید : « و اگر آن دو (پدر و مادر) تلاش و کوشش کنند و به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قائل شوی که به آن علم نداری ، از آن ها اطاعت مکن » (وَ اِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا ...) .

تعبیر به « جاهداک » مفهومی به کار گرفتن نهایت تلاش و کوشش و اصرار آن ها است .

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: شخصی خدمتش آمد و عرض کرد : « من به چه کسی نیکی کنم ؟ » فرمود : « به مادرت » ، دوباره سؤال کرد : « بعد از او به چه کسی ؟ » فرمود : « به مادرت » ، بار سوم سؤال کرد : « بعد از او به چه کسی ؟ » باز فرمود : « به مادرت » و در چهارمین بار توصیه پدر و سپس سایر بستگان را به ترتیب نزدیکی آن ها با انسان فرمود . (۱)

جزء بیستم (۱۸۷)

و تعبیر به « مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ » (چیزی که به آن علم نداری) اشاره به منطقی نبودن شرک است ، چون اگر واقعا شرک ، صحیح بود ، دلیلی بر آن وجود داشت و به تعبیر دیگر جایی که انسان به چیزی علم نداشته باشد ، نباید از آن پیروی کند تا چه رسد به جایی که علم به بطلان آن داشته باشد .

۹ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ

ص: ۱۲۸

کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، آن‌ها را در زمره صالحان وارد خواهیم کرد .

۱ « مجمع البیان » ، ذیل آیات مورد بحث .

(۱۸۸) سوره عنکبوت

اصولاً عمل انسان به انسان رنگ می‌دهد ، عمل صالح انسان را از نظر روحی به رنگ خود درمی‌آورد و در زمره « صالحان » وارد می‌کند و عمل سوء در زمره « ناصالحان » .

بلاهای زمینی و آسمانی نتیجه گناه آدمهاست

۴۰ فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

ما هریک از آنها را به گناهانشان گرفتیم، بر بعضی از آن‌ها طوفانی توأم با سنگریزه فرستادیم و بعضی از آن‌ها را صیحه آسمانی فرو گرفت و بعضی دیگر را در زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم ، خداوند هرگز به آن‌ها ستم نکرد، ولی آن‌ها خودشان بر خویشان ستم نمودند .

جزء بیستم (۱۸۹)

« حاصِب » به معنی طوفانی است که در آن سنگریزه‌ها به حرکت درآیند (« حَصْبَاء » به معنی سنگریزه است) .

منظور از این گروه در فراز اول آیه، قوم عاد است که بر طبق سوره ذاریات و حاقه و قمر، طوفان شدید و بسیار کوبنده‌ای در مدت ۷ شب و ۸ روز بر آن‌ها مسلط گردید، خانه‌هایشان را درهم کوبید و اجسادشان را همچون برگ‌های پاییزی به اطراف پراکنده ساخت (۵ تا ۷ / حاقه) .

ص: ۱۲۹

« بعضی دیگر را صیحه آسمانی فروگرفت » .

صیحه آسمانی ، نتیجه صاعقه ها است که با زمین لرزه در مرکز وقوعش همراه است و این عذابی بود که برای قوم ثمود و بعضی اقوام دیگر نازل گردید .

« و بعضی دیگر از آن ها را در زمین فروبردیم » .

این مجازاتی بود که در مورد قارون ، ثروتمند مغرور مستکبر بنی اسرائیل تحقق یافت که در آیه ۸۱ سوره قصص به آن اشاره شده است .

« و بالاخره بعضی دیگر را غرق کردیم » .

(۱۹۰) سوره عنکبوت

می دانیم این اشاره به فرعون و هامان و اتباع آن ها است که در سوره های مختلف قرآن از آن بحث شده است .

تکیه گاه های سست همچون لانه عنکبوت

۴۱ مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

کسانی که غیر از خدا را اولیاء خود برگزیدند ، همچون عنکبوتند که خانه ای برای خود انتخاب کرده و سست ترین خانه ها ، خانه عنکبوت است ، اگر می دانستند .

هر حیوان و حشره ای برای خود خانه و لانه ای دارد ، اما هیچ یک از این خانه ها به سستی خانه عنکبوت نیست .

اصولاً خانه باید دیوار و سقف و دری داشته باشد و صاحب آن را از حوادث ، حفظ کند ، طعمه و غذا و نیازهای او را در خود نگاه دارد ،

ص: ۱۳۰

بعضی از خانه ها سقف ندارند اما حداقل دیواری دارند یا اگر دیوار ندارند ، سقفی دارند .

جزء بیستم (۱۹۱)

اما لایحه عنکبوت که از تعدادی تارهای بسیار نازک ساخته شده ، نه دیواری دارد ، نه سقفی ، نه حیاطی و نه دری ، این ها همه از یک سو .

از سوی دیگر مصالح آن به قدری سست و بی دوام است که در برابر هیچ حادثه ای مقاومت نمی کند .

معبودهای دروغین این گروه نیز نه سودی دارند و نه زبانی ، نه مشکلی را حل می کنند و نه در روز بیچارگی پناهگاه کسی هستند .

۴۲ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

خداوند آن چه را که غیر از او می خوانند ، می داند و او شکست ناپذیر و حکیم است .

بعضی از مفسران این جمله را اشاره به بهانه هایی دانسته اند که مشرکان برای خود می تراشیدند و آن این که ؛ اگر ما این بت ها را می پرستیم ، به خاطر خودشان نیست ، این ها در حقیقت مظهر و سمبل هستند از ستارگان آسمان و از پیامبران و فرشتگان ، ما در حقیقت برای آن ها سجده می کنیم و نسبت به آن ها احترام به عمل می آوریم و خیر و شر ما و سود و زیان ما در دست آن ها است .

(۱۹۲) سوره عنکبوت

قرآن می گوید: خدا می داند شما چه چیزهایی را می خوانید ، هر که باشند و هر چه باشند ، در برابر قدرت فرمان او چون تار عنکبوت هستند و از خود چیزی ندارند که به شما بدهند .

ص: ۱۳۱

۴۳ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ

این ها مثال هایی است که ما برای مردم می زنیم و جز عالمان آن را درک نمی کنند .

اهمیت و ظرافت مثال ، در بزرگی و کوچکی آن نیست ، بلکه در انطباق آن بر مقصود است ، گاه کوچک بودن آن ، بزرگ ترین نقطه قوت آن است .

برای مثال هنگامی که سخن از تکیه گاه های سست و بی اساس است ، باید مثال را از تار عنكبوت انتخاب کرد که بهتر از هر چیز می تواند این سستی و ناپایداری و عدم ثبات را منعکس کند ، این عین فصاحت و بلاغت است .

جزء بیستم (۱۹۳)

این جا است که می گوید: تنها عالمان هستند که ریزه کاری های مثال های قرآن را درک می کنند .

۴۴ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ

خدا آسمان ها و زمین را به حق آفرید ، در این آیتی است برای مؤمنان .

باطل و بیهوده در کار او راه ندارد ، اگر مثال به عنكبوت و خانه سست و بی بنیادش می زند ، روی حساب است و اگر موجود کوچکی را برای تمثیل برگزیده ، برای بیان حق است ، و گرنه او آفریننده بزرگ ترین کهکشان ها و منظومه های آسمانی است .

جالب این که در پایان این چند آیه ، تکیه روی « علم » و

ص: ۱۳۲

«ایمان» است، در یک جا می فرماید: «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (اگر می دانستند) و جای دیگر می فرماید: «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (جز عالمان آگاه، این مثل هارا درک نمی کنند) و در این جا می فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ» (در این نشانه بزرگی است برای افراد باایمان).

(۱۹۴) سوره عنکبوت

اشاره به این نکته که چهره حق، روشن و آفتابی است اما در زمینه های مستعد شکوفا می شود، قلبی آگاه و جستجوگر، روحی بیدار و تسلیم در مقابل حق، لازم است و اگر این کوردلان جمال حق رانمی بینند، به خاطر خفای آن نیست، بلکه به خاطر نایبایی آن ها است.

نماز بازدارنده از زشتی ها و بدی ها

۴۵ أُتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ

آن چه را که از کتاب آسمانی قرآن بر تو وحی شد بر خلق تلاوت کن و نماز را (که بزرگ عبادت خدا است) بجای آر که همانا نماز است که اهل نماز را از هر کار زشت و منکر باز می دارد همانا ذکر خدا بزرگتر و برتر از اندیشه خلق است و خدا به هر چه کنید آگاهست.

جزء بیستم (۱۹۵)

تفاوت میان «فَحْشَاءِ» و «مُنْكَرِ» آن است که «فَحْشَاءِ» گناهان بزرگ پنهانی و «مُنْكَرِ» گناهان بزرگ آشکار است و یا «فَحْشَاءِ» گناهانی است که بر اثر غلبه قوای شهویه و «مُنْكَرِ» گناهانی است که بر اثر غلبه قوه غضبیه صورت می گیرد.

ص: ۱۳۳

سپس می گوید: « وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ » .

طبیعت نماز از آن جا که انسان را به یاد نیرومندترین عامل بازدارنده یعنی اعتقاد به مبدأ و معاد می اندازد ، دارای اثر بازدارندگی از فحشاء و منکر است .

این عمل چند بار در شبانه روز تکرار می گردد ؛ هنگامی که صبح از خواب برمی خیزد ، در یاد او غرق می شود ، در وسط روز هنگامی که غرق زندگی مادی شده ، ناگهان صدای تکبیر مؤذن را می شنود ، برنامه خود را قطع کرده ، به درگاه او می شتابد و حتی در پایان روز و آغاز شب پیش از آن که به بستر استراحت رود ، با او راز و نیاز می کند و دل را مرکز انوار او می سازد .

(۱۹۶) سوره عنکبوت

از این گذشته هنگامی که آماده مقدمات نماز می شود ، خود را شستشو می دهد ، پاک می کند ، حرام و غضب را از خود دور می سازد و به بارگاه دوست می رود ، همه این امور تأثیر بازدارنده در برابر خط فحشاء و منکرات دارد .

منتها هر نمازی به همان اندازه که از شرایط کمال و روح عبادت برخوردار است ، نهی از فحشاء و منکر می کند ، گاه نهی کلی و جامع و گاه نهی جزئی و محدود .

ممکن نیست کسی نماز بخواند و هیچ گونه اثری در او نبخشد ، هر چند نمازش صوری باشد ، هر چند آلوده گناه باشد ، البته این گونه نماز تأثیرش کم است ، این گونه افراد اگر همان نماز را نمی خواندند ، از این

ص: ۱۳۴

هم آلوده تر بودند .

جزء بیستم (۱۹۷)

روشن تر بگوییم : نهی از فحشاء و منکر ، سلسله مراتب و درجات زیادی دارد و هر نمازی به نسبت رعایت شرایط ، دارای بعضی از این درجات است .

در دنباله آیه می افزاید : « وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ » .

ظاهر جمله فوق این است که بیان فلسفه مهم تری برای نماز می باشد یعنی یکی دیگر از آثار و برکات مهم نماز که حتی از نهی از فحشاء و منکر نیز مهم تر است ، آن است که انسان را به یاد خدا می اندازد که ریشه اصلی هر خیر و سعادت است و حتی عامل اصلی نهی از فحشاء و منکر نیز همین « ذکر الله » می باشد، درواقع برتری آن به خاطر آن است که علت و ریشه محسوب می شود .

اصولاً- یاد خدا ، مایه حیات قلوب و آرامش دل ها است و هیچ چیز به پایه آن نمی رسد ؛ « أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ : آگاه باشید یاد خدا ، مایه اطمینان دل ها است » (۲۸ / رعد) .

اصولاً روح همه عبادات ، چه نماز و چه غیر آن ، ذکر خدا است ، اقوال نماز ، افعال نماز، مقدمات نماز ، تعقیبات نماز ، همه و همه در واقع یاد خدا را در دل انسان زنده می کند.

(۱۹۸) سوره عنکبوت

پایان جزء بیستم

جزء بیستم (۱۹۹)

ص: ۱۳۵

جلد ۲۱

فهرست مطالب

ص: ۱

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره عنکبوت ●●● ۱۱

برای بحث، بهترین روش را برگزینید ●●● ۱۱

تضمین تأمین روزی همه موجودات ●●● ۱۴

شاید، زمینه ساز شکوفایی فطرت است ●●● ۱۷

سوره روم ●●● ۱۸

پیشگویی عجیب قرآن درباره پیروزی رومیان بر ایرانیان ●●● ۱۸

اعجاز قرآن از دریچه علم غیب ●●● ۲۰

راز سقوط دولت ها و ملت ها ●●● ۲۶

تکرار گناه و آلودگی انسان را بتدریج به کفر می رساند ●●● ۲۸

چرا یکی از نام های قیامت، "ساعه" است؟ ●●● ۳۰

(۱۷۵)

تسبیح و حمد در همه حال برای خداست ●●● ۳۳

زمستان را نظاره کنید تا معاد را باور کنید ●●● ۳۵

فهرست مطالب

موضوع صفحه

آیات خدا در آفاق و انفس (برون و درون) ●●● ۳۸

نشانه های خداشناسی در انسان و جهان ●●● ۴۰

خواب و استراحت عامل نشاط و زندگی ●●● ۴۲

شگفتی های عالم خواب ●●● ۴۵

رعد و برق را دریابید ●●● ۴۶

خلقت مجدد آسان تر از خلقت نخستین است ●●● ۴۸

خداپرستی در سرشت شماسه ●●● ۴۹

خداشناسی عامل «وحدت» و شرک مایه «تفرقه» است ●●● ۵۲

در خوشی و ناخوشی به یاد خدا باشید ●●● ۵۶

کمی یا زیادی رزق و روزی برای آزمایش شماسه ●●● ۵۸

(۱۷۶)

سرچشمه فساد ، اعمال ناشایسته خود مردم است ●●● ۵۹

رابطه « گناه » و « فساد » ●●● ۶۱

گردشگری در زمین از دیدگاه قرآن ●●● ۶۴

نقش بادهای در بقای طبیعت ●●● ۶۶

فهرست مطالب

موضوع صفحه

از طبیعت زیبا درس بگیرید ●●● ۷۲

کودکی خود را به خاطر بسپار ●●● ۷۶

سوره لقمان ●●● ۷۹

ویژگی های سه گانه نیکوکاران ●●● ۸۱

قانون جاذبه و دافعه ●●● ۸۳

تبادل نیروی جاذبه و دافعه در کرات آسمانی ●●● ۸۴

فلسفه آفرینش کوه ها ●●● ۸۷

قانون زوجیت در گیاهان ●●● ۸۹

(۱۷۷)

ص: ۲

زوجیت در گیاهان ●●● ۸۹

لقمان که بود؟ ●●● ۹۲

پدر و مادر خود را پاس دارید ●●● ۹۶

رابطه خویشاوندی نباید مقدم بر رابطه با خدا باشد ●●● ۹۸

از کارهای کوچک غافل نشوید ●●● ۱۰۰

نظارت عمومی ●●● ۱۰۲

فهرست مطالب

موضوع صفحه

پرهیز از تکبر و خودپسندی ●●● ۱۰۳

میانه روی در رفتار و گفتار ●●● ۱۰۵

موجودات زمینی و آسمانی در خدمت انسان هستند ●●● ۱۰۶

به دستگیره محکم الهی چنگ بزنید ●●● ۱۰۹

علم بی پایان و غیر قابل شمارش خداوند ●●● ۱۱۱

شب و روز و ماه و خورشید مسخر شماست ●●● ۱۱۵

(۱۷۸)

توجه به حرکت کشتی ها در اقیانوس ها ●●● ۱۱۷

سوره سجده ●●● ۱۱۹

در باد و باران اندیشه کنید ●●● ۱۲۰

سوره احزاب ●●● ۱۲۴

تنها از وحی الهی پیروی کن ●●● ۱۲۶

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله الگوی نوجوانان در تمام زندگی ●●● ۱۲۷

ص: ۳

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند مَنّان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شك استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

(۶)

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

(۷)

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

(۸)

ص:۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

مقدمه (۹)

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خواننده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرای کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

(۱۰) مقدمه

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

برای بحث ، بهترین روش را برگزینید

۴۶ وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا إِنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَيْنَا وَإِلَيْكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

جزء بیست و یکم (۱۱)

با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است ، مجادله نکنید ، مگر کسانی از آن ها که مرتکب ظلم و ستم شدند و به آن ها بگویید : ما به تمام آن چه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ، ایمان داریم ، معبود ما و شما یکی است و در برابر او تسلیم هستیم .

« لا تُجَادِلُوا » از ماده « جِ دال » در اصل به معنی تاییدن طناب و محکم کردن آن می باشد ، این واژه در مورد ساختمان محکم و مانند آن نیز به کار می رود و هنگامی که دونفر به بحث می پردازند و درحقیقت هر کدام می خواهد دیگری را از عقیده اش بیچاند ، به این کار ، مجادله گفته می شود ، به کشتی گرفتن نیز « جِ دال » می گویند و به هر حال منظور در این جا بحث و گفتگوهای منطقی است .

تعبیر به « أَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ » تعبیر بسیار جامعی است که تمام روش های صحیح و مناسب مباحثه را شامل می شود ، چه در الفاظ ، چه در محتوای سخن ، چه در آهنگ گفتار و چه در حرکات دیگر همراه آن .

(۱۲) سوره عنكبوت

بنابراین مفهوم این جمله آن است که ؛ الفاظ شما مؤدبانه ، لحن سخن دوستانه ، محتوای آن مستدل ، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هرگونه خشونت و هتک احترام ، همچنین حرکات دست

و چشم و ابرو که معمولاً مکمل بیان انسان هستند، همه باید باهمین شیوه و روش انجام گیرد .

این ها همه به خاطر آن است که هدف از بحث و مجادله ، برتری جویی و تفوق طلبی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست ، بلکه هدف تأثیر کلام و نفوذ سخن در اعماق روح طرف است و بهترین راه برای رسیدن به این هدف ، همین شیوه قرآنی است .

حتی بسیاری می شود که انسان اگر سخن حق را به صورتی منعکس کند که طرف مقابل آن را فکر خود بداند نه فکر گوینده ، زودتر انعطاف نشان می دهد ، چرا که انسان به افکار خود همچون فرزنداناش علاقمند است .

درست به همین دلیل است که قرآن مجید بسیاری از مسائل را

جزء بیست و یکم (۱۳)

به صورت « سؤال و استفهام » طرح می کند ، تا جوابش از درون فکر مخاطب بجوشد و آن را از خود بداند .

ولی البته هر قانونی استثنایی دارد ، از جمله همین اصل کلی در بحث و مجادله اسلامی در مواردی ممکن است حمل بر ضعف و زبونی شود و یا طرف مقابل آن چنان مست و مغرور باشد که این طرز برخورد انسانی، بر جرأت و جسارتش بیفزاید ، لذا در دنباله آیه به صورت یک استثناء می فرماید : « إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ » .

همان ها که بر خود و دیگران ظلم کردند و بسیاری از آیات الهی را کتمان نمودند تا مردم به اوصاف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آشنا نشوند. آن ها که ظلم کردند و فرمان های الهی را در آن جا که برخلاف منافعشان بود ، زیر پا گذاشتند .

ص:۱۲

آن ها که ظلم کردند و خرافاتی همچون مشرکان به میان آوردند، « مسیح » یا « عزیر » را فرزند خدا خواندند .

و بالاخره آن ها که ظلم کردند و به جای بحث منطقی ، دست بر

(۱۴) سوره عنکبوت

شمشیر برده و متوسل به زور شدند و به شیطنت و توطئه چینی پرداختند.

۵۸ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعَمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ

کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند ، آن ها را در غرفه هایی از بهشت جای می دهیم که نهرها در زیر آن جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند ، چه خوب است پاداش عمل کنندگان .

« لَنُبَوِّئَنَّهُمْ » از ماده « تَبَوَّأَ » به معنی سکنی دادن به قصد بقاء و دوام است .

« غُرَفٌ » جمع « غُرْفَةٌ » به معنی ساختمان بلند است که بر اطراف خود مشرف باشد .

آن ها در قصرهایی که درختان بهشتی از هرسو احاطه اش کرده و نهرهای گوناگون که طبق آیات دیگر قرآن هر کدام طعم و منظره ای مخصوص به خود دارند ، از لابلای آن درختان و زیر این قصرها در جریان است ، منزل می کنند .

جزء بیست و یکم (۱۵)

یکی از امتیازات غرفه های بهشتی این است که همچون منازل و قصرهای این جهان نیست که هنوز انسان دمی در آن نیاسوده است ،

ص: ۱۳

بانگ «الرَّحِيل» زده می شود، بلکه «آن ها جاودانه در آن خواهند ماند» (خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ).

منظور از «عَامِلِينَ» به قرینه جمله های قبل، کسانی است که عمل صالح و توأم باایمان دارند، هر چند کلمه «عَامِلِينَ» مطلق است.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چنین می خوانیم: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَعُرْفًا يُرَى ظُهُورُهَا مِنْ بُطُونِهَا وَبُطُونُهَا مِنْ ظُهُورِهَا: در بهشت غرفه هایی است آن قدر شفاف که بیرونش از درون و درونش از بیرون دیده می شود»، کسی برخاست و عرض کرد: «این غرفه ها از آن کیست ای رسول خدا؟» حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «هِيَ لِمَنْ أَطَابَ الْكَلَامَ وَ أَطْعَمَ الطَّعَامَ وَ أَدَامَ الصِّيَامَ وَ صَيَّمَى اللَّهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ: این ها برای کسی است که سخن خود را پاکیزه کند، گرسنگان را سیر نماید و روزه را بسیار بگیرد و در دل شب هنگامی که مردم در خوابند، برای خدا نماز بخواند» (۱).

(۱۶) سوره عنكبوت

تضمین تأمین روزی همه موجودات

۶۰ وَ كَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

چه بسیار جنبندهایی که قدرت ندارند روزی خود را حمل کنند، خداوند آن ها را و شما را روزی می دهد و او است شنوا و دانا.

ص: ۱۴

در میان جنبندگان و حیوانات و حشرات گذشته از انسان انواع کمی هستند که همچون مورچگان و زنبور عسل مواد غذایی خود را از صحرا و بیابان به سوی لانه حمل و ذخیره می کنند و غالباً « گنجشک روزی » هستند ، یعنی هر روز جدید باید دنبال روزی تازه ای بروند و میلیون ها میلیون از آن ها در اطراف ما در نقاط دور و نزدیک ، در بیابان ها و اعماق

جزء بیست و یکم (۱۷)

و تو ای انسان که از آن ها برای به دست آوردن روزی و ذخیره کردن ، باهوش تر و تواناتری ، چرا این چنین از ترس قطع روزی ، به زندگی آلوده و ننگین چسبیده ای و زیر بار هر ظلم و ستم و خواری و مذلت می روی ؟ تو هم از درون این محدوده زندگی تنگ و تاریک خود بیرون آی و با کار و تلاش بر سر سفره گسترده پروردگارت بنشین و غم روزی مخور .

۶۴ وَ مَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوةُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

این زندگی دنیا جز لهو و لعب چیزی نیست و زندگی واقعی سرای آخرت است ، اگر آن ها می دانستند .

(۱۸) سوره عنکبوت

«لَهْو» به معنی سرگرمی است و هرکاری که انسان را به خود مشغول داشته و از مسائل اصولی زندگی منحرف می کند، «لَعِب» به کارهایی می گویند که دارای یک نوع نظم خیالی برای یک هدف خیالی است (بازی).

در لعب و بازی ، یکی شاه می شود و دیگری وزیر ، یکی فرمانده

ص: ۱۵

لشکر و دیگری قافله یا دزد و بعد از درگیری ها ، وقتی بازی به پایان می رسد ، می بینیم همه نقش ها خواب و خیال بوده است .

قرآن می گوید : زندگی دنیا یک نوع سرگرمی و بازی است ، مردمی جمع می شوند و به پندارهایی دل می بندند ، بعد از چند روزی پراکنده می شوند و در زیر خاک پنهان می گردند ، سپس همه چیز به دست فراموشی سپرده می شود ، اما حیات حقیقی که فناپی در آن نیست ، درد و رنج و ناراحتی و ترس و دلهره و تضاد و تراحم در آن وجود ندارد ، تنها حیات آخرت است ، ولی اگر انسان بداند و اهل تحقیق باشد .

و آن ها که دل به این زندگی می بندند ، به زرق و برق آن مفتون و دلخوش می شوند ، کودکانی بیش نیستند ، هر چند سالیان دراز از عمر آن ها می گذرد .

جزء بیست و یکم (۱۹)

« حَیوان » به اعتقاد جمعی از مفسران و ارباب لغت به معنی حیات است (معنی مصدری دارد) ، این کلمه در اصل از « حَی » گرفته شده و « حَیوان » بوده که " یاء " دوم تبدیل به " واو " گشته و « حَیوان » شده است .

اشاره به این که « سرای آخرت » عین زندگی و حیات است ، گویی حیات از همه ابعاد آن می جوشد و چیزی جز « زندگی » در آن نیست .

بدیهی است قرآن هرگز نمی خواهد با این تعبیر ، ارزش مواهب الهی در این جهان را نفی کند ، بلکه می خواهد بایک مقایسه صریح و روشن ، ارزش این زندگی را در برابر آن زندگی مجسم سازد ، علاوه بر این به انسان هشدار دهد که « اسیر » این مواهب نباشد ، بلکه « امیر » بر آن ها گردد و هرگز ارزش های اصیل وجود خود را با آن ها معاوضه نکند .

۶۵ فَاِذَا رَكِبُوا فِي السَّمَاءِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيَهُمْ إِلَى الْبَرِّ اِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ

(۲۰) سوره عنكبوت

هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می خوانند (و غیر او را فراموش می کنند) اما هنگامی که خدا آن هارا به خشکی رسانید، و نجات داد، باز مشرک می شوند.

شاید و طوفان ها زمینه ساز شکوفایی فطرت آدمی است ، چرا که نور توحید در درون جان همه انسان ها نهفته است ، آداب و رسوم خرافی ، تربیت های غلط ، تلقین های سوء ، پرده هایی بر آن می افکند ، ولی هنگامی که طوفان ها از هر سو می وزد و گرداب های مشکلات در برابر انسان نمایان می گردد و دست خود را از همه اسباب ظاهری و مادی کوتاه می بیند ، بی اختیار به سراغ عالم ماوراء طبیعت می رود و هرگونه فکر شرک آلود را از دل زدوده و در کوره این حوادث به مصداق « مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ » از هر ناخالصی خالص می گردد .

همیشه یک نقطه نورانی در قلب انسان هست که خط ارتباطی او با جهان ماوراء طبیعت و نزدیک ترین راه به سوی خدا است .

تعلیمات غلط و غفلت و غرور، مخصوصا به هنگام سلامت و وفور نعمت، پرده هایی بر آن می افکند ، اما طوفان های حوادث این پرده ها را می برد و خاکسترها را کنار می زند و آن نقطه نورانی آشکار می شود و لذا پیشوایان بزرگ اسلام کسانی را که در مسأله خداشناسی سخت در تردید فرومی رفتند، از همین طریق ارشاد می نمودند.

پایان سوره عنكبوت

جزء بیست و یکم (۲۱)

(۲۲) سوره عَنكَبُوت

سوره رُوم

سوره رُوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

پیشگویی عجیب قرآن درباره پیروزی رومیان بر ایرانیان

۱ الآمآ

الم .

این سوره جزء ۲۹ سوره ای است که با حروف مقطعه آغاز می شود .

تنها چیزی که این جا جلب توجه می کند ، این است که برخلاف بسیاری از سوره هایی که با حروف مقطعه آغاز می شود و پشت سر آن سخن از عظمت قرآن است ، در این جا بحثی از عظمت قرآن نمی یابیم ، بلکه سخن از شکست رومیان و پیروزی مجدد آن ها در آینده است ، ولی بادقت روشن می شود که این بحث نیز بیان عظمت قرآن است، چراکه این خبر غیبی مربوط به آینده ، از نشانه های اعجاز و عظمت این کتاب آسمانی محسوب می شود .

جزء بیست و یکم (۲۳)

۲ غُلِبَتِ الرُّومُ

رومیان مغلوب شدند .

۳ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ

(و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد ، اما آن ها بعد از مغلوبیت، به زودی غلبه خواهند کرد .

منظور از این « زمین » ، زمین روم است ، یعنی آن ها در

ص: ۱۸

نزدیک ترین سرحداتشان با ایران گرفتار شکست شدند و این اشاره به اهمیت و عمق این شکست است ، چراکه شکست در نقطه های دوردست و مرزهای بعید ، چندان مهم نیست ، مهم آن است که کشوری در نزدیک ترین مرزهایش به دشمن که از همه جا قوی تر و نیرومندتر است ، گرفتار شکست شود .

بنابراین ذکر جمله « فِی أَدْنَى الْأَرْضِ » اشاره ای خواهد بود به اهمیت این شکست و طبعاً پیشگویی از پیروزی طرف مغلوب ، ظرف چند سال آینده ، واجد اهمیت بیشتری خواهد بود که جز از طریق اعجاز قابل پیش بینی نیست .

(۲۴) سوره روم

سپس اضافه می کند : « وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ » .

با این که جمله « سَيَغْلِبُونَ » (به زودی غالب می شوند) برای بیان مقصود کافی بود ، ولی مخصوصاً تعبیر « مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ » (بعد از مغلوبیتشان) بر آن افزوده شده است ، تا اهمیت این پیروزی رومیان آشکارتر گردد ، چراکه غالب شدن یک جمعیت مغلوب آن هم در نزدیک ترین و نیرومندترین مرزهایش ، در یک مدت کوتاه ، غیرمنتظره است و قرآن صریحاً از این حادثه غیرمنتظره خبر می دهد .

۴ فِی بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدِ وَ يَوْمَئِذٍ يُفْرِحُ الْمُؤْمِنُونَ

در چند سال ، همه کارها از آن خدا است ، چه قبل و چه بعد (از این شکست و پیروزی) و در آن روز

مؤمنان خوشحال خواهند شد .

جزء بیست و یکم (۲۵)

مفهوم تعبیر « بَضْع » حداقل سه و حداکثر نه می باشد .

و اگر می بینید خداوند از آینده خبر می دهد ، به خاطر آن است که « همه چیز و همه کار به دست او است ، چه قبل از پیروزی و چه بعد از پیروزی این قوم شکست خورده » (لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ) .

بدیهی است بودن همه چیز به دست خدا و به فرمان و اراده او ، مانع از اختیار و آزادی اراده ما و تلاش و کوشش و جهاد در مسیر اهداف مورد نظر نیست ، به تعبیر دیگر این عبارت نمی خواهد اختیار را از دیگران سلب کند ، بلکه می خواهد این نکته را روشن سازد که قادر بِالذَّاتِ و مَالِكٌ عَلَى الْإِطْلَاقِ او است و هر کس هر چیزی دارد، از او دارد.

سپس می افزاید : اگر امروز که رومیان شکست خوردند ، مشرکان خوشحال شدند « در آن روز که رومیان غالب شدند ، مؤمنان خوشحال خواهند شد » (وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ) .

اعجاز قرآن از دریچه علم غیب

یکی از طرق اثبات اعجاز قرآن ، خبرهای غیبی قرآن است

(۲۶) سوره روم

که یک نمونه روشن آن در همین آیات مورد بحث آمده ، در طی چند آیه با انواع تأکیدات از پیروزی بزرگ یک ارتش شکست خورده در چند سال بعد خبر داده و آن را به عنوان یک وعده تخلف ناپذیر الهی معرفی می کند .

ص: ۲۰

از یک سو خبر از اصل پیروزی می دهد (وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ).

از سوی دیگر خبر از پیروزی دیگری برای مسلمانان بر کفار مقارن همان زمان (وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ). و از سوی سوم تصریح می کند که این امر در چند سال آینده به وقوع خواهد پیوست (فِي بَضْعِ سِنِينَ). و از سوی چهارم با دو بار تأکید ، قطعی بودن این وعده الهی را مسجّل می سازد (وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ).

تاریخ به ما می گوید که هنوز نه سال نگذشته بود که این دو حادثه انجام یافت ؛ رومیان در نبرد جدیدی بر ایرانیان پیروز شدند و مقارن همان زمان مسلمانان با صلح حدیبیه (و بر طبق روایتی در جنگ بدر) پیروزی چشمگیری بر دشمنان پیدا کردند .

جزء بیست و یکم (۲۷)

اکنون این سؤال مطرح است که آیا یک انسان با علم عادی می تواند این چنین قاطعانه از حادثه ای به این مهمی خبر دهد؟ حتی اگر فرضاً قابل پیش بینی سیاسی هم باشد، که نبود، باید با قید احتیاط و ذکر احتمال بگوید ، نه این چنین باصراحت و قاطعیت که اگر تخلف آن ظاهر گردد ، بهترین سند برای ابطال دعوی نبوت به دست دشمنان خواهد افتاد .

حقیقت این است که مسائلی از قبیل پیش بینی پیروزی یک کشور بزرگ همچون کشور روم یا مسأله مباحله به خوبی نشان می دهد که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به جای دیگری دل بسته بود و پشت گرمی

ص: ۲۱

از جای دیگر داشت و گرنه هیچ کس در شرایط عادی ، توانایی و جرأت بر چنین اموری را ندارد .

به خصوص این که مطالعه در حال پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نشان می دهد که او از کسانی نبود که بی گذار به آب بزند ، بلکه کارهایش حساب شده بود ، چنین ادعایی از چنین کسی ، نشان می دهد که او تکیه بر جهان ماورای طبیعت ، وحی الهی و علم بی پایان خداوند داشته است .

(۲۸) سوره روم

۵ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

به سبب یاری پروردگار ، خداوند هر کس را که بخواهد، نصرت می دهد و او عزیز و حکیم است .

مسلمانان در آن روز از جهات مختلفی خوشحال شدند ؛

از پیروزی اهل کتاب بر مجوسیان که صحنه ای از غلبه خداپرستی بر شرک بود ، از پیروزی معنوی به خاطر ظهور و اعجاز قرآن و از پیروزی مقارن آن که احتمالاً « صلح حدیبیه » یا یکی دیگر از فتوحات مسلمین بود .

۶ وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

این چیزی است که خدا وعده کرده و وعده الهی ، هرگز تخلف نمی پذیرد ، ولی اکثر مردم نمی دانند .

علت عدم آگاهی مردم ، عدم معرفتشان نسبت به خدا و علم

ص: ۲۲

و قدرت او است ، آن ها خدا را به درستی نشناختند و لذا از این حقیقت که او محال است از وعده اش تخلف کند ، درست آگاه نیستند ، چراکه تخلف از وعده یا به خاطر جهل است که مطلبی مکتوم بوده، سپس آشکار گردیده و مایه تغییر عقیده شده است ، و یا به خاطر ضعف و ناتوانی است که وعده دهنده از عقیده خود بازنگشته ، ولی توانایی بر انجام وعده خود ندارد .

اما خدایی که هم از عواقب امور آگاه است و هم قدرتش مافوق همه قدرت ها است ، هرگز از وعده اش تخلف نخواهد کرد .

جزء بیست و یکم (۲۹)

۷ يَغْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غٰفِلُونَ

آن ها تنها ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت (و پایان کار) بی خبرند .

آن ها تنها از زندگی دنیا آگاهند و تازه از این زندگی نیز به ظاهری قناعت کرده ، مجموعه ای از سرگرمی ها و لذات زودگذر و خواب ها و خیال ها برداشت آن ها از زندگی دنیا را تشکیل می دهد ، غرور و غفلتی که در این برداشت نهفته است، بر کسی پوشیده نیست .

(۳۰) سوره روم

اگر آن ها باطن و درون این زندگی دنیا را نیز می دانستند ، برای شناخت آخرت کافی بود ، چراکه دقت کافی در این زندگی زودگذر نشان می دهد که حلقه ای است از یک سلسله طولانی و مرحله ای

ص: ۲۳

است از یک مسیر بزرگ ، همان گونه که دقت در زندگی دوران جنینی نشان می دهد که هدف نهایی ، خود این زندگی نیست، بلکه این یک مرحله مقدماتی برای زندگی گسترده ای است .

جالب این که با تکرار ضمیر « هُم » به این حقیقت اشاره می کند که علت این غفلت و بی خبری ، خود آن ها هستند، درست مثل این که کسی به ما بگوید : « تو مرا از این امر غافل کردی » و در جواب بگوییم : « تو خودت غافل شدی » ، یعنی سبب غفلت ، خودت بودی .

۸ أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ

جزء بیست و یکم (۳۱)

آیا آن ها در دل خود نیندیشیدند که خداوند آسمان ها و زمین و آن چه را میان آن دو است، جز به حق و برای زمان معینی نیافریده ، ولی بسیاری از مردم (رستاخیز و) لقای پروردگارشان را منکرند .

اگر آن ها درست بیندیشند و به وجدان خود و داوری عقلشان مراجعه کنند ، به خوبی از این دو امر آگاه می شوند که ؛ اولاً جهان بر اساس حق آفریده شده و نظاماتی بر آن حاکم است که دلیل بر وجود علم و قدرت کامل در خالق این جهان است و ثانياً این جهان رو به زوال و فنا می رود و از آن جا که خالق حکیم ممکن نیست بیهوده آن را

آفریده باشد، دلیل بر این است که جهان دیگری که سرای بقا است، بعد از این جهان می باشد، و گرنه آفرینش این جهان مفهومی نداشت و این خلقت طویل و عریض تنها برای چهار روز زندگی دنیا بی معنی بود و از این جا به وجود آخرت پی می برند.

(۳۲) سوره روم

بنابراین دقت در نظم و حقانیت این جهان، دلیل بر وجود مبدأ است و دقت در داشتن «اجل مسمی»، دلیل بر معاد است.

لذا در پایان آیه می افزاید: «وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ».

یا اصلاً منکر معادند، همان گونه که مکرر در آیات قرآنی از قول مشرکان نقل شده که می گفتند: آیا هنگامی که ما خاک شدیم، مجدداً به زندگی بازمی گردیم؟ این حرف عجیبی است، این غیر ممکن است، این دلیل جنون گوینده آن است (۵ / رعد، ۳۵ / مؤمنون، ۶۷ / نمل و ۳ / ق).

و یا این که با زبان منکر نیستند، اما عملشان آن چنان آلوده و ننگین است که نشان می دهد آن ها اعتقادی به معاد ندارند، چرا که اگر معتقد بودند، نباید این چنین فاسد و مفسد باشند.

ضمناً تعبیر «فِي أَنفُسِهِمْ» به این معنی نیست که آن ها درباره اسرار وجود خویش مطالعه کنند، آن چنان که «فخر رازی» در تفسیر خود گفته: بلکه منظور این است که آن ها در درون جان از طریق

ص: ۲۵

عقل و وجدان به آفرینش آسمان ها و زمین بیندیشند .

جزء بیست و یکم (۳۳)

تعبیر « بِالْحَقِّ » ممکن است دو معنی داشته باشد ؛ یکی توأم بودن آفرینش با حق و قانون و نظم است و دیگر این که هدف حقی بوده است و البته این دو تفسیر باهم منافات ندارند .

تعبیر به « لِقَاءِ رَبِّهِمْ » اشاره به قیامت و رستاخیز است که در آن جا حجاب ها کنار می رود و انسان باشهودباطنی خدا را به عظمت می شناسد.

راز سقوط دولت ها و ملت ها

۹ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا
عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

آبادر زمین سیر نکردند و بینند عاقبت کسانی که قبل از آن ها بودند ، چگونه شد؟ آن ها نیرویی بیش از اینان داشتند و زمین را (برای زراعت و آبادی) دگرگون ساختند و بیش از آن چه اینان آباد کردند ، عمران نمودند و پیامبران شان با دلایل روشن به سراغشان آمدند (اما آن ها انکار کردند و کیفر خود را دیدند) خداوند هرگز به آن ها ستم نکرد، آن ها به خودشان ستم می کردند .

(۳۴) سوره روم

ص: ۲۶

« آثَارَ » از ماده « ثَوْر » به معنی پراکنده ساختن است و این که عرب به گاو نر « ثَوْر » می گوید ، به خاطر آن است که زمین را با آن شخم می زند .

در واقع قرآن اشاره به اقوامی می کند که نسبت به مشرکان معاصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برتری چشمگیری از نظر قدرت و نیروی جسمی و مالی داشتند و سرنوشت دردناک آن ها را درس عبرتی برای این ها قرار می دهد .

جمله « أَثَارُوا الْأَرْضَ » (زمین را زیر و رو کردند) ممکن است اشاره به شخم زدن زمین برای زراعت و درختکاری ، یا کندن نهرها و قنات ها و یا بیرون آوردن شالوده عمارت های بزرگ و یا همه این ها باشد ، چراکه جمله « أَثَارُوا الْأَرْضَ » مفهوم وسیعی دارد که تمام این امور را که مقدمه عمران و آبادی است ، شامل می شود .

جزء بیست و یکم (۳۵)

از آن جا که در دنیای آن روز بیشترین قدرت در دست کسانی بود که از نظر کشاورزی ، پیشرفته تر بودند و از نظر ساختن عمارت ها ، ترقی چشمگیری داشتند ، برتری این اقوام را نسبت به مشرکان مکه که قدرتشان از این نظر بسیار محدود بود ، روشن می سازد .

اما آن ها با این همه توانایی ، هنگامی که آیات الهی را انکار و پیامبران را تکذیب کردند ، قدرت فرار از چنگال مجازات را نداشتند ، شما چگونه می توانید فرار کنید ؟

و این مجازات های دردناک ، محصول اعمال و فرآورده دست خود آن ها بود ، آن ها کسانی بودند که بر خویشان ظلم کردند و خداوند هرگز ظلم و ستمی بر کسی روا نمی دارد .

(۳۶) سوره روم

تکرار گناه و آلودگی انسان را بتدریج به کفر می رساند

۱۰ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا الشُّرُوءَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤُونَ

سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند ، به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریه گرفتند .

گناه و آلودگی همچون بیماری خوره به جان انسان می افتد و روح ایمان را می خورد و از بین می برد و کار به جایی می رسد که سر از تکذیب آیات الهی درمی آورد و از آن هم فراتر می رود و او را به استهزاء و سخریه پیامبران و آیات الهی وامی دارد و به مرحله ای می رسد که دیگر هیچ وعظ و اندازی مؤثر نیست و جز تازیانه عذاب دردناک الهی راهی باقی نمی ماند .

یک نگاه به صفحات تاریخ زندگی بسیاری از یاغیان و جانبداران نشان می دهد که آن ها در آغاز کار چنین نبودند ، حداقل نور ضعیفی از ایمان در قلب آن ها می تابید ، ولی ارتکاب گناهان پی در پی سبب شد که روزه روز از ایمان و تقوا فاصله بگیرند و سرانجام به آخرین مرحله کفر برسند .

ص: ۲۸

در خطبه معروف حضرت زینب شیرزن کربلا علیها السلام که در شام مقابل یزید ایراد فرمود ، نیز این آیه باهمان برداشتی که در بالا گفتیم ، آمده است .

زیرا آن حضرت هنگامی که دید یزید با گفتن کلمات کفرآمیز و اشعار معروف « لَعِبْتُ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ ... » که بیانگر عدم ایمان او به اساس اسلام بود، همه چیز را به سخریه گرفته ، بعد از حمد الهی و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرمود : « صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ ... » ، یعنی اگر تو امروز با این اشعار کفرآمیز اسلام و ایمان را انکار می کنی و به نیاکان مشرکت که در جنگ بدر به دست مسلمانان کشته شدند ، می گویی : ای کاش بودید و انتقام گیری مرا از خاندان بنی هاشم می دیدید ، جای تعجب نیست ، این همان چیزی است که خدا فرموده که مجرمان سرانجام آیات ما را تکذیب می کنند ... و در این زمینه مطالب فراوانی فرمود (برای توضیح بیشتر به جلد ۴۵ بحار الانوار ، صفحه ۱۵۷ مراجعه فرمایید) .

(۳۸) سوره روم

۱۱ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

خداوند آفرینش را آغاز می کند ، سپس آن را تجدید می نماید، سپس به سوی او بازمی گردید .

در آیه یک استدلالات کوتاه و پرمعنی برای مسأله معاد بیان شده که

در آیات دیگر قرآن نیز به عبارات دیگری تکرار گردیده است و آن این که ؛ « همان کسی که قدرت بر آفرینش نخستین داشت ، قدرت بر معاد هم دارد و قانون عدالت و همچنین حکمت خداوند ایجاب می کند که این آفرینش مجدد تحقق یابد »

جمله « ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ » اشاره به این است که بعد از زندگی قیامت ، همگی به سوی دادگاه پروردگار و پاداش و ثواب او بازمی گردید و از این فراتر مؤمنانی که در خط تکامل الهی قرار گرفته اند ، همچنان در تکامل خویش به سوی بی نهایت و به سوی رضوان پروردگار پیش می روند .

جزء بیست و یکم (۳۹)

چرا یکی از نام های قیامت ، "ساعه" است ؟

۱۴ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِنُدِ يَنْفِرُ قَوْمًا

آن روز که قیامت برپا می گردد (مردم) از هم جدا می شوند .

توجه به این نکته نیز لازم است که در بسیاری از آیات قرآن و از جمله آیه مورد بحث از قیام قیامت ، تعبیر به « قیام ساعت » شده است ، این به خاطر آن است که « ساعه » در اصل به معنی جزئی از زمان یا لحظاتی زودگذر است و از آن جا که از یک سو وقوع رستاخیز به صورت ناگهانی و برق آسا است و از سوی دیگر به مقتضای « سریع الحساب » بودن خداوند ، حسابندگان را در آن روز به سرعت می رسد ، این تعبیر در مورد قیامت به کار رفته تا مردم موقعیت

ص: ۳۰

رستاخیز را همواره در نظر داشته باشند .

« ابن منظور » در « لسان العرب » می گوید : « سَاعَه » ، اسم برای

(۴۰) سوره روم

زمانی است که صیحه پایان جهان زده می شود و همگی ناگهان می میرند و نیز نام برای وقتی است که مردم در قیامت برانگیخته می شوند، این نام از آن جهت برای پایان جهان و وقوع رستاخیز انتخاب شده است که در صیحه نخستین که خداوند در آیه ۲۹ / یس ؛ « إِنَّ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ » اشاره کرده ، به طور ناگهانی همگی می میرند (و در نفخه دوم ناگهان همه به پا می خیزند و قیامت برپا می شود) .

« زبیدی » در « تاج العروس » از برخی نقل می کند که « سَاعَه » سه گونه است ؛

« ساعت کبری » روز رستاخیز و زنده شدن مردم برای حساب .

و « ساعت وُسْطَى » روز مرگ ناگهانی اهل یک زمان (به مجازات های الهی و عذاب های استیصال) . و « ساعت صُغْرَى » روز مرگ هر انسانی .

۱۵ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ

جزء بیست و یکم (۴۱)

اما آن ها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند ، در باغی از بهشت شاد و مسرور خواهند بود .

« رَوْضَه » به معنی محلی است که آب و درخت فراوان دارد ، لذا به باغ های خرم و سرسبز « روضه » اطلاق می شود و اگر می بینیم در این جا این کلمه به صورت نکره آمده است ، برای تعظیم و بزرگداشت آن است ، یعنی در بهترین و برترین باغ های زیبا و سرورانگیز بهشت غرق نعمت خواهند بود .

« يُجَبَّرُونَ » از ماده « جَبَر » به معنی اثر جالب و خوب است و به حالت شادی و سروری که آثار آن در چهره ظاهر می گردد ، نیز گفته می شود و از آن جا که قلب بهشتیان چنان مالا مال از شادی و سرور است که آثار آن در تمام وجودشان ظاهر می گردد ، این تعبیر در مورد آن ها به کار رفته است .

۱۶ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحَضَّرُونَ

(۴۲) سوره روم

و اما آن ها که به آیات ما و لقای آخرت کافر شدند ، در عذاب الهی احضار می شوند .

جالب این که در مورد بهشتیان تعبیر به « يُجَبَّرُونَ » آمده که نشان رضایت همه جانبه آن ها است ، ولی درباره دوزخیان به « مُحَضَّرُونَ » تعبیر می کند که دلیل بر نهایت کراهت و ناخوشایندی آن ها است زیرا احضار کردن در مواردی اطلاق می شود که برخلاف میل باطنی انسان صورت می گیرد .

ص: ۳۲

نکته دیگر این که ؛ در مورد بهشتیان « ایمان » و « عمل صالح » هر دو را قید می کند ، درحالی که در مورد دوزخیان تنها به عدم ایمان (انکار مبدأ و معاد) قناعت نموده است ، اشاره به این که برای ورود در بهشت ، تنها ایمان کافی نیست ، عمل صالح نیز لازم است ، اما برای دخول در دوزخ ، عدم ایمان کافی است ، هر چند گناهی از او سر نزده باشد ، چرا که کفر خود بزرگ ترین گناه است .

جزء بیست و یکم (۴۳)

تسبیح و حمد در همه حال برای خدا است

۱۷ فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ

منزه است خداوند به هنگامی که شام می کنید و صبح می کنید.

۱۸ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيَا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ

و حمد و ستایش مخصوص او است در آسمان و زمین و تسبیح و تنزیه برای او است ، به هنگام عصر و هنگامی که ظهر می کنید .

به این ترتیب در این دو آیه چهار وقت برای « تسبیح » پروردگار بیان شده است ؛

آغاز شب (حِينَ تُمْسُونَ) .

طلوع صبح (حِينَ تُصْبِحُونَ) .

عصر گاهان (عَشِيَا) .

و به هنگام زوال ظهر (وَ حِينَ تُظْهِرُونَ) .

اما « حمد » از نظر مکان تعمیم یافته و پهنه آسمان و زمین را شامل شده است .

ذکر این چهار وقت در آیات فوق ، ممکن است کنایه از دوام و همیشگی تسبیح باشد ، چنان که در فارسی می گوئیم : « هر صبح و شام از فلان کس مراقبت کن » (یعنی همیشه و در هر زمان) .

ممکن است این حمد و تسبیح به معنی امر باشد ، یعنی « او را تسبیح و حمد گوئید » (سَبِّحُوهُ وَ اِحْمَدُوْا لَهُ) و این تفسیر نزدیک تر به نظرمی رسد که آیات فوق دستوری باشد به همه بندگان که برای زدودن آثار شرک و گناه از دل و جان ، هر صبح و شام و هرظهر و عصر حمد و تسبیح خدا گویند ، به وسیله نماز و غیرنماز .

در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین آمده : « هر کس دو آیه مابعد از آن را صبحگاهان بخواند ، آن چه را در روز از او فوت می گردد ، جبران خواهد کرد و هر کس آن را در آغاز شب بخواند ، آن چه را در شب از او فوت شود ، جبران خواهد کرد » .^(۱)

ص: ۳۴

زمستان را نظاره کنید تا معاد را باور کنید

۱۹ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ

او زنده را از مرده خارج می کند و مرده را از زنده و زمین را بعد از مرگ، حیات می بخشد و به همین گونه روز قیامت برانگیخته می شوید .

« صحنه معاد » و « صحنه پایان دنیا » که یکی خروج « حی از میّت » است و دیگری « میّت از حی » مرتباً در برابر چشم شما تکرار می شود، بنابراین چه جای تعجب که در پایان جهان همه موجودات زنده بمیرند و در رستاخیز همه انسان ها به زندگی جدیدی بازگردند ؟

(۴۶) سوره روم

اما « خروج حی از میّت » در مورد زمین های مرده که بارها در قرآن برای مسأله معاد روی آن تکیه شده است ، برای همه روشن می باشد که در فصل زمستان زمین به صورت مرده درمی آید ، نه گیاهی از آن می روید ، نه گلی می خندد و نه شکوفه ای می شکفتد، اما در فصل بهار با تعادل هوا و فرو ریختن قطرات حیاتبخش باران ، جنبشی در زمین پیدا می شود ، همه جا گیاهان می رویند ، گل ها می خندند و شکوفه ها بر شاخ ها آشکار می شوند و این صحنه معاد است که در این جهان می بینیم .

اما در مورد خارج ساختن مرده از زنده ، آن هم چیز پوشیده و پنهانی نیست ، دائماً در سطح کره زمین درختانی می میرند و به

چوب

ص: ۳۵

خشکیده ای تبدیل می شوند ، انسان ها و حیوانات حیات خود را از دست داده و به جسد بی جانی مبدل می گردند .

گرچه طبق مسلمات علم امروز در حال حاضر حداقل در آزمایش های بشری و مشاهدات روزمره موردی دیده نشده است که موجودات زنده از موجودات بی جان تولد یابند ، بلکه همواره موجودات زنده از تخم یا بذر یا نطفه موجودات زنده دیگری متولد می شوند ، ولی مسلماً در آغاز که این کره خاکی یکپارچه آتش بود ، موجود زنده ای وجود نداشت ، بعداً در شرایط خاصی که علم هنوز آن را به درستی کشف نکرده است ، موجودات زنده از مواد بی جان با یک جهش بزرگ ، متولد شدند اما این موضوع در شرایط فعلی کره زمین در آن جا که در دسترس علم و دانش بشر است ، دیده نمی شود (البته شاید در اعماق اقیانوس ها در پاره ای از شرایط هم اکنون نیز این جهش بزرگ صورت پذیرد) .

جزء بیست و یکم (۴۷)

اما آن چه برای ما محسوس و کاملاً قابل لمس و درک است ، این است که موجودات مرده دائماً جزء اندام موجودات زنده می شوند و لباس حیات در تن می پوشانند ، آب و غذایی که ما می خوریم ، موجود زنده ای نیست ، اما جزء بدن ما که شد ، تبدیل به یک موجود زنده می شود و سلول های تازه ای بر سلول های بدن ما افزوده می گردد ، چنان که طفل شیرخوار از همین راه به جوان نیرومند

ص: ۳۶

آیا این خارج کردن زندگی از دل مرگ و « حی » از « میت » نیست ؟

بنابراین می توان گفت : دائما در نظام عالم طبیعت زندگی از دل مرگ و مرگ از دل زندگی بیرون می آید ، به همین دلیل خدایی که آفریننده طبیعت است ، قادر به احیای مردگان در جهان دیگر نیز می باشد .

البته آیه فوق از نظر بُعد معنوی نیز تفسیرهای دیگری دارد ، از جمله تولد مؤمن از کافر ، کافر از مؤمن ، عالم از جاهل ، جاهل از عالم ، صالح از مفسد و مفسد از صالح ، همان گونه که در بعضی از روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است .

این معانی ممکن است از بطون آیه باشد ، چرا که می دانیم آیات قرآن ظاهر و باطنی دارد و نیز ممکن است مرگ و حیات معنی جامع و وسیعی داشته باشد که هم جنبه مادی و هم جنبه معنوی را شامل شود .

در روایتی از امام موسی بن جعفر در تفسیر آیه « يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا » چنین آمده است : « لَيْسَ يُحْيِيهَا بِالْقَطْرِ وَلَكِنْ يَبْعَثُ اللَّهُ رِجَالًا - فَيُحْيُونَ الْعَيْدَلِ فَتُحْيِي الْأَرْضُ لِأَحْيَاءِ الْعَيْدَلِ وَ لِأَقَامَةِ الْعَيْدَلِ فِيهِ أَنْفَعُ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْقَطْرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا : منظور این نیست که خداوند زمین را به وسیله باران زنده می کند ، بلکه مردانی را برمی انگیزد که اصول عدالت را احیاء کنند و زمین با احیای عدالت ، زنده می شود (بدانید) اقامه عدل در زمین ، از چهل روز

باران ، نافع تر است « (۱).

جزء بیست و یکم (۴۹)

روشن است این که امام می فرماید ، منظور نزول باران نیست، نفی انحصار است ، یعنی آیه را منحصرنا نباید به باران تفسیر کرد ، چرا که احیای معنوی زمین به عدالت ، از نزول باران نیز پراهمیت تر است .

آیات خدا در آفاق و انفسی (برون و درون)

(۵۰) سوره روم

۲۰ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ

از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید ، سپس انسان هایی شدید و در روی زمین انتشار یافتید .

آیات ۲۰ تا ۲۵ که همه با تعبیر « مِنْ آيَاتِهِ » (یکی از نشانه های خدا) آغاز می شود و آهنگ مخصوص و لحن گیرا و جذاب و تعبیرات مؤثر و عمیقی دارد ، مجموعاً از هفت آیه تشکیل شده که شش آیه آن پشت سر هم و یک آیه آن جداگانه است (آیه ۴۶ این سوره) .

این هفت آیه ، تقسیم بندی جالبی از نظر آیات « آفاقی » و « انفسی » دارد، به طوری که سه آیه درباره آیات انفسی (نشانه های خدا در وجود خود انسان) و سه آیه درباره آیات آفاقی (نشانه های

ص: ۳۸

عظمت پروردگار در بیرون وجود انسان) و یک آیه هم از آیات انفسی و هم آیات آفاقی سخن می گوید .

قابل توجه این که آیاتی که با این جمله شروع می شود ، در قرآن

جزء بیست و یکم (۵۱)

یازده آیه بیش نیست که هفت آیه آن در همین سوره روم است و دو آیه آن نیز آیات ۳۷ و ۳۹ سوره فصلت و دو آیه دیگر نیز آیات ۲۹ و ۳۲ سوره شوری می باشد و مجموع این یازده آیه ، حقا یک دوره کامل توحید است. قرآن در این جا نخست به سراغ آفرینش انسان که اولین و مهم ترین موهبت الهی بر او است ، می رود. در این آیه به دو نشانه عظمت الهی اشاره شده ؛ یکی آفرینش انسان از خاک که ممکن است اشاره به آفرینش نخستین انسان یعنی آدم بوده باشد ، یا آفرینش همه انسان ها از خاک ، چراکه مواد غذایی تشکیل دهنده وجود انسان همه مستقیما یا به طور غیرمستقیم از خاک گرفته می شود .

دیگر تکثیر نسل انسان و انتشار فرزندان آدم در سراسر روی زمین است که اگر ویژگی گسترش در آدم آفریده نشده بود ، به زودی از میان می رفت و نسل او برچیده می شد .

راستی خاک کجا و انسانی با این ظرافت کجا ؟

اگر پرده های ظریف چشم که از برگ گل هم لطیف تر و حساس تر و

(۵۲) سوره روم

ظریف تر است و نیز سلول های فوق العاده حساس و ظریف مغز را در کنار خاک بگذاریم و باهم مقایسه کنیم ، آنگاه می فهمیم که آفریدگار

ص: ۳۹

جهان چه قدرت عجیبی به کار گرفته که از آن ماده تیره کم ارزش ، چنین دستگاه های ظریف و دقیق و پرارزشی را به وجود آورده است ؟

خاک نه نور دارد ، نه حرارت ، نه زیبایی ، نه طراوت ، نه حس و نه حرکت ، ولی در عین حال خمیرمایه انسانی شده است دارای همه این صفات ، آن کس که از چنین موجود مرده ای که کم ارزش ترین موجودات محسوب می شود، چنان موجود زنده شگرفی بیافریند، شایسته هرگونه ستایش بر این قدرت و علم و دانش بی حساب است « تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ » .

این تعبیر ضمناً بیانگر این واقعیت است که درمیان انسان ها تفاوتی نیست و ریشه همه به یک جا باز می گردد، همگی پیوند ناگسستنی باخاک دارند و طبعاً سرانجام نیز همه به همان خاک بازمی گردند .

جزء بیست و یکم (۵۳)

نشانه های خدانشناسی در انسان و جهان

۲۲ وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَأْنِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ

و از آیات او آفرینش آسمان ها و زمین و تفاوت زبان ها و رنگ های شماست، در این نشانه هایی است برای عالمان.

آیه مورد بحث معجونی از آیات آفاقی و انفسی است ، نخست به مسأله خلقت آسمان ها و زمین اشاره کرده ، می گوید : « وَ مِنْ آيَاتِهِ

ص: ۴۰

آسمان ها با آن همه کرات ، منظومه ها و کهکشان ها ، آسمان هایی که اندیشه بلندپرواز انسان از درک عظمت آن عاجز و فکر از مطالعه آن خسته می شود و هر قدر علم و دانش انسان پیش می رود ، نکته های تازه ای از عظمتش آشکار می گردد .

روزی انسان کواکب آسمان را همین تعداد می دانست که با چشم دیده می شود (دانشمندان آن چه را با چشم غیر مسلح دیده می شود ، حدود پنج الی شش هزار احصاء کرده اند) ، اما هر قدر تلسکوپ های قوی تر و عظیم تر ساخته شد ، عظمت و کثرت ستارگان آسمان فزون تر گردید تا آن جا که امروز معتقدند تنها کهکشان ما که یکی از انبوه کهکشان های آسمان است ، بیش از یک صد میلیون ستاره دارد که خورشید با عظمت خیره کننده اش یکی از ستارگان متوسط آن محسوب می شود و تنها خدا می داند که در همه کهکشان ها که تعداد آن ها بر هیچ کس روشن نیست ، چه قدر ستاره وجود دارد .

(۵۴) سوره روم

همچنین هر قدر علوم طبیعی ، زمین شناسی ، گیاه شناسی ، حیوان شناسی ، علم تشریح ، فیزیولوژی ، روان شناسی و روان کاوی پیشرفت می کند ، عجایب تازه ای درباره آفرینش زمین کشف می شود که هر یک آیتی از آیات عظمت خدا است .

سپس به یکی از آیات بزرگ انفسی ، سخن را منتقل ساخته و

می گوید: « وَ اِخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَ اَلْوَانِكُمْ » .

بدون شک زندگی اجتماعی بشر بدون « شناخت افراد و اشخاص »

جزء بیست و یکم (۵۵)

ممکن نیست ، که اگر یک روز همه انسان ها ، یک شکل و قیافه و دارای یک قد و قواره باشند، در همان یک روز شیرازه زندگی آن ها به هم می ریزد ، نه پدر و فرزند و همسر از بیگانه شناخته می شوند و نه مجرم از بی گناه، بدهکار از طلبکار، فرمانده از فرمانبر ، رئیس از مرئوس ، میزبان از میهمان و دوست از دشمن شناخته نمی شود و چه جنجال عجیبی برپا خواهد شد .

اتفاقا گاهی این مسأله در مورد برادران دوقلو که از هر نظر باهم شباهت دارند ، پیش می آید و چه مشکلاتی در برخورد مردم و مناسبات با آن ها روی می دهد ، تا آن جا که شنیده ایم گاهی یکی از برادران دوقلوی هم رنگ و هم شکل بیمار بوده و مادر دارو را به دیگری داده است .

لذا برای سازمان یافتن اجتماع بشر، خداوند صداها و رنگ ها را مختلف قرار داده است .

خواب و استراحت عامل نشاط و زندگی

(۵۶) سوره روم

۲۳ وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ اِتِّغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَايَاتٍ لِّقَوْمٍ يَشْمَعُونَ

و از نشانه های او خواب شما در شب و روز است و تلاش

ص: ۴۲

و کوشش‌تان برای بهره‌گیری از فضل پروردگار (و تأمین معاش) در این امور نشانه‌هایی است برای آن‌ها که گوش شنوا دارند .

این حقیقت بر هیچ‌کس پوشیده نیست که همه « موجودات زنده » برای تجدید نیرو و به دست آوردن آمادگی لازم برای ادامه کار و فعالیت نیاز به استراحت دارند ، استراحتی که به طور الزامی به سراغ آن‌ها بیاید و حتی افراد پرتلاش و یا حریص را ناگزیر به انجام آن می‌سازد .

چه عاملی برای وصول به این هدف بهتر از خواب ، تصور می‌شود که الزاما به سراغ انسان می‌آید و او را وادار می‌کند که تمام فعالیت‌های جسمانی و بخش کمی از فعالیت‌های فکری و مغزی خویش را تعطیل کند ، تنها دستگاه‌هایی از جسم همانند قلب و ریه و بخشی از فعالیت‌های مغزی که برای ادامه حیات لازم است ، به کار خود ادامه می‌دهند ، آن‌هم بسیار آرام و آهسته .

جزء بیست و یکم (۵۷)

این موهبت بزرگ الهی سبب می‌شود که جسم و روح انسان به اصطلاح سرویس شود و با بروز حالت خواب که یک نوع وقفه و تعطیل کار بدن است ، آرامش و رفع خستگی حاصل گردد و انسان حیات و نشاط و نیروی تازه‌ای پیدا کند .

مسلماً اگر خواب نبود ، روح و جسم انسان بسیار پژمرده و

فرسوده می شد و پیری و شکستگی بسیار زود به سراغ او می آمد، به همین دلیل خواب متناسب و آرام، راز سلامت و طول عمر و دوام نشاط جوانی است.

قابل توجه این که اولاً- خواب را قبل از «إِيتِغَاءِ فَضْلِ اللَّهِ» که در آیات قرآن به معنی تلاش برای روزی است، قرار داده، اشاره به این که پایه ای برای آن محسوب می شود، چرا که بدون خواب کافی، «إِيتِغَاءِ فَضْلِ اللَّهِ» مشکل است.

(۵۸) سوره روم

ثانیا درست است که خواب معمولاً- در شب است و تلاش معاش در روز، اما چنان نیست که انسان نتواند این برنامه را به هنگام لزوم تغییر دهد، بلکه خداوند انسان را چنان آفریده که می تواند برنامه خواب خود را تغییر داده و بر ضرورت ها و نیاز منطبق سازد، تعبیر به «مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» (خواب شما در شب و روز) گویا اشاره به همین نکته است.

بی شک برنامه اصلی خواب، مربوط به شب است و شب به خاطر آرامشی که از تاریکی پدید می آید، اولویت خاصی در این مورد دارد، اما گاه شرایطی در زندگی انسان پیدا می شود که مثلاً مجبور می شود شبانه سفر کند و روز استراحت نماید، اگر برنامه تنظیم خواب در اختیار انسان نبود، چه مشکلی پیش می آمد؟

اهمیت این مطلب مخصوصاً در عصر ما که بسیاری از مؤسسات

ص: ۴۴

صنعتی و پزشکی و درمانی مجبورند به طور مداوم در تمام شبانه روز کار کنند و تعطیل برنامه های آن ها ممکن نیست و لذا کارگران در سه نوبت به کار می پردازند ، از هر زمان دیگری روشن تر است .

جزء بیست و یکم (۵۹)

شگفتی های عالم خواب

از شگفتی های عالم خواب که دانشمندان اخیرا از روی آن پرده برداشته اند ، این است که به هنگام خواب و از کار افتادن موقت بخش عظیمی از مغز ، بعضی از سلول ها که باید آن ها را « سلول های نگهبان » نامید ، همچنان بیدار می مانند و توصیه هایی را که انسان قبل از خواب در مورد لحظه بیداری به آن ها می کند ، هرگز فراموش نمی کنند تا به هنگام لزوم تمام مغز را بیدار کرده و به حرکت درآورند .

به طور مثال مادر خسته و کوفته ای که شب می خوابد و فرزند شیرخوارش در گهواره نزدیک او است ، ناخودآگاه به سلول نگهبان که رابط میان روح و جسم است ، این مطلب را توصیه می کند که هر زمان کودک من کمترین صدایی کرد ، مرا بیدار کن اما سر و صداهای دیگر مهم نیست ، لذا ممکن است غرش رعد این مادر را از خواب بیدار نکند ، اما کمترین صدای کودکش سبب بیداری او است ، این وظیفه مهم را همان سلول نگهبان برعهده گرفته است .

(۶۰) سوره روم

خود ما نیز این مطلب را بسیار آزموده ایم که هر وقت تصمیم داشته باشیم صبح زود یا حتی وسط شب دنبال سفر یا برنامه مهمی

ص: ۴۵

برویم و این را به خودمان بسپاریم ، غالباً به موقع بیدار می شویم ، درحالی که در غیر این موقع، ساعت ها ممکن است در خواب فرو رویم.

خلاصه از آن جا که خواب از پدیده های روحی است و روح ، جهانی پر از اسرار می باشد ، عجیب نیست که زوایای این مسأله هنوز روشن نشده باشد ، ولی هرچه بیشتر در آن به غور و بررسی می پردازیم ، به عظمت آفریدگار این پدیده آشنا تر می شویم .

این ها همه در مورد خواب بود و اما درباره رؤیا و خواب دیدن، بحث های فراوانی مطرح است که در جلد ۹ تفسیر نمونه ، صفحه ۳۱۲ به بعد در تفسیر سوره یوسف آورده شده است .

رعد و برق را دریابید

جزء بیست و یکم (۶۱)

۲۴ وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبُرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

و از آیات او این است که برق (و رعد) را به شما نشان می دهد که هم مایه ترس است و هم امید (ترس از صاعقه و امید به نزول باران) و از آسمان آبی فرومی فرستد که زمین را بعد از مردن به وسیله آن زنده می کند ، در این نشانه هایی است برای جمعیتی که عقل خود را به کار می گیرند .

« ترس » از خطرات ناشی از برق که گاه به صورت « صاعقه »

درمی آید و هرچیز را که در حوزه آن قرار گیرد ، آتش می زند و خاکستر می کند و « امید » از نظر نزول باران که غالبا بعد از رعد و برق به صورت رگبار فرو می ریزد .

بنابراین برق آسمان پیشاهنگی است برای نزول باران (علاوه بر فواید گوناگون مهمی که در این برق نهفته شده و دانش امروز از آن پرده برداشته و در آغاز سوره رعد به آن اشاره کردیم) . (۱)

(۶۲) سوره روم

سپس می افزاید : « وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا » .

زمین خشک و سوزانی که بوی مرگ از تمام آن به مشام می رسد ، بعد از نزول چند باران حیاتبخش ، آن چنان جان می گیرد و زنده می شود و آثار حیات به صورت گل ها و گیاهان در آن نمایان می گردد که گاه باورکردنی نیست که این همان زمین مرده سابق باشد .

در پایان آیه به عنوان تأکید می افزاید : « إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ » .

آن ها هستند که می فهمند در این برنامه حساب شده ، دست قدرتی در کار است که آن را رهبری و هدایت می کند و هرگز نمی تواند معلول

ص: ۴۷

تصادف ها و ضرورت های کور و کر باشد .

جزء بیست و یکم (۶۳)

خلقت مجدد آسان تر از خلقت نخستین است

۲۷ وَ هُوَ الَّذِي يَبْدُؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

او کسی است که آفرینش را آغاز کرد، سپس آن را بازمی گرداند و این کار برای او آسان ترمی باشد و برای او توصیف برتر در آسمان و زمین است و اوست شکست ناپذیر و حکیم .

قرآن در این آیه با کوتاه ترین استدلال ، مسأله امکان معاد را اثبات کرده است ، می گوید : شما معتقدید آغاز آفرینش از او است ، بازگشت مجدد که از آن آسان تر است چرا از او نباشد ؟

دلیل آسان تر بودن « اعاده » از « آغاز » این است که در آغاز اصلاً چیزی نبود و خدا آن را ابداع کرد ، ولی در اعاده لا اقل مواد اصلی موجود است ، قسمتی در لابلای خاک های زمین و بخشی در فضا پراکنده می باشد ، تنها مسأله همان نظام دادن و صورت بندی آن است .

(۶۴) سوره روم

ولی توجه به یک نکته در این جا ضروری است که تعبیر به آسان بودن و سخت بودن از دریچه فکر ما است و گرنه برای وجودی که بی نهایت است ، « سخت » و « آسان » هیچ تفاوتی ندارد ، اصولاً سخت و آسان در جایی مفهوم دارد که سخن از قدرت محدودی در میان باشد

ص: ۴۸

که از عهده کاری به خوبی برآید و از عهده کار دیگری به زحمت ، اما هنگامی که سخن از قدرت نامحدود در میان است ، سخت و آسان بی معنی می شود .

به تعبیر دیگر برداشتن عظیم ترین کوه های روی زمین برای خداوند به همان اندازه آسان است که برداشتن یک پر کاه .

و شاید به همین دلیل بلافاصله در ذیل آیه می فرماید : « وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » .

چراکه هر وصف کمالی در آسمان و زمین درباره هر موجودی تصور کنید از علم قدرت و مالکیت و عظمت و جود و کرم ، مصداق اتم و اکمل آن نزد خدا است ، چراکه همه محدودش را دارند و او نامحدودش ، اوصاف همه عارضی است و اوصاف او ذاتی و او منبع اصلی همه کمالات است .

جزء بیست و یکم (۶۵)

خداپرستی در سرشت شماس

۳۰ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن ، این فطرتی است که خداوند انسان هارا بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش خدا نیست، این است دین و آیین

ص: ۴۹

محکم و استوار ، ولی اکثر مردم نمی دانند .

« اَقِم » از ماده « اِقَامَه » به معنی صاف و مستقیم کردن و برپاداشتن است .

« وَجْه » به معنی "صورت" است و در این جا منظور صورت باطنی و روی دل می باشد ، بنابراین منظور تنها توجه با صورت نیست ، بلکه توجه با تمام وجود است ، زیرا وجه و صورت ، مهم ترین عضو بدن و سمبل آن است .

« حَنِيف » از ماده « حَنَف » به معنی تمایل از باطل به سوی حق و از کجی به راستی است ، به عکس « جَنَف » به معنی تمایل از راستی به گمراهی می باشد .

(۶۶) سوره روم

« فِطْرَه » در اصل از ماده « فَطَّر » به معنی شکافتن چیزی از طول است و در این گونه موارد به معنی خلقت به کار می رود ، گویی به هنگام آفرینش موجودات ، پرده عدم شکافته می شود و آن ها آشکار می گردند .

بنابراین « دین حنیف » یعنی دینی که از تمام کجی ها و انحرافات و خرافات و گمراهی ها به سوی راستی و درستی متمایل شده است .

مجموع این جمله چنین معنی می دهد که توجه خود را به سوی آیینی داشته باشد که از هر گونه اعوجاج و کجی ، خالی است که همان آیین اسلام و آیین پاک و خالص خدا می باشد .

آیه فوق تأکید می کند که دین حنیف و خالص خالی از هر گونه

ص: ۵۰

شرک ، دینی است که خداوند در سرشت همه انسان ها آفریده است ، سرشتی جاودانی و تغییرناپذیر ، هرچند بسیاری از مردم به این واقعیت توجه نداشته باشند .

۳۱ مُنِيبِنِ اِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ اَقِمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

این باید در حالی باشد که شما بازگشت به سوی او کنید و از او بپرهیزید و نماز را برپا دارید و از مشرکان نباشید .

واژه « مُنِيبِينَ » از ماده « اِنَابَه » و در اصل به معنی بازگشت مکرر است و در این جا منظور بازگشت به سوی خدا و بازگشت به سوی سرشت توحیدی می باشد ، به این معنی که هر زمان عاملی پیدا شود که انسان را از نظر عقیده و عمل از اصل توحید منحرف سازد، باید به سوی او بازگردد و هر قدر این امر تکرار شود ، مانعی ندارد تا سرانجام پایه های فطرت آن چنان محکم و موانع و دوافع آن چنان سست و بی اثر گردد که به طور مداوم در جبهه توحید بایستید

(۶۸) سوره روم

و مصداق تامّ « فَاَقِمِ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا » گردد .

قابل توجه این که « اَقِمِ وَجْهَكَ » به صورت مفرد آمده است و « مُنِيبِينَ » به صیغه جمع ، این نشان می دهد که دستور اول گرچه مفرد است و مخاطب آن پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد ، ولی درحقیقت همه مؤمنین و مسلمین مخاطبند .

به دنبال دستور «إِنَابَهُ» و بازگشت ، دستور به «تقوا» می دهد که جامع همه اوامر و نواهی الهی است ، می فرماید: « از خداوند بپرهیزید » (وَ اتَّقُوا) ، یعنی از مخالفت فرمانش بپرهیزید. سپس از میان تمام اوامر، تکیه و تأکید بر موضوع نماز کرده ، می گوید : « وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ ». چراکه نماز در تمام ابعادش مهم ترین برنامه مبارزه با شرک و مؤثرترین وسیله تقویت پایه های توحید و ایمان به خدا است .

لذا از میان تمام نواهی نیز روی « شرک » تکیه می کند و می گوید: « وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ » .

چراکه شرک بزرگ ترین گناه و اکبر کبائر است که هر گناهی را ممکن است خداوند ببخشد اما شرک را هرگز نخواهد بخشید ، چنان که در آیه ۴۸ سوره نساء می خوانیم : « إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ : خداوند شرک را نمی بخشد ولی کمتر از آن را برای هر کس بخواد ، می بخشد » .

خداشناسی عامل «وحدت» و شرک مایه «تفرقه» است

جزء بیست و یکم (۶۹)

۳۲ مِنَ الَّذِينَ فَزَقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شَيْعَا كُلِّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ

از کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و به دسته ها و گروه ها تقسیم شدند و (عجیب این که) هر گروهی به آن چه نزد آن ها است ، (دل بسته و) خوشحالند .

ص: ۵۲

یکی از نشانه های شرک ، پراکندگی و تفرقه است ، چراکه معبودهای مختلف منشأ روش های متفاوت و سرچشمه جدایی ها و پراکندگی ها است ، به خصوص این که شرک همواره توأم با هوای نفس و تعصب و کبر و خودخواهی و خودپسندی و مولود آن است ، لذا اتحاد و وحدت جز در سایه خداپرستی و عقل و تواضع و ایثار امکان پذیر نیست .

بنابراین هر جا اختلاف و پراکندگی دیدیم ، باید بدانیم نوعی شرک حاکم است ، این موضوع را به صورت نتیجه می توان بازگو کرد که نتیجه شرک ، جدایی صفوف ، تضاد ، هدر رفتن نیروها و سرانجام ضعف و زبونی و ناتوانی است .

(۷۰) سوره روم

اما این که هر گروهی از منحرفان و مشرکان از راهی که انتخاب کرده اند، خوشحالند و آن را حق می پندارند ، دلیلش روشن است، چراکه هوا و هوس ، کارش زینت کردن خواسته های دل در نظر انسان است و این تزئین نتیجه اش دلبستگی هرچه بیشتر و خوشحالی به خاطر راهی است که برگزیده ، هرچند بیراهه و گمراهی باشد .

هواپرستی هرگز به انسان اجازه نمی دهد چهره حقیقت را آن چنان که هست، ببیند و قضاوت صحیح و خالی از حبّ و بغض ها پیدا کند .

قرآن مجید در آیه ۸ سوره فاطر می گوید : « أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءٌ

جزء بیست و یکم (۷۱)

عَمَلِهِ فَرَأَهُ حَسَنًا : آیا کسی که اعمال زشتش در نظرش تزئین شده و

ص: ۵۳

آن را زیبا می بیند (همانند کسی است که در راه حق گام برمی دارد و حقایق را آن چنان که هست ، می بیند و می داند) « ؟

۳۳ وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ

هنگامی که ضرر و ناراحتی به مردم برسد، پروردگار خود را می خوانند و به سوی او بازمی گردند ، اما هنگامی که رحمتی از خودش به آن ها بچشاند ، گروهی از آنان نسبت به پروردگارشان مشرک می شوند .

تعبیر به « مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ » ، اشاره به مختصر ناراحتی است. همان گونه که تعبیر « آذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً » (رحمتی از سوی خود به سوی آن ها می چشاند) اشاره به رسیدن به مختصر نعمت است ، زیرا تعبیر چشیدن در این گونه موارد در امور کم و جزئی اطلاق می شود ، مخصوصا با ذکر کلمه « ضُرٌّ » و « رَحْمَةً » به صورت نکره. یعنی گروهی چنانند که با مختصر مشکلی به سراغ « الله » می روند و پرده ها از روی فطرت توحیدیشان به کنار می رود ، اما با مختصر نعمتی به کلی تغییر مسیر داده و مست و غافل می شوند و همه چیز را به دست فراموشی می سپارند .

(۷۲) سوره روم

البته در مورد اول به صورت کلی می گوید : همه مردم چنین هستند که در مشکلات به یاد خدا می افتند ، زیرا وجود فطرت

ص: ۵۴

توحیدی، همگانی است.

اما در مورد دوم یعنی نعمت، تنها از گروهی یاد می‌کند که راه شرک را می‌پویند، چرا که گروهی از بندگان خدا هم در مشکلات به یاد او هستند و هم در نعمت‌ها، هرگز تغییرات زندگی آن‌ها را از یاد حق غافل نمی‌کند.

تکیه روی « مُنِيبِنَ إِلَیْهِ » با توجه به مفهومی که قبلاً برای « اِنَابَه » ذکر کردیم، که « اِنَابَه » از ماده « نَوَّبَ » به معنی بازگشت مکرر به چیزی است، اشاره لطیفی به این معنی می‌باشد که پایه و اساس در فطرت انسان، توحید و خداپرستی است و شرک، امر عارضی است که وقتی از آن قطع امید می‌کند، خواه ناخواه به سوی ایمان و توحید بازمی‌گردد.

جزء بیست و یکم (۷۳)

جالب این که « رحمت » در آیه فوق از ناحیه خدا شمرده شده اما « ضُرَّ » و ناراحتی اسناد به او داده نشده است، زیرا بسیاری از گرفتاری‌ها و مشکلات ما نتیجه اعمال و گناهان خود ما است، اما رحمت‌ها همه به خدا بازمی‌گردد، خواه به طور مستقیم یا غیرمستقیم.

۳۴ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

(بگذار) نعمت‌هایی را که ما به آن‌ها داده ایم، کفران کنند و (از نعمت‌های زودگذر دنیا هرچه می‌توانید) بهره‌گیرید، اما به زودی خواهید دانست (که نتیجه کفران و کامجویی‌های بی حساب شما چه بوده است).

ص: ۵۵

گرچه مخاطب، مشرکان هستند، ولی بعید نیست آیه مفهوم وسیعی داشته باشد که تمام کسانی را که به هنگام رو آوردن نعمت‌ها خدا را فراموش کرده و تنها به تمتع و بهره‌گیری از این نعم پرداخته و بخشنده نعمت‌ها را از یاد می‌برند، شامل می‌گردد.

(۷۴) سوره روم

بدیهی است به کار بردن صیغه امر در این جا به عنوان تهدید است.

در خوشی و ناخوشی به یاد خدا باشید

۳۶ وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِن تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ

و هنگامی که رحمتی به مردم بچشانیم، خوشحال می‌شوند و هرگاه رنج و مصیبتی به خاطر اعمالی که انجام داده‌اند، به آن‌ها رسد، ناگهان مأیوس می‌شوند.

درحالی که افراد بی‌ایمان در میان «غرور» و «یأس» دست و پا می‌زنند، افراد باایمان در میان «شکر» و «صبر» قرار دارند.

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که حداقل بخشی از مصائب و گرفتاری‌هایی که دامان انسان را می‌گیرد، نتیجه اعمال و گناهان او است، خدا می‌خواهد به این وسیله به آن‌ها هشدار دهد و آنان را پاک کرده و به سوی خود آورد.

جزء بیست و یکم (۷۵)

این نکته نیز لازم به یادآوری است که جمله «فَرِحُوا بِهَا» در این جا تنها به معنی خوشحال شدن به نعمت نیست، بلکه منظور شادی

ص: ۵۶

توأم با غرور و یک نوع مستی و بی خبری است ، همان حالتی که به افراد کم مایه به هنگامی که به نوایی می رسند ، دست می دهد و گرنه شادی توأم با شکر و توجه به خدا نه تنها بد نیست ، بلکه به آن دستور داده شده است؛ «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا» (۵۸/یونس) .

تعبیر به « ما قَدَّمْتُ أَيْدِيَهُمْ » که معاصی را به دست ها نسبت می دهد ، به خاطر این است که بیشترین اعمال انسان به کمک دست او انجام می شود ، هرچند گناهانی باقلب یا با چشم و زبان نیز صورت می گیرد ، اما فزونی اعمال دست ، موجب این تعبیر شده است .

در این جا سؤالی پیش می آید که آیا این آیه با آیه ۳۳ همین سوره تضاد ندارد ؟ چون در این آیه سخن از یأس آن ها به هنگام مصائب است ، درحالی که آیه گذشته از توجه آن ها به خدا به هنگام بروز مشکلات و شدائد سخن می گوید ، خلاصه ، آن یکی سخن از امیدواری می گوید و این یکی سخن از یأس .

(۷۶) سوره روم

اما با توجه به یک نکته ، پاسخ سؤال را روشن می سازد و آن این که؛ در آیه گذشته بحث از مسأله « ضُرٌّ » یعنی حوادث زیان بار مانند طوفان ها و زلزله ها و شدائد دیگر در میان بود که عموم مردم اعم از موحد و مشرک در این حال به یاد خدا می افتند و این یکی از نشانه های فطرت توحیدی است .

اما در آیه مورد بحث ، سخن از بازتاب های معاصی انسان است

ص: ۵۷

و یأس ناشی از آن ، زیرا بعضی از افراد چنان هستند که اگر عمل نیکی انجام دهند ، مغرور می شوند و خود را مصون از عذاب الهی می شمرند و هنگامی که کار بدی انجام دهند و عکس العملش دامن آن ها را بگیرد ، یأس از رحمت خدا سراسر وجودشان را احاطه می کند، هم آن «عُجَب» و غرور مذموم است و هم این « یأس و نومیدی » از رحمت خدا .

بنابراین هریک از دو آیه مطلبی را مطرح کرده که از دیگری جدا است.

کمی یا زیادی رزق و روزی برای آزمایش شماست

جزء بیست و یکم (۷۷)

۳۷ أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

آیا ندیدند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد، گسترده یا تنگ می سازد ، در این نشانه هایی است برای جمعیتی که ایمان می آورند .

نه ظهور نعمت ها باید مایه غرور و فراموشکاری و طغیان شود و نه پشت کردن آن مایه یأس و نومیدی ، که وسعت و ضیق روزی به دست خدا است ، گاهی مصلحت را در اولی می بیند و گاهی در دومی .

درست است که عالم ، عالم اسباب است و آن ها که تلاشگرند و سخت کوش ، معمولاً بهره بیشتری از روزی ها دارند و آن ها که تنبلند و سست و کم تلاش ، بهره کمتری ، ولی در عین حال این یک قاعده کلی و همیشگی نیست ، چرا که گاه افراد بسیار جدی و لایقی را می بینیم که

هرچه می دوند ، به جایی نمی رسند و به عکس گاه افراد کم دست و پا را مشاهده می کنیم که درهای روزی از هر سو به روی آن ها گشوده است .

(۷۸) سوره روم

این استثناها گویا برای این است که خداوند نشان دهد با تمام تأثیری که در عالم اسباب آفریده ، نباید در عالم اسباب گم شوند و نباید فراموش کنند که در پشت این دستگاه ، دست نیرومند دیگری است که آن را می گرداند. گاه چنان سخت می گیرد که هر چه انسان می کوشد و به هر دری می زند ، همه درها را به روی خود بسته می بیند و گاه آن چنان آسان می گیرد که هنوز به سراغ دری نیامده ، در برابر او باز می شود .

آری وجود این استثناها نشانه این است که کار به دست دیگری است، چنان که در حدیث معروفی از علی آمده است : « عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهَمَمِ : من خداوند سبحان را از آن جا شناختم که (گاه) تصمیم های محکم فسخ می شود و گاه گره ها گشوده و اراده های قوی نقض می گردد و ناکام می ماند » . (۱)

سرچشمه فساد، اعمال ناشایسته خودمردم است

جزء بیست و یکم (۷۹)

۴۱ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام

ص: ۵۹

داده اند، آشکار شده ، خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمال آن هارابه آن ها بچشانند، شاید (به سوی حق) بازگردند.

آیه فوق معنی وسیع و گسترده ای را پیرامون ارتباط « فساد » و « گناه » با یکدیگر بیان می کند که نه مخصوص سرزمین مکه و حجاز است و نه عصر و زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ، بلکه به اصطلاح از قبیل « قضیه حقیقیه » است که پیوند "محمول" و "موضوع" را بیان می کند ، به عبارت دیگر هر جا فساد ظاهر شود ، بازتاب اعمال مردم است و در ضمن یک هدف تربیتی دارد تا مردم طعم تلخ نتیجه اعمالشان را بچشند ، شاید به خود آیند .

« فساد بحر » ممکن است به صورت کمبود مواهب دریایی و یا ناامنی ها و جنگ هایی که در دریاها به وقوع می پیوست ، باشد .

(۸۰) سوره روم

در حدیثی از امام صادق می خوانیم : « زندگی موجودات دریا به وسیله باران است ، هنگامی که باران نبارد ، هم خشکی ها به فساد کشیده می شود و هم دریا ، و این هنگامی است که گناهان فزونی گیرد . [\(۱\)](#) البته آن چه در این روایت آمده ، بیان یک مصداق روشن از فساد است و نیز آن چه در رابطه با نزول باران و حیات حیوانات دریایی در این حدیث ذکر شده ، مسأله ای است که دقیقاً به تجربه رسیده که هر وقت

ص: ۶۰

باران کمتر بیارد، ماهی در دریا کم خواهد شد و حتی از بعضی از ساحل نشینان شنیده ایم که می گفتند: « فایده باران برای دریا، بیش از فایده آن برای صحرا است ».

رابطه « گناه » و « فساد »

بدون شک هر کار خلافی در وضع « جامعه » و از طریق آن در وضع « افراد » اثر می گذارد و موجب نوعی فساد در سازمان اجتماعی

جزء بیست و یکم (۸۱)

می شود، گناه و کار خلاف و قانون شکنی همانند یک غذای ناسالم و مسموم است که در سازمان بدن انسان چه بخواهیم و چه نخواهیم، تأثیر نامطلوب خواهد گذارد و انسان گرفتار واکنش طبیعی آن می شود.

« دروغ » سلب اعتماد می کند، « خیانت در امانت » روابط اجتماعی را برهم می زند، « ظلم » همیشه منشأ ظلم دیگری است، « سوء استفاده از آزادی » به دیکتاتوری می انجامد و دیکتاتوری به انفجار، « ترک حقوق محرومان » کینه و عداوت می آفریند و تراکم کینه ها و عداوت ها، اساس جامعه را متزلزل می سازد.

خلاصه این که؛ هر کار نادرست چه در مقیاس محدود و چه گسترده، عکس العمل نامطلوبی دارد و یکی از تفسیرهای آیه «
ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» همین است (این رابطه طبیعی « گناه » و « فساد » است).

ولی از روایات اسلامی استفاده می شود که بسیاری از گناهان

ص: ۶۱

علاوه بر این ها ، یک سلسله آثار شوم با خود همراه می آورند که ارتباط و پیوندشان با آن آثار حداقل از نظر طبیعی ناشناخته است. مثلاً در روایات آمده است که ؛ « قطع رَحِم » عمر را کوتاه و « خوردن مال حرام » قلب را تاریک و شیوع زنا سبب فنای انسان ها می شود و روزی را کم می کند و ...

(۸۲) سوره روم

حتی در روایتی از امام صادق می خوانیم : « مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ : آن ها که به وسیله گناه از دنیا می روند ، بیش از کسانی هستند که به مرگ طبیعی می میرند » . (۱)

نظیر این معنی به تعبیر دیگری در قرآن آمده آن جا که می فرماید : « وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ : اگر آن ها که در شهرها و آبادی ها زندگی می کنند ، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند ، برکات آسمان ها و زمین را به روی آن ها می گشاییم ولی آیات ما را

جزء بیست و یکم (۸۳)

تکذیب کردند ، ما نیز آن ها را به مجازات اعمالشان گرفتیم » (۹۶/اعراف). به این ترتیب « فساد » در آیه مورد بحث ، اعم از مفاسد اجتماعی و بلاها و سلب برکات است .

نکته قابل توجه دیگر این که ؛ از آیه فوق ضمناً استفاده

ص: ۶۲

۱- « سفینه البحار » ، ماده " ذنب " .

می شود که یکی از فلسفه های آفات و بلاها ، تأثیر تربیتی آن ها روی انسان است ، آن ها باید واکنش اعمال خود را ببینند تا از خواب غفلت بیدار شوند و به سوی پاکی و تقوا بازگردند .

نمی گوئیم همه شرور و آفات از این قبیل است ، ولی می گوئیم : حداقل بخشی از آن ها دارای چنین فلسفه ای است و البته فلسفه های دیگری نیز دارد که در جای خود از آن بحث کرده ایم .

۴۲ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ

بگو در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند ، چگونه بود؟ بیشتر آن ها مشرک بودند .

(۸۴) سوره روم

قصرها و کاخ های ویران شده آن ها را بنگرید، خزائن به تاراج رفته آن ها را تماشا کنید ، جمعیت نیرومند پراکنده آن ها را مشاهده نمایید و سرانجام قبرهای درهم شکسته و استخوان های پوسیده آن ها را بنگرید. ببینید سرانجام ظلم و ستم و گناه و شرک آن ها چه شد؟ ببینید اگر آن ها آشیانه مرغان را سوزاندند ، چگونه خانه این صیادان نیز به ویرانی کشیده شد؟ آری « اکثر آن ها مشرک بودند » « كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ » و شرک ، ام الفساد و مایه تباهی آن ها شد .

ص: ۶۳

مسأله گردش در زمین (سیر در ارض) شش بار در قرآن مجید در سوره های آل عمران، انعام، نحل، نمل، عنکبوت و روم آمده که یک بار از آن ها به منظور مطالعه اسرار آفرینش (۲۰ / عنکبوت) و پنج بار دیگر به منظور عبرت گرفتن از عواقب دردناک و شوم اقوام ظالم و جبار و ستمگر و آلوده است.

جزء بیست و یکم (۸۵)

قرآن برای مسائل عینی و حسی که آثار آن کاملاً قابل لمس است، در امور تربیتی اهمیت خاصی قائل است، مخصوصاً به مسلمانان دستور می دهد که از محیط محدود زندگی خود درآیند و به سیر و سیاحت این جهان پهناور پردازند، در اعمال و رفتار اقوام دیگر و پایان کار آن ها بیندیشند و از این رهگذر اندوخته پرارزشی از آگاهی و عبرت فراهم سازند.

قدرت های شیطانی در دنیای امروز برای گسترش دامنه استثمار خود در سراسر جهان، تمام کشورها و سرزمین ها و اقوام مختلف را بررسی کرده و طرز فرهنگ و نقاط قوت و ضعف و صنایع مادی آن ها را به خوبی برآورد کرده اند.

قرآن می گوید: به جای این جباران، شما سیر در ارض کنید و به جای تصمیم های شیطانی آن ها، درس های رحمانی بیاموزید.

عبرت گرفتن از زندگی دیگران، از تجربه های شخصی،

پرازش تر و مهم تر است ، زیرا در این تجربه ها باید انسان زیان هایی متحمل شود تا مسائلی بیاموزد ولی در عبرت گرفتن از زندگی و تجارب دیگران ، انسان بی آن که متحمل سوخت و زیانی شود ، توشه گرانبهایی می اندوزد. دستور قرآن در زمینه « سیر در ارض » منطبق بر کامل ترین شیوه هایی است که امروز بشر برای مطالعات خود به دست آورده و آن این که پس از فراگرفتن مسائل در کتاب ها ، دست شاگردان را می گیرند و به سیر در ارض و مطالعه شواهد عینی آن چه خوانده اند ، می برند. البته امروز نوع دیگری سیر در ارض به نام « جهانگردی » از طرف تمدن های شیطانی برای جلب مال و ثروت حرام رایج شده که غالبا اهداف انحرافی دارد ، مانند انتقال فرهنگ های ناسالم ، عیاشی ، هوس رانی ، بی بند و باری و سرگرمی های ناسالم دیگر ، این همان جهانگردی ویرانگر است .

اسلام طرفدار آن نوع جهانگردی است که وسیله انتقال فرهنگ های سالم ، تراکم تجربه ها ، آگاهی از اسرار آفرینش در جهان انسانیت و جهان طبیعت و گرفتن درس های عبرت از سرنوشت دردناک اقوام فاسد و ستمگر است .

جزء بیست و یکم (۸۷)

ذکر این نکته نیز بی تناسب نیست که در اسلام نوع دیگری از جهانگردی تحت عنوان «سیاحت» مورد نهی واقع شده است ، چنان که در حدیثی می خوانیم : « لا سیاحه فی الإسلام :

سیاحت در اسلام نیست» و منظور از آن، زندگی کسانی است که برای تمام عمر یا مدتی، از زندگی اجتماعی به کلی جدا می شوند و بی آن که فعالیتی داشته باشند، در روی زمین به حرکت می پرداختند و همچون رهبان ها زندگی می کردند و سربار اجتماع بودند.

به تعبیر دیگر کار آن ها « رهبانیت سیار» بود، در مقابل رهبان های ثابتی که در دیرها منزوی بودند و از جامعه برکنار، و از آن جا که اسلام با رهبانیت و انزوای اجتماعی مخالف است، این نوع « سیاحت» را نیز محکوم می کند.

نقش بادها در بقای طبیعت

(۸۸) سوره روم

۴۶ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لِيَجْزِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

از آیات (عظمت و قدرت) خدا این است که بادها را به عنوان بشارتگرانی می فرستد تا شما را از رحمتش بپوشاند (و سیراب کند) و کشتی ها به فرمانش حرکت کنند و از فضل او بهره گیرید، شاید شکرگزاری کنید.

بادها در پیشاپیش باران حرکت می کنند، قطعات پراکنده ابر را با خود برداشته، به هم می پیوندند و به سوی سرزمین های خشک و تشنه می برند، صفحه آسمان را می پوشانند و با دگرگون ساختن درجه

ص: ۶۶

حرارت جو، ابرها را آماده ریزش باران می کنند .

ممکن است اهمیت قدوم این بشارتگران برای شهرنشینان متنعم چندان روشن نباشد، اما بیابان گردان تشنه کامی که نیاز به قطراتی از باران دارند، همین که بادهای به حرکت درمی آیند و ابرها را همراه خود جابه جا می کنند و از لابلای نسیم، عطر مخصوص بارانی که بر گیاهان در نقطه دیگری باریده، به مشامشان می رسد، برق امید در دل هایشان جستن می کند .

جزء بیست و یکم (۸۹)

گرچه در آیات قرآن بیشتر روی بشارتگری باد، نسبت به نزول باران تکیه شده، اما کلمه « مُبَشِّرَاتٍ » را نمی توان در آن محدود ساخت، چرا که بادهای بشارت های فراوان دیگری نیز با خود دارند؛

بادهای، گرما و سرمای هوا را تعدیل می کنند، عفونت ها را در فضای بزرگ مستهلک کرده و هوا را تصفیه می کنند، از فشار حرارت خورشید بر برگ ها و گیاهان می کاهند و از آفتاب سوختگی جلوگیری می کنند، اکسیژن تولید شده به وسیله برگ های درختان را برای انسان ها به ارمغان آورده و گاز کربن تولید شده به وسیله بازدم انسان را برای گیاهان هدیه می برند و « وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ ... » .

بادهای هم وسیله تولید نعمت های فراوان در زمینه کشاورزی و دامداری هستند و هم وسیله حمل و نقل و سرانجام سبب رونق امر

ص: ۶۷

تجارت که با جمله « لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ » به اولی اشاره شده و با جمله « لِيَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ » به دومی ، و با جمله « لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ » به سومی .

(۹۰) سوره روم

جالب این که همه این « برکات » مولود « حرکت » است ، حرکتی در ذرات هوا ، در محیط مجاور زمین .

اما هیچ نعمتی تا از انسان سلب نشود ، قدر آن معلوم نخواهد شد ، این بادهای و نسیم ها نیز تا متوقف نشوند ، انسان نمی داند چه بلایی بر سر او می آید ، توقف هوا زندگی در بهترین باغ ها را همچون زندگی در سیاه چال های زندان می کند و اگر نسیمی در سلول های زندان های انفرادی بوزد ، آن را همچون فضای باز می کند و اصولاً یکی از عوامل شکنجه در زندان ها ، همان توقف هوای آن ها می باشد .

حتی در سطح اقیانوس ها اگر بادهای متوقف شود و امواج خاموش گردد ، زندگی جانداران دریاها بر اثر کمبود اکسیژن هوا به مخاطره خواهد افتاد و دریا تبدیل به مرداب و باتلاق متعفن و وحشتناکی خواهد شد.

جزء بیست و یکم (۹۱)

« فخر رازی » می گوید : جمله « وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ » (تا شما را از رحمت خود بچشانند) با توجه به این که چشانیدن در مورد « شیء قلیل » گفته می شود ، اشاره به این است که تمام دنیا و نعمت دنیا ، رحمت اندکی بیش نیست و رحمت واسعہ الهی مخصوص جهان دیگر است .

ص: ۶۸

۴۸ اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَنَتْرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ

خداوند همان کسی است که بادهای را می فرستد تا ابرهایی را به حرکت در آورند، سپس آن ها را در پهنه آسمان آن گونه که بخواهد، می گستراند و متراکم می سازد، در این هنگام دانه های باران را می بینی که از لابلای آن خارج می شوند، هنگامی که این (باران حیاتبخش) را به هر کس از بندگانش که بخواهد، می رساند، خوشحال می شوند.

(۹۲) سوره روم

« كِسْفٌ » جمع « كِسْفَةٌ » به معنی قطعه می باشد و در این جا ظاهرا اشاره به قطعاتی است از ابر که روی یکدیگر متراکم می شوند و آن را غلظت و شدت می بخشد و این به هنگامی است که ابرها آماده برای نزول باران می شود.

« وَدَّقَ » گاه به ذرات کوچک آب غبارمانندی گفته می شود که به هنگام نزول باران در آسمان پخش می شود و به قطره های پراکنده باران نیز اطلاق می گردد.

آری یکی از نقش های مهم هنگام نزول باران، بر عهده بادهای گذاشته شده است، آن ها هستند که قطعات ابر را از سوی زمین های

ص: ۶۹

خشک و تشنه حمل می کنند و همان ها هستند که مأموریت گسترده ابرها بر صفحه آسمان و سپس متراکم ساختن آن ها و بعد از آن خنک کردن محیط ابرها و آماده نمودن برای باران زایی را بر عهده دارند .

جزء بیست و یکم (۹۳)

بادها همچون چوپان آگاه و پرتجربه ای هستند که گله گوسفندان را به موقع از اطراف بیابان جمع می کنند و در مسیرهای معینی حرکت می دهند ، سپس آن ها را برای دوشیدن شیر آماده می سازد .

جمله « فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ » (دانه های باران و ذرات کوچک آن را می بینی که از لابلای ابرها خارج می شوند) ممکن است اشاره به این باشد که غلظت ابرها و شدت وزش بادها در حدی نیست که مانع خروج قطره های کوچک باران از ابر و نزول آن بر زمین شود ، بلکه این ذرات کوچک علی رغم طوفان و ابری که صحنه آسمان را پوشانده است ، راه خود را از لابلای آن ها به سوی زمین پیدا می کنند و نرم نرم بر زمین های تشنه پاشیده می شوند تا به خوبی آن ها را سیراب کنند و درعین حال ویرانی به بار نیاورند .

باد و طوفانی که گاه درختان عظیم را از جا می کند و صخره ها را به حرکت درمی آورد ، به قطره کوچک و لطیف باران اجازه می دهد که از لابلای آن بگذرد و بر زمین قرار گیرد .

(۹۴) سوره روم

این نکته نیز قابل توجه است که قطعه قطعه بودن ابرها هرچند در یک روز ابری که ابر تمام صفحه آسمان را پوشانیده، برای ما چندان

ص: ۷۰

محسوس نیست ، اما به هنگامی که با هواپیما از لابلائی ابرها عبور می کنیم یا بر فراز آن قرار می گیریم ، کاملاً روشن و نمایان است .

۴۹ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ

هرچند پیش از آن که بر آنان نازل شود ، مأیوس بودند .

« مُبْلِسٍ » از ماده « اِبْلَاس » به معنی یأس و نومیدی است .

این یأس و آن بشارت را کسانی به خوبی درک می کنند که همچون عرب های بیابانگرد حیات و زندگیشان پیوند بسیار نزدیکی با همین قطره های باران دارد .

آن ها در حالی که گاه ناامیدی و یأس ، سایه شوم و سنگینی بر جان و روحشان افکنده و آثار تشنگی و عطش در وجود آن ها و دام ها و زمین مزروعیشان آشکارگشته ، ناگهان بادهایی که پیش قراولان نزول باران هستند ، به حرکت درمی آید ، بادهایی که بوی باران از لابلائی به مشام می رسد .

جزء بیست و یکم (۹۵)

چند لحظه می گذرد ، ابرها در آسمان گسترده می شوند ، غلیظ تر و فشرده تر می گردند و سپس باران شروع می شود ، گودال ها از آب زلال پر می شود ، جوی های کوچک و بزرگ از این مائده آسمانی لبریز می گردد ، زندگی و حیات در زمین های خشک و هم در اعماق دل این بیابانگردان جوانه می زند ، برق امید در دل هایشان می درخشد و ابرهای تاریک یأس و نومیدی کنار می رود .

ص: ۷۱

۵۰. فَأَنْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می کند، آن کس (که زمین مرده را زنده کرد) زنده کننده مردگان در قیامت است و او بر همه چیز توانا است .

(۹۶) سوره روم

تکیه روی جمله « فَأَنْظُرْ » (بنگر) اشاره به این است که آن قدر آثار رحمت الهی در احیای زمین های مرده به وسیله نزول باران آشکار است ، که با یک نگاه کردن بدون نیاز به جستجوگری بر هر انسان ظاهر می شود. تعبیر به « رحمت الهی » در مورد باران ، اشاره به آثار پربرکت آن از جهات مختلف است .

باران، زمین های خشک را آبیاری و بذر گیاهان را پرورش می دهد.

باران ، به درختان ، زندگی و حیات نوین می بخشد .

باران ، گرد و غبار هوا را فرومی نشاند و محیط زیست انسان را سالم و پاک می کند .

باران ، گیاهان را شستشو داده و به آن ها طراوت می بخشد .

باران هوا را مرطوب و ملایم و برای انسان قابل استنشاق می کند .

باران ، به زمین فرومی رود و بعد از چندی به صورت قنات ها

و چشمه ها ظاهر می شود .

باران ، نهرها و سیلاب هایی به راه می اندازد که بعد از مهار شدن در پشت سدها ، تولید برق و نور و روشنایی و حرکت می کنند .

جزء بیست و یکم (۹۷)

و بالاخره باران ، هوای گرم و سرد ، هردو را تعدیل می کند ، از گرمی می کاهد و سردی را قابل تحمل می کند .

تعبیر به « رحمت » در مورد باران در آیات دیگر قرآن نیز منعکس است ؛ از جمله در آیه ۴۸ سوره فرقان و ۶۳ سوره نمل .

و نیز در آیه ۲۸ سوره شوری می خوانیم: « وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ : او کسی است که باران را نازل می کند ، بعد از آن که مردم نومید شده اند و دامنه رحمت خود را می گستراند» .

سپس با توجه به پیوندی که مبدأ و معاد در مسائل مختلف دارند ، در پایان آیه می افزاید : « إِنَّ ذَلِكَ لُمُحِي الْمَوْتَى وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » .

تعبیر به « مُحِي » به صورت اسم فاعل به جای فعل مضارع ، مخصوصاً با « لام » تأکید ، دلیل بر نهایت تأکید است .

(۹۸) سوره روم

بارها در آیات قرآن دیده ایم که این کتاب آسمانی برای اثبات مسأله معاد ، زنده شدن زمین مرده را بعد از نزول باران ، به عنوان گواه انتخاب می کند .

ص: ۷۳

در آیه ۱۱ سوره ق نیز بعد از ذکر حیات زمین های مرده ، می فرماید : « كَذَلِكَ الْخُرُوجُ : رستاخیز نیز چنین است » . شبیه همین تعبیر در آیه ۹ سوره فاطر نیز آمده است که می فرماید: « كَذَلِكَ النُّشُورُ : نشور در قیامت این گونه است » .

در واقع قانون حیات و مرگ همه جا شبیه یکدیگر است ؛ کسی که با چند قطره باران ، زمین مرده را زنده می کند و شور و جنبش و حرکت در آن می آفریند و این کار همه سال و گاه همه روز تکرار می شود ، این توانایی را دارد که انسان ها را نیز بعد از مرگ زنده کند ، همه جا مرگ به دست او است و حیات نیز به فرمان او .

۵۱ وَ لَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ

جزء بیست و یکم (۹۹)

و اگر ما بادی بفرستیم (داغ و سوزان) و بر اثر آن زراعت و باغ خودرا زرد و پژمرده ببینند ، راه کفران را پیش می گیرند .

کلمه « مُصْفَرًّا » از ماده « صَفَرَه » به معنی رنگ زرد است و به اعتقاد اکثر مفسران ، ضمیر « رَأَوْهُ » به گیاهان و درختان بازمی گردد که بر اثر وزش بادهای مضرّ ، زرد و پژمرده می شوند . آن ها افراد ضعیف و کم ظرفیتی هستند و آن چنانند که قبل از آمدن باران مایوس و بعد از نزول آن ، بسیار شادند و اگر روزی باد سمومی بوزد و زندگی آنان موقتا گرفتار مشکلاتی گردد ، فریادشان بلند می شود و زبان به کفر می گشایند .

به عکس مؤمنان راستین که از نعمت خدا شادند و شکرگزار و در مصائب و مشکلات صبورند و شکیبیا، دگرگونی های زندگی مادی، کمترین خللی وارد نمی کند و همچون کوردلان ضعیف الایمان با وزش یک باد مؤمن و با وزش باد دیگر کافر نمی شوند .

نکته جالب این که در این جا بادهای مفید و باران زا به صورت صیغه جمع آمده (ریاح) اما در مورد بادهای زیان بار، صیغه مفرد

(۱۰۰) سوره روم

(ریح)، اشاره به این که اغلب بادهای مفید هستند و باد سموم، جنبه استثنایی دارد که گاه در یک ماه و یا یک سال، یک بار می وزد اما وزش های مفید در تمام روزها و شب ها درجریانند .

آخرین نکته ای که ذکر آن در ذیل این آیه ضروری به نظر می رسد، تفاوت «يَسْتَبِشِرُونَ» (خوشحال می شوند) که در مورد وزش های مفید و نافع در آیات گذشته آمده است، با جمله «لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ» (بعد از آن به کفر خود ادامه می دهند) که در این آیه آمده، می باشد .

این تفاوت نشان می دهد که آنان آن همه نعمت های بزرگ و پی درپی خدا را می بینند و خوشحال می شوند، اما اگر برای یک بار و یک روز مصیبتی فرا رسد، چنان داد و فریاد می کشند و به سوی کفر می روند که گویی از آن دست بردار نیستند .

درست همانند کسانی که یک عمر سالم هستند و زبان به شکر باز

نمی کنند، اما یک شب که در آتش تب می سوزند، آن چه کفر و ناسزا است ، می گویند و چنین است حال افراد بی دانش و ضعیف الایمان .

جزء بیست و یکم (۱۰۱)

در این زمینه در ذیل آیه ۳۵ همین سوره و آیه ۹ و ۱۰ سوره هود و آیه ۱۱ سوره حج بحث های دیگری مطرح شده است که می توانید به آن ها مراجعه نمایید .

کودکی خود را به خاطر بسیار

۵۴ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ

خدا همان کسی است که شما را آفرید ، درحالی که ضعیف بودید ، سپس بعد از این ضعیف و ناتوانی قوت بخشید و باز بعد از قوت ، ضعیف و پیری قرار داد ، او هرچه بخواهد ، می آفریند و او است عالم و قادر .

در آغاز چنان ناتوان بودید که حتی قدرت دور کردن مگسی از خود را نداشتید ، یا این که قادر نبودید آب دهان خود را نگه دارید ، این از نظر جسمانی ، و از نظر فکری به مصداق « لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا » (هیچ چیز نمی دانستید) حتی پدر و مادر مهربانی را که دائما مراقب شما بودند ، نمی شناختید .

(۱۰۲) سوره روم

ولی کم کم دارای رشد و قدرت شدید، اندامی نیرومند و فکری

ص: ۷۶

قوی و عقلی توانا و درکی وسیع پیدا کردید .

و با این حال نمی توانستید این قدرت را نگه دارید و درست همانند انسانی که از دامنه کوه بلندی به فراز قله رسیده ، از طرف دیگر سرایشی را شروع کردید و باز به قعر دره ضعف و ناتوانی جسمی و روحی رسیدید .

این دگرگونی ها و فراز و نشیب ها ، بهترین دلیل برای این حقیقت است که نه آن قوت از شما بود و نه آن ضعف ، بلکه هر دو از ناحیه دیگری بود و این خود نشانه آن است که چرخ وجود شما را دیگری می گرداند و هر چه دارید، عارضی است .

این همان است که امیرمؤمنان علی در گفتار نورانیش به آن

جزء بیست و یکم (۱۰۳)

اشاره کرده ، می فرماید : « عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهَمَمِ : من خدا را در فسخ تصمیم های محکم و گشودن گره ها و نقض اراده های قوی و ناکام ماندن آن شناختم » (۱) ، من از این دگرگونی ها فهمیدم که قدرت اصلی ، دست دیگری است و ما از خود چیزی نداریم جز آن چه او به مامی بخشد .

جالب توجه این که در مورد ضعف دوم که برای انسان پیش می آید، کلمه « شَیْبَه » (پیری) را نیز اضافه می کند ، ولی در

ص: ۷۷

ضعف اول ، نامی از « کودکی » نمی برد .

این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که ضعف پیری ، دردناک تر است ، زیرا اولاً روبه سوی مرگ و فنا دارد ، برعکس ضعف کودکی و ثانیاً توقعی که از پیران سالخورده و باتجربه دارند، هرگز از کودکان نیست ، در حالی که گاه ضعف و ناتوانی آن ها یکسان است و این بسیار عبرت انگیز می باشد .

۱ «نهج البلاغه» ، کلمات قصار، شماره ۲۵۰ .

(۱۰۴) سوره روم

این مرحله است که قدرتمندان یاغی و سرکش را به زانو درمی آورد و به ضعف و زبونی و بیچارگی می کشاند .

پایان سوره روم

ص: ۷۸

سوره لقمان

سوره لقمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ الَآمَآ

الم .

۲ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ

این آیات کتاب حکیم است (آیاتی پر محتوا و استوار) .

این سوره ، با ذکر عظمت و اهمیت قرآن آغاز می شود و بیان حروف مقطعه در ابتدای آن نیز اشاره لطیفی به همین حقیقت است، که این آیات که از حروف ساده الفبا ترکیب یافته ، چنان محتوایی بزرگ و عالی دارد که سرنوشت انسان ها را به کلی دگرگون می سازد .

« تِلْكَ » در لسان عرب برای اشاره به دور است ، این تعبیر مخصوصا کنایه از عظمت و اهمیت این آیات است گویی در اوج آسمان ها و در نقطه دوردستی قرار گرفته .

(۱۰۶) سوره لقمان

توصیف « كِتَابِ » به « حَكِيمِ » یا به خاطر استحکام محتوای آن است ، چرا که هرگز باطل به آن راه نمی یابد و هرگونه خرافه را از خود دور می سازد جز حق نمی گوید و جز به راه حق دعوت نمی کند ، درست در مقابل « لَهُوَ الْحَدِيثُ » (سخنان بیهوده) که در آیات بعد می آید قرار دارد .

و یا به معنی آن است که این قرآن همچون دانشمند حکیمی است که در عین خاموشی با هزار زبان سخن می گوید، تعلیم می دهد، اندرز می گوید، تشویق می کند، انذار می نماید، داستان های عبرت انگیز بیان می کند و خلاصه به تمام معنی دارای حکمت است و این سرآغاز تناسب مستقیمی دارد با سخنان « لقمان حکیم » که در این سوره از آن بحث به میان آمده است. البته هیچ مانعی ندارد که هر دو معنی « حکمت » در آیه فوق منظور باشد .

۳ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ

مایه هدایت و رحمت برای نیکوکاران است .

جزء بیست و یکم (۱۰۷)

« هدایت » در حقیقت مقدمه ای است برای « رحمت پروردگار » ، چراکه انسان نخست در پرتو نور قرآن حقیقت را پیدا می کند و به آن معتقد می شود و در عمل خود آن را به کار می بندد و در آغاز سوره نمل، مایه هدایت و بشارت « مؤمنین » (هدی و بشری للمؤمنین) .

و در آغاز سوره بقره ، مایه هدایت « متقین » « هدی للمتقین » .

این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که بدون تقوا و پرهیزگاری روح تسلیم و پذیرش حقایق در انسان زنده نمی شود و طبعا هدایتی در کار نخواهد بود .

و از این مرحله پذیرش حق که بگذریم ، مرحله ایمان فرامی رسد که علاوه بر هدایت، بشارت به نعمت های الهی نیز وجود خواهد داشت .

ص: ۸۰

و اگر از مرحله تقوی و ایمان فراتر رویم و به مرحله عمل صالح برسیم رحمت خدا نیز در آنجا افزوده می شود .

بنابراین سه آیه فوق ، سه مرحله پی درپی از مراحل تکامل بندگان خدا را بازگو می کند: مرحله پذیرش حق ، مرحله ایمان و مرحله عمل و

(۱۰۸) سوره لقمان

قرآن در این سه مرحله به ترتیب مایه « هدایت » و « رحمت » است .

ویژگی های سه گانه نیکوکاران

۴ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ

همان ها که نماز را برپا می دارند ، زکات را ادا می کنند و به آخرت یقین دارند .

این آیه محسنین را با سه وصف ، توصیف کرده ، می گوید: « آنها کسانی هستند که نماز را برپا می دارند ، زکات را ادا می کنند و به آخرت یقین دارند .»

پیوند آن ها با خالق از طریق نماز و با خلق خدا از طریق زکات ، قطعی است و یقین آنها به دادگاه قیامت انگیزه نیرومندی است برای پرهیز از گناه و برای انجام وظایف .

۵ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

آن ها بر طریق هدایت پروردگارشان هستند و آن هایند رستگاران .

جمله « اُولَئِكَ عَلَي هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ » از یک سو نشان می دهد که هدایت آنها از طرف پروردگارشان تضمین شده است و از سوی دیگر تعبیر « عَلَي »، دلیل بر این است که گویی هدایت برای آنها یک مرکب راهوار است و آنها بر این مرکب سوار و مسلطند .

و از این جا تفاوت این « هدایت » با هدایتی که در آغاز سوره آمده روشن می شود ، چرا که هدایت نخستین همان آمادگی پذیرش حق است و در این هدایت برنامه وصول به مقصد می باشد.

۶ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا اُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ

بعضی از مردم سخنان باطل و بیهوده خریداری می کنند تا مردم را از روی جهل و نادانی گمراه سازند و آیات الهی را به استهزاء و سخریه گیرند، برای آن ها عذاب خوارکننده است

(۱۱۰) سوره لقمان

« لَهْوَالْحَدِيثِ » مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که هرگونه سخنان یا آهنگ های سرگرم کننده و غفلت را که انسان را به بیهودگی یا گمراهی می کشاند دربرمی گیرد ، خواه از قبیل « غنا » و الحان و آهنگ های شهوت انگیز و هوس آلود باشد و خواه بیهودگی و فساد .

اما توصیف عذاب به « مُهينٌ » (خوارکننده و اهانت بار) به خاطر

آن است که جریمه باید همانند جرم باشد ، آن ها نسبت به آیات الهی توهین کردند ، خداوند هم برای آن ها مجازاتی تعیین کرده که علاوه بر دردناک بودن توهین آور نیز می باشد .

قانون جاذبه و دافعه

۱۰ خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ

آسمان ها را بدون ستونی که قابل رؤیت باشد آفرید و در زمین کوه هایی افکند تا شمارا به لرزه درنیارود و از هر گونه جنبنده روی آن منتشر ساخت و از آسمان آبی نازل کردیم و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفت های گیاهان پرارزش رویاندیم .

جزء بیست و یکم (۱۱۱)

« عَمَدٍ » جمع « عَمُود » به معنی ستون است و مقید ساختن آن به « تَرَوْنَهَا » ، دلیل براین است که آسمان ستون های مریی ندارد ، مفهوم این سخن آن است که ستون هایی دارد اما غیر قابل رؤیت است ، این تعبیر اشاره لطیفی است به قانون جاذبه و دافعه که همچون ستونی بسیار نیرومند اما نامریی کرات آسمانی را در جای خود نگه داشته .

« تَمِيدٌ » از ماده مَئِد (بر وزن صَئِد) به معنی تزلزل

و اضطراب اشیاء عظیم است .

در حدیثی که « حسین بن خالد » از امام علی بن موسی الرضا نقل کرده به این معنی تصریح شده است ، فرمود :

(۱۱۲) سوره لقمان

« سُبْحَانَ اللَّهِ ، أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ؟ قُلْتُ بَلَى ، فَقَالَ : ثُمَّ عَمَدٌ وَ لَكِنْ لَا تَرَوْنَهَا : منزّه است خدا ، آیا خداوند نمی فرماید بدون ستونی که آن را مشاهده کنید راوی می گوید عرض کردم: آری فرمود: پس ستون هایی هست ولی شما آن را نمی بینید» . (۱)

تبادل نیروی جاذبه و دافعه در کرات آسمانی

برای جمله «بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» دو تفسیر گفته اند: نخست این که «همان گونه که می بینید آسمان، بی ستون است» (گویی در اصل چنین بوده، تَرَوْنَهَا بِغَيْرِ عَمَدٍ) .

دیگر این که «تَرَوْنَهَا»، صفت برای «عَمَدٍ» بوده باشد که معنیش چنین است، آسمان ها را بدون ستونی که مرئی باشد، برافراشته است، که لازمه آن وجود ستونی برای آسمان است، اما ستونی نامرئی .

و این همان است که از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در حدیث

جزء بیست و یکم (۱۱۳)

حسین بن خالد آمده است، او می گوید از امام ابی الحسن الرضا علیه السلام پرسیدم، این که خداوند فرموده «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْجُبُكِ» (سوگند به

ص: ۸۴

۱- «تفسیر برهان» ، جلد ۲ ، صفحه ۲۷۸ .

آسمان که دارای راه هاست) یعنی چه، فرمود: این آسمان راه هایی به سوی زمین دارد. حسین بن خالد می گوید: عرض کردم: چگونه می تواند راه ارتباطی با زمین داشته باشد در حالی که خداوند می فرماید: آسمان ها بی ستون است، امام فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ، أَلَيْسَ اللَّهُ بِقَوْلٍ بَغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا؟ قُلْتُ بَلَى، فَقَالَ ثُمَّ عَمَدٌ وَ لَكِنْ لَا تَرَوْنَهَا» (عجیب است، آیا خداوند نمی فرماید بدون ستونی که قابل مشاهده باشد؟ من عرض کردم آری، فرمود: پس ستون هایی هست ولیکن شما آن را نمی بینید؟). (۱)

این آیه با توجه به حدیثی که در تفسیر آن وارد شده است، پرده از روی یک حقیقت علمی برداشته که در زمان نزول آیات، بر کسی

(۱۱۴) سوره لقمان

آشکار نبود، چرا که در آن زمان هیئت بطلمیوس با قدرت هرچه تمام تر، بر محافل علمی جهان و بر افکار مردم حکومت می کرد، و طبق آن آسمان ها به صورت کراتی تو در تو همانند طبقات پیاز روی هم قرار داشتند و طبعاً هیچ کدام معلق و بی ستون نبود، بلکه هر کدام بر دیگری تکیه داشت، ولی حدود هزار سال بعد از نزول این آیات، علم و دانش بشر به این جا رسید که افلاک پوست پیازی، به کلی موهوم است و آنچه

ص: ۸۵

۱- این حدیث را در تفسیر برهان از تفسیر علی بن ابراهیم و همچنین از تفسیر عیاشی نقل کرده است. (برهان، جلد ۲، صفحه ۲۷۸).

واقعیت دارد، این است که کرات آسمان هرکدام در مدار و جایگاه خود، معلق و ثابتند، بی آن که تکیه گاهی داشته باشند، و تنها چیزی که آن ها را در جای خود ثابت می دارد، تعادل قوه جاذبه و دافعه است که یکی ارتباط با جرم این کرات دارد و دیگری مربوط به حرکت آن هاست.

این تعادل جاذبه و دافعه به صورت یک ستون نامرئی، کرات آسمان را در جای خود نگه داشته است .

حدیثی که از امیرمؤمنان علی علیه السلام در این زمینه نقل شده بسیار

جزء بیست و یکم (۱۱۵)

جالب است، طبق این حدیث امام فرمود: «هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مِثْلُ الْمَدَائِنِ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ مَرْبُوطَةٌ كُلُّ مَدِينَةٍ إِلَى عَمُودٍ مِنْ نُورٍ» (۱).

«این ستارگانی که در آسمانند، شهرهایی هستند همچون شهرهای روی زمین که هر شهری با شهر دیگر (هر ستاره ای با ستاره دیگر) با ستونی از نور مربوط است .

آیا تعبیری روشن تر و رساتر از «ستون نامرئی» یا «ستونی از نور» در افق ادبیات آن روز برای ذکر امواج جاذبه و تعادل آن

ص: ۸۶

۱- « سفینه البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۵۷۴ ، نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی .

با نیروی دافعه پیدا می شود؟ (۱)

فلسفه آفرینش کوه ها

اشاره

(۱۱۶) سوره لقمان

سپس درباره فلسفه « آفرینش کوه ها » می گوید: وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ .

این آیه که نظایر فراوانی در قرآن دارد نشان می دهد که کوه ها وسیله ثبات زمین هستند ، امروز از نظر علمی نیز این حقیقت ثابت شده که کوه ها از جهات متعددی مایه ثبات زمین هستند .

از این نظر که ریشه های آن ها به هم پیوسته و همچون زره محکمی ، کره زمین را در برابر فشارهایی که از حرارت درونی ناشی می شود حفظ می کند و اگر آن ها نبودند زلزله های ویرانگر آنقدر زیاد بود که شاید مجالی به انسان برای زندگی نمی داد .

و از این نظر که این قشر محکم در برابر فشار جاذبه ماه و خورشید مقاومت می کند که اگر کوه ها نبود ، جزر و مد عظیمی در پوسته خاکی زمین به وجود می آمد که بی شباهت به جزر و مد دریاها نبودند و زندگی را بر انسان ناممکن می ساخت .

و از این نظر که فشار طوفان ها را در هم می شکند و تماس

ص: ۸۷

۱- برای توضیح بیشتر به کتاب «قرآن و آخرین پیامبر» صفحه ۱۶۶ به بعد مراجعه فرمائید .

هوای مجاور زمین را به هنگام حرکت وضعی زمین به حداقل می‌رساند و اگر آن‌ها نبودند صفحه زمین همچون کویرهای خشک در تمام طول شب و روز صحنه طوفان‌های مرگبار و بادهای کوبنده بود. (۱)

جزء بیست و یکم (۱۱۷)

حال که نعمت آرامش آسمان به وسیله ستون نامرئیش و آرامش زمین به وسیله کوه‌ها تأمین شد نوبت به آفرینش موجودات زنده و آرامش آنها می‌رسد که در محیطی آرام بتوانند قدم به عرصه حیات بگذارند. تعبیر به « مِنْ كُلِّ دَائِبَةٍ »، اشاره به تنوع حیات و زندگی در چهره‌های مختلف است از جنبندگان که با چشم عادی دیده نمی‌شوند و سرتاسر محیط ما را پر کرده‌اند گرفته، تا جنبندگان غول‌پیکری که عظمت آن‌ها انسان را در وحشت فرو می‌برد.

همچنین جنبندگان به رنگ‌های مختلف و چهره‌های کاملاً متفاوت، آبزبان و هوازیان، پرنده‌گان و خزنده‌گان، حشرات گوناگون و مانند آن‌ها که هر کدام برای خود عالمی دارند و مسأله حیات را در صدها هزار آینه منعکس می‌سازند.

ص: ۸۸

۱- توضیح بیشتر درباره فواید کوه‌ها را در « تفسیر نمونه »، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۳ به بعد مطالعه فرمایید.

۱۶ يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ

(۱۳۴) سوره لقمان

پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمان ها و زمین قرار گیرد خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد، خداوند دقیق و آگاه است.

« خَرْدَل » گیاهی است که دارای دانه های سیاه بسیار کوچکی

ص: ۱۰۰

است که در کوچکی و حقارت ضرب المثل می باشد .

اشاره به این که اعمال نیک و بد هرقدر کوچک و کم ارزش و هرقدر مخفی و پنهان باشد ، همانند خردلی که در درون سنگی در اعماق زمین ، یا در گوشه ای از آسمان ها مخفی باشد ، خداوند لطیف و خبیر که از تمام موجودات کوچک و بزرگ و صغیر و کبیر در سراسر عالم هستی آگاه است آن را برای حساب و پاداش و کیفر حاضر می کند و چیزی در این دستگاه گم نمی شود .

توجه به این آگاهی پروردگار از اعمال انسان و محفوظ ماندن همه نیکی ها و بدی ها در کتاب علم پروردگار و نابود نشدن چیزی در این عالم محرک قوی به سوی خیرات و بازدارنده از شرور و بدی ها است .

جزء بیست و یکم (۱۳۵)

۱۷ يَا بُنَيَّ اَقِمِ الصَّلَاةَ وَ اْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اَصْبِرْ عَلٰى مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ

پسرم ! نماز را برپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصیبتی که به تو می رسد با استقامت و شکیبا باش که این از کارهای مهم و اساسی است .

نماز مهمترین پیوند تو با خالق است ، نماز قلب تو را بیدار و روح تو را با مصفّی و زندگی تو را روشن می سازد .

آثار گناه را از جانت می شوید ، نور ایمان را در سرای قلبت پرتو افکن می دارد و تو را از فحشاء و منکرات باز می دارد .

ص: ۱۰۱

اما پیدا است که این جنبندگان نیاز به آب و غذا دارند، لذا در جمله های بعد به این دو موضوع اشاره کرده می گوید: «وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ».

به این ترتیب اساس زندگی همه جنبندگان، مخصوصا انسان را که آب و گیاه تشکیل می دهد بیان می کند، سفره ای است گسترده با غذاهای متنوع در سرتاسر روی زمین که هریک از آنها از نظر آفرینش، دلیلی است بر عظمت و قدرت پروردگار.

این آیه بار دیگر به «زوجیت در جهان گیاهان» اشاره می کند که آن نیز از معجزات علمی قرآن است، چرا که در آن زمان، زوجیت (وجود جنس نر و ماده) در جهان گیاهان به طور گسترده ثابت نشده بود و قرآن از آن پرده برداشت.

جزء بیست و یکم (۱۱۹)

زوجیت در گیاهان

در این جا تعبیر به «زوج» در مورد گیاهان قابل دقت است، گرچه غالب مفسران زوج را به معنی نوع و صنف، و ازواج را به معنی انواع و اصناف گرفته اند، ولی چه مانعی دارد که زوج را به معنی معروفش که قبل از هر معنی دیگر به ذهن می آید بگیریم و اشاره به زوجیت در جهان گیاهان باشد؟!

در گذشته انسان ها کم و بیش فهمیده بودند که بعضی از گیاهان

دارای نوع نر و نوع ماده است، و برای بارور ساختن گیاهان از طریق تلقیح استفاده می کردند. این مسأله در مورد درختان نخل کاملاً شناخته شده بود، ولی نخستین بار «لینه» دانشمند و گیاه شناس معروف سوئدی، در اواسط قرن ۱۸ میلادی، موفق به کشف این واقعیت شد که مسأله زوجیت در دنیای گیاهان تقریباً یک قانون عمومی است و گیاهان نیز همانند غالب حیوانات از طریق آمیزش نطفه نر و ماده بارور می شوند و سپس میوه می دهند.

ولی قرآن مجید قرن ها قبل از این دانشمند کرارا در آیات مختلف به زوجیت در جهان گیاهان اشاره کرده (در آیات مورد بحث، و در سوره رعد آیه ۴، و لقمان آیه ۱۰ و سوره ق آیه ۷) و این خود یکی از معجزات علمی قرآن است.

(۱۲۰) سوره لقمان

واژه «کریم» در اصل به معنی هر چیز پرارزش است، گاه در مورد انسان به کار می رود و گاه گیاهان، و گاهی حتی نامه توصیف به «کریم» می شود مانند سخن ملکه سبا در مورد نامه سلیمان: «إِنِّي الْقِيَّ إِلَيْكِ كِتَابٌ كَرِيمٌ» (۲۹ / نمل).

و منظور از گیاه کریم گیاهان پرفایده است و البته هر گیاهی دارای فوایدی است که با پیشرفت علم این حقیقت روز به روز آشکارتر می شود.

ضمناتوصیف زوج های گیاهان به « کریم » اشاره به انواع مواهبی

ص: ۹۰

است که در آن‌ها وجود دارد .

جزء بیست و یکم (۱۲۱)

۱۱ هَذَا خَلَقَ اللَّهُ فَارُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

این آفرینش خدا است ، اما به من نشان دهید معبودانی که غیر او هستند چه چیز را آفریده اند؟ ولی ظالمان در گمراهی آشکارند .

مسلمانان نمی‌توانستند ادعا کنند هیچ‌یک از مخلوقات این جهان مخلوق بت‌ها هستند ، بنابراین آن‌ها به توحید خالقیت معترف بودند ، با این حال چگونه می‌توانستند شرک در عبادت را توجیه کنند ، چرا که توحید خالقیت دلیل بر توحید ربوبیت و یگانگی مدبر عالم و آن هم دلیل بر توحید عبودیت است. می‌دانیم « ظُلم » معنی گسترده‌ای دارد که شامل قرار دادن هرچیز در غیر محل خودش می‌شود و از آنجا که مشرکان عبادت و گناه تدبیر جهان را در اختیار بت‌ها می‌گذاشتند مرتکب بزرگ‌ترین ظلم و ضلالت بودند .

(۱۲۲) سوره لقمان

ضمناً تعبیر فوق اشاره لطیفی است به ارتباط ظلم و ضلال زیرا هنگامی که انسان موقعیت موجودات عینی را در جهان نشناسد ، یا بشناسد و رعایت نکند و هرچیز را در جهان خویش نبیند ، مسلماً این ظلم سبب ضلالت و گمراهی او خواهد شد .

ص: ۹۱

۱۲ وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ

ما به لقمان حکمت دادیم (و به او گفتیم) شکر خدا را به جای آور ، هر کس شکرگزاری کند به سود خویش شکر کرده و آن کس که کفران کند (زیانی به خدا نمی رساند) چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است .

نام لقمان در دو آیه از قرآن در همین سوره آمده است ، در قرآن دلیل صریحی بر اینکه او پیامبر بوده است یا تنها یک فرد حکیم وجود

جزء بیست و یکم (۱۲۳)

ندارد ، ولی لحن قرآن در مورد لقمان ، نشان می دهد که او پیامبر نبود ، زیرا در مورد پیامبران سخن از رسالت و دعوت به سوی توحید و مبارزه با شرک و انحراف محیط و عدم مطالبه اجر و پاداش و نیز بشارت و انذار در برابر امت ها معمولاً دیده می شود ، در حالی که در مورد لقمان هیچ یک از این مسایل ذکر نشده و تنها اندرزهای او که به صورت خصوصی که با فرزندش بیان شده هر چند محتوای آن جنبه عمومی دارد ، آمده است و این گواه براین است که او تنها یک مرد حکیم بوده است .

در حدیثی که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز نقل شده چنین می خوانیم : « به حق می گوئیم که لقمان پیامبر نبود ولی بنده ای بود که

بسیار فکر می کرد، ایمان و یقینش عالی بود، خدا را دوست می داشت و خدا نیز او را دوست داشت و نعمت حکمت بر او ارزانی فرمود ...»

در بعضی از تواریخ آمده است که لقمان غلامی سیاه از مردم سودان مصر بود و با وجود چهره نازیبا، دلی روشن و روحی مصفا داشت، او از همان آغاز به راستی سخن می گفت و امانت را به خیانت نمی آلود و در اموری که مربوط به او نبود دخالت نمی کرد. (۱)

(۱۲۴) سوره لقمان

در بعضی از روایات آمده است که شخصی به لقمان گفت: «مگر تو با ما شبانی نمی کردی؟ در پاسخ گفت: آری چنین است. سؤال کننده پرسید: «پس از کجا این همه علم و حکمت نصیب تو شد؟» در پاسخ گفت: «قَدَرُ اللَّهِ وَ آدَاءُ الْأَمَانَةِ وَ صِدْقُ الْحَدِيثِ وَ الصَّمْتُ عَمَّا لَا يَغْنِينِي: این به خواست خدا بود و اداء امانت و راستگویی و سکوت در برابر آنچه به من مربوط نبود». (۲)

در ذیل روایتی که در بالا از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کردیم نیز چنین آمده است: «روزی لقمان در وسط روز برای استراحت خوابیده بود، ناگهان ندایی شنید که ای لقمان آیا می خواهی خداوند تو را خلیفه در زمین قرار دهد که در میان مردم به حق قضاوت کنی؟»

ص: ۹۳

لقمان در پاسخ آن ندا گفت: اگر پروردگارم مرا مخیر کند، راه عافیت را می پذیرم و تن به این آزمون بزرگ نمی دهم ولی اگر فرمان دهد فرمائش را به جان پذیرا می شوم، زیرا می دانم اگر چنین مسؤولیتی بر دوش من بگذارد حتما مرا کمک می کند و از لغزش ها نگه می دارد.

فرشتگان در حالی که آن ها را نمی دید گفتند: ای لقمان برای چه؟

گفت: برای این که داوری در میان مردم سخت ترین منزلگاه ها و مهم ترین مراحل است و امواج ظلم و ستم از هر سو متوجه آن است، اگر خدا انسان را حفظ کند شایسته نجات است و اگر راه خطا برود از راه بهشت منحرف شده است کسی که در دنیا سربزیر و در آخرت سربلند باشد بهتر از کسی است که در دنیا سربلند و در آخرت سربه زیر باشد و کسی که دنیا را بر آخرت برگزیند به دنیا نخواهد رسید و آخرت را نیز از دست خواهد داد.

فرشتگان از منطق جالب لقمان در شگفتی فرو رفتند، لقمان این سخن را گفت و به خواب فرو رفت و خداوند نور حکمت در دل او افکند، هنگامی که بیدار شد زبان به حکمت گشود ... (۲).

(۱۲۶) سوره لقمان

۱۳ وَ اِذْ قَالَ لُقْمٰنُ لِابْنِهٖ وَ هُوَ يَعِظُهٗ يٰبَنِّي لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ اِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ

ص: ۹۴

۱- «مجمع البيان»، ذیل آیات مورد بحث.

۲- «ان» و «لام» و «جمله اسمیه بودن» هر کدام یکی از اسباب

به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش گفت در حالی که او را موعظه می کرد پسرم! چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است .

حکمت لقمان ایجاب می کند که قبل از هر چیز به سراغ اساسی ترین مسأله عقیدتی برود و آن مسأله « توحید » است ، توحید در تمام زمینه ها و ابعاد ، زیرا هر حرکت تخریبی و ضدّ الهی از شرک سرچشمه می گیرد ، از دنیاپرستی ، مقام پرستی هواپرستی و مانند آن که هر کدام شاخه ای از شرک محسوب می شود. همان گونه که اساس تمام حرکت های صحیح و سازنده ، توحید است ، تنها دل به خدا بستن و سر بر فرمان او نهادن و از غیر او بریدن و همه بت ها رادر آستان کبریایی او هم درهم شکستن. قابل توجه این که لقمان حکیم ، دلیل بر نفی شرک را این ذکر می کند که شرک ظلم عظیم است ، آن هم با تعبیری که از چند جهت ، تأکید در بردارد. (۱)

جزء بیست و یکم (۱۲۷)

و چه ظلمی از این بالاتر که هم در مورد خدا انجام گرفته که موجود بی ارزشی را همتای او قرار دهند و هم درباره خلق خدا که آن ها را به گمراهی بکشانند و با اعمال جنایت بار خود آن ها را مورد ستم قرار

ص: ۹۵

دهند و هم درباره خویشتن که از اوج عزت عبودیت پروردگار به قعر درّه ذلت پرستش غیر او ساقط کنند .

پدر و مادر خود را پاس دارید

۱۴ وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالَهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ

۱ « اِنَّ » و « لام » و « جمله اسمیه بودن » هر کدام یکی از اسباب

تأکید است .

(۱۲۸) سوره لقمان

و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش او را بازحمت روی زحمت حمل کرد، (و به هنگام بارداری هر روز رنج و ناراحتی تازه ای را متحمل می شد) و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد (آری به او توصیه کردم) که شکر برای من و برای پدر و مادرت بجا آور که بازگشت همه شما به سوی من است .

این مسأله از نظر علمی ثابت شده و تجربه نیز نشان داده که مادران در دوران بارداری گرفتار وهن و سستی می شوند ، چرا که شیره جان و مغز استخوانشان را به پرورش جنین خود اختصاص می دهند و از تمام مواد حیاتی وجود خود بهترینش را تقدیم او می دارند .

به همین دلیل ، مادران در دوران بارداری گرفتار کمبود انواع ویتامین ها می شوند که اگر جبران نگردد ناراحتی هایی برای آن ها به وجود می آورد ، حتی این مطلب در دوران رضاع و شیر دادن نیز ادامه

ص: ۹۶

می یابد ، چرا که « شیر » شیره جان مادر است .

جزء بیست و یکم (۱۲۹)

به دنبال آن می افزاید : همانگونه که در جای دیگر قرآن نیز اشاره شده است « وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ :
مادران فرزندانشان را دو سال تمام شیر می دهند » (۲۳۳ / بقره) .

البته منظور دوران کامل شیرخوارگی است هرچند ممکن است گاهی کمتر از آن انجام شود .

به هر حال مادر در این ۳۳ ماه (دوران حمل و دوران شیرخوارگی) بزرگترین فداکاری را هم از نظر روحی و عاطفی و هم از نظر جسمی و هم از جهت خدمات در مورد فرزندش انجام می دهد . جالب این که در آغاز توصیه درباره هردومی کند ولی به هنگام بیان زحمات و خدمات تکیه روی زحمات مادر می نماید تا انسان را متوجه ایثارگری ها و حق عظیم او می سازد . سپس می گوید : « أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ » .

شکر مرا به جا آور که خالق و منعم اصلی توام و چنین پدر و مادر مهربانی به تو داده ام و هم شکر پدر و مادرت را که واسطه این فیض و عهده دار انتقال نعمت های من به تو می باشند .

(۱۳۰) سوره لقمان

و چقدر جالب و پرمعنی است که شکر پدر و مادر درست در کنار شکر خدا قرار گرفته .

و در پایان آیه با لحنی که خالی از تهدید و عتاب نیست می فرماید : « إِلَيَّ الْمَصِيرُ » .

ص: ۹۷

آری اگر در اینجا کوتاهی کنید در آنجا تمام این حقوق و زحمات و خدمات مورد بررسی قرار می گیرد و موبه مو حساب می شود ، باید از عهده حساب الهی در مورد شکر نعمت هایش و هم چنین در مورد شکر وجود پدر و مادر و عواطف پاک و بی آلایش آن هابرایید .

بعضی از مفسران در اینجا به نکته ای توجه کرده اند که در قرآن مجید تأکید بر رعایت حقوق پدر و مادر کرارا آمده است ، اما سفارش نسبت به فرزندان کمتر دیده می شود (جز در مورد نهی از کشتن فرزندان که یک عادت شوم و زشت استثنایی در عصر جاهلیت بوده است) .

این به خاطر آن است که پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان را به دست فراموشی بسپارند ، در حالی که زیاد دیده شده است که فرزندان ، پدر و مادر را مخصوصاً به هنگام پیری و از کارافتادگی فراموش می کنند و این دردناک ترین حالت برای آن ها و بدترین ناشکری برای فرزندان محسوب می شود . (۱)

جزء بیست و یکم (۱۳۱)

رابطه خویشاوندی نباید مقدم بر رابطه با خدا باشد

۱۵ وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ

ص: ۹۸

و هرگاه آن ها تلاش کنند که موجودی را شریک من قرار دهی که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است) از آن ها اطاعت مکن، ولی با آن ها در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن و پیروی از راه کسانی بنما که به سوی من آمده اند، سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه عمل می کردید آگاه می کنم .

(۱۳۲) سوره لقمان

هرگز نباید رابطه خویشاوندی انسان و پدر و مادرش ، مقدم بر رابطه او با خدا باشد و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او گردد .

تعبیر به « جاهلِ داکِّ » اشاره به این است که پدر و مادر گاه به گمان این که سعادت فرزند را می خواهند ، تلاش و کوشش می کنند که او را به عقیده انحرافی خود بکشانند .

وظیفه فرزندان این است که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند و استقلال فکری خود را حفظ کرده ، عقیده توحید را با هیچ چیز معاوضه نکنند .

ضمنا جمله « مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ : چیزی که به آن علم و آگاهی نداری » اشاره به این است که اگر فرضا دلایل بطلان شرک را نادیده بگیریم ، حداقل دلیلی بر اثبات آن نیست و هیچ شخص بهانه جویی نیز

نمی تواند دلیلی بر اثبات شرک اقامه کند .

جزء بیست و یکم (۱۳۳)

باز از آنجا که ممکن است ، این فرمان ، این توهم را به وجود آورد که در برابر پدر و مادر مشرک، باید شدت عمل و بی حرمتی به خرج داد، بلافاصله اضافه می کند که عدم اطاعت آن ها در مسأله کفر و شرک ، دلیل بر قطع رابطه مطلق با آن ها نیست بلکه در عین حال «با آن ها در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن» « وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا » .

از نظر دنیا و زندگی مادی با آن ها مهر و محبت و ملاحظت کن و از نظر اعتقاد و برنامه های مذهبی، تسلیم افکار و پیشنهاد های آن ها نباش ، این درست نقطه اصلی اعتدال است که حقوق خدا و پدر و مادر ، در آن جمع است .

نظارت عمومی

بعد از برنامه نماز به مهم ترین دستور اجتماعی یعنی « امر به معروف و نهی از منکر » پرداخته می گوید : « وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ

(۱۳۶) سوره لقمان

وَ أَنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ »

و بعد از این سه دستور مهم عملی به مسأله صبر و استقامت که در برابر ایمان همچون سر نسبت به تن است ، پرداخته می گوید : « وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا اَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ »

مسلم است که در همه کارهای اجتماعی مخصوصا در برنامه امر به معروف و نهی از منکر ، مشکلات فراوانی وجود دارد و سودپرستان سلطه جو ، گنه کاران آلوده و خودخواه ، به آسانی تسلیم نمی شوند و حتی در مقام اذیت و آزار و متهم ساختن آمران به معروف و ناهیان از منکر برمی آیند که بدون صبر و استقامت و شکیبایی هرگز نمی توان بر این مشکلات پیروز شد .

« عَزْمٌ » به معنی اراده محکم است و تعبیر به « عَزْمُ الْأُمُورِ » در اینجا یا به معنی کارهایی است که دستور مؤکد از سوی پروردگار به آن داده شده است و یا کارهایی که انسان باید نسبت به آن عزم آهنین و تصمیم راسخ داشته باشد و هر کدام از این دو معنی باشد اشاره

جزء بیست و یکم (۱۳۷)

به اهمیت آن است .

۱۸ وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ

« پسرم! » با بی اعتنایی از مردم روی مگردان و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.

۱۹ وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ

(پسرم!) در راه رفتن اعتدال را رعایت کن ، از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزین) که زشت ترین صداها صدای خران است .

« تُصَيَّرُ » از ماده « صَيَّرَ » در اصل یک نوع بیماری است که به شتر دست می دهد و گردن خود را کج می کند . « مَرَحٌ » به معنی غرور و مستی ناشی از نعمت است .

(۱۳۸) سوره لقمان

« مُخْتَالٌ » از ماده « خيَالٌ » و « خِيَالٌ » به معنی کسی است که با یک سلسله تخیلات و پندارها خود را بزرگ می بیند .

« فَخُورٌ » از ماده « فخرٌ » به معنی کسی است که نسبت به دیگران فخر فروشی می کند (تفاوت « مُخْتَالٌ » و « فَخُورٌ » در این است که اولی اشاره به تخیلات کبرآلود ذهنی است و دومی به اعمال کبرآمیز خارجی است) .

و به این ترتیب لقمان حکیم در این جا از دو صفت بسیار زشت ناپسند که مایه از هم پاشیدن روابط صمیمانه اجتماعی است اشاره می کند : یکی تکبر و بی اعتنایی و دیگر خودپسندی است که هر دو در این جهت مشترک اند که انسان را در عالمی از توهم و پندار و خود برترینی فرومی برند و رابطه او را از دیگران قطع می کنند .

جزء بیست و یکم (۱۳۹)

مخصوصاً با توجه به ریشه لغوی « صِیْعَر » روشن می شود که این گونه صفات یک نوع بیماری روانی و اخلاقی است ، یک نوع انحراف در تشخیص و تفکر است و گرنه یک انسان سالم از نظر روح و روان هرگز گرفتار این گونه پندارها و تخیلات نمی شود .

ناگفته پیدا است که منظور « لقمان » ، تنها مسأله روی گرداندن از مردم و یا راه رفتن مغرورانه نیست ، بلکه منظور مبارزه با تمام مظاهر تکبر و غرور است اما از آنجا که این گونه صفات قبل از هر چیز خود را در حرکات عادی و روزانه نشان می دهد ، انگشت روی این مظاهر خاص گذارده است .

« نهی » از « خود برتر بینی » و « خودپسندی » که یکی سبب می شود انسان نسبت به بندگان خدا تکبر کند و دیگری سبب می شود که انسان خود را در حد کمال پندارد و در نتیجه درهای

تکامل را بروی خود ببندد .

میان‌ه روی در رفتار و گفتار

(۱۴۰) سوره لقمان

آیه دوم « امر » به رعایت اعتدال در « عمل » و « سخن » است ، زیرا تکیه روی اعتدال در راه رفتن یا آهنگ صدا در حقیقت به عنوان مثال است .

و به راستی کسی که این صفات چهارگانه را دارد انسان موفق و خوشبخت و پیروزی است ، در میان مردم محبوب و در پیشگاه خدا عزیز است .

قابل توجه این که ممکن است در محیط زندگی ما صداهایی ناراحت کننده تر از صدای خران هست (مانند صدای کشیده شدن بعضی از قطعات فلزات به یکدیگر که انسان به هنگام شنیدنش احساس می کند ، گوشت اندامش فرو می ریزد) . ولی بدون شک این صداها جنبه عمومی و همگانی ندارد .

به علاوه ناراحت کننده بودن با زشت تر بودن فرق دارد ، آنچه به راستی از صداهای معمولی که انسان می شنود از همه زشت تر است همان صدای الاغ می باشد ، که نعره ها و فریادهای مغروران و ابلهان به آن تشبیه شده است .

جزء بیست و یکم (۱۴۱)

نه تنها زشتی از نظر بلندی صدا و طرز آن ، بلکه گاه به جهت بی دلیل بودن ، چرا که به گفته بعضی از مفسران صدای حیوانات دیگر

ص: ۱۰۵

غالباً به واسطه نیازی است، اما این حیوان گاهی بی جهت و بدون هیچ گونه نیاز و بی هیچ مقدمه فریاد را وقت و بی وقت سر می دهد.

و شاید به همین دلیل است که در بعضی از روایات نقل شده است که هرگاه صدای الاغ بلند می شود شیطانی را دیده است. بعضی گفته اند فریاد هر حیوانی تسبیح خدا است جز صدای الاغ.

به هر حال از همه این سخن ها که بگذریم زشت بودن این صدا از میان صداها نیاز به بحث و گفتگو ندارد.

موجودات زمینی و آسمانی در خدمت انسان هستند

۲۰ أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَافِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ

(۱۴۲) سوره لقمان

آیا ندیدی خداوند آن چه را در آسمان ها و زمین است مسخر شما کرد و نعمت های خود را، چه نعمت های ظاهر و چه نعمت های باطن، بر شما گسترده و افزون ساخته است؟ ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنی درباره خدا مجادله می کنند.

«أَسْبَغَ» از ماده «سَبَّغَ» در اصل به معنی پیراهن یا زره گشاد و وسیع و کامل است، سپس به نعمت گسترده و فراوان نیز اطلاق شده است.

تسخیر موجودات آسمانی و زمینی برای انسان مفهوم وسیعی دارد

ص: ۱۰۶

که هم شامل اموری می شود که در قبضه اختیار او است و با میل و اراده اش در مسیر منافع خود به کار می گیرد، مانند بسیاری از موجودات زمینی، یا اموری که در اختیار انسان نیست اما خداوند آن ها را مأمور ساخته که به انسان خدمت کند، همچون خورشید و ماه.

بنابراین، همه موجودات مسخر فرمان خدا در طریق سود انسان ها هستند خواه مسخر فرمان انسان باشند یا نه و به این ترتیب لام در «لکم» به اصطلاح لام منفعت است (۱).

جزء بیست و یکم (۱۴۳)

سپس می فرماید: «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً». در این که منظور از نعمت های «ظاهر» و «باطن» در آیه چیست؟ مفسران بسیار سخن گفته اند.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که «ابن عباس» از آن حضرت در این زمینه سؤال کرد، فرمود: «ابن عباس نعمت ظاهر اسلام است و آفرینش کامل و منظم تو به وسیله پروردگار و روزی هایی که به تو ارزانی داشته. و اما نعمت باطن، پوشاندن

ص: ۱۰۷

۱- درباره تسخیر موجودات برای انسان در جلد ۱۰ تفسیر نمونه ذیل آیه ۲ سوره رعد صفحه ۱۲۰ بحث های دیگری نیز مطرح شده است

زشتی های اعمال تو و رسوا نکردنت در برابر مردم است» (۱).

در حدیث دیگری از امام باقر می خوانیم: « نعمت آشکار .

(۱۴۴) سوره لقمان

پیامبر صلی الله علیه و آله و معرفه الله و توحید است که پیامبر آورده و اما نعمت پنهان ، ولایت ما اهل بیت و پیمان دوستی با ما است» (۲).

ولی در حقیقت هیچ گونه منافاتی در میان این تفسیرها وجود ندارد و هر کدام یکی از مصداق های روشن نعمت ظاهر و باطن را بیان می کند، بی آن که مفهوم گسترده آن را محدود سازد .

و در پایان آیه از کسانی سخن می گوید که نعمت های بزرگ الهی را که از درون و برون ، انسان را احاطه کرده ، کفران می کنند و به جدال و ستیز در برابر حق بر می خیزند ، می فرماید : « وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ».

۲۱ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْا كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ

جزء بیست و یکم (۱۴۵)

هنگامی که به آن ها گفته شود از آن چه خدا نازل کرده پیروی کنید، می گویند : نه ، ما از چیزی پیروی می کنیم که

ص: ۱۰۸

۱- « مجمع البیان » ذیل آیه مورد بحث .

۲- « مجمع البیان » ذیل آیه مورد بحث .

پدران خود را بر آن یافتیم آیا حتی اگر شیطان آن‌ها را دعوت به عذاب آتش فروزان کند (باز هم تبعیت می‌کنند)؟

در حقیقت قرآن در اینجا پوشش پیروی از سنت نیاکان را که ظاهری فریبنده دارد کنار می‌زند و چهره واقعی عمل آن‌ها را که همان پیروی از شیطان در مسیر آتش دوزخ و جهنم است آشکار می‌سازد.

آری رهبری شیطان به تنهایی کافی است که انسان با آن مخالفت کند ، هر چند در لفافه های دعوت به سوی حق بوده باشد که مسلماً یک پوشش انحرافی است و دعوت به سوی آتش دوزخ نیز به تنهایی کافی برای مخالفت است هر چند دعوت کننده مجهول الحال باشد ، حال اگر دعوت کننده شیطان و دعوتش به سوی آتش افروخته جهنم باشد تکلیف روشن است .

آیا هیچ عاقلی دعوت پیامبران الهی را به سوی بهشت رها می‌کند

(۱۴۶) سوره لقمان

و به دنبال دعوت شیطان به سوی جهنم می‌رود؟

به دستگیره محکم الهی چنگ بزنید

۲۲ وَ مَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَ إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ

کسی که روح خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکوکار باشد به دستگیره محکم چنگ زده (و به تکیه گاه مطمئنی تکیه کرده است) و عاقبت همه کارها به سوی خدا است .

ص: ۱۰۹

منظور از « تسلیم وجه برای خدا » در حقیقت اشاره به توجه کامل با تمام وجود به ذات پاک پروردگار است زیرا « وجه » (به معنی صورت) به خاطر آن که شریف ترین عضو بدن و مرکز مهم ترین حواس انسانی است به عنوان کنایه از ذات او به کار می رود .

تعبیر به «هُوَ مُحْسِنٌ» از قبیل ذکر عمل صالح بعد از ایمان است .

چنگ زدن به دستگیره محکم تشبیه لطیفی از این حقیقت است که انسان برای نجات از قعر درّه مادّیگری و ارتقاء به بلندترین قلّه های معرفت و معنویت و روحانیت نیاز به یک وسیله محکم و مطمئن دارد این وسیله چیزی جز ایمان و عمل صالح نیست ، غیر آن، همه پوسیده و پاره شدنی و مایه سقوط و مرگ است علاوه بر این آنچه باقی می ماند این وسیله است و بقیه همه فانی و نابود شدنی است و لذا در پایان می فرماید : « وَ إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ » .

جزء بیست و یکم (۱۴۷)

در حدیثی که در تفسیر برهان از طرق اهل سنت از امام علی بن موسی الرضا از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چنین آمده : «بعد از من فتنه ای تاریک و ظلمانی خواهد بود تنها کسی از آن رهایی می یابد که به عروه الوثقی چنگ زند ، عرض کردند : ای رسول خدا عروه الوثقی چیست ؟ فرمود ولایت سید اوصیاء است .

عرض کردند یا رسول الله سید اوصیاء کیست ؟ فرمود : امیرمؤمنان .

عرض کردند امیرمؤمنان کیست ؟ فرمود : « مولای مسلمانان و

پیشوای آنان بعد از من « ، باز برای این که پاسخ صریح تری بگیرند عرض کردند او کیست ؟ فرمود : برادرم علی بن ابیطالب (۱).

(۱۴۸) سوره لقمان

روایات دیگری نیز در همین زمینه که منظور از « عروه الوثقی » دوستی اهل بیت علیهم السلام یا دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله یا امامان از فرزندان حسین است نقل شده است (۲).

این تفسیرها بیان مصداق های روشن است و منافات با مصادیق دیگری همچون توحید و تقوی و مانند آن ندارند .

علم بی پایان و غیر قابل شمارش خداوند

۲۷ وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

اگر آن چه روی زمین از درختان است قلم شوند و دریا برای آن مرکب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود، این ها همه تمام می شوند اما کلمات خدا پایان نمی گیرد، خداوند عزیز و حکیم است .

ص: ۱۱۱

۱- « تفسیر برهان » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۷۹ ، ذیل آیه مورد بحث .

۲- برای توضیح بیشتر به « تفسیر برهان » ، جلد ۳ ، صفحه ۲۷۸ و ۲۷۹ ، مراجعه فرمایید .

« يَمُدُّهُ » از ماده « مَدَد » به معنی مرکب یا ماده رنگینی است که با آن می نویسند و در اصل « مَدَّ » به معنی کشش گرفته شده زیرا خطوط به وسیله کشش قلم بر صفحه کاغذ پیدا می شود .

جزء بیست و یکم (۱۴۹)

« كَلِمَاتٌ » جمع « كَلِمَةٌ » است و در اصل به معنی الفاظی است که انسان با آن سخن می گوید ، سپس به معنی گسترده تری اطلاق شده و آن هر چیزی است که می تواند بیانگر مطلبی باشد و از آن جا که مخلوقات گوناگون این جهان هر کدام بیانگر ذات پاک خدا و علم و قدرت اویند ، به هر موجودی « كَلِمَةُ اللَّهِ » اطلاق شده ، مخصوصا در مورد موجودات شریف تر و با عظمت تر ، این تعبیر به کار رفته ، چنان که درباره مسیح در آیه سوره نساء می خوانیم : « إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ » (نظیر همین معنی در آیه ۴۵ سوره آل عمران نیز آمده است) .

(۱۵۰) سوره لقمان

سپس به همین مناسبت « كَلِمَاتُ اللَّهِ » به معنی علم و دانش پروردگار به کار رفته است .

اکنون باید درست بیندیشیم که برای نوشتن تمام معلومات یک انسان ، گاه یک قلم با مقداری مرکب کفایت می کند ، حتی ممکن است با همین یک قلم انسان های دیگری نیز مجموعه معلوماتشان را بر صفحه کاغذ بیاورند ولی قرآن می گوید : « اگر تمام درختان روی زمین قلم شوند » می دانیم گاه از یک درخت تنومند از ساقه و شاخه هایش ،

ص: ۱۱۲

هزاران بلکه میلیون ها قلم به وجود می آید و با در نظر گرفتن حجم عظیم درختان روی زمین و جنگل هایی که بسیاری از کوه ها و دشت ها را پوشانیده است و تعداد قلم هایی که از آن به وجود می آید و همچنین اگر تمام اقیانوس های روی زمین که تقریباً سه چهارم صفحه کره زمین را با عمق و ژرفای بسیار پوشانیده است مرگب شوند ، چه وضع عجیبی را برای نوشتن ایجاد می کند و چقدر علوم و دانش ها را با آن می توان نوشت .

جزء بیست و یکم (۱۵۱)

مخصوصاً با توجه به افزوده شدن هفت دریای دیگر به آن که هر کدام از آن ها معادل تمام اقیانوس های روی زمین باشد و بالاخص با توجه به این که عدد هفت دریا در این جا به معنی تعداد نیست بلکه برای تکثیر است و اشاره به دریا های بی حساب می کند ، روشن می شود که وسعت دامنه علم خداوند تا چه حد گسترده است و تازه همه این ها پایان می گیرد و باز علوم او پایان نخواهد گرفت .

آیا ترسیمی برای بی نهایت از این جالب تر و زیباتر به نظر می رسد؟ این عدد به قدری زنده و گویا است که امواج فکر انسان را در افق های بی کران و نامحدود با خود همراه می برد و غرق در حیرت و ابهت می کند.

با توجه به این بیان گویا و روشن ، انسان احساس می کند که معلوماتش در برابر آن چه در علم خدا است همچون یک صفر در برابر بی نهایت است و شایسته است فقط بگوید : « دانش من آن جا رسیده

ص: ۱۱۳

است که به نادانی خود پی برده ام» حتی تشبیه به قطره و دریا برای بیان این واقعیت نارسا به نظر می رسد .

(۱۵۲) سوره لقمان

از جمله نکات لطیفی که در آیه به چشم می خورد این است که «شَجَرَه» به صورت مفرد و «أَقْلَام» به صورت جمع آمده ، تا بیانگر تعداد فراوان قلم هایی باشد که از یک درخت با تمام ساقه و شاخه هایش به وجود می آید .

و نیز تعبیر «الْبَحْر» به صورت مفرد و «الف و لام جنس» برای آن است که تمام اقیانوس های روی زمین را شامل شود ، به خصوص این که تمام اقیانوس های جهان با هم مربوط و متصل هستند و در واقع در حکم یک دریای پهناورند .

و جالب این که درباره «قلم ها» سخن از قلم های اضافی و کمکی نمی کند اما درباره اقیانوس ها سخن از هفت دریای دیگر به میان می آورد ، چرا که به هنگام نوشتن قلم بسیار کم مصرف می شود آن چه بیشتر مصرف می گردد مرکب است .

انتخاب کلمه «سَبَّع» (هفت) در لغت عرب برای تکثیر شاید از این نظر باشد که پیشینیان عدد کرات منظومه شمس را هفت می دانستند

جزء بیست و یکم (۱۵۳)

(و در واقع آن چه از منظومه شمس امروز نیز با چشم غیر مسلح دیده می شود هفت کره بیش نیست) و با توجه به این که « هفته » به صورت یک دوره کامل زمان هفت روز بیشتر نیست و تمام کره زمین را نیز

ص: ۱۱۴

به هفت منطقه تقسیم می کردند و نام هفت اقلیم بر آن گذارده بودند ، روشن می شود که چرا هفت به عنوان یک عدد کامل در میان آحاد و برای بیان کثرت به کار رفته است . (۱)

شب و روز و ماه و خورشید مسخر شماست

۲۹ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

آیا ندیدی که خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می کند؟ و خورشید و ماه را مسخر شما ساخته ؟ و هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می دهند؟ خداوند به آن چه انجام می دهید آگاه است .

(۱۵۴) سوره لقمان

«وُلُوج» در اصل به معنی «دخول» است و داخل کردن شب در روز و روز در شب ممکن است اشاره به افزایش تدریجی و کوتاه شدن شب و روز در طول سال باشد که تدریجا از یکی کاسته و به صورت نامحسوسی بر دیگری می افزاید ، تا فصول چهارگانه سال با ویژگی ها

ص: ۱۱۵

۱- در زمینه « علم بی پایان پروردگار » در جلد ۱۲ ، ذیل تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۰۹ ، سوره کهف ، (صفحه ۵۷۴) نیز سخن گفته شده است .

و آثار پر برکتش ظاهر گردد (تنها در دو نقطه حقیقی قطب شمال و جنوب است که در طول سال ، شش ماه شب و شش ماه روز می باشد و دیگری خط باریک و دقیق استوا است که در تمام سال ، شب و روز یکسان است .

و یا اشاره به این باشد که تبدیل شب به روز و روز به شب به خاطر وجود جو زمین به طور ناگهانی صورت نمی گیرد تا انسان و همه موجودات زنده را در برابر خطرات مختلف قرار دهد ، بلکه نخستین اشعه آفتاب از هنگام طلوع فجر در اعماق تاریکی نفوذ کرده ، کم کم نفوذ بیشتری پیدا می کند ، تا تمام صفحه آسمان را بگیرد ، درست به عکس چیزی که به هنگام پایان روز و دخول شب تحقق می یابد .

جزء بیست و یکم (۱۵۵)

این انتقال تدریجی و کاملاً منظم و حساب شده از مظاهر قدرت خدا است. البته این دو تفسیر با هم منافاتی ندارند و ممکن است جمعا در معنی آیه منظور باشند. (۱)

ص: ۱۱۶

۱- در مورد «تسخیر خورشید و ماه و موجودات دیگر برای انسان» ، در جلد ۱۰ تفسیر نمونه ذیل آیه ۲ سوره رعد (صفحه ۱۲۰) و آیه ۳۲ سوره ابراهیم (صفحه ۳۵۰) بحث مشروحی مطرح شده است .

۳۱ أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ

(۱۵۶) سوره لقمان

آیا ندیدی کشتی ها بر صفحه دریاها به فرمان خدا و به برکت نعمت او حرکت می کنند؟ او می خواهد گوشه ای از آیاتش را به شما نشان دهد که در این ها آیات و نشانه هایی است برای کسانی که شکیبیا و شکر گزارند .

بدون شک حرکت کشتی ها بر صفحه اقیانوس ها نتیجه مجموعه ای از قوانین آفرینش است: حرکت منظم بادها از یک سو . وزن مخصوص چوب یا موادی که با آن کشتی را می سازند از سوی دیگر . میزان غلظت آب از سوی سوم و فشاری که از ناحیه آب بر اجسامی که در آن شناور می شوند از سوی چهارم و هرگاه در یکی از این امور اختلالی رخ دهد یا کشتی در قعر دریا فرو می رود ، یا واژگون می شود و یا در وسط دریا سرگردان و حیران می ماند. اما خداوندی که اراده کرده است پهنه دریاها را بهترین شاهراه برای مسافرت انسان ها و حمل مواد مورد نیاز از نقطه ای به نقطه دیگر قرار دهد ، این شرایط را که هر یک نعمتی از نعمت های او است فراهم ساخته .

جزء بیست و یکم (۱۵۷)

عظمت قدرت خدا در صفحه اقیانوس ها و کوچکی انسان در مقابل آن به قدری است که در گذشته که تنها از نیروی باد

برای حرکت کشتی استفاده می شد ، اگر تمام مردم جهان جمع می شدند که یک کشتی را در وسط دریا بر خلاف مسیر یک باد سنگین به حرکت درآورند قدرت نداشتند .

و امروز هم که قدرت موتورهای عظیم جانشین باد شده است باز وزش طوفان آن قدر سخت و سنگین است که عظیم ترین کشتی ها را جابجا می کند و گاه آن ها را درهم می شکنند .

و این که در آخر آیه روی اوصاف « صَبْرًا » و « شُكْرًا » (بسیار صابر و شکیبیا و بسیار شکرگزار) تکیه شده ، یا به خاطر این است که زندگی دنیا مجموعه ای است از « بلا » و « نعمت » که هر دو وسیله آزمایش هستند ، ایستادگی و شکیبایی در برابر حوادث سخت و شکرگزاری در برابر نعمت ها مجموعه وظیفه انسان ها را تشکیل می دهد .

لذا در حدیثی که بسیاری از مفسران از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده اند می خوانیم : «الْإِيمَانُ نِصْفُ فَاِنِ نِصْفُ صَبْرٌ وَ نِصْفُ شُكْرٍ : ایمان دو نیمه است نیمه ای صبر و نیمه ای شکر» . (۱)

(۱۵۸) سوره لقمان

پایان سوره لقمان

ص: ۱۱۸

۱- « مجمع البیان » و « قرطبی » و « فخر رازی » و « صافی » ذیل آیه .

سوره سَجْدَه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ الَمَّا

الم

«الَمَّا» اشاره به عظمت قرآن و قدرت نمایی عظیم پروردگار است که چنین کتاب بزرگ و پرمحتوا که معجزه جاویدان محمد صلی الله علیه و آله است از حروف ساده «الفبا» که در دسترس همگان قرار دارد به وجود آمده است .

۲ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

این کتابی است که از سوی پروردگار جهانیان نازل شده و شک و تردیدی در آن نیست .

این آیه در واقع پاسخ به دو سؤال است ، گویی نخست از محتوای این کتاب آسمانی سؤال می شود ، در پاسخ می گوید :

(۱۶۰) سوره سَجْدَه

محتوای آن حق است و جای کمترین شک و تردیدی درباره آن نیست ، سپس سؤال درباره ابداع کننده آن به میان می آید ، در پاسخ می گوید این کتاب از سوی « رَبِّ الْعَالَمِينَ » است .

توجه به این نکته نیز لازم است که قرآن نمی خواهد در این جا به صرف ادعا قناعت کند بلکه می خواهد بگوید چیزی که عیان است چه

حاجت به بیان است، محتوای این کتاب خود گواه حقانیت و صحت آن است.

۲۶ أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِيمَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ

آیا برای هدایت آن ها (مشرکین) همین کافی نیست که افراد زیادی را که در قرون پیش از آن ها زندگی داشتند هلاک کردیم؟ این هادر مساکین (ویران شده) آنان راه می روند. در این آیاتی است (از قدرت خداوند و مجازات دردناک او) آیاتی شنوید؟

سرزمین بلا دیده «عاد» و «ثمود» و شهرهای ویران شده «قوم لوط» در سر راه آن ها به شام قرار دارد، هر زمان که از این سرزمین هایی که یک روز مرکز اقوامی قدرتمند و در عین حال گمراه و آلوده بود و هرچه پیامبران آن ها به آنان هشدار دادند اثری نبخشید و سرانجام عذاب الهی طومار زندگی شان را در نوردید، عبور می کنند، گویی تمام سنگریزه های بیابان و کاخ های ویران شده آن ها صد زبان دارند و فریاد می زنند و نتیجه کفر و آلودگی را بازگو می کنند، اما گویی گوش شنوا را به کلی از دست داده اند.

جزء بیست و یکم (۱۶۱)

در باد و باران اندیشه کنید

۲۷ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زُرْعَاتَهُمْ كُلٌّ مِنْهُ أُنْعَامٌ لَهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ

آیا ندیدند که ما آب را به سوی زمین های خشک

ص: ۱۲۰

می رانیم و به وسیله آن زراعت هایی می رویانیم که هم چهارپایانشان از آن می خورند و هم خودشان تغذیه می کنند، آیا نمی بینند؟

«جُرْز» به معنی زمینی است که گیاه از آن ریشه کن شده یا به

(۱۶۲) سوره سجده

تعبیر دیگر به هیچ وجه گیاهی از آن نمی روید و در اصل از ماده «جُرْز» به معنی قطع کردن و بریدن است .

گویی هرگونه گیاه از چنین زمینی بریده شده و یا زمین خودش ، آن گیاهان را قطع کرده است .

«زَرَع» در این جا معنی وسیعی دارد که هرگونه گیاه و درخت را شامل می شود ، هرچند گاهی در استعمالات در مقابل درخت قرار می گیرد. مقدم داشتن « چهار پایان » بر « انسان ها » در این آیه ممکن است به خاطر این باشد که تمام تغذیه چهار پایان از گیاه است ، در حالی که انسان ها هم از گیاهان تغذیه می کنند و هم از گوشت چهارپایان .

جالب این که در این جا تعبیر به « نَسِیَوقُ الْمَاءِ » (آب را می رانیم) شده است ، اشاره به این که طبیعت آب به مقتضای سنگینیش ایجاب می کند که روی زمین و در گودال ها باشد و به مقتضای روان بودنش باید در اعماق زمین فرو رود ، ولی هنگامی که فرمان خدا فرا رسید طبیعت خود را از دست داده تبدیل به بخار سبکی می شود که با وزش نسیم به هرسو حرکت می کند .

ص: ۱۲۱

آری همین ابرها که بر فراز آسمانند دریا‌های بزرگی از آب شیرین هستند که به فرمان خدا به کمک بادها به سوی زمین های خشک فرستاده می شوند .

به راستی اگر باران نمی بارید بسیاری از زمین ها، قطره ای از آب به خود نمی دید حتی اگر فرضاً رودخانه پرآبی وجود داشت بر آن ها مسلط نمی شد ، اما اکنون می بینیم که به برکت این رحمت الهی بر فراز بسیاری از کوه ها و دامنه های صعب العبور و تپه های مرتفع جنگل ها و درختان فراوان و گیاهان بسیار روئیده است ، این قدرت آبیاری عجیب، تنها در باران است و از هیچ چیز دیگر ساخته نیست. و یا از این جهت که گیاه به محض روئیدن برای چهارپایان قابل استفاده است ، در حالی که استفاده انسان از گیاهان غالباً به زمان بعد موکول می شود که دانه و ثمره خود را به بار می آورد . جالب این که در ذیل آیه مورد بحث جمله «أَفَلَا يُبْصِرُونَ» (آیا نمی بینید) آمده است ، در حالی که در ذیل آیه قبل که سخن از قصرها و خانه های ویران شده اقوام پیشین است جمله « أَفَلَا يَسْمَعُونَ » (آیا نمی شنوند) آمده .

(۱۶۴) سوره سجده

این تفاوت به خاطر آن است که منظره زنده شدن زمین های لم یزرع بر اثر نزول باران را همه با چشم می بینند، درحالی که مسایل مربوط به اقوام پیشین را غالباً به صورت اخباری می شنوند .

در یک جمع بندی از مجموع دو آیه فوق ، چنین استفاده می شود

که خداوند به این گروه سرکش می فرماید : چشم و گوش خود را باز کنید ، حقایق را بشنوید و ببینید و بیندیشید که چگونه یک روز به بادهای فرمان دادیم ، قصرها و کاخ های قوم عاد را در هم بکوبند و ویران کنند ، روز دیگر به همین بادهای فرمان می دهیم که ابرهای پر بار را به سوی زمین های مرده و بایر ببرند و آن ها را آباد و سرسبز سازند آیا باز در برابر چنین قدرتی سرتسلیم فرود نمی آورید ؟

پایان سوره سجده

ص: ۱۲۳

سوره احزاب

سوره احزاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

ای پیامبر تقوای الهی پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت منما ، خداوند عالم و حکیم است

از خطرناک ترین پرتگاه هایی که بر سر راه رهبران بزرگ قرار دارد مسأله پیشنهادهای سازش کارانه است که از ناحیه مخالفان مطرح می گردد و در این جا است که خطوط انحرافی بر سر راه رهبران ایجاد می شود و سعی دارد آن ها را از مسیر اصلی بیرون برد و این آزمون بزرگی برای آن ها است .

مشرکان «مکه» و منافقان «مدینه» بارها کوشیدند که با طرح پیشنهادهای سازش کارانه ، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را از خط « توحید » منحرف سازند ، از جمله همان بود که در شأن نزول این سوره منقول است .

(۱۶۶) سوره احزاب

اما نخستین آیات سوره احزاب نازل شد و به توطئه آن ها پایان داد و پیامبر صلی الله علیه و آله را به ادامه روش قاطعانه اش در خط توحید بدون کم ترین سازش دعوت نمود .

این آیات مجموعاً چهار دستور مهم به پیامبر صلی الله علیه و آله می دهد :

دستور اول: در زمینه تقوی و پرهیزکاری است که زمینه ساز هر برنامه دیگری می باشد می فرماید: « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ » .

حقیقت «تقوی» همان احساس مسئولیت درونی است و تا این احساس مسئولیت نباشد انسان به دنبال هیچ برنامه سازنده ای حرکت نمی کند .

تقوی انگیزه هدایت و بهره گیری از آیات الهی است ، چنان که در آیه دوم سوره بقره می خوانیم : « هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ : این قرآن مایه هدایت پرهیزکاران است » .

درست است که مرحله نهایی تقوی بعد از ایمان و عمل به دستورهای خدا حاصل می شود ولی مرحله ابتدایی آن قبل از همه این مسایل قرار دارد . چراکه انسان اگر احساس مسئولیتی در خود نکند به دنبال تحقیق از دعوت پیامبران نمی رود و نه گوش به سخنان آن ها می دهد ، حتی مسأله « دفع ضرر محتمل » را که علمای کلام و عقاید آن را پایه تلاش برای معرفه الله ذکر کرده اند در حقیقت شاخه ای از تقوی است .

جزء بیست و یکم (۱۶۷)

دستور دوم: نفی اطاعت کافران و منافقان است ، می فرماید : « وَلَا تُطِيعِ الْكٰفِرِيْنَ وَالْمُنٰفِقِيْنَ » .

و در پایان این آیه برای تأکید این موضوع می گوید : « اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْمًا حَكِيْمًا » .

اگر فرمان ترک پیروی آن ها را به تو می دهد روی علم و حکمت بی پایان او است ، زیرا می داند در این تبعیت و سازش کاری چه

ص: ۱۲۵

مصایب دردناک و مفسد بی شماری نهفته است .

به هر حال، بعد از تقوا و احساس مسؤولیت، نخستین وظیفه شستشوی صفحه دل از اغیار و ریشه کن نمودن خارهای مزاحم از این سرزمین است.

تنها از وحی الهی پیروی کن

(۱۶۸) سوره احزاب

۲ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

و از آن چه از سوی پروردگارت به تو وحی می شود پیروی نما که خداوند به آن چه انجام می دهد آگاه است .

در سومین دستور مسأله بذرافشانی توحید و تبعیت از وحی الهی را مطرح می کند می گوید: «وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ».

و مراقب باش و بدان که : « إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا » .

بنابراین نخست باید دیو را از درون جان بیرون راند تا فرشته درآید .

خارها را برچید تا بذر گل ها بروید .

باید طاغوت زدایی کرد تا حکومت الله و نظام الهی جانشین آن گردد .

۳ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا

و توکل بر خدا کن و همین بس که خدا حافظ و مدافع انسان باشد .

و از آن جا که در ادامه این راه مشکلات فراوان است و تهدید و توطئه و کارشکنی بسیار زیاد ، چهارمین دستور را به

این صورت صادر می کند: «وَكَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا» .

جزء بیست و یکم (۱۶۹)

اگر هزار دشمن قصد هلاکت تو را دارند ، چون من دوست و یاور توأم از دشمنان باکی نداشته باش .

گرچه مخاطب در این آیات شخص پیامبر است ، ولی پیدا است که دستوری است برای همه مؤمنان و همه مسلمانان جهان ، نسخه ای است نجات بخش و معجونی است حیات آفرین برای هر عصر و هر زمان .

ناگفته پیدا است ، مفهوم این دستورها به پیامبر صلی الله علیه و آله این نیست که او در مسأله تقوا و ترک اطاعت کافران و منافقان کوتاهی داشته ، بلکه این بیانات از یک سو جنبه تأکید در مورد وظایف پیغمبر صلی الله علیه و آله دارد و از سوی دیگر درسی است برای همه مؤمنان .

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله الگوی نوجوانان در تمام زندگی

۲۱ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا

(۱۷۰) سوره احزاب

برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آن ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند .

« أُسْوَةٌ » در اصل به معنی آن حالتی است که انسان به هنگام پیروی از دیگران به خود می گیرد و به تعبیر دیگری همان تأسی کردن و اقتدا نمودن است ، بنابراین معنی مصدری دارد ، نه معنی وصفی و

ص: ۱۲۷

جمله « لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ » مفهومش این است که برای شما در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله تاسی و پیروی خوبی است، می توانید با اقتدا کردن به او خطوط خود را اصلاح و در مسیر « صراط مستقیم » قرار گیرید .

بهترین الگو برای شما نه تنها در این میدان که در تمام زندگی، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است ، روحیات عالی او ، استقامت و شکیبایی او ، هوشیاری و درایت و اخلاص و توجه به خدا و تسلط او بر حوادث و زانو نزدن در برابر سختی ها و مشکلات ، هر کدام می تواند الگو و سرمشقی برای همه مسلمین باشد .

جزء بیست و یکم (۱۷۱)

این ناخدای بزرگ به هنگامی که سفینه اش گرفتار سخت ترین طوفان ها می شود کمترین ضعف و سستی و دستپاچگی به خود راه نمی دهد ، او هم ناخدا است هم لنگر مطمئن این کشتی، هم چراغ هدایت است و هم مایه آرامش و راحت روح و جان سرنشینان .

همراه دیگر مؤمنان ، کلنگ به دست می گیرد ، خندق می کند، با بیل جمع آوری کرده و با ظرف از خندق بیرون می برد ، برای حفظ روحیه و خونسردی یارانش با آن ها مزاح می کند و برای گرم کردن دل و جان آن ها را به خواندن اشعار حماسی تشویق می نماید ، مرتبا آنان را به یاد خدا می اندازد و به آینده درخشان و فتوحات بزرگ نوید می دهد .

از توطئه منافقان برحذر می دارد و هوشیاری لازم را به آن هاست دهد.

ص: ۱۲۸

از آرایش جنگی صحیح و انتخاب بهترین روش های نظامی لحظه ای غافل نمی ماند و درعین حال از راه های مختلف برای ایجاد شکاف در میان صفوف دشمن از پای نمی نشیند .

(۱۷۲) سوره احزاب

آری او بهترین مقتدا و اسوه مؤمنان در این میدان و در همه میدان ها است .

جالب این که : قرآن در آیه فوق این اسوه حسنه را مخصوص کسانی که دارای سه ویژگی هستند ، امید به الله و امید به روز قیامت دارند و خدا را بسیار یاد می کنند .

درحقیقت ایمان به مبدء و معاد انگیزه این حرکت است و ذکر خداوند تداوم بخش آن ، زیرا بدون شك کسی که از چنین ایمانی قلبش سرشار نباشد ، قادر به قدم گذاشتن در جای قدم های پیامبر نیست و در ادامه این راه نیز اگر پیوسته ذکر خدا نکند و شیاطین را از خود نراند ، قادر به ادامه تأسی و اقتدا نخواهد بود. این نکته نیز قابل توجه است که علی با آن شهامت و شجاعتش در همه میدان های جنگ که یک نمونه زنده آن غزوه احزاب است و بعد اشاره خواهد شد در سخنی که در نهج البلاغه آمده می فرماید: « كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ النَّاسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَيَّ

جزء بیست و یکم (۱۷۳)

الْعَدُوِّ مِنْهُ : هرگاه آتش جنگ ، سخت شعله ور می شد ما به رسول الله پناه می بردیم و هیچ یک از ما به دشمن نزدیک تراز او نبود» .(۱)

ص: ۱۲۹

(١٧٤)

ص: ١٣٠

جلد ۲۲

فهرست مطالب

ص: ۱

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره احزاب ●●● ۱۱

نعمت های مادی و معنوی دستاورد ایمان و ادب ●●● ۱۱

دلایل خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ●●● ۱۱

خاتمیت چگونه باسیر تکاملی انسان سازگار است؟ ●●● ۱۶

قوانین ثابت چگونه با نیازهای متغیر می سازد؟ ●●● ۱۷

رحمت و درود خدا و فرشتگان راه گشای جوانان ●●● ۲۱

سلام کردن و اهمیت آن ●●● ۲۳

توضیحی درباره «لقاءالله» ●●● ۲۸

پاداش های مؤمنان هم اکنون آماده است ●●● ۲۸

ای پیامبر صلی الله علیه و آله تو چراغ فروزانی ●●● ۳۱

(۱۹۵)

دستورالعمل پنج گانه برای رهروان راه حق ●●● ۳۷

سلام و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله ●●● ۳۷

(۱۹۶)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

کیفیت صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ●●● ۳۹

سخن حق بگویند تا اعمالشان اصلاح شود ●●● ۴۱

زبان پربرکت ترین و در عین حال خطرناکترین

عضو بدن است ●●● ۴۲

سوره سَبَأُ ●●● ۴۵

او مالک همه چیز و عالم به همه چیز است ●●● ۴۵

مواهب بزرگ خدا بر داود علیه السلام ●●● ۴۸

رعایت دقت در کیفیت و کمیت محصولات ●●● ۵۱

حشمت سلیمان و مرگ عبرت انگیز وی ●●● ۵۳

چرا مرگ سلیمان مدتی مخفی ماند؟ ●●● ۶۱

تمدن درخشانی که بر اثر کفران بر باد رفت ●●● ۶۴

قوم سبأ را چنان متلاشی کردیم که ضرب المثل شدند ●●● ۶۹

(۱۹۷)

هیچ کس مجبور به پیروی از وسوسه های شیطان نیست ●●● ۷۱

چه کسی انسان ها را روزی می دهد؟ ●●● ۷۲

(۱۹۸)

ص: ۲

فهرست مطالب

موضوع صفحه

پیامبر صلی الله علیه و آله و حکومت جهانی واحد ●●● ۷۴

مخالفت افراد فاسد و خوش گذران با پیامبران ●●● ۷۵

مال و فرزند دلیل قرب به خدا نیست ●●● ۷۷

معیار اصلی شخصیت انسان ها ●●● ۷۸

وسعت مفهوم «انفاق» ●●● ۸۰

از باطل کاری ساخته نیست ●●● ۸۱

پاسخ به سؤالی در خصوص چگونگی غلبه حق بر باطل ●●● ۸۲

سوره فاطر ●●● ۸۴

راز بدبختی و گمراهی آدم ها ●●● ۸۶

باد و باران مایه حیات و زندگی ●●● ۸۸

گفتار و کردار پاک و صالح به سوی خدا می رود ●●● ۹۰

دریای آب شیرین و شور یکسان نیستند ●●● ۹۴

(۱۹۹)

از آب بی رنگ هزاران رنگ آورده پدید ●●● ۹۸

فقط افراد دانشمند و فهمیده خداپرست واقعی هستند ●●● ۱۰۱

فهرست مطالب

موضوع صفحه

معامله پر سود با پروردگار ●●● ۱۰۲

امتیازات شش گانه تجارت انسان ها با خدا ●●● ۱۰۴

وارثان حقیقی میراث انبیاء ●●● ۱۰۹

آن جا که نه غمی است، نه رنجی و نه درماندگی ●●● ۱۱۲

چه کسی آسمان هاوزمین را بر سر جای خود نگه می دارد؟ ●●● ۱۱۹

سوره یاسا ●●● ۱۲۰

سرآغاز «قلب قرآن» ●●● ۱۲۰

چه کسانی انذار تو را می پذیرند ●●● ۱۲۸

کتاب های سه گانه ثبت اعمال ●●● ۱۳۲

ص: ۳

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند متّان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شك استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶ آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

(۸) مقدمه

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خواننده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

مقدمه (۹)

صفحه آرایبی کتاب «شعرگونه و چشم نواز» است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

سوره احزاب

نعمت های مادی و معنوی دستاورد ایمان و ادب

۳۱ وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صَالِحَاتُهَا أُجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا

و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت و روزی پر ارزشی برای او فراهم ساخته ایم .

« يَقْنُتْ » از ماده « قُنُوت » به معنی اطاعت توأم با خضوع و ادب است و قرآن با این تعبیر به آن ها گوشزد می کند که هم مطیع فرمان خدا و پیامبر باشند و هم شرط ادب را کاملاً رعایت کنند.

در این جا باز به این نکته برخورد می کنیم که تنها ادعای ایمان و اطاعت کافی نیست بلکه باید به مقتضای « وَ تَعْمَلْ صَالِحًا » آثار آن در عمل نیز هویدا گردد .

« رِزْقٌ كَرِيمٌ » معنی گسترده ای دارد که تمام مواهب معنوی و مادی را در بر می گیرد و تفسیر آن به بهشت به خاطر آن است که بهشت کانون همه این مواهب است .

دلایل خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

۴۰ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا

محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبود ولی رسول خدا و خاتم و آخرین پیامبران است و خداوند به هر چیز آگاه است.

آیه فوق گرچه برای اثبات این مطلب کافی است ، ولی دلیل

خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله منحصر به آن نمی باشد، چه این که هم آیات دیگری در قرآن مجید به این معنی اشاره می کند و هم روایات فراوانی در این باره وارد شده است.

از جمله در آیه ۱۹ سوره انعام می خوانیم: «وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَن بَلَغَ : این قرآن بر من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آن ها می رسد انذار کنم (و به سوی خدا دعوت نمایم).

جزء بیست و دوم (۱۱)

وسعت مفهوم تعبیر « وَ مَن بَلَغَ » (تمام کسانی که این سخن به آن ها می رسد) رسالت جهانی قرآن و پیامبر اسلام را از یک سو و مسأله خاتمیت را از سوی دیگر روشن می سازد.

آیات دیگری که عمومیت دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را برای جهانیان اثبات می کند مانند « تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا : جاوید و پربرکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا تمام اهل جهان را انذار کند » (۱ / فرقان).

(۱۲) سوره احزاب

و مانند « وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا : ما تو را جز برای عموم مردم به عنوان بشارت و انذار نفرستادیم » (۲۸ / سبأ).

و آیه « قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا : بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به همه شما هستم » (۱۵۸ / اعراف).

با توجه به وسعت مفهوم «عالمین» و «ناس» و «کافه» نیز مؤید این معنی است از این گذشته اجماع علماء اسلام از یک سو و ضروری بودن این مسأله در میان مسلمین از سوی دیگر و روایات فراوانی که از پیامبر و دیگر پیشوایان اسلام رسیده از سوی سوم مطلب

ص: ۱۲

را روشن تر می سازد که به عنوان نمونه به ذکر چند روایت زیر قناعت می کنیم .

در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «حَلَالٌ حَتَّى يَأْتِيَ الْقِيَامَةَ وَ حَرَامٌ حَتَّى يَأْتِيَ الْقِيَامَةَ : حلال من تا روز قیامت حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام» . (۱)

جزء بیست و دوم (۱۳)

این تعبیر بیانگر ادامه این شریعت تا پایان جهان می باشد .

گاهی حدیث فوق به صورت « حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ» نیز نقل شده است : « حلال محمد همیشه تا روز قیامت حلال است و حرام او همیشه تا قیامت حرام است ، غیر آن نخواهد بود و غیر او نخواهد آمد» . (۱)

حدیث معروف «مَنْزِلَهُ» که در کتب مختلف شیعه و اهل سنت در مورد علی و داستان ماندن او به جای پیامبر در مدینه به هنگام رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله ، به سوی جنگ تبوک آمده نیز کاملاً مسأله خاتمیت را روشن می کند، زیرا در این حدیث می خوانیم: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی فرمود : « أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي : تو نسبت به من ، به منزله هارون نسبت به موسی هستی ،

ص: ۱۳

جز این که بعد از من پیامبری نیست» (بنابراین تو همه منصب های هارون را نسبت به موسی داری جز نبوت). (۱)

۱ « اصول کافی » ، جلد اول ، « بابُ الْبِدْعِ وَالرَّأْيِ وَالْمَقَائِسِ » ، حدیث ۱۹ .

(۱۴) سوره احزاب

این حدیث نیز مشهور است و در بسیاری از منابع اهل سنت نقل شده که فرمود: « مَثَلِي وَمَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى بُيُوتًا فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ ، فَجَعَلَ النَّاسُ يُطِيفُونَ بِهِ يَقُولُونَ مَا رَأَيْنَا بُيُوتَنَا أَحْسَنَ مِنْ هَذَا إِلَّا هَذِهِ اللَّبَنَةُ ، فَكُنْتُ أَنَا تِلْكَ اللَّبَنَةُ : مثل من در مقایسه با انبیاء پیشین همانند مردی است که بنایی بسیار زیبا و جالب بسازد ، مردم گرد آن بگردند و بگویند بنایی زیباتر از این نیست جز این که جای یک خشت آن خالی است و من همان خشت آخرین هستم » .

این حدیث در صحیح مسلم به عبارات مختلف و از روای متعدد نقل شده ، حتی در یک مورد در ذیل آن این جمله آمده است :

جزء بیست و دوم (۱۵)

« وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ » .

در بسیاری از خطبه های نهج البلاغه نیز خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله صریحا آمده است از جمله در خطبه ۱۷۳ در توصیف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین می خوانیم : « آمِينُ وَحْيِهِ وَ خَاتَمُ رُسُلِهِ وَ بَشِيرُ رَحْمَتِهِ وَ نَذِيرُ نِقْمَتِهِ : او (محمد) امین وحی خدا و خاتم پیامبران و بشارت دهنده رحمت و انذار کننده از عذاب او بود » .

و در خطبه ۱۳۳ چنین آمده است : « أَرْسَلَهُ عَلَيَّ حِينَ فِئْتَرِهِ مِنْ »

ص: ۱۴

۱- « ذَخَائِرُ الْعُقَبِيِّ » « محب الدین طبری » ، صفحه ۷۹ .

الرُّسُلِ وَتَنَازَعٍ مِنَ الْأَلْسُنِ ، فَقَفِيَ بِهِ الرُّسُلُ وَخُتِمَ بِهِ الْوَحْيُ : او را پس از یک دوران فترت بعد از پیامبران گذشته فرستاد به هنگامی که میان مذاهب مختلف نزاع در گرفته بود به وسیله او سلسله نبوت را تکمیل کرده و وحی را با او ختم نمود».

و در خطبه نخستین نهج البلاغه بعد از شمردن برنامه های انبیاء و پیامبران پیشین می فرماید : «إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِإِنْجَازِ عِدَّتِهِ وَاتِّمَامِ بُبُوتِهِ : تا زمانی که خداوند سبحان محمد صلی الله علیه و آله رسولش را برای تحقق بخشیدن به وعده هایش و پایان دادن سلسله نبوت مبعوث فرمود» .

(۱۶) سوره احزاب

و در پایان خطبه حجه الوداع همان خطبه ای که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آخرین حج و آخرین سال عمر مبارکش به عنوان یک وصیت نامه جامع برای مردم بیان کرد ، نیز مسأله خاتمیت صریحا آمده است ، آن جا که می فرماید : «أَلَا فَلْيَبْلُغْ شَاهِدُكُمْ غَائِبِكُمْ لِأَنْبِيِّ بَعْدِي وَ لِأُمَّةٍ بَعْدَكُمْ : حاضران به غائبان این سخن را برسانند که بعد از شما امتی نخواهد بود ، سپس دست های خود را به سوی آسمان بلند کرد آن چنان که سفیدی زیربغلش نمایان گشت و عرضه داشت : «اللَّهُمَّ اشْهَدْ أَنِّي قَدْ بَلَّغْتُ: خدایا گواه باش که من آن چه را باید بگویم گفتم».(۱)

ص: ۱۵

خاتمیت چگونه با سیر تکاملی انسان سازگار است؟

نخستین سؤالی که در این بحث مطرح می شود این است که مگر جامعه انسانیت ممکن است متوقف شود؟ مگر سیر تکاملی بشر حد و مرزی دارد؟ مگر با چشم خود نمی بینیم که انسان های امروز در مرحله ای بالاتر از علم و دانش و فرهنگ نسبت به گذشته قرار دارند؟

با این حال چگونه ممکن است دفتر نبوت به کلی بسته شود و انسان در این سیر تکاملیش از رهبری پیامبران تازه ای محروم گردد؟

« پاسخ » این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که گاه انسان به مرحله ای از بلوغ فکری و فرهنگی می رسد که می تواند با استفاده مستمر از اصول و تعلیماتی که نبی خاتم به طور جامع در اختیار او گذارده راه را ادامه دهد بی آن که احتیاج به شریعت تازه ای داشته باشد .

این درست به آن می ماند که انسان در مقاطع مختلف تحصیلی در هر مقطع نیاز به معلم و مربی جدید دارد تا دوران های مختلف را بگذرانند ، اما هنگامی که به مرحله دکترارسید و مجتهد و صاحب نظر در علم یا علوم مختلفی گردید در این جا دیگر به تحصیلات خود نزد استاد جدیدی ادامه نمی دهد ، بلکه به اتکاء آن چه از محضر اساتید پیشین و مخصوصا استاد اخیر دریافته ، به بحث و تحقیق و مطالعه و بررسی می پردازد و مسیر تکاملی خود را ادامه می دهد و به تعبیر دیگر نیازها و مشکلات راه را با آن اصول کلی که از آخرین استاد در دست دارد حل می کند بنابراین لزومی ندارد که گذشت زمان

همواره دین و آیین تازه ای پا به عرصه وجود بگذارد .

(۱۸) سوره احزاب

و به تعبیر دیگر انبیای پیشین برای این که انسان بتواند در این راه پرنشیب و فرازی که به سوی تکامل دارد پیش برود هر کدام قسمتی از نقشه این مسیر را در اختیار او گذاردند ، تا این شایستگی را پیدا کرد که نقشه کلی و جامع تمام راه را ، به وسیله آخرین پیامبر از سوی خداوند بزرگ ، در اختیار او بگذارد .

بدیهی است با دریافت نقشه کلی و جامع نیازی به نقشه دیگر نخواهد بود و این در حقیقت بیان همان تعبیری است که در روایات خاتمیت آمده و پیامبر اسلام را آخرین آجر یا گذارنده آخرین آجر کاخ زیبا و مستحکم رسالت شمرده است .

جزء بیست و دوم (۱۹)

این ها همه در مورد عدم نیاز به دین و آیین جدید است اما مسأله رهبری و امامت که همان نظارت کلی بر اجرای این اصول و قوانین و دستگیری از واماندگان در راه می باشد ، مسأله دیگری است که انسان هیچ وقت از آن بی نیاز نخواهد بود ، به همین دلیل پایان یافتن سلسله نبوت هرگز به معنی پایان یافتن سلسله امامت نخواهد بود ، چرا که « تبیین » و « توضیح این اصول » و « عینیت بخشیدن و تحقق خارجی آن ها » بدون استفاده از وجود یک رهبر معصوم الهی ممکن نیست .

قوانین ثابت چگونه با نیازهای متغیر می سازد ؟

گذشته از مسأله سیر تکاملی بشر که در سؤال اول مطرح بود سؤال دیگری نیز در این جا عنوان می شود و آن این که می دانیم مقتضیات زمان ها و مکان ها متفاوتند و به تعبیر دیگر نیازهای انسان دایما در تغییر

ص: ۱۷

است ، در حالی که شریعت خاتم صلی الله علیه و آله قوانین ثابتی دارد، آیا این قوانین ثابت می تواند پاسخ گوی نیازهای متغیر انسان در طول زمان بوده باشد؟

(۲۰) سوره احزاب

این سؤال را نیز با توجه به نکته زیر می توان به خوبی پاسخ گفت و آن این که :

اگر تمام قوانین اسلام جنبه جزئی داشت و برای هر موضوعی حکم کاملاً مشخص و جزئی تعیین کرده بود جای این سؤال بود ، اما با توجه به این که در دستورهای اسلام یک سلسله اصول کلی و بسیار وسیع و گسترده وجود دارد که می تواند بر نیازهای متغیر منطبق شود و پاسخ گوی آن ها باشد ، دیگر جایی برای این ایراد نیست .

فی المثل با گذشت زمان یک سلسله قراردادهای جدید و روابط حقوقی در میان انسان ها پیدا می شود که در عصر نزول قرآن هرگز وجود نداشت مثلاً در آن زمان چیزی به نام « بیمه » با شاخه های متعددش به هیچ وجه موجود نبود .

جزء بیست و دوم (۲۱)

و هم چنین انواع شرکت هایی که در عصر و زمان ما برحسب احتیاجات روز به وجود آمده ، ولی با این حال یک اصل کلی در اسلام داریم که در آغاز سوره مائده به عنوان لزوم وفای به عهد و عقد : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ : ای کسانی که ایمان آورده اید به قراردادهای خود وفا کنید » آمده است و همه این قراردادها را می تواند زیر پوشش خود قرار دهد ، البته قیود و شروطی نیز به صورت کلی برای این اصل کلی در اسلام آمده است که آن ها را نیز باید در نظر گرفت .

ص: ۱۸

بنابراین قانون کلی در این زمینه ثابت است ، هرچند مصداق های آن در تغییرند و هر روز ممکن است مصداق جدیدی برای آن پیداشود.

مثال دیگر این که ما قانون مسلمی در اسلام داریم به نام قانون لاَ ضَرَرَ كَ لَآ ضَرَرَ كَ به وسیله آن می توان هر حکمی را که سرچشمه ضرر و زیانی در جامعه اسلامی گردد محدود ساخت و بسیاری از نیازها را از این طریق بر طرف نمود .

گذشته از این مسأله « لزوم حفظ نظام جامعه » و « وجوب مقدمه واجب » و مسأله « تقدیم اَهَمِّ بِرَ مُهَمِّ » نیز می تواند در موارد بسیار گسترده ای حلال مشکلات گردد .

(۲۲) سوره احزاب

علاوه بر همه این ها اختیاراتی که به حکومت اسلامی از طریق « ولایت فقیه » واگذار شده به او امکانات وسیعی برای گشودن مشکل ها در چارچوب اصول کلی اسلام می دهد .

البته بیان هریک از این امور مخصوصا با توجه به مفتوح بودن باب اجتهاد (اجتهاد به معنی استنباط احکام الهی از مدارک اسلامی) نیاز به بحث فراوانی دارد که پرداختن به آن ما را از هدف دور می سازد ، ولی با این حال آن چه در این جا به طور اشاره آوردیم می تواند پاسخ گوی اشکال فوق باشد .

۴۱ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا

ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را بسیار یاد کنید .

۴۲ وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً

و صبح و شام او را تسبیح نمایید .

ص: ۱۹

آری چون عوامل غفلت در زندگی مادی بسیار فراوان و تیره‌های وسوسه شیاطین از هر سو به طرف انسان پرتاب می‌گردد برای مبارزه با آن راهی جز « ذکر کثیر » نیست « ذکر کثیر » به معنی واقعی کلمه یعنی « توجه باتمام وجود به خداوند » نه تنها بازبان و لقلقه لسان ذکر کثیری که در همه اعمال انسان پرتو افکن باشد و نور و روشنایی بر آن هاپاشد.

به این ترتیب قرآن همه مؤمنان را در این آیه موظف می‌کند که در همه حال به یاد خدا باشید .

ذکر کثیر معنی وسیعی دارد و اگر در بعضی از روایات به تسبیح حضرت فاطمه علیهاالسلام (۳۴ مرتبه الله اکبر و ۳۳ مرتبه الحمد لله و ۳۳ مرتبه سُبْحَانَ اللَّهِ) و در کلمات بعضی از مفسران به ذکر صفات علیا و اسماء حسنی و تنزیه پروردگار از آن چه شایسته او نیست یا مانند آن تفسیر شده ، همه از قبیل بیان ذکر مصداق روشن است ، نه محدود ساختن مفهوم آیه به خصوص این مصادیق است .

همان گونه که از سیاق آیات به خوبی بر می‌آید منظور از « تسبیح خداوند در هر صبح و شام » همان دوام تسبیح است و ذکر خصوص این دو وقت به عنوان آغاز و پایان روز می‌باشد و این که بعضی آن را به نماز صبح و عصر یا مانند آن تفسیر کرده اند باز از قبیل ذکر مصداق است .

(۲۴) سوره احزاب

به این ترتیب « ذکر کثیر خداوند و تسبیح او هر صبح و شام » جز به تداوم توجه به پروردگار و تنزیه و تقدیس مداوم او از هر عیب و نقص حاصل نمی‌گردد و می‌دانیم که یاد خدا برای روح و جان انسان هم چون

غذا و آب است برای تن، در آیه ۲۸ سوره رعد آمده است «الْأَبْذِرِ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ: آگاه باشید تنها با یاد خدادل ها آرامش می یابد» .

آرامش و اطمینان دل نیز نتیجه اش همان است که در آیات ۲۷ تا ۳۰ سوره فجر آمده است: « يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي : ای نفس مطمئننه مطمئن و آرام به سوی پروردگارت بازگرد ، در حالی که هم تو از او خوشنود هستی و هم او از تو خوشنوداست ، سپس در زمره بندگانم در آی و در بهشتم وارد شو » .

جزء بیست و دوم (۲۵)

رحمت و درود خدا و فرشتگان راه گشای جوانان

۴۳ هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا

او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد و فرشتگان او (نیز برای شما تقاضای رحمت می کنند) تا شما را از ظلمات (جهل و شرک و گناه) به سوی نور (ایمان و علم و تقوی) رهنمون گردد، او نسبت به مؤمنان مهربان است .

« يُصَلِّي » از ماده « صَلَّاه » در این جا به معنی توجه و عنایت مخصوص است ، این عنایت در مورد خداوند همان نزول رحمت است و در مورد فرشتگان استغفار و تقاضای رحمت می باشد ، چنان که در آیه ۷ سوره غافر می خوانیم : « وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا: حاملان عرش خدا برای مؤمنان استغفار می کنند » .

این آیه بشارت بزرگ و نوید عظیمی برای نوجوانانی که همواره به

یاد خدا هستند دربر دارد ، چرا که با صراحت می گوید آن ها در سیر خود به سوی الله تنها نیستند ، بلکه به مقتضای « يُصَلِّي » که فعل مضارع است و دلیل بر استمرار می باشد همواره زیر پوشش رحمت خداوند و فرشتگان او قرار دارند ، در سایه این رحمت پرده های ظلمت شکافته می شود و نور علم و حکمت و ایمان و تقوا را بر قلب و جان آن ها می پاشد .

(۲۶) سوره احزاب

این آیه تضمینی است برای همه مجاهدان راه «الله» که سوگندشیطان درزمینه اغوای فرزندان آدم دامان آن هارا نمی گیرد ، چرا که در زمره خالصان و مخلصان قرار دارند و شیطان از همان روز نخست از گمراه ساختن آن ها اظهار عجز و ناتوانی کرده و گفته است « فَبِعِزَّتِكَ لَا غُوبِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ: به عزت سوگند همه را گمراه می کنم جز بندگان مخلصت را» (۸۲ و ۸۳/ص).

جمله « وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا » با توجه به این که « كَانَ » فعل ماضی است و دلیل بر این است که همیشه خداوند نسبت به مؤمنان رحمت خاصی داشته ، تأکید مجددی است بر آن چه در آغاز این آیه آمده است .

آری این رحمت خاص خدا است که مؤمنان را از ظلمات اوهام و شهوات و وساوس شیطانی بیرون می آورد و به نور یقین و اطمینان و تسلط بر نفس رهنمون می گردد که اگر رحمت او نبود این راه پر پیچ و خم هرگز پیموده نمی شد .

جزء بیست و دوم (۲۷)

۴۴ تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا

ص: ۲۲

تحیت آنان در روزی که او را دیدار می کنند سلام است و برای آن ها پاداش پرارزشی فراهم ساخته است .

« تَحِيَّتٍ » از ماده « حیات » به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری است (برای توضیح بیشتر به جلد ۴ صفحه ۴۲ مراجعه فرمایید) .

سلام کردن و اهمیت آن

تا آن جا که می دانیم تمام اقوام جهان هنگامی که به هم می رسند

(۲۸) سوره احزاب

برای اظهار محبت به یکدیگر نوعی تحیت دارند که گاهی جنبه لفظی دارد و گاهی به صورت عملی است که رمز تحیت می باشد، در اسلام نیز «سلام» یکی از روشن ترین تحیت ها است، و آیه فوق همان طور که اشاره شد گرچه معنی وسیعی دارد اما یک مصداق روشن آن سلام کردن است، بنابراین طبق این آیه همه مسلمانان موظفند که سلام را به طور عالی تر و یا لااقل مساوی جواب گویند .

از آیات قرآن نیز استفاده می شود که سلام یک نوع تحیت است.

در سوره نور آیه ۶۱ می خوانیم: «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ» هنگامی که وارد خانه ای شدید بر یکدیگر تحیت الهی بفرستید تحیتی پربرکت و پاکیزه .

در این آیه اسلام به عنوان تحیت الهی که هم مبارک است و هم پاکیزه معرفی شده است و ضمناً می توان از آن استفاده کرده که معنی سلام علیکم در اصل سلام الله علیکم است، یعنی درود پروردگار بر تو باد، یا خداوند تو را به سلامت دارد، و در امن و امان باشی به همین

ص: ۲۳

جهت سلام کردن یک نوع اعلام دوستی و صلح و ترک مخاصمه و جنگ محسوب می شود.

جزء بیست و دوم (۲۹)

از پاره ای از آیات قرآن نیز استفاده می شود که تحیت اهل بهشت نیز سلام است. «أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا» اهل بهشت در برابر استقامتشان از غرفه های بهشتی بهره مند می شوند و تحیت و سلام به آن ها نثار می شود (۱) و در آیه ۲۳ سوره ابراهیم و آیه ۱۰ سوره یونس درباره بهشتیان نیز می خوانیم: «تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ» تحیت آنها در بهشت سلام است.

و نیز از آیات قرآن استفاده می شود که تحیت به معنی سلام (یا چیزی معادل آن) در اقوام پیشین بوده است چنان که در سوره ذاریات آیه ۲۵ در داستان ابراهیم می گوید هنگامی که فرشتگان مأمور مجازات قوم لوط به صورت ناشناس بر او وارد شدند به او سلام کردند و او هم پاسخ آن ها را به سلام داد:

(۳۰) سوره احزاب

«إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ» از اشعار عرب جاهلی نیز استفاده می شود که تحیت به وسیله سلام در آن ایام بوده است.

هرگاه بی طرفانه این تحیت اسلامی را که محتوی توجه به خدا و دعا برای سلامت طرف و اعلام صلح و امنیت است با تحیت های دیگری که در میان اقوام مختلف معمول است مقایسه کنیم ارزش آن

ص: ۲۴

برای ما روشن تر می گردد .

در روایات اسلامی تأکید زیادی روی سلام شده تا آن جا که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده: «مَنْ بَدَأَ بِالسَّلَامِ قَبْلَ السَّلَامِ فَلَا تُجِيبُوهُ» کسی که پیش از سلام آغاز به سخن کند پاسخ اورانگوئید. (۱)

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که خداوند می فرماید: «الْبَخِيلُ مَنْ يَبْخُلُ بِالسَّلَامِ» بخیل کسی است که حتی از سلام کردن بخل ورزد. (۲)

جزء بیست و دوم (۳۱)

و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَجَلَّ- يُحِبُّ إِفْشَاءَ السَّلَامِ» خداوند افشای سلام را دوست دارد. (۳) منظور از افشای سلام، سلام کردن به افراد مختلف است .

در احادیث، آداب فراوانی درباره سلام وارد شده از جمله این که: سلام تنها مخصوص کسانی نیست که انسان با آن ها آشنایی خاصی دارد، چنان که در حدیثی داریم که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد: «أَيُّ الْعَمَلِ خَيْرٌ؟» «کدام عمل بهتر است؟» فرمود: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ وَ تَقْرَأُ السَّلَامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَ مَنْ لَمْ تَعْرِفْ» اطعام طعام کن و سلام به کسانی که می شناسی و نمی شناسی بنما. (۴)

و نیز در احادیث وارد شده که سواره بر پیاده، و آن ها که مرکب

ص: ۲۵

-
- ۱- اصول کافی، ج ۲، باب التسليم .
 - ۲- صول کافی، ج ۲، باب التسليم .
 - ۳- اصول کافی، ج ۲، باب التسليم .
 - ۴- تفسیر فی ظلال ذیل آیه .

گران قیمت تری دارند به کسانی که مرکب ارزان تر دارند، سلام کنند، و گویا این دستور یک نوع مبارزه با تکبر ناشی از ثروت و موقعیت های خاص مادی است، و این درست نقطه مقابل چیزی است که امروز دیده می شود که تحیت و سلام را وظیفه افراد پائین تر می دانند و شکلی از استعمار و استعبادیت پرستی به آن می دهند، و لذا در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که او به همه حتی به کودکان سلام می کرد.

(۳۲) سوره احزاب

البته این سخن منافات با دستوری که در بعضی از روایات وارد شده که افراد کوچک تر از نظر سن بر بزرگ تر سلام کنند ندارد، زیرا این یک نوع ادب و تواضع انسانی است و ارتباطی با مسئله اختلاف طبقاتی و تفاوت در ثروت و موقعیت های مادی ندارد.

در پاره ای از روایات دستور داده شده است که به افراد رباخوار، فاسق، منحرف و مانند آن ها سلام نکنید و این خود یک نوع مبارزه با فساد است، مگر این که سلام کردن به آن ها وسیله ای باشد برای آشنایی و دعوت به ترک منکر.

جزء بیست و دوم (۳۳)

ضمناً باید توجه داشت که منظور از تحیت به احسن آن است که سلام را با عبارات دیگری مانند «وَرَحْمَةُ اللَّهِ» و مانند «وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» تعقیب کنند.

در تفسیر «دُرُّ الْمَنْثُورِ» می خوانیم شخصی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد «السَّلَامُ عَلَيْكَ» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ»، دیگری عرض کرد: «السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» نفر دیگری گفت

ص: ۲۶

: «السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَعَلَيْكَ» و هنگامی که سؤال کرد که چرا جواب مرا کوتاه بیان کردید فرمود: «قرآن می گوید: تحیت را به طرز نیکوتری پاسخ گوئید اما تو چیزی باقی نگذاشتی!» در حقیقت در مورد شخص سوم به مساوی زیرا جمله «عَلَيْكَ» مفهومش این است که تمام آنچه گفتی بر تو نیز باشد. (۱)

(۳۴) سوره احزاب

این سلامی است که نشانه سلامت از عذاب و از هرگونه درد و رنج و ناراحتی است ، سلامی است توأم با آرامش و اطمینان .

گرچه بعضی از مفسران معتقدند که معنی « تَحِيَّتُهُمْ » اشاره به درود و تحیت مؤمنان به یکدیگر می باشد ، ولی با توجه به آیات قبل که در آن سخن از صلاه و رحمت الهی و ملائکه در این جهان بود ظاهر این است که این تحیت نیز از ناحیه فرشتگانش در آخرت است ، چنان که در آیه ۲۳ سوره رعد می خوانیم : « وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ : آن روز فرشتگان از هر دری بر مؤمنان وارد می شوند و به آن ها می گویند سلام بر شما به خاطر صبر و شکیباییتان » .

از آن چه گفتیم ضمناً روشن شد که مراد از جمله « يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ » همان روز قیامت است که « روز لقاءالله » نامیده شده و معمولاً این تعبیر در آیات قرآن در همین معنی به کار می رود.

جزء بیست و دوم (۳۵)

بعد از این تحیت که در حقیقت مربوط به آغاز کار است اشاره به

ص: ۲۷

پایان کار آن ها کرده، می فرماید: « وَ أَعَدَّلَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا » .

جمله ای که در عین اختصار همه چیز در آن جمع است و همه نعمت ها و مواهب در آن نهفته است .

توضیحی درباره « لقاء الله »

این تعبیر در قرآن مجید معمولاً اشاره به قیامت است و از آن جا که ملاقات حسی در مورد پروردگار مفهوم ندارد ، چرا که او نه جسم است و نه دارای عوارض جسم، بعضی از مفسران ناچار شده اند به اصطلاح مضافی در این جا در تقدیر بگیرند و بگویند منظور « لِقَاءُ تَوَابِ اللَّهِ » یا « ملاقات فرشتگان خدا » است .

اما « لقاء » را می توان در این جا به معنی لقای حقیقی و با چشم دل گرفت چرا که در قیامت حجاب ها کنار می رود و عظمت خدا و آیات او از هر زمان روشن تر جلوه می کند و گفتار بعضی از مفسران که این تعبیر را اشاره به لحظه مرگ و ملاقات با فرشته مرگ دانسته اند مناسب آیات مورد بحث نیست .

(۳۶) سوره احزاب

پاداش های مؤمنان هم اکنون آماده است

جمله « أَعَدَّلَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا » که نشان می دهد هم اکنون بهشت و نعمت هایش آفریده شده و در انتظار مؤمنان است این سؤال را ممکن است برانگیزد که آماده ساختن در مورد کسانی شایسته است که قدرتشان محدود باشد و گاه نتوانند به هنگام نیاز آن چه را می خواهند فراهم سازند ، ولی در برابر قدرت نامحدود پروردگار که هر لحظه چیزی را اراده کند فرمان می دهد « موجود شو » آن نیز فوراً موجود

ص: ۲۸

می شود ، چنین نیازی احساس نمی گردد، پس تکیه روی « آماده سازی » در این آیه و سایر آیات قرآن برای چه منظوری است .

اما توجه به یک نکته ، مشکل را حل می کند و آن این که :

آماده ساختن چیزی همیشه برای محدود بودن قدرت نیست ، بلکه گاه برای دل گرمی و اطمینان خاطر بیشتر و گاه برای احترام و اکرام فزون تر می باشد ، لذا اگر ما مهمانی را دعوت کنیم و از مدتی قبل مشغول آماده

جزء بیست و دوم (۳۷)

ساختن وسایل پذیرایی او باشیم احترام و اهمیت بیشتری برای او قایل شده ایم ، به عکس اگر در همان روز و همان ساعت ورودش دست به کار وسایل پذیرایی شویم این خود یک نوع بی اعتنائی و کم احترامی محسوب می شود .

در عین حال این سخن مانع از آن نخواهد بود که هر قدر افراد با ایمان تلاش و کوشش بیشتری در خودسازی و معرفت و پاکی عمل کنند پاداش های آماده شده الهی تکامل بیشتری پیدا کند و به موازات آن به سوی کمال پیش رود .

۴۵ یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا

ای پیامبر! ما تو را به عنوان گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذار کننده .

او از یک سو گواه اعمال امت است ، چرا که اعمال آن ها را می بیند چنان که در جای دیگر می خوانیم : « وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ : بگو عمل کنید خداوند و رسول او و مؤمنان (امامان معصوم) اعمال شما را می بینند » (۱۰۵ / توبه) و این

آگاهی از طریق مسأله عرضه اعمال امت بر پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام تحقق می پذیرد که شرح آن ذیل همان آیه (جلد هشتم صفحه ۱۲۴) آمده است .

(۳۸) سوره احزاب

و از سوی دیگر شاهد و گواه بر انبیای پیشین است که آن ها خود گواه امت خویش بودند « فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا : حال آن ها چگونه است آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می طلبیم و تورا گواه بر اعمال این ها قرار خواهیم داد » (۴۱ / نساء) .

و از سوی سوم وجود تو با اوصاف و اخلاقت با برنامه های سازنده ات با سوابق درخشان و با عملکردت شاهد و گواه بر حقانیت مکتبت و شاهد و گواه بر عظمت و قدرت پروردگار است .

سپس می فرماید : « وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا » .

بشارت دهنده نیکوکاران به پاداش بی پایان پروردگار ، به سلامت و سعادت جاودان به پیروزی و موفقیت پر افتخار .

جزء بیست و دوم (۳۹)

و انذار کننده کافران و منافقان از عذاب دردناک الهی ، از خسارت تمام سرمایه های وجودی و از سقوط در دامان بدبختی در دنیا و آخرت .

بشارت و انذار همه جا باید توأم باهم و متعادل بایکدیگر باشد چراکه نیمی از وجود انسان راعلاقه جلب منفعت و نیم دیگری را دفع مضرت تشکیل می دهد ، «بشارت» انگیزه بخش اول است و «انذار» انگیزه بخش دوم و آن ها که در برنامه های خودتنهاروی یک قسمت تکیه می کنند انسان را به حقیقت نشناخته اند و انگیزه های

ص: ۳۰

حرکت او را مورد توجه قرار نداده اند. (۱)

ای پیامبر صلی الله علیه و آله تو چراغ فروزانی

۴۶ وَ دَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا

(۴۰) سوره احزاب

و تو را دعوت کننده به سوی الله به فرمان او قرار دادیم و چراغ روشنی بخش .

دعوت به سوی خداوند مرحله ای است بعد از بشارت و انذار، چرا که بشارت و انذار وسیله ای است برای آماده ساختن افراد به منظور پذیرش حق ، هنگامی که از طریق تشویق و تهدید آمادگی پذیرش حاصل شد ، دعوت به سوی خداوند شروع می شود ، تنها در این جا است که دعوت مؤثر خواهد افتاد .

با این که همه کارهای پیامبر صلی الله علیه و آله به اذن فرمان خدا است در این جا تنها برنامه دعوت مقید به اذن پروردگار شده و این به خاطر آن است که مشکل ترین و مهم ترین کار پیامبران همان دعوت به سوی خدا است چرا که باید مردم را در مسیری برخلاف هوس ها و شهوات سیر دهد و در این مرحله باید اذن و فرمان و یاری خدا باشد تا به انجام رسد ، ضمنا روشن شود که پیامبر از خود چیزی ندارد و آن چه می گوید به اذن خدا است .

ص: ۳۱

۱- در جلد اول « تفسیر نمونه » ذیل آیه ۱۱۹ سوره بقره بحث مشروحی در این زمینه تحت عنوان دو اصل مهم تربیتی مطرح شده است .

« سِرَاجٍ مُنِيرٍ » بودن پیامبر صلی الله علیه و آله با توجه به این که « سراج » به معنی « چراغ » و « منیر » به معنی « نور افشان » است اشاره به معجزات و دلایل حقانیت و نشانه های صدق دعوت پیامبر است، او چراغ روشنی است که خودش گواه خویش است، تاریکی ها و ظلمات را می زداید و چشم ها و دل ها را به سوی خود متوجه می کند و همان گونه که آفتاب آمد دلیل آفتاب وجود او نیز دلیل حقانیت او است.

قابل توجه این که در قرآن مجید چهار بار واژه « سِرَاج » آمده که در سه مورد به معنی « خورشید » است، از جمله در سوره نوح آیه ۱۶ می فرماید: « وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا : خداوند ماه را نور آسمان ها و خورشید را چراغ فروزنده آن قرارداد. ».

گفتیم « سراج » در اصل به معنی چراغ است که در سابق با استفاده از فتیله و « روغن قابل اشتعال » و امروز با نیروی برق و مانند آن منبع نور و روشنایی است، ولی به گفته « راغب » در « مفردات » این کلمه تدریجا به هر منبع نور و روشنایی اطلاق شده است و اطلاق آن به خورشید به خاطر آن است که نور آن از درونش می جوشد و هم چون ماه اکتساب نور از منبع دیگری نمی کند.

(۴۲) سوره احزاب

وجود پیامبر هم چون خورشید تابانی است که ظلمت های جهل و شرک و کفر را از افق آسمان روح انسان ها می زداید ولی همان گونه که نابینایان از نور آفتاب استفاده نمی کنند و خفاشانی که چشمشان توانایی دیدن این نور را ندارد خود را از آن پنهان می دارند، کوردلان لجوج نیز از این نور هرگز استفاده نکرده و نمی کنند و ابوجهل ها دست در

گوش می کردند که آهنگ قرآن او را نشنوند .

همیشه ظلمت و تاریکی مایه اضطراب و وحشت است و نور سبب آرامش، دزدان از تاریکی شب استفاده می کنند و حیوانات درنده بیابان غالباً در تاریکی شب از لانه خود بیرون می آیند .

تاریکی مایه پراکنندگی است و نور سبب جمعیت و اجتماع است به همین دلیل اگر چراغی را در یک شب تاریک در میان بیابانی روشن کنیم در مدت کوتاهی انواع حشرات دور آن جمع می شوند .

جزء بیست و دوم (۴۳)

روشنایی و نور مایه نمو درختان ، پرورش گل ها ، رسیدن میوه ها و خلاصه تمام فعالیت های حیاتی است و تشبیه وجود پیامبر صلی الله علیه و آله به یک منبع نور همه این مفاهیم را در ذهن تداعی می کند .

وجود پیامبر صلی الله علیه و آله مایه آرامش و فرار دزدان دین و ایمان و گرگان بی رحم ستمگر جامعه ها و موجب جمعیت خاطر و پرورش و نمو روح ایمان و اخلاق و خلاصه مایه حیات و جنبش و حرکت است و تاریخ زندگی او شاهد و گواه زنده این موضوع است .

۴۷ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا

و مؤمنان را بشارت ده که برای آن ها از سوی خدا فضل و پاداش بزرگی است .

اشاره به این که مسأله «تبشیر» پیامبر صلی الله علیه و آله تنها محدود به پاداش اعمال نیک مؤمنان نمی شود ، بلکه خداوند آن قدر از فضل خود به آن ها می بخشد که موازنه میان عمل و پاداش را به کلی بر هم می زند، چنان که آیات دیگر قرآن شاهد گویای این مدعا است .

ص: ۳۳

در یک جا می فرماید: « مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا : کسی که کار نیکی کند ده برابر به او پاداش داده می شود » (۱۶۰ / انعام) .

و در جای دیگر می گوید: « مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ » (۲۶۱ / بقره) .

و گاه از این هم فراتر می رود و می گوید: « فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ : هیچ کس نمی داند چه پاداش هایی که موجب روشنایی چشم ها است برای او پنهان داشته شده » (۱۷ / الم سجده) .

و به این ترتیب ابعاد فضل کبیر الهی را از آن چه در وهم و تصور بگنجد دورتر و فراتر می برد .

۴۸ وَ لَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ دَعِ أَذْيَهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَ كَيْلًا

و از کافران و منافقان اطاعت مکن و به آزارهای آن ها اعتنا منما ، بر خدا توکل کن و همین بس که خدا حامی و مدافع (تو) باشد .

جزء بیست و دوّم (۴۵)

بدون شک رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز اطاعتی از کافران و منافقان نداشت ، اما اهمیت موضوع به قدری است که به عنوان تأکیدی برای شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و هشدار و سرمشقی برای دیگران ، روی این موضوع مخصوصاً تکیه کند ، چه این که از خطرات مهمی که بر سر راه رهبران راستین قرار دارد به سازش و تسلیم کشیدن در اثناء مسیر است که گاه از طریق تهدید و گاه از طریق دادن امتیازات، زمینه های آن فراهم

می شود، تا آن جا که گاهی انسان به اشتباه می افتد و گمان می کند راه وصول به هدف تن دادن به چنین سازش و تسلیمی است، همان سازش و تسلیمی که نتیجه اش عقیم ماندن همه تلاش ها و کوشش ها و خنثی شدن همه مجاهدات است .

تاریخ اسلام نشان می دهد که بارها کافران و یا گروه هایی از منافقان کوشیدند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به چنین موضعی بکشانند ، گاه پیشنهاد کردند که نام بت ها را به بدی نبرد و از آن ها انتقاد نکند و گاه گفتند اجازه ده یک سال معبود تو را پرستیم و یک سال هم تو معبودان ما را پرستش کن و گاه می گفتند به ما مهلت ده تا یک سال دیگر به برنامه های خود ادامه دهیم و بعد ایمان بیاوریم ، گاه پیشنهاد کردند تهی دستان و مؤمنان فقیر را از گرد خود دور کن تا ما ثروتمندان متنفذ با تو هم صدا شویم و گاه اعلام آمادگی برای دادن امتیازات مالی و پست و مقام حساس و زنان زیبا و مانند آن کردند .

(۴۶) سوره احزاب

مسلم است همه این ها دام های خطرناکی بود بر سر راه پیشرفت سریع اسلام و ریشه کن شدن کفر، و نفاق و اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر یکی از پیشنهادها انعطاف و نرمشی به خرج می داد پایه های انقلاب اسلامی فرو می ریخت و تلاش ها هرگز به نتیجه نمی رسید .

سپس می گوید : « وَدَعَّ أَدْيُهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا » .

این قسمت از آیه نشان می دهد که آن ها برای تسلیم ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله او را سخت در فشار قرار داده بودند و انواع آزارها چه از

ص: ۳۵

طریق زخم زبان و بدگویی و جسارت و چه از طریق آزار بدنی و چه محاصره اقتصادی نسبت به او و یارانش روا می داشتند ، البته در دوران مکه به صورتی و در دوران مدینه به صورت دیگر ، زیرا « اذی » واژه ای است که همه انواع آزار را شامل می شود .

جزء بیست و دوّم (۴۷)

« راغب » در « مفردات » می گوید : « اذی به معنی هرگونه ضرری است که به یک موجود زنده برسد ، چه در جان ، یا در جسم ، یا وابستگان به او ، خواه دنیوی یا اخروی » .

البته این کلمه گاه در آیات قرآن در خصوص « ایذاء زبانی » به کار رفته ، مانند آیه ۶۱ سوره توبه : « وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ : بعضی از آن ها پیامبر را ایذاء می کنند و می گویند او آدم خوش باوری است و به حرف هر کس گوش می دهد » .

ولی در آیات دیگر در مورد آزار بدنی نیز به کار رفته ، مانند آیه ۱۶ سوره نساء : « وَ الَّذِينَ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا : مردان و زنانی که اقدام به ارتکاب آن عمل زشت (زنا) می کنند آن ها را آزار دهید (و حدّ شرعی را بر آن ها جاری نمایید) » .

(۴۸) سوره احزاب

تاریخ می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان نخستین هم چون کوه در مقابل انواع آزارها ایستادگی به خرج دادند و هرگز ننگ تسلیم و شکست را نپذیرفتند و سرانجام در اهداف خود پیروز شدند .

دلیل این مقاومت و پیروزی همان توکل بر خدا و اعتماد بر ذات پاک او بود ، خدایی که همه مشکلات در برابر اراده اش سهل و آسان است و « اگر تیغ عالم بجنبند ز جای ، نبرد رگی تا نخواهد خدای » آری

ص: ۳۶

کافی است که پشتیبان و پناه گاه انسان چنین خدایی باشد .

دستورالعمل پنج گانه برای رهروان راه حق

دستورهای پنج گانه فوق که در دو آیه اخیر آمده مکمل یکدیگر و مربوط به هم هستند ، بشارت دادن به مؤمنان برای جذب نیروهای با ایمان ، عدم سازش و تسلیم در مقابل کفار و در برابر منافقان ، بی اعتنایی به آزارهای آن ها و توکل بر خدا مجموعه ای را تشکیل می دهد که راه وصول به مقصد در آن نهفته است و دستورالعمل جامعی برای همه رهروان راه حق است.

جزء بیست و دوم (۴۹)

سلام و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله

۵۶ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند ، ای کسانی که ایمان آوردید بر او درود فرستید و سلام گوید و تسلیم فرمانش باشید .

«صَلَّات» و «صَلَّوات» که جمع آن است هرگاه به خدا نسبت داده شود به معنی فرستادن رحمت است و هرگاه به فرشتگان و مؤمنان منسوب گردد به معنی طلب رحمت می باشد . (۱)

تعبیر به «يُصَلُّونَ» به صورت فعل مضارع دلیل بر استمرار است

ص: ۳۷

۱- «راغب» در «مفردات» همین معنی را به عبارت دیگری آورده است .

یعنی پیوسته خداوند و فرشتگان رحمت و درود بر او می فرستند ، رحمت و درودی پیوسته و جاودانی .

(۵۰) سوره احزاب

در این که میان « صَيُّلُوا » و « سَيِّلُوا » چه فرقی است ؟ مفسران بحث های مختلفی دارند ، آن چه مناسب تر با ریشه لغوی این دو کلمه و ظاهر آیه قرآن به نظر می رسد این است که « صَيُّلُوا » امر به طلب رحمت و درود فرستادن بر پیامبر است ، اما « سَلِّمُوا » یا به معنی تسلیم در برابر فرمان های پیامبر گرامی اسلام است چنان که در آیه ۶۵ سوره نساء آمده : « ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا : مؤمنان کسانی هستند که به داوری تو تن دهند و حتی در دل از قضاوت کمترین ناراحتی نداشته باشند و تسلیم مطلق گردند » .

چنان که در روایتی از امام صادق می خوانیم : « ابوبصیر » از محضرش سؤال کرد منظور از « صلات » بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را فهمیده ایم ، اما معنی تسلیم بر او چیست ؟ امام فرمود : « هُوَ التَّسْلِيمُ لَهُ فِي الْأُمُورِ : منظور تسلیم بودن در برابر او در هر کار است » . (۱)

جزء بیست و دوم (۵۱)

و یا به معنی سلام فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان « السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ » و مانند آن می باشد ، که محتوایش تقاضای سلامت بر پیامبر صلی الله علیه و آله از پیشگاه خدا است .

ص: ۳۸

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیات مورد بحث .

درباره کیفیت صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات بی شماری که از طرق اهل سنت و اهل بیت رسیده صریحا آمده است که « آل محمد » را به هنگام صلوات بر « محمد » بیفزایید .

در « درالمنثور » از صحیح « بخاری » و « مسلم » و « ابوداود » و « ترمذی » و « نسایی » و « ابن ماجه » و « ابن مردویه » و روایت دیگری از « کعب بن عجره » نقل شده که مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: « أَمَّا السَّلَامُ عَلَيْكَ فَقَدْ عَلِمْنَا فَكَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ : سلام بر تو را ما

(۵۲) سوره احزاب

می دانیم چگونه است ، اما صلوات بر شما باید چگونه باشد ؟ پیامبر فرمود : بگو : اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ اٰلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ ، اَللّهُمَّ بَارِكْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ اٰلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ وَ اٰلِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ .

نامبرده (نویسنده در المنثور) علاوه بر حدیث فوق ، هیجده حدیث دیگر نقل کرده ، که همگی تصریح شده که « آل محمد » را باید به هنگام صلوات ذکر کرد .

این احادیث را از کتب معروف و مشهور اهل سنت از گروهی از صحابه از جمله « ابن عباس » و « طلحه » و « ابو سعید خدری » و « ابوهریره » و « ابومسعودانصاری » و « بریده » و « ابن مسعود » و « کعب بن عجره » و امیر مؤمنان علی نقل کرده است . (۱)

ص: ۳۹

این نکته نیز قابل توجه است که در بعضی از روایات اهل سنت و بسیاری از روایات شیعه حتی کلمه « علی » میان « محمد » و « آل محمد » جدایی نمی افکند بلکه کیفیت صلاه به این صورت است «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» .

جزء بیست و دوم (۵۳)

این بحث را با حدیث دیگری از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پایان می دهیم: « ابن حجر » در « صواعق » چنین نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: « لا تُصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ الْبُتْرَاءِ فَقَالُوا وَ مَا الصَّلَاةُ الْبُتْرَاءُ؟ قَالَ تَقُولُونَ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ تُمَسِّكُونَ ، بَلِّ قُولُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ : هرگز بر من صلوات ناقص نفرستید عرض کردند: صلوات ناقص چیست؟ فرمود: این که فقط بگویید "اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ" و ادامه ندهید، بلکه بگویید "اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ" . (۱)

و به خاطر همین روایات است که جمعی از فقهای بزرگ اهل سنت اضافه « آل محمد » را بر نام آن حضرت در تشهد نماز واجب می شمردند .

(۵۴) سوره احزاب

آیا فرستادن صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله واجب است یا نه؟ و اگر واجب است در کجا واجب است؟ این سؤال است که فقها به آن پاسخ می گویند:

تمام فقهای اهل بیت آن را در تشهد اول و دوم نماز واجب

ص: ۴۰

می دانند و در غیر آن مستحب و علاوه بر احادیثی که از طرق اهل بیت در این زمینه رسیده در کتب اهل سنت نیز روایاتی که دال بر وجوب است کم نیست .

از جمله در روایت معروفی ، عایشه می گوید : « سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : لَا يُقْبَلُ صَلَاةٌ إِلَّا بِطَهْوَرٍ وَبِالصَّلَاةِ عَلَيَّ : نماز بدون طهارت و درود بر من قبول نخواهد شد » .

از فقهای اهل سنت «شافعی» آن را در تشهد دوم واجب می دانند و «احمد» در یکی از دو روایت که از او نقل شده و جمعی دیگر از فقهاء، ولی بعضی مانند «ابوحنیفه» آن را واجب نشمرده اند. (۱)

جزء بیست و دوم (۵۵)

سخن حق بگوید تا اعمالتان اصلاح شود

۷۰ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بپرهیزید و سخن حق و درست بگوئید .

۷۱ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا

تا خدا اعمال شما را اصلاح کند و گناهانتان را ببامزد و هر کس اطاعت خدا و رسولش کند به رستگاری (و پیروزی) عظیمی نایل شده است .

قول « سدید » از ماده « سَدَّ » به معنی « محکم و استوار »

ص: ۴۱

و خلل ناپذیر و موافق حق و واقع است ، سخنی است که هم چون یک سد

(۵۶) سوره احزاب

محکم جلو امواج فساد و باطل را می گیرد و اگر بعضی از مفسران آن را به معنی « صواب » و بعضی به معنی « خالص بودن از کذب و لغو » یا « هماهنگ بودن ظاهر و باطن » و یا « صلاح و رشاد » و مانند آن تفسیر کرده اند همه به معنی جامع فوق برمی گردد.

آیه ۷۱ نتیجه « قول سدید » و سخن حق را بیان می کند ، در حقیقت تقوا پایه اصلاح زبان و سرچشمه گفتار حق است و گفتار حق یکی از عوامل مؤثر اصلاح اعمال و اصلاح اعمال سبب آمرزش گناهان است ، چرا که « إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ : اعمال نیک گناهان را از بین می برند » (۱۱۴ / هود).

زبان پربرکت ترین و در عین حال خطرناکترین عضو بدن است

علمای اخلاق گفته اند : زبان پربرکت ترین عضو بدن و مؤثرترین وسیله طاعت و هدایت و اصلاح است و در عین حال خطرناک ترین و پرگناه ترین عضو بدن محسوب می شود ، تا آن جا که حدود سی گناه کبیره از همین عضو کوچک صادر می گردد .

جزء بیست و دوم (۵۷)

« غزالی » در « احیاء العلوم » بیست گناه کبیره یا انحراف را که از زبان سر می زند برشمرده است که عبارتند از:

دروغ

غیبت

سخن چینی

نفاق در سخن (دُوَاللِّسَانِینِ بودن)

مدح بی جا

بد زبانی و دشنام

غنا و اشعار نادرست

افراط در مزاح

سخريه و استهزاء افشاء اسرار ديگران

ص: ۴۲

وعده خلاف

لعن نابجا

خصومت و نزاع

جدال و مرء

گفتگو در امور باطل

پر حرفی

گفتگو در اموری که به انسان مربوط نیست

وصف مجالس شراب و قمار و گناه

سؤال و جستجو از مسایلی که از عهده درک انسان بیرون است

تَصْنَعُ و تَكَلُّفُ در سخن

(۵۸) سوره احزاب

و ما ده موضوع مهم دیگر نیز بر آن افزوده ایم :

تهمت زدن

شهادت باطل

اشاعه فحشا و نشر شایعات بی اساس

خود ستایی

اصراری جا

خشونت در سخن

ایذاء با زبان

مذمت از کسی که مستحق ذم نیست

تبلیغ باطل .

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: « لَا يَسْتَقِيمُ اِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ : ايمان هیچ بنده ای از بندگان خدا به راستی نمی گراید مگر این که قلبش مستقیم گردد و قلبش مستقیم نمی شود مگر این که زبانش درست شود» . (۱)

جالب این که در حدیث دیگری از امام سجاد آمده است که « زبان هر انسانی همه روزه صبح از اعضای دیگر احوال پرسى می کند و می گوید : كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ ؟ چگونه صبح کردید» ؟

ص: ۴۳

همه آن ها در پاسخ این اظهار محبت زبان می گویند: «بِخَيْرٍ اِنْ تَرَكَتْنَا: حال ما خوب است اگر تو بگذاری» .

سپس اضافه می کنند: تو را به خدا سوگند ما را رعایت کن، « اِنَّمَا تُثَابُ بِكَ وَنُعَاقِبُ: ما به وسیله تو ثواب می بینیم و یا مجازات می شویم». (۱)

در این زمینه روایات بسیار است که همگی حاکی از اهمیت فوق العاده نقش زبان و اصلاح آن در اصلاح اخلاق و تهذیب نفوس انسانی است و به همین دلیل در حدیثی می خوانیم: « مَا جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى هَذَا الْمِنْبَرِ قَطُّ إِلَّا تَلَا- هَذِهِ الْآيَةَ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا: هرگز پیامبر بر منبرش نشست مگر این که این آیه را تلاوت فرمود: ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی را پیشه کنید و سخن حق و درست بگویید ». (۲)

(۶۰) سوره احزاب

در پایان آیه می افزاید: « هرکس خدا و پیامبرش را اطاعت کند به فوز عظیمی نایل شده است: وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيْمًا » .

چه رستگاری و پیروزی از این برتر و بالاتر که اعمال انسان پاک گردد و گناهانش بخشوده شود و در پیشگاه خدا روسفید گردد؟

پایان سوره احزاب

ص: ۴۴

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۷۱ ، صفحه ۲۷۸ .

۲- « درالمنثور » ، (طبق نقل تفسیرالمیزان ، جلد ۱۶ ، صفحه ۳۷۶) .

سوره سبأ

سوره سبأ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

او مالک همه چیز و عالم به همه چیز است

۱ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ

حمد (و ستایش) مخصوص خداوندی است که تمام آن چه در آسمان ها و زمین است از آن اوست و حمد و (سپاس) برای او است در سرای آخرت و اوداناو آگاه است.

پنج سوره از سوره های قرآن مجید با حمد پروردگار شروع می شود که در سه سوره آن حمد و ستایش خداوند به خاطر آفرینش آسمان و زمین و موجودات دیگر است (سوره سبأ، سوره فاطر و سوره انعام).

و در یک سوره (سوره کهف) این حمد و ستایش به خاطر نزول قرآن بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. در حالی که در سوره حمد تعبیر جامعی شده که همه این امور را در بر می گیرد «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

(۶۲) سوره سبأ

۲ يَغْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ

آن چه را در زمین فرومی رود و آن چه را از آن برمی آید، می داند و (همچنین) آن چه از آسمان نازل می شود و آن چه بر آن بالا می رود و او مهربان و آمرزنده است.

آری او از تمام قطرات باران و امواج سیلاب که در اعماق زمین

فرو می روند و به طبقه نفوذ ناپذیر می رسند و در آن جا متمرکز و برای انسان ها ذخیره می شوند، آگاه است. او از دانه های گیاهان که با کمک باد یا حشرات در پهنه زمین پراکنده می شوند و در زمین فرومی روند و روزی به درخت سر سبز یا گیاه پرتراوتی تبدیل می گردند، با خیر است. از ریشه های درختان به هنگامی که در جستجوی آب و غذا به اعماق زمین پیشروی می کنند. از امواج الکتریسیته، از گازهای مختلف و ذرات هوا که داخل زمین نفوذ می کنند، از جاندارانی که در زمین فرو می روند و به آن حیات می بخشند و نیز از گنج ها و دفینه ها و اجساد مردگان اعم از انسان ها و غیر انسان ها که در این زمین گسترده دفن می شوند، آری از همه این ها با خبر است. همچنین از گیاهانی که از زمین خارج می شوند، از انسان ها که از آن برخاسته اند، از چشمه هایی که از آن می جوشد، از گازهایی که از آن بر می خیزد، از آتشفشان هایی که از آن زبانه می کشد و از حشراتی که در درون زمین لانه دارند و از آن سر برمی دارند و خلاصه از تمام موجوداتی که از اعماق زمین بیرون می ریزند، اعم از آن چه ما می دانیم و نمی دانیم، او از همه آن ها مطلع و آگاه است. سپس می افزاید: «وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا».

جزء بیست و دوّم (۶۳)

از دانه های باران ، از اشعه حیات بخش خورشید، از امواج نیرومند وحی و شرایع آسمانی، از فرشتگانی که برای ابلاغ رسالت یا انجام مأموریت های دیگر به زمین نزول می کنند، از اشعه کیهانی که از ماوراء جو به زمین نازل می شود، از شهاب ها و سنگ ریزه های سرگردان فضا که به سوی زمین جذب می شوند، او از همه این ها مطلع است. و نیز

ص: ۴۶

از اعمال عباد که به آسمان عروج می کنند، از فرشتگانی که پس از ادای رسالت خود به آسمان باز می گردند، از شیاطینی که برای استراق سمع به آسمان ها می روند ، از شاخه های درختان برومندی که سر به آسمان بر می کشند، از بخارهایی که از دریا برمی خیزد و بر فراز آسمان ابرها را تشکیل می دهند، از آهی که از دل مظلومی برمی خیزد و به آسمان صعود می کند، آری از همه این ها آگاه است. آیا هیچ کس جز او از این امور آگاهی دارد؟ آیا علم همه دانشمندان بشر به گوشه ای از این معلومات احاطه پیدا می کند؟

(۶۴) سوره سَبَأ

۹ أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَآخِلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَسْأَ نُخَسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فَيَذَلِكُمْ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنبِئٍ

آیابه آن چه پیش رو و پشت سر آنان از آسمان و زمین قرار دارند نگاه نکردند (تا به قدرت خدا بر همه چیز واقف شوند) اگر ما بخواهیم آن هارا (با یک زمین لرزه) در زمین فرو می بریم، یا قطعات سنگ هایی از آسمان را بر آن ها فرو می ریزیم، در این نشانه روشنی (بر قدرت خداست) برای هر بنده توبه کار.

جزء بیست و دوّم (۶۵)

این آسمان با عظمت با این همه عجایب، با این همه اختران، ثابت و سیار و نظاماتی که حاکم بر آن است و همچنین این زمین با تمام شگفتی ها و انواع موجودات زنده و برکات و مواهبش، گویاترین دلیل بر قدرت پروردگار است .

آیا کسی که قدرت بر این همه امور دارد از باز گرداندن

ص: ۴۷

انسان بعد از مرگ به عالم حیات و زندگی عاجز است؟

این همان «برهان قدرت» است که در آیات دیگر قرآن در برابر منکران معاد به آن استدلال شده، از جمله آخرسوره یس (آیه ۸۲) و آیه ۹۹ سوره اسراء و آیات ۶ و ۷ سوره «ق». هر کسی در زندگانی خود نمونه هایی از زلزله و خسف و فرو رفتن در زمین را دیده یا شنیده است و نیز سقوط سنگ های آسمانی را از بالای جو، یا بر اثر ریزش کوه ها، بر اثر صاعقه ها یا آتشفشان ها و مانند آن دیده یا شنیده است، هر انسان عاقلی می داند که وقوع این امور در هر لحظه و هر مکان امکان پذیر است، اگر زمین آرامشی دارد و آسمان برای ما امن و امان است، به قدرت و فرمان دیگری است، ماکه از هرسو در قبضه قدرت او قرار داریم، چگونه می توانیم توانایش را بر معاد انکار کنیم و یا چگونه می توانیم از حوزه حکومت او فرار نماییم؟

(۶۶) سوره سَبَأُ

مواهب بزرگ خدا بر داود علیه السلام

۱۰ وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَ الْنَّارُ لَهُ الْحَدِيدَ

ما به داود از فضل خود نعمتی بزرگ بخشیدیم، (مابه کوه ها و پرندگان) گفتیم: ای کوه ها وای پرندگان با او هم آواز شوید (و همراه او تسبیح خدا گوید) و آهن را برای او نرم کردیم.

کلمه «أَوِّبِي» در اصل از «تَأْوِيب» به معنی ترجیع و گرداندن صدا در گلو است، این ماده گاهی به معنی توبه نیز استعمال می شود، به خاطر این که حقیقت آن بازگشت به سوی خداست.

ص: ۴۸

واژه «فُضِّل» مفهوم وسیعی دارد که تمام مواهبی را که خدا به داود علیه السلام ارزانی داشته بود، شامل می شود و ذکر آن به صورت «نکره» دلیل بر عظمت آن است.

حضرت داود علیه السلام مشمول مواهب بسیاری چه در جنبه معنوی و چه در جنبه مادی از سوی پروردگارشده بود که آیات قرآن گویای آن است.

در یک جامی گوید: «ما به او و فرزندش علم وافر دادیم» (۱۵/نمل).

در جایی دیگر مخصوصاً روی آگاهی از سخن گفتن حیوانات تکیه شده است (۱۶/نمل).

معجزات مختلفی که در ذیل آیه مورد بحث از آن سخن به میان خواهد آمد، بخشی از آن فضایل است و نیز صورت و آهنگ بسیار زیبا و قدرت بر قضاوت عادلانه که در سوره «ص» به آن اشاره شده، بخشی دیگر از این فضل الهی محسوب می شود و از همه مهم تر فضیلت نبوت و رسالت بود که خدا در اختیار داود گذاشت. گرچه همه ذرات جهان ذکر و تسبیح و حمد خدا می گویند، خواه داودی با آن ها هم صدا بشود یا نشود، ولی امتیاز داود این بود که به هنگام بلند کردن صدا و سر دادن نغمه تسبیح، آن چه در درون این موجودات بود، آشکار می گشت و زمزمه درونی به نغمه برونی تبدیل می شد، همان گونه که در مورد تسبیح «سنگ ریزه» در دست پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در روایات آمده است.

(۶۸) سوره سَبَأ

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «داود به سوی دشت و بیابان خارج شد و هنگامی که زبور را تلاوت می کرد، هیچ کوه

و سنگ و پرنده ای نبود مگر این که با او هم صدا می شد» (۱).

بعد از ذکر این فضیلت معنوی به ذکر یک فضیلت مادی پرداخته می گوید: « وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ » .

ممکن است گفته شود خداوند به صورت اعجازمانندی روش نرم کردن آهن را به داود علیه السلام تعلیم داد، آن چنان که بتواند از آن مفتول های نازک و محکمی برای بافتن زره بسازد و یا گفته شود که قبل از داود علیه السلام برای دفاع در جنگ ها از صفحات آهن استفاده می شد که هم سنگین بود و هم اگر آن را به خود می بستند، چنان خشک و انعطاف ناپذیر بود که جنگجویان را سخت ناراحت می کرد.

جزء بیست و دوم (۶۹)

نرم شدن آهن در دست داود علیه السلام به فرمان الهی و به صورت اعجاز انجام می گرفت، چه مانعی دارد همان کسی که به کوره داغ خاصیت نرم کردن آهن را داده، همین خاصیت را به شکل دیگر در پنجه های داود علیه السلام قرار دهد، در بعضی از روایات اسلامی نیز به همین معنی اشاره شده است. (۲)

به هر حال داود علیه السلام از این توانایی که خدا به او داده بود، در بهترین طریق یعنی ساختن وسیله جهاد، آن هم وسیله حفاظت در برابر دشمن، استفاده می کرد و هرگز از آن در وسایل عادی زندگی بهره گیری

ص: ۵۰

۱- «المیزان»، جلد ۱۶، صفحه ۳۹۰.

۲- «تفسیر برهان»، جلد ۳، صفحه ۳۴۳ و «نورالثقلین» جلد ۴، صفحه ۳۱۵.

نمود و تازه از درآمد آن، طبق بعضی از روایات، علاوه بر این که

(۷۰) سوره سَبَأُ

زندگی ساده خود را اداره می کرد، چیزی هم به نیازمندان انفاق می نمود(۱)، علاوه بر همه این ها فایده دیگر این کار آن بود که معجزه ای گویا برای او محسوب می شد.

رعایت دقت در کیفیت و کمیت محصولات

۱۱ أَنْ أَعْمَلُ سَابِغَاتٍ وَقَدَّرُ فِي السَّرْدِ وَأَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

(و دستور دادیم) زره های کامل و فراخ بساز و حلقه ها را به اندازه و متناسب کن و عمل صالح به جا آورید، که من به آن چه انجام می دهید، بینا هستم .

«سابغات» جمع «سابغه» به معنی زره کامل و فراخ است و «اشباغ نعمت» نیز به معنی فراخی نعمت است .

«سَرْد» در اصل به معنی بافتن اشیاء خشن همانند زره است، جمله «وَقَدَّرُ فِي السَّرْدِ» مفهومش همان رعایت کردن اندازه های متناسب در حلقه های زره و طرز بافتن آن است . در واقع خداوند به داود علیه السلام دستوری می دهد که باید سرمشقی برای همه صنعتگران و کارگران با ایمان جهان باشد، دستور محکم کاری و رعایت دقت در کیفیت و کمیت در مصنوعات، آن چنان که مصرف کنندگان به خوبی و راحتی بتوانند از آن استفاده کنند و از استحکام

ص: ۵۱

کامل برخوردار باشد.

جزء بیست و دوم (۷۱)

به داود می گوید: زره را گشاد و راحت درست کن، تا جنگجو به هنگام پوشیدن در زندان گرفتار نشود، نه حلقه ها را بیش از اندازه کوچک و باریک کن که حالت انعطاف خود را از دست بدهد و نه زیاد درشت و بی قواره که گاه نوک شمشیر و خنجر و نیزه و تیر از آن بگذرد، همه چیزش به اندازه و متناسب باشد.

خلاصه این که: خداوند هم «ماده» اصلی را به مقتضای «وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ» در اختیار داود علیه السلام گذاشت و هم طرز صورت بخشیدن و

(۷۲) سوره سَبَأُ

ساختن زره را به او آموزش داد، تا محصولی کامل از این «ماده» و «صورت» فراهم گردد.

و در پایان آیه داود علیه السلام و خاندانش را مخاطب ساخته ، می گوید : «وَأَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ». مخاطب در آغاز آیه تنها داود علیه السلام است و در پایان او و خاندانش یا او و قومش می باشد، چرا که همه این مسائل مقدمه برای عمل صالح است، هدف ساختن زره و کسب درآمد نیست، هدف عمل صالح است و این ها وسیله ای است در آن مسیر که هم داود علیه السلام از آن بهره می گرفت و هم خاندانش. و یکی از شؤون عمل صالح آن است که در صنایع دقت کافی را از هر جهت رعایت کنند و محصول کامل و مفیدی ارائه دهند و از هرگونه بدکاری و کم کاری بپرهیزند.

ص: ۵۲

جزء بیست و دوم (۷۳)

۱۲ وَلَسَّ لَيْمَنَ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ وَاسَلِّمنا لَهُ عَيْنَ القَطْرِ وَ مِنَ الجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ السَّعِيرِ

و برای سلیمان باد را مسخر ساختیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را می پیمود و عصرگاهان مسیر یک ماه را و چشمه مس (مذاب) را برای او روان ساختیم و گروهی از جنّ پیش روی او به اذن پروردگار کار می کردند و هر کدام از آن ها از فرمان ما سرپیچی می کرد، او را از عذاب آتش سوزان می چشاندیم.

«غُدُو» (بر وزن غُلُو) به معنی طرف صبح است، در مقابل «رَواح» که طرف غروب را می گویند، که حیوانات برای استراحت به جایگاه خود بازمی گردند، ولی از قراین برمی آید که در آیه مورد بحث، «غُدُو» به معنی نیم اول روز است و «رَواح» نیم دوم و مفهوم آیه این است که سلیمان از صبح تا به ظهر با این مرکب راهوار به اندازه یک ماه مسافران آن زمان راه می رفت و نیم دوم روز نیز به همین مقدار راه می پیمود.

(۷۴) سوره سَبَأ

«أَسَلِّمنا» از ماده «سَلِّلان» به معنی جاری ساختن است و «قَطْر» به معنی مس می باشد و منظور این است که ما این فلز را برای او ذوب کردیم و همچون چشمه آب روان گردید .

بعضی «قَطْر» را به معنی انواع مختلف فلزات یا به معنی «روی» دانسته اند و به این ترتیب برای پدر، آهن نرم شد و برای پسر فلزات ذوب

ص: ۵۳

گردید (ولی معروف همان معنی اول است).

جالب این که برای پدر جسم خشن و فوق العاده محکمی یعنی آهن را مسخر می کند و برای فرزند موجود بسیار لطیف ، ولی هر دو کارساز و اعجاز آمیز و مفیدند ، جسم سخت را برای داود علیه السلام نرم می کند و امواج لطیف باد را برای سلیمان فعال و محکم. لطافت باد هرگز مانع از آن نیست که اعمال مهمی را انجام دهد، بادها هستند که کشتی های عظیم را بر سطح اقیانوس ها به حرکت درمی آورند، سنگ های سنگین آسیا را می چرخانند و بالن ها را بر فراز آسمان به شکل هواپیما به حرکت درمی آورند. آری خداوند این جسم لطیف را با این قدرت خیره کننده در اختیار سلیمان قرار داد. در این که باد چگونه دستگاه سلیمان (کرسی یا فرش او را) به حرکت درمی آورد، بر ما روشن نیست همین قدر می دانیم هیچ چیز در برابر قدرت خدا مشکل و پیچیده نمی باشد، جایی که انسان بتواند با قدرت ناچیزش بالن ها و امروز هواپیماهای عظیم غول پیکر را با صدها مسافر و وسایل زیاد در اوج آسمان ها به حرکت درآورد، چگونه حرکت دادن بساط سلیمان به وسیله باد برای خداوند مشکل است؟

جزء بیست و دوم (۷۵)

چه عاملی سلیمان و دستگاه او را از سقوط و یا فشار هوا و مشکلات دیگر ناشی از حرکت آسمانی حفظ می کرد؟ این نیز از مسائلی است که جزئیاتش برای ما روشن نیست، ولی می دانیم این گونه خارق عادت ها در تاریخ انبیاء فراوان بوده است، هر چند متأسفانه افراد نادان یا دشمنان دانا آن ها را آمیخته با خرافاتی کرده اند که چهره اصلی

ص: ۵۴

این مسائل را دگرگون و بد نما ساخته و ما در این زمینه به همان مقدار که قرآن اشاره کرده، قناعت می کنیم. (۱)

(۷۶) سوره سَبَأُ

سپس به دومین موهبت الهی نسبت به سلیمان اشاره کرده، می گوید: «وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ».

چگونه چشمه ای از مس مذاب یا فلزات دیگر در اختیار سلیمان قرار گرفت؟ آیا خداوند طریقه ذوب کردن این فلزات را در مقیاس بسیار وسیع و گسترده، از طریق اعجاز و الهام به این پیامبر آموخت؟

و یا چشمه ای از این فلز مایع شبیه همان چشمه هایی که به هنگام فعالیت کوه های آتشفشانی از دامنه آن ها سرازیر می شود، به صورت اعجاز آمیز در اختیار او قرار گرفت و یا به نحوی دیگر؟ دقیقاً بر ما روشن نیست، همین اندازه می دانیم این نیز از الطاف الهی درباره این پیامبر بزرگ بود.

و بالاخره به بیان سومین موهبت پروردگار نسبت به سلیمان یعنی تسخیر گروه عظیمی از جن پرداخته، چنین می گوید: «وَمِنَ الْجِنَّ...».

۱ در این باره در جلد ۱۳ «تفسیر نمونه»، صفحه ۴۷۲ ذیل آیه ۸۱ سوره انبیاء نیز بحث شده است.

جزء بیست و دوم (۷۷)

«جَنّ» چنان که از نامش نیز پیداست موجودی است مستور از حس، دارای عقل و قدرت و چنان که از آیات قرآن استفاده می شود، مکلف به تکالیف الهی است.

درباره «جَنّ» افسانه ها و داستان های خرافی بسیار ساخته اند، ولی

ص: ۵۵

۱- در این باره در جلد ۱۳ «تفسیر نمونه»، صفحه ۴۷۲ ذیل آیه ۸۱ سوره انبیاء نیز بحث شده است.

اگر این خرافات را حذف کنیم، اصل وجود آن و صفات ویژه ای که در قرآن برای جن آمده است، مطلبی است که هرگز با علم و عقل مخالف نیست و شرح بیشتر این موضوع در تفسیر «سوره جن» به خواست خدا خواهد آمد. به هر حال از تعبیر آیه فوق استفاده می شود که تسخیر این نیروی عظیم نیز به فرمان پروردگار بوده و هرگاه از انجام وظایفشان سرباز می زدند، مجازات می شدند.

از آیات «سوره ص» نیز به خوبی استفاده می شود که خداوند گروهی از شیاطین را در اختیار او قرار داده بود که برای او کارهای عمرانی مهمی انجام می دادند و هرگاه تخلف می کردند، آن ها را به زنجیر می افکند: «وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَ غَوَاصِّ وَ اٰخِرِيْنَ مُقَرَّنِيْنَ فِي الْاَصْفَادِ» (آیات ۳۷ و ۳۸/ص). قابل توجه این که برای اداره یک حکومت وسیع و کشور پهناوری همچون کشور سلیمان عوامل زیادی لازم است، ولی از همه مهم تر سه عامل است که در آیه فوق اشاره به آن ها شده :

(۷۸) سوره سبأ

نخست یک وسیله نقلیه سریع و مستمر و فراگیر است که رئیس حکومت بتواند با آن از تمام جوانب کشورش آگاه گردد.

دوم مواد اولیه ای که برای تهیه ابزار لازم برای زندگی مردم و صنایع مختلف، مورد استفاده قرار گیرد.

و سرانجام نیروی فعال کار که بتواند از آن مواد بهره گیری کافی کند و کیفیت لازم را به آن ها بدهد و نیازهای مختلف کشور را از این نظر برطرف سازد.

ص: ۵۶

و می بینیم خداوند این هر سه موضوع را در اختیار سلیمان قرار داده بود و او نیز به نحو احسن برای رفاه مردم و عمران و آبادانی و امنیت از آن ها بهره می گرفت. این موضوع اختصاص به عصر سلیمان و حکومت او ندارد و توجه به آن امروز و فردا و این جا و همه جا برای اداره صحیح کشورها ضرورت دارد.

جزء بیست و دوم (۷۹)

۱۳ یَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَاثِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اَلْ اَعْمَلُوا اَلْ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ

آن ها هرچه سلیمان می خواست برایش درست می کردند، معبدها، تمثال ها، ظروف بزرگ غذا همانند حوض ها و دیگ های ثابت (که از بزرگی قابل حمل و نقل نبود و به آن ها گفتیم:) ای آل داود شکر (این همه نعمت را) به جا آورید، اما عده کمی از بندگان من شکر گذارند.

«مَحَارِبٍ» جمع «مِحْرَاب» در لغت به معنی «عبادت گاه» یا «قصرها و ساختمان های بزرگی» است که به منظور معبد ساخته می شود.

گاهی نیز به قسمت صدر مجلس، یا صدر مسجد و معبد، نیز اطلاق می شود، آن چه امروز به آن مِحْرَاب می گویند که همان محل امام جماعت است، در حقیقت تعبیر و معنی تازه ای است که از ریشه اصلی گرفته شده است .

به هر حال از آن جا که این واژه از ماده «حَرْب» و به معنی جنگ است، عَلْت نام گذاری معابد را به «مِحْرَاب» این دانسته اند که محل

ص: ۵۷

به هر حال این کارکنان فعال و چابک سلیمان ، معابد بزرگ و با شکوهی که درخور حکومت الهی و مذهبی او بود، برای او ترتیب می دادند، تا مردم بتوانند به راحتی به وظایف عبادی خود قیام کنند.

«تَمَائیل» جمع «تَمَثَال» هم به معنی نقش و عکس آمده و هم مجسمه، در این که این مجسمه ها یا نقش ها، صورت های چه موجوداتی بودند و به چه منظور سلیمان دستور تهیه آن ها را می داد،

جزء بیست و دُوم (۸۱)

تفسیرهای مختلفی شده است:

ممکن است این ها جنبه تزئینی داشته ، همان گونه که در بناهای مهم قدیم بلکه جدید ما نیز دیده می شود.

و یا برای افزودن ابهت به تشکیلات او بوده است، چرا که نقش پاره ای از حیوانات چون شیر در افکار بسیاری از مردم ابهت آفرین است.

آیا مجسمه سازی موجودات ذی روح در شریعت سلیمان علیه السلام مجاز بوده، هرچند در اسلام ممنوع است، یا این که مجسمه هایی که برای سلیمان علیه السلام می ساختند از جنس غیر ذی روح بوده، مانند تمثال های درختان و کوه ها و خورشید و ماه و ستارگان . و یا فقط برای او نقش و نگار بر دیوارها می زدند که در ظریف کاری های آثار باستانی بسیار دیده می شود و می دانیم نقش و نگار هر چه باشد، برخلاف

ص: ۵۸

مجسمه حرام نیست. همه این‌ها محتمل است، چرا که ممکن است تحریم مجسمه سازی در اسلام به منظور مبارزه شدید با مسأله بت پرستی و ریشه کن کردن آن بوده و این ضرورت در زمان سلیمان علیه السلام تا این اندازه وجود نداشته و این حکم در شریعت او نبوده است.

(۸۲) سوره سَبَأُ

ولی در روایتی که از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه نقل شده، چنین می‌خوانیم: «وَاللَّهِ مَا هِيَ تَمَائِلُ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ لَكِنَّهَا الشَّجَرُ وَ شَيْبُهُ: به خدا سوگند تمثال‌های مورد درخواست سلیمان مجسمه مردان و زنان نبوده، بلکه تمثال درخت و مانند آن بوده است». (۱) مطابق این روایت مجسمه سازی ذی روح در شریعت وی نیز حرام بوده. «جِفَان» جمع «جَفْنَه» به معنی ظرف‌های غذاخوری است و «جَوَاب» جمع «جَابِيَه» به معنی حوض آب است و از این تعبیر استفاده می‌شود که ظرف‌های بسیار عظیم غذاخوری که هر کدام همچون حوضی بود، برای سلیمان تهیه می‌دیدند تا گروه کثیری بتوانند اطراف آن بنشینند و از آن غذا بخورند و اگر فراموش نکرده باشیم در

جزء بیست و دوم (۸۳)

زمان‌های کمی قدیم نیز بر سر سفره‌ها از مجموعه‌های بزرگ برای خوردن غذا به صورت دسته جمعی استفاده می‌شد و در حقیقت سفره آن‌ها همان ظرف بزرگ بود و مثل امروز ظرف‌های مستقل و جدای از یکدیگر معمول نبود. «قَدُور» جمع «قَدْر» به معنی ظرفی است که غذا در آن طبخ می‌شود و «رَاسِيَاتٍ» جمع «رَاسِيَه» به معنی پابرجا و ثابت

ص: ۵۹

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، ابواب «مَا يُكْتَسَبُ بِهِ» حدیث ۱.

است و در این جا منظور دیگر هایی است که از عظمت آن را از جا تکان نمی دادند. در پایان آیه، بعد از ذکر این مواهب، خداوند خطاب به دودمان حضرت داود علیه السلام می فرماید: «اعْمَلُوا أَلَّ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ». بدیهی است اگر منظور از شکرگزاری تنها شکر با زبان باشد، مسأله مشکلی نیست تا عاملان به آن قلیل بوده باشند، بلکه منظور «شکر در عمل» است، یعنی استفاده از مواهب در مسیر همان اهدافی که به خاطر آن آفریده و اعطا شده اند و مسلم است کسانی که مواهب الهی را عموماً در جای خود به کار گیرند، اندکی بیش نیستند.

(۸۴) سوره سَبَأُ

۱۴ فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَاتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ

(با این همه جلال و شکوه سلیمان) هنگامی که مرگ را بر او مقرر داشتیم، کسی آن ها را از مرگ وی آگاه نساخت، مگر جنبنده زمین (موریانه) که عصای او را می خورد (تا شکست و پیکر سلیمان فروافتاد) هنگامی که بر زمین افتاد، جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوارکننده باقی نمی مانند.

«مِنسَاتَهُ» از ماده نَسَأَ (بر وزن نَشِخ) و نَسِيءٌ (بر وزن نَصِيب) به معنی تأخیر است و از آن جا که به وسیله عصا اشیایی را به عقب می رانند و دور می کنند کلمه

ص: ۶۰

«مِنْسَأْتُهُ» به آن اطلاق شده است (یعنی وسیله عقب رانی).

از تعبیر آیه فوق و همچنین روایات متعدد استفاده می شود، به هنگامی که مرگ سلیمان فرارسید، ایستاده بود و بر عصای خود تکیه کرده بود، ناگهان مرگ گریبانش را گرفت و روح از بدنش پرواز کرد، او در همان حال مدتی سر پا ماند تا این که موریانه که قرآن از آن به «دَابَّةُ الْأَرْضِ: جنبنده زمین» تعبیر کرده، عصای او را خورد و تعادل خود را از دست داد و روی زمین افتاد تا مردم از مرگ او آگاه شدند .

لذا بعد از آن می افزاید: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ..» .

جزء بیست و دوم (۸۵)

جمله «تَبَيَّنَتِ» از ماده «تَبَيَّنَ» معمولاً به معنی آشکار شدن است (فعل لازم) و گاهی نیز به معنی دانستن و آگاه شدن از چیزی آمده است (فعل متعدی) و این جا متناسب با معنی دوم است، یعنی تا آن زمان گروه جنّ از مرگ سلیمان آگاه نبودند و فهمیدند که اگر از اسرار غیب آگاه بودند، در این مدت در زحمت و رنج کارهای سنگین باقی نمی ماندند.

تعبیر به «عَذَابٍ مُّهِينٍ» ممکن است اشاره به کارهای سنگین و سختی بوده باشد که سلیمان گاهی به عنوان جریمه و مجازات برعهده گروهی از جن می گذارد و گرنه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هرگز کسی را بی جهت در فشار و عذاب، آن هم «عذاب خوارکننده» قرار نمی دهد.

(۸۶) سوره سَبَأُ

چرا مرگ سلیمان مدتی مخفی ماند؟

در این که چه مدت مرگ حضرت سلیمان علیه السلام بر کارکنان حکومتش مخفی ماند دقیقاً روشن نیست، یک سال؟ یک ماه؟ یا چند روز؟

مفسران در این باره نظر واحدی ندارند. آیا این کتمان از ناحیه

ص: ۶۱

اطرافیان او صورت گرفت که آگاهانه برای این که رشته امور کشور موقتا از هم متلاشی نشود، مرگ او را مکتوم داشتند؟ و یا این که اطرافیان نیز از این امر آگاهی نداشتند.

بسیار بعید به نظر می رسد که برای یک مدت طولانی، حتی بیش از یک روز اطرافیان او آگاه نشوند، چرا که مسلما افرادی مأمور بودند که برای او غذا و سایر احتیاجات را ببرند، آن ها از این ماجرا آگاه می شدند، بنابراین بعید نیست، همان گونه که بعضی از مفسران گفته اند، آن ها از این امر آگاه...یافتند، ولی آن را به خاطر مصالحی مخفی کردند، لذا در بعضی از روایات آمده است که در این مدت، «آصف بن برخیا» وزیر مخصوص او امور کشور را تدبیر می کرد.

جزء بیست و دوم (۸۷)

آیا سلیمان در حال ایستاده، تکیه بر عصا کرده بود یا نشسته دست ها را بر عصا نهاده و سر را به روی دست تکیه داده بود و به همین حال قبض روح شد و مدتی باقی ماند؟ احتمالات مختلفی وجود دارد، هر چند احتمال اخیر نزدیک تر به نظر می رسد. آیا اگر این مدت طولانی بوده، نخوردن غذا و نوشیدن آب، مسأله ای برای بینندگان مطرح نمی کرده؟ از آن جا که همه کار سلیمان عجیب بوده، شاید این مسأله را نیز از عجایب او می شمردند، حتی در روایتی می خوانیم: کم کم این زمزمه در میان گروهی پیدا شد که باید سلیمان را پرستش کرد، مگر نه این است که او مدتی بر جای خود ثابت مانده، نه می خوابد و نه غذا

ص: ۶۲

می خورد و نه آب می نوشد. (۱) اما به هنگامی که عصا در هم شکست و فروافتاد، همه این رشته ها از هم گسست و خیالات آن ها نقش بر آب شد. ولی به هر حال هر چه بود، این تأخیر در اعلام مرگ سلیمان بسیار چیزها را فاش ساخت.

۱ «تفسیر برهان»، جلد ۳، صفحه ۳۴۵.

(۸۸) سوره سَبَأُ

بر همگان روشن شد که انسان اگر هم به اوج قدرت برسد، باز موجودی است ضعیف در برابر حوادث و همچون پر کاهی است در مسیر طوفان، به هر سو پرتاب می شود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در یکی از خطب نهج البلاغه می فرماید: «فَلَمَّا أَنْ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبُقَاءِ سَيْلًا أَوْ لِمَدْفَعِ الْمَيُوتِ سَبِيلًا لَكَانَ ذَلِكَ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي سُخِّرَ لَهُ مَلِكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مَعَ التُّبُوهُ وَعَظِيمِ الزُّلْفَةِ: اگر کسی در این جهان نردبانی به عالم بقا می یافت و یا می توانست مرگ را از خود دور کند، سلیمان علیه السلام بود که حکومت بر جن و انس توأم با نبوت و مقام والا برای او فراهم شده بود». (۱)

برهمه روشن شد که گروه جن از غیب آگاه نیستند و انسان های نادان و بی خبری که آنها را پرستش می کردند، سخت در اشتباه و خطا بودند.

جزء بیست و دوم (۸۹)

برای همه مردم این حقیقت فاش گشت که چگونه ممکن

ص: ۶۳

۱- «نهج البلاغه»، خطبه ۱۸۲.

است نظام و شیرازه کشوری بستگی به موضوع کوچکی پیدا کند، با وجود آن پابرجا باشد و با فروریختنش فروریزد و در ماورای این امور قدرت بی انتهای پروردگار تجلی نماید.

تمدن درخشانی که بر اثر کفران بر باد رفت

۱۵ لَقَدْ كَانَ لِسَبَأٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَهُ طَيِّبَهُ وَ رَبُّ غَفُورٌ

برای قوم سبأ در محل سکونتشان نشانه ای (از قدرت الهی) بود، دو باغ (عظیم و گسترده) از راست و چپ (با میوه های فراوان ، به آن ها) گفتیم از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را به جا آورید، شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده (و مهربان).

(۹۰) سوره سبأ

در این که «سَبَأٌ» (بر وزن سبد) نام کیست و چیست؟ در میان مورخان گفتگوست، ولی معروف این است که «سبأ» نام پدر اعراب «یمن» است و طبق روایتی که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل شده، مردی بود به نام «سبأ» که ده فرزند از او متولد شد و از هر کدام از آن ها، قبیله ای از قبایل عرب در آن سامان به وجود آمدند. (۱) بعضی «سبأ» را نام سرزمین یمن یا منطقه ای از آن دانسته اند، ظاهر قرآن مجید در داستان «سلیمان» و «هدهد» در سوره «نمل» نیز نشان می دهد که «سبأ»

ص: ۶۴

نام مکانی بوده است، آن جا که می گوید: «وَجِئْتُكَ مِنْ سَيِّئَاتٍ بَيِّنَاتٍ يَقِينٍ: من از سرزمین سبأ خبر قاطعی برای تو آوردم» (۲۲/نمل).

در حالی که ظاهر آیه مورد بحث این است که سبأ قومی بوده اند که در آن منطقه می زیسته اند، زیرا ضمیر جمع مذکر «هُم» به آن ها بازگشته است.

جزء بیست و دوم (۹۱)

ولی منافاتی میان این دو تفسیر نیست، زیرا ممکن است سبأ در ابتدا نام کسی بوده، سپس تمام فرزندان و قوم او به آن نام نامیده شده اند و بعد این اسم به سرزمین آن ها نیز منتقل گردیده. ماجرا چنین بود که قوم سبأ توانستند با سد عظیمی که در میان کوه های مهم آن ناحیه برپا ساختند، سیلاب های فراوانی را که موجب ویرانی می گشت یا لاقل در بیابان ها بیهوده تلف می شد، در پشت آن سد عظیم ذخیره کنند و با ایجاد دریچه هایی در سد، استفاده از آن مخزن عظیم آب را تحت کنترل خود قرار دهند و به این ترتیب، سرزمین های وسیع و گسترده ای را زیر کشت در آورند. اشکالی را که «فخر رازی» در این جا نقل کرده، که وجود دو باغ چیز مهمی نیست که به عنوان آیه از آن یاد شود و سپس به پاسخ آن پرداخته، به نظر ما اساساً قابل طرح نیست، چرا که آن ها دو باغ ساده و معمولی نبودند، بلکه یک رشته باغ های به هم پیوسته در دو طرف نهر عظیمی بود که از آن سد بزرگ آبیاری می شد و به قدری پر برکت بود که در تواریخ آمده، اگر کسی سبدی بر روی سر می گذاشت و در فصل میوه از زیر درختان عبور می کرد، آن قدر میوه در آن می ریخت که بعد از مدت کوتاهی سبد پر می شد.

(۹۲) سوره سبأ

آیا سیلابی که مایه خرابی است، این چنین مایه آبادانی شود،

ص: ۶۵

عجیب نیست؟ آیا این آیت بزرگ خدای محسوب نمی شود؟ علاوه بر همه این ها امنیت فوق العاده ای بر آن سرزمین سایه افکن بود که آن خود نیز از آیات حق محسوب می شد، چنان که قرآن بعدا به آن اشاره خواهد کرد. سپس می افزاید: «كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ...». این جمله کوتاه مجموعه نعمت های مادی و معنوی را به زیباترین وجهی منعکس ساخته، از نظر نعمت های مادی سرزمین پاک و پاکیزه ای داشتند، پاک از آلودگی های گوناگون، از دزدان و ظالمان، از آفات و بلاها، از خشکسالی و قحطی، از ناامنی و وحشت و حتی گفته می شود از حشرات موذی نیز پاک بود.

هوایی پاک و نسیمی فرح افزا داشت و سرزمینی حاصل خیز و درختانی پر بار و اما از نظر نعمت معنوی، غفران خداوند شامل حال آن ها بود، از تقصیر و کوتاهی آن ها صرف نظر می کرد و آن ها را مشمول عذاب و سرزمینشان را گرفتار بلا نمی ساخت.

جزء بیست و دوم (۹۳)

۱۶ فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِنِ الْأُكُلِ خَمْطٍ وَ آثَلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ

اما آن ها (از خدا) روی گردان شدند و ما سیل ویران گر را بر آن ها فرستادیم و دوباغ (پربرکت) شان را به دو باغ (بی ارزش) با میوه های تلخ و درختان شوره گز و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم .

«عَرِم» در اصل از «عَرَامَه» (بروزن علامه) به معنی خشونت و کج

خلقی و سخت گیری است و توصیف سیلاب به آن، اشاره به شدت خشونت و ویران گری آن است و تعبیر به «سَبِيلَ الْعَرَمِ» به اصطلاح از قبیل اضافه موصوف به صفت است.

اما این ناسپاس مردم، قدر این همه نعمت را ندانستند، از بوته آزمایش سالم بیرون نیامدند، راه کفران و اعراض را پیش گرفتند و خداوند نیز آن ها را سخت گوشمالی داد.

(۹۴) سوره سَبَأُ

نعمت های خدا را ناچیز شمردند، عمران و آبادی و امتیث را ساده انگاشتند، از یاد حق غافل شدند و مست نعمت گشتند، اغنیاء بر تهیدستان فخرفروشی کردند و آن ها را مزاحم حال خویش پنداشتند، که شرح آن در آیات بعد خواهد آمد. این جا بود که شلاق مجازات بر پیکر آن ها نواخته شد.

«أَكْلُ» به معنی هر گونه ماده خوراکی است.

«خَمَطٌ» به معنی گیاه تلخ است.

«أَثَلٌ» به معنی درخت «شوره گز» است.

و به این ترتیب به جای آن همه درختان خرم و سرسبز، مшти درخت بیابانی وحشی و بسیار کم ارزش که شاید مهم ترین آن ها همان درخت سدر بود، که آن هم به مقدار کم در میان آن ها وجود داشت، باقی ماند.

ممکن است بیان این سه نوع درخت که در آن سرزمین ویران باقی ماند، اشاره به سه گروه مختلف بوده باشد، که بخشی از این درختان زیان بخش بود و بعضی بی مصرف و بعضی بسیار کم منفعت بود.

جزء بیست و دوّم (۹۵)

۱۷ ذَلِكْ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ

ص: ۶۷

این را به خاطر کفرشان به آن‌ها جزا دادیم و آیا جز کفران کننده را به چنین مجازاتی کیفر می‌دهیم.

اما برای این که تصوّر نشود این سرنوشت مخصوص به این گروه بود، بلکه عمومیت آن نسبت به همه کسانی که دارای اعمال مشابهی هستند، مسلم است، می‌افزاید: «آیا جز کفران کنندگان را به چنین مجازاتی گرفتار می‌سازیم».

۱۸ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّامًا آمِنِينَ

میان آن‌ها و سرزمین‌هایی که برکت داده بودیم، شهرها و آبادی‌های آشکار قرار دادیم و فاصله‌های متناسب و نزدیک مقرر داشتیم (و به آن‌ها گفتیم) شب‌ها و روزها در این آبادی‌ها در امنیت کامل مسافرت کنید.

(۹۶) سوره سَبَأُ

در حقیقت در میان آن‌ها و سرزمین مبارک، آبادی‌های متصل و زنجیره‌ای وجود داشت و فاصله این آبادی‌ها به اندازه‌ای کم بود که از هر یک دیگری را می‌دیدند (و این است معنی «قُرَى ظَاهِرَةً» آبادی‌های آشکار).

ولی از آن‌جا که تنها عمران کافی نیست و شرط مهم و اساسی آن «سهولت دسترسی به آبادی‌ها و امنیت آن‌ها» است، اضافه می‌کند: «وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّامًا آمِنِينَ».

به این ترتیب آبادی‌ها فواصل متناسب و حساب شده‌ای داشت

ص: ۶۸

و از نظر حمله وحوش و درندگان بیابان، یا سارقین و قطاع الطریق نیز در نهایت امنیت بود، به گونه ای که مردم می توانستند بدون زاد و توشه و مرکب، بی آن که احتیاج به حرکت دسته جمعی و استفاده از افراد مسلح داشته باشند، بدون هیچ خوف و ترس از جهت ناامنی راه یا کمبود آب و آذوقه به مسیر خود ادامه دهند.

جزء بیست و دوم (۹۷)

در این که جمله «سیرُوا فیها...» (در این آبادی ها سیر کنید...) به وسیله چه کسی به آن ها ابلاغ شد، دو احتمال وجود دارد: یکی این که به وسیله پیامبران آن ها به آن ها ابلاغ شد و دیگر این که زبان حال آن سرزمین آباد و جاده های امن و امان همین بود.

قوم سبأ را چنان متلاشی کردیم که ضرب المثل شدند

۱۹ فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَا لَهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ

ولی (این ناسپاس مردم) گفتند: پروردگارا میان سفرهای ما دوری بیفکن (تا بینوایان نتوانند دوش به دوش اغنیا سفر کنند و به این طریق) آن ها به خویشتن ستم کردند و ما آن ها را اخبار و داستانی (برای دیگران) قرار دادیم و جمعیت شان را متلاشی ساختیم، در این ماجرا آیات و نشانه های عبرتی است، برای هر صابر شکرگزار.

(۹۸) سوره سبأ

منظورشان این بود که در میان این قریه های آباد، فاصله ای بیفتد و بیابانهای خشکی پیدا شود، به این جهت که اغنیا و ثروتمندان مایل

ص: ۶۹

نبودند افراد کم درآمد همانند آن‌ها سفر کنند و به هر جا می‌خواهند بی‌زاد و توشه و مرکب بروند. گویی سفر از افتخارات آن‌ها و نشانه قدرت و ثروت بود و می‌بایست این امتیاز و برتری همیشه برای آنان ثبت شود.

و یا این که راحتی و رفاه آن‌ها را ناراحت کرده بود، همان گونه که بنی اسرائیل از «مَنْ» و «سَلْوَى» (دو غذای آسمانی) خسته شدند و تقاضای پیاز و سیر و عدس از خدا کردند. آری، اگر فکر می‌کردند به دیگران ستم می‌کنند در اشتباه بودند، خنجری برداشته بودند و سینه خود را می‌شکافتند و دود همه این آتش‌ها در چشم خودشان فرورفت.

قرآن به دنبال جمله‌ای که درباره سرنوشت دردناک آن‌ها بیان می‌کند، می‌گوید: «فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَ مَرْفَأَهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ».

جزء بیست و دوم (۹۹)

آری از آن همه زندگانی با رونق و تمدن درخشان و گسترده، چیزی جز اخباری بر سر زبان‌ها و یادی در خاطره‌ها و سطوری بر صفحات تاریخ‌ها باقی نماند. چنان سرزمین آن‌ها ویران گشت که توانایی اقامت از آنان سلب شد و برای ادامه زندگی مجبور شدند هر گروهی به سویی روی آورند و مانند برگ‌های خزان که بر سینه تندباد قرار گرفته، هر کدام به گوشه‌ای پرتاب شدند، آن‌چنان که پراکندگی آن‌ها به صورت «ضرب المثل» در آمد که هر گاه می‌خواستند بگویند فلان جمعیت سخت متلاشی شدند، می‌گفتند: «تَفَرَّقُوا أَيَادِي سَبَأُ» (همانند قوم سبأ و نعمت‌های آن‌ها پراکنده شده‌اند).

ص: ۷۰

۲۱ وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ

(۱۰۰) سوره سبأ

شیطان سلطه بر آن ها نداشت (و آن هارا بر پیروی خود مجبور نساخت) و هدف از آزادی شیطان در وسوسه هایش این بود که مؤمنان به آخرت از آن ها که در شک هستند، شناخته شوند و پروردگارتو حافظ و نگاهبان همه چیز است.

این ماهستیم که اجازه ورود به شیطان می دهیم و پروانه عبورش را از مرزهای کشور تن به درون قلبمان صادر می کنیم. این همان است که قرآن در جای دیگر از گفتار خود شیطان نقل می کند: «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي: مَنْ سَلَطَهُ آي بِرِشْمَا نَدَاشْتَم، جَزِ آيِن كَه شِمَا رَا دَعَوْتُ كَرْدَم وَ شِمَا هَم دَعَوْتُ مَرَا اِجَابَتْ نَمُوْدِيْد» (۲۲/ابراهیم).

ولی پیدا است بعد از اجابت دعوت او از ناحیه افراد بی ایمان و هوی پرست آرام نمی نشیند و پایه های سلطه خود را بر وجود آنان مستحکم می کند.

لذا در دنباله آیه می افزاید: «إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ».

جزء بیست و دوم (۱۰۱)

بدیهی است خداوند از ازل به همه چیز که در این جهان تا ابد واقع می شود، آگاه است، بنابراین جمله «لِنَعْلَمَ» مفهومی این نیست

ص: ۷۱

که ما مؤمنان به آخرت را از آن‌ها که در شک و تردیدند، نمی‌شناسیم، باید وسوسه‌های شیطان به میان آید، تا شناخته شوند، بلکه منظور از این جمله تحقق عینی علم خداوند است، چراکه خداوند هرگز به علمش از باطن اشخاص و اعمال بالقوه آن‌ها کسی را مجازات نمی‌کند، بلکه باید میدان امتحان فراهم گردد و وسوسه‌های شیطان و هوای نفس شروع شود، تا هر کس آن‌چه در درون دارد با کمال آزادی اراده و اختیار بیرون ریزد و علم خدا تحقق عینی یابد، زیرا تا در خارج عملی انجام نشود، استحقاق ثواب و عقاب حاصل نمی‌شود.

به تعبیر دیگر: تا آن‌چه بالقوه است فعلیت نیابد، تنها به حسن باطن یا سوء باطن، کسی را پاداش نمی‌دهند و مجازات نمی‌کنند.

و در پایان آیه به عنوان یک هشدار به همه بندگان

(۱۰۲) سوره سَبَأُ

می‌گوید: «وَرُبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ».

تا پیروان شیطان تصور نکنند چیزی از اعمال و گفتار آن‌ها در این جهان از بین می‌رود یا خداوند آن‌ها را فراموش می‌کند، نه هرگز، بلکه خداوند همه را برای روز جزا نگهداری و حفظ می‌نماید.

چه کسی انسان‌ها را روزی می‌دهد؟

۲۴ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِضَالٍ مُّبِينٍ

بگو: چه کسی شمارا از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟ بگو: الله و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم.

ص: ۷۲

بدیهی است هیچ کس از مشرکین نمی توانستند بگویند این بت های سنگی و چوبی باران را از آسمان نازل می کنند، گیاهان را از زمین می رویانند و منابع ارضی و سماوی را در اختیار ما می گذارند.

جالب این که بدون آن که درانتظار پاسخ آن ها باشد، بلافاصله می فرماید: «بگو الله» (قُلِ اللَّهُ).

جزء بیست و دوم (۱۰۳)

بگو خداست که منبع همه این برکات است، یعنی مطلب به قدری واضح و روشن است که نیاز به پاسخ طرف ندارد، بلکه سؤال کننده و شنونده با یکدیگر هم صدا هستند، چرا که حتی مشرکان خداوند را خالق و معطی ارزاق می دانستند و برای بت هاتنهامقام شفاعت قائل بودند.

این نکته نیز قابل توجه است که روزی های پروردگار که از ناحیه آسمان به انسان ها می رسد، منحصر به باران نیست، «نور و حرارت آفتاب» و «هوا» که در جو زمین وجود دارد، از قطرات حیات بخش باران نیز مهم تر است.

همان گونه که برکات زمین نیز منحصر به گیاهان نیست بلکه انواع منابع آب های زیر زمینی، معادن گوناگون که بعضی در آن زمان کشف شده بود و بعضی باگذشت زمان آشکارگشت، همه در این عنوان جمعند.

در پایان آیه اشاره به مطلبی می کند که خود می تواند پایه دلیلی را تشکیل دهد، دلیلی واقع بینانه و توأم با نهایت انصاف و ادب، به گونه ای که طرف از مرکب لجاج و غرور پایین آید و به اندیشه و فکر پردازد، می گوید: «وَأَنَا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ».

(۱۰۴) سوره سَبَأُ

اشاره به این که عقیده ما و شما با هم تضاد روشنی دارد، بنابراین

ص: ۷۳

ممکن نیست هر دو حق باشد، چرا که جمع بین نقیضین و ضدین امکان ندارد، پس حتما یک گروه اهل هدایت است و گروه دوم گرفتار ضلالت. اکنون بیندیشید کدام یک هدایت یافته و کدام یک گمراه است؟

نشانه ها را در هر دو گروه بنگرید که با کدامین گروه نشانه های هدایت و با دیگری ضلالت است؟ و این یکی از بهترین روش های مناظره و بحث است که طرف را به اندیشه و خودجوشی وا دارند و این که بعضی آن را یک نوع تقیه پنداشته اند، نهایت اشتباه است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و حکومت جهانی واحد

۲۸ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

جزء بیست و دوم (۱۰۵)

ما تورا جز برای همه مردم نفرستادیم تا (آن هارا به پاداش های الهی) بشارت دهی و (از عذاب او) بترسانی، ولی اکثر مردم نمی دانند.

«کافه» از ماده «کف» به همان معنی کف دست است و از آن جا که انسان با دست خود اشیاء را می گیرد، یا از خود دور می کند، این کلمه گاهی به معنی «جمع کردن» آمده است. روایات متعددی که در تفسیر آیه از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده نیز همین تفسیر را تقویت می کند. بنابراین محتوای آیه، همچون آیه ۱ سوره فرقان است که می گوید: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا: جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد،

تا همه جهانیان را انذار کند». و همچون آیه ۱۹ سوره انعام که می گوید: «وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَ كُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ: این قرآن بر من وحی شده تا شما و همه کسانی را که این سخن به آن ها می رسد، انذار کنم». در حدیثی که بعضی از مفسران به تناسب آیه فوق ذکر کردند،

(۱۰۶) سوره سَبَأُ

عمومیت دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان یکی از افتخارات بزرگش منعکس است، آن جا که می گوید: «پنج چیز خداوند به من مرحمت فرموده و این را از روی فخر و مباهات نمی گویم (بلکه به عنوان شکر نعمت می گویم) من به تمام انسان ها از سفید و سیاه مبعوث شدم و زمین برای من پاک و پاک کننده و همه جای آن مسجد و معبد قرار داده شده، غنیمت جنگی برای من حلال است، در حالی که برای هیچ کس قبل از من حلال نشده بود، من به وسیله رعب و وحشت در دل دشمنان یاری شده ام (و خداوند رعب مارا در دل خصم ما افکنده) به طوری که در پیشاپیش من به اندازه یک ماه راه طی طریق می کند و مقام شفاعت به من داده شده و من آن را برای امتم در قیامت ذخیره کرده ام». (۱)

مخالفت افراد فاسد و خوش گذران با پیامبران

۳۴ وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ

جزء بیست و دوم (۱۰۷)

ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری انذارکننده نفرستادیم، مگر این که مترفین آن ها (همان ها که مست ناز و نعمت بودند)

ص: ۷۵

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث .

گفتند: ما به آن چه شما فرستاده شده اید، کافر هستیم.

«نَذیر» به معنی بیم دهنده، اشاره به پیامبران الهی است که مردم را از عذاب الهی در برابر کج روی ها و بیدادگری ها و گناه و فساد بیم می دادند.

«مُتْرَفُوها» جمع «مُتْرَف» از ماده «تَرَف» به معنی تنعم است و مترف به کسی می گویند که فزونی نعمت و زندگی مرفه اورامست و مغرور و غافل کرده و به طغیان گری واداشته است. (۱)

آری معمولاً کسانی که در صف اول مخالفین انبیاء بودند، این گروه مُتْرَف طغیان گر غافل بودند که چون تعلیمات انبیاء را از یک سو مزاحم کامجویی و هوسرانی خود می دیدند و از سوی دیگر مدافع حقوق محرومانی که با غضب حقوق آن ها به این زندگی پر زرق و برق رسیده بودند و از سوی سوم آن ها همیشه برای پاسداری مال و ثروتشان قدرت حکومت را یدک می کشیدند و پیامبران را در تمام این جهات در نقطه مقابل خود می دیدند، لذا فوراً به مبارزه برمی خاستند.

۳۶ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

بگو: پروردگار من، روزی را برای هر کس بخواهد، وسیع یا تنگ می کند (این ارتباطی به قرب در درگاه او ندارد) ولی اکثر مردم نمی دانند.

ص: ۷۶

کمی یا زیادی رزق و روزی طبق مصالحی است که برای آزمون خلق و نظام زندگی انسان لازم می‌داند و ربطی به قدر و مقام در درگاه خدا ندارد.

بنابراین هرگز نباید وسعت روزی را دلیل بر سعادت و تنگی روزی را دلیل بر شقاوت شمرد.

جزء بیست و دوم (۱۰۹)

مال و فرزند دلیل قرب به خدا نیست

۳۷ وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جِزَاءُ الضُّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ

اموال و فرزندان شما هرگز شما را نزد ما مقرب نمی‌سازد، جز کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند که برای آنها پاداش مضاعف در برابر اعمالی است که انجام داده‌اند و آن هادر غرفه‌های (بهشتی) در (نهایت) امنیت خواهند بود.

«زُلْفَىٰ» و «زُلْفَه» به معنی مقام و منزلت و منزلگاه آمده است و به همین دلیل منازل شب را «زُلْفُ اللَّيْلِ» گویند.

«غُرَفَات» جمع «غُرْفَه» به معنی حجره‌هایی است در طبقه بالا-قرار گرفته که هم نور بیشتر دارد و هم هوای بهتر و هم از آفات به دور است، به همین دلیل این تعبیر در مورد برترین منازل بهشت به کار رفته است.

(۱۱۰) سوره سَبَأُ

این لغت در اصل از ماده «غَرَفَ» به معنی بالا بردن و برداشتن چیزی است.

این اشتباه بزرگی است که دامن گیر گروهی از عوام شده است که

ص: ۷۷

تصور می کنند، آن ها که در این جهان از نظر مادی گرفتار محرومیتند، مغضوب و مطرود درگاه خدا هستند و آن ها که در رفاه نعمت غوطه ورنند محبوب و مقبول او می باشند. چه بسیار افراد محرومی که با این وسیله آزمایش می شوند و به برترین مقامات می رسند و چه بسیار افرادمتنعمی که اموال و ثروتشان بلای جانشان و مقدمه مجازاتشان است.

مگر قرآن در آیه ۱۵ سوره تغابن صریحا نمی گوید: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ : اموال و فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند و پاداش عظیم نزد خدا است».

این سخن بدان معنی نیست که انسان دست از تلاش و کوشش لازم برای زندگی بردارد، بلکه هدف این است که داشتن امکانات اقتصادی و نیروی انسانی فراوان، هرگز معیار ارزش معنوی انسان ها در پیشگاه خدا نمی شود.

جزء بیست و دوم (۱۱۱)

معیار اصلی شخصیت انسان ها

سپس به معیار اصلی ارزش های انسان ها و آن چه مایه تقرب به درگاه خدا می شود پرداخته، می گوید: «إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي العُرْفَاتِ امْنُونَ».

بنابراین تمام معیارها به این دو امر باز می گردد: «ایمان» و عمل «صالح»، از هر کس و در هر زمان و در هر مکان و از هر قشر و هر گروه و تفاوت انسان ها در پیشگاه خدا به تفاوت درجات ایمان و مراتب عمل صالح آن ها است و جز این چیز دیگری نیست.

حتی علم و دانش و انتساب به افراد بزرگ، حتی به پیامبران، اگر

توأم با این دو معیار نباشد، به تنهایی چیزی بر ارزش انسان نمی افزاید.

۳۹ قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

بگو: پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد توسعه

(۱۱۲) سوره سبأ

می دهد و برای هر کس بخواهد تنگ (و محدود) می سازد و هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید، جای آن را پر می کند و او بهترین روزی دهندگان است.

گرچه محتوای این آیه تأکید بر مطلب گذشته است ولی از دو جهت تازگی دارد:

نخست این که آیه گذشته که مفهومش همین مفهوم بود، بیشتر ناظر به اموال و اولاد کفار بود، در حالی که تعبیر به «عباد» (بندگان) در آیه مورد بحث نشان می دهد که ناظر به مؤمنان است، یعنی حتی در مورد مؤمنان، گاه روزی را گسترده می کند (آن جاکه صلاح مؤمن باشد) و گاه روزی را تنگ و محدود می سازد (آنجا که مصلحتش ایجاب کند) و به هر حال وسعت و تنگی معیشت دلیل بر هیچ چیز نمی تواند باشد.

دیگر این که آیه قبل وسعت و تنگی معیشت را درباره دو گروه مختلف بیان می کرد، در حالی که آیه مورد بحث ممکن است اشاره به دو حالت مختلف از یک انسان باشد، که گاه روزیش گسترده و گاه تنگ و محدود است.

جزء بیست و دوم (۱۱۳)

به علاوه آن چه در آغاز این آیه آمده، در حقیقت مقدمه ای است برای آن چه در پایان آیه است و آن تشویق به انفاق در راه خدا است.

ص: ۷۹

جمله «فَهُوَ يُخْلِفُهُ» (او جایش را پر می کند) تعبیر جالبی است که نشان می دهد آن چه در راه خدا انفاق گردد، در حقیقت یک تجارت پر سود است، چرا که خداوند عوض آن را بر عهده گرفته و می دانیم هنگامی که شخص کریمی عوض چیزی را بر عهده می گیرد، رعایت برابری و مساوات نمی کند، بلکه چند برابر و گاه صدچندان می کند.

البته این وعده الهی منحصر به آخرت و سرای دیگر نیست، آن که در جای خود مسلم است، در دنیا نیز با انواع برکات جای انفاق ها را به نحو احسن پر می کند.

وسعت مفهوم «انفاق»

برای این که بدانیم مفهوم «انفاق» تا چه حد در اسلام گسترده است، کافی است حدیث زیر را مورد توجه قرار دهیم:

(۱۱۴) سوره سَبَأُ

پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ وَ مَا أَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلَى نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ كُتِبَ لَهُ صَدَقَةٌ وَ مَا وَقَى بِهِ الرَّجُلُ عِرْضَهُ فَهُوَ صَدَقَةٌ وَ مَا أَنْفَقَ الرَّجُلُ مِنْ نَفَقِهِ فَعَلَى اللَّهِ خَلْفُهَا، إِلَّا مَا كَانَ مِنْ نَفَقِهِ فِي بُيَانٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ: هر کار نیکی به هر صورت باشد، صدقه و انفاق در راه خدا محسوب می شود (و منحصر به انفاق های مالی نیست) و هر چه انسان برای حوائج زندگی خود و خانواده خود صرف می کند، صدقه نوشته می شود و آن چه را که انسان، آبروی خود را با آن حفظ می کند، صدقه محسوب می گردد و آن چه را که انسان در راه خدا انفاق می کند، عوض آن را به او خواهد داد، مگر چیزی که صرف بنا شود

ص: ۸۰

(همچون بنای خانه) یا در راه معصیت صرف گردد». (۱)

استثناء خانه ممکن است از این نظر باشد که عین آن باقی است، به علاوه مردم بیشترین توجهشان به آن است.

جزء بیست و دوم (۱۱۵)

از باطل کاری ساخته نیست

۴۹ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ

بگو: حق آمد و باطل (کاری از آن ساخته نیست) نمی تواند آغازگر چیزی باشد و نه تجدید کننده آن.

«يُعِيدُ» از ماده «إِيدَاء» به معنی ایجاد کردن ابتدایی است و «يُعِيدُ» از ماده «إِعَادَه» به معنی تکرار است.

و به این ترتیب در برابر حق هیچ گونه نقشی نخواهد داشت، نه یک نقش جدید و آغازگر و نه یک نقش تکراری، چرا که نقشه هایش نقش بر آب است و درست به همین دلیل نمی تواند نور حق را بپوشاند و اثر آن را از خاطره ها بزدايد.

و در حقیقت این آیه شبیه آیه ۸۱ سوره اسراء است که می فرماید: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ

ص: ۸۱

إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا: بگو حق آمد و باطل از میان رفت، چرا که باطل از بین رفتنی است».

در روایتی از ابن مسعود چنین آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مکه شد،

(۱۱۶) سوره سَبَأُ

در حالی که در اطراف خانه خدا ۳۶۰ بت بود، با چوبی که به دست داشت، یک یک از بت ها را فرومی انداخت و می فرمود: «جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا، جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُهُ» (۱).

پاسخ به سؤالی در خصوص چگونگی غلبه حق بر باطل

در این جا سؤالی مطرح است و آن این که، آیه فوق می گوید:

با ظهور حق «باطل» رنگ باخته شده و به کلی ابتکار را از دست داده، با این که ما می بینیم هنوز باطل جولان دارد و بسیاری از مناطق را زیر سیطره خود قرار داده است. در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که، اولاً با ظهور حق و آشکار شدن آن، باطل یعنی شرک و کفر و نفاق و آن چه از آن سرچشمه می گیرد، بی رنگ می گردد و اگر به حیات خود ادامه دهد، از طریق زور و ظلم و فشار خواهد بود و گرنه نقاب از صورتش برداشته شده و چهره کریه آن بر جویندگان حق آشکار گشته و منظور از آمدن حق و محو شدن باطل همین است.

جزء بیست و دوم (۱۱۷)

ثانیاً: برای تحقق حکومت حق و زوال حکومت باطل در پهنه جهان، علاوه بر امکاناتی که از سوی خداوند در اختیار بندگان قرار داده شده، وجود شرایطی نیز از ناحیه آنان ضروری است، که مهم ترین آن ها ترتیب مقدمات برای استفاده از این امکانات است. و به تعبیر دیگر: پیروزی حق بر باطل نه تنها در جنبه های مکتبی و منطقی و هدفی، بلکه در جنبه های اجرایی، بر دو اساس قرار دارد:

«فاعلیت فاعل» و «قابلیت قابل» و اگر بر اثر عدم تحقق قابلیت ها در مرحله اجرا به پیروزی نرسد، دلیل بر عدم پیروزی آن نیست.

ص: ۸۲

چنان که قرآن فی المثل می گوید: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ: مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم». (۶۰/مؤمن) اما می دانیم اجابت دعا بی قید و شرط نیست، چنان چه شرایطش حاصل شود، اجابتش قطعی است و در غیر این صورت نباید انتظار اجابت داشت، شرح این معنی در ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره (جلداول تفسیر نمونه، صفحه ۶۳۹) آمده است.

(۱۱۸) سوره سَبَأُ

این درست به آن می ماند که طبیب حاذقی را بر بالین بیماری حاضر کنیم، می گوئیم: اسباب نجات تو فراهم شد و هرگاه دارو را برای او آماده کردیم، می گوئیم: مشکل تو دیگر حل شده است، درحالی که همه این هامقتضی است، نه علت تامه، بیمار باید از دارو استفاده کند، شرایط طبیب را به کار بندد و پرهیزهای لازم را فراموش نکند، تا شفا عیثیت خارجی پیدا کند.

پایان سوره سَبَأُ

ص: ۸۳

سوره فاطر

سوره فاطر

۲ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

خداوند هر رحمتی را به روی مردم بگشاید، کسی نمی تواند جلو آن را بگیرد و هر چه را امساک کند، کسی غیر از او قادر به فرستادن آن نیست و او عزیز و حکیم است.

تمام خزائن رحمت نزد او است و هر کس را لایق ببیند، مشمول آن می سازد و هر کجا حکمتش اقتضا کند، درهای آن را می گشاید و اگر جمله جهانیان دست به دست هم بدهند تا دری را که گشوده است، ببندند یا دری را که او بسته بگشایند، هرگز قادر نخواهند بود و این در حقیقت شاخه مهمی از توحید است که منشأ شاخه های دیگری می باشد.

شبهه این معنی در سایر آیات قرآن نیز آمده است، آن جا که می گوید: «وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»: اگر خداوند (برای امتحان یا کیفر خطا) زبانی به تو رساند، هیچ کس جز او آن را برطرف نخواهد کرد و اگر اراده خیری برای تو کند، هیچ کس مانع فضل او نخواهد شد، او به هر کس از بندگانش بخواهد، فضل خود را می رساند و او غفور و رحیم است» (۱۰۷ / یونس).

(۱۲۰) سوره فاطر

تعبیر به «يَفْتَحُ» که از ماده «فتح» به معنی گشودن است، اشاره به وجود خزائن رحمت الهی است که در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره

شده است و جالب این که این خزائن چنانند که به محض گشوده شدن، بر خلاق جاری می شوند و نیاز به چیز دیگری نیست و هیچ کس مانع از آن نتواند شد. مقدم داشتن گشایش رحمت بر امساک آن به خاطر این است که همیشه خداوند رحمتش بر غضبش پیشی دارد. تعبیر به «رحمت» معنی بسیار وسیع و گسترده ای دارد، که تمام مواهب جهان را شامل می شود، گاه جنبه معنوی دارد و گاه جنبه مادی، به همین دلیل گاه که انسان تمام درهای ظاهری را به روی خود بسته می بیند، احساس می کند، رحمت الهی بر قلب و جان او روان است، لذا شاد و خرسند است، آرام و مطمئن، هر چند در تنگنای زندان گرفتار باشد. اما به عکس، گاه انسان تمام درهای ظاهری را به روی خود گشوده می بیند، اما گویی در رحمت الهی در جان او بسته شده، چنان خود را در تنگنا و فشار احساس می کند که دنیا با تمام وسعتش برای او یک زندان تاریک و وحشتناک می شود و این چیزی است که برای بسیاری از مردم محسوس و ملموس است.

جزء بیست و دوم (۱۲۱)

تعبیر به دو وصف «عزیز و حکیم» بیانگر قدرت او بر «ارسال» و «امساک» رحمت است و درعین حال اشاره به این حقیقت می باشد، که این گشودن و بستن در همه جا بر اساس حکمت است، چرا که قدرت او با حکمتش آمیخته است.

به هر حال توجه به محتوای این آیه چنان آرامشی به انسان مؤمن می دهد که در برابر تمام حوادث مقاوم می شود، از هیچ مشکلی نمی ترسد و از هیچ پیروزی مغرور نمی گردد.

ص: ۸۵

راز بدبختی و گمراهی آدم ها

۸ أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسِبْنَا فَإِنَّ اللَّهَ يُوَضِّعُ لِمَنْ يَشَاءُ مَن يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسِرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ

آیا کسی که عمل بدش برای او تزئین شده و آن را خوب و زیبا می بیند (همانند کسی است که واقع را آن چنان که هست می یابد) خداوند هر کس را بخواهد گمراه می سازد و هر کس را بخواهد هدایت می کند، بنابراین جان خود را به خاطر شدت تأسف بر آن ها از دست مده که خداوند به آن چه انجام می دهند، عالم است.

در حقیقت این مسأله کلید همه بدبختی های افراد گمراه و لجوج است که اعمال زشتشان به خاطر هماهنگ بودن با خواسته ها و قلب های سیاهشان در نظرشان زیباست. بدیهی است چنین کسی نه موعظه ای را پذیرا می شود نه آمادگی برای شنیدن انتقاد دارد و نه هرگز حاضر است، مسیر خود را تغییر دهد.

جزء بیست و دوّم (۱۲۳)

نه پیرامون اعمال خویش به تجزیه و تحلیل می پردازد و نه از عواقب آن بیمناک است.

و از آن بالاتر هنگامی که سخن از زشتی و زیبایی به میان آید، مرجع ضمیر را در زیبایی های خودشان می دانند و در زشتی ها، مؤمنان راستین را و ای بسا کفار لجوج هنگامی که آیات گذشته را درباره حزب شیطان و سرنوشت دردناکشان شنیدند، آن را بر مؤمنان راستین تطبیق

کردند و خود را مصداق حزب الله شمردند. اما چه کسی اعمال سوء بدکاران را در نظرشان جلوه می دهد، خداوند، یا هوای نفس و یا شیطان؟

بدون شك عامل اصلی، هوای نفس و شیطان است، اما چون خدا این اثر را در اعمال آن ها آفریده، می توان آن را به خدا نسبت داد، زیرا انسان ها هنگامی که گناهی را مرتکب می شوند، در آغاز که فطرتشان پاک و وجدانشان بیدار و عقلشان واقع بین است، از عمل خود ناراحت می شوند، اما هر قدر آن را تکرار می کنند، از ناراحتی آن ها کاسته می شود.

(۱۲۴) سوره فاطر

تدریجا به مرحله بی تفاوتی می رسند و اگر باز هم تکرار کنند، زشتی ها در نظرشان زیبا می شود، تا آن جا که آن را از افتخارات و فضایل خویش می پندارند، در حالی که در منجلاب بدبختی غوطه ور شده اند. سپس قرآن به بیان علت تفاوت این دو گروه پرداخته، می افزاید: (فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ). اگر گروه اول اعمال زشتشان در نظرشان تزیینی شده، این نتیجه اضلال الهی است، اوست که این خاصیت را در تکرار اعمال زشت قرار داده، که نفس انسان به آن خو می گیرد و عادت می کند و همرنگ و هماهنگ آن می شود.

و اوست که به مؤمنان پاکدل چشمانی نافذ و بینا و گوش هایی شنوا برای درک حقایق، آن چنان که هست می بخشد. روشن است این مشیت الهی توأم با حکمت اوست و به هر کس آن چه لایق هست، آن می دهد.

ص: ۸۷

لذا در پایان آیه می فرماید: (فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ).

این تعبیر همانند تعبیری است که در آیه ۳ سوره شعراء آمده است: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ إِلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»: گویی می خواهی جان خود را از دست دهی که ایمان نمی آورند». تعبیر به «حَسْرَاتٍ» برای جمله قبل، اشاره به این است که نه تنها یک حسرت بر آن ها می خوری، بلکه حسرت ها بر آن ها داری.

حسرت از دست دادن نعمت هدایت، حسرت ضایع کردن گوهر انسانیت، حسرت از دست دادن حسّ تشخیص، تا آن جا که زشت را زیبا می بینند و بالاخره حسرت گرفتار شدن در آتش قهر و غضب پروردگار.

از لحن آیه دلسوزی فوق العاده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به گمراهان و منحرفان کاملاً هویداست و چنین است حال یک رهبر الهی راستین که از عدم پذیرش مردم نسبت به حقّ و تسلیم در برابر باطل و پشت پازدن به تمام وسایل سعادت، آن چنان رنج می برد که گویی می خواهد قالب تهی کند.

(۱۲۶) سوره فاطر

باد و باران مایه حیات و زندگی

۹ وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فُسُقِنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ

خداوند آن کس است که بادهای را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت در آورند، ما این ابرها را به سوی سرزمین مرده ای

می رانیم و به وسیله آن زمین را بعد از مردنش زنده می کنیم، رستاخیز نیز همین گونه است.

جمله «فَتَّيِّرُ» از ماده «اِثَارَه» به معنی منتشر ساختن و پراکندن است و در این جا اشاره به تولید ابرها و بر اثر وزش بادها بر صفحه اقیانوس ها می کند، زیرا مسأله حرکت ابرها در جمله بعد (فَسُقْنَاهُ اِلَى بَلَدٍ مَّيِّتٍ) آمده است .

نظام حساب شده ای که بر حرکت بادها و سپس حرکت ابرها و بعد از آن نزول قطره های حیات بخش باران و به دنبال آن زنده شدن زمین های مرده حاکم است، خود بهترین دلیل و خود بهترین گواه بر این حقیقت است که دست قدرت حکیمی در پشت این دستگاه قرار دارد و آن را تدبیر می کند .

جزء بیست و دوّم (۱۲۷)

نخست به بادهای گرم و داغ دستور می دهد از مناطق استوایی به سوی مناطق سرد، حرکت کنند و در مسیر خود آب دریاها را بخار کرده ، به آسمان فرستند ، سپس به جریان های منظم سرد قطبی که دائما در جهت مخالف جریان اول حرکت می کنند، دستور می دهد بخارهای حاصله را جمع آوری کرده و ابرها را تشکیل دهند.

باز به همان بادها دستور می دهد، ابرها را بردوش خود حمل کنند و بسوی بیابان های مرده گسیل دارند، تا قطرات زنده کننده باران از آن ها سرازیر گردد.

سپس به شرایط خاص زمین و بذرهای گیاهانی که در آن افشانه شده، فرمان پذیرش آب و نمو و رویش می دهد و از موجودی ظاهرا پست و بی ارزش، موجوداتی زنده و بسیار متنوع و زیبا، خرم و سرسبز،

مفید و پربار به وجود می آورند که هم دلیلی است بر قدرت او و هم گواهی است بر حکمت او و هم نشانه ای است از رستاخیز بزرگ. در حقیقت آیه فوق از چند جهت دعوت به توحید می کند: از نظر برهان نظم و از نظر برهان حرکت که هر موجود متحرکی، محرکی می خواهد و از نظر بیان نعمت ها، که از جهت فطری انگیزه ای است برای شکر منعم. و از جهاتی نیز دلیل بر مسأله معاد است: از نظر سیر تکاملی موجودات و از نظر پدیدار شدن چهره حیات از زمین مرده، یعنی ای انسان صحنه معاد در فصول هر سال، در برابر چشم تو و در زیر پای تو است. در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین می خوانیم: یکی از اصحاب عرض کرد: «ای رسول خدا، چگونه پروردگار مردگان را زنده می کند و نشانه و نمونه آن در جهان خلقت چیست؟» پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا از سرزمین قبیله ات گذر نکرده ای، در حالی که خشک و مرده بوده و سپس از آن جا عبور کنی، در حالی که از خرمی و سرسبزی گویی به حرکت درآمده؟» گفتم: «آری ای پیامبر» فرمود: «این گونه خداوند مردگان را زنده می کند و این نمونه و نشانه او در آفرینش است».^(۱)

جزء بیست و دوم (۱۲۹)

گفتار و کردار پاک و صالح به سوی خدا می رود

۱۰ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصِيرُ عَدُوُّ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ

ص: ۹۰

۱- «قرطبی»، جلد ۸، صفحه ۵۴۰۹، ذیل آیات مورد بحث.

کسی که خواهان عزّت است (باید از خدا بخواهد) که تمام عزّت برای خدا است، سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند و عمل صالح را بالا می برد و آن ها که نقشه های سوء می کشند، عذاب شدید برای آن ها است و مکر (وتلاش افسادگرانه) آن ها نابود می شود (و به جایی نمی رسد).

«عزّت» به گفته «راغب» در «مفردات» در اصل آن حالتی است که انسان را مقاوم و شکست ناپذیر می سازد.

(۱۳۰) سوره فاطر

«مَکْر» گر چه در لغت به معنی هرگونه چاره اندیشی است، اما در مواردی به معنی چاره اندیشی های توأم با افساد به کار می رود، که آیه مورد بحث از آن ها است.

«سَيِّئَات» در آیه فوق همه زشتی ها و بدی ها را، اعم از بدی های عقیدتی یا عملی شامل می شود و این که بعضی آن را تفسیر به توطئه های مشرکان برای کشتن یا تبعید کردن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از مکه تفسیر کرده اند، در واقع یکی از مصادیق آن را بیان کرده اند، نه تمام مفهوم آن را.

جمله «یَبُور» از ماده «بُور» و «بُوران» در اصل به معنی کسادی مفرط است و از آن جا که این چنین کسادی مایه نابودی است، این کلمه به معنی هلاک و نابودی به کار می رود، ضرب المثل معروفی است: «کسد حتی فسد: آن قدر کساد شد که فاسد گردید».

از آن جا که تنها ذات پاک اوست که شکست ناپذیر است، لذا تمام عزّت از آن اوست و هر کس عزّتی کسب می کند، از

برکت دریای بی انتهای اوست.

جزء بیست و دوم (۱۳۱)

در حدیثی از انس نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ رَبَّكُمْ يَقُولُ كُلَّ يَوْمٍ أَنَا الْعَزِيزُ، فَمَنْ أَرَادَ عِزَّ الدَّارَيْنِ فَلْيَطِيعِ الْعَزِيزَ: پروردگار شما همه روز می گوید: منم عزیز و هر کس عزت دو جهان خواهد، باید اطاعت عزیز کند».

در حقیقت انسان آگاه باید آب را از سرچشمه بگیرد، که آب زلال و فراوان آن جا است، نه از ظروف کوچک و مختصری که هم محدود است و هم آلوده و در دست این و آن می باشد. در حالات امام حسن بن علی علیه السلام می خوانیم، که در ساعات آخر عمرش هنگامی که یکی از یاران به نام «جُنَادَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ» از او انذار خواست، نصایح ارزنده و مؤثری برای او بیان فرمود که از جمله این بود: «وَإِذَا أَرَدْتَ عِزًّا بِلاَ عَشِيرَةٍ وَهَيْبَةً بِلاَ سُلْطَانٍ فَاخْرُجْ مِنْ ذُلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ: هرگاه بخواهی بدون داشتن قبیله «عزیز» باشی و بدون قدرت حکومت، هیبت داشته باشی، از سایه ذلت معصیت خدا بدرآی و در پناه عزت اطاعت او قرار گیر». (۱)

(۱۳۲) سوره فاطر

و اگر می بینیم در بعضی از آیات قرآن «عزت» را علاوه بر خداوند، برای پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان قرار می دهد: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (۸/منافقون) به خاطر آن است که آن ها نیز از پرتو عزت پروردگار کسب عزت کرده اند و در مسیر طاعت او گام برمی دارند.

ص: ۹۲

سپس راه وصول به «عزت» را چنین تشریح می کند: (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ).

«الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» به معنی سخنان پاکیزه است و پاکیزگی سخن به پاکیزگی محتوای آن است و پاکیزگی محتوا، به خاطر مفاهیمی است که بر واقعیت های عینی پاک و درخشان تطبیق می کند و چه واقعیتی بالاتر از ذات پاک خدا و آیین حق و عدالت او و نیکان و پاکانی که، در راه نشر آن گام برمی دارند.

جزء بیست و دوم (۱۳۳)

لذا «الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» را به اعتقادات صحیح نسبت به مبدأ و معاد و آیین خداوند تفسیر کرده اند.

آری یک چنین عقیده پاکی است که به سوی خدا اوج می گیرد و دارنده اش را نیز پرواز می دهد، تا در جوار قرب حق قرار گیرند و غرق در عزت خداوند عزیز شود.

مسلمانان از این ریشه پاک شاخه هایی می روید که میوه آن عمل صالح است، هر کار شایسته و مفید و سازنده، چه دعوت به سوی حق باشد، چه حمایت از مظلوم، چه مبارزه با ظالم و ستمگر، چه خودسازی و عبادت، چه آموزش و پرورش و خلاصه هر چیزی که در این مفهوم وسیع و گسترده، داخل است، اگر برای خدا و به خاطر رضای او انجام شود، آن هم اوج می گیرد و به آسمان لطف پروردگار عروج می کند و مایه معراج و تکامل صاحب آن و برخورداری از عزت حق می شود.

به هر حال همان خداوندی که به مقتضای آیه گذشته، زمین مرده را با قطره های حیات بخش باران زنده می کند، «کلام طیب» و «عمل صالح»

را نیز پرورش می دهد و به جوار قرب و رحمت خود می رساند.

(۱۳۴) سوره فاطر

سپس به نقطه مقابل آن پرداخته، می گوید: (وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ).

گرچه این فاسدان مفسد چنین می پندارند که با ظلم و ستم و دروغ و تقلب می توانند، عزتی برای خود کسب کنند و مال و ثروت و قدرتی، اما در پایان کار هم عذاب الهی را برای خود فراهم ساخته اند و هم تلاش های آن ها بر باد می رود.

کسانی بودند که به گفته قرآن: «خدایان ساختگی را مایه عزت خود می پنداشتند» (وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهًا لِيُكُونُوا لَهُمْ عِزًّا) (۸۱/مریم).

و منافقانی بودند که خود را عزیز و مؤمنان را ذلیل فکر می کردند و «می گفتند: اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد» (يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ) (۸/منافقون).

افراد دیگری بودند که قُرب فراعنه را مایه عزت خویش تصور می کردند، یا از گناه و ظلم و ستم آبرو می طلبیدند، اما همگی سقوط کردند و تنها ایمان و عمل صالح است که به سوی خداوند عزیز بالا می رود.

جزء بیست و دوم (۱۳۵)

دریای آب شیرین و شور یکسان نیستند

۱۲ وَ مَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ مِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ

ص: ۹۴

این دو دریا یکسان نیستند: این دریایی که آبش گوارا و شیرین و نوشیدنش خوشگوار است و این یکی که شور و تلخ و گلوگیر است، (اما) از هر دو گوشت تازه می خورید و از هر دو وسایل زینتی استخراج کرده، می پوشید و کشتی ها را در آن می بینی که آن ها را می شکافند (و به هر طرف پیش می روند) تا از فضل خداوند بهره گیرید و شاید شکر (نعمت های او را) به جا آورید.

(۱۳۶) سوره فاطر

«عَذْبٌ» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: به معنی پاکیزه و خنک است.

«فُرات» به گفته «لسان العرب» آبی است که در نهایت «عُيُودُبَت» (پاکیزگی و گوارایی) باشد. «سائغ» به معنی آبی است که به خاطر گوارایی، به راحتی از گلو پایین می رود، به عکس مِلْح (آب شور) و أُجَاج (آب تلخ) است که گویی گلو را می سوزاند و راه حلق را می بندد.

جمعی از مفسران معتقدند که آیه مثالی برای عدم مساوات «مؤمن» و «کافر» است، ولی آیات قبل و بعد که همه سخن از آیات خلقت می گوید و حتی ذیل خود این آیه، گواه بر این حقیقت است که، این جمله نیز در زمینه اسرار توحید بحث می کند و اشاره به تنوع آب ها و آثار متفاوت و فواید مشترک آن ها است.

در این آیه سه فایده از فواید فراوان دریاها بیان

شده است مواد غذایی، وسایل زینتی و مسأله حمل و نقل.

جزء بیست و دوّم (۱۳۷)

می دانیم دریا منبع مهمی از منابع غذایی بشر است و همه سال میلیون ها تن گوشت تازه از آن گرفته می شود، بی آن که انسان رنج و زحمتی برای آن متحمل شده باشد، دستگاه آفرینش برنامه ریزی دقیقی در این زمینه کرده، که انسان ها بتوانند با کمترین زحمتی از این خوان نعمت بی دریغ و سفره گسترده الهی بهره گیرند. وسایل زینتی مختلفی از قبیل «مروارید» و «صدف» و «درّ» و «مرجان» از آن استخراج می شود و تکیه قرآن روی این مسأله به خاطر آن است که روح انسان برخلاف چهارپایان دارای ابعاد مختلفی است که یکی از آن ها، حس زیبایی است که سرچشمه پیدایش مسائل ذوقی و هنری و ادبی می باشد، که اشباع آن به صورت صحیح و دور از هرگونه افراط و تفریط و اسراف و تبذیر، روح را شاداب می سازد و به انسان نشاط و آرامش می بخشد و برای انجام کارهای سنگین زندگی آماده می کند.

و اما مسأله حمل و نقل که یکی از مهم ترین پایه های تمدن انسانی و زندگانی اجتماعی بشر است، با توجه به این که دریاها قسمت عمده روی زمین را فراگرفته و به یکدیگر ارتباط دارند، می توانند مهم ترین خدمت را در این زمینه به انسان ها کنند.

(۱۳۸) سوره فاطر

حجم کالاهایی که به وسیله دریاها حمل و نقل می شود و مسافرانی که با آن جابه جا می شوند، به قدری زیاد است که با هیچ وسیله نقلیه دیگر قابل مقایسه نیست، چنان که گاه یک کشتی می تواند به اندازه ده ها هزار اتومبیل بار با خود ببرد.

ص: ۹۶

البته فواید دریاها منحصر به مسائل فوق نیست و قرآن نمی خواهد آن را در این امور سه گانه محدود سازد، مسأله تشکیل ابرها، مواد دارویی، نفت، وسایل پوششی، مواد تقویتی برای زمین های بایر، تأثیر در ایجاد بادهای و غیر آن، برکات دیگر دریاها محسوب می شود.

تکیه قرآن روی «لَحْم طَرَى» (گوشت تازه) اشاره پرمعنایی به فواید تغذیه به چنین گوشت ها، در برابر زیان ها گوشت های کهنه و کنسرو و منجمد و امثال آن است.

جزء بیست و دوم (۱۳۹)

در این جا سؤالی مطرح است: دریاهای آب شور در سراسر کره زمین گسترده است، اما دریای آب شیرین کجاست؟

در پاسخ باید گفت: دریا و دریاچه های آب شیرین نیز در کره زمین کم نیستند، مانند دریاچه های آب شیرین ایالات متحده و غیر آن، به علاوه نهرهای عظیم را احیاناً دریا می نامند، همان گونه که در داستان موسی علیه السلام کلمه «بحر» به رود عظیم نیل اطلاق شده است (۵۰/بقره ۶۳/شعراء ۱۳۸/اعراف).

از این گذشته، پیشرفت آب نهرهای عظیم در دریاها، با توجه به این که، آب های شور را به عقب می رانند و تا مدتی با آن مخلوط نمی شوند، خود دریاهای عظیمی از آب شیرین را تشکیل می دهند.

جمله «لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ»: تا از فضل او بهره گیرید» معنی وسیعی دارد، که هر گونه فعالیت اقتصادی را که از طریق راه های دریایی صورت گیرد، شامل می شود.

و جمله «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» برای بیدار ساختن حس شکرگزاری

انسان‌ها آمده، که وسیله‌ای است برای خداجویی و خداشناسی.

(۱۴۰) سوره فاطر

از آب بی رنگ هزاران رنگ آورده پدید

۲۷ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ

آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد که به وسیله آن میوه‌هایی (از زمین) خارج ساختیم با الوان گوناگون و از کوه‌ها نیز (به لطف پروردگار) جاده‌هایی آفریده شده، به رنگ سفید و سرخ با الوان مختلف و (گاه) به رنگ کاملاً سیاه.

«جُدَدٌ» جمع «جُدَّة» به معنی جاده و طریق است.

«بَيِّضٌ» جمع «أَبْيَضٌ» به معنی سفید و «حُمْرٌ» جمع «أَحْمَرٌ» به معنی سرخ است.

«غَرَابِيبٌ» جمع «غَرِيبٌ» به معنی سیاه پررنگ است و این که

جزء بیست و دوم (۱۴۱)

عرب به کلاغ «غُرَابٌ» می‌گوید، نیز از همین جهت است، بنابراین ذکر کلمه «سُودٌ» که آن نیز جمع «أَسْوَدٌ» به معنی سیاه است، پشت سر آن تأکیدی است بر معنی سیاهی شدید و بعضی از جاده‌های کوهستانی. «الوان» ممکن است به معنی رنگ‌های ظاهری میوه‌ها باشد که حتی در یک نوع میوه مانند سیب الوان گوناگونی وجود دارد تا چه رسد به میوه‌های مختلف، و ممکن است کنایه از تفاوت در طعم و ساختمان و خواص گوناگون آنها بوده باشد، تا آن جا که حتی در یک نوع میوه باز

ص: ۹۸

اصناف گوناگونی وجود دارد، چنان که مثلاً در انگور شاید بیش از ۵۰ نوع، و در خرما حدود ۷۰ نوع وجود دارد. بار دیگر در این آیات به مسأله توحید بازمی‌گردد و صفحه تازه‌ای از کتاب تکوین را در برابر دیدگان انسان‌ها می‌گشاید، تا پاسخی دندان‌شکن به مشرکان لجوج و منکران سرسخت توحید باشد. در این صفحه زیبا از این کاتب بزرگ آفرینش تنوع موجودات بی‌جان و چهره‌های مختلف و زیبای حیات در جهان نبات و حیوان و انسان، مورد توجه قرار گرفته، که چگونه خداوند «از آب بی‌رنگ صد هزاران رنگ» پدید آورده و از عناصر معین و محدود، موجودات کاملاً متنوعی که هر یکی از دیگری زیباتر است، آفریده.

(۱۴۲) سوره فاطر

این نقاش چیره دست با یک قلم و یک مرکب، انواع نقش‌ها را ابداع کرده که بینندگان را مجذوب و شیفته و مفتون می‌کند.

در دنباله آیه می‌افزاید: «وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَ حُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ».

این تفاوت الوان از یک سو زیبایی خاصی به کوه‌ها می‌بخشد و از سوی دیگر سببی برای پیدا کردن راه‌ها و گم نشدن در جاده‌های پرپیچ و خم کوهستانی است و در نهایت دلیل است بر قدرت خداوند بر همه چیز.

۲۸ وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ

و از انسان‌ها و جنبندها و چهارپایان انواعی با الوان

ص: ۹۹

مختلف، (آری) حقیقت چنین است، از میان بندگان خدا تنه‌دانشمندان از او می‌ترسند، خداوند عزیز و غفور است.

جزء بیست و دوم (۱۴۳)

«راغب» در «مفردات» می‌گوید: «خشیت به معنی ترسی است آمیخته با تعظیم و غالباً در مواردی به کار می‌رود که از علم و آگاهی به چیزی سرچشمه می‌گیرد و لذا در قرآن مجید این مقام مخصوص عالمان شمرده شده است».

آری انسان‌ها با این که همه از یک پدر و مادرند، دارای نژادها و رنگ‌های کاملاً متفاوتند، بعضی سفید همچون برف، بعضی سیاه همچون مرکب، حتی در یک نژاد نیز تفاوت در میان رنگ‌ها بسیار است، بلکه فرزندان دو قلو هم که تمام مراحل جنینی را با یکدیگر طی کرده و از آغاز در آغوش هم بوده‌اند، با دقت که نگاه کنیم از نظر رنگ کاملاً یکسان نیستند، با این که از یک پدر و مادر و در یک زمان نطفه آن‌ها منعقد شده و از یک نوع غذا تغذیه کرده‌اند.

گذشته از چهره ظاهری، رنگ‌های باطنی آن‌ها و خلق و خوی آن‌ها و صفات و ویژگی‌های آنان و استعداد و ذوق‌هایشان، کاملاً متنوع و مختلف است، تا مجموعاً یک واحد منسجم با تمام نیازمندی‌ها را به وجود آورد.

(۱۴۴) سوره فاطر

در جهان جنندگان هزاران هزار نوع حشره، پرنده، خزنده، حیوانات دریایی و حیوانات وحشی بیابانی وجود دارد که هر کدام با ویژگی‌ها و عجایب خلقتشان نشانه‌ای از قدرت و عظمت و علم آفریدگارند.

ص: ۱۰۰

پس از بیان این نشانه های توحیدی در پایان به صورت یک جمع بندی می گوید: «آری مطلب چنین است» (کَذَلِكَ).

فقط افراد دانشمند و فهمیده خداپرست واقعی هستند

در دنباله آیه می فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ».

آری از میان تمام بندگان، دانشمنداند که به مقام عالی خشیت یعنی «ترس از مسؤولیت توأم با درک عظمت مقام پروردگار» نائل می گردند، این حالت «خشیت» مولود سیر در آیات آفاقی و انفسی و آگاهی از علم و قدرت پروردگار و هدف آفرینش است.

جزء بیست و دوم (۱۴۵)

ترس از خدا به معنی ترس از مسؤولیت هایی است که انسان در برابر او دارد، ترس از این که در ادای رسالت و وظیفه خویش کوتاهی کند.

از این جمله ضمناً این نتیجه به خوبی گرفته می شود که عالمان واقعی آن ها هستند که در برابر وظایف خود احساس مسؤولیت شدید دارند و به تعبیر دیگر اهل عملند، نه سخن، چراکه علم بی عمل دلیل بر عدم خشیت است و صاحبان آن در آیه فوق در زمره علماء محسوب نیستند.

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر همین آیه می خوانیم: «يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ قَوْلَهُ فَعَلَهُ وَ مَنْ لَمْ يُصَيِّدْ قَوْلَهُ فَعَلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ: منظور از علما کسانی هستند که اعمال آن ها هماهنگ با سخنان آن ها باشد، کسی که گفتار و کردارش هماهنگ نباشد، عالم نیست» (۱).

و در حدیث دیگری آمده: «أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ أَخَوْفُكُمْ لِلَّهِ:

ص: ۱۰۱

از همه شما عالم تر کسی است که ترسش از خدا از همه بیشتر باشد». (۱)

کوتاه سخن این که «عالمان» در منطق قرآن کسانی نیستند که مغزشان صندوقچه آراء و افکار این و آن و انباشته از قوانین و فرمول های علمی جهان و زبانشان گویای این مسائل و محلّ زندگیشان مدارس و دانشگاهها و کتابخانه ها است، بلکه علما آن گروه از صاحب نظران و دانشمندانند که نور علم و دانش تمام وجودشان را به نور خدا و ایمان و تقوا روشن ساخته و نسبت به وظایفشان سخت احساس مسؤولیت می کنند و از همه پای بندترند.

معامله پر سود با پروردگار

۲۹ إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ

کسانی که کتاب الهی را تلاوت می کنند و نماز را برپا

۱ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث .

جزء بیست و دوّم (۱۴۷)

می دارند و از آن چه به آن ها روزی داده ایم، پنهان و آشکار انفاق می کنند، تجارت (پر سودی) را امید دارند که نابودی و کساد در آن نیست.

«تَبُور» از ماده «بَوار» به معنی شدّت کساد است و از آن جا که شدّت کساد باعث فساد می شود «بَوار» به معنی هلاکت آمده، به این ترتیب «تجارت خالی از بَوار» تجارتی است که نه کساد دارد و نه فساد.

«تِلَاوَت» در این جا به معنی قرائت سرسری و خالی از تفکر

ص: ۱۰۲

و اندیشه نیست، خواندنی است که سرچشمه فکر باشد، فکری که سرچشمه عمل صالح گردد، عملی که از یک سو انسان را به خدا پیوند دهد، که مظهر آن نماز است و از سوی دیگر به خلق خدا ارتباطی دهد که مظهر آن انفاق است، انفاق از تمام آن چه خدا به انسان داده، از علمش، از مال و ثروت و نفوذش، از فکر نیرومندش، از اخلاق و تجربیاتش و خلاصه از تمام مواهب خدادادی.

این انفاق گاهی مخفیانه صورت می گیرد تا نشانه اخلاص کامل باشد (سِتْرًا) و گاه آشکارا تا مُشَوِّق دیگران گردد و تعظیم شعائر شود (عَلَانِيَةً).

(۱۴۸) سوره فاطر

آری علمی که چنین اثری دارد مایه رجاء و امیدواری است.

با توجه به آن چه در این آیه و آیه پیشین آمده، چنین نتیجه می گیریم که علمای راستین دارای این صفاتند:

از نظر روحی قلبشان مملو از خشیت و ترس آمیخته با عظمت خدا است، از نظر گفتار زبانشان به تلاوت آیات خدا مشغول است، از نظر عمل روحی و جسمی نماز می خوانند و او را عبادت می کنند، از نظر عمل مالی از آن چه دارند در آشکار و پنهان انفاق می نمایند و سرانجام از نظر هدف، افق فکرشان آن چنان بالا است که دل از دنیای مادی زودگذر برکنده، تنها به تجارت پرسود الهی می نگرند، که دست فنا به دامانش دراز نمی شود.

در حدیث جالبی چنین آمده : مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد : «چرا من مرگ را دوست ندارم؟» فرمود : «آیا مال

ص: ۱۰۳

و ثروتی داری؟» عرض کرد: «آری» فرمود: «آن را پیش از خودت بفرست» عرض کرد: «نمی توانم».

جزء بیست و دوم (۱۴۹)

فرمود: «إِنَّ قَلْبَ الرَّجُلِ مَعَ مَالِهِ إِنْ قَدَّمَهُ أَحَبَّ أَنْ يَلْحَقَ بِهِ وَإِنْ أَخَّرَهُ أَحَبَّ أَنْ يَتَأَخَّرَ: قلب انسان همراه اموال او است، اگر آن را پیش از خود بفرستد، دوست دارد به آن ملحق شود و اگر آن را ننگه دارد، دوست دارد همراه آن بماند». (۱)

این حدیث در حقیقت روح آیه فوق را منعکس ساخته، زیرا می گوید: آن ها که نماز را برپا می دارند و انفاق در راه خدا می کنند، امید و علاقه به سرای دیگر دارند، چرا که نیکی ها را قبل از خود فرستاده اند و مایلند به آن ملحق شوند.

امتیازات شش گانه تجارت انسان ها با خدا

در بسیاری از آیات قرآن این جهان به تجارت خانه ای تشبیه شده

(۱۵۰) سوره فاطر

که تاجران آن انسان ها و مشتری پروردگار بزرگ و متاع آن عمل صالح و بها بهشت و رحمت و رضای او است. (۱)

و اگر درست بیندیشیم این تجارت عجیب با خداوند کریم بی نظیر است، چرا که دارای امتیازاتی است که در هیچ تجارتی وجود ندارد:

تمام سرمایه را خودش در اختیار فروشنده گذارده، سپس در مقام خریداری بر می آید.

ص: ۱۰۴

او خریدار است، در حالی که هیچ نیازی به خریداری این اعمال ندارد، چرا که خزائن همه چیز نزد او است.

او «متاع قلیل» را به «بهای گزاف» می خرد، «یا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ: ای خدایی که عمل کم را می پذیری و گناهان بسیار را می بخشی».

حتی متاع بسیار ناچیز را خریدار است :

جزء بیست و دوم (۱۵۱)

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ».

گاه بها را هفت صد برابر و گاه افزون تر از آن می دهد (۲۶۱ / بقره).

علاوه بر پرداخت این بهای عظیم، باز از فضل و رحمتش آن چه در فکر نمی گنجد بر آن می افزاید: «وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» (آیه مورد بحث).

و چه تأسّف آور است که انسان خردمند آزاده چشم از چنین تجارتی بر بندد و به غیر آن روی آورد و از آن بدتر که متاع هستی خود را به هیچ بفروشد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «وَ أَنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا: بدانید که برای سرمایه هستی شما بهایی غیر از بهشت نیست، آن را به غیر این بها نفروشید».^(۱)

(۱۵۲) سوره فاطر

۳۰ لِيُؤْفِقَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ

ص: ۱۰۵

۱- «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۴۵۶.

(آن‌ها این اعمال صالح را انجام می‌دهند) تا خداوند اجر و پاداش کامل به آن‌ها دهد و از فضلش بر آن‌ها بیفزاید که او آمرزنده و شکرگزار است.

تعبیر به «أَجُور» (جمع أَجْر) به معنی «مزد» در حقیقت لطفی است از سوی پروردگار، گویی بندگان را در مقابل اعمال صالح طلبکار خود می‌داند، در حالی که بندگان هر چه دارند از او است، حتی قدرت برای انجام اعمال صالح نیز از سوی او اعطا شده.

این آیه در حقیقت اشاره به نهایت اخلاص مؤمنین است که در اعمال نیک خود جز به پاداش الهی نظر ندارند، هر چه می‌خواهند از او می‌خواهند و برای ریا و تظاهر و تحسین و تمجید این و آن گامی بر نمی‌دارند، چرا که مهم‌ترین مسأله در اعمال صالح همان نیت خالص است.

و از این تعبیر محبت آمیزتر جمله: «وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» است

جزء بیست و دوم (۱۵۳)

که به آنان نوید می‌دهد، علاوه بر پاداش معمولی که آن‌ها گاهی صدها یا هزاران برابر عمل است، از فضل خود بر آنان می‌افزاید و مواهبی که در هیچ فکری نمی‌گنجد و هیچ کس در این جهان توانایی تصور آن را ندارد، از فضل گسترده اش به آن‌ها می‌بخشد. در حدیثی از ابن مسعود آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله در تفسیر همین آیه فرمود: «هُوَ الشَّفَاعَةُ لِمَنْ وَجِبَتْ لَهُ النَّارُ مِمَّنْ صَنَعَ إِلَيْهِ مَعْرُوفًا فِي الدُّنْيَا: منظور مقام شفاعت است که به آن‌ها داده می‌شود، تا درباره کسانی که در دنیا به آن‌ها خوبی کرده اند، ولی بر اثر اعمالشان

ص: ۱۰۶

به این ترتیب آن‌ها نه تنها خود اهل نجاتند که برای دیگران نیز به فضل پروردگار مایه نجاتند.

جمله «إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ» نشان می‌دهد که نخستین لطف پروردگار در حق آن‌ها همان آمرزش گناهان و لغزش‌هایی است که احوال آن‌ها سرزده، چرا که بیشترین نگرانی انسان، نگرانی از این ناحیه است. بعد از آن که از این نظر آسوده خاطر شدند، آن‌ها را مشمول «شکر» خود قرار می‌دهد، یعنی از اعمالشان تشکر می‌کند و برترین جزا را به آن‌ها می‌بخشد.

(۱۵۴) سوره فاطر

۳۱ وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ

آن‌چه از کتاب به تو وحی کردیم، حق است و هماهنگ با کتب پیش از آن، خداوند نسبت به بندگانش خبیر و بیناست.

«راغب» در «مفردات» می‌گوید: «اصل حق به معنی مطابقت و موافقت است و این کلمه بر چند معنی اطلاق می‌شود: نخست؛ کسی که چیزی را براساس حکمت ایجاد می‌کند و به همین دلیل به خداوند حق گفته می‌شود: «فَمَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ» (۳۲/یونس).

دوم؛ به چیزی که براساس حکمت ایجاد شده، نیز حق گفته می‌شود و چون عالم هستی فعل خدا است و موافق با حکمت، تمام آن

ص: ۱۰۷

حَقٌّ است، چنان که قرآن می گوید: «مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ: خداوند این موجودات (خورشید و ماه و منازل

جزء بیست و دوّم (۱۵۵)

آن ها) را جز به حق نیافریده» (۵/یونس).

سوّم؛ به اعتقاداتی که مطابق واقعیت ها است، حَقّ گفته می شود: «فَهَيَّيْذَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ: خداوند مؤمنان را به سوی آن چه از حق اختلاف کرده بودند، رهنمون شد» (۲۱۳/بقره).

چهارم؛ به سخنان و افعالی که بر طبق وظیفه و در وقت مقرر انجام می شود نیز حَقّ گفته می شود، همان گونه که می گوئیم: «سخن تو حق است و کردارت حق». (۱)

بنابراین حَقّ بودن قرآن مجید هم از این نظر است که سخنی است مطابق مصالح و واقعیت ها و هم از این نظر که عقاید و معارف موجود در آن با واقعیت هماهنگ است و هم کار خداوندی است که آن را بر اساس حکمت آفرید و خود خداوند که عین حَقّ است در آن تجلّی کرده و عقل چیزی را که حَقّ و واقعیت است، تصدیق می کند.

(۱۵۶) سوره فاطر

جمله «مُضَيِّدًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» دلیل دیگری بر صدق این کتاب آسمانی است، چرا که هماهنگی با نشانه هایی است که در کتب پیشین درباره آن و آورنده اش آمده است (در این زمینه بحث مشروحی ذیل آیه ۴۱ از سوره بقره مطرح شده است). (۲)

ص: ۱۰۸

۱- «مفردات راغب»، ماده «حَقّ».

۲- به «تفسیر نمونه»، جلد اوّل، صفحه ۲۱۰ به بعد مراجعه شود.

جمله «إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ» بیان گر علت حقایق قرآن و هماهنگی آن با واقعیت ها و نیازها است، چرا که از سوی خداوندی نازل شده که بندگان خود را به خوبی می شناسد و نسبت به نیازهایشان بصیر و بینا است.

«خبیر» به معنی آگاهی از بواطن و عقاید و نیت و ساختمان روحی انسان و «بصیر» به معنی بینایی نسبت به ظواهر و پدیده های جسمانی او است. (۱)

وارثان حقیقی میراث انبیاء

۱ به «تفسیر نمونه»، جلد اول، صفحه ۲۱۰ به بعد مراجعه شود.

جزء بیست و دوم (۱۵۷)

۳۲ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ

سپس این کتاب آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث داده ایم، (اما) از میان آن ها عده ای بر خود ستم کردند و عده ای میانه رو بودند و عده ای به اذن خدا در نیکی ها از همه (پیشی) گرفتند و این فضیلت بزرگی است.

روشن است که منظور از «کتاب» در این جا همان چیزی است که در آیه قبل آمده است (قرآن مجید).

۱ «فخر رازی»، در «تفسیر کبیر» ذیل آیه مورد بحث .

(۱۵۸) سوره فاطر

تعبیر به «ارث» در این جا و موارد دیگری شبیه آن در قرآن مجید، به خاطر آن است که «ارث» به چیزی گفته می شود که بدون داد و ستد

ص: ۱۰۹

و زحمت به دست می آید و خداوند این کتاب بسیار بزرگ را این گونه در اختیار مسلمانان قرارداد.

در این جا روایات فراوانی از طرق اهل بیت علیه السلام وارد شده که در همه آن ها «بندگان برگزیده خدا» به امامان معصوم تفسیر شده است. (۱)

این روایات بیان مصادیق روشن و درجه اول است و مانع از آن نخواهد بود که علماء و دانشمندان امت و صالحان و شهدایی که در طریق پاسداری از این کتاب آسمانی و تداوم بخشیدن به دستورهای آن تلاش و کوشش کردند، در عنوان «الَّذِينَ اضْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا: بندگان برگزیده خداوند» داخل باشند.

سپس به یک تقسیم بندی مهم در این زمینه پرداخته،

۱ «نورالثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۶۱ به بعد مراجعه شود.

جزء بیست و دوم (۱۵۹)

می گوید: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ».

ظاهر آیه این است که این گروههای سه گانه در میان «برگزیدگان خداوند» که وارثان و حاملان کتاب الهی هستند، می باشند.

به تعبیر روشن تر: خداوند پاسداری این کتاب آسمانی را بعد از پیامبرش بر عهده این امت گذاشته، امتی که برگزیده خدا است، ولی در میان این امت گروههای مختلفی یافت می شوند: بعضی به وظیفه بزرگ خود در پاسداری از این کتاب و عمل به احکامش کوتاهی کرده و در حقیقت بر

ص: ۱۱۰

خویشن ستم نمودند، این ها مصداق «ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» می باشند.

گروهی دیگر تا حدزیادی به این وظیفه پاسداری و عمل به کتاب قیام نموده اند، هر چند لغزش ها و نارسایی هایی در کار خود نیز داشته اند، این ها مصداق «مُقْتَصِدٌ» (میانه رو) می باشند.

و بالاخره گروه ممتازی وظایف سنگین خود را به نحو احسن انجام داده و در این میدان مسابقه بزرگ بر همگان پیشی گرفته اند، این گروه پیش رو همان ها هستند که در آیه فوق از آن ها به عنوان «سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» تعبیر شده.

(۱۶۰) سوره فاطر

ممکن است در این جا گفته شود که وجود گروه «ظالم» با جمله «اضِطَّفِينَا» که دلیل بر این است که همه این گروه ها برگزیدگان خدا هستند، منافات دارد، در پاسخ می گوئیم: این شبیه آیه ۱۱۰ آل عمران است که می گوید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ: شما مسلمانان بهترین امتی بودید که به سود انسان ها قدم به عرصه حیات گذاشتید».

هدف از این گونه تعبیرات فرد فرد امت نیست، بلکه مجموعه امت است، هر چند در میان آن ها قشرها و گروه های مختلفی یافت شود.

در این جا سؤالی مطرح است و آن این که: چرا نخست از گروه ظالمان، سپس میانه روان و بعد «سَابِقِينَ بِالْخَيْرَاتِ» سخن می گوید، در حالی که از جهاتی عکس آن اولی به نظر می رسد؟

در حدیثی از امام صادق صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «ظالم را از این نظر مقدم داشته تا از رحمتش مأیوس نگردد و سابقین به

ص: ۱۱۱

خیرات را از این رو مؤخر نموده، تا به عملشان مغرور نگردند». (۱)

جزء بیست و دوم (۱۶۱)

آن جا که نه غمی است، نه رنجی و نه درماندگی

۳۳ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ

(پاداش آن ها) باغ های جاویدان بهشت است که وارد آن می شوند، در حالی که به دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته اند و لباسشان در آن جا از حریر است.

«جَنَّات» جمع «جَنَّة» به معنی باغ و «عَدْن» به معنی استقرار و ثبات است و مَعْدِن را به این جهت مَعْدِن می گویند که جایگاه استقرار فلزات و جواهرات است، بنابراین «جَنَّاتُ عَدْنٍ» باغ های جاویدان بهشتی است.

این تعبیر نشان می دهد که نعمت های عظیم بهشتی جاودانی و ثابت است و همچون مواهب دنیای مادی آمیخته به اضطراب ناشی از بیم زوال نیست، بهشتیان نه تنها باغی از بهشت که باغ های بسیاری در اختیار دارند.

(۱۶۲) سوره فاطر

سپس به سه بخش از نعمت های بهشتی که بعضی جنبه مادی دارد و ظاهری و بعضی جنبه معنوی و باطنی و قسمتی نیز ناظر به نفی و طرد هرگونه مانع و مزاحم است، اشاره کرده، می گوید: (يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسِهِمْ فِيهَا حَرِيرٌ). آن ها در این دنیا

ص: ۱۱۲

۱- تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۹، ذیل آیات مورد بحث.

به زرق و برق‌ها بی‌اعتنایی کردند و خود را اسیر زر و زیور نساختند و درحالی‌که محرومان لباس کرباس هم در تن نداشتند، در بند لباس‌های فاخر نبودند، خداوند به جبران این‌ها در جهان دیگر بهترین لباس‌ها و زیورها را بر آن‌ها می‌پوشاند.

آن‌ها در این جهان ظاهر خویش را به خیرات آراستند، خدا نیز در جهان دیگر که جهان تجسم اعمال است، ظاهرشان را به انواع زیورها می‌آراید.

جزء بیست و دوم (۱۶۳)

۳۴ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ

آن‌ها می‌گویند حمد (و ستایش) برای خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت، چرا که پروردگار ما غفور و شکور است.

«حَزْنٌ» و «حُزْنٌ» چنان‌که در بسیاری از کتب لغت و تفسیر آمده، هر دو به یک معنی است و در اصل به معنی ناهمواری زمین است و از آن‌جا که غم و اندوه، روح انسان را ناهموار و خشن می‌سازد، این تعبیر در این معنی به کار رفته است.

آن‌ها از این موهبت عظیم که نصیبشان شده و تمام عوامل غم و اندوه به برکت لطف الهی از محیط زندگیشان دور گشته و آسمان روحشان از لکه‌های ابرهای تاریک اندوه پاک شده، خدا را حمد و ستایش می‌کنند، نه ترسی از عذاب الهی دارند، نه وحشتی از مرگ و فنا، نه موجبات ناامنی خاطر فراهم است و نه آزار بداندیشان

ص: ۱۱۳

و تحمیلات ناپاکان و جبّاران و همنشینی بدان و ناهلان.

(۱۶۴) سوره فاطر

سپس این مؤمنان بهشتی می افزایند (إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ).

با وصف غفوریتش اندوه سنگین لغزش ها و گناهان را برطرف ساخته و با وصف شکوریتش، مواهب جاودانی که هرگز سایه شوم غم بر آن ها نمی افتد، به ما ارزانی داشته.

گناهان بسیار ما را، غفرانش پوشانده و اعمال اندک و ناچیز ما را با شکوریتش پاداش فراوان بخشیده.

۳۵ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ

خداوندی که با فضل خود ما را در این سرای اقامت (جاویدان) جای داد که نه در آن جا رنجی به ما می رسد و نه سستی و واماندگی.

«نَصَبٌ» به معنی مشقّت و زحمت است و «لُغُوبٌ» را نیز بسیاری از ارباب لغت و مفسران به همین معنی دانسته اند، درحالی که بعضی میان این دو چنین فرق گذاشته اند: «نَصَبٌ» را به مشقّت های جسمانی می گویند: و «لُغُوبٌ» را به تعب و زحمت روحانی. (۱)

جزء بیست و دوّم (۱۶۵)

بعضی نیز «لُغُوبٌ» را به معنی سستی و واماندگی ناشی از مشقّت و رنج دانسته اند و به این ترتیب «لُغُوبٌ» نتیجه «نَصَبٌ» می شود. (۲)

ص: ۱۱۴

۱- «روح المعانی»، جلد ۲۲، صفحه ۱۸۴، ذیل آیه مورد بحث.

۲- «روح المعانی»، جلد ۲۲، صفحه ۱۸۴، ذیل آیه مورد بحث.

و به این ترتیب در آن جا نه عوامل مشقت بار جسمانی وجود دارد، نه از اسباب رنج روحی خبری است.

از یک سو آن جا سرای اقامت است و چنان نیست که انسان تا می خواهد به محیط آن آشنا شود و به آن دل ببندد، بانگ «الرَّحِيل» سر داده شود.

و از سوی دیگر با این که عمر طولانی آن به ابدیت می پیوندد و در چنین مدتی قاعدتاً انتظار تعب و درد و مشقتی می رود، مطلقاً در آن جا خبری از این امور نیست، حتی طول مدّت نیز باعث ملال و خستگی نمی شود، که هر روز نعمت جدید و جلوه تازه ای از نعمت ها و جلوه های پروردگار به بهشتیان ارائه می شود.

(۱۶۶) سوره فاطر

۳۶ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ

کسانی که کافر شدند، آتش دوزخ برای آن ها است، هرگز فرمان مرگ آن ها صادر نمی شود، تا بمیرند و نه چیزی از عذابش از آن ها تخفیف داده می شود، این گونه هر کفران کننده ای را کیفر می دهیم.

معمولاً قرآن در کنار «وعده ها» به «وعیدها» و در کنار «بشارت ها» به «انذارها» می پردازد، تا دو عامل خوف و رجاء را که انگیزه حرکت تکاملی است، تقویت کند، چرا که انسان به مقتضای حبّ ذات تحت تأثیر غریزه «جلب منفعت» و «دفع ضرر» است.

ص: ۱۱۵

در این جا نیز سخن از مجازات های مادی و معنوی است.

جزء بیست و دوم (۱۶۷)

با این که آتش سوزان دوزخ و آن همه عذاب دردناک هر لحظه می تواند آن ها را به کام مرگ فروبرد، ولی چون فرمان خداوند که همه چیز و از جمله مرگ و حیات به دست او است، صادر نشده، نمی میرند، باید زنده بمانند تا عذاب الهی را بچشند.

مرگ برای این گونه اشخاص یک دریچه نجات است، اما با جمله گذشته این دریچه بسته شده، باقی می ماند دریچه دیگر و آن این که زنده بمانند و مجازاتشان تدریجا تخفیف یابد و یا تحمل آن ها را بیفزاید، تا نتیجه آن تخفیف درد و رنج باشد، این دریچه را نیز با جمله دیگری می بندد و می گوید: (وَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا).

۳۷ وَ هُمْ يَصِيطِرْخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَعْنٌ نَعْمُرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمْ
النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ

آن ها در دوزخ فریاد می زنند پروردگارا! ما را خارج کن تا عمل صالح به جا آوریم، غیر از آن چه انجام می دادیم (در پاسخ به آن ها گفته می شود) آیا شما رابه اندازه ای که انسان در آن متذکر می شود، عمر ندادیم و انذار کننده (الهی) به سراغ شما نیامد؟ اکنون بچشید که برای ظالمان هیچ یآوری نیست.

(۱۶۸) سوره فاطر

«يَصِيطِرْخُونَ» از ماده «صِراخ» به معنی فریاد شدیدی است که انسان در مقام استغاثه و طلبیدن یار و یاور برای برطرف ساختن درد و رنج از دل بر می کشد.

ص: ۱۱۶

تعبیر به «صَالِحًا» (به صورت نکره) اشاره به این است که ما کمترین عمل صالحی انجام ندادیم و لازمه اش این است که این همه عذاب و رنج برای کسانی است که هیچ راهی به سوی خدا در زندگی نداشته اند و غرق در عصیان و گناه بودند، بنابراین انجام پاره ای از اعمال صالح نیز ممکن است، مایه نجات گردد.

تعبیر به «نَعْمَل» که فعل مضارع است و دلیل بر استمرار می باشد، نیز تأکیدی بر همین معنی است، که مایه پویسته مشغول اعمال ناصالح بودیم.

آری گناه کار در آغاز کار طبق فطرت پاک انسانی زشتی اعمال خود را درک می کند، ولی کم کم به آن خو می گیرد و قبح آن در نظرش کاسته می شود، کم کم از این فراتر می رود و در نظرش خوب جلوه می کند، چنان که قرآن می گوید: «زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ: اعمال زشتشان در نظرشان زینت داده شده است» (۳۷ / توبه).

جزء بیست و دوم (۱۶۹)

و گاه می گوید: «وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا: آن ها چنین می پندارند که عمل نیکی انجام می دهند» (۱۰۴/کهف).

به هر حال در برابر این تقاضا یک پاسخ قاطع از سوی خداوند به آن ها داده می شود، می فرماید: «أَوَلَمْ نَعْمُرْكُمْ...».

این آیه با صراحت می گوید: شما چیزی کم نداشتید، زیرا به اندازه کافی فرصت در اختیارتان بود و به مقدار لازم انذارکننده الهی به سراغ

ص: ۱۱۷

شما آمد و این دو رکن بیداری و نجات حاصل گشت، بنابراین عذر و بهانه ای برای شما وجود ندارد، اگر مهلت کافی نداشتید، عذری بود و اگر مهلت داشتید و معلّم و مربّی و رهبر و هادی به سراغ شما نمی آمد، باز عذری اما با وجود این دو دیگر چه عذر و بهانه ای؟

(۱۷۰) سوره فاطر

«نذیر» (بیم دهنده) معمولاً در آیات قرآن اشاره به وجود انبیاء مخصوصاً، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، ولی بعضی از مفسران در این جا معنی گسترده تری برای آن ذکر کرده اند که هم پیامبران را شامل می شود و هم کتب آسمانی و هم حوادث بیدار کننده، همچون مرگ دوستان و نزدیکان و پیری و ناتوانی. (۱) این نکته نیز شایان توجه است که در روایات اسلامی درباره حدّی از عمر که برای بیداری و تذکّر انسان کافی است، تعبیرات گوناگونی وارد شده است:

در بعضی به شصت سال تفسیر شده، چنان که در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ عَمَّرَهُ اللَّهُ سِتِّينَ سَنَةً فَقَدْ أَعْذَرَ إِلَيْهِ: کسی را که خدا شصت سال عمر به او داده، راه عذر را بر او بسته». (۲)

همین معنی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز نقل شده است. (۳)

۱ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

جزء بیست و دوّم (۱۷۱)

ولی در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام مقدار آن فقط هیجده سال تعیین شده است. (۱)

البته ممکن است روایت اخیر اشاره به حداقل و روایات قبل اشاره به حداکثر باشد، بنابراین منافاتی میان این روایات نیست، حتّی بر سنین دیگر نیز، به تفاوت افراد، قابل تطبیق است و به هر حال گستردگی مفهوم آیه محفوظ خواهد بود.

ص: ۱۱۸

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

چه کسی آسمان ها و زمین را بر سر جای خود نگه می دارد؟

۴۱ إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا

خداوند آسمان ها و زمین را نگاه می دارد، تا از نظام خود

۲ و ۳ و ۴ «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث .

(۱۷۲) سوره فاطر

منحرف نشوند و هرگاه منحرف گردند، کسی جز او نمی تواند آن ها را نگاه دارد، او حلیم و غفور است.

نه تنها آفرینش در آغاز با خدا است، که نگهداری و تدبیر و حفظ آن ها نیز به دست قدرت او است، بلکه آن ها هر لحظه آفرینش جدیدی دارند و هر زمان خلقت نوینی و فیض هستی، لحظه به لحظه از آن مبدأ فیاض به آن ها می رسد، که اگر لحظه ای رابطه آن ها با آن مبدأ بزرگ قطع شود، راه فنا و نیستی را پیش می گیرند.

اگر نازی کند یک دم فرو ریزند قالب ها

کرات آسمانی بی آن که به جایی بسته باشند، میلیون ها سال در قرارگاه خود یا مداری که برای آن ها تعیین شده در حرکتند، بی آن که کمترین انحراف پیدا کنند، همان گونه که نمونه آن را در منظومه شمسی می نگریم، کره زمین ما میلیون ها، بلکه میلیاردها سال است بر دور آفتاب در مسیر خود با نظم دقیقی که از تعادل نیروی جاذبه و دافعه سرچشمه می گیرد، می چرخد و سر بر فرمان پروردگار دارد.

جزء بیست و دوم (۱۷۳)

سپس به عنوان تأکید می افزاید: «وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ». نه بت های ساختگی شما، نه فرشتگان و نه غیر آن ها، هیچ کس قادر بر نگهداری نظم آسمان ها و زمین نیست. پایان سوره فاطر

ص: ۱۱۹

سوره یس

سوره یس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

سرآغاز «قلب قرآن»

۱ یسآ

این سوره همانند ۲۸ سوره دیگر قرآن مجید با حروف مقطعه آغاز می شود (یا و سین). درباره تفسیر حروف مقطعه قرآن در آغاز سوره های «بقره» و «آل عمران» و «اعراف» بحث های فراوانی داشته ایم. (۱) ولی در خصوص سوره «یس» تفسیرهای دیگری نیز برای این حروف مقطعه وجود دارد: از جمله این که: این کلمه مرکب از «یا» (حرف ندا) و «سین» یعنی شخص پیامبر اسلام است و به این ترتیب پیامبر صلی الله علیه و آله را برای بیان مطالب بعد مخاطب می سازد.

جزء بیست و دوم (۱۷۵)

در احادیث مختلفی نیز آمده است که این کلمه یکی از نام های پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است. (۲)

ص: ۱۲۰

۱- «تفسیر نمونه»، جلد ۱، صفحه ۶۱ به بعد، و جلد ۲، صفحه ۳۰۳ و جلد ۶، صفحه ۷۷ مراجعه شود.

۲- «نورالثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۷۴ و ۳۷۵.

لذا در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «يَسَاءَ اسْمُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالذَّلِيلُ عَلَيذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى "إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلِيصَةَ رَاطٍ مُسْتَقِيمٍ" : يس اسم رسول خدا است و دليل بر آن اين است كه بعد از آن مي فرمايد: تو از مرسلين و بر صراط مستقيم هستي».(۱)

۲ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ

سوگند به قرآن حکیم

خداوند در این آیه «قرآن» را به «حکیم» توصیف می کند، در حالی که حکمت معمولاً صفت شخص زنده و عاقل است، گویی قرآن را موجودی زنده و عاقل و رهبر و پیشوا معرفی می کند که

(۱۷۶) سوره یس

می تواند درهای حکمت را به روی انسان ها بگشاید و به صراط مستقیمی که در آیات بعد به آن اشاره کرده، راهنمایی کند. البته خداوند نیازی به سوگند ندارد، ولی سوگندهای قرآن همواره دارای دو فایده مهم است: نخست تأکید روی مطلب و دیگر بیان عظمت چیزی که به آن سوگند یاد می شود، زیرا هیچ کس به موجودات کم ارزش سوگند یاد نمی کند.

۳ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ

که تو قطعاً از رسولان (خداوند) هستی.

۴ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

بر طریقی مستقیم.

در این آیه چیزی را که سوگند آیه قبل به خاطر آن بوده است، بازگو می کند، یعنی رسول بودن پیامبر صلی الله علیه و آله آن هم رسالتی که توأم با حقیقت است و بودن پیامبر صلی الله علیه و آله بر صراط مستقیم.

۵ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ

این قرآنی است که از سوی خداوند عزیز و رحیم نازل شده.

ص: ۱۲۱

تکیه روی «عزیز بودن» خداوند برای بیان قدرت او بر چنین کتاب بزرگ شکست ناپذیری است که در تمام طول اعصار و قرون به صورت یک معجزه جاویدان باقی می ماند و هیچ قدرتی نمی تواند عظمت آن را از صفحه دل ها محو کند.

و تکیه روی «رحیمیت» خداوند برای بیان این حقیقت است که رحمت او ایجاب کرده که چنین نعمت بزرگی رادراختیارانسان ها بگذارد.

در این جا سؤالی مطرح است که مگر می توان حقانیت یک پیامبر یا کتاب آسمانی را با سوگند و تأکید اثبات کرد؟

ولی پاسخ این سؤال در دل آیات فوق نهفته است، زیرا از یک سو قرآن را توصیف به حکیم بودن می کند، اشاره به این که حکمتش بر کسی پوشیده نیست و خود دلیل بر حقایق خویش است.

دیگر این که پیامبر صلی الله علیه و آله را به ره سپردن بر «صراط مستقیم» توصیف کرده، یعنی محتوای دعوت او خود بیان می کند که مسیر او، مسیر مستقیمی است، سوابق زندگی او نیز نشان می دهد که او طریقی جز طریق مستقیم ندارد.

(۱۷۸) سوره یس

و ما در بحث های دلایل حقانیت پیامبران به این مطلب اشاره کرده ایم که یکی از بهترین طرق برای پی بردن به حقایق آن ها این است، که محتوای دعوت آنان دقیقاً بررسی شود، هر گاه هماهنگ با فطرت و عقل و وجدان بود و در سطحی قرار داشت که از انسان با نیروی بشری امکان پذیر نیست، به علاوه سوابق زندگی شخص پیامبر چنان بود که نشان می داد، مرد امانت و صداقت است، نه دروغ و مکر و تزویر، این امور قرائن زنده ای می شود بر این که او فرستاده خدا است

ص: ۱۲۲

و آیات فوق در حقیقت اشاره ای به هر دو مطلب است، بنابراین سوگند و ادعای فوق هرگز بی دلیل نیست.

ازاین گذشته از نظر فنّ مناظره، برای نفوذ در دل های منکران لجوج هر قدر عبارات محکم تر و قاطع تر و توأم با تأکید بیشتر مطرح شود، این افراد را بیشتر تحت تأثیر قرار می دهد.

باز سؤال دیگری مطرح می شود که چرا مخاطب را در این جمله

جزء بیست و دوم (۱۷۹)

شخص پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده است، نه مشرکان و نه عموم مردم؟

پاسخ این که: هدف این بوده که تأکید کند تو بر حقی و بر صراط مستقیمی، خواه آن ها بپذیرند و خواه نپذیرند، به همین دلیل در رسالت سنگین خود کوشا باش و از عدم قبول مخالفان کمترین سستی به خود راه مده.

۶ لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ

تا قومی را انذار کنی که پدران آن ها انذار نشدند و لذا آن ها غافلند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در این زمینه می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا وَلَا يَدْعِي نُبُوَّةً : خداوند هنگامی محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث ساخت که احدی از عرب کتاب آسمانی نمی خواند و ادعای نبوت نمی کرد» (نهج البلاغه، خطبه ۳۳ و ۱۰۴).

هدف از نزول قرآن این بود که مردم غافل را هشیار و خواب زدگان را بیدار سازد و خطراتی که آن ها را احاطه کرده و گناهای که در آن

(۱۸۰) سوره یس

فرورفته اند و شرک و فساد که به آن آلوده شده اند، به آن ها یادآوری کند، آری قرآن پایه آگاهی و بیداری و کتاب پاک سازی دل و جان است.

ص: ۱۲۳

فرمان (الهی) درباره اکثر آن ها تحقق یافته، به همین جهت ایمان نمی آورند.

منظور از «قَوْل» در این جا همان وعده عذاب جهنم برای پیروان شیاطین است، چنان که در آیه ۱۳ سوره سجده آمده است: «وَ لَكِنَّ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ : ولی سخن من درباره آن ها تحقق یافته که دوزخ را از جن و انس پر می کنم» و در آیه ۷۱ سوره زمر می خوانیم: «وَلَكِنَّ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ : ولی حکم و وعده عذاب درباره کافران محقق شده است».

به هر حال این در مورد کسانی است که تمام خطوط ارتباطی خود را با خدا قطع کرده بودند، پیوندها را گسسته و تمام دریچه های هدایت را به روی خود بسته بودند و لجاجت و عناد و خیره سری را به حد اعلی

جزء بیست و دوّم (۱۸۱)

رسانده اند، آری این ها هرگز ایمان نخواهند آورد و راه بازگشتی ندارند، چرا که تمام پل ها را در پشت سر خود ویران کرده اند.

حقیقت این است که انسان در صورتی اصلاح پذیر و قابل هدایت است که فطرت توحیدی خود را با اعمال زشت و اخلاق آلوده اش به کلی پایمال نکرده باشد و گرنه تاریکی مطلق بر قلب او چیره خواهد شد و تمام روزنه های امید برای او بسته می شود. ضمناً از این سخن روشن شد که منظور از این اکثریتی که هرگز ایمان نمی آورند، سران شرک و کفرند و همین گونه شد که گروهی در جنگ های اسلامی در حال شرک و بت پرستی کشته شدند و بعضی که باقی ماندند تا پایان کار در دل ایمان نداشتند و گرنه اکثریت مشرکان عرب بعد از فتح مکه به مفاد «يَدْخُلُونَ

فی دینِ اللّهِ أَفْوَاجًا» (۲/نصر) گروه گروه وارد اسلام شدند.

۸ اِنَّا جَعَلْنَا فِيْ اَعْنَاقِهِمْ اَغْلَالًا فَهِيَ اِلَى الْاَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ

ما در گردن های آن ها غل هایی قرار دادیم که تاچانه ها ادامه

(۱۸۲) سوره یس

دارد و سرهای آن ها را به بالا نگاه داشته است.

«أَغْلَال» جمع «غُلّ» در اصل از ماده «غَلَل» به معنی چیزی است که در وسط اشیا قرار گرفته، مثلاً به آب جاری که از لابلای درختان عبور می کند، «غَلَل» می گویند و «غُلّ» حلقه ای بود که بر گردن یا دست ها قرار می دادند، سپس آن را با زنجیر می بستند و از آن جا که گردن یا دست در میان آن قرار گرفته، این کلمه در مورد آن به کار رفته است، گاه غلّ هایی که بر گردن بوده، جداگانه به زنجیر بسته می شد و غلّ های بردست جدا بوده، اما گاهی دست ها را در غلّ می کردند و به حلقه هایی که بر گردن بود، می بستند و شخص زندانی و اسیر را شدیداً در محدودیت و فشار و شکنجه قرار می دادند. (۱)

در هر صورت گاهی طوق «غُلّ» که بر گردن گذارده می شد تا چانه ادامه پیدا می کرد و سر را به بالا نگه می داشت و در حالی که اسیر و

جزء بیست و دوّم (۱۸۳)

زندانی فوق العاده از این جهت شکنجه می دید، از مشاهده اطراف

ص: ۱۲۵

۱- «مفردات راغب» و «قطر محیط» و «مجمع البحرین» ماده غلّ .

خود بازمی ماند.

و چه جالب است تشبیهی که از حال بت برستان لجوج به چنین انسان هایی شده، آن ها طوق «تقلید» و زنجیر «عادات و رسوم خرافی» را بر گردن و دست و پای خود بسته اند و غلّ های آن ها آن قدر پهن و گسترده است که سر آن ها را بالا نگاه داشته و از دیدن حقایق محروم ساخته، آن ها اسیرانی هستند که نه قدرت فعالیت و حرکت دارند و نه قدرت دید.

به هر حال آیه فوق هم می تواند ترسیمی از حال این گروه بی ایمان در دنیا باشد و هم بیان حال آنها در آخرت که تجسمی است از مسائل این جهان و اگر این جمله به صورت ماضی ذکر شده، مشکلی ایجاد نمی کند، زیرا در بسیاری از آیات قرآن مجید حوادث مسلم آینده با صیغه فعل ماضی بیان شده است و این همان است که در زبان ادبا معروف است که «مُضَارِعٌ مُتَّحِقُّ الْوُقُوعِ» به

(۱۸۴) سوره یس

شکل ماضی درمی آید» و نیز می تواند اشاره به هر دو معنی باشد، هم حال آن ها در این جهان و هم حالشان در جهان دیگر.

۹ وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ

و در پیش روی آن ها سدّی قرار دادیم و در پشت سرشان سدّی و چشمان آن ها را پوشانده ایم، لذا چیزی را

ص: ۱۲۶

نمی بیند.

از یک سو همچون اسیرانی هستند که در غلّ و زنجیرند، از سوی دیگر حلقه غلّ چنان پهن و گسترده است که سرهای آن ها را به آسمان متوجّه ساخته و مطلقاً از اطراف خود چیزی نمی بیند.

از سوی سوّم سدی از پیش رو و پشت سر آن ها رادر محاصره خود قرار داده و راه پیش و پس را بر آن ها بسته است.

و از سوی چهارم چشمان آن ها بسته شده و قدرت دید و باصره آن ها به کلی از کار افتاده است.

جزء بیست و دوّم (۱۸۵)

خوب فکر کنید کسی که دارای چنین اوصافی است، چه کاری از او ساخته است؟ چه چیزی می فهمد؟ چه چیزی می تواند ببیند و چگونه می تواند گام بردارد و چنین است حال مستکبران خودخواه و خودبین و مقلدان کور و کر و متعصّبان لجوج در برابر چهره حقایق.

۱۰ و سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

برای آن ها یکسان است، چه اندارشان کنی یا نکنی، ایمان نمی آورند.

گفتار تو هر قدر نافذ و وحی آسمانی هر قدر مؤثر باشد، تا در زمین آماده وارد نشود، تأثیر نخواهد گذاشت، اگر هزاران سال آفتاب عالمتاب بر شوره زار بتابد و باران های پربرکت بر آن نازل شود و نسیم بهاری مرتباً از آن بگذرد، محصولی جز خس و خاشاک نخواهد

ص: ۱۲۷

داشت که قابلیت قابل در کنار فاعلیت فاعل شرط است.

چه کسانی انذار تو را می پذیرند

۱۱ اِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ

(۱۸۶) سوره یس

فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَتِهِ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ

تو تنها کسی را انذار می کنی که از این یادآوری الهی پیروی کند و از خداوند رحمن در پنهان بترسد، چنین کسی را به آمرزش و پاداش پرارزش بشارت ده.

در این آیه دو وصف برای کسانی که «انذار» و «اندرز» پیامبر صلی الله علیه و آله در آن ها مؤثر است، ذکر شده: پیروی از ذکر و خشیت از خداوند در پنهان، البته منظور از بیان این دو وصف همان آمادگی و جنبه «بِالْقُوَّة» آن است، یعنی انذار تنها در کسانی مؤثر واقع می شود که گوش شنوا و قلب آماده دارند، انذار در آن ها دو اثر می گذارد: نخست پیروی از ذکر و قرآن و دیگر احساس ترس در برابر پروردگار و مسؤولیت ها. و به تعبیر دیگر این دو حالت بالقوه در آن ها وجود دارد، اما بعد از انذار به فعلیت می رسد بر خلاف کوردلان لجوج و غافل که هرگز نه گوش شنوا دارند، نه آماده خشیت اند.

این آیه درست مانند آیات نخستین سوره بقره است که می گوید:

جزء بیست و دوم (۱۸۷)

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: این کتاب آسمانی شکی در آن نیست و مایه هدایت پرهیزکاران است». منظور از «ذکر» به عقیده

ص: ۱۲۸

بسیاری از مفسران «قرآن مجید» است، زیرا این کلمه به همین صورت کرارا در قرآن در همین معنی به کار رفته است. (۱)

ولی مانعی ندارد که منظور معنی لغوی آن، یعنی هرگونه یادآوری بوده باشد، که شامل آیات قرآن و سایر انذارهای پیامبر صلی الله علیه و آله و رهبران الهی می شود.

«خَشِيت» به معنی ترسی است که آمیخته با احساس عظمت باشد و تعبیر به «رَحْمَان» که مظهر رحمت عامه خداوند است، در این جا نکته لطیفی دربردارد و آن این که: در عین ترس از عظمت خداوند باید امید به رحمت او نیز داشته باشند، تا دو کفه «خوف» و «رجاء» که عامل حرکت مستمر تکاملی است متوازن گردد.

(۱۸۸) سوره یس

تعبیر به «بِالْغَيْب» در این جا اشاره به شناخت خداوند از طریق استدلال و برهان است، چرا که ذات پاک او از حواس انسان پنهان می باشد، تنها با چشم دل و از لابلای آثارش می توان جمال و جلال او را مشاهده کرد.

جمله «فَبَشِّرْهُ» درحقیقت تکمیل «انذار» است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز انذار می کند و هنگامی که پیروی از فرمان خدا و ترس آمیخته با عظمت نسبت به او پیدا شد و اثراتش در «قول» و

ص: ۱۲۹

«فعل» انسان ظاهر گشت، بشارت می دهد.

به چه چیز بشارت می دهد؟ نخست به چیزی که بیشتر از هر موضوع دیگر فکر انسان را به خود مشغول می دارد و آن لغزش هایی است که احیانا از او سرزده، به او بشارت می دهد که خدای بزرگ همه آن ها را بخشوده است، سپس به اجر کریم و پاداش پرارزش که هیچ کس جز خداوند ابعاد آن را نمی داند.

جالب این که هم «مغفرت» به صورت نکره ذکر شده، همچنین

جزء بیست و دوم (۱۸۹)

«أَجْرِ كَرِيمٍ» و می دانیم نکره آوردن در این گونه موارد برای بیان عظمت است.

۱۲ اِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ اِثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ ءِ اَحْصَيْنَاهُ فِیْ اِمَامٍ مُّبِينٍ

ما مردگان را زنده می کنیم و آن چه را از پیش فرستاده اند و تمام آثار آن ها را می نویسیم و همه چیز را در «کتاب» احصا کرده ایم.

تکیه روی عنوان «نَحْنُ» (ما) اشاره به این است که با قدرت عظیمی که همه در ما سراغ دارید، دیگر جای بحث و گفتگو نیست که چگونه استخوان های پوسیده و عظام رمیم از نو، جان می گیرد و لباس حیات در تن می پوشد؟

نه تنها مردگان را زنده می کنیم، بلکه «تمام آن چه

ص: ۱۳۰

را از پیش فرستاده اند و تمام آثار آن‌ها را می‌نویسیم».

جمله «مَا قَدَّمُوا» (آن چه را از پیش فرستادند) اشاره به اعمالی

(۱۹۰) سوره یس

است که انجام داده‌اند و اثری از آن باقی نمانده، اما تعبیر به «وَأَثَارَهُمْ» اشاره به اعمالی است که از انسان باقی می‌ماند و آثارش در محیط منعکس می‌شود، مانند صدقات جاریه (بناها و اوقاف و مراکزی که بعد از انسان باقی می‌ماند و مردم از آن منتفع می‌شوند).

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که «مَا قَدَّمُوا» اشاره به اعمالی است که جنبه شخصی دارد و «وَأَثَارَهُمْ» اشاره به کارهایی است که سنت می‌شود و بعد از انسان نیز موجب خیر و برکت و یا شر و زیان و گناه می‌گردد. و در پایان آیه برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ». غالب مفسران «إِمَامٍ مُّبِينٍ» را در این جا به عنوان «لوح محفوظ»، همان کتابی که همه اعمال و همه موجودات و حوادث این جهان در آن ثبت و محفوظ است، تفسیر کرده‌اند.

و تعبیر به «إِمَام» ممکن است از این نظر باشد که این کتاب در قیامت رهبر و پیشوا است، برای همه مأموران ثواب و عقاب و معیاری است برای سنجش ارزش اعمال انسان‌ها و پاداش و کیفر آن‌ها.

جزء بیست و دوم (۱۹۱)

جالب این که این تعبیر (امام) در بعضی دیگر از آیات قرآن در مورد «تورات» به کار رفته، آنجا که می‌فرماید: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً:

ص: ۱۳۱

آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد و به دنبال آن شاهدهی از سوی او می باشد و پیش از آن کتاب موسی که امام و رحمت بود، گواهی بر آن می دهد، همچون کسی است که چنین نباشد».

اطلاق کلمه «امام» در این آیه بر تورات به خاطر معارف و احکام و دستورهایی آن است و همچنین به خاطر نشانه های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که در آن آمده و در تمام این امور می توانست، رهبر و پیشوای خلق باشد، بنابراین کلمه مزبور در هر مورد متناسب با آن مفهومی دارد.

کتاب های سه گانه ثبت اعمال

از آیات قرآن مجید چنین استفاده می شود که اعمال انسان در سه کتاب ثبت و ضبط می گردد، تا به هنگام حساب هیچ گونه عذر و بهانه ای برای کسی باقی نماند.

(۱۹۲) سوره یس

نخست «نامه اعمال شخصی» است که ثبت کننده تمام کارهای یک فرد در سراسر عمر او است، قرآن می گوید: «روز قیامت به هر کس گفته می شود: " اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَيْتَ نَفْسَكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا: خودت نامه اعمال را بخوان، کافی است که خود حساب گر خویش باشی (۱۴/اسراء).

این جا است که فریاد مجرمان بلند می شود و می گویند: «وای بر ما، این چه کتابی است که هیچ گناه کوچکی و بزرگی نیست، مگر این که آن را ثبت و احصا کرده است: يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا» (۴۹ / كهف).

ص: ۱۳۲

این همان کتابی است که «نیکوکاران آن را در دست راست دارند و بدکاران در دست چپ» (۱۹ و ۲۵/حاقه).

دوم کتابی است که «نامه اعمال امت‌ها» است و بیان‌گر خطوط اجتماعی زندگی آن‌ها می‌باشد، چنان‌که قرآن می‌گوید: «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا: رُوزِ قِيَامَتِ هِرَامَتِي بِهِ نَامَةُ أَعْمَالِش فِرَاخَوَانِدَه مِي شُود» (۲۸/جائیه).

سومین کتاب همان کتاب «نامه جامع و عمومی لوح

جزء بیست و دوم (۱۹۳)

محفوظ» است که نه تنها اعمال همه انسان‌ها از اولین تا آخرین، بلکه همه حوادث جهان در آن یک جا ثبت است و گواه دیگری در آن صحنه بزرگ بر اعمال آدمی است و در حقیقت امام و رهبر برای فرشتگان حساب و ملانکه پاداش و عقاب است. (۱)

ص: ۱۳۳

۱- درباره «لوح محفوظ» در جلد ۱۰ «تفسیر نمونه»، صفحه ۲۴۱ ذیل آیه ۳۹ سوره رعد و همچنین جلد ۵، صفحه ۲۶۸، ذیل آیه ۵۹ سوره انعام بحث شده است.

(۱۹۴) سوره یس

(۲۰۱)

ص: ۱۳۴

جلد ۲۳

فهرست مطالب

ص: ۱

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره یاسا ●●● ۱۱

حیات گیاهان و حیوانات دلیل خدانشناسی و معاد ●●● ۱۱

خواص فراوان درخت نخل و میوه انگور ●●● ۱۲

قانون عمومی زوجیت در همه موجودات جهان ●●● ۱۵

خورشید و ماه نشانه ای است تا راه را گم نکنید ●●● ۱۷

رستاخیز انرژی ها ●●● ۲۵

فرق میان آتش گیره و آتش زنه ●●● ۲۹

خدا مالک و حاکم بر همه چیز است ●●● ۳۰

بازتاب اعتقاد به معاد در زندگی انسان ها ●●● ۳۱

قرآن و مسأله معاد ●●● ۳۵

(۱۷۵)

معاد جسمانی ●●● ۳۵

بهشت و دوزخ ●●● ۳۹

سوره صافات ●●● ۴۱

منظور از "سوگندها" در قرآن چیست؟ ●●● ۴۱

(۱۷۶)

داستان حضرت ابراهیم ●●● ۴۶

طرح جالب بت شکنی ابراهیم ●●● ۴۸

نقشه های مشرکان شکست می خورد ●●● ۵۳

ابراهیم در قربانگاه ●●● ۵۹

چگونه خواب ابراهیم می توانست حجت باشد؟ ●●● ۶۷

وسوسه های شیطان در روح بزرگ ابراهیم اثرنگذاشت ●●● ۶۸

ابراهیم بنده مؤمن خدا ●●● ۶۹

سوره ص ●●● ۷۲

احزاب ششگانه جاهلیت و عذاب خاص هر کدام از آن ها ●●● ۷۳

از زندگی داوود درس بیاموز ●●● ۷۷

ده صفت برجسته حضرت داوود ●●● ۸۰

شیطان تکبر کرد و رانده درگاه خدا شد ●●● ۸۲

(۱۷۷)

آتش کبر و غرور سرمایه هستی را می سوزاند ●●● ۸۴

فلسفه وجود شیطان ●●● ۸۶

شیطان بر بندگان شایسته خدا تسلط ندارد ●●● ۸۸

(۱۷۸)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

آخرین سخن درباره ابلیس ●●● ۸۹

پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال مزد و تشکر نیست ●●● ۸۹

متکلف کیست؟ ●●● ۹۰

سوره زُمر ●●● ۹۲

دین خود را از هر گونه شرک پاک و خالص کن ●●● ۹۲

فرق میان «تنزیل» و «انزال» ●●● ۹۳

نظام پیچیده و منظم شب و روز ●●● ۹۶

خطوط اصلی هفتگانه برنامه بندگان مخلص

(تقوا، احسان، هجرت، صبر، اخلاق، تسلیم، خوف) ●●● ۹۹

ضرر واقعی چیست؟ ●●● ۱۰۵

بندگان حقیقی خدا ●●● ۱۰۷

منطق آزاد اندیشی اسلام ●●● ۱۱۰

(۱۷۹)

پاسخ به سه سؤال در خصوص «فَبَشِّرْ عِبَادِ» ●●● ۱۱۱

آن ها که بر فراز مرکبی از نورند ●●● ۱۱۶

عوامل «شرح صدر» و «قساوت قلب» ●●● ۱۱۷

ص: ۳

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند مٔمان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شك استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

مقدمه

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود. استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶ آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

مقدمه (۹)

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز» است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

(۱۰) مقدمه

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

حیات گیاهان و حیوانات دلیل خدشناسی و معاد

۳۳ وَ آیه لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَیْتَةُ أَحْیِنَاهَا وَ أَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ یَأْكُلُونَ

زمین مرده برای آن ها آیتی است، ما آن را زنده کردیم و دانه هایی از آن خارج ساختیم و آن ها از آن می خورند.

مسأله حیات و زندگی از مهم ترین دلایل توحید است، مسأله ای است فوق العاده مرموز و پیچیده و شگفت انگیز که عقل همه دانشمندان را به حیرت افکنده و با تمام پیشرفت های عظیمی که در علم و دانش نصیب بشر شده، هنوز کسی معمای آن را نگشوده است، هنوز کسی به درستی نمی داند تحت تأثیر چه عواملی در روز نخست، موجودات بی جان تبدیل به سلول های زنده شده است؟

هنوز کسی نمی داند که بذرهای گیاهان و طبقات مختلف آن دقیقاً چگونه ساخته شده و چه قوانین مرموزی بر آن حاکم است که به هنگام فراهم شدن شرایط مساعد به حرکت درمی آید و رشد و نمو را آغاز می کند و ذرات زمین مرده را جذب وجود خود می نماید و از این طریق موجودات مرده را تبدیل به بافت های موجود زنده می کند، تا هر روز جلوه تازه ای از حیات را نشان دهد.

(۱۲) سوره یس

مسأله حیات در جهان گیاهان و حیوانات و زنده شدن زمین های مرده، از یک سو دلیل روشنی است بر این که علم و دانش عظیمی در آفرینش این جهان به کار رفته و ازسوی دیگر نشانه ای آشکار از رستاخیز است.

ص: ۱۱

روشن است که ضمیر در «لَهُمْ» به «عباد» برمی گردد که در آیات قبل آمده است و منظور از «عباد» در این جا تمام بندگانی است که در مسائل مربوط به مبدأ و معاد گرفتار انحراف یا اشتباهند و قرآن وضع آن ها را مایه حسرت و تأسف می شمرد.

تعبیر به «آیه» به صورت «نکره» اشاره به عظمت و اهمیت و وضوح این نشانه توحیدی است.

جمله «فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ» از یک سو اشاره به این است که انسان از بخشی از دانه های گیاهی تغذیه می کند و بعضی دیگر قابل تغذیه برای انسان نیست، ولی فواید دیگری دارد، مانند تغذیه حیوانات، ساختن مواد رنگی، دارویی و امور دیگری که در زندگی انسان کاملاً مورد استفاده است.

جزء بیست و سوم (۱۳)

و از سوی دیگر با مقدم داشتن «مِنْهُ» بر «يَأْكُلُونَ» که معمولاً برای حصر می آید، این نکته را بیان می کند که بیشترین (و نیز بهترین) تغذیه انسان از مواد گیاهی است، آن چنان که گویی تمام غذای انسان را تشکیل می دهد.

خواص فراوان درخت نخل و میوه انگور

۳۴ وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ

و در آن باغ هایی از نخل ها و انگورها قرار دادیم و چشمه هایی از آن بیرون فرستادیم.

«أَعْنَابٍ» جمع «عَنْبٍ» و «نَخِيلٍ» نیز، چنان که «راغب»

ص: ۱۲

در مفردات می گوید، جمع «نَخْل» است، با این تفاوت که «عنب» معمولاً به خود «انگور» گفته می شود و به طور نادر به «درخت انگور» ولی «نخل» اسم برای درخت است و میوه آن «رُطْب» و «تَمْر» (خرمای تازه و خشک) نام دارد. (۱)

(۱۴) سوره یس

«فَجَزْنَا» از ماده «تَفَجِير» به معنی ایجاد شکاف وسیع است و از آن جا که چشمه ها با شکافته شدن زمین بیرون می ریزند، این تعبیر در مورد بیرون آمدن چشمه از زمین به کار رفته است.

در آیه گذشته سخن از دانه های غذایی در میان بود، اما در این جا از میوه های نیروبخش و مغذی سخن می گوید که دو نمونه بارز و کامل آن ها: «خرما» و «انگور» است که هر یک غذایی کامل محسوب می شود.

جزء بیست و سوم (۱۵)

مطالعات دانشمندان نشان می دهد که مخصوصاً این دو میوه دارای انواع ویتامین های لازم و مواد مختلف حیاتی برای بدن انسان است، به علاوه این دو میوه در تمام طول سال به صورت تازه یا خشک قابل نگهداری و استفاده برای تغذیه است.

بعضی معتقدند این تفاوت تعبیر که در یک جا سخن از درخت می گوید و در جای دیگر از میوه، به خاطر آن است که درخت

ص: ۱۳

۱- درباره این دو میوه حیات بخش (انگور و خرما) در جلد های ۱۱ «تفسیر نمونه» صفحه ۱۷۵ و جلد ۱۳ صفحه ۴۶ ذیل آیات ۱۱ / نحل و ۲۶ / مریم بحث شده است .

نخل، چنان که معروف است همه چیزش قابل استفاده است، تنه آن، شاخه ها و برگ هایش، همه مورد استفاده های مختلف می باشد و میوه اش سرآمد همه این ها است، درحالی که درخت انگور را معمولاً برای میوه اش می خواهند و ساقه و شاخه و کنده آن مصرف زیادی ندارد.

و این که هر دو به صیغه جمع آمده، ممکن است اشاره به انواع مختلف این دو میوه بوده باشد، چرا که هر یک از آن ها ده ها نوع دارد، با ویژگی های مختلف و باب طبع همه و برای همه ذائقه ها.

این نکته نیز قابل توجه است که در آیه قبل تنها تعبیر به احیای زمین های مرده شده بود که در قرآن مجید معمولاً با نزول باران همراه است، ولی در این آیه سخن از چشمه های آب جاری به میان آمده، زیرا برای بسیاری از زراعت ها آب باران تنها کافی است، در حالی که درختان میوه معمولاً نیاز به آب جاری نیز دارند.

(۱۶) سوره یس

۳۵ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ

تا از میوه آن بخورند، درحالی که دست آن ها هیچ دخالتی در ساختن آن نداشته است، آیا شکرخدارابه جا نمی آورند؟

آری میوه هایی که به صورت غذای کامل بر شاخسار درختان ظاهر می شود، بی آن که کمترین نیازی به پختن و یا تغییرات دیگر داشته باشد، به مجرد چیدن از درخت قابل استفاده است و این نهایت لطف و عظمت پروردگار را درباره انسان ها نشان می دهد.

حتی این غذای آماده و لذیذ را آن چنان بسته بندی کرده که برای مدت زیادی قابل نگهداری است، بی آن که ارزش غذایی خود را از

ص: ۱۴

دست دهد، برخلاف غذاهایی که انسان از مواد طبیعی خداداد با دست خود می سازد، که غالباً به سرعت فاسد می شود.

جزء بیست و سوم (۱۷)

در هر صورت، هدف آن است که حس حق شناسی و شکرگزاری انسان ها را تحریک کند تا از طریق شکرگزاری قدم در مرحله معرفت پروردگار بگذارند، که شکر منعم نخستین گام معرفت کردگار است.

قانون عمومی زوجیت در همه موجودات جهان

۳۶ سُبحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ

منزه است کسی که تمام «زوج ها» را آفرید، از آن چه زمین می رویاند و از خود آن ها و از آن چه نمی دانند.

آری خداوندی که این همه «زوج ها» را در پهنه جهان هستی آفریده، علم و قدرتش بی انتها است، عیب و نقصی در وجودش راه ندارد، لذا شریک و شبیه و نظیر برای او نیست و اگر گروهی سنگ و چوب های بی جان و مخلوقات دیگری را شبیه او شمرده اند، از این نسبت های ناروا بر دامان کبریا پیش گردی نمی نشینند.

(۱۸) سوره یس

بدیهی است خداوند نیاز به این ندارد که خویشتن را تسبیح و تنزیه کند، این تعلیمی است برای بندگان و دستورالعملی است برای پیمودن خط تکامل.

در این که منظور از «أزواج» در این جا چیست، مفسران سخن بسیار دارند:

آن چه مسلم است این است که «أزواج» جمع «زَوْج» معمولاً

ص: ۱۵

به دو جنس مذکر و مؤنث گفته می شود، خواه در عالم حیوانات باشد، یا غیر آن ها، سپس توسعه داده شده و به هر دو موجودی که قرین یکدیگر و یا حتی ضد یکدیگرند، «زوج» اطلاق می شود، حتی به دو اطاق مشابه در یک خانه، یا دو لنگه در و یا دو همکار و قرین، این کلمه گفته می شود و به این ترتیب برای هر موجودی در جهان زوجی متصور است.

به هر حال بعید نیست که زوجیت در این جا به همان معنی خاص، یعنی جنس «مذکر» و «مؤنث» باشد و قرآن مجید در این آیه خبر از وجود زوجیت در تمام جهان گیاهان و انسان ها و موجودات دیگری که مردم از آن اطلاعی ندارند، می دهد.

جزء بیست و سوم (۱۹)

این موجودات ممکن است گیاهان باشد که وسعت دایره زوجیت در آن روز هنوز در آن ها کشف نشده بود. یا اشاره به حیوانات اعماق دریاها که در آن روز کسی از آن آگاه نبود و امروز گوشه ای از آن برای انسان ها کشف شده است.

ولی روشن است وقتی ما بتوانیم این الفاظ را بر معنی حقیقی (جنس مذکر و مؤنث) حمل کنیم و قرینه ای برخلاف آن نباشد، دلیلی ندارد که به سراغ معانی کنایی برویم و چنان که دیدیم چندین تفسیر جالب برای معنی حقیقی زوجیت در این جا وجود دارد.

به هر حال این آیه یکی دیگر از آیاتی است که محدود بودن علم انسان را بیان می کند و نشان می دهد که در این جهان حقایق بسیاری

است که از علم و دانش ما پوشیده است. (۱)

(۲۰) سوره یس

خورشید و ماه نشانه ای است تا راه را گم نکنید

۳۷ وَ آيَةُ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ

شب برای آن‌ها (نیز) نشانه ای است (از عظمت خدا) ما روز را از آن برمی‌گیریم، ناگهان تاریکی آن‌ها را فرامی‌گیرد.

تعبیر به «نَسْلَخُ» از ماده سَلَخَ که در اصل به معنی کندن پوست حیوان است، تعبیر لطیفی است، گویی روشنایی روز همچون لباس سفیدی است که بر تن شب پوشانیده شده، به هنگام غروب آفتاب این لباس را از تن او همچون پوستی می‌کنند، تا باطن و درون او آشکار گردد.

دَقْتُ در این تعبیر این نکته را بازگو می‌کند که طبیعت اصلی کره زمین تاریکی است، نور و روشنایی صفتی است عارضی که از منبع دیگری به او داده می‌شود، همچون لباس که بر تن کسی بپوشانند، که هرگاه آن لباس را بیرون آورد، رنگ طبیعی تن آشکار می‌شود.

جزء بیست و سوم (۲۱)

در این جا قرآن مجید روی تاریکی شب انگشت نهاده، گویا می‌خواهد بعد از بیان زنده کردن زمین‌های مرده که به عنوان آیتی از آیات خداوند قبلاً گذشت، تبدیل روشنایی روز را به تاریکی شب، به عنوان نمونه ای از مرگ بعد از حیات بیان کند.

ص: ۱۷

۱- درباره «زوجیت موجودات جهان» و مخصوصاً عالم گیاهان در جلد ۱۰ «تفسیر نمونه»، صفحه ۱۱۵ و جلد ۱۵ صفحه ۱۹۰:
ذیل آیه ۷ سوره شعراء بحث شده است

به هر حال هنگامی که انسان در میان ظلمت شب غرق می شود، به یاد نور و برکاتش، نور و هیجانانش، نور و منبع وجودش می افتد و با یک مقایسه به «خالق نور و ظلمت» آشنا می گردد.

۳۸ وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

و خورشید (نیز برای آن ها آیتی است) که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است، این تقدیر خداوند قادر و دانا است.

این آیه به وضوح حرکت خورشید را به طور مستمر بیان می کند، اما در این که منظور از این حرکت چیست، مفسران بحث های فراوانی دارند:

گروهی آن را اشاره به حرکت ظاهری خورشید بر گرد زمین می دانند که این حرکت تا پایان جهان، که در حقیقت قرارگاه خورشید و پایان عمر او است، ادامه دارد.

(۲۲) سوره یس

بعضی دیگر آن را اشاره به میل شمس در تابستان و زمستان به سوی شمال و جنوب زمین دانسته اند، زیرا می دانیم خورشید از آغاز بهار از خط اعتدالی به سوی شمال متمایل می شود و تا مدار ۲۳ درجه شمالی پیش می رود و از آغاز تابستان به عقب بازمی گردد، تا در آغاز پاییز باز به خط اعتدالی می رسد و همین خط سیر را تا آغاز زمستان به سوی جنوب ادامه می دهد و از آغاز زمستان به سوی خط اعتدال حرکت می کند و در آغاز بهار به آن می رسد.

البته تمام این حرکات در واقع ناشی از حرکت زمین و تمایل محور آن نسبت به سطح مدارش می باشد، هر چند در ظاهر و به حسب حس، مربوط به حرکت آفتاب است.

ص: ۱۸

بعضی دیگر آن را اشاره به حرکت وضعی «کره آفتاب» دانسته اند، زیرا مطالعات دانشمندان به طور قطع ثابت کرده که خورشید به دور خود گردش می کند .

جزء بیست و سوم (۲۳)

آخرین و جدیدترین تفسیر برای آیه فوق همان است که اخیراً دانشمندان کشف کرده اند و آن حرکت خورشید با مجموعه منظومه شمسی در وسط کهکشان ما به سوی یک سمت معین و ستاره دوردستی که آن را ستاره «وگا» نامیده اند، می باشد. این معانی منافاتی با هم ندارند و ممکن است جمله «تَجْرِي» اشاره به تمام این حرکت ها و حرکت های دیگری که تاکنون علم و دانش ما به آن نرسیده و شاید در آینده کشف شود، بوده باشد.

به هر حال حرکت دادن خورشید، این کره بسیار عظیمی که یک میلیون و دویست هزار مرتبه از کره زمین بزرگ تر است، آن هم با حرکت حساب شده در این فضای بیکران، از هیچ کس میسر نیست، جز از خداوندی که قدرتش فوق همه قدرت ها و علم و دانشش بی انتها است و به همین جهت در پایان آیه می فرماید: «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ».

۳۹ وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ

(۲۴) سوره یس

و برای ماه منزل گاه هایی قرار دادیم (و به هنگامی که این منازل را طی کرد) سرانجام به صورت شاخه کهنه (قوسی شکل و زرد رنگ) خرما درمی آید.

منظور از «مَنَازِل» همان منزل گاه های بیست و هشت گانه ای است

ص: ۱۹

که ماه، قبل از «محاق» و تاریکی مطلق طی می کند، زیرا هنگامی که ماه، سی روز تمام باشد، تا شب بیست و هشتم در آسمان قابل رؤیت است، ولی در شب بیست و هشتم به صورت هلال بسیار باریک زرد رنگ و کم نور و کم فروغ در می آید و در دو شب باقی مانده قابل رؤیت نیست، که آن را «محاق» می نامند، البته در ماه هایی که بیست و نه روز است تا شب بیست و هفتم معمولاً ماه در آسمان دیده می شود و دو شب باقی مانده محاق است.

این منزل گاه ها کاملاً دقیق و حساب شده است، به طوری که منجمان از صدها سال قبل می توانند طبق محاسبات دقیقی که دارند، آن را پیش بینی کنند.

جزء بیست و سوم (۲۵)

این نظام عجیب به زندگی انسان ها نظم می بخشد و یک تقویم طبیعی آسمانی است، که با سواد و بی سواد توانایی خواندن آن را دارد، به طوری که اگر انسان کمی دقت و ممارست در وضع ماه در شب های مختلف کند، می تواند با نگاه کردن وضع آن دقیقاً و یا تقریباً بداند، آن شب کدام شب از ماه است (و ما این امر را آزموده ایم).

زیرا در آغاز ماه نوک های هلال رو به طرف بالا است و تدریجاً بر حجم ماه افزوده می شود تا هفتم، که نیمی از دایره کامل ماه آشکار می شود و باز بر آن افزوده می شود تا چهاردهم که به صورت بدر کامل در می آید.

از آن به بعد از سمت پایین ماه کم می شود تا بیست

ص: ۲۰

و یکم که باز به صورت نیم دایره در می آید، همچنین از آن کاسته می شود تا شب بیست و هشتم که به صورت هلال ضعیف کم رنگی در می آید که نوک های آن رو به طرف پایین است.

آری اساس زندگی انسان ها را نظم تشکیل می دهد و نظم بدون تعیین دقیق زمان امکان پذیر نیست و خداوند این تقویم دقیق ماهانه و سالانه را در آسمان برای همین هدف قرار داده است.

(۲۶) سوره یس

و از همین جا مفهوم تعبیر لطیف «كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» روشن می شود، زیرا «عُرْجُون» آن قسمت از خوشه خرماست که به درخت اتصال دارد. توضیح این که : خرما به صورت خوشه بر درخت ظاهر می شود، پایه این خوشه به صورت چوب قوسی شکل زرد رنگی است که به درخت متصل است و نوک آن مانند جارو است و دانه های خرما همچون دانه های انگور به نخ های آن متصلند، هنگامی که خوشه نخل را می برند، آن پایه قوسی شکل بر درخت باقی می ماند، که وقتی می خشکد و پژمرده می شود کاملاً به هلال قبل از محاق می ماند، زیرا همان گونه که هلال آخر ماه که در جانب مشرق آسمان نزدیک صبح گاهان ظاهر می شود، خمیده و پژمرده و زرد رنگ و نوک های آن رو به پایین است، «عُرْجُونِ قَدِيمِ» نیز همین گونه است. در حقیقت این شباهت در جهات مختلف ظاهر می شود:

جزء بیست و سوم (۲۷)

از نظر هلالی بودن چوب خوشه خرما، از نظر زرد رنگ بودن، از نظر پژمردگی، از نظر تمایل نوک قوس آن به طرف پایین و از نظر قرار گرفتن در میان توده سبز رنگ شاخه های درخت نخل که بی شباهت به قرار گرفتن هلال آخرین شب در میان آسمان تیره رنگ نیست.

ص: ۲۱

و توصیف آن به «قدیم» اشاره به کهنگی آن است، زیرا هر قدر این شاخه ها کهنه تر می شود، باریک تر و پژمرده تر و زرد رنگ تر می شود و شباهت بیشتری به هلال آخر ماه پیدا می کند، سبحان الله که در یک تعبیر کوتاه چه ظرافت ها و چه زیبایی ها نهفته شده است.

۴۰ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ

نه برای خورشید سزاوار است که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی می گیرد و هر کدام از آن هادر مسیر خود شناورند.

می دانیم خورشید دوران خود را در برج های دوازده گانه در یک سال طی می کند، در حالی که کره ماه منزل گاه های خویش را در یک ماه طی می کند.

(۲۸) سوره یس

بنابراین حرکت دورانی ماه در مسیرش دوازده بار از حرکت خورشید در مدارش سریع تر است، لذا می فرماید: خورشید هرگز در حرکت خود به پای ماه نمی رسد تا حرکت یک ساله خود را در یک ماه انجام دهد و نظام سالیانه بر هم خورد.

همچنین شب بر روز پیشی نمی گیرد که بخشی از آن را در کام خود فرورد و نظام موجود به هم ریزد، بلکه همه این ها مسیر خود را میلیون ها سال بدون کمترین تغییر ادامه می دهند. از آن چه گفتیم روشن می شود که منظور از حرکت خورشید در این بحث، حرکت آن به حسب حس ماست، جالب این که این تعبیر حتی بعد از آن که به ثبوت رسیده که خورشید در جای خود ساکن و زمین در مدت یک سال یک

ص: ۲۲

بار به دور آن می گردد نیز به کار می رود، مثلاً امروز می گویند تحویل خورشید به برج حمل (رسیدن آن به آغاز فروردین) و یا رسیدن خورشید به دایره نصف النهار و یا رسیدن به میل کلی (منظور از میل کل، رسیدن خورشید به آخرین نقطه ارتفاع خود در نیم کره شمالی در آغاز تابستان و یا به عکس آخرین نقطه انخفاض در آغاز زمستان است).

جزء بیست و سوم (۲۹)

این تعبیرات همگی نشان می دهد که حتی بعد از کشف حرکت زمین به دور خورشید و سکون آن، تعبیرات گذشته راجع به حرکت خورشید به کار می رود، چرا که از نظر حسی چنین به نظر می آید که خورشید در حرکت است و این تعبیرات از همین جا گرفته می شود.

و به این ترتیب شناور بودن خورشید و ماه در فلک های خود (كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ) نیز از همین جا ناشی می شود.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از شناور بودن خورشید در فلک خود، حرکت آن همراه با منظومه شمسی و همراه با کهکشانی که ما در آن قرار داریم، می باشد چه اینکه امروز ثابت شده است که منظومه شمسی ما، جزیی از کهکشان عظیمی است که به دور خود در حال گردش است. (۱)

(۳۰) سوره یس

زیرا «فَلَكٌ» چنان که ارباب لغت گفته اند: در اصل به معنی برآمدن

ص: ۲۳

۱- این حرکت غیر از حرکت مجموعه منظومه شمسی در دل کهکشان ها است که به سوی ستاره «وگا» در حرکت می باشد.

پستان دختران و شکل دورانی به خود گرفتن است، سپس به قطعاتی از زمین که مدور است و یا اشیاء مدور دیگر نیز اطلاق شده و از همین رو به مسیر دورانی کواکب نیز اطلاق می شود. جمله (كُلُّ فِی فَلَكٍ یَسْبَحُونَ) به عقیده بسیاری از مفسران اشاره به هر یک از خورشید و ماه و ستارگان است که برای خود مسیر و مداری دارند، هر چند نام ستارگان قبلاً در آیات ذکر نشده، ولی با توجه به ذکر «لَیْل» (شب) و قرین بودن ستارگان با ماه و خورشید، فهم این معنی از جمله مزبور بعید به نظر نمی رسد، به خصوص که «یَسْبَحُونَ» به صورت صیغه جمع آمده است.

این تفسیر نیز وجود دارد که این جمله اشاره به هر یک از خورشید و ماه و شب و روز بوده باشد، چرا که شب و روز هر کدام

جزء بیست و سوم (۳۱)

برای خود مداری دارند و دقیقاً دور کره زمین گردش می کنند، تاریکی نیمی از کره زمین را همیشه پوشانده و روشنایی نیم دیگر را و این دو در بیست و چهار ساعت یک دور تمام به گرد زمین می گردند.

تعبیر به «یَسْبَحُونَ» از ماده «سَبَّحَتْ» که طبق نقل «راغب» در «مفردات» در اصل به معنی حرکت «سریع» در آب و هوا است، [\(۱\)](#) اشاره به حرکت سریع کرات آسمانی می کند و آن ها را تشبیه به

ص: ۲۴

۱- این که ذکر خدا و عبادت او را «تسبیح» می گویند نیز از همین جا ناشی شده، چرا که آن هم یک نوع حرکت سریع در طریق اطاعت و عبادت پروردگار است (مفردات راغب ماده سبح).

موجودات عاقلی کرده است که با سرعت به گردش خود ادامه می دهند، امروز نیز این حقیقت ثابت شده است که اجرام آسمانی با سرعت های بسیار عجیب و گاه سرسام آوری در مسیر خود حرکت دارند.

رستاخیز انرژی ها

۸۰ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تَوَقَّدُونَ

(۳۲) سوره یس

همان کسی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید و شما به وسیله آن آتش می افروزید.

چه تعبیر عجیب و جالبی که هر قدر در آن بیشتر دقیق شویم، معانی عمیق تری به ما ارائه می دهد.

اصولاً بسیاری از آیات قرآن دارای محتوای چندین معنی است، بعضی ساده برای فهم عامه مردم در هر زمان و هر مکان و بعضی عمیق برای خواص و سرانجام بعضی کاملاً عمیق برای زبده های خواص و یا اعصار و قرون دیگر و آینده های دور.

در عین حال این معانی با هم منافاتی ندارد و در آن واحد در یک تعبیر پر معنی جمع است. آیه فوق همین گونه است:

نخستین تفسیری که بسیاری از مفسران پیشین برای آن ذکر کرده اند و معنی ساده و روشنی است که برای عموم مردم قابل فهم می باشد، این است که: در اعصار قدیم در میان عرب ها این امر رایج بود که برای آتش افروختن از چوب درختان مخصوص به نام «مَرَّخ» و «عَفَّار» که در بیابان های حجاز می روید، استفاده می کردند.

ص: ۲۵

«مَرِّخ» و «عَفَار» دو نوع چوب «آتش زنه» بود، که اولی را زیر قرار می دادند و دومی را روی آن می زدند و مانند سنگ آتش زنه جرقه از آن تولید می شد، در واقع به جای کبریت امروز از آن استفاده می کردند.

قرآن می گوید: «آن خدایی که می تواند از این درختان سبز آتش بیرون بفرستد، قدرت دارد که بر مردگان لباس حیات بپوشاند».

«آب» و «آتش» دو چیز متضاد است، کسی که می تواند آن ها را در کنار هم قرار دهد، قدرت این را دارد که «حیات» را در کنار «مرگ» و «مرگ» را در کنار «حیات» قرار دهد.

آفرین بر آن هستی آفرین که «آتش» را در دل «آب» و «آب» را در دل «آتش» نگاه می دارد، مسلماً برای او پوشانیدن لباس زندگی بر اندام انسان های مرده کار مشکلی نیست.

اگر از این معنی گام فراتر بگذاریم به تفسیر دقیق تری می رسیم و آن این که: خاصیت آتش افروزی به وسیله چوب درختان، منحصر به چوب های «مَرِّخ» و «عَفَار» نیست، بلکه این خاصیت در همه درختان و تمام اجسام عالم وجود دارد (هر چند دو چوب مزبور بر اثر مواد و وضع مخصوصشان آمادگی بیشتری برای این کار دارند).

خلاصه این که تمام چوب های درختان، اگر محکم به هم بخورند، جرقه می دهند، حتی «چوب درختان سبز».

(۳۴) سوره یس

به همین دلیل گاه آتش سوزی های وسیع و وحشتناکی در دل جنگل ها روی می دهد که هیچ انسانی عامل آن نبوده، فقط وزش شدید بادها و طوفان هایی که شاخه های درختان را محکم

ص: ۲۶

به هم کوفته است و از میان آن ها جرقه ای در میان برگ های خشک افتاده، سپس وزش باد به آن آتش دامن زده، عامل اصلی بوده است، این همان جرقه الکتریسیته است که بر اثر اصطکاک و مالش آشکار می گردد.

این همان آتشی است که در دل تمامی ذرات موجودات جهان نهفته است و به هنگام اصطکاک و مالش خود را نشان می دهد و از «شجر اخضر» «نار» می آفریند، این تفسیر وسیع تری است که چشم انداز جمع اضداد را در آفرینش گسترده تر می کند و «بقاء» را در کنار «فنا» واضح تر نشان می دهد.

جزء بیست و سوم (۳۵)

اما در این جا تفسیر سومی نیز است که از آن هم عمیق تر است و به کمک دانش های امروز بر آن دست یافته ایم، که ما نام آن را رستاخیز انرژی ها گذارده ایم.

توضیح این که : یکی از کارهای مهم گیاهان مسأله «کربن گیری» از هوا و ساختن «سلولز نباتی» است (سلولز همان جرم درختان است که اجزاء عمده آن «کربن» و «اکسیژن» و «ئیدروژن» است).

اکنون ببینیم این سلولز چگونه ساخته می شود؟ یاخته های درختان و گیاهان «گاز کربن» را از هوا گرفته و آن را تجزیه می کنند، اکسیژن آن را آزاد ساخته و کربن را در وجود خود نگه می دارد و آن را با آب ترکیب کرده و چوب درختان را از آن می سازد، ولی مسأله مهم این است که طبق گواهی علوم طبیعی هر ترکیب شیمیایی که انجام می یابد، یا باید توأم با جذب انرژی خاصی باشد و یا آزاد کردن آن.

بنابراین هنگامی که درختان به عمل کربن گیری مشغولند، طبق این قانون احتیاج به وجود یک انرژی دارند و در این جا از گرما و نور آفتاب به عنوان یک انرژی فعال استفاده می کنند.

به این ترتیب به هنگام تشکیل چوب های درختان مقداری از انرژی آفتاب نیز در دل آن ها ذخیره می شود و به هنگامی که چوب ها را به اصطلاح می سوزانیم، همان انرژی ذخیره شده آفتاب آزاد می گردد، زیرا بار دیگر «کربن» با «اکسیژن» هوا ترکیب شده و گاز کربن را تشکیل می دهد و اکسیژن و ئیدروژن (مقداری آب) آزاد می گردد.

از این تعبیرات اصطلاحی که بگذریم، به عبارت بسیار ساده این نور و حرارت مطبوعی که در زمستان درون کلبه آن روستایی یا کرسی زغال سوز این شهرنشین را گرم و روشن می سازد، همان نور و حرارت آفتاب است که در ضمن چند سال یا ده ها سال در چوب این درختان ذخیره شده است و آن چه را درخت در طول یک عمر تدریجا از آفتاب گرفته، اکنون بی کم و کاست پس می دهد و این که می گویند همه انرژی ها در کره زمین به انرژی آفتاب بازمی گردد، یکی از چهره هایش همین است.

جزء بیست و سوم (۳۷)

این جا است که به «رستاخیز انرژی ها» می رسیم و می بینیم نور و حرارتی که در این فضا پراکنده می شود و برگ درختان و چوب های آن ها را نوازش و پرورش می دهد، هرگز نابود نشده است، بلکه تغییر چهره داده و دور از چشم ما انسان ها در درون ذرات چوب و شاخه و برگ درختان پنهان شده است و هنگامی که یک شعله آتش به چوب

خشکیده می‌رسد، رستاخیز آن‌ها شروع می‌شود و تمام آن‌چه از انرژی آفتاب در درخت پنهان بود در آن لحظه «حشر و نشورش» ظاهر می‌گردد، بی‌آن‌که حتی به اندازه روشنایی یک شمع در یک زمان کوتاه از آن کم شده باشد (بازهم دقت کنید).

بدون شک این معنی در زمان نزول آیه بر توده‌های مردم روشن نبود، ولی همان‌گونه که گفتیم این موضوع هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند، زیرا که آیات قرآن دارای معانی چند مرحله‌ای است، در سطوح مختلف و برای استعدادهای متفاوت.

یک روز از این آیه چیزی می‌فهمیدند و امروز ما چیز بیشتری می‌فهمیم و شاید آیندگان از این هم فراتر روند و بیشتر درک کنند و در عین حال همه این معانی صحیح است و کاملاً قابل قبول و در معنی آیه جمع است.

(۳۸) سوره یس

فرق میان آتش گیره و آتش زنه

«تُوقَدُونَ» از ماده «وَقُود» به معنی روشن شدن آتش است، «وایقاد» به معنی آتش افروختن و «وَقُود»

ص: ۲۹

به معنی هیزمی است که برای افروختن آتش مورد استفاده قرار می گیرد.

بنابراین جمله «فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ» (از آن آتش روشن می کنید) اشاره به هیزم هایی است که با آن آتش می افروزند و به تعبیر دیگر اشاره به «آتش گیره» است نه «آتش زنه».

جزء بیست و سوم (۳۹)

توضیح این که ما در فارسی «هیزم» را «آتش گیره» و «کبریت» یا فندک را «آتش زنه» می نامیم و در لغت عرب هیزم را «وَقُودٌ» و کبریت و فندک را «زَنْدٌ» یا زِنَادٌ (۱) می نامند.

بنابراین قرآن می گوید: «آن خدایی که برای شما از درخت سبز آتش قرار داد و شما با آن آتش گیره تهیه می کنید (نمی فرماید آتش زنه) هم او قادر است، مردگان را به زندگی بازگرداند» و این تعبیر کاملاً با رستاخیز انرژی ها منطبق است (دقت کنید).

به هر حال مسأله آتش افروختن با چوب های درختان گرچه یک مسأله ساده در نظر ما است، ولی با دقت معلوم می شود که از عجیب ترین مسائل است، چه این که موادی که درخت از آن تشکیل شده، قسمت مهمش آب و مقداری اجزاء زمین است و هیچ کدام از آن ها قابل اشتعال نیست، این چه قدرتی است که از آب و خاک (و هوا) این ماده انرژی زا را که هزاران سال زندگی انسان ها با آن پیوند نزدیک داشته است، آفریده؟

(۴۰) سوره یس

خدا مالک و حاکم بر همه چیز است

۸۳ فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدَأُ الْمَلَكُوتَ كُلَّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

پس منزّه است خداوندی که مالکیت و حاکمیت همه چیز در دست او است و (همگی) به سوی او باز می گردید.

با توجه به این که «مَلَكُوتٌ» از ریشه «مَلَكٌ» بر وزن «حُكْمٌ» به معنی حکومت و مالکیت است و اضافه «واو» و «ت» به آن برای تأکید و

ص: ۳۰

۱- «زَنْدٌ» دراصل به معنی چوب بالایی است که با آن آتش می افروزند و چوب زیرین را «زَنْدَه» و هردو را «زَنْدَان» می گویند و جمع «زَنْدٌ» «زِنَادٌ» است.

مبالغه می باشد، مفهوم آیه چنین می شود: حاکمیت و مالکیت بی قید و شرط همه چیز به دست قدرت خدا است و چنین خداوندی از هرگونه عجز و ناتوانی منزّه و مُبرّا است و در این صورت احیاء مردگان و پوشیدن لباس حیات بر استخوانهای پوسیده و خاک های پراکنده مشکلی برای او ایجاد نخواهد کرد، چون چنین است به طور یقین همه شما به سوی او باز می گردید و معاد حق است.

جزء بیست و سوم (۴۱)

بازتاب اعتقاد به معاد در زندگی انسان ها

اعتقاد به عالم پس از مرگ و بقای آثار اعمال آدمی و جاودانگی کارهای او اعم از خیر و شر، اثر بسیار نیرومندی بر فکر و اعصاب و عضلات انسان ها می گذارد و به عنوان یک عامل مؤثری در تشویق به نیکی ها و مبارزه با زشتی ها می تواند مؤثر شود.

اثراتی که ایمان به زندگی پس از مرگ می تواند در اصلاح افراد فاسد و منحرف و تشویق افراد فداکار و مجاهد و ایثارگر بگذارد، به مراتب بیش از اثرات دادگاه ها و کیفرهای معمولی است، چرا که مشخصات دادگاه رستخیز با دادگاه های معمولی بسیار متفاوت است، در آن دادگاه نه تجدید نظر وجود دارد و نه زر و زور روی فکر ناظرانش اثر می گذارد، نه ارائه مدارک دروغین در آن فایده ای دارد و نه تشریفات آن نیازمند به طول زمان است.

قرآن مجید می گوید: «وَ اتَّقُوا یَوْمَ لَا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئًا وَ لَا یُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا یُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ یُنصَرُونَ»: از روزی بپرهیزید که هیچ کس به جای دیگری جزا داده ن

ص: ۳۱

می شود و نه شفاعتی از او پذیرفته خواهد شد و نه غرامت و بدل و نه کسی به یاری او می آید» (۴۸ / بقره).

(۴۲) سوره یس

و نیز می گوید: «وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ: هر کس از آن ها که ظلم و ستم کرده ، اگر تمامی روی زمین را در اختیار داشته باشد، در آن روز همه را برای نجات خویش می دهد و هنگامی که عذاب الهی را می بیند، پشیمانی خود را مکتوم می دارند (مبادا رسواتر شوند) و در میان آن ها به عدالت داوری می شود و ستمی بر آن ها نخواهد رفت» (۵۴ / یونس).

و نیز می خوانیم: «لِيُجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ: هدف این است که خداوند هر کس را به آن چه انجام داده، جزا دهد چرا که خداوند سریع الحساب است» (۵۱ / ابراهیم).

به قدری حساب او سریع و قاطع است که طبق بعضی از روایات

جزء بیست و سوم (۴۳)

(إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحَاسِبُ الْخَلَائِقَ كُلَّهَا فِي مِقْدَارِ لَمَحِ الْبَصْرِ: خداوند در یک چشم به هم زدن حساب همه را می رسد). (۱)

به همین دلیل در قرآن مجید سرچشمه بسیاری از گناهان فراموش کردن روز جزا ذکر شده، در آیه (۱۴/الم سجده) می فرماید: «فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا: بچشید آتش دوزخ را به خاطر این که ملاقات امروز را فراموش کردید».

ص: ۳۲

حتی از پاره ای از تعبیرات استفاده می شود که انسان اگر گمانی در قیامت داشته باشد، نیز از انجام بسیار از اعمال خلاف خودداری می کند، چنان که درباره کم فروشان می فرماید: «أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ: آیا آن ها گمان نمی کنند که برای روز بزرگی مبعوث می شوند» (آیه ۴ و ۵ / مطففین).

حماسه های جاویدانی که مجاهدان اسلام در گذشته و امروز در میدان های جهاد می آفرینند و گذشت و ایثار و فداکاری عظیمی که بسیاری از مردم در زمینه دفاع از کشورهای اسلامی و حمایت از محرومان و مستضعفان نشان می دهند، همه بازتاب اعتقاد به زندگی جاویدان سرای دیگر است، مطالعات دانشمندان و تجربیات مختلف نشان داده که این گونه پدیده ها در مقیاس وسیع و گسترده، جز از طریق عقیده ای که زندگی پس از مرگ در آن جای ویژه ای دارد، امکان پذیر نیست.

۱ «مجمع البیان»، ذیل آیه ۲۰۲ سوره بقره .

(۴۴) سوره یس

سربازی که منطقتش این است: «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ: بگو شما دشمنان درباره ما چه می اندیشید؟ جز رسیدن به یکی از دو خیر و سعادت و افتخار» (یا پیروزی بر شما و یا رسیدن به افتخار شهادت) (۵۲ / توبه)، قطعاً سربازی است شکست ناپذیر.

چهره مرگ که برای بسیاری از مردم جهان وحشت انگیز است و حتی از نام آن و هر چیز که آن را تداعی کند، می گریزند، برای عقیده مندان به زندگی پس از مرگ نه تنها نازیبا نیست، بلکه دریچه ای است به جهانی بزرگ، شکستن قفل و آزاد شدن روح انسان،

ص: ۳۳

گشوده شدن درهای زندان تن و رسیدن به آزادی مطلق است.

جزء بیست و سوم (۴۵)

اصولاً مسأله معاد بعد از مبدأ، خط فاصل فرهنگ خداپرستان و دنیاپرستان است، چرا که دو دیدگاه مختلف در این جا وجود دارد.

دیدگاهی که مرگ را فنا و نابودی مطلق می بیند و با تمام وجودش از آن می گریزد، چرا که همه چیز با آن پایان می گیرد و دیدگاهی که مرگ را یک تولد جدید و گام نهادن به عالمی وسیع و پهناور و روشن و پرگشودن در آسمان بی کران می شمرد.

طبیعی است که طرفداران این مکتب نه تنها از مرگ و شهادت در راه هدف ترس و وحشتی به خود راه نمی دهند، بلکه با الهام گرفتن از مکتب امیر مؤمنان علی علیه السلام که می فرماید: «وَاللَّهِ لَا بُنَّ أَبِيطَالِبٍ أَنْسَ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِتَدْيِ أُمِّهِ: به خدا سوگند فرزند ابیطالب علاقه اش به مرگ بیشتر است از کودک شیرخوار به پستان مادر». (۱)

(۴۶) سوره یس

از مرگ در راه هدف استقبال می کنند و به همین دلیل هنگامی که ضربت شمشیر جنایتکار روزگار «عَبْدُ الرَّحْمَنِ ابْنُ مُلْجَمٍ» بر مغز مبارکش فرو نشست فرمود: «فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ: به خدای کعبه، پیروز و رستگار و راحت شدم».

کوتاه سخن این که ایمان به معاد از انسان ترسو و بی هدف، آدم شجاع و با شهامت و هدفداری می آفریند که زندگیش مملو از حماسه و ایثارها و پاکی و تقوا است.

ص: ۳۴

۱- «نهج البلاغه»، خطبه ۵.

کوتاه سخن این که ترسیمی که قرآن مجید از معاد و چهره های آن و مقدمات و نتایج آن دارد و دلایل گویایی که در این زمینه مطرح کرده است، به قدری زنده و قانع کننده است که هر کس کمترین بهره ای از وجدان بیدار داشته باشد، تحت تأثیر عمیق آن قرار می گیرد.

به گفته بعضی: حدود یک هزار و دویست آیه از قرآن پیرامون

جزء بیست و سوم (۴۷)

معاد بحث می کند که اگر آن ها جمع آوری و تفسیر شود، خود کتاب قطوری خواهد شد و ما امیدواریم بعد از پایان نگارش این تفسیر، هنگامی که به خواست خدا به بحث «تفسیر موضوعی» می پردازیم این مجموعه را در دسترس علاقه مندان قرار دهیم.

معاد جسمانی

منظور از معاد جسمانی این نیست که تنها جسم در جهان دیگر بازگشت می کند، بلکه هدف این است که روح و جسم توأماً مبعوث می شود و به تعبیر دیگر بازگشت روح مسلم است، گفتگو از بازگشت جسم است.

جمعی از فلاسفه پیشین تنها به معاد روحانی معتقد بودند و جسم را مرکبی می دانستند که تنها در این جهان با انسان است و بعد از مرگ از آن بی نیاز می شود، آن را رها می سازد و به عالم ارواح می شتابد. ولی عقیده علمای بزرگ اسلام این است، که معاد در هر دو جنبه روحانی و جسمانی صورت می گیرد، در این جا بعضی مقید به خصوص جسم سابق نیستند و می گویند: خداوند جسمی را در اختیار روح می گذارد

و چون شخصیت انسان به روح او است این جسم، جسم او محسوب می شود.

(۴۸) سوره یس

در حالی که محققین معتقدند همان جسمی که خاک و متلاشی گشته، به فرمان خدا جمع آوری می شود و لباس حیات نوینی بر آن می پوشانند و این عقیده ای است که از متون آیات قرآن مجید گرفته شده است. شواهد معاد جسمانی در قرآن مجید آن قدر زیاد است که به طور یقین می توان گفت: آن ها که معاد را منحصر در روحانی می دانند، کمترین مطالعه ای در آیات فراوان معادنکرده اند و گرنه جسمانی بودن معاد در آیات قرآن به قدری روشن است که جای هیچ گونه تردید نیست.

همین آیاتی که در آخر سوره یس خواندیم به وضوح بیانگر این حقیقت است، چرا که مرد عرب بیابانی تعجبش از این بود که این استخوان پوسیده را که در دست دارد، چه کسی می تواند زنده کند و قرآن با صراحت در پاسخ او می گوید: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ

جزء بیست و سوم (۴۹)

مَرَّةٍ: بگو همین استخوان پوسیده را خدایی که روز نخست آن را ابداع و ایجاد کرد، زنده می کند».

تمام تعجب مشرکان و مخالفت آن ها در مسأله معاد بر سر همین مطلب بود که چگونه وقتی ما خاک شدیم و خاک های ما در زمین گم شد، دوباره لباس حیات در تن می کنیم (وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ) (۱۰/الم سجده).

آن ها می گفتند: «چگونه این مرد به شما وعده می دهد، وقتی که مردید و خاک شدید بار دیگر به زندگی باز می گردید: (أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا

ص: ۳۶

مُتَمِّمٌ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ) (۳۵ / مؤمنون).

آن ها به قدری از این مسأله تعجب می کردند که اظهار آن را نشانه جنون و یا دروغ بر خدا می پنداشتند: «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُبَيِّنُكُمْ إِذَا مَزَّيْتُمْ كُلَّ مُمَزِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ : کافران گفتند: مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر می دهد هنگامی که کاملاً خاک و پراکنده شدید، دیگر بار آفرینش جدیدی می یابید» (۷/سبأ).

(۵۰) سوره یس

به همین دلیل عموماً «استدلالات قرآن درباره امکان معاد» بر محور همین معاد جسمانی دور می زند و بیانات شش گانه ای که در فصل گذشت، همه شاهد و گواه این مدعا است.

به علاوه قرآن کراراً خاطر نشان می کند شما در قیامت از قبرها خارج می شوید (۵۱/یس و ۷/قمر) قبرها مربوط به معاد جسمانی است.

داستان مرغ های چهار گانه ابراهیم و همچنین داستان عَزِيز و زنده شدن او بعد از مرگ و ماجرای مقتول بنی اسرائیل همه با صراحت از معاد جسمانی سخن می گوید.

توصیف های زیادی که قرآن مجید از مواهب مادی و معنوی بهشت کرده است، همه نشان می دهد که معاد هم در مرحله جسم و هم در مرحله روح تحقق می پذیرد و گرنه حور و قصور و انواع غذاهای بهشتی و لذایذ مادی در کنار مواهب معنوی معنی ندارد.

به هر حال ممکن نیست کسی کمترین آگاهی از منطق و فرهنگ قرآن داشته باشد و معاد جسمانی را انکار کند و به تعبیر دیگر انکار

جزء بیست و سوم (۵۱)

معاد جسمانی از نظر قرآن مساوی است با انکار اصل معاد. علاوه بر این

ص: ۳۷

دلایل نقلی، شواهد عقلی نیز در این زمینه وجود دارد که اگر بخواهیم وارد آن شویم، سخن به درازا می کشد.

البته اعتقاد به معاد جسمانی پاره ای از سؤالات و اشکالات برمی انگیزد، مانند شبهه آکل و مأکول که محققان اسلامی از آن پاسخ گفته اند و ما شرح جامع و فشرده ای در همین زمینه در ذیل آیه ۲۶۰ سوره بقره آورده ایم. (۱)

بهشت و دوزخ

بسیاری چنین می پندارند که عالم پس از مرگ کاملاً شبیه این جهان است، منتهی در شکلی کامل تر و جالب تر .

ولی قرائن زیادی در دست داریم که نشان می دهد فاصله زیادی از نظر کیفیت و کمیت میان این جهان و آن جهان است، حتی این که اگر این فاصله را به تفاوت میان عالم کوچک جنین با این دنیای وسیع تشبیه می کنیم، باز مقایسه کاملی به نظر نمی رسد.

(۵۲) سوره یس

طبق صریح بعضی از روایات در آن جا چیزهایی است که چشمی ندیده و گوش می نشنیده و حتی از فکرائسانی خطور نکرده است، قرآن مجید می گوید: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ: هیچ انسانی نمی داند چه چیزهایی که مایه روشنی چشم است، برای او پنهان نگه داشته شده» (۱۷/سجده).

ص: ۳۸

۱- برای توضیح بیشتر به جلد ۲ «تفسیر نمونه» صفحه ۲۲۸ به بعد مراجعه شود .

نظامات حاکم بر آن جهان نیز با آنچه در این عالم حاکم است، کاملاً تفاوت دارد، در این جا افراد به عنوان شهود در دادگاه حاضر می شوند، ولی در آن جا دست و پا و حتی پوست تن شهادت می دهد. «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (یس/۶۵) «وَقَالُوا لِيُجْزِيَهُمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» (۲۱/فصلت). به هر حال آن چه درباره جهان دیگر گفته شود، تنها

جزء بیست و سوم (۵۳)

شبحی از دور در نظر ما مجسم می کند و اصولاً الفبای ما و فرهنگ فکری ما در این جهان قادر به توصیف حقیقی آن نیست و از این جا به بسیاری از سؤالات در زمینه بهشت و دوزخ و چگونگی نعمت ها و عذاب هایش پاسخ داده خواهد شد.

همین قدر می دانیم بهشت کانون انواع مواهب الهی اعم از مادی و معنوی است و دوزخ کانونی است از شدیدترین عذاب ها در هر دو جهت، اما در مورد جزئیات این دو، قرآن اشاراتی دارد که ما به آن مؤمن هستیم، اما تفصیل آن را تا کسی نبیند نمی داند. در زمینه وجود بهشت و دوزخ در حال حاضر و این که در کجا است، بحث نسبتاً مشروحی در جلد دوم «تفسیر نمونه» ذیل آیه ۱۳۳ سوره آل عمران (صفحه ۹۲ به بعد) مطرح شده است .

همچنین در زمینه پاداش و کیفر در عالم قیامت و مسأله «تجسم اعمال» و «نامه اعمال» در جلد دوم صفحه ۳۷۸ (ذیل ۳۰/آل عمران) و جلد دوازدهم صفحه ۴۵۵ (ذیل ۴۹ / کهف) بحث شده است .

ص: ۳۹

خداوندا! اگر داوری بر معیار اعمال باشد، دست ما تهی است، با ترازوی فضل و کرم حسنات و ناچیز ما را بسنج و با رحمت و
غفرانت بر سیئات ما پرده بپفکن.

بارالها! آن چنان کن که سرانجام کار هم تو از ما خشنود باشی و هم ما در پیشگاهت رستگار باشیم. آمین رب العالمین.

پایان سوره یس

ص: ۴۰

سوره صافات

منظور از "سوگندها" در قرآن چیست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَ الصّٰفٰتِ صَفًّا

سوگند به آن ها که صف کشیده اند (و صفوف خود را منظم ساخته اند) .

۲ فَالزّٰجِرٰتِ زَجْرًا

همان ها که قویا نهی می کنند (و باز می دارند) .

۳ فَالتّٰلِیٰتِ ذِكْرًا

و آن ها که پی درپی ذکر (الهی) را تلاوت می کنند .

این سوره نخستین سوره از سوره های قرآن مجید است که اولین آیات آن با سوگندها شروع می شود، سوگندهایی پرمعنا و اندیشه انگیز، سوگندهایی که فکر انسان را همراه خود به جوانب مختلف این جهان می کشاند و آمادگی برای پذیرش حقایق می دهد .

(۵۶) سوره صافات

درست است که خداوند از همه راستگویان ، راستگوتر است و نیازی به سوگند ندارد ، به علاوه سوگند اگر برای مؤمنان باشد ، که آن ها بدون سوگند ، تسلیمند و اگر برای منکران باشد که آن ها اعتقادی به سوگندهای الهی ندارند .

ولی توجه به دو نکته ، مشکل سوگند را در تمام آیات قرآن که از این به بعد گهگاه با آن سر و کار داریم ، حل خواهد کرد

نخست این که ؛ همیشه به امور پرارزش و مهم، سوگند یاد می کنند، بنابراین سوگندهای قرآن ، دلیل بر عظمت و اهمیت اموری است که به آن ها سوگند یاد شده و همین امر سبب اندیشه هرچه بیشتر در « مُقَسَّمٌ بِهِ » یعنی چیزی که به آن سوگند یاد شده ، می گردد ، اندیشه ای که انسان را به حقایق تازه آشنا می سازد .

دیگر این که سوگند همیشه برای تأکید است و دلیل بر این است که اموری که برای آن سوگند یاد شده، از امور کاملاً جدی و مؤکد است .

جزء بیست و سوم (۵۷)

به هر حال در آغاز این سوره به نام سه گروه برخورد می کنیم که به آن ها سوگند یاد شده است .

این گروه های سه گانه چه کسانی هستند ؟ و این توصیفات درباره چه افرادی است ؟ و هدف نهایی از آن چیست ؟ مفسران در این جا سخن بسیار گفته اند ، اما معروف و مشهور آن است که این ها اوصافی است برای گروه هایی از فرشتگان .

گروه هایی که برای انجام فرمان الهی در عالم هستی به صف ایستاده و آماده فرمانند .

گروه هایی از فرشتگان که انسان ها را از معاصی و گناه بازمی دارند و وسوسه های شیاطین را در قلوب آن ها خنثی می کنند و یا مأمور ابرهای آسمانند و آن ها را به هرسو می رانند و آماده آبیاری سرزمین های خشک می کنند .

و بالاخره گروه هایی از فرشتگان که آیات کتب آسمانی را به هنگام نزول وحی بر پیامبران می خوانند .

« صافات » جمع « صافه » است که آن نیز به نوبه خود مفهوم جمعی دارد و اشاره به گروهی است که صف کشیده اند ، بنابراین « صافات » بیانگر صفوف متعدد است .

« زاجرات » از ماده « زجر » به معنی راندن چیزی با صدا و فریاد است ، سپس در معنی گسترده تری به کار رفته که هرگونه طرد و منع را شامل می شود . بنابراین « زاجرات » به معنی گروه هایی است که به منع و طرد و زجر دیگران می پردازند .

« تالیات » از ماده « تلاوت » جمع « تالی » است و به معنی گروه هایی است که اقدام به تلاوت چیزی می کنند .

۴ إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ

که معبود شما مسلماً یکتا است .

اکنون بینیم این سوگندهای پرمحتوا ، سوگند به صفوف فرشتگان و انسان ها برای چه منظوری بوده است ؟

آیه بالا این مطلب را روشن ساخته ، می گوید :

جزء بیست و سوم (۵۹)

« معبود شما مسلماً یکتا است » .

سوگند به آن مقدّساتی که گفته شد که بت ها همه بر بادند و هیچ گونه شریک و شبیه و نظیری برای پروردگار نیست .

۵ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ

پروردگار آسمان ها و زمین و آن چه در میان آن ها است و پروردگار مشرق ها .

در این جا دو سؤال پیش می آید :

بعد از ذکر آسمان ها و زمین و آن چه در میان آن دو قرار گرفته ، دیگر چه نیازی به ذکر « مشارق » (مشرق ها) می باشد که این نیز جزئی از آن است .

پاسخ این سؤال باتوجه به یک نکته روشن می شود و آن این که ؛ « مشارق » خواه اشاره به مشرق ها و خاستگاه های خورشید در ایام سال بوده باشد و یا مشرق های ستارگان مختلف آسمان ، همه دارای نظم و برنامه خاصی است که نظام آن ها علاوه بر نظام آسمان ها و زمین ، قدرت و علم بی پایان آفریننده و مدبر آن ها است .

(۶۰) سوره صافات

خورشید آسمان در هر روز از سال ، از نقطه ای غیر از نقطه روز قبل و بعد طلوع می کند و فاصله این نقاط با یکدیگر آن قدر منظم و دقیق است که حتی یک هزارم ثانیه کم و زیاد نمی شود و هزاران هزار سال است که نظم « مشارق شمس » برقرار می باشد .

در طلوع و غروب ستارگان دیگر نیز همین نظام ، حکمفرما است .

به علاوه اگر خورشید این مسیر تدریجی را در طول سال نمی پیمود، فصول چهارگانه و برکات مختلفی که از آن حاصل می شود ، عاید ما نمی گشت و این خود نشانه دیگری بر عظمت و تدبیر او است. از این گذشته یکی دیگر از معانی « مشارق » این است که زمین به خاطر کروی بودن ، هر نقطه ای از آن نسبت به نقطه دیگر مشرق یا مغرب محسوب می شود و به این ترتیب آیه فوق ما را به کروییت زمین و مشرق ها و مغرب های آن توجه می دهد (اراده هر دو معنی از آیه نیز بی مانع است)

سؤال دیگر این که ؛ چرا در مقابل « مشارق » ، سخن از « مغارب » به میان نیامده ، همان گونه که در آیه ۴۰ سوره معارج آمده است : « فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ : سوگند به پروردگار مشرق ها و مغرب ها » .

پاسخ این است که گاه بخشی از کلام را به قرینه بخش دیگر حذف می کنند و گاه هردو را باهم می آورند و در این جا ذکر «مشارق» ، قرینه ای است بر « مغارب » و این تنوع در بیان، از فنون فصاحت محسوب می شود.

۶ اِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ نِ الْكَوَاكِبِ

ما آسمان پایین را با ستارگان تزیین کردیم .

به راستی منظره ستارگان آسمان آن قدر زیبا است که هرگز چشم از دیدن آن خسته نمی شود، بلکه خستگی را از تمام وجود انسان بیرون می کند .

جالب این که می گوید : « آسمان پایین را با کواکب تزیین کردیم » درحالی که فرضیه ای که در آن زمان بر افکار دانشمندان حاکم بود ، می گفت : فقط آسمان بالا ، آسمان ستارگان ثوابت است (آسمان هشتم طبق فرضیه بطلمیوس) .

(۶۲) سوره صافات

ولی چنان که می دانیم بطلان این فرضیه ، اثبات شده و عدم پیروی قرآن از فرضیه نادرست مشهور آن زمان ، خود معجزه زنده ای از این کتاب آسمانی است .

نکته جالب دیگر این که از نظر علم امروز مسلم است که چشمک زدن زیبای ستارگان به خاطر قشر هوایی است که اطراف زمین

را فرا گرفته و آن هارا به این کار وامی دارد و این با تعبیر «السَّمَاءُ الدُّنْيَا» (آسمان پایین) بسیار مناسب است اما در بیرون جو زمین ، ستارگان خیره خیره نگاه می کنند و فاقد تالو هستند .

داستان حضرت ابراهیم

۸۳ وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ

و از پیروان او (نوح) ابراهیم بود .

او در همان خط توحید و عدل ، در همان مسیر تقوا و اخلاص که

جزء بیست و سوم (۶۳)

سنت نوح بود ، گام برمی داشت که انبیاء همه مبلغان یک مکتب و استادان یک دانشگاهند و هر کدام برنامه دیگری را تداوم می بخشند و تکمیل می کنند .

چه تعبیر جالبی ، ابراهیم از شیعیان نوح بود ، با این که فاصله زمانی زیادی ، آن دو را از هم جدا می کرد (حدود ۲۶۰۰ سال ، به گفته بعضی از مفسران) ولی می دانیم در پیوند مکتبی ، زمان کمترین تأثیری ندارد .

۸۴ إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبِ سَلِيمٍ

به خاطر بیاورهنگامی راکه با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد .

« سَلِيمٍ » از ماده « سلامت » است و هنگامی که « سلامت » به طور مطلق مطرح باشد ، از این کلمه استفاده می گردد ، آن هم سلامتی از هر گونه بیماری اخلاقی و اعتقادی .

جالب ترین تفسیر برای « قَلْبِ سَلِيمٍ » را امام صادق بیان فرموده در آن جا که می خوانیم : « الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ : قلب سلیم ، قلبی است که خدا را ملاقات کند ، در

حالی که هیچ کس جز او در آن نباشد» (۱).

(۶۴) سوره صافات

و این تعبیر، جامع همه اوصاف گذشته است .

و همچنین در روایت دیگری از همان امام آمده است که فرمودند: «صَاحِبُ النَّبِيِّ الصَّادِقِ صَاحِبُ الْقَلْبِ السَّلِيمِ ، لِأَنَّ سَلَامَةَ الْقَلْبِ مِنْ هَوَاجِسِ الْمَذْكُورَاتِ تُخْلِصُ النَّبِيَّ لِلَّهِ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا : كَسَيِّئَةِ صَادِقِي دَارِهِ ، صَاحِبِ قَلْبِ سَلِيمٍ اسْتِ ، چَرا كِه سَلَامَتِ قَلْبِ از شَرِكِ و شَكِّ ، نَبِيَّتِ را در همه چیز خالص می کند» (۲).

درباره اهمیت قلب سلیم، همین بس که قرآن مجید آن را تنها سرمایه نجات روز قیامت، شمرده، چنان که در آیات ۸۸ و ۸۹ سوره شعراء از زبان همین پیامبر بزرگ،

جزء بیست و سوم (۶۵)

کسی که باقلب سلیم در پیشگاه خداوند حضور یابد .

۱۸۵ اِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ

هنگامی که به پدر و قومش گفت : این ها چه چیز است که می پرستید ؟

آری ابراهیم، باقلب سلیم و روح پاک و اراده نیرومند و عزم راسخ، مأمور مبارزه با بت پرستان شد و از پدر (عمو) و قوم خودش آغاز کرد .

ص: ۴۷

۱- « صافی » ، ذیل ۸۹ / شعراء .

۲- « صافی » ، ذیل ۸۹ / شعراء .

۸۶ أَتُفَكُّا إِلَهَهُ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ

آیا غیر از خدا، به سراغ این معبودان دروغین می روید؟

از آن جا که « اِفْکُکَ » به معنی دروغ بزرگ و یا زشت ترین دروغ ها است، قاطعیت سخنان ابراهیم درباره بت ها روشن تر می شود.

۸۷ فَمَا ظُنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ

شما درباره پروردگار عالمیان، چه گمان می برید؟

روزیِ او را می خورید و مواهب او سراسر وجود شما را احاطه کرده، با این حال موجودات بی ارزشی را هم ردیف او قرار داده اید، با این حال باز انتظار دارید به شما رحم کند و شما را با آشد مجازات کیفر ندهد؟ چه اشتباه بزرگی، چه گمراهی خطرناکی!

(۶۶) سوره صافات

تعبیر به « رَبِّ الْعَالَمِينَ » اشاره به این است که تمام عالم در سایه ربوبیت او اداره می شوند، شما او را رها ساخته به سراغ یک مشت پندار و اوهامی که هیچ منشأ اثر نیست، رفته اید.

طرح جالب بت شکنی ابراهیم

۸۸ فَنَظَرُ نَظْرَهُ فِي النَّجْمِ حُومٍ

(سپس) او نگاهی به ستارگان افکند .

۸۹ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ

و گفت : من بیمارم (و با شما به مراسم جشن نمی آیم).

۹۰ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ

آن ها از او روی برتافته و به او پشت کردند (و به سرعت دور شدند).

در تواریخ و تفاسیر آمده است که بت پرستان بابل هر سال مراسم عید مخصوصی داشتند ، غذاهایی در بتخانه آماده می کردند و در آن جا می چیدند ، به این پندار که غذاها متبرک شود ، سپس دستجمعی به بیرون شهر می رفتند و در پایان روز بازمی گشتند و برای نیایش و صرف غذا به بتخانه می آمدند .

جزء بیست و سوم (۶۷)

آن روز شهر خالی شد و فرصت خوبی برای درهم کوبیدن بت ها به دست ابراهیم افتاد .

فرصتی که ابراهیم مدت ها انتظار آن را می کشید و مایل نبود به آسانی ازدست برود .

لذا هنگامی که در شب از او دعوت به شرکت در این مراسم کردند، « او نگاهی به ستارگان افکند و گفت : من بیمارم » و به این ترتیب عذر خود را خواست. « آن ها به او پشت کرده و به سرعت از او دور شدند » و به دنبال مراسم خود شتافتند .

در این جا دو سؤال مطرح است :

نخست این که : چرا ابراهیم به ستارگان نگاه کرد ، هدفش از این نگاه چه بود ؟ دیگر این که آیا به راستی بیمار بود که گفت بیمارم ، چه بیماری داشت ؟

پاسخ سؤال اول با توجه به اعتقادات مردم بابل و رسوم و عادات آن ها روشن است ، آن ها در علم نجوم مطالعاتی داشتند و حتی می گویند بت های آن ها نیز « هیاکل » ستارگان بود و به این خاطر به آن ها احترام می گذاشتند که سمبل ستارگان بودند .

ص: ۴۹

البته در کنار اطلاعات نجومی ، خرافات بسیار نیز در این زمینه در میان آن ها شایع بود ، از جمله این که ستارگان را در سرنوشت خود مؤثر می دانستند و از آن ها خیر و برکت می طلبیدند و از وضع آن ها بر حوادث آینده استدلال می کردند .

ابراهیم برای متقاعد کردن آن ها، طبق رسوم آن ها نگاهی به ستارگان آسمان افکند تا چنان تصور کنند که پیش بینی بیماری خود را از مطالعه اوضاع کواکب کرده است و قانع شوند .

در مورد سؤال دوم ، پاسخ های متعددی داده اند .

جزء بیست و سوم (۶۹)

از جمله این که او واقعا بیمار بود ، هر چند اگر سالم هم بود ، هرگز در مراسم جشن بت ها شرکت نمی کرد ، ولی بیماریش بهانه خوبی برای عدم شرکت در آن مراسم و استفاده از فرصت طلایی برای درهم کوبیدن بت ها بود و دلیلی ندارد که ما بگوییم او در این جا توریه کرده ، چرا که توریه برای انبیاء مناسب نیست .

بعضی دیگر گفته اند که : ابراهیم واقعا بیماری جسمی نداشت ، اما روحش بر اثر اعمال ناموزون این جمعیت و کفر و شرک و ظلم و فسادشان بیمار بود ، بنابراین او واقعیتی را بیان کرد ، هر چند آن ها طور دیگری فکر کردند و او را از نظر جسمی بیمار پنداشتند .

۹۱ فَرَاغَ إِلَى إِلِهِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ

(او وارد بتخانه شد) مخفیانه نگاهی به معبودان آن ها کرد و از روی تمسخر گفت: چرا از این غذاها نمی خورید ؟

« رَاغَ » از ماده « رَوَّغَ » به معنی توجه و تمایل به چیزی و به

صورت پنهانی و مخفیانه ، یا به صورت توطئه و تخریب است .

(۷۰) سوره صافات

به این ترتیب ابراهیم تنها در شهر ماند و بت پرستان شهر را خالی کرده و بیرون رفتند ، ابراهیم نگاهی به اطراف خود کرد ، برق شوق در چشمانش نمایان گشت ، لحظاتی را که از مدّت ها قبل انتظارش را می کشید ، فرارسید ، باید یک تنه برخیزد و به جنگ بت ها برود و ضربه سختی بر پیکر آنان وارد سازد ، ضربه ای که مغزهای خفته بت پرستان را تکان دهد و بیدار کند .

قرآن می گوید: « او به سراغ خدایان آن ها آمد ، نگاهی به آن ها و ظروف غذایی که در اطرافشان بود ، افکند و از روی تمسخر صدا زد : آیا از این غذاها نمی خورید ؟ این غذا را عبادت کنندگانان فراهم کرده اند ، غذاهای چرب و شیرین و متنوع و رنگین است ، چرا میل نمی کنید ؟

۹۲ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ

(اصلاً) چرا سخن نمی گوئید ؟

و به این ترتیب تمام معتقدات خرافی آن ها را به سخریه کشید ، بدون شک او به خوبی می دانست نه آن ها غذا می خورند و نه سخن می گویند ، موجودات بی جانی بیش نیستند ، اما درحقیقت می خواست دلیل برنامه بت شکنی خود را به این صورت زیبا و لطیف ارائه داده باشد.

جزء بیست و سوم (۷۱)

۹۳ فَرَأَغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ

سپس ضربه ای محکم بآدمت راست و باتوجه برپیکر آن ها فرود آورد (و همه را جز بت بزرگ ، درهم شکست) .

منظور از « یمین » یا واقعا همان دست راست است که انسان

ص: ۵۱

غالب کارهای خود را با آن انجام می دهد و یا کنایه از قدرت و قوت است (هر دو معنی نیز باهم قابل جمع است) .

به هر حال چیزی نگذشت که از آن بت خانه آباد و زیبا ویرانه ای وحشتناک ساخت ، بت ها همه لت و پار شدند و دست و پا شکسته ، هر کدام به گوشه ای افتادند و به راستی برای بت پرستان منظره ای دلخراش و اسفبار و غم انگیز پیدا کردند .

ابراهیم کار خود را کرد و مطمئن و آرام از بت کده بیرون آمد و به سراغ خانه خود رفت ، در حالی که خود را برای حوادث آینده آماده می ساخت .

(۷۲) سوره صافات

او می دانست انفجار عظیمی در شهر ، بلکه در سراسر کشور بابل ایجاد کرده که صدای آن بعدا بلند خواهد شد ، طوفانی از خشم و غضب به راه می افتد که او در میان طوفان تنها است ، اما او خدا را دارد و همین او را کافی است .

۹۴ فاقِبِلْ حُوا إِلَيْهِ يَرْفُونَ

آن ها به سرعت به سراغ او آمدند .

« يَرْفُونَ » از ماده « زَفَّ » در اصل در مورد وزش باد و حرکت سریع شترمرغ که مخلوطی از راه رفتن و پریدن است ، به کار رفته ، سپس این کلمه به طور کنایه در مورد « زفاف عروس » یعنی بردن عروس به خانه داماد استعمال شده است .

به هر حال منظور این است که بت پرستان با سرعت به سوی ابراهیم آمدند .

ص: ۵۲

بت پرستان به شهر بازگشتند و به سراغ بتخانه آمدند ، چه منظره

جزء بیست و سوم (۷۳)

وحشتناک و بهت آوری ، گویی بر سر جایشان خشکشان زده ، لحظاتی چند رشته افکارشان از دست رفت و مات و مبهوت ، خیره خیره به آن ویرانه نگاه کردند و بت هایی را که پناه روز بی پناهی خود می پنداشتند ، بی پناه در آن جا دیدند. سپس سکوت جای خود را به خروش و نعره و فریاد داد ... چه کسی این کار را کرده ؟ کدام ستمگر؟ و چیزی نگذشت که به خاطرشان آمد جوان خداپرستی در این شهر وجود دارد ، به نام ابراهیم که بت ها را به باد استهزاء می گرفت و تهدید کرده بود من نقشه خطرناکی برای بت های شما کشیده ام ، معلوم می شود کار ، کار او است .

نقشه های مشرکان شکست می خورد

۹۵ قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ

او (ابراهیم) گفت: آیا چیزی را می پرستید که با دست خود می تراشید ؟

سرانجام بعد از ماجرای بت شکنی ، ابراهیم را به همین اتهام به دادگاه کشاندند .

(۷۴) سوره صافات

او را مورد سؤال قرار داده و از خواستند توضیح دهد که حادثه وحشتناک بتخانه به دست چه کسی انجام یافته ؟ قرآن شرح این ماجرا را در سوره انبیاء بیان کرده و در آیات مورد بحث تنها به یک فراز حساس قناعت می کند و آن آخرین سخن ابراهیم با آنان در زمینه باطل بودن بت پرستی است .

۹۶ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ

ص: ۵۳

با این که خداوند هم شما را آفریده و هم بت هایی را که می سازید .

آسمان و زمین همه مخلوق اویند و زمان و مکان همه از او است ، باید سر بر آستان چنین خالقی نهاد و او را پرستش و نیایش کرد .

این دلیلی است بسیار قوی و دندان شکن که هیچ پاسخی در مقابل آن نداشتند .

۹۷ قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ

آن ها گفتند : بنای مرتفعی برای او بسازید و او را در جهنمی از آتش بیفکنید .

جزء بیست و سوم (۷۵)

ولی می دانیم زورگویان و قلدران هرگز بامنطق و استدلال آشنا نبوده اند ، به همین دلیل این برهان گویا و نیرومند ابراهیم در قلب سردمداران نظام جبار بابل اثر نگذاشت ، هرچند گروهی از توده مردم مستضعف را بیدار کرد ، اما مستکبران که پیشرفت این منطق توحیدی را مزاحم منافع خویش می دیدند ، با منطق زور و سرنیزه و آتش به میدان آمدند ، منطقی که هرگز جز آن را نمی فهمند ، تکیه بر قدرت خویش کردند « و فریاد زدند : برای او بنای مرتفعی بسازید و در میان آن آتش بیفروزید و او را در جهنمی سوزان بیفکنید » .

از این تعبیر استفاده می شود که قبلاً دستور داده شد : چهاردیواری بزرگی ساختند ، سپس در درون آن آتش افروختند ، شاید به این منظور که هم آتش را از پراکنده شدن و خطرات احتمالی مهار کنند و هم دوزخی را که ابراهیم ، بت پرستان را با آن تهدید

ص: ۵۴

می کرد، عملاً به وجود آورند .

(۷۶) سوره صافات

درست است که برای سوزاندن انسانی همچون ابراهیم یک بار کوچک هیزم کافی بود، ولی برای این که سوز دل خود را از شکستن بت ها فروبشانند و به اصطلاح انتقام خویش را به حد اعلی بگیرند و در ضمن شکوه و عظمتی به بت ها بخشند که آبروی برباد رفته آن ها شاید برگردد و نیز زهرچشمی از همه مخالفان خود بگیرند که این حادثه دیگر در تاریخ بابل تکرار نگردد، این دریای آتش را به وجود آوردند (توجه داشته باشید « جحیم » در لغت به معنی آتش هایی است که روی هم متراکم شده است) .

۹۸ فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ

آن ها طرحی برای نابودی ابراهیم ریخته بودند، ولی ما آن ها را پست و مغلوب ساختیم .

« کَیِّدٌ » در اصل به معنی هرگونه چاره اندیشی است، خواه در طریق صحیح باشد یا غلط، هرچند غالباً در موارد مذموم استعمال می شود و با توجه به این که در این جا به صورت « نکره » آمده، نکره ای که دلالت بر عظمت و اهمیت می کند، اشاره به نقشه وسیع و گسترده ای است که آن ها برای نابود ساختن ابراهیم و برچیدن اثرات تبلیغ قولی و عملی او طرح کرده بودند .

جزء بیست و سوم (۷۷)

آری خداوند آن ها را « اَسْفَلٌ » و پایین قرار داد و ابراهیم را در « مرتبه اعلی »، همان گونه که منطقی برتری داشت، در حادثه آتش سوزی نیز خدا او را برتر قرار داد و دشمنان نیرومندش را به

ص: ۵۵

سقوط کشانید ، آتش را بر او سرد و سالم ساخت و بی آن که حتی یک تار موی او بسوزد ، از آن دریای آتش سالم به در آمد .

یک روز نوح را از « غَرَق » نجات می دهد و روز دیگر ابراهیم را از « حَرْق » ، تا روشن کند « آب » و « آتش » سر بر فرمان خدا دارند .

۹۹ وَ قَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّئُهُدِينَ

(او از این مهلکه به سلامت بیرون آمد) و گفت : من به سوی پروردگارم می روم ، او مرا هدایت خواهد کرد .

ابراهیم از این حادثه هولناک و توطئه خطرناکی که دشمن برای او چیده بود ، سالم و سربلند بیرون آمد و چون رسالت خود را در بابل پایان یافته می دید ، تصمیم بر مهاجرت به اراضی مقدّس « شام » گرفت .

(۷۸) سوره صافات

بدیهی است خداوند مکانی ندارد ، اما مهاجرت از محیط آلوده به محیط پاک ، مهاجرت به سوی خدا است .

مهاجرت به سرزمین انبیاء و اولیاء و کانون های وحی الهی ، مهاجرت به سوی خدا است ، همان گونه که سفر به مکه « سفر الی الله » نامیده می شود .

به علاوه مهاجرت برای انجام وظیفه و رسالت الهی ، سفر به سوی دوست محسوب می گردد و در این سفر ، هادی و راهنما در همه جا خدا است .

۱۰۰ رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ

پروردگارا ! به من از (فرزندان) صالح ببخش .

و در این جا نخستین تقاضایش از خدا که در آیات فوق منعکس

است ، تقاضای فرزند صالح بود ، فرزندی که بتواند خط رسالت او را تداوم بخشد و برنامه های نیمه تمامش را به پایان برساند .

جزء بیست و سوم (۷۹)

چه تعبیر جالبی « فرزند صالح و شایسته » ، شایسته از نظر اعتقاد و ایمان ، شایسته از نظر گفتار و عمل و شایسته از تمام جهات

قابل توجه این که یک جا ابراهیم خودش تقاضا می کند که در زمره صالحان باشد ، چنان که قرآن از قول او نقل می کند : « رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ اَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ : پروردگارا ! به من علم و دانش مرحمت فرما و مرا به صالحان ملحق کن » (۸۳ / شعراء) .

و در این جا تقاضا می کند که فرزندان صالح به من مرحمت فرما ، چراکه « صالح » وصفی است جامع که تمام شایستگی های یک انسان کامل در آن جمع است .

خداوند نیز این دعا را مستجاب کرد و فرزندان صالحی همچون « اسماعیل » و « اسحاق » به او مرحمت فرمود ، چنان که در آیات بعد همین سوره می خوانیم : « وَ بَشِّرْنَاهُ بِاسْحَاقَ نَبِيٍّ مِّنَ الصَّالِحِينَ : ما او را بشارت دادیم به تولد اسحق پیامبری از صالحان »

(۸۰) سوره صافات

۱۰۱ فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ

ما او (ابراهیم) را به نوجوانی بردبار و پراستقامت بشارت دادیم .

واژه « غلام » به عقیده بعضی به هر کودکی قبل از رسیدن به سن جوانی گفته می شود و بعضی آن را به کودکی که از ده سال گذشته و هنوز به سن بلوغ نرسیده است ، اطلاق کرده اند .

ص: ۵۷

از تعبیرات مختلفی که در لغت عرب آمده ، می توان استفاده کرد که « غلام » حدفاصل میان « طفل » (کودک) و « شاب » (جوان) است که در زبان فارسی از آن تعبیر به « نوجوان » می کنیم .

در تفسیر « حلیم » گفته اند کسی است که در عین توانایی ، در هیچ کاری قبل از وقتش شتاب نمی کند و در کیفر مجرمان عجله ای به خرج نمی دهد ، روحی بزرگ دارد و بر احساسات خویش مسلط است .

« راغب » در « مفردات » می گوید : « حِلْمٌ » به معنی خویشتن داری به هنگام هیجان غضب است و از آن جا که این حالت از عقل و خرد ناشی می شود ، گاه به معنی عقل و خرد نیز به کار رفته و گرنه معنی حقیقی « حلم » همان است که در اول گفته شد ، ضمناً از این توصیف استفاده می شود که خداوند بشارت بقای این فرزند را تا زمانی که به سنی برسد که قابل توصیف به حلم باشد ، داده است و چنان که در آیات بعد خواهیم دید ، او مقام حلیم بودن خود را به هنگام ماجرای « ذبح » نشان داد ، همان گونه که ابراهیم نیز حلیم بودن خود را در آن هنگام و هم در موقع آتش سوزی آشکار ساخت .

جزء بیست و سوم (۸۱)

در آیات گذشته به این جا رسیدیم که ابراهیم بعد از ادای رسالت خویش در بابل ، از آن جا هجرت کرد و نخستین تقاضایش از پروردگار ، این بود که فرزند صالحی به او عطا فرماید ، زیرا تا آن روز صاحب فرزندی نشده بود .

آیه مورد بحث سخن از اجابت این دعای ابراهیم به میان می آورد .

در واقع سه بشارت در این آیه جمع شده است : بشارت تولد

فرزندی پسر ، بشارت رسیدن او به سنین نوجوانی و بشارت به صفت والای حلم .

(۸۲) سوره صافات

ابراهیم در قربانگاه

۱۰۲ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا آبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَيَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ

هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت: فرزندم من در خواب دیدم که باید تو را ذبح کنم، بنگر نظر تو چیست ؟ گفت : پدرم هرچه دستور داری ، اجرا کن ، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت .

بعضی « سعی » را در این جا به معنی عبادت و کار برای خدا دانسته اند ، البته « سعی » ، مفهوم وسیعی دارد که این معنی را نیز شامل می شود، ولی منحصر به آن نیست و تعبیر « مَعَهُ » (با پدرش) نشان می دهد که منظور معاونت پدر ، در امور زندگی است .

سرانجام فرزند موعود ابراهیم طبق بشارت الهی متولد شد و قلب پدر را که در انتظار فرزند صالِح ، سال ها چشم به راه بود ، روشن ساخت ، دوران طفولیت را پشت سر گذاشت و به سنّ نوجوانی رسید .

جزء بیست و سوم (۸۳)

به گفته جمعی از مفسران ، فرزندش در آن وقت ۱۳ ساله بود که ابراهیم خواب عجیب و شگفت انگیزی می بیند که بیانگر شروع یک آزمایش بزرگ دیگر در مورد این پیامبر عظیم الشان است ، در خواب می بیند که از سوی خداوند به او دستور داده شد تا فرزند

ص: ۵۹

یگانه اش را با دست خود قربانی کند و سر ببرد .

ابراهیم وحشت زده از خواب بیدار شد ، می دانست که خواب پیامبران ، واقعیت دارد و از وسوسه های شیطانی دور است ، اما با این حال دو شب دیگر همان خواب تکرار شد که تأکیدی بود بر لزوم این امر و فوریت آن .

می گویند : نخستین بار در شب « ترویبه » (شب هشتم ماه ذی الحجّه) این خواب را دید و در شب های « عرفه » و شب « عید قربان » (نهم و دهم ذی الحجّه) خواب تکرار گردید ، لذا برای او کمترین شکی باقی نماند که این فرمان قطعی خدا است .

(۸۴) سوره صافات

ابراهیم که بارها از کوره داغ امتحان الهی سرفراز بیرون آمده بود ، این بار نیز باید دل به دریا بزند و سر بر فرمان حق بگذارد و فرزندى را که يك عمر در انتظارش بوده و اکنون نوجوانى برومند شده است ، با دست خود سر ببرد .

ولى باید قبل از هر چیز فرزند را آماده این کار کند ، رو به سوى او کرد و گفت : « فرزندم من در خواب دیدم که باید تو را ذبح کنم ، بنگر نظر تو چیست ؟ »

فرزندش که نسخه ای از وجود پدر ایشارگر بود و درس صبر و استقامت و ایمان را در همین عمر کوتاهش در مکتب او خوانده بود ، با آغوش باز و از روی طیب خاطر از این فرمان الهی استقبال کرد و با صراحت و قاطعیت « گفت : پدرم ! هر دستوری به تو داده شده است ، اجرا کن » و از ناحیه من فکر تو راحت باشد که « به خواست خدا مرا از

ص: ۶۰

صابران خواهی یافت .»

جزء بیست و سوم (۸۵)

این تعبیرات و سخنان پدر و پسر ، چه قدر پرمعنی است و چه ریزه کاری هایی در آن نهفته است .

از یک سو پدر با صراحت مسأله ذبح را با فرزند ۱۳ ساله مطرح کرده و از او نظرخواهی می کند ، برای او شخصیت مستقل و آزادی اراده قائل می شود، او هرگز نمی خواهد فرزندش را بفریبد و کورکورانه به این میدان بزرگ امتحان دعوت کند ، او می خواهد فرزند نیز در این پیکار بزرگ با نفس، شرکت جوید و لذت تسلیم و رضا را همچون پدر بچشد .

از سوی دیگر فرزند هم می خواهد پدر در عزم و تصمیمش راسخ باشد ، نمی گوید : مرا ذبح کن ، بلکه می گوید : هر مأموریتی داری ، انجام ده ، من تسلیم امر و فرمان او هستم و مخصوصاً پدر را با خطاب «یا أَبَتِ» (ای پدر) مخاطب می سازد تا نشان دهد این مسأله از عواطف فرزند و پدری ، سرسوزنی نمی کاهد که فرمان خدا حاکم بر همه چیز است .

و از سوی سوم مراتب ادب را در پیشگاه پروردگار ، به عالی ترین وجهی نگه می دارد ، هرگز به نیروی ایمان و اراده و تصمیم خویش تکیه نمی کند ، بلکه بر مشیت خدا و اراده او تکیه می نماید و با این عبارت از او توفیق پایمردی و استقامت می طلبد .

(۸۶) سوره صافات

و به این ترتیب هم پدر و هم پسر ، نخستین مرحله این آزمایش بزرگ را با پیروزی کامل می گذرانند .

۱۰۳ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِ الْجَبِينِ

ص: ۶۱

هنگامی که هر دو تسلیم و آماده شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک نهاد ...

در این میان چه ها گذشت؟ قرآن از شرح آن خودداری کرده و تنها روی نقطه حساس این ماجرای عجیب انگشت می گذارد .

بعضی نوشته اند: فرزند فداکار برای این که پدر را در انجام این مأموریت ، کمک کند و هم از رنج و اندوه مادر بکاهد ، هنگامی که او را در قربانگاه در میان کوه های خشک و سوزان سرزمین « منی » آورد ، به پدر گفت : « پدرم ! ریسمان را محکم ببند تا هنگام اجرای فرمان الهی ،

جزء بیست و سوم (۸۷)

دست و پا نزنم ، می ترسم از پاداشم کاسته شود ، پدر جان ! کارد را تیز کن و با سرعت بر گلویم بگذران تا تحملش بر من (و بر تو) آسان تر باشد ، پدرم ! قبلاً- پیراهنم را از تن بیرون کن که به خون آلوده نشود ، چرا که بیم دارم چون مادرم آن را ببیند ، عنان صبر از کفش بیرون رود » .

آن گاه افزود : « سلامم را به مادرم برسان و اگر مانعی ندیدی ، پیراهنم را برایش ببر که باعث تسلی خاطر و تسکین دردهای او است ، چرا که بوی فرزندش را از آن خواهد یافت و هرگاه دلتنگ شود ، آن را در آغوش می فشارد و سوز درونش را تخفیف خواهد داد » .

لحظه های حساس ، فرا رسید ، فرمان الهی باید اجرا می شد ، ابراهیم که مقام تسلیم فرزند را دید ، او را در آغوش کشید و گونه هایش را بوسه داد و هر دو در این لحظه به گریه افتادند ، گریه ای که بیانگر عواطف و مقدمه شوق لقای خدا بود .

قرآن همین اندازه در عبارتی کوتاه و پرمعنی می گوید : « هنگامی که

هر دو تسلیم و آماده شدند و ابراهیم ، جبین فرزند را بر خاک نهاد...» (فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ) .

(۸۸) سوره صافات

باز قرآن این جا را به اختصار برگزار کرده و به شنونده اجازه می دهد تا با امواج عواطفش ، قصه را همچنان دنبال کند .

« تَلَّهُ » از ماده « تَلَّ » و در اصل به معنی مکان مرتفع است و « جَبِين » به معنی یک طرف صورت است و دو طرف را « جَبینان » می گویند و « تَلَّهُ لِلْجَبِينِ » مفهومی است که او را بر مکان مرتفعی به یک طرف صورت بر زمین افکند .

ابراهیم صورت فرزند را بر خاک نهاد و کارد را به حرکت درآورد و با سرعت و قدرت بر گلوی فرزند گذارد ، درحالی که روحش در هیجان فرو رفته بود و تنها عشق خدا بود که او را در مسیرش بی تردید پیش می برد.

اما کارد پُرنده در گلوی فرزندش کمترین اثری نگذارد ... !

ابراهیم در حیرت فرو رفت ، بار دیگر کارد را به حرکت درآورد ، ولی باز کارگر نیفتاد ، آری ابراهیم « خلیل »

جزء بیست و سوم (۸۹)

می گوید : بَبْر ! اما خداوند « جلیل » فرمان می دهد : تَبْر ! و کارد تنها گوش بر فرمان او دارد .

۱۰۴ وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ

او را ندا دادیم که ای ابراهیم !

۱۰۵ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّءْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

آن چه را در خواب مأموریت یافتی ، انجام دادی ، ما

ص: ۶۳

این گونه نیکوکاران را جزا می دهیم .

این جا است که قرآن با یک جمله کوتاه و پرمعنی به همه انتظارها پایان داده و می گوید : « در این هنگام او را ندا دادیم که ای ابراهیم ! آن چه را در خواب مأموریت یافتی ، انجام دادی ، ما این گونه نیکوکاران را جزا و پاداش می دهیم » .

هم به آن ها توفیق پیروزی در امتحان می دهیم و هم نمی گذاریم فرزند دلبندهشان از دست برود ، آری کسی که سر تا پا تسلیم فرمان ما است و نیکی را به حدّ اعلا رسانده ، جز این پاداشی نخواهد داشت .

(۹۰) سوره صافات

۱۰۶ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ

این مسلمانمتحان مهمّ و آشکاری است .

ذبح کردن فرزند با دست خود ، آن هم فرزندی برومند و لایق برای پدری که یک عمر در انتظار چنین فرزندی بوده ، کار ساده و آسانی نیست ، چگونه می توان دل از چنین فرزندی برکند و از آن بالاتر با نهایت تسلیم و رضا بی آن که خم به ابرو آورد ، به امثال این فرمان بشتابد و تمام مقدمات را تا آخرین مرحله انجام دهد ، به طوری که از نظر آمادگی های روانی و عملی ، چیزی فروگذار نکند ؟

و از آن عجیب تر تسلیم مطلق این نوجوان در برابر این فرمان بود که با آغوش باز و با اطمینان خاطر به لطف پروردگار و تسلیم در برابر اراده او به استقبال ذبح شتافت .

لذا در بعضی از روایات آمده : هنگامی که این کار انجام گرفت ، جبرئیل (از روی اعجاب) صدا زد : « اَللّهُ اَكْبَرُ ، اَللّهُ اَكْبَرُ »
! ...

ص: ۶۴

و فرزند صدا زد: « لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ » ... !

جزء بیست و سوم (۹۱)

و پدر قهرمان فداکار نیز گفت: « اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ » ... ! (۱)

و این شبیه تکبیراتی است که ما در روز عید قربان می گوئیم .

۱۰۷ وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ

ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم .

« فَدَيْنَاهُ » از ماده « فِدَاءٌ » در اصل به معنی قرار دادن چیزی به عنوان بلاگردان و دفع ضرر از شخص یا چیز دیگر است ، لذا مالی را که برای آزاد کردن اسیر می دهند ، « فِدْيَةٌ » می گویند و نیز کفاره ای را که بعضی از بیماران به جای روزه می دهند، به این نام نامیده می شود .

اما برای این که برنامه ابراهیم ناتمام نماند و در پیشگاه خدا قربانی کرده باشد و آرزوی ابراهیم برآورده شود ، خداوند قوچی بزرگ فرستاد تا به جای فرزند ، قربانی کند و سنتی برای آیندگان در مراسم « حج » و سرزمین « مِئِنِ » از خود بگذارد .

۱ « تفسیر قرطبی » و « روح البیان » .

(۹۲) سوره صافات

در این که عظمت این ذبح از چه نظر بوده ، از نظر جسمانی و ظاهری و یا از جهت این که فدای فرزند ابراهیم شد و یا از نظر این که برای خدا و در راه خدا بود و یا از این نظر که این قربانی از سوی خدا برای ابراهیم فرستاده شد ؟

مفسران گفتگوهای فراوانی دارند ، ولی هیچ مانعی ندارد که تمام این جهات در « ذَبْحٍ عَظِيمٍ » جمع و از دیدگاه های

ص: ۶۵

مختلف دارای عظمت باشد .

یکی از نشانه های عظمت این ذبح ، آن است که باگذشت زمان سال به سال وسعت بیشتری یافته و الآن هر سال بیش از یک میلیون نفر به یاد آن ذبح عظیم ، ذبح می کنند و خاطره اش را زنده نگه می دارند .

در این که این قوچ بزرگ چگونه به ابراهیم داده شد ، بسیاری معتقدند : جبرئیل آورد ، بعضی نیز گفته اند : از دامنه کوه های « منی » سرازیر شد ، هرچه بود ، به فرمان خدا و به اراده او بود .

۱۰۸ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ

جزء بیست و سوم (۹۳)

و نام نیک او را در امت های بعد باقی گذاردیم .

او « اسوه » ای شد برای همه آیندگان و « قدوه » ای برای تمام پاکبازان و عاشقان دلداده کوی دوست و برنامه او را به صورت سنت حج در اعصار و قرون آینده و تا پایان جهان ، جاودان نمودیم ، او پدر پیامبران بزرگ ، پدر امت اسلام و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بود

۱۰۹ سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ

سلام بر ابراهیم باد .

۱۱۰ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم .

پاداشی به عظمت دنیا ، پاداشی جاودان در سراسر زمان ، پاداشی در خور سلام و درود خداوند بزرگ .

چگونه خواب ابراهیم می توانست حجت باشد ؟

(۹۴) سوره صافات

در مورد « خواب » و « خواب دیدن » ، سخن بسیار است که در جلد ۹ ، تفسیر نمونه ، ذیل آیه ۴ سوره یوسف ، صفحه ۳۱۱ به بعد ، شرح مبسوطی از آن آورده شده است .

آن چه در این جا لازم است به آن توجه شود ، این است که چگونه ابراهیم ، خواب را حجت دانست و آن را معیار عمل خود قرار داد ؟ در پاسخ این سؤال گاه گفته می شود که خواب های انبیاء ، هرگز خواب های شیطانی یا مولود فعالیت قوه واهمه نیست ، بلکه گوشه ای از برنامه نبوت و وحی آن ها است .

و به تعبیر دیگر ارتباط انبیاء با مصدر وحی ، گاهی به صورت اللقاء به قلب است .

و گاه از طریق دیدن فرشته وحی .

و گاه از راه شنیدن امواج صوتی که به فرمان خدا ایجاد شده .

و گاه از طریق خواب است .

و به این ترتیب خواب های آن ها هیچ گونه خطا و اشتباهی رخ نمی دهد و آن چه در خواب می بینند ، درست همانند چیزی است که در بیداری می بینند .

جزء بیست و سوم (۹۵)

و گاه گفته می شود : که ابراهیم در حال بیداری ، از طریق وحی ، آگاهی یافت که باید به خوابی که در زمینه «ذبح» می بیند ، عمل کند .

و گاه گفته می شود : قرائن مختلفی که در این خواب بود و از جمله این که در سه شب متوالی عینا تکرار شد ، برای او علم

ص: ۶۷

و یقین ایجاد کرد که این یک مأموریت الهی است و نه غیر آن .

به هر حال همه این تفسیرها ممکن است صحیح باشد و منافاتی باهم ندارد و مخالف ظواهر آیات نیز نمی باشد .

وسوسه های شیطان در روح بزرگ ابراهیم اثر نگذاشت

از آن جا که امتحان ابراهیم یکی از بزرگ ترین امتحانات در طول تاریخ بود ، امتحانی که هدفش این بود که قلب او را از مهر و عشق غیرخدا تهی کند و عشق الهی را در سراسر قلب او پرتوافکن سازد ، طبق بعضی از روایات، شیطان به دست و پا افتاد کاری کند که ابراهیم

(۹۶) سوره صافات

از این میدان پیروزمند بیرون نیاید ، گاه به سراغ مادرش « هاجر » آمد و به او گفت : می دانی ابراهیم ، چه در نظر دارد ؟ می خواهد فرزندش را امروز سر ببرد .

هاجر گفت : برو سخن محال نگو که او مهربان تر از این است که فرزند خود را بکشد ، اصولاً مگر در دنیا انسانی پیدا می شود که فرزند خود را با دست خود ذبح کند ؟

شیطان به وسوسه خود ادامه داد و گفت : او مدعی است خدا دستور داده .

هاجر گفت : اگر خدا دستورش داده ، پس باید اطاعت کند و جز رضا و تسلیم ، راهی نیست .

گاهی به سراغ « فرزند » آمد و به وسوسه او مشغول شد ، از آن هم نتیجه ای نگرفت ، چون اسماعیل را یکپارچه تسلیم و رضا یافت .

سرانجام به سراغ « پدر » آمد و به او گفت : ابراهیم خوابی را

ص: ۶۸

که دیدی ، خواب شیطانی است ، اطاعت شیطان مکن .

جزء بیست و سوم (۹۷)

ابراهیم بنده مؤمن خدا

۱۱۱ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ

او (ابراهیم) از بندگان باایمان ما است.

درحقیقت این جمله دلیلی است برآن چه گذشت و این واقعیت را بیان می کند که اگر ابراهیم همه هستی و وجود خویش و حتی فرزند عزیزش را یک جا در طَبَقِ اخلاص گذارد و فدای راه معبود خویش کرد ، به خاطر ایمان عمیق و قویش بود .

آری همه این ها از جلوه های ایمان است و ایمان چه جلوه های عجیبی دارد .

در ضمن این تعبیر به ماجرای ابراهیم و فرزندش ، گسترش و تعمیم می دهد و آن را از صورت یک واقعه شخصی و خصوصی بیرون می آورد و نشان می دهد هرکجا ایمان است ، ایثار و عشق و فداکاری و گذشت است . ابراهیم همان را می پسندید که خدا می پسندید و همان را می خواست که خدا می خواست و هر مؤمنی می تواند چنین باشد .

(۹۸) سوره صافات

۱۱۲ وَ بَشِّرْهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ

ما او را به اسحاق ، پیامبری صالح ، بشارت دادیم .

در این جا بار دیگر به عظمت مقام صالحان برخورد می کنیم که درتوصیف اسحاق می فرماید: « می بایست پیامبر شود و از صالحان گردد » و چه والا است مقام صالحان در پیشگاه خداوند بزرگ .

۱۱۳ وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَى إِسْحَاقَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ

ص: ۶۹

ما به « او » و « اسحاق » برکت دادیم و از دودمان آن ها افرادی نیکوکار به وجود آمدند و افرادی که آشکارا به خود ستم کردند .

« بَرَكَةٌ » در اصل از « بَرَكٌ » به معنی سینه شتر است و هنگامی که شتر ، سینه خود را بر زمین می افکند ، همین ماده در مورد او به کار می رود (بَرَكٌ الْبَعِيرُ) .

و تدریجا این ماده در معنی ثبوت و دوام چیزی به کار رفته است ،

جزء بیست و سوم (۹۹)

برکه آب را نیز از آن جهت « بَرَكَةٌ » گویند که آب در آن ثابت است و « مُبَارَكٌ » را از این نظر « مُبَارَكٌ » می گویند که خیر آن باقی و برقرار است .

از این جا روشن می شود که آیه مورد بحث اشاره به ثبوت و دوام نعمت های الهی بر ابراهیم و اسحاق (و خاندانشان) می باشد و یکی از برکاتی که خداوند بر ابراهیم و اسحاق داد ، این بود که تمام انبیای بنی اسرائیل از دودمان اسحاق به وجود آمدند ، درحالی که پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله از دودمان اسماعیل است .

اما برای این که توهم نشود که این برکت در خاندان ابراهیم ، جنبه نَسَب و قبیله دارد، بلکه در ارتباط بامذهب و مکتب و ایمان است، در آخر آیه می افزاید : « از دودمان این دو، افرادی نیکوکار به وجود آمدند و هم افرادی که به خاطر عدم ایمان ، آشکارا به خود ستم کردند » (مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ) .

« مُحْسِنٌ » در این جا به معنی مؤمن و مطیع فرمان خدا است و چه

احسان و نیکوکاری از این برتر تصور می شود؟ و «ظالم» به معنی

(۱۰۰) سوره صافات

کافر و گنهگار است و تعبیر به «لِنَفْسِهِ» اشاره به این است که کفر و گناه در درجه اول، ظلم بر خویشتن است، آن هم ظلمی واضح و آشکار.

و به این ترتیب آیه فوق به گروهی از یهود و نصاری که افتخار می کردند ما از فرزندان انبیاء هستیم، پاسخ می گوید: که پیوند خویشاوندی به تنهایی افتخار نیست، مگر این که در سایه پیوند فکری و مکتبی قرار گیرد.

پایان سوره صافات

ص: ۷۱

سوره ص

سوره ص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ صَا وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ

ص ، سوگند به قرآنی که متضمن ذکر است (که این کتاب اعجاز الهی است) .

در نخستین آیه این سوره به حرف "ص" که یکی از حروف مقطعه است ، برخورد می کنیم و همان گفتگوهای پیشین در تفسیر این حروف مقطعه مطرح می شود که آیا این ها اشاره به عظمت قرآن مجید است که از مواد ساده ای همچون حروف الفبا تشکیل شده با محتوایی که جهان انسانیت را دگرگون می سازد ؟ و این قدرت نمایی عجیب خدا است که از آن مواد ساده ، چنین ترکیب شگرفی به وجود آورده است .

شرح بیشتر پیرامون تفسیر حروف مقطعه را می توانید در آغاز سوره های بقره ، آل عمران و اعراف (در جلد های اول و دوم و ششم

(۱۰۲) سوره ص

تفسیر نمونه) مطالعه فرمایید. قرآن هم خودش ذکر است و دارای ذکر . « ذِکْرٌ » به معنی یادآوری و زدودن زنگار غفلت از صفحه دل، یاد خدا، یاد نعمت های او ، یاد دادگاه بزرگ رستاخیز و یاد هدف خلقت انسان. آری عامل مهم بدبختی انسان ها ، فراموشی و غفلت است و قرآن مجید آن را زایل می کند. آری بلای بزرگ گمراهان و گنهکاران ، همان فراموشی است ، تا آن جا که حتی خویشن و ارزش های وجودی خویش را فراموش می کنند ، چنان که در آیه ۱۹ سوره حشر آمده :

ص: ۷۲

« وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ : مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند ، خداوند خودشان را نیز از یادشان برد ، آن ها فاسقانند .» و قرآن وسیله ای برای شکافتن این پرده های نسیان و نوری برای برطرف ساختن ظلمات غفلت و فراموش کاری است ، آیاتش انسان را به یاد خدا و معاد می اندازد و جمله هایش ، انسان را به ارزش های وجودی خویش آشنا می سازد .

احزاب ششگانه جاهلیت و عذاب خاص هر کدام از آن ها

جزء بیست و سوم (۱۰۳)

۱۲ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ

قبل از آن ها قوم نوح و عاد و فرعون صاحب قدرت (پیامبران ما را) تکذیب کردند .

۱۳ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمَ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ

و قوم ثمود و لوط و اصحاب الایکه (قوم شعیب) ، این ها احزابی بودند (که به تکذیب پیامبران برخاستند) .

این ها شش گروه از احزاب جاهلی و بت پرست بودند که برضد پیامبران بزرگی قیام کردند و آن چه در توان داشتند ، در تکذیب و آزار پیامبران و مؤمنان به کار گرفتند ، اما سرانجام عذاب الهی دامانشان را گرفت و همچون مزرعه خشک شده ، آن ها را درو کرد .

قوم « نوح » در برابر این پیامبر عظیم الشان ؛ آن ها با طوفان و باران های سیلابی نابود شدند .

قوم عاد در مقابل حضرت « هود » ؛ این قوم با تندبادی کوبنده از بین رفتند .

ص: ۷۳

فرعون در برابر « موسی » و « هارون » ؛ آن ها با امواج رود نیل منهدم شدند .

قوم ثمود در برابر « صالح » ؛ این قوم با صاعقه ای عظیم (صیحه ای آسمانی) نابود شدند .

قوم لوط در برابر حضرت « لوط » ؛ آن ها با زلزله ای وحشتناک توأم با بارانی از سنگ های آسمانی از بین رفتند .

و اصحاب الایکه در برابر « شعیب » ؛ این ها با صاعقه ای مرگبار منهدم شدند .

« آب » و « باد » و « خاک » و « آتش » که وسایل اصلی زندگی انسان را تشکیل می دهند، مأمور مرگ آن ها شدند و چنان

طومار عمر این سرکشان یاغی را درهم نوردیدند که اثری از آن ها باقی نماند .

این مشرکان مکه باید بیندیشند نسبت به این اقوام ، گروه کوچکی بیش نیستند ، چرا از خواب غفلت بیدار نمی شوند ؟

توصیف فرعون به « ذُو الْأَوْتَاد » (صاحب میخ های محکم) که در آیات فوق صریح تر و در آیه ۱۰ سوره فجر آمده است ،

کنایه از استحکام قدرت فرعون و فرعونیان است ، این تعبیر در سخنان روزمره نیز به معنی استحکام به کار می رود ، گفته می

شود : « فلان کس میخ هایش محکم است » یا « میخ های این کار ، کوبیده شده » و یا « چهار میخه شده است » چراکه همیشه

برای استحکام بنا یا خیمه ها ، از انواع میخ ها استفاده می کنند .

جزء بیست و سوم (۱۰۵)

« اَیْکَه » به معنی درخت و « أَصْحَابُ الْأَیْکَه » همان قوم حضرت

شعیب هستند که در سرزمینی پر آب و مشجر در میان حجاز و شام زندگی می کردند . (در جلد ۱۱ تفسیر نمونه ، ذیل آیه ۷۸ سوره حجر ، در مورد این مسأله به طور مشروح سخن گفته شده است) .

۱۴ إِنَّ كُلَّ الْكَاذِبِ الرُّسُلِ فَحَقَّ عِقَابِ

هریک از این گروه ها رسولان را تکذیب کردند و عذاب الهی درباره آن ها تحقق یافت .

تاریخ نشان می دهد که چگونه هر گروهی از آن ها به بلایی جان سپردند و در مدت کوتاهی شهر و دیارشان به ویرانه ای تبدیل شد و نفراتشان به جسدهایی بی روح .

(۱۰۶) سوره ص

۱۵ وَ مَا يَنْظُرُ هُوَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقِ

این ها (با این اعمالشان) انتظاری جز این نمی کشند که یک صیحه آسمانی فرود آید ، صیحه ای که در آن بازگشت نیست) و همگی را نابود سازد) .

« فَوَاقِ » به طوری که بسیاری از اهل لغت و تفسیر گفته اند ، در اصل به معنی فاصله ای است که در میان دو مرتبه نوشیدن شیر از پستان می باشد ، زیرا هنگامی که شیر به طور کامل دوشیده شود ، کمی باید صبر کرد تا مجددا شیر در پستان جمع شود .

و نیز از آن جا که این فاصله برای بازگشت شیر به پستان است ، این تعبیر به معنی بازگشت و رجوع نیز آمده است و از همین جهت بهبودی مریض را « إِفَاقَه » می گویند ، چرا که سلامت و تندرستی به او بازمی گردد .

ص: ۷۵

آیا این مشرکان مکه با این کارهای خود، سرنوشتی بهتر از آن اقوام گذشته می توانند داشته باشند؟ در حالی که اعمال آن ها همان اعمال است و سنت خداوند همان سنت؟

این بی خبران با تکذیب و انکار آیات الهی و نسبت های ناروا درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اصرار و لجاجت بر بت پرستی، ظلم و فساد، گویی در انتظار عذاب الهی نشسته اند، عذابی که خرمن عمر آن ها را بسوزاند و یا صیحه ای که به عمر جهان پایان دهد و آن ها را به راهی غیر قابل بازگشت ببرد.

این صیحه وحشتناک هیچ گونه بازگشت و راحت و آرامش و سکونی در آن نیست و هنگامی که تحقق یافت، همه درها به روی انسان بسته می شود، نه پشیمانی سودی دارد، نه امکان جبران موجود است و نه فریادها به جایی می رسد.

۱۶ وَ قَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ

آن ها (از روی خیره سری) گفتند: پروردگارا! نصیب ما را از عذابت هرچه زودتر قبل از روز حساب به ما ده.

(۱۰۸) سوره ص

«قِط» در اصل به معنی چیزی است که از عرض بریده می شود و «قَدْ» به معنی چیزی است که از طول بریده می شود و از آن جا که نصیب و سهمیه معین هر کس، گویی چیزی مقطوع و بریده شده است، این واژه در معنی سهم نیز به کار رفته است.

این کوردلان مغرور آن چنان مست باده غرور بودند که حتی عذاب الهی و دادگاه عدلش را به باد مسخره گرفتند و می گفتند: چرا

ص: ۷۶

سهمیه عذاب ما تأخیر کرد؟ چرا خدا زودتر سهمیه ما را نمی دهد؟

در میان اقوام پیشین این چنین سبک مغزان از خودراضی نیز کم نبودند، اما در لحظه گرفتاری در چنگال عذاب الهی، مانند حیوانات نعره می کشیدند و کسی به فریادشان نمی رسید.

« جهل » و « غرور » دو صفت بسیار زشت و مذموم است که غالباً از یکدیگر جدانمی شود؛ جاهلان، مغرورند و مغروران، جاهل و آثار این دو در مشرکان عصر جاهلیت فراوان به چشم می خورد.

جزء بیست و سوم (۱۰۹)

از زندگی داوود درس بیاموز

۱۷ اِصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُوْنَ وَ اذْكُرْ عِبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاَيْدِ اِنَّهُ اَوَّابٌ

در برابر آن چه می گویند، شکیبای باش و به خاطر بیاور بنده ما داوود صاحب قدرت و توبه کار را.

« اَیْد » جمع « یَد » به معنی دست می باشد، سپس به مناسبت این که دست، مظهر قدرت و بخشیدن نعمت و سلطه و مالکیت است، در همه این معانی به کار رفته است.

و داوود به هر دو معنی « ذَا الْاَيْدِ » بود، نیروی جسمانی اش در حدی بود که در میدان جنگ بنی اسرائیل باجالوت جبار ستمگر، با یک ضربه نیرومند به وسیله سنگی که از فلاخن رها کرد، جالوت را از بالای مرکب به روی خاک افکند و در خون خود غلطید. بعضی نوشته اند: سنگ سینه او را شکافت و از آن طرف بیرون آمد.

و از نظر قدرت سیاسی، حکومتی نیرومند داشت که با قدرت

ص: ۷۷

تمام در برابر دشمنان می ایستاد ، حتی گفته اند : در اطراف محراب عبادت او ، هزاران نفر شب تا به صبح به حال آماده باش بودند .

و از نظر قدرت معنوی و اخلاقی و نیروی عبادت چنان بود که بسیاری از شب را بیدار بود و به عبادت پروردگار مشغول و نیمی از روزهای سال را روزه می گرفت .

از نظر نعمت ها ، خداوند انواع نعم ظاهری و باطنی را به او ارزانی داشته بود ، خلاصه این که داوود مردی بود نیرومند در جنگ ها، در عبادت ، در علم و دانش و در حکومت و هم صاحب نعمت فراوان .

« اَوَاب » از ماده « اَوْب » به معنی بازگشت اختیاری به سوی چیزی است و از آن جا که « اَوَاب » صیغه مبالغه می باشد ، اشاره به این است که او بسیار به سوی پروردگارش بازگشت می کرد و از کوچک ترین غفلت و ترک اولی توبه می نمود .

۱۸ اِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْاِشْرَاقِ

ما کوه ها را مسخر او ساختیم که هر شامگاه و صبحگاه با او تسبیح می گفتند .

جزء بیست و سوم (۱۱۱)

۱۹ وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَّهُ اَوَابٌ

پرنده گان را نیز دستجمعی مسخر او کردیم (تاهمراه او تسبیح خدا گویند) و همه این ها بازگشت کننده به سوی او بودند .

در این که همصدا شدن کوه ها و پرنده گان با داوود ، چگونه بوده است ، باید گفت : این تسبیح توأم با صدای ظاهری و همراه با نوعی درک و شعور بوده که در باطن ذرات عالم است ، طبق این نظر تمامی

موجودات جهان از یک نوع عقل و شعور برخوردارند و هنگامی که صدای دل انگیز این پیامبر بزرگ را به وقت مناجات می شنیدند، با او همصدا می شدند و غلغله تسیح آن ها درهم می آمیخت .

این از قدرت خدا بعید نیست ، این زمزمه ای بود که در درون این موجودات جهان و در مکنون باطن آن ها همیشه جریان داشت ، اما خداوند به نیروی اعجاز آن را برای داوود ظاهر می ساخت ، همان گونه که در مورد تسیح سنگریزه در کف پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز مشهور است .

(۱۱۲) سوره ص

۲۰ وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ اتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلَ الْخِطَابِ

و حکومت او را استحکام بخشیدیم، هم دانش به او دادیم و هم داوری عادلانه .

« حِكْمَه » در این جا به معنی علم و دانش و نیروی تدبیر امور کشور یا مقام نبوت و یا همه این ها است .

تعبیر از داوری به « فَضِيلَ الْخِطَابِ »، به خاطر آن است که « خِطَابِ » همان گفتگوهای طرفین نزاع است و « فَضِيلَ » به معنی قطع وجدایی است .

و می دانیم گفتگوهای صاحبان نزاع هنگامی قطع خواهد شد که داوری صحیحی بین آن ها بشود، لذا این تعبیر به معنی قضاوت عادلانه آمده است .

این احتمال در تفسیر این جمله نیز وجود دارد که خداوند منطق نیرومندی که از فکر بلند و عمق اندیشه ، حکایت می کرد ، در اختیار داوود گذارد ، نه تنها در مقام داوری ، که در همه جا سخن آخر و آخرین سخن را بیان می کرد .

ص: ۷۹

ده صفت برجسته حضرت داوود

بعضی از مفسران از چند آیه فوق ، ۱۰ موهبت بزرگ الهی برای داوود استفاده کرده اند که هم مقام والای این پیامبر را روشن می کند و هم ویژگی های یک انسان کامل را ؛

به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با آن عظمت مقام، دستور می دهد که در صبر و شکیبایی به داوود اقتدا کند و از تاریخ او کمک گیرد (اِصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ) .

او را به مقام عبودیت و بندگی توصیف می کند و در واقع نخستین ویژگی او را همین مقام عبودیتش می شمرد (عَبَدْنَا دَاوُدَ) . نظیر این معنی را در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مسأله معراج می خوانیم ، آن جا که می گوید : « سُبْحَانَ الَّذِي اَسْرَى بِعَبْدِهِ ... : منزه است خداوندی که بنده خود را شبانه حرکت داد » (۱ / اسراء) .

او دارای قوت و قدرت بر اطاعت پروردگار و پرهیز از گناه و تدبیر امور مملکت بود (ذَا الْاٰیٰتِ) همان گونه که در مورد پیغمبر

(۱۱۴) سوره ص

گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز می خوانیم: « هُوَ الَّذِي اٰتٰكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ : او کسی است که تو را با یاری خود تقویت کرد ، همچنین به وسیله مؤمنان » (۶۲ / انفال) .

او را به اَوَاب بودن که مفهومی بازگشت مکرر و رجوع پی در پی به ساحت قدس خداوند است، توصیف می کند (اِنَّهُ اَوَابٌ) .

تسخیر کوه ها با او در تسبیح صبحگاهان و شامگاهان را از افتخاراتش می شمرد (اِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ

ص: ۸۰

مَعَهُ يُسَبِّحُنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ .

هم آوازی پرندگان با او در نیایش و تسبیح خدا را یکی از مواهب خدادادی او می شمرد (وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً) .

نه تنها در آغاز با او هم صدا بودند که هر بار او به تسبیح خدا بازمی گشت ، با او هم آواز می شدند (كَلُّ لَّهُ أَوَّابٌ) .

خداوند ملک و حکومتی به او داد که پایه های آن را محکم ساخته بود و وسایل مادی و معنوی برای نیل به این مقصود را در اختیارش گذارده بود (وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ) .

جزء بیست و سوم (۱۱۵)

سرمایه دیگر خدادادیش علم و دانش فوق العاده بود ، همان علم و دانشی که هر جا باشد ، منبع خیر کثیر و سرچشمه هر نیکی و برکت است (وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ) .

و بالاخره منطقی نیرومند و گفتاری مؤثر و نافذ ، و قدرت بر داوری قاطع و عادلانه به او ارزانی شده بود (وَ فَضَّلَ الْخِطَابِ) .(۱)

و به راستی پایه های هیچ حکومتی بدون این صفات؛ علم، قدرت منطق، تقوای الهی، توانایی بر ضبط نفس و نیل به مقام عبودیت پروردگار محکم نمی شود .

۷۱ اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ اِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ

به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به ملائکه

ص: ۸۱

۱- « تفسیر کبیر فخر رازی » ، جلد ۲۶ ، صفحه ۱۸۳ ، ذیل آیات مورد بحث .

گفت : من بشری را از گِل می آفرینم .

(۱۱۶) سوره ص

۷۲ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ

هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خودم در آن دمیدم ، برای او سجده کنید

۷۳ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ

در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند .

به این ترتیب آفرینش انسان پایان پذیرفت ، « روح خدا » و « گِل تیره » به هم آمیختند و موجودی عجیب و بی سابقه که قوس صعودی و نزولیش هر دو بی انتها بود ، آفرینش یافت و موجودی با استعداد فوق العاده که می توانست شایسته مقام « خلیفه الهی » باشد ، قدم به عرصه هستی گذاشت « و در آن هنگام همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند » .

شیطان تکبر کرد و رانده درگاه خدا شد

۷۴ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ

جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود .

جزء بیست و سوم (۱۱۷)

بدترین بلای جان انسان نیز همین کبر و غرور است که پرده های تاریک جهل را بر چشم بینای او می افکند و او را از درک حقایق محروم می سازد ، او را به تمرد و سرکشی وامی دارد و از صف مؤمنان که صف بندگان مطیع خدا است ، بیرون می افکند و در صف کافران که صف یاغیان و طاغیان است ، قرار می دهد ، آن گونه که ابلیس را قرار داد .

۷۵ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِ

ص: ۸۲

گفت: ای ابلیس! چه چیز مانع تو از سجده کردن بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم، گردید؟ آیا تکبر کردی، یا از برترین بودی؟ (بالاتر از این که فرمان سجود به تو داده شود).

بدیهی است تعبیر به «يَدَيَّ» (دو دست) به معنی دست های حسی نیست که او از هرگونه جسم و جسمانیت پاک و منزّه است، بلکه دست، در این جا کنایه از قدرت است، چرا که انسان معمولاً قدرت خود را با دست اعمال می کند، لذا در تعبیرات روزمره این کلمه در معنی قدرت، فراوان به کار می رود، گفته می شود؛ «فلان کشور در دست فلان گروه است»، یا «فلان معبد و ساختمان بزرگ به دست فلان کس ساخته شده»، گاه گفته می شود؛ «دست من کوتاه است یادست تو پر است».

(۱۱۸) سوره ص

دست در هیچ کدام از این استعمالات به معنی عضو مخصوص نیست، بلکه تمام این ها کنایه از قدرت و سلطه است.

و از آن جا که انسان کارهای مهم را با دو دست انجام می دهد و به کار گرفتن دو دست، نشانه نهایت توجه و علاقه انسان به چیزی است، ذکر این تعبیر در آیه فوق کنایه از عنایت مخصوص پروردگار و اعمال قدرت مطلقه اش در آفرینش انسان است.

سپس می افزاید: «اسْتَكْبَرَتْ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِيْنَ».

بدون شك احدی نمی تواند ادعا کند که قدر و منزلتش مافوق این است که برای خدا سجده کند (یا برای آدم به فرمان خدا) بنابراین

ص: ۸۳

تنها راهی که باقی می ماند ، همان احتمال دوم یعنی تکبر است .

جزء بیست و سوم (۱۱۹)

آتش کبر و غرور سرمایه هستی را می سوزاند

۷۶ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ

گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریده ای و او را از گِل .

ابلیس معتقد بود برتر از آن است که چنین دستوری به او داده شود، لذا باکمال جسارت به مقام استدلال در مخالفتش با فرمان خدا برآمد و گفت : « من از او (آدم) بهترم، چرا که مرا از آتش آفریده ای و او را از گِل » .

او در واقع می خواست به پندار خویش فرمان پروردگار را نفی کند.

به فرموده علی در خطبه ۱۹۲ « نهج البلاغه » : « ای بندگان خدا به آن چه خداوند در مورد ابلیس انجام داد ، عبرت گیرید که اعمال طولانی و کوشش های فراوان او را درحالی که شش هزار سال عبادت کرده بود به خاطر یک ساعت تکبر بر باد داد ، پس چگونه ممکن است کسی همان کار ابلیس را انجام دهد و از غضب خداوند در امان بماند ؟ »

آری یک بنای مهم و معظم را باید در سالیان دراز ساخت ، ولی ممکن است آن را در یک لحظه با یک بمب قوی به ویرانی کشید .

(۱۲۰) سوره ص

۷۷ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَانْكَرَجِيمٌ

فرمود : از آسمان ها (و از صفوف ملائکه) خارج شو که تو رانده درگاه منی .

۷۸ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

و مسلمانعت من بر تو تا روز قیامت خواهد بود .

« رَجِيم » از ماده « رَجِمَ » به معنی سنگسار کردن است و چون

ص: ۸۴

لازمه آن طرد می باشد ، گاه در این معنی به کار می رود .

آری این نامحرم باید از این جا بیرون رود که دیگر جای او نیست، این جا جای پاکان و مقربان است ، نه جای آلودگان و سرکشان و تاریک دلان .

۷۹ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

عرض کرد: پروردگار من! مرا تاروژی که انسان ها برانگیخته می شوند ، مهلت ده .

مهم این است که انسان هنگامی که از اعمال زشت خود نتیجه شومی می گیرد ، بیدار شود و به فکر جبران بیفتد ، اما چیزی خطرناک تر از آن نیست که همچنان بر مرکب غرور و لجاج سوار گردد و به مسیر خود به سوی پرتگاه ادامه دهد ، این جا است که لحظه به لحظه فاصله او از صراط مستقیم بیشتر می شود و این همان سرنوشت شومی بود که دامن « ابلیس » را گرفت .

جزء بیست و سوم (۱۲۱)

این جا بود که « حسد » تبدیل به « کینه » شد ، کینه ای سخت و ریشه دار ، در حقیقت او می خواست تا آخرین فرصت ممکن به اغوای فرزندان آدم پردازد ، چراکه روز رستاخیز پایان دوران تکلیف است و دیگر وسوسه و اغوا مفهومی ندارد ، علاوه بر این با این درخواست مرگ را از خود دور کند و تا قیامت زنده بماند ، هرچند همه جهانیان از دنیا بروند .

ص: ۸۵

(۱۲۲) سوره ص

۸۰ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ

فرمود: تو از مهلت داده شدگانی.

۸۱ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ

ولی تا روز و زمان معینی.

بسیاری سؤال می کنند که اگر انسان برای تکامل و نایل شدن به سعادت از طریق بندگی خدا آفریده شده، وجود شیطان که یک موجود ویرانگر ضد تکاملی است، چه دلیلی می تواند داشته باشد؟ آن هم موجودی هوشیار، کینه توز، مکار، پرفریب و مصمم.

اما اگر اندکی بیشتر بیندیشیم، خواهیم دانست که وجود این دشمن نیز کمکی است به پیشرفت تکامل انسان ها.

راه دور نرویم، همیشه نیروهای مقاوم در برابر دشمنان سرسخت جان می گیرند و سیر تکاملی خود را می پیمایند.

فرماندهان و سربازان ورزیده و نیرومند کسانی هستند که در جنگ های بزرگ با دشمنان سرسخت درگیر بوده اند.

جزء بیست و سوم (۱۲۳)

سیاستمداران باتجربه و پر قدرت آن ها هستند که در کوره های سخت بحران های سیاسی با دشمنان نیرومندی دست و پنجه نرم کرده اند.

قهرمانان بزرگ کشتی آن ها هستند که با حریف های پر قدرت و سرسخت زور آزمایی کرده اند.

بنابراین چه جای تعجب که بندگان بزرگ خدا با مبارزه مستمر و

پی گیر در برابر « شیطان » روز به روز قوی تر و نیرومند تر شوند .

دانشمندان امروز در مورد فلسفه وجود میکروب های مزاحم می گویند : « اگر آن ها نبودند ، سلول های بدن انسان در یک حالت سستی و کِرخی فرو می رفتند و احتمالاً نمو بدن انسان ها از ۸۰ سانتی متر تجاوز نمی کرد ، همگی به صورت آدم های کوتوله بودند و به این ترتیب انسان های کنونی با مبارزه جسمانی با میکروب های مزاحم ، نیرو و نمو بیشتری کسب کرده اند .
و چنین است روح انسان در مبارزه با شیطان و هوای نفس .

(۱۲۴) سوره ص

اما این بدان معنا نیست که شیطان وظیفه دارد بندگان خدا را اغوا کند، شیطان از روز اول خلقتی پاک داشت ، مانند همه موجودات دیگر، انحراف و انحطاط و بدبختی و شیطنت با اراده و خواست خودش به سراغش آمد ، بنابراین خداوند ابلیس را از روز اول شیطان نیافرید ، او خودش خواست شیطان باشد ، ولی در عین حال شیطنت او نه تنها زیانی به بندگان حق طلب نمی رساند ، بلکه نردبان ترقی آن ها است . منتها این سؤال باقی می ماند که چرا درخواست او را درباره ادامه حیاتش پذیرفت و چرا فوراً نابودش نکرد ؟

پاسخ این سؤال همان است که در بالا گفته شد و به تعبیر دیگر ؛ عالم دنیا میدان آزمایش و امتحان است (آزمایشی که وسیله پرورش و تکامل انسان ها است) و می دانیم آزمایش جز در برابر دشمنان سرسخت و طوفان ها و بحران ها امکان پذیر نیست .

البته اگر شیطان هم نبود ، هوای نفس و وسوسه های نفسانی ، انسان

ص: ۸۷

را در بوته آزمایش قرار می داد ، اما با وجود شیطان ، این تنور آزمایش ، داغ تر شد ، چرا که شیطان عاملی است از برون و هوای نفس عاملی است از درون .

جزء بیست و سوم (۱۲۵)

۸۲ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

گفت : به عزت سوگند همه آن ها را گمراه خواهم کرد .

سوگند به « عزت » برای تکیه بر قدرت و اظهار توانایی است و این تأکیدهای پی در پی (قسم از یک سو و "نون" تأکید ثقیله از سوی دیگر و کلمه " أَجْمَعِينَ " از سوی سوم) نشان می دهد که او نهایت پافشاری را در تصمیم خویش داشته و دارد و تا آخرین نفس بر سر گفتار خود ایستاده است .

شیطان بر بندگان شایسته خدا تسلط ندارد

۸۳ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ

مگر بندگان خالص تو از میان آن ها .

ولی متوجه این واقعیت بود که گروهی از بندگان خاص خدا به هیچ قیمتی در منطقه نفوذ و حوزه وسوسه او قرار نمی گیرند ، لذا ناچار آن ها را از گفتار بالا استثناء کرد .

(۱۲۶) سوره ص

همان ها که در راه معرفت و بندگی تو از روی اخلاص و صدق و صفا گام برمی دارند ، تو نیز آن ها را پذیرا شده ای ، خالصشان کرده ای و در حوزه حفاظت خود قرار داده ای ، تنها این گروهند که من به آن ها دسترسی ندارم ، و گرنه بقیه را به دام خود خواهم افکنند .

اتفاقا این حدس و گمان ابلیس درست از آب درآمد و هرکس

ص: ۸۸

به نحوی در دام او گرفتار شد و جز «مُخْلِصِينَ» از آن نجات نیافتند، همان گونه که قرآن در آیه ۲۰ سوره سبأ می فرماید: «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ : گمان ابلیس درباره آن ها به واقعیت پیوست و جز گروهی از مؤمنان همه از او پیروی کردند .»

آخرین سخن درباره ابلیس

۸۴ قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ

فرمود : به حق سوگند و حق می گویم .

۸۵ لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ

جزء بیست و سوم (۱۲۷)

که جهنم را از تو و پیروانت همگی پرخواهم کرد .

آن چه از آغاز سوره تا به این جا بوده ، همه حق بوده است و آن چه پیامبران بزرگی که گوشه ای از زندگیشان در این سوره آمده ، به خاطر آن پیکار و مبارزه کردند ، حق بوده ، سخن از قیامت و عذاب دردناک طاغیان و انواع مواهب بهشتیان که در این سوره به میان آمد ، همه حق بود ، پایان سوره نیز حق است و خداوند به حق سوگند یاد می کند و حق می گوید که جهنم را از شیطان و پیروانش پر می کند تا در برابر حرف ابلیس در مورد اغوای انسان ها که با قاطعیت ادا شد ، پاسخ قاطعی بیان فرموده باشد و تکلیف همه را روشن کند .

پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال مزد و تشکر نیست

۸۶ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ

بگو: (ای پیامبر) من از شما هیچ پاداشی نمی طلبم و من از متکلفین نیستم (سخنانم روشن و همراه با دلیل است) .

و به این ترتیب به بهانه های جوینان پایان می دهد و روشن می سازد که من تنها طالب نجات و سعادت شما هستم ، نه پاداش مادی از شما می خواهم ، نه معنوی ، نه تقدیر و نه شکرگزاری ، نه مقام و نه حکومت ، پاداش من تنها بر خدا است .

(۱۲۸) سوره ص

این خود یکی از دلایل صدق پیامبر صلی الله علیه و آله است ، چراکه مدعی دروغین ، برای مطامعی دعوی خود را مطرح می کند و مطامعش از خلال سخنانش به هر صورت آشکار خواهد شد .

در مرحله دوم می گوید : « من از متکلفین نیستم » ، سخنانم مقرون به دلیل و منطق است و هیچ گونه تکلفی در آن وجود ندارد ، عباراتم روشن و سخنانم خالی از هر گونه ابهام و پیچیدگی است .

متکلف کیست ؟

در روایات اسلامی بحث های فراوانی درباره نشانه های « متکلفین » و علایم آن ها آمده است ؛

در حدیثی که در « جوامع الجامع » از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده ، می خوانیم : «لِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ ؛ يُنَازِعُ مَنْ فَوْقَهُ وَ يَتَعَاطَى

جزء بیست و سوم (۱۲۹)

ما لا يَنَالُ وَ يَقُولُ ما لا يَعْلَمُ : متکلف سه نشانه دارد ؛ پیوسته با کسانی که مافوق او هستند ، نزاع و پرخاشگری می کند و به دنبال اموری است که به آن هرگز نمی رسد و سخن از مطالبی می گوید که از آن آگاهی ندارد . (۱)

ص: ۹۰

این (قرآن) وسیله تذکر برای همه جهانیان است .

آری مهم آن است که مردم از غفلت به در آیند و به تفکر و اندیشه پردازند ، چراکه راه روشن و نشانه های آن آشکار است و در درون جان انسان فطرت پاکی است که به او جهت می دهد و به خط توحید و تقوا می کشاند ، مهم بیداری است و رسالت اصلی پیامبران و کتب آسمانی همین است .

۱ « المیزان » ، جلد ۱۷ ، صفحه ۲۴۳ .

(۱۳۰) سوره ص

و خبر آن را بعد از مدتی می شنوید .

ممکن است شما این سخنان را جدی نگیرید و بی اعتنا از کنار آن بگذرید ، اما به زودی صدق گفتار من آشکار خواهد شد ، هم در این جهان در میدان های نبرد اسلام و کفر ، در منطقه نفوذ اجتماعی و فکری ، در مجازات های الهی و هم در عالم دیگر و مجازات های دردناک خدا خواهید دید ، خلاصه هرچه را به شما گفتم ، به موقع آن را با چشم خویش مشاهده خواهید کرد ، خلاصه تازیانه الهی آماده است و به زودی بر گرده مستکبران و ظالمان فرود خواهد آمد .

پایان سوره ص

ص: ۹۱

سوره زُمر

سوره زُمر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ

این کتابی است که از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است .

هر کتابی را به نازل کننده یا نویسنده آن باید شناخت و هنگامی که بدانیم که این کتاب بزرگ آسمانی از علم خداوند قادر و حکیمی سرچشمه گرفته که هیچ چیز در برابر قدرت بی پایانش مشکل نیست و هیچ امری از علم نامتناهیش مخفی نمی باشد ، پی به عظمت محتوای آن می بریم و بی آن که توضیح بیشتری داده شود، یقین پیدامی کنیم که محتوای آن حق و سراسر حکمت و نور و هدایت است .

دین خود را از هرگونه شرک پاک و خالص کن

۲ اِنَّا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ

(۱۳۲) سوره زُمر

ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، خدا را پرستش کن و دین خود را برای او خالص گردان .

چیزی جز « حق » در آن نیست و مطلبی جز « حق » در آن مشاهده نمی کنی ، از همین رو حق طلبان به دنبال آن می روند و تشنه کامان وادی حقیقت در جستجوی محتوای آنند .

و از آن جا که هدف از نزول آن ، دادن دین خالص به انسان ها

است ، در پایان آیه می افزاید : اکنون که چنین است ، « خدا را پرستش کن ، در حالی که دین خود را برای او خالص می کنی » .

وسعت مفهوم « دین » و عدم وجود هیچ گونه قید و شرط در آن ، معنی گسترده ای را می رساند که هم عبادت را شامل می شود و هم اعمال دیگر و اعتقادات را ، به تعبیر دیگر « دین » مجموعه حیات معنوی و مادی انسان را دربرمی گیرد و بندگان خالص خدا باید تمام شؤون زندگی خود را برای او خالص گردانند ، غیر او را از خانه دل و صحنه

جزء بیست و سوم (۱۳۳)

جان و میدان عمل و دایره گفتار ، بزدایند و به او بیندیشند و برای او دوست بدارند از او سخن بگویند و به خاطر او عمل کنند و همیشه در راه رضای او گام بردارند که « اخلاص دین » همین است .

فرق میان «تَنْزِيلُ» و «انْزَالُ»

در نخستین آیه این سوره تعبیر به « تَنْزِيلُ الْكِتَابِ » و در آیه دوم تعبیر به « أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ » شده است .

در این که میان «تَنْزِيلُ» و «انْزَالُ» چه تفاوتی است؟ و این اختلاف تعبیر در این آیات به چه منظور است؟ آن چه از پاره ای از متون لغت استفاده می شود ، این است که « تنزیل » معمولاً در مواردی گفته می شود که چیزی تدریجاً نازل شود ، درحالی که « انزال » معنی عامی دارد که هم شامل نزول تدریجی می گردد و هم نزول دفعی .(۱)

بعضی نیز این دو را در مقابل یکدیگر دانسته اند و معتقدند

ص: ۹۳

۱- « مفردات راغب » ، ماده " نَزَلَ " .

« تنزیل » فقط نزول تدریجی و « انزال » فقط نزول دفعی است. (۱)

بنابراین اختلاف تعبیر فوق ، ممکن است به خاطر آن باشد که قرآن دارای دو گونه نزول است ؛ یکی نزول دفعی که در شب قدر و در ماه مبارک رمضان واقع شده که یک جا بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گشت ، چنان که قرآن می گوید : « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ الْقَدْرِ : مَا قرآن را در شب قدر نازل کردیم » (۱ / قدر) ، « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ : ما آن را در شب مبارکی نازل کردیم » (۳ / دخان) ، « شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ : ماه رمضان همان ماهی است که قرآن در آن نازل شده » (۱۸۵ / بقره) .

در تمام این موارد از ماده « انزال » استفاده شده که اشاره به نزول دفعی قرآن است .

و نزول دیگری که تدریجاً در طی ۲۳ سال دوران نبوت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله صورت گرفت و در هر حادثه و ماجرای آیاتی متناسب آن نازل گردید و مسلمان ها را مرحله به مرحله در مدارج کمال معنوی و اخلاقی و اعتقادی و اجتماعی سیر دارد ، چنان که در آیه ۱۰۶ سوره اسراء می خوانیم : « وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا : ما قرآنی بر تو نازل کردیم که به صورت آیاتی جدا از هم می باشد تا آن را تدریجاً و با آرامش بر مردم بخوانی (و جذب دل ها شود) و به طور قطع این قرآن را تدریجاً ما نازل کردیم » .

ص: ۹۴

۱- در « تفسیر فخر رازی » این تفاوت از برخی نقل شده است .

جالب این که گاهی در یک آیه هر دو تعبیر به دو منظور به کار رفته است ، چنان که قرآن مجید در آیه ۲۰ سوره محمد می گوید : « وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْ لَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُنظَرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ : مؤمنان می گویند : چرا سوره ای نازل نشده ؟ هنگامی که سوره محکمی نازل شود و یادی از جنگ در آن باشد ، منافقان بیماردل را می بینی آن چنان به تو نگاه می کنند که گویی می خواهند قبض روح شوند . «

(۱۳۶) سوره زمر

گویی منافقان تقاضای نزول تدریجی یک سوره را می کنند تا با آن خوبگیرند ، ولی از آن جا که گاهی نزول یک سوره به طور تدریجی در مورد مسائلی چون جهاد سبب سوءاستفاده منافقان می شد ، تا مرحله به مرحله از آن شانه خالی کنند ، در این گونه موارد سوره یک جا نازل می گشت .

این آخرین چیزی است که در تفاوت این دو تعبیر می توان گفت ، و بر طبق آن آیات مورد بحث ، اشاره به هر دو گونه نزول کرده است و از این نظر جامعیت کامل دارد .

ولی با این حال موارد استثنائی نیز برای تفسیر و تفاوت فوق وجود دارد ، از جمله در آیه ۳۲ سوره فرقان می خوانیم : « وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً : کافران گفتند : چرا قرآن یک جا بر او نازل نشده ؟ این به خاطر آن است که قلب تو را محکم داریم ، و آن

را تدریجا بر تو فروخواندیم.»

جزء بیست و سوم (۱۳۷)

البته هر یک از این دو « نزول » فواید و آثاری دارد که در جای خود به آن اشاره شده است (۱)

نظام پیچیده و منظم شب و روز

۵ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَيَخِرُّ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى
أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ

آسمان ها و زمین را به حق آفرید ، شب را بر روز می پیچد و روز را بر شب و خورشید و ماه را مسخر فرمان خویش قرار داد ، هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می دهند ، آگاه باشید او قادر بخشنده است .

(۱۳۸) سوره زمر

« غَفَّار » صیغه مبالغه از ماده « غَفْران » است که در اصل به معنی پوشیدن چیزی است که انسان را از آلودگی ننگه دارد و هنگامی که در مورد خداوند به کار می رود ، مفهومش این است که عیوب و گناهان بندگان نادم را می پوشاند و آن ها را از عذاب و کیفر حفظ می کند .

حق بودن آن ها دلیل بر این است که هدفی بزرگ در کار بوده که آن چیزی جز تکامل موجودات و در پیشاپیش آن ها انسان و

ص: ۹۶

۱- برای دستیابی به توضیحات بیشتر درباره فواید نزول تدریجی قرآن به « تفسیر نمونه »، جلد ۱۵ ، صفحه ۸۱ مراجعه فرمایید .

سپس منتهی شدن به رستاخیز نیست .

بعد از بیان این آفرینش بزرگ به گوشه ای از تدبیر عجیب و تغییرات حساب شده و نظامات شگرف حاکم بر آن ها اشاره کرده ، می گوید : « او شب را بر روز می پیچد و روز را بر شب » (يُكْوِرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكْوِرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ) .

چه تعبیر جالبی ، اگر انسانی بیرون کره زمین ایستاده باشد و به منظره حرکت وضعی زمین به دور خودش و پیدایش شب و روز بر گردد آن نگاه کند ، می بیند که گویی به طور مرتب از یک سو نوار سیاه رنگ

جزء بیست و سوم (۱۳۹)

شب بر روشنایی روز پیچیده می شود و از سوی دیگر نوار سفیدرنگ روز بر سیاهی شب و باتوجه به این که « يُكْوِرُ » از ماده « تکویر » به معنی پیچیدن است و مخصوصا ارباب لغت پیچیدن عمامه و دستار را به دور سر نمونه ای از آن می شمارند ، نکته لطیفی که در این تعبیر قرآنی نهفته است ، روشن می شود ، هرچند بسیاری از مفسران بر اثر عدم توجه به این نکته مطالب دیگری ذکر کرده اند که چندان مناسب بامفهوم « تکویر » نیست ، نکته این است که زمین کروی است و به دور خود گردش می کند و بر اثر این گردش ، نوار سیاه شب و نوار سفید روز ، دائما گرد آن می گردند ، گویی از یک سو نوار سفید بر سیاه و از سوی دیگر نوار سیاه بر سفید پیچیده می شود .

به هر حال قرآن مجید در مورد نظام « نور » و « ظلمت » و پیدایش شب و روز تعبیرات گوناگونی دارد که هر کدام به نکته ای اشاره می کند و از زاویه خاصی به آن می نگرد ؛

ص: ۹۷

گاه می گوید: «يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ: شب را در روز تدریجا وارد می کند و روز را در شب» (۱۳/فاطر)

(۱۴۰) سوره زمر

در این جا سخن از ورود مخفیانه و بی سر و صدای شب در روز و روز در شب است .

و گاه می گوید: «يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ: خداوند پرده های ظلمانی شب را بر روز می پوشاند» (۵۴/اعراف) و در این جا شب به پرده ای ظلمانی تشبیه شده که گویی بر روشنایی روز می افتد و آن را پنهان می سازد .

و در آیه مورد بحث سخن از «تکویر» و پیچیده شدن این دو بر یکدیگر است که آن نیز نکته ای دارد که در بالا به آن اشاره شد .

سپس به گوشه ای دیگر از تدبیر و نظم این جهان پرداخته ، می گوید: « وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلَّ يَجْرَى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى .»

نه خورشید در حرکتی که به گرد خود دارد ، یا حرکتی که با مجموع منظومه شمسی به سوی نقطه خاصی از کهکشان پیش می رود، کمترین بی نظمی از خود نشان می دهد و نه ماه در حرکت خود به دور زمین و به دور خودش و در همه حال سر بر فرمان او دارند ، « مسخر قوانین آفرینش » اویند و تا سرآمد عمرشان به وضع خود ادامه می دهند.

جزء بیست و سوم (۱۴۱)

در پایان آیه به عنوان تهدید مشرکان درعین گشودن راه بازگشت و لطف و عنایت می فرماید: « بدانید او عزیز غفار است » (أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ) .

به مقتضای عزت و قدرت بی انتهایش هیچ گنهکار و مشرکی

نمی تواند از چنگال عذابش بگریزد و به مقتضای غفاریتش پرده بر روی عیوب و گناهان توبه کاران می افکند و آن ها را در سایه رحمتش قرار می دهد .

آری او در عین عزت و قدرت ، « غفار » است و در عین رحمت و غفران ، « قهار » و ذکر این دو وصف در پایان آیه برای ایجاد حالت خوف و رجاء در بندگان است که عامل اصلی هر گونه حرکت تکاملی است .

خطوط اصلی هفتگانه برنامه بندگان مخلص

(۱۴۲) سوره زُمر

(تقوا ، احسان ، هجرت ، صبر ، اخلاق ، تسلیم ، خوف)

۱۰ قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ

بگو : ای بندگان من که ایمان آورده اید ، از (مخالفت) پروردگارتان پرهیزید ، برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده اند ، پاداش نیک است و زمین خدا وسیع است (هرگاه تحت فشار سردمداران کفر واقع شدید ، مهاجرت کنید) که صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می دارند .

در آیات ده الی شانزده خطوط اصلی برنامه های بندگان راستین و مخلص را ضمن « هفت دستور » که در طی چند آیه آمده و هر آیه به خطاب « قُلْ » شروع می شود ، بیان شده است .

ابتدا از « تقوا » شروع می کند ؛ « قُلْ يَا عِبَادِ

الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ . آری تقوا که همان خویشتن داری در برابر گناه و

جزء بیست و سوم (۱۴۳)

احساس مسؤولیت و تعهد در پیشگاه حق است ، نخستین برنامه بندگان مؤمن خدا می باشد ، تقوا سپری است در مقابل آتش و عاملی است بازدارنده در برابر انحراف ، تقوا ، سرمایه بزرگ بازار قیامت و معیار شخصیت و کرامت انسان در پیشگاه پروردگار است .

در دومین دستور به مسأله « احسان و نیکوکاری » در این دنیا که دار عمل است ، پرداخته و از طریق بیان نتیجه احسان ، مردم را به آن تشویق و تحریص می کند ؛ « لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ » .

آری نیکوکاری به طور مطلق در این دنیا گفتار ، عمل ، طرز اندیشه و تفکر نسبت به دوستان و نسبت به بیگانگان ، نتیجه اش برخورداری از پاداش عظیم در هر دو جهان است که نیکی جز نتیجه نیک نخواهد داشت .

در حقیقت تقوا یک عامل بازدارنده است و احسان یک عامل حرکت آفرین که مجموعاً « ترک گناه » و « انجام فرایض و مستحبات » را شامل می شود .

(۱۴۴) سوره زمر

سومین دستور تشویق به « هجرت » از مراکز شرک و کفر و آلوده به گناه است ، می گوید : « وَ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةٌ » .

که در حقیقت پاسخی است به بهانه جویان سست اراده ای که می گفتند : ما در سرزمین مکه به خاطر سیطره حکومت مشرکان قادر به انجام وظایف الهی خود نیستیم ، قرآن می گوید : سرزمین خدا محدود به

ص: ۱۰۰

مکه نیست ، مکه نشد ، مدینه ، دنیا پهناور است ، تکانی به خود دهید و از مراکز آلوده به شرک و کفر و خفقان که مانع آزادی و انجام وظایف شما است ، به جای دیگر نقل مکان کنید .

مسأله هجرت ، از مهم ترین مسائلی است که نه تنها در آغاز اسلام اساسی ترین نقش را در پیروزی حکومت اسلامی ایفا کرد و به همین دلیل پایه و سرآغاز حکومت اسلامی شد ، بلکه در هر زمان دیگر نیز از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است که از یک سو مؤمنان را از تسلیم در برابر فشار و خفقان محیط بازمی دارد و از سویی دیگر عامل صدور اسلام به نقاط مختلف جهان است

جزء بیست و سوم (۱۴۵)

قرآن مجید می گوید : « إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا : به هنگام قبض روح ظالمان و مشرکان ، فرشتگان قبض روح می پرسند : شما در چه حال بودید ؟ در جواب می گویند : ما مستضعف بودیم و در سرزمین خود تحت فشار ، ولی فرشتگان به آن ها پاسخ می دهند ؛ مگر سرزمین الهی پهناور نبود ؟ چرا مهاجرت نکردید ؟ جایگاهشان جهنم است و چه جایگاه بدی است » (۹۷ / نساء) .

این به خوبی نشان می دهد که فشار و خفقان محیط در آن جا که امکان هجرت وجود دارد ، به هیچ وجه در پیشگاه خدا عذر نیست .

(در زمینه اهمیت هجرت در اسلام و ابعاد مختلف آن بحث های

ص: ۱۰۱

و در جلد ۷ صفحه ۲۶۱ ذیل آیه ۷۲ سوره انفال به طور مشروح بحث شده است).

و از آن جا که هجرت معمولاً همراه بامشکلات فراوانی در جنبه های مختلف زندگی است ، چهارمین دستور را درباره « صبر و استقامت » این گونه بیان می کند ؛ « إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ » .

تعبیر به « يُؤَفِّي » که از ماده « وَفَى » و به معنی اعطاء کامل است ، از یک سو و تعبیر « بِغَيْرِ حِسَابٍ » از سوی دیگر نشان می دهد که صابران بااستقامت ، برترین اجر و پاداش را در پیشگاه خدا دارند و اهمیت هیچ عملی به پایه صبر و استقامت نمی رسد .

شاهد این سخن حدیث معروفی است که امام صادق از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کند : « إِذَا نُشِرَتِ الدَّوَابُّ وَ نُصِبَتِ الْمَوَازِينُ لَمْ يُنْصَبْ لِأَهْلِ الْبَلَاءِ مِيزَانٌ وَ لَمْ يُنْشَرْ لَهُمْ دِيْوَانٌ ، ثُمَّ تَلَاهُ هَذِهِ الْآيَةَ ؛ " إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ

جزء بیست و سوم (۱۴۷)

حِسَابٍ " : هنگامی که نامه های اعمال گشوده می شود و ترازوهای عدالت پروردگار نصب می گردد، برای کسانی که گرفتار بلاها و حوادث سخت شدند و استقامت ورزیدند، نه میزان سنجشی نصب می شود و نه نامه عملی گشوده خواهد شد، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان شاهد سخنش

آیه فوق را تلاوت فرمود که؛ "خداوند اجر صابران را بی حساب می دهد" (۱).

۱۱ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ

بگو: من مأمورم که خدا را پرستش کنم در حالی که دینم را برای او خالص نمایم .

در پنجمین دستور سخن از مسأله « اخلاص » و توحید خالص از هرگونه شائبه شرک به میان آمده ، اما در این جا لحن کلام عوض می شود و پیامبر صلی الله علیه و آله از وظایف و مسؤولیت های خودش سخن می گوید .

۱ « مجمع البیان » ، ذیل آیات مورد بحث .

(۱۴۸) سوره زُمر

۱۲ وَ أُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ

و مأمورم که نخستین مسلمان باشم .

در این جا ششمین دستور یعنی پیشی گرفتن از همگان در اسلام و تسلیم کامل در برابر فرمان خدا مطرح شده است .

۱۳ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ

بگو: من اگر نافرمانی پروردگارم کنم ، از عذاب روز بزرگ قیامت (او) می ترسم .

هفتمین و آخرین دستور که مسأله خوف از مجازات پروردگار در روز قیامت است ، نیز با همین لحن عنوان شده است تا این حقیقت روشن شود که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بنده ای از بندگان خدا است، او نیز مأمور به پرستش خالصانه است ، او

نیز از کیفر الهی خائف

ص: ۱۰۳

می باشد ، او نیز مأمور به تسلیم در برابر فرمان حق است و حتی مأموریتی سنگین تر از دیگران دارد که باید از همه پیشگام تر باشد .

او در واقع می گوید: من مانند سلاطین جباری که مردم را موظف

جزء بیست و سوم (۱۴۹)

به وظایفی می کنند و خود را « مافوق وظیفه و تکلیف » می پندارند، نیستم و این در واقع اشاره به یک مطلب مهم و تربیتی است که هر مربی و رهبری باید در انجام دستورات مکتب خویش از همه پیشگام تر باشد، او باید اولین مؤمن به آیین خویش و کوشاترین فرد و فداکارترین نفر باشد، تا مردم به صداقتش ایمان پیدا کنند و او را در همه چیز قُدوه و اُسوه خویش بشناسند .

و از این جا روشن می شود که نخستین مسلمان بودن پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نه تنها بر حسب زمان است ، که نخستین مسلمان در تمامی جهات بود ، در جهت ایمان ، اخلاص ، عمل ، فداکاری ، جهاد ، ایستادگی ، مقاومت و ...

سراسر تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این حقیقت را به خوبی تأیید می کند .

۱۴ قُلِ اللّٰهُ اَعْبُدُ مُخْلِصًا لَّهِ دِیْنِی

بگو: من تنها خدا را می پرستم ، در حالی که دینم را برای او خالص می کنم .

(۱۵۰) سوره زُمر

پس از بیان برنامه هفت ماده ای آیات فوق از آن جا که « اخلاص » خصوصا در برابر انگیزه های مختلف شرک ، دارای ویژگی خاصی می باشد ، بار دیگر برای تأکید به سراغ آن رفته است .

ص: ۱۰۴

۱۵ فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ

شما هر کس را جز او می خواهید پرستید ، بگو : زیانکاران واقعی کسانی هستند که سرمایه وجود خویش و بستگانشان را در روز قیامت از دست داده اند ، آگاه باشید زیان آشکار همین است .

جمله « فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ » (هر چه را می خواهید ، پرستید) به اصطلاح امری است که برای تهدید بیان شده و این در مقامی گفته می شود که نصیحت و اندرز در شخص مجرم و گنهکار اثر نمی بخشد ، آخرین سخنی که به او گفته می شود ، این است : « هر چه می خواهی بکن ، اما منتظر مجازات باش » ، یعنی به جایی رسیده ای که دیگر ارزش تکلیف و نصیحت و اندرز را نداری و جز عذاب دردناک ، سرنوشت و درمان دیگری نداری .

جزء بیست و سوم (۱۵۱)

ضرر واقعی چیست ؟

خُسران ، چنان که « راغب » در « مفردات » می گوید : در اصل به معنی از دست دادن سرمایه و کمبود آن است که گاه به انسان نسبت داده می شود و گفته می شود ؛ « فلان کس زیان کرد » و گاه به خود عمل نسبت می دهند و می گویند ؛ « تجارتش زیان کرد » .

از سوی دیگر گاه « خسران » در مورد سرمایه های ظاهر به کار می رود ، مانند مال و مقام دنیوی و گاه در سرمایه های معنوی مانند

ص: ۱۰۵

صحت و سلامت و عقل و ایمان و ثواب، و این همان چیزی است که خداوند آن را «خُسْرَانُ مُبِينٌ» نام نهاده است... و هر خسرانی که خداوند در قرآن بیان کرده، اشاره به معنی دوم است، نه آن چه مربوط به سرمایه های دنیوی و تجارت های معمولی است. (۱)

(۱۵۲) سوره زُمر

قرآن در حقیقت انسان ها را به تجارت پیشگانی تشبیه کرده که با سرمایه های سنگین قدم به تجارتخانه این جهان می گذارند، بعضی سود کلانی می برند و گروهی سخت زیان می بینند

آیات زیادی در قرآن وجود دارد که این تعبیر و تشبیه در آن منعکس می باشد و در واقع بیانگر این حقیقت است که برای نجات در قیامت نباید در انتظار این و آن نشست، تنها راه، بهره گیری از سرمایه های موجود و تلاش و کوشش در این تجارت بزرگ است که در آن جا «همه چیز را به بها می دهند، به بهانه نمی دهند».

و اما چرا زیان مشرکان و گنهکاران را «خُسْرَانُ مُبِينٌ» توصیف کرده؟ زیرا؛

اولاً: آن ها برترین سرمایه یعنی سرمایه عمر و عقل و خرد و

جزء بیست و سوم (۱۵۳)

عواطف و زندگانی را از دست داده اند، بی آن که در مقابل آن چیزی به دست آورند.

ثانیاً: اگر فقط این سرمایه را از دست داده بودند، بی آن که عذاب و مجازاتی خریداری کنند، باز مطلبی بود، بدبختی این جا است که

ص: ۱۰۶

۱- «مفردات»، ماده "خَسِرَ".

در برابر از دست دادن این سرمایه های عظیم ، سخت ترین و دردناک ترین عذاب را برای خود فراهم ساخته اند .

ثالثا : این خسروانی است که قابل جبران نمی باشد و این از همه دردناک تر است ، آری این است « خُشْرَانُ مُبِینٌ » .

۱۶ لَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُوا اللَّهَ

برای آنها از بالای سرشان سایبان هایی از آتش و در زیر پایشان نیز سایبان هایی از آتش است، این چیزی است که خداوند با آن بندگان را تخویف می کند ، ای بندگان من! از نافرمانی من بپرهیزید .

(۱۵۴) سوره زُمر

« ظُلَلٌ » جمع « ظُلَّةٌ » به معنی پرده ای است که در طرف بالا نصب شود ، لذا اطلاق آن بر فرشی که در زیر پا گسترده است ، یک نوع اطلاق مجازی و از باب توسعه در مفهوم کلمه می باشد .

این عذاب تجسمی از حالات دنیای آن ها است که جهل و کفر و ظلم تمام وجودشان را احاطه کرده و از هر سو آن ها را می پوشاند .

بندگان حقیقی خدا

۱۷ وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ

کسانی که از عبادت طاغوت اجتناب کردند و به سوی خداوند بازگشتند ، بشارت از آن ها است، بنابراین بندگان مرا بشارت ده .

ص: ۱۰۷

۱۸ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ

کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آن ها پیروی می کنند، آن ها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آن ها خردمندانند .

جزء بیست و سوم (۱۵۵)

« طَاعُوت » در اصل از ماده « طغیان » به معنی تعدی و تجاوز از حد و مرز است و لذا این کلمه به هر متجاوز و هر معبودی جز خدا ، مانند شیطان و حکام جَبَّار اطلاق می شود .

بنابراین « اجتناب از طاعوت » با این معنی وسیع و گسترده ، دوری از هر گونه شرک و بت پرستی و هواپرستی و شیطان پرستی و تسلیم در برابر حاکمان جبار و سلطه گران ستمکار را فرامی گیرد، «إِنَابُهُ إِلَى اللَّهِ» جامع روح تقوا و پرهیزکاری و ایمان است و البته چنین کسانی در خور بشارتند .

نکته قابل توجه این که عبادت طاعوت تنها به معنی رکوع و سجود نیست ، بلکه هر گونه اطاعت را نیز شامل می شود، چنان که در حدیثی از امام صادق می خوانیم : « مَنْ أَطَاعَ جَبَّارًا فَقَدْ عَدَى عَدِيَّةً : کسی که از زمامدار ستمگری اطاعت کند، او را پرستش کرده است ».(۱)

(۱۵۶) سوره زُمر

سپس برای معرفی این بندگان ویژه

ص: ۱۰۸

۱- « عباد » در اصل « یا عبادی » بوده ، "یا" حذف و " کسره " به جای آن آمده .

می گوید: « فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ ... » (۱).

این دو آیه که به صورت یک شعار اسلامی درآمده، آزاد اندیشی مسلمانان و انتخابگری آن ها در مسایل مختلف را به خوبی نشان می دهد.

نخست می گوید: « بندگان مرا بشارت ده » و بعد این بندگان ویژه را به این صورت معرفی می کند که؛ « آن ها به سخنان این و آن بدون در نظر گرفتن گوینده و خصوصیات دیگر گوش فرامی دهند و با نیروی عقل و خرد، بهترین آن ها را برمی گزینند، هیچ گونه تعصب و لجاجتی در کار آن ها نیست و هیچ گونه محدودیتی در فکر و اندیشه آن ها وجود ندارد، آن ها جویای حقند و تشنه حقیقت، هر جا آن را بیابند، با تمام وجود از آن استقبال می کنند و از چشمه زلال آن بی دریغ می نوشند و سیراب می شوند.

۱ « مجمع البیان »، ذیل آیات مورد بحث.

۲ « عباد » در اصل « یا عبادی » بوده، "یا" حذف و "کسره" به جای آن آمده.

جزء بیست و سوم (۱۵۷)

آن ها نه تنها طالب حقند و تشنه گفتار نیک، بلکه در میان « خوب » و « خوب تر » و « نیکو » و « نیکوتر » دومی را برمی گزینند خلاصه آن ها خواهان بهترین و برترینند.

آری این است نشانه یک مسلمان راستین و مؤمن حق طلب.

« قَوْل » در جمله « يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ » (سخنان را می شنوند) هر گونه قول و سخن را شامل می شود، بندگان باایمان خداوند از میان تمام سخنان آن را برمی گزینند که « أَحْسَن »

ص: ۱۰۹

۱- « مجمع البیان »، ذیل آیات مورد بحث.

است و از آن تبعیت می کنند و در عمل خویش به کار می بندند .

جالب این که قرآن در آیه فوق صاحبان « هدایت الهی » را منحصر در این قوم شمرده ، همان گونه که خردمندان را منحصر به این گروه دانسته است ، اشاره به این که این گروه مشمول هدایت ظاهر و باطنند ، هدایت ظاهر از طریق عقل و خرد و هدایت باطن از طریق نور الهی و امدادغیبی و این دو افتخار بزرگ براین حقیقت جوین آزاداندیش است .

(۱۵۸) سوره زُمر

منطق آزاد اندیشی اسلام

بسیاری از مذاهب پیروان خود را از مطالعه و بررسی سخنان دیگران نهی می کنند ، زیرا بر اثر ضعف منطق که به آن گرفتارند ، از این می ترسند که منطق دیگران برتری پیدا کند و پیروانشان را از دستشان بگیرد .

اما به طوری که در آیات فوق خواندیم ، اسلام در این قسمت سیاست « دروازه های باز » را به اجرا درآورده و بندگان راستین خداوند را کسانی می داند که اهل تحقیقند ، نه از شنیدن سخنان دیگران وحشت دارند ، نه تسلیم بی قید و شرط می شوند و نه هر وسوسه ای را می پذیرند .

اسلام به کسانی بشارت می دهد که گفتارها را می شنوند و خوب ترین آن ها را برمی گزینند ، نه تنها خوب را بر بد ترجیح می دهند ، بلکه در میان خوب ها نیز هر گلی را که بهتر است ، می چینند .

قرآن جاهلان بی خبری را که به هنگام شنیدن پیام حق دست در

جزء بیست و سوم (۱۵۹)

گوش می گذاردند و جامه بر سر می کشیدند ، شدیداً نکوهش می کند ،

ص: ۱۱۰

چنان که در سخنان نوح به هنگام شکوا به پیشگاه پروردگار آمده: «وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِيَتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْصَمُوا بِئَابِهِمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتَكْبَارًا: خداوندا! هر زمان آنان را دعوت کردم که آن ها را ببخشی، انگشت ها را در گوش قرار دادند و لباس برخواستن پیچیدند، در گمراهی خود اصرار ورزیدند و شدیداً استکبار کردند» (۷/ نوح).

اصولاً مکتبی که دارای منطق نیرومندی است، دلیلی ندارد که از گفته های دیگران وحشت داشته باشد و از طرح مسائل آن ها هراس به خود راه دهد، آن ها باید بترسند که ضعیف و بی منطق هستند.

این آیه در عین حال چشم و گوش بسته هایی را که هر سخنی را بی قید و شرط می پذیرند و حتی به اندازه گوسفندانی که به علفزار می روند، در انتخاب خوراک خود تحقیق و بررسی نمی کنند، از صف «أُولُوا الْأَلْبَاب» و «هدایت یافتگان» بیرون می شمرد و این دو وصف را مخصوص کسانی می داند که نه گرفتار افراط تسلیم بی قید و شرطند و نه تفریط تعصب های خشک و جاهلانه.

(۱۶۰) سوره زمر

پاسخ به سه سؤال در خصوص «فَبَشِّرْ عِبَادِ»

چرا در اسلام خرید و فروش کتب ضلال ممنوع است؟

زیرا بحث در آیات فوق از سخنانی است که امید هدایت در آن باشد، هرگاه بعد از بررسی و دقت ثابت شد که فلان کتاب گمراه کننده است، دیگر از موضوع این دستور خارج می شود، اسلام هرگز اجازه نمی دهد مردم در راهی که نادرست بودنش

ص: ۱۱۱

به ثبوت رسیده ، گام بگذارند .

البته تا زمانی که این امر بر کسی ثابت نشده و به اصطلاح در حال تحقیق از مذاهب مختلف برای پذیرش دین صحیح است ، می تواند همه این کتب را مورد بررسی قرار دهد ، ولی بعد از ثبوت مطلب باید آن را به عنوان یک ماده سمی از دسترس این و آن خارج کرد .

چرا دادن قرآن به دست کفار ، حرام شمرده شده است ؟

جزء بیست و سوم (۱۶۱)

در صورتی جایز نیست قرآن به دست غیرمسلمان داده شود که مایه هتک و بی حرمتی باشد ، ولی اگر بدانیم غیرمسلمانی به راستی در فکر تحقیق از اسلام است و می خواهد قرآن را به این منظور و هدف بررسی کند ، نه تنها گذاردن قرآن در اختیارش بی مانع است ، بلکه شاید واجب باشد و آن ها که این امر را تحریم کرده اند ، منظورشان غیر از این صورت است .

و لذا مجامع بزرگ اسلامی اصرار دارند که قرآن را به زبان های زنده دنیا ترجمه کنند و برای نشر دعوت اسلامی در اختیار حق طلبان و تشنگان حقایق قرار دهند .

کسی که مطلبی را نمی داند ، چگونه می تواند در آن انتخابگری کند و خوب را از بد جدا نماید ؟ آیا این مستلزم دُور نیست؟

باید به این نکته توجه داشت بسیار می شود که انسان شخصا از عهده کاری بر نمی آید ، اما به هنگامی که دیگری آن را انجام دهد ، می تواند خوب را از بد تشخیص دهد و با نیروی خرد و سرمایه وجدان بهترین آن ها را برگزیند .

ص: ۱۱۲

مثلاً- ممکن است کسانی باشند که از فن معماری و بنایی ، آگاه نباشند ، حتی نتوانند دو آجر را به صورت صحیح روی هم بگذارند ، ولی با این حال می توانند یک ساختمان خوب با کیفیت عالی را از یک ساختمان زشت و بی قواره و ناموزون تشخیص دهند .

افراد زیادی را می شناسیم که خود شاعر نیستند ، اما ارزش اشعار شعرای بزرگ را تشخیص می دهند و آن را از اشعار بی ارزش متکلفان جدا می سازند ، کسانی ورزشکار نیستند ، اما به خوبی در میان ورزشکاران داوری و انتخاب می کنند .

۲۱ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتَرِيهٖ مَضِيَّ فَرًّا ثُمَّ يُجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ

آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرستاد و آن را به

جزء بیست و سوم (۱۶۳)

صورت چشمه هایی در زمین وارد نمود، سپس با آن زراعتی را خارج می سازد که الوان مختلف دارد ، بعد این گیاه خشک می شود ، به گونه ای که آن را زرد و بی روح می بینی، سپس آن را درهم می شکنند و خرد می کند ، در این ماجرا تذکری برای صاحبان مغز است

قطره های حیاتبخش باران از آسمان نازل می شود ، قشر « نفوذپذیر » زمین آن ها را به درون می پذیرد و تا به قشر « نفوذ ناپذیر » می رسد، آن ها را متوقف ساخته و ذخیره می نماید و سپس

به صورت چشمه ها و قنات ها و چاه ها بیرون می فرستد .

جمله « سَلَكُهُ » (آب باران را در مجاری زمین وارد ساخت) اشاره ای است فشرده به آن چه در بالا گفتیم .

« يَنَابِيعٍ » جمع « يَنْبُوعٍ » از ماده « نَبَعٌ » به معنی جوشش آب از زمین است .

هرگاه زمین یک قشر نفوذناپذیر بیشتر نداشت ، ذره ای از آب باران

(۱۶۴) سوره زُمُر

را در خود ذخیره نمی کرد ، و همه بعد از نزول از آسمان ، به دریاها می ریختند ، نه چشمه ای وجود داشت و نه کاریز و چاهی و اگر تنها یک قشر نفوذپذیر داشت ، همگی به اعماق زمین فرو می رفتند ، به طوری که دسترسی به آن ممکن نبود ، تنظیم قشر زمین از این دو لایه نفوذپذیر و نفوذناپذیر ، با این فاصله حساب شده ، از نشانه های قدرت او است و جالب این که گاهی به صورت لایه های متعدد نفوذپذیر و نفوذناپذیر است که روی یکدیگر قرار گرفته اند که در حفر چاه های « سطحی » و « نیمه عمیق » و « عمیق » از آن استفاده می شود .

بعد می افزاید : « ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ » .

هم انواع آن مختلف است ، همچون گندم و جو و برنج و ذرت ، و هم کیفیت های آن متفاوت است ، و هم رنگ ظاهری آن ، بعضی سبز تیره و بعضی سبز کم رنگ ، بعضی دارای برگ های پهن و گسترده و بعضی برگ های باریک و لطیف و همچنین با توجه به این که « زَرْعٌ » به گیاهی گفته می شود که ساقه قوی ندارد ، در مقابل « شَجَرٌ » که غالباً به

جزء بیست و سوم (۱۶۵)

درختانی که دارای ساقه نیرومند هستند ، اطلاق می شود ، « زَرْعٌ » مفهوم

ص: ۱۱۴

وسیع‌تری دارد که گیاهان غیر غذایی را نیز در بر می‌گیرد، انواع گل‌ها و گیاهان زینتی و دارویی و مانند آن که فوق‌العاده متنوع و دارای الوان و چهره‌های گوناگون می‌باشد، حتی گاه در یک شاخه، بلکه در یک گل، این رنگ‌های مختلف به شکل بسیار جالب و ظریفی در کنار هم قرار گرفته‌اند و بازبان بی‌زبانی نغمه توحید و تسبیح خدا را سرداده‌اند.

بعد به مراحل دیگر حیات این گیاه پرداخته و می‌گوید: «ثُمَّ يَهْبِجُ فَتْرِيَهُ مُصْفَرًا».

«یَهْبِجُ» از ماده «هَبَجَان» در لغت به دو معنی آمده است؛ نخست خشک و زرد شدن گیاه و دیگر به حرکت درآمدن و جوش و خروش برداشتن، ممکن است این دو معنی به یک ریشه بازگردد، زیرا هنگامی که گیاه خشک می‌شود، آماده جدایی، پراکندگی و حرکت و هيجان می‌گردد. تندباد از هرسو می‌وزد و آن را که سست شده است، از جا می‌کند، سپس خداوند آن را درهم می‌شکند و خرد می‌کند.»

(۱۶۶) سوره زمر

«آری در این ماجرا تذکر و یادآوری برای صاحبان فکر و اندیشمندان است.»

تذکری است از نظام حساب شده و با عظمت عالم هستی و ربوبیت پروردگار در این صحنه عظیم و نیز تذکری است از پایان زندگی و خاموش شدن شعله‌های حیات و سپس مسأله رستاخیز و تجدید حیات مردگان.

این صحنه اگرچه در عالم گیاهان است، ولی به انسان‌ها هشدار می‌دهد که همانند آن در عمر و حیات شما نیز تکرار می‌شود، ممکن

ص: ۱۱۵

است مدت آن متفاوت باشد ، اما اصول آن یکی است ؛ تولد ، نشاط و جوانی ، سپس پز مردگی و پیری و سرانجام مرگ .

آن ها که بر فراز مرکبی از نورند

۲۲ أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

جزء بیست و سوم (۱۶۷)

آیا کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده کرده و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته (همچون کوردلانی است که نور هدایت به قلبشان راه نیافته) وای بر آن ها که قلب هایی سخت در برابر ذکر خدا دارند، آن هادر گمراهی آشکارند.

« قاسیه » از ماده « قسوه » به معنی خشونت و سختی و نفوذناپذیری است ، لذا سنگ های خشن را « قاسی » می گویند واز همین رو به دل هایی که در برابر نور حق و هدایت ، انعطافی از خود نشان نمی دهد و نرم و تسلیم نمی گردد و نور هدایت در آن نفوذ نمی کند ، « قلب های قاسیه » یا قساوتمند گفته می شود و در فارسی از آن به سنگدلی تعبیر می کنیم .

به دنبال این درس بزرگ توحید و معاد ، به مقایسه ای در میان مؤمن و کافر پرداخته تا این حقیقت را روشن سازد که قرآن و وحی آسمانی نیز همچون دانه های باران است که بر سرزمین دل ها نازل می شود ، تنها دل هایی از آیات الهی بهره می گیرد که در سایه لطف او و خودسازی آمادگی و گسترش پیدا کرده است .

ص: ۱۱۶

در روایتی می خوانیم که «ابن مسعود» می گوید از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از تفسیر آیه «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ» سؤال کردیم: «چگونه انسان شرح صدر پیدا می کند»؟ فرمود: «إِذَا دَخَلَ النُّورُ فِي الْقَلْبِ انشَرَحَ وَ انْفَتَحَ: هنگامی که نور به قلب انسان داخل شد، گسترده و باز می گردد». عرض کردیم: «ای رسول خدا! نشانه آن چیست»؟ فرمود: «الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْعُرُورِ وَ الْأَسْتِعْدَادِ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِهِ: نشانه آن توجه به سرای جاوید و جدا شدن از سرای غرور و آماده گشتن برای استقبال از مرگ پیش از نزول آن است». (۱).

جالب توجه این که در جمله «فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ» نور و روشنایی به منزله مرکبی ذکر شده که مؤمنان بر آن سوار می شوند، سرعت سیرش عجیب، مسیرش روشن، و قدرت جولانش همه جهان را فرامی گیرد.

جزء بیست و سوم (۱۶۹)

عوامل «شرح صدر» و «قساوت قلب»

انسان ها در پذیرش حق و درک مطالب و خودجوشی یکسان نیستند، بعضی با یک اشاره لطیف یا یک کلام کوتاه حقیقت را به خوبی درک می کنند، یک تذکر آن ها را بیدار می سازد و یک موعظه و اندرز در روح آن ها طوفانی به پا می کند.

درحالی که بعضی دیگر شدیدترین خطابه ها و گویاترین دلایل

ص: ۱۱۷

و نیرومندترین اندرزها و مواعظ در وجودشان کمترین اثری نمی گذارد و این مسأله ساده ای نیست .

قرآن در این زمینه چه تعبیر جالبی دارد که بعضی را صاحب شرح صدر و گستردگی روح و بعضی را دارای تنگی و ضیق صدر معرفی می کند ، چنان که در آیه ۱۲۵ سوره انعام می گوید : « فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ

(۱۷۰) سوره زُمر

ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ : آن کس را که خدا می خواهد هدایتش کند ، سینه اش را برای اسلام گشاده می سازد و آن کس را که بخواد گمراه نماید ، سینه اش را چنان تنگ می کند که گویی می خواهد به آسمان بالا رود .

این موضوعی است که با مطالعه حالات افراد کاملاً مشخص است، بعضی آن چنان روحشان باز و گشاده است که هر قدر از حقایق در آن وارد شود ، به راحتی پذیرا می شود ، اما بعضی به عکس آن چنان روح و فکرشان محدود است که گویی هیچ جایی برای هیچ حقیقتی در آن نیست ، گویی مغزشان را در یک محفظه با دیوارهای نیرومند آهنی قرار داده اند. البته هر یک از این دو عواملی دارد ؛

مطالعات پی گیر و مستمر و ارتباط مداوم با دانشمندان و علمای صالح ، خودسازی و تهذیب نفس ، پرهیز از گناه و خصوصاً غذای حرام و یاد خدا کردن ، از عوامل شرح صدر است .

برعکس جهل و گناه و لجاجت و جدال و مراء و

جزء بیست و سوم (۱۷۱)

همنشینی با بدان و فاجران و مجرمان و دنیاپرستی

ص: ۱۱۸

و هواپرستی باعث تنگی روح و قساوت قلب می شود .

و این که قرآن می گوید : آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، شرح صدر می دهد ، یا اگر خدا بخواهد گمراه سازد ، ضیق صدر می دهد ، این « خواستن » و « نخواستن » بی دلیل نیست ، سرچشمه های آن از خود ما شروع می شود .

در حدیثی از امام صادق می خوانیم : « أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى يَا مُوسَى لَا تَفْرَحَ بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَلَا تَدْعُ ذِكْرِي عَلَى كُلِّ حَالٍ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَالِ تَنْسِي الذُّنُوبَ وَإِنَّ تَرْكَ ذِكْرِي يَقْسِي الْقُلُوبَ: خداوند متعال به موسی وحی فرستاد که ای موسی از فزونی اموال خوشحال مباش و یاد مرا در هیچ حال ترک مکن ، چراکه فزونی مال غالبا موجب فراموش کردن گناهان است و ترک یاد من قلب را سخت می کند. (۱)»

۱ و ۲ « بحار الانوار » ، جلد ۷۰ ، صفحه ۵۵ ، حدیث ۲۳ و ۲۴ .

(۱۷۲) سوره زُمر

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان آمده است : « مَا جَفَّتِ الدُّمُوعُ إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ مَا قَسَتِ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكَثْرَةِ الذُّنُوبِ : اشک ها خشک نمی شود مگر به خاطر سختی دل ها، و دل ها سخت و سنگین نمی شود مگر به خاطر فزونی گناه. (۲)»

در حدیث دیگری آمده است که از جمله پیام های پروردگار به موسی این بود : « يَا مُوسَى لَا تُطَوِّلْ فِي الدُّنْيَا أَمْلَكَ ، فَيَقْسُوا قَلْبُكَ وَ الْقَاسِيَ الْقَلْبَ مِنِّي بَعِيدٌ : ای موسی آرزوهایت

ص: ۱۱۹

۱- « کافی » ، جلد ۲ ، بابُ الْقَسْوَةِ ، حدیث ۱ .

۲- « کافی » ، جلد ۲ ، بابُ الْقَسْوَةِ ، حدیث ۱ .

را در دنیا دراز مکن که قلبت سخت و انعطاف ناپذیر می شود و سنگدلان از من دورند». (۲).

و بالاخره در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی چنین آمده است: «لَمَّتَانِ؛ لَمَّةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ لَمَّةٌ مِنَ الْمَلِكِ، فَلَمَّةُ الْمَلِكِ

۱ «کافی»، جلد ۲، بابُ الْقَسْوَةِ، حدیث ۱.

جزء بیست و سوم (۱۷۳)

الرَّقَّةُ وَ الْفَهْمُ وَ لَمَّةُ الشَّيْطَانِ السَّهْوُ وَ الْقَسْوَةُ: دو گونه القاء وجود دارد؛ القای شیطانی و القای فرشته، القای فرشته باعث نرمی قلب و فزونی فهم می شود و القای شیطانی موجب سهو و قساوت قلب می گردد». (۱).

به هر حال برای به دست آوردن شرح صدر و رهایی از قساوت قلب، باید به درگاه خدا روی آورد، تا آن نورالهی که پیامبرگرمی صلی الله علیه و آله وعده داده، در قلب بتابد، باید آینه قلب را از زنگار گناه صیقل داد و سرای دل را از زباله های هوا و هوس پاک کرد تا آماده پذیرایی محبوب گردد، اشک ریختن از خوف خدا و از عشق آن محبوب بی مثال، تأثیر عجیبی در رقت قلب و نرمش و گسترش روح دارد و جمود چشم، از نشانه های سنگدلی می باشد.

ص: ۱۲۰

۱- «کافی»، جلد ۲، بابُ الْقَسْوَةِ، حدیث ۳.

(۱۷۴) سوره زُمَر

ص: ۱۲۱

جلد ۲۴

اشاره

ص: ۱

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص: ۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶ آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیراست:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز» است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

سختی یا رفاه هر دو وسیله آزمایش و رشد است

۴۹ فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

هنگامی که انسان را زبانی رسد، ما را (برای حل مشکلش) می خواند، سپس هنگامی که به او نعمتی دهیم، می گوید: این نعمت را به خاطر کاردانی خودم به دست آوردم بلکه این وسیله آزمایش آن ها است، ولی اکثرشان نمی دانند.

« خَوَّلَ » از ماده « تَخَوَّلَ » به معنی اعطا و بخشش و تفضل است .

این حقیقت بارها در آیات قرآن تکرار شده است که خداوند حکیم گاه انسان را در تنگنای مشکلات قرار می دهد و گاه در رفاه و آسایش و نعمت، تا او را از این طریق بیازماید، ارزش وجودی او را بالا ببرد و به این حقیقت که همه چیز از ناحیه او است، آشنا سازد.

اصولاً شدائد زمینه ساز شکوفایی فطرت است، همان گونه که نعمت ها مقدمه معرفت می باشد (در این زمینه بحث دیگری در جلد ۱۶ تفسیر نمونه، صفحه ۳۴۳ ذیل آیه ۶۵ سوره عنکبوت ذکر شده است).

قابل توجه این که در این آیه روی کلمه «انسان» تکیه شده و او را به عنوان فراموشکار و مغرور معرفی کرده ، این اشاره به انسان هایی است که تحت تربیت مکتب های الهی قرار نگرفته اند و مربی و راهنمایی نداشته اند ، شهواتشان آزاد بوده ، در میان هوس ها غوطه ور شده و به صورت گیاهانی خودرو بوده اند ، آری آن ها هستند که هرگاه گرفتار درد و رنجی شوند ، به سوی خدا می آیند و هنگامی که طوفان حوادث فرو می نشیند و مشمول نعمت هایی می گردند ، خدا را به دست فراموشی می سپارند.

شما حداکثر تلاش خود را بکار گیرید کمی یا زیادی روزی دست خداست

۵۲ أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

آیا آن ها ندانستند خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد ؟ در این ، آیات و نشانه هایی است برای گروهی که ایمان می آورند .

(۱۲) سوره زمر

چه بسیارند افراد شایسته ای که در زندگی محروم و منزوی هستند و چه بسیار افراد ضعیف و ناتوانی که از هر نظر متنعمند ، اگر

پیروزی های مادی همگی در سایه تلاش و کوشش خود افراد و لیاقت های آن ها به دست می آمد، نباید شاهد چنین صحنه هایی باشیم .

این خود نشانگر این مطلب است که در پشت عالم اسباب ، دست نیرومند دیگری است که آن را طبق برنامه حساب شده ای اداره می کند .

درست است که انسان باید در زندگی تلاش و کوشش کند ، درست است که جهاد و کوشش ، کلید حل بسیاری از مشکلات است ، اما این اشتباه بزرگی است که ما مُسَبَّبُ الْأَسْبَابِ را فراموش کنیم و تنها چشم به اسباب بدوزیم و مؤثر واقعی را خودمان بدانیم .

یکی از اسرار ناکام ماندن جمعی از آگاهان لایق و کامیاب شدن جمعی از جاهلان بی کفایت همین است که هشدار برای همه مردم باشد تا در عالم اسباب گم نشوند و تنها بر نیروی شخصی خود تکیه نکنند .

جزء بیست و چهارم (۱۳)

بنابراین در پایان آیه می افزاید : « در این آیات نشانه هایی است برای گروهی که ایمان می آورند » (إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) .

نشانه هایی برای ذات پاک خدا همان گونه که امیرمؤمنان فرمود : « عَرَفْتُ اللَّهَ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهَمَمِ :

ص: ۱۳

من خدا را به وسیله برهم خوردن تصمیم ها ، گشوده شدن گره ها و درهم شکستن اراده ها شناختم » (۱).

و نشانه هایی است از ضعف و ناتوانی انسان تا خود را گم نکند و گرفتار غرور و خودبینی نگردد .

نوجوانان عزیز هرگز از رحمت خدا مأیوس نشوید

۵۳ قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن

(۱۴) سوره زمر

رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ

بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید ، از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد ، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است .

دقت در تعبیرات این آیه نشان می دهد که از امیدبخش ترین آیات قرآن مجید نسبت به همه گنهکاران است ، شمول و گستردگی آن به حدی است که طبق روایتی امیرمؤمنان علی فرمود : « در تمام قرآن آیه ای وسیع تر از این آیه نیست » (ما فی القرآن آیه أوسع

ص: ۱۴

مِنْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا ... (۱)

دلیل آن نیز روشن است ، زیرا ؛

تعبیر به « یا عِبَادِی » (ای بندگان من) آغازگر لطفی است از ناحیه پروردگار .

جزء بیست و چهارم (۱۵)

تعبیر به « اِسْرَافِ » به جای « ظلم و گناه و جنایت » نیز لطف دیگری است .

تعبیر به « عَلٰی اَنْفُسِهِمْ » که نشان می دهد گناهان آدمی همه به خود او بازمی گردد ، نشانه دیگری از محبت پروردگار است ، همان گونه که یک پدر دلسوز به فرزند خویش می گوید : « این همه بر خود ستم مکن » .

تعبیر به « لَا تَقْنَطُوا » (مأیوس نشوید) با توجه به این که « قُنُوطٌ » در اصل به معنی مأیوس شدن از خیر است ، به تنهایی دلیل بر این است که گنهکاران نباید از " لطف الهی " نومید گردند .

تعبیر به « مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ » بعد از جمله « لَا تَقْنَطُوا » تأکید بیشتری بر این خیر و محبت می باشد .

ص: ۱۵

۱- « مجمع البیان » ، « تفسیر قرطبی » و « تفسیر صافی » ، ذیل آیه مورد بحث .

هنگامی که به جمله « إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ » می‌رسیم که با حرف تأکید آغاز شده و کلمه « الذُّنُوبَ » (جمع با الف و لام) همه گناهان را بدون استثناء دربرمی‌گیرد و دریای رحمت مَوَّج می‌شود.

(۱۶) سوره زُمَر

هنگامی که « جَمِيعًا » به عنوان تأکید دیگری بر آن افزوده می‌شود، امیدواری به آخرین مرحله می‌رسد.

توصیف خداوند به « غَفُور » و « رَحِيم » که دو وصف از اوصاف امیدبخش پروردگار است، در پایان آیه، جایی برای کمترین یأس و نومیدی باقی نمی‌گذارد.

امیدبخش‌ترین آیه قرآن

آری به همین دلیل آیه فوق، از گسترده‌ترین آیات قرآن است که شمول آن هرگونه گناه را دربرمی‌گیرد و نیز به همین دلیل از امیدبخش‌ترین آیات قرآن مجید محسوب می‌شود.

و به راستی از کسی که دریای لطفش بی‌کران و شعاع فیضش نامحدود است، جز این انتظاری نمی‌توان داشت.

از کسی که « رحمتش بر غضبش پیشی گرفته » و بندگان را برای رحمت آفریده، نه برای خشم و عذاب،

ص: ۱۶

غیر از این چشم داشتی نیست .

جزء بیست و چهارم (۱۷)

گام های سه گانه وصول به رحمت خدا

۵۴ وَ آتَيْنَا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمْنَا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ

و به درگاه پروردگارتان بازگردید و در برابر او تسلیم شوید، پیش از آن که عذاب به سراغ شما آید، سپس از سوی هیچ کس یاری نشوید .

۵۵ وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ

و از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده، پیروی کنید، پیش از آن که عذاب (الهی) ناگهانی به سراغ شما آید ، در حالی که از آن خبر ندارید .

و به این ترتیب مسیر وصول به رحمت خدا ، سه گام بیشتر نیست ؛

(۱۸) سوره زُمر

گام اول ؛ توبه و پشیمانی از گناه و روی آوردن به سوی خدا .

گام دوم ؛ ایمان و تسلیم در برابر فرمان او .

گام سوم ؛ عمل صالح .

و بعد از این سه گام ورود در دریای بی کران رحمتش طبق

ص: ۱۷

وعده ای که فرموده قطعی است، هر چند بار گناهان انسان سنگین باشد.

در این که منظور از « اَتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ » (از بهترین چیزی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده، پیروی کنید) چیست، مفسران احتمالات متعددی داده اند.

آن چه از همه بهتر به نظر می رسد، این است که دستوراتی که از سوی خداوند نازل شده، مختلف است، بعضی دعوت به واجبات و بعضی مستحبات و بعضی مشتمل بر اجازه مباحات است، منظور از « أَحْسَنَ »، انتخاب واجبات و مستحبات می باشد، باتوجه به سلسله مراتب آن ها.

بعضی نیز آن را اشاره به قرآن در میان کتب آسمانی دانسته اند، به

جزء بیست و چهارم (۱۹)

قرینه آن چه در آیه ۲۳ همین سوره (زمر) آمده است که قرآن را « أَحْسَنُ الْحَدِيثِ » (بهترین سخن) نامیده؛ « اَللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ ».

البته این دو تفسیر منافاتی باهم ندارند.

پشیمانی در روز قیامت فایده ندارد

۵۶ اَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّٰخِرِينَ

(این دستورها به خاطر آن است که) مبادا کسی روز قیامت

ص: ۱۸

بگوید: افسوس بر من از کوتاهی هایی که در اطاعت فرمان خدا کردم و (آیات او را) به سخریه گرفتم .

« یا حَسْرَتَا » در اصل « یا حَسْرَتِی » (حسرت به یاء متکلم اضافه شده است) بوده ، و « حسرت » به معنی اندوه و غم بر چیزهایی است که از دست رفته و پشیمانی به بار آورده است .

« راغب » در « مفردات » می گوید: این کلمه از ماده « حَسِرَ » به معنی برهنه کردن و کنار زدن لباس است و از آن جا که در موارد ندامت و اندوه بر گذشته، گویی پرده های جهل کنار رفته، این تعبیر به کار می رود .

(۲۰) سوره زُمر

آری هنگامی که انسان وارد عرصه محشر می شود و نتیجه تفریط ها و مسامحه کاری ها و خلافتکاری ها و شوخی گرفتن جدی ها را در برابر چشم خود می بیند ، فریادش به « وا حَسْرَتَا » بلند می شود ، اندوهی سنگین توأم با ندامتی عمیق بر قلب او سایه می افکند و این حالت درونی خود را بر زبان آورده و به صورت جمله های فوق بیان می دارد .

در این که « جَنْبِ اللَّهِ » در این جا به چه معنی است ، مفسران احتمالات فراوانی داده اند .

حقیقت این است که « جَنْب » در لغت به معنی پهلو است و سپس

ص: ۱۹

به هر چیزی که در کنار چیزی قرار گرفته باشد، اطلاق می شود، همان گونه که « یمین » و « یسار » به معنی طرف چپ و راست بدن است، سپس به هر چیزی که در این ناحیه قرار گیرد، یمین و یسار گفته می شود،

جزء بیست و چهارم (۲۱)

در این جا « جَنْبِ اللَّهِ » نیز به معنی تمام اموری است که در جانب پروردگار قرار دارد؛ فرمان او، اطاعت او، قرب او و کتب آسمانی که از ناحیه او نازل شده است، همه در معنی آن جمع است.

و به این ترتیب گنهکاران اظهار ندامت و پشیمانی و غم و اندوه و حسرت نسبت به تمام کوتاهی هایی که در برابر خداوند داشتند، می کنند، مخصوصاً روی مسأله سخریه و استهزاء نسبت به آیات و رسولان او انگشت می نهند، چراکه عامل اصلی تفریط های آن ها همین بی اعتنا بودن و شوخی پنداشتن این حقایق بزرگ بر اثر جهل و غرور و تعصب است.

در اطاعت خدا سستی نکنید

« جَنْبِ اللَّهِ » در آیه مورد بحث معنی وسیعی دارد که هر گونه مطلبی را که مربوط به خداوند است، شامل می شود و به این ترتیب تفریط در این قسمت شامل تمام انواع سستی ها در اطاعت فرمان او و پیروی از کتب آسمانی و اقتداء به انبیاء و اولیاء می گردد.

ص: ۲۰

به همین دلیل در روایات متعددی از ائمه اهل بیت علیهم السلام می خوانیم که : « جنب الله » به امامان تفسیر شده ، از جمله در روایتی در « اصول کافی » از امام موسی بن جعفر در تفسیر « يا حَسْرَتِي عَلِيٌّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ » چنین آمده : « جَنْبُ اللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَكَذَلِكَ مَنْ كَانَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ بِالْمَكَانِ الرَّفِيعِ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ إِلَى آخِرِهِمْ : جنب الله ، امیر مؤمنان و همچنین اوصیای بعد از او هستند که مقام والایی دارند ، تا به آخرین نفر آن ها برسد (که حضرت مهدی " ارواحنا فداه " می باشد) « (۱).

و نیز در تفسیر « علی بن ابراهیم » از امام صادق می خوانیم : « نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ : جنب الله ما ییم » (۲).

این تفسیرها از قبیل بیان مصداق های روشن است ، چرا که آن ها از خود چیزی نمی گویند .

جزء بیست و چهارم (۲۳)

در حدیث دیگری مصداق روشن حسرت داران روز قیامت را «عالمان بی عمل» معرفی می کند، در کتاب «محاسن» از امام محمدباقر آمده است : « إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ وَصَفُوا

ص: ۲۱

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۴۹۵ .

۲- « نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۴۹۵ .

الْعِيدَلِ ثُمَّ خَالَفُوهُ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ " أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْبَرتِي عَلِي مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ " : از همه مردم متأسف تر در روز قیامت ، کسانی هستند که طریقه حق و عدالت و خوبی ها را برای مردم توصیف کردند ، سپس خود به مخالفت برخاستند و این همان است که خداوند متعال می گوید ؛ " أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلِي مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ " . (۱)

۵۷ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ

و مبادا بگویند: اگر خداوند مرا هدایت می کرد، از پرهیزکاران بودم .

(۲۴) سوره زمر

این سخن را گویا زمانی می گویند که او را به پای میزان حساب می آورند ، گروهی را می بیند که با دست پر از حسنات به سوی بهشت روانه می شوند ، او نیز آرزو می کند در صف آنان باشد و همراه آنان به سوی نعمت های الهی برود . پایان سوره زمر

ص: ۲۲

سوره مؤمن (غافر)

سوره مؤمن (غافر)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ حمّ

حمّ

سوره مؤمن ، نخستین سوره از « حوامیم » است (حوامیم هفت سوره از قرآن است که با "حم" شروع می شود و پشت سر هم قرار گرفته و همه از سوره های مکی است) .

ویژگی این سوره فرازی است از داستان موسی و فرعون مربوط به « مؤمن آل فرعون » که تنها در همین سوره مطرح شده و در جای دیگر قرآن نیست ، داستان همان مرد با ایمان و بسیار هوشیار و مدبری که در زمره شخصیت های فرعونى بود، ولی در باطن به موسی ایمان آورده و سنگر مطمئنی برای دفاع از موسی و آئینش بود و به طوری که خواهیم دید در آن لحظاتی که موسی در خطر مرگ قرار گرفت ، او با روشی بسیار زیرکانه و ظریف به یاری او شتافت و او را از مرگ نجات داد .

(۲۶) سوره مؤمن

نام گذاری این سوره به سوره « مؤمن » نیز به خاطر همین است که

شرح مجاهدت های او بیش از « ۲۰ آیه » از این سوره ، یعنی حدود یک چهارم از مجموع آیات این سوره را فرا گرفته است .

در روایات اسلامی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده ، فضایل بسیاری برای همه سوره های "حم" عموماً و سوره "مؤمن" خصوصاً وارد شده است .

۲ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

این کتابی است که از سوی خداوند قادر و دانا نازل شده است.

در این آیه همان گونه که روش قرآن است بعد از ذکر « حروف مقطعه » سخن از عظمت مقام « قرآن » به میان می آورد ، اشاره به این که این کتاب با این همه عظمت از حروف ساده الفبا ترکیب یافته ، بنایی چنان عظیم از مصالحی چنین کوچک و این خود دلیل بر اعجاز آن است.

جزء بیست و چهارم (۲۷)

عزت و قدرتش موجب شده که احدی نتواند با آن برابری کند و علمش سبب گردیده که محتوای آن در اعلی درجه کمال و فراگیر همه نیازهای انسان ها در طریق تکامل باشد .

۳ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ

ص: ۲۴

خداوندی که آمرزنده گناه و پذیرنده توبه و شدیدالعقاب و صاحب نعمت فراوان است ، هیچ معبودی جز او نیست و بازگشت (همه شما) به سوی او است .

« طَوَّلَ » (بر وزن قَوْل) به معنی نعمت و فضل است و به معنی توانایی و رسائی و امکانات و مانند آن نیز آمده است ، بعضی از مفسران گفته اند « ذِي الطَّوْلِ » به کسی گفته می شود که نعمتی طولانی به دیگری می بخشد ، بنابراین معنی آن اخص از معنی « منعم » است (مجمع البیان) .

(۲۸) سوره مؤمن

این آیه خدا را به پنج وصف دیگر از صفات بزرگش که بعضی امیدآفرین و بعضی خوف آفرین است ، توصیف می کند .

جمله « لا-إِلَهَ إِلَّا-هُوَ » که به عنوان آخرین وصف آمده و حکایت از مقام «توحید عبودیت» و عدم شایستگی غیر او برای پرستش می کند، به عنوان آخرین صفت و نتیجه نهایی بیان شده و لذا در حدیثی از ابن عباس آمده است که می گوید : « او "غَافِرِ الذَّنْبِ" است برای کسی که "لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" »

بگوید، "قَابِلِ التَّوْبِ" است برای کسی که "لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" بگوید و "شَدِيدِ الْعِقَابِ" است برای کسی که "لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" »

نگوید ، "ذِي الطُّوْلِ" و غنی و بی نیاز است از کسی که "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" نگوید .

بنابراین محور همه این صفات کسانی هستند که مؤمن به توحید باشند و در گفتار و عمل از این خط اصیل الهی منحرف نشوند .

اسباب آمرزش در قرآن مجید

جزء بیست و چهارم (۲۹)

در قرآن مجید امور زیادی به عنوان اسباب مغفرت و از بین رفتن گناهان معرفی شده است که به قسمت هایی از آن ذیلاً اشاره می شود :

« توبه » : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ : ای کسانی که ایمان آورده اید به سوی خدا باز گردید و توبه خالص کنید ، امید است خداوند گناهان شما را ببخشد » (۸/تحریم) .

ایمان و عمل صالح : « وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ : کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و نیز به آن چه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است ایمان آوردند ، آیاتی که حق است و از سوی پروردگارشان می باشد ، خداوند گناهان آن ها را می بخشد » (۲ / محمد) .

ص: ۲۶

تقوی : « إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ : اگر تقوی الهی پیشه کنید خداوند برای تشخیص حق از باطل به شما روشن بینی می دهد و گناهانتان را می بخشد » (۲۹ / انفال) .

(۳۰) سوره مؤمن

هجرت و جهاد و شهادت : « فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ : کسانی که هجرت کنند و از خانه و وطن خود رانده شوند و در راه من آزار بینند و پیکار کنند و مقتول گردند ، گناهانشان را می بخشم » (۱۹۵ / آل عمران) .

انفاق مخفی : « إِنَّ تَبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ : اگر انفاق های خود را در راه خدا آشکار سازید خوب است و اگر آن را پنهان دارید و به فقرا بدهید ، به سود شما است و از گناهانتان می بخشد » (۲۷۱ / بقره)

دادن قرض الحسنه : « إِنَّ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ : اگر به خداوند قرض الحسنه دهید آن را برای شما مضاعف می کند و شما را می آمرزد » (۱۷ / تغابن)

جزء بیست و چهارم (۳۱)

پرهیز از گناهان کبیره که موجب آمرزش گناهان صغیره

است: « إِنَّ تَجَنُّيْوَا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ : اگر از گناهان کبیره که از آن نهی شده اید ، اجتناب کنید گناهان صغیره شما را خواهیم بخشید » (۳۱ / نساء) .

به این ترتیب درهای مغفرت الهی از هر سو به روی بندگان باز است که هفت در آن در بالا به استناد هفت آیه قرآن ذکر شد ، تا از کدامین در وارد شویم و چه خوب تر که از هر در وارد شویم .

۳۵ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتِيهِمْ كِبْرٌ مِّمَّا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ

همان ها که در آیات الهی بی آن که دلیلی برای آن ها آمده باشد به مجادله برمی خیزند، کاری که خشم عظیمی نزد خداوند و نزد کسانی که ایمان آورده اند بار می آورد ، این گونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می نهد .

(۳۲) سوره مؤمن

این آیه « مُسْرِفَانِ مِرْتَابِ » را معرفی می کند ، آن ها بی آن که هیچ دلیل روشنی از عقل و نقل برای سخنان خود داشته باشند ، در برابر آیات بینات الهی موضع گیری می کنند .

ص: ۲۸

لجاجت ها و عناد در برابر حق پرده ای ظلمانی بر فکر انسان می اندازد و حس تشخیص را از او می گیرد ، کار به جایی می رسد که قلب او همچون یک ظرف در بسته مهر شده ، می گردد که نه محتوای فاسد آن بیرون می آید و نه محتوای صحیح و جان پروری وارد آن می شود .

آری کسانی که به خاطر داشتن این دو صفت زشت « تکبر و جباریت » تصمیم گرفته اند در مقابل حق بایستند و هیچ واقعیتی را پذیرا نشوند ، خداوند روح حق طلبی را از آن ها می گیرد ، آن چنان که حق در ذائقه آن ها تلخ و باطل شیرین می آید .

عوام فریبی، روش تاریخی رهبران تباهی

جزء بیست و چهارم (۳۳)

۳۶ وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ

فرعون گفت : ای هامان ! برای من بنای مرتفعی بساز، شاید به وسایلی برسم .

۳۷ أَشْيَابَ السَّمَوَاتِ فَاطَّلَعَ إِلَى إِلِهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ

ص: ۲۹

وسایل (صعود به) آسمان ها، تا از خدای موسی آگاه شوم، هرچند گمان می کنم او دروغ گو باشد، این چنین اعمال بد فرعون در نظرش زینت داده شده بود و او را از راه حق بازداشت و توطئه فرعون (و فرعون صفتان) جز به نابودی نمی انجامد .

« صَيْرُوح » در اصل به معنی وضوح و روشنی و « تصریح » به معنی آشکارانمودن، سپس به بناهای بلند و به قصرهای زیبا و مرتفع این کلمه اطلاق شده، چراکه کاملاً واضح و روشن و آشکار است .

(۳۴) سوره مؤمن

« تَبَاب » به معنی خسارت و هلاکت است .

نخستین چیزی که در این جا به نظر می رسد ، این است که هدف فرعون از این کار چه بود ؟

آیا او واقعا در این حد از حماقت بود که فکر می کرد خدای موسی در آسمان است و به فرض که در آسمان باشد با ساختن یک بنای بلند که در مقابل کوه های سطح زمین ارتفاع بسیار ناچیزی دارد ، می تواند به آسمان برود ؟

این مسأله بسیار بعید به نظر می رسد ، چراکه فرعون با تمام غرور و تکبری که داشته ، مرد هوشیار و سیاستمداری بود که سالیان دراز ملت

ص: ۳۰

عظیمی را دربند نگه داشته بود و با قدرت بر آن ها حکومت می کرد و در مورد چنین اشخاصی هر حرکتی جنبه شیطانی دارد ، باید قبل از هر چیز به سراغ تحلیل انگیزه سیاست شیطانی این امر رفت .

ظاهر این است فرعون به عنوان چند هدف دست به چنین کاری زد:

جزء بیست و چهارم (۳۵)

او می خواست وسیله ای برای اشتغال فکری مردم و انصراف ذهن آن ها از مسأله نبوت موسی و قیام بنی اسرائیل فراهم آورد و مسأله ساختن این بنای مرتفع که به گفته بعضی از مفسران در زمینی بسیار وسیع با پنجاه هزار مرد بنا و معمار و کارگران زیاد برای فراهم آوردن وسایل ساخته می شد ، می توانست مسائل دیگر را تحت الشعاع قرار دهد و هر چه بنا بالاتر می رود ، توجه مردم را بیشتر به خود جلب کند و نقل همه محافل و خبر روز ، همین موضوع باشد و مسأله پیروزی موسی را بر ساحران که ضربه عظیمی بر پیکر قدرت فرعونیان وارد ساخت ، موقتا به طاق نسیان زند .

او می خواست از این طریق کمک مادی و اقتصادی به توده های زحمت کش کند و کاری هرچند موقت برای بیکاران فراهم سازد تا کمی مظالم او را فراموش کنند و وابستگی مردم از نظر اقتصادی ، به خزینه او بیشتر گردد .

ص: ۳۱

برنامه این بود که بعد از پایان بنا بر فراز آن رود و نگاهی به آسمان کند و احتمالاً تیری در کمان گذارد و پرتاب کند و بازگردد و برای تحمیق مردم بگوید: « خدای موسی هر چه بود تمام شد، به سراغ کار خود بروید و فکرتان راحت باشد ».

(۳۶) سوره مؤمن

و گرنه برای فرعون روشن بود که به جای بنای عظیم او که از چند صد متر تجاوز نمی کرد، اگر از فراز کوه های بسیار مرتفع نیز به آسمان نگاه شود، منظره آن همان است که از روی زمین صاف دیده می شود، بدون کمترین تغییر.

قابل توجه این که فرعون در برابر موسی با گفتن این سخنان و بیان این دستور یک گام عقب نشینی می کند و می گوید: « من می خواهم درباره خدای موسی تحقیق کنم » (فَاطِلِعْ اِلَى اِلَهِ مُوسَى) و می افزاید: « هر چند او را دروغ گو گمان می کنم » و به این ترتیب از مرحله یقین به خلاف مرحله گمان و شک تنزل می کند.

و نیز قابل توجه این که قرآن با جمله « كَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَ صُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ اِلَّا فِي تَبَابٍ » نخست

جزء بیست و چهارم (۳۷)

ریشه اصلی انحراف فرعون را که همان زینت یافتن اعمال زشتش در نظرش به خاطر کبر و غرور و خودخواهی است، بیان می دارد، سپس

ص: ۳۲

نتیجه آن را که گمراهی از طریق حق است و در مرحله سوم شکست نهایی نقشه های او را اعلام می کند ، سه جمله کوتاه با سه محتوای غنی .

مسلمان این بازی های سیاسی برای مدت کوتاهی می تواند مؤثر واقع شود ، ولی در درازمدت قطعاً با شکست روبرو خواهد شد .

در بعضی از روایات آمده است که « هامان » بنای برج فرعون را آن قدر بالا برد که دیگر تندبادها اجازه ادامه کار به بناها نمی دادند ، نزد فرعون آمد و به او گفت : دیگر ما قادر نیستیم بر ارتفاع بنا بیفزاییم و چیزی نگذشت که تندباد سهمگینی وزید و بنا را واژگون کرد.(۱)

و معلوم شد تمام قدرت نمایی فرعون به یک باد بند است .

(۳۸) سوره مؤمن

مجازات آخرت متناسب با اعمالی است که انسان در دنیا انجام داده است

۴۰ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ

ص: ۳۳

هر کس عمل بدی انجام دهد جز به مانند آن کیفر داده نمی شود ، ولی کسی که عمل صالحی انجام دهد، خواه مرد یا زن، در حالی که مؤمن باشد وارد بهشت می شود و روزی بی حسابی به او داده خواهد شد .

او در این سخنان حساب شده اش از یک سو اشاره به عدالت خداوند در مورد مجرمان می کند که تنها به مقدار جرمشان جریمه می شوند .

و از سوی دیگر اشاره به فضل بی انتهای او که در مقابل یک عمل صالح پاداش بی حساب به مؤمنان داده می شود و هیچ گونه موازنه ای در آن رعایت نخواهد شد ، پاداشی که هیچ چشمی ندیده ، هیچ گوشی نشنیده و حتی به فکر انسانی خطور نکرده است.

جزء بیست و چهارم (۳۹)

و از سوی سوم لزوم توأم بودن ایمان و عمل صالح را یادآور می شود .

و از سوی چهارم مساوات مرد و زن در پیشگاه خداوند و در ارزش های انسانی .

به هر حال او با این سخن کوتاه خود این واقعیت را بیان می کند که متاع این جهان گرچه ناچیز است و

ص: ۳۴

ناپایدار، ولی می تواند وسیله رسیدن به پاداش بی حساب گردد، چه معامله ای از این پرسودتر.

ضمناً تعبیر به «مِثْلَهَا» اشاره به این است که مجازات های عالم دیگر شبیه همان کاری است که انسان در این دنیا انجام داده است، شباهتی کامل و تمام عیار.

تعبیر به «غَيْرِ حِسَابٍ» ممکن است، اشاره به این مطلب باشد که نگاه داشتن حساب عطایا مخصوص کسانی است که مواهب محدودی دارند و می ترسند اگر حساب را نگه ندارند گرفتار کمبود شوند، اما کسی که خزائن نعمت های او نامحدود و بی پایان است و هر قدر ببخشد کاستی در آن پیدا نمی شود (زیرا هر قدر از بی نهایت بردارند باز هم بی نهایت است)، نیاز به حساب گری ندارد.

(۴۰) سوره مؤمن

در این جا این سؤال پیش می آید که آیا این آیه با آیه ای که می گوید: « هر کس کار نیکی انجام دهد، ده برابر پاداش به او عطایا شود » منافات ندارد؟ (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا) (۱۶۰ / انعام).

در پاسخ باید به این نکته توجه کرد که، ده برابر حداقل پاداش الهی است و لذا در مورد انفاق به هفت صد برابر و بیشتر ارتقاء می یابد و سرانجام به مرحله پاداش بی حساب می رسد که

ص: ۳۵

هیچ کس جز خدا حد آن رانمی داند .

ما شایستگان را در دنیا و آخرت یاری می دهیم

۵۱ اَنَا لَنْتَصُرَّ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ

جزء بیست و چهارم (۴۱)

ما به طور مسلم رسولان خود و کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان به پا می خیزند ، یاری می دهیم .

«أَشْهَاد» جمع «شاهد» یا «شهید» است و به معنی گواهان است .

حمایت الهی ، حمایتی بی دریغ و مؤکد به انواع تأکید و حمایتی است بی قید و شرط . به همین جهت انواع پیروزی ها را به دنبال دارد ، اعم از پیروزی در منطق و بیان یا پیروزی در جنگ ها ، یا فرستادن عذاب الهی بر مخالفان و نابود کردن آنان و یا امدادهای غیبی که قلب را تقویت و روح را به لطف الهی نیرومند و قوی می سازد .

در این جا به تعبیر تازه ای درباره روز قیامت برخورد می کنیم و آن « يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ » (روزی که گواهان قیام می کنند) می باشد .

در این که این گواهان کیانند ، تفسیرهای مختلفی

شده است که همه قابل جمع است :

(۴۲) سوره مؤمن

منظور فرشتگان مراقب اعمال آدمی است .

منظور پیامبران می باشد که گواهان امت ها هستند .

مقصود فرشتگان و پیامبران و مؤمنانند که گواهان اعمال انسان ها می باشند .

این تعبیر اشاره به نکته جالبی است و می خواهد بگوید آن روزی که همه خلایق در آن جمعند ، گواهان در آن محضر بزرگ قیام می کنند و رسوایی در آن جا بدترین رسوایی است و پیروزی نیز برترین پیروزی است ، ما در آن روز مؤمنان و رسولان خود را یاری می کنیم و بر آبروی آن ها در آن محضر بزرگ می افزاییم .

اگر خدا وعده پیروزی پیامبران و مؤمنان را داده ، چرا در طول تاریخ جمعی از آن ها شکست خورده اند

در این جا سؤال مهمی مطرح می شود و آن این که : اگر خداوند وعده پیروزی پیامبران و مؤمنان را به صورت مؤکد داده ، پس چرا ما در طول تاریخ شاهد کشتار جمعی از پیامبران و مؤمنان به دست کفار بی ایمان هستیم ؟ چرا گاه آن ها شدیداً در تنگنا واقع می شدند و یا از نظر نظامی شاهد شکست بودند ؟ مگر وعده الهی تخلف پذیر است ؟

ص: ۳۷

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که : مقیاس سنجش بسیاری از مردم در ارزیابی مفهوم پیروزی بسیار محدود است ، آن ها پیروزی را تنها در این می دانند که انسان دشمن را به عقب براند و چند روزی حکومت را به دست گیرد .

آن ها پیروزی در هدف و برتری مکتب را به حساب نمی آورند ، آن ها الگو شدن یک مجاهد شهید را برای نسل های موجود و آینده در نظر نمی گیرند ، آن ها عزت و سربلندی در نزد همه آزادگان جهان و جلب خشنودی و رضایت خدا را به هیچ می انگارند .

بدیهی است در چنان ارزیابی محدودی این ایراد پاسخ ندارد ، اما اگر دید خود را وسیع تر و افق فکر خود را بازتر کنیم و ارزش های واقعی را در نظر بگیریم ، آن گاه به معنی عمیق آیه پی خواهیم برد .

(۴۴) سوره مؤمن

« سید قطب » در تفسیر « فی ظلال » در این جا سخنی دارد که شاهد ارزنده ای بر این مقصود است .

او قهرمان میدان کربلا حسین عزیز را مثال می زند و چنین می گوید : « حسین رضوان الله علیه در چنان صحنه بزرگ از یک سو و دردناک از سوی دیگر ، شربت شهادت نوشید ، آیا این پیروزی بود یا شکست ؟

در مقیاس کوچک و صورت ظاهر شکست بود، اما در برابر حقیقت خالص و مقیاس های بزرگ پیروزی عظیمی به شمار می آید .

برای هر شهیدی در روی زمین قلوب پاک انسان ها می لرزد، عشق و عواطف را بر می انگیزد و غیرت و فداکاری را در نفوس به جنب و جوش می آورد، همان گونه که حسین (رضوان الله علیه) چنین کرد .

این سخنی است که هم شیعیان و هم غیر شیعیان از سایر مسلمین و هم گروه عظیمی از غیرمسلمانان در آن متفق و هم عقیده اند .

جزء بیست و چهارم (۴۵)

چه بسیار شهیدانی که اگر هزار سال زنده می ماندند، نمی توانستند به مقدار شهادتشان عقیده و مکتب خود را یاری کنند و قدرت نداشتند، این همه مفاهیم بزرگ انسانی را در دل ها به یادگار گذارند و هزاران انسان را با آخرین سخنان خود که با خونشان می نویسند، به کارهای بزرگ وادار کنند .

آری این سخنان و خطبه های آخرین که با خط خونین نوشته شده است، پیوسته زنده می ماند و فرزندان و نسل های آینده را به حرکت درمی آورد و ای بسا تمام تاریخ را در طول قرون و

ما با چشم خود شاهد و ناظر حرکت میلیون ها نفر مسلمان بیدار در ایام عاشورای حسینی برای ریشه کن ساختن کاخ ظلم و استبداد و استعمار بودیم .

۱

(۴۶) سوره مؤمن

ما با چشم خود دیدیم که این نسل فداکار که درس خویش را در مکتب امام حسین و مجالس یادبود و ایام عاشورای او خوانده بود ، چگونه با دست خالی از هر گونه سلاح ، قدرتمندترین سلاطین جبار را از تخت خود پایین کشیده اند .

آری ما با چشم خود دیدیم چگونه خون حسین در عروق آن ها به جریان افتاد و تمام محاسبات سیاسی و نظامی ابرقدرت ها را برهم زد .

آیا این پیروزی حسین و یارانش نبود که توانستند بعثت از ۱۳ قرن چنان قدرت نمایی کنند ؟

ص: ۴۰

جزء بیست و چهارم (۴۷)

۶۰ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ

پروردگار شما گفته است مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم، کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می شوند .

« داخِرٌ » از ماده « دُخِرَ » به معنی ذلت و خواری است .

از آیه فوق چند نکته استفاده می شود :

دعا کردن محبوب الهی و خواست خود او است .

بعد از دعا وعده اجابت داده شده است ، ولی می دانیم این وعده ، وعده ای است مشروط و نه مطلق ، دعایی به هدف اجابت می رسد که شرایط لازم در « دعا » و « دعا کننده » و « مطلبی که مورد تقاضا » است جمع باشد و ما این موضوع را به ضمیمه فلسفه « نیایش و دعا » و « مفهوم واقعی آن » در ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره به

طور مشروح بیان کرده ایم و نیاز به تکرار نیست (۱)

(۴۸) سوره مؤمن

دعا خود یک نوع عبادت است ، چرا که در ذیل آیه واژه عبادت بر آن اطلاق شده است .

اهمیت دعا و شرایط استجاب

روایات متعددی که از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سایر پیشوایان بزرگ علیهم السلام نقل شده، اهمیت دعا را کاملاً روشن می سازد .

در حدیثی از امام صادق می خوانیم : یکی از یارانش سؤال کرد : « چه می فرمایی درباره دو نفر که هر دو وارد مسجد شدند ، یکی نماز بیشتری به جا آورد و دیگری دعای بیشتری ، کدامیک از این دو افضلند؟ » ، فرمود : « هر دو خوبند » .

سؤال کننده مجدداً عرض کرد : « می دانم هر دو خوبند ولی کدامیک افضل است » .

امام فرمود : « آن کس که بیشتر دعا می کند ، افضل است

جزء بیست و چهارم (۴۹)

مگر سخن خداوند متعال را ننشیده ای که می فرماید : اَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ .

ص: ۴۲

سپس افزود: « هِيَ الْعِبَادَةُ الْكُبْرَى : دعا عبادت بزرگ است » (۱).

در روایتی از امام صادق آمده است : « مقاماتی نزد خداوند است که راه وصول به آن تنها دعاست :

"إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَنْزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلِهِ وَ لَوْ أَنَّ عَبْدًا سَدَّ فَاهُ وَ لَمْ يَسْئَلْ لَمْ يُعْطَ شَيْئًا ، فَاسْئَلْ تُعْطَ ، إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابٍ يُفْرَعُ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ " : نزد خدا مقامی است که جز با دعا و تقاضا نمی توان به آن رسید و اگر بنده ای دهان خود را از دعا فرو بندد و چیزی تقاضا نکند ، چیزی به او داده نخواهد شد ، پس از خدا بخواه تا به تو عطا شود ، چرا که هر دری را بکوبید و اصرار کنید سرانجام گشوده خواهد شد « (۲)

(۵۰) سوره مؤمن

در بعضی از روایات دعا کردن حتی از تلاوت قرآن هم افضل شمرده شده است ، چنان که از پیامبر صلی الله علیه و آله و امام باقر و امام صادق نقل شده که فرمودند: «الْدُّعَاءُ أَفْضَلُ مِنْ قِرَائَةِ الْقُرْآنِ» (۳).

در یک تحلیل کوتاه می توان به عمق مفاد این احادیث رسید ، زیرا

ص: ۴۳

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۸ ، صفحه ۵۲۹ .

۲- « کافی » ، جلد ۲ ، باب « فَضْلِ الدُّعَاءِ وَ الْحَثِّ عَلَيْهِ » صفحه ۳۳۸ .

۳- « المیزان » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۴ ذیل آیه ۱۸۶ بقره .

دعا از یک سو انسان را به شناخت پروردگار « معرفه الله » که برترین سرمایه هر انسان است دعوت می کند .

و از سوی دیگر سبب می شود که خود را نیازمند او ببیند و در برابرش خضوع کند و از مرکب غرور و کبر که سرچشمه انواع بدبختی ها و مجادله در آیات الله است فرود آید و برای خود در برابر ذات پاک او موجودیتی قائل نشود .

از سوی سوم نعمت ها را از او ببیند و به او عشق ورزد و رابطه عاطفی او از این طریق باساحت مقدسش محکم گردد .

جزء بیست و چهارم (۵۱)

از سوی چهارم چون خود را نیازمند و مرهون نعمت های خدا می بیند ، موظف به اطاعت فرمانش می شمرد .

از سوی پنجم چون می داند استجاب این دعا بی قید و شرط نیست ، بلکه خلوص نیت و صفای دل و توبه از گناه و برآوردن حاجات نیازمندان و دوستان از شرایط آن است ، خودسازی می کند و در طریق تربیت خویشتن گام برمی دارد .

از سوی ششم دعا به او اعتماد به نفس می دهد و از یأس و نومیدی باز می دارد و به تلاش و کوشش بیشتر دعوت می کند .

« نکته مهمی » که در پایان این بحث فشرده لازم است یادآوری

شود ، این که دعا طبق روایات اسلامی مخصوص مواردی است که تلاش ها و کوشش های انسان اثری نبخشد و یا به تعبیر دیگر آن چه انسان در توان دارد، انجام دهد و بقیه را از خدا بخواهد .

بنابراین اگر انسان دعا را جانشین تلاش و کوشش کند ، قطعاً مستجاب نخواهد شد .

(۵۲) سوره مؤمن

لذا در حدیثی از امام صادق می خوانیم : « چهار گروهند که دعای آن ها مستجاب نمی شود : کسی که در خانه خود نشسته و می گوید : خداوندا ! مرا روزی ده ، به او گفته می شود : آیا به تو دستور تلاش و کوشش ندادم ؟

کسی که همسری دارد (که دائماً او را ناراحت می کند) و او دعای کند که او از دستش خلاص شود، به او گفته می شود: مگر حق طلاق را به تو ندادم؟

و کسی که اموالی داشته و آن را بیهوده تلف کرده ، می گوید : خداوندا ! به من روزی مرحمت کن ، اما به او گفته می شود : مگر دستور اقتصاد و میانه روی به تو ندادم ؟ مگر دستور اصلاح مال به تو ندادم ؟

و کسی که مالی داشته و بدون شاهد و گواه به دیگری وام داده (اما وام گیرنده منکر شده ، او دعا می کند : خداوندا ! قلبش را نرم کن و وادار به اداء دین فرما) به او گفته می شود : مگر به تو دستور ندادم به هنگام

ص:۴۵

روشن است در تمام این موارد انسان تلاش و تدبیر لازم را به خرج نداده و گرفتار پیامدهای آن شده و در برابر این تقصیر و کوتاهی و ترک تلاش دعای او مستجاب نخواهد شد.

و از این جا یکی از علل عدم استجاب بسیاری از دعاها روشن می شود ، چراکه گروهی از مردم می خواهند دست از تلاش لازم بردارند و به دعا پناه برند ، چنین دعاهایی مستجاب نمی گردد ، این یک سنت الهی است .

البته عدم استجاب بعضی از دعاها علل و عوامل دیگری نیز دارد ، از جمله این که بسیار می شود که انسان در تشخیص مصالح و مفاسد خود به اشتباه می افتد ، گاه با تمام وجودش مطلبی را از خدا می خواهد که به هیچ وجه صلاح او نیست ، حتی ممکن است خود او بعدا واقف به چنین امری بشود ، این درست به این می ماند که گاهی بیمار یا کودک غذاهای رنگینی از پرستاران خود می طلبند که اگر به خواسته او عمل کنند ، بیماریش افزون می شود و یا حتی جان او را به خطر می افکند ، در

این گونه موارد خداوند رحیم و مهربان دعا را مستجاب نمی کند و برای آخرت او ذخیره می سازد .

(۵۴) سوره مؤمن

موانع استجاب دعا

در بعضی از روایات گناهان متعددی به عنوان موانع استجاب دعا ذکر شده از جمله سوء نیت ، نفاق ، تأخیر نماز از وقت ، بدزبانی ، غذای حرام و ترک صدقه و انفاق در راه خدا است .^(۱)

این سخن را با حدیثی پر معنی از امام صادق پایان می دهیم : مرحوم « طبرسی » در « احتجاج » از آن حضرت چنین نقل می کند : « از آن حضرت سؤال کردند آیا خداوند نمی فرماید دعا کنید تا برای شما اجابت کنم ، در حالی که افراد مضطری را می بینم که دعا می کنند و به اجابت نمی رسد و مظلومانی را می بینیم که از خدا پیروزی بر دشمن می طلبند ، ولی آن ها را یاری نمی کند » .

جزء بیست و چهارم (۵۵)

امام فرمود : « وای بر تو ، هیچ کس او را نمی خواند مگر این که اجابت می کند ، اما ظالم دعای او مردود است تا توبه کند و

ص: ۴۷

۱- « تفسیر نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۵۳۴ و اصول کافی .

اما صاحب حق هنگامی که دعا کند ، اجابت می فرماید و بلا را از او برطرف می سازد ، به طوری که گاه خود او نمی داند و یا آن را به صورت ثواب فراوانی برای روز نیازش به آن (روز قیامت) ذخیره می کند و هرگاه چیزی را که بندگانش تقاضا کنند مصلحت آن ها نباشد خودداری می فرماید « (۱).

نعمت های زمانی

۶۱ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ

(۵۶) سوره مؤمن

مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَدُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ

خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن بیسایید و روز را روشنی بخش قرارداد، خداوند نسبت به مردم صاحب فضل و کرم است ، هرچند اکثر مردم شکرگزاری نمی کنند .

تاریکی شب از یک سو موجب تعطیل قهری برنامه های روزانه است و از سوی دیگر خود تاریکی آرام بخش و مایه استراحت تن و

ص: ۴۸

۱- « تفسیر صافی » ، ذیل آیات مورد بحث .

اعصاب و روح است و نور مایه جنبش و حرکت است. (۱)

این نظام دقیق شب و روز و برنامه متناوب نور و

جزء بیست و چهارم (۵۷)

ظلمت ، یکی از نمونه های فضل و کرم پروردگار بر بندگان است و از عوامل مهم حیات انسان ها و موجودات زنده است .

اگر نور نبود، حیات و زندگی و حرکت وجودداشت و اگر تاریکی متناوب نبود ، شدت نور همه موجودات را خسته و ناتوان و فرسوده می کرد و گیاهان را می سوزانید و نابود می ساخت ، ولی اکثر مردم از کنار این مواهب عظیم الهی، بی توجه می گذرند و شکر او را به جا نمی آورند. (۲)

ص: ۴۹

۱- درباره اسرار و فلسفه های نور و ظلمت و شب و روز در تفسیر نمونه ، جلد ۱۶ صفحه ۱۴۶ و جلد ۱۵ صفحه ۵۶۴ و جلد ۸ صفحه ۳۴۱ ذیل آیه ۷۱ سوره قصص و آیه ۸۶ سوره نمل و آیه ۸۷ سوره یونس بحث شده است .

۲- درباره معنی « شکر » و اقسام آن در جلد ۱۰ تفسیر نمونه ، صفحه ۲۷۸ به بعد ذیل آیه ۷ سوره ابراهیم مشروحا بحث شده است .

۶۴ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ

(۵۸) سوره مؤمن

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

خداوند کسی است که زمین را برای شما جایگاه امن و مطمئن قرارداد و آسمان را همچون سقفی (بالای سرتان) و شما را صورت گری کرد و صورتتان را نیکو آفرید و از طیبیات به شما روزی داد، این است خداوند، پروردگار شما، جاوید و پربرکت است خداوندی که پروردگار عالمیان است.

«بناء» به معنی خانه هایی است که اعراب بادیه نشین از آن استفاده می کردند، مانند خیمه ها و سایبان ها و نظایر آن.

در آیات گذشته سخن از «نعمت های زمانی» یعنی شب و روز بود و در این جا سخن از «نعمت های مکانی» یعنی قرارگاه زمین و سقف مرتفع آسمان است.

او تمام شرایطی را که برای یک قرارگاه مطمئن و آرام لازم است در کره زمین آفریده، محلی است ثابت و خالی از هر گونه تزلزل،

ص: ۵۰

هماهنگ با ساختمان روح و جسم انسان ، دارای منابع گوناگون ، مشتمل بر همه وسایل مورد نیاز انسان ، بسیار گسترده و مباح و رایگان .

جزء بیست و چهارم (۵۹)

آسمان این خیمه بزرگ الهی از شدت تابش نور آفتاب می کاهد ، در حالی که اگر نبود اشعه آفتاب و همچنین اشعه مرگ بار کیهانی ، موجود زنده ای را بر زمین نمی گذاشت و به همین دلیل مسافران فضایی مجبورند دائما در برابر این پرتوها از لباس های مخصوص سنگین و گرانبه استفاده کنند .

سپس از آیات آفاقی به آیات انفسی پرداخته ، می گوید : (وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ) .

قامتی موزون و راست ، با صورتی زیبا و دلپذیر ، در نهایت نظم و استحکام که امتیاز آن بر صورت موجودات زنده دیگر و انواع حیوانات در نخستین برخورد روشن و آشکار است و همین ساختمان ویژه به او امکان می دهد ، که به انواع کارها و صنایع ظریف یا سنگین دست زند و با داشتن اعضای مختلف به راحتی زندگی کند و از مواهب حیات بهره گیرد .

(۶۰) سوره مؤمن

انسان برخلاف غالب حیوانات که با دهان آب و غذا می خورند ، با

ص:۵۱

دست خود و با دقت و ظرافت غذا و نوشیدنی را برمی دارد و به دهان می گذارد و این امر کمک فراوانی به انتخاب غذاهای پاک از غذاهای آلوده به اجزاء خارجی و اضافی می کند، میوه ها را به راحتی پوست می کند و اجزاء غیر قابل استفاده را دور می ریزد .

و سرانجام در بیان چهارمین و آخرین نعمت از این سلسله ، موضوع روزی های پاکیزه را مطرح کرده ، می فرماید : (وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ) .

« طَّيِّبَاتِ » معنی بسیار گسترده ای دارد که هر چیز پاکیزه اعم از غذا ، لباس ، همسران ، خانه ها ، مرکب ها ، حتی سخنان و گفتگوهای پاکیزه را شامل می شود .

جزء بیست و چهارم (۶۱)

ممکن است انسان بر اثر نادانی ، این مواهب پاک را بیالاید ، ولی خداوند در عالم آفرینش آن ها را پاک آفریده است .

در پایان آیه بعد از بیان این چهار نعمت بزرگ که نیمی از آن به آسمان و زمین برمی گردد و نیمی از آن به انسان ها ، می فرماید : « این است خداوند پروردگار شما » (ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ) .

ص: ۵۲

« ذَلِكُمْ » در اصل اشاره به دور است که در این گونه موارد کنایه از علو مقام و عظمت می باشد ، ولی چون در فارسی این تعبیر معمول نیست ما در ترجمه ها آن را به صورت اشاره به نزدیک تفسیر می کنیم .

آری کسی که این همه مواهب را به انسان ها بخشیده ، مدبر عالم هستی است و هم او شایسته عبودیت و پرستش است .

مراحل هفت گانه خلقت انسان

۶۷ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ

(۶۲) سوره مؤمن

يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لِيَتَكَمُّوا سِوَا شَيْءٍ مَوْخَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَلِيَبْلُغُوا أَجَلَ مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

او کسی است که شما را از خاک آفرید ، سپس از نطفه، بعد از علقه (خون منعقد)، سپس شما را به صورت طفلی بیرون می فرستد، بعد به مرحله کمال قوت می رسید، بعد از آن که پیر می شوید و (در این میان) گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله می میرند و هدف این است به سرآمد عمر خود برسید و شاید تعقل کنید .

ص: ۵۳

به این ترتیب نخستین مرحله ، مرحله تراب و خاک است که اشاره به آفرینش آدم جد نخستین ما از خاک می باشد و یا خلقت همه انسان ها از خاک ، چراکه مواد غذایی که وجود انسان و حتی نطفه او را تشکیل می دهد ، اعم از مواد حیوانی و گیاهی همه از خاک مایه می گیرد .

جزء بیست و چهارم (۶۳)

مرحله دوم مرحله نطفه است که مربوط به همه انسان ها جز آدم و همسرش حوا است .

مرحله سوم ، مرحله ای است که نطفه تکامل یافته و نمو قابل ملاحظه ای نموده و به صورت یک قطعه خون بسته درآمده است .

بعد از این مرحله « مُضْغَه » (چیزی شبیه به گوشت جویده) و مرحله ظهور اعضاء ، مرحله حس و حرکت است که قرآن در این جا سخنی از این سه مرحله به میان نیاورده ، هر چند در آیات دیگر به آن اشاره کرده است .

در این جا چهارمین مرحله را مرحله تولد جنین ذکر می کند و مرحله پنجم را مرحله تکامل قدرت و قوت جسمی که بعضی آن را سن سی سالگی می دانند که در آن حداکثر نمو قوای جسمانی حاصل می شود و بعضی آن را کمتر یا بیشتر گفته اند ، البته ممکن است در افراد

ص: ۵۴

متفاوت باشد و قرآن از آن تعبیر به « بلوغ اشدّ » کرده است .

از آن به بعد مرحله عقب گرد و از دست دادن نیروها آغاز می شود و تدریجاً دوران پیری که مرحله ششم است ، فرا می رسد .

(۶۴) سوره مؤمن

سرانجام پایان عمر که آخرین مرحله است فرا می رسد و انتقال از این سرا به سرای جاویدان تحقق می یابد .

آیا با این همه تغییرات و تطورات منظم و حساب شده ، باز هم جای تردید در قدرت و عظمت مبدأعالم هستی و الطاف و مواهب او وجود دارد؟

قابل توجه این که در چهار مرحله اول که مربوط به آفرینش از خاک و نطفه و علقه و تولد طفل است، تعبیر به « خَلَقَكُمْ » (شمارا آفرید) شده و هیچ نقشی برای خود انسان در آن قائل نیست ، ولی در سه مرحله بعد از تولد یعنی مرحله وصول به نهایت قوت جسمانی و بعد از آن پیری و بعد پایان عمر ، تعبیر به « لَتَبْلُغُوا » (تا برسید) و « لَتَكُونُوا » (تا بوده باشید) آمده است که هم اشاره ای است به استقلال وجودی انسان بعد از تولد و هم احتمالاً اشاره ای است به این حقیقت که ، این دوران های سه گانه ممکن است با حسن تدبیر یا سوء تدبیر خود انسان جلوتر یا عقب تر شود و گاه پیری زودرس ، یا مرگ زودرس ،

جزء بیست و چهارم (۶۵)

دامان انسان را بگیرد و این نشان می دهد که تعبیرات قرآن تا

ص: ۵۵

چه حد دقیق و حساب شده است .

تعبیر به « یَتَوَفَّى » در مورد مرگ اشاره به این است که « مرگ » در منطق قرآن به معنی فنا و نابودی نیست ، بلکه فرشتگان مرگ روح انسان را دریافت می دارند و به عالم پس از مرگ منتقل می سازند ، این تعبیر که بارها در قرآن تکرار شده است ، دیدگاه اسلام را در مورد مرگ به خوبی نشان می دهد و مرگ را از مفهوم مادی آن که فنا و نیستی است ، به کلی درمی آورد و دریچه به عالم بقا معرفی می کند .

جمله « وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ » (بعضی از شما پیش از این می میرند) ممکن است اشاره به قبل از رسیدن به مرحله پیری باشد یا اشاره به تمام مراحل قبلی ، یعنی قبل از رسیدن به هر یک از مراحل امکان مرگ وجود دارد .

این نیز قابل توجه است که تمام این مراحل را با کلمه « ثُمَّ » به یکدیگر عطف کرده ، که نشانه ترتیب توأم با فاصله است ، جز مرحله اخیر یعنی رسیدن به پایان زندگی که به وسیله « و او » عطف شده ، این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که رسیدن به پایان عمر همیشه بعد از پیری نخواهد بود ، چراکه (بسیار جوان مرد و یکی پیر نشد) و یا حتی افرادی قبل از رسیدن به دوران جوانی می میرند .

ص: ۵۶

منافع گوناگون چهارپایان

۷۹ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ

خداوند کسی است که چهارپایان را برای شما آفرید تا بعضی را سوار شوید و از بعضی تغذیه کنید .

«أَنْعَام» جمع «نَعَم» دراصل بر شتراطلاق می شده، ولی بعدا توسعه یافته و به شتر و گاو و گوسفند گفته می شود، این واژه از کلمه «نعمت» گرفته شده، به خاطر این که یکی از بزرگ ترین نعمت ها برای انسان ها چهارپایان محسوب می شود، حتی امروز که آن همه وسایل نقلیه سریع السیرهوایی و زمینی اختراع شده است، باز در بعضی از موارد منحصراباید از چهارپایان استفاده کرد، دربیابان های شتزار که عبور وسایل نقلیه در آن بسیارمشکل است و در بعضی از گذرگاه های باریک کوهستان ها، تنها وسیله ای که با آن می توان عبور کرد هنوز هم چهارپایانند .

جزء بیست و چهارم (۶۷)

اصولاً آفرینش چهارپایان با آن خلقت های متفاوت و مخصوصا با آن روح تسلیم و قابلیت برای رام شدن ، در حالی که در بسیاری از اوقات نیرومندتر از قوی ترین انسان ها هستند ، خود نشانه ای از نشانه های بزرگ خدا است .

حیوانات کوچک و کم جثه ای را سراغ داریم که به خاطر توحش

برای انسان ها سخت خطرناکند ، در حالی که گاهی افسار یک قطار بزرگ از شتران عظیم الجثه را به دست کودکی می سپارند « و می برد هر جا که خاطرخواه اوست » .

۸۰ وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ لِيَتَّبِعُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُ مَوْنٌ

و برای شما در آن ها منافع قابل ملاحظه ای (غیر از این ها) است، منظور این است که به وسیله آن ها به مقصدی که در دل دارید، برسید و بر آن ها و بر کشتی هاسوار می شوید.

(۶۸) سوره مؤمن

ازشیر و پشم و پوست و سایر اجزای آن ها استفاده می کنید و حتی فضولات بدن آن ها نیز در کشاورزی و غیره قابل استفاده است ، خلاصه در تمام وجود این چهار پایان چیزی بی مصرف نیست، تمام مفید و سودمند است، حتی بعضی از مواد دارویی را از بدن چهار پایان می گیرند (۱)

در کشتی ها خاصیتی آفرید که با تمام ثقل و سنگینی بر روی آب باقی بماند و جریان بادها را آن چنان منظم قرارداد که می توان از آن هادر مسیرهای معینی پیوسته استفاده کرد و «با آن به دیار آشنا رسید». پایان سوره مؤمن

ص: ۵۸

۱- درباره منافع حیوانات در جلد ۱۱ تفسیر نمونه ، صفحه ۱۵۸ ذیل آیه ۵ سوره نحل مشروحا بحث شده است .

سوره فُصِّلَتْ

سوره فُصِّلَتْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ حمّ

حمّ

در آغاز این سوره به « حروف مقطعه » برخورد می کنیم ، « حمّ » که برای دومین بار در آغاز سوره های قرآن خودنمایی می کند ، بارها پیرامون تفسیر حروف مقطعه بحث کرده ایم و نیاز به تکرار نمی بینیم ، جزاین که بعضی « حمّ » را نام سوره و یا « ح » را اشاره به « حمید » و « م » را اشاره به « مجید » ، که دو نام از نام های بزرگ خداوند است ، دانسته اند .

۲ تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این کتابی است که از سوی خداوند رحمن و رحیم نازل شده است .

(۷۰) سوره فُصِّلَتْ

« رحمت عامه » خداوند و « رحمت خاصه » او دست به دست هم داده اند و نزول این آیات را سبب شده است ، آیاتی که برای دوست و دشمن مایه رحمت است و برای اولیای خدا برکات و رحمت های

فراوان ویژه ای در بردارد. در حقیقت صفت بارز این کتاب آسمانی که در لابلای تمام آیاتش همچون عطر در ذرات برگ گل قرار گرفته، همان «رحمت» است، «رحمت» برای کسانی که راه آن را بیوند و از تعلیماتش الهام گیرند.

ویژگی های پنج گانه قرآن کریم

۳ کتابُ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

کتابی که آیاتش هر مطلبی را در جای خود بازگو کرده است، فصیح و گویا برای جمعیتی که آگاهند.

۴ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ

قرآنی که بشارت دهنده و بیم دهنده است، ولی اکثر آنان روی گردان شدند، لذا چیزی نمی شنوند.

جزء بیست و چهارم (۷۱)

بعد از بیان اجمالی فوق درباره قرآن کریم به بیان تفصیلی پرداخته و اوصاف پنج گانه ای برای این کتاب آسمانی بیان می کند، اوصافی که ترسیم روشن و گویایی از چهره اصلی قرآن در بردارد.

نخستین امتیاز این کتاب بزرگ آسمانی این است که مسائل مختلف مورد نیاز بشر در آن تبیین و تشریح شده است، به گونه ای که هر کس در هر

سطحی از فکر و اندیشه باشد و در هر

ص: ۶۰

مرحله ای از نیاز روحی ، به مقدار فکر و نیاز خویش از آن بهره می گیرد .

وصف دیگرش این است که مجموعه ای کامل است ، زیرا « قرآن » از ماده قرائت در اصل به معنی جمع کردن اجزای سخن است .

در توصیف سوم فصاحت و بلاغت مخصوص آن را بیان می کند ، که حقایق را صریح و دقیق و بی کم و کاست و گویا و رسا و در عین حال زیبا و جذاب منعکس می سازد .

(۷۲) سوره فُصِّلَتْ

توصیف چهارم و پنجم بیانگر تأثیر عمیق تربیتی آن است ، از طریق بشارت و انذار ، گاه چنان آیاتش در تشویق نیکان و پاکان اوج می گیرد ، که تمام وجود انسان را به وجد می آورد و گاه در تهدید و انذار فاسدان و مجرمان چنان تکان دهنده است که مو بر تن انسان راست می شود و این دو اصل تربیتی را دوش به دوش یکدیگر در آیاتش پیش می برد .

ولی افسوس که متعصبان لجوج گوش شنوا ندارند ، گویی کردند و هیچ نمی شنوند ، گوش ظاهرشان سالم است ، ولی روح شنوایی و درک حقایق را از محتوای کلام از دست داده اند

۲۰ حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

وقتی به آن می رسند، گوش ها و چشم ها و پوست های تنشان به اعمال آن ها گواهی می دهد.

جزء بیست و چهارم (۷۳)

چه شاهدان عجیبی که عضو پیکر خود انسانند و شهادتشان به هیچ وجه قابل انکار نیست ، چراکه در همه صحنه ها حاضر و ناظر بوده و به فرمان الهی به سخن آمده اند .

آیا شهادت اعضا از این طریق است که خدا درک و شعور و قدرت سخن در آن ها می آفریند؟ یا همانند درختی است که خدا در میان آن برای موسی ایجاد صوت کرد؟ و یا آثار گناهان که در طول عمر در آن ها نقش بسته ، در آن جا که « یَوْمَ الْبُرُوزِ » و روز آشکار شدن اسرار نهانی برملا می شود؟ در تعبیرات معمولی نیز گاهی از این گونه آثار تعبیر به نطق یا اخبار می شود و می گوئیم « رنگ رخساره خبر می دهد از سرّ درون » .

همه این تفسیرها قابل قبول است و در لابلای سخنان مفسران کم و بیش آمده .

منظور از «جُلُود: پوست ها» (به صیغه جمع) چیست؟ ظاهر این است که منظور پوست های قسمت های مختلف تن است، پوست دست و پا و صورت و غیر آن و اگر در بعضی از روایات تفسیر به «فروج» شده است، در حقیقت از قبیل بیان مصداق است، نه منحصر بودن مفهوم جلود در آن.

(۷۴) سوره فُصِّلَتْ

از سوی سوم این سؤال مطرح می شود که چرا از میان اعضای بدن تنها چشم و گوش و پوست ها گواهان آن دادگاہند؟ آیا گواهان منحصر به این هاست یا اعضای دیگر نیز گواهی می دهند؟

آن چه از آیات دیگر قرآن استفاده می شود، این است که علاوه بر این ها گواهان دیگری نیز از اعضای بدن وجود دارد، در آیه ۶۵ سوره یس می خوانیم: «وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»: دست های آن ها با ما سخن می گویند و پاهای آن ها به اعمالشان گواهی می دهند».

در آیه ۲۴ سوره نور سخن از شهادت «زبان» و «دست و پا» به میان آمده: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ».

بنابراین به نظر می رسد که اعضای دیگر نیز هر کدام به نوبه خود گواهی دهند، اما چون بیشترین اعمال انسان به کمک چشم و گوش

ص: ۶۳

انجام می گیرد و پوست های تن نخستین اعضایی هستند که با اعمال تماس دارند ، گواهانِ صفِ مقدمند .

جزء بیست و چهارم (۷۵)

۲۱ وَقَالُوا الْجُلُودُ لَهُمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

آن ها به پوست های تن خود می گویند: چرا برضد ما گواهی دادید؟ آن ها جواب می دهند: همان خدایی که هر موجودی را به نطق درآورده ، ما را گویا ساخته و او شما را در آغاز آفرید و بازگشتتان به سوی او است .

به هر حال آن روز ، روز رسوایی بزرگ است ، روزی است که تمام وجود انسان به سخن درمی آید ، تمامی اسرار او را فاش می کنند ، که تمام گنه کاران را در وحشت عمیقی فرو می برد ، این جاست که « رو به پوست های تن خود کرده ، فریاد می زنند : چرا شما بر ضد ما گواهی دادید ؟ »

(۷۶) سوره فُصِّلَتْ

ما که سالیان دراز شما را نوازش دادیم ، از سرما و گرما حفظ کردیم ، شستشو و نظافت و پذیرایی نمودیم ، شما چرا این چنین ؟

« آن ها در پاسخ می گویند : همان خدایی که هر موجودی

ص: ۶۴

را به نطق درآورده، ما را به سخن درآورده است.»

خداوند مأموریت افشاگری را در این روز و این دادگاه بزرگ بر عهده ما گذارده و ما چاره ای جز اطاعت فرمان او نداریم، آری همان کس که قدرت نطق را در موجودات ناطق دیگر آفریده، در ما نیز این توانایی را قرار داده است.

جالب این که آن ها تنها از پوست تنشان این سؤال را می کنند نه از سایر گواهان، مانند چشم و گوش.

ممکن است به خاطر این باشد که گواهی پوست از همه عجیب تر و شگفت انگیزتر و از همه گسترده تر و وسیع تر است، همان پوستی که خود باید قبل از همه اعضاء طعم عذاب الهی را بچشد، به چنین گواهی برمی خیزد و این راستی حیرت آور است.

جزء بیست و چهارم (۷۷)

گواهان شش گانه در دادگاه قیامت

هنگامی که می گوئیم در جهان دیگر همه انسان ها محاکمه می شوند، ممکن است دادگاه هایی را همچون دادگاه های عالم دنیا تداعی کند، که هر کس با پرونده ای کوچک یا بزرگ با شاهدانی همچون شاهدان این دادگاه ها، در برابر قضات حاضر می شوند و سؤال و جوابی صورت می گیرد و حکم نهایی صادر می شود.

ص: ۶۵

الفاظ در آن جا مفهوم عمیق تری به خود می گیرد که گاه تصور مفاهیم آن ها برای ما زندانیان دنیا مشکل و گاهی غیر ممکن است ، ولی هر گاه اشاراتی را که در آیات قرآن و روایات پیشوایان معصوم وارد شده ، مورد توجه قرار دهیم ، حقایق برای ما کشف می شود که از عظمت و عمق زندگی در آن جهان اجمالاً پرده برمی دارد و نشان می دهد که دادگاه رستاخیز چه دادگاه عجیبی است .

مثلاً هنگامی که گفته می شود « میزان عمل » ، ممکن است این

(۷۸) سوره فُصِّلَتْ

تصور پیدا شود که اعمال ما در آن روز به صورت اجسام سبک و سنگینی درمی آید که در ترازوهای دو کفه ای وزن می شود ، اما هنگامی که در روایات معصومین می خوانیم ، علی میزان اعمال است ، یعنی ارزش اعمال و شخصیت افراد با مقیاس وجودی این بزرگ مرد عالم انسانیت سنجیده می شود و هر اندازه به آن شبیه و نزدیک است ، وزن بیشتری دارد و هر قدر بی شباهت و دوراست وزن کمتری دارد ، متوجه می شویم که میزان عمل در آن جا یعنی چه ؟

در مورد مسأله « گواهان » نیز آیات قرآن پرده از روی حقایق برداشته و پای گواهی اموری را به میان کشیده که در دادگاه های دنیا مطلقاً مطرح نیستند ، ولی در آن جا نقش اساسی را دارند .

ص: ۶۶

به طور کلی از آیات قرآن استفاده می شود که شش نوع گواه برای آن دادگاه وجود دارد :

۱ از همه برتر و بالاتر « ذات پاک خداوند » است : « وَ مَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا

جزء بیست و چهارم (۷۹)

عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ : در هر حال که باشی و هر آیه ای از قرآن که بخوانی و هر کاری را انجام دهی، ما گواه بر شما هستیم، هنگامی که در آن وارد می شوید » (۶۱/یونس).

البته همین گواهی برای همه چیز و همه کس کافی است ، ولی لطف خداوند و مقام عدالت او ایجاب کرده که گواهان دیگری نیز معین فرموده است .

۲ پیامبران و اوصیاء

قرآن می گوید : « فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا : چگونه خواهد بود آن روز که از هر امتی گواهی می آوریم و تو را گواه بر آن ها قرار می دهیم » (۴۱ / نساء) .

۳ زبان و دست و پا و چشم و گوش نیز گواهی می دهند

قرآن می گوید : « يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ : در آن روز زبان ها و دست ها و پاهایشان بر

ص: ۶۷

ضد آن ها نسبت به اعمالی که مرتکب شدند، گواهی می دهد» (۲۴/نور) .

(۸۰) سوره فُصِّلَتْ

از آیه مورد بحث نیز استفاده می شود که چشم و گوش در زمره گواهانند و از پاره ای از روایات برمی آید که همه اعضای تن به نوبه خود اعمالی را که انجام داده اند ، گواهی می دهند

۴ پوست های تن نیز گواهی می دهند

آیه مورد بحث با صراحت از این موضوع سخن می گفت و حتی اضافه می کند که گنهکاران که هرگز انتظار نداشتند ، پوست های تن آن ها به صورت گواهانی بر ضد آنان در آیند ، آن ها را مخاطب ساخته می گویند: «چرا شما بر ضد ما گواهی دادید ؟ آن ها پاسخ می دهند : خدایی که همه چیز را به نطق در آورده مارا به سخن در آورده است» (۲۱/فصلت) .

۵ فرشتگان

قرآن می گوید : « وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ : در آن روز هر انسانی وارد صحنه محشر می شود ، در حالی که فرشته ای با او است که او را به سوی حساب سوق می دهد و گواهی از فرشتگان است که بر اعمال او شهادت می دهد» (۲۱ / ق) .

ص: ۶۸

آری زمین که زیر پای ما قرار دارد و ما همیشه میهمان آن هستیم و با انواع برکاتش از ما پذیرایی می کند ، نیز دقیقاً مراقب ما است و در آن روز همه گفتنی ها را می گوید ، چنان که می خوانیم : « یَوْمَئِذٍ تُخْبِرُهَا : در آن روز زمین اخبار خود را بازگو می کند » (۴ / زلزال) .

۷ زمان نیز از شهود است

گرچه در متن آیات قرآن به این امر اشاره نشده ، ولی در روایات معصومین علیهم السلام شاهد بر آن وجود دارد ، چنان که از علی می خوانیم : « مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكُ الْيَوْمِ يَا ابْنَ آدَمَ ! أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ ، فَقُلْ فِي خَيْرٍ وَأَعْمَلْ فِي خَيْرٍ ، أَشْهَدُ لَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : هیچ روزی بر فرزند آدم نمی گذرد ، مگر این که به او می گوید : ای فرزند آدم من روز تازه ای هستم و بر تو گواهم ، در من سخن خوب بگو و عمل نیک انجام ده ، تا در قیامت به نفع تو گواهی دهم » (۱) .

(۸۲) سوره فُصِّلَتْ

به راستی عجیب است این همه گواهان حق و شاهدان آن دادگاه بزرگ ، از زمان و مکان گرفته ، تا فرشتگان و اعضای پیکر ما و انبیاء و اولیاء و برتر از همه ذات پاک خدا ، مراقب اعمال ما هستند و گواه

ص: ۶۹

بر ما و ما چه بی خبریم .

آیا ایمان به وجود چنین مراقبانی کافی نیست که انسان را کاملاً در مسیر حق و عدالت و پاکی و تقوا قرار دهد .

۲۲ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَشِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ

شما اگر گناهانتان را مخفی می کردید ، نه به خاطر این بود که از شهادت گوش و چشم ها و پوست های تنتان بیم داشتید ، بلکه شما گمان می کردید که خداوند بسیاری

جزء بیست و چهارم (۸۳)

از اعمالی را که انجام می دهید ، نمی داند .

خداوند در همه جا شاهد و ناظر بر اعمال شماست و از اسرار درون و برون شما آگاه است و مأموران مراقبت او همه جا با شما هستند ، آیا هرگز می توانید پنهان از چشم و گوش و حتی پوست تنتان ، عملی انجام دهید ؟ آری شما چنان در قبضه قدرت او و مراقبان مخفی و آشکارش قرار دارید ، که حتی ابزارهای گناه شما گواهانی هستند بر ضد شما .

ص: ۷۰

۲۳ وَ ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدِيكُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنَ الْخَاسِرِينَ

آری این گمان بدی بود که درباره پروردگارتان داشتید و همان موجب هلاکت شما گردید و سرانجام از زیان کاران شدید .

(۸۴) سوره فُصِّلَتْ

« اَرْدِيكُمْ » از ماده رَدَى به معنی هلاکت است .

آیه فوق به خوبی گواهی می دهد که گمان بد درباره خداوند به قدری خطرناک است ، که گاه موجب هلاکت و عذاب ابدی انسان می گردد ، نمونه آن گمان گروهی از کفار بود که گمان می کردند ، خدا اعمال آن ها را نمی بیند و سخنان آن ها را نمی شنود ، همین سوءظن سبب خسران و هلاکتشان شد .

به عکس حسن ظن درباره خداوند موجب نجات در دنیا و آخرت است ، چنان که در حدیثی از امام صادق می خوانیم : « يَتَّبِعِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخَافَ اللَّهَ خَوْفًا كَأَنَّهُ يُشْرِفُ عَلَى النَّارِ وَيَرْجُوهُ رَجَاءً كَأَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ : وَ ذَلِكُمْ ظَنُّكُمْ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ ... ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ : إِنْ خَيْرًا

فَخَيْرٌ وَ إِن شَرًّا فَشَرٌّ : سزاوار است بنده مؤمن آن چنان از خدا بترسد که گویی در کنار دوزخ قرار گرفته و مشرف بر آتش است و آن چنان به او امیدوار باشد که گویی اهل بهشت است ، چنان که خداوند متعال می فرماید : این گمانی است که شما به خدا پیدا کردید و سبب هلاکتان شد ، سپس امام افزود : خداوند نزد گمان بنده خویش است ، اگر گمان نیک ببرد نتیجه اش نیک و اگر گمان بد ببرد، نتیجه اش بد است « (۱)» .

جزء بیست و چهارم (۸۵)

در حدیث دیگری از امام صادق از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است : « آخرین کسی را که دستور داده می شود به سوی دوزخ ببرند ، ناگهان به اطراف خود نگاه می کند ، خداوند بزرگ دستور می دهد او را برگردانید ، او را برمی گردانند ، خطاب می کند : چرا به اطراف خود نگاه کردی و در انتظار چه فرمانی بودی ؟ عرض می کند : پروردگارا من درباره تو این چنین گمان نمی کردم ، می فرماید : چه گمان می کردی ؟ عرض می کند : گمانم این بود که گناهان مرا می بخشی و مرا در بهشت خود جای می دهی ، خداوند می فرماید : ای فرشتگان من به عزت و جلال و نعمت ها و مقام والایم سوگند ، این بنده ام هرگز گمان خیر درباره من نبرده و اگر

ص: ۷۲

ساعتی گمان خیر برده بود ، من او را به جهنم نمی فرستادم ، گرچه او دروغ می گوید ، ولی با این حال اظهار حسن ظن او را پذیرید و او را به بهشت برید ، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : هیچ بنده ای نیست که نسبت به خداوند متعال گمان خیر ببرد ، مگر این که خدا نزد گمان وی خواهد بود و این همان است که می فرماید : « وَ ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ ... » (۱).

جنجال آفرینی و سرگرم کردن مردم به منظور منزوی کردن قرآن

۲۶ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ

کافران گفتند: گوش به این قرآن فراندهید و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید تا پیروز شوید .

در بعضی از روایات آمده است که هر گاه پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه

جزء بیست و چهارم (۸۷)

صدای خود را به تلاوت قرآن مجید و کلمات شیرین و جذاب و پرمحتوای خداوند بلند می کرد ، مشرکان مردم را از او دور می کردند و می گفتند: سوت و صفیر بکشید و صدا را به شعر بلند

ص: ۷۳

کنید تا سخنان او را نشنوند. (۱)

این یک روش قدیمی برای مبارزه در برابر نفوذ حق است که امروز نیز به صورت گسترده تر و خطرناک تری ادامه دارد ، که برای منحرف ساختن افکار مردم و خفه کردن صدای منادیان حق و عدالت ، محیط را آن چنان پر از جنجال می کنند ، که هیچ کس صدای آن ها را نشنود و با توجه به این که « وَالْعَوَا » از ماده « لَعُو » معنی گسترده ای دارد و هر گونه کلام بیهوده ای را شامل می شود ، وسعت این برنامه روشن خواهد شد .

گاه با جار و جنجال و سوت و صفیر .

(۸۸) سوره فُصِّلَتْ

گاه با داستان های خرافی و دروغین .

گاه با افسانه های عشقی و هوس انگیز .

گاه از مرحله سخن نیز فراتر رفته ، مراکز سرگرمی و فساد و انواع فیلم های مبتذل و مطبوعات بی محتوای سرگرم کننده و بازی های دروغین سیاسی و هیجان های کاذب و خلاصه هر چیزی که افکار مردم را از محور حق منحرف سازد ، به وجود می آوردند .

ص: ۷۴

و از همه بدتر این که گاه بحث های بیهوده ای در میان دانشمندان یک قوم مطرح می کنند و چنان آن ها را به قیل و قال درباره آن وامی دارند که هر گونه مجال تفکر در مسائل بنیادی از آن ها گرفته شود .

ولی آیا مشرکان توانستند با این اعمالشان بر قرآن غلبه کنند ؟ نه ، آن ها و شیطنت هایشان بر باد رفت و قرآن روز به روز گسترده تر و پربارتر شد و در سراسر جهان درخشیدن گرفت .

بدی را با نیکی پاسخ دهید

جزء بیست و چهارم (۸۹)

۳۴ وَ لَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ

هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن، تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند.

« وَلِيٌّ » در این جا به معنی دوست و « حَمِيمٌ » در اصل به معنی آب داغ و سوزان است و اگر به عرق بدن حمیم گفته می شود به خاطر گرمی آن است و حمام را نیز به همین مناسبت حمام می گویند ، به دوستان پرمحبت و گرم و داغ نیز « حمیم » گفته

ص: ۷۵

می شود و منظور در آیه همین است .

بعد از بیان دعوت به سوی خداوند و اوصاف داعیان الی الله ، این آیه روش دعوت را شرح داده است (وَ لَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ
لَا السَّيِّئَةُ) .

در حالی که مخالفان حق سلاحی جز بدگویی و افتراء و سخریه و استهزاء و انواع فشارها و ستم ها ندارند ، باید سلاح شما
پاکی و تقوا و سخن حق و نرمش و محبت باشد .

(۹۰) سوره فُصِّلَتْ

گرچه « حَسَنَةٌ » و « سَيِّئَةٌ » مفهوم وسیعی دارد ، تمام نیکی ها و خوبی ها و خیرات و برکات در مفهوم حسنه جمع است ،
همان گونه که هر گونه انحراف و زشتی و عذاب در مفهوم سیئه خلاصه شده است ، ولی در آیه مورد بحث آن شاخه ای از «
حَسَنَةٌ » و « سَيِّئَةٌ » که مربوط به روش های تبلیغی است منظور می باشد .

در پایان آیه به فلسفه عمیق این برنامه در یک جمله کوتاه اشاره کرده ، می فرماید : نتیجه این کار آن خواهد شد که «
دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند » (فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ) .

آن چه را قرآن در این آیه بیان کرده و در آیه ۹۶ سوره مؤمنون نیز

ص: ۷۶

به شکل دیگری آمده (إِدْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ) از مهم ترین و ظریف ترین و پربارترین روش های تبلیغ ، مخصوصا در برابر دشمنان نادان و لجوج است و آخرین تحقیقات روانشناسان نیز به آن منتهی شده است .

جزء بیست و چهارم (۹۱)

زیرا هر کس بدی کند ، انتظار مقابله به مثل را دارد ، مخصوصا افراد بد چون خودشان از این قماشند و گاه یک بدی را چند برابر پاسخ می گویند ، هنگامی که ببینند که طرف مقابل نه تنها بدی را به بدی پاسخ نمی دهد ، بلکه با خوبی و نیکی به مقابله برمی خیزد ، این جا است که طوفانی در وجودشان برپا می شود ، وجدانشان تحت فشار شدیدی قرار می گیرد و بیدار می گردد ، انقلابی در درون جانشان صورت می گیرد ، شرمنده می شوند ، احساس حقارت می کنند و برای طرف مقابل عظمت قائل می شوند .

این جا است که کینه ها و عداوت ها با طوفانی از درون **O**...برخاسته و جای آن را محبت و صمیمیت می گیرد .

بدیهی است این یک قانون غالبی است نه دایمی ، زیرا همیشه اقلیتی هستند که از این روش سوء استفاده می کنند و تا زیر ضربات خردکننده شلاق مجازات قرار نگیرند ، آدم نمی شوند و دست از

ص: ۷۷

اعمال زشت خود بر نمی دارند .

(۹۲) سوره فُصِّلَتْ

البته حساب این گروه جدا است و باید در برابر آن ها از شدت عمل استفاده کرد ، ولی نباید فراموش کرد که این دسته همیشه در اقلیت هستند ، قانونی که حاکم بر اکثریت است ، همان قانون « دفع سیئه با حسنه » است .

و لذا ملاحظه می کنیم که پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام همیشه از این روش عالی قرآنی بهره می گرفتند ، فی المثل به هنگام فتح مکه که نه تنها دشمنان ، بلکه دوستان انتظار انتقام جویی شدید مسلمین و به راه انداختن حمام خون در آن سرزمین کفر و شرک و نفاق و کانون دشمنان سنگ دل و بی رحم داشتند و حتی بعضی از پرچم داران سپاه اسلام در آن روز رو به سوی ابوسفیان کرده و شعار « الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ ، الْيَوْمُ تُسَبَّى الْحُرْمَةُ ، الْيَوْمُ أَذَلَّ اللَّهُ قُرَيْشًا : امروز ، روز انتقام ، روز از بین رفتن احترام نفوس و اموال

جزء بیست و چهارم (۹۳)

دشمنان و روز ذلت و خواری قریش است » سر دادند ، پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با جمله « إِذْهَبُوا فَاتُّمُّوا الطَّلَقَاءُ : بروید و همه آزادید » همه را مشمول عفو خود قرار داد ، رو به سوی ابوسفیان فرمود و شعار انتقام جویانه را به این شعار محبت آمیز تبدیل فرمود : « الْيَوْمُ يَوْمٌ

ص: ۷۸

الْمَرْحَمَةُ الْيَوْمَ أَعَزَّ اللَّهُ قُرَيْشًا : امروز، روز رحمت است، امروز روز عزت قریش است « (۱).

همین عمل چنان طوفانی در سرزمین دل های مکیان مشرک بر پا کرد که به گفته قرآن : « يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا: فوج، فوج مسلمان شدند و آیین اسلام را با جان و دل پذیرا گشتند « (۲/نصر).

ولی با تمام این احوال به طوری که در تواریخ اسلام آمده است پیامبر صلی الله علیه و آله چند نفر را نام برد و از عفو عمومی مستثنی کرد ، چراکه افرادی خطرناک و غیر قابل بخشش بودند ، اما بقیه را جز این چند نفر مشمول عفو عمومی ساخت و در ضمن این جمله پرمعنی را بیان کرد : « من دربارہ شما همان می گویم کہ یوسف دربارہ برادران خود کہ بر او ستم کرده بودند ، گفت : « لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ : امروز ملامتی بر شما نیست ، خدا شما را ببخشد کہ او ارحم الراحمین است « (۲).

(۹۴) سوره فُصِّلَتْ

۳۵ وَ مَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقِيهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ

ص: ۷۹

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۲۱ ، صفحه ۱۰۹

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۲۱ ، صفحه ۱۳۲ ..

اما به این مرحله جز کسانی که دارای صبر و استقامتند نمی‌رسند و جز کسانی که بهره‌عظیمی از ایمان و تقوا دارند به آن نایل نمی‌گردند.

آری انسان مدت‌ها باید خودسازی کند تا بتواند بر خشم و غضب خویش چیره گردد، باید در پرتو ایمان و تقوی آن قدر روح او وسیع و قوی شود، که به آسانی از آزار دشمنان متأثر نگردد و حس انتقام‌جویی در او شعله‌ور نشود، روحی بزرگ و شرح‌صدر کافی لازم است، تا شخص به چنین مرحله‌ای از کمال انسانیت برسد که بدی‌ها را با نیکی پاسخ گوید و در راه خدا و برای رسیدن به اهداف مقدسش حتی از مرحله عفو و گذشت فراتر رود و به مقام «دفع سیئه به حسنه» برسد.

جزء بیست و چهارم (۹۵)

باز در این جا به مسأله «صبر» برخورد می‌کنیم که ریشه همه ملکات فاضله اخلاقی و پیشرفت‌ها و موفقیت‌های مادی و معنوی است.

۳۶ وَ اِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

و هر گاه وسوسه‌هایی از شیطان متوجه تو گردد از خدا پناه طلب که او شنونده و آگاه است.

«نَزْغٌ» به معنی ورود در کاری به قصد فساد است

ص: ۸۰

و به همین جهت به وسوسه های شیطانی « نَزْع » گفته می شود .

امروز روانشناسان کتاب ها و رساله هایی در زمینه راه نفوذ در دیگران نوشته اند که در برابر عظمت آیات فوق مطلب قابل ملاحظه ای به نظر نمی رسد ، به خصوص این که روش هایی را که آن ها توصیه می کنند ، غالباً جنبه ظاهر سازی و تحمیق و گاه نیرنگ و فریب دارد ، در حالی که روش قرآنی بالا که بر ایمان و تقوی و اصالت ها استوار است از همه این امور برکنار می باشد .

(۹۶) سوره فُصِّلَتْ

چه خوب است که مسلمانان امروز این روش را احیا کنند و دامنه اسلام را در دنیایی که تشنه آن است ، از این طریق گسترش دهند .

برای مقابله با وسوسه های شیطانی چه باید کرد ؟

در مسیر دور و درازی که انسان به سوی سعادت و جلب رضای خدا دارد ، گردنه های صعب العبوری است که شیاطین در آن جا کمین کرده اند و اگر انسان تنها بماند هرگز توانایی پیمودن این راه را ندارد ، باید دست به دامن لطف الهی زند و با تکیه و توکل بر او این راه پر خطر را بسپرد ، هرگاه طوفان ها شدید و شدیدتر می شود او بیشتر به سایه لطف خدا پناه برد .

جزء بیست و چهارم (۹۷)

در حدیثی می خوانیم که در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله یکی نسبت به

ص: ۸۱

دیگری بدگویی کرد، آتش غضب در دل او افروخته شد ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي لَا عَلَّمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ عَنْهُ الْغَضَبُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ: « من سخنی می دانم که اگر مرد خشمگین آن را بگوید خشمش فرو می نشیند و آن جمله "اعوذ بالله من الشیطان الرجیم" است » .

مرد خشمگین عرض کرد : « أَمْجَنُ نُونًا تَرَانِي : یعنی فکر می فرمایید من دیوانه ام » ؟ (و شیطان در پوست من رفته است) ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله به قرآن استناد فرمود و این آیه را تلاوت کرد : « وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ : هرگاه وسوسه های شیطانی به سراغ تو بیاید به خدا پناه بر » (۱)

(۹۸) سوره فُصِّلَتْ

اشاره به این که طوفان غضب از وسوسه های شیطان است ، همان گونه که طوفان شهوت و هوی و هوس هر کدام یکی از آن وسوسه ها است .

ص: ۸۲

۴۴ وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُضِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فَيَاذَنبِهِمْ
وَقُرْ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ

هرگاه آن را قرآنی عجمی قرار می دادیم، حتما می گفتند: چرا آیاتش روشن نیست؟ آیا قرآن عجمی از پیغمبری عربی درست است؟ بگو: این برای کسانی که ایمان آورده اند هدایت و درمان است، ولی کسانی که ایمان نمی آورند

جزء بیست و چهارم (۹۹)

گوش هایشان سنگین است، گویی نابینا هستند و آن را نمی بینند، آن ها همچون کسانی هستند که از راه دور صدا زده می شوند .

« أَعْجَمِيٌّ » از ماده « عَجَمَه » به معنی عدم فصاحت و ابهام در سخن است و « عَجَم » را به غیر عرب می گویند ، چرا که زبان آن ها را به خوبی نمی فهمند و « أَعْجَم » به کسی گفته می شود که مطالب را خوب ادا نمی کند (خواه عرب باشد یا غیر عرب) .

بنابراین واژه « أَعْجَمِيٌّ » همان « أَعْجَم » است که با یاء

نسبت توأم شده است .

آن ها بیماردلانی هستند که هر طرحی ریخته شود و هر برنامه ای پیاده گردد به آن ایرادی می کنند و بهانه ای می تراشند ، اگر عربی باشد سحر و افسونش می خوانند و اگر عجمی باشد نامفهومش می شمزند و اگر مخلوطی از الفاظ عربی و عجمی باشد ، ناموزونش معرفی می کنند .

(۱۰۰) سوره فُصِّلَتْ

سپس قرآن خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می افزاید : « بگو این کتاب آسمانی برای کسانی که ایمان آورده اند ، مایه هدایت و درمان است » (قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً) .

« اما کسانی که ایمان نمی آورند ، گوش هایشان سنگین است » و آن را درک نمی کنند (وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ) ، « و بر اثر نابینایی آن را نمی بینند » (وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى) .

« درست مثل کسانی هستند که آن ها را از راه دور صدا می زنند » : (أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ) .

و معلوم است چنین کسانی نه می شنوند و نه می بینند .

آری برای پیدا کردن راه و رسیدن به مقصد ، تنها وجود نور کافی نیست ، چشم بینا نیز لازم است ، همچنین برای تعلیم یافتن تنها وجود

مبلغ دانشمند و فصیح کفایت نمی کند ، گوش شنوایی نیز باید باشد .

در لطافت دانه های باران و تأثیر حیات بخش آن شک نیست ، اما « در باغ سبزه روید و در شوره زار خس » .

جزء بیست و چهارم (۱۰۱)

آن ها که با روح حق طلبی به سراغ قرآن می آمدند ، هدایت و شفا از آن می یافتند ، بیماری های اخلاقی و روحی آن ها در شفاخانه قرآن درمان می شد ، سپس بار سفر را می بستند و در پرتو نور هدایت قرآن ، با سرعت به سوی کوی دوست حرکت می کردند .

اما لجوجان متعصب و دشمنان حق و حقیقت و آن ها که از قبل تصمیم خودشان را بر مخالفت انبیا گرفته بودند ، چه بهره ای می توانستند از آن بگیرند ؟ آن ها همچون کوران و کرانی بودند که در نقطه دور دستی قرار داشتند ، آن ها گرفتار ناشنوایی و نایبایی مضاعف بودند ، هم از نظر ابزار دید و شنود و هم از نظر بعد مکان .

قرآن داروی مؤثر برای همه دردهای اجتماعی و اخلاقی

بدون شک بیماری های روحی و اخلاقی انسان، شباهت زیادی با بیماری های جسمی او دارد، هر دو کشنده است، هر دو نیاز به طبیب و درمان و پرهیز دارد، هر دو گاهی سبب سرایت به دیگران می شود، هر دو باید ریشه یابی شوند و پس از شناخت ریشه

ص: ۸۵

اصلی باید به درمان هر دو پرداخت .

(۱۰۲) سوره فُصِّلَتْ

هر دو گاهی به مرحله ای می رسند که غیرقابل علاجنده ولی در بیشتر موارد می توان آن ها را درمان کرد.

چه تشبیه جالب و پرمعنی و پرمایه ای؟ آری قرآن نسخه حیاتبخشی است برای آن ها که می خواهند با جهل و کبر و غرور و حسد و نفاق به مبارزه برخیزند.

قرآن نسخه شفابخشی است برای برطرف ساختن ضعف ها و زبونی ها و ترس های بی دلیل. اختلاف ها و پراکنندگی ها.

قرآن داروی شفابخشی است. برای آن ها که از بیماری عشق به دنیا، وابستگی به مادیات، تسلیم بی قید و شرط در برابر شهوت ها رنج می برند .

قرآن نسخه شفابخشی است برای دنیایی که آتش جنگ ها در هر سوی آن افروخته است، و در زیر بار مسابقه تسلیحاتی کمرش خم شده، و مهمترین سرمایه های اقتصادی و انسانی خود را در پای غول جنگ و تسلیحات می ریزد .

جزء بیست و چهارم (۱۰۳)

و سرانجام قرآن نسخه شفابخشی است برای آن ها که پرده های ظلماتی شهوات آن ها را از رسیدن به قرب پروردگار مانع شده است.

ص: ۸۶

در آیه ۵۷ سوره یونس می خوانیم: «قَدْ جَاءَ تَكْمُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» به تحقیق موعظه ای از سوی پروردگارتان برای شما آمده و درمان آن چه در سینه ها است و هدایت و رحمت برای مؤمنان .

در آیه ۴۴ سوره فصلت نیز می خوانیم: «قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْتُمْ تُدْعُونَ لِنُفْسِهِمْ فَاتَّبِعُوهُمْ أَكْبَرُ مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ، وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النَّفَاقُ وَ الْعِشْيُ وَ الضَّلَالَةُ» از این کتاب بزرگ هدایت و شفاء است .

علی علیه السلام در سخن بسیار جامع خود در نهج البلاغه این حقیقت را با شیواترین عبارات بیان فرموده است: «فَأَسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ وَ أَسْتَعِينُوا بِهِ عَلَي لَأَعْوَائِكُمْ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءٌ مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ، وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النَّفَاقُ وَ الْعِشْيُ وَ الضَّلَالَةُ» از این کتاب بزرگ آسمانی برای بیماری های خود شفا بخواهید و برای حل مشکلاتتان از آن یاری بطلبید؛ چرا که در این کتاب درمان بزرگ ترین دردها است: درد کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت. (۱)

(۱۰۴) سوره فُصِّلَتْ

و در عبارت دیگری از همان حضرت می خوانیم: «أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ

ص: ۸۷

مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثُ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ» آگاه باشید در این خبرهای آینده است، و بیان حوادث اقوام گذشته، و درمان بیماری های شما و برنامه نظم زندگی اجتماعی شما. (۱)

و در جای دیگر از همان امام بزرگ می خوانیم: «وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ وَ النُّورُ الْمُبِينُ وَ الشِّفَاءُ النَّافِعُ، وَ الرَّئِي النَّافِعُ، وَ الْعِصْمَةُ لِلْمَتَمَسِّكِ وَ النَّجَاهُ لِلْمُتَعَلِّقِ، لَا يَعْوُجُ قِيَامًا، وَ لَا يَزِيغُ فَيْسِدًا تَعْتَبُ، وَ لَا تُخْلِفُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ وَ وُلُوجُ السَّمْعِ، مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ وَ مَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ» (۲) کتاب خدا را محکم بگیرید، زیرا

جزء بیست و چهارم (۱۰۵)

رشته ای است بسیار مستحکم، و نوری است آشکار، دارویی است شفابخش و پربرکت، و آب حیاتی است که عطش تشنگان حق را فرومی نشاند هر کس به آن تمسک جوید او را حفظ می کند، و آن کس که به دامنش چنگ زند نجاتش می بخشد، انحراف در آن راه ندارد تا نیاز به راست نمودن داشته باشد، و هرگز خطا نمی کند تا از خوانندگانش پوزش بطلبد، تکرارش موجب کهنگی و یا ناراحتی گوش نمی گردد (و هر قدر آن را بخوانند، شیرین تر و دلپذیرتر خواهد بود)

ص: ۸۸

۱- « نهج البلاغه » ، خطبه ۱۵۸ .

۲- « نهج البلاغه » ، خطبه ۱۵۶ .

کسی که با قرآن سخن بگوید راست می گوید و کسی که به آن عمل کند گوی سبقت را از همگان می برد. (۱)

این تعبیرهای رسا و گویا که نظیر آن در سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر گفته های علی علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام کم نیست، به خوبی ثابت می کند که قرآن نسخه ای است برای سامان بخشیدن به همه نابسامانی ها، بهبودی فرد و جامعه از انواع بیماری های اخلاقی و اجتماعی.

(۱۰۶) سوره فُصِّلَتْ

تأثیر قرآن کریم

بهترین دلیل برای اثبات این واقعیت، مقایسه وضع عرب جاهلی با تربیت شدگان مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز اسلام است، دیدیم چگونه آن قوم خونخوار و جاهل و نادان که انواع بیماری های اجتماعی و اخلاقی سرتاپای وجودشان را فراگرفته بود، با استفاده از این نسخه شفابخش نه تنها درمان یافتند، بلکه آنچنان قوی و نیرومند شدند که ابرقدرت های جبار جهان را به زانو درآوردند.

و این درست همان حقیقتی است که مسلمانان امروز آن را از یاد برده اند، و به این حال و روزگار که می دانیم و

ص: ۸۹

می دانید گرفتار گشته اند.

تفرقه در میانشان غوغا می کند، غارتگران بر منابعشان مسلط شده اند، سرنوشتشان به دست دیگران تعیین می شود، و انواع وابستگی ها آن ها را به ضعف و زبونی و ذلت کشانده است.

جزء بیست و چهارم (۱۰۷)

و این است سرانجام کار کسانی که نسخه شفابخش در خانه هاشان باشد و برای شفای دردهای خود دست به سوی کسانی دراز کنند، که از آن ها بیمارترند!

قرآن نه فقط شفا می بخشد، بلکه بعد از بهبودی یعنی در دوران نقاهت بیماران را با پیام های گوناگونش تقویت می کند چرا که بعد از «شفا»، «رحمت» است .

جالب این که داروهای دردهای جسمانی غالباً اثرهای نامطلوبی روی ارگان های بدن می گذارد تا آن جا که در حدیث معروفی آمده: «هیچ دارویی نیست مگر این که خود سرچشمه بیماری دیگر است» (ما مِنْ دَوَاءٍ إِلَّا وَ يَهِيْجُ دَاءٍ). (۱)

اما این داروی شفابخش هیچ گونه اثر نامطلوب روی جان

ص: ۹۰

و فکر و روح آدمی ندارد، بلکه به عکس تمام آن خیر و برکت است.

(۱۰۸) سوره فُصِّلَتْ

در یکی از عبارات نهج البلاغه می خوانیم: «شِفَاءٌ لَا تُخْشَىٰ أَسْقَامُهُ» (قرآن داروی شفابخشی است که هیچ بیماری از آن برنمی خیزد. (۱))

کافی است یک ماه خود را متعهد به پیروی از این نسخه شفابخش کنیم، فرمائش را در زمینه علم و آگاهی و عدل و داد و تقوی و پرهیزگاری، اتحاد و صمیمیت، از خود گذشتگی و جهاد و... پذیرا گردیم، خواهیم دید به سرعت نابسامانی هامان سامان می یابد.

ذکر این نکته: نیز ضرورت دارد که این نسخه مانند نسخه های دیگر وقتی مؤثر است که به آن عمل شود و الا صدبار اگر بهترین نسخه های شفابخش را بخوانیم و روی سربگذاریم ولی به آن عمل نکنیم، نتیجه ای نخواهیم گرفت.

ص: ۹۱

۱- « نهج البلاغه » ، خطبه ۱۹۸ .

اختیار و عدالت

۴۶ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ

کسی که عمل صالحی به جا آورد، نفعش برای خود او است و هر کس بدی کند به خویشتن بدی کرده و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی کند.

بنابراین اگر آن ها به این کتاب و این آیین بزرگ ایمان نیاورند ، نه به خداوند زیانی می رسانند و نه به تو ، چراکه خوبی ها و بدی ها همه به صاحبانش باز می گردد و آن ها هستند که میوه شیرین یا تلخ اعمال خویش را می چینند .

جمله « وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ » دلیل روشنی است بر مسأله اختیار و آزادی اراده و بیانگر این حقیقت است که خداوند نه بی جهت کسی را کیفر می دهد و نه بر مجازات کسی بدون دلیل می افزاید ، برنامه او عدالت محض است ، چرا که سرچشمه ظلم ، کمبودها و نقصان ها، جهل و ناآگاهی و یا هوای نفس است و ذات پاک او از همه این امور منزّه می باشد .

(۱۱۰) سوره فُصِّلَتْ

تعبیر به « ظَلَّامٌ » که صیغه مبالغه و به معنی

« بسیار ظلم کننده » است ، در این جا و در بعضی دیگر از آیات قرآن ممکن است ، اشاره به این باشد که مجازات بی دلیل از سوی خداوند بزرگ همیشه مصداق ظلم بسیار خواهد بود ، چرا که از او هرگز چنین انتظاری نیست .

قرآن در این آیات بینات خود قلم بطلان بر مکتب جبر را که مایه اشاعه فساد و امضای انواع زشتی ها و نفی هرگونه تعهد و مسؤولیت است ، می کشد ، همگان را در برابر اعمالشان مسؤول می شمرد و نتایج اعمال هرکس را در درجه اول متوجه خود او می داند .

لذا در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا می خوانیم که یکی از یارانش سؤال کرد : « آیا خداوند بندگان را بر گناه مجبور می کند ؟ »

جزء بیست و چهارم (۱۱۱)

فرمود : « نه بلکه آن ها را آزاد می گذارد و مهلت می دهد تا از گناه خویش توبه کنند » .

مجدد سؤال می کند: « آیا بندگان خود را تکلیف مالایطاق می کند ؟ »

امام فرمود : « كَيْفَ يَفْعَلُ ذَلِكَ وَ هُوَ يَقُولُ : " وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ " : چگونه چنین کاری را می کند در حالی که خودش فرموده : پروردگار تو به بندگان ظلم و ستم روا نمی دارد » .

سپس امام افزود: « پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد چنین نقل فرمود: « کسی که گمان کند خداوند بندگان را مجبور بر گناه می کند، یا تکلیف ما لایطاق می نماید، از گوشت حیوانی که او ذبح می کند نخورید، شهادتش را نپذیرید، پشت سرش نماز نخوانید و از زکات نیز چیزی به او ندهید » (خلاصه احکام اسلام را بر او جاری نکنید) (۱)

(۱۱۲) سوره فُصِّلَتْ

حدیث فوق ضمنا اشاره ای است به این نکته ظریف که مکتب جبر سر از « تکلیف به مالایطاق » درمی آورد، چراکه اگر انسان از یک سو مجبور به گناه باشد و از سوی دیگر او را از آن نهی کنند، مصداق روشن تکلیف به مالایطاق است.

گناه و سلب نعمت

امیرمؤمنان علی می فرماید:

« وَ أَيْمُ اللَّهِ مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَضِّ نِعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ فَزَالَ عَنْهُمْ إِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحُوهَا ، لِأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ : به خدا سوگند هیچ ملتی از آغوش ناز و نعمت زندگی گرفته نشد، مگر به

ص: ۹۴

واسطه گناہانی که مرتکب شدند ، زیرا خداوند هرگز به بندگانش ستم روا نمی دارد .

سپس افزود :

جزء بیست و چهارم (۱۱۳)

« وَ لَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ تُنَزَّلُ بِهِمُ النَّقْمُ وَ تَزُولُ عَنْهُمْ النُّعْمُ ، فَرَعُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّاتِهِمْ وَ وَلَهُ مِنْ قُلُوبِهِمْ ، لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ وَ أَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ : هر گاه مردم موقعی که بلاها نازل می شود و نعمت های الهی از آن ها سلب می گردد ، با صدق نیت رو به درگاه خدا آورند و با قلب هایی آکنده از عشق و محبت به خدا از او درخواست حل مشکل کنند ، خداوند آن چه را از دستشان رفته به آن ها باز می گرداند و هر گونه فساد را برای آن ها اصلاح می کند » (۱)

و از این بیان رابطه گناهان با سلب نعمت ها به خوبی آشکار می شود .

۱ «نهج البلاغه»، خطبه ۱۸۸.

ص: ۹۵

۱- «نهج البلاغه»، خطبه ۱۸۸.

فهرست مطالب

موضوع صفحه

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره زُمر ●●● ۱۱

سختی یا رفاه هر دو وسیله آزمایش و رشد است ●●● ۱۱

شما حداکثر تلاش خود را بکار گیرید کمی یا زیادی

روزی دست خداست ●●● ۱۲

نوجوانان عزیز هرگز از رحمت خدا مأیوس نشوید ●●● ۱۴

امید بخش ترین آیه قرآن ●●● ۱۶

گام های سه گانه وصول به رحمت خدا ●●● ۱۷

پشیمانی در روز قیامت فایده ندارد ●●● ۱۸

در اطاعت خدا سستی نکنید ●●● ۲۰

سوره مؤمن (غافر) ●●● ۲۳

اسباب آمرزش در قرآن مجید ●●● ۲۶

عوام فریبی، روش تاریخی رهبران تباهی ●●● ۲۹

مجازات آخرت متناسب با اعمالی است که انسان در

دنیا انجام داده است ●●● ۳۳

ما شایستگان را در دنیا و آخرت یاری می‌دهیم ●●● ۳۶

اگر خدا وعده پیروزی پیامبران و مؤمنان را داده ،

چرا در طول تاریخ جمعی از آن‌ها شکست خورده‌اند ●●● ۳۷

عزیزان نوجوان با خدا حرف بزنید، حتما پاسخ شمارا می‌دهد ●●● ۴۱

اهمیت دعا و شرایط استجابت ●●● ۴۲

موانع استجابت دعا ●●● ۴۷

نعمت‌های زمانی ●●● ۴۸

نعمت‌های مکانی ●●● ۵۰

مراحل هفت‌گانه خلقت انسان ●●● ۵۳

منافع گوناگون چهارپایان ●●● ۵۷

سوره فُصِّلَتْ ●●● ۵۹

ویژگی‌های پنج‌گانه قرآن کریم ●●● ۶۰

شهادت اعضای بدن در روز قیامت ●●● ۶۲

گواهان شش گانه در دادگاه قیامت ●●● ۶۵

حسن ظن و سوءظن به خدا ●●● ۷۱

جنجال آفرینی و سرگرم کردن مردم به منظور منزوی کردن قرآن ●●● ۷۳

بدی را با نیکی پاسخ دهید ●●● ۷۵

برای مقابله با وسوسه های شیطانی چه باید کرد ●●●؟ ۸۱

قرآن هدایت است و درمان ●●● ۸۳

قرآن داروی مؤثر برای همه دردهای اجتماعی و اخلاقی ●●● ۸۵

تأثیر قرآن کریم ●●● ۸۹

اختیار و عدالت ●●● ۹۲

گناه و سلب نعمت ●●● ۹۴

جلد ۲۵

فهرست مطالب

ص: ۱

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره فُصِّلَتْ ●●● ۱۱

حرص و طمع انسان های کم ظرفیت ●●● ۱۱

نشانه های حق در جهان بزرگ و کوچک ●●● ۱۷

سوره شوری ●●● ۱۹

نزدیک است آسمان ها متلاشی شوند ●●● ۲۲

آیا فرشتگان برای همه استغفار می کنند؟ ●●● ۲۵

ایمان و عمل اجباری ارزش معنوی ندارد ●●● ۲۶

اسلام دینی جهانی است ●●● ۲۷

خدا روزی بخش است چرا و چگونه؟ ●●● ۳۳

چند نکته مهم در ارتباط با رزق و روزی ●●● ۳۴

(۱۶۷)

آیین تو عصاره آیین همه انبیاست ●●● ۳۸

دستورات پنج گانه برای تحقق عدالت ●●● ۴۳

مزرعه دنیا و آخرت ●●● ۴۴

(۱۶۸)

فهرست مطالب

خدا توبه بندگان را می پذیرد ●●● ۴۷

مرفهین طغیانگر ●●● ۴۸

باران مظهر امید و طراوت ●●● ۵۱

بیان یکی دیگر از معجزات علمی قرآن (ستارگان آسمان

دارای موجودات زنده اند) ●●● ۵۵

علت گرفتاری ها و مشکلات ●●● ۵۶

گرفتاری های شما نتیجه رفتار خودتان است ●●● ۶۲

رفع یک اشتباه بزرگ در ارتباط با بحث مصیبت ها ●●● ۶۴

وزش بادهای منظم و حرکت کشتی ها از آیات خداست ●●● ۶۵

اگر بادهای نبودند ●●● ۶۸

سوره زُخْرُفُ ●●● ۷۴

زمین و راه های مواصلاتی آن ●●● ۷۷

(۱۶۹)

باران رمزحیات و زندگی ●●● ۷۸

بار دیگر بیان قانون عمومی زوجیت ●●● ۷۹

ص: ۲

فهرست مطالب

موضوع صفحه

وسایل نقلیه راحت و مطمئن ●●● ۸۰

یاد خدا به هنگام بهره گیری از نعمت ها ●●● ۸۲

تعاون و همکاری متقابل اجتماعی ●●● ۸۳

پاسخ به دو سؤال مهم در مورد رزق و معیشت ●●● ۸۵

قصرهای باشکوه باسقف های نقره ای (ارزش های دروغین) ●●● ۸۹

نظام ارزشی و اصلاحات از دیدگاه اسلام ●●● ۹۱

ثروت و امکانات مادی ، وسیله است نه هدف ●●● ۹۲

همنشین شیاطین ●●● ۹۴

تحقیر مردم ، برنامه همیشگی سران گمراهی ●●● ۹۷

سوره دُخان ●●● ۹۹

(۱۷۰)

نزول قرآن در شبی پربرکت ●●● ۱۰۰

نزول دفعی و نزول تدریجی قرآن ●●● ۱۰۱

رابطه قرآن با شب قدر و حیات مادی و معنوی ●●● ۱۰۴

انس با قرآن بسیار ساده است ●●● ۱۰۷

فهرست مطالب

موضوع صفحه

سوره جائیه ●●● ۱۰۹

به عظمت آسمان و زمین نظاره کنید ●●● ۱۰۹

به دنیای درون خود بیاندیشید ●●● ۱۱۱

نور و ظلمت، آب و باد ●●● ۱۱۳

وای بر هر دروغگوی گنهکار ●●● ۱۱۷

دریاها در تسخیر شماست، چرا؟! ●●● ۱۲۲

همه آنچه در آسمان ها و زمین است در اختیار شماست چرا؟! ●●● ۱۲۳

قرآن بهترین وسیله روشنگری، هدایت و رحمت است ●●● ۱۲۵

ص: ۳

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند مَنّان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

(۶)

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعاً «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

(۷)

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

(۸)

ص:۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

مقدمه (۹)

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز» است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

(۱۰) مقدمه

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

حرص و طمع انسان های کم ظرفیت

۴۹ لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُؤْسُ قَنُوطٌ

انسان هرگز از تقاضای نیکی (و نعمت) خسته نمی شود و هرگاه شر و بدی به او رسد مأیوس و نومید می گردد .

«دُعَاء» گاه به معنی خواندن کسی است و گاه به معنی طلب کردن چیزی است و درآیه مورد بحث به معنی دوم می باشد، بنابراین «لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ: یعنی انسان از طلب و تقاضای نیکی ها هرگز ملول و خسته نمی شود» .

در این که «يُؤْسُ» و «قَنُوطٌ» به یک معنی است ، یعنی انسان نومید ، یا دو معنی مختلف دارد و تفاوت میان این دو چیست ، در میان مفسران گفتگو است .

ولی آن چه از موارد استعمال واژه «يَأْسُ» و «قَنُوطٌ» در قرآن مجید به دست می آید ، این است که يَأْسُ و قَنُوطٌ تقریباً در یک معنی به کار می رود ، مثلاً در داستان یوسف می خوانیم که یعقوب فرزندان خود را از یأس از رحمت الهی برحذر داشت ، در حالی که آن ها در مورد پیدا کردن یوسف هم قلباً مأیوس بودند و هم نشانه های یأس را ظاهر کرده بودند (۸۷ / یوسف) .

(۱۲) سوره فُصِّلَتْ

و در مورد قَنُوطٌ در داستان بشارت فرزند به ابراهیم

می خوانیم که او از این مسأله اظهار تعجب کرد ، اما فرشتگان به او گفتند : « بَشْرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ : ما تو را به حق بشارت دادیم ، بنابراین مأیوس نباش » (۵۵ / حجر) .

منظور از انسان در این جا « انسان تربیت نیافته » ای است که قلبش به نور معرفت الهی و ایمان پروردگار و احساس مسئولیت در روز جزا روشن نشده ، انسان هایی که بر اثر جهان بینی های غلط در محدوده عالم ماده گرفتارند و روح بلندی که ماورای آن را ببیند و ارزش های والای انسانی را بنگرد ، ندارند .

آری آن ها به هنگام اقبال دنیا مسرور و مغرورند و به هنگام ادبار

جزء بیست و پنجم (۱۳)

دنیا مغموم و مأیوسند ، نه پناهگاهی دارند که به آن ها پناه دهد و نه چراغ فروزانی که نور امید بر قلب آن ها بیاشد .

۵۰ وَ لَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لِلْحَسِينِ
فَلَنَنْبِتَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَ لَنَذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ

و هرگاه او را رحمتی از سوی خود بعد از ناراحتی بچشانیم ، می گوید : این به خاطر شایستگی و استحقاق من بوده و گمان نمی کنم قیامت بر پا شود (و به فرض که قیامت باشد) هرگاه به سوی پروردگارم بازگردم ،

ص: ۱۲

برای من نزد او پاداش های نیک است، ما کافران را از اعمالی که انجام داده اند (به زودی) آگاه خواهیم کرد و عذاب شدید به آنها می چشانیم .

« عَذَابٌ غَلِيظٌ » به معنی عذاب شدید و متراکم است .

(۱۴) سوره فُصِّلَتْ

این بینوای مغرور فراموش می کند که اگر لطف خدا نبود ، به جای این نعمت باید گرفتار بلا شود و همچون قارون مستکبر که وقتی خداوند برای آزمایش او ثروت زیادی به وی بخشید و به او گفتند : تو هم نیکی کن آن گونه که خدا بر تو روا داشته ، گفت : « نه ، من هر چه دارم بر اثر علم و دانش و لیاقت ذاتی خودم دارم » (قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عَنِّي) (۷۸ / قصص) .

در دنباله آیه می افزاید : این غرور سرانجام او را به انکار آخرت می کشاند و می گوید : « من باور ندارم قیامتی در کار باشد » (وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً) .

« و به فرض که قیامتی در کار باشد ، هرگاه من به سوی پروردگارم بازگردم ، پاداش های نیک و مواهب بسیار از برای من نزد او آماده است » ، خدایی که در دنیا مرا این چنین گرامی داشته ، حتما در آخرت بهتر از این پذیرایی خواهد کرد (وَ لَئِن رُّجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ) .

جزء بیست و پنجم (۱۵)

۵۱ وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَا بِجَانِبِهِ وَإِذَا

ص: ۱۳

و هرگاه نعمتی به انسان دهیم ، روی می گردانند و با حال تکبر از حق دور می شود ، ولی هرگاه مختصر ناراحتی به او رسد ، تقاضای فراوان و مستمر (برای برطرف شدن آن) دارد .

«نَا» از ماده «نَأَى» به معنی دور شدن می باشد و هنگامی که «جَانِبٌ» (پهلو) پشت سر آن قرار گیرد ، کنایه از تکبر و غرور است ، چون آدم های متکبر صورت خود را برمی گردانند و با بی اعتنایی دور می شوند .

« عَرِيضٌ » به معنی پهن در مقابل طویل است و عرب این دو تعبیر را در مورد کثرت و زیادی به کار می برد .

شبیهِ همین معنی در سوره یونس آمده است : « وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُشْرِفِينَ مَا

(۱۶) سوره فُصِّلَتْ

كَانُوا يَعْمَلُونَ : هنگامی که به انسان مختصر زبانی برسد ما را در همه حال می خواند ، در حالی که به پهلو خوابیده ، یا نشسته یا ایستاده است ، اما هنگامی که ناراحتی او را برطرف سازیم ، چنان می رود که گویی هرگز ما را برای حل مشکلی نخوانده ، این گونه برای اسراف کاران اعمالشان زینت داده شده است » (۱۲/ یونس).

آری چنین است ، انسان فاقد ایمان و تقوا که دائما به این حالات

گرفتار است ، به هنگام روی آوردن نعمت ها « حریص » و « مغرور » و « فراموش کار » و به هنگام پشت کردن نعمت ها « مایوس » و نومید و « پر جزع » .

ولی در مقابل، مردان حق و پیروان راستین مکتب انبیا ، آن چنان پر ظرفیت و پرمایه اند ، که نه روی آوردن نعمت ها آن ها را دگرگون می سازد و نه ادبار دنیا ، ضعیف و ناتوان و مایوس ، آن ها به مصداق «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ : سودمندترین تجارت ها و پرفایده ترین درآمدها ، آن ها را از یاد خدا غافل نمی سازد » ، آن ها فلسفه تلخی ها و شیرینی های زندگی را به خوبی می دانند ، آن ها می دانند که گاه تلخی ها زنگ بیدارباش است و شیرینی ها آزمایش و امتحان الهی .

گاه تلخی ها مجازات غفلت ها است و نعمت ها برای برانگیختن حس شکرگزاری بندگان .

جزء بیست و پنجم (۱۷)

قابل توجه این که در آیات فوق تعبیر به « أَدَقْنَا » و « مَسَّهُ » شده ، که مفهومی این است با مختصر رو آوردن دنیا یا زوال نعمت ها ، وضع این افراد کم مایه دگرگون می شود و راه غرور ، یا نومیدی و یأس را پیش می گیرند ، آن ها چنان کوتاه فکر و ضعیفند که طبق ضرب المثل معروف : « با غوره ای ترش می شوند و با مویزی شیرین » .

آری یکی از مهم ترین آثار ایمان به خدا همان وسعت روح و

بلندی افق فکر و شرح صدر و آمادگی مقابله با مشکلات و مصائب و مبارزه با هیجانات نامطلوب نعمت ها است .

نکته :

(۱۸) سوره فُصِّلَتْ

در این جا سؤالی مطرح است و آن این که : در آیات مورد بحث خواندیم : « إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَعَدُو دُعَاءِ عَرِيضٍ : هنگامی که به انسان شر و ناراحتی برسد ، دعای عریض و مستمر دارد . »

ولی در آیه ۸۳ اسراء آمده است : « وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُوَسْوِسُ : هنگامی که بدی به او برسد ، مایوس می شود » (همین مضمون در آیات مورد بحث نیز آمده بود) .

سؤال این است : دعای مستمر و کثیر دلیل بر امیدواری است ، درحالی که در آیه دیگر می گوید: اونومیدمی شود .

این احتمال وجود دارد که منظور از « فَعَدُو دُعَاءِ عَرِيضٍ » تقاضایی از خداوند نیست ، بلکه جزع و فزع فراوان است ، شاهد این سخن آیه ۲۰ سوره معارج است که می فرماید : « إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا : انسان حریص آفریده شده ، هنگامی که ناراحتی به او رسد ، بسیار جزع و فزع می کند . »

یا این که این دو حالت ، در دو مرحله به این گونه افراد کم ظرفیت دست می دهد ، در ابتدا شروع به دعا و تقاضای زیاد از پیر و پیغمبر می کنند و فریاد و جزع و فزع سر می دهند ، اما چیزی نمی گذرد که

ص: ۱۶

حالت یأس سراسر وجود آن هارا فراگرفته، مایوس و خاموش می شوند .

جزء بیست و پنجم (۱۹)

نشانه های حق در جهان بزرگ و کوچک

۵۳ سُنْرِيهِمْ اَيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهٗ الْحَقُّ اَوْلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ اِنَّهٗ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آن ها نشان می دهیم، تا آشکار گردد که او حق است، آیا کافی نیست که او بر همه چیز شاهد و گواه است.

« آیات آفاقی » همچون آفرینش خورشید و ماه و ستارگان با نظام دقیقی که بر آن ها حاکم است و آفرینش انواع جانداران و گیاهان و کوه ها و دریاها با عجایب و شگفتی های بی شمارش و موجودات گوناگون اسرار آمیزش ، که هر زمان اسرار تازه ای از خلقت آن ها کشف می شود ، هر یک آیه و نشانه است بر حقانیت ذات پاک او .

(۲۰) سوره فُصِّلَتْ

« آیات انفسی » همچون آفرینش دستگاه های مختلف جسم انسان و نظامی که بر ساختمان حیرت انگیز مغز و حرکات منظم قلب و عروق و بافت ها و استخوان ها و انعقاد نطفه و پرورش جنین در رحم مادران و از آن بالاتر اسرار و شگفتی های روح انسان می باشد ، که هر گوشه ای از آن کتابی است از معرفت پروردگار و خالق جهان .

درست است که این آیات قبلاً به اندازه کافی از سوی پروردگار ارائه شده ، اما با توجه به جمله « سُنْرِيهِمْ » که

ص: ۱۷

« فعل مضارع » و دلیل بر استمرار است ، این ارائه به طور مستمر ادامه دارد و اگر انسان صدها هزار سال نیز عمر کند ، هر زمان کشف تازه و ارائه جدیدی از آیات الهی خواهد داشت ، چراکه اسرار این جهان پایان پذیر نیست .

تمام کتاب های علوم طبیعی و انسان شناسی در تمام ابعادش (علم تشریح ، فیزیولوژی ، روان شناسی، روان کاوی) و علوم مربوط به شناخت گیاهان و حیوانات و مواد آلی طبیعت و هیئت و غیر آن ، در حقیقت همه کتب توحید و معرفه الله هستند ، چرا که عموماً پرده از روی اسرار شگفت انگیزی برمی دارند که بیانگر علم و حکمت و قدرت بی پایان آفریننده اصلی این جهان است .

جزء بیست و پنجم (۲۱)

گاه یکی از این علوم ، بلکه یک رشته از ده ها رشته از یکی از این علوم ، تمام عمر یک دانشمند را به خود اختصاص می دهد و در پایان می گوید : « افسوس که هنوز از این رشته چیزی نمی دانم و آن چه تا به حال دانسته ام ، مرا به عمق نادانیم رهنمون گردیده » .

پایان سوره فُصِّلَتْ

ص: ۱۸

سوره سُورِي

سوره سُورِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ حمّآ

حم

۲ عآسآقآ

عسق

باز در این سوره با « حروف مقطعه » روبرو می شویم ، حروف مقطعه ای که در یکی از مفصل ترین اشکال منعکس شده ، یعنی پنج حرف (حمّآ ، عآسآقآ) .

« حمّآ » در آغاز هفت سوره قرآن مجید است (سوره های مؤمن ، فصلت ، شوری ، زخرف ، دخان ، جاثیه ، احقاف) منتها در خصوص سوره شوری « عآسآقآ » نیز بر آن افزوده شده است .

درباره تفسیر حروف مقطعه قرآن سخن بسیار گفته شده و هر یک

جزء بیست و پنجم (۲۳)

از مفسران در این زمینه بحث های فراوانی دارند و به گفته مفسر بزرگ مرحوم طبرسی ، یازده تفسیر برای حروف مقطعه قرآن شده است که قسمت های قابل توجه آن را ما قبلاً در آغاز سوره های « بقره » ، « آل عمران » ، « اعراف » و « مریم » آورده ایم ، از جمله این که « حروف مقطعه » برای خاموش ساختن کفار و جلب توجه مردم به محتوای قرآن

بوده ، زیرا مشرکان لجوج مخصوصا به یکدیگر توصیه کرده بودند ، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن می خواند کسی گوش به آن فراموش و با ایجاد سر و صدا و غوغا نگذارند صدای پیامبر صلی الله علیه و آله به گوش مردم برسد ، لذا خداوند در آغاز بسیاری از سوره های قرآن (۲۹ سوره) حروف مقطعه را که مطلب نوظهوری بوده و جلب توجه می کرده ، قرار داده است .

تفسیر دیگری این است که ، این حروف ممکن است اشارات و رموزی برای نام های خدا و نعمت های او و مسائل دیگر باشد ، فی المثل در سوره مورد بحث ، سوره شوری « ح » را اشاره به رحمن ، « م » را به مجید ، « ع » را به علیم ، « س » را به قدوس و « ق » را به قاهر دانسته اند . (۱)

(۲۴) سوره شوری

گرچه بعضی به این سخن ایراد کرده اند ، که اگر منظور از رموز این است که دیگری آگاه نشود ، این معنی در حروف مقطعه صادق نیست ، چراکه این نام های بزرگ خدا در آیات دیگر با صراحت آمده ، ولی باید توجه داشت که اشارات و رموز همیشه برای محرمانه ماندن مطالب نیست ، بلکه گاه جنبه علامت اختصاری دارد ، این معنی در گذشته وجود داشته و در عصر ما نیز بسیار گسترش پیدا کرده است ، به طوری که نام های بسیاری از مؤسسات و تشکیلات بزرگ به صورت

ص: ۲۰

۱- « تفسیر قرطبی » جلد ۹ صفحه ۵۸۲۲ به نقل از امام صادق .

حروف مقطعه است ، که هر کدام را از آغاز یک کلمه انتخاب نموده ، سپس با هم تلفیق کرده اند .

۳ كَذٰلِكَ يُوحٰى اِلَيْكَ وَاِلٰى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكَ اللّٰهُ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ

جزء بیست و پنجم (۲۵)

این گونه خداوند عزیز و حکیم به تو و پیامبرانی که قبل از تو بودند ، وحی می کند .

بعد از حروف مقطعه ، طبق معمول سخن از وحی و قرآن شروع می شود .

در حقیقت « كَذٰلِكَ » اشاره به محتوای این سوره و مطالب بلند و والای آن است .

سرچشمه وحی همه جا یکی است و آن علم و قدرت پروردگار است و محتوای وحی نیز در اصول و کلیات نسبت به تمام پیامبران یکی است ، هر چند در خصوصیات آن بر حسب نیاز زمان و مسیر تکاملی انسان ها تغییراتی رخ می دهد .

۴ لَهُ مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَمَا فِى الْاَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ

آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین است ، از آن اوست و او بلند مرتبه و بزرگ است .

« علو مقام » و « عظمت » او که چهارمین و پنجمین اوصاف او در این آیات است ، اشاره به این است که او هیچ گونه نیاز و حاجتی به

ص: ۲۱

اطاعت و بندگی بندگان ندارد و اگر برنامه هایی برای آنان تنظیم کرده و از طریق وحی فرستاده است ، تنها برای این است که بر بندگان، جودی کند .

(۲۶) سوره شوری

نزدیک است آسمان ها متلاشی شوند

۵ تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ

نزدیک است آسمان ها (به خاطر نسبت های ناروای مشرکان) از بالا متلاشی شوند، فرشتگان پیوسته تسبیح و حمد پروردگار خود را به جا می آورند و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می کنند ، آگاه باشید خداوند آمرزنده و مهربان است .

«يَنْفَطِرْنَ» از ماده «فَطِر» در اصل به معنی شکاف از طول است .

جزء بیست و پنجم (۲۷)

فراز اول آیه دو گونه تفسیر دارد که برای هر کدام شاهی در دست است : نخست این که در ارتباط با مسأله وحی که موضوع بحث آیات گذشته بود ، می باشد و در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه ۲۱ سوره حشر آمده : « لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ : هر گاه این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم ، به خاطر خوف خداوند خاشع و از هم شکافته می دیدی . »

ص: ۲۲

آری این کلام خدا است که نزولش از آسمان ها لرزه بر آن ها می افکند ، نزدیک است آن ها را از هم متلاشی سازد ، اگر بر کوه ها نازل می شد از هم می شکافت ، چراکه سخنی است عظیم از سوی خداوندی حکیم ، تنها قلب این انسان لجوج و خیره سر است که در برابر آن نرم و تسلیم نمی شود .

دیگر این که نزدیک است آسمان ها به خاطر شرک و بت پرستی این مشرکان که پست ترین موجودات را هم ردیف مبدأ بزرگ عالم هستی قرار می دهند ، از هم متلاشی گردد .

(۲۸) سوره شوری

تفسیر اول متناسب آیات مورد بحث در زمینه وحی است و تفسیر دوم متناسب با آیه ۹۰ و ۹۱ سوره مریم می باشد که بعد از ذکر گفتار ناهنجار کفار که برای خدا فرزند قائل شدند ، می فرماید : « تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطَرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَعَدَا : نزدیک است آسمان ها به خاطر این سخن از هم پاره شود و زمین بشکافتد و کوه ها به شدت فرو ریزد ، چراکه آن ها برای خداوند رحمن ، فرزندی قائل شدند . » این دو تفسیر در عین حال با هم منافاتی ندارد و می تواند در مفهوم آیه جمع باشد .

در این که چگونه آسمان ها و کوه ها که موجوداتی جامدند ، در برابر عظمت وحی یا گفتار ناهنجار مشرکان ممکن است از هم بشکافتند ، تفسیرهای متعددی وجود دارد که شرح آن را در سوره مریم،

ذیل آیات فوق آورده ایم و خلاصه اش چنین است :

مجموعه عالم هستی ، از جماد و نبات و غیر آن ، دارای یک نوع عقل و شعور است ، هرچند ما آن را درک نمی کنیم و بر همین اساس تسبیح و حمد خدا می گویند و در برابر کلام او خاضع و خاشعند .

جزء بیست و پنجم (۲۹)

یا این که این تعبیر کنایه از عظمت و اهمیت مطلب است ، مثل این که می گوئیم حادثه به قدری عظیم بود که گویی آسمان و زمین را بر سر ما خراب کردند .

سپس در دنباله آیه می افزاید: «فرشتگان تسبیح و حمد پروردگارش را به جا می آورند و برای کسانی که در زمین هستند ، استغفار می کنند» (وَ الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ) .

رابطه این جمله با جمله قبل بنابر تفسیر اول چنین است که فرشتگان حامل این وحی بزرگ آسمانی ، پیوسته حمد و تسبیح خدا به جا می آورند و او را به هر کمالی می ستایند و از هر نقصی منزّه می شمردند و چون در محتوای این وحی بزرگ یک سلسله تکالیف و وظایف الهی است و احیاناً ممکن است برای مؤمنان لغزش هایی پیش آید ، می گوید آن ها به یاری مؤمنان می شتابند و برای لغزش های آن ها از خدا طلب آموزش می کنند .

(۳۰) سوره شوری

اما بنابر تفسیر دوم ، تسبیح و حمد ملائکه برای تنزیه خداوند از

نسبت شرک به او است و استغفارشان نیز برای مشرکانی است که بیدار شده و ایمان آورده اند و راه توحید را یافته و به سوی پروردگار یکتا بازگشته اند .

جایی که فرشتگان برای این گناه بزرگ در مورد گروه با ایمان استغفار کنند ، به طریق اولی برای سایر گناهان آن ها نیز استغفار خواهند کرد و شاید مطلق بودن آیه نیز به همین دلیل است .

در پایان این آیه به ششمین و هفتمین اوصاف پروردگار که آن هم در زمینه غفران و رحمت است و تناسب نزدیکی با مسأله وحی و محتوای آن در مورد وظایف مؤمنان دارد ، اشاره کرده می فرماید : « آگاه باشید خداوند آمرزنده و مهربان است » (الْأَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) .

و به این ترتیب مجموعه کاملی از اسمای حسنی خداوند را در رابطه با مسأله وحی بیان می کند و در ضمن اشاره لطیفی است بر اجابت دعای فرشتگان در مورد استغفار برای مؤمنان ، بلکه علاوه بر آمرزش ، رحمتش را نیز بر آن می افزاید ، که فضل او عظیم است .

جزء بیست و پنجم (۳۱)

آیا فرشتگان برای همه استغفار می کنند ؟

در این جا سؤالی پیش می آید و آن این که : جمله « وَ يَسْتَتْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ » در این جا مطلق است و نشان می دهد که فرشتگان برای تمام اهل زمین استغفار می کنند ، اعم از مؤمن و کافر ، آیا این معنی ممکن است ؟

ص: ۲۵

پاسخ این سؤال را آیه ۷ سوره مؤمن داده است ، زیرا می گوید : «يَسْتَتْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» بنابراین شرط آن ایمان است ، به علاوه آن ها معصومند و هرگز برای کسانی که زمینه آموزش ندارند ، تقاضای محال نمی کنند .

ایمان و عمل اجباری ارزش معنوی ندارد

۶ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ

(۳۲) سوره شوری

کسانی که غیر خدا را ولی خود انتخاب کردند ، خداوند حساب همه اعمال آن ها را نگه می دارد و تو مأمور نیستی که آن ها را مجبور به قبول حق کنی .

در آیه مورد بحث به نتیجه کار مشرکان و انتهای مسیرشان می پردازد ، سپس روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده ، می گوید : « تو مأمور نیستی که آن ها را مجبور به قبول حق سازی » (وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ) .

وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت و رسانیدن پیام خدا به همه بندگان است ، شبیه این جمله در قرآن فراوان است : « لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ : تو سیطره و غلبه بر آن ها نداری » (۲۲ / غاشیه) .

« مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ : تو موظف به اجبار آن ها نیستی » (۴۵ / ق) .

« وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا : تو مسؤول اعمال آن ها نیستی و

ص: ۲۶

برای اجبار آنان مبعوث نشده ای» (۱۰۷ / انعام). « ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ : رسول وظیفه ای جز ابلاغ رسالت ندارد » (۹۹ / مائده) .

جزء بیست و پنجم (۳۳)

خداوند می خواهد بندگان آزاد باشند و راه او را با اراده و اختیار خود بپویند ، چراکه ارزش واقعی ایمان و عمل صالح در همین است و ایمان و عمل اجباری ارزش معنوی ندارد.

اسلام دینی جهانی است

۷ وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَ تُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ

و این گونه قرآنی عربی (فصیح و گویا) بر تو وحی کردیم، تا ام القری و کسانی را که اطراف آن هستند ، انذار کنی و آن هارا از روزی که همه خلائق در آن روز جمع می شوند و شک و تردید در آن نیست بترسانی، همان روز که گروهی در بهشتند و گروهی در آتش .

درست است که از ذیل آیه یعنی جمله : « فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ » استفاده می شود ، که وظیفه پیامبر هم انذار است و هم بشارت ، ولی از آن جا که تأثیر « انذار » در نفوس مخصوصا در افراد نادان و لجوج عمیق تر است ، در آیه ، دو بار فقط روی « انذار » تکیه شده ، با این تفاوت که در مرحله اول

سخن از اندازشوندگان است و در مرحله دوم سخن از چیزی است که باید از آن بترسند ، یعنی دادگاه قیامت .

(۳۴) سوره شوری

روزی که به خاطر اجتماع عموم انسان ها ، رسوایش بسیار دردناک و شدید است .

در این جا سؤالی مطرح است و آن این که آیا از جمله « لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا » استفاده نمی شود که هدف از نزول قرآن انداز مردم مکه و اطراف آن است ؟ آیا این تعبیر با جهانی بودن اسلام تضاد ندارد ؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که : کلمه « أُمَّ الْقُرَىٰ » که یکی از نام های مکه است ، از دو واژه ترکیب یافته « أُمَّ » که در اصل به معنی اساس و ابتدا و آغاز هر چیزی است و مادر را هم به همین جهت « أُمَّ » می گویند که اساس و اصل فرزندان است .

جزء بیست و پنجم (۳۵)

و « قُرَىٰ » که جمع « قریه » به معنی هر گونه آبادی و شهر است ، اعم از شهرهای بزرگ و کوچک یا روستاها و شواهد زیادی نیز در قرآن براین معنی وجود دارد .

اکنون ببینیم چرا « مکه » را « أُمَّ الْقُرَىٰ » نامیده اند ؟ (مادر و اصل همه آبادی ها) .

روایات اسلامی تصریح می کند که همه زمین ، نخست زیر آب

ص: ۲۸

غرق بود و خشکی ها تدریجا سر از آب بیرون آوردند (علم امروز نیز این معنی را پذیرفته است) .

این روایات می گوید : نخستین نطفه ای که از زیر آب سر برآورد « کعبه بود و سپس خشکی های زمین از کنار آن گسترش یافت که از آن به عنوان "دَحْوُ الْأَرْضِ" (گسترش زمین) یاد شده است .

با توجه به این تاریخچه روشن می شود که « مکه » اصل و اساس و آغاز همه آبادی های روی زمین است، بنابراین هرگاه گفته شود «أُمُّ الْقُرَى وَ مَنْ حَوْلَهَا» پیداست که تمام مردم روی زمین را شامل می شود. (۱)

(۳۶) سوره شوری

از این گذشته می دانیم اسلام تدریجا گسترش یافت :

پیامبر صلی الله علیه و آله نخست مأمور بودبستگان نزدیک خود را انذار کند ، چنان که در آیه ۲۱۴ سوره شعرا می خوانیم : « وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ » ، تا هسته بندی اسلام محکم شود و آماده گسترش گردد .

سپس در مرحله دوم پیامبر مأمور شد ، ملت عرب را تبلیغ و انذار کند ، چنان که در آیه ۳ سوره فصلت آمده : « قُرْآنَا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ

ص: ۲۹

۱- طبرسی در «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۲۷۹ (ذیل ۲۲ / عنکبوت).

يَعْلَمُونَ: این قرآن است عربی برای قومی که می فهمند و درک می کنند. و در آیه ۴۴ سوره زخرف نیز آمده است: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِِقَوْمِكَ: این قرآن مایه تذکر تو و قوم تو است.»

۱ این تعبیر در آیه ۹۲ سوره انعام نیز آمده و توضیح بیشتر در این زمینه در جلد ۵ تفسیر نمونه صفحه ۴۴ درج شده است.

جزء بیست و پنجم (۳۷)

هنگامی که پایه های اسلام در میان این قوم قوی و مستحکم شد، پیامبر صلی الله علیه و آله مأموریت گسترده تری یافت و مأمور انذار جهانیان شد، چنان که در آیه اول سوره فرقان می خوانیم: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا: جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا همه جهانیان را انذار کند» (و آیات فراوان دیگر).

و به خاطر همین مأموریت بود که پیامبر صلی الله علیه و آله نامه به سران بزرگ جهان آن روز، در خارج از جزیره عربستان نوشت و کسرها و قیصرها و نجاشی ها را به اسلام دعوت کرد.

و نیز بر اساس همین خط و برنامه بود، که پیروانش برای تبلیغ اسلام بعد از او به همه جهان گام نهادند و تعالیم اسلام را در دنیا منتشر ساختند.

در این که چرا روز قیامت «يَوْمُ الْجَمْعِ» نامیده شده، تفسیرهای متعددی وجود دارد، ولی ظاهر این است که منظور اجتماع، همه خلائق در آن روز بزرگ است، از اولین و آخرین، همان گونه که در آیه ۵۰ سوره واقعه آمده است: «قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ

إلى ميقاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ : بگو ، اولین و آخرین همگی در موعد روز معینی جمع می شوند .

(۳۸) سوره شوری

۸ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَأَنْصِرَهُ

و اگر خداوند می خواست همه آن ها را امت واحدی قرار می داد (و اجباراً هدایت می کرد ، ولی هدایت اجباری فایده ای ندارد) اما خداوند هر کس را بخواهد در رحمتش وارد می کند و برای ظالمان ولی و یآوری نیست .

و از آن جا که جمله « فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ » بیانگر تقسیم مردم به دو گروه بود ، در این آیه می افزاید : « اگر خدا می خواست همه آن ها را امت واحدی قرار می داد و به حکم اجبار هدایت می کرد و مؤمن می ساخت » (وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً) .

جزء بیست و پنجم (۳۹)

اما ایمان اجباری چه ارزشی دارد و چگونه می تواند معیار کمال انسانی گردد ؟ تکامل واقعی آن است که انسان با اراده خویش و در نهایت اختیار و آزادی طی کند .

آیات قرآن پر است از دلایل اختیار و آزادی اراده انسان ، اصولاً امتیاز انسان از جانداران دیگر ، همین مسأله است و اگر آزادی انسان از

ص: ۳۱

او گرفته شود ، در حقیقت انسانیت او از او گرفته شده است. این بزرگ ترین امتیازی است که خداوند به او داده و راه تکامل را به صورت نامحدود به روی او گشوده است ، این سنت غیر قابل تغییر الهی است .

و عجیب است که گروهی بی خبر هنوز طرف دار مکتب جبرند و در عین حال دم از مکتب انبیا می زنند ، در حالی که قبول جبر مساوی

(۴۰) سوره شوری

است ، با نفی تمام محتوای مکتب انبیا ، نه تکلیف مفهومی خواهد داشت ، نه سؤال و جواب ، نه اندرز و نصیحت و به طریق اولی نه ثواب و عقاب . نه انسان هرگز در کار خود تردید می کند و نه پشیمانی مفهومی خواهد داشت و نه اصلاح اشتباهات گذشته . سپس به مسأله مهم دیگری در این رابطه می پردازد و توصیف گروهی را که اهل بهشت و سعادت مند در برابر گروهی که به دوزخ فرستاده می شوند ، بیان می کند (وَ لَكِنْ يُدْخِلُ ...). با توجه به این که گروه دوزخی را با وصف « ظلم » مشخص می کند ، روشن می شود که منظور از « مَنْ يَشَاءُ » (هر کس را بخواهد) در جمله اول گروهی است که ظالم نیستند. به این ترتیب « عادلان » بهشتی اند و غرق در رحمت خدا و ظالمان دوزخیند .

اما باید توجه داشت که « ظالم » در این جا و در بسیاری دیگر از آیات قرآن ، معنی وسیع و گسترده ای دارد و تنها شامل کسانی نمی شود که به دیگران ستم کرده اند ، بلکه کسانی که بر خود ستم کرده ، یا آن ها که در

ص: ۳۲

عقیده منحرفند ، نیز ظالمند و چه ظلمی برتر از شرک و کفر است ؟

جزء بیست و پنجم (۴۱)

لقمان به فرزندش می گوید : « يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ : فرزندم ، چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیم است » (۱۳ / لقمان) .

در آیه دیگر می خوانیم : « أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصِيئُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ : آگاه باشید ، لعنت خدا بر ظالمان است ، همان ها که مردم را از راه حق باز می دارند و آن را دگرگون می سازند و به آخرت ایمان ندارند . »

در مورد فرق میان « وَلِيٌّ » و « نَصِيرٌ » بعضی گفته اند ، « وَلِيٌّ » کسی است که بدون درخواست به انسان کمک کند ، اما « نَصِيرٌ » مفهومی اعم دارد . (۱)

خدا روزی بخش است چرا و چگونه ؟

۱۲ لَهُ مَقَالِدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

(۴۲) سوره شوری

کلیدهای آسمان و زمین از آن اوست ، روزی را برای هر کس بخواهد ، گسترش می دهد و برای هر کس بخواهد ، محدود می سازد ، او از همه چیز آگاه است .

ص: ۳۳

«مقالید» جمع مقلید به معنی کلید است و این کلمه در بسیاری از مواقع به صورت کنایه از تسلط کامل بر چیزی به کار می رود، گفته می شود کلید این کار در دست من است، یعنی راه و برنامه و شرایط پیروزی آن همه در اختیار من قرار دارد و (درباره ریشه این لغت و ویژگی های آن بحث مشروح تری در ذیل آیه ۶۳ سوره زمر در جلد ۱۹ تفسیر نمونه درج شده است).

در توصیف بعد می افزاید: «يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ».

از آن جا که خزائن عالم در دست او است، تمام رزق و روزی ها نیز در قبضه قدرت او قرار دارد و بر طبق مشیتش که از حکمت او سرچشمه می گیرد و مصالح بندگان در آن ملحوظ است، آن را تقسیم می کند.

جزء بیست و پنجم (۴۳)

و از آن جا که بهره مند ساختن همه موجودات زنده از روزی ها نیاز به علم و آگاهی از مقدار احتیاجات و محل و سایر خصوصیات آن دارد، در آخرین توصیف اضافه می کند: «او به همه چیز دانا است» (إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

چند نکته مهم در ارتباط با رزق و روزی

معیار گستردگی و تنگی روزی: هرگز نباید تصور کرد که وسعت رزق دلیل بر محبت خداوند و یا تنگی معیشت دلیل بر خشم و غضب او است، زیرا خداوند گاه انسان را به وسعت روزی آزمایش

می کند و اموال سرشاری در اختیار او قرار می دهد و گاه با تنگی معیشت میزان مقاومت و پایداری او را روشن می سازد و آن ها را از این طریق پرورش می دهد. گاه ثروت زیاد مایه بلا- و عذاب جان صاحبان آن هاست و هر گونه آرامش و استراحت را از آن ها می گیرد ،

(۴۴) سوره شوری

چنان که قرآن مجید در آیه ۵۵ سوره توبه می گوید : « فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ: فزونی اموال و اولاد آن ها تو را در شگفتی فرو نبرد ، خدا می خواهد آنان را به این وسیله در زندگی دنیا مجازات کند و در حال کفر بمیرند .»

در جای دیگر می گوید : « أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ : آیا آن ها چنین می پندارند که اموال و فرزندان را که به آنان داده ایم ، برای این است که درهای خیرات را به رویشان بگشاییم ، چنین نیست ، آن ها نمی فهمند» (۵۵ و ۵۶ / مؤمنون) .

تقدیر روزی تضادی با تلاش ها ندارد : نباید از آیاتی که در زمینه تقدیر و اندازه گیری روزی به وسیله پروردگار آمده ، چنین استنباط کرد که تلاش ها و کوشش ها نقشی در این زمینه ندارد و این ها را بهانه تنبلی و فرار از زیر بار مسئولیت ها و مجاهدت ها در مقیاس فرد

جزء بیست و پنجم (۴۵)

و اجتماع قرار داد ، که این پندار بر ضد آیات فراوانی از قرآن مجید

است که سعی و کوشش و تلاش را معیار موفقیت‌ها شمرده است .

هدف این است که با تمام تلاش‌ها و کوشش‌ها باز به روشنی می‌بینیم دست دیگری نیز در کار است که گاه نتیجه تلاش‌ها بر باد می‌رود و گاه به عکس، تا مردم فراموش نکنند در پشت عالم اسباب دست قدرت « مُسَبَّبُ الْأَسْبَابِ » کار می‌کند .

و در هر حال محرومیت‌های ناشی از تنبلی و سستی را هرگز نباید به حساب تقسیم‌روزی از ناحیه خداوند گذارد ، چراکه خود فرموده : « روزی را به تناسب تلاش‌ها وسعت می‌دهم » .

روزی تنها به معنی مواهب مادی نیست : روزی معنی وسیعی دارد که روزی‌های معنوی را نیز دربر می‌گیرد ، بلکه روزی اصلی همین روزی معنوی است ، در دعاها تعبیر به رزق در مورد روزی‌های معنوی بسیار به کار رفته است ، در مورد حج می‌گوییم : «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ» . در مورد توفیق اطاعت و دوری از

(۴۶) سوره شوری

معصیت آمده : «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ وَبُعْدَ الْمَعْصِيَةِ...» .

در دعاهای روزه ماه رمضان می‌خوانیم : «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فِيهِ طَاعَةَ الْخَاشِعِينَ» (دعای روز ۱۵) و همچنین مواهب معنوی دیگر .

قرآن و اسباب فزونی روزی : قرآن چند امر را معرفی کرده ، که خود درسی سازنده برای تربیت انسان است ، در یک جا می‌گوید : « لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ : هر گاه شکر نعمت‌ها را به جا آورید

ص: ۳۶

(و آن را در مصرف واقعی صرف کنید) نعمت را بر شما افزون می‌کنم» (۷/ ابراهیم).

در جای دیگر مردم را به تلاش دعوت کرده، می‌گوید: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ : او کسی است که زمین را تسلیم و خاشع در برابر شما قرار داد تا بر پشت آن راه روید و از رزق آن استفاده کنید» (۱۵ / ملک). در جای دیگر تقوی و درست کاری را معیار گشایش روزی قرار داده، می‌فرماید: « وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ

جزء بیست و پنجم (۴۷)

الأرض : هرگاه مردم روی زمین ایمان آورند و تقوا پیشه کنند برکات آسمان و زمین را به روی آن‌ها می‌گشاییم» (۹۶ / اعراف).

تنگی رزق و مسائل تربیتی : گاه تنگی رزق به خاطر جلوگیری از طغیان مردم است، چنان که در آیه ۲۷ شوری (همین سوره) می‌خوانیم: « وَ لَوْ بَسِطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ : هرگاه خداوند روزی را بر مردم گشاده دارد، راه ظلم و طغیان پیش می‌گیرند » .

کسب روزی در سایه توکل به خدا : قرآن تأکید دارد که انسان‌ها روزی بخش خود را تنها خدا بدانند و از غیر او تقاضا نکنند و به دنبال این ایمان و توکل بر نیرو و تلاش و سعی خود متکی باشند، در آیه ۳ فاطر آمده است: « هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ

ص: ۳۷

وَ الْأَرْضِ : آيا خالقى غير از خدا وجود دارد كه شما را از آسمان و زمين روزى دهد» و در آيه ۱۷ عنكبوت مى خوانيم : « فَاَتَّبِعُوا عِنْدَ اللَّهِ الرَّزْقَ : تنها روزى را نزد خدا بجاويد . »

(۴۸) سوره شورى

در مورد تقسيم ارزاق و تلاش براى زندگى و اسباب و سرچشمه هاى روزى ، بحث هاى مشروحى در جلد ۱۱ تفسير نمونه صفحه ۳۱۰ به بعد (ذيل آيه ۷۱ نحل) و در جلد ۹ صفحه ۱۸ به بعد (ذيل آيه ۶ هود) مطرح شده است .

آيين پيامبر صلى الله عليه و آله عصاره آيين همه انبياست

۱۳ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ

آيينى را براى شما تشريع كرد كه به نوح توصيه کرده بود و آن چه را بر تو وحى فرستاديم و به ابراهيم و موسى و عيسى سفارش نموديم، كه دين را برپا داريد و در آن تفرقه ايجاد نكنيد. بر مشركان گران است آنچه شما آنان را به سويش دعوت مى كنيد. خداوند هر كس را بخواهد بر مى گزيند و كسى را كه به سوي او باز گردد، هدايت مى كند .

ص: ۳۸

« شَرَعٌ » از ماده « شَرَعٌ » در اصل به معنی راه روشن است ، راه ورود به نهرها را نیز « شَرِيعَةٌ » می گویند ، سپس این کلمه در مورد ادیان الهی و شرایع آسمانی به کار رفته ، چراکه راه روشن سعادت در آن است و طریق وصول به آب حیات ایمان و تقوی و صلح و عدالت است. و از آن جا که آب مایه پاکیزگی و طهارت و حیات است ، این واژه تناسب روشنی با آیین الهی که از نظر معنوی همین کارها را با روح و جان انسان و جامعه انسانیت می کند ، دارد. (۱).

به این ترتیب آن چه در شرایع همه انبیا بوده ، در شریعت تو است و « آن چه خوبان همه دارند تو تنها داری » .

تعبیر « مِنَ الدِّينِ » نشان می دهد که هماهنگی شرایع آسمانی تنها

(۵۰) سوره شُورَى

در مسأله توحید و یا اصول عقاید نیست ، بلکه مجموعه دین الهی از نظر اساس و ریشه همه جا یکی است ، هر چند تکامل جامعه انسانی ایجاب می کند که تشریعات و قوانین فرعی هماهنگ با تکامل انسان ها رو به تکامل رود ، تا به سر حد نهایی و خاتم ادیان رسد .

به همین دلیل در آیات دیگر قرآن شواهد فراوانی

ص: ۳۹

۱- این معنی به طور اجمال در « لِسَانُ الْعَرَبِ » و « مُفْرَدَاتِ رَاغِبٍ » و دیگر کتب لغت آمده است .

وجود دارد که نشان می دهد، اصول کلی عقاید و قوانین و وظایف در همه ادیان یکسان بوده .

مثلاً در شرح حال بسیاری از انبیا در قرآن مجید می خوانیم که نخستین دعوتشان این بود : « يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ » . (۱)

انذار به رستاخیز نیز در دعوت بسیاری از انبیا آمده است (۱۳۰ / انعام ، ۵۹ / اعراف ، ۱۳۵ / شعراء ، ۱۵ / طه ، ۳۱ / مریم) .

جزء بیست و پنجم (۵۱)

موسی و عیسی و شعیب: از نماز سخن می گویند (۱۴/طه، ۳۱/مریم ، ۸۷/هود) ابراهیم دعوت به حج می کند (۲۷/حج) و روزه در همه اقوام پیشین بوده است (۱۸۳ / بقره) .

لذا در دنباله آیه به عنوان یک دستور کلی به همه این پیامبران بزرگ ، می افزاید : « به همه آن ها توصیه کردیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید » (اَنْ اَقِیْمُوا الدِّیْنَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِیْهِ) .

توصیه به دو امر مهم ، نخست : برپا داشتن آیین خدا در همه زمینه ها (نه تنها عمل کردن بلکه اقامه و احیای آن) ، دوم : پرهیز از بلای بزرگ ، یعنی تفرقه و نفاق در دین .

و به دنبال آن می افزاید : (كَبِّرْ عَلٰی

ص: ۴۰

۱- ۵۹ ، ۶۵ ، ۷۳ ، ۸۵ / اعراف ، ۵۰ ، ۶۱ ، ۸۴ / هود به ترتیب در مورد نوح ، هود ، صالح ، شعیب آمده است .

الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ) .

آن ها بر اثر جهل و تعصب سالیان دراز آن چنان به شرک و بت پرستی خو گرفته اند و در اعماق وجودشان حلول کرده که دعوت به توحید مایه وحشت آن ها است ، به علاوه در شرک منافع نامشروع سران مشرکان محفوظ است ، در حالی که توحید مایه قیام مستضعفان می گردد و جلو هوی پرستی ها و مظالم آن ها را می گیرد .

(۵۲) سوره شوری

در این آیه نکته هایی است که باید به آن توجه داشت :

در این آیه تنها به پنج تن از پیامبران خدا اشاره شده (نوح و ابراهیم و عیسی و موسی و محمد علیهم السلام) چرا که پیامبران اولوالعزم ، یعنی صاحبان دین و آیین جدید ، تنها این پنج تن هستند و در حقیقت آیه اشاره ای است به انحصار پیامبران صاحب شریعت در این پنج نفر .

در آغاز از نوح یاد شده ، چراکه نخستین شریعت ، یعنی آیینی که دارای همه گونه قوانین عبادی و اجتماعی بود از او آغاز گشت و پیامبران پیش از او برنامه و دستورات محدودی داشتند .

و به همین دلیل در قرآن و روایات اسلامی سخنی از کتب آسمانی قبل از نوح نیامده است.

قابل توجه این که در ذکر این پنج تن نخست از نوح

جزء بیست و پنجم (۵۳)

سخن به میان آمده، سپس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و بعد از ابراهیم

ص: ۴۱

و موسی و عیسی ، این ترتیب بندی به خاطر این است که نوح به خاطر آغازگر بودنش در آغاز قرار گرفته و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به خاطر عظمتش بلافاصله بعد از او و دیگران به ترتیب زمان ظهور بعد از آن ها .

این نکته نیز قابل توجه است که در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله تعبیر به « أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ » (وحی بر تو فرستادیم) می کند ، اما درباره سایرین تعبیر به « توصیه » شده است ، شاید این تفاوت تعبیر برای اهمیت اسلام نسبت به سایر ادیان آسمانی است .

در پایان آیه ، در مورد چگونگی گزینش پیامبران تعبیر به « مَنْ يَشَاءُ » (هر کس را بخواهد) که اشاره سربسته ای است به شایستگی های وجودی رسولان الهی . اما در مورد امت ها تعبیر به « مَنْ يُنِيبُ » (کسی که به سوی خدا بازگردد و از گناه توبه کند و از در اطاعت درآید) تا معیار هدایت الهی و شرایط آن برای همگان روشن گردد و راه وصول به دریای رحمتش را بیابد .

(۵۴) سوره شوری

در حدیث قدسی آمده است : « مَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي شِبْرًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ ذِرَاعًا وَ مَنْ أَتَانِي يَمْشِي ، أَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً : کسی که یک وجب به سوی من آید ، من یک ذراع به سوی او می روم و کسی که آهسته

ص: ۴۲

به سوی من بیاید من شتابان به سوی او می روم» (۱).

دستورات پنج گانه برای تحقق عدالت

۱۵ فَلِدَلِكْ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ هُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لِأُحْجِهَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ

تو نیز آن ها را به سوی این آیین واحد الهی دعوت کن و آن چنان که مأمور شده ای، استقامت نما و از هوی و

جزء بیست و پنجم (۵۵)

هوس های آنان پیروی مکن و بگو: به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده، ایمان آورده ام و مأمورم در میان شما عدالت کنم ، خداوند پروردگار ما و شما است ، نتیجه اعمال ما از آن ما است و نتیجه اعمال شما از آن شما، خصومت شخصی در میان ما نیست و خداوند ما و شما را در یک جا جمع می کند و بازگشت همه به سوی او است .

آیه مورد بحث از پنج دستور مهم به شرح زیر تشکیل یافته است :

۱ اصل دعوت ۲ وسیله پیشرفت آن یعنی استقامت ،

ص: ۴۳

آن هم استقامت منطبق بر دستور و طبق برنامه ۳ توجه به موانع راه که « هوی پرستی » است ۴ نقطه شروع که از خویشتن است ۵ هدف نهایی که گسترش و تعمیم عدالت است.

بدنبال این پنج دستور ، به جهات مشترک همه اقوام که آن هم در پنج قسمت خلاصه شده ، اشاره می کند .

(۵۶) سوره شوری

هم خدای ما یکی است و هم سرانجام ما یک جاست و هم قاضی دادگاه و مرجع امورمان و از این گذشته همه در برابر اعمالمان مسؤولیم و هیچ یک امتیازی بر دیگری جز به ایمان و عمل پاک نداریم .

مزرعه دنیا و آخرت

۲۰ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ

کسی که زراعت آخرت را بخواهد به او برکت می دهیم و بر محصولش می افزاییم و آن ها که فقط کشت دنیا را می طلبند کمی از آن به آن ها می دهیم ، اما در آخرت هیچ نصیبی ندارند .

واژه « حَرْثَ » به طوری که راغب در مفردات می گوید : « در اصل به معنی پاشیدن بذر در زمین و مهیا ساختن آن برای زارعت است » و در قرآن مجید نیز کرارا در این معنی به کار رفته .

انسان ها همگی زارعند و این جهان مزرعه ماست ، اعمال ما بذره‌های آن و امکانات الهی بارانی است که بر آن می بارد ، اما این بذرها بسیار متفاوت است ، بعضی محصولش نامحدود ، جاودانی و درختانش همیشه خرم و سرسبز و پر میوه ، اما بعضی دیگر محصولاتش بسیار کم ، عمرش کوتاه و زودگذر و میوه هایی تلخ و ناگوار دارد .

جالب این که در مورد کشت کاران آخرت می گوید : «نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ : زراعت او را افزون می کنیم » ولی نمی گوید از تمتع دنیا نیز بی نصیبند ، اما در مورد کشت کاران دنیا می گوید : «مقداری از آن را که می خواهند به آن ها می دهیم » بعد می افزاید : « در آخرت هیچ نصیب و بهره ای ندارند » .

به این ترتیب نه دنیا پرستان به آن چه می خواهند ، می رسند و نه طالبان آخرت از دنیا محروم می شوند ، اما با این تفاوت که گروه اول با دست خالی به سرای آخرت می روند و گروه دوم با دست های پر .

(۵۸) سوره شوری

آیه فوق ترسیم گویایی از بینش اسلامی درباره زندگی دنیا است ، دنیایی که مطلوب با لذات است و دنیایی که مقدمه جهان دیگر و مطلوب بالغیر ، اسلام به دنیا به عنوان یک مزرعه می نگرد که محصولش در قیامت چیده می شود .

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم : « وَ هَلْ تُكِبُّ النَّاسِ عَلٰی

مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ : آیا چیزی مردم را به زور در آتش می افکند جز محصولات درو شده زبان های آن ها «
(۱).

این نکته را نیز از آیه فوق می توان استفاده کرد ، که دنیا و آخرت هر دو نیاز به تلاش و سعی و کوشش دارد و هیچ کدام بی زحمت و رنج به دست نمی آید ، همان گونه که هیچ بذر و محصولی بی رنج و زحمت نیست، چه بهتر که انسان با رنج و زحمتش درختی پرورش دهد ، که بارش شیرین و همیشگی و دائم و برقرار باشد، نه درختی که زود خزان می شود و نابود می گردد .

جزء بیست و پنجم (۵۹)

این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پایان می دهیم ، فرمود : « کسی که نیتش دنیا باشد ، خداوند کار او را پریشان می سازد ، فقر را در برابر او قرار می دهد و جز آن چه برای او مقرر شده ، چیزی از دنیا به چنگ نمی آورد و کسی که نیتش سرای آخرت باشد ، خداوند پراکندگی او را به جمعیت مبدل می سازد و غنا و بی نیازی را در قلبش قرار می دهد ، دنیا تسلیم او می گردد و به سراغ او می آید » . (۲).

این که در میان علما مشهور است « أَلَدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ » در حقیقت اقتباسی از مجموع بیانات فوق است .

ص: ۴۶

۱- «مَحَبَّةُ الْبَيْضَاءِ»، جلد ۵، صفحه ۱۹۳، کتاب آفَاتُ اللِّسَانِ .

۲- «مجمع البيان»، ذیل آیات مورد بحث .

۲۵ وَ هُوَ الَّذِي يُقَبِّلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ

(۶۰) سوره شوری

او کسی است که توبه را از بندگانش می پذیرد و گناهان را می بخشد و آن چه را انجام می دهید ، می داند .

از آن جا که خداوند راه بازگشت را همواره به روی بندگان باز می گذارد ، کرارا در آیات قرآن بعد از مذمت از اعمال زشت مشرکان و گنهکاران به مسأله گشوده بودن درهای توبه اشاره می کند ، اما اگر تظاهر به توبه کنید ، ولی در خفا کار دیگر انجام دهید ، تصور نکنید که از دیده تیزبین علم پروردگار مخفی خواهد ماند ، نه « او آن چه را انجام می دهید ، می داند » (وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ) .

۲۶ وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ

و درخواست کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند ، اجابت می کند و از فضلش بر آن ها می افزاید ، اما برای کافران عذاب شدیدی است .

خداوند هر گونه درخواستی را مؤمنان صالح العمل داشته باشند ، می پذیرد و از آن بالاتر اموری را که شاید به فکر آن ها نیامده است که از خدا درخواست کنند ، از فضلش به آن ها می بخشد و این نهایت

لطف و مرحمت خداوند درباره مؤمنان است .

جزء بیست و پنجم (۶۱)

در حدیثی از امام صادق از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در تفسیر « وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ » می خوانیم : « أَلشَّفَاعَةُ لِمَنْ وَجِبَتْ لَهُ النَّارُ مِمَّنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِمْ فِي الدُّنْيَا : آن چه را خداوند از فضلش بر آن ها می افزاید ، شفاعت برای کسانی است که در دنیا به آن ها نیکی کرده اند ، اما (بر اثر سوء اعمالشان) مستحق آتش دوزخ شده اند » . (۱) این حدیث پرمعنی نیز مفهومیست که فضل اضافی خداوند منحصر به این است ، بلکه بیان یکی از مصداق های روشن آن است .

مرفهین طغیانگر

۲۷ وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ نُنزِّلُ بَقْدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ

(۶۲) سوره شوری

هرگاه خداوند روزی را بر بندگانش وسعت بخشد ، در زمین طغیان و ستم می کنند ، لذا به مقداری که می خواهند نازل می کند که او نسبت به بندگانش آگاه و بینا است .

شبهه این معنی در آیه ۶ و ۷ سوره علق آمده است : « إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ : إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ : انسان طغیان می کند هرگاه احساس بی نیازی و غنی نماید » .

ص: ۴۸

۱- «مجمع البیان» ذیل آیات مورد بحث .

و به راستی چنین است و مطالعه در حال انسان ها گواه صادق این واقعیت است که وقتی دنیا به آن ها روی می آورد و صاحب زندگی مرفه می شوند و مسیر حوادث بر وفق مراد آن ها است ، دیگر خدا را بنده نیستند ، به سرعت از او فاصله می گیرند ، در دریای شهوات غرق می شوند و آن چه ناگفتنی است ، آن می کنند و هر گونه ظلم و ستم و فساد را در زمین گسترش می دهند . در این جا دو سؤال پیش می آید :

نخست این که اگر برنامه تقسیم روزی چنین است ، پس چرا گروهی را می بینیم که روزی فراوان دارند و طغیان و فساد کرده اند و دنیا را به تباهی کشانده اند و خداوند جلو آن هارا نگرفته، هم در مقیاس افراد و هم در مقیاس دولت های غارتگر زورگو .

جزء بیست و پنجم (۶۳)

در پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه داشت که گاه گسترش روزی وسیله ای است برای امتحان و آزمایش ، چراکه همه انسان ها باید در این جهان آزمایش شوند ، گروهی نیز با ثروت آزمایش می شوند .

و گاه به خاطر این است که هم خودشان و هم انسان های دیگر بدانند ، که ثروت خوشبختی نمی آفریند ، شاید راه را پیدا کنند و به سوی خدا بازگردند ، هم اکنون جامعه هایی را می بینیم که غرق انواع نعمت و ثروت و رفاهند و در عین حال گرفتار انواع مصائب و بدبختی ها می باشند ، ناامنی ، کشتار ، آلودگی فراوان اخلاقی ، اضطراب و انواع نگرانی ها

ص: ۴۹

جسم و روح آن‌ها را فرا گرفته است .

گاهی نیز ثروت بی حساب یک مجازات الهی است که خدا بعضی را گرفتار آن می‌سازد ، دورنمای زندگانشان دل‌انگیز ، اما اگر از نزدیک نگاه کنیم می‌بینیم از خودشان بدبخت‌تر خودشانند ، در این زمینه سرگذشت‌های فراوانی از سلاطین ثروت دنیا وجود دارد که بسیاری شنیده‌اید و نقل آن‌ها سخن را به درازا می‌کشد .

(۶۴) سوره شوری

سؤال دیگر این که : آیا مفهوم این سخن این نیست که هرگاه انسان فقیر و محروم است ، نباید دست و پایی برای وسعت روزی کند ، به احتمال این که خدا مصلحت او را در این دانسته است ؟

در پاسخ این سؤال نیز باید توجه داشت که گاهی کمبود روزی به خاطر سستی و تبلی خود انسان است ، این کمبودها و محرومیت‌ها خواست حتمی خداوند نیست ، بلکه نتیجه اعمال او است که دامنگیرش شده و اسلام بر اساس اصل سعی و کوشش که هم در آیات قرآن منعکس است و هم در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام همه را دعوت به تلاش و جهاد کرده است .

جزء بیست و پنجم (۶۵)

ولی هرگاه انسان نهایت تلاش خود را به کار گرفت ، در عین حال درها به روی او بسته شد ، باید بداند در این امر مصلحتی بوده ، بی‌تابی نکند ، مأیوس نشود ، زبان

ص: ۵۰

به کفران نگشاید و به تلاش خود ادامه دهد و تسلیم رضای الهی نیز باشد .

این نکته نیز قابل ذکر است که تعبیر به « عِبَادَه » (بندگانش) هرگز منافاتی با طغیان آن ها در صورت گسترش روزی ندارد ، چراکه این تعبیر در مورد بندگان خوب و بد و متوسط الحال همه به کار می رود ، مانند « قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ : بگو ای بندگان من که درباره خویش اسراف کرده اید ، از رحمت خدا نومید نشوید » .

باران مظهر امید و طراوت

۲۸ وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِن بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ

(۶۶) سوره شوری

او کسی است که باران نافع را بعد از آن که مأیوس شدند نازل می کند و دامنه رحمت خویش را می گستراند و او ولی و حمید است .

این آیه در عین این که بیان نعمت و لطف پروردگار است از آیات و نشانه های توحید نیز سخن می گوید ، چراکه نزول باران نظام بسیار دقیق و حساب شده ای دارد ، از موقعی که آفتاب بر اقیانوس ها می تابد و ذرات لطیف آب را از املاح جدا کرده و به صورت توده های ابر به آسمان می فرستد و هنگامی که قشر سرد

ص: ۵۱

فوقانی هوا آن‌ها را مترکم می‌سازد و سپس بادهای آن‌ها را بر دوش خود حمل می‌کنند و بر فراز زمین‌های تشنه و خشکیده می‌برند و بر اثر برودت و فشار مخصوص هوا تبدیل به دانه‌های کوچک باران می‌شود، که به نرمی بر زمین نشیند و در آن نفوذ می‌کند، بی‌آن‌که ویرانی بیافریند.

آری اگر این نظام را بادقت بررسی کنیم، نشانه‌های علم و قدرت

جزء بیست و پنجم (۶۷)

خداوند در آن نمایان است، او ولی حمیدی است که نیازهای بندگانش را تأمین کرده و آن‌ها را مشمول الطاف خویش می‌گرداند. قابل توجه این‌که «غَيْثٌ»، چنان‌که بسیاری از مفسران و بعضی از اهل لغت تصریح کرده‌اند، به معنی باران نافع است، در حالی‌که مطر به هرگونه باران گفته می‌شود، خواه نافع باشد یا غیر نافع.

و لذا به دنبال آن جمله «وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ» (رحمت خود را گسترش می‌دهد) آمده است.

چه تعبیر زیبا و جامعی، رحمت خود را در زنده کردن زمین‌های مرده، در رویانیدن گیاهان، در شستشوی هوا، در تأمین آب آشامیدنی انسان‌ها و موجودات زنده دیگر و خلاصه در تمام زمینه‌ها می‌گستراند.

اگر انسان بخواهد مفهوم این جمله قرآنی را درک کند، باید پس از نزول باران در یک ساعت آفتابی، قدم به کوه و دشت و بیابان بگذارد و لطافت و زیبایی و طراوت را که رحمت گسترده خدا است، در همه جا

مشاهده کند .

(۶۸) سوره شوری

۲۹ وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ

و از آیات او است آفرینش آسمان ها و زمین و آن چه از جنندگان در آن ها خلق و منتشر نموده و او هرگاه بخواهد قادر بر جمع آن ها است .

آسمان ها با آن همه عظمت ، با آن منظومه ها و کهکشان ها و میلیون ها میلیون ستاره عظیم و درخشان ، آسمان ها با آن نظامی که انسان از مطالعه آن در حیرت فرو می رود و زمین با انواع منابع حیاتیش ، با گیاهان متنوع و رنگارنگ و گل ها و میوه ها ، با انواع مواهب و برکات و انواع زیبایی هایش ، همه آیات و نشانه های او است ، این از یک سو .

از سوی دیگر جنندگان زمین و آسمان ، انواع پرندگان ، صدها هزار نوع حشرات ، انواع حیوانات وحشی و اهلی و خزندگان و ماهیان بسیار کوچک و ظریف و غول پیکر و عظیم و انواع آبزیان و عجایب و شگفتی هایی که در ساختمان هر یک از آن ها به کار رفته و از همه مهم تر

جزء بیست و پنجم (۶۹)

در اصل حقیقت « حیات » و زندگی و اصول اسرار آمیزی که بر آن حاکم است ، که هنوز بعد از هزاران سال مطالعه میلیون ها دانشمند ، کسی به عمق آن نرسیده ، همه و همه آیات خدا است .

جالب این که « دابّه » هم موجودات زنده ذره بینی را شامل

ص:۵۳

می شود که دارای حرکت ظریف و مرموزی است و هم حیوانات غول پیکری که ده ها متر طول و ده ها تن وزن دارد ، هر یک به نوعی تسبیح حق می گویند و ثناخوان او هستند و با زبان حال بیانگر عظمت و قدرت و علم بی پایان او. و در پایان آیه می فرماید: (وَ هُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ) .

در این که منظور از جمع کردن تمام جنندگان در این آیه چیست ، بسیاری از مفسران آن را به معنی ، جمع برای حساب و جزای اعمال در قیامت دانسته اند و می توان آیاتی را که از قیامت به عنوان « يَوْمُ الْجَمْعِ » یاد می کند ، گواه بر این معنا گرفت (مانند آیه ۷ همین سوره شوری و ۹ / تغابن) .

(۷۰) سوره شوری

در این صورت این سؤال پیش می آید که آیا همه جنندگان در قیامت محشور می شوند، حتی غیر انسان ها؟ بلکه گاه گفته می شود که «دَابَّة» (جنبنده) معمولاً به غیر انسان ها اطلاق می شود، در این صورت این مشکل مطرح خواهد شد که چگونه جنندگان غیر انسان حشر و حساب دارند، در حالی که عقل و شعور و تکلیفی ندارند .

پاسخ این سؤال را ذیل آیه ۳۸ سوره انعام داده ایم و گفتیم زندگی بسیاری از حیوانات آمیخته با نظام جالب و شگفت انگیزی است ، چه مانعی دارد که این اعمال بیانگر نوعی عقل و شعور در آن ها باشد ، چه لزومی دارد که همه این ها را به غریزه تقسیم کنیم ؟ در این صورت

ص: ۵۴

نوعی از حشر و حساب برای آن‌ها متصور خواهد بود (شرح بیشتر این موضوع را در جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه ۲۲۴ به بعد ذیل آیه فوق مطالعه فرمایید). این احتمال هم نیز در تفسیر آیه مورد بحث وجود دارد که منظور از جمع نقطه مقابل بَثْ (پراکندن) است که هر گاه خدا بخواهد آن‌ها را جمع و نابود و منقرض می‌سازد.

جزء بیست و پنجم (۷۱)

بیان یکی دیگر از معجزات علمی قرآن (ستارگان آسمان دارای موجودات زنده اند)

از نکات قابل ملاحظه‌ای که از این آیه استفاده می‌شود، این است که دلالت بر وجود انواع موجودات زنده در آسمان‌ها دارد، گرچه هنوز دانشمندان به صورت قاطعی در این زمینه قضاوت نمی‌کنند، همین قدر سربسته می‌گویند: «در میان کواکب آسمان به احتمال قوی ستارگان زیادی هستند که دارای موجودات زنده اند، ولی قرآن با جمله «وَمَا بَثُّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ» (آن چه در آسمان و زمین از جنبنده‌گان گسترده است) باصراحت این حقیقت را اعلام می‌دارد که در پهنه آسمان نیز جنبنده‌گان زنده فراوان است. و این که بعضی از مفسران احتمال داده‌اند «فیهما» منحصر به کره زمین باشد، بسیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا «ضمیر تثنیه» است و به آسمان و زمین هر دو برمی‌گردد، همان گونه که تفسیر «دَابَّة» به فرشتگان آسمان، تفسیری است بسیار بعید، چرا که «دَابَّة» معمولاً به جنبنده‌گان مادی اطلاق می‌شود.

ص: ۵۵

این معنی از آیات متعدد دیگر قرآن مجید نیز استفاده می شود .

در حدیث معروفی از امیر مؤمنان امام علی بن ابیطالب نقل شده است که فرمود : « هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ مَرْبُوطَةٌ كُلُّ مَدِينَةٍ إِلَى عَمُودٍ مِنْ نُورٍ: این ستارگانی که در آسمان است ، شهرهایی همچون شهرهای زمین دارد ، هر شهری با شهر دیگر (هر ستاره ای با ستاره دیگر) با ستونی از نور مربوط است » .(۱)

روایات متعدد دیگری نیز در این زمینه نقل شده است (برای اطلاع بیشتر می توان به کتاب « الهیئه و الاسلام » مراجعه کرد) .

علت گرفتاری ها و مشکلات

۳۰ وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ

جزء بیست و پنجم (۷۳)

هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید و بسیاری را نیز عفو می کند.

در این آیه نکاتی است که باید به آن توجه داشت:

این آیه به خوبی نشان می دهد ، مصائبی که دامن گیر انسان می شود ، یک نوع مجازات الهی و هشدار است (هر چند استثنائاتی

ص: ۵۶

دارد که بعد به آن اشاره خواهد شد) و به این ترتیب یکی از فلسفه های حوادث دردناک و مشکلات زندگی روشن می شود

جالب این که در حدیثی از امیرمؤمنان علی می خوانیم، که از پیامبر گرامی خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «
خَيْرُ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ هَذِهِ الْآيَةُ، يَا عَلِيُّ مَا مِنْ خَدَشٍ عُدِدَ وَلَا نَكْبَةٍ قَدِمَ إِلَّا بِذَنْبٍ وَمَا عَفَى اللَّهُ عَنْهُ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ
يُعُودَ فِيهِ وَمَا عَاقَبَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يُثَنَّى عَلَيْهِ: آيَةُ (وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ...) بهترین آیه در قرآن
مجید است، ای علی هر خراشی که از چوبی بر تن انسان وارد می شود و هر لغزش قدمی، بر اثر

(۷۴) سوره شوری

گناهی است که از او سرزده و آن چه خداوند در دنیا عفو می کند، گرامی تر از آن است که (در قیامت) در آن تجدید نظر
فرماید و آن چه را که در این دنیا عقوبت فرموده، عادل تر از آن است که در آخرت بار دیگر کیفر دهد» . (۱)

و به این ترتیب این گونه مصائب علاوه بر این که بار انسان را سبک می کند، او را نسبت به آینده کنترل خواهد نمود .

گرچه ظاهر آیه عام است و همه مصائب را در بر می گیرد، ولی مطابق معمول در عمومات، استثنایی وجود دارد، مانند
مصائب

ص: ۵۷

و مشکلاتی که دامن گیر انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام می شد که برای ترفیع مقام آن ها بود .

و هم چنین مصائبی که گریبان غیر معصومین را می گیرد و جنبه آزمون دارد و یا مصائبی که بر اثر ندانم کاری ها و عدم دقت و مشورت و سهل انگاری در امور حاصل می شود ، که اثر تکوینی اعمال خود انسان ها است .

جزء بیست و پنجم (۷۵)

و به تعبیر دیگر جمع میان آیات مختلف قرآن و روایات ایجاب می کند که عموم این آیه در مواردی تخصیص پیدا کند و این مطلب تازه ای نیست که مایه گفتگوی بعضی از مفسران شده است . کوتاه سخن این که مصائب و گرفتاری های سخت ، فلسفه های مختلفی دارد که در بحث های توحیدی و مباحث عدل الهی ، به آن اشاره شده است .

شکوفایی استعدادها تحت فشار مصائب ، هشدار نسبت به آینده ، آزمون الهی ، بیداری از غرور و غفلت و کفاره گناه و ...

اما از آن جا که بیشتر موارد آن جنبه کیفری و کفاره ای دارد ، آیه فوق آن را به صورت عموم مطرح ساخته است .

و لذا در حدیثی می خوانیم : هنگامی که امام علی بن الحسین وارد بر یزید شد ، یزید نگاهی به او کرد و گفت : « یا عَلِيُّ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ » (اشاره به این که حوادث کربلا

(۷۶) سوره شوری

نتیجه اعمال خود شما بود) . ولی امام علی بن الحسین فوراً در

ص: ۵۸

پاسخ فرمود: « كَلَّا مَا هِذِهِ فِينَا نَزَلَتْ ، إِنَّمَا نَزَلْنَا فِينَا "مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لَكِنِّي لَا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ" (۱) فَنَحْنُ الَّذِينَ لَا نَأْسَى عَلَى مَا فَاتَنَا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَلَا نَفْرَحُ بِمَا أُوتِينَا: (۲)»

چنین نیست ، این آیه در مورد ما نازل نشده ، آن چه درباره ما نازل شده آیه دیگری است که می گوید : هر مصیبتی در زمین یا در جسم و جان شما روی دهد ، پیش از آفرینش شما در کتاب (لوح محفوظ) بوده و آگاهی بر این امر بر خداوند آسان است ، این برای آن است که شما به خاطر آن چه از دست می دهید ، غمگین نشوید و به خاطر آن چه در دست دارید ، زیاد خوشحال نباشید (هدف از این مصائب عدم دل بستگی شما به مواهب زودگذر دنیا است و یک نوع تربیت و آزمون برای شما است) . سپس امام افزود : « ما کسانی هستیم که هرگز به خاطر آن چه از دست داده ایم ، غمگین نخواهیم شد و به خاطر آن چه در دست داریم ، خوشحال نیستیم " همه را زودگذر می دانیم و چشم به لطف و عنایت خدا بسته ایم "

جزء بیست و پنجم (۷۷)

این سخن را با حدیث دیگری از امام صادق پایان می دهیم :

ص: ۵۹

۱- ۲۲ و ۲۳ / حدید .

۲- « نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۵۸۰ .

هنگامی که از حضرتش تفسیر آیه فوق را خواستند، فرمود: «می دانید علی و اهل بیتش بعد از او گرفتار مصائبی شدند، آیا به خاطر اعمالشان بود؟ درحالی که آن ها اهل بیت طهارتند و معصوم از گناه»، سپس افزود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَتَغْفِرُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ مِائَةَ مَرَّةٍ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ إِنَّ اللَّهَ يَخْصُ أَوْلِيَاءَهُ بِالْمَصَائِبِ لِيُجْزَهُمْ عَلَيْهَا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ: رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته توبه می کرد و در هر شبانه روز صد بار استغفار می نمود، بی آن که گناهی مرتکب شده (۱) باشد، خداوند برای اولیاء و دوستانش مصائبی قرار می دهد تا به خاطر صبر در برابر آن از او پاداش گیرند، بی آن که گناهی مرتکب شده باشند». (۱)

(۷۸) سوره شوری

گاه بعضی در این مسأله تردید کرده اند که مصائب در آیه فوق اشاره به مصائب دنیا باشد، چرا که دنیا دار عمل است نه دار پاداش و کیفر.

ولی این اشتباه بزرگی است، چراکه «آیات» و «روایات» فراوانی نشان می دهد که گاه انسان در همین دنیا گوشه ای از کیفر اعمالش را می بیند و این که می گویند: دنیا دار مجازات نیست، یعنی تمام حساب ها تصفیه نمی شود، نه این که مطلقاً مجازاتی وجود ندارد

ص: ۶۰

و انکار این حقیقت از نظر آشنایان به آیات و روایات ، شبیه انکار یک امر بدیهی است .

گاه مصائب ، جنبه دست جمعی دارد و محصول گناهان جمعی است ، همان گونه که در آیه ۴۱ سوره روم می خوانیم :

جزء بیست و پنجم (۷۹)

« ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ : فساد در خشکی و دریا به خاطر اعمال مردم آشکار شد ، تا نتیجه بعضی از اعمالی را که انجام داده اند ، به آن ها بچشانند ، شاید بازگردند . »

روشن است که این درباره جوامع انسانی است ، که به خاطر اعمالشان گرفتار نابسامانی ها می شوند . و در آیه ۱۱ سوره رعد آمده است : « إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ : خداوند سرنوشت هیچ جمعیتی را تغییر نمی دهد ، مگر این که خویشان را تغییر دهند . »

و امثال این آیات که گواهی می دهد ، در میان اعمال انسان و نظام تکوینی زندگی او ارتباط و پیوند نزدیکی وجود دارد ، که اگر بر اصول فطرت و قوانین آفرینش گام بردارند ، برکات الهی شامل حال آن ها می شود و هرگاه فاسد شوند ، زندگی آن ها به فساد می گراید .

و گاه ممکن است این قضیه در مورد فرد فرد انسان ها صادق شود

(۸۰) سوره شوری

و هر کس در مقابل گناهی که مرتکب می شود ، به مصیبتی در جسم

ص: ۶۱

و جان یا اموال و متعلقانش گرفتار گردد ، همان طور که در آیه فوق آمده است . (۱)

گرفتاری های شما نتیجه رفتار خودتان است

این تصور برای بسیاری وجود دارد که گمان می کنند رابطه اعمال انسان با جزای الهی ، همان رابطه قراردادی است که شبیه آن در مورد قوانین دنیا و پاداش و کیفر آن وجود دارد ، در حالی که بارها گفته ایم که این ارتباط ، به یک نوع ارتباط تکوینی شبیه تر است تا ارتباط تشریحی و قراردادی و به تعبیر دیگر پاداش کیفرها « بیشتر بازتاب طبیعی و تکوینی اعمال انسان هاست که دامن آن ها را می گیرد » .

آیات فوق شاهد گویایی برای این واقعیت است .

در این زمینه روایات زیادی در منابع اسلامی وارد شده که به

جزء بیست و پنجم (۸۱)

گوشه ای از آن برای تکمیل این بحث اشاره می کنیم :

در یکی از خطبه های نهج البلاغه آمده است : « هیچ ملتی از آغوش ناز و نعمت زندگی گرفته نشد ، مگر به واسطه گناهای که انجام دادند زیرا خداوند هرگز به بندگانش ستم روا نمی دارد ، هرگاه مردم در موقع نزول بلاها و سلب نعمت ها با صدق نیت به پیشگاه خدا تضرع کنند و با دل های پر اشتیاق و آکنده از مهرخدا از او درخواست جبران نمایند

ص: ۶۲

مسلمانان چه از دستشان رفته به آن‌ها باز می‌گرداند و هرگونه مفسده‌ای را برای آن‌ها اصلاح می‌کند. (۱).

در «جامع الاخبار» حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی نقل شده است که فرمود: «إِنَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ أَدَبٌ وَ لِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ وَ لِلْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ وَ لِلْأَوْلِيَاءِ كَرَامَةٌ: بلاها برای ظالم تأدیب است و برای مؤمنان امتحان و برای پیامبران درجه و برای اولیاء کرامت و مقام است.» (۲).

(۸۲) سوره شوری

این حدیث شاهد گویایی است برای آن‌چه در مورد استثنای آیه بیان کردیم.

در حدیث دیگری در «کافی» از حضرت امام صادق آمده است که فرمود: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنَ الْعَمَلِ مَا يُكَفِّرُهَا ، ابْتَلَاهُ بِالْحَزَنِ لِئُكْفِرَهَا : هنگامی که انسان گناهش افزون شود و اعمالی که آن را جبران کند ، نداشته باشد ، خداوند او را گرفتار اندوه می‌کند تا گناهانش را تلافی کند.» (۳).

ص: ۶۳

۱- «نهج البلاغه» ، خطبه ۱۷۸ .

۲- ۱ «بحار الانوار» ، جلد ۸۱ ، صفحه ۱۹۸ .

۳- ۲ «کافی» جلد ۲ ، «کتابُ الْإِيمَانِ وَ الْكُفْرِ» بَابُ «تَعْجِيلِ عُقُوبَةِ الذَّنْبِ» ، حدیث ۲ .

تازه همه این‌ها غیر از گناهانی است که خداوند طبق صریح آیه فوق مشمول عفو و رحمتش قرار می‌دهد، که آن نیز به نوبه خود بسیار است.

جزء بیست و پنجم (۸۳)

رفع یک اشتباه بزرگ در ارتباط با بحث مصیبت‌ها

ممکن است کسانی از این حقیقت قرآنی سوء استفاده کنند و هرگونه مصیبتی دامنشان را می‌گیرد، با آغوش باز از آن استقبال نمایند و بگویند باید در برابر هر حادثه ناگواری تسلیم شد و از این اصل آموزنده و حرکت آفرین قرآنی نتیجه معکوس، یعنی نتیجه تخدیری بگیرند که این بسیار خطرناک است.

هیچ‌گاه قرآن نمی‌گوید در برابر مصائب تسلیم باش و در رفع مشکلات کوشش مکن و تن به ظلم‌ها و ستم‌ها و بیماری‌ها بده، بلکه می‌گوید: اگر با تمام تلاش و کوششی که انجام دادی باز هم گرفتاری‌ها بر تو چیره شد، بدان گناهی کرده‌ای که نتیجه و کفاره‌اش دامن‌ت را گرفته، به اعمال گذشته ات بیندیش و از گناهانت استغفار کن و خویش‌ت را بساز و ضعف‌ها را اصلاح نما.

و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات، این آیه بهترین آیه قرآن معرفی شده، به خاطر همین آثار تربیتی مهم آن است و به خاطر سبک

(۸۴) سوره شوری

کردن بار انسان از سوی دیگر و زنده کردن نور امید و عشق پروردگار در قلب و جان او از سوی سوم.

ص: ۶۴

۳۱ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ

و شما هرگز نمی توانید در زمین از قدرت خداوند فرار کنید و غیر از خدا هیچ ولی و یابوری برای شما نیست .

«مُعْجِزِينَ» از ماده «إِعْجَاز» به معنی به عجز در آوردن است ، اما این کلمه در بسیاری از آیات قرآن به معنی فرار کردن از حیطة قدرت الهی و از چنگال عذاب او آمده است که لازمه معنی آن می باشد . چگونه شما می توانید از حیطة قدرت و حاکمیت او بگریزید ، در حالی که تمام عالم هستی عرصه حکومت بلامنازع پروردگار است .

فرق میان «وَلِيٍّ» و «نَصِيرٍ» ممکن است از این نظر باشد که «وَلِيٍّ» سرپرستی است برای جلب منفعت و «نَصِيرٍ» برای دفع مضرت است

جزء بیست و پنجم (۸۵)

و یا این که «وَلِيٍّ» به کسی گفته می شود که مستقلاً به دفاع برخیزد و «نَصِيرٍ» کسی است که در کنار خود انسان قرار می گیرد و او را یاری می دهد .

وزش بادهای منظم و حرکت کشتی ها از آیات خدا است

۳۲ وَ مِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ

از نشانه های او کشتی هایی است همچون کوه ها که در دریا در حرکت است .

«جَوَارٍ» جمع «جَارِيه» توصیفی است برای «سُفُن» جمع

ص: ۶۵

« سَفِينَه » به معنی کشتی ، که برای اختصار از عبارت حذف شده و اصولاً تکیه آیه روی همین جریان و حرکت کشتی هاست و به همین دلیل مخصوصاً این وصف موضوع سخن قرار گرفته .

و این که در لغت عرب به دختران جوان « جَارِيَه » گفته می شود، به خاطر جریان نشاط جوانی در تمام وجود آن ها است .

« أَعْلَام » جمع « عَلَم » به معنی « کوه » است ، ولی در اصل به معنی علامت و اثری است که از چیزی خبر می دهد ، مانند « عَلَمُ الطَّرِيقِ »

(۸۶) سوره سُورَى

(نشانه های راه) و « عَلَمُ الْجَيْشِ » (پرچم لشکر) و مانند آن و اگر به « کوه » « عَلَم » گفته می شود ، به خاطر همین است که از دور نمایان است و گاه بر فراز آن آتشی می افروختند تا نشانه ای برای رهگذران باشد ، ولی بود و نبود آتش در این نام گذاری تأثیری ندارد .

به این ترتیب قرآن مجید در این آیه ، همچون آیات متعدد دیگر ، حرکت کشتی های کوه پیکر را بر صفحه دریاها بر اثر وزش بادهای منظم از نشانه های خداوند می شمرد .

اگر زورق یا قایق کوچکی بر صفحه آب به خاطر وزش باد حرکت کند ، زیاد مهم نیست ، مهم آن است که کشتی های کوه پیکر با وزش امواج لطیف هوا با عده زیادی مسافر و بار فراوان به حرکت درآید و هزاران کیلومتر راه را در میان دو نقطه پیماید و به مقصد برسد .

راستی چه کسی اقیانوس ها را با این وسعت و عمق و ویژگی های

آب آفریده؟ چه کسی به چوب و موارد دیگری که کشتی را با آن شکل مخصوص می سازند، این خاصیت را بخشیده که بر صفحه آب ثابت بماند؟

جزء بیست و پنجم (۸۷)

و چه کسی به بادها دستور داده است به صورت منظمی بر صفحه دریاها و اقیانوس ها بوزند که هر کس از هر نقطه به نقطه دیگری می خواهد برود، بتواند از آن استفاده کند؟

همه جا نظم نشانه عقل و دانش است و در این جا نیز همین گونه است .

اصولاً اگر نقشه هایی که دریانوردان از حرکت بادها در اختیار دارند و معلوماتی که بشر درباره وزش بادها از قطبین زمین به سوی خط استوا و از خط استوا به سوی دو قطب و همچنین وزش های متناوب از سوی سواحل و خشکی ها به دریا و از سوی دریا به خشکی، در نظر بگیرید، می دانید چه قدر این مسأله حساب شده است .

البته در عصر ما نیروی محرک کشتی ها موتورهای نیرومندی است، که پروانه های کشتی را به حرکت درمی آورد، ولی با این حال وزش بادها در حرکت این کشتی ها نیز مؤثر است .

ص: ۶۷

اگر باده‌ها نبودند

۳۳ اِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلٰى ظَهْرِهِ اِنَّ فِى ذٰلِكَ لَآيٰتٍ لِّكُلِّ صَبّٰرٍ شٰكِرٍ

اگر اراده کند باد را ساکن می سازد تا آن ها بر پشت دریا متوقف شوند ، در این نشانه هایی است برای هر صبر کننده شکر گزار .

آری در این حرکت باده‌ها و جریان کشتی ها و آفرینش دریاها و نظام و هماهنگی مخصوصی که بر این امور حکم فرماست ، نشانه های گوناگونی برای ذات پاک او است .

می دانیم وزش باده‌ها در درجه اول به خاطر تفاوت درجه حرارت در دو نقطه روی زمین است ، زیرا هوا بر اثر حرارت منبسط می شود ، سپس به طرف بالا حرکت می کند و به همین دلیل از یک سو فشار بر هوای اطراف می آورد و آن ها را متحرک می سازد و از سوی دیگر ، هنگامی که به سمت بالا حرکت کند ، جای خود را به هوای اطراف می دهد ، اگر خداوند فقط این خاصیت انبساط را از آن بگیرد ، سکون و سکوتی مرگبار بر آن حاکم می شود و کشتی های بادبانی بی حرکت بر صفحه اقیانوس ها حیران و سرگردان می مانند .

جزء بیست و پنجم (۸۹)

« صَبَّارٍ » و « شٰكِرٍ » هر دو صیغه مبالغه است که یکی فزونی صبر را می رساند و دیگری فزونی شکر را . تکیه بر این دو وصف در آیه

مورد بحث و چند مورد دیگر از آیات قرآن مجید (۱) اشاره به نکات لطیفی دارد: این دو وصف مجموعاً ترسیم گویایی از حقیقت ایمان است، چراکه مؤمن در مشکلات و گرفتاری ها صبور و در نعمت ها شکور است، لذا در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم:

۱/۵/ابراهیم، ۳۱/لقمان، ۱۹/سبا و آیه مورد بحث.

(۹۰) سوره شوری

«الْإِيمَانُ نِصْفَانِ: نِصْفٌ صَبْرٌ وَ نِصْفٌ شُكْرٌ: ایمان دو نیمه است، نیمی از آن صبر و نیمی از آن شکر است». (۱)

به علاوه مطالعه اسرار نظام آفرینش از یک سو نیاز به صبر و حوصله و پشتکار و صرف وقت دارد و از سوی دیگر انگیزه شکر منعم.

هرگاه این دو دست به دست هم می دهند، انسان را آماده برای مطالعه این آیات می سازند و اصولاً مطالعه اسرار آفرینش خود یک نوع شکر است.

از سوی سوم به هنگامی که انسان سوار بر کشتی می شود، این دو وصف در او از هر زمان دیگر نمایان تر است، صبر در برابر حوادث و مشکلات دریا و شکر به هنگام

ص: ۶۹

رسیدن به ساحل مقصود .

۱ « مجمع البیان » « تفسیر صافی » « فخر رازی » و « قرطبی » ، ذیل ۳۱ / لقمان .

جزء بیست و پنجم (۹۱)

۳۸ وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ

و آن ها که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و نماز را برپا داشته و کارهایشان به طریق مشورت در میان آن ها صورت می گیرد و از آن چه به آن ها روزی داده ایم انفاق می کنند .

در آیه مورد بحث سخن از بازسازی افراد شایسته است ، که از همه مهم تر اجابت دعوت پروردگار و تسلیم در برابر فرمان او است ، مطلبی که همه نیکی ها و خوبی ها و اطاعت اوامر الهی در آن جمع است ، آن ها با تمام وجود در برابر فرمانش تسلیمند و در مقابل اراده او از خود اراده ای ندارند و باید چنین باشد ، چراکه بعد از پاکسازی قلب و جان از آثار گناه که موانع راه حقند ، تسلیم و اجابت قطعی است .

ولی از آن جا که در میان اوامر الهی مسائل بسیار مهمی وجود دارد که باید انگشت روی آن گذاشت ، چند موضوع مهم را به دنبال آن

(۹۲) سوره شوری

یادآور می شود که مهم ترین آن ها « نماز » است ، نمازی که ستون دین ، پیوند خلق و خالق ، مربی نفوس ، معراج مؤمن و نهی کننده از فحشا و منکر است .

بعد از آن مهم ترین مسأله اجتماعی همان اصل « شوری »

ص: ۷۰

است که بدون آن همه کارها ناقص است ، یک انسان هر قدر از نظر فکری نیرومند باشد ، نسبت به مسائل مختلف تنها از یک یا چند بعد می نگردد و لذا ابعاد دیگر بر او مجهول می ماند ، اما هنگامی که مسائل در شوری مطرح گردد و عقل ها و تجارب و دیدگاه های مختلف به کمک هم بشتابند ، مسائل کاملاً پخته و کم عیب و نقص می گردد و از لغزش دورتر است .

لذا در حدیث پرمعنایی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم : « أَنَّهُ مَا مِنْ رَجُلٍ يُشَاوِرُ أَحَدًا إِلَّا هُدِيَ إِلَى الرُّشْدِ : احدی در کارهای خود مشورت نمی کند ، مگر این که به راه راست و مطلوب هدایت می شود . »

جزء بیست و پنجم (۹۳)

قابل توجه این که : تعبیر در این جا به صورتی است که آن را یک برنامه مستمر مؤمنان می شمرد ، نه تنها در یک کار زودگذر و موقت ، می گوید : همه کارهای آن ها در میانشان به صورت شوری است و جالب این که خود پیامبر صلی الله علیه و آله با این که عقل کل بود و با مبدأ وحی ارتباط داشت ، در مسائل مختلف اجتماعی و اجرایی ، در جنگ و صلح و امور مهم دیگر ، به مشورت با یاران می نشست و حتی گاه نظر آن هارا ترجیح می داد ، با این که مشکلاتی از این ناحیه حاصل می شد ، تا الگو و اسوه ای برای مردم باشد ، چراکه برکات مشورت از زیان های احتمالی آن به مراتب بیشتر است .

ص: ۷۱

درباره اهمیت « مشورت » و « شرایط شوری » و « اوصاف کسانی که باید مورد مشورت قرار گیرند » و « وظیفه مشاور » بحث های مشروحی در ذیل آیه ۱۵۹ سوره آل عمران جلد ۳ تفسیر نمونه صفحه ۱۴۲ ذکر شده است که نیازی به تکرار آن نیست ، اما چند موضوع را باید در این جا اضافه کنیم :

(۹۴) سوره شوری

الف : شوری منحصررا در مورد کارهای اجرایی و شناسایی موضوعات است ، نه درباره احکام که تنها باید از مبدأ وحی و از کتاب و سنت گرفته شود ، تعبیر به « أَمْرُهُمْ » (کارهایشان) نیز ناظر به همین معنی است ، چراکه احکام ، کار مردم نیست ، کار خدا است ، به خصوص این که مامعتقدیم هیچ امری در اسلام نیست ، مگر این که نص عام یا خاصی در مورد آن صادر شده است و گرنه « الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ » (۳/مائده) صحیح نبود (شرح این معنی را باید در کتب اصول فقه در مورد بطلان اجتهاد به معنی قانون گذاری در اسلام مطالعه کرد) .

ب : بعضی از مفسران گفته اند که شأن نزول جمله « وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ » در مورد انصار است و این یا به خاطر آن است که آن ها حتی قبل از اسلام کارهایشان بر اساس شوری بود و یا اشاره به آن گروهی از انصار است که قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و در « عقبه » با او بیعت کردند و از حضرتش دعوت به مدینه نمودند (چون این سوره مکی است

ص: ۷۲

و آیات فوق نیز ظاهراً در مکه نازل شده .

جزء بیست و پنجم (۹۵)

ولی به هر حال آیه مخصوص شأن نزولش نیست و یک برنامه عمومی و همگانی را بیان می کند .

این سخن را با حدیثی از امیرمؤمنان علی پایان می دهیم ، آن جا که فرمود : « لَا ظَهیرَ کَالْمُشَاوِرَةِ وَ الْأَسْتِیْثَارَةَ عَیْنُ الْهَدَایَةِ : هیچ پشتیبان و تکیه گاهی همچون مشورت نیست و مشورت عین هدایت است » . (۱)

این نکته نیز قابل توجه است که آخرین توصیفی که در این آیه مطرح شده تنها انفاق در مسائل مالی را بیان نمی کند ، بلکه انفاق از تمام آن چه خداوند روزی داده است ، از مال ، از علم ، از عقل و هوش و تجربه ، از نفوذ اجتماعی و خلاصه از همه چیز .

پایان سوره شوری

ص: ۷۳

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۸ ، صفحه ۴۲۵ ، باب ۲۱ از ابواب أَحْکَامُ الْعِشْرَةِ .

سوره زُخْرُف

سوره زُخْرُف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ حمّآ

حمّآ .

در آغاز این سوره باز با حروف مُقَطَّعه «حم» روبرو می شویم، این چهارمین سوره ای است که با «حم» آغاز شده، سه سوره دیگر نیز با همین دو حرف شروع می شود که مجموعاً این هفت سوره، «خانواده حم» را تشکیل می دهد که به ترتیب عبارتند از: «مؤمن»، «فصلت»، «سوری»، «زخرف»، «دخان»، «جاثیه» و «احقاف».

درباره «حروف مقطعه» در تفسیر نمونه جلد ۱، آغاز سوره بقره، جلد ۲، آغاز سوره آل عمران، جلد ۶، آغاز سوره اعراف و جلد ۲۰ آغاز سوره فصلت بحث مشروحات ذکر شده است.

جزء بیست و پنجم (۹۷)

۲ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ

سوگند به این کتابی که حقایقش آشکار است.

سوگند به این کتابی که حقایقش آشکار، مفاهیمش روشن، دلایل صدقش نمایان و راه های هدایتش واضح و مبین است.

۳ اِنَّا جَعَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

ص: ۷۴

که ما آن را قرآنی فصیح و عربی قرار دادیم تا شما آن را درک کنید .

عربی بودن قرآن یا به معنی نزول آن به زبان عرب است که از گسترده ترین زبان های جهان برای بیان حقایق می باشد و به خوبی می تواند ریزه کاری های مطالب را با ظرافت تمام منعکس سازد .

و یا به معنی « فصاحت » آن است (چراکه یکی از معانی عربی ، همان " فصیح " است) اشاره به این که آن را در نهایت فصاحت قرار دادیم تا حقایق خوبی از لابلای کلمات و جمله هایش ظاهر گردد و همگان آن را به خوبی درک کنند .

(۹۸) سوره زُخْرُف

جالب این که در این جا قسم و جواب قسم هر دو ، یک چیز است . به قرآن سوگند یاد می کنند که این کتاب عربی قرار داده شده تا همگان به محتوایش پی ببرند ، شاید اشاره به این است که چیزی والاتر از قرآن نبود که به آن سوگند یاد شود ، والاتر از قرآن ، خود قرآن است ، چرا که کلام خدا است و کلام خدا ، بیانگر ذات پاک او است .

تعبیر به « لَعَلَّ » (شاید و به این امید ...) نه به خاطر این است که خداوند در تأثیر قرآن تردیدی داشته یا سخن از امید و آرزویی در میان باشد که رسیدن به آن مشکل است ، نه ، این تعبیر اشاره به تفاوت زمینه های فکری و اخلاقی شنوندگان آیات قرآن است و اشاره به این

ص: ۷۵

است که نفوذ قرآن، شرایطی دارد که با کلمه «لَعَلَّ» اجمالاً به آن اشاره شده است (شرح بیشتر این معنی در جلد ۳ تفسیر نمونه، ذیل آیه ۲۰۰ سوره آل عمران آمده است).

۹ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ

جزء بیست و پنجم (۹۹)

هرگاه از آن‌ها سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده؟ مسلماً می‌گویند: خداوند قادر و دانا آن‌ها را آفریده است.

این تعبیر که در چهار آیه از قرآن مجید با تفاوت مختصری آمده است (۶۱/ عنکبوت، ۲۵/ لقمان، ۳۸/ زمر و ۹/ زخرف) از یک سو دلیل بر فطری بودن خداشناسی و تجلی نور الهی در سرشت انسان‌ها است و از سوی دیگر دلیل بر این است که مشرکان به این حقیقت که خالق آسمان‌ها و زمین، خدا است، معترف بودند و جز در موارد نادری برای معبودان خود خالقیت، قائل نبودند.

از سوی سوم این اعتراف، پایه‌ای است برای ابطال عبودیت بت‌ها، چراکه کسی شایسته عبادت است که خالق و مدبر عالم باشد، نه موجوداتی که هیچ سهمی در این قسمت ندارند، لذا اعتراف آن‌ها به خالقیت «الله» دلیل دندان‌شکنی بر بطلان مذهب فاسدشان بود.

زمین و راه های مواصلاتی آن

۱۰ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

همان کسی که زمین را گهواره و محل آرامش شما قرار داد و برای شما در آن راه هایی آفرید تا هدایت شوید (و به مقصد رسید).

کلمه «سُبُل» جمع «سَبِيل» هم به راه های خشکی اطلاق می شود ، هم به راه های دریایی ، چنان که در بخش ۴۲ دعای جوشن می خوانیم : « يَا مَنْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ سَبِيلُهُ » .

نخست از زمین شروع می کند ، واژه های « مَهْد و مِهَاد » هر دو به معنی محلی است که برای نشستن و خوابیدن و استراحت آماده شده است و در اصل به محلی گفته می شود که کودک را در آن می خوابانند ، خواه گهواره باشد یا غیر آن .

جزء بیست و پنجم (۱۰۱)

آری خداوند زمین را گهواره انسان قرار داد و درحالی که چندین نوع حرکت دارد ، در پرتو قانون جاذبه و قشر عظیم هوایی که آن را از هر سو فرا گرفته و عوامل گوناگون دیگر ، چنان آرام است که ساکنان آن کمترین ناراحتی احساس نمی کنند و می دانیم نعمت آرامش و امنیت پایه اصلی بهره گیری از نعمت های دیگر است ، بدیهی است اگر این عوامل مختلف دست به دست هم نمی دادند، هرگز این آرامش وجود نداشت.

دومین نعمت از نعمت هایی است که بسیاری از آن غافلند ، زیرا می دانیم تقریباً سراسر خشکی ها را چین خوردگی های بسیار ، فراگرفته و کوه های بزرگ و کوچک و تپه های مختلف آن را پوشانده است و جالب این که در میان بزرگ ترین سلسله جبال دنیا ، غالباً بریدگی هایی وجود دارد که انسان می تواند راه خود را از میان آن ها پیدا کند و کمتر اتفاق می افتد که این کوه ها به کلی مایه جدایی بخش های مختلف زمین گردند و این یکی از اسرار نظام آفرینش و از مواهب الهی بر بندگان است .

باران رمز حیات و زندگی

(۱۰۲) سوره زُخْرُف

۱۱ وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ

و آن کسی که از آسمان آبی فرستاد به مقدار معین و به وسیله آن سرزمین مرده را حیات بخشیدیم و همین گونه در قیامت زنده می شوید .

سومین موهبت ، نزول باران و احیای زمین های مرده است .

تعبیر به « قَدَر » اشاره لطیفی است به نظام خاصی که بر نزول باران حکمفرما است ، به اندازه ای می بارد که مفید و ثمربخش است و زیانبار نیست .

درست است که گاهی سیلاب ها به راه می افتد و زمین هایی را ویران می کند ، اما این از حالات استثنایی است و جنبه هشدار دارد ،

ص: ۷۸

ولی اکثریت قریب به اتفاق باران ها سودمند و مفید است ، اصولاً پرورش تمام درختان و گیاهان و گل ها و مزارع پرثمر از برکت همین نزول به اندازه باران است و اگر نزول باران ، نظامی نداشت ، این همه برکات عاید نمی شد .

جزء بیست و پنجم (۱۰۳)

در قسمت دوم آیه روی جمله « اَنْشَرْنَا » که از ماده « نشور » به معنی گسترده است ، تکیه شده که " رستاخیز جهان نباتات " را مجسم می سازد : زمین های خشکیده که بذرهای گیاهان را همچون اجساد مردگان در قبرها در دل خود پنهان داشته با نفخه صور « نزول باران » به حرکت درمی آیند ، تکانی می خورند و مردگان گیاه سر از خاک برمی دارند و محشری برپا می شود که خود نمونه ای از رستاخیز انسان ها است که در آخر همین آیه و در آیات متعدد دیگری از قرآن مجید به آن اشاره شده است .

بار دیگر بیان قانون عمومی زوجیت

۱۲ وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلُكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ

و همان کسی که همه زوج ها را آفرید و برای شما از کشتی ها و چهارپایان مرکب هایی قرار داد که بر آن سوار شوید .

(۱۰۴) سوره زُخْرُف

چهارمین نعمت ، آفرینش انواع حیوانات است ، تعبیر به

ص: ۷۹

« زوج ها » ، کنایه از انواع حیوانات است ، به قرینه گیاهان که در آیات قبل آمد و می دانیم قانون زوجیت ، قانون حیات در همه جانداران می باشد و افراد نادر و استثنایی مانع از کلیت قانون نیست .

وسایل نقلیه راحت و مطمئن

پنجمین و آخرین نعمت در این سلسله نعمت ها ، سخن از مرکب هایی است که خداوند برای پیمودن راه های دریایی و خشکی در اختیار بشر گذارده است .

این یکی از مواهب و اکرام های خداوند نسبت به نوع بشر است که در انواع دیگر موجودات زنده دیده نمی شود که خداوند انسان را بر مرکب هایی حمل کرده که در سفرهای دریا و صحرا به او کمک می کنند .

۱۳ لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ

جزء بیست و پنجم (۱۰۵)

تا بر پشت آن ها به خوبی قرار گیرید ، سپس نعمت پروردگارتان را هنگامی که بر آن ها سوار شدید ، متذکر شوید و بگویید پاک و منزّه است کسی که این را مسخر ما ساخت و گرنه ما توانایی آن را نداشتیم .

جمله « لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ » اشاره به این است که این مرکب ها را به گونه ای آفریده است که شما می توانید به خوبی بر

آن‌ها سوار شوید و به راحتی به مقصد برسید .

«مُقَرَّنِينَ» از ماده «اِقْرَان» به معنی قدرت و توانایی داشتن بر چیزی است . بعضی از ارباب لغت نیز گفته‌اند به معنی ضبط کردن و نگهداری چیزی می‌باشد و در اصل به معنی قرین چیزی واقع شدن ، بوده که لازمه اش توانایی بر نگهداری و ضبط آن است .

بنابراین جمله «وَمَا كُنَّا لَهُ مُقَرَّنِينَ» مفهومی این است که اگر لطف پروردگار و مواهب او نبود ، ما هرگز توانایی بر ضبط و نگهداری

(۱۰۶) سوره زُخْرُف

این مرکب‌ها نداشتیم ، بادهای مخالف ، دائما کشتی‌ها را واژگون می‌ساخت و ما را از رسیدن به ساحل نجات ، باز می‌داشت و این حیوانات نیرومند که قدرت آن‌ها به مراتب از انسان بیشتر است ، اگر روح تسلیم بر آن‌ها حاکم نمی‌شد ، هرگز انسان نمی‌توانست حتی نزدیک آن‌ها برود ، به همین دلیل گهگاه که یکی از این حیوانات خشمگین شده و روح تسلیم خود را از دست می‌دهند ، مبدل به موجودات خطرناکی می‌گردند که چندین نفر هم قدرت مقابله با آن‌ها را ندارند ، در صورتی که در حال عادی ممکن است ده‌ها یا صدها رأس از آن‌ها را به ریسمانی ببندند و دست بچه‌ای بسپارند تا «برد هر جا که خاطر خواه او است» .

۱۴ وَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ

و ما به سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم .

ص: ۸۱

مبادا هنگام سوار شدن و تسلط بر این مرکب های راهوار ، مغرور شوید و در زرق و برق این دنیا فرو روید ، باید به هر حال به یاد آخرت باشید ، زیرا حالت غرور مخصوصا در این موقع ، فراوان دست می دهد و کسانی که مرکب های خود را وسیله برتری جویی و تکبر بر دیگران قرار می دهند ، کم نیستند. و از سوی سوم سوار شدن بر مرکب و انتقال از جایی به جای دیگر ما را به انتقال بزرگمان از این جهان به جهان دیگر متوجه می سازد ، آری ما سرانجام به سوی خدا می رویم .

جزء بیست و پنجم (۱۰۷)

یاد خدا به هنگام بهره گیری از نعمت ها

از نکات جالبی که در آیات قرآن به چشم می خورد ، این است که دعاهایی به مؤمنان تعلیم داده که به هنگام بهره گیری از مواهب الهی بخوانند ، دعاهایی که با محتوای سازنده اش روح و جان انسان را می سازد و آثار غرور و غفلت را می زداید .

به حضرت نوح دستور می دهد که برای تقاضای نزول در منزلگاه پربرکت ، بگوید : « رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ : پروردگارا ! مرا در منزلگاه پربرکتی فرود آور و تو بهترین فرودآوردگانی » (۲۹ / مؤمنون) .

(۱۰۸) سوره زُخْرُف

و در آیات مورد بحث نیز خواندیم که دستور شکر نعمت های پروردگار و تسبیح او به هنگام قرار گرفتن بر مرکب ها را می دهد. و هرگاه این خُلق و خوی انسان گردد که به هنگام بهره گیری از هر نعمتی ،

ص: ۸۲

به یاد منعم حقیقی و مبدأ آن نعمت باشد، نه در ظلمت غفلت فرومی رود و نه در پرتگاه غرور می افتد، بلکه مواهب مادی برای او پلی می شوند به سوی خدا.

در حالات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که هرگاه پای خود را در رکاب می گذاشت، می فرمود: « بِسْمِ اللَّهِ » و وقتی که بر مرکب استقرار می یافت، می فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَ اِنَّا اِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ». (۱)

قابل توجه این که از برخی روایات استفاده می شود که هرکس این جمله (سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَ اِنَّا اِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ) را هنگام سوار شدن بر مرکب بگوید، به فرمان خدا، آسیبی به او نخواهد رسید. (۲)

جزء بیست و پنجم (۱۰۹)

تعاون و همکاری متقابل اجتماعی

۳۲ أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ

ص: ۸۳

۱- « تفسیر فخر رازی » ، جلد ۲۷ ، صفحه ۱۹۹ .

۲- « تفسیر فخر رازی » ، جلد ۲۷ ، صفحه ۱۹۹ .

آیا آن هارحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ ما معیشت آن هارا در حیات دنیا در میان آن ها تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را تسخیر و باهم تعاون کنند و رحمت پروردگارت از تمام آن چه جمع آوری می کنند، بهتر است .

(۱۱۰) سوره زُخْرُف

رحمت پروردگارت را خود او تقسیم می کند و او از همه کس بهتر می داند که چه کسی شایسته این مقام بزرگ است ، چنان که در آیه ۱۲۴ سوره انعام نیز آمده است : « اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ : خدا بهتر می داند رسالت خود را در کجا قرار دهد . »

از این گذشته اگر تفاوت و اختلافی از نظر سطح زندگی در میان انسان ها وجود دارد ، هرگز دلیل تفاوت آن ها در مقامات معنوی نیست .

آن ها فراموش کرده اند که زندگی بشر یک زندگی دستجمعی است و اداره این زندگی ، جز از طریق تعاون و خدمت متقابل امکان پذیر نیست ، هرگاه همه مردم در یک سطح از نظر زندگی و استعداد و در یک پایه از نظر مقامات اجتماعی باشند ، اصل تعاون و خدمت به یکدیگر و بهره گیری هر انسانی از دیگران ، متزلزل می شود .

بنابراین نباید این تفاوت ، آن ها را بفریبد و آن را معیار ارزش های انسانی بیندارند .

پاسخ به دو سؤال مهم در مورد رزق و معیشت

در این جا سؤال هایی مطرح است که غالباً به هنگام مطالعه آیه فوق به نظر می رسد و از سوی دشمنان اسلام نیز دستاویزی برای حمله به جهان بینی اسلامی شده است .

نخست این که چگونه قرآن ، استخدام و تسخیر انسان را به وسیله انسان امضاء کرده است ؟ آیا این قبول نظام طبقاتی اقتصادی (نظام استثمارکننده و استثمارشونده) نیست ؟

از این گذشته اگر ارزاق و معیشت ها از سوی خدا تقسیم شده و تفاوت ها همه از ناحیه او است ، پس تلاش و کوشش های ما چه ثمری می تواند داشته باشد ؟ آیا این به معنی خاموش شدن شعله های تلاش و جهاد برای زندگی نیست ؟

پاسخ این سؤال ها با دقت در متن آیه ، روشن می شود ؛

کسانی که چنین ایرادی می کنند ، تصورشان این است که مفهوم آیه چنین است که گروه معینی از بشر گروه دیگری را مسخر خود سازد ،

(۱۱۲) سوره زُخْرُف

آن هم تسخیر به معنی بهره کشی کردن ظالمانه ، درحالی که مطلب چنین نیست ، بلکه منظور استخدام عمومی مردم نسبت به یکدیگر است ، به این معنی که هر گروهی امکانات و استعدادها و آمادگی های خاصی دارند که در یک رشته از مسائل زندگی می توانند فعالیت کنند ، طبعاً خدمات آن ها در آن رشته در اختیار دیگران قرار می گیرد ، همان گونه که

خدمات دیگران در رشته های دیگر در اختیار آن ها قرار می گیرد ، خلاصه استخدای است متقابل و خدمتی است طرفینی و به تعبیر دیگر هدف ، تعاون در امر زندگی است و نه چیز دیگر .

ناگفته پیدا است که اگر همه انسان ها از نظر هوش و استعداد روحی و جسمی یکسان باشند ، هرگز نظامات اجتماعی سامان نمی یابد ، همان گونه که اگر سلول های تن انسان از نظر ساختمان و ظرافت و مقاومت همه شبیه هم بودند ، نظام جسم انسان مختل می شد ، سلول های بسیار محکم استخوان پاشنه پا کجا و سلول های ظریف شبکیه چشم کجا ؟ هر کدام از این دو مأموریتی دارند که بر طبق آن ساخته شده اند .

جزء بیست و پنجم (۱۱۳)

مثال زنده ای که برای این موضوع می توان گفت ، همان استخدام متقابلی است که در دستگاه تنفس ، گردش خون ، تغذیه و سایر دستگاه های بدن انسان است که مصداق روشن « لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سِيْرِيًّا » است (اما در شعاع فعالیت های داخلی بدن) آیا چنین تسخیری می تواند اشکال داشته باشد ؟

و اگر گفته شود جمله « رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ » دلیل بر عدم عدالت اجتماعی است ، می گوئیم این در صورتی است که « عدالت » به معنی مساوات تفسیر شود ، درحالی که حقیقت عدالت آن است که هر چیز در یک سازمان در جای خود قرار

ص: ۸۶

گیرد، آیا وجود سلسله مراتب در یک لشکر یا یک سازمان اداری و یک کشور، دلیل بر وجود ظلم در آن دستگاه است؟!

ممکن است افرادی در مقام شعار، کلمه « مساوات » را بدون توجه به مفهوم واقعی آن در همه جا به کار برند، ولی در عمل هرگز نظم بدون تفاوت ها، امکان پذیر نیست، اما هرگز وجود این تفاوت ها نباید بهانه ای برای استثمار انسان به وسیله انسان گردد، همه باید آزاد باشند که نیروهای خلاق خود را به کار گیرند و نبوغ خود را شکوفا سازند و از نتایج فعالیت های خود بی کم و کاست بهره گیرند و درمورد نارسایی ها، باید آن ها که قدرت دارند، برای برطرف ساختن آن بکوشند .

(۱۱۴) سوره زُخْرُف

و اما در مورد سؤال دوم که چگونه ممکن است با وجود معین بودن روزی، شعله جهاد و تلاش و کوشش را روشن نگه داشت؟ اشتباه از این جا ناشی شده که گاه گمان می کنند خداوند برای تلاش و کوشش انسان، هیچ نقشی قائل نشده است .

درست است که خدا استعدادها را برای فعالیت های مختلف، به طور متفاوت آفریده و درست است که عوامل بیرون از اراده انسان در مسیر زندگی او مؤثر است، ولی با این حال یکی از عوامل بنیادی را نیز تلاش و کوشش او قرار داده است و با بیان اصل « اَنْ لَيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعَى » (۳۹ / نجم)، این مطلب را روشن ساخته که بهره انسان در زندگی، ارتباط نزدیکی با سعی و تلاش او دارد .

ص: ۸۷

به هر حال نکته باریک و دقیق این جا است که انسان ها همچون ظروف یک دستی نیستند که در یک کارخانه ساخته می شود ، یک شکل ، یکنواخت ، یک اندازه و با یک نوع فایده و اگر چنین بود ، حتی یک روز هم نمی توانستند با هم زندگی کنند .

و نه مانند پیچ و مهره های یک ماشین هستند که سازنده و مهندسش آن را تنظیم کرده و به طور اجباری به کار خود ادامه دهند، بلکه هم آزادی اراده دارند و هم مسؤولیت و وظیفه ، در عین تفاوت استعدادها و شایستگی ها و این معجون خاصی است که انسان نامیده می شود و خرده گیری ها و ایرادها غالبا از عدم شناخت این انسان سرچشمه می گیرد .

خلاصه این که خداوند هیچ انسانی را بر انسان های دیگر در تمام جهات امتیاز نبخشیده ، بلکه جمله « رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ » اشاره به امتیازهای مختلفی است که هر گروهی بر گروه دیگر دارد و تسخیر و استخدام هر گروه نسبت به گروه دیگر ، درست از همین

(۱۱۶) سوره زُخْرُف

امتیازات سرچشمه می گیرد و این عین عدالت و تدبیر و حکمت است . (۱)

ص: ۸۸

۱- برای کسب اطلاعات بیشتر به جلد ۳ تفسیر نمونه، ذیل آیه ۳۲، سوره نساء و نیز جلد ششم، ذیل آیه ۱۶۵، سوره انعام مراجعه نمایید .

۳۳ وَ لَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ

اگر (تمکن کفار از مواهب مادی) سبب نمی شد که همه مردم امت واحد (گمراه) شوند، ما برای کسانی که کافر می شدند، خانه هایی قرار می دادیم باسقف هایی از نقره و نردبان هایی که از آن بالا روند .

جزء بیست و پنجم (۱۱۷)

«سُقْف» جمع «سقف» و بعضی آن را جمع «سقیفه» به معنی مکان مسقف می دانند، ولی قول اول مشهورتر است. «مَعَارِج» جمع «مِعْرَاج» به معنی وسیله ای است که انسان برای صعود به طبقات بالاتر از آن استفاده می کند .

خانه هایی که چندین طبقه داشته باشد «و برای آن ها پله ها و نردبان های جالبی قرار می دادیم که از آن بالا روند» (وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ).

۳۴ وَ لِيُوتِيَهُمْ أَبْوَابًا وَ سُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ

و برای خانه های آن ها درها و تخت هایی (زیبا و نقره گون) قرار می دادیم که بر آن تکیه کنند .

وجود درها و تخت های متعدد (با توجه به این که اَبُوَابا و سِیْرَا، نکره است و در این جا برای اهمیت آمده) خود دلیل بر عظمت آن قصرها می باشد، زیرا هرگز برای یک خانه محقر، درهای متعدد نمی گذارند، این مخصوص قصرها و خانه های مجلل است و همچنین وجود تخت های بسیار .

(۱۱۸) سوره زُخْرُف

۳۵ وَ زُخْرُفًا وَ اِنْ كُلُّ ذٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِيْنَ

و انواع وسایل تجملی، ولی تمام این ها متاع زندگی دنیا است و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزگاران است .

« زُخْرُف » در اصل به معنی هرگونه زینت و تجمل توأم با نقش و نگار است و از آن جا که طلا، یکی از مهم ترین وسایل زینت است، به آن « زُخْرُف » گفته شده است و این که به سخنان بیهوده، « مُزْخَرَف » می گویند، به خاطر زرق و برقی است که به آن می دهند .

این سرمایه های مادی و وسایل تجملاتی دنیا به قدری در پیشگاه پروردگار، بی ارزش است که می بایست تنها نصیب افراد بی ارزش همچون کفار و منکران حق باشد و اگر مردم کم ظرفیت و دنیاطلب، به سوی بی ایمانی و کفر، متمایل نمی شدند، خداوند این سرمایه ها را تنها نصیب این گروه منفور و مطرود می کرد، تا همگان بدانند مقیاس ارزش و شخصیت انسان، این امور نیست .

ص: ۹۰

نظام ارزشی و اصلاحات از دیدگاه اسلام

به راستی تعبیری رساتر از آن چه که در آیات فوق آمده ، برای درهم شکستن ارزش های دروغین پیدا نمی شود ، برای دگرگون ساختن جامعه ای که محور سنجش شخصیت افراد در آن ، تعداد شتران ، مقدار درهم و دینار ، تعداد غلامان و کنیزان و خانه ها و وسایل تجملاتی است تا آن جا که تعجب می کنند چرا محمد یتیم و از نظر مادی فقیر ، به نبوت برگزیده شده ، اساسی ترین کار این است که این چهارچوب های غلط ارزشی درهم شکسته شود و بر ویرانه آن ، ارزش های اصیل انسانی ، تقوا و پرهیزگاری ، علم و دانش ، ایثار و فداکاری و شهامت و گذشت ، بناشود ، در غیراین صورت همه اصلاحات ، روبنایی ، سطحی و ناپایدار خواهد بود .

و این همان کاری است که اسلام و قرآن و شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عالی ترین وجهی انجام داد و به همین دلیل جامعه ای که از عقب افتاده ترین و خرافی ترین جوامع بشری بود ، در مدت کوتاهی آن چنان رشد و نمو کرد که در صف اول قرار گرفت .

(۱۲۰) سوره زُخْرُف

جالب این که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در تکمیل این برنامه می خوانیم : «لَوْ وُزِنَتِ الدُّنْيَا عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَاسِقِي الْكَافِرِ مِنْهَا شَرْبَةٌ مَاءٍ : اگر دنیا به اندازه بال مگسی نزد خدا

وزن داشت، خداوند به کافر حتی یک شربت آب نمی نوشانید» (۱).

اساس انقلاب اسلامی، انقلاب ارزش ها است و اگر مسلمانان امروز در شرایطی سخت و ناگوار تحت فشار دشمنان بی رحم و خون خوار قرار گرفته اند، به خاطر همین است که آن ارزش های اصیل را رها ساخته، بار دیگر ارزش های جاهلی در میان آن ها رونق گرفته است، مقیاس شخصیت مال و مقام دنیا شده و علم و تقوا و فضیلت را به فراموشی سپرده اند، در زرق و برق مادی فرو رفته و از اسلام بیگانه شده اند و تا چنین است باید کفاره این خطای بزرگ را پردازند و تا تحول را از ارزش های حاکم بر وجودشان، شروع نکنند، مشمول الطاف الهی نخواهند شد که « إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ » (۱۱ / رعد).

جزء بیست و پنجم (۱۲۱)

ثروت و امکانات مادی، وسیله است نه هدف

بامطالعه آیات فوق، پیرامون تحقیر شدید زینت های ظاهری و ثروت و مقام مادی، این سؤال مطرح می شود که پس چرا قرآن مجید در جای دیگر می گوید: « قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ: بگو چه

ص: ۹۲

کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده و طیبیات را حرام کرده است؟ بگو: این ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند (اگرچه دیگران نیز با آن ها مشارکت دارند، ولی) در قیامت خالص برای آن ها خواهد بود، این چنین آیات خود را برای کسانی که می فهمند، شرح می دهیم» (۳۲ / اعراف).

(۱۲۲) سوره زُخْرُف

یا در جای دیگری می فرماید: «یا بَنی آدَمَ خُذُوا زینَتَکُم عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ: ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد، برگیرید» (۳۱ / اعراف).

چگونه این دو گروه از آیات با هم سازگار است؟

در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که هدف در آیات مورد بحث، شکستن ارزش های دروغین است. هدف این است که مقیاس شخصیت انسان ها را، ثروت و زینت آن ها نشمارند، نه این که امکانات مادی، چیز بدی است، مهم این است که به آن ها به صورت یک ابزار نگاه شود، نه یک هدف متعالی و نهایی.

البته این ها در صورتی ارزش دارد که در حد معقول و شایسته و خالی از هرگونه اسراف و تبذیر باشد، نه ساختن کاخ هایی از طلا و نقره و گردآوردن زینت های انبوهی از سیم و زر.

و از این جا روشن می شود که نه بهره مند بودن گروهی از کفار و ظالمان از این مواهب مادی، دلیل بر شخصیت آن ها است و نه

محروم بودن مؤمنان از آن و نه استفاده از این امور در حد معقول به صورت یک ابزار ، ضرری به ایمان و تقوای انسان می زند و این است تفکر صحیح اسلامی و قرآنی .

جزء بیست و پنجم (۱۲۳)

همنشین شیاطین

۳۶ وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ

هر کس از یاد خدا روی گردان شود ، شیطانی را به سراغ او می فرستیم و همواره قرین او باشد.

« يَعْشُ » از ماده « عَشُو » اگر با « اِلَى » متعدی شود ، (عَشَوْتُ اِلَيْهِ) به معنی هدایت یافتن به وسیله چیزی است با چشمانی ضعیف و اگر با « عَنْ » متعدی شود ، (عَشَوْتُ عَنْهُ) به معنی اعراض کردن و روی گردان شدن از چیزی است و در آیه مورد بحث نیز منظور همین است .

(۱۲۴) سوره زُخْرُف

« نُقِيضُ » از ماده « قِيضُ » و در اصل به معنی پوست روی تخم مرغ است ، سپس به معنی مستولی ساختن چیزی بر چیز دیگر آمده است .

بدیهی است جای این ندارد که کسی از این آیه ، تصور جبر کند ، چراکه این نتیجه اعمالی است که خود آن ها انجام داده اند ، بارها گفته ایم اعمال انسان ، مخصوصاً غرق شدن در لذات دنیا و آلوده شدن به انواع

ص: ۹۴

گناهان ، نخستین تأثیرش این است که پرده بر قلب و چشم و گوش انسان می افتد ، او را از خدا بیگانه می کند و شیاطین را بر او مسلط می سازد و تا آن جا ادامه می یابد که گاهی راه بازگشت به روی او بسته می شود ، چراکه شیاطین و افکار شیطانی از هر سو او را احاطه می کنند و این نتیجه عمل خود انسان است ، هرچند نسبت آن به خداوند نیز به عنوان « سبب الاسباب » بودن صحیح است .

۳۷ وَأَنَّهُمْ لِيَصُدُّوهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ

و آن ها (شیاطین) این گروه را از راه خدا بازمی دارند، در حالی که گمان می کنندهدایت یافتگان حقیقی آن ها هستند.

جزء بیست و پنجم (۱۲۵)

هر وقت اراده بازگشت کنند ، سنگی سر راه آن ها می افکنند و مانعی ایجاد می کنند تا هرگز به صراط مستقیم بازنگردند. و آن چنان طریق گمراهی را در نظر آن ها زینت می دهند که گمان می کنند هدایت یافتگان حقیقی آن ها هستند .

۳۸ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ

تا زمانی که نزد ما حاضر شود، می گوید: ای کاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود، چه بد همنشینی هستی تو .

همه عذاب ها یک طرف و همنشینی با این قرین سوء ، یک طرف . همنشینی با شیطانی که هر وقت به قیافه نفرت انگیز او می نگرد ، تمام

ص: ۹۵

خاطرات گمراهی و بدبختی اش در نظرش مجسم می گردد ، کسی که زشتی ها را در نظرش زیبا جلوه می داد و بیراهه را شاهراه و گمراهی را هدایت ، ای وای که او برای همیشه قرین و هم بند او است .

(۱۲۶) سوره زُخْرُف

آری صحنه قیامت ، تجسمی گسترده است از صحنه های این جهان و قرین و دوست و رهبر این جا با آن جا یکی است ، حتی به گفته بعضی از مفسران ، هر دو را با یک زنجیر می بندند .

پیدا است که منظور از « مَشْرِقَيْنِ » (دو مشرق) « مشرق » و « مغرب » است ، زیرا طبق عادت عرب به هنگامی که می خواهند از دو جنس مخالف ، تشبیه بسازند ، لفظ را از یکی انتخاب می کنند ، مانند « شَمْسَيْنِ » (اشاره به خورشید و ماه) و « ظُهْرَيْنِ » (اشاره به نماز ظهر و عصر) و « عِشَائَيْنِ » (اشاره به نماز مغرب و عشاء) .

این تعبیر کنایه ای است از دورترین فاصله ای که به تصور می گنجد ، چراکه « دوری مشرق و مغرب » ضرب المثل معروفی در این زمینه است .

۳۹ وَ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ اِذْ ظَلَمْتُمْ اَنْكُم فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ

هرگز این گفتگوها امروز به حال شما سودی ندارد، چرا که ظلم کردید و همه در عذاب مشترکید .

جزء بیست و پنجم (۱۲۷)

ولی این آرزو هرگز به جایی نمی رسد و میان آن ها و شیاطین هرگز

ص: ۹۶

جدایی نمی افتد . باید عذاب این همنشین سوء را با عذاب های دیگر برای همیشه ببینید .

تحقیر مردم ، برنامه همیشگی سران گمراهی

۵۴ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ

او قومش را تحمیق کرد و از وی اطاعت کردند ، آنان قوم فاسقی بودند .

اصولاً- راه و رسم همه حکومت های فاسد و جبار این است که برای ادامه خودکامگی باید مردم را در سطح پایینی از فکر و اندیشه نگهدارند و با انواع وسایل آن ها را تحمیق کنند ، آن ها را در یک حالت بی خبری از واقعیت ها فرو برند و ارزش های دروغین را جانشین ارزش های راستین کنند و دائماً آن ها را نسبت به واقعیت هاشستشوی مغزی دهند.

(۱۲۸) سوره زُخْرُف

چراکه بیدار شدن ملت ها و آگاهی و رشد فکری آن ها ، بزرگ ترین و خطرناک ترین دشمن حکومت های خودکامه و شیطانی است که با تمام قوا با آن مبارزه می کنند .

این شیوه فرعونیی یعنی استخفاف عقول ، با شدت هرچه تمام تر در عصر و زمان ما بر همه جوامع فاسد ، حاکم است . اگر فرعون برای نیل به این هدف ، وسایل محدودی در اختیار داشت ، طاغوتیان امروز با استفاده از وسایل ارتباط جمعی ، مطبوعات ، فرستنده های رادیو

تلویزیونی ، انواع فیلم ها ، حتی ورزش در شکل انحرافی و ابداع انواع مدهای مسخره ، به استخفاف عقول ملت ها می پردازند ، تا در بی خبری کامل فرو روند و از آن ها اطاعت کنند ، به همین دلیل دانشمندان و متعهدان دینی که خط فکری و مکتبی انبیاء را تداوم می بخشند ، وظیفه سنگین در مبارزه با برنامه « استخفاف عقول » بر عهده دارند که از مهم ترین وظایف آن ها است. جالب این که آیه فوق را با این جمله تکمیل و پایان می دهد: « آن ها گروهی فاسق بودند » (اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ)

جزء بیست و پنجم (۱۲۹)

اشاره به این که این قوم گمراه اگر فاسق و خارج از اطاعت فرمان خدا و حکم عقل نبودند ، تسلیم چنین تبلیغاتی نمی شدند و اسباب گمراهی خود را به دست خویش فراهم نمی ساختند ، به همین دلیل آن ها هرگز در این گمراهی معذور نبودند ، درست است که فرعون عقل آن ها را دزدید و به طاعت خویش واداشت ، ولی آن ها نیز با « تسلیم کورکورانه » موجبات این دزدی را فراهم ساختند. آری آن ها فاسقانی بودند که از فاسقی تبعیت می کردند .

پایان سوره زُخْرُف

ص: ۹۸

سوره دُخَان

سوره دُخَان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ حمّآ

حمّآ .

در ابتدای این سوره نیز همانند چهار سوره گذشته و دو سوره آینده که مجموعاً هفت سوره را تشکیل می دهند، با حروف مقطعه (حم) روبرو می شویم درباره تفسیر حروف مقطعه در گذشته به طور کامل بحث کرده ایم. (۱)

قابل توجه این که بعضی از مفسران در این جا «حم» را به عنوان سوگند، تفسیر کرده اند که با سوگند دیگری که بعد از آن آمده است و به قرآن قسم یاد شده، دوسوگندی در پی و متناسب را تشکیل می دهد،

جزء بیست و پنجم (۱۳۱)

سوگند به حروف الفبا همچون «حم» و سوگند به این کتاب مقدس که از این حروف تشکیل یافته است .

۲ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ

سوگند به این کتاب آشکار .

ص: ۹۹

۱- به جلد ۱ «تفسیر نمونه»، آغاز سوره بقره و جلد ۲ آغاز سوره آل عمران و جلد ۶، آغاز سوره اعراف مراجعه فرمایید .

کتابی که محتوایش روشن ، معارفش آشکار، تعلیماتش زنده ، احکامش سازنده و برنامه هایش حساب شده است ، کتابی که خود دلیل حقانیت خویش است ، آفتاب آمد دلیل آفتاب .

نزول قرآن در شبی پربرکت

۳ اَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ

که ما آن را در شبی پربرکت نازل کردیم ، ما همواره اندازکننده بوده ایم .

« مُبَارَكٌ » از ماده « برکت » به معنی سودمند و جاویدان و پردوام است .

این کدام شب است که مبدأ خیرات و سرچشمه خوبی های پایدار می باشد ؟

(۱۳۲) سوره دُخان

غالب مفسران آن را به شب قدر تفسیر کرده اند ، شب پربرکتی که مقدرات جهان بشریت بانزول قرآن رنگ تازه ای به خود گرفت ، شبی که سرنوشت خلاق و مقدرات یکسان در آن رقم زده می شود، آری قرآن در شبی سرنوشت ساز بر قلب پاک پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نازل شد .

این نکته لازم به تذکر است که ظاهر آیه این است که تمام قرآن در شب قدر نازل گردید .

اما هدف اصلی از نزول آن چه بود ؟ همان است که در ذیل همین آیه به آن اشاره شده ، می فرماید : « ما همواره

ص: ۱۰۰

انذارکننده بودیم» (إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ) .

این یک سنت همیشگی ما است که فرستادگان خود را برای بیم دادن ظالمان و مشرکان مأموریت می دهیم و فرستادن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با این کتاب مبین نیز آخرین حلقه از این سلسله است .

درست است که پیامبران از یک سو اندازمی کنند و از سوی دیگر

جزء بیست و پنجم (۱۳۳)

بشارت می دهند، اما چون پایه اصلی دعوت آن ها در مقابل قوم ظالم و مجرم را بیشتر بیم و انذار تشکیل می دهد، غالباً از آن سخن گفته شده است .

نزول دفعی و نزول تدریجی قرآن

می دانیم قرآن در طی بیست و سه سال دوران نبوت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نازل شده است و از این گذشته محتوای قرآن، محتوایی است که ارتباط و پیوند با حوادث مختلف زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان در طول این ۲۳ سال دارد که اگر از آن بریده شود، نامفهوم خواهد بود .

با این حال چگونه قرآن به طور کامل در شب قدر نازل شده است ؟

برای یافتن پاسخ این سؤال باید توجه داشت که از یک سو در آیه می خوانیم : « قرآن ، در ليله مبارکه نازل شده است . » از سوی دیگر در آیه ۱۸۵ سوره بقره آمده است : « شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ : ماه رمضان را روزه بدارید ، ماهی که قرآن

ص: ۱۰۱

در آن نازل شده است .

(۱۳۴) سوره دُخان

و از سوی سوم در سوره قدر می خوانیم : « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ : ما آن را در شب قدر نازل کردیم .» از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که آن شب مبارکی که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است ، شب قدر در ماه مبارک رمضان می باشد .

بر طبق بسیاری از آیات قرآن ، پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از نزول تدریجی قرآن ، از آن آگاهی داشت ، مانند آیه ۱۱۴ سوره طه : « وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ : پیش از آن که وحی درباره قرآن بر تو نازل شود ، نسبت به آن عجله نکن .»

و در آیه ۱۶ سوره قیامت آمده است : « لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ : زبان خود را برای عجله به قرآن ، حرکت مده .»

از مجموع این آیات می توان نتیجه گرفت که قرآن دارای دو نوع نزول بوده است ؛ اول «نزول دفعی» و جمعی که یک جازسوی خداوند بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله در ماه رمضان و شب قدر نازل گردیده، دوم «نزول تدریجی» که بر حسب شرایط و حوادث و نیازها در طی ۲۳ سال نازل شده است .

شاهد دیگر این سخن این که در بعضی از آیات قرآن ، تعبیر به «انزال» و در بعضی دیگر تعبیر به «نزول» شده است ، از پاره ای از متون لغت استفاده می شود که « تنزیل » معمولاً در مواردی گفته می شود که

ص: ۱۰۲

چیزی تدریجا نازل شود و به صورت پراکنده و تدریجی ، اما « انزال » مفهوم وسیعی دارد که هم نزول تدریجی را شامل می شود و هم نزول دفعی را .

جزء بیست و پنجم (۱۳۵)

و جالب این که در تمام آیات فوق که سخن از نزول قرآن در شب قدر و ماه مبارک رمضان است ، تعبیر به « انزال » شده که با « نزول دفعی » هماهنگ است ، درحالی که در موارد دیگری که سخن از « نزول تدریجی » در میان است، تنها تعبیر به « تنزیل » شده است .

اما این « نزول دفعی » بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه بوده ؟ آیا به شکل همین قرآن فعلی با آیات و سوره های مختلف بوده ؟ یا مفاهیم و حقایق آن ها به صورت فشرده و جمعی بوده ؟

(۱۳۶) سوره دُخان

دقیقا روشن نیست ، همین قدر از قرائن فوق می فهمیم که یک بار این قرآن در شب قدر بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و یک بار تدریجی در ۲۳ سال .

و به تعبیر دیگر آن چه از آیات گذشته استفاده کردیم که قرآن دوبار بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده ؛ یک بار « نزول دفعی » در شب قدر و بار دیگر « نزول تدریجی » در طول ۲۳ سال ، منافاتی با حدیثی که از قول امیر المؤمنین علی می گوید : « در شب قدر بر " بیت المعمور " نازل

ص: ۱۰۳

شد»، ندارد، چرا که قلب پیامبر صلی الله علیه و آله از «بیت المعمور»، آگاه است. (۱).

رابطه قرآن با شب قدر و حیات مادی و معنوی

قابل توجه این که در آیات فوق، به طور اشاره و در آیات سوره قدر، باصراحت این معنی آمده است که قرآن در شب قدر نازل شده و چه پر معنی است این سخن!

جزء بیست و پنجم (۱۳۷)

شبی که مقدرات بندگان و مواهب و روزی های آن ها تقدیر می شود، در چنین شبی قرآن بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می گردد، آیا این سخن بدان معنی نیست که مقدرات و سرنوشت شما با محتوای این کتاب آسمانی پیوند و رابطه نزدیکی دارد؟

آیا مفهوم این کلام، آن نیست که نه تنها حیات معنوی شما که حیات مادی شما نیز با آن رابطه ناگسستگی دارد؟ پیروزی شما بر دشمنان، سربلندی و آزادی و استقلال شما، آبادی و عمران شهرهای شما، همه با آن گره خورده است.

آری در آن شبی که مقدرات، تعیین می شد، قرآن نیز در آن شب نازل گردید.

۴ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ

ص: ۱۰۴

۱- «بیت معمور»، خانه ای است به محاذات خانه کعبه در آسمان ها که عبادتگاه فرشتگان است.

در آن شب که هر امری بر طبق حکمت خدا تنظیم می گردد.

تعبیر به « يُفْرَقُ » اشاره به این است که

(۱۳۸) سوره دُخان

همه امور و مسائل سرنوشت ساز در آن شب مقدر می شود و تعبیر به « حَكِيم » بیانگر استحکام این تقدیر الهی و تغییرناپذیری و حکیمانه بودن آن است ، منتها این صفت در قرآن معمولاً برای خدا ذکر می شود .

این بیان هماهنگ با روایات بسیاری است که می گوید : در شب قدر مقدرات یک سال همه انسان ها تعیین می گردد و آرزاق و سرآمد عمرها و اموردیگر در آن شب تفریق و تبیین می شود .

۵ أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ

فرمانی بود از ناحیه ما ، ما (محمد صلی الله علیه و آله را) فرستادیم .

۶ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

این ها همه به خاطر رحمتی است از سوی پروردگارت که او شنونده و دانا است .

رحمت بی کران او ایجاب می کند که بندگان را به حال خود رها نکند و برنامه و راهنما برایشان بفرستد تا در مسیر پرپیچ و خم تکامل و سیر الی الله آن ها را رهنمون گردد ، اصولاً تمام عالم هستی از رحمت بی دریغش سرچشمه گرفته است و انسان ها بیش از همه مشمول این رحمت هستند .

ص: ۱۰۵

۷ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ

پروردگار آسمان ها و زمین و آن چه در میان آن ها است ، اگر اهل یقین هستید .

از آن جا که بسیاری از مشرکان به خدایان و ارباب متعددی قائل بودند و برای هر نوع از انواع موجودات ، ربی می پنداشتند و تعبیر « بِرَبِّكَ » (پروردگار تو) در آیه قبل ممکن بود چنین توهمی را برای آن ها ایجاد کند که پروردگار پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از رب موجودات دیگر است ، در این آیه با جمله « رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا » ، خط بطلان بر همه می کشد و اثبات می کند که پروردگار همه موجودات عالم ، یکی است .

جمله « إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ » (اگر شما یقین دارید) که به صورت جمله شرطیه آمده ، در این جا سؤال انگیز است که آیا ربوبیت پروردگار عالم ، مشروط به چنین شرطی است ؟

(۱۴۰) سوره دُخَان

ولی ظاهر این است که منظور از ذکر این جمله ، بیان یکی از دو معنی و یا هر دو معنی است ؛ نخست این که " اگر شما طالب یقین هستید ، راه این است که در ربوبیت مطلقه پروردگار بیندیشید " .

دیگر این که " اگر شما اهل یقین می باشید، بهترین مورد برای پیدا کردن یقین، همین جا است " . اگر شما که آثار ربوبیت خداوند را در

تمام عالم هستی می بینید و دل هر ذره ای را که بشکافید، نشانه ای از این ربوبیت را در آن می یابید، اگر به ربوبیت او یقین پیدانکنید، به چه چیز می توانید در عالم، ایمان و یقین پیدا کنید؟

انس با قرآن بسیار ساده است

۵۸ فَأَنَّمَا يُسْرِنَا يُسْرِنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

ما آن (قرآن) را بر زبان تو آسان ساختیم، تا متذکر شوند .

جزء بیست و پنجم (۱۴۱)

با این که محتوایش فوق العاده عمیق و ابعادش بسیار گسترده است، اما ساده، روان، همه کس فهم و قابل استفاده برای همه قشرها می باشد، مثال هایش زیبا، تشبیهاتش طبیعی و رسا، داستان هایش واقعی و آموزنده، دلایزش روشن و محکم، بیانش ساده و فشرده و پرمحتوا و در عین حال شیرین و جذاب، تا در اعماق قلوب انسان ها نفوذ کند، بی خبران را آگاه و دل های آماده را متذکر سازد .

آیات فوق به خوبی نشان می دهد که قرآن مجید تعلق به قشر و گروه خاصی ندارد، بلکه برای فهم و تذکر و پندگیری عموم است، بنابراین آن ها که قرآن را در پیچ و خم مفاهیم مبهم و مسائل نامفهومی قرار می دهند که درک آن تعلق به قشر خاصی دارد و حتی آن قشر هم چیزی از آن نمی فهمند، در حقیقت از روح قرآن غافلند .

قرآن باید در زندگی همه مردم حضور داشته باشد، در شهر و روستا، در خلوت و جمع، در دبستان و دانشگاه، در مسجد و میدان

ص: ۱۰۷

جنگ و در همه جا ، چراکه « خداوند آن را سهل و ساده و روان ساخته تا همگان متذکر شوند » .

(۱۴۲) سوره دُخان

و نیز این آیه قلم بطلان بر افکار کسانی که قرآن را در طرز تلاوت و پیچ و خم قواعد تجوید خلاصه کرده و تنها همتشان ، ادای الفاظ آن از مخارج و رعایت آداب وقف و وصل است ، می کشد و می گوید : همه این ها برای تذکر است ، تذکری که عامل حرکت و سازندگی در عمل شود، رعایت ظواهر الفاظ در جای خود صحیح ولی هدف نهایی ، معانی است نه الفاظ .

پایان سوره دُخان

ص: ۱۰۸

سوره جاثیه

سوره جاثیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ حمّ

حمّ .

آری این کتابی که نور است و هدایت و راهنما و راهگشا و معجزه جاویدان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، از ترکیب همین حروف ساده به وجود آمده و این نهایت عظمت است ، که چنان امر مهمی ، از چنین وسیله ساده ای تشکیل گردد .

۲ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ

این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است .

« عزیز » به معنی قدرتمند و شکست ناپذیر و « حکیم » به معنی کسی که از اسرار همه چیز آگاه است و تمام افعالش روی حساب و حکمت می باشد .

(۱۴۴) سوره جاثیه

به عظمت آسمان و زمین نظاره کنید

۳ إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ

بدون شک در آسمان ها و زمین ، نشانه های فراوانی است برای آن ها که اهل ایمانند .

عظمت آسمان ها از یک سو و نظام شگفت انگیز آن ها که میلیون ها

سال می گذرد و برنامه های آن ها بدون کمترین انحراف و دگرگونی ادامه می یابد ، از سوی دیگر و ساختمان زمین و عجایب آن از سوی سوم هریک آیتی از آیات خدا است .

زمینی که به گفته بعضی از دانشمندان ، ۱۴ نوع حرکت دارد و با سرعت سرسام آوری به گرد خود می گردد و نیز حرکتی سریع به گرد خورشید و حرکت دیگری همراه خانواده منظومه شمسی در دل کهکشان دارد و به مسافرتی بی انتها مشغول است ، با این حال چنان آرام است که مهد آسایش انسان و همه موجودات زنده است و ابدا احساس نمی شود که حتی به مقدار سرسوزنی حرکت می کند .

جزء بیست و پنجم (۱۴۵)

نه چنان سخت است که نتوان در آن زراعت کرد و خانه بنا نمود و نه چنان نرم است که قابل استقرار و بقا نباشد .

انواع منابع و معادن و وسایل حیات برای میلیاردها انسان گذشته و امروز و آینده در آن فراهم شده و آن قدر زیبایی دارد که انسان را مسحور و مفتون خود می سازد ، کوه ها و دریاها و جو زمین نیز هر کدام آیتی است اسرارآمیز ، ولی این نشانه های توحید و عظمت آفریدگار را تنها در اختیار مؤمنان یعنی طالبان حق و پویندگان راه « الله » قرار می دهد و کوردلان

ص: ۱۱۰

بی خبر و مغرور، از درک آن محرومند .

به دنیای درون خود بیاندیشید

۴ وَ فِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّهِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ

و همچنین در آفرینش شما و جنبندگانی که در سراسر زمین منتشر ساخته، نشانه هایی است برای جمعیتی که اهل یقینند.

همان گونه که در عبارت معروف و منسوب به امیرمؤمنان آمده است: « این انسان جرم صغیری است که عالم کبیری در آن خلاصه شده » و آن چه در عالم کبیر وجود دارد، نمونه ای از آن در درون جسم و جان او است .

ساختمان یک سلول او به اندازه ساختمان یک شهر عظیم صنعتی، اسرارانگیز است و آفرینش یک موی او با ویژگی ها و خصوصیات مختلفی که باسرپنجه علم و دانش کشف شده است، خود آیتی بزرگ از آیات الهی است .

(۱۴۶) سوره جائیه

وجود هزاران کیلومتر رگ های کوچک و بزرگ و مویرگ های فوق العاده ظریف در بدن او و هزار کیلومتر رشته های ارتباطی و سیم های مخابراتی سلسله اعصاب و چگونگی ارتباط آن ها با مرکز فرماندهی فوق العاده پیچیده و اسرارآمیز و در عین حال

ص: ۱۱۱

قوی و نیرومند در مغز و طرز کار هریک از دستگاه های داخلی بدن و هماهنگی عجیب آن ها به هنگام بروز حوادث ناگهانی و دفاع سرسختانه نیروهای محافظ تن در برابر هجوم عوامل خارجی ، هریک به تنهایی آیتی است .

جزء بیست و پنجم (۱۴۷)

از انسان گذشته صدها هزار نوع جنبنده از حیوانات ذره بینی گرفته تا حیوانات غول پیکر ، با ویژگی ها و ساختمان های کاملاً متنوع و رنگارنگ که گاه برای مطالعه یک نوع از آن ها باید جمعی از دانشمندان ، تمام عمر خود را مصروف کنند و با این که هزاران کتاب درباره اسرار آفرینش آن ها نوشته شده، هنوز آن چه درباره آن ها می دانیم ، در برابر آن چه نمی دانیم ، بسیار کم است ، آری هریک به نوبه خود آیت و نشانه ای از علم و حکمت و قدرت بی پایان مبدأ آفرینش است .

ولی چرا گروهی ده ها سال در لابلای این آیات ، رفت و آمد دارند و کمترین آگاهی حتی از یکی از آن ها ندارند ؟ دلیلش همان است که قرآن می گوید : « این آیات مخصوص طالبان ایمان و یقین و صاحبان اندیشه و فکر است » ، برای آن ها که درهای قلب خود را گشوده و با تمام وجود تشنه یقین و علم و دانشند ، حتی کمترین حرکت و کوچک ترین موجود را از نظر دور نمی دارند و ساعت ها در آن

ص: ۱۱۲

می اندیشند و از آن نردبانی می سازند برای ارتقاء به سوی « الله » و دفتری برای « معرفت کردگار » و با او به راز و نیاز می پردازند و جام دل را از باده عشقش لبریز می کنند .

(۱۴۸) سوره جائیه

نور و ظلمت، آب و باد

۵ وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا اَنْزَلَ اللهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَآخِياً بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

و نیز در آمد و شد شب و روز و رزقی که خداوند از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را بعد از مردنش ، حیات بخشیده و همچنین در وزش بادها ، نشانه های روشنی است برای جمعیتی که اهل تفکرند .

در این آیه از سه موهبت بزرگ که هریک نقش مهمی در حیات انسان و موجودات زنده دیگر دارد و هریک آیتی از آیات خدا است ، نام می برد ؛ مسأله « نور » ، « آب » و « هوا » .

جزء بیست و پنجم (۱۴۹)

مسأله « نظام نور و ظلمت » و آمد و شد شب و روز که هریک با نظم خاصی ، جانشین و خلیفه دیگری می شود ، بسیار حساب شده و شگفت انگیز است . هر گاه روز دایمی بود یا فوق طولانی ، حرارت ،

ص: ۱۱۳

آن قدر بالا می رفت که تمام موجودات زنده ، می سوختند و هرگاه شب ، جاویدان بود و یا بسیار طولانی ، همه از شدت سرما منجمد می شدند .

جالب این که دانشمندان می گویند : با تمام تفاوتی که مناطق مختلف روی زمین از نظر طول شب و روز دارند ، اگر مجموع ایام سال را حساب کنیم ، تمام مناطق ، دقیقا به اندازه هم از نور و آفتاب بهره می گیرند .

در مرحله دوم از رزق حیاتبخش آسمانی یعنی « باران » ، سخن به میان آمده که نه در لطافت طبعش کلامی است و نه در قدرت احیاگریش سخنی و همه جا نشانه زندگی و طراوت و زیبایی است. چرا چنین نباشد درحالی که قسمت اصلی بدن انسان و بسیاری از جانداران دیگر و گیاهان را ، همین آب تشکیل می دهد .

(۱۵۰) سوره جائیه

و در مورد سوم سخن از وزش « بادها » است ، بادهایی که هوای پراکسیژن زنده را جابه جا می کنند و در اختیار جانداران می گذارند ، هوای آلوده به کربن را برای تصفیه به دشت ها و جنگل ها و صحراها می فرستند و پس از تصفیه شدن ، به شهرها و آبادی ها می برند و عجیب این که این دو دسته از موجودات زنده یعنی « حیوانات »

ص: ۱۱۴

و « گیاهان » درست بر ضد هم عمل می کنند ، اولی اکسیژن را می گیرد و گاز کربن می دهد و دومی کربن را می گیرد و اکسیژن می دهد تا تعادل در نظام حیات برقرار گردد و با گذشت زمان ، ذخیره هوای مفید زمین نابود نشود .

وزش بادهایی که علاوه بر این ، تلقیح گر گیاهان و بارور کننده آن ها و افشاننده انواع بذرها در سرزمین های مختلف و پرورش دهنده مراتع طبیعی و جنگل ها و موج آفرین در دل اقیانوس ها است ، موجی که به دریا حیات و حرکت می بخشد و آب را از عفونت و فساد حفظ می کند و نیز همین بادهای کشتی ها را بر صفحه اقیانوس ها به حرکت درمی آورد . (۱)

جزء بیست و پنجم (۱۵۱)

جالب این که در آیات فوق نخست سخن از آیات آسمان و زمین می گوید و در پایان می فرماید : « در این ها ، نشانه هایی برای " مؤمنان " است » ، سپس از آفرینش موجودات زنده سخن به میان می آورد و می گوید : « در این ،

ص: ۱۱۵

۱- در این زمینه به « تفسیر نمونه » ، جلد ۱۶ ، صفحه ۴۶۳ مراجعه شود.

آیاتی برای " اهل یقین " است « و بعد از نظام نور و ظلمت و باد و باران بحث می کند و می گوید : « در این ها ، نشانه هایی برای " اهل تعقل " است » .

این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که انسان سه مرحله را در مسیر معرفه الله می پیماید تا به مقصد برسد ؛ نخست مرتبه « تفکر » ، سپس مرحله « یقین » و علم و بعد از آن مرحله « ایمان » و به اصطلاح عقد قلب است و از آن جا که از نظر شرافت ، ایمان ، مرحله اول ، یقین ، مرحله دوم و تفکر ، مرحله سوم است ، این ترتیب آیات ذکر شده ، هرچند از نظر وجود خارجی ، تفکر در مرتبه اول ، سپس یقین و بعد ایمان است و به تعبیر دیگر آن ها که اهل ایمانند ، از مشاهده آیات الهی به این مرحله عالی صعود می کنند و آن ها که نیستند ، لااقل به مرحله یقین و یا حداقل به مرحله تفکر در آیند .

(۱۵۲) سوره جائیه

۶ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ

این ها آیات الهی است که ما آن را به حق بر تو تلاوت می کنیم ، اگر آن ها به این آیات ایمان نیاورند ، به کدام سخن بعد از سخن خدا و آیاتش ایمان می آورند ؟

« تِلَاوَتٌ » از ماده « تَلَوَ » به معنی سخنی را پشت سر سخن دیگری آوردن ، می باشد ، بنابراین تلاوت آیات قرآن ، همان قرائت

ص: ۱۱۶

آیات پشت سر یکدیگر است .

تعبیر به « حَق »، هم اشاره به محتوای این آیات و هم اشاره به

جزء بیست و پنجم (۱۵۳)

حقانیت نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و وحی الهی است و به عبارت دیگر این آیات آن چنان گویا و مستدل است که دلیل حقانیت آن و آورنده آن در خودش نهفته است .

آری به راستی قرآن مجید آن چنان محتوایی از نظر استدلال و براهین توحیدی و همچنین از نظر پند و اندرز دارد که هر دلی ، کمترین آمادگی در آن باشد و هر سری ، شوری از حق داشته باشد ، او را به سوی خدا و پاکی و تقوا ، دعوت می کند ، هر گاه این آیات بینات در کسی اثر نبخشد ، هرگز امیدی به هدایت او نیست .

وای بر هر دروغگوی گنهکار

۷ وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ

وای بر هر دروغگوی گنهکار .

« أَفَّاكٍ » صیغه مبالغه و به معنی کسی است که بسیار دروغ می گوید و گاه به کسی که دروغ بزرگ می گوید ، هر چند زیاد هم نباشد ، گفته شده است .

(۱۵۴) سوره جائیه

« أَثِيمٍ » از ماده « اِثْمٌ » به معنی مجرم و گنهکار است

ص: ۱۱۷

و آن نیز معنی مبالغه را می دهد .

از این آیه به خوبی روشن می شود که موضع گیری خصمانه در برابر آیات الهی ، کار کسانی است که سر تا پا آلوده گناه و کذب و دروغند ، نه پاک نهادان راستگو .

۸ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَعُ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

که پیوسته آیات الهی را می شنود که بر او تلاوت می شود، اما از روی تکبر، اصرار بر مخالفت دارد، گویی اصلاً آن را نشنیده است، چنین کسی رابه عذاب دردناک بشارت ده !

و به این ترتیب آلودگی به گناه و دروغ و همچنین کبر و خودبینی ، سبب می شود که این همه آیات را نشنیده گیرد و خود را به کرگوشی زند .

و در پایان آیه آن ها را شدیداً به کیفر سختی تهدید کرده ، می گوید : همان گونه که او دل پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان را به درد آورده ، ما نیز او را به عذاب دردناکی مبتلا می سازیم ، چراکه عذاب قیامت، تجسمی از اعمال امروز انسان ها است.

جزء بیست و پنجم (۱۵۵)

با این که « عذاب » تناسبی با « بشارت » ندارد ، این تعبیر

ص: ۱۱۸

به عنوان سخریه و تحقیر این گروه ذکر شده است .

۹ وَ إِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا نِ اتَّخَذَهَا هُزُؤًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ

و هرگاه از بعضی آیات ما آگاه شود، آن را به باد استهزاء می گیرد ، برای آن ها عذاب خوارکننده ای است .

در حقیقت این جاهلان خودخواه دارای دو حالتند ؛ حالت اول این که غالباً آیات الهی را می شنوند و نادیده می گیرند و با بی اعتنایی می گذرند ، گویی اصلاً نشنیده اند ، حالت دوم این که اگر بشنوند و بخواهند به آن اعتنا کنند و عکس العملی نشان دهند ، کاری جز استهزاء و مسخره کردن ندارند و همه آن ها در این دو برنامه مشترکند ، گاه آن و گاه این (بنابراین هیچ گونه تضادی در میان این آیه و آیه قبل وجود ندارد) .

(۱۵۶) سوره جائیه

ضمناً در آیه گذشته ، عذاب به « الیم » توصیف شده و در این آیه به « مهین » و در آیه آینده به « عظیم » . این تفاوت در تعبیر ، در حقیقت متناسب با کیفیت گناه آن ها است .

۱۰ مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ

ص: ۱۱۹

و پشت سر آن ها دوزخ است و هرگز آن چه را به دست آورده اند ، آن ها را از عذاب الهی رهایی نمی بخشد و نه اولیایی که غیر از خدا برای خود برگزیدند و عذاب دردناکی برای آن ها است .

این آیه « عَذَابٌ مُّهِينٌ » را چنین شرح می دهد؛ « پشت سر آن ها دوزخ است » .

جزء بیست و پنجم (۱۵۷)

تعبیر به "پشت سر" با این که دوزخ ، جلوی آن ها قرار دارد و در آینده به آن می رسند ، ممکن است از این نظر باشد که آن ها اقبال به دنیا کرده و آخرت و عذاب الهی را نادیده گرفته و پشت سر انداخته اند و این تعبیر معمول است که انسان به هر چیزی بی اعتنایی کند ، می گویند : « آن را پشت سر انداخته » .

جمعی از مفسران نیز گفته اند : « وَرَاءَ » از ماده « مُوَارَات » ، هر چیزی است که از انسان پوشیده باشد ، هم به "پشت سر" گفته می شود و هم به "پیش رو" آن جا که دور باشد و پنهان ، به این ترتیب « وَرَاءَ » مفهوم جامعی دارد که به دو مصداق متضاد اطلاق می شود .

و در دنبال آیه می افزاید : « اگر آن ها گمان می کنند اموال سرشار

و بت ها و خدایان ساختگی شان ، گِرهی از کار آن ها می گشاید ، سخت در اشتباهند .» .

آن ها آیات الهی را کوچک شمردند ، خداوند عذاب آن ها را بزرگ می کند ، آن ها بزرگی فروختند ، خدا نیز عذاب عظیم به آن ها می دهد .

(۱۵۸) سوره جائیه

این عذاب از هر نظر عظمت دارد ، هم جاودانی است ، هم شدید ، هم توأم با تحقیر می باشد و هم تا اعماق استخوان و جان گنهکاران نفوذ می کند، آری گناه عظیم در برابر خداوند عظیم، کیفرش عذاب عظیم است.

۱۱ هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٌ

این (قرآن) مایه هدایت است و کسانی که به آیات پروردگارشان کافر شدند، عذابی سخت و دردناک دارند .

« رَجْزٍ » چنان که « راغب » در « مفردات » گفته ، در اصل به معنی اضطراب و لرزش و بی نظمی است. این کلمه به بلاهای سخت و یا برف و تگرگ شدید و وسوسه های شیاطین و مانند آن نیز اطلاق می شود ، چراکه همه آن ها باعث اضطراب و تزلزل و بی نظمی است و اگر به اشعار جنگی، « رَجْز » می گویند، به خاطر تزلزل و اضطرابی

ص: ۱۲۱

است که بر پیکر دشمن می افکند.

جزء بیست و پنجم (۱۵۹)

دریاها در تسخیر شماس، چرا؟!

۱۲ اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

خداوند همان کسی است که دریا را مسخر شما کرد تا کشتی ها به فرمانش در آن حرکت کنند و بتوانید از فضل او بهره گیرید و شاید شکر نعمت هایش را به جا آورید .

چه کسی در ماده اصلی کشتی ها ، این خاصیت را آفریده که در آب فرو نمی رود ؟ و چه کسی آب را بستر نرمی برای حرکت آن ها قرار داده که به راحتی در آن پیش می رود ؟ و چه کسی به نیروی باد فرمان داده که به صورت منظم بر صفحه اقیانوس ها بوزد و کشتی ها را به حرکت درآورد ؟ (یا این که نیروی بخار را جانشین باد سازد و این مرکب های عظیم را با سرعت زیاد به جریان اندازد) .

می دانیم بزرگ ترین و مهم ترین وسیله نقلیه انسان در گذشته و امروز ، کشتی های کوچک و بزرگ و غول پیکر بوده است که در طول سال میلیون ها انسان و بیش از آن اموال تجارتي را از دورترین نقاط جهان به مناطق مختلف می برد و گاه به اندازه یک شهر کوچک ،

ص: ۱۲۲

وسعت و ساکنان دارد و وسایل و اموال در آن است .

(۱۶۰) سوره جائیه

راستی اگر این نیروهای سه گانه (آب ، باد و کشتی) نبودند ، چگونه انسان می توانست با مرکب های ساده معمولی ، مشکلات حمل و نقل خود را حل کند ؟ هرچند مرکب های ساده نیز از نعمت های او است و در جای خود کارساز .

هدف از این تسخیر آن است که « ابتغاء فضل الهی » کنید که معمولاً این تعبیر در مورد تجارت و فعالیت های اقتصادی می آید و البته نقل و انتقال مسافری و جابه جا شدن آن ها نیز در آن نهفته است .

و هدف از این بهره گیری از فضل الهی ، تحریک حس شکرگزاری انسان ها است تا عواطف آن ها برای شکر منعم بسیج شود و به دنبال آن در مسیر معرفه الله قرار گیرند .

شرح بیشتر درباره تسخیر دریاها ، کشتی ها و منافع و برکات آن ها را در ذیل آیه ۱۴ سوره نحل (جلد ۱۱ تفسیر نمونه ، صفحه ۱۷۹ به بعد) مطالعه فرمایید .

جزء بیست و پنجم (۱۶۱)

همه آنچه در آسمان ها و زمین است در اختیار شماست چرا؟!

۱۳ وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

او آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین است ، همه را از سوی خودش مسخر شما ساخته ، در این ، نشانه های

ص: ۱۲۳

مهمی است برای کسانی که اهل فکرنند .

آن قدر به شما شخصیت و ارزش و عظمت داد که تمام موجودات عالم هستی را مسخر و در مسیر منافع شما قرار داد ، آفتاب و ماه ، باد و باران ، کوه ها و دره ها ، جنگل ها و صحراها ، درختان و حیوانات ، معادن و منابع زیرزمینی و خلاصه همه این موجودات را به خدمت شما دعوت کرد و همه را سرگشته و فرمانبردار شما ساخت تا از مواهب او بهره گیرید و به غفلت نخورید .

(۱۶۲) سوره جائیه

قابل توجه این که می فرماید : « جَمِيعًا مِّنْهُ » یعنی همه این ها با تمام ویژگی ها و اختلافاتی که دارند، از سوی اویند و به فرمان او در خدمت شما .

با توجه به این که همه مواهب از ناحیه او است و خالق و مدبر و پروردگار همه ، ذات پاک او می باشد ، پس چرا انسان به سراغ غیر او رود ؟ و سر بر آستان مخلوقات ضعیف بگذارد ؟ و از معرفت منعم حقیقی غافل بماند ؟

لذا در پایان آیه می افزاید: « إِنَّ فِي ذَلِكْ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » . در آیه قبل از عواطف انسان ها استفاده می شد و در این جا از عقول و اندیشه های آن ها . چه خدای مهربانی که با هر زبان ممکن با بندگانش

ص: ۱۲۴

سخن می گوید ، گاه با زبان دل و گاه با زبان فکر و هدف در همه این ها یک چیز بیش نیست و آن بیداری انسان های غافل و به حرکت درآوردن آن ها در سیر الی الله است .

درباره تسخیر موجودات مختلف جهان، بحث مشروحی ذیل آیات ۳۱ تا ۳۳ سوره ابراهیم (جلد ۱۰ تفسیر نمونه صفحه ۳۴۹ به بعد) مطرح شده است .

جزء بیست و پنجم (۱۶۳)

قرآن بهترین وسیله روشنگری، هدایت و رحمت است

۲۰ هَذَا بَصَائِرٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ

این (قرآن و شریعت آسمانی) وسایل بینایی و مایه هدایت و رحمت است برای مردمی که به آن یقین دارند .

«بصائر» جمع «بصیرت» به معنی بینایی است ، هرچند این واژه بیشتر در مورد بینش های فکری و عقلی استعمال می شود ، ولی گاه به تمام اموری که مایه درک و فهم مطلب است ، اطلاق می گردد .

جالب این که می گوید : « این قرآن و شریعت، بینایی هایی است » یعنی عین بینایی است ، آن هم نه یک بینایی بلکه بینایی ها ، نه در یک بُعد بلکه در همه ابعاد زندگی به انسان ، بینش

صحیح می دهد .

در این جا سه موضوع در آیه مطرح شده است؛ «بصائر»، «هدایت»

(۱۶۴) سوره جائیه

و «رحمت» که به ترتیب علت و معلول یکدیگرند ، آیات روشنگر و شریعتِ بیناکننده ، انسان را به سوی هدایت می برد و هدایت نیز مایه رحمت پروردگار است .

جالب این که «بصائر» را برای عموم مردم ذکر می کند ، اما «هدایت و رحمت» را مخصوص کسانی که اهل یقینند و باید چنین باشد ، زیرا آیات قرآن مخصوص قوم و گروهی نیست ، بلکه تمام انسان ها که در مفهوم «الْئاس» جمعند ، در آن شریکند ، بی هیچ گونه محدودیتی از نظر زمان و مکان ، ولی طبیعی است هدایت ، فرع بر یقین و رحمت الهی نیز مولود آن است و شامل حال همه نمی شود .

به هر حال این که می گوید : قرآن ، عین بصیرت و عین هدایت و رحمت است ، تعبیر زیبایی است که از عظمت و تأثیر و عمق این کتاب آسمانی حکایت می کند، برای آن ها که رهرو راه و جستجوگر حقدند .

پایان سوره جائیه

ص: ۱۲۶

جزء بیست و پنجم (۱۶۵)

ص: ۱۲۷

جلد ۲۶

اشاره

ص: ۱

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم».

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است».

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه

ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت.

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان.

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص: ۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

(۱۰) مقدمه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خواننده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز» است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

مقدمه (۱۱)

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

سوره أَحْقَاف

سوره أَحْقَاف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ حمّ

حمّ .

« أَحْقَاف » جمع « حَقْف » به معنی شن های روان است که بر اثر وزش باد در بیابان ها به صورت مستطیل و کج و معوج روی هم انباشته می شود و سرزمین قوم عاد را از این جهت « أَحْقَاف » می گفتند ، که ریگستانی به این صورت بود .

این سوره ، آخرین سوره از سوره های هفت گانه « حم » است که مجموعاً « حوامیم » نام دارد .

در تفسیر « حروف مقطعه » عموماً و « حم » خصوصاً ، مطالب زیادی در سوره های گذشته « حم » داشتیم که نیازی به تکرار ندارد .

همین قدر می گوئیم که این آیات تکان دهنده و حرکت آفرین و

جزء بیست و ششم (۱۳)

پرمحتوای قرآن از حروف ساده الفبا ، از حاء و میم و مانند آن ، ترکیب یافته و در عظمت خداوند ، همین بس که چنان ترکیب عظیمی را از چنین مفردات ساده ای به وجود آورده که اگر تا دامنه قیامت در اسرار آن اندیشه کنند ، باز هم مطالب ناگفته بسیار دارد

۲ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ

این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است .

قدرتی شکست ناپذیر و حکمتی بی کران لازم

است تا چنین کتابی را نازل کند .

آفرینش این جهان ، هدفی را تعقیب می کند

۳ ما خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُتُّدِرُوا مُعْرِضُونَ

ما آسمان ها و زمین و آن چه در میان این دو است ، جز به حق و برای سرآمد معینی نیافریدیم، اما کافران از آن چه انذار می شوند ، روی گردان هستند .

(۱۴) سوره احقاف

نه در کتاب آسمانیش ، کلمه ای بر خلاف حق است و نه در مجموعه عالم خلقتش چیزی ناموزون و مخالف حق یافت می شود، همه موزون، سنجیده و همراه و توأم باحق است.

اما این آفرینش همان گونه که سرآغازی داشته ، سرانجامی نیز دارد و لذا در دنباله آیه می افزاید : « ما برای آن سرآمد معینی قرار دادیم » (وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى) که بافرارسیدن آن ، دنیا فانی می شود و چون این جهان توأم با حق و دارای هدف است ، طبعا باید به دنبال آن ، جهانی دیگر که نتایج اعمال در آن بررسی می شود ، وجود داشته باشد ، بنابراین حقانیت این جهان، خود دلیل بروجود معاداست و گرنه پوچ و بیهوده و توأم با ظلم و ستم فراوان بود.

تعبیر به « مُعْرِضُونَ » از ماده « اِعْرَضَ » اشاره به این است که اگر با آیات تکوین و تدوین ، روبرو شوند ، حقایق را درک می کنند ، اما آن ها صورت خود را برمی گردانند و از حق گریزانند ، مبادا در روند تقلید و تخیلات و هوی و هوس آن ها دگرگونی ایجاد کند .

ص: ۱۲

نوجوانان عزیز به پدر و مادر خود نیکی کنید

۱۵ وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ

مابه انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می کند و باناراحتی بر زمین می گذارد و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش، سی ماه است، تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی وارد گردد، می گوید: پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی، به جا آورم و عمل صالحی انجام دهم که از آن خشنود باشی و فرزندان مرا صالح کن، من به سوی تو بازمی گردم و توبه می کنم و من از مسلمینم .

(۱۶) سوره احقاف

« وَصِيَّةٌ » و « توصیه » به معنی مطلق سفارش است و مفهوم آن منحصر به سفارش های مربوط به بعد از مرگ نیست ، لذا جمعی در این جا آن را به معنی " امر و دستور و فرمان " تفسیر کرده اند .

«أَوْزِعْنِي» از ماده « ایزاع » است که به چند معنی آمده ؛ توفیق ، الهام کردن ، ایجاد عشق و علاقه و بازداشتن از انحراف .

«مادر» در طول این سی ماه، بزرگ ترین ایثار و فداکاری را

درمورد فرزندش انجام می دهد .

از نخستین روزهای انعقاد نطفه ، حالت مادر دگرگون می شود و ناراحتی ها پشت سر یکدیگر می آید ، حالتی که به حالت « ویار » نامیده می شود و یکی از سخت ترین حالات مادر است ، روی می دهد و پزشکان می گویند : بر اثر کمبودهایی است که در جسم مادر به خاطر ایثار به فرزند رخ می دهد .

هرقدر جنین رشد و نمو بیشتری می کند ، مواد بیشتری از شیره جان مادر می گیرد و حتی روی استخوان ها و اعصاب او اثر می گذارد ، گاه خواب و خوراک و استراحت و آرامش را از او می گیرد و در آخر دوران حمل ، راه رفتن و حتی نشست و برخاست برای او مشکل می شود اما با صبر و حوصله تمام و به عشق فرزندی که به زودی چشم به دنیا می گشاید و بر روی مادر لبخند می زند ، تمام این ناملایمات را تحمل می کند .

جزء بیست و ششم (۱۷)

دوران وضع حمل که یکی از سخت ترین لحظات زندگی مادر است ، فرامی رسد تا آن جا که گاه مادر، جانش را برسر فرزند می نهد .

به هر حال بار سنگینی را بر زمین گذارده ، دوران سخت دیگری شروع می شود ، دوران مراقبت دائم و شبانه روزی از فرزند ، دورانی که باید به تمام نیازهای کودکی پاسخ گوید که هیچ گونه قدرت بر بیان نیازهای خود ندارد ، اگر دردی دارد ، نمی تواند محل درد را تعیین کند و اگر ناراحتی از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما دارد، قادر به بیان آن نیست، جز این که ناله سر دهد و اشک ریزد و مادر باید با کنجکاو و صبر و

ص: ۱۴

حوصله تمام ، یک یک این نیازها را تشخیص دهد و برآورده کند .

(۱۸) سوره احقاف

نظافت فرزند در این دوران ، مشکلی طاقت فرسا است و تأمین غذای او که از شیره جان مادر گرفته می شود ، ایثاری بزرگ است .

بیماری های مختلفی که در این دوران دامان نوزاد را می گیرد و مادر باید با شکیبایی فوق العاده به مقابله با آن ها برخیزد ، مشکل دیگری است .

این که قرآن در این جا تنها از ناراحتی های مادر سخن به میان آورده و از پدر ، سخنی نگفته ، به خاطر عدم اهمیت آن نیست ، چراکه پدر نیز در بسیاری از این مشکلات ، شریک مادر است ، ولی چون مادر سهم بیشتری دارد ، بیشتر روی او تکیه شده است .

در حدیثی آمده است که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد : « مَنْ أَبُّ؟ قَالَ : أُمَّكَ ، قَالَ : ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ : أُمَّكَ ، قَالَ : ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ : أُمَّكَ ، قَالَ : ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ : أَبَاكَ : ای رسول خدا به چه کسی نیکی کنم ؟ فرمود : به مادرت ، عرض کرد : بعد از او به چه

جزء بیست و ششم (۱۹)

کسی ؟ فرمود : به مادرت ، برای سومین بار عرض کرد : بعد از او به چه کسی ؟ باز فرمود : به مادرت و در چهارمین بار وقتی این سؤال را تکرار کرد ، فرمود : به پدرت « (۱) »

در حدیث دیگری آمده که مردی ، مادر پیر و ناتوان خود را بر دوش گرفته بود و به طواف مشغول بود ، در همین هنگام خدمت

ص: ۱۵

پیامبر صلی الله علیه و آله رسید ، عرض کرد : « هَلْ أَدَّيْتُ حَقَّهَا : آیا حق مادرم را این سان ادا کرده ام ؟ » پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود : « لَا وَ لَا يَزْفَرُهُ وَاحِدَهُ : نه حتی یک نفس او را جبران نکردی » (۱)

در این جا این سؤال مطرح می شود که در آیه ۲۳۳ سوره بقره ، دوران شیرخوارگی ، دو سال کامل (۲۴ ماه) ذکر شده است : « وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ عَنْ أَوْلَادِهِنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرِّضَاعَةَ : مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می دهند ، آن ها که بخواهند دوران شیر دادن را تکمیل کنند » .

(۲۰) سوره أَحْقَاف

در حالی که مجموع « دوران حمل و شیرخوارگی » در آیه مورد بحث ، فقط سی ماه ذکر شده ، مگر ممکن است دوران حمل شش ماه باشد ؟

فقهاء و مفسران با الهام از روایات اسلامی در پاسخ گفته اند : آری حداقل دوران حمل ، ۶ ماه و حداکثر دوران مفید رضاع ، ۲۴ ماه است ، حتی از جمعی از پزشکان پیشین همچون «جالینوس» و «ابن سینا» نقل شده که گفته اند: خود با چشم شاهد چنین امری بوده اند که فرزندی بعد از شش ماه به دنیا آمده است .

ضمناً از این تعبیر قرآنی می توان استفاده کرد که هر قدر از مقدار حمل کاسته شود ، باید بر مقدار دوران شیرخوارگی افزود ، به گونه ای که مجموعاً ۳۰ ماه تمام را شامل گردد . از «ابن عباس» نیز نقل شده که :

ص: ۱۶

« هرگاه دوران بارداری زن ، ۹ ماه باشد ، باید ۲۱ ماه فرزند را شیر دهد و اگر مدت حمل ، ۶ ماه باشد ، باید ۲۴ ماه شیر دهد

جزء بیست و ششم (۲۱)

قانون طبیعی نیز همین را ایجاب می کند ، چراکه کمبودهای دوران حمل در دوران شیرخوارگی باید جبران گردد .

سپس می افزاید : « حیات انسان همچنان ادامه می یابد تا زمانی که به کمال قدرت و نیروی جسمانی رسد و به مرز چهل سالگی وارد گردد » (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً) .

بعضی از مفسران ، « بُلُوغُ أَشَدِّ » (رسیدن به مرحله توانایی) را با رسیدن به چهل سالگی هماهنگ و برای تأکید می دانند ، ولی ظاهر این است که « بُلُوغُ أَشَدِّ » ، اشاره به " بلوغ جسمانی " و رسیدن به «أَرْبَعِينَ سَنَةً» (چهل سالگی) اشاره به " بلوغ فکری و عقلانی " است ، چراکه معروف است که انسان غالباً در چهل سالگی به مرحله کمال عقل می رسد و گفته اند که : غالب انبیاء در چهل سالگی به نبوت ، مبعوث شدند .

ضمناً در این که سن بلوغ قدرت جسمانی ، چه سنی است ؟ در آن نیز گفتگو است ، بعضی همان سن معروف بلوغ را می دانند که در آیه ۳۴ سوره اسراء در مورد یتیمان نیز به آن اشاره شده ، درحالی که در بعضی از روایات تصریح شده که سن هیجده سالگی می باشد .

(۲۲) سوره احقاف

البتة مانعی ندارد که این تعبیر در موارد مختلف، معانی متفاوتی دهد که با قرائن روشن می شود.

در حدیثی آمده است : « إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجُرُّ يَدَهُ عَلَىٰ وَجْهِ مَنْ »

ص: ۱۷

زَادَ عَلَى الْأَرْبَعِينَ وَلَمْ يَتُبْ وَيَقُولُ بِأَبِي وَجْهٌ لَا يُفْلِحُ: شیطان دستش را به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند و از گناه توبه نکنند، می کشد و می گوید: پدرم فدای چهره ای باد که هرگز رستگار نمی شود» (و در جبین این انسان، نور رستگاری نیست) (۱).

به هر حال قرآن در ادامه این سخن می افزاید: این انسان لایق و باایمان، هنگامی که به چهل سالگی رسید، سه چیز را از خدا تقاضا می کند؛ نخست می گوید: «پروردگارا! به من الهام ده و توفیق بخش تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی، به جا آورم» (قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ).

جزء بیست و ششم (۲۳)

این تعبیر نشان می دهد که انسان باایمان در چنین سن و سالی، هم از عمق و وسعت نعمت های خدا بر او آگاه می گردد و هم از خدماتی که پدر و مادر به او کرده است تا به این حد رسیده، چراکه در این سن و سال، معمولاً خودش پدر یا مادر می شود و زحمات طاقت فرسا و ایثارگرانه آن دو را باچشم خود می بیند و بی اختیار به یاد آن ها می افتد و به جای آن ها در پیشگاه خدا شکرگزاری می کند.

در دومین تقاضا عرضه می دارد: «خداوندا! به من توفیق ده تا عمل صالح به جا آورم، عملی که تو از آن خشنود باشی» (وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ).

ص: ۱۸

و بالاخره در سومین تقاضایش عرض می کند: « خداوندا! صلاح و درستکاری را در فرزندان و دودمان من تداوم بخش »

(۲۴) سوره احقاف

(وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي).

تعبیر به « لی » (برای من) ضمنا اشاره به این است که صلاح و نیکی فرزندان من چنان باشد که نتایجش عاید من نیز بشود .

و تعبیر به « فی ذُرِّيَّتِي » (در فرزندان من) به طور مطلق ، اشاره به تداوم صلاح و نیکوکاری در تمام دودمان او است .

جالب این که در دعای اول ، پدر و مادر را شریک می کند و در دعای سوم ، فرزندان را ، ولی در دعای دوم ، برای خود دعا می کند و این گونه است انسان صالح که اگر با یک چشم به خویشتن می نگرد ، با چشم دیگر به افرادی که بر او حق دارند ، نگاه می کند .

در پایان آیه دومطلب را اعلام می دارد که هر کدام بیانگر یک برنامه عملی مؤثر است ، می گوید : « پروردگارا ! من در این سن و سال به سوی تو بازمی گردم و توبه می کنم » (اِنِّي تُبْتُ اِلَيْكَ) .

به مرحله ای رسیده ام که باید خطوط زندگی من تعیین گردد و تا به آخر عمر همچنان ادامه یابد ، آری من به مرز چهل سالگی رسیده ام و برای بنده ای چون من چقدر زشت و نازیبا است که به سوی تو نیایم و خودم را از گناهان با آب توبه نشویم .

جزء بیست و ششم (۲۵)

و دیگر این که می گوید : « من از مسلمین هستم » (وَ اِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ) .

در حقیقت این دو جمله پشتوانه ای است برای آن دعاها ی سه گانه

و مفهومش این است که: «چون من توبه کرده ام و تسلیم مطلق در برابر فرمان تو هستم، تو نیز بزرگواری کن و مرا مشمول آن نعمت ها بفرما».

۱۶ أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَتَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصَّدَقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ

آن ها کسانی هستند که مابترین اعمالشان را قبول می کنیم و از گناهانشان می گذریم و در میان بهشتیان جای دارند، این وعده صدقی است که وعده داده می شدند.

این آیه، بیان گویایی است از اجر و پاداش این گروه از مؤمنان شکرگزار صالح العمل و توبه کار که به سه پاداش مهم در آن اشاره شده است.

(۲۶) سوره أحقاف

نخست می فرماید: «آن ها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم».

با این که خداوند همه اعمال نیک را می پذیرد، چرا می گوید: «بهترین اعمال آن ها را پذیرا می شود»؟

در پاسخ این سؤال، جمعی از مفسران گفته اند: منظور از بهترین اعمال، واجبات و مستحبات است در برابر مباحات که اعمال خوبی است، اما چیزی نیست که مورد پذیرش واقع شود و اجر و ثوابی به آن تعلق گیرد. (۱)

پاسخ دیگر این که خداوند، بهترین اعمال آن ها را معیار پذیرش

ص: ۲۰

۱- «مجمع البیان»، «المیزان» و غیره، ذیل آیات مورد بحث.

قرار می دهد و حتی اعمال درجه دو و کم اهمیت آن ها را به حساب اعمال درجه یک به فضل و رحمتش می گذارد، این درست به آن می ماند که خریداری به عنوان فضل و کرم ، اجناس متفاوتی را که از طرف فروشنده ای عرضه شده است، به بهای جنس اعلاء محاسبه کند و از فضل و لطف خداوند، هرچه گفته شود ، عجیب نیست .

جزء بیست و ششم (۲۷)

موهبت دوم ، پاکسازی آن ها است ، می گوید: « ما از گناهانشان می گذریم » .

« درحالی که در میان بهشتیان جای دارند » و این سومین موهبت الهی نسبت به آن ها است که آنان را با این که لغزش هایی داشته اند ، شستشو داده ، در کنار نیکان و پاکانی جای می دهد که از مقربان درگاه اویند .

انسان بهشتی از دیدگاه قرآن

دوآیه موردبحث، ترسیمی است از یک انسان مؤمن بهشتی که هفت مرحله به شرح زیر را در زندگی طی می کند ؛

رشد جسمانی .

کمال عقلی .

(۲۸) سوره أحقاف

شکرگزاری در برابر نعمت های پروردگار .

شکر زحمات طاقت فرسای پدر و مادر .

به موقع از لغزش ها و خطاها توبه کردن .

به انجام اعمال صالح از جمله تربیت فرزندان اهتمام ورزیدن .

و سرانجام به مقام تسلیم مطلق در برابر فرمان الهی ، صعود

ص: ۲۱

کردن و همین امر سبب می شود که غرق در رحمت و غفران و نعمت های گوناگون خداوند شود .

آری باید یک انسان بهشتی را از این صفاتش شناخت .

پایمال کنندگان حقوق پدر و مادر

۱۷ وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَكْبِرَانِ لِلَّهِ وَلِيكَ أَمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

کسی که به پدر و مادرش می گوید: اف بر شما! آیا به من وعده می دهید که روز قیامت مبعوث می شوم؟ در حالی که قبل از من اقوام زیادی بودند (و هرگز مبعوث نشدند) و آن ها پیوسته فریاد می کشند و خدا را به یاری می طلبند که وای بر تو، ایمان بیاور که وعده خدا، حق است، اما او پیوسته می گوید: این ها چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست .

جزء بیست و ششم (۲۹)

در آیات قبل، سخن از مؤمنانی در میان بود که در پرتو ایمان و عمل صالح و شکر نعمت های حق و توجه به حقوق پدر و مادر و فرزندان، به مقام قرب الهی راه می یابند و مشمول الطاف خاص او می شوند .

اما در آیات ۱۷ تا ۱۹، سخن از کسانی است که در نقطه مقابل آن ها قرار دارند، افرادی بی ایمان و حق شناس و عاق پدر و مادر .

اوصافی که از این آیه درباره آن گروه استفاده می شود، چندوصف است؛ بی احترامی و اسائه ادب نسبت به مقام پدر و مادر، زیرا « أُفٍّ »

ص: ۲۲

در اصل به معنی هر چیز کثیف و آلوده است و در مقام توهین و تحقیر گفته می شود .

(۳۰) سوره احقاف

دیگر این که نه تنها ایمانی به قیامت و روز رستاخیز ندارند ، بلکه آن را به باد مسخره گرفته ، جزء افسانه ها و پندارهای خرافی می شمردند .

وصف دیگرشان این است که گوش شنوا ندارند، تسلیم در برابر حق نیستند و روحشان از غرور و جهل و خودخواهی انباشته است .

آری پدر و مادر دلسوز او هرچه تلاش و کوشش می کنند که او را از گرداب جهل و بی خبری نجات دهند ، تا این فرزند دلبند گرفتار عذاب دردناک الهی نشود ، او همچنان در کفر خود پافشاری می کند و اصرار می ورزد و سرانجام ناچار او را رها می کنند .

۱۸ أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ

آن ها کسانی هستند که فرمان عذاب همراه اقوام (کافری) که قبل از آن ها از جن و انس بودند ، درباره آن ها مسجل شده ، چراکه همگی زیانکار بودند .

همان طور که در آیات گذشته پاداش مؤمنان صالح العمل بیان شد، در این جا سرانجام کار کافران جسور و خیره سر را نیز بیان کرده است .

جزء بیست و ششم (۳۱)

در مقایسه این دو گروه دوزخی و بهشتی ، در این آیات به این امور برخورد می کنیم .

آن ها مدارج رشد و تکامل خود را طی می کنند ، درحالی که این ها همه سرمایه های خویش را از دست می دهند و زیانکارند .

ص: ۲۳

آن‌ها حق شناسند و شکرگزار، حتی در برابر پدر و مادر، اما این‌ها حق شناسند و جسور و بی‌ادب، حتی نسبت به والدینشان.

آن‌ها «همراه مقربان خداوند» در بهشتند و این‌ها در «زمره اقوام بی‌ایمان» در دوزخند و هریک به گروه همجنس خود ملحق می‌شوند.

آن‌ها از لغزش‌های خود توبه می‌کنند و در برابر حق، تسلیم هستند اما این‌ها طغیانگر و سرکش و خودخواه و متکبر هستند.

۱۹ وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ

و برای هر کدام از آن‌ها درجاتی است برطبق اعمالی که انجام داده‌اند، تا خداوند کارهای آن‌ها را بی‌کم و کاست به آنان تحویل دهد و به آن‌ها هیچ ستمی نخواهد شد.

(۳۲) سوره احقاف

«درجات» جمع «درجه» معمولاً به پله‌هایی گفته می‌شود که از آن به سمت بالا می‌روند و «درکات» جمع «درک» به پله‌هایی گفته می‌شود که از آن به طرف پایین حرکت می‌کنند، لذا در مورد بهشت، «درجات» و در مورد دوزخ، «درکات» گفته می‌شود، ولی در آیه مورد بحث، که هر دو باهم ذکر شده، با توجه به اهمیت مقام بهشتیان، هر دو به عنوان «درجات» آمده و به اصطلاح از باب «تغلیب» است.

چنان نیست که بهشتیان یا دوزخیان، همه در یک درجه باشند، بلکه آن‌ها نیز به تفاوت اعمالشان و به تناسب خلوص نیت و میزان معرفتشان، مقامات متفاوتی دارند و اصل عدالت، دقیقاً در این جا حاکم است.

سپس می افزاید: « وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ » ، این تعبیر اشاره دیگری است به مسأله « تجسم اعمال » که در آن جا اعمال آدمی با او

جزء بیست و ششم (۳۳)

خواهد بود ، اعمال نیکش ، مایه رحمت و آرامش او است و اعمال زشتش ، مایه بلا و ناراحتی و رنج و عذاب او .

همچون پیامبران اولوا العزم شکبیا باش

۳۵ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَأُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَانَهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ
إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ

بنابراین صبر کن، آن گونه که پیامبران اولوا العزم شکیبایی کردند و برای (عذاب) آن ها شتاب مکن ، هنگامی که وعده هایی را که به آن ها داده شد ، می بینند ، احساس می کنند که گویی فقط ساعتی از یک روز در دنیا توقف داشتند، این ابلاغی است برای همگان، آیا جز قوم فاسق، هلاک می شوند ؟

تنها تو نیستی که بامخالفت و عداوت این قوم مواجه شده ای ، همه پیامبران اولوا العزم با این مشکلات روبرو بودند و استقامت کردند ؛

(۳۴) سوره احقاف

« نوح » پیامبر بزرگ خدا ، ۹۵۰ سال دعوت کرد ، اما جز گروه اندکی به او ایمان نیاوردند ، پیوسته آزارش می دادند و به سخریه اش می گرفتند . « ابراهیم » را به میان آتش افکندند و « موسی » را تهدید به مرگ نمودند و قلبش از نافرمانی های قومش پر خون بود و « عیسی مسیح » را بعد از آزار بسیار می خواستند به قتل برسانند

ص: ۲۵

که خداوند نجاتش داد ، خلاصه تا بوده ، دنیا چنین بوده است و جز با نیروی صبر و استقامت ، نمی توان بر مشکلات پیروز شد .

پیامبران اولوا العزم چه کسانی بودند ؟

در این که منظور از پیامبران اولوا العزم چه کسانی هستند ، در میان مفسران گفتگو بسیار است و پیش از آن که در این باره تحقیق کنیم ، باید معنی «عزم» را بررسی کرد، زیرا «اولواالعزم» به معنی "صاحبان«عزم»" است.

«عزم» به معنی اراده محکم و استوار است ، « راغب » در « مفردات » می گوید : « عزم » به معنی تصمیم گرفتن بر انجام کاری است (عَقْدُ الْقَلْبِ عَلَى امْتِصَاءِ الْأَمْرِ) .

جزء بیست و ششم (۳۵)

در قرآن مجید ، گاهی « عزم » در مورد " صبر " به کار رفته ، مانند : « وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِكُمْ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ : کسی که صبر کند و عفو نماید ، این از عزم امور است » (۴۳/شوری) .

و گاه به معنی " وفای به عهد " آمده ، مانند : « وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا : ما به آدم از قبل، عهد کردیم، اما او فراموش کرد و بر سر عهد خود نایستاد » (۱۱۵ / طه) .

ولی باتوجه به این که پیامبران صاحب شریعت جدید و آیین تازه با مشکلات و گرفتاری های بیشتری روبرو بودند و برای مقابله با آن ، عزم و اراده محکم تری لازم داشتند، به این دسته از پیامبران ، « اولوا العزم » اطلاق شده است و آیه مورد بحث نیز ظاهرا اشاره به همین معنا است .

در ضمن اشاره ای است به این که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز از همان پیامبران است ، زیرا می گوید : « تو هم شکیبایی کن، آن گونه که

پیامبران اولوالعزم شکیبایی کردند .

در آیه ۱۳ سوره شوری از آن ها سخن می گوید : « شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى : آیینی برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آن چه را بر تو وحی فرستادیم و بر ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم . »

(۳۶) سوره احقاف

روایات فراوانی در منابع شیعه و اهل سنت در این زمینه نقل شده است که پیامبران اولوالعزم ، همین پنج تن بودند ، چنان که در حدیثی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام آمده : « مِنْهُمْ خَمْسَةٌ ؛ أَوْلُهُمْ نُوحٌ ، ثُمَّ إِبْرَاهِيمُ ، ثُمَّ مُوسَى ، ثُمَّ عِيسَى ، ثُمَّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » . (۱)

در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین آمده است : « مِنْهُمْ خَمْسَةٌ أَوْلُوا الْعَزْمَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ؛ نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ » ، راوی می پرسد : « لِمَ سَيُّمُوا أَوْلُوا الْعَزْمَ : چرا آن ها اولوالعزم نامیده شدند ؟ امام در پاسخ فرمود :

جزء بیست و ششم (۳۷)

« لِأَنَّهُمْ بُعِثُوا إِلَى شَرْقِهَا وَ غَرْبِهَا وَ جَنُّهَا وَ اِنْسِهَا : زیرا آن ها مبعوث به شرق و غرب و جن و انس شدند » (۲)

در ادامه آیه می فرماید : « لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ ... » .

این احساس کمی عمر دنیا در برابر آخرت ، یا به خاطر آن است که

ص: ۲۷

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۹ ، صفحه ۹۴ .

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۱۱ ، صفحه ۵۸ ، حدیث ۶۱ .

واقعا این زندگی در برابر آن حیات جاویدان ، ساعتی بیش نیست و یا به خاطر این است که دنیا چنان با سرعت بر آن ها می گذرد که گویی ساعتی بیش نبوده است و یا از این جهت که آن ها محصول تمام عمر خود را که از آن بهره برداری صحیح نکردند ، بیش از یک ساعت نمی بینند .

این جا است که سیلاب حسرت بر قلب آن ها جاری می شود ، اما چه سود که راه بازگشت وجود ندارد .

لذا می بینیم هنگامی که از پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسند : « كَمْ مَا بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ : فاصله بین دنیا و آخرت چه قدر است » ؟ در پاسخ می فرماید : « غَمَّضَهُ عَيْنٍ : یک چشم برهم زدن » سپس می گوید : « خداوند فرموده : " كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ " (۱)

(۳۸) سوره احقاف

این نشان می دهد که تعبیر به « ساعه » به معنی مقدار ساعت معمولی نیست ، بلکه اشاره به زمان کم و کوتاه است .

بعد به عنوان هشدار به همه انسان ها می افزاید : « این ابلاغی است برای همه » (بلاغ).

برای تمام کسانی که از خط عبودیت پروردگار خارج شدند، برای کسانی که غرق در زندگی زودگذر دنیا و شهوات آن گشتند و بالاخره ابلاغی است برای همه ساکنان این جهان ناپایدار .

ص: ۲۸

زندگی پیامبران بزرگ خدا ، مخصوصاً پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بیانگر مقاومت بی حد و حصر آن ها در برابر حوادث سخت و طوفان های شدید و مشکلات طاقت فرسا است و با توجه به این که مسیر حق همیشه دارای این گونه مشکلات است ، رهروان راه حق باید از آن ها در این مسیر الهام بگیرند .

ما معمولاً از نقطه روشن تاریخ اسلام به روزهای تاریک پیشین می نگریم و این نگرش که « از آینده به گذشته » است ، واقعیت ها را طور دیگری مجسم می کند، ما باید خود را در آن روز تصور کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله تک و تنها بود، هیچ نشانه ای از پیروزی درافق زندگی او به چشم نمی خورد .

دشمنان لجوج برای نابودی او ، کمر بسته بودند و حتی خویشاوندان نزدیکش در صف اول این مبارزه قرار داشتند .

روزهایی بر پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت که توصیف آن با بیان و قلم ، مشکل است . هنگامی که برای دعوت مردم به سوی اسلام به « طائف » آمد ، نه تنها دعوتش را اجابت نگفتند ، بلکه آن قدر سنگ بر او زدند که خون از پاهایش جاری شد . گاه ساحرش خواندند و گاه دیوانه اش خطاب کردند . گاه خاکستر بر سرش ریختند و گاه کمر به قتلش بستند و خانه اش را در میان شمشیرها محاصره نمودند . اما با تمام این احوال ، همچنان به صبر و شکیبایی و استقامت ادامه داد .

و سرانجام میوه شیرین این درخت را چشید ، آیین او نه تنها جزیره عربستان ، که شرق و غرب عالم را دربر گرفت و امروز بانگ

اذان که فریاد پیروزی او است ، هر صبح و شام ، از چهارگوشه دنیا و در تمام پنج قاره جهان ، به گوش می رسد .

و این است معنی « فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ » .

و این است راه و رسم مبارزه با شیاطین و اهریمنان و طریق پیروزی بر آنان و نیل به اهداف بزرگ الهی .

باین حال چگونه عافیت طلبان می خواهند بدون شکیبایی و تحمل رنج و درد ، به اهداف بزرگ خود نایل شوند ؟ چگونه مسلمانان امروز در برابر این همه دشمنانی که کمر به نابودی آن ها بسته اند ، می خواهند

جزء بیست و ششم (۴۱)

بدون الهام گرفتن از مکتب اصیل پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله پیروز شوند ؟

مخصوصاً رهبران اسلامی ، بیش از همه مأمور به این برنامه هستند ، چنان که در حدیثی از امیرمؤمنان علی آمده است: « إِنَّ الصَّبْرَ عَلَى وُلائِهِ الْأَمْرَ مَفْرُوضٌ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ ؛ " فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ " وَ اِجَابَهُ مِثْلَ ذَلِكَ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ أَهْلِ طَاعَتِهِ ، بِقَوْلِهِ ؛ " لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ " : صبر و استقامت بر رهبران و زمامداران ، فریضه است ، زیرا خداوند به پیامبرش فرموده: " فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ " و همین معنی را بردوستان و اهل طاعتش نیز فرض کرده است ، چراکه می گوید : برای شما در زندگی پیامبر ، تأسی نیکویی بود (و شما نیز باید همگی به او اقتدا کنید)»

(۱)

پایان سوره أحقاف

ص: ۳۰

سوره مُحَمَّد صلی الله علیه و آله

سوره مُحَمَّد صلی الله علیه و آله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ

کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند ، اعمالشان را نابود می کند .

این آیه اشاره به سردمداران کفر و مشرکان مکه دارد که آتش افروزان جنگ های ضداسلامی بودند ، نه تنها خودشان کافر بودند ، بلکه دیگران را نیز با انواع حیل و نقشه ها از راه خدا بازمی داشتند .

منظور از « أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ » این است که آن را نابود و حبط می کند ، زیرا گم کردن ، کنایه از بی سرپرست ماندن چیزی است که لازمه آن ، از بین رفتن است .

این جمله در واقع اشاره به کسانی است که برای محو اسلام و درهم شکستن مسلمین ، اعمال مختلفی نظیر کمک به مستمندان ، میهمان نوازی و یاغیر این هارا انجام می دادند ، در حالی که خداوند همه آن ها را گم و نابود کرد و از رسیدن به هدف ، بازداشت .

جزء بیست و ششم (۴۳)

۲ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بِاللَّهِمْ

و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند ، به آن چه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده و همه حق است و از

سوی پروردگار، نیز ایمان آوردند ، خداوند گناهانشان را می بخشد و کارشان را اصلاح می کند .

ذکر « ایمان به آن چه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده » ، بعد از ذکر « ایمان به طور مطلق » تأکیدی است بر برنامه های این پیامبر بزرگ و از قبیل ذکر خاص بعد از عام است و بیانگر این واقعیت است که بدون ایمان به آن چه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده ، هرگز ایمان به خدا تکمیل نمی شود .

(۴۴) سوره مُحَمَّد

قابل توجه این است که بعد از ذکر این جمله می گوید: « وَ هُوَ الْحَقُّ مَرْنُ رَبِّهِمْ » (درحالی که آن چه بر او نازل شده، حق است، از سوی پروردگارشان).

یعنی ایمان آن ها ، بی حساب و بی دلیل نیست ، چون حق را در آن تشخیص داده اند ، ایمان آورده اند .

« بال » به معانی مختلفی آمده است به معنی حال ، کار ، قلب و به گفته « راغب » در « مفردات » به معنی "حالات پراهمیت" است ، بنابراین « اصلاح بال » ، به معنی سر و سامان دادن به تمام شؤون زندگی و امور سرنوشت ساز می باشد که طبعاً هم پیروزی در دنیا را شامل می شود و هم نجات در آخرت را ، به عکس سرنوشتی که کفار دارند که به حکم « أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ » تلاش ها و کوشش هایشان به جایی نمی رسد و به جز شکست ، نصیب و بهره ای ندارند .

و می توان گفت: آموزش گناهان، نتیجه ایمان آن ها و اصلاح بال، نتیجه اعمال صالح آن ها است.

مؤمنان هم دارای آرامش فکرنند و هم پیروزی در برنامه های

عملی که "اصلاح بال" دامنه گسترده ای دارد و همه این ها را شامل است و چه نعمتی از این بالاتر که انسان، روحی آرام و قلبی مطمئن و برنامه هایی مفید و سازنده داشته باشد.

مؤمنان، پیرو حقند و کافران، پیرو باطل

۳ ذَلِكِ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ

این به خاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند و مؤمنان از حقی که از سوی پروردگارشان بود، این گونه خداوند برای مردم، زندگیشان را توصیف می کند.

جان مطلب این است که دو خط «ایمان» و «کفر»، از دو خط «حق» و «باطل»، منشعب می شود.

«حق» یعنی واقعیت های عینی که از همه بالاتر، ذات پاک پروردگار است و به دنبال آن حقایق مربوط به زندگی انسان و قوانین حاکم بر رابطه او با خدا و روابط آن ها با یکدیگر.

(۴۶) سوره مُحَمَّد

«باطل» یعنی پندارها، خیال ها، نیرنگ ها، افسانه های خرافی، کارهای بیهوده و بی هدف و هرگونه انحراف از قوانین حاکم برعالم هستی. آری مؤمنان، پیروی از حق می کنند، به همان معنی که گفته شد و کفار از باطل، و همین موضوع دلیل پیروزی آن ها و شکست این ها است.

و در پایان آیه می افزاید: «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ».

«مثل» به معنی مشابهت و گاه به معنی توصیف به کار می رود و

ظاهرا در آیه مورد بحث ، منظور ، معنی دوم است ، یعنی خداوند این گونه توصیف حال مردم می کند ، همان گونه که در آیه ۱۵ سوره محمد صلی الله علیه و آله آمده: « مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ : توصیف بهشتی که به پرهیزکاران، وعده داده شده، چنین است ...» .

از این آیه به خوبی استفاده می شود که هر اندازه به حق نزدیک تر باشیم ، به ایمان نزدیک تریم و هر اندازه اعتقاد و عمل ما گرایش به باطل داشته باشد ، از حقیقت ایمان دورتریم و به کفر ، نزدیک تر ، که خط ایمان و کفر همان خط حق و باطل است .

جزء بیست و ششم (۴۷)

اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند

۷ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر خدا را یاری کنید ، شما را یاری می کند و گام هایتان را استوار می دارد .

تعبیر به یاری کردن خدا ، به وضوح به معنی یاری کردن آیین او است ، یاری کردن پیامبر او و شریعت و تعلیمات او و لذا در بعضی دیگر از آیات قرآن ، یاری کردن خدا و رسولش در کنار یکدیگر قرار داده شده ؛ در آیه ۸ سوره حشر می خوانیم : « وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ رَسُولُهُ هُمُ الصَّادِقُونَ » ، با این که قدرت خداوند ، بی پایان است و قدرت مخلوقات در برابر او، بسیار ناچیز، ولی باز تعبیر به یاری کردن خداوند می کند تا اهمیت مسأله جهاد و دفاع از آیین حق را روشن سازد و تعبیری از این با عظمت تر برای این موضوع پیدا نمی شود.

اما بینیم وعده ای را که خداوند در برابر دفاع از آیینش به مجاهدان داده ، چیست ؟ نخست می گوید : « شما را یاری می کند » ، اما از کدام طریق ؟ از طرق بسیار در قلب شما نور ایمان ، در روح شما تقوا ، در اراده شما قدرت و در فکر شما آرامش می افکند .

از سوی دیگر فرشتگان را به یاری شما می فرستد ، حوادث را به نفع شما تغییر مسیر می دهد ، قلوب مردم را به شما متمایل می کند ، سخنانتان را نافذ و فعالیت هایتان را پرثمر می سازد ، آری یاری خدا ، جسم و جان و درون و برون را احاطه می کند .

اما در میان تمام اشکال یاری کردن ، روی مسأله « ثبات قدم » تأکید می کند ، چراکه ایستادگی در برابر دشمن ، مهم ترین رمز پیروزی است و برندگان جنگ ها ، آن ها هستند که ثبات و استقامت بیشتری نشان می دهند .

و لذا در داستان پیکار « طالوت » ، فرمانده بزرگ بنی اسرائیل با « جالوت » ، آن زمامدار ستمگر و خون خوار و قوی پنجه ، می خوانیم : مؤمنان اندکی که با او بودند ، به هنگامی که در برابر انبوه دشمن قرار گرفتند ، چنین گفتند : « رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَبَّتْ أقدامنا وَ انصُرنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ :

جزء بیست و ششم (۴۹)

پروردگارا ! صبر و استقامت را بر ما بریز و گام های ما را استوار دار و در برابر قوم کافر ، یاری فرما » .

و در آیه بعد از آن می خوانیم : « فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ : یاران طالوت ، لشکر نیرومند جالوت را به فرمان خدا ، شکست دادند » .

آری نتیجه ثبات قدم ، پیروزی بر دشمن است .

مسیر کفر محکوم به شکست و نابودی است

۸ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ

و کسانی که کافر شدند، مرگ بر آن ها و اعمالشان نابود باد.

« تعس » (بر وزن نخس) به معنی لغزیدن و به رو در افتادن است و این که بعضی آن را به هلاکت و انحطاط تفسیر کرده اند ، در واقع لازمه آن است .

(۵۰) سوره مُحَمَّد

آری هنگامی که افراد بی ایمان لغزش می کنند ، کسی نیست زیر بازوی آن ها را بگیرد و به آسانی در پرتگاه ها سقوط خواهند کرد ، اما فرشتگان رحمت الهی به یاری مؤمنان می شتابند و آن ها را در لغزشگاه ها و پرتگاه ها حفظ می کنند ، چنان که در جای دیگر می خوانیم : « إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ » (۳۰ / فصلت) .

۹ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ

این به خاطر آن است که از آن چه خداوند نازل کرده، کراهت داشتند، لذا خدا اعمالشان را حبط و نابود کرد .

در این آیه علت سقوط آن ها و نابودی اعمالشان بیان شده است .

خداوند قبل از هر چیز آیین توحید را نازل فرمود ، اما آن ها به آن پشت کرده ، رو به شرک آوردند، خداوند دستور به حق و عدالت و پاکی و تقوا داد ، اما آن ها همه را پشت سر افکندند و به ظلم و فساد روی آوردند .

ص: ۳۶

آری هنگامی که آن هاز این امور نفرت داشتند، طبعاً گامی در این مسیر بر نمی داشتند و تمام تلاش ها و کوشش هایشان در مسیر باطل بود و طبیعی است که چنین اعمالی حبط و نابود گردد.

در حدیثی از امام باقر آمده است: «كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي حَقِّ عَلِيٍّ: آن ها آن چه را که خداوند در حق علی نازل کرده بود، کراهت داشتند» (۱).

البته تعبیر به «ما أَنْزَلَ اللَّهُ» معنی گسترده ای دارد که یکی از مصداق های روشنش ، مسأله ولایت امیر مؤمنان علی است ، نه این که منحصر در آن باشد .

۱۰ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا

آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آن ها بودند، چه شد؟ خداوند آن ها را هلاک کرد و برای کافران، امثال این مجازات ها خواهد بود .

(۵۲) سوره مُحَمَّد

«دَمَّرَ» از ماده «تدمیر» در اصل به معنی هلاک کردن است ، اما هنگامی که با «علی» ذکر می شود، به معنی نابود کردن همه چیز حتی فرزندان و خانواده و اموال مخصوص انسان است (۲) و به این ترتیب این تعبیر بیان مصیبت دردناک تری است ، مخصوصاً با توجه به

ص: ۳۷

۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیات مورد بحث .

۲- «روح المعانی» ، «روح البیان» و «تفسیر فخر رازی» ، ذیل آیه .

این که لفظ «علی» معمولاً در مورد سلطه به کار می‌رود، مفهوم جمله این می‌شود که خداوند هلاک و نابودی را بر سر این اقوام و اموال و آن چه مورد علاقه آن‌ها بود، فرو ریخت.

آن‌ها انتظار نداشته باشند که با انجام اعمال مشابه آن‌ها، از کیفرهای مشابه مصون و برکنار بمانند، بروند آثار گذشتگان را بنگرند و آینده خود را در آینه زندگی آنان ببینند.

جزء بیست و ششم (۵۳)

در مورد «سیردرارض» که قرآن مجید به عنوان یک برنامه آگاه کننده بارها روی آن تکیه کرده است، در جلد ۳ تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۳۷ سوره آل عمران، صفحه ۱۰۲ و در جلد ۱۶ تفسیر نمونه صفحه ۴۵۸ به طور مشروح بحث شده است.

خدا یارمؤمنان است و کفارپشتوانه ندارند

۱۱ ذَلِكْ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ

این به خاطر آن است که خداوند مولا و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند، اما کافران، مولایی ندارند.

«مولى» به معنی ولّی و سرپرست و یار و یاور است و به این ترتیب خداوند ولایت و سرپرستی و یاری مؤمنان را بر عهده گرفته، اما کافران را از زیر چتر ولایت خود خارج ساخته است، روشن است کسانی که تحت ولایت ذات پاک او باشند، هم در مشکلات یاری می‌شوند و هم ثبات قدم دارند و سرانجام به مقصود خود نایل می‌شوند، اما آن‌ها که از زیر این پوشش خارجند، اعمالشان حبط و نابود

ص: ۳۸

و عاقبت کارشان ، هلاکت است .

(۵۴) سوره مُحَمَّد

در این جا سؤالی پیش می آید که در آیه مورد بحث ، خداوند فقط به عنوان مولای مؤمنان ذکر شده، در حالی که در بعضی دیگر آیات قرآن مانند آیه ۳۰ سوره یونس حتی مولای کافران معرفی شده است: «وَرُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ: آن ها به سوی خداوند مولای حقیقی خود بازمی گردند و بت هایی را که به دروغ شریک خدا می پنداشتند ، گم و نابود می شود .»

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که « ولایت عامه » خداوند که همان مسأله خالقیت و تدبیر او است ، همگان را فرامی گیرد ولی « ولایت خاصه » و عنایت مخصوص او که توأم با انواع حمایت ها است ، تنها شامل حال مؤمنان است .

بعضی گفته اند : این آیه ، امیدبخش ترین آیات قرآن است (اَرْجَى اَيِّهٖ فِى الْقُرْاٰنِ) چرا که همه مؤمنان اعم از عالم و جاهل ، زاهد

جزء بیست و ششم (۵۵)

و راغب ، کوچک و بزرگ ، زن و مرد و پیر و جوان ، را تحت حمایت و عنایت خاص پروردگار معرفی می کند ، حتی مؤمنان گنهگار را استثناء نمی کند ، او در حوادث سخت و مصائب جانکاه ، نمونه های حمایت خویش را نشان می دهد که هر کس در طول عمر خود این معنی را احساس کرده است و در تواریخ نیز شواهد فراوان دارد .

در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از یکی از غزوات ، زیر درختی تنها نشسته بود، مشرکی با شمشیر برهنه به طور غافلگیرانه به حضرت حمله کرد و گفت : « مَنْ يُخَلِّصُكَ مِنِّي الْاَنَّ : چه کسی

ص: ۳۹

هم اکنون می تواند تو را از چنگال من نجات دهد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الله» و در این هنگام پای مشرک لغزید و بر زمین خورد و شمشیر از دستش فروافتاد، پیامبر صلی الله علیه و آله شمشیر را برداشت و فرمود: «الآن تو بگو چه کسی تو را از دست من رهایی می بخشد؟» در جواب عرض کرد: «لا أَحَدٌ: هیچ کس» و سپس ایمان آورد (۱)

(۵۶) سوره مُحَمَّد

آری مولای همه مؤمنان او است و کافران مولا و پناهگاهی ندارند.

صرف خوردن و خوابیدن در دنیا، سبقت با حیوانات است

۱۲ إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ

خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، وارد باغ هایی از بهشت می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، در حالی که کافران از متاع زودگذر دنیا بهره می گیرند و همچون چهارپایان می خورند و سرانجام آتش دوزخ جایگاه آن ها است.

درست است که هر دو گروه در دنیا زندگی می کنند و از مواهب آن

جزء بیست و ششم (۵۷)

بهره مند می شوند، ولی تفاوت این جا است که مؤمنان، هدفشان، انجام

ص: ۴۰

عمل صالح است، اعمالی مفید و سازنده و برای جلب خشنودی پروردگار .

ولی کافران تمام هدفشان همین خوردن و خوابیدن و تمتع بردن از لذات حیات است .

مؤمنان حرکتی آگاهانه دارند و کافران ، بی هدف زندگی می کنند و بی هدف می میرند ، درست مانند چهارپایان .

مؤمنان در بهره گیری از مواهب حیات ، قید و شرط فراوان قائلند و در مشروعیت و طرق تحصیل آن و چگونگی مصرفش ، دقیقاً می اندیشند ، اما کافران چون چهارپایانند که برای آن ها تفاوت نمی کند این علف از زمین صاحب آن ها است یا غصب ؟ حق یتیم و بیوه زنی است یا نه ؟

بعضی تفاوت بین این دو گروه را چنین گفته اند : « إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَخْلُوا أَكْلَهُ عَنْ ثَلَاثٍ ؛ الْوَرَعِ عِنْدَ الطَّلَبِ وَ اسْتِعْمَالِ الْأَدَبِ وَ الْأَكْلِ لِلْسَّبَبِ وَ الْكَافِرُ يَطْلُبُ لِنَهْمِهِ وَ يَأْكُلُ لِلشَّهْوَةِ وَ عَيْشُهُ فِي

(۵۸) سوره مُحَمَّد

غَفْلَةٍ : مؤمن ، خوردنش از سه برنامه خالی نیست ؛ ورع در به دست آوردن و ادب در به کار بردن و هدف در مصرف کردن ، ولی کافر طلبش بی قید و شرط و خوردنش برای شهوت و زندگیش سراسر غفلت است . »

در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز این دوزخیان به چهارپایان تشبیه شده اند ، بلکه از چهارپایان بدتر : « أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ » (اعراف / ۱۷۹) .

۱۷ وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ اتَّيَهُمْ تَقْوِيَهُمْ

کسانی که هدایت یافته اند، خداوند بر هدایتشان می افزاید و

ص: ۴۱

روح تقوا به آن هامی بخشد.

نقطه مقابل کفار، مؤمنان راستین هستند، آن ها نخستین گام های هدایت را شخصا برداشته و عقل و خرد و فطرت خویش را در این راه به کار گرفته اند، سپس خداوند طبق وعده ای که داده است، مجاهدان راهش را هدایت و راهنمایی بیشتر می کند، نور ایمان به قلب آن ها می افکند و از شرح صدر و روشن بینی بهره مندشان می سازد، این از نظر اعتقاد و ایمان، و اما از نظر عمل، روح تقوا را در آن ها زنده می کند، آن چنان که از گناه متنفر می شوند و به طاعت و نیکی عشق می ورزند.

جزء بیست و ششم (۵۹)

چرا در قرآن تدبر نمی کنند؟

۲۴ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا

آیا آن ها در قرآن تدبر نمی کنند؟ یا بر دل هایشان قفل نهاده شده است .

« اَقْفَالُ » جمع « قُفْلٌ » در اصل از ماده « قُفُولٌ » به معنی بازگشت کردن یا « قَفِيلٌ » به معنی اشیای خشک است و از آن جا که وقتی در را ببندند و بر آن قفل بزنند، هر کس بیاید، از آن جا بازمی گردد و همانند موجود خشک، چیزی در آن نفوذ نمی کند، این کلمه به این ابزار مخصوص گفته شده است .

قرآن کتاب اندیشه و عمل است

آیات مختلف قرآن، این حقیقت را فاش می گوید که این کتاب بزرگ آسمانی، تنها برای تلاوت نیست، بلکه هدف نهایی از آن « ذکر »

(۶۰) سوره مُحَمَّد

(یادآوری)، « تدبیر » (بررسی عواقب و نتایج کار)، « انداز »، « خارج

ص: ۴۲

کردن انسان ها از ظلمات به نور « و شفا و رحمت و هدایت » است .

در آیه ۵۰ سوره « انبیاء » می فرماید: « وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ : این یادآوری پربرکتی است که ما نازل کرده ایم » .

در آیه ۲۹ سوره « ص » آمده است : « كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ : این کتاب پربرکتی است که بر تو نازل کرده ایم تا در آیاتش تدبر کنند » .

در آیه ۱۹ سوره « انعام » می خوانیم : « وَ أَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ : این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این پیام به آن ها می رسد ، به وسیله آن انذار کنم » .

در آیه ۱ سوره « ابراهیم » می فرماید : « كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ : این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را به وسیله آن از ظلمت ها به سوی نور خارج سازی » .

و بالاخره در آیه ۸۲ سوره « اسراء » آمده : « وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ

جزء بیست و ششم (۶۱)

ما هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ : آیاتی از قرآن نازل می کنیم که مایه شفاء و رحمت برای مؤمنان است » .

و به این ترتیب باید قرآن مجید در متن زندگی مسلمانان قرار گیرد و آن را اسوه خویش قرار دهند، دستوراتش را مو به مو اجرا کنند و تمام خطوط زندگی خویش را با آن هماهنگ سازند .

اما متأسفانه برخورد گروهی از مسلمانان با قرآن ، برخورد با یک مشت اوراد نامفهوم است ، تنهابه تلاوت سرسری می پردازند و در نهایت فقط به تجوید و مخارج حروف و زیبایی صوت ، اهمیت

می دهند و بیشترین بدبختی مسلمانان از همین جا است که قرآن را از شکل یک برنامه جامع زندگی خارج ساخته و تنها به الفاظ آن قناعت کرده اند .

قابل توجه این که در آیات مورد بحث ، باصراحت می گوید : این منافقان بیمار دل در قرآن تدبّر نکردند که به این روز سیاه افتادند .

« تَدَبَّرُ » از ماده « دَبَّرَ » به معنی بررسی نتایج و عواقب چیزی

(۶۲) سوره مُحَمَّد

است ، به عکس « تفکر » که بیشتر به بررسی علل و اسباب چیزی گفته می شود و به کار بردن هر دو تعبیر ، در قرآن مجید پرمعنی است . اما نباید فراموش کرد که بهره گیری از قرآن ، نیاز به یک نوع خودسازی دارد ، هرچند خود قرآن نیز به خودسازی کمک می کند ، زیرا اگر بر دل ها قفل ها باشد ، قفل هایی از هوا و هوس ، کبر و غرور ، لجاجت و تعصب ، اجازه ورود نور حق به آن نمی دهد ، در آیات مورد بحث ، به همین امر نیز اشاره شده است .

و چه زیبا می گوید امیر مؤمنان علی در خطبه ای که پیرامون صفات پرهیزکاران فرموده : « آن ها شب هنگام بر پا ایستاده و قرآن را شمرده و با تدبیر ، تلاوت می کنند و جان خود را با آن محزون می سازند ، داروی درد خود را از آن می گیرند ، هرگاه به آیه ای رسند که در آن تشویق است ، با علاقه فراوان به آن روی می آورند و چشم جانیشان با شوق بسیار در آن خیره می شود و آن را همواره نصب العین خود می سازند و هرگاه به آیه ای رسند که در آن بیم و انذار است ، گوش های دل خود را برای

جزء بیست و ششم (۶۳)

شنیدنش باز کرده ، فکرمی کنند صدای ناله آتش سوزان دوزخ و به هم

ص: ۴۴

خوردن زبانه هایش در گوش جانسان طنین انداز است» (۱)

۳۳ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ

ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید رسول خدا را و اعمال خود را باطل مسازید!

در حقیقت برنامه های مؤمنان در همه چیز نقطه مقابل گروه کافر و منافق است، آن ها با فرمان خدا مخالفت می کنند و این ها اطاعت، آن ها به عداوت و دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله برمی خیزند و این ها فرمانبردارند، آن ها اعمالشان بر اثر کفر و ریا و منت و مانند آن نابود می شود، اما این ها با ترک این امور پاداش اعمالشان در پیشگاه خدا محفوظ است.

به هر حال لحن آیه نشان می دهد که در میان

(۶۴) سوره مُحَمَّد

مؤمنان آن روز نیز افرادی بوده اند که در مسأله اطاعت خداوند و رسول و حفظ اعمالشان از باطل شدن، کوتاهی هایی داشته اند که خداوند با این آیه به آن ها اخطار می کند.

عوامل چهارگانه نابودی ثواب عمل

از نکات حساسی که در آیات مختلف قرآن از جمله آیه مورد بحث، به آن هشدار داده شده، این است که مؤمنان، مراقب باشند که اعمالشان همچون کفار، حبط و نابود نشود.

و به تعبیر دیگر اصل عمل، مطلبی است و نگهداری آن، مطلبی

ص: ۴۵

۱- «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۳ (معروف به خطبه همام).

مهم تر . یک عمل پاک و سالم و مفید ، عملی است که از آغاز سالم و بی عیب باشد و محافظت و مراقبت از آن تا پایان عمر بشود .

عواملی که اعمال آدمی را به خطر می افکند یا نابود می سازد، بسیار است ، از جمله ؛

۱ و ۲ « منت گذاردن و آزار دادن و ریا و کفر » ؛ چنان که قرآن می گوید : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ

جزء بیست و ششم (۶۵)

الَّذِي كَذَّبَ مَا تَدْرَأُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ : ای کسانی که ایمان آورده اید ! انفاق ها و بخشش های خود را با منت و آزار ، باطل نسازید ، همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کند و ایمان به خدا و روز قیامت ندارد » (۲۶۴ / بقره) .

در این جا دو عامل بطلان عمل ، یکی « منت و آزار » و دیگری « ریا و کفر » مطرح شده است که اولی بعد از عمل می آید و دومی ، مقارن آن و اعمال نیک را به آتش می کشند .

۳ « عُجْب » ؛ عامل دیگری است برای نابودی اثر عمل ، چنان که در حدیث آمده است : « الْعُجْبُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ : عُجْب ، حسنت انسان را می خورد ، همان گونه که آتش ، هیزم را » . (۱)

۴ « حسد » ؛ نیز یکی از این گونه اعمال است که

(۶۶) سوره مُحَمَّد

درباره آن نیز تعبیری شبیه به « عُجْب » آمده که همچون آتش ،

ص: ۴۶

حسنت را نابود می کند ، پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود : «إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدَ فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» (۱)

اصولاً همان گونه که حسنت ، سیئات را از بین می برد (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ) (۱۱۴ / هود) همچنین گاهی سیئات ، حسنت را به کلی از اثر می اندازد .

این جا است که به اهمیت و مشکلات مسأله نگهداری اعمال ، پی می بریم و لذا در حدیثی از امام باقر آمده که فرمود : « نگهداری عمل ، از خود عمل ، سخت تر است » . راوی سؤال می کند : « منظور از نگهداری عمل چیست » ؟ حضرت در پاسخ فرمود : « انسان ، بخششی می کند و یا انفاقی در راه خداوند یکتا و به عنوان یک انفاق پنهانی برای او ثبت می شود ، سپس در جایی آن را مطرح می کند ،

جزء بیست و ششم (۶۷)

این انفاق پنهانی حذف می شود و به جای آن انفاق آشکار نوشته می شود ، دگر بار در جایی دیگر آن را مطرح می کند ، باز حذف می شود و به عنوان ریا نوشته می شود » . (۲)

آیه مورد بحث ، اشاره سر بسته ای به همه این امور کرده ، می گوید : «وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» . (۳) پایان سوره مُحَمَّد

ص: ۴۷

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۷۳ ، صفحه ۲۵۵ .

۲- « کافی » ، جلد ۲ ، باب ریا ، حدیث ۱۶ .

۳- برای کسب اطلاعات بیشتر پیرامون مسأله حبط به « تفسیر نمونه » ، جلد ۲ ، ذیل آیه ۲۱۷ بقره ، صفحه ۷۰ مراجعه فرمائید .

سوره فتح

فتح المبين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا

ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم .

در نخستین آیه سوره بشارت عظیمی به پیامبر صلی الله علیه و آله داده شده است، بشارتی که طبق بعضی از روایات نزد پیامبر صلی الله علیه و آله محبوب تر از تمام جهان بود.

پیروزی چشمگیری که آثار آن در کوتاه مدت و دراز مدت در پیشرفت اسلام و زندگی مسلمانان آشکار شده و می شود، فتحی که در طول تاریخ اسلام کم نظیر یا بی نظیر بود .

در این جا گفتگو و بحث عظیمی در میان مفسران در گرفته است که منظور از این فتح ، کدام فتح است ؟

اکثر مفسران آن را اشاره به پیروزی عظیمی می دانند که از

جزء بیست و ششم (۶۹)

« صلح حدیبیه » نصیب مسلمانان شد .

اما برای روشن شدن تفسیر این آیات باید قبل از هر چیز فشرده ای از داستان حدیبیه را در این جا بیاوریم که به منزله شأن نزول آن است .

داستان صلح حدیبیه

در سال ششم هجرت ماه ذی القعدة پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به قصد عمره به سوی مکه حرکت کرده و همه مسلمانان را تشویق به شرکت در این سفر نمود ، اما گروهی خودداری کردند ، ولی جمع کثیری از

مهاجران و انصار و اعراب بادیه نشین در خدمتش عازم مکه شدند .

این جمعیت که در حدود یکهزار و چهارصد نفر بودند همگی لباس احرام بر تن داشتند و جز شمشیر که اسلحه مسافران محسوب می شد هیچ سلاح جنگی با خود برنداشتند .

هنگامی که پیامبر به « عَشْفَان » در نزدیکی مکه رسید با خبر شد که قریش تصمیم گرفته اند از ورود او به مکه جلوگیری نمایند ، تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله به « حُدَیْبِیَّة » رسید (« حدیبیه » روستایی است

(۷۰) سوره فتح

در بیست کیلومتری مکه که به مناسبت چاه و یا درختی که در آن جا بوده، به این نام نامیده می شد .) حضرت فرمود همین جا توقف کنید ، عرض کردند در این جا آبی وجود ندارد ، پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق اعجاز از چاهی که در آن جا بود آب برای یارانش فراهم ساخت .

در این جا سفرایی میان قریش و پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و آمد کردند تا مشکل به نحوی حل شود ، سرانجام « عُرُوه ابن مسعود ثقفی » که مرد هوشیاری بود از سوی قریش خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : من به قصد جنگ نیامده ام و تنها هدفم زیارت خانه خدا است ، ضمناً عروه در این ملاقات منظره وضو گرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله را که اصحاب اجازه نمی دادند قطره ای از آب وضوی او به روی زمین بیفتد مشاهده کرد و هنگام بازگشت به قریش گفت : من به دربار کسری و قیصر و نجاشی رفته ام ، هرگز زمامداری را در میان قومش به عظمت محمد صلی الله علیه و آله در میان یارانش ندیدم و اگر تصور کنید که آن ها دست از محمد صلی الله علیه و آله بردارند ، اشتباه بزرگی است ، شما با چنین افراد

ایثارگری روبرو هستید ، تصمیمتان را بگیرید .

در این میان پیامبر صلی الله علیه و آله به « عمر » پیشنهاد فرمود که به مکه رود و اشراف قریش را از هدف این سفر آگاه سازد ، عمر گفت قریش با من عداوت شدیدی دارند و من از آن ها بیمناکم ، بهتر این است که « عثمان » به این کار مبادرت ورزد ، عثمان به سوی مکه آمد و چیزی نگذشت که در میان مسلمانان شایع شداوراکشته اند، در این جا پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم به شدت عمل گرفت و در زیر درختی که در آن جا بود با یارانش تجدید بیعت کرد که به نام « بیعت رضوان » معروف شد و با آنان عهد بست که تا آخرین نفس مقاومت کنند ، ولی چیزی نگذشت که عثمان سالم بازگشت و به دنبال او قریش « سهیل ابن عمرو » را برای مصالحه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند ، ولی تأکید کردند که امسال به هیچ وجه ورود او به مکه ممکن نیست .

بعد از گفتگوهای زیاد پیمان صلحی منعقد شد که یکی از موادش همین بود که مسلمانان آن سال را از عمره چشم پیوشند و سال آینده به مکه بیایند ، مشروط بر این که بیش از سه روز نمانند و سلاحی جز سلاح مسافر با خود نیاورند و مواد متعدد دیگری دایر بر امنیت جانی و مالی مسلمانان که از مدینه وارد مکه می شوند و همچنین ۱۰ سال متارکه جنگ میان مسلمین و مشرکین و آزادی مسلمانان مکه در انجام فرایض مذهبی در آن گنجانیده شد .

(۷۲) سوره فتح

این پیمان در حقیقت یک پیمان عدم تعرض همه جانبه بود که به جنگ های مداوم و مکرر بین مسلمانان و مشرکان موقتا پایان می داد .

«متن پیمان صلح» از این قرار بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی دستور داد: « بنویس: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ » ، « سَهیل بن عمرو » که نماینده مشرکان بود ، گفت: « من با چنین جمله ای آشنا نیستم ، بنویس: بِسْمِکَ اللّٰهُمَّ » ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: « بنویس: بِسْمِکَ اللّٰهُمَّ » . سپس فرمود: « بنویس ، این چیزی است که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله با « سهیل بن عمرو » مصالحه کرده » ، « سهیل » گفت: « ما اگر تو را « رسول الله » می دانستیم ، با تو جنگ نمی کردیم ، تنها اسم خودت و اسم پدرت را بنویس » ، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: « مانعی ندارد، بنویس: « این چیزی است که » محمد بن عبدالله » با « سهیل بن عمرو » صلح کرده که ده سال متارکه جنگ شود تا مردم امنیت خود را بازیابند » .

جزء بیست و ششم (۷۳)

علاوه بر این هر کس از قریش بدون اجازه و لیش نزد محمد بیاید (و مسلمان شود) او را بازگردانند و هر کس از آن ها که با محمد هستند نزد قریش بازگردد بازگرداندن او لازم نیست .

همه آزادند هر کس می خواهد در پیمان محمد و هر کس می خواهد در پیمان قریش وارد شود .

طرفین متعهدند که نسبت به یکدیگر خیانت نکنند (و جان و مال یکدیگر را محترم بشمارند) .

از این گذشته محمد امسال باز می گردد و وارد مکه نمی شود، اما سال آینده ما به مدت سه روز از مکه بیرون می رویم و یارانش بیایند اما بیش از سه روز توقف نکنند (و مراسم عمره را انجام دهند و

ص: ۵۱

بازگردند) به شرط این که جز اسلحه مسافر یعنی شمشیر، آن هم در غلاف سلاح دیگری به همراه نداشته باشند».

(۷۴) سوره فتح

بر این پیمان صلح گروهی از مسلمانان و مشرکان گواهی داده و کاتب عهدنامه «علی بن ابیطالب» بود. (۱)

در این جا پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد شترهای قربانی را که به همراه آورده بودند در همان جا قربانی کنند، سرهای خود را بتراشند و از احرام به در آیند. اما این امر برای جمعی از مسلمانان سخت ناگوار بود. چراکه بیرون آمدن از احرام بدون انجام مناسک عمره در نظر آن ها امکان پذیر نبود، ولی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصا پیشگام شد و شتران قربانی را نحر فرمود و از احرام بیرون آمد و به مسلمانان تفهیم نمود که این استثنایی است در قانون احرام و قربانی که از سوی خداوند قرار داده شده است.

جزء بیست و ششم (۷۵)

مسلمین هنگامی که چنین دیدند تسلیم شدند و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله دقیقاً اجرا شد و از همان جا آهنگ مدینه کردند، اما کوهی از غم و اندوه بر قلب آن ها سنگینی می نمود، چراکه ظاهر قضیه مجموع این مسافرت یک ناکامی و شکست بود ولی خبر نداشتند که در پشت داستان صلح حدیبیه چه پیروزی هایی برای مسلمانان و آینده اسلام نهفته است و در همین هنگام بود که سوره فتح نازل شد و بشارت فتح عظیمی

ص: ۵۲

پیامدهای هفت گانه سیاسی و اجتماعی و مذهبی صلح حدیبیه

یک مقایسه اجمالی میان وضع مسلمانان در سال ششم هجرت (هنگام صلح حدیبیه) و دو سال بعد که با ده هزار سرباز مجهز برای فتح مکه حرکت کردند تا به پیمان شکنی مشرکان پاسخ دندان شکنی دهند و سرانجام بدون کمترین برخورد نظامی مکه را گشودند ، چراکه قریش کمترین قدرت مقاومت در خود نمی دیدند ، نشان می دهد که بازتاب صلح حدیبیه تا چه حد گسترده بود .

به طور خلاصه مسلمانان از این صلح چند امتیاز و پیروزی مهم به شرح زیر به دست آوردند .

(۷۶) سوره فتح

۱ عملاً به فریب خوردگان مکه نشان دادند که آن ها قصد کشتار ندارند و برای شهر مقدس مکه و خانه خدا احترام فراوان قائلند ، همین امر سبب جلب قلوب جمع کثیری به سوی اسلام شد .

۲ قریش برای اولین بار اسلام و مسلمین را به رسمیت شناختند ، مطلبی که دلیل بر تثبیت موقعیت آن ها در جزیره عربستان بود .

۳ بعد از صلح حدیبیه مسلمانان به راحتی می توانستند همه جا رفت و آمد کنند و جان و مالشان محفوظ بماند و عملاً با مشرکان از

ص: ۵۳

نزدیک تماس پیدا کردند ، تماسی که نتیجه اش شناخت بیشتر اسلام از سوی مشرکان و جلب توجه آن ها به اسلام بود .

جزء بیست و ششم (۷۷)

۴ بعد از صلح حدیبیه راه برای نشر اسلام در سراسر جزیره عرب گشوده شده و آوازه صلح طلبی پیامبر صلی الله علیه و آله اقوام مختلفی را که برداشت غلطی از اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند به تجدید نظر وادار کرد و امکانات وسیعی از نظر تبلیغاتی به دست مسلمانان افتاد .

۵ صلح حدیبیه راه را برای گشودن « خیر » و برچیدن این غده سرطانی یهود که بالفعل و بالقوه خطر مهمی برای اسلام و مسلمین محسوب می شد هموار ساخت .

۶ اصولاً وحشت قریش از درگیری با سپاه هزار و چهارصد نفری پیامبر صلی الله علیه و آله که هیچ سلاح مهم جنگی با خود نداشتند و پذیرفتن شرایط صلح خود عامل مهمی برای تقویت روحیه طرفداران اسلام و شکست مخالفان بود که تا این اندازه از مسلمانان حساب بردند .

۷ بعد از ماجرای حدیبیه پیامبر صلی الله علیه و آله نامه های متعددی به

(۷۸) سوره فتح

سران کشورهای بزرگ ایران و روم و حبشه و پادشاهان بزرگ جهان نوشت و آن ها را به سوی اسلام دعوت کرد و این به خوبی نشان می دهد که تا چه حد صلح حدیبیه اعتماد به نفس به مسلمین داده بود که نه تنها در جزیره عرب که در دنیای بزرگ آن روز راه خود را به پیش می گشودند .

از آن چه گفته شد ، به خوبی می توان درک کرد که صلح حدیبیه به راستی فتح و پیروزی بزرگی برای اسلام و مسلمین بود

ص: ۵۴

و تعجب نیست که قرآن مجید از آن به عنوان « فتح مبین » یاد کند .

نتایج بزرگ فتح المبین

۲ لِيُعْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا

غرض این بود که خداوند گناهان گذشته و آینده ای را که به تو نسبت می دادند ببخشد و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایتت فرماید .

۳ وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا

جزء بیست و ششم (۷۹)

و پیروزی شکست ناپذیری نصیب تو کند .

در این دو آیه قسمتی از نتایج پر برکت « فتح المبین » (صلح حدیبیه) که در آیه قبل آمده تشریح شده است .

و به این ترتیب خداوند چهار موهبت عظیم در سایه این فتح مبین نصیب پیامبرش کرد : مغفرت ، تکمیل نعمت ، هدایت و نصرت .

پاسخ به چند سؤال مهم در مورد آیه ۲ سوره فتح

در اینجا سؤالات زیادی مطرح شده و مفسران از قدیم ترین ایام تاکنون به پاسخ این سؤالات پرداخته اند .

مخصوصا سه سؤال زیر درباره نخستین موهبت الهی یعنی موهبت « مغفرت گناهان گذشته و آینده » مطرح است .

۱ با اینکه پیامبر به حکم مقام عصمت از هر گناهی پاک است منظور از این جمله چیست ؟

۲ به فرض که از این ایراد صرف نظر کنیم چه

ارتباطی میان «فتح حدیبیه» و «آمزش گناهان» مطرح است .

(۸۰) سوره فتح

۳ اگر منظور از جمله «ما تأخر» گناهان آینده است، چگونه ممکن است گناهی که صورت نگرفته مورد عفو قرار گیرد؟ آیا این اجازه ارتکاب گناه در آینده نیست؟

هر یک از مفسران به نحوی به حل این اشکالات پرداخته اند، اما برای پی بردن به جامع ترین پاسخ و تفسیر دقیق این آیات ذکر مقدمه ای لازم به نظر می رسد و آن این که:

مهم این است که ما رابطه «فتح حدیبیه» را با مسأله «آمزش گناه» پیدا کنیم که کلید اصلی پاسخ به سؤالات سه گانه فوق در آن نهفته است .

با دقت در حوادث و رویدادهای تاریخی به این نتیجه می رسیم: هنگامی که مکتبی راستین ظاهر می شود و قدر می افزاید، وفاداران به سنن خرافی که موجودیت خود را در خطر می بینند هر گونه تهمت و نسبت ناروا به آن می بندند، شایعه ها می سازند و دروغ ها می پردازند، گناهان مختلف برای او می شمردند و در انتظارند ببینند سرانجام کارش به کجا می رسد؟

جزء بیست و ششم (۸۱)

اگر این مکتب در مسیر پیشرفت خود مواجه با شکست شود، دستاویزی محکم برای اثبات نسبت های ناروا به دست مخالفان می افتد و فریاد می کشند نگفتیم چنین است، نگفتیم چنان است؟

اما هنگامی که به پیروزی نایل گردد و برنامه های خود را از بوته آزمایش موفق بیرون آورد، تمام نسبت های ناروا نقش بر آب می شود و تمام «نگفتیم ها» به افسوس و ندامت

ص: ۵۶

مبدل می گردد و جای خود را به « ندانستیم ها » می دهد .

مخصوصا در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این نسبت های ناروا و گناهان پنداری بسیار فراوان بود ، او را جنگ طلب ، آتش افروز، بی اعتناء به سنت های راستین ، غیرقابل تفاهم و مانند آن می شمردند .

صلح حدیبیه به خوبی نشان داد که آیین او برخلاف آن چه دشمنان می پندارند یک آیین پیشرو و الهی است و آیات قرآنش ضامن تربیت نفوس انسان ها و پایانگر ظلم و ستم و جنگ و خونریزی است .

او به خانه خدا احترام می گذارد ، هرگز بی دلیل به قوم و جمعیتی

(۸۲) سوره فتح

حمله نمی کند ، او اهل منطق و حساب است ، پیروانش به او عشق می ورزند ، او به راستی همه انسان ها را به سوی محبوبشان الله دعوت می کند و اگر دشمنانش جنگ را بر او تحمیل نکنند او طالب صلح و آرامش است .

به این ترتیب فتح حدیبیه تمام گناهانی که قبل از هجرت و بعد از هجرت ، یا تمام گناهانی که قبل از این ماجرا و حتی در آینده ممکن بود به او نسبت دهند ، همه را شست و چون خداوند این پیروزی را نصیب پیامبر صلی الله علیه و آله نمود می توان گفت خداوند همه آن ها را شستشو کرد .

نتیجه این که این گناهان ، گناهان واقعی نبود ، بلکه گناهانی پنداری و در افکار مردم و در باور آن ها، چنان که در آیه ۱۴ سوره شعراء داستان موسی می خوانیم که موسی به پیشگاه خدا عرضه داشت : « وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ : فرعونیان بر من گناهی دارند که می ترسم به جرم آن

ص: ۵۷

گناه مرا بکشند» در حالی که گناه او چیزی جز یاری فرد مظلومی

جزء بیست و ششم (۸۳)

از بنی اسرائیل و کوبیدن ستمگری از فرعونیان نبود.

بدیهی است این نه تنها گناه نبود بلکه حمایت از مظلوم بود ولی از دریچه چشم فرعونیان گناه محسوب می شد.

به تعبیر دیگر «ذَنْبٌ» در لغت به معنی آثار شوم و تبعات کاری است، ظهور اسلام در آغاز، زندگی مشرکان را به هم ریخت، ولی پیروزی های بعد سبب شد که آن تبعات به دست فراموشی سپرده شود.

هر گاه خانه کهنه و فرسوده ای را که سرپناه فعلی ما است و به آن دلبستگی داریم خراب کنند ممکن است این کار را تخطئه کنیم، ولی بعد از آن که ساختمانی محکم و مجهز به جای آن ساخته شد و تمام ناراحتی ها برطرف گشت، قضاوت ما به کلی دگرگون می شود.

مشرکان مکه، چه قبل از هجرت و چه بعد از آن، ذهیت نادرستی درباره اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند که پیروزی های بعد بر همه آن ها خط بطلان کشید.

آری اگر رابطه آمرزش این گناهان را با مسأله فتح حدیبیه در نظر

(۸۴) سوره فتح

بگیریم مطلب کاملاً روشن است، رابطه ای که از «لام» «لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ» استفاده می شود و کلید رمز برای گشودن معنی آیه است.

اما آن ها که به این نکته توجه نکرده اند در این جا مقام عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله را زیر سؤال برده اند و برای او (نعوذبالله) گناهای قائل شده اند که خدا در پرتو فتح حدیبیه آن ها را بخشیده است یا آیه را بر خلاف ظاهر معنی کرده اند.

ص: ۵۸

اما روشن است که همه این ها تکلفاتی است بدون دلیل ، چه این که اگر ما عصمت انبیاء را مخدوش کنیم فلسفه وجودی آن ها از میان می رود ، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله باید در همه چیز سرمشق باشد ، چگونه یک فرد گنهکار می تواند این نقش را ایفا کند .

به علاوه او خود نیاز به رهبر و راهنمای دیگری دارد تا هدایتش نماید.

این ها همه درباره نخستین موهبت از مواهب چهارگانه ای است که خداوند در پرتو « صلح حدیبیه » به پیامبرش داد .

اما « اتمام نعمت پروردگار » و « هدایت به جاده صاف و مستقیم »

جزء بیست و ششم (۸۵)

و « نصرت شکست ناپذیر الهی » بعد از پیروزی حدیبیه چیزی نیست که بر کسی مکتوم بماند ، اسلام به سرعت گسترش یافت ، قلوب آماده را تسخیر کرد ، عظمت تعلیمات آن بر همگان آشکار شد ، سمپاشی ها را خنثی نمود ، نعمت خداوندی را کامل کرد و به راهی مستقیم به سوی پیروزی های عظیم هموار ساخت به طوری که در ماجرای فتح مکه لشکر اسلام بدون هیچ گونه مقاومت مهم ترین دژ دشمن را گشود .

منظور از «ماتَّقَدَّم» و «ماتَأَخَّر» در آیه ۲ سوره فتح چیست؟

در آیه مورد بحث خواندیم که خداوند می فرماید : « در سایه این فتح مبین ، گناهان متقدم و متأخر تو را بخشیده » ، در این که منظور از « متقدم » و « متأخر » چیست ، بین مفسران گفتگو است .

با توجه به تفسیری که درباره اصل معنی آیه و مخصوصاً رابطه این آیه ، با مسأله فتح حدیبیه بیان کردیم روشن می شود که مراد

ص: ۵۹

تمام نسبت های ناروا و گناهانی است که به زعم خود در « گذشته » و

(۸۶) سوره فتح

« آینده » به پیغمبر اکرم نسبت می دادند و اگر این پیروزی بزرگ نصیب نشده بود تمام این گناهان را قطعی می پنداشتند ، ولی با حصول این پیروزی هم نسبت های ناروای گذشته برچیده شد و هم آن چه ممکن بود در آینده نسبت دهند. شاهد دیگر این تفسیر حدیثی است که از امام علی ابن موسی الرضا آمده است که مأمون هنگامی که از این آیه سؤال کرد امام در پاسخ فرمود: « هیچ کس نزد مشرکان مکه گناهای سنگین تر از رسول الله صلی الله علیه و آله نبود ، زیرا آن ها ۳۳۰ بت می پرستیدند ، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را به توحید دعوت کرد بسیار بر آن ها گران آمد و گفتند: آیا او همه خدایان ما را تبدیل به یک خدا کرده ؟ چیز عجیبی است ... ما هرگز چنین چیزی را از پدران خود نشنیده ایم این فقط یک دروغ بزرگ است .

اما هنگامی که خداوند مکه را برای پیامبرش (بعد از صلح حدیبیه) گشود خداوند فرمود : « ای محمد صلی الله علیه و آله ما فتح مبینی را برای تو فراهم کردیم تا گناهان گذشته و آینده ای را که نزد مشرکان عرب

جزء بیست و ششم (۸۷)

به خاطر دعوت به توحید داشته و داری ببخشد ، زیرا بعضی از مشرکان مکه تا آن روز ایمان آورده و بعضی ها از مکه بیرون رفتند و ایمان نیاوردند ، ولی قادر بر انکار توحید نبودند و لذا گناه پیامبر در نظر آن ها به خاطر پیروزی بخشوده شد. هنگامی که مأمون این سخن را

ص: ۶۰

شنید عرض کرد: « بَارَكَ اللَّهُ أَيُّ ابِوَالْحَسَنِ » (۱).

نزول سکینه و آرامش بر دل های مؤمنان

۴ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

او کسی است که سکینه و آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان افزوده شود ، لشکر آسمان ها و زمین از آن خداست و خداوند دانا و حکیم است .

(۸۸) سوره فتح

« سکینه » در اصل از ماده سکون به معنی آرامش و اطمینان خاطری است که هر گونه شک و تردید و وحشت را از انسان زائل می کند و او را در طوفان حوادث ثابت قدم می دارد.

این آرامش ممکن است جنبه عقیدتی داشته باشد و تزلزل اعتقاد را برطرف سازد ، یا جنبه عملی ، به گونه ای که ثبات قدم و مقاومت و شکیبایی به انسان بخشد و البته به تناسب بحث هایی که گذشت و تعبیرات خود آیه در این جا بیشتر ن... به معنی اول است ، در حالی که در آیه ۲۴۸ سوره بقره در داستان « طالوت » و « جالوت » بیشتر روی جنبه های عملی تکیه دارد .

باز لازم است در این جا به داستان « صلح حدیبیه » برگردیم و خود را در فضای « حدیبیه » و در جوی که بعد از صلح پیدا شد تصور

ص: ۶۱

کنیم ، تا به عمق مفهوم آیه آشنا گردیم .

پیامبر صلی الله علیه و آله خوابی دیده بود رویایی الهی و رحمانی که با یارانش وارد مسجدالحرام می شوند و به دنبال آن به عزم زیارت خانه خدا حرکت کرد، غالب اصحاب فکر کردند تعبیر این خواب و رؤیای صادقه در همین سفر واقع می شود، در حالی که مقدر چیز دیگری بود این از یکسو .

جزء بیست و ششم (۸۹)

از سوی دیگر مسلمانان مُحَرَّم شده بودند و حیوانات قربانی با خود آورده بودند ، اما برخلاف انتظارشان توفیق زیارت خانه خدا نصیب آن ها نشد و پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد در همان حدیبیه شتران قربانی را نحر کنند و از احرام بیرون آیند ، کاری که برای آن ها سخت و باورنکردنی بود ، چراکه آداب و سنن آن ها و نیز دستورات اسلام ایجاب می کرد که تا مناسک عمره را انجام ندهند از احرام بیرون نیایند .

از سوی سوم در مواد صلح نامه حدیبیه مطالبی که پذیرش آن بسیار سنگین می نمود ، از جمله این که اگر کسی از قریش مسلمان شود و به مدینه پناه آورد مسلمانان او را به خانواده اش تحویل دهند ، اما عکس آن لازم نیست ، وجود داشت .

از سوی چهارم به هنگام تنظیم صلح نامه قریش حاضر نشدند کلمه

(۹۰) سوره فتح

« رسول الله » کنار نام محمد صلی الله علیه و آله باشد و « سهیل » نماینده قریش با اصرار آن را حذف کرد و حتی با نوشتن « بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ » نیز موافقت نکرد و اصرار داشت به جای آن « بِسْمِکَ اللّٰهُمَّ » نوشته شود که با سنت اهل مکه سازگار بود . واضح است این امور هر

ص: ۶۲

کدام به تنهایی مطلب ناگواری بود تا چه رسد به مجموع آن ها و به همین جهت تزلزلی در قلوب افراد ضعیف الایمان افتاد ، حتی وقتی سوره فتح نازل شد بعضی با تعجب پرسیدند : چه فتحی ؟

این جا است که باید لطف الهی شامل حال مسلمانان شود و سکینه و آرامش را به دل های آن ها بازگرداند ، نه تنها ضعف و فتوری در آنان راه نیابد ، بلکه به مصداق « لِيُزَادُوا اِيْمَانًا مَعَ اِيْمَانِهِمْ » بر قدرت ایمان آن ها افزوده شود، آیه فوق در چنین شرایطی نازل گردید.

این نکته نیز قابل توجه است که در مورد « سکینه » تعبیر به « انزال » شده است و چنان که می دانیم این تعبیر در قرآن مجید گاهی به معنی ایجاد و خلقت و بخشش نعمت آمده و چون از یک مقام عالی به مقام پایین است این تعبیر در آن به کار رفته است .

جزء بیست و ششم (۹۱)

دستاوردهای چهارگانه ایمان

اگر ایمان هیچ ثمری جز همین مسأله آرامش نداشت کافی بود که انسان باتمام وجود از آن استقبال کند ، تا چه رسد به ثمرات و برکات دیگر .

بررسی حال مؤمنان و افراد بی ایمان روشنگر این حقیقت است که گروه دوم در یک حال اضطراب و نگرانی دائم به سر می برند ، در حالی که گروه اول از اطمینان خاطر بی نظیری بهره مندند و در سایه آن:

۱ هرگز از کسی جز خدا نمی ترسند : « وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ » (۳۹ / احزاب) .

۲ هرگز ملامت ها و سرزنش این و آن در اراده آهنین شان

ص: ۶۳

اثر نمی گذارد: « وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ » (۵۴ / مائده).

۳ هرگز به خاطر آن چه از دست داده اند، غمگین و ناراحت نمی شوند و به آن چه دارند، دلبستگی شدید ندارند و این دو اصل،

(۹۲) سوره فتح

سبب می شود که آرامش روحی آن ها به خاطر گذشته و آینده، متزلزل نشود «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (۲۳ / حدید).

۴ و بالاخره هرگز در برابر حوادث سخت سست نمی شوند و اندوهی به خود راه نمی دهند و همواره خود را برتر از دشمن می بینند: « وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » (۱۳۹ / آل عمران).

مؤمن در میدان حوادث خود را تنها نمی بیند، دست لطف و حمایت خدا را دائماً بر سر خویش احساس می کند و یاری فرشتگان را در وجود خویش لمس می کند.

در حالی که اضطراب حاکم بر افراد بی ایمان از خلال گفتار و رفتارشان مخصوصاً به هنگام وزش طوفان های حوادث کاملاً محسوس است.

سلسله مراتب هفت گانه ایمان

جزء بیست و ششم (۹۳)

ایمان چه به معنی علم و آگاهی و معرفت باشد و چه به معنی روح تسلیم و پذیرش در برابر حق، دارای درجات و سلسله مراتبی است، چراکه علم، درجاتی دارد و پذیرش و تسلیم نیز دارای مراتب مختلفی است و حتی عشق و شور و محبت توأم با ایمان نیز متفاوت است.

ص: ۶۴

آیه مورد بحث که می گوید: « لِيُزَادُوا إِيْمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ » نیز تأکیدی بر این حقیقت است و به همین دلیل یک فرد مؤمن هرگز نباید در یک مرحله از ایمان متوقف گردد، او دائما به سوی درجات بالاتر از طریق خودسازی و علم و عمل گام برمی دارد.

در حدیثی از امام صادق آمده است: « خداوند ایمان را بر هفت سهم تقسیم کرده: نیکی، صدق، یقین، رضا، وفا، علم، حلم و سپس آن را در میان مردم توزیع نموده، کسی که تمام این هفت سهم را دارد مؤمن کامل و متعهد است و برای بعضی از مردم یک سهم، دو سهم و بعضی سه سهم قرار داده تا به هفت سهم می رسد.»

سپس امام افزود: « آن چه را وظیفه صاحب دو سهم است بر دوش صاحب یک سهم حمل نکنید و آن چه مربوط به صاحب سه سهم است بر دوش صاحب دو سهم ننهید، مبادا بارشان سنگین شود و به زحمت افتند.» (۱)

(۹۴) سوره فتح

دو وسیله مهم آرامش

در ذیل آیه مورد بحث دو جمله خواندیم که هر کدام بیانگر یکی از عوامل « سکینه » و آرامش مؤمنان است: نخست جمله « وَ لِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ » (لشکریان آسمان ها و زمین از آن خدا و تحت فرمان اویند) سپس جمله « وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا » (خداوند علیم و حکیم است).

ص: ۶۵

اولی به انسان می گوید اگر با خدا باشی تمام قوای زمین و آسمان با تو است و دومی به او می گوید : خداوند هم نیازها و مشکلات و گرفتاری های تو را می داند و هم از تلاش ها و کوشش ها و اطاعت و بندگی تو باخبر است .

جزء بیست و ششم (۹۵)

با ایمان به این دو اصل چگونه ممکن است آرامش خاطر بر وجود انسان حاکم نگردد ؟

نتیجه دیگر فتح المبین

۵ لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفَّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا

هدف (دیگر از این فتح مبین) آن بود که مردان و زنان باایمان را در باغ هایی (از بهشت) وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است ، در حالی که جاودانه در آن می مانند و گناهان آن ها را می بخشد و این نزد خدا پیروزی بزرگی است .

کلمه «فوز» که در قرآن مجید معمولاً با توصیف «عظیم» ذکر شده و گاهی نیز همراه با « مبین » و « کبیر » آمده به معنی پیروزی و نیل به خیرات توأم با سلامت است و این در صورتی است که نجات آخرت در آن باشد هرچند با از دست دادن مواهب مادی دنیا همراه گردد.

(۹۶) سوره فتح

به این ترتیب خداوند در برابر آن چهار موهبتی که به پیامبرش در فتح المبین داد ، دو موهبت عظیم نیز به مؤمنان ارزانی

ص: ۶۶

داشت : بهشت جاویدان با تمام نعمت هایش و عفو و گذشت از لغزش های آن ها ، علاوه بر سکینه و آرامش روحی که در این دنیا به آن ها بخشید و مجموعه این سه نعمت فوز عظیم و پیروزی بزرگی است برای کسانی که از این بوته امتحان سالم بیرون آمدند .

۶ وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا

و نیز مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بدمی برند مجازات کند، حوادث سویی (که برای مؤمنان

جزء بیست و ششم (۹۷)

انتظار می کشند) تنها بر خودشان نازل می شود، خداوند آن ها را غضب کرده و آن ها را از رحمت خود دور ساخته و جهنم را برای آن ها آماده کرده و چه بدسرانجامی است .

« دائره » در لغت به معنی حوادث و رویدادهایی است که برای انسان پیش می آید ، اعم از خوب و بد ، ولی در این جا با ذکر کلمه « سوء » منظور حوادث نامطلوب است .

« مَصِير » به معنی حالات مختلفی است که انسان به یکی بعد از دیگری می رسد .

منافقان به هنگام حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان از مدینه گمان داشتند که این گروه هرگز سالم به مدینه باز نخواهند گشت ، چنان که در آیه ۱۲ همین سوره می خوانیم : « بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ

ص: ۶۷

الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا» .

و مشرکان نیز گمان داشتند که محمد صلی الله علیه و آله با این جمع کم و نداشتن اسلحه کافی ، سالم به مدینه باز نخواهند گشت و ستاره اسلام به زودی افول می کند .

(۹۸) سوره فتح

جالب توجه این است که در صحنه « حدیبیه » غالباً مردان مسلمان بودند و در نقطه مقابل نیز مردان منافق و مشرک ، ولی در آیات فوق قرآن زنان و مردان را در آن فوز عظیم و این عذاب الیم ، مشترک شمرده، این به خاطر آن است که مردان با ایمان که در میدان نبرد حاضر می شوند بدون پشتیبانی زنان باایمان و مردان منافق بدون همکاری زنان منافق ، به اهداف خود نائل نمی شوند .

اصولاً اسلام دین مردان نیست که شخصیت زنان را نادیده بگیرد و لذا در هر مورد که عدم ذکر نام زنان مفهوم انحصاری به کلام می دهد آن ها را صریحاً مطرح می کند ، تا معلوم شود اسلام متعلق به همه انسان ها است .

۷ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

لشکریان آسمان ها و زمین تنها از آن خدا است و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است .

جزء بیست و ششم (۹۹)

این سخن یک بار در ذیل مقامات و مواهب اهل ایمان در آخر آیه ۴ آمده و یک بار هم در این جا در ذیل مجازات منافقان و مشرکان ، تا روشن شود خداوندی که تمام جنود آسمان و زمین تحت فرمانش قرار دارند هم قدرت بر آن دارد و هم توانایی بر این ، هر گاه دریای رحمتش

ص: ۶۸

موج زند شایستگان را هرجاباشند شامل می شود و هر گاه آتش قهر و غضبش زبانه کشد مجرمی را قدرت فرار از آن نیست .
قابل توجه این که به هنگام ذکر مؤمنان ، خداوند توصیف به « علم و حکمت » شده که مناسب مقام رحمت است ، ولی در مورد منافقان و مشرکان توصیف به « قدرت و حکمت » که مناسب مقام عذاب است .

منظور از « جنود آسمان و زمین » چیست ؟

این واژه معنی وسیعی دارد که هم لشکریان فرشتگان الهی را شامل می شود و هم لشکریانی همچون صاعقه ها ، زلزله ها ، طوفان ها ، سیلاب ها و امواج و نیروهای نامریی دیگری که ما از آن آگاهی

(۱۰۰) سوره فتح

نداریم ، چرا که همه جنود الهی هستند و سر بر فرمان او دارند .

انواع سه گانه سوء ظن

«سوء ظن» گاهی نسبت به خویشتن است ، گاهی نسبت به دیگران و گاه نسبت به خدا ، همان طور که «حسن ظن» نیز تقسیم سه گانه ای دارد .

اما سوء ظن نسبت به خویشتن در صورتی که به حد افراط نرسد نردبان تکامل است و سبب می شود که انسان نسبت به اعمال خود سخت گیر و موشکاف باشد و جلوی عجب و غرور ناشی از اعمال نیک را می گیرد .

اما اگر این سوء ظن در مورد مردم باشد ممنوع است ، مگر در مواقعی که فساد بر جامعه غلبه کند که در آن جا خوش باوری درست نیست . (شرح این مطلب به خواست خدا در ذیل آیه ۱۲ سوره

ص: ۶۹

حجرات خواهد آمد) .

و اما « سوء ظن » نسبت به خداوند یعنی نسبت به وعده های او ، نسبت به رحمت و کرم بی پایان او ، بسیار زشت و زننده و نشانه ضعف ایمان و گناه نشانه عدم ایمان است .

جزء بیست و ششم (۱۰۱)

قرآن کریم کرارا از سوء ظن افراد بی ایمان و یا ضعیف الایمان ، مخصوصا به هنگام بروز حوادث سخت اجتماعی و طوفان های آزمایش یاد می کند ، که چگونه مؤمنان در این مواقع با حسن ظن تمام و اطمینان به لطف پروردگار ثابت قدم می مانند اما افراد ضعیف و ناتوان زبان به شکایت می گشایند ، همان طور که در داستان فتح « حدیبیه » نیز منافقان و همفکران آن ها گمان بد بردند و گفتند : محمد صلی الله علیه و آله و یارانش به این سفر می روند و باز نمی گردند ، گویی وعده های الهی را به فراموشی سپردند و یا نسبت به آن بدبین بودند.

مخصوصا نمونه روشنی از آن در میدان جنگ احزاب زمانی که مسلمانان سخت تحت فشار قرار گرفتند ظاهر شد و خداوند گمان های سوء گروهی را سخت نکوهش کرد: « به خاطر بیاورید زمانی را که آن ها (لشکر احزاب) از سمت بالا و پایین شهر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشم ها از شدت وحشت خیره شده و

(۱۰۲) سوره فتح

جان ها به لب رسیده بود و گمان های بدی به خدا می بردید ، در آن جا مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند » .

(۱)

ص: ۷۰

۱- ۱۰ و ۱۱ / احزاب .

حتی در آیه ۱۵۴ آل عمران این گونه گمان ها را « ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ » (گمان های دوران جاهلیت) خوانده است .

به هر حال مسأله حسن ظن به خدا و وعده رحمت و کرم و لطف و عنایت او از نشانه های مهم ایمان و از وسایل مؤثر نجات و سعادت است .

تا آن جا که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است : « إِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ثَمَنُ الْجَنَّةِ : حسن ظن به خدا بهای بهشت است » (۱) چه بهایی از این سهل تر و چه متاعی از آن پرازش تر ؟

و در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا آمده است : « أَحْسِنُ بِاللَّهِ الظَّنَّ ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي

جزء بیست و ششم (۱۰۳)

الْمُؤْمِنِ بِي ، إِنَّ خَيْرَ فَخَيْرٍ وَإِنْ شَرٌّ فَشَرٌّ : گمان خود را به خداوند خوب کن ، چرا که خداوند عزوجل می فرماید : من نزد ظن بنده مؤمنم هستم هر گاه گمان نیکی نسبت به من داشته باشد ، به نیکی با او رفتار می کنم و اگر بد باشد به بدی » (۲).

تحکیم موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله و وظائف مردم در برابر او

۸ اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مَبَشِّرًا وَ نَذِيرًا

ما تو را به عنوان گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم .

ص: ۷۱

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۷۰ ، صفحه ۳۸۵ .

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۷۰ ، صفحه ۳۸۵ .

گفتیم که صلح حدیبیه از سوی بعضی از ناآگاهان شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت و حتی تعبیراتی که خالی از بی حرمتی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله نبود در برابر حضرت کردند، مجموع این حوادث ایجاب می کرد که موقعیت یا عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله بار دیگر مورد تأکید قرار گیرد.

(۱۰۴) سوره فتح

این سه توصیف بزرگ و سه مقام برجسته از مهم ترین مقامات پیامبر صلی الله علیه و آله است، « گواه بودن » و « بشیر » و « نذیر » بودن، گواه بر تمام امت اسلام بلکه به یک معنی گواه بر همه امت ها، چنان که در آیه ۴۱ سوره نساء آمده است: « فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا: چگونه خواهد بود آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می آوریم و تو را گواه بر این گواهان ».

گواهان پنج گانه که شاهد اعمال انسان ها هستند

اصولاً هر انسانی گواهان زیادی دارد که به پنج گروه به شرح زیر تقسیم می شوند:

۱ قبل از هر کس خداوند که عالم الغیب و الشهاده است ناظر بر همه اعمال و نیات ماست .

۲ بعد از او « فرشتگان » مأمور ضبط اعمال آدمی هستند چنان که در آیه ۲۱ سوره ق اشاره شده است: « وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ ».

جزء بیست و ششم (۱۰۵)

۳ سپس « اعضای پیکر آدمی » و حتی پوست تن او گواهی می دهند: « يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: روزی که زبان ها و دست ها و پاهایشان به آن چه

ص: ۷۲

انجام می دادند ، گواهی می دهند « (۲۴ / نور) . « وَ قَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ : به پوست های تن خود می گویند چرا بر ضد ما گواهی دادید ؟ می گویند خداوندی که هر موجودی را به نطق درآورده ، ما را گویا ساخته است تا گواهی دهیم « (۲۱ / فصلت) .

۴ « زمین » نیز جزء گواهان است ، همان گونه که در سوره زلزال آمده : « يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا » .

۵ طبق بعضی از روایات « زمان » نیز در آن روز در صف گواهان است ، در حدیثی از علی می خوانیم : « مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَى بَنِي آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَ أَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ ، فَأَفْعَلُ فِي خَيْرٍ وَ أَعْمَلُ فِي خَيْرٍ ، أَشْهَدُكَ بِه يَوْمَ الْقِيَامَةِ ،

(۱۰۶) سوره فتح

فَأَنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَ هَذَا أَبَدًا : هیچ روزی بر فرزند آدم نمی گذرد مگر این که به او می گوید من روز تازه ای هستم و درباره تو گواهی می دهم ، در من کار نیک کن و عمل خیر به جا آور ، تا روز قیامت به نفع تو گواهی دهم ، چرا که بعد از این هرگز مرا نخواهی دید « .(۱)

(۲)

بدون شک گواهی خداوند به تنهایی کافی است ، ولی تعدد گواهان هم اتمام حجت بیشتری است و هم اثر

ص: ۷۳

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۱۲ .

۲- توضیحات بیشتر درباره "گواهان در دادگاه قیامت" ، ذیل آیات ۲۰ ۲۲ سوره فصلت مطرح شده است .

تربیتی قوی تری در انسان ها دارد .

۹ لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً

تا به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از او دفاع کنید ، او را بزرگ دارید و خدا را صبح و شام تسبیح کنید .

جزء بیست و ششم (۱۰۷)

«تُعَزِّرُوهُ» از ماده «تعزیر» در اصل به معنی منع است ، سپس به هرگونه دفاع و نصرت و یاری کردن در مقابل دشمنان اطلاق شده است، به بعضی از مجازات هایی که مانع از گناه می شود نیز «تعزیر» می گویند .

«تُوَقِّرُوهُ» از ماده «توقیر» از ریشه «وقر» به معنی سنگینی است، بنابراین «توقیر» در این جا به معنی تعظیم و بزرگداشت است .

مطابق این تفسیر ضمیرهایی که در «تُعَزِّرُوهُ» و «تُوَقِّرُوهُ» آمده، به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله بازمی گردد و هدف از آن دفاع از او در مقابل دشمن و تعظیم و بزرگداشت او است .

فتح خیبر دستاورد دیگر صلح حدیبیه

۲۰ وَعَدَ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا

خداوند غنائم فراوانی به شما وعده داده که آن ها را به چنگ می آورید ، ولی این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت و دست تعدی مردم (دشمنان) را از شما بازداشت، تا

ص: ۷۴

نشانه ای برای مؤمنان باشد و شمارابه راه راست هدایت کند.

(۱۰۸) سوره فتح

لحن آیه نشان می دهد که منظور از غنائم فراوان در این جا تمام غنائمی است که خداوند نصیب مسلمانان کرد ، چه در کوتاه مدت و چه در دراز مدت ، حتی جمعی از مفسران عقیده دارند که غنائمی را که تا دامنه قیامت به دست مسلمین می افتد در این عبارت داخل است .

اما این که می گوید : « این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت » ، غالباً اشاره به « غنائم خیر » دانسته اند که در فاصله کوتاهی بعد از فتح حدیبیه فراهم شد .

این لطف بزرگی بود که آن ها با کمی نفرت و نداشتن ابزار جنگی کافی آن هم در نقطه ای دور از وطن و بیخ گوش دشمن ، مورد تهاجم قرار نگرفتند و چنان رعب و وحشتی از آنان در دل دشمنان افکند که از هرگونه اقدام و حمله خودداری کردند .

جزء بیست و ششم (۱۰۹)

۲۱ وَ أُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا

و نیز غنائم و فتوحات دیگری که شما قدرت بر آن ندارید ولی خداوند قدرتش بر آن احاطه دارد نصیب شما می کند و خداوند بر هر چیز توانا است .

تعبیر به « لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا » اشاره به این است که مسلمانان قبل از آن هرگز احتمال چنین فتوحات و غنائمی را نمی دادند ، ولی به برکت اسلام و امدادهای الهی این نیرو و توان برای آن ها پیدا شد .

جمله « قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا : خداوند آن را احاطه فرموده » اشاره به

احاطه قدرت پروردگار بر این غنائم یا فتوحات است .

و بالاخره آخرین جمله آیه یعنی «وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا» در حقیقت به منزله بیان علت است برای جمله قبل، اشاره به این که با قدرت خداوند بر همه چیز این گونه فتوحات برای مسلمانان عجیب نیست .

(۱۱۰) سوره فتح

و به هر حال، آیه از اخبار غیبی و پیش گویی های قرآن مجید درباره حوادث آینده است ، این پیروزی ها در مدت کوتاهی به وقوع پیوست و عظمت این آیات را روشن ساخت .

ماجرای غزوه خیبر

هنگامی که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از حدیبیه بازگشت ، تمام ماه ذی الحجه و مقداری از ماه محرم سال هفتم هجری را در مدینه توقف فرمود ، سپس با یک هزار و چهارصد نفر از یارانش که در حدیبیه شرکت کرده بودند به سوی « خیبر » حرکت کرد ، (جایی که کانون تحریکات ضداسلامی بود و پیامبر صلی الله علیه و آله برای فرصت مناسبی روزشماری می کرد که آن کانون فساد را برچیند) .

قبیله « غطفان » در آغاز تصمیم گرفتند که از یهود « خیبر » حمایت کنند ، ولی بعدا ترسیدند و خودداری کردند .

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به نزدیک قلعه های « خیبر » رسید ، به یارانش دستور داد توقف کنید ، سپس سر به آسمان بلند کرد و این دعا

جزء بیست و ششم (۱۱۱)

را خواند : « اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوٰتِ وَ مَا اَظْلَلْنَ وَ رَبَّ الْاَرْضَيْنِ وَ مَا اَقْلَلْنَ ... نَسْأَلُكَ خَيْرَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَ خَيْرِ اَهْلِهَا وَ نَعُوْذُ بِكَ مِنْ

شَرُّهَا وَ شَرُّ أَهْلِهَا وَ شَرُّ مَا فِيهَا : خداوندا ! ای پروردگار آسمان ها و آن چه بر آن سایه افکنده اند و ای پروردگار زمین ها و آن چه بر خود حمل کرده اند ... از تو خیر این آبادی و خیر اهل آن را می خواهیم و به تو از شر آن و شر اهلش و شر آن چه در آن است پناه می بریم .

سپس فرمود : بِسْمِ اللَّهِ ، حرکت کنید و به این ترتیب شبانه به کنار « خبیر » رسیدند و صبحگاهان که اهل « خبیر » از ماجرا با خبر شدند خود را در محاصره سربازان اسلام دیدند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله قلعه ها را یکی بعد از دیگری فتح کرد ، تا به آخرین قلعه ها که از همه محکم تر و نیرومندتر بود و فرمانده معروف یهود « مرحب » در آن قرار داشت ، رسید .

در این ایام حالت سردرد شدیدی که گهگاه به سراغ پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می آمد به او دست داد ، به گونه ای که یکی دو روز نتوانست از خیمه

(۱۱۲) سوره فتح

بیرون آید ، در این هنگام (طبق تواریخ معروف اسلامی) « ابوبکر » پرچم را به دست گرفت و با مسلمانان به سوی لشکر یهود تاخت ، اما بی آن که نتیجه بگیرد بازگشت ، بار دیگر « عمر » پرچم را به دست گرفت و مسلمانان شدیدتر از روز قبل جنگیدند ، ولی بدون نتیجه بازگشتند .

این خبر به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و فرمود : « أَمَا وَاللَّهِ لَأُعْطِيَنَّهَا غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ ، يَأْخُذُهَا عَنْوَةً : به خدا سوگند فردا پرچم را به دست مردی می سپارم که او خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند و او قلعه را با قدرت فتح خواهد نمود » .

ص: ۷۷

گردن‌ها از هر سو کشیده شد که منظور چه کسی است؟ جمعی حدس می‌زدند که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله علی است، ولی علی هنوز در آن جا حضور نداشت، چرا که چشم درد شدیدی او را از حضور در لشکر مانع شده بود، اما صبحگاهان علی سوار بر شتری وارد شد و نزدیک خیمه پیامبر صلی الله علیه و آله پیاده گشت، در حالی که

جزء بیست و ششم (۱۱۳)

چشمانش شدیداً درد می‌کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: « نزدیک بیا »، نزدیک رفت، از آب دهان مبارکش بر چشم علی مالید و چشمش به برکت این اعجاز کاملاً سالم شد، سپس پرچم را به دست او داد.

علی با لشکر اسلام به سوی قلعه بزرگ خیبر حرکت کرد، مردی از یهود از بالای دیوار سؤال کرد تو کیستی؟ فرمود: « من علی ابن ابیطالبم »، یهودی فریاد کشید: ای جماعت یهود شکستان فرار کنید، در این هنگام مرحب یهودی فرمانده آن دژ به میدان مبارزه علی آمد و چیزی نگذشت که با یک ضربت کاری بر زمین افتاد.

جنگ شدیدی میان مسلمانان و یهودیان در گرفت، علی نزدیک در قلعه آمد و با حرکتی نیرومند و پر قدرت در را از جا کند و به کناری افکند، به این ترتیب قلعه گشوده شد و مسلمانان وارد شدند آن را فتح کردند.

(۱۱۴) سوره فتح

یهود تسلیم شدند و از پیامبر خواستند در برابر این تسلیم خون آن‌ها محفوظ باشد، پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفت، غنائم منقول به دست سپاه

ص: ۷۸

اسلام افتاد و اراضی و باغ های آن جارا به دست یهود سپرد ، مشروط بر این که نیمی از درآمد آن را به مسلمین بپردازند (۱)

اگر در حدیبیه جنگی روی می داد مشرکین شکست می خوردند

۲۲ وَ لَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَذْهَانَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ لِيُنَا وَلَا نَصِيرًا

اگر کافران (در سرزمین حدیبیه) با شما پیکار می کردند ، به زودی فرار می نمودند ، سپس ولی و یاورى نمی یافتند .

۲۳ سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا

جزء بیست و ششم (۱۱۵)

این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت .

آیات ۲۲ تا ۲۵ همچنان ابعاد دیگری از ماجرای عظیم « حدیبیه » را بازگو و به دو نکته مهم در این رابطه اشاره می کند .

نخست این که: تصور نکنید که اگر در سرزمین « حدیبیه » درگیری میان شما و مشرکان مکه رخ می داد، مشرکان برنده جنگ می شدند.

و این منحصر به شما نیست ، « این یک سنت الهی است که در گذشته هم بوده است » .

این یک قانون همیشگی الهی است که اگر مؤمنان در امر جهاد

ص: ۷۹

ضعف و سستی نشان ندهند و باقلبی پاک و نیتی خالص به مبارزه با دشمنان برخیزند، خدا آن‌ها را پیروز می‌کند، ممکن است گاهی در این امر به منظور امتحان یا اهداف دیگری دیر و زودی باشد، اما قطعاً پیروزی نهایی با آن‌ها است.

اما در مواردی همچون میدان « احد » که جمعی از فرمان

(۱۱۶) سوره فتح

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سرپیچی کردند و گروهی نیت خود را آلوده به عشق دنیا ساختند و به جمع غنائم پرداختند، سرانجام شکست تلخی دامانشان را گرفت و بعداً نیز چنین است.

نکته مهمی را که این آیات تعقیب می‌کند این است که قریش نشینند و بگویند افسوس که ما قیام نکردیم و این گروه اندک را در هم نکوبیدیم، افسوس که صید به خانه آمد و از آن غفلت کردیم، افسوس و افسوس.

ابدا چنین نیست، گرچه مسلمانان نسبت به آن‌ها اندک بودند و دور از وطن و مأمن و فاقد سلاح کافی، ولی با این حال اگر درگیری واقع شده بود باز هم به برکت نیروی ایمان و نصرت الهی پیروزی از آن‌ها بود، مگر در « بدر » یا در « احزاب » نفرت آن‌ها کم تر و تجهیزات دشمن بیشتر نبود؟ چگونه در هر دو مورد شکست دامان دشمن را گرفت.

۲۴ وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ

جزء بیست و ششم (۱۱۷)

بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا

ص: ۸۰

او کسی است که دست آن ها را از شما و دست شما را از آن ها در دل مکه کوتاه کرد، بعد از آن که شما را بر آن ها پیروز ساخت و خداوند به آن چه انجام می دهید بینا است.

نکته دیگر این که به راستی این ماجرا مصداق روشن « فتح المبین » بود همان توصیفی که قرآن برای آن برگزیده ، جمعیتی محدود بدون تجهیزات کافی جنگی ، وارد سرزمین دشمن شوند ، دشمنی که بارها به مدینه لشکرکشی کرده و تلاش عجیبی برای درهم شکستن آن ها داشته ، ولی اکنون که قدم در شهر و دیار او گذارده اند چنان مرعوب شود که پیشنهاد صلح کند، چه پیروزی از این برتر بی آن که حتی قطره خونی از دماغ کسی بریزد چنین تفوقی بر دشمن حاصل گردد .

بدون شک ماجرای صلح « حدیبیه » در سراسر جزیره عربستان شکستی برای قریش و فتحی برای مسلمین محسوب می شد که تا آن حد توانسته بودند از دشمن زهر چشم بگیرند.

(۱۱۸) سوره فتح

قابل توجه این که قرآن روی عدم درگیری در دل مکه تکیه می کند ، این تعبیر ممکن است اشاره به دو نکته باشد : نخست این که « مکه » کانون قدرت دشمن بود و قاعدتا می بایست از این فرصت مناسب استفاده می کردند و به مسلمانان حمله ور می شدند و به اصطلاح آن ها مسلمان ها را در آسمان جستجو می کردند ، وقتی که آن ها را در زمین خودشان به چنگ آوردند نباید به سادگی رها کنند ، اما خداوند قدرت آن ها را گرفت .

دیگر این که : « مکه » حرم امن خدا بود ، اگر درگیری و خونریزی

در آن جا واقع می شد از یک سو احترام حرم خدشه دار می گشت و از سوی دیگر عیب و عاری برای مسلمانان محسوب می شد ، که آن ها امنیت سنتی این سرزمین مقدس را درهم شکسته اند و لذا یکی از نعمت های بزرگ خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمین این بود که دو سال بعد از این ماجرا مکه فتح شد که آن هم بدون خونریزی بود .

جزء بیست و ششم (۱۱۹)

رؤیای صادق پیامبر صلی الله علیه و آله

۲۷ لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا

خداوند آن چه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد راست بود، به طور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجد الحرام می شوید در نهایت امنیت و در حالی که سرهای خود را تراشیده، یا ناخن های خود را کوتاه کرده و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید ، ولی خداوند چیزهایی می دانست که شما نمی دانستید (و در این تأخیر حکمتی بود) و قبل از آن فتح نزدیکی (برای شما) قرار داد.

این آیه نیز فراز دیگری از فرازهای مهم داستان «حدیبیه» را ترسیم می کند، ماجرا این بود :

(۱۲۰) سوره فتح

پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه خوابی دید که به اتفاق یارانش برای انجام مناسک «عمره» وارد مکه می شوند و این خواب را برای یاران بیان کرد ،

ص: ۸۲

همگی شاد و خوشحال شدند ، اما چون جمعی تصور می کردند تعبیر و تحقق این خواب در همان سال واقع خواهد شد ، هنگامی که مشرکان راه ورود به مکه را در حدیبیه به روی آن ها بستند ، گرفتار شک و تردید شدند ، که مگر رؤیای پیامبر هم ممکن است نادرست از آب درآید ؟ مگر بنا نبود ما به زیارت خانه خدا مشرف شویم ؟ پس چه شد این وعده ؟ و کجا رفت آن خواب رحمانی ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ این سؤال فرمود : « مگر من به شما گفتم این رؤیا همین امسال تحقق خواهد یافت ؟ »

آیه فوق در همین رابطه در طریق بازگشت به مدینه نازل شد و تأکید کرد که این رؤیای صادقانه بوده و چنین مسأله ای حتمی و قطعی و انجام شدنی است.

دین اسلام سراسر جهان را فرا خواهد گرفت

۲۸ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ

جزء بیست و ششم (۱۲۱)

عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا

او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده ، تا آن را بر همه ادیان پیروز کند و کافی است که خدا شاهد این موضوع باشد .

این وعده ای است صریح و قاطع ، از سوی خداوند قادر متعال ، در رابطه با غلبه اسلام بر همه ادیان .

آری منطق نیرومند اسلام و محتوای غنی و پر بار آن ، ایجاب می کند که سرانجام ادیان شرک آلود را جاروب کند و ادیان آسمانی تحریف یافته را در برابر خود به خضوع وادارد و با جاذبه

عمیق خود دل‌ها را به سوی این آیین خالص جلب و جذب کند .

علاوه بر مناطق بسیار وسیعی که امروز در شرق و غرب و شمال و جنوب عالم در قلمرو اسلام قرار گرفته و هم اکنون بیش از ۴۰ کشور اسلامی با جمعیتی حدود یک میلیارد نفر زیر پرچم اسلام قرار دارند ، زمانی فرا خواهد رسید که همه جهان رسماً در زیر این پرچم قرار می‌گیرد و

(۱۲۲) سوره فتح

این امر به وسیله قیام « مهدی » (ارواحنا فداه) تکمیل می‌گردد، چنان که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: « لَا يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ: در سراسر روی زمین خانه‌ای از سنگ و گل ، یا خیمه‌هایی از کرک و مو ، باقی نمی‌ماند ، مگر این که خداوند اسلام را در آن وارد می‌کند . » (۱)

در این زمینه بحث مشروحی ذیل آیه مشابه آن آیه ۳۳ سوره توبه در جلد ۷ تفسیر نمونه ، صفحه ۳۷۱ آورده شده است .

صفات پنج گانه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله

۲۹ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرِيَهُمْ رُكْعًا سِجْدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكُمْ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ

جزء بیست و ششم (۱۲۳)

فِي الْأَنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْطَهُ فَازْرَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ

ص: ۸۴

بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند ، پیوسته آن ها را در حال رکوع و سجود می بینی ، آن ها همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند ، نشانه آن ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آن ها در تورات است و توصیف آن ها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته ، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی دارد، این برای آن است که کافران را به خشم آورد ،

(۱۲۴) سوره فتح

خداوند کسانی از آن ها را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است .

در آخرین آیه ترسیم بسیار گویایی از اصحاب و یاران خاص پیامبر صلی الله علیه و آله و آن ها که در خط او بودند ، از لسان تورات و انجیل بیان کرده که هم افتخار و مباهاتی است برای آن ها که در « حدیبیه » و مراحل دیگر پایمردی به خرج دادند و هم درس آموزنده ای است برای همه مسلمانان در تمام قرون و اعصار .

در آغاز می فرماید: « محمد فرستاده خدا است » .

سپس به توصیف یارانش پرداخته و اوصاف ظاهر و باطن و

ص: ۸۵

عواطف و افکار و اعمال آن ها را در طی پنج صفت چنین بیان می کند :

۱ « کسانی که با او هستند در برابر کفار شدید و محکم هستند » (وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) .

۲ در دومین وصف می گوید : « اما در میان خود رحیم و مهربانند » (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) .

جزء بیست و ششم (۱۲۵)

آن ها کانونی از عواطف و محبت نسبت به برادران و دوستان و هم کیشانند و آتشی سخت و سوزان و سدی محکم و پولادین در مقابل دشمنان. در حقیقت عواطف آن هادر این «مهر» و «قهر» خلاصه می شود.

۳ در سومین صفت که از اعمال آن ها سخن می گوید می افزاید : « پیوسته آن ها را در حال رکوع و سجود می بینی و همواره به عبادت خدا مشغولند » (تَرِيَهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا) .

این تعبیر عبادت و بندگی خدا را که با دو رکن اصلیش «رکوع و سجود» ترسیم شده به عنوان حالت دائمی و همیشگی آن ها ذکر می کند، عبادتی که رمز تسلیم در برابر فرمان حق و نفی کبر و خودخواهی و غرور، از وجود ایشان است .

۴ در چهارمین توصیف که از نیت پاک و خالص آن ها بحث می کند ، می فرماید : « آن ها همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند » (يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا) .

نه برای تظاهر و ریا قدم برمی دارند و نه انتظار پاداش از خلق خدا

(۱۲۶) سوره فتح

دارند ، بلکه چشمشان تنها به رضا و فضل او دوخته شده و انگیزه حرکت آن ها در تمام زندگی همین است و بس .

ص: ۸۶

حتی تعبیر به « فَضْل » نشان می دهد که آن ها به تقصیر خود معترفند و اعمال خود را کمتر از آن می دانند که پاداش الهی برای آن بطلبند ، بلکه با تمام تلاش و کوشش باز هم می گویند خداوندا! اگر فضل تو به یاری ما نیاید وای بر ما .

۵ در پنجمین و آخرین توصیف از ظاهر آراسته و نورانی آن ها بحث کرده ، می گوید : « نشانه آن ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است » (سِماهُمُ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ الشُّجُودِ) .

« سِما » در اصل به معنی علامت و هیئت است ، خواه این علامت در صورت باشد یا در جای دیگر بدن هرچند در استعمالات روزمره فارسی به نشانه های صورت و وضع ظاهری چهره گفته می شود.

به تعبیر دیگری « قیافه » آن ها به خوبی نشان می دهد که آن ها انسان هایی خاضع در برابر خداوند و حق و قانون و عدالتند ، نه تنها در

جزء بیست و ششم (۱۲۷)

صورت آن ها، که در تمام وجود و زندگی آنان این علامت منعکس است .

به هر حال قرآن بعد از بیان همه این اوصاف می افزاید: « این توصیف آن ها (یاران محمد صلی الله علیه و آله) در تورات است » (ذَلِكُمْ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ) .

این حقیقتی است که از پیش گفته شده و توصیفی است در یک کتاب بزرگ آسمانی که از پیش از هزار سال قبل نازل شده است .

سپس به توصیف آن ها در یک کتاب بزرگ دیگر آسمانی یعنی « انجیل » پرداخته ، چنین می گوید : « توصیف آن ها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه های خود را خارج ساخته ، سپس به تقویت آن پرداخته ، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد

ص: ۸۷

کرده و پر برکت شده که زارعان را به شگفتی وامی دارد» (وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَازْرَعَهُ فَاسْتَعْلَفَ فَاسْتَيْتَوَى عَلَى سُوْقِهِ يُعْجِبُ الزَّرَّاعَ).

«شَطْأً» به معنی «جوانه» و «جوجه» است، جوانه هایی که از پایین ساقه و کنار ریشه ها بیرون می آید .

(۱۲۸) سوره فتح

« آزرَ » از ماده «مُؤازَرَه» به معنی معاونت است .

« اِسْتَعْلَفَ » از ماده « غلظت » به معنی سفت و محکم شدن است.

جمله «اِسْتَيْتَوَى سُوْقِهِ» مفهومی این است که به حدی محکم شده که بر پای خود ایستاده، (توجه داشته باشید که «سوق» جمع «ساق» است).

تعبیر « يُعْجِبُ الزَّرَّاعَ » یعنی به حدی از نمو سریع و جوانه های زیاد و محصول وافر رسیده که حتی کشاورزانی که پیوسته با این مسائل سر و کار دارند در شگفتی فرو می روند .

جالب این که : در توصیف دوم که در انجیل آمده نیز پنج وصف عمده برای مؤمنان و یاران محمد صلی الله علیه و آله ذکر شده است ، (جوانه زدن کمک کردن برای پرورش محکم شدن برپای خود ایستادن نمو چشمگیر اعجاب انگیز) .

درحقیقت اوصافی که در تورات برای آن ها ذکر شده ، اوصافی است که ابعاد وجود آن ها را از نظر عواطف و اهداف و اعمال و صورت ظاهر بیان می کند و اما اوصافی که در انجیل آمده بیانگر حرکت و

جزء بیست و ششم (۱۲۹)

نموورش آن ها در جنبه های مختلف است .

آری آن ها انسان هایی هستند با صفات والا که آنی از «حرکت» باز

نمی ایستند، همواره جوانه می زنند و جوانه ها پرورش می یابد و بارور می شود .

همواره اسلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می دهند و روز به روز خیل تازه ای بر جامعه اسلامی می افزایند .

سپس در دنباله آیه می افزاید : این اوصاف عالی ، این نمو و رشد سریع و این حرکت پر برکت ، به همان اندازه که دوستان را به شوق و نشاط می آورد ، سبب خشم کفار می شود : « این برای آن است که کافران را به خشم آورد » (لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ) . و در پایان آیه می فرماید : « خداوند کسانی از آن ها را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است » (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا) .

بدیهی است اوصافی که در آغاز آیه گفته شد ایمان و عمل صالح در

(۱۳۰) سوره فتح

آن جمع بود، بنابراین تکرار این دو وصف، اشاره به تداوم آن است، یعنی خداوند این وعده را تنها به آن گروه از یاران محمد صلی الله علیه و آله داده که در خط او باقی بمانند و ایمان و عمل صالح را تداوم بخشند و گرنه کسانی که یک روز در زمره دوستان و یاران او بودند و روز دیگر از او جدا شدند و راهی برخلاف آن در پیش گرفتند ، هرگز مشمول چنین وعده ای نیستند.

جمله « وَالَّذِينَ مَعَهُ » (کسانی که با او هستند) مفهومش همنشین بودن و مصاحبت جسمانی با پیامبر صلی الله علیه و آله نیست ، چراکه منافقین هم دارای چنین مصاحبتی بودند، بلکه منظور از « مَعَهُ » به طور قطع همراه بودن از نظر اصول ایمان و تقوی است .

ص: ۸۹

بنابراین ما هرگز نمی توانیم از آیه فوق یک حکم کلی درباره همه معاصران و همنشینان پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده کنیم .

ولی هرگاه خود را از پیشداوری ها تهی کنیم، قرائن روشنی در برابر ما وجود دارد که این عقیده مشهور را متزلزل می سازد :

جمله «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» در سوره توبه تنها

جزء بیست و ششم (۱۳۱)

مخصوص مهاجران و انصار نیست ، زیرا در همان آیه در کنار مهاجران و انصار «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» قرار گرفته که مفهومی شامل تمام کسانی است که تا دامنه قیامت به نیکی از آن ها پیروی می کنند .

همان گونه که «تابعان» اگر یک روز در خط ایمان و احسان باشند و روز دیگر در خط کفر و اسائه (بدی کردن) قرار گیرند، از زیرچتر رضایت الهی خارج می شوند. عین این مطلب درباره «صحابه» نیز می آید ، زیرا آن ها را نیز در آخرین آیه سوره فتح مقید به ایمان و عمل صالح کرده که اگر یک روز این عنوان از آن ها سلب شود از دایره رضایت الهی بیرون خواهند رفت .

و به تعبیر دیگر، تعبیر به «احسان» هم در مورد «تابعان» است و هم در مورد «متبوعان» ، بنابراین هر کدام از این دو ، «خط احسان» را رها کنند مشمول رضایت خدا نخواهند بود .

محبت متقابل اسلامی

در روایات اسلامی که در تفسیر آیه اخیر آمده است ، تأکید

(۱۳۲) سوره فتح

فراوانی بر روی اصل «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» دیده می شود .

از جمله در حدیثی از امام صادق می خوانیم : «مسلمان

ص: ۹۰

برادر مسلمان است به او ستم نمی کند، تنهایش نمی گذارد، تهدیدش نمی کند و سزاوار است مسلمان در ارتباط و پیوند و تعاون و محبت و مواسات با نیازمندان کوشش کند و نسبت به یکدیگر مهربان باشند، تا مطابق گفته خداوند «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» نسبت به یکدیگر با محبت رفتار کنید و حتی در غیاب آن ها نسبت به امورشان دلسوزی کنید، آن گونه که انصار در عصر رسول الله بودند

(۱)

ولی عجیب است که مسلمانان امروز از رهنمودهای مؤثر این آیه و ویژگی هایی که برای مؤمنان راستین و یاران رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کند، فاصله گرفته اند، گاه آن چنان به جان هم می افتند و کینه توزی و خونریزی می کنند که هرگز دشمنان اسلام آن چنان نکردند.

گاه با کفار آن چنان پیوند دوستی می بندند که گویی برادرانی از یک اصل و نسبند.

جزء بیست و ششم (۱۳۳)

نه خبری از آن رکوع و سجود است و نه آن نیت پاک و «إِنْتِغَاءِ فَضْلِ اللَّهِ» و نه آثار سجود در چهره نمایان و نه آن نمو و رشد و جوانه زدن و قوی شدن و روی پای خود ایستادن.

و عجب این که هر قدر از این اصول قرآنی فاصله گرفته ایم به درد و رنج و ذلت و نکبت بیشتری گرفتار شده ایم، ولی باز متوجه نیستیم از کجا ضربه می خوریم؟ باز «حمیت های جاهلیت» مانع اندیشه و تجدید نظر و بازگشت به قرآن است، خدایا ما را از این خواب عمیق و خطرناک بیدار کن. پایان سوره فَتْح

ص: ۹۱

سوره حُجرات

آداب ملاقات با پیامبر صلی الله علیه و آله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید و پیشی مگیرید و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و دانا است .

در این سوره یک رشته از مباحث مهم اخلاقی و دستورهای انضباطی نازل شده که آن را شایسته نام «سوره اخلاق» می کند .

منظور از مقدم نداشتن چیزی در برابر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله پیشی نگرفتن بر آن ها است در کارها و ترک عجله و شتاب در مقابل دستور خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است .

جزء بیست و ششم (۱۳۵)

مسئولیت انضباط « رهروان » در برابر « رهبران » آن هم یک رهبر بزرگ الهی ایجاب می کند که در هیچ کار و هیچ سخن و برنامه ، بر آن ها پیشی نگیرند و شتاب و عجله نکنند .

البته این بدان معنا نیست که اگر پیشنهاد یا مشورتی دارند در اختیار رهبر الهی نگذارند ، بلکه منظور جلو افتادن و تصمیم گرفتن و انجام دادن پیش از تصویب آن ها است ، حتی نباید درباره مسائل بیش از اندازه لازم سؤال و گفتگو کرد ، باید گذاشت که رهبر خودش به موقع

مسائل را مطرح کند، آن هم رهبر معصوم که از چیزی غفلت نمی کند و نیز اگر کسی سؤالی از او می کند نباید دیگران پیشقدم شده، پاسخ سؤال را عجولانه بگویند، در حقیقت همه این معانی در مفهوم آیه جمع است.

۲ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ

(۱۳۶) سوره حُجُرَات

ای کسانی که ایمان آورده اید صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی می کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد، در حالی که نمی دانید.

جمله اول (لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ...) اشاره به این است که صدا را بلندتر از صدای پیامبر صلی الله علیه و آله نکنید، که این خود یک نوع بی ادبی در محضر مبارک او است، پیامبر صلی الله علیه و آله که جای خود دارد، این کار در برابر پدر و مادر و استاد و معلم نیز مخالف احترام و ادب است.

اما جمله (لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ ...) ممکن است تأکیدی بر همان معنی جمله اول باشد یا اشاره به مطلب تازه ای و آن ترک خطاب پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله با جمله «یا محمد» و تبدیل آن به «یا رسول الله» است.

بدیهی است اگر این گونه اعمال به قصد توهین به مقام شامخ نبوت باشد، موجب کفر است و بدون آن ایداء و گناه.

در صورت اول علت حبط و نابودی اعمال روشن است ، زیرا کفر علت حبط (از میان رفتن ثواب عمل نیک) می شود .

و در صورت دوم نیز مانعی ندارد که چنین عمل زشتی باعث نابودی ثواب بسیاری از اعمال گردد و نابود شدن ثواب بعضی از اعمال به خاطر بعضی از گناهان خاص ، بی مانع است ، همان گونه که نابود شدن اثر بعضی از گناهان به وسیله اعمال صالح نیز قطعی است و دلایل فراوانی در آیات قرآن یا روایات اسلامی بر این معنی وجود دارد ، هر چند این معنی به صورت یک قانون کلی در همه « حسنات » و « سیئات » ثابت نشده است، اما در مورد بعضی از « حسنات » و « سیئات » مهم، دلائلی نقلی وجود دارد و دلیلی هم از عقل برخلاف آن نیست. (۱)

۳ إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ

۱ شرح بیشتر پیرامون مسأله "حبط" را در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۷۰، ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره مطالعه کنید .

(۱۳۸) سوره حُجُرَات

أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِتَتَّقُوا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ

آن ها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند، کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای تقوی خالص نموده و برای آن ها آموزش و پاداش عظیمی است.

« يَغُضُّونَ » از ماده « غَضَّ » (بر وزن حَطَّ) به معنی کم کردن و

کوتاه نمودن نگاه یا صدا است و نقطه مقابل آن خیره نگاه کردن و صدا را بلند نمودن است .

«امْتَحَنَ» آزماده «امتحان» در اصل به معنی ذوب کردن طلا و گرفتن ناخالصی آن است، ولی بعدا در معنی آزمایش به کار رفته است ، مانند آیه مورد بحث ، آزمایشی که نتیجه آن خلوص قلب و گستردگی آن برای پذیرش تقوی است .

قابل توجه این که : در آیه قبل تعبیر به « نبی » شده و در این جا تعبیر به « رسول الله » صلی الله علیه و آله و هر دو گویا اشاره به این نکته است که

جزء بیست و ششم (۱۳۹)

پیامبر صلی الله علیه و آله از خود چیزی ندارد ، او فرستاده خدا و پیام آور او است ، اسائه ادب در برابر او اسائه ادب نسبت به خدا است و رعایت ادب نسبت به او رعایت نسبت به خداوند است .

۴ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

(ولی) کسانی که تو را از پشت حجره ها بلند صدا می زنند، اکثرشان نمی فهمند .

« حُجُرَات » جمع « حُجْرَه » در این جا اشاره به اطاق های متعدد است که در کنار مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله برای همسران او تهیه شده بود و در اصل از ماده « حَجْر » به معنی منع است ، زیرا « حُجْرَه » مانع ورود دیگران در حریم زندگی انسان است و تعبیر به « وراء » در این جا به معنی بیرون است، از هر طرف که باشد، زیرا در حجره های پیامبر به مسجد گشوده می شد و افراد نادان و عجول گاه در برابر در حجره می آمدند و فریاد یا محمد صلی الله علیه و آله می زدند، قرآن آن ها را از این کار نهی می کند .

این چه عقلی است که انسان در برابر بزرگترین سفیر الهی رعایت

(۱۴۰) سوره حُجرات

ادب نکند و با صدای بلند و نامؤدبانه ، همچون اعراب « بنی تمیم » پشت خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیاید و فریاد زند : « یا مُحَمَّدُ ، یا مُحَمَّدُ صلی الله علیه و آله أُخْرِجْ إِلَيْنَا » و آن کانون مهر و عطوفت پروردگار را بدین وسیله ایداء و آزار نماید .

اصولاً هر قدر سطح عقل و خرد انسان بالاتر می رود ، بر ادب او افزوده می شود ، زیرا « ارزش ها » و « ضدا ارزش ها » را بهتر درک می کند و به همین دلیل بی ادبی همیشه نشانه بی خردی است ، یا به تعبیر دیگر بی ادبی کار حیوان و ادب کار انسان است .

تعبیر به « أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ » (غالب آن هانمی فهمند) یا به خاطر این است که « أَكْثَرُ » در زبان عرب گاه به معنی " همه " می آید، که برای رعایت احتیاط و ادب این تعبیر را به کار می برند ، که حتی اگر یک نفر مستثنی بوده باشد حق او ضایع نشود، گویی خداوند با این تعبیر می فرماید : « من که پروردگار شما هستم و به همه چیز احاطه علمی دارم به هنگام سخن گفتن رعایت آداب می کنم ، پس شما چرا رعایت نمی کنید . »

جزء بیست و ششم (۱۴۱)

۵ وَ لَوَ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

هر گاه آن ها صبر می کردند تا خود به سراغشان آیی برای آن ها بهتر بود و خداوند غفور و رحیم است .

درست است که عجله و شتاب گاه سبب می شود که انسان زودتر

ص: ۹۶

به مقصود خود برسد ، ولی شکیبایی و صبر در چنین مقامی مایه رحمت و آمرزش و اجر عظیم است و مسلماً این بر آن برتری دارد .

و از آن جا که افرادی ناآگاهانه قبلاً مرتکب چنین کاری شده بودند و با نزول این دستور الهی طبعاً به وحشت می افتادند ، قرآن به آن ها نیز نوید می دهد که اگر توبه کنند ، مشمول رحمت خداوند می شوند ، لذا در پایان آیه می فرماید : « و خداوند غفور و رحیم است » (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) .

ادب برترین سرمایه زندگی است

(۱۴۲) سوره حُجرات

در اسلام اهمیت زیادی به مسأله رعایت آداب و برخورد توأم با احترام و ادب با همه کس و هر گروه وارد شده است که به عنوان نمونه در این جا به چند حدیث اشاره می شود .

علی می فرماید : « الْأَدَبُ يُعْنِي عَنِ الْحَسَبِ : ادب انسان را از افتخارات پدران و نیاکان بی نیاز می کند » .^(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق آمده است : « خَمْسٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ لَمْ يَكُنْ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْتَعٌ ، قِيلَ وَ مَا هُنَّ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، قَالَ : الدِّينُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحَيَاءُ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ حُسْنُ الْأَدَبِ : پنج چیز است که در هر کس نباشد ، صفات و امتیازات قابل ملاحظه ای نخواهد داشت ، عرض کردند : ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله

ص: ۹۷

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۷۵ ، صفحه ۶۸ و ۶۷ .

آن‌ها چیست؟ فرمود: دین و عقل و حیا و حسن خلق و حسن ادب « (۱)

به همین دلیل هنگامی که در زندگی پیشوایان بزرگ اسلام دقت

جزء بیست و ششم (۱۴۳)

می‌کنیم، می‌بینیم که دقیق‌ترین نکات مربوط به ادب را حتی با افراد کوچک رعایت می‌کردند.

اصولاً دین مجموعه‌ای است از آداب: ادب در برابر خدا، ادب در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم صلی الله علیه و آله، ادب در مقابل استاد و معلم و پدر و مادر و عالم و دانشمند.

حتی دقت در آیات قرآن مجید نشان می‌دهد خداوند با آن عظمت هنگامی که با بندگان خود سخن می‌گوید آداب را کاملاً رعایت می‌کند.

جایی که چنین است، تکلیف مردم در مقابل خدا و پیغمبرش روشن است.

در حدیثی می‌خوانیم: « هنگامی که آیات آغاز سوره مؤمنون نازل شد و یک سلسله آداب اسلامی را به آن‌ها دستور داد، از جمله مسأله خشوع در نماز، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که قبلاً به هنگام نماز گاه به آسمان نظر می‌افکند، دیگر سر بر نمی‌داشت و دائماً به زمین نگاه می‌فرمود « (۱).

۱ « تفسیر مجمع البیان، تفسیر فخر رازی»، ذیل آیه ۲ / مؤمنون.

(۱۴۴) سوره حُجرات

در مورد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز این موضوع تا آن حد مهم است که قرآن صریحاً در آیات فوق می‌گوید صدارا بلندتر از صدای پیامبر صلی الله علیه و آله کردن و در مقابل او جار و جنجال راه انداختن موجب

ص: ۹۸

حبط اعمال و از بین رفتن ثواب است .

روشن است تنها رعایت این نکته در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله کافی نیست ، بلکه امور دیگری که از نظر سوء ادب همانند صدای بلند و جار و جنجال است نیز در محضرش ممنوع است و به اصطلاح فقهی در این جا باید « الْغَاءِ خُصُوصِيَّتِ » و « تَنْقِيحِ مَنَاطِ » کرد و اشباه و نظایر آن را به آن ملحق نمود .

حتی بعضی از مفسران آیات مورد بحث را توسعه داده ، گفته اند مراحل پایین تر ، مانند علما و دانشمندان و رهبران فکری و اخلاقی را نیز شامل می شود ، مسلمانان موظفند در برابر آن ها نیز آداب را رعایت کنند .

جزء بیست و ششم (۱۴۵)

اهمیت برادری

۱۰ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

مؤمنان برادر یکدیگرند، بنابراین میان دو برادر خود صلح برقرارسازید و تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید .

همان اندازه که برای ایجاد صلح در میان دو برادر نسبی تلاش و کوشش می کنید ، باید در میان مؤمنان متخاصم نیز برای برقراری صلح به طور جدی و قاطع وارد عمل شوید .

چه تعبیر جالب و گیرایی ؟ که همه مؤمنان برادر یکدیگرند و نزاع و درگیری میان آن ها را درگیری میان برادران نامیده ، که باید به

ص: ۹۹

زودی جای خود را به صلح و صفا بدهد .

و از آن جا که در بسیاری از اوقات « روابط » در این گونه مسائل جانشین « ضوابط » می شود ، بار دیگر هشدار داده و در پایان آیه می افزاید : « تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید » (وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) .

(۱۴۶) سوره حُجُرَات

و به این ترتیب یکی از مهم ترین مسؤولیت های اجتماعی مسلمانان در برابر یکدیگر و در اجرای عدالت اجتماعی با تمام ابعادش روشن می شود .

جمله « إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ » که در آیات فوق آمده است یکی از شعارهای اساسی و ریشه دار اسلامی است، شعاری بسیار گیرا ، عمیق ، مؤثر و پرمعنی .

دیگران وقتی می خواهند زیاد اظهار علاقه به هم مسلکان خود کنند از آنان به عنوان « رفیق » یاد می کنند ، ولی اسلام سطح پیوند علائق دوستی مسلمین را به قدری بالا برده که به صورت نزدیک ترین پیوند دو انسان با یکدیگر آن هم پیوندی بر اساس مساوات و برابری ، مطرح می کند و آن علاقه دو « برادر » نسبت به یکدیگر است .

روی این اصل مهم اسلامی مسلمانان از هر نژاد و هر قبیله و دارای هر زبان و هر سن و سال ، با یکدیگر احساس عمیق برادری می کنند، هر چند یکی در شرق جهان زندگی کند و دیگری در غرب .

جزء بیست و ششم (۱۴۷)

در مراسم « حج » که مسلمین از همه نقاط جهان در آن کانون توحید جمع می شوند ، این علاقه و پیوند و همبستگی نزدیک ، کاملاً

ص: ۱۰۰

محسوس است و صحنه ای است از تحقق عینی این قانون مهم اسلامی .

به تعبیر دیگر اسلام تمام مسلمان ها را به حکم یک خانواده می داند و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب کرده ، نه تنها در لفظ و در شعار که در عمل و تعهدهای متقابل نیز همه خواهر و برادرند .

در روایات اسلامی نیز روی این مسأله تأکید فراوان شده و مخصوصاً جنبه های عملی آن ارائه گردیده است که به عنوان نمونه چند حدیث پرمحتوای زیر را از نظر می گذرانیم :

۱ در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است : «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ ، لَا يَظْلِمُهُ ، وَلَا يَخْذُلُهُ ، وَلَا يُسَلِّمُهُ :
مسلمان برادر مسلمان است ، هرگز به او ستم نمی کند ، دست از یاریش بر نمی دارد

(۱۴۸) سوره حُجُرَات

و او را در برابر حوادث تنها نمی گذارد . (۱)

۲ در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده : «مَثَلُ الْأَخَوَيْنِ مَثَلُ الْيَدَيْنِ يَغْسِلُ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى : دو برادر دینی همانند دو دستند که هر کدام دیگری را می شوید ، (با یکدیگر کمال همکاری را دارند و عیوب هم را پاک می کنند)
(۲)

۳ امام صادق می فرماید : «الْمُؤْمِنُ مِنْ أَخِي الْمُؤْمِنِ ، كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ ، إِذَا اشْتَكَى شَيْئًا مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَ
أَرْوَاحِهِمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ : مؤمن برادر مؤمن است و همگی

ص: ۱۰۱

۱- «الْمُحَجَّةُ الْبَيْضَاءُ» ، جلد ۳ ، صفحه ۳۳۲ و ۳۱۹ .

۲- «الْمُحَجَّةُ الْبَيْضَاءُ» ، جلد ۳ ، صفحه ۳۳۲ و ۳۱۹ .

به منزله اعضاء يك پيكرند ، كه اگر عضوي به درد آيد ، ديگر عضوها را نماند قرار و ارواح همگي آن ها از روح واحدی گرفته شده است» (۱)

حقوق ۳۰ گانه دوستان خوب نسبت به يكديگر

جزء بيست و ششم (۱۴۹)

در پايان اين بحث به روايتي اشاره مي كنيم كه از پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله درباره حقوق سي گانه مؤمن بر برادر مؤمنش نقل شده كه از جامع ترين روايات در اين زمينه است :

پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله فرمود : « مسلمان بر برادر مسلمانش سي حق دارد كه براءت ذمه از آن حاصل نمي كند ، مگر به ادای اين حقوق يا عفو كردن برادر مسلمان او :

۲ لغزش های او را ببخشد . ۲ در ناراحتی ها نسبت به او مهربان باشد .

۳ اسرار او را پنهان دارد . ۴ اشتباهات او را جبران کند .

۵ عذر او را بپذیرد . ۶ در برابر بدگويان، از او دفاع کند .

۷ همواره خير خواه او باشد . ۸ دوستی او را پاسداری کند .

۹ پيمان او را رعايت کند . ۱۰ در حال مرض از او عيادت کند .

۱۱ در حال مرگ ، به تشييع او حاضر شود .

۱۲ دعوت او را اجابت کند . ۱۳ هديه او را بپذیرد .

۱۴ عطای او را جزا دهد . ۱۵ نعمت او را شکر گوید .

(۱۵۰) سوره حُجرات

۱۶ در ياری او بكوشد . ۱۷ ناموس او را حفظ کند .

۱۸ حاجت او را برآورد . ۱۹ برای خواسته اش شفاعت کند .

ص: ۱۰۲

۲۰ عطسه اش را تحیت گوید . ۲۱ گمشده اش را راهنمایی کند .

۲۲ سلامش را جواب دهد . ۲۳ گفته او را نیکو شمرد .

۲۴ انعام او را خوب قرار دهد . ۲۵ سوگندهایش را تصدیق کند .

۲۶ دوستش را دوست دارد و با او دشمنی نکند .

۲۷ در یاری او بکوشد ، خواه ظالم باشد یا مظلوم : اما یاری او در حالی که ظالم باشد ، به این است که او را از ظلمش بازدارد و در حالی که مظلوم است ، به این است که او را در گرفتن حقش کمک کند .

۲۸ او را در برابر حوادث ، تنها نگذارد .

۲۹ آن چه را از نیکی ها برای خود دوست دارد برای او دوست بدارد .

۳۰ آن چه از بدی ها برای خود نمی خواهد برای او نخواهد « (۱)

جزء بیست و ششم (۱۵۱)

ممنوعیت مسخره کردن و دیگران را به نام زشت صدا کردن

۱۱ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْقُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزاء کنند، شاید آن ها از این ها بهتر باشند و نه زنانی از زنان دیگر ، شاید آنان بهتر از اینان باشند

ص: ۱۰۳

و یکدیگر را مورد طعن و عیب جویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید و آن ها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند .

(۱۵۲) سوره حُجرات

در این جا مخاطب مؤمنانند ، اعم از مردان و زنان ، قرآن به همه هشدار می دهد که از این عمل زشت پرهیزند ، چرا که سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برتر بینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگ های خونین در طول تاریخ بوده است .

و این « خود برتر بینی » بیشتر از ارزش های ظاهری و مادی سرچشمه می گیرد ، مثلاً فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر ، زیباتر ، یا از قبیله ای سرشناس تر می شمرد و احیاناً این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است ، او را وادار به سخریه می کند ، در حالی که معیار ارزش در پیشگاه خداوند تقوا است و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد .

سپس در دومین مرحله می فرماید : « و یکدیگر را مورد طعن و عیب جویی قرار ندهید » (وَ لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ) .

« لَا تَلْمِزُوا » از ماده « لَمَزَ » به معنی عیب جویی و طعنه زدن است .

جالب این که قرآن در این آیه با تعبیر « أَنْفُسَكُمْ »

جزء بیست و ششم (۱۵۳)

به وحدت و یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده و اعلام می دارد که همه مؤمنان به منزله نفس واحدی هستند و اگر از دیگری عیب جویی کنید ، در واقع از خودتان عیب جویی کرده اید .

ص: ۱۰۴

و بالاخره در مرحله سوم می افزاید: « و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید » (وَ لَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ) .

بسیاری از افراد بی بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند و از این طریق آن ها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند و یا احیانا از آنان انتقام گیرند و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته، سپس توبه کرده و کاملاً پاک شده باز هم لقبی که بازگو کننده وضع سابق باشد، بر او بگذارند .

اسلام صریحا از این عمل زشت نهی می کند و هر اسم و لقبی را که کوچک ترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است ، ممنوع شمرده است .

جاده ورود ممنوع (سوءظن، فضولی در کار دیگران، غیبت)

(۱۵۴) سوره حُجرات

۱۲ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا يٰحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمان ها پرهیزید چرا که بعضی از گمان ها گناه است و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند ، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است .

ص: ۱۰۵

منظور از « کَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ » گمان های بد است که نسبت به گمان های خوب در میان مردم بیشتر است ، لذا از آن تعبیر به کثیر شده و گرنه «حسن ظن و گمان خیر» نه تنها ممنوع نیست بلکه مستحسن است.

در این جا این سؤال مطرح می شود که گمان بد و خوب

جزء بیست و ششم (۱۵۵)

غالباً اختیاری نیست ، یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می شود ، بنابراین چگونه می شود از آن نهی کرد؟

۱ منظور از این نهی ، نهی از ترتیب آثار است ، یعنی هر گاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد ، در عمل کوچک ترین اعتنایی به آن نکنید ، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید ، بنابراین آن چه گناه است « ترتیب اثر دادن به گمان بد » می باشد .

لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم : «ثَلَاثٌ فِي الْمُؤْمِنِ لَا- يُسَدِّ تَحَسُّنٌ ، وَ لَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ ، فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ أَنْ لَا- يُحَقِّقَهُ : سه چیز است که وجود آن در مؤمن پسندیده نیست و راه فرار دارد ، از جمله سوءظن است که راه فرارش این است که به آن جامه عمل نپوشاند » . (۱)

(۱۵۶) سوره حُجرات

۲ انسان می تواند با تفکر روی مسائل مختلفی ، گمان بد را در بسیاری از موارد از خود دور سازد ، به این

ص: ۱۰۶

ترتیب که در راه های حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد، در ذهن خود مجسم سازد و تدریجا بر گمان بد غلبه کند.

بنابراین گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد. لذا در روایات دستور داده شده که اعمال دوست را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن، تا دلیلی برخلاف آن اثبات شود و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانان صادر شده گمان بد مبر، مادام که می توانی مَحْمَلِ نِیکِی برای آن بیابی، قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: «ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِ نَهْ حَتَّى أَتِيكَ مَا يُقَلِّبُكَ مِنْهُ، وَ لَا تَطُنَّبْ كَلِمَهُ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءٌ وَ أَنْتَ تَجِدُهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمَلًا»^(۱).

جزء بیست و ششم (۱۵۷)

به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامع ترین و حساب شده ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسان ها است، که مسأله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می کند.

توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از «ظن» در این جا گمان های بی دلیل است، بنابراین در مواردی که گمان متکی به دلیل یعنی ظن معتبر باشد، از این حکم مستثنی است، مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل حاصل می شود.

سپس در دستور بعد مسأله «نهی از تجسس» را مطرح کرده، می فرماید: «و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید» (وَ لَا تَجَسَّسُوا).

ص: ۱۰۷

۱- «اصول کافی»، جلد ۲، حدیث ۳.

« تجسس » و « تحسس » هر دو به معنی جستجوگری است ، ولی اولی معمولاً در امور نامطلوب می آید و دومی غالباً در امر خیر ، چنان که یعقوب به فرزندانش دستور می دهد : « يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ : ای فرزندان من ، بروید و از گمشده من « یوسف و برادرش جستجو کنید » (۸۷ / یوسف) .

(۱۵۸) سوره حُجرات

در حقیقت گمان بد عاملی است برای جستجوگری و جستجوگری عاملی است برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم و اسلام هرگز اجازه نمی دهد که رازهای خصوصی آن ها فاش شود .

و به تعبیر دیگر اسلام می خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند ، بدیهی است اگر اجازه داده شود ، هر کس به جستجوگری درباره دیگران برخیزد ، حیثیت و آبروی مردم بر باد می رود و جهنمی به وجود می آید که همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود .

البته این دستور منافاتی با وجود دستگاه های اطلاعاتی در حکومت اسلامی برای مبارزه با توطئه ها نخواهد داشت ، ولی این بدان معنی نیست که این دستگاه ها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجوگری کنند .

و بالاخره در سومین و آخرین دستور که در حقیقت معلول و نتیجه دو برنامه قبل است ، می فرماید : « هیچ کدام از شما دیگری را غیبت نکند » (وَ لَا يَغْتَابُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا) .

جزء بیست و ششم (۱۵۹)

و به این ترتیب گمان بد سرچشمه تجسس و تجسس موجب افشای

ص: ۱۰۸

عیوب و اسرار پنهانی و آگاهی بر این امور سبب غیبت می شود که اسلام از معلول و علت همگی نهی کرده است .

سپس برای این که قبح و زشتی این عمل را کاملاً مجسم کند، آن را در ضمن یک مثال گویا ریخته، می گوید: « آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد » (أَيُّجِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا) .

« و به یقین همه شما از این امر کراهت دارید » (فَكْرَهْتُمْ مُؤَهُ).

آری آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن او است و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همچون خوردن گوشت تن او است و تعبیر به « مرده » به خاطر آن است که « غیبت » در غیاب افراد صورت می گیرد، که همچون مردگان قادر بر دفاع از خویشان نیستند .

(۱۶۰) سوره حُجرات

و این ناجوان مردانه ترین ستمی است که ممکن است انسان درباره برادر خود روا دارد .

آری این تشبیه بیانگر زشتی فوق العاده غیبت و گناه عظیم آن است.

پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید: « إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُشْرِكِ دَمَهُ وَ مَالَهُ وَ عِرْضَهُ ، وَ أَنْ يُظَنَّ بِهِ الشُّوْءُ : خدایوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده و هم چنین گمان بد درباره او بردن » (۱).

گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می کند، بلکه

ص: ۱۰۹

برای صاحب آن نیز بلایی است بزرگ ، زیرا سبب می شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی برکنار کند و در دنیایی وحشتناک آکنده از غربت و انزوا فراهم سازد ، چنان که در حدیثی از امیر مؤمنان علی آمده است : « مَنْ لَمْ يُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ :

۱ «المحججه البيضاء»، جلد ۵، صفحه ۲۶۸ .

جزء بیست و ششم (۱۶۱)

کسی که گمان بد داشته باشد از همه کس می ترسد و وحشت دارد . (۱)

مفهوم غیبت

«غیبت» چنان که از اسمش پیدا است، این است که در غیاب کسی سخنی گویند ، منتهی سخنی که عیبی از عیوب اورافاش سازد، خواه این عیب جسمانی باشد، یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش و حتی در اموری که مربوط به او است، مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند این ها .

بنابراین اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند، غیبت نخواهد بود ، مگر این که قصد مذمت و عیب جویی داشته باشد ، که در این صورت حرام است ، مثل این که در مقام مذمت بگوید ، آن مرد نابینا ، یا کوتاه قد ، یا سیاه رنگ ، یا کوسه .

به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به هر قصد و نیتی که باشد ، غیبت

(۱۶۲) سوره حُجرات

و حرام است و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد نیز حرام است ، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه .

این ها همه در صورتی است که این صفات واقعا در طرف باشد ،

ص: ۱۱۰

۱- «عُرُّ الْحَكَم»، صفحه ۶۹۷.

عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید ، مبادا مسلمانی در دام بیفتد و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می گیرد ، حرام نیست .
همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد ، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد .

(۱۶۴) سوره حُجرات

البته کسی که آشکارا گناه می کند و به اصطلاح « متجاهر به فسق » است از موضوع غیبت خارج است و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ، ایرادی ندارد ، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به ارتکاب آشکار آن پرهیزی ندارد .

این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است ، گوش دادن به غیبت و حضور در مجلس غیبت نیز جزء محرمات است ، بلکه طبق پاره ای از روایات بر مسلمانان واجب است که ردّ غیبت کنند ، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند و از برادر مسلمانی که آبروی او به خطر افتاده دفاع کنند.

تقوی بزرگ ترین ارزش انسانی

۱۳ یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

جزء بیست و ششم (۱۶۵)

ای مردم ، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و تیره ها و قبیله ها قرار دادیم ، تا یکدیگر را بشناسید ، ولی گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست ، خداوند دانا و خیر است .

ص: ۱۱۲

در این آیه مخاطب کل جامعه انسانی است و مهم ترین اصلی را که ضامن نظم و ثبات است، بیان می کند و میزان واقعی ارزش های انسانی را در برابر ارزش های کاذب و دروغین مشخص می سازد.

منظور از آفرینش مردم از یک مرد و زن همان بازگشت نسب انسان ها به « آدم » و « حواء » است، بنابراین چون همه از ریشه واحدی هستند، معنی ندارد که از نظر نسب و قبیله بر یکدیگر افتخار کنند و اگر خداوند برای هر قبیله و طایفه ای ویژگی هایی آفریده برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است، چراکه این تفاوت ها سبب شناسایی است و بدون شناسایی افراد، نظم در جامعه انسانی حکم فرما نمی شود، چراکه هر گاه همه یکسان و شبیه یکدیگر و همانند بودند، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرا می گرفت.

(۱۶۶) سوره حُجُرَات

در این که میان « شعوب » (جمع « شَعْب » بر وزن صعب) به معنی « گروه عظیمی از مردم » و « قبایل » جمع « قبیله »، چه تفاوتی است؟ مفسران احتمالات مختلفی داده اند، اما بهترین تفسیر آن است که دایره شعوب گسترده تر از دایره قبایل است، همانطور که « شَعْب » امروز بر یک « ملت » اطلاق می شود.

به هر حال قرآن مجید بعد از آن که بزرگترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی یعنی نسب و قبیله را از کار می اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزشی رفته، می افزاید: « گرامی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شما است » (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَّقِيكُمْ) .

به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده و

ص: ۱۱۳

اصالت و واقعیت را به مسأله تقوا و پرهیزکاری و خدا ترسی می دهد و می گوید برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست .

اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که

جزء بیست و ششم (۱۶۷)

خود را ظاهراً مسلمان می شمردند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می زدند ، معلوم نیست .

در نظام ارزشی جاهلی که بر محور « تفاخر به آباء و اموال و اولاد » دور می زد ، یک مشت دزد و غارتگر پرورش می یافت ، اما با دگرگون شدن این نظام و احیای اصل والای **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ** محصول آن انسان هایی همچون سلمان و ابوذر و عمار یاسر و مقداد بود .

مهم در انقلاب جوامع انسانی انقلاب نظام ارزشی آن و احیای این اصل اصیل اسلامی است .

حقیقت تقوی

قرآن بزرگترین امتیاز را برای تقوی قرار داده و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسان ها می شمرد .

در جای دیگر تقوی را بهترین زاد و توشه شمرده ، می گوید : **« وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى »** (۱۹۷/بقره) .

و در جای دیگر لباس تقوی را بهترین لباس برای انسان می شمرد :

(۱۶۸) سوره حُجرات

« وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكُمْ خَيْرٌ » (۲۶ / اعراف) .

و در آیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را « تقوی » ذکر کرده و بالاخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا

ص: ۱۱۴

آن حد بالا برده که خدا را « اهل تقوی » می شمرد و می گوید: « هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ » (۵۶ / مدثر) .

قرآن « تقوی » را نور الهی می داند که هر جا راسخ شود ، علم و دانش می آفریند : « وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمَكُمُ اللَّهُ » (۲۸۲ / بقره)

و نیز « نیکی » و « تقوی » را قرین هم می شمرد: (وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى) (۲ / مائده) .

و « عدالت » را قرین « تقوی » ذکر می کند : (اِعْدِلُوا هُوَ اقْرَبُ لِلتَّقْوَى) (۸ / مائده) .

اکنون باید دید حقیقت تقوی این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگترین افتخار انسان با این همه امتیازات چیست ؟

قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوی

جزء بیست و ششم (۱۶۹)

برمی دارد : در آیات متعددی جای تقوی را « قلب » می شمرد ، از جمله می فرماید : « اُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى : آن ها که صدای خود را در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله پایین می آورند و رعایت ادب می کنند ، کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوی آزموده است » (۳ / حجرات) .

قرآن « تقوی » را نقطه مقابل « فجور » ذکر کرده ، چنان که در آیه ۸ سوره شمس می خوانیم : « فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَ تَقْوِيهَا : خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوی را به او نشان داد » .

قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد ، بر اساس « تقوی » می شمرد ، چنان که در

آیه ۱۰۸

ص: ۱۱۵

سوره توبه درباره مسجد « قبا » که منافقان مسجد « ضرار » را در مقابل آن ساختند ، می فرماید : « لَمَسِيْجِدُ أُسِّسَ عَلَيِّ التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ : مسجدی که از روز نخست بر شالوده تقوی باشد ، شایسته تر است که در آن نماز بخوانی . »

(۱۷۰) سوره حُجرات

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که « تقوی » همان احساس مسؤولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می شود و او را از « فجور » و گناه بازمی دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگی ها می شوید .

هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه باز می گردیم نیز به همین نتیجه می رسیم ، زیرا « تقوی » از « وقایه » به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است و منظور در این گونه موارد نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است .

بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده اند :

۱ نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح .

۲ پرهیز از هر گونه گناه اعم از ترک واجب و فعل معصیت .

جزء بیست و ششم (۱۷۱)

۳ خویشتن داری در برابر آن چه قلب آدمی را به خود مشغول می دارد و از حق منحرف می کند و این تقوای

ص: ۱۱۶

خواص ، بلکه خاص الخاص است(۱)

از لابلای مجموع این تعبیرات حقیقت و روح تقوی به خوبی روشن می شود .

امام علی بن موسی الرضا می فرماید : « ایمان یک درجه برتر از "اسلام" است و "تقوی" درجه ای است بالاتر از "ایمان" و "یقین" درجه ای برتر از "تقوی" است و هیچ چیز در میان مردم کمتر از "یقین" تقسیم نشده است » (۲)

پایان سوره حُجرات

(۱۷۲) سوره حُجرات

ص: ۱۱۷

۱- « بحارالانوار » ، جلد ۷۰ ، صفحه ۱۳۶ .

۲- « بحارالانوار » ، جلد ۷۰ ، صفحه ۱۳۶ .

قرآن با همه عظمتش از کلمات ساده ای تشکیل شده است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ قآ وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ

ق ، سوگند به قرآن مجید .

در این جا بار دیگر در آغاز این سوره به بعضی از « حروف مقطعه » برخورد می کنیم و آن حرف « ق » است. یکی از تفسیرهای قابل توجه « حروف مقطعه » این است که « قرآن » با آن همه عظمت از ماده ساده ای همچون حروف « الفبا » تشکیل یافته و این نشان می دهد که ابداعگر و نازل کننده قرآن مجید علم و قدرت بی پایان داشته که از چنین ابزار ساده ای چنان ترکیب عالی آفریده است .

از جمله اموری که گواهی می دهد ، ذکر این حرف از حروف مقطعه برای بیان عظمت قرآن است ، این که بلافاصله بعد از آن سوگند

جزء بیست و ششم (۱۷۳)

به قرآن مجید یاد کرده ، می فرماید : « قسم به قرآن مجید » (وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ) .

واژه « مجید » از ماده « مجد » به معنی شرافت گسترده است و از آن جا که قرآن ، عظمت و شرافتی بی پایان دارد ، کلمه « مجید » از هر نظر سزاوار آن است ، ظاهرش زیبا ، محتوایش عظیم ، دستوراتش عالی و برنامه هایش آموزنده و حیات بخش است .

ص: ۱۱۸

۲ بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ

آن ها تعجب کردند که پیامبری انذارگر از میان خودشان آمده و کافران گفتند : این چیز عجیبی است .

این ایرادی است که قرآن بارها به آن و پاسخ آن اشاره کرده و تکرار آن نشان می دهد که از ایرادهای اصلی کفار بوده که

(۱۷۴) سوره قآ

همواره آن را تکرار می کردند .

نه تنها پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که به سایر پیامبران نیز همین ایراد را می گرفتند ، گاه می گفتند: « ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِثْلًا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِثْلًا تَشْرَبُونَ: این انسانی همانند شماست ، از آن چه می خورید، می خورد و از آن چه می نوشید، می نوشد » (۳۳ / مؤمنون).

و گاه می افزودند: «لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ الْمَلَكُ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا: چرا فرشته ای همراه او نازل نشده تا همراه او انذار کند؟ (۷ / فرقان) .

ولی همه این ها بهانه هایی بود برای عدم تسلیم در برابر حق .

قرآن در آیات مورد بحث پاسخی از این ایراد نمی گوید ، چراکه بارها به آن پاسخ گفته است ، که اگر فرضاً فرشته ای می فرستادیم آن را به صورت بشر قرار می دادیم ، یعنی رهبر و راهنمای انسان تنها می تواند انسان باشد ، تا از تمام دردها ، نیازها ، تمایلات ، خواسته ها و مسائل زندگی او باخبر باشد و از سوی دیگر بتواند در جنبه های عملی الگویی برای آن ها گردد و نگویند ، اگر او هم از جنس ما

بود، هرگز پاک و پاکیزه نمی ماند.

جزء بیست و ششم (۱۷۵)

بازگشت به زندگی پس از مردن و خاک شدن

۳ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ

آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم، دوباره به زندگی بازمی گردیم؟ این بازگشتی است بعید.

بعد از این ایراد به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و این که چگونه از جنس بشر است، ایراد دیگری به محتوای دعوت او داشتند و انگشت روی مسأله ای می گذارند که برای آن ها از هر نظر عجیب و غریب بود. آن ها بازگشت مجدد به زندگی را مسأله ای دور از عقل می پنداشتند، بلکه گاه آن رامحال دانسته و ادعای آن را دلیل بر جنون گوینده اش می گرفتند، چنان که در آیه ۷ و ۸ سبأ می خوانیم: « کافران گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که خبر می دهد هنگامی که کاملاً از هم متلاشی شدید، بار دیگر به خلقت تازه ای برمی گردید، آیا افترا بر خدا بسته؟ یا جنون دارد؟ »

۴ قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ

(۱۷۶) سوره قآ

ولی مامی دانیم آن چه را زمین از بدن آن ها می کاهد و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن محفوظ است.

قرآن مجید در این جا از چند راه به آن ها پاسخ می گوید: نخست: به علم بی پایان خدا اشاره می کند، اگر اشکال و ایراد شما به خاطر این است که استخوان های آدمی می پوسد و گوشت او خاک می شود و جزء زمین می گردد و ذراتی از آن نیز تبدیل به بخار و گازهای پراکنده در هوا می گردد، چه کسی می تواند آن ها را جمع آوری کند

ص: ۱۲۰

و اصلاً چه کسی از آن‌ها باخبر است؟

پاسخش معلوم است: خداوندی که علم او به تمام اشیاء احاطه دارد، تمام این ذرات را می‌شناسد و به هنگام لزوم همه را جمع آوری می‌کند، همان‌گونه که ذرات پراکنده آهن را در میان تلی از غبار با یک قطعه آهن ربا می‌توان جمع آوری کرد، جمع آوری ذرات پراکنده هر انسان برای خدا از این هم آسان‌تر است.

و اگر ایراد آن‌ها این است که حساب اعمال انسان را چه کسی برای

جزء بیست و ششم (۱۷۷)

معاد و رستاخیز نگه می‌دارد، پاسخش این است که همه این‌ها در لوح محفوظ ثبت است و اصولاً چیزی در این عالم گم نمی‌شود، حتی اعمال شما باقی می‌ماند، هرچند تغییرشکل می‌دهد.

«کتاب حفیظ» به معنی کتابی است که حافظ اعمال تمام انسان‌ها و غیر آن است و اشاره به «لوح محفوظ» است که شرح آن ذیل آیه ۳۹ سوره رعد جلد دهم تفسیرنمونه صفحه ۲۴۱ ذکر شده است.

۵ بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيجٍ

آن‌ها حق را هنگامی که به سراغشان آمد تکذیب کردند، لذا پیوسته در کار پراکنده خود متحیرند.

«مَرِيجٍ» از ماده «مرج» (بر وزن حرج) به معنی امر «مختلط و مشوش و مشتبه» است و لذا به زمینی که گیاهان مختلف و فراوان در آن روییده «مَرِج» (مرتج) گفته می‌شود.

در این آیه به پاسخ دیگری می‌پردازد که بیشتر جنبه روانی دارد، یعنی آن‌ها آگاهانه منکر حق شده‌اند و گرنه گرد و غباری بر چهره حق

ص: ۱۲۱

نیست و چنان که در آیات بعد می آید، آن ها صحنه معاد را با چشم خود مکرر در این دنیا می بینند و جای شک و تردید ندارند .

(۱۷۸) سوره قآ

لذا در پایان آیه می افزاید : « چون آن ها در مقام تکذیب برآمده اند ، پیوسته ضد و نقیض می گویند ، در کار خود متحیرند و در امور مختلط گرفتارند » (فَهُمْ فِي أَمْرِ مَرِيحٍ) .

گاه پیامبر صلی الله علیه و آله را مجنون می خوانند و گاه کاهن و گاه شاعر . گاه می گویند : « سخنان او "اساطیر الاولین" است . » . گاه می گویند : « بشری به او تعلیم می دهد . » . گاه نفوذ کلماتش را نوعی « سحر » می دانند و گاه مدعی می شوند ما هم مثل آن می توانیم بیاوریم

این پراکنده گویی ها نشان می دهد که حق را دریافته اند و به دنبال بهانه جویی هستند و لذا هرگز روی یک حرف نمی ایستند .

لحظه ای به آسمان بنگرید

۶ أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ

جزء بیست و ششم (۱۷۹)

آیا آن ها به آسمانی که بالای سرشان است نگاه نکردند که چگونه ما آن را بنا کرده ایم؟ و چگونه به وسیله ستارگان زینت بخشیده ایم؟ و هیچ شکاف و ناموزونی در آن نیست.

منظور از نگاه کردن در این جا نگاهی توأم با اندیشه و تفکر است که انسان را به قدرت عظیم خالق این آسمان پهناور و شگفتی هایش آشنا سازد ، که هم عظمت خیره کننده ای دارد و هم زیبایی های فراوان و هم استحکام و نظم و حساب .

ص: ۱۲۲

جمله وَ مَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ (هیچ شکافی در آن نیست) یا به معنی عدم وجود نقص و عیب و ناموزونی است، چنان که بعضی از مفسران گفته اند و یا به معنی عدم وجود شکاف در خصوص آسمانی است که اطراف زمین را احاطه کرده و جو زمین نامیده می شود و به گفته قرآن «سقف محفوظی» است (۳۲ / انبیاء)، که راه را بر سنگ های آسمانی که به طور مداوم با سرعت سرسام آوری به سوی زمین می آید، می بندد و قبل از وصول به سطح زمین آن ها را آتش می زند و خاکستر می کند و همچنین از اشعه های کیهانی زیانبخش ممانعت به عمل می آورد.

(۱۸۰) سوره قآ

وگرنه آسمان به معنی محل ستارگان، یک فضای خالی است که این کرات در آن شناورند.

۷ وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَالْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ

و زمین را گسترش دادیم و در آن کوه های عظیمی افکندیم و از هر نوع گیاه بهجت انگیز رویاندیم.

آری آفرینش زمین از یک سو، گسترش آن (بیرون آمدن از زیر آب) از سوی دیگر، پیدایش کوه ها که ریشه های آن به هم پیوسته و همچون زرهی زمین را در برابر فشارهای درونی و برونی و جزر و مدهای حاصل از جاذبه ماه و خورشید حفظ می کند، از سوی سوم و پیدایش انواع گیاهان با آن همه عجایب و زیبایی ها از سوی چهارم، همگی دلیل بر قدرت بی پایان او است.

تعبیر به «مِنْ كُلِّ زَوْجٍ» اشاره به مسأله زوجیت در عالم گیاهان است که در موقع نزول این آیات هرگز به عنوان یک اصل کلی کشف نشده بود و بعد از قرن ها علم و دانش بشر پرده از روی آن برداشت و یا به معنی اصناف و انواع مختلف گیاهان است، چراکه تنوع در عالم گیاهان

ص: ۱۲۳

فوق العاده زیاد و حیرت انگیز است .

جزء بیست و ششم (۱۸۱)

۸ تَبَصَّرَهُ وَ ذِكْرِي لِكُلِّ عَنْدٍ مُنِيبٍ

تا وسیله بینایی و بیداری برای هر بنده توبه کاری باشد .

آری کسی که قدرت بر آفرینش آسمان ها با آن همه عظمت و زیبایی و زمین با این همه نعمت و جمال و نظم و حساب دارد ، چگونه نمی تواند مردگان را بار دیگر لباس حیات بپوشاند و قیامتی برپا کند؟ آیا این قدرت عظیم خیره کننده دلیل روشنی بر امکان معاد نیست ؟

۹ وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ

و از آسمان آبی پربرکت فرستادیم و به وسیله آن باغ ها و دانه هایی را که درو می کنند، رویاندیم .

(۱۸۲) سوره قآ

«جَنَّاتٍ» در این جا اشاره به باغ های میوه است و «حَبَّ الْحَصِيدِ» (دانه های قابل درو) اشاره به حبوباتی همچون جو ، گندم و مانند آن است که مواد اصلی غذای انسان ها را تشکیل می دهد .

۱۰ وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ

ص: ۱۲۴

و نخل های بلند قامت که میوه های متراکم دارند .

« باسقات » جمع « باسقه » به معنی مرتفع و بلند است و « طَلْعُ » به ثمره درخت خرما در آغاز ظهورش گفته می شود و « نَضِيدُ » به معنی متراکم است ، مخصوصاً خوشه درخت خرما هنگامی که در درون غلاف قرار دارد، کاملاً روی یکدیگر سوار و متراکم است و زمانی که از غلاف بیرون می آید بسیار اعجاب انگیز است .

نمونه معاد را هر روز در گوشه و کنار خود نظاره کنید

۱۱ رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَخْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مِثْلًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ

همه این ها به منظور بخشیدن روزی به بندگان است و به وسیله باران زمین مرده را زنده کردیم ، آری زنده شدن مردگان نیز همین گونه است .

جزء بیست و ششم (۱۸۳)

و به این ترتیب ضمن یادآوری نعمت های عظیمش به بندگان و تحریک حس شکرگزاری آن ها در مسیر شناخت او ، به آن ها یاد آور می شود که شما نمونه معاد را همه سال در برابر چشمان خود در همین جهان می بینید، زمین های مرده و خشک و خالی از هرگونه آثار زندگی ، بر اثر نزول قطرات باران به حرکت درمی آیند و غوغای رستاخیز را سرمی دهند ، از هر گوشه ، گیاهی می روید و «وَوَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» می گوید .

این جنبش عظیم و حرکت به سوی حیات و زندگی در عالم گیاهان بیانگر این واقعیت است که آفریدگار عالم می تواند موجودات مرده را بار دیگر حیات بخشد، چراکه « وقوع » چیزی اقوی دلیل بر « امکان » آن است .

ص: ۱۲۵

نوجوان عزیز مراقب حرف زدن خود باش

۱۸ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ

هیچ سخنی را انسان تلفظ نمی کند مگر این که نزد آن فرشته ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت است .

« رَقِيبٌ » به معنی « مراقب » و « عَتِيدٌ » از ماده عِتَاد به معنی ذخیره کردن است و سپس به معنی کسی است که مهیای انجام کار است ، لذا به اسبی که مهیای دویدن است « فَرَسٌ عَتِيدٌ » می گویند و به کسی که چیزی را ذخیره و نگهداری می کند نیز « عَتِيدٌ » گفته می شود (از ماده "عِتَاد" بر وزن جِهَاد به معنی ذخیره کردن) .

غالب مفسران معتقدند که « رَقِيبٌ » و « عَتِيدٌ » همان دو فرشته ای هستند که در آیه قبل به عنوان « مُتَلَقِّيانَ » از آن ها یاد شده است ، فرشته سمت راست نامش « رَقِيبٌ » و فرشته سمت چپ نامش « عَتِيدٌ » است ، گرچه آیه مورد بحث صراحتی در این مطلب ندارد ، ولی با ملاحظه مجموع آیات چنین تفسیری بعید به نظر نمی رسد .

جزء بیست و ششم (۱۸۵)

۱۹ وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ مَا كُنْتُمْ مِنْهُ تَحِيدُونَ

و سرانجام سكرات مرگ به حق فرا می رسد (و به انسان گفته می شود) این همان چیزی است که از آن می گریختی .

« سَكْرٌ » در اصل به معنی مسدود کردن راه آب است و سَكْرٌ به معنی محل مسدود آمده و از آن جا که در حال مستی گویی سدی میان انسان و عقلش ایجاد می شود به آن « سَكْرٌ » گفته شده است .

« سكره مرگ » حالتی است شبیه به « مستی » که بر اثر فرا رسیدن

مقدمات مرگ ، به صورت هیجان و انقلاب فوق العاده ای به انسان دست می دهد و گاه بر عقل او چیره می گردد و او را در اضطراب و ناآرامی شدیدی فرو می برد .

چگونه چنین نباشد ، در حالی که مرگ یک مرحله انتقالی مهم است که باید انسان در آن لحظه تمام پیوندهای خود را با جهانی که سالیان دراز با آن خو گرفته بود ، قطع کند و در عالمی گام بگذارد که برای او کاملاً تازه و اسرارآمیز است ، به خصوص این که در لحظه مرگ

(۱۸۶) سوره قآ

انسان درک و دید تازه ای پیدا می کند ، بی ثباتی این جهان را با چشم خود می بیند و حوادث بعد از مرگ را کم و بیش مشاهده می کند . این جاست که وحشتی عظیم سرتاپای او را فرا می گیرد و حالتی شبیه به مستی به او دست می دهد ولی « مست » نیست .

حتی انبیا و مردان خدا که در لحظه مرگ از آرامش کاملی برخوردارند از مشکلات و شدائد این لحظه انتقالی بی نصیب نیستند ، چنان که در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که در لحظات آخر عمر مبارکش دست خود را در ظرف آبی می کرد و به صورت می کشید و « لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » می گفت و می فرمود : « إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكَرَاتٍ : مرگ سکراتی دارد » (۱)

سپس قرآن ادامه می دهد: « به کسی که در حال سکرات مرگ است گفته می شود این همان چیزی است که ناخوش داشتی و از آن

ص: ۱۲۷

می گریختی « ذَلِكْ مَا كُنْتُ مِنْهُ تَحِيدٌ » .

جزء بیست و ششم (۱۸۷)

«تَحِيد» از ماده «حَیْد» به معنی عدول کردن از چیزی و فرار کردن از آن است .

آری مرگ واقعیتی است که غالب افراد از آن می گریزند ، به خاطر این که آن را « فنا » می دانند ، نه دریچه ای به عالم « بقا » ، یا به خاطر علایق و پیوندهای شدیدی که با دنیا و مواهب مادی دارند نمی توانند از آن دل برکنند و یا به خاطر تاریکی نامه اعمالشان .

حقیقت مرگ

غالباً تصور می کنند ، مرگ یک امر عدمی و به معنی فنا است، ولی این برداشت هرگز با آن چه در قرآن مجید آمده و دلایل عقلی به آن رهنمون می شود، موافق نیست .

«مرگ» از نظر قرآن یک امر وجودی است، یک انتقال و عبور از جهانی به جهان دیگر است و لذا در بسیاری از آیات قرآن از «مرگ» تعبیر به «تُوْفِّي» شده که به معنی باز گرفتن و دریافت روح از تن به وسیله فرشتگان است .

(۱۸۸) سوره قآ

تعبیر آیه فوق « وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ : شدائد مرگ به حق به سراغ انسان می آید » ، نیز اشاره به همین معنی است ، در بعضی از آیات مرگ را صریحاً مخلوق خدا شمرده : « الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوَةَ » (۲ / ملک) .

در روایات اسلامی تعبیرات مختلفی درباره حقیقت مرگ آمده است.

در حدیثی می خوانیم که از علی بن الحسین امام سجاد

ص: ۱۲۸

سؤال کردند: « مَا الْمَوْتُ » :

مرگ چیست ؟

در پاسخ فرمودند: « برای مؤمن مانند کندن لباس چرکین و پرحشرات است و گشودن غل و زنجیرهای سنگین و تبدیل آن به فاخرترین لباس ها و خوشبوترین عطرها و راهوارترین مرکب ها و مناسب ترین منزل ها است . » .

«و برای کافر مانند کندن لباسی است فاخر و انتقال از منزل های موردعلاقه و تبدیل آن به چرک ترین و خشن ترین لباس ها و

جزء بیست و ششم (۱۸۹)

وحشتناک ترین منزل ها و بزرگترین عذاب . » .

از امام محمدبن علی نیز همین سؤال شد فرمود: « هُوَ النَّوْمُ الَّذِي يَأْتِيكُمْ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَّا أَنَّهُ طَوِيلٌ مُدَّتُهُ، لَا يَنْتَبَهُ مِنْهُ إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ : مرگ همان خوابی است که هرشب به سراغ شما می آید، جز این که مدتش طولانی است و انسان از آن بیدار نمی شود تا روز قیامت . (۱) .

در مباحث مربوط به برزخ گفته ایم که حالت اشخاص در برزخ متفاوت است : بعضی گویی به خواب فرو می روند و بعضی (همچون شهیدان راه خدا و مؤمنان قوی الایمان) غرق انواع نعمت ها می شوند و جمعی از جباران و اشقیاء غرق عذاب الهی .

امام حسین بن علی سید الشهداء نیز در کربلا- و روز عاشورا و به هنگام شدت گرفتن جنگ تعبیر لطیفی در مورد حقیقت مرگ برای یارانش ارائه فرمود : « شکیبایی کنید ای فرزندان مردان بزرگوار ، مرگ

۱ « بحارالانوار » ، جلد ۶ ، صفحه ۱۵۵ .

ص: ۱۲۹

تنها پلی است که شما را از ناراحتی ها و رنج ها به باغ های وسیع بهشت و نعمت های جاودان منتقل می کند ، کدامیک از شما از انتقال یافتن از زندان به قصر ناراحتید ؟ و اما نسبت به دشمنان شما همانند این است که شخصی را از قصری به زندان و عذاب منتقل کنند، پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل آن ها به باغ های بهشت و پل این ها به جهنم است».(۱)

مرگ « حق » است

نه فقط در آیات مورد بحث ، « سكرات موت » به عنوان « حق » معرفی شده ، بلکه در آیات متعدد دیگر روی حق بودن مرگ تکیه شده است، در آیه ۹۹ سوره « حجر » می خوانیم: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ: پروردگارت را عبادت کن تا یقین (مرگ) به سراغ تو آید». (در سوره مدثر آیه ۴۷ نیز تعبیری شبیه آن دیده می شود) «حَتَّىٰ

جزء بیست و ششم (۱۹۱)

أَتَيْنَا الْيَقِينَ: تا آمد ما را یقین ، یعنی مرگ » .

این ها همه به خاطر آن است که انسان هر چیز را انکار کند ، نمی تواند این واقعیت را منکر شود که سرانجام مرگ در خانه همه ما را می کوبد و همه را با خود می برد .

توجه به حقانیت مرگ هشدار است برای همه انسان ها که بیشتر و بهتر بیندیشند و از راهی که در پیش دارند باخبر شوند و خود را برای آن آماده سازند . پایان سوره قآ

ص: ۱۳۰

سوره ذاریات

سوگند به طوفان ها و ابرهای باران زا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَالذَّارِيَاتِ ذُرْوَا

سوگند به بادهایی که ابرها را به حرکت درمی آورند (و گرد و غبار و بذرهای گیاهان را) .

۲ فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا

و سپس سوگند به ابرهایی که بار سنگینی (از باران) با خود حمل می کنند .

۳ فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا

و سپس سوگند به کشتی هایی که به آسانی به حرکت درمی آیند .

۴ فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا

و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می کنند .

جزء بیست و ششم (۱۹۳)

« ذاریات » جمع « ذاریه » به معنی بادهایی است که اشیاء را به پرواز درمی آورد .

« وِقْرًا » به معنی بار سنگین است و نیز به معنی سنگینی گوش آمده است، « وقار » نیز به معنی سنگینی حرکات و آرامش و حلم است .

« جاریات » جمع « جاریه » به معنی کشتی است و به معنی نهرهای آب جاری نیز آمده ، (فیها عَيْنٌ جَارِيَةٌ ۱۲ / غاشیه) و همچنین به معنی خورشید به خاطر حرکتش در آسمان و نیز به دختر

نوجوان نیز « جاریه » گفته می شود ، چرا که نشاط جوانی در تمام وجودش جریان دارد .

در حدیثی که بسیاری از مفسران در ذیل همین آیه آورده اند می خوانیم : « إِنَّ الْكَوَّاءَ » روزی از علی در حالی که بر منبر خطبه می خواند سؤال کرد: « منظور از ذاریاتِ ذُرِّوا چیست ؟ »

فرمود : « بادها است » . عرض کرد : « فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا » فرمود : « ابرها است » . عرض کرد : « فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا » فرمود :

(۱۹۴) سوره ذاریات

« کشتی ها است » عرض کرد : « فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا » فرمود : « منظور فرشتگان است » .

در این جا این سؤال پیش می آید که اگر منظور فرشتگان است ، فرشتگان چه اموری را تقسیم می کنند ؟ در پاسخ می گوئیم : این تقسیم کار ممکن است مربوط به کل تدبیر این عالم باشد که گروه هایی از فرشتگان الهی به فرمان او تدبیر امور آن را بر عهده دارند و نیز ممکن است مربوط به تقسیم ارزاق و یا تقسیم قطرات باران بر مناطق روی زمین باشد .

۵ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ

(آری سوگند به همه این ها) که آن چه به شما وعده داده شده قطعاً راست است .

۶ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ

و بدون شك جزای اعمال واقع شدنی است .

« دین » در این جا به معنی جزاء است ، همانطور که در « مَالِكِ »

ص: ۱۳۲

يَوْمِ الدِّينِ « آمده و اصولاً یکی از نام های قیامت « يَوْمِ الدِّينِ » (روز جزا) است و از آن روشن می شود که منظور از وعده های واقع شدنی در این جا وعده های مربوط به قیامت و حساب و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ و سایر امور مربوط به معاد است، بنابراین جمله اول تمام وعده های قیامت را شامل می شود و جمله دوم تأکیدی است بر مسأله جزا.

سوگندهایی که در آغاز این سوره آمده ، پیوند و تناسب روشنی با نتیجه این قسم ها دارد ، چراکه حرکت ابرها و نزول باران ها و در نتیجه زنده شدن زمین های مرده ، خود صحنه ای از قیامت و معاد را در این دنیا نشان می دهد .

سوگند به آسمان و چین و شکن های زیبایش

۷ وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُوبِ

قسم به آسمان که دارای چین و شکن های زیباست .

« حُبُوبٌ » جمع حِبَاك از ریشه اصلی « حَبَبٌ » (بر وزن كَبْك) به معنی بستن و محکم کردن است و در این جا به معنی چین و شکن های زیبایی است که در میان امواج ، ابرهای آسمان ، رمل های بیابان و موهای سر پیدا می شود .

و اما تطبیق این معنی بر آسمان یا به خاطر اشکال مختلف توده های ستارگان و صورت های فلکی (مجموعه هایی از ستارگان ثابت را که شکل خاصی به خود گرفته ، صورت فلکی می نامند) .

(۱۹۶) سوره ذاریات

یا به خاطر موج های جالبی است که در ابرهای آسمانی پیدامی شود و گاه به قدری زیباست که مدت ها چشم های انسان را متوجه خود می سازد .

و یا توده های عظیم کهکشان ها است که همچون پیچ و خم های موهای مجعد بر صفحه آسمان ظاهر می شود ، مخصوصاً عکس های جالبی که دانشمندان وسیله تلسکوپ ها از این کهکشان ها برداشته اند ، کاملاً موهای مجعد و پیچیده را تداعی می کند .

بنابراین معنی، قرآن به آسمان و این کهکشان های عظیم که در آن روز چشم تیزبین علم و دانش بشر هنوز به آن نیفتاده بود، سوگند یاد می کند .

جزء بیست و ششم (۱۹۷)

این نکته نیز قابل توجه است که ریشه اصلی « حُبُكْ » می تواند اشاره به استحکام آسمان ها و پیوند محکم کرات با یکدیگر مانند سیارات منظومه شمسی با قرص خورشید نیز بوده، باشد .

۸ اِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ

که شما در گفتاری مختلف و گوناگون هستید .

این آیه به جواب قسم ، یعنی مطلبی که به خاطر آن سوگند یاد شده است ، می پردازد و اشاره می کند که پیوسته ضد و نقیض می گویند و همین تناقض گویی دلیل بر بی پایه بودن سخنان شما است .

در مورد معاد ، گاه می گویند : ما اصلاً باور نمی کنیم که استخوان های پوسیده زنده شوند و گاه می گویند : ما در این باره شک و تردید داریم و گاه می افزایید : پدران و نیاکان ما را بیاورید تا گواهی دهند بعد از مرگ ، قیامت و رستاخیزی در کار است ، تا قبول کنیم .

و در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گاه می گویند : دیوانه است ، گاه شاعرش می خوانید ، گاه ساحرش می نامید ، گاهی می گویند معلم

و استادی دارد که این سخنان را به او تعلیم می دهد .

(۱۹۸) سوره ذاریات

همچنین در مورد قرآن ، گاه آن را « اساطیر الاولین » (افسانه ها و خرافات پیشینیان) می نامید ، گاهی شعرش می خوانید و گاه سحر و گاه دروغ .

سوگند به چین و شکن های آسمان ها که سخنان شما پر از تناقض و پیچ و خم است و اگر پایه و مایه ای داشتید، لااقل روی یک مطلب می ایستادید و هر روز سراغ مطلبی نمی رفتید .

۲۰ وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ

و در زمین آیاتی برای طالبان یقین است .

حجم زمین ، فاصله آن با خورشید ، حرکت آن به دور خود و حرکت آن به دور آفتاب و نیروی جاذبه و دافعه ای که از آن حجم و این حرکت به وجود می آید و کاملاً متعادل و معادل یکدیگر است و هماهنگی تمام این ها با هم تا شرایط حیات را بر صفحه زمین فراهم سازد، همه از آیات بزرگ خداست .

جزء بیست و ششم (۱۹۹)

موادی که زمین را تشکیل داده و منابع مختلفی که در سطح و زیرزمین برای حیات و زندگی آماده شده ، هر یک نشانه ای از نشانه های او است .

بد نیست در این جا به گوشه ای از سخنان یکی از دانشمندان معروف جهان که در این زمینه مطالعات زیادی دارد، گوش فرا دهیم .

« کرسی مورسین » می گوید : « در تنظیم عوامل طبیعی منتهای دقت و ریزه کاری به کار رفته است ، مثلاً اگر قشر خارجی کره زمین ده پا

ص: ۱۳۵

ضحیم تر از آن چه هست ، می بود اکسیژن یعنی ماده اصلی حیات وجود پیدا نمی کرد ، یا هر گاه عمق دریاها چند پا بیشتر از عمق فعلی بود آن وقت کلیه اکسیژن و کربن زمین جذب می شد و دیگر امکان هیچ گونه زندگی نباتی و یا حیوانی در سطح خاک باقی نمی ماند .

«غلظت هوای محیط زمین به اندازه ای است که اشعه کیهانی را تا میزانی که برای رشد و نمو نباتات لازم است به طرف زمین عبور می دهد و کلیه میکرب های مضر را در همان فضا معدوم می سازد و ویتامین های مفید را ایجاد می نماید» .

(۲۰۰) سوره ذاریات

« یا وجود بخارهای مختلفی که در طی قرون متمادی از اعماق زمین برآمده و در هوا منتشر شده است و غالب آن ها هم گازهای سمی هستند، معهداهوای محیط زمین آلودگی پیدانکرده و همیشه به همان حالت متعادل که برای ادامه حیات انسانی مناسب باشد ، باقی مانده است . »

« دستگاه عظیمی که این موازنه عجیب را ایجاد می نماید و تعادل را حفظ می کند ، همان دریا و اقیانوس است که مواد حیاتی و غذایی و باران و اعتدال هوا و نباتات و بالاخره وجود خود انسان از منبع فیض آن سرچشمه می گیرد . »

۲۱ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ

و در وجود خود شما (نیز آیتی است) آیا نمی بینید ؟

در حدیث آمده است که پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود : « مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ : کسی که خویش را بشناسد ، خدای

ص: ۱۳۶

خویش را بازشناخته است» (۱)

جزء بیست و ششم (۲۰۱)

۲۲ وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ

روزی شما در آسمان است و آن چه به شما وعده داده می شود.

گسترده‌گی مفهوم رزق هم باران را شامل می شود، هم نور آفتاب را که از آسمان به سوی ما می آید و نقش آن در حیات و زندگی فوق العاده حساس است و همچنین هوا را که مایه حیات همه موجودات زنده است.

و اما جمله « ما تُوعَدُونَ » (آن چه به شما وعده داده می شود) می تواند تأکیدی بر مسأله رزق و وعده الهی در این زمینه بوده، باشد و یا به معنی بهشت موعود، چراکه در آیه ۱۵ سوره « والنجم » می خوانیم: « عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى : بهشت موعود نزد سدره المنتهی در آسمان ها است » و یا اشاره به هر گونه خیر و برکت و یا غذایی است که از آسمان نازل می گردد و یا ناظر به همه این مفاهیم است، چراکه جمله « ما تُوعَدُونَ » مفهومش وسیع و گسترده است.

۱ « سفینه البحار »، جلد ۲، صفحه ۶۰۳، ماده « نفس ».

(۲۰۲) سوره ذاریات

چیزی که مانع بصیرت آدمی می شود و او را از مطالعه اسرار آفرینش، اسرار زمین و شگفتی های وجود خودش باز می دارد، همان حرص برای روزی است، خداوند در آیه اخیر به انسان اطمینان می دهد که روزی او تضمین شده است، تا بتواند با خیال راحت به شگفتی های جهان هستی بنگرد و جمله « أَفَلَا تُبْصِرُونَ » در مورد او تحقق یابد.

ص: ۱۳۷

۲۳ فَو رَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ

سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همان گونه که شما سخن می گوید.

کار به جایی رسیده است که خداوند با آن عظمت و قدرتش برای اطمینان دادن به بندگان شکاک و دیرباور و ضعیف النفس و حریص ، سوگند یاد می کند که آن چه به شما در زمینه رزق و روزی و وعده های ثواب و عقاب قیامت وعده داده شده ، همه حق است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست .

جزء بیست و ششم (۲۰۳)

تعبیر به « مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ » (همان گونه که سخن می گوید) تعبیر لطیف و حساب شده ای است که از محسوس ترین اشیاء سخن می گوید ، چراکه گاهی خطا در باصره یا سامعه انسان واقع می شود ، اما در سخن گفتن چنین خطایی راه ندارد ، که انسان احساس کند سخن گفته ، در حالی که سخن نگفته باشد ، لذا قرآن می گوید : « همان اندازه که سخن گفتن شما برایتان محسوس است و واقعیت دارد ، رزق و روزی و وعده های الهی نیز همین گونه است »

بهره گیری از نشانه های حق آمادگی لازم دارد

هنگامی که آیات قرآن سخن از اسرار آفرینش و نشانه های خدا در عالم هستی می گوید ، گاه می فرماید : « این ها نشانه هایی است برای کسانی که می شنوند » (لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ) (۶۷ / یونس) .

و گاه می گوید : « برای آن هایی که تفکر می کنند » (لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) (۳ / رعد) .

ص: ۱۳۸

گاه می فرماید: « برای کسانی که تعقل می کنند »

(۲۰۴) سوره ذاریات

(لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) (۴ / رعد) .

گاه می گوید: « برای کسانی که بسیار شکیا و شکر گزارند » (لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ) (۵ / ابراهیم) .

گاه می فرماید: « برای کسانی که ایمان دارند » (لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) (۷۹ / نحل) .

گاه می گوید: « برای همه صاحبان مغز » (لَا آيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى) (۵۴ / طه) .

گاه می فرماید: « برای آن ها که هوش سرشار دارند » (لَا آيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ) (۷۵ / حجر) .

و بالاخره گاهی می گوید: « برای دانشمندان » (لَا آيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ) (۲۲ / روم) .

این تعبيرات به خوبی نشان می دهد که برای استفاده و بهره گیری از آیات بی شمار و نشانه های بسیار که برای وجود پاک او در سراسر عالم آفرینش وجود دارد ، زمینه آماده ای لازم است ، چشمی بینا ، گوشی شنوا ، فکری بیدار و دلی هشیار و روحی آماده پذیرش و تشنه حقایق

جزء بیست و ششم (۲۰۵)

لازم است و گرنه ممکن است انسان سال ها در لابلای این آیات زندگی کند ، اما همچون حیوانات جز اصطبل و علف نشناسد .

رزق و روزی و راه های افزایش آن

در احادیث اسلامی تعبيرات جالبی در این زمینه دیده می شود.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: « إِنَّ الرِّزْقَ لَا يَجْرُهُ إِلَّا حِرْصٌ حَرِيصٌ ، وَلَا يَصْرِفُهُ كُرْهٌ كَارِهٍ : روزی از

سوی

ص: ۱۳۹

خداوند مقدر شده ، نه حرص حریص آن را جلب می کند و نه اکراه افراد آن را منع می نماید . (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق آمده است که در پاسخ کسی که تقاضای موعظه کرده بود ، فرمود : « وَإِنْ كَانَ الرَّزْقُ مَقْسُومًا فَالْحِرْصُ لِمَاذَا ؟ ... : هر گاه رزق قسمت شده است ، حرص برای چیست ... ؟ » (۲)

۱ « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۲۶ .

(۲۰۶) سوره ذاریات

هدف از این بیانات این نیست که جلو تلاش را بگیرد بلکه افراد حریص را با توجه به مقدر بودن رزق از حرصشان باز می دارد .

این نکته نیز قابل توجه است که در احادیث اسلامی امور زیادی به عنوان وسیله جذب روزی یا موانع آن معرفی شده که هر یک به نوبه خود سازنده است .

در حدیثی از امام صادق می خوانیم : « وَالَّذِي بَعَثَ خِدْيَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرْزُقُ الْعَبْدَ عَلَى قَدْرِ الْمُرُوَّةِ ، وَإِنَّ الْمُرُوَّةَ تُنَزَّلُ عَلَيْهِمْ شِدَّةُ الْبَلَاءِ : سوگند به کسی که جدم رابه حق به نبوت مبعوث کرده است که خداوند متعال انسان رابه قدر مروت و شخصیتش

ص: ۱۴۰

روزی می دهد و کمک پروردگار متناسب با شدت بلا و حادثه است» (۱).

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: « كَفُّ الْأَذَى وَقَلَّةُ الصَّخَبِ يَزِيدَانِ فِي الرِّزْقِ: ترك آزار مردم

۱ « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۲۶ .

۲ « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۲۵ (حدیث ۳۱) .

جزء بیست و ششم (۲۰۷)

و جار و جنجال ، روزی را افزایش می دهد » (۱).

از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است که فرمود : «التَّوْحِيدُ نِصْفُ الدِّينِ وَاسْتِنْرَالِ الرِّزْقِ بِالصَّدَقَةِ : توحید نیمی از دین است و روزی را از طریق انفاق در راه خدا بر خود نازل کن » (۲).

و همچنین امور دیگری مانند تمیز کردن اطراف خانه و شستشو و تمیز کردن ظروف ، از اسباب افزایش روزی معرفی شده است .

۱ « نورالثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۲۶ (حدیث ۳۵ و ۳۷) .

۲ « نورالثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۲۶ (حدیث ۳۵ و ۳۷) .

ص: ۱۴۱

فهرست مطالب

موضوع صفحه

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره آحقاف ●●● ۱۱

آفرینش این جهان ، هدفی را تعقیب می کند ●●● ۱۲

نوجوانان عزیز به پدر و مادر خود نیکی کنید ●●● ۱۳

انسان بهشتی از دیدگاه قرآن ●●● ۲۱

پایمال کنندگان حقوق پدر و مادر ●●● ۲۲

همچون پیامبران اولوا العزم شکبیا باش ●●● ۲۵

پیامبران اولوا العزم چه کسانی بودند؟ ●●● ۲۶

پیامبر اسلام ، اسطوره صبر و استقامت بود ●●● ۲۹

سوره مُحَمَّد ●●● ۳۱

مؤمنان ، پیرو حقند و کافران ، پیرو باطل ●●● ۳۳

(۲۰۹)

اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند ●●● ۳۴

مسیر کفر محکوم به شکست و نابودی است ●●● ۳۶

ص: ۱۴۲

خدا یار مؤمنان است و کفار پشتوانه ندارند ●●● ۳۸

صرف خوردن و خوابیدن در دنیا، سبقت با حیوانات است ●●● ۴۰

چرا در قرآن تدبیر نمی کنند؟ ●●● ۴۲

قرآن کتاب اندیشه و عمل است ●●● ۴۲

عوامل چهارگانه نابودی ثواب عمل ●●● ۴۵

سوره فتح ●●● ۴۸

فتح المبین ●●● ۴۸

داستان صلح حدیبیه ●●● ۴۸

پیامدهای هفت گانه سیاسی و اجتماعی و مذهبی صلح حدیبیه ●●● ۵۳

نتایج بزرگ فتح المبین ●●● ۵۵

(۲۱۰)

پاسخ به چند سؤال مهم در مورد آیه ۲ سوره فتح ●●● ۵۵

منظور از «ماتَّقَدِّم» و «ماتَأَخَّر» در آیه ۲ سوره فتح چیست؟ ●●● ۵۹

نزول سکینه و آرامش بر دل های مؤمنان ●●● ۶۱

دستاوردهای چهارگانه ایمان ●●● ۶۳

سلسله مراتب هفت گانه ایمان ●●● ۶۴

دو وسیله مهم آرامش ●●● ۶۵

نتیجه دیگر فتح المبین ●●● ۶۶

انواع سه گانه سوء ظن ●●● ۶۹

تحکیم موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله و وظائف مردم در برابر او ●●● ۷۱

گواهان پنج گانه که شاهد اعمال انسان ها هستند ●●● ۷۲

فتح خیر دستاورد دیگر صلح حدیبیه ●●● ۷۴

ماجرای غزوه خیبر ●●● ۷۶

(۲۱۱)

اگر در حدیبیه جنگی روی می داد مشرکین شکست می خوردند ●●● ۷۹

رؤیای صادقه پیامبر صلی الله علیه و آله ●●● ۸۲

دین اسلام سراسر جهان را فرا خواهد گرفت ●●● ۸۳

صفات پنج گانه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله ●●● ۸۴

محبت متقابل اسلامی ●●● ۹۰

سوره حُجرات ●●● ۹۲

آداب ملاقات با پیامبر صلی الله علیه و آله ●●● ۹۲

ادب برترین سرمایه زندگی است ●●● ۹۷

اهمیت برادری ●●● ۹۹

حقوق ۳۰ گانه دوستان خوب نسبت به یکدیگر ●●● ۱۰۲

ممنوعیت مسخره کردن و دیگران را به نام زشت صدا کردن ●●● ۱۰۳

جاده ورود ممنوع (سوءظن، فضولی در کار دیگران، غیبت) ●●● ۱۰۵

(۲۱۲)

مفهوم غیبت ●●● ۱۱۰

موارد استثناء غیبت ●●● ۱۱۱

تقوی بزرگ ترین ارزش انسانی ●●● ۱۱۲

حقیقت تقوی ●●● ۱۱۴

سوره قآ ●●● ۱۱۸

قرآن با همه عظمتش از کلمات ساده ای تشکیل شده است ●●● ۱۱۸

بهانه تراشی کفار ●●● ۱۱۹

بازگشت به زندگی پس از مردن و خاک شدن ●●● ۱۲۰

لحظه ای به آسمان بنگرید ●●● ۱۲۲

نمونه معاد را هر روز در گوشه و کنار خود نظاره کنید ●●● ۱۲۵

نوجوان عزیز مراقب حرف زدن خود باش ●●● ۱۲۶

حقیقت مرگ ●●● ۱۲۸

(۲۱۳)

مرگ « حق » است ●●● ۱۳۰

سوره ذاریات ●●● ۱۳۱

سوگند به طوفان ها و ابرهای باران زا ●●● ۱۳۱

سوگند به آسمان و چین و شکن های زیبایش ●●● ۱۳۳

بهره گیری از نشانه های حق آمادگی لازم دارد ●●● ۱۳۸

رزق و روزی و راه های افزایش آن ●●● ۱۳۹

ص: ۱۴۶

جلد ۲۷

اشاره

ص: ۱

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را

تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم».

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است».

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه

ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت.

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان.

ص:۵

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱۲/۸۵۴/

ص:۷

مقدمه

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود. استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

۱ از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

۲ حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

۳ همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

۴ قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

۵ صفحه آرای کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

مقدمه (۱۱)

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

بیان یکی از معجزات علمی (گسترش مستمر آسمان ها)

۴۷ وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ

ما آسمان را با قدرت بنا کردیم و همواره آن را وسعت می بخشیم .

« آید » به معنی قدرت و قوت است و در آیات قرآن مجید کرارا به این معنی آمده است و در این جا اشاره به قدرت کامله خداوند بزرگ در آفرینش آسمان ها دارد .

در این که منظور از « إِنَّا لَمُوسِعُونَ » (ما پیوسته وسعت می بخشیم) چیست ؟ باید گفت نه تنها کره زمین ، بر اثر جذب مواد آسمانی تدریجا فربه و سنگین تر می شود ، بلکه آسمان ها نیز در گسترش اند ، یعنی ستارگانی که در یک کهکشان قرار دارند به سرعت از مرکز کهکشان دور می شوند ، حتی سرعت این گسترش را در بسیاری از مواقع اندازه گیری کرده اند .

چند جمله در این زمینه از آقای « جان الدر » بشنوید ، او می گوید :

جزء بیست و هفتم (۱۳)

« جدیدترین و دقیق ترین اندازه گیری ها در طول امواجی که از ستارگان پخش می شود ، پرده از روی یک حقیقت عجیب و حیرت آور برداشته ، یعنی نشان داده است مجموعه ستارگانی که جهان از آن ها تشکیل می یابد ، پیوسته با سرعتی زیاد از یک مرکز دور می شوند و هر قدر فاصله آن ها از این مرکز بیشتر باشد ، بر سرعت سیر آن ها افزوده می گردد ، مثل این است که زمانی کلیه ستارگان در این مرکز مجتمع بوده اند و بعد از آن از هم پاشیده و مجموعه ستارگان بزرگی از آن ها

جدا و به سرعت به هرطرف روانه می شوند» .

دانشمندان از این موضوع چنین استفاده کرده اند که جهان دارای نقطه شروعی بوده است. (۱)

« ژرژ گاموف » در کتاب « آفرینش جهان » در این زمینه چنین می گوید : « فضای جهان که از میلیاردها کهکشان تشکیل یافته ، در یک حالت انبساط سریع است ، حقیقت این است که جهان ما در حال سکون نیست ، بلکه انبساط آن مسلم است .

(۱۴) سوره ذاریات

پی بردن به این که جهان ما در حال انبساط است ، کلید اصلی را برای گنجینه معمای جهان شناسی مهیا می کند ، زیرا اگر اکنون جهان در حال انبساط باشد ، لازم می آید که زمانی در حال انقباض بسیار شدیدی بوده است . (۲)

جالب توجه این که تعبیر به « اَنَا لَمُوسِعُونَ » (ما گسترش دهندگانیم) با استفاده از جمله اسمیه و اسم فاعل دلیل بر تداوم این موضوع است و نشان می دهد که این گسترش همواره وجود داشته و همچنان ادامه دارد و این درست همان چیزی است که امروز به آن رسیده اند که تمام کرات آسمانی و کهکشان ها در آغاز در مرکز واحدی جمع بوده (با وزن مخصوص فوق العاده سنگین) سپس انفجار عظیم و بی نهایت وحشتناکی در آن رخ داده و به دنبال آن اجزای جهان متلاشی

ص: ۱۲

۱- « آغاز و انجام جهان » صفحات ۷۴ ۷۷ .

۲- « آغاز و انجام جهان » صفحات ۷۴ ۷۷ .

شده و به صورت کرات درآمده و به سرعت در حالت عقب نشینی و توسعه است .

جزء بیست و هفتم (۱۵)

۴۸ وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ

و زمین را گسترديم و چه خوب گستراننده ايم .

تعبیر به « ماهِدُونَ » تعبیر لطیفی است که نشان می دهد خداوند زمین را با تمام وسایل استراحت برای زندگی انسان ها « مُمَهِّد » و آماده ساخته است، زیرا « ماهد » از ماده « مَهَّيْد » به معنی گاهواره و یا هر محلی است که برای استراحت آماده می کنند ، چنین محلی باید آرام ، مطمئن ، محفوظ و گرم و نرم باشد و تمام این شرایط در کره زمین حاصل است .

به فرمان الهی از یک سو سنگ ها نرم و تبدیل به خاک شده و از سوی دیگر صلابت کوه ها و پوسته سخت زمین آن را در برابر فشار جزر و مد مقاوم ساخته، از سوی سوم قشر هوایی که گرداگرد آن را فرا گرفته ، هم حرارت خورشید را در خود نگه می دارد و همچون لحاف بزرگی بر این بستر گسترده افتاده و هم سپر نیرومندی است در برابر هجوم سنگ های آسمانی که آن ها را به محض ورود به قلمرو زمین آتش زده ، خاکستر می کند .

(۱۶) سوره ذاریات

و به این ترتیب تمام شرایط آسایش از سوی خداوند برای پذیرایی از انسان که میهمان خدادر این کره خاکی است، فراهم شده است .

ص: ۱۳

بیان یکی دیگر از معجزات علمی قرآن (قانون عمومی زوجیت و بار الکتریکی مثبت و منفی)

۴۹ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

و از هر چیز دو زوج آفریدیم، شاید متذکر شوید.

واژه «زَوْج» را معمولاً به دو جنس «نر» و «ماده» می گویند، خواه در عالم حیوانات باشد یا گیاهان و هر گاه کمی آن را توسعه دهیم، تمام

جزء بیست و هفتم (۱۷)

نیروهای «مثبت» و «منفی» را شامل می شود و با توجه به این که قرآن در آیه فوق می گوید: «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» (از همه موجودات)، نه فقط موجودات زنده، می تواند اشاره به این حقیقت باشد که تمام اشیاء جهان از ذرات مثبت و منفی ساخته شده و امروز از نظر علمی مسلم است که «اتم ها» از اجزاء مختلفی تشکیل یافته اند، از جمله اجزایی که دارای بار الکتریسته منفی هستند و «الکترون» نامیده می شوند و اجزایی که دارای بار الکتریسته «مثبت» هستند و پروتون نام دارند.

ضمناً جمله «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» اشاره به این است که زوجیت و تعدد و دوگانگی در تمام اشیاء جهان، انسان را متذکر این معنی می کند که خالق جهان، واحد و یگانه است، زیرا دوگانگی از ویژگی های مخلوقات است.

برای پذیرش خوبی ها دل های آماده لازم است

۵۵ وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ

و پیوسته تذکر ده، زیرا تذکر برای مؤمنان سودمند است.

(۱۸) سوره ذاریات

اشاره به این که دل های آماده ای در گوشه و کنار در انتظار سخنان

تو است ، اگر گروهی به مخالفت در برابر حق برخاسته اند ، گروه دیگری از جان و دل مشتاق آیند و گفتار دلنشین تو تأثیر خود را در نفوس آنان می گذارد .

کشاورزی را در نظر بگیرید که مشغول بذرافشانی است ، قسمتی از این بذرها ممکن است به روی سنگ ها بریزد ، مسلماً هرگز بارور نخواهد شد .

قسمت دیگری روی قشرهای نازک خاک می ریزد که سنگ های سخت را پوشانده اند ، در این جا بذرها جوانه ای می زنند ، اما چون محل کافی برای ریشه ها موجود نیست ، به زودی می خشکند و از بین می روند . قسمت دیگری روی خاک هایی می ریزد که عمق زیادی دارد ولی در لابلای آن بذرها علف هرزه های مزاحم موجود است ، این بذرها نمو می کند و ریشه می دواند ، ولی به زودی خارها و علف هرزه ها بر آن ها می پیچد و آن ها را خفه می کند .

جزء بیست و هفتم (۱۹)

از همه این بذرها خوشبخت تر بذرهایی است که در میان خاک های عمیق و بدون مزاحم قرار گیرند ، چیزی نمی گذرد ، جوانه می زند و شاخ و برگ می آورند و تنومند و پربار می شوند .

سخنان حق که از دهان انبیاء و فرستادگان الهی و جانشینان معصوم آن ها خارج می شود ، همانند این بذرها است ، دل هایی که چون سنگ خارا است ، هرگز آن را نمی پذیرد و دل هایی که نرمش ضعیف و کمی دارد ، موقتاً می پذیرد ، سپس آن را بیرون می افکند و دل هایی که آماده پذیرش است اما خارهای هوا و هوس و شهوات و صفات رذیله در آن

روییده، تأثیر آن را خنثی می کند .

تنهادل هایی سخنان این پیشوایان بزرگ را می پذیرد و پرورش می دهد و بارور می کند که هم روح حق جویی و حق طلبی بر آن حاکم است و هم از این صفات خالی است و آن دل های مؤمنان است آری « فَذَكِّرْ إِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ : پند و اندرز ده که مؤمنان را فایده می بخشد » .

(۲۰) سوره ذاریات

۵۶ وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

من جن و انس را نیافریدم جز برای این که عبادتم کنند (و از این طریق تکامل یابند و به من نزدیک شوند) .

۵۷ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ

هرگز از آن ها نمی خواهم که به من روزی دهند و نمی خواهم مرا اطعام کنند .

هدف خلقت انسان از دیدگاه قرآن

۵۸ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ

خداوند روزی دهنده و صاحب قوت و قدرت است .

از مهم ترین سؤالاتی که هرکس از خود می کند این است که « ما برای چه آفریده شده ایم » ؟ « هدف آفرینش انسان ها و آمدن به این جهان چیست » ؟

آیات ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ از سوره ذاریات به این سؤال مهم و همگانی با تعبیرات فشرده و پرمحتوایی پاسخ می گوید .

جزء بیست و هفتم (۲۱)

این سه آیه که در نهایت اختصار و فشرده گی است ، پرده از

روی حقیقتی که همه خواهان آگاهی از آنند برمی دارد و ما را در برابر هدفی بزرگ قرار می دهد .

بدون شک هر فرد عاقل و حکیمی که کاری انجام می دهد ، هدفی برای آن در نظر دارد و از آن جا که خداوند از همه عالم تر و حکیم تر است ، بلکه با هیچ کس قابل مقایسه نیست ، این سؤال پیش می آید که او چرا انسان را آفرید ؟ آیا کمبودی داشت که با آفرینش انسان برطرف می شد . آیا نیازی داشته که ما را برای پاسخ گویی به آن آفریده است ؟ در حالی که می دانیم وجود او از هر جهت کامل و بی نهایت در بی نهایت است و غنی بالذات .

پس طبق مقدمه اول باید قبول کنیم که او هدفی داشته و طبق مقدمه دوم ، باید بپذیریم که هدف او از آفرینش انسان چیزی نیست که بازگشت به ذات پاکش کند .

نتیجتا باید این هدف را در بیرون ذات او جستجو کرد ، هدفی که

(۲۲) سوره ذاریات

به خود مخلوقات بازمی گردد و مایه کمال خود آن ها است ، این از یک سو و از سوی دیگر در آیات قرآن تعبیرهای مختلفی درباره هدف آفرینش انسان شده است .

در یک جا می خوانیم : « او کسی است که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را آزمایش کند ، کدامین نفر بهتر عمل می کنید » ؟ (۲/ملک) . در این جا مسأله آزمایش و امتحان انسان ها از نظر « حسن عمل » به عنوان یک هدف معرفی شده است .

و در آیه دیگر آمده است : « خداوند کسی است که هفت آسمان را

ص: ۱۷

آفریده و از زمین نیز مانند آن خلق کرده است ، فرمان او در میان آن ها نازل می شود تا بدانید خداوند بر هر چیز توانا است و علم او به همه موجودات احاطه دارد « (۱۲ / طلاق) .

و در این جا «علم و آگاهی از قدرت و علم خداوند» به عنوان هدفی برای آفرینش آسمان ها و زمین (و آن چه در آن ها است) ذکر شده است.

در آیه دیگر می خوانیم : « اگر پروردگارت می خواست همه

جزء بیست و هفتم (۲۳)

مردم را « امت واحده » (و بدون هیچ گونه اختلاف) قرار می داد ، ولی آن ها همواره مختلفند مگر آن چه پروردگارت رحم کند و برای همین (رحمت) آن ها را آفریده « (۱۱۸ و ۱۱۹ / هود) ، بر طبق این آیه رحمت الهی هدف اصلی آفرینش انسان است .

اما آیات مورد بحث تنها روی مسأله عبودیت و بندگی تکیه می کند و با صراحت تمام آن را به عنوان هدف نهایی آفرینش جن و انسان معرفی می نماید .

اندکی تأمل در مفهوم این آیات و آن چه مشابه آن است ، نشان می دهد که هیچ تضاد و اختلافی در میان آن ها نیست ، در واقع بعضی هدف مقدماتی ، بعضی متوسط و بعضی هدف نهایی اند و بعضی نتیجه آن .

هدف اصلی همان « عبودیت » است که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده و مسأله « علم و دانش » و « امتحان و آزمایش » اهدافی هستند که در مسیر عبودیت قرار می گیرند

(۲۴) سوره ذاریات

و « رحمت واسعه خداوند » نتیجه این عبودیت است .

ص: ۱۸

به این ترتیب روشن می شود که ما همه برای عبادت پروردگار آفریده شده ایم، اما مهم این است که بدانیم حقیقت « عبادت » چیست ؟

آیا تنها انجام مراسمی مانند رکوع و سجود و قیام و قعود و نماز و روزه منظور است ؟ یا حقیقتی است ماورای این ها ؟ هرچند عبادات رسمی نیز همگی واجد اهمیتند .

برای یافتن پاسخ این سؤال باید روی واژه « عبد » و « عبودیت » تکیه کرد و به تحلیل آن ها پرداخت .

« عبد » از نظر لغت عرب به انسانی می گویند که سرتا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد ، اراده اش تابع اراده او و خواستش تابع خواست او است ، در برابر او مالک چیزی نیست و در اطاعت او هرگز سستی به خود راه نمی دهد .

و به تعبیر دیگر « عبودیت » ، آن گونه که در متون لغت آمده ، اظهار آخرین درجه خضوع در برابر معبود است و به همین دلیل تنها کسی می تواند معبود باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست .

بنابراین عبودیت نهایت اوج تکامل یک انسان و قرب او به خدا است . عبودیت نهایت تسلیم در برابر ذات پاک او است .

جزء بیست و هفتم (۲۵)

عبودیت اطاعت بی قید و شرط و فرمانبرداری در تمام زمینه هاست .

و بالاخره عبودیت کامل آن است که انسان جز به معبود واقعی یعنی کمال مطلق نیندیشد، جز در راه او گام برندارد و هر چه غیر از او است فراموش کند، حتی خویشتن را.

و این است هدف نهایی آفرینش بشر که خدا برای وصول به آن میدان آزمایشی فراهم ساخته و علم و آگاهی به انسان داده و نتیجه نهاییش نیز غرق شدن در اقیانوس «رحمت» او است.

خدا صاحب «قوه» و «متین» است

«متین» از ماده «متن» در اصل به معنی دو عضله نیرومند است

(۲۶) سوره ذاریات

که در دو طرف ستون فقرات قرار گرفته، پشت انسان را محکم می سازد و برای تحمل فشارهای سنگین آماده می کند و به همین مناسبت به معنی قدرت و قوت کامل آمده است، بنابراین ذکر آن بعد از کلمه «ذُو الْقُوَّة» به عنوان تأکید است، زیرا «ذوالقوه» به اصل قدرت پروردگار اشاره می کند و «متین» به کمال قدرت او و هنگامی که با واژه «رزاق»، که آن نیز صیغه مبالغه است همراه گردد، این حقیقت را ثابت می کند که خداوند در دادن روزی به بندگان نهایت توانایی و تسلط را دارد و در هر گوشه ای از این جهان پهناور، در اعماق دریاها، در میان دره ها، بر فراز کوه ها، در دل سنگ ها و در هر نقطه ای که از کرات آسمانی باشند، روزی لازم را به آن ها می رساند و همگی بر سر خوان احسان جمعند، پس اگر آن ها را آفریده نه به خاطر

ص: ۲۰

نیازی بوده است ، بلکه به خاطر فیض و لطفی بوده است .

اگر خداوند بندگان را برای عبودیت آفریده است ، چرا گروهی راه کفر را پیش می گیرند ؟

جزء بیست و هفتم (۲۷)

کسانی که این ایراد را می کنند ، در حقیقت اراده تکوینی و تشریحی را با هم اشتباه کرده اند ، زیرا هدف عبادت اجباری نبوده ، بلکه عبادت و بندگی توأم با اراده و اختیار است و در چنین زمینه ای ، هدف به صورت آماده کردن زمینه ها تجلی می کند ، فی المثل هنگامی که گفته می شود ، من این مسجد را برای نماز خواندن مردم درست کرده ام ، مفهومش این است آن را آماده برای این کار ساخته ام ، نه این که مردم را به اجبار به نماز وادارم ، همچنین در موارد دیگر مانند ساختن مدرسه برای تحصیل و بیمارستان برای درمان و کتابخانه برای مطالعه .

به این ترتیب خداوند این انسان را آماده برای اطاعت و بندگی ساخته و هر گونه وسیله اعم از عقل و عواطف و قوای مختلف را از درون و پیامبران و کتب آسمانی و برنامه های تشریحی را از برون برای آن ها فراهم نموده است .

مسلم است این معنی در مؤمن و کافر یکسان است ، هرچند مؤمن از امکانات خود بهره برداری نموده و کافر ننموده است .

(۲۸) سوره ذاریات

پایان سوره ذاریات

ص: ۲۱

سوره طُور

سوره طُور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ وَالطُّورِ

سوگند به کوه « طور » .

« طُور » در لغت به معنی « کوه » است ، ولی با توجه به این که این کلمه در ۱۰ آیه از قرآن مجید مطرح شده ، که در ۹ مورد سخن از « طور سینا » ، همان کوهی که در آن جا وحی بر موسی نازل می شد ، به میان آمده ، معلوم می شود که در آیه مورد بحث (مخصوصاً با توجه به الف و لام عهد) (۱)، در این جایزه‌مان معنی است.

بنابراین خداوند در نخستین مرحله ، به یکی از

(۳۰) سوره طُور

مکان های مقدس روی زمین که وحی الهی در آن جا نازل می گشت ، سوگند یاد کرده است .

۲ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ

و کتابی که نوشته شده است .

در تفسیر « کِتَابٍ مَسْطُورٍ » نیز احتمالات گوناگونی داده اند ، ولی به تناسب سوگندی که قبل از آن آمده ، این تعبیر یا اشاره به

ص: ۲۲

۱- منظور از « الف و لام عهد » این است: که چون قبلاً این کلمه مطرح بوده ، شنونده نسبت به آن کلمه معهود است ، یعنی در ذهنش سابقه موضوع روشن است .

تورات است و یا همه کتب آسمانی .

۳ فی رَقِّ مَنشُورٍ

در صفحه ای گسترده .

واژه «رَقِّ» از ماده «رَقَّتْ» در اصل به معنی نازک و لطیف بودن است و به کاغذ یا پوست نازکی که مطلبی بر آن می نویسند ، نیز گفته می شود و «منشور» به معنی گسترده است .

بنابراین سوگند به کتابی خورده شده که بر صفحه ای از بهترین صفحات نگاشته شده و در عین حال باز و گسترده است و نه پیچیده .

جزء بیست و هفتم (۳۱)

۴ وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ

و سوگند به بیت المعمور .

در مورد «بَيْتِ الْمَعْمُورِ» تفسیرهای گوناگونی شده است ، ولی با توجه به تعبیرات مختلفی که در قرآن ، از «کعبه» به عنوان «بیت» آمده ، همین معنی از همه مناسب تر به نظر می رسد ، زیرا کعبه به وسیله زوَّار و حاجیان همواره معمور و آباد است و نخستین خانه ای است که برای عبادت ، در روی زمین ساخته و آباد شده است .

۵ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ

و سقف برافراشته .

اما منظور از «السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ»، آسمان است ، چراکه در آیه ۳۲ سوره انبیاء می خوانیم : « وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا

مَحْفُوظًا : ما آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم .

(۳۲) سوره طُور

تعبیر به «سقف» ممکن است از این نظر باشد که ستارگان و کرات آسمانی آن چنان سراسر آسمان را پوشانده اند و به سقّی می مانند و نیز ممکن است اشاره به «جو اطراف زمین» باشد که قشر فشرده ای از هوا همچون سقف محکمی اطراف آن را فرا گرفته و آن را در برابر هجوم سنگ های آسمانی و اشعه زیانبار کیهانی به خوبی حفظ می کند .

۶ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ

و دریای مملو و برافروخته .

برای «مَسْجُور» دو معنی در لغت ذکر شده : یکی «برافروخته» و دیگری «مملو» .

در سخنان امیرمؤمنان علی در داستان «حَدِيدَةُ مُحَمَّدًا» به برادرش عقیل نیز می خوانیم که فرمود : «أَتَأْتُنُّ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا
إِنْسَانُهَا لِلْعَبِيهِ وَتَجُرُّنِي إِلَى نَارٍ سَيَجْرُهَا جَبَارُهَا لِعَضِّهِ : آیا از آهنی که انسانی به صورت بازیچه آن را گداخته است، ناله می
کنی، ولی مرا به سوی آتشی می کشانی که پروردگار آن را از خشمش برافروخته»؟ (۱)

جزء بیست و هفتم (۳۳)

اما این «بحر مسجور» و دریای برافروخته کجاست ؟ بعضی گفته اند همین اقیانوس های کره زمین ما است که در آستانه
قیامت ، برافروخته می شود و سپس منفجر می گردد ، چنان که در آیه ۶

ص: ۲۴

سوره تکویر آمده است: «وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ: هنگامی که دریاها برافروخته می شود» و در آیه ۳ سوره انفطار می خوانیم: «وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ: هنگامی که دریاها منفجر و شکافته می شود».

قابل توجه این که در چگونگی ارتباط مفهوم این پنج سوگند با یکدیگر، مفسران چندان بحث نکرده اند، ولی چنین به نظر می رسد که سه سوگند نخست رابطه نزدیکی با یکدیگر دارند، چرا که همه از وحی و خصوصیات آن سخن می گویند، «کوه طور» محل نزول وحی بود و «کتاب مسطور» نیز اشاره به کتاب آسمانی است، خواه تورات باشد یا قرآن و «بیت المعمور» محل رفت و آمد فرشتگان و پیک وحی خدا است.

۱ «نهج البلاغه» با ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۲۱۵، صفحه ۷۱۳.

(۳۴) سوره طُور

و اما دو سوگند دیگر از آیات «تکوینی» سخن می گوید (در برابر سه سوگند نخست که از آیات "تشریحی" سخن می گفت) این دو سوگند، یکی اشاره به مهمترین نشانه توحید، یعنی آسمان با عظمت است و دیگری به یکی از نشانه های مهم معاد که در آستانه رستاخیز رخ می دهد. (۱)

بنابراین «توحید» و «نبوت» و «معاد» در این پنج سوگند جمع است.

ص: ۲۵

۱- منظور از آیات تکوینی آیاتی است که با فرمان خداوند که به آن ها می گوید "کن" یعنی باش فیکون پس می باشد. و منظور از آیات تشریحی آیاتی است که خداوند دستور فرموده که بندگانش آن را انجام دهند که همان دستورهای شرع قلمداد می شود.

۷ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ

که عذاب پروردگارت واقع می شود.

جزء بیست و هفتم (۳۵)

۸ مَالَهُ مِنْ دَافِعٍ

و چیزی از آن مانع نخواهد بود .

نکته ای که در این جا باقی می ماند این است که ارتباط این قسم ها و موضوعی که برای آن سوگند یاد شده ، چگونه است ؟

پاسخ این سؤال با توجه به مطالبی که در بالا گفته شد ، روشن می شود و آن این که سوگندهای فوق که بر محور قدرت خداوند درعالم « تکوین و تشریح » دور می زند ، بیانگر این است که چنین کسی به خوبی قادر است مردگان را بار دیگر به زندگی و حیات بازگرداند و قیامت را برپا کند ، این همان چیزی است که سوگندها به خاطر آن یاد شده ، همان گونه که در این آیه اشاره شده است .

فرزندان صالح با پدر و مادر مؤمن در بهشت به یکدیگر ملحق می شوند

۲۱ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرَأٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينٌ

(۳۶) سوره طور

و آن ها که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند، فرزندانشان را (در بهشت) به آن ها ملحق می کنیم و از عمل آن ها چیزی نمی کاهیم و هر کس در گرو اعمال خویش است .

ص: ۲۶

« اَلْتَّاهُم » از ماده « اَلْت » به معنی کم کردن است .

این نیز خود یک نعمت بزرگ است که انسان ، فرزندان باایمان و مورد علاقه اش را در بهشت در کنار خود ببیند و از انس با آن ها لذت برد ، بی آن که از اعمال او چیزی کاسته شود .

از تعبیرات آیه برمی آید که منظور ، فرزندان بالغی است که در مسیر مادران و پدران صالح گام برمی دارند ، در ایمان از آن ها پیروی می کنند و از نظر مکتبی به آن ها ملحق می شوند .

این گونه افراد اگر از نظر عمل کوتاهی و تقصیراتی داشته باشند ، خداوند به احترام پدران صالح ، آن ها را

جزء بیست و هفتم (۳۷)

می بخشد و ترفیع مقام می دهد و به درجه آنان می رساند و این موهبتی است بزرگ برای پدران و فرزندان .

به هر حال ، از آن جا که ارتقاء این فرزندان به درجه پدران ممکن است این توهم را به وجود آورد که از اعمال پدران برمی دارند و به فرزندان می دهند ، به دنبال آن آمده است : « وَ مَا اَلْتَّاهُم مِّنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ » : ما چیزی از اعمال آن ها نمی کاهیم .

در پایان آیه می افزاید: « هر کس در گرو و همراه اعمال خویش است » (كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ) .

عمل انسان در بهشت همراه اوست

یکی از معانی «رهن» در لغت ملازمت و همراه بودن چیزی است ، هرچند معنی معروف «رهن» همان «وثیقه» در مقابل وام است، ولی از کلمات اهل لغت چنین استفاده می شود که یکی از معانی آن نیز

دوام و ملازمت است .

به این ترتیب جمله « كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ » مفهومش این

(۳۸) سوره طُور

است که اعمال هر کسی ملازم و همراه او است و هرگز از او جدا نمی شود ، خواه عمل نیک باشد یا بد ؟ و به همین دلیل « متقین » در بهشت با اعمال خویشند و اگر فرزندانشان در کنار آن ها قرار می گیرند به این معنی نیست که از اعمال آن ها کاسته شود .

به هر حال این جمله تأکیدی براین واقعیت است که اعمال انسان هرگز از او جدا نشده و پیوسته در تمام مراحل و مواقف همراه او است .

۲۲ وَ اَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ

همواره از انواع میوه ها و گوشت ها از هر نوع تمایل داشته باشند در اختیار آن ها می گذاریم.

« اَمْدَدْنَاهُمْ » از ماده « اَمَدَدَ » به معنی ادامه و افزایش و اعطاء است ، یعنی میوه ها و غذاهای بهشتی آن چنان نیست که با تناول کردن کمبودی پیدا کند و یا مثل میوه های دنیا که در فصول سال نوسان زیادی دارد ، تغییری در آن حاصل شود ، بلکه همیشگی و جاودانی و مستمر است .

تعبیر « مِمَّا يَشْتَهُونَ » (از آن چه بخواهند) نشان می دهد که بهشتیان در انتخاب نوع و کمیت و کیفیت این میوه ها و غذاها ، کاملاً آزادند، هر آن چه بخواهند در اختیار دارند .

جزء بیست و هفتم (۳۹)

البته غذاهای بهشتی منحصر به این دو نیست ، ولی این ها دوغذای مهم اند .

مقدم داشتن « فَاكِهَةٍ » بر « لَحْمٍ » اشاره ای است به

ص: ۲۸

برتری «میوه ها» بر «گوشت ها» .

۲۳ يَتَنَازِعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَعْنٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيهم

آن هادربهشت جام های پرازشراب طهورراکه نه بیهوده گویی در آن است و نه گناه ازیکدیگر می گیرند .

«يَتَنَازِعُونَ» از ماده «تنازع» به معنی گرفتن از یکدیگر است .

«كأس» جامی است که پر از شراب باشد و به ظرف خالی قَدَح می گویند .

به هر حال از آن جا که تعبیر به «كأس» شراب های تخدیر کننده دنیا را احیانا تداعی می کند، می افزاید: در آن شراب نه لغو و بیهوده گویی است و نه گناه، زیرا هرگز عقل و هوش انسان را نمی گیرد، بنابراین سخنان ناموزون و اعمال زشتی که از مست ها سر می زند، هرگز از آنان سر نخواهد زد بلکه به حکم آن که شراب طهور است آن ها را پاک تر و خالص تر و هوشیارتر می کند .

(۴۰) سوره طُور

در بهشت، نوجوانانی از جنس فرشتگان در خدمت نوجوانان صالح هستند

۲۴ وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ

و پیوسته در گرد آن ها نوجوانانی برای خدمت آنان گردش می کنند که همچون مرواریدهای در صدفند .

«مروارید درون صدف» به قدری تازه و شفاف و زیبا است که حد ندارد، هر چند در بیرون صدف نیز قسمت زیادی از زیبایی خود را حفظ می کند، ولی گرد و غبار هوا و آلودگی دست ها هر

ص: ۲۹

چه باشد از صفای آن می کاهد ، خدمتگزاران بهشتی آن قدر زیبا و سفید چهره و با صفا هستند که گویی مرواریدهایی در صدفند .

جزء بیست و هفتم (۴۱)

تعبیر به « یَطُوفُ عَلَیْهِمْ » (بر آن ها طواف می کنند) اشاره به آمادگی دائمی آن ها برای خدمت است .

گرچه در بهشت نیازی به خدمتکار نیست و هر چه بخواهند در اختیار آن ها قرار می گیرد ، ولی این خود احترام و اکرام بیشتری برای بهشتیان است .

در حدیثی آمده است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردند : « اگر خدمتگزار همچون مروارید در صدف باشد ، مخدوم ، یعنی مؤمنان بهشتی چگونه اند ؟ فرمود : « برتری مخدوم بر خدمتگزار در آن جا همچون برتری ماه در شب چهارده بر سایر کواکب است » . (۱)

تعبیر به « لَّهُمْ » نشان می دهد که هر یک از مؤمنان خدمتگزار مخصوص به خود دارند

و از آن جا که بهشت جای غم و اندوه نیست ، آن خدمتگزاران

(۴۲) سوره طُور

نیز از خدمت مؤمنان نهایت لذت را می برند .

آن روز ترسان بودیم و امروز در نهایت امنیت

۲۵ وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ

در این هنگام روبه یکدیگر کرده (از گذشته) سؤال می نمایند .

۲۶ قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ

ص: ۳۰

۱- « مَجْمَعُ الْبَيَانِ » ، « كَشَافٌ » و « قُرْطُبِي » .

می گویند: ما در میان خانواده خود ترسان بودیم .

و آخرین نعمت در این سلسله همان نعمت آرامش کامل و اطمینان خاطر از هر گونه عذاب و کیفر است .

با این که در میان خانواده خود زندگی می کردیم و باید احساس امنیت کنیم ، باز ترسان بودیم ، از این بیم داشتیم که حوادث ناگوار زندگی و عذاب الهی ، هر لحظه فرا رسد و دامن ما را فرا گیرد .

از این بیم داشتیم که فرزندان و خانواده ما راه خطا پیش گیرند و در وادی ضلالت گمراه و سرگردان شوند .

و از این بیم داشتیم که دشمنان سنگدل، ما را غافلگیر سازند

جزء بیست و هفتم (۴۳)

و عرصه را بر ما تنگ کنند .

اثبات وجود خداوند

۳۵ أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ

آیا آن ها (مشرکین) بی سبب آفریده شده اند ؟ یا خود خالق خویشند .

عبارت کوتاه و فشرده آیه بالا در حقیقت اشاره به « برهان معروف عَلِيَّت » است که برای اثبات وجود خداوند آمده است و آن این که عالمی که در آن زندگی می کنیم ، بدون شك حادث است (زیرا دائما در حال تغییر است و آن چه در حال تغییر و دگرگونی است ، معرض حوادث است و چیزی که در معرض حوادث است ، محال است قدیم و ازلی باشد) .

اکنون این سؤال پیش می آید که اگر حادث است

از پنج حال بیرون نیست :

۱ بدون علت به وجود آمده است .

(۴۴) سوره طُور

۲ خود علت خویشتن است .

۳ معلولات جهان علت وجود آن هستند .

۴ این جهان معلول علتی است که آن هم به نوبه خود معلول علت دیگری است و تا بی نهایت پیش می رود .

۵ این جهان مخلوق خداوند واجب الوجود است که هستیش از درون ذات پاک او است .

باطل بودن چهار احتمال نخست معلوم است ، زیرا : وجود معلول بدون علت محال است و گرنه هر چیز در هر شرایطی باید به وجود آید، در حالی که چنین نیست .

احتمال دوم که چیزی خودش را به وجود آورد ، نیز محال است ، زیرا مفهومی این است که قبل از وجودش موجود باشد.

همچنین احتمال سوم که مخلوقات انسان ، خالق انسان باشد، نیز به عقل جور در نمی آید .

و نیز احتمال چهارم یعنی تسلسل علت ها و کشیده شدن سلسله

جزء بیست و هفتم (۴۵)

علل و معلول به بی نهایت آن نیز غیر قابل قبول است ، چراکه بی نهایت معلول و مخلوق ، بالاخره مخلوق است و نیاز به خالقی دارد که آن را ایجاد کند ، مگر بی نهایت صفر عدد می شود ؟ یا از درون بی نهایت ظلمت نوربرمی خیزد؟ یا از بی نهایت فقر و نیاز، بی نیازی به وجودمی آید؟

بنابراین راهی جز قبول احتمال پنجم یعنی خالقیت خدا باقی نمی ماند.

(همچنین) به هنگام شب اوراتسبیح کن و به هنگام پشت کردن ستارگان و طلوع صبح.

بسیاری از مفسران جمله « وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ » را به « نماز شب » تفسیر کرده اند ، « وَ ادْبَارَ النُّجُومِ » را به دو رکعت نافله صبح که در آغاز طلوع فجر و به هنگام پنهان شدن ستارگان در نور صبح انجام می شود . به هر حال ، عبادت و تسبیح و حمد خدا در دل شب و در آغاز طلوع فجر ، لطف و صفای دیگری دارد و از تظاهر و ریا دورتر است و آمادگی روحی برای آن بیشتر می باشد، چرا که کارهای مشغول کننده زندگی روزانه تعطیل است ، استراحت شبانه به انسان آرامش بخشیده و قال و غوغا فرو نشسته است .

(۴۶) سوره طُور

و در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم : « رَكْعَتَا الْفَجْرِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا : دو رکعت نافله صبح برای تو بهتر است از دنیا و آن چه در دنیا است » (۱) پایان سوره طُور
 ۱ «تفسیر قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۲۵۱ ذیل آیات مورد بحث .

ص: ۳۳

۱- «تفسیر قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۲۵۱ ذیل آیات مورد بحث .

سوره نَجْم

سوره نَجْم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ

سوگند به ستاره هنگامی که افول می کند .

ظاهر آیه آن چنان که اطلاق واژه « النَّجْمِ » اقتضا می کند ، سوگند به همه ستارگان آسمان است که از نشانه های بارز عظمت خداوند و از اسرار بزرگ جهان آفرینش و از مخلوقات فوق العاده عظیم پروردگار است.

تکیه بر غروب آن ها ، در حالی که طلوع آن ها بیشتر جلب توجه می کند ، به خاطر آن است که غروب ستارگان دلیل بر حدوث آن ها می باشد و نیز دلیلی است بر نفی عقیده ستاره پرستان ، همان گونه که در داستان ابراهیم آمده است .

این معنی نیز قابل توجه است که مسأله « طلوع » در ریشه لغت « نجم » افتاده ، چرا که به گفته « راغب » در « مفردات » اصل « نجم » همان

(۴۸) سوره نَجْم

« کوكب طالع » است و به خاطر همین است که از « روئیدن گیاه در زمین » و « دندان در دهان » و « آشکار شدن نظریه ای در ذهن » تعبیر به « نجم » می شود.

۲ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ

که هرگز دوست شما (محمد صلی الله علیه و آله) منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است .

تعبیر به « صَاحِب » که به معنی دوست و همنشین است ، ممکن است اشاره به این باشد که آن چه او می گوید از روی محبت و دلسوزی

برای شما است . « ضلالت » به معنی مطلق جهل و نادانی و بی خبری است، ولی « غوایت » جهلی است که با عقیده باطلی توأم باشد و به هر حال خداوند می خواهد در این عبارت ، هر گونه انحراف و جهل و گمراهی و اشتباه را از پیامبرش نفی کند و تهمت هایی را که در این زمینه از سوی دشمنان به او زده می شد، خنثی کند .

۳ وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ

و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید .

جزء بیست و هفتم (۴۹)

این تعبیرشبییه استدلالی است برای آن چه در آیه قبل در زمینه نفی ضلالت و غوایت آمده، چراکه سرچشمه گمراهی ها غالباً پیروی از هوای نفس است.

بعضی از مفسران معتقدند که جمله « مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ » ناظر به نفی جنون از پیامبر صلی الله علیه و آله است و جمله « وَ مَا غَوَى » ناظر به نفی شاعر بودن و یا هر گونه ارتباط به شعر است ، چراکه در آیه ۲۲۴ سوره شعرا می خوانیم : « وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ : شعرا کسانی هستند که گمراهان از آن ها پیروی می کنند » (شعرا خیال پرداز و بی هدف) و جمله « وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ » نفی نسبت کفایت است، زیرا کاهنان افرادی هواپرست و هوسبازند .

۴ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ

آن چه آورده چیزی جز وحی نیست که به او وحی شده است.

او از خودش چیزی نمی گوید و قرآن ساخته و پرداخته فکر او نیست ، همه از ناحیه خدا است و دلیل این ادعا در خودش نهفته است ، بررسی آیات قرآن به خوبی گواهی می دهد که هرگز یک انسان هر قدر

ص: ۳۵

عالم و متفکر باشد، تا چه رسد به انسان درس نخوانده ای که در محیطی مملو از جهل و خرافات پرورش یافته، قادر نیست سخنانی چنین پرمحتوا بیاورد که بعد از گذشتن قرن ها الهام بخش مغزهای متفکران است و می تواند پایه ای برای ساختن اجتماع صالح، سالم، مؤمن و پیشرو گردد.

ضمنا باید توجه داشت این سخن تنها در مورد آیات قرآن نیست، بلکه به قرینه آیات گذشته سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز شامل می شود که آن هم بر طبق وحی الهی است، چرا که این آیه با صراحت می گوید: «او از روی هوی سخن نمی گوید، هر چه می گوید، وحی است».

حدیث جالب زیر شاهد دیگری بر این مدعا است:

«سیوطی» که از دانشمندان معروف اهل سنت است در تفسیر «درالمنثور» چنین نقل می کند: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تمام درهای خانه هایی را که به داخل مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله گشوده می شد (جز در خانه علی) بسته شود، این امر بر مسلمانان گران آمد، تا آن جا که «حمزه» عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله از این کار گله کرد که

جزء بیست و هفتم (۵۱)

چگونه در خانه عمویت و ابوبکر و عمر و عباس را بستی، اما در خانه پسر عمویت را باز گذاردی؟ (و او را بر دیگران ترجیح دادی).

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه شد که این امر بر آن ها گران آمده است، مردم را به مسجد دعوت فرمود و خطبه بی نظیری در تمجید و توحید خداوند ایراد کرد، سپس افزود: «ای مردم، من شخصا درها را نبستم و نگشودم و من شما را از مسجد بیرون نکردم و علی را ساکن نمودم (آن چه بود وحی الهی و فرمان خدا بود) سپس این آیات

را تلاوت کرد: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ... إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۱).

این حدیث که بیانگر مقام والای امیرمؤمنان علی در میان تمام امت اسلامی بعد از شخص پیامبر است، نشان می‌دهد که نه تنها گفته‌های پیامبر صلی الله علیه و آله بر طبق وحی است بلکه اعمال و کردار او نیز چنین است.

نخستین دیدار دوست

۱ «دُرِّالْمَنثور» ، جلد ۶ ، صفحه ۱۲۲ .

(۵۲) سوره نَجْم

۵ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى

آن کس که قدرت عظیمی دارد او را تعلیم داده .

تعبیر به «عَلَّمَهُ» یا مانند آن در قرآن مجید هیچ گاه در مورد جبرئیل به کار نرفته و این تعبیر در مورد خداوند نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و پیامبران دیگر بسیار زیاد است و به عبارت دیگر جبرئیل معلم پیامبر صلی الله علیه و آله نبود ، بلکه واسطه وحی بود و معلمش تنها خدا است .

«شَدِيدُ الْقُوَى» به معنی کسی که تمام قدرت هایش فوق العاده است ، تنها مناسب ذات پاک پروردگار است .

۶ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى

همان کس که توانایی فوق العاده و سلطه بر همه چیز دارد .

«مِرَّة» به معنی «تاییده شده» است و از آن جا که هر قدر طناب بهتر تاییده شود ، محکم تر است، این کلمه در معنی قدرت و توانایی و استحکام مادی یا معنوی به کار می‌رود .

ص: ۳۷

آرزوهای دور و دراز

۲۴ أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى

آیا آن چه انسان تمنا دارد به آن می رسد .

۲۵ فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى

درحالی که آخرت و دنیا از آن خدا است .

آرزو و تمنی از محدودبودن قدرت انسان و ناتوانی او سرچشمه می گیرد ، زیرا هرگاه به چیزی علاقه داشت و به آن نرسید ، شکل آرزو و تمنی به خود می گیرد و اگر همیشه خواستن ، توانستن بود و هرچه می خواست فوراً به آن دست می یافت ، آرزو معنی نداشت .

البته تمنیات انسان گاهی صادق است و از روح بلند او سرچشمه می گیرد و عاملی است برای حرکت و تلاش و جهاد و سیر تکاملی او ، مثل این که انسان آرزو می کند در علم و دانش و تقوی و شخصیت و آبرو سرآمد جهانیان باشد .

ولی بسیار می شود که این آرزوها کاذب است و درست برعکس

(۵۴) سوره نجم

آرزوهای صادق مایه غفلت و بی خبری و تخدیرو عقب ماندگی است ، مثل آرزوی رسیدن به عمر جاویدان و خلود در زمین و در اختیار گرفتن تمام اموال و ثروت ها و حکومت بر همه انسان ها و موهومات دیگری از این قبیل .

و به همین دلیل در روایات اسلامی تشویق شده که مردم ، به سراغ آرزوهای خیر بروند ، در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم : «مَنْ تَمَنَّى شَيْئًا وَهُوَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ رِضَى لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُعْطَاهُ : کسی که تمنی چیزی کند که موجب رضای خدا

است ، از دنیا بیرون نمی رود، مگر به آن برسد .

و از بعضی روایات استفاده می شود که هر گاه در دنیا به آن نرسد ، به ثواب و پاداش آن خواهد رسید (۲)

تعریف از خود کردن

۳۲ ... فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى

...خودستایی نکنید چراکه او پرهیزکاران را بهتر می شناسد.

سرچشمه اصلی این عمل ناپسند ، عدم شناخت خویشتن است ، چراکه اگر انسان خود را به خوبی بشناسد ، کوچکی خود را در برابر عظمت پروردگار و ناچیز بودن اعمالش را در برابر مسؤولیت های سنگینی که برعهده دارد و نعمت های عظیمی را که خدا به او بخشیده ، بداند هرگز گام در جاده خودستایی نخواهد گذاشت .

غرور و غفلت و خود برترینی و تفکرات جاهلی نیز انگیزه های دیگری برای این کار زشت است .

خودستایی از آن جا که بیانگر اعتقاد انسان به کمال خویشتن است ، مایه عقب ماندگی او است ، چراکه رمز تکامل « اعتراف به تقصیر » و قبول وجود نقص ها و ضعف ها است .

ناگفته نماند که گاه ضرورت هایی ایجاب می کند که انسان خود را با تمام امتیازاتی که دارد، معرفی کند، چراکه بدون آن هدف های مقدسی پایمال می گردد ، میان این گونه سخنان، با

ص: ۳۹

۱- «بحارالانوار»، جلد ۷۱، بابُ ثَوَابِ تَمَنِّيِ الْخَيْرَاتِ ، صفحه ۲۶۱ .

۲- «بحارالانوار»، جلد ۷۱، بابُ ثَوَابِ تَمَنِّيِ الْخَيْرَاتِ ، صفحه ۲۶۱ .

خودستایی و تزکیه نفس تفاوت بسیار است .

(۵۶) سوره نجم

نمونه این سخن خطبه امام سجاد در مسجد شام است ، در آن هنگام که می خواهد خود و خاندانش را به مردم شام معرفی کند ، تا توطئه بنی امیه در زمینه خارجی بودن شهیدان کربلا عقیم گردد و نقشه های شیطانی آن ها نقش بر آب شود .

در روایتی از امام صادق نیز می خوانیم ، هنگامی که از مسأله ستایش خویشتن سؤال کردند ، فرمود : « گاه به خاطر ضرورت هایی لازم می شود » سپس به دو مورد از سخنان انبیا که در قرآن آمده است ، استدلال کرد : نخست یوسف که به عزیز مصر پیشنهاد کرد ، او را خزانه دار کشور مصر کند و افزود : « إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ : من نگاهبان آگاهی هستم » و دیگری در مورد پیامبر بزرگ خدا "هود" که قوم خود را مخاطب ساخته ، گفت : « أَنْ لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ : من برای شما خیر خواه ، امینی می باشم » .

جزء بیست و هفتم (۵۷)

خوشبختی یا بدبختی نوجوانان نتیجه تلاش خودشان است

۳۹ وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى

و این که برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست .

« سَعَى » در اصل به معنی راه رفتن سریع است که به مرحله دویدن نرسیده ، ولی غالباً به معنی تلاش و کوشش به کار می رود ، چراکه به هنگام تلاش و کوشش در کارها انسان حرکات سریعی انجام می دهد ، خواه کار خیر باشد یا شر .

جالب این که نمی فرماید : بهره انسان کاری است که انجام داده ،

ص: ۴۰

بلکه می فرماید: تلاشی است که از او حاصل شده است، اشاره به این که، مهم تلاش و کوشش است هر چند انسان حیانا به مقصد و مقصودش نرسد که اگر نیتش خیر باشد، خدا پاداش خیر به او می دهد، چرا که او خریدار نیت ها و اراده هاست، نه فقط کارهای انجام شده.

۴۰ وَ أَنْ سَعِيَهُ سَوْفَ يُرَى

و این که سعیش به زودی دیده می شود (و به نتیجه اش می رسد).

(۵۸) سوره نجم

نه تنها نتیجه های این سعی و تلاش، چه در مسیر خیر باشد یا شر، بلکه خود اعمال او، در آن روز در برابرش آشکار می شود، همان گونه که در جای دیگر می فرماید: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحَضَّرًا: روزی که هر کس اعمال نیکی را که انجام داده، حاضر می بیند» (۳۰ / آل عمران).

و نیز درباره مشاهده اعمال نیک و بد در قیامت در سوره زلزله آیه ۷ و ۸ می خوانیم: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ: هر کس به قدر سنگینی ذره ای کار خیر کرده باشد آن را می بیند و هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار بد کرده باشد، آن را خواهد دید».

۴۱ ثُمَّ يُجْزِيهِ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى

سپس به او جزای کافی داده خواهد شد.

منظور از «جَزَاءَ أَوْفَى» جزایی است که درست به اندازه عمل باشد، البته این منافات با تفضل الهی در مورد اعمال نیک به ده برابر، یا

جزء بیست و هفتم (۵۹)

صدها و هزاران برابر ندارد. پایان سوره نجم

ص: ۴۱

سوره قمر

ماه شکافته شد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ

قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت .

قیامت نزدیک است گرچه در مقیاس عمر دنیا ممکن است هزاران سال طول بکشد اما با توجه به مجموع عمر این جهان از یک سو و با توجه به این که تمام عمر دنیا در برابر قیامت لحظه زودگذری بیش نیست ، منظور از این تعبیر روشن می شود .

ذکر این دو حادثه باهم ، به خاطر آن است که اصولاً ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که آخرین پیامبر الهی است ، خود از نشانه های نزدیکی قیامت است ، لذا در حدیثی از خود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود : « بُعِثْتُ أَنَا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ : مبعوث شدن

جزء بیست و هفتم (۶۱)

من و قیامت همچون این دو است « (۱) اشاره به دو انگشت مبارکش که در کنار هم قرار گرفته) .

از سوی دیگر شکافتن ماه خود دلیلی است بر امکان به هم ریختن نظام کواکب و نمونه کوچکی است از حوادث عظیمی که در آستانه رستاخیز در این جهان رخ می دهد ، چراکه تمامی کواکب و ستارگان

ص: ۴۲

و زمین درهم می ریزند و عالمی نو به جای آن ها ایجاد می شود .

طبق برخی روایات مشهور که بعضی ادعای تواتر آن را نیز کرده اند ، مشرکان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند : « اگر راست می گویی و تو پیامبر خدایی ، ماه را برای ما دو پاره کن » . ایشان فرمود : « اگر این کار را کنم ، ایمان می آورید » ؟ عرض کردند : « آری » و آن شب ، شب چهاردهم ماه بود پیامبر صلی الله علیه و آله از پیشگاه پروردگار تقاضا کرد آن چه را خواسته اند به او بدهد ، ناگهان ماه به دو پاره شد و رسول الله آن ها را یک یک صدا می زد و می فرمود : « ببینید » . (۱)

(۶۲) سوره قَمَر

شق القمر یک معجزه بزرگ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

گرچه بعضی از کوته نظران اصرار دارند که این معجزه را طوری توجیه کنند که از صورت یک خارق العاده خارج شود ، چنان که گفته اند : آیه فوق از آینده خبر می دهد و مربوط به « أَشْرَاطُ سَاعَتِ » یعنی حوادث قبل از قیامت است ولی قرائن متعددی در آیه وجود دارد که تأکید بر وقوع یک اعجاز می کند ، از جمله ذکر این موضوع به صورت فعل ماضی که نشان می دهد « شَقُّ الْقَمَرِ » واقع شده است ، همان گونه که نزدیکی رستاخیز با ظهور آخرین پیامبر نیز تحقق یافته است .

به علاوه اگر سخن از معجزه نباشد ، هیچ تناسبی با نسبت سحر به پیامبر صلی الله علیه و آله که در آیه بعد آمده است ، ندارد و همچنین با جمله « وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ » که خبر از تکذیب آن ها می دهد ، هماهنگ نیست .

ص: ۴۳

۱- « مجمع البیان » و کتب تفسیر دیگر ، ذیل آیه مورد بحث .

تاریخ وقوع معجزه بزرگ شق القمر

در این که شق القمر در مکه و قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شده ، در میان مفسران و روات حدیث بحثی نیست .

در برخی روایات آمده علت پیشنهاد « شق القمر » به پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که می گفتند: سحر در امور زمینی اثر می گذارد ، ما می خواهیم مطمئن شویم که معجزات محمد صلی الله علیه و آله سحر نیست. (۱)

حتی جمعی از متعصبان لجوج بعد از دیدن این معجزه بزرگ ، گفتند : ما قبول نخواهیم کرد ، مگر این که کاروان های شام و یمن فرارسند و از آن ها سؤال کنیم : آیا آن ها در مسیر خود چنین چیزی را دیده اند، اما هنگامی که مسافران گفتند: دیده ایم، باز ایمان نیاوردند (۲)

۲ وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ

و هرگاه نشانه و معجزه ای را ببینند ، اعراض کرده می گویند:

(۶۴) سوره قمر

این سحری است مستمر .

تعبیر به « مُسْتَمِرٌّ » اشاره به این است که آن ها معجزات مکرری از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دیده بودند که شق القمر ادامه آن بود ، آن ها همه را بر تداوم سحر حمل می کردند و آن را «سحری مستمر» می پنداشتند، هر چند این تهمت بهانه ای بود برای عدم تسلیم در مقابل حق.

۳ وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ كُلٌّ أَمْرٌ مُّسْتَقَرٌّ

ص: ۴۴

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۱۷ ، صفحه ۳۵۵ ، حدیث ۱۰ .

۲- « در المنثور » ، جلد ۶ ، صفحه ۱۳۳ .

آن‌ها (آیات خدا را) تکذیب کردند و از هوای نفسشان پیروی نمودند و هر امری قرارگاهی دارد .

سرچشمه مخالفت آن‌ها و تکذیب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یا تکذیب معجزات و دلایل او و همچنین تکذیب رستاخیز و قیامت ، پیروی از هوای نفس بود ، تعصب‌ها و لجاجت‌ها و خودخواهی‌ها به آن‌ها اجازه نمی‌داد که در برابر حق تسلیم شوند و از سوی دیگر علاقه به بی بندوباری برای کامجویی از لذات بدون هیچ قید و شرط و آلودگی به گناه و ستم ، مانع از این بود که دعوت حق را پذیرا شوند ،

جزء بیست و هفتم (۶۵)

چراکه قبول این دعوت مسئولیت آفرین بود .

آری همیشه چنین بوده و همواره چنان خواهد بود که مانع بزرگ در مسیر حق « هواپرستی » است .

منظور از جمله « وَ كَلِّمْ أُمَّرٌ مُّسْتَقِرٌّ : هر چیز قرارگاهی دارد » ، این است که هر کس به سزای عمل خویش می‌رسد ، قرارگاه نیکی، نیکان و قرارگاه شر ، بدان هستند .

۱۶ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِ

(اکنون بنگرید) عذاب و اندازهای من چگونه بود ؟

آیا آن عذاب‌ها واقعیت داشت یا داستان و افسانه بود ؟

قرآن برای همه افراد ساده و قابل فهم است

۱۷ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ

ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم ، آیا کسی هست که متذکر شود ؟

ص: ۴۵

این آیه شریفه در همین سوره ۴ بار تکرار شده است (آیات ۱۷،

(۶۶) سوره قَمَر

۲۲، ۳۲، ۴۰) که بیانگر اهمیت توجه به سادگی و قابل فهم بودن قرآن برای همه مردم می باشد. آری این قرآن هیچ پیچیدگی ندارد و شرایط تأثیر در آن جمع است، الفاظش شیرین و جذاب، تعبیراتش زنده و پرمعنی، اندازها و بشارت هایش صریح و گویا، داستان هایش واقعی و پرمحتوا، دلایلی قوی و محکم، منطقی شویا و متین، خلاصه آن چه لازمه تأثیر گذاردن یک سخن است، در آن جمع است و به همین دلیل هر زمان دل های آماده با آن تماس یابد، مجذوب آن می شود و در طول تاریخ اسلام نمونه های عجیب و شگفت انگیزی از تأثیر عمیق قرآن در دل های آماده دیده می شود که شاهد گویای این امر است.

ولی چه می توان کرد هنگامی که نطفه حیاتی یک بذر مرده باشد، اگر در بهترین زمین ها آن را جای دهند و از آب کوثر زیر نظر بهترین باغبان ها آبیاری کنند، هرگز نمو نخواهد کرد و گل و گیاهی از آن نمی روید.

۱۸ كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِ

جزء بیست و هفتم (۶۷)

قوم عاد (نیز پیامبر خود، هود را) تکذیب کردند، اکنون (ببینید) عذاب و اندازهای من چگونه بود؟

هرقدر پیامبر آن ها هود بر تبلیغات خود می افزود و از راه های مختلف برای بیدار ساختن آن ها تلاش می کرد، آن ها بر خیره سری و لجاجت خود می افزودند و غرور ناشی از ثروت و امکانات مادی و غفلت ناشی از غرق بودن در شهوات، گوش شنوا و

ص: ۴۶

چشم بینا را از آن ها گرفته بود . سرانجام خداوند آن ها را با عذاب دردناکی مجازات کرد .

مبارکی یا شومی روزها

۱۹ اِنَّا ارْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيْحًا صَرْصَرًا فِیْ یَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ

ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم مستمر بر آن ها فرستادیم .

« صَرْصِر » از ماده « صَرَّز » در اصل به معنی "بستن و محکم کردن" است و تکرار آن در واژه « صَرْصِر » برای تأکید است و از آن جا که این باد هم شدید بوده است و هم سرد ، هم پُرسوزش و هم پُر سر و صدا ، این واژه به آن اطلاق شده است .

(۶۸) سوره قَمَر

« نَحْس » در اصل به معنی "سرخشی شدیدی است که گاه در افق ظاهر می شود و همچون شعله آتش بی دودی است که عرب آن را « نحاس » می گوید ، سپس این واژه به هر چیز "شوم" در مقابل "سعد" اطلاق شده است .

« مُسْتَمِر » صفتی است برای « یَوْم » یا « نَحْس » ، در صورت اول مفهومش این است که حوادث آن روز همچنان استمرار یافت و چنان که در آیه ۷ سوره حاقه آمده است ، «هفت شب و هشت روز این عذاب الهی به طور مداوم بر آن ها مسلط بود، تا همگی را درهم کوبید و کسی را زنده نگذاشت» و در صورت دوم معنایش این است که نحوست این روز ادامه یافت تا همگی را هلاک کرد .

در میان مردم معمول است که بعضی از روزها را روز سعد و

ص: ۴۷

مبارک و بعضی را روز شوم و نحس می شمرند ، هرچند در تعیین آن اختلاف بسیار است ، سخن این جاست که این اعتقاد عمومی تا چه حد در اسلام پذیرفته شده و یا از اسلام گرفته شده است ؟

جزء بیست و هفتم (۶۹)

بنابراین اگر دلایل شرعی از طریق وحی که افق های وسیع تری را روشن می سازد ، در دست داشته باشیم ، قبول آن نه تنها بی مانع بلکه لازم است .

در آیات قرآن تنها در دو مورد اشاره به « نحوست ایام » شده است: یکی در آیات مورد بحث و دیگری در آیه ۱۶ سوره فصلت که درباره همین ماجرای قوم عاد سخن می گوید در آن جا می خوانیم : « فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِيسَاتٍ : ما تندبادی سخت و سرد در روزهای شومی بر آن ها مسلط ساختیم . »

و در نقطه مقابل، تعبیر «مبارک» نیز در بعضی از آیات قرآن دیده می شود ، چنان که درباره شب قدر می فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فَيْلَئِلَهِ مُبَارَكًا: ما قرآن را در شبی پُر برکت نازل کردیم » (۳/دخان).

همان طور که گفتیم ، « نحس » در اصل به معنی

(۷۰) سوره قَمَر

"سرخى فوق العاده افق" است که آن را به صورت « نحاس » یعنی " شعله آتش خالی از دود " درمی آورد ، سپس به همین مناسبت در معنی " شوم " به کار رفته است .

به این ترتیب قرآن اشاره سربسته ای به این مسأله دارد، ولی در روایات اسلامی به روایات زیادی در زمینه «سعد و نحس ایام» برخورد می کنیم .

آن چه به طور فشرده و خلاصه در این جا می توان

ص: ۴۸

گفت، چند مطلب است :

الف در روایات متعددی « سعد و نحس ایام » در ارتباط با حوادثی که در آن واقع شده است ، تفسیر شده است ، برای مثال در روایتی از امیرمؤمنان می خوانیم : شخصی از امام درخواست کرد تا درباره « روز چهارشنبه » و فال بدی که به آن می زنند و سنگینی آن ، بیانی فرماید که منظور کدام چهارشنبه است ؟ امام فرمود : « چهارشنبه آخر ماه است که در محاق اتفاق افتد و در همین روز « قابیل » برادرش « هابیل » را کشت ... و خداوند در این روز چهارشنبه تندباد را بر قوم عاد فرستاد » . (۱)

جزء بیست و هفتم (۷۱)

لذا بسیاری از مفسران به پیروی بسیاری از روایات، آخرین چهارشنبه هر ماه را روز نحس می دانند .

در بعضی دیگر از روایات می خوانیم که روز اول ماه روز سعد و مبارکی است ، چراکه آدم در آن آفریده شد ، همچنین روز ۲۶ ، چراکه خداوند دریا را برای موسی شکافت (۲)

یا این که روز سوم ماه، روز نحسی است، زیرا آدم و حوا در آن روز از بهشت رانده شدند و لباس بهشتی از تنشان کنده شد (۳)

یا این که روز هفتم ماه روز مبارکی است، چراکه نوح سوار بر کشتی شد (و از غرق شدن، نجات یافت) (۴)

(۷۲) سوره قَمَر

یا این که در موردنوروز در حدیثی از امام صادق می خوانیم

ص: ۴۹

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۵، صفحه ۱۸۳، ۱۰۵، ۵۸ و ۶۱ .

۲- « نور الثقلین » ، جلد ۵، صفحه ۱۸۳، ۱۰۵، ۵۸ و ۶۱ .

۳- « نور الثقلین » ، جلد ۵، صفحه ۱۸۳، ۱۰۵، ۵۸ و ۶۱ .

۴- « نور الثقلین » ، جلد ۵، صفحه ۱۸۳، ۱۰۵، ۵۸ و ۶۱ .

که فرمود: « روز مبارکی است که کشتی نوح بر جودی قرار گرفت و جبرئیل بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل شد و روزی است که علی بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله رفت ، بت های کعبه را شکست و داستان غدیر خم مصادف با نوروز بود ... » (۱).

این گونه تعبیرات ، در روایات فراوان است که سعد و نحس ایام را با بعضی از حوادث مطلوب یا نامطلوب پیوند می دهد ، مخصوصاً در مورد روز عاشورا که بنی امیه به گمان پیروزی بر اهل بیت علیهم السلام آن را روز مسعودی می شمردند و در روایات شدیداً از تبرک به آن روز نهی شده و حتی دستور داده اند که آن روز را روز ذخیره آذوقه سال و مانند آن نکنند ، بلکه کسب و کار را در آن روز تعطیل کرده و عملاً از برنامه بنی امیه فاصله بگیرند ، مجموع این روایات سبب شده که بعضی مسأله سعد و نحس ایام را طوری تفسیر کنند که مقصود اسلام ، توجه دادن مسلمین به این حوادث است تا از نظر عمل خود را بر حوادث تاریخی سازنده تطبیق دهند و از حوادث مخرب و روش بنیان گذاران آن ها فاصله گیرند .

جزء بیست و هفتم (۷۳)

این تفسیر ممکن است در مورد قسمتی از این روایات صادق باشد ، ولی در مورد همه آن ها مسلماً صادق نیست ، چرا که از بعضی از آن ها استفاده می شود تأثیر مرموزی در بعضی ایام احیاناً وجود دارد که ما از آن آگاهی نداریم .

ص: ۵۰

ب این نکته نیز قابل دقت است که بعضی در مسأله سعد و نحس ایام به اندازه ای راه افراط را پوییده اند که به هر کاری می خواهند دست بزنند، قبلاً به سراغ سعد و نحس ایام می روند و عملاً از بسیاری فعالیت ها بازمی مانند و فرصت های طلایی را از دست می دهند.

یا این که به جای بررسی عوامل شکست و پیروزی خود و دیگران استفاده از این تجربیات گرانبها در زندگی، گناه همه شکست ها را به گردن شومی ایام می اندازند، همان گونه که رمز پیروزی ها را در نیکی ایام جستجو می کنند.

(۷۴) سوره قَمَر

این یک نوع فرار از حقیقت و افراط در مسأله و توضیح خرافی حوادث زندگی است که باید از آن به شدت پرهیز کرد و در این مسایل نه گوش به شایعات میان مردم داد، نه سخن منجمان و نه گفته فال گیران، اگر چیزی در حدیث معتبر در این زمینه ثابت شود، باید پذیرفت و گرنه بی اعتنا به گفته این و آن باید خط زندگی را ادامه داد و با تلاش و سعی و کوشش محکم به پیش گام برداشت و از توکل بر خدا یاری جست و از لطف او استعانت خواست.

ج مسأله توجه به سعد و نحس ایام علاوه بر این که غالباً انسان را به یک سلسله حوادث تاریخی آموزنده رهنمون می شود، عاملی است برای توسل و توجه به ساحت قدس الهی و استمداد از ذات پاک پروردگار و لذا در روایات متعددی می خوانیم: « در روزهایی که نام نحس بر آن گذارده شده، می توانید با دادن صدقه، یا خواندن دعا و استمداد از لطف خداوند و همچنین قرائت بعضی از آیات قرآن و توکل بر

ص: ۵۱

ذات پاک او ، به دنبال کارها بروید و پیروز و موفق باشید .

جزء بیست و هفتم (۷۵)

از جمله در حدیثی می خوانیم که یکی از دوستان امام حسن عسکری روز سه شنبه خدمتش رسید ، امام فرمود : « دیروز تو را ندیدم ، » عرض کرد : « دوشنبه بود و من در این روز حرکت را ناخوش داشتم . » فرمود : « کسی که دوست دارد از شرّ روز دوشنبه در امان بماند، در اولین رکعت نماز صبح، سوره "هل اتی" بخواند، سپس امام این آیه از سوره "هل اتی" را (که تناسب با رفع شر دارد) تلاوت فرمود: «فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ ... : خداوند نیکان را از شرّ روز رستاخیز نگاه می دارد، او به آن ها خرمی و طراوت ظاهر و خوشحالی درون عطا می کند». (۱)

(۷۶) سوره قَمَر

در حدیث دیگری آمده ؛ یکی از یاران امام ششم از ایشان پرسید : « آیا در هیچ روزی از روزهای مکروه چهارشنبه و غیر آن سفر کردن مناسب است ؟ » امام در پاسخ فرمود : «سفرت را با صدقه آغاز کن و آیه الکرسی را هنگامی که می خواهی حرکت کنی، تلاوت کن» (و هر کجا می خواهی برو). (۲)

در حدیث دیگری نیز آمده است که : یکی از یاران امام دهم علی بن محمد الهادی می گوید: « خدمت حضرت رسیدم ، درحالی که در مسیر راه انگشتم مجروح شده بود و سواری از کنارم گذشت و

ص: ۵۲

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۵۹ ، صفحه ۳۹ ، حدیث ۷ .

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۵۹ ، صفحه ۲۸ .

به شانه من صدمه زد و در وسط جمعیت گرفتار شدم و لباسم را پاره کردند ، گفتم : خداوند مرا از شر تو ای روز حفظ کند ، عجب روز شومی هستی . امام فرمود : « ... روزها چه گناهی دارد که شما آن ها را شوم می شمیرید ، هنگامی که کیفر اعمال شما در این روزها دامانتان را

جزء بیست و هفتم (۷۷)

می گیرد ؟ این حدیث پرمعنی اشاره به این است که اگر روزها هم تأثیری داشته باشد، به فرمان خدا است، هرگز نباید برای آن ها تأثیر مستقلی قائل شد و از لطف خداوند متعال خود را بی نیاز دانست ، وانگهی نباید حوادثی را که غالباً جنبه کفاره اعمال نادرست انسان را دارد ، به تأثیر ایام ارتباط داد و خودرا تبرئه کرد و شاید این بیان بهترین راه برای جمع میان اخبار مختلف در این باب است .

۲۰ تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ

که مردم را همچون تنه های نخل ریشه کن شده، از جا برمی کند.

تعبیر به « أَعْجَاز » جمع « عَجْز » (بر وزن رَجُل) به معنی "قسمت عقب یا پایین چیزی است و تشبیه آن به قسمت پایین نخل ها ، به خاطر آن است که به گفته بعضی باد به قدری شدید بود که نخست دست و سرهای آن ها را کند و با خود برد و بعد بقیه بدن هایشان همچون نخل بی شاخ و برگ ، از زمینی کنده شده ، به هر گوشه و کنار پرتاب می گشت ، یا به خاطر آن است که باد آن هارا باسر به زمین می کوبید و گردن هاما شکست و سرها جدا می شد.

(۷۸) سوره قَمَر

« مُنْقَعِرٍ » از ماده « قعر » به معنی " پایین ترین نقطه چیزی " است و به همین جهت این واژه در معنی " ریشه کن ساختن " به کار می رود .

ص: ۵۳

این تعبیر یا به خاطر آن است که قوم عاد اندامی قوی و هیكل هایی درشت داشتند و چنان که بعضی از مفسران گفته اند ، برای حفظ خود از تندباد ، گودال ها و پناهگاه هایی زیرزمینی ساخته بودند ، اما قدرت تندباد در آن روز به حدی بود که آن ها را از پناهگاه هایشان ریشه کن می کرد و به این طرف و آن طرف می افکند ، حتی گفته اند آن ها را چنان با سر به زمین می کوبید که سرهایشان از تن جدا می شد .

۲۱ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نَذْرِي

(اکنون ببینید) عذاب و اندازهای من چگونه بود؟

ما با اقوام دیگر که راه تکذیب و کبر و غرور و گناه و عصیان را پوییدند، چنین رفتار کردیم ، شما درباره خود چه می اندیشید که راه آن ها را ادامه می دهید ؟

جزء بیست و هفتم (۷۹)

جمله « فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نَذْرِي » در مورد قوم عاد ، دو بار تکرار شده است؛ یکی در آغاز بیان این سرگذشت و یکی هم در پایان آن، این تفاوت شاید از این جهت است که عذاب این گروه از دیگران شدیدتر و وحشتناک تر بود ، هرچند عذاب های الهی همه شدید می باشد .

۴۱ وَ لَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذْرُ

انذارها و هشدارها(یکی پس از دیگری) برای آل فرعون آمد.

منظور از « آلَ فِرْعَوْنَ » تنها خاندان و بستگان او نیست ، بلکه پیروان او را به طور عموم شامل می شود ، زیرا « آل » گرچه غالباً در مورد " اهل بیت و خانواده " به کار می رود ، ولی احیانا در معنی وسیعی که گفتیم ، نیز استعمال می شود و قرائن مقام نشان می دهد که در این جا

ص: ۵۴

منظور همین معنی وسیع است .

« نُذِرُ » جمع « نذیر » به معنی "بیم دهنده" است ، خواه انسانی باشد یا حادثه ای از حوادث که به انسان ها هشدار می دهد و آن ها را از عاقبت کارشان برحذر می دارد ، در صورت اول ممکن است آیه فوق اشاره به موسی و هارون باشد و در صورت دوم اشاره به معجزات نه گانه موسی ، ولی آیه بعد نشان می دهد که معنی دوم در این جا

مناسب است .

(۸۰) سوره قَمَر

معجزات نه گانه حضرت موسی

۴۲ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاَهُمْ أَخَذَ عَزِيزٌ مُّقْتَدِرٌ

اما آن ها همه آیات ماراتکذیب کردند و ما آن ها را گرفتیم و مجازات کردیم ، گرفتن شخصی قدرتمند و توانا .

« آیات » مفهوم وسیعی دارد که هم دلایل عقلی را شامل می شود ، هم معجزات و هم دلایل نقلی را، اما به قرینه آیه ۱۰۱ سوره اسراء : « وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ : ما به موسی نه معجزه روشن دادیم »، معلوم می شود که در این جا اشاره به همان معجزات نه گانه است .

« معجزات نه گانه موسی » با توجه به آیات مختلف قرآن عبارتند از :

جزء بیست و هفتم (۸۱)

۱ « تبدیل شدن عصا به مار عظیم » (۲۰ / طه) .

۲ « ید بیضاء » و درخشیدن دست موسی همچون یک منبع نور (۲۲ / طه) .

ص: ۵۵

۳ «طوفان های کوبنده» (۱۳۳ / اعراف) .

۴ و ۵ و ۶ و ۷ «ملخ» که برزراعت ها مسلط شد، «قَمَل» که یک نوع از آفات نباتی است، «ضَفَادِع» که قورباغه هایی بودند که از رود نیل برخاستند و در مدت کوتاهی سطح زندگی آن ها را پوشاندند و «دَم» که در طی آن رود نیل، رنگ خون گرفت (۱۳۳ / اعراف) .

۸ و ۹ «خشکسالی» و کمبود انواع میوه (۱۳۰ / اعراف) .

که شرح هر کدام از آن ها در ذیل آیات مربوطه داده شده است .

انسان اگر حقیقت جو باشد، دیدن یکی از این معجزات با اخطار قبلی و سپس برطرف شدن بلا به وسیله دعای پیامبر خدا برای او کافی است، ولی هنگامی که انسان به اصطلاح بر سر دنده لج قرار می گیرد، اگر تمام آسمان و زمین آیت خدا شود، مؤثر نیست، تنها عذاب

(۸۲) سوره قَمَر

الهی باید فرارسد و مغزهایی را که پر از باد غرور است، در هم بکوبد .

«أَخَذ» در اصل به معنی گرفتن است، ولی از آن جا که مجرم را برای مجازات کردن، قبلاً دستگیر می کنند، این کلمه به عنوان کنایه از مجازات به کار می رود .

تعبیری که در ذیل این داستان آمده است، در سرگذشت های دیگر نظیر ندارد، این بدان خاطر است که فرعونیان بیش از همه به قدرت و عزت خود می بالیدند و همه جا سخن از نیروی حکومت آن ها بود، اما خداوند می گوید: ما آن ها را گرفتیم، گرفتن عزیز مقتدر تا معلوم شود این قدرت و عزت پوشالی در مقابل قدرت و عزت خداوند، هیچ و پوچ است و عجیب این که همان رود عظیم نیل که سرچشمه تمام

ص: ۵۶

ثروت و قدرت و آبادی و تمدن آن‌ها بود، مأمور نابودی آن‌ها شد و عجیب‌ترین که موجودات کوچکی همچون ملخ، قورباغه و قمل (یک نوع حشره) بر آن‌ها مسلط گشت و آنان را به ستوه آورد و بیچاره کرد.

جزء بیست و هفتم (۸۳)

۴۳ أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلِيكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ

آیا کفار شما بهتر از این‌ها هستند؟ یا برای شما امان‌نامه‌ای در کتب آسمانی نازل شده است؟

بعد از بیان داستان اقوام پیشین و عذاب و کیفر امت‌های سرکش و مجرم، در این آیه مشرکان مکه را مخاطب می‌سازد.

میان شما و قوم فرعون و قوم نوح و لوط و ثمود چه تفاوتی است؟ اگر آن‌ها به خاطر کفر و طغیان و ظلم و گناه گرفتار طوفان‌ها و زلزله‌ها و صاعقه‌ها شدند، چه دلیلی دارد که شما به چنین سرنوشتی مبتلا نشوید؟

آیا شما از آن‌ها بهترید؟ یا طغیان و عناد و کفر شما از آن‌ها کمتر است؟ پس چگونه خود را از عذاب الهی مصون می‌شمیرید؟ مگر این که امان‌نامه‌ای در کتب آسمانی برای شما آمده باشد و مسلماً چنین ادعایی دروغ است و هیچ‌گونه دلیلی بر آن ندارید.

۴۴ أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ

(۸۴) سوره قمر

یا می‌گویند: ما جماعتی متحد و نیرومند و پیروزیم؟

«جمیع» به معنی «مجموع» است و منظور در این جا جماعتی است که هدف و قدرت عمل دارند و تعبیر به «مُنْتَصِرٌ» نیز

ص: ۵۷

تأکیدی بر این معنی است ، زیرا از ماده « انتصار » و به معنی " انتقام گرفتن و پیروز شدن " است .

به هر حال اگر آن ها ادعای چنین قدرتی کنند ، آن نیز ادعای بی اساسی است ، چراکه آل فرعون و قوم عاد و ثمود و امثال آنان که از این ها قوی تر بودند ، در برابر عذاب الهی همچون پر کاه در برابر یک طوفان عظیم کمترین مقاومتی از خود نشان ندادند تا چه رسد به این گروه اندک و فاقد همه چیز .

۴۵ سَيُهْرَمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبُرَ

(ولی بدانند) جمعشان به زودی شکست می خورد و پایه فرار می گذارند .

« سَيُهْرَمُ » از ماده « هزم » در اصل به معنی " فشار دادن جسم

جزء بیست و هفتم (۸۵)

خشک " است به حدی که متلاشی شود و به همین مناسبت در متلاشی شدن لشکر و در هم شکستن آن به کار رفته است .

این تعبیر ممکن است اشاره ای به این نکته باشد که اگرچه آن ها ظاهراً متحد و منسجمند ، ولی چون موجوداتی خشک و فاقد انعطافند ، در برابر یک فشار قوی در هم می شکنند ، برعکس مؤمنان که صلابتی توأم با انعطاف دارند که اگر تندباد حوادث کمر آن ها را خم کند ، به زودی قامت راست کرده و باز هم در برابر حادثه می ایستند .

« دُبُر » به معنی " پشت " و در مقابل « قُبُل » که به معنی " پیش رو " می باشد ، است و ذکر این کلمه در این جا برای بیان پشت کردن به میدان جنگ به طور کامل است .

ص: ۵۸

بدون شک آن زمان که این آیات در مکه نازل شد، مسلمانان در اقلیت شدید و دشمن در اوج قدرت بود و هرگز پیش بینی پیروزی سریع مسلمانان بر آن ها قابل باور نبود، ولی مدت کوتاهی گذشت که

(۸۶) سوره قَمَر

مسلمانان هجرت نمودند و آن قدر قدرت پیدا کردند که در نخستین برخورد مسلحانه خود با دشمن در میدان بدر، ضربه بسیار سهمگینی بر آنان وارد ساختند، آن چنان که هرگز انتظارش را نداشتند و چند سالی از ماجرای بدر بیشتر نگذشت که نه فقط کفار مکه بلکه تمام شبه جزیره عربستان در مقابل آنان تسلیم شدند.

آیا خبر غیبی از آینده آن هم با این قاطعیت، معجزه نیست؟ می دانیم یکی از جنبه های اعجاز قرآن، مشتمل بودن بر خبرهای غیبی است که یک نمونه اش آیه مورد بحث می باشد.

۴۶ بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَ السَّاعَةِ أَذَى وَ أَمْرٌ

(علاوه براین) رستاخیز موعود آن ها است و مجازات قیامت هولناک تر و تلخ تر است.

«آذی» از ماده «ذَهْو» و «دِهَاء» به معنی «مصیبت و حادثه بزرگ» است که راه خلاص و علاج و درمان ندارد. آری آن هادرقیامت گرچه گرفتار چنان سرنوشتی می شوند که راه فراری برای آن نیست.

جزء بیست و هفتم (۸۷)

۴۷ إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ

مجرمان در گمراهی و شعله های آتشند.

«سُعْر» جمع «سعیر» به معنی «آتش برافروخته» و نیز به معنی

جنون و هیجان زدگی و برافروختگی توأم با از دست دادن اعتدال فکری است و در آیه مورد بحث ممکن است به معنی اول باشد و یا به معنی دوم، در این صورت مفهوم آیه چنین است: «مشرکان و مجرمان می گفتند: ما اگر از انسانی همانند خود پیروی کنیم، گمراه و دیوانه ایم» و قرآن می گوید: «روز قیامت می فهمند که با انکار و تکذیب انبیاء در گمراهی و جنون بوده اند».

۴۸ یَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلِيُوجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ

در آن روز که در آتش دوزخ به صورتشان کشیده می شوند (و به آن ها گفته می شود:) بچشید آتش دوزخ را.

واژه «سَقَر» (بر وزن سفر) و در اصل به معنی "تغییر رنگ بدن و متأذی شدن از تابش آفتاب و مانند آن" است و از آن جا که جهنم

(۸۸) سوره قمر

این دگرگونی و آزار را به نحو شدید دارد، یکی از نام های آن «سَقَر» است و مراد از «مَسَّ» همان "تماس گرفتن و لمس کردن" است، بنابراین به دوزخیان گفته می شود: «بچشید حرارت سوزانی را که از لمس آتش دوزخ حاصل می شود، بچشید و نگویید این ها دروغ و خرافه و اسطوره است».

بعضی از مفسران معتقدند که «سَقَر» نامی نیست که به تمامی دوزخ اطلاق شود، بلکه بخش خاصی از دوزخ را گویند که سوزندگی فوق العاده عجیبی دارد، چنان که در روایتی از ششمین امام شیعیان، امام صادق نقل شده است که: «دره ای است به نام سَقَر که جایگاه

ص: ۶۰

متکبران است و هرگاه نَفَس بکشد ، دوزخ را می سوزاند » .(۱)

همه چیز جهان روی حساب و کتاب است

۴۹ اَنَا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ

جزء بیست و هفتم (۸۹)

ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم .

جمله « اَنَا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ » در عین فشردگی، از حقیقت مهمی در عالم خلقت پرده برمی دارد، حقیقتی که بر سراسر جهان هستی حاکم است و آن اندازه گیری دقیق در همه کائنات جهان است .

هرچه علم و دانش بشری پیشرفت می کند، به این اندازه گیری دقیق آشناتر می شود، این اندازه گیری دقیق نه تنها در موجودات ذره بینی، بلکه در کُرّات عظیم آسمانی نیز حاکم است .

مثلاً می شنویم فضانوردان با محاسبات دقیق علمی که توسط صدها نفر کارشناس متخصص و به وسیله مغزهای الکترونیکی انجام می گیرد ، موفق می شوند ، درست در همان منطقه ای از کره ماه که می خواستند ، بنشینند با این که ظرف چند روزی که سفینه فضایی فاصله زمین و ماه را می پیماید ، همه چیز دگرگون می شود ، ماه هم به دور خود می گردد و هم به دور زمین و جای آن به کلی عوض می شود و حتی در لحظه پرتاب سفینه نیز زمین هم به دور خود و هم به دور

(۹۰) سوره قَمَر

خورشید با سرعت فوق العاده ای در حرکت است ، ولی از آن جا که تمام این حرکات گوناگون حساب و اندازه دقیقی دارد که مطلقاً از آن تخلف

ص: ۶۱

۱- « تفسیر صافی » ، ذیل آیات مورد بحث .

نمی کند ، فضانوردان موفق می شوند که با محاسبات پیچیده درست در منطقه مورد نظر فرود آیند .

ستاره شناسان می توانند از ده ها سال قبل ، خسوف و کسوف های جزئی و کلی را که در نقاط مختلف زمین روی می دهد ، دقیقاً پیش بینی کنند ، این ها همه نشانه دقت در اندازه گیری های جهان بزرگ است .

در موجودات کوچک مثلاً مورچگان ریز با آن اندام های پیچیده و متنوع و رگ ها و اعصاب ، ظرافت این اندازه گیری خیره کننده است و هنگامی که به موجودات کوچک تر یعنی جانداران ذره بینی ، میکروب ها، ویروس ها و آمیب ها می رسیم ، ظرافت این اندازه گیری اوج می گیرد و در آن جا حتی یک هزارم میلی متر و کوچک تر از آن تحت حساب است و از آن فراتر هنگامی که به داخل اتم وارد می شویم،

جزء بیست و هفتم (۹۱)

تمام این مقیاس های اندازه گیری را باید دور بریزیم و اندازه ها به قدری کوچک می شود که به فکر هیچ انسانی نمی گنجد .

در عالم طبیعت موجوداتی هستند که آفت یکدیگرند و هر کدام ترمزی در برابر دیگری محسوب می شود .

پرندهگان شکاری از گوشت پرندهگان کوچک تغذیه می کنند و از این که آن ها از حد بگذرند و به تمام محصولات آسیب برسانند ، جلوگیری می نمایند و لذا عمر طولانی دارند. ولی همین پرندهگان شکاری ، بسیار کم تخم می گذارند و کم جوجه می آورند و تنها در شرایط خاصی زندگی می کنند ، اگر بنا بود با این عمر طولانی ،

ص:۶۲

جوجه های فراوان هم بیاورند ، فاتحه تمام پرندگان کوچک خوانده می شد .

تقدیر الهی و آزادی اراده انسان

ممکن است از آیه مورد بحث و شبیه آن ، این توهم یا سوءاستفاده پیش آید که اگر همه چیز را خداوند روی اندازه و حسابی آفریده است ، پس اعمال و افعال ما نیز مخلوق او است و بنابراین از خود اختیاری نداریم .

(۹۲) سوره قَمَر

گرچه اعمال ما به تقدیر و مشیت الهی است و هرگز خارج از محدوده قدرت و اراده او نیست ، ولی او مقدر ساخته که ما در اعمال خود مختار باشیم و لذا برای ما تکلیف و مسؤولیت قائل شده است که اگر اختیار نداشتیم ، تکلیف و مسؤولیت نامفهوم و بی معنی بود، بنابراین اگر ما در اعمال خود فاقد اراده و مجبور باشیم، این برخلاف تقدیر الهی است . پایان سوره قَمَر

ص: ۶۳

سوره الرَّحْمَن

سوره الرَّحْمَن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ الرَّحْمَنُ

خداوند بخشنده .

از آن جا که این سوره بیانگر انواع نعمت ها و مواهب بزرگ الهی است ، با نام مقدس « رَحْمَن » که رمزی از رحمت واسعه او است ، آغاز می شود ، چراکه اگر صفت « رحمانیت » او نبود ، این چنین خوان نعمت را برای دوست و دشمن نمی گسترانید .

۲ عَلَّمَ الْقُرْآنَ

قرآن را تعلیم فرمود .

و به این ترتیب نخستین و مهم ترین نعمت را همان « تعلیم قرآن » بیان می کند ، چه تعبیر جالب و پرمحتوایی ، چراکه اگر درست بیندیشیم ، این قرآن مجید سرچشمه همه مواهب و وسیله وصول به هر

(۹۴) سوره الرَّحْمَن

نعمت و بهره گیری از تمام نعمت های معنوی و مادی است و جالب این که بیان نعمت « تعلیم قرآن » را حتی قبل از مسأله « خلقت انسان » و « تعلیم بیان » ذکر کرده است ، درحالی که از نظر ترتیب طبیعی باید نخست اشاره به مسأله « آفرینش انسان » و بعد نعمت « تعلیم بیان » و سپس نعمت « تعلیم قرآن » شود ، اما عظمت قرآن ایجاب کرده که بر خلاف این ترتیب طبیعی نخست از آن سخن گوید .

نام « رَحْمَن » بعد از نام « الله » گسترده ترین مفهوم را در میان

نام های پروردگار دارد ، زیرا می دانیم خداوند دارای دو رحمت است : « رحمت عام » و « رحمت خاص » . نام « رَحْمَن » اشاره به « رحمت عام » او است که همگان را شامل می شود و نام « رَحِيم » اشاره به « رحمت خاص » او است که مخصوص اهل ایمان و طاعت است .

در این که خداوند قرآن را به چه کسی تعلیم کرده است ؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند ؛ گاه گفته اند : به جبرئیل و فرشتگان ، گاه گفته اند: به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و گاه گفته اند: به همه انسان ها و حتی جن .

جزء بیست و هفتم (۹۵)

و از آن جا که این سوره بیانگر رحمت های الهی به جن و انس است و لذا ۳۱ بار بعد از ذکر بحث هایی از این نعمت ها از آن ها سؤال می کند : « کدامیک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید » ؟ مناسب همان تفسیر آخر است که خدا این قرآن را به وسیله پیامبر بزرگش محمد صلی الله علیه و آله به جن و انس تعلیم فرمود .

۳ خَلَقَ الْإِنْسَانَ

انسان را آفرید .

مسئله منظور از « اِنْسَان » در این جا "نوع انسان" است نه حضرت آدم ، چراکه در چند آیه بعد درباره او جداگانه سخن می گوید و نه شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، هرچند ایشان برترین و والاترین مصداق آن است .

گسترده گی نعمت بیان که بعد از آن می آید نیز شاهد دیگری بر عمومیت معنی انسان است .

ذکر نام « انسان » بعد از « قرآن » ، قابل دقت است ، چراکه قرآن

ص: ۶۵

مجموعه آسرار هستی به صورت تدوین است و انسان خلاصه این آسرار به صورت تکوین است و هر کدام نسخه ای است از این عالم بزرگ و پهناور .

نعمت زبان و قدرت سخن گفتن

۴ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ

و به او بیان را تعلیم کرد .

« بیان » از نظر مفهوم لغت ، معنی گسترده ای دارد و به هر چیزی گفته می شود که آشکارکننده چیزی باشد ، بنابراین نه فقط نطق و سخن را شامل می شود که حتی کتابت و خط و انواع استدلالات عقلی و منطقی که مُبَيِّن مسایل مختلف و پیچیده است ، همه در مفهوم « بیان » جمع است ، هرچند شاخص این مجموعه همان "سخن گفتن" است .

گرچه ما به خاطر عادت به سخن گفتن ، آن را مسأله ساده ای می دانیم ، ولی در واقع سخن گفتن از پیچیده ترین و ظریف ترین اعمال انسان است ، بلکه می توان گفت : هیچ کاری به این ظرافت و پیچیدگی

جزء بیست و هفتم (۹۷)

نیست ، زیرا از یک سو دستگاه های صوتی برای ایجاد اصوات مختلف بایکدیگر همکاری می کنند ، ریه هوا را در خود جمع می کند و آن را تدریجاً از حنجره بیرون می فرستد ، تارهای صوتی به صدا درمی آیند و صداهای کاملاً متفاوت که بعضی نشانه رضا ، برخی خشم ، بعضی استمداد و برخی دیگر محبت یا عداوت است ، ایجاد می کنند ، سپس این صداها با کمک زبان ، لب ها ، دندان ها و فضای دهان ، حروف الفبا را با سرعت و ظرافت خاصی به وجود

می آورند و به تعبیر دیگر آن صدای ممتد و یکنواخت که از حنجره بیرون می آید، به اشکال و اندازه های مختلف بریده می شود و حروف از آن تشکیل می گردد.

از سوی دیگر مسأله وضع لغات پیش می آید که انسان بر اثر پیشرفت فکری لغات گوناگون برای انواع نیازهای مادی و معنویش وضع می کند و عجیب این که هیچ گونه محدودیتی برای انسان در وضع لغات نیست و تعداد زبان های موجود در دنیا به قدری زیاد است که دقیقا نمی توان آن ها را احصا کرد و حتی با گذشت زمان لغات و زبان های جدیدی تدریجا تشکیل می شود.

(۹۸) سوره الرَّحْمَن

بعضی تعداد زبان های موجود در دنیا را سه هزار زبان می دانند و بعضی این عدد را بالاتر از این ذکر کرده اند (۱)، ولی به نظر می رسد که هدف، شمارش اصول زبان ها بوده و الاّ- اگر زبان های محلی را در نظر بگیریم، مطلب از این هم فراتر خواهد بود تا آن جا که گاه دیده شده دو روستای مجاور با دوزبان مختلف محلی صحبت می کنند.

از سوی سوم مسأله تنظیم جمله بندی ها و استدلالات یا بیان احساسات از طریق عقل و فکر پیش می آید که روح بیان و نطق است و به همین دلیل سخن گفتن مخصوص انسان ها است.

درست است که بسیاری از حیوانات برای تفهیم نیازهایشان اصوات مختلفی ایجاد می کنند ولی تعداد این اصوات بسیار محدود و

ص: ۶۷

گنگ و مبهم است ، درحالی که بیان به صورت گسترده و نامحدود در اختیار انسان ها قرار دارد ، چراکه خداوند قدرت فکری لازم را برای سخن گفتن به آن ها بخشیده است .

از این ها که بگذریم اگر نقش « بیان » را در تکامل و پیشرفت زندگی انسان ها و پیدایش و ترقی تمدن ها در نظر بگیریم ، یقین خواهیم کرد که اگر این نعمت بزرگ نبود ، انسان هرگز نمی توانست تجربیات و علوم خود را به سادگی از نسلی به نسل دیگر منتقل سازد و باعث پیشرفت علم و دانش و تمدن و دین و اخلاق گردد و اگر یک روز این نعمت بزرگ از انسان ها گرفته شود ، جامعه انسانی به سرعت راه قهقرا را پیش خواهد گرفت و هرگاه بیان را به معنی وسیع آن که شامل خط و کتابت و حتی انواع هنرها می شود ، تفسیر کنیم ، نقش فوق العاده مهم آن در زندگی انسان ها روشن تر می گردد .

این جا است که می فهمیم چرا بعد از نعمت خلقت انسان ، سخن از تعلیم بیان در این سوره که مجموعه ای از مواهب پروردگار است ، به میان آمده است .

(۱۰۰) سوره الرَّحْمَنِ

حرکت منظم و حساب شده ماه و خورشید

۵ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ

خورشید و ماه برطبق حساب منظمی می گردند .

« حُسْبَانٍ » (بر وزن غفران) مصدر است و به معنی "حساب و نظم و ترتیب" می باشد و آیه محذوفی دارد و در تقدیر چنین است : « الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ تَجْرِيَانِ بِحُسْبَانٍ » .

اصل وجود خورشید از بزرگترین نعمت‌ها برای انسان است، چراکه بدون نور و حرارت حاصل از آن زندگی در منظومه شمسی غیرممکن است. هر جنبش و حرکتی در کره خاکی ما صورت می‌گیرد، سرچشمه اصلی آن نور و حرارت خورشید است، نمو و رشد گیاهان، تمام مواد غذایی، بارش باران‌ها، وزش بادهای همه به برکت این موهبت الهی است.

ماه نیز به سهم خود نقش مهمی را در حیات انسان ایفاء می‌کند،

جزء بیست و هفتم (۱۰۱)

علاوه بر این که چراغ شب‌های تاریک است، جاذبه‌اش که سرچشمه جزر و مد در اقیانوس‌ها است، عاملی است برای بقاء حیات در دریاها و مشروب ساختن بسیاری از سواحل که رودخانه‌ها در مجاورت آن به دریا می‌ریزند.

و افزون بر همه این‌ها نظام ثابت حرکت این دو حرکت (یا به تعبیر دیگر حرکت ماه به دور زمین و حرکت زمین به دور خورشید) که سبب پیدایش منظم شب و روز، ماه و سال و فصول مختلف است، سبب نظم زندگی انسان‌ها و برنامه ریزی برای امور تجاری و صنعتی و کشاورزی است که اگر این سیر منظم نبود، زندگی بشر هرگز نظام نمی‌یافت.

نه تنها حرکت این کرات آسمانی نظام بسیار دقیقی دارد، بلکه مقدار جرم و جاذبه آن‌ها و فاصله‌ای که از زمین و از یکدیگر دارند، همه روی حساب و «حسبان» است و به طور قطع هر کدام از این امور به هم بخورد، اختلالات عظیمی در منظومه شمسی و به دنبال

آن در نظام زندگی بشر رخ می دهد .

(۱۰۲) سوره الرَّحْمَن

منظومه شمسی ما از مخلوط (ظاهرا) درهم برهم مواد و مصالحی که با حرارت دوازده هزار درجه از خورشید جدا شده و با سرعتی غیر قابل تصور در فضای بی پایان پراکنده گشته ، به وجود آمده است .

اما در همین آشفتگی ظاهری و انقلاب جوی چنان نظم و ترتیب دقیق و منظمی ایجاد شده که امروز حتی دقایق و لحظات حوادث آینده آن را می توانیم پیش بینی کنیم و نتیجه این نظم و ترتیب، آن است که اوضاع فلکی ما هزار میلیون سال است که به همین حال باقی مانده است.

این نکته نیز قابل توجه است که خورشید هر چند در وسط منظومه شمسی ظاهراً بدون حرکت و ثابت مانده است ، ولی نباید فراموش کرد که آن هم به اتفاق تمام سیارات و اقمارش در دل کهکشانی که به آن تعلق دارد ، به سوی نقطه معینی (ستاره معروف و گا) در حرکت است و این حرکت نیز نظم و سرعت معینی دارد .

گیاهان نیز در برابر قوانین الهی متواضعند

جزء بیست و هفتم (۱۰۳)

۶ وَ النَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ

و گیاه و درخت برای او سجده می کنند .

« نَجْم » گاه به معنی "ستاره" می آید و گاه به معنی "گیاهان بدون ساقه" و در این جا به قرینه « شَجَر » (درخت) معنی دوم یعنی گیاهان بدون ساقه مدّنظر است . اصولاً این واژه در اصل به معنی "طلوع" است و اگر به این گیاهان نیز «نجم» می گویند، به خاطر آن است که از زمین سربرمی آورند و اگر به ستاره نیز «نجم» گفته می شود، به خاطر طلوع آن است.

ص: ۷۰

می دانیم تمام مواد غذایی انسان ها در اصل از گیاهان گرفته می شود ، با این تفاوت که قسمتی را انسان مستقیماً مصرف می کند و قسمت دیگری صرف تغذیه حیواناتی می شود که جزء مواد غذایی انسان ها است ، این معنی حتی در مورد حیوانات دریایی نیز صادق است ، زیرا آن ها نیز از گیاهان بسیار کوچکی تغذیه می کنند که میلیون ها میلیون از آن در هر گوشه و کنار دریا در پرتو نور آفتاب می روید و در لابلای امواج در حرکت است .

(۱۰۴) سوره الرَّحْمَن

به این ترتیب « نَجْم » انواع گیاهان کوچک و خزنده (مانند بوته کدو ، خیار و امثال آن ها) و « شَجَر » انواع گیاهان ساقه دار (مانند غلات و درختان میوه و غیر آن) را شامل می شود .

تعبیر « یَسْجُدَان » (این دو سجده می کنند) اشاره به تسلیم بی قید و شرط آن ها در برابر قوانین آفرینش و در مسیر منافع انسان ها است ، مسیری که خدا برای آن ها تعیین کرده و آن را بی کم و کاست می پیمایند .

خدا آسمان را برافراشت و برای هر چیز مقرراتی قرار داد

۷ وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ

و آسمان را برافراشت و میزان و قانون (در آن) گذاشت .

« آسمان » در این آیه خواه به معنی "جهت بالا" باشد ، یا "کواکب آسمانی" و یا "جو زمین" (یعنی قشر عظیم هوایی که گرداگرد این کره را فرا گرفته و همچون سپری ، زمین را در مقابل اشعه زیانبار کیهانی و سنگ های آسمانی حفظ می کند و نیز گرمای آفتاب و رطوبت برخاسته از دریا را برای تشکیل ابرها و نزول باران در خود نگاه می دارد) هر کدام

ص: ۷۱

باشد، موهبتی است بزرگ و نعمتی است بی نظیر، چراکه بدون آن زندگی کردن برای انسان محال است و یا ناقص.

جزء بیست و هفتم (۱۰۵)

آری نور و روشنایی که مایه گرما و هدایت و حیات و حرکت است، از سوی آسمان می آید، باران از طریق آسمان می بارد و نزول وحی نیز از آسمان است (در این صورت آسمان، مفهوم اعم از مادی و معنوی دارد).

«میزان» به معنی "هرگونه وسیله سنجش" است، سنجش حق از باطل، سنجش عدالت از ظلم و ستم، سنجش ارزش ها و سنجش حقوق انسان ها در مراحل و مسیرهای مختلف اجتماعی.

درست است که «میزان» در لغت به معنی "ترازو و وسیله وزن کردن سنگینی اجسام" است، اما مسلماً میزانی که در این آیه بعد از ذکر آفرینش آسمان به آن اشاره شده، مفهوم گسترده ای دارد که هر وسیله سنجش و همه قوانین تکوین و تشریح را فرامی گیرد، نه فقط وسیله سنجش وزن اجناس.

(۱۰۶) سوره الرَّحْمَن

۸ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ

تا در میزان طغیان نکنید (و از مسیر عدالت منحرف نشوید).

شما نیز بخشی از این عالم عظیم هستید و هرگز نمی توانید به صورت یک وصله ناهم‌رنگ در این جهان بزرگ زندگی کنید، عالم نظام و میزانی دارد، شما هم باید نظام و میزان داشته باشید.

اگر میزان و قانون از عالم بزرگ برچیده شود، راه فنا و نابودی پیش می گیرد و اگر زندگی شما هم فاقد نظم و

ص: ۷۲

میزان باشد، رو به فنا خواهید رفت.

مسأله نظم و حساب در زندگی

در بدن ما بیش از بیست فلز و شبه فلز به کار رفته است که هر کدام با کیفیت خاص و کمیت معینی است و هر گاه کمترین تغییری در میزان و معیار آن ها رخ دهد، سلامت ما به خطر می افتد، مثلاً در فصل گرما که انسان زیاد عرق می کند، گاه گرفتار گرمزدگی می شود و بی آن که بیماری دیگری داشته باشد، ممکن است تا سرحد مرگ پیش رود،

جزء بیست و هفتم (۱۰۷)

درحالی که علت آن مسأله بسیار ساده ای است و آن کم شدن آب بدن و نمک خون می باشد و درمان آن چیزی جز نوشیدن آب و خوردن نمک اضافی نیست.

این یک نمونه ساده از نظم و حساب در ساختمان تن ما است، گاه اندازه گیری ها در ساختمان موجودات ظریف تر همچون سلول ها و از آن ظریف تر اتم ها به قدری دقیق و ظریف است که یک هزارم و گاه یک میلیونم میلی متر یا میلی گرم، سرنوشت ساز است تا آن جا که دانشمندان ناچارند برای این محاسبات دقیق از مغزهای الکترونیکی استفاده کنند

این درنظام تکوین است، چه بسا در جریان های اجتماعی نیز انحراف از قانون عدالت، ملتی را در کام نیستی فروبرد.

قرآن مجید در چهارده قرن قبل با تعبیراتی که در آیات فوق خواندیم، پرده از روی این حقیقت برداشته و با جمله « وَ السَّمَاءُ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ » همه گفتنی ها را

ص: ۷۳

گفته است و طغیان و سرپیچی از قوانین تشریحی را همسنگ طغیان و سرپیچی از قوانین تکوینی که حاکم بر آسمان ها است ، شمرده است .

چه تصویر جالبی قرآن در این آیات از جهان هستی و از عالم انسانیت ارائه می دهد، نه تنها این جهان بلکه جهان آخرت نیز « یوم الحساب » است و روز « نصب موازین » بلکه در آن جا حساب و میزان به درجات دقیق تر از این جا است و به همین دلیل در روایات اسلامی به ما دستور داده شده است که حساب خودمان را برسیم ، پیش از آن که به حسابمان برسند و خویشان را در میزان سنجش بگذاریم ، پیش از آن که ما را وزن کنند (حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَزِنُوا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا) .

۹ وَ أَقِمُْوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ

وزن را بر اساس عدل برپادارید و در میزان کم نگذارید .

قابل توجه این که در این آیات سه بار کلمه « میزان » ذکر شده است ، با این که ممکن بود در مرحله دوم و سوم از ضمیر استفاده شود ،

جزء بیست و هفتم (۱۰۹)

این نشان می دهد که « میزان » در این سه آیه به سه معنی متفاوت است که استفاده از ضمیر ، جوابگوی آن نیست و تناسب آیات نیز چنین ایجاب می کنند ، چرا که در مرحله اول سخن از "میزان و معیار و قوانینی" است که خداوند در سراسر عالم هستی قرار داده است .

و در مرحله دوم سخن از "عدم طغیان انسان ها در تمام موازین زندگی فردی و اجتماعی" است که طبعاً دایره محدودتری دارد .

و در مرحله سوم روی مسأله "وزن به معنی خاص" آن تکیه کرده و

دستور می دهد که در سنجش و وزن اشیاء به هنگام معامله چیزی کم و کسر نگذارند و این مرحله محدودتر است

و به هر حال با توجه به این که همه این آیات در مقام ذکر نعمت های الهی است ، روشن می شود که وجود « میزان » چه در کل جهان هستی و چه در جامعه انسانیت و روابط اجتماعی و چه در کسب و کار و تجارت ، همه از نعمت های گرانبهای خداوند است .

۱۰ وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ

(۱۱۰) سوره الرَّحْمَنِ

و زمین را برای خلائق آفرید .

« آنام » به معنی " انسان ها " ، " انس و جن " و " هر موجود ذی روح " می باشد .

البته جمعی از ارباب لغت و مفسران آن را به مطلق " خَلَقَ " نیز تفسیر کرده اند، ولی قرائن موجود و خطاب های سوره که متوجه انس و جن است، نشان می دهد که منظور از آن در این جا همان " انس و جن " است .

آری این کره خاکی که در این جابه عنوان یک موهبت مهم الهی ذکر شده و در آیات دیگر از آن به عنوان « مهاده » (گهواره) یاد گردیده، قرارگاه مطمئن و آرام و آماده ای است که برای غالب مااهمیتش درحالت عادی درک نمی شود، اما هنگامی که یک زمین لرزه کوچک همه چیز را به هم می ریزد و یا یک آتشفشان، شهری را زیر مواد مذاب و دود و آتش دفن می کند ، به این حقیقت پی می بریم که این زمین آرام چه نعمت و برکتی است .

۱۱ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ

که در آن میوه هاونخل های پرشکوفه است.

ص: ۷۵

« فَاكِهَةٌ » به معنی "هرگونه میوه" است .

« اَكْمَامٌ » جمع « كِمٌّ » به معنای "غلافی است که میوه را می پوشاند" .

انتخاب این توصیف در مورد میوه درخت نخل که در آغاز در غلافی پنهان است و سپس غلاف می شکافد و خوشه نخل به طرز جالبی بیرون می ریزد ، ممکن است به خاطر زیبایی خیره کننده آن باشد و یا به خاطر منافی که در همان غلاف نهفته است و دارای عصاره اسانس مخصوصی است که هم جنبه غذایی دارد و هم دارویی و از همه گذشته این غلاف همچون رَحِمِ مادر ، فرزندان نخل را تا مدتی در خود پرورش می دهد و از آفات حفظ می کند و هنگامی که توانستند راه خود را در برابر هوا و نور آفتاب ادامه دهند ، غلاف جدا می شود و کنار می رود .

از همه گذشته وضع خاص میوه این درخت که نخست در غلاف است و بعد به صورت خوشه ای بیرون می آید ، چیدن آن را سهل و آسان می سازد و اگر بنا بود درخت نخل با آن طول قامت ، میوه های

(۱۱۲) سوره الرَّحْمَنِ

پراکنده ای مانند درخت سیب داشت ، چیدنش بسیار مشکل بود .

۱۲ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ

و دانه هایی که همراه با ساقه و برگگی است که به صورت کاه درمی آید و گیاهان خوشبو .

« حَبُّ » به هرگونه دانه می گویند و « عَصْفٌ » به معنی برگ ها و اجزائی است که از گیاهان جدا می شوند و گاه به وسیله بادها به هرسو پراکنده می گردد و به " کاه " نیز گفته شده است .

«رَيْحَان» در این جا به معنی "گیاهان خوشبو" است .

دانه های غذایی خوراک انسان و برگ های تر و خشکش خوراک حیواناتی است که در خدمت انسان است و از شیر و گوشت و پوست و پشم آن ها بهره می گیرد و به این ترتیب چیزی از آن بی فایده و دور ریختنی نیست .

ازسوی دیگر گیاهان خوشبو و گل هارا نیز در زمین آفریده که مشام جسم و جان را معطر می کند و روح را آرامش می بخشد و به این وسیله نعمت هایش را بر انسان تمام کرده است .

جزء بیست و هفتم (۱۱۳)

۱۳ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید شما ای گروه انس و جن ؟

این آیه ۳۱ بار در سوره الزحمن ذکر شده است که به وسیله آن خدا از بندگانش بر نعمت های خود اقرار می گیرد .

این استفهام ، استفهام تقریری یا انکاری است که در مقام اقرار گرفتن می آورند و لذا در روایتی از امام صادق به ما دستور داده شده است که بعد از ذکر این جمله عرضه داریم : « پروردگارا ما هیچ یک از نعمت های تو را تکذیب نمی کنیم » (لاِبَشَرٍ مِنْ آلَائِكَ رَبِّ اُكْذِبُ) .

گرچه در آیات گذشته تنها سخن از انسان ها به میان آمده است و مطلقا سخنی از طایفه جن در میان نبود، ولی آیات بعد نشان می دهد که مخاطب در ضمیر تشبیه (کُما) این دو گروهند.

ص: ۷۷

شناخت نعمت ها، نردبان معرفت خداست

کمی دقت در نعمت های دوازده گانه فوق (نعمت قرآن ، خلقت انسان ، تعلیم بیان ، حساب منظم زمان ، آفرینش گیاهان و انواع اشجار ، آفرینش آسمان ، حاکمیت قوانین ، آفرینش زمین با ویژگی هایش ، خلقت میوه ها ، خلقت نخل ، آفرینش حبوبات و خلقت گل ها و گیاهان معطر) با جزئیات و ریزه کاری ها و آسراری که در هر یک نهفته است ، کافی است که حس شکرگزاری را در انسان برانگیزد و او را به دنبال عرفان و شناخت مبدأ این نعمت ها بفرستد .

و به همین دلیل خداوند متعال از بندگانش بعد از ذکر این نعمت ها نسبت به یک یک آن ها اقرار می گیرد .

آفرینش انسان از خاکی همچون سفال

۱۴ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ

انسان را از گِلِ خشکیده ای همچون سفال آفرید .

« صَلْصَال » در اصل به معنی " رفت و آمد صدا در اجسام

جزء بیست و هفتم (۱۱۵)

خشک " است ، سپس به خاک های خشکیده که وقتی اشاره به آن می کنند ، صدا می کند ، گفته شده است .

« فَخَّار » از ماده « فخر » گرفته شده و به معنی کسی است که بسیار فخر می کند و از آن جا که این گونه اشخاص آدم هایی توخالی و پر سر و صدا هستند ، این کلمه به کوزه و هرگونه "سفال" به خاطر سر و صدای زیادی که دارد ، اطلاق شده است .

از آیات مختلف قرآن و تعبیرات گوناگونی که درباره مبدأ آفرینش

انسان آمده ، به خوبی استفاده می شود که انسان در آغاز خاک بوده (۵ / حج) سپس با آب آمیخته شده و به صورت « گل » درآمد (۲ / انعام) و بعد « گل بدبو » (لجن) شد (۲۸ / حجر) سپس حالت « چسبندگی » پیدا کرد (۱۱ / صافات) و بعدا به صورت « خشکیده » درآمد و حالت « صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ » به خود گرفت (آیه مورد بحث) .

تعبیرات مزبور بیانگر یک واقعیت است که با مسائل تربیتی انسان پیوند مهمی دارد و آن این که ماده اولیه انسان بسیار بی ارزش و بی مقدار و از حقیرترین مواد روی زمین بوده، اما خداوند بزرگ از چنین ماده بی ارزشی چنان مخلوق پرارزشی ساخت که گل سرسبد جهان آفرینش شد.

(۱۱۶) سوره الرَّحْمَنِ

۱۵ وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَرْجٍ مِنْ نَارٍ

و جن را از شعله های مختلط و متحرک آتش .

« مارج » در اصل از « مَرَج » به معنی " اختلاط و آمیزش " است و این جا منظور اختلاط شعله های مختلف آتش می باشد ، زیرا هنگامی که آتش شعله ور می شود ، گاه به رنگ سرخ ، گاه به رنگ زرد ، گاه به رنگ آبی و گاه به رنگ سفید درمی آید .

بیشترین موجوداتی که ما با آن سر و کار داریم ، آب و خاک و باد و آتش است . مبدأ آفرینش « انسان » ، آب و خاک بوده ، درحالی که مبدأ آفرینش « جن » باد و آتش است و این دوگانگی مبدأ آفرینش ، سرچشمه تفاوت های زیادی در میان این دو است .

۱۶ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید ؟

ص: ۷۹

باز به دنبال نعمت هایی که در آغاز آفرینش انسان بوده ، جمله فوق را تکرار می کند .

۱۷ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ

او پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب است .

درست است که خورشید در هر روزی از ایام سال از نقطه ای طلوع و در نقطه ای غروب می کند و به این ترتیب به تعداد روزهای سال مشرق و مغرب دارد ، ولی با توجه به حداکثر « میل شمالی » آفتاب و « میل جنوبی » آن در حقیقت دو مشرق و دو مغرب دارد و بقیه در میان این دو می باشد .

این نظام که مبدأ پیدایش فصول چهارگانه سال با برکات فراوانی است، در حقیقت تأکید و تکمیلی است برای آن چه در آیات قبل آمده ، آن جا که سخن از حساب سیر خورشید و ماه در میان است و همچنین سخن از وجود میزان در آفرینش آسمان ها می باشد و اشاره ای است به نعمت ها و برکاتی که از این رهگذر عاید انسان می شود .

(۱۱۸) سوره الرَّحْمَنِ

از آن چه گفتیم ، این نکته به خوبی روشن شد که چرا در بعضی آیات قرآن آمده است ؛ « فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ : سوگند به پروردگار مشرق ها و مغرب ها » (۴۰ / معارج) .

زیرا در آن جا اشاره به تمام مشرق ها و مغرب های خورشید در عرض سال است ، درحالی که در آیه مورد بحث تنها به نهایت قوس صعودی و نزولی آن اشاره می کند .

پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید ؟

به هر حال بعد از ذکر این نعمت باز جن و انس را مخاطب ساخته و در خصوص نعمت های الهی از آن ها اقرار می گیرد .

دریاها با ذخایر گرانبایشان

۱۹ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ

دو دریای مختلف را در کنار هم قرار داد ، در حالی که

جزء بیست و هفتم (۱۱۹)

با هم تماس دارند .

۲۰ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ

امادرمیان آن دو برزخی است که یکی بردیگری غلبه نمی کند.

« مَرَجَ » به معنی مخلوط کردن و یا فرستادن و رها نمودن است و در این جا به معنی فرستادن و در کنار هم قرار دادن می باشد ، به قرینه جمله « بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ » .

در ادامه شرح نعمت های پروردگار سخن از دریاها به میان می آورد ، اما نه همه دریاها بلکه کیفیت خاصی در پاره ای از دریاها که هم پدیده ای است عجیب و نشانه ای است از قدرت بی پایان حق و هم وسیله ای است برای پدید آمدن بعضی از متاع های مورد استفاده انسان ها.

منظور از این دو دریا به گواهی آیه ۵۳ سوره فرقان ، دو دریای آب « شیرین » و « شور » است ، آن جا که می فرماید: « وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَّحْجُورًا : او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار

داد؛ یکی گوارا و شیرین است و دیگری شور و تلخ و در میان آن ها برزخی قرار داد تا با هم مخلوط نشوند» .

(۱۲۰) سوره الرَّحْمَن

منظور از این دو دریا چیست؟

سابقاً در تفسیر سوره فرقان به این واقعیت اشاره کردیم که رودخانه های عظیم ، آب شیرین هنگامی که به دریاها و اقیانوس ها می ریزند ، معمولاً دریایی از آب شیرین در کنار ساحل تشکیل می دهند و آب شور را به عقب می رانند و عجیب این که تا مدت زیادی این دو آب شیرین و شور ، به خاطر تفاوت درجه غلظت به هم آمیخته نمی شوند .

در مسافرت با هواپیما به مناطقی که این رودخانه ها به دریا می ریزند ، منظره دریاهاى آب شیرین و شور که در کنار هم قرار دارند و از هم جدا هستند ، به خوبی از بالا نمایان است و هنگامی که کناره این آب ها به یکدیگر مخلوط شوند ، آب های شیرین تازه ، جای آن ها را می گیرند ، به طوری که این دو دریای جدا از هم ، دائماً جلب توجه می کند .

جزء بیست و هفتم (۱۲۱)

جالب این که به هنگام مد دریا که سطح اقیانوس بالا می آید ، آب های شیرین به عقب رانده می شود و بی آن که با آب شور مخلوط گردند (مگر در مواقع خشکسالی و کم آبی) و قسمت زیادی از خشکی را می پوشانند ، لذا ساحل نشینان در این مناطق با مهار کردن این آب های شیرین ، نه‌های زیادی در منطقه ساحلی به وجود می آورند که به وسیله آن زمین های فراوانی مشروب می شود .

ص: ۸۲

این نهرها که از برکت جزر و مد ساحلی و تأثیر آن در آب این نهرها به وجود می آید، در شبانه روز دوبار از آب شیرین پر و خالی می شود و وسیله بسیار مؤثری برای آبیاری مناطق وسیعی هستند.

گلف استریم و رودهای عظیم دریایی

در سراسر اقیانوس های جهان ، رودهای عظیمی در حرکت است که یکی از نیرومندترین آن ها «گلف استریم» نام دارد .

این رود عظیم از سواحل آمریکای مرکزی حرکت می کند و سراسر اقیانوس اطلس را می پیماید و به سواحل اروپای شمالی می رسد .

(۱۲۲) سوره الرّحمن

این آب ها که از مناطق نزدیک به خط استوا حرکت می کنند ، گرم هستند و حتی رنگ آن ها گاه بارنگ آب های مجاور متفاوت است و عجیب این که عرض این رود عظیم دریایی (گلف استریم) در حدود ۱۵۰ کیلومتر و عمق آن چندصد متر می باشد . سرعت آن در بعضی از مناطق به قدری است که در یک روز ۱۶۰ کیلومتر راه را طی می کند .

تفاوت درجه حرارت این آب ها با آب های مجاور ، در حدود ۱۰ تا ۱۵ درجه است و لذا حاشیه غربی آن را دیوار سرد می نامند .

« گلف استریم » بادهای گرمی به وجود می آورد و مقدار قابل توجهی از حرارتش را به طرف کشورهای شمالی قاره اروپا می برد و هوای آن کشورها را بسیار مطبوع می کند و شاید اگر این جریان نبود ، زندگی در آن کشورها بسیار سخت و طاقت فرسا بود .

« گلف استریم » یکی از این رودها است و در آب های پنج قاره جهان نظیر این جریان دریایی فراوان است .

و عامل اصلی آن تفاوت حرارت منطقه استوائی زمین و مناطق قطبی است که این حرکت را در آب دریاها به وجود می آورد

این موضوع را با یک تجربه ساده می توان دریافت؛ اگر ظرف بزرگ آبی داشته باشیم، در یک طرف آن قطعه یخی قرار دهیم و در طرف دیگر قطعه آهن داغی و روی سطح آب کمی کاه بریزیم، می بینیم جریانی در سطح این آب پیدا می شود و آب ها آهسته از آن منطقه گرم به سوی منطقه سرد حرکت می کنند، عین این ماجرا در کل دریاهاى جهان روی می دهد و سرچشمه پیدایش این رودهای دریایی است.

عجیب این که این رودهای عظیم دریایی با آبهای اطراف خود کمتر آمیخته می شوند و هزاران کیلومتر راه را به همان صورت می پیمایند و مصداق « مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ » را به وجود می آورند.

و از آن جالب تر این که در محل برخورد این آب های گرم با

(۱۲۴) سوره الرَّحْمَنِ

آب های سرد مجاور، پدیده ای رخ می دهد که برای انسان بسیار پرسود است، زیرا در محل تقاطع این آب های گرم و سرد یک نوع حالت بی حسی یا مرگ دستجمعی برای حیوانات ذره بینی که در میان آب معلق هستند، به وجود می آید و از این راه ماده غذایی فراوان و بی حساب جمع می شود که سبب جلب دسته های بزرگ ماهیان می گردد و به این ترتیب این منطقه یکی از بهترین مناطق صید ماهی در کره زمین است.

لذا یک تفسیر برای آیات فوق ، همین است و منافاتی با سایر تفسیرها ندارد و جمع میان همگی ممکن است .

۲۱ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید ؟

بار دیگر بندگان را مخاطب ساخته و در برابر این نعمت ها از آن ها سؤال می کند .

۲۲ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ

جزء بیست و هفتم (۱۲۵)

از آن دو لؤلؤ و مرجان خارج می شود .

« لؤلؤ » و « مرجان » دو وسیله جالب زینتی است و در طب و معالجه بیماری ها نیز استفاده می شود ، ضمناً مال التجاره و کالای خوبی است که از آن عواید زیادی به دست می آید و روی همین جهات به عنوان دو نعمت در آیات فوق به آن اشاره شده است .

اما « لؤلؤ » که در فارسی آن را « مروارید » گویند ، دانه شفاف و گرانبهایی است که در درون صدف در اعماق دریاها پرورش می یابد و هرقدر درشت تر باشد ، قیمتی تر است و در طب موارد استعمال گسترده ای دارد، اطبای پیشین از آن داروهایی را برای تقویت قلب و اعصاب و برطرف کردن انواع خفقان و حالت ترس و وحشت و تقویت کبد و رفع بدبویی دهان و سنگ های کلیه و مثانه و یرقان تهیه می کردند ، حتی در بیماری های چشم نیز از آن استفاده می نمودند .

« مرجان » موجود زنده ای است شبیه شاخه کوچک درخت که در اعماق دریاها می روید و تا مدت ها دانشمندان آن را نوعی گیاه

می پنداشتند ، ولی بعداً روشن شد که نوعی حیوان است ، هرچند به صخره های کف دریا می چسبد و گاه منطقه وسیعی را می پوشاند و تدریجاً افزوده می شود و جزایری را تشکیل می دهد که به « جزایر مرجانی » معروف است.

(۱۲۶) سوره الرَّحْمَن

« مرجان » معمولاً در آب های ساکن نشو و نما می کند .

بهترین نوع مرجان زینتی ، مرجان سرخ رنگ است و هرقدر سرخ تر باشد ، قیمتی تر است و در تشبیهات شعرا در اشعارشان نیز بر همین اساس است و بدترین نوع مرجان ، مرجان سفید است که به طور فراوان یافت می شود و در میان این دو ، مرجان سیاه قرار دارد.

« مرجان » نیز علاوه بر جنبه زینت ، استعمال طبی دارد و خواص زیادی برای آن ذکر کرده اند ، از جمله از آن داروهایی می سازند که برای تقویت قلب ، دفع سم افعی ، تقویت اعصاب ، معالجه اسهال و خونریزی های رحم ، بهره گیری می کنند و گفته اند برای بیماری صرع نیز مفید است .

جزء بیست و هفتم (۱۲۷)

۲۳ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید ؟

۲۴ وَ لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَأَتْ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ

و برای او است کشتی های ساخته شده ای که در دریابه حرکت درمی آیند که همچون کوهی هستند .

« جوار » جمع « جاریه » به معنای جریان و حرکت ، توصیفی است برای « کشتی ها » ، زیرا آن چه بیشتر مورد توجه

ص: ۸۶

است ، همین جریان و حرکت کشتی ها است ، به همین جهت روی همین وصف تکیه شده است .

و این که کنیز را «جاریه» می گویند، به خاطر حرکت و کوشش او در انجام خدمات است و نیز اگر به دختر جوان، «جاریه» گفته می شود، به خاطر جریان نشاط جوانی در وجود او است.

« مُنْشَات » جمع « مُنْشَأً » اسم مفعول از « انشاء » به معنی ایجاد است و جالب این که در عین تعبیر به « مُنْشَات » که حکایت از مصنوع بودن کشتی به وسیله انسان می کند ، می فرماید : « وَ لَمْهُ » (از برای خدا است ...) اشاره به این که مخترعان و سازندگان کشتی از خواص خداداد که در مصالح مختلفی که در کشتی ها به کار می رود ، استفاده می کنند ، همچنین از خاصیت سیال بودن آب دریاها و نیروی وزش بادها بهره می گیرند و خدا است که در آن مواد و در دریا و باد این خواص و آثار را آفریده است .

(۱۲۸) سوره الرَّحْمَنِ

« أَعْلَام » جمع « عَلم » به معنی کوه است ، هرچند در اصل به معنی علامت و اثری است که از چیزی خبر می دهد و چون کوه ها از دور نمایان هستند ، از آن ها تعبیر به « عَلم » شده است ، همان گونه که پرچم را نیز عَلم می گویند .

به این ترتیب قرآن روی کشتی های بزرگ که بر صفحه اقیانوس ها و دریاها حرکت می کنند ، تکیه کرده است و برخلاف آن چه بعضی تصور می کنند ، کشتی های بزرگ مخصوص عصر موتور و بخار نیست، در داستان جنگ های یونانیان و کشورهای دیگر می خوانیم که از

کشتی های بسیار بزرگ نیروبر استفاده می کردند .

۲۵ فَبَآئِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید ؟

۲۶ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ

تمام کسانی که روی آن (زمین) هستند ، فانی می شوند .

چگونه « مسأله فنا » می تواند در زمره نعمت های الهی قرار گیرد ؟ ممکن است از این نظر باشد که این فنا به معنی فنای مطلق نیست بلکه دریچه ای است به عالم بقا و دالان و گذرگاهی است که شرط وصول به سرای جاویدان ، عبور از آن است .

منظور از « مَنْ عَلَيْهَا » (کسانی که بر زمین هستند) انس و جن است .

حقیقت « فنا » چیست ؟

این که در آیات فوق خواندیم که جز خدا همه فانی می شوند ، به معنی نابودی مطلق نیست ، به این معنی که حتی روح انسان نیز نابود می شود و یا خاک های حاصل از جسم او معدوم می گردد ، چراکه آیات قرآن تصریح به وجود برزخ تا روز رستاخیز می کند (۱) و از سوی دیگر بارها می گوید که مردگان در قیامت از قبرها برمی خیزند (۲) و استخوان های پوسیده و « عظم رمیم » به فرمان خدا لباس حیات در تن می پوشند (۳).

(۱۳۰) سوره الرَّحْمَنِ

و این ها همه گواه برای این است که فنا در این آیه و آیات

ص: ۸۸

۱- ۱۰۰ / مؤمنون . ۵۱ ۲ / یس . ۷۹ ۳ / یس .

۲- ۱۰۰ / مؤمنون . ۵۱ ۲ / یس . ۷۹ ۳ / یس .

۳- ۱۰۰ / مؤمنون . ۵۱ ۲ / یس . ۷۹ ۳ / یس .

مشابه ، به معنی به هم ریختن نظام جسم و جان و قطع پیوندها و برهم خوردن نظم عالم خلقت و جانشین شدن عالم دیگری به جای آن است .

۲۷ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند .

« وَجْه » از نظر لغت به معنی صورت است که به

جزء بیست و هفتم (۱۳۱)

هنگام مقابله با کسی با آن مواجه و روبرو می شویم، ولی هنگامی که در مورد خداوند به کار می رود، منظور ذات پاک او است .

اما « ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ » که توصیفی برای « وجه » است ، اشاره به صفات جلال و جمال خدا است ، زیرا « ذو الجلال » از صفاتی خبر می دهد که خداوند ، اجل و برتر از آن است، این صفات را «صفات سلبيه» می نامند و «اکرام» به صفاتی اشاره می کند که حسن و ارزش چیزی را ظاهر می سازد و به این قبیل صفات، « صفات ثبوتیه » خداوند می گویند ، مانند علم و قدرت و حیات او. بنابراین معنای آیه روی هم رفته چنین می شود ؛ تنها ذات پاک خداوندی که متصف به صفات ثبوتیه و منزله از صفات سلبيه است، در این عالم باقی و برقرار می ماند .

ورود به آسمان ها فقط با ابزار مخصوص امکان پذیر است

۳۳ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ

(۱۳۲) سوره الرّحمن

ای گروه جن و انس! اگر می توانید از مرزهای آسمان ها و

ص: ۸۹

زمین بگذرید، پس بگذرید، ولی هرگز قادر نیستید مگر با نیروی (الهی).

« مَعْشَرٌ » از « عَشْرٌ » به معنی عدد ده ، گرفته شده و چون عدد ده ، یک عدد کامل است ، واژه « مَعْشَرٌ » به جمعیت کاملی گفته می شود که از اصناف و طوایف مختلفی تشکیل گردد.

« تَنْفُذُوا » از ماده « نفوذ » در اصل به معنی پاره کردن و عبور کردن از چیزی است و تعبیر به « مِنْ أَقْطَارٍ » اشاره به این است که جوانب آسمان ها را بشکافید و از آن بگذرید و به خارج آن ها سفر کنید .

« أَقْطَارٍ » جمع « قطر » به معنی اطراف چیزی است .

ضمناً مقدم داشتن « جن » در این جا ممکن است به خاطر این باشد که آن ها آمادگی بیشتری برای سیر آسمان ها دارند .

در این که آیه فوق ، مربوط به قیامت است یا دنیا و یا هر دو ؟

جزء بیست و هفتم (۱۳۳)

در میان مفسران گفتگو است و چون آیات قبل و بعد از آن ناظر به رویدادهای سرای دیگر است ، به نظر می رسد که این آیه نیز مربوط به فرار از چنگال عدالت الهی در قیامت باشد و مؤید آن بعضی از اخباری است که در منابع اسلامی در این زمینه نقل شده است .

در روز قیامت ، گنهکاران از سیمایشان شناخته می شوند

۴۱ يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ

بلکه مجرمان با قیافه هایشان شناخته می شوند و آن گاه آن ها

راباموهای پیش سروپاهایشان می گیرند(وبه دوزخ می افکنند).

« سیما » در اصل به معنی علامت و نشانه است و هرگونه علامت و نشانه ای را که در صورت و یا سایر نقاط بدن آن ها باشد، شامل می شود، ولی از آن جا که علایم خوشحالی و بدحالی بیشتر در صورت نمایان می گردد، به هنگام ذکر این لفظ، غالباً صورت، تداعی می شود.

(۱۳۴) سوره الرّحمن

کلمه « نواصی » جمع « ناصیه » و در اصل به معنی موهای پیش سر و از ماده « نَصِيأً » (بر وزن نَصِير) به معنی اتصال و پیوستگی است و « آخذ به ناصیه » نیز به معنی گرفتن موی پیش سر است و گاه کنایه از غلبه و تسلط کامل بر چیزی است .
« أقدام » جمع « قدم » به معنی پاها است .

در قیامت گروهی دارای چهره های بشاش نورانی و درخشان هستند که بیانگر ایمان و عمل صالح آن ها است و گروهی دیگر صورت هایی سیاه و تاریک و زشت و عبوس دارند که نشانه کفر و گناه آن ها است، چنان که در آیات ۳۸ تا ۴۱ سوره عبس می خوانیم : « وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ مُّضَاهِكُمْ مُّسْتَبْشِرَةٌ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ : در آن روز چهره هایی درخشان و نورانی هستند و چهره هایی تاریک ، که سیاهی مخصوصی آن را پوشانیده است » .

گرفتن مجرمان با موی پیش سر و پاها، ممکن است به معنی حقیقی آن باشد که مأموران عذاب این دو را می گیرند و آن ها را از زمین

جزء بیست و هفتم (۱۳۵)

برداشته، با نهایت ذلت به دوزخ می افکنند و یا کنایه از نهایت ضعف و ناتوانی آن ها در چنگال مأموران عذاب الهی است، که این گروه

ص: ۹۱

را با خواری تمام به دوزخ می برند و چه صحنه دردناک و وحشتناکی است آن صحنه .

۶۸ فیهما فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ

در آن ها (در بهشت آخرت) میوه های فراوان و درخت نخل و انار است .

بدون شك « فَاكِهَةٌ » مفهوم گسترده ای دارد و همه انواع میوه را شامل می شود ولی اهمیت خرما و انار سبب شده که بالخصوص از آن دو نام برده شود و این که بعضی مفسران پنداشته اند که این دو میوه در مفهوم « فَاكِهَةٌ » داخل نیست ، اشتباه است ، زیرا علمای لغت آن را انکار کرده اند و اصولاً عطف خاص بر عام در مواردی که امتیازی موجود باشد، کاملاً معمول است، چنان که در آیه ۹۸ سوره بقره می خوانیم: « مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيْلَ وَ ميكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ

(۱۳۶) سوره الرَّحْمَنِ

عَدُوًّا لِلْكَافِرِينَ : کسی که دشمن خدا و ملائکه و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است و) خداوند دشمن کافران می باشد . »

در این جا « جبرئیل » و « میکائیل » که دو نفر از فرشتگان خاص بزرگ خدا هستند ، بعد از ذکر کلمه « ملائکه » که عام است ، مورد توجه قرار گرفته اند .

ارزش غذایی میوه ها خصوصاً خرما و انار

اما ذکر خصوص میوه ها از میان غذاهای بهشتی ، به خاطر اهمیتی است که میوه ها در تغذیه دارند ، تا آن جا که انسان را موجودی « میوه خوار » نامیده اند و نقش میوه ها در طراوت و شادابی و نشاط انسان

ص: ۹۲

نه تنها از نظر علمی بلکه از نظر تجربه عمومی مردم نیز آشکار است .

و اما ذکر درخت نخل به جای میوه آن ، ممکن است از این نظر باشد که درخت نخل ، علاوه بر میوه اش از جهات مختلف مورد استفاده است ، درحالی که درخت انار چنین نیست ، از برگ های نخل ، انواع وسایل زندگی از فرش گرفته تا کلاه و لباس و وسیله حمل و نقل و

جزء بیست و هفتم (۱۳۷)

تختخواب می بافند و از الیاف آن استفاده های مختلف می کنند ، بعضی از قسمت های آن خواص دارویی دارد و حتی از تنه آن به عنوان ستون برای بعضی عمارت ها یا پل برای عبور از نهرها استفاده می کنند .

و اما انتخاب این دو میوه از میان میوه های بهشتی ، به خاطر تنوع این دو می باشد ؛ یکی غالباً در مناطق گرم می روید و دیگری در مناطق سرد ، یکی ماده قندی دارد و دیگری ماده اسیدی ، یکی از نظر طبیعت ، گرم است و دیگری سرد ، یکی غذا است و دیگری برطرف کننده تشنگی .

درباره مواد حیاتی موجود در خرما و انواع ویتامین های آن که امروز کشف شده است و بالغ بر ۱۳ ماده حیاتی و ۵ نوع ویتامین است و همچنین سایر خواص آن ذیل آیه ۲۵ سوره مریم تحت عنوان یک غذای نیروبخش سخن گفته ایم (۱)

(۱۳۸) سوره الرَّحْمَن

و اما انار در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به

ص: ۹۳

عنوان بهترین میوه ها (سَيِّدُ الْفَاكِهَةِ) معرفی شده است (۱).

دانشمندان غذاشناس در این باره مطالب بسیاری گفته اند ، از جمله روی قدرت پاک کنندگی خون و وجود مقدار قابل ملاحظه ای « ویتامین ث » در آن تکیه کرده اند .

فواید فراوان دیگری برای انار (شیرین و ترش) در کتب آمده است ، از جمله تقویت معده ، دفع تب های صفراوی ، یرقان ، بیماری خارش ، تقویت دید چشم ، رفع جراحات مزمن ، تقویت لثه و دفع اسهال است .

امام صادق فرموده : « أَطْعَمُوا صَبِيَّانَكُمُ الرُّمَانَ ، فَإِنَّهُ أَسْرَعُ لِشَبَابِهِمْ : به کودکانان انار دهید که موجب رشد سریع آن هاست » (۲).

جزء بیست و هفتم (۱۳۹)

و در حدیث دیگری نیز آمده است : « فَإِنَّهُ أَسْرَعُ لِأَلْسِنَتِهِمْ : زودتر به سخن می آیند » (۳).

و در حدیث دیگری از امام باقر و امام صادق علیهما السلام آمده است که فرمودند: « مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ثَمَرَةٌ كَانَتْ أَحَبَّ إِلَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الرُّمَّانِ : هیچ میوه ای در روی زمین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوب تر از انار نبود » (۴) پایان سوره رَحْمَن

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۶۶ ، صفحه ۱۶۳ .

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۶۶ ، صفحه ۱۶۴ و ۱۶۵ .

۳- « بحار الانوار » ، جلد ۶۶ ، صفحه ۱۶۴ و ۱۶۵ .

۴- « کافی » ، جلد ۶ ، صفحه ۳۵۲ .

سوره واقعه

سوره واقعه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ

هنگامی که واقعه عظیم (قیامت) برپا شود،

۲ لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَاذِبَةٌ

هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند .

«واقعه» به صورت سربسته اشاره به مسأله رستاخیز است و از آن جا که وقوعش حتمی است، از آن تعبیر به «واقعه» شده است و حتی بعضی آن را یکی از نام های قیامت شمرده اند.

واژه «کاذبه» را در این جا بعضی به معنی مصدری گرفته اند ، اشاره به این که وقوع قیامت آن چنان ظاهر و آشکار خواهد بود ، که هیچ گونه جای تکذیب و گفتگو ندارد ، بعضی آن را به معنی ظاهریش که اسم فاعل است ، تفسیر کرده اند و گفته اند :
در :

جزء بیست و هفتم (۱۴۱)

برابر وقوع رستاخیز ، تکذیب کننده ای وجود نخواهد داشت .

۳ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ

گروهی را پایین می آورد و گروهی را بالا می برد .

مستکبران گردنکش و ظالمان صدرنشین سقوط می کنند و مستضعفان مؤمن و صالح بر اوج قله افتخار قرار می گیرند و این است خاصیت یک انقلاب بزرگ و گسترده الهی .

لذا در روایتی از امام علی بن الحسین می خوانیم که در

تفسیر این آیه فرمود: « رستاخیزخافضه است، چراکه به خدا سوگند دشمنان خدا را در آتش ساقط می کند و رافعه است، چراکه به خدا سوگند اولیاءالله را به بهشت بالا می برد ». (۱)

۴ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا

این در هنگامی است که زمین به شدت به لرزه درمی آید .

(۱۴۲) سوره واقعه

۵ وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا

و کوه ها در هم کوبیده می شود .

۶ فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا

و به صورت غبار پراکنده درمی آید .

« رُجَّتِ » از ماده « رَجَّحَ » (بر وزن حَجَّ) به معنی حرکت دادن شدید است و « رَجْرَجَه » به اضطراب گفته می شود .

« بُسَّتِ » از ماده « بَسَّ » (بر وزن حَجَّ) در اصل به معنی نرم کردن آرد به وسیله آب است .

« هَبَاءَ » به معنی غبار است و « مُنْبَثًا » به معنی پراکنده ، بعضی گفته اند « هَبَاءَ » آن غبارهای بسیار کوچکی است که در فضا معلق است و در حال عادی دیده نمی شود ، مگر زمانی که نور آفتاب از روزنه ای به درون محل تاریکی بتابد .

اکنون باید اندیشید که آن زلزله و انفجار تا چه حد سنگین است که می تواند کوه های عظیم را که در صلابت و استحکام ، ضرب المثلند ،

ص: ۹۶

آن چنان متلاشی کند که تبدیل به غبار پراکنده کند و فریادی که از این انفجار عظیم برمی خیزد، از آن هم وحشتناک تر است .

در قرآن درباره وضع کوه ها در آستانه قیامت ، تعبیرات گوناگونی آمده که مراحل مختلف انفجار کوه هارا نشان می دهد .

۷ وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً

و شما به سه گروه تقسیم خواهید شد .

«زَوْج» همیشه به جنس مذکر و مؤنث گفته نمی شود ، بلکه به اموری که قرین هم هستند، نیز «زوج» اطلاق می شود و از آن جا که اصنافی از مردم در قیامت و حشر و نشر، قرین یکدیگر هستند ، به آنها «أزواج» اطلاق شده است .

۸ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ

نخست « اصحاب میمنه » هستند ، چه اصحاب میمنه ای ؟

« مَيْمَنَةٌ » از ماده « يُمِّن » به معنی سعادت و خوشبختی گرفته شده و به این ترتیب گروه اول ، گروه سعادت‌مندانند .

(۱۴۴) سوره واقعه

تعبیر به « ما أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ » (چه گروه خوشبختی ؟) برای بیان این حقیقت است که حد و نهایتی برای خوشبختی و سعادت آن ها متصور نیست و این بالاترین توصیفی است که در این گونه موارد امکان دارد، مثل این است که می گوییم: «فلان کس انسان است، چه انسانی؟!»

۹ وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ

گروه دیگر « اصحاب شوم » هستند ، چه اصحاب شومی ؟

« مَشْأَمَةٌ » از ماده « شوم » به معنی بدبختی و شقاوت است .

گروهی بدبخت و تیره روز و بیچاره و بینوا که نامه اعمالشان را به دست چپشان می دهند که خود نشانه و رمزی است برای تیره بختی و جرم و جنایت آن ها .

۱۰ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ

و سومین گروه « پیشگامان پیشگام » .

۱۱ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ

آن هامقربانند .

جزء بیست و هفتم (۱۴۵)

« سَابِقُونَ » کسانی هستند که نه تنها در ایمان ، پیشگامند ، که در اعمال خیر و صفات و اخلاق انسانی نیز پیشقدمند ، آن ها « اَسْوَه » و « قُدْوَه » مردمند و امام و پیشوای خلقند و به همین دلیل مقربان درگاه خداوند بزرگند .

بدیهی است منظور از « قُرْب » در این جا "قرب مقامی" است نه "قرب مکانی" ، چراکه خداوند مکان ندارد و از ما به ما نزدیک تر است .

۱۲ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

در باغ های پر نعمت بهشت جای دارند .

تعبیر به « جَنَّاتِ النَّعِيمِ » انواع نعمت های مادی و معنوی بهشت را شامل می شود .

۱۳ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى

گروه کثیری از امت های نخستین هستند .

۱۴ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ

و اندکی از امت آخرین .

« ثَلَّةٌ » چنان که « راغب » در « مفردات » می گوید ، در اصل به معنی قطعه مجتمع از پشم است ، سپس به معنی جماعت و گروه به کار رفته است و در این جا به قرینه مقابله با « قَلِيلٌ مِنَ الْأَخْرِيْنَ » ، به معنی قطعه عظیم است .

طبق این دو آیه ، گروه زیادی از مقربان ، از امت های پیشین هستند و تنها کمی از آن ها از امت محمد صلی الله علیه و آله می باشند .

ممکن است در این جا این سؤال پیش آید که چگونه این مسأله با اهمیت فوق العاده امت اسلامی سازگار است ، با این که خداوند آن ها را بهترین امت خطاب کرده و فرموده است : « كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ ... » (۱۱۰ / آل عمران) .

پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می شود : نخست این که منظور از مقربان ، همان سابقون و پیشگامان در ایمان هستند ، مسلم است که در امت اسلامی پیشگامان در پذیرش اسلام ، گروه اندکی بودند که نخستین آن ها از مردان علی و از زنان خدیجه بود ،

جزء بیست و هفتم (۱۴۷)

درحالی که کثرت پیامبران پیشین و تعداد امت های آن ها و وجود پیشگامان در هر امت ، سبب می شود که آن ها از نظر تعداد ، فزونی یابند .

دیگر این که کثرت عددی دلیل بر کثرت کیفی نیست و به تعبیر دیگر ، ممکن است تعداد سابقون این امت کمتر باشند ، ولی از نظر مقام بسیار برتر ، همان گونه که در میان خود پیامبران نیز تفاوت است : « تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ : ما بعضی از رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم » (۲۵۳ / بقره) .

۵۷ نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ

ما شما را آفریدیم، چرا آفرینش مجدد را تصدیق نمی کنید؟

«لَوْلَا» به اصطلاح برای ترغیب و تحریک بر انجام کاری است.

می گوید: ما شما را خلق کرده ایم، چرا آفرینش مجدد یعنی معاد را تصدیق نمی کنید؟

این استدلال در حقیقت شبیه همان است که در آیه ۷۸ و ۷۹ سوره

(۱۴۸) سوره واقعه

«یس» آمده که قرآن در پاسخ یکی از مشرکان که استخوان پوسیده ای را در دست گرفته بود و می گفت: «چه کسی این استخوان ها را زنده می کند؟» می فرماید: «او برای ما مثلی زد و آفرینش نخستین خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی استخوان های پوسیده را زنده می کند؟ بگو: همان کس که آن را در آغاز آفرید و او از همه مخلوقات خود آگاه است.»

زارع ، خداوند است یا شما ؟

۶۳ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ

آیا هیچ درباره آن چه کشت می کنید، اندیشیده اید ؟

۶۴ ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ

آیا شما آن را می رویانید ، یا ما می رویانیم ؟

آیات ۶۳ تا ۶۷ به سه دلیل دیگر که هر کدام نمونه ای از قدرت بی پایان خدا در زندگی انسان است ، اشاره می کند که یکی مربوط به " آفرینش دانه های غذایی " و دیگری " آب " و سومی " آتش " است ، زیرا سه رکن اساسی زندگی انسان را این ها تشکیل می دهد ، دانه های گیاهی

مهم ترین ماده غذایی انسان محسوب می شود و آب مهم ترین مایع آشامیدنی و آتش مهم ترین وسیله برای اصلاح مواد غذایی و سایر امور زندگی است .

۵ در آیه ۶۳ ، تعبیر به « تَحْرُثُونَ » از ماده « حَرَثَ » می کند که به معنی کشت کردن (افشاندن دانه و آماده ساختن آن برای نمو است) و در آیه دوم تعبیر به « تَزْرَعُونَ » از ماده « زراعت » می کند ، که به معنی رویانیدن است .

بدیهی است کار انسان، تنها کشت است، اما رویانیدن ، تنها کار خدا است و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود : « لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ زَرَعْتُ وَ لَيْقُلْ حَرَثْتُ (فَإِنَّ الزَّارِعَ هُوَ اللَّهُ) : هیچ یک از شما نگوید : من زراعت کردم ، بلکه بگوید : کشت کردم (زیرا زارع حقیقی خدا است) » .

شرح این دلیل چنین است که انسان کاری را که در مورد زراعت می کند ، بی شباهت به کار او در مورد تولد فرزند نیست ، دانه ای را

(۱۵۰) سوره واقعه

می افشاند و کنار می رود ، این خداوند است که در درون دانه یک سلول زنده بسیار کوچک آفریده که وقتی در محیط مساعد قرار گرفت ، در آغاز از مواد غذایی آماده در خود دانه استفاده می کند ، جوانه زده و ریشه می دواند ، سپس با سرعت عجیبی از مواد غذایی زمین کمک می گیرد و دستگاه های عظیم و لایراتوارهای موجود در درون گیاه به کار می افتد و غوغایی برپا می کند ، ساقه و شاخه و خوشه را می سازد و گاه از یک تخم ، صدها یا هزاران تخم برمی خیزد .

ص: ۱۰۱

دانشمندان می گویند: تشکیلاتی که در ساختمان یک گیاه به کار رفته، از تشکیلات موجود در یک شهر عظیم صنعتی با کارخانه های متعددش شگفت انگیزتر و به مراتب پیچیده تر است.

آیا کسی که چنین قدرتی دارد، از احیای مجدد مردگان عاجز است؟

۶۵ لَوْ نَشَاءُ لَجْعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكُّهُونَ

هرگاه بخواهیم آن را تبدیل به کاه درهم کوبیده می کنیم، به گونه ای که تعجب کنید.

جزء بیست و هفتم (۱۵۱)

«حُطَام» از ماده «حَطَم» در اصل به معنی شکستن چیزی است و غالباً به شکستن اشیاء خشک مانند استخوان پوسیده و یا ساقه های خشک گیاهان اطلاق می شود و در این جا منظور کاه است.

«تَفَكُّهُونَ» از ماده «فَاكِهَه» و به معنی میوه است، سپس «فَكَاهَت» به مزاح و شوخی و گفتن لطیفه ها که میوه جلسات انس است، اطلاق شده ولی این ماده گاهی به معنی تعجب و حیرت نیز آمده است و آیه مورد بحث از این قبیل است.

می توانیم تندباد سمومی بفرستیم که آن را قبل از بستن دانه ها خشک کرده و درهم بشکند یا آفتی برای آن مسلط کنیم که محصول را از بین ببرد و نیز می توانیم سیل ملخ ها را بر آن بفرستیم و یا گوشه ای از یک صاعقه بزرگ را بر آن مسلط سازیم، به گونه ای که چیزی جز یک مشت کاه خشکیده از آن باقی نماند و شما از مشاهده منظره آن در حیرت و ندامت فرو روید.

ص: ۱۰۲

آیا اگر زارع حقیقی شما بودید ، این امور امکان داشت ؟ پس بدانید همه این برکات از جای دیگر است .

۶۶ إنا لمُعْرَمُونَ

(به گونه ای که بگویید :) به راستی ما زیان کرده ایم .

۶۷ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ

بلکه ما به کلی محرومیم .

آیا اگر زارع حقیقی شما بودید ، چنین سرنوشتی امکان پذیر بود ؟ این ها نشان می دهد که این همه آوازه ها از او است و هم او است که از یک دانه ناچیز ، گیاهان پرطراوت و گاه صدها یا هزاران دانه تولید می کند ، گیاهانی که دانه هایش خوراک انسان ها و شاخ و برگش ، غذای حیوانات و گاه ریشه ها و سایر اجزایش درمان انواع دردها است .

این آب و آتش از کیست ؟

۶۸ أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ

آیا به آبی که می نوشید، اندیشیده اید ؟

جزء بیست و هفتم (۱۵۳)

۶۹ ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ

آیا شما آن را از ابر نازل می کنید یا ما نازل می کنیم ؟

« مُزْنٌ » به معنی ابرهای روشن است و بعضی آن را به ابرهای باران زا تفسیر کرده اند .

۶ این آیات وجدان انسان ها را در برابر یک سلسله سؤال ها قرار می دهد و از آن ها اقرار می گیرد و در واقع می گوید : آیا درباره این آبی که مایه حیات شما است و پیوسته آن را می نوشید ، فکر کرده اید ؟

چه کسی به آفتاب فرمان می دهد بر صفحه اقیانوس ها بتابد و از میان آب های شور و تلخ تنها ذرات آب خالص و شیرین و پاک از هرگونه آلودگی را جدا ساخته و به صورت بخار به آسمان بفرستد ؟

چه کسی به این بخارات دستور می دهد دست به دست هم دهند و فشرده شوند و قطعات ابرهای باران را تشکیل دهند ؟
چه کسی دستور حرکت به بادها و جابه جا کردن قطعات ابرها و فرستادن آن ها را بر فراز زمین های خشک و مرده می دهد ؟

(۱۵۴) سوره واقعه

چه کسی به طبقات بالای هوا این خاصیت را بخشیده که به هنگام سرد شدن ، توانایی جذب بخار را از دست دهد و در نتیجه بخارات موجود به صورت قطرات باران ، نرم و ملایم، آهسته و پی درپی بر زمین ها فرود آیند ؟

کسی که این قدرت را دارد که با وسایلی این چنین ساده ، آن چنان برکاتی برای شما فراهم سازد ، آیا قادر بر احیای مردگان نیست ؟ این خود یک نوع احیای مردگان است ، احیای زمین های مرده که هم نشانه توحید و عظمت خدا است و هم دلیل بر رستاخیز و معاد .

۷۰ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ

هرگاه بخواهیم این آب گوارا را تلخ و شور قرار می دهیم ، پس چرا شکر نمی کنید ؟

«أجاج» از ماده «أجج» در اصل از «أججج» آتش یعنی برافروختگی و سوزندگی آن گرفته شده است و به آبهایی که به خاطر شوری یا تلخی و حرارت ، دهان را می سوزاند ، أجاج می گویند.

ص: ۱۰۴

آری اگر خدا می خواست ، به املاح محلول در آب نیز اجازه می داد که همراه ذرات آب تبخیر شوند و دوش به دوش آن ها به آسمان صعود کنند و ابرهایی شور و تلخ تشکیل داده ، قطره های بارانی درست همانند آب دریا شور و تلخ فرو ریزند ، اما او به قدرت کامله اش این اجازه را به املاح نداد ، نه تنها املاح در آب ، بلکه میکروب های موذی و مضر و مزاحم نیز اجازه ندارند همراه بخارات آب به آسمان صعود کرده و دانه های باران را آلوده سازند ، به همین دلیل قطرات باران هرگاه هوا آلوده نباشد، خالص ترین، پاک ترین و گواراترین آب ها است.

۷۱ أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ

آیا درباره آتشی که می افروزید ، فکر کرده اید ؟

۷۲ ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ

آیا شما درخت آن را آفریده اید یا ما آفریده ایم ؟

۷ سرانجام به هفتمین و آخرین دلیل معاد در این سلسله آیات می رسیم و آن آفرینش آتش است ، آتشی که از مهم ترین ابزار

(۱۵۶) سوره واقعه

زندگی بشر و مؤثرترین وسیله در تمام صنایع است ، می فرماید : آیا هیچ درباره آتشی که می افروزید ، اندیشیده اید ؟

« تُوْرُونَ » از ماده « وَرْی » (بر وزن نَفَى) به معنی مستور ساختن است و به آتشی که در وسایل آتش افروزی نهفته است و آن را از طریق جرقه زدن بیرون می آورند ، « وَرْی » و « ایراء » می گویند .

توضیح این که : از نظر علمی ثابت شده ، آتشی که امروز به هنگام سوختن چوب ها مشاهده می کنیم ، همان حرارتی است که درختان طی

سالیان دراز از آفتاب گرفته و در خود ذخیره کرده اند، ما فکرمی کنیم تابش پنجاه سال نور آفتاب بر بدنه درخت از میان رفته ، غافل از این که تمام آن حرارت در درخت ذخیره شده و به هنگامی که جرقه آتش به چوب های خشک می رسد و شروع به سوختن می کند ، آن حرارت و نور و انرژی را پس می دهد .

یعنی در این جا رستاخیز و معادی برپا می شود و انرژی های مرده از نو زنده می شوند و جان می گیرند و به ما می گویند :

جزء بیست و هفتم (۱۵۷)

خدایی که رستاخیز ما را فراهم ساخت ، قدرت دارد که رستاخیز شما انسان ها را نیز فراهم سازد .

(برای دستیابی به توضیح بیشتر در این زمینه، به بحث مشروحی که در جلد ۱۸ تفسیر نمونه ، صفحه ۴۶۱ تا ۴۶۷ مطرح شده است ، مراجعه کنید) .

جمله « تُورُونَ » که به معنی آتش افروختن است ، گرچه معمولاً در این جا به استفاده از آتش زنه تفسیر شده است ، ولی هیچ مانعی ندارد که آتش گیره (هیزم) را نیز شامل شود ، زیرا به هر حال آتشی است پنهان که آشکار می گردد .

۷۳ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا وَ مَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ

ما آن را وسیله یادآوری (برای همگان) و وسیله زندگی برای مسافران قرار داده ایم .

«متاع» به هر وسیله ای که انسان در زندگی خویش از آن بهره مند می شود، اطلاق می گردد .

ص: ۱۰۶

بازگشت آتش از درون درختان سبز از یک سو یادآور بازگشت روح به بدن های بی جان در رستاخیز است و از سوی دیگر این آتش تذکری است نسبت به آتش دوزخ ، چراکه طبق حدیثی پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود : « نَارُكُمْ هَذِهِ الَّتِي تُوقَدُونَ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءٍ مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ : این آتشی که برمی افروزید ، یک جزء از هفتاد جزء آتش دوزخ است » (۱).

و اماتعبیر به «مَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ» اشاره کوتاه و پرمعنی به فواید دنیوی این آتش است ، زیرا در معنی «مُقْوِينَ» دو تفسیر آمده ؛ نخست این که از ماده «قواء» (بر وزن کتاب) به معنی بیابان خشک و خالی است ، لذا «مُقْوِينَ» به کسانی می گویند که در بیابان ها گام می نهند و از آن جا که افراد بادیه نشین غالبا فقیرند ، گاه این تعبیر در معنی "فقیر" نیز به کار رفته است .

جزء بیست و هفتم (۱۵۹)

تفسیر دوم این که از ماده «قوت» و به معنی نیرومندان است ، لذا واژه مزبور از لغاتی است که در دو معنی متضاد به کار می رود .

درست است که « آتش » و درختان « آتش زنه » و « آتش گیره » مورد استفاده همگان است ، ولی چون مسافران برای دفع سرما و طبخ غذا مخصوصا در سفرهای قدیم به وسیله قافله ها بیش از همه محتاج به آن بودند ، روی آن تکیه شده است .

استفاده « اقویاء » از آتش نیز به خاطر گسترده گی زندگی آن ها

ص: ۱۰۷

روشن است ، مخصوصاً اگر این بحث را به جهان امروز گسترش دهیم که چگونه حرارت ناشی از انواع آتش ها دنیای صنعتی را به حرکت درمی آورد و چرخ های عظیم کارخانجات را به گردش وامی دارد که اگر این شعله عظیم (که همه از درختان است ، حتی آتشی که از زغال سنگ و یا مواد نفتی گرفته می شود ، آن هم بی واسطه یا باواسطه به گیاهان بازمی گردد) روزی خاموش شود ، نه تنها چراغ تمدن ، که چراغ زندگی انسان ها نیز خاموش خواهد گشت .

(۱۶۰) سوره واقعه

بدون شک آتش یکی از مهم ترین اکتشافات بشر است ، در حالی که تمام نقش ایجاد در آن را آفرینش برعهده گرفته و نقش انسان در آن بسیار ناچیز و بی ارزش است و نیز بدون شک از زمانی که آتش کشف شد ، بشریت در مرحله تازه ای از تمدن خود گام نهاد .

آری قرآن مجید در همین یک جمله کوتاه به تمام این حقایق به صورت سربسته اشاره کرده است .

در مورد ذکر این نعمت های سه گانه (دانه های غذایی ، آب و آتش) ترتیبی رعایت شده که یک ترتیب کاملاً طبیعی است ، انسان نخست به سراغ دانه های غذایی می رود ، بعد آن ها را با آب می آمیزد و سپس آن را با آتش طبخ و برای تغذیه آماده می کند .

۷۴ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

حال که چنین است ، به نام پروردگار بزرگت تسبیح کن (و او را پاک و منزّه بشمار) .

آری خداوندی که این همه نعمت را آفریده است و هرکدام یادآور

ص: ۱۰۸

توحید و معاد و قدرت و عظمت او است ، شایسته تسبیح و تنزیه از هر گونه عیب و نقص است .

نکته

در این جا لازم است به چند حدیث پرمعنی در ارتباط با آیات فوق از پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علی اشاره کنیم:

۱ در حدیثی از علی می خوانیم : « شبی از شب ها حضرت به هنگام نماز و خواندن سوره "واقعه" ، وقتی به آیه « أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ، ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ » رسید ، سه بار عرض کرد : « بَلْ أَنْتَ يَا رَبِّ : بلکه تو خالق انسان هستی ای پروردگار » و هنگامی که به آیه « ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ » رسید ، باز سه مرتبه عرض کرد : « بَلْ أَنْتَ يَا رَبِّ : بلکه زارع حقیقی تویی ای پروردگار » و هنگامی که به آیه « ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ » رسید ، باز سه مرتبه عرض کرد : « بَلْ أَنْتَ يَا رَبِّ : تویی که باران را از ابرها فرومی فرستی ای پروردگار » ، سپس آیه « ءَأَنْتُمْ

(۱۶۲) سوره واقعه

أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ » را تلاوت فرمود و سه مرتبه عرض کرد : « بَلْ أَنْتَ يَا رَبِّ : تویی که درختان آتش زا را آفریده ای ای پروردگار » (۱)

از این حدیث استفاده می شود که مناسب است انسان در برابر جمله هایی که به صورت استفهام تقریری در قرآن مجید آمده است ،

ص: ۱۰۹

پاسخ مساعد دهد، گویی که خدا با او سخن می گوید، سپس حقیقت آن را در روح و جان خود زنده نماید و تنها به تلاوت بی روح و فاقد اندیشه و عمل قناعت نکند.

۲ در حدیث دیگری از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «لَا تَمْنَعُوا عِبَادَ اللَّهِ فَضْلَ الْمَاءِ وَلَا كِلَاءَهُ وَلَا نَارًا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَهَا مَتَاعًا لِلْمُقِيمِينَ وَقُوَّةً لِلْمُسْتَضْعَفِينَ: هرگز بندگان خدا را از آب اضافی که در اختیار دارید، منع نکنید و نه از

جزء بیست و هفتم (۱۶۳)

مرتع اضافی و نه از آتش، چرا که خداوند این ها را وسیله زندگی مسافران و مایه قوت نیازمندان قرار داده است» (۱)

۳ در حدیث دیگری می خوانیم: هنگامی که آیه «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» نازل شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اجعلوها فی رُكُوعِكُمْ: آن را ذکر رکوع خود قرار دهید» (در رکوع خود بگویید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» (۲).

۷۵ فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ

سوگند به جایگاه ستارگان و محل طلوع و غروب آن ها.

به هنگام نزول این آیات غالب مردم اهمیت این سوگند را نمی دانستند، امروز برای ما روشن شده است که ستارگان آسمان هر کدام جایگاه مشخصی دارد و مسیر و مدار آن ها که طبق قانون جاذبه و

ص: ۱۱۰

۱- «دُرُالْمَنْثُور» ، جلد ۶ ، صفحه ۱۶۱ .

۲- «مَجْمَعُ الْبَيَان» ، جلد ۹ ، صفحه ۲۲۴ .

دفاعه تعیین می شود ، بسیار دقیق و حساب شده است و سرعت

(۱۶۴) سوره واقعه

سیر آن ها هر کدام با برنامه معینی انجام می پذیرد .

این مسأله گرچه در کرات دوردست ، دقیقا قابل محاسبه نیست ، اما در منظومه شمسی که خانواده ستارگان نزدیک به ما را تشکیل می دهد ، دقیقا مورد بررسی قرار گرفته و نظام مدارات آن ها به قدری دقیق و حساب شده است که انسان را به شگفتی وامی دارد .

هنگامی که به این نکته توجه کنیم که طبق گواهی دانشمندان تنها در کهکشان ما حدود یک هزار میلیون ستاره وجود دارد و در جهان کهکشان های زیادی موجود است که هر کدام مسیر خاصی دارند ، به اهمیت این سوگند قرآن آشنا تر می شویم .

در صفحه ۳۳ از کتاب « الله و العلم الحدیث » می خوانیم : « دانشمندان فلکی معتقدند این ستارگانی که از میلیاردها متجاوزند که قسمتی از آن ها را با چشم غیر مسلح می توان دید و قسمت (بسیار بیشتری) را جز با تلسکوپ ها نمی توان دید ، بلکه قسمتی از آن ها حتی با تلسکوپ هم قابل مشاهده نیست ، فقط با وسایل خاصی می توان از

جزء بیست و هفتم (۱۶۵)

آن ها عکسبرداری کرد ، همه این ها در مدار مخصوص خود شناورند و هیچ احتمال این را ندارد که یکی از آنها در حوزه جاذبه ستاره دیگری قرار گیرد ، یا با یکدیگر تصادف کنند و در واقع چنین تصادفی همانند این است که فرض کنیم یک کشتی اقیانوس پیما در دریای مدیترانه با کشتی دیگری در اقیانوس کبیر تصادف کند ، درحالی که هر دو کشتی به یک سو و با سرعت واحدی در حرکتند و چنین احتمالی اگر

ص: ۱۱۱

محال نباشد ، لا اقل بعید است .

با توجه به این اکتشافات علمی از وضع ستارگان ، اهمیت سوگند بالا روشن تر می گردد .

۷۶ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَيْتَلْمُونَ عَظِيمٌ

و این سوگندی است بسیار بزرگ ، اگر بدانید .

تعبیر به « لَوْ تَعْلَمُونَ » (اگر بدانید) به خوبی گواهی می دهد که علم و دانش بشر در آن زمان این حقیقت را به طور کامل درک نکرده بود و این خود یک اعجاز علمی قرآن محسوب می شود

(۱۶۶) سوره واقعه

که در عصری که شاید هنوز عده ای می پنداشتند ستارگان میخ های نقره ای هستند که بر سقف آسمان کوبیده شده اند ، یک چنین بیانی آن هم در محیطی که به حق محیط جهل و نادانی محسوب می شد ، از یک انسان عادی محال است .

۷۷ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

که آن قرآن کریمی است .

توصیف « قُرْآن » به « کریم » (با توجه به این که « کرم » در مورد خداوند، به معنی احسان و انعام و در مورد انسان ها به معنی دارا بودن اخلاق و افعال ستوده و به طور کلی اشاره به محاسن بزرگ است) نیز اشاره به زیبایی های ظاهری قرآن از نظر فصاحت و بلاغت الفاظ و جمله ها و هم اشاره به محتوای جالب آن است ، چراکه از سوی خدایی نازل شده که مبدأ و منشأ هر کمال و جمال و خوبی و زیبایی است .

حال ببینیم قسم عظیمی که در آیه قبل آمده ، برای چه منظوری

ص: ۱۱۲

ذکر شده است؟ در واقع این آیه پرده از روی آن برداشته است.

جزء بیست و هفتم (۱۶۷)

و به این ترتیب به مشرکان لجوج که پیوسته اصرار داشتند این آیات، نوعی کهنات است و یا اَلْعِيَاذُ بِاللَّهِ سخنانی است جنون آمیز، یا همچون اشعار شاعران یا از سوی شیاطین است، پاسخ می گوید که این وحی آسمانی است و سخنی است که آثار عظمت و اصالت از آن ظاهر و نمایان است و محتوای آن حاکی از مبدأ نزول آن می باشد و آن چنان این موضوع عیان است که حاجت به بیان نیست.

۷۸ فی کتابِ مَكْنُونٍ

که در کتاب محفوظ جای دارد.

در همان « لوح محفوظ » در « علم خدا » که از هرگونه خطا و تغییر و تبدیل، محفوظ است، بدیهی است کتابی که از چنان مبدئی، سرچشمه می گیرد و نسخه اصلی آن در آن جا است، از هرگونه دگرگونی و خطا و اشتباه مصون است.

تنها پاکان به حریم قرآن راه می یابند

۷۹ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

(۱۶۸) سوره واقعه

و جز پاکان نمی توانند آن رامس کنند.

بسیاری از مفسران به پیروی از روایات و احادیثی که از امامان معصوم علیهم السلام وارد شده، این آیه را به عدم جواز مس کتابت قرآن بدون غسل و وضو تفسیر کرده اند.

بعضی نیز آن را اشاره به این معنی می دانند که حقایق و مفاهیم عالی قرآن را جز پاکان درک نمی کنند، همان گونه که در آیه ۲ سوره بقره

ص: ۱۱۳

می خوانیم: « ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ : این کتاب شکی در آن نیست و مایه هدایت پرهیزگاران است » و به تعبیر دیگر حداقل پاکی که داشتن روح حقیقت جویی است ، برای درک حداقل مفاهیم آن لازم است و هر قدر پاکی و قداست بیشتر شود ، درک انسان از مفاهیم قرآن و محتوای آن افزون خواهد شد .

ولی هیچ منافاتی در میان این دو تفسیر وجود ندارد و ممکن است همه در مفهوم آیه جمع باشد .

۸۰ تَنْزِيلٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

جزء بیست و هفتم (۱۶۹)

این چیزی است که از سوی پروردگار عالمیان نازل شده .

خدایی که مالک و مربی تمام جهانیان است، این قرآن را برای تربیت تمام انسان ها بر قلب پاک پیامبرش نازل کرده است و همان گونه که در جهان تکوین، او مالک و مربی است، در جهان تشریح نیز هر چه هست، از ناحیه او می باشد .

۸۱ أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ

آیا این سخن را (این قرآن را با اوصافی که گفته شد) سست و کوچک می شمیرید ؟

« هَذَا الْحَدِيثِ » (این سخن) اشاره به قرآن است و « مُدْهِنُونَ » در اصل از ماده « دُهْن » به معنی روغن است و از آن جا که برای نرم کردن پوست تن و یا اشیاء دیگر آن را روغن مالی می کنند ، کلمه « اِدْهَان » به معنی مدارا و ملایمت و گاه به معنی سستی و عدم برخورد جدی آمده است و نیز از آن جا که افراد منافق و دروغگو غالباً زبان های

ص: ۱۱۴

نرم و ملایمی دارند ، این واژه احیاناً به معنی تکذیب و انکار نیز به کار رفته است و هر دو معنی در آیه فوق محتمل است .
اصولاً انسان چیزی را که باور دارد ، جدی می گیرد ، اگر آن را جدی نگرفت ، دلیل بر این است که آن را باور ندارد .

(۱۷۰) سوره واقعه

ویژگی های چهارگانه قرآن مجید

از چهار توصیفی که در آیات فوق درباره قرآن ذکر شد ، چنین می توان نتیجه گرفت که عظمت قرآن از یک سو به خاطر "عظمت محتوای آن" و از سوی دیگر "عمق معانی" و از سوی سوم "فداستش" که جز پاکان و نیکان به آن راه نمی یابند و از سوی چهارم "جنبه تربیتی" فوق العاده ای است که دارد ، چراکه از جانب ربّ العالمین نازل شده است .

پایان سوره واقعه

ص: ۱۱۵

سوره حدید

آیات ژرف اندیشان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

آن چه در آسمان ها و زمین است، برای خدا تسبیح می گویند و او عزیز و حکیم است .

این سوره با یک بخش توحیدی که جامع حدود « بیست وصف » از اوصاف الهی است ، آغاز می شود . اوصافی که شناخت آن ها سطح معرفت انسان را بالا می برد و به ذات مقدس خدا آشنا می کند ، اوصافی که هر کدام به گوشه ای از صفات جلال و جمال او اشاره دارد و هر قدر اندیشمندان بیشتر در آن بیندیشند ، به حقایق تازه ای دست می یابند .

چنان که در حدیثی از امام علی بن الحسین می خوانیم : « وقتی درباره توحید از حضرتش سؤال کردند، در پاسخ فرمود: خداوند

(۱۷۲) سوره حدید

متعال می دانست که در آخر زمان اقوامی می آیند که در مسایل تعمق و دقت می کنند، لذا سوره اخلاص و آیات آغاز سوره حدید تا « عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ » را نازل فرمود ، پس هر کس طالب ماورای آن باشد ، هلاک می شود . (۱)

از این حدیث استفاده می شود که این آیات حداکثر معرفت ممکن را به تشنه کامان می دهد .

ص: ۱۱۶

نخستین آیه این سوره با تسبیح و تنزیه خدا شروع شده است .

« تَسْبِيحٌ » در اصل از ماده « سَبَّحَ » (بر وزن مَسَحَ) به معنی حرکت سریع در آب و هوا است ، « تسبیح » نیز حرکت سریع در مسیر عبادت پروردگار است .

حقیقت تسبیح ، عبارت است از نفی هرگونه عیب و نقص و گواهی همه موجودات جهان به پاکی ذات مقدس او از هرگونه عیب و نقص یا به خاطر این است که آن چنان نظم و حساب و حکمت و

جزء بیست و هفتم (۱۷۳)

عجایب و شگفتی ها در نظام همه آن ها به کار رفته که همگی با زبان حال ذکر حق می گویند و تسبیح و ثنای او می خوانند و فریاد می کشند که آفریدگار ما قدرتش بی انتها و حکمتش بی پایان است یا این که تمامی ذرات جهان از نوعی درک و شعور برخوردارند به طوری که در عالم خود تسبیح و حمد خدا می گویند هرچند ما بر اثر محدود بودن اطلاعات از آن بی خبریم .

شرح بیشتر درباره حمد و تسبیح عمومی موجودات جهان را در جلد ۱۲ تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء (صفحه ۱۳۳ تا ۱۳۶) مطالعه فرمایید .

این نکته نیز لازم به یادآوری است که « ما » در جمله « سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ » معنی وسیع و گسترده ای دارد که همه موجودات جهان را اعم از صاحبان عقل و جاندار و بی جان را شامل می شود .

۲ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ

ص: ۱۱۷

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

مالکیت (و حاکمیت) آسمان ها و زمین از آن او است ، زنده می کند و می میراند و او بر هر چیز قادر است .

مالکیت خداوند نسبت به عالم هستی ، مالکیت اعتباری و تشریحی نیست ، بلکه مالکیت حقیقی و تکوینی است ، یعنی او به همه چیز احاطه دارد و همه جهان در قبضه قدرت او و تحت اراده و فرمان او است ، لذا به دنبال آن سخن از زنده کردن و میراندن و توانایی بر هر چیز به میان آمده است .

تفاوت « عزت » و « قدرت » در این است که عزت ، بیشتر توجه به " درهم شکستن مدافع " دارد و قدرت ، " توجه به ایجاد اسباب " ، بنابراین دو وصف مختلف محسوب می شوند، هرچند در ریشه توانایی باهم مشترکند.

جمله « يُحْيِي وَ يُمِيتُ » به صورت فعل مضارع دلیل بر استمرار مسأله حیات و مرگ در طول همه زمان ها است و اطلاق این دو ، نه تنها شامل حیات و مرگ انسان در این جهان می شود ، که شامل هرگونه حیات و مرگ از عالم فرشتگان گرفته تا موجودات زنده دیگر و حیوانات و گیاهان ، نه تنها حیات دنیا که حیات برزخی و رستاخیز را نیز در بر می گیرد ، آری حیات و مرگ در تمام اشکالش به دست قدرت او است .

جزء بیست و هفتم (۱۷۵)

۳ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

اول و آخر و ظاهر و باطن او است و از هر چیز آگاه است .

توصیف به «أَوَّل» و «آخِر» بودن، تعبیر لطیفی است از ازلیت و ابدیت او، زیرا می دانیم او وجودی است بی انتها و واجب الوجود، یعنی هستیش از درون ذات او است نه از بیرون، تا پایان گیرد یا آغازی داشته باشد و بنابراین از ازل بوده و تا ابد خواهد بود.

او سرآغاز و ابتدای عالم هستی است و او است که بعد از فنای جهان نیز خواهد بود.

بنابراین تعبیر به «أَوَّل» و «آخِر»، هرگز زمان خاصی را

(۱۷۶) سوره حدید

دربرندارد و اشاره به مدت معینی نیست.

توصیف به «ظاهر» و «باطن» نیز تعبیر دیگری از احاطه وجودی او نسبت به همه چیز است، از همه چیز ظاهرتر است، زیرا آثارش همه جا را فرا گرفته و از همه چیز مخفی تر است، چون کُنه ذاتش بر کسی روشن نیست.

یکی از نتایج این امور همان است که در پایان آیه آمده است: «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» زیرا کسی که از آغاز بوده و تا پایان باقی است و در ظاهر و باطن جهان است، قطعاً از همه چیز آگاه و مطلع می باشد.

جمع اضداد در صفات خدا

بسیاری از صفات است که در ما انسان ها و موجودات دیگر غیرقابل جمع است و به صورت صفات متضاد جلوه می کند، مثلاً- اگر من اولین نفر در میان جمعیت باشم، قطعاً آخرین نفر نخواهم بود، اگر ظاهر باشم، پنهان نیستم و اگر پنهان باشم، ظاهر نخواهم بود، همه این ها به خاطر آن است که وجود ما محدود است و یک وجود محدود

ص: ۱۱۹

جز این نمی تواند باشد، اما هنگامی که سخن به صفات خداوند می رسد، اوصاف دگرگون می شوند و تغییر شکل می دهند، در آن جا ظاهر و باطن باهم جمع می شود و همچنین آغاز و انجام و با توجه به لایتناهی بودن ذات مقدسش جای تعجب نیست.

غفلت و بی خبری تا کی؟

۱۶ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ

آیا وقت آن نرسیده است که دل های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آن چه از حق نازل شده است، خاشع گردد؟ و مانند کسانی نباشند که قبلاً به آن ها کتاب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آن ها گذشت و قلب های آن ها قساوت پیدا کرد و بسیاری از آن ها گنهکارند.

(۱۷۸) سوره حدید

«يَأْنِ» از ماده «أَنْي» و از ماده «إِنَا» و از ماده «أَنَا» به معنی نزدیک شدن و حضور وقت چیزی است.

«تَخْشَعَ» از ماده «خشوع» به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر حقیقت مهم یا شخص بزرگی به انسان دست می دهد.

روشن است یاد خداوند اگر در عمق جان قرار گیرد و نیز شنیدن آیاتی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، هرگاه به درستی تدبر شود، باید مایه خشوع گردد، ولی قرآن گروهی از مؤمنان را در این جا سخت

ملاحت می کند که چرا در برابر این امور خاشع نمی شوند؟ و چرا همچون بسیاری از امت های پیشین گرفتار غفلت و بی خبری شده اند؟ همان غفلتی که نتیجه آن قساوت دل است که ثمره اش فسق و گناه است.

آیا تنها به ادعای ایمان قناعت کردن و از کنار این مسائل مهم به سادگی گذشتن و تن به زندگی مرفه سپردن، در ناز و نعمت زیستن و دایم مشغول عیش و نوش بودن، با ایمان، سازگار است؟

جمله « طَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ » (زمان بر آن ها طولانی شد)

جزء بیست و هفتم (۱۷۹)

ممکن است اشاره به فاصله زمانی میان آن ها و پیامبرانشان باشد و یا طول عمر و درازی آرزوها و یا عدم نزول عذاب الهی در زمان طولانی و یا همه این ها، چراکه هر یک می تواند عاملی برای غفلت و قساوت و آن هم سببی برای فسق و گناه گردد.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی آمده است: « لَا تُعَاجِلُوا الْأَمْرَ قَبْلَ بُلُوغِهِ فَتَنْدُمُوا وَلَا يَطُولَنَّ عَلَيْكُمُ الْأَمَدُ فَتَقْسُوا قُلُوبُكُمْ: در هیچ کاری قبل از فرا رسیدن زمان آن عجله نکنید که پشیمان می شوید و فاصله میان شما و حق، نباید طولانی گردد که قلوب شما قساوت می یابد. » (۱).

در حدیث دیگری از زبان حضرت عیسی مسیح می خوانیم: « لَا تُكثِرُوا الْكَلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَتَقْسُوا قُلُوبَكُمْ ، فَإِنَّ الْقَلْبَ الْقَاسِيَ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ وَلَا تَنْظُرُوا فِي ذُنُوبِ الْعِبَادِ كَأَنَّكُمْ أَرْبَابٌ

ص: ۱۲۱

وَ انظُرُوا فِي ذُنُوبِكُمْ كَمَا أَنْتُمْ عبيدٌ وَ النَّاسُ رَجُلَانِ : مُبْتَلَى وَ مُعَافَى ، فَارْحَمُوا أَهْلَ الْبَلَاءِ وَ اِحْمَدُوا اللَّهَ عَلَى الْعَافِيهِ : بدون ذکر خداوند زیاد سخن مگویید که موجب قساوت قلب است و قلب قساوت‌مند از خدا دور است و به گناهان بندگان همچون ارباب نسبت به بنده اش نگاه نکنید ، بلکه به گناهان خویش بنگرید همچون بنده ای در برابر مولی، مردم دو دسته اند: گروهی مبتلا و گروهی اهل عافیت، نسبت به مبتلایان ترحم کنید و خدا را بر عافیت سپاس گوید « (۱)»

۱۷ اِغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

بدانید خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می کند ، ما آیات (خود) را برای شما بیان کردیم شاید اندیشه کنید .

زنده شدن قلب های مرده با ذکر الهی و پیدا کردن حیات

جزء بیست و هفتم (۱۸۱)

معنوی در پرتو خشوع و خضوع در مقابل قرآن ، شباهت زیادی به زنده شدن زمین های مرده به برکت قطرات حیاتبخش باران دارد .

در حقیقت این آیه هم اشاره ای است به زنده شدن زمین های مرده به وسیله باران و هم زنده شدن دل های مرده به وسیله ذکرالله و قرآن مجید که از آسمان وحی بر قلب پاک محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است و هر دو شایسته تدبیر و تعقل است .

در حدیثی از امام کاظم آمده است : « خداوند

ص: ۱۲۲

دل های مرده را به نور حکمت زنده می کند ، همان گونه که زمین های مرده را به باران های پربرکت « (۱)» .

افراد گنهکاری که با شنیدن آیه «الْمَ یَأْنِ لِلَّذینَ آمَنُوا...» توبه کردند

آیه «الْمَ یَأْنِ لِلَّذینَ آمَنُوا...» از آیات تکان دهنده قرآن مجید است که قلب و روح انسان را در تسخیر خود قرار می دهد ،
پرده های

(۱۸۲) سوره حدید

غفلت را می دَرَد و فریاد می زند آیا موقع آن نرسیده است که... قلب های باایمان در برابر ذکر خدا و از آن چه از حق نازل شده ، خاشع گردد؟ و همانند کسانی نباشند که قبل از آن ها آیات کتاب آسمانی را دریافت داشتند ، اما بر اثر طول زمان ، قلب های آن ها به قساوت گرایید ؟

لذا در طول تاریخ ، افراد بسیار آلوده ای را می بینیم که با شنیدن این آیه ، چنان تکانی خوردند که در یک لحظه با تمام گناهان خود وداع گفتند و حتی بعضا در صف زاهدان و عابدان قرار گرفتند ، از جمله سرگذشت معروف «فُضَیْل بن عِیَاض» است .

«فضیل» که در کتب رجال ، به عنوان یکی از راویان موثق از امام صادق و از زهاد معروف ، معرفی شده و در پایان عمر در جوار کعبه می زیست و همان جا در روز عاشورا بدرود حیات گفت ، در آغاز ، راهزن خطرناکی بود که مردم از او وحشت داشتند .

روزی از نزدیکی یک آبادی می گذشت ، دخترکی را دید و به او علاقه مند شد . عشق سوزان دخترک ، فضیل را وادار کرد که شب هنگام

ص: ۱۲۳

از دیوار خانه او بالا رود و تصمیم داشت به هر قیمتی که شده ، به وصال او نایل گردد ، در این هنگام بود که در یکی از خانه های اطراف ، شخص بیداردلی مشغول تلاوت قرآن بود و به همین آیه رسیده بود : « أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ ... » این آیه همچون تیری بر قلب آلوده فضیل نشست ، درد و سوزی در درون دل احساس کرد ، تکان عجیبی خورد ، اندکی در فکر فرورفت ، این کیست که سخن می گوید ؟ و به چه کسی این پیام را می دهد ؟ به من می گوید : « ای فضیل ! آیا وقت آن نرسیده است که بیدار شوی ، از این راه خطا برگردی ، از این آلودگی خود را بشویی و دست به دامن توبه زنی ؟ ناگهان صدای فضیل بلند شد و پیوسته می گفت : « بَلَى وَاللَّهِ قَدْ آنَّ ، بَلَى وَاللَّهِ قَدْ آنَّ : به خدا سوگند وقت آن رسیده است ، به خدا سوگند وقت آن رسیده است . »

او تصمیم نهایی خود را گرفته بود و با یک جهش برق آسا ، از صف اشقیا بیرون پرید و در صفوف سَعِدَا جای گرفت ، به عقب برگشت

(۱۸۴) سوره حدید

و از دیوار بام فرود آمد و به خرابه ای وارد شد که جمعی از کاروانیان آن جا بودند و برای حرکت به سوی مقصدی با یکدیگر مشورت می کردند ، می گفتند : فضیل و دار و دسته او در راهند ، اگر برویم ، راه را بر ما می بندند و ثروت ما را به غارت خواهند برد . فضیل تکانی خورد و خود را سخت ملامت کرد و گفت : « چه بد مردی هستم ، این چه شقاوت است که به من رو آورده ؟ در دل شب به قصد گناه از خانه بیرون آمده ام و قومی مسلمان از بیم من به کنج این خرابه گریخته اند . »

ص: ۱۲۴

روی به سوی آسمان کرد و با دلی توبه کار این سخنان را بر زبان جاری ساخت : « اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ تُبْتُ اِلَیْکَ وَ جَعَلْتُ تَوْبَتِیْ اِلَیْکَ جِوَارَ بَیْتِکَ الْحَرَامِ : خداوندا ! من به سوی تو باز گشتم و توبه خود را این قرار می دهم که پیوسته در جوار خانه تو باشم ، خدایا ! از بدکاری خود در رنجم و از ناکسی در فغانم ، درد مرا درمان کن ، ای درمان کننده همه دردها و ای پاک و منزّه از همه عیب ها ! ای بی نیاز از خدمت من و ای بی نقصان از خیانت من ! مرا به رحمت بیخشای و مرا که اسیر بند هوای خویشم ، از این بند رهایی بخش ! »

جزء بیست و هفتم (۱۸۵)

خداوند دعای او را مستجاب کرد و به او عنایت هافرمود و از آن جابازگشت و به سوی مکه آمد ، سال ها در آن جا مجاور بود و از جمله اولیاء گشت . (۱)

۱۹ وَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ اُولٰٓئِکَ هُمُ الصّٰدِقُوْنَ وَ الشّٰهِدَآءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَ کَذَّبُوْا بِآیٰتِنَا اُولٰٓئِکَ اَصْحَابُ الْجَحِیْمِ

کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آوردند، آنها صدیقین و شهداء نزد پروردگارشان هستند، بر آن ها است پاداش (اعمال)شان و نور(ایمان)شان و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند ، اصحاب دوزخند .

« صِدِّیق » صیغه مبالغه از « صدق » و به معنی کسی است که

۱ « روح البیان » ، جلد ۹ ، صفحه ۳۶۵ .

ص: ۱۲۵

سرتاپا راستی است ، کسی که عملش ، گفتارش را تصدیق می کند و نمونه کامل صداقت است .

« شُهَدَاء » جمع « شهید » و از ماده « شهود » به معنی حضور توأم با مشاهده است ، خواه با چشم ظاهر باشد یا چشم دل و اگر به گواه ، شاهد یا شهید اطلاق می شود ، به خاطر حضور و مشاهده صحنه است ، همان گونه که اطلاق این واژه بر « شهیدان راه خدا » ، به خاطر حضورشان در میدان جهاد است .

اما در آیه مورد بحث ، ممکن است به معنی شهادت بر اعمال بوده باشد ، همان گونه که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود که پیامبران ، گواه اعمال امت های خود هستند و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گواه بر آن ها و بر امت اسلامی است و مسلمانان نیز شاهد و گواه بر اعمال مردمند (۱)

بنابراین مقام « شُهَدَاء » (گواهان بر اعمال) مقام

جزء بیست و هفتم (۱۸۷)

والایی است که برای افراد باایمان است .

بعضی نیز احتمال داده اند که « شُهَدَاء » در این جا به همان معنی شهیدان راه خدا است ، یعنی افراد مؤمن ، اجر و پاداش شهیدان را دارند و به منزله شهداء محسوب می شوند ، لذا در روایتی آمده است : کسی خدمت امام صادق آمد و عرض کرد : « اُدْعُ اللَّهَ اَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ : از خدا بخواه که شهادت را به من روزی

ص: ۱۲۶

۱- برای کسب اطلاعات بیشتر به جلد ۱۴ تفسیر نمونه ، ذیل آیه ۷۸ سوره حج و نیز جلد ۳ ، ذیل آیه ۴۱ سوره نساء مراجعه نمایید .

کند . امام فرمود : « إِنَّ الْمُؤْمِنَ شَهِيدٌ وَقَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ : مؤمن ، شهید است ، سپس همین آیه را قرائت فرمود » (۱)

به هر حال خداوند مؤمنان راستین را در این جا به دو وصف ، توصیف می کند ؛ نخست وصف « صدیق » و دیگری « شهید » و این نشان می دهد که منظور از مؤمنان در آیه مورد بحث ، مقام بالایی از ایمان است و گرنه یک مؤمن عادی چگونه می تواند این دو

(۱۸۸) سوره حدید

وصف را به خود اختصاص دهد ؟

دوران پنجگانه عمر انسان

۲۰ اَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُمْ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتْرِيهَ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَأَمْتَاعُ الْغُرُورِ

بدانید زندگی دنیا، تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و تفاخر در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، مانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرومی برد، سپس خشک می شود، به گونه ای که آن را زرد رنگ می بینی، سپس تبدیل به کاه می شود و در آخرت، یا عذاب شدید است یا مغفرت و رضای الهی و (به هر حال)

ص: ۱۲۷

زندگی دنیا چیزی جز متاع غرور نیست .

جزء بیست و هفتم (۱۸۹)

« غفلت » ، « سرگرمی » ، « تجمل » ، « تفاخر » و « تکاثر » دوران های پنجگانه عمر انسان را به شرح زیر تشکیل می دهند :

۱ مرحله « کودکی » است که زندگی در هاله ای از غفلت و بی خبری و لعب و بازی فرو می رود (لَعِبٌ) .

۲ مرحله « نوجوانی » که در آن سرگرمی جای بازی را می گیرد و در این مرحله ، انسان به دنبال مسائلی است که او را به خود سرگرم سازد و از مسائل جدی دور دارد (لَهْوٌ) .

۳ مرحله « جوانی » و شور و عشق و تجمل پرستی (زینةٌ) .

۴ مرحله « توجه به کسب مقام و فخر » (تَفَاخُرٌ) .

۵ مرحله « توجه به افزایش مال و نفقات و جمع آوری ثروت » (تَكَاثُرٌ) .

مراحل نخستین ، تقریباً بر حسب سنین عمر مشخص است ولی مراحل بعد در افراد ، کاملاً متفاوت می باشد و بعضی از آن ها مانند مرحله تکاثر اموال ، تا پایان عمر ادامه دارد ، هرچند بعضی معتقدند که

(۱۹۰) سوره حدید

هر دوره ای از این دوره های پنجگانه ، هشت سال از عمر انسان را می گیرد و مجموعاً به چهل سال بالغ می گردد و هنگامی که به این سن رسید ، شخصیت انسان ، تثبیت می گردد .

این امر نیز کاملاً ممکن است که بعضی از انسان ها شخصیتشان در همان مرحله اول و دوم متوقف گردد و تا پیری در فکر بازی و سرگرمی و معرکه گیری باشند و یا در دوران تجمل پرستی متوقف گردد و فکر و

ص: ۱۲۸

ذکرشان تا دم مرگ ، فراهم کردن خانه و مرکب و لباس زینتی باشد ، این ها کودکانی هستند در سن کهولت و پیرانی هستند با روحیه کودک .

سپس با ذکر یک مثال آغاز و پایان زندگی دنیا را در برابر دیدگان انسان ها مجسم ساخته، می فرماید : « كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرِيَهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُوْنُ حُطَامًا » .

« كُفَّار » در این جا به معنی افراد بی ایمان نیست ، بلکه به معنی کشاورزان است ، زیرا کفر در اصل به معنی پوشاندن است و چون کشاورز ، بذرافشانی کرده و آن را زیر

جزء بیست و هفتم (۱۹۱)

خاک می پوشاند ، از این رو به او « کافر » می گویند .

« يَهِيْجُ » از ماده « هیجان » در لغت به دو معنی آمده است ؛ یکی خشک شدن گیاه و دیگری به حرکت درآمدن و جوش و خروش . ممکن است این دو معنی به یک ریشه بازگردد ، زیرا هنگامی که گیاه خشک شد ، آماده جدایی و پراکندگی و حرکت و جوش و خروش می شود .

« حُطَام » از ماده « حَطَم » به معنی شکستن و خرد کردن است و به اجزای پراکنده کاه، «حُطام» گفته می شود که همراه تندباد به هرسو می دود .

آری مراحل را که انسان در طی هفتاد سال یا بیشتر طی می کند، در چند ماه در گیاهان ظاهر می شود و انسان می تواند بر لب کشتزار بنشیند و گذشت عمر و آغاز و پایان آن را در دیداری کوتاه بنگرد .

سپس به بازده عمر و نتیجه و محصول نهایی آن پرداخته و می افزاید : « وَ فِي الْآخِرَةِ ... إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُوْرِ » .

ص: ۱۲۹

«متاع» به معنی هرگونه وسایل بهره گیری است ، بنابراین جمله

(۱۹۲) سوره حدید

« دنیا ، متاع غرور است » ، مفهومش این است که وسیله و ابزاری است برای فریبکاری ، فریب دادن خویشتن و فریب دادن دیگران و البته این در مورد کسانی است که دنیا را هدف نهایی قرار می دهند و به آن دل می بندند و بر آن تکیه می کنند و آخرین آرزویشان وصول به آن است ، اما اگر مواهب این جهان مادی، وسیله ای برای وصول به ارزش های والای انسانی و سعادت جاودان باشد، هرگز دنیا نیست، بلکه مزرعه آخرت و پلی برای رسیدن به آن هدف های بزرگ است .

اما اگر این مواهب مادی، تغییر جهت دهند و نردبانی برای رسیدن به اهداف الهی گردند، سرمایه هایی می شوند که خدا آن هارا از مؤمنان می خرد و بهشت جاویدان و سعادت ابدی به آن ها می بخشد: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَّهُمُ الْجَنَّةَ ...» (۱۱۱ / توبه) .

بدیهی است توجه به دنیا و مواهب آن به عنوان یک « گذرگاه » یا یک « قرارگاه » ، دو جهت گیری مختلف به انسان می دهد که در یکی وسیله بیداری و آگاهی و ایثار و فداکاری و برادری و گذشت و در دیگری مایه نزاع و فساد و تجاوز و بیدادگری و طغیان و غفلت است .

جزء بیست و هفتم (۱۹۳)

«غُرُور» در اصل از ماده «غُر» به معنی اثر ظاهری چیزی است ، سپس به حالت غفلت ، اطلاق شده است که در ظاهر، انسان هوشیار است اما در حقیقت بی خبر است و به معنی فریب و نیرنگ نیز استعمال می شود .

ص: ۱۳۰

۲۲ ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ

هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شماروی نمی دهد، مگر این که همه آن ها قبل از آن که زمین را بیافرینیم، در لوح محفوظ، ثبت است و این امر برای خداوند آسان است.

مصائبی که در زمین رخ می دهد همچون زلزله ها، سیل ها، طوفان ها و آفات مختلف و همچنین مصائبی که در نفوس انسان ها واقع می شود،

(۱۹۴) سوره حدید

مانند مرگ و میرها و انواع حوادث دردناکی که دامان انسان را می گیرد، همه آن ها از قبل مقدر شده است و در لوح محفوظ (۱)، ثبت است .

ولی باید توجه داشت که مصائبی که در این آیه به آن اشاره شده ، تنها مصائبی است که به هیچ وجه قابل اجتناب نیست و مولود اعمال انسان ها نمی باشد .

شاهد این سخن آن که در آیه ۳۰ سوره شوری می خوانیم: « وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ : هر مصیبتی به شما رسد ، به خاطر اعمالی است که انجام داده اید و بسیاری را نیز عفو می کند . »

با توجه به این که آیات ، یکدیگر را تفسیر می کنند ، هنگامی که این دو آیه در برابر هم قرار گیرد ، نشان می دهد مصائبی که دامنگیر

ص: ۱۳۱

انسان می شود، بر دو گونه است: مصائبی که مجازات و کفاره گناهانش است و بسیارند، ظلم ها، بیدادگری ها، خیانت ها، انحرافات و ندانم کاری ها و امثال آن، سرچشمه بسیاری از مصائب خود ساخته ما است.

جزء بیست و هفتم (۱۹۵)

ولی بخشی از مصائب است که ما هیچ گونه نقشی در آن ها نداریم و به صورت یک امر حتمی و اجتناب ناپذیر، دامان فرد یا جامعه ای را می گیرد. حساب این دو از هم جدا است و لذابسیاری از انبیاء، اولیاء و صلحاء گرفتار این گونه مصائب می شدند. این مصائب فلسفه دقیقی دارد که در بحث های خداشناسی و عدل الهی و مسأله آفات و بلاها به آن اشاره کرده ایم.

بحث مشروح تری در این زمینه ذیل آیه ۳۰ سوره شوری (جلد ۲۰ تفسیر نمونه صفحه ۴۴۰) مطرح شده است.

دلیل بروز مصیبت های حتمی

۲۳ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ

این به خاطر آن است که برای آن چه از شما فوت شده،

(۱۹۶) سوره حدید

تأسف نخورید و به آن چه به شما داده است، دل بسته و شادمان نباشید و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد.

این دو جمله کوتاه در حقیقت یکی از مسائل پیچیده فلسفه آفرینش را حل می کند، چراکه انسان همیشه در جهان هستی با مشکلات و گرفتاری ها و حوادث ناگواری روبرو است و غالباً از خود سؤال می کند: با این که خداوند مهربان و کریم و رحیم است، این

ص: ۱۳۲

حوادث دردناک برای چیست؟

قرآن می گوید: «هدف این بوده که شما دلبسته و اسیر زرق و برق این جهان نباشید».

منظور این بوده که موقعیت این گذرگاه و پلی که نامش دنیا است و نیز موقعیت خودتان در این جهان را گم نکنید، دلباخته و دلداده آن نشوید و آن راجاودانه نپندارید که این دلبستگی فوق العاده، بزرگترین دشمن سعادت شما است، شما را از یاد خدا غافل می کند و از مسیر تکامل بازمی دارد.

این مصائب زنگ بیدارباشی است برای غافلان و شلاقی است

جزء بیست و هفتم (۱۹۷)

بر ارواح خفته، رمزی است از ناپایداری جهان و اشاره ای است به کوتاه بودن عمر این زندگی.

این بدان معنی نیست که انسان به مواهب الهی در این دنیا، پشت پا بزند و یا از آنها بهره نگیرد، مهم این است که اسیر آن نگردد و آن را هدف و بهره اصلی خود نشمرد.

«مُخْتَال» از ماده «خیال» گرفته شده و به معنی متکبر است، زیرا تکبر از خیال فضیلت و پندار برتری بردیگران، پیدا می شود و «فُخُور» صیغه مبالغه از ماده «فخر» به معنی کسی است که بسیار بردیگران فخرفروشی می کند.

تنها کسی گرفتار این حالات می شود که مست ناز و نعمت گردد، ولی وجود آفات و مصائب برای آن ها که قابل بیداری و هدایتند، این مستی و آثار آن را از بین می برد.

افراد باایمان با توجه به اصل فوق، هنگامی که به نعمتی از سوی خدا می رسند، خود را امانتدار او می دانند، نه از رفتن آن غمگین می شوند، نه از داشتن آن مست و مغرور، در حقیقت آن ها خود را مانند مسؤولان بیت المال می دانند که یک روز اموال زیادی را دریافت و روز دیگر هزاران هزار پرداخت می کنند، نه از دریافتش ذوق زده می شوند و نه از پرداختش غمگین.

ص: ۱۳۳

و چه تعبیر جالبی دارد امیرمؤمنان علی درباره همین آیه ، آن جا که می گوید : « تمام زهد در میان دو جمله از قرآن است ، آنجا که خداوند متعال می فرماید: " این برای آن است که برای آن چه از دست داده آید ، غمگین نشوید و به آن چه خدا به شما داده ، دل بسته و مغرور نباشید " ، بنابراین هر کس بر گذشته تأسف نخورد و به آن چه در دست دارد ، دل بسته نباشد ، زهد را از هر دو طرف در اختیار گرفته است » . (۱)

نکته دیگر این که توجه به این اصل که ناکامی ها با زندگی انسان از آغاز عجین بوده است و طبق سنت حکیمانه ای مقدر شده است و دنیا پیوسته فراز و نشیب دارد ، انسان را برای تحمل شدائد ، شجاع و در برابر حوادث سخت ، صبور و مقاوم می سازد ، به او آرامش خاطر می دهد و از بی تابی ها و جزع ، مانع می گردد .

جزء بیست و هفتم (۱۹۹)

ولی باز تأکید می کنیم این تنها در مورد مصائب غیر قابل اجتناب است و گرنه مصیبت ها و ناکامی هایی که تنها معلول گناهان و سهل انگاری خود انسان است ، از این بحث خارج می باشد و راه مقابله با آن ها ، موضع گیری های صحیح در برنامه های زندگی است .

ص: ۱۳۴

۲۴ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

همان ها که بخل می کنند و مردم را نیز دعوت به بخل می نمایند و هر کس (از این فرمان) روی گردان شود (به خدا زبانی نمی رساند) زیرا خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است.

لازمه دلبستگی شدید به مواهب دنیا، تکبر و غرور است و لازمه تکبر و غرور، بخل ورزیدن و دعوت دیگران به بخل است، اما بخل ورزیدن به این دلیل که سرمایه کبر و غرور خود را، این اموال می داند و هرگز نمی خواهد آن را از دست دهد و اما دعوت دیگران به بخل، برای این است که اولاً- اگر دیگران سخاوتمند باشند، او رسوا می شود و ثانياً چون بخل را دوست دارد، مبلغ چیزی است که به آن عشق می ورزد.

(۲۰۰) سوره حدید

گرچه «بُخْل» در آیه فوق، بیشتر ناظر به بخل در انفاق مالی است، ولی این واژه مفهوم گسترده ای دارد که بخل در علم و ادای حقوق و مانند آن را نیز شامل می شود.

اهداف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی بعثت انبیاء

۲۵ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ

مارسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آن ها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق و قوانین عادلانه) نازل کردیم

ص: ۱۳۵

تا مردم قیام به عدالت کنند و آهن را خلق کردیم که در آن قوت شدیدی است و منافی برای مردم ، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می کند ، بی آن که او را ببیند ، خداوند قوی و شکست ناپذیر است .

جزء بیست و هفتم (۲۰۱)

«بِیِّنَات» (دلایل روشن) معنی گسترده ای دارد که شامل معجزات و دلایل عقلی می شود که انبیاء با آن مجهز بودند .

منظور از «کتاب» همان کتب آسمانی است و از آن جا که روح و حقیقت همه، یک چیز است، تعبیر به «کتاب»، به صورت مفرد می کند ، هرچند با گذشت زمان و تکامل انسان ها ، محتوای آن کامل تر می شود .

«میزان» به معنی وسیله وزن کردن و سنجش است که مصداق حسی آن، ترازوهایی است که وزن اجناس را با آن می سنجند، ولی مسلمانان این جا منظور، مصداق معنوی آن است ، یعنی چیزی که تمام اعمال انسان ها را می توان با آن سنجید و آن احکام و قوانین الهی و یا آیین او به طور کلی است که معیار سنجش نیکی ها و بدی ها و ارزش ها و ضدا ارزش ها است.

«بَأْس» در لغت به معنی شدت و قوت و قدرت است و به مبارزه و جنگ نیز گفته می شود .

(۲۰۲) سوره حدید

به این ترتیب پیامبران با سه وسیله مجهز بودند ؛ دلایل روشن ، کتب آسمانی و معیار سنجش حق از باطل و خوب از بد و مانعی ندارد که مثلاً قرآن مجید هم « بینه » (معجزه) باشد و هم کتاب آسمانی و هم بیان کننده احکام و قوانین ، یعنی سه بعد در یک محتوا .

هدف سیاسی از اعزام این مردان بزرگ با این

ص: ۱۳۶

تجهیزات کامل ، همان « اجرای قسط و عدل » است .

دومین هدف که فرهنگی می باشد، تعلیم و تربیت است، چنان که در آیه ۲ سوره جمعه آمده است: « او کسی است که از میان مردم درس نخوانده، رسولی فرستاد تا آیاتش را بر آن ها بخواند و آن ها را تزکیه کند و کتاب و حکمت بیاموزد » .

هدف دیگر که اجتماعی می باشد، شکستن غُل و زنجیرهای اسارت است ، چنان که در آیه ۱۵۷ سوره اعراف می خوانیم : « پیامبر اسلام ، بارهای سنگین را از دوش آن ها برمی دارد و غل و زنجیرهایی را که بر دست و پا و گردنشان بود، می شکند » .

جزء بیست و هفتم (۲۰۳)

هدف چهارم ، تکمیل ارزش های اخلاقی است ، چنان که در حدیث معروفی آمده است : « بُعِثْتُ لِإِتِّمَمِ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ : من برای تکمیل فضایل اخلاقی مبعوث شده ام » . (۱)

نکته جالب در جمله « لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ » این است که از خود جوشی مردم ، سخن می گوید . نمی فرماید : هدف ، این بوده که انبیاء ، انسان ها را وادار به اقامه قسط کنند ، بلکه می گوید : هدف این بوده که مردم مجری قسط و عدل باشند .

آری مهم این است که مردم چنان ساخته شوند که خود مجری عدالت گردند و این راه را با پای خویش بپویند .

ولی از آن جا که به هر حال در یک جامعه انسانی ، هر قدر سطح

ص: ۱۳۷

اخلاق و اعتقاد و تقوا بالا باشد ، باز افرادی پیدا می شوند که سر به طغیان و گردنکشی برمی دارند و مانع اجرای قسط و عدل خواهند بود ، لذا در ادامه آیه می فرماید : « ما آهن را نازل کردیم که در آن قوت شدیدی است و نیز منافی برای مردم » (وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ) .

۱ « بحار الانوار » ، جلد ۷۱ ، صفحه ۳۷۳ .

(۲۰۴) سوره حدید

آری تجهیزات سه گانه انبیاء الهی ، برای اجرای عدالت ، وقتی می تواند به هدف نهایی برسد که از ضمانت اجرایی آهن و « بَأْسٌ شَدِيدٌ » آن برخوردار باشد .

منظور از «منافع» ، هر گونه بهره ای است که انسان از آهن می برد و می دانیم اهمیت آهن در زندگی انسان ها به اندازه ای زیاد است که با کشف آن ، دوران تازه ای در تاریخ زندگی بشر شروع شد که به "دوران آهن" معروف است ، زیرا با این کشف ، چهره زندگی انسان در تمام زمینه ها دگرگون گشت و این خود بیانگر ابعاد واژه «منافع» در آیه فوق است .

سپس به یکی دیگر از اهداف ارسال انبیاء و نزول کتب آسمانی و همچنین آفرینش وسایلی همچون آهن اشاره کرده ، می فرماید :

جزء بیست و هفتم (۲۰۵)

(وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ) .

منظور از علم خداوند در این جا ، تحقق عینی علم او است ، یعنی تا آشکار شود چه کسانی به یاری خدا و مکتب او به پا می خیزند و قیام به قسط می کنند و چه کسانی از این وظیفه بزرگ ، سر باز می زنند .

به این ترتیب مسأله آزمون و امتحان انسان ها و جداسازی صفوف و تصفیه ، یکی دیگر از اهداف بزرگ این برنامه بوده است .

ص: ۱۳۸

برای او ممکن است با یک اشاره همه جهان را زیر و رو کند و تمامی دشمنان را نابود و اولیائش را پیروز گرداند، ولی هدف اصلی که تربیت و تکامل انسان ها است، از این طریق حاصل نمی گردد، لذا آن ها را دعوت به یاری آیین حق کرده است.

قلمرو «منطق» و «زور»

آیه فوق ترسیم گویایی از چهره اسلام در زمینه تعلیم و تربیت و گسترش عدل و داد و اجرای قسط در جامعه انسانی است.

نخست از «بینات» و دلایل روشن و «کتب آسمانی» و «معیار

(۲۰۶) سوره حدید

سنجش ارزش ها و بیان احکام و قوانین «کمک می گیرد یعنی پایه را بر انقلاب فکری و فرهنگی می گذارد و از عقل و منطق، استمداد می جوید.

اما اگر این ها مؤثر نیفتاد و کار به بن بست کشید، یعنی زورمندان قلدری پیدا شوند که نه در برابر «بینات» سر تسلیم فرود می آورند و نه برای کتاب و میزان، ارزشی قائلند، در این جا نوبت به «حدید» که در آن «بأس شدید» است، می رسد و با سلاح بر مغز این گردنکشان می کوبند تا در برابر قسط و عدل، تسلیم شوند و البته از یاری مردم باایمان در این مسیر، کمک گرفته می شود.

در حدیثی از امام باقر می خوانیم: «**الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي السَّيْفِ وَ تَحْتَ السَّيْفِ وَ فِيظِلُّ السَّيْفِ**: خوبی ها تمام در شمشیر است و زیر شمشیر و در سایه شمشیر». [\(۱\)](#) ایان سوره حدید

ص: ۱۳۹

موضوع صفحه

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره ذاریات ●●● ۱۱

بیان یکی از معجزات علمی (گسترش مستمر آسمان ها) ●●● ۱۱

بیان یکی دیگر از معجزات علمی قرآن (قانون عمومی

زوجیت و بار الکتریکی مثبت و منفی) ●●● ۱۴

برای پذیرش خوبی ها دل های آماده لازم است ●●● ۱۴

هدف خلقت انسان از دیدگاه قرآن ●●● ۱۶

خدا صاحب « قوه » و « متین » است ●●● ۲۰

اگر خداوند بندگان را برای عبودیت آفریده است ،

چرا گروهی راه کفر را پیش می گیرند ؟ ●●● ۲۱

سوره طُور ●●● ۲۲

فرزندان صالح با پدر و مادر مؤمن در بهشت به

یکدیگر ملحق می شوند ●●● ۲۶

ص: ۱۴۰

عمل انسان در بهشت همراه اوست ●●● ۲۷

در بهشت، نوجوانانی از جنس فرشتگان در خدمت

نوجوانان صالح هستند ●●● ۲۹

آن روز ترسان بودیم و امروز در نهایت امنیت ●●● ۳۰

اثبات وجود خداوند ●●● ۳۱

سوره نَجْم ●●● ۳۴

نخستین دیدار دوست ●●● ۳۷

آرزوهای دور و دراز ●●● ۳۸

تعریف از خود کردن ●●● ۳۹

خوشبختی یا بدبختی نوجوانان نتیجه تلاش خودشان است ●●● ۴۰

سوره قَمَر ●●● ۴۲

ماه شکافته شد ●●● ۴۲

شق القمر یک معجزه بزرگ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ●●● ۴۳

تاریخ وقوع معجزه بزرگ شق القمر ●●● ۴۴

قرآن برای همه افراد ساده و قابل فهم است ●●● ۴۵

مبارکی یا شومی روزها ●●● ۴۷

معجزات نه گانه حضرت موسی ●●● ۵۵

یک پیشگویی صریح و اعجاز آمیز ●●● ۵۹

همه چیز جهان روی حساب و کتاب است ●●● ۶۱

تقدیر الهی و آزادی اراده انسان ●●● ۶۳

سوره رَحْمَن ●●● ۶۴

نعمت زبان و قدرت سخن گفتن ●●● ۶۶

حرکت منظم و حساب شده ماه و خورشید ●●● ۶۸

گیاهان نیز در برابر قوانین الهی متواضعند ●●● ۷۰

خدا آسمان را برافراشت و برای هر چیز مقرراتی قرار داد ●●● ۷۱

مسأله نظم و حساب در زندگی ●●● ۷۳

شناخت نعمت ها ، نردبان معرفت خداست ●●● ۷۸

آفرینش انسان از خاکی همچون سفال ●●● ۷۸

دریاها با ذخایر گرانبهایشان ●●● ۸۱

گلف استریم و رودهای عظیم دریایی ●●● ۸۳

حقیقت « فنا » چیست؟ ●●● ۸۸

ورود به آسمان ها فقط با ابزار مخصوص امکان پذیر است ●●● ۸۹

در روز قیامت، گنجهکاران از سیمایشان شناخته می شوند ●●● ۹۰

ارزش غذایی میوه ها خصوصا خرما و انار ●●● ۹۲

سوره واقعه ●●● ۹۵

معادشناسی ●●● ۱۰۰

زارع، خداوند است یا شما؟ ●●● ۱۰۰

این آب و آتش از کیست؟ ●●● ۱۰۳

نکته ●●● ۱۰۹

تنها پاکان به حریم قرآن راه می یابند ●●● ۱۱۳

س

ویژگی های چهارگانه قرآن مجید ●●● ۱۱۵

سوره حدید ●●● ۱۱۶

آیات ژرف اندیشان ●●● ۱۱۶

جمع اضداد در صفات خدا ●●● ۱۱۹

غفلت و بی خبری تا کی ●●●؟ ۱۲۰

افراد گنهکاری که با شنیدن آیه «الْمُ یَأْنِ...»، توبه کردند ●●● ۱۲۳

دوران پنجگانه عمر انسان ●●● ۱۲۷

مصیبت های دوگانه ای که گریبانگیر انسان هاست ●●● ۱۳۱

دلیل بروز مصیبت های حتمی ●●● ۱۳۲

اهداف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی بعثت انبیاء ●●● ۱۳۵

قلمرو «منطق» و «زور» ●●● ۱۳۹

جلد ۲۸

تقدیم

ص: ۱

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از عسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص: ۵

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص: ۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶ آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

۱ از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

۲ حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

۳ همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خواننده یا آموزش داده شود .

۴ قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

۵ صفحه آرای کتاب «شعرگونه و چشم نواز» است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

۱۱ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که به شما گفته شود مجلس را وسعت بخشید (و به تازه واردها جا دهید) وسعت بخشید، خداوند (بهشت را) برای شما وسعت می بخشد و هنگامی که گفته شود: برخیزید، برخیزید. اگر چنین کنید خداوند آن هارا که ایمان آورده اند و کسانی را که از علم، بهره دارند، درجات عظیمی می بخشد و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

«تَفَسَّحُوا» از ماده «فُشِحَ» به معنی مکان وسیع است، بنابراین «تَفَسَّحَ» به معنی توسعه دادن می باشد و این یکی از آداب مجلس است که وقتی تازه واردی داخل می شود، حاضران، جمع تر بنشینند و برای او جا باز کنند، مبادا سرگردان و احیانا خسته و شرمنده شود. این موضوع یکی از وسایل تحکیم پیوندهای محبت و دوستی است.

«انْشُرُوا» از ماده «نَشَرَ» به معنی زمین بلند گرفته شده، لذا این واژه در معنی برخاستن نیز استعمال می شود. زن «ناشزه» به زنی

جزء بیست و هشتم (۱۱)

ص: ۱۱

می گویند که خود را برتر از این می داند که اطاعت همسرش کند ، این واژه گاه به معنی زنده کردن نیز آمده است ، زیرا این امر سبب می شود که ازجا برخیزد .

جمله « يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ » (خداوند به شما وسعت می بخشد) را جمعی از مفسران به توسعه مجالس بهشتی تفسیر کرده اند و این پاداشی است که خداوند برای افرادی که در این جهان این آداب را رعایت کنند، می دهد ولی از آن جا که آیه مطلق است و قید و شرطی در آن نیست ، مفهوم گسترده ای دارد و هر گونه وسعت بخشیدن الهی را چه در بهشت و چه در دنیا و در روح و فکر ، در عمر و زندگی و در مال و روزی را شامل می شود و از فضل خدا تعجب نیست که در برابر چنین کار کوچکی ، چنان پاداش عظیمی قرار دهد که پاداش به قدر کرم او است نه به قدر اعمال و کارهای ما .

از آن جا که گاهی مجلس آن چنان مملو است که بدون برخاستن

(۱۲) سوره مُجَادِلَه

بعضی ، جا برای دیگران پیدا نمی شود و یا اگر جایی پیدا می شود ، مناسب حال آن ها نیست ، در ادامه آیه می افزاید : « هنگامی که به شما گفته شود : برخیزید ، برخیزید » (وَ إِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا) .

نه تعلل جوئید و نه به هنگامی که برمی خیزید ، ناراحت شوید ، چرا که گاه تازه واردها از شما برای نشستن ، سزاوارترند ، به خاطر خستگی مفرط یا کهولت سن یا احترام خاصی که دارند و یا جهات

ص: ۱۲

دیگر، این جا است که باید حاضران ایثار کنند و این ادب اسلامی را رعایت نمایند، همان گونه که در شأن نزول آیه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به جمعی از کسانی که نزدیک او نشسته بودند، دستور داد جای خود را به جمعی از تازه واردان که از مجاهدان بدر بودند و از نظر علم و فضیلت بر دیگران برتری داشتند، بدهند.

تعبیر به « دَرَجَاتٍ » (به صورت نکره و با صیغه جمع) در فراز پایانی آیه، اشاره به درجات عظیم و والایی است که خداوند به این گونه افرادی که علم و ایمان را توأماً دارا هستند، می دهد. در

جزء بیست و هشتم (۱۳)

حقیقت کسانی که به تازه واردان در کنار خود جا دهند، درجه ای دارند و آن ها که ایثار کنند و جای خود را به آن ها بسپارند و از علم و معرفت بهره داشته باشند، درجات بیشتری دارند. و از آن جا که گروهی این آداب را با طیب خاطر و از صمیم دل انجام می دهند و گروه دیگری با کراهت و ناخشنودی و یا برای ریا و تظاهر، در پایان آیه می افزاید: « خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است » (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

آداب معاشرت و مجالست در اسلام

در قرآن مجید کرارا در کنار مسائل مهم، اشاراتی به آداب اسلامی مجالس شده است، از جمله آداب تحیت و ورود در مجلس، آداب دعوت به طعام، آداب سخن گفتن با پیامبر صلی الله علیه و آله و آداب جادادن به تازه واردها مخصوصاً افراد بافضیلت و پیشگام در ایمان و علم.

ص: ۱۳

و این به خوبی نشان می دهد که قرآن برای هر موضوعی در جای خود اهمیت و ارزش قائل شده است و هرگز اجازه نمی دهد آداب انسانی معاشرت ، به خاطر بی اعتنایی افراد ، زیر پا گذارده شود .

(۱۴) سوره مُجَادِلَه

در کتب احادیث ، صدها روایت درباره آداب معاشرت با دیگران از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده است و مرحوم « شیخ حرعاملی » آن ها را در کتاب « وسائل » جلد هشتم در ۱۶۶ باب ، گردآوری کرده است . ریزه کاری هایی که در این روایات است ، نشان می دهد اسلام تاچه حد در این باره باریک بین و حتی سخت گیر است .

در این روایات حتی طرزنشستن ، سخن گفتن ، تبسم کردن ، مزاح نمودن ، اطعام کردن ، طرز نامه نوشتن و حتی طرز نگاه کردن به دوستان نیز مورد توجه قرار گرفته و دستورهایی در زمینه هریک داده شده است که نقل آن ها ما را از بحث تفسیری خارج می کند ، تنها به یک حدیث از امیر مؤمنان علی در این جا قناعت می کنیم : « باید در قلب تو نیاز به مردم و بی نیازی از آن ها جمع باشد ، نیازت در نرمی سخن و حسن سلوک تجلی کند و بی نیازیت در حفظ آبرو و عزت نفس » (۱)

جزء بیست و هشتم (۱۵)

ص: ۱۴

۱۹ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ

(شیطان بر آن ها منافقین) چیره شده و یاد خدا را از خاطر برده است، آن ها حزب شیطانند، بدانید حزب شیطان زیانکارانند .

« اسْتَحْوَذَ » از ماده « حَوَذَ » در اصل قسمت پشت ران شتر است و چون ساربان به هنگام راندن شترها، بر پشت ران های آن هامی زند، به معنی تسلط یافتن و به سرعت راندن آمده است.

آری منافقان دروغگو و مغرور به مال و مقام ، سرنوشتی جز این ندارند که در بست در اختیار شیطان و وسوسه های او

(۱۶) سوره مُجَادِلَه

قرار گیرند و خدا را به کلی فراموش کنند ، نه تنها منحرف می شوند که در زمره عمال شیطان و اعوان و انصار و لشکر و حزب او برای گمراه ساختن دیگران نیز قرار می گیرند .

علی درباره آغاز وقوع فتنه ها و اختلاف ها می فرماید : « ای مردم آغاز وقوع فتنه ها ، آراء باطلی است که از آن پیروی می کنند و بدعت هایی است که برخلاف حکم قرآن گذارده می شود و گروهی از مردم به دوستی گروهی دیگر و تبعیت آن هادر این امور می پردازند، اگر باطل به صورت خالص خودنمایی می کرد، از دیده هیچ صاحب عقلی پنهان

نمی ماند و اگر حق از آمیزش به باطل خالص می شد، اختلافی رخ نمی داد، ولی بخشی از این می گیرند و بخشی از آن و ممزوج می کنند، این جاست که شیطان بر دوستان خود چیره می شود و آن هایی که توفیق الهی یارشان شده، رهایی می یابند» (۱)

جزء بیست و هشتم (۱۷)

همین تعبیر در کلام امام حسین سیدالشهداء در کربلا دیده می شود که وقتی صفوف اهل کوفه را همچون شب تاریک و سیل خروشان، در مقابل خود دید، فرمود: «عجب بندگان بدی هستید، اظهار اطاعت خدا و ایمان به رسول کردید، ولی اکنون آمده اید ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل برسانید» در ادامه فرمود: «لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ الْعَظِيمِ: شیطان بر شما چیره شده و یاد خدای بزرگ را از خاطرتان برده»، سپس افزودند: «مرگ بر شما و بر آن چه می خواهید، اِنَّا لِلَّهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ». (۱)

مفهوم و شرایط تحقق پیروزی از دیدگاه قرآن

۲۱ كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ

خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می شویم، چرا که خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

(۱۸) سوره مُجَادِلَه

«يُحَادُّونَ» از ماده «مُحَادَّه» و به معنی مبارزه

ص: ۱۶

مسلحانه و غیر مسلحانه است .

در طول تاریخ پیروزی فرستادگان الهی در چهره های گوناگونی نمایان شده : در عذاب های مختلفی همچون طوفان نوح و صاعقه عاد و ثمود و زلزله های ویرانگر قوم لوط و مانند آن و در پیروزی در جنگ های مختلف مانند غزوات « بدر » و « حنین » و فتح « مکه » و سایر غزوات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله .

و از همه مهم تر در پیروزی منطقی آن ها بر مکاتب شیطانی و دشمنان حق و عدالت بوده است و از این جا پاسخ سؤال کسانی که می گویند : اگر این وعده قطعی است ، پس چرا بسیاری از رسولان الهی و امامان معصوم علیهم السلام و مؤمنان راستین را شهید کردند و هرگز پیروز نشدند ؟ روشن می شود .

این ایراد کنندگان در واقع معنی « پیروزی » را درست تشخیص نداده اند ، مثلاً شاید تصور کنند امام حسین در کربلا شکست

جزء بیست و هشتم (۱۹)

خورد ، زیرا خود و یارانش شهید شدند ، در حالی که می دانیم او به هدف نهایی اش که رسوایی بنی امیه و بنیان گذاردن مکتب آزادگی و درس دادن به همه آزادگان جهان بود ، رسید و هم اکنون به عنوان سرور شهیدان عالم (سید الشهداء) و سرسلسله آزادگان جهان انسانیت ، بر

ص: ۱۷

افکار قشر عظیمی از انسان ها با پیروزی حکومت می کند. (۱)

ولی نباید فراموش کرد که این وعده حتمی خداوند بی قید و شرط نیست ، شرط آن ایمان و آثار ایمان است ، شرطش این است که سستی به خود راه ندهند و از مشکلات نهراسند و غمگین نشوند ، چنان که در آیه ۱۳۹ سوره آل عمران می فرماید : « وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » .

شرط دیگرش این است که دگرگونی هارا از خود شروع کنند چرا که خداوند نعمت های هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد مگر تغییری

(۲۰) سوره مجادله

در خود آن هاپیدا شود: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (۵۳ / انفال) .

باید دست به رشته محکم الهی بزنند و صفوف خود را متحد کنند ، نیروهای خود را بسیج نمایند ، نیت را خالص گردانند و مطمئن باشند دشمن هر قدر قوی و نیرومند و آن هاهر قدر به ظاهر کم جمعیت و کم توان باشند ، سرانجام با جهاد و کوشش و توکل بر پروردگار پیروز می شوند .

پادش پنجگانه آنان که قلبشان فقط برای خدا می تپد

۲۲ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ

ص: ۱۸

وَإِيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

جزء بیست و هشتم (۲۱)

هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد ، نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند ، هرچند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آن ها باشند ، آن ها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آن ها را تقویت فرموده ، آن ها را در باغ هایی از بهشت داخل می کند که نهرا از زیر درختانش جاری است ، جاودانه در آن می مانند ، خدا از آن ها خوشنود و آن ها نیز از خدا خوشنودند ، آن ها حزب الله اند ، بدانید حزب الله پیروز است .

در آیه مورد بحث که آخرین آیه از سوره مجادله و از کوبنده ترین آیات قرآن است ، به مؤمنان هشدار می دهد که جمع میان « محبت خدا » و « محبت دشمنان خدا » در یک دل ممکن نیست و باید از میان این دو ، یکی را برگزینند ، اگر به راستی مؤمنند ، باید از دوستی دشمنان خدا بپرهیزند و گرنه ادعای مسلمانی نکنند .

(۲۲) سوره مُجَادِلَه

محبت پدران و فرزندان و برادران و اقوام ، بسیار خوب است و

ص: ۱۹

نشانه زنده بودن عواطف انسانی است ، اما هنگامی که این محبت رو در روی محبت خدا قرار گیرد ، ارزش خود را از دست می دهد .

البته افراد مورد علاقه انسان تنها این چهار گروه که در آیه ذکر شده اند ، نمی باشد ، ولی این ها نزدیک ترین افراد انسانند و با توجه به آن ها ، حال بقیه نیز روشن می شود .

سپس به پاداش های بزرگ این گروه که قلبشان به طور کامل در اختیار عشق خدا است ، پرداخته و پنج موضوع را که بعضی به صورت امداد و توفیق است و بعضی به صورت نتیجه و سرانجام کار ، بیان می کند ؛

در بیان قسمت اول و دوم می فرماید : (*أُولَئِكَ كَتَبَ فِئُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ*) .

بدیهی است این امداد و لطف الهی هرگز با اصل آزادی اراده و اختیار انسان منافات ندارد ، چرا که گام های نخستین یعنی « ترک محبت

جزء بیست و هشتم (۲۳)

دشمنان خدا » از سوی خود آنان برداشته شده ، سپس امدادهای الهی به صورت « استقرار ایمان » که از آن تعبیر به « کتابت » و نوشتن شده به سراغ آنان می آید .

آیا این روح الهی که خدا مؤمنان را با آن تأیید می کند ، تقویت پایه های ایمان است یا دلایل عقلی یا قرآن و یا فرشته بزرگ خدا که روح نام دارد ؟ احتمالات و تفسیرهای مختلفی ذکر شده ، اما جمع

ص: ۲۰

میان همه آن ها نیز ممکن است ، خلاصه این روح یک نوع "حیات معنوی جدید" است که خدا بر مؤمنان افاضه می کند .

در سومین مرحله می فرماید : « خداوند آن ها را در "باغ هایی از بهشت" داخل می کند که نهرها از زیر درختان و قصورش جاری است و جاودانه در آن می مانند » (وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ ...) .

در چهارمین مرحله می افزاید : « خداوند از آن ها خوشنود است و آن ها نیز از خدا خوشنودند » (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ) .

آری هیچ نعمتی به پایه این خوشنودی دو جانبه نمی رسد

(۲۴) سوره مُجَادِلَه

و این کلیدی است برای مواهب و نعمت های دیگر ، چرا که وقتی خدا از کسی خوشنود باشد ، هر چه تقاضا کند ، به او می دهد که او هم کریم است و هم قادر و توانا .

و در آخرین و پنجمین مرحله به صورت یک اعلام عمومی که حاکی از نعمت و موهبت دیگری است ، می فرماید : « آن ها حزب الله اند ، بدانید حزب الله پیروز است » (أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) .

نه تنها پیروزی در سرای دیگر و نیل به انواع نعمت های مادی و معنوی در قیامت ، بلکه همان گونه که در آیات قبل نیز آمد ، در این دنیا نیز به لطف الهی بر دشمنان پیروزند و در پایان جهان نیز حکومت حق و عدالت در دست آن ها است .

ص: ۲۱

در دو آیه از قرآن اشاره به « حزب الله » شده (آیه مورد بحث و آیه ۵۶ سوره مائده) و در یک آیه اشاره به « حزب شیطان » ، در هر دو مورد

جزء بیست و هشتم (۲۵)

که از حزب خدا سخن می گوید ، روی مسأله « حُبِّ فِي اللَّهِ وَ بُغْضُ فِي اللَّهِ » و ولایت اولیای حق تکیه کرده است ، در آیه سوره مائده بعد از بیان مسأله « ولایت » و حکم به وجوب اطاعت خدا و اطاعت رسول و آن کس که در حال نماز، زکات پرداخته (امیر مؤمنان علی) می فرماید : « وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ » .

در آیات مورد بحث نیز روی قطع رابطه دوستی از دشمنان خدا تکیه می کند ، بنابراین خط حزب الله همان خط ولایت و بریدن از غیر خدا و پیامبر و اوصیای او است .

درمقابل هنگام توصیف « حزب شیطان » که در آیات قبل این سوره به آن اشاره شده ، بارزترین نشانه های آن ها را همان نفاق و دشمنی با حق و فراموشی یاد خدا و دروغ و نیرنگ می شمرد . قابل توجه این است که در یک مورد می گوید : « فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ » و در مورد دیگر می فرماید : « أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » و با

(۲۶) سوره مجادله

توجه به این که « فلاح » نیز همراه با پیروزی و غلبه بر دشمن است هر دو آیه به یک معنی باز می گردد ، با این قید که « فلاح و رستگاری » مفهومی

عمیق تر از مفهوم « غلبه و پیروزی » دارد ، چراکه وصول به هدف را نیز مشخص می کند. و برعکس حزب شیطان را به زیانکاری و شکست و ناکامی در برنامه ها و بازماندن از مقصد توصیف می نماید .

مسأله ولایت به معنی خاص و حَبِّ فِي اللَّهِ و بغض فِي اللَّهِ به معنی عام ، مسأله ای است که در روایات اسلامی روی آن تأکید فراوان شده است ، تا آن جاکه سلمان فارسی به امیر مؤمنان عرض می کند : هر زمان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم ، دست بر شانه من زد و اشاره به تو کرد و فرمود : « ای سلمان ! این مرد و حزبش پیروزند » .^(۱)

و در مورد دوم یعنی ولایت عامه در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمودند : « وَدَّ الْمُؤْمِنِ

جزء بیست و هشتم (۲۷)

لِلْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِيمَانِ : دوستی مؤمن نسبت به مؤمن برای خدا از مهم ترین شعبه های ایمان است» .^(۲)

و در حدیث دیگری آمده : « خداوند به موسی وحی فرستاد آیا هرگز عملی برای من انجام داده ای ؟ عرض کرد : « آری برای تو نماز خوانده ام ، روزه گرفته ام ، انفاق کرده ام و به یاد تو بوده ام » ، فرمود : « اما نماز برای تو نشانه حق است ، روزه سیر آتش ، انفاق سایه ای در محشر و

ص: ۲۳

۱- « تفسیر برهان » ، جلد ۴ ، صفحه ۳۱۲ .

۲- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، باب حب فی الله ، حدیث ۳ .

ذکر، نور است. کدام عمل را برای من به جا آورده ای ای موسی؟ عرض کرد: «خداوندا! خودت مرا در این مورد راهنمایی فرما»، فرمود: «هَيْلُ وَالْيَتِّ لِي وَوَلِيَّيَا؟ وَهَيْلُ عَادَيْتَ لِي عَيْدُؤَا قَطُّ؟ فَعَلِمَ مُوسَى أَنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ: آیا هرگز به خاطر من کسی را دوست داشته ای؟ و به خاطر من کسی را دشمن داشته ای؟ این جا بود که موسی دانست برترین اعمال حبّ فی الله و بغض فی الله است

(۲۸) سوره مُجَادِلَه

(دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا). (۱)

و در حدیثی از امام صادق می خوانیم که فرمود: « لَا يُمَحَّضُ رَجُلٌ نِ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ حَتَّى يُكُونَ اللَّهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ وَلَدِهِ وَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ وَ مِنْ النَّاسِ كُلِّهِمْ: هیچ کس ایمانش به خدا خالص نمی شود، مگر آن زمانی که خداوند در نظرش محبوب تر از جانش و پدر و مادر و فرزند و خانواده و مالش و همه مردم باشد» (۲)

در این مورد روایات هم در جانب مثبت (دوستی با دوستان خدا) و هم در جانب منفی (دشمنی با دوستان خدا) بسیار است که ذکر همه آن ها به طول می انجامد، بهتر است این سخن را با حدیث پرمعنای دیگری از امام باقر پایان دهیم، فرمود: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ

ص: ۲۴

۱- «سَفِينَةُ الْبَحَارِ»، جلد ۱، صفحه ۲۰۱.

۲- «سَفِينَةُ الْبَحَارِ»، جلد ۱، صفحه ۲۰۱.

فِيكَ خَيْرًا ، فَانظُرْ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَبِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يُحِبُّكَ وَإِذَا كَانَ يُبْغِضُ

جزء بیست و هشتم (۲۹)

أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ ، لَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يُبْغِضُكَ وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ : اگر بخواهی بدانی آدم خوبی هستی ، نگاهی به قلبت کن ، اگر اهل طاعت خدا را دوست داری و اهل معصیتش را دشمن ، بدان آدم خوبی هستی و خدا تو را دوست دارد و اگر اهل طاعتش را دشمن داری و اهل معصیتش را دوست ، چیزی در تو نیست و خدا تو را دشمن دارد و انسان همیشه با کسی است که او را دوست دارد « (۱) »

پایان سوره مُجَادِلَه

(۳۰) سوره مُجَادِلَه

ص: ۲۵

تسبیح موجودات زمین و آسمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

آن چه در آسمان ها و زمین وجود دارد ، برای خدا تسبیح می گوید و او عزیز و حکیم است .

تسبیح عمومی موجودات زمین و آسمان ، اعم از فرشتگان و انسان ها و حیوانات و گیاهان و جمادات ، ممکن است با زبان قال باشد یا با زبان حال ، چراکه نظام شگفت انگیزی که در آفرینش هر ذره ای به کاررفته ، با زبان حال بیانگر علم و قدرت و عظمت و حکمت خدا است .

و از سوی دیگر به عقیده جمعی از دانشمندان ، هر موجودی در عالم خود سهمی از عقل و درک و شعور دارد ، هرچند ما از آن آگاه

جزء بیست و هشتم (۳۱)

نیستیم و به همین دلیل با زبان خود تسبیح خدا می گوید ، هرچند گوش ما توانایی شنوایی آن را ندارد ، سرتاسر جهان ، غلغله تسبیح و حمد او است ، هرچند که ما نامحرمان از آن بی خبریم ، اما آن ها که از جمادی سوی جانِ جان رفته اند و برای آنان از غیب چشمی باز شده ، با تمامی موجودات جهان ، همرازند و نطق آب و گل را به خوبی

می شنوند، چراکه این نطق، محسوس اهل دل است .

در آیات مختلف قرآن ، سخن از تسبیح و حمد موجودات عالم هستی در برابر خداوند بزرگ به میان آمده است .

قرآن می گوید : عالم هستی یکپارچه زمزمه و غوغا است ، هر موجودی به نوعی به حمد و ثنای حق مشغول است و غلغله ای خاموش در پهنه عالم هستی طنین افکنده که بی خبران توانایی شنیدن آن را ندارند ، اما اندیشمندانی که قلب و جانشان به نور ایمان زنده و روشن است ، این صدا را از هر سو به خوبی به گوش و جان می شنوند .

ولی در تفسیر حقیقت این حمد و تسبیح در میان

(۳۲) سوره حشر

دانشمندان و فلاسفه و مفسران بسیار گفتگو است :

بعضی آن را حمد و تسبیح « حالی » دانسته اند و بعضی « قالی » که خلاصه نظرات آن هارا با آن چه مورد قبول ما است ذیلاً می خوانید:

۱ جمعی معتقدند که همه ذرات موجودات این جهان اعم از آن چه ما آن را عاقل می شماریم یا بی جان و غیرعاقل همه دارای یک نوع درک و شعورند و در عالم خود تسبیح و حمد خدا می گویند ، هر چند ما قادر نیستیم به نحوه درک و احساس آن ها پی ببریم و زمزمه حمد و تسبیح آن ها را بشنویم .

آیاتی مانند « وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ : بعضی از سنگ ها از ترس خدا از فراز کوه ها به پایین می افتند » (۷۴ / بقره)

مانند « فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ : خداوند به آسمان و زمین فرمود از روی اطاعت یا کراهت به فرمان من آید ، آن ها گفتند ما از در اطاعت می آییم » (۱۱ / فصلت) ... و مانند آن را می توان گواه بر این عقیده گرفت .

جزء بیست و هشتم (۳۳)

۲ بسیاری معتقدند که این تسبیح و حمد ، همان چیزی است که ما آن را « زبان حال » می نامیم ، حقیقی است نه مجازی ، ولی زبان حال است نه قال .

توضیح این که : بسیار می شود به کسی که آثار ناراحتی و درد و رنج و بی خوابی در چهره و چشم او نمایان است می گوئیم : هر چند تو از ناراحتیت سخن نمی گویی اما چشم تو می گوید که دیشب به خواب نرفتی و چهره ات گواهی می دهد که از درد و ناراحتی جانکاهی رنج میبری .

این زبان حال گاهی آن قدر قوی و نیرومند است که « زبان قال » را تحت الشعاع خود قرار می دهد و به تکذیب آن برمی خیزد ، این همان چیزی است که علی در گفتار معروفش می فرماید : « مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَيِّفَاتِ وَجْهِهِ : هرگز کسی رازی را در دل نهان نمی کند مگر این که در لابلای سخنانش به طور

ص: ۲۸

از سوی دیگر آیا می توان انکار کرد که یک تابلو بسیار زیبا که شاهکاری از هنر راستین است گواهی بر ذوق و مهارت نقاش می دهد و او را مدح و ثنا می گوید؟

آیا می توان انکار کرد که دیوان شعر شعرای بزرگ و نامدار از قریحه عالی آن ها حکایت می کند؟ و دائما آن ها را می ستاید؟

آیا می توان منکر شد که ساختمان های عظیم و کارخانه های بزرگ و مغزهای پیچیده الکترونیک و امثال آن ها، با زبان بی زبانی از سازنده و مخترع و مبتکر خود سخن می گویند و هریک در حد خود از آن ها ستایش می کنند؟

بنابراین باید قبول کرد که عالم شگرف هستی با آن نظام عجیبش، با آن همه رازها و اسرار، با آن عظمت خیره کننده اش و با آن ریزه کاری های حیرت زا همگی «تسبیح و حمد» خدا می گویند.

جزء بیست و هشتم (۳۵)

مگر «تسبیح» جز به معنی پاک و منزّه شمردن از عیوب می باشد؟ ساختمان و نظم این عالم هستی می گوید خالق آن از هرگونه نقص و عیبی مبرا است.

اگر یک روز آن شاعر نکته پرداز هر برگگی از برگ های درختان سبز

ص: ۲۹

را دفتری از معرفت کردگار می دانست ، دانشمندان گیاه شناس امروز درباره این برگ ها نه یک دفتر بلکه کتاب ها نوشته اند و از ساختمان اسرار آمیز کوچک ترین اجزای آن یعنی سلول ها گرفته تا طبقات هفتگانه برگ و دستگاه تنفسی آن و رشته های آبیاری و تغذیه و سایر مشخصات بسیار پیچیده برگ ها در این کتاب ها ، بحث ها کرده اند .

این معنی برای تسبیح و حمد عمومی موجودات کاملاً قابل درک است و نیاز به آن ندارد که ما برای همه ذرات عالم هستی درک و شعور قایل شویم چرا که دلیل قاطعی برای آن در دست نیست و آیات گذشته نیز به احتمال زیاد همان زبان حال را بیان می کند .

در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده

(۳۶) سوره حشر

تعبیرات جالبی در این زمینه دیده می شود ، از جمله :

یکی از یاران امام صادق می گوید : از تفسیر آیه « وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ » سؤال کردم ، امام فرمود : « كُلُّ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ اِنَّا لَنَرِي اَنْ يَنْقُضَ الْجِدَارُ وَ هُوَ تَسْبِيحُهَا : آری هر چیز تسبیح و حمد خدا می گوید حتی هنگامی که دیوار می شکافد و صدایی از آن به گوش می رسد آن نیز تسبیح است » .

از امام باقر نقل شده که فرمود : « نَهَى رَسُولُ اللَّهِ عَنْ اَنْ تُوسَمَ الْبُهَائِمُ فَيُؤْجُوهُنَّ ، وَ اَنْ تُضْرَبَ وُجُوهُنَّ لِاَنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهَا : پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : علامت داغ در صورت حیوانات نگذارید

ص: ۳۰

و تازیانه به صورت آن‌ها نزدیک‌تر از آن‌ها حمد و ثنای خدا می‌گویند.»

و نیز از امام صادق نقل شده: «مَنْ طَيْرٌ يُصَادُ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ وَلَا شَيْءٌ يُصَادُ مِنَ الْوَحْشِ إِلَّا تَضَعُ يَدَيْهَا لِتَسْبِيحٍ: هیچ پرنده‌ای در صحرا و دریا صید نمی‌شود و هیچ حیوان وحشی به دام صیاد نمی‌افتد مگر به خاطر ترک تسبیح.»

جزء بیست و هشتم (۳۷)

امام باقر صدای گنجشکانی را شنید، فرمود: «می‌دانید این‌ها چه می‌گویند»، ابو حمزه ثمالی که از یاران خاص امام بود می‌گوید، عرض کردم: «نه»، فرمود: «يُسَبِّحُنَّ رَبَّهُنَّ عَزَّ وَجَلَّ وَيَسْتَلْنَّ قُوتَ يَوْمِهِنَّ: این‌ها تسبیح خداوند بزرگ را می‌گویند و روزی خود را از او می‌خواهند.»

در حدیث دیگری می‌خوانیم که یک روز پیامبر صلی الله علیه و آله نزد عایشه آمد، فرمود: «این دو لباس مرا بشوی» عرض کرد: «ای رسول خدا دیروز شستم»، فرمود: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ التُّوبَ يُسَبِّحُ بِحُ فِيمَاذَا اتَّسَخَ انْقَطَعَ تَسْبِيحُهُ: آیا نمی‌دانی که لباس انسان نیز تسبیح خدا می‌گوید و هنگامی که چرک و آلوده شود تسبیح آن قطع می‌شود.»

مجموعه این روایات که بعضی از آن‌ها معانی دقیق و باریکی دارد نشان می‌دهد که این حکم عمومی تسبیح موجودات، همه چیز را بدون استثناء دربرمی‌گیرد و همه این‌ها با آن چه در تفسیر دوم (تسبیح به معنی زبان حال و تکوین) گفتیم کاملاً سازگار است و این که در این

(۳۸) سوره حشر

ص: ۳۱

روایات خواندیم هنگامی که لباس آلوده و کثیف می شود ، تسبیح آن قطع می گردد ، ممکن است اشاره به این باشد که موجودات تا چهره پاک طبیعی دارند ، انسان را به یاد خدا می اندازند، اما هنگامی که چهره پاک طبیعی خود را از دست دادند دیگر آن یادآوری از بین می رود.

برای آخرت خود زاد و توشه فراهم کنید

۱۸ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید! از مخالفت خدا بپرهیزید و هراسانی باید بنگرد که چه چیز را برای فردایش از پیش فرستاده و از نافرمانی خدا بپرهیزید که خدا از آن چه انجام می دهید ، آگاه است .

تعبیر به « غَدٌ » (فردا) اشاره به قیامت است ، چراکه با توجه به مقیاس عمر دنیا ، به سرعت فرامی رسد و ذکر آن به صورت نکره برای اهمیت آن است .

جزء بیست و هشتم (۳۹)

تعبیر به « نَفْسٌ » (یک نفر) ممکن است در این جا به معنی هر یک نفر بوده باشد ، یعنی هر انسانی باید به فکر فردای خویش باشد و بدون آن که از دیگران انتظاری داشته باشد که برای او کاری انجام دهند ، خودش تا در این دنیا است ، آن چه می تواند از پیش بفرستد .

آری تقوا و ترس از خدا سبب می شود که انسان برای

فردای قیامت بیندیشد و اعمال خود را پاک و پاکیزه و خالص کند . تکرار امر به تقوا ، برای تأکید است ، زیرا انگیزه تمام اعمال صالح و پرهیز از گناه، همین تقوا و خداترسی می باشد .

سرمایه اصلی انسان در صحنه قیامت ، کارهایی است که از پیش فرستاده و گرنه غالباً کسی به فکر انسان نیست که برای او چیزی بعد از مرگ او بفرستد و یا اگر بفرستد ، ارزش زیادی ندارد .

لذا در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود : « در راه خدا انفاق کنید ، هر چند به اندازه یک من خرما یا کمتر و یا یک مشت و یا کمتر باشد و یا حتی به نیمی از یک دانه خرما و اگر کسی آن را هم نیابد ،

(۴۰) سوره حشر

با سخنان پاکیزه ، دل هایی را شاد کند ، زیرا در قیامت هنگامی که در پیشگاه خدا قرار می گیرید ، به شما می فرماید : " آیا درباره تو چنین و چنان نکردم ؟ آیا گوش و چشم در اختیارت قرار ندادم ؟ آیا مال و فرزند به تو نبخشیدم ؟ " و بنده عرض می کند : " آری " و در این جا خداوند متعال می گوید : " پس نگاه کن بین برای خودت چه از قبل فرستاده ای ؟ " ، او نگاهی به پیش و پشت سر و طرف راست و چپ می افکند ، چیزی نمی یابد که بتواند با آن صورتش را از آتش دوزخ حفظ کند .
[\(۱\)](#)

این معنی در آیات دیگر قرآن ، کرارا مورد تأکید قرار گرفته ، از

ص: ۳۳

۱- « نـُورِ الثَّقَلِینِ » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۹۲ .

جمله در آیه ۱۱۰ سوره بقره می خوانیم : « وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ : نماز را برپا دارید و زکات را اداء کنید و هر کار خیری را برای خود از پیش می فرستید ، آن را نزد خدا خواهید یافت ، خدا نسبت به اعمال شما بینا است . »

جزء بیست و هشتم (۴۱)

«خودفراموشی» نتیجه «خدا فراموشی» است

۱۹ وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

و همچون کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آن ها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد، نباشید و آن ها فاسق و گنهکارند .

اصولاً- خمیرمایه تقوا دو چیز است ؛ یاد خدا یعنی توجه به مراقبت دائمی الله و حضور او در همه جا و همه حال و توجه به دادگاه عدل خداوند و نامه اعمالی که هیچ کار صغیری و کبیری وجود ندارد مگر این که در آن ثبت می شود و به همین دلیل توجه به این دو اصل (مبدأ و معاد) در سرلوحه برنامه های تربیتی انبیاء و اولیاء قرار داشته و تأثیر آن در پاکسازی فرد و اجتماع کاملاً چشمگیر است .

فراموش کردن خدا سبب « خودفراموشی » می شود ، دلیل آن نیز

(۴۲) سوره حشر

روشن است ، زیرا از یک سو فراموشی پروردگار سبب می شود که

ص: ۳۴

انسان در لذات مادی و شهوات حیوانی فرو رود و هدف آفرینش خود را به دست فراموشی بسپارد و در نتیجه از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل بماند .

از سوی دیگر فراموش کردن خدا همراه با فراموش کردن صفات پاک او است که هستی مطلق و علم بی پایان و غنای بی انتها از آن او است و هر چه غیر او است ، وابسته به او و نیازمند به ذات پاکش می باشد و همین امر سبب می شود که انسان خود را مستقل و غنی و بی نیاز بشمرد و به این ترتیب واقعیت و هویت انسانی خویش را فراموش کند .(۱)

این نکته نیز قابل توجه است که نمی گوید: خدارا فراموش نکنید، بلکه می گوید:مانند کسانی که خدارا فراموش کردند و خدا آن هارا به خود فراموشی مبتلا ساخت ، نباشید و این در حقیقت یک مصداق روشن حسی را نشان می دهد که می توانند عاقبت فراموش کردن خدا را در آن ببینند .

جزء بیست و هشتم (۴۳)

خط خوبی ها و بدی ها از هم جداست

۲۰ لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ

هرگز اصحاب دوزخ و اصحاب بهشت یکسان نیستند ،

ص: ۳۵

اصحاب بهشت، رستگار و پیروزند .

نه در این دنیا ، نه در معارف ، نه در نحوه تفکر ، نه در طرز زندگی فردی و جمعی و هدف آن و نه در آخرت و پاداش های الهی ، خط این دو گروه متوجه به مبدأ و معاد و گروه فراموشکاران خدا که گرفتار خودفراموشی شده اند، در همه جا و همه چیز از هم جدا است ، یکی به یاد خدا و قیامت و احیای ارزش های والای انسانی و اندوختن ذخایر برای زندگی جاویدان است و دیگری غرق شهوات و لذات مادی و گرفتار فراموشی همه چیز و اسیر بند هوا و هوس .

(۴۴) سوره حشر

و به این ترتیب انسان بر سر دوراهی قرار دارد یا باید به گروه اول پیوندد یا گروه دوم و راه سومی در پیش نیست .

اگر قرآن بر کوه ها نازل می شد ، از هم می شکافتند

۲۱ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم ، می دیدی که در برابر آن خشوع می کند و از خوف خدا می شکافتد و این ها مثال هایی است که برای مردم می زنیم تا در آن بیندیشند .

« مُتَصَدِّعٌ » از « صَدَعٌ » به معنی شکافتن اشیاء سفت و محکم است ، مانند آهن و شیشه و اگر به سردرد ، « صُدَاعٌ » می گویند

،

ص: ۳۶

به خاطر این است که گویی می خواهد سر انسان را از هم بشکافد .

بسیاری از مفسران این آیه را به صورت تشبیه ، تفسیر کرده اند و گفته اند هدف این است که این کوه ها با همه استحکام و صلابتی که

جزء بیست و هشتم (۴۵)

دارند ، اگر عقل و احساس می داشتند و این آیات به جای قلب انسان ها بر آن ها نازل می شد ، چنان به لرزه درمی آمدند که از هم می شکافتند ، اما گروهی از انسان های قساوتمند و سنگدل می شنوند و کمتر تغییری در آن ها رخ نمی دهد (جمله « وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ » را گواه بر این تفسیر گرفته اند) .

بعضی دیگر آن را بر ظاهرش حمل کرده اند و گفته اند : تمام موجودات این جهان ، از جمله کوه ها برای خود نوعی درک و شعور دارند و اگر این آیات بر آن ها نازل می شد ، به راستی از هم متلاشی می شدند ، گواه این معنی را آیه ۷۴ سوره بقره می دانند که در توصیف گروهی از یهود می گوید : « ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ : سپس دل های شما بعد از این ماجرا سخت شد ، همچون سنگ و یا سخت تر ، چراکه پاره ای از سنگ ها می شکافد و از آن ها نهری

(۴۶) سوره حشر

جاری می شود و پاره ای از آن ها شکاف برمی دارد و آب از آن تراوش می کند و پاره ای از آن ها از خوف خدا به زیر می افتد .

ص: ۳۷

۲۲ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

او خدایی است که معبودی جز او نیست، ازپنهان و آشکار آگاه است و او رحمان و رحیم است .

در این جا قبل از هرچیز روی مسأله توحید که خمیرمایه همه اوصاف ۱۸ گانه مندرج در آیات ۲۲ تا ۲۴ است، تکیه می کند و بعد از آن روی علم و دانش او نسبت به غیب و شهود .

« شَهَادَات » و « شُهُود » حضور توأم با مشاهده است خواه با چشم ظاهر باشد یا چشم دل ، بنابراین هر جا قلمرو احاطه حسی و علمی انسان است ، « عالم شهود » است و آن چه از این قلمرو بیرون است ، « عالم غیب » محسوب می گردد ، ولی همه این ها در برابر علم

جزء بیست و هشتم (۴۷)

خدا یکسان است ، چراکه وجود بی پایان او همه جا حاضر و ناظر است و بنابراین جایی وجود ندارد که از قلمرو علم و حضور او بیرون باشد .

سپس روی رحمت عامه او که تمامی مخلوقات را شامل می شود (رَحْمَان) و رحمت خاصه اش که فقط ویژه مؤمنان است (رَحِيم) تکیه شده تا به انسان امید بخشد و او را در راه طولانی تکامل و سیر الی الله که در پیش دارد ، یاری دهد که قطع این مرحله بی همراهی لطف او ممکن نیست و ظلمات است و خطر گمراهی دارد .

۲۳ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ

او خدایی است که معبودی جز او نیست ، حاکم و مالک اصلی او است، از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی کند، به مؤمنان امنیت می بخشد و مراقب همه چیز است ، او قدرتمندی است شکست ناپذیر که با اراده نافذ خود هر

(۴۸) سوره حشر

امری را اصلاح می کند ، او شایسته بزرگی است . خداوند منزّه است از آن چه شریک برای او قرار می دهند .

در این آیه ، علاوه بر تأکید روی مسأله توحید ، هشت وصف دیگر ذکر کرده ، می فرماید : «او خدایی است که معبودی جز او نیست» (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) .

« حاکم و مالک اصلی ، او است » (الْمَلِكُ) .

« از هر عیب و نقص ، پاک و مبرا است » (الْقُدُّوس) .

« هیچ گونه ظلم و ستم بر کسی روا نمی دارد و همه از ناحیه او در سلامت هستند » (السَّلَام) .

اصولاً دعوت خدا به سوی سلامت است : « وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ » (۲۵ / یونس) ، هدایتش هم متوجه به سلامت است : « يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ » (۱۶ / مائده) ،

ص: ۳۹

قرارگاهی که برای مؤمنان فراهم ساخته نیز خانه سلامت است: «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» و درود و تحیت بهشتیان نیز چیزی

جزء بیست و هشتم (۴۹)

جز سلام نیست: «إِلَّا قِيلاً سَلَامًا سَلَامًا» (۲۶ / واقعه).

سپس می افزاید: «او دوستانش را امنیت می بخشد و ایمان، مرحمت می کند» (الْمُؤْمِنِ).

« او حافظ و نگهدارنده و مراقب همه چیز است » (الْمُهَيِّمِ).

« او قدرتمندی است که هرگز مغلوب نمی شود » (الْعَزِيزِ).

« او با اراده نافذ خود به اصلاح هر امر می پردازد » (الْجَبَّارِ).

« این واژه که از ماده « جبر » گرفته شده ، گاه به معنی قهر و غلبه و نفوذ اراده می آید و گاه به معنی جبران و اصلاح و « راغب » در « مفردات » هر دو معنی را به هم آمیخته ، می گوید : اصل جبر ، اصلاح کردن چیزی است با غلبه و قدرت ، این واژه هنگامی که در مورد خداوند به کار رود ، بیانگر یکی از صفات بزرگ او است که با نفوذ اراده و کمال قدرت به اصلاح هر فساد می پردازد و هرگاه در مورد غیر او به کار رود ، معنی مذمت را دارد و به گفته « راغب » به کسی گفته می شود که می خواهد نقصان و کمبود خود را با ادعای مقاماتی که

(۵۰) سوره حشر

شایسته آن نیست ، " جبران " کند . این واژه در قرآن مجید در ده مورد به کار رفته که نه مورد آن در مورد افراد ظالم و گردنکش و مفسد است و تنها یک مورد آن در مورد خداوند متعال (آیه مورد بحث) می باشد .

ص: ۴۰

سپس می افزاید: « او شایسته بزرگی است و چیزی برتر و بالاتر از آن نیست » (الْمُتَكَبِّرِ) .

« مُتَكَبِّرٌ » از ماده « تَكَبَّرَ » به دو معنی آمده است ؛ یکی ممدوح که در مورد خداوند به کار می رود و آن دارا بودن بزرگی و کارهای نیک و صفات پسندیده فراوان است و دیگری نکوهیده و مذموم که در مورد غیرخدا به کار می رود و آن ، این است که افراد کوچک و کم مقدار ادعای بزرگی کنند و صفاتی را که ندارند ، به خود نسبت دهند و از آن جا که عظمت و بزرگی تنها شایسته مقام خدا است ، این واژه به معنی ممدوحش تنها درباره او به کار می رود و هرگاه در غیر مورد او به کار رود ، به معنی مذموم است .

و در پایان آیه ، یک مرتبه دیگر روی مسأله توحید که سخن با آن

جزء بیست و هشتم (۵۱)

آغاز شده بود ، تکیه کرده ، می فرماید : « خدا منزّه است از آن چه که برای او شریک قرار می دهند » (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ) .

با این توضیح، روشن می شود که هیچ موجودی نمی تواند در صفاتی که در این جا آمده است، شریک و شبیه و نظیر او باشد .

۲۴ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِيءُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

او خداوندی است خالق و آفریننده ای بی سابقه و صورتگری

ص: ۴۱

است (بی نظیر) برای او نام های نیک است و آن چه در آسمان ها و زمین است ، تسبیح او می گویند و او عزیز و حکیم است .

در این آیه در تکمیل صفات قبلی، به شش وصف دیگر اشاره کرده، چنین می فرماید : « او خداوندی است آفریننده » (هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ) .

« خداوندی که مخلوقات را بی کم و کاست و بدون شبیهی

(۵۲) سوره حشر

از قبل، ایجاد کرد » (الْبَارِيءِ) .

« خالق که به هر موجود صورت خاصی بخشید » (الْمُصَوِّرِ) .

و سپس از آن جا که اوصاف خداوند منحصر به این اوصاف نیست، بلکه اوصافش همچون ذاتش بی پایان است، می افزاید : « برای او نام های نیک است » (لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) .

و به همین دلیل از هر گونه عیب و نقص ، منزّه و مبرا است « و تمام موجوداتی که در آسمان و زمین هستند ، برای او تسبیح می گویند » و او را از هر عیب و نقصی ، پاک می شمردند (يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) . و سرانجام برای تأکید بیشتر ، روی موضوع نظام آفرینش ، به دو وصف دیگر از اوصافش که یکی از آن ها قبلاً مطرح شد ، اشاره کرده ، می فرماید : « او عزیز و حکیم است » (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) .

اولی نشانه کمال قدرت او بر همه چیز و غلبه بر هر مانع است و

دومی اشاره به علم و آگاهی او از نظام آفرینش و تنظیم برنامه دقیق

جزء بیست و هشتم (۵۳)

در امر خلقت و تدبیر است .

و به این ترتیب در مجموع این آیات سه گانه علاوه بر مسأله توحید که دوبار تکرار شده، هفده وصف از اوصاف خدا آمده است، به این ترتیب :

۱ عالم الغیب و الشهاده ۲ رحمان .

۳ رحیم . ۴ ملک .

۵ قدّوس . ۶ سلام .

۷ مؤمن . ۸ مهیمن .

۹ عزیز . ۱۰ جبار .

۱۱ متکبر . ۱۲ خالق .

۱۳ باری . ۱۴ مصوّر .

۱۵ حکیم . ۱۶ دارای اسماء حسنی .

۱۷ کسی که همه موجودات عالم تسبیح او را می گویند .

که با وصف توحید ، مجموعاً هیجده صفت می شود (توجه داشته باشید که توحید ، دوبار و عزیز ، هم دوبار ذکر شده است) .

(۵۴) سوره حشر

در میان مجموع این صفات ، یک نوع نظم بندی خاصی در سه آیه دیده می شود :

در آیه نخست ، از عمومی ترین اوصاف ذات (علم) و عمومی ترین اوصاف فعل (رحمت) که ریشه همه افعال

خداوندی است ، بحث می کند .

در آیه دوم ، سخن از حاکمیت او و شئون این حاکمیت است و صفاتی همچون « قُدّوس » ، « سلام » ، « مؤمن » ، « مهیمن » ، « جبار » و « متکبر » با توجه به معنی آن ها که ذکر کردیم ، همه از ویژگی های این حاکمیت مطلقه الهی است .

و در آخرین آیه ، از مسأله خلقت و آن چه مربوط به آن است ، مانند نظم بندی و صورت بندی و قدرت و حکمت ، بحث می کند .

و به این ترتیب این آیات ، دست پویندگان راه معرفت الله را گرفته ، منزل به منزل پیش می برد ، از ذات پاک او شروع می کند و بعد به عالم خلقت می آورد و باز در این سیر الی الله از مخلوق نیز به سوی خالق

جزء بیست و هشتم (۵۵)

می برد ، قلب را مظهر اسماء و صفات الهی و مرکز انوار ربّانی می کند و در لابلای این معارف و انوار ، او را می سازد و تربیت می نماید ، شکوفه های تقوا را بر شاخسار وجودش ظاهر ساخته و لایق قرب جوارش می کند تا با تمام ذرات جهان همصدا شود و تسبیح گویان ، نغمه سُبوح و قُدّوس سر دهد .

بنابراین جای تعجب نیست که در روایات اسلامی ، اهمیت فوق العاده ای به این آیات داده شده که مختصراً به توضیح آن می پردازیم :

ص: ۴۴

آیات آخر این سوره که مشتمل بر بخش مهمی از اسماء و صفات الهی می باشد، آیاتی است فوق العاده با عظمت و الهام بخش و درس بزرگ تربیت است برای انسان ها، چرا که به آن ها می گوید: اگر قرب خدا می طلبید و خواهان عظمت و کمال هستید،

(۵۶) سوره حشر

شعله ای از این صفات را در وجود خود زنده کنید .

در بعضی از روایات آمده است: « اسم اعظم خدا در آیات آخر سوره حشر است » (۱).

و در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: « مَنْ قَرَأَ آخِرَ الْحَشْرِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ : هر کس آخر سوره حشر را بخواند ، گناهان گذشته و آینده او بخشوده می شود » (۲)

و باز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: « مَنْ قَرَأَ " لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ " إِلَى آخِرِهَا فَمَاتَ مِنْ لَيْلَتِهِ مَاتَ شَهِيدًا : هر کس آیات " لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ " را تا آخر بخواند و در همان شب بمیرد ، شهید مرده است » (۳)

یکی از اصحاب می گوید: « از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اسم

جزء بیست و هشتم (۵۷)

ص: ۴۵

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۹ ، صفحه ۲۶۷ .

۲- « نُوْرُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۹۳ ..

۳- « نُوْرُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۹۳ .

اعظم خدا سؤال کردم، فرمود: «عَلَيْكَ بِآخِرِ الْحَشْرِ وَ أَكْثَرَ قِرَائَتِهَا : بر تو باد که آخر سوره حشر را بخوانی و زیاد بخوان»، بار دیگر همین سؤال را تکرار کردم و حضرت صلی الله علیه و آله همان پاسخ را تکرار فرمود» (۱).

حتی در حدیثی آمده است: «إِنَّهَا شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ وَ السَّامُ الْمَوْتُ : این آیات ، شفاء هر دردی است ، مگر مرگ» (۲)

خلاصه این که روایات در این زمینه در کتب شیعه و اهل سنت ، زیاد است که همگی بر عظمت این آیات و لزوم تفکر و اندیشه در محتوای آن ، دلالت دارد .

قابل توجه این که این سوره همان گونه که با تسبیح خداوند و نام « عزیز و حکیم » آغاز می شود ، با نام « عزیز و حکیم » نیز پایان می پذیرد ، چرا که هدف نهایی سوره ، شناخت خدا و تسبیح او و آشنایی با اسماء و صفات مقدس او است .

(۵۸) سوره حشر

در مورد « اسماء حسنی » که در آیات فوق اشاره شده ، در جلد ۷ تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۸ سوره اعراف (صفحه ۲۵) ، مباحثی مطرح شده است . پایان سوره حشر

جزء بیست و هشتم (۵۹)

ص: ۴۶

۱- «نُورُ الثَّقَلَيْنِ»، جلد ۵، صفحه ۲۹۳ .

۲- «دُرُّ الْمَثُورِ» ، جلد ۶ ، صفحه ۲۰۱ .

عاقبت دوستی های غیر خدایی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوۡا لَا تَتَّخِذُوۡا عِدُوۡی وَّ عِدُوۡكُمْ اَوْلِیَآءَ تُلْقُوۡنَ اِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوۡا بِمَا جَآءَ كُمْ مِنَ الْحَقِّ یُخْرِجُوۡنَ الرَّسُوۡلَ وَّ اِیَّاكُمْ اَنْ تُوۡمِنُوۡا بِاللّٰهِ رَبِّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِی سَبِیْلِی وَاِتِّعَآءَ مَرْضَاتِی تُسَیِّرُوۡنَ اِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَاَنَا اَعْلَمُ بِمَا اَخْفَيْتُمْ وَّمَا اَعْلَنْتُمْ وَّمَنْ یَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ السَّبِیْلِ

ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خویش را دوست خود قرار ندهید، شما نسبت به آن ها اظهار محبت می کنید، در حالی که به آن چه از حق برای شما آمده، کافر شده اند و رسول خدا و شما را به خاطر ایمان

(۶۰) سوره مُمتَحِنَه

به خداوندی که پروردگار همه شما است، از شهر و دیارتان بیرون می رانند، اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده اید، پیوند دوستی با آن ها برقرار نسازید، شما مخفیانه با آن ها رابطه دوستی برقرار می کنید، در حالی که من آن چه را پنهان یا آشکار می کنید،

ص: ۴۷

از همه بهتر می دانم و هر کس از شما چنین کاری کند ، از راه راست گمراه شده است .

حرکتی از ناحیه یکی از مسلمانان صادر شد که هر چند به قصد جاسوسی نبود ، ولی اظهار محبتی به دشمنان اسلام محسوب می شد ، لذا آیات فوق نازل شد و به مسلمانان هشدار داد که از تکرار این گونه کارها در آینده پرهیزند .

در فراز نخست آیه می گوید : فقط دشمنان خدا هستند که با شما نیز عداوت و دشمنی دارند ، با این حال چگونه دست دوستی به سوی آن ها دراز می کنید ؟

جزء بیست و هشتم (۶۱)

سپس می افزاید : آن ها هم در عقیده با شما مخالفند و هم عملاً- به مبارزه برخاسته اند و کاری را که بزرگترین افتخار شماست ، یعنی ایمان به پروردگار را برای شما بزرگترین جرم کرده اند ، با این حال آیا جای این است که شما نسبت به آن ها اظهار محبت کنید و برای نجاتشان از چنگال مجازات الهی به دست توانمند رزمندگان سپاه اسلام تلاش کنید ؟

سپس برای توضیح بیشتر می افزاید : اگر به راستی دم از دوستی خدا می زنید و به خاطر او از شهر و دیار خود هجرت کرده اید و طالب جهاد فی سبیل الله و جلب رضای او هستید ، این مطلب با دوستی دشمنان خدا سازگار نیست .

در ادامه می گوید : (تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ ...) شما با آن ها

ص: ۴۸

مخفیانه رابطه دوستی برقرار می سازید ولی با توجه به علم خداوند ، مخفی کاری چه فایده ای دارد ؟

و در پایان آیه به عنوان یک تهدید قاطع می فرماید : هر کس از شما چنین کاری کند ، هم از راه معرفت خدا منحرف گشته که گمان کرده

(۶۲) سوره مُمْتَحِنَه

چیزی بر خدا مخفی می ماند و هم از راه ایمان و اخلاص و تقوا که طرح دوستی با دشمنان خدا ریخته و هم تیشه به ریشه زندگانی خود زده است که دشمنش را از اسرارش باخبر ساخته و این بدترین انحرافی است که ممکن است به شخص مؤمن بعد از وصول به سرچشمه ایمان دست دهد .

۲ اِنْ يَتَّقُوْكُمْ يَكُوْنُوْا لَكُمْ اَعْدَاءً وَ يَسْطُوْا اِلَيْكُمْ اَيْدِيَهُمْ وَ اَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوْءِ وَ وُدُّوْا لَوْ تَكْفُرُوْنَ

اگر آن ها بر شما مسلط شوند، دشمنتان خواهند بود و دست و زبان خود را به بدی بر شما می گشایند و دوست دارند شما به کفر باز گردید .

« يَتَّقُوْكُمْ » از ماده « تَقَف و تَقَافَه » به معنی " مهارت در تشخیص یا انجام چیزی " است ، به همین جهت به معنی فرهنگ و یا تسلط ماهرانه بر چیزی نیز به کار می رود .

شما برای آن ها دلسوزی می کنید ، در حالی که عداوت آن ها با شما

جزء بیست و هشتم (۶۳)

آن چنان ریشه دار است که اگر بر شما دست یابند ، از هیچ کاری

ص: ۴۹

فروگذار نمی کنند و شما را با دست و زبان خود مورد هرگونه آزار قرار می دهند ، آیا دلسوزی بر چنین جمعیتی سزاوار است ؟

و از همه بدتر این است که آن ها دوست دارند شما از اسلام به سوی کفر باز گردید و بزرگترین افتخار خود یعنی گوهر ایمان را از دست دهید (وَ وُدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ) و این درست دردناک ترین ضربه ای است که می خواهند به شما بزنند .

ابراهیم برای همه شما آسوه بود

۴ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَخَدَّهٖ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ

(۶۴) سوره ممتحنه

أَتَيْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ

برای شما تاسی نیکی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند ، وجود داشت، هنگامی که به قوم مشرک خود گفتند: ما از شما و آن چه غیر از خدا می پرستید ، بیزاریم. ما نسبت به شما کافریم و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است و این وضع همچنان ادامه دارد

ص: ۵۰

تا به خدای یگانه ایمان بیاورید ، جُز آن سخن ابراهیم که به پدرش (عمویش آزر) وعده داد که برای توطلب آمرزش می کنم و در عین حال در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم. پروردگارا! ما بر تو توکل کرده ایم و به سوی تو بازگشتیم و سرانجام همه به سوی تو است .

« اُسُوَه » به معنی " تأسی نمودن " و " پیروی کردن " گاه در کارهای خوب است و گاه در کارهای بد و لذا در این آیه مقید به « حَسَنَه » شده است .

جزء بیست و هشتم (۶۵)

ابراهیم بزرگ پیامبران که زندگیش سراسر درس بندگی و عبودیت خدا، جهاد فی سبیل الله و عشق به ذات پاک او بود، ابراهیم که امت اسلامی از برکت دعای او و مفتخر به نامگذاری او می باشد ، می تواند در این زمینه سرمشق خوبی برای شما گردد .

منظور از تعبیر «وَالَّذِينَ مَعَهُ» (آن ها که با ابراهیم بودند) مؤمنانی است که او را در این راه همراهی می کردند ، هرچند قلیل و اندک بودند .

در تواریخ آمده که گروهی در بابل بعد از مشاهده معجزات ابراهیم به او ایمان آورده و در هجرت به سوی شام ، او را همراهی کردند و این نشان می دهد که او یاران وفاداری داشته است (۱)

ص: ۵۱

سپس در توضیح این معنی می افزاید: ما نه شمارا قبول داریم ونه آیین و مذهبتان را ، ما هم از خودتان و هم از بت های بی ارزشتان متنفریم .

و باز برای تأکید افزودند : « كَفَرْنَا بِكُمْ » ، البته این کفر همان کفر

(۶۶) سوره مُمْتَحِنَه

برائت و بیزاری است که در بعضی از روایات ضمن برشمردن اقسام پنجگانه کفر به آن اشاره شده است .

و سومین بار برای تأکید بیشتر افزودند: « وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبُغْضَاءُ اَبَدًا حَتَّى تُوْمِنُوْا بِاللّٰهِ وَحَدَهُ » .

و به این ترتیب با نهایت قاطعیت و بدون هیچ گونه پرده پوشی اعلام جدایی و بیزاری از دشمنان خدا کردند و تصریح نمودند که این جدایی به هیچ قیمت قابل برگشت و تجدید نظر نیست و تا ابد ادامه دارد ، مگر این که آن ها مسیر خود را تغییر دهند و از خط کفر به خط ایمان روی آورند.

ولی از آن جا که این قانون کلی و عمومی در زندگی ابراهیم استثنایی داشته که آن هم به خاطر هدایت بعضی از مشرکان صورت گرفته ، به دنبال آن می فرماید : آن ها هرگونه ارتباطشان را با قوم کافر قطع کردند و هیچ سخن محبت آمیزی به آن ها نگفتند : « الْاَقْوَالِ اِبْرَاهِيْمَ لِاَبِيْهِ لَاسِيْتَعْفِرَنَّ لَكَ وَ مَا اَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ : جُز این سخن ابراهیم که به پدرش (عمویش آزر) وعده داد که برای تو از

جزء بیست و هشتم (۶۷)

خداوند طلب آمرزش می کنم ولی در عین حال من در برابر خداوند برای تو

ص: ۵۲

مالک چیزی نیستم و آمرزش تنها به دست او است» (۱).

این در حقیقت استثنایی است از مسأله قطع هر گونه ارتباط ابراهیم و یارانش از بت پرستان که آن هم دارای شرایط و مصلحت خاصی بود، زیرا قرائن نشان می دهد که ابراهیم احتمالاً آمادگی برای ایمان را در عمویش آزر مشاهده کرده بود ولی آزر از این مسأله نگران بود که اگر راه توحید را پیش گیرد، دوران بت پرستی او چه خواهد شد؟ ابراهیم به او وعده داد که در پیشگاه خدا برای تو استغفار می کنم و به این وعده خود نیز عمل کرد ولی آزر ایمان نیاورد و هنگامی که بر ابراهیم روشن شد که او دشمن خداست و هرگز ایمان نمی آورد، دیگر برای او استغفار نکرد و با او قطع رابطه نمود.

و از آن جا که مسلمانان از این برنامه ابراهیم و آزر اجمالاً باخبر

(۶۸) سوره مُمتَحِنَه

بودند و ممکن بود همین مطلب بهانه ای شود برای افرادی همچون «حاطب بن ابی بلتعنه» که با کفار سر و سری برقرار نمایند، قرآن می گوید: این استثناء در شرایط خاصی صورت گرفته است و وسیله ای برای جلب آزر به ایمان بوده، نه برای اهداف دنیوی و لذا در آیه ۱۱۴ سوره توبه می فرماید: «استغفار ابراهیم برای پدرش (عمویش آزر) فقط به خاطر وعده ای بود که به او داده بود (تا وی را

ص: ۵۳

به سوی ایمان جذب کند) اما هنگامی که برای او مسلم شد که وی دشمن خدا است، از او بیزاری جست، چرا که ابراهیم مهربان و بردبار بود.»

خلاصه این که ابراهیم و پیروانش قویاً با بت پرستان مخالف بودند و باید این درس را از آن‌ها سرمشق گرفت. داستان آزر شرایط خاصی داشته که اگر برای ما هم پیدا شود، قابل تأسی است.

و از آن جا که مبارزه با دشمنان خدا با این صراحت و قاطعیت مخصوصاً در زمانی که آن‌ها از قدرت ظاهری برخوردارند، جُز با توکل بر ذات خدا ممکن نیست، در پایان آیه می‌افزاید:

جزء بیست و هشتم (۶۹)

« رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ » .

در حقیقت آن‌ها سه مطلب را در این عبارت به پیشگاه الهی عرضه داشتند: نخست توکل بر ذات او، دیگر توبه و بازگشت به سوی او و سپس توجه به این حقیقت که رجوع نهایی همه چیز به سوی او است که علت و معلول یکدیگرند، ایمان به معاد و بازگشت نهایی سبب توبه می‌گردد و توبه روح توکل را در انسان زنده می‌کند.

۵ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

پروردگارا! ما را مایه گمراهی کافران قرار مده و ما را ببخش ای پروردگار ما که تو عزیز و حکیمی.

در این آیه به یکی دیگر از درخواست‌های ابراهیم و یارانش که در

این زمینه حساس و چشمگیر است ، اشاره می کند ، این تعبیر ممکن است اشاره به اعمالی مانند اعمال « حاطب بن ابی بلتعه » باشد که گاهی از افراد بی خبر سر می زند و کاری می کنند که سبب تقویت گمراهان

(۷۰) سوره مُمْتَحِنَه

می گردد ، در حالی که گمان می کنند کار خلافی مرتکب نشده اند .

و در انتهای آیه می افزاید : « وَ اغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » .

این جمله ممکن است اشاره به آن باشد که اگر در خلال زندگی ما نشانه ای از تمایل و محبت و دوستی به دشمنان تو وجود داشته ، این لغزش را بر ما ببخش .

۶ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

برای شما در برنامه زندگی آن ها اُسوه حسنه ای بود برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند و هر کس سرپیچی کند ، به خویشتن ضرر زده است ، زیرا خداوند بی نیاز و شایسته هر گونه ستایش است .

در این آیه ، بار دیگر روی همان مطلبی تکیه می کند که در نخستین آیه تکیه شده بود ، نه تنها براءت و بیزاریشان از بت پرستان و

جزء بیست و هشتم (۷۱)

خط کفر ، بلکه دعا های آن ها و تقاضاهایشان در پیشگاه خدا که نمونه هایی از آن در آیات قبل آمد ، نیز برای همه مسلمانان سرمشق است .

ص: ۵۵

این سرمشق راتنها کسانی می گیرند که دل به خدا بسته اند و ایمان به مبدأ و معاد قلبشان را روشن ساخته و در طریق حق به حرکت درآمده اند .

الگوهای جاودان

برنامه های عملی ، همیشه مؤثرترین برنامه ها است ، چون عمل ، حکایت از ایمان عمیق انسان به گفتارش می کند و سخنی که از دل برآید ، لاجرم بر دل نشیند .

همیشه وجود الگوها و سرمشق های بزرگ در زندگی انسان ها ، وسیله مؤثری برای تربیت آن ها بوده است ، به همین دلیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام ، مهم ترین شاخه هدایت را با عمل خود نشان می دادند و لذا هنگامی که سخن از « سنت » به میان می آید ، گفته می شود : سنت عبارت است از « قول » و « فعل » و « تقریر » معصوم ، یعنی پیشوایان معصوم سخن و عمل و سکوتشان همه حجت و راهنما است و نیز به همین دلیل است که عصمت در تمام پیامبران و امامان علیهم السلام شرط است تا الگوهایی در همه زمینه ها باشند .

(۷۲) سوره مُمْتَحِنَه

قرآن نیز بر این مسأله مهم صحّه گذارده ، الگوها و سرمشق هایی در همه زمینه ها برای مؤمنان معرفی می کند ، از جمله در سه آیه مورد بحث ، دو بار از ابراهیم و یارانش سخن می گوید و در سوره احزاب ، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان الگو و اُسوه ، به مسلمانان معرفی می نماید .

ص: ۵۶

در جنگ پر مخاطره احزاب ، در ایامی که مسلمانان سخت در بوته آزمایش قرار گرفته بودند و حوادث کوبنده نیرومندترین افراد را به لرزه درمی آورد ، خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان الگو و اُسوه ای از استقامت و پایمردی و ایمان و اخلاص و آرامش در میان طوفان معرفی می کند و البته این امر منحصر به میدان « احزاب » نبود که در همه جا پیامبر صلی الله علیه و آله سرمشق عظیمی برای مسلمانان محسوب می شد .

شعار « كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ وَلَا تَكُونُوا دُعَاةَ

جزء بیست و هشتم (۷۳)

بِالْبَيِّنَاتِكُمْ : مردم را به اعمال خویش دعوت به سوی خدا کنید ، نه به زبان خود » که از حدیث امام صادق گرفته شده (۱)، دلیل بر این است که همه مسلمانان راستین نیز به نوبه خود باید الگو و اُسوه برای دیگران باشند و با زبان عمل ، اسلام را به دنیا معرفی کنند که اگر این کار می شد ، اسلام دنیاگیر شده بود .

اصل اساسی دوستی یادشمنی در راه خدا

پیوند مکتبی مهم ترین پیوندی است که انسان ها را با یکدیگر مربوط می سازد که هر پیوندی تحت الشعاع آن است .

این سخنی است که قرآن بارها روی آن تأکید کرده است و اگر این پیوند هم تحت تأثیر روابط دوستی و خویشاوندی و منافع شخصی

ص: ۵۷

۱- «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۲۷۸ (ماده عمل) .

قرار گیرد ، ارکان مذهب متزلزل خواهد شد .

به علاوه ارزش نهایی در ایمان و تقوا است ، چگونه ممکن

(۷۴) سوره مُمْتَحِنَه

است با کسانی که فاقد این دو هستند ، ارتباط برقرار سازیم ؟

لذا در حدیثی از امام صادق می خوانیم: « مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ أَبْغَضَ لِلَّهِ وَ أَعْطَى لِلَّهِ جَلًّا وَ عَزَّ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَّلَ إِيْمَانُهُ : کسی که برای خدا دوست دارد و برای خدا دشمن دارد و برای خدا ببخشد، از کسانی است که ایمانش کامل شده است » .^(۱)

در حدیث دیگری از همان امام می خوانیم: « مِنْ أَوْثَقِ عُرَى الْإِيْمَانِ أَنْ تُحِبَّ فِي اللَّهِ وَ تَبْغُضَ فِي اللَّهِ وَ تُعْطِيَ فِي اللَّهِ وَ تَمْنَعَ فِي اللَّهِ : از محکم ترین دستگیره های ایمان این است که برای خدا دوست داری و برای خدا دشمن داری و برای خدا ببخشی و برای خدا منع کنی »^(۲)

پایان سوره مُمْتَحِنَه

ص: ۵۸

۱- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، باب الْحُبِّ فِي اللَّهِ ، حدیث ۱ و ۲ .

۲- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، باب الْحُبِّ فِي اللَّهِ ، حدیث ۱ و ۲ .

سوره صفّ

سوره صفّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

آن چه در آسمان ها و زمین است، همه تسبیح خدا می گویند و او قدرتمند و آگاه است .

توجه به مسأله تسبیح عمومی موجودات که با زبان حال و قال صورت می گیرد و نظام شگفت انگیز حاکم بر آن ها که بهترین دلیل بر وجود خالق عزیز و حکیم است ، پایه های ایمان را در قلوب مستحکم ساخته و راه را برای فرمان جهاد استوار می کند .

۲ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا سخنی می گوئید که عمل نمی کنید؟

(۷۶) سوره صفّ

گرچه مطابق شأن نزول ، این آیات در مورد گفتگوهای جهاد و سپس فرار در روز جنگ اُحد نازل شده، ولی می دانیم "هیچ گاه شأن نزول ها، مفهوم گسترده آیات را محدود نمی کند" ، بنابراین هرگونه گفتار بی عمل در خور سرزنش و ملامت است ، خواه در رابطه با پایمردی در میدان جهاد باشد و یا در هر عمل مثبت و سازنده دیگر .

زبان ، ترجمان دل است و اگر راه این دو از یکدیگر جدا شود ، نشانه نفاق است و می دانیم یک انسان منافق از سلامت فکر و روح برخوردار نیست .

از بدترین بلاهایی که ممکن است بر یک جامعه مسلط شود ، بلای سلب اطمینان است و عامل اصلی آن جدایی گفتار از کردار است، مردمی که می گویند و عمل نمی کنند، هرگز نمی توانند به یکدیگر اعتماد کنند و در برابر مشکلات هماهنگ باشند، هرگز برادری و صمیمیت در میان آن ها حاکم نخواهد شد و هرگز ارزش و قیمتی نخواهند داشت و هیچ دشمنی از آن ها حساب نمی برد .

جزء بیست و هشتم (۷۷)

در حدیثی از امام صادق می خوانیم که فرمود : « یَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ وَ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ : عَالِمٌ كَسَى اسْتِ كَهْ عَمَلْش ، گفتمارش را تصدیق کند و هر کس عملش ، گفتمارش را تصدیق نکند ، عالم نیست » . (۱)

۳ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ

نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویند که عمل نمی کنید .

ص: ۶۰

«مَقْت» در اصل به معنی "بغض شدید" است نسبت به کسی که کار قبیحی انجام داده است و در جمله «كَبِرَ مَقْتًا»، واژه «مَقْت» با «كَبِرَ» که آن نیز دلیل بر شدت و عظمت است، توأم شده و دلیل بر خشم عظیم خدا نسبت به گفتار خالی از عمل است.

(۷۸) سوره صَفَّ

از نشانه های مهم مؤمنان راستین این است که گفتار و کردارشان صد درصد هماهنگ باشد و هر قدر انسان از این اصل دور شود، از حقیقت ایمان دور شده است.

آیه فوق هر گونه تخلف از عهد و پیمان و وعده و حتی به گفته بعضی نذر را نیز شامل می شود.

در حدیثی از امام صادق آمده: «عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَا نَذْرٍ لَا كَفَّارَةَ فِيهِ، فَمَنْ أَخْلَفَ فَبِخْلَفِ اللَّهِ بَدَأَ وَلِمَقْتِهِ تَعَرَّضَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ: وعده مؤمن به برادرش نوعی نذر است، هر چند کفاره ندارد و هر کس خلف وعده کند، با خدا مخالفت کرده و خویش را در معرض خشم او قرار داده و این همان است که قرآن در این آیات می گوید» (۱)

ص: ۶۱

۱- «اصول کافی»، جلد ۲، باب «خُلْفُ الْوَعْدِ».

پیکارگرانی همچون سد فولادین

۴ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ

خداوند کسانی را دوست می دارد که در راه او پیکار می کنند همچون بنائی آهنین .

« صَف » در اصل معنی مصدری دارد و به معنی " قرار دادن چیزی در خط صاف " است ، ولی این جا معنی اسم فاعل را دارد .

« مَرْصُوص » از ماده « رَصَاص » به معنی " سرب " است و از آن جا که گاه برای استحکام و یکپارچگی بناها سرب را آب کرده و در لابلای قطعات آن می ریختند ، به طوری که فوق العاده محکم و یکپارچه می شد ، به هر بنای محکمی « مَرْصُوص » اطلاق می شود و در این جا منظور این است که مجاهدان راه حق در برابر دشمن یک دل و یک جان

(۸۰) سوره صَفِّ

و مستحکم و استوار بایستند ، گویی همه یک واحد به هم پیوسته اند که هیچ شکافی در میان آن نیست .

در حدیثی آمده است که امیر مؤمنان علی در میدان « صفین » هنگامی که می خواست یاران خود را آماده پیکار کند ، فرمود :

« خداوند عزوجل شما را به این وظیفه راهنمایی کرده است ... و فرموده : إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ

بُنْيَانٌ

ص: ۶۲

مَرَّصُوصٌ، بنابراین صفوف خود را همچون یک بنای آهنین محکم کنید، آن ها که زره پوشند، مقدم شوند و آن ها که بی زره هستند، پشت سر آنان قرار گیرند، دندان ها را محکم به هم بفشارید که ... و در برابر نیزه ها در پیچ و خم باشید که برای رد کردن نیزه دشمن مؤثرتر است، به انبوه دشمن خیره نگاه نکنید تا قلبتان قوی تر و روحتان آرام تر باشد، سخن کمتر بگویید که سستی را دور می کند و با وقار شما مناسب تر است، پرچم های خود را کج نکنید و آن ها را از جا تکان ندهید و جز به دست دلیران مسپارید» (۱)

جزء بیست و هشتم (۸۱)

از آیه بالا استفاده می شود که نفس پیکار مطرح نیست، بلکه مهم این است که پیکار « فی سَبِيلِ اللَّهِ » باشد و آن هم با اتحاد و انسجام کامل همانند سدّ فولادین .

ضرورت وحدت جامعه

از مهم ترین عوامل پیروزی در برابر دشمنان، به هم پیوستگی و انسجام صفوف در میدان نبرد است، نه تنها در نبردهای نظامی، که در نبرد سیاسی و اقتصادی نیز جز از طریق وحدت کاری ساخته نیست .

در حقیقت قرآن دشمنان را به سیلاب ویرانگری تشبیه می کند که تنها با سدّ فولادین آن ها را می توان مهار کرد، تعبیر به « بُنیان مَرَّصُوصٌ » جالب ترین تعبیری است که در این زمینه وجود دارد، در یک بنا یا سدّ عظیم هر کدام از اجزاء نقشی دارند، ولی این نقش در صورتی مؤثر می شود که هیچ گونه فاصله و شکاف در میان آن ها نباشد و

(۸۲) سوره صَفّ

ص: ۶۳

چنان متحد گردند که گویی یک واحد بیش نیستند، همگی تبدیل به یک دست و یک مُشت عظیم و محکم شوند که فرق دشمن را در هم می کوبد و متلاشی می کند.

افسوس که این تعلیم بزرگ اسلام امروز فراموش شده و جامعه بزرگ اسلامی نه تنها شکل « بُنیان مَرصوص » ندارد، بلکه به صفوف پراکنده ای تبدیل گشته که در مقابل هم ایستاده اند و هر کدام هوایی در سر و هوسی در دل دارند.

باید توجه داشت که وحدت صفوف با گفتار و شعار به دست نمی آید، نیاز به « وحدت هدف » و « وحدت عقیده » دارد و این چیزی است که بدون خلوص نیت و معرفت واقعی و تربیت صحیح اسلامی و احیای فرهنگ قرآن ممکن نیست.

اگر خدا مجاهدینی را دوست دارد که همچون بنیان مرصوص هستند، پس این جمعیت های پراکنده را دشمن می دارد و هم اکنون آثار خشم خدا و غضب الهی را در این جامعه چند صد میلیونی با چشم

جزء بیست و هشتم (۸۳)

خود می بینیم که یک نمونه آن تسلط گروه کوچک « صهیونیست ها » بر سرزمین های اسلامی است. (خدایا! به ما آگاهی و بیداری و آشنایی با قرآن و تعلیمات حیات بخش آن را مرحمت فرما).

ص: ۶۴

۶ وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ

و به یاد آورید هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت : ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم، در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده یعنی تورات می باشم و بشارت دهنده به رسولی هستم که بعد از من می آید و نام او احمد است ، هنگامی که او (احمد) با معجزات و دلایل روشن به سراغ آن ها آمد، گفتند : این

(۸۴) سوره صَفِّ

سحری است آشکار .

بنابراین من حلقه اتصالی هستم که امت موسی و کتاب او را به امت پیامبر آینده (پیامبر اسلام) و کتاب او پیوند می دهم .

به این ترتیب حضرت مسیح ادعایی جز رسالت الهی، آن هم در مقطع خاصی از زمان نداشت و آن چه به او درباره الوهیت یا فرزند خدا بودن ، بسته اند ، همه کذب و دروغ است .

گرچه جمعی از بنی اسرائیل به این پیامبر موعود ایمان آوردند ، اما گروه عظیمی سرسختانه در برابر او ایستادند و

حتی معجزات آشکار او را انکار کردند .

عجیب این که طایفه یهود قبل از مشرکان عرب ، این پیامبر صلی الله علیه و آله را شناخته بودند و حتی برای شوق دیدار او ترک وطن نموده و طوایفی از آن ها در سرزمین مدینه ساکن شدند، اما با این همه بسیاری از بت پرستان، سرانجام این پیامبر موعود را شناخته و ایمان آوردند ولی بسیاری از یهود بر لجاج و عناد و انکار باقی ماندند.

جزء بیست و هشتم (۸۵)

رابطه بشارت و تکامل دین

تعبیر « بشارت » در مورد خیر دادن مسیح از ظهور اسلام ، اشاره لطیفی به تکامل این آیین نسبت به آیین های پیشین است ، بررسی آیات قرآن و مقایسه معارف و تعلیمات اسلام در زمینه عقاید ، احکام ، قوانین و مسائل اخلاقی و اجتماعی با آن چه در کتب عهدین (تورات و انجیل) آمده است ، این برتری را به وضوح نشان می دهد .

گرچه در آیه فوق ذکری از این سخن به میان نیامده که این بشارت در متن کتاب آسمانی مسیح بوده یا نه ، ولی آیات دیگر قرآن گواه بر ذکر آن در خود انجیل است ، در آیه ۱۵۷ اعراف می خوانیم: « الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ . . . : آن ها که از فرستاده خدا ، پیامبر اُمی پیروی می کنند ، همان کس که صفاتش را در تورات و انجیلی

ص: ۶۶

که نزدشان است ، مکتوب می بینند. . .» و بعضی دیگر از آیات قرآن (۱).

(۸۶) سوره صَفِّ

دشمنان حق می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند

۸ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

آن ها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند، ولی خدا نور خود را کامل می کند، هرچند کافران خوش نداشته باشند .

این مضمون دوبار در آیات قرآن مجید ذکر شده است ، با این تفاوت که در یک جا ، «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا» آمده (۳۲ / توبه) ولی در این جا «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا» می باشد .

« راغب » در « مفردات » در توضیح این تفاوت می گوید : آیه نخست اشاره به خاموش کردن بدون مقدمه است و دومی اشاره به خاموش کردن با توسل به مقدمات است .

جزء بیست و هشتم (۸۷)

یعنی خواه آن ها مقدمه چینی کنند یا نکنند ، قادر به خاموش کردن نور الهی نیستند .

آن ها به کسی می مانند که می خواهد نور آفتاب عالمتاب را با

ص: ۶۷

پف کردن خاموش سازد، آن‌ها خفاشانی هستند که گمان می‌کنند اگر چشم از آفتاب فروپوشند و خود را در پرده‌های ظلمت شب فروبرند، می‌توانند به مقابله با این چشمه نور برخیزند.

تاریخ اسلام سند زنده‌ای است بر تحقق آن پیشگویی بزرگ قرآن، چرا که از نخستین روز ظهور اسلام توطئه‌های گوناگون برای نابودی آن چیده شد:

گاه از طریق سخریه و ایداء و آزار دشمنان.

گاه از طریق محاصره اقتصادی و اجتماعی.

گاه از طریق تحمیل جنگ‌های گوناگون در میدان‌های اُحد و احزاب و حنین و ...

گاه از طریق توطئه‌های داخلی منافقان.

(۸۸) سوره صَفِّ

گاه از طریق ایجاد اختلاف در میان صفوف مسلمین.

گاه از طریق برنامه تغییر خط و بریدن جوانان اسلام از فرهنگ کهن خویش.

گاه از طریق نشر فحشاء و وسایل فساد اخلاق و انحراف عقیده در میان قشرهای جوان.

ولی همان‌گونه که خداوند اراده کرده بود، این نور الهی روز به روز در گسترش است و دامنه اسلام هر زمان نسبت به گذشته وسیع‌تر می‌شود و آمارها نشان می‌دهد که جمعیت مسلمانان جهان علی‌رغم

تلاش های مشترک « صهیونیست ها » و « صلیبی ها » و « ماتریالیست های شرق » رو به افزایش است ، آری آن ها پیوسته می خواهند که نور خدا را خاموش سازند ولی خداوند اراده دیگری دارد . و این یک معجزه جاودانی قرآن است .

۹ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

جزء بیست و هشتم (۸۹)

او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند .

تعبیر به « أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ » به منزله بیان رمز پیروزی و غلبه اسلام است ، زیرا در طبیعت « هدایت » و « دین حق » این پیروزی نهفته است ، اسلام و قرآن نور الهی است و نور هر جا باشد ، آثار خود را نشان می دهد و مایه پیروزی است و کراهت مشرکان و کافران نمی تواند سدی در این راه ایجاد کند .

این تأکید در زمانی بود که هنوز اسلام در شبه جزیره عربستان جا نیفتاده بود ، تا چه رسد به نقاط دیگر جهان ، اما قرآن در همان وقت مؤکدا روی این مسأله تکیه کرد و حوادث آینده صدق این پیشگویی بزرگ را ثابت نمود و سرانجام اسلام هم از نظر منطق و هم از نظر پیشرفت علمی بر مذاهب دیگر غالب شد و دشمنان را از

ص: ۶۹

قسمت های وسیعی از جهان عقب زد و جای آن ها را گرفت و

(۹۰) سوره صَفَّ

هم اکنون نیز در حال پیشروی است .

البته مرحله نهایی این پیشروی به عقیده ما با ظهور حضرت مهدی "عج" تحقق می یابد که این آیات خود دلیلی بر آن ظهور عظیم است .

درباره محتوای این آیه و این که منظور غلبه منطقی یا غلبه قدرت است و ارتباط آن با ظهور حضرت مهدی چگونه است ؟ بحث های بیشتری ذیل آیه ۲۳ سوره توبه آورده ایم . (۱)

ایمان و جهاد، تجارتی پر سود و بی نظیر

۱۰ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ

ای کسانی که ایمان آورده اید ! آیا شما را به تجارتی که از عذاب دردناک شما را رهایی می بخشد ، راهنمایی کنم ؟

۱۱ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

جزء بیست و هشتم (۹۱)

بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

به خدا و رسول او ایمان بیاورید و در راه خداوند با اموال و جان هایتان جهاد کنید، این برای شما از هر چیز بهتر است، اگر بدانید .

ص: ۷۰

۱- به تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۶۸ تا ۳۸۹ مراجعه شود .

با این که «ایمان» و «جهاد» از واجبات قطعیه اند ولی در این جا آن را نه به صورت امر، بلکه به صورت پیشنهاد تجارت، مطرح می کند، آن هم آمیخته با تعبیراتی که از لطف بی پایان خدا حکایت می کند.

بدون شک نجات از عذاب الیم، از مهم ترین خواسته های هر انسانی است و لذا این سؤال که آیا می خواهید شما را به تجارتی رهنمون شوم که شما را از عذاب الیم رهایی می بخشد؟ برای همه جالب توجه است.

هنگامی که با این سؤال دل ها را به سوی خود جذب کرد، بی آن که منتظر پاسخ آن ها باشد، به شرح آن تجارت پرسود پرداخته و می افزاید: «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ...».

(۹۲) سوره صَفَّ

بدون شک خدا نیازی به این تجارت پرسود ندارد، بلکه تمام منافع آن در بست به مؤمنان تعلق می گیرد.

ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله از ایمان به خدا جدا نیست، همان گونه که جهاد با جان از جهاد با مال نمی تواند جدا باشد، زیرا تمام نبردها نیاز به وسایل و امکاناتی دارد که از طریق کمک های مالی باید تأمین شود، بعضی قادر بر هر دو نوع جهادند و بعضی تنها قادر بر جهاد با مال و در پشت جبهه اند و گاه تنها جان دارند و آماده بذل جان.

اما به هر صورت باید این دو نوع جهاد با یکدیگر توأم گردد تا پیروزی فراهم شود و اگر می بینیم که جهاد با مال مقدم داشته

شده ، نه به خاطر آن است که از جهاد با جان مهم تر می باشد ، بلکه به خاطر این است که مقدمه آن محسوب می شود ، چراکه ابزار جهاد از طریق کمک های مالی فراهم می گردد .

دنیا ، تجارتخانه اولیاء خدا است

در نهج البلاغه آمده : علی در مقابل شخص پرادعایی که به

جزء بیست و هشتم (۹۳)

اصطلاح « جانماز ، آب می کشید » و پشت سر هم مذمت دنیا می کرد ، فرمود : « اشتباه کردی ، دنیا برای آن ها که بیدار و آگاهند ، سرمایه بزرگی است و سپس شرحی در این زمینه بیان فرمود از جمله این که ؛ دنیا « تجارتخانه دوستان خدا » (مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ) است ^(۱)

بنابراین اگر در یک جا دنیا به « مزرعه » آخرت تشبیه شده ، در این جا به تجارتخانه تشبیه گردیده است که انسان سرمایه هایی را که از خدا گرفته ، به گران ترین قیمت به خود او می فروشد و در برابر متاع ناچیزی که همان مال و جان او است ، بزرگترین نعمت را از او دریافت می دارد .

پایان سوره صَفِّ

ص: ۷۲

۱- « نهج البلاغه » ، کلمات قصار ، جمله ۱۳۱ (با تلخیص) .

سوره جمعه

سوره جمعه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ

آن چه در آسمان ها و زمین است ، همواره تسبیح خدا می گویند ، خداوندی که مالک و حاکم است و از هر عیب و نقصی مبرا و عزیز و حکیم است .

نخست بر « مالکیت و حاکمیت » و سپس « منزّه بودن خداوند از هر گونه ظلم و ستم و نقص » تأکید می کند ، زیرا با توجه به مظالم بی حساب ملوک و شاهان ، واژه « مَلِكِ » تداعی معانی نامقدسی می کند که با کلمه « قُدُّوس » همه شستشو می شود .

و از طرفی روی « قدرت » و « علم » که دو رکن اصلی حکومت است ، تکیه می نماید . این صفات ارتباط نزدیکی به بحث های

جزء بیست و هشتم (۹۵)

آینده این سوره دارد و نشان می دهد که انتخاب اوصاف حق در آیات مختلف قرآن روی حساب و نظم و رابطه خاصی است

درباره تسبیح

ص: ۷۳

عمومی موجودات جهان، به تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۳۳ ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء و جلد ۱۴ صفحه ۴۹۷ ذیل آیه ۴۱ سوره نور مراجعه کنید، ضمناً خلاصه مطالب مذکور درباره تسیح موجودات جهان ذیل آیه ۱ سوره تغابن در همین جلد منتخب تفسیر نمونه آمده است.

اهداف سه گانه بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله

۲ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده، رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آن ها بخواند و آن ها را پاکیزه کند و کتاب و حکمت بیاموزد، هرچند پیش از آن

(۹۶) سوره جُمُعَه

در گمراهی آشکاری بودند.

«أُمِّيِّينَ» جمع «أُمِّي» به معنی "درس نخوانده" است، منسوب به «أُم» (مادر) یعنی مکتبی جُز دامان مادرش را ندیده است.

می گوید: پیامبر اسلام از میان همین گروه و همین قشر درس نخوانده برخاسته تا عظمت رسالت او را روشن سازد و دلیلی باشد بر حقانیت او، چراکه کتابی مثل قرآن با این محتوای عمیق و عظیم و فرهنگی چون فرهنگ اسلام، محال است زاییده فکر بشر باشد، آن هم بشری که نه خود درس خوانده و نه در محیط علم و دانش پرورش یافته است، این نوری است که از ظلمت برخاسته و باغ سرسبزی است که از دل کویر سربرآورده و این خود

ص: ۷۴

معجزه ای است آشکار و سندی است روشن بر حقانیت او .

در آیه فوق هدف از این بعثت را در سه امر به شرح زیر خلاصه کرده است :

۱ جنبه مقدماتی دارد و آن تلاوت آیات الهی است .

جزء بیست و هشتم (۹۷)

۲ تهذیب و تزکیه نفوس .

۳ تعلیم کتاب و حکمت .

دو مورد اخیر ، دو هدف بزرگ و نهایی را تشکیل می دهد. آری پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که انسان ها را هم در زمینه علم و دانش و هم اخلاق و عمل ، پرورش دهد تا به وسیله این دو بال بر اوج آسمان سعادت پرواز کنند و مسیر الی الله را پیش گیرند و به مقام قرب او نایل شوند .

این نکته نیز شایان توجه است که در بعضی از آیات قرآن « تزکیه » مقدم بر « تعلیم » و در بعضی « تعلیم » مقدم بر « تزکیه » شمرده شده ، یعنی از چهار مورد در سه مورد تربیت بر تعلیم مقدم است و در یک مورد تعلیم بر تربیت مقدم .

این تعبیر ضمن این که نشان می دهد این دو امر در یکدیگر تأثیر متقابل دارند (اخلاق زاییده علم است همان گونه که علم زاییده اخلاق است) اصالت تربیت را مشخص می سازد ،

(۹۸) سوره جُمُعَه

البته منظور علوم حقیقی است نه اصطلاحی در لباس علم .

ص: ۷۵

« حَكْمَه » در اصل به معنی " منع کردن به قصد اصلاح " است ، بنابراین مفهوم آن دلایل عقلی است و از این جا روشن می شود که ذکر « كِتَاب » و « حَكْمَه » پشت سر یکدیگر می تواند اشاره به دو سرچشمه بزرگ شناخت یعنی « وحی » و « عقل » بوده باشد ، یا به تعبیر دیگر احکام آسمانی و تعلیمات اسلام در عین این که از وحی الهی سرچشمه می گیرد با ترازوی عقل قابل سنجش و درک می باشد (منظور کلیات احکام است) .

و اما « ضَمَلَالِ مُبِینِ » (گمراهی آشکار) که در ذیل آیه به عنوان سابقه قوم عرب بیان شده ، اشاره سربسته و پرمعنایی است به عصر جاهلیت که گمراهی بر سراسر جامعه آن ها حکمفرما بود ، چه گمراهی از این بدتر و آشکارتر که بت هایی از سنگ و چوب با دست خود می تراشیدند ، پرستش می کردند و در مشکلات خود به این موجودات بی شعور پناه می بردند .

جزء بیست و هشتم (۹۹)

دختران خود را با دست خویش زنده به گور می کردند ، سهل است به این عمل فخر و مباهات نیز می کردند که نگذاریم ناموسمان به دست بیگانگان بیفتد .

مراسم نماز و نیایش آن ها کف زدن و سوت کشیدن در کنار خانه کعبه بوده و حتی زنان به صورت برهنه مادرزاد بر گرد خانه خدا طواف می کردند و آن را عبادت می شمردند .

ص: ۷۶

انواع خرافات و موهومات بر افکار آن ها حاکم بود و جنگ و خونریزی و غارتگری مایه مباحثاتشان ، زن در میان آن ها متاع بی ارزشی بود که حتی روی آن قمار می زدند و از ساده ترین حقوق انسانی محروم بود، کینه ها و عداوت هارا پدران به ارث به فرزندانشان منتقل می کردند و به همین دلیل خونریزی و کُشت و کُشتار یک امر عادی محسوب می شد.

آری پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و آن ها را از این ضلال مبین به برکت کتاب و حکمت نجات داد و تعلیم و تربیت نمود و به راستی نفوذ در چنین جامعه گمراهی خود یکی از دلایل عظمت اسلام و

(۱۰۰) سوره جُمُعَه

معجزه آشکار پیامبر بزرگ ما است .

۳ وَ اٰخِرِيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوْا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ

و رسول بر گروه دیگری که هنوز به آن ها ملحق نشده اند و او عزیز و حکیم است .

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تنها مبعوث به این قوم «اُمّی» نبود ، بلکه دعوتش همه جهانیان را دربرمی گیرد . اقوام دیگری که بعد از یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پا به عرصه وجود گذاردند ، در مکتب تعلیم و تربیت پیامبر صلی الله علیه و آله پرورش یافتند و از سرچشمه زلال قرآن و سنت محمدی صلی الله علیه و آله سیراب گشتند ، آری آن ها نیز مشمول این دعوت بزرگ بودند .

به این ترتیب آیه فوق تمام اقوامی را که بعد از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله به وجود آمدند از عرب و عجم شامل می شود ، در حدیثی می خوانیم ؛

ص: ۷۷

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود ، سؤال کردند : « این ها چه کسانی هستند » ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود را بر شانه سلمان گذارد و فرمود : « لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ فِي الثُّرَيَّا لَنَأْتَتْهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ :

جزء بیست و هشتم (۱۰۱)

اگر ایمان در ثریا (ستاره دوردستی که در این زمینه ضرب المثل است) باشد ، مردانی از این گروه (ایرانیان) به آن دست می یابند .

۴ ذَلِكْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

این فضل خدا است که به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد و خداوند صاحب فضل عظیم است .

هم رهبری پیامبر صلی الله علیه و آله ، برای امت فضل الهی است و هم مقام نبوت برای شخص پیامبر صلی الله علیه و آله . ناگفته پیدا است که تعبیر « مَنْ يَشَاءُ » (هر کس را بخواهد) مفهومی این نیست که خدا بی حساب ، فضل و مرحمت خود را به کسی می دهد ، بلکه مشیت در این جا توأم با حکمت است ، همان گونه که توصیف خداوند را به عزیز و حکیم در نخستین آیه سوره این مطلب را روشن ساخته است .

فضل الهی روی حساب است

در حدیثی آمده است که جمعی از فقرای امت خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و عرض کردند : « ای رسول خدا ! ثروتمندان اموالی برای انفاق

(۱۰۲) سوره جُمُعَه

دارند و ما چیزی نداریم ، وسیله ای برای حج دارند و ما نداریم و امکانات برای آزاد کردن بندگان دارند و ما نداریم .

ص: ۷۸

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: « هر کسی که صد بار « تکبیر » بگوید ، افضل است از آزاد کردن یک برده و کسی که صد بار « تسبیح خدا » بگوید ، افضل است از این که یکصد اسب را برای جهاد زین و لجام کند و کسی که صد بار « لا اله الا الله » بگوید ، عملش از تمام مردم در آن روز برتر است ، مگر این که کسی بیشتر بگوید . »

این سخن به گوش اغنیاء رسید، آن ها نیز به سراغ این اذکار رفتند ، فقرای امت خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و عرض کردند: « سخن شما به گوش این ها رسیده و آن ها نیز مشغول ذکر شده اند . »

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: « ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ : این فضل الهی است به هر کس بخواهد، می دهد» (اشاره به این که این برای امثال شماست که اشتیاق انفاق دارید و وسیله آن را در اختیار ندارید و اما برای آن ها که ثروتمندند ، راه وصول به فضل الهی از طریق انفاق از

جزء بیست و هشتم (۱۰۳)

ثروت هایشان است و البته در این ثواب شما هم شریک شده اند) . (۱)

چهارپایی بر او کتابی چند

۵ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

ص: ۷۹

کسانی که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را اداء نمودند، مانند درازگوشی هستند که کتاب‌هایی را حمل می‌کند، قومی که آیات الهی را تکذیب کردند، مثال بدی دارند و خداوند جمعیت ظالمان را هدایت نمی‌کند.

در بعضی از روایات آمده است که یهود می‌گفتند: «اگر محمد به رسالت مبعوث شده، رسالتش شامل حال ما نیست»، لذا نخستین آیه مورد بحث به آن‌ها گوشزد می‌کند که اگر کتاب آسمانی خود را دقیقاً

(۱۰۴) سوره جُمُعَه

خوانده و عمل می‌کردید، این سخن را نمی‌گفتید، چرا که بشارت ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آن آمده است.

او از کتاب چیزی جز سنگینی احساس نمی‌کند و برایش تفاوت ندارد که سنگ و چوب بر پشت دارد یا کتاب‌هایی که دقیق‌ترین اسرار آفرینش و مفیدترین برنامه‌های زندگی در آن است.

این گویاترین مثالی است که برای عالم بی‌عمل می‌توان بیان کرد که سنگینی مسؤولیت علم را بر دوش دارد بی‌آن که از برکات آن بهره‌گیرد و افرادی که با الفاظ قرآن سر و کار دارند ولی از محتوا و برنامه عملی آن بی‌خبرند (و چه بسیارند این افراد در بین صفوف مسلمین) مشمول همین آیه اند.

این آیه هشدار است به همه مسلمانان که مراقب باشند سرنوشتی همچون یهود پیدا نکنند، این فضل عظیم الهی که شامل حال

آن‌ها شده و این قرآن مجید که بر آن‌ها نازل گردیده، برای این نیست که تنها در خانه‌ها خاک بخورد، یا به عنوان «تعویذ چشم زخم» حمایل

جزء بیست و هشتم (۱۰۵)

کنند یا برای حفظ از حوادث به هنگام سفر از زیر آن رد شوند، یا برای میمنت و شگون خانه جدید همراه آئینه به خانه تازه بفرستند و تا این حد آن را تنزل ندهند و یا آخرین همت آن‌ها تلاش و کوشش برای رعایت تجوید و تلاوت زیبا و ترتیل و حفظ آن باشد، ولی در زندگی فردی و اجتماعی کمترین انعکاسی نداشته باشد و در عقیده و عمل از آن اثری به چشم نخورد.

سپس در ادامه این مثل می‌افزاید: «بِسْمِ مَثَلُ الْقَوْمِ...» چگونه آن‌ها تشبیه به «حمار حامل اسفار» نشوند در حالی که نه تنها با عمل که با زبان هم آیات الهی را انکار کردند؟

و در پایان آیه در یک جمله کوتاه و پرمعنی می‌فرماید: «خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند».

درست است که هدایت کار خدا است، اما زمینه لازم دارد و زمینه آن که روح حق‌طلبی و حق‌جویی است، باید از ناحیه خود انسان‌ها فراهم شود و ستمگران از این مرحله دورند.

(۱۰۶) سوره جُمُعَه

۶ قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

بگو ای یهودیان! اگر گمان می‌کنید که شما دوستان خدا

ص: ۸۱

غیر از مردم هستید، آرزوی مرگ کنید، اگر راست می‌گویید (تا به لقای محبوبتان برسید).

اگر شما راست می‌گویید و دوست خاص او هستید، پس چرا این قدر به زندگانی دنیا چسبیده‌اید؟ چرا این قدر از مرگ وحشت دارید؟ این دلیل بر این است که شما در این ادعای خود صادق نیستید.

قرآن همین معنی را به تعبیر دیگری در آیه ۹۶ سوره بقره بازگو کرده است، می‌گوید: «آن‌ها را حریص‌ترین مردم بر زندگی این دنیا می‌یابی، حتی حریص‌تر از مشرکان، تا آن‌جا که هر یک از آن‌ها دوست دارد هزار سال عمر کند، در حالی که این عمر طولانی او را از عذاب الهی باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آن‌ها بینا است».

عالم بی عمل

جزء بیست و هشتم (۱۰۷)

بدون شك تحصیل علم، مشکلات فراوانی دارد، ولی این مشکلات هر قدر باشد، در برابر برکات حاصل از علم، ناچیز است. بیچارگی انسان روزی خواهد بود که زحمت تحصیل علم را بر خود هموار کند، اما چیزی از برکاتش عاید او نشود، درست بسان چهارپایی است که سنگینی یک بار کتاب را به پشت خود احساس می‌کند، بی آن که از محتوای آن بهره گیرد.

در بعضی از تعبیرات، عالم بی عمل به «شَجَرٌ بِلَا ثَمَرٍ» (درخت بی میوه) یا «سَحَابٌ بِلَا مَطَرٍ» (ابر بی باران) یا شمعی که

می سوزد و اطراف خود را روشن می کند ولی خودش از بین می رود، یا چهارپایی که به آسیاب می بندند و دائما زحمت می کشد و طی طریق می کند ، اما چون به دور خود می گردد ، هرگز راهی را طی نمی کند و به جایی نمی رسد و مانند این تشبیهات که هر کدام بیانگر گوشه ای از سرنوشت شوم عالم بی عمل است ، تشبیه شده است .

در روایات اسلامی نیز در نکوهش این گونه عالمان، تعبیرات

(۱۰۸) سوره جُمُعَه

تکان دهنده ای آمده است :

از جمله؛ از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده: « هر کس علمش افزوده شود ولی بر هدایتش نیفزاید، این علم جز دوری از خدا ، برای او حاصلی ندارد » (مَنْ اَزْدَادَ عِلْمًا وَ لَمْ يَزِدْهُ هُدًى لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ اِلَّا بُعْدًا) . (۱)

در جای دیگر از امیرمؤمنان علی می خوانیم: «علم باعمل توأم است ، هر کس چیزی را می داند ، باید به آن عمل کند و علم فریاد می زند و عمل را دعوت می کند ، اگر به او پاسخ مثبت نداد ، از آن جا کوچ می کند» (اَلْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ ، فَمَنْ عَمِلَ عَمِلَ وَالْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ فَاِنْ اَجَابَهُ وَاِلَّا اِزْتَحَلَ عَنْهُ) . (۲)

۷ وَ لَا يَتَمَنَّوْنَهُ اَبْدًا بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ وَ اللّٰهُ

ص: ۸۳

۱- « مَحَجَّةُ الْبَيْضَاء » ، جلد ۱ ، صفحه ۱۲۵ و ۱۲۶ .

۲- « نهج البلاغه » ، کلمات قصار ، جمله ۳۶۶ .

ولی آن ها هرگز تمنای مرگ نمی کنند ، به خاطر اعمالی

جزء بیست و هشتم (۱۰۹)

که از پیش فرستاده اند و خداوند ظالمان را به خوبی می شناسد.

در حقیقت ترس انسان از مرگ به خاطر یکی از دو عامل است ؛ یا به زندگی بعد از مرگ، ایمان ندارد و مرگ را هیولای فنا و نیستی و ظلمتکده عدم می پندارد و طبیعی است که انسان از نیستی و عدم بگریزد .

و یا این که به جهان پس از مرگ معتقد است ، اما پرونده اعمال خود را چنان تاریک و سیاه می بیند که از حضور در آن دادگاه بزرگ ، سخت بیمناک است .

و از آن جا که یهود معتقد به معاد و جهان پس از مرگ بودند ، طبعاً علت وحشت آن ها از مرگ ، عامل دوم بود .

۸ قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

بگو این مرگی که از آن فرار می کنید، سرانجام باشما ملاقات خواهد کرد، سپس به سوی کسی که از پنهان و آشکار باخبر است ، برده می شوید و شما را از آن چه انجام می دادید، خبر می دهد .

(۱۱۰) سوره جُمُعَه

ولی مسلماً این وحشت و اضطراب ، مشکلی را حل نمی کند چون مرگ ، شتری است که بر درِ خانه همه خوابیده است .

قانون مرگ ، از عمومی ترین و گسترده ترین قوانین این عالم است ، انبیاء بزرگ الهی و فرشتگان مقربین همه می میرند و جُز ذات پاک خداوند در این جهان باقی نمی ماند .

تنها راه برای پایان دادن به این وحشت ، پاک سازی اعمال و شستشوی دل از آلودگی گناه می باشد که هرکس حسابش پاک است ، از محاسبه اش چه باک است ؟

علل سه گانه ترس انسان از مرگ

معمولاً- غالب مردم از مرگ می ترسند ، تنها گروه اندکی هستند که بر چهره مرگ لبخند می زنند و آن را در آغوش می فشارند ، دلقی (۱)

جزء بیست و هشتم (۱۱۱)

رنگ رنگ را می دهند و جانی جاودان را می گیرند .

چرا مرگ و مظاهرش و حتی نام آن برای عده ای دردآور است ؟

۱ دلیل عمده اش این است که به زندگی بعد از مرگ ، ایمان ندارند و یا اگر ایمان دارند، این ایمان به صورت یک باور عمیق درنیامده و بر افکار و عواطف آن ها حاکم نشده است .

وحشت انسان از فناء و نیستی ، طبیعی است . انسان حتی از تاریکی شب می ترسد چرا که ظلمت ، نیستی نور است و گاه از مرده نیز می ترسد چرا که آن هم در مسیر فناء قرار گرفته است .

ص: ۸۵

۱- دَلَقْ یعنی جامه کهنه وصله دار ، آن هم وصله های غیرهمرنگ .

اما اگر انسان با تمام وجودش باور کند که دنیا، زندان مؤمن و بهشت کافر است (*الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ*). (۱)

اگر باور کند که این جسم خاکی، قفسی است برای مرغ روح او که وقتی این قفس شکست، آزاد می شود و به هوای کوی دوست پَر و بال

۱ «سَفِينَةُ الْبَحَارِ»، جلد ۱، صفحه ۶۰۳.

(۱۱۲) سوره جُمُعَه

می زند، اگر باور کند که «حجاب چهره جان می شود غبار تنش»، مسلماً در آرزوی آن دم است که از این چهره پرده برفکند.

اگر باور کند که مرغ باغ ملکوت است و از عالم خاک نیست و تنها «دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنش»، آری اگر دیدگاه انسان درباره مرگ چنین باشد، هرگز از مرگ وحشت نمی کند، در عین این که زندگی را برای پیمودن مسیر تکامل خواهان است.

۲ علت دیگر برای ترس از مرگ، دلبستگی بیش از حد به دنیا است، چراکه مرگ میان او و محبوبش جدایی می افکند و دل کندن از آن همه امکاناتی که برای زندگی مرفه و پُر عیش و نوش فراهم ساخته، برای او طاقت فرسا است.

۳ عامل سوم خالی بودن ستون حسنات و پُر بودن ستون سیئات نامه عمل است

در حدیثی می خوانیم: کسی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض

ص: ۸۶

کرد: «یا رسول الله صلی الله علیه و آله من چرا مرگ را دوست نمی دارم؟» فرمود: «آیا

جزء بیست و هشتم (۱۱۳)

ثروتی داری؟» عرض کرد: «آری»، فرمود: «چیزی از آن را پیش از خود فرستاده ای؟» عرض کرد: «نه»، فرمود: «به همین دلیل است که مرگ را دوست نداری (چون نامه اعمال از حسنات خالی است)». (۱)

دیگری نزد ابوذر آمد و همین سؤال را کرد که: «چرا از مرگ متنفریم؟» فرمود: «لَا يَنْتَكُمُ عَمْرُتُمُ الدُّنْيَا وَ خَرَبْتُمْ الْآخِرَةَ فَتَكْرَهُونَ أَنْ تَنْتَقِلُوا مِنْ عُمَرَانِ إِلَى خَرَابٍ: برای این که شما دنیا را آباد کرده اید و آخرتتان را ویران، طبیعی است که دوست ندارید از نقطه آبادی به نقطه ویرانی منتقل شوید» (۲)

بزرگترین اجتماع عبادی سیاسی هفته

۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

(۱۱۴) سوره جُمُعَه

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته می شود، به سوی ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید که این برای شما بهتر است

ص: ۸۷

۱- «مَحَجَّةُ الْبَيْضَاءِ»، جلد ۸، صفحه ۲۵۸.

۲- «مَحَجَّةُ الْبَيْضَاءِ»، جلد ۸، صفحه ۲۵۸.

اگر می دانستید .

«نُودَى» از ماده « نداء » به معنی " بانگ برآوردن " است و در این جا به معنی " اذان " است ، زیرا در اسلام ندایی برای نماز جُز اذان نداریم .

البته ترک خرید و فروش مفهوم وسیعی دارد که هر کار مزاحمی را شامل می شود .

اما این که چرا روز « جمعه » را به این نام نامیده اند ؟ به خاطر اجتماع مردم در این روز برای نماز است .

۱۰ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

وهنگامی که نماز پایان گرفت، شما آزادید در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید و خدا را بسیار یاد نمایید تا رستگار شوید .

جزء بیست و هشتم (۱۱۵)

گرچه جمله « اِبْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ » (فضل خدا را طلب کنید) یا تعبیرات مشابه آن در قرآن مجید شاید غالباً به معنی " طلب روزی و کسب و تجارت " آمده است ، ولی روشن است که مفهوم این جمله گسترده است و کسب و کار یکی از مصادیق آن است ، لذا بعضی آن را به معنی " عیادت مریض " و " زیارت مؤمن " یا " تحصیل علم و دانش " تفسیر کرده اند ، هرچند منحصر به این ها نیز نمی باشد .

جمله « وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا » مفهوم گسترده ای دارد که اشاره

ص: ۸۸

به یاد خدا و فکر و توجه به خدا در بازارها و به هنگام معاملات و عدم انحراف از اصول حق و عدالت ، مصادیقی از آن است . این نیز مسلم است که روح « ذکر » ، « فکر » است و ذکر بی فکر ، لقلقه زبانی بیش نیست و آن چه مایه فلاح و رستگاری است ، همان ذکر آمیخته با تفکر در جمیع حالات است .

اصولاً ادامه « ذکر » سبب می شود که یاد خدا در اعماق جان انسان

(۱۱۶) سوره جُمُعَه

رسوخ کند و ریشه های غفلت و بی خبری که عامل اصلی هرگونه گناه است ، را بسوزاند و انسان را در مسیر فلاح و رستگاری قرار دهد و حقیقت «لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ» حاصل گردد .

۱۱ وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكَوْكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ مِنْ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

هنگامی که تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند ، پراکنده می شوند و به سوی آن می روند و تورا ایستاده به حال خود رهامی کنند، بگو آن چه نزد خداست، بهتر از لهو و تجارت است و خداوند بهترین روزی دهندگان است .

تعبیر به « لَهْو » اشاره به طبل و سایر آلات لهوی است که به هنگام ورود قافله تازه ای به مدینه می زدند که هم نوعی اخبار و اعلام بود و هم وسیله ای برای سرگرمی و تبلیغ کالا .

ص: ۸۹

تعبیر به «انْفُضُوا» به معنی "پراکنده شدن" و "انصراف از نماز

جزء بیست و هشتم (۱۱۷)

جماعت" و "روی آوردن به کاروان" است که طبق شأن نزول آیه هنگامی که کاروان «دحیه» وارد مدینه شد، با صدای طبل و سایر آلات لهو مردم را به بازار فراخواند، مردم مدینه حتی مسلمانانی که در مسجد مشغول استماع خطبه نماز جمعه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، به سوی او شتافتند و تنها سیزده نفر و به روایتی کمتر در مسجد باقی ماندند.

تعبیر به «قائما» نشان می دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده، خطبه نماز جمعه را می خواند.

ثواب و پاداش الهی و برکاتی که از حضور در نماز جمعه و شنیدن مواعظ و اندرزهای پیامبر صلی الله علیه و آله و تربیت معنوی و روحانی عاید شما می شود، قابل مقایسه با هیچ چیز دیگر نیست و اگر از این می ترسید که روزی شما بریده شود، اشتباه می کنید، خداوند بهترین روزی دهندگان است.

نخستین نماز جمعه در اسلام

در بعضی از روایات اسلامی آمده است که مسلمانان مدینه، پیش

(۱۱۸) سوره جُمُعَه

از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت کند، با یکدیگر صحبت کردند و گفتند: یهود در یک روز هفته اجتماع می کنند (روز شنبه) و نصاری نیز روزی برای اجتماع دارند (یکشنبه)، خوب است ما هم روزی را قرار دهیم و در آن روز جمع شویم و ذکر خدا گوییم و شکر او را به جا آوریم، آن ها

ص: ۹۰

روز قبل از شنبه را که در آن زمان « یَوْمُ الْعَرُوبَةِ » نامیده می شد، برای این هدف برگزیدند و به سراغ « اسعد بن زراره » (یکی از بزرگان مدینه) رفتند، او نماز را به صورت جماعت با آن ها به جا آورد و به آن ها اندرز داد و آن روز، روز « جمعه » نامیده شد، زیرا روز اجتماع مسلمین بود. « اسعد » دستور داد گوسفندی را ذبح کردند و نهار و شام همگی از همان یک گوسفند بود، چراکه تعداد مسلمانان در آن روز بسیار کم بود... و این نخستین جمعه ای بود که در اسلام تشکیل شد.

اما اولین جمعه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحابش تشکیل دادند، هنگامی بود که به مدینه هجرت کرد، وارد مدینه شد و آن روز، روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول هنگام ظهر بود، حضرت صلی الله علیه و آله چهار روز

جزء بیست و هشتم (۱۱۹)

در « قبا » ماندند و مسجد قبا را بنیان نهادند، سپس روز جمعه به سوی مدینه حرکت کرد (فاصله میان قبا و مدینه بسیار کم است و امروز قبا یکی از محله های داخل مدینه است) و به هنگام نماز جمعه به محله « بنی سالم » رسید و مراسم نماز جمعه را در آن جا برپاداشت و این اولین جمعه ای بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در اسلام به جا آورد، خطبه ای هم در این نماز جمعه خواند که اولین خطبه حضرت صلی الله علیه و آله در مدینه بود. (۱)

ص: ۹۱

بهترین دلیل بر اهمیت این فریضه بزرگ اسلامی قبل از هر چیز آیات همین سوره است که به همه مسلمانان و اهل ایمان دستور می دهد به محض شنیدن اذان جمعه به سوی آن بشتابند و هرگونه کسب و کار و برنامه مزاحم را ترک گویند تا آن جا که اگر در سالی که مردم گرفتار

(۱۲۰) سوره جُمُعَه

کمبود مواد غذایی هستند، کاروانی بیاید و نیازهای آن ها را با خود داشته باشد، به سراغ آن نروند و برنامه نماز جمعه را ادامه دهند .

در احادیث اسلامی نیز تأکیدهای فراوانی در این زمینه وارد شده است از جمله : در خطبه ای که موافق و مخالف آن را از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده اند ، آمده است : «خداوند نماز جمعه را بر شما واجب کرده ، هر کس آن را در حیات من یا بعد از وفات من از روی استخفاف یا انکار ترک کند ، خداوند او را پریشان می کند و به کار او برکت نمی دهد، بدانید نماز او قبول نمی شود، بدانید زکات او قبول نمی شود، بدانید حج او قبول نمی شود ، بدانید اعمال نیک او قبول نخواهد شد تا از این کار توبه کند». (۱)

روایات در این زمینه بسیار است که ذکر همه آن ها به طول می انجامد، در این جا با اشاره به یک حدیث دیگر این بحث را پایان می دهیم .

کسی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، عرض کرد: «یا رسول الله! من بارها آماده حج شده ام، اما توفیق نصیبم نشده»، فرمود: «عَلَيْكَ بِالْجُمُعَةِ فَإِنَّهَا حَرَجُ الْمَسَاكِينِ: بر تو باد به نماز جمعه که حج مستمندان است» (۱) (اشاره به این که بسیاری از برکات کنگره عظیم اسلامی حج در اجتماع نماز جمعه وجود دارد).

البته باید توجه داشت که مذمت های شدیدی که در مورد ترک نماز جمعه آمده است و تارکان نماز جمعه در ردیف منافقان شمرده شده اند، در صورتی است که نماز جمعه واجب عینی باشد، یعنی در زمان حضور امام معصوم و مبسوط الید، ولی در زمان غیبت بنابراین که واجب مخیر باشد (تخیر میان نماز جمعه و نماز ظهر) و از روی استخفاف و انکار انجام نگیرد، مشمول این مذمت ها نخواهد شد، هر چند عظمت نماز جمعه و اهمیت فوق العاده آن در این حال نیز محفوظ است (توضیح

(۱۲۲) سوره جُمُعَه

بیشتر درباره این مسأله را در کتب فقهی باید مطالعه کرد).

فلسفه نماز عبادی سیاسی جمعه

نماز جمعه قبل از هر چیز یک عبادت بزرگ دستجمعی است و اثر عمومی عبادات را که تلطیف روح و جان و شستن دل از آلودگی های گناه و زدودن زنگار معصیت از قلب می باشد، دربردارد، خصوصا

ص: ۹۳

این که مقدماتاً دو خطبه دارد که مشتمل بر انواع مواعظ و اندرزها و امر به تقوا و پرهیزگاری است .

و اما از نظر اجتماعی و سیاسی ، یک کنگره عظیم هفتگی است که بعد از کنگره سالانه حج، بزرگترین کنگره اسلامی می باشد و به همین دلیل در روایتی که قبلاً از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کردیم ، آمده بود که جمعه ، حج کسانی است که قادر به شرکت در مراسم حج نیستند .

در حقیقت اسلام به سه اجتماع بزرگ اهمیت می دهد ؛

اجتماعات "روزانه" که در نماز جماعت حاصل می شود .

اجتماع "هفتگی" که در مراسم نماز جمعه است .

جزء بیست و هشتم (۱۲۳)

و اجتماع حج که در کنار خانه خدا " هر سال یک بار " انجام می گیرد .

نقش نماز جمعه در این میان بسیار مهم است، خصوصاً این که یکی از برنامه های خطیب در خطبه نماز جمعه ، ذکر مسائل مهم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است و به این ترتیب این اجتماع عظیم و پرشکوه می تواند منشأ برکات زیر شود :

الف : آگاهی بخشیدن به مردم در زمینه معارف اسلامی و رویدادهای مهم اجتماعی و سیاسی .

ب : ایجاد همبستگی و انسجام هرچه بیشتر در میان صفوف مسلمین به گونه ای که دشمنان را به وحشت افکند و پشت آن ها را بلرزاند.

ج : تجدید روح دینی و نشاط معنوی برای توده مردم مسلمان.

د : جلب همکاری برای حل مشکلات عمومی .

به همین دلیل همیشه دشمنان اسلام، از یک نماز جمعه جامع الشرایط که دستورهای اسلامی دقیقاً در آن رعایت شود ، بیم داشته اند .

(۱۲۴) سوره جُمُعَه

و نیز به همین دلیل نماز جمعه همیشه به عنوان یک اهرم نیرومند سیاسی در دست حکومت ها بوده است ، منتها حکومت های عدل همچون حکومت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن بهترین بهره برداری ها را به نفع اسلام و حکومت های جور همانند بنی امیه از آن سوءاستفاده برای تحکیم پایه های قدرت خود می کردند .

در طول تاریخ مواردی را مشاهده می کنیم که هر کس می خواست بر ضد حکومتی قیام کند ، نخست از شرکت در نماز جمعه او خودداری می کرد ، چنان که در داستان عاشوراء می خوانیم که گروهی از شیعیان در خانه « سلیمان بن صرد خزاعی » جمع شدند و نامه ای خدمت امام حسین از کوفه فرستادند که در نامه آمده بود: « نعمان بن بشیر " والی بنی امیه بر کوفه، منزوی شده و ما در نماز جمعه او شرکت نمی کنیم و چنان چه بدانیم شما به سوی ما حرکت کرده اید، او را از کوفه بیرون خواهیم کرد ».(۱)

جزء بیست و هشتم (۱۲۵)

توجه به این نکته که طبق فقه شیعه در محدوده یک فرسخ در یک فرسخ ، بیش از یک نماز جمعه جایز نیست و حتی کسانی که در دو فرسخی (تقریباً ۱۱ کیلومتری) از محل انعقاد نماز جمعه قرار دارند ،

ص: ۹۵

در آن نماز شرکت می کنند، روشن می شود که عملاً در هر شهر کوچک یا بزرگ و حومه آن یک نماز جمعه بیشتر منعقد نخواهد شد، بنابراین چنین اجتماعی عظیم ترین اجتماع آن منطقه را تشکیل می دهد.

شرایط وجوب نماز جمعه

در این که امام جمعه مانند هر امام جماعت دیگر باید عادل باشد، تردیدی نیست ولی سخن در این است که شرایطی افزون بر این دارد یا نه؟

جمعی معتقدند این نماز از وظایف امام معصوم یا نماینده خاص او است و به تعبیر دیگر مربوط به زمان حضور امام معصوم است.

در حالی که بسیاری از محققین معتقدند که این شرط وجوب عینی

(۱۲۶) سوره جُمُعَه

نماز جمعه است، ولی برای وجوب تخییری این شرط لازم نیست و در زمان غیبت نیز می توان نماز جمعه را برپاداشت و جانشین نماز ظهر می شود و حق هم همین است، بلکه هر گاه حکومت اسلامی با شرایط آن از طرف نایب عام امام تشکیل گردد، احتیاط این است که امام جمعه منصوب از طرف او باشد و مسلمانان در نماز جمعه شرکت کنند.

سایر مسائل مربوط به نماز جمعه را باید در کتب فقهی و حدیثی جستجو نمود. (۱) پایان سوره جُمُعَه

ص: ۹۶

سوره مُنَافِقُونَ

سوره مُنَافِقُونَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ اِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ اِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ اِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ

هنگامی که منافقان نزد تو می آیند، می گویند: ما شهادت می دهیم که حتماً تو رسول خدایی خداوند می داند که تو قطعاً رسول او هستی ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغگو هستند.

« مُنَافِق » در اصل از ماده « نَفَق » به معنی "نفوذ و پیشروی" است و « نَفَق » به معنی "کانال ها و نقب هایی است که زیر زمین می زنند تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند".

و به این ترتیب « منافق » کسی است که طریقی مرموز و مخفیانه برای خود برگزیده تا با مخفی کاری و پنهان کاری در جامعه نفوذ کند

(۱۲۸) سوره مُنَافِقُونَ

و به هنگام خطر از طریق دیگر فرار نماید.

نخستین نشانه نفاق، دوگانگی ظاهر و باطن است که با زبان مؤکداً اظهار ایمان می کنند ولی در دل آن ها مطلقاً خبری از ایمان نیست، این دروغگویی و کذب، این دوگانگی درون و برون محور اصلی نفاق را تشکیل می دهد.

قابل توجه این که صدق و کذب دو گونه است؛ «صدق و کذب خیری» و «صدق و کذب مخبری». در قسم اول معیار، موافق و مخالف واقع بودن است، ولی در قسم دوم موافقت و مخالفت با اعتقاد، مطرح است، یعنی اگر انسان خبری می دهد که مطابق با واقع است ولی بر خلاف عقیده او، آن را کذب (مخبری) می نامیم و اگر موافق عقیده او است، صدق می باشد.

روی این حساب، شهادت منافقان به رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از نظر اخبار، هرگز کذب نبود، یک واقعیت بود، ولی از نظر گوینده و مخبر چون بر خلاف عقیده آن ها بود، کذب محسوب می شد، لذا قرآن می گوید: تو پیغمبر خدا هستی اما این ها دروغ می گویند.

جزء بیست و هشتم (۱۲۹)

به تعبیر دیگر منافقان نمی خواستند خبر از رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بدهند، بلکه می خواستند از اعتقاد خود به نبوت او خبر دهند و مسلما در این خبر دروغگو بودند.

سرچشمه نفاق و نشانه های منافقان

مسأله نفاق و منافقان در اسلام از زمانی مطرح شد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت فرمود و پایه های اسلام، قوی و پیروزی آن آشکار شد و گرنه در مکه تقریباً منافقی وجود نداشت، زیرا مخالفان قدرتمند هر چه می خواستند، آشکارا بر ضد اسلام می گفتند و انجام می دادند و از کسی پروا نداشتند و نیازی به کارهای منافقانه نبود.

ص: ۹۸

اما هنگامی که نفوذ و گسترش اسلام در مدینه دشمنان را در ضعف و ناتوانی قرار داد، دیگر اظهار مخالفت به طور آشکار مشکل و گاه غیر ممکن بود و لذا دشمنان شکست خورده برای ادامه برنامه های تخریبی خود تغییر چهره داده، ظاهراً به صفوف مسلمانان پیوستند،

(۱۳۰) سوره مُنَافِقُونَ

ولی در خفاء به اعمال خود ادامه می دادند .

اصولاً طبیعت هرانقلابی این است که بعد از پیروزی چشمگیر با صفوف منافقان روبرو خواهد شد و دشمنان سرسخت دیروز به صورت عوامل نفوذی امروز در لباس دوستان ظاهری جلوه گر می شوند و از این جا است که می توان فهمید چرا این همه آیات مربوط به منافقین در مدینه نازل شده نه در مکه .

این نکته نیز قابل توجه است که مسأله نفاق و منافقان خاص عمر پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، بلکه هر جامعه ای مخصوصاً جوامع انقلابی با آن روبرو هستند، به همین دلیل باید تحلیل ها و موشکافی های قرآن را روی این مسأله نه به عنوان یک مسأله تاریخی، بلکه به عنوان یک مسأله مورد نیاز فعلی، مورد بررسی دقیق قرارداد و از آن برای مبارزه با روح نفاق و خطوط منافقین در جوامع اسلامی امروز الهام گرفت .

و نیز باید نشانه های آن ها را که قرآن به طور گسترده بازگو کرده است، دقیقاً شناخت و از طریق این

جزء بیست و هشتم (۱۳۱)

نشانه ها به خطوط و نقشه های آن ها پی برد .

ص: ۹۹

نکته مهم دیگر این که خطر منافقان برای هر جامعه از خطر هر دشمنی بیشتر است ، چراکه از یک سو شناخت آن ها غالباً آسان نیست و از سوی دیگر دشمنان داخلی هستند و گاه چنان در تار و پود جامعه نفوذ می کنند که جدا ساختن آن ها کار بسیار مشکلی است و از سوی سوم روابط مختلف آن ها با سایر اعضای جامعه کار مبارزه با آن ها را دشوار می سازد .

به همین دلیل اسلام در طول تاریخ خود بیشترین ضربه را از منافقان خورده و نیز به همین دلیل قرآن سخت ترین حملات خود را متوجه منافقان ساخته و آن قدر که آن ها را کوبیده ، هیچ دشمنی را نکوبیده است .

نفاق « اعتدای » و « رفتاری »

نفاق معنی وسیعی دارد که هرگونه دوگانگی ظاهر و باطن را شامل می شود، مصداق بارز آن ، نفاق عقیدتی است که آیات سوره منافقین

(۱۳۲) سوره مُنَافِقُونَ

معمولاً ناظر به آن است و آن مربوط به کسانی است که در ظاهر اظهار ایمان می کنند ولی در دل شرک و کفر را پنهان می دارند .

اما نفاق رفتاری در مورد کسانی است که اعتقاد باطنی آن ها اسلام است ولی اعمالی برخلاف این تعهد باطنی انجام می دهند که دوگانگی چهره درون و برون را نشان می دهد ، مانند پیمان شکنی ، دروغ ، خیانت در امانت و ... لذا در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است : « ثَلَاثٌ

ص: ۱۰۰

مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ؛ مَنْ إِذَا اثْتَمَنَ خَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ: سه چیز است که در هر کس باشد، منافق است هر چند نماز بخواند و روزه بگیرد و خود را مسلمان بداند؛ کسی که در امانت خیانت می کند و به هنگام سخن گفتن دروغ می گوید و هرگاه وعده ای می دهد، تخلف می کند. (۱)

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ما زاد

جزء بیست و هشتم (۱۳۳)

خُشُوعُ الْجَسَدِ عَلَى مَا فِي الْقَلْبِ فَهُوَ عِنْدَنَا نِفَاقٌ: هر مقدار خشوع ظاهر بر آن چه در قلب است، افزون گردد، او در نزد ما نفاق است. (۲)

و در جای دیگری از امام علی بن الحسین می خوانیم: «إِنَّ الْمُنَافِقَ يَنْهَى وَلَا يَنْتَهَى وَيَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي: منافق، نهی از منکر می کند اما خود، آن را ترک نمی گوید و امر به معروف می کند، اما خودش آن را انجام نمی دهد. (۳) و از شعب مهم نفاق عملی، مسأله شرک و ریاکاری است که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است.

پایان سوره مُنَافِقُونَ

(۱۳۴) سوره تَغَابُنِ

ص: ۱۰۱

۱- «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۶۰۵.

۲- «اصول کافی»، جلد ۲، باب صفة النفاق، حدیث ۶.

۳- «اصول کافی»، جلد ۲، باب صفة النفاق، حدیث ۳.

تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

آن چه در آسمان ها و زمین است، برای خدا تسبیح می گویند، مالکیت و حکومت از آن او است و ستایش از آن او و بر همه چیز توانا است .

این سوره با تسبیح خداوند آغاز می شود ، خداوندی که مالک و حاکم بر کل جهان هستی و قادر بر همه چیز است .

این تسبیح و حمد در حقیقت لازمه قدرت او بر همه چیز و مالکیت او نسبت به هر چیز است ، زیرا تمام اوصاف جمال و جلالش در این دو امر نهفته است .

جزء بیست و هشتم (۱۳۵)

در آیات مختلف قرآن ، سخن از تسبیح و حمد موجودات عالم هستی در برابر خداوند بزرگ به میان آمده است .

قرآن می گوید : عالم هستی یکپارچه زمزمه و غوغا است ، هر موجودی به نوعی به حمد و ثنای حق مشغول است و غلغله ای خاموش در پهنه عالم هستی طنین افکنده که بی خیران ، توانایی شنیدن آن را

ص: ۱۰۲

ندارند ، اما اندیشمندانی که قلب و و جانشان به نور ایمان زنده و روشن است ، این صدا را از هر سو به خوبی به گوش جان می شنوند .

ولی در تفسیر حقیقت این حمد و تسبیح در میان دانشمندان و فلاسفه و مفسران بسیار گفتگو است :

بعضی آن را حمد و تسبیح « حالی » دانسته اند و بعضی « قالی » ، که خلاصه نظرات آن ها را با آن چه مورد قبول ما است در ذیل می خوانیم :

۱ جمعی معتقدند که همه ذرات موجودات این جهان اعم از آن چه ما آن را عاقل می شماریم یا بی جان و غیرعاقل، همه دارای یک نوع درک و شعورند و در عالم خود تسبیح و حمد خدا می گویند ،

(۱۳۶) سوره نغابن

هر چند ما قادر نیستیم به نحوه درک و احساس آن ها پی ببریم و زمزمه حمد و تسبیح آن ها را بشنویم .

آیاتی مانند « وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ مِنْ خَشِيَةِ اللَّهِ : بعضی از سنگ ها از ترس خدا از فراز کوه ها به پایین می افتند » (۷۴ / بقره)

و مانند آیه « فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ : خداوند به آسمان و زمین فرمود از روی اطاعت یا کراهت به فرمان من آید، آن ها گفتند ما از در اطاعت می آییم » (۱۱ / فصلت) ... و مانند آن را می توان گواه بر این عقیده گرفت .

۲ بسیاری معتقدند که این تسبیح و حمد، همان چیزی است که ما آن را « زبان حال » می نامیم ، حقیقی است نه مجازی ولی

به

ص: ۱۰۳

زبان حال است نه قال (دقت کنید).

توضیح این که: بسیار می شود که آثار ناراحتی و درد و رنج و بی خوابی در چهره و چشم او نمایان است، می گوئیم: هر چند تو از ناراحتیت سخن نمی گویی اما چشم تو می گوید که دیشب به خواب نرفتی و چهره ات گواهی می دهد که از درد و ناراحتی جانکاهی رنج میبری.

جزء بیست و هشتم (۱۳۷)

این « زبان حال » گاهی آن قدر قوی و نیرومند است که « زبان قال » را تحت الشعاع خود قرار می دهد و به تکذیب آن برمی خیزد، این همان چیزی است که علی در گفتار معروفش می فرماید: « مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَيِّفَاتِ وَجْهِهِ: هرگز کسی رازی را در دل پنهان نمی کند مگر این که در لابلای سخنان ناآگاه و صفحه صورتش آشکار می گردد » (۱).

از سوی دیگر آیا می توان انکار کرد که یک تابلوی بسیار زیبا که شاهکاری از هنر راستین است، گواهی بر ذوق و مهارت نقاش می دهد و او را مدح و ثنا می گوید؟

آیا می توان انکار کرد که دیوان شعر شعرای بزرگ و نامدار از قریحه عالی آن ها حکایت می کند و دائما آن ها را می ستاید؟

(۱۳۸) سوره تغابن

آیا می توان منکر شد که ساختمان های عظیم و کارخانه های

ص: ۱۰۴

بزرگ و مغزهای پیچیده الکترونیک و امثال آن ها ، با زبان بی زبانی از سازنده و مخترع و مبتکر خود سخن می گویند و هر یک در حدّ خود از آن ها ستایش می کنند ؟

بنابراین باید قبول کرد که عالم شگرف هستی با آن نظام عجیبش، با آن همه رازها و اسرار ، با آن عظمت خیره کننده اش و با آن ریزه کاری های حیرت آور همگی « تسبیح و حمد » خداوند را به جا می آورند .

مگر « تسبیح » جُز به معنی پاک و منزّه شمردن از عیوب می باشد ؟ ساختمان و نظم این عالم هستی همگی می گویند خالق آن از هر گونه نقص و عیبی مبرا است .

مگر « حمد » چیزی جُز بیان صفات کمال می باشد ؟ نظام جهان آفرینش از صفات کمال خدا ، از علم بی پایان و قدرت بی انتها و همچنین از حکمت وسیع و فراگیر او سخن می گوید .

جزء بیست و هشتم (۱۳۹)

مخصوصاً با پیشرفت علم و دانش بشر و پرده برداشتن از گوشه هایی از اسرار و رازهای این عالم پهناور ، این حمد و تسبیح عمومی موجودات آشکارتر شده است .

اگر یک روز آن شاعر نکته پرداز ، هر برگگی از برگ های درختان سبز را دفتری از معرفت کردگار می دانست ، دانشمندان گیاه شناس امروز درباره این برگ ها نه یک دفتر ، بلکه کتاب ها نوشته اند و از ساختمان

ص: ۱۰۵

اسرار آمیز کوچکترین اجزای آن یعنی سلول ها گرفته تا طبقات هفتگانه برگ و دستگاه تنفسی آن و رشته های آبیاری و تغذیه و سایر مشخصات بسیار پیچیده برگ ها در این کتاب ها ، بحث ها کرده اند .

بنابراین هر برگ شب و روز نغمه توحید سر می دهد و آواز رسای تسبیحش را در درون جنگل ، بر فراز کوه ها و در خمیدگی دره ها پخش می کند ، اما بی خبران چیزی از آن نمی فهمند ، خاموشش می شمارند و زبان بسته .

این معنی برای تسبیح و حمد عمومی موجودات کاملاً

(۱۴۰) سوره تغابن

قابل درک است و نیاز به آن ندارد که ما برای همه ذرات عالم هستی درک و شعور قائل شویم ، چراکه دلیل قاطعی برای آن در دست نیست و آیات گذشته نیز به احتمال زیاد همان را بیان می کند .

ولی در این جا یک سؤال باقی می ماند و آن این که اگر منظور از تسبیح و حمد ، حکایت نظام آفرینش از پاکی و عظمت و قدرت خدا است و صفات « سلیمه » و « ثبوتیه » او را شرح می دهد پس چرا قرآن می گوید : شما حمد و تسبیح آن ها را نمی فهمید ؟ اگر بعضی نفهمند ، حداقل دانشمندان که می فهمند .

ولی این سؤال ، دو پاسخ دارد :

نخست این که روی سخن با اکثریت مردم نادان و مخصوصاً مشرکان است و دانشمندان با ایمان که در اقلیت قرار دارند ، از این

ص: ۱۰۶

عموم ، مستثنا هستند که هر عامی استثنایی دارد .

دیگر این که آن چه ما از اسرار این عالم می دانیم ، در برابر آن چه نمی دانیم ، همانند قطره ای است در برابر دریا و ذره کاهی است در مقابل یک کوه عظیم ، که اگر درست بیندیشیم ، حتی نام علم و دانش نمی توان بر آن گذاشت .

جزء بیست و هشتم (۱۴۱)

بنابراین ما تسبیح و حمد این موجودات را هرچند دانشمند باشیم ، نمی شنویم چرا که آن چه را می شنویم ، تنها یک کلمه است از یک کتاب بزرگ و روی این حساب می توان به صورت یک حکم عمومی خطاب به همه جهانیان گفت شما تسبیح و حمد موجودات عالم هستی را که به زبان حال دارند ، درک نمی کنید ، زیرا آن چه درک می کنید ، به قدری ناچیز است که به حساب نمی آید .

در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام رسیده ، تعبیرات جالبی در این زمینه دیده می شود، از جمله؛ یکی از یاران امام صادق می گوید : از تفسیر آیه « **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ** » (۴۴ / اسراء) سؤال کردم ، امام فرمود: « **كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَإِنَّا لَنَرِي أَنْ يَنْقُضَ الْجِدَارَ وَهُوَ تَسْبِيحُهَا** : آری هر چیز تسبیح و حمد خدا را می گوید، حتی هنگامی که دیوار

ص: ۱۰۷

می شکافد و صدایی از آن به گوش می رسد ، آن نیز تسبیح است « (۱)

از امام باقر نقل شده که فرمود : « نَهَى رَسُولُ اللَّهِ عَنْ أَنْ تُوسَمَ الْبَهَائِمُ فِي وُجُوهِهَا وَأَنْ تُضْرَبَ وُجُوهُهَا لِأَنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهَا : پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : علامت داغ در صورت حیوانات نگذارید و تازیانه به صورت آن ها نزنید ، زیرا آن ها حمد و ثنای خدا می گویند « (۲)

و نیز از امام صادق نقل شده است : « مَا مِنْ طَيْرٍ يُصَادُ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ وَلَا شَيْءٍ يُصَادُ مِنَ الْوَحْشِ إِلَّا بِتَضْيِيعِهِ التَّسْبِيحَ : هیچ پرنده ای در صحرا و دریا صید نمی شود و هیچ حیوان وحشی به دام صیاد نمی افتد ، مگر به خاطر ترک تسبیح « (۳)

امام باقر صدای گنجشکانی را شنید ، فرمود :

جزء بیست و هشتم (۱۴۳)

« می دانید این ها چه می گویند ؟ ابوحمزه ثمالی که از یاران خاص امام بود ، می گوید : « عرض کردم : نه » ، فرمود : « این ها تسبیح خداوند بزرگ را می گویند و روزی خودشان را از او می خواهند

ص: ۱۰۸

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۶۸ .

۲- « نور الثقلین » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۶۸ .

۳- « نور الثقلین » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۶۸ .

(يُسَبِّحَنَّ رَبَّهُنَّ عَزًّا وَجَلًّا وَ يَسْأَلَنَّ قُوتَ يَوْمِهِنَّ) « (۱) »

در حدیث دیگری می خوانیم که یک روز پیامبر صلی الله علیه و آله نزد عایشه آمد و فرمود: « این دو لباس مرا بشوی » ، عرض کرد: « ای رسول خدا! دیروز شستم » ، فرمود: « أما عَلِمْتَ أَنَّ الثُّوبَ يُسَبِّحَنَّ فَإِذَا انْقَطَعَ تَسْبِيحُهُ: آیا نمی دانی که لباس انسان نیز تسبیح خدا می گوید و هنگامی که چرک و آلوده شود ، تسبیح آن قطع می شود » . (۲)

در حدیث دیگری از امام صادق فرمود: « حیوان بر صاحبش ، شش حق دارد ؛ بیش از توانایی اش بر او بار نکند ، پشت او را مجلسی برای سخن گفتن قرار ندهد (بلکه هنگامی که به دیگری می رسد

(۱۴۴) سوره تغابن

و می خواهد با او سخن بگوید ، پیاده شود و پس از اتمام سخن سوار شود) ، در هر منزلی وارد می شود ، نخست علف او را آماده کند ، علامت داغ در صورت او نگذارد و او را نزند ، چرا که تسبیح خدا می گوید و هنگامی که بر چشمه آب و مانند آن می گذرد ، او را به کنار آب برد (تا اگر تشنه است ، بنوشد) « (۳) » .

مجموعه این روایات که بعضی از آن ها معانی دقیق و باریکی دارند ، نشان می دهد که این حکم عمومی تسبیح موجودات ، همه چیز

ص: ۱۰۹

۱- « المیزان » ، ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء .

۲- « المیزان » ، ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء .

۳- « المیزان » ، ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء .

را بدون استثناء دربرمی گیرد و همه این ها با آن چه از تفسیر دوم (تفسیر به معنی زبان حال و تکوین) گفتیم کاملاً سازگار است و این که در این روایات خواندیم هنگامی که لباس آلوده و کثیف می شود ، تسبیح آن قطع می گردد ، ممکن است اشاره به این باشد که موجودات تا چهره پاک طبیعی دارند ، انسان را به یاد خدا می اندازند ، اما هنگامی که چهره پاک

جزء بیست و هشتم (۱۴۵)

طبیعی خود را از دست دادند ، دیگر آن یادآوری از بین می رود .

۲ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

او کسی است که شما را آفرید (و به شما آزادی و اختیار داد) گروهی از شما کافر و گروهی مؤمن هستند و خداوند به آن چه انجام می دهید ، بینا است .

در این آیه به امر خلقت و آفرینش که لازمه قدرت است ، اشاره می کند و می گوید : «گروهی از شما کافر و گروهی مؤمن شدند» یعنی به شما نعمت آزادی و اختیار داد و به این ترتیب بازار امتحان و آزمایش الهی داغ شد .

۳ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ

آسمان ها و زمین را به حق آفرید و شما را تصویر کرد ، تصویری زیبا و دلپذیر و سرانجام بازگشت همه به سوی او است .

ص: ۱۱۰

هم در آفرینش آن نظام حق و دقیقی است و هم دارای هدف حکیمانه و مصالح حقی است. بعد به آفرینش « انسان » پرداخته و ما را از سیر آفاقی به سیر انفسی دعوت می کند .

تعبیر به « فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ » (صورت شما را نیکو آفرید) هم صورت ظاهر را شامل می شود و هم صورت باطن را ، هم از نظر جسم و هم از نظر جان و به راستی یک نظر اجمالی در آفرینش جسم و جان انسان ، نشان می دهد که زیباترین پدیده عالم هستی او است و خدا در آفرینش این موجود ، قدرت نمایی عجیبی کرده و سنگ تمام گذارده است .

خدا از اسرار نهفته درون سینه ها آگاه است

۴ يَغْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

آن چه را در آسمان ها و زمین است ، می داند و از آن چه

جزء بیست و هشتم (۱۴۷)

پنهان یا آشکار می کنید، باخبر است و خداوند از آن چه در سینه است ، آگاه است .

این آیه ترسیمی از علم بی پایان خداوند است در سه مرحله : نخست علم او نسبت به تمامی موجودات آسمان ها و زمین، سپس علم او به همه اعمال انسان ها و آن چه را پنهان می دارند یا آشکار می سازند و در مرحله سوم مخصوصا روی عقاید باطنی و چگونگی نیت ها و

آن چه بر قلب و جان انسان حاکم است ، تکیه می کند .

معرفت به این علم گسترده الهی، اثر تربیتی فوق العاده ای در انسان دارد و به او هشدار می دهد که هر که باشی و به هر جا برسی و هر عقیده ای در سر و هر نیتی در دل و هر اخلاقی در درون جان تو باشد، همه در پیشگاه علم بی پایان حق، آشکار است . مسلماً توجه به این حقیقت در اصلاح و تربیت انسان، فوق العاده مؤثر است و این ها تعلیماتی است که انسان را برای وصول به هدف آفرینش و قانون و تکامل آماده می سازد .

(۱۴۸) سوره تغائین

۵ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

آیا خبر کسانی که قبل از شما بودند ، به شما نرسیده است که چگونه طعم گناهان بزرگ خود را چشیدند و عذاب دردناک برای آن ها است .

« وَبَالَ » از ماده « وَبَلَ » و « وَاِبْلَ » به معنی "باران سنگین" است و به هر موضوع مهمی که انسان از زیان آن بیمناک است ، نیز گفته می شود .

از آن جا که یکی از مؤثرترین وسایل تربیت و طُرُق انذار ، توجه دادن به سرنوشت اقوام و امت های پیشین است ، این آیه یک نگاه اجمالی به زندگی آن ها می افکند .

شما از کنار شهرهای بلادیده و ویران شده آن ها در مسیر خود به

ص: ۱۱۲

سوی شام و مناطق دیگر عبور می کنید، نتیجه کفر و ظلم و عصیانگری آن ها را با چشم می بینید و اخبار آن ها را در تاریخ می خوانید، همان ها که طومار زندگیشان با طوفان و سیلاب درهم پیچیده شد و یاصاعقه هاخرمن عمرشان

جزء بیست و هشتم (۱۴۹)

را آتش زد و یا زلزله های ویرانگر آن ها را به کام زمین فروکشید و یا تندباد سنگینی اجسام آن ها را چون پر کاه به هر سو پرتاب کرد، این عذاب دنیای آن ها بود، در آخرت نیز عذاب دردناکی در انتظارشان است.

همه مصائب به فرمان خدا است

۱۱ ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

هیچ مصیبتی رخ نمی دهد مگر به اذن خدا و هر کس به خدا ایمان آورد، خداوند قلبش را هدایت می کند و خدا به همه چیز دانا است .

در آیه مورد بحث به یک اصل کلی در مورد مصائب و حوادث دردناک این جهان اشاره می کند، شاید از این جهت که همیشه وجود مصائب دستاویزی برای کفار در مورد نفی عدالت در این جهان بوده است و یا از این نظر که در راه تحقق ایمان و عمل صالح همیشه مشکلاتی وجود دارد که بدون مقاومت در برابر آن ها مؤمن به جایی نمی رسد و به این ترتیب رابطه این آیات با آیات گذشته روشن می شود .

(۱۵۰) سوره تغابن

در این جا سؤال مهمی مطرح است و آن این که : بسیاری از این

ص: ۱۱۳

مصائب به وسیله ظلم ظالمان و اراده جباران رخ می دهد و یا این که خود انسان بر اثر کوتاهی و ندانم کاری و یا ارتکاب خلاف ، گرفتار آن می شود ، آیا این ها همه به اذن خدا است ؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت : از مجموع آیاتی که درباره مصائب در قرآن مجید آمده است، برمی آید که مصائب بر دو گونه است ؛ مصائبی که با طبیعت زندگی انسان سرشته شده و اراده بشر کمترین تأثیری در آن ندارد، مانند مرگ و میر و قسمتی از حوادث دردناک طبیعی.

دوم مصائبی که به نحوی انسان در آن نقش داشته است .

قرآن درباره دسته اول می گوید : همه به اذن خدا روی می دهد و درباره قسم دوم می گوید: به خاطر اعمال خودتان دامانتان را می گیرد. (۱)

جزء بیست و هشتم (۱۵۱)

بنابراین کسی نمی تواند به این بهانه که تمام مصائب از سوی خدا است ، در مقابل ظالمان سکوت کرده ، به مبارزه برخیزد و نیز نمی تواند به این بهانه دست از مبارزه با بیماری ها و آفات و مبارزه با فقر و جهل بردارد .

البته در این جانکته دیگری نیز وجود دارد و آن این که حتی در مصائبی

ص: ۱۱۴

۱- مراجعه به آیات ۲۲ سوره حدید و ۳۰ شوری و ۱۶۵ آل عمران این مطلب را کاملاً روشن می کند ، شرح بیشتر در این زمینه در جلد ۲۳ تفسیر نمونه ذیل آیات سوره حدید آمده است .

که خود انسان در آن نقشی دارد، تأثیر این اسباب از ناحیه خداوند و به اذن و فرمان او است که اگر او اراده کند، هر سببی بی رنگ و بی اثر می شود.

سپس در دنباله آیه به مؤمنان بشارت می دهد که هر کس به خدا ایمان آورد، خدا قلبش را هدایت می کند.

این هدایت الهی هنگامی که به سراغ انسان آید، در نعمت ها شاکر باشد و در مصیبت ها صابر و در برابر قضای الهی، تسلیم.

البته هدایت قلبی معنی وسیعی دارد که « صبر»، « شکر»، « رضا»،

(۱۵۲) سوره تغابن

«تسلیم» و گفتن «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» هر کدام یکی از شاخه های آن است و این که بعضی از مفسران خصوص یکی از این موضوعات را نقل کرده اند، در حقیقت تمام مفهوم آیه نیست، بلکه بیان مصداق روشن است.

و در پایان آیه می فرماید: « خداوند به همه چیز دانا است ». این تعبیر می تواند اشاره اجمالی به فلسفه مصائب و بلاها باشد که خداوند روی علم و آگاهی بی پایانش برای تربیت بندگان و اعلام بیدارباش و مبارزه با هر گونه غرور و غفلت گهگاه در زندگانی آن ها مصائبی ایجاد می کند تا به خواب فرو نروند و موقعیت خویش را در دنیا فراموش نکنند و دست به طغیان و سرکشی نزنند.

۱۲ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

و اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر را و اگر روی گردان

ص: ۱۱۵

شوید ، رسول ما جُز ابلاغ آشکار، وظیفه ای ندارد .

اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز شعبه ای از اطاعت خداوند است ،

جزء بیست و هشتم (۱۵۳)

چراکه او از خود چیزی نمی گوید و تکرار « أَطِيعُوا » در این جا اشاره به همین است که این دو در عرض هم نیست ، بلکه یکی از دیگری سرچشمه می گیرد . از این گذشته اطاعت خداوند مربوط به اصول قوانین و تشریح الهی است و اطاعت رسول مربوط به تفسیرها و مسائل اجرایی می باشد ، بنابراین یکی اصل و دیگری فرع است .

سپس می فرماید: «اگر شما روی گردان شوید و اطاعت نکنید، او هرگز مأمور به اجبار شما نیست، وظیفه رسول ما تنها ابلاغ آشکار است».

۱۳ اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَ عَلٰى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

خداوند کسی است که هیچ معبودی جز او نیست و مؤمنان باید فقط بر او توکل کنند .

در این آیه به مسأله توحید در عبودیت اشاره می کند که به منزله دلیلی بر وجوب اطاعت است و چون چنین است ، مؤمنان باید فقط بر او تکیه کنند .

غیرازاو هیچ کس شایسته عبودیت نیست ، چراکه مالکیت و قدرت

(۱۵۴) سوره تَغَابُنْ

و علم همه از آنِ او است و دیگران هرچه دارند، از او دارند و به همین دلیل نباید در برابر غیر او سرتسلیم فرود آورند و نیز به همین دلیل برای حل هر گونه مشکل باید از او مدد بگیرند و فقط بر او توکل کنند. پایان سوره تَغَابُنْ

ص: ۱۱۶

سوره طلاق

سوره طلاق

۲ ... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

...هر کس تقوای الهی پیشه کند ، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند .

۳ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا

و او را از جایی که گمان ندارد ، روزی می دهد و هر کس بر خداوند توکل کند ، کفایت امرش را می کند ، خداوند فرمان خود را به انجام می رساند و خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است .

به این ترتیب هشدار می دهد که از مشکلات حق نهراسند و مجری عدالت باشند و گشایش کارهای بسته را از خدا بخواهند ، چرا که خداوند تضمین کرده است که مشکلات پرهیزکاران را بگشاید و آن ها را از جایی که خودشان هم انتظار ندارند ، روزی دهد .

(۱۵۶) سوره طلاق

خداوند ضمانت کرده که هر کس بر او توکل نماید ، در نمی ماند و خداوند قادر بر انجام این ضمانت است .

جمله « قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا » اشاره لطیفی است به نظامی که حاکم بر تشریح و تکوین است ، یعنی این دستورهایی که خداوند در مورد طلاق و غیر آن صادر فرموده ، همه طبق حساب و

اندازه گیری دقیق و حکیمانه ای است ، همچنین مشکلاتی که در طول زندگی انسان چه در مسأله زناشویی و چه در غیر آن رخ می دهد ، هر کدام اندازه و حساب و مصلحت و پایانی دارد ، نباید به هنگام بروز این حوادث دستپاچه شوند و زبان به شکوه بکشایند و یا برای حل مشکلات به بی تقوایی ها توسل جویند ، بلکه باید با نیروی تقوا و خویشتن داری به جنگ آن ها رفته و حل نهایی را از خدا بخواهند .

ارتباط بین تقوا و نجات از مشکلات

آیات فوق از امیدبخش ترین آیات قرآن مجید است که تلاوت آن دل را صفا و جان را نور و ضیاء می بخشد ، پرده های یأس و ناامیدی را

جزء بیست و هشتم (۱۵۷)

می درد ، شعاع های حیاتبخش امید را به قلب می تاباند و به تمام افراد پرهیزگار با تقوا وعده نجات و حل مشکلات می دهد .

در حدیثی از ابوذر غفاری نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « اِنِّیْ لِأَعْلَمُ آیَةَ لَوْ أَحَدٌ بِهَا النَّاسُ لَكَفَّتْهُمْ ؛ وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا . . . فَمَا زَالَ یَقُولُهَا وَ یُعِیدُهَا : مَنْ آیَه اِی رَا مِی شِنَاسَم کِه اِکْر تَمَام اِنْسَان هَا دِسْت بِه دَا مَن اَن زَنَنْد، بَرَا ی حَل مَشْکَلَات اَن هَا کَافِی اِسْت، پَس آیَه « وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ » رَا تَلَاوَت فَرَمُود وَ بَارِهَا اَن رَا تَکْرَار کَرْد . (۱)

ص: ۱۱۸

و در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ أَكْثَرَ الْأَسْتِغْفَارِ جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ مِنْ كُلِّ هَمٍّ فَرَجًا وَ مِنْ كُلِّ ضِيقٍ مَخْرَجًا: هر کس بسیار استغفار کند (و لوح دل را از زنگار گناه بشوید) خدا برای او از هر اندوهی ، گشایشی و از هر تنگنایی ، راه نجاتی قرار می دهد» (۱)

(۱۵۸) سوره طلاق

جمعی از مفسران گفته اند که این آیه درباره « عوف بن مالک » نازل شده که از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بود ، دشمنان اسلام فرزندش را اسیر کردند ، او به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از این ماجرا و فقر و تنگدستی شکایت کرد ، ایشان فرمودند : « تقوا را پیشه کن و شکیبا باش و بسیار ذکر " لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ " را بگو » ، او این کار را انجام داد ، ناگهان درحالی که در خانه اش نشسته بود ، فرزندش از درآمد ، معلوم شد که از یک لحظه غفلت دشمن استفاده کرده و فرار نموده است و حتی شتری از دشمن را نیز با خود آورده است (این جا بود که آیه فوق نازل شد و از گشایش مشکل این فرد باتقوا و رسیدن روزی از جایی که انتظارش را نداشت ، خبر داد) .

ذکر این مطلب نیز لازم است که هرگز مفهوم آیه این نیست که انسان تلاش و کوشش برای زندگی را به دست فراموشی بسپارد و

جزء بیست و هشتم (۱۵۹)

بگوید در خانه می نشینم و تقوا پیشه می کنم و ذکر " لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ

ص: ۱۱۹

إِلَّا بِاللَّهِ " می گویم تا از آن جا که گمان ندارم به من روزی برسد ، نه هرگز مفهوم آیه چنین نیست ، هدف تقوا و پرهیزگاری توأم با تلاش و کوشش است ، اگر با این حال درها به روی انسان بسته شد ، خداوند گشودن آن ها را تضمین فرموده است .

و لذا در حدیثی می خوانیم که یکی از یاران امام صادق « عمر بن مسلم » مدتی خدمتش نیامد ، حضرت جویای حال او شد ، عرض کردند : « او تجارت را ترک گفته و رو به عبادت آورده است » ، فرمود : « وای بر او ، آیا نمی داند کسی که تلاش و طلب روزی را ترک گوید ، دعایش مستجاب نمی شود (أَمَا عَلِمَ أَنَّ تَارِكَ الطَّلَبِ لَا يُسْتَجَابُ لَهُ) » .

سپس افزود : جمعی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی آیه وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ نازل شد ، درها را به روی خود بستند و رو به عبادت آوردند و گفتند : « خداوند روزی ما را عهده دار شده » این جریان به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید ، کسی

(۱۶۰) سوره طلاق

را نزد آن ها فرستاد که : « چرا چنین کرده اید ؟ » گفتند : « ای رسول خدا ! چون خداوند روزی ما را تکفل کرده ، ما مشغول عبادت شدیم » پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « أَنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ عَلَيْهِمُ بِالطَّلَبِ : هر کس چنین کند ، دعایش مستجاب نمی شود ، بر شما باد که تلاش و طلب کنید. » (۱)

ص: ۱۲۰

منظور از توکل بر خدا، این است که انسان تلاشگر کار خود را به او واگذارد و حل مشکلات خویش را از او بخواهد، خدایی که از تمام نیازهای او آگاه است، خدایی که نسبت به او، رحیم و مهربان است و خدایی که قدرت حل هر مشکلی را دارد.

کسی که دارای روح توکل است، هرگز یأس و ناامیدی را به خود راه نمی‌دهد، در برابر مشکلات، احساس ضعف و زبونی نمی‌کند، در برابر حوادث سخت، مقاوم است و همین فرهنگ و عقیده چنان قدرت

جزء بیست و هشتم (۱۶۱)

روانی به او می‌دهد که می‌تواند بر مشکلات پیروز شود و از سوی دیگر امدادهای غیبی که به متوکلان نوید داده شده است، به یاری او می‌آید و او را از شکست و ناتوانی رهایی می‌بخشد.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «از پیک وحی خدا، جبرئیل، پرسیدم: توکل چیست؟ گفت: حقیقت توکل این است که انسان بدانند مخلوق نه زیان می‌رساند و نه نفع، نه عطا می‌کند و نه منع، چشم امید از خلق برداشتن (و به خالق دوختن) هنگامی که چنین شود، انسان جُز برای خدا کار نمی‌کند، به غیر او امید ندارد، از غیر او نمی‌ترسد و دل به کسی جُز او نمی‌بندد، این روح توکل است» (۱)

ص: ۱۲۱

« توکل » با این محتوای عمیق ، شخصیت تازه ای به انسان می بخشد و در تمام اعمال او اثر می گذارد ، لذا در حدیثی می خوانیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب معراج از پیشگاه خداوند سؤال کرد :

(۱۶۲) سوره طلاق

« پروردگارا ! چه عملی از همه اعمال برتر است (أَيْ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ) ؟ خداوند متعال فرمود : « لَيْسَ شَيْءٌ عِنْدِي أَفْضَلَ مِنْ التَّوَكُّلِ عَلَيَّ وَ الرِّضَا بِمَا قَسَمْتُ : چیزی در نزد من افضل و برتر از توکل بر من و خشنودی به آن چه قسمت کرده ام، نیست [\(۱\)](#) .»

بدیهی است توکل به این معنی همیشه توأم با جهاد و تلاش و کوشش است ، نه تنبلی و فرار از مسؤولیت ها .

۱۱ رَسُولًا- يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا

رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن الهی را بر

جزء بیست و هشتم (۱۶۳)

شما تلاوت می کند تا آن هارا که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند ، از تاریکی ها به نور هدایت کند و هر کس

ص: ۱۲۲

۱- « سفینه البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۶۸۳ (ماده وکل) .

به خدا ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، اوراد باغ‌هایی از بهشت وارد سازد که از زیر درختانش نهرها جاری است، جاودانه در آن می‌ماند و خداوند روزی نیکویی برای او قرار داده است .

هدف نهایی از ارسال این رسول و انزال قرآن، این است که با تلاوت آیات الهی آن‌ها را از ظلمت‌های کفر و جهل و گناه و فساد اخلاق بیرون آورده، به سوی نور ایمان و توحید و تقوا رهنمون گردد و در حقیقت تمام اهداف بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و نزول قرآن در همین یک جمله خلاصه شده؛ «خارج کردن از ظلمت‌ها به نور» و قابل توجه این که «ظلمات» به صیغه جمع و «نور» به صیغه مفرد ذکر شده است، زیرا شرک و کفر و فساد، عامل پراکندگی و چندگانگی است، در حالی که ایمان و توحید و تقوا عامل وحدت و یگانگی می‌باشد .

(۱۶۴) سوره طلاق

تعبیر به «يُؤْمِنُ» و «يَعْمَلُ» به صورت فعل مضارع اشاره به این است که ایمان و عمل صالح آن‌ها محدود به زمان خاصی نیست، بلکه استمرار و تداوم دارد. و تعبیر به «خَالِدِينَ» دلیل بر جاودانگی بهشت است، بنابراین ذکر کلمه «أَبَدًا» بعد از آن تأکیدی برای "خلود" محسوب می‌شود .

تعبیر به «رِزْقًا» به صورت «نکره» اشاره به عظمت و اهمیت روزی‌های نیکویی است که خداوند برای این جمعیت فراهم می‌سازد و

ص: ۱۲۳

مفهوم وسیعی دارد که هر گونه موهبت الهی را در آخرت و حتی در دنیا نیز دربرمی گیرد، چراکه نتیجه ایمان و تقوا تنها مربوط به آخرت نیست، افراد مؤمن و پرهیزگار در این دنیا نیز زندگی پاک تر و آرام تر و لذتبخش تری دارند.

هدف از آفرینش عالم، معرفت است

۱۲ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا

جزء بیست و هشتم (۱۶۵)

خداوند کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن را، فرمان او در میان آن ها پیوسته نازل می شود تا بدانید که خداوند بر هر چیز توانا است و علم او به همه چیز احاطه دارد.

همان گونه که آسمان ها « هفتگانه » اند، زمین ها نیز « هفتگانه » می باشند و این تنها آیه ای از قرآن مجید است که اشاره به زمین های هفتگانه می کند.

اکنون بینیم منظور از این آسمان های هفتگانه و زمین های مشابه آن چیست؟ در این زمینه در جلد اول ذیل آیه ۲۹ سوره بقره و در جلد بیستم ذیل آیه ۱۲ سوره فضیلت بحث های مشروحی داشتیم، لذا در این جا به اشاره فشرده ای قناعت می کنیم و آن این که؛

ص: ۱۲۴

ممکن است منظور از عدد هفت ، همان کثرت باشد ، زیرا این تعبیر در قرآن مجید و غیر آن گاه به معنی کثرت آمده است ، مثلاً می گوئیم اگر هفت دریا را هم بیاوری ، کافی نیست .

(۱۶۶) سوره طلاق

بنابراین منظور از « هفت آسمان » و « هفت زمین » ، تعداد عظیم و کثیر کواکب آسمانی و کراتی مشابه زمین است .

اما اگر عدد هفت را برای " تعداد " و شماره بدانیم ، مفهوم آن وجود هفت آسمان می شود و با توجه به آیه ۶ سوره صافات که می گوید : « إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ : ما آسمان نزدیک (آسمان اول) را با کواکب و ستارگان زینت بخشیدیم » روشن می شود که آن چه ما می بینیم و علم و دانش بشر به آن احاطه دارد ، همه مربوط به آسمان اول است و ماورای این ثوابت و سیارات ، شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس علم ما بیرون است .

و اما در مورد زمین های هفتگانه ، اگر عدد هفت را برای " تعداد " بدانیم ، ممکن است اشاره به طبقات مختلف کره زمین باشد ، زیرا امروزه ثابت شده که زمین از قشرهای گوناگونی تشکیل یافته و یا اشاره به اقلیم های هفتگانه روی زمین ، چراکه هم در گذشته و هم امروز

جزء بیست و هشتم (۱۶۷)

کره زمین را به هفت « منطقه » تقسیم می کردند (البته طرز تقسیم در گذشته و امروز متفاوت است ، امروز زمین را به دو منطقه منجمد شمالی و جنوبی و دو منطقه معتدله و دو منطقه حاره و یک

ص: ۱۲۵

منطقه استوایی تقسیم کرده اند ، اما در گذشته اقلیم های هفتگانه به شکل دیگری تقسیم می شد) .

ولی ممکن است در این جا نیز عدد هفت که از تعبیر « مِثْلُهُنَّ » استفاده می شود ، نیز برای " تکثیر " و اشاره به زمین های متعددی باشد که در عالم هستی وجود دارد . تا آن جا که بعضی از دانشمندان فلکی می گویند کراتی که مشابه کره زمین بر گرد خورشیدها در این عالم بزرگ گردش می کند ، حداقل سیصد میلیون کره است . (۱)

هر چند با اطلاعات کمی که ما از ماورای منظومه شمسی داریم ، به دست دادن عدد در این زمینه کار مشکلی است ، ولی به هر حال

(۱۶۸) سوره طلاق

دانشمندان دیگر فلکی نیز تأکید می کنند که در کهکشانی که منظومه شمسی جزء آن است ، میلیون ها میلیون کره وجود دارد که در شرایطی مشابه کره زمین قرار گرفته و مرکز حیات و زندگی می باشد. البته ممکن است پیشرفت علم و دانش بشر در آینده اطلاعات بیشتری درباره تفسیر این گونه آیات در اختیار ما بگذارد. سپس به مسأله تدبیر این عالم بزرگ به وسیله فرمان خداوند اشاره می کند (يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ) .

پیدا است که منظور از « امر » در این جا همان فرمان تکوینی خداوند در مورد تدبیر این عالم بزرگ و آسمان ها و زمین های هفتگانه

ص: ۱۲۶

است ، چراکه او پیوسته با فرمان مخصوص خود آن ها را در مسیر منظمی هدایت و رهبری می کند .

به هر حال اگر تدبیر او لحظه ای از این عالم برداشته شود ، نظام همگی در هم می ریزد و راه فنا پیش می گیرند. و در پایان به هدف این آفرینش عظیم اشاره می کند .

چه تعبیر جالبی که هدف این آفرینش عظیم را آگاهی

جزء بیست و هشتم (۱۶۹)

انسان از صفات خدا و علم و قدرت او می شمرد که آگاهی از این دو صفت برای تربیت انسان کافی است .

آری خدایی که چنین « علم » و « قدرتی » دارد و نظام عالم هستی را اداره می کند ، اگر احکامی در زمینه زندگی انسان ها ، در رابطه با طلاق و حقوق زنان قرار داده ، همگی روی حساب دقیق و مُتقن است. در زمینه « هدف آفرینش » ، بحث مشروحاتی در جلد ۲۲ تفسیر نمونه ذیل آیه ۵۶ ذاریات آورده شده است .

قابل توجه این که در آیات مختلف قرآن اشاراتی به هدف آفرینش انسان یا مجموع این جهان شده که در یَدِو امر ممکن است مختلف به نظر برسد ، ولی با کمی دقت، می بینیم که همه به یک حقیقت بازمی گردند :

۱ در آیه ۵۶ ذاریات، هدف آفرینش انسان و جن را « عبادت » می شمرد (وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) .

ص: ۱۲۷

۲ در آیه ۷ سوره هود هدف آفرینش عظیم آسمان ها و زمین

(۱۷۰) سوره طلاق

را « آزمون بشر » معرفی می کند (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيُنبِّئَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) .

۳ در آیه ۱۱۹ سوره هود هدف را « رحمت الهی » می شمرد (وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ)

۴ و بالاخره در آیه مورد بحث ، هدف را « علم و آگاهی از صفات خدا » دانسته است (لَتَعْلَمُوا ...) .

کمی دقت در این آیات نشان می دهد که بعضی مقدمه برای بعضی دیگر است ، آگاهی و معرفت مقدمه ای است برای بندگی و عبادت و آن نیز مقدمه ای است برای آزمون و تربیت بشر و آن هم مقدمه ای است برای بهره گیری از رحمت خدا (دقت کنید) .

پایان سوره طلاق

ص: ۱۲۸

سوره تحریم

سوره تحریم

۸ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُم سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید! توبه کنید توبه خالصی، امید است با این کار، پروردگارتان گناهانتان را ببخشد و شما را در باغ هایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است، وارد کند، در آن روزی که خداوند، پیامبر و کسانی را که با او ایمان آوردند، خوار نمی کند. این در حالی است که نور آن ها از پیشاپیش آن ها و از سوی راستشان در حرکت است و می گویند: پروردگارا! نور ما را کامل کن و

(۱۷۲) سوره تحریم

ما را ببخش که تو بر هر کاری قادری .

این آیه راه نجات از آتش دوزخ را نشان داده و می گوید: « یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا » .

« نَصُوحٌ » از ماده « نَصَحَ » در اصل به معنی "خیرخواهی خالصانه" است و لذا به عسل خالص، « ناصِح » گفته می شود و از

آن جاکه خیرخواهی واقعی باید توأم با محکم کاری باشد، واژه « نصح » گاه به این معنی نیز آمده است، به همین جهت به نمای محکم « نصح » و به خیاط، « ناصح » گفته می شود و این هر دو معنی یعنی "خالص بودن" و "محکم بودن"، در توبه « نصح » باید جمع باشد.

نخستین گام برای نجات، توبه از گناه است، توبه ای که از هر نظر خالص باشد، توبه ای که محرک آن فرمان خدا و ترس از گناه، نه وحشت از آثار اجتماعی و دنیوی آن، بوده باشد، توبه ای که برای همیشه انسان را از معصیت جدا کند و بازگشتی در آن رخ ندهد.

می دانیم حقیقت توبه، همان ندامت و پشیمانی از گناه است که

جزء بیست و هشتم (۱۷۳)

لازمه آن تصمیم بر ترک در آینده است و اگر کاری بوده که قابل جبران است، در صدد جبران برآید و گفتن استغفار نیز بیانگر همین معنی است و به این ترتیب ارکان توبه را می توان در پنج چیز خلاصه کرد: «ترک گناه، ندامت، تصمیم بر ترک در آینده، جبران گذشته و استغفار».

ثمرات پنجگانه توبه نصح

در حقیقت « توبه نصح »، پنج ثمره بزرگ دارد؛

۱ بخشودگی سیئات و گناهان.

۲ ورود در بهشت پُر نعمت الهی.

۳ عدم رسوایی در آن روز که پرده ها کنار می رود و حقایق آشکار می گردد و دروغگویان تبهکار خوار و رسوا

ص: ۱۳۰

می شوند ، آری در آن روز پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان آبرومند خواهند بود ، چراکه آن چه گفتند به واقعیت می پیوندد .

۴ این که نور ایمان و عمل آن ها از پیشاپیش و سمت راست آن ها حرکت می کند و مسیر آن ها را به سوی بهشت روشن می سازد

(۱۷۴) سوره تحریم

(بعضی از مفسران نوری را که پیشاپیش حرکت می کند ، نور « عمل » دانسته اند ، در این زمینه تفسیر دیگری نیز ذیل آیه ۱۲ سوره حدید در جلد ۲۳ تفسیر نمونه آورده شده است) .

۵ این که توجهشان به خدا بیشتر می گردد، لذا رو به سوی درگاه خدا می آورند و از او تقاضای تکمیل نور و آمرزش کامل گناه خویش را می کنند .

تعلیم و تربیت خانواده

دستور امر به معروف و نهی از منکر ، یک دستور عام است که همه مسلمین نسبت به یکدیگر دارند ، ولی از آیات فوق و روایاتی که درباره حقوق فرزند و مانند آن در منابع اسلامی وارد شده است ، به خوبی استفاده می شود که انسان در مقابل همسر و فرزند خویش مسؤولیت سنگین تری دارد و موظف است تا آن جا که می تواند در تعلیم و تربیت آن ها بکوشد ، آن ها را از گناه بازدارد و به نیکی ها دعوت نماید ، نه این که تنها به تغذیه جسم آن ها قناعت کند. در حقیقت

جزء بیست و هشتم (۱۷۵)

اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می شود که « خانواده » نام

ص: ۱۳۱

دارد و هرگاه این واحدهای کوچک که رسیدگی به آن‌ها آسان تر است، اصلاح گردد، کل جامعه نیز اصلاح می‌شود و این مسؤولیت در درجه اول بر عهده پدران و مادران است.

مخصوصاً در عصر ما که امواج کوبنده فساد در بیرون خانواده‌ها بسیار قوی و خطرناک است، برای خنثی کردن آن‌ها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی باید برنامه ریزی اساسی تر و دقیق تری انجام گیرد.

نه تنها آتش‌های قیامت، بلکه آتش‌های دنیا نیز از درون وجود انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد و هر کس موظف است خانواده خود را از این آتش‌ها حفظ کند.

در حدیثی می‌خوانیم: هنگامی که آیه فوق نازل شد، کسی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد: «چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنم؟» حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ، إِنَّ أَطَاعُوكَ كُنْتَ قَدْ وَقَيْتَهُمْ وَإِنْ

(۱۷۶) سوره تحریم

عَصَيْتَ وَكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيَّكَ: آن‌ها را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنی، اگر از تو پذیرفتند، آن‌ها را از آتش دوزخ حفظ کرده‌ای و اگر نپذیرفتند، وظیفه خود را انجام داده‌ای.» (۱)

ص: ۱۳۲

بسیار می شود که از انسان مخصوصا در آغاز تربیت و سیر و سلوک الی الله لغزش هایی سر می زند ، اگر درهای بازگشت به روی او بسته شود ، مأیوس می گردد و برای همیشه از راه می ماند و لذا در مکتب تربیتی اسلام ، توبه به عنوان یک اصل تربیتی با اهمیت فوق العاده ای مطرح است و از تمام گنهکاران دعوت می کند که برای اصلاح خویش و جبران گذشته از این در، وارد شوند .

به قدری مسأله توبه در روایات تأکید شده که در حدیثی از

جزء بیست و هشتم (۱۷۷)

امام باقر می خوانیم: «أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاحِلَتَهُ وَ زَادَهُ فِي لَيْلِهِ ظُلْمًا فَوَحَّيْدًا: خداوند از توبه بنده اش بیش از کسی که مرکب و توشه خود را در بیابان دریگ شب تاریک گم کرده و سپس آن را بیابد، شاد می گردد» (۱)

این تعبیرات آمیخته با بزرگواری همه برای تشویق به این امر مهم و حیاتی است

ولی باید توجه داشت که توبه تنها لقلقه زبان و گفتن " اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ نیست ، بلکه شرایط و ارکانی دارد که در تفسیر توبه نصوص در آیات فوق به آن اشاره شد ، هرگاه توبه با این شرایط انجام گیرد ، آن چنان اثر

ص: ۱۳۳

می گذارد که گناه و آثار گناه را به کلی از روح و جان انسان محو می کند ، لذا در حدیثی از امام باقر می خوانیم : « أَلْتَأْتِبُ مِنْ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَ الْمُقِيمِ عَلَى الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ »

(۱۷۸) سوره تحریم

كَالْمُسِيءِ تَهْزِءٌ : کسی که از گناه توبه کند ، همچون کسی است که اصلاً گناه نکرده و کسی که به گناه خود ادامه دهد ، درحالی که استغفار می کند مانند کسی است که مسخره می کند. (۱).

۹ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَاؤِيَّهُمْ جَهَنَّمُ وَ بُسَّ الْمَصِيرُ

ای پیامبر! با کفار و منافقین پیکار کن و بر آن هاسخت بگیر، جایگاهشان جهنم است و بد جایگاهی است .

این جهاد در مورد کفار ممکن است به صورت مسلحانه یا غیرمسلحانه بوده باشد ، ولی در مورد منافقان بدون شک جهاد مسلحانه نیست ، زیرا در هیچ تاریخی نقل نشده که پیامبر صلی الله علیه و آله با منافقان پیکار مسلحانه کرده باشد، لذا در حدیثی از امام صادق می خوانیم که فرمود : « إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يُقَاتِلْ مُنَافِقًا قَطُّ إِنَّمَا كَانَ يَتَأَلَّفُهُمْ :

جزء بیست و هشتم (۱۷۹)

رسول خدا هرگز با منافقی جنگ نکرد ، بلکه پیوسته در

ص: ۱۳۴

۱- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، باب التوبه ، حدیث ۸ و ۱۰ .

بنابراین مراد از جهاد با آن‌ها، همان توبیخ و سرزنش و تهدید و انذار و رسوا ساختن آن‌ها و یا در بعضی از موارد، تألیف قلوب آن‌ها است، چه این که «جهاد»، معنی وسیع و گسترده‌ای دارد و هرگونه تلاش و کوشش را شامل می‌شود، تعبیر به «وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ» (بر آن‌ها سخت بگیر و خشونت کن) نیز اشاره به خشونت در سخن و افشاگری و تهدید و مانند آن است. این وضع خاص در مقابل منافقان، با این که آن‌ها خطرناک‌ترین دشمن اسلام بودند، به خاطر این بود که آن‌ها ظاهراً دم از اسلام می‌زدند و با مسلمانان کاملاً آمیزش داشتند، لذا ممکن نبود همچون یک کافر با آن‌ها رفتار کرد.

البته این در صورتی بود که آن‌ها دست به اسلحه نبرند و اگر این

(۱۸۰) سوره تحریم

کار رامی کردند، مسلماً با آن‌ها مقابله به مثل می‌شد، زیرا در این صورت عنوان «مُحَارِب» به خود می‌گرفتند.

گرچه این مسأله در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله واقع نشد، ولی بعد از او مخصوصاً در عصر امیرمؤمنان روی داد و او با منافقان مسلح، به نبرد برخاست.

ص: ۱۳۵

۱۰ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ

خداوند مثلی برای کسانی که کافر شده اند، زده است، مثل به همسر نوح و همسر لوط، آن ها تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند

جزء بیست و هشتم (۱۸۱)

و ارتباط آن ها با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت و به آن ها گفته شد: وارد آتش شوید، همراه کسانی که وارد می شوند.

بار دیگر به ماجرای همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بازمی گردد و برای این که درس عملی زنده ای به آن ها بدهد، به ذکر سرنوشت فشرده دو نفر از زنان بی تقوا که در خانه دو پیامبر بزرگ خدا بودند و سرنوشت دو زن مؤمن و ایثارگر که یکی از آن ها در خانه یکی از جبارترین مردان تاریخ بود، می پردازد.

و به این ترتیب به دو همسر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که در ماجرای افشای اسرار و آزار آن حضرت صلی الله علیه و آله دخالت داشتند، هشدار می دهد که گمان نکنند همسری پیامبر صلی الله علیه و آله به تنهایی می تواند مانع

کیفر آن‌ها باشد، همان‌گونه که رابطه همسران نوح و لوط، به خاطر خیانت، از خاندان نبوت و وحی قطع شد و گرفتار عذاب الهی شدند.

و در ضمن هشدار است به همه مؤمنان در تمام قشرها که پیوندهای

(۱۸۲) سوره تحریم

خود را با اولیاء الله در صورت گناه و عصیان مانع عذاب الهی نپندارند.

به هر حال این دو زن به این دو پیامبر بزرگ، خیانت کردند، البته خیانت آن‌ها هرگز انحراف از جاده عفت نبود، زیرا هرگز همسر هیچ پیامبری آلوده به بی‌عفتی نشده است، چنان‌که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صریحاً آمده است: « ما بَعَثَ امْرَأَةً نَبِيٍّ قَطُّ : هَمْسَرٌ هَيْجَ پيامبري هرگز آلوده عمل منافی عفت نشد ». (۱)

خیانت همسر «لوط» این بود که بادشمنان آن پیامبر همکاری می‌کرد و اسرارخانه او را به دشمن می‌سپرد و همسر نوح نیز چنین بود.

«راغب» در «مفردات» می‌گوید: «خیانت» و «نفاق» یک حقیقت است، جز این که «خیانت» در مقابل «عهد و امانت» گفته می‌شود و «نفاق» در «مسائل دینی».

تناسب این داستان با داستان افشای اسرار خانه پیامبر صلی الله علیه و آله نیز

جزء بیست و هشتم (۱۸۳)

ایجاب می‌کند که منظور از خیانت همین باشد.

به هر حال آیه فوق امیدهای کاذب افرادی را که گمان می‌کنند تنها ارتباط

ص: ۱۳۷

باشخص بزرگی همچون پیامبر صلی الله علیه و آله می تواند مایه نجات آن ها گردد (هر چند در عمل آلوده باشند) قطع می کند، تا هیچ کس از این نظر برای خود مصونیتی قایل نشود، لذا در پایان آیه می گوید: «به آن ها گفته می شود با سایر دوزخیان وارد جهنم شوید» یعنی میان شما و دیگران از این نظر، هیچ امتیازی نیست.

۱۱ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنْ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

و خداوند مثلی برای مؤمنان زده، به همسر فرعون در آن هنگام که گفت: پروردگارا! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز و مرا از فرعون و عمل او نجات ده و مرا از قوم ظالم رهایی بخش.

معروف این است که نام همسر فرعون "آسیه" و نام پدرش "مزاحم"

(۱۸۴) سوره تحریم

بوده است، گفته اند وقتی معجزه موسی رادرمقابل ساحران مشاهده کرد، اعماق قلبش به نورایمان روشن شد و از همان لحظه به اوایمان آورد، او پیوسته ایمان خود را مکتوم می داشت ولی ایمان و عشق به خدا را نمی توان همیشه کتمان کرد، وقتی که فرعون از ایمان او باخبر شد، بارها او را نهی کرد و اصرار داشت که دست از دامن آیین موسی بردارد و خدای او را رها کند، ولی این زن با استقامت، هرگز تسلیم خواسته فرعون نشد.

سرانجام فرعون دستور داد دست و پاهایش را با میخ ها بسته، در

ص: ۱۳۸

زیر آفتاب سوزان قرار دهند و سنگ عظیمی بر سینه او بیفکنند ، هنگامی که آخرین لحظه های عمر خود را می گذرانند ، دعایش این بود : « پروردگارا ! برای من خانه ای در بهشت در جوار خودت بنا کن و مرا از فرعون و اعمالش رهایی بخش و مرا از این قوم ظالم نجات ده » .

خداوند نیز دعای این زن مؤمن پاکباز فداکار را اجابت فرمود و او را در کنار بهترین زنان جهان مانند مریم قرار داد . چنان که در همین آیات در ردیف او قرار گرفته است .

جزء بیست و هشتم (۱۸۵)

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده : « برترین زنان اهل بهشت چهار نفرند ؛ "خدیجه" دختر خویلد، "فاطمه" دختر محمد صلی الله علیه و آله ، "مریم" دختر عمران و "آسیه" دختر مزاحم همسر فرعون » . (۱)

مسلم زرق و برق و جلال و جبروتی برتر از دستگاه فرعونى وجود نداشت ، همان طور که فشار و شکنجه ای فراتر از شکنجه های فرعون جنایتکار نبود ولی نه آن زرق و برق و نه این فشار و شکنجه، آن زن مؤمن را به زانو در نیاورد و همچنان به راه خود در مسیر رضای خدا ادامه داد تا جان خویش را در را معشوق حقیقی فدا کرد .

قابل توجه این که تقاضا می کند خداوند خانه ای در بهشت و در نزد خودش برای او بنا کند که در بهشت بودن، جنبه جسمانی آن است و نزد خدا بودن، جنبه روحانی آن و او هر دو را در یک عبارت کوتاه جمع کرده است . پایان سوره تحریم

(۱۸۶) سوره تحریم

ص: ۱۳۹

موضوع صفحه

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره مُجَادِلَه ●●● ۱۱

آداب معاشرت و مجالست ●●● ۱۱

آداب معاشرت و مجالست در اسلام ●●● ۱۳

حزب شیطان ●●● ۱۵

مفهوم و شرایط تحقق پیروزی از دیدگاه قرآن ●●● ۱۶

پاداش پنجگانه آنان که قلبشان فقط برای خدامی تپد ●●● ۱۸

نشانه اصلی حزب الله و حزب شیطان ●●● ۲۲

سوره حَشْر ●●● ۲۶

تسبیح موجودات زمین و آسمان ●●● ۲۶

برای آخرت خود زاد و توشه فراهم کنید ●●● ۳۲

«خود فراموشی» نتیجه «خدا فراموشی» است ●●● ۳۴

خط خوبی ها و بدی ها از هم جداست ●●● ۳۵

ص: ۱۴۰

اگر قرآن بر کوه ها نازل می شد ، از هم می شکافتند ●●● ۳۶

صفات ۱۸ گانه خدایی که دوستش داریم ●●● ۳۸

عظمت آیات آخر سوره حشر ●●● ۴۵

سوره مُمْتَحِنَه ●●● ۴۷

عاقبت دوستی های غیر خدایی ●●● ۴۷

ابراهیم برای همه شما اُسوه بود ●●● ۵۰

الگوهای جاودان ●●● ۵۶

اصل اساسی دوستی یا دشمنی در راه خدا ●●● ۵۷

سوره صَفِّ ●●● ۵۹

گفتار بی عمل ●●● ۶۰

پیکارگرانی همچون سدّ فولادین ●●● ۶۲

ضرورت وحدت جامعه ●●● ۶۳

عیسی بشارت ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رامی دهد ●●● ۶۵

رابطه بشارت و تکامل دین ●●● ۶۶

دشمنان حق می خواهند نور خدا را با دهان خود

خاموش کنند ●●● ۶۷

ایمان و جهاد، تجارتی پر سود و بی نظیر ●●● ۷۰

دنیا، تجارتخانه اولیاء خدا است ●●● ۷۲

سوره جُمُعَه ●●● ۷۳

اهداف سه گانه بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله ●●● ۷۴

فضل الهی روی حساب است ●●● ۷۸

چهارپایی بر او کتابی چند ●●● ۷۹

عالم بی عمل ●●● ۸۲

علل سه گانه ترس انسان از مرگ ●●● ۸۵

بزرگترین اجتماع عبادی سیاسی هفته ●●● ۸۷

نخستین نماز جمعه در اسلام ●●● ۹۰

اهمیت نماز جمعه ●●● ۹۲

فلسفه نماز عبادی سیاسی جمعه ●●● ۹۳

شرایط و جوهر نماز جمعه ●●● ۹۶

سوره مُنَافِقُونَ ●●● ۹۷

سرچشمه نفاق و نشانه های منافقان ●●● ۹۸

نفاق « اعتقادی » و « رفتاری » ●●● ۱۰۰

سوره تغابن ●●● ۱۰۲

تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان ●●● ۱۰۲

خدا از اسرار نهفته درون سینه ها آگاه است ●●● ۱۱۱

همه مصائب به فرمان خدا است ●●● ۱۱۳

سوره طلاق ●●● ۱۱۷

ارتباط بین تقوا و نجات از مشکلات ●●● ۱۱۸

مفهوم روح توکل بر خدا ●●● ۱۲۱

هدف از آفرینش عالم ، معرفت است ●●● ۱۲۴

سوره تحریم ●●● ۱۲۹

ثمرات پنجگانه توبه نصوح ●●● ۱۳۰

تعلیم و تربیت خانواده ●●● ۱۳۱

توبه دری به سوی رحمت خدا ●●● ۱۳۳

الگوهایی از زنان مؤمن و کافر ●●● ۱۳۶

جلد ۲۹

فهرست مطالب

ص: ۱

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره مُلک ●●● ۱۱

اسلام به "کیفیت عمل" اهمیت می دهدنه " کثرت و کمیت" ●●● ۱۲

هیچ نقصی در جهان هستی نمی بینی ●●● ۱۴

مسیر نجات در خوب شنیدن و خوب دیدن است ●●● ۱۶

ارزش والای عقل و خرد ●●● ۱۷

مهندسی خلقت زمینی متناسب با نیاز شماسه ●●● ۱۹

چه کسی پرندگان را بر فراز آسمان نگه می دارد؟ ●●● ۲۱

تضمین تأمین روزی شما با کیست؟! ●●● ۲۲

چه کسی آب جاری در اختیار شما قرار می دهد؟ ●●● ۲۳

سوره قَلَم ●●● ۲۴

(۲۰۷)

نقش قلم در حیات انسان ها ●●● ۲۵

تحسین اخلاق برجسته پیامبر صلی الله علیه و آله ●●● ۲۷

فهرست مطالب

موضوع صفحه

نمونه ای از اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله ●●● ۲۷

گروه های ۹ گانه ای که شایستگی رفاقت ندارند ●●● ۳۰

آیا چشم زدن واقعیت دارد؟ ●●● ۳۵

سوره حاقّه ●●● ۳۸

عذابی سرکش برای قوم طغیانگر ●●● ۳۸

تناسب میان « گناه » و « کیفر » ●●● ۴۳

کجاست گوش های شنوا؟ ●●● ۴۴

فضیلت دیگری از فضایل علی ●●● ۴۵

سوره معارج ●●● ۴۶

عذاب فوری ●●● ۴۶

(۲۰۸)

سازگاری و جمع بین آیات متفاوت در مورد صفات انسان ●●● ۴۷

ویژگی های ۹ گانه انسان های شایسته ●●● ۴۹

سوره نوح ●●● ۵۶

نخستین پیام نوح ●●● ۵۶

فهرست مطالب

موضوع صفحه

تأثیر عوامل معنوی در زیادی و کوتاهی عمر ●●● ۶۰

از هر فرصتی برای هدایت آن ها استفاده کردم، اما... ●●● ۶۲

راه و رسم تبلیغ ●●● ۶۳

فرار از حقیقت چرا؟ ●●● ۶۴

پاداش دنیوی ایمان ●●● ۶۶

رابطه «تقوا» و «عمران و آبادی» ●●● ۶۷

گناه و ویرانی جامعه ها ●●● ۶۸

سوره جنّ ●●● ۷۲

(۲۰۹)

ص: ۲

ما قرآن عجیبی شنیده ایم ●●● ۷۲

جریان استراق سمع قوم جن ●●● ۷۷

ما حق را شنیدیم و تسلیم شدیم ●●● ۷۸

شما را با نعمت های فراوان آزمایش می کنیم ●●● ۸۲

تحریف در تفسیر آیه « وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ » ●●● ۸۴

تحقیقی پیرامون آفرینش « جن » ●●● ۸۶

فهرست مطالب

موضوع صفحه

سوره مُرَّمَل ●●● ۹۱

ای جامه به خود پیچیده به پاخیز! ●●● ۹۱

قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش ●●● ۹۳

فضیلت نماز شب ●●● ۹۴

معنی ترتیل چیست؟ ●●● ۹۵

از چه نظر قرآن، "قول سنگین" است؟ ●●● ۹۷

(۲۱۰)

تأثیر نیایش در دل شب ●●● ۹۸

دستورهای پنجگانه مکمل نماز شب ●●● ۱۰۱

ضرورت آمادگی عقیدتی و فرهنگی ●●● ۱۰۳

سوره مُدَّثَر ●●● ۱۰۵

برخیز و جهانیان را انداز کن! ●●● ۱۰۵

برنامه پنجگانه قرآن برای هدایت انسان ها ●●● ۱۰۶

سوره قیامت ●●● ۱۱۲

سوگند به روز قیامت و وجدان ملامت گر ●●● ۱۱۲

فهرست مطالب

موضوع صفحه

« محکمه وجدان » یا « قیامت صغری » ●●● ۱۱۳

شباهتهای پنجگانه دادگاه " وجدان " بادادگاه " رستاخیز " ●●● ۱۱۵

سوره انسان ●●● ۱۱۸

سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ●●● ۱۱۸

(۲۱۱)

شان نزول ●●● ۱۱۸

پاداش عظیم ابرار ●●● ۱۲۱

اوصاف ۵ گانه نیکان که آن هارامستحقّ بهشت می سازد ●●● ۱۲۳

سیر کردن گرسنگان از بهترین حسنات است ●●● ۱۲۵

سوره مُرسلات ●●● ۱۳۱

محتوای این سوگندها ●●● ۱۳۳

با این همه مظاهر قدرت، باز هم در معاد شک دارید؟ ●●● ۱۳۷

ص: ۳

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را

(۴)

تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

ص:۴

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم».

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است».

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه

(۵)

ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص:۵

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند مَنان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

(۷)

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعاً «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت

(۸)

آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

(۹)

ص: ۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

۱ از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

۲ حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

۳ همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

۴ قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

۵ صفحه آرای کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

مقدمه (۱۱)

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

سوره مُلک

سوره مُلک

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

پُربرکت و زوال ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست اوست و بر همه چیز قادر است .

« تَبَارَكَ » از ماده « برکت » در اصل از « بَرَكَ » (بر وزن برگ) به معنی "سینه شتر" است ، سپس این کلمه به معنی "دوام و بقاء و زوال ناپذیری" آمده و در مورد هر نعمتی که پایدار و بادوام باشد ، گفته شده است . مخزن آب را از این رو « برکه » می گویند که آب مدتی طولانی در آن باقی می ماند .

در آیه فوق در حقیقت دلیل مبارک بودن ذات پاک خدا ذکر شده و آن مالکیت و حاکمیت او بر جهان و قدرت او بر همه چیز است و به همین دلیل وجودی است زوال ناپذیر و پُربرکت .

جزء بیست و نهم (۱۳)

۲ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ

همان کسی که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدامیک بهتر عمل می کنید و او شکست ناپذیر و بخشنده است.

« مرگ » اگر به معنای فنا و نیستی باشد ، مخلوق نیست ، چرا که خلقت به امور وجودی

تعلق می گیرد، ولی می دانیم که حقیقت مرگ انتقال از جهانی به جهان دیگر است و این قطعا یک امر وجودی است که می تواند مخلوق باشد .

اسلام به "کیفیت عمل" اهمیت می دهد نه "کثرت و کمیت" آن

قابل توجه این که هدف از آفرینش را "آزمایش حُسن عمل" معرفی کرده نه "کثرت عمل" و این دلیل آن است که اسلام به « کیفیت » اهمیت می دهد نه به « کمیت ». مهم آن است که عمل خالصانه و برای خدا مفید و جامع باشد ، هر چند از نظر کمیت ، کم باشد .

(۱۴) سوره مُلک

لذا در این که منظور از « أَحْسَنُ عَمَلًا » چیست ؟ در بعضی از روایات اسلامی از پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود : « منظور این است که کدام یک از شما عقل و خرد کامل تر و خدا ترسی بیشتر و آگاهی فزون تر بر اوامر و نواهی الهی دارید، هر چند که اعمال مستحبتان کمتر بوده باشد. » (۱)

بدیهی است عقل کامل ، عمل را پاک تر و نیت را خالص تر و پاداش را بیشتر می کند .

و در حدیثی از امام صادق می خوانیم : « منظور این نیست کدامیک بیشتر عمل می کنید ، بلکه منظور این است کدامیک صحیح تر عمل می کنید و عمل صحیح آن است که توأم با خداپرستی و نیت پاک باشد ، سپس فرمود : نگهداری عمل از آلودگی ، سخت تر است از خود عمل و عمل خالص صالح ، عملی است که نمی خواهی احدی

ص: ۱۲

جز خدا تو را به خاطر آن بستانی. (۱).

جزء بیست و نهم (۱۵)

در مورد هدف آفرینش انسان در تفسیر سوره « ذاریات » ذیل آیه ۵۶ « وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ » ، بحث مشروحی داشتیم . در آن جا هدف « عبودیت خدا » ذکر شده و در این جا « آزمایش حُسن عمل » . روشن است که "مسأله آزمون و امتحان از مسأله عبودیت جدا نیست " ، همان گونه که کمال عقل و خداترسی و نیت خالص که در روایات بالا به آن اشاره شده ، روح عبودیت را تشکیل می دهد .

به این ترتیب عالم، میدان آزمایش بزرگی است برای همه انسان ها، وسیله آزمایش، مرگ و حیات و هدف این آزمون بزرگ رسیدن به حُسن عمل که مفهومی "تکامل معرفت و اخلاص نیت و انجام هر کار خیر" است، می باشد .

(۱۶) سوره مُلک

و از آن جا که در این میدان آزمایش بزرگ ، انسان گرفتار لغزش های فراوانی می شود ، نباید این لغزش ها او را مأیوس کند و از تلاش و کوشش برای اصلاح خویش بازدارد . در پایان آیه به بندگان وعده یاری و آمرزش داده و می گوید: « و او شکست ناپذیر و بخشنده است » . آری او قادر بر هر چیز و آمرزنده هر انسان توبه کاری است .

ص: ۱۳

۱- « صافی » ، ذیل آیات مورد بحث .

۴ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ

بار دیگر (به عالم هستی) نگاه کن سرانجام چشمانت (در جستجوی خلل و نقصان ناکام مانده) به سوی تو بازمی گردد، در حالی که خسته و ناتوان است.

« كَرَّتَيْنِ » از ماده « كر » (بر وزن شَر) به معنی "توجه و بازگشت

جزء بیست و نهم (۱۷)

به چیزی " است و « كَرَه » به معنای تکرار و « كَرَّتَيْنِ » تشبیه آن است ولی بعضی از مفسران گفته اند که : منظور از « كَرَّتَيْنِ » در این جا معنی تشبیه نیست، بلکه منظور توجّهات مکرر و پی در پی و متعدد است .

بنابراین حداقل قرآن در این آیات دستور به مردم می دهد که سه بار در عالم هستی بنگرند و اسرار آفرینش را مطالعه کنند و به یک معنی بارها و بارها دقیق شوند و وقتی که نتوانستند کمترین خلل و نقصانی در این نظام عجیب بیابند، به آفریننده این دستگاه و خالق این جهان و علم و قدرت بی پایان آشنا تر شوند .

« خَاسِئًا » از ماده « خَسَأَ » و « خُسُوءٌ » (بر وزن مدح و خشوع) هر گاه در مورد چشم به کار رود ، به معنی "خسته و ناتوان شدن" است و هر گاه در مورد سگ به کار رود ، به معنی "دور کردن آن" است .

« حَسِيرٌ » از ماده « حَسِرَ » (بر وزن قصر) به معنی "برهنه کردن" است و از آن جا که انسان به هنگام خستگی تاب و توان خود را از دست می دهد و گویی برهنه از نیروهای خود می شود ، به معنی "خستگی و

ناتوانی "آمده است. بنابراین «خاستی ء» و «حسیر» در آیه فوق هر دو به یک معنی و برای تأکید در موضوع درماندگی و ناتوانی چشم از دیدن نقصانی در نظام عالم هستی است.

(۱۸) سوره مُلک

به هر حال از این آیات دو نتیجه مهم می توان گرفت: نخست این که قرآن به همه رهروان راه حق، دستور مؤکد می دهد که هرچه می توانند در اسرار عالم هستی و شگفتی های جهان آفرینش بیشتر مطالعه و دقت کنند و به یک بار و دو بار قناعت نمایند، چه بسیار آسراری که در نگاه اول و دوم خود را نشان نمی دهد، دیده های تیزبین لازم است که بعد از چندین نگاه آن ها را بیابد.

دیگر این که هرقدر انسان در این نظام دقیق تر و باریک تر شود، انسجام آن را بهتر درک می کند، انسجامی خالی از هرگونه نقص و خلل و کژی و اعوجاج.

و اگر در نظر سطحی و ابتدایی بعضی از پدیده های این جهان به عنوان شرور و آفات و فساد دیده می شود (همچون زمین لرزه ها،

جزء بیست و نهم (۱۹)

سیلاب ها، بیماری ها و حوادث ناگواری که گهگاه در زندگی انسان ها رخ می دهد) در مطالعات دقیق تر روشن می شود که آن ها نیز اسرار و فلسفه های دقیق و مهمی دارد.

این آیات اشاره روشنی به برهان نظم دارد که می گوید: وجود نظم در هر دستگاه نشانه وجود علم و قدرتی در پشت آن دستگاه است، و گرنه حوادث اتفاقی حساب نشده و تصادف های کور و کر، هرگز نمی تواند مبدأ نظام و حساب گردد، همان گونه که در حدیث معروف

ص: ۱۵

مفضل از امام صادق آمده است: « مهمل کاری هرگز نتیجه درست نمی دهد و تضاد مبدأ نظام نمی گردد ». (۱)

مسیر نجات در خوب شنیدن و خوب دیدن است

۱۰ وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ

و می گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم ، یا تعقل می کردیم ، جزء دوزخیان نبودیم .

۱ «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۶۳ .

(۲۰) سوره مُلک

۱۱ فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ

این جا است که به گناه خود اعتراف می کنند ، دور باشند دوزخیان از رحمت خدا .

در این آیات ضمن بیان سرنوشت وحشتناک دوزخیان ، انگشت روی علت اصلی بدبختی آن ها گذارده شده است ، می گوید : از یک سو خداوند گوش شنوا و عقل و هوش داده و از سوی دیگر پیامبرانش را با دلایل روشن فرستاده ، اگر این دو با هم ضمیمه شوند ، سعادت انسان تأمین است .

ولی هنگامی که انسان گوش دارد اما با آن نمی شنود ، چشم دارد و نمی بیند و عقل دارد و نمی اندیشد ، اگر تمام پیامبران الهی و کتب آسمانی به سراغ او آیند ، اثری ندارد .

در روایتی آمده است که جمعی در محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مدح و ستایش از مسلمانانی کردند ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : « كَيْفَ

ص: ۱۶

عَقْلُ الرَّجُلِ؟ عقل او چگونه است؟ سپس در ادامه فرمود: « مصیبتی که از ناحیه حماقت احمق حاصل می شود، بدتر است از فجور فاجران و گناه بدکاران، خداوند فردای قیامت مقام بندگان را به مقدار عقل و خرد آن ها بالا می برد و بر این اساس به قُرب خداوند نایل می گردند ». (۱)

« شَيْخٌ » (بر وزن قفل) به معنی "ساییدن و نرم کردن" است و به لباس کهنه نیز گفته می شود ولی در این جا به معنی "دوری از رحمت خدا" است، بنابراین « فَشَيْخًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ » مفهومش این است که دوزخیان از رحمت خدا دور باشند و از آن جا که نفرین خداوند توأم با تحقق خارجی است، این جمله دلیل بر این است که این گروه به کلی از رحمت خدا دورند.

ارزش والای عقل و خرد

این نخستین بار نیست که قرآن مجید به ارزش فوق العاده

(۲۲) سوره مُلک

عقل و خرد اشاره می کند و گناه عمده دوزخیان و عامل اصلی بدبختی آن ها را، از کار انداختن این نیروی الهی می شمرد، بلکه هر کس با قرآن آشنا باشد، می داند که در مناسبت های مختلف اهمیت این موضوع را آشکار ساخته است و علی رغم دروغ پردازی های کسانی که مذهب را وسیله تخدیر مغزها و نادیده گرفتن فرمان عقل و خرد می شمردند، اسلام اساس خدانشناسی و سعادت و نجات را بر عقل و خرد می نهد و روی سخنش در همه جا با « اولوا الالباب »

ص: ۱۷

و «اولوا الابصار» و اندیشمندان و دانشمندان است .

در منابع اسلامی روایات بسیار زیادی در این زمینه وارد شده است . در کتاب «کافی» که از معتبرترین منابع حدیث ماست ، نیز روایات زیادی مطرح شده است که به ذکر دو مورد از آن ها اکتفا می نمایم :

در حدیثی از علی آمده است : جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت : « من مأمورم که تو را میان یکی از این سه موهبت مخیر کنم تا

جزء بیست و نهم (۲۳)

یکی را برگزینی و بقیه را رها کنی . آدم گفت : « آن ها چیست ؟ » جبرئیل در پاسخ گفت : « "عقل" ، "حیا" و "دین" . آدم گفت : « من "عقل" را برگزیدم » ، جبرئیل به "حیا" و "دین" گفت : « او را رها کنید و به دنبال کار خود بروید » . گفتند : « ما مأموریم همه جا با عقل باشیم و از آن جدا نشویم » . جبرئیل گفت : « حال که چنین است به مأموریت خود عمل کنید » ، سپس به آسمان صعود کرد . (۱)

این لطیف ترین تعبیری است که ممکن است درباره عقل و خرد و نسبت آن با حیا و دین گفته شود . چراکه اگر عقل از دین جدا گردد ، با اندک چیزی بر باد می رود ، یا به انحراف کشیده می شود و اما حیا که مانع انسان از ارتکاب زشتی ها و گناهان است ، آن نیز ثمره شجره معرفت و عقل و خرد است . این نشان می دهد که آدم ، سهم قابل ملاحظه ای از عقل داشت که به هنگام مخیر شدن در

ص: ۱۸

میان این سه چیز ، مرحله بالاتر عقل را برگزید و در سایه آن هم دین را تصاحب کرد و هم حیا را .

(۲۴) سوره مُلک

در حدیث دیگری از امام صادق می خوانیم: « مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ ، وَ مَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ : کسی که عاقل باشد ، دین دارد و کسی که دین داشته باشد ، داخل بهشت می شود » (بنابراین بهشت جای عاقلان است) . (۱)

البته عقل در این جا به معنی " معرفت راستین " است ، نه شیطنت های شیاطین که در سیاستمداران جبار و ظالم جهان دیده می شود که به گفته امام صادق : « شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ ، وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ : شبیه عقل است ، ولی عقل نیست » . (۲)

مهندسی خلقت زمین متناسب با نیاز شماس

جزء بیست و نهم (۲۵)

۱۵ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ

او کسی است که زمین را برای شما رام کرد ، بر شانه های آن راه بروید و از روزی های خداوند بخورید و بازگشت همه به سوی اوست .

« ذَلُّوْا » ، به معنی " رام " جامع ترین تعبیری است که در مورد زمین ممکن است بشود . چراکه این مرکب راهوار با حرکات متعدد

ص: ۱۹

۱- «نورالثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۳۸۲ .

۲- «نورالثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۳۸۲ .

و بسیار سریعی که دارد، آن چنان آرام به نظر می رسد که گویی مطلقاً ساکن است، بعضی از دانشمندان می گویند: زمین چهارده نوع حرکت مختلف دارد که سه قسمت آن حرکت به دور خود و حرکت به دور خورشید و حرکت همراه مجموعه منظومه شمسی در دل کهکشان است، این حرکات که سرعت زیادی دارد، چنان نرم و ملایم است که تا براهین قطعی بر حرکت زمین اقامه نشده بود، کسی باور نمی کرد حرکتی در کار باشد.

(۲۶) سوره مُلک

از سوی دیگر پوسته زمین نه چنان سفت و خشن است که قابل زندگی نباشد و نه چنان سست و نرم است که قرار و آرام نگیرد، بلکه کاملاً برای زندگی بشر رام است، اگر مثلاً غالب سطح زمین باتلاق هایی بود که همه چیز در آن فرومی رفت، یا ماسه های نرمی که پای انسان تا زانو در آن فرومی نشست، یا سنگ های تیز و خشنی که با مختصر راه رفتن بدن انسان را کوفته و مجروح می کرد، آن وقت معنی ناآرامی زمین روشن می شد.

از سوی سوم، فاصله آن از خورشید نه چندان کم است که همه چیز از شدت گرما بسوزد و نه چندان زیاد است که همه چیز از سرما بخشکد، فشار هوا بر گره زمین آن چنان است که آرامش انسان را تأمین کند، نه آن قدر کم است که با یک حرکت انسان از جا کنده شود و در فضا پرتاب شود.

خلاصه از هر نظر «ذَلُول» و رام و مسخر فرمان انسان است، جالب این که بعد از توصیف زمین به ذلول بودن دستور می دهد که

ص: ۲۰

بر «مَنَکِب» آن راه بروید .

جزء بیست و نهم (۲۷)

«مَنَکِب» جمع «مَنکِب» (بر وزن مغرب) به معنی "شانه" است ، گویی انسان پا بر شانه زمین می گذارد و چنان زمین آرام است که می تواند تعادل خود را حفظ کند .

در عین حال اشاره ای است به این که تا گامی بر ندارید و تلاشی نکنید ، بهره ای از روزی های زمین نخواهید داشت .

تعبیر به « رِزْق » نیز تعبیر بسیار جامعی است که تمام مواد غذایی زمین اعم از حیوانی و گیاهی و معدنی را شامل می شود .

ولی این ها هدف نهایی آفرینش شما نیست ، بلکه وسایلی است در مسیر « نُشُور » و رستاخیز و حیات ابدی شما .

چه کسی پرندگان را بر فراز آسمان نگه می دارد؟

۱۹ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ

آیا پرندگان را که بالای سرشان گاه بال های خود را گسترده و گاه جمع می کنند ، نگاه نکردند ؟ جز خداوند رحمان کسی آن ها را بر فراز آسمان نگه نمی دارد، چرا که او به هر چیز بیناست .

(۲۸) سوره مُلک

پرندگان برخلاف قانون جاذبه از زمین برمی خیزند و به راحتی تمام بر فراز آسمان ، ساعت ها و گاه هفته ها و ماه ها پشت سر هم به حرکت سریع و نرم خود ادامه می دهند، بی آن که هیچ مشکلی داشته باشند.

بعضی به هنگام پرواز غالباً بال های خود را گسترانده اند

ص: ۲۱

(صافآت) و گویی نیروی مرموزی آن ها را به حرکت درمی آورد .

در حالی که بعضی دیگر دائما بال می زنند و گاهی نیز بالشان را می گسترانند .

گروه چهارمی مدتی بال می زنند ، هنگامی که سرعت گرفتند بال ها را به کلی جمع کرده و در اقیانوس هوا شیرجه می روند (مانند گنجشک ها) خلاصه در عین این که همه پرواز می کنند ، هر کدام برای خود برنامه مخصوصی دارند .

جزء بیست و نهم (۲۹)

چه کسی بدن آن ها را به گونه ای آفریده که به راحتی در هوا سیر می کنند ؟ و چه کسی این قدرت را به بال های آن ها بخشیده و دانش پرواز را به آن ها آموخته ؟ مخصوصا در پروازهای پیچیده دست جمعی پرندگان مهاجر که گاه چندین ماه به طول می انجامد و هزاران کیلومتر راه را پیموده و از فراز کشورهای زیادی ، از کوه ها و دره ها و جنگل ها و دریاها می گذرند و به مقصد خود می رسند، راستی چه کسی جز خداوند رحمان این همه نیرو و آگاهی به آن ها داده است؟

تضمین تأمین روزی شما با کیست!!؟

۲۱ اَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ اِنْ اَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ

یا آن کسی که شما را روزی می دهد ، اگر روزیش را بازدارد (چه کسی می تواند نیاز شما را تأمین کند) ولی آن ها در سرکشی و فرار از حقیقت لجابت می ورزند .

هرگاه به آسمان دستور دهد نبارد ، زمین گیاهی نرویانند و یا آفات

ص: ۲۲

مختلف نباتی محصولات را نابود کنند، چه کسی توانایی دارد غذایی در اختیار شما بگذارد؟ و یا اگر روزی های معنوی و وحی آسمانی را از شما قطع کند، چه کسی توانایی راهنمایی شما را دارد؟

این ها همگی حقایقی است آشکار، ولی لجاجت و خیره سری حجابی است در برابر درک و شعور آدمی.

چه کسی آب جاری در اختیار شما قرار می دهد؟

۳۰. قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ

بگو: به من خبر دهید اگر آب های (سرزمین) شما در زمین فرورود، چه کسی می تواند آب جاری در دسترس شما قرار دهد؟

«مَعِين» از ماده «معن» (بر وزن طعن) به معنی "جریان آب" است.

می دانیم زمین از دو قشر تشکیل شده: «قشر نفوذ پذیر» که آب را در خود فرو می برد و در زیر آن «قشر نفوذ ناپذیر» است که آب را در آن جا نگاه می دارد. تمام چشمه ها، چاه ها و قنات ها از برکت این ترکیب خاص به وجود آمده، زیرا اگر تمام روی زمین تا اعماق زیاد قشر نفوذ پذیر بود، آب ها چنان در زمین فرو می رفتند که هرگز دست کسی به دامانشان نمی رسید و اگر همه نفوذ ناپذیر بودند، آب هاروی زمین می ایستادند و تبدیل به یک باتلاق می شدند، یا به زودی به دریاها می ریختند و به این ترتیب تمام ذخایر زیرزمینی آب از دست می رفت.

جزء بیست و نهم (۳۱)

این نمونه کوچکی از رحمت عام خداست که مرگ و حیات انسان سخت با آن گره خورده است. پایان سوره مُلک

سوره قلم

سوره قلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ نَا وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ

ن ، سوگند به قلم و آن چه را با قلم می نویسند .

چه سوگند عجیبی ؟ در واقع آن چه که در این جا به آن سوگند یاد شده است ، ظاهراً موضوع کوچکی است : یک قطعه نی و یا چیزی شبیه به آن و کمی ماده سیاه رنگ و سپس سطوری که بر صفحه کاغذ ناچیز رقم زده می شود .

اما در واقع این چیزی است که منشأ پیدایش تمام تمدن های انسانی ، پیشرفت و تکامل علوم ، بیداری اندیشه ها و افکار ، شکل گیری مذهب ها و سرچشمه هدایت و آگاهی بشر است ، تا آن جا که دوران زندگی بشر را به دو دوران تقسیم می کنند ؛ « دوران تاریخ » و « دوران قبل از تاریخ ». دوران تاریخ از زمانی شروع می شود که خط اختراع شد

جزء بیست و نهم (۳۳)

و انسان توانست ماجرای زندگی خود را بر صفحات نقش کند و یا به تعبیر دیگر دورانی است که انسان دست به قلم گردید و از او « ما یَسْطُرُونَ » به یادگار ماند .

عظمت این سوگند هنگامی آشکارتر می گردد ، که توجه داشته باشیم آن روزی که این آیات نازل گشت ، نویسنده و ارباب قلمی در آن محیط وجود نداشت و اگر کسانی مختصر سواد خواندن و نوشتن را داشتند ، تعداد آن ها در کل سرزمین مکه که مرکز عبادی و سیاسی

و اقتصادی حجاز بود، به بیست نفر نمی رسید، آری سوگند به قلم یاد کردن در چنین محیطی عظمت خاصی دارد.

نقش قلم در حیات انسان ها

پیشوایان ما در احادیث بسیاری به یاران خود تأکید می کردند که به حافظه خود قناعت نکنند و احادیث اسلامی و علوم الهی را به رشته تحریر درآورده و برای آیندگان به یادگار گذارند. (۱)

(۳۴) سوره قلم

برخی دانشمندان گفته اند: «الْبَيَانُ بَيَانَانِ : بَيَانُ اللِّسَانِ وَ بَيَانُ الْبُنَانِ، بَيَانُ اللِّسَانِ تَدْرُسُهُ الْأَعْوَامُ وَ بَيَانُ الْأَقْلَامِ بَاقٍ عَلَى مَرِّ الْأَيَّامِ: بیان، دو گونه است: بیان زبان و بیان قلم، بیان زبان با گذشت زمان کهنه می شود و از بین می رود ولی بیان قلم ها تا ابد باقی است.» (۲)

و نیز گفته اند: «إِنَّ قِوَامَ أُمُورِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا بِشَيْئَيْنِ الْقَلَمِ وَ السَّيْفِ وَ السَّيْفُ تَحْتَ الْقَلَمِ: پایه امور دین و دنیا بر دو چیز است: "قلم" و "شمشیر" و شمشیر زیر پوشش قلم قرار دارد.» (۳)

برای قلم نویسندگان این افتخار در تمام دوران جهان بس که خداوند سوگند به قلم یاد کرده است (و نه به شمشیر). (۴)

و راستی چنین است چراکه پیروزی های نظامی اگر از ناحیه

ص: ۲۵

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، صفحه ۵۶.

۲- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۲.

۳- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۲.

۴- «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۱۰۲.

فرهنگ نیرومندی تضمین نگردد، هرگز پایدار نخواهد بود، مغول‌ها در

جزء بیست و نهم (۳۵)

تاریخ ایران بزرگ‌ترین پیروزی را کسب کردند، ولی چون ملت بی فرهنگی بودند، به زودی در فرهنگ اسلام و ایران حل شدند و مسیر خود را تغییر دادند.

گرچه این بحث بسیار دامنه دار است، ولی برای این که از روش تفسیری خارج نشویم، سخن را با حدیث بسیار پرمعنایی از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در این زمینه پایان می دهیم: «ثَلَاثٌ تَخْرُقُ الْحُجْبَ وَتَنْتَهِي إِلَى مَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ: صَرِيرُ أَقْلَامِ الْعُلَمَاءِ، وَوَطْئُ أَقْدَامِ الْمُجَاهِدِينَ وَصَوْتُ مَغَازِلِ الْمُحْصِنَاتِ: سه صدا است که حجاب‌ها را پاره می کند و به پیشگاه باعظمت خدا می رسد: صدای گردش قلم‌های دانشمندان به هنگام نوشتن و صدای قدم‌های مجاهدان در میدان جهاد و صدای چرخ نخ‌ریسی زنان پاکدامن» (۱).

البته تمام آن چه گفته شد، درباره قلم‌هایی است که در مسیر حق و

(۳۶) سوره قلم

عدالت و در صراط مستقیم گردش می کند. اما قلم‌های مسموم و گمراه کننده بزرگ‌ترین بلا- و عظیم‌ترین خطر برای جوامع انسانی محسوب می شود.

۲ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ

به برکت نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی.

آن‌ها که این نسبت ناروا را به تو می زنند، کوردلانی هستند که

ص: ۲۶

۱- «الشهاب فی الحکم و الآداب»، صفحه ۲۲.

این همه نعمت الهی را درباره تو نمی نگرند ، نعمت عقل و درایت سرشار ، نعمت امانت و صدق و راستی ، نعمت علم و دانش آشکار و نبوت و مقام عصمت .

دیوانه آن ها هستند که مظهر عقل کل را متهم به جنون می کنند و رهبر و راهنمای انسان ها را با این نسبت ناروا از خود دور می سازند .

تحسین اخلاق برجسته پیامبر صلی الله علیه و آله

۴ وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ

و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری .

جزء بیست و نهم (۳۷)

« خُلُقٌ » از ماده « خلقت » و به معنی صفاتی است که از انسان جدا نمی شود و همچون خلقت و آفرینش انسان می گردد .

اگر مردم را به بندگی خدا دعوت می کنی ، تو خود بیش از همه عبادت می نمایی و اگر از کار بد بازمی داری ، تو خود قبل از همه خودداری می کنی ، آزارت می کنند و تو اندرز می دهی ، ناسزایت می گویند و برای آن ها دعا می کنی، بر بدنت سنگ می زنند و خاکستر داغ بر سرت می ریزند و تو برای هدایت آن ها دست به درگاه خدا برمی داری.

آری تو کانون مهر و محبت و عواطف و سرچشمه رحمتی .

نمونه ای از اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله

پیروزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هرچند با تأیید و امداد الهی بود، ولی عوامل زیادی از نظر ظاهر داشت که یکی از مهم ترین آن ها جاذبه اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله بود . آن چنان صفات عالی انسانی و مکارم اخلاق در او جمع بود، که دشمنان سرسخت را تحت تأثیر قرار می داد و به

تسلیم وادار می کرد و دوستان را سخت مجذوب می ساخت .

(۳۸) سوره قلم

بلکه اگر این را معجزه اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله بنامیم ، اغراق نکرده ایم ، چنان که نمونه ای از این معجزه اخلاقی در فتح مکه نمایان گشت ؛ هنگامی که مشرکان خونخوار و جنایت پیشه که سالیان دراز هر چه در توان داشتند ، بر ضد اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به کار گرفتند ، در چنگال مسلمین گرفتار شدند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر خلاف تمام محاسبات دوستان و دشمنان فرمان عفو عمومی آن ها را صادر کرد و تمام جنایات آن ها را به دست فراموشی سپرد و همین سبب شد که به مصداق « يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا » فوج فوج مسلمان شوند .

در حدیثی از حسین بن علی آمده است که می گوید : از پدرم علی درباره ویژگی های زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و اخلاق او سؤال کردم و پدرم مشروحا به من پاسخ فرمود ، در بخشی از این حدیث آمده است : « رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله با همشینانش چنین بود که دائما خوشرو و خندان و سهل الخلق و ملایم بود ، هرگز خشن و سنگدل و پرخاشگر و بدزبان و عیبجو و مدیحه گر نبود ، هیچ کس از او مأیوس نمی شد و هر کس به در خانه او می آمد ، نوید باز نمی گشت ، سه چیز را از خود رها کرده بود :

جزء بیست و نهم (۳۹)

مجادله در سخن ، پُرگویی و دخالت در کاری که به او مربوط نبود و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود : کسی را مذمت نمی کرد ، سرزنش نمی فرمود و از لغزش ها و عیوب پنهانی مردم جستجو نمی کرد . هرگز سخن نمی گفت مگر در مورد اموری که ثواب الهی را امید داشت ، در موقع سخن گفتن به قدری نافذ الکلمه بود ، که همه سکوت اختیار

ص: ۲۸

می کردند و تکان نمی خوردند و به هنگامی که ساکت می شد، آن ها به سخن درمی آمدند، اما نزد او هرگز نزاع و مجادله نمی کردند... هرگاه فرد غریب و ناآگاهی با خشونت سخن می گفت و درخواستی می کرد، تحمل می نمود و به یارانش می فرمود: هرگاه کسی را دیدید که حاجتی دارد، به او اعطاء کنید و هرگز کلام کسی را قطع نمی کرد تا سخنش پایان گیرد» (۱) «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۳. (۲)

آری اگر این اخلاق کریمه و این ملکات فاضله نبود، آن ملت عقب مانده جاهلی و آن جمع خشن انعطاف ناپذیر در آغوش اسلام قرار نمی گرفتند و به مصداق «لَا أَنْفُضُوا مِنْ حَوْلِكَ» همه پراکنده می شدند.

(۴۰) سوره قلم

و چه خوب است که این اخلاق اسلامی امروز زنده شود و در هر مسلمانی پرتوی از خُلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

روایات اسلامی نیز در این زمینه چه درباره شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و چه درباره وظیفه همه مسلمین فراوان است که به ذکر چند روایت اکتفا می کنیم:

۲ در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است:

ص: ۲۹

۱- در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من برای این مبعوث شده ام که فضایل اخلاقی را تکمیل کنم».

۲- به این ترتیب یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله همین تکمیل اخلاق فضیله است.

«مؤمن با حُسن خُلق خود به درجه کسی می رسد که شب ها به عبادت می ایستد و روزها روزه دار است».(۱)

۳ و باز از همان حضرت آمده است که فرمود: « ما مِنْ شَيْءٍ أَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ : چیزی در میزان عمل در روز قیامت سنگین تر از خُلق خوب نیست ».(۲)

۴ در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: « بر شما لازم است به سراغ حُسن خُلق بروید ، زیرا حُسن خُلق سرانجام در بهشت است و از سوء خُلق پرهیزید که سوء خُلق سرانجام در آتش است ».(۳)

از مجموع اخبار فوق استفاده می کنیم که حُسن خُلق کلید بهشت ، وسیله جلب رضای خدا، نشانه قدرت ایمان و همپراز

(۴۲) سوره قلم

عبادات شبانه و روزانه است و حدیث در این زمینه فراوان است .

گروه های ۹ گانه ای که شایستگی رفاقت ندارند

۱۰ وَلَا تُطِعْ كُلَّ خَلَّافٍ مَهِينٍ

و اطاعت از کسی که بسیار سوگند یاد می کند و پست است ، نکن !

بار دیگر از اطاعت آن ها نهی کرده و صفات نه گانه مذمومی را

ص: ۳۰

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳۳۳ .

۲- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳۳۳ .

۳- « روح البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۱۰۸ .

که هریک به تنهایی می تواند مانع اطاعت و تبعیت گردد، برمی شمرد.

« حَلَّافٌ » به کسی می گویند که بسیار قسم می خورد و برای هر کار کوچک و بزرگی سوگند یاد می کند و معمولاً این گونه افراد در سوگندهای خویش صادق نیستند .

« مَهِينٌ » از « مهانت » به معنی "حقارت و پستی" است و برخی آن را به معنی افراد کم فکر یا دروغگو یا شرور می دانند .

۱۱ هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ

کسی که بسیار عیبجو و سخن چین است .

جزء بیست و نهم (۴۳)

« هَمَّازٌ » از ماده « هَمَزٌ » (بر وزن طَنْزٌ) به معنی "غیبت کردن و عیبجویی نمودن" است .

« مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ » کسی است که برای برهم زدن و افساد در میان مردم و ایجاد خصومت و دشمنی رفت و آمد می کند .

۱۲ مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ

و بسیار مانع کار خیر و تجاوزگر و گناهکار است .

نه تنها خود کار خیری نمی کند و راه خیری ارائه نمی دهد ، بلکه سدی است در مقابل خیر و برکت دیگران ، به علاوه انسانی است متجاوز از حدود الهی و حقوقی که خدا برای هر انسانی تعیین کرده و اضافه بر این صفات ، آلوده هرگونه گناهی نیز هست ، به طوری که گناه جزء طبیعت او شده است .

۱۳ عُتْلٌ بَعْدَ ذَلِكْ زَنِيمٌ

علاوه بر این ها کینه توز و پُرْخُور و خَشِين و بدنام است .

و سرانجام به هشتمین و نهمین صفات این افراد اشاره می کند :

(۴۴) سوره قلم

«عُتِّلَ» به طوری که «راغب» در «مفردات» می گوید، به کسی می گویند که بسیار غذا می خورد و همه چیز را به سوی خود می کشد و دیگران را از آن بازمی دارد. بعضی دیگر آن را به معنی انسان بدخوی کینه توز خشن، یا انسان بی حیای بدخلق تفسیر کرده اند.

«زَنِمَ» کسی است که اصل و نسب روشنی ندارد و او را به قومی نسبت می دهند درحالی که از آن ها نیست و در اصل از «زَنَمَه» (بر وزن قَلَمَه) به قسمتی از گوش گوسفند می گویند که آویزان است، گویی جزء گوش نیست و به آن وابسته است.

خلاصه این که خداوند در این جا چنان ترسیمی از مکذبان و صفات زشت و اخلاق رذیله آن ها فرموده که شاید در سراسر قرآن شبیه و نظیر نداشته باشد و به این ترتیب روشن می سازد که مخالفان اسلام و قرآن و مخالفان شخص پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه افرادی بوده اند، افرادی:

۱ دروغگو ۲ حقیر و پست ۳ غیبت کننده عیبجو

۴ اختلاف افکن بین مردم ۵ مانع خیر ۶ متجاوز

جزء بیست و نهم (۴۵)

۷ گنهکار ۸ کینه ای و خشن ۹ بی اصل و نسب

۱۴ اَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِيْنَ

مبادا به خاطر این که صاحب مال و فرزندان فراوان است، از او پیروی کنی.

بدون شك پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز تسلیم نمی شد و این آیات در حقیقت تأکیدی است بر این معنی، تا خط مکتبی و روش عملی ا

ص: ۳۲

و بر همه آشکار گردد و هیچ کس از دوست و دشمن چنین انتظاری نداشته باشد.

۱۵ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

هنگامی که آیات ما براو خوانده می شود، می گوید: این ها افسانه های خُرافی پیشینیان است.

در این آیه عکس العمل این گونه افراد را که دارای چنین صفات پست هستند ، در برابر آیات الهی نشان می دهد ، با این بهانه و برچسب زشت از آیات خداوند فاصله می گیرد و آن ها را به دست فراموشی می سپرد و دیگران را نیز اغواء می کند و به همین دلیل نباید از چنین افرادی اطاعت و پیروی کرد و این تکمیلی است بر نهی از اطاعت این گونه افراد .

(۴۶) سوره قلم

۱۶ سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ

به زودی ما بر بینی او علامت و داغ ننگ می نهیم .

این تعبیری است گویا و رسا بر نهایت ذلیل ساختن آن ها ، زیرا اولاً تعبیر « خُرْطُوم » به معنای " بینی " ، که تنها در مورد خوک و فیل گفته می شود ، تحقیر روشنی برای آن هاست و ثانیاً بینی در لغت عرب معمولاً کنایه از بزرگی و عزت است ، همان گونه که در فارسی نیز وقتی می گوئیم بینی او را به خاک بمالید ، دلیل بر این است که عزت او را بر باد دهید ، ثالثاً علامت گذاردن مخصوص حیوانات است ، حتی در حیوانات در صورت آن ها مخصوصاً بر بینی آن ها علامت گذاری نمی شود و در اسلام نیز این کار نهی شده است ، همه این ها

ص: ۳۳

با بیانی رسا می گوید: خداوند این چنین افراد طغیانگر خودخواه متجاوز سرکش را چنان ذلیل می کند و کوس رسوایی آن ها را در همه جا به صدا درمی آورد که عبرت همگان گردند.

جزء بیست و نهم (۴۷)

و تاریخ اسلام نیز گواه بر این معنی است که این دسته از مخالفان لجوج با پیشرفت اسلام چنان خوار و ذلیل شدند، که نظیر و مانند نداشت و رسوایی در آخرت از آن هم بیشتر است.

۵۱ وَ اِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ اِنَّهُ لَمَجْنُونٌ

نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می شنوند، تو را باچشمان خود هلاک کنند و می گویند او دیوانه است.

« لَيُزْلِقُونَكَ » از ماده « زَلَقَ » به معنی " لغزیدن و بر زمین افتادن " است و کنایه از هلاکت و نابودی می باشد .

قرآن می خواهد تضاد عجیبی را که در میان گفته های دشمنان اسلام وجود داشت ، با این بیان ظاهر سازد و آن این که آن ها وقتی آیات قرآن را می شنوند ، آن قدر مجذوب می شوند و در برابر آن اعجاب می کنند که می خواهند تو را با چشم بزنند (زیرا چشم زدن معمولاً در برابر اموری است که بسیار اعجاب انگیز می باشد) اما در عین حال می گویند : تو دیوانه ای و این راستی شگفت آور است ، دیوانگی و پریشان گویی کجا و این آیات اعجاب انگیز جذاب و پرنفوذ کجا ؟

(۴۸) سوره قلم

این سبک مغزان نمی دانند چه می گویند و چه نسبت های ضد و نقیضی به تو می دهند .

ص: ۳۴

بسیاری مردم معتقدند در بعضی چشم ها اثر مخصوصی است که وقتی از روی اعجاب به چیزی بنگرند، ممکن است آن را از بین ببرد یا در هم بشکند و اگر انسان است، او را بیمار یا دیوانه کند.

این مسأله از نظر عقلی امر محالی نیست، چراکه بسیاری از دانشمندان امروز معتقدند در بعضی از چشم ها نیروی مغناطیسی خاصی نهفته شده که کارایی زیادی دارد، حتی با تمرین و ممارست می توان آن را پرورش داد، خواب مغناطیسی از طریق همین نیروی مغناطیسی چشم ها است.

جزء بیست و نهم (۴۹)

در دنیایی که «اشعه لیزر» که شعاعی نامریی است، می تواند کاری کند که از هیچ سلاح مخربی ساخته نیست، پذیرش وجود نیرویی در بعضی از چشم ها که از طریق امواج مخصوص در طرف مقابل اثر بگذارد، چیز عجیبی نخواهد بود.

بسیاری نقل می کنند که با چشم خود افرادی را دیده اند که دارای این نیروی مرموز چشم بوده اند و افراد یا حیوانات یا اشیایی را از طریق چشم زدن، از کار انداخته اند.

لذا نه تنها نباید اصراری در انکار این امور داشت، بلکه باید امکان وجود آن از نظر عقل و علم را نیز پذیرفت. در روایات اسلامی نیز تعبیرات مختلفی دیده می شود که وجود چنین امری را اجمالاً تأیید می کند.

در حدیثی آمده «اسماء بنت عمیس» خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض

کرد: « گاه به فرزندان جعفر چشم می زنند ، آیا « رُقِیْه » ای برای آن ها بگیرم » ؟ (منظور از « رقیه » دعاهایی است که می نویسند و افراد برای جلوگیری از چشم زخم با خود نگه می دارند و آن را تعویذ نیز می گویند) . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « نَعَمْ ، فَلَوْ كَانَ شَيْءٌ يَسْبِقُ الْقَدَرَ لَسَبَقَهُ الْعَيْنُ : آری ، مانعی ندارد اگر چیزی می توانست بر قضا و قدر پیشی گیرد ، چشم زدن بود » . (۱)

(۵۰) سوره قلم

و در حدیث دیگری آمده است که امیرمؤمنان فرمود : پیامبر صلی الله علیه و آله برای امام حسن و امام حسین « رُقِیْه » گرفت و این دعا را خواند: « أُعِيدُكُمْ بِكَلِمَاتِ التَّامِّهِ وَ اَسْمَاءِ اللّٰهِ الْحُسْنٰی كُلِّهَا عَامَّةً ، مِنْ شَرِّ السَّامَةِ وَ الْهَامَةِ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ عَيْنٍ لَامَةٍ وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ : شما را به تمام کلمات و اسماء حسناى خداوند از شرّ مرگ و حیوانات موذی و هر چشم بد و حسود آنگاه که حسد ورزد ، می سپارم » سپس پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به ما کرد و فرمود : « این چنین

جزء بیست و نهم (۵۱)

حضرت ابراهیم برای اسماعیل و اسحاق تعویذ نمود » . (۲)

در نهج البلاغه نیز آمده است : « الْعَيْنُ حَقٌّ وَ الرَّقِيءُ حَقٌّ : چشم زخم حق است و توسل به دعا برای رفع آن نیز حق است » . (۳)

ذکر این نکته لازم است که هیچ مانعی ندارد این دعاها

ص: ۳۶

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳۴۱ .

۲- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۴۰۰ .

۳- « نهج البلاغه » ، کلمات قصار ، جمله ۴۰۰ .

و توسل ها به فرمان خداوند جلوی تأثیر نیروی مرموز مغناطیسی چشم ها را بگیرد ، همان گونه که دعاها در بسیاری از عوامل مخرب دیگر اثرمی گذارد و آن هارا به فرمان خدا خنثی می کند .

این نیز لازم به یادآوری است که قبول چشم زخم به طور اجمال به این معنی نیست که به کارهای خرافی و اعمال عوامانه در این گونه موارد پناه برده شود که هم برخلاف دستوره‌های شرع است و هم سبب شک و تردید افراد ناآگاه در اصل موضوع است، همان گونه که آلوده شدن بسیاری از حقایق با خرافات این تأثیر نامطلوب را در اذهان گذارده است.

(۵۲) سوره قَلَم

۵۲ وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ

درحالی که این (قرآن) جز مایه بیداری برای جهانیان نیست.

« ذِکْر » در این جا به معنی "یادآوری" است .

معارف قرآن ، روشنگر ، اندازهایش آگاه کننده ، مثال هایش پُر معنی ، تشویق ها و بشارت هایش روح پرور و در مجموع مایه بیداری خفتگان و یادآوری غافلان است ، با این حال چگونه می توان نسبت جنون به آورنده آن داد ؟

پایان سوره قَلَم

ص: ۳۷

سوره حاقه

عذابی سرکش برای قوم طغیانگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ الْحَاقَّةُ

آن روزی که مسلما واقع می شود .

۲ مَا الْحَاقَّةُ

چه روز واقع شدنی است ؟

۳ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا الْحَاقَّةُ

و تو چه می دانی آن روز تحقق یابنده چیست ؟

این سوره از مسأله قیامت و آن هم با عنوان تازه ای شروع می شود .

تقریبا عموم مفسران ، « حاقه » را به معنی " روز قیامت " تفسیر کرده اند ، چون روزی است که قطعا واقع می شود .

تعبیر به « مَا الْحَاقَّةُ » برای بیان عظمت آن روز است ، درست مثل این که در تعبیرات روزمره می گوئیم : فلان کس انسان است ، چه انسانی ؟ یعنی هیچ حد و مرزی برای توصیف انسانیت او نیست .

(۵۴) سوره حاقه

تعبیر به « مَا أَدْرِيكَ مَا الْحَاقَّةُ » باز هم برای تأکید بیشتر روی عظمت حوادث آن روز عظیم است ، تا آن جا که حتی به پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب می شود که تو نمی دانی آن روز چگونه است ؟ و حقیقت همین است که درک حوادث قیامت برای ما زندانیان زندان دنیا امکان پذیر نیست ، همان گونه که درک مسائل مربوط به دنیا برای جنینی

که در شکم مادر است ، با هیچ بیانی میسر نمی باشد .

بعضی از مفسران گفته اند جمله « ما اذریک » در تمام قرآن در جایی گفته می شود که مطلب معلوم و مسلمی است ، اما جمله « و ما یذریک » در مواردی آمده که نامعلوم است .

۴ كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عَادُ بِالْقَارِعَةِ

قوم ثمود و عاد ، عذاب کوبنده الهی را انکار کردند .

۵ فَاَمَّا ثَمُودُ فَاهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ

جزء بیست و نهم (۵۵)

اما قوم ثمود با عذابی سرکش هلاک شدند .

در این آیات به سراغ بیان سرنوشت اقوامی می رود که روز قیامت (یا نزول عذاب الهی در دنیا) را منکر شدند .

قوم « ثمود » قومی بودند که در یک منطقه کوهستانی میان حجاز و شام (عربستان و سوریه امروزی) زندگی می کردند ، حضرت « صالح » به سوی آن ها مبعوث شد ولی آن ها هرگز ایمان نیاوردند و به مبارزه با او برخاستند ، حتی از او خواستند که اگر راست می گویی ، عذابی را که به ما وعده می دهی ، فرود آور ! در این هنگام « صاعقه ای ویرانگر » بر آن ها مسلط شد و در چند لحظه لرزه بر قصرها و خانه های مستحکمشان افکند و همه را در هم کوبید و جسم های بی جانیشان بر زمین افتاد .

قابل توجه این که قرآن عامل نابودی این قوم سرکش را عذابی سرکش می شمرد « الطَّاغِيَةِ » و این عذاب سرکش در آیه ۷۸ سوره اعراف به عنوان « رَجْفَهُ » (زلزله) ذکر شده و در آیه ۱۳ سوره فصلت « صَاعِقَةً » و در آیه ۶۷ سوره هود « صَيْحَةً » آمده است که در

حقیقت همه به یک معنی بازمی گردد، زیرا صاعقه همیشه با صدای عظیمی همراه است و لرزه بر نقطه ای که فرود می آید، وارد می کند و عذابی است طغیانگر و سرکش.

۶ وَ أَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ

و اما قوم عاد، به وسیله تندبادی طغیانگر و سرد و پرصدا به هلاکت رسیدند.

«صَرْصَرٍ» به بادهای سرد یا پُرسروصدا و یامسموم گفته می شود و مفسران هر سه معنی را در تفسیر آن ذکر کرده اند و جمع میان آن ها نیز ممکن است.

«عَاتِيَةٍ» از ماده «عتو» (بر وزن غلو) به معنی "سرکش" است، منتها نه سرکش از فرمان خدا، بلکه سرکش در معیار نسیم ها و بادهای معمولی.

سپس به سراغ سرنوشت «قوم عاد» می رود، قومی که در سرزمین احقاف (در شبه جزیره عرب یا یمن) زندگی می کردند و قامت هایی طویل، اندامی قوی، شهرهایی آباد، زمین هایی خرم و سرسبز و باغ هایی پُرطراوت داشتند، پیامبر آن ها «هود» بود، آن هانیز طغیان و سرکشی را به جایی رساندند که خداوند با عذابی دردناک که شرح آن در همین آیات آمده است، طومار زندگی آن ها را در هم پیچید.

جزء بیست و نهم (۵۷)

۷ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَنِعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعِجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ

(خداوند) این تندباد را هفت شب و هشت روز پی در پی

و بنیانکن بر آن‌ها مسلط ساخت و (اگر آن‌جا بودی) می‌دیدی که آن قوم همچون تنه‌های پوسیده و توخالی درختان نخل در میان این تندباد روی زمین افتاده و هلاک شده‌اند.

«حُسُوما» از ماده «حَسَم» (بر وزن رسم) به معنی "از بین بردن آثار چیزی" است و اگر به شمشیر، «حُسام» گفته می‌شود، به همین مناسبت است و گاه به داغ نهادن بر زخم برای سوزاندن ریشه آن نیز «حَسَم» گفته می‌شود و در این‌جا منظور این است که

(۵۸) سوره حَاقَّة

این هفت شب و هشت روز پی‌درپی زندگی گسترده و بارونق این قوم عظیم را درهم کوبید و متلاشی و ریشه کن ساخت.

«خَاوِيَه» از ماده «خَوَاء» در اصل به معنی "خالی شدن" است، این تعبیر در مورد شکم‌های گرسنه، ستارگان خالی از باران (به اعتقاد عرب جاهلی) و گردوی پوک نیز به کار می‌رود.

نتیجه آن شد که قرآن می‌گوید: «اگر آن‌جا بودی، مشاهده می‌کردی که آن قوم همگی به روی زمین افتاده، همچون تنه‌های پوسیده و توخالی درختان نخل».

چه تشبیه جالبی که هم بزرگی قامت آن‌ها را مشخص می‌کند، هم ریشه کن شدن آن‌ها را و هم توخالی بودن در برابر عذاب‌های الهی به گونه‌ای که تندباد آن‌ها را به آسانی جابه‌جایی کرد.

۸ فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ

آیا کسی از آن‌ها را باقی می‌بینی؟

آری امروز نه تنها اثری از قوم عاد نیست، بلکه از ویرانه‌های

ص: ۴۱

شهرهای آباد، عمارت های پُرشکوه و مزارع سرسبز آن ها نیز چیزی باقی نمانده است .

جزء بیست و نهم (۵۹)

۹ وَ جَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ

فرعون و کسانی که قبل از او بودند و همچنین اهل شهرهای زیر و رو شده (قوم لوط) مرتکب گناهان بزرگ شدند .

منظور از « مَنْ قَبْلَهُ »، اقوامی است که قبل از فرعون بودند، مانند قوم « شعیب » و گردنکشانی همچون « نمرود » .

« مُؤْتَفِكَاتُ » جمع « مُؤْتَفِكَةٌ » از ماده « اِتْفَاكَ » به معنی "انقلاب و زیر و رو شدن" است و در این جا اشاره به شهرهای قوم لوط است که با زلزله شدیدی زیر و رو گردید .

« خَاطِئَةٌ » به معنی "خطا" است و مراد از خطا در این جا، "شرک و کفر و ظلم و فساد و انواع گناهان" است .

بعد از ذکر گوشه ای از سرگذشت قوم عاد و ثمود به سراغ اقوام دیگری همچون قوم « نوح » و قوم « لوط » می رود، تا از زندگی آن ها درس عبرت دیگری به افراد بیداردل دهد .

(۶۰) سوره حاقه

۱۰ فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخَذَةً رَابِيَةً

با فرستاده رسول پروردگارشان مخالفت کردند و خداوند نیز آن ها را به عذاب شدیدی گرفتار ساخت .

« رَابِيَةٌ » و « رِبَا » از یک ماده است و به معنی "افزایش و اضافه" است و در این جا منظور عذابی است که بسیار سخت و شدید بود .

فرعونیان با « موسی » و « هارون » به مخالفت برخاستند و

ص: ۴۲

ساکنان شهرهای « سِدُوم » به مخالفت با حضرت لوط و اقوام دیگر نیز از فرمان پیامبر خود سرپیچیدند و هر گروهی از این سرکشان به نوعی گرفتار عذاب شدند، فرعونیان در کام امواج « نیل » که مایه حیات و آبادی و برکت کشورشان بود، غرق گشتند و قوم لوط با « زلزله شدید » و سپس « بارانی از سنگ »، محو و نابود شدند .

۱۱ اَنَا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ

ما هنگامی که آب طغیان کرد، شما را سوار بر کشتی کردیم .

جزء بیست و نهم (۶۱)

تعبیر به « حَمَلْنَاكُمْ » (شما را حمل کردیم) کنایه از اسلاف و نیاکان ما است، چراکه اگر آن ها نجات نیافته بودند، ما نیز امروز وجود نداشتیم .

طغیان آب چنین بود که ابرهای تیره و تار آسمان را پوشانید و چنان بارانی نازل شد که گویی سیلاب از آسمان فرومی ریزد، چشمه ها نیز از زمین جوشیدن گرفت و این هر دو آب دست به هم دادند و همه چیز زیر آب فرورفت ؛ باغ ها، مزارع، قصرها و خانه های قوم طغیانگر، تنها گروهی که نجات یافتند، مؤمنانی بودند که همراه نوح سوار بر کشتی شدند .

تناسب میان « گناه » و « کیفر »

تعبیراتی که در آیات ۵ تا ۱۱ این سوره آمده، جالب توجه است، زیرا در مورد عذاب قوم ثمود، «طَاغِيَه» (صاعقه ای ویرانگر) و در مورد قوم عاد، «عَاتِيَه» (تندبادی سرکش) و در مورد قوم فرعون و قوم لوط، «رَابِيَه» (آب و خاک و سنگ) و درباره قوم نوح، تعبیر به «طَغَا الْمَاء» (طغیان)

ص: ۴۳

آب حاصل از باران) می کند که همه این ها مفهوم طغیان و سرکشی در آن نهفته است و به این ترتیب عذاب این اقوام طغیانگر طغیان بعضی از مواهب زندگی شمرده شده است، اعم از آب و باد و خاک و آتش . این تعبیرات تأکیدی بر این حقیقت است که کیفرهای دنیا و آخرت تجسمی از اعمال خود ما است و این کردار انسان ها است که به آن ها بازمی گردد .

و به بیان قرآن کریم « وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ : هر مصیبتی که به شما می رسد ، دستاورد خودتان است و بسیاری را نیز عفو می کند » (۳۰ / شوری) .

کجاست گوش های شنوا ؟

۱۲ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَ تَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعْيَةٌ

تا آن را وسیله تذکری برای شما قرار دهیم و گوش های شنوا آن را نگهداری می کنند .

«تَعِيهَا» از ماده «وَعَى» (بروزن سعی) آن گونه که «راغب» در «مفردات» و «ابن منظور» در «لسان العرب» گفته اند، دراصل به معنی "نگهداری چیزی"

جزء بیست و نهم (۶۳)

در قلب " است، سپس به هر ظرفی « وعاء » گفته شده ، چون چیزی را در خودنگه می دارد و در آیه مورد بحث این صفت برای « گوش ها » ذکر شده است ، گوش هایی که حقایق را می شنوند و در خود نگه می دارند .

یا به تعبیر دیگر گاه انسان سخنی را می شنود و فوراً آن را از گوش بیرون می افکند، همان طور که در تعبیرات عامیانه می گوئیم : از یک گوش شنید و از گوش دیگر بیرون کرد ، ولی گاه روی آن اندیشه می کند و در دل جای می دهد و آن را چراغ راه زندگی خود می شمرد، این چیزی

است که از آن تعبیر به « وَعَى » می شود .

در این آیه به هدف اصلی این مجازات ها اشاره می کند و می گوید : هرگز نمی خواستیم از آن ها انتقام بگیریم ، بلکه به هدف تربیت انسان ها و هدایت آن ها در مسیر کمال و ارائه طریق و ایصال به مطلوب بوده است.

فضیلت دیگری از فضایل علی

در بسیاری از کتب معروف اسلامی اعم از تفسیر و حدیث ، آمده است که پیغمبر گرامی اسلام به هنگام نزول آیه فوق (وَ تَعِيهَا أُذُنٌ وَاِئِيهٖ)

(۶۴) سوره حاقه

فرمود : « سَيَأْتُ رَبِّي أَنْ يَجْعَلَهَا أُذُنًا عَلَيَّ : من از خدا خواستم که گوش علی را از این گوش های شنوا و نگه دارنده حقایق قرار دهد » و به دنبال آن علی می فرمود : « مَا سَيَجْعَلُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ شَيْئًا قَطُّ فَنَسِيْتَهُ إِلَّا وَ حَفِظْتُهُ : من هیچ سخنی بعد از آن از رسول خدا شنیدم که آن را فراموش کنم، بلکه همیشه آن را به خاطر داشتم » .^(۱)

« محدث بحرانی » در تفسیر « البرهان » از « محمد بن عباس » نقل می کند که در این باره سی حدیث از طرق عامه و خاصه نقل شده است .

و این فضیلتی بزرگ برای پیشوای بزرگ اسلام علی است که صندوقچه اسرار پیامبر صلی الله علیه و آله و وارث تمام علوم رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و به همین دلیل بعد از او در مشکلاتی که برای جامعه اسلامی در مسائل علمی پیش می آمد، موافقان و مخالفان به او پناه می بردند و حل مشکل را از او می خواستند که در کتب تواریخ مشروح آمده است. پایان سوره حاقه

ص: ۴۵

۱- «تفسیر قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۶۷۴۳ .

سوره معارج

سوره معارج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

عذاب فوری

۱ سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ

تقاضاکننده ای ، تقاضای عذابی کرد که واقع شد .

۲ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ

این عذاب مخصوص کافران است و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند .

این تقاضاکننده ، "نعمان بن حارث" یا "نضر بن حارث" بود که به هنگام منصوب شدن علی به مقام خلافت و ولایت در غدیر خم و پخش شدن این خبر در شهرها بسیار خشمگین گشت و خدمت رسول خدا آمد و گفت : « آیا این از ناحیه توست یا از ناحیه خداوند ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله صریحا فرمود : « از ناحیه خداست » . او بیشتر ناراحت شد

(۶۶) سوره معارج

و گفت: « خداوندا! اگر این حق است و از ناحیه توست، سنگی از آسمان بر ما فرود آور » و در این هنگام سنگی فرود آمد و بر سر او خورد و او را کشت.

همین مضمون را بسیاری از مفسران اهل سنت و راویان حدیث با مختصری تفاوت نقل کرده اند .

مرحوم «علامه امینی» در «الغدیر» آن را از سی نفر از علمای معروف اهل سنت با ذکر مدرک و نقل عین عبارت ، آورده است ، از جمله :

تفسیر غریب القرآن « حافظ ابو عبید هروی » .

تفسیر ابوبکر یحیی « القرطبی » .

تفسیر سراج المنیر « شمس الدین شافعی » .

کتاب سیره حلبی .

و غیر این ها (۱).

۱۹ إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا

۱ « الغدیر » ، جلد ۱ ، صفحه ۲۳۹ تا ۲۴۶ .

جزء بیست و نهم (۶۷)

انسان، حریص و کم طاقت آفریده شده است .

۲۰ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا

هنگامی که بدی به او رسد ، بی تاب می کند .

۲۱ وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا

و هنگامی که خوبی به او رسد ، مانع دیگران می شود .

جمعی از مفسران و ارباب لغت « هُلُوع » را به معنی "حریص" تفسیر کرده اند و جمعی دیگر آن را به معنی " کم طاقت و بخیل " گرفته اند. البته این دو صفت لازم و ملزوم یکدیگرند و هردو در معنی حریص، جمع می باشند، زیرا آدم های حریص غالباً بخیلند و در برابر حوادث ناگوار کم تحمل و البته عکس آن نیز صادق می باشد.

سازگاری و جمع بین آیات متفاوت در مورد صفات انسان

در این جا سه سؤال به شرح زیر مطرح است که باید به آن ها پاسخ داد :

ص: ۴۷

۱- اگر خداوند انسان را برای سعادت و کمال آفریده ، چگونه در طبیعت او شر و بدی را قرار داده است ؟

۲ آیا ممکن است خداوند چیزی را با صفتی بیافریند و سپس آفرینش خود را مذمت کند؟

۳ قرآن در آیه ۴ سوره «تین» صریحا می گوید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ: ما انسان را با بهترین صورت و ساختمان آفریدیم» .

مسئله منظور این نیست که ظاهر انسان خوب و باطنش زشت و بد است ، بلکه کلّ خلقت انسان به صورت « أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ » است و همچنین آیات دیگری که مقام والای انسان را می ستایند ، این آیات با آیه مورد بحث چگونه سازگار است ؟

پاسخ همه این سؤالات با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این است که خداوند نیروها و غرایز و صفاتی را در انسان آفریده است که این ها بالقوه وسیله تکامل و ترقی و سعادت او محسوب می شوند ، بنابراین صفات و غرایز مزبور ذاتا بد نیست ، بلکه وسیله کمال است ، اما هنگامی که همین صفات در مسیر انحرافی قرار گیرد و از آن سوءاستفاده شود ، مایه نکبت و بدبختی و شرّ و فساد خواهد بود .

جزء بیست و نهم (۶۹)

برای مثال همین حرص نیرویی است که به انسان اجازه نمی دهد به زودی از تلاش و کوشش بازایستد و با رسیدن به نعمتی سیر شود ، این یک عطش سوزان است که بر وجود انسان مسلط است ، اگر این صفت در مسیر تحصیل علم و دانش به کار افتد و انسان حریص در علم و یا به تعبیر دیگر تشنه و عاشق بی قرار علم باشد، مسلما مایه کمال اوست ، اما اگر آن در مسیر مادیات به کار افتد ، مایه شر و بدبختی و بخل می گردد .

به تعبیر دیگر : این صفت شاخه ای از حُبّ ذات است و می دانیم

حُبِّ ذات چیزی است که انسان را به سوی کمال می فرستد ، اما اگر در مسیر انحرافی واقع شود ، به سوی انحصارطلبی ، بخل ، حسد و مانند آن پیش می رود .

در مورد مواهب دیگر نیز مطلب همین گونه است ، خداوند قدرت عظیمی در دل اتم آفریده که مسلما مفید و سودمند است ، ولی هرگاه از این قدرت درونی اتم سوء استفاده شود و از آن بمب های ویرانگر بسازند ، نه نیروگاه های برق و وسایل صنعتی دیگر ، این مایه شر و

(۷۰) سوره معارج

فساد خواهد بود. و با توجه به بیان فوق ، می توان میان تمام آیاتی که در قرآن مجید درباره انسان وارد شده است ، جمع کرد

ویژگی های نه گانه انسان های شایسته

۲۲ إِلَّا الْمُصَلِّينَ

مگر نمازگزاران .

۲۳ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ

آن ها که نمازها را مرتباً به جامی آورند .

این نخستین ویژگی و خصوصیت آن ها است که ارتباط مستمر با درگاه پروردگار متعال دارند و این ارتباط از طریق نماز تأمین می گردد ، نمازی که انسان را از فحشاء و منکر باز می دارد ، نمازی که روح و جان انسان را پرورش می دهد ، او را همواره به یاد خدا می دارد و این توجه مستمر مانع از غفلت و غرور و فرورفتن در دریای شهوات و اسارت در چنگال شیطان و هوای نفس می شود. بدیهی است منظور از مداومت بر نماز این نیست که همیشه در حال نماز باشند ، بلکه منظور این است

ص: ۴۹

که در اوقات معین ، نماز را انجام می دهند .

جزء بیست و نهم (۷۱)

اصولاً هر کار خیری آن گاه در انسان اثر مثبت می گذارد که تداوم داشته باشد ، لذا در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: « إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ مَادَامَ وَإِنْ قَلَّ: محبوب ترین اعمال نزد خدا چیزی است که مداومت داشته باشد، هر چند کم باشد ». (۱)

در حدیثی از امام باقر نقل شده که فرمود: « این آیه اشاره به نافله است و آیه « وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صِيَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ » ناظر به نماز فریضه است ». (۲)

این تفاوت ممکن است از این جا باشد که تعبیر به "محافظت" ، مناسب نمازهای واجب است که دقیقاً آن ها را باید در وقت های معین انجام داد، اما تعبیر به "تداوم" ، مناسب نمازهای مستحب است، چرا که انسان می تواند آن ها را انجام دهد و گاه ترک کند .

(۷۲) سوره معارج

۲۴ وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ

و آن ها که در اموالشان حق معلومی است .

۲۵ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ

برای تقاضاکنندگان و محرومان .

مراد از « حَقٌّ مَعْلُومٌ » چیزی غیر از زکات است که انسان بر خود لازم می شمرد که به نیازمندان دهد . شاهد این تفسیر

ص: ۵۰

۱- «المعجم المفهرس لِألفاظ الحديث»، جلد ۲، صفحه ۱۶۰ (ماده دوام).

۲- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۴۱۶ .

حدیثی از امام صادق است که: وقتی از تفسیر این آیه سؤال کردند که آیا این چیزی غیر از زکات است؟ فرمود: «آری این درباره کسی است که خداوند ثروت و مالی به او می بخشد و او به مقدار هزار یا دوهزار یا سه هزار یا بیشتر و کمتر از آن جدا کرده و با آن صله رَحِم می کند و مشقّت را از قوم خود برمی دارد». (۱)

تفاوت میان «سائل» و «محروم» این است که «سائل» کسی است

۱ و ۲ «نورالثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۱۷، حدیث ۲۵ و ۲۷.

جزء بیست و نهم (۷۳)

که حاجت خود را می گوید و تقاضا می کند و «محروم» کسی است که شرم و حیا مانع تقاضای اوست. در این زمینه در حدیثی از امام صادق نیز آمده است: «محروم کسی است که زحمت در کسب و کار می کشد، ولی زندگی او پیچیده شده است». (۱)

این حدیث نیز مناسب همان تفسیری است که ذکر شده، زیرا چنین اشخاصی کمتر روی سؤال دارند.

۲۶ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ

و آن ها که به روز جزا ایمان دارند.

۲۷ وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ

و آن ها که از عذاب پروردگارشان بیمناکند.

۲۸ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ

چرا که هیچ گاه خود را از عذاب پروردگار درامان نمی بینند.

ص: ۵۱

۱- «نورالثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۱۷، حدیث ۲۵ و ۲۷.

آن ها از یک سو ایمان به روز جزا دارند و با توجه به تعبیر « يُصَدِّقُونَ » که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، آن ها پیوسته توجه دارند که حساب و کتاب و جزایی در کار است .

ولی از آن جا که ممکن است کسی ایمان به روز جزا داشته باشد ، اما خود را مشمول مجازات نشمرد ، می گوید : « آن ها هرگز خود را در امان نمی بینند » یعنی دائما احساس مسؤولیت می کنند و حسنات خود را ناچیز و سیئات خویش را بزرگ محسوب می دارند ، لذا در حدیثی از امیرمؤمنان آمده است که به فرزندش نصیحت کرد و فرمود : « خَفِيَ اللَّهُ خَوْفًا أَنْكَ لَوْ آتَيْتَهُ بِحَسَنَاتِ أَهْلِ الْأَرْضِ لَمْ يَقْبَلْهَا مِنْكَ وَ ارْجُ اللَّهَ رَجَاءً أَنْكَ لَوْ آتَيْتَهُ بِسَيِّئَاتِ أَهْلِ الْأَرْضِ غَفَرَهَا لَكَ : (فرزندم !) آن چنان از خدا خائف باش که اگر تمام حسنات مردم روی زمین را بیاوری ، احتمال بده از تو نپذیرد و آن چنان به او امیدوار باش که اگر تمام گناهان اهل زمین را داشته باشی ، احتمال ده تو را بیامزد » . (۱)

جزء بیست و نهم (۷۵)

حتی خود پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود : « لَنْ يُدْخَلَ الْجَنَّةَ أَحَدًا عَمَلُهُ قَالُوا وَ لَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ وَ لَا أَنَا ، إِلَّا أَنْ يَتَّعَمَدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ : هیچ کس با عملش وارد بهشت نمی شود ، عرض کردند : حتی خود شما ای رسول خدا؟ فرمود: آری، من هم چنین هستم، مگر آن که رحمت خدا شامل من شود » .

ص: ۵۲

۲۹ وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ

و آن ها که دامان خویش را از بی عفتی حفظ می کنند .

۳۲ وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ

و آن ها که امانت ها و عهد خود را رعایت می کنند .

« امانه » معنی وسیعی دارد که نه تنها امانت های مادی مردم را از هر نوع دربرمی گیرد ، بلکه امانت های الهی و پیامبران و پیشوایان معصوم همه را شامل می شود .

(۷۶) سوره معارج

هریک از نعمت های الهی امانتی از امانات او است ، پست های اجتماعی و خصوصا "پست حکومت" از مهم ترین امانات است و لذا در حدیثی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام در تفسیر آیه ۵۸ سوره نساء (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا) صریحا آمده است که : « ولایت و حکومت را به اهلش واگذارید » . (۱)

در آیه ۷۲ سوره احزاب نیز مسأله تکلیف و مسؤولیت به عنوان یک امانت بزرگ الهی معرفی شده است : « إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ » و از همه مهم تر دین و آیین خدا و کتاب قرآن ، امانت بزرگ اوست که باید در حفظ آن کوشید . « عَهْد » نیز مفهوم وسیعی دارد که هم عهدهای مردمی را شامل می شود و هم عهدها و پیمان های الهی را . زیرا « عهد » هر گونه التزام و تعهدی است که انسان نسبت به دیگری می دهد و بدون شک کسی که

ص: ۵۳

ایمان به خدا و پیامبر او می آورد، با این ایمان تعهدات وسیعی را پذیرفته است .

۳۳ وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ

و آن ها که قیام به ادای شهادت حق می نمایند .

قرآن در این آیه کریمه و آیات متعددی مسلمانان را دعوت به ادای شهادت حق کرده و کتمان را گناه شمرده است . (۱) در

فقه اسلامی نیز شهادت اهمیت خاصی دارد و پایه اثبات بسیاری از حقوق فردی و اجتماعی شمرده شده و احکام ویژه ای دارد .

آن ها که می گویند : چرا ما با شهادت و گواهی دادن بر ضدّ این و آن مثلاً نان زن و بچه آن ها را قطع کنیم یا عداوت این ها را بخیریم و دردسر برای خود بیافرینیم ، افرادی بی اعتنا به حقوق انسانی و فاقد روح اجتماعی و غیرمتعهد نسبت به اجرای عدالتند .

(۷۸) سوره معارج

۳۴ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ

و آن ها که بر نماز مواظبت دارند .

« نماز » در این جا اشاره به "نماز واجب" و در آیه گذشته اشاره به "نماز نافله" دارد .

البته در نخستین وصف اشاره به « تداوم » نماز بوده ، اما در این جا سخن از « حفظ آداب و شرایط و ارکان و خصوصیات آن » است ، آدابی که هم ظاهر نماز را از آن چه مایه فساد است ، حفظ می کند

ص: ۵۴

و هم روح نماز را که حضور قلب است ، تقویت می نماید و هم موانع اخلاقی را که سدّ راه قبول آن است از بین می برد ، بنابراین هرگز تکرار محسوب نمی شود .

این آغاز و پایان نشان می دهد که در میان تمام این اوصاف نه گانه انسان های برجسته و شایسته توجه به نماز برترین و مهم ترین آن هاست ، چرا چنین نباشد ، در حالی که نماز « مکتب عالی تربیت » و « مهم ترین وسیله تهذیب نفوس و پاکسازی جامعه و ستون اصلی خیمه دین » است .

جزء بیست و نهم (۷۹)

۳۵ أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ

این افراد در باغ های بهشتی گرامیند .

و در پایان این سخن مسیر نهایی صاحبان این اوصاف را بیان می کند ، همان گونه که در آیات گذشته مسیر نهایی مجرمان را شرح داد.

چرا گرامی نباشند ؟ در حالی که میهمان های خدا هستند و خداوند قادر و رحمان تمام وسایل پذیرایی را برای آن ها فراهم ساخته و در حقیقت دو تعبیر (« جَنَّات » و « مُّكْرَمُونَ ») اشاره به نعمت های مادی و معنوی است که شامل حال این گروه است .

پایان سوره معارج

ص: ۵۵

سوره نوح

سوره نوح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ اِنَّا اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلَىٰ قَوْمِهِ اَنْ اَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و گفتیم: قوم خود را انذار کن پیش از آن که عذاب دردناک به سراغشان آید.

این عذاب دردناک ممکن است عذاب دنیا باشد یا عذاب آخرت و مناسب تر این است که هر دو باشد، هرچند به قرینه آیات آخر این سوره بیشتر منظور عذاب دنیا است.

تکیه روی «انذار» (و بیم دادن) با این که پیامبران هم «بیم دهنده» بودند و هم «بشارت دهنده»، به خاطر آن است که انذار غالباً تأثیر قوی تر دارد، همان گونه که برای ضمانت اجرایی قوانین در تمام دنیا روی انذار و مجازات تکیه می شود.

جزء بیست و نهم (۸۱)

نخستین پیام نوح

۲ قَالَ يَا قَوْمِ اِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ

گفت: ای قوم! من برای شما بیم دهنده آشکاری هستم.

نوح این "پیامبر اولوالعزم" که صاحب نخستین شریعت و آیین الهی بود و دعوت جهانی داشت، بعد از دریافت این فرمان به سراغ قومش آمد و آن ها را بیم داد.

۳ اَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَاَطِيعُوْنَ

که خدا را پرستش کنید و از مخالفت او بپرهیزید و مرا اطاعت نمایید .

نوح محتوای دعوت خود را در سه جمله خلاصه کرد : پرستش خدای یکتا ، رعایت تقوا و اطاعت از قوانین و دستوراتی که او از سوی خدا آورده که مجموعه عقاید و اخلاق و احکام بود .

۴ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

(۸۲) سوره نوح

اگر چنین کنید، خدا گناهانتان را می آمرزد و تا زمان معینی شما را عمر می دهد ، اما هنگامی که اجل الهی فرارسد، تأخیری نخواهد داشت ، اگر می دانستید .

سپس به تشویق آن ها پرداخته ، نتایج مهم اجابت این دعوت را در دو جمله کوتاه بیان می کند که عبارت است از ؛ « آمرزش گناهان » و « عمر طولانی » .

در حقیقت قاعده معروف « الْأَسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ : اسلام پیش از خود را می پوشاند و از بین می برد » قانونی است که در همه ادیان الهی و توحیدی بوده است و منحصر به اسلام نیست .

از این آیه به خوبی استفاده می شود که « أَجَل » و سررسید عمر انسان ، دو گونه است ؛ « اجل مُسَمًّى » و « اجل نهایی » و یا به تعبیری « اجل مُعَلَّق » (مشروط) و « اجل حتمی » (مطلق).

قسم اول سرسیدی است که قابل تغییر و دگرگونی است و بر اثر اعمال نادرست انسان ممکن است بسیار جلو بیفتد که عذاب های الهی

ص: ۵۷

یکی از آن‌ها است و به عکس بر اثر تقوا و نیکوکاری و تدبیر ممکن است بسیار عقب بیفتد .

اما اجل و سررسید نهایی به هیچ وجه قابل دگرگونی نیست ، این موضوع را با یک مثال می توان مشخص کرد و آن این که یک انسان استعداد عمر جاویدان ندارد ، اگر تمام دستگاہ های بدن خوب کار کند ، سرانجام زمانی فرامی رسد که بر اثر فرسودگی زیاد قلب او خود به خود از کار می افتد ، ولی رعایت اصول بهداشت و جلوگیری به موقع از بیماری ها می تواند عمر انسان را طولانی کند ، در حالی که عدم رعایت این امور ممکن است آن را بسیار کوتاه سازد و به زودی به آن پایان دهد .

توضیح این که : بسیاری از موجودات از نظر ساختمان ذاتی و طبیعی ، استعداد و قابلیت بقاء برای مدتی طولانی را دارند ، ولی در اثناء این مدت ممکن است موانعی ایجاد شود که آن‌ها را از رسیدن به حداکثر عمر طبیعی بازدارد . مثلاً یک چراغ نفت سوز با توجه به مخزن نفت آن ممکن است مثلاً بیست ساعت استعداد روشنایی داشته باشد ، اما وزش یک باد شدید و ریزش باران و عدم مراقبت از آن سبب می شود که عمر آن کوتاه گردد .

(۸۴) سوره نوح

در این جا اگر چراغ با هیچ مانعی برخورد نکند و تا آخرین قطره نفت آن بسوزد ، سپس خاموش شود ، به « اجل حتمی » خود رسیده است و اگر موانعی قبل از آن باعث خاموشی چراغ گردد ، مدت عمر آن را « اجل غیر حتمی » می گوئیم .

در مورد یک انسان نیز چنین است ، اگر تمام شرایط برای بقای او

جمع گردد و موانع برطرف شود، ساختمان و استعداد او ایجاب می کند که مدتی طولانی هرچند این مدت بالاخره پایان و حدی دارد عمر کند، اما ممکن است بر اثر سوء تغذیه یا مبتلا شدن به اعتیادات مختلف و یادست زدن به خودکشی یا ارتکاب گناهان خیلی زودتر از آن مدت بمیرد، مرگ را در صورت اول اجل حتمی و در صورت دوم اجل غیرحتمی می نامند.

و به تعبیر دیگر اجل حتمی در صورتی است که ما به مجموع علل تا مه بنگریم و اجل غیرحتمی در صورتی است که تنها مقتضیات را در نظر بگیریم. با توجه به این دو نوع «اجل» بسیاری از مطالب روشن می شود، از جمله این که در روایات می خوانیم صله رجم عمر را زیاد و یا قطع رجم عمر را کم می کند (منظور از عمر و اجل در این موارد اجل غیرحتمی است).

جزء بیست و نهم (۸۵)

و یا در آیه ای می خوانیم: «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ»: هنگامی که اجل آن ها فرارسد، نه ساعتی به عقب می افتد و نه به جلو «(۱)» که منظور از اجل، مرگ حتمی است.

بنابراین آیه مزبور تنها مربوط به موردی است که انسان به عمر نهایی خود رسیده است و اما مرگ های پیش رس را به هیچ وجه شامل نمی شود.

و در هر صورت باید توجه داشت که هر دو اجل از ناحیه خدا تعیین می شود، یکی به طور مطلق و دیگری به عنوان مشروط یا معلق، درست مثل این که می گوئیم: این چراغ بعد از بیست ساعت بدون هیچ

ص: ۵۹

قید و شرط خاموش می شود و نیز می گوئیم: اگر طوفانی بوزد، بعد از دو ساعت خاموش خواهد شد. در مورد انسان و اقوام و ملت ها نیز چنین است. می گوئیم: خداوند اراده کرده که فلان شخص یا ملت پس از فلان مقدار عمر به طور قطع از میان برود و نیز می گوئیم: اگر ظلم و ستم و نفاق و تفرقه و سهل انگاری و تنبلی را پیشه کنند، در یک سوم آن مدت، از بین خواهند رفت. هر دو اجل از ناحیه خداست؛ یکی مطلق و دیگری مشروط.

از امام صادق در ذیل آیه فوق چنین نقل شده که فرمود: «هُمَا أَجْلَانِ أَجَلٌ مَّخْتُومٌ وَ أَجَلٌ مَوْقُوفٌ»: این اشاره به دو نوع اجل است؛ اجل حتمی و اجل مشروط» و در احادیث دیگری که در این زمینه آمده، تصریح شده که اجل غیر حتمی (مشروط) قابل تقدیم و تأخیر است و اجل حتمی قابل تغییر نیست. (۱)

جزء بیست و نهم (۸۷)

تأثیر عوامل معنوی در زیادی و کوتاهی عمر

نکته دیگری که به خوبی از این آیه استفاده می شود، تأثیر گناهان در کوتاهی عمر است، زیرا می گوئید: «اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، خدا به شما عمر طولانی می دهد و مرگ شما را به تأخیر می اندازد»، با توجه به این که گناهان همواره بر جسم و یا روح انسان ضربه های هولناک وارد می کند، درک این معنی آسان است.

در روایات اسلامی نیز روی این معنی تأکید فراوان شده

ص: ۶۰

است ، از جمله در یک حدیث پر معنی از امام صادق می خوانیم : « مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ وَ مَنْ يَعِيشُ بِالْإِحْسَانِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَعِيشُ بِالْأَعْمَارِ : آن ها که بر اثر گناهان می میرند ، بیش از آن هایی هستند که به مرگ الهی از دنیا می روند و کسانی که بر اثر نیکوکاری عمر طولانی پیدا می کنند ، بیش از کسانی هستند که بر اثر عوامل طبیعی عمرشان زیاد می شود . » (۱).

(۸۸) سوره نوح

۵ قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا

(نوح) گفت : پروردگارا ! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم .

سخنان نوح در این زمینه سخنانی است که می تواند برای همه مبلغان دینی راهگشا باشد ، می فرماید : « لحظه ای در ارشاد و تبلیغ آن ها کوتاهی نکردم » .

۶ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَاءِي إِلَّا فِرَارًا

اما دعوت من چیزی جز «فرار از حق» بر آن ها نیفزود.

افراد لجوج و دشمن حق ، هنگامی که دعوت مردان خدا را می شنوند ، در مقابل آن مقاومت به خرج می دهند و همین مقاومت ، در واقع آن ها را از خدا دورتر کرده و کفر و نفاق را راسخ تر می سازد .

و این که در آیات قرآن می خوانیم این کتاب آسمانی مایه

جزء بیست و نهم (۸۹)

هدایت پرهیزگاران است (هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ « ۲ / بقره ») به خاطر

ص: ۶۱

همین است که باید مرحله ای از تقوا هرچند ضعیف، در وجود انسان باشد، تا آماده پذیرش حق گردد. این مرحله همان «روح حقیقت جویی» و آمادگی برای پذیرش گفتار حق است.

از هر فرصتی برای هدایت آن ها استفاده کردم، اما...

۷ وَ اِنِّیْ کُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اَصَابِعَهُمْ فِیْ اِذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا ثِیَابَهُمْ وَ اَصْرَوْا وَ اسْتَكْبَرُوْا اسْتِكْبَارًا

و من هر زمان آن ها را دعوت کردم که ایمان بیاورند و تو آن ها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوش ها قرار داده و لباس هایشان را بر خود (پیچیدند) و در مخالفت اصرار ورزیدند و شدیداً استکبار کردند.

گذاشتن انگشت در گوش ها برای این بوده که صدای حق را نشنوند و پیچیدن لباس بر خویشان یا به این معنی است که لباس بر سر

(۹۰) سوره نوح

می انداختند تا پشتوانه ای برای انگشتان فروکرده در گوش باشد و کمترین امواج صوتی به پرده صماخ آن ها نرسد و از آن جا پیامی به مغز منتقل نگردد و یا می خواستند صورت خود را بپوشانند، مبدا چشمانشان برقیافه ملکوتی نوح این پیامبر بزرگ بیفتد، در واقع اصرار داشتند هم گوش از شنیدن بازماند و هم چشم از دیدن.

این راستی حیرت انگیز است که انسان به این مرحله از عداوت و دشمنی با حق برسد که حتی اجازه دیدن و شنیدن و اندیشیدن را به خود ندهد. این آیه نشان می دهد که یکی از عوامل مهم بدبختی آن ها

ص: ۶۲

استکبار و غرور بود ، زیرا خود را بالاتر از این می دیدند که در برابر انسانی مانند خود هر چند نماینده خدا باشد و قلبش کانون علم و دانش و تقوا سر تسلیم فرود آورند ، این کبر و غرور همیشه یکی از موانع مهم راه حق بوده و ثمر شوم آن را در تمام طول تاریخ بشر در زندگی افراد بی ایمان مشاهده می کنیم .

۸ ثُمَّ اِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا

جزء بیست و نهم (۹۱)

سپس من آن ها را آشکارا (به توحید و بندگی تو) دعوت کردم.

۹ ثُمَّ اِنِّي اَعْلَنْتُ لَهُمْ وَاَسْرَرْتُ لَهُمْ اِسْرَارًا

آن گاه آشکار و پنهان آن ها را به سوی تو خواندم .

نوح برای نفوذ در دل های این گروه لجوج و خودخواه، دعوت خود را از سه طریق مختلف دنبال کرد: گاه تنهادهوت مخفیانه می نمود که باعکس العمل های چهارگانه مواجه شد (انگشت ها را در گوش گذاشته ، لباس ها را به خود پیچیدند ، در کفر اصرار ورزیدند و استکبار نمودند) و گاه تنها دعوت علنی و آشکار داشت و گاه نیز از روش آمیختن دعوت آشکار و پنهان استفاده می کرد، ولی هیچ یک از آن ها مؤثر نیفتاد. (۱)

راه و رسم تبلیغ

نوح گاه به سراغ مردم در خانه هایشان می رفت ، یا در کوچه و بازار آن ها را به طور خصوصی صدا می زد و با حوصله و لحن

(۹۲) سوره نوح

محبت آمیزی تبلیغ می کرد و گاه در مجالس عمومی که به منظورهای

ص: ۶۳

دیگری از قبیل جشن و عزاتشکیل شده بود، می آمد و با صدای بلند و آشکار فرمان خدا را بر آن ها می خواند ، اما همیشه با عکس العمل های نامطلوب و توهین و استهزاء و گاه ضرب و جرح روبرو می شد، ولی با این حال هرگز منصرف نشد .

این صبر و حوصله عجیب و آن دلسوزی عجیب تر و پشتکار و استقامت بی نظیر ، سرمایه او در راه دعوت به آیین حق بود. و شگفت انگیزتر این که در طول نهصد و پنجاه سال دعوتش تنها حدود هشتاد نفر به او ایمان آوردند که اگر این دو عدد را بر یکدیگر تقسیم کنیم ، روشن می شود که برای هدایت هر یک نفر به طور متوسط حدود دوازده سال تبلیغ کرد. آیا اگر مبلغان اسلامی از یک چنین استقامت و پشتکاری برخوردار باشند ، اسلام با این محتوای غنی و جالب عالمگیر نخواهد شد ؟

فرار از حقیقت آKJ؟

جزء بیست و نهم (۹۳)

گاه انسان تعجب می کند که مگر ممکن است در زیر این آسمان کسانی پیدا شوند که حتی حاضر به شنیدن حرف حق نباشند و از آن فرار کنند ؟ سخن از پذیرش نیست ، سخن تنها از شنیدن است ، ولی تاریخ می گوید که این گونه افراد بسیار بوده اند .

نه تنها قوم نوح هنگامی که آن ها را دعوت به توحید می کرد، انگشت در گوش نهاده و جامه بر سر و صورت می پیچیدند که حق را نشنوند و نبینند ، بلکه در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله طبق صریح قرآن گروهی بودند که وقتی صدای دل انگیز پیامبر صلی الله علیه و آله به آیات قرآن بلند می شد ، با جار

ص: ۶۴

و جنجال و سوت و صفیر چنان غوغایی به راه می انداختند که هیچ کس صدای او را نشنود، همچنان که در آیه ۲۶ سوره فصلت آمده که: « کافران گفتند: گوش به این قرآن فراندهید و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید تا پیروز شوید ».

در تاریخ خونین کربلا نیز آمده است؛ هنگامی که امام حسین سالار شهیدان می خواست دشمنان منحرف را ارشاد و بیدار کند ، چنان جنجالی به راه انداختند که صدای امام در میان آن ها گم شد. (۱)

(۹۴) سوره نوح

امروز نیز این برنامه ادامه دارد ، اما در اشکال و چهره های دیگر ؛ طرفداران باطل با انواع سرگرمی های ناسالم ، موسیقی های مخرب ، مواد مخدر و مانند آن چنان جوی فراهم کرده اند که مردم خصوصا جوانان صدای دلنواز مردان خدا را نشنوند .

۱۰ فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا

به آن ها گفتم : از پروردگار خویش آمرزش طلبید که او بسیار آمرزنده است .

نوح در ادامه بیانات مؤثر خود برای هدایت آن قوم لجوج و سرکش این بار روی بشارت و تشویق تکیه می کند و به آن ها وعده مؤکد می دهد که اگر از شرک و گناه توبه کنند ، خدا درهای رحمت خویش را از هر سو به روی آن ها می گشاید .

ص: ۶۵

پاداش دنیوی ایمان

۱۱ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا

تا باران های پربرکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد .

۱۲ وَ يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا

و شما را با اموال و فرزندان فراوان امداد کند و باغ های سرسبز و نه‌های جاری در اختیارتان قرار دهد .

می گوید: «آسمان را بر شما می فرستد» یعنی آن قدر باران می بارد که گویی آسمان داردنازل می شود، اما چون باران رحمت است نه ویرانی می آورد و نه آسیبی می رساند، بلکه در همه جامایه خرمی و سرسبزی و طراوت است.

خلاصه هم باران رحمت معنوی و هم باران پربرکت مادی او شما را فرامی گیرد .

به این ترتیب یک نعمت بزرگ معنوی و پنج نعمت بزرگ مادی را به آن ها وعده داده ؛ نعمت بزرگ معنوی ، بخشودگی گناهان و پاک شدن از آلودگی کفر و عصیان است ، اما نعمت های مادی ، ریزش باران های مفید و به موقع و پربرکت ، فزونی اموال ، فزونی فرزندان (سرمایه های انسانی) ، باغ های پربرکت و نه‌های آب جاری .

(۹۶) سوره نوح

آری ایمان و تقوا طبق گواهی قرآن مجید هم موجب آبادی دنیا و هم آخرت است .

در بعضی از روایات آمده است که وقتی این قوم لجوج از قبول دعوت نوح سر باز زدند ، خشکسالی و قحطی آن ها را فراگرفت

و بسیاری از اموال و فرزندانشان هلاک شدند، زنان عقیم گشتند و کمتر بچه می آوردند، نوح به آن ها گفت: اگر ایمان بیاورید، همه این مصائب و بلاها از شما دفع خواهد شد، ولی آن ها اعتنایی به او نکردند و همچنان سرسختی نشان دادند تا عذاب نهایی فرارسید و همه رادرو کرد.

رابطه «تقوا» و «عمران و آبادی»

از آیات مختلف قرآن از جمله آیات فوق، این نکته به خوبی استفاده می شود که ایمان و عدالت مایه آبادی جامعه ها و کفر و ظلم و گناه مایه ویرانی است.

جزء بیست و نهم (۹۷)

در آیه ۹۶ اعراف می خوانیم: « وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ: اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، درهای برکات آسمان و زمین را به روی آن ها می گشاییم» و در آیه ۴۱ سوره روم می خوانیم: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ: فساد در خشکی و دریا بر اثر اعمال مردم ظاهر شد».

و در آیه ۳۰ سوره شوری آمده است: « وَ مَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ: هر مصیبتی به شما می رسد، به خاطر اعمال شماست».

این «رابطه» تنها یک رابطه معنوی نیست، بلکه علاوه بر رابطه معنوی که آثارش رابه خوبی می بینیم، رابطه مادی روشنی نیز در این زمینه وجود دارد.

کفر و بی ایمانی، منشأ عدم احساس مسئولیت، قانون شکنی و فراموش کردن ارزش های اخلاقی است و این امور سبب از میان رفتن وحدت جامعه ها، متزلزل شدن پایه های اعتماد و اطمینان، هدر رفتن نیروهای انسانی و اقتصادی و به هم خوردن تعادل اجتماعی است.

ص: ۶۷

بدیهی است که جامعه ای که این امور بر آن حاکم گردد، به سرعت عقب نشینی کرده و راه سقوط و نابودی را در پیش می گیرد.

و اگر می بینیم جوامعی هستند که با وجود عدم ایمان و تقوا از پیشرفت نسبی وضع مادی برخوردارند، آن را نیز باید مرهون رعایت نسبی بعضی از اصول اخلاقی بدانیم که میراث انبیای پیشین و نتیجه زحمات رهبران الهی و علماء در طول قرن هاست. علاوه بر آیات فوق در روایات اسلامی نیز روی این معنی زیاد تکیه شده است که استغفار و ترک گناه سبب فزونی روزی و بهبودی زندگی می شود، از جمله:

در حدیثی از علی آمده که فرمود: « أَكْثَرُ الْإِسْتِغْفَارِ تَجَلِبُّ الرَّزْقَ: زیاد استغفار کن تا روزی را به سوی خود جلب کنی. » (۱).

جزء بیست و نهم (۹۹)

در حقیقت مجازات بسیاری از گناهان، محرومیت هایی در این جهان است و هنگامی که انسان از آن توبه کند و راه پاکی و تقوا را پیش گیرد، خداوند این مجازات را از او برطرف می سازد.

گناه و ویرانی جامعه ها

این حقیقت در بسیاری دیگر از آیات قرآن نیز دیده می شود.

جالب این که در روایات اسلامی می خوانیم که «رییع بن صبیح» می گوید: نزد حسن بصری بودم، مردی از دروازه آمد و از خشکسالی آبادیش شکایت کرد. حسن به او گفت: «استغفار کن»، دیگری آمد از فقر شکایت کرد

ص: ۶۸

، به او نیز گفت: «استغفار کن»، سومی آمد و به او گفت: دعا کن که خداوند پسری به من بدهد، به او نیز گفت: «استغفار کن». ربیع می گوید: (من تعجب کردم و) به او گفتم: «هر کس نزد تو می آید و مشکلی دارد و تقاضای نعمتی، به او همین دستور را می دهی و به همه می گویی استغفار کنید و از خدا طلب آمرزش نمایید.» وی در جواب من گفت: «آن چه را گفتم، از پیش خود نگفتم،

(۱۰۰) سوره نوح

من این مطلب را از کلام خدا که از پیامبرش نوح حکایت می کند، استفاده کردم»، سپس آیات سوره نوح را که در بالا ذکر شد، تلاوت کرد. (۱)

آن ها که عادت دارند از این مسایل آسان بگذرند، فوراً یک نوع ارتباط و پیوند معنوی ناشناخته در میان این امور قائل می شوند و از هر گونه تحلیل بیشتر خود را راحت می کنند

ولی اگر بیشتر دقت کنیم، در میان این امور پیوندهای نزدیکی می یابیم، که توجه به آن ها مسایل مادی و معنوی را در متن جامعه همچون تار و پود پارچه به هم می آمیزد و یا همانند ریشه و ساقه درخت با گل و میوه آن ربط می دهد.

کدام جامعه است که روح تعاون و همکاری را از دست دهد و جنگ و نزاع و خونریزی را جانشین آن سازد و زمین های خرم و سرسبز و وضع اقتصادی مرفّهی داشته باشد.

جزء بیست و نهم (۱۰۱)

کدام جامعه است که مردمش آلوده انواع هوس ها باشند و در عین حال نیرومند و پابرجا در مقابل دشمنان ایستادگی کنند.

ص: ۶۹

با صراحت باید گفت: هیچ مسأله اخلاقی نیست مگر این که اثر مفید و سازنده ای در زندگی مادی مردم دارد و هیچ اعتقاد و ایمان صحیحی پیدا نمی شود مگر این که در ساختن یک جامعه ای آباد و آزاد و مستقل و نیرومند سهم به سزایی دارد.

آن ها که مسایل اخلاقی و ایمان مذهبی و توحید را از مسایل مادی جدا می کنند، نه مسایل معنوی را درست شناخته اند و نه مسایل مادی را.

اگر دین به صورت یک سلسله تشریفات و آداب ظاهری خالی از محتوا در میان مردم باشد، بدیهی است تأثیری در نظام مادی اجتماع نخواهد داشت، اما آن گاه که اعتقادات معنوی و روحانی آن چنان در اعماق روح انسان نفوذ کند که آثارش در دست و پا و چشم و گوش و زبان و تمام ذرات وجودش ظاهر گردد، آثار سازنده این اعتقادات در جامعه بر هیچ کس مخفی نخواهد ماند.

(۱۰۲) سوره نوح

ممکن است ما بعضی از مراحل پیوند استغفار را با نزول برکات مادی نتوانیم درست درک کنیم ولی بدون شک قسمت بیشتری از آن برای ما قابل درک است.

در انقلاب اسلامی کشور ما ایران در این عصر و زمان به خوبی مشاهده کردیم که اعتقادات اسلامی و نیروی اخلاق و معنویت چگونه توانست بر نیرومندترین اسلحه زمان و قوی ترین ارتش ها و قدرت های استعماری پیروز گردد و این نشان می دهد کاربرد عقاید دینی و اخلاق مثبت معنوی تا چه حد در مسایل اجتماعی و سیاسی زیاد است.

۲۸ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ

لِّلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا

پروردگارا! مرا بیامرز و همچنین پدر و مادرم و تمام کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند و جمیع مردان و زنان باایمان را و ظالمان را جز هلاکت مینماید.

و چنین است حال « اولیاء الله » ، که بعد از آن همه زحمت و تلاش

جزء بیست و نهم (۱۰۳)

در راه خدا باز هم خویش را مقصیر می دانند و هرگز گرفتار غرور و خودبزرگی بینی نمی شوند ، نه همچون افراد کم ظرفیت که با انجام یک کار کوچک چنان مغرور می شوند که گویی از خداوند طلبکارند .

نوح در حقیقت برای چند نفر طلب آمرزش می کند :

« اول » برای خودش ، مبادا قصور و ترک اولایی از او سرزده باشد .

«دوم» برای پدر و مادرش، به عنوان قدردانی وحق شناسی از زحمات آنان.

« سوم » برای تمام کسانی که به او ایمان آوردند، هرچند کم بودند و سپس همراه او سوار بر کشتی شدند که آن کشتی نیز خانه نوح بود .

« چهارم » برای مردان و زنان باایمان در تمام جهان و در تمام طول تاریخ و از این جا رابطه خود را با مؤمنان سراسر عالم برقرار می سازد .

ولی در پایان باز تأکید بر نابودی ظالمان می کند، اشاره به این که آن ها به خاطر ظلمشان مستحق چنین عذابی بودند .

امام صادقین فرموده اند: «منظور از بیت در این جا "ولایت" است، هر کس وارد ولایت گردد، در خانه انبیاء وارد شده است.» (۱) پایان سوره نوح

ص: ۷۱

(۱۰۴) سوره نوح

جزء بیست و نهم (۱۰۵)

سوره جن

ما قرآن عجیبی شنیده ایم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا

بگو: به من وحی شده است که جمعی از « جن » به سخنانم گوش فراداده اند، سپس گفته اند: ما قرآن عجیبی شنیده ایم .

« نَفَرٌ » بنا به گفته جمعی از ارباب لغت و تفسیر به ۳ تا ۹ نفر گفته می شود .

این آیه به خوبی نشان می دهد که طایفه « جن » دارای عقل ، شعور ، فهم ، درک ، تکلیف ، مسؤولیت ، آشنایی به لغت و توجه به فرق بین کلام اعجاز آمیز هستند ، همچنین خود را موظف به تبلیغ حق می دانند و مخاطب خطاب های قرآن نیز می باشند .

(۱۰۶) سوره جن

آن ها حق داشتند که قرآن را سخنی عجیب بشمرند ، زیرا هم لحن و آهنگ آن عجیب است و هم نفوذ و جاذبه اش ، هم محتوا و تأثیرش عجیب است و هم آورنده آن که درس نخوانده بود و به این ترتیب آن ها اعتراف به اعجاز قرآن نمودند .

۲ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا

که به راه راست هدایت می کند، لذا ما به آن ایمان آورده ایم و هرگز احدی را شریک پروردگاران قرار نمی دهیم .

ص: ۷۲

تعبیر به «رُشد» ، تعبیر بسیار گسترده و جامعی است که هر گونه امتیازی را در بر می گیرد، راهی است صاف ، بدون پیچ و خم ، روشن و واضح که پویندگان را به سر منزل سعادت و کمال می رساند .

۳ وَ أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا

واین که بلنداست مقام باعظمت پروردگار ما و اوهرگز برای خود همسر و فرزندی انتخاب نکرده است .

« جَد » آن چنان که « راغب » در « مفردات » آورده ، به معنی " قطع "

جزء بیست و نهم (۱۰۷)

است و از آن جا که هر وجود باعظمتی از موجودات دیگر جدا می شود ، این واژه به معنی عظمت آمده و اگر به پدر بزرگ ، جد گفته می شود ، آن هم به واسطه بزرگی مقام یا سنّ او است .

گویندگان جنّ ، در این جا مخصوصاً روی این مطلب تکیه می کنند که خداوند همسر و فرزندی ندارد و این تعبیر احتمالاً اشاره به نفی خرافه ای است که در میان عرب وجود داشت ، می گفتند : ملائکه دختران خدا هستند از همسری از جن که خداوند برای خود برگزیده است .

۴ وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا

و این که سفیهان ما درباره خداوند سخنان ناروا می گفتند.

« سَفِيه » در این جا همان مفهوم فردی را دارد و اشاره به « ابلیس » است که بعد از مخالفت فرمان خدا ، نسبت های ناروایی به ساحت مقدس او داد ، حتی به دستور پروردگار دایر به سجده بر آدم ، رسماً اعتراض کرد و آن را دور از حکمت شمرد

ص: ۷۳

و خود را برتر از آدم پنداشت .

(۱۰۸) سوره جنّ

« شَطَطٌ » (بر وزن وسط) به معنی خارج شدن از حدّ اعتدال و دور افتادن است ، لذا به سخنانی که دور از حق است ، شطط گفته می شود و نیز به همین دلیل حاشیه نهرهای بزرگ که از آب فاصله زیادی دارد و دیواره هایش بلند است ، شط نامیده می شود .

از آن جا که « ابلیس » از جن بوده ، مؤمنان جن به این وسیله از او ابراز تنفر می کنند و سخن او را گزافه و شطط می نامند ، هر چند ظاهراً عالم و عابد بود ، اما عالم بی عمل ، عابد خودخواه و منحرف و مغرور ، از مصداق های روشن سفیه است .

۵ وَ أَنَا ظَنَّنَا أَن لَّنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا

و این که ما گمان می کردیم که انس و جن هرگز دروغ بر خدا نمی بندند .

این سخن اشاره به تقلید کورکورانه ای بود که این گروه قبلاً از دیگران داشتند و برای خدا شریک و شبیه و همسر و فرزند قائل بودند ،

جزء بیست و نهم (۱۰۹)

می گویند : اگر ما این مسایل را از دیگران بدون دلیل پذیرفتیم ، به خاطر خوش باوری بود ، هرگز خیال نمی کردیم که انس و جن به خود جرأت دهند که چنین دروغ های بزرگی به خدا ببندند ، ولی اکنون که در مقام تحقیق برآمدیم و حق را دریافتیم و به آن ایمان آوردیم ، حالا پی به غلط بودن این تقلید ناروامی بریم و به این ترتیب به اشتباه خود و انحراف مشرکان جن اعتراف می کنیم .

۶ وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يُعْوِذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ

ص: ۷۴

و این که مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می بردند و آن ها سبب گمراهی و طغیانشان می شدند .

« رَهَقٌ » در اصل به معنی پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است و چون « گمراهی » و « گناه » و « طغیان » و « ترس » بر قلب و روح آدمی مسلط شده و آن را می پوشاند، به این معانی تفسیر شده است .

مفهوم آیه ، مفهوم وسیعی است که هرگونه پناه بردن افرادی از انسان ها به جن را شامل می شود ، زیرا در میان عرب کاهنان زیادی وجود داشتند که معتقد بودند به وسیله طایفه « جن » بسیاری از مشکلات را حل می کنند و از آینده خبر می دهند .

(۱۱۰) سوره جنّ

ضمنا از این آیه استفاده می شود که طایفه جن نیز ، مرد و زن دارند ، زیرا در آن تعبیر به « رِجَالٌ مِنَ الْجِنِّ » شده است .

۷ وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا

و این که آن ها گمان کردند همان گونه که شما گمان می کردید که خداوند هرگز کسی را (به نبوت) مبعوث نمی کند .

این آیات همچنان سخنان مؤمنان جنّ است که به هنگام تبلیغ قوم خود بیان داشتند و از طرق مختلف آن ها را به سوی اسلام و قرآن دعوت نمودند و گفتند : هنگامی که ما با دقت به آیات این کتاب آسمانی گوش فرا دادیم ، حقانیت آن را به روشنی درک کردیم ، مبادا شما هم مانند مشرکانِ انسان ها راه کفر پیش گیرید و به سرنوشت آن ها گرفتار شوید .

این تعبیر هشدار است به مشرکان که بدانند وقتی جن ، منطقتش این است و داوریش چنین ، بیدار شوند و به دامن قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنگ زنند .

۸ وَ أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَثَّ حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهَبًا

و این که ما آسمان را جستجو کردیم و همه را پُر از محافظان قوی و تیرهای شُهب یافتیم .

۹ وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شُهَابًا رَصَدًا

و این که ما پیش از این به استراق سمع در آسمان هامی نشستیم، اما اکنون هرکس بخواهد استراق سمع کند ، شهابی را در کمین خود می یابد .

« لَمَسْنَا » از ماده « لمس » می باشد که معنی آن معروف است ، ولی در این جا کنایه از طلب و جستجو است .

(۱۱۲) سوره جن

« حَرَسَ » جمع « حارس » به معنی نگاهبان و بعضی آن را اسم جمع دانسته اند

« شِهَاب » در اصل به معنی شعله ای است که از آتش زبانه می کشد و به شعله های آتشی که در آسمان به صورت خط ممتد ظاهر می شود نیز « شهاب » می گویند ، طبق تحقیقات دانشمندان امروز آن ها قطعه سنگ های کوچکی هستند که در فضای بیرون از کره زمین در حرکتند ، هنگامی که به زمین نزدیک شوند ، تحت

تأثیر جاذبه آن قرار گرفته و با سرعت به طرف زمین سقوط می کنند ، هنگامی که وارد جو یعنی قشر هوای فشرده محیط به زمین شوند ، به خاطر برخورد شدید با آن داغ و آتشین و به صورت شعله سوزانی درمی آیند و سرانجام خاکستر آن ها بر زمین می نشیند .

واژه « رَصِيدٌ » (بر وزن حَسَد) به معنی آمادگی برای انتظار چیزی است که در فارسی از آن تعبیر به « کمین کردن » می شود ، این واژه گاه به معنی اسم فاعل یعنی کسی یا چیزی که در کمین نشسته ، نیز آمده است .

جزء بیست و نهم (۱۱۳)

جریان استراق سمع قوم جن

سپس مؤمنان جن به یکی از نشانه های صدق گفتار خود که در جهان طبیعت برای همه جنیان قابل درک است ، اشاره کرده اند . آیا این وضع تازه ، دلیل بر این حقیقت نیست که با ظهور این پیامبر و نزول کتاب آسمانی او دگرگونی عظیمی در جهان رخ داده است ؟ چرا شما قبلاً قدرت بر استراق سمع داشتید و الآن احدی توانایی بر این کار ندارد ؟ آیا مفهوم وضع جدید این نیست که دوران شیطنت و کفالت و فریب پایان گرفته و شب تاریک جهل به پایان رسیده و آفتاب عالمتاب وحی و نبوت طلوع کرده است ؟

۱۰ وَ أَنَا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا

و این که (با این اوضاع و احوال) ما نمی دانیم آیا اراده شری درباره اهل زمین شده یا پروردگارشان اراده کرده است آن ها را هدایت کند .

ص: ۷۷

آن ها گفتند: ما نمی دانیم آیا این امر مقدمه نزول عذاب و بلا از سوی خدا است یا مقدمه هدایت آن ها؟

ولی مؤمنان جن قاعدتا باید فهمیده باشند که ممنوعیت از استراق سمع که با ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مقارن بوده، مقدمه هدایت انسان ها و برچیده شدن دستگاه کهنات و خرافات دیگری مانند آن است و این چیزی جز اعلام پایان یک دوره تاریک و آغاز دورانی نورانی نمی تواند باشد.

اما از آن جا که « جن » به مسأله استراق سمع دلبستگی خاصی داشت، هنوز نمی توانست باور کند که این محرومیت یک نوع خیر و برکت است و گرنه روشن است که کاهنان در عصر جاهلیت با اتکاء به همین مسأله استراق سمع سهم بزرگی در گمراه ساختن مردم داشتند.

قابل توجه این که آن ها در این جمله هدایت را به خدا نسبت می دهند، ولی شر را به صورت فعل مجهول بدون نسبت به خدا ذکر می کنند، اشاره به این که آن چه از سوی خدا می رسد، خیر و هدایت است و شر و فساد از خود مردم و سوء استفاده آن ها از نعمت های الهی و مواهب آفرینش ناشی می شود.

جزء بیست و نهم (۱۱۵)

ما حق را شنیدیم و تسلیم شدیم

۱۱ وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرِيقَ قَدَا

و این که در میان ما افرادی صالح و افرادی غیر صالحند و ما گروه های متفاوتی هستیم.

واژه « قَدَد » (بر وزن پسر) جمع « قَد » (بر وزن ضد) و به معنی "بریده شده" است و به گروه های مختلف، به خاطر

این که قطعه های جدا از هم هستند ، نیز اطلاق می شود .

مؤمنان جن با این سخن روشن می سازند که اصل اختیار و آزادی اراده بر آن ها نیز حاکم است و افرادی صالح و غیر صالح هر دو وجود دارند ، بنابراین زمینه های هدایت در وجود آن ها فراهم می باشد و اصولاً یکی از عوامل تأثیر تبلیغ ، « شخصیت دادن » به طرف مقابل و توجه دادن او به وجود زمینه های هدایت و کمال است .

این آیه در ضمن ذهنیات ما انسان ها را درباره جن نیز اصلاح می کند ، زیرا در تصوّر بسیاری از مردم واژه جن با نوعی « شیطنت » و فساد و گمراهی و انحراف ، همراه است ، این آیه می گوید : آن ها نیز گروه های مختلفی دارند ؛ صالح و غیر صالح .

(۱۱۶) سوره جنّ

۱۲ وَ أَنَاظِنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا

و این که ما یقین داریم هرگز نمی توانیم بر اراده خداوند در زمین غالب شویم و نمی توانیم از پنجه قدرت او فرار کنیم .

مؤمنان جن به قوم خود هشدار دادند که اگر تصور کنید می توانید از کیفر و مجازات خدا با فرار کردن به گوشه ای از زمین یا نقطه ای از آسمان ها نجات یابید ، سخت در اشتباهید .

۱۳ وَأَنَّا لَمَسَمِعْنَا الْهُدَىٰ أَمَّا يَه فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا

و این که ما هنگامی که هدایت قرآن را شنیدیم ، به آن ایمان آوردیم و هرکس به پروردگارش ایمان بیاورد ، نه

ص: ۷۹

از نقصان می ترسد و نه از ظلم .

جزء بیست و نهم (۱۱۷)

« بَخْسُ » (بر وزن شخص) به معنی نقصان از طریق ظلم و ستم است و « رَهَقَ » (بر وزن شفق) به معنی پوشاندن چیزی به زور است .

منظور از آیه مورد بحث این است که ؛ مؤمنان هر کار کوچک و بزرگی را انجام دهند ، اجر و پاداش آن را بی کم و کاست دریافت می نمایند .

۱۴ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَ الْفَاسِقُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا

و این که گروهی از ما مسلمان و گروهی ظالمند ، هر کس اسلام را اختیار کند ، راه راست را برگزیده است .

۱۵ وَ أَمَا الْفَاسِقُونَ فَكَانُوا لِيَجْهَنَّمَ حَطْبًا

و اما ظالمان هیزم بر آتش جهنم گردیدند .

« قَاسِطٌ » از ماده « قسط » به معنی "تقسیم عادلانه" است ، این ماده وقتی که به صورت ثلاثی مجرد استعمال شود (مانند این آیه) به معنی ظلم و انحراف از مسیر حق است .

(۱۱۸) سوره جنّ

« تَحَرَّوْا » از ماده « تَحَرَّى » به معنی قصد کردن چیزی است .

در این آیات « مُسْلِمٌ » در برابر « ظالم » قرار گرفته ، اشاره به این که چیزی که انسان را از ظلم باز می دارد ، همان ایمان است و گرنه یک فرد بی ایمان به هر حال آلوده به ظلم و ستم خواهد شد و ضمناً نشان می دهد که مؤمن واقعی کسی است که هرگز آلوده به ظلم و ستمی نشود ، چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم : « الْمُؤْمِنُ مَنْ أَمِنَهُ »

النَّاسُ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ : مؤمن کسی است که مردم بر جان و مال خود از ناحیه او در امان باشند « (۱).

و در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده است : « الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ : مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او آسوده باشند « (۲).

جزء بیست و نهم (۱۱۹)

تعبیر به « تَحَرُّوا رَشَدًا » نشان می دهد که مؤمنان از روی توجه و قصد و تحقیق به سراغ هدایت می روند ، نه چشم بسته و کورکورانه و بالاترین پاداش آن ها نیز همان نیل به حقیقت است که در سایه آن به همه نعمت های الهی نایل می شوند ، در حالی که بدترین بدبختی ستمکاران آن است که هیزم دوزخند ، یعنی آتش از درون وجودشان زبانه می کشد .

۱۶ وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا

و اگر آن ها (جن و انس) بر طریقه (ایمان) استقامت ورزند، ما آن ها را با آب فراوان سیراب می کنیم .

«غَدَق» به معنی "آب فراوان" است .

باران رحمت خود را بر آن ها فرومی باریم و منابع و چشمه های آب حیاتبخش را در اختیارشان می گذاریم و آن جا که آب فراوان است ،

(۱۲۰) سوره جن

همه چیز فراوان است و به این ترتیب آن ها را مشمول انواع نعمت ها

ص: ۸۱

۱- « رُوْحُ الْبَيَانِ » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۱۹۵ .

۲- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، بَابُ الْمُؤْمِنِ وَ عِلْمَاتُهُ وَ صِفَاتُهُ .

قرار می دهیم .

قابل توجه این که طبق این بیان ، آن چه مایه وفور نعمت می شود ، استقامت بر ایمان است نه اصل ایمان ، زیرا ایمان موقت و زودگذر نمی تواند چنین برکاتی از خود نشان دهد ، مهم استقامت بر ایمان و تقوا است .

۱۷ لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا

هدف این است که ما آن ها را با این نعمت فراوان بیازماییم و هرکس از ذکر پروردگارش روی گردان شود ، او را به عذاب شدید و روزافزونی گرفتار می سازد .

« صَعِدًا » (بر وزن سفر) به معنی صعود کردن و بالا-رفتن است و گاه به معنی گرده آمده است و از آن جا که بالا رفتن از گرده ها ، مشقت بار است ، این واژه به معنی " امور مشقت بار " به کار می رود .

جزء بیست و نهم (۱۲۱)

شما را با نعمت های فراوان آزمایش می کنیم

یکی از اسباب مهم امتحان الهی ، وفور نعمت است و اتفاقا آزمایش به وسیله « نعمت » از آزمایش به وسیله « عذاب » سخت تر و پیچیده تر است ، زیرا طبیعت فزونی نعمت ، ایجاد سستی ، تنبلی و غفلت در فرد و غرق شدن در لذایذ و شهوات است و این درست چیزی است که انسان را از خدا دور می سازد و میدان را برای فعالیت شیطان آماده می کند ، تنها کسانی می توانند از عوارض نامطلوب فزونی وفور نعمت در امان بمانند که به طور دائم به یاد خدا باشند ، ذکر

ص: ۸۲

او را فراموش نکنند و با یادآوری های مداوم خانه قلب را از نفوذ شیاطین حفظ نمایند .

چنان که در آیه ۱۲۴ سوره طه می خوانیم: « وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا: هر کس از یاد من روی گردان شود ، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت . »

و در آیه ۴۰ سوره نمل از زبان سلیمان می خوانیم : « هذا

(۱۲۲) سوره جن

مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ : این از فضل پروردگار من است ، می خواهد مرا آزمایش کند که آیا شکر او را به جا می آورم یا کفران می کنم ؟» و در آیه ۲۸ سوره انفال آمده : « وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ : بدانید که اموال و فرزندان شما مایه امتحان شما است . »

۱۸ وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا

و این که مساجد از آن خداست ، در این مساجد احدی را با خدا نخوانید .

منظور از « مساجد » ، مکان هایی است که در آن جا برای خدا سجده می شود که مصداق اکمل آن ، مسجدالحرام و مصداق دیگرش سایر مساجد و مصداق گسترده ترش تمام مکان هایی است که انسان در آن جا نماز می خواند و برای خدا سجده می کند و به حکم حدیث معروف پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود : « جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا : تمام روی زمین ، سجده گاه و وسیله طهور (تیمم کردن)

برای من قرار داده شده است» (۱)، همه جا را شامل می شود .

و به این ترتیب پاسخی است به اعمال مشرکان عرب و مانند آن ها که خانه کعبه را بتکده ساخته بودند و به اعمال مسیحیان منحرف که به سراغ «تثلیث» رفته و در کلیساهای خود خدایان سه گانه رامی پرستیدند، قرآن می گوید : تمام معابد مخصوص خداست و در این معابد ، جز برای خدا سجده نمی توان کرد و پرستش غیر او ممنوع است .

تحریف در تفسیر آیه «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ»

مسأله «توسل» به پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیاء دین علیهم السلام یعنی آن ها را وسیله و شفیع در درگاه خدا قرار دادن ، مطلبی است که نه با حقیقت توحید منافات دارد و نه با آیات قرآن مجید ، بلکه تأکیدی است بر توحید و این که همه چیز از ناحیه خدا است ، در آیات قرآن نیز کرارا به مسأله شفاعت و همچنین استغفار و طلب آمرزش

(۱۲۴) سوره جنّ

پیامبر صلی الله علیه و آله برای مؤمنان اشاره شده است .

با این حال بعضی از دورافتادگان از تعلیمات اسلام و قرآن اصرار دارند که هرگونه توسل و شفاعتی را منکر شوند و برای اثبات مقصود خود ، دستاویزهایی پیدا کرده اند ، از جمله همین آیه ، آن ها می گویند : طبق این آیه ، قرآن دستور می دهد نام هیچ کس را همراه نام خدا نبرید و جز او را نخوانید و شفاعت نطلبید .

ولی انصاف این است که این آیه هیچ ارتباطی به مطلب آن ها

ص: ۸۴

ندارد، بلکه هدف از آن نفی شرک، یعنی چیزی را همردیف خدادر عبادت یا طلبیدن حاجت، قراردادن است .

به تعبیر دیگر اگر کسی به راستی کار خدا را از غیر خدا بخواهد و او را صاحب اختیار و مستقل در انجام آن بشمرد ، مشرک است ، همان گونه که واژه « مَعَ » در جمله « فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ » به این معنی گواهی می دهد که نباید کسی را « همردیف » خدا و « مبدأ تأثیرمستقل » دانست .

جزء بیست و نهم (۱۲۵)

ولی اگر از انبیاء الهی شفاعت بخواهد ، یا تقاضای وساطت در درگاه پروردگار کند ، نه تنها آن را نفی نمی کند ، بلکه قرآن گاه خود پیامبر صلی الله علیه و آله را به این معنی دعوت کرده و گاه به دیگران دستور داده از پیامبر صلی الله علیه و آله شفاعت بخواهند .

در آیه ۱۰۳ سوره توبه می خوانیم : « خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صِدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صِلَاةَكَ سَيَكُنْ لَهُمْ : از اموال آن ها زکات بگیر تا به وسیله آن ، آن ها را پاک سازی و (هنگام گرفتن زکات) به آن ها دعا کن که دعای تو مایه آرامش آن ها است » .

و در آیه ۹۷ سوره یوسف از زبان برادرانش خطاب به پدر می خوانیم : « يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرُوا لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ : ای پدر ! برای ما استغفار کن که ما خطاکار بودیم » .

یعقوب نیز این تقاضا را نه تنها انکار نکرد بلکه به آن ها قول مساعد داد و گفت : « سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي : به زودی برای شما از درگاه خداوند تقاضای آمرزش می کنم » .

بنابراین مسأله توسل و شفاعت طلبیدن به مفهومی که گفته شد، از دستورهای صریح قرآن است.

تحقیق پیرامون آفرینش «جن»

«جن» چنان که از مفهوم لغوی این کلمه به دست می آید، موجودی است ناپیدا که مشخصات زیادی در قرآن برای او ذکر شده است، از جمله این که:

۱ موجودی است که از شعله آتش آفریده شده است، برخلاف انسان که از خاک آفریده شده است، (وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ «۱۵ / الرحمن»).

۲ دارای علم و ادراک و تشخیص حق از باطل و قدرت منطقی و استدلال است (آیات مختلف سوره جن).

۳ دارای تکلیف و مسؤولیت است (سوره جن و الرحمن).

۴ گروهی از آن ها مؤمن و صالح و گروهی کافرند (وَ أَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ وَ مِنَّا دُونَ ذَلِكَ) (۱۱ / جن).

جزء بیست و نهم (۱۲۷)

۵ آن ها دارای حشر و نشر و معادند (وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا) (۱۵ / جن).

۶ آن ها قدرت نفوذ در آسمان ها و خبرگیری و استراق سمع داشتند و بعدا ممنوع شدند (وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شُهَابًا رَصَدًا) (۹ / جن).

۷ آن ها با بعضی انسان ها ارتباط برقرار می کردند و با آگاهی محدودی که نسبت به بعضی از اسرار نهانی

داشتند ، به اغوای انسان ها می پرداختند (وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا) (۶ / جن) .

۸ در میان آن ها افرادی هستند که از قدرت زیادی برخوردارند ، همان گونه که در میان انسان ها نیز چنین است « قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ : یکی از گردنکشان جن به سلیمان گفت : من تخت ملکه سبا را پیش از آن که از جای برخیزی ، از سرزمین او به این جا می آورم » (۳۹ / نمل) .

(۱۲۸) سوره جن

۹ آن ها قدرت بر انجام بعضی کارهای مورد نیاز انسان را دارند « وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ . . . يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ : گروهی از جن پیش روی سلیمان به اذن پروردگار کار می کردند و برای او معبدها ، تمثال ها و ظروف بزرگ غذا تهیه می کردند » (۱۲ و ۱۳ / سبا) .

۱۰ خلقت آن ها در روی زمین قبل از خلقت انسان ها بوده است (وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ) (۲۷ / حجر) و ویژگی های دیگر

به علامه از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که بر خلاف آن چه در افواه مردم عوام مشهور است و آن ها را « از ما بهتران » می دانند ، انسان نوعی است برتر از آن ها ، به دلیل این که تمام پیامبران الهی از انسان ها برگزیده شدند و آن ها به پیامبر اسلام که از نوع بشر بود ، ایمان آورده و از او تبعیت کردند و اصولاً واجب شدن سجده در برابر آدم بر شیطان که بنا به تصریح قرآن آن روزاز (بزرگان) طایفه جن بود (۵۰ / کهف) دلیل بر فضیلت نوع انسان بر جن می باشد .

ص: ۸۷

تا این جا سخن از مطالبی بود که از قرآن مجید درباره این موجود ناپیدا استفاده می شود که خالی از هرگونه خرافه و مسایل غیرعلمی است ، ولی می دانیم مردم عوام و ناآگاه ، خرافات زیادی درباره این موجود ساخته اند که با عقل و منطق مطابقت ندارد و به همین جهت یک چهره خرافی و غیرمنطقی به این موجود داده که وقتی کلمه جن گفته می شود ، مشتی خرافات نیز با آن تداعی می شود ، از جمله این که آن ها را با اشکال عجیب و غریب و وحشتناک ، موجوداتی دُم دار و سُم دار ، موزی و پُرآزار ، کینه توز و بدرفتار که ممکن است از ریختن یک ظرف آب داغ در یک نقطه خالی ، خانه هایی را به آتش کشند و موهومات دیگری از این قبیل .

درحالی که اگر موضوع وجود جن از این خرافات پیراسته شود ، اصل مطلب کاملاً قابل قبول است ، چراکه هیچ دلیلی بر انحصار موجودات زنده به آن چه ما می بینیم ، نداریم ، بلکه علماء و دانشمندان علوم طبیعی می گویند : موجوداتی را که انسان با حواس خود می تواند

(۱۳۰) سوره جنّ

درک کند، در برابر موجوداتی که با حواس قابل درک نیستند، ناچیز است.

تا این اواخر که موجودات زنده ذره بینی کشف نشده بود ، کسی باور نمی کرد که در یک قطره آب ، یا یک قطره خون ، هزاران هزار موجود زنده باشد که انسان قدرت دید آن ها را نداشته باشد .

و نیز دانشمندان می گویند : چشم ما رنگ های محدودی را می بیند و گوش ما امواج صوتی محدودی را می شنود ، رنگ ها و صداهایی که با چشم و گوش ما قابل درک نیست، بسیار بیش از

آن است که قابل درک است .

وقتی وضع جهان چنین باشد ، چه جای تعجب که انواع موجودات زنده ای در این عالم وجود داشته باشند که ما نتوانیم با حواس خود آن ها را درک کنیم و وقتی فجر صادقی مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از آن خبر دهد ، چرا نپذیریم ؟

به هر حال از یک طرف قرآن ، کلام ناطق صادق ، خبر از وجود جن با ویژگی هایی که در بالا ذکر شد ، داده است و از طرف دیگر

جزء بیست و نهم (۱۳۱)

هیچ دلیل عقلی بر نفی آن وجود ندارد ، بنابراین باید آن را پذیرفت و از توجیها ت غلط و ناروا باید بر حذر بود ، همان گونه که از خرافات عوام در این قسمت باید اجتناب کرد .

این نکته نیز قابل توجه است که جن گاهی بر یک مفهوم وسیع تر اطلاق می شود که انواع موجودات ناپیدا را شامل می گردد ، اعم از آن ها که دارای عقل و درکند و آن ها که عقل و درک ندارند و حتی گروهی از حیواناتی که با چشم دیده می شوند و معمولاً در لانه ها پنهانند ، نیز در این معنی وسیع وارد شده اند : شاهد این سخن روایتی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود : « خَلَقَ اللَّهُ الْجِنَّ خَمْسَةَ أَصْنَافٍ ؛ صِنْفٌ كَالرِّيحِ فِي الْهَوَاءِ ، وَ صِنْفٌ حَيَّاتٌ وَ صِنْفٌ عَقَابِرٌ ، وَ صِنْفٌ حَشْرَاتُ الْأَرْضِ ، وَ صِنْفٌ كَبَنَى آدَمَ عَلَيْهِمُ الْجَسَابُ وَ الْعِقَابُ : خداوند جن را پنج صنف آفریده است ؛ صنفی مانند باد در هوا (ناپیدا هستند) و صنفی به صورت مارها و صنفی به صورت عقرب ها و صنفی همچون حشرات زمینند و

صنفی از آن ها مانند انسانند که بر آن ها حساب و عقاب است « (۱) ».

مطابق این روایت و مفهوم گسترده اش ، بسیاری از مشکلاتی که در روایات و داستان ها در مورد جن گفته می شود ، حل می گردد .

مثلاً در بعضی از روایات امیرمؤمنان علی می خوانیم که فرمود: «لَا تَشْرَبِ الْمَاءَ مِنْ ثَلْمِهِ الْإِنَاءِ وَلَا مِنْ عُرْوَتِهِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَقْعُدُ عَلَى الْعُرْوَةِ وَالثُّلْمَةِ: از قسمت شکسته ظرف و طرف دستگیره آن آب نخورید، زیرا شیطان روی دستگیره و قسمت شکسته می نشیند « (۲) ».

با توجه به این که « شیطان » از « جن » است و با توجه به این که جای شکسته ظرف و همچنین دسته آن محل اجتماع انواع میکروب هاست ، بعید به نظر نمی رسد که « جن » و « شیطان » به مفهوم عام ، این گونه موجودات را نیز شامل می شود ، هرچند که معنی خاصی دارد که به

جزء بیست و نهم (۱۳۳)

موجودی گفته می شود که دارای قدرت فهم و شعور و مسئولیت و تکلیف است .

و روایات در این زمینه فراوان است . (۳)

پایان سوره جن

ص: ۹۰

۱- « سفینه البحار » ، جلد ۱ ، صفحه ۱۸۶ (ماده جن) .

۲- « کافی » ، جلد ۶ ، صفحه ۳۸۵ ، حدیث ۵ .

۳- در جلد اول کتاب « اولین دانشگاه و آخرین پیامبر » حدود ۲۳ روایت در این زمینه مطرح شده است .

سوره مُزَّمَل

ای جامه به خود پیچیده به پا خیز!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ

ای جامه به خود پیچیده!

۲ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا

شب را، جز کمی، به پا خیز!

۳ نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا

نیمی از شب را، یا کمی از آن کم کن!

۴ أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا

یا بر نصف آن بیفزا و قرآن را با دقت و تأمل بخوان!

« مُزَّمِّلُ » در اصل « مُتَزَّمِّلُ » بوده، از ماده « تَزَمَّلَ » به معنی پیچیدن پارچه ای بر خویش است و « زَمِيلٌ » که به معنی همردیف

جزء بیست و نهم (۱۳۵)

(کسی که همراه انسان بر مرکبی سوار می شود) و سپس به معنی رفیق آمده، به خاطر این است که ارتباط و پیوند نزدیکی دارد.

همان گونه که از لحن آغاز این سوره برمی آید، دعوتی است آسمانی از پیامبر صلی الله علیه و آله برای استقامت و آمادگی جهت پذیرش یک وظیفه بزرگ و سنگین، که بدون خودسازی قبلی انجام آن ممکن نیست.

جالب این که مخاطب در این آیات، پیامبر صلی الله علیه و آله است ولی نه به عنوان « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ » و « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ » بلکه به عنوان « يَا أَيُّهَا »

الْمُرَّمَّلُ» ، اشاره به این که دوران «جامه به خود پیچیدن» و در گوشه انزوانشستن نیست، بلکه دوران قیام و خودسازی و آمادگی برای انجام رسالتی عظیم است .

و انتخاب شب برای این کار به خاطر این است که اولاً چشم و گوش دشمنان در خواب است و ثانياً کارهای زندگی تعطیل می باشد و به همین دلیل انسان آمادگی بیشتری برای اندیشه و تفکر و تربیت نفس دارد.

همچنین انتخاب «قرآن» به عنوان متن اصلی این برنامه ، به خاطر

(۱۳۶) سوره مُرَّمَل

آن است که تمام درس های لازم را در این زمینه دربردارد و بهترین وسیله تقویت ایمان و استقامت است و تقوا و پرورش نفوس است .

تعبیر به «ترتیل» که در اصل به معنی تنظیم و ترتیب موزون است ، در این جا به معنی خواندن آیات قرآن با تأنی و نظم لازم ، اداء صحیح حروف ، تبیین کلمات ، دقت و تأمل در مفاهیم آیات و اندیشه در نتایج آن است .

بدیهی است چنین قرآن خواندنی می تواند به سرعت به انسان رشد و نمو معنوی ، شهادت اخلاقی ، تقوا و پرهیزگاری ببخشد .

تعبیر به «قیام» در جمله «قُمِ اللَّيْلُ» به معنی برخاستن در مقابل خوابیدن است، نه فقط روی پا ایستادن .

و اما تعبیرات مختلفی که درباره مقدار «شب زنده داری» در این آیات آمده، درحقیقت برای بیان «تخیر» است و در واقع پیامبر صلی الله علیه و آله را مخیر می کند که نیمی از شب یا چیزی کمتر ، یا چیزی بیشتر را بیدار بماند و تلاوت قرآن کند در مرحله اول «تمام شب» را جز مقدار کمی

ص: ۹۲

ذکر می کند و بعد تخفیف داده و آن را به نیمی از شب می رساند و سپس کمتر از نیم .

قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش

گفتیم گرچه مخاطب در این آیات ، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است ، ولی ذیل سوره نشان می دهد که مؤمنان هم در این برنامه با شخص پیامبر صلی الله علیه و آله همگام بودند ، اکنون سخن در این است که آیا این قیام و شب زنده داری در اوایل دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله بر همگان واجب بوده است یا نه ؟

بعضی از مفسران معتقدند این امر واجب بوده ، بعدا آیه آخر سوره این حکم را نسخ کرده و فاصله آن حدود یکسال بوده است . حتی بعضی معتقدند که این حکم قبل از تشریح نمازهای پنجگانه بوده و پس از آن که نمازهای پنجگانه تشریح شد ، این حکم نسخ گردید .

ولی همان طور که مرحوم « طبرسی » در « مجمع البیان » نیز آورده ، در ظاهر آیات این سوره چیزی که دلیل بر « نسخ » باشد ، به چشم

(۱۳۸) سوره مَرْمَل

نمی خورد و بهتر آن است که گفته شود این قیام و عبادت ، مستحب و سنت مؤکد بوده و هرگز جنبه وجوب نداشته است ، جُز در مورد شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که طبق بعضی از آیات دیگر قرآن نماز شب بر او واجب بوده است و مانعی ندارد که این مسأله برای پیامبر صلی الله علیه و آله واجب باشد و بر مسلمین مستحب ، از این گذشته آن چه در آیات فوق آمده ، منحصر به « نماز شب » نیست ، چراکه نماز شب نیمی از شب یا دو ثلث از شب و یا حتی یک ثلث از شب را اشغال

نمی کند، آن چه در آیه مطرح است، قیام برای ترتیل قرآن است

بنابراین در اوایل کار این حکم به صورت مستحب مؤکدی بوده و بعد تخفیف داده شده است و با توجه به این که در آغاز هر کار مخصوصا در اوایل یک انقلاب بزرگ همیشه توان و نیروی بیشتری لازم است، جای تعجب نیست که یک چنین دستور فوق العاده به پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان داده شده باشد، که قسمت زیادی از شب را بیدار بمانند و به محتوای این برنامه جدید و تعلیمات انقلابی آن آشنا گردند و علاوه بر آگاهی، خود را برای پیاده کردن آن از نظر روحیه بسازند.

جزء بیست و نهم (۱۳۹)

فضیلت نماز شب

این آیات بار دیگر اهمیت شب زنده داری و نماز شب و تلاوت قرآن را در آن هنگام که غافلان در خوابند، گوشزد می کند. عبادت در شب و مخصوصا در سحرگاهان و نزدیک طلوع فجر، اثر فوق العاده ای در صفای روح و تهذیب نفوس و تربیت معنوی انسان و پاکی قلب و بیداری دل و تقویت ایمان و اراده و تحکیم پایه های تقوا در دل و جان انسان دارد، که حتی با یک مرتبه آزمایش انسان آن را به روشنی در خود احساس می کند. و به همین دلیل علاوه بر آیات قرآن، در روایات اسلامی نیز تأکید فراوانی روی آن شده است.

از جمله در حدیثی از امام صادق می خوانیم: «إِنَّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ تَعَالَى ثَلَاثَةٌ: التَّهَجُّدُ بِاللَّيْلِ وَ إِفْطَارُ الصَّائِمِ وَ لِقَاءُ الْأَخْوَانِ: سه چیز از عنایات مخصوص الهی است: عبادت شبانه

ص: ۹۴

(نماز شب) و افطار دادن به روزه داران و ملاقات برادران مسلمان « (۱) .

(۱۴۰) سوره مُرَّمَل

و در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که در تفسیر آیه « إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ (کارهای نیک، اثر کارهای بد را از بین می برد) فرمود: « صَلَاةُ اللَّيْلِ تُذْهِبُ بِذُنُوبِ النَّهَارِ : نماز شب، گناهان روز را از بین می برد » (۲) .

معنی ترتیل چیست ؟

آن چه در آیات فوق روی آن تکیه شده ، مسأله قرائت قرآن نیست ، بلکه مسأله « ترتیل » است .

در تفسیر « ترتیل » روایاتی از معصومین علیهم السلام نقل شده که هر کدام به یکی از ابعاد وسیع آن اشاره می کند .

در حدیثی از علی می خوانیم : « بَيْنَهُ بَيَانًا وَلَا تَهْتِكُهُ هَيْدَ الشُّعْرِ وَلَا تَنْثَرُهُ نَثْرَ الرَّمْلِ وَلَا تَنْتَرُهُ نَثْرَ الْقَاسِيَةِ وَلَا يَكُونَنَّ هَمُّ أَحَدِكُمْ آخِرَ السُّورَةِ : « ترتیل » یعنی

جزء بیست و نهم (۱۴۱)

آن را به طور روشن بیان کن ، نه مانند اشعار ، سریع و پشت سر هم بخوان و نه مانند دانه های شن آن را پراکنده ساز ، لکن چنان بخوان که دل های سنگین را با آن بکوبی و بیدار کنی ، هرگز هدف شما این نباشد که حتما به آخر سوره برسید (مهم

ص: ۹۵

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۸۷ ، صفحه ۱۴۳ .

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۸۷ ، صفحه ۱۴۳ .

آن است که محتوای آیات را درک کنید) « (۱).

در حدیث دیگری از امام صادق در تفسیر « ترتیل » می خوانیم: « إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ فَاسْأَلِ اللَّهَ الْجَنَّةَ ، وَ إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ : وقتی از کنار آیه ای می گذاری که در آن نامی از بهشت است ، توقف کن و از خدا بهشت را بطلب (و خود را برای آن بساز) و هنگامی که از آیه ای می گذاری که در آن نام دوزخ است، از آن به خدا پناه ببر (و خوشتن را از آن دوربدار) « (۲).

(۱۴۲) سوره مَرَّمَل

آن امام در روایت دیگری در تفسیر « ترتیل » فرموده: « هُوَ أَنْ تَتَمَكَّثَ فِيهِ وَ تُحَسِّنَ بِهِ صَوْتَكَ : ترتیل آن است که در آیات مکث کنی و با صدای خوب آن را بخوانی » . (۳)

و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت چنین نقل شده است: « إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَيْدْرَمَةً وَ لَكِنْ يُرْتَلُ تَوْتِيلاً ، إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ وَقَفْتَ عِنْدَهَا وَ تَعَوَّذْتَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ : قرآن را سریع و تند نباید خواند ، بلکه با ترتیل خوانده شود ، هرگاه از آیه ای می گذاری که در آن سخنی از دوزخ است، می ایستی و از آتش دوزخ به خدا پناه می بری » . (۴)

و بالاخره در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که ایشان

ص: ۹۶

۱- «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۷۸ .

۲- «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۷۸ .

۳- «مجمع البيان» ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳۷۸ .

۴- « نورالثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۴۴۷ .

آیات را از یکدیگر جدا می کرد و صدای خود را می کشید. (۱).

این روایت و روایات دیگری که به همین معنی نقل شده ، همگی

جزء بیست و نهم (۱۴۳)

گواه بر این حقیقت است که نباید آیات قرآن را به عنوان الفاظی خالی از محتوا و پیام تلاوت کرد ، بلکه باید به تمام اموری که تأثیر آن را در خواننده و شنونده عمیق می سازد ، توجه داشت و فراموش نکرد که این پیام الهی است و هدف تحقق بخشیدن به محتوای آن است .

ولی متأسفانه امروز بسیاری از مسلمانان از این واقعیت فاصله گرفته و از آن قرآن تنها به الفاظی اکتفا نموده اند و همشان فقط ختم سوره و ختم قرآن است، بی آن که بدانند این آیات برای چه نازل شده؟ و چه پیامی را ابلاغ می کند؟ درست است که الفاظ قرآن نیز محترم و خواندن آن دارای فضیلت است، ولی نباید فراموش کرد که این الفاظ و تلاوت، مقدمه بیان محتواست.

از چه نظر قرآن، "قول سنگین" است ؟

۵ اِنَّا سَنُلْقِيْ عَلَیْكَ قَوْلًا ثَقِيْلًا

چراکه ما به زودی سخنی سنگین را به تو القاء خواهیم کرد.

در این آیه هدف نهایی این دستور سخت و مهم بیان می شود .

گرچه مفسران در تفسیر « قَوْلٌ ثَقِيْلٌ » هر کدام بیانی دارند که ناظر بر

(۱۴۴) سوره مَزْمَل

یکی از ابعداد مسأله است، ولی چنین به نظر می رسد که سنگین بودن این قول که منظور از آن بدون شک قرآن مجید است، از شش جهت مختلف است؛

۱ سنگین از نظر محتوا و مفهوم آیات .

ص: ۹۷

۲ سنگین از نظر تحمل آن بر قلوب و دل ها ، تا آن جا که خود قرآن می گوید : « لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ : اگر این قرآن را بر کوه ها نازل می کردیم ، آن را خاشع و از هم شکافته می دیدی . » (۲۱ / حشر) .

۳ سنگین از نظر وعده ها ، وعیدها و بیان مسؤولیت ها .

۴ سنگین از نظر تبلیغ و مشکلات راه دعوت .

۵ سنگین در ترازوی عمل و در عرصه قیامت .

۶ سنگین از نظر برنامه ریزی و اجرای کامل آن .

خواندن قرآن گرچه آسان و زیبا و دلنشین است ، ولی تحقق بخشیدن به مفاد آن به همان نسبت سنگین و مشکل می باشد ، مخصوصا در آغاز دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و قیام او در مکه که محیط را ابرهای تیره و تار جهل و بت پرستی و خرافات فراگرفته بود و دشمنان لجوج و متعصب و بی رحم در برابر او دست به دست هم داده بودند ، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران اندکش با استمداد از تربیت قرآن مجید و استعانت از نماز شب و استفاده از تقرب به ذات پاک پروردگار ، توانستند بر تمام این مشکلات فائق آیند و بار این « قَوْلٌ ثَقِيلٌ » را بر دوش کشند و به منزل مقصود برسانند .

جزء بیست و نهم (۱۴۵)

تأثیر نیایش در دل شب

۶ إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً

مسلمابرنامه (عبادت) شبانه پایرجاتروبا استقامت تراست .

این آیات همچنین به بحث پیرامون عبادت شبانه و

آموزش های معنوی در پرتو تلاوت قرآن در دل شب ادامه می دهد و در حقیقت به منزله بیان دلیلی است برای آن چه در آیات قبل آمده است ، می فرماید : « این دستور عبادت و تلاوت شبانه به خاطر آن است که برنامه (عبادت و تعلیم) شب پابرجاتر و بااستقامت تر است » .

(۱۴۶) سوره مُزَّمِّل

« نَشِيءٌ » از ماده « نَشَى » به معنی "حادثه" است و منظور از آن در این جا مطابق حدیثی از امام صادق در تفسیر این آیه : « قِيَامُهُ عَنْ فِرَاشِهِ لَا يُرِيدُ إِلَّا اللَّهَ : برخاستن از بستر است که هدفی جز خدا نداشته باشد » .(۱)

و نیز منظور آن « حالات معنوی و روحانی » و « نشاط و جذبه ملکوتی » است که در جان انسان در این ساعات مخصوص شب ایجاد می شود که آثارش عمیق تر و دوامش بیشتر است .

« وَطًا » در اصل به معنی گام نهادن و نیز به معنی توافق کردن است . تعبیر به « أَشَدُّ وَطًا » به معنی تأثیرات ثابت و راسخی است که در پرتو این عبادات در روح و جان انسان پیدا می شود .

ص: ۹۹

این احتمال نیز وجود دارد که به معنی توافق بیشتری است که در این لحظات در میان قلب و چشم و گوش انسان و بسیج همه آن‌ها در مسیر عبادت پیدا می‌شود.

جزء بیست و نهم (۱۴۷)

« أَقْوَمَ » از ماده « قیام » و به معنی پابرجاتر و صاف تر است و « قیلَ » به معنی سخن گفتن است که در این جا اشاره به ذکر خدا و تلاوت قرآن است.

روی هم رفته این آیه از آیاتی است که با تعبیرات پرمحتوایش، رساترین سخن را درباره « عبادت شبانه » و نیایش سحرگاهان و راز و نیاز با محبوب، در ساعاتی که اسباب فراغت خاطر از هر زمان فراهم تر است و همچنین تأثیر آن در تهذیب نفس و پرورش روح و جان انسانی، بیان کرده است و نشان می‌دهد که روح آدمی در آن ساعات آمادگی خاصی برای نیایش و مناجات و ذکر و فکر دارد.

۷ إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا

و تو در روز تلاش مستمر و طولانی خواهی داشت.

« سَبَّحَ » در اصل به معنی حرکت و رفت و آمد است و

(۱۴۸) سوره مُرَّمَل

گاه به شنا کردن نیز اطلاق می‌گردد، چراکه حرکات مداومی دارد.

گویی جامعه انسانی را به اقیانوس بیکرانی تشبیه می‌کند که گروه کثیری در آن در حال غرق شدن می‌باشند، امواج خروشان به هرسو حرکت می‌کند، کشتی‌های سرگردان در آن پناهگاهی می‌جویند و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تنها منجی غریق در این دریا و قرآنش تنها کشتی نجات در این اقیانوس است.

ص: ۱۰۰

این شناگر بزرگ باید با عبادات شبانه خود را برای این مأموریت و رسالت عظیم روزانه آماده سازد .

دستورهای پنجگانه مکمل نماز شب

۸ وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبْتِيلاً

نام پروردگارت را یاد کن و تنها به او دل ببند .

بعد از دستور قیام برای عبادت شبانه و اشاره اجمالی به آثار عمیق آن ، پنج دستور را که مکمل آن است ، به شرح زیر بیان می فرماید :

۱ ذکر پروردگار : مسلم است منظور تنها ذکر نام نیست، بلکه

جزء بیست و نهم (۱۴۹)

توجه به معنی است ، چراکه یاد لفظی مقدمه یاد قلبی است و ذکر قلبی روح و جان را صفامی بخشد و نهال معرفت و تقوارادردل آبیاری می کند .

تعبیر به « رَبِّ » اشاره به این است که هر گاه نام مقدس او را می بری ، توجه به نعمت های بی پایان و تربیت مستمر او نسبت به خویش داشته باش .

۲ تَبْتُّلٌ : از ماده « بَتَّلَ » در اصل به معنی انقطاع است و لذا به مریم ، « بتول » گفته شده ، چراکه هیچ همسری برای خود انتخاب نکرده بود و اگر به بانوی اسلام فاطمه زهرا علیهاالسلام نیز « بتول » گفته می شود، به خاطر این است که او از زنان عصر خود از نظر اعمال و رفتار و معرفت جدا و برتر و به حالت انقطاع الی الله رسیده بود .

« تَبْتُّلٌ » آن است که انسان با تمام قلبش متوجه به خدا گردد و

ص: ۱۰۱

از ما سِوَى اللَّهِ منقطع شده و اعمالش را فقط برای او به جا آورد و غرق در اخلاص گردد .

۹ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا

(۱۵۰) سوره مَرَّمَل

همان پروردگار مشرق و مغرب که معبودی جز او نیست ، او را نگاهبان و وکیل خود انتخاب کن .

۳ توکل : در این جا بعد از مرحله « ذکر الله » و « اخلاص » ، مرحله توکل و واگذاری همه کارها به خدا فرامی رسد ، خداوندی که مشرق و مغرب عالم ، یعنی مجموعه جهان هستی در زیر سیطره حکومت و ربوبیت او قرار دارد و تنها معبود شایسته پرستش اوست ، این تعبیر به منزله دلیلی است برای موضوع توکل بر خدا ، چگونه انسان بر او توکل نکند و کار خویش را به او نسپارد ، در حالی که در پهنه جهان هستی غیر از او حاکم ، فرمانروا ، منعم ، مربی و معبود نیست .

تعبیر به « رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ » (خداوند مشرق و مغرب) اشاره به حاکمیت و ربوبیت او بر تمام جهان هستی است ، همان گونه که در تعبیرات روزمره می گوئیم: فلان کس شرق و غرب زمین را در سیطره خود قرار داد، یعنی تمام روی زمین را، نه فقط نقطه مشرق و مغرب .

۱۰ وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا

جزء بیست و نهم (۱۵۱)

و در برابر آن چه آن ها (دشمنان) می گویند ، شکیبیا باش و به طرزی شایسته از آن ها دوری نما .

ص: ۱۰۲

۴ و ۵ صبر و هجران: و به این ترتیب در این جا مقام « صبر » و « هجران » به عنوان چهارمین و پنجمین دستور در مسیر دعوت به سوی حق، بدگویی دشمنان و ایذاء و آزار آنان، فراوان است و اگر باغبان بخواهد گلی را بچیند، باید در برابر زبان خار، صبر و تحمل داشته باشد.

به علاوه گاهی در این جا بی اعتنایی و دوری لازم است، تا هم از شرّشان در امان بماند و هم درسی از این طریق به آنان بدهد، ولی این هجران و دوری نباید به معنی قطع برنامه های تربیتی و تبلیغ و دعوت به سوی خدا باشد.

به این ترتیب آیات فوق نسخه جامع و کاملی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و تمام کسانی که در خط او گام برمی دارند، می دهد که از عبادات شبانه و نیایش پروردگار در سحرگاهان، مدد بگیرند و سپس این نهال را با

(۱۵۲) سوره مؤمل

آب "یاد خدا و اخلاص و توکل و صبر و هجران جمیل" آبیاری کنند، چه نسخه جامع و جالبی.

ضرورت آمادگی عقیدتی و فرهنگی

برای انجام کارهای مهم اجتماعی مخصوصا ایجاد یک انقلاب وسیع و گسترده در تمام شئون زندگی قبل از هر چیز یک نیروی مصمم انسانی لازم است که با اعتقاد راسخ و آگاهی کامل و تعلیمات لازم فکری و فرهنگی و پرورش های اخلاقی، برای این کار ساخته شده باشد.

ص: ۱۰۳

و این دقیقاً کاری بود که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در مکه در سال های نخستین بعثت بلکه در تمام دوران عمرش انجام داد و به همین دلیل و به خاطر وجود همین زیربنای محکم ، نهال اسلام به سرعت نمو کرد و جوانه زد و شاخ و برگ آورد .

آن چه در این سوره آمده است نمونه زنده و بسیار گویایی از این برنامه حساب شده است : دستور به عبادت دوسوم یا حداقل یک سوم از شب ، آن هم توأم با تلاوت و دقت در آیات قرآن مجید تأثیر عجیبی در روح مسلمانان گذارد و آن ها را برای قبول « قول ثقیل » و « سبح طویل » آماده ساخت ، این حرکت ها و نشئه های شبانه که به تعبیر قرآن « أَشَدُّ وَطْأً » و « أَقْوَمُ قِيلاً » بود، سرانجام کار خود را کرد و گروهی اندک از توده های محروم و قشرهای مستضعف و در بند چنان ساخته شدند که شایستگی برای حکومت بر بخش عظیمی از جهان را پیدا کردند .

جزء بیست و نهم (۱۵۳)

و امروز هم اگر ما مسلمانان بخواهیم عظمت و قدرت دیرین را بازیابیم ، راه همین راه و برنامه همین برنامه است ، هرگز نباید انتظار داشته باشیم با افرادی ضعیف و ناتوان از نظر تفکر و ایمان ، افرادی که پرورش های لازم فرهنگی و اخلاقی را نیافته اند ، سیطره « یهود » را از قلب کشورهای اسلامی براندازیم و دست زورگویان و اَبَرجنایتکاران را از ممالک اسلامی کوتاه کنیم ، این سخنی است دامنه دار، اما آن جاکه کس است ، یک حرف بس است .

پایان سوره مُزَّمِّل

ص: ۱۰۴

سوره مُدَّثِر

برخیز و جهانیان را انداز کن!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ

ای در بستر خواب آرمیده!

۲ قُمْ فَأَنْذِرْ

برخیز و انداز کن (و عالمیان را بیم ده).

وقت خواب و استراحت گذشته و زمان قیام و تبلیغ فرارسیده است. تکیه بر خصوص « انداز » با این که پیامبر صلی الله علیه و آله هم « بشیر » است و هم « نذیر »، به خاطر آن است که « انداز » مخصوصا در آغاز کار، تأثیر عمیق تری در بیدار کردن ارواح خفته دارد.

در این که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر آرمیده بود که این خطاب او را دعوت به قیام کرد، مفسران احتمالات زیادی داده اند

جزء بیست و نهم (۱۵۵)

که مناسب ترین آن ها، تفسیر زیر است:

مشرکان عرب در آستانه موسم حج جمع شدند و سران آن ها مانند ابوجهل، ابوسفیان، ولید بن مغیره، نضر بن حارث و ... به مشورت پرداختند که در برابر سؤالات مردمی که از خارج به مکه می آیند و جسسته گریخته مطالبی درباره ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شنیده اند، چه بگویند؟

اگر هر کدام بخواهند جواب جداگانه ای بدهند، یکی کاهنش

خواند و دیگری مجنون و دیگری ساحر، این اختلاف آراء، اثر منفی خواهد گذاشت، باید با وحدت کلمه به مبارزه تبلیغاتی بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله برخیزند. بعد از گفتگو به این جا رسیدند که بهتر از همه این است که بگویند: «ساحر» است، زیرا یکی از آثار پدیده «سحر»، جدایی افکندن میان دو همسر و پدر و فرزند است و پیامبر صلی الله علیه و آله با عرضه دین اسلام چنین کاری انجام داده بود.

این سخن به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، سخت ناراحت شد و بیمارگونه و غمگین به خانه آمد و در بستر آرمید که آیات فوق نازل شده و او را دعوت به قیام و مبارزه کرد.

(۱۵۶) سوره مُدَّثِّر

قابل توجه این که جمله «فَأَنْذِرْ» (انذار کن) بیان نمی کند که درباره چه چیز یا چه موضوعی انذار کند و این در حقیقت برای بیان عمومیت است، یعنی درباره بت پرستی و شرک و کفر و ظلم و بیدادگری و فساد، درباره عذاب الهی و حساب محشر و ... به مردم هشدار ده، در ضمن هم شامل عذاب دنیا می شود و هم عذاب آخرت و هم نتایج سوء اعمال انسان که دامنگیر او خواهد شد.

برنامه پنجگانه قرآن برای هدایت انسان ها

۳ وَ رَبِّكَ فَكْبُرُ

و پروردگارت را بزرگ شمار.

۱ به دنبال دعوت به قیام و انذار، پنج دستور مهم به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می دهد که سرمشقی است برای دیگران و نخستین دستور درباره "توحید" است.

ص: ۱۰۶

می فرماید: غیر او را در بوته فراموشی بیفکن و خط سرخ بر تمام معبودهای دروغین درکش و هرگونه آثار شرک و بت پرستی را محو کن .

منظور از جمله «فَكْبَرُ» تنها گفتن «الله اکبر» نیست ، هرچند گفتن «الله اکبر» یکی از مصداق های آن است که در روایات نیز به آن اشاره شده است ، بلکه منظور این است که خدای خود را بزرگ بشمار ، هم از نظر اعتقاد ، هم عمل ، هم در سخن و او را متصف به اوصاف جمال و و منزه از هرگونه عیب و نقص بدان، بلکه او را از این که در توصیف بگنجد، برتر بدان ، همان گونه که در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است که معنی «الله اکبر» این است که خدا برتر از آن است که توصیف شود و در فکر انسان بگنجد ، بنابراین « تکبیر » مفهومی گسترده تر از « تسبیح » دارد که فقط تنزیه از هرگونه عیب و نقص است .

۴ وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ

و لباست را پاک کن !

۲ به دنبال مسأله توحید ، دومین دستور را به

(۱۵۸) سوره مُدَّثِّر

"پاکیزگی از آلودگی ها " می دهد .

تعبیر به «لباس» ممکن است کنایه از عمل انسان باشد، زیرا اعمال هرکس به منزله لباس اوست و ظاهر او بیانگر باطن اوست. بعضی نیز گفته اند منظور از لباس در این جا قلب و روح و جان است ، یعنی قلبت را از هرگونه آلودگی پاک کن ، جایی که باید لباس تطهیر شود ، صاحب لباس اولویت دارد .

بعضی نیز آن را به همان لباس ظاهر تفسیر کرده اند

، چراکه پاکیزگی لباس ظاهر از مهم ترین نشانه های شخصیت ، تربیت و فرهنگ انسان است .

بعضی نیز آن را به همسران تفسیر کرده اند ، چراکه قرآن می گوید : « شما لباس همسران خود هستید و آن ها نیز لباس شما ، چراکه حفظ آبروی یکدیگر می کنید و زینت یکدیگرید » (۱۸۷ / بقره) .

جمع میان این معانی نیز ممکن است. درحقیقت آیه اشاره به این نکته نیز دارد که رهبران الهی هنگامی می توانند نفوذ کلمه داشته باشند که

جزء بیست و نهم (۱۵۹)

دامانشان از هر گونه آلودگی پاک باشد و تقوا و پرهیزگاریشان از هر نظر مسلم گردد و لذا به دنبال فرمان قیام و انذار ، فرمان پاکدامنی می دهد .

۵ وَ الرَّجْزَ فَاهْجُرْ

و از پلیدی ها پرهیز !

۳ در سومین دستور می فرماید : "از پلیدی ها و آن چه موجب عذاب الهی است، پرهیز" !

« رُجْزَ » در اصل به معنای اضطراب و تزلزل است و سپس به هر گونه شرک ، بت پرستی ، وسوسه های شیطانی ، اخلاق ذمیمه و عذاب الهی که مایه اضطراب انسان می گردد و او را از مسیر صحیح منحرف می کند ، اطلاق شده است . برخی نیز آن را به معنی عذاب و برخی به معنی رجس و پلیدی می دانند .

به هر حال آیه مفهوم جامعی دارد که هر گونه انحراف و عمل زشت و پلید و هرکاری را که موجب خشم و عذاب الهی در دنیا و آخرت می گردد، شامل می شود .

ص: ۱۰۸

مسلم است پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حتی قبل از نبوت از این امور پرهیز و هجران داشت و تاریخ زندگی او که دوست و دشمن به آن معترفند، نیز گواه بر این معنی است، ولی در این جا به عنوان یک اصل اساسی در مسیر دعوت الی الله و نیز به عنوان یک الگو و اسوه برای همگان روی آن تکیه شده است.

۶ وَلَا تَمُنُّنْ تَشْتَكِرُ

و منت نگذار و فزونی نطلب!

۴ و در چهارمین دستور می فرماید: "منت نگذار و فزونی نطلب!"

«لا- تَمُنُّنْ» از ماده «مَنَّت» ، در این گونه موارد به معنی سخن و گفتاری است که بیانگر اهمیت نعمتی است که انسان به دیگری داده است و از این جا رابطه آن با مسأله «استکثار» (طلب فزونی) روشن می شود، چراکه اگر انسان خدمتش را ناچیز بشمرد، انتظار پاداشی ندارد، تا چه رسد به این که فزونی بطلبد و به این ترتیب منت گذاردن

جزء بیست و نهم (۱۶۱)

همیشه سرچشمه «استکثار» است، عملی که ارزش نعمت را به کلی از بین می برد. در بعضی روایات آمده که معنی آیه این است: «لا- تُعْطِ تُلْتَمِسْ أَكْثَرَ مِنْهَا: چیزی را به دیگری عطا نکن که انتظار بیشتر از آن را داشته باشی». (۱) نهی از منت و فزونی طلبیدن و هر گونه منت گذاردن بر خالق و خلق را شامل می شود. بر پروردگارت منت مگذار

ص: ۱۰۹

که برای او جهاد و تلاش می کنی ، چراکه او بر تو مَنّت گذارده که این مقام منبع را به تو ارزانی داشته است .

همچنین عبادت و اطاعت و اعمال صالحت را بسیار مشمار ، بلکه همیشه خود را در سرحلّ « قصور » و « تقصیر » بدان و عبادت را یک نوع توفیق بزرگ الهی برای خودت محسوب دار .

به تعبیر دیگر نباید قیام و انذار تو ، نشر توحید و بیان عظمت پروردگار ، تطهیر ثياب و پرهیز از هرگونه گناه را مایه مَنّت بر خداوند

(۱۶۲) سوره مُدَّثِرٌ

بشمري ، يا آن ها را بزرگ بدانی ، بلکه باید این ها را هدایای گرانبهایی از سوی پروردگارت بدانی و به خاطر آن ممنون باشی و آن چنان در عشق و محبّت او غرق شوی که این کارهای مهم را بسیار ناچیز حساب کنی .

و نیز اگر خدمتی به خلق می کنی ، چه در جهات معنوی باشد ، مانند تبلیغ و هدایت و چه در جهات مادی ، مانند انفاق و بخشش ، هیچ کدام را نباید با مَنّت یا انتظار جبران ، آن هم جبرانی فزون تر توأم نمایی چراکه مَنّت ، اعمال نیک را باطل و بی اثر می کند . (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى) « ۲۶۴ / بقره » .

۷ وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ

و به خاطر پروردگارت شکیبایی کن!

۵ در این آیه به آخرین دستور در این زمینه اشاره کرده ، می گوید : در طریق ادای این رسالت بزرگ ، شکیبایی کن و در برابر آزار مشرکان و دشمنان جاهل و نادان صابر باش ، در طریق عبودیت و اطاعت فرمان خدا استقامت نما و در جهاد با نفس و در

ص: ۱۱۰

میدان جهاد با دشمن شکبیا باش .

جزء بیست و نهم (۱۶۳)

مسلم است که صبر و شکبیبایی اساس و ضامن اجرای همه برنامه های گذشته است ، اصولاً مهم ترین سرمایه راه تبلیغ و هدایت همین صبر و شکبیبایی است و لذا بارها در قرآن مجید روی آن تکیه شده است و به همین دلیل در گفتار امیرمؤمنان علی می خوانیم : « الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ : صبر و استقامت در برابر ایمان مانند سر است در برابر تن » . (۱)

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که در مورد اجر صابران می گوید : « قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : إِذَا وَجَّهْتُ إِلَى عَبْدٍ مِنْ عَبِيدِي مُصِيبَةً فِي يَدَنِهِ أَوْ مَالِهِ أَوْ وَلَدِهِ ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ ذَلِكَ بِصَبْرٍ جَمِيلٍ ، اسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ أَنْصِبَ لَهُ مِيزَانًا أَوْ أَنْشُرَ لَهُ دِيوانًا : خداوند می فرماید : هنگامی که مصیبتی متوجه یکی از بندگانم در بدن یا مال یا

(۱۶۴) سوره مدثر

فرزندش می کنم و او با صبر جمیل با آن مقابله می کند، حیامی کنم که در قیامت میزان سنجش اعمال برای او نصب کنم و یا نامه عمل او را بگشایم » . (۲)

پایان سوره مدثر

ص: ۱۱۱

۱- « نهج البلاغه » ، کلمات قصار ۸۲ .

۲- « روح المعانی » ، جلد ۲۹ ، صفحه ۱۲۰ .

سوره قیامت

سوره قیامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ

سوگند به روز قیامت .

۲ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ

و سوگند به نفس لَوَّامه ، وجدان بیدار و ملامت گر (که رستاخیز حق است) .

« لَوَّامَه » صیغه مبالغه و به معنی " بسیار ملامت کننده " است .

سوگندبه روز قیامت و وجدان ملامت گر

این سوره با دو سوگند پرمعنی " روز قیامت " و " نفس ملامت گر " آغاز شده است .

حقیقت این است که یکی از دلایل وجود معاد ، وجود محکمه وجدان در درون جان انسان است که به هنگام انجام کار نیک روح آدمی را مملو از شادی و نشاط می کند و از این طریق به او پاداش می دهد و به هنگام انجام کار زشت یا ارتکاب جنایت ، روح او را سخت در فشار قرار داده و مجازات و شکنجه می کند ، به حدی که گاه برای نجات از عذاب وجدان ، اقدام به خودکشی می کند . یعنی در واقع وجدان حکم اعدام او را صادر کرده و به دست خودش اجرا می کند .

وقتی «عالم صغیر» یعنی وجود انسان در دل خود محکمه و دادگاه کوچکی دارد، چگونه «عالم کبیر» با آن عظمتش محکمه عدل عظیمی نخواهد داشت؟

وازاین جاست که ما از وجود «وجدان اخلاقی» به وجود "رستاخیز و قیامت" پی می‌بریم و نیز از همین جا رابطه جالب این دو سوگند روشن می‌شود و به تعبیر دیگر سوگند دوم دلیلی است بر سوگند اول.

آری این دادگاه وجدان آن قدر عظمت و احترام دارد که خداوند به آن سوگند یاد می‌کند و آن را بزرگ می‌شمرد و به راستی بزرگ است، چراکه یکی از عوامل مهم نجات انسان محسوب می‌شود، به شرط آن که

جزء بیست و نهم (۱۶۷)

وجدان بیدار باشد و بر اثر کثرت گناه ضعیف و ناتوان نگردد.

این نکته نیز قابل توجه است که به دنبال این دو سوگند پراهمیت و پرمعنی، بیان نشده است که برای چه چیز سوگند یاد شده و به اصطلاح «مُقَسَّم لَه» محذوف است، این به خاطر آن است که از سیاق آیات بعد مطلب روشن است، بنابراین آیات فوق چنین معنی می‌دهد: «سوگند به روز قیامت و نفس لؤامه که همه شما در قیامت برانگیخته می‌شوید و به سزای اعمالتان می‌رسید».

«محکمه وجدان» یا «قیامت صغری»

از قرآن مجید به خوبی استفاده می‌شود که روح و نفس انسانی دارای سه مرحله است:

۱ «نفس اماره»: یعنی روح سرکش که پیوسته انسان

را به زشتی‌ها و بدی‌ها دعوت می‌کند و شهوات و فجور را در برابر او زینت می‌بخشد، این همان چیزی است که همسر عزیز مصر، آن زن هوسباز هنگامی که پایان شوم کار خود را مشاهده

(۱۶۸) سوره قیامت

کرد، به آن اشاره نمود و گفت: « وَ مَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ : من هرگز نفس خود را تیرئه نمی‌کنم ، چراکه نفس سرکش همواره به بدی‌ها فرمان می‌دهد » (۵۳ / یوسف) .

۲ « نفس لَوَّامه » : که در آیات مورد بحث به آن اشاره شد ، روحی است بیدار و نسبتاً آگاه ، هر چند هنوز در برابر گناه مصنوعیت نیافته ، گناه لغزش پیدا می‌کند و در دامان گناه می‌افتد ، اما کمی بعد بیدار می‌شود ، توبه می‌کند و به مسیر سعادت بازمی‌گردد ، انحراف درباره او کاملاً ممکن است ، ولی موقتی است نه دائم ، گناه از او سر می‌زند ، اما چیزی نمی‌گذرد که جای خود را به ملامت و سرزنش و توبه می‌دهد .

این همان چیزی است که از آن به عنوان « وجدان اخلاقی » یاد می‌کنند ، در بعضی از انسان‌ها بسیار قوی و نیرومند است و در بعضی بسیار ضعیف و ناتوان ، ولی به هر حال در هر انسانی وجود دارد ، مگر این که با کثرت گناه آن را به کلی از کار بیندازد .

جزء بیست و نهم (۱۶۹)

۳ « نفس مُطْمَئِنَّة » : یعنی روح تکامل یافته‌ای که به مقام اطمینان و تقوای کامل و احساس مسئولیت رسیده، نفس سرکش را رام کرده و دیگر به آسانی دچار لغزش نمی‌شود .

این همان است که در سوره والفجر آیه ۲۷ و ۲۸ می‌فرماید : « یا

ص: ۱۱۴

أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ، اِرْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً : ای نفس مطمئنّه ! به سوی پروردگارت بازگرد ، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو .

به هر حال این « نفس لؤامه » ، رستاخیز کوچکی است در درون جان هر انسان که بعد از انجام یک کار نیک یا بد ، بلافاصله محکمه آن در درون جان تشکیل می گردد و به حساب و کتاب او می رسد .

لذا گاه در برابر یک کار نیک و مهم چنان احساس آرامش درونی می کند و روح او لبریز از شادی و نشاط می شود ، که لذت و شکوه و زیبایی آن با هیچ بیان و قلمی قابل توصیف نیست .

و به عکس گاهی به دنبال یک خلاف و جنایت بزرگ ، چنان

(۱۷۰) سوره قیامت

گرفتار کابوس وحشتناک و طوفانی از غم و اندوه می گردد و از درون می سوزد که از زندگی به کلی سیر می شود و حتی گاه برای رهایی از چنگال این ناراحتی خود را آگاهانه به مقامات قضایی معرفی و به چوبه دار تسلیم می کند .

شبهات های پنجگانه دادگاه " وجدان " با دادگاه " رستاخیز "

این دادگاه عجیب درونی ، شبهات عجیبی به دادگاه رستاخیز دارد ، زیرا :

۱ قاضی و شاهد و مجری حکم در حقیقت در این جا یکی است ، همان طور که در قیامت چنین است : «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ : خداوندا ! تو از اسرار پنهان و آشکار

ص: ۱۱۵

آگاهی و تو در میان بندگانت قضاوت خواهی کرد» (۴۶ / زمر).

۲ این دادگاه وجدان، توصیه و رشوه و پارتی و پرونده سازی رایج بشری را نمی پذیرد، همان طور که درباره دادگاه قیامت نیز می خوانیم: « وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ: از آن روز بترسید که هیچ کس به جای دیگری مجازات نمی شود و نه شفاعتی پذیرفته می گردد و نه فدیة و رشوه ای و نه یاری می شوند» (۴۸ / بقره).

جزء بیست و نهم (۱۷۱)

۳ محکمه وجدان مهم ترین و قطورترین پرونده ها را در کوتاه ترین مدت رسیدگی کرده، حکم نهایی خود را به سرعت صادر می کند، نه استیناف در آن هست و نه تجدیدنظری و نه ماه ها و سال ها سرگردانی، همان طور که در دادگاه رستاخیز نیز می خوانیم: « وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ: خداوند حکم می کند و حکم او رد و نقض نمی شود و حساب او سریع است» (۴۱ / رعد).

۴ مجازات و کیفرش بر خلاف مجازات های دادگاه های رسمی این جهان، نخستین جرقه هایش در اعماق دل و جان افروخته می شود و از آن جا به بیرون سرایت می کند، نخست روح انسان را می آزارد، سپس آثارش در جسم و چهره و دگرگون شدن خواب و

(۱۷۲) سوره قیامت

خوراک آشکار می گردد، همان طور که در مورد دادگاه قیامت نیز می خوانیم: « نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْتِدَةِ: آتش برافروخته الهی که از قلب ها زبانه می کشد» (۶ و ۷ / همزه).

۵ این دادگاه وجدان چندان نیاز به ناظر و شهود ندارد، بلکه

ص: ۱۱۶

معلومات و آگاهی های خود انسان متهم را به عنوان « شهود » به نفع یا بر ضد او می پذیرد . همان طور که در دادگاه رستاخیز نیز ذرات وجود انسان حتی دست و پا و پوست تن او گواهان بر اعمال او هستند ، چنان که می فرماید : « حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ : چون به کنار آتش دوزخ برسند ، گوش و چشم و پوست تن آن ها بر ضد آن ها گواهی می دهد » . (۲۰ / فَصَّلَتْ) .

این شباهت عجیب در میان این دو دادگاه ، نشانه دیگری بر فطری بودن مسأله معاد است ، زیرا چگونه می توان باور کرد در وجود یک انسان که قطره کوچکی از اقیانوس عظیم هستی است ، چنان حساب و کتاب و دادگاه مرموز و اسرار آمیزی وجود داشته باشد ، اما در درون این عالم بزرگ مطلقا حساب و کتاب و دادگاه و محکمه ای وجود نداشته باشد ، این باور کردنی نیست .

جزء بیست و نهم (۱۷۳)

پایان سوره قیامت

ص: ۱۱۷

سوره انسان (دهر ، هل آتی)

سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله

۵ إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا

ابرار (نیکان) از جامی می نوشند که با عطر خوشی آمیخته است.

شأن نزول

«ابن عباس» می گوید: حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران به عیادتشان آمدند و به علی فرمودند: «ای ابوالحسن! خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می کردی»، علی و فاطمه علیهما السلام و فضّه که خادمه آن ها بود، نذر کردند که اگر آن ها شفا یابند، سه روز روزه بگیرند (طبق بعضی از روایات حسن و حسین علیهما السلام نیز گفتند: ما هم نذر می کنیم روزه بگیریم).

چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند، در حالی که از نظر مواد غذایی، در مضیقه بودند، علی سه من جو قرض نمود و فاطمه علیها السلام یک سوم آن را آرد کرده و نان پخت. در هنگام افطار سائلی بر در خانه

جزء بیست و نهم (۱۷۵)

ایشان آمد و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: سلام بر شما ای خاندان محمد صلی الله علیه و آله، مستمندی از مستمندان مسلمین هستم، غذایی به من بدهید، خداوند به شما از غذاهای بهشتی مرحمت کند». آن ها همگی مسکین را بر خود مقدم داشتند و سهم خود را به او دادند و آن شب جز آب نوشیدند.

روز دوم را همچنان روزه گرفتند و موقع افطار وقتی غذا (نان جوین) را آماده کرده بودند، یتیمی بر در خانه آمد، آن روز نیز ایثار

کردند و غذای خود را به او دادند (بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد را نیز روزه گرفتند).

در سومین روز اسیری هنگام غروب آفتاب بر در خانه آمد ، باز سهم غذای خود را به او دادند ، صبح که شد ، علی ، دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفته بود و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند . هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را مشاهده کرد ، دید از شدت گرسنگی می لرزند . فرمود : « این حالی را که در شما می بینم ، برای من بسیار گران است » ،

(۱۷۶) سوره انسان

سپس برخاست و با آن ها حرکت کرد . هنگامی که وارد خانه فاطمه علیها السلام شد ، دید در محراب عبادت ایستاده ، در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده و چشم هایش به گودی نشسته ، پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شد. در همین وقت جبرئیل نازل گشت و گفت: « ای محمد صلی الله علیه و آله ! این سوره را بگیر ، خداوند به خاطر داشتن چنین خاندانی به تو تهنیت می گوید » . سپس سوره « انسان » (هَيْلُ أْتَى) را بر او خواند (بعضی گفته اند که از آیه « إِنَّ الْأَبْرَارَ » تا آیه « كَانَتْ سَعِيكُمْ مَشْكُورًا » که مجموعاً هیجده آیه است ، در این جا نازل گشت) .

آن چه را در بالا- آوردیم ، نصّ حدیثی است که با کمی اختصار در « الغدیر » به عنوان « قدر مشترک » میان روایات زیادی که در این باره نقل شده ، آمده است و در همان کتاب از ۳۴ نفر علمای معروف اهل سنت نام می برد که این حدیث را در کتاب های خود آورده اند (با ذکر نام کتاب و صفحه آن). به این ترتیب روایت فوق از روایاتی است که

ص: ۱۱۹

در میان اهل سنت مشهور بلکه متواتر است. (۱)

جزء بیست و نهم (۱۷۷)

و اما علمای شیعه همه اتفاق نظر دارند که این هیجده آیه یا مجموع این سوره ، در ماجرای فوق نازل شده است و همگی بدون استثناء در کتب تفسیر یا حدیث ، روایت مربوط به آن را به عنوان یکی از افتخارات و فضایل بزرگ علی و فاطمه زهرا علیهماالسلام و فرزندانشان علیهم السلام آورده اند. حتی چنان که در آغاز سوره گفتیم ، این مطلب به قدری معروف و مشهور است که در اشعار شعراء و حتی در شعر معروف « امام شافعی » آمده است .

نکته ای را که در اینجا لازم به یادآوری می دانیم ، این است که به گفته جمعی از دانشمندان اسلامی از جمله « آلوسی » مفسر معروف اهل سنت ، بسیاری از نعمت های بهشتی در این سوره برشمرده شده است ولی از « حور العین » که غالباً در قرآن مجید در شمار نعمت های بهشتی آمده ، مطلقاً سخنی مطرح نیست ، ممکن است این امر به خاطر نزول

(۱۷۸) سوره انسان

این سوره درباره فاطمه زهرا و همسر و فرزندان علیهم السلام باشد که به احترام بانوی اسلام علیهاالسلام ذکر می از « حور » به میان نیامده است. (۲)

« اَبْرار » جمع « بَرٌّ » در اصل به معنی " وسعت و گستردگی " است و به همین جهت صحراهای وسیع را « بَرٌّ » می گویند و از آن جا که افراد نیکوکار اعمالشان ، نتایج گسترده ای در سطح جامعه دارد ، این واژه

ص: ۱۲۰

۱- « الغدیر » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۰۷ تا ۱۱۱ .

۲- « روح المعانی » ، جلد ۲۹ ، صفحه ۱۵۸ .

بر آن‌ها اطلاق می‌شود و «بَرِّ» (با کسر باء) به معنی "نیکوکاری" است. بعضی گفته‌اند فرق بین آن و «خیر»، این است که «بَرِّ» به معنی "نیکی توأم با توجه" است، در حالی که «خیر»، معنی اعمی دارد.

«کافور» در لغت معانی متعددی دارد و یکی از معانی معروفش "بوی خوش" است و نیز گیاهی است خوشبو و از دیگر معانی اش همان "کافور" معمولی است که بوی تندی دارد و برای مصارف طبی از جمله ضد عفونی کردن، به کار می‌رود.

جزء بیست و نهم (۱۷۹)

به هر حال طبق آیه فوق این شراب طهور بهشتی بسیار معطر و خوشبو است که هم ذائقه از آن لذت می‌برد و هم شامه.

پاداش عظیم ابرار

در آیات گذشته بعد از آن که انسان‌ها را به دو گروه «شکرگزار» و «کفران‌کننده» تقسیم کرد، اشاره کوتاهی به مجازات و کیفر سخت کفران‌کنندگان کرده بود، آیات مورد بحث به سراغ پاداش‌های شکرگزاران و ابرار (نیکان و پاکان) می‌رود و نکات جالبی در این زمینه یادآوری می‌کند.

۶ عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا

از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند و از هر جا بخواهند آن را جاری می‌سازند.

«يُفَجِّرُونَ» از ماده «تَفْجِير» در اصل از ریشه «فَجْر» گرفته شده که به معنی شکافتن وسیع است، خواه شکافتن زمین باشد یا چیز دیگر و از آن جا که نور صبح گویی پرده شب را می‌شکافد، به آن «فَجْر»

ص: ۱۲۱

گفته اند و به شخص فاسق از این رو « فاجر » می گویند که پرده حیا و پاکی را دریده و از مسیر حق خارج شده است ، اما در آیه مورد بحث به معنی " شکافتن زمین " است. این چشمه شراب طهور چنان در اختیار ابرار و عبادالله است که هر جا اراده کنند ، از همان جا سر برمی آورد و جالب اینکه در حدیثی از امام باقر نقل شده که در توصیف آن فرمود : « این چشمه ای است در خانه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله که از آن جا به خانه سایر پیامبران و مؤمنان جاری می شود » . (۱)

آری همان گونه که در دنیا چشمه های علم و رحمت از خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سوی بندگان خدا و نیکان سرازیر می شود ، در آخرت که تجسم بزرگی از این برنامه است ، چشمه شراب طهور الهی از همین بیت وحی می جوشد و شاخه های آن به خانه های مؤمنان سرازیر می گردد .

جزء بیست و نهم (۱۸۱)

قابل توجه این که در میان نعمت های فراوان بهشتی که در این سوره آمده است ، نخستین نعمت « شراب طهور معطر خاصی » ذکر شده و این شاید به خاطر آن است که پس از فراغ از حساب محشر در نخستین گام که در بهشت می نهند ، با نوشیدن از این شراب ، هر گونه اندوه و ناراحتی و ناخالصی را از درون جان خود می شویند و سرمست از عشق حق ، به استفاده از سایر مواهب بهشتی می پردازند .

ص: ۱۲۲

اوصاف پنجگانه نیکان که آن‌ها را مستحق بهشت می‌سازد

در این آیات به ذکر اعمال و اوصافی که « ابرار » و « عبادالله » دارند، پرداخته و با ذکر پنج وصف دلیل استحقاق آن‌ها را نسبت به این همه نعمت‌های بی‌مانند توضیح می‌دهد.

۱ آن‌ها به نذر خود وفا می‌کنند.

۲ از روزی که عذاب و شرّ آن گسترده است، می‌ترسند.

(۱۸۲) ...ΘΣϚ انسان

۳ اطعام می‌کنند.

۴ در اعمال خود اخلاص دارند.

۵ در هر حالی از خداوند خوف دارند.

۷ يُؤْفُونَ بِاللَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا

آن‌ها به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که عذابش گسترده است، می‌ترسند.

« مُسْتَطِير » به معنی " گسترده و پراکنده " است و اشاره به عذاب‌های گوناگون و وسیع آن روز عظیم می‌باشد.

به هر حال وقتی آن‌ها به نذرهایی که بر خویشان واجب کرده‌اند، وفا می‌کنند، به طریق اولی واجبات الهی را محترم شمرده و در انجام آن می‌کوشند.

ترس آن‌ها از شرّ آن روز بزرگ اشاره به ایمانشان به مسأله معاد و احساس مسؤولیت شدید در برابر فرمان الهی است.

آن‌ها به خوبی معاد را باور کرده‌اند و به تمام کیفیتهای بدکاران در

آن روز ایمان دارند و اثر این ایمان در اعمالشان کاملاً نمایان است.

۸ وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَيَّحِبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا

و غذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می دهند .

اطعام کردن آن ها ساده نیست ، بلکه توأم با ایثار در هنگام نیاز شدید است و از سوی دیگر اطعامی است گسترده که انواع نیازمندان را از « مسکین » و « یتیم » و « اسیر » شامل می شود و به این ترتیب رحمتشان عام و خدمتشان گسترده است .

ضمیر در « عَلَيَّحِبِّهِ » ، به " طعام " بازمی گردد، یعنی در عین این که علاقه به طعام دارند ، آن را انفاق می کنند .

معنی « مسکین » و « یتیم » و « اسیر » روشن است اما این که این اسیر اشاره به کدام اسیر است، در میان مفسران گفتگو است .

بسیاری گفته اند منظور اسیرانی است که از مشرکان و کفار می گرفتند و به قلمرو حکومت اسلامی در مدینه می آوردند .

(۱۸۴) سوره انسان

در این جا این سؤال پیش می آید که مطابق شأن نزول، مرد اسیر هنگام افطار بر در خانه علی آمد ، مگر اسیران زندانی نبودند ؟

اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود که طبق نقل تواریخ در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مطلقاً زندانی وجود نداشت و حضرت صلی الله علیه و آله اسیران را تقسیم کرده و به دست مسلمانان می سپرد و می فرمود : « مراقب آن ها باشید و به آن ها نیکی کنید » و گاه که توانایی بر تأمین غذای آن ها نداشتند ، از دیگر مسلمانان برای اطعام اسیران کمک می گرفتند و

ص: ۱۲۴

آن‌ها را همراه خود و یا حتی بدون همراهی خود به سراغ سایر مسلمانان می‌فرستادند تا به آن‌ها کمک کنند، زیرا در آن موقع مسلمانان سخت در مضیقه بودند.

البته بعداً که حکومت اسلامی گسترش پیدا کرد و تعداد اسیران بالا گرفت و حتی مجرمان با گسترش دامنه حکومت، زیاد شدند، زندان به وجود آمد و ارتزاق اسیران و مجرمان از طریق بیت المال صوت می‌گرفت.

جزء بیست و نهم (۱۸۵)

سیر کردن گرسنگان از بهترین حسنات است

نه تنها در آیات مورد بحث اطعام طعام را یکی از کارهای برجسته ابرار و عبادالله می‌شمرد، بلکه در بسیاری از آیات قرآن روی این معنی تکیه و تأکید شده است و نشان می‌دهد این کار در پیشگاه خدا محبوبیت خاصی دارد.

و اگر نگاه به دنیای امروز کنیم که طبق اخبار منتشره هر سال میلیون‌ها نفر از گرسنگی می‌میرند، در حالی که در مناطق دیگر دنیا آن قدر غذای اضافی به زباله‌دان‌ها می‌ریزند که حسابی برای آن نیست، اهمیت این دستوراسلامی از یکسو و دوری دنیای امروز از موازین اخلاقی از سوی دیگر روشن می‌گردد.

در روایات و احادیث اسلامی نیز تأکید بسیاری در این زمینه دیده می‌شود که به عنوان نمونه چند حدیث را در این جا می‌آوریم؛

۱ در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده: « مَنْ أَطْعَمَ ثَلَاثَةَ نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثَلَاثِ جَنَّاتٍ فِي مَلَكُوتِ

ص: ۱۲۵

السَّمَوَاتِ : کسی که سه نفر از مسلمانان را اطعام کند ، خداوند او را از سه باغ بهشتی در ملکوت آسمان ها اطعام خواهد کرد
(۱). «

۲ و امام صادق فرموده اند : « مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا حَتَّى يُشْبِعَهُ لَمْ يَدِرْ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِي الْآخِرَةِ لَأَمْلِكُ مُقَرَّبٌ ، وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ : کسی که مؤمنی را اطعام کند تا سیر شود ، احدی از خلق خدا نمی داند چقدر در آخرت پاداش دارد و نه فرشتگان مقرب الهی و نه پیامبران مرسل ، جز خداوند که پروردگار عالمیان است . »

۳ در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام آمده است که فرمود: « لِأَنَّ أُطْعِمَ مُؤْمِنًا مُحْتَاجًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَزُورَهُ وَ لِأَنَّ أَزُورَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ عَشْرَ رِقَابٍ : اگر مؤمن نیازمندی را اطعام کنم ، نزد من محبوب تر است از این که تنها به دیدار او بروم و اگر به

جزء بیست و نهم (۱۸۷)

دیدار او بروم ، نزد من محبوب تر است از این که ده برده را آزاد کنم . » (۲).

قابل توجه اینکه در روایات تنها روی نیازمندان و گرسنگان تکیه نشده، بلکه در بعضی صریحا آمده است که "اطعام مؤمنان، هرچند بی نیاز باشند"، همچون آزاد کردن برده است و این نشان می دهد که هدف از این کار علاوه بر رفع نیازمندی ها، جلب محبت و تحکیم پیوندهای دوستی و صمیمیت است، به عکس آنچه در دنیای مادی امروز معمول

ص: ۱۲۶

۱- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، باب اطعام المؤمن ، حدیث ۳ و ۶ .

۲- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، باب اطعام المؤمن ، حدیث ۱۸ .

است که گاه دو دوست نزدیک، یا دو خویشاوند به مهمانخانه ای می روند، هر کدام باید سهم خود را بپردازند، گویی مسأله میهمانی کردن مخصوصاً نفرات بسیار برای آنان بسیار شگفت آور است.

در بعضی از روایات نیز تصریح شده که اطعام گرسنگان به طور مطلق (هرچند مؤمن و مسلمان هم نباشند) از افضل اعمال است، چنان که در روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: «مِنْ أَفْضَلِ

(۱۸۸) سوره انسان

الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ إِبْرَادُ الْكِبَادِ الْحَارَّةِ وَ إِشْبَاعُ الْكِبَادِ الْجَائِعَةِ وَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ بِى عَبْدٌ بَيْتُ شَبْعَانَ وَ أَخُوهُ أَوْ قَالَ جَارُهُ الْمُسْلِمِمْ جَائِعٌ: یکی از برترین اعمال نزد خدا، خنک کردن جگرهای داغ است و سیر کردن شکم های گرسنه، سوگند به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست اوست، بنده ای که شب سیر بخوابد و برادر یا فرمود همسایه مسلمانش گرسنه باشد، به من ایمان نیاورده است.» (۱).

ذیل حدیث فوق گرچه درباره سیر کردن مسلمانان است، ولی آغاز آن هر تشنه و گرسنه ای را شامل می شود و بعید نیست گستردگی مفهوم آن حتی حیوانات را نیز شامل شود.

۹ إِنْ مَا نَطَعْتُمْكُمْ لَوْجِهِ اللَّهُ لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا

(و می گویند: ما شمارا برای خدا اطعام می کنیم و هیچ پاداش

۱ «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۶۹.

جزء بیست و نهم (۱۸۹)

و تشکری از شما نمی خواهیم.

ص: ۱۲۷

این برنامه منحصر به مسأله اطعام نیست که تمام اعمالشان مخلصانه و برای ذات پاک خداوند است و هیچ چشمداشتی به پاداش مردم و حتی تقدیر و تشکر آن ها نیست و اصولاً در اسلام ، ارزش عمل به خلوص نیت است و گرنه اعمالی که انگیزه های غیر الهی داشته باشند ، خواه ریاکارانه باشد و یا به خاطر هوای نفس و یا تشکر و قدردانی مردم یا پاداش مادی ، هیچ گونه ارزش معنوی و الهی ندارد و حدیث مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله (لا عَمَلَ إِلَّا بِالَّتِيهِ وَ إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالتِّيَاتِ) اشاره به همین معنی است .

منظور از « وَجْهُ اللَّهِ » همان ذات خدا است و گرنه خدا « صورت » جسمانی ندارد و این همان چیزی است که در سایر آیات قرآن نیز روی آن تکیه و تأکید شده است ، در آیه ۲۷۲ سوره بقره می خوانیم : « وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ : شما جز برای خداوند انفاق نکنید » .

(۱۹۰) سوره انسان

۱۰ إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمَطِرًا

مازپروردگارمان خائفیم، در آن روز که عبوس و شدیدا است.

این سخن ممکن است زبان حال ابرار باشد یا زبان قال آن ها .

تعبیر از روز قیامت به روز « عَبَّوس » و « قَمَطِر » (سخت) با این که « عَبَّوس » از صفات انسان است و به کسی می گویند که قیافه اش را در هم کشیده ، به خاطر تأکید بر وضع وحشتناک آن روز است ، یعنی آن قدر حوادث آن روز سخت و ناراحت کننده است که نه تنها انسان ها در آن روز عبوسند ، بلکه گویی خود آن روز نیز عبوس است .

ص: ۱۲۸

در این جا سؤالی پیش می آید و آن این که اگر ابرار تنها برای ذات پاک خدا کار می کنند ، پس چرا می گویند ما از عذاب روز قیامت بیمناکیم، آیا انگیزه الهی با انگیزه ترس از عذاب قیامت ، سازگار است ؟

اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود و آن این که آن ها به هر حال به خاطر خدا گام برمی دارند و اگر از عذاب قیامت می ترسند، به خاطر آن است که عذاب الهی است و اگر به نعمت های

جزء بیست و نهم (۱۹۱)

بهشتی علاقه دارند ، چون این نعمت ها از ناحیه او است و این همان چیزی است که درباره « نیت عبادت » در فقه مطرح است که می گویند : قصد قربت در عبادات منافات با انگیزه علاقه به ثواب و ترس از عذاب و یا حتی کسب مواهب مادی این دنیا از سوی خداوند (مانند نمازِ اِسْتِیْقَاءِ برای نزول باران) ندارد ، زیرا همه این ها بازگشت به خداوند می کند و به اصطلاح از قبیل « داعی بر داعی » است ، هرچند مرحله عالی عبادت این است که علاقه به نعمت های بهشت و ترس از عذاب دوزخ نیزانگیزه آن نباشد ، بلکه یکپارچه به عنوان « حُبّاً لِلَّهِ » انجام گیرد .

نکته قابل توجه این که دومین وصف از اوصاف پنجگانه و پنجمین وصف ، هر دو مسأله خوف است ، با این تفاوت که در اولی تنها سخن از خوف روز قیامت است و در دومی خوف از پروردگار در روز قیامت ، در یک مورد روز قیامت چنین توصیف شده که شَرُّ آن گسترده است و در مورد دیگر عبوس و شدید است که در واقع یکی گستردگی کمی آن را می رساند و دیگری گستردگی کیفی آن را .

ص: ۱۲۹

۱۱ فَوْقِيَهُمْ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكِ الْيَوْمِ وَلَقِيَهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا

از این رو خداوند آن ها را از شرّ آن روز ننگه می دارد و از آن ها استقبال می کند، در حالی که شادمان و مسرورند .

در این آیه به نتیجه اجمالی اعمال نیک و نیات پاکی که ابرار دارند، اشاره کرده و می فرماید : به خاطر همین ها خداوند آن ها را از شرّ آن روز نگهداری می کند و در حالی که باطراوت و مسرور و شادمان هستند، از آن ها استقبال می کند .

« نَضْرَه » به معنی طراوت و خرمی و شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می دهد ، رنگ رخسار آن ها نیز در آن روز از آرامش و نشاط درونی آنان خبر می دهد.

بنابراین اگر در دنیا به خاطر احساس مسؤولیت از آن روز بیمناک بودند ، خداوند در عوض آن ها را در آن روز غرق شادمانی و سرور می کند .

جزء بیست و نهم (۱۹۳)

تعبیر به « لَقِيَهُمْ » از تعبیرهای بسیار جالبی است که نشان می دهد خداوند بزرگ از این میهمانان گرانقدر بالطف خاصش استقبال می کند و آن ها را که غرق شادی و سرورند ، در سایه رحمتش جای می دهد .

پایان سوره انسان

سوره مُرْسَلَات

سوره مُرْسَلَات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفَا

سوگند به فرشتگانی که پی درپی فرستاده می شوند.

۲ فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفَا

و آن ها که همچون تندباد حرکت می کنند .

۳ وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرَا

و سوگند به آن ها که (برهارا) می گسترانند و منتشر می سازند.

۴ فَالْفَارِقَاتِ فَرْقَا

و آن ها که جدا می کنند .

۵ فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرَا

و سوگند به آن ها که آیات بیدارکننده (الهی) را به (انبیاء) القاء می نمایند .

جزء بیست و نهم (۱۹۵)

۶ عُنْدَرَا أَوْ نُذْرَا

برای اتمام حجت ، یا انداز .

سوگند اول و دوم ناظر به مسأله « بادهای و طوفان ها » است و سوگند سوم و چهارم و پنجم ناظر به نشر آیات حق توسط فرشتگان و سپس جدا کردن حق از باطل و بعد القاء ذکر و دستورهای

الهی به پیامبران به منظور اتمام حجت و انذار است. (۱)

چیزی که می تواند شاهد بر این تفسیر باشد ؛

اولاً: جداسازی این دو دسته از سوگندها به وسیله « واو » است ، در حالی که بقیه به وسیله « فاء » عطف شده که نشانه ارتباط و پیوند آن ها است .

ثانیا: چنان که خواهیم دید همه این سوگندها برای مطلبی .

(۱۹۶) سوره مُرْسَلَات

است که در آیه هفتم آمده ، یعنی حقانیت و واقعیت رستاخیز و معاد و می دانیم در آستانه رستاخیز دگرگونی عظیمی در عالم پیدا می شود ، طوفان های شدید ، زلزله ها و حوادث تکان دهنده از یک سو و سپس تشکیل دادگاه عدل الهی از سوی دیگر که در آن جا فرشتگان نامه های اعمال را نشر می دهند و میان صفوف مؤمنان و کافران جدایی می افکنند و حکم الهی را در این زمینه القاء می کنند .

اگر قسمت های پنجگانه فوق طبق این تفسیر بیان شود ، تناسبی با "مُقَسَّمٌ بِهِ" یعنی چیزی که برای آن سوگند یاد شده است ، خواهدداشت.

« ذِکْرٌ » در جمله « فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا » یا به معنی علوم و دانش هایی است که به انبیاء القاء شده ، یا آیاتی است که بر آن ها نازل گشته است و می دانیم در آیات قرآن از خود قرآن تعبیر به « ذِکْرٌ » شده

ص: ۱۳۲

۱- « عُرْفٌ » به معنی متتابع و پی در پی آمده و در اصل به معنی " یال اسب " است که بر روی هم می ریزد و گاه آن را به معنی " کار خوب و شناخته شده " نیز تفسیر کرده اند .

است ، چنان که در آیه ۶ سوره حجر آمده است : « وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ : (دشمنان) می گفتند : ای کسی که ذکر بر تو نازل شده است ، تو دیوانه ای . »

جزء بیست و نهم (۱۹۷)

تعبیر به « الْمُلْقِيَات » به صورت جمع با این که فرشته وحی یعنی جبرئیل یک فرد بیشتر نبود ، به خاطر این است که از بعضی از روایات استفاده می شود که گاه برای نزول آیات قرآن گروه های عظیمی از فرشتگان ، جبرئیل را همراهی می کردند ، در آیه ۱۵ سوره عبس نیز آمده است : « بِأَيْدِي سَيِّفَرِهِ : آیات قرآنی به دست سفیران الهی (فرشتگان) بر پیامبر اسلام نازل شده است . »

محتوای این سوگندها

در آیات فوق نخست به بادهای و طوفانها سوگند یاد شده و این به خاطر نقش مهمی است که آن ها در جهان آفرینش دارند ؛ ابرها را به حرکت درمی آورند و سپس آن ها را بر فراز زمین های خشک و مرده پیوند می دهند و بعد از نزول باران ، آن ها را متفرق می سازند .

بذرهای گیاهان را جابجا می کنند و جنگل ها و مرتع ها را به وجود می آورند .

بسیاری از گل ها و میوه ها را بارور می سازند و حرارت و برودت را از مناطق مختلف زمین به نقاط دیگر می برند و هوا را تعدیل می کنند .

(۱۹۸) سوره مرسلات

هوای زنده و پُراکسیژن را از مزارع و صحراها به شهرها می برند و هوای آلوده را برای تصفیه به صحراها می فرستند .

ص: ۱۳۳

آب دریا را متلاطم و موج و برای موجودات زنده آبی، پُراکسیژن می کنند، آری بادها و نسیم ها خدمات عظیم و حیاتی در جهان دارند .

بخش دیگر این سوگندها که از برنامه نزول وحی به وسیله فرشتگان سخن می گوید، نیز در عالم معنی با وزش نسیم در عالم ماده شباهت دارد. فرشتگان، کلمات وحی را که همچون قطرات باران زنده کننده است، بر قلوب پیامبران خدا نازل می کنند و گل ها و میوه های معارف الهی و تقوا را در قلب ها می رویانند و به این ترتیب خداوند هم به مربیان عالم ماده و هم مربیان عالم معنی سوگند یاد کرده است .

و جالب این که تمام این سوگندها برای بیان واقعیت روزی است که تمام این تلاش ها و کوشش ها به ثمر می نشیند، روز قیامت و یوم الفصل.

جزء بیست و نهم (۱۹۹)

۷ اِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ

که آن چه به شما (درباره قیامت) وعده داده می شود، به وقوع می پیوندد .

حال باید دید که این سوگندها برای چه منظوری است ؟ در آیه بالا پرده از روی این معنی برداشته است . بعث و نشور، ثواب و عقاب، حساب و جزا، همه حق است و هیچ تردیدی در آن نیست .

۸ فَاِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ

در آن هنگام که ستارگان محو و تاریک گردند.

۹ وَ اِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ

و (کواکب) آسمان از هم بشکافند .

و در آن زمان که کوه ها از جا کنده شوند .

« طُمِسَتْ » از ماده « طَمَسَ » به معنی محو کردن و

(۲۰۰) سوره مُرْسَلَات

زایل نمودن آثار چیزی است .

« نُسِفَتْ » از ماده « نَسَفَ » در اصل به معنی ریختن دانه های غذایی در غربال و تکان دادن آن است تا پوست از دانه جدا شود و در این جا به معنی خرد شدن و سپس بر باد رفتن کوه ها است .

اصولاً از آیات متعددی در قرآن مجید استفاده می شود که پایان این جهان با یک سلسله حوادث بسیار هول انگیز و کوبنده همراه است ، به طوری که نظام آن را به کلی متلاشی می سازد و جهان آخرت با نظامی نوین جایگزین آن می گردد .

به طوری این حوادث عجیب و وحشتناک است که با هیچ بیانی نمی توان آن را توصیف کرد ، آیا حوادثی که کوه ها را از جا می کَنَد و چنان به هم می کوبد که تبدیل به غبار می شود و آن ها را به صورت پشم های زده شده درمی آورد ، قابل توصیف است ؟

و به تعبیر بعضی از مفسران ، عظمت این حوادث به قدری است که عظیم ترین زلزله هایی که انسان به چشم دیده، در برابر آن مانند ترقّه های کوچکی است که بچه ها برای بازی منفجر می کنند در برابر بزرگترین بمب اتم .

جزء بیست و نهم (۲۰۱)

و به هر حال این تعبیر قرآنی دلیل بر تفاوت زیاد نظامات آخرت با نظامات دنیا است .

۱۱ وَ إِذَا الرُّسُلُ أَقْبَتْ

و در آن هنگام که برای پیامبران (به منظور اداء شهادت) تعیین وقت شود .

همان گونه که در آیه ۶ سوره اعراف آمده است : « فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ : ما هم از کسانی که رسولان به آن ها مبعوث شدند ، سؤال می کنیم و هم از رسولان » .

۱۲ لِإِيَّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ

این امر برای چه روزی به تأخیر افتاده؟

۱۳ لِيَوْمِ الْفَضْلِ

برای روز جدایی (حق از باطل) .

(۲۰۲) سوره مرسلات

سپس می افزاید : « برای چه روزی شهادت این رسولان و گواهی آن ها بر امت ها به تأخیر افتاده » ؟ روز جدایی ها ، روز جدایی حق از باطل ، جدایی صفوف مؤمنان از کافران و نیکوکاران از بدکاران و روز داوری مطلق حق درباره همگان .

۱۴ وَ مَا آذْرِيكَ مَا يَوْمُ الْفَضْلِ

تو چه می دانی روز جدایی چیست ؟

جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله با آن علم وسیع و گسترده و با آن دید تیزبین که اسرار غیب را مشاهده می کرد ، ابعاد عظمت آن روز را به درستی نداند ، تکلیف بقیه مردم روشن است و همان گونه که بارها گفته ایم درک تمام اسرار باعظمت قیامت برای ما زندانیان قفس دنیا ممکن نیست ، تنها شبحی از آن را می بینیم و به آن ایمان داریم .

ص: ۱۳۶

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان .

« وَيْلٌ » را بعضی به معنی " هلاکت " و بعضی به معنی " انواع

جزء بیست و نهم (۲۰۳)

عذاب " و بعضی آن را به معنی " وادی پر عذابی در جهنم " تفسیر کرده اند، این کلمه معمولاً در مورد حوادث آسفاک به کار می رود و در این جا حکایت از سرنوشت دردناک تکذیب کنندگان در آن روز می کند .

منظور از «مُكَذِّبِينَ» در این جا کسانی هستند که قیامت را تکذیب می کنند و می دانیم کسی که ایمان به قیامت و دادگاه عدل خداوند و حساب و جزا نداشته باشد ، به آسانی مرتکب هرگونه گناه و ظلم و فساد می شود ، اما ایمان راسخ به آن روز به انسان ، تعهد و احساس مسؤولیت و تقوا و پرهیزگاری می بخشد .

با این همه مظاهر قدرت ، باز هم در معاد شک دارید ؟

۱۶ أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ

آیا ما اقوام (مُجْرِم) نخستین را هلاک نکردیم ؟

در آیات ۱۶ تا ۲۸ سوره مرسلات، از طُرُق مختلف به منکران رستاخیز هشدار می دهد و با بیانات گوناگون آن ها را از خواب سنگین غفلت بیدار می کند.

نخست دست آن ها را گرفته و به گذشته تاریخ می برد و سرزمین های بلادیده اقوام کفار پیشین را به آن ها نشان می دهد. اقوامی همچون قوم عاد ، قوم ثمود ، قوم نوح ، قوم لوط و قوم فرعون که گروهی با طوفان و جمعی با صاعقه و عده ای با تندباد و قومی با زلزله و سنگ های آسمانی به کیفر اعمالشان مجازات و نابود شدند .

۱۷ ثُمَّ تُتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ

سپس آخرین رابه دنبال آن هامی فرستیم .

چراکه این یک سنت مستمر است و تبعیض و استثناء ندارد، مگر ممکن است گروهی را به جرمی مجازات کند و همان جرم را برای دیگران بیسندد؟

۱۸ كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ

(آری) این گونه با مجرمان رفتار می کنیم .

این آیه در حقیقت به منزله بیان دلیل بر هلاکت « اقوام اولین » و به دنبال آن ها هلاکت « اقوام آخرین » است ، چراکه عذاب های الهی نه جنبه انتقامجویی دارد و نه تصفیه حساب شخصی است ، بلکه تابع اصل استحقاق و مقتضای حکمت خداوند است .

جزء بیست و نهم (۲۰۵)

ضمنا با توجه به این که « تُتَّبِعُهُمُ » به صورت فعل مضارع آمده ، درحالی که « أَلَمْ نُهْلِكْ » معنی ماضی دارد ، روشن می شود که « اُولَیْنِ » تمام اقوام پیشین را دربرمی گیرد که به عذاب الهی هلاک شدند و « اَلْآخِرِينَ » کفاری را شامل می شود که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بودند ، یا بعد از آن پا به عرصه وجود می گذارند و آلوده جرم و گناه و ظلم و فساد می شوند .

۱۹ وَيَلُومُنَّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان .

«يَوْمَئِذٍ» اشاره به روز رستاخیز است که مجازات اصلی و مهم آن ها مربوط به آن روز است و این تکرار برای تأکید است .

پایان سوره مُرْسَلَات

(۲۰۶) سوره مُرْسَلَات

ص: ۱۳۹

جلد ۳۰

فهرست مطالب

ص: ۱

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره نبأ ●●● ۱۱

خبر مهم ●●● ۱۱

مسأله « ولایت » و « نبأ عظیم » ●●● ۱۱

این همه تکیه بر معاد برای چیست؟ ●●● ۱۵

زمین بستر مناسبی برای آرامش شما ●●● ۱۶

چرا قرآن کوه ها را میخ های زمین می نامد؟ ●●● ۱۷

پیوند این آیات با مسأله « معاد » ●●● ۲۵

سرانجام روز موعود فرا می رسد ●●● ۲۶

سرنوشت شش مرحله ای کوه ها در قیامت ●●● ۳۰

جهنم ، کمینگاه بزرگ ●●● ۳۱

(۳۸۸)

بخشی از پاداش عظیم پرهیزگاران ●●● ۳۵

کافران می گویند: ای کاش خاک بودیم ●●● ۴۲

راه حل روشن ده گانه برای مسأله « جبر و اختیار » ●●● ۴۳

چرا برخی افراد به سرنوشت جبری معتقدند؟ ●●● ۴۵

سوره نازعات ●●● ۴۷

سوگند به این فرشتگان پر تلاش ●●● ۴۷

مراحل اجرای فرمان های الهی توسط فرشتگان ●●● ۴۹

معاد با يك صيحه عظيم رخ می دهد ●●● ۵۳

آفرینش شما مشکل تراست یا آسمان ها؟ (دلیل دیگری بر معاد) ●●● ۵۴

رابطه « طغیان » و « دنیاپرستی » ●●● ۵۹

آن ها که نفس را از هوا و هوس بازدارند ●●● ۶۰

«مقام ربّ» چیست؟ ●●● ۶۱

تاریخ قیامت را فقط خدا می داند ●●● ۶۲

احساس «مسئولیت» عامل «هدایت» است ●●● ۶۳

سوره عبس ●●● ۶۴

انسان باید به غذای جسمی و روحی خود بنگرد ●●● ۶۴

آب باران مهم ترین مایه حیات است ●●● ۶۶

رویدنی های هشتگانه، ارکان اساسی غذای انسان یا حیوان ●●● ۶۷

(۳۹۰)

اهمیت مواد غذایی زیتون و خرما و انگور ●●● ۶۹

عمده مواد غذایی سالم گیاهان، حبوبات و میوه هاست ●●● ۷۴

سوره تکویر ●●● ۷۵

آیا رستاخیز برای حیوانات هم وجود دارد؟ ●●● ۷۵

اگر حیوانات رستاخیز دارند ، تکلیف هم دارند؟ ●●● ۷۸

سوره بروج ●●● ۸۰

(۳۹۱)

۴)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

مؤمنان در برابر کوره های آدم سوزی ●●● ۸۲

اصحاب اخدود چه کسانی بودند؟ ●●● ۸۴

شکنجه گران در برابر مجازات الهی ●●● ۸۷

سوره طارق ●●● ۸۹

سوره اعلی ●●● ۹۳

خداوند بزرگ را تسبیح گوی ●●● ۹۳

نمونه هایی از تقدیر و هدایت عمومی موجودات ●●● ۹۴

دلایل پنجگانه ربوبیت عالی پروردگار ●●● ۹۷

ما تو را برای هر کار خیر آماده می کنیم ●●● ۹۸

سوره غاشیه ●●● ۱۰۰

خستگان بی نصیب ●●● ۱۰۰

دورنمایی از نعمت های روحپرور بهشتی ●●● ۱۰۳

(۳۹۲)

انواع نعمت های بهشتی ●●● ۱۰۶

زیبایی ها و عظمت نهفته در شتر ●●● ۱۰۷

کوه ها مظهر عظمت و مایه خیر و برکت ●●● ۱۰۹

وجه اشتراک حیوانات، آسمان، کوه ها و زمین ●●● ۱۱۱

سوره فجر ●●● ۱۱۳

به سپیده صبح شما سوگند ●●● ۱۱۳

(۳۹۳)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

شب نشانه عظمت خداست ●●● ۱۱۷

نه از نعمتش مغرور باش و نه از سلب نعمت مأیوس ●●● ۱۱۹

کاهش یا افزایش نعمت ها ، امتحان الهی است ●●● ۱۲۰

ای صاحب نفس مطمئنه ●●● ۱۲۱

سوره بلد ●●● ۱۲۵

سوگند به مکه مکرمه ●●● ۱۲۵

ارزش سرزمین ها به ارزش انسان های مقیم آن است ●●● ۱۲۶

نعمت چشم و زبان و هدایت ●●● ۱۲۷

شگفتی های چشم ●●● ۱۲۸

آیا به اهمیت زبان و لب های خود توجه کرده اید؟! ●●● ۱۳۲

هدایت به « نَجْدَیْنِ » ●●● ۱۳۴

سوره شمس ●●● ۱۳۶

(۳۹۴)

نقش خورشید در عالم حیات ●●● ۱۳۷

ارتباط سوگندهای قرآن با نتیجه آن ●●● ۱۴۵

سوره لیل ●●● ۱۴۶

سوره ضحی ●●● ۱۵۰

آن قدر به تومی بخشد که خشنودشوی ●●● ۱۵۱

بحثی پیرامون شفاعت در قرآن ●●● ۱۵۲

(۳۹۵)

ص: ۳

فلسفه انقطاع وحی ●●● ۱۵۴

سوره انشراح ●●● ۱۵۵

ما تو را مشمول انواع نعمت ها ساختیم ●●● ۱۵۵

"شرح صدر" مافوق معجزات انبیاء است ●●● ۱۵۵

سوره تین ●●● ۱۶۰

سوره علق ●●● ۱۶۵

آغاز وحی همراه با آغاز یک حرکت علمی بود ●●● ۱۶۸

ذکر خدا در هر حال ●●● ۱۷۰

سوره قدر ●●● ۱۷۲

شب قدر ، شب نزول قرآن ●●● ۱۷۲

۱ چه اموری در شب قدر مقدر می شود ؟ ●●● ۱۷۵

۲ شب قدر کدام شب است ؟ ●●● ۱۷۶

(۳۹۶)

۳ چرا شب قدر مخفی است ؟ ●●● ۱۷۶

۴ شب قدر در امتهای پیشین ●●● ۱۷۷

۵ چگونه شب قدر برتر از هزارماه است ؟ ●●● ۱۷۷

۶ چرا قرآن در شب قدر نازل شد ؟ ●●● ۱۷۸

۷ آیات شب قدر در مناطق مختلف، یکی است ؟ ●●● ۱۷۸

سوره یَٰسَّیْنَه ●●● ۱۸۰

(۳۹۷)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

این است آیین جاویدان ●●● ۱۸۰

بهترین و بدترین مخلوقات ●●● ۱۸۲

علی و شیعیانش خَیْرُ الْبَرِیَّهْ اند ●●● ۱۸۳

لزوم اخلاص نیت در عبادت ●●● ۱۸۴

قوس عجیب صعودی و نزولی انسان ●●● ۱۸۵

سوره زلزله ●●● ۱۸۶

دقت و سختگیری در حسابرسی قیامت ●●● ۱۸۹

پاسخ به یک سؤال ●●● ۱۹۱

سوره عادیات ●●● ۱۹۳

عظمت جهاد در راه خدا ●●● ۱۹۵

آیا طبیعت انسان، ناسپاسی و بُخل است؟ ●●● ۱۹۷

سوره قارعه ●●● ۲۰۰

(۳۹۸)

اسباب سنگینی میزان اعمال ●●● ۲۰۳

سوره تکاثر ●●● ۲۰۶

سرچشمه تفاخر و فخر فروشی ●●● ۲۰۸

سوره عصر ●●● ۲۰۹

برنامه چهارماده ای خوشبختی ●●● ۲۱۱

(۳۹۹)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

سوره همزه ●●● ۲۱۳

وای بر عیجویان و غیبت کنندگان ●●● ۲۱۳

سوره فیل ●●● ۲۱۵

داستان اصحاب فیل ●●● ۲۱۵

امدادهای الهی همواره یار مؤمنین است ●●● ۲۲۰

سوره قریش ●●● ۲۲۲

سوره ماعون ●●● ۲۲۵

تظاهر و ریاکاری آفت اجتماعی ●●● ۲۲۷

سوره کوثر ●●● ۲۳۰

ما به تو خیر فراوان دادیم ●●● ۲۳۰

« فاطمه » علیها السلام و « کوثر » ●●● ۲۳۰

اعجاز سوره کوثر ●●● ۲۳۲

(۴۰۰)

ضمیر جمع درباره خدا برای چیست؟ ●●● ۲۳۲

سوره کافرون ●●● ۲۳۴

مگر بت پرستان منکر خدا بودند؟ ●●● ۲۳۵

این تکرار برای چیست؟ ●●● ۲۳۶

سوره نصر ●●● ۲۳۷

(۴۰۱)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

هنگامی که پیروزی نهایی فرارسد... ●●● ۲۳۷

سوره تبت ●●● ۲۳۹

بریده باد دو دست ابولهب ●●● ۲۳۹

باز هم نشانه دیگری از اعجاز قرآن ●●● ۲۴۱

سوره اخلاص ●●● ۲۴۲

سوره فلق ●●● ۲۴۷

پناه می برم به پروردگار سپیده دم ●●● ۲۴۷

سِخَر از دیدگاه اسلام ●●● ۲۵۰

سِخَر در عصر ما ●●● ۲۵۲

مهمترین منابع شرّ و فساد ●●● ۲۵۳

شرّ حسودان ●●● ۲۵۳

سوره ناس ●●● ۲۵۵

(۴۰۲)

پناه می برم به پروردگار مردم ●●● ۲۵۵

تقدیم

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می‌کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش‌های ماندگار را انتخاب می‌کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می‌کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از عسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص: ۵

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند مَنّان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصاً گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعاً «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند. ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص: ۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶ آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

۱ از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

۲ حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

۳ همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خواننده یا آموزش داده شود .

۴ قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

۵ صفحه آرایبی کتاب «شعرگونه و چشم نواز» است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷ دکتر محمد بیستونی

سوره نبأ

خبر مهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ

آن‌ها از چه چیز از یکدیگر سؤال می‌کنند؟

۲ عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ

از خبر بزرگ و پراهمیت (رستاخیز).

۳ الَّذِينَ فِيهِ مُخْتَلَفُونَ

همان خبری که پیوسته در آن اختلاف دارند.

«نَبَأٌ» به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی خبری است که مهم باشد و دارای فایده و انسان نسبت به آن علم یا ظن غالب پیدا کند و این امور سه گانه در معنی نبأ شرط است. بنابراین توصیف به «عَظِيمِ» تأکید بیشتری را می‌رساند و روی هم رفته نشان می‌دهد این خبر که گروهی در آن تردید داشتند، واقعیتی بوده است شناخته شده، پراهمیت و با عظمت که منظور "خبر روز رستاخیز" می‌باشد.

مسأله «ولایت» و «نبا عظیم»

«نَبَأٌ عَظِيمٌ» به چند معنی تفسیر شده است؛ قیامت، قرآن، تمام اصول عقاید دینی اعم از مبدأ و معاد. ولی قرائن موجود در مجموعه آیات این سوره نشان می‌دهد که تفسیر آن به «معاد» بر همه برتری دارد. ولی در روایات زیادی از طریق اهل بیت علیهم السلام و بعضی از

طرق اهل سنت نقل شده « نبأ عظیم » (خبر بزرگ) به مسأله ولایت و امامت امیر مؤمنان علی که مورد اختلاف و گفتگو از سوی جمعی بود ، یا به مسأله ولایت به طور اعم تفسیر شده است . این روایات گاهی از خود علی و گاهی از دیگران : نقل شده که به عنوان نمونه، سه روایت را در این جا می آوریم : ۱ روایتی است که « حافظ محمد بن مؤمن شیرازی » که از علمای اهل سنت است ، نقل کرده که : رسول الله صلی الله علیه و آله در تفسیر « عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ »، فرمود: « منظور " ولایت علی " است که از آن ها درباره آن در قبرسؤال می شود و هیچ کس در شرق و غرب عالم و در برّ و بحر از دنیا نمی رود، مگر این که فرشتگان از او درباره ولایت امیرمؤمنان بعد از مرگ سؤال می کنند و به او می گویند : دینت چیست ؟ پیامبرت کیست ؟ و امامت کیست ؟ » (۱) ۲ در حدیث دیگری آمده است که روز جنگ صفین

ص: ۱۲

۱- «رساله الاعتقاد»، (طبق نقل احقاق الحق ، جلد ۳ ، صفحه ۴۸۴) .

مردی از لشکر شام در حالی که سلاح بر تن پوشیده و قرآنی حمایل کرده بود، وارد میدان شد و سوره «نبأ» را تلاوت می کرد، علی شخصا به میدان آمد و به او فرمود: «أَتَعْرِفُ النَّبَأَ الْعَظِيمَ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ: آیا می دانی نبأ عظیمی که در آن اختلاف دارند، چیست؟!»، آن مرد در جواب گفت: «نه نمی دانم». امام فرمود: «أَنَا وَاللَّهِ النَّبَأُ الْعَظِيمُ الَّذِي فِيهِ اخْتَلَفْتُمْ وَ عَلَى وَايَاتِهِ تَنَازَعْتُمْ، وَ عَنِ وَايَاتِي رَجَعْتُمْ بَعِيدَ مَا قَبِلْتُمْ... وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَعْلَمُونَ مَا عَلِمْتُمْ: منم آن نبأ عظیم که درباره آن اختلاف دارید و در ولایت او به نزاع برخاسته اید، شما از ولایت من بازگشتید بعد از آن که پذیرفتید و در قیامت بار دیگر آن چه را قبلاً در این زمینه دانسته اید، خواهید دانست». (۱) در روایتی از امام صادق آمده است که فرمود: «نبأ عظیم، همان مسأله ولایت است». (۲) جمع میان محتوای این

ص: ۱۳

-
- ۱- «تفسیر برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۲۰، حدیث ۹.
 ۲- «تفسیر برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۱۹، حدیث ۳.

روایات و آن چه در مورد تفسیر آیه به مسأله معاد ذکر کردیم، از دو راه ممکن است: نخست این که « نبأ عظیم » مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که همه این ها را شامل می شود، هرچند به هنگام نزول این آیات تکیه قرآن بیش از همه در بیان این جمله روی مسأله معاد بود، ولی این مانع نمی شود که آیه مصداق های دیگری نیز نداشته باشد. دیگر این که همان گونه که می دانیم و بارها نیز گفته ایم، قرآن دارای بطون مختلفی است، یعنی یک آیه ممکن است معانی متعددی داشته باشد، که از میان آن ها یک معنی ظاهر است و معانی دیگر بطون قرآن است که به کمک قرائن مختلفی از آن استفاده می شود و یا به تعبیر دیگر نوعی دلالت التزامی است که برای هیچ کس جز خاصان روشن نیست. تنها این آیه نیست که دارای ظاهر و باطنی است، آیات زیاد دیگری در قرآن کریم داریم که در روایات اسلامی تفسیرهای گوناگونی برای آن

آمده که بعضی هماهنگ با ظاهر است و بعضی معنی باطن را بیان می کند . ولی این نکته را مؤکدا یاد آور می شویم که فهم باطن قرآن بدون وجود قرائن روشن ، یا تفسیرهایی که از شخص پیغمبر و امامان معصوم علیهم السلام رسیده است ، جایز نیست و وجود بطون برای قرآن نباید دستاویزی برای هوسبازان و منحرفان شود که آیات قرآن را مطابق سلیقه و میل خود تفسیر کنند .

۴ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ

چنین نیست که آن ها فکر می کنند ، به زودی می فهمند .

۵ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ

باز هم چنین نیست که آن ها می پندارند، به زودی می فهمند.

« آن روز باخبر می شوند که فریاد و احسرتای آن ها بلند است و از تفریط و کوتاهی خود سخت پشیمان می شوند » (۵۶ / زمر) . آن روز که امواج عذاب گرداگرد آن ها را می گیرد و تقاضای بازگشت به دنیا را می کنند (۴۴ / شوری) . حتی لحظه مرگ که حجاب ها از برابر

چشم انسان کنار می رود و حقایق عالم دیگر در برابر او آشکار می شود و به برزخ و معاد یقین پیدا می کند ، در همان لحظه نیز فریادش بلند می شود که «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ: مراباز گردانید تا عمل صالحی انجام دهم» (۹۹/۱۰۰/مؤمنون). تعبیر به «سَيَعْلَمُونَ» (با «س» که معمولاً برای آینده نزدیک می آید) ، اشاره به این است که قیامت ، امری است نزدیک و تمام عمر دنیا در برابر آن ساعتی بیش نیست . علت تکرار دو آیه به منظور تأکید بر یک واقعیت است و آن آگاهی آن ها در آینده نزدیک، از قیامت و رستاخیز است .

این همه تکیه بر معاد برای چیست ؟

گفتیم از مهم ترین مسایلی که در جزء سی ام قرآن مجید که اکثریت قریب به اتفاق سوره های آن مکی است و بر آن تکیه شده ، مسأله "معاد" و شرح احوال انسان در روز رستاخیز است زیرا نخستین گام در زمینه اصلاح انسان این است که بدانند حساب و کتابی در کار است . نه توصیه و رشوه در آن کارساز است و نه امکان دروغ و انکار و بالاخره هیچ

راهی برای فرار از چنگال مجازات در آن جا نیست ، تنها راه ، ترک گناه در این دنیاست . ایمان به وجود چنین محکمه و دادگاهی انسان را تکان می دهد و ارواح خفته را بیدار می کند ، روح تقوا و تعهد و احساس مسؤولیت را زنده می کند و او را به وظیفه شناسی دعوت می نماید . اصولاً در هر محیطی که فساد رخنه کند ، عامل آن یکی از دو چیز است : ضعف نیروی مراقبت ، یا ضعف تشکیلات قضایی . اگر مراقبین تیزبین اعمال انسان ها را زیر نظر بگیرند ، دادگاهها دقیقاً به جرایم متخلفان برسند و هیچ « جرمی » بدون « جریمه » نماند ، در چنین محیطی مسلماً فساد و گناه و تجاوز و تعدی و طغیان به حداقل خواهد رسید . جایی که زندگی مادی در پرتو چنین مراقبین و دادگاه هایی باشد ، تکلیف زندگی معنوی و الهی انسان روشن است . ایمان به وجود مبدئی که همه جا با او است : « لا یُعْزَبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ : به اندازه سنگینی ذره ای ، چیزی از علم او مخفی نمی گردد » (۳/سبأ) و ایمان به وجود معادی که به مصداق « فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا

یَرَّةُ» (۷ و ۸ / زلزال) ، ذره ای کار خوب و بد به دست فراموشی سپرده نمی شود و در آن جا در برابر او قرار می گیرد .
چنین ایمانی ، چنان تقوایی در انسان ایجاد می کند که در تمام زندگی می تواند راهنمای او در مسیر خیر باشد.

زمین بستر مناسبی برای آرامش شما

۶ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا

آیا ما زمین را محلّ آرامش (شما) قرار ندادیم ؟

« مهاد » به طوری که « راغب » در « مفردات » می گوید، به معنی "مکان آماده و صاف و مرتب" است و در اصل از « مهد » به معنی محلی که برای استراحت کودک آماده می کنند (اعم از گاهواره و یا بستر) گرفته شده و جمعی از ارباب لغت و مفسران ، آن را به « فراش » یعنی « بستر » تفسیر کرده اند که هم صاف و نرم است و هم راحت . انتخاب این تعبیر برای زمین ، بسیار پرمعنی است ، چراکه از یکسو قسمت های زیادی از زمین آن چنان نرم و صاف و مرتب است که انسان به خوبی می تواند در آن خانه سازی کند ، زراعت و باغ احداث نماید . از سوی دیگر همه نیازمندی های او در سطح زمین یا اعماق آن به صورت مواد اولیه و معادن گرانبها نهفته است .

ثالثاً مواد زاید او را به خود جذب می کند و اجساد مردگان با دفن در آن به زودی تجزیه و متلاشی می شوند و انواع میکروب ها به واسطه اثر مرموزی که دست آفرینش در خاک نهاده است ، نابود می گردد . رابعا با حرکت نرم و سریع خود به دور خورشید و به دور خود گردش می کند . شب و روز و فصول چهارگانه را که نقش عمده ای در حیات انسان دارند، می آفریند . خامسا قسمت زیادی از آب هایی که بر سطح آن می بارد را در درون خود ذخیره می کند و به صورت چشمه ها و قنات ها بیرون می فرستد . خلاصه در این بستر آرام ، همه وسایل آسایش و آرامش فرزندان این زمین آماده و مهیا است و هنگامی اهمیت این نعمت آشکارتر می گردد که مختصر تزلزل و دگرگونی در آن رخ دهد .

چرا قرآن کوه ها را میخ های زمین می نامد ؟

۷ وَ الْجِبَالِ أَوْ تَادَا وَ كَوْهَ هَا رَا مِیْخَ هَا ی زَمِیْن .

قرآن کریم به چهار دلیل زیر کوه ها را میخ های زمین می نامد ۱ ریشه های عظیمی در اعماق زمین دارند و در آن جا به هم پیوسته اند و همچون زرهی پوسته زمین را در برابر فشار ناشی از مواد مذاب درونی و تأثیر جاذبه جزر و مد آفرین ماه از بیرون حفظ می کنند .

۲ دیوارهای بلندی در برابر طوفان های سخت و سنگین محسوب می شوند و پناهگاه مطمئنی برای مهدآسایش انسان می سازند که اگر نبودند، دایما زندگی انسان زیر ضربات کوبنده طوفان ها دستخوش ناآرامی بود ۳ کانونی هستند برای ذخیره آب ها و انواع معادن گرانبها.

۴ علاوه بر همه این ها در اطراف کره زمین، قشر عظیمی از هوا وجود دارد که بر اثر وجود کوه ها که به صورت دنده های یک چرخ ، پنجه در این قشر عظیم افکنده اند ، همراه زمین حرکت می کنند ، دانشمندان می گویند اگر سطح زمین صاف بود ، قشر هوا به هنگام حرکت زمین روی آن می لغزید و طوفان های عظیم ایجاد می شد و هم ممکن بود این

اصطکاک دایمی سطح زمین را داغ و سوزان و غیرقابل سکونت کند .

۸ وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا وَ شَمَا رَا بَه صُورَتِ زَوْجِ هَا آفَرِیدِیم .

« أزواج » جمع « زوج » و به معنی "جفت" و جنس مذکر و مؤنث است و آفرینش انسان از این دو جنس علاوه بر این که ضامن بقای نسل اوست ، سبب آرامش جسم و جان او می شود ، چنان که در آیه ۲۱ سوره روم می خوانیم : « وَ مِنْ آیَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً : از نشانه های (عظمت) خداوند این است که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفریدتا در کنار آن ها آرامش یابید و در میان شما محبت و رحمت قرار داد .»

۹ وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا

و خواب شما را مایه آرامشتان قرار دادیم .

« سُبَات » از ماده « سَبَت » (بر وزن وقت) در اصل به معنی "قطع کردن" است و سپس به معنی "تعطیل کار به منظور استراحت" آمده و این که «روز شنبه» در لغت عرب «يَوْمُ السَّبْتِ» نامیده شده ، به

خاطر آن است که این نامگذاری متأثر از برنامه های یهود بوده که روز شنبه را روز تعطیلی می دانستند. تعبیر به «سُبَّات» اشاره لطیفی به تعطیلی قسمت های قابل توجهی از فعالیت های جسمی و روحی انسان در حالت خواب می باشد و همین تعطیل موقت سبب استراحت و بازسازی اعضای فرسوده، تقویت روح و جسم، تجدید نشاط انسان، دفع هرگونه خستگی و ناراحتی و بالاخره آمادگی برای تجدید فعالیت می شود. با این که یک سوم زندگی انسان را «خواب» فراگرفته و همیشه انسان با این مسأله مواجه بوده، هنوز اسرار خواب به خوبی شناخته نشده است و حتی این که چه عاملی سبب می شود که در لحظه معینی بخشی از فعالیت های مغزی از کار بیفتد و سپس پلک چشم ها روی هم آمده و تمام اعضای بدن در سکون و سکوت فرورود، هنوز به درستی روشن نیست. «خواب» نقش عظیمی در سلامت انسان دارد و به همین دلیل روانپزشکان تلاش می کنند که خواب بیماران خود را به صورت عادی تنظیم کنند، چراکه بدون آن تعادل روانی آن ممکن نیست.

افرادی که به صورت طبیعی نمی خوابند ، افرادی پژمرده ، عصبانی ، افسرده ، غمگین و ناراحتند و به عکس کسانی که از خواب معتدلی بهره مندند ، به هنگامی که بیدار می شوند ، نشاط و توان فوق العاده ای در خود می بینند . مطالعه بعد از یک خواب آرام بخش ، بسیار سریع پیش می رود و کارهای فکری و جسمی بعد از چنین خوابی همیشه قرین موفقیت است و این ها همه بیانگر نقش پراهمیت خواب در زندگی انسان است . البته آن چه درباره اهمیت خواب گفته شد ، منظور یک خواب متعادل و مناسب است و گرنه پر خوابی مانند پر خوری از صفات زشت و موجب بیماری های مختلف است . و عجیب این که مقدار خواب طبیعی برای انسان ها یکسان نیست و هیچ گونه حد معینی برای آن نمی توان در نظر گرفت . لذا هر کس باید با تجربه ، نیاز خویش را به خواب با توجه به میزان فعالیت های جسمی و روحی خود دریابد . و عجیب تر این که به هنگام بروز حوادث سخت که انسان ناچار است مدت ها بیدار بماند ، مقاومت انسان

در برابر بی خوابی، موقتا افزایش می یابد، خواب از سر انسان می پرد و گاه به حداقل لازم یعنی یک یا دو ساعت می رسد ولی بسیار دیده شده که این کمبود به هنگام عادی شدن اوضاع، جبران می گردد و جسم و روح انسان طلب خود را از خواب بازمی ستاند .

۱۰ وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَ شَبَّ رَا پُوشِشِی (برای شما) .

پرده شب ، لباس و پوششی است بر اندام زمین و تمام موجودات زنده ای که روی آن زیست می کنند ، فعالیت های خسته کننده زندگی را به حکم اجبار قطع می کند و تاریکی را که مایه سکون و آرامش و استراحت است، بر همه چیز مسلط می سازد ، تا اندام های فرسوده مرمت گردد و روح خسته تجدید قوا کند ، چراکه خواب آرام جز در تاریکی میسر نیست . از این گذشته با فروافتادن پرده شب ، نور خورشید برچیده می شود که اگر به طور مداوم بتابد ، تمام گیاهان و حیوانات را می سوزاند و زمین جای زندگی نخواهد بود . قابل توجه این که در قرآن مجید به بسیاری از موضوعات مهم ، یک بار قسم یاد شده ، در حالی که به « شب » ۷ بار سوگند یاد شده است . و می دانیم سوگند به امور مهم یاد می شود و این خود نشانه اهمیت پرده ظلمت شب است .

آن ها که شب را با نور مصنوعی روشن می سازند و تمام شب را بیدارند و به جای آن روز را می خوابند ، افرادی رنجور و ناسالم و فاقد نشاط می باشند . مردمی که در روستاها به عکس شهرها شب زود می خوابند و صبح زود برمی خیزند ، از سلامت بیشتری برخوردارند. شب ، منافع جانبی دیگری نیز دارد چراکه سحرگاهانش بهترین وقت برای راز و نیاز به درگاه محبوب و عبادت و خودسازی و تربیت نفوس است ، همان گونه که قرآن مجید در توصیف پرهیزگاران می گوید : « وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ : آن ها در سحرگاهان استغفار می کنند » (۱۸ / ذاریات) .

۱۱ وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا

و روز را وسیله ای برای زندگی و معاش قرار دادیم .

روشنایی روز نیز خود نعمتی است بی نظیر ، جنب و جوش و

ص: ۲۵

حرکت می آفریند ، انسان را برای کار و تلاش آماده می سازد ، گیاهان را با نور می رویاند و حیوانات در پرتو آن رشد می کنند و به حق این تعبیر که می فرماید : « روز را وسیله معاش و زندگی شما قرار دادیم » ، تعبیری است از هر نظر رسا که نیاز به شرح و توصیف ندارد .

۱۲ وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا

و بر فراز شما هفت (آسمان) محکم بنا کردیم .

عدد « هفت » در این جا ممکن است برای « تکثیر » و اشاره به کُرَات متعدد آسمان و مجموعه های منظومه ها و کهکشان ها و عوالم متعدد جهان هستی باشد که دارای خلقتی محکم و ساختمانی عظیم و قوی هستند و یا برای « تعداد » باشد، به این ترتیب که آن چه ما از ستارگان می بینیم ، همه به حکم آیه ۶ سوره صافات « اَنَا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ : ما آسمان پایین را با ستارگان زینت بخشیدیم » متعلق به آسمان اول است و ماورای آن شش عالم و آسمان دیگر وجود دارد که از دسترس علم بشر بیرون است . این احتمال نیز

وجود دارد که منظور طبقات متعدد هوای اطراف زمین باشد که در عین رقیق بودن ظاهری، از چنان استحکامی برخوردار است که این گره خاکی را از هجوم مستمر سنگ های آسمانی حفظ می کند و به محض این که یکی از آن ها جذب گره زمین شود، بر اثر تصادم شدید با قشر هوا چنان داغ می شود که آتش می گیرد و می سوزد و خاکستر آن به طور ملایم بر زمین می نشیند و اگر این قشر هوانبود، شهرها و آبادی های ما شب و روز در معرض پرتاب این سنگ ها قرار داشت. بعضی از دانشمندان محاسبه کرده اند که استقامت قشر هوای اطراف زمین که بیش از یکصد کیلومتر ضخامت دارد، به اندازه یک « سقف پولادین به ضخامت ده متر » است و این یکی از تفسیرهای «سَبْعًا شِدَادًا» است.

۱۳ وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا

و چراغی روشن و حرارت بخش آفریدیم.

« وَهَاج » از ماده « وَهَجَج » (بر وزن کرج) به معنی نور و حرارتی است که از آتش صادر می شود، بنابراین ذکر این وصف برای این چراغ

ص: ۲۷

پرفروغ آسمانی ، اشاره ای به دو نعمت بزرگ است که خمیر مایه همه مواهب مادی این جهان است ؛ « نور » و « حرارت » . نور خورشید نه تنها صحنه زندگی انسان و تمام منظومه شمسی را روشنی می بخشد ، بلکه تأثیر عمیقی در پرورش موجودات زنده دارد . حرارت آن نیز علاوه بر تأثیری که در حیات انسان و حیوان و گیاه به طور مستقیم دارد ، منبع اصلی وجود ابرها ، وزش بادهای ، نزول باران ها و آبیاری سرزمین های خشک است . خورشید به خاطر اشعه مخصوص « ماوراء بنفش » ، تأثیر فراوانی در کشتن میکروب ها دارد ، که اگر نبود ، گره زمین به بیمارستان عظیمی تبدیل می شد و چه بسا در مدت کوتاهی نسل موجودات زنده از بین می رفت . خورشید ، نوری سالم ، مجانی ، دایمی و از فاصله ای مناسب ، نه چندان گرم و سوزان و نه سرد و بی روح در اختیار همه ما می گذارد . اگر قیمت انرژی حاصل از خورشید را با قیمت منابع دیگر انرژی محاسبه کنیم ، عدد بسیار عظیمی را تشکیل می دهد و اگر فرضاً بخواهیم درخت سیبی را با نور و انرژی مصنوعی

پرورش دهیم، قیمت هر دانه سیب سرسام آور خواهد بود. آری این «سَرَّاجٌ وَهَيَّاجٌ» عالم آفرینش همه این ها را به طور رایگان در اختیار ما می گذارد. در کتاب "دنیای ستارگان" تألیف «آنتری وایت» محاسبه ای درباره نور و حرارتی که خورشید به اهل زمین می دهد، کرده است و می گوید: اگر قرار بود برای نور و حرارتی که رایگان از خورشید دریافت می داریم، طبق بهای معمولی «برق» پول پردازیم، مردم روی زمین هر ساعتی می بایست یک میلیارد و هفتصد میلیون دلار پردازند که در یکسال مبلغ سرسام آوری می شود. این نشان می دهد که چه ثروت عظیمی از این رهگذر به طور رایگان به ما می رسد. و به گفته نویسنده کتاب «از جهان های دور» اگر مردم زمین بخواهند نوری را که از خورشید می گیرند، از لامپ هایی دریافت دارند که در همان محلی که خورشید قرار گرفته نصب شود، باید به تعداد هر یک نفر بیش از «پنج میلیون میلیارد لامپ ۱۰۰ شمعی» روشن شود. جرم خورشید حدود ۱/۳۰۰/۰۰۰ برابر کره زمین است، فاصله آن حدود ۱۵۰/۰۰۰/۰۰۰

کیلومتر می باشد ، حرارت برونی سطح خورشید بالغ بر ۶۰۰۰ درجه سانتیگراد و حرارت درونی آن در حدود ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ درجه تخمین زده شده است. تمامی این موارد آن چنان دقیق حساب شده که اگر کمی کمتر یا بیشتر می بود ، عرصه زندگی را بر اهل زمین تنگ می کرد و ادامه حیات را غیرممکن می ساخت که شرح آن در حوصله این بیان مختصر نمی گنجد .

۱۴ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا

و از ابرهای باران را آبی فراوان نازل کردیم .

« مُعْصِرَاتٍ » جمع « مُعْصِرٍ » از ماده « عَصِرَ » به معنی "فشار" است که اشاره به ابرهای باران را است ، گویی خودش را می فشارد تا آب از درونش فروریزد . به گفته بعضی از دانشمندان ، هنگام تراکم ، سیستمی بر ابرها حاکم می شود که خود را می فشارد و در نتیجه باران از آن فرو می بارد و این تعبیر در حقیقت از معجزات علمی قرآن مجید محسوب می شود (به کتاب باد و باران صفحه ۱۲۶ مراجعه شود) . « ثَجَّاجٌ » از

ماده « تَجَج » (بر وزن حج) به معنی "فروریختن آب به صورت پی در پی و فراوان" است و باتوجه به این که « تَجَجَج » ، صیغه مبالغه است ، کثرت و فزونی بیشتری را بیان می کند و در مجموع معنی آیه چنین می شود که ما از ابرهای باران زا آبی فراوان و پی در پی فرورستادیم . نزول باران به خودی خود مایه خیر و برکت است ، هوا را لطیف می کند ، آلودگی ها را می شوید، کثافات را با خود می برد، گرمای هوا را فرومی نشاند و حتی سرما را تعدیل می کند، از عوامل بیماری می کاهد و به انسان روح و نشاط می دهد .

۱۵ لُنْخَرَجِ بِه حَبًا وَ نَبَاتًا

تا به وسیله آن دانه و گیاه بسیار برویانیم.

۱۶ وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا

و باغ هایی پر درخت .

در حقیقت در این دو آیه به تمام مواد غذایی که انسان و حیوان از آن استفاده می کنند و از زمین می روید ، اشاره شده است ؛ زیرا قسمت

مهمی از آن ها را دانه های غذایی تشکیل می دهد (حَبًّا) و قسمت دیگری سبزیجات و ریشه هاست (وَ نَبَاتًا) و بخش دیگری نیز میوه ها و باغ ها می باشند (وَ جَنَّاتٍ) . « أَلْفَافٍ » به گفته « راغب » در « مفردات » اشاره به این است که درختان این باغ ها به قدری زیاد و انبوه است که به یکدیگر پیچیده شده اند . درست است که در این دو آیه تنها همین سه منفعت بزرگ برای نزول باران ذکر شده ، ولی بدون شک منافع باران منحصر به این ها نیست . اصولاً حدود ۷۰٪ بدن انسان را آب تشکیل می دهد و سرچشمه پیدایش همه موجودات زنده ، طبق صریح قرآن ، آب است ؛ « وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا » (۳۰ / انبیاء) . نه تنها بدن انسان که غالب کارخانه ها نیز بدون آب فلج می شود و نظام صنایع نیز فرو می ریزد . زیبایی چهره طبیعت و نشاط آن با آب است و بهترین جاده های تجاری و اقتصادی دنیا از طریق راه های آبی تشکیل می شود .

پیوند این آیات با مسأله « معاد »

در این آیات که مطرح شد، به مهم ترین مواهب الهی و اساسی ترین

ارکان زندگی انسان، یعنی «نور» و «ظلمت» و «حرارت» و «آب» و «خاک» و «گیاهان» اشاره شده است. بیان این نظام دقیق از یک سو دلیل روشنی است بر قدرت خداوند بر همه چیز، بنابراین جایی برای این سخن باقی نمی ماند که چگونه ممکن است خداوند بار دیگر مردگان را به زندگی و حیات بازگرداند همان گونه که در پاسخ منکران معاد در آیات آخر سوره «یس» نیز با کمال وضوح بیان شده است که می فرماید: «آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده، قادر نیست همانند آن را بیافریند»؟ (۸۱ / یس).

از سوی دیگر این تشکیلات عظیم حتما هدفی دارد و این هدف مسلماً زندگی چند روزه دنیا نمی تواند باشد و به همین خوردنی ها و آشامیدنی ها و خواب و بیداری ها اکتفاء شود، بلکه حکمت خداوند ایجاب می کند که هدفی والاتر برای آن باشد یا به تعبیر دیگر «نشئه اولی» تذکری است برای «نشئه آخرت» و منزلگاهی است برای سیر طولانی بشر، همان گونه که در آیه ۱۱۵ سوره مؤمنون می فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ: آیا گمان

کردید که شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما باز نمی گردید « ؟ و از طرفی مسأله خواب و بیداری که خود نمونه ای از مرگ و حیات مجدد است و مسأله زنده شدن زمین های مرده بر اثر نزول باران که صحنه معاد را همه سال در برابر چشمان انسان ها جلوه گر می کند ، اشاراتی است پرمعنی به مسأله رستاخیز و زندگی پس از مرگ ، همان گونه که در آیه ۹ سوره فاطر بعد از ذکر تجدید حیات زمین های مرده با نزول باران می فرماید : « كَذَلِكَ النُّشُورُ : رستاخیز نیز چنین است » .

سرانجام روز موعود فرا می رسد

۱۷ إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتَا

روز جدایی میعادهمگان است .

تعبیر به « يَوْمَ الْفُضْلِ » تعبیر بسیار پرمعنایی است که بیانگر جدایی ها در آن روز عظیم است .

جدایی حق از باطل .

جدایی صفوف مؤمنان صالح از مجرمان بدکار .

جدایی پدر و مادر از فرزند و برادر از برادر .

« میقات » از ماده « وقت » به معنی "وقت معین و مقرر" است و این که به مکان های معینی که زائران خانه خدا از آن جا مُحرم می شوند ، میقات گفته می شود ، به خاطر آن است که در وقت معینی در آن جا اجتماع می کنند .

۱۸ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا

روزی که در « صور » دمیده می شود و شما فوج فوج وارد محشر می شوید .

از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که دو حادثه عظیم به عنوان « نفخ صور » واقع می شود . در حادثه اول نظام جهان هستی به هم می ریزد و تمام اهل زمین و همه کسانی که در آسمان ها هستند ، می میرند و در حادثه دوم جهان نوسازی می شود و مردگان به حیات جدید بازمی گردند و رستاخیز بزرگ انجام می گیرد . « نفخ » به معنی "دمیدن" و « صور » به معنی "شیپور" است که معمولاً آن را برای توقف قافله و

لشکر، یا برای حرکت آن به صدا درمی آورند و اهل قافله و لشگریان از آهنگ مختلف این دو صدا می فهمند که باید توقف کنند، یا حرکت نمایند. این تعبیر کنایه لطیف زیبایی از آن دو حادثه عظیم است و آن چه در این آیه آمده، اشاره به «نفخ صور دوم» است که «نفخه حیات و زندگی مجدد و رستاخیز» می باشد. این آیه می گوید: در آن روز فوج فوج وارد محشر می شوید، در حالی که آیه ۹۵ مریم می گوید: «هرکس در آن روز تنها است» و آیه ۷۱ اسراء می گوید: «هر گروهی با پیشوای خودشان وارد عرصه محشر می شوند». جمع میان این آیات چنین است که فوج فوج بودن مردم، منافاتی با این ندارد که هر فوج با رهبرش وارد محشر می شود و اما فرد بودن آن ها به خاطر این است که قیامت مواقف متعددی دارد، ممکن است در مواقف نخستین، مردم گروه گروه با رهبران هدایت یا گمراهی وارد محشر شوند، اما به هنگام قرار گرفتن در پای محکمه عدل الهی فرد فرد باشند و به تعبیر قرآن در آیه ۲۱ سوره ق هر کدام با یک نفر مأمور و یک گواه در آن جا حاضر می گردند

« وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ » .

۱۹ وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا

و آسمان گشوده می شود و به صورت درهای متعددی در می آید.

منظور از این « درها » چیست ؟ و گشوده شدن چه مفهومی دارد ؟ انسان در شرایط موجود در دنیا قادر به حرکت در آسمان ها نیست و اگر هم برای او امکان داشته باشد بسیار محدود است ، گویی شرایط موجود تمام درهای آسمان را به روی او بسته ، ولی در قیامت انسان از کُره خاکی آزاد می شود و درهای سفر به آسمان ها به روی او گشوده و شرایط آن فراهم می گردد . به تعبیر دیگر : روز قیامت نخست آسمان ها از هم متلاشی شده و به دنبال آن طبق آیه ۴۸ سوره ابراهیم ، آسمان هایی نوین و زمینی نو جای آن را می گیرد : « يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ » و در این حال درهای آسمان ها به روی زمینیان گشوده می شود و راه آسمان ها به روی انسان باز می گردد ، بهشتیان به سوی بهشت می روند و درهای بهشت به روی آنها گشوده خواهد

شد: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ: تازمانی که بهشتیان به سوی بهشت می آیند و درهای آن گشوده می شود و خازنان بهشت به آن ها می گویند درود بر شما» (۷۳/ زمر). و در همین جا است که فرشتگان از هر دری بر آن ها وارد شده و تبریک و تهنیت می گویند: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ» (۲۳/رعد). و درهای دوزخ نیز به روی کافران گشوده می شود: «وَسَيَقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» (۷۱/زمر). و به این ترتیب انسان در عرصه ای قدم می گذارد که پهنایش به پهنای زمین و آسمان کنونی است: «وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» (۱۳۳/آل عمران).

۲۰ وَ سَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا

و کوه ها به حرکت درمی آید و به صورت سرابی می شود .

«سیراب» از ماده «سرب» (بر وزن طرف) به معنی "راه رفتن در سرایشی" است و از آن جا که در بیابان ها در هوای گرم به هنگامی که انسان در سرایشی حرکت می کند، از دور تلالویی به نظرش می رسد که گمان می کند آب وجود دارد، در حالی که چیزی جز «شکست نور» نیست، پس به هر چیزی که ظاهری دارد اما حقیقتی در آن نیست، سراب گفته می شود. به این ترتیب آیه فوق آغاز این حرکت و پایان آن را بیان می کند و مراحل دیگر در آیات دیگر آمده است.

سرنوشت شش مرحله ای کوه ها در قیامت

از جمع بندی آیات مختلف قرآن درباره «سرنوشت کوه ها در قیامت» به دست می آید، کوه ها مراحل را به شرح زیر طی می کنند: ۱ کوه هابه «حرکت» درمی آید (۱۰/طور). ۲ از جاکنده می شود و «سخت درهم کوبیده» می گردد (۱۴/حاقه). ۳ به صورت «توده ای از شبلم های متراکم» درمی آید (۱۴/مزمّل). ۴ به شکل «پشم زده شده» درمی آید که با تندباد حرکت می کند (۵/قارعه). ۵ به صورت «گرد و غبار» در فضا پراکنده می شود (۵ و ۶ / واقعه). ۶ بالاخره چنان که در این آیه آمده است، تنها اثری از آن باقی می ماند

و همچون «سرابی» از دور نمایان خواهد شد و به این ترتیب سرانجام کوه ها از صفحه زمین برچیده می شود و زمین صاف و هموار می گردد: « وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ، فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا : از تو درباره کوه ها سؤال می کنند ، بگو : پروردگرم آن ها را بر باد می دهد و زمین را صاف و هموار می سازد» (۱۰۵ و ۱۰۶ / طه).

درواقع کوه ها به شکل غباری درفضا به وضعی سراب مانند درمی آیند . آن جا که کوه با آن عظمت و صلابت، چنین سرنوشتی پیدا کند ، مشخص است که چه دگرگونی ها در جهان به موازات آن روی می دهد ؟ همچنین افراد یا قدرت هایی که در زندگی این جهان ، ظاهری همچون کوه داشتند ، در آن جا سرابی بیش نخواهند بود . قابل توجه این که در آیات گذشته ، کوه ها به عنوان میخ ها و زمین به عنوان گهواره معرفی شده بود و در آیات مورد بحث می گوید : آن روز که فرمان فنای جهان صادر می شود ، آن گهواره به هم می خورد و این میخ های عظیم از جا کنده خواهد شد، روشن است هنگامی که میخ های چیزی

را بکشند ، از هم متلاشی می شود .

جهنم ، کمینگاه بزرگ

۲۱ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا

جهنم، کمینگاهی است بزرگ .

« مِرْصَاد » اسم مکان است به معنی "جایگاهی که در آن کمین می کنند" و در این که چه کسی در دوزخ در کمین طغیانگران است ؟ ، گفته اند : فرشتگان عذاب ، زیرا طبق آیه ۷۱ سوره مریم ، همه انسان ها اعم از نیک و بد از کنار دوزخ یا از بالای آن عبور می کنند (وَ إِنَّ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا) در این گذرگاه عمومی و همگانی فرشتگان عذاب در کمینند و دوزخیان را می ربایند. و اگر به معنی صیغه مبالغه تفسیر کنیم ، خود دوزخ در کمین آن ها قرار دارد و هر کدام از طغیانگران به آن نزدیک می شوند ، آن ها را به سوی خود می کشاند و در کام خود فرومی برد، به هر حال از این گذرگاه عمومی، احدی از سرکشان نمی توانند بگذرند ؛ یا فرشتگان عذاب آن ها را می ربایند و یا جاذبه شدید جهنم.

و محلّ بازگشتی برای طغیانگران.

« مَاب » به معنی "مرجع و محل بازگشت" است و گاه به معنی "منزلگاه و قرارگاه" می آید و در این جا به همین معنی است.

مدت های طولانی در آن می مانند .

« أَحْقَاب » جمع « حُقْب » (بر وزن قفل) به معنی "مدت نامعلومی از زمان" است . معروف در میان مفسران این است که منظور از « أَحْقَاب » در این جا این است که مدت هایی طولانی و سالیان دراز پی در پی می آید و می گذرد ، بی آن که پایان یابد و هر زمانی که می گذرد ، زمان دیگری جانشین آن می شود . در بعضی روایات نیز آمده است که این آیه درباره گنهکارانی است که سرانجام پاک می شوند و از دوزخ آزاد می گردند نه کافرانی که مخلد در آتشند . (۱)

۲۴ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا

در آن جا نه چیز خنکی می چشند و نه نوشیدنی گوارایی .

۲۵ إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَاقًا

جز آبی سوزان و مایعی از چرک و خون .

« حَمِيمٌ » به معنی " آب بسیار داغ " و « غَسَاقٌ » به معنی " چرک و خونی است که از زخم جاری می شود " و بعضی آن را به معنی " مایعات بدبو " تفسیر کرده اند . در این دو آیه به گوشه کوچکی از عذاب های بزرگ جهنم اشاره کرده و می افزاید : « آن ها در آن جا نه چیز خنکی می چشند که گرمای وحشتناک دوزخ را فرونشاند و نه نوشیدنی گوارایی که عطش شدید آن ها را تسکین بخشد و نمی نوشند به جز آب بسیار داغ چرکین بدبو » .

۲۶ جَزَاءٌ وِفَاقًا

ص: ۴۳

این مجازاتی است موافق و مناسب (اعمال آن ها) .

از آیات قرآن استفاده می شود که حداقل بسیاری از کیفرهای قیامت ، تجسمی است از اعمال دنیای انسان ها ، چنان که در آیه ۷ سوره تحریم می خوانیم : « ای کافران امروز عذر نخواهید ، چرا که جزای شما تنها اعمالی است که انجام می دادید » (که اکنون تجسم یافته و در برابر شما حضور پیدا کرده) .

۲۷ اِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا

چرا که امیدی به حساب نداشتند.

در این آیه علت این مجازات را توضیح می دهد . بی اعتنایی به حساب و روز جزا مایه طغیان و سرکشی و ظلم و ستم آن ها شد و آن ظلم و فساد چنین سرنوشت دردناکی را برای آنان فراهم ساخت . در حقیقت عدم ایمان به حساب ، عاملی است برای طغیان و آن هم عاملی است برای آن کیفرهای سخت . آیه بیانگر این واقعیت است که آنان هیچ گاه انتظار و ترسی از حساب و کتاب نداشتند ، یا به تعبیر دیگر

حساب روز قیامت را به دست فراموشی سپرده و از برنامه زندگی خود کاملاً حذف کرده بودند و طبیعی است که چنین افرادی آلوده گناهان عظیمی شوند و سرانجام گرفتار این عذاب های سخت و دردناک .

۲۸ وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا

و آیات ما را به کلی تکذیب کردند .

پیدا است که آیات در این جا معنی گسترده ای دارد که همه آیات توحید و نبوت و تشریح و تکوین و معجزات انبیاء و احکام و سنن را شامل می شود و با توجه به تکذیب این همه نشانه ها و آیات الهی که جهان تکوین و تشریح را پر کرده ، باید تصدیق کنیم که آن مجازات برای چنین اشخاصی جزاء وفاق و کیفر مناسب است .

۲۹ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا

و ماهمه چیز را احصاء و ثبت کرده ایم .

آیه بالا هشدار می دهد به این طغیانگران و تأکیدی بر مسأله وجود موازنه میان « جرم » و « جریمه » و حاکمیت « جزای وفاق » است .
این

حقیقت که تمام کارهای انسان اعم از کوچک و بزرگ ، صغیره و کبیره ، آشکار و پنهان و حتی نیت و عقاید انسان ثبت و ضبط می شود ، در بسیاری از آیات قرآن منعکس است . در یک جا می فرماید: « هرکاری را که انجام دادند، درنامه های اعمالشان ثبت است و هر عمل کوچک و بزرگی نوشته می شود » (۵۲ و ۵۳ / قمر) . و در جای دیگر می فرماید : « إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ : رسولان ما آن چه نیرنگ می کنید ، می نویسند » (۲۱ / یونس) . و در جای دیگر آمده : « وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ : ما آن چه رازپیش فرستاده اند و همچنین تمام آثار آن هارامی نویسیم » (۱۲ / یس) . و لذا هنگامی که نامه اعمال مجرمان رابه دست آن ها می دهند ، فریادشان بلند می شود ، می گویند : « يَا وَيْلَتْنَا مَا لِي هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا : ای وای بر ما، این چه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی نیست مگر این که آن را ثبت کرده است » ؟ (۴۹ / کهف) بدون شك کسی که این واقعیت را با تمام قلبش باور کند ، در انجام کارها بسیار دقیق و حسابگر خواهد بود و همین اعتقاد مانع بزرگی میان انسان و گناه ایجاد می کند و از عوامل مهم تربیت محسوب می شود .

۳۰ فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا

پس بچشید که چیزی جز عذاب بر شما نمی افزایم.

این جزای کسی است که وقتی آیات الهی برای او خوانده می شد، « جز بر نفرتش چیزی نمی افزود » (وَ مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا) (۴۱ / اسراء). این است سزای کسی که از هیچ گناهی رویگردان نبود و به هیچ کار خیری علاقه نداشت . در حدیثی از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود : « این آیه شدیدترین آیه ای است که در قرآن مجید درباره دوزخیان آمده است » (۱).

بخشی از پاداش عظیم پرهیزگاران

۳۱ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا

ص: ۴۷

برای پرهیزگاران مسلما پیروزی بزرگی است .

« مَفَاز » اسم مکان یا مصدر میمی از ماده « فوز » به معنی " رسیدن به خیر و نیکی توأم با سلامت " است و به معنی " نجات و پیروزی " که لازمه این معنی است نیز آمده و با توجه به این که « مَفَازا » به صورت نکره ذکر شده ، اشاره به پیروزی عظیم و رسیدن به خیر و سعادت بزرگی است .

۳۲ حَدَائِقُ وَ اَعْنَابَا

باغ هایی سرسبز وانواعی از انگورها.

« حَدَائِقُ » جمع « حدیقه » به معنی باغ و بستان خرم و سرسبز و پردرخت است که دیوار گرداگرد آن کشیده شده و از هر نظر محفوظ است . « راغب » در « مفردات » می گوید : « حدیقه » در اصل به زمینی می گویند که دارای آب است ، همچون « حدقه » چشم که همیشه آب در آن وجود دارد . جالب این که از میان تمام میوه ها در این جا روی انگور تکیه شده ، به خاطر مزایای فوق العاده ای که این میوه در میان میوه ها دارد، زیرا به گفته دانشمندان غذاشناس «انگور» علاوه بر این که از نظر خواص ، یک غذای کامل محسوب می شود و مواد غذایی آن بسیار نزدیک به شیر مادر است ، دو برابر گوشت در بدن ایجاد حرارت می کند. گذشته از این به قدری مواد مفید در آن وجود دارد که می توان گفت یک داروخانه طبیعی است . « انگور » دارای خاصیت ضد سم ، مفید برای تصفیه خون ، دفع رماتیسم ، نقرس و عامل مبارزه با افزایش اوره خون است . علاوه بر این ها انگور اعصاب را تقویت کرده و تولید نشاط کرده و به خاطر داشتن انواع ویتامین ها ، به انسان نیرو و توان می بخشد. این ها گوشه ای از آثار و خواص انگور است و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم : « خَيْرُ فَوَاكِهِكُمُ الْعِنَبُ : بهترین میوه های شما انگور است » . (۱)

ص : ۴۸

سوره نَبَأُ

۳۳ وَ كَوَاعِبَ أْتْرَابَا

ص: ۴۹

و حوریانی بسیار جوان و هم سن و سال .

« كَوَاعِبُ » جمع « كاعب » به معنی "دوشیزه ای است که تازه برآمدگی سینه او آشکار شده" و اشاره به آغاز جوانی است و « اَتْرَابُ » جمع « تَرَب » (بر وزن حزب) به معنی " افراد هم سن و سال " است و بیشتر در مورد جنس مؤنث به کار می رود و به گفته بعضی در اصل از « ترائب » به معنی " دنده های قفسه سینه " گرفته شده که شباهت زیادی با هم دارند . این هم سن و سال بودن در میان خود زنان بهشتی است ، یعنی همگی جوان و همسان در زیبایی و حُسن و جمال و اعتدال قامتند .

۳۴ وَ كَأْسَا دِهَاقَا

و جام هایی لبریز و پیایی (از شراب طهور) .

« كَأْسُ » (بر وزن رأس) به معنی " جام مملو از نوشیدنی " است و گاه به خود جام یا محتوای آن نیز اطلاق می شود . « دِهَاق » به معنی " لبریز " ، " پی در پی " و " صاف و زلال " است . بنابراین اگر مجموع این معانی را در نظر بگیریم ، مفهوم آیه چنین می شود که برای بهشتیان

جام های مملو از شراب طهور ، زلال ، لبریز و پی در پی می آورند .

۳۵ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدًّا

در آن جا نه سخن لغو و بیهوده ای می شنوند و نه دروغی .

یکی از مواهب بزرگ بهشتیان این است که در آن جا اثری از دروغ پردازی ها ، بیهودگی ها ، تهمت ها و افتراها ، تکذیب حق ، توجیه باطل و گفتگوهای ناهنجاری که قلب پرهیزگاران را در این دنیا آزار می دهد ، وجود نخواهد داشت و به راستی چه زیبا است آن محیطی که اثری از این سخنان ناموزون و رنج آور در آن وجود ندارد و طبق آیه ۶۲ سوره مریم « جز سلام و تحیت و سخنان مسالمت آمیز در آن جا چیزی نمی شنوند » (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا) .

۳۶ جَزَاءٌ مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا

این جزایی است از سوی پروردگارت و عطیه ای است کافی .

« رَبِّ » (پروردگار) همراه با ضمیر مخاطب و توأم با کلمه « عَطَاءٌ » بیانگر لطف فوق العاده ای است که در این پاداش ها نهفته است . واژه

« حسابا » به عقیده بسیاری از مفسران در این جا به معنی « کافیا » می باشد ، چنان که گاه گفته می شود « أَحْسَبْتُ » یعنی آن قدر به او بخشیدم که گفت : « حَسْبِي » (کافی است) . (۱) در حدیثی از امیرمؤمنان علی آمده است که در قیامت خداوند حسنات مؤمنان را حساب می کند و هر حسنه را ده برابر تا هفتصد برابر پاداش مرحمت می کند، همان گونه که در قرآن فرموده: «جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا».(۲)

۳۷ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا

همان پروردگار آسمان ها و زمین و آن چه در میان آن دو است، پروردگار رحمان و هیچ کس حق ندارد بی اجازه او سخنی بگوید (یا شفاعتی کند) .

آری آن کس که مالک این جهان باعظمت و مدبر و مربی آن است

ص: ۵۲

۱- تفسیر « بیضاوی » ، ذیل آیه مورد بحث .

۲- تفسیر « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۴۹۵ ، حدیث ۲۹ .

و رحمتش همه جا و همه کس را فرا گرفته ، هم او بخشنده آن همه عطایا در قیامت به نیکان و پاکان است . درحقیقت این آیه اشاره ای به این واقعیت است که اگر خداوند چنین وعده هایی را به متقین می فرماید، گوشه ای از آن را در این دنیا به صورت رحمت عامش به اهل آسمان ها و زمین نشان داده است . و در پایان آیه می فرماید : « و هیچ کس حق ندارد بی اجازه او در پیشگاهش سخنی بگوید ، یا شفاعتی کند » (لایْمَلُکُونَ مِنْهُ خِطَابًا) . ضمیر در « لایْمَلُکُونَ » ممکن است به همه اهل آسمان ها و زمین برگردد ، یا تمام متقین و طایغان که در عرصه محشر برای حساب و جزاء جمع می شوند و اشاره به این است که هیچ کس را در آن روز حق اعتراض و چون و چرا نیست ، زیرا آن قدر حساب الهی دقیق و عادلانه است که جایی برای « چون و چرا » باقی نمی ماند . علاوه براین، هیچ کس حق شفاعت ندارد جز به اذن او « مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ » (۲۵۵ / بقره) .

۳۸ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَدَانَ

روزی که آن فرشته بزرگ روح القدس با همه فرشتگان صف زده و به نظم برخیزند و هیچ کس سخن نگوید جز آن کسی که خدای مهربانش اذن دهد و او سخن به صواب گوید.

بدون شک قیام «روح» و «فرشتگان» در آن روز در یک صف و سخن نگفتن جز به اذن خداوند رحمان، فقط برای اجرای فرمان او است، آن ها در این جهان نیز «مدبرات امر» و مُجری فرمان های او هستند و در عالم آخرت این امر واضح تر خواهد بود. منظور از «روح» در این جا یکی از فرشتگان بزرگ الهی است که طبق بعضی از روایات حتی از جبرئیل برتر است، چنان که در حدیثی از امام صادق می خوانیم: «او فرشته ای است بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل» [\(۱\)](#). این مخلوق بزرگ الهی خواه از فرشتگان باشد، یا

ص: ۵۴

موجود دیگری ، در قیامت همراه ملائکه آماده اطاعت فرمان او هستند و چنان هول و اضطراب محشر همه را فرا گرفته که هیچ کس را یاری سخن گفتن نیست و آن گاه که ذکری یا سخنی بگویند ، یا شفاعتی کنند ، تنها به اذن پروردگار است ، حمد و ثنای او می گویند و یا شفاعت برای آن ها که شایسته شفاعتند. در حدیثی از امام صادق آمده است ؛ درباره این آیه سؤال کردند ، فرمود : «به خدا سوگند در روز قیامت به ما اجازه داده می شود و سخن می گوئیم». راوی سؤال می کند : « در آن روز شما چه می گوئید ؟ فرمود : « تمجید و ستایش پروردگارمان را می کنیم و بر پیامبران درود می فرستیم و برای پیروانمان شفاعت می کنیم و خداوند شفاعت ما را رد نمی کند. » (۱). از این روایت استفاده می شود که انبیاء و امامان معصوم نیز در صف فرشتگان و روح قرار می گیرند و از کسانی که به آن ها اجازه سخن گفتن و مدح و ثنای

ص: ۵۵

خداوند و شفاعت ، داده می شود ، آن ها هستند . تعبیر « صوابا » دلیل بر این است که اگر ملائکه و روح یا انبیاء و اولیاء برای کسانی شفاعت کنند ، آن هم روی حساب است و بی دلیل نیست .

۳۹ ذَلِكِ الْيَوْمِ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَا

آن روز حق است، هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش برمی گزیند .

« حَقٌّ » به معنی چیزی است که ثابت است ، واقعیت دارد و تحقق می یابد و این معنی در مورد قیامت کاملاً صادق است ، به علاوه روزی است که « حَقٌّ » هر کس به او داده می شود ، حقوق مظلومان از ظالمان گرفته خواهد شد و « حقایق » و اسرار درون به ظهور می پیوندد، بنابراین روزی است به تمام معنی حق. « مَاب » به معنی "محل بازگشت" است ، به معنی "طریق و راه" نیز آمده است . تمام اسباب این حرکت الهی فراهم است، راه و چاه ارائه شده، انبیاء به قدر کافی ابلاغ فرمان حق کرده اند، عقل انسانی نیز که پیامبری از درون اوست ، سرنوشت

طاغیان و پرهیزگاران را به خوبی تبیین کرده و « دادگاه » و « دادخواه » و « دادرس » نیز تعیین گردیده ، تنها چیزی که باقی مانده ، تصمیم قاطع انسان است ، که با استفاده از اختیاری که خدا به او داده است ، راه را برگزیند و پیش رود .

کافران می گویند : ای کاش خاک بودیم

۴۰ اِنَّا اَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا

و ما شما را از عذاب نزدیکی بیم می دهیم ، این عذاب در روزی خواهد بود که انسان آن چه را از قبل بآدمت های خود فرستاده می بیند و کافر می گوید : «ای کاش خاک بودم».

عمر دنیا هر قدر باشد، در برابر عمر آخرت ساعتی بیش نیست. از آیات مختلف قرآن و روایات اسلامی استفاده می شود که اعمال انسان در آن روز به صورت های مناسبی مجسم شده و در برابر او ظاهر می شوند، او به راستی اعمال خویش را می بیند و از مشاهده منظره

اعمال بدش در وحشت و ندامت و حسرت فرو می رود و از دیدن اعمال حسنه اش ، شاد و مسرور می گردد و اصولاً یکی از بهترین پاداش های نیکوکاران و یکی از بدترین کیفرهای بدکاران ، همین اعمال مجسم آن ها است که همراهشان خواهد بود . و این از شگفتی های عالم قیامت است که اعمال آدمی در آن جا مجسم می گردد و انرژی ها تبدیل به ماده شده ، جان می گیرد . تعبیر به «قَدَّمْتُ يَدَايَ» (دو دست او آن را از پیش فرستاده) به خاطر آن است که انسان غالب کارها را با دست انجام می دهد ، ولی مسلماً منحصر به اعمال دست نیست ، بلکه آن چه با زبان و چشم و گوش نیز انجام می دهد ، همه مشمول این قانون است . به هر حال کفار بعد از آنکه اعمال تمام عمر خود را همه در برابر خویش حاضر می بینند ، آن چنان در اندوه و حسرت فرومی روند که می گویند : ای کاش خاک بودیم . و ای کاش بعد از آن که انسان شدیم و مردیم ، هرگز پس از مردن و خاک شدن ، زندگی تازه ای در رستاخیز نمی یافتیم . البته آن ها می دانند که خاک هم از آن ها بهتر است ، چراکه خاک یک دانه

می گیرد و گاه صدها دانه پس می دهد ، خاک منبع انواع مواد غذایی و معادن و سایر برکات است ، خاک بستر انسان و گاهواره زندگی او است و بی آن که کمترین ضرری داشته باشد ، آن همه فایده دارد ، اما آن ها یکی از فواید خاک را ندارند ولی معدن ضررهای بسیارند. آری کار انسانی که اشرف مخلوقات است، گاه بر اثر کفر و گناه به جایی می رسد که آرزو می کند در صف یکی از موجودات بی روح و پست باشد.

راه حل روشن ده گانه برای مسأله « جبر و اختیار »

این مسأله از قدیمی ترین مسایلی است که در میان دانشمندان مطرح بوده ؛ گروهی طرفدار آزادی اراده انسان و گروهی طرفدار جبر بوده اند و هر کدام دلایلی برای اثبات مقصود خود آورده اند. ولی جالب این است که هم « جبریین » و هم « طرفداران اختیار » در عمل اصل اختیار و آزادی اراده را به رسمیت شناخته و پذیرفته اند . این وجدان عمومی و فطرت همگانی که یکی از روشن ترین دلایل اختیار

است ، به صورت های گوناگونی در زندگی انسان تجلی می کند ، زیرا اگر انسان خود را در اعمالش مجبور می دانست و اختیاری برای خود قایل نبود ، چرا :

۱ گاه به خاطر اعمالی که انجام داده و یا به خاطر اعمالی که انجام نداده ، پشیمان می شود و تصمیم می گیرد در آینده از تجربه گذشته استفاده کند ، این حالت ندامت برای طرفداران عقیده جبر فراوان است ، اگر اختیاری در کار نیست ، ندامت چرا ؟ ۲ بدکاران را همه ملامت و سرزنش می کنند ، اگر جبر است ، سرزنش چرا ؟ ۳ نیکوکاران را مدح و تمجید و ستایش می نمایند . ۴ در تربیت و تعلیم فرزندان می کوشند تا آن ها سعادتمند شوند و اگر همه مجبورند ، تعلیم چه مفهومی دارد ؟ ۵ برای بالا بردن سطح اخلاق جامعه ، همه دانشمندان بدون استثناء تلاش دارند . ۶ انسان از خطاهای خود توبه می کند ، با قبول اصل جبر توبه معنی ندارد . ۷ انسان بر کوتاهی هایی که کرده حسرت می خورد ، چرا ؟

۸ در تمام دنیا بدکاران و مجرمان را محاکمه می کنند و آن ها را تحت بازپرسی شدید قرار می دهند ، کاری که از اختیار بیرون است ، دیگر بازپرسی و محاکمه ندارد . ۹ در همه دنیا و میان تمام اقوام اعم از خداپرستان و مادیین برای مجرمان مجازات قایلند ، مجازات بر کاری که مجبور بوده ؟ ۱۰ حتی طرفداران مکتب جبر هنگامی که کسی به منافع و حیثیت آن ها تجاوز کند، فریاد می کشند و او را مقصر می شمارند و به دادگاه می کشانند ، همه این ها نشان می دهد که اصل آزادی اراده ، فطری همه انسان ها و موافق وجدان عمومی بشر است ، نه تنها عوام که همه خواص و همه فلاسفه در عمل چنین اند و حتی جبری ها در عمل اختیاری هستند . و جالب این که قرآن مجید نیز کرارا بر همین مسأله تکیه کرده نه تنها در آیات مورد بحث می فرماید: « فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَا : هر کس بخواهد می تواند راهی را به سوی پروردگارش برگزیند » ، بلکه در آیات دیگر نیز روی مشیت و اراده انسان بسیار تکیه کرده است که ذکر همه آن ها طولانی می شود ،

تنها به سه آیه زیر اکتفامی کنیم: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»: ما راه را به انسان نشان دادیم، خواه پذیرا شود و شکرگزار گردد یا مخالفت کند و کفران نماید» (۳/دهر). و در آیه ۲۹ سوره کهف می فرماید: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ: هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس نمی خواهد، راه کفر پیش گیرد» (ولی بدانند ما برای کافران آتش عظیمی فراهم ساخته ایم). و نیز در آیه ۲۹ دهر می خوانیم: «إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَيْهِ سَبِيلًا: این تذکری است، هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش انتخاب می کند».

چرا برخی افراد به سرنوشت جبری معتقدند؟

طرفداری گروهی از مسأله جبر تنها به خاطر پاره ای از مشکلات فلسفی و استدلالی نبوده بلکه عوامل مهم روانی و اجتماعی دیگری بدون شک در پیدایش و ادامه این عقیده دخالت داشته است. بسیاری از افراد عقیده به «جبر» یا «سرنوشت جبری» یا «قضا و قدر» به معنی جبری آن را که همه ریشه های مشترکی دارند، به خاطر فرار از زیر بار مسؤولیت ها پذیرفته اند یا این عقیده را پوششی برای شکست ها و ناکامی های خود که بر اثر کوتاهی و سهل انگاری حاصل شده، قرار داده اند. و یا پوششی برای هوس های سرکش خویش که «می خوردن ما را حق ز ازل می دانسته و ما برای این می خوریم که علم خداوند جهل نشود».

گاه استعمارگران برای درهم کوبیدن مقاومت مردم و خاموش کردن آتش قهر ملت ها ، با توسل به این عقیده خود را بر همه تحمیل می کردند که سرنوشت شما از اول همین بوده و غیر از تسلیم و رضا هیچ چاره ای نیست . با قبول این مکتب اعمال همه جنایتکاران موجه می شود و گناه همه گنهکاران توجیه منطقی می یابد و فرقی میان مطیع و مجرم باقی نخواهد ماند .

خداوندا ! ما را از شرّ عقاید انحرافی و پی آمدهای آن حفظ فرما.

پایان سوره نَبَأُ

ص: ۶۳

سوره نازعات

سوگند به این فرشتگان پرتلاش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا

سوگند به فرشتگانی که ارواح مجرمان را به شدت از بدن هایشان برمی کشند .

۲ وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا

و فرشتگانی که ارواح مؤمنان را با مدارا و نشاط جدا می سازند .

۳ وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا

و سوگند به فرشتگانی که در اجرای فرمان الهی با سرعت حرکت می کنند .

۴ فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا

ص: ۶۴

و سپس بریکدیگر سبقت می گیرند .

۵ فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا

و آن ها که امور را تدبیر می کنند .

« نازعات » از ماده « نزع » به معنی "چیزی را از جابرکندن و یا کشیدن" است ، مانند کشیدن کمان به هنگام پرتاب تیر و گاه این واژه در امور معنوی نیز به کار می رود ، مانند نزعِ عداوت یا محبت از قلب به معنی برکندن آن . « غَرَقَ » (بر وزن فرق) به گفته « ابن منظور » در « لسان العرب » اسمی است که جانشین مصدر شده و به معنی " اغراق " است و اغراق در اصل به معنی "کشیدن کمان تا آخرین نقطه ممکن" است ، سپس به معنی مبالغه در هر کار آمده است . و از این جا به خوبی روشن می شود که آن چه در آیه فوق آمده ، به معنی غرق شدن نیست بلکه به معنی " انجام یک کار تا سر حد امکان " است . « نَاشِطَاتٍ » از ماده « نشط » (بر وزن هشت) در اصل به معنی " گشودن گره هایی است که به آسانی باز می شود " و به چاه هایی که عمق کمی دارد و دَلو به

آسانی و با یک حرکت از آن بیرون می آید « انشاط » گفته می شود و به شترهایی که بانددک اشاره ای ، به سرعت حرکت می کنند، نیز « نشیطه » می گویند و لذا به طور کلی این واژه در هر نوع حرکتی که با سهولت انجام می شود، به کار می رود. « سابقات » از ماده « سَبَّح » (بر وزن سطح) به معنی "حرکت سریع در آب یا در هوا" است ، لذا در مورد شنا کردن در آب و یا حرکت سریع اسب و با سرعت به دنبال کاری رفتن گفته می شود، « تسبیح » که به معنی پاک شمردن خداوند از هر عیب و نقص است نیز از همین معنی گرفته شده ، گویی کسی که تسبیح می گوید ، با سرعت در عبادت پروردگار به پیش می رود .

« سابقات » از ماده « سَبَّحَت » به معنی "پیشی گرفتن" است و از آن جا که پیشی گرفتن معمولاً بدون سرعت ممکن نیست گاه از این ماده مفهوم سرعت نیز استفاده می شود . « مُدَبِّرَات » از ماده « تدبیر » به معنی "عاقبت چیزی را اندیشیدن" است و از آن جا که عاقبت اندیشی و آینده نگری ، سبب سامان یافتن کار به نحو احسن می گردد ، واژه « تدبیر » در این معنی نیز به کار می رود .

اکنون باتوجه به آن چه در معنی لغات این آیات گفته شد ، به سراغ تفسیر آن ها می رویم .

این سوگندهای پنجگانه که در ابتدا در هاله ای از ابهام فرورفته ، ابهامی که انگیزه « اندیشه » بیشتر و عمیق تر و سبب جولان ذهن و دقت و بررسی است ، اشاره به چه کسان ، یا چه چیزهایی است ؟ منظور از این سوگندها "فرشتگانی" است که مأمور قبض ارواح کفار و مجرمانند که آن هارا به شدت از بدن هایشان برمی کشند ، ارواحی که هرگز حاضر به تسلیم در برابر حق نبودند . و فرشتگانی که مأمور قبض ارواح مؤمنانند که با مدارا و نرمش و نشاط آن ها را جدا می سازند . و فرشتگانی که در اجرای فرمان الهی با سرعت حرکت می کنند ، سپس بر یکدیگر پیشی می گیرند و سرانجام امور جهان را به فرمان او تدبیر می کنند . در روایتی از امیرمؤمنان علی می خوانیم که در تفسیر آیه اول فرمود : « منظور فرشتگانی است که ارواح کفار را از بدن هایشان به شدت بیرون می کشند ،

آن چنان که تیرانداز، کمان را تا آخرین مرحله می کشد « (۱).

مراحل پنجگانه اجرای فرمان های الهی توسط فرشتگان

البته می توان همین تفسیر را به صورت کلی تر و عمومی تری بیان کرد که مسأله قبض ارواح مؤمنان و کفار یکی از مصادیق آن باشد نه تمام محتوای آن ، به این ترتیب که گفته شود منظور از این سوگندها در مجموع فرشتگان است در رابطه با اجرای کل فرمان های الهی که اجرای این فرمان ها در پنج مرحله به شرح زیر تحقق می یابد :

۱ حرکت شدید نخستین به دنبال تصمیم گیری قاطع.

۲ مرحله راه افتادن آرام .

۳ مرحله سرعت گرفتن . ۴ مرحله پیشی جستن.

۵ تدبیر و سامان دادن امور .

ولی به هر حال برنامه فرشتگان در زمینه قبض ارواح کفار و

ص: ۶۸

مؤمنان یکی از مصادیق این مفهوم کلی است و زمینه ساز بحث های آینده این سوره درباره معاد محسوب می شود . آخرین سخن که در این جا باید گفته شود این است که همه این سوگندها برای بیان مطلبی است که صریحا در آیه ذکر نشده، ولی از قرینه مقام و همچنین از آیات بعد به خوبی روشن می شود، هدف این است که بگوید: « سوگند به این امور که همه شما سرانجام مبعوث و محشور می شوید و قیامت و رستاخیز حق است » .

۶ یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ

در آن روز که زلزله های وحشتناکی همه چیز را به لرزه درمی آورند .

۷ تَتَّبِعُهَا الزَّادَةُ

و به دنبال آن حادثه دومین (صیحه عظیم) رخ می دهد .

« راجِفَه » از ماده « رَجَفَ » (بر وزن کشف) به معنی " اضطراب و لرزه شدید " است و از آن جا که اخبار فتنه انگیز مایه اضطراب جامعه

می شود، به آن « اراجیف » می گویند . « رادِفَه » از ماده « ردف » (بر وزن حرف) به معنی شخصی یا چیزی است که به دنبال دیگری قرار می گیرد و لذا به شخصی که دنبال سر دیگری سوار بر مرکب می شود « ردیف » می گویند . منظور از « راجِفَه » همان صیحه نخستین یا "نفخ صوراول" است که شیپور فَنای جهان و زلزله نابودی دنیا است و «رادِفَه» اشاره به صیحه دوم یا "نفخ صورثانی" است که نفخه حیات و رستاخیز و بازگشت به زندگی جدید است . بنابراین آیه شبیه چیزی است که در آیه ۶۸ سوره زمر آمده است : « در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند ، مدهوش می شوند و می میرند ، مگر آن ها که خدا بخواهد ، سپس بار دیگر در صور دمیده می شود ناگهان همه به پامی خیزند و در انتظار حسابند » .

۸ قُلُوبٌ یَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ

دل هایی در آن روز سخت مضطرب است.

« واجِفَه » از ماده « وَجَفَ » (بر وزن حذف) و در اصل به معنی

"سرعت سیر" است و از آن جا که حرکت سریع باعث لرزه و اضطراب است ، این واژه در معنی "شدت اضطراب" نیز به کار می رود .

۹ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ

و چشم های آنان از شدت ترس فروافتاده .

این اضطراب درونی به قدری شدید است که آثار آن در تمام وجود گنهکاران ظاهر می شود . در آن روز چشم ها به گودی می نشینند ، از حرکت باز می ایستد و خیره می شود و گویی دید خود را از شدت ترس از دست می دهد.

۱۰ يَقُولُونَ ءَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ

(ولی امروز) می گویند: آیا ما به زندگی مجدد باز می گردیم؟

«حافره» از ماده «حفر» در اصل به معنی "کندن زمین" است و اثری که از آن باقی می ماند ، « حفره » نامیده می شود ، سپس « حافره » به عنوان کنایه در حالت نخستین استعمال شده ، زیرا انسان از راهی که می رود زمین را با پای خود حفر می کند و جای پای او باقی می ماند و

هنگامی که بازمی گردد، در همان « حفره های نخستین » گام می نهد و لذا این واژه به معنی حالت اول آمده است .

۱۱ إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً

آیا هنگامی که استخوان های پوسیده ای شدیم (ممکن است زنده شویم) ؟

«نَخِرَه» صفت مشبّهه است از ماده «نخر» (بر وزن «نخل» و همچنین بر وزن «شجره») دراصل به معنی "درخت پوسیده و توخالی" است که وقتی باد بر آن می وزد صدای کند و لذا به صدایی که در بینی می پیچد «نخیر» می گویند، سپس این کلمه در مورد هر موجود پوسیده و متلاشی شده به کار رفته است . این همان چیزی است که همواره منکران معاد روی آن تکیه می کردند و می گفتند : باورکردنی نیست که استخوان پوسیده بار دیگر لباس حیات بر تن بپوشد، چرا که فاصله میان آن و یک موجود زنده را بسیار زیاد می دیدند ، در حالی که فراموش کرده بودند که در آغاز نیز از همان خاک آفریده شده اند. این جمله محذوفی دارد و در تقدیر چنین است «إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً أَتْنَا لَمَبْعُوثُونَ».

۱۲ قَالُوا تِلْكَ إِذَا كَرَّهَ خَاسِرَةٌ

می گویند: اگر قیامتی در کار باشد، بازگشتی است زیانبار .

منکران معاد به این هم قناعت نمی کنند ، بلکه به استهزای « معاد » برخاسته و به عنوان مسخره می گویند : اگر قیامتی در کار باشد، وضع و حال ما در آن روز سخت و دردناک خواهد بود .

معاد تنها با یک صیحه عظیم رخ می دهد

۱۳ فَأَنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ

ولی این بازگشت تنها با یک صیحه عظیم واقع می شود .

۱۴ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ

ناگهان همگی بر عرصه زمین ظاهر می شوند .

« زَجْرَةٌ » در اصل به معنی فریادی است که برای راندن گفته می شود و در این جا به معنی "نفخه دوم" است ، انتخاب این تعبیر

ص: ۷۳

(زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ) با توجه به محتوای این دو کلمه ، اشاره به سرعت و ناگهانی بودن رستاخیز و سهولت و آسانی آن در برابر قدرت خداست که با یک فریاد آمرانه از سوی فرشته رستاخیز، یا صور اسرافیل ، همه مردگان لباس حیات در تن می کنند و در عرصه محشر برای حساب حاضر می شوند . این کار پیچیده و مشکلی نیست ، همین که به فرمان خدا نفخه دوم دمیده شود و بانگ حیات و زندگی برخیزد ، تمام این خاک ها و استخوان های پوسیده یک مرتبه جمع می شوند و جان می گیرند و از قبرها بیرون می برند . « سَاهِرَه » از ماده « سَاهَر » (بر وزن سحر) و در اصل به معنی "شب بیداری" است و از آن جا که حوادث وحشتناک ، خواب شبانه را از چشم می برد و زمین قیامت نیز بسیار هول انگیز است ، کلمه « ساهره » به عرصه محشر اطلاق شده ، بعضی نیز گفته اند « ساهره » را به هر بیابانی می گویند ، چون اصولاً همه بیابان ها وحشتناک هستند ، گویی که بر اثر وحشت ، خواب شبانه را از چشم می برند .

آفرینش شما مشکل تر است یا آسمان ها؟ (دلیل دیگری بر معاد)

آیا آفرینش شما (بعد از مرگ) مشکل تر است یا آفرینش آسمانی که خداوند بنا نهاد؟

به دنبال نقل سرگذشت موسی و فرعون به عنوان یک درس عبرت برای همه طغیانگران و تکذیب کنندگان باردیگر به مسأله معاد و رستاخیز برمی گردد و نمونه هایی از قدرت بی انتهای حق را در جهان هستی به عنوان یک دلیل برای امکان معاد بیان می کند و گوشه هایی از نعمت های بی پایانش را بر انسان ها شرح می دهد تا حس شکرگزاری را که سرچشمه معرفه الله است، در آن ها برانگیزد. نخست منکران معاد را مخاطب ساخته و ضمن یک استفهام توییخی می فرماید: « آیا آفرینش شما (و بازگشت به زندگی پس از مرگ) مشکل تر است یا آفرینش این آسمان با عظمت که خداوند بنا نهاده است؟ » این آیه می گوید هر انسانی در هر مرحله ای از درک و شعور باشد، می داند که آفرینش این آسمان بلند، این همه کرات عظیم و کهکشان های بی انتها، قابل مقایسه با آفرینش انسان نیست. کسی که این قدرت را داشته، چگونه از بازگرداندن شما به حیات، عاجز است؟

۲۸ رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّيَهَا

سقف آن را برافراشته و آن را منظم ساخت .

« سَمَك » (بروزن سقف) دراصل به معنی "ارتفاع و بلندی" است و به معنی "سقف" نیز آمده است.

« سَوَّاهَا » از ماده « تسویه » به معنی "تنظیم و موزون ساختن چیزی" است و اشاره به نظم دقیقی است که بر تمام کُرات آسمانی حکمفرما است . ممکن است که آیه هم اشاره به ارتفاع آسمان و فاصله بسیار زیاد و سرسام آور کُرات آسمانی از ما بوده باشد و هم اشاره به سقف محفوظ و قشر عظیم هوای اطراف زمین که آن را از هجوم سنگ های پراکنده آسمانی و اشعه های مرگبار کیهانی ، حفظ می کند .

۲۹ وَ اغْطَشَ لَيْلَهَا وَ اَخْرَجَ ضُحِيهَا

و شبش را تاریک و روزش را آشکار نمود .

« اَعْطَشَ » از ماده « غَطَشَ » (بر وزن عرش) به معنی "تاریکی" می باشد . « ضُحِی » به معنی موقعی است که نورآفتاب در آسمان و زمین پهن می شود. هر کدام از دو نعمت نور و ظلمت، در زندگی انسان و سایر موجودات زنده اعم از حیوان و گیاه نقش فوق العاده مهمی دارد. نه انسان بدون نور می تواند زندگی کند که همه برکات و روزی ها و حس و حرکت او وابسته به آن است و نه بدون ظلمت ، زندگی او ممکن نیست که رمز آرامش اوست .

۳۰ وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا

و زمین را بعد از آن گسترش داد .

« دَحَا » از ماده « دَحَوَ » (بر وزن محو) به معنی " گستردن " است . منظور از « دَحَوُ الْأَرْضِ » این است که در آغاز تمام سطح زمین را آب های حاصل از باران های سیلابی نخستین فراگرفته بود این آب ها تدریجا در گودال های زمین جای گرفتند و خشکی ها از زیر آب سر بر آوردند و روز به روز گسترده تر شدند تا به وضع فعلی درآمد (و این مسأله بعد از آفرینش زمین و آسمان روی داد) .

آبش را خارج کرد و چراگاهش را آماده ساخت.

«مَرْعَى» اسم مکان است به معنی "چراگاه" و دراصل از «رعى» به معنی حفظ و مراقبت حیوان ، خواه از طریق تغذیه یا جهات دیگر گرفته شده و لذا مراعات به معنی محافظت و مراقبت و تدبیر امور آمده است و حدیث معروف «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»، نیز اشاره به لزوم مراقبت مردم از یکدیگر ، دارد. (۱) این تعبیر نشان می دهد که آب در لابلای قشر نفوذپذیر زمین پنهان بود، سپس به صورت چشمه ها و نهرها جاری شد و حتی دریا و دریاچه ها را تشکیل داد .

ص: ۷۸

۱- « مفردات » راغب ، ماده « رعى » .

و کوه هارا ثابت و محکم نمود .

از آن جا که عوامل مختلفی از جمله طوفان های عظیم و دایمی و دیگر جزر و مدهایی که در پوسته زمین بر اثر جاذبه ماه و خورشید و همچنین لرزه هایی که بر اثر فشار مواد مذاب درونی می توانست آرامش زمین را بر هم زند، آن را به وسیله شبکه نیرومندی از کوه ها که سرتاسر روی زمین را فراگرفته ، آرام کرد.

۳۳ مَتَاعًا لَّكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ

همه این ها برای بهره گیری شما و چهارپایان شما است.

در پایان می فرماید همه این ها وسیله تمتع و حیات شما و چهارپایان می باشد . آری ؛ آسمان با عظمت را برافراشت ؛ و نظام نور و ظلمت را برقرار ساخت ؛ زمین را گسترش داد و پهن کرد ؛ و آب و گیاهان ، را از آن خارج نمود ؛ کوه ها را مراقب حفاظت زمین نمود ؛ و همه وسایل زندگی انسان رافراهم ساخت ؛ و همه را از بهر او سرگشته و فرمانبردار کرد ؛ تا از مواهب حیات بهره گیرد و به غفلت نخورد و به پاس این همه فرمانبرداران که برای انسان آفریده است ، او نیز در مسیر اطاعت از خدا گام بردارد . این ها از یکسو نشانه های قدرت او بر مسأله معاد است و از سوی دیگر دلایل عظمت و نشانه های وجود او در مسیر توحید و معرفت است .

۳۴ فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى

هنگامی که آن حادثه بزرگ رخ دهد .

« طامّه » از ماده « طَمَّ » (بر وزن فَنّ) در اصل به معنی " پر کردن " است و به هر چیزی که در حدّ اعلا- قرار گیرد ، طامّه می گویند و لذا به حوادث سخت و مصائب بزرگ که مملو از مشکلات است ، نیز طامّه اطلاق می شود و در این جا اشاره به قیامت است که مملو از حوادث هولناک می باشد و توصیف آن به « کُبری » تأکید بیشتری درباره اهمیت و عظمت این حادثه بی نظیر است .

۳۵ يَوْمَ يَنْذَكُرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى

در آن روز انسان به یاد کوشش هایش می افتد .

حادثه عظیم قیامت هنگامی که به وقوع پیوندد ، همگان از خواب غفلت بیدار می شوند و انسان به یاد سعی و کوشش و اعمال خویش اعم از نیک و بد می افتد .

۳۶ وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى

و جهنم برای هر بیننده ای آشکار می گردد .

جهنم هم اکنون نیز وجود دارد، بلکه طبق آیه ۵۴ سوره عنکبوت: « وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ » ، جهنم ، کافران را از هر سو احاطه کرده اما حجاب های عالم دنیا ، مانع رؤیت آن است ولی آن روز که روز ظهور و بروز همه چیز است ، جهنم از همه آشکارتر ظهور می کند .

۳۷ فَأَمَّا مَنْ طَغَى

اما آن کسی که طغیان کرده ،

۳۸ وَ أَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

و زندگی دنیا را مقدم داشته ،

ص: ۸۱

مسلمان دوزخ جایگاه اوست .

در جمله اول اشاره به فساد عقیدتی آن ها می کند زیرا طغیان ناشی از خودبزرگ بینی است و خودبزرگ بینی ناشی از عدم معرفه الله است. کسی که خدا را به عظمت بشناسد ، خود را بسیار کوچک و ضعیف می بیند و هرگز پای خود را از جاده عبودیت بیرون نمی گذارد . و جمله دوم اشاره به فساد عملی آن هاست ، چراکه طغیان سبب می شود که انسان لذات زودگذر دنیا و زرق و برق آن را بالاترین ارزش حساب کند و آن را بر همه چیز مقدم بشمرد . این دو در حقیقت علت و معلول یکدیگرند ، طغیان و فساد عقیده سرچشمه فساد عمل و ترجیح زندگی ناپایدار دنیا بر همه چیز است و سرانجام این دو آتش سوزان دوزخ است . علی در حدیثی می فرماید : « وَمَنْ طَغَى ضَلَّ عَلَى عَمَلٍ بِلا حُجَّةٍ : کسی که طغیان کند ، گمراه می شود و دست به اعمالی می زند که هیچ دلیلی برای آن ندارد » (۱) و این ناشی از همان

ص: ۸۲

خودبزرگ بینی است که انسان تمایلات خویش را بدون هیچ دلیل منطقی می پذیرد و برای آن ارج قائل است .

رابطه « طغیان » و « دنیاپرستی »

در حقیقت آیات فشرده بالا اصول سعادت و شقاوت انسان را به نحو زیبا و شایسته ای ترسیم کرده است ، شقاوت انسان را در « طغیان » و « دنیاپرستی » می شمرد و سعادت او را در « خوف از خدا » و « ترک هوی » و عصاره تمام تعلیمات انبیاء و اولیاء نیز همین است و بس . امام باقر می فرماید: « الْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرِ ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ ، وَ جَهَنَّمَ مَحْفُوفَةٌ بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ ، فَمَنْ أَعْطَى نَفْسَهَا لِمَذَنَّتْهَا وَ شَهَوَاتِهَا دَخَلَ النَّارَ : بهشت در لابلائی ناراحتی ها و صبر و شکیبایی و استقامت پوشیده شده است ، هر کس در برابر ناراحتی ها (و ترک شهوات) در دنیا شکیبایی کند ، داخل بهشت می شود و دوزخ در لابلائی لذات نامشروع و شهوات سرکش پیچیده شده و هر کس نفس خویش را در برابر این لذات و شهوات آزاد بگذارد ، داخل آتش می شود . (۱) نه تنها جهنم آخرت زاییده هواپرستی است ، که جهنم های سوزان دنیا همچون ناامنی ها ، بی نظمی ها ، جنگ ها ، خونریزی ها ، جدال ها و کینه توزی ها همه ناشی از آن است .

ص: ۸۳

آن ها که نفس را از هوا و هوس بازدارند

۴۰ وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى

و آن کس که از مقام پروردگارش خائف بوده و نفس را از هوی بازداشته .

۴۱ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى

بهشت جایگاه او است .

شرط اول بهشتی شدن ، « خوف » ناشی از « معرفت » است ،

شناختن مقام پروردگار و ترسیدن از مخالفت فرمان او . شرط دوم که در حقیقت نتیجه شرط اول و میوه درخت "معرفت و خوف" است ، تسلط بر هوای نفس و بازداشتن آن از سرکشی می باشد . حتی ابزار نفوذ شیطان در وجود آدمی ، « هوای نفس » است که اگر این « شیطان درون » با « شیطان برون » هماهنگ نشود و در را به روی او نگشاید ، وارد شدن او غیرممکن است، همان گونه که قرآن می گوید : « إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ : تو هرگز بر بندگان من تسلط نخواهی یافت مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می کنند » (۴۲ / حجر) .

«مقام ربّ» چیست ؟

قابل توجه این که در آیات مورد بحث می فرماید : « کسی که از "مقام" پروردگارش بترسد » ، نمی فرماید : « کسی که از پروردگارش بترسد » . منظور از « مقام » چیست ؟ منظور ، "مواقف قیامت" و "مقام عدالت" و "علم خداوند و مقام مراقبت او" نسبت به همه انسان ها است .

در این رابطه حدیثی است از امام صادق که فرمود: « کسی که می داند خدا او را می بیند و آن چه را می گوید ، می شنود و از آن چه از خیر و شر می دهد ، آگاه است و این توجه او را از اعمال قبیح باز می دارد ، او کسی است که از مقام پروردگارش خائف است و خود را از هوای نفس باز داشته است ». (۱)

تاریخ قیامت را فقط خدا می داند

۴۲ یَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا

از تو درباره قیامت سؤال می کنند که در چه زمانی واقع می شود؟

۴۳ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِيهَا

تو را با یادآوری این سخن چه کار؟

در این آیات به سراغ سؤال همیشگی مشرکان و منکران معاد رفته می فرماید: از تو درباره قیامت سؤال می کنند، قرآن در پاسخ این سؤال

ص: ۸۶

برای این که به آن ها بفهماند که هیچ کس از لحظه وقوع قیامت باخبر نبوده و نخواهد بود ، روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده ، می گوید : « تو را با یادآوری این سخن چه کار » ؟ یعنی تاریخ وقوع قیامت حتی از تو پنهان است ، تا چه رسد به دیگران ، این از آن علم غیبی است که از مختصات ذات پروردگار می باشد و احدی را به آن راهی نیست . از مطالبی که بر همگان مکتوم است ، زمان قیام قیامت است ، چراکه اثر تربیتی آن بدون کتمان ممکن نیست ، زیرا اگر آشکار شود و زمانش دور باشد ، غفلت ، همگان را فرامی گیرد و اگر نزدیک باشد ، پرهیز از بدی ها به شکل اضطرار و دور از آزادی و اختیار، درمی آید و این هر دو فاقد ارزش تربیتی است .

۴۴ اِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهِيهَا

انتهای آن به سوی پروردگار تو است .

تنها اوست که می داند قیامت چه هنگام برپا می شود ، هیچ شخص دیگری از آن آگاه نیست و هرگونه تلاش و کوشش برای آگاهی از زمان قیام قیامت بی فایده است .

احساس «مسئولیت» عامل «هدایت» است

۴۵ اِنَّمَا اَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَّخْشِيهَا

کار تو فقط انذار کردن کسانی است که از آن می ترسند .

وظیفه تو همین انذار و هشدار و بیم دادن است و بس و اما تعیین وقت از قلمرو وظیفه و آگاهی تو بیرون است . قابل توجه این که انذار را مخصوص کسانی می شمرد که ترس و خوف از آن روز بزرگ دارند و این شبیه همان مطلبی است که در آیه دوم سوره «بقره» آمده است: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ : در این کتاب آسمانی تردیدی نیست و مایه هدایت پرهیزگاران است» این گونه تعبیرات اشاره به این حقیقت است که تا روح حق جویی و حق طلبی و احساس مسئولیت در برابر پروردگار در انسان نباشد، به سراغ تحقیق از کتب آسمانی نمی رود، و به انذارهای انبیاء و اولیاء اهمیت قائل نمی شود .

سوره نازعات

پایان سوره نازعات

ص: ۸۹

انسان باید به غذای جسمی و روحی خود بنگرد

۲۴ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانَ إِلَىٰ طَعَامِهِ

انسان باید به غذای خویش بنگرد .

از آن جا که آیات قبل سخن از مسأله معاد می گفت و آیات آینده نیز باصراحت بیشتری از این مسأله سخن می گوید ، به نظر می رسد که این آیات به منزله دلیلی است برای مسأله معاد که از طریق بیان قدرت خداوند بر همه چیز و همچنین احیای زمین های مرده به وسیله نزول باران که خود نوعی معاد در عالم گیاهان است ، امکان رستاخیز را اثبات می کند . نزدیک ترین اشیاء خارجی به انسان غذای او است که با یک دگرگونی جزء بافت وجود او می شود و اگر به او نرسد ، به زودی راه فنا را پیش می گیرد و به همین دلیل قرآن از میان تمام موجودات ، روی مواد غذایی آن هم موادی که از طریق گیاهان و درختان ، عاید انسان می شود ، تکیه کرده است . روشن است که منظور از « نگاه کردن »

تماشای ظاهری نیست، بلکه نگاه به معنی "دقت و اندیشه" در ساختمان این مواد غذایی و اجزاء حیاتبخش آن و تأثیرات شگرفی که در وجود انسان دارد و سپس اندیشه در خالق آن هاست. بعضی نیز معتقدند که منظور از نگاه کردن به مواد غذایی، این است که انسان هنگامی که بر سر سفره می نشیند، دقیقاً بنگرد که آن ها را از چه راهی تهیه کرده؟ حلال یا حرام؟ مشروع یا نامشروع؟ و به این ترتیب جنبه های اخلاقی و تشریحی را مورد توجه قرار دهد. در بعضی از روایات که از معصومین علیهم السلام نقل شده نیز آمده است که منظور از طعام در این جا "علم و دانشی" است که غذای روح انسان است، باید بنگرد که آن را از چه کسی گرفته؟ از جمله از امام باقر نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ»؟ (۱) بدون شک معنی ظاهری آیه همان غذاهای جسمانی است که در آیات بعد

ص: ۹۱

مشروحا ذکر شده، ولی غذای روح را نیز از طریق قیاس اولویت می توان استفاده کرد، چراکه انسان ترکیبی است از روح و جسم، همان گونه که جسم او نیاز به غذای مادی دارد، روح او نیز محتاج به غذای روحانی است. از آنجا که انسان باید در غذای جسمانش دقیق شود و سرچشمه آن را که باران حیاتبخش است، طبق آیات بعد بشناسد، باید در غذای روحانی خود نیز دقیق شود که از طریق باران وحی بر سرزمین قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می گردد و از آن جا در سینه های معصومین علیهم السلام ذخیره می شود و مانند چشمه های جوشانی در صفحه قلوب جاری می گردد و انواع میوه های لذتبخش ایمان و تقوا و فضایل اخلاقی را پرورش می دهد. آری انسان باید درست بنگرد که سرچشمه اصلی علم و دانش او که غذای روحانی اوست کجاست، مبادا از سرچشمه آلوده ای تغذیه شود و روح و جان او را بیمار کند یا به هلاکت افکند. خلاصه آن که هم «طعام» در آیه شریفه معنی وسیع و گسترده دارد و هم «نگاه کردن» و بنابراین تفسیرهای

سه گانه فوق در آن جمع می گردد .

آب باران مهم ترین مایه حیات است

۲۵ اَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا

ما آب فراوانی را از آسمان فروریختیم .

« صَبَّ » به معنی "فروریختن آب است از طرف بالا" و در این جا منظور "نزول باران" است و تعبیر به « صَبًّا » در آخر آیه برای بیان تأکید و فراوانی این آب می باشد . آری آب که مهم ترین مایه حیات است ، همواره به مقدار فراوان به لطف پروردگار از آسمان نازل می شود و می دانیم تمام نهرها ، چشمه ها ، قنات ها و چاه های آب ذخایر آبی خود را از باران می گیرند و مایه اصلی همه آن ها باران است که :

اگر باران به کوهستان نبارد به سالی دجله گردد خشک رودی

بنابراین به هنگام مطالعه مواد غذایی قبل از هر چیز انسان به نظام بارش باران متوجه می شود ، که چگونه دائما آفتاب بر سطح دریاها می تابد ، ابرها از آن برمی خیزند، بادهای آن ها را به حرکت درمی آورند، سپس به خاطر دور شدن از سطح زمین و قرار گرفتن در منطقه سرد جوی بار دیگر تبدیل به آب شده و فرومی ریزند ، آبی زلال و پاک و خالی از هر گونه املاح مضر و آلودگی ، آن هم به صورت قطرات کوچک یا دانه های نرم برف که به آرامی بر زمین نشسته یا جذب زمین و گیاهان و درختان می شود.

سپس زمین را از هم شکافتیم .

در آغاز سطح زمین را قشر عظیمی از سنگ ها پوشانده بود ، باران های سیلابی پی در پی فروباریدند و سنگ ها را شکافتند ، ذرات آن را جدا کردند و در قسمت های گود زمین گسترده و به این ترتیب توده خاک قابل زراعت تشکیل شد و هم اکنون نیز سیلاب ها قسمتی از آن ها را در خود حل کرده و به دریا می ریزند، اما خاک های جدیدی که

به وسیله برف و باران مجدداً تشکیل می شود ، جای آن را می گیرد و گرنه انسان گرفتار کمبود خاک زراعتی می شد . به این ترتیب آیه اشاره به یکی از معجزات علمی قرآن است که نشان می دهد اول باران ها فرومی بارند و سپس زمین ها شکافته می شوند و آماده زراعت می گردند، نه تنها در روزهای نخست این عمل صورت گرفته که امروز نیز ادامه دارد . تفسیر «ابنات» و رویاندن گیاه که در آیه بعد ذکر می شود، از دیگر تفاسیر که منظور را «شکافتن زمین» به وسیله جوانه های گیاهی یا شخم زدن انسان ها یا حشرات ذکر می کنند، مناسب تر به نظر می رسد .

رویدنی های هشتگانه، ارکان اساسی غذای انسان یا حیوان

بعد از ذکر این دو رکن اساسی یعنی «آب» و «خاک» به هشت قسمت از رویدنی ها که از ارکان اساسی غذای انسان یا حیوانات است ، اشاره می کند .

۲۷ فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا

و در آن دانه های فراوانی رویانیدیم .

تعبیر به «حَبَّيَا» به صورت نکره در این جا دلیل بر بیان عظمت و یا تنوع انواع دانه های خوراکی ، دارویی و صنعتی است . دانه های غذایی مایه اصلی تغذیه انسان و انواع حیوانات است و اگر یک سال بر اثر خشکسالی قطع شود ، قحطی و گرسنگی تمام جهان را فرامی گیرد و انسان ها همه در زحمت فرو می روند .

۲۸ وَ عِنْبًا وَ قَضْبًا

و انگور و سبزی بسیار ،

ذکر «عِنْبٍ» (انگور) از میان تمام میوه ها به خاطر مواد غذایی و حیاتی فراوانی است که در این میوه نهفته شده و آن را به صورت یک غذای کامل در آورده است . «قَضْبٌ» (بر وزن جذب) در اصل به معنی سبزی هایی است که آن را در نوبت های مختلف می چینند و در این جا به معنی "انواع سبزی های خوردنی" است که در علم غذاشناسی امروز فوق العاده روی آن تکیه می شود . ولی بعید نیست که «قَضْبٌ» در این جا معنی گسترده ای داشته باشد که هم سبزی های خوردنی را شامل شود و هم میوه های بوته ای و هم ریشه های غذایی را .

و زیتون و نخل فراوان ،

تکیه روی این دو میوه نیز دلیلش روشن است چراکه امروزه ثابت شده که هم «زیتون» و هم «خرما» از مهم ترین مواد غذایی نیروبخش و مفید و سلامت آفرین است.

اهمیت مواد غذایی زیتون و خرما و انگور

ممکن است چنین به نظر آید که اگر قرآن از میان انواع میوه ها، روی زیتون و خرما (نخل) و انگور تکیه کرده ، به خاطر وجود آن ها در محیط نزول قرآن بوده است ، ولی با توجه به جهانی و جاودانی بودن قرآن و عمق تعبیراتش ، روشن می شود که مطلب از این فراتر است . غذاشناسان و دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در راه مطالعه خواص گوناگون میوه ها صرف کرده اند ، به ما می گویند کمتر

میوه ای است که برای بدن انسان از نظر غذایی به اندازه این سه میوه ، مفید و مؤثر باشد . آن ها می گویند « روغن زیتون » برای تولید سوخت بدن ، ارزش بسیار فراوان دارد ، کالری حرارتی آن بسیار بالاست و از این جهت یک نیروبخش است و آن ها که می خواهند همواره سلامت خود را حفظ کنند ، باید به این اکسیر علاقمند شوند . روغن زیتون دوست صمیمی کبد آدمی است و برای رفع عوارض کلیه ها و سنگ های صفراوی و قولنج های کلیوی و کبدی و رفع یبوست بسیار مؤثر است . به همین دلیل در روایات اسلامی نیز از آن مدح و تمجید فراوان شده ، در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا درباره زیتون چنین می خوانیم : « غذای خوبی است ، دهان را خوشبو و بلغم را برطرف می سازد ، صورت را صفا و طراوت می بخشد ، اعصاب را تقویت نموده و بیماری و درد را از میان می برد و آتش خشم و غضب را فرومی نشاند » . و از آن مهم تر این که در خود قرآن از درخت زیتون به عنوان " شجره مبارکه " (درخت پُربرکت) یاد شده است . با پیشرفت

دانش پزشکی و غذاشناسی ، اهمیت دارویی « خرما » نیز به ثبوت رسیده است . در خرما کلسیم وجود دارد که عامل اصلی استحکام استخوان ها است و نیز فسفر وجود دارد که از عناصر اصلی تشکیل دهنده مغز و مانع ضعف اعصاب و خستگی است و قوه بینایی را می افزاید . و همچنین پتاسیم دارد که فقدان آن را در بدن علت حقیقی زخم معده می دانند و وجود آن برای ماهیچه ها و بافت های بدن بسیار پرارزش است . این سخن امروزه در میان غذاشناسان معروف است که خرما از سرطان جلوگیری می کند ، زیرا آمارهایی که در این زمینه تهیه شده ، نشان می دهد در مناطقی که خرما بیشتر می خورند ، ابتلای به سرطان کمتر است و اعراب و صحرائشینانی که در فقر غذایی به سر می برند، به واسطه خوردن خرما ، هرگز مبتلا به سرطان نمی شوند ، عامل این موضوع را وجود « منیزیم » می دانند . قند فراوانی که در خرما وجود دارد ، از سالم ترین قندها است که حتی در بسیاری از موارد مبتلایان به بیماری قند نیز می توانند به راحتی از آن استفاده کنند .

دانشمندان در خرما سیزده ماده حیاتی و پنج نوع ویتامین کشف کرده اند که آن را به صورت یک منبع غذایی غنی و بسیار پرارزش درآورده است. به همین دلیل در روایات اسلامی نیز روی این ماده غذایی تأکید فراوان دیده می شود، از امام علی نقل شده که فرمودند: « کُلُوا التَّمَرَ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنَ الْأَدْوَاءِ: خرما بخورید که شفای بیماری ها است » (۱) و نیز روایت شده که در بسیاری از اوقات غذای علی را نان و خرما تشکیل می داد. و در روایت دیگری می خوانیم: « خانه ای که در آن خرما نیست، اهل آن خانه در واقع گرسنه اند ». در آیات سوره مریم نیز آمده که خداوند مریم را در آن بیابان که فاقد وسیله بود، هنگامی که عیسی "عَلَى نَبِيِّنَا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلَام" را به دنیا آورده بود، از رطب تازه روزی داد و این اشاره ای است به این که یکی از بهترین غذاها برای مادری که فرزند به دنیا آورده، رطب تازه است و

ص: ۱۰۰

حتی در روایاتی که ذیل آیه آمده می خوانیم ، بهترین دارو برای چنین زنان همین میوه است . و اما در مورد « انگور » به گفته دانشمندان غذاشناس به قدری عوامل مؤثر دارد که می توان گفت ، یک داروخانه طبیعی است . علاوه بر این انگور از نظر خواص ، بسیار نزدیک به شیر مادر است ، یعنی یک غذای کامل محسوب می شود. انگور دوبرابر گوشت ، در بدن حرارت ایجاد می کند و علاوه بر این ضد سم است ، برای تصفیه خون ، دفع رماتیسم ، نقرس و زیادی اوره خون ، اثر درمانی مسلمی دارد . انگور معده و روده را لایروبی می کند ، نشاط آفرین و برطرف کننده اندوه است ، اعصاب را تقویت کرده و ویتامین های مختلف موجود در آن به انسان نیرو و توان می بخشد و علاوه بر این که غذای بسیار پُرازشی است ، قدرت میکروب کشی قابل ملاحظه ای دارد و عامل مؤثری است برای مبارزه بایماری سرطان، به همین دلیل در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که: «خَيْرُ طَعَامِكُمُ الْخُبْزُ وَ خَيْرُ فَاكِهَتِكُمُ الْعِنَبُ : بهترین طعام شما نان و بهترین میوه شما انگور است» . (۱) اگر ما بخواهیم آن چه را غذاشناسان در زمینه این میوه ها گفته اند و روایات فراوانی که در منابع اسلامی در این رابطه نقل شده، در این جا بیاوریم، مسلماً از روش تفسیر خارج خواهیم شد، مقصود این بود روشن سازیم که تکیه کردن قرآن بر این سه نوع میوه بی دلیل نیست و شاید در آن روز قسمت مهمی از آن بر مردم پوشیده بوده است .

ص: ۱۰۱

۳۰ وَ حَدَائِقَ غُلْبًا وَ بَاغَ هَائِي پُرْدَرخْت ،

« حِدَائِقَ » جمع « حَدِيقَه » به معنی "باغی است که اطراف آن دیوار و محفوظ باشد" و در اصل به معنی قطعه زمینی است که دارای آب است، این واژه از «حدقه» چشم گرفته شده که دائماً آب در آن جاری است . و از آن جا که این گونه باغ ها معمولاً باغ های میوه است ، می تواند اشاره ای به انواع میوه های بهشتی بوده باشد . « غُلْبَ » (بر وزن قفل) جمع « اغلب » و «غلباء» به معنی " گردن کلفت " است و دراصل از ماده «غلبه» گرفته شده و دراین جا به معنی "درختان بلند و تنومند" است .

۳۱ وَ فَاكِهَةً وَّ اَبَا و ميوه و چراگاه ،

« اَبَّ » (با تشدید باء) به معنی گیاهان خودرو و چراگاهی است که آماده چریدن حیوانات و یا چیدن گیاهان باشد و در اصل معنی " آمادگی " رامی بخشد و از آن جا که این گونه چراگاه ها آماده بهره برداری است ، به آن « اَبَّ » گفته شده است . در این جا این سؤال پیش می آید که در آیات گذشته بعضی از میوه ها بالخصوص مطرح شده بود و در این جا میوه به طور کلی مطرح شده و از این گذشته در آیه قبل که سخن از باغ ها می گفت ، ظاهرا نظر به میوه های باغ ها داشت ، چگونه بار دیگر میوه در این جا مطرح شده است ؟ در پاسخ می گوئیم : اما این که بعضی از میوه ها بالخصوص ذکر شده مانند انگور و زیتون و خرما (به قرینه درخت نخل) به خاطر اهمیت فوق العاده ای است که از میان میوه ها دارند و اما این که چرا « فاكِهَه » (میوه) جداگانه از « حَدائق » (باغ ها) ذکر شده ، ممکن است به خاطر این باشد که باغ ها منافع دیگری غیر از

میوه نیز دارند ، منظره زیبا ، طراوت و هوای سالم و مانند آن . از این گذشته برگ بعضی از درختان و ریشه و پوست بعضی دیگر ، جزء مواد خوراکی هستند (مانند چای و دارچین و زنجبیل و امثال آن) به علاوه برگ های بسیاری از درختان ، خوراک مناسبی برای حیوانات است و می دانیم آن چه در آیات فوق آمده ، هم خوراک انسان را شامل می شود ، هم خوراک حیوان را .

۳۲ مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ

تا وسیله ای برای بهره گیری شما و چهارپایانتان باشد .

« مَتَاع » هر چیزی است که انسان از آن متمتع و بهره مند می شود . در این آیه به نعمتی که خداوند از طریق گیاهان و حبوبات و میوه ها برای خوراک انسان و حیوان فراهم آورده است ، اشاره می کند .

عمده مواد غذایی سالم گیاهان، حبوبات و میوه ها می باشد

آن چه در این آیات آمده بود، هشت نوع از مواد غذایی برای انسان و چهارپایان بودو جالب این که همه آن ها، غذاهای گیاهی و نباتی است، این به خاطر اهمیتی است که « گیاهان » و « حبوبات » و « میوه ها » در تغذیه انسان دارد، بلکه غذای حقیقی انسان همین هاست و غذاهای حیوانی به مقدار کمتر و در درجه بعد قرار دارد. آن چه در این جا قابل توجه است، این که : علم غذاشناسی امروز که یکی از علوم گسترده و مهم است و برای خود دنیای وسیعی با چشم اندازهای وسیع تری را مجسم می کند، در حقیقت شرحی است بر آن چه در این آیات آمده، زیرا توصیه می کند خوردن مواد حیوانی نظیر گوشت و چربی به حداقل ممکن تقلیل یابد، این موضوع عظمت قرآن را منعکس می کند، مخصوصا موادی که در آیات بالا روی آن تکیه شده هریک از دیدگاه علم غذاشناسی، بسیار مهم و بارزش است. به هر حال دقت در این امور، انسان را به عظمت خالق آن ها و الطاف و محبت های او نسبت به نوع بشر آشناتر می سازد. آری دقت در غذای جسم و سپس در غذای روح، هم از نظر محتوا و ساختمان و هم از نظر طرق اکتساب، می تواند آدمی را در مسیر معرفه الله و تهذیب نفس و خودسازی پیش برد، آری « آدمی باید در غذایش به دقت بنگرد » و چه پرمعنی است همین یک جمله کوتاه.

جزء سی ام

پایان سوره عَبَسَ

ص: ۱۰۶

سوره تَكْوِيْر

سوره تَكْوِيْر

۵ وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ

و در آن هنگام که وحوش جمع شوند .

همان حیواناتی که در حال عادی از هم دور بودند و از یکدیگر می ترسیدند و فرار می کردند، ولی شدت وحشت حوادث هولناک آستانه قیامت آن چنان است که این ها را گردهم جمع می کند و همه چیز را فراموش می کنند، گویی می خواهند با این اجتماعشان از شدت ترس و وحشت خود بکاهند. و به تعبیر دیگر: وقتی آن صحنه های هولناک خصایص ویژه حیوانات وحشی را از آن ها می گیرد، با انسان ها چه می کند ؟

آیا رستاخیز برای حیوانات هم وجود دارد ؟

بسیاری از مفسران معتقدند که آیه فوق اشاره به « حشر حیوانات وحشی » در دادگاه قیامت است که آن ها نیز در عالم خود و در حدود آگاهی خویش مسئولیت هایی دارند و اگر ظلم و ستمی به یکدیگر کرده باشند ، در آن جا از آن ها قصاص می شود و این آیه را شبیه آیه ۳۸ سوره

ص: ۱۰۷

انعام می دانند که می گوید: « وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ءِ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ : هیچ جنبنده ای در زمین و هیچ پرنده ای که بادو بال خود پرواز می کند ، وجود ندارد مگر این که امت هایی همانند شما هستند ، ما چیزی را در این کتاب فروگذار نکردیم ، سپس همگی به سوی پروردگارشان جمع و محشور می شوند . » . شک نیست که نخستین شرط حساب و جزا ، مسأله "عقل و شعور" و به دنبال آن "تکلیف و مسؤولیت" است ، طرفداران این عقیده می گویند : مدارکی در دست است که نشان می دهد حیوانات نیز به اندازه خود دارای درک و فهمند ، از جمله : زندگی بسیاری از حیوانات آمیخته با نظام جالب و شگفت انگیزی است که روشنگر سطح عالی فهم و شعور آن ها است . کیست که درباره مورچگان و زنبور عسل و تمدن عجیب آن ها و نظام شگفت انگیز لانه و کندو ، سخنانی نشنیده باشدو بر درک و شعور تحسین آمیز آن ها آفرین نگفته باشد ؟ گرچه بعضی میل دارند همه این ها

را یک نوع الهام غریزی بدانند ، اما هیچ دلیلی بر این موضوع در دست نیست که اعمال آن ها به صورت ناآگاه (غریزه بدون عقل) انجام می شود . علاقه ای که بسیاری از حیوانات تدریجاً به صاحب خود پیدا می کنند ، شاهد دیگری برای این موضوع است ، بسیاری از سگ های درنده و خطرناک نسبت به صاحبان خود و حتی فرزندان کوچک آنان مانند یک خدمتگزار مهربان رفتار می کنند . داستان های زیادی از وفای حیوانات و این که آن ها چگونه خدمات انسانی را جبران می کنند ، در کتاب ها و در میان مردم شایع است که همه آن ها را نمی توان افسانه دانست . و مسلم است آن ها را به آسانی نمی توان ناشی از غریزه دانست ، زیرا غریزه معمولاً سرچشمه کارهای یکنواخت و مستمر است ، اما اعمالی که در شرایط خاصی که قابل پیش بینی نبوده به عنوان عکس العمل انجام می گیرد ، به فهم و شعور شبیه تر است تا به غریزه . امروزه بسیاری از حیوانات را برای مقاصد قابل توجهی تربیت می کنند ، سگ های پلیس برای گرفتن جنایتکاران ، کبوترها برای رساندن نامه ها و

بعضی از حیوانات برای خرید جنس از مغازه ها و حیوانات شکاری برای شکار کردن ، آموزش می بینند و وظایف سنگین خود را با دقت عجیبی انجام می دهند ، امروزه حتی برای بعضی از حیوانات رسماً مدرسه افتتاح کرده اند. از همه این ها گذشته ، در آیات متعددی از قرآن ، مطالبی دیده می شود که دلیل قابل ملاحظه ای برای فهم و شعور بعضی از حیوانات محسوب می شود ، داستان فرار کردن مورچگان از برابر لشکر سلیمان و داستان آمدن هُدُهد به منطقه «سبا و یمن» و آوردن خبرهای هیجان انگیز برای سلیمان شاهد این مدعاست. احادیث متعددی نیز در زمینه رستخیز حیوانات دیده می شود ، از جمله ؛ از ابوذر نقل شده که می گوید : ما خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که در پیش روی ما دو بُز به یکدیگر شاخ زدند ، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : « می دانید چرا این ها به یکدیگر شاخ زدند ؟ حاضران عرض کردند: «نه»، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ولی خدای داند چرا و به زودی در میان آن ها داوری خواهد کرد»^(۱) و در روایتی از طرق اهل تسنن از پیامبر نقل شده که در تفسیر

ص: ۱۱۰

این آیه فرمود: « إِنَّ اللَّهَ يَحْشُرُ هَذِهِ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَقْتَضُ مِنْ بَعْضِهَا لِبَعْضٍ حَتَّى يَنْتَقِصَ لِلْجَمَاءِ مِنَ الْقُرْنَاءِ : خداوند تمام این جنندگان را روز قیامت برمی انگیزاند و قصاص بعضی را از بعضی می گیرد، حتی قصاص حیوانی که شاخ نداشته و دیگری بی جهت به او شاخ زده است ، از او خواهد گرفت » .(۱)

اگر حیوانات رستاخیز دارند ، تکلیف هم دارند ؟

سؤال مهمی که در این جا پیش می آید و تا آن حل نشود ، تفسیر آیه فوق روشن نخواهد شد این است که « آیا می توانیم قبول کنیم که حیوانات تکالیفی دارند با این که یکی از شرایط مسلم تکلیف عقل است و به همین جهت کودک و یا شخص دیوانه از دایره تکلیف بیرون است ؟ آیا حیوانات دارای چنان عقلی هستند که مورد تکلیف واقع شوند ؟ و آیا می توان باور کرد که یک حیوان بیش از یک کودک نابالغ و

ص: ۱۱۱

حتی بیش از دیوانگان درک داشته باشد؟ و اگر قبول کنیم که آن‌ها چنان عقل و درکی ندارند، چگونه ممکن است تکلیف متوجه آن‌ها شود؟ در پاسخ این سؤال باید گفت که: تکلیف مراحل دارد و هر مرحله ادراک و عقلی متناسب خود می‌خواهد، تکالیف فراوانی که در قوانین اسلامی برای یک انسان وجود دارد، به قدری است که بدون داشتن یک سطح عالی از عقل و درک، انجام آن‌ها ممکن نیست و ما هرگز نمی‌توانیم چنان تکالیفی را برای حیوانات بپذیریم، زیرا شرط آن، در آن‌ها حاصل نیست، اما مرحله ساده و پایین تری از تکلیف تصور می‌شود که مختصر فهم و شعور برای آن کافی است، ما نمی‌توانیم چنان فهم و شعور و چنان تکالیفی را به طور کلی درباره حیوانات انکار کنیم. حتی درباره کودکان و دیوانگانی که پاره‌ای از مسائل را می‌فهمند، انکار همه تکالیف مشکل است مثلاً اگر نوجوانان ۱۴ ساله که به حد بلوغ نرسیده ولی کاملاً مطالب را خوانده و فهمیده‌اند در نظر بگیریم، اگر آن‌ها عمداً مرتکب قتل نفس شوند، در حالی که تمام زیان‌های این

عمل را می دانند، آیا می توان گفت هیچ گناهی از آن ها سرنزده است؟ قوانین کیفری دنیا نیز افراد غیربالغ را در برابر پاره ای از گناهان مجازات می کند، اگرچه مجازات های آن ها مسلماً خفیف تر است. بنابراین بلوغ و عقل کامل، شرط تکلیف در مرحله عالی و کامل است، در مراحل پایین تر یعنی در مورد پاره ای از گناهانی که قُبْح و زشتی آن برای افراد پایین تر نیز کاملاً قابل درک است، بلوغ و عقل کامل را نمی توان شرط دانست. با توجه به تفاوت مراتب تکلیف و تفاوت مراتب عقل، اشکال بالا در مورد حیوانات نیز حل می شود.

پایان سوره تکویر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ

سوگند به آسمان که دارای برج های بسیار است.

« بُرُوجِ » جمع « بُرُوجِ » به معنی "قصر" است و بعضی آن را به معنی "شیء ظاهر و آشکار" می دانند و نام گذاری قصرها و عمارت های بلند و مرتفع به این نام ، را به خاطر وضوح و ظهورشان دانسته اند ، لذا قسمت مخصوصی از دیوار اطراف شهر یا محل اجتماع لشکر که بروز و ظهور خاصی دارد ، « برج » نامیده می شود و هنگامی که زن زینت خود را آشکار سازد ، « تَبَرَّجَتِ الْمَرْأَةُ » می گویند . در حدیثی آمده است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تفسیر این آیه را خواستند ، فرمود : « منظور کواکب و ستارگان است » . (۱) سوگند به ستارگان حکایت از عظمت آن می کند ، عظمتی که شاید در آن زمان در نظر عرب روشن نبود ولی امروز برای ما کاملاً شناخته شده است .

۱ «درالمنثور» ، جلد ۶ ، صفحه ۳۳۱ .

۲ وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ

و سوگند به آن روز موعود .

همان روزی که تمام انبیا و پیامبران الهی آن را وعده داده اند و صدها آیه قرآن مجید از آن خبر می دهد ، همان روزی که میعاد و وعده گاه همه اولین و آخرین است و روزی است که باید حساب همگان تصفیه شود.

۳ وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ

و « شاهد » و « مشهود » ("شاهد" پیامبر و گواهان اعمال و "مشهود" اعمال امت است) .

« شاهد » هر گونه گواه را شامل می شود و « مَشْهُود » هر چیزی را که بر آن گواهی می دهند و این که هر دو به صورت « نکره » ذکر شده

است ، اشاره به عظمت این شاهد و مشهود است . تناسب این آیه با آیات قبل ایجاب می کند که اشاره به شهود روز قیامت باشد ، اعم از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یا سایر پیامبران نسبت به امت های خود و ملائکه و فرشتگان و اعضاء پیکر آدمی و شب و روز و مانند آن ها و «مشهود» انسان ها یا اعمال آن هاست. همه این سوگندها به این خاطر است که به شکنجه گران ظالم هشداردهد اعمال آن هادر برابر مؤمنان راستین همگی ثبت و برای روزموعودنگهداری می شود و شهودی که گرداگرد وجود شما رافرا گرفته اند، اعم از فرشتگان و اعضاء پیکر انسان و شب ها و روزها و مانند آن ، همه این کارها را زیر نظر دارند و در آن روز گواهی می دهند.

۴ قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ

مرگ و عذاب بر شکنجه گران صاحب گودال (آتش) باد .

«أُخْدُودُ» به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی شکاف وسیع و عمیق و گسترده در زمین است ، یا به تعبیر دیگر گودال ها و خندق های بزرگ را گویند و جمع آن « اخادید » و در اصل از « خد » انسان گرفته شده که به معنی دو فرورفتگی است که در دو طرف بینی انسان در سمت راست و چپ قرار دارد (و به هنگام گریه اشک بر آن جاری می شود) و سپس به صورت کنایه بر گودالی که بر صورت زمین ظاهر می شود، اطلاق شده (و بعدا به صورت یک معنی حقیقی درآمده است).

۵ أَلْتَارِ ذَاتِ الْوَقُودِ گودال هایی پر از آتش شعله ور .

« وَقُودٍ » در اصل به معنی ماده ای است که آتش با آن می افروزند ، (مانند هیزم) و تعبیر به « ذَاتِ الْوَقُودِ » با این که همه آتش ها احتیاج به هیزم و مانند آن دارد ، اشاره به کثرت مواد آتش زایی است که آن ها به کار می گرفتند و طبعا آتش بسیار دامنه دار و پرشعله ای به وجود می آمد و اگر بعضی « ذَاتِ الْوَقُودِ » را در این جا به معنی آتش شعله ور تفسیر کرده اند ، ظاهرا به همین دلیل است ، نه آن چه بعضی پنداشته اند که « وَقُودِ » دارای دو معنی است یکی " هیزم " و دیگری " شعله " و تأسف خورده اند که چرا مفسران و مترجمان به این نکته توجه نکرده اند .

مؤمنان در برابر کوره های آدم سوزی

ص: ۱۱۷

هنگامی که در کنار آن نشسته بودند .

و آن چه را نسبت به مؤمنان انجام می دادند (با خونسردی) تماشا می کردند .

منظور از این دو آیه این است که گروهی با کمال خونسردی نشسته بودند و صحنه های شکنجه را تماشا می کردند و لذت می بردند که این خود نشانه نهایت قساوت آن ها بود . بعضی نیز آن ها را دو گروه دانسته اند گروهی « شکنجه گر » و گروهی « تماشاچی » و از آن جا که تماشاچیان راضی به اعمال شکنجه گران بودند، این فعل به همه آن هانسبت داده شده است و این طبیعی است که در یک چنین برنامه هایی همیشه گروهی عاملند و گروهی تماشاگر ، به علاوه سران آن ها معمولاً دستور می دهند و مجریان از قشرهای پایین ترند . جمله « يَفْعَلُونَ » به صورت فعل مضارع دلیل بر این است که این عمل مدتی استمرار داشت و یک حادثه زودگذر نبود .

۸ وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ

هیچ ایرادی بر آن ها (مؤمنان) نداشتند جز این که به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند.

« نَقَمُوا » از ماده « نَقَمَ » (بر وزن قَلَم) به معنی انکار و عیب گرفتن چیزی است یا به زبان و یا عملاً از طریق مجازات و « انتقام » نیز از همین ماده است . مسلماً چنین کاری در مقابل یک جرم بزرگ و گناه آشکار انجام می گیرد ، نه در مقابل ایمان به خداوند توانا و شایسته هرگونه حمد و ستایش و این نشان می دهد که تا چه حد فرهنگ آن قوم منحط و تحریف یافته بود که بزرگ ترین افتخارات نزد آن ها بزرگ ترین جرم و گناه بود . تعبیر به « عزیز » (قدرتمند شکست ناپذیر) و « حمید » (شایسته هرگونه ستایش و دارای هرگونه کمال) در حقیقت پاسخی است به جنایت های آن ها و دلیلی است بر ضد آنان ، یعنی مگر ایمان به چنین خدایی جرم و گناه است ؟ و ضمناً تهدید و هشدار می دهد نیز به این شکنجه گران در طول تاریخ محسوب می شود که خداوند عزیز و حمید در کمین آن هاست .

۹ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

همان خدایی که حکومت آسمان ها و زمین از آن اوست و بر همه چیز گواه است.

در حقیقت این چهار وصف ، از اوصافی است که شایستگی برای عبودیت را مسلم می کند ، قدرت و توانایی ، واجد هر گونه کمال بودن ، مالکیت آسمان ها و زمین و آگاهی از همه چیز . در ضمن بشارتی است به مؤمنان که خدا حاضر و ناظر است و صبر و شکیبایی و استقامتشان را در راه حفظ ایمان می بیند و ناظر ایثارگری و فداکاری های آن هاست و البته توجه به این حقیقت به آن ها نیرو و نشاط می دهد . از سوی دیگر تهدیدی است برای دشمنان آن ها و هشدار می دهد که اگر خدا مانع کار آن ها نمی شود ، نه به خاطر ناتوانی است ، بلکه به خاطر آزمون و امتحان است و سرانجام طعم تلخ عذاب دردناک خدا را خواهند چشید .

اصحاب اخدود چه کسانی بودند؟

گفتیم «اُخدود» به معنی گودال بزرگ یا «خندق» است و منظور در این جا خندق های عظیمی است که مملو از آتش بود تا شکنجه گران، مؤمنان را در آن ها بيفکنند و بسوزانند. در این که این ماجرا مربوط به چه زمان و چه قومی است؟ و آیا این یک ماجرای خاص و معین بوده و یا اشاره به ماجراهای متعددی از این قبیل در مناطق مختلف جهان است؟، در میان مفسران و مورخان گفتگوست. معروف تر از همه آن است که مربوط به «ذونواس» آخرین پادشاه «حَمِير» (۱) در سرزمین «یمن» است. توضیح این که: «ذونواس» که آخرین نفر از سلسله گروه «حَمِير» بود، به آیین یهود درآمد و گروه «حَمِير» نیز از او پیروی کردند، او نام خود را «یوسف» نهاد و مدتی بر این منوال گذشت، سپس به او

۱

ص: ۱۲۱

۱- «حَمِير» قبیله ای بود از قبایل معروف «یمن».

خبر دادند که در سرزمین « نجران » (در شمال یمن) هنوز گروهی بر آیین نصرانی هستند ، هم مسلکان « ذونواس » او را وادار کردند که اهل « نجران » را مجبور به پذیرش آیین یهود کند ، او به سوی نجران حرکت کرد و ساکنان آن جا را جمع نمود و آیین یهود را بر آن ها عرضه داشت و اصرار کرد آن را پذیرا شوند ولی آن ها ابا کردند حاضر به قبول شهادت شدند اما حاضر به صرف نظر کردن از آیین خود نبودند. « ذونواس » دستور داد خندق عظیمی کنند و هیزم در آن ریختند و آتش زدند ، گروهی را زنده زنده به آتش سوزاند و گروهی را با شمشیر کشت و قطعه قطعه کرد، به طوری که عدد مقتولین و سوختگان با آتش به بیست هزار نفر رسید. (۱)

یک نفر از باقی ماندگان مردم نجران فرار کرد و به « قیصر » پادشاه روم که مسیحی بود ، شکایت نمود . « قیصر » گفت : سرزمین شما از من

ص: ۱۲۲

دور است ، اما نامه ای به پادشاه حبشه می نویسم که او مسیحی است و همسایه شماست و از او می خواهم شما را یاری دهد ، سپس نامه ای نوشت و از پادشاه حبشه انتقام خون مسیحیان نجران را خواست . مرد نجرانی نزد « نجاشی » سلطان حبشه آمد . او از شنیدن این داستان ، سخت متأثر گشت و از خاموشی شعله آیین مسیح در سرزمین نجران افسوس خورد و تصمیم بر انتقام شهیدان از او را گرفت . لشکریان حبشه به جانب یمن تاختند و در یک پیکار سخت سپاه « ذونواس » را شکست دادند و گروه زیادی از آنان کشته شد و طولی نکشید که مملکت یمن به دست نجاشی افتاد و به صورت ایالتی از ایالات حبشه درآمد . (۱)

بعضی از مفسران نقل کرده اند که طول آن خندق چهل ذراع و عرض آن دوازده ذراع بوده است (هر ذراع تقریباً نیم متر است و گاه به

ص: ۱۲۳

معنی « گز » که حدود یک متر است به کار می رود) و بعضی نقل کرده اند هفت گودال بوده که هر کدام وسعتش به مقداری که در بالا ذکر شده ، بوده است . (۱) از آن چه در بالا گفتیم ، روشن می شود که این شکنجه گران بی رحم ، سرانجام به عذاب الهی گرفتار شدند و انتقام خون هایی که ریخته بودند ، در همین دنیا از آن ها گرفته شد و عذاب حریق و سوزنده قیامت نیز در انتظارشان است . این کوره های آدم سوزی که به دست یهود به وجود آمد ، احتمالاً نخستین کوره های آدم سوزی در طول تاریخ بود ، ولی عجیب این که این بدعت قساوت بار ضد انسانی سرانجام دامان خود یهود را گرفت و چنان که می دانیم گروهی از آن ها در ماجرای آلمان هیتلری در کوره های آدم سوزی به آتش کشیده شدند و مصداق « عذاب الحریق » این جهان نیز درباره آن ها تحقق یافت . علاوه بر این « ذونواس » یهودی بنیان گذار اصلی این بنای شوم ، نیز از شر اعمال خود برکنار نماند . در عصر ما نیز نمونه های بسیار زیادی از این موضوع را با چشم خود دیده یا شنیده ایم که پیر و جوان در طریق حفظ دین و ایمان جان برکف نهاده و آگاهانه و عاشقانه به سوی شهادت گام برداشتند و باید گفت : بقاء آیین های الهی در گذشته و امروز بدون چنین ایثارگری هایی امکان پذیر نبوده و نیست .

ص: ۱۲۴

۱- تفسیر « روح المعانی » ، ذیل آیات مورد بحث .

شکنجه گران در برابر مجازات الهی

۱۰ إِنَّ الَّذِينَ فَتِنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ

کسانی که مردان و زنان باایمان را مورد شکنجه قرار دادند، عذاب دوزخ برای آن هاست و عذاب آتش سوزان .

« فَتِنُوا » از ماده « فتن » (بر وزن متن) و « فتنه » در اصل به معنی قراردادن طلا در آتش است تا میزان خلوص آن روشن شود ، سپس این ماده (فتنه) هم به معنی " آزمایش " و هم به معنی " عذاب و مجازات " و هم به معنی " گمراهی و شرک " به کار رفته است و در آیه مورد بحث به

ص: ۱۲۵

معنی عذاب و آزار و شکنجه آمده است . جمله « ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا » نشان می دهد که راه توبه حتی برای چنین شکنجه گران ستمگری باز است و این نهایت لطف پروردگار را نسبت به گنهکاران نشان می دهد و ضمناً هشدار می دهد که تا دیر نشده است ، دست از آزار و شکنجه مؤمنان بردارند و به سوی خدا بازگردند . قابل توجه این است که در این آیه دو گونه عذاب برای آن ها ذکر کرده ؛ یکی « عذاب جهنم » و دیگری « عذاب حریق » (عذاب آتش سوزان) ذکر این دو ممکن است به خاطر این باشد که عذاب جهنم در برابر کفر آن ها بوده و عذاب حریق به خاطر این است که شکنجه گران مزبور مؤمنان را با آتش می سوزاندند .

۱۱ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ

کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند ، برای آن ها باغهایی از بهشت است که نهرها زیر درختانش جاری است و این پیروزی بزرگی است .

تعبیر به « عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » (باتوجه به این که صالحات جمع صالح است) نشان می دهد تنها یک و یا چند عمل صالح کافی نیست ، باید برنامه در همه جا بر محور عمل صالح دور زند . تعبیر به « ذَلِكْ » که در لغت عرب برای اشاره به دور است ، در این گونه مقامات بیانگر اهمیت و علو مقام است ، یعنی پیروزی و نجات و افتخارات آن ها به قدری است که از دسترس فکر ما بیرون است . چه فوز و پیروزی از این برتر که در جوار قُرب پروردگار و در میان انواع نعمت های پایدار ، با سربلندی و افتخار جای گیرند ولی نباید فراموش کرد که کلید اصلی این پیروزی و فوز کبیر ، «ایمان و عمل صالح» است، این است سرمایه اصلی این راه و بقیه هرچه هست، شاخ و برگ است. پایان سوره بُرُوج

سوره طارق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ

سوگند به آسمان و کوبنده شب .

۲ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا الطَّارِقُ

و تو نمی دانی کوبنده شب چیست ؟

۳ النَّجْمِ الثَّاقِبِ

همان ستاره درخشان و شکافنده تاریکی ها.

« طارق » از ماده « طَوقَ » (بر وزن برق) به معنی کوبیدن است و راه را از این جهت « طریق » گویند که با پای رهروان کوبیده می شود و از آن جا که درهای خانه ها را به هنگام شب می بندند و کسی که شب وارد می شود ناچار است در را بکوبد، به اشخاصی که در شب وارد می شوند، « طارق » گویند . امیرمؤمنان علی درباره « اشعث بن قیس » همان

منافقی که شب هنگام به در خانه آن حضرت آمد و حلوی شیرینی با خود آورده بود که به پندار خام خویش قلب علی را به خود متوجه سازد تا در ماجرای به نفع او حکم کند، می فرماید: « وَ أَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقٌ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفِهِ فِي وَعَائِهَا : و از این شگفت انگیزتر داستان کسی است که شب هنگام ، در خانه را کوبید و بر ما وارد شد و در حالی که ظرف سرپوشیده پر از حلوی لذیذ با خود آورده بود . (۱) اما قرآن خودش در این جا « طارق » را تفسیر کرده ، می گوید: « این مسافر شبانه، همان ستاره درخشانی است که بر آسمان ظاهر می شود و به قدری بلند است که گویی می خواهد سقف آسمان را سوراخ کند و نورش به قدری خیره کننده است که تاریکی ها را می شکافد و به درون چشم آدمی نفوذ می کند . منجمی از امام صادق سؤال کرد که : « منظور از « ثاقب » در کلام خدا « أَلَنَجْمُ الثَّاقِبِ » چیست ؟ فرمود: « ستاره " زحل " است که طلوعش

ص: ۱۲۹

در آسمان هفتمین است و نورش آسمان ها را می شکافد و به آسمان پایین می رسد ، به همین جهت خداوند آن را « نَجْمٌ ثَابِتٌ » نامیده است . (۱) قابل توجه این که زحل آخرین و دورترین ستاره منظومه شمسی است که با چشم غیرمسلح دیده می شود و از آن جا که از نظر ترتیب بندی کواکب منظومه شمسی نسبت به خورشید در هفتمین مدار قرار گرفته (با محاسبه مدار ماه) امام در این حدیث مدار آن را آسمان هفتم شمرده است . این ستاره ویژگی هایی دارد که آن را شایسته سوگند می کند ، از یک سو دورترین ستارگان قابل مشاهده منظومه شمسی است و به همین جهت در ادبیات عرب هر چیز بلند را بدان مثال می زنند و گاه آن را « شیخ النجوم » گفته اند . ستاره زحل که نام فارسی اش « کیوان » است ، دارای حلقه های نورانی متعددی است که آن را احاطه کرده و هشت « قمر » دارد ، حلقه های نورانی زحل که گرداگرد

ص: ۱۳۰

آن را گرفته، از عجیب ترین پدیده های آسمانی است که دانشمندان فلکی درباره آن نظرات گوناگونی دارند و هنوز هم پدیده اسرار آمیزی است. البته این اسرار در آن روز که قرآن نازل شد، بر کسی روشن نبود، بعدها با گذشت قرن ها آشکار گشت. اما به هر حال تفسیر نجم ثاقب به خصوص ستاره « زحل » ممکن است از قبیل بیان یک مصداق روشن باشد و منافاتی با تفسیر آن به دیگر ستارگان بلند و درخشان آسمان ندارد، ولی می دانیم تفسیر مصداقی (۱) در روایات ما بسیار است.

۴ إِنَّ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ

(به این آیت بزرگ الهی سوگند) که هر کس مراقب و صاحبی دارد.

شما هرگز تنها نیستید و هر که باشید و هر کجا باشید، تحت مراقبت

ص: ۱۳۱

۱- تفسیر مصداقی یعنی: یک نوع بارز آن بیان می شود که مصداق آن کلی است.

فرشتگان الهی و مأموران پروردگار خواهید بود ، که آن ها اعمال فرد را ثبت و ضبط می کنند و برای حساب و جزا نگهداری می نمایند . قابل توجه این که : در آیه تبیین نشده است که این « حَافِظٌ » چه کسی است ؟ و چه اموری را حفظ می کند ؟ ولی آیات دیگر قرآن به خوبی گواهی می دهد که حافظان ملائکه اند و آن چه را حفظ می کنند ، اعمال آدمی اعم از طاعات و معاصی است . جالب این که میان سوگندهایی که قبلاً یاد شده ، با مسأله مراقبت فرشتگان از اعمال آدمی ، که جواب قسم محسوب می شود ، رابطه زنده ای است ، چراکه آسمان بلند و ستارگانی که مسیرهای منظم خود را همواره می پیمایند ، دلیلی بر وجود نظم و حساب در این عالم بزرگ هستند ، پس چگونه ممکن است اعمال انسان ها بدون حساب بوده و مراقبین الهی بر آن نظارت نکنند ؟

پایان سوره طارق

خداوند بزرگ را تسبیح گوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى

نام پروردگار بلندمرتبه ات را منزه دار .

منظور این است که نام خداوند در ردیف نام بت ها قرار داده نشود و ذات پاک او را از هرگونه عیب و نقص و صفات مخلوق ها و عوارض جسم و جسمانیت و هرگونه محدودیت و نقصان منزه بشمریم ، نه همچون بت پرستان که نام او را در کنار نام بت های خود قرار می دهند ، یا کسانی که او را جسم و جسمانی می شمردند . تعبیر به « اعلی » بیانگر این حقیقت است که او از هرکس و هرچیز و هرچه تصور کنیم و هر خیال و قیاس و گمان و وهم و هرگونه شرک جلی و خفی برتر و بالاتر است . تعبیر به « رَبُّكَ » (پروردگارت) اشاره به این است که پروردگاری که

تو مردم را به سوی او می خوانی ، از پروردگار بت پرستان جداست .

۲ الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى

همان خداوندی که آفرید و منظم کرد .

« سَوَّى » از ماده « تسویه » به معنی نظام بخشیدن و مرتب نمودن است و مفهوم گسترده ای دارد که تمام نظامات جهان را شامل می شود ، اعم از نظاماتی که بر منظومه ها و کواکب آسمان حاکم است و یا آن چه بر مخلوقات زمینی ، مخصوصا انسان از نظر جسم و جان .

۳ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى

و همان کس که تقدیر کرد و هدایت فرمود .

منظور از « تَقْدِير » همان اندازه گیری و تعیین برنامه های حرکت به سوی اهدافی است که موجودات به خاطر آن آفریده شده اند . و منظور از « هدایت » همان هدایت تکوینی است که به صورت انگیزه های درونی و بیرونی و قوانینی که بر هر موجودی حاکم ساخته ، می باشد . مثلاً از یک سو پستان مادر و شیر آن را برای تغذیه طفل آفریده و به

مادر عاطفه شدید مادری داده و از سوی دیگر در طفل انگیزه ای آفریده که او را به سوی پستان مادر می کشاند و این آمادگی و جاذبه دوجانبه در مسیر هدف ، در همه موجودات دیده می شود . خلاصه این که : دقت در ساختمان هر موجود و مسیری که در طول عمر خود طی می کند ، به وضوح این حقیقت را نشان می دهد که برنامه ریزی دقیقی دارد و دست هدایت نیرومندی پشت سر آن است ، که برای اجرای این برنامه ها به او کمک می کند و این نشانه دیگری از ربوبیت پروردگار است . البته در مورد انسان غیر از برنامه هدایت تکوینی ، نوع هدایت دیگری وجود دارد که از طریق وحی و ارسال انبیاء صورت می گیرد و هدایت تشریحی نام دارد و جالب این که هدایت تشریحی انسان نیز در تمام زمینه ها مکمل هدایت تکوینی اوست.

نمونه هایی از تقدیر و هدایت عمومی موجودات

مسأله تقدیر (اندازه گیری) و هدایت عمومی موجودات که در آیات فوق از مظاهر ربوبیت پروردگار شمرده شده، از مسائلی است که

هرقدر زمان بر آن بگذرد و علم و دانش بشر پیشرفت کند، حقایق بیشتری از آن بروز می کند. اکتشافات علمی به ما امکان می دهد که چهره های تازه و شگفت انگیز و شوق انگیزتری از این تقدیر و هدایت را در تمام ذرات جهان بنگریم، بعضی از مفسران در این جا با استناد به نوشته های دانشمند معروف « کمربسی مورینسن » در کتاب « راز آفرینش انسان » نمونه هایی از این راز بزرگ را در مورد هدایت حیوانات و انواع مختلف جانداران آورده است که ذیلاً به قسمتی از آن بامختصر تغییر و تکمیل اشاره می شود. ۱ پرنندگان مهاجر که گاهی در سال هزاران کیلومتر راه بر فراز اقیانوس ها و جنگل ها و بیابان ها می پیمایند، هرگز آشیانه خود را گم نمی کنند و بعد از بازگشت درست به وطن اصلی بازمی گردند و همچنین زنبوران عسل هرقدر از کندوی خود دور شوند و باد آن ها را این طرف و آن طرف ببرد، باز دقیقاً به آشیانه خود برمی گردند، در حالی که انسان برای بازگشت به وطن احتیاج به نشانه ها و آدرس های دقیق و راهنما دارد. ۲ حشرات

چشم های میکروسکوپی (ذره بین) دارند که ساختمان و قدرت دید آن ، انسان را به حیرت وامی دارد ، درحالی که بازهای شکاری دارای چشم های تلسکوپی (دوربین) هستند. ۳ انسان برای پیدا کردن راه خویش در شب باید از منبع نور استفاده کند ولی بسیاری از پرندگان در نهایت ظلمت و تاریکی شب اهداف خود را می بینند و این از طریق چشمانی است که در برابر اشعه مادون قرمز حساسیت دارد و نیز دستگاه رادارمانندی است که در وجود بعضی از آن ها تعبیه شده است . ۴ سگ ها به خاطر داشتن شامه اضافی، می توانند هر حیوانی را در مسیر آن ها باشد ، از طریق بو بشناسند، درحالی که انسان حتی با وسایلی که در دست دارد، قادر به چنین مطلبی نیست. ۵ تمام حیوانات صداهایی را که شدت ارتعاش آن بیرون از قدرت سامعه ما است ، درک می کنند و شنوایی آن ها به مراتب از شنوایی ما دقیق تر است ، هرچند انسان توانسته است این مطلب را با وسایل و ابزار علمی جبران کند و صدای بال مگسی را که چندین کیلومتر

از او دور است ، آن چنان بشنود که گویی روی لاله گوش او قرار گرفته و شاید این تفاوت قدرتی را که خداوند میان انسان و حیوان قائل شده به خاطر همین است که انسان از طریق علم و عقل ، قادر بر جبران ضعف هایش می باشد ، ولی حیوانات چنین نیستند . ۶ نوعی ماهی کوچک است که سال هادر دریا زندگی می کند ، سپس برای تخم ریزی به همان نهری که در آن متولد شده است ، بازمی گردد و بر ضدّ امواج پیش می رود و موطن اصلی را که مناسب پرورش اوست ، بعد از سال ها دوری از آن، درفاصله دوردستی پیدامی کند. ۷ و ازاین عجیب تر داستان بعضی از حیوانات آبی است که آن هاعکس این مسیر را طی می کنند .

۴ وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى

و آن کس که چراگاه را به وجود آورد .

تعبیر به « أَخْرَجَ » از ماده « اخراج » اشاره به این است که گویی همه گیاهان و مخصوصا مواد غذایی چهارپایان در دل زمین وجود داشته و خداوند آن ها را بیرون فرستاده ، بدیهی است تغذیه حیوانات مقدمه ای است برای تغذیه انسان و فایده آن سرانجام به انسان ها باز می گردد .

سپس آن را خشک و سیاه قرار داد .

« غُثَاءُ » در اصل به معنی گیاهان خشکی است که روی سیلاب قرار می گیرد و همچنین به کف هایی که روی دیگ در حال جوشیدن پیدا می شود ، « غُثَاءُ » می گویند و این تعبیر به عنوان کنایه از هر چیزی که ضایع می شود و از دست می رود ، استعمال می شود و در آیه مورد بحث به معنی گیاهان خشکیده و درهم ریخته است . « أَخْوَى » از ماده « حُوَّه » (بر وزن قُوَّه) به معنی رنگ سبز سیر و گاه به معنی رنگ سیاه آمده است . « غُثَاءُ أَخْوَى » (گیاهان خشکیده تیره رنگ) منافع زیادی در بردارد هم غذای مناسبی است برای زمستان حیوانات و هم وسیله ای است برای سوخت و سوز انسان و هم کود مناسبی است برای زمین ها .

دلایل پنجگانه ربوبیت عالی پروردگار

در حقیقت مسأله ربوبیت عالی پروردگار با پنج وصف اخیر یعنی

"خلقت"، "تسویه"، "تقدیر"، "هدایت" و "رویاندن گیاهان" به نحو احسن تشریح شده است که مطالعه آن ها انسان را به خوبی با مقام ربوبیت والای خداوند آشنا می سازد و نور ایمان را در دل او می افکند و مهم ترین نعمت های الهی را به طور اجمال بازگو می کند و حس شکرگزاری را در آدمی برمی انگیزد.

۶ سُنْقُرُوكَ فَلَاتَنْسَى

ما به زودی (قرآن را) بر تو قرائت می کنیم و هرگز فراموش نخواهی کرد.

بنابراین هنگام نزول وحی عجله مکن و هرگز نگران فراموش کردن آیات الهی مباش، آن کس که این آیات بزرگ را برای هدایت انسان ها بر تو فرستاده، هم او حافظ و نگاهبان آن هاست، آری او نقش این آیات را در سینه پاک تو ثابت می دارد، به طوری که هرگز گرد و غبار نسیان بر آن نخواهد نشست.

۷ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى

مگر آن چه را خدا بخواهد، که او آشکار و پنهان را می داند.

مفهوم این تعبیر آن نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی از آیات الهی را فراموش می کند و گرنه از گفتار او سلب اطمینان خواهد شد، بلکه هدف بیان این حقیقت است که موهبت حفظ آیات الهی از سوی خداست و لذا هر لحظه بخواهد می تواند آن را از پیامبرش بگیرد و یا به تعبیر دیگر هدف بیان تفاوت علم ذاتی خداوند و علم موهبتی پیامبرش صلی الله علیه و آله است. این یکی از معجزات پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است که آیات و سوره های طولانی را با یک بار تلاوت جبرئیل به خاطر می سپرد و همیشه به خاطر داشت و چیزی را فراموش نمی کرد.

ما تو را برای هر کار خیر آماده می کنیم

۸ وَ نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى

و ما تو را برای انجام هر کار خیر آماده می کنیم.

در این آیه پیامبر صلی الله علیه و آله را دلداداری داده، می افزاید: « ما تو را به انجام هر کار خیری توفیق می دهیم و کارها را بر تو آسان می سازیم ». و

به تعبیر دیگر هدف بیان این حقیقت است که در راهی که تو در پیش داری ، مشکلات و سختی ها فراوان است، هم در راه گرفتن وحی و حفظ آن و هم در تبلیغ رسالت و ادای آن و هم در انجام کارهای خیر و عمل به آن ، ما در تمام این امور به تو یاری می دهیم و مشکلات را بر تو آسان می سازیم. این جمله ممکن است اشاره به محتوای دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و تکالیف و برنامه های الهی نیز باشد یعنی محتوای آن آسان و شریعت او شریعت سمحه سهله است و تکالیف شاق و کمرشکن در آیین الهی وجود ندارد. زندگی خود پیامبر صلی الله علیه و آله هم نمونه کامل تعلیم این حقیقت بود . او در هیچ چیز ، اعم از لباس و خوراک و مرکب و وسایل زندگی سخت گیر نبود، هر غذای مناسبی را تناول می فرمود، هر گونه لباسی را که زندگی نداشت، می پوشید، گاه در بستر می آرمید و گاه روی فرش و گاه حتی روی شن های بیابان و از هر گونه تعلق و تقئیدی آزاد بود .

پایان سوره اعلی

سوره اعلیٰ

ص: ۱۴۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ هَلْ آتَيْكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ

آیا داستان « غاشیه » (روز قیامت که حوادث وحشتناکش همه را می پوشاند) به تو رسیده است ؟

« غَاشِيَةٍ » از ماده « غِشَاوَةٌ » به معنی " پوشاندن " است ، انتخاب این نام برای قیامت به خاطر آن است که حوادث وحشتناک آن ناگهان همه را زیر پوشش خود قرار می دهد .

مخاطب در این آیه شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است و ذکر این جمله به صورت استفهام از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای بیان عظمت و اهمیت آن روز بزرگ است .

۲ وَجْهُهُ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ

چهره هایی در آن روز خاشع و ذلت بار است .

ذلت و ترس از عذاب و کیفرهای عظیم آن روز تمام وجود آن ها را فراگرفته و از آن جا که حالات روحی انسان بیش از همه جا در چهره او منعکس می شود ، اشاره به خوف و ذلت و وحشتی می کند که سراسر چهره آن ها را می پوشاند .

خستگان بی نصیب

۳ عامِلَةٌ ناصِبَةٌ

آن ها که پیوسته عمل کرده و خسته شده اند (و نتیجه ای عایدشان نشده است) .

آن ها تلاش و کوشش زیادی در زندگی دنیا به خرج می دهند ولی هیچ فایده ای جز خستگی در حقیقت نصیبشان نمی شود ، نه عمل مقبولی در درگاه خدا دارند و نه چیزی از آن همه ثروت که اندوخته اند ، می توانند با خود ببرند و نه نام نیکی از خود به یادگار می گذارند و نه فرزند صالحی ، آن ها زحمتکشان خسته و بینوایند .

۴ تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً

ص: ۱۴۵

و در آتش سوزان وارد می گردند .

« نَصِيلِي » از ماده « صَيْلِي » (بر وزن نَفِي) به معنی ورود در آتش و ماندن و سوختن با آن است . سرانجام این زحمتکشان خسته و بیهوده گر وارد آتش داغ و سوزان می شوند و با آن می سوزند .

۵ تُسْقَى مِنْ عَيْنِ اَيْبِهِ

از چشمه ای فوق العاده داغ به آن ها می نوشانند.

« اَيْبِهِ » مؤنث « اَنْبِي » از ماده « اَنْبِي » (بر وزن حَلِي) به معنی "تأخیر افکندن" است و برای بیان فرارسیدن وقت چیزی گفته می شود و در این جا به معنی آب سوزانی است که حرارتش به انتها درجه رسیده است . در آیه ۲۹ سوره کهف می خوانیم : « و اگر تقاضای آب کنند ، آبی برای آن ها می آورند مانند فلز گداخته که صورت هایشان را بریان می کند ، چه بدنوشیدنی است و چه بد محلّ اجتماعی » .

۶ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ

طعامی جز از ضریع (خار خشک تلخ و بدبو) ندارند.

« ضَرِيعٌ » از « ضَرَعٌ » به معنی ضعف و ذلت و خضوع است و در این جا منظور طعامی است ذلت آفرین و بدبو که دوزخیان برای رهایی از آن به درگاه خدا تَضَرَّع می کنند. (۱) در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: « ضَرِيعٌ چیزی است در آتش دوزخ ، شبیه خار ، تلخ تر از صبر و متعفن تر از مردار و سوزنده تر از آتش » .

۷ لَا يُشْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ

غذایی که نه آن ها را فربه می کند و نه گرسنگی را فرومی نشاند.

مسلم چنين غذایی برای تقویت جسم و فرونشاندن گرسنگی نیست، غذایی است گلوگیر که خود نوعی عذاب است ، چنان که در آیه ۱۳ سوره «مَزْمَلٌ» می خوانیم: «وَطَعَامًا ذَا غُصْبَةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا : نزد ما غذاهایی است گلوگیر و عذابی است دردناک» . آن ها که در این دنیا

ص: ۱۴۷

انواع غذاهای لذیذ و چرب و شیرین را از طریق ظلم و تجاوز به حقوق دیگران فراهم کردند و آن ها که اجازه ندادند محرومان جزاز غذاهای گلوگیر و ناگوار استفاده کنند، باید در آن جا غذایی داشته باشند که « عذاب الیم » آن ها گردد. البته همان گونه که بارها گفته ایم، نه نعمت های بهشتی و نه عذاب های دوزخی هیچ کدام را نمی توان برای ما محبوسان در زندان دنیا توصیف کرد، این ها همه اشارات و تنها شبح هایی است که برای ما ترسیم شده است.

دورنمایی از نعمت های روح پرور بهشتی

۸ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ

چهره هایی در آن روز شاداب و باطراوت است.

« نَاعِمَةٌ » از ماده « نعمه » در این جا اشاره به چهره هایی است که غرق نعمت شده و تر و تازه و شاداب و مسرور و نورانی است، همان گونه که در آیه ۲۴ سوره مطففین آمده است که در

ص: ۱۴۸

توصیف بهشتیان می فرماید: « تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ: در چهره های آن ها طراوت و خرمی نعمت را مشاهده می کنی » .

۹ لِسَعِيهَا رَاضِيَةٌ

چراکه از سعی و تلاش خود خوشنوداست.

به عکس دوزخیان که از تلاش و کوشش خود جز خستگی و رنج بهره ای نبردند و « عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ » بودند ، بهشتیان نتایج تلاش و کوشش خود را به احسن وجه می بینند و کاملاً راضی و خوشنودند . تلاش هایی که در پرتو لطف خدا به اضعاف مضاعف ، گاه ده برابر و گاه هفتصد برابر و گاه بیشتر ، رشد و نمو یافته و گاهی با آن جزای بی حساب را خریداری کرده اند : « اِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ » که صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می دارند. (۱۰/ زمر).

۱۰ فی جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشتی است عالی.

واژه « عَالِيَةٍ » ممکن است اشاره به « علو مکانی » باشد، یعنی آن ها در طبقات عالی بهشتند و یا « علو مقامی » و هر دو احتمال را مفسران گفته اند ولی تفسیر دوم مناسب تر به نظر می رسد ، هرچند جمع میان دو معنی نیز ممکن است .

۱۱ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَعْيُنِهِ

که در آن هیچ سخن لغو و بیهوده ای نمی شنوی .

نه سخنی که حاکی از نفاق باشد ، یا عداوت و جنگ و جدال و یا کینه توزی و حسد ، نه سخنان دروغ ، نه تهمت و افترا، نه غیبت و ایذاء و نه حتی لغو و امور بی فایده . و چه آرام بخش است محیطی که از همه این سخنان پاک باشد و اگر درست بیندیشیم ، قسمت عمده ناراحتی های زندگی دنیا از شنیدن این گونه سخنان است که آرامش روح و جان و نظامات اجتماعی را بر هم می زند و آتش فتنه ها را شعله ور می سازد .

۱۲ فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ

در آن چشمه های جاری است .

گرچه «عَيْن» در این جا «نکره» است و معمولاً نکره برای بیان یک فرد می آید، ولی به قرینه سایر آیات قرآن معنی جنس دارد و شامل چشمه های مختلف می شود، همان گونه که در آیه ۱۵ ذاریات می خوانیم: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ: پرهیزگاران در میان باغ های بهشت و چشمه ها قرار دارند.»

۱۳ فِيهَا سُورٌ مَّرْفُوعَةٌ

در آن تخت های زیبای بلند است.

«سُورٌ» جمع «سریر» از ماده «سرور» به معنی تخت هایی است که در مجالس انس و سرور بر آن می نشینند. بلند بودن این تخت ها به خاطر آن است که بهشتیان بر تمام مناظر و صحنه های اطراف خود مسلط باشند و از مشاهده آن لذت برند. «ابن عباس» می گوید: «این تخت های بلند چنان هستند که وقتی صاحبان آن ها اراده جلوس بر آن کنند، تواضع می کند و فرومی نشیند و بعد از جلوس به حال اول بازمی گردد.»

ص: ۱۵۱

و قدح هایی که در کنار این چشمه ها نهاده .

« اَکْوَاب » جمع « کُوب » (بر وزن خُوب) به معنی قدح یا ظرفی است که دسته دار باشد . چون استفاده از آن چشمه های گوارا و شراب های طهور بهشتی، نیاز به ظرف هایی دارد، در این آیه به آن ظرف ها اشاره می کند . هر زمان اراده کنند قدح ها از چشمه ها پر می شود و در برابر آنان قرار می گیرد ، تازه به تازه می نوشند و سیراب می شوند و لذت می برند، لذتی که توصیفش برای ساکنان دنیا غیرممکن است. توجه به این نکته لازم است که در قرآن تعبیرات مختلفی درباره ظرف های شراب طهور بهشتیان آمده، در این جا و بعضی از آیات دیگر تعبیر به « اَکْوَاب » شده ، در حالی که در بعضی از آیات دیگر تعبیر به « اَبَارِيقُ » جمع « ابریق » به معنی ظرفی که دارای دسته و لوله برای ریختن مایعات است یا « کَأْسُ » (به معنی جام پر از شراب) آمده است. مانند : « يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ، بِاَكْوَابٍ وَّ اَبَارِيقٍ وَ

كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ : گرداگرد آن ها نوجوانانی می گردند که همیشه طراوت جوانی را دارا هستند، درحالی که قدح ها و کوزه ها و جام هایی پر از شراب طهور در دست دارند و به آن ها عرضه می کنند» (۱۷ و ۱۸ / واقعه) .

۱۵ وَ نَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ

و بالش ها و پستی های صف داده شده .

« نَمَارِقُ » جمع « نمرقه » (بر وزن غلغله) به معنی پستی کوچک است که بر آن تکیه می کنند و معمولاً به هنگام استراحت کامل از آن ها استفاده می شود و تعبیر به « مَصْفُوفَةٌ » اشاره به تعدد و نظم خاصی است که بر آن ها حاکم است ، این تعبیر نشان می دهد که آن ها جلسات انس دسته جمعی تشکیل می دهند و این اجتماع که خالی از هرگونه لغو و بیهودگی است و تنها از الطاف الهی و نعمت های بی پایان او و نجات از درد و رنج های دنیا و عذاب آخرت در آن سخن گفته می شود ، چنان لطف و لذتی دارد که چیزی با آن برابری نمی کند .

۱۶ وَ زَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ

ص: ۱۵۳

و فرش های فاخر گسترده .

«زَرابی» جمع «زریبه» به معنی فرش های عالی خواب داراست که هم نرم و راحت است و هم گرانها و پرقیمت .

انواع نعمت های بهشتی

در آیات مورد بحث هفت نعمت مهم بهشتی ذکر شده که هر یک از دیگری جالب تر و زیباتر است. کوتاه سخن این که بهشت جایگاهی است بی نظیر از هر جهت و خالی از هر گونه ناراحتی و جنگ و جدال با انواع میوه های رنگارنگ و نغمه های دلپذیر و چشمه های آب جاری و شراب های طهور و خدمتگزارانی شایسته و همسرانی بی مانند و تخت هایی مرصع و فرش هایی فاخر و دوستانی باصفا و ظروف و قدح هایی جالب در کنار چشمه ها و خلاصه نعمت هایی که نه با الفاظ محدود این جهان قابل شرح است و نه در عالم خیال قابل درک و همه این ها در انتظار مقدم مؤمنانی است که با اعمال صالح خود، اجازه ورود در این کانون نعمت الهی را کسب کرده اند . فراتر از این لذات مادی ،

لذات معنوی و برتر از همه « لقاء الله » و جلوه های محبوب و الطاف آن معبود است که اگر یک لحظه آن به دست آید ، بر تمام نعمت های مادی بهشت برتری دارد .

زیبایی ها و عظمت نهفته در شتر

۱۷ أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ

آیا آن ها به شتر نمی نگرند چگونه آفریده شده؟

در این که چرا در این جا قبل از هر چیز بر مسأله آفرینش « شتر » تکیه شده است ، مفسران سخنان بسیار دارند ولی پیدا است که روی سخن در مرحله اول به اعراب مکه بود که « شتر » همه چیز زندگی آن ها را تشکیل می داد و شب و روز با آن سرو کار داشتند . از این گذشته این حیوان ویژگی های عجیبی دارد که او را از حیوانات دیگر ممتاز می کند و به حق آیتی است از آیات خدا، از جمله این که ۱ بعضی از چهارپایان تنها از گوشتشان استفاده می شود و بعضی دیگر غالباً از شیرشان ، بعضی دیگر تنها به درد سواری می خورند و بعضی برای

باربری، اما شتر حیوانی است که تمام این جهات در آن جمع است، هم گوشتش قابل استفاده است، هم شیرش، هم از آن برای سواری و هم باربری استفاده می شود. ۲ شتر نیرومندترین و از مقاوم ترین حیوانات اهلی است، بار زیادی با خود می برد و عجیب این که به هنگامی که خوابیده است، بار سنگینی را بر او می گذارند و او با یک حرکت برمی خیزد و روی پا می ایستد، در حالی که چهارپایان دیگر قدرت بر چنین کاری ندارند. ۳ شتر می تواند روزهای متوالی (حدود یک هفته الی ده روز) تشنه بماند و در مقابل گرسنگی نیز تحمل بسیار دارد. ۴ شتر می تواند هر روز مسافتی طولانی راه را طی کند و از زمین های صعب العبور و شنزارهایی که هیچ حیوانی قادر به عبور از آن نیست، بگذرد و به همین دلیل عرب ها آن را «کشتی بیابان ها» می نامند. ۵ او از نظر تغذیه بسیار کم خرج است و هرگونه خار و خاشاکی را می خورد. ۶ او در شرایط نامناسب جوی در میان طوفان های بیابان که چشم و گوش را کور و کر می کند،

باوسایل خاصی که خداوند در پلک ها و گوش ها و بینی او آفریده ، مقاومت می کند و به راه خود ادامه می دهد . ۷ شتر باتمام قدرتی که دارد، از رام ترین حیوانات است به طوری که یک کودک خردسال می تواند مهار یک قطار شتر را در دست گرفته و هر جا که بخواهد ، برد . خلاصه این که ویژگی های این حیوان چنان است که دقت در آفرینش او انسان را متوجه خالق بزرگی می کند که آفریننده چنین موجودی است ، آری قرآن می گوید : آیا این گمشدگان وادی غفلت ، به اسرار شگفت انگیز این موجود اندیشه نمی کنند ، تا راهی به حق یافته و از بیراهه باز گردند . ناگفته پیداست منظور از « نظر » در جمله « أَفَلَا يَنْظُرُونَ » نگاه کردن عادی نیست، بلکه نگاهی است توأم باندیشه و دقت.

۱۸ وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ

و به آسمان نگاه نمی کنند که چگونه برپا شده ؟

چگونه این کرات عظیم هریک در مدار خود میخکوب شده اند ؟ و بدون ستونی درجای خود قرار گرفته اند ؟ میلیون ها سال بر کرات

ص: ۱۵۷

منظومه شمسی می گذرد و محورهای اصلی حرکت این کرات تغییر نمی یابد. آفرینش آسمان اگرچه همیشه عجیب بوده، ولی در پرتو اکتشافات علمی امروز شگفتی هایش به مراتب بیشتر و عظمتش جلوه گرتر شده است. آیا نباید درباره خالق و مدبّر این جهان بزرگ اندیشید و به اهداف بزرگ و والای او نزدیک شد؟

کوه ها مظهر عظمت و مایه خیر و برکت

۱۹ وَالْإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ

و به کوه ها که چگونه در جای خود نصب گردیده؟

« نُصِبَتْ » از ماده « نصب » به معنی ثابت قرار دادن است و ممکن است این تعبیر ضمنا اشاره ای به کیفیت خلقت کوه ها در آغاز آفرینش نیز بوده باشد، همان چیزی که علم امروز پرده از آن برداشته و پیدایش کوه ها را به عوامل متعددی نسبت می دهد و انواع و اقسامی برای آن قائل است: کوه هایی که بر اثر چین خوردگی زمین پیدا شده .

کوه هایی که از آتشفشان ها به وجود آمده . کوه هایی که نتیجه

آبرفت های ناشی از باران است . کوه هایی که در دل دریاها تکوین می یابد و مجموعه ای از رسوبات دریا و باقی مانده حیوانات آن است (مانند کوه ها و جزایر مرجانی) . کوه هایی که ریشه های آن به یکدیگر متصل است و مانند حلقه های زره گرداگرد زمین را فرا گرفته و لرزش های ناشی از مواد مذاب درونی و جزرومد ناشی از جاذبه های ماه و خورشید را به حداقل می رساند . کوه هایی که پناهگاه مطمئن است و سپری است در مقابل طوفان ها که اگر نبودند، کره زمین به بیابانی غیرقابل زندگی تبدیل می شد. و بالاخره کوه هایی که آب ها را در خود حفظ می کند و تدریجاً به سوی سرزمین های تشنه روان می سازد و در دامنه های خود نشاط حیات و سرسبزی و خرمی و طراوت می آفریند و شاید به خاطر همین جهات است که در آیات دیگر قرآن ، کوه ها به عنوان میخ ها و اوتاد زمین معرفی شده است . اصولاً کوه ها مظهر عظمت و صلابت و همه جا مایه خیر و برکت است و شاید به همین دلیل انسان در دل کوه ها اندیشه بیدارتری می یابد و بی جهت نیست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثتش مدت ها به عبادت در « جبل النور » و « غار حرا » مشغول بود . آری هر کدام از این کوه ها، تکوین آن ها و آثار و برکات آن ها درخور دقت و اهمیت است و برای انسان های بیدار نشانه های زنده ای است از قدرت پروردگار.

۲۰ وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ

وبه زمین که چگونه مسطح گشته؟

چگونه باران های مداوم کوه ها را شسته و ذرات خاک را به وجود آورده ، سپس در گودال ها پهن کرده و زمین های صافی که هم آماده کشاورزی است و هم قابل هرگونه ساختمان در اختیار انسان قرار داده است ؟ اگر به راستی کره زمین تماما کوه و درّه بود ، زندگی کردن بر آن چه قدر مشکل و طاقت فرسا بود ، چه کسی آن را پیش از تولد مامسطح و قابل استفاده ساخت ؟ این ها همه اموری است که قرآن ما را به اندیشه کردن در آن دعوت می کند .

وجه اشتراک نعمت های چهارگانه حیوانات، آسمان،

کوه ها و زمین

در این جا این سؤال مطرح است که چه ارتباط و پیوندی میان این امور چهارگانه وجود دارد؛ شتر، آسمان، کوه ها و زمین؟ «فخر رازی» در تفسیر خود می گوید: «این به خاطر آن است که قرآن به لغت عرب نازل شده و آن ها غالباً اقدام به مسافرت می کردند چون بلادشان خالی از زراعت و فرآورده های کشاورزی بود، از طرفی بیشتر سفرهای آن ها با شتر صورت می گرفت و هنگامی که در این بیابان های هولناک و دور از اجتماع سفر می کردند، اندیشه و فکر در آنان زنده می شد، کسی نبود که با آن ها سخن گوید و چیزی نبود که چشم و گوش آن ها را به خود مشغول دارد، در این حال هنگامی که فکر می کردند قبل از هر چیز چشمشان به شتری می افتاد که بر آن سوار بودند، منظره عجیب آن را می دیدند و در فکر فرومی رفتند و هنگامی که بالای سرشان را نگاه می کردند، چیزی جز آسمان مشاهده نمی نمودند و هنگامی که به چپ و راست خود نظر می افکندند، جز کوه ها چیزی مشاهده نمی شد و هنگامی که به زیرپای

خود نظر می افکندند ، چیزی جز زمین وجود نداشت ، گویی خداوند می خواهد به آن ها دستور اندیشه کردن دهد ، اندیشه ای به هنگام تنهایی که طبعاً بر محور این چهار چیز دور می زند « (۱) ولی اگر بخواهیم نظر را از محیط زندگی محدود عرب برداریم و در فضایی وسیع تر به اندیشه پردازیم ، می توان گفت : امور چهارگانه ای که در آیات فوق آمده ، زیربنای زندگی انسان را تشکیل می دهد : آسمان کانون نور است و باران و هوا و زمین مرکز پرورش انواع مواد غذایی ، کوه ها رمز آرامش و ذخیره آب و مواد معدنی و شتر نمونه روشنی از چهارپایان اهلی که در اختیار بشر قرار دارد . به این ترتیب هم مسایل کشاورزی ، هم دامداری و هم صنعتی در این امور چهارگانه نهفته شده است و اندیشه در این نعمت های گوناگون ، خواه ناخواه انسان را به شکر منعم وامی دارد و شکر منعم او را به معرفه الله و شناخت خالق نعمت دعوت می کند

ص: ۱۶۲

سوره غاشِيَه

پايان سوره غاشِيَه

ص: ۱۶۳

سوره فجر

به سپیده صبح شما سوگند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ وَ الْفَجْرِ بِه سپیده دم سوگند .

« فَجْر » در اصل به معنی شکافتن وسیع است و از آن جا که نور و سپیده صبح تاریکی شب را می شکافد ، از آن تعبیر به « فجر » شده و می دانیم فجر بر دو گونه است ؛ « کاذب » و « صادق » . فجر کاذب ، همان سپیدی طولانی است که در آسمان ظاهر می شود و آن را تشبیه به دم روباه می کنند که نقطه باریک آن در طرف افق است و قاعده مخروط آن در وسط آسمان (در واقع عمود بر زمین است) . فجر صادق ، از همان ابتدا در افق گسترش پیدا می کند ، صفا و نورانیت و شفافیت خاصی دارد ، مانند یک نهر آب زلال افق مشرق را فرامی گیرد و بعد در تمام آسمان گسترده می شود (در واقع موازی زمین است) .

صادق

ص: ۱۶۴

اعلام پایان شب و آغاز روز است ، در این موقع روزه داران باید اِمساک کنند و وقت نماز صبح وارد می شود . بعضی معنی آیه را گسترده تر دانسته اند و گفته اند منظور از فجر ، هر روشنایی است که در دل تاریکی می درخشد نظیر فجر آغاز محرم ، فجر روز عیدقربان ، درخشیدن اسلام و نور پاک محمدی صلی الله علیه و آله در تاریکی عصر جاهلیت ، سپیده صبح قیام مهدی "عج" ، قیام عاشورای حسینی ، شکافتن پرده های تاریک ظلم بنی امیه و همچنین قیام انقلاب های راستین بر ضد کفر و جهل و ظلم و ستم و نیز جرقه های بیداری که در دل های تاریک گنهکاران ظاهر می شود و آن ها را به توبه دعوت می کند . البته موارد مذکور توسعه در مفهوم آیه است درحالی که ظاهر آیه همان فجر به معنی طلوع سپیده صبح است .

۲ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ وَ به شب های دهگانه .

« لَيَالٍ عَشْرٍ » (شب های دهگانه) مشهور همان شب های دهگانه ذی الحجه است که شاهد بزرگ ترین و تکان دهنده ترین اجتماعات

ص: ۱۶۵

عبادی سیاسی مسلمین جهان است. این معنی در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. (۱) در بعضی احادیث و روایاتی که به بطون قرآن اشاره می کنند، «فَجْر» به وجود حضرت «مهدی» «عج» و «لَيَالٍ عَشْرٍ» به ده امام قبل از او و «شَفْع» که در آیه بعد می آید، به حضرت «علی» و «فاطمه زهرا» علیهما السلام تفسیر شده است. برخی نیز آن را به ده شب آخر ماه رمضان که شب های قدر در آن است، تفسیر کرده اند و بعضی آن را به شب های آغاز ماه محرم.

۳ وَ الشَّفْعِ وَ الوَثْرِ وَ به زوج و فرد.

در این که منظور از «شَفْع» و «وَثْر» (زوج و فرد) در این آیه چیست، مفسران اقوال و احتمالات فراوانی ذکر کرده اند: بعضی بالغ بر بیست قول (۲) و بعضی بالغ بر سی و شش قول نقل کرده اند (۳) و مهم ترین آن ها اقوال زیر است ۱ منظور اعداد

ص: ۱۶۶

۱- «تفسیر ابوالفتوح رازی»، جلد ۱۲، صفحه ۷۴.

۲- «تفسیر فخر رازی»، جلد ۳۱، صفحه ۱۶۴.

۳- «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۴۰۶.

زوج و فرد است، مطابق این تفسیر خداوند به کل اعداد که از زوج و فرد تشکیل شده است، سوگند یاد کرده، اعدادی که همه محاسبات و نظام‌ها بر محور آن می‌چرخد و سراسر عالم هستی را فرامی‌گیرد، گویی فرموده است قسم به نظم و حساب و در حقیقت مهم‌ترین مطلب در جهان هستی همین مسأله نظم و حساب و عدد است و در زندگی انسان‌ها نیز پایه اصلی را تشکیل می‌دهد. ۲. منظور از « شَفْعُ » مخلوقات است چرا که همه آن‌ها دارای زوج و قرینی هستند و منظور از « وَثْرُ » خداست که هیچ شبیه و نظیر و مانند ندارد، به علاوه ممکنات همگی مرکب از « ماهیت » و « وجود » هستند که در فلسفه از آن تعبیر به « زوج ترکیبی » می‌شود، تنها هستی بی‌انتهای و بدون ماهیت ذات پاک خداست (این تفسیر در بعضی از روایات معصومین علیهم السلام به آن اشاره شده است). (۱) ۳ منظور از زوج و فرد، کلّ مخلوقات

ص: ۱۶۷

جهان است که از یک نظر بعضی زوجند و بعضی فرد . ۴ منظور نمازهاست که بعضی از نظر تعداد رکعات ، زوج است و بعضی فرد (این معنی نیز در روایتی از معصومین علیهم السلام نقل شده است) (۱) یا این که منظور همان نماز شفع و تراست که در آخر نافله شب خوانده می شود . ۵ منظور از « شفع » روز « ترویہ » (هشتم ماه ذی الحجہ که حاجیان آماده کوچ به عرفات می شوند) و منظور از « وتر » روز « عرفه » است که زائران خانه خدا در عرفاتند ، یا این که منظور از شفع ، روز عید قربان (دهم ماه ذی الحجہ) و منظور از « وتر » روز « عرفه » است (این تفسیر نیز در روایت معصومین آمده است) . (۲)

عمده آن است " اگر الف و لام در این دو کلمه برای عموم باشد " (۳) ، همه این

ص: ۱۶۸

۱- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۸۵ .

۲- «مجمع البیان» ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۸۵ .

۳- الف و لام عموم ؛ چون بر سر اسم در آید ، عمومیت را می رساند .

معانی در آن جمع می گردد، چراکه هر کدام از این تفسیرها و غیر این ها بیان مصداقی است از مصداق های « شفع » و « وتر » و ذکر هر یک به خصوص به معنی انحصار در آن مفهوم نیست، بلکه از قبیل تطبیق بر یک مصداق روشن است. ولی " اگر الف و لام در آن ها برای عهد باشد " (۱)، اشاره به زوج و فرد خاصی است و در این جا به تناسب سوگندهای گذشته در معنی از همه مناسب تر است نخست این که منظور روز عید و روز عرفه باشد که با شب های دهگانه آغاز ذی الحجّه مناسبت کامل دارد و مهم ترین قسمت های مناسک حج در آن ها انجام می شود و یا این که نمازهاست به تناسب سوگند به فجر که وقت سحرگاهان و وقت راز و نیاز به درگاه پروردگار است به خصوص این که هر دو تفسیر در روایاتی که از معصومین علیهم السلام نقل شده نیز وارد است.

ص: ۱۶۹

۱- الف و لام عهد؛ اشاره به سابقه یا خاطره ذهنی یا ذکری جمله است.

شب نشانه عظمت خداست

۴ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ

و به شب هنگامی که (به سوی روشنایی روز) حرکت می کند سوگند (که پروردگارت در کمین ظالمان است) .

« یَسْرِ » از ماده « سِیرِ » (بر وزن شما) به گفته « راغب » در « مفردات » به معنی راه رفتن در شب است . چه تعبیر جالبی که راه رفتن را به خود شب نسبت داده است ، آن هم راه رفتن در شب .

گویی شب موجود زنده ای است و دارای حس و حرکت که در تاریکی خود گام برمی دارد و به سوی صبحی روشن حرکت می کند . آری قسم به آن تاریکی یادشده که رو به سوی روشنایی است ، تاریکی متحرک نه ایستا و ثابت ، تاریکی آن گاه وحشتناک است که به صورت ثابت درآید ، اما اگر در آن حرکتی باشد به سوی نور ، پرازش است . در این که منظور از شب در این جا چیست ، آیا همه شب ها است یا شب خاصی ، باز در میان مفسران گفتگو است ، اگر الف و لام آن به معنی

عموم باشد، تمام شب‌ها را شامل می‌شود که خود آیتی است از آیات خدا و پدیده‌ای است از پدیده‌های مهم آفرینش. و اگر الف و لام آن عهد باشد، اشاره به شب معینی است و به تناسب سوگندهای گذشته منظور شب عیدقربان است که حاجیان از عرفات به «مزدلفه» (مشعرالحرام) و بعد از گذراندن شب را در آن وادی مقدس به هنگام طلوع آفتاب به سوی سرزمین منا روان می‌شوند (این تفسیر در روایاتی که از معصومین نقل شده نیز آمده است). [\(۱\)](#) کسانی که از نزدیک منظره آن شب را در عرفات و مشعر دیده‌اند، می‌دانند که چگونه از هر گوشه و کنار هزاران هزار نفر در حال حرکتند، گویی احساس می‌کند که شب با تمام وجودش در آن جا حرکت می‌کند، درست است که حجاج در حرکتند اما این حرکت عمومی به قدری گسترده است که گویی تمام زمین و زمان در حرکت است و این تنها

ص: ۱۷۱

وقتی احساس می شود که انسان شب عید را در آن سرزمین باشد و معنی این آیه را با چشمان خود ببیند . به هر حال شب به هر معنی بوده باشد (عام یا خاص) از آیات عظمت الهی است و از موضوعات پراهمیت عالم هستی ، شب حرارت هوا را تعدیل می کند و به همه موجودات آرامش می بخشد و جو آرامی برای راز و نیاز به درگاه خدا فراهم می سازد و اما شب عیدقربان که آن را « لیلہ جمع » می نامند، آن نیز از عجیب ترین شب های سال در آن وادی مقدس مشعرالحرام است . به هر حال پیوند این قسم های پنجگانه (سوگند به فجر ، شب های دهگانه ، زوج ، فرد و شب به هنگامی که حرکت می کند) در صورتی که همه را ناظر به ایام ذی الحجّه و مراسم بزرگ حج بدانیم ، روشن است . در غیراین صورت اشاره به مجموعه ای از حوادث مهم عالم تکوین و تشریح شده که نشانه هایی هستند از عظمت خداوند و پدیده هایی هستند شگفت انگیز در عالم هستی .

۵ هَلْ فِي ذٰلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ

آیا در آن چه گفته شد، سوگند مهمی برای صاحبان خرد نیست؟

«حِجْر» در این جا به معنی عقل است و در اصل به معنی "منع" می باشد، مثلاً گفته می شود قاضی فلان کس را «حجر» (بر وزن زجر) کرد، یعنی او را از تصرف در اموالش ممنوع ساخت و یا این که به اطاق، «حجره» گفته می شود چون محلی است محفوظ و ممنوع از این که دیگران وارد آن شوند و به دامان نیز «حجر» (بر وزن فکر) گفته می شود، به خاطر حفظ و منع دیگران و از آن جا که «عقل» نیز انسان را از کارهای نادرست منع می کند، از آن تعبیر به «حجر» شده، همان گونه که خود واژه عقل نیز به معنی "منع" است، لذا به طنابی که بر زانوی شتر می بندند تا مانع حرکت او شود، «عقال» می گویند. در این که «مقسّم به» (چیزی که این سوگندها به خاطر آن یادشده است) چیست، دو احتمال وجود دارد؛ نخست این که جمله «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ» (پروردگارتو در کمینگاه است) جواب این قسم ها است. دیگر این که جواب قسم محذوف است و آیات آینده که سخن از مجازات طغیانگران می گوید، گواه بر آن است و در معنی چنین است: «قسم به آن چه گفته شد که ما کفار و طغیانگران را عذاب می کنیم». به این ترتیب قسم و مقسم به روشن می گردد.

نه از نعمتش مغرور باش و نه از سلب نعمت مأیوس

۱۵ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَيْهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ

اما انسان هنگامی که خداوند او را برای آزمایش اکرام می کند و نعمت می بخشد (مغرور می شود) می گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته .

او نمی داند که آزمایش الهی گاه با نعمت است و گاه با انواع بلا ، نه روی آوردن نعمت باید مایه غرور گردد و نه بلاها مایه یأس و نومیدی ولی این انسان کم ظرفیت در هر دو حال هدف آزمایش را فراموش می کند ، به هنگام روی آوردن نعمت چنان می پندارد که مقرب درگاه خدا شده و این نعمت دلیل آن قرب است .

۱۶ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَيْهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ

و اما هنگامی که برای امتحان روزی را بر او تنگ بگیرد، مأیوس می شود و می گوید: پروردگرم مرا خوار کرده .

یأس سر تا پای او را فرامی گیرد و از پروردگارش می رنجد و ناخشنود می شود ، غافل از این که این ها همه وسایل آزمایش و امتحان او است ، امتحانی که رمز پرورش و تکامل انسان و به دنبال آن سبب استحقاق ثواب و در صورت مخالفت مایه استحقاق عذاب است .

کاهش یا افزایش نعمت ها ، امتحان الهی است

این دو آیه هشدار می دهد که نه اقبال نعمت دلیل بر تقرب به خداست و نه ادبار نعمت دلیل بر دوری از حق ، این ها مواد مختلف امتحانی است که خداوند طبق حکمتش هر گروهی را به چیزی آزمایش می کند ، این انسان های کم ظرفیتند که گاه مغرور و گاه مأیوس می شوند . در آیه ۵۱ « فَصَّلَتْ » نیز آمده است : « وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَا بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ : هنگامی که نعمتی به انسان می دهیم ، روی می گرداند و با تکبر از حق

دور می شود، اما هنگامی که مختصر ناراحتی به او برسد، پیوسته دعا می کند و بی تابی می نماید. « و در آیه ۹ سوره « هود » آمده است: « وَ لَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤْسِكُفُورٌ: هر گاه ما به انسان رحمتی بچشانیم، سپس از او بگیریم، نومید و ناسپاس می شود. « این دو آیه علاوه بر این که مسأله آزمایش الهی را از طرق مختلف گوشزد می کند، این نتیجه را نیز می بخشد که هرگز نباید برخوردار شدن از نعمت ها و یا محرومیت از آن را دلیل بر شخصیت و مقام در پیشگاه خداوند و یا دوری از ساحت مقدس او بدانیم، بلکه معیار همیشه و همه جا ایمان و تقواست. چه بسا پیامبرانی که به انواع مصائب در این دنیا گرفتار شدند و در مقابل چه بسیار کفار ستمگری که از انواع نعمت ها برخوردار بودند و این است طبیعت زندگی دنیا. در ضمن، این آیه اشاره سربسته ای به فلسفه بلاها و حوادث دردناک نیز می کند و همه آن ها را آزمایش الهی می داند.

ای صاحب نفس مطمئنه

ص: ۱۷۶

۲۷ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ

تو ای روح آرام یافته .

۲۸ اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً

به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است.

۲۹ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي

و در سلک بندگانم داخل شو .

۳۰ وَ ادْخُلِي جَنَّاتِي

و در بهشتم ورود کن .

در آیات مورد بحث از « نفوس مطمئنه » و مؤمنانی که در میان طوفان عظیم آخرت از آرامش کامل برخوردارند ، پرداخته و آن ها را با یک دنیا لطف و محبت مخاطب ساخته است . چه تعبیرات جالب و دل انگیز و روح پروری که لطف و صفا و آرامش و اطمینان از آن می بارد ، دعوت مستقیم پروردگار برای بازگشت به سوی مالک و مربی

و مصلحشان . دعوتی که آمیخته با رضایت طرفینی است ، رضایت عاشق و دلداده از معشوق و رضایت محبوب و معبود حقیقی . و به دنبال آن تاج افتخار عبودیت را بر سر او نهادن و به لباس بندگی مفتخرش کردن و در سلک خاصان درگاه او را جای دادن . و سپس دعوت از او برای ورود به بهشت که نشان می دهد میزبان این میهمانی تنها و تنها ذات مقدس اوست ، □...دعوتی ، عجب میزبانی و عجب میهمانی . منظور از « نَفْس » در این جا همان " روح آدمی " است و تعبیر به « مُطْمَئِنَّة » اشاره به آرامشی است که در پرتو ایمان پیدا و حاصل شده ، چنان که قرآن می گوید : « أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ : بدانید تنها با ذکر خدا دل ها آرام می گیرد » (۲۸ / رعد) . چنین نفسی هم اطمینان به نعمت های الهی دارد و هم به راه و روشی که برگزیده مطمئن است ، هم در اقبال و هم در ادبار دنیا، هم در طوفان ها و هم در حوادث و بلاها و از همه بالاتر در آن هول و وحشت واضطراب عظیم قیامت نیز آرام است . منظور از بازگشت به سوی پروردگار، به عقیده جمعی از

مفسران "بازگشت به ثواب و رحمت الهی" است، ولی بهتر آن است که گفته شود بازگشت به سوی خود اوست، یعنی در جوار قُرب او جای گرفتن، بازگشتی معنوی و روحانی نه مکانی و جسمانی. آیا این دعوت به بازگشت به سوی پروردگار تنها در قیامت است و یا از لحظه جان دادن و پایان گرفتن عمر؟ سیاق آیات البته مربوط به قیامت است، هرچند تعبیر خود این آیه مطلق و گسترده است. تعبیر به «راضیه» به خاطر آن است که تمام وعده های پاداش الهی را بیش از آن چه تصور می کرد، قرین واقعیت می بیند و آن چنان فضل و رحمت الهی شامل حال او می گردد که یکپارچه رضا و خشنودی می شود و اما تعبیر به «مَرْضِيَّة» به خاطر این است که مورد قبول و رضایت دوست واقع شده است. چنین بنده ای باچنان اوصاف و بارسیدن به مقام رضا و تسلیم کامل، حقیقت عبودیت را که گذشتن از همه چیز در طریق معبود است، دریافته و در سلک بندگان خاص خدا گام نهاده و مسلماً جایی جز بهشت برای او نیست. در بعضی از تفاسیر آمده است که این

آیات در مورد « حمزه سیدالشهداء » نازل شده ، ولی باتوجه به این که این سوره مکی است ، این در حقیقت نوعی تطبیق است نه شأن نزول . جالب این که در روایتی که در « کافی » از امام صادق نقل شده می خوانیم که : یکی از یارانش پرسید : « آیا ممکن است مؤمن از قبض روحش ناراضی باشد » ؟ فرمود : « نه به خدا سوگند ، هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روحش می آید، اظهار ناراحتی می کند، فرشته مرگ می گوید: ای ولی خدا ناراحت نباش! سوگند به آن کس که محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرده، من بر تو مهربان ترم از پدر مهربان، درست چشم هایت را بگشا و ببین. او نگاه می کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان و فاطمه زهرا علیهماالسلام و حسن و حسین و امامان علیهم السلام از ذریه او را می بیند . فرشته به او می گوید : نگاه کن این رسول خدا و امیرمؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام دوستان تو هستند . او چشمانش را باز می کند و نگاه می کند ، ناگهان گوینده ای از سوی پروردگار بزرگ ندای دهد و می گوید : «
يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ

الْمُطْمِئِنَّةُ : ای کسی که به محمد و خاندانش اطمینان داشتی ، بازگرد به سوی پروردگارت ، در حالی که تو به ولایت آن ها راضی هستی و او با ثوابش از تو خوشنود است ، داخل شو در میان بندگانم یعنی محمد و اهل بیتش علیهم السلام و داخل شو در بهشت ، در این هنگام چیزی برای انسان محبوب تر از آن نیست که هرچه زودتر روحش از تن جدا شود و به این منادی پیوندد « (۱) ».

خداوند! ما را به چنان آرامشی مفتخر فرما که شایسته این خطاب بزرگ شویم.

پایان سوره فجر

ص: ۱۸۱

۱- «کافی» ، جلد ۳، بابُ أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُكْرَهُ عَلَيْهِ قَبْضُ رُوحِهِ، حدیث ۲.

سوره بلد

سوگند به مکه مکرمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ

قسم به این شهر مقدس (مکه) .

سنت قرآن در بسیاری از موارد بر این است که بیان حقایق بسیار مهم را با سوگند شروع می کند، سوگندهایی که خود نیز سبب حرکت اندیشه و فکر و عقل انسان است ، سوگندهایی که ارتباط خاصی با همان مطلب مورد نظر دارد ، در اینجا نیز برای بیان این واقعیت که زندگی انسان در دنیا توأم با درد و رنج است، از سوگند تازه ای شروع می کند.

۲ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ

شهری که تو ساکن آن هستی .

گرچه در این آیات نام « مکه » صریحا نیامده است ، ولی با توجه به

مکی بودن سوره از یکسو و اهمیت فوق العاده این شهر مقدس از سوی دیگر ، پیداست که منظور همان مکه است و اجماع مفسران نیز بر همین است . البته شرافت و عظمت سرزمین مکه ایجاب می کند خداوند به آن سوگند یاد نماید، چراکه نخستین مرکز توحید و عبادت پروردگارد در اینجا ساخته شده و انبیای بزرگ گرد این خانه طواف کرده اند ، ولی این آیه ، مطلب تازه ای دربردارد ، می گوید این شهر به خاطر وجود پُرفیض و پُربرکت تو چنان عظمتی به خود گرفته که شایسته این سوگند شده است .

ارزش سرزمین ها به ارزش انسان های مقیم در آن است

حقیقت این است که ارزش سرزمین ها به ارزش انسان های مقیم در آن است ، مبدا کفار مکه تصورکنند اگر قرآن به این سرزمین قسم یاد می کند ، برای وطن آنها و یا کانون بت هایشان اهمیت قائل شده است ، نه چنین نیست ، تنها ارزش این شهر (گذشته از سوابق تاریخی خاص آن) به خاطر وجود ذیجود بنده خاص خدا محمد صلی الله علیه و آله است .

۳ وَ الْوَالِدِ وَ مَا وَّلَدَ

ص: ۱۸۳

و قسم به پدر و فرزندش (ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح).

منظور از «والد» ابراهیم خلیل و منظور از «وَلَد» اسماعیل ذبیح است و با توجه به اینکه در آیه قبل به شهر «مکه» سوگند یاد شده و می دانیم ابراهیم و فرزندش بنیانگذار کعبه و شهر مکه بودند، این تفسیر بسیار مناسب به نظر می رسد، خصوصاً این که عرب جاهلی نیز برای حضرت ابراهیم و فرزندش اهمیت فوق العاده ای قائل بود و به آنها افتخار می کرد و بسیاری از آنها نَسَب خود را به آن دو می رساندند.

۴ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِكْبِدٍ

که ما انسان را در رنج آفریدیم (و زندگی او مملو از رنجهاست).

ریشه لغت «کَبِد» هرچه باشد، مفهوم فعلی آن همان رنج و ناراحتی است. آری انسان از آغاز زندگی حتّی از آن لحظه ای که نطفه او در قرارگاه رَجْم واقع می شود، مراحل زیادی از مشکلات و درد و رنج ها را طی می کند تا متولد شود و بعد از تولد در دوران طفولیت و سپس جوانی و از همه مشکل تر دوران پیری، مواجه با انواع مشقت ها و

رنج ها است و این است طبیعت زندگی دنیا و انتظار غیر آن داشتن اشتباه است . نگاهی به زندگی انبیاء و اولیاء الله نیز نشان می دهد که زندگی این گلهای سرسبد آفرینش نیز با انواع ناملایمات و درد و رنج ها قرین بود ، هنگامی که دنیا برای آنها چنین باشد ، وضع برای دیگران روشن است . و اگر افراد یا جوامعی را می بینیم که به ظاهر درد و رنجی ندارند، بر اثر مطالعات سطحی ما است و لذا وقتی نزدیکتر می شویم ، به عمق درد و رنج های همین صاحبان زندگی مرفه آشنا می گردیم و یا اینکه برای مدتی محدود و زمانی استثنائی است که قانون کلی جهان را بر هم نمی زند .

نعمت چشم و زبان و هدایت

۸ اَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ

آیا برای او (انسان) دو چشم قرار ندادیم ؟

« چشم » مهمترین وسیله ارتباط انسان با جهان خارج است ، شگفتی های چشم به اندازه ای است که به راستی انسان را به خضوع در مقابل خالق آن وامی دارد ، طبقات هفتگانه چشم که به نامهای صلیبه

(قرنیه) ، مشیمیه ، عنبیه ، جلدیه ، زلالیه ، زجاجیه و شبکیه نامیده شده ، هر کدام ساختمان عجیب و ظریف و شگفت انگیزی دارد که قوانین فیزیکی و شیمیایی مربوط به نور و آینه ها به دقیقترین وجهی در آنها رعایت شده ، به طوری که پیشرفته ترین دوربین های دقیق عکاسی در برابر آن موجود بی ارزشی است و به راستی اگر در تمام دنیا جز انسان و در تمام وجود انسان جز چشم چیز دیگری نبود ، مطالعه شگفتی هایش برای شناخت علم و قدرت عظیم پروردگار یکتا کافی بود .

شگفتی های چشم

چشم را معمولاً به یک دستگاه دوربین عکاسی تشبیه می کنند که با عدسی بسیار ظریف خود از صحنه های مختلف عکسبرداری می کند ، عکسهایی که به جای فیلم روی «شبکیه چشم» منعکس می شود و از آنجا به وسیله اعصاب بینایی به مغز منتقل می گردد . این دستگاه عکسبرداری فوق العاده ظریف و دقیق ، در شبانه روز ممکن است هزاران هزار عکس از صحنه های مختلف بردارد ولی از جهات زیادی

قابل مقایسه حتی با پیشرفته ترین دستگاه های عکسبرداری و فیلمبرداری نیست ، زیرا: ۱ دریچه تنظیم نور (دیافراگم) در این عضو که همان «مردمک چشم» است، به طور خودکار در برابر نور تغییر شکل داده ، در مقابل نور قوی تنگ تر و در مقابل نور ضعیف گشادتر می شود ، درحالی که دستگاه های عکاسی را باید به وسیله اشخاص تنظیم کرد. ۲ عدسی چشم برخلاف تمام عدسی هایی که در دوربین های عکاسی دنیا به کار رفته ، دایما تغییر شکل می دهد ، به طوری که گاه قطر آن ۵/۱ میلیمتر است و گاه قطر آن تا ۸ میلیمتر می رسد تا آماده عکسبرداری از صحنه های دور و نزدیک شود و این کار به وسیله عضلاتی که اطراف عدسی را گرفته اند و آن را می کشند یا رها می کنند ، انجام می شود ؛ به طوری که یک عدسی چشم به تنهایی کار صدها عدسی را انجام می دهد. ۳ این دستگاه عکاسی در چهار جهت مختلف حرکت می کند و می تواند به کمک عضلات چشم به هر طرف حرکت کرده و فیلمبرداری کند. ۴ نکته مهم دیگر اینجاست که در

دوربین های عکاسی باید فیلمها را عوض کنند و یک حلقه فیلم که تمام شد ، باید حلقه دیگری جای آن بگذارند، اما چشم های انسان در تمام طول عمر فیلمبرداری می کند بی آنکه چیزی از آن عوض شود ، این به خاطر آن است که در قسمت شبکه چشم که تصویرها روی آن منعکس می شود ، دو رقم سلول وجود دارد ؛ سلولهای «مخروطی» و «استوانه ای» که دارای ماده بسیار حساسی در برابر نور است و با کمترین تابش نور تجزیه می شود و امواجی به وجود می آورد که به مغز منتقل می شود و بعد اثر آن زایل می شود و شبکه مجددا آماده فیلمبرداری جدید خواهد شد. ۵ دوربین های عکاسی از موادی بسیار محکم ساخته شده است ولی دستگاه عکاسی چشم به قدری ظریف و لطیف است که با مختصر چیزی خراش می یابد و به همین جهت در محفظه محکم استخوانی قرار گرفته اما در عین ظرافت بسیار از آهن و فولاد پُر دوامتر است. ۶ مسأله «تنظیم نور» برای فیلمبرداران و عکاسان مسأله بسیار مهمی است و برای اینکه تصویرها روشن باشد ، گاهی لازم است

چندین ساعت مشغول تنظیم نور و مقدمات آن باشند، درحالی که چشم در هر شرایطی از نور قوی و متوسط و ضعیف حتی در تاریکی به شرط آن که نور بسیار کمی در آنجا باشد، عکسبرداری می کند و این از عجایب چشم است. ۷ گاهی ما از روشنایی به تاریکی می رویم و یا لامپهای برق دفعتاً خاموش می شود، در آن لحظه مطلقاً چیزی را نمی بینیم ولی با گذشتن چند لحظه چشم ما به طور خودکار وضع خود را با آن نور ضعیف تطبیق می دهد، به طوری که وقتی به اطراف خود نگاه می کنیم، تدریجاً اشیاء زیادی را می بینیم و می گوئیم: چشم ما به تاریکی عادت کرد و این تعبیر "عادت" که با زبان ساده اداء می شود، نتیجه مکانیسم بسیار پیچیده ای است که در چشم قرار دارد و می تواند خود را در زمان بسیار کوتاهی با شرایط جدید تطبیق دهد. عکس این معنی به هنگامی که از تاریکی به روشنایی منتقل می شویم، نیز صادق است، که در آغاز چشم ما تحمل نور قوی را ندارد ولی بعد از چند لحظه خود را با آن تطبیق می دهد و به اصطلاح عادت می کند، این

امور هرگز در دستگاه های فیلمبرداری وجود ندارد ۸ دستگاههای فیلمبرداری از فضای محدودی می توانند فیلم تهیه کنند ، در حالی که چشم انسان تمام نیم دایره افق را که در مقابل او قرار دارد ، می بیند و به تعبیر دیگر ما تقریباً ۱۸۰ درجه دایره اطراف خود را می بینیم در حالی که هیچ دستگاه عکاسی چنین نیست. ۹ از مطالب عجیب و جالب اینکه دو چشم انسان که هر کدام دستگاه مستقلی است ، چنان تنظیم شده که عکسهای حاصل از آنها درست روی یک نقطه می افتد، به طوری که اگر کمی این تنظیم به هم بخورد ، انسان با دو چشمش جسم واحد را دو جسم می بیند. همان گونه که در اشخاص «احول» (دوبین) این معنی مشاهده می شود. ۱۰ نکته جالب دیگر اینکه تمام صحنه هایی که چشم از آن عکسبرداری می کند ، به طور وارونه روی شبکه چشم می افتد، در حالی که ماهیچ چیز را وارونه نمی بینیم، این به خاطر عادت کردن چشم و حفظ نسبت اشیاء با یکدیگر می باشد. ۱۱ سطح چشم باید دائماً مرطوب باشد به طوری که اگر چند ساعتی خشک شود،

ضربه شدیدی بر آن وارد می گردد . این رطوبت دایمی از غده های اشک تأمین می شود که از یک سو وارد چشم شده و از رگهای بسیار باریک و ظریفی که در گوشه چشمان قرار دارد ، بیرون می رود و به بینی ها منتقل می شود و بینی را نیز مرطوب می کند . اگر غده های اشک بخشکد ، چشم به خطر می افتد و حرکت پلکها غیر ممکن می شود و اگر بیش از حد فعالیت کند ، دایما اشک بر صورت جاری می شود ، یا اگر راه باریک فاضلاب چشم بسته شود ، باید دایما دستمالی به دست داشته باشیم و آبهای زیادی را از صورت خشک کنیم و چه فاجعه بزرگی است . ۱۲ ترکیب اشک (آب چشم) ترکیب پیچیده ای است و از بیش از ده عنصر تشکیل می یابد که در مجموع بهترین و مناسب ترین مایع برای نگهداری چشم است . خلاصه اینکه عجایب چشم به قدری زیاد است که باید روزها نشست و درباره آن سخن گفت و کتاب ها نوشت و با تمام این ها ماده اصلی آن را که می نگریم، تقریبا "یک تکه پیه" بیشتر نیست. امیر مؤمنان علی در آن سخن پُر مایه اش می فرماید : « شگفتا از این انسان که با یک قطعه پیه می بیند و با قطعه گوشتی سخن می گوید و با استخوانی می شنود و از شکافی نفس می کشد ». (و این کارهای بزرگ حیاتی را با وسایل کوچک انجام می دهد). (۱)

آیا به اهمیت زبان و لب های خود توجه کرده اید؟!

۹ وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ وَ يَكُ زَبَانٌ وَ دُوبُ .

«زبان» مهمترین وسیله ارتباط انسان با انسان های دیگر و نقل و مبادله اطلاعات و معلومات از قومی به قوم دیگر و از نسلی به نسل دیگر است و اگر این وسیله ارتباطی نبود، هرگز انسان نمی توانست تا این حد در علم و دانش و تمدن مادی و مسایل معنوی ترقی کند. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: خداوند متعال به فرزندان آدم

۱

ص: ۱۹۲

می گوید: « يَا بَنَ آدَمَ اِنْ نَازَعَكَ لِسَانُكَ فِيمَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ اَعْتُوكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَتَيْنِ فَاطْبِقْ وَ اِنْ نَازَعَكَ بَصِيرُكَ اِلَى بَعْضِ مَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ اَعْتُوكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَتَيْنِ فَاطْبِقْ...: ای فرزند آدم اگر زبانت خواست تو را وادار به حرام کند ، من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده ام، لب را فروبند و اگر چشمت بخواهد تو را به سوی حرام ببرد ، من پلک ها را در اختیار تو قرار داده ام، آنها را فروبند ...» (۱)

«زبان» نیز به نوبه خود از اعضاء بسیار شگفت انگیز بدن است و وظایف سنگینی بر عهده دارد ، علاوه بر اینکه کمک مؤثری در بلع غذا می کند ، در جویدن نیز نقش مهمی دارد ، مرتباً لقمه غذا را به زیر چکش دندان ها سوق می دهد ، اما این کار را به قدری ماهرانه انجام می دهد که خود را از ضربات دندان دور نگه می دارد ، در حالی که دایماً کنار آن و چسبیده به آن است . گاه ندرتا هنگام جویدن غذا زبان خود را

ص: ۱۹۳

جویده ایم و فریاد ما بلند شده و فهمیده ایم که اگر آن مهارت در زبان نبود، چه بر سر ما می آمد؟ در ضمن بعد از خوردن غذا، فضای دهان و دندانها را جاروب و تمیز می کند. و از این کارها مهمتر مسأله سخن گفتن است که با حرکات سریع و منظم و پی در پی در جهات ششگانه انجام می گیرد. جالب اینکه خداوند برای حرف زدن وسیله ای در اختیار انسانها قرار داده که بسیار آسان و در دسترس همه است، نه خستگی می آورد و نه ملالی حاصل می شود و نه هزینه ای دارد. و از آن عجیبتر مسأله استعداد تکلم در انسان است که در روح آدمی به ودیعت گذارده و انسان می تواند جمله بندی های زیادی را در بی نهایت شکل مختلف برای تعبیر از مقاصد فوق العاده متنوع خود انجام دهد. و باز از آن مهمتر استعداد وضع لغات مختلفی است که با مطالعه هزاران زبان که در دنیا موجود است، اهمیت آن آشکار می شود، راستی «الْعَظْمَةُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ». «لبها»؛ اولاً نقش مؤثری در تکلم دارند، چراکه بسیاری از مقاطع حروف به وسیله لبها ادا می شود و از این گذشته لبها کمک زیادی به جویدن غذا و حفظ رطوبت دهان و نوشیدن آب می کند و اگر نبودند، مسأله خوردن و آشامیدن انسان و حتی چهره او بر اثر جریان آب دهان به بیرون و عدم قدرت بر اداء بسیاری از حروف، وضع اسف انگیزی داشت.

و او را به خیر و شرّش هدایت نمودیم .

جمله « وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ » (ما او را از خیر و شر آگاه کردیم) ، علاوه بر اینکه مسأله اختیار و آزادی اراده انسان را بیان می کند ، با توجه به اینکه « نَجْد » مکان مرتفع است (در مقابل « تهامه » که به سرزمین های پست گفته می شود ، یابه تعبیر دیگر « بلند بوم » و « پست بوم » است و در اینجا کنایه از خیر و شر و مسیر سعادت و شقاوت است) اشاره به این است که پیمودن راه خیر ، خالی از مشکلات و زحمت و رنج نیست، همان گونه که بالارفتن از زمین های مرتفع مشکلاتی دارد ، حتی پیمودن راه شر نیز مشکلاتی دارد ، چه بهتر که

انسان با سعی و تلاشش راه خیر را برگزیند . آری او هم « دیده بینا » و « آفتاب » را در اختیار انسان گذارده و هم « راه و چاه » را نشان داده ، « تا آدمی بنگرد پیش پای خویش ». در این چند جمله کوتاه به سه نعمت مهم مادی و یک نعمت بزرگ معنوی که همه از عظیم ترین نعمت های الهی است ، اشاره نموده است ؛ نعمت چشم ها و زبان و لب ها از یکسو و نعمت هدایت و معرفت خیر و شر از سوی دیگر .

هدایت به « نَجْدَینِ »

« نَجْد » چنانکه گفتیم، به معنی بلندی یا سرزمین بلند است و در اینجا منظور راه «خیر» و راه «شر» است، در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ هُمَا نَجْدَانِ ؛ نَجْدُ الْخَيْرِ وَ نَجْدُ الشَّرِّ ، فَمَا جَعَلَ نَجْدَ الشَّرِّ أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنْ نَجْدِ الْخَيْرِ: ای مردم دو سرزمین مرتفع وجود دارد؛ سرزمین خیر و سرزمین شر و هرگز سرزمین شر نزد شما محبوبتر از سرزمین خیر قرار داده نشده است». (۱) بدون شک

ص: ۱۹۶

«تکلیف» و مسؤولیت، بدون شناخت و آگاهی ممکن نیست و خداوند طبق آیه فوق این آگاهی را در اختیار انسان ها قرار داده است. این آگاهی از سه طریق انجام می گیرد: از طریق ادراکات عقلی و استدلال، از طریق فطرت و وجدان بدون نیاز به استدلال و از طریق وحی و تعلیمات انبیاء و اوصیاء و آنچه را مورد نیاز بشر در پیمودن مسیر تکامل است، خداوند به یکی از این سه طریق یا در بسیاری از موارد با هر سه طریق به او آموخته است. قابل توجه اینکه در حدیث تصریح شده که پیمودن یکی از این دو راه بر طبع آدمی آسانتر از دیگری نیست و این در حقیقت تصور عمومی را که انسان تمایل بیشتری به شرور دارد و پیمودن راه شر برای او آسانتر است، نفی می کند. و به راستی اگر تربیت های غلط و محیط های فاسد نباشد، عشق و علاقه انسان به نیکی ها بسیار زیاد است و شاید تعبیر به «نَجْد» (سرزمین مرتفع) در

مورد نیکی ها به خاطر همین است ، زیرا زمین های مرتفع هوای بهتر و جالب تری دارند و در مورد شرور، از باب تغلیب است. بعضی نیز گفته اند این تعبیر اشاره به ظهور و بروز و آشکار بودن راه خیر و شر است، همانگونه که یک سرزمین مرتفع کاملاً نمایان است .

پایان سوره بَلَد

ص: ۱۹۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا

به خورشید و گسترش نور آن سوگند .

« ضُحَى » در اصل به معنی " گسترش نور آفتاب " است و این در هنگامی است که خورشید از افق بالا بیاید و نور آن همه جا را فراگیرد، سپس به آن موقع از روز نیز « ضُحَى » اطلاق شده است .

تکیه بر خصوص « ضُحَى » به خاطر اهمیت آن است ، چراکه در واقع موجب سلطه نور آفتاب بر زمین است . سوگندهای پی در پی و مهمی که در آغاز این سوره آمده ، به یک حساب « یازده » سوگند و به حساب دیگر « هفت » سوگند است و بیشترین تعداد سوگندهای قرآن را در خود جای داده و به خوبی نشان می دهد که مطلب مهمی در اینجا مطرح است ، مطلبی به عظمت آسمانها و زمین و خورشید و ماه ،

مطلبی سرنوشت ساز و حیات بخش . « خورشید » مهمترین و سازنده ترین نقش را در زندگی انسان و تمام موجودات زنده زمینی دارد ، زیرا علاوه بر اینکه منبع « نور » و « حرارت » است و این دو از عوامل اصلی زندگی انسان به شمار می رود ، منابع دیگر حیاتی نیز از آن مایه می گیرند ؛ وزش بادهای ، نزول بارانها ، پرورش گیاهان ، حرکت رودخانه ها و آبشارها و حتی پدید آمدن منابع انرژی زا همچون نفت و زغال سنگ هر کدام اگر درست دقت کنیم ، به صورتی با نور آفتاب ارتباط دارد، به طوری که اگر روزی این چراغ حیاتبخش خاموش گردد ، تاریکی و سکوت و مرگ همه جا را فرا خواهد گرفت .

نقش خورشید در عالم حیات

خورشید که مرکز منظومه شمسی و رهبر و سالار کواکب آن است، برکات و آثار فراوانی به شرح زیر دارد: ۱ زندگی بشر و تمام موجودات زنده دیگر در درجه اول نیاز به حرارت و نور دارد و این دو ماده حیاتی به وسیله این کره عظیم آتشین به طور کاملاً متعادلی تأمین

می شود. ۲ تمام مواد غذایی به وسیله نور آفتاب تأمین می شود، حتی موجوداتی که در اعماق دریاها زندگی می کنند، از گیاهانی استفاده می کنند که در سطح اقیانوس ها در پرتو نور آفتاب و در لابلای امواج آب پرورش می یابد و ته نشین می شود و یا اگر موجودات زنده از یکدیگر تغذیه می کنند، باز غذای گروهی از آنان از گیاهان و نباتات است که بدون نور خورشید پرورش نمی یابند. ۳ تمام رنگ ها، زیبایی ها و جلوه هایی که در جهان طبیعت می بینیم، به نوعی با تابش آفتاب ارتباط دارد و این معنی در علوم مختلف مخصوصاً فیزیک ثابت شده است. ۴ باران های حیاتبخش از ابرها فرومی ریزند و ابرها همان بخاراتی هستند که از تابش خورشید بر صفحه اقیانوس ها به وجود می آیند، بنابراین تمام منابع آب که از باران تغذیه می شوند، اعم از نهرها، چشمه ها، قنات ها و چاه های عمیق از برکات نور آفتاب است. ۵ بادها که وظیفه تعدیل هوا و جابجا کردن ابرها و تلقیح نباتات و منتقل ساختن گرما و سرما از مناطق گرم به سرد و از مناطق سرد به گرم

را بر عهده دارند ، بر اثر تابش نور آفتاب و تغییر درجه حرارت مناطق مختلف روی زمین به وجود می آیند و به این ترتیب آنها نیز از آفتاب مایه می گیرند. ۶ مواد و منابع انرژی را اعم از آبشارها ، سدهای عظیمی که در مناطق کوهستانی ایجاد می کنند ، منابع نفت و معادن زغال سنگ ، همه آنها به نوعی با آفتاب ارتباط دارند که اگر او نبود ، هیچ یک از این منابع وجود نداشت و تمام حرکت ها در صفحه زمین مبدل به سکون می شد. ۷ بقاء نظام منظومه شمسی به خاطر تعادل جاذبه و دافعه ای است که میان کره آفتاب از یکسو و سیاراتی که دور آن می گردند ، از سوی دیگر وجود دارد و به این ترتیب خورشید نقش بسیار مهمی در نگهداری این سیارات در مدارات خود دارد . از مجموع این سخنان استفاده می کنیم که اگر خداوند نخستین سوگند را از خورشید شروع کرده ، چه دلیلی داشته است ؟

۲ وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلِيهَا

و به ماه در آن هنگام که بعد از آن در آید .

ص: ۲۰۲

این تعبیر اشاره به ماه در موقع بدر کامل یعنی شب چهارده است و چون از هر زمان جالب تر و پرشکوه تر است، به آن سوگند یاد شده است.

۳ وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّيْهَا

و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد .

« جَلَّاهَا » از ماده « تجلیه » به معنی " اظهار و ابراز " است . سوگند به این پدیده مهم آسمانی به خاطر تأثیر فوق العاده آن در زندگی بشر و تمام موجودات زنده است ، چراکه روز رمز حرکت و جنبش و حیات است و تمام تلاش ها و کوشش های زندگی معمولاً در روشنایی روز صورت می گیرد .

۴ وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰهَا

و قسم به شب آن هنگام که صفحه زمین را بپوشاند .

شب با تمام برکات و آثارش ، که از یکسو حرارت آفتاب روز را تعدیل می کند و از سوی دیگر مایه آرامش و استراحت همه موجودات زنده است ، که اگر تاریکی شب نبود و آفتاب پیوسته می تابید ، آرامشی

وجود نداشت ، زیرا حرارت سوزان آفتاب همه چیز را نابود می کرد حتی اگر نظام شب و روز برخلاف وضع کنونی بود ، همین مشکل پیش می آمد ، چنانکه در کره ماه که شبهایش معادل دو هفته کره زمین است و روزهایش نیز معادل دو هفته ، در وسط روز حرارت به حدود سیصد درجه سانتیگراد می رسد که هیچ موجود زنده ای که ما می شناسیم ، در آن شرایط باقی نمی ماند و در وسط شب مقدار زیادی زیر صفر می رود که اگر در آنجا موجود زنده ای باشد ، حتما یخ می زند و نابود می شود .

۵ وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنِيهَا

و قسم به آسمان و کسی که آسمان را بنا کرده است .

اصل خلقت آسمان با آن عظمت خیره کننده از شگفتی های بزرگ خلقت است و بناء و پیدایش این همه کواکب و اجرام آسمانی و نظامات حاکم بر آنها شگفتی دیگر و از آن مهتمتر خالق این آسمان است.

۶ وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحِيهَا

و قسم به زمین و کسی که آن را گسترانیده است .

« طحاها » از ماده « طحو » (بر وزن سهو) هم به معنی " انبساط و گستردگی " آمده است و هم به معنی " راندن و دور کردن و از میان بردن " و در اینجا به معنی " گستردن " است ، چراکه اولاً زمین در آغاز در زیر آب غرق بود ، تدریجاً آبها در گودالهای زمین قرار گرفت و خشکی ها سربرآورد و گسترده شد و از آن تعبیر به « دَحُو الْأَرْضِ » نیز می شود . زمین با تمام شگفتی ها ؛ کوه ها ، دریاها ، دره ها ، جنگل ها ، چشمه ها ، رودخانه ها ، معادن و منابع گرانبهایش ، که هر کدام به تنهایی آیتی است از آیات حق و نشانه ای است از نشانه های او . و از آن برتر و بالاتر خالق این زمین و کسی که آن را گسترانیده است ، می باشد . زمین در آغاز به صورت پستی ها و بلندی ها با شیب های تند و غیرقابل سکونتی بود ، باران های سیلابی مداوم باریدند ، ارتفاعات زمین را شستند و در دره ها گستردند و تدریجاً زمین های مسطح و قابل استفاده برای زندگی انسان و کشت و زرع به وجود آمد .

۷ وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْهَا

ص: ۲۰۵

و سوگند به نفس آدمی و آنکس که آنرا منظم ساخته است.

در این که منظور از «نفس» در اینجا روح انسان است یا جسم و روح هر دو، مفسران احتمالات گوناگونی داده اند. اگر منظور «روح» باشد، مراد از «سواها» (از ماده تسویه) همان "تنظیم و تعدیل قوای روحی انسان" است، از حواس ظاهر گرفته تا نیروی ادراک، حافظه، انتقال، تخیل، ابتکار، عشق، اراده، تصمیم و مانند آن در مباحث «علم النفس» مطرح شده است. و اگر منظور «روح و جسم» هر دو باشد، تمام شگفتی های نظامات بدن و دستگاه های مختلف آن را که در علم «تشریح» و «فیزیولوژی» (وظایف الاعضاء) به طور گسترده مورد بحث قرار گرفته، شامل می شود. البته نفس به هر دو معنی در قرآن مجید اطلاق شده است: در مورد «روح» در آیه ۴۲ سوره زمر می خوانیم: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا: خدایوند ارواح را به هنگام مرگ می گیرد». و در مورد «جسم» در آیه ۳۳ سوره قصص آمده است که موسی می گوید: «قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ

يَقْتُلُونَ : موسی گفت : پروردگارا من یکی از آنها (از فرعونیان ظالم) را کشته ام ، می ترسم مرا به قتل برسانند . ولی در اینجا مناسب این است که هر دو را شامل شود، چرا که شگفتی های قدرت خداوند هم در جسم است و هم در جان و اختصاص به یکی از این دو ندارد. جالب اینکه «نفس» در اینجا به صورت نکره ذکر شده است که می تواند اشاره به عظمت و اهمیت نفس آدمی باشد ، عظمتی مافوق تصور و آمیخته با ابهام که آن را به صورت یک موجود ناشناخته معرفی می کند ، همان گونه که بعضی از بزرگترین دانشمندان امروز از انسان به همین عنوان تعبیر کرده و انسان را ، « موجود ناشناخته » نامیده اند . همان انسانی که عصاره عالم خلقت و چکیده جهان مُلک و ملکوت و گل سرسبد عالم آفرینش است . این خلقت بدیع که مملو از شگفتی ها و اسرار است ، آن قدر اهمیت دارد که خداوند به خودش و خالق آن یکجا قسم یاد کرده است .

۸ فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوِيهَا

سپس فجور و تقوا (شر و خیر) را به او الهام کرده است .

ص: ۲۰۷

«الْهَمَّهَا» از ماده «الهام» در اصل به معنی "بلعیدن یا نوشیدن چیزی" است و سپس به معنی القاء مطلبی از سوی پروردگار در روح و جان آدمی آمده است، گویی روح انسان آن مطلب را با تمام وجودش می نوشد و می بلعد و گاه به معنی "وحی" نیز آمده است، ولی بعضی از مفسرین معتقدند که تفاوت «الهام» با «وحی» در این است که شخصی که به او الهام می شود، نمی فهمد مطلب را از کجا به دست آورده، درحالی که هنگام وحی، می داند که از کجا و به چه وسیله به او رسیده است. «فَجُور» از ماده «فجر» به معنی "شکافتن وسیع" است و از آنجا که سپیده صبح پرده شب را می شکافد، به آن «فجر» گفته شده است و نیز از آنجا که ارتکاب گناهان پرده دیانت را می شکافد، به آن «فجور» اطلاق شده است. و منظور از «تَقْوَى» که از ماده «وقایه» به معنی "نگهداری" است، این است که انسان خود را از زشتی ها و بدی ها و آلودگی ها و گناهان نگهدارد و برکنار کند. آری هنگامی که خلقت انسان تکمیل شد و «هستی» او تحقق یافت، خداوند «بایدها و نبایدها» را به او تعلیم داد و به این ترتیب موجودی شد از نظر آفرینش مجموعه ای از «گِل بدبو» و «روح الهی» و از نظر تعلیمات «آگاه بر فجور و تقوا» و در نتیجه وجودی است که می تواند در قوس صعودی "برتر از فرشتگان" گردد و در قوس نزولی از "حیوانات درنده نیز منحط تر" گردد و به مرحله «بَلْ هُمْ أَضَلُّ» برسد و این منوط به آن است که با اراده و گزینش خویش کدام مسیر را برگزیند. و به تعبیر دیگر خداوند آنچنان قدرت تشخیص و عقل و وجدان بیدار، به انسان داده که «فُجُور» و «تَقْوَى» را از طریق «عقل» و «فطرت» درمی یابد.

که هر کس نفس خود را تزکیه کرده ، رستگار شده است.

« زَكَّيْهَا » از ماده « تزکیه » در اصل چنانکه « راغب » در « مفردات » آورده به معنی " رشد و نمو دادن " است و زکات نیز در اصل به معنی " نمو و رشد " است و لذا در روایتی از علی می خوانیم: « الْمَالُ تَنْقِصُهُ النَّفَقَةُ وَالْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ : مال با انفاق

نقصان می یابد، ولی علم با انفاق نمو می کند»^(۱). سپس این واژه به معنی "تطهیر و پاک کردن" نیز آمده است، شاید به این مناسبت که پاکسازی از آلودگیها سبب رشد و نمو است و در آیه مورد بحث هر دو معنی امکان دارد. آری رستگاری از آن کسی است که نفس خویش را تربیت کند و رشد و نمو دهد و از آلودگی به خُلُق و خوی شیطانی و گناه و عصیان و کفر پاک سازد و در حقیقت مسأله اصلی زندگی انسان نیز همین «تزکیه» است، که اگر باشد، سعادتمند است و الا بدبخت و بینوا. در حدیثی آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که این آیه را تلاوت می فرمودند، توقف می کردند و چنین دعا می نمودند: «اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا، أَنْتَ وَلِيِّهَا وَ مَوْلَاهَا وَ زَكَّاهَا أَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا: پروردگارا به نفس من تقوایش را مرحمت کن، تو ولی و مولای آن هستی و آن را تزکیه فرما که تو بهترین تزکیه کننده گانی»^(۲). این

ص: ۲۱۰

۱- «نهج البلاغه»، کلمات قصار، کلمه ۱۴۷.

۲- «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۸.

سخن نشان می دهد که پیمودن این راه پر پیچ و خم و گذشتن از این گردنه صعب العبور حتی برای پیامبر صلی الله علیه و آله جز به توفیق الهی ممکن نیست، یعنی با گامهایی از سوی بندگان و تأییداتی از سوی خداوند و لذا در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله می خوانیم که در تفسیر این دو آیه فرمود: « رستگار شد نفسی که خدا او را تزکیه کرده و نومید و محروم گشت نفسی که خدا او را از هر خیر محروم نموده است ». (۱)

۱۰ وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا

و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است .

« خَابَ » از ماده « خیبه » به معنی "نرسیدن به مطلوب و محروم شدن و زیانکار گشتن" است . « دَسَّهَا » از ماده « دَسَّ » در اصل به معنی "داخل کردن چیزی توأم با کراهت" است ، چنانکه قرآن مجید درباره عرب جاهلی و زنده به گور کردن دختران می فرماید : « أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ : آن را با کراهت و نفرت در خاک پنهان می کند (۵۹ / نحل) » و « دسیسه » به کارهای مخفیانه زیانبار گفته می شود .

ص: ۲۱۱

این تعبیر کنایه از فسق و گناه است چراکه اهل تقوی و صلاح، خود را آشکار می سازند درحالی که افراد آلوده و گنهکار خود را پنهان می دارند، چنانکه نقل شده است سخاوتمندان عرب خیمه های خود را در نقاط مرتفع می زدند و شبها آتش روشن می کردند تا نیازمندان در طول شب و روز به سراغشان بروند و مورد محبت آنها واقع شوند، ولی افراد بخیل و لئیم در زمین های پست خیمه برپا می کردند تا کسی به سراغ آنان نیاید.

ارتباط سوگندهای قرآن با نتیجه آن

چه رابطه ای میان این سوگندهای یازده گانه و بسیار مهم با حقیقتی که به خاطر آن سوگند یادشده، وجود دارد؟ به نظر می رسد که هدف بیان این حقیقت از سوی خداوند بزرگ که من تمام وسایل مادی و معنوی را برای سعادت و خوشبختی شما انسانها فراهم ساخته ام، از یکسو با نور آفتاب و ماه صحنه زندگی شما را روشن و پربار نموده و نظام روز و شب و حرکت و سکون شما را تنظیم کرده و زمین را برای زندگی شما از هر جهت آماده ساخته ام.

از سوی دیگر روح شما را با تمام استعدادهای لازم آفریده ام، وجدان بیدار به شما داده و حُسن و قبح امور را به شما الهام کرده ام، بنابراین هیچ کمبودی برای پیمودن راه سعادت ندارید، با این حال چگونه نفس خویش را تزکیه نمی کنید و تسلیم دسیسه های شیطانی می شوید؟

پایان سوره شمس

ص: ۲۱۳

سوره نیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى

قسم به شب در آن هنگام که جهان را پوشاند.

تعبیر به « یَغْشَى » ممکن است به خاطر آن باشد که تاریکی شب همچون پرده ای بر نیمی از کره زمین می افتد و آن را زیر پوشش خود قرار می دهد و یا به خاطر اینکه چهره روز یا چهره آفتاب عالمتاب با فرا رسیدن آن پوشانده می شود و به هر حال اشاره ای است به اهمیت شب و نقش مؤثر آن در زندگی انسانها، از تعدیل حرارت آفتاب گرفته تا مسأله آرامش و سکون همه موجودات زنده در پرتو آن و نیز عبادت شب زنده داران بیداردل و آگاه .

۲ وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى

و قسم به روز هنگامی که تجلی کند .

و این از آن لحظه ای است که سپیده صبح پرده ظلمانی شب را می شکافد و تاریکی ها را به عقب می راند و بر تمام پهنه آسمان حاکم می شود و همه چیز را غرق نور و روشنایی می کند ، همان نوری که رمز حرکت و حیات و مایه پرورش تمام موجودات زنده است . در قرآن مجید زیاد بر مسأله نظام « نور » و « ظلمت » و تأثیر آنها در زندگی بشر توجه داده شده ، چراکه دو نعمت بزرگ دایمی و دو آیت از آیات مهم پروردگار است .

۳ وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى

و قسم به آن کس که جنس مذکر و مؤنث را آفرید .

وجود این دو جنس در عالم « انسان » و « حیوان » و « نبات » و دگرگونی هایی که از لحظه انعقاد نطفه تا هنگام تولد ، رخ می دهد و ویژگی هایی که هر یک از دو جنس به تناسب فعالیت ها و برنامه هایشان دارند و اسرار فراوانی که در مفهوم جنسیت نهفته است ، همه نشانه ها و آیاتی است از جهان بزرگ آفرینش که از طریق آن می توان به عظمت آفریننده آن واقف شد .

که سعی و تلاش شما مختلف است :

« شَتٰی » جمع « شَتِیت » از ماده « شَت » (بر وزن شَط) به معنی " پراکنده کردن جمعیت " است و در اینجا اشاره به تفاوت کوششهای مردم از نظر کیفیت و هدف گیری و نتیجه آنهاست . این آیه هدف نهایی سوگندهای آیات قبل است و اشاره به این دارد که شما به هر حال در زندگی آرام نخواهید گرفت و حتما به سعی و تلاش دست می زنید و نیروهای خداداد که سرمایه های وجودتان است ، در مسیری خرج می شود . ببینید سعی و تلاش شما در کدام مسیر ، به کدام سمت و دارای کدام نتیجه است ؟ نکند تمام سرمایه ها و استعداد های خود را به بهای اندکی بفروشید و یا بیهوده به هدر دهید .

۵ فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰی وَ اتَّقٰی

اما آن کس که (در راه خدا) انفاق کند و پرهیزگاری پیش گیرد.

منظور از « اَعْطَى » همان انفاق در راه خدا و کمک به نیازمندان است و تأکید بر « تقوی » به دنبال آن ممکن است اشاره به لزوم داشتن نیت پاک و خالص به هنگام انفاق و تهیه اموال از راه مشروع و خالی بودن از هرگونه منت و اذیت و آزار باشد، زیرا مجموعه این اوصاف در عنوان تقوا جمع شده است.

۶ وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى

و جزای نیک (الهی) را تصدیق کند.

تصدیق کردن «حُسْنَى» («حُسْنَى» مؤنث «أَحْسَنُ» به معنی نیکوتر است) اشاره به ایمان داشتن به پاداش های نیکوی الهی است.

۷ فَسَيَسِّرُهُ لِيُسْرَى

ماورا در مسیر آسانی قرار می دهیم.

« يُسْرَى » از ماده « یسر » در اصل به معنی زین کردن اسب و لجام نمودن و آماده ساختن آن برای سواری است و سپس به هر کار سهل و آسانی اطلاق شده است. (۱) این آیه ممکن است اشاره به توفیق الهی و آسان کردن امر طاعت بر چنین اشخاص بوده باشد و یا گشودن راه بهشت به روی آنها و استقبال ملائکه و فرشتگان با تحیت و سلام از آنان و یا همه اینها. مسلم است آنها که راه انفاق و تقوا پیش می گیرند و به پاداشهای بزرگ الهی مؤمن و دلگرمند، مشکلات برای آنها آسان می شود و در دنیا و آخرت از آرامش خاصی برخوردارند.

ص: ۲۱۷

اما کسی که بخل ورزد و از این طریق بی نیازی طلبد.

«بُخِلَ» در اینجا نقطه مقابل «إِعْطَاء» است که در گروه اول (گروه سخاوتمندان سعادت‌مند) بیان شد، «وَ اسْتَغْنَى» (بی نیازی بطلبد) یا بهانه ای است برای بخل ورزیدن و وسیله ای است برای ثروت اندوختن و یا اشاره به این است که او خود را از پاداش های الهی بی نیاز می شمرد، برعکس گروه اول که چشمشان دایما به لطف خدا است و یا خود را از

لطف پروردگار مستغنی می بینند و دایما به گناه آلوده هستند .

۹ وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى

و پاداش نیک (الهی) را تکذیب کند .

منظور از تکذیب «حُسنی» همان انکار پاداش های قیامت است و یا انکار دین و آیین و روش نیکوی پیغمبران.

۱۰ فَسَيُسْرُهُ لِّلْعُسْرَى

ما به زودی او را در مسیر دشواری قرار می دهیم .

این آیه که در واقع دو تعبیر ظاهراً متضاد دارد (و ما راه آنها را به سوی مشکلات ، آسان می سازیم) ، نقطه مقابل « فَسَيُسْرُهُ لِّلْعُسْرَى » است . به این ترتیب که خداوند گروه اول را مشمول توفیقات خود قرار می دهد و پیمودن راه اطاعت و انفاق را بر آن ها آسان می سازد تا از مشکلات در زندگی رهایی یابند ولی گروه دوم توفیقاتشان سلب شده و پیمودن راه برای آن ها مشکل می شود و در دنیا و آخرت مواجه با سختی ها خواهند بود و اصولاً برای این بخیلان بی ایمان انجام اعمال نیک و مخصوصاً انفاق در راه خدا کار سخت و دشواری است، در حالی که برای گروه اول نشاط آور و روح افزا است. پایان سوره لیل

جزء سی ام

ص: ۲۲۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَ الضُّحَى

قسم به روز در آن هنگام که آفتاب برآید (و همه جا را فراگیرد).

«ضُحَى» به معنای "اوایل روز" است، آن موقعی که خورشید در آسمان بالا بیاید و نور آن بر همه جا مسلط شود و این در حقیقت بهترین موقع روز است و به تعبیر بعضی در حکم فصل جوانی است؛ در تابستان هوا هنوز گرم نشده و در زمستان سرمای هوا شکسته شده است و روح و جان انسان در این موقع آماده هرگونه فعالیت است.

۲ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى

و سوگند به شب در آن هنگام که آرام گیرد.

«سَجَى» به معنی "سکون و آرامش" است. آنچه در شب مهم است، همان آرامشی است که بر آن حکمفرما است و طبعا اعصاب و

روح انسان را در آرامش فرو می برد و برای تلاش و کوشش فردا و فرداها آماده می سازد و از این نظر نعمت بسیار مهمی است که شایسته است سوگند به آن یاد شود .

۳ ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى

که خداوند هرگز تورا وانگذاشته و موردخشم قرار نداده است.

« وَدَّعَ » از ماده « تودیع » به معنی "ترک گفتن و وداع کردن" است . « قَلَى » از ماده « قلا » (بر وزن صدا) به معنی "شدت بغض و عداوت" است و از ماده « قلو » (بر وزن سرو) به معنی "پرتاب کردن" نیز آمده است. این تعبیر، دلداری و تسلی خاطری است برای شخص پیامبر صلی الله علیه و آله که بداند اگر گاهی در نزول وحی تأخیر افتد ، روی مصالحتی است که خدا می داند و هرگز دلیل بر آن نیست که طبق گفته دشمنان ، خداوند نسبت به او خشمگین شده باشد یا بخواهد او را ترک گوید ، او همیشه مشمول لطف و عنایات خاصه خدا است و همواره در کنف حمایت ویژه او است .

۴ وَ لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى

و مسلماً آخرت برای تو از دنیا بهتر است .

تو در این جهان مشمول الطاف او هستی و در آخرت بیشتر و بهتر ، نه در کوتاه مدت مورد غضب پروردگار خواهی بود و نه در درازمدت . کوتاه سخن این که تو در دنیا و آخرت عزیزی و در دنیا عزیز و در آخرت عزیزتر .

آن قدر به تو می بخشد که خشنودشوی

۵ وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى

و بزودی پروردگارت آنقدر به تو عطای می کند که خشنودشوی .

این بالاترین اکرام و احترام پروردگار نسبت به بنده خاصش محمد صلی الله علیه و آله است که می فرماید : آنقدر به تو می بخشیم که راضی شوی ، در دنیا بر دشمنان پیروز خواهی شد و آیین تو جهان گیر خواهد گشت و در آخرت نیز مشمول بزرگترین مواهب خواهی بود . بدون شک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان خاتم انبیاء و رهبر عالم بشریت

خشنودیش تنها در نجات خویش نیست ، بلکه آن زمان راضی و خشنود می شود که شفاعتش درباره امتش نیز پذیرفته شود ، به همین دلیل در روایات آمده است که این آیه ، امیدبخش ترین آیات قرآن مجید و دلیل بر پذیرش شفاعت آن حضرت است . ناگفته پیداست که شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله شرایطی دارد ، نه او برای هر کس شفاعت می کند و نه هر گنهکاری می تواند از چنین شفاعتی بهره مند گردد .

بحثی پیرامون شفاعت در قرآن

آیاتی که در قرآن پیرامون این مطلب بحث می کند ، به چند دسته تقسیم می شوند : گروه اول آیاتی که به طور مطلق شفاعت را نفی می کند ، مانند : « أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا يُخَلَّلُ وَلَا شَفَاعَةٌ » (۲۵۴ / بقره) و مانند : « وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ » (۴۸ / بقره) . در این آیات راههای متصور برای نجات مجرمان غیر از ایمان و عمل صالح چه از طریق پرداختن عوض مادی یا پیوند و سابقه دوستی و یا مسأله شفاعت نفی شده است . گروه دوم

آیاتی است که « شفیع » را منحصر خدا معرفی می کند ، مانند : « مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ : غیر از خدا ولی و شفیع نداریم » (۴ / سجده) و « قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا : بگو همه شفاعت ها از آن خدا است » (۴۴ / زمر) . گروه سوم آیاتی است که شفاعت را مشروط به اذن و فرمان خدا می کند . مانند : « مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ : چه کسی می تواند جز به اذن خدا شفاعت نماید ؟ » (۲۵۵ / بقره) و همین طور « وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ : شفاعت جز برای کسانی که خداوند اجازه دهد ، سودی ندارد » (۲۳ / سبأ) . گروه چهارم آیاتی است که شرایطی برای شفاعت شونده بیان کرده ، گاهی این شرط را رضایت و خشنودی خدا معرفی می کند . مانند : « وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى » (۲۸ / انبیاء) . طبق این آیه شفاعت شفیعان منحصر شامل حال کسانی است که به مقام « ارتضاء » یعنی " پذیرفته شدن در پیشگاه خداوند " ، رسیده اند . و گاهی شرط آن را گرفتن عهد و پیمان نزد خدا معرفی می کند . مانند : « لَا يَمْلِكُونَ

الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (۸۷ / مریم) (منظور از این عهد و پیمان ، ایمان به خدا و پیامبران الهی است) . و زمانی صلاحیت مورد شفاعت قرار گرفتن را از بعضی از مجرمان سلب می کند . مانند سلب شفاعت از ظالمان در این آیه : « مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ » (۱۸ / غافر) . و به این ترتیب داشتن عهد و پیمان الهی یعنی ایمان و رسیدن به مقام خشنودی پروردگار و پرهیز از گناهانی چون ظلم و ستم ، جزء شرایط حتمی شفاعت است . مثلاً گناهانی همانند ظلم و ستم به طور کلی از دایره شفاعت بیرون شمرده شده و قرآن می گوید : « ظالمان " شفیع مُطاعی " ندارند » . و اگر ظلم را به معنی وسیع کلمه تفسیر کنیم ، شفاعت منحصر به مجرمانی خواهد بود که از کار خود نادمند و پشیمان و در مسیر جبران و اصلاحند و در این صورت شفاعت پشتوانه ای خواهد بود برای توبه و ندامت از گناه (و اینکه بعضی تصور می کنند با وجود ندامت و توبه نیازی به شفاعت نیست ، اشتباه است) . از طرف دیگر بر طبق آیه ۲۸ سوره « انبیاء » ، تنها کسانی

مشمول بخشودگی از طریق شفاعت می شوند که به مقام « ارتضاء » رسیده اند و بر طبق آیه ۸۷ سوره «مریم» دارای « عهد الهی » هستند. این دو عنوان همان گونه که از مفهوم لغوی آنها و از روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده ، استفاده می شود ، به معنی ایمان به خدا و حساب و میزان و پاداش و کیفر و اعتراف به حسنات و سیئات « نیکی اعمال نیک و بدی اعمال بد » و گواهی به درستی تمام مقرراتی است که از سوی خدا نازل شده ، ایمانی که در فکر و سپس در زندگی آدمی انعکاس یابد و نشانه اش این است که خود را از صفت ظالمان طغیانگر که هیچ اصل مقدسی را به رسمیت نمی شناسند ، بیرون آورد و به تجدید نظر در برنامه های خود وادارد

فلسفه انتطاع وحی

از مجموع آیات فوق به خوبی روشن می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله هر چه دارد ، از ناحیه خدا است ، حتی در نزول وحی از خود اختیاری ندارد ، هر زمان خدا بخواهد ، وحی قطع می شود و هر زمان بخواهد ،

جزء سی ام

برقرار می گردد و شاید انقطاع وحی نیز به همین منظور بود تا پاسخی باشد به آنها که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تقاضای معجزات اقتراحی و بر طبق میل خود داشتند ، یا به او پیشنهاد می کردند که فلان حکم یا فلان آیه را تغییر ده و او می فرمود : « من در این امور اختیاری از خود ندارم » (همان گونه که در آیه ۱۵ سوره یونس آمد).

پایان سوره ضحی

سوره انشراح

ما تو را مشمول انواع نعمت ها ساختیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ

آیا ما سینه تو را گشاده نساختم ؟

« نَشْرَحْ » از ماده « شرح » در اصل به معنی " گسترش دادن

ص: ۲۲۸

قطعات گوشت و تولید ورقه های نازکتر" است . سپس می افزاید منظور از « شرح صدر»، توسعه دادن به روح و فکر پیامبر صلی الله علیه و آله است و این توسعه می تواند مفهوم وسیعی داشته باشد که هم وسعت علمی پیامبر را از طریق وحی و رسالت شامل گردد و هم بسط و گسترش تحمل و استقامت او در برابر لجاجت ها و کارشکنی های دشمنان و مخالفان . اصولاً هیچ رهبر بزرگی نمی تواند بدون شرح صدر به مبارزه با مشکلات رود و آن کس که رسالتش از همه عظیم تر است (مانند پیامبر اکرم) شرح صدر او باید از همه بیشتر باشد ، طوفان ها آرامش اقیانوس روح او را بر هم نزند، مشکلات او را به زانو درنیآورد، کارشکنی های دشمنان مأیوسش نسازد ، سؤالات از مسایل پیچیده او را در تنگنا قرار ندهد و این عظیم ترین هدیه الهی به رسول الله بود .

"شرح صدر" مافوق معجزات انبیاء است

در حدیثی آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید : من از پروردگرم تقاضایی کردم و دوست می داشتم این تقاضا را نمی کردم ، عرض کردم:

ص: ۲۲۹

« خداوند پیامبران قبل از من بعضی را جریان باد در اختیارشان قراردادی و بعضی مردگان را زنده می کردند » ، خداوند به من فرمود : « آیا تو یتیم نبودی پناهت دادم » ؟ گفتم : « آری » ، فرمود : « آیا گمشده نبودی هدایت کردم » ؟ عرض کردم : « آری » . فرمود : « آیا سینه تورا گشاده و پشتت را سبکبار نکردم » ؟ عرض کردم : « آری ای پروردگار » . (۱) این نشان می دهد که " نعمت « شرح صدر » مافوق معجزات انبیاء است " و به راستی که اگر کسی حالت پیامبر صلی الله علیه و آله را دقیقا مطالعه کند و میزان شرح صدر او را در حوادث سخت و پیچیده دوران عمرش بنگرد، یقین می کند که این از طریق عادی امکان پذیر نیست ، این یک تأیید الهی و ربانی است .

۲ وَ وَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ

و بار سنگین را از تو برداشتیم ؟

ص: ۲۳۰

« وِزْرٌ » در لغت به معنی "سنگینی" است ، واژه « وزیر » نیز از همین معنی مشتق شده است ، چون بارهای سنگین حکومت را بردوش می کشد و گناهان را نیز به همین جهت « وزر » گویند ، چراکه بار سنگینی است بر دوش گنهکار .

۳ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ

همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می کرد .

این کدامین بار بود که خداوند آن را از پشت پیامبرش برداشت ؟ قرائن آیات به خوبی نشان می دهد که منظور همان مشکلات رسالت و نبوت و دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی و برچیدن آثار فساد از آن محیط بسیار آلوده بوده است ، نه تنها پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله که همه پیغمبران در آغاز دعوت با چنین مشکلات عظیمی روبرو بودند و تنها با امدادهای الهی بر آنها پیروز می شدند ، منتها شرایط محیط و زمان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از جهاتی سخت تر و سنگین تر بود .

۴ وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ وَ آوازه تو را بلند کردیم .

نام تو همراه اسلام و نام قرآن همه جا پیچید و از آن بهتر این که نام تو در کنار نام الله هر صبح و شام بر فراز مأذنه ها و هنگام اذان برده می شود و شهادت به رسالت تو در کنار شهادت به توحید و یگانگی خداوند، نشان اسلام و دلیل پذیرش این آیین پاک است. چه افتخاری از این برتر و رفعت مقامی از این بالاتر تصور می شود؟ در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه می خوانیم که فرمود: «جبرئیل به من گفت: خداوند متعال به من می گوید: هنگامی که نام من برده می شود، نام تو نیز همراه من ذکر می شود» (۱) (و در عظمت مقام تو همین بس).

۵ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا بِنَابِرِ الْمُسْلِمِ بِالسَّخْتِ آسَانِي أَسْت.

۶ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا وَ الْمُسْلِمِ بِالسَّخْتِ آسَانِي أَسْت .

غم مخور مشکلات و سختی ها به این صورت باقی نمی ماند ،

ص: ۲۳۲

کارشکنی های دشمنان برای همیشه ادامه نخواهد یافت و محرومیت های مادی و مشکلات اقتصادی و فقر مسلمین به همین صورت ادامه نمی یابد. آن کس که مشکلات را تحمل کند و در برابر طوفان های زندگی ایستادگی به خرج دهد، روزی میوه شیرین آن را می چشد، روزی که فریاد دشمنان خاموش، کارشکنی ها بی رنگ، جاده های پیشرفت و تکامل صاف و پیمودن مسیر حق آسان خواهد شد. این دو آیه به صورتی مطرح شده که اختصاص به شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و زمان آن حضرت نیز ندارد و بلکه به صورت یک قاعده کلی به همه انسان های مؤمن مخلص و تلاشگر نوید می دهد که همیشه در کنار سختی ها آسانی ها است، حتی تعبیر به «بعد» نمی کند بلکه تعبیر به «مَعَ» که نشانه همراهی است، می کند. آری چنین است که با هر مشکلی آسانی آمیخته و با هر صعوبتی، سهولتی همراه است و این دو همیشه با هم بوده و باهم خواهند بود.

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید

پس هنگامی که از کار مهمی فارغ می شوی ، به مهم دیگری پرداز.

و به سوی پروردگارت توجه کن .

هرگز بیکار نمان ، تلاش و کوشش را کنار مگذار ، پیوسته مشغول مجاهده باش و پایان مهمی را آغاز مهم دیگری قرار ده . آیه مفهوم گسترده ای دارد که فراغت از مهمی و پرداختن به مهم دیگر را شامل می شود و جهت گیری تمام تلاشها را به سوی پروردگار توصیه می کند . و چه برنامه سازنده و مؤثری که رمز پیروزی و تکامل در آن نهفته است ، اصولاً بیکار بودن و فراغت کامل مایه خستگی ، کم شدن نشاط ، تنبلی و فرسودگی و در بسیاری از موارد مایه فساد و تباهی و انواع گناهان است . قابل توجه اینکه آمارها نشان می دهد که به هنگام تعطیلات

سوره انشراح

مؤسسات آموزشی ، میزان فساد گاهی تا هفت برابر بالا می رود .

پایان سوره انشراح

ص: ۲۳۵

سوره تین

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَ التَّیْنِ وَ الزَّیْتُوْنِ

قسم به انجیر و زیتون (یا قسم به سرزمین شام و بیت المقدس).

« تین » در لغت به معنی "انجیر" و « زَیْتُوْنِ » همان زیتون معروف است که ماده روغنی مفیدی از آن می گیرند. در معنای « تین » و « زَیْتُوْنِ » ، مطالب مختلفی گفته شده است از جمله اینکه « تین » و « زَیْتُوْنِ » اشاره به "شام و بیت المقدس" است. « انجیر » دارای ارزش غذایی فراوانی است و لقمه ای است مغذی و مقوی برای هر سن و سال و خالی از پوست و هسته و زواید. از « انجیر » می توان به عنوان قند طبیعی جهت کودکان استفاده نمود، ورزشکاران و آنهاکه گرفتار ضعف و پیری اند ، می توانند از « انجیر » برای تغذیه خود استفاده کنند. « جالینوس » رژیم مخصوصی از انجیر برای پهلوانان تنظیم کرده

ص: ۲۳۶

بود، به پهلوانان روم و یونان قدیم نیز انجیر داده می شد. دانشمندان غذاشناس می گویند: انجیر، سرشار است از ویتامین های مختلف و قند و در بسیاری از بیماری ها از آن به عنوان یک دارو می توان استفاده کرد، مخصوصا هرگاه انجیر و عسل را به طور مساوی مخلوط کنند، برای زخم معده بسیار مفید است، خوردن انجیر خشک فکر را تقویت می کند، خلاصه به علت وجود عناصر معدنی در انجیر که سبب تعادل قوای بدن و خون می گردد، انجیر را غذای هر سن و شرایطی معرفی کرده اند. در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا آمده است: «انجیر» بوی دهان را می برد، لثه ها و استخوانها را محکم می کند، مو را می رویاند، درد را برطرف می سازد و با وجود آن نیاز به دارو نیست» و نیز فرمود: «انجیر شبیه ترین اشیاء به میوه بهشتی است». (۱) و اما درباره «زیتون» غذاشناسان و دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در مطالعه خواص گوناگون میوه ها صرف کرده اند، برای زیتون و روغن آن اهمیت فوق العاده ای قائلند و معتقدند کسانی که می خواهند همواره سالم باشند، باید از این اکسیر حیاتی استفاده کنند.

ص: ۲۳۷

روغن زیتون دوست صمیمی کبد آدمی و برای رفع عوارض کلیه ها و سنگ های صفراوی و قولنج های کلیوی و کبدی و رفع یبوست بسیار مؤثر است . به همین دلیل از درخت زیتون به عنوان « شجره مبارکه » در قرآن مجید یاد شده است . روغن زیتون نیز سرشار از انواع ویتامین ها و دارای فسفر ، گوگرد ، کلسیم ، آهن ، پتاسیم و منگنز است . مرهم هایی را که از روغن زیتون و سیر تهیه می شود ، برای انواع دردهای رماتیسمی مفید دانسته اند ، سنگ های کیسه صفراء به وسیله خوردن روغن زیتون از بین می روند .

در خبری از امیر مؤمنان علی می خوانیم : « خانه ای که در آن از سرکه و روغن زیتون به عنوان نان خورش استفاده می کنند ، هرگز خالی از طعام نمی شود و این غذای پیامبران است » . (۱) و در حدیثی از امام

ص: ۲۳۸

علی بن موسی الرضا آمده است: « روغن زیتون غذای خوبی است ، دهان را خوشبو و بلغم را برطرف می سازد، رنگ صورت را صفا و طراوت می بخشد، اعصاب را تقویت کرده ، بیماری و درد و ضعف را از میان می برد و آتش خشم را فرو می نشاند». (۱) این بحث را با حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله پایان می دهیم که فرمودند: « کُلُوا الزَّيْتِ وَ اذْهَبُوا بِهِ فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ : روغن زیتون را بخورید و بدن را با آن چرب کنید که از درخت مبارکی است ». (۲)

۲ وَ طُورِ سَيْنِينَ وَ سَوَّكَدَ بِهِ «طور سینین».

۳ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ وَ قَسَمَ بِهِ اَيْنَ «شهر امن» (مکه) .

۴ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ

که ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریده ایم .

ص: ۲۳۹

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۶۶ ، صفحه ۱۸۳ .

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۶۶ ، صفحه ۱۸۲ .

« سینین » را بعضی جمع « سینه » به معنی "درخت" دانسته اند و باتوجه به این که « طُور » به معنی "کوه" است ، مفهوم آن "کوه پردرخت" می شود ، بعضی نیز گفته اند « سینین » اسم زمینی است که آن کوه بر آن قرار دارد و برخی دیگر نیز آن را به معنی "پربرکت و زیبا" دانسته اند . « تَقْوِيم » به معنی "درآوردن چیزی به صورت مناسب و نظام معتدل و کیفیت شایسته" است و گستردگی مفهوم آن اشاره به این است که خداوند، انسان را از هر نظر موزون و شایسته آفرید ، هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی و عقلی ، چراکه هرگونه استعدادی را در وجود او قرار داده و او را برای پیمودن قوس صعودی بسیار عظیمی آماده ساخته و با اینکه انسان «جرم صغیری» است، «عالم کبیر» را در او جا داده است .

۵ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ

سپس او را به پائین ترین مرحله بازگردانیم .

می گویند: همیشه در کنار کوههای بلند، دره های بسیار عمیق

وجود دارد و در برابر آن قوس صعودی تکامل انسان، قوس نزولی وحشتناکی دیده می شود، چرا چنین نباشد، در حالی که انسان موجودی است مملو از استعدادهای سرشار که اگر در طریق صلاح از آن استفاده کند، بر بالاترین قله افتخار قرار می گیرد و اگر این همه هوش و استعداد را در طریق فساد به کار اندازد، بزرگترین مفسده را می آفریند و طبیعی است که به « اسفل السافلین » کشیده شود .

۶ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

مگر کسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند که برای آنها پاداشی است قطع ناشدنی .

«مَمْنُون» از ماده « من » در اینجا به معنی "قطع" یا "نقص" است ، بنابراین « غَيْرُ مَمْنُون » اشاره به پاداشی دایمی و خالی از هرگونه نقص است .

۷ فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدَ بِالذِّينِ

پس چه چیز سبب می شود که تو بعد از این همه ، روز جزا را تکذیب کنی ؟

ساختمان وجود تو از یکسو و ساختمان این جهان پهناور از سوی دیگر نشان می دهد که زندگی چند روزه دنیا نمی تواند هدف نهایی آفرینش تو و این عالم بزرگ باشد . عالم گیاهان پیوسته و در هر سال منظره مرگ و حیات مجدد را در برابر چشم انسان مجسم می سازند و آفرینش های پی در پی دوران جنینی هر کدام معاد و حیات مجددی محسوب می شوند ، با این همه چگونه این انسان روز جزا را انکار می کند ؟

۸ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ

آیا خداوند بهترین حکم کنندگان نیست ؟

در حدیثی آمده است وقتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سوره « تین » را تلاوت می فرمود ، وقتی به این آیه می رسید ، می فرمود : « بلی وَ أَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ : آری خداوند احکم الحاکمین است و من بر این امر گواهم » . (۱)

ص : ۲۴۲

سوره تین

پایان سوره تین

ص: ۲۴۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید.

به اعتقاد اکثر مفسران ، این سوره نخستین سوره ای است که بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است، بلکه به گفته بعضی پنج آیه اول این سوره به اتفاق همه مفسران در آغاز وحی بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده ، مضمون آن نیز مؤید این معنی است . در روایات آمده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به کوه «حرا» رفته بود، جبرئیل آمد و گفت : « ای محمد بخوان » . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « من قرائت کننده نیستم » . جبرئیل او را در آغوش گرفت و فشرد و بار دیگر گفت : « بخوان » . پیامبر صلی الله علیه و آله همان جواب را تکرار کرد ، در سومین بار این پنج آیه را تلاوت نمود . این سخن را گفت و از دیده پیامبر صلی الله علیه و آله پنهان شد .

رسول خدا صلی الله علیه و آله که با دریافت نخستین اشعه وحی سخت خسته شده بود ، به سراغ « خدیجه » آمد و فرمود : « زَمَلُونِي وَ دَثُرُونِي: مرابپوشانید و جامه ای بر من بیفکنید تا استراحت کنم. » (۱)

« طبرسی » در « مجمع البیان » نیز نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به « خدیجه » فرمود: « هنگامی که تنها می شوم ، ندایی می شنوم (و نگرانم) . « خدیجه » عرض کرد : « خداوند جز خیر درباره تو کاری نخواهد کرد چرا که به خدا سوگند تو امانت را ادا می کنی ، صله رَحِم بجا می آوری و در سخن گفتن راستگو هستی . « خدیجه » می گوید : « بعد از این ماجرا ما به سراغ « وَرَقَةَ بْنِ نُوفِلٍ » رفتیم (او از آگاهان عرب و عموزاده خدیجه بود) ، رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه را دیده بود، برای « ورقه » بیان کرد، « ورقه » گفت: « هنگامی که آن منادی به سراغ تومی آید، دقت کن بین چه می شنوی؟ سپس برای من نقل کن. » .

ص: ۲۴۵

پیامبر صلی الله علیه و آله در خلوتگاه خود این را شنید که می گوید: « ای محمد بگو: « بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ ، تا وَ لَا الضَّالِّیْنَ » و بگو: « لَا اِلهَ اِلَّا اللّٰهُ » ، سپس حضرت به سراغ « ورقه » آمد و مطلب را برای او بازگو کرد . « ورقه » گفت: « بشارت بر تو و باز هم بشارت بر تو ، من گواهی می دهم تو همان هستی که « عیسی بن مریم » بشارت داده است . و تو شریعتی همچون « موسی » داری ، تو پیامبر مرسلی و به زودی بعد از این روز مأمور به جهاد می شوی و اگر من آن روز را درک کنم ، در کنار تو جهاد خواهم کرد » (۱). بعضی گفته اند: مفعول در این آیه محذوف است و در اصل چنین بوده که: « اِقْرَأ الْقُرْآنَ بِاسْمِ رَبِّكَ : قرآن را با نام پروردگارت بخوان » و به همین جهت بعضی این آیه را دلیل بر آن گرفته اند که "بسم الله جزء سوره های قرآن است . قابل توجه اینکه در اینجا قبل از هر چیز تکیه

ص: ۲۴۶

روی مسأله « ربوبیت » پروردگار شده است و می دانیم که « رَبِّ » به معنای "مالک مصلح" است ، کسی که هم صاحب چیزی است و هم به اصلاح و تربیت آن می پردازد . سپس برای اثبات ربوبیت پروردگار ، بر روی مسأله خلقت و آفرینش جهان هستی تکیه شده است ، چراکه بهترین دلیل بر ربوبیت او خالقیت او است ، کسی عالم را تدبیر می کند که آفریننده آن است .

۲ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ

همان کس که انسان را از خون بسته ای خلق کرد .

« مِنْ عَلَقٍ » در اصل به معنی " چسبیدن به چیزی " است و لذا به خون بسته و همچنین به زالو که برای مکیدن خون به بدن می چسبد ، علق گفته اند و از آنجا که نطفه بعد از گذراندن دوران نخستین را در عالم جنین ، به شکل قطعه خون بسته چسبنده ای درمی آید که در ظاهر بسیار کم ارزش است ، مبدأ آفرینش انسان را در این آیه همین موجود ناچیز می شمرد ، تا قدرت نمایی عظیم پروردگار روشن شود که از موجودی چنان بی ارزش مخلوقی چنین پرارزش آفریده است .

درست است که در آن زمان این گونه مسائل هنوز شناخته نشده بود، ولی قرآن مجید از طریق اعجاز علمی پرده از روی آن برداشته است .

۳ اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْاَكْرَمُ

بخوان که پروردگارت از همه بزرگوارتر است .

این آیه در حقیقت پاسخی است به گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب جبرئیل که گفت : من قرائت کننده نیستم ، یعنی « از برکت پروردگار فوق العاده کریم و بزرگوار تو توانایی بر قرائت و تلاوت داری » .

۴ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ

همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود .

۵ عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

و به انسان آنچه را نمی دانست ، یاد داد .

آیه چهارم در واقع دو معنی دارد ؛ نخست اینکه خداوند نوشتن و کتابت را به انسان آموخت و قدرت و توانایی این کار عظیم را که مبدأ

تاریخ بشر و سرچشمه تمام علوم و فنون و تمدن ها است، در او ایجاد کرد. دیگر این که منظور این است که علوم و دانش ها را از این طریق و با این وسیله به انسان آموخت.

آغاز وحی همراه با آغاز یک حرکت علمی بود

این آیات چنان که گفتیم به اعتقاد غالب مفسران یا تمام آنها نخستین آیاتی است که بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و با تابش نخستین اشعه وحی، فصل تازه ای در تاریخ بشریت آغاز شد و نوع بشر مشمول یکی از بزرگترین الطاف الهی گشت، کاملترین آیین های الهی که نقطه پایان و ختم ادیان بود، نازل گردیده و پس از نزول تمام احکام و تعلیمات اسلامی به مصداق « الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِينًا » (۳ / مائده)، دین الهی تکمیل و نعمتش به حد تمام و کمال رسید و اسلام دین مرضی الهی گشت. موضوع بسیار جالب اینجا است در عین این که پیامبر صلی الله علیه و آله « اُمِّي » و « درس نخوانده » بود و محیط حجاز را

یکپارچه جهل و نادانی فراگرفته بود، در نخستین آیات وحی تکیه بر مسأله « علم » و « قلم » است که بلافاصله بعد از نعمت بزرگ خلقت و آفرینش در این آیات ذکر شده است. در حقیقت این آیات نخست از تکامل « جسم » انسان، از یک موجود بی ارزش مانند « علقه » خبر می دهد و از سوی دیگر از تکامل « روح » به وسیله تعلیم و تعلم مخصوصاً از طریق قلم سخن می گوید. آن روز که این آیات نازل می شد، نه تنها در حجاز که مملو از جهل و نادانی بود، کسی برای قلم ارزشی قائل نبود، بلکه در دنیای متمدن آن زمان نیز قلم از اهمیت کمی برخوردار بود. اما امروز می دانیم که تمام تمدنها و علوم و دانشها و پیشرفتهایی که در هر زمینه نصیب بشر شده، بر محور قلم دور می زند و به راستی « مداد علماء » بر « دماء شهدا » پیشی گرفته، چراکه هم زیربنای خون شهید و هم پشتوانه آن مرکب و قلم دانشمندان است و اصولاً سرنوشت اجتماعات انسانی در درجه اول به نیش قلم ها بسته است. اصلاحات جوامع انسانی از قلمهای مؤمن و متعهد شروع

می شود و فساد و تباهی اجتماعات نیز از قلمهای مسموم و فاسد مایه می گیرد . بی جهت نیست که قرآن مجید سوگند به قلم و آنچه با قلم می نویسند ، یاد کرده یعنی هم به « ابزار » و هم به « محصول » آن ابزار ، آنجا که می فرماید : «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» (۱ / قلم) ن، سوگند به قلم و آن چه را با قلم می نویسند . می دانیم دوران زندگی بشر را به دو دوران تقسیم می کنند : دوران تاریخ و دوران قبل از تاریخ . دوران تاریخ زمانی است که قلم و خواندن و نوشتن ابداع شده بود و انسان توانسته است چیزی از زندگی خود را با قلم بنگارد و برای آیندگان به یادگار بگذارد و به این ترتیب تاریخ بشر مساوی است با تاریخ پیدایش قلم و خط . بنابراین پایه اسلام از همان آغاز بر علم و قلم گذارده شده است و بی جهت نیست که قومی چنان عقب مانده به قدری در علوم و دانشها پیش رفتند که علم و دانش را به اعتراف دوست و دشمن به همه جهان صادر کردند و به اعتراف مورخان معروف اروپا این نور علم و دانش مسلمین بود که بر صفحه اروپای تاریک قرون وسطی تابید و

آنها را وارد عصر تمدن ساخت . در این زمینه کتابهای فراوانی از سوی خود آنها تحت عنوان « تاریخ تمدن اسلام » یا « میراث اسلام » نوشته شده است . چقدر نازیباست ملتی این چنین و آیینی آن چنان در میدان علم و دانش عقب بمانند و نیازمند دیگران و حتی وابسته به آنها شوند .

ذکر خدا در هر حال

آغاز دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از ذکر نام خدا شروع شد ، « اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ » . و جالب اینکه تمام زندگانی پربار او آمیخته با ذکر و یاد خداوند بود . ذکر خداوند باهرنفوسش توأم بود، برمی خاست، می نشست، می خوابید، راه می رفت، سواری می شد، پیاده می شد، توقف می کرد، همه با یاد خدا بود و بانام « الله » . هنگامی که از خواب بیدار می شد ، می فرمود : « اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اٰخِيَانَا بَعْدَ مَا اٰمٰنَا وَ اِلَيْهِ النُّشُوْرُ » . « ابن عباس » می گوید : شبی خدمتش خوابیده بودم ، هنگامی که از خواب بیدار شد ، سر به سوی آسمان بلند کرد و ده آیه آخر سوره آل عمران را تلاوت فرمود : « اِنَّ فِيْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ

وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ... « سپس عرضه داشت : « اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ اَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ وَ مَنْ فِيْهِنَّ ... اَللّٰهُمَّ لَكَ اَسْلَمْتُ وَ بِكَ اَمَنْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْكَ اَنْبَتُ ... : پروردگارا حمد و ستایش مخصوص توست ، نور آسمان ها و زمین و آنچه در آن است تویی ... خدایا تسلیم تو می باشم و به تو ایمان آوردم و بر تو توکل می کنم و به سوی تو بازگشت و توبه می نمایم . هنگامی که از خانه بیرون می آمد، می فرمود : « بِسْمِ اللّٰهِ ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ ، اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ اَنْ اَضِلَّ ، اَوْ اُضِلَّ ، اَوْ اَزِلَّ ، اَوْ اُزَلَ اَوْ اُظْلَمَ ، اَوْ اُظْلَمَ ، اَوْ اُجْهَلَ اَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ : بنام خدا ، بر خدا توکل می کنم ، پروردگارا به تو پناه می برم از اینکه گمراه کنم ، یا گمراه شوم ، یا بلغزانم یا لغزیده شوم ، ظلم کنم یا به ظلم گرفتار شوم ، یا به نادانی بکشانم یا خودم به نادانی سوق داده شوم . هنگامی که وارد مسجد می شد، می فرمود : « اَعُوْذُ بِاللّٰهِ الْعَظِيْمِ وَ بِوَجْهِهِ الْكَرِيْمِ وَ سَيِّدَانِهِ الْقَدِيْمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ . » و هنگامی که لباس نویی در تن می کرد، می فرمود : « اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ اَنْتَ

كَسَوْتَنِيهِ اَسِيْلُكَ خَيْرُهُ وَ خَيْرِ مَا صُنِعَ لَهُ وَ اَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَ شَرِّ مَا صُنِعَ لَهُ : خدایا حمد مخصوص توست ، تو مرا پوشانیدی، از تو خیر را در پوشاکم می طلبم و نیز خیر آنچه که لباس برای آن ساخته شده است و به تو پناه می برم از شر پوشاک (مصرف شر) و نیز شر آنچه که لباس برای آن ساخته شده است. و هنگامی که به خانه باز می گشت ، می فرمود : « اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي كَفَانِي وَ اَوَانِي وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَطْعَمَنِي وَ سَقَانِي : حمد خدای را که مرا کفایت کرد و پناه داد و طعام عنایت فرمود و سیرابم کرد؟ ». و به همین ترتیب تمام زندگی او با یاد خدا و نام خدا و تقاضای الطاف خداوند عجیب و آمیخته بود . (۱) پایان سوره علق

ص: ۲۵۴

شب قدر ، شب نزول قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ

ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم.

ابهام در ضمیر برای بیان عظمت مرجع ضمیر است . در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه هم از نظر تاریخی و هم از نظر ارتباط ، محتوای قرآن با حوادث زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله مسلم است که این کتاب آسمانی به طور تدریجی و در طی ۲۳ سال نازل گردید ، این امر چگونه با آیات فوق که می گوید : در ماه رمضان و شب قدر نازل شده است ، سازگار می باشد ؟ پاسخ این سؤال به گونه ای که بسیاری از محققان گفته اند ، این است که قرآن دارای دو نزول بوده است . نزول دفعی که در یک شب تمام آن بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله یا ازبیت المعمور یا از

لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل گردید . و نزول تدریجی که در طول ۲۳ سال دوران نبوت انجام گرفت . قابل توجه این که درباره نزول قرآن در بعضی آیات تعبیر به « انزال » و در بعضی دیگر تعبیر به « تنزیل » شده و از پاره ای از متون لغت استفاده می شود که « تنزیل » معمولاً در جایی گفته می شود که چیزی تدریجاً نازل گردد ولی « انزال » مفهوم وسیع تری دارد که نزول دفعی را نیز شامل می گردد. (۱) این تفاوت تعبیر که در آیات قرآن آمده ، می تواند اشاره به دو نزول فوق باشد .

۲ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ

و توجه می دانی شب قدر چیست ؟

۳ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ

شب قدر بهتر از هزار ماه است .

هزار ماه معادل هشتاد و سه سال و چهار ماه است، واقعا چه شب

ص: ۲۵۶

باعظمتی است که به اندازه یک عمر طولانی پربرکت ارزش دارد. در بعضی از تفاسیر آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یکی از بنی اسرائیل لباس جنگ در تن کرده بود و هزار ماه از تن بیرون نیاورد و پیوسته مشغول (یا آماده) جهاد فی سبیل الله بود، اصحاب و یاران تعجب کردند و آرزو داشتند چنان فضیلت و افتخاری برای آنها نیز میسر می شد، این آیه نازل گشت و بیان کرد که «شب قدر از هزار ماه برتر است»^(۱). در حدیث دیگری نیز آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از چهار نفر از بنی اسرائیل که هشتاد سال عبادت خدا را بدون عصیان انجام داده بودند، سخن به میان آورد، اصحاب آرزو کردند که ای کاش آنها هم چنین توفیقی پیدا می کردند، آیه فوق در این زمینه نازل شد^(۲). در این که عدد هزار در اینجا برای «تعداد» است یا «تکثیر»، باید گفت که: اصولاً عدد همیشه برای «تعداد» است مگر این که

ص: ۲۵۷

۱- «دُرُّ الْمُنْثُورِ»، جلد ۶، صفحه ۳۷۱.

۲- «دُرُّ الْمُنْثُورِ»، جلد ۶، صفحه ۳۷۱.

قرینه روشنی بر « تکثیر » باشد .

۴ تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ

فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر کار نازل می شوند .

با توجه به این که « تَنْزَلُ » فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد (در اصل « تَنْزَلُ » بوده) روشن می شود که شب قدر مخصوص به زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و نزول قرآن مجید نبوده ، بلکه امری است مستمر و شبی است مداوم که در همه سال تکرار می شود . «روح» مخلوق عظیمی است مافوق فرشتگان ، چنان که در حدیثی از امام صادق نقل شده است که شخصی از ایشان سؤال کرد : « آیا روح همان جبرئیل است ؟ » امام در پاسخ فرمود : « جِبْرَائِيلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ، وَالرُّوحُ أَعْظَمُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ، أَلَيْسَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ : تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ : جبرئیل از ملائکه است و روح ، اعظم از ملائکه است ، مگر خداوند متعال نمی فرماید: ملائکه و روح نازل می شوند؟^(۱)»

ص: ۲۵۸

منظور از « مِنْ كُلِّ أَمْرٍ » این است که فرشتگان برای تقدیر و تعیین سرنوشت ها و آوردن هر خیر و برکتی در آن شب نازل می شوند و هدف از نزول آنها انجام این امور است یا این که هر امر خیر و سرنوشت و تقدیری را با خود می آورند .

۵ سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ

شبی است مملو از سلامت (و برکت و رحمت) تا طلوع صبح.

« سَلَامٌ » که به معنی "سلامت" است ، بر آن شب (به جای اطلاق سالم) در حقیقت نوعی از تأکید است همان گونه که گاه می گوئیم : فلان کس عین عدالت است . در داستان ابراهیم آمده است که چند نفر از فرشتگان الهی نزد او آمدند و بشارت تولد فرزند برای او آوردند و بر او سلام کردند (۶۹ / هود) می گویند : لذتی که ابراهیم از سلام این فرشتگان برد با تمام دنیا برابری نداشت ، اکنون باید فکر کرد که وقتی

گروه گروه فرشتگان در شب قدر نازل می شوند و بر مؤمنان سلام می کنند، چه لذت و لطف و برکتی دارد؟ وقتی ابراهیم را در آتش نمرودی افکندند، فرشتگان آمدند و بر او سلام کردند و آتش براو گلستان شد، آیا آتش دوزخ به برکت سلام فرشتگان بر مؤمنان در شب قدر «برد» و «سلام» نمی شود؟ این امر در واقع نشانگر عظمت امت محمد صلی الله علیه و آله است. (۱)

نکته ها

۱ چه اموری در شب قدر مقدر می شود؟

شب قدر به این جهت «قدر» نامیده شده که جمیع مقدرات بندگان در تمام سال در آن شب تعیین می شود. این بیان هماهنگ با روایات متعددی است که می گوید: در آن شب، مقدرات یک سال انسان ها تعیین می گردد و ارزاق و سرآمد عمرها و امور دیگر در آن ليله مبارکه تفریق و تبیین می شود. البته این امر هیچ گونه تضادی با آزادی اراده

ص: ۲۶۰

انسان و مسأله اختیار ندارد ، چراکه تقدیر الهی به وسیله فرشتگان بر طبق شایستگی ها و لیاقت های افراد و میزان ایمان و تقوا و پاکی نیت و اعمال آنهاست . یعنی برای هر کس آن مقدر می کنند که لایق آن است یا به تعبیر دیگر زمینه هایش از ناحیه خود او فراهم شده و این نه تنها منافاتی با اختیار ندارد ، بلکه تأکیدی بر آن است .

۲ شب قدر کدام شب است ؟

مشهور و معروف در روایات این است که در دهه آخر ماه رمضان و شب بیست و یکم یا بیست و سوم است ، لذا در روایتی می خوانیم که در دهه آخر ماه مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام شبها را احیاء می داشت و مشغول عبادت بود . در روایتی از امام صادق نیز نقل شده که فرمود : «التَّقْدِيرُ فِي لَيْلِهِ الْقَدْرِ تِسْعَةَ عَشَرَ ، وَ الْإِبْرَامُ فِي لَيْلِهِ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ ، وَ الْإِمْضَاءُ فِي لَيْلِهِ ثَلَاثِ وَ عِشْرِينَ : تقدیر مقدرات در شب نوزدهم و تحکیم آن در شب بیست و یکم و امضاء در شب بیست و سوم است » (۱) و به این ترتیب بین روایات جمع می شود .

ص: ۲۶۱

۳ چرا شب قدر مخفی است؟

بسیاری معتقدند مخفی بودن شب قدر در میان شبهای سال، یا در میان شبهای ماه مبارک رمضان، برای این است که مردم به همه این شبها اهمیت دهند، همانگونه که خداوند رضای خود را در میان انواع طاعات پنهان کرده تا مردم به همه طاعات روی آورند و غضبش را در میان معاصی پنهان کرده تا از همه بپرهیزند، دوستانش را در میان مردم مخفی کرده تا همه را احترام کنند، اجابت را در میان دعاها پنهان کرده تا به همه دعاها رو آورند، اسم اعظم را در میان اسمائش مخفی ساخته تا همه را بزرگ دارند و وقت مرگ را مخفی ساخته تا در همه حال آماده باشند. و این دلیل مناسبی به نظر می رسد.

۴ آیا شب قدر در اتمهای پیشین هم بوده است؟

ظاهر آیات این سوره نشان می دهد که شب قدر مخصوص زمان

نزول قرآن و عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده ، بلکه همه سال تا پایان جهان تکرار می شود ولی آیا در امتهای پیشین نیز بوده است یا نه ؟ صریح روایات متعددی این است که این از مواهب الهی بر این امت می باشد ، چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود : « إِنَّ اللَّهَ وَهَبَ لِأُمَّتِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ لَمْ يُعْطِهَا مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ : خداوند به امت من شب قدر را بخشیده و احدی از امتهای پیشین از این موهبت برخوردار نبودند». (۱)

۵ چگونه شب قدر برتر از هزار ماه است ؟

ظاهر این است که بهتر بودن این شب از هزار ماه، به خاطر ارزش عبادت احیای آن شب است و روایات فضیلت لیل القدر و فضیلت عبادت آن که در کتب شیعه و اهل سنت فراوان است، این معنی را کاملاً تأیید می کند . علاوه بر این نزول قرآن در این شب و نزول برکات و رحمت الهی در آن سبب می شود که از هزار ماه برتر و بالاتر باشد.

ص: ۲۶۳

۶ چرا قرآن در شب قدر نازل شد ؟

از آنجا که در شب قدر سرنوشت انسانها برای یک سال ، بر طبق لیاقت ها و شایستگی های آنها تعیین می شود ، باید آن شب را بیدار بود و توبه کرد و خودسازی نمود و به درگاه خدا رفت و لیاقتی بیشتر و بهتر برای رحمت او پیدا کرد . آری در لحظاتی که سرنوشت ما تعیین می شود، نباید انسان در خواب باشد و از همه چیز غافل و بی خبر که در این صورت سرنوشت غم انگیزی خواهد داشت .

قرآن چون یک کتاب سرنوشت ساز است و راه سعادت و خوشبختی و هدایت انسان ها در آن مشخص شده ، باید در شب قدر ، شب تعیین سرنوشت ها، نازل گردد و چه زیباست رابطه میان « قرآن » و « شب قدر » و چه پرمعنی است پیوند این دو با یکدیگر . به عبارتی پیام این پیوند آن است که ای انسانها اگر می خواهید سرنوشت شما به خوبی رقم زده شود، به دستورات قرآن عمل کنید.

۷ آیا شب قدر در مناطق مختلف ، یکی است ؟

می دانیم آغاز ماه های قمری در همه سرزمین ها یکسان نیست و ممکن است در منطقه ای امروز اول ماه باشد و در منطقه دیگری دوم ماه، بنابراین شب قدر نمی تواند یک شب معین در سال بوده باشد، چراکه مثلاً شب بیست و سوم در مکه ممکن است شب بیست و دوم در ایران و عراق باشد و به این ترتیب قاعدتاً هر کدام باید برای خود شب قدری داشته باشند، آیا این با آن چه که از آیات و روایات استفاده می شود، سازگار است؟ پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که: شب همان سایه نیم کره زمین است که بر نیم کره دیگر می افتد و می دانیم این سایه همراه گردش زمین در حرکت است و یک دوره کامل آن در بیست و چهار ساعت انجام می شود، بنابراین ممکن است شب قدر یک دوره کامل شب به دور زمین باشد، یعنی مدت بیست و چهار ساعت تاریکی که تمام نقاط زمین را زیر پوشش خود قرار می دهد، شب قدر است که آغاز آن از یک نقطه شروع می شود و در نقطه دیگر پایان می گیرد.

جزء سی ام

پایان سورہ قدر

ص: ۲۶۶

این است آیین جاویدان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ

کافران از اهل کتاب و مشرکان (می گفتند:) مادست از آیین خود بر نمی داریم تا دلیل روشنی برای ما بیاید .

منظور از « بَيِّنَه » در اینجا "دلیل روشن" است که مصداق آن طبق آیه دوم شخص « پیامبر » است ، درحالی که قرآن را بر زبان داشت . در آغاز سوره به وضع اهل کتاب (یهود و نصاری) و مشرکان عرب قبل از ظهور اسلام پرداخته و می گوید: « آنها مدعی بودند ما دست از آیین خود بر نمی داریم تا دلیل روشنی و پیامبر مسلمی برای ما بیاید » .

۲ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً

پیامبری از سوی خدا که صحیفه های پاکی را بر ما بخواند.

۳ فیها کُتِبَ قَیْمَةٌ

و در آن نوشته های صحیح و پرارزش باشد .

آری آنها قبل از ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین ادعایی را داشتند ولی بعد از ظهور او و نزول کتاب آسمانیش صحنه عوض شد و آنها در دین خدا اختلاف کردند . می دانیم اهل کتاب انتظار چنین ظهوری را داشتند و قاعدتا مشرکان عرب که اهل کتاب را از خود عالمتر و آگاهتر می دانستند نیز در این برنامه با آنها همصدا بودند ولی بعد از تحقق آرزوهایشان مسیر خود را تغییر دادند و به صف مخالفان پیوستند . « صُیْحُفٌ » جمع « صحیفه » به معنی " اوراقی است که چیزی بر روی آن می نویسند " و منظور از آن در اینجا محتوای اوراق است ، زیرا می دانیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هرگز چیزی را از روی اوراق نمی خواند . و منظور از « مُطَهَّرَةٌ » ، " پاک بودن آن از هرگونه شرک و کذب و دروغ و باطل " است و مطهر از اینکه شیاطین جنّ و انس در آن دخالت نکنند .

ص: ۲۶۸

همان گونه که در آیه ۴۲ سوره فُصِّلَتْ آمده است: « لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ: هیچ گونه باطلی نه از پیش رو و نه از پشت سر به سراغ آن نمی آید ». جمله « فِيهَا كُتِبَ قَيِّمَه » اشاره به این است که در این صحف آسمانی مطالبی نوشته شده که از هر گونه انحراف و اعوجاج و کجی برکنار است. بنابراین « كُتِبَ » به معنی "مکتوبات" است و یا به معنی احکام و مقرراتی است که از ناحیه خداوند تعیین شده است، زیرا « کتابت » به معنی "تعیین حکم" نیز آمده، چنانکه در آیه ۱۸۳ سوره بقره می فرماید: « كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ: روزه بر شما مقرر شد، همانگونه که بر پیشینیان مقرر گردید ».

و به این ترتیب « قَيِّمَه » به معنی صاف و مستقیم، یا محکم و پابرجا، یا ارزشمند و پربها و یا همه این مفاهیم در آن جمع است. این احتمال نیز داده شده که چون قرآن تمام محتوای کتب پیشین را با اضافات فراوانی در بر دارد، به همین جهت گفته شده که در آن کُتِبَ

قیمه گذشته است. قابل توجه این که در آیه اول « کتاب » مقدم بر « مشرکان » ذکر شده اند و در آیه چهارم تنها سخن از « اهل کتاب » است و سخنی از « مشرکان » به میان نیامده، در حالی که آیه ناظر به هر دو است. این تعبیرات ظاهرا به خاطر آن است که اهل کتاب در این برنامه ها اصل و اساس بودند و مشرکان تابع آنها و یا به خاطر آن است که اهل کتاب درخور مذمت بیشتری بودند، چرا که آنها علما و دانشمندان فراوانی داشتند و از این نظر در سطحی بالاتر از مشرکان قرار گرفته بودند، بنابراین مخالفت آن ها زشت تر و ناپسندتر بود و درخور سرزنش فراوان.

بهترین و بدترین مخلوقات

۶ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ

قطعا کافران از اهل کتاب و مشرکان در دوزخند، جاودانه در آن می باشند، آنها بدترین مخلوقاتند.

تعبیر به « کَفَرُوا » اشاره به کفرشان در مقابل آیین اسلام است

و گرنه کفر و شرک قبلی آنها مطلب تازه ای نیست. تعبیر « اُولَئِكَ هُم شَرُّ الْبَرِيَّةِ » (آنها بدترین مخلوقاتند) ، تعبیر تکان دهنده ای است که نشان می دهد در میان تمام جنبندگان موجودی مطرودتر از کسانی که بعد از وضوح حق و اتمام حجت ، راه راست را رها کرده و در ضلالت و گمراهی گام می نهند ، یافت نمی شود . مقدم داشتن « اهل کتاب » بر « مشرکان » در این آیه نیز ممکن است به این خاطر باشد که آن ها دارای کتاب آسمانی و علماء و دانشمندان بودند و نشانه های پیغمبر اسلام در کتب آن ها صریحاً آمده بود ، بنابراین مخالفت آن ها زشت تر و بدتر بود .

۷ اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات (خدا) هستند .

در مورد مؤمنان سخن از انجام اعمال صالح نیز به میان آمده که در حقیقت میوه درخت ایمان است . اشاره به اینکه ادعای ایمان به تنهایی کافی نیست ، بلکه اعمال انسان باید گواه بر ایمان او باشد ولی کفر به تنهایی هرچند توأم با عمل ناصالحی نیز باشد ، مایه سقوط و بدبختی است . گذشته از این کفر معمولاً مبدأ انواع گناهان و جنایات و اعمال خلاف نیز می شود . تعبیر « اُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ » ، به خوبی نشان می دهد که انسان های مؤمن و صالح العمل حتی از فرشتگان برتر و بالاترند، چرا که آیه مطلق است و هیچ استثنایی در آن نیست .

علی و شیعیانش خیر البریه اند

در روایات فراوانی که از طرق اهل سنت و منابع معروف آنها و همچنین در منابع معروف شیعه نقل شده، آیه « اُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ » (آن ها بهترین مخلوقات خدا هستند) به علی و پیروان او تفسیر شده است .

۸ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ

پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است، همیشه در آن می مانند، هم خدا از آنها خوشنوداست و هم آنها از خدا خوشنود و این (مقام والا) برای کسی است که از پروردگارش بترسد .

در این آیه نخست از پاداش مادی و جسمانی آنها که باغهای پر نعمت بهشتی است ، سخن به میان آمده و بعد از پاداش معنوی و روحانی آنان ، که هم خدا از آنان راضی است و هم آنان از خدا راضی . آن ها از خدا راضیند چرا که هر چه خواسته اند به آنها داده و خدا از آن ها راضی است چرا که هر چه او خواسته ، انجام داده اند و اگر هم لغزشی بوده ، به لطفش صرف نظر کرده . چه لذتی از این برتر و بالاتر که احساس کند مورد قبول و رضای معبود و محبوبش واقع شده و به لقای او واصل گردیده است . جمله « ذَلِكْ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ » نشان می دهد که تمام این برکات از « خوف و خشیت و ترس از خدا » سرچشمه می گیرد ، چرا که همین ترس انگیزه حرکت به سوی هرگونه اطاعت و تقوا و اعمال صالح است .

لزوم اخلاص نیت در عبادت

بعضی از علمای اصول فقه به آیه « وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ » برای لزوم « قصد قربت » در عبادت و اینکه اصل در اوامر تعبدی بودن است نه توصلی ، استدلال کرده اند و این منوط به آن است که « دین » در اینجا به معنی "عبادت" بوده باشد ، تا دلیل بر لزوم اخلاص در عبادات گردد و « امر » را در این آیه به طور مطلق قرار دهیم تا مفهومش لزوم قصدقربت در همه اوامر باشد (مگر مواردی که به دلیلی خارج شده است) درحالی که مفهوم آیه ظاهراً هیچیک از این ها نیست ، بلکه مقصود اثبات توحید در مقابل شرک است ، یعنی آنها جُز به توحید دعوت نشده اند و با این حال ارتباطی با احکام فرعی ندارد.

قوس عجیب صعودی و نزولی انسان

از آیات این سوره به خوبی استفاده می شود که هیچ مخلوقی در

عالم فاصله قوس صعودی و نزولیش به اندازه انسان نیست ، اگر دارای ایمان و اعمال صالح باشد ، (قابل توجه اینکه « عَمَلٌ »
و الصَّالِحَاتِ » همه اعمال صالح را شامل می شود نه بعضی را) برترین خلق خدا است و اگر راه کفر و ضلالت و لجاجت و
عناد را بپوید ، چنان سقوط می کند که بدترین خلق خدا می شود . این فاصله عظیم میان قوس « صعودی » و « نزولی » انسان ،
گرچه مسأله حساس و خطرناکی است ، ولی دلالت بر عظمت مقام نوع بشر و قابلیت تکامل او دارد و طبیعی است که در کنار
چنین قابلیت و استعداد فوق العاده ای ، امکان تنزل و سقوط فوق العاده نیز باشد .

پایان سوره بَيِّنَه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا

هنگامی که زمین شدیداً به لرزه درآید .

تعبیر به « زِلْزَالَهَا » (زلزله اش) یا اشاره به این است که در آن روز تمام کره زمین به لرزه درمی آید (برخلاف زلزله های معمولی که همه آنها موضعی و مقطعی است) و یا اشاره به زلزله معهود یعنی زلزله رستاخیز است .

۲ وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا

و زمین بارهای سنگینش را خارج سازد .

در این که منظور از « أَثْقَالِهَا » (بارهای سنگین) چیست ، مفسران تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند . مناسبترین تفسیر این است ؛ منظور انسان ها هستند که با زلزله رستاخیز از درون قبرها به خارج پرتاب

می شوند ، نظیر آنچه در سوره انشقاق آیه ۴ آمده است : « وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ » . بعضی گفته اند : گنجهای درون خود را بیرون می ریزد و مایه حسرت دنیاپرستان بی خبر می گردد ، البته می تواند منظور از آن بیرون فرستادن مواد سنگین و مذاب درون زمین باشد .

۳ وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا

و انسان می گوید: زمین را چه می شود(که این گونه می لرزد).

در آن روز انسان از دیدن این صحنه بی سابقه ، سخت متوحش می شود . « اِنْسَان » در اینجا معنی گسترده ای دارد که همگان را شامل می شود ، زیرا تعجب از اوضاع و احوال زمین در آن روز مخصوص به کافران نیست .

۴ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا

در آن روز زمین تمام خبرهای خود را بازگو می کند .

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود : « آیا می دانید که منظور از اخبار زمین در اینجا چیست » ؟ گفتند : « خدا و

پیامبرش آگاهتر است». فرمود: «منظور از خبر دادن زمین این است که اعمال هر مرد و زنی را که بر روی زمین انجام داده اند، خبر می دهد. می گوید: فلان شخص در فلان روز فلان کار را انجام داد، این است خبر دادن زمین». (۱) از «ابوسعید خُدَری» نقل شده که می گفت: «هر گاه در بیابان هستی، صدایت را به اذان بلند کن، چرا که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «لَا يَسْمَعُهُ جِنَّ وَلَا إِنْسٌ وَلَا حَجْرٌ إِلَّا يَشْهَدُ لَهُ: هیچ جنّ و انس و قطعه سنگی آن را نمی شنود مگر اینکه برای او (در قیامت) گواهی می دهد». (۲) در حدیثی از علی می خوانیم که فرمود: «صَلُّوا الْمَسَاجِدَ فِي بُقَاعٍ مُخْتَلَفَةٍ، فَإِنَّ كُلَّ بُقْعَةٍ تَشْهَدُ لِلْمُصَلِّيِ عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: در قسمتهای مختلف مساجد نماز بخوانید، زیرا هر قطعه زمینی در قیامت برای کسی که روی آن نماز خوانده گواهی می دهد». (۳)

ص: ۲۷۸

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۴۹.

۲- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۲۶.

۳- «لئالی الاخبار»، جلد ۵، صفحه ۷۹ (چاپ جدید).

۵ يَا أَوْحَىٰ لَهَا

چراکه پروردگارت به او وحی کرده است.

و زمین در اجرای این فرمان کوتاهی نمی کند ، تعبیر « اَوْحَىٰ » در اینجا به خاطر آن است که چنین سخن گفتن اسرارآمیز برخلاف طبیعت زمین است و این جزاز طریق یک وحی الهی ممکن نیست.

۶ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ

در آن روز مردم به صورت گروه های مختلف از قبرها خارج می شوند تا اعمالشان به آن ها نشان داده شود .

« يَصْدُرُ » از ماده « صدر » (بر وزن صبر) به معنی خارج شدن شتران از آبگاه است که به صورت انبوه و هیجان زده بیرون می آیند و در اینجا کنایه از خروج اقوام مختلف از قبرها و آمدنشان در محشر برای حسابرسی است . « أَشْتَاتًا » جمع « شت » (بر وزن شط) به معنی

"متفرق و پراکنده" است. این اختلاف و پراکندگی ممکن است به خاطر این باشد که اهل هر مذهبی جداگانه وارد عرصه محشر می شوند، یا اهل هر نقطه ای از مناطق زمین جدا وارد می شوند و یا این که گروهی با صورت های زیبا و شاد و خندان و گروهی با چهره های عبوس و تیره و تاریک در محشر گام می نهند. یا هر امتی همراه امام و رهبر و پیشوایشان هستند، همان گونه که در آیه ۷۱ سوره اسراء آمده است: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ: روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرامی خوانیم». منظور از جمله «لِيُرَوْا اَعْمَالَهُمْ»، "تجسم اعمال" و "مشاهده خود اعمال" است. این آیه یکی از روشن ترین آیات بر مسأله تجسم اعمال محسوب می شود که در آن روز اعمال آدمی به صورتهای مناسبی تجسم می یابد و در برابر او حضور پیدا می کند و همنشینی با آن مایه نشاط یا رنج و بلاست.

دقت و سختگیری در حسابرسی قیامت

۷ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ

ص: ۲۸۰

پس هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار خیر انجام داده آن را می بیند .

۸ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

و هر کس به اندازه ذره ای کار بد کرده ، آنرا می بیند .

« مِثْقَال » در لغت به معنای " ثقل و سنگینی " آمده است . « ذَرَّة » به معنی ذرات بسیار کوچک غبار که در فضا معلق است و به هنگامی که آفتاب از روزنه ای به اتاق تاریک می تابد آشکار می گردد، تفسیر شده است. امروز کلمه «ذره» را به معنی " اتم " نیز اطلاق می کنند و بمب اتمی را «الْقُبْلَةُ الذَّرِّيَّة» می گویند. اتم به قدری کوچک است که نه با چشم عادی و نه با دقیق ترین میکروسکوپ ها قابل مشاهده نیست و تنها آثار آن را مشاهده می کنند و حجم و وزن آن با محاسبات علمی قابل سنجش است و به قدری کوچک است که چند میلیون آن روی نوک سوزنی جای می گیرد. مفهوم ذره هرچه باشد ، در اینجا به معنای " کوچکترین وزن ها " است . این تعبیرات همه نشان می دهد که در آن

حسابرسی بزرگ، کوچک ترین کارها محاسبه می شود، ضمناً این آیات هشدار می دهد که نه گناهان کوچک را کم اهمیت بشمرند و نه اعمال خیر کوچک را، چیزی که مورد محاسبه الهی قرار می گیرد، هرچه باشد، کم اهمیت نیست. لذا بعضی از مفسران گفته اند: این آیات زمانی نازل شد که بعضی از یاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به انفاق اموال کم بی اعتنا بودند و می گفتند: اجر و پاداش بر چیزهایی داده می شود که ما آن را دوست داریم و اشیاء کوچک چیزی نیست که مورد علاقه ما باشد و همچنین نسبت به گناهان کوچک بی اعتنا بودند، آیات نازل شد و آنها را به خیرات کوچک ترغیب کرد و از گناهان کوچک برحذر داشت. در حدیثی آمده است: مردی خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: « عَلَّمَنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ: از آنچه خداوند به تو تعلیم داده به من بیاموز ». پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به مردی از یارانش سپرد تا قرآن به او تعلیم کند و او سوره « إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا » را تا به آخر به او تعلیم داد، آن مرد از جا برخاست و گفت: « همین یک آیه مرا کفایت می کند ».

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «او را به حال خود بگذار که مرد فقیهی شد». (و طبق روایتی فرمود: «رَجَعَ فقیها: او فقیه شد و بازگشت») دلیل آن هم روشن است زیرا کسی که می داند که اعمال ما حتی به اندازه یک «ذره» یا یک دانه «خردل» مورد محاسبه قرار می گیرد، امروز به حساب خود مشغول می شود و این بزرگترین اثر تربیتی روی او دارد. (۱) با این حال در روایت دیگری از «ابوسعید خُدَری» آمده است که: وقتی این آیه نازل شد، عرض کردم: «ای رسول خدا آیا من همه اعمال را می بینم؟» فرمود: «آری». گفتم: «آن کارهای بزرگ را؟» فرمود: «بله»، گفتم: «کارهای کوچک کوچک را؟» فرمود: «بله»، عرض کردم: «ای وای بر من، مادرم بنشیند و برای من عزاداری کند». فرمود: «بشارت باد بر تو ای ابوسعید! چرا که حسنات به ده برابر حساب می شود تا هفتصد برابر و خدا برای هر کس بخواهد آن را هم مضاعف می کند و اما هر گناه به اندازه یک گناه مجازات دارد، یا خداوند عفو می کند و بدان احدی باعملش نجات نخواهد یافت. (جز اینکه کرم خدا شامل او گردد)». عرض کردم: «حتی تو هم ای رسول خدا؟» فرمود: «حتی من، مگر این که خداوند مرا مشمول رحمتش سازد». (۲)

ص: ۲۸۳

۱- تفسیر «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۵.

۲- «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۳۸۱.

پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه مطابق این آیات انسان همه اعمال خود را در قیامت اعم از نیک و بد و کوچک و بزرگ می بیند. این معنی چگونه با آیات «احباط» (۱) و «تکفیر» و «عفو» و «توبه» سازگار است؟ در پاسخ این سؤال باید به یک نکته توجه کرد و آن اینکه دو اصلی که در این آیات آمده است که می گوید: انسان هر ذره ای از کار نیک و بد را می بیند به صورت یک قانون کلی است و می دانیم هر قانون ممکن است استثنائاتی داشته باشد، آیات «عفو» و

ص: ۲۸۴

۱- نابودی اعمال .

« توبه » و « احباط » و « تکفیر » در حقیقت به منزله استثناء است در این قانون کلی. پاسخ دیگر اینکه: در مورد « احباط » و « تکفیر » در حقیقت موازنه و کسر و انکساری رخ می دهد و درست مانند « مطالبات » و « بدهی ها » است که از یکدیگر کسر می شود، هنگامی که انسان نتیجه این موازنه را می بیند، در حقیقت تمام اعمال نیک و بد خود را دیده است. همین سخن در مورد « عفو » و « توبه » نیز جاری است، چرا که عفو بدون لیاقت و شایستگی صورت نمیگیرد و توبه نیز یکی از اعمال نیک است. ظاهر این است که آیات مورد بحث مربوط به قیامت است نه دنیا، به علاوه این کلیت ندارد که هر مؤمن و کافری نتیجه اعمالش را در دنیا هم ببیند.

پایان سوره زلزله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا

سوگند به اسبان دونده ای که نفس زنان (به سوی میدان جهاد) پیش رفتند .

« عادیات » جمع « عادیه » از ماده « عدو » (بر وزن صبر) در اصل به معنای " گذشتن و جدا شدن " است و در اینجا منظور همان " دویدن با سرعت " است . « ضَبْح » (بر وزن مدح) به معنی " صدای نفسهای تند و سریع اسب " است که هنگام دویدن از او به گوش می رسد. در مورد تفسیر این آیه دو نظر وجود دارد: نخست اینکه: منظور سوگند به اسبهایی است که با سرعت به سوی میدان جنگ پیش می روند و از آنجا که جهاد امر مقدسی است ، این حیوانات نیز در این مسیر مقدس آنچنان ارزش پیدا می کنند که شایسته است سوگند به آنها یاد شود. تفسیر دیگر اینکه :

سوگند به شترانی است که در فریضه بزرگ حج در میان مواقع و اماکن مقدس به سرعت حرکت می کنند و به همین دلیل دارای قداستی هستند شایسته سوگند .

۲ فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا

و سوگند به آنها (که بر اثر برخورد سمشان به سنگ های بیابان) جرقه های آتش افروختند .

«مُورِيَاتِ» ، جمع «موریه» از ماده «ایراء» و به معنی " آتش افروختن " و «قَدْح» به معنی "زدن سنگ یا چوب و یا آهن و چخماق به یکدیگر برای تولید جرقه" است . منظور اسبان مجاهدانی است که چنان با سرعت به سوی میدان نبرد حرکت می کنند که از اثر برخورد سم آنها به سنگهای بیابان ، جرقه ها می پرد ، یا شترانی که به سرعت به مواقع حج می روند و سنگها و ریگها از زیر پای آنها پریده و بر اثر برخورد به سنگهایی دیگر تولید جرقه می کند

۳ فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا و بادمیدن صبح بردشمن یورش بردند.

« مُغیرات » جمع « مغیره » از ماده « اغاره » به معنی هجوم و حمله به دشمن است و از آنجا که گاهی این هجوم و حمله به منظور گرفتن اموال صورت می گیرد، گاه این واژه به معنی معمول در فارسی، یعنی غارت کردن و گرفتن اموال دیگران به کار می رود. لشگریان اسلام به فرماندهی علی از تاریکی استفاده کرده و به سوی میدان نبرد پیش رفته اند و در نزدیکی قبیله دشمن کمین کرده، صبحگاهان همچون صاعقه بر آنها یورش بردند و پیش از آنکه دشمن بتواند عکس العملی از خود نشان دهد، قدرت آنها را در هم شکستند. و اگر سوگندها را اشاره به شتران حاجیان بدانیم، منظور از این آیه هجوم قافله های شتران در صبحگاهان عید از « مشعر » به « منی » است.

۴ فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا وَ غَرْدًا وَ غَبَارًا بِه هرسو پراکنده کردند.

« اَثَرَنَ » از ماده « اثاره » به معنی "پراکنده کردن غبار یا دود" می باشد. « نَقْعَ » (بر وزن نفع) و به معنی "غبار" است. این آیه به یکی دیگر از ویژگی های این مجاهدان و مرکب های آنها اشاره می کند.

۵ فَوْسَطْنَ بِهٖ جَمْعًا و (ناگهان) در میان دشمن ظاهر شدند .

چنان هجوم آنها غافلگیرانه و برق آسا بود که در چند لحظه صفوف دشمن را از هم شکافته و به قلب آنها هجوم بردند و جمعیت آنها را از هم متلاشی کردند و این نتیجه همان سرعت عمل و بیداری و آمادگی و شهامت و شجاعت است و یا اشاره به ورود حاجیان از « مشعر » به « منی » است. روی هم رفته در یک جمع بندی نهایی به اینجا می رسیم که سوگند به اسبهایی یاد شده که نخست با سرعت ، نفس زنان به سوی میدان جهاد پیش می روند و سپس سرعت آنها بیشتر می شود ، آن چنان که از ضربات سُم آنها بر سنگها جرقه هایی برمی خیزد و تاریکی شب را می شکافد و در مرحله بعد که به نزدیکی منطقه دشمن می رسند ، آنها را غافلگیر ساخته و هنگام روشن شدن هوا بر آنها هجوم می برند، آنچنان هجومی که گرد و غبار را در فضا پراکنده می کند و سرانجام به قلب جمعیت دشمن وارد شده ، صفوف آنها را از هم متلاشی می کنند . و از اینجا روشن می شود که جهاد آنچنان عظمتی دارد که حتی نفسهای اسب های مجاهدین شایسته سوگند است و همچنین جرقه های ناشی از برخورد سمشان به سنگ ها و همچنین گرد و غباری که در فضا پخش می کنند ، آری گرد و غبار صحنه جهاد هم پرارزش و با عظمت است .

عظمت جهاد در راه خدا

در قرآن مجید سخن از مسأله جهاد و عظمت مجاهدان راه خدا بسیار به میان آمده ولی شاید در هیچ جا مسأله با این عظمت ترسیم نشده است که حتی نفس زدن اسبهای آنها و جرقه های سُم این ستوران و گرد و غبار ناشی از حرکت سریع آنان ، آن قدر باعظمت شناخته شده که موردقسم واقع شده است . مخصوصاً روی سرعت عمل آنها که یکی از مهمترین عوامل پیروزی در جنگ هاست ، تکیه شده و نیز روی اصل غافلگیری که یکی دیگر از عوامل موفقیت در جنگ است ، تکیه گردیده است . و این ها همه آموزشی است در زمینه برنامه « جهاد » . قابل توجه این که در شأن نزول این سوره آمده است که علی دستور داد در تاریکی شب مرکبها را آماده کنند ، خوراک لازم به آنها

بدهند و زین بر آنها نهند و به حالت آماده باش کامل در آیند ، هنگامی که پرده تاریکی شب شکافته شد، فوراً نماز صبح را با یاران خود به جا آورد و بلافاصله به دشمن حمله کرد . دشمن وقتی بیدار شد که زیر دست اسبهای مجاهدین اسلام قرار گرفته بود . این حمله سریع و غافلگیرانه هم تعداد تلفات را به حداقل رساند و هم در ساعاتی کوتاه به جنگ خاتمه داد و جالب اینکه همه این مسائل در آیات سوره به طرز ظریفی منعکس شده است . بدیهی است نه اسب خصوصیت دارد و نه مسأله جرقه ناشی از برخورد سُم آنها به سنگهای بیابان و نه گرد و غبار پای آنها . آن چه موضوعیت دارد ، مسأله جهاد و سپس ابزار آن است که تمام وسایل جنگی امروز را شامل می شود ، همان گونه که در آیه ۶۰ سوره انفال در کنار « رِبَاطِ الْخَيْلِ » (اسبهای ویژه) سخن از « قُوَّة » و « نیرو » به صورت کلی به میان آمده است .

۶ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُ مُّوَدٌ

که انسان در برابر نعمت های پروردگارش ناسپاس

بعد از این سوگندهای عظیم به پاسخ قسم ، یعنی چیزی که سوگندها به خاطر آن یاد شده ، پرداخته است . تعبیر به « اُنسان » در این گونه موارد به معنی " انسان های شرور و هواپرست و سرکش و طغیانگر " است و بعضی آن را به انسان کافر تفسیر کرده اند و گرنه مسلماً هر انسانی چنین نیست ، بسیاریند کسانی که سپاسگزاری و عطا و بخشش با روحشان عجین شده و از کفران و بُخل بیزارند ، همچنین انسانهایی که در پرتو ایمان به خدا از وادی خودخواهی و خودپرستی گام بیرون نهاده و در آسمان معرفت اسماء و صفات پروردگار و تخلُّق به اخلاق الهی به پرواز درآمده اند .

آیا طبیعت انسان ، ناسپاسی و بُخل است ؟

مفسران برای « کُنُّود » معانی زیادی گفته اند ، « ابوالفتوح رازی » حدود پانزده معنی در این زمینه نقل کرده ولی غالباً شاخ و برگ همان معنی اصلی است که مطرح شد، از جمله این که: ۱ کنود ، کسی

است که مصائبش را با آب و تاب می شمرد ولی نعمتها را فراموش می کند . ۲ . کنود ، کسی است که نعمتهای خدا را تنها می خورد و از دیگران منع می کند ، چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که حضرت از یکی از اصحابشان پرسیدند : « می دانید کنود کیست ؟ » عرض کرد : « خدا و رسولش آگاه تر است » . فرمود : « کنود کسی است که تنها غذا می خورد و از عطا و بخشش به دیگران خودداری می کند و بنده زیر دستش را می زند » . (۱) . ۳ . کنود کسی است که در مشکلات و مصائب با دوستان خود همدردی نمی کند . ۴ . کسی که خیرش بسیار کم است . ۵ . کسی که وقتی نعمتی به او برسد ، از دیگران دریغ می دارد و اگر گرفتار مشکلی گردد ، ناشکیبایی و جزع می کند . ۶ . کسی که نعمت های الهی را در معصیت صرف می کند ۷ . کسی که نعمت های خدا را انکار می کند . ممکن است

ص: ۲۹۳

کسانی از جمله « إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ » ، چنین استفاده کنند که حالت « کنود » بودن یعنی ناسپاسی و بخل ، جزء طبیعت همه انسان هاست . سپس این سؤال پیش می آید که این امر با وجدان بیدار و شعور فطری که انسان را دعوت به شکر مُنْعَم و ایثار می کند ، چگونه می تواند سازگار باشد ؟ نظیر این سؤال در آیات زیادی از قرآن مجید که انسان را با نقاط ضعف و اضعی توصیف می کند ، مطرح می شود. در یک جا انسان « ظَلُومٌ وَ جَهُولٌ » شمرده شده (۷۲/احزاب). در جای دیگر « هَلُوعٌ » (کم ظرفیت) (۱۹ / معارج). در جای دیگر « یُؤْسٌ وَ كَفُورٌ » (مأیوس و ناسپاس) (۹ / هود) . و در جای دیگر (طغیانگر) (۶ / علق) توصیف شده است . آیا به راستی همه این نقاط ضعف در طبیعت انسان نهفته است ؟ با اینکه قرآن تصریح می کند که خدا بنی آدم را گرامی داشته و بر همه خلایق برتری بخشیده ؟ (۱) پاسخ این سؤال با

ص: ۲۹۴

توجه به یک نکته روشن می شود و آن این است که : انسان دارای دو بُعد وجودی است و به همین دلیل می تواند در قوس صعودیش به « اَعْلَى عَلَّيْنِ » رسد و در قوس نزولیش به « اَسْفَلَ السَّافِلِينَ » کشیده شود . اگر تحت تربیت مربیان الهی قرار گیرد و از پیام عقل الهام پذیرد و خودسازی کند ، مصداق « وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً » (ما انسان را بر بسیاری از مخلوقات دیگری که خلق کرده ایم ، برتری داده ایم) ، می شود . و اگر به ایمان و تقوی پشت کند و از خطّ اولیای خدا خارج گردد ، به صورت موجودی « ظَلُوم » و « كَفَّار » و « يَؤُس » و « كَفُور » و « هَلُوع » و « كَنُود » درمی آید . و به این ترتیب هیچ گونه تضادی در میان این آیات وجود ندارد ، منتها هر کدام به یکی از ابعاد وجود انسان نگاه می کند .

پایان سوره عادیات

سوره قارِعَه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ الْقَارِعَةُ آن حادثه کوبنده ،

۲ مَا الْقَارِعَةُ و چه حادثه کوبنده ای ؟

۳ وَ مَا أَذْرِيكَ مَا الْقَارِعَةُ

و تو چه می دانی که حادثه کوبنده چیست ؟

«قارِعَه» از ماده «قرع» (بروزن فرع) به معنی "کوبیدن چیزی بر چیزی" است ، به گونه ای که صدای شدید از آن برخیزد. «قارِعَه» که یکی از نام های قیامت است، اشاره به مقدمات قیامت می باشد که عالم دنیا درهم کوبیده می شود، خورشید و ماه تاریک می گردد و دریاها برافروخته می شود، اگر چنین باشد، انتخاب نام «قارِعَه» برای این حادثه دلیلش روشن است.

۴ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ

روزی که مردم مانند پروانه های پراکنده به هرسو می روند.

« فَرَّاش » ، جمع « فَرَّاشَه » به معنی " پروانه " می باشد . تشبیه به « پروانه » به خاطر آن است که پروانه ها معمولاً خود را دیوانه وار به آتش می افکنند و می سوزانند ، بدکاران نیز خود را در آتش جهنم می افکنند . این احتمال نیز وجود دارد که تشبیه به پروانه ، اشاره به حیرت و سرگردانی خاصی است که در آن روز بر همه انسان ها مستولی می شود .

۵ وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ

و کوهها مانند پشم رنگین حلاجی شده می گردد.

« عِهْن » (بر وزن ذهن) به معنی " پشم رنگ شده " است . « مَنْفُوش » از ماده « نَفَش » (بر وزن نقش) به معنی " گستردن پشم " است که معمولاً به وسیله ابزار مخصوص حلاجی و زدن پشم انجام می گیرد . طبق آیات مختلف قرآن ، کوه ها در آستانه قیامت نخست به حرکت درمی آیند ، بعد درهم کوبیده و متلاشی می گردند و سرانجام به صورت غباری در آسمان درمی آیند ، که در آیه مورد بحث آن را تشبیه به پشمهای رنگین حلاجی شده کرده است ، پشمهایی که همراه تندباد حرکت کنند و تنها رنگی از آنها نمایان باشد و این آخرین مرحله متلاشی شدن کوه ها است . این تعبیر ممکن است اشاره به رنگهای مختلف کوه ها نیز باشد ، چراکه کوه های روی زمین هر کدام رنگ خاصی دارند . به هر حال این جمله گواه بر آن است که آیات فوق از مراحل نخستین قیامت یعنی مرحله ویرانی و پایانی جهان سخن می گوید .

(در آن روز) کسی که ترازوهای اعمالش سنگین است .

«موازن» جمع کلمه « میزان » و به معنی "وسيله سنجش" است ، این واژه نخست در وزن های مادی به کار رفته است ، سپس در موازین و مقیاس های معنوی نیز استعمال شده است . بعضی معتقدند: اعمال انسان در آن روز به صورت موجودات جسمانی و قابل وزن درمی آید و راستی آن ها را با ترازوهای سنجش اعمال می سنجند . این احتمال نیز داده شده که خود نامه اعمال را وزن می کنند ، اگر اعمال صالحی در آن

نوشته شده است، سنگین است و گرنه سبک وزن، یا بی وزن است. «میزان» حتماً به معنی ترازوی ظاهری که دارای کفه های مخصوص است، نمی باشد، بلکه به هر گونه وسیله سنجش اطلاق می شود، چنان که در حدیثی آمده است: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَيْمَةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ (ع) هُمُ الْمَوَازِينُ: امیر مؤمنان و امامان از دودمانش علیهم السلام ترازوهای سنجشند». (۱) تعبیر به « موازین » به صورت صیغه جمع به خاطر آن است که اولیای حق و قوانین الهی هر کدام یکی از میزان های سنجشند و ضمناً تنوع صفات و اعمال آدمی ایجاب می کند که هر کدام را با میزانی بسنجند و الگوها و ترازوهای سنجش متفاوت باشد. در حدیثی از امام صادق آمده است که وقتی از معنی « میزان » سؤال کردند، ایشان در پاسخ فرمودند: « الْمِيزَانُ الْعَدْلُ: ترازوی سنجش همان عدل است ». (۲) به این ترتیب وجود اولیاء الله یا قوانین عدل الهی

ص: ۲۹۹

۱- « بحار الانوار »، جلد ۷، صفحه ۲۵۱.

۲- تفسیر « نور الثقلین »، جلد ۲، صفحه ۵.

مقیاس هایی هستند که انسانها و اعمالشان را بر آنها عرضه می کنند و به همان اندازه که با آنها شباهت و مطابقت دارند ، وزنشان است . روشن است که منظور از « سبکی » و « سنگینی » میزان به سبکی و سنگینی خود ترازوهای سنجش نیست ، بلکه وزن چیزهایی است که با آن می سنجند .

۷ فَهُوَ فِي عَيْشِهِ رَاضِيَةٌ

در یک زندگی خشنود خواهد بود .

تعبیر « عَيْشِهِ رَاضِيَةٌ » (زندگی خشنود) تعبیر بسیار جالب و رسایی است از زندگی پر نعمت و سراسر آرامش بهشتیان در قیامت . این امتیاز بزرگ مخصوص زندگی آخرت است ، چراکه زندگی دنیا هر قدر مرفه و پر نعمت و توأم با امن و امان و رضایت و خشنودی باشد ، باز از عوامل ناخشنودی خالی نیست ، تنها زندگی آخرت است که سراسر رضایت و خشنودی و امنیت و مایه آرامش خاطر می باشد .

و اما کسی که ترازوهایش سبک است .

بدون شک ارزش همه اعمال نیک و صالحات یکسان نیست و با هم تفاوت زیادی دارند و به همین جهت در روایات مختلف اسلامی ، روی پاره ای از اعمال خیر تکیه بیشتری شده است و آنها را اسباب سنگینی میزان و ترازوی عمل در قیامت شمرده اند . در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که در تفسیر « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » فرمود : « يَعْنِي بِوَحْدَانِيَّتِهِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ الْأَعْمَالَ إِلَّا بِهَا وَ هِيَ كَلِمَةُ التَّقْوَى يُثْقَلُ اللَّهُ بِهَا الْمِيزَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : " لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اشاره به وحدانیت خداوند است و هیچ عملی بدون آن پذیرفته نمی شود و این کلمه تقواست که ترازوی سنجش اعمال را در قیامت سنگین می کند » . (۱) در حدیث

ص: ۳۰۱

دیگری از امیر مؤمنان علی درباره شهادت به وحدانیت خداوند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: « خَفَّ مِيزَانُ تُرْفَعَانِ مِنْهُ وَ ثَقُلَ مِيزَانُ تُوَضَّعَانِ فِيهِ: ترازوی سنجشی که شهادتین از آن برداشته شود، سبک است و میزانی که شهادتین در آن گذاشته شود، سنگین است ». (۱) در حدیث دیگری از امام باقر یا امام صادق می خوانیم: « مَا فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ أَثْقَلُ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ: در میزان چیزی سنگین تر از درود بر محمد و آل محمد نیست » و در ذیل روایت می فرماید: « افرادی در قیامت در پای میزان عمل قرار می گیرند و کفه اعمالشان سبک است، سپس درود بر محمد و آل محمد را در آن می نهند و آن سنگین می شود ». (۲) در حدیثی از امام باقر می خوانیم: « مَنْ كَانَ ظَاهِرُهُ أَرْجَحَ مِنْ بَاطِنِهِ، خَفَّ مِيزَانُهُ: هر کس ظاهرش از باطنش بهتر باشد، میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود ». (۳)

۱- « نور الثقلین »، جلد ۵، صفحه ۶۵۹، حدیث ۸.

۲- « نور الثقلین »، جلد ۵، صفحه ۶۵۹، حدیث ۷.

۳- « نور الثقلین »، جلد ۵، صفحه ۶۶۰، حدیث ۱۳.

پناهگاهش «هاویه» (دوزخ) است .

تعبیر به «أُمّ» در این آیه به خاطر این است که «أُمّ» به معنی "مادر" است و می دانیم که مادر پناهگاهی است برای فرزندان که در مشکلات به او پناه می برند و نزد او می مانند و در اینجا اشاره به این است که این گنهکاران خفیف المیزان محلی برای پناه گرفتن جز دوزخ نمی یابند ، وای به حال کسی که پناهگاهش ، « جهنم » باشد . « هاوِیَه » از ماده « هوی » به معنای " افتادن و سقوط کردن " است و آن یکی از نام های « دوزخ » می باشد ، چراکه گنهکاران در آن سقوط می کنند و نیز اشاره به عمق آتش دوزخ است . و اگر « أُمّ » را در اینجا به معنی " مغز " بگیریم ، « هاویه » به معنی " سقوط کننده " می باشد ، ولی تفسیر اول صحیح تر و مناسب تر به نظر می رسد .

جزء سی ام

۱۰ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا هَيْهَ

و توجه می دانی هاویه چیست ؟

۱۱ نَارٌ حَامِيَةٌ

آتشی است سوزان .

«حَامِيَةٌ» از ماده « حمی » (بر وزن نفی) و به معنی شدت حرارت است و در اینجا اشاره به سوزندگی فوق العاده آتش دوزخ است . به هر حال این جمله که می فرماید : « توجه می دانی هاویه چیست ؟ هاویه آتش سوزان است » ، تأکیدی است بر این معنا که "عذاب قیامت و آتش دوزخ فوق تصور همه انسان ها است" .

پایان سوره قَارِعَه

ص: ۳۰۴

سوره تَكَاثُرُ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ اَلْهٰیكُمُ التَّكَاثُرُ

تفاخر و تکاثر شما را به خود مشغول داشته (و از خداوند غافل کرده است) .

۲ حَتّٰی زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ

تا آن جا که زیارت قبرها رفتید (وقبور مردگان خود را بر شمردید).

« اَلْهٰیكُمُ » از ماده « لَهو » به معنای " سرگرم شدن به کارهای کوچک و غافل ماندن از اهداف و کارهای مهم " است ، « راغب » در « مفردات » می گوید : « لَهو » چیزی است که انسان را به خود مشغول داشته و از مقاصد و اهدافش باز می دارد . « تَكَاثُرُ » از ماده « کثرت » به معنی " تفاخر و مباهات و فخرفروشی بر یکدیگر " است . البته گاهی نیز به معنی " فزون طلبی و جمع مال " آمده ، چنان که در حدیثی از پیغمبر

اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: « تکاثر، جمع آوری اموال از طرق نامشروع و خودداری از ادای حق آن و بستن آنها در خزینه ها و صندوق ها است » (۱). این بحث دامنه دار را با حدیث پر معنایی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، ایشان در تفسیر «الْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ» فرمودند: « يَقُولُ ابْنُ آدَمَ مَالِي مَالِي وَ مَالِكٌ مِنْ مَالِكِ إِلَّا مَا أَكَلْتُ فَأَفْنَيْتُ أَوْ لَبَسْتُ فَأَبْلَيْتُ أَوْ تَصَدَّقْتُ فَأَمْضَيْتُ: انسان می گوید: مال من، مال من، در حالی که مال تو تنها همان غذایی است که می خوری و لباسی که می پوشی و صدقاتی که در راه خدا انفاق می کنی ». (۲) « زُرْتُمْ » از ماده « زیاره » و « زور » (بر وزن قول) در اصل به معنی "قسمت بالای سینه" است، سپس به معنی "ملاقات کردن و روبرو شدن" به کار رفته است. « مَقَابِرِ » جمع « مقبره » به معنی "محل قبر میت" است و زیارت کردن مقابر در اینجا یا کنایه از مرگ است (طبق بعضی تفاسیر) و یا به معنی

ص: ۳۰۶

۱- « نور الثقلین »، جلد ۵، صفحه ۶۶۲، حدیث ۸.

۲- « صحیح مسلم » (طبق نقل مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۴).

"رفتن به سراغ قبرها برای شماره کردن و تفاخر نمودن" (طبق تفسیر مشهور). معنی دوم صحیح تر به نظر می رسد و یکی از شواهد آن سخنی است که از امیر مؤمنان علی در نهج البلاغه آمده است که بعد از تلاوت این آیات فرمود: «... این اجساد پوسیده اگر مایه عبرت باشند، سزاوارتر است تا موجب افتخار گردند». (۱) این سوره درباره قبایلی نازل شد که بر یکدیگر تفاخر می کردند و با کثرت نفرت و جمعیت یا اموال و ثروت خود بر آنها مباحثات می نمودند، تا آنجا که برای بالا بردن آمار نفرت قبیله به گورستان می رفتند و قبرهای مردگان هر قبیله را می شمردند.

سرچشمه تفاخر و فخرفروشی

ص: ۳۰۷

از آیات فوق استفاده می شود که یکی از عوامل اصلی تفاخر و تکاثر و فخرفروشی ، همان جهل و نادانی نسبت به پاداش و کیفر الهی و عدم ایمان به معاد است . عامل دیگر برای این امر ، احساس ضعف و حقارت ناشی از شکست ها است که افراد برای پوشاندن شکست های خودپناه به تفاخر و فخرفروشی می برند و لذا در حدیثی از امام صادق می خوانیم که : « ما مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِيَدُلَّهُ وَحِيدًا فِي نَفْسِهِ : هیچ کس تکبر و فخرفروشی نمی کند مگر به خاطر ذلتی که در نفس خود می یابد » (۱) و لذا هنگامی که احساس کند به حد کمال رسیده است، نیازی در این تفاخر نمی بیند .

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان می خوانیم: «أَهْلَكَ النَّيَّاسَ اثْنَانِ؛ خَوْفُ الْفَقْرِ وَ طَلْبُ الْفَخْرِ: دو چیز مردم را هلاک کرده است؛ ترس از فقر (که انسان را وادار به جمع مال از هر طریق و با

ص: ۳۰۸

۱- «اصول کافی» ، جلد ۲ ، صفحه ۲۳۶ ، باب الکبر ، حدیث ۱۷ .

سوره تکاثر

هر وسیله می کند) و تفاخر». (۱).

پایان سوره تکاثر

ص: ۳۰۹

۱- «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۲۹۰، حدیث ۱۲.

سوره عَصْر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَ الْعَصْرِ بِه عَصْر سَو گنډ ،

واژه «عَصْر» در اصل به معنی «فشردن» است و سپس به «وقت عصر» اطلاق شده، به خاطر اینکه برنامه‌ها و کارهای روزانه در آن پیچیده و فشرده می‌شود. سپس این واژه به معنی مطلق زمان و دوران تاریخ بشر و یا بخشی از زمان، مانند عصر ظهور اسلام و قیام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امثال آن استعمال شده است. «عَصْر» به معنی زمان و تاریخ بشر است، چراکه بارها گفته ایم: سوگندهای قرآن همواره متناسب با مطلبی است که سوگند به خاطر آن یاد شده و مسلم است که خسران انسانها در زندگی نتیجه گذشتن زمان عمر آنهاست.

۲ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ که انسان‌ها همه در زیانند.

«خُسْر» (بر وزن عسر) و «خسران» چنان که «راغب» در

« مفردات » می گوید ، به معنی " کم شدن سرمایه " است ، گاه به انسان نسبت داده می شود و می گویند : فلان کس زیان کرد و گاه به خود عمل نسبت داده می شود و می گویند : تجارتش زیان کرد. این واژه غالباً در سرمایه های برونی مانند مال و مقام به کار می رود و گاه در سرمایه های درونی مانند صحت و سلامت و عقل و ایمان و ثواب و این همان است که خداوند متعال به عنوان «خُسران مُبین» (زیان آشکار) از آن یاد فرموده، آنجا که می گوید: « إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ: زیان کاران واقعی کسانی هستند که سرمایه وجود خود و خانواده خویش را در قیامت از دست می دهند، بدانید خسران مبین همین است ». (۱)

۳ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ

ص: ۳۱۱

مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده اند .

چیزی که می تواند جلوی زیان بزرگ ذکر شده در آیه قبل را بگیرد و آن را به منفعت و سودی عظیم مبدل کند ، آن است که در برابر از دست دادن این سرمایه ، سرمایه گرانبها تر و ارزشمندتر به دست آورد که نه تنها جای خالی آن سرمایه پر شود ، بلکه دهها و صدها و هزاران بار از آن بیشتر و بهتر باشد . گروهی سرمایه های نفیس عمر و زندگی را از دست می دهند و در برابر آن مالی مختصر یا بسیار ، خانه محقر یا کاخی زیبا ، فراهم می سازند . گروهی تمام این سرمایه را برای رسیدن به مقامی از دست می دهند . و گروه هایی آن را در مسیر عیش و نوش و لذات زودگذر مادی . مسلماً هیچ یک از اینها نمی تواند بهای آن سرمایه عظیم باشد . بهای آن فقط و فقط رضای خدا و مقام قرب اوست . یا همان طور که امیرمؤمنان فرموده : « إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا: برای وجود شما، بها و قیمتی جز بهشت نیست ، مبادا آن را به کمتر از آن بفروشید » (۱).

ص: ۳۱۲

برنامه چهارماده ای خوشبختی

اصل اول : مسأله « ایمان » است که زیربنای همه فعالیت‌های انسان را تشکیل می دهد . اصل دوم : میوه درخت بارور و پرثمره ایمان یعنی « اعمال صالح » می باشد . « صالحات » همان « اعمال شایسته » است ، نه فقط عبادات ، نه تنها انفاق فی سبیل الله ، نه فقط جهاد در راه خدا، نه تنها کسب علم و دانش ، بلکه هر کار شایسته ای است که وسیله تکامل نفوس و پرورش اخلاق و قرب الی الله و پیشرفت جامعه انسانی در تمام زمینه ها شود . این تعبیر حتی کارهای کوچکی همچون برداشتن یک سنگ مزاحم را از سر راه مردم شامل می شود ، تانجات میلیونها میلیون انسان از گمراهی و ضلالت و نشر

آیین حقّ و عدالت در تمام جهان . وقتی چراغ ایمان در سرای قلب انسان روشن می شود ، نور آن از « زبان » و « چشم » و « گوش » و « دست و پای انسان » منعکس می شود ، حرکات هر کدام از آنها نشان می دهد نوری در قلب است که اشعه اش بیرون تافته . اصل سوم : دعوت همگانی و عمومی به سوی حق می باشد ، تا همگان حق را از باطل به خوبی بشناسند و هرگز آن را فراموش نکنند در مسیر زندگی از آن منحرف نگردند . « حَق » به معنی " واقعیت " یا " مطابقت با واقعیت " است . در کتاب « وجوه قرآن » دوازده معنی و مورد استعمال برای این کلمه در قرآن مجید ذکر شده است ، مانند خدا ، قرآن ، اسلام ، توحید ، عدل ، صدق ، آشکار بودن واجب بودن و مانند اینها . اصل چهارم : شکیبایی و « صبر » و استقامت و سفارش کردن به یکدیگر به آن مطرح می باشد ، چراکه بعد از مسأله شناخت و آگاهی ، هر کس در مسیر عمل در هر گام با موانعی روبرو است ، اگر استقامت و صبر نداشته باشد ، هرگز نمی تواند ایمان خود را حفظ کند و عمل صالحی انجام دهد یا احقاق حق نماید .

با توجه به آن چه در بالا در مورد این اصول چهارگانه که به حق جامع ترین برنامه حیات و سعادت انسان ها است گفته شد ، روشن می شود که چرا در روایات آمده است که « وقتی اصحاب و یاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به یکدیگر می رسیدند ، پیش از آن که از هم جدا شوند ، این سوره را می خواندند و محتوای بزرگ این سوره کوچک را یادآور می شدند ، سپس با یکدیگر خداحافظی کرده و به سراغ کار خود می رفتند . (۱)

پایان سوره عَصْر

ص: ۳۱۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

وای بر عیبجویان و غیبت کنندگان

۱ وَیَلِّ لِكُلِّ هُمَزَه لُمَزَه

وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای .

آنها که با نیش زبان و حرکات دست و چشم و ابرو : در پشت سر و پیش رو ، دیگران را استهزاء کرده یا عیبجویی و غیبت می کنند ، یا آنها را هدف تیرهای طعن و تهمت قرار می دهند . « هُمَزَه » و « لُمَزَه » هر دو صیغه مبالغه است ، اولی از ماده « همز » در اصل به معنی "شکستن" است و از آنجا که افراد عیبجو و غیبت کننده شخصیت دیگران را درهم می شکنند ، به آنها « همزه » اطلاق شده است و دومی از ماده « لمز » (بر وزن رمز) در اصل به معنی "غیبت کردن و عیبجویی نمودن" می باشد. از مجموع کلمات ارباب لغت این طور استفاده

می شود که دو واژه « هُمَزَه » و « لُمَزَه » به یک معنی است و مفهوم وسیعی دارد که هر گونه عیبجویی و غیبت و طعن و استهزاء ، به وسیله زبان و علایم و اشارات و سخن چینی و بدگویی را شامل می شود . « وَئِيلَ » تهدید شدیدی است نسبت به این گروه و اصولاً آیات قرآن موضعگیری سختی در برابر این گونه افراد نموده و تعبیراتی دارد که درباره هیچ گناهی مانند آن دیده نمی شود . اصولاً آبرو و حیثیت اشخاص از نظر اسلام بسیار محترم است و هر کاری که موجب تحقیر مردم گردد ، گناه بزرگی است . در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: « أَلَا أُبَشِّرُكُمْ بِشَرِّ رِجَالِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: الْمَشَاوُونَ بِالنَّمِيمَةِ ، الْمُفَرَّقُونَ بَيْنَ الْأَجْبَةِ ، الْبَاغُونَ لِلْبُرَاءِ الْمَعَايِبِ : أَيَا شَمَا رَا از شریرترین افراد خبر دهم ؟ گفتند : آری ای رسول خدا. فرمود: آنهاکه بسیار سخن چینی می کنند، در میان دوستان جدایی می افکنند و برای افراد پاک و بی گناه در جستجوی عیوبند . » .

پایان سوره هُمَزَه

جزء سی ام

ص: ۳۱۸

سوره فیل

سوره فیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ

آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل (لشگر ابرهه که به قصد نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟

تعبیر به « أَلَمْ تَرَ » (آیا ندیدی ؟) با اینکه این حادثه زمانی رخ داد که پیامبر صلی الله علیه و آله دیده به جهان ننگشوده بود و یامقارن تولد آن حضرت صلی الله علیه و آله بود ، به خاطر آن است که حادثه مزبور بسیار نزدیک به عصر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و به علاوه به قدری مشهور و معروف و متواتر بود که گویی پیغمبر با چشم مبارکش آن را مشاهده کرده بود و جمعی از معاصران پیامبر صلی الله علیه و آله مسلما آن را با چشم خود دیده بودند. تعبیر به « أَصْحَابُ الْفِيلِ » به خاطر همان چند فیلی است که آنها با خود از یمن آورده بودند ، تا مخالفان را مرعوب ساخته و شترها و اسب ها از مشاهده آن رم کنند و در میدان جنگ نمانند .

داستان اصحاب فیل

« ذونواس » پادشاه یمن ، مسیحیان نجران را که در نزدیکی آن سرزمین می زیستند ، تحت شکنجه شدید قرار داد ، تا از آیین مسیحیت بازگردند . بعد از این جنایت بزرگ مردی به نام « دوس » از میان آنها جان سالم به دربرد و خود را به « قیصر روم » که بر آیین مسیح بود رسانید و ماجرا را برای او شرح داد . از آنجا که فاصله میان « روم » و « یمن » زیاد بود ، « قیصر » نامه ای به « نجاشی » سلطان حبشه نوشت ، تا انتقام نصارای نجران را از « ذونواس » بگیرد و نامه را با همان شخص برای نجاشی فرستاد . نجاشی سپاهی عظیم بالغ بر هفتاد هزار نفر به فرماندهی شخصی به نام « اریاط » روانه یمن کرد . (ابرهه نیز از فرماندهان این سپاه بود) . « ذونواس » شکست خورد و « اریاط » حکمران یمن شد، بعد از مدتی ابرهه بر ضد او قیام کرد و او را از بین برد و بر جای او نشست . خبر این ماجرا به نجاشی رسید . او تصمیم

گرفت ابرهه را سرکوب کند. ابرهه برای نجات خود موهای سر را تراشید و با مقداری از خاک یمن به نشانه تسلیم کامل نزد نجاشی فرستاد و اعلام وفاداری کرد. نجاشی وقتی چنین دید، او را بخشید و در پُست خود ابقاء نمود. در این هنگام ابرهه برای اثبات خوش خدمتی کلیسای بسیار زیبا و مهمی برپا کرد که مانند آن در آن زمان در کره زمین وجود نداشت و به دنبال آن تصمیم گرفت مردم شبه جزیره عربستان را به جای کعبه به سوی آن فراخواند و تصمیم گرفت آنجا را کانون حج عرب سازد و مرکزیت مهم مکه را به آنجا منتقل کند. به همین منظور مبلغان بسیاری به اطراف و در میان قبایل عرب و سرزمین های حجاز فرستاد. اعراب که سخت به مکه و کعبه علاقه داشتند و آن را از آثار بزرگ ابراهیم خلیل می دانستند، احساس خطر کردند. طبق بعضی روایات گروهی آمدند و مخفیانه کلیسا را آتش زدند و طبق نقل دیگری بعضی آن را مخفیانه آلوده و ملوث ساختند و به این ترتیب در برابر این دعوت بزرگ، عکس العمل شدید نشان دادند و معبد ابرهه را بی اعتبار کردند. ابرهه سخت خشمگین شد و تصمیم گرفت خانه کعبه را به کلی ویران سازد تا هم انتقام گرفته باشد و هم عرب را متوجه معبد جدید کند. با لشکر عظیمی که بعضی از سوارانش از فیل استفاده می کردند، عازم مکه شد.

هنگامی که نزدیک مکه رسید ، کسانی را فرستاد تا شتران و اموال اهل مکه را به غارت برند و در این میان دویست شتر از عبدالمطلب غارت شد . ابرهه کسی را به داخل مکه فرستاد و به او گفت بزرگ مکه را پیدا کند و به او بگوید : ابرهه پادشاه یمن می گوید : من برای جنگ نیامده ام ، تنها برای این آمده ام که این خانه کعبه را ویران کنم ، اگر شما دست به جنگ نبرید ، نیازی به ریختن خونتان ندارم . فرستاده ابرهه وارد مکه شد و از رئیس و شریف مکه جستجو کرد ، همه عبدالمطلب را به او نشان دادند ، ماجرا را نزد عبدالمطلب بازگو کرد ، عبدالمطلب نیز گفت : ما توانایی جنگ با شما را نداریم و اما خانه کعبه را خداوند خودش حفظ می کند . فرستاده ابرهه به عبدالمطلب گفت : باید با من

نزد او بیایی ، هنگامی که عبدالمطلب وارد بر ابرهه شد ، او سخت تحت تأثیر قامت بلند و قیافه جذاب و ابهت فوق العاده عبدالمطلب قرار گرفت ، تا آنجا که ابرهه برای احترام او از جا برخاست و روی زمین نشست و عبدالمطلب را در کنار دست خود جای داد ، زیرا نمی خواست او را روی تخت در کنار خود بنشاند ، سپس به مترجمش گفت : از او بپرس حاجت تو چیست ؟ مترجم گفت : او می گوید : دویست شتر از من را به غارت برده اند ، دستور دهید اموالم را بازگردانند . ابرهه سخت از این تقاضا متعجب شد و به مترجمش گفت : به او بگو هنگامی که تو را دیدم ، عظمتی از تو در دلم جای گرفت ، اما این سخن را که گفتی ، در نظرم کوچک شدی . تو درباره دویست شترت سخن می گویی ، اما درباره کعبه که دین تو و اجداد تو است و من برای ویرانش آمده ام ، مطلقا سخن نمی گویی ؟ عبدالمطلب گفت : « أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ وَأَنَّ لِلْمَبِيتِ رَبًّا سَيَمْنَعُهُ : من صاحب شترانم و این خانه صاحبی دارد که از آن دفاع می کند .» (این سخن ابرهه را تکان داد و در

فکر فرو رفت). عبدالمطلب به مکه آمد و به مردم اطلاع داد که به کوه های اطراف پناهنده شوند و خودش با جمعی کنار خانه کعبه آمد تا دعا کند و یاری طلبد، دست در حلقه در خانه کعبه کرد و اشعار معروفش را خواند: «خداوندا! هر کس از خانواده خویش دفاع می کند، تو نیز از ساکنان حرم امنیت دفاع کن و امروز ساکنان این حرم را بر آل صلیب و عبادت کنندگانش یاری فرما». سپس عبدالمطلب به یکی از دره های اطراف مکه آمد و در آنجا با جمعی از قریش پناه گرفت و به یکی از فرزنداناش دستور داد بالای کوه ابوقیس برود و ببیند چه خبر می شود. فرزندش به سرعت نزد پدر آمد و گفت: پدر! ابری سیاه از ناحیه دریا (دریای احمر) به چشم می خورد که به سوی سرزمین ما می آید، عبدالمطلب خرسند شد، صدا زد: «ای جمعیت قریش! به منزل های خود باز گردید که نصرت الهی به سراغ شما آمد» این از یکسو. از سوی دیگر ابرهه سوار بر فیل معروفش که «محمود» نام داشت، با لشکر انبوهش برای درهم کوبیدن کعبه از کوه های اطراف سرازیر مکه

شد، ولی هرچه بر فیل خود فشار می آورد، پیش نمی رفت، اما وقتی که سر او را به سوی یمن بازمی گرداندند، به سرعت حرکت می کرد، ابرهه از این ماجرا سخت متعجب شد و در حیرت فرو رفت. در این هنگام پرنده گانی از سوی دریا فرارسیدند، همانند پرستوها و هریک از آنها سه عدد سنگریزه با خود همراه داشت؛ یکی به منقار و دو تا در پنجه ها، تقریباً به اندازه نخود. این سنگریزه ها را بر سر لشگریان ابرهه فروریختند و به هر کدام از آنها که اصابت می کرد، هلاک می شد و بعضی گفته اند: سنگریزه ها به هر جای بدن آنها می افتاد، سوراخ می کرد و از طرف مقابل خارج می شد. در این هنگام وحشت عجیبی بر تمام لشکر ابرهه سایه افکند، آنها که زنده مانده بودند، پا به فرار گذاشتند و راه یمن را سؤال می کردند که بازگردند، ولی پیوسته در وسط جاده مانند برگ خزان روی زمین می ریختند. خود ابرهه نیز مورد اصابت سنگی واقع شد و مجروح گشت و او را به « صنعا » (پایتخت یمن) بازگرداندند و در آنجا چشم از دنیا پوشید. بعضی گفته اند اولین بار که

بیماری حصبه و آبله در سرزمین عرب دیده شد ، آن سال بود . تعداد فیل هایی را که ابرهه با خود آورده بود ، بعضی همان فیل « محمود » و بعضی هشت فیل و بعضی ده و بعضی دوازده نوشته اند . و در همین سال مطابق مشهور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تولد یافت و جهان به نور وجودش روشن شد و لذا جمعی معتقدند که : میان این دو ، رابطه ای وجود داشته است . به هر حال اهمیت این حادثه بزرگ به حدی بود که آن سال را « عام الفیل » (سال فیل) نامیدند و مبدأ تاریخ عرب شد .

امدادهای الهی همواره یارمؤمنین است

در نخستین آیه این سوره ، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و می فرماید : « آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد ؟ آنها با آن همه لشگر و قدرت آمده بودند تا خانه خدا را ویران سازند و خداوند با لشگری به ظاهر بسیار کوچک و ناچیز ، آنها را درهم کوبید ، فیل ها را با پرنده های کوچک و سلاح های پیشرفته آن روز را با سنگریزه « سجیل » از کار انداخت تا ضعف و ناتوانی این انسان مغرور و خیره سر

در برابر قدرت الهی را ظاهر و آشکار سازد .

۲ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ

آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد ؟

آنها قصد داشتند خانه کعبه را خراب کنند ، به این امید که به کلیسای یمن مرکزیت بخشند و تمام قبایل عرب را متوجه آنجا سازند ، اما آنها نه تنها به مقصد خود نرسیدند ، بلکه این ماجرا که آوازه اش در تمام جزیره عربستان پیچید ، بر عظمت مکه و خانه کعبه افزود و دل‌های مشتاقان را بیش از پیش متوجه آن ساخت و به آن دیار امنیت بیشتری بخشید.

۳ وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ

و بر سر آنها پرندگان را گروه گروه فرستاد .

« طَیْر » معنی جمعی دارد یعنی " پرندگان " و « أَبَابِيل » ، برخلاف آن چه در زبان ها مشهور است ، نام آن پرنده نبود ، بلکه معنای وصفی دارد . به این معنی که پرندگان مزبور ، گروه گروه از هر طرف به سوی لشکر فیل آمدند و این دو واژه مجموعاً به معنی " پرندگان گروه گروه " .

است (نه اینکه ابابیل نام آن پرندگان باشد). این پرندگان شبیه پرستو و چلچله بودند که از طریق دریای احمر برخاستند و به سراغ لشگرفیل آمدند.

۴ تَزْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ

که با سنگهای کوچکی آنها را هدف قرار می دهند .

« سِجِّيلٍ » کلمه ای فارسی است که از « سنگ » و « گل » گرفته شده است ، بنابراین چیزی است که نه همچون سنگ ، سخت است و نه همچون گل ، سست . هر یک از این پرندگان کوچک ، سه سنگریزه به اندازه نخود یا کوچکتر با خود داشتند که یکی را با منقار و دو تا را با پاهای خویش حمل می کردند و این سنگهای کوچک بر هر کس فرود می آمد ، او را از هم متلاشی می ساخت .

۵ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُودٍ

در نتیجه آنها را همچون گاه خورده شده قرار داد.

« عَصْفٍ » ، (بر وزن حذف) به معنی برگهایی است که بر ساقه زراعت است و سپس خشکیده و کوبیده شده است و به تعبیری دیگر به

معنی "کاه" است . تعبیر به « مَأْكُـوْل » ، اشاره به آن است که این کاه در زیر دندانهای حیوان بار دیگر کوبیده شده و کاملاً از هم متلاشی گشته ، سپس معده حیوان نیز آن را برای سومین بار خرد کرده است و این نشان می دهد که سنگریزه ها بر هر کس فرو می افتاد ، او را کاملاً از هم متلاشی می کرد. این تعبیر علاوه بر اینکه دلیل بر شدت متلاشی شدن آنهاست، اشاره ای به معنی "بی ارزش بودن و ضعف و ناتوانی" این گروه و جمعیت طغیانگر و مستکبر و ظاهراً نیرومندا است . پایان

سوره فیل

سوره قُریش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ لِأَيِّلافِ قُرَيْشٍ

(مجازات اصحاب فیل) به خاطر این بود که قریش (به این سرزمین مقدس) الفت گیرند (و مقدمات ظهور پیامبر فراهم شود).

در اولین آیه این سوره که در واقع مکمل سوره « فیل » است ، می فرماید : ما لشکر فیل را نابود کردیم و آنها را همچون کاه درهم کوبیده شده متلاشی ساختیم « تا قریش به این سرزمین مقدس الفت گیرند » و مقدمات ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فراهم گردد . « ایلاف » مصدر است و به معنی " الفت بخشیدن " و « الفت » به معنی اجتماع توأم با انسجام و انس و التیام است و منظور ایجاد الفت میان قریش و سرزمین مکه و خانه کعبه است ، زیرا آنها و تمام اهل مکه به خاطر مرکزیت و امنیت این سرزمین در آن جا سکنی گزیده بودند ، بسیاری از مردم

حجاز هر سال به آن جا آمده ، مراسم حج را به جا می آوردند و مبادلات اقتصادی و ادبی داشتند و از برکات مختلف این سرزمین بهره می بردند . همه اینها در سایه امنیت ویژه آن بود . اگر با لشگرکشی ابرهه و امثال او این امنیت خدشه دار می شد یا خانه کعبه ویران می گشت ، دیگر کسی با این سرزمین الفتی پیدا نمی کرد . « قُریش » در لغت به معنای "اجتماع" نیز آمده است و چون این قبیله از اجتماع و انسجام خاصی برخوردار بودند ، این نام برای آنها انتخاب شده است .

۲ ایلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ

الفت آنها در سفرهای زمستانه و تابستانه است.

« رِحْلَه » در اصل از « رحل » (بر وزن شهر) به معنی پوششی است که برای سوار شدن می نهند ، سپس به همین مناسبت آن را به خود شتر و یا مسافرت هایی که با آن یا وسیله دیگری انجام داده می شود ، اطلاق کرده اند . زمین مکه باغ و زراعتی نداشت ، دامداری آن نیز محدود بود ، بیشترین درآمد از طریق همین کاروان های تجاری تأمین می شد ، در فصل زمستان به سوی جنوب یعنی سرزمین یمن که هوای آن نسبتاً گرم بود ، روی می آوردند و در فصل تابستان به سوی شمال و سرزمین شام که هوای ملایم و مطلوبی داشت و اتفاقاً هم سرزمین یمن و هم سرزمین شام از کانون های مهم تجارت در آن روز بودند و مکه و مدینه حلقه اتصالی در میان آن دو محسوب می شد .

منظور از آیه ، ایجاد الفت بین قریش و سایر مردم در طول سفرهای زمستانه و تابستانه و حفظ عشق و علاقه به "مکه" به خاطر امنیت آن می باشد . البته قریش با کارهای خلافی که انجام می دادند، مستحق این همه لطف و محبت الهی نبودند ، اما چون مقدر بود از میان این قبیله و از آن سرزمین مقدس ، اسلام و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله طلوع کند، خداوند این لطف را در حق آنها انجام داد .

۳ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ

پس (به شکرانه این نعمت بزرگ) باید پروردگار این خانه را عبادت کنند .

در این آیه چنین نتیجه می گیرد که : قریش با این همه نعمت الهی که به برکت کعبه پیدا کرده اند ، باید خدای کعبه را بپرستند، نه بتها را .

۴ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ

همان کس که آنها را از گرسنگی نجات داد و از ناامنی رهایی بخشید .

از یکسو به آنها رونق تجارت عطا فرمود و جلب منفعت نمود و از سوی دیگر ناامنی را از آنها دور کرد و دفع ضرر فرمود و اینها همه با شکست سپاه ابرهه فراهم گشت .

پایان سوره قُریش

سوره ماعون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ

آیا کسی که روز جزا را پیوسته انکار می کند، مشاهده کردی؟

منظور از « دین » ، در اینجا جزا یا روز جزا است و انکار روز جزا و دادگاه بزرگ آن ، بازتاب وسیعی در اعمال انسان دارد که در این سوره به پنج قسمت از آن اشاره شده است . از جمله : « راندن یتیمان با خشونت » و « عدم تشویق دیگران به اطعام افراد مسکین » است ، یعنی نه خود انفاق می کنند و نه دیگران را دعوت به این کار می نمایند . بعضی نیز احتمال داده اند که منظور از « دین » در اینجا قرآن یا تمام آیین اسلام است ، ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد و نظیر آن را در سوره « انفطار » آیه ۹ (كَلَّا بَلْ تُكذِّبُونَ بِالذِّينِ) و سوره تین آیه ۷ (فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ) نیز آمده است که به قرینه آیات دیگر آن

سوره ها منظور از دین ، " روز جزا " است .

۲ فَذَلِكِ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ

او همان کسی است که یتیم را با خشونت می راند.

« يَدْعُ » ، از ماده « دَعَّ » (بر وزن حَدَّ) به معنی " دفع شدید و راندن توأم با خشونت و عنف " است . در اینجا این نکته جلب توجه می کند که در مورد یتیمان ، مسأله عواطف انسانی بیشتر مطرح است تا اطعام و سیر کردن، چراکه بیشترین رنج یتیم ، از دست دادن کانون عاطفه و غذای روح است و تغذیه جسمی در مرحله بعد قرار دارد .

۳ وَلَا يُحِضُّ عَلِيْطَاعِمِ الْمِسْكِيْنَ

و دیگران را به اطعام مسکین تشویق نمی کند.

« يَحِضُّ » از ماده « حض » به معنی " ترغیب دیگران بر چیزی " می باشد . و باز در این آیات به مسأله « مستمندان » که از مهمترین کارهای خیر است ، برخورد می کنیم ، تا آنجا که می فرماید: « اگر خود قادر به اطعام مستمندی نیست ، دیگران را به آن تشویق کند » .

پس وای بر نمازگزارانی که ...

۵ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ

نماز خود را به دست فراموشی می سپارند .

« ساهون » ، از ماده « سهو » در اصل به معنی "خطایی که از روی غفلت سرزند" ، خواه در فراهم کردن مقدماتش مضر باشد یا نه ، البته در صورت اول معذور نیست و در صورت دوم معذور است ، ولی در اینجا منظور سهو توأم با تقصیر است . باید توجه داشت که نمی فرماید : « در نمازشان سهو می کنند » ، چون سهو در نماز به هر حال برای هر کسی واقع می شود ، بلکه می فرماید : « از اصل نماز سهو می کنند » و کل آن را به دست فراموشی می سپرند .

۶ الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ

آنها که ریا می کنند .

مسلمانی از سرچشمه های تظاهر و ریاکاری ، عدم ایمان به روز قیامت و عدم توجه به پاداش های الهی است و گرنه چگونه ممکن است انسان ، پاداش های الهی را رها کند و رو به سوی خلق و خوش آیند آنها آورد ؟

تظاهر و ریاکاری یک بلای بزرگ اجتماعی

ارزش هر عمل بستگی به انگیزه آن دارد و یا به تعبیر دیگر از دیدگاه اسلام، اساس هر عمل را « نیت » تشکیل می دهد، آن هم « نیت خالص ». در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که: « إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى : هر عملی بستگی به نیت او دارد و بهره هر کس مطابق نیتی است که در عمل دارد ». در ذیل این حدیث آمده است: « آن کس که برای خدا جهاد کند، اجرش بر خداوند بزرگ است و کسی که برای متاع دنیا پیکار کند، یا حتی نیت به دست آوردن « عِقَال » (طناب کوچکی که پای شتر را با آن می بندند) را کرده باشد، بهره اش فقط همان است ». (۱) این ها به خاطر آن است که « نیت » ،

ص: ۳۳۷

همیشه به «عمل» شکل می دهد، آن کس که برای خدا کاری را انجام می دهد، شالوده آن را محکم می کند و تمام تلاش او این است که مردم از آن بهره بیشتر بگیرند، ولی کسی که برای تظاهر و ریاکاری، عملی را انجام می دهد، تنها به ظاهر و زرق و برق آن می پردازد، بی آنکه به عمق و باطن و شالوده و بهره گیری نیازمندان اهمیت دهد. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «زمانی بر مردم فرامی رسد که باطن های آنها زشت و آلوده می شود و ظاهرشان زیبا، به خاطر طمع در دنیا، این درحالی است که علاقه ای به پاداش های پروردگارشان ندارند، دین آنها ریا می شود و خوف خدا در دل آنها وجود ندارد، خداوند همه آنها را به عذاب سختی گرفتار می کند و هر قدر خدا را مانند شخص غریب بخوانند، هرگز دعایشان مستجاب نمی شود» (۱). در روایتی از امام صادق می خوانیم که به یکی از یاران خود به نام «زراره» فرمود: «

مَنْ عَمِلَ

ص: ۳۳۸

لِّلنَّاسِ ، كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ يَا زُرَّارَهُ كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ : کسی که برای مردم عمل کند ، ثوابش بر مردم است ، ای زراره ! هر ریائی شرک است . (۱)

در حدیثی دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است : « شخص ریاکار در روز قیامت با چهار نام صدا زده می شود ؛ ای کافر ! ، ای فاجر ! ، ای حیله گر ! و ای زیانکار ! عملت نابود شد و اجرت باطل گشت . امروز هیچ راه نجاتی نداری ، پاداش خود را از کسی بخواه که از برای او عمل کردی . » (۲)

۷ وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ

و دیگران را از ضروریات زندگی منع می کنند .

« ماعون » از ماده « مَعَن » (بر وزن شَأْن) به معنی "چیز کم" است و بسیاری از مفسران معتقدند که منظور از آن در اینجا ، اشیاء جزئی است که مردم مخصوصاً همسایه ها از یکدیگر به عنوان عاریه یا تملک

ص : ۳۳۹

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱ ، صفحه ۴۹ ، ذیل حدیث ۱۱ .

۲- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱ ، صفحه ۵۱ ، ذیل حدیث ۱۶ .

می گیرند . مانند : مقداری نمک ، آب ، آتش (کبریت) ، ظروف و غیره .

بدیهی است کسی که از دادن چنین اشیایی به دیگران خودداری می کند ، آدم بسیار پست و بی ایمانی است ، یعنی آنها به قدری بخیلند که حتی از دادن این اشیاء کوچک ، مضایقه دارند ، درحالی که تأمین همین اشیاء کوچک گاه نیازهای بزرگی را در زندگی مردم برطرف می نماید . در روایتی از امام صادق آمده است که در تفسیر « ماعون » فرمود : « هُوَ الْقَرْضُ يُقْرَضُهُ ، وَ الْمَتَاعُ يُعِيرُهُ ، وَ الْمَعْرُوفُ يَصْنَعُهُ : ماعون ، وامی است که انسان به دیگری می دهد و وسایل زندگی است که به عنوان عاریه در اختیار دیگران می گذارد و کمک ها و کارهای خیری که انسان انجام می دهد » . (۱)

این سخن را با حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم ، فرمود : « کسی که وسایل ضروری و کوچک را از همسایه اش دریغ دارد ، خداوند

ص : ۳۴۰

در قیامت او را از خیر خود منع می کند و او را به حال خود وامی گذارد و هر کس خدا او را به خود واگذارد ، چه بد حالی دارد . (۱)

پایان سوره ماعون

ص: ۳۴۱

سوره کوثر

ما به تو خیر فراوان دادیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ

ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم.

« کوثر » ، وصف است که از « کثرت » گرفته شده و به معنی "خیر و برکت فراوان" است .

تمام مواهب الهی بر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام زمینه ها حتی پیروزی هایش در غزوات بر دشمنان و حتی علمای امتش که در هر عصر و زمان مشعل فروزان قرآن و اسلام را پاسداری می کنند و به هر گوشه ای از جهان می برند ، همه در این خیر کثیر وارد هستند .

« فاطمه » علیها السلام و « کوثر »

مصادیق این « خیر کثیر » زیاد است ، ولی بسیاری از بزرگان

علمای شیعه یکی از روشن ترین مصداق های آن را وجود مبارک « فاطمه زهرا » علیهاالسلام دانسته اند ، چراکه شأن نزول آیه می گوید : آنها پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را متهم می کردند که بلاعقب است . قرآن ضمن نفی سخن آنها می گوید : « ما به تو کوثر دادیم » . از این تعبیر استنباط می شود که این « خیر کثیر » همان فاطمه زهرا علیهاالسلام است ، زیرا نسل و ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله همین دختر گرامی در جهان انتشار یافت . نسلی که نه تنها فرزندان جسمانی پیغمبر بودند ، بلکه آیین او و تمام ارزشهای اسلام را حفظ کردند و به آیندگان ابلاغ نمودند ، نه تنها امامان معصوم اهل بیت علیهم السلام که آنها حساب مخصوص به خود دارند ، بلکه هزاران هزار از فرزندان فاطمه علیهاالسلام در سراسر جهان پخش شدند که در میان آنها علمای بزرگ و نویسندگان و فقهاء و محدثان و مفسران والامقام و فرماندهان عظیم بودند که با ایثار و فداکاری در حفظ آیین اسلام کوشیدند .

۲ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ

ص: ۳۴۳

اکنون که چنین است، برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن .

آری بخشنده نعمت او است، بنابراین نماز و عبادت و قربانی که آن هم نوعی عبادت است، برای غیر او معنی ندارد، مخصوصا با توجه به مفهوم « رَبِّ » که حکایت از تداوم نعمت ها و تدبیر و ربوبیت پروردگار می کند . خلاصه اینکه « عبادت » خواه به صورت نماز باشد، یا قربانی کردن ، مخصوص « رَبِّ » و ولی نعمت است و او منحصر ذات پاک خدا است . منظور از جمله « وَ أَنْحَرْ » ، رو به قبله ایستادن به هنگام نماز و بلند کردن دستها به هنگام تکبیر و آوردن آن در مقابل گلوگاه و صورت است ، چراکه ماده « نحر » به معنی گلوگاه می باشد ، سپس عرب آن را در معنی "مقابله با هرچیز" استعمال کرده است.

۳ إِنَّ شَانِيكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

مسلم دشمن تو ابرتر و بلاعقب است .

« شانیء » از ماده « شَنَّان » (بر وزن ضَرَبَان) به معنی "عداوت و

کینه ورزی و بدخلقی کردن" است و « شانیء » کسی است که دارای این وصف باشد. « اَبْتَر » در اصل به معنی " حیوان دم بریده " است و انتخاب این تعبیر از سوی دشمنان اسلام، به منظور هتک و توهین بود.

اعجاز سوره کوثر

این سوره در حقیقت سه پیشگویی بزرگ در بر دارد؛ از یکسو اعطاء خیر کثیر را به پیامبر صلی الله علیه و آله نوید می دهد (اگرچه « اَعْطَيْنَا » فعل ماضی است، ولی ممکن است از قبیل مضارع مسلم باشد که در شکل ماضی بیان شده است) و این خیر کثیر تمام پیروزی ها و موفقیت هایی را که بعدا نصیب پیامبر صلی الله علیه و آله شد و به هنگام نزول این سوره در مکه قابل پیش بینی نبود، شامل می شود. از سوی دیگر خبر می دهد که پیغمبر صلی الله علیه و آله بلاعقب نخواهد بود، بلکه نسل و دودمان او به طور فراوان در جهان وجود خواهند داشت. از سوی سوم خبر می دهد که دشمنان او اَبْتَر و بلاعقب خواهند بود، این پیشگویی نیز تحقق یافت و چنان دشمنانش تار و مار شدند که امروز اثری از آنها باقی نمانده است،

درحالی که طوایفی همچون « بنی امیه » و « بنی عباس » که به مقابله با پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرزندان او برخاستند ، روزی آن قدر جمعیت داشتند که فامیل و فرزندان آنها قابل شمارش نبود، ولی امروز اگر هم چیزی از آن ها باقی مانده باشد، هرگز شناخته نیست .

ضمیر جمع درباره خدا برای چیست؟

قابل توجه این که در اینجا و در آیات فراوان دیگری از قرآن مجید، خداوند با صیغه «متکلم مع الغیر» از خود یاد می کند، می فرماید: « ما » کوثر را به تو عطا کردیم . این تعبیر و مانند آن برای بیان عظمت و قدرت است ، زیرا بزرگان هنگامی که از خود سخن می گویند ، نه فقط از خود ، بلکه از مأمورانشان نیز خبر می دهند و این کنایه از قدرت و عظمت و وجود فرمانبردارانی در مقابل او امر است . در آیه اول این سوره ، کلمه « إِنَّ » نیز تأکید دیگری بر این معنی است و تعبیر به « أَعْطَيْنَاكَ » به جای « آتَيْنَاكَ » دلیل بر این است که خداوند « کوثر » را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشیده و اعطاء فرموده است و این بشارتی است بزرگ به

سوره کوثر

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا در برابر یاوه گویی های دشمنان ، قلب مبارکش آزرده نشود و در عزم آهنینش فتور و سستی راه نیابد و بداند تکیه گاه او خدایی است که منبع همه خیرات است و خیر کثیر را در اختیار او نهاده است.

پایان سوره کوثر

ص: ۳۴۷

سوره کافرون

سوره کافرون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ

بگو ای کافران .

۲ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ

آنچه را شما می پرستید، من نمی پرستم .

۳ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ

و نه شما آنچه را که من می پرستم، عبادت می کنید .

۴ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ

و نه من هرگز آنچه را شما پرستش کرده اید، می پرستم .

۵ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ

و نه شما آنچه را که من می پرستم، عبادت می کنید .

۶ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ

(حال که چنین است) آیین شما برای خودتان و آیین من برای خودم .

در روایات آمده که این سوره درباره گروهی از سران مشرکان قریش نازل شده، مانند «ولید بن مغیره» و «عاص بن وائل» و «حارث بن قیس» و «أُمّیه بن خَلْف» و ... گفتند: «ای محمد! تو بیا از آیین ما پیروی کن ، ما نیز از آیین تو پیروی می کنیم و تو را در تمام امتیازات خود شریک می سازیم، یک سال تو خدایان ما را عبادت کن و سال دیگر ما خدای تو را عبادت می کنیم. اگر آیین تو بهتر باشد، ما با تو در آن شریک شده ایم و بهره خود را گرفته ایم و اگر آیین ما بهتر باشد، تو در آیین ما شریک شده و بهره ات را از آن گرفته ای .» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پناه بر خدا که من چیزی را همتای او قرار دهم». گفتند: «لا اقل بعضی از خدایان ما را لمس کن و از آنها تبرک بجوی، ما هم تو را تصدیق می کنیم و خدای تو را می پرستیم». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من منتظر فرمان پروردگارم هستم»، در این هنگام این سوره نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد الحرام آمد ، در حالی که جمعی از سران قریش در آن جا جمع بودند، بالای سر آن ها ایستاد و این سوره را تا آخر بر آن ها خواند. آنها وقتی پیام این سوره را شنیدند، کاملاً مأیوس شده و حضرت و یارانش را آزاردادند. (۱)

ص: ۳۴۹

۱- «مجمع البیان» و «تفسیر قرطبی» ، ذیل آیه .

مگر بت پرستان منکر خدا بودند ؟

می دانیم بت پرستان هرگز خدا را انکار نمی کردند و طبق صریح آیات قرآن اگر از خالق آسمان و زمین از آنها سؤال می شد ، می گفتند : « خدا است » . (۱) پس چگونه در این سوره می گوید : « نه من معبود شما را می پرستم و نه شما معبود مرا » ؟ پاسخ این سؤال نیز با توجه به اینکه بحث از مسأله خلقت نیست ، بلکه از مسأله عبادت است ، روشن می شود ، بت پرستان خالق جهان را « خدا » می دانستند ، ولی معتقد بودند باید بتها را عبادت کرد ، تا آنها واسطه در درگاه خدا شوند ، یا اینکه اصلاً ما لایق نیستیم که خدا را پرستش کنیم ، بلکه باید بتهای

ص : ۳۵۰

جسمانی را پرستش کنیم ، اینجا است که قرآن قلم سرخ بر او هام و پندارهای آنها می کشد و می گوید : عبادت باید فقط برای خدا باشد ، نه بتها و نه هر دو .

این تکرار برای چیست ؟

این تکرار برای "تأکید" است، همان گونه که در حدیث امام صادق نیز اشاره به آن شده است آنجا که در پاسخ یکی از یارانش که از دلیل تکرار این آیات سؤال کرد ، فرمود : « سبب نزول این آیات و تکرار آن ، این بود که قریش به رسول خدا پیشنهاد کردند که یک سال تو خدایان ما را پرست ، سال دیگر ما خدای تو را می پرستیم و همچنین سال بعد تو خدایان ما را پرست و سال دیگر (سال چهارم) ما خدای تو را می پرستیم، آیات فوق نازل شد و تمام این پیشنهادها را نفی کرد .» (۱)

پایان سوره کافرون

ص: ۳۵۱

۱- تفسیر « علی بن ابراهیم » ، جلد ۲ ، صفحه ۴۴۵ (با تلخیص) .

جزء سی ام

ص: ۳۵۲

سوره نصر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

هنگامی که پیروزی نهایی فرارسد ...

۱ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ

هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرارسد.

۲ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا

و مردم را ببینی گروه گروه وارد دین خدا می شوند .

«فَتْح» در اینجا به صورت مطلق گفته شده و بدون شك منظور از آن، "فتح مکه" است که چنین بازتاب گسترده ای داشت، فتح مکه را باید مرحله تثبیت اسلام و استقرار آن در جزیره العرب و سپس در جهان دانست و لذا بعد از فتح مکه دیگر هیچ مقاومتی از ناحیه مشرکان (جز در یک مورد که آن هم به سرعت سرکوب شد) دیده نشد و مردم از تمام نقاط جزیره برای پذیرش اسلام خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می آمدند. در

این آیه «نصرت» اضافه به «خداوند» شده است (نَصِيرُ اللَّهِ تنها در اینجا نیست که این اضافه دیده می شود، در بسیاری از آیات قرآن این معنی منعکس است. (۱) اشاره به اینکه به هر حال یاری و پیروزی به اراده حق است. درست است که برای غلبه بر دشمن باید تأمین قوا و تهیه نیرو کرد، ولی یک انسان موحد، نصرت را تنها از ناحیه خدا می داند و به همین دلیل به هنگام پیروزی مغرور نمی شود، بلکه در مقام شکر و سپاس الهی برمی آید.

۳ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا

پروردگارت را تسبیح و حمد کن و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است .

«تسبیح» به معنی منزّه شمردن خداوند از هرگونه عیب و نقص است و «حمید» برای توصیف او به صفات کمالیه است و «استغفار» در

ص: ۳۵۴

برابر نقصانها و تقصیرهای بندگان است. این پیروزی بزرگ سبب شد که افکار شرک آلود زدوده شود، کمال و جمال خداوند ظاهرتر گردد و گم کرده راهان به سوی حق بازگردند. این فتح عظیم سبب شد که افراد گمان نکنند خداوند یارانش را تنها می گذارد (پاکی از این نقص) و نیز بدانند که خداوند بر انجام وعده هایش توانا است (موصوف بودن به این کمال) و نیز بندگان به نقص خود در برابر عظمت او اعتراف کنند. ممکن است به هنگام پیروزی واکنش های نامطلوبی در انسان پیدا شود و گرفتار «غرور و خودبرتربینی» گردد و یا دربرابر دشمن دست به «انتقامجویی و تسویه حساب شخصی» زند، این سه دستور به او تعلیم می دهد که در لحظه حساس پیروزی به یاد صفات جلال و جمال خدا بیفتد، همه چیز را از او بداند، در مقام استغفار بر آید تا هم غرور و غفلت او زایل گردد و هم از انتقامجویی برکنار ماند.

پایان سوره نصر

بریده باد دو دست ابولهب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ

بریده باد هر دو دست ابولهب (و مرگ بر او باد) .

«تَبَّ» و «تَبَاب» (بر وزن خراب) به معنی زیان مستمر و مداوم است ، ولی « طَبَّرَسَى » در « مجمع البیان » می گوید : به معنی زبانی است که منتهی به هلاکت می شود . این سوره درحقیقت پاسخی است به سخنان زشت « ابولهب » عموی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و فرزند عبدالمطلب که از دشمنان سرسخت اسلام بود و به هنگام شنیدن دعوت آشکار و عمومی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و انذار او نسبت به عذاب الهی گفت : « زیان و هلاکت بر تو باد ، آیا برای همین حرف ها ما را فراخواندی ؟ »

قرآن مجید در پاسخ این مرد بد زبان می فرماید : « بریده باد هر دو

دست ابولهب، یا مرگ و خسران براو باد .

۲ مَاغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ

هرگز مال و ثروت او و آن چه را به دست آورد، به حالش سودی نبخشید .

از این تعبیر استفاده می شود که او مردی ثروتمند و مغرور بود که بر ثروت خود در کوشش های ضد اسلامیش تکیه می کرد.

۳ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ

و به زودی وارد آتشی می شود که دارای شعله فروزان است .

نه تنها « ابولهب » که هیچ یک از کافران و بدکاران ، اموال و ثروت و موقعیت اجتماعیشان آنها را از آتش دوزخ و عذاب الهی رهایی نمی بخشد ، چنان که در آیه ۸۸ و ۸۹ سوره شعراء می خوانیم : « يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ : قیامت روزی است که نه اموال و نه فرزندان ، هیچ کدام سودی به حال انسان ندارد ، مگر آن کس که با قلب سالم (روحی باایمان و باتقوا) در محضر پروردگار حاضر شود . »

جزء سی ام

۴ وَأَمْرَاتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ

و همچنین همسرش در حالی که هیزم به دوش می کشد.

۵ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ

و در گردنش طنابی از لیف خرما است .

در این که همسر ابولهب که خواهر «ابوسفیان» و عمه «معاویه» بود، در عداوت ها و کارشکنی های شوهرش بر ضد اسلام شرکت داشت، حرفی نیست، اما در این که قرآن چرا او را «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (زنی که هیزم بردوش می کشد) لقب داده ، به خاطر آن است که بوته های خار را بر دوش می کشید و بر سر راه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می ریخت تا پاهای مبارکش آزرده شود .

باز هم نشانه دیگری از اعجاز قرآن

می دانیم این آیات درمکه نازل شد و قرآن با قاطعیت خبر داد که ابولهب و همسرش در آتش دوزخ خواهند بود ، یعنی هرگز ایمان

ص: ۳۵۸

نمی آورند و سرانجام چنین شد . بسیاری از مشرکان مکه واقعا ایمان آوردند و بعضی ظاهرا ، اما از کسانی که نه در واقع و نه در ظاهر ایمان نیاوردند ، این دو نفر بودند و این یکی از اخبار غیبی قرآن مجید است و قرآن از این گونه اخبار در آیات دیگر نیز دارد که فصلی را در اعجاز قرآن تحت عنوان خبرهای غیبی قرآن به خود اختصاص داده است .

پایان سوره تَبَّت

ص: ۳۶۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

بگو خداوند یکتا و یگانه است .

معنی « قُلْ » (بگو) در اینجا این است که این حقیقت را اظهار کن. در حدیثی از امیرمؤمنان علی می خوانیم که فرمود: « در شب جنگ بدر، "خضر" را در خواب دیدم ، از او خواستم چیزی به من یاد دهد که به کمک آن بر دشمنان پیروز شوم ، گفت : بگو : « یا هُوَ ، یا مَنْ لَـهُ الْاَ هُوَ » . هنگامی که صبح شد، جریان را خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردم ، فرمود : « یا عَلِيُّ ! عَلَّمْتَ الْاَسْمَ الْاَعْظَمَ : ای علی ! اسم اعظم به تو تعلیم شده سپس این جمله ورد زبان من در جنگ بدر بود ... ». (۱)

ص: ۳۶۰

«الله» اسم خاص برای خداوند است و مفهوم سخن امام این است که در همین یک کلمه به تمام صفات جمال و جلال او اشاره شده و به همین جهت اسم اعظم الهی نامیده شده است. این نام جز بر خدا اطلاق نمی شود، درحالی که نام های دیگر خداوند معمولاً اشاره به یکی از صفات جمال و جلال اوست مانند عالم و خالق و رازق و غالباً به غیر او نیز اطلاق می شود (مانند رحیم و کریم و عالم و قادر و ...) . این نام مقدس قریب «هزاربار» در قرآن مجید تکرار شده و هیچ اسمی از اسماء مقدس او این اندازه در قرآن نیامده است، نامی است که قلب را روشن می کند، به انسان نیرو و آرامش می بخشد و او را در جهانی از نور و صفا مستغرق می سازد. واژه «أحد» از همان ماده «وحدت» است ولذا بعضی «أحد» و «واحد» را به یک معنی تفسیر کرده اند و ذاتی است که از هر نظر بی نظیر است. خداوند، احد و واحد است و یگانه و یکتاست نه به معنی واحد عددی، یا نوعی و جنسی، بلکه به معنی وحدت ذاتی و به عبارت روشن تر وحدانیت او به معنی عدم وجود مثل و مانند و شبیه و نظیر برای او است. دلیل این سخن نیز روشن است؛ او ذاتی است بی نهایت از هر جهت و مسلم است که دو ذات بی نهایت از هر جهت، غیر قابل تصور است، چون اگر دو ذات شد، هر دو محدود می شود، این کمالات آن را ندارد و آن کمالات این را (دقت کنید).

خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می کنند .

« صَيِّمَد » در اصل به معنی شخص بزرگی است که همه نیازمندان به سوی او می روند و از هر نظر پر و کامل است و ظاهراً بقیه معانی و تفاسیر دیگری که برای آن ذکر شده، به همین ریشه بازمی گردد . امام حسین برای « صَمَد » ، پنج معنی را ذکر کرده اند؛ « صَيِّمَد »، کسی است که در منتهای سیادت و آقایی است. « صَمَد »، ذاتی است دائم، ازلی و جاودانی . « صَمَد »، وجودی است که همتاندارد. « صَمَد »،

کسی است که نمی خورد و نمی آشامد . «صَيَمَد»، کسی است که نمی خوابد. (۱) از امام علی بن الحسین نقل شده که فرمودند: «صَيَمَد کسی است که شریک ندارد و حفظ چیزی برای او مشکل نیست و چیزی از او مخفی نمی ماند». (۲) در حدیثی آمده است که اهل «بصره» نامه ای به محضر امام حسین نوشتند و از معنی «صمد» سؤال کردند، امام در پاسخ آنها فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، اما بعد در قرآن مجادله و گفتگو بدون آگاهی نکنید چرا که من از جدّم رسول الله شنیدم می فرمود: هر کس بدون علم سخن بگوید، باید در محلی از آتش که برای او تعیین شده، جای گیرد، خداوند خودش "صمد" را تفسیر نموده است: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ... : نزاده و زاده هم نشده و است و احدی هم مانند او نیست، ... آری خداوند "صمد"، کسی است که از چیزی بوجود نیامده و در چیزی وجود ندارد و بر چیزی قرار نگرفته، آفریننده اشیاء و خالق آنها است، همه چیز را به قدرتش بوجود آورده، آنچه را برای فنا آفریده، به اراده اش از هم متلاشی می شود و آنچه را برای بقا خلق کرده، به علمش باقی می ماند، این است خداوند صمد...». (۳)

ص: ۳۶۳

۱- «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۲۲۳.

۲- «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۲۲۳.

۳- «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۶۵.

نزاده و زاده نشده است .

از بعضی روایات استفاده می شود که « یُولَد » در آیه « لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ » معنی وسیع تری دارد و هرگونه خروج اشیاء مادی و لطیف را از او و یا خروج آن ذات مقدس از اشیاء مادی و لطیف دیگر را نفی می کند . چنان که در همان نامه ای که امام حسین در پاسخ اهل بصره در تفسیر « صمد » مرقوم فرمود ، این آیه چنین تفسیر شده : « لَمْ يَلِدْ » یعنی چیزی از او خارج نشد ، نه اشیاء مادی مانند فرزند و سایر اشیایی که از مخلوقین خارج می شوند (مانند شیر از پستان مادر) و نه

چیز لطیف مانند نفس و نه عوارض گوناگون مانند خواب و خیال و اندوه و حزن و خوشحالی و خنده و گریه و خوف و رجاء و شوق و ملامت و گرسنگی و سیری ، خداوند برتر از این است که چیزی از او خارج شود و نیز خداوند برتر از آن است که او متولد از شیء مادی و لطیف گردد ... مانند خارج شدن موجود زنده ای از موجود دیگر و گیاه از زمین و آب از چشمه و میوه از درختان و خارج شدن اشیاء لطیف از منابعش، مانند دیدن از چشم و شنیدن از گوش و استشمام از بینی و چشیدن از دهان و سخن از زبان و معرفت و تشخیص از دل و جرقه آتش از سنگ . (۱)

۴ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

و برای او هرگز شبیه و مانبوده است .

« كُفُوٌ » در اصل به معنی همپراز در مقام و منزلت و قدر است و سپس به هر گونه شبیه و مانند اطلاق می شده است . مطابق این آیه تمام

ص: ۳۶۵

عوارض مخلوقین و صفات موجودات و هرگونه نقص و محدودیت از ذات پاک او منتفی است ، این همان توحید ذاتی و صفاتی است ، در مقابل توحید عددی و نوعی که در آغاز تفسیر این سوره به آن اشاره شد . او نه شبیهی در ذات دارد ، نه مانندی در صفات و نه مثلی در افعال و از هر نظر بی نظیر و بی مانند است . امام علی در یکی از خطبه های نهج البلاغه می فرماید : « او کسی را نزاده است که خود نیز مولود باشد و از کسی زاده نشد تا محدود گردد، ... مانندی ندارد تا با او همتا گردد و شبیهی برای او تصور نمی شود تا با او مساوی باشد » . و این تفسیر جالبی است که عالی ترین دقایق توحید را بازگو می کند (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ) .

پایان سوره إخلاص

سوره فلق

پناه می برم به پروردگار سپیده دم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

بگو پناه می برم به پروردگار سپیده صبح .

« فَلَاقِ » (بر وزن شفق) از ماده « فَلَاقِ » (بر وزن خلق) در اصل به معنی شکافتن چیزی و جدا کردن بعضی از بعضی دیگر است و از آنجا که به هنگام دمیدن سپیده صبح پرده سیاه شب می شکافد ، این واژه به معنی " طلوع صبح " به کار رفته ، همان گونه که « فجر » نیز به همین مناسبت بر " طلوع صبح " اطلاق می شود . بعضی آن را به معنی همه موالید و تمام موجودات زنده اعم از انسان و حیوان و گیاه می دانند ، چراکه تولد این موجودات که باشکافتن دانه و تخم و مانند آن صورت می گیرد، از عجیب ترین مراحل وجود آنها است و در حقیقت هنگام

تولد جهش عظیمی در آن موجود رخ می دهد و از جهانی به جهان دیگری گام می نهد . در آیه ۹۵ سوره انعام می خوانیم :
« إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ الْمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ : خداوند شکافنده دانه و هسته است، زنده را از مرده خارج می سازد و مرده را از زنده ». بعضی نیز مفهوم « فلق » را از این گسترده تر گرفته اند و آن را به هرگونه آفرینش و خلقت اطلاق کرده اند ، چراکه با آفرینش هر موجود پرده عدم شکافته می شود و نور وجود آشکار می گردد . هریک از این معانی سه گانه (طلوع صبح تولد موجودات زنده آفرینش هر موجود) پدیده ای است عجیب که دلیل بر عظمت پروردگار و خالق و مدبر آن است و توصیف خداوند به این وصف دارای مفهوم و محتوای عمیقی است .

۲ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ

از شرّ تمام آن چه آفریده است .

مفهوم این آیه ، این نیست که آفرینش الهی در ذات خود شری

دارد، چراکه آفرینش همان ایجاد است و ایجاد و وجود، خیر محض است، قرآن می گوید: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»: همان خدایی که هر چه را آفرید، نیکو آفرید» (۷ / الم سجده). بلکه شر، هنگامی پیدامی شود که مخلوقات از قوانین آفرینش منحرف شوند و از مسیر تعیین شده جدا گردند، مثلاً نیش و دندان برنده حیوانات یک حربه دفاعی برای آنها است که در برابر دشمنانشان به کار می برند همانند سلاحی که ما در مقابل دشمن از آن استفاده می کنیم، اگر این سلاح به جا به کار رود، خیر است ولی اگر نابه جا و در برابر دوست مصرف گردد، شر است. از طرفی بسیاری از امور است که ما در ظاهر آنها را شر حساب می کنیم ولی در باطن خیر است مانند حوادث و بلاهای بیدارگر و هشداردهنده که انسان را از خواب غفلت بیدار ساخته و متوجه خدا می کند که این ها مسلماً شر نیست.

۳ وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ

و از شرّ هر موجود مزاحمی هنگامی که وارد می شود.

« غاسِق » از ماده « غسق » (بر وزن شفق) به گفته « راغب » در « مفردات » به معنی شدت ظلمت شب است که در همان نیمه شب حاصل می شود و لذا قرآن مجید به هنگام اشاره به پایان وقت نماز مغرب می فرماید : « اِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ » .

بنابراین معنی « غاسق » در آیه مورد بحث یا "فرد مهاجم" است ، یا "هر موجود شرور" که از تاریکی شب برای حمله کردن استفاده می کند ، زیرا نه فقط حیوانات درنده و گزنده شب هنگام از لانه ها بیرون می آیند و زیان می رسانند ، بلکه افراد شرور و ناپاک و پلید نیز غالبا از تاریکی شب برای مقاصد سوء خود استفاده می کنند . « وَقَب » (بر وزن شفق) از ماده « وقب » (بر وزن نقب) به معنی حفره و گودال است ، سپس فعل آن به معنی ورود در گودال به کار رفته ، گویی موجودات شرور و زیان آور از تاریکی شب استفاده کرده و با ایجاد حفره های زیانبار برای تحقق بخشیدن به مقاصد پلید خود اقدام می کنند ، یا اینکه این تعبیر اشاره به « نفوذ کردن » است .

و از شرّ آن ها که در گره ها می دمند (و هر تصمیمی را سست می کنند).

« نَفَّاثَاتِ » از ماده « نَفَثَ » (بر وزن حبس) دراصل به معنی ریختن مقدار کمی از آب دهان است و از آنجا که این کار با دمیدن انجام می گیرد ، « نفث » به معنی "نفخ" (دمیدن) نیز آمده است . ولی بسیاری از مفسران « نَفَّاثَاتِ » را به معنی "زنان ساحره" تفسیر کرده اند (نفثات جمع مؤنث است و مفرد آن « نفّاثه » صیغه مبالغه از « نفث » می باشد) آنها اورادی را می خواندند و در گره هایی می دمیدند و به این وسیله سحر می کردند ولی جمعی از مفسران آن را اشاره به "زنان وسوسه گر" می دانند که پی درپی در گوش مردان ، مخصوصا همسران خود ، مطالبی را فرومی خوانند تا عزم آهنین آنها را در انجام کارهای مثبت سست کنند و وسوسه های این گونه زنان در طول تاریخ چه حوادث مرگباری که به بارنیاورده و چه آتشی که برنیفروخته و چه عزمهای استواری را که سست نساخته است . بعضی نیز « نَفَّاثَاتِ » را به "نفوس شریره" و یا "جماعت های وسوسه گر" که با تبلیغات مستمر خود گره های تصمیم ها را سست می سازند ، تفسیر نموده اند .

بعید نیست که آیه مفهوم عام و جامعی داشته باشد که همه این ها را شامل شود حتی سخنان سخن چین ها و نمامان که کانون های محبت را سست و ویران می سازند .

سحر از دیدگاه اسلام

در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره « بقره » بحث های مفصلی درباره حقیقت سحر در زمان های گذشته و امروز و حکم سحر از نظر اسلام و چگونگی تأثیر آن بحث های مشروحی به شرح زیر آمده است. در این مورد فقهای اسلام همه می گویند یاد گرفتن و انجام اعمال سحر و جادوگری حرام است . در این قسمت احادیثی از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است که در کتاب های معتبر ما نقل گردیده ، از جمله این که : علی می فرماید : « مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئًا مِنَ السِّحْرِ

قَلِيلًا أَوْ كَثِيرًا فَقَدْ كَفَرَ وَكَانَ آخِرُ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ ... : کسی که سحر بیاموزد ، کم یا زیاد ، کافر شده است و رابطه او با خداوند به کلی قطع می شود...» (۱) اما اگر یاد گرفتن آن به منظور ابطال سحر ساحران باشد ، اشکالی ندارد ، بلکه گاهی به عنوان واجب کفایی باید عده ای سحر بیاموزند تا اگر مدعی دروغگویی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند ، سحر و جادوی او را ابطال نمایند و دروغ مدعی را فاش سازند . شاهد این سخن که اگر سحر برای ابطال سحر و حل و گشودن آن باشد ، بی مانع است ، حدیثی است که از امام صادق نقل شده ، در این حدیث می خوانیم : یکی از ساحران و جادوگران که در برابر انجام عمل سحر مزد می گرفت ، خدمت امام صادق رسید و عرض کرد: « حرفه من سحر بوده است و در برابر آن مزد می گرفتم ، خرج زندگی من نیز از همین راه تأمین می شدو با همان درآمد ، حج خانه خدا را

ص: ۳۷۳

۱- « وسائل الشیعه » ، باب ۲۵ مِنْ أَبْوَابِ مَا يُكْتَسَبُ بِهِ ، حدیث ۷ .

انجام داده ام ولی اکنون آن را ترک و توبه کرده ام ، آیا برای من راه نجاتی وجود دارد؟ امام صادق در پاسخ فرمود: «عقده سحر را بگشا، ولی گره جادوگری مزین».^(۱)

از این حدیث استفاده می شود که برای گشودن گره سحر، آموختن و عمل آن بی اشکال است .

سحر در عصر ما

امروز یک سلسله علوم وجود دارد که در گذشته ساحران با استفاده از آنها برنامه های خود را عملی می ساختند : ۱ استفاده از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیایی اجسام ، چنان که قبلاً نیز اشاره کردیم ، همان طور که در داستان ساحران زمان موسی آمده که آنها با استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی مانند جیوه و ترکیبات آن

ص: ۳۷۴

۱- « وسائل الشیعه » ، باب ۲۵ مِنْ أَبْوَابِ مَا يُكْتَسَبُ بِهِ ، حدیث ۱ .

توانستند چیزهایی به شکل مار بسازند و به حرکت درآوردند . البته استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی اجسام هرگز ممنوع نیست ، بلکه باید هرچه بیشتر از آنها آگاه شد و در زندگی از آن استفاده کرد ، ولی اگر از خواص مرموز آنها برای اغفال و فریب مردم ناآگاه استفاده شود و به راههای غلطی سوق داده شوند، یکی از مصادیق سحر محسوب می شود (دقت کنید). ۲ . استفاده از خواب مغناطیسی ، هیپنوتیزم و مانیه تیزم و تله پاتی ، (انتقال افکار از فاصله دور) . البته این علوم نیز از علوم مثبتی است که می تواند در بسیاری از شؤون زندگی مورد بهره برداری صحیح قرار گیرد، ولی ساحران از آن سوء استفاده می کردند و برای اغفال و فریب مردم آنها را به کار می گرفتند . اگر امروز هم کسی از آنها چنین استفاده ای را در برابر مردم بی خبر کند ، سحر محسوب خواهد شد . کوتاه سخن این که سحر معنی وسیعی دارد که همه آن چه در اینجا گفتیم و در سابق اشاره شد نیز دربرمی گیرد . این نکته نیز به ثبوت رسیده است که نیروی اراده انسان ، قدرت فراوانی دارد و

هنگامی که در پرتو ریاضت های نفسانی قوی تر شود ، کارش به جایی می رسد که در موجودات محیط خود تأثیر می گذارد ، همان گونه که مرتاضان بر اثر ریاضت اقدام به کارهای خارق العاده می کنند. این نیز قابل توجه است که ریاضت ها گاهی مشروع است و گاهی نامشروع، ریاضت های مشروع ، در نفوس پاک نیروی سازنده ایجاد می کند و ریاضت های نامشروع ، نیروی شیطانی و هر دو ممکن است منشأ خارق عادات گردد که در اولی مثبت و سازنده و در دومی مخرب است .

۵ وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ

و از شر هر حسودی هنگامی که حسد می ورزد .

این آیه نشان می دهد که حسد از بدترین و زشت ترین صفات رذیله است ، چراکه قرآن آن را در ردیف کارهای حیوانات درنده و مارهای گزنده و شیاطین و سوسه گر قرار داده است .

مهمترین منابع شرّ و فساد

در آغاز این سوره به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می دهد که از شرّ

تمام مخلوقات شرور به خدا پناه برد ، سپس در توضیح آن اشاره به سه گونه شر می کند ؛ شرّ مهاجمین تاریک دل که از تاریکی ها استفاده می کنند و حمله ور می شوند . شرّ وسوسه گرانی که باسخنان و تبلیغات سوء خود ، اراده ها ، ایمان ها ، عقیده ها ، محبت ها و پیوندها را سست می کنند . و شرّ حسودان . از این مطالب ، چنین استفاده می شود که عمده شرور و آفات از همین جا سرچشمه می گیرد و مهمترین منابع شرّ و فساد ، این سه منبع است و این بسیار پرمعنی و قابل تأمل می باشد .

شرّ حسودان

حسد ، یک خوی زشت شیطانی است که بر اثر عوامل مختلف مانند ضعف ایمان و تنگ نظری و بخل در وجود انسان پیدامی شود و به معنی درخواست و آرزوی زوال نعمت از دیگری است . حسد ، سرچشمه بسیاری از گناهان کبیره است . حسد ، همان گونه که در روایات وارد شده است ، ایمان انسان را می خورد و از بین می برد همان گونه که آتش ، هیزم را . چنان که امام باقر می فرماید : « إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ » . (۱) در حدیث دیگری از امام صادق آمده است : « آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ: آفت دین "حسد" و "خودبزرگی بینی" و "تفاخر" است . »

ص: ۳۷۷

این به خاطر آن است که حسود در واقع معترض به حکمت خدا است که چرا به افرادی نعمت بخشیده و مشمول عنایت خود قرار داده است؟ همان گونه که در آیه ۵۴ نساء می خوانیم: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». کار حسود ممکن است به جایی رسد که حتی برای زوال نعمت از شخص محسود خود را به آب و آتش زند و نابود کند، چنان که نمونه اش در داستان ها و تواریخ زیاد است. در نكوهش حسد همین بس که نخستین قتلی که در جهان واقع شد، از ناحیه «قابیل» نسبت به برادرش «هابیل» بر اثر انگیزه «حسد» بود. «حسودان» همیشه یکی از موانع راه انبیا و اولیا بوده اند و لذا قرآن مجید به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد که از شرّ حاسدان به خدا و ربّ فلق پناه ببرد. پایان سوره فلق

ص: ۳۷۸

سوره فلق

ص: ۳۷۹

سوره ناس

پناه می برم به پروردگار مردم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ

بگو پناه می برم به پروردگار مردم.

۲ مَلِكِ النَّاسِ

به مالک و حاکم مردم.

۳ إِلَهِ النَّاسِ

به خدا و معبود مردم.

در این سوره روی سه وصف از اوصاف بزرگ خداوند (ربوبیت و مالکیت و الوهیت) تکیه شده است که همه آنها ارتباط مستقیمی با تربیت انسان و نجات او از چنگال وسوسه گران دارد . البته منظور از پناه بردن به خدا این نیست که انسان تنها با زبان این جمله را بگوید ،

بلکه باید با فکر و عقیده و عمل نیز خود را در پناه خدا قرار دهد ، از راههای شیطانی ، برنامه های شیطانی ، افکار و تبلیغات شیطانی ، مجالس و محافل شیطانی ، خود را کنار کشد و در مسیر افکار و تبلیغات رحمانی جای دهد و گرنه انسانی که خود را در معرض طوفان آن وسوسه ها عملاً قرار داده ، تنها با خواندن این سوره و گفتن این الفاظ به جایی نمی رسد . با گفتن « رَبِّ النَّاسِ » ، اعتراف به ربوبیت پروردگار می کند و خود را تحت تربیت او قرار می دهد . با گفتن « مَلِكِ النَّاسِ » ، خود را ملک او می داند و بنده سریر فرمانش می شود . و با گفتن « إِلَهِ النَّاسِ » در طریق عبودیت او گام می نهد و از عبادت غیر او پرهیز می کند، بدون شک کسی که به این صفات سه گانه مؤمن باشد و خود را با هر سه هماهنگ سازد ، از شرّ وسوسه گران در امان خواهد بود .

در حقیقت این اوصاف سه گانه درس مهم تربیتی، سه برنامه پیشگیری و سه وسیله نجات از شرّ وسوسه گران است و انسان را در مقابل آنها بیمه می کند .

جزء سی ام

۴ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ

از شرّ وسواس خناس .

۵ الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ

که در سینه های انسانها وسوسه می کند.

۶ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

خواه از جن باشد یا از انسان .

واژه « وَسْوَاسٍ » به گفته « راغب » در « مفردات » در اصل صدای آهسته ای است که از به هم خوردن زینت آلات برمی خیزد . سپس به هر صدای آهسته گفته شده و بعد از آن به خطورات و افکار بد و نامطلوبی که در دل و جان انسان پیدا می شود و شبیه صدای آهسته ای است که در گوش فرومی خوانند ، اطلاق گردیده است .

« وسواس » معنی مصدری دارد ولی گاهی به معنی « فاعل » (وسوسه گر) نیز می آید و در آیه مورد بحث به همین معنی است . « خَنَّاسٍ » صیغه مبالغه از ماده « خُنُوسٌ » (بر وزن خسوف) به معنی

ص: ۳۸۲

"جمع شدن و عقب رفتن" است، این به خاطر آن است که شیاطین هنگامی که نام خدا برده می شود، عقب نشینی می کنند و از آنجا که این امر غالباً با پنهان شدن توأم است، این واژه به معنی "اختفاء" نیز آمده است. لذا مفهوم آیات چنین است: « بگو من از شرّ وسوسه گر شیطان صفتی که از نام خدا می گریزد و پنهان می گردد، به خدا پناه می برم ».

اصولاً « شیاطین » برنامه های خود را با مخفی کاری می آمیزند و گاه چنان در گوش جان انسان می دمند که انسان باور می کند فکر، فکر خود او است و از درون جانش جوشیده و همین باعث اغوا و گمراهی او می شود. کار شیطان، تزیین است و مخفی کردن باطل در لعابی از حق و دروغ در پوسته ای از راست و گناه در لباس عبادت و گمراهی در پوشش هدایت. خلاصه هم خودشان مخفی هستند و هم برنامه هایشان پنهان است و این هشدار است به همه رهروان راه حق که منتظر نباشند شیاطین را در چهره و قیافه اصلی ببینند، یا برنامه هایشان را در

شکل انحرافی مشاهده کنند، هرگز چنین نیست، آنها وسواس خناسند و کارشان حقه و دروغ و نیرنگ و ریاکاری و ظاهرسازی و مخفی کردن حق. اگر آنها در «چهره اصلی» ظاهر شوند، اگر آنها «باطل» را با «حق» نیامیزند و اگر آنها «صریح و صاف» سخن بگویند، به گفته علی: «لَمْ يَخَفْ عَلَى الْمُزْتَادِينَ: مطلب بر پویندگان راه خدا مخفی نمی شود». آنها همیشه قسمتی از «این» می گیرند و قسمتی از «آن» و به هم آمیزند تا بر مردم مسلط شوند چنان که امیر مؤمنان در ادامه همین سخن می فرماید: «فَهَذَاكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ» (۱).

تعبیر «الَّذِي يُوشِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» و انتخاب لفظ «وسوسه» و لفظ «صُدور» (سینه ها)، نیز تأکیدی بر این معنی می باشد. این ها همه از یکسو، از سوی دیگر جمله «مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ» هشدار می دهد که «وسواسان خناس» تنها در میان یک گروه و

ص: ۳۸۴

یک جماعت و در یک قشر و یک لباس نیستند ، در میان جن و انس پراکنده اند و در هر لباس و هر جماعتی یافت می شوند ، باید مراقب همه آنها بود و باید از شر همه آنها به خدا پناه برد . دوستان ناباب ، همنشین های منحرف ، پیشوایان گمراه و ظالم ، کارگزاران جباران و طاغوتیان ، نویسندگان و گویندگان فاسد ، مکتب های الحادی و التقاطی ظاهر فریب ، وسایل ارتباط جمعی و سوسه گر ، همه این ها و غیر این ها در مفهوم گسترده « وسواس خناس » واردند که انسان باید از شر آنها به خدا پناه برد .

چرا به خدا پناه می بریم ؟

هر لحظه امکان انحراف برای انسان وجود دارد و اصولاً وقتی خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله دستور می دهد که از شر « وسواس خناس » به خدا پناه ببرد ، دلیل بر امکان گرفتار شدن دیگران در دام خناسان و سوسه گران است . با اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به لطف الهی و با امدادهای غیبی و سپردن خویشان به خدا از هر گونه انحراف بیمه شده

بود، ولی با این حال آیات را می خواند و از شرّ و سواسان خناس به او پناه می برد، با این حال تکلیف دیگران روشن است. اما نباید مأیوس شد، چراکه در مقابل این وسوسه گران مخزّب، فرشتگان آسمان به یاری بندگان مؤمن و رهروان راه حق می آیند، آری مؤمنان تنها نیستند، فرشتگان بر آنها نازل می شوند و آنها را کمک می کنند: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» (۳۰ / فَصَّلَتْ).

ولی به هر حال هرگز نباید مغرور شد و خود را بی نیاز از موعظه و پند و تذکر و امدادهای الهی دانست، باید همیشه به او پناه برد، همیشه بیدار بود و همیشه هشیار. در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «هر مؤمنی، قلبش دو گوش دارد؛ گوشی که فرشته در آن می دمَد و گوش دیگری که وسواس خناس در آن می دمَد، خداوند مؤمن را به وسیله فرشته تأیید می کند و این معنی آیه است» (۱).

ص: ۳۸۶

سوره ناس

پایان سوره ناس

پایان جزء سی ام

ص: ۳۸۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

